

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228334

UNIVERSAL
LIBRARY



هو الناصر
خلدهم املنا
نارنجي الصفار
طين كوكا
سلاوي كوكا
سلسله علي
كريم الله تعالى
نيز كاه رضا
مطهر زان الطبايع
انوار الجدين
الله الجدين
سلسله



آغاز برآمد برانام ملک المملوک فی آغاز و انجام باید راستن و از و حول و قوه خواستن که سلاطین بزرگ که ظلال آفتاب جلال اویند بخلعت
عزت و مجدت اختصاص داده و ابواب است و بخت بروی هر یک کشاده و در پر تو بخت لطف و قهریه پرورده و مناسبت صفات جمالی و جلاله
خود کرده تا بار بصریت در آن ایمن بر جلالت او تسلطت او بینند و اصحاب بصارت در آن وضو با صفا از معرفت او بینند و خوان
شکر را که نمود و اویند بر چندی تغییر و تبدیل داده و ملک هر یک را بمملکت دیگر نقض و تحول کرده تا اسل کافطنت بداند که شاهنشاهی حقیقی است
و شان مجازی را بارادت و تشریف مکان و سرافرازی که تفریق نشاء و بدل من نشاء علی الجمل ملک ملک است بهر که خواهد و در و از هر که خواهد
ستاند و آنچه خواسته تواند و آنچه خواهد توانا عقل و نقل از حقیقتش که او چون چه را در حضرتش راه نه وجود دشمن جهان بر نطق جلالش نمیزد
شطح و قوام نمایان که در جنب و دوامش نمایان است پس فظمت بری و تشر از تهمت ضد و جسر غنی فکشت از طاعت جن و انس
یکبار بر بند تاج بخت یکی را بجا که اندر از در بخت بر فرستاده کانش در و که مظهر جامع است از نه و فرو و خاصه حضرت به باطن و اول
ادی شریع و سبل بر رخ و وجهین عوالم آفرینش و مرآت ذو وجهین مرآت کوشش معنوی ارواح کلام و مری اشباح قابل محبت صدر بر
صفا و تابنده بر سپهر و فاطمه مصطفی و اصحاب و احباب و خلف و او صبا و اولاد و احفاد و او که علو کوشش شموش افلاک و ولایت و انوار قمار
سموات بدستند صلوات الله و سلامه علیه و علی اخلاص و کسلافه الطاهرین اجمعین اما بعد چون پس از انقراض دولت سلسله علیه عالیه سادات
صفویه موسویه امارت بر کسب و انجام بدست سیرج الامام افشاریه زمان آغاز طلوع و ظهور نور شید دولت ابدت سلسله علیه عالیه خاقان قاجار
اطال الله الی یوم القبره و حرر الله باستانه بود و در تقدیم و مانع قوام تخت و محد طبقات سلاطین عهد سبقت ایام خروج مشروط و قدمت زمان
عروج مشروط است و خروج سلطان سعید شهبه محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار در زمان حیات و اوان ممات ماور شاه افشار بخند
و تکرار یافته اند این ملاحظات قاعده دولت ابدت خاقان قاجار به بر عیبه خوانین الواریه با قدم و کسب خود در هر حال تقدم این سلاطین
اولی و اثنی است بنابرین سبب زردان خاقان جنت مکان شهید محمد حسن خان شرح حال خوانین نه ندید با هر که معاصرین الاحمال و انقیاس
از طریق ترفیع خواهد یافت و در جای این فکر که مجموعه آثار و مضامین و اجداد و امجاد و الانشا حضرت غدیو عهد شاهنشاهی عصر ایدت بالفتح و النصر و فی
المثل هم سپهر است واسع و بفره فلک تاسع بر غم ساده شهبه از اسامی سامی سلاطین بزرگ و بنا کان خاقان ترک کرد و نیست شون بماء
مهر نام نامی القاب که امی حضرت پادشاه فلکجه معنون و مریزین میگردد و ملوک خرم نیا که از وی با چنین سلسله فتح پدر که در پی دارد چنین
و بولستان الاعظم و الخاقان الاکرم حامی البلاد و راعی العباد و ناصب ایات العدل و الانصاف و حامی ایات الظلم و الاعصاف و فرمان و اهل

[illegible]

نیز در کج و ایروان سکونت جستند و برخی گفته اند که چون توسط و تشیع جناب میرسلطانعلی صفوی امیر باطلان اسرای روم فرمان داد و لهذا این طایفه بلیل و جمعی از ابدات روم مانند یکدیگر لقب شایلو در آذربایجان و دیار بکر متوقف شدند و باعث ارادت طوایف شایلو و روم و طو و تکل و قاجار و غیر هم سلسله صفویه و اجتماع ایشان از دیار بکر برگردند شاه بهیمن بجهت این منت بود و در همه حال ایل قاجار از ایلات ترکستان و مقوق در ایران بوده اند و شاه عباس صفوی جمعی را در قرا باغ و کروهی را در کرکان و خراسان و در حکومت و الکامی داد و در سال کهنه از دست بهجری که شاه عباس با ستر امارت و قلع مبارک آباد بر ساحل کرکان را که از بناهای شاه طهماسب ماضی بود و ترا که خراب کرده بودند تعمیر کرد حسین خان قاجار زیاده ای را از کج و کوچا چیده با قاجاریه در آن قلعه سکنی داد که ترکمانان صایر خانانی با ستر آباد چاول بنیلند و قطاول نتوانند و طایفه مذکور قاجار سالها علی التوات در آن ولایت بحکومت و سالاری میر خستند تا در عهد دولت سلاطین حسین صفوی فوت سروری قاجار و سروری استر آباد و قلاب محلی خان قونلو رسید ذکر محلی از آغاز حال نواب خان جلیل الشیخا فاجعلی خان قاجار قونلو که مجدداً سلاطین قاجار بر تخت و بیان صنایع در حال او بر میشتند از فقر و بختی که در آن زمان بود و در آن زمان که مردان بلند بخت بر تبت قاعدت نمائید و شیران صید شکن کور فلک در گوشه آجام کر سینه نمائید آفتاب در پس سحاب مخفی کرد و آتش در زیر خرس و خار منطفی نباشد نواب سخته خان قاجار هم از آن غارتشباب طالب مراتب علی بود و در برز کرکان بچشم خردی نظاره می نمود با ایل و خدمه و برادران خود در ساحل کرکان شایسته میریت و مردانه معیشت بسر و امنای دولت شاه سلاطین از ترکمانان قزوین محمد خان نامی بکلر یکی استر آباد کردند و میرزا احمد نامی قزوینی را نیابت حکومت وی دادند و بعضی از معاندین ترک که و مفیدین قاجاریه که از وجود سخته خان اندیشه ناک بودند با حاکم و نایب معاهده و معاهده کردند که آن خان جلالت فیما از میان بر گیرند و امانه شوکت و حمت او را متصرف شوند و در کار حکومت استر آباد و کرکان استقلال یابند لهذا تهمیری اندیشیده نواب خان و الا نشان و دو برادر و دیگرش حاجی فضلعلی بیک که از وی مهر و کتبه بودند علی الغفله بکفرت بقید در آورند اما خان و الا نشان از مجلس ستخلص شده و دو برادرش با سعادت قاجاریه یو خاری بخش که با طایفه شاقه باش معاندت داشتند بقتل آوردند و کشته دیرینه که فیما بین این دو فرقه بود تجدید کرد و آنچه کرده بودی گفته اند که ایل جلیل قاجار در ایام توقف قلع مبارک آباد بسیار بودند و قلع مذکور که کجایش همه را داشت و طایفه که بر فراز قلع منزل داشتندی ایشان را یو خاری بخش و طایفه که در شیب ساکن آنا را اشاقه باش مینامیدند و انظار که اشاقه باش قونلو بودند کوسفند و ایل ایشان بیشتر بوده است و آنان که بر فراز قلع بودند می و شتر زیاده داشتندی بدو الو موسوم شدند و این قول عالی از سخاقتی نیست زیرا که طایفه قونلو سالهاست که بدین لقب ملقب بوده اند و در تواریخ مسطور است و از دالود تواریخ اصلا نامی مذکور نگزیده است معلوم میشود که بقی جدید است و بعضی گفته اند که هنگام توقف ایران بعضی قاجاریه قونلو در قره یوسوم بدوا سکونت داشتند لهذا بدین نام معروف گشتند چنانکه قاجار کج و قاجار مر و قاجار قزوین بدان بلاد موسوم کردند و گفته اند که اسبج طایفه از این قاجار خوانند چنانکه قاجار افشار و قاجار ترکمان علی ای حال همانا در وقتی از اوقات بعضی از عهد و خدمه این دو طایفه در تصرف مراتع دو آب یا بیسی بیکر از اسباب بیکر مناعتی و مناقشی کردند تا بین الطایفتین کار بمعادات و مخاصمات کشید و در هنگام فرصت بکشتن یکدیگر میر و خستند کار کرداران سده دولت و متصدیان امور حکومت این فساد را اصلاح حال خود شمرده پیوسته در اتفاق ایشان می افروزدند که این ایل جلیل را بیکدیگر مشغول دارند یکدیگر مقتول کنند و باندیشه سروری و زیاده سر می نفیشتند و چنانکه مذکور شد بهجایت قاجاریه یو خاری و دو برادر خان نامور که سر حلقه و مهر سنگ ایل و عشایر اشاقه باشیه بودند مقتول نمودند کینه کین باز شد و کوس سبهدری قونلو بلند آواز کردند مع الفقه نواب فتحعلی خان عبدالرزائی از قید محمد خان ترکمان بکلر یکی استر آباد و کرکان چون شیران خشکین بکر کین بر میان بسته و بکرمی آتش شد از آب کرکان در کشته میان ترا که میوت صایر خانانی رفته قصه پر غصه خود باز گفته سرداران میوت که ایشان را از وقت و فوت بود و در جلالت و کفایت او را بار بار دیده و پای به شجاعت و سالت او را فیمیده بودند بطریق مطاوعت و متابعت رفتار نمودند متفق الکلیه گفتند که رای شت عجم کوشیم تا چه فرمائی هم درین حال خبر شماوت و دو برادر با جان برابر جان و الا نشان قونلوی قاجار در رسید به سوک آن دو دلیر سپهدر جامه بر دریده سران ترکمان تر بمواخت آن بزرگوار رسوم سوگواری اشکار کردند زنان مردان هر او بای می بکنند و مویه بر آوردند و کرپان جامه بدریدند و دنبال مراکتب سپهر بند ملق افندی می بیدخواست از کوه و دشت غریب جوانان کردند و گذ

بسوک دوسر و بعد شباب بکند موی و فتاند موی بسوک همه ناله بر میخشد بخوش همه دست بر تپ میزد
همه دست کف می زد کرکان زمین بی وق و پیکان بی زرم و کین شب تیره را ندید زانوی آسمان ماند تا سر زنده آفتاب
سیدالارقا چار و سواران جت در شب تکام با استبداد و استعدای تمام احتشاد و احتشام مالا کام از رود کرکان کنشته بگرد و قلعه
مبارک آباد آمدند محمد خان ترکمان بکلر یکی و میرزا احمد ناپالایه در چار و چار موجب اضطراب چون کشتی طوفان زده متزلزل شدند و قلوکیان با حفظ
باره و سواران را بجمع سواره تا گید نمودند از دوسوی مقدمات جنگ و غره توپ و تفنگ گرم کردید لقا افتاد همی آمد از دشت کرکان گروه
بعثت چو مور و بقوت چو کوه بهر صف سرزمین آتش نشان درخشنده چون انجم از کنگشان اصلش یک پرناک قاجار که سر کشیک
قلعه فلک آمار بود و حکم خلوص با سپهالارقا جاریه در حفظ دروازه مخصوص آسمانی کرده در فتح و فتوح بر روی ثواب فتحعلی خان برکشاده و
دلبران قلعه کیره باره فلک با درون حصار استوار راه داده خان شملین سوکوار بدرون حصار رفته با گروهی از ترکمه و قاجار بمارات یکدیگر یکی تاخته اتفاقاً
ملا محسن نامی از امانی ولایت هزار صرب که خطی چون خط کلر خان لغزب بار و بی وزین داشت برای ناپ الایله بخت فتح کتابی همی گذاشت چون بر
هوادران مرد شاخ تا شیری کرده بود میرزا احمد فروزی خرقه خود را بر دوش و انگنده و خود احتیاطا بو ثاقی و بگر خیزده و ازین ساخته احتیاطی گرفته
اورا سپر تابی خود ساخته سپهالارقا چار و دلبران دشمن شکار با شمشیری آخته بر سر وی تاخته و او را بصورت میرزا احمد فروزی پاره پاره کردند چون
و انبند که یکدیگر یکی ناپ خاسر و خایف و خایب در کجی دیگر خیزده اندیمت بردن آنان کماشته با نیغهای تیرزه کریر برانها مسدود کردند
محمد خان ترکمان میرزا احمد را بضر شمشیر تیریز بریز نمودند و متابعان آنا را نیز در خون کشیدند بهر کوئی از خون جوئی روان شد و بهر گز
لاله زاری عیان سرهای سدان از تیغ کران همه بختی و خون دلاوران با خاک در آمیختی لقا افتاد تو کفشی سلطان بر کهای رزاست
شیرین ستم بروین و رزاست زبس تیغ کاند برز کرکان رسید غم خون شیران بر کرکان رسید تمامت امانی قلعه از اعلای و ادانی نیایله
شوی و خوانی پس ازین غلبه مغلوب شدند و بجزر و الحاح از در استمان را ندید امیر قلعه کیره دشمن شکن بر یکپایان بخنود و بکس از امانی قلعه
بود آسوده خاطر بر آسود و زانده دیگر شمشیری قلعه مبارک آباد بمبارکی و شترخی برخان قاجار مقرر شد و این خروج مایه ارتقای بر بدایع استعدا
و مورث عروج بر بروج جاه و جلال کردید با داد امانی استر آباد سر بر حضرت آمدند و مستعدی و رو و بشهر مذکور شدند خان والا شان
فتحعلی خان با ستر آباد روی آورد امانی آن بد را مطهر و مرفه الحال کرد همه بقدم اطاعت بدرش پویان شدند و بزبان ضراعت شکرش گویان
ذکر غیرت آنجا جلیل الشان ثواب فتحعلی خان قاجار و بفن در سک و قتل شکر یک کرد جهان بکلر و در آن
ایام خستلا فرجام که زمان ضعف دولت صفویه موسویه بود شکر یک نام از اگر ادهان بکلر با استعدای تمام در فندرسک از توابع
استر آباد حکومت داشت و لوای اعتساف و احجاف میفرست و مرکب اتلاف جمعی از اشراف کشته و بعضی از مردمان معروف را شکن
کشته داشت کسی را مخالفت بدان دارا یا را بنود برز کرکان قاجار ناچار متابعت او کردند و بدربارش رو آوردندی چون در سلطان خود
قوی و جلیش قوی دیدند بگردان عرض کردند چون خان والا شان را مقصد مدفعه بود نه باد دولت صفویه مخالفت و منازعه از قبول این امر با کرد و
تدارک این کار را محمول بوقت قصاص نمود آخر الامر فضلعلی یک قاجار شام پائی و محمد حسین خان فراموسا ملوی قاجار و محمد تقی یک سرکشک
کشیک یوهوه و سایر عظام و امرای قاجار خان والا شان فتحعلی خان را لاعلاج و ناچار کردند و چنانکه رسم امرا که چنگیزی مغول است که بتا
فاتحه خوانند و ان اتفاق را مایه فتوح دانند فاتحه خوانند و سخن باندند و رای خان بر آن رزم جرم کردند و با جمعی از سواران جسکی از قاجار
و ترک که راه فندرسک برگرفت بعد از مدافعه و منازعه چنانکه آه و در پنجشنبه شیر عرین و نیمه در محلب بازخیشین در افتد شکر یک و دوست سالار
قاجار که فرار آمد و ماندنی شکر نبد از بندش جدا کردند و بسرای اعمال بد خویش در رسید و فندرسک و توابع استر آباد بتصرف درآمد محکوم احکام
مطاعه ان سپهدار لازم الاطاعه شدند و رایت ظفرایت بشهر استر آباد شعله کشید بعد از چندی خان والا شان با سواران قاجار و استر آباد
و ترکمان قصد شجره یازندران کرده با جمعی موفور حرکت فرمود چون محفل موسوم بنجره بشهر ضرب خیام والا شد بر رای ملک آرامی خان جلالت
بنیان کشوف کردید که سران قاجار ناچار با لزام رکاب ظفر تاب تن در داده و از چشم شمشیر بران سر خط فرمان نماده اند و در دل انکرده شتر
رنگ و حسد فروخته و غیانت و انصاف آنا را سوخته ظاهر اکوت ایتیت و موافقت پوشیده و باطناً در راه طغیان و منافقت

در ذکر خروج نواب سلطان محمد حسن خان قاجار

چند نکته بهمانی و چرب زبانی با سخات خاطر و استراتژیک مرض انقوم آثار حکمت و خلاقیت بطور آرد و اثری نکرد که گفته اند عبرت به کل العداوة من ربح از این
 العداوة من عداک لجمک لهذا مرضی کرده بخر بارگشت و در دولت سراجت پرداخت و خود را بکسر مزاج مشهور و معروف کرد بزرگان قاجار
 بر خوان حضور دعوت نمود اکابر انقوم با کسم عبادت و دعوت و مجلس عالی اجتماع یافتند محمد حسین خان قراموسا نلوی قاجار که از رؤسا
 اشاقه بستان بود نیز در مجلس عالی میبود و از مخالفین معهود بود در سنگام رفتن در راه با جاج محمد خان قاجار و الو ملاقات کرده جاج محمد خان
 این بیت نظم که بر کتیک نظری آن رخ زیاده و شارح عقلی جمیع ایده سلیم و غوغایه و شار کتیا او را از ورود و میعادگاه ممنوع و محترمت
 لهذا چون در اجلاس اخیری بود از همراه رجعت نمود حاصل رؤسای قاجار که از اهل نفاق و در فکر املافان سپید و افاق بودند در مجلس حضور
 و میعادگاه مذکور با اشاره خان و ایشان نواب فتحعلی خان بقتل رسیدند فضلعلی یک شاپانی و محمد تقی یک تبریزی بقتل رسیدند و صورت
 خان و ایشان بر مخالفین آن دو دمان سلطنت و اقتدار یافت و قلع و قمع کشتن آن بلاد کرد و در استر آباد و مازندران و کرکان و سزو
 استقلال تمام حاصل و چنانکه سبق ذکر یافت در ایام غلبه افغانه بر شاه سلطان حسین صفوی خان و الا نشان باصفهان توجه فرمود
 مدافع بسیار با سپاه افغانه کرده احرا لامر کار گزاران دولت شاه او را بداعیه سلطنت متمم کرد و در حضور او در اصفهان توهم نمودند او
 نیز بنحیده با کستر آباد آمد و دیگر باره با سپاه افغانه در برابر هم آباد و در این جنگی عظیم کرد و بسیاری از آن سپاه بقتل آورد و چون خبر آمدن
 شاه طهماسب بمازندران شنید با شرف و استر آباد بازگشت و طوعا و کرها با کستر آباد برده زیورگاه کرد و نیابت سلطنت و ولایت
 دولت بدو اختصاص یافت و جایشی کرد و پیش در رکاب عالی چون آفتاب عالم تاب از افق خراسان طالع شد و بدن سان که در ضمن
 سواج ایام شاه طهماسب صفوی نکارش پذیرفت سعادت شهادت رسید و سلسله علیه قاجاریه در معرض اعتراض نادر شاه در آمده بالا
 بمقراض انقراض مقطوع شدند و از روش و وجه آن گروه باشکوه باره در استر آباد کله منار اچناد نهاد و مکرر بدفع نواب محمد حسن خان قاجار
 سپاههای بسیار مقرر کرد و بر حسب تقدیر تدبیر او بر نشانه نیاید و آنسر و کثیر الاقدار از ساعات دشت کرکان بدست دشمنان روبا هاست
 بنفشاد مع القصد نواب جلالتاب خان و الا نشان کامکار فتحعلی خان قونیلوی قاجار و لادش در سال یک هزار و یکصد و چهار که او اخر دولت
 شاه سلیمان صفوی بود در استر آباد وقوع یافت و در جلوس شاه سلطان حسین صفوی دو ساله بود و شهادتش در سال یک هزار و یکصد
 سی و نه در حوالی هزار فایض الانوار خواجه ریح در خارج مشهد مقدس اتفاق افتاد مدت عمر شریف آن امیر بزرگوار و سپهسالار و الایثار سی و
 بحال و زمان حکومت و لشکر کشی و کشور ستانی و استقلال بر مسند جاه و جلال دی سیزده سال نهادی گشت و در عین شباب و جوانی
 آغاز طلوع کوب کیتی ستانی مقبول گردید و رحمت الله فی الحقیقه نواب فتحعلی خان قاجار امیری بود شاه آثار نسبتش بکنکیر و افراست
 پیوسته و حبش رونق بازار مرد و شکسته نش سبب فتح و فتوح بود و کلاش مقوی جسم و روح مغالیت ابواب مشکلات زمین را
 مضاح و ظلمات شبستان نازلات فقر را رویش مصباح وجودش فتح مجسم و ظهورش عدل مصور جلالتش حیرت معنی و جمالش بدر منور
 در معارک سپاهان سپاهیان شکست و فغان فغان بر فلک پیوست و در وقعه ایسم آبادانش نمرودی برافروخت و خرمین
 افغانه را در آن و قود سوخت یک حمله صد سوار فکندی و یک لحظه صد چهار کندی حساس آتشی بود ابدار و کنگش اثر نماند
 در بهات اسفند بار محمد و در بسالت افرا سیاب محمد بهر صفات حمیده موصوف بود و بهر فضایل شایسته معروف و در او
 جوانی و اوایل کیتی ستانی بعد نادر غادر جهانزاده رود کرد و در زمین آسمان بزرگی نفعت در ذکر خروج و عروج نواب
 فلك جناب سلطان قاجار ایشان محمد حسن خان بن نواب غفران ماث سید شهاب محمد فتحعلی خان قاجار و نلوی
 خاقان سید شهاب فتحعلی خان مغفور را و فرزند بسند پادکار ماند فرزند محتر نواب محمد حسن خان و کتر محمد حسن خان که در شباب جهانزا
 وداع کرده بجان رفت و نواب خان عظم بعد شهادت پدر نامور بملا خط عدوت نادر شاه فاش محمد حسین خان قاجار سپهر سکی
 استر آباد جلاء وطن کرده غالباً در دست ترکمانیه بسر میرد و با شطار فرصت میگردانید و در ایام دولت و استقلال نادر شاه
 دو بار خروج فرمود و کاری از پیش رفت و جمعی قاجار درین میان بهلاکت رسیدند و محمد حسین خان قاجار قراموسا نلوی در حکومت
 استر آباد مستقل گردید و در مقام دفع خان جلالت بنیان محمد حسن خان برآمد و تفصیلی که در صوادر و سواج دولت نادر شاه و وقایع

سال یکم از پنجاه و شش مرقوم گردید خان حبیب الله خان در طایفه پنج خان بهوت دوجی بود و اشتهار از فرصت میگرد و مادر سال یکم از و صندو
 شصت و هجری که زمان دولت مادر شاه افشار پسر می شد نواب محمد حسن خان روزی از کثرت طلال و فرط کلال در صحرائی ترکمان را
 شکار و بفرج دشت و کوه سار کرده بودی و از کار پدر بزرگوار و غلبه پادشاه قنار و غربت خصمای قاجار اندیشه می نمودی ناخود آگاهانه غنای میگرد
 که تا چند از وطن بالوف مهاجرت باید داشت و عمر عزیز را بصبحت گرویی ناچسب بایکنداشت باز سپید را در کشته از آغان سیاه کار
 و بمل هزارستان را در جوق بوم شوم چه قدر عجز التاراهون بین کوب العار و درین اندیشه بفرقت و قصد شکار همیگرد ناگاه یکلی دیده با
 افکند و باز هوا گرفته مفقود شد چندانکه اسب باخت باز نیافت زیاده از اندازه طول و دستشک قصد مراجعت باو بای کرد با خود اندیشه نمود که
 منتهای سختی است بختی است امید که انجام فور همام باشد و شومی بدید که بجهت بی و جدت و فی الايام تجریر و للقبصر عاقبه محموده الا
 و قل من جدی امر طایفه فاستصحب القصر الا فالبظفر و درین اسب سواری از دور دید که یازان و تازان بسوی وی می آید و کلاه گرفته با شاک
 مرده بدو می رساند نگاه در دل خان صفوت نشان افکند که از ترک مادر شاه خبری مدیست از اهل آنسوار خود بدین خبر مقدمت حب
 و سوار تصدیق کرد خان جلالت نشان را عسکر می بدین جست و یاسن بامید تحویل یافت شادان و خندان غمگانه باز آمد و بدوستان
 واقارب و عشایر و قبایل اخبار کرد سواران اطراف و دلبان الکاف متمسکین مرده بهت از دور و نزدیک و ترک و تاجیک بر گرد آن
 سلطان واقعی و خاقان حقیقی اجتماع و احتشاد کردند و ملو افکند همه دشت کرکان پر ز شمشیر و رنجهای پر رنج و شمشیر شد
 ز کرکان بکرکاج رفت آکھی از آن فرزند و ندو جاه و می که دارای قاجار و سالار ترک بخوابد کنون خون خان سترک
 ز خوارزم و از کات بر آسمان برآمد می غمزه ترکمان رسیدند پیش کرد و آکر و ده روست و ششصد و زور و دوزخ
 سپاهی شد آماده کارزار همه بزرگواران و قارن شکار خان جلالت نشان و سلطان کیتیستان محمد حسن خان دلاور
 طوایف قاجاریه و سواران ایلات ترکمانیه را بمشرف و منشور و اکرام و انعام مشغوف و مسرور کرده روز بروز مجتهد و ابنت و استقامت
 افزود و از صحرائی ترکمان حرکت کرده با سپاهی مستعد و مکمل برب رود کرکان آمده مالی استر اباد از آن فروخت و استعد و خالی
 در خفیه بختش کس فرستاده اظهار راپت و اطاعت کردند و بالاخره دانستند که این احتشاد بجهت دفع محمد حسین خان قاجار و قرامو
 سالوست قبل از ورود موکب مسعود بجوالی استر اباد هواخوانان صدق کیش مبدعت محمد حسین خان بکرکاجی استر اباد پر داخت و تیشه
 اتفاق ریشه آن دخت نفاق را بر انداختند خان جلالت توامان با حشمت تمام با ستر اباد درآمد و در نهایت بنالت بر سندان
 یکم کرد و چون محمد حسین خان قاجار مذکور با شارت رضاقلی میرزا قاتل شاه طهماسب صفوی ثانوی بود کشتن وی نایه رغبت شاه سلیمان
 ثانی و نقیض ایالت و سرداری استر اباد بان طبع مطاع گردید و در آن ایام بقایای دولت مادر یعنی میرزا سید محمد متولی لقب شاه
 سلیمان در ارض اقدس و شاهنج شاه مکفوف البصر دست اندر امرای خراسان بودند و جمعی بر پای علم امیر علم خان عرب و گروهی بتابعیت
 احمد شاه افغان و برخی بر گرد کریم خان زند اجتماع داشتندی و در سال یکم از و یکصد و شصت و سه از بقایای اولاد مادر شاه و برادر
 زادگان وی و شاه سلیمان ثانی کسی نمانده بود و خان جلالت نشان محمد حسن خان قاجار بعد از خلع شاه سلیمان در کمال جلال خروج و در
 کشورستانی عروج فرمود و بر ولایت مازندران استیلا یافت و با سپاهی کران از سواحل بحر خزر بجانب کابل گذر کرد و بر حاجی جهان
 فومنی حاکم رشت مسلط گشت و بعد از اخذ منال و قبضه حکومت کابل از حاجی فانی سابق بجای جهان که بزرگی با جلال بود و اکذشت
 و در آن ایام جناب شیخ محمد حسن که از اولاد شیخ زاهد کیلانی و مردی عالم و عابد بود بخان حبیب الله خان و عده سلطنت ایران و جهانگیری
 اولاد آنحضرت داد خان جلالت نشان نیز بدور می سپرد و عهده اخوت پذیرفت و او را از کیلان بماندند و او را بعد از انجام جهام نیز
 آمد و از راه تنگابن و طالقان بماندند و معاودت فرمود و مترصد قوچات غنی و فیوضات لاری میبوید و آنافان و درزاید حشمت و شکر
 اومی افزود و در آغاز کار و شیخ حال محمد کریم خان زند و آمدن با صنفهان و ملوای سرور و بی ابر از خان دستان ساکا
 طایفه زندیه را بنایات فیلی و الوار قمر و صلیت کرد و در ملایر و پریه سکونت داشت و بواسطه تقاضای چپاول اموال و عایا و قوا اقل قوتی گرفته
 مادر شاه افشار بابا خان چاکلور باضحی ال و کوچانیدن آنطایفه مأمور گردید و جمعی از کشته و بعضی بادره جزو اسیر در خان مرده کن

هزیمت کریمخان زند از نواب محمد حسن خان

و ادبعلی از انقضای دولت نادودی و مقرر سلطنت ایران انظار میفرمود و موافق سابقه خود آمدند و در آن ایام ریاست آن
ایل با کریمخان و لدایناقی مذکور و برسم الوار و اوارانوشال کریمخان میخواندند و مردم آن ایل در متابعت میسر کردند و او نیز بقدر قوه از مهرت
و تازمنا بجان خود نفی میسرسانید و پیروی او کردند و در اوقاتی که حکومت اصفهان از جانب شاه بهرچ شاه بابا افصح خان بختیاری
علیمردان خان بختیاری با کریمخان مذکور و جمعی از ایلان بر سر اورفته در چمن قیصریاتی فریقین دست داد و بابا افصح خان مغلوب شد و پس از
آن خوانین شمشیر افصح خان و کریمخان و علی مردان خان یکدیگر در مرافقت مشاورت کردند و چون میدانشند که ایشانرا مردم ایل
در سروری تمکین نخواهند کرد بخت سینه را در شاه میرزا ابوتراب نام از پشته زادگان شاه سلطان حسین صفوی را شاه اسماعیل خان
بنام وی ملکستانی نمودند و بر سر محمد علیخان تگلو حاکم قزوین و حسینعلیخان اردلانی حاکم کردستان رفتند و طعنه افشاندند و اما سلطنت
برای شاه اسماعیل مذکور چندان در علیمردان خان بر سر صالح خان حاکم فارس رفته و او را بشکست و نقض عهد نموده بابا افصح خان را بکشت
کریمخان بر سر حاجی بابا خان بختیاری نایب السلطنه اصفهان رفته بعد از غلبه بر او برادر خود صادق خان نام را حاکم اصفهان کرد
و علیمردان خان از فارس کوهستان بختیاری رجوع نموده و کریمخان بر سر آمده در کنار رود کر نصف مقابله برآید شد
اسماعیل از پیش سپاه علیمردان خان بصف کریمخان کریمخان منظم شد و کریمخان شاه اسماعیل را در دست گرفته خود را لقب
وکالت داد و بویکیل معروف شد و سلیمخان قرقلوی فشار را نیز بکشت و در عراق قوی گرفت ولی از اخبار جاه و جلال و استیلاء و
استقلال نواب محمد حسن خان قاجار بغایت متزلزل و متوجش بود و حرات متقابل می نمود و از اصرار الوار ناچار گردیده با چهل هزار کس
زندیه و الوار و ایلان عراق و فارس بجانب مازندران و استرآباد و قزوین عزم کرد و کبریا و فرزند شاه اسماعیل و محمد حسن خان
و کیلان استرآباد و هیزمک شش کس میرخان از قوا مجتهد حسن خان قاجار و ایلان سال خیریت مال بکنار او یکصد و شصت و پنج
کاین دیرین سرای سپنج از فرودیم جهاندار قاجار نو نوی گرفت و عرصه کسی از الوان را با جد غیرت ارشک مانوی شد کریمخان وکیل شاه
اسماعیل را برداشته با چهل هزار سوار جزا را بختیاری و زندیه بقزوین و کیلان می کرد و قصد مقابله با سلطان کتبیستان قاجار بود
انالی کیلان و طهران و حکام قزوین و مازندران ناچار متابعتش کردند و وی از روی بستی استرآباد و سلطان کشور کردار می یافت
محمد حسن خان سابق بر حرکت کریمخان با بظام کیلان و مازندران اشتغال داشت و چون آمدن کریمخان را با آن لشکر پیکران استیلا
فرمود بعد از کیلان و مازندران بجانب استرآباد روی نهاد و زیرا که آن خطه حصاری محکم و بروی سختی داشت و اطرافش را کمینگاههای
سخت و معابرش را جنگلهای پردرخت بود و از سونای بحر خزر متصل و از جانبی برود کرکان و دشت ترکان محدود بود و کریمخان زند آن
رجعت را محمول بر ضعف حال خان کثیرالاستقلال کرده و در ورود و نواحی کرکان استیصال کردند و وقتی که بگرد حصار استرآباد آمد و دید
که در ورطه حیرت غریق است و در دشت حریق نه صحرایی که صف برآید و نه پدائی که اسب برانگیزد و درختان اطراف مشابک بالا برافراشته
و خارهای پلور کذار چون زوین فروخته هر قلعه کوهی قلعه است و هر قلعه غاری و دژی است سپیدنا چار بر کرد قلعه استرآباد فرود آمد
شبا هنگام دلیران تر کمان خو و غریب از چار سوی در انداختند و بر سپاه الوارینه خستند مانند شاهین که صعوه را باید یا که که تیره برد
خورد و بزرگ از خیمهای سپاه کریمخان در روبرو و دراز همه نمود دست بقتل و غارت برکشاند علی بصاحب سواران ترا که کوکلان
و بموت دست و فوج فوج از چار جانب سواران در انداخته رسیدند و دلیران قاجار چون شیران اجام اگر گنام بد را ندیدند بکلی
کتول و مازندران از میان درختان جنگل سینه سپاهیان الوار را هدف گلوله آتشبار ساختند کریمخان وکیل را در دوی خود محصور بنا
و آذوقه لشکران و علوفه و آشنایان تمام رسید بهر سویی که شتر و اسب طلب آذوقه و علوفه رفت دیگر خبرش را از نیاید ناچار بجنگ و سکا
اشتغال چند سواران شیراز را از دروازه شهر بیرون آمدند و صف برآستند بغیر طبل و نای و کوسن بر فلک آهنگ زدند فطیم
باسانند آمد سپهبدانو سپهبدان را است سالارنو درفش شیر سیه بکیش بهائی زیاقوت و وزیر بر سرش
بیزیش کی خرس مهر شتاب چو یاقوت آتش چو لولوباب سیه چشم و کیکر و مشکدم پری پوی و آهونک و کورسم
که اندام و متازش و صرخ کرد زمین کوب و دریا بروره نورد بستی چو باد و ببالا چو ابر شناور چو ماغ و دلاور چو سیه

در مجاریه کریمخان و زندان خان

از آنسوی نیز کریمخان زند در مقابل سپاه نصرت پونصد نفر آهسته و شاه اسمعیل را در قلب و شجاع الدین خان و شیخعلی خان و محمدخان و سایر خوانین الواریه را در سینه و سینه جای داده از دوسوی نهم و در پوسته شد سواران بمیدان درآمدند و مقدمات جنگ را بطور رسانیدند چون از طرفین سواری سه چار رخاک هلاک شد و کریمخان زند که بجای و شجاعت سپاه الواریه مستنظر بود و در همت بغیر مخیمت بر بست با سیکلی چون کوه بر اسب کوه پیکر نشسته بمیدان درآمد دلیری با اورمچ و شمشیر جالش کرد و از ضرب شمشیر او مجروح شد دیگری آمد و به روح کردید الواریه اظهار شجاعت نمودند و بر سواران استر ابادی خندان شدند خان و الاشان از فرط غیبت تاب توقف نیاورده رکاب بر مرکب جهان پیمانشان کرده دست و شمشیرش علم گردید چنان بر فرق کریمخان فرود آورد که از خود و مغر و جوش و خشان گذشته سینه شمشیر بر مرکب کریمخان زند بند شد پیکرش شکل دو پیکر گرفت و اسب او ریزه و او را بدان سیکل و بهیات بصفت کریمخان رسانید لعلی افند را از ضرب تیغ جاندار شاه زترکان کوازه برآمد بهاه صفت و کمانان بر او پیکاره در رزم که نخواستند دلیران قاجار با تیغ تیز کشادند دست بند و تیز هوا حمله پر کرد و پرخاک شد غبار زمین بر باغها که دم بغبار شده شد سیر زلس خورد بر مغر و بر سپر همی تیر باریده شد چون تکرک همی کبر دریده از سپر که همه ریح چوکان و سر کوبی همه دشت کلزار و خون جوی بود ز بهنگافنها خنجر سیر و چور و زین از زینها سرخت بر کنده سر از تن گردان را از خفا کفن مع القصد از و تا قریب بغروب از و جانب نوایر قال اشتغال داشت و هنگام مجاریه کریم بود و بسیاری از دلیران الواریه در جنگ شیران قاجار مقتول و گرفتار شدند و بعد از مراجعت از میدان و دیگر بار ترکانان دشت و ظلمت لیل از اطراف اردوی الواریه سایل در جریان درآمدند بر بودن مرد و بردن مرگ و خستن و کشتن دلیران موکب تا صبح مشغولی گردند پس از روزی چند دیگر باره صفوف را تسویه دادند و پای در معرض قتال نهادند سواران اسب برانگیختند و با یکدیگر و بخشید شجاع الدین خان را رسماً وکیل بمیدان فتنه بدست دلاوران قاجار بقتل آمد و نواب خان و الاشان سلطان محمد حسن خان با کوبه تمام در پیش صفوف نصرت ارتسام ایستاده بود شاه اسمعیل چون ضعفی در قوت وکیل و الواریه دید از جای حرکت کرده و بجانب خان عظیم الشان ننشاده و درینا او آمده محفوظ و محفوظ بماند این معنی نیز فرید شکست وکیل گردیده بجای نبر همت شدند شجعی خان زند فرار کرد و بکشتن غل شکن رو ننشاده پس کریمخان و همراهان او فرار اختیار کردند و پانزده هزار کس در آن مدت چهل روز گرفتار و اسیر و دوازده هزار در رزمگاه کشته شدند تمام آثار سلطنت اگداشته و جان بدر برد از غنیمت پنداشته روی برمی گردید و ترکان به موت دست بتاراج و غارت اسباب ادب لشکر الواریه را زانموده در رتب و اسیر و بیگانه ها می نکردند و نظم گریزنده را تا در ری فتنه از سنان از قضا هیچ نکست باز و کریمخان در طهران توقف و با بقایای لشکر منسوب و غل و غارت نقد و نطفه افزود و شکست کمان سپاه و کریمخان جنود اندک اندک از اطراف برگردوی جمع آمدند و از طهران با صفهان رفت و چون علیمردان خان بجبباری شخصی مجهول النسب را بدست آورده سلطان حسین ثانی نام کرده بود و در کرمانشاهان حقیقی داشت کریمخان بر سر روی رفته علیمردان خان بکرمیت و شاه سلطان حسین مجهول النسب گرفتار کرد و در راه و بار عدم در نور دیده دزد که تجملی از جال از ادخان افغان و آمدن بجای علیمردان خان بجبباری و مقابل کریمخان زند با و بی شکست یافتن کریمخان از ادخان غنیمت غلجائی که از پروردگان دست ابراهیم شاه افشار و در اردوی صاحب اختیار شد اگر چه سابقاً عزم بوم روم داشت چون نفی خان افشار و می و شباه خان دستان مغلوب گرد خوی را نیز تسخیر نمود و بواسطه مخالفت امرای افشار با یکدیگر استقلال حاصل کرد و بخوی و اردوی استبدادی یافت و فتنه افشار را رسلو بادی موافقتی کرد چون کریمخان در مارندران شکستی فاش یافت علیمردان خان بجبباری از ادخان استمدادی نمود و می با هشت هزار سوار از افغانه و افشار بمعاونت علیمردان خان بجبباری با یاسید سروری و شهر باری بجانب کرمانشاه عطف همان گردان وقتی بود که کریمخان زند بر علیمردان خان نظیر یافته و خان بجبباری از عدم بجبباری از وی منهرم و زوی فتنه بود و لاجرم اراده مراجعت داشت و کریمخان نمیکنداشت وی نیز با بصورتی در مقام مدافعت برآمد و کار بمنارعت کشید شجعی خان و محمدخان زند فرار کردند و شکستی فاش در سپاه کریمخان وکیل و افشار و با صفهان رفت و از ادخان بقلع و علی شکر رفت و قلعه پر

در ذی کرمیت شاه پسند افغان از سپاه قاجار

وراه غمخور و رواج بر افلاک بر شد سحرا به مقیم خان ساروی هدف کلوا اهل شده از صلح و جنگ و نام و ننگ بخرماید و جشش بر آید
و در آتش قهر دارای و بر سوخته شد دلیران دیو قوت پل پیکر در پشته و جنگ و کوه و در متفرق شدند و امیر محمد علی خان کبکوارانی که مردی
بزرگ و معتبری سترک بود در معرض مصدوره درآمد و آقا حیدر علی و حاجی میر علی نام که از کدخدیان معروف شدند سر نودند و بعد از آن
هشتم ار تومان جریمه باد و پس از آن استهراسته در بلده ساری بقبل درآمدند و خون جمعی از ساری بدریای خزر جاری گردید و ملوک
ای قطره توار کجا و نیلی ای شپه توار کجا و نیلی خود را می و سر کشی کردند و دید که ز خود سری چه دیدی بعد از قتل مقیم خان
سر کشی در مقام ادب مقیم و هر صحیحی از غلبه هم سقیم کردید و ولایت ما زدن را کشفنگی نگذاشت و امن و امان و آسودگی یافت و این شهر
قبیل مورث خیر گزید شد و کرم شاه پسند خان میرزا احمد شاه افغان و امدت امرای خراسان به تیران باد و عتلا
قاجار با افغان و هزمیت افغان احمد خان افغان ابدالی از سیالان حضرت نادر شاه افشار و سالها در رکاب آن پادشاه قاجار
خدمت مینموده و روزی بجزی بقطع کوشش وی حکم رفت و بجزمان حضور بیان شد که چون این مرد بعد از من صاحب داعیه خواهد شد
و ملکی خواهد حاصل نمود نشانه از جلال خود در و نهادیم که از ما یاد کند تا کار چنان شد که پس از قتل نادر شاه وی اردوی شابی را غارت کرد
بقندار رفت و در راه همراه از وجوه ولایات موضوعه هند که بفراه می آوردند ثروتی وافر حاصل کرد و بتخریر خراسان پرداخت و از کمال
به بندوستان تاخت بر احمد شاه بن محمد شاه که از بقایای سلاطین بایر به کور کاینه بود استیلا جست و در کور و زر و جواهر از و کرم شاه
او را نیز بجا به کجاح تیمور شاه سپهر خود در آورده خود را نیز احمد شاه لقب کرده بجا بلستان باز آمد و قصد تسخیر ایران کرد و مشهد مقدس را محصور
و امیر علم خان عرب را مقتول و شاه پسند خان افغان را با پانزده هزار سوار از افغانه متخیر خراسان و نیشابور و سمنوار و استرآباد
مانور کرد و امرای خراسان هر اسان از امر اگر حکومت خود خارج شدند و بعضی از امرای تراک و اگر ادو بغایری و قلمچی و موت بلبلونی و سپاه
موفور بسر کردی از اسم خان تقی خان و عباقتیلخان از بغایری و علیخان قلمچی از ترک و عیسی خان و ابوطالب خان از کرد و از انچه
سپاه منافقت پیشه افغان بالافاق با کوچ و خانواری خود متدبش و متوش بصوب استرآباد و ما زدن در پناه دولت تو
افتد محمد حسن خان آمدند و اظهار متابعت نمودند از شهر بار حممت شعار مقدم ایشان را محترم و وجود آنان را مقیم داشتند در خراسان
همه را مرفه الحال و فارغان کاهداری و پرستاری کرد و از جمله بدایا و تحف ایشان دو قطعه ابراس کران بهای کمی بوزن هشت مثقال
موسوم بدریای نورو و دیگر می شش مثقال مسمی تاج ماه بود که از جواهر خاصه سلاطین هندوستان و ضبط نادر شاه بتوسط امیر علم خان
بدست خوانین خراسان اندر آمده بود خان جلال مکان خوانین مذکور را تنهف و در دامغان جای توقف داد و ابواب برواحسان برود
هر یک بر کشاد و محمد و لیخان قاجار و بخاری بخش و محمد حسین خان برادر او را با سپاهی شیر شکار بمقابله شاه پسند خان افغان مانور
بعد از تاقی فریقین در حوالی سمنوار از دو جانب آتش کارزار و قود یافت و کوره حرب تا فاش شد افغانه که در یورش هندوستان
بجز فلول سیوف محاربان چندی ندیده بودند شمشیر ترکان قاجار را که تازه جیوه پسند و تصور مینمودند و دلیرانه پیش آمدند و شیرانه حمله
کردند و از کاه قاجار به نیروی اختر شهر بار جوان بخت تخت تیربارانی سخت کرده و بسیاری از سواران افغانه را از پای در آورده از آن
پس دست بر قبضه ای شمشیر مصری آخته بر صف افغانه حمله بردند و شهادت می شد و سربازی تن و بر شهای سنان زره ها کفن بینا
چون انار چگون جریان یافت و ارواح چون مرغان پران طیران گرفت و غبار زمین و آتش بپوشید و در روشن با شیب تاری
متشابه کردید فقط کم نوکفتی که میدان بجوشد همی زمین و زمان بر خروشد همی سپه یک بدیکر در او بختند چو در دروان خون خمر
زسم ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت فرورفت و بر رفت روزبرد بمای نیم خون و بر ماه کرد
افغانه چون شیران سپاه آتش شمشیر قاجار به بر سپه بزد و روباه و از چنگال شیران کرکان بر میدند فلول بستان متحاشی
و صفوف آنان متلاشی شد قلب و مینمه و جناح و میسر و کیسره بر آشفته همینه کر نیز بر مرکبان ثقیله همی افکند و تا زمانه فرار بر نازبان
رهموار داغ بهی بر نهاد حج شکسته رکیب و کسته عنان روی بر تافتند و بر سران بجانب خراسان بشتافتند و قه و دلیری در
قاجار و غوریزی ترکمانان خون خوار حالی با احمد شاه ابدالی باز گفتند و او را از اراده یورش ایران و معارضه با شیره شیران قه

کردند احمد شاه توقیف مشاجرت و تقیم مراجعت کرد از نشا بور بشهر روانه و از مشد سردی هوا و قحط و غلار اربانه نموده بقندهار بازگشت و با شاد استراحت و استقامت و مساز و در مقام انسب بجامه کار او اشارتی نداشت و رفت مع القصد سرداران قاجار منظم و منصور و باغیانم غیر محصور و بدست اهل استرآباد باز آمدند و مورد الطاف و اشفاق خاقان قاجار شدند و در ذکر حرکت از اینک نصرت ایات شهریار و الامقل از خان کتبی بنام محمد حسن خان قاجار از استرآباد و از زندان بجانب عراق و کرمخان محمد خان زند و شیخ علی خان و میر عیسی یافتن کرمخان و فرار کشیز و دستگیر اصفهان هم در میسان که بشمار بگری شدند لیکه او یکصد و شصت و شتم بود از خان غسان بغرم شیخ فارس از اصفهان حرکت کرد بملاحظه مصلحت حال فسخ غنیمت نموده با اصفهان بازگشت و کرمخان زند شیراز را تصرف گرفت و متوجه اصفهان شد و از آن خان از قرب جوار او بهر اسید و بار و می باشد اما نواب حجت آباد خان جلیل شان قاجار سلطان کامکار محمد حسن خان با سپاه بیست و پنج هزار بکرمخان و بکرمخان رسیدند و در فتنه سپاهی همه جنگ را ساخته سنانها ببارانداز فرشته همیفت منزل بمنزل دمان کرازان و پویان و برزده کمان بدین مژده از دیده بان خواست غو و دیدند پیش سپه دار نو و کرمخان حضرت محمد حسن خان قاجار بر حاجی جمال فومنی حاکم رشت مسافر گشت از قضایای کبیری سخنی چند گفتند و شش فتنه و از نعمای عالم قوی چند خوردند و خفتند امانی بازند از کرازان بخان و الا نشان قاجار با طبع مایل بودند ولی غلبه الواریه را ملاحظه نمودند لابد رانی همی کردند مع القصد حضرت سلطان حسن قاجار میوید ام کیلانات را ظنی مجید داده و حاجی جمال کیلانی را بخود خوانده و از آنجا بقزوین رانده قزوین را بفرقه دوم خود بر زمین داد و از آنولایت روی عراق نهاد و وقوع این واقعه و سنوح این ساخته در وقتی بود که کرمخان زند با اصفهان متوقف و جماعت کرمسیری فارس با وکیل در مقام مخالفت متوافق و از طرفین منازعه و مدافعه کرم بود بکرمخان وکیل اخبار کرد که جهانجوی قاجار بنواحی فرائان درآمده و سپاهی بکمران بدن حدود در آورده کرمخان تخت شیخ علی خان و پس از وی محمد خان زند را بمقابل سپاه زند بند قاجار نامور کرد در سپحان از توابع کرازمین از طرفین آتش اقبال پذیرفت و دو لشکر قیامت شد در آن صحرائی چون محشر بیکدیگر رسیده چون کوه صف بر کشیدند کوس روین بر مرکب جوانان فوس و نوحه میراند و نای ترکی بر سوک تازیگان نوای مویه همی خواند بغضای قتال چون میغمای هتال همی خون بباریدند و آجال برآمال همی خنده زمان بودند و همی در محاربه اسرارین شد و احکام خاجار از دم خنجر بکین کردید فطنم سپاهی همانند رخشان سپهر کجا کردش کز پولا و چهیره بروشن همه کوز کوزدش ستاره سرغیای تفتش عاقبت لامر شکست در شکر کرمخان در افتاده محمد خان زند که کوی بود نیز و منند بیکدیگر دیوی نژد در دست سپاه آن سلیمان عمد و طهورت دیوبند اسیر و با هفده تن از اعظم زندوست بکشد و نیم فتح و قیصر بر پرچم رایت نصرت آیت خدو قاجار بر ورید و کلبای نگین بر شقه علم سپاه زند بیشتر زیافت و حضرت والا رتبت خدیو ملک کرموشیه بار دلیر نواب محمد حسن خان قاجار بر سر کرمخان زند ایلغار بر روان سرکشته نیز ناچار از بلده اصفهان بدآمده در قریه موسوم بکلون آباد اساس نرم و مقابل را پنداد و دو اسکندر مملکت جوی سدی از این بروی بروی با جوج و با جوج جنود محو و یکدیگر بکشتیدند که آن سده سید و حید را از حد و فیه باس شدید جاری حیدر و حصار حیدر برابر استه بودی فطنم بغیر بر کوس صرم بر سر دم نای روین برآمد بابر پر از آردا گشت کردون ز کرد پر از شیر غرنه نامون ز مرد بدیاری رسید از فیض بکشد آتش و آهن آب تخت ثعبانان روین تن و همیان محضر افکن چون رعد بمن بغر و غرش در آمدند و از آن پس صوارم بهلال شکل مریخ فعل مصری نژاد الماس نهاد لعل رنگ برق کرد در باران آتاج بخش و برش ساعی شدند لالی مپاکل مشاب سبناده بهام نواز ل سفینه عیش و غبار حیات از ساحات اجسام بجا رب همت رفته چشمهای جوشن بگلج سهام و داری نضال انباشته آمد و نیمهای ابدان بستون و جل و طناب اجل افراشته پشته مصاف از خون صیاف لعل زای کردید و عرصه معارک از باران بلا رک پچاده روی هوا مگر تراب شده بود و تراب کمره اشر خفاک بر باد رفته بود و زمین آتش گرفت از آلتاب و شغال شراره بود و افشک کشی جوی واکوره خاد است و از لواج بروق صوارم و لوامع شروق سیوف نصرت شمار روی زمین جنت شد و شیران شتر

مخارج در آن مصاف برایش ریختند و باران بهره مصاید در آن مصادی کسب شدند دلبران رویاروی در آن نه کامه پرایا هوی یک
 ۱۲ باد که آن ریختندی از خنجر خون ریختندی که ز بار بر زنا تضادم بودند و ناوکهار بر تار کما تاجم کار طحان و ضرب از حساب لوف و تیر
 در گذشت و محاسبه مضارب از اصابع یعنی با نابل بسری رسید صحرای از خون حمیری فی المثل بود و دخیل بود و در آن مساج و ننگ
 و پس از آنکه گشتگان کوه بر بر بود و شاوران ضرغام و پلنگ جنگی سلطانی رفت و در زمی چنگیزی پیوست محاربتی افزای سبانی و قوت
 یافت و مبارزتی رستی روی داد و کریم خان زند که فی الواقع پهلوی بر زو بر زو گرازه کر زو بود بر صفو سپاه خاقان افراسیاب نژاد
 که سیوز پرور محمد چون برق خاطف و یرج عاصف کرد و میره تهمینان قاجاریه را یکسره بر شکافت و واپس نبرد و حضرت سلطان
 محمد حسن خان ترک که جنگ آوری بزرگ و دلاوری سترک بود در کاب بر حش جهان پهای شبید زشتاب شناسگر دینم طالع
 تیموری و حمله چنگیزی میمیه سپاه الواریه را از جای بر کند و چون و راق عمر عز از نهوب باد صحر را کند فطم بر انگشت ارغون روید
 بر آمد خروشیدن کا و دم همانا که کویا ل پیش از هزار زندش بران تارک نادر تو کشتی که از آتشش کرده اند بسنگ
 برویش بر آورده اند همی تاخت مرکب چو روز شکار بازی همی آمدش کارزار چنان لغره زد در میان کرده که کشتی بدرید
 دریا و کوه که سیر بر فرازیده جنگ آورید همه رسم و راه پلنگ آورد چو برق درخشنده از تیره منع همی آتش فروخت از کز و تیغ
 زمین شد بگرد در یای قهر همه جوش از خنجر و کز و تیر گریختن زند که بظمت جبهه و غلظت سیکر و سطرپی باز و دقت و سبکی سلی
 دمان بود و در ضرب دست و برش تیغ برقی سوزان داشت که فروزان با آن شیر آجام بسالت و بر کلام شجاعت تاب مقاومت
 ثبات مصداقت نیانورده با سبکی چون کوه قاف حوشی چون دریای رجا فاعل فرار بر خود نام شمرده و چون نپتق بصرح فرار و بی تاب
 گردیده از مقابل آفتاب صمصام نصرت نیام خاقان عدو بند ظفر مند بجانب و تمارب گردیده و در آن عزیمت جان عزیز را غنیمت
 و سخت دلان سپاه قاجاریه در بر میتمان چپوش الواریه چون کرک در رما غنم و چون شیر در کله انعام در افتادند فطم بکشد
 چندین از ایشان گروه که شد خاک دریا و مامون چو کوه زمین سر برشته و خسته بود همه لاله و زعفران بسته بود همه دشت پر خورده و هم
 سنان و ستام و سلج و مکر همی سر بریدند برنا و پسر بکشد گشتگان و اسیر اسماصل گریختن فرس گریز بجانب فارس و خاقان
 قاجار با هم از آن در شهر صفهان و حکومت عراق را ب محمد حسن خان قاجار و الو قویض فرمود و خود ب تخته ملک فارس و تیمم کار
 کریم خان قسیم عزم فرمود و با فرزند و شوکت سلیمان و دانه ملک جم شد ذکر عزیمت از ادخا افغان حکمران بلوکی
 از دریا بچان بجانب کیلان و ماندگار و مراجعت سلطان کبیر کامکار و نواب محمد حسن خان قاجار را
 جانب عراق فارس بمذا فعه می از ادخا افغان که بر ولایت از دریا بچان والی و پایه قدرش مقامی عالی حاصل
 بود چون از فرار محمد کریم خان و ایلغار محمد حسن خان بجانب فارس اطلاع یافت بطمع تسخیر کیلان و ماندگار در افتاده سیان
 از دریا بچانی و اگر ادخا افغان را بچیز و شمره تصرف و تسخیر ملا و خاقان کشور گیر نموده چون این خبر نواب خاقان قاجار در رسیده حفظ
 ماندگار و استر آباد را رقیع فارس ایدم دانسته از ناخت و تار الکامی فارس عزم رجوع فرمود و امیر کونه خان افشار ابرو را در
 اصفهان گذاشته عزیمت کا شان کرده و بعد از سه روز توقف از راه سیاه کوه بخوار و راین در آمده و از آنجا بماندگار و کیلان
 کرد و با نظام امور دارالملک خود اتمام تمام منظور آورد و از ادخا افغان بجانب اصفهان رفته بکاستن ثروت رعایا و برابری
 کشور و فرازش تحمل عالی و ادانی لشکر خود پرداخت تو انگر از اسپایه و پهایه کان را تو انگر ساخت بعد از خود اگر کی هوای باد پیمانی
 در سر افروخته از عراق مراجعت گردید و بغیر و ز کوه رسید نواب محمد حسن خان قاجار محمد خان قوالو عمر مراده خود را که بکسر نکی ماندگار
 بود با گردی کوه شکوه ب حفظ و ضبط معبر امل مامور فرمود و معابر دیگر ازین مضبوط نمود و صحرای علی آباد که اوسع و انسب مقام
 احتشام و در خور مقابل و مجادله سپاه نصرت فرجام بود مضرب خیام کیوان قیام نموده انتظار روز و جنود فاغنه همی بردار از ادخا
 افغان که از حاصل سابق یورش کریم خان باستر آباد استحضار داشت از عبور بملک ماندگار پرا ندیشه شد و دل در برش طمین
 گرفت چند که موافق و مخالف طایفه از دریا بچانه و فاغنه بمصادقت و مدینه آزاد را نور و دود و دخول مرز دار المرز تحریر کردند

مرغ زیرک عزم آن دام کرد و آزادی را بکفر قاری بجان داد گاه قصه یکا و سن بر خواندی و گاه سخن از کار سالار زند راندی خود رشتی
این بازار مرد و ایر کار زنده از فیروز کوه بی مسج و فیروزی و بهرادی و بهروری روی بطلان و از انجاری ای بهرین کیسلان کرد و بر
الکای کیسلان استبداد و امیر کونه خان افشار کیسلان بخدمت حاقان قاجار آمد و شرح این حال عرض داشت ذکر ایلخان
حاقان ترک و سلطان بزرگ محمد حسن خان قاجار بر سر ایلخان افغان و شکست لشکر افغان و ایلخان
و هر یک یافتن از ایلخان افغان چون ولایت کیسلان و رشت از مالک تصرفه خان جلیل الشان و حاجی جمال بن امیر و باج
حاکم انجای منسوب آن حضرت بود با اینکه در آن فصل هوا در غایت برودت و سیاق در نهایت صعوبت بود در حوصله غیرت وی
نکته که از ایلخان افغان در ملک کیسلان بایست کند و اظهار جلالت نماید باند سپاهی که در عهد محمد بر جای مدهی نام فصل
می مکیند و بجای دامان داید در گنای شیران آجام بچیند بدفعی صادق و صغری ثابت و عهدی عاشق و جمعی کامل از عرضه ایل
کشت و نهضت کرد و چون سید المرم از کنار دریای خزر بجدت برق و سرعت باد در حرکت آمد و سپاه کینه خواه فولاد خای نهاد
بهر کین موج فوج و کتبی در کتبه در رکاب نصرت اب حاقان ترک هم فرستد و آن ترک برف که سپهر لشکر کا فور بار و قور خانه
شمارا خیر و خیر پیشار بود ملول و فدا همی نوکشی بر خجاست و نیز هوا همی نوکشی بر جوش است و تیغ شمر زنده کوره و سان اب و بیاد بر
خلنده بهر سنان و بر بنده چون خجهر هوا و طرف چمن بر زشا خای سخن زمین چو بحر عدن پر ز دانه های کهر چوشت زین از قور
حوضه عیان همی نمودی را بر کبود روی خور و فرش در پیش دامه در بخاق ز برف این شده خشک و زار آن شده تر السطای
یک تار و خاقان ایلخار ساز چنان سعادت کرد که خوش بر صبا سفت گرفت و رایش از برق قصبه سبق بر در دریای خزر از ملک
لشکرش عادت خود فراموش کرد و باد صحر از تقدم رایش سرعت خود را مایه شرم شمر و بان چندین هزار جیش کرد و در پیش
تیراند که را چنف جو اسیس را چنف برورد و او تقدم نیافته و بلا ای مبرم و قضایای محتمل از واپس ماندند و رفت
که مرغ بچند ریشیان نه کیسلان از از جنش و خبری بود و نه افغانی از از ورود او استخضاری حاصل شد با آنکه از افغان احتیاط
در راه او سنکر تقیه کرده بود و لشکر با بهر جاتی نموده و عبد العلی خان عرب عامری در رود سر که محلی است در چار فوسکی لا بهج
سنکر بسته و در آن نشسته و یکسوی آن بدریا و دیگر سوی بمراب متصل و بجنبل و بیضه صعب شمل و خیر و خان مگری صاحب بار او
در اعانت کار او نیز در لا بهج با پنجه از لشکر بر خاشخه سیه ترتیب داده و سنکر پنا دهنده و یا جوح آسادر پس سد سد نشسته
بود مطلقا از ایلغار و با ساق خبر و افاق مخبر نگردیده بودند بناگاه پیش از آن سپاه هزار که مقدر وصول آن جیش خونخوار بود
بسنکر عبد العلی خان عامری بچشد و کرد و غا و باران بر بچشد ملول و فدا بر آمد همی تنگ از قوراب چنان چون زیر سحاب آفتاب
نوگفتی مواخر گلی شد زمین و زان میغ بارنده شد نیز تیغ هوا نو بتو ابر بختاچ شد زمین سر بر سر بحر متواج شد
و لیران قاجار و ترکان دشت بکشد افغان و تازی بشت بر ترکان تازی عامری چو در پیش موسی مدبی سامری
و لیران قاجار و سواران دارالمز و شجاعان سوار و مردان دهمخان و بطام مانند شیران خون آشام بر سپاه افغانه و عامری
بناخته و چنانکه باید بشمشیر کارزار کاران از از اساختند ناچار طوایف عامری از ابطال قاجار بنهت شدند و متابعان خسرو خان
مگری اشکاف قاسی از ایلخان افغان نیز تاب ثبات نیارده مانند خسرو و پرویز از تیغ شمر بهرام چو فیه بهر کیسلان روی بودی که بر نناد و
همه سپاهیان از هم بچشد و با هم بچشد ملول و فدا بر آمد همی موج از آن بحر ژرف تلاطم گرفت آن محیط شگرف سراسر سفای
زینا با فرق در آن بحر متواج بکشد غرق سپاه و سر سبک و آمد و مامور و حاکم و محکوم تمامی منهدم و منهدم سر سیم و تار و مار
روی بغیانی فرار و سباسب انکار ندادند از ایلخان افغان و امرای او را بچان با قوت متقابل و قدرت مقاتله نمایند با آنکه اکثر من
افغان من الرتل بودند مانند پشه از بهوب با و صحر تاب ثبات نیارده عار فرار بر خود آسان کرده بکشد و خاک ذلت و مذلت
بر فرق خود و مارک فرق خود بچشد بی انحراف چندین هزار سوار و غرق و منهدم و صندوق و سنجی و منقوش فرور بچشد از کیسلان
فرار خست سوار کردند و صفت برون بهر آن رشت را در ملک خود و فکر دند چه جای ملازمان منفرد در اطراف و انکاف کیسلان که بهر

ذکر عزیمت محمد حسن خان قاجار بجانب تبریز

۱۳ و دستگیر آمدند تا نه و اسباب سلطنت و ثروت و مکنات که بر روزگار دراز فرایم پاورده بود و سر اسیر متصرف سپاه قاجاریه در آن
جمع کثیر از امالی و زبایان و اعانای طایفه افغان و دوست قاجاریه و دارالمرزیه و تراکمه اسیر و دستگیر شدند بر دندانه بر دندانه کشته
از آن پس سلطان جلالت توان قاجار بجانب رشت نصبت فرمود و ابواب رفت و رجعت بر وجه سابق مفتوح نمود حاجی
جمال فومنی مانند ماهی که از محاق برآید ما چون آفتابی که زمان کسوفش بسر کبد حضور حضرت شهرباری آمد و اظهار ارادت و اقباس
سعادت کرد و خاقان بهمال او را مشمول عنایات پغایات فرمود و بدین اشارت سرود که ع برای تو پمودم این ماه دور مع انصه
پس از نه روز توقف در کبدان سرکار حضرت سلطان غیرت کیش قیوت اندیش محمد حسن خان قاجار مانند آذر فروزان و تشنگ
سوزان عزم تخیل کای آذربایجان فرمود و از راه کنار دریای خزر و باب الابواب و اعمال طوالش بعزم رزم و چالش عبور و در محل قبل
الباغ اتراف فرمود و عرصه مقدم همیون رشک معاذ زد و بهشت و از رزم حدایق بهشت ساخت ذکر عزیمت خان
ظفر مند و سلطان عدو بند محمد حسن خان قاجار قویلو بجانب تبریز و استخیر ارومی و کفر
یوسف خان و تکی افغان و هزاره و الا نشان با زادخان افغان و هزاره و ازادخان بجانب تبریز
در بنال که یکم از و یکصد و هشتاد و هجری بود مولب نصرت کوب خاقان کهنیستان قاجار بعزم استخیر آذربایجان و تدبیر ازادخان افغان
با سپاهی و لیر و خونخوار از قتل ایغ موغان تصرف حصار ارومی که محکمه و دارالملک ازادخان و مجمع عیال و اطفال فاغنه و بصمیم
منوع چنان تباحت که آموخت با در فشار کوچ بر کوچ بارومی رسیده لشکر قیامت حشر را با حاطه حصار ارومی امر کرد و یوسف
هتوکی افغان چون قدرت مقابل نداشت در شهر ارومی بحفظ برج و بارو نگا بداری اسل و عیال بچاره مشغول و بهینه اسباب قلعه
داری میرداخت تا ازادخان فغان بعد از پراننده کی از کبدان و انزاع از شمشیر خاقان کهنیستان شنید که گریبان زندان شیراز
حرکت کرده بجانب شولستان ممسی و ایلات باشت و بابوی و اشطام امر کو همگیلویه رفته است بجهت جبران آن کسرو اعلامی آن قریب
فارس و عراق روی نهاد و در فرامان با اکابر آن سامان مفع و رفع و مجادله و مقابله بسر میرد و در آن اثنا خبر رفتن خان سنرک و خاقان
بزرگ بر سر ارومی و محصره آن قلعه مقروغ سمع وی گردید و هوشش از سر فرار کرد و بجانب آذربایجان الیغار در پهن کایمیکه سپاه قلعه کمر صف
شکن بر کرد و حصار محیط و از طرفین آتش کارزار مشتعل بود و بجانب آن ترک عرض کردند که اینک ازاد باقدی چون شمشاد و بالائی چون خار و آبی
افزون از اوراق اشجار میرد و مؤلفه و نخلد و کشتا که شیرزبان نرسد ز یکدشت پر دایان کر از جوب مرغی شود موج زن کجی جوب
مرغ شایین شکن خیر امر در لشکر خویش با بحاصره ارومی مقرر کرده و مکر از برداشته با استقبال ازادخان شد و در دو سه ساعت چنان
تباحت که شش فرسنگ از شهر ارومی کشته بود راه بر سپاه ازادخان برست و بهمت بر گرفتاری و جزم کرد الوید رخ کار نک سب
طرفین با جهمر ماه همراه کرد و دید و غنه شیپور و شهنای دولشکر با صور اسر هیل انبار کوس جربی نغره بر کشید و نامی ترکی ناله بر آورد و سوار
تراکمه و فاغنه که در شجاعت و دلادری کفا و همال بودند یکبار دیگر و یکصد تیرای ستر قرقصهای سپر امید رید و شوق القمر بایادی
آورد و طعن سنان پیکرهای کرانز بر هوا عروج میداد و معراج ثابت بمیکرد و شمشیر و لیران قاجار آب نیل بود و در چشم قطبان فاغنه خون تاب نمود
حمله مبارزان دارالمرزیه را که از صرصر عادی خبر میداد زره نامی داودی بر ابدان اطفال و هنرین من پست النکبت بودی و مغفرهای آهنین در صد
بتغهای مهری چیرپینی نمودی سیوف قاضی رشتنهای آمال را انقضای می بخشید و سهام ناب کمر دنان بر کشیده را انخاض میداد
استباک و اعتراف صفوف را صورم بران استباک و انتمناک بتبدیل میکرد و اجتماع و اتباع جوش را ضیاع دران با شکاک و انکار
نیم میداد و بنیان ثبات را تسدید و بنیاد سکون را نشید و نماز عتمان تماسک و نماز لک از دستار باشد و قدرت تقادم و تصادم در
کس مانند کتاب بر جثائب مچی گرفتند و چندان بر بهر اول سبقت جنت سابقه بر مقدمه تقدم یافت جراح با نمید جراح بال کشا و پیکاره
سپاه ازادخان افغان امرای سبزوار و دامغان حمله ور آمدند و در بهم شدند خوف و خیفی عجیب و نامی هتوکی غریب برداشته و بدست
هزاره و در آن رزمگاه او قناد پراننده کی در سپاه او قناد سپاه خاقان ترک که بعضی افغان و بلوچ و برخی اگر دست نهاد بودند
فرار نمودند خان و الا نشان سر راه بر سپاه شکسته گرفته بضر تبریز سرودستی چند برزین شکسته که زنده کان بهینه مصاف با کردند

و باد و نبر از مرد پولاد پوش آسن جگر از طایفه خود که در شبات کوه البرز و در حمله با دهر بر بودند در قلب بایستاد و خود دست بالایات صرب و عرب
بر کشاد و از نو آتش کانه را ز افروخته شد و بنیاد صبر و قرار سوخته و لیران دار المرز و پادگان استر آباد را ز نو با بر زمین زنده یکباره صحرای هرک
مانند نکر که فرو ریختند و مردان کار و دلران قاجار با لاشاق شمشیر بر آورده بمکروه چون پاره کوه رکاب بر اسب سبب استانباز
تغبار بر و بر سواران افغانه چکا چاک بلند کرد و دستها از بال و سر از تن جدا فی خشنود ع شامزایمید و سر را درود روی خاک برود
نامس بخت شد و خاشاک مانند شاخ بقم کللون کشت لعل لعل از خون سرخ خاک پوشید برین و ز خاک تیره صرخ بر آست طبلسان
ز اجسام کشته گان ز برای معود روح از خاک ماسپهر شد آماده مردبان ارکشنگان زمین و غاشد چو لاله زار و زرمها فراز میوه شد
چوستان مقارن انحال شبها ز خان و بنی که از اعظم امرای اذربایجان و از سرداران معظّم آزاد خان بود و بانو اب محمد حسن خان
قاجار و فاقی پنهانی داشت و بر ازاد این نبود با وجود چنین خاقان کیتیستان و لیر و بانرا از متابعت آزاد خان تنگ کرده روی هوش
بخدمت محمد حسن خان قاجار آورد و ازاد خان متوحشا و مشوشا از پهن جنگ و عرصه نام و تنگ فرار و بجانبا کرد و یزیدی و بلباس
کند کرد و در وی وی سراسر نصیب سپاه نصرت کسب شد و ز رکان اذربایجان خاصه سخیان افشار که سالار جیش آزاد خان بود با
سایر سرخیان سعادت ملازمت رکاب سلطان جنت تاب را در یافته و در خدمتین بجانبا رومی دفتد و چون یوسفیان نعمان نهونکی
خود را در میان دریای آب و آتش آب غریق و صرغی دید از در استیمن در آمده و در یکشاه شهر را بتخری داده بقبول چاکری سرفرازی یافت
قاجار چهار نهر سوار افغانه را ضمیمه ملازمان رکاب فرموده یوسف خان هوتکی را با خانه کوچ سواران افغانه و احوال انتقال بکمران روان
ما نذران نمود و در نزد محمد خان قویلو بکلار سکی ما نذران امور بتوف شدند ذکر حضرت کسپناه حضرت همراة سلطان سنج
ستان محمد حسن خان قاجار بجانبا کجک و قزلباغ و انتظام انصفا بجهت آیات و تقویض نیابت اذربایجان
بفرزند او جند اکبر خود حضرت اقا محمد خان قاجار و مراجعت بجانب عراق و آغا رسال یکنزار و بمقتاد و یک تجری
که فصل نور و ز فیروز رسید و جهان پر جوانی گزید و رضوان اردی بهشت ماه کیتی را بهشت و ار کرد و باد و فروردین هوارا غنیر بار ساخت
ابر از آری کردن و کوشش ابدان چمن را پر از لؤلؤ شهور و جوهر مین نمود و نقاشش نامیه صفیات کوه و دشت را بر نقوش نیکین لعل لعل
رنگ زینچی زد و دند از عذار بوستان فرش کافوری زد و دند از کنار کوهسار ابر را دند و وا خواندند از کشت عدن با در ابر و دند و آوردند از دشت
باد خرمهای مشک آورد و مشک شد بو ابر و امنهای در کشته و در شاهر چرخ چون پریایکان پاشید هر جا رایکان کجهای شایکان بر خا
بر خارای و خار تا جهای هم و دار شد از خار ابدید کجهای خسرو و کسری شد از خاک آشکار پرزیا قوت و زمر جان و ز بر جد کلان
پر زمر و اید و الماس و زمر و غرار کلبنان چون کلر خان از لعل بر کردن و شاح شاحکان چون شاهان ز الماس بر ساعد و
لعل باز کار نمودند از کلستان قزلباش کرف پا بودند از لاله زار خاقان قاجار نامور که بر آسمان جلالت نیز اکبر بود و سر و بر
امرای دربار را نیکین تر از باغ و کلزار بر آست چندان خلع نگارین و نیابثین بر انداخت که مجلس تجوّل حمل از عرصه بهشت و صحرای سپهر
حکایت میکرد و از لمعات و اشعات کسوتهای زربافت و خلعتهای زرتار و پرندهای رنگین و کنایهای زمین عرصه خاک با صفی افلاک
پهلویزد و دید از تابش زو کوه هر خیره بود و فلکها از دود و توپ جهان آشوب تیره خطبا خطبه تنفیت نوروزی بر خواندند و نقبا مناقب و
مدایح عرصه کردند از شرم دریای نورش آفتاب غرق دریای عرق بود و از رشک تاج ماهش تارک سپهر اول از تاج ماه تنگ بهشت
بعد از انجام لوازم عید سعید موکب فیروزی کوکب بعزم کشورستانی بختیش را بجنبتهای کوه پیکر یازینهای مکلل و ستامهای مریض
حرکت بکرن شدند و تقاره خانه و زور گیتی نه غرور عدد کرده و در در فکندند پیاده کان تفنگ و از قطار در قطار بقبایان آتش بار زدند
راه و در که رفتند و سواران زرم شعار کتیبه در کتبه آهوان خوشترام بچولان در آوردند و دو غبار موکب و شیشه و خروش مراکب چشم خرم
و کوشش افلاک کور و کرساخت و تماجم سواران و لوله و زلزله و زمین و زمان انداخت با شوکنی سلیمانی و شمتی خاقانی راه قزلباغ در
گرفت هر مشت خاکی از زمین از ان غیرت ایران شد و هر بقعه از ساعات بر دوع غارت ارم کشت از عین صغری و کبری راجت المادی و خج
رضیع شمرده می آید و سپهر از رشک خاک آلالان مالان و گردون از دچمن مغسان و رفغان بود و کجی بپنجاه خلد را رنج می داشت و از زلزله

جلد نهم مرآت السیاحین فی بلاد ایران و بلاد فارس و بلاد هندوستان

روایت صفی

۱۶ صحن روم را بارزنی نمی شمرد و ایران خود را خوارزم اول میخواند و شیروان خویش را بخارا می نامید و شایران بر کوه انشان سرکران بود و پهلکان را بر اصفهان طغنه میرفت و ایام همایون در آن تجسته بهار فرخنده و در تنزهات قزلباغ بکشورستانی و تخج و کامرانی میگذشت و حکام و امرای آن ولایات مانند رودانی جاری بجهت اردوی حضرت شهریار میفتی می شدند و از فرط اشتیاق بر یکدیگر استباق می نمودند و بختش سر قدم صاحب بیای می آیند و آری مع با بسند بدی را چو در سنداندار مع القصة اعظم از باچان و اکابر موغان و خواجگان و ویران و باغیان قزلباغ و طایغان الاطواق با احزاب و اصحاب و شیاع و اتباع با ذیال و ولت و اقبال خان بهمال تشب و متک جسته و در همدا من و امان مرز و مطهر خسته تمامی اهل ایران بنامن الطاف و اعطاف آن داور دوست نواز دشمن شکاف رجا و اثنی خلوص صادق حاصل کردند و اعظم عسایر و نفایس ذخایر خود را عرضه نمودند و رعایا و براب و غنیمت و اغنیاء در کف محبت و حمایت و ظل عنایت و رعایت آن شهریار بر کسوف و بدقیای پای سلطه جلیله قاجاریه که از عهد دولت صفویه در حدود قزلباغ و کنجه خلفا بعد خلف و سلفا بعد سلف مرتع و انراق داشتند از روی صفای نیت و صدق طوینت بحضرت سلطان قاجار که ایل خان رستین و قاجار خان حقیقی بود بالطبع و الرغبه قبه طاعت نماند و خاصه قاجاریه زیاده لو که در کنجه با شیران رومی و روسی پنجه در پنجه می افکند و وریشا اعدای کینند ایل حاصل سرکار ملک قزلباغ و موغان و ایران شملخص و صافی شد الاقله پناه آباد شوشی که از انیمه پناه خان جوان شیر بود و تسخیر آنرا برانی دیگر حواله فرمود و با امرای آذربایجان قصد تمام کار کریم خان زند و تسخیر شیراز کرد و فرزند از جنم دهم عظم اکبر غر خود شاهزاده آقا محمد خان قاجار را که در رکاب نصرت آثار و در آن ایام شانزده سال داشت بر نیابت ایالت در دار السلطنه تبریز بر سرند جلالت بر نشاند و خود با سپاهی پیچید و غرم مرآت را فرمود و تسخیر خان افشار را رسلو و شهباز خان کرد و پهلوی در رکاب نصرت آب خان و الا نشان همی آمدند و مانند فتح و ظفر در سیاه و میمنه شهر بار نامور بودند و کرم مرآت خا فان نزل و شهریار نزل که سلطان کیتی سیتان محمد حسن خان قاجار بجانب عراق و ما زنده ران و سیا خلو کذا شین یوسف خان هوتکی و سایر افغان غنیمت را بلذ المریز و محمد خان قاجار بعد از شطام امور آذربایجان و قزوین و کیلان و دارای ملک آرای قاجار بجانب دار المریز ما زنده ران نصرت فرمود و محمد خان پهلوان یکی ما زنده ران با همگی بزرگان و سروران با استقبال رایت نصرت آیت سلطانی سعادت یافتند و مشمول عنایت پیغامات خدیوانه گردیده در رکاب ستطاب ما زنده ران روی نمودند همه راه اعظم و وجوه و معارف مورد ایدادی و عواطف و مشمول عواید و عوارف شایسته بودند و با بغامات جبریل و تشریفات جمیل بهره وریشند مرغمان خوش صغیر بر شاخسار افروای تبیت بر گردن و ترانه ای سرورانه بر دوشه ترنمای بدستان بنزد از انبوی طهرین رکاب و شکلی معبر شتاب با دوشمال را که دار بسیاری کلر خان چشم شعله کلمای کشین خاد بود و شاقان ترکی نژاد بر دوی از زراعت مراحل و مراتع ما زنده ران ملک قزلباغ را فراموش کردند و قزلباغ کنجی از ساحات کلراران با دنیا و زندگی خان و الا نشان و در هر غزلی شکاری و در هر شکاری طوی هوکانه فرمود که هرگز خانان بر نرستان از آینه نکرشته بودی از و فر رفت بی انتها سپاهیان مستعم و محظوظ می شدند و شرح آن موجب طناب و ما با سباب خواهد بود و درین علی آباد که فضائیت وسیع با عمارتی رفیع فطر کمانی یکی جشن سازید و سور که آمد زمینودان جشن جو دم مشک از مغرب رخ دل میخ از آن غنیمت میخ شد ز عکس می زد و و جام بلور سپهری شد ایوان پرازانه و هور می زد و کف بر سرش آتش چو در از بر زرد بکد آتش ز دل برده بلماز چون زنگ زنگ نوازان نوازنده در چک چک کشیده رده ریدکان سرکای بر می نمود و بچینی قباخی دورخ شان بباد از شبه درع ساز دوسنبل میان کل کوی باز بعد از عبور از آن منزل بر سر حضرت شهریار شهر ساری نزل فرمود و بسور و سرور و مسرت و جهور در گذشت بر بانک قماری و بچن ساری مشک تا ماری در آفر مجر سو خسته و از خولاری در کانون سحر برافروخته عظمای دار المریز و روسای قاجاریه و سر و داران ترانکه و بزرگان افغانه شرف حضور در یافتند و بالطاف خسرو از منضمه شد یوسف خان هوتکی افغان و ملایا محمد خواجه اعظم خان و قلندر خان و کلاستان خان و مرتضی خان و سایر خوانین و امیرزادگان از آنجا واقعا نیک بعد از انقضای و انزاع از اذ و خان افغان گرفتار کنند حکم خان چلیل ایشان قاجار گردیده بودند و با خانه کوچ و عیال و احباب و اطفال با مور و توقف دار المریز آمده در ساری شرفیاب حضور حضرت شهریار می شدند و بسور غالات و بتولات منکثره و اوار در سمریات

جلد هفتم عمر نیا محمد حسن خان عراقی شیخ الاسلام روضة الصفا

۱۲

متوفاه اختصاص یافته و جمعی از آنان در سلک ملازمان رکاب مسلک شدند و مرتضی خان نام پسر ملا باده محمد امام انطاغیه جوانی بود
 بالای سروسسی و بر خسار و هفت ماه چشمانی چون چشم غزال سیرینی چون سیرین کوزن مرکابی خنجر اساو بروانی شمشیر گرد داشت
 از عمرش شانزده سال رفته و هنوز خط نرسیده از بنا کوش زلفین مشکین بر سج و خم از دو جانب عارض انگشته و کاکلی چون سلسله هینبر
 از قشای دوش اندر آویخته فظم نمش بر ریفست سیم برش زرخشده در افسری بر سرش خرامان چو باده پسته سرو زکیو
 چو در دام مشکین ندر ووزلفش هم چو در جم وال دهن میم و از شک بر میم حال ووبرک کاش سوسن می سرشت ووشمشاد هینبر
 فروش بهشت زرخدان چو از سیم کبزه کو که اندر چارونک چو کان بدو بنا کوش تانده خورشیدوار فرومشته زو حلقه زنگار و دوما
 دو ترک سنبل برست یکی نیم خواب و یکی نیم مست زخنده لبش چشمه نوش ناب فشانده در و قطره قطره کلاب در سنکامیک از حضور
 میگذشت دیدار و محو ماند و دلهابد و شیفه کشت زبانه برانه فقیر که اندر آخن الخالقین مترغم آمد و عقلمها بنطوقه ان بنه الا ملک کرم
 تصدیق نمود حاضران پیشگاه و حسن و جمال او خیره بماند و بران افغان زاده نام خلای بخواند و بالا شاق عرض کردند فظم تانده کمر تیر بهرا
 نشاید مگر که شاهرا دارای ملک آرای فرمود که در بساط سلطنت امر دان ساده روی را بار دادن و خاطر ملکستان را بدانهامو
 ساختن نه قانون ملک است و نه طریقه سلوک خاصه که پدرش امام افاغنه است و باده مقام خداع و دانه و ملازمت پسرش در خلوت
 خاص سلطانی از طریق محرم دور بهمت بلند با بیکوت و نظری تن درند بد پرچم بنجوق را بار از طره محشوق و صوارم قاضی اولی از حواجب
 کو اعب تیر دل شکر خنجر از مرکبان دلبران و قامت نیره بهتر از بالای سرو با لایان است او را بملا یار محمد پسرش سپرد و در او طمع نکرد اما
 سروران بازندان و رکندش سبته شدند و از ترش خسته خاص و عام او را صید و ام و کبوتر با نام اندنبر روز سر کوشش مجمع عاشقان
 بود و گفتگویش نقل مجلس سرستان شعری رکاب و نمود زمان دار المرز اشعار بسیار در و کفشد و از آن جمله است که پدلی گفته است
 مر باجی افغان ز تو شوخ نامسلان افغان افغان ز تو آفت دل و جان فنهان افغان بچه در دل تو رحمی نیست از دست تو افغان
 بچه افغان افغان دیگری در یوایش سروده است که ز باجی این قالب بجان طلبد وین خاطر در و مند و زمان طلبد
 دل نیست که او طالب افغان باشد الا دل من که دایم افغان طلبد القصد حضرت شیم یاری پس از نختی توقف در بازندان پنجاب
 ری رای کرد و با سپاهی بکران وی با صفهان کورد در ذکر قجه خافان قاجار و سلطان شوکت ملکا
 محمد حسن خان بنجاب عراق و فرار شیخ علی خان زند از اصفهان بشیران و شیخ اصفهان فزونی
 و کر عمارت صفوی چون دارای ملک آرای قاجار و خدیو کامکار تمامت بقاع و قلاع و حصار و حصون بلاد طبرستان
 و بازندان و جهان و قلوب طالقان و تبریز و آذربایجان و از شرکت پیکانه پرداخت و عرصه ملک را ستخلص و صافی ساخت الا
 ولایت پارس و دست تصرف کریمخان زند نماد و در غیبت لوای نصرت التوای سلطانی شیخی خان زند فرصت باشد با صفهان تا سه
 صفهانرا نیز بطریق ثلب و مستعار تصرف کرده بود خاقان ترک و سلطان بزرگ غنیمت استخلص صفهان و استیصال کریم خان زند را
 و جبهه بهمت بلند ساخته بر یورش عراق و فارس عزم عزم فرمود با سپاه آذربایجان و بازندان و استرا او و مرکبان که تخمینا چاه
 کس بودند از روی عراق کرد فظم جهان بان برش اندر آورد پای برآمد خروشیدن کوه نامی ز بنور کچیان رکابی از غر
 اهرمیان رعد و آبرده و در صماخ ساکنین نه کاخ شدند و جزایر چیان دارا لرزی از بریق بر غلمانان برق مانند خرمن کبکشان بستند
 پیشانه و اعزوق بی عراق علی الاتصال فرسنگها کرده و احوال خزان و صندوق عرصه بر سیم صبا شک کرده نشت همه صحرانرا
 کوه هیکل و استرمل سیکر بربال و از صنایع امت و مفارش افش بر تلال هینو و جنای تازی در زیران رکاب بازمی جی کردند
 در کابداران ترکمان سرستان بر سینه سپهر می بردند در هر قدمی آثار و زخم و علامات فرغ الکبر اشکارا بود اعلام ز کازنک جلوه نمود
 حاجب کشتی و جمله نایب انا بادی صفهان چون بر طاولس هرسته بود و جیشها چون چتر کاوس است سلطان جلالت نشان قاجا
 در کمال اهت و وقار برین زمین مرکب جهان پیا برشته مانند جی برادی و سروش بر بریزادی می اندلق لغد چون مهر بر بچام طارم می
 پسرش فرزند خوش فلک سیر سپار کرد و بی اینمین پی و کوهی شهاب پوی چرخ جی جان نورد و جهانی فلک ملام بر چرخ یکدل از فزون

سال و ماه چرخ است آنکه مبت هلال اندر و چهار بر بر هلال او عجیب شش تاره لیک صد ماه و صد ستاره عیان زو بر یکداز چون
 طغنه صیت عساکر حضرت کاشتر شهر یاری و کشته شهر کاشان و لولاه افکن سمع جمع دور و نزدیک شد تخیلی خان زند سپه سالار کریم خان که
 اشجع امرای او بود و او خود مسافت بعیده در اصفهان ثبات و مکانست خوانسته تا زیاده فرار بازی صبار قمار زده مانند باد راه شیراز
 در گرفت و بکر بخان و کبیل از غنیمت سپاه خاقان معیدل اخبار کرد و کریم خان از کثرت چشش کرد و ن طیش و هشت و دشت حاصل کرده خود
 قدرت مقابل مدیده تهمیه اسباب قلعه داری و حصار بندی پرداخت و آذوقه و علوفه بسیار در شهر ذخیره و انبار ساخت خاقان مظفر راه
 عراق بر گرفته امر او حکام اطراف در هر محل و منزل سعادت رکاب نویسی یافتند و بر اصد و مراکز خود رجوع کردند و خان قاجار در عین حال
 و نهایت بنالت و اردو دار استلطنه سلاطین صفویه شد عمارات سعادت کایات آن طبعه را که روز کاری رفته و کرد که ورت بر صورت و جدران
 بر نشسته مجدداً زینتی تازه و ادو مساحات آن حدیق و بسایین ارم ترین با که مدتی لکد کوب حوادث و پایمال نواب بود از غبار طلال فشته
 خاقان بهال چندی در محکمه صفویه تکیه بر بحث استقلال کرد و از روز کار رفته و تصاریف زمان گذشته لحنی بر اندیشید از غلبه دارا
 افشاریه و تقدی عدلی افغانیه عبرت گرفت و با افشار و افغان رکابی دل ببر کرد و چون فرقه قاجار و والونا چار با انحضرت راه مطاعت
 متابعت میسر نداد و قلبا بر غلبه و شمشیر صد پیر دندنا بر مصالح ملکی اختیار را بابت عراق را بجمده حسن خان قاجار و والو که در رکاب است
 بود تقویض فرمود و پس از دو ماه توقف و تدارک ساز لشکر قصد فارس کرد صاحب تاریخ زندیه نگاشته که در آن ایام آتش فقط و غدا بالا گرفته و
 خرمنهای غلات اهل عراق و در شراره کران بهائی سوخته بود و توقف اردوی همانون که زیاده از پنجاه هزار کس بودند بایه خبرانی کار عراقیان شد
 و از غنمه مناجار پادشاهان بر نمی آمدند و در حتمی تمام و ضحی عظیم داشتند و مخفی خدمت لاکو فخر السلاطین فاته عین من موع المساکین صورت
 تحقق می یافت و از مرور و عبور شاه قاجار و سپاه الوار خسران و زیان بکران باالی اصفهان روی کرده داشت و همانا که ضحفا و فقرا
 بر ذات نیکش و عای بد میزدند و مسلم عند الله می حفظ افراد و احاد کشوری با حضور و ورود چنین لشکری خالی از صعوتی و عاری از لطف و
 نخواهد بود و بدین پی شاه اگر آفتابی کند بهر جا که آید خرابی کند و کمر عریض سلطان بزرگ و خاقان ترك ابو النصر محمد
 حسن خان قاجار و قونیلو از عراق بفارس و متحصن شدن محمد کبرنجان و کبیل در شهر شیراز پس
 سپری شدن ایام دی و ظهور آثار فروردین شهر یار قاجار از عراق بالکای فارس ایساق فرمود با آن دریای لشکر بصحرای شور جم روی کرد
 صحرانشینان فارس قبل از حرکت رایات شاه از سیلا قات کوشک زرد و النک اسپس و رکال هشت و هر اس ایل و احشام و دوای
 و انعام خود را کو چاییده از حوالی شیراز بجانب قلات نقل کردند و در معارف جبال و مراد غلال تواریج بشد و کوب فیروزی کوکب با فزونی
 و حمت جمیدی با رضی ملک جم راند و از راه آباده که آباد ترین بایر و عابرو و علوفه در آن آمده بود قطع مسافت بعیده کرده مساحات تل مضار
 خیام و ساردق چشام شارق فرمود نظم فروشد بمای و بر شد بمای بن تیره و قبه بارگاه چمن بود برسان باغ بهار در و دشت و کوه
 زمین پر نگار سر پرده شهیار جوان کشیدند و پیش آب روان زمین گشت جنبان چو ابر سپاه تو گفتی همی بر شاخ سپاه از
 افرونی خیام ز کار رنگ بر چیز کتی عرصه شک و از انبوهی الوای کونا کون سطح سپهر پر بوقلون کردید غزالان از پنم شیران دلیر صحر اکباز شدند
 و عقابان از سهم عقابان تیر راه نگاه سیم رخ برداشته و در و دشت از خرگاه و جبه و سپاهان و شامیان آمده و چندین فرسنگ در زینل
 مرکب سوده کردند و یکروز و کوب فیروز بجانب فیلیان و شوشستان نهضت آراست و در چمنهای دزد رنگ و چشهای لالی سنگ مجبور
 منزلهگاه اتفاق افتاد الوار منسی و بابونی شرفیاب خدمت شدند و از اجرای پیش تاران سپاه منصوب آمدند از آنجا بچمن نور آباد و دامن کوه
 قلعه سپیدکندار و دوازده هزار نفر و لاجلال روی و او اصلا از سواران کریم خان و امرای زنداشری بطور رزید خوانین الواریه
 از قرب جوار سپاه قاجاریه شوش شده و در نزد کبیل اجتماع کردند و برای زدند و کنج نمودند که در پس حصار نشستن و در بروی بستن کار ابطال
 است و نشیوه رجال را راسخ می جبر شیراز و دست نمانده است و ناکی توان در آن زیست بایر و نر و دشت و شب ششون
 برود تا کار چه شود و کبیل با سخ و ادک ما و شما هم این ترک قاجار را دیده ایم و مکر را پیش هزمت گزیده اکنون که با پنجاه هزار سوار در رسیده از
 نو خربت نباید مع من خربت الحزب حلت به التامر با این خوار یایه سپاه که ما راست نه ششون بروی توان بردن و نه روز خون توان گردن

جلد نهم موافقت خانی بانو محمد خان روضه الصفا

بجائی نخبه عقاب دیر کآبی توان شستن و دران زیر کوه ناکوه در زیر سم ستور لشکر است و در نعل لو ایش کرده در کوه خود دیر سی
اسب فلک و سپه بدست شمشیر زن فطیم بر دم نمایند که روز بند نه چرخ زخم و تالذد در تو کوئی که از روی و آزار این است و یا کوه از
در جوشن است یکی کوه زیرش کردار باد تو کوئی که از برق دارد و تراود مع القصد وکیل زند و شیر از شهر بند بماند و شهر بار قاجار شهر کردار کا زرد
بجانب شیر از بند و از راه چار را بهار یکم سنکی شهر شیر از بحال عظمت و اغزاز بگرد و حصار شهر آمده خیمه و خراگه و سردافات شان از سربازان
کیوان برافروختند و پیش از آن سپاه منصوره اطراف و اکناف و حواشی و حوالی در و رب شهر شیر از را همی ناختند و کمر آمدن نصیر خان
لازمی بیکل یکی لاریستان فارس و ناسپا بسیار بخت حضرت شهریار قاجار و ابو النصر سلطان
محمد حسن خان و متابعین با خاقان کامکار در محاصره شیراز و محاصره شیراز و ولایت لاریستان از مغلط
صوبای فارس و صد فرسخ در صد فرسخ است همیشه حکام و ولایت در کمال جاه و جلال بوده اند و مدت تدارق و تصرف اولاد کرکین سلطان
بوده و والی انجا غالباً کما شیر از متابعین نموده تا آخر دولت صفویه مفتوح شد و حاکمی خاصه یافت و در این ایام نیز محمد نصیر خان لاری حکم
و راشت در آن ملک حکومت و ریاست میراند و امیری بزرگوار بود و بخت کداری کریم خان زند سردرخی آورد و گردن نمی نهاد و قوی کریم خان
بسیاهی پیشا بر سر و رفته کاری ز پیش برده مراجعت پیشا کرد و درین اوقات که از و در و موکب حضرت شهریار قاجار اطلاع و استحضار
حاصل کرد جمعی از غلامان و سواران خاصه خود را با پیشا فرستاد و لاریستان را که در قدر اندازی از سایر افران ممتازند بدو داشته بخش را بدو
بر کاست طباطبائی قاجار پیوست و مورد الطاف خاطر شهریار شد آمدن وی نیز باریه و هندی عظیم و باعث فقرتی جسم در کار وکیل زند شد
و از اعظم فارس بریده بر زمین اعطاء کرده و در زوای شهر حصن گردید و از همه سوی ابواب امید بر روی خود بسته دید آلائی که کثرت سپاه
قاجار و قلت آذوقه در آن و یارایا خلل کار آن شهریار میداشت و بلاخره نیز چنین شد چه که خود وکیل با جمعی هزار کس بمحاصره استر آباد
رفته بود و بعلت قلت آذوقه در دومی دی هم برآمده متفرق شدند و درین فوج نیز بهیمین پسر رجایی و اوقاش و انتظار روزگار میر
با بحکم سپاهیان قاجار تیر تیر و تاراج اطراف شیراز برد و اخشد و بسا ساقم معمره را و بران ساختند و هر روزه بانای و کوس
صفوی را راسته ترا خیم خروس و پلرسته ترا ز روی عروس مقابل دروازه ارک آمدند و منظر عجیبی میشد ندی از شهر مقابلتی و مکار حتی روی
نمودی ناچار بار روی خویش بازگشتندی و اگر احیاناً از حصار شهر اظهار منازعه می مبارزتی رفتی ان نیز چنان بودی که از فراز برج و باره کاهی لشکر بر
محاصره سوار رانندی خون رتن و لیلان سپاه بجوش برآمده بود و چند آنکه بهام ملام و بذله پیغام و دشنام قلوب عالی حصار را شکست
کس از دروازه خروج نکردی تا کار محاصره از یکماه گذشت و آذوقه سپاهیان با تمام رسید بدانش که صورت امکان داشت از بهر جانبی تسلیم
شد و تمیز یافت و هر روزه بقال و جمال بیلوکات بعیده و قریه رفته طلب خیره و آذوقه کردند و بیدار کفایت پیاور دندی کریم خان بآستان
استحضار استیصال تمام یافت و بوعده و وعید با امرای ترک و فغان استمال حاصل کرد و بر پیامهای بچه طمع اهل اردو را خامخت
و فغان شقاق در قلوب ارباب و فاق و اتفاق در انداخت تا کلمه موحدت بخایرت و دودی و کار یکانگی مبنی و توتی نگشاید و ان را
کنون بصره بروز و ظهور میشود و معاین شد و بمصدق اذ انستی الامرالی الکمال عادالی الزوال کمال جمال دولت خدیو قاجار را تسکیم
حدوث افت نین الگمال در رسید و آخر جلال و استعلاش بعد از تصاعد تمام از تصاریف ایام روی و در تراج نهاد اساسی بدن آیس
و ناکید و قاعده بران تر صیص و تمیز از نزل زمان و تطرق و ان شت یافت و تفرق پذیرفت عریضاً و اتم از و نافقه توقع زو
از پیشتر که بر بنیاد خلاف و فغان امرای کبریا خاقان قاجار و نواب محمد حسن خان و خلل
اگر اندر و ان سلطان و الا شت پو شیده مباله سلسله جلیله قاجار استر آباد و اصل است و ان یو خاری بانه
و اشاده باشد و هر اصلی را شش فرع است تا فروع سته اصل اشاده باشد اول قونلو و دوم غفر الدینلو سیم شام پانی
چهارم مرزا موسالو پنجم و شش و ششم زیادلو و اصل یو خاری باشد و شش فرع است اول دوالو و دوم میرزا پلو
سیم کسند لو چهارم مرزیزنه و دارلو پنجم قیاقلو و ششم کرلو و سوبانی ایام بوبسته فیما بین فروع دوازده گانه این و اصل غیا
نفاق جسته و خار خلاف بر رسته بود و علی الشاوب در سردولتی هر یک را غرضی روی میداده است از افراط و زور و خروج خاقان

شهباز محمد علی خان قاجار مادر شاهنشاهی بر مصالح ملکی و معادلات ملکی با خان سعید شهید ساس شقاق فرزند او رده بضعف سلسله
توسیل و تقویت طایفه و الوایل بود چنانکه در ضمن تخریر صواد در زمان سابقه اشارتی رفت بعد از مادر شاه نیز حکومت استرآباد و کرمان
با طوایف قاجاریه بود و در او ان مملکت ستانی و جهانبگری ثواب محمد حسن خان قونلو اگر چه طایفه و الوالد امورات ملکی مشهور و مشار و در
حضرت صاحب منصب و اعتبار بود و بملا خط مال حال قوت دولت خان و الا نشان را شمع ضعف احترام قبل خود بیشتر ندانید که محمد حسن خان و
حکومت عراق یافته بود و محمد ولی خان و الو مرتبه وزارت و امارت جمع کرده داشت باطنایا بر چه در کانون جسد مرای انی طایفه شعله و زبود
همه وقت مجال و همه حال طالب زوال آفتاب اقبال خدیو قاجار بودند و از پیم خویش بدو اطمینان نداشتند چون از او خان افغان زمین برداشت
شد و از باجیان بامیر زاده کسیر ثواب نایب السلطنه قاجار خان شویض یافته و الا شهر شیراز و کرمان و کیل شهری و شهر یاری باقی مانده بود
شیراز را نیز غرق و مفتوح و وکیل زند را مغلوب و منکوب دیدند و از و خاست و خواب کار خود چندی شدند و در مقام اغلال ان اقبال
برآمدند و بایکدیگر را می زدند و فاغنه اردو را نیز با خود اتفاق دادند و دل بر اصلاح کار کرمان نهادند و غافل که بدست خود تیشه بر ریشه اصل خود
و بن دیوار خانه خویش می کنند نظم یکی بر سر شاخ بن میرید خود و بدستان نکره کرد و دید بکفت از چه اینم بد میکنند نه با من که با جان می کنند
مع القصة ارباب اغراض اسباب اتفاق فرو چیدند و موافقان خود را اخبار کرده اظهار فرصت می نمودند و مقارن انحال مدت محاصره شیراز
یکاربعین رسید و آذوقه و علوفه پنجاه هزار کس سپاهیان خدیو قاجار روی بغداد نهاد و دولهای اگر ادوات را و فاغنه و فاشره
با هل و او طان و عیال و خدان تایل گرفت پیمانادران اوقات دواب الی اردو بجهت اخذ و تهیه آذوقه بجانب قصبر اردکان روانه شد و دیگر
خان وکیل استحضار یافته شیخی خان بنی عم و سردار خود را با جماعتی از الوار بستد انظریق و روان فریق فرو فرستاد و می بر غربت کان
گیر و استرگشان پستیغ و تیر غلبه کرده ابو القاسم خان نام شقی و مامورین اردو کانرا اسیر کرده نزد کرمان آورد و همچنین نیز بایر کردند و
خاطر الی اردو می سلطانی شده از توقفا ظاهر گراست و خسارت کردند و خان و الا ان بقضای ریاست جمعی از فاغنه فتنه جو و قاجا
شد و خوار و لا و فعل امور دیاست فرمود و تخریک مفیدین و مرغیب معاذین در شب پست ششم شهر سوال نامت مال یکبار و یکصد و بیست و یک
شب هس کام کرده فاغنه ظلمت فام از اردو کر بحیثه جوالی در واره شهر فتنه ظاهر گردید کرده بشهر راه یافتند و قاجاریه نیز آواره شدند
انداختند الی اردو بهم برآمده غم رحیل نمودند چنانکه از جانب جناب خدیو قاجار مانعت رفت مجاهرت افرو تا کار از و مدبر بزمزمه دارند
بهمراه و لول بغلغله انجی میسواران رین بر اسبها برنمادند و پیاده کان اقبال خود را فرو رنجته و پیش افتادند و آذوقه قیام قائم شد و بولوا
عام ثابت تا کار بجائی رسید که مردم اردو بکمان بردند که شهر بار قاجار در میان نیست مضطرب با غنان بنوی فرار دادند و متفرق روی برآه
عراق نهادند و خدیو قاجار از وقوع این واقعه عجیبه تخریر و انسخه این ساجده غریبه متغیر چند آنکه حاشی باط سلطنت منع چش متلاشی فرستاد
سودی بخشید مرای قاجاریه را بخواند و از این باب فصلی بر اندیشان نیز مراجعت اصرار کردند و بسا عت الحاح نمودند و بحد بلوغ و جد کثیر از توق
تخیر فرمودند و شهر بار قاجار که در وقت قلب بحر ذار بود و در ممانت طبع چون کوه البرز اصلا بکمت تن در نداده می فرمود که بلیت خدو
فرمان و رای و شکوه ز غوغای او باشن ناید شوه امرادر ترکض تخریض میکردند و رکاب در خاصه مرکب جهان بپار ازین کرده حاضر آورد
و بموافقت امرای جلیل او نیز تاکید و تحیل داشت چون محرم محرم در رکاب باجناب بود و دیده بخت راننده دیو طره دولت را بر آشفته ناچار
اللی محرم کوچ داده و پای در حلقه رکاب عالی بر نماد علی مظفر نی پنی که چون در هم کشیدند و رنشینان جنگی بر آن شور نه موی را
کمر است چو رنشد زنجیر بکمر است کمر فم کز افتاد کان نیستی چو افتاده چنی چرا نیستی در اندیشه آنکه پس از منزلی ان فراق را با جماعت
فرامد و آن نفاق را بوناق باز کرد و با قوم موافقت و مرافقت فرمود و روی برآه آورد چون در عرض راه نیز آن دفتر ابر مقید بشیر ازه اتفاق نگرفت
جبران کسر را بود و در عراق محول داشت غافل که فتنه فارس و عراق نیز جاری بلکه در مازندران نیز ساری است لمق لفظ میرفت
چو مل دمان برو پرازدین و برزه کان دل را رکایتی پرانیده داشت زانیده دل چون کی پشه داشت شب تیره پونیده چون ماه بود
در زم تر ز شیر و در آگاه بود چون باصفهان رسید بخوال توقف آن شهر ذی شان و اجتماع عا کر پریشان و معاودت تمجید فارس کس
نزد محمد حسن خان قاجار و الو بکسر یکی عراق فرستاد معلوم شد که او نیز را با باب غرض مرافقت داشته و انیز کارگاه بوده و بهوای

مازندران و دفع و رفع محمد خان قوینلو مرکز حکومت خود را خالی گذاشته و جناح ایغار و استیصال بجانب دارالملک برافراشته است
 رازی که با فسانه شنیدی همی از خلق از علمای کدو و کوشش باغوش مانند شاهبازی خمکین و قزاقوشی خشین بجانب مازندران و صبد آن
 عصفور بر کبد بال استیصال شود و کمال کبرخان و کمال غنیمت شهریار سعید بن اسنقلال و کمال سلطنت
 فارس و بیان وقایع کار امرای قاجار و دیگر روزه که کبرخان از کار شیر بار قاجار محمد حسن خان و اتفاق امری در کباب و اطلاع یافت
 از حصار شیر زنده آمده و در محل اردوی قیامت است گردید و بجهت سباب و آناه متروک موقوف مشغوف شد چندان خیمه و خراگاه خسروانی و کاخا
 و استروا و ظروف و اوانی زرین و سیمین و نفایس امتعه رنگین تصرف در کرد که میسبان بجز راز و تیر و تیر عیش آن قاصد آمدنی و شیخ
 زنده را با جمعی الوادیت عاقبت عساکر متفرقه شیر بار قاجار روانه نمود و از بعضی از اذنان و رجا به سپاه پرشتاب عراق در رسید و سبب براق
 بسیاری بدست آورده پیاده کان الوادیه سوار و سواران سپاه قاجاریه پیاده شدند و کبرخان در فارس و بیکار به الوای استقلال برافراشت
 و بشکر انیمیت عظمی پرداخت و مشط اخبار مازندران و کار قاجاریه بود اما محمد حسن خان و الوادیه صفهان عطف عنان بجانب مازندران
 کرده بخمال دفع محمد خان قاجار قوینلو و تصرف دارالملک و دارالمرز با سپاهی ساجده و گردی پروا شده چون با دیتاخت و اذیتت حال حاکمان
 پسمال اطلاعی نداشت در پیرو امید و خوف در جاتجیل همیر اند و صفر علیخان قاجار قوینلو که از دولتی امان صدقت شعار خان جلالت نشان محاک
 کاشان بود از پرتیانی اردوی کران و هزیمت جاکران و غریمت خان و الوادیه مازندران محمد خان قاجار قوینلو حامی سلطان ترک و بیکار
 بزرگ دارالمرز اخبار کرده محمد خان را آه از نداد برآمده و پراکنده شد و از مخالفت افغانه شیر بار و موافقت افغانه دارالمرز حساب کار برگرفت و
 افکار آن اخبار روحش شایع کرد و خوانین امرای افغانه را بجا بس عالی بخواند و بعد از حضور بگرفت و اخذ و اسرو قیدایشان پرداخت چون طوایف
 افغانه سپار بودند و ایشان را سه قسمت کرده در سه محل منزل و یورت داده بود و بعد از گرفتاری روشا، افغانه با خبر گردیده اقسام سه محل
 واحده مواهت و مواهت نموده سنکرای تحت در جنگلهای پردخت بسته با سباب حرب و در اینجا نطفه طعن و ضرب بسته با آنکه طرازمان
 چاکران محمد خان در آگاه زیاده از شصت و پنجاه کس حاضر بودند آن امیر ولیاک نکرده و مقید به تحقیق خبر حیات و ممات شهریار قاجار کشته شمشیر
 پر خمی آخته و کار سران افغان با بسا حاشه عجبتر آنکه خبر رسیدن محمد حسین خان و الوادیه و زکوه نیز در رسید محمد خان قاجار از زور و او اندیشه باز کرد
 و وجود او را هیچ نشنوده در بستی لیل که ماه مخفف جهان در کمال ظلمت بود و تحت یوسف خان هوتکی افغان را خوانده جته و در ابطر حین حال و تاب
 دآب اجل کرد و از آن پس طایار محمد امام آن جماعت و عظم خان و کستان خان و قلندر خان و مرضی خان را جلجد بحضور خود خواسته سر را
 بخلعت لاله کون مجمع ساخت و حاصل پنجاه تن از عظمای آظافیه را بقتل آورده و دیگر روز با طرازمان دارالمرزی بر سر سنکرا افغانه رفیقیشان در
 رزم از طرفین پوسته بود و دیران از دوسوی در انداختن کلوله تفنگ مبادرت داشتند تا آخر الامر مازندران با افغانه غلبه کردند و مسمر
 انقوم را بختشد و اموال ایشان با نعام قایلین مقرر شد و رزم جوان دارالمرز از اطراف بکر و امیر الامراء العظام سیکر سکی از دام گرفته
 چون محمد حسین خان و الوادیه افغانه و عرضه محمد خان سخته شد از دخول مازندران برآمده از فیروز کوه بازگشته قصد تصرف استر آباد نمود
 و چون با بدلتوی روی کرد و محمد خان را از عدم اطلاع از مال حال خدیو سمال کمال ضحرت و طلال بود و چشم و گوش در راه اخبار راست و جان
 و پوشش در سر این مرده میکداشت ذکر و مرد و نواب شهریار کامکار و ابوالنصر سلطان جینخان فاجانه
 بمازندران و اطمینان اهل انسا مان سابقا علی الاجمال اشارتی رفت که نواب خاقان کنیستان بجوالی صفهان
 رسید و از کار محمد حسین خان و الوادیه استخضار یافت زیاده از دو ساعت در باغ قوشخانه توقف نکرده و در فکر مال کار افتاده بای در کباب
 جلالت نهاد و در آن بریکران جهان بیافروفت و فطرش و شتهار اچان در نوشتی که انکشت موم و رقصای و فتر نیا لایه پستی صفهان
 آتی زبستی بیالادهای همیر صفلی خان فشرار شلو و شبها زخان و بنی شاهر طران در رکابش مواهت داشت و عیان و عیان همی آید
 و اما چون بطران رسیدند و اختلاف امری قاجاریه را شنیدند بعد از حرکت از روی بی استیذان از روی آذین باچان نهادند و بر ایم
 خان بغاری که از بدو حال در کنف ظلال رحمت می مرف و در دو مخان سکنی گرفته بود و تیر با سواران خود از کباب مستطاب جدا شده و عزیمت
 و امعان کرد و القصد آن دارای بزرگ و سلطان کامکار که در رکعت فارس با پنجاه هزار سوار همیرفت چون بجد و مازندران رسیدند فاجانه

و دیگران زیاده از چهارم تن با وی نموده بودند و آن بچه و نیمه و لیجان و الو و چند کس از طواریان وی بودند که بر او نیز اعتمادی نداشت و همانا بنا بر مصححتی
یادداشت ظاهر فرضی الکریم در کباب بر خود واجب میگردید و شهریار در بادل قاجار مطلقاً دل شک نداشته بمضامین این اجات شمس المعالی مترجم بود
عجبتی که قل للذی بصروف الدهر غیراً اهل خانه الهی را من له خطر امانی البحر غلو فو نه جفت و سبقت با قضی قمره الدرر و فی السماء بخم
عدد و لیس کیف الاشمس والقمر چون شهریار قاجار با ان سواران معدود و از عرصه فیروز کوه بیا دکوه درآمد محمد خان قاجار سحرگهی
مازندران خورسند و خوشنود با پنجه اکر از امانی دار المزد با استقبال خاقان پهلای عرصه پهای کوه و دشت گشت و در فضای علی آب و بوی
رسیده ارادت کیشان مازندران بسلامتی وجود مبارک شاکر شدند و در رکاب همایون چاکر و بسیاری درآمدند و دیگر باره از دور و نزدیک
عساکر ترک و تاجیک در محضر خان و الاشان جمع و همه بجان و مال پروانه شمع شدند تا محمد حسین خان قاجار دوالو که قبل ازین از فیروز کوه
بصرف استرآباد رفته بود چون استرآباد را از جنود و مرکب عالی خالی دید بی منازعی شهر رشت با عیال خود توقف کرد و درین وقت بعرض محرم
بساط شیربازی رسید که محمد حسین خان در استرآباد با بظاریالت و بنالت و سخته در زم و استبد و غم سر خود سری برافراخته و در
میان اگر او و آنرا که فته جوئی و یاده کوئی متداول ساخته چون شیران خشتناک قصد استرآباد کرد و غریب نقاب شهرهای
محمد حسن خان از کسای باستاندار و فرزند محمد حسین خان دوالو بدامغان و موافقت ابراهیم خان
بغایری و گرفتن محمد حسن خان بر سر دامغان حضرت دارای کامکار شهریار قاجار چون از یالت محمد حسین خان
دوالو در استرآباد اطلاع یافت مانند برق سوزان و آتش فروزان بر اسب با در قنار آب کردش خاک و قنار برشته با کردی ارادت
کیشان صدقت پیشه و چاکران جان نثار صافی اندیشه بحدت شمشیر و پر تاب تیر از شهر ساری سبکا و اشرف رفته ایلغار بجانب کلبا و استرآباد
نمود محمد حسین خان دوالو که از سلاستی وجود و خبر و در دارای ترک اندیشه ناک و ازین غصه قرین هلاک بود و چون از یاساق و رکضت
سرعت آنحضرت خبر یافت اقبال و اموال و عیال و اطفال خود را گرد آورده از استرآباد فرار کرده بجانب دامغان و بخانه ابراهیم خان بغایری
یافت خان جلالت بنیان و قوی استرآباد رسید که آن آهوی صحرا بوی از خشک آن شیر دلیر بدر رفته بود و ملق لغهای گفت و بخت رسول
تاب که آه از دزدکی بجای شتاب ز سر پیغام باز رست آن خوال که همچون تدر و لیت خوش خط و حال بعد از و زو و با استرآباد
ورنگ نموده بعزم تسخیر دامغان و ند میران و دو خان خاک کوه و دشت را بر افراک رسانید با سپاهی دشمن سوز خرم پسند و ز کرد
حصار دامغان را احاطه نموده چون بحر محیط و ابره خاک بیط شد و حصار را مرکز و در میان گرفتند سحرگاه قلعه کیان چشم از خواب کشاده
اجل را آماده دیدند و فطن و دل دست مردان آن باره بست زبول اند آمد بدیشان شکست برآمد بر سوارش که فروش همی پل رازان میش
کوشش جهان لرزان شد و دشت و کوه زمین شد ز فعل سواران ستوه درفش سپید میان کوه بسان زخت از بر تن کوه
همی خون چکانید بر چرخ ماه ستاره نظاره بدن زرمگاه سواران بغایری و قاجار و اگر دوالو از تاب ثبات یا ورده بسیاری قیل و آبر
شدند و بقیه اشیاف بھصار و دامغان که بختی در بر روی خود بشد و یامید العاد الوارث شد و سپاه سلطان قاجار بھصاره حصار
که رسته برگردا کرد و دامغان فوج حلقه کردند و خان جلیل چون بر ایل قیل لخی بی اعتماد شده بود با برای خراسان نامه کرد و جمعی اکابر اگر ارباب
که بانشه بوی اصاغر افراد بودند بار و وی خود اھزار فرمود چون ان کرده از آغاز بحایت و رعایت وی از نظام افغانی و از سر بوی
و خاطر متابعت آن حکیم حلیه بنده داشتند در مقامات هم و امید و مقامات و عدد و وعید بد آنحضرت پوشید و وعید متابعت باو
بشد فظم که بر اندیشه کردن گشتان یک یک که آخر حکام که کرد و فلک که را اثر سعد ساز و بلند که از کوکب بخش مند کردند و در
شطح بر رنج که شاه کرد و درین نزد و رود که دشمن بلیغی که ما مویش شدت تشنگی خان زند که سپهر سالار که
خان و کیانای زندان و قمر و دای بغیر که تر و و اطلاع توای سلطان محمد حسین خان قاجار و وزیر
از محاصره دامغان بصبانت مازندران و آمدن کبریم خان بطهران چون اخبار اختلاف امری قاجار با
سلطان الاتبار و وطنیان ابراهیم خان بغایری و مفارقت و مجانبت خوانین از دایجان از کباب نصرت توامان بعرض کربخانی وکیل رسید
بعضون حکمت مشون از رزق آشور مادام قاراشیخ علیخان زند را با سپاهی فروزان چون و چند روانه مازندران کرده خود نیز از تعاقب کفر

جلد نهم در بیان سیرای شیخ علی خان فیضی بجا مانده در روضه الصفا

نمود و از راه نزد قصد استیصال تعقی خان و نزول طهران نمود شیخ علی خان واد و فیروز کوه اول ولایت مازندران و طبرستان شد و چون استماع
 شد که شهریار قاجار با سپاهی هزار مجاهد و دامغان و مدینه محمد حسین خان قاجار و والو و ابراهیم خان بغایری اشغال دارد از مقابلۀ شهریار
 شیخ علی خان در اندیشه شد و غرضت مازندران و معارضه با محمد خان قوینلو را اسهل و انسب شمرد ولی از ورود بملک دارالمزنین خایف و متوهم بود و محمد
 نامی از طایفه داودی سواد کوه که از اواسط الناس آن بلد بود بجهت تحصیل نام و نام چند تن از طایفه خود را با خود موافق کرده بر بابوای پالانی کشته
 استقبال شیخ علی خان نمودند شیخ علی خان و خود او را غنیمت شمرد و بجهت استمالت قلوب الی دارالمزاد و اقبالی زر بخت خلعت داده و بلبغ
 محبت کرد و بدلات و قدیم در ولایت سواد کوه گذاشت مازندران را آنکه اندک راه شدند و از هر گوشه برکاب سرفرازند و در آمدند خان والا
 شان محمد حسن خان اندیشه نمود که شاید محمد خان قوینلو بعلت قتل سپاه مغلوب شود از محاصره دامغان در گذشت و عازم مازندران گشت و در آن
 خوشک راه سخت و جنگلهای پر درخت را سپهر کشت ایضا میشتی قطع فرموده از فولاد مجله هزار جریب ساری آمد چون دشمن قریب سرعت غریبی
 عموم همراهان خواص مشربین کبابین ایاب و شتاب را محمول بر برهنیت داشتند و از مرافقت کباب شتاب روی بر تافتند و ترکما
 نبوت که بقصد و فساد و عدم ثبات و انقیاد مجبول و در خدنگداری حضرت شهریار مجبور بودند بجلد و روبرو بسایم اموال اسباب رعایا و
 و سبب حرف و دو کاکین را غارت کرده بجانب کوکان بازگشتند خاقان چهل لسان را بقاجاریه رکاب ترکانیه شرات ماب اطینانی
 خانه دشمن خانی بخانه از اعدای چکانه شده العدا و دانسته بفکر چاره مایه کار افتاد و مصلحت وقت را در رجوع به ستر اباد و اصلاح آن نهاد
 اندیشه لاجرم شاه امپیس را که تا آن غایت در ساری بفرغت میزیست با خود برداشته روانه ستر اباد شدند چون سوار زنده از حرکت
 شهریار عدد و چند اتحضر و اطینان حاصل کرد و از سواد کوه روی ساری آورد و ابراهیم خان بغایری و محمد حسین خان دو الویتر که از دهان
 بخد مت و کی آمده بودند و او را بر دشمنی شهریار قاجار اعانت و تقویت مینمودند بمهرابی می وارد شهر مذکور شدند و قولا و فعل مردم دارالمزاد را
 از موافقت با محمد حسن خان و مخالفت با شیخ علی خان ممانعت و تحذیر و تحویف میکردند و کربحان و کیل نیز از ریزه و اغروق و اسباب و اثاثه
 از روی نواب محمد حسن خان که در ظاهر شهر شیراز بر جا مانده و بدست زندیه افتاده بود صاحب سامان سلطنت و سبب مملکت گردیده با
 شکوای تمام و سپاهی و افریطران ارد شده از ورود بمازندران و ستر اباد و کمال و حث داشت و بر تقویت شیخ علی خان و مخالفت قاجار
 با شهریار قاجار محنت میگذاشت طایفه فاغنه که در خارج شیراز بکلیل پیوسته و از خان بعبیل بکبسته بودند بخوخواهی سران خویش که محمد
 خان قوینلو در ساری قتل و غارت کرده بود در مکافات آن اعمال کمال اصرار داشتند قاجاریه و ترکمه نیز در مقام اتفاق ثابت قدم و در
 تردد و کیل معتبر و محترم شدند و از هر سوی خبر جلال الوار بقوت و کوب اقبال قاجار بضعف گراییدن گرفت و کار بر خان و الاشان شهریار
 کته رستان شک گردید و مع هذا آن شهریار و ریادل فولاد و سکر کوه ثبات صرصر غم صاعقه و دم سپهر بدل بدگرده و در پیش فتوری
 و در جلالتش فتوری روی نیاورده با سپاهی کران و شکوایی بکران رانسته اباد غرمت مازندران فرمودی کبر مر کجعت
 حضرت خدیو جبرئیل بت محمد حسن خان قاجار از بلاد استر اباد بجانب شهر اشرف البلاد و مفا
 بالیسکر کریم خان و بیان و اخلاف و اشراف آن اولان نواب مالک الرقاب خدیو کامکار شهریار قاجار
 بعد از انشطار حمام استر اباد و تسکین فتنه آن بلاد با سپاهی فولاد پوش عد و خروش که پهنه بزر در مجلس دامادی و میدان نظم
 ایوان شادی می نمودند با بچه رایت نصرت آیات بر ماه و جبر برین شهر رده و فلعنه کوس بر صرخ ابوس ساینده خون شیر خروشان
 و بحر جوشان غرمت مازندران فرمود و ملت هوا را رایت منصور او کلاب سرشت زمین ز موبک میمون و غیر غبار صدای کوشش
 رعدی فکنده و در کوه شرکت خیش سیل کشاده از هر غار فکنده ناخ و در منظر کف تا دسته نشانه پهلک در چشم شرک مانو فار
 شهاب سطوت و دریا شکوه و باد نبیث زمانه ببط و کردون توان و کوه و قار چون سمع شد که شیخ علی خان زنده با چهل هزار سوار از الواد
 ایلات فارس و عراق و قاجاریه و فاغنه بر ففاق از ساری پروان آمده و قریب با شرف البلاد دستگیری متین چپا نداده و مد پس آن
 سده بد باطیشی عظیم و بطشی شدید برشته خاقان ترک و شهریار بزرگ نیز درین جانب متوقف و بخت تندی در برابر سپاه با جوج
 لمر اشارت فرمود و شیران قوی بچه فولاد خای را با صطیاد و و خیر غزالان زندیه رنجیر برداشت و پلکان پل نیروی بر خوار را با صطاح

و بتوجه دماء افغانه خلع العذار کرد که کسان نکش از مغر سروران سرکش فقه خوار شدند و ماران سنان از پاره جهان شمشیر زمان طعمه جوی
 آمدند دارای سکندر غم بختن بزم رادل از جای برآمد و قلب سپاه درآمده بر صفوف عساکر الوار تیر حمل کرد از کوه آبنین بر دو
 بشمشیر بریده الماس فعل زمین زد و کون را بر ازل نذاب و سجاده ناب کرد و تشکیبان و شستانی بر آگردن مهرای آبنین زالد بار
 شدند قورچیان استر آبادی با فکندن فقه قهای آتش ملال کار آمدند مردان لشکر شکن و گردان اسب افکن از دو سوی اریانه حلقوم
 جوی را ندانند و از شکاف سپهر با جرافه و بر و زد سپید قاجار که حکمتی مشتری آثار و پستی مریخ کرد و جمع کرده داشت نبش ریح ریح شکا
 عروق صدور اهادی بر میکشاد و بر صلع سریشان از خون صندل طلا میسکرد و از باران پدید برک یرقانیان صفهای کینه را بر سر برک
 پدید میسکرد و فطنه بروز بر و آن یل از جند بشمشیر و خنجر میزد و کند برید و درید و شکست و بخت یل از سر و سینه و پای و دست
 از روز تا شب نگاه دید بانی از زم بود و شور مصاف گرم شب شکام و دو لشکر خون آشام چون سفاین طوفانی بر ساحل دریای جون
 شرع نزاع افکند و در سنگر فراغ لشکر انداختند و از چینه کان دیده بانان در پناه هر شجر و حجر مشعل و چراغ برافروختند و در آن تیره
 که نوم معبر ابصار رقم را کم کرده بود و چرخ کلی ابواب ورود و طلیعه صبح را بقیه آورد داشت دلاوران و دو لشکر خیال شکن از سنگر
 پای جهلوت بیرون نماده دست بر می سهام و ضرب همصام می کشادند و از شلیکهای سخت اجسام زخمیان چون برک درخت بر یکدیگر
 می افتادند چون خورشید خاوری بتماشای آن محارمه و داری بر آمد خسرو خورشید جمال جمشید جلال قاجار از افق صفوف شفق آثار طلوع
 کرد و مکان فوسس کل نره کرده سهام بر ام فعل مانند شهاب ثاقب بران دیوان رجم بر می افشاند و آیت جلاله رجم باللسیاطین را
 تفسیر صغی و اوضح میراند که باره دبران از جای برآمده صفوف پارسا شدند و از یکدیگر کینه مقتولین و دشمنه خواستند شیخی خان سردار
 الوار تخت با عساکر خویش از جای حرکت کرده از راه غیر معمول بجانب سواحل بحر خزر روزه استر آباد کند بر گرفت شهریار قاجار تیر با چار
 بمشاورت محمد ولیخان و الوار از راه متعارف خیابان بجانب استر آباد تابان شد که سپاه الوار بدان دیار گشادند و از شربت سابق نصرت
 لاحق همه لاجشاند شیخی خان و در حرکت و سکون وسعت صحر و ساحل دریار از دست نمی داد و در مواضع وسیع فرو می آمد و کشتاد
 کمال درنگ چهار فرسنگ راه طی کرده بودند و هر دو سپاه فرو آمدند و زیاده از فرسنگی فاصله بین العسکین نبود و از دوی خسرو قاجار
 در کلبه وارد دوی شیخی خان در کنار دریا متوقف شدند و غالباً افراد اجناد و لشکر در تحصیل آذوقه و علوفه یکدیگر را هدف کلوه نشاند
 و قرب همصام الماس رنگ می نمودند از هر جانب که لغره بر غمان برق آن کجوش سپاه نصرت پناه می رسید بایداد و اعانت ابغار میسکرد
 و هر روزه تکرار فیما بین آن دو دریای خون خوار تقابل و تقاتل و تقادم و تصادم وقوع میداشت و چون کلبه و پایان ماندند آن دو را غایب
 بلا استر آباد است و منظور نظر شهریار قاجار کشید الوار بجانب استر آباد بود از کلبه و استر آباد راند و شیخی خان از توش جان در
 کلبه و فرو ماند که حال محمد حسین خان قاجار و دلاوری و مجتهدان شیخی خان و رفیقان مطهران
 و قبول خدمت محمد کیرم خان و تقویض ایالت استر آباد و ظهور عصیان و خلاف طایفه
 دلاوری محمد حسین خان و دلاوری که در دولت قوی شوکت شهریار قاجار بایالت عراق قاعدت نکرد و سر بفاق بر آورد و بباران
 و استر آباد و دامغان آمد بالاخره ملازمت در کاب شیخی خان ننذر اختیار کرد و منظورش سروری و اقتدار در آن دیار بود چون
 اعشائی از سردار الوار ندید ناچار از و بچند بطهران آمد و اظهار نفاق با شهریار آفاق کرده ملازمت وکیل را قبول و از مقام خویش عدول نمود
 متعهد خدمات بزرگ و مدعی امورات عظیم شد که کیرم خان ترجیح جذب قلوب سایر قاجاریه و دلاوری و مزید اختلاف و وحشت فیما بین آن دو
 اصل و انسل بر برادر ابرقشیر زبیر بر آواکت و مثال حکومت استر آباد و دلاوری بدان ولایت پدید و راه ائتلاف شهریار بکی کرد و لاف جبه
 وی بطوایف قاجاریه و اگر دلاویات استر آباد و نامها نداشت و قرار گذاشت ولی با وجود حضور آن شهریار بغیر و کمال استعدادهای
 استر آباد بدخل آن شهر حبارت نمود و در میان اردوی وکیل مخالفت شهریار سجدیل سباب نفاق و اساس شقاق فرازمی آورد و در دین
 نامی نامهای کرد و با منسوبان خود نزد شیخی خان برده با فساد و الحاد میکوشید شرح حال می مفضل برای ملک آرای شهریار بکی نظر و خداید
 کیرم معروض و مشهود افتاد و مخالفت و نفاق آن طایفه جنایت کیش پیش از پیش بر منصفه نمود و صفحه شود جلوه نمود و در این ایام فصل بهمن

دی در سید و کوه و دشت پر کافور تر کشت شیخی خان زند در کلبه که مباد و موصوب باران دریا نهاد و نمودن مکن و توطن نیارست فطیم
برآمد ز کوه ابر و زندان چو مار شکلی و مار زندان بسان یکی زنجی حاط شکم کرده همنگام زادن کران ابری مطهر برخواست و بر
شکوفه شست و نیم دریای خزر چون سوان خورشیده و آبگیر چون سندان شد که سراسر دار کلبه روی با شرف نهاد و در کلبه
رعایا و برای تزلزل کرد و در حشای دیرینه کس بر تشر افکند و بدو سبهای شمشیر خشن بر دوشش گرفت و در فکر شغله روزگار و نتیجه
انجام کار می بودی که آمدن نجف علی خان و ولایت کردن میثاق و با دو ناز و هزاره سرسوار بخت
جناب شهریار قاجار و گشتن خوابان یو خابری میشتند و الو را چون خان جلالت توانان محمد
خان قاجار از کار محمد حسین خان قاجار برادر محمد حسن خان و تختگذاری و معتدلت و حصارش شعاری بویکل زند و حکومت استرآباد
و خیالات فتنه و فساد حکما هوقه با خبر گردید و رفع و رفع خصمان خانه را از قلع و سلع اعلی چکانه ایم دانست و بجعلی خان و ولی خان کردشا
که با وی مصادقت داشتند با ده هزار سوار از اجناد و اگراد بوز بجز و خراسان با سترآباد خواند و بعد از ورودان جهود بدان دیار و خود
همه شهر اکس از لشکریان استرآبادی و طایفه کراچی و جماعت حاجلر و کتول و کبوند جامه بر سپاه پیروز و در اندیشه اطلاق رؤسا و امرآ
سلسله یو خاری باشیه در افتاد چون در ازمنه ساله در محمد و لیخان و دو الو قاتل پدر سبزه علی خان شامپاتی بود و در این ایام که محمد
ولیخان در خدمت نواب شیرمار قاجار رتبه امارت داشت سبزه علیخان از پیروی در دشت ترکمان فریست و آمدن نمی یارست خان
والا شان سبزه علی خان شامپاتی را اطمینان داده از دشت طلب کرده بخدمت آورد و در خونخواهی پدر خویش رخصت داد و جمعی از خوا
بجبهه قتل خوانین یو خاری باشیه محکوم وی نمود و روزی محمد ولیخان و اخوان و دینی اعمام محمد حسین خان و صادق خان و سایر رؤسای
دو الو را در مجلس خاص مشاورت و کساج بخواند و بنشاند و بعد از محاموره و مشاوره خود و دیهنا در مجلس برخواست و سر کون شد امرای قاجا
غافل غلبه بودند سبزه علی خان شامپاتی و غلامان مانورده سرکاری خوانین مذکوره یو خاری باشیه را در میان گرفتند و در انبیا
داشتند و بر یک از میوستان انقوم را بدست آورده مقتول و محبوس و مکفوف و منسوب ساختند و مبلغهای خطیر از نفود و جواهر و
و ذخایر منسوبه مرغوب آن کرده باشکوه نصیب و قسمت اجناد و اگراد آمد و چنانکه رسم کسینی است آبادی خراب و خرابی آباد شد ای عجب آنچه
قاجار تیره و الو در هنگام قوت شیرمار قاجار توهم می نمودند و از آن تصور اندیشه داشتند و در زمان ضعف دولت از آن دارایی با
شوکت برایشان واقع آمد و شهر بارسانت شعار بطالت دنا را از بازیهای فلک غدارا کاهی نداشت که خود نیز بدان قوم قریه
الهد و بان بستگان قنطاط ضحیح و صریح یک مصلح خواهد بود و نظم هر آنکه که تشنه شدی و بجون پیاوردی آن خنجر اکنون
زمانه بخون تو تشنه شود بر اندام تو نموی و تشنه شود مع القصه شهریار با اقتدار پس از قلع و قمع حاسدن و اطمینان شراره فساد
معاندان بعزم رزم شیخی خان سردار الوار بجیشگر تیر غیر مسکر کرده محمد خان چکلر یکی سابق بازندان را در استرآباد ایالت و نیابت و
و متعلقین و فرزندان خود را بفرزاد اکرم عظم فاحمد خان که در زمان فتنه خارج فارس انبر بر بختوران شهریار آمده بود و در این ایام
استرآباد توقف داشت سپرده با هفده هزار لشکر که دوازده هزار آن اگراد بودند در شهر استرآباد و در آمده در خارج شهر خیم شوکت
طناب و خرگاه حشمت قباب بر پای کرد و در مله نین رکاب بتدارک و تنبهای پوشش و یاساق برداختند و نزدیکی حرکت جدید
قاجار از استرآباد با شرف و محاکمه بنشین علیخان زند که سیر دار و بنی عجم که میخان و کیدق
انهم از سبنا شهریار معجیل در آن ایام حسرت فرجام که آغاز سال گنزار و یکصد و هشتاد و دو بود و زمان خزان
حلیق اقبال فرستاده شاخسار اوراق زعفران و رنگ فرو ریخته و کلر اکلای لعل کون پیاورده و مار کفیده چون سری شکافته
بر سنان از بر شاخسار او یک بود و سبب سرخ چهره چون دختی سیمین از رخ ناک لعل رنگ نمی نمود و فطنه رخ نار با سب
شکوفه کون بر آن خم تیغ و برن رنگ خون یکی چون دل عاشقان کشته پوست یکی چون شخوده زنجار دست بر سب
لعل در رخ برگ زرد رخ شاخ کوز و دم با و سده گرفته زبان مرغ کونده را خشک برگزید و پوپنده را شیرمار قاجار و سلطان
بتار محمد حسن خان در خارج شهر استرآباد و وی پر خاشجوی عساکر مبارزت مآثر را جلوه نمود و داد و سپاه کینه خواه را برار است

پنه خاک از جرم دلیران و وفور امیران گردونی شد بر بنجم و کنای می بر ضرغام عکس اسلحه و خود در فرار و فرود برق و تاب در نکلنده و مچ
الویه جرموار ابراهام بدر کرده مخوق ریات از پرچم معشوق خبر دای و سپاس و تا و پهلوی کا و زمین بر میدی ملکیت یکی خیمه شده بر پاشایگان
گرفته بدمان سر آسمان ز بنگاه منج و مر بارگاه شده ماه و ماهی چو ماهی ماه چون منظور نظر آن خدای صاب تدبیر و خسر و صاحب
چنان بود که سپاه زندیه و الوار بجای استر باد در آیند و در آن حوالی پیاد و زم نهند تا بواسطه قرب جوار تر که کرکان و صعوبت عبور در
مرور سزای خود پسند از آن گذشته بقایای او و یاقات و ایلات آن دیار بار دوی شهیر بار میوندند و رنگ را بر شتاب و سکون را بر زوایا
برگزیده هر روز جنبشی بقدر ضرورت میرفت و از هر گوشه سپاده و سواری میرسید و نیز چون سپاه شجعی خان در شهر شرف کوچه بندی و نفع
گرفته بودند این توانی را یار حرکت آفتوم تصور میفرمود چون آنکروه پای از دامن ثبات و سکون بدر نهادند و در شهر و بزرگ شرف ممکن بلکه
متحصن بماندند غیرت غیر سوز و فکرتی فروز مردان آن سپهسالار بجان تقاضای ایلعار و مسارعت کرد و در اراضی قروق نزول فرمود و دیگر
روز که شمس از خنک سپهر از کناره میدان افق پیاد جلوه کرمی و جولان می کرد نواب خان جلال سیاهان بان جنود نامعدود و در هر
آمده چون برق و باد و تکار و انجیر و عنان بر نظار هر طبله اشرف صف قبال بر آراست میمند و میسر و قلب و وجناح را چنانکه در خوان حرکت
بود منظم نمود شجعی خان از چهار بندان شهر و دیوار بست آن طبله پای پروین تنهاده ولی دست و بازو و با ذائق تشنگ و گرم کردن
بازار محاطه جنگ بر کشاده فقط که چو ز پره دور و یه کیسر سپاه غریب از دل کو بر شد بجاه ز نای بزدی و برآمد و خوش غلو کوس
شکر افکند جوش و میدانش از این اکنون چه تش که جانش کف و دو دو غن ترکان از شرف خدنگ ستم کمان قاجاریه تنگ
و تر کمان اسب بر بخنشد و بر سپاه کوچ و بر زن خاک سیاه ریختند تشنگ افکنان دوسوی از دای روین تن را حالت باران بر
بهن دادند برق و رعد و زلزله فرو باریدند و نیزه زنان و دوروی نیزای افی مثال با صفت عصای کلیم بخشیدند تا سحره فخره را چون طعم کما
پو باریدند هوا از خاک مشکین چون دکه شرباب بود که از گردن و تیر بران بود و تار داشت و زمین از خون رنگین چون بکه رنگر زهی نمود که
بزرگ و اوراق زرد و سیاه کلناری میگیرند و شبا از خجرا افتکاک جت و پیکر از شمشیر اصطکاک یافت خون چون جوی میرفت و سر چون
کوبی میخیزت رود خون بهر بابل پوست و بانگ کوس شهرا مل رسیدا شکما از اشرف بسیاری ساری شد و خونها از کلبا و بجر جان جاری
بود کلوله تیر اندازان سپاه قاجار بر دیوار و در بخورد و نیز تشنگ الوار بر اجسام و پیکر می آمدند و در پس دیوار نشسته و ستاده و قاجاریه در پی
نخس و خارقده نهاده معاملتی بر وجهی عادت نبود و بطانین بر بطریق بسالت میرفت چه نشانه خدنگ الوار جان و دل و هدف تشنگ قاجار
سنگ و کل بودی مع نداد دلیران و در میان بر زن و کوی در میآمدند و مرد می کشیدند و سر بر دند سپهسالار ترک زنی ترک در پوست و جشی
بزرگ بشکافتن و خویش چون خرد و در مغز جای میکرد و در سنگام حمله از جمله درش بود و در بر و در طر از همه پیش فرار از عمد بود و تهن عصر از سیا
زمان ناداران مرکبش از دوده برق نژاد داشت و شمشیرش از معدن الماس نهاد و دلیران گروه از وی ستوه شدند و باز بنورده و شحال
و جزایر و تشنگ بر او حمله بردند و می چون کوه شاخ بر جای راس پیکر او کسالت نداشت و صارم او کلات و خشتش برق ثاقب بود و
خشتش با دلاعب حور میدانش گوشه ایوان همه سپاهش نغمه ملایح و قهقهه شمشیرش لحنه صباح از باد و تار و ال و قو و دیوار آفتاب
داشت و آن پادشاه لشکر پناه در مسابقت ارفال محبت همه عساکر از پای در آمدند و همه اجناد از دست شدند و مرکب فرو ماند و در کاپ
کلوم پیشد جا می از رجال اجناد قرار بر فرار نهاده از معرکه جنگ روی واپس نموده و بر حسب عادت پشت بر مردمان دادند و معین بر
مرکبان زدند از انچه افراد و اگر او اجناد و چایکی نماد انچه مراد و سپاده و سوار دار المرز و قاجار همه سبقت از باد بر بوده بگرختند و غیا
عیب و عوار بر فرق خود و بر روزگار ریختند و می در آن جهات عظیم چون جبال مصابت می نمود تا و دیگر کاهی همچنان شاجرت می فرمود تا
رخش همچنان نیماستی و توانی گرفت و بازوی شمشیر زن کلال یافت و طبع جنگ خواه طلال پذیرفت متعربان حضرت از فرار سپاه و یکی
رزمگاه لحنی بجایش لا بگردند و در از آن مرابطه ممانعت نمودند و می را از بازگشتن عار و مراحت بر حضرتش مشاور بود و مضامین این
پست و شمشیر آنکه از همی فرمود که شاه مردان و امیر مومنان علی فرموده است عجز کنید انار ایهون من رکوب العار و العارید خن به
فی النار علی الحجة چون بر شمس و کس نماد آن شهیر بار بزرگوار نیز مشابعت القصیم و بجهت سبط طریق قد و فرنی و نمید محمد مضاربت و

عبد محارب روی براه بر نهاد و همزمان وی کجا پیش از پیش طریق معهود و معروف خیابان شاه عباسی را بجانب استرآباد برگزید
و شتابان بجهت فرستاد و سبب در رفتن آن شهر را بهی تاخت و قدری سبب کار خود آماده می ساخت و کمر خاوند کار و خشتها
شهریار قاجار سلطان والا شایسته محمد حسن خان بهی سبب در صواد را تمام صفویه مرقوم شد که شاه عباس خیابانی
از سنگ و کج در راه مازندران ما استرآباد ساخته بود و از هر دور و دور بعد از وی بتدریج در آن خیابان سنگی و شور روی داد و اغلب
آن طریق بغیر دریافت و در اطراف آن خیابان درختان بزرگ برست و معبر را شک کرد و از دور باران و برف جمعی و در آن راه بدید
آنچه محمد شوارع استرآباد بلکه تمام آن بلاد را بهی بار یک است و شک و شستن بر و حلای پر کل و سنگ و از تر کلم اشجار و تو ترانه را عبور
از آن معابر سخت و شوارع پر درخت خاصه اجتماعا و ارتجاعا بغایت صعب و دشوار درین وقت که سواره و پیاده و بنه و اغروق و مفسر
صندوق و نیزه متیان تعجب می فرستاد و سواران لوازم و اگر ادب تعاقب و فدا کان و تصرف بار و بنه از دنبال میامی و تکاوی میباشند
سنگ اشطام عا کر از ریت و آدک سیخته گردید و هر کس بجهت تقدم در مسافت میگردید و قاجار نیز قاجار راه برگرفته در آن خیابان
شتابان قطع طریق میفرمود سواران شرم رکاب افرقه یافتند و باضطراب در راه شتابان شدند و در آن راه پلی شکسته بود و شکستگان سپاه
در آن محل از حاکم داشتند و راه را پسند و گردیده بود و در یکجانب آن قطعه خراب پشته پر خراب اتفاق افتاده که گفته اند فطر خیابان شک
و در هم می پاشید بود که رفتن در آن کار اندیشه بود درختانش سر بر کشیده بسر چو خط دیران یک اندر در که همه شاخها با چرخ کبود
هم در شده شک چون مار و پود تمامیده اند روی از چرخ بهور زشتی ریش پوست رفتی ز مود آن شیر پشته شجاعت و قهر نام
کنام مناعت بر مرکب جهان همای خود که در رویا زورق بود و در صحرا جوسق در غرام و پوی غزال و در رهواری نیم شمال در هنگام
جولان از باد و می داشت و در روز میدان با برق خوشی برشته گرد چون ننگ رود های دریا اهنک بریدی و بسیار چون بلنگ کوهها
گردون و فرسنگ قطع کردی در تمامت تکه و سالور بر عنانی و ز پائی و کوه بر می و دشت پمانی معروف و مشهور و نامش جهان پناوش
با منی بود فطر کهنکام نمی و منکام شدی و سبب ز کشی که از شرنکر و بستم و بستم و سبب که چو جوع و جوشک و چو لاد و مرم
بکیر ننگ و بر فشار شاهین و بفرمای و بر و غرضه باب اندران بچو لولوی پشاه با تش و درون بچو یاقوت احمر و یک جبهت شکم زدن
و یکمیش کم ز کثور بکشور و بکام سپین به شدی که براندی بفرمیش از باختر تا بخاورد چون بدن بل حراب رسید و تاجم و تراکم خلایق
دید رکاب بخش شتابان کرده از آن راه شک انحراف و بجای خیابان انعطاف فرمود از ضایای اتفاقیه و تقدیرات قضائیه و خارج
آن راه و حل بود که پل تا پلان در آن فرو شدی و شتران کوهان در آن غرق می گشت چنانچه تراز سرش و کلاهش برنده تراز بر شمشیر
پمانا تا پلان در آن سیاه چال فرو رفت گشتی شتر قضا برایش عقاب شد و طناب ق بر و شش شکل همانا در آن طین لایز و قوایم آن برق
لاعب را بمایه تقدیر و خوشد و در آن چاه عمیق سنا بک آن با و سریع با و اما و صفا فرو گشتند و مگر شیار قاجار شاه زابل بودند
خلاب خوشخوار چاه کامل که با وجود جهان ستانی و جهان پهلوانی از فساد و عناد و شقاق و شقاوتی نداشت القضا شهباز از مرکب
جهان پیاپیاده شد که جینیت بر آید و نوز دستش از یال جهان پیمانی نباشد و پایش از رکاب جلدی نپذیرفته که سواران الوار
و قاجار در رسیدند و جلای بر آن شهباز حمل بر دندی مضرب حسام آتش بار ابدار شعله در خرمن جیات می دو افکند چکبار سبب علی
کرد و محمد علی قاجار برادر حسین خان دو الو و همزمان از روی شرم و از دیده از مرم شمشد و حقوق آن والا ولی نعمت را بعقوق بدل
ساختن و خنجر و رمج برافراشته مانند سرب کمان و ارجحانت خود را اسکارا کردند و دارای محمد را بجهت و جدایابی و آروند و بدلیت
بخوشید و دیای فرو شکوه بخوشاد و ریاب و فاد کوه امی عجبا قشاعت بدین قباحت کرده از غایت قسوت و کمال قفاحت سیرا
که بر سپهر برین سودی و سزاوارا کلیل خوشید بودی از آن مکر و دانه جدا کرد و نیزه و سوارا الوار بردند و او با جواهر خاصه طهران فرستاد و
کریم خان بظواهر اظهار ملال نموده سدر امشک و کلاب شسته بفضولش آوردند قائل آنحضرت را مورد العالی نگردیده بکفر رسانید
و شیخی خان با سترآباد رفته محمد حسین خان را استقلال داد و در طهران نیز کریم خان وکیل آمد و محمد کریم خان نند و سلطنت ایران
استقلال یافت و در دیوانخانه طهران جلوس نمود و از تاج و بازو بند و سایر اشیاء خاصه بشهر یار پمانند فرق افکار کبر سبده و وارث

۴۸ رسانید یک طایفه بغیر طیش و یک گروه به تنگت عیش هم آغوش شدند فطن چنین بود تا بود و ضیفا منی است زین یکی نبود و دیگر کسی است زمین باجانی بنفشه مخاک و دیگر جابندی نگیر و خاک دوست است هر چه خاک را که بدین تیغ دارد و دیگر کعبه بکیر این تیغ میسازد یکی را بگوهر تو انگر کند شهادت آن خاقان کتیستان و سلطان و الامکان و نصف شهر و دیالت سال بخیزد و بکصد و هفتاد و دو بوده و مدت خروش از روز قتل نادر شاه دوازده سال و زمان عروجش برای که جهان باقی هستند کسورستانی هشت سال و کسری امتداد عمر مبارکش چهل و پنج سال و بی پادشاهی سکندر عزم و خبر وی تا من رزم بود سپیدی و دیگر کسی بی نظیر در معارک بنفس مبارک حمله بردی و چون آفتاب تیغ زوی دولت بهمنی داشت و صولت اسفندیاری صلابت چنگیزی و مهتاب افراسیابی در بعضی تواریخ نگاشته اند که در تخریب و کستان نادر شاه را گوهری بوزن چهارده مثقال بدست افتاده و با نگوهر عین چنین آفرین می کردند که هیچ پادشاهی را چنین گوهر نادره بدست نیافته و می ساختند که محمد حسن خان قاجار را به پیش ازین گوهر کرانه است و در تیغ که از دست نادر رفته و افضل با شدت به لاعنه و ذکر کیر استغفار کیر محمد خان و کید و استظا امر و عمر و فامرس و غیر محبت خمکند نه بخان و بعضی صای سال کیر هزار و یکصد و هفتاد و شصت و شصت قضا شهادت خاقان سعید شهید اکبر ابو النصر سلطان محمد حسن خان انار اندر نادر محمد خان قویلووی قاجار که از جانب او بیکر یکی آباد بود ثواب شاهزاده اکبر قاجار محمد خان و سایر اولاد امجا و خاقان شهید را بر داشته بدشت کرکان و پیمان طایفه موت رفته در او به مرز جان موت جعفر بابلی بر سر میرد و شیخی خان زند با ستر آباد آمده محمد حسین خان دوالور با یالت استر آباد و مشقل نمود و چند آنکه توانست در استر آباد سلسله جلیله قویلو غایت بذل و جود بظهور آورد و ظلم و تعدی پیشا را با می استر آباد و طایفه قاجار نموده پس از اخذ مال و جمع دولت و درو خاقان شهید ده روز در استر آباد بود بحکم کرم خان سرداری سپاه را بنادر خان زند واکند داشته بهران آمد و چون طایفه فاغنه از زمان دولت صفویه تا آنکه در ایران سر مایه شور و شر و کالای خزان و ضرر بود بحکم وکیل تمامت آن جماعت رفتن و قتل کردند و قتل به پیغولها خضریه بجانب فندار غما بخت کردند و علیخان شاهسون پس از قتل فاغنه باز نذران مراجعت کرده محمد نام سواد کوی طبع بدادوی که در بد و ورود شیخی خان بغیر و زکوه بخیمتش سوخته لقب خانی یافت از جانب کیر بخان وکیل حکومت باز نذران مفتخر گردید شاه اسمعیل نام معمود که پس از رجوع از وکیل در دست خاقان شهید بود دیگر باره بچاره بزرگ کیر بخان آمد کیر بخان او را شاه ملک بگرام خطاب کرده با آباد فارس فرستاده بخت وی مقرر تعیین نمود و تا بود در آنجا بود و خدمت او خان زند انیشک آقاسی وکیل متخیر کرمان و تدمیر شاهرخ خان افشار که در آن ملک افتاد و ریاضه بود و مامور شد و در وقتی که او بتصرف قلعه به آباد رفته بود و در خیم کلوله از پای دیده خدمت او خان بکرمان رسید و کرمان بخرمتی تصرف در آمده چون هوای طهران در تابستان عفوخت خیر و با انکیر بود وکیل شمرانات سیلاق کننده بساختن عمارات چند در طهران حکم داد و طراحان مصایب اندیشه و معماران بنام ریشه دیوانخانه بزرگ و باغ و حرم خانه شاهانه در آنجا بنا کردند و پایان بردند و در اوایل فصل خزان و زمستان بشهر مراجعت کرده در طهران سکونت گرفت و در نسیال سلطان عثمان خان خواندگار در روم پس از سه سال سلطنت وفات و سلطان مصطفی خان ثالث بر جای وی جلوس فرمود و کیر بخان وکیل بخت خان نامی که ولد مسیح خان بابویی از اهل ایالت کوبکیلو به همراه داشت حاکم کوبکیلو به کرده روانه آن سامان شد و میرزا طاهر چهار محالی بوزار او رفته در بهمان بودی فیما بین امیر و وزیر اختلاف افتاد و وزیر امیر را در دست ارباب طغیان و الوار بهجهان بکشتن و او خود بانفراده حکومت میکرد و کیر بخان او را احضار کرده وی در شیراز بجهت صادق خان زند نایب وکیل متخیر گردیده استخلاص یافت وکیل بجانب خیمه رفته و از آنجا بسلطانیه و محمد آقاسی سلام آفاسی از جانب والی بغداد به تنگت سلطنت آمده و سلیمان پاشای بابان االی کردستان اطاعت گزیده و دیگر باره کیر بخان طهران مراجعت و در اتمام عمارات مساعت نمودن کیر بخان و سر و سر فخر علی خان افشار ارموی و عزیمت کیر بخان وکیل علی با فکده بی بنجانی از آنجا بخان چون بعضی وکیل رسانیدند که فخر علی خان افشار در شلو بعد از وفات از کباب خاقان شهید اکبر شهریار قاجار بشهر ارومیه رفته و داعیه سلطنت حاصل نموده کارش را قوی کرده بزرگتر از میر متصرف شده و طوایف شقاقی و شاهسون را بجنود مایل ساخته ثواب کیر بخان وکیل از طهران بجانب اورباچان غربت

و سپاهی بجا حیره تریز با مور غنوده بعد از چاول شایسون و شقای قی چندی در اطراف تریز تاخت و تار کرده صورت فوجی در آن میراد و کسل رو
 نموده و دیگر بار بطهران بازگشت و در بهار دیگر که زمین باد پله خنجر جابر و هشتکام لشکر کشی و گرمی آن هنگامه در کسب و کلیل با سپاهی بموج
 و ربای بیله وی با وزیر بجان تریز نموده و فتحی خان از تریز بد آمده و در قاجارین مستعد مجاری شسته گریختن و کلیل بنیه خود را بر جانانده نادر خان
 بجارست آغروق و عیال نامور و خود بمقابل مستحق خان افشار حاکم آذربایجان شتافته شیخلی خان و رنگی خان زنده را در زمینه و جبهه و خود در
 متوقف و از دو جانب و ربای مجاریه و مضارب بتلاطم و راکد و باران بلاتوان دریافت جنگی عظیم واقع گردید سپاه عینده خان فشار بر میر و خان
 غلبه کردند و شیخلی خان مغلوب و شکوب شد و سواران افشاریه چنان بر دلیران الواریه تاختن کردند که پای ثبات لشکر زمینه از پیش بدر
 رفته بودای هریمت شتابان شدند و تا سنگر نه و کلیل کشتن فرسنگ مسافت داشت رسیده نادر خان از لشکر سرون تا حه عیال
 گریختن را بدیده و تا همزدن کربخت و بعضی سپاهیان شکسته باصفهان رسیدند و بنه و آغروق و کلیل بدست آلی آذربایجان در افتاده شیخلی
 و رنگی خان خود داری کرده سپاه قول را بر زمینه قشون فتحی خان رانده شکستی فاحش جاناندار افتاده فتحی خان نیز پس از فتح شکست
 ناچار بجانب آذربایجان شتافته با رومی شد و گریختن از بنه و آغروق و عیال خود را یسته کرده بجانب سنگر نکرده تاخت و در راه بود
 افشاریه آذربایجانیه که از غارت سنگر و بنه و آغروق و عیال آیدند رسید بعد از ضرب و ضرب میده و استخفاف از این واقعه غریبه بریدی باخصا
 نادر خان زنده که فی الحقیقه در گریز و فرار زاده روزگار بود فرستاده او را از خند و دهمان باز کردند و ایندند و در آتش و کلیل در محفل آن
 طامت لشکر اقامت در انداخته روی پوشش و خواجه و فرشت و قوت و غذا بجفت و پس از شکستی چنان عظیم بقشچ چن چن
 خداوند کریم را تجید کرد و درینوقع چندین هزار کس از دو طرف بقتل درآمدند و هر دو لشکر هریمتی با ظفر و غنیمتی بافر رویافتند و گریختن
 امور مراغه و خوی و سلماس را انشطار داده روی بسوی ارومیه نموده امرای آذربایجان از قتل پناه خان جویشگر بزرگ طویف و تونزلی
 و صاحب قلعه شوشی و امیر سپه هزار خانوار جوانشیر و قران و بز چلو بود با کاظم خان قزاقه داعی و شهباز خان دلی و احمد پیک برادر او
 کهر و بخت سرکار و کلیل زندان و متابع شدند و قلعه ارومیه پس از نه ماه محاصره و تصرف درآمد و شیخلی خان متابعت کرده و برین ایام
 کریم خان و کلیل بر هیم خان بغایری و مطلب خان فارسی را مقتول و شیخلی خان را محمول و نظر علیخان برادر او را از ایالت کیلان معز
 نمود و هدایت آنده خان بن حاجی جمال حاکم سابق کیلان که در رکاب او معز و مکریم فرست حکومت و ولایت موروئی خود فرستاد و دو
 بمحلت و لصف و بهمت و نهمت امور کیلان را رونق نظام و نسق تمام داد و کریم خان همه خوانین آذربایجان را با التزم رکاب
 نامور و آزاد خان افغان را نیز از ارکلی خان والی کرستان طلبیده بمره خود بطهران آورده از ولایات آذربایجان لخمی خاطر جمع کرد و فکر
 نظم استرااد و استمالت خاطر نواب آقا محمد خان قاجار افتاد و در بعضی از زندان زندان آقا محمد خان قاجار ملک زادی
 بهمال الا آقا محمد خان قاجار قونیلو فرزند ارشد اکبر خانان سعید شهید محمد
 خستخان قاجار طایفه منجی نماد که بعد از واقعه شهادت خاقان سعید محمد حسن خان و حکومت محمد حسین خان دو الود
 استرااد و وقوع فتنه و فساد خانانکه احمالا بدان ساری رفت نواب آقا محمد خان نایب السلطنه و اکبر اولاد امجاد آن مغفور با شهنشاه
 برادر صلی بطنی خود و محمد خان قونیلو خال نیکو خصال خویش پیمان طایفه مراد خان جعفر با ملی که در دشت ترکمان کرکان از همه و میقات
 ترکمانیه پیشتر است هجرت فرمود و با خاطری نژند و دلی در دست در فکر شعبده بازیهای کرد و درون مسجد و ساعشکنی ای انچه نصیب
 بود و ترکمان بیعت بر گردان جناب اجتماع کردند و از فضایای ضمیمه اظهار تحسیر و تلمف نمودند از گریه دیده ایشان جو بهار و آب
 آبگون افروزد و از اسپینهاشان میخا بر سحاب چون پوست اسبهای ترکمانی را دسبال بریدند و جبهای خوار زمی را گریان میدید
 روز او شهادت سوزا و تبها میگذشتند و لذت اعیان سعید را بر خود محرم میشدند جز خیال کشور گیری و خوشحالی بر صفت ضمیر
 امر نقش نمی بست و قائمیتش از طی این سباسب قدمی آسوده و متقاعد نمی گشت پس از مصائب و سوگواری میضمون که گفته
 فظنر و لم ارسل لشکر جبهه غارس و لم ارسل الصبر جبهه لابس و در آن مقامات و نصایق با روزگار مماشات و نظایق
 گزیده صنوبر و شکور بهی بود و خواه و ناخواه با مکاربت خصم ساحر مصابرت پیشینمود و از کار پدید ریزگار و بازی هر یک در دست

غیرت میگرداخت و چاره این در دراپس و زمانی نمی شناخت مصاحبت ترکمانان را مودت بر خاطرش ماری کران بود و از معاش
 آن گروه با مذهب مشتی بیکر آن سپرد و بعد لول اولاد المهر بقیدی بایانه العز و او بای جعفر بای خضن و از جمال و جمال تا بزرگه سخن گفتن را
 حاصلی ندید و ترکش عزم را پیر کرده و صارم عزم را بجهنم کرب صرصر خرام از اجام بر آورده لجام بر سر زده و خشان زنگ
 خورده را بصقال زنگ زده و بیکهزار سوار جزار از زنگه و قاجار حشا کرده پای در رکاب نهاد تا بگلشن کاب فقی دهد و آن
 شبها از آن سیربال را با صطبا و طیور و از المرحه کنت در زود کرکان چون سیل عزم گذار کرد و بعضی اعمال استر ابا و بلغار بر دست
 بتاراج برکشاد و داد و غارت داد و برخه کان بستر غفلت شراره خشمی و زهر چشی نمود تا پیشه کرکان را از ضیفم غران خالی نه کارند
 و بچه شیر را چون پدر و لیر شمارند و یله و دامی در سپو بزمای را فاشاد و خول و مویشی بغول و مراعی فحالفان قدیم را بموالفان جدید تقسیم کرد و درگاه
 دشمنان را پریم بیکر مکی استر ابا داندی پرانید شد و بمذبحه برخواست و با جماعتی انبوه از بزرگه و نرین بر نشست تا در مراجعت از بتاراج
 بن کلماته که قلعه بردامن جبل بود سواران و دوسوی یکدیگر دچار خوردند و چکا چاک تیغ میخ رسید و شت حریر کون بر بند کلناری شه
 و کیا همای اخضرین شاخ بقم رست خارا شاخه مرجان و خارا یا قوت بخشان کردید چون هنوز آخر بخشش در و بال فخور شد طالعش را
 زمان ذوال بود محمد حسن خان دوالو و همزمان وی بران شیرجه غلبه کرد و محمد خان قاجار قونلو که شاد و مجیدین آقایی نبی عم زخمدر محمد و لیلان
 قونلو و چند تن از قایان قیس و اسیر شدند و اسب نواب و الاخرین هم کلوله از پای در آمده ناچار خود را بکنار خبیل کشانیده چون شیر
 خشانک پیشه در آمد و راه با و طان مباحثت یافت و سر رشته کار از پنجه اختیار برد و رفت جایبار جلا دت سه روز در آن جبل و پیشه
 حرکت میفرمود و میدانست که بکدام سوی روی کرده است چهارم روز بقره از قزاقی اشرف سر بر آورد مترصدین کین که از امانی ان غم
 عین غمین بودند بخضرش شافشد و او را در یافتند و مخاضرت را بجهنم خان سواد کوهی اخبار کردند و او ششی چند از اقربای خود را بخضرش فرستاد
 بغزت او را بساری خواند و بطهران فرستاد و کریم خان کلیل که فی الواقع سلطانی کرم و نیک نیت و شهبازی خلیق و پاک طویت بود و
 آنحضرت را بکریم تلقی کرد و با خود بر نشاند و از کار گذشته بکرامت دمت کرد و با او ملطف نمود و ثار شهباز شهید بزرگوار را با بیافا
 حواله نمود و از تقدیرات آسمانی شمره آنحضرت نیز اظهار تهار از دوالو کرده چون برو کلیل واضح بود که این پس قونلو و دوالو در یک شهر
 مجتمع نشوند و در یک مجلس بدعوت نیایند و فی جین الفرصه در خون یکدیگر بکوبند و فی آنور یک بر جل بنجوشند لکن اقرار کرد که خان
 و الاشان با ستر ابا در فته بر او روا که خود حسیقلی خان و محمد خان خال و محمد امین آقایی بن عم و سایر عشایر و اقارب را برداشته
 بتوبه و ر وارد همخان ساکن شوند آنحضرت بنا بر مصلحت وقت بتوبه در و ارشرف افرو و محمد خان و محمد امین قاجا بکارده کلان آمده
 ساکن شدند و نزد کرامت سباحت حرکت و نقل و تحویل جناب القامحمد خان و سایر اولاد اناجدا خان قاجا
 شهید انزلی را بپس از خندی که کریم خان از اسطلام مورد و از المرحه پرداخت و عزم عراق و فارس کرد محمد حسن خان بیکر مکی
 استر ابا و معروض داشت که نه نفر از اولاد اجماد خان شهباز که بکفره افراک تفراند و در پنجه روز کار فی المثل نه دشنه و بر یک در طلب
 ثارید و بخون ماتشند و در قرب جوار استر ابا گذاشتن و بفارس گذشتن بدیگ سر رشته خویش کم کردن است بچاندرون بار برورد
 است و ازین باب فصلی بخان حکمت باب نکاشت لکن کریم خان و کلیل بسطام خان نند از بانهز سوار از الوار ما مورد بظم استر ابا و آوردن
 اولاد خان و الاثر آمد و نواب قاجا محمد خان حسینقلی خان و رضاقلی خان و جعفرقلی خان و علیقلی خان و عباسقلی خان و محمدقلی خان با
 محمد خان و محمد امین قاجا و رضا خان و سایر عشایر بطهران آمدند چون مرضی قلی خان و مصطفی قلیخان پسران خاقان شهید همیشیر زاده
 محمد حسینیان دوالو بیکر مکی استر ابا بودند ایشانرا در نزد خود نگاه داشته از هجرت و هجرت معاف شدند و کریم خان کلیل باین شاهزادگان
 معذیل اکرام و عطا و تمام کرد و در آن ایام امیر زاده عباس قلی خان کیمین فرزند شهریار شهید که تخمینا هفت ساله بود در طهران
 رحلت نمود و او را بخضرست محمد اعظم حسنی نقل کردند و در جوار مدفن سرشرف پدربزرگوار خود مدفون و کنج و از بجاک محزون ساختند
 و درین سال که در شمار بیکهزار و یکصد و هشتاد و شش بود و استر ابا و طاعونی شدید در افشاد و خلقی سپار بطغنه ریح طاعون از کیتی بیرون رفت
 همانا محمد حسن خان بیکر مکی مدفن اکثر غراب و فترا اتهام کردی و بجهت کسب مثنوبات اخروی باز ماندگان بر کس را رعایت نمودی در غیر غراب

تیرمض شد و درگذشت و کمتر از درش محمد حسن خان بنصب او رسیده بکلی استر با دو و چون کریم خان و عیال خاقان شهید را با بعضی از فرزندان وی بسکونت قزوین امر کرد و ثواب آقا محمد خان حسینقلی خان که دلها از ایشان در اندیشه و دوشیر از یک پیشه بودند با خود رفیق کرده و در دارالمز و عراق گذاشتن خلاف حرم و بدلاجرم در کمال عزت و استبار با امرای بزرگ آذربایجان برسم ریاست و امانت بفارس نبرده بسکونت مامور و بجلوس در مجلس خاص و مسرور همی داشت و همشیره خان حیدر شهید محمد حسن خان که در ایام قسرت آن دولت بعد مناکحت خویش را آورده بود و در االی حرم او محترم بود و جانب برادرزاده ازاده خود خباب آقا محمد خان را رعایت همیکرو کونینگی از سوان حرم خان شهید را گشاده روی بجزه روندگان اردوی خویش بشیر آاور دوید و بدین صرافت و زبرد عقلای زمان محل ملامت و در پیش منسوب شوایب سخاوت گردید و انبیا هم در ذکر حال ترک نشا زنگ و سیای صفای در آن ایام استقلال متحد کرمخان و یکدیگر را موی سلطنت و مملکت خویش چون سابق برین زکی خان زند بنی غم کریمخان وکیل ریخته باصفهان رفت سرداری عراق بوی مفوض شد و در غیبت وکیل او را اعیان سروری و دغدغه متری در خاطر راسخ گشت و در پهن کامیک وکیل در آذربایجان بود ازین قضیه استحضاری حاصل نمود و هنگام رجعت وکیل و غریب عراق زکی خان در آن حد و توقف شواسته بکوهستان بختیاری فرار کرده و تمام عیال کریمخان و نوایین معطای آن دولت را با خود برده بود که اعلا بواسطه کوچ و عیال با وی موافق شوند کریمخان بعد از ورود باصفهان نظر غنیان نذر با جماعتی از سپاهیان نیرومند بدفع و دفع او مامور فرمود و همزمان وی از موقوفش نکول گردید و ناچار عیال وکیل و سایر اماران را بجا گذاشته عیال خود را بر دوشته بجانب عربستان شوش نیز گرد و باز ماندگان در اصفهان بخدمت وکیل آمدند و در سال بکیر او یکصد و هشتاد و شش نفری درانی و افغانی کرمان برخدا مراد خان زند حاکم خود شوریده و او را بقتل آوردند وکیل محمد امین خان کریم خان و امیر کونه خان فشار را با سپاه بسیار مامور بکرمان کرده خود با شط نام غلام و بختیاری و شصت و هشت آورده بفارس و قم متفرق ساحه بزرگت و فداست مشغول نمود و سه هزار نفر از آن طوایف ملازم رکاب گرد و جعفر خان سپه صادق خان که برادرزاده او بود سرشیکمی مانی نمود و علی محمد خان که او نیز با جالت زکی خان موافقت داشت در معصوم قم بجنور وکیل آمده چون خواهرزاده وی و سپهر محمد خان زند بود معفو گردید و محضی خان قشاک که خبر برادرزاده خان افغان بر سایر امرای آذربایجان در جلوس مجالس تقدم داشت در این ایام حکم وکیل بقتل رسیده و در شاهزاده رضای قمشه مدفون شد و نظر علیان زند باز کینان زند در پشت کوه فیلی مجاری کرده زکیان منبر شد و بر بنیاد وکیل اندر آمد و عفو یافت و چون شیخ سلمان بنی کب از اعراب بودی و روم بعد زاده شاه از حاکم بغداد ریخته با دو و نیز اگر از عشایر خود در خطه دورق از بلاد خوزستان سکنی گرفته بود و عمر پاشای والی بغداد محمد قای سلام آقاسی را با ستر جاع او فرستاده استدعای رد او کرد وکیل نیز قبول نمود و اسمعیل قلیان حبیبی که از مخالفان دولت وکیل بود بروم فرار کرد و بنی عم او بجلوس تایل فیلی رسید و نظر علی خان تباخت اعراب بنی لام بغداد که او بعد خود تاجا و ز کرده بودند رفت اعراب مطاع و عود کرده بودند وکیل بدز قول رفته شوش و ز قول را انطامی داده و بغداد ریخته و بجانب شط العرب حرکت نمود چون شیخ سلمان عرب بنی کب با یزد و کریم بنی بوشکتهای کوچک و بزرگ از جانب پاشای بغداد آگاه گردید و مستسلم بصره از قریب وکیل شوش شد و شیخ سلمان بجهان فرار کرد و وکیل بکوه بیکلویا آمد و شیخ سلمان عرضیه نگار شده اظهار رعیتی و خدمتگذاری کرده وکیل بشیر از بازگشت و او نیز با شکستن بشیر از آمده مورد عنایات شد و در دویم شهر صفر سنه ۱۲۰۳ وکیل با انجام رسید و کارای یکی تمام شد و در آن سال بکیر او یکصد و هشتاد و نه وکیل را استقلال خیزل روی داد و لقب خود را که سابقا وکیل الدوله بود وکیل الرعایان و بکیرسن و نسبت پادشاهی وادی و مستدعیات زیاده از مقام خود زبان بر گشادی گفتی که شاه اینک در آگاه است رجوع بدست و قبول از دست کرد و ذکر حال نصیر خان لاہوری و تعنی در لانی کمرانی و کشتن شد و هر دو لشکر لاہور و کیرمان چون در پهن کامیک سلطان معفور شهید قاجار نجی صره وکیل در شهر بند شیراز میر خاست نصیر خان بکیر سکی لارستان با شش هزار ملازم لاری بر کباب حضرت شهریار پیوسته بود و کریمخان وکیل را در دل از وکدورت و مدفندی در کمال ضرورت میسر و در برین سنوات مجال مجادله با وی نایقه بود و صادق خان برادر خود را با انجام این خدمت مامور

دوی پس از گوشه‌های بی اندازه و محاصره‌های بدید بر یکی افتاد و می‌طغیان می‌کرد و می‌تسلیم شد و در رکاب استغفار
 اندوخته صادق خان شیراز آمدی عشق مسیح خان لاری بر جای او مقرر شد و پس از چندی حکومت لاری بوی تقویض یافت و قبل از ورود
 بلا در بصره و شش‌هنگامی از نمایم و که خدایان لاری که بادی غمیتمی آشکار داشت مقتول شد اما بجای از وقایع کرمان این که محمد بن خان کرد
 و امیر کونیه خان فاش که هر دو بکرمان مامور و سردار بودند از دورانی و دو و هوایی با یکدیگر موافقت نکردند تا کار از کفایت بکرمان بجا
 و با یکدیگر صرف آرائی و نزاع کردند و امیر کونیه خان مغلوب شد و در نزد وکیل مغضوب اجناد دوی نیز ضمیمه همراهان خان کروسیس شد
 و مضطر با بشیر از آده بیض برانگیخته معفو گشت و شیران کرمان پس از چندی با خان کروسیس توطئه کردند و شهر را تصرف دادند و تقی در آن
 که بخیجانه و بنگاه خود که در قریه در آن بود بازگشت و محمد بن خان در شهر تسلط یافت و بسوء سلوک اظهار تعلق کرد و تقی در آن با جمعی قدر
 اندازان شبی بروی تاخته شهر را مستحضر ساخته بگرفتند خان کروسیس اجتهاد کرد و دوی از کرمان فرار کرده بشهر با یک کرخت و زنان و اغروق میان
 الوار بدست و رانی گرفتار شدند از شهر با یک نیز بشیر از رفت تقی خان یزدی متعهد این خدمت شد با جماعتی باقی راه کرمان برگرفت تقی در آن
 و دلیران کرمانی بر دعوی او کوازه زدند و محمد نام مرآت را با لشکر اندازی چند با استقبال حاکم یزدی فرستادند و در روز مقابله جلدان بنادق
 روین بر سر و بر تقی خان و همراهان وی تار کردند که چندین فرسنگ راه را بی درنگ قطع کرده خود را بحصار یزدی رساندند و از آنجا که محمد بن علی
 سلطان محمد ابدالدین در دساخته مذورات و افزه در ازای سلامتی خود بمذول داشت و بواسطه رفتن دوی از جنگ دلیران کرمانی بضبط
 یزدی حبسین کوفتند چنانکه قربانی کردند حضرت کریم خان وکیل دانست که یزدی و کاشانی و شیرازی و اصفهانی با کرمانی بر تپا
 علیان شاهسون با جماعتی از بهادران دلیر و تو بنگانه و زینور کخانه و نقاره خانه و اثاثه شکست و شمت روانه داد و در بلوک و نوا
 کرمان فشان گرفت و در نستان را بخوردن و خفتن سربز و در بکام بهار با سپاه حجاز بجانب کرمان رفت و دوی انبیتی
 بسردار و یکم نبود که بمحض مقابله بمزمت کند و بجانب شیراز عزیمت وی سرداری ترکی نژاد بارای و سلا بود و در دین و شیر
 معروف و بصفت خردمندی و عد و بندی موصوف بمحض ورود بمحاصره شهر مبادرت نمود سپاهیان بکر و شهر در آمدند و بهر
 متفرق شدند و در شایسون از غایت شجاعت تاب توقف نیاموده مرکب صرصر قرار تاخته و شمشیر اکیس کرد و در برافراشته
 بیای حصار رسید و طرف حصار را بیده تدبیر معاینه میکرد که راه دخول جوید و از طرفی بدان قلعه بود تیر اندازان کرمانی و متابعان دلیر و
 سینه بی کینان جوان دلیر را هدف تیر کرده کلوله بروی انداختند که بچاره از فراز ابلق به شیب خندق و راشا و لشکر منصور بمحض سقوط و
 دوی کپاره عنان کشیدند تا بمرور شیراز و رسیدند وکیل را طبع غیور بر آشفته نظر علیان نذر که بصطرت و شمامت پمانند بود
 با جمعی شیران چشده و لاوری مامور بگرفتند تقی در آنی کرد پس از توقف در بلوکات کرمان و تدبیر کاران سامان بکر و شهر در آمده بمحاصره
 مشغول شد اما می‌شهر بواسطه محظوظ و غلا و بخر و بلا از آن تقی شقی بسته آمدنجا نظر علیان موافقت کردند و بگرفتند تقی که لاشه اندا و پا
 راه فرار نیافته دست اما می‌شیر خود را کم از شیشه دید بخیمت سردار آمد و او را بحضور وکیل بردند و بقتل آوردند و میرزا محمد حسین کلانتر سابق و
 آقا علی سیرجانی مشهور بشماعی که مورد خدمات شده بودند با لطف سلطانی تخصیص یافتند و بحکومت و وزارت کرمان فرستاد و بطاعت
 خان کارخانه نایب کرمان مامور بحضور شد و درین سنوات کریم خان بکر انچه عمارات و برج و باره و خندق و ارک شهر و بسایرین و جدا
 خارج و دسلس شهر شیراز افتاد تا سالی چند درین امور مساعی جمیده ظهور آورد و مسجد و رسته بازار و کرانه و خانات و عمارات عالیه
 متین رصین بنا نهاد **در کمال میرمهنای دغابی و خانم کایان** سواحل فارس آباد و متعده و از آن
 جمل در حوالی بندر ریشهر و بوشهر بندر بست مسمی بنمیدر یک و اعراب از امیر بکرده بندر ریشهر و در اوایل دولت وکیل
 میرمهنای عرب از طایفه دغابی ولد میر ناصر در اینجا استغالی یافته چون مردی سمروت و عربی بی ثروت بوده در بدو حال
 بمقرب رقابت و شرارت و دخالت در تصرف شاهی فاخته در میان پدر و پسر مخالفت روی داده میرمهنای میر ناصر
 خود را بکشته در آن امر را بفراده متصرف و متفرق شد و ضحی میله دو و دخلی میله دو و رفته رفته اعمام و اخوان و اقوام خود را نیز
 همه بقتل آورده بسفک و ماعی و شکی از دور قلوب افتاد و در سواحل نهب قوافل میرداخت تا او را بعلیثی مینا و حبشی مینا حاصل

شد چند بار از جانب صاوق خان برادر وکیل سرداری چند بر سر او رفتند کاری از پیش نبرده مغلوب بار شدند تا آنکه کوه خا
افشار بر سر او رفته وی احوال و اقبال خود را در زوارق و سفاین حمل و بجزیره خارک که در میان آب و ریاه مقابل بندر ریتی است نقل کرد
و یکی از وکلاء سید کار و بندیس بابال و افراد جزیره خارک که بخارک و قریب و از آن وسیع و احسن است تجارت اشتغال داشت
میر معنا با اعراب متفق و خویش بجزیره خارک ناخته و مستحقین انبار مغلوب ساخته بعد از مقابل و مدفعه بسیار و افکندن توپها
آتش بار بر خارک و ساکنین آن استیلا یافت و اموال و اقبال همه اعراب و فرنگیان و اندیزی را تصرف گرفت و بعضی از
فرنگیان را بقتل آورده ریش ایشان را رخت داد بعد از این سانحه کریم خان وکیل زکچان زنده را سر در آورده و احکام و ارقام
پیش سلطان بنی کعب و شیخ بنادر کنکان و بوشهر و عسلویه در تهنیت داد و سپاهی و سفاین و زوارق و آذوقه عساکر نگاشته
شد و اجتماع فراهم آمد حسن سلطان دغابی بنی غم میر معنا از ملاحظه امواج و دریای عساکر متلاطم درآمد و استخلاص خود را در استیلا ک
میر معنا دیده قصد او کردند و وی مغلوب و منزیم و مطهره افتاده بقتل آمد و کریم خان اموال او را که مبلغی خفیه بوده با حکومت بندر ریتی
بحسن سلطان مذکور ریش سفید طایفه دغابی مبدول فرمود شیخ حجر نامی نیز از اعراب سواحل بصرجنی و سنگلی اسمی بستی برادر
اونیز با همزمان خود دست نیک خان که دلی سخت ترا بجز داشت گرفتار و بقتل آمد و عاری حجر بیاید با شکند حجر کز و الفضا
خان افشار خسته و کمر فراری و بدست محمد علی خان نرنگ و الفقا رخا نشان که امیری بود و
مقدور در هنگام مراجعت محمد کریم خان وکیل از سفر آذربایجان بحسب قابلیت و استعداد بحکومت خسته و زنجان مقرر شد و
در آن ملک استقلال تمام حاصل کرد و حضرتش مقبول عوام و خواص گردید و مردن راه آذربایجان چنان زیاد از مقام و رتبت خود را
متمنی بودند و بواسطه علوجاه و جلالت ایشان از و بطور غیر سید رفته رفته و در نزد سوار وکیل نرنگ از وسعایت کردند و او را بدعیه سلطنت
متمن نمودند کریم خان امتحاناً الباطنه او را بشیر از خواندوی بنابر ملاحظات عذر آورد و دفع الوقت کرد و والده خود را که زنی عاقل و زبان آور
نکته آن بود بعد از خوابی نیز در کریم خان روانه کرد و معاویة عقل پسند و دلائل اجماع حضار او را بوقتی دیگر محمول نموده کریم خان قبول فرمود
اطمینان یافت و والده وی بخیمه یار آمد پس از چندی دیگر باره وکیل را با وی بدیکان کردند و در باب خود سری و سخنان گهنگش وکیل
با حضار و فرمان را ندید که باره مادر و انشور شورش زد و بنامدن وی را وجوآت گفت و به اصلاح ان فساد مجاهده نمود تا کار بجای
رسید که از تأخیر و تراخی و عذر در گذشت و آثار و اعداء و الفقا رخا بحق یافت کریم خان و دو سوار با اقتدار و جمعی ساده و سوار کیمه
فرستاد که علی محمد خان و علی مراد خان بودند و از طرق مختلفه قصد وی کردند علی محمد خان زود تر بمقصد رسید و الفقا رخا بعد از
اطلاع استعدازم کرده مصمم مقابل شد و در نواحی ابر حرسه و لشکر مقابل شد و صفی متصل کرشیدند نوای های زهره را بشور و
آورده جز کیمان سامع کیمان کر که گرد و لیران افشار به والواریه زمی عظیم میو شد و قلی با فراط رفت و صفصام و الفقا رخا و کلان
کشت و رود خون جاری کرد و لبسکن چون بخت یاری نمود و هزیمت بر سپاهش و افتاده خود نیز با چار روی بر نافت و بالاخره
گرفتار گردید و علیم مراد خان دیگر روز و روز رسید که کار گذشته و علی محمد خان مظفر گشته بود اموال و اقبال خان را ضبط کرده او را
باعمال و اتباع و اقوام بشیر از برد کریم خان بنده که سلطانی با مروت و وفوت بود بروی ترخم کرده او را در شیراز سرائی داد و متوقف کرد
و چون مردی و لیر بود پس از چندی محمد آقا را بحکومت خسته مفاخرت و با خلعت و منشور بملک مذکور باز فرستاد و زبان حاش
بدنمقال که نظم دیگران است بنابر مناسبت مترنم بود و نیز با عی کر رفت و مرگشت شد در صف کین ما آنکه بدگشتی از روی هین
الکون بهم خلعت و منشور و یار بخشش بخشش خان است و چنین و در خیال که آغاز تاریخ نیکه از و یکصد گشتاد و دو بود
و دیگر باره کوکب اجلال سلسله علیه قاچاریه صعودی کرد و نواب جهانوز حنیفلی خان بن خاقان شهید محمد حسن خان از کیه
جلال عروجی و ارضی و مال خروجی نمود و خاک که اجمالاً بعضی از آن قابع مرقوم خواهد گردید در ذکر محلی از اصولی
احوال نواب محمد خان قاجار و استیلا شوکت نواب حنیفلی خان کریم از شیراز و از نرنگ
بر مستعدان و پیش رفته پوشیده مباد که سلطان سعید شهید قاجار محمد حسن خان بن بخشلی خان قونیلورانه فرزند سعادت مند و

بوده و ارشد و اکبر آنها نواب آقا محمد خان است و تولد آنجناب سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و چهار در ریلد انجمه یازدهم شهر شعبان المعظم
در شهر استرآباد در خانه جناب سیادت آقا سید مفید استرآبادی واقع شده زیرا که در آن ایام نادر شاه افشار بر ایران و عراق
و هندوستان و خوارزم و بخارا و ترکستان و افغانستان استیلا یافته بود و نواب محمد حسن خان در اقصای دشت ترکمان متوکی
بود و لهذا والده نواب آقا محمد خان که همیشه محمد خان خوانده بود در خانه سید مذکور میزیست و این ولادت را پنهان می خواستند و سید
این مولود را بفرزند می خواند و نسبت کرده آقا محمد نام نهاد و با فرزندان خود و بی پروا و در سال یک هزار و صد و پنجاه و شش که خانان
شبهید دیگر باره لوی خروج برافراشت نادر شاه قتل و غارت قاجار استرآباد را شارت کرد و خان بجانه کنج خان و وحی رفته و آقا محمد
خان در خانه سید می بود و بفرزند می سید معروف شد و در زمان قتل نادر شاه نواب آقا محمد خان شش ساله بود و در زمان سلطنت
علی قلی خان افشار ملقب بعاقل شاه ارباب سعادت از وی در نزد شاه حکایت کردند جمعی با استرآباد مأمور و او را گرفته قصد قتل نمود
بعد از توسط و تشفع جمعی حکم عادل شاه ظالم آنجناب را که در مراحل هفت و هشت سالگی مرده بود بجهت قطع نسل فتحی خان و محمد حسن خان
اعدام این دو مان محبوب نمود و سلطان والا شان محمد حسن خان را بی فرزندان و بترخواست و بعد لول ان شایک هو الا بتر تقدیر کردند
چنان رفت که در اندک روز کار چندین هزار فرزندان را و شاهزاده و الابرار را و نسل سلسله جلیله خیل قاجار بظهور آمدند
و پنجاه تن که عادی حضرت رسول مختار رسول را بتر خوانند و اولاد و امجاد او در همه عالم شتر شدند این سلسله علیه رغم انفع طاعنان
و دشمنان زیاده از شمار زیاده عرصه روزگار کشید و الحمد لله علی ذلک الحاصل خان والا شان محمد حسن خان چنانکه گذشت پای
برای که جهان بینی نهاد و در سال یک هزار و یکصد و هشتاد و حکومت تبریز را در با پان را بفرزند ارجمند اکبر خود که در آن وقت شانزده ساله
و گذشت چون بخواه مقرر مرقوم روزگار مساعدت نکرد و از محاصره شیراز باز نذران باز آمد و محلی خان افشار را در با پان شد
آقا محمد خان نیز توقف و در تبریز میخواست با استرآباد رسید و در خدمت پدر بزرگوار مغضوب گردید و بعد از واقعه ناگزیر بدشت رفته و
چنانکه گذشت با شاق و کسل شیراز رفته پس نواب حسینقلی خان برادر صلیبی و طبعی آنجناب که در سال هزار و یکصد و هشتاد
چهار متولد گردیده بود و در آن ایام که هزار و یکصد و هشتاد و دو بود و پنجاه سال داشت محمد کرم خان کبیل که سلطان فی ثروت
کشیش و نیک اندیش بود بواسطه عدم استقلال حنیان و الوی بکرم کبلی استرآباد بمشاورت و ولایت جناب آقا محمد خان بگومردان
بنواب حسینقلی خان تفویض کرده روانه نمود وی در پستیم شهر شوال همین سال در عین شوکت و اجلال از شیراز بد آمد راه عراق برگزید
بمغان شتافت و در حکومت آن بلاد استقلال تمام یافت و از بجای سلسله غزاله بنامی قاجار مجبور بخطوبه خود فرمود و به تنه با
سروری و جلالت پرداخت خانه زادن برانگنده از اطراف پروانه وار بگردان شمع تابنده جمع آمدند و دولتمندان و نویسندگان
شش سال مهاجرت بخدمت آن یوسف کنعانی رسیدند و بیست سوار مبارز و لیر رزم کوشش زده پوشش نامه خود کرده پیوسته
آمده داشت و انتظار وقت میر و انتها فرصت میداشت و شخم تر و ساحت در اراضی قلوب خوش و پیکانه می کاشت که گفته اند
عمر بنک المجر کف السحاب بناها و لا خیر فی کف بغیر بنان که در کتب کثیر السعاده شاهزاده
بن ترک و ابر فتحلی خان ثانی بن نواب الفتح حسینقلی خان بن محمد حسین بنان بن فتحلی خان
بن شاه قلی خان قاجار قونیلو در آغاز سال فرخنده فال یک هزار و یکصد و هشتاد و سه نواب حسینقلی خان
فرزندی سعادت مندا که کم عدم بعرضه وجود قدم نهاد و ملول و لغز در خشد مری ضیا کسرا که هر دزدی و بیزار است
کیومرث اول بنیامی شهبان فرزند ثانی خدیو جهان بد و نام فرخ نیازنده شد بد و دولت ترک نازنده شد
بصورت بماندی سپین ماه را بپسرت بماندی معین شاه عرصه شهر و امغان از رسید با اسعادتش بر همه جهان مهاجرت
جست و دوده قاجار خان بر همه ملوک ترکستان مکارب یافت پدر نامور بمسند ان و استشار برادر اکبر نام جانی شهید سعید
برادر نهاد و مسد او را با تیغ و طهر دانست آدم با لسه و کلیم قطیه و سیح بیوتیه و محمد خراسانی شمرد و در عهد محمد بجای کا هواره شکسته
گاه بود و جلجل ممدش طعنه زن مهر و ماه قماطش بر سپهر اطلس طعنه و بدله میراند و لالایش بر عالم بالا آستین برفشانده بخواند

عمر پیکر بشری بقدر انحراف اقبال باو عدا و کوبک المحمد فی الاقلی علی سعدا علی الجمله هفت جنبه بنیت مولود مسعود و فرزند خان نوجوان
عرصه دامغان را رشک جنان و مجلس سوره شکاری را غیبت و بر مغان کردایل و عشره قونیلو و غزاله نیلو بعزت و ناز و مقدم آن عزت
دین و دولت را قرین اکرام و اغراض مبداء شد و از باب تحریم او را بابا خان میگفتند و آن موسی قبی سوز را از فراغه عهدی نهفتند تا در
ابوت رینت کاه کرد و دو اولاد و سبب طش را بدت و عدت باد و در مهر و ماه میوند مع القصه اگر چه در ولادت با سعادت آنحضرت شمی تعبیر
و محالقه از مندر رفته است همانا اولی واضح موافقت و نوارخ چنین است که مثلاً رافقاده است میان خروج بنو الفتح حنین
قلی خان قاجاق نیلو در نواحی مغنیان و استیخار حنان که و قتل و شکار آن پیا و فرزند حنان خان
جانی بخدا و الو قاجا با ستر اباد چون خان شجاعت ارکان از طوی و حشین فرزند از حنین و غنی حاسر کرد پس طالع فرزند
طالع کرامی پور قصد قتل ساعیان خون پدر نامور نموده ملازمان رکاب افروخته فاتحه شج و فطحه نصر و طغر خوانده با مردان کار و در
کارزار بر سر حصار آنکه که امیران دوالو فتحی خان و جان محمد خان در آن مسکنی داشتند ایثار کرد و بجای صره آن قلع حصین پرداخت و سواران
پرخاشجوی بهرام خوی کرد حصار را حلقه کردند و در زمینیا دهنادند و در زمی برابر آشد که حضرت ملک الشعرا صبا ی کاشانی در هشتاد و هشت
صفت کرده است فظنم که در دشت پر کوه نامون نورد و هوا پر زگر و وزمین پر زمر و چو درنده شیران سواران نیو
اگر شیر نویدی بر برنده دیو نه در شب سیاهی خور و در دشت نادر راغ سبز نه در رود آب بگرفته کردون رخ مهر و ماه
شبه رنگ از کرد و شب رنگ شاه کمانهای چاهی بازوی و جنگ یکی پیشه برشان زیران نیک الفصه چون خوانین دوالو تاب قلعه دار
نداشتند و وقت فرصت یکسوی جلد حصار را شکافیه بجانب ستر اباد و عغان دادند و حصار متصرف خان شجاعت شعار در آمد و در شکاف
دما و سیسی ماء لغدی و تقاد و تمام رفت حکم تجزیت و تحریق آن چومات صادر شد و مردان دشمن سوارانش بر افرو خند و آن قلعه آباد را
ضرب کرده خوشد بقایای االی قلعه معفو گردیده طرم رکاب شدند و لند خان جلالت سیان با جاسور شاه لقب کردند خوانین مذکوره
با ستر اباد رفته شرح این واقعه باید بر حسن خان دوالو بیکر نیکی استر اباد بار کفشد و قصد خونخواهی خان جهان سوز را زوده ستوده دوالو باز
راندند و یکسوی کی آشفه خاطر و شوش الحال گردیده تفکر عواقب کار و را قشاده و ارفار و آرام و خور و و شام بری گردید و از ایالت آنسانا
بلکه از جسم و جان دل بر گرفته سادات عالید رجات مفید و در حضرت ابو الفتح حنین خان شجاعت و وضاعت جان محمد خان و فتحی خان
دوالو زمان برکت و نذ و امان خواستند و پست هزار تومان بجهت مخارج ملازمان رکاب عالی بقبل داد و اگر دند تا راندند حسن خان دوالو بیکر
استر اباد که خود و برادرانش در قتل خاقان سعید سلطان محمد حسن خان و خالت و شرکت داشتند از ایالت استر اباد استغفار
فرزندان سلطان شهید مرضی قلیان و مصطفی خان که خواهر زادگان وی بودند و در قریه نوکنده از آن توطن داشتند رفته متواری شدند و آن
دو امیر زاده بزرگ معاونت و محافظت خال آشفه حال خود پر د جسد و اعظم استر اباد دستهای ورود و موکب حضرت کوکب جهان سوز
شاه بشهر نمودند حضرتش بعضی ملاحظات قبول نفرموده بطرف خندرسک و کبود جاده حرکت فرمود و اعیان و اشراف طوایف قاجا
و تراکه و کتول و صاحب سعاد و حضور یافته آنها متابعت نمودند و کمال آن حال آنکه آن الله و نیر دنیا
کر ایشلی با هنر سوار بر کاب نصر ما ب ابو الفتح جهان سوز شاه حنین نقلی چاک قاجاق نیلو و حضرت
امیران بدما مختلف فرار حنین خان و الو عغان و ندر از بقایای افغانه که در آن ماکنه بسر میبردند کمال خان
افغان بود که پس از امر کریم خان بقبل افغانه باز ندران و سایر دیار ایران سرگرد کرده و در آن لغور قرار گرفته بود چون در هشتم و هشتاد
خان و الامقام اطلاع یافته با متابعان و ملازمان خود بر کاب و الاپوست بمحین آمد و ویدی خان کر ایشلی که از سر کرده کان معتبر
آن صفحات بود و با هنر سوار جزا را زگر که بحضور خدیو قاجا آمده اظهار ملازمت کرد و خان و الاشان در رسیان چومات عالیه بناها
و با بادی آن قلعه کوشید و از اینجا بدماغان بازگشته فرجی از آن جنگجویان دلاور از راه رادگان ساور بر سر حسن خان دوالو بیکر نیکی ستر
که در نوکنده از آن بهشیره زاده کان طبعی شده بود فرستاد حسن خان بعضی مجرایه را ندران گرفته و سر بر داز میان کر نلک بر بود
محمد خان داوی سواد که بی حاکم باز ندران که از پروردگان نعمت و متعلقان دولت وکیل زند بو حسن خان را پذیره و حامی و شرح حا

الصفحة
روضة

امیر نواز احمد خان صاحب قلعہ خوار خوار و قلعہ اسلام آباد

کمال جمال شمیری چون بر دی خود حایل کرده و ترکشی چون مرکبان خویش بر بسته کند سی چون کاکل بر حلقه خود در زین فلک و در محی چون غره خود سیر تر و خون بر یکف گرفته بجا بر در آمد و بر صفوف سواران حمله برد و از غایت جمال و صیانت و کمال حسن و عراحت کس را مبادرت بمبارت او دل نداد و ملو افش چه حاجت بودیش شمیر و دشت که از شمیر ابر و خلق می گشت چه بالستی یکف بیان کندش که بستی خلقی از زلف بلندش چرخا و دران بر سر نهادی که جنگش خود کسیرا دل زدوی چرا ساعد سبا عد بندستی که از آن دست و ساعدی سستی الحاصل چون چند تن را مجروح کرد و ناچار سواران شیر کمر کردن غزال سپه شمر را گرفته اسیرش کردند و بحضور جهاننور شاه برودند امرای حضور بدو رغبت نموده بر خویش متاسف شدند خنده تشفع خواستند بجائی نرسید و بقتل آمد اموال و ائصال قلعه سراسر تصرف سپاهیان منصور در افشا و چون ملک مجنون کساری حاکم بلوک کسار سابقا با یکی از چاکران خدیو قاجار سوء ادبی کرده بود بکمال ابوالفتح حسینقلی خان او را اسیر کرده بحضور آوردند و برادر و نیک ساخته بکولهای متواتر و فلنگ مدرک بر جاس و هدف نمود و مجنون کوهساری راه دیار و اربابا گرفته بهلاکت رسیده و کمر عزیمت محمد خان سوادکوهی حاکم نوازند را بر زمرتو ابوالفتح حسینقلی خان قاجار و گرفتاری و قتل محمد خان و شیخ سید مانند را در ضمن جواد را غارت سلطنت توپ محمد کریم خان کسیر مرقوم شد که محمد نامی سوادکوهی را محمد خان و حاکم مازندران نمود چون آغاز حال بدشمنی و محاصره سلسله علیا صاحب اعتبار و وقت را کرده بود یعنی با واسطه العقد رشته اقبال خود شاخته اظهار محبت و مخالفت با این سلسله حلیله را محبوب اجل خود بشمرده از سوانح واقعه استر اباد و شرحی بکسیر معروض و بدفع ابوالفتح حسینقلی خان اتمدوی کرده بر زانته خان مذکور که کسیر سواران بکافی سبرداری مازندران امور و بمواقف محمد خان مسرور گردید بعد از ورود و بسیاری محمد خان که مدت چهارده سال معارض محل و جمال حکومت دار المزد داشت باز بنور کجانه و نقاره خانه و علم و کمره نای و قیمة خمر که پنجاه نفر مرکب مازندانی حرکت نموده قصد استر اباد کردند چون محمد خان با شرف وارد گردید و حسینقلی خان خبر رسیدن جوان شیر بر لختی ازین مقابل لشکر و اندیشه و اخرا لامر بوقی تدبیر چون شیر بر به پیشه کرد یعنی بدشت کرکان را ندو محمد خان در بحر کلبا و جیران مبادند و در رفتن بای خود را سودی دیدند و در بار کشن در و خود را به پیوسته متحیر و متفکر بود که چاره کار و وصیت قضایه و سر انجام امر او عاجل تبیین این امیا اینکه خان برای پسران رای کمال خان و پانده خان افغان با سواران بموت خفیه بر سر محمد خان بکسر سکی مازندران فرستاد که در قرب جوار او مترصد وقت کار باشند و خود با پانده تن از علما و خاصه ظاهر اعزمت و امغان کرده در حرکت آمده اما در نیمه راه عثمان عزیمت بکیوسه هزار جریب پیچده علی الصبح بقصد تسخیر طبرستان ساری سر بر غیر از سیلاب جاری خضت فرمود و سته روزه راه را در یکروز قطع کرده پس کام شام بحاجه ساری پرداخت همراهان قلعه کسیر سلم و زردبان بر دیوار و جدران حصار بر نهاده چون مرغان تیربال با لاله کردند و نواب جهاننور شاه با معدودی از خواجهدروازه چل در شتافته منظر فتوح ابواب دولت بود و حاکس دروازه بکشد و غازیان بر در دیوار حصار تا خشد و بر ستحفظان بروج و باره حمله بردند جمعی مقتول و دستگیر و علی اصغر سیک برادر زاده محمد خان سوادکوهی که بحکم نیابت در ساری بود اسیر شد چون این اخبار موجب در اسرف مسموع محمد خان افتاد سر سیمه گردیده بجانب ساری روان شد در آن اثناء بعد از قطع دو فرسنگ و وصول برستم آباد ناکاه پانده خان و کمال خان افغان و سواران ترکمان از کین برآمده بر او تاختند و او را مشوش ساختند متعارفان انجلی امیرزاده مرضی قلغان و مصطفی خان قاجار برادران کتر جهاننور شاه با جمعی از قاجاریه بمجاونت ابوالفتح حسینقلی خان در رسیده که محمد خان حمله بردند همراهان او هر یک بیکجلی گریختند و از یکدیگر گریختند محمد خان اسیر گردیده و او را مقهورا ماسورا در غل و زنجیر کشید و حضرت جهاننور شاه کشیدند خان عظم الیه از ساری بیافر و مشرفته اموال نفیسه و ائصال مرغوبه و نفوذ و اجانس یقیاس از او محمد خان بحیط ضبط و در آورده چون نیکال خلاف و عصیان وی ریشه محکم کرده بود بقتل وی فرمان رفت و فی الفور بهلاکت رسید و بجا که هفت لایه حکومت چهارده ساله در آن واحدا کاشش در شد و تلخام جهانزاد برود کرد و محمد خان پسرش فرار کرده خود را از رسانند و شرح واقعه برای کسیر عرضه کرد و کسیر خشمگین گردید و کمر مر ارجعت مهملد خان بن محمد خان سوادکوهی

حاکم فایز نذران با علی محمد خان ندان جانب محمد کیم خا فکبایا نذران فایز نذران

وکیل کیفیت این واقعه را مفضل آبر نواب قاسم محمد خان شرح داد خان والا شان شرمکین و منفعل گردید به معاذیر چند دفع نقار خا طیر
وکیل نذران کرده مجدد احمد بخان بن محمد خان بجای پدر حکومت ماندان یافت و با علی محمد خان نذران سردار و پسر ار سوار بجای
ابوالفتح حسینی خان آمده نواب قاسم محمد خان شرحی برادر با جان برابر کاشته مضایح و اندر حکیمان و اورا از صد و رانگونه امور
و مناصب و فمود و ضمنا از اختلاف حال خود لحنی در آن درج جواهر حرکت درج نمود که نور اعرضه تیز و پنهان گزرا داده است ولی مرانه
دست تیز است و نه پای گزیر سیاه وشی در کف امر سیاه و سیمری در نیجه عقاب علی نذران این معارضه نه بوجه صرفه و صلوب است
و برادرت در معرض عتاب و خطاب بمقتضای جوانی دست برکشای و بمناسبتی رای برانیه نگرای که نظمگر جوان کرچه دانید
رهنمون کن سرارای و دانش فرون جوان کینه را شاید و جنگ را کن بر تیز و فزونی که مشغور زین و در مردی
بن برنجشای و بر خوشتن زفران شهنک و پنازیت هر روی که رازمه چاره نیست بین نرمی نیست شمشیر تیز
کدازش نکر که زخم و سبزه مع القصه چون نامه جناب قاسم محمد خان که باهوش و هوشنگ درای بران بود و نواب حسینی خان
رسید لحنی پیار مید و چون مهد بخان حکومت ماندان استقلال یافت علی محمد خان سردار بجانب استر آباد عنان داد جهانوز شاه
از سر محله انزان سنج عرفیت مقابل کرده روی بکرکان نهاد و سردار باستر آباد رسید و مینرا علی خان قاجار و والو حاکم استر آباد
سردار استقبال کرده وارد شهر ساخت و بر اسم میربانی پرداخت پس از چندی سردار بکیل و جهانوز شاه بر میان و بر
قلینان بازان بازگشتند و با شاه عیش و استقلال و مساز گردیدند در این ایام محمود و قیاقلو با جهانوز شاه کینه کن را نو کرده و طبع
در حوالی استر آباد بنام خود ساخت بجای فطت خود مشغول بود نواب والا شبی ده فرسخ ایلغار کرده بدینجا رسید و فقی قای شاپینا
نهارت امر کرده و بعد از مقابل محمود و شصت کس از ملازمان می بقتل آمدند و مفصل انرا از نظم شنشاه نامه نقل خواهم نمود و در نزد
نخا صمد و محاربه محمود فای قاجار قیاقلو و امام و بریدی قای بوخاری باش
با نواب ابوالفتح حسینی خان قیاقلو و گشتن شدن محمود قاجار برابر بابا
ظاهر است که انجاب تواریخ را در ایراد نظم افراط و تفریط و هر یک از وجبی ناپسندیده است شعری ناهنکام بسیار آورده اند و اهلان
کلام بسیار کرده اند خیر الامور و سطحا سخنی نزرکانه و مقبول عقلای فرزان است شانهامه فردوسی سر اسرار نایج است و همه منظوم و شعر
نظم بر سر امری است مشهور و معلوم اشعار نیکو مضط و داغ و مغر که گاه تفتن بن خجسته و نغز لند اخلا فالجیمو حکایت فتح محمود و ز قتل
محمود قاجار که دلیری بوده و فرامرز کردار برو جی که ملک الشعری غفور فخر بخان متخلص بصبا که سخن سرایت شهر و در شنشاه
نامه نظم کرده در این مقام مسطور گردیده **فقط مرکه** محمود و زجای محمود ترک بداندیش ستوه و زشت و ترک
وزیری سخت بنیاد ستواری نهان تک یکی کنده بر کردوی دزدکننده بس شکفت و شکوف چوکوه بلند و چو دریای ژرف
سر باره با ماه و کیوان ساز تک کنده با کاه و ماهی برار شامیده بر کنکرش آفتاب نه بریده ارکنده بران عقاب
ز بالای ان آسمان شرمسار ز پنهانی این شکل دور کار همان ترک چون پورستانم که محمود خواندند و اورا بنام
بداندیش و بدگوهر و ریمب بکین در چو ستوه اهرمینا تن از سنک جان این دل ز روی چو دیوانه کرکان و زنده خوی
کردوی خود دیوان جاد و شربت پر شده کن بداندیش شربت بجاه نبرد از زده سنان ربانیده اختر از آسمان
نهنک اوژن از آتش کین در آب شبه کون کن چهره آفتاب همه ترک چرخ افکن ترن سراسر سیه سکر چوکوه بلا
شانت بجالش چو سزاژده همه دیوانه مون و کر که کله شب و روز در کوه انمون تله نه اننا ز با جان گهی نه زباک
برزدان کنی همه ناپاسی بر آسته بکین خد و خد خود آسته ز جنگ اگر کای و ززان رسوا که راست باد سکا لان بوش
سب آگاه محمود و ناپاکر د بلر زید چون خشک غاری ناپو بدم در ز تیغ جهان سورشیا بمی باد سر و شش سیکاه و سکا
که این شاه در کینه چون آتش است همش کینه و رینه چون آتش است رانی زین و در دم آژده است

در فتح زخمی و قتل محمود

در صفای

یکی چاره باید ازین تنگ ترک
 که از درد و آید نیا که چو مرک
 بجفت ای گزیده جهان خود کان
 فراوان ستاره بسر برده کان
 بکین آخته یال آن شد خوی
 که دریده از چنگ بولا دوروی
 اگر کای پاست با خاک کرد
 جلگه کاه سالار ما چاک کرد
 بخون پدر چشم و کین آورد
 ملک ترک و ورنک زین آورد
 بود که چه کوه و زمکی بجنگ
 ولی چون در شش نباشد دیگر
 درین باید اندیشه کرد و زرف
 که افتاد مان سخت کاری شکر
 رساند پو شیده رویان کند
 مکر اندرین دزد ورنک آوریم
 چه کافر موی و میشکین کند
 وز انسو بهادر جهان سوره شاه
 بن تن با بودوش جنگ کوریم
 سبای آورده سر کراینده سر
 کز بسته زین بر زینه کاه
 بخار آور بال کند آوران
 سخام فکن بال ستار جاور
 زیرش دو پیم ریج و دان
 بآهنگ محمود لشکر کشید
 بساز آور مویه ما و ران
 زفر سنگ او مایه و سنگ شد
 زگر رخن سهای غم استخوان
 نه آگاه لشکر و دریای نرس
 بهر اشترک و یان بر کشید
 که در باخشان زسم سمند
 پی کین آن بد که دوز شست
 چو شیان بصیر امی کروکان رسید
 همه سنگ خار او چاقوت ناب
 در و دشت بجان حین کند
 و دانت کند سالیان دراز
 که محمود در آمدش اشکار
 خوران و چران در شیت فرز
 جهان سوز شخون و زار و دشت
 زو بنال او بچ کرد دلیر
 چو روئینه و زبر با سفت باد
 در اندام که نشان انجمن ساز بود
 باهنگ آن دزد بر بخت شش
 که ای مانده همان بدر کوفته
 بر آسوده از بیم بروردگان
 زنجیر و درویش و رسته باز
 تن از آهین جوشن او را برنج
 بر سحاره درویش و رسته باز
 که محمود با شصت کرد دلیر
 از آن رنج ره یافته سوی کج
 چو کوری که در شکست با بر
 زود که شنیدند برای شیر
 که خسر و برانجخت تیغ از نیام
 زرنج نجا پورا شو فته
 تن کشته اش مانده در خاک خوا
 بخور آن چران با همالان بر باز
 که نا خوانده همانی آمدند از
 بغیر چون پورستان سام
 یکی انجمن کرد و ترکان خویش
 میاشک شد و رکار فراخ
 یکی ناگهان هر کمان در پی است
 یکسر شبنان آن در شکست
 فروزد زخا و رچو خور با هم
 به چنبد بخت بد خواه خوب
 اگر دز بنایم و رانیم بود
 شکست آورد بر شبتان
 به نیم تا چون شبت آمده است
 جینه آور بال افر سحاب
 کشانیده با آرد جنگ و کین
 چو رانده سپه مور و دریای قیر
 از آن تن بر خنک زهرناک
 نو کفقی زین درسم کور و جوم
 همه سنگ او پر نیان و حیر
 بخا و اگر کوشان شد فراز
 بهر کوه و دامون و دریای مژد
 زخا و چو افرخت حترافا
 همی کف کای سنگ آنکوه و
 زخون کو ان تان کند چو خشک
 زنه های کردان کوزین برید
 از نیکو نه با کوه و دامون بخت
 تو کفقی همه زنده پس آمدند
 بدان دوز زمین چون در آرد
 سه تن زان دلیان بدر بارنا
 زگر یکس زان کو پهلوان
 خود آراسته کاخ راز کین
 خورشهای شیرین و چرخ
 کنون یا نا خوانده همان نو
 خورش یافته پاری جگر
 چه کنج آهین بند از آن با
 همه رنگشان کرد بد و دود
 زابوان همه تنها خستند
 سر غار بر ترک محمود راند
 بی چاره خواندن باندیش پیش
 کنون باید آداست بد و دود کاخ
 که زهر کربگر با تیغ وی است
 زن و دخت و او شتر کان
 زند شام بر شکر با ختر
 باندیش بر رفت و او آفتاب
 ترکان پناهنده ز می مرز تور
 پاسبی کور و زبر دستانان
 بنشت که بر خور زشت آمده است
 کند افکن کردن آفتاب
 ربانده مردان جنگی زین
 چو کبر و کمان هوش و آهنگ تیر
 ازین استخوان سر بر سوده خاک
 و شتی بهشت اندر شکت خیم
 در شکتش نرمی بلندش زبر
 همان کمر و شسته بر خاک با
 چه سنگ سیاه و چاب کند
 ز پس ماند و ریا و شوخ و نجاب
 در آمد رزه مهر محراب ده کمر
 تبری کوازه زن شت و شک
 قبیله بدیت هر کو و کور کند
 همی کف و آراست راز نهفت
 و یا آتشین موی خیل آمدند
 بر پراکنده اش سید زکات
 ابان و دوتن سوی محمد راند
 بغیرند که چو شتر زبانه
 سیکار و زارش و آن مکین
 بسی ساز داده سوره در فر
 اما یون بدان شیر مردان کو
 به بی کوفته سنگ هر کوه و دور
 کسته بی از پاسبان آورد
 بر بند از شتی خویش مهر
 بکین جهان سوز شسته خاشد
 چنان کش و پر بر بهیمود راند

۴ کہ آن ترک فولاد برسم درید چو آتش بسنگ اندرون جاگرید پس انکو مٹا و اندران شصت ترک چودر کوشش کرک سنہ
 بہترین کہ راندی و ڈراگاہ تنہا بماندیش و زنای باد و دروغ بجی تن از ان پستوتغ زن بدرشدند و اندران انجمن
 تن بد کھرشان بشمشیر تنہا ہمیکہ و آتش و کین ریزید پس انکو رسیدند لشکر زراہ ہمہ رشکفت از جہانگیر شاہ
 ہمیش از بستان بی باہر تنہا کشیدند ترکان ہمہ موہو بناخن شجودہ رخ پرودہ کی کہ سخت است بر پرودہ کی پرودہ
 یکدشتہ کا نشان بجایید خاک بکین شش افروخت و بہر تنہا مع القصدہ بالفتح حسینی خاں بعد از قتل محمود و ویرانی قلعہ
 بنواحی و افغان مراجعت فرمود و وقوع این واقعہ در سال یکہزار و یکصد و شصت و ہفت بود و در این سال سلطان مصطفی خان کا رو کا
 پس از پانزدہ سال خود نگاری حکم دادند حقیقی تخت تاجہ صہبہ و سلطان عبدالحمد خان بن سلطان احمد خان بادشاہی
 یافت در میان قتل کا مری ری افای قاجا و تنبیکہ نقد علی خان کقول نواب ابوالفتح حسینی خاں
 قاجار را تہدید و کسل و اندر زبرد در جہیل اقل قتلہ پیر مانع نیامد و رعایت غیرت و فرط شجاعت بد افغان در ایمان قناعت نیکو و
 از قتل و قاتل پرور داشت و ہمہ بر کشتن خصما و اعدای قدیم و جدید میکاشت و بدین عزم راسخ و درین نیت ثابت بود کہ بخون خواہی پر
 والا کہ ہمہ جمعی بعد و مر مقتول سازد و ہمہ لطافت صوری و محسنوی نیز دازد و لہذا در ایام صیف سال ہزار و صد و شصت و ہفت بھشت
 علی بولایع و ساور و دادکان عمان داد و بھجیر کلب و غزال اشغال جست برادران عزیز مرزقی قلچان و مصطفی قلچان کہ ہمیشہ زادکان
 حسینی و والو بود و نہ بخت متا مدند و مستعد متابعت شدند جہانگیر شاہ تھار و دشمن را بر شکار و بھجیر و حج داد و عزم قتل امام و بر دی قاجا
 قاجار جرم کرد و حصار او در در و در و محلہ فرستادی بلوک سدن رستاق بود نواب حسینی خاں دو نفر وکیل و قاید از امالی ساور برداشتہ
 با پانصد سوار گزین برین برآید و در ششی تیرہ کہ شیر از گنام بدینا دی و دیو و در وادی گذر نکردی ولیتر از شیر و سر بھجیر تیرہ قطع مسافت کرد
 سحکہ کہ دروازہ حصار کشودند علی الغلہ بقلعہ بچشد و دست بقتل و غارت کشادند امام ویردی قاجا بمقتل آمد پیکر شش خستہ و دستہ سبہ
 و سر شش کستہ شد بدست پر قلی آقای قاجار شاپہائی بقتل آمد و بچہ در حصار و قلعہ بود بغارت رفتا عاظم طوایف کتول کہ از بسا و انیکہ لای
 مباحثت میگردید مستوجب کوشمالی شدند لاجرم نواب والا بجانب ایشان رفتہ سرخہ محملہ و قتل را بگرفت و کتول پس از کر و فرکر بہر شہ
 نقد علی خان و آقامندی و قانبر خور و ارکہ بزرگان انطاغہ بودند کر شارتند و بقتل درآمدند و بہر سبب سبب از مراعی و مواظبتی انطاغہ بغارت
 رفتن توای حسینی قلچان قاجا بھجیر مہلنے آقای و والو بھجیر حسینی و کشین او و فرار لہذا حصار و فتح
 خان و والو بھجیر لہذا چوں مہدی قاجا برادر حسینی خان و خان و والو در قرہ سیاہ تلواز توابع استر آباد عمارتی
 بنیاد کردہ و امن و مسکن ساختہ و با چاکران خود بھجارت خویش بھجارت نواب جہانگیر شاہ با یکہزار سوار بر سر اور شہ جنگ درآمد
 و بالاخرہ قلعہ اورا بتصرف گرفت و اورا اسیر کردہ با جمعی از والو بقتل آورد و اموال ایشان را بغارت داد و رضا خان و رستم خان
 برادران او فرار کردہ از نواحی استر آباد بھجارت شدند و در بلوک خار و ورا این سکونت کردند پس از وی چند عیال خود را و را بھجارت
 گذشتہ بشکایت جہانگیر شاہ روی بھجارت و فارکس کردہ و در خدمت سلطان جہیل محمد کریم خان وکیل شرح حال خوش و قتل اخوان
 و اقربا معروض داشتند و یکبارہ وکیل از نواب قاجا محمد خان حسینی خاں بھجارت شدہ مگردا قاجا محمد خان پانچ دادکہ بر سر خوجہا
 بدلائم است مقصود برادر مملکت ستانی و کشور گیری نیست با قصد خود محاربه و مضاربہ کردن منافعی اطاعت این دولت نخواہد
 بود بعد از دلائل متین کہ بھجارت فی الجملہ ساکت کردہ و در دفع خان و در نزد کریم خان مہاندہ ہمہ در شیراز رسدہ رحلت یافت پسرش محمد خان
 بجای او رسید و در مجلس وکیل اذن جلوس داشت کونید در سنال و خری از طایفہ والو کہ در جبالہ کج حسینی خاں بود بنا بر عذر
 و عصیتت بھجارت کا بر طایفہ و والو ستمی قبیع در کارا و کرد و در آغا شہاب بقتل خاں جوانی کہ بھجارت و جمال و شاسب پیکر ممتاز در رضا
 داد و بیکس چوں مقدر نبود بھجارت مجرت معالجہ بذرفت و می قصد قتل بھجارت کردہ چون خون زمان را شامت است ویرا مطلقہ کرد
 و این بھجارت مبارک حضرت سلطان الاولیا علی المرتضی را بر زبان آورد و بھجارت دغ و ذکر من فہما لھن و فاء ریح و صبا و عقیقہ سبہ
 یکسر قلبک ثم لا بھجارت و قلوب من الوفاء حسینی خاں بھجارت و عقیقہ خاں بھجارت

بیکر نیکی فایزید که او کفر لود سیموید جان محمد خا بلو و هاکر کن سابقا سمت خیر یافته که
 کریم خان کین بعد از قتل محمد خان سواد کو بهی حاکم مازندران حکومت دار المزر را به پسرش مهدی خان داده و او را به ان ولایت
 بجهت معاونت وی جان محمد خان بلوچ را با هفصد سوار و در نزد وی ساخلو گذاشت و بمهدی خان اشارتی کرد که اگر تواند در بنگام
 فرصت دفع حسینقلی خان برادر و خون پدر خود محمد خان را سبب بهانه سازد مهدی خان در حکومت مازندران استقلال
 و دودن را تفکیکی بر کرد و خود مجتمع دید و گاه و گاه کشتی که خون پدر خود را از پسر محمد خا بلو خواهم خواست و مکافات خواهم کرد و بهمانه
 اینجی را که کوش خاقان قاجار رسانیدند و او را خشمگین کردند و خان قاجار که اسفند بار را ثانی خود نمی پنداشت و بر ناصیه دلبران با
 داغ اطاعت میکشید برین بختان پیوده خنده زد و مرکب بخواست و فرمود که بعضی از ملازمان سوار شوند و بنگام غروب مهربان
 چون چهر طالع و مانند ماه در آن شب سیاه راه مازندران بر گرفت خورشید صرشتا بش برده و هم مندرسی ششی داشت با سابق
 بساط سلیمان خویشتی سحرگاه چون خورشید را فاش دار انگوتی مهدی خان که در بار فرودش نرسیت طلوع نمود مهدی مصل در بستر
 خواب بود که خان سپید چون عمر عریش سبر رسید وی چشم بکشاده اجل بر مرگ محتمل با مرگ مقصود بصورت صارم بر بالین خود
 دیده دم بر نیار و ده زمین بوسه داد علما مان خاصه پیش بر بستند و بر قفایش زدند و عجز و لایه و توبه و انابه کرد و خون خود بر خردید
 بسر انجام خونهای خود پرداخت بمازندران غلغله و ولوله در افتاد سرکشان بگریختند و خان و الاشان فرمان داد که جان محمد خان بلوچ
 و هفصد سوار را کانی کر بخان از مازندران برون شوند فی الفور پیاده و سواره بلوچ از بار فرودش کوچ و از راه لاریجان بمجاورد قاف
 مامور شدند چون از سنگسای شهر و برزن بجهت جمع آمدند و جمعیت خود در نظر ایشان بوقعی جلوه کرد و همانا اظهار جسارتی خواستند چنان
 از علما مان ابو الفتح حسینقلی خان از دنبال بجانب شهر می آمدند سپاهیان نه ند و بلوچ اسبها را بکمر فشرد و پیاده در شهر حضور رسیدند
 حال غرضه کردند خان و الاشان محمد حسین یک بلوچ را بنزد جان محمد خان کین کرد استرداد خواست و می پذیرفت و نه رستاد و چون
 فرستاده باز آمد و پاسخ باز آورد خان قاجار بر شفت و مرکب بخواست و چون سبهار که به تیمو که اید یا ضرغام که بر آموجد با سواران
 خود راه در نور دیده بجان محمد خان بلوچ و پیاده و سواره زنده به تاخت ملو افتاد رسید و دید و صفی بر کشید و رزمی ساخت که خواست
 برفلک از رزمگاه خون و غبار بکشف هر تن گان تیغ برق فعل رسید ز شک توشن بازی بسنگ کرد گذار و بود و چار شد از تیغش
 مرکب و مرد ملی و چار شود چون تیغ شیر چار بلوچان چاره از جان دل بر گرفتند و ناله بر آوردند خان و لیر خصم بنید شهر که ارم قتل سنگا
 نادم و خود بر سر جان محمد خان بلوچ اسب را فکند و بدو رسید کمانیکه در دست داشت بجلو جان محمد خان فکند و او را از فرار زین فرو
 کشیده بر زمین افکند و وی بجهت الحاح و رانده از قتل خود سخت تر سب و توبه کردن گرفت خان پوشش پذیر خطا بخش بر او بخشوده او را و
 همراهان او را رخصت داده بجانب کرم خان روانه نمود و خود بارگشته پس از اخذ مال و منال و جرم عظیمه مهدی خان را از سپاه خلعت داده
 باز گردانید و خود بدار الملک خود و آسایش فرموده ازین پس مهدی خان خود و بدانت و زبان فرو بست که کفشه نظیر جان است و زبان
 زبان دشمن جان است که حاکم است که در زمان **در کرمیامهک چاک که مانده در ابدت و بخت** **و استرانی و با کشتن کشتیرانی** چون وفایع کشته را بر کریم خان بر شمرند با آنکه مردی خلیج خیزی کریم بود سخت
 بر شفت و نیک بگفت جناب قاجار محمد خان بجهت و اخذ این عمل و اندک جاسوسان بزرگان قاجار تیممستان شده باستانه سید بزرگوار و اما مراد
 و الا تارامیر احمد بن موسی الکافظم رفته پس از زیارت در آنجا معتکف گردیده و از این کار اظهار انفعال کرده که بخان کین بدینقدر زور کشیده
 دل خوش کرده و گفت بهمانا این خان قاجار از ما بفرسد برادرش جاسوس است و وی عاقل گناه آزار بدین نتوان گرفت و خود غم گرفته
 پس از رجوع از صحرای شیر نزاریت رفته با جناب قاجار محمد خان التفات نموده سخن گویان و مهربانی کنان دست او را گرفته دست پیران آورد و بجا
 فرستاد و چشمش فرو داشت و پس از روزی چند ز کینان زنده بصفت مازندران مامور شد و پس از ورود بمازندران اندوید و مردی خان کرا
 و در آنرا نجات بدست نواب حسینقلی خان آید و او را از مدحه و منازعه محافظت کرد و استعدای قدوم او بجا بمرم نمود و خان و الاشان پذیرفت
 و بدعوت وی بجا بمرم قدم رنج کرد و در آن ایام که در جاجرم بود اندوید و مردی خان ارک جاجرم را بدین حضرت واکذاشت و خود را خلع نمود

و نصر الله میرزا ولد شاه رخ میرزا اراض اقدس نیز وی آمده و اورا بقوت امر سلطنت خود دعوت کرد وی قبول نمود و مرضی بخان
 برادر وی بدست ترکان شد و زکیخان میرزا علی خان دو الو و محمد بنجان را در حکومت استرآباد و مازندران ستقل نمود و هزار جریب پامده
 کاظم خان سودیج هزار جریب را که ارادت کیشان خان دیشان بود مقید و مغلول نمود و حاجی زکیخان و دو واکه که در مقدمه محاربه ساری مد
 و معاصدت با نواب حسینقلی خان موافقت و یاری کرده بود و بگرفته و قضیه قتل چارده کلانه را بعضی در میسال دانسته اند علی ای جان
 بفارس معاودت نمود و در کرم خان بستگان را با و مقید از اطلاق کرده از زکیخان بغضب در رشد و با وی التفاتی نمود و ویرایش
 نسبت کرد و فی الواقع چنین بوده است و در مقام خود بنظر خواهد رسید **در کرم حضرت نواب حسینقلی خان حاکم**
و مدافع نا با یفتر ترکانان کوکلان و غلبه بران پناه ترکمانه کوکلان که بشجاعت و ثروت معروفند و در ملک
 ویردی خان حاکم جاجرم پس از مراجعه نواب حسینقلی خان در آمدند و اغنام و دو اب جمعیه بردند وی حال خود بر جناب ابوالفتح حسینقلی
 عرضه کرد و از خدمتش استعاضه نمود طوایف کوکلان با دو هزار سوار و دلیور سر جاجرم آمدند و عذابه بر زم پرده استند چون انخیز بخان نکل
 رسیده توقف را جایز ندانسته بر فور سواران رکابی خود را بر داشته شده روزه را هر ایک شبانه روز و در نور دیده طوایف ترکمانه کوکلان
 از خبر غرمت نواب والا استحضار یافته با کوهی از یک تاران بسل و شکستانی که در معبر و نود کمین نمودند خان دلیور هم در عایت نمود
 را هر یک را دیده بناگاه بجوالی جاجرم رسیده فی الفور بجاده صف برآست چنانکه اند ویردی خان جاجرمی بهمانه استجمام مراکز و انجا
 رکاب خواست که مقابل را بد بگر و از اکلند انجناب از کمال جلدات و بسالت اقبال و کسالت را تنگ شمرده با شتعال نایر جنگ
 استیصال فرمود و کوکلانیه عرض را به نمر حقه کرده بالا اتفاق بجای رسیده و آمدند و از دو جانب دست و بازو کشاند و تیرامی جوشن سکاف چون
 جره بازان کهنین منقار بریدن در آمدند و تنجهای تارک کرای چون ضیاع غم فولادین چنگال بدریدن پرداختند که کسان را طوفانی عظیم همیا
 شد و دوان با سفره فراخ گسترده آمد فطر از آن دشت تا سال صد زیر کل همی کرک تن برده و کشتار دل بالا خیره نهرمت در کوکلان
 در افتاده مقارن انحال اللبیار خان قلچجی حاکم سبزوکار که از متابعین خان بزرگوار بود بر حسب مقرر به سپاه خود بموقف و معاصدت
 جهان سوره شاه در رسیده و از غنایم و افره کوکلانیه حطی وافی و بهره کافی برده و ولایت نظر از بررکان کوکلان مقتول و جمعی مقید و مغلول
 شدند و پس از بهتة زامش و آسایش خان و الا نشان بر امیان اللبیار خان سبزوکار مراجعت کردند و در این ایام و بیکر باره نامه ملک
 شاه جناب خان اکبر آقا محمد خان در مداره و موساه با وکیل برادر جلیل و رسیدند انجمله اقبال امر و الا مقرر شد که نواب شاهزاده
 فلک جابه تخیلی خان ملقب ببا با خان سبی جدا مجد و فرزند جهان سوره شاه بدیدن غم اگرم و عزمه عظیمه سیمی خدیجه کبری خاتون سرای گرنجیان
 وکیل بشیر زروانه شود و مایه استام فماین وکیل و نواب حسینقلی خان پدر و الا که خود کرد و بی کمر رفتن بخواه شاهزاده
فتحعلی خان ملقب ببا خان بشیر زروانه سیورغال دامغانی مرلجی منایر عتبا طایفه
کوکلان ترکان نواب حسینقلی خان با شاره برادر اکبر آقا محمد خان فرزند انجمنه مادار خود فتحعلی خان را با بعضی هادیا و شوقا
 مازندان و استرآباد و ترکمان و نامه موافقت ختامه روانه بشیر از نمود و جمعی چاکران عاقل و اتالیقان کامل در خدمتش مأمور داشت
 در روز و روز و او که گرنجیان وکیل ناب بر رعایت دل جوئی و تفقد طوکانه و خوشخونی شی چپد از سران اند پذیره آنحضرت فرساده و بعد از
 حضور دست آن شاهزاده در ست حسب بزرگ نسب را گرفته با خود بحرم سرای خاص برده عزمه مکرمه را بملاقات وی مژده داد و ابواب
 منت و رحمت برویش کشاد و اظهار ابوت و قوت با خا نرا ده و الا نشان کرده و در ضمن استوالات پاسنهای پنجه و سخنان سنجیده
 سخنه از وی شنیده غالباً بشیها با نواب ابوالفتح خان ولد خود و او را بر سفره خواندی فرزندانه با خویش بخان بر نشاندی گاه گاه تخیلی
 خان و ابوالفتح خان را که قریب سن بودند یکدیگر بکشتی افکندی و اغلب شاهزاده قاجار بر شاهزاده الوار بچر پیدی و غلبه کردی و وکیل
 بخندیدی پس از دو ماه توقف دامغان رهسورغال بدی آنحضرت مخصوص و او را روانه فرمود و آنحضرت بقرون آمده اعام و الا مقام
 خود را ملاقات و با اقارب و عشایر تفقد و التفات فرموده از قرون غرمت خدمت پدر و الا که کرده و دیده او را بدیده خود روشن
 مغل او را بر خوار خویش کشتن نمود بشرح شی از صوادر و سونج سفر خیریت اثر خود پرداخت و خاطر عاطر و الدماهد از احوال خان محبوب

روضة الصفاء

ایک بیڑا اکیڑ بنی

جلد نهم در بیان شهادت نواب جها سوسا شاهی قاجاری

الصفحة

مقاسات آن ایلیا را چنان برآید چون بدید که کوه قدر رفته بود تغییر نیافت و آنحضرت از آنجا که شته بر خدشت از توابع قدر رسک رسید و غرم جزم کرد که شب در آن صحرای خواب و صبح بر ایمن شتاب کند غلامان را رخصت انصرف فرمود و خود ماشی چند بختیال را در آن دشت مرکب جزیقایت انکیز توقف کرده بفرمود که در آن کمر شهادت نواب الفتح حسینقلی خان بن خانات شهید محمد حسین خان بن فتحعلی خان قاجار قویلو انام الله بر اینهمه مفصل این اجمال است مال آنکه در آن تیره شب بایل که شب چهارشنبه دوازدهم شهر صفر بود نواب ابو الفتح حسینقلی خان بکلمه شاد و قدر در آن صحرای پر خوف و خطر از مرکب فرود آمده سندی کسترو و بر بالش زمین مکنی گردیده بخواب رفت و طرفه شبی سهیمین و تیره بود که جوهر از قطران کوه داشت و سطح زمین از قیر غلیظ فطره تیره شبی گزاید وادی نشان هزارویه چون قطره از زاویه پدا کوکب از سما نور از کوه کاسته و دوازدهم جهان برخواست چون مردم بی خواسته گیتی در نیت پیروا ما در نخست بی انقضای موعده مقرر و مبدع فرزند را انیز و کیوان قدر بی میانه تقدیر لحظه لحظه قضا بر زه فنا می نهاد و سعور را بر مدارج فلک قدرت صعود نمود و بی نجوس از طبقات سپهر قوت نزول می افروزد جلاد بلا تیغ نمند بر فسان بروز می کشید و سیاف اجل بی بی خدایم قاضی بر غضب آب همد آرتق نامی از ترا که کوه کلان که با اعادی آن دلیر نوجوان معاهده داشت و در سلک مله بن یکاب آنجا بسلک بود درین شب که زه ازین چند در حوالی آنحضرت نماده بودند آنان نیز خسته و خفته فرصت غنیمت شمرده مستغرق در بیا می نیم و هر کس از محل کشیک و پاس بیشتر آمده طره دولت را آشفته و دیده اختر را خفته دید اصلا و مطلق حقوق لغت را رعایت نکرده و بر جوانی آن شای نوجوان رحم نیاورده بشمشیر سپردن پاک آن خدیو و الاثر را در خون کشید فطره شش را بشمشیر کین کرد چاک بخون غرق شد زیرا سنگ و خاک آن اهرمن ایتلس پس از قتل سلیمان عهد و ابوالبشر عصر را سب خود بر نشسته بدشمنان مرده بر دوش گرفت که آفتاب برآمد و چاکران خفته از خواب مرکب برخواست بر سر او آمدند و تن پاکش را بخون غرق دیدند بخونالد و فریاد برآوردند و خاک مصیبت بسیر کردند و سواری دو تنه با طرف خبر بر دند شور نشور بر پای خواست و فرغ اکبر قائم شد میرزا سعد الله و میرزا عبدالقادر که مغفور بودند با وسط قرب جوار بیشتر از دیگران بر سر آن قتل جلیل و شهید سعید آمدند و گریه پیاپی نمودند و خاک بر سر کردند و ناله شیون برآوردند فطم هوا از اشک مرغان برآوردند که از بانگ نوحه بر ناله شد بنالید بلبل هم از شاخ سدر و چو در آج دزیر کل با تازو چون انچه وحشت اثر با طرف مشتهر و منتشر آمد جهانی را آشفته شدند و دوستان و دشمنان بهم برآمدند نواب شاهزاده محلی خان بجا جرم رفت محمد یار خان و بابا و لیخان و وحی نواب مهد علیا و متعلقان جرمخانه را از شر اعدا محافظت کردند و از سبب آن نزد مرضی قلی خان با نران بر دند و بد و سپردند مرضی قلیخان را سناخته برادر چون عود برآورد همیشه و مصطفی قلیخان را بتعجیل روانه کرد و شت کرد و وقتی رسید که سادات فندرسکی نقش آنحضرت را بغضیل و تکفین کرده بودند و انتظار حکم برادران آنحضرت میر دندی بر سر نقش برادر آمده موید برداشت و موی بر کند و خاک خون او در خدشت را بر موی سیاه همی بر کند فطم همی گفت زاری بل سرفراز برقی چنان کت نیمه بسیم باز در فشان همی بودی انداستی چو کشتی تمام آمدت گاستی تو با بر نشستی زین خدنگ ننگ از دم سو و ضیغم زنجیک بدی از دل دست دریا و میغ یکی مشت خاکی کنونی دروغ بزرگان کتول و کبود جامه و قدر رسک و قاجار با مصطفی خان نقش آنحضرت را حرکت داده با تعزنی تمام بجانب استر اباد فرستاد و جسد کرامی سپرد و در جوار مرقد پدربخاک سپردند مرضی قلیخان قاجار برادران شهید و الا مقلد نیز از آن بکرونی از امانی استر اباد و اعظم طایفه قویلو و غالدیلو در رسید دیگر باره شیون و ناله بنیاد کردند و موید برآوردند مرضی قلیخان مصطفی خان و سایر قاجاریه بر سر برادر و الا که نوجوان آمده چون بر سارگر گریه شد و چون صبح صادق جامه دریدند فطم همان برگرفتند با او خروش تو کشتی جان اندر آمد بجوش همه جامه کرده کپو و سیاه همه خاک بر سر بجای کلاه بر و بوم که مان برآرداغ و درو به پیشه و رون برک کلنا زرد یک هفته تمام رسوم تعزیت مرغی و از آن پس ملاحظت کردند و در تحقیق قاتل آنحضرت کمال تدقیق بجای آوردند مع القصة جناب سیتقلی خان برادر صلیبی و بطبی حضرت قاجار محمد خان و از طرفین پدر و مادر و قویلو و همیشه زاده محمد خان پیکر یکی با نذران بوده و در عین شباب که عمر مبارکش میت و شام

و آغاز سال هفت و هفت بود چنانکه گذشت عمر دولت را و داع فرموده فرزند ارجمندش نواب محلی خان و دیگری ابله ز شهادت وی متولد گردید که بنام او موسوم شد و او را حسینقلی خان ثانی خوانند و مدت ملک و خروج آن خان سعید شهید در مازندران و استرآباد و دامغان هفت سال الی آغاز ششم سال بودی و لشکر کشی و دشمن کشی غرم متین و راهی رزین داشته و در بسالت و شجاعت نادره و هر و انجو بعهده بوده و با وجود کفر قاری برادر که نواب قاجار خان در شهر بند شیراز بدست کرم خان زند اصلاً از مخالفت و کین پروائی نداشت و از غایت علو همت جز خویش را شاید تحت پادشاهی نمی پنداشته و مولانا محمد مازندری مؤلف تاریخ محمدی واقعه اورا در سال کهنه نود و یک شمرده و میرزا علی قلی متخلص باقبال صاحب تاریخ ملک را در یک هزار و یکصد و نود و نه مرقوم داشته و میرزا فضل الله خاوری شیرازی صاحب تاریخ و واقعه بن نیز با مؤلف تاریخ محمدی موافقت کرده و اعلم غلام الله در کفر کشی رفتن نواب مرتضی قلیقلی با سترآبادی و تحقیق بکوشیدن قتل خانان شهید حسینقلی خان و کشتن میر علیخان در اولی حاکم و پیکار سکی استرآباد بقصاص خون برادر شهید سعید حویش مخفی نمائاد که مذکور و مسطور گردید که خانان سعید شهید کسیر محمد حسن خان قاجار را از فرزند ارجمند بوده و سابق برین وقایع نواب عباس علی خان در صغر سن حلت نموده درین ایام که جهان سوز شاه عالم فانی را بدو و کرد و بدست برادر والا که باقی بودند در عوالم فوت و طرت باخت قتل چنان شهید و جلالت شعار را زیاده از حد و مقدار ترکمانی کوکلان داشتند چون در این باب دقائق و حقایق امور را ملاحظه و عقلاً و نقلاً بحسب و نظر شریف مشهود آمد که این امر تحریک و ترغیب میرزا علیخان قاجار و والو پیکار سکی استرآباد بوده و اراتق ترکمان را وی تحریک و تحریف نموده نواب مرتضی قلیخان که بر سرند جلالت صدر و بر گردون بنالت بر رتوباد با وجود نسبت اتمی لطایفه علیه و والو از آن شروط و عصیت برادر می غماض نکرده پس از زمانی چند با جمعی از ملازمان اخلاصمند با سترآباد غمیت کرده و مجلس پیکار سکی نمود و در انجمنی صحبت بمعاهده و معاهده که با یکی از حاکران خود کرده بود و اشارتی را ندا اعلام ارادت فرجام می دایم و توانی بضرر کلونه تشنگ میرزا علیخان را بقتل آورد ملازمان می قصد قاتل کردند حاکران مرتضی قلیخان نیز دست بر آوردند و گریه باره بازار کارزار روی یافت و دستهای پیکانه با قفسهای مصصام شنائی گرفت فطنه زهر سوخروش و تکاپوی خواست ز خون ریختن هر طرف خواست بتوفید شهر و برادره فروکش تو کشتی همی کشتند از غره کوشش عاقبت الامرس از قصاص و قتل جمعی عوام و خواص نواب مرتضی قلیخان بنوکنده از آنرا اجابت کرده پاسود و منظر شوحات غیبتیه می بود و کمر طالع توانا اخیل جلیل حضرت قاجار محمد خان از قبل توابع جهان سوز و سوکولری و نزاری او برادر و الا حاکم بریدن سریع اسیر پرواز از طیر اقتباس کرده از شهادت جهان سوز شاه که علانیه مخالف کرم خان و کین بود بشیر ز خبر زدند که بنحان با ولی شادان و زبانی تسلیم خوان حضرت قاجار محمد خان را ازین مصیبت عظمی آگاهی داد و خان والا شان از خبر قتل برادر با جان برابر کرپان پاره کرد و بدو رخسار را بر ستاره ثابت و سیاره اقارب و عشایر قاجاریه بر گردوی اجتماع کردند و ناله و آه بر آوردند و مرگ عرب را دوما بریدند و کواعب فارسی را کلمی پوشانیدند چاکران جامها چاک و سروران بر سر خاک کردند خون در رکها جوشیدن گرفت و نایا چون نایا خروشیدن برداشت چند نکر بزرگان قاجار نواب قاجار محمد خان رستلی دادند و از نشانت اعدا تحکی کردند سودی نداد و منشی نپذیرفت و پیاپی لایم و عادل بمیکفت فطنه برادر تودانی چو کشته بود فرو شرب و مهر مهر بود بزد دست و جامه بدرید پاک بناخن و درخ را بمیکرو چاک بمیکفت کرد ایل اسرورا هنر و برادر کو صفدر را چو کبخی بدی از هنر در جهان همان کج باید بختان جهان می تو برین ممانا دیر شدیم سیر از و کز تو او کشت سیر الحاصل شهر یار حیم کرم بنحان و کین امر خود را بغیرت و تسلیم بخارجاناب قاجار محمد خان فرستاده او را بحضور بر فند و دل جولی بید کرد و در این اشا خبر رسید که مرتضی قلیخان بخون برادر خود میرزا علیخان و والو را در خون کشیده و دیگر باره که بنحان از بسارت فرزندان محمد حسن خان بنجیده و دو مقام عام میر استرآباد برآمده بقارن انجیل فتنه مشایخ و اعیان باد و سو حسل ظهور انجی مید و کینا از ابدان صفیات مامور کرد و در این طعنا مشایخ بناد و سوا حاکم مامور شد که بنحان کند و کرفتایر او در دست شیخ عبدال

بنی معین مخفی نماند نواب کریم خان وکیل بعد از استقلال در امر سلطنت ایران قریب پانزده سال در دارالملک شیراز قیام
سکونت داشت و تمام اوقات را بعیش و طرب و لهو و لعب و سپهر عمارت میگذاشت و در آن ایام شمشیر خوار و مصمصام مهمل
در تمام زندگاری کرده امری که مایه حرکت وی کرد و اتفاق افتاد خاصه پس از شهادت نواب ابوالفتح حسنقلی خان کمال الطغیان و استقلال
حاصل کرد و جعفرقلی خان و مهدیقلی خان و رضاقلی خان و علیقلی خان فرزندان خاقان شهید محمدحسن خان که در قزوین بودند نیز خدمت
وکیل رفته و نزد برادر و الا که خباباقا محمدخان همسریشند و با اینهمه کسرشها و طغیانهای جهانور شاه شهیداقا محمدخان قاجار
در نزد وکیل نهایت عزت و اعتبار داشت و در مجلس او بر همه امرای صاحب عصب از قبیل آزادخان قنغان و امثال ذلک مقدم می
و اغلب اوقات در مشا و راه طکی و خیل و مشار وکیل میبود و کریمخان او را پسران و یاسه میخواند و در پهلوی خود می نشاند ولی درین اوقات اندک
با وی دل بد کرده بود و بمسامحه میگذراند و در این ارضه حاکم بندر مسقط بواسطه محکمیه خویش بای در آمدن خلاف کشیده و سیرت
دولت وکیل فروغیآورد و لهذا کریمخان زند که کی خان را متخیر مسقط و تدبیر امام خارجی آن ملک مامور کردی که در فکر و نیت
مسقط و صعب کشیدن آن ولایت عثمان بطرف آن بهایست غیر ذی نزاع که بودی بن پیوسته و سیه طرف دیگر دریا
و خار متصل است و لشکرگاه سفاین و زوارق و معبر غرابت و چهارات مترزده درین بحر ناچار مسقط است و آن فیمابین دو کوه
واقع است که بجهنما بقدر یکفرسنگ کشتی را از عبور چین الجبلین چاره نیست و فاصله میان آن دو کوه یک تیر پیاپی است که باید
سفاین آن مسافت را طی کرده داخل دو کوه شده در محاذات مسقط لشکر اندازند و درین عرض راه مذکور از دو سوی بروکوه بر جهات
شده و توپها نهاده آمده که بی استیذان حاکم مسقط ورود و زورق بدن بندر در کمال صعوبت بلکه محال است چه عبور کشتی بجا
میان که طول آن سنکی است و عرضا توپهای دو سوی بدو جانب کوه میرسد بی رای اهل ولایت امتناع دارد و در هر دو صد کام
توپ تشریفشان قنغان کام نهاده اند و حاکم و محکوم این ولایت کلاً از سلسله خوارج نهران و از اعا دی حضرت امیرنومنان علی
بن اقطاع علیه السلام پیاشند و پیشوای خود را که از آن سلسله قدیم است امام برحق میدانند و سلطان حقیقی میخوانند و مع
زکیخان زند با کریم خان وکیل متخیر بندر مسقط رفت و از حد و بندر عباسی و هر موزالی عملویه و کنگان و بو شهر و رینق نادورق و خار که
مسکن اعراب بنی لقب بوده و اکنون بکعب شهرت نموده حکم وکیل صادر شد که چهارات و غرابت و سفاین و زوارق را جمع و آماده کرد
بعد از کنگان و متخیر مسقط اجتماع نمایند لهذا زکیخان با سپاهی پیکران از عرب و عجم و اتراک و الوار بندر عباسی آمده مستعد این کار
گردید و شیخ عبداللہ بنی معین حاکم هر موز که آن نیز از بنادر قدیمه معروفه تاندر عباسی مشت فرسنگ است نیز مامور بمباغت زکیخان
سردار گردید و او سابقا بتدبیرات بسیار بحضور وکیل آمده یک فرزند خود را بر امانت در شیراز گذاشته بجل خود برگشته بود و پیوسته
کار نامدم و در مقام چاره آن جازم بود پیوسته در خدمت سرکار سردار حضور و دخالت در امور داشت و در این ایام بمکوشش زکیخان
زند که شیخ عبداللہ بنی معین را و خری است در کمال جمال و نظیر او در هر کسیتی محال زکیخان را قوه طامع به چنان آمده طالب وصل و
وصلت او شد و از خدمت شیخ عرب خواش کرد که او را در جزیره هر موز میزبانی کشاید بهای مضاهرت فراز آید شیخ غیور سردار مغرور
میزبانی بنمود و در آنسگاه مرکوب بر آگب بحر بی با معدودی از همزمان وی بدریابار اند و در آن دریای پیکران هم میفرستند و بتماشای
همین و صیدن قلاب بستان شغف همیکردند فطنک بدریا سفاین بر بند راه همه یاد با آنها کشیده ماه چوبه سینه
سواران جنگ از و هر سواری در فشی بچک چوکوه روان هر یکی با دوار بهر که برابری و کرسایه دار چوبه روی کردن پراننده
همیمنع را برق و باران متغ الحاص همیفرشت تا بساحل رسیدند زکیخان ندید بفر همورث دیو بند از کشتی فرو آمده بخیره رفت عربی
بی شلواری که از کشف عورت عازند شدی باستقبال سردار آمدند مساکانده بالخیر کشند و جوانی شنفش دانستند که سردار مرد
نادران بصورت انسان با شیخ خویش هر جانی زدند بر سران سردار پشت پانی زکیخان که اوضاع زپاسی شیراز را دیده بود از دیدن
خانهای چین جامهای شپهن حیران فرو ماند گمان کرد که شیخ را عمارتی است فاخر و انواع تکلفات در آنجا حاضر چون قدمی چند رفت
بخانه از چوب و علف رسیده بتکلیف میزبان فرو نشست ملازمانش را هر یک عربی بچوب و بند و برپای بر نهاده پس از ساعتی میزبان

مهربانی بخاطر رسیدن قدری خرمای سبز نارس در کاسه چوبین کرده بخندست و آرد و در عرض کرد که در بناورد و یا بجز نای قاب شور و خمر کا
 نارس جزئی دیگر پیدا کرد و آن میبمانی که منظور سردار است ما را میسر نیست اگر مقدر باشد وجبات سرکار سردار بعد از آن فی زمین جزیره
 و استخوان این حظیره باقی بماند تقامت سابقه را هم در شیراز ملاقات باید کرد و الا فلان زکیان سردار اند فاشخ بر آشفته بروی
 و شناسی گفته اعراب بندر بشوریدند و سردار را فرود گرفته در بند کشیدند سردار دانست حج کاین سیه کاسه هم اول بگشود همان را به
 بجز ولایه در آمدن شیخ گفت رفتی تو موقوف بود و پس رفت و الا محال خواهد بود اما نزد کان سپاه که در رکاب سردار حیدر عباس
 آمده بودند هنگام شام اثری از رجعت زکیان ندیدند کمان کردند که مشیت محبت حصول مطلب در مضیف لطیف شیخ با صبیحه سپید طبعی
 هم آغوش است و در میان آن دریا لشکر اقامت انداخته است و شمع قوایم او را بر فراز سفاین افلاک برافراشته است ندانستند که چاره
 از مقابرت معشوقه موهوم یا کوس و در جزیره هر موزمقید و مجوس است تا این را مخفی از طرفین هویدا شد و قصه آن ضیافت هر روز
 و رفتن سردار بصیف شیخ هر موزمقید و مجوس و کلیل رسد بعد از تردد و سفر و تودد امرای سپر عبد الله بنی معین که در شیراز مرسوم بود
 با خلعت فاخره بهر موزمقید و مجوس و کلیل رسد بعد از تردد و سفر و تودد امرای سپر عبد الله بنی معین که در شیراز مرسوم بود
 سردار و لشکران الوار با جمل و نای و کوس و علمای زکار نک منظور و منظور شیراز و در شدند و معاشرت و معاشرت شواهد و اما در بنا
 ذکر ذکر سزای علم از خازند بجانب کربلا و سوانح آن سیف زکیان علما
 مانند زکیان مردی نادان بود و پیوسته در این امر او را مورد ایراد و طعنه میداشت که سردار سپاه شاه شهابخان اعلی و دو با
 تنگ و عار و دولت و کلیل نشود تا سلیمان پاشای والی کردستان و حاکم بایان از دولت عثمانیه و والی بغداد و بخیده بوکیل سویت
 از جانب آنجناب بازگشت و بعد از فوت او برادرش محمد پاشا نیز بهر دو دولت اظهار مراد و قتی میکرد و عمر پاشای والی بغداد و او را مغزول محمود
 پاشا را حکمران و والی کردستان کرد و محمد پاشا متوسل بوکیل گردید و علمای او خان سرداری کردستان مامور شد و جمعی کثیر از کربلا
 صابین قلعه و انکوران و مراغه و در خدمت علمای او خان سردار بکردستان رفتند و سپاه و توتیه نیز بجایب محمود پاشا آمده و زمینی سخت و زیست
 علمای او خان که هر دی و لیر و در بسالت مانند شیر بود کاسه و قدحی چند از باوه خلاری عتیق بزرگ عتیق بزرگ کشیده بر زمین بر پشت
 میان میدان درآمد دست بجا بر بر کشاد روی بنکر و توتیه کرده اسب میان بنکر بجهایب و گفت منم علمای او خان سردار که کرم خان
 و کلیل ای بنکر چون سرکار سردار را بشناختند در کمال شغف بخندمتش نشا فند زخمی بر او زد و او را از زمین مرکب بر آورده و در بنجر
 کشیدند و بر سپاه بی سردار تا خشد تیغ در آنها نهادند که زینندگان سپاه از باد و برق سبقت و سرعت کسب کردند و مجله الا قلیلی جان بنزد
 و سردار را در بنجر گران کشیده بذرا سلام بغداد و سلام عمر پاشای عثمانی نهاد و بر دوز کار می مجوس داشتند تا توسط علما و امر
 عمر پاشا او را و از خدمت محمد کرم خان زند کرد و در مجلس خاص معافه اختصاص یافت و با صلاح ابن امر نظر علیخان زند مامور
 گردید و عمر پاشا معذرت کردی هر قایع سیال بکفر از تو یکصد و نود و شریح حال محمد خان
 خان استظهار الدو کتیرا در و یک با اهالی بصره چون عمر پاشا والی بغداد در حین مقام با وکیل زند
 محلی لقه کرده بود و الا این که در طاعون این سال اموال و ائصال مسافرن و مجاورین عجم را که بزیارات مشاهد قبر که واقعه در ملک عرب
 و باب و ایاب داشته اند ضبط نمود و دیگر اگر از مرودین حاج بخلاف سابق باج گرفته و دیگر آنکه با اعراب بنادر و مسقط اظهار موافقت
 و دیگر آنکه محمود پاشا را بجای محمد پاشا بگنودت کردستان مسقط ساخت و چنانکه که کرم خان کلیل و این باب و سایر سباب اظهار
 عتاب کرد و سودی بخشید لهذا صادق خان برادر خود را بجنه بصره مامور فرمود و سپاهی چپایان با او همراه کرد و صادق خان
 در دوازدهم شهر محرم الحرام از حوزة خروج و در پانزدهم بحال شط العرب ترویل کرد و آن شطلی است معروف که انار و سیلاب
 بسیار در آن میرزد و بدریای عمان منتهی میشود و بی جسر غور از آن محال است خان شاریه بساختن جسر پرداخت و در ایام
 بهار با تمام رسید و شیخ عبد الله شفیق با طایفه خویشن بکایت بصره و این درخواست و کلیل دولت فرنگ که در بصره بود نیز نفوذ
 ایشان کرد و با جهازات سرکاری بر روی آب کشتی باری بنیو و مع بنادر کورد و رندت همدند و روبره شد و در ششم شهر صفر

صاوق خان از جسر عبور و بظاهر ارم البلاد بصره درآمد و سلیمان آقای متسلم بصره که از جانب عثمان شاه و بصره حکومت داشت محضو کرد
 و از طرفین شش ساله منازعه فلک پیمائست و توبه های آتشبار بغلغله و طنطنه در آمد و محضو اینک مدت قحط بصره بطول انجامید و بصره مفتوح نگردد
 و رئیس خواجه مسقط با و وارده هزار عرب بجاذبت متسلم بصره آمد و درین ایام و اوقات که سال هزار و صد و نود و یک رسیده
 بود سلطان مصطفی خان خوانده کار و روم وفات یافت و سلطان عبدالحمید خان بر جای وی جلوس کرد و محمد علی افندی را نیز در کمرنجان
 بسفارت فرستاد و خواست رفع سپاه از محاصره بصره کرد و کمرنجان پذیرفت و در تسخیر بصره اصرار پیفرود و بعد از یک سال و کسری بصره تصرف
 صاوق خان درآمد و خواهر زاده خود علی محمد خان را در آنجا حکومت داده خود نیز در کمرنجان وکیل با کشت سلیمان آقای متسلم بصره و وکیل
 شیخ درویش را محضو کرد و محمد خان برده مامور متوقف شدند و کمرنجان الفتح علیه السلام بصره با علی محمد خان کردند
 اقدار نابرگرفتند صاوق بنجابی علی محمد خان همشیره زاده صاوق خان بعد از رفتن خال خود صاوق خان
 بواسطه غلبه جوانی و غرور فرمان رانی سلوکی شایسته با اعراب نگردیده و با وجود آنکه رئیس مشیج را امان داده بود و ایمان بکلام الله میبرد
 مگر که کرده بعد از استیمن و اطمینان بغارت اعراب فرمان داد امان بجاربه در آمده سپاه او را بهزیمت را خند و با جماع بر سر وی
 آمد و وی نیز بمقابل رفت و از کثرت تاج مشایخ اعراب بیمار زت و لا علاج شدند و لا اله الا الله که مرگبان تازی برانجستند و آب شط
 بر صحرای صحرای پر کل و لای و وکیل کردند چندان از سپاه فارسی و الا بقتل درآمد که آب رنگ قرمز رنگ گرفت و خاک کل از می کشت
 علی محمد خان در دست غلامی سیاه از خربندگان مشایخ اعراب بقتل درآمد و بسیاری از سپاه کریم خان عرضت شمشیر فاشند علی بهت خان
 که برادر علی محمد خان و محمد سیر خان بهبهانی در بصره متحصن و واقعه بروکیل عرضت کردند کریم خان بغایت اندوهناک گردید و دیگر باره استعداده
 تمام فراهم کرده صاوق خان را در خود را بصره دار می بصره و مدفعه اعراب روانه کرد و صاوق خان استظهار الله و الله و پیشتر جعفر خان و جمعی
 زنده بجانب بصره شتافتند و بسا که بصره ترول کردند و اعراب متسلط شدند و اتفاق با طرف متفرق شدند و در چاره کار خود حیران بودند و از
 باز پیمای زال پر کوک طبع روزگار استحضار نداشتند که گفته اند فطنی هزار نقش بر آرزو زان و بنود یکی خان که در آینه تصور داشت
 کسی بزحون و چهارم همی نیارد و ز که نقش بند حوادث و رای چون و چراست و در کمرنجان وفات کریم خان و کمل در کمرنجان
 بگفتار و بیکصد نفوس و ستم هجری و ایشان بی بعضی سوانح آن ایام و محامد صفات آن
 شهریار و الا مقتدا برداشتمندان قیقه شناس نهان نیست که بقار اقدار و جلالی را پری در غدا و صحت را مرض در کین
 عزت را ذلت مترادف و عمر را اجل متعاقب است وجود و نوال مخصوصات باری تعالی است و بس این شمشیر شکنی است و این شمشیر
 کشتی انجام زهر حشید نیست و این بار کران کشیدنی فطنی یکبار به سیر بحر ایچک یکبار انبام و یکی بایتک همی رفت باید و نیز چاره
 نیست بگردان برانزگر پیغاره نیست لهذا محمد کریم خان زند پس از بصره و بنا در شاه افشار بیچک از سلاطین متاخرین بحسب بزرگو
 بالا و بال و کوبال و ضخامت جبهه و عطیه پیکر باری برابر نبودند از اختلاف طبع و انحراف مزاج بعالیج طبیب محتاج و مدنی مریض و علیل و ایام شش
 اندک قلیل بود و در دوازدهم شهر صفر که او را انجام سکون و حضور و اغاز حرکت و سفر آخرت بود و قونجی شدید بروی عارض و انا فاما
 و جمع و الم در شد و بود و پیچوجا فاتی و معالجی روی می شد و تا بحکم اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعه و لا یستقدّمون در روز قیوم
 رحلت یافت و بعالم باقی شتافت و بسبب اختلاف خوانین و اندک مردمانی با خردمند بودند و ندیده شبانه روز غش آن سلطان کریم
 و دارای حلیم بر زمین مانده کشتی و تکفین وی نیز داخت تا بعد از قتل جمعی از کجانیان زند استتفال یافت و جسد را از ارک باغ کلاه خری
 برده و در آنجا بخاک سپرده چنانکه بقصیل این اجمال مسطور خواهد شد بالجمله مدت سلطنت وی در فارس و عراقین و آذربایجان الا
 خراسان سی سال و هشت ماه و سه روز بود و در نیمه ثانیه دولت خود پیشتر اوقات را به بنای عمارات صرف نموده و فی الواقع آباد
 شیراز از آثار معماری عزم متین و است چه در طرف دروازه باغ شاه ارکی متین و باغی گزین و میدانهای وسیع و دیوانخانه و صحر
 خانه رفیع بنا نهاده چهره بازار را از دروازه اصفهان در حوالی ارک آغاز کرده مسجد و حمامی در کمال استحکام بر دخته حندق و برج
 و باره شیراز را بس استحکم ساخته بود و بعد از وی بحکم حضرت پادشاه قاجار منهدم کردند و القصدی مری می شجاع و کریم بنفس و سلیم

لطیف و رعیت دوست و عشرت جوی و سیکو خوی بود و زلباس محبت فرومایه صراحتی فصاحت کردی و غالباً آنرا نیز برای صلح
برزدی بریت اسلام مال نبود و خود را را نمی داشت و خود را شاه میخواند و کبک رعایا می شمرد و از جور و اعتساف دور و
بجراحی او سطر ارضی هم بود چون حلیت کرد و در خیزش وی مقهتر از تومان زیاد بود و از آنرا از خراج ملایم بازه آورده بود و در آنجا
و افزه از میرمنای عرب و سایر رجال عجم و وارث بر و عرضه کردند و از ضبط آن تجاشی عظیم کرد و با و غنی کسی بخشید شبها در باغ
برزم باده و تاباغ و آشتی لولیان مجلس او رقصیدندی و شب سپیدندی و آن امر قبح را بوقع نشمردی و جمعی از زنان فاحشه لولی
در خارج شهر بروج داد و بکار غریبا و شصتری مشغول داشتندی و وی مانع نکردی و مصلحت ملک و آسایشی شهابا بام برآمد
اگر در شهر نوای ساز و صدای آواز و اسباب عیش و طرب و آثار لهو و لعب شنیدی و دیدی فرحان و خوشنود و شصتی
که بجهت رعیایا یا آسوده خاطر بشادی میروانند و ملاقاتی از ماندانند و اگر شبی کتر آوای چنگ و دایم شنیدی و تفریح طول کردی و دیدی کفنی
پلست که امر و زور و کلاش بر رعایایا میخواستی کرده اند و چیزی صادر نموده اند که مشایخی دارند و فرود تحقیق کردی و دفع احش
نمودی بعضی از خصایص حلاق و بر او رقیق مقام نکاشتن از انصاف و راست و ترقیم آن ضرور حکایت و بدستگاه میکشید
مسجد کردی و روزی بنظر آره و تماشا می کارکنان آنجا توجه نمود پس از گردش و سپارش بر روی مشکلی فرو نشست و غلبه آنجا
بکشید نظرش بر مردی کل کار زنده پوشش افتاد که سر فرا آسمان کرده و در زیر لب و دیده کرد که در کرم خان میرا پیش خواند و بسبب آن عمل
پرسید وی عرضه داشت که سر بر آسمان کردم کفم خدایا تو یک کرمی که بنده از بندگان خود را بخش کرم میادشای ساینده این خرمی که کیم
است از بندگان تو در نام با تو شریک که حشمتش داده و غلبان ملامی بدین صفاد بهایش خدمتی باین جمال و جلال بخش اشاره بدستش
داده من نیز یک کرم کیم نام که بدین فقر و فاقه بکل کاری و فردی اندک ساخته ام و از صبح تا اکنون از روی غلبانی کلین دارم و دست ندیده
تفاوت حال این سه کرم نام متعجب شدم و شکر کردم کرمخان از استماع این کلام غلبان سینه ای مرضع بابوی داده پس از کشیدن
بوی بخشید و فرمود بهای آن غلبان مقدار است ز بهار فریب نخوری و کتر نفروشی پس کارکنان دولت بهای معین بدو دادند و غلبان
وکیل را بخیریدند و آنمرد سکن بدین سخن عایمان بدولت و ثروت مخصوص گشت و هر دو بر فتنه و از دنیا هیچ با خود نبردند و نام یک تنها
و در نامه ثابت کردند و کنند ایضا وقتی در خارج شیراز بخایا ساختن فرمود و در پیشی عرض کرد که مرا هم بکلیه بارند که فقیر و غریبا
شب در آنجا پاسبانند وکیل بسا ختن امر کرد یکی از حاضران گفت این درویش مردی نیک و باده خوار است برای اینطایفه چنگلیه باید ست
کرم خان انعامی بدو پیش داد و گفت اکنون که چنین مجاز خیز دارد و وظیفه بدو باید ستم کرد که چنانکه خواهد معیت کند و از صادر و وارز
شر کلین نماد بکرم وی وظیفه بدو و بکلیه بسا خند و هنوز با قیست ایضا در سنگام عمارت مشهور به شک اندکبر وکیل در راه
آن کوه و معبر شسته خرز صفهانی میخورد و ملاقات اتراک از سیلاق با رسته ازین راه تقشلاق میشدند بر مردی سپید موی قوی و سبک با
احمال و اقبال و انعام و اقبال خود در رسیده از آن از حاکم پرسید گفتند بگذرد وکیل در ومان کوه برشته و می تعلیم کرده بایست
و در وکیل همی نگریست کرم خان بجان نبرد که میری محتاج است و بهمانا بخیر بزه رغبتی کرده و بر پیش خوانده خرز بدو واد حال دی پرسید
پرگفت از ایلات اتراکم و عمر محمد نو در رسیده وارث و فرزندی ندارم و صاحب ثروت و مکتم و آن شتر لوک که میکند و از زرد و دیار
نقد کرانبار است و مرا بدین حاجتی نیست چون وکیل در این خبر سماعی و جاهد است استعدا دارم که این ثروت و دولت از من بپذیرد
و تصرف کرده در مصالح خیر مصارف رساند و بر من غنی بر نهند وکیل گفت خود در خیرات و مبرات و فطره و رباط مصروف کن گفت از من
بر نیاید و اگر میرم بزرگ طایفه برو و مرا سودی بسانند چندانکه کرم خان از قبول انکار فرمود وی در تصرف اصرار نمود و لایه کرد تا حال بر کرمخان
بگروید و بسخنه گفت و با حصار گفت که از ظلم ما دوری و جرمه رعایا و مدقون کردن مال خلق اندیشه کردم و خلد بر امش که کفتم که
بر خلاف ایام سابقه رعایا از خود بیشتر بار کنند و مرا بصنبط تخلف نمایند و من طمع نغم پلست که در دل رعایا از من جنتی خدایت
و خدوند و قلوب ایشان از من بهران کرده و شبانی من بر این مرقبول مالک ضیق گردیده و بر عجبیده و گریان میفرست و او خدوند و جند
نخمسید که از اینگونه امورات در زمان می بسیار روایت کنند ایضا شبی برزم شراب را رسته داشت و شاهدان لولی را بجلوس

جلد نهم ذکر خواجه حضرت افاضل از شیراز الرضا

خاص خواسته یکی از آنان را که روی و ثبوتی بایسته و خلق و غوثی شایسته بود بخلاف دیگرشان در قول و فعل که ماست و نقص دید
 سبب رسیدن لولی گفت مردی سبزی فروش بازاری را سالی است که بامن نظری است و در نیت دینار و تیار را راضی خود و مسل
 کرده و توانی دوسته گرد آورده امشب در مرتبه خود محفل آریسته و مرا بجان خود خواسته بود و کما شنگان شخته رضا ندانند باین حضرت آفریده دلم
 بدان عاشق تره فروش دل داده و نومیدی و انتظار و زبان می همی سوزد که آیا براوجه حالتی وجه ملاقاتی روی کرده که بخیان بهر
 ان عاشق مسکین رحم کرد و خواسته است و از شراب و کباب و اسس بزم و مصلحتی نقد مد و بر گرفتن فرمود و بالولی بجان مرد و بازار که بخت
 چون در سبزی وی نبرد و شمع و چراغ بید و غلامان خنجر بر کمر گمان کرد که مگر شخته و کد خنجر بکنون خاطر وی شرافت یافته اند و بگرفت
 او شتافته فرار آغار کرد تا بهر سو کند اطمینان کرد و شاد و شمع و شراب و سایر لوازم و اسباب بد و گذاشتند و بار گذاشتند و
 در آن شب وکیل بدین کمرانه جشن ملوکانه بسر برد و شکر گویان فروخت و ایضا کاه جشن عروسی فرزندش بر در صحنه نشسته
 بود و زنان اکابر بدرون فیس شده و وی را صد غلام سیاه نوبی بچشمه شیک در بصرم باز شنیدی زین قضیه و تیغهای منتهای او
 بود و در حضورش ایستاده همانا در وقتیکه زنان از قشای صف غلامان عبور میسر کردند و یوز باشی غلامان متماثل شده در یکی از
 کرد و وکیل بد و متوجه بود و با غیرت وی منافات داشت تیغ بیکان بیکان را بخواسته بدید و باز پس او تا بزرگ غلامان رسید چون
 شمشیر وی بدست که بخیان آمد چنان بر کمرش زد که بد و پاره شد تا ضران گفت زمان عایا و برایا و اکابر و اصاغ که بصرم
 در حکم عیال متماثل شده در یکی بکویت سزای او را دادم که کس در عیال کسی در ننگ و حد خود بلند آفتاب
 در خلوت حال فرزندان وی ابوالفتح خان و محمد حسیم خان و ابراهیم خان مذکور همیشه خوانین زند در استعدا و ابوالفتح خان
 سخن همی راندند که کریم خان پاشا داد که مرا بر سبک امیدی نیست و پس ازین بر سبک سلطنت متمکن نخواهند کرد و بدینا که در حلقه
 میر و دایر قاجار زاده پسر محمد حجتان را استعدا و شیراری پیش از بزم است حاضران گفتند اگر چنین است چرا او را زنده گذاری
 جواب داد که بهیاست سیر که خداوند بجهت متهی بزرگ تربیت فرماید چاشاک من در خون او بگو ششم هر چس ازین بخت است بطور
 خواهد آمد اگر بای این قاجار بماند ازان و استر اباد رسد کار او بالا گیرد و کس چاره مرافقه وی بسبب نتواند که کسر خسرت
قول ملک خاندان والایش حضرت افاضل خان بن محمد حسیم خان سعید شهنشاه قاجار
اندر کسیر از جانب مری و از قندرا سابقا مرقوم شده که خواهر خان سعید شهنشاه محمد حسیم خان بعد از قتل پدر
 و متواری بودن برادر در دشت ترکمان در شهر استر اباد بود در دولت علی شاه افشار کریم خان زند که ویرا تو شمال کریم خان زند
 و باز ندید که کم ناری در دوره جز و اسپور و ساکن بود و بختی از جانب علی شاه استر اباد مامور شد و در آن ایام غارت و بجهت
 سکم خانم خواهر نواب محمد حسیم خان را بخواستگاری کرده آن پدر کشته برادر کشته از نشأت و طغنه اعدا راضی شد که در جبال کاج که
 از تنبان دولت در آید ناری چپند اسوده بماند لهذا در خانه کریم خان معتبره بود و تحقیق و تصدیق جمعی بجا از قتل محمد حسیم خان
 خواهرش را منکوحه کرده علی ای حال وی از پوستکان خویش خاصه برادر زاده آزاد خود نواب قاجار محمد حسیم خان را بعلایت و حمایت
 میسر کرد و درین اوقات که کریم خان مریض و قوتش ضعیف میگردید غالب اوقات امیر زاده سلیمان بن سلطان قاجار که ده ساله بود در
 حرم وکیل رفتی و از جانب نواب قاجار محمد خان پیغام بر دی و پیشش کردی غم مظهر بوی احوال وکیل اعلام کرد و تصریح کرد که اگر وکیل و قاجار
 یابد و تو در شهر بشیر از باشی بچمان است لهذا نواب قاجار محمد خان که شهنشاه بود نکته دان روز به بهانه ضعف بیماری و تقویت
 سواری بخارج شهر رفتی و کبابی لاشه و ایندی باشد پسریندی اسب خاصه سواری را در محله خارج شهر که میر علی حمزه خوانند
 بخواین قاجار زاده سوغان میگرد و منتظر وقت قرار بود تا روز وفات کریم خان نواب قاجار محمد خان در خارج بشیر از کریم خان
 و چون عمر از حالت احتضار وکیل اخبار کرده بود انتظار خبر صبح میسر و تا قریب بغروب در صحنه بماند کاه غروب بر و ازاه اصغر انام
 محمد حسیم خان فیروز کوهی اجندی و عبدالله خان و ماوندی باشد لکچیان خود بمحافظت در وازه مشغول و بانیا و اشارت بخان واکان
 از فوت وکیل اشعاری و اجاری نمودن شهر بار نکته دان باند پسر فوراً بازیکه در دست داشت را کرد و در طلب آن بازگشت و از وازه

بسته شد و بمضمون این رباعی مترنم بود بر ما عجبی ما باشه پراندم که تا باز آید باز که هر که می آید که طالع کشیده باز آید پس باشد بدست آید و پس باز آید
 و شب در محله خارج شهر با قاجار به در خانه رضا خان که کجاست نمود و با شطرنج رسیدن علیقلی خان و اخوان و محمد امین آقا و موسی خان و عیسی
 و سلیمان خان بمحلی درنگ فرمود آخر الامر در آن شب که چهارشنبه چهارم صفر بود توکل و توسل بر چهارده تن کرده با چهارده تن از
 اقارب حرکت نموده در سر شیشه رگنا باد و دکانه رت یکانه ادا کرده بعد از صرف آب و نان این میت خوانده بیکت یکی شراب آب از
 پس بدسکال بر از عمر هفتاد و هشتاد سال و بر مرکب جهان بپاکه نواب ابوالفتح حسینی خان کشتی که چنین روزی ابوی فرستاده بود
 سوار شده زهی مرکب بیک شتابنازه ارنش و رهبر رئیس جنبه روان و کمر بند رس چنان بد میان هوا شیر پوی که چوکان
 بدش دست و خورشید کوی در دو شبانه روز با صفهان رسید خوانین قلیچ و برکشا طی و بغایری را دیده قرار دادند که از
 دنبال آنحضرت راه برگزیند جهان گیر خان در شید خان سپران صفی خان افشار ارسلو نیز قرار حرکت دادند و رضاقلی خان برادر بختا
 از صفهان در رکاب موافقت کرد و در شب ششمین شهر صفر المظفر زیارت آستانه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه و علی آباء السلام
 مستعد گردید و در عرض راه از خیران متوجبات ولایات هر چه شیراز میبرد تصرف ملازمان و الا در آمد و از آنجمله حاجی محمد علی
 آبادی هر چه داشت تحویل گردانیده و ورود آنحضرت را بماندند آن برود در چهارشنبه میت و یکم شهر صفر نوروز فرزند سلطان و عیسی
 خاقانی در صحبت برادران و اجباب و عشایر و اقارب گذشت خان بادل خان و نقد علی خان گردیدند و جهان بیکو با طایفه خود
 بخیرت آمده ملزم رکاب نصرت مآب شدند و قلی خان زندسرداری و مانندران از فوت کرمیجان خبردار شده بجانب شیراز غمیت و
 فرار کرد فی الحال مهدیقلی خان قاجار برادر شهیار با یکصد سوار از قاجار و اگر ادا و راتعاقب کرده چون شاه باز شیر و از در و بسته
 و برآمدند و چکال عقابان کبک شکار کرده بخضر حضرت علی آورده پس از مصدوره رخصت داد و بدعوت مجنون خان بازو که
 مردی عاقل و زکی بود بخوار و در این نهضت فرمود **ملاقات و مقالات نواب قاجار محمد خان قاجار قنبر**
با محمد خان و رضا خان قاجار و الو و معا هده و التاج و مخالفت مرتضی قلیخان
 و رضاقلی خان با آنحضرت سابقا مذکور شد که قنبر و دو الو بسیار از یکدیگر تفرقه آوردند و رضاخان و شیخ خان
 برادران محمد حسین خان و سخنان دو الو از حد و استر اباد بخوار و در این آمده ساکن شدند و بازندیه مراغه و موافقه کردند درین
 ایام که شانزده سال از کفر قاری نواب قاجار محمد خان در شیراز گذشت بود ملاقات و مقالات کردند و شکایت و حکایت کردند
 در میان آوردند و سچا صیلهای نفاق را بدیده تدبیر تصور نمودند مشهود آمد که بیکت دولت همه از اتفاق خیر و شید و تلی از نفاق
 لهذا بمقاد مضیعی ایمان و پیمان تجدید عهد موافقت و اتفاق کردند و در روز توسط نواب جعفر قلیخان برادر در قریه خوار توقف و
 در دو لایطهران نیز از نفاق فرموده متعاقبن قنبرین با با استر اباد روانه نموده چون مخالفین دو الو موافقت و موافق شدند برادران
 آنحضرت بر خجسته مرتضی قلیخان و رضاقلی خان بدعیه خود سری و سروری برخاستند و اسباب داعیه و ایهه فراهم نمودند و بازند
 رفقه اجتماعی کرده بر سر راه آنحضرت آمده او را از ورود و تصرف مانندران مانع شدند تحقیق این خبر آنکه چون نواب مرتضی قلیخان
 و مصطفی قلیخان چنانکه گذشت خواهرزاده کان سخنان دو الو بیکر سکی استر اباد بودند و در آن زمان سکونت کرده بشیر از نرفتند
 بعد از قتل ابوالفتح حسینیقلی خان که الا رضاقلی خان از یکدیگر برادران کبر بود مرتضی قلیخان با استر اباد رفقه با شاره وی میرزا علیخان
 دو الو حاکم استر اباد را بقتل آوردند و برادر استر اباد و مانندران مکاشی و جدالتی حاصل شد و امالی مانندران و اعلاظم لاریجان
 و بر امتابعت کردند پس از فوت کریم خان شهبازی می همه دشمنان شدند در این اوقات که نواب قاجار محمد خان بخوالی طهران
 وی با قضای هرقا خوت بملاقات خان جلیل الشان که برادر اکبر بود استبشار نمود پس از ملاقات دانست که آنحضرت را داعیه
 بزرگ است بمحکومت کوچک قناعت نخواهد کرد و اگر مانندران را تصرف کرد لوای جلاش بر اوج کیوان اعتلا پذیرد و در حیات
 خافان شهید سعید محمد سخنان قاجار عزت و اعتبار را در مرتضی قلیخان پیش از ولاده آنحضرت بوده و سابقه بغاری خارجی و داسلی
 داشت در این ایام نیز شایطین انس فها پهن بنیاد نفقین کردند و مرتضی قلیخان بود و برادر و الا کبر بمانندران رضا داد و کرد و بی افشنگان

جلد نهم هزیمت قلیخان مرغی قلیخان صاحب شاهی خردیضا

مازندرانی خاصه لاریجانی سفید و سیاه که دو طایفه اند و معبران نذران سکن ایشان است بسط طرق دار المرزومع و اردوین ان اثر
 مامور کرد و انطایفه در محل موسوم میان کلا که معبری شاق و صعب است اشجار فلک بالابدیره و طبر خار و فرباط طبع کرد و در
 راه افکندند و در روی ان را از سنگ و خاک و شاخه و خاشاک بپاکندند و با اصطلاح سنگری پرداختند و سدی سدین
 و رضا قلی خان نیز برادر اکبر کبسته مرغی قلیخان پوسته هیچ ماده فساد و سردار محل انداد کرد و دیدن آقا محمد خان جعفر قلیخان
 برادر خود را با ستالت مرغی قلیخان بفرستاد و شرحی و در ترک نفاق و قبول وفاق پیام داد و اظهار قنوت و مروت و موافقه و اخو
 کرد و جعفر قلیخان بیافرینش که محل ایالت مرغی قلیخان بود و رفته چند آنکه درین باب بمالعه و الحاح کرد و سودمند نشد و لاجرم مراجعت نمود
 و در زیر کرب سواد کوه بحضور شهریار دارا شکوه رسیده ماجر ابر کشتن آن یوسف چاه دیده ملازمت چشیده از کید اخوان همچون دست
 بود و اصفیات قرین کوه اندوه گردید و از طایفه آن قلوب چون سنگ بس دلشک شد از تنهایی خویش و مرگ جهاسوز شاه با
 کرد که مر یوسف مکشته را او بن یامین بود و در چنین ایام وجودش سدی سدید و صحنی حصین مع القصه برضا قلیخان پیام داد که نظم
 سیه مار کور اسیر کدکوب ز سوراخ غلطان شود و سوی چوب پشیمانی آنکه نداشت سود که تیغ زمانه سرت را برود پس از
 شانزده سال مفارقت اخوان و باز آمدن مازندران شرط مروت و قانون قنوت نیست که تختین مجاریه و اولین مضاربت بین
 الاخوان اتفاق افتد که غالبین و مغلوبین هر دو خود ننگ داشت و بایه تقویت عدست ولی باش تا شمشیر می زنگار خورده می که بخون محاق
 صیقلی شود و زهرهای اریزن خسته نگری که بر شایسته و ماء منافقان صندلی کرد و این کار نه بدل خواه مارفته است ولی نه بجای حکم است
 و زردباری عبرت گیری حکم فی بعض المواضع ذله و فی بعضها عز سید و دفاطله چون این سخنان و روی اثر بخشید فرمان
 بجک داد و گریه محاربه بخت خواب قاجار محمد خان قاجار برضا قلیخان برادرش برادر
 مرغی قلیخان و فرار و هزیمت آن وقت مرغی قلیخان از نهار فرار شد و با سینه را با و در دوزخ
 یازدهم ربیع الاول که ربیع ایام کشورستانی و بهار سال فرخ فال کامرانی بود و درین کاب را بپوشش و گرفتار رخصت و
 سرگردان آنک سر اندازی نمودند و چرخ افکنان بنیادش بازی کردند و طفل یک سواد کوی که با وسته خود و کجاست خان جلا
 نشان بسته بود از فرار کوه چون سیلی دریا شکوه بحرکت درآمده از غلطانیدن سنگ و خالی کردن تفنگ زلزله افکن بنیادش
 سواران دالم و جهان بکلو سیاه و سواره میارزت در آمدند رضا قلیخان که بران بیافرینش رفت و اموال و اطفال را بکی سنگر
 مطرب نصیب مژمین رکاب نصرت اشباب و الا شد و از آنجا در کمال جلال بعلی آباد نزول و مصطفی قلیخان برادرش رسار غدر خوا
 بحضور و الا آمده مرغی قلیخان را پای ثابت از جای بدر رفته و بیافرینش با باله و خورشید استر اباد بر گرفت و شهر را قاجار بار
 رفته نواب برادرزاده و الا که فتح علی خان ملقب بباخان که با والد ماجده در ظل عاطفت عم مکرّم مرغی قلیخان آسوده بخدمت حضرت
 آقا محمد خان رسیده و دیده جهان پیش دیدن نواب جهانبانی روکش کشت و او را چون جان شیرین در بر کشیده بر روی و بوی
 بونیه میزد و بیاد برادرش بهد اشک در دیده میکرد و اند و در آن ایام از ولادت حسینقلی خان ثانی تقریباً قریب سی ماه گذشته بود و
 والده او را مرغی قلیخان با عیال خود با ستر اباد روانه ساخته علی آبی حال نواب آقا محمد خان مصطفی قلیخان را با ستر اباد مامور
 فرمود خان احمد خان جهان بکلو بکلومت شهر بیافرینش و رضا خان قاجار بحر است مل و لاریجان مامور آمدند نواب قاجار
 با مطار فرج لاری و لطایف سی در مازندران متوقف و اخبار فارس را مترصد بود که بعد از وکیل کلر چگونه رفته است و ملک
 بر که مقرر گردیده است بنیان حال برای زند بکدام نفوذ کرم خان وکیل و تسلط یافتن
 بزکیان بدست و بربانو الفتح خان بر خوانین و قتل آن کرم خان وکیل مغفور را
 فرزند بود ابوالفتح خان و محمد علیخان و ابوالفتح خان که در شش طغولیت میر نسبت ابوالفتح خان در جین باری وکیل
 نظر علیخان و اولاد او و اولاد شیخ علیخان و ولیخان و طاهر خان و سایر اولاد محمد خان زندامعین و حامی خود قرار داد و محمد
 علیخان به پناه لکی خان بنی عم وکیل که مخینه و در در قنیه فوت وکیل مرکب و دلخواه ان خود را بمجاونت خود خواندند چون حرم وکیل در اندر

دیگر بود و از کمره اندوختن و طاهر خان و سایر اولاد محمد خان داخل ارک شدند و نظر علیان که اعقل و تدبیر بود در سر می نشست و زنجیان با برادر فربار که اندر آمد و بسیاری که در محله بودند و فرقه ای حرم و غلامان خاصه و عمل سرکاری نظر بسطوت و مهابت او بدو تمکین کردند و چون در سابق میان او و اولاد و اقربای شیخ علی خان محاصره بود و نظر علیان ارک شیخ علی خان را که متعلق بوی و در دستهای شهر بود مضبوط کرده با جمعی بارگ کبیر آمده در ارک بر روی خود بر بسته و با عدم استعدادی در دانه و در آنجا نشسته فی الواقع خود خود را محصور کرد و زنجیان بجا صره ارک پرداخت و راه خروج بر روی بست از درون بیرون بنیاد جنگ و انداختن بشک کردند چون آذوقه در ارک بجز قدری شکر خام و دو سه غزال خوشخام نبود و محصورین بخوردند و با تمام رسید با لاف و توطئه و الوه محمد رحیم خان خلف و کبیر که قبل از در درجه سالکی وفات یافته بود از ارک بیرون آمده که باز زنجیان فرار و موافقت در امر حکومت ابو الفتح خان و هند زنجیان فرست عینیت شمرده جمیع اقبال آنان مأمور کرده در خانه منسوب بمحمد رحیم خان تراجم در گرفتند و محمد نظر علیان و سایر خاندان را با لاف و توطئه آوردند و باریزین ساخته که سه روز بعد زفوت و کبیر سیدل بود و نفس او را تقبیل و تکفین کرده با غلامان فرنگی آورده بجاک سپردند و سلطان بشیرت محمد علیان برادرش بر ابو الفتح خان بر نیاد و هر دو دست و پا میزدند و صادق خان برادر و کبیر از صره مراجعت کرد بر زنجیان اطمینان نداشتند در خارج شیراز میانه و همراهانش متفرق شده خود نیز بجایب گریخت و محمد رحیم خان سینه ای بدو دست بواسطه فساد پس از فتح علی خان افشار در اصفهان کشته شدن بدست بسطام خان کارخانه بصوبه بدید ابو الفتح خان و اگر اکره خاطر زنجیان علیمردخان همیشه زاده و کبیر حکومت اصفهان رفته بعد از اطمینان از سپاهیان و ایمان مغلطه علیمردخان راه عصیان پیش گرفته ولیکن کبیر خاطر را مخفی نداشت و نظم رسمی و قروین بازندان نیز مأمور شد و درین اوقات دیگر باره ذوالفقار خان افشار خجسته که در دولت و کبیر دو با سرکشی نموده معشوقه بود از حکومت بخدمت زندیه سرفرو دینا ورده اظهار داعیه کرده از خجسته بیرون آمده تصرف نمود علیمردخان را ندید و مقابل کرده ذوالفقار خان بخدمت شد و علیمردخان منظم و منصور بطهران بازگشت چون در لاریان و محمد قلینان نام بودند بیکر اسباده و دیگر اسفید لقب بود و از اینجا که بامر رضی قلینان قاجار برادر حضرت ثواب آقا محمد خان موافقت داشتند پس از فرار او با سترابا و جوش بودند از پیشم شیر شهر قاجار آقا محمد خان شجعی بعلی مراد خان زند شدند و بوقت فتح مازندران و مدفعه با خاقان قاجار که در محمود خان افغان سردار کرده از بی تنگه عباس آباد رسیدند و در سرک زهری محمود خان افغان و هرنیک ایشان از مقابلند

جعفر قلینان قاجار شهر قاجار برادر خود جعفر قلینان را سردار و بالطفعلی یکس که کرده سواد کوهیان بر زم محمود خان افغان و محمد قلینان سپاه و سفید لاریانی مأمور فرمود بعد از مقابل و مقاتله جمعی کشته از زندیه و افغانیه و لاریانی مقتول شدند و هرنیک در سپاه علیمردخان در افغان ملول و غمناک شده و بر فلک شدند ز قاجار افغان افغان شدند پس بعد قاجار چون شره شیرازی برزند و افغان لیر سیرتخ و ابرو خنبار بود زمین سرسبز باغ کلنا بود چون فراریان سپاه زند و افغان در ری حلیمرادخان رسید توقف خود را صلاح بدست غفور خان را در طهران یالت داده بجانب اصفهان غرمت بلکه هرنیک جست و حضرت آقا محمد خان قاجار را زندان بستن طهران عزم جزم کرد مرضی قلینان و رضا قلینان برادران جسد پیشه مخالفت اندیشه وی در کرده قانون خارج پیشگی ساز کردند و با خوار و الوی خوار و این باند و یسه و این اظهار معاشقت و مراقت آغاز نمودند شهر قاجار دیگر بار با جعفر قلینان سپهر و برادر صدق شعار خود را بمنقلای شکر طهر اثر مأمور و بنده و اغروق را بکشته برادر مهدیقلی خان سپرده بر زم اخوان بی اخوت و حسدای بی همت و تقسیم کرد بدین بیت حجت نمود و فطن که بدین بنام من از تحت بھر کمان من ابراست بارش نهر بی و کستان و درین برلنک چو با شیر جنگ آورش خواست بک نام از بریزی مرا گفت خون به از زندگانی به ننگ اندرون خوانین و الوی رضا خان میرزا محمد خان و دیگران از قبر قبرمان سلسله جای قاجاریه آگاه شدند و بعد از خدای پورش بر پا خشد با اینک رضا قلینان و رسو باد و این در خانه خوانین و الوی بود و دیگر اسوار داشت بجانب شیرازی و او را قابل نماد و بی و فحمتی نیکاشته بار کالری پیش آمده بخانه محمد خان را بر رفع خان مغفور رفته برادران حسن خان و الوی میرزا محمد خان و مصطفی خان و محمد خان و دیگران از ملاقات و با ایشان معاهده را با میان میبرد ساخته کلفت بافت مبدل شده و دو طایفه موافقه یافتند و سلطنت انتخاب میکنند و تصدیق کرده رضا قلینان را جواب دادند و در فرار کردند

او باو سرکشند مت باقر باذکر ویدہ برقت و دیگر بارہ برادران خدام فرستادہ در خدمت سرکار برادر اکبر شہر بار و الامباغہ فرستادہ
 شمسک شدند و اظہار وفاق کردند و برائتہ ذمہ از اتفاق نمودند شہر بار پوزش پذیر صاحب تدبیر بمضمون الموائسۃ افضل الامم
 و المذاہ اہل الخصال برودہ از روی کار بر گرفت و بمیلاد و مہاسا یکدہ رب ذی القعدہ ۱۰۸۰ ہجری قمری
 بمسجد بنی شہر طہران و محاربتہ بتول جعفر قلی خان باو کی قشلاق و ہریم علی ذی القعدہ ۱۰۸۰ ہجری قمری
 بجانب قزوین چون ذوالفقار خان شہر از قزوین علمدار خان بجانب اصفہان استخار یافت کمان کرد کہ اورا در تجربہ
 ریافتیست با سہابی مستعد مسلح و کمل از بخان قزوین بعزم طہران بچیش درآمد نداشت کہ شیرازی گنام خشکین باز آمدہ کہ سالیان
 در از بہوی دشمن کشنی و بخیر افکنی محرب و مہذب کشتہ آشتی کہ شیران از آن ہراسند در نظر ہمیش آب است وجیشی کہ دلیان از آن
 و زخمش موج سرب جعفر قلی خان سپہدار آن خسرو آفاق در قریہ قشلاق سپاہ ذوالفقار خان با استقبال کردہ از وصول طہران
 ستراہ آمد فقط کم زکر و سپہ روز روشن نمازد ریزہ ہوا جز بچویش نمازد بغیر کوس و برکد بند بر خشد تیغ و بچویش مرد
 توان کشت نوم و جہان شد سیاہ بلرزید مہر و بچویش ماہ سرخ ہوا شش شد و کرد دود چہ آتش کز بچویش برخاست زود
 بالاخرہ ذوالفقار خان مصمام دعوی در نیام انہزام ہفتہ بعروین مراجعت کرد و جمعی بریشان از عساکر او گرفتار و روانہ دا
 ابو ارشدند و جعفر قلی خان اورا تعاقب کردہ در ہج مرحلہ اسودہ نگذاشت و درین اوقات فرخندہ ساعات کہ قریہ دولاہ طہران
 مضرب خیام عساکر نصرت توامان بود و غرضہ خوانین سیاہ و سفید لاریچانیہ با طہران جاگری و محالست و ترک و عاوی خود سری در
 رسیدہ است دعا کردند کہ نواب مہدی قلی خان برادر کتر حضرت خدیو قاجار بدبا و نذر شدہ انکروہ ضلالت پروہر امطنہ کردہ بچویش
 حضرت اعلیٰ آورد و او نیز با برادر ہمت و خلد و بندہ پرورد بجا شتافتہ چون رضا قلی خان برین امر مطلع شدہ و دیگر بارہ ارکید و جد
 فی جہدہ جل من بعد خلاف عہد و پیمان کردہ بخوانین لاریچانیہ پوستہ ور شدہ موافقت نامہ اکستہ و در زمرہ الذین یقضون عہد
 اللہ و یقطعون ما امر اللہ بہ ان یوصل و یفسد قتل الارض و لیک ہم الخائیرون مسلک کردید و نیم شب از روی حضرت
 آقا محمد خان کریمتہ بلاریچان و دما و نذر شدہ انان باوی موافقت و مراعت کردہ اورا و مہدی قلی خان برداشتہ بلاریچان بردند و تجدد
 عہد خلاف و تمہید مقتضات مصاف کردند کہ برینا مخالفت مناعہ رضا قلی خان و مرضی قلی خان با بقاء
 شہر بلاریچانیہ آقا محمد خان قاجار و بعضی سواخ ان روزگار مذکور شد کہ رضا قلی خان بعد از
 برادر اکبر از دیگر اخوان برادر کتر بود و با وجود تلون مزاج و عدم ثبات داعیہ سروری داشت و پوستہ لوامی فساد و عناد بر می آورد
 و مرضی قلی خان برادر خود را نیز در مخالفت با شہر قاجار تحریص و ترغیب میکرد و در این ایام کہ ساحت طہران مضرب سرداق ظفر نشا
 نواب آقا محمد خان بود رضا قلی خان مہدی قلی خان را از دما و نذر شدہ با متحد قلی خانین سیاہ و سفید لاریچانی بلاریچان ہفتہ در مقام
 عناد و لجاج برآمد و مرضی قلی خان نیز با جماعتی از لاریچانیہ و ترانکہ کہ باوی پوستکی داشتند خلافاً لالاح الاکبر متخیر ہزار چرب رفت با وقوع
 اینجالات توفیق نواب آقا محمد خان در طہران با صورت تدبیر تغیر تمام داشت لہذا عزم رجوع بمباران دران جزم فرمود و نواب جعفر
 خان را کہ بمذبحہ ذوالفقار خان شہر و تعاقب او مامور بود از اتفاق اخوان اطلاع دادہ از قزوین بار روی خود خواند نام مرضی قلی خان
 بچمارو انکہ ہزار چرب ہفتہ مردم اینجا اورا نمیکند ندانند و از اطاعتش سہرا زدن و وی از اینجا رو بدو انکہ ہزار چرب کردہ ایشان
 متحصن شدند و قاصدی بنزد خان ابدال خان جا کم ساری کہ از جانب شہر باری مامور بود فرستادند و از او استمداد نمودند و
 مشار الیہ جماعتی از اکرا و برداشتہ بعزم دو دانکہ دو سبہ بلغار کردہ بکیو سہر رسیدہ و مرضی قلی خان قبل از وصول او یکی از ساوا
 ہزار چرب را کہ و کر شدہ بغیر و زکوہ رشتہ بود و بعد از ترول بغیر و زکوہ رضا قلی خان را از لاریچان احضار کردہ و در مخالفت مشاورہ
 میکردند مخاران اینجا جعفر قلی خان کہ بحکم نواب شہر باری از قزوین باز کشتہ بمباران دران عزیمت داشت در کسب مرضی قلی خان
 راہ بروی کہ رشتہ از داخل بمباران دران منع کرد با کار از مذاولہ بجا دیکہ کشید در رباط اول فروز کوہ دزدی شدید کردند و چاکران جعفر قلی خان
 مغلوب شدہ بقتل در رسیدند جعفر قلی خان با وجود شکستی فاحش جنگ کریر کنان روی بمباران دران کرد و از کدک فروز کوہ سہرا ز

رفته جنگ را بچکل و پیشه در انداخته خود را بمارنذران رسانید و رضا قلیخان و مرضی قلیخان بعد از ملاقات بواسطه سوء خلقی از یکدیگر
رنجیده رضا قلیخان بجل خود رجوع کرد و مهد قلیخان که ناچار بار رضا قلیخان در لاریجان بود در مراجعت وی از او تخلف و رزیده
بامرضی قلیخان تلافی گرفته با شد مهدی خان سوادکوهی که محمد خان حاکم مارنذران که در این ایام بدست مرضی قلیخان
گرفتار بود بسلطنتی اندیشیده از وفراز کرده سوادکوه رفته و از انجار وی نیاز بر بارشهریار بنده نواز آورده مورد التفات و عنایات
گروید و در عین حرمت و عزت در خدمت آنحضرت بنزست و مهد قلیخان نیز از استیلا و فرار کرده بخدمت شهریار پیوست و در خدمت
محمد بن محمد بن فرزند فرزند سلطانی که اخیرت مثال نگهزیده و بکصد و خود و چهارم
در آغاز این بهار که فروردین باغ دولت ابدت قاجاریه بود و آذر خرم زندیه ح مقدار شب اندروز فروزن بود و بدل شد روز نوروز
بزرگ خاقان ترک و زین و زمان تنیت کوی و تقویت جوی بودند با شاره حضرت شهریار می مجلس نور و سرور در سوره ری آراستید
خازن برادر آن بزم ارم نظم از رشته لالی شهرنثار همیکردی و مجاهد و فاین بسی از جو بیار و شاخسار ترین آنمخل حاصل شد
و یاقوت زمانی بهر هی و رودی مرغان خوش الحان تر لحنهای پهلوی و نواهای خسروی برداشته بودند و بهمدستی و بهمدستی
مطربان سازنده و چنگیان نوازنده براغصان افغان اشجار فنون بم و وزیر بر آستین کلهای کلبنان حسن و نشان بودند و غنچه
مرغکان را بچشمندان هزارستان بر آستین چهار تار هزارستان زدنی و کبک نرود پرده چپ و ماده هزار سخن راست کشید
بار بر آساده بزم خسرو نوا می طاقندیس همیکردی و صلصل نکیسای در آن مخلص شیرین راه سرو سنی نمیزدنی و راج در سبزه دارانک
سبز و سبزه تاره کردی و تهور در کوهسار غنچه ماه بر کوهان بلند آوازه نال و ناز و در برده بوسلیک اسات بوسلیک که کافی خوانند
و قمری و پوپ و در زیر افکن و نواش سپاس قمری ملی عاده کردند بطن در جوی آب بر طبعین خوشند و ماغان و در مرد آب زمره زنده
مغان زنده بساختند میخ قطره بار بر اوراق شاخسار شاد روان و مراد بر بار کرده داشت کلنگان و ستگاه کین سیاه و شش
و حقه کاوس کسرتده بودند و قازان صیف شیشم و قاقوس بر آورده و در آنحضرت صبح الجمال عید المثلالی از اسل طبرستان جهنم
داشت که بچشم صورت و او در زمان و یوسف اوان بودی ملو کفر یحیی بت طبرستانی و منی خضری بگردن کشش بر نقشه طبری
نکار بوزی رخسار دلی طره ۴ اسیر چهره و بالاش کلمی و خضری میانش شوشی می بازگی و بزرگ بگردن شوشی میش پزند شوشی
و دودسته سبیل مشکین بر آستین دورسته آله سیمین بلبله برگ طری تیر بفرق طبرزدودی لبش از ناز پهلوی چو در یار غنچه طبری
و از نوادرا شاقات و صوادرا واقعات آنکه درین روز فرزندان محمد امین خان و سید محمد قلیخان و محمد قلیخان از شهر بند شیراز
در رسیدند و مایه نروزی کار خاقان قاجار کردند شهریار و الیبتار سر و بر چاکران در بار را بجلعههای کرانه بار آستین دوتنه هزار
دست خلعت بملشین کاب و ایمان مارنذران مرحمت شد و از نوروز سال گذشته که در شهر بند شیراز با محمد کریم خان کیل حساب
و دمساز بود و کان بیانی و احتمال جانی میفرست اندیشه نموده حضرت خلد و محمد راحمد کرد و از طول امل و کیل و بقایای عمر قیل او
ایام مرض یاد آورده و از نومیدی خویش از حیات و نجات بر اندیشید بمضمون حقایق مشون این دو بیت مترنم همی گشت نظم
بساکس که صد ساله را کارش همیکرد و روزی بند زنده پیش بسا سالیان بسته در بند و جاه که شد روز دیگر خند او نیک
الحاصل رضا قلیخان قاجار گهین برادر حضرت شهریار که پوسه شحم تقاق و مرزعه خاطر بر و سوکس کاشتی و بناشایسته خود را شای
گاه پناشتی با سیاه و سفید و اما و عید لاریجان در آنمختی و گاه و پیگاه انا از انجلاف و تقاق و خدعه و شقاق با خدیو آفاق براختی
درین ایام با اگر امدان بکجک حضرت شهریار قاجار از سا و جبل غ کو حیده و در اراضی نور و کجور اتراق گزیده بودند بنای سارنس و
تعلق و مدانه گذشته و پای آمد و شد با ایشان بکشاده و املی نور و کجور را بمواید موهم نومیش فرقیته و برد دولت نامعلوم
شیشه کرد و ایند بلاف و کراف مردمان آن اطراف را بخود رام و ازادگان سوده لوح و بطبع آب و جمع وانه پابسته و نام نخست
اگر امدان و افراد رستار بر و عد و وعیدن شقا و جدید با تهن عید نیاید و پیاد محکم کردند و از شمشیر خوار فرامزبانی
قلیخان استحضاری حاصل نکرده بودند تا بکجک برادر اکبر بلکه کرامی بدرو الا که مران سپهر رسته کن و کصف آرای صفدر و زیمه جهادی الک

از قصبه علی آباد باحشی انجم تعداد و غری البرز بنیاد روی بر ستمار نهاد فطم بهمیرفت مالان جو سیل دمان خروشان و نبرنده
 کمان و در روز میت و دو شهر مذکوره بمقصد رسیده گردان بدانو چون گردان قونیلو را چون شیران شترزه با سناهای چون باران
 کرزه دیدند ازین مجاریت مجانب اولی شمرند از رضا قلیخان کشته جعفر قلیخان قاجار سپهدر سوسند و اظهار نامه و عجز و لا بنوده معفو
 شده در کجایر شد ثواب جعفر قلیخان سپه سالار رضا قلیخان قاجار و کشتی قلیخان
 و قاسم خان و اسمعیل خان قونیلو رضا قلیخان بخیف الرای خیف العقل از مقدمه این کار عبرت گرفته باقی
 از لاریچانیه و دیگران مانند دریای پر جوش و خروش پوشیده امالی نور را با خود متفق ساخته و از انجا غم کجور خرم و درخت نیست
 هشتم هنگام نماز ظهر در محل موسوم بخواجک صف قبال و جال راسته کرد و در مقدمات جنگ و انداختن شرو و شک با قلم هاشم
 تقدم نمود و رکب و رهل را بر تنبیه قانون رزم سازی برابر آسته میسر و میمنه سپاه را ساعد نموده و در وقت نوار حرب تعجیل و در شکر یک
 ماران مورخوار زهر بار تا یکد نمود سپهدر شهر یار قاجار نیز باراد خود ناچار بمقاومت پرداخت و صفوف را ستویه داد و سواده کان
 انداز را در پیش روی سواران چون سدی همین باز کشید و روی بر رضا قلیخان کرده گفت چمن قدر که در سال ازین انجبری در
 منازعه تو تقدم حبستن با خلاف ادب و انتم بخلاف تو که با برادر اکبر حسارت و بی ادب استکار در رسانیدی ازین راه خطا بازی و با منین
 که اکنون را بجای بد راست ترک نفاق کوی و بد و باز کرد و توبه کن باز استکار و جهان با پیشی و الا کفر خواهی برد و مکافات خواهی
 رضا قلیخان ازین نصایح بر آشفت و برادش نام گفته ملق لفس سپهدر کشتن دل آشفته که کشتار ناگفتنی گفته شد و دو
 دست از دو سو بر سپه پرفشاند و مهر را خاک بر سر فشاند برآمد جگر کیدن تنغیسا چوبرقی که بدر خندان مینها بر بخت شترک
 نازی نژاد تخانوی بر بود از برق و باد بدان آتشین صبارم بدار یکمرا دو کرد و دورا کرد و چار و لیران دار المرزا و دوروی در کمر
 ریختند و بجزرهای کونا کون رشته حیات یکدیگر را کینشد از دو و دو تفنگ روز شترک شده و از خون کشتگان دشت لاله کون آید
 و افراد اگراد چون کودر زکشا و لبس پران بخون کشیدند و اشرا تراک چون فرسید و لهاک بسیار جوانان را سر بریدند و سواد
 کوهی و لاریچانی چون بود و تار در هم شده بودند و ساری و نوری چون نور و ظلمت مخلوط گردیده القصد بعد از رخسار سپهر حمله
 و کیر ز شکست در عساکر رضا قلیخان در افتاده خود داری شوانست با اینکه عازر از بر خود هموار کرده و از همه شتر روی عبرت گرفته
 بحکم سپهدر نصرت شعار یلان سپاه و ارادتمندان شاه بوی و آوای که کرد او را حلقه کردند و ان صید و خشی را بدام درک و کردند قاصم
 خان و اسمعیل خان قاجار قونیلو که در خدمت وی بودند نیز گرفتار گردیده بفرمان سپهدر قاجار گردوی با خوانین مله و دیگر گرفتار
 منزل منزل روانه حضور حضرت شهر ماری شده در شهر ساری بنظر اشرف رسانیدند شهر یار قاجار قاسم خان و اسمعیل خان را بعد از شتاب
 و ملامت بحکم ریاست سنجی سیاست دیده ولی در عوالم ابلت از جان ایشان گذشته به پشه آنان اشارت کرد و فرشتان غضب بای ایشان
 در شکنجه فلک پیچیده بر فلک بلند کرده بشاخهای رخسار نارکف پایی جنایین خوانین را کلناری کردند ناخن و درختان نامند تا با شفت
 ایمان قاجار به معفو شدند و رضا قلیخان بالاحاج در آمده اظهار ندامت کرد و از شرم و بیم کمر لیسین اغاز نهاد و بعد لول لا شفع انجم التوبه
 خاسر و خایف نام و تاپ کشت حضرت خدیو مکرمت آیین بوی بخبود و جوشن بخشد و جعفر قلیخان نور و کجور را مستخر ساخته با اعظم
 ایمان انسانان بدر بار شهر یار باز گردیده که خدیان و ضباط و بلوک مخلص مراجعت کردند و کربا ماموت قربان
 جعفر قلیخان بلا رنجان و معلوشد این طایفه محمد قلی خانین سپاه و سفید لاریچانیه با آنکه بولایت نور
 و کجور هم سامان و در اتصال اراضی و صحاری و التصاق جبال و براری همسایه بودند و از مقهوریت و مخلوطیت آنان مستخضر شدند همچنان
 در مراد بر سنجی و معاقل بدینجی کشته مهار و خلع العذار بر سر میزدند و بر جیره متابعت و رقبه بر رقبه مطاعت غمی نهادند شهر یار
 قاجار جعفر قلیخان برادر و سپهدر خود را با هزار و پانصد نفر سپاه و سوار بر سرانگروه خدلان پروه مامور کرد و خان ابدال خان کرد
 بدانو نیز از طریقین رکاب سوار جلالت شعار بود و جعفر قلیخان از راه تویینچین دریا و ک نمار ستاق که بدلا ستاق لاریچانیه
 و التاق داشت رفته در انجمن نزول فرمود و خان ابدال با پانصد سوار کرد و طایفه خود را از راه نیشل سندی با یکدیگر از اعمال لاریچان

کندش تخیل و خرد و آمد و غافل بود که در قشای کوه محیط انجمن شقاق لاریچانیان صف شکن است نباه کاه محمد قلینان سپید چون اسب
از اطراف آن کوه گردون شکوه بفرز آمد و باران کلوله چون تکرک بر شاخ و برگ اگر دفر و باریدن گرفت اگر چه خان ابدال سخت تر از
اوتاد در ثبات پای افشرد ولی سودی نبرد حمله لاریچانیان کوه مال کوه خصال بنیاد ابدال را از جای بر کند چنانکه ع ابدال زخم
در صفحه زد و مجمل اگر ادبیت غرمت کردند و مغلوب و مقهور و ماسور و مشرق شدند چون محمد قلینان سیاه از کالر
خان سفید مطلع گردید بخاطرش افتاد که او نیز روی بجنبک نهد و روی سفیدی حاصل کند غافل که روی از غرمت سیاه زروا
اوتابه تر خواهد گردید چون چمن دریاوک را نیز مانند چمن خوجبال شاخ احاطه کرده بود خان سیاه با سپاه از کوه بفرز آمد و مانند یو
سفید کرد اگر دارد وی ان نهمین غم را فرو گرفت و در کمال طعش و طیش خود را بمقابله مستقیم کرد و شاهزاده کرد و ابدال کرد و تصور
کرد و بدیوانکی اظهار نمود و ندانست که این سپه را برید و برید و وارث شمشیر است در معرکه بگر و طیش شیم شیر است از عهد محمد
بایز و بجان بازیچه داشتی و از کلام ضیا غم شاید چه کردی بدست زبیری فرو تر بنودی بیلا که بر شش همخورد خون غضنفر
جعفر قلینان که در یوسف را بر و سر سخی رنجه و شیر سیاه را بر نیروی بازوی در شکنجه میداشت جزایر جیان شقاقی را که در رکاب
بودند مامور کرد که اجماعاً طرف قشای لاریچانیه را گرفته راه کر نیز بر آنها مسدود دارند و سواران را امر کرد که بملازم و مسالیه در برابر
اعادی گرفتاری بجای آرند خان سیاه با دلیران جلالت نباه از پس خود غافل و دلیرانه پیش آمد و رزم در پوست و سواران نیز تعدا
قدری جای خالی کردند و پیادگان را بصحرای آوردند و شد که بیکت میشود و صیاد و مرغزار اسکار تا کند تا کاه ایش از اسکار
چون جزایر جیان نهار ستاق بر فرز کوه و پشت سرانگروه رسیدند یکبار مهره های کینین که در دل افغان کتشین عقده گردیده بود
را کردند صدای غرنگ تفنگ در کوه و سنگ بچیدن گرفت تا اعدا بجا فطت پس خود پر و خشد از پیش و پس برایشان تا
لمشوق سپه را بران در آمد ز جای بر آورد و دست و بجهاند پای پیشش از آن آتش الیون هم آتش میفرود و هم جو
خون بحر قمر بغرق انداز اضطراب که در وی در آتش گریه می در آتش مرکبان که بر باد پای بچولان از خاک دریاوک
آتش برانجشد و خود نمایان نهار ستاق خون دلاوران دلا ستاق چون آب هم بخرشید سپه را که از شدی و گرمی برزین
چون آذر برزین همی افروخت دامن دامن و خرمن خرمن جسد خاشاک وجود غنود را بشعله خشمی و آتش چشمی هم سوخت سردی
سرکشان چون نار کشته بخون غرقه گردید و دل دلاوران چون امرو و کلگون بھر قدم توده توده بود و کوه میان کوه کرد و از فرز کوه
بنشیب سرکشید همی افکندند از پیش تبرزین و شمشیر و از پس نیزه و نیزه بر عقشان همیز و دهنه هفت تن سران ایش از آن از بار کرا
سبک کردند و هفتاد تن بسته سرشکسته را با سران کشتگان در برابر شهریار قاجار فرستادند باقی هر یک چون غول به پیغوله
و چون دیو بدیولاج مانزدان قرار کردند و نواب سپه بجلال ز شیر فابی حضور برادر والا که غنود و جوف پکران میفرستاد و در ستایش
و نیایش او شهریار قاجار این بیت شعر که بچندین بیت بر تهری از دوازش نهادم بر و فر و خواند بدست حجت بر و بوم کرکان که شیر
همی پروراند بجای دلبه حضرت شهریار می در پست و ششم رمضان از شهر ساری حرکت و بقصد استرا با در وانه شد رضا قلینان
و خان ابدال خان در مانزدان توقیف مامور شدند که هر وقت احضار شوند شرف رکاب بوسی یابند و بحضور اعلی تائبند و موب
نصرت کوکب نخت بالکای چارده که فی المثل سپه چهار دانگه هزار جرب را بمنزله ماه چارده و در خوشی آب و هوا مسلم است نزول فر
و با املی آن ولایت که با معجزه سبب علیه جلیله خوانین و سلاطین قونلو ارا دت داشته اند الطاف و اعطاف سکران فرمود چون هزار
جرب را این ایام از اعمال استناده و متعلق بر قضی قلینان بود و شکسته چنان بود که میربانی و مهربانی مقدم سعادت توام برادر اگر گرم
استقبال و بجان بسته اباد و دوست کند نه خود اقامی کرد و نه توسط ملازمان پامی فرستاد و نواب شهریار می از مرضی قلینان و بخنده از
رفتن با تنبیه و دفع غرمت و از راه ساور بکرا و دین شرف عطف عنان کرده رضا قلینان خان ابدال خان را از راه حیابان احضار و
بامرضی قلینان مستعد بر خاش و پیکار کشته دیکر یاه با صلح گذشت و رضا قلینان با ستر اباد و رفته بامرضی قلینان از بخش خاطر مبارک
شرحی بیان کرد و مصطفی قلینان برادر از جانب مرضی قلینان با اظهار اعتدال بحضور آمده شواهد معذرت برار کشته عذر خواسته نواب شهریار

جلد نهم ذکر غدر ضایق خان و غلبه خبر افغانی الصفا مروند

کامیاب اشرف در بهیمن می قنده باری شرف نزول زرانی داشت و از آنجا سافر و شش عطف غنان فرمود و در غمارات شاه عباس مشهور بجرم برآسود و سرفتن مرضی قلینان بیکلان و آنکس ضایق خان بخالفه حصر افغانی که چون هدایت انگیزانی و لد حاجی جمال فومنی که پدرش سالها خدمتها بخاقان مغفور سلطان محمد حسن خان شهید سعید کرده و پیشتر خود را در جباله کجاح آنحضرت درآورده بود پس از خاقان شهید بدولت زندیه متوسل و بعد از گریختن نیز اصلا اظهر مصداق و موافق با ثواب آقا محمد خان بنظهور رسانیده در وقت جعفر قلینی اسپندر و مصطفی قلینی قاجار و مهدی خان تنکابنی بجهت کیدان و هدایت الله خان نامور شدند و علی قلینی برادر که براسمالت مرضی قلینی باستر اباد رفت و درضا خان قاجار توانگو که از خانیان راجع العقیده مردی بدبر و متهور و نیکو خصال و ارادت سکال بود و به محافظت و محارست بلده آمل روانه گشت و چون جماعه سیاه و سفید لاکه بمقادالخانین خانیف کعبه حضور محرم و طایف کشته بودند درضا قلینی مفسد باصلاح ایشان رفت و درنسل و بندگی کس باخبار و احضار انظار خایفه فرستاده بعد از ملاقات و مقالات سودای سرور و مواد مهتری دیگر بار در دماغ رضا قلینی انجمن و برور پیدا کرده بالا ریحانیه سازش و ایمان و پیمان و نوازش در میان آورده انقوم را بخود دعوت کرد و آنان نیز از پیم شهر با سیاست شعار کردن نهادند و درین تکلیف عینف ویرامکات دادند و بعد از ککاج و مشاوره مقرر داشتند که چون اکنون سپیدایجان کیدان و علیقلینی بصورت استر اباد و درضا خان در آمل و ثواب اشرف علی در شهر بار فروش پدید و عدد آسوده خاطر است اولی آنکه بلا اتفاق بر سر آنحضرت تأییم و بعد افعه ویرانیم تا برادران از اطراف و کناف خبردار شده باشند کار را ویرا و خد و کار با ساجده کرده است خان ابدال خان کرد و داند و نیز با خود موافقتی دادند و باین عزم با جمعی سوار و هزار نفر از ریحانی و سایر موافقان عزم بار فروش حرم کرده و همی آمدند و میثاق و برضا قلینان بمانندین و علیک خبر کت و ثواب افغانی که در کشتار شد و قی و بریدن با نجات بنکینی و سیوانخ انتقام برابر باب بصارت و بصیرت مکشوف باد که مرد نامر کار را در کارش نامر فی المنل مانند شاهدان خود کامه تدری برابر جامه و طراز خاخر و گرمی سنکامه در کار است و ازیر که مشارب و مارک باختلاف آ در سوق کارش و گذارش مراتب مختلفه و پسمات متفاوت لازم است و گاه در ضمن مرقومات و معلومات در مقامات جد و منزل نصب و عزل تغییر مقالی و تبدیل سیاقی باید خوانندگان و بویه کان و آینه کان از مطالعه کیشویه سخن ملول کردند لهذا تلویح در ترفیع حکایات از راه حکمت و تمکین است که کلام تملیح و تلخیص شیرین نمکین شود و وقتی گفته ام بلیک که چه تلویح پسندند که و بی در عشق من و این کیشویه که تمکین همه در تلویح است چه اگر قرار کار بر یک خط باشد با سلیقه های مختلفه موافق نیاید و کارش تاریخ مایه شغف و تلویح کرد و با قصه کند و در ادا و فسانه رموز حمره و کسری فرقی نکند و در کار زندگی احوال ملوک پیمان بعضی و قایق و اظهار برخی حقایق را اگر عوام محمول بر خود پسندی دانند و اما خواص مشمول بر خردمندی خواهند و اگر مرد پیش و در ضمن ایراد حالات سلطین تحقیق اشارتی کنند حمل بر اظهار فضل و فضولی کردن ولی و بر جمل و جوی نسبت ندان و انسب است و سوانخ حال سلاطین را چنانکه بوده بی اغما تبیین کردن باین مزید ایمان و ثبات ایقان و تصدیق بفاعل حقیقی و مبدا تحقیقی خواهد بود که ظهور جمال و جلال و قدرت و کون در سلاطین با استقلال بر قدرت ملک الملوک و افعی و لیل استیع بقایقهای خدای است و ملک ملک خدای تعزیز نشاء و نذیل من نشاء و هو کل شیء قدیر موهوم نیست و به محال منیشور خود خیر این معلوم نه و هر که در تواریخ گذشته کتب دیده و محاسن حال رفته کانرا فهمیده داند که هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست و سر رشته قبض و بسط مهام سلطنت درید قدرت با سلطان حقیقی است بکثرت فخره دانش از چیده و چون تعالی نشاء تعالی یقولون لهذا شطری نشاء و مکاره و ثواب و حوادث که از کاخ خود سالی بر و خود مسعود شهر بایران عارض و وارد شد و نیکار اولاً آنحضرت در صحن حسن از خدمت پدر و الا که هرمان یافت و چنان گذشت در خانه سادات مفیده بعسرت بسرزد چون جبراس هفت شست سالگی بسجد بیعایت حساد و عدوت عیقلی خان مشهور بعد از شاه المی یافت که فریب بموت بود و از لدات و شهوات نفسانی و تعقیبات و تمعات شهوانی محروم ماند و پس از خروج پدر و الا که نایب اطمینان بگزشت و بعد از اختلال حال سلطان شهید از بر نیز از شفت باستر اباد رسید و بدین جرم پدر قصد قتل و

کرد و شفاعت محمد خان خال فحتمه حال خود معفو گردید و بعد از شهادت پدر بیدمان رحمان که بخت و چون ناچار خروج کرد و در زم زم کلماته منتهی شد و سه روز زیاده شدند و کردند در پیش و جنگل سبز و چون آبادی رسید گرفتار گردید و او را بنزد وکیل بردند ناچار بخدمت قاضی رسید و روز و شب از غیرت خون جگر میخورد و چه سختیها که در شیراز گذشت و چه طعنها که از پیکار و آشناسند چنین بار کارش از طغیان برادر قریب بقتل شد و خدوند و براخط کرد و بعد از زمانی از شیراز بظهران و مارندران رسید خوش و پیکانیه نظر خواری و درویدند و برادران از وی بریدند یکسوی از زندیه در تنوشش بود و از سوئی مطر و داخان خوشی اگر عموم خلق را بتغذیه داخان قوت است تعداد داخان بایضف وی کشت سالها با آن بدعا لها در گرفت و فرمود و او را استقل نمیکند آشتید و پیوسته آرا و قتل او داشتند از جمله درین اوقات رضا قلیخان فرصت یافته با سواری و پیاده بسیار از لاریجان مراجعت و در بار فرودش بر سران حضرت آمده چون قریب بعمارت خاص گردید پیکار هزار نفر تفنگچی را امر با فکندن لشکر و اظهار مخاصمه و جنگ کرد و در خدمت انجناب از داخان و خدمت و احباب کس نمانده بود و جعفر قلیخان یکپلان و علی قلیخان با ستراباد و رضا خان بابل و خان ابدال با رضا قلیخان پیوسته نواب شاهزاده بابا خان خور و سال حسین قلی خان شیر خوار برادرزاده کان بخت در خدمتش بودند چند تن از ملازمان مارندران نیز از شکوه رضا قلیخان بگریختند و انجناب شهابماند و از حال برادر بدخصال نفوس سود خیال کرده نه پایی گریز و نه دست سست داشت با شظار و صول خان ابدال که بنور صورت حالش در مرآت ضمیر غیر بسواد خیانت عکس پذیر گشته بود و مخفی اراده کرده و در آن عمارت مامنی و محکم شایسته بنود لا بد بخلوت با دیگر برآمده بخطط خود و برادرزاده کان تم صغیر پرداخت تا از ابدال گردید یا برادران گردید و دی سد غافل که عقیده ابدال نیز تبدیل یافته و یاد دشمنان ساخته علی ای حال مردم تفنگچیان لاریجانی نشلیکی میکرد و های و هوئی بر می آوردند کاهی نزدان خوگسته و زمانی منجمت آراگسته که بالا برآید و کمر ای ازین کار بسته گشت ایند بفرس کلوله لشکر رعد آهنگ و لیران بالا بلند از بالا گری سیر و با خاک پست میشدند چون یک شب از وزیرین منوال برفت و مراد اعدا برینا مد از آمد اطراف تشویش کردند و مساعی و اجتهاد خود را درین کار پیش بر همه ظاهر گشت که بران بالا صعود صعوبتی تمام دارد و بضرر کلوله مرد سوزنی گذارد و وزیر آمدن آنحضرت نیز امری است محال بر افقایی وجودش متفق الرای شدند و با نهدام عمارت عزم کردند کاهی کلیم و ایش و ریش غرق و زمانی خلیل سانش و زنا عرق خود آگشته غافل که خدوند حفظ ملک نمک دارد از تاب نش خلیل چو تابوت موسی ز غرقاب نیل بالاخره آن شرار کار آتش شرار را اسهل دانستند و فرصت گردهنش در عمارت زدند و فی الواقع مقصود آن قوم بود که آنحضرت و برادرزاده کان گرامی نیز پیش در آتش بسوزند و آریشان نام نمانند زیرا که تصور کرده بودند که اگر دولت باحضرت انتقال کند برادرزاده کان می خواهد رسید و هرگز بدین امور راضی نمیشدند و کار بکام خود نمیخواستند و شاهد ملک را بجهت حقد خویش می آراگشته و تقدیر بر بدسر آن گروه خنده میزد تا ایام توقف در آن با دیگر بدر روز و شب رسید و خان ابدال نیز از ساری باز فروش آمده مخالفت آشکار کرده برضا قلیخان با دان پیوست و شعله آتش سرکش کاخ و عمارات بسوزانید و التهاب جوع و عطش شعله برافروزد و حضرت و الی را بر برادرزاده کان صغیر و مخدومه و معطره مادر ایشان دل سوخت و با سر خویش تن در داد بقضای الهی تسلیم کرده از فرار زیر آمد رضا قلیخان را بخوازند و دشنامی چند داد و فرمود برین روشن است که تو سر و اوار برزگی نه و برزکان را بدنام کنی اکنون برج خواسی کن انکم نه الواحد القهار فظنم مرا که خوشتر ازین زندگی که سالار باشم کنم بندگی رضا قلیخان این گناه را با جماع خدایق محول نمود و اظهار برائت و توبه میکرد و خان ابدال و خانیان به نکال در باب آنحضرت سخنان انداخته بعضی بقتل و برخی تعبیری را می زدند و عیان جلال خوریه بندگی که نمک سلطان سعید شهباز را حلال با و چون در برده بدحضرت رادت داشتند و درین کار مجبور بودند تدریری ناپسندیده که وجود آنحضرت از کین اعدا محفوظ ماند لکن آناسی خان و میرزا فریدون مشهور بجاحی خانجان حکام بندگی متعبد گشتند که آنحضرت و برادرزاده کان آزاده و مهد علیا را بدیشان سپارند و پیش و بندگی برده مقید و مجبوس نگاه دارند و شوق ثانی و ثالث در میان نباشد چون مردمانی باجست و ثروت بودند کسی با ایشان تخلف نتوانست اعدا همه ساکت شدند و بر این پای ثابت آمدند و دولتها آن دیوانه رضا قلیخان

جلد نهم

ذکر غلبه بر قلینا و رضا قلینا

الصفیاء
مروصد

گفتند که این تدبیر نکوست ولی این فرزانه تدبیر را کرد و این شیر در بند بندگی نماند الا اینکه شیر وارش در بنجر و سلسله آهین کشند و بدان مقام برند حلال خوریه بصلحت وقت غوغا نکردند و تسلیم نمودند و آن یوسف تختگاه جلالت را با بصر آن ناعززان صرح کمال مقید ساختند و شیر نر را بر بنجر در آوردند و با نواب باباخان جهانباغی و حسینقلی خان ثانی و محمد علیا شهبان از بار فروش میندی بردند و بدست میرزا فیروز و آقاسی خان حلال خوار سپردند و عازر ناید شیر را از سلسله رضا قلینان روزی یک کلاه گوشه جلالت بر شکست و بر سرند جلالت بر نشست رضاخان قاجار از امل شرعی محضر قلینان ابلغ کرد بعد از انتشار خبر سپاهیان سجد و متفرق شده وی با مصطفی خان برادر بر تنگبان آمده از غیبت خوش در جوش بود و مصطفی قلینان باز نذران و سرادر خود مرضی قلینان اخبار داد و فرمود که این مرضی قلینان قاجار و نول در شهرهای این استرآبادی بمانندند و مجاری با فیض این برادران چون حادثه گرفتاری حضرت کیکاووس شانی و طغیان دیوان باز نذرانی بکوشش همتان نیم روز استرآباد مرضی قلینان قاجار رسید عرق اخوت و عصب فموت وی در ضربان و همچنان آمد با حشمتا حشر و اجتماع لشکر اشارت کرد طایفه قاجاریه و والو سوزنده ترا از در برین برین سستند و کوه سهای حربی بر اقامت ششیران کوه کوهان صفی و خبونی بر پشت سواران و دلبران ترا که در قطع این محاکمه از اقطار و اقطاع کرکان چشمکین ترا از کرکان غصبا ترا شیران بر اسبان پل میکشیدند و از کرون کورسین برآمدند و بجایان رسیدند مرا گب توسن لکام خاک و در کاتب ریمین فدن ساری می نوشید و چون آتش سوزان و شعله فروزان در جرجوی میکشدند فظکم همه قاهر تر از سپهر و نجوم همه قادر تر از قضا و قدر صرخ از زخم تیغشان بفرغ مرک از نوک رمشتان مجذد با هر بران پیش هم بالین با اینکسان بکوه هم بستر نواب مرضی قلینان و علیقلی خان و محمد یقلی خان و خوانین و والو و سواره ترکمان و پیاده استرآباد در نیم محرم مکینار و یکصد و نود و پنج سوار سکنی ساری که آن محل را دراز محله خوانند و از محال فرح آباد فرح بنیاد بود رسیدند مصطفی قلینان برادرانی مرضی قلینان که از کیدلان باز آمده در ساری بود و بر کاب برادر اکبر خود رجوع نمود و رضا قلینان چون از کارگاه شدند پیشه در افتاد و ناچار خان ابدال کرد که در این اوقات سردار معتبر او بود با محمد قلینان این لاریجانی سیاه و سفید و چهار صد نفر خراجی تحویل ساری روانه کرد و ششم محرم ساری رسید و ظهر از روز بمقابله سپاه استرآباد رفتند و از دو جانب تفنگچیان برادران کلوله غروب و دیده در کوه و دشت فکندند و دلیرین طرفین را دل از جای برآمده اسبان برانجشد و با تیر و نیزه مقتدمات ستیزه بتقدیم رسانیدند عقابان تیر بصید تذروان جان برکشادند و ماران را بدوغ عروق معارضان زبان دراز کردند شمشیرهای خراسانی و هندی بقطع مفاصل درنگ نداشتند و پیاپی می کشتند و در شکافتن اعضا می میشتند و ترجمند شدند و برین کوفه و در او کیر سباجوان و سپرد و دیه حیات را و داغ گفتند و از آن حمایه سربطان نام جهان بکوه که شیخ معروف و مبارزت موصوف بود و بجاک هلاک غلطی مع القصة تا سه ساعت از شب گذشته جنگ گرم بود و خان ابدال چون بخار شکسته بال با شیان ساری رجوع کرد و از کار رفته برضا قلینان شرحی انهمی نمود و در ششم باز با لاریجانیان سنگدل سخت جان بحار به ندکوار اقدام حبت بعد از مقابله پیا کذاشته بکان صباغی سرخیابان رفته در پای نیم رحل اقامت انداخت و از غلبه برفتن در خم نبل و صورت تبدیل رضا داوود مع ان شغالک رفت اندر خم رنگ و فی الواقع در چنین ماتی جامه دریل زدن وی آن بود که از حماقت روی از شهر بار باذل بر تافت و با امیری متلون المزاج پوست و از همه جانب شمشیر بقصد وی اخذ و اجمع و او اسب بر سرش ناخه داشت و مرضی قلینان روز عاشورا وارد ساری شد و رضا قلینان از بار فروشان با گروهی پر جوش و خروش ملحق مستلح حرکت کرده تا معنی آباد و شکست سردارشان شنیدار یافت و همراهش متفرق شدند جای ماندن و نه رای ماندن آن حکم تقدیر رب قدیر دل از شهر یاری بار فروش و ساری برداشته اندیم تن مرضی قلینان بظلم عطف حضرت اقا محمد خان کریم که آنحضرت را شفیع انگیزد و عذر جرایم خواهد و وقایع حیات خود کند و از مقام برادران قاجاریه اسخلاف باین بر تبریز رفتند و او دنیا مد و ندانست که خاین همه مل و دول مطر و دست و قاطع صلیه رحم در شریعت و طریقت مردود و لهند بخنده رسته ماری آمد

الشاقی به محبت علیرضا خان نذر شده مکانی یافت بجانب ارض اندرس مسافت کرده بعد از مدتی قتل و دمار و ادع کرد و تبرک تراغ
گفت در خروج و خروج حضرت شهریار قاجار اقا محمد خان در یک نام برار یک شهریار
و استقلال در مراتب تا جداره ای آفرانه کان داشت که در دنبال برشی روزی و در فضای هر خزان بهاری
و پس از هجری سیری و بعد از هر شدنی رخانی و با هر خونی رجائی کی از امارت دولت پاینده افتادن و خوشن و افزودن و کاستن
است بجهت آسپ سائز غلبت و مغلوبیت و هنریت و نصرت روی میداده چنانکه در سیر مرقوم است و بجز معلوم نظم کار جهان
بود بهر حال در دوسرین رحمت و خطر نشود و مرد با خطر محنت لبان آتش تراست و کس ندید هیچ آتشی که میل نبودش سوی زبر
لهذا بهنگام برآمدن ماه از محاق و مهر از کسوف فراسید و گاه آن شد که یوسف از زندان برآید و غریز مصر سلطنت شود و لهند امیر افزود
مشهور بجای خان جان و قاسم خان برادرش که در اشتهار فرصتی بودند و در ایام سکونت حضرت شهریار قاجار در بند پی شهریار پرق
شهر ده جوان در زمان و آشکارا خد متا کرده و داشتند بجز ضعف حال رضاقلی خان حضرت قاجار محمد خان و شاهزاده کاثر ابرو داشتند
ما فتنگی از سواران اربعه خورشید چنانکه کو در زنجیر و وفور کبیر از توران بایران آورد و از شاه ترکان غنیمت بد اخضر را با
تمام بر داشتند از پیشانی قلنجی و دیگران همراه آرشتل تا بار فروش شلیک کنان و لغره زنان و در کابلش آمده اخضر را
پیش فضل شیری بر سر بند شهر یاری جلوس دادند و چاکرانه در بند کیش استاد ذبلیت غریز مصر بر غم برادران غمخور ز قهر چاه برید
با وج ماه رسید چون مرضی قلنجی حال بدین منوال دید خان ابدال خاين رشته سرور و بخشنود برادر اکبر ارسال و مصطفی قلنجی را
برادر خود را به هفت جلوسه مبارک بار فروش فرستاد و باب شهر یاری ز بار فروش ساری فتنه برادران مهربان و خوانین سلسله و
انانیت و بجهت محمد موافقت کرد و در انکیش توقف مراجعت فرموده و مرضی قلنجی ان قصد شرفیامی خدش کرده اهل غواصیت و ارباب
ممنوعه بودند و در خدمت فرو و در حضرت ظل الکرم عایدی مردی و نادار میس و فاق و معایب اتفاق پیغامی متین مثل و مبرین برادر
فرستاد و در این مقصد قلنجی که ابدال استر اباد داشت المص در ماران دران بر کرده و گروهی را بر سر بل سیاه رود ستاده
سنگر زدند و لنگر افکندند و راه را بسته خدیت شهر یاری داشت که تاثیر و سوسه ارباب غرض در خاطر برادر شود ای خدا و افخ د
و او را بنر حالت رضاقلی خان عارض گردیده با سپاهی مستعد و بفضل الهی ستم راه ساری برگرفت و در علی آباد نزول و رضا خان قاجار
دشکست سنگر مامور کرده و رضا خان یک حمله سنگر شکست و آن حمله را بر آن حضرت ظل الکرم از علی آباد ساری آمد و سمت جنوبی
شهر را با فاصله یکسان ضرب خیام نصرت قیام کرده شکران از راه حرم و انجاسه آوردن سنگری محکم غم حرم کردند و از امانات
اقبال امیر شجاعت خصال جعفر قلنجی و در این اوان از شکار در رسید و از طرفین نوایر جلال اشتغال پذیرفت با آنکه ابواب ظل الکرم
بحوالی حصار ساری آمده با برادر کینه کسرت شفا و لوازم مضایح و مصالح تقیر کرد تا تیری در و نمود بلکه معلوم شد که رضت و می باز در
بقصد و اداری بوده نه بخمال باوری و اکنون ساری را تصرف کرده طم و در بار فروش و باقی ماران دران دارد و برادر اکبر اقا خان بهری
شهری نیز نمیکند ارد و از قول حکما غافل است که گفته اند من شرمه وقع فیا کره لهذا حضرت شهر یاری تا کید در محاصره ساری فرمود
و سه سمت قلعه را از شرقی و جنوبی و غربی بروج عالیه ساختن فرمود و برج سیر تا زادران بر جها که در معنی مثلثه ناری خواندن است
نشان گرفت علی بدایلی محظوظ و غلام مرتبه عدار رسید و انجاعت محمد و افواج عت مقهور شدند مصطفی قلنجی که در تهور و بخت
منفرد بود با گروهی از سواران قاجار و ترکمان بحوالی فرج آباد جمع آفرید و در وقت دارای ملک آرای جمیع امانور بتد طریق آن فریق کرد ولی
در پیش حمله مصطفی قلنجی شمر لرزل بودند آخر الامرتصا دم و تقادم کشید مصطفی قلنجی ان بضر به مهره تفنگ چون آسب سفره
شطرک چنان کشت و تیری نیز چون سبز کلاه ان دیر خو نیز آمد ولی ترک کلاه گفته سیر سلامت بر دلی ملحق لفسد
چو سیر بود سلامت کلاه بسیار است سر را نباشد تاج و کلاه یکار است عثمان نام سرداری از ترک که که بصلابت و صولت
مهابت و دولت مشهور شهر معروف و هر بود بخون در غلطید و بسیاری از ان گرفتار ان گند جوع و ابتلا از خوردن لغره و ندان
ان که در ششم و هفتم و هجدهم و بیستم و در عالم دیگر رجوع کردند چون کایر اهل حصار شک کردید مرضی قلنجی ان صلاح در آن دید که در خارج شهر

برخی بردارد و سپه سازد که بدان رابطه تواند آذوقه بجا آورد و بسازد در شب بخشنده و خوب و سایر اسباب و آلات ضروری
 با نجار و بنا پروان کرده و در حوالی و روزه که با ستر آباد و دپه شپه برج ستر انجام خواست و حسن نام لاریجانی با حاجتین دیگر در آن
 برج مانند شبی چند در فرج نهفته و از راه تدبیر چنان و نمودند که تابوت مرده نیست و پروان برند جماعتی از لشکریان ستر آبادی
 و شهری سپه را تابوت وارد و در و شش گرفته الله الله گویان براه بویان شدند و بجل ساختن برج بودند و بهمدستان می مواهاتان
 از سنگ و خشت کلوخ چینی آغاز و بساختن برخی ابناء شدند کارکنان درگاه شاه از کانیان اکاهی یافتند صد نفر سوار
 و پیاده شمشیر زن برج شکن با نور شدند در نهایت آرام و استیجائی بوالی آن برج بر شد و شلیک آغاز کردند محسن نام لاریجانی
 که بقالب برج رفته بود و از کلوله آتشین قالب تنی کرد و جمعی نیز پیوسته شدند و از رحمت بنائی و بخاری رسیده عمل ان عمل را آتیه
 کرده بحضور شهر یار بر تیر بودند و از باب جیل از ابطال ابن عمل متحیر و ماندند و این هفت فرو خوانند فطم کسی کو بود و سو
 روز کار نباید بکارش آموز کار الحاصل حاصل انواقعه و سود این منازعات ایتا بود و شتمات اعدا جمل این خطای
 عظیم را صواب و این گناه جسم را ثواب شمرده بودند و در شمای امر مقرر شد که ستر آباد و چهار دانگه و دو دانگه هزار جرپ که در آنجا
 و لفریب بمد و معاش و سیور خال ثواب مرضی قلیان برقرار باشد و او بولایت مخصوص خود رفت و حضرت شهر یار ی بار
 فروش که دارالملک خاصه بود باز آمد و ملک آلا نام داد و لها بن النسر در میان محاصره ثواب شاهان
فتح علی خان مشهور بن باخان جهانسوز شاه ابو الفتح حسن بن قلی خان با قاضی خان
عزت بسطامی و غلبه نیرو و هزیمت قاضی خان یکی از سواران این ایام آن بود که در ایام مجاهده
 ساری قادر خان عرب بسطامی فرصت غنیمت داشته جماعتی از عرب و عجم فراسم کرده بر سر دامغان آمد کلبعلی خان
 حکمران آنجا که با شهر یار قاجار متابعت و مطاوعت داشت بمنارعه قادر خان قادر بنود شرح حال برای حضرت شهر
 قاجار عرضه کرد چون دامغان مسقط رأس و متول سابقه حضرت امیر زاده اعظم بابا خان بود ثواب ظل الهی چنانکه بحیر را
 بخیر و صید افکنی و دیگر کند برادر زاده آزاده خود را بجای رتبه قادر خان و تمیلک و تسخیر دامغان مامور کرد و منور می با همعیل خان
 قوین صاحب قلعه نزد نکاشت که شل الاسد فتح علی خان را بحمايت کلبعلی خان دامغانی مامور کرد و در متابعت او اگر
 قصوری رود یا تقصیری شود تراب قلعه زرد بخون ارباب سرخ خواهد شد و هکذا ابجای همعیل خان غزاله بنو چنین تهدید
 نکاشت و او همعیل نام و الامتاقم از کرایلی و نویه در و در و سایر متحده آن دیار چشتی برار است و در روز و روز و مسعود شاهزاده
 میثا و آماده شدند و در رکابش چون بحری بسطامی روی بسوی شهر کم از نه قادر خان بسطامی کردند امید علی یک کرد شاد و لو
 سردار و سپهسالار قادر خان بود و در حمله اول کلوله بر فقا خورد و اکل از فقا کرد و در گذشت و صف صفو فارباب سیوف خان
 عرب در ویله و کرب متفرق گشت و قادر خان عاجز و ارفرار کرد و با آنکه شاهزاده قاجار در آن سال قدم از مرحله سنین غش و
 فراتر نهاده بود چنان رزمی بوست که پیران سالخورده از آن بر نای خورد و سال در شکفتی میبایزند و برو نام پروان و بنامیز و برانند
 دانستند که اصلها را اثری و نسلها را اثری است فرزند جهان سوز شاه چنین باید و از آتش سرکش جز شرر شعله ورنشاید فطم
 چند گفت مرخصت را از شیر که فرزند ما که نباشد و لیر بر سر از مهر و سوزند پاک و بد شراب دریا بود و دام خاک
بنیاب محملی از خندل حال خوانین نرند و قتل بر گنجان و استقلال علمای
نرند و سرداری میر کونیه خان افشاری معارضه با ثواب شهر یار قاجار افامحمد خان
هزیمت امیر کونیه خان افشاری سردار الوامر سابقا قوم شد که ابو الفتح خان ولد کریم خان شریکت
 برادرش محمد علیخان بر جای پدر جلوس فرمودند و قبض و بسط امور و غزل و نصب امور و در دید کفایت و کفالت زکیا
 بود چون از داعیه علمبردار خان و همسار او در عراق استخضار حاصل کرد از شیراز لشکری جرک و شهری و ابلیجاری فراهم آورده
 بعزم اصفهان از شهر شیراز پروان آمد صاحب تیغ زندیه میرزا صادق تفرشی متخلص بنامی نکاشته است که رعب و سطوت و جوت

جلد نهم ذکر حال ذوالفقار خان و پسرانش صفت کتف

زکیان چنان در قلوب اهل شیراز سرایت داشت که بعضی حکم خروج احدی از رعایا و بر ایا و ارباب سیف و اصحاب ستم تهیه تدارک سفر در شهر توقف می‌نمودند و سواره با کفش و جورب و شال کلاه و ساقشوار و شبرخارج آمده جرئت قنصلت و رجعت نکردند مانند سپاهیان شاه سلطان حسین صفوی مخفوق که مدت سی سال تارک محاربه شده بودند سپاه وکیل نیز با از شانزده سال از مسافرت باز مانده آلات و ادوات سفر خاصه ادوات رزم و اسلحه جنگ ایشان در کمال اختلال بود و کتف عظام شاری زندی بر کتف می‌فتید که کش افغانی پیچیده ساقشوارهای سقرات سرخ و در کتفهای ساغری سبز کرده در کتف و قایق نهایت استنکبار سپاده بهیمرفتند و غلیظانهای فی سح و کزانی در دست قهوه چنان چاده و قبل منقل بر گردن نهاده می کشیدند غالب انواران را چکمه در پا بنود و بی شلووار از شهر بیرون آمده بودند و خمر و خمرگاه و آب و آذوقه داشتند و لا به و ناچار چنانکه بودند راه اصفهان برگزیدند و کس با قدرت فرار و رجوع نبود کتفی زکیان حجاج است و آن سپاه قافله حاج پاشا و قصاب است و انقوم اغنام و دو آب آن خان چنگیز سلطوت حجاج محبت مردم بحار و سرشته را چنین می برد تا بفریه ایندخواست که آغاز خاک عراق است در رسید و در آن قریه نازل شد مقدار آن خیال عرضه کردند که خرنیجانب فارس می آورد بعضی ورود در این قریه کسان علیمردخان رسیده از آن تصرف گرفته باز گردانیدند زکیان اهل قلع را بمصاویه و مواخذه گرفت که چرا او را در حصار نیاورده محارست نمودند و بدین جریمه در سلسله که بر سادات رضویه علویه که در آن قریه متوطن بودند شور و شغب در افکن و بسیاری از اهل آن قریه یقین و غارت رفتند چنانکه سادات عجم و اهل حاج کردند سودی نداد و لاجرم از خلق پوید شده بخالق ملحق گردیدند بزرگان سادات که نامش نماند و اولاد و اجدادش اکنون در شیراز معروفند و جناب حاج سید محمد و حاجی قاضی مومن رضوی از اولاد و بنید بعد از ملاحظه انت و خواری زکیان بجان خود باز گشته و در حضرت پروردگار و جدا می گردان از آن شیرید بنهاد و مجوسی ترا در شکوی تمام کرد و سر بر زمین زد و غیرت بزدی این ظلم بر شافت و بحر حلال متوج گردید چون امضای قضای سبب اسباب چون و چند در پرده چند و چون و سببهای کونا کون ظهور کند و قبل از بر اصل اسباب امراض و علل استعدادهای اهل صورت و معنی هر یک در خود مقام خویش ظهورات و را در امورات مشاهده کنند و در آن شب بکرم تقدیر خلاق اسباب قتل آن بدبر منافق تدبیر کردند و خان علیخان با فی مصدران امر خطیر گشته زکیان که از شدت غرور و خود پسندی برخلاف طریقه حرم و خدمت می جاسوس می نمود و در دست غفلت خفته بود بر فراش خود بکشت و ابو الفتح خان نیز ازین امر شاکر بود و بشیر از رجوع نمود اگر خان ولد زکیان که در شیراز نیابت همی را ندید از نیابت و اصالت فروماند صاوق خان برادر زکیان که در کرمان مترصد بود بشیر از آمد و برادرزاده ابو الفتح خان بعد و م آن عم که بانه غم بود اظهار استیسا کرد و وی در و کالت و جلالت استقلال و استقرار یافت لهذا کارکنان قضا که در نور دیدن این سبب اسباب انضاط می نمودند بچندین مرحله منزل مقصود اقرب شدند و علیمردخان که از خرب زکیان با صفهان روح در تنید و گریه جانی تازه یافت ع در نمیدی بسی امید است سبب الله بعد عسیر از کتف کبر اطمینا علیه السلام و تقیم کار ذوالفقار خان افشا خسته و پندایت شد خان کیلانی معضی سوا تخ افشا بر وفق حکمت بزدانی بعد از واقعه زکیان و مراجعت ابو الفتح خان بشیر از و کفالت محمد صادق خان علیمردخان نیز با ابو الفتح خان مدارا و مواظبت کرده و در انضاط امر سروری و برتری خویش اندیشه و درین میان در کار ذوالفقار خان فشار و هدایت انداخته حاکم کیلان استحضار یافت اجمال این تفصیل آنکه سبق ذکر یافت که ذوالفقار خان افشا خسته بواسطه علومت باز ندیدست نظر ساخت و بروقی باقتضای فرصت سرازیر پان بزرگ منشی برادر دکنی غالب و کاهای مغلوب شد و کزکیان بکاروی اغماض کرد و همچنان در خسته و زنجان مردی مستبد و مستعد بود و جمعی فراهم کرده بتخیر کیلان رفت و کیلان را متصرف شد و در قمر و حلیه کتفها لوی ترکمان نیز استیلا یافت و ولایت اندخان بن حاجی جمال فومنی از اولاد امیر و باج کیلانی را گرفته بجمعه مجوس داشت چون مراد خان این واقعه مستحضر گشت بدفعه ذوالفقار خان عنایت کرد و در توابع شراره ملاقاتی آن دو سپاه روی داد ذوالفقار خان

بنده و نجبه سپاه خود که بعلیه موسوم کرده بود در می سخت با سپاه علیمردخان پیوست و میمنه و میسره او را در هم شکست و درین بین آن
سپاه علیمردخان ثبات قدم و رزیدند و بجمله اگراد با بان که با علانت وی آمده بودند خدا ویردی خان یکدیگر قتل انداختند
پس از نصرت سپاه ذوالفقار خان افشار مغلوب شدند و ذوالفقار خان در انگسار انجبار شوالسته برنجان رفت هتبت این خان
کبسلانی با جمعی موافقت و در بنجانیان بهوای وی با ذوالفقار خان مخالفت کردند و بر و بشوریدند وی ذوالفقار مصاف در غل
کرده از کیسوی سرای خویش بیرون شتافته بخلیال کر ختیه کسان محمد خان سعداوی او را گرفته بعلمردخان زند بر بردند و علیمردخان
ذوالفقار خان رقیب رسا و روزگار سباط جلالت و بنالت انفر شجاعت مشتبه مناعت اندیشه را معنوی کرد و در خیر علیه
ذکر حال ابوالفتح خان زند و تمام کار او و خروج صفاق خان برادر کریم خان و کت
مخفی نماناد که درینکه شرب راج و میل طاح و افراط و ادمان و زخم مضرع و دماغ زید و غیر است عقار اشتهی نیست و اگر طبای
قلیل از او در بعضی امراض علیل بخیر کرده اند اندر مضرت زیر که قلیل کثیر ختیه خواهد شد و بالمال یا بسا فساد خواهد بود خاصه سز
مدام بجهت سلاطین گرام که مورد نوال ملک و دولت است لهذا ابوالفتح خان سپر کریم خان که تمام ایش صرف ساده و جام
باده بود از عمده امر خطیر سلطنت و جهان داری بر نیامد محمی صادق خان غمش او را از سلطنت معزول و در خلوتی بکار خود مشغول
کردن فایده نداشت و علیمردخان که در صفهان بود مخالفت روی نمود و صید مراد خان از اصفهان به سرداری فارس آمد و در
خارج شیراز با علی نقی خان سپر صادق خان مجاریه کرده مغایر و متعصب ابق فرار کرد و سرداران علیمردخان در راه اصفهان گرفتار
شدند علیمردخان توقف در صفهان توانسته بقلمرو علی شکر و کرمانشاهان رفته همی ستر کس بر گرد او اجتماع کردند و بهر
شیراز آمد صادق خان زند در ارک شهر محصور شد جعفر خان سپر صادق خان که برادر امی علیمردخان بود و اکبر خان سپر زکیان
زند بعلمردخان پیوسته و با علی نقی خان بن صادق خان که هر روزه از شهر بیرون آمده محاربتی میکرد و بنازعیت و مدافعت
برخواستند و نه ماه شیراز محاصره یافت و قحط و غل بر تبه علل رسید قلعه کیان بسته آمده و بر روی علیمردخان کشت و کشت
دویم محرم سال که از او و شش شیراز مفتوح شد صادق خان و فرزندان وی در دست علیمردخان بقتل انداختند همچنین ابوالفتح
و دیگر سپرین و کیل مکتوف البصر شدند و علیمردخان استقلال یافت و صید مراد خان عماده خود را که نایب اصفهان کرده بود با
شیراز داده خود با اصفهان بازگشت و جعفر خان زند را بجا کومت کرد و ستان فرستاد و او را بکونه خان افشار طارمی سردار مار زند
وری با غلوی خوانین لاریجانیه عنایت بخیر ما زندران کرد و با شش هزار قشون رکابی و موافقت لاریجانی تا مل آمد و با محاربت
نواب شکران قاجار اقا محمد خان با امیر کوین خان افشار و محمد قلین خان و سفید قلین خان و امیر تاجانی و
شکست امیر کوین خان قتل و در فرخا بن سفید و سپر امیر کوین خان سرور و بر
دست داری قاجار چون از طوایف کوستان نشین ما زندران نارنجانیه را کشتی و امنی شتمل سرجبال و تلال صفهان
سخت و معابر شاق بود و مردم انولایت نیز بدلاوری و ستمی و ثبات قدم و پایداری ثبات العزم بودند و در این و سال با جمعی
رضا قلینی و متابعت حضرت اقا محمد خان نگزیدند و چنانکه گذشت غالباً بکر و خلاف گردیدند نواب شهریار ملک کیر صاحب
علی قلینی برادر خود را بخیر لاریجان و تدبیر و محمد قلینی اندک و با مور فرمود انان متوحش شده با میر کونه خان فاش طارمی
عراق بلخی آمدند و متعهد بعضی خدمات شدند لهذا امیر کونه خان با شش هزار سوار بلاریجان آمده با شاق محمد قلینی این سپاه
و سفید و قشک چنان این دو طایفه عنیند و در حدود آمل با علی قلینی قاجار مصاف آراستند و علی قلینی از عمده مقابل با آن
چش کشیر الطعش بر نیامده و شرح حال مدارای بهمال عرضه کرد و آن گروه باشکوه بر علی قلینی غلبه کرده اندک اندک پیش آمدند و چون
بعضی خید و الا که رسید چشمکین تراز بلیک سیمکین تراز بلیک با جمعی از قاجاریه و دارالمرزیه از بار فروش و حرکت انداختند
باغ شاه آمل تا ختیه و محض و در و طرح جنگ در انداخته بر کنار رود موسوم به رازلوی نصرت ثامی عالی با شتر در آمد و لقی لفت
تو کشتی که بر جسد اندر سحاب یکی شیر و بر پشت آن آفتاب علم در میان دو شیر در دم دوم شیر غضبان بهای علم یکی صورت شیر و

از جان بری و دهم غنی شیر می صفدری در آگاه شیر می توان میزند برون جسته غرغان ز ریخ و بند سپاه امیر کوزنجا که دلیرانه پیش می آمدند از دلیری شهریار قاجار غافل بودند بناگاه بحکم خدیو جلالت کاه جزایر جان ماند زانی بالافاق و در اصف سرود عراق را نوی چپ بر زمین و پای راست از فاش شکسته و دست بردن بال پای آن دوسر را آتش خود آتشنا کرد و دلق لغد مکرار در کوشش تبیان چه گفت که آتش فشان شد بقهر از نفعت برآمد و خوش و برآمد غریب ز مادر و ز تبیان ز غول و ز دیو و در دشت شد بر زید و بنیق زین کشت روشن چو آتش شرق سواران سردار افشار مانند برک چار از اباد ازار بختن گرفتند و مرکب و یکدیگر مرکب شدند تا دیده کشادند که خود را محارست نمایند فاش فاش تیر قاجار تیر بر فلک آتش رسید دست پای الوار کم و آن آراسان نظیر دیده گردم کشت و جعفر قلچیان محمد خان پیک نوری ناخ و فضکیان نوری و کجوری و تنگانی قریب همه سزار کس از دیگر راه در رسیدند کوان رستم و از بدویان سفید در آویختند و خون سرخ آن روسیاهان بر مرغزار سبز میر میخند سواران و لیران توران از صور سرسبیل خبر میداد و مزارق پاده کان با ملی از مضرب سواران زامی حکایت میکرد و بطر طرستانیان در قطع قامت زندیه از برترین بر زمین قاطع تر بود و دوبره دیو پیکران بازندان از ناخ روین برنده تیر می نمود و شهای سپهر فرزند و در چون خلیکهای منفع جاری میشد و سرهای بی تن در میدان سبز میدان چون کویهای ملطخ جنبش بمیکرد و موج خون از اوچ کنبه ستر میر بزرگ در گذشت و ندب سوگواران بنجد به قبه شیخ طبرسی در رسید و لاواران دریا کنار از خون عادی کنار خود را نازل نموده اند از لری کردند و پایداران باز و از زووسر معاند و امان خویش را مشهده سر خاشد عرصه مل از خون ساری فرضه لیسگون شد و صحرای علی آباد از توده اجساد و تاجر کلبا و اشرف از به میمون گردید محض کلام اینکه محمد قلی خانین ایض و اسو که دو مار زبر بار و در توالدین و تحاوش محن محدث من اتمات اللیل و النهار بودند و درین مجال تحریک و تعریک از زادن و ولاد نوایب و احفاد مصائب سقیم عظیم شدند اول بار محمد قلچیان سپید بخون خود سرخ رو کرد و دینا نیا محمد قلچیان سیاه که زنده پلی مست بود و دیو سپید را نیا مردی ای می ستود زنده بدست آمد و بحکم شهریار سیاه و سفید و ملی لغت ماء و عمید و از بفر از عمارت باغشاه بر زد و از آن از ریشپ رود هر از درا کنند محض رود و برود جاش تن را در و گفت و بدر و کرد و عباس خان سپهر امیر کوزنجا خان از به عت و او که دید بالکه جوانی ریشی القه و ضیع الحد و شیر می کوزن سهرین کوزنی غزال چشم بود از اتفاقات قضایا و قدر در آن معرض بر سبیل هدفت بر تقدیر و بر حاکم قضای بر چسب ناشر گردید در کار علاج آن خیم کاری چندانکه مساعی جمیل نظیر آوردند سودی نداشت و بهود نجشود و پلست سبونی که سوراخ دارد و نخت بموم و سر شیم نکرد و دست بالآخره آن نوجوان کیتی را فرو گذاشت و بگذ حضرت قاجار محمد خان قاجار از روش روسای لاریچانیه و الوار که مناری ساختن بفرمود و سرخان سپید را نیز بر سر نهاندا و این سفید نیز در ضمن سیه سپید بل و بهار مضمحل شدند و لاریچان بهر فاند آمد و بیکه دارد و لا و رشا و رجبکی هوش و منکی ضمیمه طرین رکاب و او بر هوشنگ تنگ شدند و سردار افشار بطهران فرار کرد و بودای عراق را در کر بستن بر سوک فرزند از جند رشک رود و و با نمود و حضرت قاجار محمد خان صعب جسم قوی جان بعد رفیع لاریچان بچمن لار حرکت فرمود و امیر کوزنجا خان فاش رطاری پس ازین شکست فاش و مرک فرزند و لبسند و رخد و کسلان لظارم سفلی بطارم اعلی رحلت یافت و در این ایام امیر محمد حسین خان از محمدی فرزند کوی و عبد الله خان ماوندی که در شیراز بودند رسیدند و ملازمت رکاب عالی حضرت شهریار قاجار را بر کردند و نوا اقامت لیتی سنان بدست پست روز و چمن لاریچان و سکار بگذراند و غرم سنج سنان و و امانخان و بسطام فرمودی که حرکت نفق ا کیتی سنانا جانب سنان و دامنای بسطام می شست و کتی بگذراند و کتی سنان قای سراجا عربی حضرت شهریار با تدبیر با سبای قلعه کبر عزم شیخ فلاح نلکه موده و در دهم شهر رجب المرجب می سنان فرموده نخت عزم قلعه داری و محال کردند علی قتلای قوم با دم شیر غضبان و عجب کردند بدستانی عقل و صرد و استند حاجی فاضل سنانی و اعیان آن شهر حضرت آمده بملازمت رکاب معتمد شدند و موکب و الا غرمت و امانخان نموده کلبعلی خان و منانی در رکاب نواب شاهزاده بابا خان جاباا بعقبه بوسی رسیدند و مورد القاب شدند و از آنجا غرمت بسطام کمزیده قادر خان عرب بسطامی که بعد نفوت وکیل برای ملک کبری در دست

سبزوار و نیشابور و استرآباد و دامغان را از خود می‌نیاشت و سه هزار سوار از ترک و جماعتی از عرب و عجم و سیات و کرد بر کرد خود جمع کرده خیال مدافعه داشت چون علیقلی خان قاجار برادر شهباز که مقدمه الحش عساکر نصرت آثار بود قریب بسطام گشت و قادرخان آن وعظمت دید نام کردید و بشفاعت خان مذکور و وساطت فرقان مسطور بحضور آمده شهباز در کردن و قرآن بردست زمین پوشید و نصیرت سابقه و لاحقه و بغض و اغاض تبدیل یافت ولی با کوچ و بنه توقف ساری مامور شد و بسطام به طول و سیور خال جعفر قلین سپهدار برادر حضرت شهباز مقرر گشت و سمنان بجای قلینان مبذول افتاد و جانشین خان که از اعظم خوانین یوغاری باشیده و در نمکه ساکن بود بعد موافقت ترک مخالفه کرد با سترآباد و رفته خوانین و امر او اعظم سلسله علیه قاجاریه و والور بحضور اعلی آورد و وحشت ایشان با طمینان و کافیت با بخت بدل کردید خوانین قلین و برکات طی و افشار پادشاه سوار از فارس مراجعت کرده بمشربین دکان شهباز پیوسته و حسب الامر کوچه ای ایشان توقف باز نذران مامور شدند و فرستاد و سکونت کردند مرثی قلینان برادر حضرت شهباز بحضور افتد سراسر آمده کما کان حکومت استرآباد و موقوف کردید یکبار با مامور آمدن که عمر عتیک مرثی قلینان بیکلان ق متابعیت کردند بنده ایات الله خاناکم شربت چون بدیت الله خان کیلانی ولد حاجی جمال حب و نسب درر حالکی با همت و جلال بود و با وجود سابقه موروثی بعجز و کسل مطاوعت دارای سعیدل مسابقت نمود و مکرر مرتجع گیلان از باز نذران سردار و سپاه پیکران مامور شده بودند بحکم تقدیر گیلان متخیر تمام نیامد بدیت الله خان را در امر حکومت استقلال کامل حاصل در این ایام ثواب مرثی قلینان قاجار با سپاهی از ترک و قاجاریه و امانی دار المرزبدان مرز سرمنیت نمود و چون بحال رود سر که در سرحد گیلان است رسید معلوم شد که بدیت الله خان کیلانی در استحکام معابر و طرق اتمامی تمام مرعی داشته مور و خندق مضبوط بنیاد نهاده بمبارزت مستعد ایستاده مدت چهل و پنج روز دو طرف جنگ قائم بود و ضرب ایم و چون ثبات قدم مرثی قلینان ثابت و واضح آمد و حکمران کیلان دانست که خبر موافقت و مصداقه رای نیست از در استیصال و استمهال در آمده میرزا صادق متخیر با شئی لنگرودی و اقاق محمد صالح لاسچی را که فاضلی کامل بود در موافقت یکدیگر بخیر بست شهباز قاجار اقاق محمد خان جلال نشان فرستاد و اظهار متابعت کرد پیشگی شایان افتاد حضور اعلی داشت و خراج پذیرفت و از آمدن بحضور عذر خواست حضرت شهباز بی قبول نموده با حضار مرثی قلینان و افتخار بدیت الله خان منشور انکاظ ظهور قوم فرمود بدیت الله خان برآسود و مرثی قلینان مراجعت نمود در دوم صفر در شهر ساری آمد و علیقلی خان برادر خاقان قاجار که متخیر طهران از بسطام رفته بود کاری از شربزده و فتح البانی نموده حسب الامر بحکم سفر استرآباد و باز نذران برگشت و در نیم صفر وارد شد که عمر عتیک نواب جلالت نواب شهباز ملک لرو خدیو صابند نیرافا خان بن سلطان سعید شهید محمد حسن خان بن خان ملائک شهباز فتحعلی خان نیکو الملک استرآباد و تغیرت برآباد و اجداد مخفی نماد که عموم سلاطین را از شاه و کد امولی و مولای باطنع منقطع راکس و منشا و مولد و موطن مرابطه نیست خاص خاصه آنان که در اوقات مختلفه و اوقات متفاوت با نحای کوناگون انواع چنانچون در مدینه تمدن گزیده اند و او مردم آن شهر یکدیگر در مقامات متدرجه از مخاصمه و مولای دیده اند خاصه و بویژه که از تقصیر رفای ذلت بغیرت تبدیل یافته باشند چنانکه در کتب اخبار مندرج است که در هنگام غزیت حضرت رسالت بنای می از مدینه بیک که باز نا از صد هزار کس وارد ام القری میشدند حضرت نبوی زکمال حمید سر مبارک بر حوالی چهار شهر برده بشکرانه عطای می حفص جناح منفرمود و میسر بسته زیرا که آنحضرت را از وطن مالوف مسکن ابا و اجداد معنی و پیدا اخراج نموده بود و ندبی منافقت در آن ایام که سنی آن حضرت بعذر شهادت پدر نامور بظلم و تعدی اعدا الملک ثوروثی و وطن مالوف خروج کرده بود و پس از چندین سال هجرت که ضعف بهوت مبتدل گردیده با اعوان و انصار باز نذرانیه و قاجار بسطام راکس و وطن مالوف رجوع میفرمود کمال شکر و حمد از شای بی ممتنا الهی میبود و یتیمی بدگشته و مغلوب و در بیت حسا و مقهور و منکوب و مکراره با سپاهی قرون از نقاد سیاره بدر المومنین استرآباد نهضت کرد و مادم و پاپی که جنود مجنده با صورم منته نه با حرم و نصادم همیکردند و فکینان باز نذرانی شلیک می نمودند آن پاد

حقیقت کاه در کارهای گذشته اندیشه کرده تجید و تجدید انعام حضرت پروردگاری می افزود اعظم و اکابر توابع و لواحق دار المؤمنین استرآباد از هر سوی و هر جانب می آمدند و اظهار چاکری و جانفشاری و بنده کی و خدمتگذاری میکردند فظنم خیرند بکران که فرزند شاه جهان بخونده اند راه همان سرفراز برخواستند پذیره شدن را بار داشتند خدای برکتان بموت استقبال موبک نصرت کوب را پذیره و پذیرا آمدند که از سر سنان انکروه جو هوا نیستانی برنگوه بود و تمام مالی محلات استرآباد از فضل و علما و امار و فقرا از شهر سرون تا خشک که عرصه خیابان را از چهار سو ف بغداد در دام جامع ترسیدند و چون این فرود در پست و خنجم شهر محرم بود و ایام تقربت امام بهما حسین ابن علی علیهما السلام با ذین و ثرین نزد اخت بخت بقایا متداولست در زندورات و خیرات و متوبات و مبرات و تقریض حضرت امام علیه و علی آباء اسلام گوشید و بغداد از رفیع این لوازم بتغریه آباء اجده و امجاد خوش عارم گردید زیرا که بعد از قتل و شهادت هر یک از آن سلاطین و اکابر با زماندگان ایشان با سو و بریشان بودند و از عهده این تعهدات مقرر که کماکان برینا می ماند اکنون که وارث کاه و وصی شاه رسید در این امر تجدیدی سخت بسو کواری خان سعید شهید سلطان محمد حسن خان قاجار و سپس تغریب نواب ابوالفتح حنیف علی خان جهان نوز شاه برادر تمام فرزندان سلطان محمد حسن خان بر سر مرقد پدر نامور شهید سعید اجتماع و از دام کاه کرده بود و سو کواری و ناله و زاری اشغال و در زیند و سخنان شناسب و اشعار متوازن ترکی و دوری می خواندند و خاقان قاجار همی گفت فظنم کاه می تحت را تجر از رعل خون بل و می تاج راز لوت و تراب در بر صر پاکیزگان بزاری بعد از تو کو بکوی دوشیزکان بخواری بعد از تو در بدر بعد از تنخیر ایران علیه بر سران در دست روی چند مغلوب شدی ثقت در کرکان فرسود و سرت در ملک ری برآسود و پس از تو اولادت در بدر شدند و پراکنده آمده با سیری رفتند آخر الامر رحمت ایزدی و عون سمدی پراکنده کان با جمع کرد و از ذلت بعین رسانید و از بند و چاه بخت و کاه کشانید فظنم که تو از مرده را خیر که خرج بلند بما کرد تا ج شمی رجبند چنین است گرداگرد سپهر که کاهش بود کینه و کاه مهر دیگر برادران بر هر یک بزبانی و بیانی نوحه گری برید و خویش کردند و بعد ما بر رعایت حال عت و تقویت سادات نیکو بخت پرداختند قیصع اوزان و اکیال بروج تمام و اکمال فرموده بعضی قلعه جات متخذه را بخرید تا کینه نمود و قلعه محمود را بکرم ضرورت چنانکه بود برقرار گذاشت و قبله و مرقد پدر بزرگوار و برادر و الا مقدار و باقی مخصوصان و منسوبان تعمیری شایسته و تعمیر یافته و در حرم خان دوا لور اسپلر کی استرآباد کرده در ششم اول ربیع از استرآباد خروج و بهمد راه اندازان و عیش غار از شرف و متفنا بما زردران آمد در پست و نیم شهر مذکور با لشکری چون سیلاب جاری و بتجدد قطرات مطرب ابر بهاری از اشرف و فرج آباد و دساری کردید و در ان شهر فرح بنیاد بنای عمارات عالیه از ارک و حمام و مسجد و سونات بناد و چنانچه است با تمام آمدی نزد کمر عزیمت شهر نایب قاجار حضرت آقا محمد خان بیکلان و غلبه بکلاه خان حکمران شرت و رشب چهارشنبه نجم ربیع الثانی نیز اعظم انبرج حوت مایوان حمل خرمید و حضرت خدو قاجا بیمار کی مجلس جشن نوروزی را برین فرود و سر و برادران سرفراز را علی بوس نذر طراز مرتن فرمود خوانین قاجار و امیران دربار را هر یک خور پایه و مایه بخلج و سپر ایه معطر و مخمق نمود و از اقیه ای سیم و در دستهای زر جیب و امان اهل حضور رو که ضرب و نطع نقاد ساخت بعین سپاه مازندران و استرآباد پرداخت و خاطر برادران را بوفاق و اتفاق خوشنودی فرود و خاست خلاف و شامت نفاق را در نظر بر جاساب این باعی محسوس و محسوس گردانید و باعی مانج برادریم که یک پشتم در قبضه روزگار پنج انگشتم چون فرد شوم در نظر ایم چون جمع شوم برده نامی شتم و چون درین سال که بکله از او یکصد و نود و هفت هجری بود هدایت الله خان کیلانی دیگر باره در فرستاد باج و دادن خسران و کسناج مشه که دوازده و بحر تیه خود داری و سرگشی نماده ساخت حضرت شهر ماری با برادران و امرای قار و بزرگان مازندران عزم بیکلان نمود و در منزل رود سر وارد شد و تحقیق پوست که حکمران بیکلان سفاین بسیار در بناد و بحر خرمید و و کوهی جللی در هر یک نشانیده و از جانب کوه و صحرانر عساگر کینه جوگی نماده ساخته از بیلکوه لاهجان سر سر قتل و تل را به بشکلی و لهر سپرده که نادامن دشت متصل بخرنجهارست نموده باشند و همه معابر و محاصره مضبوط دارند و دقیقه از صیانت و رعایت ملک بیکلان

مهل نمیکند و لهذا شهریار قاجار جعفر قلخان و مصطفی قلخان برادران جنگجوی خود را با فوجی از یلچکان کوهسار جلالت از راه بر
 کوهسار فلک آثار را مورد نمود که کوه را چون گاه قطع کرده از قشای سپاه کیلان و سنکر ایشان بدر آیند و دسته چند از مبارزان
 رکاب را مورد فرمود که از مقابل سنکر و سپه و طریق متعارف حرکت نمایند و بران قرار از دو سوی جنبش کردند سپاه سپید
 از فراز جبال گردون بهمال و مضیقهای شک و جنگلهای پر سنک کوه را بریده پس از یکشنبه روز بلایان رسیدند و دوم در
 دامنه و شپور رسیدند و ازین روی نیز سپاه مقابل بمقابل و مقاتله تقدم کردند و افغان زبوره و لشکر در کوه و دشت غر و غفر
 در افکنده کلوله ای پا دکان آتش روی صف می شکست و شمشیر سواران از پشت سر زره می شکافت و رود از خون کشتگان
 رنگین و دشت از جسم بجان سنگین شد فظنم همانکه بر آید یکی با دخت که بشکست شاداب شاخ درخت همی خاک برداشت از رکاب
 بزور برخ و چشم کیلی سپاه برادران کیلان در آمد شکست بسی کشته گشت و بسی بسته دست چون خبر نیت لشکر و شکست شدن
 سپه سنکر بهم خان باذل بدست انداخته رسید شتاب بردرنگ برگزید بجوالی زواری و سفاین رشته بکشتی درآمد و بدربار روان
 کونیند بشر و انات روی کرد و سپاه میان می متفرق شدند و شهریار قاجار و دلبران هزار کیلان و دشت درآمدند و حضرت قاجار
 در عمارات عالیجه حکمران کیلان نزول نمود و زو مال و را که زیاده از مال بود تصرف در آورد با عموم ساکنین و قاطبه قایلین
 انمروز و بوم مراجعت و رحمت سلوک کرده بعضی را نیز که بسیار اولی و دیندار و قمع نمود و در میان سربازان و اعیان
 خان و نیکوکاران علمای و اعیان و فاسد کمری و طبرستان کاه و موری و معنی
 جعفر قلخان با و هیزمک رمضان خان زند در ایام توقف خدیو قاجار و کیلان بمسامع اهل حضور
 رسید که علمای و اعیان فرمان فرمای فارس و عراق سرداری رمضان خان نام کجماست غفور خان طهرانی و اشطام امر طبرستان
 مورد کرده به سپاهی بسیار از الوار بمحال سا و جلد غ رسیده و دست تقدی برد عایا و در از کرده فتح طبرستان و ما زنده
 در اندیشه دارد و بتجیر استقرار و تعهد گرفته خاقان کیلیستان قاجار بخشی برخیا لات خام خان رمضان نام خنده و ر شده امان
 نه خنده است و ندان نمودن رشیر برادر خود جعفر قلخان سپهدار با سپاهی قلیل بران کرده کثیر بر کجاست که صایمان
 مجمع رمضان را بر سفره جلال و نایده قتال میر با فی کند خان سپهدار چون برق غرم مقصد کرد و در محال سا و جلد غ صف
 مقاتله بر کشید رمضان چاره بکثرت و وفور سپاه خود مغرور و بقلبت سپاه قاجار به سرور بود و نمیدانست فظنم
 که شیری نرسد ز یکدشت کور ستاره فراوان شاید چه هور چو اندر هوا باز گستر و پر بلرز در خچال او بگنزد لهذا انبار
 غرور بمقابل و مقاتله پرداخت پیاده کان و سواران الوار و فارسی و میلی و بختیاری خود را تسویه کرده در میان و بسیار قوت
 جناح و ساق و مقدمه مرتب ساخته علمای کشت و اندو کرنا بنوا خند طبلها فرو کوفتند و کوشنها بخولان در آوردند و مهره
 لشکر توار گرفت و ابرای حسام تقاطر اقامت سنانها بجا نکرانی مستعد و افاعی کند و بر در با فی مستبد شدند سپهدار قاجار
 بران بکار خندان شد و آهسته آهسته با سوار الوار محلی طبع میگردد و فظنم تو جنگ دلبران کجا دیده که بانگ سم است شنید
 بدر ددل و چرم غرم ستر اگر بشنود نام جنگال کرک این بجفت و دوست بر افتاد سواران بکبار اب بر میخشد
 و تنغ بر این شدند سر از شها جلا ماند و بازو از کشتها بخاک افتاد و در مرکب در غلطه اند و پیاده و در خون طبعند و سوار الوار
 چون حملات قاجار بدید در فرار بر سپاه خود بقت گرفت تا حوالی عراق باز پس نگرست و عنان فرو نکشید سپاهش همه
 و سنیکه و اسیر و جرح و قتل گشته و سپهدار با اسیر و سرای قتل و غنائم بجنور شهریار قاجار آمد و بعد ازین فتح جعفر قلخان سپید
 بتجیر شهر فروین و دفع مولا و یردی خان مورد کرد و مولا و یردی خان ذوالقدر اسیر سه سخته قضا و قدر آمده بکلم سپهدار و بهت
 و منکوب و لطمه خورد و سره شکنجه و چوب نمودند و بعد از آنکه با او اظهار ملامت خواست اسباب مواصلت راست صیحه سپید
 در جباله کاح خود در آورد و با اشاره خدیو قاجار حکومت فروین را به سپیدی واگذاشته مولا و یردی خان را با عیال و امانه از ندان
 نمود و در زمانیکه موکب فیروزی کوکب شادانه از کیلان و دشت بکوران دشت نزول داشت سپهدار مصمود بحضور حضرت علی

جلد نهم در کمال حال کرافس سردار و کشف

آمد بهوارشات مشفقانه شهریار قاجار مخصوص شد و اردوی سلطانی از کوران دشت بفضای سلطانیه آمده متوقف شدند چون
خان قشقرق دایم و دسری داشت بحکم شهریار قاجار مصطفی خان دو الو ولد حسن خان بکلی سبانه استر با بکه عظم امرای جلالت
شعار بود و قشقرق خان و تدبیر علیخان چشمه حله بجا گردید و علیخان بزمیت شده از مصطفی خان مأذربا بجان کریمت بدت جان
که بچراغ شیر کریم خان و شیراز پس اندر دلیر خسته و زنجان نیز صمیمه ملا و متصرفه شهریار شد و مصطفی خان دو الو در قزوین بحدت
شهریار با تمکین آمد و از سوانج امورات مستحبه در این اوقات سیدمان خان بن محمد خان قاجار قویلو که زادگاه شهریار خسته حال
و تا این سال در شیراز توقف داشت شتخص شده در قزوین بحضور خدیو زمان و زمین در رسید و حضرت شهریار را از دیدن آن
کامکار متبرک بر مرتب افرو با وی بفضیلت بیانات مبدول داشت **در کمال حال کرافس سردار و کشف**
و خانات و کرافس بدست شاهزاده و الانبیا فتحعلی خان حسینقلی خان جهان
طایفه اجمال این تفصیل آنکه کرافس نامی روسی با جمعی از روسیه در اواخر دولت کریمخان بر سپیل تجارت از دریای خزر بسال
بندر انزلی نزول کرد و چندی در رشت میکشت و از آنجا بآمل و ساری و بارفروش آمده سواحل و بنادر و مواضع معابر قریب بحر خزر
بدقت سیر و نظاره میکرد و با شرف و فرج آباد در قه صورت کوه و صحرا و جنگل و دریا و عجایب عمارات و قصور و غراب و خوش
و طیب و درابر صفحه قرطاس مشغول شده حصول بلذت بلاد و معابر و مراصد را قاصد بود و درین سال که شهریار بهمال بکشد از نهضت
کرافس نام روسی که کرکی بود در لباس ستمش و بهانه تجارت و معامله بدار المرز آمده قصد کاری بزرگش در پیش بود با چند فروغندگی
در هر یک اسباب و ادوات رزم و ضرب و اسلحه و یراق طعن و ضرب توده توده و بسته بسته و دسته دسته آمده داشت با
کشتی و ما بحتاج کار زمینی و در کشتی در محاذات کر او دین اشرف قریب بسال لنگر افکند و از نشانزاده آزاد فتحعلی خان جهان پناه
که بر نیابت عوامی در مارندران ایالت داشت استدعای قطعه زمینی گاه و بمران او را کفایت کن کرد که در انجیل عمارتی سازد و جنگ
آغاز نماید و در کام فرصت مکر کاری از پیش برده باشد و همانا که شاید این سئول بنا بر امتحان مقبول افتاد و انظار فیض خاین از
سفیان برآمده سیع و دشمنی را بهانه کرده امتنع نفیسه خود و بهای اخصیه مغر و خسته واقعه نفایه مردم را بقیمت کرانمایه میخریدند تا از
الآت و ادوات همین حصاری متین بر پا کردند و مرغان و وحشی رستاقی دار المرز را باینه زری و در دام نشان می آوردند چون
آوازه عام فریبی انکروه ندید و کوشش و خاصان دربار شاهزاده و انامی بدبر جهان بینی شد با آنکه در سن شباب بود بتامل و تفکر و
مدقق و تدبیر پرداخت باین نظم که اهل خرم گفته اند مشقن کردید عیبتیاری تحت الرما و عصیان و یوشکان ثوبلها غرام فان لم
یضعها عقلا قوم یکون و قود و حبث و دام و شیخی از شرح این واقعه بحضرت اعلی عرض کرده باشا در مقام چاره برآمد لهذا
شاهزاده بخت دان بعنوان صطیبا و و یفرج و ماغ بفرج آباد رفت و از راه فرضه با شرف و کر او دین فرمود که کرافس خان روسی از تجایف
فرنگ امتنع کونا کون و واقعه رخا نکا اهدای حضرت عالی کرد از جانب نواب فتحعلی خان و انالیقان و نیز ماکولات الوان بدو انعام فرست
پس از روزی سه چار بر بزم شکار با جماعتی و انامو عساکری توانا بجا شای زوارق و سفاین ایشان پرداخت کرافس نام آنحضرت را
تکلیف میمانی کرد و او قبول فرمود اما بعضی از اکابر زاده کان قاجار به رانزل او رخصت داد و حاجی محمد آقای عمرانلو که معمری کاروان و
سیار دان بود در گرفتن انقوم فرمایش راند و او کرافس خان و چپ تن از مقر بان او را بدعوت بخواند و بر بساط نشاط شراب با
برانشان چنانکه سر نکرده از ماده مردن کن کرم گردید و دیده بی آرم حاجی محمد آقا عمرانلو با خند و سر قید کرافس فرمان او استر
بان فی الفور ریخته او و همراهم بر گرفته و رنک کشیدند و بخدمت شاهزاده آوردند بعد از تقریرات و تذکرات او را با نامه مودت ختم
و همراهی فرستاده آگاه از آن حکامه روانه خدمت پادشاه و نچاه روس خورشید کلاه نمود و بدانان روشن شد که این شاهزاده نوجوان
فصاحتی فانی و فراستی فطری دارد و عمار قریب بتدبیر و تمشیر عرصه برانرا غیرت کلزار ارم خواهد کرد و زیر کان و بشند که این کار بزرگ
جسارت محض ایما و اشاره عم اکرم اعظم شهریار و شمشیر حضرت قاجار محمد خان است و با یکدیگر همی گفتند بدینک همان برین بری بنه خون
که آموزگارش فریدون نبود و درین سال که بیکه از و یکصد و نود و هفت از جرت بنوی گذار شده بود حضرت شهریار بکمت کرد از بجهت انبیا

و اتحاد فیما بین طایفین قویلو و دالوک سابقا از اصد بود و ند صید محترمه معطره سرکار محلی خان قاجار و والوار که در به کام شرک
 نامزد و ملکه از ده فحشلی خان بن حسیقلی خان بن محلی خان شهید سعید کرده بود با غری تمام و صحرای کلکلام در هودج زرین نشاند
 شهر و امغان ساری نازندان آوردند مدت دو هفته سوره سرور و خرمی و خور بکشت عر زهره آمد و در کنار شتری و سب
 عیش و مناجش مندر اپورش طهران مصمم و منظم فرمودی سر غریبت و کبخت کوکب خضت شهریار مکتبی
 اقا محمد خان به تنجیه و کتبه غفر خان طهرانی و امثال مرید خاصه در علم و دین جان نهند
 بهمدان و محاربه جعفر قلنجان قاجا باوی و کشتن مراد خان و هیز عت سنا الوار مرد صاحب
 پیش صاپ آفرینش چنانکه این جهان گذران را کاهی تنیای سوره و بزم و کاهی تنیه شور و زم است و قتی نوای نای عیش کوش
 ملک رسد و روزی خروش چشم بام فلک بر آید پس از سوره پور باد شاه در ساری غریو کوش و کوه نای چشم کرد و ن طغش
 ساری هلان سپاه سیفهای مخفف را صیقلی کردند و زهرهای شکف را منجلی نمودند اسبان بر آسوده را بزین کشیدند و اعلام
 منطوی را شقه باز کشادند و نضرت سلاطین بجانب طهران در اهتزاز آمده عرصه سباین شمعین مضرب خیام دلیران و
 گردید غریو و یوتین تن شهریار قاجار و خوار و طرشت زلزله افکن و صغیر و نفیر نو میان نوبخانه در بار در پاک و دشت و لوله انداز
 و دیگر باره میا عیان طاغی و طاغیان باغی مثل زلزله باره صبر و شاکستان مخلص شده با سند ابرج و باره و انقفا و پاده و سواره
 کوشیدند و صهبای سرور از مینای غرور نوشیدند با شارت شهریار کشور کمر و ایمای دارای بی نظیر افواج طفر امواج بی خطر حصا
 طهران اقدام و از عاج جشد و غبار و فاد و فاق از عارض مسامحه کات شقایق اتفاق ششد قلعه کیان روزی چند اظهار جبات
 نموده از قلعه طهران بر آمدند و بشیر دلیران قاجار بهریت یافته ناچار قلعه باز گشتند و در این ایام نجسته فرجام علیخان قهار خسته که
 سابقا از نینجان با ذریایان منهرم شده بود متنبه گردیده التی بطل ظلیل لوائی خجایات حضرت شهر یاری و روجنات اقبالش
 یافت در اثای این واقعه معروض شد که از جانب علمای خان زند که مدعی تحت سلطنت و از بقایای سلسله کریمجانی و در زفار
 و عراقش علو منزلت مراد خان نامی تازه سردار بهمدان گردیده که کوی مراد بچوکان انقیاد و در آورد و اگر تواند در جلالت شهر
 قاجار تحلیطی کند رای ملک آراخی سردی چنان اقصا کرد که جمیع مدافعه و منازعه مراد نام اوسیح مدن بعرضه بهمدان فرستند
 تا عیلم و دانند که مرادش در عوالم قوت نفس اقطاب سلسله ارادت دارای با سعادت کتم از مرید بلکه مرتدی مطرود و مردودی است
 لهذا جعفر قلنجان چهار را با سبایی خزار بهمدان روانه و مامور فرمود که کما موت نقات میر جلال مستر
 جعفر قلنجان قاجار و میر محمد خان قاجار و الوید افغند شاه مراد خان زند و مراد خان
 زند بهر تریه مرید علمای و خاوشیکست میا زندید و مقول شدن سنا الوار
 بر حسب حضرت شهریار قاجار اقا محمد خان کامکار جعفر قلنجان سپهدار و میرزا محمد خان و الو و سپاهی جنگجوی نجاب
 بهمدان و محاربه شاه مراد خان زند و مراد خان زند بهر تریه و بجبهش در آمدند و کار به کار کشیدند و جانب مردان کار بگونه
 میدان کارزار رفته آغاز جالش و مبادا کالش پیش گرفته و بتیر و تفنگ مبادرت کردند سواران اترک و قاجار اشتهاد هم
 جولان دادند و مردان فارسی و الوار اظهار ترکتازی و فرو سیت نمودند علیخان قاجار اظهار بسالت کرده با مراد سردار الوار
 تقابل کرد و مستعد تقابل گردید مراد خان سردار مرکب صرصر و قمار بشک مرکب علیخان نزدیک کرده کرزی آهین که در دست
 داشت چنان برفق علیخان کوسید که از صد مین و بوس از حیات خود مایوس گردید و پیمن بود که از فرازین بچو در مین قبت سنا
 الوار بر سر دار حسین در گرفتند و سپهدار قاجار چون شیر خشمگین از صف برون تاخت و بر مراد خان حمله برد و یکت خروشید
 مرد و زم آزمای هم کوروت آمد که در پای مراد خان از فرط عجب و غرور بمقابل آن شیر غیور اقدام کرد و او را نیز و او را نیز
 علیخان قاجار سوارای ناپایدار تصور نموده ملو لفس ندانست سکین پادیده مرد که درنده شیریت وی در برید و بجی
 در پیچه وار و بجنگ که پیشش عچار است خار او شک سپهدار قاجار دست و شمشیر افراز برده چنان برفق مراد خان زند فرو

حضرت آیت الله العظمی در شهر تبریز که در این زمان در شهر تبریز اقامت دارند و در این شهر در این زمان در شهر تبریز اقامت دارند

آورد که برقی خائف بر سال خورده چار زند سپاهیان دیدند که فرق سردار الوار مانند تار شکافته بدو باره شد و رک خون به
 فواره جستن گرفت خود و مغفور و سر و خنجر را با بسینه و پیکر بر شکافت و مراد نام را از فراز زمین بر زمین خا طبد فریاد و و شکر
 با حسنت حسنت و آفرین آفرین کردند و گرای شدند سواران قاجار بر سر الوار نهشتند و بفرج روح سینه شکاف هر یک
 بخاک انداختند میرزا محمد خان نیز از جای برآمد و با صف خاصه خویش بر ایشان حمله برد و شکستی عظیم در آن سپاه و رفا و یکم از کس از
 وجه سپاهیان علیم را دغان و یکصد تن از سران شکر زنده بدست آمدند و بسیاری کشته شدند بقیه الجیش افغان و خیران
 تازان و کرزان در براری و صحاری مشرق شده نیم جانی بدر بردند و اموال و غنایم با محصور کسب و نصیب لشکر منصوران زند
 و استر اباد آمد و در روز شنبه چهاردهم شهر شعبان یکم از یکصد و نود و هفت مرده این فتح و ظفر حضرت شهریار قاجار رسید
 بر لیغ ملیح با حضار سپه دار و میرزا محمد خان قاجار شرف اصد ر یافت و در حوالی طهران سعادت شرفیابی حضور استعلا گردید
 و مجدداً محاصره حصار شهر مذکور اصرار کردند ولی چون مدت محاصره تمام می گردید و کوار بر قلعه کیان و شوار و بواسطه عفو
 هوای با یکمیزی جمعی کثیر و جمعی غفیر با غفور خان والی طهران بر حمت رب غفور میو کشید و در سپاه بضر پناه نیز سرایت کرد و
 قاجار از بهوای عفو نت خیز و ما انکیز طهران شمر شده بترک محاصره حصار فرمان داد و بقضای لکشی علی بولایغ و امعان نزول
 فرمود و چندی در آن مشغول نشین و نخل افکن و عشرت گزین آمد و درینال بسیاری زامالی بی مرض و با وطن طاعت
 رسیدند و از زحمت قحط و غلایم بدین دو بلایجات گردیدند و نود و با نهم غصبت و فی الواقع ظهور این دو مرض عظیم و بلای الیم عظم
 نواب و اشدها و دشت است و الیوم که میستم محرم سال هزار و دو و پست و هفتاد و هجری و خامنه نامر بکار تجریر و ترقیم دایع مذکوره مسطوره می
 پرواز و قریب سالی است که در طهران بلکه تمام ایران و بای عام واقع و شایع است و ما اکنون چندین هزار خلق از سر و بر و نا
 و دانا از اعظم و فاضل و اکابر و اراذل از ملک وجود براه عدم شناسه اند و حکمای خادق هنوز محقق معالجه از این آفت نمانده اند
 نفوس متوحش و از زندگانی خود مایوس لهذا اگر در کارش این امر مقصوری و در گذار شد و قاع گذشته فتوری و روزگار
 معذور دارند که فظم یک نام و زاست ما را تقدیر نام بران هم اعتمادی نیست تا شام ذکر چادر حضرت عیسی
 شهر سائر و تعمیر محکمان با شیار حضرت شهریار که شهرساری مارندران که از بلاد قدیمه و از بنای ساری
 نامی از ملوک باستان بوده و از اقلیم چهارم و منواسب کموکب ششم در عذوبت ماء و لطافت هوا و فوراً جابج و کثرت بستان
 از تمامت بلاد دار المرزمتا زاست چون یوتات و دکاکین و عمارات ان بلده غالباً چنین است و این ایام که حضرت سهرابری در
 بیلاق چشمه علی متوقف بود و با صراق اش حاده محروق گردید بسین این ساخته آنکه در شب سه شنبه دوازدهم سهر شوال که هزار و
 نود و هشت در سرائی آتشی فروخته آمد و صاحب خانه چون بخت خود خفته بود و بوب رباح شنیده بر آن آتش دامن زد و خانه ان سجاره
 چون کوره حد و آتش که آذر خرداد بر افروخته گردید و از آن بجانهایی دیگر سرایت گرفت خفگان ستر غفلت حکم تقدیر از آغاز
 این ساخته را ندانستند و انجام اطفای این نار مشتعل نشوایند و بی نیازی و زیدن گرفت و آتش جلال و شعله شعله کشیدن آفر
 کشتی شب جشن سدهت یا هر خانه آتش که است شعله آتش سرکش بفلک اثر موت و دود و دخان روی کواکب خشان آمد و فظم
 چو باغی شدن شهر رنوسمن عقیقین در خشان و سیمین چمن بر زرش زرباد سوسن فشان و درابری از مشک بر سر نشان
 جو جوشنده دریا می آرنند و سوسن بخارش همه رنده آنبوسن تو کشتی زمین در کند از داهی و هوا زرد و طللس طر از داهی
 بر آمدن ساری بخرچ بفسش در فشنده هر سوزان درش با ساسا ج عظیم که سجده گاه انده علم بود و دیگر باره از شعله آتش
 آتش خانه زد و دشت کشت و بسیار کار و انشعاری و تیم که مخزن در قیوم و یک خطه آتش که بهرام آمدن ساری شکار نمونه شجر طور گردید اگر
 این زار و آن از نور بر خروسی مرغ آتشبار و هر یکانی نعامه شکار می نمود و جوانان چون نهالان در آتش می افروخته میشدند و بر
 سال خور و مانند چار کهن سربا سوخته می آمدند و در سالی پنا و با صحایف شریف مجری بود که دودش بوی عود داد و
 کرمهای محکم اسس کانونی مشتعل که اخگرش مرم بودی شکار مایمن و نترن کلنار بار داشت و اغصان بارنج و ترنج مرجان و باقو

نرمید و شاخسار سپید و ارغوان کوند و سرخ سپید طرخون نمونه آمد از احتراق ثیاب کوناگون دختان زنگار رنگ بر هوا بر میشد و شعله
جواله مانند اشق بر برق رفتار هر دم در مکانی جولان میکرد و او در ای کاله هر لحظه در فضا فی آتش افشانی میکرد و کواغب ناریست
که بالایشان رنگ نهال بستان بود و در نهالی بسوخته و شمعهای کافوری بایزشان شمع مزار گردید و دلبزان سیمین سر سیمین
ساعت در لف و نجار دختان و شرار قطران پیکر و قیر منظر شدند الحیصل در انب در محله موسوم بدرب خانه قرب بعمارت شاه
و در وازه هزار جریب ازیران زنده دل و جوانان و لفریب همشاد و دوتن معروف در آتش سرکش سوخته خاکستر شدند و باد صحر
نهاد خاکستر مکره و محروق را نیز باد داد و الله اعلم بقضائنا و الله اعلم بالآخر چون این خبر ملالت اثر بمسامع شهر بار فروید
رسید انحضرت را بر سوخته کان دل سوخت و آتش و بر فضایی روزگار بر فروخت و مجدداً بنعمه عمارات شهر حکم فرمود و دیگر باره
شهر ساری بامر حضرت شهر یاری صورت آبادانی یافت و از اول بامعمور تر گردید و نوروز عید سعید را حضرت سلطانی آردان شهر ساری
و حشمت بگزید و ذکر عزیمت علمدار دختان شهر باریان با سیرتای و قمار زندان و رفتن محمد خا
خان بختیاری با سیرتای و مخصوص شدن حضرت اقا محمد خان قاجار علمدار دختان و نیکو
بد و حال سیاه و کیل و در نسب ریچ صاف خان برادری بود در این ایام استقلال تمام یافته و او را در ملک و بعضی در عراق و قاف
مساهم و منازعی نمایند و از اخبار جلال و شہامت دارای قاجار مشوش و مضطرب بود و بعد از شکست سپاه خویش از دود
و نزدیک و ترک و تاجیک و اگر دواوار چهل هزار کس جمع کرده با سبب شکست و حشمت روسی بطهران و مارندران آورده و حشمت
پسر شد و شیخ و یس خان را با دوازده هزار سوار جبار بمنقلای شکست قیامت حشر روانه نموده خود از دینال ای می مدشخ و یس خان
بطهران آمده با ستمالت قلوب و جوه اعیان و بزرگان مارندران اشغال و زید محمد علیخان حاکم خوار و در این بوسین مل گردید و
بخدمت و پیوسته ای دماند و فیر و کوه و لاریان و نوریز از خدمت شهر بار قاجار لرب و بمواقت سوار الوار غلب شدند و شیخ
او یس خان بمطاهرت و معاضدت این از طهران حرکت و بچرخ لار آمده اظهار احتشام کرده چهره علیخان زنده را با دونه را کس از لار
بلاریان فرستاده بعد از وصول طرفین در محل موسوم بامیری کار کارزار کشید و جمعی از جانبین بقتل در رسیدند چراغ عمر صرا
علیخان بصیرت شمشیر از روشنائی فروشت و بسیار غنی از نهر امان او بقتل آمد و دو نفر سر کرده و پنجاه نفر سپاه زندگرفتار شدند
شیخ و یس خان مغرور نادان بعد از اطلاع افسرده خاطر از چمن لاریان و دماند پانزده روز در خوف و رجاء و بیم و امید متوقف گردید
و شرح کار رسید و الا مقدر خود عرصه کرد علمدار دختان سپاه پیشمار بطهران وارد گردید و از طرف سرداران بازندران
ما مور کرد و حشمت پانزده هزار سوار با سپر خود شیخ و یس خان از راه فیر و کوه و ازان پس عیمر دختان بنی عم خود را با محمد رضا خان حاکم
نور از راه نور و کجور ما مور و امیر خان بن شجاع الدین خان زنده را با محمد علیخان خواری از سمت دامغان بازندران کماشت و بسیار
از مواهقت حضرت شهر بار قاجار خامه و اردو زبانی و رعنا آثار و درونی گزیدند و بعضی علانیه از دود لخواهی جناب قاجار دختان سرزده و کشتند
و بجان زندی میوشد زمانه را همگام فتنه آغازی و سپهر ایام حیدر داری رسید و آن شهر بار بختیاری و دیکر در راه نهادند چون
ویران بزرگان مارندران و طبرستان و رستم و دیگران عمتادی و اطمینانی نبود در کار خود متفکر گردید و رعایت حرم و حسیاط فرمود
که گفته اند ملک آتش اگر اندک است خورد نباید گرفت و دشمن اگر تشنه است خوار نباید شمرده علی هذا جعفر قلیخان سپهدار خوار
بافیلی از سپاه بازندران و قاجار بجانب رستم یعنی نور و کجور بمقابل شیخ و یس خان فرستاد و محمد قلیخان همین برادر خود را
نیز با وی همراه کرد و علی قلیخان قاجار دیکر برادر خود را با محمود خان و علی نقیخان و لطیف علی بیگ داودی سواد کوبی میان دوا
سواد کوه روانه فرمود و سرداران مذکوره با غزای و اغوای محمد یحیی و ولد محمد خان سواد کوبی حاکم سابق مارندران که بدرب
در دست برادر شهر بار قاجار ابو الفتح حنیف خان بقتل آمده بود بدولت زندی میل کردند و معلوم شد که برادران نیز در
بطرف غالب رغب گشته اند شهر بار قاجار خود را در میان چهار موجه بحر شالیف مصلحتی وقت مذمت و سکونت در
استرآباد را بهتر و انسب شمرد زیرا که شهر استرآباد بجهانت از ساری براتب اشرف بود بنابراین روز دهم شهر شوال غریب استرآباد

جلد نهم ذکر هجرت میرزا ابوالحسن کزلباشی در وصف

کرد و عیال و شاهزاده پهل نواب فتحعلی خان برادرزاده و نایب السلطنه خود را حشر روانه استرآباد فرمود و پس از روزی چند برادران را اخبار و احضار کرده با استرآباد توجه فرمود و چون سرداران اطراف از حرکت شهریار قاجار مطلع شدند در کمال اطمینان چون سیلهای جاری روی بسیاری نهادند انواع اضرار و اقسام آزار بر عیال و بر ایامی ساری رسانیدند و بهبه غارت پرداختند شیخ و پس خان بن علیم را در خان نند در بازندگان توفیق کرده محمد ظاهر خان بختیاری را با ده هزار کس با استرآباد کاشت و آن سپاه صحرای وسیع فضای گراودین آمدند و نواب آقا محمد خان مرتضی قلیانی برادران خود را بمدفعه محمد ظاهر خان مامور فرمود چون ایشان نیز بطن با شهریار قاجار دل خوش نبوده و طالب حکومت استرآباد و بازندگان میبودند با محمد ظاهر خان در باطن و ظاهر مخالفت کردند و بنزد شیخ و پس خان سپهر علیمراد خان فرستاد و دولت آقا محمد خان را چون عواقب امر محمد حسن خان در استرآباد و قریب تمام و بحکم دانستند و آقا محمد خان را قاجار با استرآباد مانده بجمار داری برداخت که و من تیوکل علی الله فهو حسبه ذکر مخصوص استرآبادی و شکست پیا و قتل محمد ظاهر خان و فرستادن شیخ و پس خان از شیراز به بطن محمد ظاهر خان بطنی نظر استرآباد در آمده و حضرت شهریار قاجار را با ضرورت بختن برداخت هر روزه جماعتی از شهر بدرآمده با سپاه زندیه و الواء کزوفری می نمودند تا کار بجائی رسید که شهابیاده کان سپاه زندیه بفرار رفته که بر شهر استرآباد مشرف است برآمده از سنگ و چوب شکری بشد و جمعی تفنگچیان در آن سنگ و برج رفته نشسته و تیر و کلوله تفنگ ایشان بر آتلی شهر عرصه شک نمود و با مر حضرت شهریار باند پیر جماعتی از استرآبادیان که در کوه کردی ملنگ و در دریا بری نهنک بودند با شمشیر از کوه بفرار برآمده بر سر تفنگچیان آن سنگ و برج حمله برده تفنگچیان را هلاک و برج را یکسان با خاک کردند و محمد ظاهر خان پائی در دامن ادب کشیده ترک تدخیر نمود و دانست که باین شهر را از نموده فرسوده و انانی توانا بخیله و تدبیر بخوابد فظنم سوار جهان دیده دستان سام بیازی سراندر نیار و بدم شتر کمانان بیوت صابین خانی کرکافی که در میان ترک و کرکان سکنی داشتند با بشارت لازم البشاره شهریار قاجار مکرما و سلحا با استرآباد در آمده بخدمت گذاری گمر بپشت و هر روزه از دروازه بخارج شهر آمده با سواران بختیاری بمقابلت مقابلت میگزیدند و مضرب شمشیر و پرویز تیر میگرد و مغفرت میخواستند و میدیدند و صبح با سپاه الوار می سرودند که یکا خویش بدان آژدها و درآمده اید و شمار را را بی ازین کرداب بلا محال است همانا واقعه و کیل و محاصره استرآباد و فرار از پیش دلیران قاجار از لوح خاطر محو گردیده الوار بختیاری مفت لنک و چهار لنک را پای جلالت در غیر حله لنک و تیر مراد علیم را بر خاک و خاک خواهد آمد بنمایند استخوان شمار ازین و رطبه بفرق و فارس رساندن نیار و ملوک لغیر بمانند دران پور و دستان سام ره آورد و زن ره بر آورد نام گذشت آنکه دیدیدایم پیش رقا قاجار قاجار شده شد پریش کر از پشت آن شده بود کدو کی بدارش نیست با شکی همین پورا و وارث گاه اوست سر شهریاران بدرگاه اوست بپنازیم بر قوم اهدا سمند نما نمیک زند و چشم زند و از سواخ عجمه در این ایام محاصره مادر شهریار قاجار و محمد یقلی خان برادر که منتران شهریار در استرآباد وفات یافتند و محضرا فرصت بغیرت آنها نبود و بحکم تقدیر در این قضایا مصارت می نمود و از شب تا صبح بغیرت نفس بجایست شهر و برج و باره میرد و از اعادی خارجه و در حمله مشکوش بود و لحظه از رحمت نمی آمو که اذ ابلت نکت چون چندی برین کار برآمد و دیگر بار اشرار شهریار قاجار از حنیض و بال با وج کمال رسید و اقبال علیم را در خان با دبار بتبدیل یافت و با بشاره شهریار قاجار حرمه سلطان انزلی که از مردان شجاع صدف پیشه صافی اندیشه بود و بگرفتن هر و حفظ آن راه پراثر مانور شد و بتین این اشارت و تحقیق این عیار آن است که در ایام سلطنت شاه عباس صفوی که در انظام امر بازندگان و استرآباد ایتام تمام داشت بملاحظه باخته و تاراج طوائف ترکمانیه مقرر فرمود که از خوالی کوه متصل با شرف لیسلا دنا سهل و لب دریای خزر که طول چهار فرسنگ است غنای عقی خضر نمودند که سواران از آن نتواند گذشت و دو طرف آن درختان قوی فرو گرفته و عبور از آن در کمال اشکال بلکه محال است و راه عبور از آن با استرآباد و منحصرا بجهان است و هر گاه کسی در آن مجبر بشوند و مانع شود را می دیگر از استرآباد بمانند دران و از بازندگان بمانند خواهد بود چون هر بعضی شکاف و خضر و خندق است و این هر دو حوالی فریه کلبا و واقع است بجز کلبا و موسوم و مشهور گردیده و درین ایام که شیخ و پس

در ساری و مخیظان هر خان در ظاهر استر اباد بود از آن معبر آذوقه بار دوی زندیه می رسانیدند و الوار در حفظ آن هر مسامحی کردند و بفواید آن پی نبردند لکن حکم جنابا قاجار محمد خان حمزه سلطان از نانی استر ابادی با تفکیکیان از آن بر سران جبر و جبراک گرفته راه عبور بر میزد وین سبب و کرده و وصول آذوقه از اشرف و ساری بار دوی سردار بختیاری مقطوع و ممنوع شد و قحط و غلظت بال گرفت و تشنگی و جوع در نهاد اکثره شعله کشید و راه مد و آذوقه بر سپاه زندیه انسداد یافت و ازین بید پر که باقتضای تقدیر باعث اختلاف حال سپاه بر سر حال بود کار شهر بار قاجار قوت تمام گرفت و ضعف در حال سپاه الوار قوی گردید که عقل را می بیند از لشکر جبارانفع داشتند و حکما گفته اند قطع کن هر که را مال است و عقلش نیست روزی آن مال بالتی بدش و اگر را عقلش مالش نیست روزی آن عیال بالتی بدش پس از روزی چند که زندیه از کثرت جوع بستوه آمدند و مراکب ایشان بار عناقب نکسیخی و بزرگنجی شهر بار دانای مذهب و پادشاه دارای مؤدب سپاه شهر را بخروج و قتل و غارت جنود الوار و استنظر و قوی دل کرده از شهر بدر آمدند فطم کرده و وصف از دو سو کشت رست غوکوس و نای بزدی بخوابت بکشتند بر هم دو لشکر سترک و چون دست شمشیر چار غنده کرک شده گرد چون صرخ و بر خشت و تل ستاره شده برج ان جان دل شده پاره بر شیر مردان زره زخون بسته بر نره ایشان که از تو اثر حملات میان قاجار و میوت و استر ابادی و کتول سپاه محمد ظاه خان از یکدیگر پاشیده و بر هم شکسته شدند و از یکدیگر گسسته آمدند بعضی از طوایف هفت لنگ و چار لنگ لنگان لنگان خود را بجوای شهر رسانیده بمانا درآمدند و بسیاری از اطراف پریشان و متفرق راه کم گشته بر سابق و جنگل استر اباد در آمده و گرفتار شدند و گروهی از آنها شتابا راه خیابان فرستاد و بعد از گذشتن از جوی و جرد و جرجکلبا و اسیر تفکیکیان حمزه سلطان گردیدند محمد ظاه خان بختیاری گستره از بیم شمشیر خونخوار راه کرکان گرفته اسیر ترکمان شد و او را بحضور حضرت شهریار ظفر شکار آوردند چون در شیراز بازمعلیم ادخان شکار و و نفر خاله زاده شهریار قاجار را بخون غشته نمود و مقرر شد که ترکمانان دشت و قاجاریه شهر شمشیر کشیده او را بر نر زره پاره کرده و بعضی سرداران را که اسیر آمده بودند زحمت داده بجانب امیرایشان فرستاده مع القصد ده هزار کس از آن سپاه در آن زمینگاه عرضه شمشیر و هدف تیر و کفر قرار گرفته ترکمانیه شدند و چند خود را بنساری رسانیده شرح حال شیخ و ایس خان پسر علیم ادخان باز گفتند ناله و غریز و بیستگان و ابستان مهنولین برآمد و اختلال و نهر هر در سپاه فارسی و الوار در افتاد و افتاد اینحال شهریار نیکو خصال عزیمت باز نذران کرد و در غره محرم الحرام از استر اباد با عذبی تمام بدر آمده بر سر مه علیخان زندیقچی بابی علیم ادخان و حاجی رضا خان فزانی که با همفکر کس و در کرا و دین اشرف بودند و در آنجا میکامیکه خبر این عزیمت شنیده و فرار بر قرار بر گزیده بودند سواران صف شکن و دلیران اسب افکن بر ایشان حمله کردند جمیع امکشان را سیر کردن در آورده گروهی بگریختند و با اشک جاری در ساری شیخ و ایس خان من طویس در پیو کشند خبر این دو شکست بزرگ و رسیدن خاقان ترک بر اثر این جنبه و لوله در دلها و در افکنند شیخ و ایس خان و احوال و اغروق و انقال با بر زمین ریخته و در پیچم محرم یا پنجاه سوار از ساری بجانب طهران گریختند چون اهلای مار نذران از سوسلوک انضایفه بجان آمده دل جبین داشتند در هر مرحله و منزل خجیه و عندی بضرر کماله نقلتند بسیار می از ایشان بقتل آوردند تا کار بجائی رسید که او را در دین میشته فرامیکردند و بجای میشتی گرفتار میشدند و چنان می میداشتند که اهلای دار المرزا ایشان را گرفته از عبور پیشه مانع شده اند و مجزولاً به میکردند و لباس ایشان از خار در دیده و بدن آنها خلیه گردید نواب هایاب خدیو بهلال کاب در درویشتم محرم وارد شد و بتدرک و تنبیه باقی عواقب و قلع و قمع آمل شفاق پرداخت و چون بمقامت روسای باز نذران بعلم ادخان چوسه بودند و از خاقان ظفر نشان خاطر کبسته درین ایام متوجش و متبش و نفاق مصمم و ثابت اللمرای و راسخ اعظم استاد با سمالت ایشان علچجاب ملا محمد ساروی ملا باشی صاحب تارخ محمدی روانه سواد کو شد و چون محمدیان سواد کو بهی در نزد علیم ادخان بود و طعنی یک داووی سواد کو بهی در آمدن بحضرت خاقان قاجار و دل مانده و در محل موبوم شیر دره سفاق ساخته در آن تراق داشتند و چند با مولانا می مذکور و رواج حضور کرده بعضی معاذیر نموده و اینستند و خدو بملک آرماسا میوه و مار گذارید و مظهر شحات جدیده عده بود که الصبر شجاع الفرج ذکر آمدن من خلیف نرند

بما زندگان و هیئت یافتن از جعفر قلی خان غلام ترکمانی سواد کوه را و اخلاص حال علم او
خان زند که علم او خان زند چون ارشکست محمد ظاهر خان و مقتول شدن او و اتمام چندین هزار کس از الوار و فرار مهر علی خان
و حاجی رضا خان و نهضت شیخ و یس خان و فرزند خود دستگیر کرد و در پای غضنش بخش در آمده جمیع امور دعوت بکر کرده بار
و یکم کروبی از عساکر خود را بر داری رستم خان زند که مردی دلیر بود و روانه نازندان نمود مامورین کاب سردار ازیم سنان را
قاجار غالباً در عرض راه فرار کرده باز گشته و با و طان خود رفتند و دیگران با چارمطاعت سردار الوار بسواد کوه آمدند جعفر قلی
برادر و سپهسالار خود را مامور با کروبی دلیران باسل بر زم رستم خان روانه فرمود رستم خان از سرخه رباط در کمال احتیاط و زیر
رسیده از شیر سیاه مار نذران که بسواد کوه سپید در خون سرخ آغشته بود خبر داده ناچار بمقابل و مقاتله او مدعی شی لر نذران
رخمی سندروس بناد مبارزت و مقاومت بمکاح و حجت گردازد و طرف دلیران تل پای میلان نهاده دست بمعمر که آرائی
کشاد و رستم خان اگر چه پس دلیر بود ولی با حملهای سپهسالار رستم که در قاجار بر شافت زیرا که جعفر قلیان در سپهسالاری و جنگا فریاد
عصر و اسفندیار و بر بود چون جمعی از سپاه الوار بقتل در آمدند سردار قاجار حمل بر رستم خان برده نیزه بر کمر گاه وی کشا کرد و رستم
خان از آن رمح راجح شکار خود را در دیده روی بگریز نهاد چون پرنزال از سهم سهام سپهسالار حسام نهضت رفت بدلت نه جان
مکتبی با ختن که حاجا سپهسالار با ختن شتقی نام شاه کوهی استر آبادی که مردی مبارز و سرگرد و قنچیان شاه کوه بود در نیو قعه بکلوله تفنگی که
قله شاه کوه بود و فکند بقتل رسید چون عظمای سواد کوه به رستم و علم او خان بودند تا بخت و ناز و اب و غنایم و کاه و خیل ایشان
رفت ترکم دشت که درین شیوه بی نظیرند بغارت سرای و احشام و دواب و اغنام انطاغیه پرداختند قریب صد هزار دینار و
و کوسفند تباراج رفت چون این خبر بعلم او خان رسید دل در برش بطعیدن آمد زیرا که در انجام محرم و آغاز صفر خان قاجار را در ویر
فتح در فتح و ظفر و ظفر متوالی و متواتر و او را نهضت و نهضت و شکست و شکست هم میر سیدامارتا قبال در خان جلیل شان
قاجار محقق گردید و عدامت و بار در دولت خان الوار میرمن که چند آنکه اراده کرده که سپاهی و سرداری مجددی بمیان نذران
مامور کند احدی قبول ننمود و صریح پاسخ دادند که در کام ننگ رفتن و بکنایه ملینک ختن از دخول بجنجل مار نذران اسهل است
بیشتر جگر خود در دیدن و سر خویش بریدن از مقابل قاجاریه و محاربه ترانکه و مبادرة دار المرزیه جمل و دواب چندین هزار لشکر الوار
با ستراباد و دار المرزیه و کلمی از هزاران کوردید و حضور خود مار آگشتن بهتر از فرستادن باین ولایت است چون علم او نامراد جواب
باین صراحت شنید چند نفر از سران نذیه که در رکاب پسرش شیخ و یس خان بسیاری بودند و او را بفرار و مراجعت بطهران بصدق نمود
بقتل اندر آورد و نهیمتینان مار نذران را با و طان خود رخصت داد و نامتمسک به از ایشان دل شکسته و متوحش نگردد و در این ایام
که سران لشکر با وی سخنان درشت گفتند و از سفر مار نذران با گردن دوی از آن گروه بر مید و بشتر حیک صاحب تاریخ زندیه نیز از صف
نامی نگاشته سران طوایف از وی هراسان و خائف و رخصت می رواند صفهان و پارس شدند و باقر خان خراسانی صفهان
که از جانب علم او خان در صفهان نهضت در بر روی نهیمتینان رست زیرا که تمام کار علم او خان کردند و در
او در خراسانی صفهان و غریب پادشاهی پناه کامکار افغان محمد خان بختیگر عارف علم او خان
پس ازین صدمات و لطایف بغایت مرده دل و افسرده طبع آمد غم رجعت بعراق و فارس کرد و بواسطه کثرت شراب و خم و خمر
خون نید و عمر مزاج و طبیعت وی مخرف گردید و مرض استسقای محمی بروی عارض شد و درین فرقهات تا آنکه علی الحمله در بخت
جعفر خان زند برادر امی وی و فرزند صلیبی صادق خان برادر کریم خان که حکومت در بختان و خمسه داشت لوایم خود سری و سردری بر
افراشت داعیه خود آشکار کرد و با استعدادی کامل از جانب همگان روی بختیگر صفهان آورد کار کرد از آن علم او خان و او را با سپاه
چینه دار میوشیدند و در اخای مرض ملکش میکوشیدند و در بخت رویش نهاده بعراق میروند و بروی روز میروند تا در منزل
مورچه خورت در بخت روان شاه جیش از لباس سخت روان عری در می گردید بدلت و می چند بشرد و ناچیر شد بخت جهان
گفت کاو نیر شد و وفات علم او خان زند در او شهر ربیع الاولی سنه یک هزار و صد و نود و شصت اتفاق افتاد مدت ملکش دو سال

بوده و مدت صادق خان سه سال بطول انجامید و جعفر خان زند باصفهان رفته جلوس کرد و عظیم ابرون شد نشست جعفر خان
 و او شیخ و بیس سپهر عظیم او خان بایست آورده کور کرد و مرضی قلینان و رضا قلینان برادران خاقان قاجار که از آنحضرت بایوس فرزند
 مانوس شده بودند بعد از امید نوبت کردیدند و مرضی قلینان بفرودین و کیلان و طالش رفته از آنجا بیاد کوبه و قبه دروس روی کرد
 و عقده از کارشش کشاد آخر الامور آن بلاد و در رضا قلینان نیز چنانکه سابقا اشارتی رفت در نصر خان افشمنی را از دست داد و
 دولت سلطان کنیستان و الاجاه حضرت خان و شان قاقم محمد خان قوام و نظام و قوت و دوام گرفت و انبیه مجامع و معادیت
 اخوان و افارب و ایل و ائوس حاصلی نشود و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء نعم ما قال نظم خدا گشتی آنجا که خواهد بود اگر خدا
 جابر برین رود و در کمر قصیم میرا حضرت و ایلای کشور کشای پادشاه کیتی بنیاه افامحمد خان
 قاجار بن سلطان مغفور محمد حسن خان بن فتحعلی خان قوینلو بختخیز طهران و مناعه عیبه جعفر خان
 زند سردار جعفر خان و شکست یافتن بیکر دایم چون جعفر خان زند بر سر هند حکومت عراق و فارس برآمد
 بخت خان زند را بر داری طهران و مارندران مامور نمود چون در سنگام محاصره شهر طهران این اخبار بمبا مع خدیو قاجار رسید
 مجنون خان باز گریه کردی عاقل بود با تمام کار محاصره طهران گذاشته و خود بانوچی از دلاوران جلالتش بر جناح استعجال آنجا
 زند را استقبال کرده در قمر مقابل افتاد و سردار زند در شهر قسم محصور و منهرم شد و شهر قمر تصرف درآمد و بخت خان زند باصفهان
 فرار کرد و بعد از تسخیر قمر و تدبیر سردار الوار موکب نصرت کوکب پادشاهی و ربایت ظفر آیت شهر باری و در پانزدهم شهر ربیع الثانیه ارقم
 غریمت کاشان فرمود که سردار دیگر جعفر خان زند عرب محمد خان که با عانت و تقویت بخت خان مامور بود و بکاشان رسیده
 هزیمت بخت خان از راه نظربجانب عراق کاهی حاصل کرده در کار خود متروک بود که فوجی از پیش آران سپاه جبار پادشاه قاجار
 بر سر عرب محمد خان ترکتاری گردید جمعی سپاه او را بقتل آوردند و بسیار را اسیر نمودند و او نیز گریزان بجانب جعفر خان رفته خان زند
 متزلزل و متزلزل کرد و عقدای دولته و جعفر خان زند در اصفهان اجتماع کردند مجلس محاوره و مشاوره فرمودند آخر الامور را
 مقرر شد که احمد خان سپهرا دغان افغان که پدرش از حمله سپاه قاجار از ارومیه بگریختن فرار کرده بود و سردار نمایند که مکانات
 پدر خود را از سپهر سلطان مغفور محمد حسن خان قاجار سجد شهادت در خواهد و تقی خان زند را که در سنگام وفات وکیل و مزاجه خاقان
 معیدل بدر المیزور در مرزری سردار بود و شهر با قاجار او را اسیر کرده پیشی خوب کرده بود و چوبنده بود با فرزند آرد دغان افغان رفت
 و حلیف کردند آنچکمال مرتبه اہت و عظمت و شوکت و شمت بود از سوره و پیاده و خمیہ و خرگاه و بارگیر و سلاح و نفوذ و متاع و دست
 و خلع و سواران الوار منسی و کوهکلیوہ و فارسی و عراقی و بختیاری بادی تدارک و تنہہ کردند و او را بجا رتبه خاقان اعظم و سلطان
 معظم حضرت آقا محمد خان قاجار کیسل نمودند که او سدرہ سبل خائز فکن و مانع آن صفدران صف شکن کرد و سپاهیان دیگر و
 فوج و کتیبہ بستہ تدبیر و فوراید و پیوند و راه چش کرد و در طیش خود نامعدود خاقان قاجار را از کاشان سباق بر نهند
 و کفر و کفر مجاہدین نصرت پادشاه سلطان قاجار و شهر تار کامکار حضرت افامحمد خان با
 خان ولد آنرا از آنجا سردار جعفر خان و تقی خان زند و هزیمت سببا الوار تبار احمد خان سپهرا
 خان افغان که سابقا بر شی از شرح کاش مرقوم شده با تقی خان زند و چندین هزار پیاده و سوار روانه کاشان شدند و حضرت شهر
 قاجار آقا محمد خان با آنکه مقدمه الحش سپاه او عرب محمد خان را کاشان منہزم کرده بودند از غایت خرم و رعایت قواعد رزم ارقم
 بکاشان تباری و استکی ہمیرت زیرا که دانسته بود که التانی من الرحمن والعجلمن الشیطان و در منزل معروف بسین شش فر
 کاشان با شطاد و زود خود سردار افغان و زند توقف فرمود چون سپاه مذکور تقدم نمودند و پیرو کردند که در وقت کوچ اردو و غرض
 که چش کرد و در طیش بی نظام و انظام عبور و مرور میرد از تفرصتی کرده بر سر ایشان تازیم همانا ندانستند که این داری کشور
 باتدیر که سالها بگرمی و سردی متوز و دی روزگار بچرب و عمر با شیرینی و قلنجی شہدومی دوران مہذب کشتہ اندیش شش بر این
 سبقت دارد و آنچه در خاطر معارض و معاد آباد و در اینہ ضمیرش بر تو پذیر است لهذا شہر بار عصر از سنن قصد نزل نصر آباد کرده

باظمی قومی قبیله می متین عظیم مرحدیها کردید و احمد خان فغان از روز راکاه فرصت شمرده بسیا همراه خود هضت کزیده متوجه نصر آباد شده فانون لشکر کشی و سپهدری را دوسه فرسنگ با یلغار امر کرده که در سر کوچ خود را بمقابله لشکر سرخاخر واری قاجار و خدیو کامکارا قاجار احمد خان آورد و کاری از پیش برد این تدبیر خام با یختگی و نوافی فستی را کب و مرکب سردا افغان شده و قی رسیدند که عساکر سلطان قاجار را در کمال نظام و بدندهر اول و فزول چون لشکر جنگی برار بسته و جوانا و برانغار چون سکرتمو بر سپر بسته قلب و جانی چن بستواری البرز محکم کرده و مقدره و ساقه چون دماوند و الوند است حکام و لهذا ما چار و حوالی نصر آباد بسیا هضت قرین خدیو قاجار بنیاد مقابله نهاد و بسیا خود را دسته دسته و فوج فوج و قبیله قبیله ترتیب داد و منظر طوفان بلا بایستاد و ارای ملک آرای کامکار و شهریار سپه کش قاجار جعفر قلیخان سپهدر را در میمنه میمون و علی قلیخان دیگر برادر خود را در میسر همایون گذارسته امرای دوالو و قونیلو و افشار و قراکوزلو و پات و خلیج و دارالمزب را با بقانونی که مهلت وقت میدادست جایی محل و صف بصف کبشیان مخصوص و در هر مقامی مخصوص کرد و نوبتیان حج نوبت نو از نوبت خروش هنگام سرود و سر ووش در رسیدنای رزمی ناله برداشت و کوسن یفغان و راندنچ بعمیج کردید و طبل غریو کربش سواران ترک و تاجیک را خون در عروق جوشیدن گرفت و کوسن ترکانی و تازی الکام خای شدند یکبار قطم سبک شد عنان و کرا شد رکاب بجنبید لشکر چو دریای آب ده و کبر برخواست با دار و برد هوا چون پابان شد از تیره کرد یکی بزم که بود کفتی نه رزم و لبران در و باد و خواران بزم عو کوشان زخم بر بط سراسی دم کا و دم ناله جنگ و نای روان خون جوی ناله شان با یک پاله سرخ و قفل تری بهر کوشه سستی افتاده خوار چهستی که هرگز نشد بهوشیار کار از تفنگ و تبر و خنجر و شمشیر کشید و لاوران دو سوی در هم ریخته و دوشنه یکدیگر را می کشید و سیر یکدیگر را جدا میکرد و دیگران قاجار و کرسیاب و ارحمله میر دمو و تراکه اسر با چون صرصر عادیان میکنند طایفه اکراد و افشار و در زندیه و الوار چون آتش در خرمن و گروه قراکوزلو و پات در فاستیده و ایلات چون خر و س بار زن و افتاده بودند و لبران خلجستان با افغانه آن کردند که سب طیان کلیم با قبطیان فراعنه نمودند و سواران و دارالمزبایا و کان بختیاری خیابان در آویختند که جنگ آوران بهمن بسیا هزار از شریان اعدا چشمه خون جبران گرفت و از نبد کوان زنده رود و بدجله رسید سر شهارا و دایع کفتند و شها شها از سر تا بجا کفتند افغان افغان از نصر آباد بقندار رسید و فریاد فارسان فارسی از کاشان سپهر از رفت مع القه احمد خان بن از او خان ازیم گرفتاری العود احمد کفتند راه عراق سپرد و بقیان زند و رگند و لبران زند بند سیر آمد و مدت این جنگ چهار ساعت انصال داشت و در هنگام ظهر روز مذکور کار بنزد و قطع و فصل فتح و ظهر بشمشیر قاطع انفضال پذیرفت اموال و ائقال سردار افغان بر جای ماند و در دست سپاه منصور در آمد لشکر منهرم جوشی و دشتی خود را بعراق رسانیدند که جعفر خان قوه ماسک را از دست داد و بقیه خنجر تمام از عراق روی نهاس نهادی که فرار جعفر خان نزد لایز اصفهان بشیر نزد و در شهر ناز قاجار از فطنز با جعفرها و شخیر مملکت عراق بجهل حکم علی الاطلاق مرد و قایع نکار منصف را در ترقیم و نایع رفته غرض نباید و عصیت نشاید و در هر مقامی چنانکه مقتضی محل است با بی متا و خوراست پستانکان با پیش انگونه کارش را محمول بر اغراقات و اغلاطات نمایند و در هر پانی جوایح گذشتگان نظر ندین کشایند اگر در واقع فرار جعفر خان شستی کنند بد قمر بر صداق نامی تفرشی جامع تاینج زنده که معاصر مدح خان مذکور است و در کوه که گذارش انواقه محل کایش است چون خبر نریمت احمد خان افغان قستل تقی خان زند و دیگران مسموع جعفر خان کردید بجای هم قرار بر مرز بش مستولی شد که سکونت و راضفهان ثوابت زیرا که بهترین سپاه وی نیکو ده بودند که نریمت شدند و کوچ و خانواری اغلب متابعانش از زمان علیمرد خان تا این وان در عراق بودند و توقف را صلح خان ندیدند و متفرق شدند و هزار اسل استر بجهل حمل نقل خزینه و دوفینه و اثاثه سلطنت و شوکت و حرکت مله بین کباب و کوچ و بنه اصحاب فقر کرد و خود در کمال نشویش از اصفهان صبح فرار شد و جمعی کلفا رفتند که فردا در رکاب خان روانه شیر ز شونان شب جماعتی از اترک افشار و اسامو و شیر وانی و اکراد و هزار سربویش بر آورده بقصد غارت خرابان و ناه و می مستعد بودند علی الصباح پا نصد استر را بر کرده که روانه جلفا و از آنجا بجاناب

فارس و اکضر شوند در سنگام رکوب خان منظم مغلوب صدی هشتاد کرد و اترک فلک پها شد و بغرم غارت از جای برآمدند و جعفر خان ثبات نورزیده را فی خود را اولی دیده همبیر لب کر نیز آشنای کرده و طاعیان پنجای اسباب او و همرازان وی اقدام کردند و کوچه بندای اصفهان زیاده از دوسه هزار کس اجتماع نمودند و با همرازان وی میانه زدند و پیوسته و جمعیه اقبال آوردند بارهای بسته را بضر بشیر بنده کینه فروختند و بیغما نمودند و اموالی زیاده از هصر بغارت بردند و استر بانان نیز با آنان مشارکت داشتند باقر خان خراسانی نیز از حبس رها شده اظهار جلالت نمود الحاصل جعفر خان با قضا حاکم تمام خود را بدو منزلی بشیر از رسانید صید مراد خان غم او که در شیراز نیابت و ایالت داشت ترک سرکشی و داعیه کرده ترحا اورا استقبال و بشیر از راه داد و جعفر خان این معنی افروزی شمرده کمال ایشان را نصید مراد خان محمل نمود و حضرت شهریار قاجار بر وی و بر حسب چنگیز بن بعد از شکست الوتیر از دینال غزالان و تذروان رشکته نهضت فرمود و بغرم صید جعفر خان زند و قطع گفتگوی چون و چندان استعجال کشود و بجوای اصفهان رسید معلوم افتاد که صرف ضعیف فراختیار کرده و کمر بخیه است حضرت جم رتبت قاقم محمد خان و اردا اصفهان گردید و در عمارات مبارک شاهان صفویه نزول کردند باقر خان بر اسم عبودیت و خدمت پرداخت و لشکر منصور پادشاهی در جایهای مناسب منازل گرفتند و جمعی در میدان مشهور مقبش جان ساکن شدند و نواب جعفر قلی خان و علی قلی خان در عمارات چهل ستون و المورستان نزول کردند و باقر خان خراسانی بجکومت اصفهان معین گردید و حضرت شهریار قاجار در عمارت دو ماه در عراق توقف داشت مایلست شش ماهه با بنظر ارومان پیشکش اصل خزینه عامه سلطانی شد و دیناری احجاف با حدی دست نداد و خانواری افتاد و ایالات اترک و زند هزاره و مافی و چار و ولی را با مأمور بماندند و بعضی در راه خلاف کرده بکراسنهان و کلپایکان فرستاد و حضرت سلطان قاجار قصد تخیر فارس کرده معروض داشتند که احمد خان افغان و دو و ازده هزار خراسانی عراقی در کلپایکان جناسع دارند و دفع لازم نموده از اصفهان سابق و ولایت بختیاری جازم گردید که مجاری ابدان احمد خان و جدت الله خان و ابدا ل خان و قتل و هزیمت بختیاری و منابعت اهالی عراق با جدت الله خان و جوش و خروش شهریار کار قاجار بجانب چمن و تیز و جنبش آمدند و در ایام شهر شعبان با نمد و در رسیدند و چون سپاه رزم خواه منزل نشانی تزلزل کرده معروض شد که گروه مذکوره پای جلالت در پیش نهاده بقریه عسکران آمده اند و کوب پادشاهی نیز بقریه محمدی بکفر سنگی ان لشکر نهضت فرمود و دیگر وزیر احمد خان و آن سپاه قریب شدند و پای خویش بمقتل آمدند و مجرای عسکران مقابل کردند و احمد خان افغان و لک ازاد خان و ابدا ل خان و جدت الله خان بختیاری و اکابر فراانی و کلپایکانی با دو و ازده هزار کس خراسانی و سوار صفوف برابر کشید و دزد و پیوسته شد شلیک جزایر و لشکر در کوه و دشت نفخه صور در افکند و غوغای عراقی و بختیار از ایوان کیوان در گذشت سواران خسته و منصور بر صفوف عراقیان مغرور تباه شد و ایشان را بر ایشان ساختند حضرت شهریار با بمنزله و میره حمله بر آن سپاه برده پای ثبات ایشان لغزیدن گرفت و از پیش بدر رفت لهذا از کمر خود واپس نشسته و سربا در بر شمشیر و شمشیر شکست دشمن با بختیاری عقاب زد و کمر تخت دشمن از و بختیاری و شیر شال بلی زایت فرقان بختیاری بلی زایت مهدی هلاکت دجال از آن پس که بسنگر گریخته سنگر نیز مفتوح شد و ابدا ل خان بختیاری را بخت یار نگردید و کوفار کردید و بکمر شهریار را گردانیدند و دیگر خوانین اسیر را نیز بحضور آوردند و بتوسط حرا غلی خان بختیاری پر دانه بخت یا غنم و قبول ملازمت رکاب کردند و حکم همایون بگارت و ماراج طوائف بختیاری جاری شد و در چند روز قریب شتابان در دقا و انعام بغنیمت گرفتند و در دوم رمضان در محال فریدن بسر رفت و منکب ظفر کوب و ارای عظم نصرت توام و شهریار منظر منصوب از آنجا بچمن سنگباران نهضت فرمود و سپاه ظفر همراه روزی چند در آن مشغولت پاسودند و عویش و عشرت کردند و ایام بی در انجمن پرسنبل و سمن بقعود و قیام بسر بردند و در اواخر رمضان المبارک بملازمین تزلزل عریفیه اسمعیل خان فیلی والی لرستان با پیش لایفه رسیده و اظهار متابعت گردید که کان بولایت لرستان برقرار و بخت و فرمان فرما شد و در چهارم شوال اردو بزرگ شاهانه بمیدان و رسید و بعد از شطام آن صفحات در بخت و هفتم شوال این سال روانه طهران گردید و کمر فتح و فتح

جلد نهم ذکر تخیل شهر طهران و درویشی افغانها

طهران و درویشی شهر با نضرت شیخا سلطان جهان کبر کشور نیا افغانها
 کز لایق با و قلع و قمع مخالفین چنانکه کمر خاست بر حقیقت جوایز پوشیده مباد که ری دراز و ویرا بود
 موافقت یکدیگر شهری بنا نمودند شهر را بنام یکی ری خوانند و اما لی شهر را بنام دیگری رازی گفتند تا سبک نام بی نام نماند و آن
 شهر را بلا و قدیمه و این عظیم بود طولش فوکه و عرضش له ها بوده و گفته اند که حضرت شیبث بن آدم انجا را بنا فرموده و بهو
 شاه پسندی بر عمارتش میفرموده و پس از خرابی منوچهر بن ارج از امرت کرد و دیگر باره روی بخرابی آورد مهدی خلیفه عباسی آنرا
 تعمیر نمود تا روزمان دولت چنگیز خان چنانکه در نوارچ مسطور است از اختلاف ایش بقبل عام رفت و دیگر آبادی نگرفت ایش
 ناخوش گواه و بهوش ناسازگار بود و سبب تنگی طرف شمال و کشادگی سمت جنوب هوایش و با اینکه نام مرغوب است چنانکه حکیم
 خاقانی در سنه گفته مملکت دیدم سحر کبی ملک الموت را بجواب بی کفش میگریخت ز دست و بای بی و مع نه احمد استونی
 صاحب تاریخ گزیده نوشته که هشتاد هزار و شصت هزار و شصت و دو و شش خایه در وی مسکن داشته اند و شیخ نجم الدین بایه
 رازی صاحب مرصاد العباد گفته که در فتنه چنگیزی از ری که مسقط رأس من است هفتصد هزار نفر دم معروف و معتبر بقبل
 آمدند الی اصل تهران و مهران درین اراضی و قریه بودند و بعد از خرابی ری باز ماندگان این نواحی تهران جمع شدند و سکونت گزیدند
 و در فتنه از اجتماع خلایق صورت آبادی گرفت و خلایق متفرقه در آن ساکن شدند تا در دولت صفویه شاه طهماسب بن شاه اسماعیل
 صفوی ره که دارالملککش شهر فرودین بود این سبب که جدا علی بن سلسله علیه شید خمره در جوار خباب سید عبد العظیم حسنی
 نور الله مرقد مدفون بود و گاه گاه زیارت آن مراقد مطهره آمدی و در حوالی طهران نخج و شکار کردی با آبادی طهران غنیمت گردید
 و باروی متین بران شهر میفرمود و حکومت از او بدو لشوایان خود تفویض نمود و بعد از وی شاه عباس آبادی اصفهان میل نمود و بعد
 ما نذران اهتمام کرد و پس از انقضای دولت صفویه و افشاریه کریم خان بن ابیاق زندی چون پادشاهان ظفر مند محمد خان منار
 محکم داشت نزول و توقف درین شهر را صلاح دولت خود میداشت زیرا که بولایت ما نذران قریب بود علی بن ادر عمارت و آبادانی
 و وسعت او کوشید و دیوان خانه و صرح خانه و خلوات و در انجا مینا کرد چون کار دولت وی قوامی گرفت و از کار سلطان افغان
 و ازاد افغان خاطر آسوده کرد و ملک خراسان با اولاد او در شاه افشار باز گذاشت بولایت فارس رفته متمکن گردید و حکومت طهران
 بغفور خان محمول کرد و چون غفور در وبای طهران مرد طاهر خان ندب بایالت طهران مامور شد و در این ایام که خاقان کیتیستان قاجار
 علیمردخان را از طهران فرار داد و در مورچه خورت بمرد سنوزا الهی طهران مطاوع و متابع بنمودند لهذا خاقان کشور گیر و شهربان
 بی نیز بر سر داران جعفر خان تاخت و کار عراق را چنانکه لازم بود منظم ساخت و مجنون خان بازو گیر که مردی عاقل و زکی بود بمیصره و غیر
 طهران مامور فرمود و در ایامیکه خاقان قاجار در حوالی عراق بود و کار دولت زندیه قوت تمام یافت و جعفر خان از اصفهان بشیراز
 شتافت مجنون خان بازو کی طهران را غنیمت آورد و بجفت آمدنش علی معروض داشت و آنحضرت در یار رخ مذکوره بطهران آمده بطهران
 تصرف فرمود و در آن شهر قصد توقف نمود و مجنون خان بازو کی که باعث این خدمت شده بود مورد الممات پنجاهات خاطر خطیر
 حضرت آمدنش شهرباری گردید و مهدیخان بن محمدخان سوادکوهی حاکم سابقه ما نذران و محمودخان علی نقیخان که در ایام غلبه شکرزده
 از شهریار قاجار کشته و بان دولت پیوسته بودند بسبب است عهدهی و با جو اندوی از حلیه بصری و از بنواخواهی زندیه بری شدند
 و محمودخان طهرانی بقتل آمد و جمعی از اعیان طهران را مشد کردند و بر حسب امر خاقان کیتیستان سرکار نواب مستطاب جهانباغی
 فتحعلیخان لقب بابانان جوینقلیخان ثانی و مهد علیا و رضاخان حاجی رضاخان قاجار و مامات غمال و ضباطا نذران
 بشوق و شغف پسران حضور حضرت خاقان کیتیستان آمدند و مورد عنایات پنجاهات شهید بابدل عادل صاحبقران قاجار
 شدند مصطفی قلینان قاجار که مادرش از طایفه دالو بود و بعد از رفتن برادر بکر خود مرعشی قلینان بیلادریس از القات حضرت
 آقا محمدخان قاجار بایوس بود در نهانی بایک لک سردار یکدیگر بیعت همانا سارشی و او را نوازشی کرده بود و در حده و دستر با
 فساد می نمود و توسط برادر خردمند جعفر قلینان استیمنان و اصمیان با و شصت حاصل کرده و با طاعت اندر آمده با کوچ بیاز فرو

تخول جست و در ایام غیبت موبک فیروزی کوکب شهراری ابوالقاسم هزارجری چهار دانگ یکصد نفر لشکر برداشتند و بکشتن
رفته ساری را تسخیر کردند بعد از آن مغلوب گردیده جمعی از تابعینش گرفتار و بقتل رسیدند و خود نیز در آمل گرفتار شده بجزای عمل
حضرت شهریار قاجار بعمارت طهران حکم داد و آن شهر شهیر را بمحل خطه قرب جوار مبارک نذران و استر آباد دارالملک خود ساخت
و در آبادی آن کوشید و بعد از خرابی و ویرانی دیگر باره خلعت شرف و آماذانی پوشید و در میان مراجعت جعفرخان
از شیراز باصفهان و قتل قاجار اسکاتی جا که در صفها و ستیجها و غریب عارف جعفرخان زنده
بار از فارس بیان و الوار اجتماعی کرده مامیت هزار کس بر سر اصفهان آمده باقرخان خراسانی در قلعه طبرک متحصن شده
آخر گرفتار گردیده بقتل آمد و جعفرخان راهوی کتبی ستانی در سر افتاده علیقلیان کارزونی را با سه چهار هزار کس روانه کاشان
و قم نموده خود عازم کلیان شده مناسبت قضا نظیر قد را بترنجبر و خان حاکم سندج و کردستان مرقوم شد که بعد از جعفرخان
پرواز و بکشد محمد حسین خان قراکوزلو و خوانین کردستان علیخان خمسه و سر کرده کان خلج و پیات ارقام صادر شد که بمقام جعفرخان
پرداخته کار و اتمام کنند و الی و سر کرده کان مذکوره و برهمدان با جعفرخان بر می سخت کردند و در دوم روز می رسید
بر سپاه علیخان خمسه و محمد حسین خان قراکوزلو در افتاده شترزل شدند سپاه کردستان و الی سندج چون کوه تابت از جایی
در وی برزم آورده بر میت در سپاه جعفرخان در انداختند و جمیع از فارس را قتل نمودند جعفرخان که مردی قوی و بیکل و بزرگ
جسم بود ثبات خود را در سنگر مصلح دیده سنگر کربخت و چون کشتی طوفان دیده از بیم غرق در محل سنگر لنگر انداخت
مبارزان نظیر پناه که در سنگر اخذ قیاس فرود کردند و محاصره کردند و جمعی از ارباب شجاعت داخل سنگر شدند جعفرخان
عرصه بر خود شک دیده یکجانب سنگر را کشاده با قامت همچو عرعر هر کس می شتر و مانند باد صحر برشته از همدمان یک ایلغا
وارد شهر اصفهان شد و دل در برش از پیش بر آسود و اساس و بنات سلطنت او در سنگر همان تبصره سپاهیان
منصور در افتاد و هر آنچه قابل حضور اشراف علی بود با گرفتاران و سران ارسال داشتند طهران کردند حاجی علیقلی خان گاه
که بحد و کاشان آمده بودند نیز از خبر این بریت راه فرار برگرفته باصفهان و فارس غنیمت کرد و عبدالرزاق خان کاشانی از جانب
کار گذاران و بار ساخانی و حکومت کاشان استقل یافت و جعفرخان زند که شکم خواری بود و نموند و وزی چند در صفا
و ادول را از اطعمه و اشربه گرفته در هر روزی پنجم جلیم کباب بردی و علاوه بر آن نیز چندین مرغ کباب شقلا خوردی زور و قوت جسمانی
مهرتبه اعلی بود به پنجه خنجر این میافت و بشمشیر شتر آبا یا مان میرد ولی جلالت سواری و جرات ثبات و پایداری در برابر چوشت
خروش حضرت شهراری نداشت بحض استماع قرب جوار شهریار قاجار زده منزل فاصله بمقابل کابل و ابرق الخاضع و ابرق الخاضع
فرار میکردیم و چون الی فارس با امارت دولت ملوک زندیه بغیرت و رحمت تقیتم کرده بودند بقدر قوه و تقویت دولت
او میگوشتند و در پای علم اومی جوشیدند و درین اوقات نیز بحیران کسر و اصلاح ان فساد و اجتماع حشم و احتشاد عدم
اورا از رعایا و برابا جاد و داعی بودند در میان جلوس سعادت مانوس حصص شهریار قاجار
خافان کامکار ابن الشیف الفتح و الظفر افا محمد خان بن سلطان سعید شهید
محمد حسین خان بن محلی خان قاجار قونلو در نوروز و فروردین سال خیریت مال مکنز رود و بکسب بجزای
که سعید در کاشانه یازدهم شهر جمادی الاولی واقع بود حضرت سلطان کتبیستان و شهریار حضرت نشان قاضی خان
قاجار قونلو و در استلطنه طهران بزرگ جهانانی و سند سلطانی جلوس فرمود و سکه و خطبه موروثی قدیم از نور و نفی قد
رفت شاهزاده کان امیران و خوانین و بزرگان ایران برین مجلس حضور جلالت مانوس مفتخر و سر فرزند وار خلعت منصب
و حکومت و سالاری و سرداری هر یک مورد عنایات و مشمول ثنقات شاهانه آمدند بجزای زرین و شمشیری مرصع خلعت
گردیدند رضا خان قاجار قونلو و پیکر سکی استر آباد و کرکان و حافظ غفور خراسان گردید محمد حسین خان قونلو بایالت و حکومت
مازندران مفتخر شد قاسم خان و داووی قاجار با هزار نفر لشکرچی ما زنده را فی بکو تو الی و استلطنه طهران منصوب گشت و میرزا محمد

فاجار و الو بامارت و ابالت و دین با مو رآمد و درین اثنا معروض شد که جعفر خان زند با سپاهی بسیار از عراقی و فارسی و الو از غز
 قصبه نشسته و سیمیرم عراق کرده و صدقات گذشته را بر طاق ایشان گذاشته اند و خسرو کشور گیر ملک ستمان حضرت اندلس
 محمد خان نواب بابا خان جابانی نسی جدا می خود محمد علی خان را در طهران بنیابت سلطنت منصوب و کرد و هیران بخداش را مو فرمود
 بنفس نفیس بنده جعفر خان زند نهضت نمود با مو اکلی با جدا کو اکب در همد هم شهر رجب از راه فرامان عازم صفهان شدند اما
 قلعه میغان از خدمتگذاری نزل و علوفه سپاه نصرت پناه پادشاه فاجار تمام و جسته درین دیوار خود داری نشسته با شارت با
 بشارت سلطانی غازیان در کاب بدم بنیان قلعه میغان شتاب کرده اند و صحرایک سپاهیان را خان سپاه میغان با البره را
 فرار و انگسایموند و میغان با خاک تیره بران بردار از اینجا بقلعه دهق رفتند و دهق را نیز بوقه غم نمکند طاعت در آوردند چون خبر
 وصول موکب نصرت کوکب شهر بار فاجار بوقه جعفر خان رسید رخسار دولت و شمشیر اکلف و بهق فرو گرفت قوت سکه
 او را بل کردید و پیشتر از صفهان لشیر از روی گریز نهاده تا در وازه شیراز گوش بر آوازه الفار بود و دلیلت چگونه خدی خیره بابا کرد
 کسی بنید اجنت آتش نکرد پادشاه فاجار به پیش خون خوار راه اصفهان برگرفته مطهر و منصور وارد شهر بند کور گردید اما عظم
 اکابر و اخا و صاغر و علما و فضلا و سادات و قادات آن شهر سر اسیر زمین بوس شهر باری مفتخر و مباه شدند و اخبار جان
 شاری و حجت گذاری و شکر گوئی و تمینت دانی کردند چون هوای آن ولایت بگرمی مایل بود پس از اندک توقف نواب بمایون میر
 سپهدار و برادر جلدت شعار جلدت کرد و از خود جعفر قلغان با پیش هزار مبارز جرارد در اصفهان گذاشته و لوامی غرمت نجاب
 چمن سنگباران برافراشت ذکر نهضت موکب فیروزی کوکب حضرت شهریار انصاری انصاری انصاری
 سنگباران و فرار اسمعیل خان لک شجاع الدین خان نرنگ ازین و جرد و سایر فوایع آن
 در چمن سنگباران معروض شد سینه حضرت شهیر با کیتی ستمان فاجار کردند که جلغان خمسه بخود سری بر آورده اند و روی
 کلبان لوی از چمن سنگباران حرکت نمود و مقارن با جمال معروض و معلوم افتاد که اسمعیل خان بن شجاع الدین خان زند در جز
 اجتماعی کرده بگلمت میر دزد و معادل شصت هزار تومان را بر تاجار و رعایا بتعدی دریافت کرده است در روز خشنه چهارم ماه
 شهر یار انجم سپاه گردون غلام از سیر بند بعزم بر و جرد رگفت و نهضت گردید و اسمعیل خان محض استماع دل از اجتماع برداشته
 عنقا و ارسلان کردید ایلانکه در آن نواحی با اسمعیل خان زند همداستان و هم دستمان بودند بگلم شهر یار فاجار امیر و ایلان
 سلیمان فاجار بر سر الوار رفته از فراز کوه و قتل خون کلناری طوایف بختیاری بنشیب نشسته و قتل جاری نموده زن و بچه
 الوار طعمه غایبان شیر شکار شدند قتل و غارت و سبی و تهب در آن طوایف در افکنند بعد از گوشمالی طایف از آن بلاد در گذشت
 موکب علی اعلی آباد وار دگشته جلغان افشار خمسه لواز حرکت سپاه پادشاهی با جنطراب در آمده در عین خاکساری بی علم
 خاک آستان مروت پاسبان پرداخت خاقان پورش پذیرا و راعفو کرده روزی چند در رنجان توقف فرموده از اینجا کور
 دشت غرمت نمود و اسمعیل خان زند در اصفهان بربت آمده بدر بارشاهی فرستادند بختیاری و را کور و از آن پس ندهش در کور
 جای دادند و بگلم حضرت شهر باری علیقلی خان برادر و جلغان خمسه بتادب بقایای سرفرازان صفحی لرستان فلی ماور شدند
 بعد از اندک توقفی در کور آن دشت بدولت و اقبال و حمت و جلال مدار السلطنه طهران که مد چون در او اینکه شهر اصفهان
 نزول موکب حضرت شهر یار فاجار که ستمان رشک ده جهان بود معروض افتاد که یک لک سوار طایفه ایکدر میوت ترکمان بولا
 کیوس هزار جرم غارت افکنده جمع کرده و گرو هیران زنده برده جان محمد خان فاجار و الو و کاظم خان هزار جرمی شی چند کشتن داد
 کرمی ازین کار بسته نگذاشته و یار بلع بلع پادشاه ترک بمفاخرت حکام بزرگ استر آباد و مارندران صادر و مادر شده که بدفع قصبه
 لک سوار میوت گوشند و هم درین روز کار و خبر رسید که طوایف کولانی که کرمی بزرگند از ترکمانیه و فیما بین این دو فرقه هواره
 معارضه و مخالفت است با پنجر سوار جر آریزه گذار بر اسبهای ترکمانی بر نشسته و راه مراجعت بر یک لک سوار ایکدر میوت بر
 وادار یکبشند و تهمه متابعاننش بختند و کوشمالی بطایفه میوت از حاکم استر آباد رسید که انطایفه دست از تعدی باز کشیده و رز و یا

ادب نشدیم و درین سال در زمانه نذران خشک مالی حادث و عارض گردید و حضرت شهریار بی مال و منال و یوانی و دار المرز و
 تخفیف رعایا داده و بخشید و در ذکر خاتمه کار امیر موهبت کرد و از آن جلالت شریف
 حکمران نامدار کیلان هدایت الله خان بیجاچی جمال خان فونی و شیخ حسن
 بسری امیر الامراء العظام مصطفی خان دوا لوی قاجار و حکومت و ایالت امیر
 سلیمان خان قاجار و قزوین و در بلاد شریک سابقا اشارتی رفت که همیشه حاجی جمال خان فونی
 از اولاد امیر و باج در عقد نواب سلطان جلیل شان محمد حسن خان قاجار سعید شهبوده و خدمات بسیار بان دارا
 بزرگوار میهنوده چون حاجی مرحوم بعد از مراجعت از کمره دوست اشارت رشت مقتول شد زمانی بود که سلطان مذکور نیز سعادت
 شهادت فایز گردیده بود و دولت کریم خان زند قوت گرفته لهذا هدایت الله خان و ولد حاجی جمال خان به از حکومت بالار
 و الاستحقاق و معزول و نظر علیان برادر شیخ علیان را حاکم کیلان کرده و شیخ ارومی بر داخت و در آن ایام که وکیل شیخ ارومی
 میهنود بداندیشی امر ثابت شده جمیع ملکات و شیخ علیان را نیز کور کرده هدایت الله خان رشتی را حاکم کیلان و نظر علیان
 معزول نمود کار هدایت الله خان در کیلان بالا گرفته از نارستاق تارود که مقبره داشت و در شهر و ان و با و کو به مقبره بود
 و دولتی موروث و ملک حاصل کرد و سانی هفت شهر از تومان مشیر منال دیوانی ندادی آن نیز از امتعه واقعه و دارانی و محفل
 وزیر بافت کیلانی بودی تا کریم خان وکیل با و می مواصلت و همیشه دی را بجای فرزند خود ابوالفتح خان و در آورد و حاجی لطفعلی
 سیک از صاحب تشکده و تاریخ و قطعه گفت که پست اخیرش تاریخ است و این مصرع تاریخ آن است ع شد جای سلیمان
 بسری و مقبض مع القضا هدایت الله خان در عهد دولت کریم خان و علیمرد خان بغایت صاحب اعتبار و دولت و اعتبار
 گردید و علیمرد خان خلالت نشان خیال مواصلت کرده ولی مهند بود ثروت و همت او مشهور عالم و ضرب المثل ترک و دیگر شد
 و براسخیای عالم مقدم بلکه ماحی آثار معن و حاتم آمد بخشهای او بی منت بود و عطایای او بی ضمنت از آنجه دیگر بعضی که مولانا محمد
 بار فروشی صاحب تالیفات تاریخ جدید نگاشته ایراد میروند حکایت عالم عامل فاضل کامل مجتهد عصر و جناب آقا محمد با بهیبا
 طاب ثراه از بذل و اطعام وجود و اکرام و عدم مکاسب و مدخل مبلغی مدیون شده بود و وقتی فرزند از چند فضایل باب خود آقا
 محمد علی بکیلان فرستاد امیر جلالت مصیر پس از رعایت لوازم استقبال و تحريم و تکریم و پشمارا از احوال اشراف انولایت زوجه
 بکته او معین و دودنه هزار تومان از اسباب غرضی او را اندازد و همیشه نموده و در هنگام رجوع بوطن بالوف بکته هزار تومان نقد
 دو قطار استبرکجه حمل احوال و نقل احوال معین داشت و پنج راس اسب عربی و ترکمانی و دو غلام و دو کنیز با جناب موهبت
 کرده عذر خواهی نمود و انجناب هم کتاب مقامع انعام و مزیّن کرد و بر وز کار او را نیکنام و با فی گذاشت ایضا فقره سیکو و
 که بخلاف فرامی دیگر شیخ مشهور ند با جماعت مذکوره تباین مشرب و رزیدند و بواسطه تقارب کار تجارت کشید بسیاری از
 نسوان و مسلمانان نظایفه را عادی تجارت بردند مردان آن قریه در افاق متفرق شده چهار صد و شصت تومان جمع کردند که
 تمهید این نیز فراهم آورده عیال و اطفال خود را از اسیری از بخرند و درین اوقات چند رانزلی رسیدند بی اظهار کاشکان خان والا
 شان حکمران کیلان انهارا بعمارات ملوکانه آورده بو طایف ضیافت پرداخت شد بعد از چند ماه مهمانان اسیر در از طول مکث
 در آن دیار متنگ آمدند بخدمت آن حاتم عجم و معین و علم آمده اظهار حضرت نمودند و مستعد اظهار مطلب شدند با اشاره آن امیر با و
 خود چینی پر از نامه حاضر کردند و بداندادند معلوم شد که اساری بصاحبان خود نوشته بودند که تجارت با امیر کیلان بمشهر از تومان
 داده تمام را از امانی در بند خریدند و بولایت خود رسانیدند کلاً جایجا در خانهای خود ساکن و آسوده و مرفه الحال خنوده اظهار
 در و دوشمارا حیرت در شکام مرضی مردان انولایت سه هزار تومان نیز از نقد و جنس با ایشان داده که برای عیال خود در آورده و باز
 برده باشند ایضا همچنین محله از محلات شهر استر آباد را ترکم غارت کرده بودند و اسیری بسیار از آن جابرده چون صاحبان
 شرح حال بدان امیر کسر عرضه کردند کس فرستاده بدو هزار و هفتصد تومان اسیری استر آباد را خریده بمکان مقام خود آورده اند ایضا

میرزا طیب نیر از جری متخلص بطوفان که از شعرای آن عهد بود از غایت استیصال روی بدین کعبه آمال کرد قصیده در مدحت آن میرزا
 باذل معروض داشت و پانصد تومان صلحه نقد بخشود کرد و بدو پنجاه بیت و سطرک کرانه از دست قطع کرد و ششم آمد حاتم طائی بخواب
 کفتم ای بزمیت باز بستان مرا میشدی کز زنده یکبار دیگر غنیمت بدین دشوار آسان مرا گفت طوفان کبیر آمد و در بدن
 از دقایق دست اندران جان مرا زنده چون باغم که هر دم در سخا میکش در شک هدایت خان مرا و صاحب تاریخ مذکور کاشته
 که صلحه طوفان دو هزار و پانصد تومان شرفی بزمه مثقالی بوده است العبد العالی ایضا گویند میرزا ابوالقاسم تفرشی متخلص بهجری از
 اصفهان بر پشت و اردکشت و مدخی شایان بر او خواند هزار تومان نقد و دو صد و شصت و شش صلحه و جازه یافت و خوشد بقرع غرمت کرد و در راه
 وزدان دی بایر بنه کرد و بدو باصفهان رسید بدین ائمه خان چون بشنید بایر روی بدین نامی که خراج نهارس میرد هزار تومان زر مسکوک
 نقد بهجری رسیده پس از آن شدت فرجی تمام یافت و تابود او را دعا و شایان میرزا شرح این واقعه بر حاکم و محکوم عراق بر بنحو انداخت
 حاجی لطفعلی سیک که در جوانی از اسم خان فشار را دار و غده دفر بود و دیر می نگره اش که نوشته در ایام بریشانی روی کیدان
 کرده و در مصیف خان مذکور همان شهر روزی در منتهش بابشاد و جیش میرداشت چون ثلث اشعار قصیده را بر خواند خامی که
 آن غلام محمد را در مین بود و هفتصد تومان مقومانش قیمت کرده بودند و در میان آذر نهاد و دیگر روز ثلث و سلطان قصیده را خواند
 گرفت خرقة سمور که نگه زمره داشت و بهای سید با ذر خلعت و او ثلث آخر قصیده را سیم روز معروض داشت و هزار تومان صلحه
 نقد داد و این رباعی را از دست که در آن باب گفته میبایستی برورد که تو بیا نشستن ثلث و در خلعه بندگیت رستن بتوان
 استاد ازل چو باز کرد این در گفت این باب هدایت است و نسبت بتوان مع القصه می در زمان خود بخود و سماعت و بر
 سخاوت بی نظیر بوده حاتم هرگز چنین خاتم ندیده و معن بن زایده نیز خیان مایه شنیده و در اخبار آمده که الشی خیمت و لوکان
 فاسقا و الخجل عدوانه و لوکان را بدین امیر باذل در عهد دولت شهر با قاجار حضرت قاجار محمد خان با وجود وصلت بنا بفرست
 عقدی میبست که دو بتابعیت علیم را دخان مذکور سبند بود و لهذا چنانکه گذشت مکرر رای ملک آرامی خدیو ایران و دارایی قاجار
 متخیر کیدان و متخیر بنیان جلال وی تقصیر یافت و وقتی هنرم از کیدان سپردان رفقه باید دو صد بار آمد و یکد و بار نیز با او کف
 ارسال کرد و از شرفیانی حضور عذر خواست تا در خیال که چمن کوران و شت مضرب خیام سلطان قاجار کشت با حضار او تلمی صا
 شد و وی عند آورد و شهریار عذر پذیر و پورش پسند بوی خیام کرد که اگر بواسطه رابطه سلامتین زندیه تا اکنون مجاز و دل پذیر
 سوخته بخضور مانمی پوستی اکنون اندولت ضعیف و صاحب داعیه انگروه جعفر خان از بابت سوخته است و دیگر جای عذر و دانه
 نماده است خان و الا شان باسخ فرستاد که از آمدن بحضور خیام و کعبه اقبال را از دور طایف لند اخان قاجار از ورنجیده خاطر
 بقلع و قمع او رضاداد و هم از چمن کوران دشت شیران پلنگ اوژن در رکاب امیر شهبه کیم مصطفی خان و والوی قاجار متخیر کیدان
 مامور شدند و بدین ائمه خان نراستعلی متاع کرده ایوانی خان غلام کرجی خود را با سپاهی وافر بمقابل رستم آباد فرستاد
 ایوانی خان مذکور با سیم و رسم خان ایوان بودند مرد میدان در حمله اول شکسته فرار کرده بشهر روی نهاد مصطفی خان سردار قاجار
 با دلیران سپاه و شیران سونمگاه بحکمت درآمده روی بشهر نهاده و دست بچنگ کشاده شهر را متصرف شد بدین ائمه خان
 پیرازار که در اینجا استعدا سبب پیکار آماده داشت رفقه با جتشتا چشم و اجتماع خدمت کوشید و راه وصول از دوقبر سپاه
 سردار قاجار مسدود کرد و ملو لهند غافل که باز گرسنه بتر کند شکار سردار و دلیران رکابش که غالباً استرامادی و مازندران
 و لاریجانی و شکابانی بودند در قطع خنجر و طی جنبل بزر و پلنگ مضیم نراع و جنگ پیر بازار رفقه بازار کارزار را گرم و راجح کردند تا بعد
 اقبال ضعیفی در قوت هدایت خان روی نهاد از پیر بازار نیز بقلعه عالی که در ساحل بندر انزلی ساخته بود رفقه و این قلعه محکم محکوم
 که استناد از فرنگی از سنگ و ساروج چپا کرده از آب بهر او آورده بودند و آب بحر بر اطراف او محیط بود و بر فراز بروج و باره تپهها
 شین تن و جزایر ای صف شکن نهاده و با محتاج جنگ و غیر هم در آن آماده بود که بسالیان در آن محض را در آن بخیری جت نیاز
 نبودی سردار قاجار بکامکار مامور شد که در بجز و بر خشک و تر محاربه نماید و هدایت خان باره نکند تا کاتام کام کرد و لند

سفاین و زوارق از غراب و جهاز و بطوس و ساری و ماشویه و ناو و قوسم کرده بدریا راند و در میان دریای آب شش و نهم را
 اشتعال و التهاب داد جهازات جنگی حکمران کسان نیز جنگ درآوردند و از دو جانب خروش و نعره و دیوان حضرت
 و نسکان سفینه شکن بر فلک پیوست فطیم زبس تباری و گشتی زبس جهاز و غراب بر آب کشتی یک شارسان بود در کنان
 چنانکه عرصه شطرنج بجز کشتیها چو آب و سیل و رخ شاه و پدید و فریزین چگونه باشد بر صحرای ابرهای سفید همان شرع سفینه
 بچشم بود چنین نه ابر بود و بس که چو ابر بود در دست که رعد و برقش از کام آهنگین همی تو کشتی سقف فلک شکافته شد و زان کشتی
 فرو ریخت بر زمین ریون الغرض چندین روز از بحر و بر و ساحل و بندر جنگ ثوب و تشنگی اتصال داشت و ظهر الفدا فی القبر
 و البحر بمسامع مجامع رسایق و شهر همیر سید زرشانه خون سرخ ماهیان سپید همی قتل آید نمودند و از ترشح دما و رنگینی مار
 هر مردار بدی درست بشاخه مر جان و مسل بدیشان میماند باشی کی از قلعه کیان نعمت در خانه انش انداخت و بناگاه قلعه امی را شکست
 ساخت و دو آه قلعه کیان بر فلک اثر رسید سپاه قاجار به شلیک کنان و تشنگی افکنان با طرف حصار هجوم آوردند و می
 قلعه را احاطه کردند بهایت الله خان که با شرطار داد اهلای با دگوبه و شیروان و دیگر موافقان در قلعه سکونت داشت و لوای
 می افراشت چون از خارج دو مسل و دریا و ساحل موافقان خود را مخالف و برزانه سازی و تشبازی دید توقف در قلعه را مصلحت
 ندانسته با فرزندان و محرمان و مقربان و نفایس و خزان و زوارق سفاین نشسته چون باد راه باد کوبه برگرفت و چون آب
 شد راند و چون برق از حرق و چون شاح از غرق غنی بپسیده روانه شد و از اطراف شلیک کردند و بکمال تقدیر در آن شایسته
 و چالش به تیر تفنگ هلامی طالش بدف گردید بدان خیم منکر گشته و در فقر ارباب شهادت و سعادت نام بکیش نوشته
 سران سرفراز را بریده نبرد و سردار قاجار آوردند و تن شیر نقش و اورس اسل انزلی بخاک سپردند و ملو لعد جهان کرمخت
 در تیره خاک شد از جسم پاکش برون جان پاک گویند چند تن از اولاد او نیز قتل در رسیدند و فرزندان شش فتحی خان زخمدار
 رانی یافت و در کشتی سالها میماند چون دریا متموج بود سحاب متقاطر سفاین از یکدیگر متفارق شدند و هر یک بسوی افتاد
 و سفینه پر خزینه می برد و سرافست و بشارت رفت چون آنجبر در دار اسطخه طهران بجهت پادشاه ذی شان قاقمچ خان در رسید
 مصطفی خان و والورای بخواند و امیرالامرا سلیمان خان قونیلو خالوزاده خود را با یالت کیلان مامور فرمود و هم درین ایام نوات علی
 برادر شهریار مظفر و منصور از ولایت لرستان و خورستان رسید و مورد الثقات میکران و اورکستیستان قاجار گردید و در
 وقایع سیال میخی بدل نگهزید و ولایت و ملک و نصرت ایردوی شهریار بک بیچاره و کور
 کردن علیخان نمکند و ذکر بعضی از احوال جعفر خان نرند بعد از انقضای جشن نوروزی خسرو عجم
 رای ملک ارای ترک تازی و کین توری میل فرمود و پاسبان یورش عراق پرداخت با سپاهان عرب و عجم و ترک و دلم و بزرگ کومک
 بهایوی و سترابادی و کرد و پات غشای بوری از طهران غرمت اصفهان نموده بعد از وصول و نزول در آن شهر مشهور عمارت عباد
 آباد و در سعادت قرین بهشت بهشت کرد و بهشت دست را در شک سبوع شداد ساخت و در آن بهشت علیخان شاهرخه که او از
 نفاق او در برج سکون مشرکان موافقت و منو صلح داشت آنکه خان کیلانی بود از دیدن جهان نقش جهان دیده بهشت محل
 عجمی کجول نمود پس بحال چهار محال و چمن کندمان نهضت گزید و در آن زمین نرمت قرین نخچیر و شکار کبک و غزال و کور شوه بهرام
 کور را بنجد خواست و جعفر قلینان سپهبد برادر جلا دستیر خود را در اصفهان گذاشته لوای غرمت کچمن سنگباران بر فرشته
 درین ایام ذکر میاید که با صطلاح کرخه از ناو و واسطراف کرستان و وکیل در کلی خان والی اقلیس بود با شلیک و کف و عریضه فرستاده
 بحضور مبارک رسید و خمر و مخمخ شد و بارگشت و اردوی سرور شهریاران پسلا خود را از سنگباران حرکت کرد و دیگر باره سپاه
 نظریه تاخت و تار و شپیه و ایقاظ طوایف بختیاری مامور شدند و پس از اتمام انجذمت شهر یاجت بارهمدان بهمدان فرستاد
 خسرو خان والی سنج و کرستان باذیشه و افتاده لطفعلی بک عم خود را با عریضه و هدایا و خراج کیسار و لیسری چون دو بهشت
 برانست فرستاد و اشرفیای رکاب هذر خواست چون حقوق خدمات سابقه برانید و لنت ثابت داشت خسرو قاجار خبر سه و خان

والی سخت نکرده عذرهای سست و ارجحتم اغماض پذیرفته بخلعت خاص و ولایت مخصوص آن ملک اختصاص یافت و حضرت شهریار
از سمدان بفرعون عطف عثمان و از آنجا بطهران شلاق گرفت و در پیست و پنج ذی قعدة ببلد الملک وارد شد و معلوم و معروض افتاد
که جعفر خان زند بشیر نزد رفته تقی خان بزدی که حاکمی معتبر و عالمی معمر بوده از آنکه محمد بن عرب زکونی حاکم طبس استمدادی نموده و او
با هزار نفر بمید آورده با جعفر خان زند محاربتی کرده جعفر خان شکستی فاحش و ریاضه توب و توبخانه و امانه خسروانه جعفر خان را
شده و خان زند بفارس فرار کرده و امیر محمد خان را پس ازین فتوح سهوانی در سرشتهاده و طبعی خام بخاطر راه داده پس بشیر صفیاء
و جلوسن ششگاه نشان کرده محمد حسین خان و اسمعیل خان عرب عامی که از جانب جناب بشیر با قاجار ضابط و حاکم نظر و ار
بوده اند نیز اورا رغبت و تحریک بکشد بکشد صفهان نموده اند و امیر محمد خان عرب طبسی بملوک رودشت در آمده و مشنظر قوچات شهر
دشت شده و در میان جعفر خان قاجار با امیر محمد خان عرب طبسی و انهرام از طبس حلت
در محاصره سنبله حضرت شهریار قاجار چون از واقعه داعیه و هیاهو امیر محمد خان عرب طبعی حاصل فرمود در نظر
انور شش سب عیب آید که عرب عامی ترا در جمایس نهاد و همانا مجنون گشته که با وجود حسب و نسب شهریار ترک افرا سیاب
چنگیز حسب لایق حرم تنبور عزم قصد بشیر عراق کرده همانا آجام ایران از شیران خالی دیده نامه بجعفر قلینان گشت که با وجود
چون لوت پسمند در عراق این عرب طبسی را برودشت روانه دادند چه در خواست همانا ما و تورا کمان جعفر خان نیکو نیست
کرده و بدعوی سالاری سرب آورده بمنامی من اورا سود نداد اسم را رسمی همی شاید و جسم احبابی همی باید چون جعفر قلینان
ایران این تهدید شنید مانند ضیغمی غضبان بر آفت لمو لغد بزد کوس و مین و لشکر برانند همی خاک بر صرخ اخضر نشان
برگها در اورا بچو شید خون دورخ کرد از آن جو شرخون لاله کون سرتیخ زار شک الماس کرد رخ خاک هم رنگ و وناس کرد
اگر چه در آن ایام سپهر و الامقام در شکام بخیر و شکار از اسب بادیه ای فرو غلطیده صد متی برایش عارض گشته بود ولی عده
لنک را قیاس بر براس کرده با انحال با میر محمد خان مصاف آست با آنکه از دو حام سپاه انجمنان از پیشتر از گذشته بود و دشت
هفته رفته جنگ در میان قائم و متصل بود در سیم هفته امیر محمد خان بزمست رفته و مصطفی قلینان برادر در این محاربات کمال شجاعت
اشکارا کرد و امیر محمد طبس کجاست و بتون رفت و بر سر سوار ابلغار برد و اندک یار خان سبزواری را محصور کرد و هم در آن وقت
از اسب در آمده عمرش بسز آمد و از جمله قایع غریبه آنکه در خیال باقر سلطان نوری از طایفه ناخج که از ملازمان حضرت شهریار بود
از اردو فرار کرده باز در آن رفته سب طغیان و عصیان بر آورد و دهر کس از اشرار بر کرد و او جمع شدند و او را باقر خان خواندند محمد
حسین خان قاجار قونلو حاکم مازندران در محل موسوم بامیر کو هر که نام عاشق و معشوقی دارا مرزی است با او مصاف داده آن
بقریا گرفته بطهران فرستاد و پوست از تن آن کاوی شیر و شاخ بر کنند و همچنین احمد علی نام که جی در جنگها فساد میکرد و مردم
می آزد و او را نیز گرفته بکشتند و عایا از سب داین مفسدین اسوده و فارغ بال شدند بدعت کیرم که مار چوبه کند تن بشکل
کوز بر بهر دشمن و کوه بهر دوست و هم در نینال جعفر خان زند بشیر لارستان فارس اتمام کرد و در آن بصره خان لار
که پدر ایشان در ایام محاصره شیراز بخدمت سلطان قاجار محمد حسن خان آمده بود و بیایست سلاطین زندی می پوند بودند و رعیت
بدان طایفه نمی نمودند لکن جعفر خان که دست تصرفش از آذربایجان و عراق عرب و مازندران و طبران و کبدان حتی انا صفهان
و الیه کوکاه شده بود تصرف لارستان جزو فارس رضا داد و لطفعلی خان سپه خود را بدان ولایت بفرستاد و عبد الله خان
و محمد خان فرزندان بصره خان بکلی یکی مذکور مغلوب شدند و لارستان تصرف سپاه زند در آمده که بکلیه لارستان بعد از آن
دست مدید تصرف جعفر خان درآمد و مع هذا بنیان آن حکومت شلزل بود و اساس آن حثمت تخلف و کزدن حرکت حضرت
افا محمد خان بفران و کاموین فتح علی خان بزد و نمکین بفران و انصلا و جعفر خان
در بهار سال فیروزی مال کینار و دویت و دو حضرت خدیو قاجار از دار السلطنه طهران بسپاهی انبوه و صفونی چون
روی ساحت عراق کرده نواب امیرزاده ازاده نایب السلطنه العالیه علی خان مشهور با خان را ما بوزن شیر و دونه بفران

یزدی فرمود و اردوی که بیان پوی شهر یاری می کند مان و کوشک زر و نعنضت کزید و منظور نظر شهر را بحر و برتسبه خط
ایلات فارس خاصه ایل قفقانی بود اما بوقتی در سرحدات یساق فارس رسید که ایل مذکور را نیم شاه منصور کوجیده قاقانی
شده بودند لهذا موکب فیروزی کوکب شهر را قاجار بنزل مشهور شهیدم لبتی و موسوم بر غاب که مقبره کی خسروست نزول
فرموده جلالت خسروی و عدالت خسروی را تجدید فرمود و ایلات آن حدود را غارت کرده بعد از چندی که معلوم آمد از جانب جهم
نقدیمی بر زمین نخواهد شد و در شهر بند شیراز که حصارش با فلک البروج انباز است متوقف و متحصن گردیده و ایام ستاد رسید
خاقان منصور قاجار بعراق مراجعت کرد و در انسال سلطان کبکیستان جعفر قلیخان و علیقلیخان بلوکات شیراز را غارت و تاراج
شیراز را یکدیگر گنجینه بخت علی بار کشند و نواب شاهزاده جهانبانی یعنی نایب السلطنه فتحعلی خان بن ابوالفتح حسینی خان که بر
یزد رفته بود از اجتماع عساکر سلطانی بختی را تخویف و تهدید تمام کرده مشارالیه اظهار اذیت و حدت کذاری نموده کلام الله
مجیدی بخط میرزا احمد نیریزی نسخ نگار بخت پادشاه قاجار شفیع انکیخته بفرست و طاعت در آمد و دادن باج و خراج را بر رقبه
گرفت و حکم آمد تسخیر یاری نواب فتحعلی خان سردار بعراق را گشت و عمال یزدی را بجهنم را علی آورد خلعت ایالت و یار بلخ جلالت
باسم تقیخان آمده و شکاشته و انقاد و ارسال یافت نواب علیقلیخان با دوسه هزار کس بتوقف اصفهان مامور و موکب حضرت علی
بمراجعت طهران عزیمت گردید و چنانکه سابقا بر سبیل اجمال اشارتی رفت اسمعیل خان که مدتی در عراق و بر و بصره راه مفاسده می
چمد و منظم میگردد باصفهان افتاد و بلباس درویشان لباس شد و حال ادب و کلای دولت قاجار را بکشف کرد و اود را
گرفته بدر استلطنه طهران فرستاد و بخت کور و سپس نمرش در کور شد چون جعفر خان زند شنید که حضرت شهریار قاجار قاجار محمدخان
بطهران رفت و علیقلیخان قاجار برادر آن شهریار با دوسه هزار کس در عراق باخلو است پیاده و سوار مملکت فارس را جمع کرده بعراق
آمد قبل از ورود محمدخان نندراستخر قومه مامور فرمود امانی قشقه بدفعه برداشته و منظم شدند خباب علیقلیخان برادر پادشاه
ایران و صاحب ایالت اصفهان چون از حضرت علی حکمی بداشتند و مامور مبارزت نمی بودند از شهر اصفهان بدر انومنین پادشاه
آمده حیات قیالی را بخت شاه کشور گیر و خاقان بی نظیر معروض داشت و سرکار نواب جعفر خان جلیل الشان تدعی پادشاهی و
سلطنت کل ایران بعد از زور و زلفتن علیقلیخان که اطمینان حاصل فرمود بدراستلطنه اصفهان بیاعقی مسعود نزول اجدال
فرموده بر مردمان محقق مدق کشف و لایح و رکشن و واضح میگردد که صوادق اتفاقه بعضی قایق است و برخی حقایق که بمقتضی
و غرض کار رنده کشف و مشهود میگردد و مرد صاحب سیر داند و میند که از حرکات و سکنات هر کس چه بظهور آمده چون چنین شد
غرض مرض و حقیقت و مجاز بهیم و مخفی نماند میرزا صادق تفرشی منشی دیوان اعلی صاحب تاریخ زندیه که بمره مقامات و مقالات تعصب
کرده نوشته است که حضرت قاجار محمدخان قاجار بمحض اطلاع و احتضار از ورود جعفر خان زند باصفهان فی الفور با سپاهی حرا
غیر فرار از طهران عزیمت اصفهان کرد چون مقدمات حرکت و نهضت جناب قاجار محمدخان مقروع سمع دارای فریدون سیر کرد
سران سپاه و خاصان درگاه را در مجلس شوری طلبید صلاح و در دینک و مصلحت و جنگ ندیدند و از اصفهان بشیر از رفتند مردم
دانشور داند که بطش و سیاست و قهر و ریاست حضرت شهریار قاجار را در نهاد سلطانین زندیه چه قدر رعب و رهب بوده که
بمحض اجتماع حرکت حضرت قاجار محمدخان از طهران بصوب اصفهان جعفر خان زند را با سپاه فارس اصلا قدرت توقف در عراق
بنوده تمشیل انجکایت قصه شده و صراحت که جلال الدین مولوی در فتوی گفته و ان محنی برابر خبرت ظاهر است چون جعفر خان
از شیراز بیرون نیامد و اردو در مرغاب بماند علیقلیخان بغارت اطراف شیراز رفته بسجون و قتل و غارت و مرد و دشت را تاخته
مراجعت کرده در رکاب حضرت شهریار قاجار آقا محمد شاه باصفهان آمد و نواب شاهزاده نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار
پذیره رفته خدمات کرد و مشکیش او و موکب پادشاهی بعد از چندی توقف از عراق بطهران توجه کرده و شلاق در روی کزیده بایام
ملک پرداخته و در واد حضرت و خجسته و دویم محرم الحرام سال که از روایت و دود بود است و در خیال امانی بنا در عیان
با جعفر خان طغیان و زبند و امیرزاده لطفعلی خان را بنی عسکریه و اسطخام انسانان مامور سرمد و لطفعلی خان بدان حدود رفت

جلد نهم خروج رضی خان و فتح کلا

الصفی

و چون تمامی طایفه زندیه و فارسین از دولت جعفر خان قزلباش فرستاده شدند و با وی مخالفت نمودند و او را حاجی قلیخان کازرونی بود که با جعفر خان زند بعد از مرگ آقاخان از صفهان و کاشان مخالفت کرده یا غی شده و درین ایام صید مرادخان و چهار نفر از او خان او و پسر اسمعیل خان زند را بر اسم خان با علی قلیخان کازرونی گرفتار جعفر خان و در خلوتی از خلوات سار که کریم خانی که صحرای جعفر خان بود مقید و مجبور شده بودند و از زندگانی بایستاد اما بامید فرج بعد از شش ماه و شش ماه و شش ماه و در حاره کار خود بودند و انجام کار آنها در مقام خود نکاشتند و هر یک در میان خروج اغای و قشای بجای امیر زند و الا انما رضی قلیخان خلیف الصدیق سلطان شهید محمد حسن قاجار در شیران طالش و کیلان و دیگر ضوآن مرادمان صفحات علی الاجال در طی مقالات و ضمن حالات از اولاد خانان شهید محمد حسن خان ذکر می رفت و ذکر شد که رضا قلیخان و مرثی قلیخان برابر بودند اگر چه خلافتها کردند و حاصلی بخشید و بدولت زندیه متوسل شدند آن نیز فایده نداشت در رضا قلیخان بخراسان و مرثی قلیخان بباکو و شیروان قاجار رضا قلیخان بخراسان در گذشت و مرثی قلیخان در خرد و دنگوره خروج و فتنه انگیزی میکرد و چون حکم شد و با دو کوبه و طالش بادیست الله خان دبی داشتند که گاه از حمایتی میکردند تا چنانکه مرقوم شد روزگار زمان آن چنان بزرگوار را نیز در نوشت و کیلان بامیر سلیمان خان قونلیون محمد خان قاجار خال نیکو خصال پادشاه پادشاهزاده و سلطان سلطان مراده آقا محمد شاه بن محمد حسینی قاجار مفوض گردید نواب مرثی قلیخان که در خرد و طالش و شیروان تصرف خلاف و مصمم مصداق بامیر شاه شیراز گیتی پناه بود و در سال گذشته با مصطفی خان طالش و محمقلی خان حاکم قبه و شیخی خان والی باکو به موافقت کرده بر سر کیلان آمده و غارت و رانداخت و آن در سسکامی بود که شهریار ایران بایفقه عادی رفته و نواب بایا خان یعنی محمقلی خان بایا در فرید و زکوه یسلاق داشت و امیر سلیمان خان قاجار قونلیون بعد از آنکه بامیر سلیمان خان بر یغی میبندی خان حاکم شکان کاشته بجاوشت سلیمان خان با موافقت و راه خروج و دخول او مسدود آمده الی غنیال و خسته و طایفه نیز موافقت کرده مرثی قلیخان را منزه کردند و او را گرد درین سال و دیگر باره با جماعتی چاده و سواره بموقوف مصطفی خان طالش و متابعت بفتنه از کس در اوایل شهر فتنه الحرام فتح کیلان آمد و آن عسکر را در کسک فرود آورد و امیر سلیمان خان بواسطه مخالفت الی کیلان از رشت بقزوین آمده متوقف گشت و مرثی قلیخان نیز تحت منازعه کیلانات را تصرف نمود و شهریار صاب را می عقد کشای سلیمان خان را بحضور خود خواند و تحقیق این کار کرد پس از استحضار از کم و کیف اوضاع موافق و مخالف آن و یار عساکر حضرت مادر را حاضر کرد و کوچ و عیال مرثی قلیخان را از دوازده نفر بطهران خواست و سپرد و محمد حسین خان قاجار قونلیون در آن هنگام متطارت خاصه منصوب بود و دوازده نفر را روانه و بدو فرمود که غلط نمائید و ما مویرین متعاقب خود باشد او پهلای خطه عواقب و وصول جنود و رکاب مبارک بر زم کرد و منزه شد پس سلیمان خان قاجار و امیر محمد حسین خان از جبهه فیروز کوهی و میرزا محمد خان لاریجانی باده نیز پیوار در رسیدند و در روز واد واد محمد الحرام در چهار فرسخی کیلان مقدمه مبارک و مبارزت برابر گشتند و محمقلی خان طالش بعزم رزم و چالش پیش آمد و بیک محمد منزه بایست گشت و بسم روز سلیمان خان قاجار با افواج حضرت شعار با طرف شهر رفته مرثی قلیخان نیز بانه هزار کس بمقابله مقادیر کرده دست باستعمال آلات محاربه بر گشادند و در آن رزم برادر مصطفی خان طالش بامیر محمد حسین خان فیروز کوهی درایت و از دو جانب دلیران ایران بجاربه و مضاربه بر گزیدند و در آن کجوه جنگ و از دو حامی تر و فتنک خان فیروز کوهی در کلو له عادی شد فیروز کوهی بانی سردار و بزرگ منزه و مغلوب شدند و دیگران نیز متابعت کردند و شکست در سباده کانی یافتند و راه دایمیرزا محمد خان لاریجانی و محمقلی خان نوری بجزار مجادله و مقاتله سخت مراجعت و جنگ و گریز کرده و سپاه شیرازیان بسیار ازین شهر اوزمان بقتل و زور و دزد و سلیمان خان بنحیل اندر آمد و مرثی قلیخان غلبه کرد و خون کارای خطیر بر شهبازان خطیر و در دین اوقات جعفر خان نیز استحضار ازین فتنه یافته با سپاهی موفور از فارس عزیمت عراق کرد و علی دزد بازار آشفته و نواب علیقلی خان حاکم صفهان بایستقامت و ثبات با سپاه فارس الوار و الی لار و اعراب و اعراب جعفر خان زند و زور و جفا

جلد نهم رفتن جعفر خان بکیلان و جوع نصیحتی که از او رسید

روضا

بھشت آفاقی
سر و مل شاو

از اصفهان بکاشان عثمان بر تافته شرح حال بخاقان کیستان دریا دل بلند نظر قوی همت معروض داشته و چاره کار خود را استدعا کرده چون خبر شکست شکر یازندان آنجا بکیلان و استقلال مرضی قلیخان قاجار که امیری بود و نجیب الظرفین مطبوع قونیلود و الو در اندیشه فرو شد متقارن انحال خبر حرکت خان زند با سپاهی پشمار و تصرف عراق و قصد ری معروض آمد و عاقل دیده و در اندک وقوع این دو امر صعب در وقتی واحد چگونه باید احتمال خیال است و نجیر سلطان مؤید ظل الله قوی دل احدی آب ثبات و امید بخت در اینگونه سوانح سخت و داشت دولتمندان شاهان پریشان خاطر شده بر لرزل درآمد و اظهار خوار و اضطراب عیاں کردند یا دشا و الاجاه صو در این نوادر را چون سیوب ریاح بر شهبان و البرز تصور میفرمود و اصدان شوش خاطر و تفرقه خویش یافت و کرد که ما موثرت جعفر قلیخان سپهبد بکیلان و ثقات فتحعلی خان قاجار نایب السلطنه بفرضه بجزیره و عمر غمت خاقان کیستی است احضار افای محمد خان با سید صدیق سوار جانب عراق و عمر معاخذند با سستی هزار سوار جعفر خان زند و فرهاد جعفر خان و نصیر شهر ناز قاجار عراف و اصفهانی حضرت ظل اللهی قاجار شاه از روی خرم و ثبات ازین تفرقه خاطر جمع کرده بفضل الهی ملحق گردیده تخت برادر نامور جعفر قلیخان را با سپاه استرآباد و مارندران و بطام بملقه مرضی قلیخان و لشکر کیلان مأمور فرمود و نواب برادر زاده ازاده نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار را بمحافظت و محاربت فرضه و معبر کیلان گذر بخیر ضرر روانه کرد و از آن پس مصطفی قلیخان برادر اعمی مرضی قلیخان را که امیری باتدبیر و دلیری صاحب شیره بود از راه خرم گیل کشیده و خود با یکصد سوار جرار بمقابلہ سی هزار کس از الوار و روانه جانب عراق و مقابلہ جعفر خان زند مکر و دید بکلیت شکست که بسید مرد چاره سی هزار دشمن گرد و دوران جنبش از برق و باد و سبق گرفت و چون سیکمتری اصفهان رسید از اطراف و اکناف سواران بانهضرت پیوسته و همانا عدد ملازمین بکاب هزار موبست و چون جعفر خان از قرب جوار سیه شکر قاجار اطلاع استحضار یافت پای مصابرتش از پیش بدر رفته و دست مشا جرتش را کافاده مانند برق راه فارس گرفته خود را بشیر ازین سبب و قدری خاطرش را امید و بس نیکیو کشف اند فطم که شجاعت مزیه باشد خدای ملازاد و دماغ و دل مستر کسیر در جهان و امیر بخش فریه و بالای لاغر که پیش شیر لاغر سل فریه خیال باشد که کوهی پیش کرد و لیکن کاه کوشش بر دراند و وال سل فریه شیر لاغر مع العقبه جعفر خان زند با سی هزار سوار نیز و مند و یال و کوبال چون زنده پیل از آوازه حرکت شکر مار ایران و شیر شیران با آن سپاه قلیل از عراق بغار کس فرار کردند و چون پادشاه کیستی پناه ما بصفهان درآید از دنبال و جوانب سپاهیان در رسیدند و دو هزار کس با مصطفی خان قاجار و الو بتعاقب جعفر خان فرستاد تا چند منزل رفته بجعفر خان که سبقت از ضرر ضرر بوده بود و در سیه باز کرد و از انشوی جعفر قلیخان سپهبد یا دشا ایران سپاهی راسته و استعدای بر استه بجزم رزم برادر دلیکرم نظم حرکت کرده بود و منزل رستم آباد مرضی قلیخان رستم نهاد ثبات نور زیده مانند شغاف نهیمت در پشت و میند رانزلی که رشت را چهار منزل است که گشته قرار گرفت و هر دو برادر و ساحل بحر خزر یکی یکرا اطلاعات و با هم مقالات کردند و مرضی قلیخان ترک کیدان کشته بر سفایان را کب و راه سار دشته و سالیان برگرفت و سپهبد را بران جعفر قلیخان بشهر وارد کرد و دید و کیدان از تصرف گرفت و شرح حال برادر سپهسالار شهر بار قاجار عرضه کرد و بلا حجت مأمور آمد و امیر سلیمان خان حکمران کیلان در حکومت خود استقلال کرد و کاری چنان شکل بحفظ همی آسان شد و حضرت شهرناری و رستم شهر بیج الاوای بدار استلطنه طهران باز آمد و از انجا بطبرستان عزیمت فرمود و نواب جهانانی فتحعلی خان نایب السلطنه و رکمال شاه وانی بجهت موفور التدر و آمد و جعفر قلیخان هزار تیرش کیدان باز گشت و مورد اگر و واغرا کرد و بدو ایام حضرت شهرناری در بلده ساری بعیش و سواری بسر رفت و در شهر شرف بعیش و شرف عیشها گذشت و رضا خان قاجار بیکر سکی استرآباد و باز رکان بخت و کوهکلان خراج و یکشها گذراندند و موکب پادشاهی بسیاری معاودت فرمود و تعمیل مشهور بهنجین که خان جلالت شان محمد حسن خان بواسطه قرب شهادت فرصت اتمام نیافه بود حکم جهانمطاع صدور شد و بسر کار حاجی اسمعیل قوللر آفاسی و صرف و دوازده تومان زر نقد حلال انجام و انعام رسیده و کیشندیشک جعفر خان زند

جلد نهم قتل جعفر خان و جلوس صید خان

روایت

بدست خوانین بزند و حکومت بدست ایشان خانی شیراز و اطلاع لطفعلی خان از کشتن بدست خود جعفر خان قتل شیراز را با قمار قوم افتاد که جمعی از خوانین زندیه در حسن و بند جعفر خان در ارک وکیل بودند و چون چندی برای کشت جعفر خان را بموافقت یکی از امانی حرم ممنوم کردند و وی مریض گردید و سوء المزاج او همی افزود و خوانند در برجی از برج ارک که بنحان که درین ایام صرحخانه جعفر خان بود مجوس می رسید و غلام بچه دجیب با قره مراقب آب و نانکروه بودند بطایف لچیل بفرستند و از آنها سوانی این خای بخواشد در شب سلسل خود را بسوان سخته مطلق شدند علی الصباح بالاثاق قصد قتل جعفر خان کردند و بخوبی که خوابگاه وی بود کین گردیدند سحرگاه بر سر وی تاختند و بعضی برام و برخی از زردبان زیر آمده بودند جعفر خان که سابقاً بعظم جثه و کثرت قوه او اشارتی رفته بود با آنکه از حدت شدت مرض و الم سم که داشته بود بیزال آمده چون نفس اعدا کرد از بستر برخاسته شمشیری کوچک که انبای او را ساخته بودند تارانه آورده بر کمره بر صبا حمل کرده و اول شاه مراد خان بوی حمل کرده قریب شدن پل منگوسی قریب الموت شمشیری بر شاه مراد فرو داد و در آن صمصام شمر روی و موی او را خراشیده و بر شیده خود را بکناری کشید بعد از آن جهانگیر خان قصد جعفر خان کرده او نیز انهم باقیه کار قریب بدان شد که معاذین فرزند شب از حمل و نهیب میان پل سیکر فلک کوانده جام و من شرب خورنده یکی کور شهاب کبان منظم و منهدم کردند بر حسب تقدیر از اسم خان بن اسمیل خان که جوانی در سن شای بود و دست عیاروب فراشی از انظار بفرق جعفر خان نواخت و آن لیر سل زور بروی در افتاد متفقین صید مراد خان و ویس مراد خان و یاری خان و حاجی علیقلی خان یکبار بر او تاختند و بضررهای جسمی و حیاتی و چون سنگ و جاروب و خشت و یاروب کار او را خاخند و سر او را بریده از فرزند لنگره ارک در وازه فر و انداختند حارسان و شکبان را کار او باختر گردیده متفرق شدند و اچار صید مراد خان زند میگردیدند و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء ذکر جلوس صید مراد خان زند و آمدن لطفعلی خان شیراز قتل صید مراد خان و جلوس بر جایند خود جعفر خان و غیرت حضرت شهریار قاجار شیراز شیراز و قتل لطفعلی خان زند صید مراد خان پس از قتل جعفر خان بر سر حکومت شیراز نشستند که زود بفرستاد تمام کار لطفعلی خان زند پس جعفر خان که در بنادر فرقه عثمان فارس بود افتاد چون بفرستاد کاب و اراخان کوخ و متعلقین در شهر شیراز بود و بهمه کارش رفت و نهدید کرده اند که زنان شمارا برودان پیکانه خوابم داد و اگر چنین می پسندید ترک موافقت لطفعلی کشته بشیراز آمد و اگر وی سفیدی جوید لطفعلی خانرا کشته یا گرفت بهمه آرد چون این احکام شتمل بر وعد و وعید بهمه ان لطفعلی خان را بعزم گرفتن او دستور دیند و بر گرد سر آورده او اجتماع گردیدند و بتدبیر کار گذار خود پشت خیمه گاه شکافته با صطبل رفته بر کسی بی نزن جل سوار شده راه بندر بوشهر برگشته بدرفت خوانین و روسای اردوی و اسباب و اراخان کرده بشیراز آمدند لطفعلی خان که بلخی شیخ ناصر عرب بو مهربی حاکم بندر بوشهر شده بود قدری در اینجا بماند و مقارن انجیل شیخ مذکور بنزد پسرش شیخ ناصر علیخان حیات داد و دی حاکم بندر رین بجای لطفعلی خان از دحامی کردند و قصد شیراز داشتند صید مراد خان زند شاه مراد خانرا سر دار کرده بموقع او فرستاد و در منزل دالکی ده فرسنگی بوشهر مقابل گردید همه ان شاه مراد ان نامرادر اگر فشد لطفعلی موافقت کردند شاه مراد مقتول و اثاثه حشمتش لطفعلی خان موصول گردید و روی بشیراز نهاد و در منزل کا زون فرستاد میز زینین فرا می خبر موافقت سر کرده کان ایلات را با لطفعلی خان و مخالفت با صید مراد خان مرده آورده لطفعلی خان بشیراز آمد و صید مراد که در ارک محصور و مخدول کرده بودند بگرفته کور کرد و بر سر سرسوری جلوس کردند و در این اوقات که خبر سروری صید مراد خان زند معروض میگشاه حضرت پادشاه کشور که صید بتدک گردید با شکار بان شهباز زنی و طغرل جنگل بعزم عطیادان صید مراد از طهران بهارس ایلعاد فرمود و در چین مشهور بجنه و مشیر بن معلوم شد که صید مراد بدست لطفعلی خان زند مقتول و او اکنون بکرم وراثت در شیراز و اعیر سرودی و ریاست دارد حضرت شهریار قاجار از اینجا ایلعاد کرده با چشتی متر و کاب میرنج شتاب بتل میضاشش فرستاد و در آمد احوال و افعال و بنه را در اینجا بناده و علیقلی خان برادر خود را

جلد نهم محاربه حضرت امام محمد باقر علیه السلام الصفیاء

بمحافظت آنها گذاشته بود که رخصت خود را بجوای شیراز رسانید و در دو فرسخی شهر نزول فرمود و اکابر الواریه و اعظم
 فارسیه تقویت دولت لطفعلی خان موافقت حبس و حبس را کس سپاهی آماده نمودند و او را بمقابل لشکر شهریار
 دلیر ساختند لهذا در کمال حسارت با سپاهیان خود بمکاح و مصابو و پرداخت و فی الواقع لطفعلی خان امیرزاده
 جسور و سرداری غیور بود و لیکن بواسطه اقتضای عهد شباب و غرور جوانی سر و کمر کتی ندیده و شیرین و تلخ روز
 پخشیده کار جهان ستانی و اسباب کامرانی را بمحض راندن شمشیر و ناخن با کبریه میدانست و از ادب لشکر کشی و دشمن کشی
 خبری نداشت و نمیدانست که حکما گفته اند بلیک دلیر و سبکساز خسرو مباد و خد باشد و دد بحث شاهی باید حضرت دارای
 ملک آرای سال خور و جوان بخت پیران تدبیر و سیاست شمشیر برای دلیر کردن نخبه سپاهیان شیرشکار را بتقدم و تضادم
 رخصت نداد و مانند جنگیان خوفناک بر جای خویش بایستاد و سرداری طرف میمنه را که ترکی برانغار و بعلی میمنه خوانند پسندید
 والا که جعفر قلینان سپرد و محترمانه از خان غزاله تیلو که پسر خال آن سپید پهلوان بود با او مشارک و سهیم کرد که کمان بکمان
 نزود و جانب دست چپ را که بتوری جوانان کوبید و بتازی میسر نامند بامیر دلیر مصطفی خان قاجار و والو واکذا داشت که
 جان محمد خان عباس خان در رضا قلینان با او موافق و انیس بودند قلب عساکر نصرت ماثر از انفس نفس بر آراست که بتو
 قول سرانید و غلامان جلالت توانان در آن محل از دحام دارند و این اسباب منازعه در کوچه باغات حوالی شیراز که آن
 محل را مسجد بردی نام است فراهم آمد و چون از دو جانب کار صفا آرائی نظامی گرفت و بنیان رزم سپرانی قوامی یافت تا بیک
 ترکی بناله در آماند و ششپورای و می غریدین گرفتند و نفیر نفیر بر آوردند و دهلها دست بر سر زدند و سنجهای سنجی و
 کوسهای کسری و خردش بر کشیدند چنانکه متعارف و متداول است از دو جانب رزم آغاز کردند و شیرین مرد خوار الو
 از سلاسل التوباز نمودند و کیت و کرنک بعرصه یکبار و جنگ برانگیختند و اشوب و ادهم را بجولان در آوردند تا کار جهان
 که زمام مرکب و عقل و تدبیر از دست جوان پر سر و نشد و خونای جوشش آمد و دلها از جای برکنده شد حالت طبعی راه صحرا گرفت
 و قوت عقلی فرار کرد و بارش سحاب صمصام سیل جاری شد و برش لباس شمشیر بلای ساری آمد و مرکب بی اختیار روشت
 گرفتند و حسام و خنجر میانه بریدن کوشیدند شمشیر از تارک می نیام کردند و ناو که از صد و ترکش ساخت مصطفی خان قاجار که
 دلیری بود نامزد دیوار باغی را کمین گاه کرده و لیکن تدبیر او حاصلی نخبید و دوشه تن را زالی اردوی شهریار لطفعلی خان جو کشید و
 گفتند که دلیر صف شکن و کرد مرد افکن این لشکر جعفر قلینان است که حاکم میمنه و فارس انمنست دفع او بایه قلع سپاه جاز
 و رفع او باعث فتح لشکر صراست لطفعلی خان که جوانی دلیر و سرداری شیرگیر بود بجار دیگران پذیرد و خست قلب میمنه را
 همت مردانه ساخت با دو هزار سوار کامل مسلح که زبده سپاهش بود بر قلب لشکر شهریار حمله نمود و جمیع از یاد آورد و غرمت
 مقابل با جعفر قلینان کرد جعفر قلینان حمله و غرمت مخالف را بجانب خود مخصوص دید اندیشه دشمن نفاق شیه را دانست لطف
 بخندید و گفتا که شیرزبان نترسد ز کشت پیرادیان ما زبانه بر آب تازی ترا داشت نا کرده روی بسوی غنیم آوردن غنیمت
 و بر حسب اتفاق کالی عظیم و عمیق یعنی خشک رودی وسیع در پیش آمد لهذا مرکب را بر گردانیده از محل عبور مرد و کوده سپاه
 فرسید و دید و با همرازان خود بر سران دو هزار کس حمله برده آنها را در هم فرو شکست و یکبار و بسته از افواج سپاه الوار با دد و معاد
 بسته شکسته خود آمدند جنگ در گرفتند پادشاه و دشمن پشور با شمشیر بدیدار داشت که قصد حاسد و دشمن انهم سپهبد
 بی قرین جعفر قلینان است که میمنه وجود شهریار را بفرمایند و جماعتی با این سپاه قول و قلب با محمد و بنیان قاجار با عانت بر او
 مقرر کردند لهذا او بجای جعفر قلینان سپید پهلوان پوشت و او را تقویت دادند و دیگر باره از جانب لطفعلی خان فرستاده کان او را مدد
 رسید و تمام محاربه و مضارب مخصوص جعفر قلینان قاجار کردید چون برو محقق شد که اینهمه کار برای شکست فرار اوست غرمت
 بهر جنگ را بر خود تنگ دانست و غایت حمت و نهایت عصیت خود را در بحر محاربه عرق کرد و فطنم بنوثر کرد از پی جنگ
 بر آینه شبدیر از اشک شک شدی چون نزدیک دشمن رسید سبک تیغ شیراز میان بر شبدیر خنجر ستر تیغ و کر و زبانه

متابعانها الى ان بلاد کهن ايام واولان منحنی همانا که بروقی تواریخ عجم فرمودن مملکت محمودیه خود را
بنه قسمت کرد طرف ماوراءالنهر یعنی جانب مشرق را بتور داد و آن را توران خواند یعنی ازان نوراست و ملک روم را دیگر قریب
سلم نام مسلم داشت و ایران که میانه کشور بود بکهنترین فرزند خود ابرج باز گذاشت و بایران موسوم و مشهور شد بمحمد اسم
این ملک از فرات الی حیون طولا و از باب الابواب در بندالی سواحل عمان فارس عرضا بوده و بر و رود و هر ولایتی بنام صاحب آنجا
معروف آمده و این دیار شش است بر اقلیم ویم و سیم و چهارم و پنجم و بروقی مشرب حکمی عجم و علم ریاضی بقوم عربی این سرزمین که
اکبر است یعنی آفتاب جهانباب و رونق ده ترا باد و خراب و ملک ایران محد و است از مشرق بتوران و کابل و هند و از جنوب بحر
عمان و از مغرب بخزیره عرب و مرزو بوم روم و از شمال بحال البرز و بحر خزران یعنی دریای مشهور دریای مانزدان و این دیار
مشتمل بر میت ولایت که یکی ازان ولایات ملک آذربایجان است و سینا جان و نهند کاشته اند که در دیار ایران چهارصد
شهر و ولایت و یکصد و هفتاد و یک قلعه و شانزده جزیره و چهارده بندر بشمار اند آمده و اگر مقامی اقتضا کند شرح این اشیاء
بعبارت اندر آید مع القصه آذربایجان دیار است معروف و بصفات پسندیده موصوف و شمل است بر هفده شهر آباد و
میت و نه قصبه محبته بنیاد از جانب شمال بموغان و شیردان و جبال البرز و از جنوب بعراق عجم و کردستان و از مشرق بدیا
خلخال و کیلان و طالش و دیلم و از سمت مغرب بایمن و کر جستان محد و است و در سوابق ایام از بندر بادکوبه الی خلخال نود
پنج فرسنگ طولا و از قصبه باجر دان الی جبل سینا پنجاه و پنج فرسخ عرضا بوده و سابقا تختگاه آن بلاد مراغه بوده در این
تیریز است و گفته اند که چون در زمان بستان آنشکه معروف در آن مکان بوده پارسیان آنرا آذر بیکان خواندند یعنی مکان
آتش و وجه دیگر نیز درین تسمیه گفته اند که تقریر از اسودی و از از نژاد و وی نخواهد بود و انولایت تحت تقدیر بروقی در تصرف سلطان
بوده تا بعد از دولت صفویه موسویه چنانکه گذشته در تصرف ادرشاه افشار در آمده و از آن پس از اذخان افغان رومی را تصرف
کرده ولی استقلال در آذربایجان نداشته چون و از سلطان کیمستان محمد حسن خان منظم شد خوانین آذربایجان شهر خوار
متابعت کردند و نواب شاهزاده اقامه محمد خان و تبریز بنیاد سلطنت ایالت داشت بعد از ساخته سلطان قاجار آذربایجان
بتصرف وکیل زند در آمد و با او بمدرسه و موسسه مؤلفی تمهید کند و از میر بقدر راضی بود تا بعد از وفات او رسوم ملوک طوائف
در آن بلاد شایع گردید و هر شهری در دست شهر یاری بود و رومی بد تصرف افشاریه و خوی در دست خوانین امری رسید و نیز
پایمال تغلب و شقاق شقایقه بود لکن درین سال که نواب جهانبانی فتحی خان باب سلطنت حکم پادشاه جمجاه کامکار اقامه شد
بجانب خمره و کوران دشت غرمت فرموده بود امیر الامام حسین خان و بنی ولد احمد خان بن مرتضی قلینان بکلر سکی خوی و احمد خان
حاکم مراغه و حسین خان حکمران خلخال و روس کردوس بهدایا و نامر و انهار مخالصت و مصادقه کرم گشته هنگامه شدند
و نواب جهانبانی باقر سلیمانی از کوران دشت عازم خدمت حضرت پادشاهی گشت و امیر الامراء العظام سلیمان خان بن
محمد خان قاجار قونلو که داعی اغلی خدیو قاجار بود و در کیلان بالاستقلال ایالت مینمود باعمال رشت و لمایسی شایسته
شرفیاب حضور حضرت سلطانی گشت و در عینال ملقب بلقب اعتقاد الدوله آمد و در وزیر و زیار جلاش از اوج ایوان کیوان
گذشت و هم در عینال نواب شاهزاده حسنعلی میرزا برادر کمر نواب شاهزاده حسینعلی میرزا از حبشیه جعفر خان عجم عامری بسطامی
متولد گردید و از اخبار متفرقه دول خارجه که فی الجمله شارتی بدان خالی از شایسی و ضرورتی نخواهد بود و آنکه در عینال لوی شانزدهم که
طایفه بور بن باریس و در انولایت پادشاهی داشت امانی دولت فرانسه بقتل اندر آوردند و مدار کار بر جمهوریست و مشاورت
نهادند و پس از آنکه زمانی بونا پارت نامیون فرانسوی برای جلال ترقی کرده در فرانسه استیلا یافت و دعوی امپراطوری یعنی
شاهنشاهی آن مملکت کرد و از عهده آن دعوی برای مدتی که شرح حاش و تاریخ او مضبوط است و بنا بر شایسته و ضمنی قانع
ایران هنگام ضرورت بخاندن و ذکر می خواهد رفت در تحریف فایع خاتم خال نواب سید ابرین جعفر قلی
خان برادر پادشاه کهنیستان و طغیان ملک مرتضی قلینان فی جانب سلطان شهید

سید محمد حسن خان در کیلان و منازعه و غلبه بر سید ایزد خان فاجا
 چون در سال گذشته لطفعلی خان بنده جمعیت فرا هم آورده و روی کرمان کرده و میرزا ابوالحسن پیکر یکی کرمان در فقه بر روی
 او برست و محاصره بطول انجامید و درستان در رسید و آذوقه در اردوی لطفعلی خان نایاب شد امیر سید الفیاض ولد محمد حسن
 خان سیستانی را در شیر کشته بشیر از برکت و فتوری تمام در کار دولت و داعیه و بطور آمد و استعداده حرکت ندشت خاقان
 کیستیستان قاجار را از جانب فارس خاطر اسوده شد بتیجیه از با بجان غریمت فرمود با اجتماع اعوان و عساکر و عشایر
 فرمان داد نواب جعفر قلینجی سید ایران که از حکومت بسطام طمع در ایالت اصفهان بسته داشت و صورت گرفت سپای
 خسر و آفاق اقدام و اتفاق نمود اظهار استغنائی و مایه رنجش خاطر دریا مظاهر پادشاه غیور قاجار آمده محمد خان و محمد زان
 عزالدین لوی قاجار که فرزندان خال جعفر قلینجی سید بودند و استمال کرده بحضور خدیو قاجار آوردند و براءت ذمه خود را
 در خلوت در باب سید سعادت کردند که ویرا داعیه سرکشی و سروری و منافی با خوانین خراسان در مخالفت برادر والا که معاهد
 و مستعد منازعه و مجاهده است تصدیق سیرن خال مایه خستال حال و خستال مال او کردید به مضمون الملک عقیقم خاطر حضرت شیر
 از برادر جلالت سیر کوچه و طبع آتش مثال خسروی بوی بر آشوقه آمدینا بر تقدیر دل پاک پادشاه که مرآت ظهور او امر آبی بود از برادر ناموس
 مکر و پیکارش و دوست جا کران انحضرت مقدس شد تا در شبی که از محفل حضور شیر یاری بجوع غمزل همیکرد و زانو و میر محمد از دلیران
 خدمتگر کردن آن سید را کردن کش باقرین دوال و آفتاب عمرش را برین زوال آوردند و ولادت او در سال یکمیزار و یکصد و شصت
 پنج و هلاکت در یکمیزار و دویست و پنج واقع گردید از جمله جا کران معتبر وی و اند فقیه بود که بواسطه قدمت خدمت بدین دولت ابدیت
 با وجود اتهام سپهبد و الامقام حضرت شیر یار قدر شناس قاجار او را بجهرت خود مخصوص و منصب صندوق داری خاصه و
 سفیدی خلوت منصوص فرمود و چون بر روی امر اعتدای اعلی و اضحی و لایح بود که آبی وی در قریه چهارده بهو انخواسی دولت قاجار
 در دست ریکان زند مقبول شده اند او را مورد توجهات پغایات شانه کرده این جن حضرت علی می دانست تا در سفر شوشی مخصوص آمد
 علی الحمد مصطفی خان قاجار دیگر برادران شهر یار که در سال خروج مرضی قلینجی در کیلان مقید و مجبوس شده بود و مدت سیان
 از حیات خود دیا کوس در این ایام قصه عیالش سمر و در شهر شمشه شد چون برادر امی مرضی قلینجی قاجار وی در باد کوب و طالش و
 استعدادی تمام داشت و کرباره خون و شش جو شدن گرفت و بتلافی و تکافی در منازعه کوشیدن بعزم تنجیر کیلان با جیوس
 قلم خروش حرکت کرد میرزا بابا ناپلنگو مریکیلان که عالمی بود جلیش شان شوش شده شرح ماجر را بجهرت شهر یاری معروض
 با مردانی ایران حاجی رضا خان و والوی قاجار که خالوی وی بود با عیاس خان قاجار و محمد خان و والو هم از اقارب او با ضاه
 عبداللہ خان اوصانوی حمه و میرزا محمد خان لاریجانی مامور بمذاکره مرضی قلینجی شدند که اولاً بتضایع او را زنا کرد و ثانیاً
 بر ترم این فتنه بر خواسته را فرو نشاند تا کار از مقام و له مکا و صده و از مناصحی بجا دله اینجا مید و ایزد و جانب نزاع و جنگ و بغیره توب
 تفکک بر فلک الافلاک کر ایدن گرفت بالاخره شاه پلنگ نام طالش که دلیری بود و میسای جنگ و چالش در شبی پنچون باردوی
 سرداران شهر یار قاجار آورده سرداران و خوانین کمیره گرفتار شدند و کوهی بقتل اندر آمدند مرضی قلینجی بر سران قاجار
 و خالان و مغلوب و مقهور شدند پس از چندی گرفتاران را رخصت انصاف داد و محمد خان و محمد زان خان را کاه داشته با بوج
 و اصعب منوال منصره می داشت میرزا بابای ناپل رشت حال ایشا از عرضه کرد در یاری مواج طبع پادشاه و الاجاه آقا محمد خان
 بخشش درآمد مصطفی خان و والوی قاجار که امیری بود جلالت شعاع بمقتلای شکر فیروزی اثر روانه فرمود نفس نفس استعد
 یورش کیلان و شیروان نمود نواب ناپل سلطنته فتحی خان جالبانی بابا سپاهی شایان و استعدادی نمایان با نظام صفای
 عراق و فارس مامور و خود بجانب کوران دشت نهضت فرمود مرضی قلینجی ازین اجبار سر اسیمه و با مصطفی خان طالش بجانب
 باد کوبه و ورق فرا زاد بان بر خفته پس از چندی توقف در کمال مایس و بوس و بولایت روستا کرد حاجی رضا خان و
 خان قاجار پادشاه خان مذکور بحضور شهر یار کیستیستان غیور آمدند و مصطفی خان و والو نیز بحضور آمده مجاوت و مظاهر جناب

جلد نهم غریت خاقان کیتی ستا بانه طامراک خاکی
 الصفا روضه

شخص خاقان جهانباغ و افقه لطفعلی خان زند عراق مامور شد که در شهر شیراز با حاکمان و منابع امر او
 خواران و اینسانان و ماموریت اعضا دارالدوله تسلیمان خان قاجار و تنکابنها
 و اسیران کابل و طایف و شکست صادق خان شقاقی و کمالی میرزا
 و قزاقان و سیوانج و دیگر سابقا اشارتی رفت که ولایت اذربایجان سرحد روم و روس و کرستان و مقرر امر
 اراک و اکراد و فشار و قاجار بوده و از آغاز دولت سلسله علییه صفور بسلاطین ایران متابعیت میموده اند و در هر دینی اجماع
 و قسبه و مولف و مخالفت حکام آن بلاد در ضمن و قیام هر دولتی و کبری زقت بعد از کرم خان و سلاطین زندیه و افشاریه و در امانت
 شهرها قاجار و تون و مردودی داشتند و درین حال که کلمه رود و دیت و پنج بود دولت زندیه ضعیف و قریب بقیصر کرمیده و افشار
 جلال و کوب استقدال خاقان قاجار حضرت آقا محمد خان در وسط السما و کمال و عروج ایستاده بود و افغانا میل بصعود می نمود
 لهذا خاقان کامکار ستاره بخت لطفعلی خان زند را قریب بغروب دیده او را قابل مدافعه و منازعه و مقابله و مقامات نمی شنود و مع ذلک
 جهانباغی شخص خاقان با مصطفی خان و والود نصرالله خان و کوزلو و محمد حسین خان و کوزلو و وریش سفیدن عراق و قلم و علیشکر با تمام
 کار لطفعلی خان انجام فتح فارس مامور ساخت و خود قصد تسخیر اذربایجان فرمود و هم از آغاز امیر کبیر سلیمان خان خالو اعلی ملقب
 با عتض الدوله را باده هزار سوار بمقتلای لشکر قیامت اثر روانه فرمود و بر برای مهر انجلی حضرت خاقان کیتی ستان معلوم
 که صادق خان شقاقی در مقام غنی و شقاق ثابت و سیاه در و شر و خونین و لیر از کیا شقاقی در سرب خرابی است
 پس در نزول سعادت شمول لشکر بر خاخن نصرت اثر بطارم و خلخال اعتضاد الدوله را بطرف ماسوله مامور و طایفه را کوشمالی
 داده و بران دامیران افطایفه را با کوچ بر بخان چمنه روانه کرد و محمد حسین خان خلجالی بخل سمند سر دار این دولت را بجهت ایلون کرد
 افشار و خلجالی اساقین اعتبار خود داشته بقطاعت بر رقبه اطاعت نهاد و بکذا اسمی و محمد حسین خان کرم و سر از زندگانی خود را با
 سر بر خط عبودیت و طاعت گذاشت و حضرت شهریار کامکار قاجار خود بنفس نفیس بر شیوه ابا و اجداد فراسیاب ترا و حاکم
 نهاد و در یکشب ایلغار کرده و چار فرسنگ راه را قطع فرموده بر سر صادق خان کذاب شقاقی با حقن کرد و بهنگام طلوع
 صبح صادق بر سر صادق خان کذاب رسید و لغز چنین بوده کرد و یورش شک و بجای شتاب و بوقتی در نیک
 بجای می بود چون خاک و آب بجای در نیک و بجای شتاب خان شقاقی نیز قصد تلافی کرده سپاه شقاقی تاراک را که در کرا
 و خور بودند بمقابله و مقابله آراسته کرد و در برابر شهریار فریدون فریادی میادرت و مبارزت استوار کرده بدعوای پادشاهی
 و داعیه ملک داری کسرب بقیعه صفوف منارحه احتشاد داده و غروب و بوق و کوسن بر فلک بنوس برآمد و لیران و جوانان سمند
 گزینان برهنه جنگ بچولان اندر آوردند و تیرهای زره شکاف از کمانهای خمیده بر واز گرفتند و نیزهای الماس سنار بچولان اندر
 آمدند سیوف قاطع بر بدن اشخاص بران قاطع بطور آوردند و شکمهای همه افشان حالت سحاب متطاثر کردند و شوقی لفظ
 تا اوجهای که دو پر خاک شد غبار زمین بر افلاک شد دم خنیا سوده شد سر سبز زبیر خورده بر جوشن و بر سپهر بزم رخ
 چو کان شکری بود همه دشت گلزار و خون جوی بود آخر الامر منزیت در سپاه صادق خان شقاقی در افتاد و عطف عنان
 بچاناب شوشی و پناه انرا کیم خان بن پناه خان جانشین او تواریکی که از امرای معتبران صفحت بود کرده سرب و کرم و در اقل و غا
 جتود نامعزود و ویران و ضرب المثل جمله ایران شد بسبب نیم فتح و فیروزی از هفت نظرو بهروزی بر پرچم علم نصرت توام اثر کشید
 و جمعیتی و افراد کرا و شقاقی و بایزیدی و سایر طوایف اذربایجان بقتل و اسیر درآمد و کوهی از زن و مرد و منسوب و منسوب شدند و
 راست نصرت است نصرتیکند در رتبت دارا و راست بچاناب رودیل شکست کرد و مصطفی خان خالو که لشکران و استوار و سایر مجمل
 طایفه در برابر امر او بود و از خدشکداری حضرت شهریار تاجی و بجای می نمود پای استکبار در دران استغنا عیبه قدم در مرحله
 گذارند جان محمد خان قاجار و الوکوشمال و می مامور شد طوایف طوایف با جان محمد خان بزمی سخت کردند که خون در معابر و مرزها
 گرفت و عساکر سردار قاجار با طایفه جبار بر نیاندل لاجرم مقهور و مخذول و منکوب و منهوب بازگشت و پیش خانه اعلی با شاق

اعتقاد الدوله سلیمان خان قاجار بجانب قرا داغ در حرکت آمد و خان و الاثان قاجار قلعه اماروار در کردید و از آنجا بجهن کلینر که
 کلشن خوش بوی تراز غنیر بود و بنصرت نمود و در ان مقام نیز توقف جایز نیست از جهن کلینر به النک سبزه خیز راه به زر عطر کلینر شکیب
 عمان بوسن غریت را معطوف کرد و بسنقلی خان مشهور بجای خان و بنلی پیکار یکی خوی بخش صدقت و ارادت از خوی بحضور شمشیر انگیز
 خوی آمده اظهار متابعت نمود و شهباز گیتی سنان حضرت قاقمچ خان قاجار بنابر قدمت خدمت ان خان و اعتبار ولایات اردبیل و تبریز را
 ضمیمه ملک موروثی او فرموده بد و تقویض کرد و او را بحکومت تبریز فرستاد و درین بوشش احمد خان جویشتر مقدم حاکم مراغه و حسنعلی خان
 افشار اردوی و جماعتی از اکابر آذربایجان کردن بر خیز طاعت حضرت شهباز قاجار نهادند و لی محمدقلی خان افشار اردوی خایف و ترسناک شد
 بحال اشرف از کرد محمد خان قاجار غزاله نیلوا به چهار هزار سوار جبار بارومی مامور شده کوچ و بنه و خراسان و دغان محمدقلی خان را
 و بارودی شهر باری حمل و نقل کرده مصطفی قلخان قزاقی نیز سعادت عقبه بوسی خاقان کشورستان قاجار استعدا یافته و
 بارودی کیهان بوی شتافته روزی چند تخیر و شکار در آن حدود در گذشت و درین ایام محمد خان غزاله بنیادی قاجار خال جعفر
 خان مخفور سپهبد و برادرش محمد زمان خان حاکم سلطام و محمد خان و محمد ولی قاقمچ قلخان شایهانی سپهزاده محمدعلی خان شایهانی
 و محمدعلی خان جو جوق بعضیان موافقت کرده همدستان شدند بعد از اطلاع خاقان کیتی سنان حضرت قاقمچ خان محمد خان و محمد
 آقا و محمد زمان خان از حلیه بصیر عور و محمدقلی خان و محمدعلی خان جو جوق مقتول شدند محمدقلی خان افشار اردوی نیز چون بای در شکم اضطراب
 بطیدن در آمده ناچار باستان بوسی خسرو بوشش نیز غریت کرد و دو دیکر باره و در شهباز اردوی بحکومت تبریز کی بسد و خدشکنداری
 و جان نثاری شیوه دزد که خاتم حال لطفعلی خان نیز ندانم فایر و اختلال کاران
 در حال غرق و فرار ترکین بغیر و انقلاب و کلب و نواب شتاب فغلی خان جانی
 بر حسب امر حضرت خاقانی و صفی عراق و چمن کندان بجا رست و محافظت ان سامان مشغول و بعضی و شکار میرداخت چون لطفعلی خان
 زند شیند که بوی منصور خدیو قاجار بجانب آذربایجان معطوف و اوقات فرخنده ساعات آن شهباز کیتی سنان متجربان بلاد
 فرح نیاد و مصروفیت فرصتی قیمت شمرده از ایلات و انوار فارس است هزار سوار فراهم کرده قصد تخیر صفهان نموده بسیمه مر
 رسید نواب شاهزاده فتحعلی خان بن جهاننور شاه قاجار از جهن کلینر بکندمان بقصد قمش غریت فرموده سپاه لطفعلی خان را بر جناح
 استقبال کرده در برابر سپاه فارس صف برار است پیش خود بخوار خود را بهفت صف مرتب و هر صفی را با صفداری صفد
 و سرداری سرور و در محلی مناسب مقرر کرد و بعد از مقابله لطفعلی خان خود را در چارموجه اضطراب دیده بنکر کرخت و سپاهیان
 وی با اتفاق و وزیدند و بگرد کار پیکار نکردید چون حاجی ابراهیم خان شیرازی را دل متابعت شهباز کامکار قاجار را پیش
 تولای سلسله زندیه از لوحه ضمیر شنایل بود خود در شهر شیراز توقف داشت و برادر همتش عبدالرحیم خان در کار لطفعلی خان
 امیر معتبر و حارس لشکر محسوب همی شد بملاحظه صرفه وقت و مصلحت جان با گردی را عاظم سپاه موافقت کرده شباهنگام اردو
 لطفعلی خان را بر سر دماز هر سو خروش لشکر برآمد و غلظه و دلوله در عوام و خواص اید و در افتاد و لطفعلی خان و جمعی امرا را کما
 شد که از جانب شاهزاده جهانبانی قاجار فتحعلی خان نایب السلطنه درین شب بر سر دی ششون را هجوم آورده اند و اطراف او را
 محصور کرده اند و تاب درنگ و قدرت جنگ در خود ندیده براسب فرار سوار و بنه و آغوش و منفرش و صندوق خود را ریخته مانند پدر
 بزرگوار بجانب فارس گریخته با دود و کس از خواص از آن محله جان بدر برده طایران تیرمال بجانب شیار شیراز رفته و از راه هیمرفت و مندا
 که بایه را کنده کی اردو از دانه شیراز کو توال آن شهر ارم طراز است چون بدر و از راه شیراز رسید و روزه را بر روی خود بسته و بدینجه
 الحاح کرد در بی بر رویش کشته و گردید متاسفانه سفا و سلفه فاروسی بجانب حوسل و بناد کرده میوان هیمرفت عریضه حاجی ابراهیم خان شیرازی
 بتوسط کارگذاران و دربار جهانبانی در طهران بنظر شهباز جوان بخت حضرت قاقمچ شاه قاجار رسید پس از اظهار خدمت استعدای عا
 و تعیین سردار و سپاه بهائس کرده بود میرزا رضاقلی نوالی غشی الممالک که از معمران و معتمدان دربار سلطانی و متخلص سلطانی بود
 اموال لطفعلی خان بدوانه و مصطفی خان قاجار و والو که امیری و الاجاه و از پیشال و افران امتیاز داشت با سرباز کس با تمام کار لطفعلی خان

و تصرف شیراز را مور کردید و مصطفی خان اشارت رفت که در آینه دست خط خبر حاجی ابراهیم خان شیرازی بخاند و بسور العمل و راه غامی و
کار کند میرزا رضا قلی بور و شیراز جوهر سواره و پیاده و مادیان و در مسو سوار کسب ثلثه الطغلی خان با محض ضبط و آورده بان
کشت الطغلی خان از بندار و دشتی و در سنستان فشت و کمارج و کازرون جمعیتی فراهم کرده بازال خان جشتی و سید عمال اولایت
بمنزل جویم آمده که در خلاصی عیال خود ایتما می نماید بلکه گری از کارش کشاید حاجی ابراهیم خان از آمدن او مستحضر و فی الحقیقه شوش
چون خود را با وی صریف ندید مصطفی خان قاجار شرحی نکاشته و او را بمعاونت و مظهرت خود و مرفعه و مافیه الطغلی خان نذ که دلیری
بود و در متد بخواند سردار چون بحری ذخایر بجانب فارس مدح و تحریک و متوج اندر آمد و در خارج شهر و حوالی باغ جهان ناکه از این و کشت
فرد آمد و پس از روزی چند فیما بین الطغلی خان و مصطفی خان محاربه و مقابله در گرفت ابدال خان جمعی از دو طرف کشته شدند رضا خان
کر قمار و سردار قاجار غالب گردیده بجانب شهر آمد و توشیش خاطر حاجی ابراهیم خان افزوده کردید و یکباره عریضه بخار و استعانت
خواستار پادشاه باندیدر داناکه افراسیابی بود پیران ای و اسکندری فلاتون دیش جانمید خان قاجار و او را با خبر از لشکر بفارس
بامور فرمود و بدو نیز لازم سپارش نموده آنچه صلاح ملکی بود القادداشت کرد که حایر سید مصطفی خان و محض
قلجا با الطغلی خان زند و کز قرائن و سیفا ایندیکو بعد از ورود جان محمد خان مصطفی خان دوللونی
یادی موافقت کردید از شیراز حرکت و بر سر الطغلی خان فشت مجمل از محاربه و مضارب و مقابله و متقابله لشکر قاجاریه بمنزرم
شدند بعضی اسیر شدند اضطراب حاجی افزوده کردید و از الطغلی خان نیک برتسید و آن سپاه را بشهر راه داده بمحافظت خود خواند
چون در شهر دو قلم یاب شد سردار این قاجار بکرمال رفتند الطغلی خان نیز بجانب رزقان رفت سردار قاجار بجوالی شهر آمد و در حوالی
بقوه حاضیه محض سپاه برداشته سالار تبه قصد شپخون کرد و همسواران سپاه قاجار چون دیده بخت شهر را سپیدر یوزند با قدر انداز
نکما از حوض پنج فلکان آتش بار و سواران دلیر و جوانان شربز در آتش تیره بدار و کیر و در آمدند بعلت بشی بود چون روی زنجی سپاه
نستیاره سپید ثابت نه ماه دور و یه سپاه در یکدیگر افتاده بکربهای سرافشان سرافکنند و سواران پیاده گردند چکا چاک شمشیر
بر سپردم و اصدای هم و زبرد آور دی و در خش خنجر در نشان در کوه و دشت چندین شهاب ثاقب چکا کردی سواران نندو
دلیران قاجار چون پود و تار یکدیگر انصاق داشتند و جز سیریدن مقرض تیغ و خنجر افراق و انحراف نیکرند مع القصه جان باب
رسید و روزی غم شب آن شب سیه بروند و روشن بدل یافت و از یکدیگر یار کشیدند و در کمر نساخ حرکت
افکنر قاجار محمد شاه و مجنا انرا نعلت و قینا قایع و صولت نرها و افعات نسال از جمله
سوانج غریب این ایام ظهور علت سکنه بر وجود مسعود و مزاج و حاج پادشاه و حاکم قاجار بود و محمدا اینک شهر یار کامکار در دیوان خانه
همایون در دار الحکما نشسته با چاکران در بار و دیوار با لیرای و الاشان کرم کشار بودند ناگاه در عین مکالمه و محاوره سخن نامت
و مقطوع ماند و در قامت سر و آسای خسروی چون پیدموله خمیده کی حاصل شد و دیده ای جهان بین فروخت ابر کبر سلیمان خان
اغلی قاجار که لقب معشاه الدوله و مقرب حضرت است لطنه بود و دیگر از دیگران ستاده و بران مسامحه دیده شده ناگاه ایجا
دید حضار را بر سر و نشدن از مجلس حضور اشارت کرد و حضرت آقدس سلطانی را بعارت خلوت آورده مستجلا با حضار اطبای
حاذق فرستاد جناب میرزا امیر جدید طبیب سیاق نفس که مردی عابد و ذاکر و شب نینده و اولاد مردن مولانا محرابی
بود بامیرزا اجمیر صفهانی بر بالین پادشاهی آمده مرض سکنه را تشخیص و بمعالجید مضایظا مکرر دند و چنان که رسم و قانون خلق قایم
است بمعالجید بر خمد و بهبودی و صحت روی داد شهر یار و الا تبار دیدگمش داده بکلم فرمود چندین هزار تومان بحد و یس بصدا و خیر
و نذران نماید و باب فقر و حاجت استحقاق آمد و در روز و نیک آسوده خاطر و شادمان شدند و نیم و رینال که هزار و دویست پنج و
غالب لیالی فرخنده حضرت پادشاهی در صحبت علمای اعلام و فقهای اسلام میگذاشت و پادشاه را جودت طبعی و انقیاد و حدت
ذهنی کافی بود و در اغلب علوم عال و با کثر کمال کامل چه اگر در صغر سن از خواست زمانه مجال اقباس و کتسای فضایل و علوم نمودی
و ایام توقف فارس و فنی بطلت نمیکذاشت در اغلب علوم حتی مل و نجوم متبعی و آفر کرده بود و در فرائض و سنن جدیدی پلغ داشت

زیادت عاشورا تک نیست و فوافل از میان نرفت بطایفه کتسیر و تواریخ و آثار ملوک و لوعی تمام داشت و شبها بصحبت علماء و طریح
 مشایخ میسر میبرد در ایام مراجعت از آذربایجان بطهران ملا محمد حسین ملا باقی و زنده را نیز از خدمت کرامتشان نامور و جناب فضایل آن مجتهد
 الزمانی آقا محمد علی خلف الصدیق آقا محمد باقر بهبهانی رحمة الله علیه را بحضور اصلی خواند و در کمال حرمت و عزت شبها تا هفت ساعت
 از آنجا با خدمت میال نمود و غوامض و حقایق مطالب و معارف آن کتاب میسر کرد و در این ایام سار و خان و جعفر خان برادران صاحب
 شفاعتی با عرضیه و تحف بحضور آمدند و از برادر خود شفاعت کردند و خلعتی بدو و مبدول دفت و رومی صادر کردند و صادق خان ملطین شد و بحضور
 پادشاهی آمده مورد التفات و عنایات خسر و آن شد و از طرف سلیمان پاشای حاکم دارالاسلام بغداد مصطفی آقا نام با عرضیه و
 هدایا و تمیمت کوئی و خدمت جوئی بحضور آمد که از بلاد آذربایجان و عراق و فارس و بعضی از خراسان عراض امر و احکام و اعمال و خیرین
 و الامقامات تحف و هدایا و اسب نازی نژاد مصر صربا و استرهای شتر سیرین رفرف و قمار و خر و غما و شفقارهای آهوشکار به پیشگاه
 پادشاهانه می آوردند و از جانب سنی الجوانب آنحضرت بشا و مقدسه عالیات ندورات اهدا رفت چون در دو سال قبل ازین حضور
 آنسهم لب بجهت مرقوم مبارکه حضرت امام المشارق و المغرب علی بن ابیطالب انفاذ شده بود و در میال از زر خالص خرمنی تمام
 رسید و بحضورت امام العظیمین اجدادند الحسین روانه و ارسال شد و جمعی تمغیر و توسیع قبه مبارکه آنحضرت و تدبیر آن منقح کردند
 مرتبت مامور آمدند و بایماتی حضرت سکندر جاهی حاجی سلیمان صاحبی قصیده و زیار مخموض داشت که بعضی از آن بیت قصیده
 فامیج این زر کار قبه چکر عکس مام و در اندوده است قبه افلاک را بزرگتر کنم که مبدع افلاک خواست است کاعده و تسعة فلکی را
 کند عشر کفاح و فلک بود این ولی فلک بسته است از عجز و بی طوف این که این مشهد حسین علی سبط مصطفی است در بای او بود
 افلاک بی شکر کفم اگر چه خاک در این بزرگوار باشد ز برتر و برتر و مقدس تر ز اهل عطا که یافت بر تپان محل ز اهل خاک که جست
 ان خطر گفت انکه کفر و کان کفش حبت بنار خاقان هر و سر و بر و خد و بر یعنی سیم ختم رسالت محمد انک از خسران برتره فزون
 جد و در بعد از مدح گوید کلک صبا حی از پی تاریخ آن نوشت از کینه حسی زب حبت زر در کمر عزت
 حضرت شهیر نامر کا میکار آقا محمد شاه بن سلطان شهید محمد حسین خان بن فتحعلی خان قاجار
 بلشجر فارس و عزمت کطفعلی خان زند و کفر ناری اولاد و عیال او بعد از عید
 سلطان محمد حضرت خاقانی عساکر ممالک محروسه با ائمت و ساز می تمام و حشمت و برکی لاکلام از اطراف روی باستان پادشاه
 کشورستان آوردند عداوه ای توب کردند و شوب چون کردش چرخ تو او و توالی گرفت و لشعاران همین تن بجنبش درآمدند
 و شتران بنور کنی نهوید ای کلکون پوشیدند و ز بنور کچان خشکین چون بهرام خون شام بر فراز آفتاب احوال راه بر گرفتند جنبتهای
 ترکی و قازاق و یار می درآمدند نقاره خانه پیشاپیش غرور و زوایای ملکوت درآمدند از حرکت و پویه سواران و پیاده گان
 فوجا فوج دشته و در بحر و مرجان موج گردید و از سنایک جنول شتهای هموار آمد پادشاه سکندر جاه بعزم تخیر فایس فایس
 و بتد میر کطفعلی خان قهرانی ظهور آورد و چنانکه کخیر و پس از دولت بتوران کر اید یا چکنیز خان پورش ایران در اید هم به اندیج کیسان
 کوه و در و دشت و بوی و بحر و تاج و عراق غلغلایای در افکند شاهزاده نایب السلطنه فتحعلی خان فرزند و برادر زاده خود را از عراق
 بغیر و ز کوه مامور که با شطام سرحدت خراسان و کرکان و آذربایجان و در و م بر و از داز هر طرف که سیلی بجنبش آید چون کوه جدید
 سید راه بران بر بند و برادر که تر حضرت جهانباغی حسیقلی خان ثانی که بعد از شهادت والد ماجد با هم ساحی او موسوم شد و در
 شبها بدو در اصفهان کدشته و جمعی چاکران محبت را بخدمتش مامور داشته و خود با سپاه کینه خواه راه شیراز گرفت و کجافی و قتل
 کینه دیرینه را از ستر با شوکت و غیره فندی در محل ابرج نزول احوال واقع کرد و کطفعلی خان زند که در طرف زرغان راه اصفهان نشسته بود
 و از دو طرف یعنی فارس و عراق خاطر شریسته استماع کرد که ملکب شهراری از جانب عراق چون سلیمانی همگی جاری غران و چاق
 می آید بخاطرش رسید که اگر سپاه پادشاهی بغداد رسند و سر و داران با هم تیزید و طغی کردند کار شکل تر خواهد بود اولی آنکه با استقبال
 چشم قلم طیش پادشاهی شده در مضایق تنگ و معابر پر سنگ و شکام خط و نر حال و نر دل در کوب با سه چار هزار تخته خوب و زر دانه

شیخونی برده بلکه آبی بروی کار خود آورده باشد آن جوان ساده لوح ناچار بداندست که سران عهدب درای پیرانی وایلغار بشکلی است
 اینجا واندیشیده طمع خام است و ثبات مهر بر لب بام بدیت جوان که چه دانا دل و زنون کهن بر راری و دانش فروز و شهر گزین
 دانا خود از حرکت و سکون و ستواتر استحضاری یافت چون بهینه برج موقف سپاه پادشاهی شد با کار و اوصا غار و دوفران و داکه رخا
 طریقه حزم که از لوازم قواعد رزم است در اعلی مراتب منظور کنند و اگر شیخونی رسد بچشم پادشاهی از جای بنشیند و ابراهیم خان و دهخانی که
 از دلیران نامی و سرکرده کان کرامی بود با لشکریان دامغان و سمنان بجا فطنت شک اسرج مامور کرد در شب چهارشنبه چهارم شوال
 خان دست از جان شسته که عیالش در شهر بند شیراز گرفتار و خود به طاق و قراکستی خود بتنگ و از تاتی اجل بامر بچنگ بود چون
 پلنگان کوه مال و شیران غنیمت چنگال با سواران زندیه که مال و عیال آنان تیر در دست اعدا پایمال بود چنانکه جلال الدین منکبری بپیر
 لشکر مغول و چنگیز ناز دیا بهرام جوینده بر چو شش خسرو و وزیر بر زندیکبار لشکرها و طبایخی صاعقه کرد و برق تار بر ابراهیم خان سپرد
 و امغانی فروغشان زد و دست بر پیشرو نیزه کرده بر او تا خشد ابراهیم خان و لیر مردانه کار در آن آتش سمندر روزی روانه و ابراهیم گوید
 چند آنکه همراهی می بختاب یا ابراهیم انحراف عن هذا اورا از آن بنزد سیران آتش افروز محانت کرد و سودی نداد در آن محفل
 و وزخ ماثل چون شع فروزنده ثابت و ستقیم بایستاد و هم آخر او را شمع و ار کردن زدند و سر بر افکندند و آتش جانش با تیغ
 ابدار منطفی ساختند و بسیاری از امانی دامغان بکشتند و خاک را بخون انطایفه فدوی پاغش شد و مجال ندادند که از ایشان پادشاه
 قاجار خبری رسد با همان تنهایی خون آلود و بار دوی شهر بار تیغ زن خدیو لشکر شکن رسیدند و بیجا با شیخون مستعد شدند لطفعلی
 خان با بلئی از لشکر خود از پایان اردو که او بش اردو باز در آن مکان مقام و قوادش شد شمشیر زنان و سر افکنان داخل اردو شدند
 و جمیع مجروح و مقتول کردند و باز از اریان بازاری بهم برآمدند و اغاز و بلبه و ناله کردند حضرت شهر یاری متوکل بعون باری در ابرام
 کردون مقام چون بخت خود سپرد بود و بدلات عقل محرم و تیغ را کشیده داشت و میان کشاده بر بخت و وساده نیکه منفرمود
 و اصلا اظهار تسلیم نداشت و محمد خان عم لطفعلی خان ندکه از بختان نماید و دلیران روزگار بود بازنده و نخبه سواران خود از جانب
 دست راست اردوی بجایون حمله کرده صفهار ابر درید و چون آتش فروزان تا حوالی سر ابرده پادشاهی رسید چون بمنینه
 سپرده بامیر کبیر اعضا و الدوله سلیمان شان سلیمان خان قاجار بود و منیب به نقیچان در ارالمزی داده و راه بر سپاه محمد
 خان بر بند و هوار از آتش لشکر نظیر کره ایتر کردند و بمضمون جعلناه رجوما للشیاطین و دی ان شیطان صفتان
 از سموات سر ابرده حضرت پادشاه سلیمان ذات اصف صفات بر تاسیدند عبد الله خان ندکه تالی و ثانی عید الله خان و زندیک
 بود از میره با سواران خود و یکسره بجانب میمنه بازگردیده و انظر سپرده مردان بازندانی خاصه میرزا محمد خان لاریجانی و یکسره از آن
 طایفه بود بر روی عبد الله خان و متابعان او چنان شلیک کردند که آتش دو هفته ماه روشن تار یک کردند عبد الله خان
 زندیان دیوان دیوان میمنه بازگشته مانند کوه آهن و اسفند روین تن از تقابل سداقات پادشاهی بر سر حضرت ظل اللهی بخت
 و در آن جانب بیکر از نفر خج بلج مستحفظ بودند چنان ایشا بر ابر کنند که باد اوراق درخت و صحرایال بر آگند با یکصد سوار و اسل
 معبر که گردید تا حوالی سر ابرده راند میرزا محمد خان بازندانی یعنی سر دستانه فوج لاریجانی یکصد نفر یکصد نفر از نقیچان خود در
 معابر که انواران از آن عبور کرده بودند بجا بنشاند و مگذاشت که سواران آنان بدانها پیوندند راه امانت و استمداد کرده زندیه
 بسته شد و پشایان ازین وین عظیم شکست مع عبد الله خان ندگو با یکصد سوار مذکور تا حوالی سر ابرده پادشاه قاجار درید
 و بریده و همی کبیر و منصف اند که در شب چهارم که فخر در کمال ضو و ضیاست و اگر شبه در هو جنب بد پلست اینکو و غنور جو برید
 جسارت و جرات بشیخون کردند و بدین جلالت آتش جانب پای در مرحله آباد نهادند و پادشاه و الاجاه قاجار بدین قانون
 بنجار مبارزت مبارزت کردند چنانکه مردان مردود دلیران عرصه بنزد بود و اند مورخان را بر کار مردان اغماض نباید کرد و حقایق جالب
 انرا زانی اعراق باید گفت الحاصل چون عبد الله خان ندقرب سر ابرده پادشاه شد یکبار کشیکچان خاص حضرت سلطانی
 که غالباً بازندانی بودند قتیله ای سوزنده برارای فروزنده نهاد و اقامت مهر نشان بکر که اسار بخین اوراق اشجار وجود اعدا پرداد

عبدلته خان بهرامی که بهمان زمانه از کعبه سوار شمشیر زن آتش بار بنود بنده استوه آمدند و غم مراجعت کردند تا فغان که قول لقا کا
پادشاه قاجار که از مردان کرامی و کردان نامی بود با فغان خاصه حشر جلالت بر آن بخشود دست بشمشیر را بخشید تیر اندازان قدر فکری نیز
مواقت کردند عبدلته خان و هفت تن از آن سواران دلیر فرار کرده از معبری که داخل شده بودند خروج نمودند و جان بدر بردند و بقایا
کشته شده بمردندار دوی پادشاهی که کمال کثرت و ازدحام داشتند چنان بهم برآمدند که اجاب یکدیگر را از اعدا فرق نیکان داشتند
و دوستان از دشمنان جلبنی پنداشتند چه بدست که در شب نجاه تن سوار را صولت نجه هزار است و هر چند از دحام و احتشام اردو
شاه پیشتر انقلاب و تسلال آن افزون خواهد بود چنانکه در تواریخ مذکور است که بهرام کور با سید سوار شمشیر صمدی از نامداران
ترکستان برزد و بهمان اردو با هم در زد و چون شهر یاقا جارا را ثبات البرز و متانت محیط بود اصلا و ابدا از از یکدیگر و قاجار جنبش نمود
حتی اینکه لباس روزانه با اسلحه حرب در بر نکرده همه مردم را دل همیداد و بر باز بچه لطفعلی خان زند خنده همیشه و میرزا فتح الله اردلان
قیچ انداخته و همه که با لطفعلی خان سابقه داشت خود را بدور رسانیده معروض داشت که حضرت شهر یاقا جار بهرام را اول سیکار از اردو و پیروان
چون االی اردو ازین امر مطلع نشد لایعشر بجنگ منازعه و مقابله و مدفعه بردارند بکشتن با صبح صادق بدو در از شب سیه
اشکار آید االی اردو بداند که پادشاه ایشان رفته و بخت نامان خفته سحرگاه همه تابع شوند و دولت را متابع گردند چون این سخن نیز
اسباب تقدیر بود لطفعلی خان قبول نمود لهذا بکناری رفته منظر طلوع فجر می بود و هیچ شکی نداشت که اردو بی پادشاه است
و لوای فوجش ایناز مهر و ماه چون صبح صادق بدید بکجه حضرت شهر یاری میخوان خوش اواز که کون پادشاه را در اردوی کیوان
بوی دلبلند بکجه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله طب لالتان عذب سپان شدند سالار زندان
که پادشاه بر تخت جاده و شهر یار در اردوی خسروانه است و سحرگاه که خسرو و خا و رتبع اشقام از نیام شوکت برارید پادشاه قاجار با سوار
و سوار از جای برآمده رسوم شجاعت و قواعد منعایت اشکارا کنند از بدبختی خود دست برانوی تا سف زده مقارن انجمن صفای
و فوج فوج قشون پیاده و سوار و جنایت و کتاب بمرکت درآمدند و از اطراف اردوی کیوان بوی رومی بمذفعه او نهادند و سواران
بمقابل لطفعلی خان شتافتند و او فرار کرده براه هزیمت عزیمت کرد چنان استماع افتاد که کلاه وی از سرش کنون آمده و دیگر کلاه
بر سر گرفته با لیرین رکاب فرار اختیار کرده بدر رفت و از جمله فرستیان اردوی پادشاهی طایفه شقاقی بودند و حکم باخند و سحر
و نهیب و قتل آنان امضا و اصل دریافت حضرت خاقان که بیستان از منزل دوشنبه در روز دوشنبه بدولت و اقبال غم زد
شیر کردی ترش و اردو خاقان که بیستان از منزل دوشنبه در روز دوشنبه بدولت و اقبال غم زد
بشهر شیراز اطاعت االی فانیس و انقراض دولت سلسله زندیه و کثرت
متعلقین انطاقد و فخر لطفعلی خان نزدیک چون کوکبه شهر یاری بعون یزد باری بتاریخ میهم شوال
کمال حشمت و جلال سیکه شکی شهر شیراز رسید حاجی ابراهیم خان نایب الحکومه فارس با هم مشایخ و قضات و اشرف و اعیان
و عمال و وجوه طوایف استقبال اردوی جلالت سیکه مد بعد از ورود و موکب مسعود حاجی ابراهیم خان سیکه سکی فارس
فرموده نواب حسینقلی خان رانیز از عراق بقارس احضار نموده ده دوازده هزار خانوار از ایلات الوار که درین باره بایه شور
و شرویان و ضرر میبودند کوچانیده بحال و اعمال دار السلطنه طهران روانه فرمودند آینهها و احوار مرمر و پرده های تصویرها
و کیل و سایر امرار شیراز طهران محل نمودند و افلاک کریمیان و کیل که علیمردخان زندیش را کور کرده بود با اولاد و عیال لطفعلی خان
روانه بازندران شدند میرزا فتح الله اردلانی که شب خبر هزیمت و روغ و مرده پیروغ لطفعلی خان برده بود بدست افتاد و معطوع
اللسان و معطوع العیون شد با تمام علما و فضلا و اعالی و ادانی و مشایخ اهل حال و فضلی ارباب کمال نیات الثقات و ثقید
بطور آورده بکجه سلسله و طایفه و او را مقرر فرموده مرو بقالی که سابقا خلاف ادبی کرده خواسته بقتل آورد و چنین اهل حال که مرکز
شد که پادشاه دانش پناه قاجار مدت شانزده سال در دولت و کیل در شیراز شهر بند و بقضای الهی خور شدند بود و من الوفا
و رایام نوشت اخذت در شیراز بقالی و روحالی و لخوازه روغن کبابخانه خاص داوی و در زخا لصر کرفی همانا قدری حق او در نزد ناظر دولت

شرح جمع جو بس شده بود و بهای آن نیز سید اندر روغن شد و بدکار خانه دادی ناظر شرح حال برخان و الامقام عرضه کرد که باجری است
 هرگاه بقال را بحضور و الا آوریم و بریان مبارک سپارشی و و شاید که سودی دهد خان و الا شان ناچار رضا داد و بقال بحضور آمد
 سرکار و الا در مذمت روغن و شرحی فرمایش فرمود بقال عامی نادان عرضه کرد که روغن طعام قاچار ازین بهتر خواهد شد روغن مخصوص
 قاچار بی همین است خان الا شان از شیخی ناظم اشقیه خاطر کردید چاکران بقال از ان کستاشی و جسارت ملامت کردند بقال
 جواب داد که هر وقت خان شما سلطان شد شکم ما پاره کند خان الا شان زیاده بر آشفته بسکونت گذرانید و نیت بقتل و می کرد بعد
 سالها که بدولت و اقبال و سلطنت و جلال شیراز از کارهای گذشته اندیشه همیکرد و فضل خود دید بر احمد و شکر هم اندیشه
 بقال بخاطر آمد با حضار و فرمان داد بقال در ارک خاصه که یمنانی درآمده آقا محمد خان را بر تخت سلطنت مقیم دید شناخت و رنگ خود
 در باخت شاه و شش پناه فرمود تا بخوابش او شکم او را بدیدند و از حضور پیرون بردند مدفون کردند که عقلا کشف اندلایان
 من اللسان مع القصه پس از سه ماه توقف و اسطفا انصفیات برابر السلطنه طهران بازگردید و من الدقایق حاجی ابراهیم
 پیکر یکی شیراز حکایت کرده بود که شبی بعد از رخصت از حضور بی شکام مرا احضار فرمود و تشویشی تمام در خاطر من در افتاد چنانکه تا
 بجوای اگر رسیدم از چاکران خود الا یکتن قدیمی بر اجدی بخود ندیدم چون بحضور رفتم و قدری آرام گرفتم فرمود تو را بجهت تحقیق مطلبی
 خواسته ام که سخنی از تو برسم و معلوم شود که تدبیر داری من بر خطا بوده است یا بر صواب کفتم هر چه بر سر رو و حقیقت عرضه شود
 چون باطفعلی خان مخالفت کردی و برادرت اردوی ویرا برکنده کرد و دروازه شیراز برویستی و او بسواست و بنا در رفقه غم بخیر
 شیراز تدبیر تو را نصیب داد و تبر سیدی تدبیری اندیشیدی که ما و او را بیکدیگر در اندازی ناد و صاحب اعیة یکدیگر پر دارند
 و کار برخی مقرر شود و تو در میان آسوده باشی و قلعه شیراز بدین مناسبت تصرف خود گیری و کسیر بدرون شهر راه ندی و خود مردی
 فحشا باشی و اگر ناچار شوی متابعت کافی ایضا حالت بر این بودیانه عرض کردم بی غیر این نبوده فرمود ما اندیشه و تدبیر تو را دانستم که اگر
 لطفعلی خان از میان برداشته شود سرداران را بشیراز راه ندی و شهر را بکنه داری نگاه ما را با تو باید منازعت کرد تا حصار را
 بزحمات تمام تصرف در آوریم لهذا بهر سرداری که ما موافق کردیم سپارشی رفت که در مصاف سپهر جعفر خان مهاو و نه وند
 نمائند بلکه اغلب مغلوب گردید مصطفی خان قاچار که دلیری بود جلاد شیخار چنان کرد دیگر باره از ما استمداد کردی جان محمد
 با چند نفر کس بهین معنی و صیانت و نصیحت کرده فرستادیم سپاه ما در حد و فارس افزوده گشت رضاقلی خان را با سپاهی
 از قهای او فرستادیم و نیز کاری کرده بلکه گرفتار شدند روز بروز شوش خاطر افتاد و زیاده از سابق بامتسل شدی و امر
 ما را بشهر راه دادی بجهت حفظ خود نگاه داشتی چون زیاده از ده هزار کس از لشکر مادر شیراز اجتماع کردند ما از آنها آیدیم و لطفعلی خان
 بهرمت را ندیم و وار و شیراز شدیم و شیراز را تصرف در آوریم تو ناچار و لا بد بمائیکین گردی و شهر را تصرف سپاه ما دادی
 و الا ان امر او سرداران چنان نبودند که از عهده سپهر جعفر خان رند بر نیایند تدبیر ما از تدبیر تو بخت تر و کاملتر بود چنانکه دیدی و خوابی دید
 اکنون بسیاری خود باز کرد و مطمئن باش ترک تدبیرات کن و در زمین عاکفه رنن بوسید از خدمت باز گشتم و با چندین شهر
 و مانند پیر و بدو برگردن خطا کردم ذکر مرگ حضرت خضر الفاتح شایاناً جابطن
 و طوی بنو امیرانی حسینقلی خان چون حضرت اقدس پادشاه حقایق نگاه در محرم الحرام از فارس طهران
 باز آمد بفکر طوی و عویسی بجهت برادرزاده که تهنوت حسینقلی خان ثانی که همانا در انسال شانزده ساله بود در افتاد و از اطراف کف
 ایران امر او اعظم و ضباط و عمال و ارباب طرب احضار فرمود و امر خدمت اشبازی چرخان طوی بر شب با یکی از امر او و زرا
 مقرر گشت چنانکه شبی با حاکم فارس و شبی با محمد حسین خان اصفهانی و خوراسکانی بن محمد باقر خان خوراسکانی پیکر یکی اصفهانی و
 با اهل کاشان و شبی با اهل طهران علی بن القیاس هریسی با اهل ملکی و شهری بوده و میرزا ذکی علی آبادی سنو فی الممالک مصدق
 این امور بود و یکصد و پنجاه تومان بجا راج این طوی رسید بود و مولانا محمد ساروی ملا باشی آنحضرت که صاحب تاریخ محمدیست
 قبالة کاشته و حاجی سلیمان صاحب قصیده تاریخ کشفه هر دو مقبول افتاده و اینمصرع تاریخ است کعبه خجرا که سلیمان فی را مد مد علی

مع القصه نواب شاهزاده سنیقلی خان بی راورش بخشبه شهر ربيع الاول مجوبه کرمیه زخاندان حسین خان دوالوی قاجاریه شینجا
درآورده و سچین بهترین دخت نواب شاهزاده نایب الملکی لطفعلی خان جهانبانی که از صیده جعفر خان بطامی بود حکم حضرت خاقانی بجا
نواب امیرزاده ابتر کسیم خان بن محمدعلی خان مرحوم برادر کتر حضرت پادشاه والا جاه آقا محمد شاه قاجار در آمد و بعد از یکمده عیش و
سرور و نشاط و انبساط زفاف سعادت بطور و انجام رسید و امر او و زوجه کام بخدا ع شایسته مفتی و امور و بمقامات و ولایات
خود خشنود و مراجعت گزین شدند و کرمینا احوال لطفعلی خان نزد و قایع اتفاقا در این سال خیریت
مال پس از فرار لطفعلی خان نه نذر اصدات سپاه خاقان ظفر مندرضا قلی خان قاجار که از کره تاران در سگاه شیراز بود با کرم
خود راه کرمان برگرفت میرزا ابوالحسن خان یکی حاکم کرمان از دخول شهرش مانع آمد و بلا و رفت و از آنجا از راه چهل پایه لوط بطبرک گذر
کرد و سبب این فرار آن بود که پسران لطفعلی خان مذکور کینه سابقه با او داشتند شب در حوالی کرمان بر سرورفته به سپاه کرمانیه بروی ششون
زدند و اگر نجاته ملا و رفت میرزا محمد خان لاوری نیز قصد گرفتن وی کرده و لاجرم بطبرس رفت میر حسین خان طبعی او را نگاه روز در طبرس میماند
کرده سیصد نفر با و داده وی بجانب شیراز بازگشت کرید چون جزو آمد علی نقیخان یزدی جمعی از دلاوران شجاع و شجاعان حلاج که با کرم
خود را نیز استفدیاری و کمان خود را چرخ او را سیاهی و شانه خوش داشت تصف کف و شسته خود را که از البرز شکنج می بنداشته
بمقابل وی فرستاد در وقت شور و حرارت و لطفعلی خان مظفر و منصور شده با بعضی از اسیری از کرمه و بارقه رفته خون خیمه بازگشت
او بجاک فارس معروض شده سینه خاقانی کردید محمد حسین خان قونیلو قاجار با همفهرار سوار با تمام ارباب را مامور شد چون از راه کویر و
ده اشتران بحوالی بارقه رسید لطفعلی خان عم خود نصر الله خان را در آنجا گذاشته و خود بجانب بوانات و اصطبلات رفت و محمد
خان اجدر مقابل نصر الله خان را در بارقه محصور و بکام فرمانش آن نفارس روانه شد و محمد قای قاجار نیز با سه چهار هزار کس بمقابل
محمد حسین خان قونیلوی سرکشکی باشی از دارالمخلان فاری بفرارس روانه کردید محمد حسین خان شیراز رسید و لطفعلی خان دارا گز
کرده توقف کرد محمد حسین خان قاجار قونیلوی سرکشکی باشی سردار فارس انشیر از بجانب دارا بگردیده او نیز نیز رفت سردار به نیز
شتافته لطفعلی خان برهنه روی بر تافته در آن حد و دستگیری متین و قورغانی حصین برار استمه بدافنه و منارعت بروخت
مدت پانزده روز از طرفین آتش حرب و قود داشت و جمعی صریق از قضا و غریق قلم غنا شدند لطفعلی خان دیگر باره اراده نمود
کرده فریاد رس خان نام از سپاه او فرار کرده شرح غیبت او را بسر دار قاجار معروض داشته لشکر شهر بار قاجار با هم میرسیم
کمال خرم و سبیدی مرعی کاشته از ششون و کاری ساخته نشد لاجرم مراجعت کرده روزانه دگر و روز خون صلاح دیده
و مقابل در آمد سپاه لطفعلی خان و ویت از عسکر قهرمان ایران از جای برکنده بجانب شک کرم بردند و سردار قاجار جلالت کرده
امیر اصلاخان خان اردلانی را با دسته او میورشر امر کرده با اتفاق خود بر سر سپاه امیرزاده زندا مدند و راناب مقاومت نماده
بهرت شد برهنه کرکیت و شب سنگام دیواران حصار را شکافته خود و همراهانش بجانب طبرس فرار کردند محمد حسین خان قاجار
کشکی باشی مشهور بدواغ مظفر و منصور بشیر از بازگشت و شرح حال معروض داشت و از جمله قایع این سال که هزار و دویست
شش بود ولادت شاهزاده محمد تقی میرزا از بطن ستوره بختیارید بوده و از آن جمله کشتن درویش مشتاق علی بقوی ملا
کرمانی در شهر کرمان است که او را که از مردن سید معصوم شاه هندی بود و سلسله طرقتشان بشاه نعمه الله کرمانی میرسیم
کردند و در ذکر واقعات سنال سعادت قال که هزار و دویست و هفت و اتفاقا بمیلک
ایران علی الاختصاص لطفعلی خان زند و دیگر باره از نیز بجانب طبرس عطف عنان کرده میر حسین خان طبعی بخته رفخ و از ولایت
خود مشورتا او را به تیمور شاه ولد احمد شاه افغان حاکم هرات و قندهار ولایت کرده بعد از ورود بقاین خبر رسید که تیمور شاه
افغان وفات یافته میر علی خان قایینی و میر علم خان ولد مشارالیه بختکزاری و میر و اخذ درین اثنا فرستاده کان محمد خان ولد
خان افغان به جهانبگیر خان ولد محمد سینخان بیستانی که در بزم و نرما شیر حوالی کرمان حکومت داشتند بدو سیده عطف عنان بجانب
هم و نرما شیر کرده ایشان بمنعمه تخریر کرمان شدند و او را با پادشاهی فارس ملکه ایران و عده و افندی بیم و نرما شیر آمده با سواران

جلد هفتم ذکر فتح شهر بابل و بلوکات کهنه روضه الضفا

سیستانی به تخریر کرمان رفت و در سنگام و رود بقره جوبار کرمان عم خود عبد الله خان زند را بر سر کرمان فرستاده که از طرفی با کرمانیان محاربه کند و خود لطفعلی خان از طرفی دیگر بخیر بر سر کرمان تازد و کرمان را مستخرسازد و سابقا حکم حضرت شهریار قاجار آقا محمد شاه نواب جهانبانی مصطفی خان دو الو و عبد الرحیم خان ولد قلیخان بریدی به تخریر کرمان مامور شده بودند و میرزا ابوالحسن خان حاکم آن شهر وفات کرده بود و مرتضی قلیخان ولد شاه رخ خان افشار بحکومت آن دیار مامور گردیده و موکب نواب جهانبانی در شهر بابل بفتح قلعه کرمان اشتغال داشت و مصطفی خان و عبد الرحیم خان به فتح هم و نرماشیر دلیر بودند و جانمیداد و جانی بحد و باره شیراز برداشته بود و حضرت ظل اللهی در چمن آسپاس متوقف بود در رضا خان قاجار حاکم استرآباد وفات یافت و مرتضی خان داکو را که بحکومت رفته بود ترکمانیه ممکن نگردید و بعد قلیخان دو الو و محمد و قلیخان و محمد حسین خان قونلو به تخریر کرمانیه مامور شدند ترکمانیه مقهور گردیدند و امام قلیخان خلف رضا خان بکلرکی استرآباد شدند و امیر کسر سلیمان خان بنظم آذربایجان رفته قاضی امرا و خوانین آذربایجان مانند صادق خان شقاقی و احمد خان مراغی و حسین خان و سبلی و کلبعلی خان تخرانی و نصیر خان شاهسون و محمد علی خان ارومی و جواد خان کج و محمد خان ایردانی و ابزا و نیم علی خان شوشی متابعت و موافقت کردند و عظام رزمیه خاقان شهید و جهانباشه در این سال و الهه حضرت جهانبانی نجف اشرف از استرآباد مرده بخاک سپرده باز آمد و در چمن آسپاس حضرت پادشاه فلاح کرمان آقا محمد شاه قاجار معروض شد که با لطفعلی خان زند که از قاین برگشته کرمانیان مواضعه کرده مرتضی قلیخان و محمد آراسیم قاضی قاضی حاکم پروان کرده اند و لطفعلی خان از نرماشیر کرمان آمده که ما را از اجتراف در آورده است حضرت خاقان بهمال آقا محمد شاه غریب توبی خراسان را سوار شرفارس و کرمان تبدیل فرمود و در چهارم شوال سال هزار و دویست و شصت هشتصد کرمان فرمود و نواب جهانباشه فتحعلی خان خیرت را تسخیر کرده تهر و در رفته محمد تقی بیگ قوللر قاضی در محاربه تهر و بضر کلوه جهان را بدرد و فتحعلی خان نایب السلطنه مذکور تهر و در اتمین در آورده و کربوبی شیر را قتل و اسیر نمودند حضرت شهریار کبیریستان قاجار آقا محمد شاه و الاشاره از راه بوانات بشهر بابل آمده و بتوسط علی قلیخان برادر پادشاه و الاشاره بشهر بابل مسخر شد و بسیر جان رفت و خاقان کبیریستان بر سر قلعه مشیر ستر زده بعد از تسخیر تیغ بر اتباع لطفعلی خان بناده و لطفعلی خان بمقابل پیش آمد و جنگی عظیم کرده منتهی بقلعه کرمان منتهی شد و سیاه شاه ظفر پناه بمحصره حصار کرمان پرداخته شد و او را در آن حصار محصور رختند علی قلیخان سیر جان را مفتوح کرد و بمحضر آمده و بمکه کیلویه مامور گردیده و نواب جهانبانی به فتح لار و راه بروم و نرماشیر رفته همه را مسخر کرد و عبد الله خان حاکم لارین نصیر خان لاری طاعت کردند و نزد کرمان محاصر شهر کرمان و فرار لطفعلی خان بجانب کرمان و نرماشیر و سیدستان و خاتم جال و گرفتاری در دست حضرت شهریار کبیریستان آقا محمد شاه قاجار اگر مرد و انانی تایید کار را در ضمن امورات تفایه تحقیقی نرود و از حقایق بلاد اظهار نمی شود تاریخ با قصه رموز حمزه و اسکندر نامه موهوم چه فرقی دارد پس در همین بلاد و تشریح مواد علی الاجمال باید حقیقی نگاشت و تفصیل از ایند فائز گذشته محمول و ماول داشت تا تاریخ از حقیقی عاقل پسند خالی نباشد لهذا چون حکایت محاصر و فتوح کرمان است ناچارم که بقدر ضرورت مطری و شطری از حقایق بلاد کرمان بر کارم نامعلوم شود که حضرت خاقان کبیریستان کامکار آقا محمد خان قاجار ترک در تخریر کرمان و تدبیر لطفعلی خان زند چه بهی بزرگ کرده است توضیح این اجمال آنکه کواشیر که در عرف این زمان کرمان عبارت از آن است و آنرا دارالامان کرمان سینکارند علی است آبش کو آورده و هوایش فرزند خستش ممتاز و لومش با اعیان مشتمل است بقبرای معظم و سابقین بجهت توأم و آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش کشاده و از جهت عظیم بسوم طولش از جهت خلدات خب لب و غرضش از خط استوا لطمه و در بنای آن نوشته اند که گشتاب بن کرمان در اینجا معموره ساخت و اردو شیرین بابل برگردش حصار استوار طرح انداخت و از ازمسی پیرد شیر نمود بقوا احد بنین ایران طاعت عمارتش برج بیزان بوده بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بر آن عمارت پیفروده و بهرام بن یزدجرد در وسعت آن اهتمام نموده و در اواسط و اوج سرد دولت ساسانیان به نهایت انجامیده و در کتاب سمت اعلام نگاشته اند که حاج غضبان بن قعصری را بفتح

جلد نهم

درکخاص شهر کرمان و حکایتها

الصفحة

مامور کرد چون غصبان بدان ولایت رسید بجا نداشت که کرمان ولایتی است که ان اقل الجوش بهاضاعوا وان کثرت جاعوا یعنی
 لشکر کم در آنجا ضایع شوند و فایده ندهد و جوش بسیار از قلت آذوقه و کسکی کنند و میرند لهذا حاجان لشکر را بازگردانید
 و در زمان عمر عبدالعزیز فتوح شد و بامر عمر در آن بلد مسجد جمعی ساختند که دلالت بر تصرف اهل اسلام کند و در ایام امیر علی بن
 در آن قلعه طرح انداختند و آل البیع که از خدمت آل سامان بودند سالها در آنجا حکومت کرده اند و ذکر حکومت انطاغیه و دیگر
 در بنیقام شایسته ندارد و آنچه ما را از او است که بکاریم این است که کرمان ولایتی است معروف و با اعتدال هوا و عذوبت آب
 موصوف از جانب جنوب بولایت شبانکاره و مکران و از سمت شمال بدیار مفره و فستقستان و از مشرق بوادی لوط و سیستان
 و از مغرب بعراق پیوسته است طول این ولایت یکصد و هشتاد فرسنگ و عرضش برین قیاس است و محتوی است بر سیمده بلوک
 که بعضی از آن مثل است بر اقلیم سیم و برخی بر چهارم انار و بم و چرقت و سیرجان و بر دسیر و زرنند و رفسنجان و خدیص و زرناسیر و
 شهر یک از بلوکات آن دیار است و آبش از قنوات خوشکوار است و از دولت عجم الی عرب بر تکی که در تواریخ از منته سلاطین است و
 هر وقتی حکومت آن بلاد با سلاطین بوده تا بمملوک صفویه و زندیه رسید و بعد از مادر شاه و کریم خان زند در سال هزار و دویست
 هفت چنانکه بدان میمانی رفت و لطفعلی خان که آخرین مدعیان ولایت زرنند بود و اهل آن ولایت پنج مذهب بودند
 اول فرقه اثنا عشری و حق یمنه مره بگری عمری و تیمم کرده و تعمیلی چهارم طایفه غالی و پنجم جماعت مغار و ششم
 هم از بلوکات هجده گانه آن ولایت بر دسیر و عسکر و مشیر و سیرجان است و سیرجان مشتمل بر یکصد و شصت پاره قرایست و زیاده
 و کران از دهات اوست و کرانی که طایفه معروفند ازین دیارند و رفسنجان که یکی از بلوکات هجده گانه است شصت قرایست و شهر
 بایک که از انبیه بایک پرمادار و شیر بایکان است بهر باب خانه مشتمل است و شهری است محتوی بر دروب و حصار و باره و حاکم
 نشین آن ملک است الحاصل بعد از حکومت زندیه و شاه بهرخ خان افشار و میرزا ابوالحسن خان که یکی که وفات یافت بقشوی غلبه
 مشاقلی صفهانی غنمه اللهی را بکشت شد و طغیان کردند و بامر پادشاه دجانه کامکار آقا محمد شاه قاجار ملایم عبداللہ و مرتضی قلیخان
 و پادشاه بهرخ خان اجانبان بسلطنته متحلی خان ججهانانی بحضور عزم اکرم اعظم حضرت محمد شاه آورد و مرتضی قلیخان پش رو محمد اکرم
 آقای قاجار مامور بکومت و سرداری نذیر شدند و چنانکه سابقا اشارت رفت لطفعلی خان زند و ولد جعفر خان باجماعت طوایف
 سیستانی بدان ولایت بازگشت کرد و آن حصار را بضبط و تصرف انور آورد و لهذا حضرت شاهنشاه قاجار آقا محمد خان با لطفعلی خان
 در خارج کرمان مجاربه و مقاتله فرمود و لطفعلی خان مخلص با شهر کرمان رفت و افواج حضرت پادشاهی او را محاصره کردند و چون در
 ایام شتاکار محاصرت را کمال صعوبت است لطفعلی خان با شتاب و فصل شتای اطمینان داشت و توقف لشکر شهر را قاجار
 بر اطراف آن شهر متغیر بل متغیر می پنداشت و نیزانست که عزم ملوکانه و خرم شاهانه این پادشاه قهار بجه مرتبه است بنا علی
 چنانکه مادر شاه افشار در محاصره حصار و ثبات و زرنند و بدستاسکون کردند این پادشاه بزرگ بهمت و الاثمت با فوج و ریا
 امواج و پیش کرد و نطیش فرمان داد که در خارج حصار کرمان شهری بنا کنند که کرمان و از مشتمل بر دروب و بروج و پست
 و عیقلی خان کتبر برادر خود را بهنج سیرجان و کوکبلویه مامور کرد و نواب ججهانانی فتحعلیخان برادرزاده و نایب السلطنه خود را به
 راه بر دسیر و صوبجات لار و بنادر فارس فرستاد چنانکه اشارت رفت از عهده برآمد و چون محاصره کرمان طول یافت و
 راه آذوقه بر اهل شهر مسدود آمد و محط و غل در آن بلد غلبه کرد و مردان از همدان قوت بست و آمدند لطفعلی خان و محصوران شهر با چا
 شده و زیاده از ده هزار کس از فقر و عجز و کسبه شهر را بیرون کردند و از آنجمله فاضل نامدار و حکیم دانش کمدار میرزا محمد تقی طبیب عارف
 ولد میرزا کاظم کرمانی بود که علیخان سردسته طایفه قراچورلو او را بواسطه ارادت خود بلکه سعادت خویش از شهر بیرون آورده با
 کرمان انصرف داد و ذکر کمالات و حالات او در محل موقع خواهد رفت و پس از آنخراج ده هزار مرد و پنجاه دیکرا اهل قلعه کرمان خود را
 گردان نیز سودی نداد پادشاه بلند عزم متین جنرم قاجار شهر کرمان را و آلاتبار مانند بجز محیط کرد و اگر در حصار کرمان را احاطه فرمود
 بغرض ثابت کار بر اسل قلعه و شهر شک نمود و برای غضب و خشم ملوکانه و می تپید و اندر آمدند لول انکه گفته اند فطعم پادشاه

منظر شاهی حق داشتن مرات آگاهی حق و دامن فتح شهر و قلع خصم تمام تمام مرعی داشت تا در جمعه بیست و نهم شهر شهر ربیع الاول سال یک هزار و دویست و هشت که لطفعلی خان بن جعفر خان زنده را از نظر پادشاه غنیمت دگر را نیند و آنست که لطفعلی خان از مرکب غرور پیاده نخواهد شد و کرمانیان از متابعت وی ندامت نخواهند یافت سیستانیان او را کسرم رال شمرده اند و خود را دلیران شاه نشان تصور کرده اند از دست کرمان را کمتر از کرم مینمایند و شماره کرده و در میان خطمندان بجهان راپست تر از دل مایه تصور فرموده و غشی بکار و به بخندید و زنان پیش نهج شهر کرمان و قتل آن کرمان حکم نافذ جاری گردید و علیه آن دریای لشکر که چندی آرمیده بودند از صحرای هزار و هشتاد و پنج ریح عاصف حکم پادشاهی بکنش و موج و خرویدند و آثار قهر حضرت بچونی ظهور آورد و احکام ظل الهی با تقدیر ذی ظل تطابق پذیرفت شورش یورش غریب و در طبقات آسمان در افکند و غلغل و فغانی صوت ویت در درجات علویات پیرا کند قتل عام چنگیز را آواره نوشت و جنگ خاص ملک کوئی آئین تجدید یافت کشتی باره کرمان بلاد خراسان و مغولیه و تاتاریه بر آن آتش اندیاد و اسلام بغداد است و افواج هلاکو خان بر ستعصم شیخ سید ریح بر افراشته خان احمد خان سواد کوهی باز نذرانی را حکم شد که مانند مرغان شیرین از نشیب خاک بر فراز جدار حصار بر واز کنند و دیگر قلع کرمان شارت رفت که با وقت موافقت نمایند توپهای جهان آشوب از اطراف شهر مبره در آمدند کوسه و کور که و طبل و فغانی غرش بر گرفتند سواران و پیاده گان از اطراف شهر از جای برآمدند حصار کرمان جبابی بود و در دریا یا قبابی بر صحرای تخت خان احمد خان سواد کوهی با لشکر کمان پیاده خود بر و با آنها بر حصار نهاده با لاله بر آمدند و دیگر امرای دارالمزنی و عراقی بدو اتفاق کردند یک ناکاه تمامت بروج و باره را سپیدار فرود کردند چند کمان از فراز حصار سنگ و تیر و لشکر و آتش و حراره فرو باریدند سودی بدو پیاده گان چون با دهر صرتمی تا خشد و خود را بر سر سنگ انداختند میر ساینند و اندیشه نمیکردند از اطراف شهر کرمان را چنان احاطه کردند که کین به خام و فلک الافلاک بر عالم اول گردید و یک روز جمعه فغان سال هزار و دویست و نه چون بلای مبرم و قضای محتمل وارد شهر کرمان شدند سپاه مارندران و طایفه سواد کوهی تبعه خان احمد خان بودند صاحب تاریخ زندیه گوید که جماعت ما فانی و جوارگی طرف خود را بتصرف لشکر قاجاریه دادند و سپاه حضرت آقا محمد شاه داخل شهر شدند و بختعلی خان قهرمانی که نایب سوار حارس ارک بود مغلوب آمد و در روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول یک هزار و دویست و نه و از ده هزار کس را سپاه شاه شاه قاجار از طرف ارک داخل شهر شدند و تمامت بروج و بدنه را محصر و در آورند و لطفعلی خان با جهاکمیر خان سیستانی و بعضی از اقارب زندیه خود را بر دوازده سلطانیه رسانیدند قریب به ساعت محاربه و مضاربه کردند تا آن در دوازده راقصر نمودند با آنکه چهار جانب شهر را خندق عمیق حفر کرده و در محاذی هر دوازده برجی متین احداث نموده مستحفظین امین نشانیده بودند و لطفعلی خان زند شبا هنگام خود را از دوازده متصرفه بیرون افکند و متابعتش فراتر از تخمه بل بر خندق استوار نمودند و او خود را بدان دریای آتش زده باد و قهر سواران سنکامه باید بر کرد و در بیرون افکند و بجانب کمریزان رفت و جهاکمیر خان سیستانی از وشت و اضطراب بادی را فقت شوالسته بطریق دیگر افشاده و او بدر رفت چون لطفعلی خان از آن میانه کناری گرفت و پیش قهر و ارای هر شعل گردیده و قتل و غارت کرمان و کرمانیان شارت را ندشور محشر و فرج اگر ظهور آید بهیب و اسیر و قتل و قلع و قمع و دم بر داخشد و از بیست کان گسترده لطفعلی خان بر احدی ایضا نگردید و لطفعلی خان از کرمان الی کم به صافت چهل فرسنگت سبک شبار روز رفت هنگام عصر در دوازدهم رسید محمد علیخان برادر جهاکمیر خان سیستانی بختیش آمده از حال جدا در استفسار کردند که از فغانی آید و تا سرور را انتظار آید و ای می بر دوازده و اثری بطور دنیا مچنان نیند که کفر قار لشکر حضرت شهریار قاجار شده روز چهارشنبه موعود که از آمدن و وصول و اثری روی نمود صلاح حال در گرفت و سپردن لطفعلی خان بحضرت شهریار گیتی ستا دیدند تا مورد دخا صی جهاکمیر خان قاهر خدمت الی هم و سیستان شود لهند بر کرد و او از دحام گردند و او را ده سواری گرداب مشهور شش که غران نام داشت در حوالی او بود خواست که با شمشیر بران بر مرکب غران نشسته فرار کنند اسب او را می و کار او را طر کرد و زخمی چند بر او زدند و او را اسیر کردند و مسرعی تیر سیر بحضرت شهریار کار کار فرستادند و اظهار خلاص خود را عرضه کردند محمد علیخان قاجار با و ردن او را مورش و متقارن این حال جهاکمیر خان بهم رسید و بختیکتی چاره ندید لهند لطفعلی خان را بحضور شاه شاه قهر و

اورند و گویند در حالت ورود و کمال متضمن سلسل و اغلال این بیت همچو اند فظکم ما ندیم از قضای حق که عازانید شیراز سلسله
 پس از شیرفای محض و مکفوف البصر گردید و او را در زاویه کالها و میجوشش آشفته پس از سخت و امانت رای ملک آرای پادشاه
 چنان مصلحت دید که ویرانجلی مفتخر گشتند لهذا بوالدین و خلفا این نامه که در آن ایام خازن لباس در حضرت پادشاهی بودند
 شد که یک دست ملبوس خاصه مبارکه شهریار حاضری و بلطفعلی خان پوشیده شود پس از آنکه بنظر مبارک رسانید بمانحی الفطیح
 پادشاه بکنه کبر حقایق و دقائق میرود ازین راه مورد غضب پادشاه شد تا بتوسط و تشفع حاجی ابراهیم خان شیرازی مغفوکشتن مع
 القصة لطفعلی خان را بطهران فرستادند بعد از چندی بمیرزا محمد خان قاجار و والود قشش اشارت رفت و در امام زاده زید بخش
 سپردند و او خاتمه و قسطنطنیه بود و در شجاعت و مناعت نظیر داشت و فی المثل در مقام دیار خود نظیر سلطان جلال الدین منیکبر
 این خوار می شاه بود و با شهریار کامکار قاجار محاربتها نمود پس از دولت زندیه سپری شد و طلوع گوشتاید التوقا جاریه جهانگیر گردید
 یکموم از تارک برداشته تاج یکموم را جوهر بشد بر چین و عیش عبد الله خان و بعضی از زندیه گرفتار شده مکفوف البصر شدند
 و یکصد نفر از افشاریه کرمان که باز زندیه موافقت داشتند بقتل اندر آمدند و سینه قطع الماس که یکموم نام در بای نور و هشت منبها
 نیم وزن داشت و دیگر برای تاج ماه بود و بوزن شش مثقال سنجیده بودند و سیوین اکبر شاهی که چهار مثقال وزن داشت و چنان
 سابقا مسطور شد بعد از انقضای دولت پادشاه بدست عثم خان غرب افشار و بتوسط امرای خراسان هدیه پشگاه سلطان غفران
 توامان محمد حسن خان قاجار شده بود پس از وکیل و سلاطین زندیه وکیل گردیده دیگر باره بکمر وراثت بدست حضرت شمس
 ذبیح قاجار در آمده زین بار زوی اعتبار پادشاه و الالباب گردید و مضمون کل شیء یرجع الی اصله بوقوع انجاس و الحمد لله
 که آن جوهر موروثی سنوزید سپید و پست بدست ازین خاندان سلطنتشان که الی یوم هتند و دولت ایشان بر دوام باد و شازع
 بخسته و ابد الله میر محمد با محمد دولت خوانین زندیه پس از وکیل که در هزار و صد و نود و چهار در گذشت مدت سیزده سال و کیری
 بحالتی منزله متدول بود و درین ایام انقضای یافت و مدت ملک زندیه از کریم خان الی لطفعلی خان که شش نفر بوده اند چهل و سه
 سال و یازده ماه امتداد یافت کریم خان سی هشت ماه و سه روز و ابوالفتح خان بن وکیل و صادق خان برادر وکیل و علیم خان جعفر خان
 و لطفعلی خان که محاصره بن حضرت پادشاه قاجار قاجار شاه و الالباب بودند و در فارس و بعضی از عراق علی التناوب حکومت نمودند
 و در پادشاهی ایران استقلال تمام نیافتند پنج نفر بودند که مدت سیزده سال و سه ماه ادعای سلطنت نمودند چنانکه در گذشت
 در گذشت و فتح الله خان و لطفعلی خان و ندرانچک حضرت شهریار قاجار که باعمال او باران برده بودند محبوب و خصی بودند و موب
 فیروزی کولک پادشاه قمار و شهریار کامکار بعد از قتل کرمان بجانب فارس خراسان و نواب جهانبانی فتح علی خان نایب السلطنه و نواب
 علی قلیان عمر پادشاه از صفحات لارستان باز آمدند و تمام فارس و خوزستان و لارستان و دشتان و کرمان و بن ضمیمه ملک
 پادشاه حاکم بن گردید و سرکار نواب شاهزاده فتحعلی خان بن جهاننور شاه ابوالفتح حاج سید علی خان که فرزند برادر زاده حضرت
 پادشاه ایران قاجار شاه کشتیستان بود بنیابت حضرت عموما و حکومت فارس و یزد که مان خصوصاً مخصوص و منصوصاً مدو بهما
 ملقب معروف شد و حاجی ابراهیم خان شیرازی بن حاجی شمس بوزارت و وکالت خاصه سلطانی اختصاص یافت و بر سر
 سلاطین صفویه طغیان با اعتماد الدوله گردید و عبدالصمد یک جوان شیرگیر میگر ابراهیم خلیل خان حاکم سوشی و رئیس اهل و تواریکی
 که از اعظم امرای قزاق باغ بود و در ایام محاصره کرمان بی استیذان از امنای دولت قاجاریه فرار کرده بجانب آذربایجان که بخت و قدر
 خیمه بدستهای دولت ابدینیان گرفتار شده مقتول آمدند باین ابراهیم خلیل خان جوان شیر و دیگر باره مخوف و مقوم گردیده از شرفای
 حضور پادشاهی و امن فرکشید و بای قار و در دامن فرار چید و با امرای آذربایجان در شیرفای حضور سعادت ظهور پادشاه جم جا
 ایران موافقت نمود و دیگر باره طبع اعلی از وکیل گردید و در کار و تأمل و اندیشه رفت هم درین سال دو قطعه تنون عمارت دیوانخانه
 طویل القام و سبط القطر و یکباراه است حسب الامر از شیراز بخرم و مرارت بسیار بطهران نقل کردند و در دیوانخانه دار الخلفاء رسمی نصب
 کردند و موب حضرت کوکب پادشاه جم این از ملک جم یعنی فارس در کمال شوکت و جلالت و صلابت و مهابت وارد دار السلطنه

ظهران صاحبها الله عن الحد ثانی کردید و عرصه کثیر از مملکت محمود زار و خسرو عیان ناشایسته صاف و شملی بدین مرتبه
عزیمت حضرت نادر شاه ظل الله اقامه شد تا با نظام امر از ایران بچلنگ و قرا
باغ و ذکر و فایح انقاید این یوشن قتل کافران بگذرد و اقامه عید القدر یک عمر از آنجا بزم خلس
و یکباره متوهم گردیده در مقدم حضور پادشاه غنیمت با امرای آذربایجان موافقت نموده تقاعد گردید و این بزم بیکصد نفر
عاطر پادشاه بیکصد تن سپاه وی قشاده قصد یورش آذربایجان کرد و مناسب شب سی و یکم تنگداران با استعداد و دوازدهم
ابراهیم خان بن حاجی هشتم شیرازی را که در کاتب سلطان شیراز بطهران آورده بود و منصب اعلای وزارت و صلاحت خاص
منسوب و لقب با عماد الدوله فرمود و میرزا محمد خان قاجار و والو که بکجاست قزوین مأمور بود بدست سلطه طهران خوانده بیکصد نفر
و امیرالامراء ایران خواند و مهدیقلی خان قویلو بن محمد این خان را که از انبای اعیان خاقان شهید بود و حکومت و ایالت قزوین را دو مکتب
فروری کوکب حضرت پادشاه و الایاه کامکار اقامه محمد خان قاجار با شوق و جوشی کامل در یازدهم شوال سال یکم از دولت و نه از
الملک حرکت کرده بسپاهی بکران بچمن سلطانیه نزول اعلان فرمود چهار روز بعد از کجاست که بار دسل رفت محمد حسین خان قویلو
قاجار بجا رستل خدایان که در شش نفری شوشی است مأمور شد اما وقتی رسید که با شارت ابراهیم خلیل خان مل مذکور را ضرب کرده
بودند لهذا سلیمان خان قاجار قویلو تعمیر مل مذکور پر داحشه و انزال اباد و معمور ساخته سنگری متین را بی مستحفظین مل ساحه و نوا
علی قلیان بجا رست حدود ابروان مأمور شد و مصطفی خان قاجار بر سر مصطفی خان طالش روان آمد و مکتب حضرت پادشاه
چون بحر محیط مثل طلم روز و شب از روز و قراسوی رد پل در آید و بازار اقامت جست امیر کسیر سلیمان خان قاجار و محمد حسین خان
قویلو با لشکری جبار بمجاونت و مظاهر مصطفی خان و والور فشد طوایف طالشیه از یک سپاه جبار اقبال و احمال خود را در
کشیتهای نماده بسالیان فرستند و مالی سالیان نشان را راه داده باز گردانیدند و تمامت بصره بکافیه حضرت پناه و راند بعد از غلبه
سپاه شاه بر دلیران طالش مصطفی خان و شاه پلنگ خان مغلوب خانه و کوچ جماعتی از انکرده ضلالت پر شو و باز نذران مأمور و روان
شدند ملو لغیر بر وز کینه و چالش بزور پنجه و لاش پلنگان که طالش همه کشتند و پیش از یکجی در ماند و دره یکی جان داد و رسته
یکی محروق در آذر یکی مغروق در دریا افتاد و درین طایفه درینج از سحاب منع در گذشت و حصونی که سالیان از نظار حوادث مصون
بود با خاک برابر آمد مصطفی خان قاجار مظفر و کامکار بار دوی شهر بار از پادشاه نواز پسر شاه پلنگ خان طالش که از امرای اسرای انطا لیه بود
بخصوص پادشاه قوی که در ضعیف نواز آوردند بدو التفات و نوازش سخایات فرمود و پناه نواز خان بقلب شد صورتش را مخفی
و اسمش را سمائی ظاهر آمد علی قلیان برادر بجان ابروان مأمور شد و بود سلیمان خان خال اغلی بچالش طالش حضرت سکندر مرتب
شهریاری بمنزل قرا تبه اوراق و اند و از آنجا در غره دخیج الحرام کباب رود و شرف شرف و رو بکشید و پل فرود که چون عهد لیثان شکسته
بود در دره روجون طالق لکستان استقامت و استقامت یافت بعد از تمام سنگ و بروج و جسر سپاه خسرو عصر از آنجا عبور فرمود
و در حوالی مل نزول فرمود و ابراهیم خلیل خان شیرازین خبر یافت که طو فانی سیل جزو قیامتی جل انکیر نجانب و متهاجم و متلاطم است
از حکام شیراز و شامخی و قبه و در بند استقامت و استقامت کرده محافظت خود را ثبات همی و زید ولی قلب صبورش خون
صنوبر با شاخ عرعر از باد صحرایی از دید تهنوت کار خود مدیر داخت و قاطنین مساکین ملان ملاد مضطرب و متوهم بودند و در شکر فر
میگوشیدند و بعضی انسانی دولت قوی شوکت خاقانی رسید که ابلاط و ارانیه سکنه قرا باغ از شوش سپاه پادشاه قاجار از
مواطن مسکن خود فرار گردیده بقبا و خزر که از بلوکات شوشی کرخی اند و آن دو فرقه از ایلات قیان را که در پشت فرسنگی مل خدایان
واقع بود محل جماع و اتفاق و طایفه خایفه را مینه که در خزر که که دوازده فرسنگ از پل و راست اتفاق گردانند لهذا با خبر خسرو بختیجه و عزم
و دارایی و از اضر حضرت شهریار کیتیستان قاجار پادشاه قاز امیر کسیر مصطفی خان دوالو باکر و بی انبوه از ساد و سوار بر سر انکرده چلنگ
بر دیو و شش و در تقنا قات انطا لیه شورش در اقلند فظم زبس پلنگ اسبان جوش و خروش همی گردانند از نعره کوس کوس
در فشان سپاه و فرشته سرنیزه از ابر بگذرشته چورسته دخت از بر کو سار چوپشه میستان بوق نواز را یکی گردان

کسی روز روشن بنید راه تو کفی هو ابر از کسی سالار قاجار بر آن گروه ضلالت کردار ظفر باقیه بسیاری بکشت و کروی بکشت
 زنان و کودکان کروی شکنجه می که زیاده از پانصد بودند بحضور شهر قاجار اسیر آوردند پادشاه غیر متندان اسرا را با میس
 عصمت بودند سپرد که محافظت نمایند و دست بچرتی بر آن ایوان حرم نکشاند و محو و لیجان رضا قلی خان قاجار و الوادیه غازی
 زال بال سام حسام بسفاق دیگر که محکمه ارمنه بوده مأمور شدند ایشان سیزده بر آن گروه بریشان غلبه کرده اسیر و مال کثیر را بردند در نیم
 دو تخته الحرام بر کباب ظفر اسام باز کشید دیگر روز که عید اضحی بود با شترهای پل بگردنار نهر اسب بخر کردند روزیازدهم کتاب رکاب
 شاهانه که راسته تراز خیر کا و حسن و قنبر تحت طاووس حضرت کزیند عبد الرحیم خان برادر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیراز
 و چرخ خان بختیاری بجهت حفظ ملای نصرالدین که در ستم فرسنگی شوشی است روانه شدند و در کنار پل سنگر و بر جها با خن خضر
 ظل اللهی متعاقب امیران مذکور بنهضت و رکضت پرداخته در حوالی پل فرور زمین با آسمان برابر ساخته خیمهای کونا کونا که رنگین
 از بر طاووس و بال و قلمون بود در آن عرصه بشت آئین بر پا کردند سر اسیر دشت کو هسار را سپاه جوار فرود گرفت بنظر
 خروش سواران کردان دشت ز بهرام و کیمون همی در گذشت در کرامت امیر کبیر سلیمان خان و مصطفی خان
 قاجار مخاصره حصا شوشی بعضی فوجا چون اردوی پادشاهی ستم فرسنگی شوشی قریب
 امیر کبیر سلیمان خان قاجار و قونیلو و مصطفی خان و الوار با ده هزار سوار شیراز نیرنگه گذار منتقلی چشم کرد و طیش روانه
 مأمور بجای صره شوشی فرمود ابراهیم خلیل خان جوان شیراز بنای خان صاحب حصار شاه آباد که امیری بود و الاثر در بر طایفه افغانی
 پشت بر پشت فرمان گذار و در مملکت کراماغ با اعتبار از بلاد قلیس و کرستان در بند و لکنیه و غمستان باد کوبه و شروان و تون
 ان مالک لشکری کران جمع آورده بدعوی انا و لا غیر را انگار بر محیط جلالت فلک میراند و از سنا یک خیل سواران لیر خاک بر گریه
 اشر بر می افشانند و در آن جلالت مصیر با سواران شیر کیر بسط طریق و در دفریق مأمور کرده بود و در محضر و متنگ در حصار شوشی که پادشاه
 با فلک الافلاک سرکوشی میکرد و کمال طینان داشت در آشنای قطع راه قزاقان و دو سپاه بیکدیگر ملاحق و متبذع یکدیگر ملاصق
 شدند فطن سپهبد یک جنگ را ساز کرده بزد کوس کین رزم آغاز کرد و چون شمشیر و رزم سازی گرفت و همی در نقش مهر
 بازی گرفت و همه مهره کاندز هوا با خنثی سر سواران بود کانداختی و سواران قزاق ماند قزاقوش بصدان چوش پرواز
 همی کردند و از شمشیر سیم رخ افکنان عقاب شکار چون مرغان نیم بسمل در خون پروبال همی افشانند مردان مردار از گرد بر سر بر میخورد
 و دلیران بزد را از خون بر تارک مغر خفتا نما از ضرب حسام بران قیامی اوحدی شد و مغر از احاطه خون غلیظ عماره مولوی اندر
 الامیر سپاه منصور پادشاه قهار قاجار بر دلیران ارمنه و سکنان قزاق غالب شدند و مردان محارب از بیم تیغ قاضبان
 هربا ماند جماعتی دستگیر و فرو قدا سیر باقی از نهر ارم را غنیمت شمرده بجانب شوشی بگریختند و امیر سلیمان خان قاجار و قونیلو و مصطفی خان
 دلیر و الوجوالی حصار شوشی تا خشد و سکنر بسا خشد در بنکامیکه حضرت شهریار کیتیستان بجانب شوشی حصار شتابان همی
 از آنجا که آن رزم در نظر عمتش نرم بود اعشانی بدن جو د نفر موده در دامن جل و کوه سار قصد شکار داشت و به تیر و تفنگ و شاهن باز
 آهوفکن و کبک انداز همی رفت محدودی از خواص در رکاب نصرت اختصاصش بخر اشغال داشتند جماعتی از متهوران قزاق و صفت
 غنیمت شمرده شکار باریان شیر شکار را غزالان شکاری تصور کردند و از کمینگاه بدرآمده راه بر بهر آن شاه بر بشت و در خون خود همی
 کوشیدند رکابداران سبک عنان با تیغهای سرفشان بر سران سرکشان تا خشد و همه را چون سید بدم مده بخون خود غرقه ساختند
 اگر کسی زنده بود زخم وار بود و اگر فرار کرد و گرفتار بود حضرت شاه فرخ فال دشمن بال آمدن آنرا از دلایل آمدن اقبال شمرده بمضمون تعالو
 بالی بغلیه بعد افاغ زده چون شیران خشتناک تاران و دیوان بجزم رزم کوشی شکستن شیشه وجود الهی شوشی همی رفت تا بگردن حصا
 رسید و نزول اقتدار کردند و فوراً بجزم رزم فرمان داد و ابراهیم خلیل خان از حصار شوشی با سپاهی جزا بخر گذار سپرون آمده بمقابل و مقابل
 حصار که دو خسارت برد که کفر اند نظم و قطره بر زرف دریایی دیوانگی اندازید و درین ایام مهدیقلی خان با جد حسنقلی خان
 باد کوبه با جمعی از بزرگان باد کوبه در اجنت یاری کرده در صحن ارادت و کمال سعادت بر زمین کوس پادشاه آسمان درگاه کا و دوس کوس

الصفحة
روضة

در اینجا ساجو در از آنجا بخت تقدیر بخت فرمود

جمله

ذکر غلبه پای شاه شکر قلیس

الصفی

والی ولایت قلیس و کرجهستان کاشتن فرمود و محل آن نامرشدن خیمه اندیکه نواب غفران باب شاه اسماعیل صفوی ماضی طالب برادر در کام
متخیر مالک ایران بر اغلب کرجهستان حکمران بود و در مصالحه سلاطین با ضیه با عثمانیه ولایت قلیس با بعضی ملا و کرجهستان داخل غنور وقت
ایران افتاده چون در اوین ایام جهان سنانی متخیر و ایران مدیر مخالفان اشتغالی بود بدین سامان که برنگر فتم و بدین جانب روی بر
تاکنون که بنیاد اعدا بر انداختیم و بفضل اله کار دعیان ملک راسا ختم مایلن ملک نیز بقانون قدیمه مملکت ایران از ضمیمه باشد لهند
در کمال امیدواری باید بخود حضرت کشریاری آید و قراغه متکذاری آید و ولایت خود باز کرد و دوا را بر او نیز همان آید که بر دیگران فتمه چون
نامه تمهید میر خشت انگیزه بار کلی خان الی کرجهستان رسید بسامحه و مسابله و دفع الوقت کند ایند و بخصانت برج و باره و احتشاد سیاده و سواره
اهتمام تمام کرد و بعد از تخمین خرم و ششمین خدم از شهر سرون آمده در چهار فرسنگی شهر مسقطه مقابل و مقابل نشست با شارت حضرت خاقان ترک
وساطت بزرگ سپاه حضرت همراه بجانب قلیس حرکت در آمدند بکرت روان شد بصحرایه فوج فوج چو دریا که ناکه در کید موج توپها
کوه بکبر بر عرادهای هر چه جنبه حرکت کردند و اشتران بنور گنجینه قناره خانه راه در گرفتند علی کونا کونا شهباز کشتا زدند و کرناجا
دلوله انگیزه دم در تابی و شیبور در میبند کوه و در و دشت از هفقه سلاح بر صلا شد و بر و هوا از کرد و غبار بر تیره کردید تا کار بمقابله کشید
و صفوف جانبین راسته مد طبلها بنوازش در آمدند و قشقهها غرش گرفتند تیرا تیریدند و تیغها دریند فطم چو نور روی لارام شدند و
تیغ بکل ابروی معشوق خم گرفت کمان چو خواب در سر مردان مرد جسته جام چو دهم در دل گردان کرد و رفت سنان نه جای میت
همی در دماغ خنجر نه راه دید همی سوی دیده جز سکان عقاب و ارقضا بر کشیده تیر خنک از اجل باز کرده پهنان این جنگ
شانه تطویل یافت مدت آن مصاف امتداد پذیرفت و نه با بکره در اسل رسیده و شهابا جبال برابر شد تا آخر الامر نیم فتح و نصیر بر جرم علم
سپاهیان ارای عصر و زیدن گرفت از منته خلوب شدند و بسیاری که قمار آمدند از کلی خان روی از معرکه بر تافته بجانب قلیس شانه
از آن رزم تا شهر قلیس که چهار فرسخ بود چنان اندک با دصبا و عمرش فر و ماند چون الی ازین صدد قوی بنیاد پیش ضعیف بود
دانست که در قلعه ماندن مفایده است و جان بدر بردن اولی است بحضرت و بدو بشهر عیال خود را برداشته از دروازه دیگر سرون
شد با عبادتی احتشاد ده فال زرش و دختش تمجیل تاخت و در کار تیل و کاخ طرح زلف در انداخت تمام بنیه و توپخانه و اسباب از کلی
خان با اسیر کثیر تصرف غازیان جلالت میر در آمد و مقتادین از اعظم ارامنه و کرجه را در حضور پادشاه مجاهد غور کردن زدند و
برق و باد روی قلیس نهاد ساعتی بعد از خروج والی کرجهستان نزول موکب عالی در شهر واقع شد غازیان کشور گیر و دلیران
و دشمن شکار و در شهر قلیس شدند بمشتی دیدند پرازانو آسته و غلمان و حوالهین آسته دست پنجاه غارت برکشاند و در فطم کوا
و کشف مشالب اغماض نکردند پرده کیان لاله روی می پرده در بازار و کوی همی نخستند و ناچار با صید فلکنا قاجار همی ساختند
بلکه این از اشکار نهفته باشد و این غنچه شکفته ناشکفته مانع انکار که گفتیم ولی چند شکستیم جمیع کشیشان از دست بسته برودار
در افکندند و تمام کنیه و کلیسا و معابد و مساجد نه را بر کنند و روز در اینجا توقف شد و پانزده هزار اسیر سرون آوردند با آنکه اراده کا
و کار تیل بود و سدی هوا مانع آمد وقت اقتضا نمیکرد پس از خروج از قلیس بجانب کجور و انشد جواد خان کجور قاجار و محمد خان ایرانی بناد که
از محمد صفویه با عر جد دران بارانیر و سالار بودند بحضور شاهنشاه قاجار آمدند و اظهار ادات موردی نمودند و توکل خان کوکوالی ایران
رفت ابدوی خدیو جهانبختی از راه اقلام و الوند بلر اس آمدند و جبری بر و دستند و از رو دکن شدند و برانروی و دفر و آمدند خیمه
بر کنار رود و پرازنوای بود و دلیری با دلیری در پیش و سرور همی غنود خیمام غازیان مطلع خورشید روی خورشید رویان بود و غزالا
مشکین کند در کند آهوسکاران غنچ و دلال و رنج و طلال داشتند معنی حور مقصودات فی الحیام مصور آمده و ستر کانهن ابیات
و المرحان محمده اما خرا بنان کانونی نین بجای خود بود و فطم نایر و رنج کج میسر میشود مردان گرفت جان برادر که کار کرد
و کز کفر قاجار شیر و ان شیمان مشکین و مراجعت مصطفی خان سیر در لهر و شهابان شاف
سابقا قوم افتاده که حضرت شهریار کیتی ستان کامکار در کنار رود اس مصطفی خان دوالوی قاجار را با دوا زده هزار سوار با ستان
مصطفی خان شیر وانی نامور فرمود و خان شیر وانی فیت دایم کوبی است مشهور و رفته مصطفی خان و والو شیر وانی و شما خرا

جلد نهم ذکر شیخ و انانیت و مرابطان الصفی

منکر کرده و در آن شست و مقارن انجمن محمد حسین خان شکی و برادرش سلیم خان مناقشه و مخالفتها مشاهده سلیم خان از شکی که پیشه غیبتا
 رفته از الکسندر حاکم لکزیه جار و تله استمداد کرده با عانت او بر سر محمد حسن خان که در بخوبی بود آمده محمد حسن خان با متعلقین خود فرار کرده با اقد
 رفت و عریضه عمر امیر محضو حضرت خاقان ضعیف نواز آقا محمد شاه قاجار ارسال داشت و فرمان قضا جبران صادر شد که مصطفی خان
 سردار قاجار باید او رفته او را استقل کند مقارن ورود سردار باقی و اشش حاجی سعید و حاجی نبی نامی از جانب سلیم خان بارودی شهر را
 سلیمان شان آمدند از محمد حسین خان سعادت کردند و ارادت او را خیانت جلوه دادند لهذا مصطفی خان سردار قاجار حکم رفت که محمد حسین
 خان شکی را گرفته کور سازد و سلیم خان بکومت پرواز و اموال محمد حسین خان از قزوین و قطیفه روانه حضور پادشاهی و او سردار بر جلبه شهر بار
 کیتی پدر رفتار نموده همما حاجی سعید و دیگران چنان معروض داشتند که سردار بکد خدایان شیروان اعدی و اموالی آنها را بنزدایان صرمت
 نموده و از هر چه گرفته نفایس آنرا بجهت خود نگاه داشته و تقایه فرومایه آنرا بمحضور اعلی انقاد داشتند لاجرم خدیو جهان از سردار بخند
 نواب برادر خود علی قلیخان را منصوب مصطفی خان قاجار و دو الود امعزل و احضار بمحضور نمود بعد از ورود و خان قاجار و خروج سردار
 نظریاتیکه شایسته با عموالی شیروان نموده و دلها از مجروح بود در سنیکام رجعت از شیروان کرومی از سواران خان چوبان که
 دلیری و اسب اندازی و جالاک و ترک تازی معروفند بر سر راه خان و الاشان آمدند رکابداران معروض داشتند که سواری چند در اطراف
 راه پیدا شده اند و بکمال که دزد و راهزن باشند خان شجاعت شعار اسب را بتبدیل بر خنیت هر مرتکب سوار و نیزه جگر دوز از نیزه
 و اگر گرفته اسب بر سر سواران برانگیخت سواران متفرق شده بهر سمت رفتند خان بهشتی دوزان قوم رسید بطعن بر مزاج
 مرکب چند از حبه سواران از اطراف پردن آمدند همما ناخپا نصبت سوار جرار بودند و خان روی بر آنها نهاده و دیگر بار سواران خان
 چوبان متفرق شدند پیش روی و اطراف او را گرفته و تفنگها را نمودند کلوله بر بار روی است امیر جلالت پناه آمده نیزه از دستش فرو
 افتاد و سواران دیگر سو کلوله ایفکنند بر سینه و پهلوی او آمده از فراز اسب در غلطیده بنه و اغروق و عملیات رکاب او را آسیر
 و غارت نمودند و درین اثنا یکی از ملازمش بر بروی رفته شیون آغاز کرده سواران خان چوبان پرسیدند کجا می که ام خان است گفتند
 مصطفی خان قاجار بر سر شیروان است که طرحت بارودی پادشاهی میگرد سواران فرود آمده سواران سردار را بریده با اسباب و آلات
 بروند و همة مصطفی خان شیروانی شرح دادند و خبر شهادت او و مشتد شد و خاقان کارمان قاجار بر سرم الحیت و دور و حلو نشین
 و در ماتم او اند و مسکن بنمیر سیت و برادران عظام او عزت کوی شد و تسلیت فرمود و علی قلیخان قاجار برادر و سردار حضرت پادشاه
 ایران بعد از وصول شیروان بهر مت داعی بر سر مصطفی خان شروانی رفته او را محصور کرده بدین تاج و خراج و اطاعت و انقیاد
 تن و داد و لهند با شارت شهر با یکامکار علی قلیخان نیزه رجعت کردند و در مغفان شرفیاب حضور شد و چون امیر کبیر از هم خلیل خان جو آسیر
 در آمدن بمحضور شهر بارش کیر استمال کرده بود و تا این غایت اثری بطحور بر رسید و یکبار به سلیمان خان اعتقاد الد و لته سردار
 بزرگ آذربایجان بسیا بی بکران بغارت قرا باغ و قلع و قمع املی آن بلاد و جینو نهاد و امور شد لهذا سلیمان خان بهرمان اسکند
 سلیمان شان بسیا بی بکران بدان ولایت رفته جمع کثیر را بقتل آورده و بعد از مجاریات با اباکرا انصافات قریب بصدهزار دود
 و اغنام و خیل و انعام قرا باغ را غارت کرده بارودی همایون علی باز آمد و موثر الشفات پغایات و توجهات بلا نهبات خسرو
 کردید و چون سردی ایام شتتا اشتداد یافت و دوی حضرت آثار از مغفان جهان جهان لشکر عید و مرکبان و ارباب نظر
 حرکت فرمود که عید سعید سال بکمر از و دویست و ده هجری و جلوس شاهنشاهی قاجا
 آقا محمد شاه بن سلطان شهید محمد حسن خان بر کسر سلطنت و ضمیر سفیر خزان
 در سال منبت مال بکمر از دویست و ده هجری که دیگر باره آفتاب عالمیت بکانه شرف در آمد و جهان سپر از اینجا و ابوالوفی مجد د
 سلطان کامکار و دارای قاجار جمشید و از زم سعید نوروزی بر آراست و لؤلؤ بصدر شوکت بصدر شمت بصدر کجست
 بدر الملک می شد زینت تخت بر منی خسروانه ارکسته شد و تمام امرو حکام و فضلا و سادات ایران در پایه سر بر گردون سیر جاجا
 ایستادند و پادشاه و آگاه ایران بستمعای دولت خوانان تاج شاهنشاهی بر سر نهاد و باز و بندهای مریض مکل با کسها

معروف مشهور می تاج ماه و دریای نور بر بازوان کشور کشار بسته در تمامی بلاد ایران خطبه سلطنت بنام نامی انحضرت بلند آوازه شد و سکه
روشی جدید حاصل آمد و سرور همه عالی و ادنی بقاوت درجات بیافیه نامی کشمیری و چینی مخلص گردید بکاره خانه و نوب خانه و زنبور کج
کوشش ساکنان صوامع افکار اگر کردند و زمین و زمان شکرزل شده درین ایام بعضی امنای دولت شان رسید که نواب نادر میرزا مشهور
بنادر سلطان پیشا هرچ شاه بنادر شاه افشار که از بدو دولت کریم خان گویس در خراسان سلطنت داشت و در اراض اقدس شهادت
بکرم داشت پادشاهی میکرد استماع استقلال خسر و سیاهل متوجش و از برای اعمال با و اجداد متدبش است و دست بی ادبی با موال خاصه
سرکار فیض انار حضرت امام بهام سلطان علی بن موسی الرضا علیه الترحم و سلام دراز کرده بدان رسویم اجتماع سپاه عظیم و دعوی
مقابل با پادشاه فلک جاده ایران می خواند و سپین او زیگنه بخار بر سر ساکنین مراده بر معنی خان قاجار که از زمان دولت صفویه
به پشت حکومت مرد شاهچان اختصاص داشته اند بقتل آورده و در بعضی از بلاد خراسان ترک تازی دست اندازی کرده عمرت
و عصب عصیت انشا شاه غیرت گاه در خیران و میان در آمده با خود می هسته نرم گردی حکمت من اینجی و او در زم کوش آمده است
همانکه خوشتر بچش آمده است لهذا تقیم انعام ملکر آده فشار و انظام صفحات مشرق فرموده با ستیج عساکر که بکاف ظفر با
اشارت راند و در بفرم قعه از دار الملک کمران بچین و ماوند بخیر افکنی اقبال فرمود پس از شکار و تفریح بهار راند و ماوند بسواد کوه رفته
و از آنجا بشهر ساری که مقر سابق حضرت شهریار می بود تفریح داد و التفات بسیار با اهل آن دیار بظهور آورد و از آنجا بجنب مشرف بسواد
روی نهاد و رفته رفته شکار افکنان با کستر باد میوه نهاد و قدم نهاد و در همه معابر و منازل در اندیشه حالات گذشته بودی و خداوند کریم
حمد نمودی بعد از ورود با سرباد و بنه و اغروق شانه زیاچین سوار روانه و محارست و اختیار همه را برادرزاده یکانه نواب حسینقلی خان قاجار
محول فرمود و عالیناب فضایل مآب مولانا علی اصغر معلم و ملا باشی هزار جری را با شکر دان بزرگوار و امیرزاده کان والا مقدر بغی خرب
جناب جهانبانی نواب محفل خان ثانی پسر سلطنت حکمران فارس و کرمان مشهور با باخان که شاهزاده عباس میرزا و محمد قی میرزا و سیف
میرزا بودند و چهارمین امان امیرزاده انور کسم نهان بن مهدیقلی خان بن محمد حسن خان قاجار بود و در سفر و حضر تندرست و تعلیم بسیار
روانه چهار دانگه و چهارده کلامه بتوفیق مامور گردید و چون سابقا کوشش کاملی بترکیموت حمایر خانانی داده شده بود و طایفه کولان
پای از جاده ادب پیرون نهاده در حوالی استرآباد دست اندازی میکردند برای برپا فضا می پادشاهی قرار گرفت که تنهی منع بر آن گرد
کراه طایغی رفته باشد جمعی را و دلیران قوی بچینه سخت باز و با سواران سوار جنگ و پیاده کان صف شکن بر سر الطایفه فتناله
فرمود شد و شکست خوردند و بدو شد مال و ائصال و اغنام و اجمال انکرده را غارت کرده با فوجی از زنان و میان و اطفال و در حال
بخصوص شهریار علی آوردند فرمان میرزاده آزاده نواب حسینقلی خان ثانی بخاشته و امر شد که با اهل اردو و بنه بچین کاپوش کنند و مو
ظفر کوب نیز انصر صده دست کرکان راه بسیار کالیون کش و از کالیون بجا بر منقول افتاد و شاهزاده کان را بدلا شمی بر مبارک آبا
مقرتند و کربنای مجمل از ملک خرابان و غریب تان شایر چای ایران بدلا بدلی و سنا مانع از بچین
درین ملک شهریار قاجار ملک و دیار بظهور آورده است که پوشیده میباد که خانه بجا حد میاست
و از جمله حدود در بجا ایران حد پنجم و در کناف خراسان است و آن ملک شتمل است بر بلاد عظیم و دیار قدیم از سمت مشرق محمد و دست
بملک نابل و توران و شالش دیار خوارزم و کرکان و غزنی آن بعراق و از نادران جنوبش مغفاره و مستان و مغفاره و بختان و زابل و
کرکان و بعضی از بلاد طبرستان از ملک خراسان محسوب میشود و آن مملکت محجوبی است بر چهار بلوک اول بلوک طبرستان در و کس
بلوک مرو و شاهچان شیم بلوک نیشابور چهارم بلوک هرات و در ملک خراسان است و دو شهر و بیچر قصبه و پانزده قلعه شمار آورده اند
اسفراین و مهن و جوین و جاجرم و جوشان و طوش و نساورد و کلات و اسفراین و نوشج و باخرز و بادغیس و جام
و جنت و خوف و زواره و غور و غریستان و بامیان و خلم و حندان و طالقان و فاریاب و اسورد و نسا و خاوران
و خراس و شیرخان از بلاد انجاست و چند و طبرس یکی ترشیر و قارمون و طبرس و سیاه و دشت پاشو کنایه و بلایقین یعنی کهستان است و جمع
بلاد خراسان از قلم چهارم و جبال و طلال آن با صغاری برابر و یکسان است و اراضی آن بکل طولانی از مشرق بمغرب کشیده است و

کما راه است خلائق این ولایت بصفت شجاعت و قوت معروف و معلوم است و یکاست و فرزانگی و حکمت موصوفند و در بدست
حال کبرش صایده اند پس از آن طریقه زردشت است یا نموده از آن پس ملت محمدی رغبت کردند اکنون صاحب چند مدینه
در آن ولایات سکونت دارند اول طایفه اثنا عشری و ایشان قومی میباشند و قومی فرقه اهل سنت جماعت آنان نیز بسیار
میباشند شیعه میباشند که آنان بواسطه ایمان اسمعیلی خاصه شاه سید ناصر خسرو علوی در جبال بدخشان و هزاره و بامیان
ساکنند و در عدت کمتر از دو طایفه مذکور یعنی اهل سنت و شیعه اند چنانچه هر طایفه ای طوایف غالی که در حضرت علی عالی غلو
کرده اند و اربابا لوسیت پرستاری نموده اند و اهل این گروه در کوستان هزاره و بند بر و بدخشان کثیر و فراوانند و بعضی طایفه
جهودیه و در غایت قلت و نهایت نیستند مشتمل بر گروهی که سابقه ضعف و اقلند و اما القبائل قبایل
عشایر و خراسان از خیر شماره پرستند و از تعداد ستاره افزون من جمله از طوایف قزلباش گنجانا چهل هزار خانه در آن دیار سکونت
دارند و از قبایل اگر در قریب به چاه هزار خانوارند و از عشایر عرب که در زمان ملوک اموی و خلفای عباسیه بدان ولایت آمده اند اکنون
زیاده از شصت هزار خانه میباشند و از ایلات هزاره و تپه و جیشیدی و تموری از حد جبال بامیان الی قریب خاف و باختر از یکصد هزار
خانه بیشترند اما طایفه افغان که متفرق بدو فرقه اند اول ابدالی که ایشان را درانی گویند و سلطنت افغانه در این طایفه است انیکه و کینه
خانوارند و دوم طایفه غلجی که فی مشهور غلجی که سی هزار خانوارند و فرقه اوزبک و ترکمان که از اولاد چنگیز خاندانند و در سرس و باو
غیس و مرو و نواحی آن و بلخ و اطراف آن ساکنند از یکصد هزار خانه افزونند و مملکت خراسان یعنی محل خورشید که در طرف شرقی ایر
واقع است از بدو دولت ملوک پیشدومی و افراسیاب و اسکندر رومی و ملوک الطوایف و اشکانیان و ساسانیان و اهل اسلام
و امای دولت خلفای اربعه و اموی و بنی العباس الی سده نهم و پست و شش که شاه اسماعیل صفوی از تصرف پکنان کنان هر دو
و سلطانین از یکصد تصرف کردند تا در یک هزار و صد و چهل و پنج نادر شاه افشار متصرف شد و بخت تصرف پادشاهان ایران بود پس از انقضای
دولت نادری در آن ولایت رسوم ملوک الطوایف بطور رسید و از آغاز دولت کریمخان و بیل الی زمان محمد شاه قاجار
در دست شاهزاده کان افشار همی بود و سلطانین بخارا و افغان و در آن سامان تصرفات همیکردند و درین ایام سعادت فرجام نادر
سلطان بن شاهزاده نادر شاه در ارض آق قس مشهد مقدس اظهار استقلال نمیکرد و در ترکستان و بخارا و خوارزم و فرغانه
اوزبکیه و دعوی سلطنت می نمودند و بخارا را آغاز دولت زندیه حکومت خراسان با طبقه افشاریه از اولاد اخاندادار شاه افشار همی بود
شاهنشاه قاجار قصد تخریب آن دیار فرمود و مانند شاه اسماعیل صفوی و نادر شاه افشار بخت خود را بلند کرد و غرض تخریب آن و تخریب
سلطانین و ناسان فرمود و این کاری بزرگ بود و همی ترک که این پادشاه ترک قاجار فرمود و قدر مر و بقدر همت اوست اسفند که قصه
دانشین آتش معدل و هوشیخت قریب بر طرف شمالی سبزوار و از توابع مینا بود است مثل برنجه و قریه و لکشا است و در این ایام که بر اسم خان
کردشاد لوماکم انجا به استعداده سپاه خود بجهت شاهنشاه قاجار آمده اظهار متابعت کرده و پس از او امیر کونه خان کرد و در عفرانلو و مشرغان
کرد و در عفرانلو حاکم چناران بجنور شهریار شهریاران آمدند و همکذا الطفعلی خان حاکم و صفر علیخان نجابری در خوشان و جعفر خان بیات
فرمانروای مینا بور در منزل جهان از عیان شرفیاب استان بادشاهی شدند و جعفر خان بیات مینا بوری بعلت تعلل در خدمت طرین
رکاب پادشاهی بحرین مصا و در آمده با کوچ و تعلقه و بجهت خلافت روانه شد و صادق خان شافعی در محل جهان از عیان بخارا رسوا
جراد از ملازمان رکاب شاهنشاه قاجار بصوب ارض آق قس و مشهد مقدس امور شد که در خارج حصار شهر با پیچیده دولت و اداری
تقدم ورزد و در بخارا اوضاع ارض آق قس بحرین مقدس رسید که جناب میرزا محمد مهدی که سرآمد فضیله عصر بوده بر اهت شاه و الاچاه هر
شاه و قهار قلی میرزا فرزند ارجمندش ارض آق قس و مشهد مقدس رضوی نموبک فیروزی کوکب پادشاه قاجار را استقبال مینماید
حضرت شاهنشاهی قاجار شاهزاده سلسله افشار بنو ابی طالب شاهزاده جیحون خان ثانی برادرزاده خود را استقبال نمود
در مورد چون پادشاه و قاری آگاه حقایق همراه از روز عرفه شرع آسمان و در ضمن ارسال برادرزاده پهلان مقروض کرد که هرگاه جناب
میرزا محمد مهدی بر حضرت شاه رخ شاه مقدم باشد بجناب مقابل از ابابت نگیرم و تخریم سلسله سادات و فضیلت نواب جیحون خان ثانی را

سلطنه پیاده شود و ملاقات سید را مقارن باظهار ارادت کند و اگر شاهزاده افشار شاهزاده شاه مقدم باشد چون یکدیگر ملاقی شوند همچو
سواره بایکدیگر مصافحه و معاشرت نمایند زیرا که در شبات سلطنت ایران نخست فتحعلی خان قاجار سبقت داشت و بعد از قتل وی نادر شاه افشار
راست جلالت برافراشت لهذا نادر شاه افشار و فتحعلی خان قاجار و رضاقلی میرزا و محمد حسن خان و شاهزاده شاه و جهاننور شاه و پادشاه
میرزا و فرزند حقیقلی خان که حبسقلی خان ثانی است بایکدیگر از انکاف و امثال غایبند بود مع القصه حضرات مزبور و شرفیاب حضور شاه
غیور شدند شهریار قاجار بر تخت جلالت قرار گرفت شاهزاده بن نادر شاه افشار را در پای تخت که مسندشاهی گسترده بود جلوس
فرمود و در مقابل خود او نشستن داد و جناب میرزا محمد مهدی را در زیر دست او رخصت نمود و بهر یک فراخور پایه و پایه نقد
و توجیهات شاهانه بظهور آورد که هر دو خورسند و خوشدل شدند و رای ملک آرای خسروانه چنان مصلحت ملک دید که شاهزاده
و فرزندش در اردوی بهمنیون موقوف باشند و اعضا و الدوله امیر کسریسلطان خان قونیلو و ابوالغنی بهشتی را نیز از عساکر فروری
بمصاحبت جناب میرزا محمد مهدی مشهد مقدس فرستاد و اهل شهر را مطمئن امیدوار کند و در آن حال از حضرت نادر میرزا زبیر نادر شاه و فرزند
شاهزاده شاه که در مشهد دعوی شاهی میکرد نامه در رسید و مشهود شد که خوف و خشیت را بر وجود وی استیلاست و صبر و سکون در آن
شهر مقدس ثواب گردید و بنا برین شاه عدالت و مروت فرین او را منع نفرمود و مقرر شد که با اتباع و اشیاع و کوچ و خانه و متعلقین
از خویش و پیکانه بهر جا که خواهد رود پس از ورود حکم خود را و مثال شاهانه نادر میرزا راه هرات برگرفت و بنزد شاهزادگان افغان رفت
و مردمان دادند که اگر او را در نظر تمت شهریار قاجار و قلعی و عظمی بود چنانچه رخصت و هجرت او بیلا در خراسان از آن میفرمود علی ای
حال شاهزاده بلند پایگاه و شهنش و اسکندر عزم غلاطون حرم از منزل جهان از عیان و برانمک مشهد مقدس امام علیه
السلام کرد و همانا ابرسیخیان کرد شاد و لود و تقدیم خدمات از قوه و علوفه سپاه نصرت پناه مسامحتی کرد از اسفرا بن کوچ و متعلقین
خود بطهران با مویش و در میان و در میان شاه ایران سلطان محمد شاه قاجار بن سلطان
محمد حسن خان بن فتحعلی خان قونیلو مشهد مقدس و از رضای قدس و سائین و انجمن
و دافعان این سال خیریت متوال برداشته و انشور آن پیش و پوشیده مباد که سلاطین سلسله خلیفه قاجاریه
همواره بر مذهب حق و طریقه تشیع بوده اند و با مشرب عذب صافی انضای بغیر ضلالت مگردانند و است چنانکه ابا عجد همیشه در
دولت صفویه رضویه و سنییه مصدر خدای شرعی شده اند و دام العمر در سرحدات قریباغ و ایران و مرد شاهپان و کرکان
با منکران دین مبین مجاهده کرده اند و جناب شاه قلی بیگ قاجار جد اعلا ی فتحعلی خان بمصالحه دولت ایرانیه و عثمانیه رحمتها بردتا
اصلاح این نهاد کرد و در نهنگامیکه امرای افغانیه بر صفویه غلبه کردند نواب فتحعلی خان بی احضار شاه سلطان حسین مجتهد عصمت
بهران رفته محابدت کرد و در وقتیکه امرای ازبکها ی فتحعلی خان و شهبازخان و سلی ازادخان افغان موافقت کرده بکلیان آمدند حضرت
سلطان محمد حسن خان نامه بدیشان گماشت و مرسل داشت که با انهم ظلم و اعتساف که افغانیه با سلسله سادات صفویه کردند شمارا چاه
که ازادخان افغان متابعت کرده اید همانا از مشرب عذب لایت جبر نمیخشد و اگر کار چنین است بر من واجب است که با شما دفاع و نزاع الزم
و انهم اندک شهبازخان و فتحعلی خان از تقویت ازاد پهلوی خالی کردند در روزم بکلیان و ارومی بخندست سلطان محمد حسن خان قاجار پیوسته و حضرت
شهریار تشیع شعار و الاتبار قاجار محمد خان در کمال محبت و پاکی طوبیت بود و چنانکه سابقا اشارتی فرموده و فرائض و نوافل مبالغه داشت
و چو هسته در خلل و مطالب مقام شهادت بود و درین مملکت سبانی نایند خاوندی داشت چه که در ایام توقف شیراز در نهایت
باس و حرمان میریست و هیچ روزی میدجیات و کمان نجات نداشت و خود فرموده بود که روزی مردی در لباسی علمای برین نظری کرد
که پس از آن نظر خود را پادشاه دیدم و روز بروز در وقت نفوس صفای قلب من افزود و لهذا در نزد مشایخ عمو و ارباب جهاتی اظهار اراد
فرمودی و مشایخ اذکار و او را نمودی اگر قتل اهل کرمان ضرری کرد و چون نیز وقتی مرقوم خواهد افتاد و محال است که آنحضرت پادشاهی
خوش نیت و در روز و روز و بارض اقدس مشهد مقدس بر قوائین سلاطین صفویه و سنییه ناز را به تقلید بلکه از روی تحقیق و ارادت
از حشر جهان پیا پیاده شد و مسافتی بعیده طی نمود و از دروازه خیابان وارد گردید و در کمال محبت و فروشی و ذلالت با

اشکبار میرفت باستان لایک پاسبان حضرت سلطان الاولیا علی بن موسی الرضا علیه السلام در سید زین بوسیده وارد
 حرم با تعظیم شد مدت بیست و سه روز در آن ایضاً قدس بطاعات و عبادات و عرض حاجات و ارادات عتیقه بوسی میکرد و بنزد
 و حضرت و تبرکات همیکذا آیند و در تمام زیارات بشیوه خادم خدمت آن امام ذوی الاخرام میکرد و در ذکر بعضی اتفاقات
 مکرر و بخاطر و تضرع سلاطین و خوانین و بزرگواران بلاد و ظلمت و تعسک و عباد و
 فرستادن زنا و شاه اسیر و بعضی سفیران و لایات و قصص و تنجیم و امراء النهر و بلخ
 بامی و شاه پیمان بر اصحاب خبرت پوشیده نیست که ما در راه النهر یعنی انوی رود چون که ولایت کرستان
 مملکتی است عریض و وسیع و در آن چندین شهر بزرگ و عالی و رفیع است مانند سمرقند و بخارا و سغد و خجند و زرنوق و تور و کوش و بدخشان و
 ترند و کاشان و اسروشنه و افرکنه و اترار و فاج و سنجاب و نغ و فاریاب و تاشکنت و قنات و غیر ذلک و غالب این بلاد در تصرف
 اولاد تور و آل افراسیاب بوده و از آن پس چنگیز خان تصرف نموده اولاد چنگیز خان هر یک در طرفی سلطنت یافته اند و از آنچنان اولاد و
 خان جوچی ثراست که ایشانرا از یک خوانند و آنها نیز بچندین فرقه مقسمند و در بلاد فرغانه مشهور بخوند و کرستان و بخارا و سمرقند و خجند
 شعب انکروه پراکنده شده اند و چنانکه در تواریخ مسطور است در هر پیشه ریشه کرده اند و با یکدیگر اختلاف دارند از آنچنان بعد از دولت صفوی
 که اولاد حاجی محمد خان معرب محمد سلطان و در خوارزم ولایت داشتند و میا بر سر خان نامادرشاه فاش را بکنند و حکومت خوارزم بمحمد خان
 منقوض داشت در بخارا نیز خطایه اوزبکیه ابو الفیض خان چنگیزی و ابو الخیر خان سلطنت میکردند و در عهد خانیات ابو الفیض خان چنگیزی میر معصوم
 نام ولد دینال تالیق بن رحیم تالیق بن حکیم تالیق که ابا و اجداد او را بقوا عدل و چنگیزی و اوزبکیه مرتبه تا بقوی یعنی الملکی و آما پسکی بوده در لباس
 زهد و تقوی و تصوف در بخارا ظهور کرده و از آن جهت که خان بخارا بد و اظهار ارادت و او مراد و مرشد واقع شد او را شاه اسماعیل لقب دادند
 و چون بزرگ و رایک و نیکو راجان خوانند و وی را یکمان خوانند و رفته رفته در توسط رعایا و پرایا و اظهار عدالت و صفات کار او بمقامی رسید
 که مرجع تمام اهل بخارا شد و شاه را نایب مناب و قائم مقام او میداشتند تا بر او بیعت کردند و شاه نشان شد لهذا شاه را بگوشت نشاند
 و بر و مقبری تعیین کرد و خود در لباس تصوف و زهد و عدالت و قناعت متکفل مقام نام شد تا امر تق و وفق و ولایت بدو انحصار یافت
 دولت اوزبکیه منقبت بدو مخصوص گشت و کمال استقلال حاصل نمود و در طحارستان و کرستان مستولی شد و لشکر بر سر مر و شاه جهان
 بزرگ و میر علی خان قاجار غزالدینلو که از زمان صفویه الی هذا العهد حکومت مرو و پدران او را بود و بکشت و بند مرو را خراب کرد و او نیز ناصر الدین
 قوره یعنی شاهزاده فرزند خود را بکجکومت مرو مامور ساخت و درین سنوات که پادشاه ایران با نظام فارس و آذربایجان مشغول و
 سپاه وی در خد و دخر اسارت یافت و تاراج تمام و قتل عام کردند بناء علی هذا و این نام که موکب سلطانی در ارض افغانست
 نامد بشاه اسماعیل و از یک نگاشت که حکایت گذشته سلاطین صفویه از شاه اسماعیل و معاصرین محمد خان شهبانی اوزبک و سایر سلطان
 اوزبکیه و صفویه را الی مادر شاه افشار و ابو الخیر خان اوزبک حاجت باظهار نیست ما دانیم و شما نیز دانید که چه رفته و سپید است که بلخ بامی و مرو
 شامی و زین و اوروستان و قندار و کابل از اجزای ملک پادشاهان ایران بوده اند اکنون شمارا چه افاده که بلخ بامی و مرو و شامی
 تصرف نمایند و نگاه دست بر قتل میر علی خان قاجار غزالدینلو که از طوایف سلسله جلایه است گشاید کینه های قدیم ایرانی و توراتی را بجا
 کردن صرفه شما نخواهد بود و از زمان تور و پشتک و افراسیاب و پنجسرو حاصل کار خود را دیده اند و شنیده اند فطرتاً بر بنمبار که جنم
 زجای ندارد پر پشه با پیل بای باد بنال شیر ز بار چکه کردن کار خود نمندان نیست و بنا کوش ملک خاریدن از شیوه بخردان با فرزند
 بعد است همه عالم از نسل جو او آمدند و اگر بنسل پادشاهان توران مکاربت باید و مفاضرت شاید فرع مانیر از آن اصل و فرق مانیر از آن
 وصل خواهد بود سلاله و پشته قاجار نویان از منقبت و قناعت ادنی است بلکه دوده ستوده ایل جلیل غیل تا خود از سلسله و جد بر
 اوزبک اعلی است خلاف جهانبار چنانچش لشکر سز که ممالک توران ایران و روم و روس و چین و ماچین و ختا و ختن و هندوستان
 بدو مان نر که از آن موهبت فرمود و در بنصورت اولی آنکه هر یک بملک خود قناعت کنند و پای از خود دور نهند و بختگاه مورو و
 خود باز گردند و کر و کینه و فرونی گردند تا مانیر مجدود و سنور و غفور قدیمه ایران قانع شویم و از عینوی آب چون فرار بخویم فطرتاً سرانید

مباد که طایفه روستیه که همانا بنی الاصفور اخبار اشارت ایشان است ملک ایشان رضی است غریض و در سوابق ایام قواعد و قوانین
 آنها با تاریخ مغولیه مناسب بود و از سنده و بیت و شصت و هشت آغاز حکومت و سلطنت این گروه بوده پادشاهان ایشان را از امیکه است
 چنانکه لقب سلاطین ووزان خان و هندی و غیره است و در این زمانه نیز طو و خوانند و در تاریخ مذکوره بزرگ روستیه و بزرگ
 نام بوده و از آنگاه تا صد و پست یک سال امانی ملک بت پرست بوده اند و سیصد و هشتاد و نه و پستیز نام بزرگ ایشان را بنیاد و گریختن
 یونان از بهر عیسویه پیشان کشته آورده و بدان ملت گردیدند و لهذا شان ادا علی شد و او را نظیر غیاثی شدند و در شصت و پست پنج هجری جوینی
 بنی کزخان که فرمان دایه شت قیاق بود با سپاه تا از ولایت روس را سرگرد و بعضی از لشکر خود را در آنجا گذاشته بر گشت در سان مقصد
 افتاد و چهار هجری عربی و نمیری ایوان و پنج نام در شهر مسکو خراج کرده تا در پیرایه و ن کر و خود پادشاه شد سی سال از آن پس امیر تپور کوکا
 بر سر وقت شش خان لشکر برد و او را مضمحل کرد و تا مسکورفت و آنجا را بگرفت و سپاه در آنجا نهاد و در نهصد و دوازده ایوان و سلوچ نام سلطان
 روستیه شد و سپاه امیر تپور را پیرون کرد و بعضی بلاد مانند مرواق بر ملک خود پیاف و در یک هزار و پانزده و قرا که پولند و سود بود و در هشتاد
 هزار سوار و سپاده بر روستیه آوردند و مسکور را آتش زدند و صد و پست هزار کس کشتند و بواسطه عدم آذوقه بار کشتند پس از آن هفتاد
 نام حاکم روس شدند و چون اولادی نداشت سلسله اش انقضای یافت و از آغاز سلطنت روستیه این ایام مقصد سال و کسری بگذشت
 بود از آن پس برادر زلفی و در نزد کور که پوریس کو دانیف نام داشت شاه شد و در زمان او سیال فخط و غلبه بود و قریب با صد هزار کس از این
 ولایت بجمع هلاک شدند و نیز بر در روس جی رئیس نامند و در یک هزار و سی و هشت هجری ملک روس مشعل سلسله الکسندر با ولج شد و کجا
 قبود و کوچ از اقربای او و بزرگ کلیسا ای امک بود و بدو گفت که مراب الارباب الهام کرده که یکی از طایفه فیودور و کوچ را بر خود پادشاه
 کنند و دیگر روز صبح گفت که میکائیل را بر گزینید مردم او را قبول کردند و ملت او را بر گزیدند و او فرستاده کان بفرگستان فرستاد و اظهار
 کرد ولی دولتش و امانی نیافت و در یک هزار و شصت هجری سپهر میکائیل مسمی بالکسیه سلطان شد و با طوایف قزاق معامله کرد که او را ادا کنند
 او مقرر کرد که مردم دعوی بشریت عیسوی بر نند و بوفی آن عمل نمایند و نوشته جات سابقه از دست ملت گرفته و در او طایفه ها و شتابانها
 تمامه را بسخت و گفت کسی را بر کسی حق نیست پادشاه پدر رعیت است و پدر را حکم بر فرزندان است که او را هدایت کند و راه راست آورد و او
 حکم حکم کتاب من است که مشتمل است بر علوم ملک و دولت و ملت و خلاف آن خلاف است الحاصل مردم ممکن کردند و الکسیه شاهی را داد
 و تجارت و معاملات در بر و بحر باده و لها و فوج و تجارت و ارباب معامله بچین و غیره فرستاد و متاعها بر نند و فروختند و خریدند و آوردند ولی چون
 بر دول فرگستان مواعده نداشت با خن کشتهای جنگی مظفر نشده و مدت سلطنت الکسیه شش سال بود و در یک هزار و صد و یک هجری عربی
 در گذشت و وصیت کرد که ملک روستیه در میان یک پسر و دو دختر تقسیم شود و قیود و قوانین از زن اول او بود و بطور از زن ثانی او بود
 و در بدو حال اگر چه قیود و را بر جای پدر او نشانند اما با وجود بطور کار او و برادرش و اجی گرفت و سلطنت بی استقلال فیودور
 شش سال بوده است و برادرش ورجس بطور بود و بطور اول و در هزار و نود و هشت هجری متولد شد و چون پادشاهی نشست قاعده
 نهاد و از بدو صغر مانند حکمی انشور حرکت کرد مانند قزالات و رنگ قواعد و نظام جنگ ساخت و استخراج فرمود و فظم شایع کل
 هر جا که میر و یک کل است شخم می هر جا که می شود مل است که در مغرب بر نند و خورشید سر چینج پیش دست نه خیزد که فرزندان کان ده
 کته و ارات قدرت حق را تعالی شانه و عظم برانه محلی خاصیت و اورب العالمین است نه شارت اسلام این است انحضرت طبعی
 و طبعی از حمید داشت و از ضمیر سکن و در وجودش آثار کبار بود چنانکه در تاریخ اوسطور است چه زحمات کشید و چه مرایات
 چشمه در تقویت و تربیت ملت خود چه چه ها کرد چنانکه در یکجا میکائیل و بچینان که یکی از مالک فرنگ است میفرستاد و خود نیز در ملک طایفه
 ایلمی خود منسلک شده چون بدر الملک مولاند رسید خود را بکشتی خنکی انما و از آنجا بهمان بخاران رفت و مدتی درین علم حمت کشیده و
 از آنجا با تخلیع عنایت فرمود و در آن دولت بخاری نمود و تا بمقامی رسید که او را استاد نظیر بخاری خواندند و مدت دو سال در آن ولایت بسر برد
 شهابجه استحضار بر قواعد و قوانین آن یار در کوچه و بزرگن می گشت و در روز بخاری بود و گری میگرد پس از رجوع بملک خود مردم را
 مصلحت امر فرمود و مردم آنجا را که از همه صناعات بری بودند و از آنکه زمانی بخت و کمال و صاحب صنعت نمود و قوانین نظام در آن ملک

پایه کرد و خود مشق نظام تغییر لباس تقدیم فرمود تا در اندک وقتی سی هزار سپاه نظامی راست و بتدریج صنایع در ملک او قوت گرفت
تا ماهوت با فتنه و کاغذ ساختند و در سینه یک هزار و صد و هشتاد و هجری شهر بطریق را بجا آورد و مدت چهار ماه در طرح ریزی و بسیا در تفکر
همی بود و جماعه سواد در طرح این شهر بروی حد بردند و خاک در تیار باریخ اوست مدتها با وی منازعه کردند و اول مغلوب و آخر مغرور شدند و در
ایام او را بادولت عثمانیه رزم اتفاق افتاد و برکنار رود پروت تعاقب کردند و زن او کترین که جمیل از اهل سوید بود و در خواست
و کیاست و جده و یگانگی زمانه افساد حال او را با صلاح آورد و در نیکو صلاحتی رومیه را بکشتن داد و پس از این رجعت قوت عامی گرفت
و استیلا یافت تا کار سلطنتش بمقام نبوت جلوه کرد پس از و الکس فرزندش که ناشایسته بود بطبع پدر و قو این حکمت و نظر رفت
نکرده بعقوبت منسوب و بطور او را از فرزندی خود خلع کرده و حکام شرع عیسوی بکام عقل بقتل وی رضا دادند و بهمانا مسموم شد و بطریق
کترین آن خود را اولیهد خود کرده از جهان در گذشت و او بر حسب صفات زنی مردانه بود و آثار نیکو از خود یادگار نهاده با دولت معا و خا
فراق مواحدت و وفاق گریز از ملک تا آریه و مرادق بر روس برافزود و در بسکام وفات خود الکس بطریقانی را که پسر زاده بطریق
بود سلطان کرد و او دوازده سال بود و در پانزده سالگی مرض آبله در گذشت و در سینه یک هزار و پنجاه هجری کورین آن دختر او آن که پسر
بطریق اول بود سلطان شد و در آن ایام محمود قاجان بر صفهان استقلال یافت و شاه سلطان حسین صفوی را محصور کرد و او طلب
میرزا اسپر خود را پیرون فلکند که چاره نماید و عثمانیه نیز در عراق و ازبکستان گردنجامه روسیه نیز نفوذ نموده برشت آمد و طهماسب
با آنها متوسل شد تا مادر شاه افشار طلوع کرد و ملک را مصفا ساخت و فاخته عثمانیه را بر انداخت و بر روسیه پیغامی شد و او امانت بخوان
خود باز گشتند کورین آن نیز براه خود روان شد پس ایوان نام کودک دو ساله که خواب زاده کورین آن بود بسطنت برداشتند بعد از او البرکت
و دختر بطریق اول بر روس سلطنت کرد و کودک مزبور را مسموم نمود و بعد از چندی او نیز زمام سلطنت را در کف گفایت بطریق ثالث نهاد و وزیر ار و صد
همشاد و هفت بطریق ثالث پادشاه شد پس از شش سال بواسطه سوء خلقی روسیه او را بکشتند و زن او را که کترین ثانی موسوم بود بسای برادر
و او بیست و پنج سال سلطنت کرد و با دولت عثمانیه عارضه نموده ایل کریمیه و جزیره یونان را بر ملک روس برافزود و مقرر شد که دولت روس
فراحم زوارق روسیه شوند و بکند زنده که از دریای تجارت روند و او ولایت روس را بچند حد تقسیم کرد و صورت پیکر بطریق اول را بر فراز کوهی نصب کرد
و در هزار و صد و نود و هشت ارکلی خان والی کر جستان بدو اظهار مخالفت نمود و در شهر بطریق بورخ مدرسه برای تعلیم فرزندان بزرگان افراشت
و مدرسه دیگر بجهت تحصیل علوم و تصنیف کتب و تعلیم و تعلم بنا فرمود و اخراجات از اندر کار خود میداد و بکند از هر شهری مدرسه و مکتب خانه مقرر شد
و هر کس که در هر علمی صنعتی یا هر پیشه مورد احسان و انعام پادشاهانه می گشت و مدرسه دیگر در شهر بطریق بورخ بنا کرد که در ساختن کشتی و علوم
جنگ دریای تقویم و بنیاد و همچنین راه مسکو را بطریق بورخ چنان ساخت که سهولت تردد و عبور میسر میگردد و چهار کور از خزانه شاهانه صرف این راه شد
و پنجاه هزار اشرفی در وجه مصارف اخراجات مدارس مسکو مصرف شد و در سال یک هزار و دویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت
شهریار کیستیستان کامکار آقا محمد شاه قاجار تغلیس رفیق و قتل عام کرده و بهمانا بعضی از تجار روسیه را بقتل آورد سپاهی بدست اندازی ایران
و داخلت در پیشه شیران فرستاد چه که مرضی قلجیان قاجار برادر و الا که شهریار ایران که بر روس رفیق بود جوانی مناسب الاعضا و بیسج الوجوه
طالبان داشت ای ایران محرابی می شود را بخضرت کمال تغریز و تقرب داشت هم در سال گذشته که پادشاه ایران تغلیس غیبت فرمود
و دست بقتل و غارت برکشود ارکلی خان والی تغلیس را پس تمام از دولت ایران حاصل گردید و حکام داغستان و قزاقان و شیر وانات را تا بکمل
ان با شش شید میمانده بطرف دولت روسیه میل نمودند لهذا پادشاه روس فرصت غنیمت شمرده سردار را که در جنگی کلو را توب پای او را بکند
بود و پائی از زرباب بجهت و ساخته بودند و او را بترکی قلایاغ میخواندند با چهل هزار سالدات آتشبار و بیست هزار سوار و توپخانه چشما را از جانب
الابواب و ریند بایران مامور کرد و در وقت وصول بدر بند منتهی است که بضرب توب جهان شوب ریند را منتهی و مخرب کند چون اسلحه جنگ
و حصار آن شهر از مخور طویل و عرض و ضخیم استوار بود و از ضرب چندین گلوله آتشبار و محاصره چندین باطلی در آن شهر راه نیافه شش خلیان و ریند
جماعتی سپاه از روسیه را در خون کشیده گنیمت یک نامی خیانت کرده شهر را بتصرف روسیه داد و قلایاغ از اینجا عبور کرده بصحرای موغان
اندر آمد و خوانین قزاقان با قلایاغ مراد و قی حاصل کردند و بنا بر مصلحت وقت تو دوی ترو دوی میان آوردند پادشاه و ملا جاد میران چنانکه

ذکر یافت با عساکر بیکران در نهایت تعجب بحوالی اردیبهست رسید که و صحرا را عساکر غازی در زیر کام نهفتند با بستی و شوکتی جنبش نمود که سر و
روسته قتل یا غارت یا غارت باشد بلکه امید بخت نماند خود را چون صحره در محلب شهباز نمیدید با چون تیره در برش لکرک همی نگرست هم در
ایام بدو خبر رسید که جمعی از دو سیه ز راه دریا بکیدان اندامه اند و تمامت انظار را اسیر کرده بحضورند عین و تاج و سر بر برده اند و بی توکم
حکم کشتن انکر و کرده اند و سیه بر نهاده قتل یا غارت غلبه کرده در کار خود نتیجه بود مقدار ان خیال خبر آمد که پادشاه خورشید کاه رسوایان
عمر با کوس و محرم شده و درین ایام در گذشته سردار و سیه فرصت غنیمت شمرده باستعمال تمام انقال خود را گذاشته روی برو سیه نهاده
نهاده کان می بست پاده کان پادشاه ایران در افتاد و بخارت بردند ذلک فضل الله العلی العظیم مدت سلطنت کترینانی است
پنجبال و اورا پسری پال نام بوده بر تخت نشاندند و زیاده از پنجبال نماند و از ان پس هزار و دویست و شانزده هجری لکسندر با و یلخلف
پال را که در فوت پدر پست و پنجبال بود بر تخت بر نشاندند و از معاصر حضرت خاقان صاحبقران فتحی شاه قاجار برادر زاده حضرت خاقان
کامکار قاجار است و در مقام خود مذکور خواهد کرد بدین گزین حضرت مرآت حضرت ایات حضرت شهرنای بسفر
از کربا محلی از اجعت قتل یا غارت سیه در سیه شکام هر که پادشاهی در سلطانیه و کوشش
طالشیر حرکت بجای قلعه شوشی سایر واقعات سال یک هزار و دویست و یازده هجری است
این و شمر بخوانند و بعضی بدانند که حضرت سکندر رتبت تیمور غنیمت قاضی خان بن محمد حسن خان بن فتحی خان قاجار قونیلوارا عظیم سلطان
عالم بوده و در غرم و خرم و زرم و زرم از اقران انفراسیاب چنگیز خان امیر تیمور کورکان و شاه اسمعیل صفوی است و سیه با رجولیت بوده
از کوه آهن سخت تر و ثابت تر و از سنگ خار اصلب تر و محکم تر نهاده داشت در بطش و سیاست و غرم و صلابت اش فروزنده
و برق سوزنده بود و چون بشیر از رفت عظام رمید و کیل از بجهت بستی و سوء ادب بدین دوده ستوده بطران نقل کرد و در عمر عبوری بشیر
و مر و ساخت و چون بمشهد مشرف شد سنگ قبر را در شاه را که مر مر بود و بضر بخت نهانی آمین شکستن فرمود با جیات او جمع نمی شد
که پای پیکانه کاک اورسد بکاخ خود پادشاهی در همه قیام نمی پسندید چون شنید که قتل یا غارت سردار و سیه با بالاباب و رنبد با چل هزار
کس بموغان آمده از خراسان بطهران آمد و پورش از با بجان غنیمت کرد و نواب جهان بانی فتحی خان نایب السلطنه برادر زاده فرزند مقام
خود را که فرما فرمای فارس بود و بخاند و بدو نصیحت و وصیت کرد و روی بسفر از با بجان قرا باغ و روس نهاد و طازمان رکاب را و پنجید
امر شتاب فرمود و در اوقات حضرت حرکت والد مولف این نامه رضا قلی مختص به هدایت که عمری در ان حضرت خزینه دار و این پس قتل
سپهبد مغفور شهید جعفر قلینا قاجار برادر و الا بنادر خاقان ایران بکیم صداقت و امانت و ارادت و دیانت مقصدی خدمات اندونی و
پرونی بود بواسطه انک تقصیری در خدمت جرمیده کرد و قصد وی فرمود و اموال و اسباب را بکمر کین خان کرجی که از ملازمان فرزند مقامان بود
وی بود بمذول نمود و از خانه خود فرار کرده با عیال بشا هزاره عیال عظیم طی شد و پس از حرکت اردو و اعتبار غالیات رفه میجا و کشت و در
زمان جلوس خاقان صاحبقران بستان پادشاهی باز آمد و همچنین بعضی از امار و وزرای حضرت بدکان شد و در مقام دفع ایشان برآمد
شا هزاره کان فرزند حضرت جهان بانی فتحی خان برادر زاده خود را که نواب شاه هزاره عباس میرزا و نواب محمد قلی میرزا و نواب حسنعلی میرزا و
نواب حسنعلی خان برادر حضرت جهان بانی بود در رکاب مستطاب متحرک فرمود تمام امنای دولت و امرای حضرت را مأمور بالترک
کرده میرزا شیخ صدر اعظم را با میرزا محمد خان قاجار و والو بمجاریست و دارالملک طهران گذاشت حاجی ابراهیم خان عماد الدوله شیرازی را
همراه برد و در ایام حرکت محارسان کیلان جمعی را از مردم و سیه که از راه بگردان یا رصرف خواسته بودند اسیر کرده بحضور فرستادند
چهل تن از انظار اید و چشک پادشاهی کردن ند و ند و بادریا در بالشکرمواج و عالم عالم رکاب افواج از مقدولت عزیمت سفر از با بجان
فرمود کشت توپهای آمین تن و توپچیان ملک طبع بصحر اخبش که فشد زمین زمان شزل شد و کوه و صحر اعملو کرد و از ان پس بنورگان
و نوجانه دشت هموار را که هسار پرشته و تل کردند و سپاه پاده و سواره و سیه و سیه و سیه از اردوی والا مقام و منزل خود بر سر
سپاهی بیکران در عرض عرض و آملکه راه برجیه از رشک کرده داشت کوه و دشت و پشته و دره پر از شیران شیر خوی و پلنگان صید جوئی کرد
سر سنانه برابر افراشته و ما بچه میها از ماه گذشته سردق نکاز نکاز هوا را بلون طاموش کرد و پارق کونا کونا فلک را بگونه بوقلمون نمود

بحری شورش آمد خوش همه حسام کونجش آمد سنگش همه بر خوش درانی البرز اندر نشان شود و البرز به خوش آورد و ستر
خون همد کشیده به از باده این جام تیغ و دود و کفره بلند شده و آن چون خبر حرکت طوایف و کلبه کشیده بران بمسامع بران قتل باغ
سر دارد و سید سیدین اخبار متوشش شدند و چنانکه سبق ذکر یافته هم از آنجا که مسبب اسباب حضرت خذ و ند حکم و اب است مقارن
اینحال خبر فوت پادشاه و پناه دولت بهیه روسته سید سردار زرین پای سپاه روس قریب سیف عافوس گردید و بلیت فروخت
و رسوک دارای روس ز پزیره پجاده بر سندرکوس و صلاح دولت را در مراجعت به بطر زبورغ دانسته بسیاری از ااثار سکر
خود را گذاشته لوای معاودت و مراجعت بدارالملک امپراطور برابر فرشته پادشاه صاب صرم صاحب عزم ایران حضرت آقا محمد شاه و آقا
در بیت پنجم ماه ذی قعدة الحرام از دار السلطنة قصد آذربایجان و ورود و فکر که سامان روس ایران است کرده و بقواتین متداوله
خانان ترک و جهانبا نان سکر مقدمه کارزار امنوط بشکار کرد و نخست امیر کبیر سلیمان خان بن محمد خان قاجار که لقب عضدالدوله
بود با و از ده هزار سوار جبرار بشکار پیشه مامور شد که از حد زنجان حسیلی عرصه سلطانیته چنان دایره کشند که شکاری از جر که خارج نگردد
و امرای دیگر نیز بدین خدمت مامور شدند یک کیمیا جوان مختلفه دآن وادی جمع نمودند پادشاه جهاندار شیر شکار با شوکت و کرامت
و شمت اسفندار میمان هر که درآمد تیر و کمان و لشک و شمشیر چندان خون بخت که از سهام او اسد در مرغ پسر که بخت لایق
آری پیشتر شتره گردید بفرم صید کور و کوزن را سزاوار خواب که سفر جگر کمان دست جها بخوی چون بخواست از خون خوش طبع
حوی صبر مرغ دو پر نما ندیکیتی جو پر کشاد از کشیان ترکش شطایر سیر زان خنجر و دم چو شکالی ملی اسد مان ناوک نه پر چو پرنده بلی پسر
از آن پس امر او خاص و سر داران و نویشان و اکابر طوایف را اذن صیاد داد و سپاست که از پیاده و سوار حربه دار باشکاران سکین
کنند بعد از پنج روز توقف در چمن سلطانیته از راه میانه وارد پسل آوینه باز آمدند و چون طوایف طوایف دست از طریق سر کشی برداشته
بودند و هر کس با مهد یقلی خان دوالو و قریلیان شاهپانی و مهر علیان قاجار به پیشه انطایفه معظمه مامور شدند در روز جمعه وارد
آوینه باز آمدند و در ایام تحریک از سلطانیته خلوصت خمار از جانب شاهزاده مسعود محمود و خلف تیمور شاه بن احمد شاه افغان در ریه
و فرستاده او مورد الثقات گردید چون امر ولایت قرا باغ نام تمام و امیر کبیر ابراهیم خلیل خان بر بنایه خان جوان شیر سیر متباعت در نیار و
بود و در مقر مالیت با و اجدد عالی نژاد کمال جلال داشت رای کیتی آرای شاهنشاهی چنان صواب دید که بخت امر نه آباء و شوشی با یکدیگر
انگاه بامردان باجی جنگ او بجانب فرار نهضت فرمایند از بنه اردوی بزرگ را در آوینه باز آمدند و ابانواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی قاجار
سپرده امیر کبیر سلیمان خان با نیز یکی شکروا تالیقی او و گذاشته حاجی ابراهیمان شیرازی وزیر اعظم را نیز با آنها بمواخت منصوب فرمود
و جمعی از پیشوایان قاهر را در نزد آنان نهاده و چهار سوار و سه هزار پیاده را در رکاب ملازم کرده در هسکامیکه از دوبر باران و دود و کور
متحده شده بودند و پهنای آب بهشت فرسنگ در رسیده از سپاه دارای ملک آرای قاجار و اشارت با اشارت انشیر با تخلف شتابند
خود را بران دریای بی پنهانی چون فتنه سیحون سعت زدند و چون صرصر از آن بحر اخضر در گذشتند و قبل از قیام بدیع نزل اجدال و نصب
سردق جلال فرمود که از آنجا بشهر شوشی ایغا کنند و امیر کبیر ابراهیم خلیل خان با بقید رقت در آورد و گردون ابر شتاب و خنده و خیر
بود و قضا را بر تعجیل او نهایت شاد کامی حاصل که بپاشی خود بمقام فنا عجل است و با جتهاد خویش بمصاد خود عاجل که لا نذر حق
بائی از حق تعالی در سیزدهم و پنجمه مصطفی خان شیرازی سعادت زمین بوسی یافت و در سال رسس سیر پادشاه و پناه ترستان و
انتهای معصوم مکنی شایم را دلق یکی از بزرگ فرمان فرمای بخار بخشور مهر ظهور آمده حسینقلی خان با کوبه و جواد خان قاجار بخوی نیز حضور
آمنعاً عاظم برود و اران و روسای قرا باغ و دغستان دغ عبقویت بر تناسبت بر نهاده و بدینجه هم شهرند کور نواب حسینقلی خان
و بنده و احضار و از دغیات الدین راده که دارا شدند و از تقدیر قادر کرد کار خیر نمودند که در دود و در کنار رود و دود و دود و دود
او در میان آنشکه سوزان و از شیر شوشی سیرای سکوت و غموشی خواهد بود و در آنکه در محلی انجسب امیر کبیر ابراهیم
خلیل خان بن پناه خان جوان شیر قرا باغی و فرار او و قیام و شجره نای شاه ایران شوشی
و شهادت کثیر الشحات انحضرت در آن شهر کبیر که تقدیر خدایوند و هماره مقد

بر مصنفان منصف لازم است که در ایضاح نسب و حسب امری بزرگ و خائین عالی ثوابی منت و غرض و جنت و مرض خانی حال او فرو نگذارد
و تحقیق اینکه نامور و اوقات را بر تیره و قبول هر دو الفضول معوق و معطل نگذارند و فی المثل هر کس در دولتی با ذی شوکتی متقابل و مخالفت کرده او را
بدون نسب و مشور حسب ستاینده بهر بنای عالم از اتحاد و آدم و عزت و ذلت هر قوم منوط به تقدیر حق قدر است و خردمندان دانستند که
خلوت و تمسک بر قدرت نه بقیله است آفریدگار هر کس را چنانکه خود خواسته و مصلحت است آفریده است الا فرج خود و مجتهد خبری فرزندان
پسند است و هر کس در قدرت نهادی دارد مخصوص کل خار نکرد و خار کل مل سر نکرد و سر کل مل بدست از خار نرود و همه خبر خار از باز نرود
هماره خمار و الاسنان تبصیر و هر فردی که بزرگ نشان از خالف نام خود نشود امیر ابراهیم خلیل خان بن پناه خان مروی والا
بوده و پشت در پشت در ایل خلیل خاجا که انجبا نامان طایفه سارچه یواندا مارت و حکومت نموده اصل این ایل از ترکستان است و اقبال او
خان بن ملد و رخا و سپهر چارم اغور خان میوه اندک ایشانرا اوشار و افشار خوانند و بقانون مغولیه از امرای است راست میباشند
که ایشانرا جوان غار نامند و وجه تسمیه جوان غار و بر اتغار که در ضرب و یاساق بر میمند و میسر اطلاق کنند و تحقیق است که حکمای قدیم
حیوانات را جز در دست بزرگی کامل جایز دانستند چنانکه در فارس به باستانه ایران متداول بوده و در بنی اسرائیلیه موسویه سربست گردید
کبار سلاطین و حکمای مغولیه نیز شایع گردید که حیوان را بنی کامل با پادشاه عادل تائب و خلیفه و بیچ نمودند و لهذا سلاطین مغولیه کو سفند سمر را
کشندی و از ازیسنه و بیچ گردندی کشنده کو سفند سلطان بودی و وزیر سلج گردی و دست راست کو سفند نصیب و بجه انجبا خلیل
شدی و بی سار اعضا بقاوت مراتب بسیار و عشار و قبایل تقسیم یافتی لهذا در بسکام رکوب و حروب نیز این قاعده مجری بود که جمعی
در دست راست و گروهی در دست چپ بر فشدی و بلغت مغولی راست و چپ جوان غار و بر اتغار خواندندی و خلاصان را در قفا
سلطان خان جای بودی که قول کشندی علی خلیل بن خلیل و انشیرا و اشار از جوان غار بوده اند و داخل آن یکصد و بیست و شش نفر گشتند
که با هو لا کو خان متحیر ملازم شدند و در هر جا میماندند و در زمان امیر گیتیمور کو رکان و کرباره از روم باز آمدند و در ترکستان و قندرو بلخ
و ایران پرانگنده و ساکن شدند و بسیاری در کامل و قندار سکونت جستند و یکی در عهد دولت صفویه خاصه غیاثی در قرا با
واران بوده اند رئیس و بزرگانان ابراهیم خلیل آقا نام بوده بعد از آن پسرش پناه آقا و بعد از وفاتش ابراهیم خلیل آقای ثانی همچنین
آقای ثانی بعد از ابراهیم خلیل خان ثالث که در زمان پادشاه افشار بوده و فادایل ایشانرا کو چانیده و بخرس نقل و تحویل داد و بعد از قتل مادرش
از آنها بغوریان آمدند و با هزاره منازعه کردند و مظفر شدند چون احمد شاه ابدالی افغان استقلال یافت ایل جوانشیر را از غوریان بکشت
کو چانیده و در آن حد و دساگر و بسیار شدند تا شاه خان ثالث از انجبا بحد و قرا باغ آمده سکونت گرفت و قلعه مشهوره شوشی را
بناکرده پناه آباد نام و سکه مشهوره پناه آبادی زده که یکطرف آن لا اله الا الله و محمد رسول الله و عتیای ولی الله بوده و دیگر طرف
شاه آباد و زن آن یکمقال یکعباسی رایج بوده و اکنون بده شاهیه رسیده و چنانکه در ضمن اوقات نواب سلطان کنی ستان
محمد حسن خان قاجار و کربخان نذر مرقوم شد پناه خان جوانشیر قرا باغی در آن ملک جلال و استقلال یافته سلاطین ایران را بکین
منکر و اتباع و شیاع و افراد داشت سلطان شهید محمد حسن خان نیز متابعت نمود و او بر سر شوشی رفته مشغول گردید که بکندوز زندار شد
امیر ابراهیم خلیل خان بعد از بدعالاتبار و ایام شهیر قاجار کسی ستان آقا محمد شاه از شوشی بحضور نیامده دفع می دادی و یکبار و بی
کردی نادیرین اوقات که شهر یار قاجار بغیرم حرم بر سر او ایغار بر نواب مقاومت در بخود نیافته از شوشی برآمده بولایت دستان و
نهاد حضرت آقا محمد شاه قاجار بزرگوار با صادق خان شقایق و جمعی از مقرران حضرت بشوشی رفته شوشی را تصرف خود را آورده
بعده بخروج و توقف در صباغ مست و یکم شهر ذی قعدة الحرام بعد از ذی قعدة صبح در دست سه نفر با خیر از خدمتکاران خلوت بسجادت
شهادت که پوست طالب بود و فایز گردید و محفل آن واقعه ای که صادق نام کرچی و خدا و نام اصغری و عباس از اندرانی که فرارش خلوت
و بیگانه خدمت بودند شب هنگام در خدمت مخصوصه خود و عاقل و نکاهل کرده مایه تغییر مزاج پادشاهی گردید و بدیشان تهدید لفظ
و آن مرتضی ازیم جان خود را بیکدیگر توافقی و تعاهد کرده بالا اتفاق برگرد حضرت خسرو آقا آمدند و دست جسامت بر کشادند و زخمی چند
منکر بر آن اعضا و پیکر زدند و شاهزاده را در مشین روح بر قوت جان سلطان الا شان از نفس تن بدست بکان روحانی خود پیوسته

انحضرت در آن هنگام بدین توشه فرموده بود که مراد رجائی کشیده یکی از سپاهیان من بر احوال و سلامت منزل و خان خود بخواند رسید و در آن حالت اندوه عساکر خود داشت تا از کتی در گذشت فظنم سلیمان افشار در پای منور همان نشسته کرد بر پل نور من مرزبان تخت در موج خون کلاه کبانی شدش سرخون چنین است رسم این گذرگاه را که دارد بامدش این راه را یکی را برادر و همکاره شیر یکی را زهنگامه کوید که خبر کجی رسم زال و سیمرخ و سام فریدون و هموشنگ و جمشید و جام زمین خور و ناخوردشان و غیره است هنوزش زخوردن شکم شیرت الای جهانبان جها ندر باش خوشدیشان تو پندار باش بخش و پوشش و پوشش و بده که خود و کرم از همه کار به الحقی انحضرت پادشاه بزرگ جهان که جهاندار با سیاست و صلابت و شجاعت و مهابت و دلشکر کشی و دشمن کشی و فخر اعدا و تربیت اجا و عزم ثابت و عزم محکم سالهاست که پیش و نظیر بوده چنانکه از بدو جلالت اشارت رفت و وقایعش عبارت از امداد و یاری و در دقایق امورات مجرب جهان دیده رحمت کشیده بود بر اوضاع و احوال و بنا بر احوال خلائق و با برجه و رها و بر ایا مهران در عهد او از امر او وزیر احدی را با دای خلاف اعتساف بر زیر دستی نبود علی شاه افشار مشهور بعد از شاه بجهت اخراج نسل سلاطین قاجار در پشت سالکی الت جولیت او را قطع کرد و او را ابرخواست و حکمت خداوند کیتی را از فضل او شگون کرد و او خود سرباز جولیت و مردانی بود و دولت الوارثه و افشاریه را بر انداخت و با اعدا مکافات بجای آورد و سربازان را از مدعیان مستحاصل و صافی کرد و در اندک وقتی مالک را اکرسته و پیرسته نمود و نیزین نیت لاسن مایل نبود و غالب و قاطع بمملو سات پشیمنه شاعت کردی و اصلا خود آرائی ندانستی بر کردار سفار قشلاق و برف و باران با شلق بر کمری و دوست کش ندانستی و هر که بدین بیات ویدی مواخذه فرمودی و بناری از مقرری سپاهیانش اسر کرده کاخ خود درون منبتوانشیدی و جز او دلشکر و کشتو حکم کسی را بنمودی میرزا محمد شفیع ما ز ندانی که دیری با تدبیر و از نبادی کار در رکاب انشهر ریاضت نمیکرد قدرت بر توسط احد و دست نظیر غل است تر لانی داشت عقل و تدبیر شاه خود از همه عقلا بیشتر و مع فایده و بعضی اوقات با حاضرین مشاورت میفرمود و ما را با عقل و کیاست و کذب و صداقت بر کس را تجربه و از مومن گشت که گویند در شیراز یکی از اهل اندر سیده بود و او از عوالم انظار فیه قیام حاصل کرده در قتل عام کرمانیان با عتقاد و الله حاجی ابراهیم خان فرموده بود که مگر ریاحی بخالی مناجات و عرض حاجات کرده ام که اگر گریه استحقاقی نیست مرا بر انشهر خفیه و الا بقول عام خواهم پرداخت همانا گناهی کرده اند که مراد قتل آنان رحمتی در دل نیست و الا که القلب ستم العلم عند الله مدت عمر مبارک انحضرت پنجاه و هفت سال بوده و از آغاز خروج از شیراز و مرگ کرمان پنجاه سال و ده ماه کیتی ستانی نموده تا یکسال قبل از شهادت تاج بر سر نهاد و بر تخت سلطنت جلوس نکرد تا با صراحتی ایرانی جواهر وواهر شهره را بر بربست و تاج نهاد و بر تخت نشست جدایش در عرب و عجم و روم و روس و هند و ترکستان منتشر شد و خوار زمین بخار را با و افغانه و اوزبک و ازبک و ازبک و راحت ندانسته و او را بر تران شاه اسمعیل صفوی می پنداشتند و در لطف و باس برادران با بقا نکرد و در باب می محبت بود و بسیار بادی مخالفت کردند و چون میدانستند که وی با خلفی نیست و برادر زاده خود را بجای فرزند و لیعهد خواهد کرد ازین کار محتاجی بودند و آخر الامر تقدیر باندیز میخواست کرد و این نیروی ولایت بر اصباط و زرات اندیشه وی کند و در نهاد و نظر نادشاهان پشمی مخصوص است که از افاضات زبانی و وارادات روحانی است و ایام خروج و جهان ستانی وی هفتاد و دو و یازده سال و ده ماه با الاستقلال ملک را ندواریا خیر انحضرت مذهب قیصر قد حضرت با عجل الله الحسین بن علی سلام الله علیهما است و همچنین صریح مطلبی مرقد نجف اشرف و روضه مقدسه رضویه سلام الله علیه و جامع فروغی از عمارات خرو بر آن پادشاه مغفور است هم تعمیر شده طهر آن و اینده درونی و بیرونی آن شهر را بخوبی است و این برادران او عجل الله شهادت وی جزو آب علی قلینان کتیر برادرش مصطفی خان کفوف و از عمارت چینی ای انحضرت و وصایای او بنایب استلطنه محلی خان جهانبانی وارث و ولیعهد خود یکی آن بوده که بعد از من در بر وقتی که مهد علیا و الله عظایت توسط علم اکرم اصرار کرد و در دفع اوساعی پیش که فکر از میان برد و اضا وقتی در ایام سلطنت ایشتر قربانی را چنانکه رسم سلطان است بخیر کرده با طبل و نای در شهر میگردانیدند انحضرت کتی تا فل فرمود و اظهار کرد که این کار نیز از جمله عیال است و لایه و مایه پریشانی خان بعضی از انجناب خواهد کرد و بدین چه مرا بخاطر است که در ایام توقف شیراز که بر سر مرگ رانت و کفر شاری و زور و کیل مغر زودم و خرج من بر دقت

چیز بود و از صنایع محاسن و در روشن چشم تیره در ایام عید اضحی چنانکه رسم است اشتیاق بانی بدر بسم آید و در دند و اظهار طمع کردند
 نما نا وکیل خرج مراقدی حاضر نبود و در امضای رضای آنکروه مسامحه مینمود و ناچار بجائی رسید که بدرب خانام توقف شدند و نیز
 زیاده از اندازه زدند و در امضای رضای آنکروه مسامحه مینمود و ناچار بجائی رسید که بدرب خانام توقف شدند و نیز
 خاصه خود بدین گروه و آدم تا آنجا که شدند چه بسا مردم با نام امیرزاده که در چنین وقتی زری ماده ندارند و این او باشند بر در سرائی
 اصرار و لجج کنند و نروند و مایه تجلت وی کردند و کاش این رسم بر افشادی تا بزرگ زادگان نام آور بی زار و رنجی روی ندیدی ایضا
 روزی حضرت نایب السلطنه فتحعلی خان جهانباغی بدین پادشاه آگاه شدی شایسته کرد یا خنجر در خور و بایسته گفت تا طمع انحضرت بیک شکفته
 شد و برادرزاده فرمود از من مثنائی کن که رو دارم شاهزاده ازاده را تملقی خوش آمدی بخاطر رسیده عرضه کرد که الحمد للهِ از دولت
 انحضرت حاجت و نیازی نیست کارایم بروقتی نظام است و وسعتی راحتی تمام دارم اما اگر تحقیقی در جمع خیال عایار و دفرید عا کوفی و
 شود پادشاه و نابا کر سفت و او را بر اند و پس از لایه و الحاح و انابه که باره بخواند و فرمود ای فرزندان جند رایت خام است و بر خطاست
 چون با رعایا بسر نزده از حالت انیکروه عامه تخری حاصل نکرده رعیت چون آسوده گردد و در فکر غزل و سر و مضابط افتد و علی هذا الصانع
 عموم امالی ملک را فراغت روی دهد و بحال و حکام نمکین کنند و در فکرهای دور و دور فرستند این گروه فرمایند و باید بخود مشغول گرد
 که اگر رعیتی و کرفاری فارغ نگردد و الا کار زراعت و فلاحیت نقصان یابد و توفیر و غله و حاصل ضعف شد و دو قطعه بدیدار آید و لشکری از
 کار یافت و فساد و عظیم روی دهد و ملک از میان برود و باب زراعت و فلاحیت باید چنان باشند که هر ده خانه را یک یک باشند یا
 بطح آشی میروز بطلت و اشتهای سر برزند و الارعیتی بکنند و نقصان در ملک روی کند ایضا و وقتی در طهران نقاشی چند را بشنید عیار
 ارک و خلوات و یوانخی مقرر فرمود پس از تمام بدین موقوف را فرمود که بنقاشان اجرتی ده ولی معین نکرد از غایت احتیاط و وقتی که آن
 بود و نیز ندانست که بنقاشان چه مقدار انعام یا اجرت باید داد و از باس او نمیتوانست که دیگر بار از مبلغ و مقدار پیرش کند و این حکم مهم
 بماند و پس از روزی دوسه از دیوانخان کلاه فرنگی برآمده غرض نقاشان خانه و بفرج باغ سلام عام فرمودی و دور حوالی صندوقخانه از اسبل
 کسب بدیدار ایشان شرموش کرد و عرض کردند که ما نقاشیم که در فلان عمارت خاصه نقاشی کردیم و ما را اینجا ازین حالت فرمودی هنوز
 اجرتی و انعامی بمانده فوراً بدین موقوف را بخواند و بدو فرمود که اجرت نقاشان را بر ادان کردی همانا تصور کردی که نقاشان دیگر باره بمبار
 و چند بار نیز نتواند و غدر کوفی و دفع دبی نومیدم آید و بدو باز نگردد و در خانه ما براتی باسم اجرت نقاش بگذرانی و پس از مدتی بخرج آری
 چه میدانم که اجرت نقاش رسیده یا بر نرسیده و آنان نیز جزرات عرض مجد و بخوانند که بدینگونه در عرض سال مبالغی از اموال را را بجهت
 خورد و باستوفان دیوان خواجهی ساخت و بر شو و عشو و محاسبه خود خواهی پرداخت و فوراً فرمان داد که روز بان و مردمشان
 و در خیامان و میران غضب حاضر شدند و حکم بقبل او کردند و طلب در کرد کردن او افکنند و فریب بملاکت شد عرض کرد که مرا رخصت فرست
 که من نزد نقاشان را از خود خدمت کنم و هر چه مقرر شود بدینم پادشاه سیاست بنه او را اطلاق فرمود و مبلغی جریمه این کناه عظیمه را و مقرر
 کردی بیرون هفت روزی نقد حاضر آورد و پادشاه و الاجاه خندان خندان آن سپهکهای زر را تصرف فرموده و دوسه تومان از آن را نقاشان
 انعام فرمود و باقی را در جیب فرو ریخت و از نیکو نه امورات و اشاقات زیاده از حضور وقوع یافته که اگر تحریر و آید تفصیل بایست و مینکو
 احکام از روی حکمت و سیاست بدین بوده و ظاهر از نظر اهل نظر هر چه پیموده همانا از امانی خلوت انحضرت مگر کسی را کوشش و پنی
 صحیح بوده است چه بهر ایرادی حکم بر بدین کوشش و پنی چاکران حضور بهمی فرمود و گاه که بر بدین کوشش کسی حکم رفتی فرمودی که بجهت
 دیگر قدری بجای گذارد و خود نیز گاهی با کار دشواری کوشش از زمان بریدی و آنچه کردی بروقتی حکمت بودی چه بعد از آن و شاه عموم خلق
 در دولت تدبیر بطلت و لهو و لعب معتاد بشده بودند و امر ملک را نظامی نبودی لهذا انحضرت کان از خواب غفلت سیاست سلاطین
 فرمودی و خردمندان دانند که رحمت و جمال صرف باعث غفلت و راحت و استراحت و تن آسائی و تن پروری همه عالم شود و غضب و قهر
 و جلال و بطش و باس و سیاست باعث ملالت و کسالت و نفور و عدوت قلبی کل خلایق گردد لهذا حال نادیده شاه جهان شد که پنهان
 و خویش و غمی و درویش با بدو میداد تا چارم مردم بسته آمدند و با آن جلال و هیبت نمی چند از ملازمانش وی را یکبند و پس از دور

دولت کریم خان زند چنان شد که چاکر از مولای بنده آقا و رعیت از حاکم ترسیدندی و اسباب لهو و لعب و عیش و طرب غالب گردید و مدت پانزده سال بیشتر خلافت در عهد امن و امان برآسودند تا کار چنان شد که اواریسان رفت و دولت بجافان قاجار منتقل شد بنا برین این شهریار حکیم ما و مینا دانست که اکنون که سیاست و چنین کرد تا خلق تابع شدند و فی الواقع در عوالم سیر و پیش خود نیکو دید ولی چون از اندازه و رکذشت و از حد اعتدال انحراف جست خاقان قاجار کار بر عباد الله شک کرده رحمت خداوندی که بر غضب سبقت دارد آنچه اقتضای غیرت و ملک الملکی اوست بطور آردشی و دوسته از خادمان پیمایه که نامشان در جریده عوام ثبت بود و علی حسب بدیشان نوعی قتل برفته بودی شب بر ستاره و ماه نظاره همی کردند و همی گریستند چنان شد که آن پادشاه ذوالطش الشدید آن را چنان فرستاد که راه در فرارش سحرگاه بکشد و آن بدیشی عجب که را چنین بجان رفته بود که دولتی بدین شوکت و صولت بدست دواست و نظر از او باس اقرارض باید ذالک تقدیر العزیز الحکیم را تا بر نخ جهان که قصه خورد و وکلان ثبت است در روز شیر مردان و بیلان در بر و رشن بخوان که فی عام کذا قدامت فلان بر نسلان بر فلان و میراث و قایع و اتفاقات که پس از قتل و شهادت شهریار سعید شهید حضرت آقا محمد خان کتبی است که اسکا مکارا خا مری و کادان بعد از ظهور این واقعه که بنویسند اذ اوقعت الواقعة بود خانیان ثلاثه بنزد صادق خان کاذب شقاقی که همانا با او را بی داشتند رفتند و شرح حال با او بار گفتند و با نکرده که پشه بر سل و قطره بر سل غلبه کند بمضمون قل ها تو ابرها نگویم از کتبه صادقین دلیل و برانست خواست باز و بندای مشهور بدریای نور و تاج ماه را بردند و بر قتل آن پادشاه و الا جابه بر آن و کواه کردند و بدو دادند خاتم جم در دست اهرمن ترمین در ا داعیه سلیمانی حاصل کرده و همانا اندانست که تحقیقین و در اندیش ازین پیش گشته اند که نظم کرانگشت سلیمانی نباشد چه حاجت و به نقش کنی علی الصباح در اردوی خدیو خسته جگر خونین بکر ازین نمرود و همهمه آفرینج اگر جلوه کرد محمد حسینیان هر کشلی بی باقی و میرزا رضا قلی نوایی منشی الممالک که از مقبران انشهر بار بودند سر سیمه بخاک حضرت پادشاه ایران پیشد و درون شدند تدرج جنت شایب را چون ماهی در بحر خون غریق نمیشد و دوازده و دو آنان برآمدند و کردند که آنچه از اسباب امانه سلطنت باقی مانده بود بر دانه بار و و باز گشتند و با پر جوان هم از راه بخوان روانه دار استلطنه طهران و امانی اولايت بقایای اردو را غارت کردند چون آنچه قیامت اثر در اردوی بزرگ خاقان ترک اثشار یافتار و دو هم برآمده عساکر متفرق شدند و اب میرزاده حسینی قلی خان و حضرت شاهزادگان امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله از راه رشت عازم شنگاه ری گردیدند حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله با لشکریان باز آمدند از راه اردبیل و زنجبان بطهران غریمت کردند و نجف قلی خان شاهسون در راه با ایشان مراقت کرده و نواب علیقلینان برادر شهنشاه مغفوزی شان از ایروان برآه مرآغه و خوی و تبریز عبور و خیال خام سلطنت مغفور در چهار فرسنگی طهران نزول کرد اما در قرون پیکر کمر ملاقی شدند و بالاثاق در قریه دولاب طهران بار اقامت افکندند اما صادق خان کاذب شقاق پیشه که درین اقعته متهم بود با یکباره سوار از دنبال اردو تاخت و کاری ساخت مع القصد اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی و مهدیقلینان قاجار و پرفلینان شامپاتی و مهر علیقلینان و محمد حسینیان و نیکو کشیکچی باشی بر جمات تمام خود را را اندینده و کجوالی بی رسانیده در خارج طهران اجتماع کردند و چون حضرت شاه پیشین در هنگام سفر اخیرین امیر کبیر میرزا محمد خان پیکر بیکی طهران رسیده بود که اگر امری واقع کرد و خبر نواب نایب السلطنه جهانباغی محملی خان با دخول طهران و جلوس بر تخت سلطنت ایران ممکن نباید کرد و بی نیروی نیران عساکر و امر از راه بدار استلطنه ری نماند و بمشاوره میرزا محمد شفیع مارندانی عرضیه بخدمت زنده محکمه شاهیه جهانباغی نکاشته شد و قدم او را بدار استلطنه است عا کردند چنانکه علیقلینان و حسینیقلینان اصرار در وری کردند امیر کبیر میرزا محمد خان پیکر بیکی و میرزا محمد شفیع وزیر مارندانی پذیرفتند حتی آنکه صراحتا بنا بر این پامات تهدید کردند و در بروی احدی نخواستند و در واقع ان امیر و این دیر بزرگ دانات عقلی و نفی خریل در ان امر عظیم کردند و حتی بزرگ بر دولت خاقان ترک اثبات نمودند و شبها بر برج و باره همی گروش کردند و سپاه کان و تفکیکمان باز آمدند دل دادند کی تا حضرت وارث تاج و کلاه جهانباغی محملی خان نایب السلطنه از شیراز جنت طراز در رسید و بر تخت موروثی تخته کزید و در تفصیل اطلاع حضرت شاهزاده جهانباغی محملی خان نایب السلطنه از واقعه خاقان

شهید و انبشیر از عین طهران فرمود که پوشیده مانا که حضرت نایب سلطنت جهان بانی فتحعلی خان ثانی بعد از سفر کرمان و تسخیر فارس بامر پادشاه کامکار قاجار بایالت فارس فرستاده و در آنجا در میان مشغول بود و پادشاه سعید شهید در وقت عزیمت سفر از باچان و قرا باغ و در و شرف و قلعه را و احضار فرمود پس از وصایا و سپارشات دیگر باره بشیر از شخص خود و هم در ایام محترم الحرام که بفرقه داری سبط حضرت نبی انام شغال داشت انجمن خوش آن حضرت رسید پس از سوگواری و تفرقه کذا علی اطفال را در شیراز گذاشته و شاهزاده زاده نواب محمد علی میرزا را که در آن سال نه سال داشت بصیانت و محافظت اهل محرم مأمور نمود و این فرار کوزلو و قاجار و افشار و کلپایگان و جمعی از مقتربین انجمن متباینه شاهزاده محمد علی میرزا نایب الایمال فارس مأمور فرمود با بایک استر ابادیراه لایه کی سفر از کرده بحسین بیک قاجار فرودین یوزباشی غلامان خاصه که مردی دلیر و شجاع بود و ششصد تن از سواران مبارز زنده بخرید و پندیده در روز نوزدهم محرم سال یک هزار و دویست و دو زاده از شهر شیراز بیرون آمد و پیغمبر شمس الدین حافظ عارف شاعر شیرازی نرول کرد و دیوان غزلیات او را از خادم بخاست و نیت خود را از آن دیوان قفالی برار است و بر لوحه صفی غزلی واقع شده بود که این بیت از آن است که فطیم گوی عروس ظفر از بخت شکایت منما حجه حسن پاری که داماد آمد این بیت را بفال فرخ گرفته و از بروزات لسان الغیب شمرده موکب ظفر کوکب را بجای نایب طهران عطف عثمان کرده در مدت یازده روز است و چهار منزل راه پای خوش جهان بجای پیچوده و در هوسم روز در منزل کناره که برادر که شرف نواب حسینقلی خان ثانی و اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی که هنوز در خارج شهر طهران بوده را بعد از آن نیا فرقه بودند بحضور سعادت ظهور نواب مستطاب نایب سلطنت جهان بانی فتحعلی خان ثانی شرفیاب شدند و بر کباب بوی انحضرت سعادت یافتند و اظهار عبودیت و ارادت کردند و نواب عم اکرم علی قاجار که هنوز بحضور حضرت شهریار نیامده بود خطاب با و عتابی رفت و نواب شاهزاده حسینقلی خان با بتالمات و احضار او مأمور و هم از میان راه فرمانی شایسته از جانب جهان بانی بنور محمد بیک غلام سرکار شرفیاب علی که ضابطه خلاصه جات ماندران بود مرقوم شد که چون ولایت ماندران و دار المومنین استر اباد ملک حلق این سلسله سلطنت شرا داشت و شهر ساری مخزن جواهر و نقد و ابارتقا و تحایف خاصه شریفه حضرت شهراری است و املات و احشام سپارد و انولایت متوطن میباشند و در حفظ ارباب و دافین سلطانی اهتمام باید اند و نور محمد بیک در آن امر رعایت انضباط کرده و کمال استقامت در انظام امر ماندران بطور آورده و امام قلینا قاجار بیک استر اباد نیز در ضبط و نظم آن ملک موروثی مساعی جمیل بطور آورده و خدمات کلمه با انجام رسانیده در شوکت و ظفر موکب ظفر کوکب از گناه کرد عزیمت و رود و الحاق لایه طهران فرموده علی قلینا عم پریم جمیعش تقربیه مبدل گردید و ناچار بر کباب بوسی حضرت شهریار آمد و داخل طهران شد و امیر کبیر میرزا محمد خان قاجار و الو بیکلر سکی طهران فرزندان جمن خود اندر خان با قبل از ورود و با استقبال موکب مسعود در آمد و بعد از دخول بشهر خود و حوالی دروازه اظهار خدمتگذاری جان سپاری نمود و مورد الثقاتی بی اندازه شد میرزا محمد وزیر که دیری بود فرمان پذیر بحضور اعلی آمده تعقدات بیکرانه دید و چون نواب علیقلی خان را از تعظیم و تکریم برادر زاده خود حضرت سلطان فتحعلی شاه جهان بانی کرد گشتی بطور آمده اعزازی ندید و در کجی خردن با حکم وصیت خاقان سعید شهید نواب محمد علی از توسطی کرد حضرت جهان بانی یعنی وارث و ولیعهد تحت خاقانی فتحعلی شاه و الاجاه امر فرمود که علی قلینا نامجووس و مکفوف و دربار فروش ماندران مسکون و موقوف دارند چنان کردند و پاسبان او در ایام گرفتاری محمد یحسان بن محمد حسن خان بن حاجی محمد خان در بایسکی ماندران بود که پدرش از چاکران او محبوب و در دوستش محبت منکوب آمده بود فطیم چندین است کردار کردان سپهر که او را است فخر و که او را است مهر مجمل آنکه حضرت شهریار کتبی در وارث و ولیعهد دولت خاقان سعید شهید قاجار در چهارم شهر صفر المظفر تحت سلطنت سلطنت جلوس و میرزا اسمعیل ناظر که با و در آن حال اطفال شاهزادگان شیراز از صفیان مأمور فرموده بود و با شاق احمد خان کرمی الشیخ قاجار باشی و محمد شریف خان سرکرده سواره برکش طی و سایر بر و سکه کان و چاکران مستوران هر اذق سلطنت را از فارس طهران آوردند و بخدمت پادشاه و الاجاه حضرت سلطان محمد علی شاه مستفید و بقبض کردند و همراهات و آثار و اشارات و دلائل دولت و قبال کمین کون بمنصور ظهور و بروز رسید و در کمر ظهور و صدور و وضوح شفاف و نفاق صادق خاک

شقایق و نفاق صادق خان شقایق و تصرف بلاد فی بریاخان و قصد قزوین طهران
و غیرت شاهزاده و الایثار فواید فتح علی خان نایب السلطنه خاقان کامکان قاجار معید
شهید بمذاق و غیرت یافتن صادق خان شقایق و آسینقلال و ارث شکتا جلا
سلطانی حضرت جهانبانی در هنگام قضیه دزیه و غایت خاقان کنیستان سعید شهید قاجار محمد شاه طاب ثراه
قاتلان نموده که با صادق خان شقایق عهد استخوان بودند جواهرات خاصه مشهور بتاج ماه و دریای نور را با سایر جواهرات گرانهای شاه
بصادق خان سپردند و در ازای اینگونه خدمت بزرگ بملازمت او تن در دادند و او را نیز داعیه پادشاهی و تصورات واهی در خاطر
آمده بعد از پراکنده گی اردوی بزرگ وی و طایفه وی بدینال عساکر متفرقه فی سلطان را قتل دادند و چند آنکه توانستند از اعمال و افعال
و اسباب و اثاثه مالی اردو و بغارت بردند و شکستگان چش کشید الطیش نرسید کام و خواه و ناخواه با صادق خان مطیع و
شدند و اجتماع اتباع و کشیاع او زیاده از پانزده هزار نفر شمر که با کشتن شد بر دعوی بمعنی او برافروزد و حکام بلاد آذربایجان تعیین نمود
و از جمله جعفر قلجیان برادر خود را بجکومت قراجه داغ فرستاد و دیگر برادر دیگرش را بضبط و دار و غنای تری نامور کرد و چون کوچ و عیال
او مامور بتوفیق فرودین شده بودند قصد تنجیر و فرودین کرده و بهانه استخلاص کوچ و عیال خود بمحاصره انشهر اصرار نمود و خبر طغیان
و عصیان آن شقایق شقایق اندیشه نفاق اندیشه بعضی سرکار جلا دستان ارجلالت اطوار نایب السلطنه جهانبانی رسید انفعلی با حیرت
و ماده غیرت امنای دولت ابد مدت کردید بر خود متحمس شدند که تا دفع این کرد نادان واضح العیسان نمایند دست در رتق و فستق
امورات ملکی کشانید چنان مصلحت دیدند که سرداری بر سر او روا کنند مقدار این حالات بعضی از عساکر خراسان در رسیدند در باب
حرکت حضرت جهانبانی بنفس فیسینان مافعه و ماموریت سردار امنای دولت را تردد و تلون در رای بود بشارت نشسته و در
حرکت و ارث تاج و سر بر مقابلان یواید راضی بودند و می گفتند فقط کم چه بندی که بر هر رزم کسی که چون او کمر بسته داری بسی و شکر
جوانخت دین رزم و مقابل اصرار داشت صادق خان شقایق از خبر ورود موکب خاقانی جهانبانی بدین سلطه ری و سوسه و اندیشه
اضطراب پیشه و در تصرف قزوین تعجب کرد اکابر قزوین خاصه حاج میر حسن ناعقل و اعرف که خدایان شهر بود صریحا صادق خان را از دادن تاج
و عبور بشهر مانوس کرده صادق خان بجاریته و محاصره و مکاحه سعی بلیغ کرد و بهم در حوالی و حواشی شهر لشکر خود را بتاخت و
تاراج و تظاول و چپاول رخصت داده و کس نیز برادران خود و خستاده آنان را در قراجه داغ و تبریز تصرف و ویرانی نموده خوی ترغیب و تکریم
نمود و چون در سفر سابق خاقان شهید بقرا باغ و محاربه امیر ابراهیم خلیل خان جوان شیرجاکم قرا باغ حسین خان بن احمد خان بن رفیعی قلی خان
دنبلی ملثم رکاب با عساکر ابراهیم خلیل خان مصاف داده و مغر شده بود حکومت قراجه داغ و خوی و سرداری آذربایجان بوی مفوض شده
بود و پس از آن بواسطه مصاهرت وی با امیر جوان شیر خاقان شهید درباره او شرط حاصل فرموده او را بطهران خوانده متوقف داشت حکومت
و سرداری تبریز قراجه داغ و خوی و آذربایجان بجعفر قلجیان دنبلی مفوض شده و بعد از شهادت خاقان که برادر وی پادشاهی بطهران آمده بود
صادق خان طمع در تصرف خوی نیز کرده برادران دبلیخا را بمشهر ابراهیم خلیل الهاپشت در پشت با امرای طایفه اکراد و دنبلی بوده مامور کرد برادران
حسین خان دنبلی که در قزوین بودند احتشادی کرده در مرز بمذلقه آنان رفته آنها را بجانب تبریز فرار دادند از آنجا نزد و اندیشه بسرب خرا
و ساینده سودای این اندیشه تمام را که بمنزله سرسام بود از سریشان حضرت شمشیر و لیلان دنبلی فرو نشاندید بلیک اگر از راه قطر
در شدی چو خمره بار از آران پر شدی القصه دارای ملک آرای قاجار و ارث تاج و کلاه آبی و الامتداف محلی شاه طلق کجانبان
نخت حسین پیک قاجار قزوین که قول لرا قاسی درباره سواری جلا دت شعار بود ببلق خانی طلق و سرداری قزوین و همسینان اعظم و
اکابر انشهر روانه فرمود و کروی از خلایان خاصه و ملثمین کاب را بمهرابی و مامور فرمود و شب هنگام در عالم خواب و حالت نوم خان
شهید را دید که او را پادشاهی ایران غلبه بر شاهزاده کانج دلیران نوید و نیرو داد و بمقابله مدعی ملک تاکید نمود و بجاگاه بازوی یزدانی
و فرسیلانی غیرت مدفعه صادق خان را بنفس رئیس نصیم داد بر خلاف رالی و زرافا امرای دربار مستعد کارزار شد که سپاه بلاد
مجمع گردیده بودند و تفرقه مقام داشتند با جماعتی که در بهر ایام و ولایتان قاجار باز آمده و کروی که از مازندران و استرآباد آمده شده بودند

که همانا پیش از شهر لرزی شدند توکل بر خالق جزو کل کرده در روز ششم شهر صفر از شهر طهران خروج و بر مدح و معارج کتیبه ستانی و لشکر
شکلی عروج کردند امروزر در رکاب حضرت اب سواره و سپاده چون کوکب خشنده می آمدند تا وارد دوی ظفر موارد شهر بارشگر
و خدیو ترک شدند توپهای تین تن البرشکن در همکام و رود و نزول شاه برادر که اجلال تبت را نغره برداشتند و ارباب حضور بر
بوسی گذاشتند چندانکه در تغییر لباس عباسی که بغیرت عم اکرم ملکه و الداعظم شهید سعید و برداشت الحاح کردند پذیرفت و فرمود تا با
و مکافات خونیان طاعیان بطور سرمد مانند بخضر در ظلمات غریبه توری خواهیم بود ملوک افسار زیر که خوشخواه آن خسروم بلکه
کهن شهر بار نوم همی سوزدم دل بران طرفه شاه که در خون بغلیطد بدوی کاه مرابود عم کل گرامی در پنجو همیشه سبت خواهیم کرد
سپهر کند کینه کین آورم همه احشوش بر زمین آورم نمانم بر پیکان این تاج و کج که ماند از نیاکان بدیو پیچ زره جانم
کلاهم بس است سپهر جام و زین شکار هم بس است ز کف یا می ملک ایران هم و یا خون کرکان بشیران دهم من اینجا می کردی و اهل شقا
و دهر بوی مرکب بقصد عراق بزد کوس و عزان برآمد بر خش ز برق سلجش جهان پر درخش خشکین تر از شیر غضبان و چالاکتر از یانک
راه برگرفت چون بجای سپاه سردار اهل شقاق صادق خان شقاقی قریب شد و نیزه پست و پنجه از کس به استقبال موکب فیزی کوکب رت
خلاف و صف مصاف برار است و عساکر تابع خود را که کرد و شاهسون و غیر هم بودند پانزده قیاب ترتیب داد و هر کسی با یکی از عشایر و
اقوام خود سپرد و خود سر پا غرق در آبر و فولاد و بر پشت کسبی قوی قوایم باد و لاری کرکین میلاد بیکه که دوپس روی از و برودن ملوک
تحت سلاطین و شهریار جلالت آیین شهر نمود و با آن سپاه بسیار و لشکر شمار داد و پیشروی بی از می داده مستعد رزم با ستیاده قان
خاقان شهید که در عزبان اهرمن مرید منسلک بودند با سلطان سلیمان شان که خاتم ملکش در دست دیوان یوغوی و اهرمنیان
ملک جوی در افتاده بود مقابل گردیدند و از دیده جا کران صدقت سپهر خاقان شهید و خواب سرشک جاری و ساری کردید اشک از چشمها
چشم شاه و سپاه جوشیدن گرفت و هر کس نباله زیر و بم بر آن شهر بار ترک عجم فرو کشیدن شهر بار و خوشخواه خوشوار قاجار را حالتی
داد که از غایت غیرت دل از جان برگرفت و مال در گرفت که چیست کرد و اسلحه درست و سپاه قلیل خود را به پنج صف برار است میمنه
سیمون را بکتر برادر نامور می پدر و الا که نواب سینقلی خان ترشین داد و میسر را از وجود امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان بن محمد خان
قاجار قویلو که دائمی اعلی و بجای از وراثت مار شهر بار شهید بود و یخبرید و جناحین با امیر بن دیر محمد و لیخان جان محمد خان سردار قاجار سپر
و خود با قلی قوی و قالی پهلوی متوسل با روح زکیطاهره نین غمته التجا شده در قلب پیا امید و با آن پنج قیاب در برابر مست و خوار
نور جلال زهره که در بی اندیشه و هم بملفه و محاربه برداخت کوسهای کسروی و سنجهای سنجری بر سوک خاقان شهید ناله از دل برگرفتند
و غر شهای شیرانه بر سوکاری آن شیر شهر که از سر گرفتند عرصه زمین خاک علی که از جمله حور و فرین بود صفت صفی عرض الکبر گرفت و شور
دشت محشر وقوع یافت فظلم برآمد ز قلب دولشکر خروش رسید آسمان از هیاهو بکوشش ز فریاد و دین خمر از پشت پهل بغیر
نهنگان برآمد ز نعل زبس با یک شپور زهره شکاف بریدند زهره به چید ناف بموج اندر آمد و دریای خون شل از نوخون نهنگان
با بر و در آمد کمانزاشکنج شتاینده شدیر چون مار کج با سنان بریان رسته چون نوک خار سپر بر سپر بسته چون لاله زار در آن
مسلح آدمی زادگان زمین کشت پر کوه ز افشاده کان ز پولاد پیکان لشکر شکن تن کوه لرزنده بر خوستن چنان بر زمی سخت
که خون چون جوی روان آمد و سر چون کوی رسیدن بچوکان سنا بک مرکبان بجهر سوی غلطان شدند و آن هنگامه مل میسر
آن دیوایل بر میمنه سلیمان مان حمله سخت کردند که قریب تپلانی شدند با شارت شهر بار رزم شعار نواب برادر که کتر سینقلی خان که کتر
میمنه بود با بیکر سپر سلیمان خان قاجار بملفه و مضارب و شمر جلور شدند و چونان دوشا بهار بسجق جو بیکه کرد و از اندازان بازند
زانو بر زمین زدند و عهدای روین از دل از درای آهمن بر کتوزند کفخی جوار از ای بار دوز زمین لاله بیکار دیدید و خوشن بر سوک
بسل می خون کریت و دهان شیر بر زخم طعنه می همی خنزد و مدت دو سه ساعت آن دزم امتداد یافت و آخر غیرت در سینه
همراه خان غایت شقاقی در افتاده با دلی از ترش شهرم و راهتبار دیده از اندیشه مرک پر آب حالتی بریشان خراب چون که شکان محرابی
خود را بر سر بسایند و بر افشش که سابقا مذکور شد متهور و غیظ و دل در همین روز از زناگر بجهت در سرب بدو پیکشند و بسوکاری

یکدیگر نشسته و همانا درین مجاری بفریب ده هزار کس از سپاه او کشته و اسیر و گرفتار شدند و بسیاری فرار کردند و حساب آنانه از دود
 بشرف درآمد و چون از اموال عساکر شاه شهید بود بمالک و وارث بازگشت صاحب طبعان آن در بایجان پس از اطلاع صادق خان
 مخاطب بدین خطاب کردند ی بدلت کای رو به یک چراغش بی بجای خویش با شیرنج کردی و دیدی سزای خویش و آمانی اولا
 صادق خان سرداری بود وصف کن امیری پنهان کن سپاهش رزم کوش و سخت طبیعت آن جان بخاقان شهید خدمات لایقه
 کرده بود و نفس شش طینت شارب موس که دار او را بفریفت تا کار می خلاف صدقت پیشه کرده و عاقبت و خیم یافت و مورد طعن که گروه سرود
 شد شهریار ملک کبر ملک اسطغان صفلی شاه قاجار بشهر فرورین رود و بدینجونی مالی انشهر پرداخت و خبر این فتح که سر غار فوجات
 سپار بود و در اقطاع و اقطاع کیتی اشار یافت تمامه امر او را اطراف پامی در دامن ادب فرو کشیدند و بجای خود درار و آرام گرفتند بدلت
 زرد کوشان بکوشه نامزدند سرباب سیه فرو بردند و نوات شاهزاده حسنقلی خان با سلاطین تمام که در نجات کرده بود با یالک ملک
 فارس از همکنان احصا و امتیاز یافت و بدینجا شتافت و در کمر قصد بختیگر و نظام از بایجان و در
 نرنجان توقف و قایع اتفاق در این میان پادشاه و الایجت فرور زرم قاجار صفلی شاه کیتی پناه غم اسطغان
 امورا در بایجان فرموده و پس از دوشه روز توقف در قزوین عزیمت نموده و نرنجان کرد و حسنقلی خان تهیه و تدارک سفر فارس برداشت
 و ابراهیم خان قاجار غزاله نیلو با فرمان قضا جبران نبرد صادق خان مأمور و باخذ و تصرف جواهرات خاصه سلطانی که در تصرف او بود برداشت
 و قتل خاقان شهید را نیز طلب کرد و چون در این ایام در جدو و آذر بایجان مرض بطلاعون شیوع پوست شهریار جوان بخت افراسیاب
 سخت پیران امی قاجار صفلی شاه هم در نرنجان بنظم آذر بایجان تمام فرمود و محمد خان قاجار قونیلو حاکم سابقه ایر و ار که مغول و مجوس و
 زندگانی خود مایوس بود بتصرف شریف خلعت حکومت و ایالت ایر و انیر لیس منع حکمرانی انسانان مفتخر و مخلص و روانه و اسمعیل خان قاجار
 شامپاتی را بکوتوالی ایر و انیر و انیر فرمود و جعفر قلینان بدینلی که از حاضران رکاب ظفر آف و حسین خان بدینلی باطن اتفاق و شنب بکاو
 تبریز و غوی سرافرا کرده بدین صفحات بکماشت و احکام قضا نظام محکم قدر توام تمامت امرا و حکام و وزیران آن در بایجانیه نگاشته
 و هر یک را بوعده و وعید در کار خود و مقام خویش استقلال و قوام افزوده شد اعضاد الدوله امیر کبر سلیمان خان قاجار بایالت کابل
 رفت و صادق خان شقاقی در کوشه سربازان را عمل خود نام و پیشان شده در مقام چاره و عذر و استشفاع برآمده بمذلول و استشفیع
 امین من التوبه از جسارت خود اظهار انابت و خسارت کرده باز و بندهای شهسوه خاقان شهید و کلاه کیانی مکل و مضع و سایر جواهرات
 نمین و اونی زین و سپهر کن در نزد او بود و با عرضیه انفعال آنرا عفو انحراف و حدیست خاقان کامکار جوان بخت نمود و بعد از حین بخت
 کردید پادشاه قوی که در اضیعف نواز نظر بر خدمات سابقه وی فرموده و او را بکومت سرب و کرم رود امیدوار نمود و چون امیر خلیل سنی اکرم
 خلیل از قضیه خاقان شهید استحضار حاصل کرد سرعت تمام بشوئی باز کردید پادشاه را کشته و سر بخت دولت و را برشته دیدار کمال
 حسن او و محضیات علونست و حسب در کمال آداب و سکواری جسد مجروح حضرت شهریار را بغسل و تکفین و در قلعه پناه آمان
 شوئی از غایت غم و غمی و تیر شوئی بابت گذاشت و کوش در راه اخبار را خبر شهریار قاجار همی داشت نادین اوقات حسنقلی خان
 کوسه غزاله نیلوی قاجار بکحضرت شهریار بنوشت که رحمت سرشته نبرد ابراهیم خلیل خان جوان شیر حکمران قرا باغ رفته و نیز در کمال فاعد
 دانی و مرد می بخش که کور را در محفه نهاده روانه طهران کرد و بدین بهانه اظهار ارادت و خلوص را مبرهن و ثابت نمود جمعی از قرا و علما و امرا
 انولات را در هنگام حرکت بخشید کور بتلاوت و همراهی مأمور فرزدان را بجهند خود و ابوالفتح خان و دیگران را بکمال اعظم قرا باغ سپار
 پوش کرده با آن بخت روان که تن بی روان پادشاه شهید و روانه بود و روانه کرد و مع القصه از اینجا بنخجوان رسانیدند و عیال و عیالی
 بنخجوانی با هم علما و امرا و عموم رعایا و ابرار با استقبال کرده با قرا و خدمه و اسباب شوکت و حشمت بخوی رسانیدند و بکذا جعفر قلینان بکمر
 خوی از خوی بمرغ و از مرغ احمد خان مقدم حاکم انشهر خربت توام با تحیل و تعظیم بفرستاد و بعد از خدمت خان و صالو استقبال او
 بجای آورده با حشمتی کامل و تعظیمی شام و بقزوین روانه نمود و محمد یقین خان بن محمد امین خان بن فضلعلی بیک برادر صفلی خان نائب اسطغان
 اکبر که فرعون با سلسله علیه قاجار به نیلو از یک اصل بود و درین تعلیم و قزوین حکومت بمرغ و بعضی استماع لباس سیاه و بر کرده برادر

خالد

زکریا بن محمد بن ابراهیم

الصفحة

[illegible]

جلد

امد شاهزاده محمود خان

الصفی

گذشته پادشاه اقبال افراسیاب جلال فردون فرزند منظر خون مهر سپهر که بظارم جلوه گراید با اکلیم متع و بازو بند
الهام و شمشیر و خنجر و اهر اکین بر تخت سلطنت جلوه کرد و در حقیقت در یکروزه عید فیروز بطور آمد و از ده تن از شاهزادگان خورد
بزرگ که تا هنگام جلوس آن حضرت که سال فرخ خال کبیرا رو دست و دوازده بود برگرد و تختگاه پادشاه خرنشده تراز ساه و ماه
حضور یافتند و امر او زرا و حکام و اکابر و اعیان بلاد ایران از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان و
لرستان و کردستان و سرسره جای صاف بصف با خنجرهای کوهنر کار و پوششهای نازار و خلایع کوناگون تشریفات زیاده از چند و چون
حضور جلالت بطور بایستادند و تا این غایت پادشاهی درین حال اعتدال قامت و صباحت نظرمشکینی موی و رنگینی روی و
شایستگی و برارنگی بر تخت جلوس کرده محاسنی مشکزنگار از حد خدایا کمر رسیده و بروانی کجا نوار تابناکوش بر کشیده فطیم برخساره
کان چون سهیل برین بنفشه کرفته و دو برک سمن و دو نرگس سید و ابروان بر پنجم ستون و ابرو و چو سیمین قلم بیالای و در چمن سرونه
چرخسار و تابش پروانه بیلا نکرد و سر و سبی همشرب و همفرشاشی شهنشاه بنشت بر تخت زر چو مهری که بفرودگار باختر
نبرد طبقهای پروانه جام جلاز سرخ و طرزیم خام برار مشک کافور و پیر عطران همه پیش بر دند فرما بزرگ شده بار افراسیاب خراج
خوشاه نهاده بر سر کلاه خطیبان خوش الحان خطبه تهنیت غار کردند و فصیحی طلیق اللسان شید مایح ساز نمودند و خاصه فیض
و ملک شعر جانا فنجعلی خان کاشانی که اهل منان بعرف اهل منان بصف است قصیده در تهنیت جلوس و تاریخ سلطنت بنیشت
معروض شد است بعضی از مطلع و مقطع آن ایماز آنکاشته میکرد مطلع قصید که دو آفتاب کین تازه شد زمین و زمان یکی بکاخ
حل شد یکی بجا کیسان یکی به اشرار سیرفت افلاک یکی مکاشف اسرار ربط چارار کان مطیع سیر کی شد بطور لیل و نهار طفیل آ
یکی شد حدوت کون مکان کزیده و محلی شاه آنکه نصرت بخت بر برایت منصور او کزیده مکان بگاه طالع نمون و بسخ عید سعید
قدم بگاه کیان در چو شاه کی در بان کاشته کلک صبا از برای تماشای نهاد و فتحی شد قدم بگاه کیان بعد از انقضای مجلس عید و جلوس
سعید با شطام مهم شکر و کشور اتمام تمام رفت و مناصب بجهت بامرای بزرگ مغفوز گردید از اطراف و اکناف اخبار ضوحت بکران
بمیر سید از آنجا خبر و در شاهزاده محمود خلع تیمور شاه بن احمد شاه افغان بودی که در کمر و در شاهزاده محمود بن
تیمور شاه افغان بعضی قایم آن و آن تفصیل این اجمال آنکه سابقا کارش باقیه که تیمور شاه بعد از خود
احمد شاه بر سرند شهر یاری و لایات متصرفه و استقلال یافت برادران خود را در قلعه بالا حصار کامل محبوس داشت و شاهزاده بهایون
و له خود را و لایات محمد داو و بقندار فرستاد و دو سپرد دیگر خود محمود و میرزا و فیروز میرزا را ایالت بهرات و فراه و سبزار داده شاهزاده را
که کمتر فرزندان بود ملزم حضور خود میداشت و بیلاق و قشلاق خود را در بلاد کامل و پیشاور مقرر کرده بود و چون او در گذشت شاهزاده
زمان از پای تخت بر قصد بهایون برادر همت و ولیعهد کرده او را مکفوف البصر کرد و در بالا حصار محبوس نمود محمود و میرزا که در بهرات
میکرد مطلع شد که شاه زمان قصد وی کرده و بسوی او می پوید قلعه دینه بهرات را بقلع خان تاینی سپرده پروانفت که بمقابل پر و ارد
و چون متفطن شد که قلح را باطن با شاه زمان ارادت کیشی است از رای خطای خود آگاه گشته بهرات باز آمد و قلح و بر روی
محمود بر بسته بممانعه و مدافعه برخاسته پس از استیلا ی شاهزاده محمود بر بهرات قلح بنارین قلعه رفت و محمود بشهر آمد مقارن حال
خبر در رسید که شاه زمان بنابر طوطیه و تمهید با قلح متحصن قریب بهرات شده شاهزاده محمود عجاالتا بایک برادر و دو سپر از بهرات
رانده بمشهد مقدس از آنجا نیز در آمده عریضه بحضور پادشاه و الاجاه کامکار حضرت سلطان محمدرضا شاه قاجار کاشته ارسال
و عنوانش این بود که عجز استان توام در جهان نیامی نیست و بعد چون همیشه درگاه خلایق بنایه سلاطین صفویه ملاذ و بطی سلطان
خوارزم و بلخ و بخارا و فغانه و ازبکینه بوده و اکنون نیز امید باندگان بدین دولت جاوید عدت است روی در بگاه جهان بنایه اعلی آوردیم
و ستدعی شرف حضور زیارت و جود مبارک چون این عریضه از حضور پادشاهی بگذشت سرکه مثل رشقه و الطاف و شوقندی مرقوم
و اسمعیل آقایی مکرری با سائل خاصه در بار ما مورد فرامین بکام کاشان اصناف عرض مرقوم شده و او را در کمال احترام بحضور طلبیدند
و در روز یکشنبه بیستم رمضان که وارد طهران می شد چرخ اعلی خان خوانی که امیری سنجیده و دپری نمید بود و بنام دمت و صاحب محج مجاز

و فیروز میرزا کرامان میرزا ولد محمود در وقت استقبال مورد ایشان از مشوقی گردیده چون جوار را قهرنی حاصل شد حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله وزیر اعظم با حاجی ابراهیم خان و اعیان او را پذیره شدند و در عمارتی شاهی فرو آورند و امر ابدین آنها رفتند و او را بجای آوردند پس از روزی چند او را بحضور مبارک خوانده مورد شفقت خاص پادشاه فرمودند پس از توقفی در طهران امور بسکونت گاشان شدند و اسلحه خان و حاجی ابراهیم خان صدر اعظم که حاکم گاشان بود حسب الامر اعلی بجهانگیری و خدمتگذاری شاهزادگان پرداخت و در اوقات این ایام انتظام امور یزد و کرمان بود و محمدخان نیز که در هسنکام قتل پادشاه افشار و انقلاب و ضایع بلاد و دیار میرزائی نام با قبیله یزد آمد و حاکم نادرشاه را سپردن کرده و در این ایام گذشته که زیاده از چهل سال رفته بود از عهد زندیه حکومت یزد را او بود و در وقت خاقان شهید خدمت میکرد پس شش علی اکبر خان بهسم رانت و کردگان در رکاب شاه شهید بوده بعد از آن واقعه یزد و بازگشت اردو شاهی بجانب طهران حاجی ابراهیم خان عمده اسنوا او را از عرض راه روانه یزد کرد و چون او بنزد پدر خود تقی خان یزدی رسید و بعد از خلوت حضرت خاقان کیتیستان فتحعلی شاه قاجار که همه حکام بحضور آمدند تقی خان بمساحتی گذر رسید و در این ایام حاجی قهمدکار او را بر گردن گرفته برادر خود محمد حسین خان اسپرداری الصفحات فرستاد تقی خان ابو الهادی خان فرزند خود را با چشکیش نمایان روانه دربار اعلی نمود و چون آقا علی شماعی در کرمان تصرفی داشت محمد حسینیان با نظام و سرداری کرمان و عبدالرحیم خان برادر دیگر حاجی حکومت کرمان را مو شدند و آخر حکومت کرمان نیز با تقی خان یزدی شد و محمد حسین خان حکومت کو به کیلو به رفته عبدالرحیم خان بمذات سلطانید نکرند که خروج محمدخان بن ترکخان زند که اصفهان شیرجای بعد از واقعه لطفعلی خان زند و گرفتاری او محمدخان بنده از بنی اعمام کریمخان فکیل بود و فرار کرده بنواحی بصره و بغداد گریخت و در کمال فقر و استیصال در آن حدود گمنام بود پس از شهادت خاقان مخفوق قاجار در شوش و فتنه صادق خان شقاقی عزیمت خاقان کیتیستان بمذات قوی و انتظام اذربایجان محمدخان بنده با شرف و الوار مستمند بولایت کو به کیلو به آمده الوار صحرائی و کوه کردان شولستان ممسکتی که بسرقت و راهزنی معروفند با خود مشغول کرده بر سر کازرون فتنه عزیمت یافته به سمت بم و نوا مشیر گریخت و بعضی از اقاغنه و زندیه برگردوی فراز آمدند و از آن حدود متواری بسوی عراق روی کردند و هر که در آن عرض راه انارز امید میبکشد ملازمان پادشاه ایرانم و بطهران میرویم تا بایکصد سوار الوار و زندیه عراق رسیدند چون اصفهان را احصاری نبود و حاکمی مستقل نداشت بخیر عزیمت تسخیر لشکر کردند و نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی برادر خاقان کامکار در شیراز کمال حلال است و حکومت اصفهان در این ایام با حاجی محمد حسین خان اصفهانی بود و او نیز به بونسی حضرت خاقانی روانه دار السلطنه گشته برادر کثیرش مضانعلی خان نام بنیابت و وکالت او در اصفهان میراست ولی اقتدار و اختیاری کامل حاصل نکرده بود لهذا محمدخان زند که استحصاری از کار داشت با خان زادگان زندیه رستمخان و لد اکبرخان برادرزاده اش مخف خان بنده که در کمال شجاعت معروف بود و جمعی دزدان سرقت پیشه الوار و افغان و طوایف مختلفه نادان در راج قلعهدون کراج باز نزول افکنده و از اینجا تا شهر اصفهان بهمانا یک فتنه سنگ و نیم مساته است و در مضانعلی خان از شوا شاقات دراز و زند بقریر اراکان میرفت و گرفتار همراهم محمدخان شد و محمد حسینیان و دیگر برادرش راه نورد وادی تدیر گشت محمدخان بنده وقوع این اتفاقا ترا محمول بر اقبال خود شمرده و مضانعلی خان را بر داشته بعبادت آباد آورد و باصفهان استیلا یافت و میرزا عبدالوهاب مستوفی صفهان بولایت حاکم کرده باخذ اموال تجار و پرداخت ناکار محمدخان بنده بجای رسید که دو هزار کس جمعیت و سپاهی بر گرد او اجتماع کردند و فوجی را به سر کرده کی بیستم خان بنده بمبت جزو مورد خورث فرستاد و یوسف بن حاجی سیدم جزو اور محل مذکور که خدا کرده تشنگی فرایم آورده سر راه گرفته کین گاه کردند و کار زندیه بر ایشان میکرباره در اصفهان جمعیتی یافت و این اخبار در هسنکامیکه حضرت خدیو قاجار عزیمت نظام امور بلاد و از باچان فرموده بود و گوشتال صادق خان شقاقی و جعفرقلینان و بنلی خونی سپکری کل مالک از باچان و محمدقلی خان افشار ارومی که پست نبراکس فرایم و بایکدیگر معاهده و موافقه کرده بودند و در نظر داشت بعرض اقدس رسید و مقارن این حال امیر کسیر اعضاد الدوله سلیمان خان قاجار را بآورد و از ده هزار کس سپرداری از باچان امور فرموده بود و چون این خبر و حث اثر بعرض علماقتان حضور حضرت شهریار کامکار و خدیو حضرت آثار فتحعلی شاه کیتیستان مخلص کجاقان رسید دریای غضب قیامت

لهبش توج در آمد چو در برود افکنده جماعتی از دلیران مردمند بدفع طغیان نرند مامور فرمود و از خوانین و الامقام قاجار بنقل
خان و الو و محمد علی خان و شلو و آند و بر دی خان عجز الدینلو و حسین خان قاجار قزوینی قوللر قاسی سرکار و الامقام را با جمعی از
دلیران جنگجوی کاش خوی کانی بدفع خوانین نرندیه مامور فرمود و بعضی از خان کلبایکافی و ایمانی خان فرانی مناشی و قدر بکار
رفت که در مورچین و کشته ای خود بحسب خان قاجار قزوینی تختی شوند بعد از چهار روز توقف چون از انان اثری بنظر نرسید و در نهایت
سردار دلیر حسین خان قزوینی با یکصد سوار از غلامان خاصه که با وی حاضر بودند عزم حزم کرده ابر کسیم کالدونی که از کدخدایان صفهان بودند
بر من حزم کسیم نام داشت روانه گردانید و از آنجا افغان مولفت کرد و قوللر قاسی و تهور بکار برده با غلامان مذکور و روحالی قلعه مسطور بکار بست
زند که با قصد سوار داشت بمقتل پدر اخت حاصل حسین خان غلامان خود را سه دسته کرد و پتی با الله و بر دی خان قاجار و پتی با الصفی
یا رخان کرد و یکده داد و صفی را با خود برد و شسته تقدم بجارت او کرده رستمی از نندیب کرد و یکده را بر دشته رتھای او باخت حسین خان
با و نندیب دیگر خود را بر نندیب رستم خان نرند و آنها نندیب رستم بجانب صفهان گریختند و هنوز محمد خان نند ازیر بکار اطلاع حاصل کرد
بود و در باغ سعادت آباد بعیش اشتغال داشت که حسین خان با همده سوار بجرار تجارت مذکور رسید و در ای سعادت آباد را
مسدود کرد و مقارن انحال ایمانی خان فرانی در رسید و بوقف در ای زرد و از ای عمارت مشغول شد و محمد خان بر او حمله کرده از د
بدر رفت و بسوی بختاری گریخت و رستم خان نیز بعد از اطلاع از انسوی افتاد و بخت خان نند را بختاریان گرفته و بحضور حضرت شهباز
کا مکار آوردند و او را در دهن خمپاره طعمه کردند و نیز او را در کرده بهوا افکنده و جمعی را سر زدند و محمد علی خان قاجار قزوینلو از دربار حضرت
شهباز میخواستند و مصادره بلکه قتل عام مفسدان صفهان رفت و بختاب امام جمعه و جماعت عراق قاهره محمد حسن صفهانی و آقا میرزا یونس
از صفهان بطران آمدند و شفاعت ایشان ای عراق مغفوب شدند و حرکت پادشاه بختاب سلطان بنو قتل
بشاه لنگ بجانب انکرا بایجان و واقعات کینا که چون مشوف و معروض شده بود که صادق خان شقاقی جعفر قلینان
دبلی را که از جانب حضرت شهباز قاجار فتحلی شاه پیکر سکی کل از بایجان شده بود و فرقیه و با خود در مخالفت موافقت داده و محمد علی خان
افشار حاکم ارومی نیز ثالث ایشان شده و پست هزار کس قرار داده سربصیان و طغیان بر کشیده اند پادشاه کا مکار را مکرر اعتضا
الدوله سلیمان خان با باد و در ده هزار سوار و روانه فرموده و موکب نصرت کوکب شاه کشورستان در روز پنجشنبه غره و پنج هزار
حشمت و اهتبی تمام حرکت بجانب از بایجان المصمم گردید و در خارج قزوین فول اجلال اتفاق افتاد و عمال کیدان بکابوسی آمده و شخص
شدند مصطفی قلینان که برانشان ای خوانین اردلان با سواران ساخته و ملزم رکاب شدند قاجار خان قزوینلو بکومت سر بند و سیدلخور
کر دیده روایت و بعد از ضعیف مبارکی و مینت بکشد و بعد از فراغت از اوزم عبد سجاد در وزیر بجان ترین بخشید و کوچ عبدالله خان
حاکم خمسه طهران ارسال شد و بتدایر و نضایح اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار سردار از بایجان پنجاههای نرم و در شت و تهدید
و مواعید تلخ و شیرینش فیما بین خوانین و اختلاف و افتراق وقوع یافت جعفر قلینان بخوی رفته و محمد قلینان بارومی و صادق خان برکات
بوسی پادشاه گردون بارگاه غرمت که ده در نیک پی شرفانی حضور دریافت بقایای جواهرات را که هنوز در نزد خود داشت بکارزان
در بار شهباز حرم پوشش سپرد و اردوی بزرگ غرمت اردوی کرده در راه بواسطه آب بسیار و کم کردن جبر حشمت پشمار کشیدند و در د
هشت رود است و استر بسیاری غرق و سقط شد و در ایام ورود ساو جیلان مکرری شرح حال محمد قلینان آثار ارومی محروض و مشهور در ای
امنای دولت علیه شهباز حرم اقتدار گردید اجرائی انیکه خان مشارالیه بدیده و افسون صادق خان کا و جعفر قلینان و سبلی بخا
غور و نخوت در کاخ دماغ راه داده و پای در جاده خطا و غلط نماده طالب شهبازی از بایجان گردید و چون خبر طغیان خوانین نندی
در عراق شنید فرصت غنیمت شمرده با خوانین مذکور معا هه کرده بعد از اطلاع از نریمت محمد خان نند و نکبت آن مدعیان پهای و غرمت
سپاه پادشاه حجه بجانب از بایجان و سرداری اعتضاد الدوله سلیمان خان چنانکه مسطور شد جعفر قلینان و صادق خان از بایجان
و جدی گردید و چون سینقلی خان افشار ارومی برادر زاده وی تنگ افعال و اعمال ناصواب بود و از کینه و بغض حضرت سلطان
آند مشرف قبول یافته قبل از اعتضاد الدوله بملفه و مناصحه عزم خود بجانب ارومی مومر شده بود محمد قلینان و تقلید واقعاتی سپاه

الصفاء
روضه

[illegible]

حاصل کرد درین ایام که اردوی حضرت عالی بجانب خوی مرحله پنی بود امیر فی نظیر مذکور بقدم ارادت پیش آمده برکاب بوسی پادشاه
والاجاه شرف سعادت یافته در باغ دلکشای خوی که روضه رضوان از شهرش خوی بر روی سترست و مقترن زول شهر با قاجار گردید
خدمات بسیار بنظر آورد و چندین هزار تومان از نقد و غراب نفایس و بافتن همی رومی و فرتکی سوامی چندین قطار اشتراک شتر مشکتر
از حضور گذرانید و دقیقه از دقائق بدل و میمانداری و مهربانی با امر او اعظم محل نگذاشت همه را بخورسند و خود نمود و سه هزار نفر در
رکاب شهر با قاجار در آن دعوت حاضر و میمان خان مغری آلیه شده بودند از هر گونه اسباب لوازم ضیافت همه را آماده کرده بود و اگر تو
این باغ و میزبانی بسطی بود و عنان ادب هم خامه در میدان نامه از دست باید داد و بعد از اتمام و انجام این طوی ملوکانه بخلعت خاص مغر
و مفتخر گردید و چون بعضی اخبار از جانب عراق و فارس رسید مکتب سنیون شهر بارفته نشان غرمت مراجعت دارالخلافه فرمود و اد
جله واقعات این ایام اتمام کار محمد خان نبود که در اردوی معروض افتاد و محلی از آن قابع مسطور میگرد که بر بنیاد شکر کا محمد
خان زند و اتمام حال و بعضی از این سنا خا که معروض شد محمد خان نداشت اصفهان فرار کرده بلبلان
و سمت بختیاری افتاد و سیلا خور و روبرو رفت نظر علی خان پهلوان ولد طماس خان او را گرفته مقید کرده غی غش بخیر رساناده ام
نا مقید از قید را کرده با خود نبرد دیگر باره محمد خان بکوه گردنه فرسخی روبرو در فته الوار بر گردش اجتماع کردند و زوان کوه کرد
سالاری بدست افتاده از اطراف بجانب فی ناخند و او را امیر خود سا خند باجلان و سیرانه و دینز با وی وفاق جسد و ادب
اولیای دولت پادشاهی محمد خان قاجار حاکم ملایر و عباس علی قاصاحب اختیار نهادند و حسن خان فیلی دلی ارستان و یقینان
بروجردی ارقام قضا نظام صادر شد که در دفع و از راه او تعلق و تسامح نور زند خوانین مذکوره سوامی حسن خان فیلی که بسبب ایشان
ملحق نشد از هر جانبی بروجرد رفت و بسبقاق محمد خان بوی نهادند و رورش چند فیما بین طر فین جنگهای شدید ظهور یافت و بعضی
کلوه خورده سیمان بود که سپاه سلطان کامکار رفته یا بند لیران قاجاریه ثبات و استیادگی گرفته حمله ای قوی بر الواریه بردند و جمعی
از اکمره ضلالت ثروه بکشیدند باز محمد خان مذکور بکوه سار نهان شد محمد ولینان قاجار با دوازده هزار پس از چندین بختجوی و فتنه
دیگر باره آن زند خوواره لشکری گرد آورده بمقابله آمده و کاری ندیده غرم شیخون نموده از آن نیز گریه کشاده مع هذا این مرد جسور
سخت عنصر که دل از جان بر گرفته بود در شبی تیره با جمعی خیره خود را بر اردوی محمد ولینان قاجار زده محاربتی سخت کرد و سوار قار
تامل نموده در محاربت و مضاربت تحمل فرموده هنگام صبح که سپید روز شد از سنگ و مطر اسرافش رایت ظفر آیت اشعه
برافراشته بعرصه و همنه ظهور جلوه گری کرد محمد ولینان قاجار با دلیران رزم شعار از مورجل و سقاق غرم رزم کرد مانند شهبازان
صید جو که از او کار مژگانید و عصافیر روان نمایند بختش را آمدند و سپاه الواریه را کنده شدند و از طیران طیور سه بر سینه
خندنهای جان سکار چون مرغان طیور پس بر آکنده آمدند علی پادشاه محمد خان مذکور دیوی شوند و مردی مردند بود و سر راه
جنود تیرا غیر فرار بر بست و قشوی در سپاه افکند و مجبور اجتمع از سپاه محمد ولینان قاجار بمعاونت و استظهار سپاهیان بفرار شدند
در کار بردن نیزه ای در از کوتاهی نکر و در در طار عقابان خندک مساحت نمودند لقی لفس شد از خونین بین هر سیر سیر بکثر
هوا پیچ و خشن شد از زخم تر محمد خان زند و رستم خان و علی خان بن موسی خان و شی چند از اعظم طایفه زند فرار بر قرار کردند
بغرم بصره و در پول شتابان گشتند ملک میرزا خان فخر که بکام پادشاه حجاز ایران با سیصد تن در آن حدود محاربت و محاربت
بود سواره بران سران گرفته ایشانرا اسیر و ما خود نمود و بکارکنان در بار جدالت آثار اعلام و اخبار کرد از جانب کار گذاران و
قاهره بحسب خان فیلی که زندیه از عشایر انطاکیه بوده اند حکم صادر شد که اناذ الکفوف البصره کرده بدارت سلطنت فرستد و این
یکی از دقائق مصالح امور سلطنت بود و لایحقی لطف و تحقیق این واقعات چنانکه مذکور شد در سفر آذربایجان و شهر اردوی معروض
رای امنای دولت و ارای ملک آرای کیمیستان حضرت صفی شاه قاجار گردید و از جمیع وقایع این سال خیریت مال است که
فضلا و مجتهدین طایفه آملیه شش عشره جناب آقا سید محمدی طباطبائی بروجردی للمقلب سحر العلوم رحلت یافت سنین غیر
شیرین نه پنجاه و هفت سال امتداد یافته بود و وی عالمی فاضل کامل است و در ضمن ذکر حال فضلاء حاضرین دولت بعد مدت قاجار

جلد نهم

ذکر سیرت بنو حسینی علیهم السلام

الصفیاء
روضه

مجدد و اندک و مسطور خواهد کرد و از شعر اهل بیت رفیق اصفهانی درین سال درگذشت و از عرفا و سادات و مشایخ عمر معصوم
شاه مبنی و کنی مرید شاه رضای و کنی نعمه اللهی عاقبت شهادت یافت و بکذا نور علی شاه اصفهانی در موصول رحلت کرد و
خاقان فلک شان قاجار با حضار جا کران صداقت شعار زمان دولت خاقان شهید مایل کردید محمدادی خان الدین
این نامه که در اوایل سفر شوشی متوحشا از خاقان مغفور شهید فر کرده بشا هزاره عظیم و از انجا با عیال بعبات عالیات فتره
مجاوره و اعتکاف کرده بنابر قدمت خدمت و بقیه طارنت بحضور حضرت علی خواند و برایش سفیدی عمل جات خلوت منصوب شد
و در آغاز ایالت و فرمانروائی شاهزاده حسنعلی میرزا صاحب جمعی تحویل داری کل مستوجبات فارس مستقلاً مقرر کردید و از جمله
حالات او اینکه بعد از فرار از شهر بارسعید شهید قاجار بعبات عالیات عرش در جات دیویش ان سلطان بزرگ بقراباغ
و شوشی و شهادت ان شهریار او در بغداد توطن کرد و بهمانا از اسبان تنگ تار و ویرا مگر کی خاصه بوده محمد آقای دیوان افندی باشک
بغداد از ابهای خریص سح خواست و وی رضا ندان کار تهدید و وعید و تطاول رسید و آخر اسب معروف را بهمانی قلیل بژ
و بدو پیامی رفت که هرگاه توانی مکافات و تلافی کن و نیز ناچار با صطبار گذراند چون بحضرت اعلی آمد و مقرب مخصوص شد از اجاب
سلیمان پاشا وزیر بغداد و محمد افندی مذکور سفیر شده بری اندر آمد جا کران والد مؤلف او را بشناختند و در روز شرفیای محض
پادشاه کیتی پناه که در میدان دربار سعادت پیشکار فرو و آمد اسب سواری و بر ابکوفه با صطبل ولی نعمت خود بودند و محفوظ بدار
چون از حضور بارگشت پیاده ماند و مرکب خاصه خود ندید پس از تحقیق معلوم شد که چنین شده و شرح حال پادشاه بهمال صر
کرد و از حقایق این کار پر و شتر رفت والد مؤلف معروض داشت که با من در بغداد چنین سلوک نمود و گفت که در هر وقت که نوا
قدتی باشد تلافی کن اکنون تلافی کردم پادشاه کیتی پناه این کار پسندید و بر روی او بخندید و سفیر بغداد و برابر بجای مرکب برده
داد و واپس گرفت و ازین عمل متنبه شد که دیگر با ملازمان حضرت خلافت خلاف انصاف نورزیده جلالت نماید و از جمله سوار
این آیام طغیان نواب شاهزاده حسینی خان ثانی برادر حضرت پادشاه حجه کیتی پناه فتحعلی شاه قاجار و التبار بود که ناجار نکارش
خواهد یافت تا معنی الملک عظیم برای عقدا ی صحیح المزاج غیر سقم واضح و لایق آید که مرثیای طبعی انوشیروانی شاهزاده حسینی
ثانی بران خاقان کیتی پناه حضرت فتحعلی شاه قاجار و حرکت ابرو و کمانش اعلی انجا
عراق و اصلاح این فنیای عظیمی را پسندید که در ضمن حال صادقان شقایق و بهریت او مرقوم شد که بواسطه
ظهور خدمت و پرورش شجاعت نواب حسینی خان ثانی برادر حضرت پادشاه حجه کامکار بحکم کار گذاران دولت ابدت جلیوت
مملکت فارس و کوه کیلویه و لارستان و سایر مضامین از شاهزاده نواب محمد علی میرزا اشراف و بملازمان حسینی خان اختصاص
یافت و جناب معظم الیه در حال احلال و حتمت و شوکت بایالت فارس و ملک حبشید شتافت نامت امرا و ارکان و اعیان سر خط
اطاعت او نهادند تا رفقه در ان ملک تسلط حاصل کرد پوششهای سپاه و خورشهای سپاه و مرکبهای نازی و مجبوههای شیراز
و ساده های مطوق و باده های مروق و شاقان کومی از و غلامان سبازان را آماده و فراهم شدند و لولیان لقا بپادشاهان قاص
همیش در خلوت خاص تا هنگام سباح تجرع راح حاضر بودند و در حالت سکرو سستی هر کس از سستی مبداهنه و خدمت
خوش آمدی اندی و هر طبری در توصیف و بیعت و شجاعت ان امیرزاده برناظمی هیچ همی خواندی تا شاهزاده جوار اندازی
جاهل و رفقای فاسد و سوسه از کتاب بعضی اعمال و افعال و مفاسد در افکندند ان جوان لیر کجانه و امیر نجیب سرزانه را بمو بهانه و بعضی
و تسویات شیطانی اغرا و اغوا کردند و در مجالس مشاوره و محافل مجاوره تصدیقات خالی از صداقت و مخریصات عاری از حقیقت کردند
و بواسطه غرور جوانی ملهت نکردید که آن تحریک را مال ملامت و ان تحریک را حاصل نامت و خجالت خواهد بود و در ان آیام حضرت شهریار
کامکار فتحعلی شاه در آذربایجان با نظام متحد و دو سالین میر و اخت و محمد خان نادر عراق عجم نشسته را کجسته بود و بحکم حضرت شهریار
و رعایت قواعد مملکت داری جان محمد خان قاجار و الو که امیری بود و معظم نظم و لایات لارستان و سواری آن بلاد و سامان
مأمور بود و لهذا خان خلاف پیشه جلالت اندیشه بخیا لات تمام ملک ستانی او حکمرانی در آمد و نخست جان محمد خان قاجار که در ان نواح

بود بک فارس خوانده منظورش متابعت او بود و از کنون ضمیران امیر کبیر پشوی کرده بفارس ز فرقه راه عراق بر گرفته بانو انجمنی خود راه اصطهبانات بسپرد و نیز و کاشان ناخت نواب حسینی خان چون جانمید خان را بستگلف خود راغب بدو حرکت و از ازارستان نیز و کاشان شنید غم انگیز بر روی کرده همانا بکروشن رسید و او از آن حد و دبا خود خود گذشته بود چون باده عراق رسید مسموع شد که جانمید خان قاجار از ازار عراق فرار کرده لهند را باده اسباب مخالفت را آماده کرده سپاه خود را از فارس احضار فرمود و ربيع خان مروالدهشی که از وجه عمال معتبره فارس بود و بارستم خان بهت بجا رست و محافظت فارس با امور و چون در مقام کعبان از فارس میر انصاری علی آبادی مارند رانی که دیر این وزیر همین او بود و از جانب خاقان کامکار در آن ملک فرمان گذار بر صحرکا خجسته و خیالات عینیه او واقف گردید و او را در آن باب و ان ذیاب و اباب تمکین نمود بلکه مانعه و مناصحه فرمود لهند او را و قاضی زبان برادر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی صدر اعظم پادشاه ایران را با میرزا اسمعیل کو تو ال شیراز مقصوب کرده حکم نمود انان کرد و ان عقلائی لشه مکفوف البصر کشند و شیراز را برستم خان بهت سپرده و بنه غرق خود را بعدده میرزا علی کریملی محمول کرده که به نیز خواست رساند و خود با صفهان عزمت کرد و در او اسط ماه محرم الحرام وارد اصفهان گردید و چنان ظاهر میساخت که بعزم شرفیابی کابستطاب حضرت شاهنشاهی این بایساق میورش از فارس عراق ایضا قیام و بدین تدبیر قبه دولتشو ان پادشاه حجاز کیتیستان قاجار را بر رقبه طاعت و چند طاعت در می آورد و بر رکان و پیشکاران عراق که سابق بر این از مخالفت محمد خان نند و موافقت ان امیر منافقت پیوند صدمات سیده و زحمات عیدیه خورده و یا شده و دیده بودند از وقوع این واقعه عجبه و سنج این سناخته غریبه بهر اسیدند و خایف و متوحش گردیدند حاجی محمد حسین خان پیکر یکی اصفهان که بعد از او باقر خان خراسکانی بایالت و حکومت ان شهر مشهور مفتخر و مسرور بود قبل از ورود او و بعد از آن خان همین فرزندش را با عیال بجانب یزد و ناین روانه نمود و خود با محمد علیخان قاجار در خارج اصفهان تنظری بود که از حضرت خاقانی حکمی درین باب صدور یابد تا دولتشو ان تکلیف خود را در منافقت و معاونت دریابند و در نهنگامی این اخبار وحشت آثار بعضی امنای دولت جاوید شد رسید که موکب نصرت کوکب پادشاهی بعزم سنج شیراز و ان دغستان تقسیم و از غی روانه نماند و بود چون با وجود ظهور این اوضاع مجانبت از ایران و دوری از تختگاه مخالف رویه خرم بود خاقان کامکار امیر کبیر سلیمان خان را بنظم بلاد از باجیان با امور خود عزمت عراق فرمود و در محال اروش محمد خان بن کچان نند از مقصد و مکفوف بحضور اعلی آوردند و چون پدرش اعظم چارده کلاته را در حین سرداری استرلاد و مارند ران قتل کرده بود و کلمه مناری یا دکار خود را از رؤس دولتشو ان بر ساخته و درین ایام تفنگچی ان سناخته چاردهی که سر دستان کان ایشان از اقارب پدرش و اولادش و شرف الشرام رکاب نصرت با اختصاص داشت خاقان کیتیستان کامکار قاجار محمد خان ابدان کرده داد که بکفر مکافات آبا و اجداد خویش را با پاسارضا انطایفه عالی همت را از قتل ان کور عار آمده و اقبال قصاص نند نشد و مرا کردند و بکدائی و پنهانی مبصره رسید و هم در ان بلاد نجف و خواری جان داده در خاک ستواری شد و هم از جمله قیام ان ایام آمدن امیر زاده ابو الفتح خان بن ابراهیم خلیل خان جوایز قزاقی بود که در منزل میابج بحضور حضرت شهراری استعادیافت و مورد الطاف خاص پادشاه نند که دید و حسب الامر شاهزادگان عظام کرام نواب عباس میرزا و محمد قلی میرزا و محمد قلی میرزا و حسین علی میرزا در عرض راه بحضور اعلی شرفیاب شدند و بدار السلطه طرک با رانند و موکب نصرت کوکب پادشاهی عزمت عراق فرموده راه فراوان گرفت و بقلع و قمع فتنه حنیقله خان پرداخت و مقایسه انحال مشهود شد که محمد و لیخان قاجار سردار عراق که در بر و جود با جماعتی از سباهیان بنزیست با نواب حسینی خان موافقت از استماع این اخبار منافقت آثار مزاج مبارک حضرت پادشاه قاجار متغیر و بر آشفت گردیده و ریای غیرتش متوج آمد و بادریا افواج عمان امواج باوای عراق لبنا بک جنول نصرت شمول فرود گرفت و اخبار نصرت کوکب پادشاهی متدرج و متواتر امسموع خجسته خان قاجار می شد و دغدغه و دلوله در خاطرش می افروزد و در فکر چاره کار خویش می بود و او را آنچرا که در غایت مقصد ان گشته اندیش از اصفهان بغیر ان عزمت رفت و ذکر کشتی امیر سلیمان خان قاجار و مقابلت پادشاه و الا

خانیچکلی شاهانجا بانو حسینی خان اصلاخ آنولا مقارن این صادات عن سیریه و وارد است
عجیبه و عرض ای ملک برای حضرت شهربارک مسکار خاقان قاجار افشا که بعد از حرکت از خوی و گذاشتن امیر کبر اعضاء الدوله
خان قاجار سرور و رانچد و داهرمیان فشیجوی دیوان شیطنت خوی و رانچا الفت پادشاه سلیمان چاه تخریص و تخریص کرده
بوساوس شیطان فی تقاضات نفسانی آن گروه خاست مشیه ابلیس اندیشه فریفته گردیده است و علی تمت خان کلیانی و خان
خان ناخلی و سایر سرکرده کان ایلات و دستجات ابواب جمعی او و از خوی و از دایجان حرکت داده بجانبار سلطنته می آیند
و کوش در راه اخبار فارس و عراق دارند که اگر سانحه اتفاق افتد اعضاء الدوله نیز در تنجیر مستقر سلطنت ساعی و جا هر کرد
تأیس از آن اقتضای وقت چه باشد خاقان کندر شان قاجار را از استماع اینگونه اخبار نفی حاصل شد و از اندیشه برادر و
طنخ خالو زاده با عدم استعداد تخریب و تیراندازین مبتکران همیکرد که گفته اند قطعه اگر چه شعبه باز است چرخ این بچند که
شاه مبارز بر آرد زین صغیر صفور فتنه سلیمان خان را بشوری سه چار که بسر کردگان نکاشت فرو نشاند و اعشائی بدن فرمود
ولی ارکار برادر نفاق شیر خالی از اندیشه نبود و آتش خشم و بختش هر لحظه سرکش تر می شد و مانند آتشکده زرد بهشت و از بر زمین
در خرگاه و بر زمین سوزنده و فروزنده بود چار برادر اقرب و نوب نشاید جست چون کهنه برادر خنجر کشید بر عادی چه اعتماد باید کرد
علی الجمله موبک نصرت کوکب پادشاه پادشاهان در چمن ساروق من فرای فرایان نزول کرد و در وزی و دو انتظام کتابت و
استحجام رکاب را او تراق فرمود و در آن منزل سعادت نمود و محمد علیا و ستر کبری بلقیس را بعه سیرت و مردم آسیرت
والده ماجده پادشاه نصرت بهراه از حادثه که فرزند دلبندگاه آمد و از دار السلطنه طهران منع و نصح وی را بعراق راند و آیات و
نکات اندرز و نذر بران فرزند بر خواند معلوم شد که حکومت فارس و مداخل الملک مخارج او را کفایت و در کرمان نیز طمع کرده بودند
در حال سیاه بحضرت سلطنت آمده نیت کمین فرزند را استعدا کرد خاقان بهمال چندین مضایقت فرمود و بعد از حجب حسینی
بدین سیر رضی و قانع نیامده عراق را نیز ضمیر خواست بلکه دعوی مشارکت در ملک کرد و صفوف جلد بر آراست و در فریه
مشجان که کمره مقابل و مقابل بر میان بسته با طهارت شلیک زنبوره بر گردون گردان متوصل ساخت لهذا خاقان
ستان قاجار چون از نصایح او نومید گردید فرمود بیکت بجایکه بخواه خونی بود تواضع نمودن بوفی بود و خواه و نا خواه
و کام ناکام تن بلفقه برادر شقا و فر در او دهر مخانه و جواهر خانه و اغروق بنه زایده مفایده را با امیر صدقت میر مهدیقلی خان قاجا
قونلو و جناب صدر اعظم حاجی ابراهیم خان شیرازی قلع حاجی طاهر و آن فرمود و غم رزم جزم کرد و از آن منزل با سپاهی سبا
و بنجه چون شیران غصبان بکرت درآمد و در فرسنگی اردو حسی خانی خان برادر که خوشن زول اجدال گزند و در دست
هشتم صف المظفر از دو جانب صفوف قتال و جدال راسته شد و گرد میدان معرکه بر سپهر بلند برخواست که دید و بانگ لشکر و
حسینی خانی در عدت از حیوش دریا و خوش حضرت خاقان کیتیستان افزون بود و شهم بر دریا دل عالی تمت صافی فطرت آن
عرضه رزم را پسند رزم تصور میفرمود و نه صافی را جمل زفاف می نداشت ولی بنا بر رعایت مقام دیگر باره بکوهین برادر بهر و
قهر و وعد و وعید بچام فرستاد فطنی که ای طفل ناچخته خام رای فرزند ناچخته خنک آرناسی جوانی کن که چه هستی و لیر مشکام
کستاج در کام شیر دل من همی بر تو مهر آورد همی کت شرمم بکهر آورد درشتی را کن بر می گرای ز جام مهر تا بمانی بجای
بشاخی چه باید در کجختن که شوان از آن موه کجختن چند که سپاههای نرم همی فرستاد در شتیهای آن جوان ناکار دیده همی فرود
تا صفوف صنوف سپاه از سواره و پیاده و تو بخانه و زنبورک و تفنگ و تیغ و خنک را رسته اند مساحان البرز زده و نسلج بان
کردند و ماران مور خواران شبار زهر که از زنده تاب برین انیاب و آوردند کجانهای کور پشت از تیرهای خندک استعانت جیش و کجا
زهر شکاف که کهن غلاف بیرون خیزند دم دام و شند و غریو بشنود و در فلک گریان شد و قتلای می تو و تفنگ گریه
اشباری آمد جهان پزار غریغ و سپهر بر از تشعشع گردید چون خونریزی فتنه انگیزی در میان دو برادر با جان برابر با حضور
مهر کشکاری آسان و سهل نبود از هیچ طرف احدی در آغازیدن جهاد و آغازیدن فساد تقدم و تبادور نمی نمود و محمد علیا شوق

جلد نمبر

ذِكْرُ صَلَاحِ كَابِزِ جَنَابِ الْيَوْمِ سَلَامًا

الصفحة
عدد

خاطر و سوا و واسیه سردار شکیبار تشفق و توسط همی گوشتید چون سینقلی خان محضر امید خود را ورتش در صحن و در پنج خوش از تقید پادشاه دوران در مان دیدگستان و استغفار حبه میرزا موسی نجم باشی کیلانی باصلاح ذات لپس و واسطه و برزخ دو جنتین کردید و محمد و لیجان قاجار بوجه مال المصالحه بدف سهام تلف و طام اندکین برادر و رعین مقابله و وصف آرای اوصاف سپاه جلا شده باشی و از شفعا بحضور پادشاه و الاله آید بتلیه رکاب نصرت تاب و تقطیم وجود مسعود اظهار تضرع و تشفع نمود پادشاه بنده پرور و رحمت گستر نیز حبه و را بوسه داده و برادر بر گرفت و گمیدن رزم بایوان بزم بتدیل یافت و رؤسای سپاه وکی امرای دربار نیز بان شدند و هر یک را بنحیام خود مقام دادند و ان سپاه قاهره قهر کردیدند و مانده قطرات درامواج بحر ذفا مطموس مستور شدند پس از بقعه از فرزندان بطهران مراجعت اتفاق افتاد و این فیه برخواستن شبت و اعتضاد الدوله سلیمان خان نیز بخدمت اعلی آید که حال میر سلیمان اخل اعتضاد الدوله و آمدن خاکی موسی پادشاه کامیکاد سابقا ایراد یافت که از اخبار خروج محمد خان زند و داعیه سینقلی خان قاجار اعتضاد الدوله سلیمان خان که در کار که مامور قبضه خوی و آذربایجان بود از رفقای اردوی پادشاهی همی آمد و مترصد اخبار همی بود و در میان نزول کرد و از مقویات اتهام وی یکی آن بود که در منزل درگزین حسین خان پسر علی بیگ خان کیلانی که از ملطین رکاب نصرت تاب خاقانی بود بی ترخص سلطانی با جید رزم خان برادر خان بابا خان ناخکی که پدر ان ایشان در رکاب اعتضاد الدوله بودند فرار کرده از اردوی پادشاهی بخدمت سلیمان خان فرستند و سلیمان خان ایشان را نگرفته بارس نفرستاد و خود نیز بحکم پادشاهی از قاجار بجنب طهران همی آمد لهند اتمت مدعیان مشمول بر صحتی و محموله علی شد لاجرم بعد از اطفای آیه افساد نواب سینقلی خان که بملک محمد خان خرد و کرکاری محمد و لیجان قاجار و اضطام امور دولت ایران مشور قضا ظهور بامیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار شرف صدور یافت و محمد حسن بیگ کتول علام خاصه پادشاهی با حصا پنجفر از مفسدن فراری رفت نصر الله خان فرار کوزلوی همدانی با طایفه خود بنواحی همدان مامور شدند و بعد از صد خان اوصانلو حاکم حومه و خوی رفت و خوانین الواریه که مایه افساد بودند از نزد سلیمان خان اعتضاد الدوله متفرق شده ببلوکات خمسه رنجان برقه بعد از خان متوسل شدند و سچین بعد از سانحه حسینقلی خان متابعت و بحضرت خاقان کیتیستان محمد و لیجان سردار عراق که طمع ریاست کرده بود موجب سیاست شد و محمد علیخان قاجار قونیلو بسر داری فارس مامور گردید و نوروز خان غزاله نیلواشیک آقاسی باشی پادشاهی بسالاری صفحات خورستان و کوهکیلیویه میر و رشید حسینقلی خان قونیلو پهلایاری کرمان یافت لهند سلیمان خان اعتضاد الدوله بر حسب امر اعلی در اخذ و قید و ارسال مفسدین خمسه ناچار بود علی بیگ خان کیلانی و پسرش حسین خان که از رکاب پادشاهی کریمیه بود با خان بابا خان ناخکی و دو نفر دیگر از مفسدین خمسه را از حومه خود و ماسور و معتقد و مغلول با عریضه ارادت فریضه ارسال داشت و بعضی مجازیر متمسک شدند و چون فی استبدان حضرت خاقان از خوی استعجالی بجانب طهران آمده بود و طبع مبارک پادشاهی ازین کار درست و عمل سقیم ناخن در ست از و بر بخشی داشت خود نیز باقیه سپاه ابواجمعی خویش راه روی در پیش گرفته وارد شدند و یکسر طریقه که با خاصه پادشاهی فرستد چنانکه رسم مشوشین خاقانین است در مطبل مبارک پادشاهی بر سرستند و فرود آمد و معروض داشت که مرا تقصیری در خدمت لدوی داده و معذور بوده ام و مقصر بستم چون در عراق و فارس مدعیان پیکانه خویش خروج کردند و وقف در آذربایجان و سرحد خوی را مصلحتی وقت ندانستم و بجانب عراق باز آمدم که مبادا و منی اتفاق افتد و در آذربایجان با عراق فتنه حادث شود و الا قطع نظر از کماکی و اتحاد و قرب ایلیت همیشه موروثا و اکثرا با تابع و دولت خواه این دولت علیه عالیه بوده ام و خواهم بود حضرت خاقان کیتیستان امیر سلیمان خان اعتضاد الدوله را بحضور خواسته با او مجلس شرویش و نکویش برار استه بالاخره بر آن مقرر شد که چون امر او خوانین ابواجمعی مرا عیال در دارالحکمه لافری بودند بعد از بعضی اخبار غریبت که کردند و من ناچار ببلهها موافقت بستم که مبادا محکوم و متبوع من نباشد و اگر کرد من چون کرد از صرصر برپا شد حضرت خدیو موبد بر این چنانکه مایه دیش را در فرمودند و خطایش را موجه و مبهر من ثابت و متیقن نمودند ولی خامه عفو بر نامه جراثیش بر کشیده او را از مقامیکه داشت بپایه اعلی مرتبه قیام و قعود او و محرکین ویرا پاسا و سیاست رسانید و علی بیگ خان کیلانی و بعضی مفسدین

بر دین چهار انبشاره لقمه آسمان مقام داد و به او فرستاد و محمد و لیثان قاجار سردار دودلور که مخالفش با خاقان کتی سنان و موافقش با نواب سینقلی خان ظهور و شهر و انجائیده بود پس از قدری تخفیف و تحویف از محبس بر آورده بامیر کبیر میرزا محمد خان بکلر بکی قاجار دوا بخشید و جان بخشی فرمود و چون علی تمت را بدین انبشاره نهادند بامیر شمس حسین و خاکساری انش براد و ادبها نموده او را که محبت بود ندیغی خان با خاقان جدر مراد خان با کخی و عبداللہ خان افشار خمسہ مکفوف البصر ملک محرم الاثر کردند و کذا ملک و ملت از خس و خا و جودی بود بفسدن بر دواخته آمد و کار ملک بر بنی حسن و کحل مشط و ساشه گردید و سر با بعضی از سوانجات قنایات سبال بکیمز فریاد و سیر و کامو و ک امری عظام و سر در کز امر با بظامر ممالک محسوسه ایران چون از اخبار راجعه بطنیان نواب سینقلی خان و دیگران احتیالی در بلاد ایران ظاهر گردید مفسدین فی الارض که قلع و قمع آنان بر ذمت همت جلالت ابدیت شرعاً و عرفاً فرض بود اندر کوشه سپردند و انهارا گردنکشی کردند از انجمله افغانیہ ساکن اماکنہ سیستان انهارا فرصت کرده بر سر کرمان آمدند و انشهر را تصرف کردند و انهارا متروک و موقوف سینقلی خان قزوینلو سرداری کرمان رفت و افغانه را از کرمان بیرون کرد و محمد علی خان قاجار قزوینلو بفارس رفته محمد ریح خان مرو دشتی از عمال فارس را گرفته باز زده هزار تومان از و جریمه کرده و او را کحل عمی کحل کرده و نوروز خان کو به کیلیو به رامضبوط غنود و علیخان قاجار را که نواب سینقلی خان از کو به کیلیو یا حضار و بستاری بود اوق خان غیاث و ندو طایفه او گرفته و رنبد و آشنده از قید رها شد و بسلاطت بحضور حضرت خاقانی آمد و مغر و دگر تم کردید و هم از انجمله اسحق میرزا ابن حمید میرزا ابن شاه اسمعیل از اخفا و خلفه سلطاناندرانی داماد شاه عباس صفوی ثانی بود که کریمخان زند بنام وی ملک ستانی مینمود و بعد از استقلال او در آباده فارس عالم خراب ببرد و کرد و اسحق میرزای مذکور در این ایام قمرت یعنی پس از شهادت خاقان سعید شہید بمیان جماعه بختیاری رفته و اردو آور کرده برانری در سرفت میر و مستند بعد از ذمت امرو و را کردن وی او میان طایفه ممسنی شولستان رفته بدزدی و فساد داعی و ساعی بود محمد علیخان قاجار او را گرفته مقید و ماسور روانه دربار شهرباری کرد و بکلم حضرت خاقان فریدون شان او را ضحاک وارید و باو برده مجوس تمیز شدند و پس از سالی دوسه توسط اشرف خان ماوندی که سیدی شریف بود و متخلص شده باصفهان رفت و از دارالخواران دولت ابدیت خاقانی شد که مر لبعثت نواب شاهزاده محمود میرزا افغانک لدیتمو بی شاه ابدالی بنجاهر است و شرح حاوی سمت تحریر یافت که نواب محمود میرزای افغان بدولت حضرت خاقان کشورستان طعنی شد و در کاشان متوقف آمد بعد از این حادثات و رفع غایلات عرضیه بحضور خاقانی نگاشته ارسال داشته مجمل و جمل ان کارش این بود که مقرر شود که این امیدوار معانوت بعضی نامرئی خراسان بوطن لوف توجه نمایم و در هر است مقدم ظفر توام پادشاه ظل الله و صمم خدمت کداری قنوجات کابل و بلخ و طخارستان و قندار بوده باشم لهذا خبر و جماعه او را از حضرت داده آقا بابا خان سیاول ملک با میمانداری و دامور و میر حسن خان طبعی و مصطفی خان ترشیری میر علیخان عرب خزیمه و اسحق خان تربتی احکام قضا نظام در موافقت و معاونت و اشرف اصدرا یافت که هر یک یکچزار نفر سواره کریں برداشته در رکابش حاضر باشند و ازین او خلف نورزند و از راه برز روانه شد و روی بهرات نهاد شاهزاده قیصر بن شاه زمان افغان که از جانب پدر خود بکومت فراه و بهر استقل بود چون آن آمدن عم خود که کتی یافت بولی غیم بلد فعه و شتافت شاهزاده عاقبت محمود با اجناد نصرت جنود بر برادرزاده حمله و غلبه کرد و او را در هم شکست و بجهار بهرات منہم کرد و االی انجد و بر سر محمود کرد و آمدند قیصر میرزا شہر را گذاشته و بصحرای ت فرار فرار شدند و بهصرف او اندر آمد و شکرمان پشای را عذر خواهی کرده باز گردانید و در ان ملک پیا رامید کرد که آمدن حضرت قلیخان دینلی بخوی و سیلانیس و انجائیده با حسینقلی خان بن احمد خان دینلی برادر کبر خواش و سیلانیس سوالیخ اتفاقیت کرد قبل ازین شمر از مخالف جعفر قلیخان بن احمد خان دینلی حاکم خوی برادر کبر شمس حسینخان دینلی که از قند گذران صاوق العقیده دولت جاوید عدت خاقان کسری شوکت قاجار محلی شاه کا سکار بود و مقوم افتاد که در دیار بایزید و باکو و شکاکا با نظایفه پوسته بود و انتظار وقت و فرصت ہی بردورین ازمنه که قصه انقلاب سرق فارس مخالفت سینقلیخان بود

کرد و هر صاحب دایه از مغوله و نواحیه سرآورد و جعفر قلنجی از جماعتی از اگرادیزیدی و شکاک فرآورد و غنیمت تنخربده خوی را تقسیم کرد
 حسین خان از خنیکلی خان پیکر یکی استعانت و استمداد جست و تنیر حبیبی خان و عسکر خان با عساکر و قوای خود روانه کرد و چون
 جعفر قلنجی از سپاه ارومی مستحضر شد با آنان مقابل کرده غلبه یافت و قادر و رازه ارومی در نهایی آن کرده شتافت و نه
 غارت و قتل و اسارت تمام در اطراف و کناف آن شهر مظهر آورد و بجانب خوی و می کرد حسین خان پیکر یکی خوی کس فرستاد
 محمد حسن خان جویش را با عساکر قلنجی خان کنکر لوب معاضدت و مظاهر ت خویش بقلعه خوی خواند و در وقتی که جعفر قلنجی خان بکلیکای
 رسید تشدید قتال اشتغال گرفت و بهزمت یافتند و بجمار خوی باز آمدند و محمد خان ابروانی قاجار با لشکر مشمار تا کنار رود
 ارس در رسیدند دیگر باره جعفر قلنجی ان بجا پادشاهیشان تاخت و بجز غنیمت رفتند میرزا محمد خان قاجار قیام قلو که با چشم شتافی در آن
 روز رسیده بود بمقابل جعفر قلنجی و رآمد و نیز ثبات نورزید و مغلوب فرارگزیده حسین خان و بدلی از تنور و جسارت و پر دلی برآورد
 و از خود شرمی بدر بار شوکت مد حضرت شاهنشاه قاجار معروض داشت با شارت پادشاهی ابراهیم خان بن جان محمد خان
 قاجار و الوتخار سوار کانی برداشته با شاق سپاهیان از راجا جان بدفعه جعفر قلنجی و معاونت حسین خان روانه شد
 ابراهیم خان و احمد خان مراغه در چمن با هم مقام گرفتند و جعفر قلنجی از آمدن سپاه آگاه گردیده قصد محاربه وی کرده از مرند حرکت
 در آمد حسین خان سردار را اخبار کرده از کوه غازان بحوالی خوی در آمد حسین خان تیر با سپاه خود و بسوار پوست جعفر قلنجی از غایت
 غرور و تهور بی اندیشه و تصور عزم مقابله و مقاتله جزم کرد و در روز یازدهم رجب المرجب مستعد پیکار و کارزار شدند و در تنگی
 خوی یکدیگر تلافی کردند و در کنار رودخانه که در میان بود تقارب و تحارب کردند و جعفر قلنجی از آب گذشته در تصادم تقادم
 و رزید و از دور وی جنگ در گرفت از طرف حسین خان سردار و عراوه و توب تشبیه بر کرد و در آن قمار متحرک بود که گشتی دو
 غمخیزند بر تال باد و جل بر فراز جبال با و باریدن اعدا چون از دور موسی مان کشاده بودند با تشقشانی در آمدند و صفوف جنود و قرا
 اگر او را بر یکدیگر بر زدند تیر چون هر خان صاید و طبا و سابق و قاید پر کشا دند و تیر و چون انضیان لا و غم بگردیدن را کتب و ریل
 قد کشیدند باران کلوله نمیان انجملت مید و تابش شمشیر برق خاظم را منقل سیکر و ابراهیم خان قاجار سردار خلیل و از آن اش
 آتشبار و انکرده خود را بر سپاه جعفر قلنجی از ده مستغرق در یابی آتش سرکش میکرد و خود را منظر ثانوی مخاطب یا ناوار کونی برد
 و سیلا علی ابراهیم مید چرخینان و میرزا محمد خان قیام قلو نیز خود را بر صف سپاه اگرادیزیدی و شکاک زدند و جنگی عظیم و طول
 وقوع یافت تا آخر الامر ابراهیم خان سردار بر جنود فراغته نخوت نموده سطوت غرور دیان غلبه کرد و حسین خان و بدلی نیز بر اگرادیزیدی غالب
 شدند و تیر و شمشیر مرز امجد خان و سایر قاجار و دلبران بر سر و سیکر طوایف شکاک و شکا شد و در بریدن و دریدن و سایدن و
 سفیدن حد بد دل و صخره صدر ایشان تیر و خراط و شیوه حکاک فر گرفت کمتر شیخته و بسته نبود عاقبت امر شکستی درست و
 خورد و زور رک انکرده با شکوه در افتاد و احوال و اقبال ریختند و مجروح و منکوب بقلعه استقلال از جمله قلاع بهکاری کر بخشید و سردار و
 بیکر یکی خوی مظفر و منصور و فرخان و سردار بشهر بار کشید و شرح این فتوح بدر بار حضرت شهریار ایران نوش شدند و دیگر روز
 با عساکر بر وزارت غنیمت بجانب قلعه ماکو بر افراشته نوایر اشهاب را التهاب دادند و دست تطاول و بچاول بر کشادند و قلعه
 که رستم خان یکانلو احمد خان بن جعفر قلنجی از مذکور را در انجا داشت محاصره شد و دیگر دند و در آن رستان سردار بر نیز آمد و حسین
 پیکر یکی خوی مظفر و منصور و فرخان و بدلی از ان جانب خود با یالت تبریز و حصول و وصول متوجبات دیوانی مانو
 کرد و گرفتاران خایفه و بدلی شفاعت حسین خان در خدمت پادشاه کشورستان محفوظ شدند و گروهی بقتل آمدند حضرت خانان
 جم شوکت ابراهیم خان سردار قاجار را انجملت زینار و کمر خمر و صق مظهر و مخلص فرمودی که بر نیز از قتل و ظلم و خیر
 و میراث نذ و میراث و ابکیت و تعمیر مشاهد مقدس و بنا قصص قاجار را باب و طای
 متخی نماید که سلسله علیه عالیه قاجاریه از بد و حال بر نهد و حقه اثنتی عشرتیه بوده اند و از آغاز دولت صفویه و در ایران شتافت
 شریعت عزای بنویسید و بگردید و ماند و سبب مسامحه نواب خاقان اگر محلی خان در تصرف مشهد مقدس و محاربه با ملک سبستانی

آن بود که اکلند کلولتوب و ثنک را بجانب صرح مقدس حضرت رضوی خلاف رویه ادب میسر و لهذا چنانکه گذشت سرور
 سران کار گذاشت و یکد فرزند ارشدش محمد حسن خان در بهنگامیکه شهباز خان و سبلی و محملی خان اردوی بازادخان افغان پیوسته
 و کیلا ترا بقیه در آورد و بدیشان پیغام کرد که دعوی شیخ و مذهب حقه را با موافقت از افغان مباینت است و اگر چنین است ستم
 محاربه من بشید و الا از دروازه پاشید و شهباز خان و بنی بر حمله تصدیق کرده از آزاد بریده بدو پیوست و چنین اعمال بر روی
 خاقان مغفور آقا محمد شاه شهید در ماکنه مقدسه معروف و مشهور است لهذا خاقان کبیریستان قاجار حضرت محملی شاه پیوسته
 در مقام تقویت شریعت غر و تعظیم ائمه الهی بوده است و از انجمله درین سال فرخ فال تبعه و مذهب قبه طاهره جناب امام ماموت
 حسین بن علی علیهما السلام عزم طوکانه فرمود چون بنای قبه مطهره آنحضرت که بام خاقان شهید آقا محمد شاه بر سپیل نقل اتمام
 یافته بود شکستی یافت حکم حضرت خاقان کبیریستان کارکنان متدین این نامور و معین شدند که آن طاق عرش رواق را بر داشته
 قبه متین که بمضای شهر و نسیم خیزد بر افرازد و خستهای زمین که چون جرم مهر رنگ بنارزد در آن بارگاه شمس مهر و ماه سازد
 و بر حکم بادشاهی امثال نمودند و چنان کردند که چون مقرر شد که قبه شریفه بوضع موسوی معصومه مطهره و راند سپک کردند و در
 زمین بر آن آستانه بهشت این نصب نمودند و مقرب آنحضرت چراغ علی خان توانی بدین خدمت مامور شد و بانجام رسانید و در نجف اشرف
 و مشهد مقدس و کاظمین تعمیر و نذورات و قنادیل و ضرایح زمین و سیمین برداشته شد و بقعه امام زاده سید محمد بن موسی المشهور
 چراغ واقع در شیراز و دیگر برادر برزگوارش سید محمد را تعمیر و تدبیر و تربیت و آذین برافروزدند و زیاده از یکصد هزار تومان بخارج
 روضات مقدسه مصرف افتاد و مولانا محمد سمیع مال زرداری معلم نواب شاهزاده سبلی میرزا قاسم الصدقات فرمود که بتوسط
 و تصدی و بهر ساله بدراییم و زربار باب استحقاق ایران میرسد هم درین سال عمارت و نسیه عا که در اکثر بلاد بنیاد نهادند
 انجمله حدیقه و عمارت موسوم بقصر قاجار و نیمه سنگی و دار السلطنه طهران بود و تفصیل اینگونه اند و عمارت در خانه تاراج آوردن
 انسب است و الله الموفق المتین و در کنگر ماموت بن شاهزاده عباس میرزا و لیعهد باقی مانده
 و هذا فخر جعفر قلین بن بنی و ابانک شاهزادگان و بکری لایات از جمله سوانح و وقایع است
 ایام کلی آن بود که بعد از مراجعت از اسپهان سردار قاجار از خوی و استقلال حبیبی خان مشهور بحسین خان و بنی بن احمد خان
 بکری کی خوی و تبریز و مرند و فرار جعفر قلین برادر کمرش ببلاده کاری خان بخری الیه جینخا نراسو مزاج عارض و سؤال القضا با وی معاد
 و بجواز رحمت ایزدی پوست جعفر قلین آن گاه کشته با گروهی از اجناد اگرادنجوی آمده بدعوت و استرضای خاطر اعظم شهر را که
 با قوه عرضیه پیشکاران شیکاه خسروی که بر کمال عجز و الحاح محتوی بود فرستاده از کارهای گذشته اظهار مذمت و بجزئی نکاری
 دعوی صداقت و استقامت نمودند کارکنان درگاه پادشاه را شیخ برانجه و بدیان رجال دولت در آویخته حضرت شهریار کا
 بهفوات وی را بذیل اغماض مستور و او را بحکومت ملک موروثی و منصوب و مسرور فرمود و ولد اکبرش حکم رهنم بطهران احضار
 و مامور شد و نیز احمد خان فرزند خود را با اتفاق جناب شیخ الاسلام خوی آقا ابراهیم خوجی که از اجل عرفا و اغره علما بود روانه خصوص
 مرحمت نمود حضرت خاقانی کرده از شرفیابی حضرت معذرت را کرد و پادشاه و قایق آگاه دانست که رایحه وفاق از کلین جانش
 استشمام نمیشود نواب شاهزاده و الاجاه نائب السلطنه عباس میرزا را با تاسکی اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار با دوازده هزار سوار
 حصار بادریبان مامور و مقرر شد که محمود خان و سبلی را که در تبریز ساغر کامش از باده احتشام لبریز است برداشته روانه خوی
 هرگاه جعفر قلین خان در آمدن بحضور مله نه و مسامحه و زردا و از بلده خوی هر کس نهند و محمود خان را بر جای وی در خوی استقلال دهند
 و درین سفر جناب میرزا عیسی خاانی مشهور بمیرزا بزرگ که سلاله سادات و ابا اجددش وزیرای عالی در جات بودند بوزارت
 خاصه نواب شاهزاده عباس میرزا و لیعهد دولت حضرت خاقان کبیریستان اختصاص یافت و ابراهیم خان قاجار سردار که در تبریز
 بمتابع شاهزاده مامور گردید هم درین سال فرخ فال نواب ابراهیم خان بن محمد قلیخان بنی عم و داماد حضرت پادشاه فلک آگاه
 بتوقف چمن کندمان محارست دیار عراق و فارس مامور و جمعی اعیان عساکر حضرت مامور و انان ساعات گردید نواب شاهزاده اکبر محمد علی میرزا

با امرای دشمن و چاکران باریکبند بفرمان روانی خمسه قزوین کیلانات و اشطام ان صفحات مفتخر گردید و نواب شاهزاده محمد لایق
بجکومت سمنان و دامغان و اعمال استرآباد و مارندران نامزد شدند و نواب حسینقلی خان برادر بهرامی محمد تقی میرزای شاهزاده بجکومت
کاشان بمنزست پادشاه و الاجاه خود بغض نفیس عزیمت تنخیر خراسان اشراع این بلاد شرفی کرده با اجتماع و احتشاد عساکر رکابی
اشارت راند و صیحت جلال شهریار بهمال در اقطار اقطاع کتبى انتشار یافت از دارالسلام بغداد فرستاده سلمان پاشای والی
عریضه هدیه شایسته بحضور آمد و خرسند و مخلص نظر معاودت بغداد گردید و نواب حسینقلی خان از کاشان برکات خطاب
احضار شده بشرف حضور مسرور شد و در کمر بعضی از رفایع خراسان و هرات و حال نادر میرزا افشا
بن شاهرخ بن نادرشاه و شاه اسماعیل هراتی اختلاف شاهزادگان افغانه و حرکت
حضرت پادشاه کشورستان سلطان فتحعلی شاه قاجار بجانب خراسان و لشطام انداخت
چون بعضی انهای دولت خاقانی رسید که بعد از واقعه ناکر خراسان سعید شهید و رحباز شوشی و مراجع محمد و لیخان قاجار سردار
خراسان نادر میرزا بن شاهرخ شاه افشار که بعد از شرفیابی پدرش بر کاب خاقان شهید فوت در راه مانزدان از اراض اقدس
بیرون شده بود در میان افغانه هرات و کابل معیشتی میکرد دیگر باز جمعی فرایم آورده بی استیذان از وارث و جاکس تاج
و تخت دولت ابد مدت قاجار بمشهد مقدس وارد شده اظهار استیلا و استعدا و بیامید و خود را وارث نادرشاه و شکایت
گاه میثارد و بدو تهدیدی پیام رفت وی ذریعه کاشته اظهار شکستگی و مطاوعت و متابعت کرده ضمناً مستدعی شد که
مشهد را بوجه نان پاره بدین بچاره مرحمت فرمائید و یکی از بندگان شمرند و بخدمات مفتخر دارند پادشاه حقایق گاه و درین دست
که تمکین نادر میرزا در اراض اقدس بایقتن باعث تحلل نماید دولت خواهد بود و مردم منت نه گرا و راجال خود ننخواهند گذاشت
غوغا بود و پادشاه اندر ولایتی لهذا بعضی متوجه اشک افشائی نفرموده قصد یورش خراسان فرمود و چون شاهزاده محمود دفعا
که معانیت پادشاه ایران بر هرات مسلط و کامران شده بود و دیگر پاره از انبوه گروه مخالف و عناد برادران محاسنت نهاد و محصور
گردیده فیروز میرزا برادر خود را باستان فیروزی پاسبان فرستاده استعانت و استمداد کرد و حکم حضرت شهریارى جهانگیر خان کلان
بهرامی فیروز میرزا متوجه قاین و طبس شده حساب از مرز میر علم خان ب قاین و میر حسن خان طبرسی جمعی کاکل آماده کرده روانه هرات شدند
والده پادشاه فلکیا هیزد در این ایام که غره دخیج الحرام بود غرم زیارت عتبات عالیات عرش رجات کرد و در واسطه شهر فرور
موکب فیروزی کوکب خاقان کشورستان از دارالملک طهران حرکت کرده بقریه دولا ب خارج شهر نزول اجلال گردید و سپاهیان طرف
دسته بدسته و فرق بفرقه با سرداران سام حسام و سرسنگان زال کوپال کتاب و کتاب و کاپ و رکاب چون شطوط و انهار بحیط از روی
پادشاهی می پوشید خدام زیرین طناب عرصه دولا ب رار شک سپهر زرین قباب و ماهی پوای خسروی عرصه ری مشرقی برافتاب
ساخت از هیاهوی سپاه طنطنه و طنین در طاس فلک بهفتین در اوقاد و تخت امیر جانمخو خان قاجار دولا ب سپاهی ساخته
از استیلا بهرامی خواجه و نخلای از راه سبز و راه برگرفت و در روز چهارشنبه شانزدهم ذیحجه الحرام سال یک هزار و دویست و نوزده
رایات نصرت ایات شاهنشاهی بفتح و فیروزی با کمال اهت و شکوه بخرم فیروز گوه منصوب و مرفوع گردید چون نواب حسینقلی
برادر را عارضه روی داده بود و مزاج و همش را سقمی عارض گردیده از الترام رکاب طغریاب ممنوع و بتوقف مامور شد و اطباء بمشابه
نامزد شدند و کوکب خان لک جعفر قلنجی که بنام جلدی شمس احمد خان موسوم و بکروکان در پرتو شرفیاب حضور شده بود با شکیبهای
و هدایای مرغوب بحضور اعلی گذشت و جوش بحر خروش بجانب چشمه علی که بعرفاتر اک علی بولاع خوانند شمع و میتیج آمد و در فرار
چشمه مذکور قباب سر برده همیون با طارم چارم برابر شد و ماهی سپار از ان شهر گرفته خلهت های زرین در دماغشان کزده باب گردید
و از آنجا بکنار شهر دامغان در حوالی چشمه یا دخانی نزول گردید و انبوه بوب سیاح عاصف خیمهها برپا داشت و طوفانی عجب و بار و رعد
شد که کس ندیده بود و چیت پوخته و جمعی دیده اند که اگر در آن چشمه از قاذورات یا رگوی هایض تازه افکنند چنان باد بر خیزد که
خاک صحرایر بساکنین ان افکنند ریزد و لهند و درین ایام رعایا چنان کردند و باد می سخت برخواست و همه اردوی پادشاهی همگی گردیدند

خیمها گسترید و ستونها شکسته فروشن و لحاف برهوارفت و پانصد نفر از ایشان قوی بازوی پهل نیروی پادشاهی که با دوا
دوین و دیوار در گنبد بایستد گسترده پادشاهی را محکم بگردانید و بدو شد و بمانا سودی تا از آن منزل نکو چید علی
حال اعمال فارس را از آن منزل نخصت انصاف آرزانی شد شاه و سپاه بیظام مقام کردند و از اینجا بجا حرم رفتند چون در این
راه آب کیاب بود و فراخ امتدادی داشت شب سنگام کوچ و حرکت کردند و از اینجا که ایام محرم الحرام بود در منزل هر سوم بقرینه دار
و سو کواری و اشکباری میرداختند و در هر اتومان حکم پادشاهی در بلاد ایران مصروف اینکا و دیگر زنداندار باز در هم محرم اردوی پادشاهی
از سخا صافران بجانب نیشابور حرکت و عبور درآمد و در عرض راه صادقان شقایق حسین خان قاجار فرزند پسر شمشیر خان کرد
چهارانی و تخرجناران با مور شدند و شاه فلکی بنظم نیشابور پرداخت کرد و عیسیا جعفر خاکیا حاکم نیشابور
و قتل پسر وی و آنجا که در کوهی چون جعفر خان پات حاکم نیشابور که در رکاب اقدس ملثم بود
بقدم خدمات کمر بستہ بر میان بسته داشت سپهرش با عیان نیشابور بجهت آورده مورد انکشاف خاقانی شد انظام امور را حکم حکم
سلطانی صادر آمد که جزایریان کبابی با سر دست خویش سرج و باره شهر رفتند و نیمه غنی با توهم جعفر خان پات حاکم ان شهر شده
به بنی اعمام خود میغام داد که شهر را بتصرف جا کران بدربش شهر رفتند و در راه را بسته دیدند و لشکریان با بر بام و باره حصار بسته
از طرفین جنگ و نگره لشکر برخواست حسینقلی یک برادر زاده جعفر خان که بجهت تبت و دلدارک خدمات پادشاهی پیشتر بر رفته بود باز
نگر دیده و مخالفت کردید جعفر خان که جعفر کذاب بود و خود این شنبه را اینجا داشت رخصت خواست که با طمینان و استیانتان باز
خود رفته ایشان را بخدمت اردو و دادن حلیق الایات بسیار ضرورتی را غلب و محکوم کنند مخص بدرون شهر شد مخالفین را در مخالفت
تقویت کرد و باز نکر دیدش سیاست شهر را با کیا است افروخته تر گشت دانست که باید این فتنه اوست و بدستور العمل او طمینان کرده
گرامی سپهرش که در اردو بود و بکم شهر یاری بجوای شهر برده پاره پاره کردند و آن بله نادان متنبه کردند و بهر بر خطا عت نهاده همچنان
در عصیان طغیان داشت با مراد شاه شد خوش گریان فتنه جو بقتل و غارت اطراف نیشابور و پرده پرده کیان آن حدود را
ساختند فتوات را نیکو شد و باغات را ویران کردند عرصه بر شهران شک با حاکم خود از در جنگ درآمدند آن ابله بایس از قتل
فرزند و جوان که غیرت ماه بود شیر در کردن افکنده علماء را شیخ برانجیخته در نهایت خفت و خواری کمال خجلت و سو کواری بحضور آمد
شهر را بتصرف داده و گردن بر چنبره بکند نهاده پادشاه و الا جا خون آن پر جا هل را بنجشیده شهر را کسینقلی برادر زاده اش انداخت
او را ملثم رکاب نصرت تاب نمود و عموم خلق بر کاران نادان خنده زدند مع القصة بعد از چهل روز توقف در خارج نیشابور و خرابی بسیار در
ساحات عمومی و موبک ظفر قرین پادشاه پقرین حرکت کزین کردید چون اسحق خان تربتی از آمدن بجهرت پادشاهی فعل و نامل مشه کرد علی خان
قاجار بکوشمال تنسپه او و علی خان کرد و قراچو و بقرای ولایت شمشیر خان چارانی رفته دست تطاول بر کشادند بتاخت و تازان سکا
اشغال جتند و هزار کا و کوسفند و دواب باردوی شاهی آوردند اسرار مخص و انعام را با مالی اردو مخص فرمود و در غره ریح
ظاهر شهر مشهد مقدس ضرب خیام بندکان اقدس شاهنشاهی شد معلوم کردید که صادقان شقایق حسین خان قاجار فرزند پسر شمشیر خان
متمثل گرد ما مور فرموده بود صادق خان قبل از حسین خان شمشیر خان ملاقات و در عوالم ایلیت و کردیت متعصبا با وی ملاقات کرده
او را از آمدن بحضور مانع و به پوستن بنا در میز را راغب ساخته او نیز بمشهد مقدس رفته بنا در میز را پوسته و در پس دیوار محصوریت مقبوض
نشسته از مفاد و عریضه کذب انیر صادق خان نیز انمغنی محقق ثبات گردید و پادشاه حکمت نپاه کامل عاقل این خیانت انمغه و شرح آن بکین
نکته و ردل الهام منزل نمان کرده صادقان از امر فرمود که بجا نهم خان قاجار ملحق شود و از محاصره قلعه چناران بگذرد که بهر می مقرون و
مرهون باوقات خواهد بود در کزین محاصره انرض اقدس و غلا و انهم حاضر تحت الطاعت
نوا بنای بر میز و لو قصد مراجعت پادشاه کارگاه سلطان فجعلی شاه انخر انسا
بدار الملک طهران چون اردو و شکریات حشر پادشاه ایران بظاهر مشهد مقدس بفرستاد و در میز را واهلی شهر ماند
ماهیان در شبکه اضطراب شوش شد حرکتی کا المنوج همیگرد و سپاه شاه کرد اگر دواطراف شهر را چون مور و طبع فرو گرفتند

فن کشیکی و مستحضر پاره کیان هر اوقات عصمت در آن تیره شب هنگامی که بزم و چون ستاره متفرق و پراکنده نشوند و در هشیانان
 کوهی از صدق شعاران بجا فطرت خزان و صند و فغانه بامشاعل و فانوس و طنطنه کرده نای و کوس همی راه بسیر و ندکه با و زور و سنی
 چراغ کسی از راه منحرف و بدن سراب خراب منخطف نکرد و مع هذا المقدمات دلیل راه که ترکمانی روی سیاه بود از گمراهی راه گم کرده از تیره
 ان شب و بخور هر یک متفرق شده بطرفی افتادند و پادشاه و پناه قاجار در سنگام ظمیر زور و غنیل مقرره رسیدند و همراهان با
 معلوم شد که پاده کان راه را کرده از طریق هدایت انحراف حسته در سراب ضلالت متعطل شده اند و رحمت خسروانه این رحمت بکر
 بر ملازمان جان شاد خود پسندیده فی الفور با پنجره کس سوار گشته را ویه های بر آب همراه برداشته بدن سراب معاد و دست نموده
 تاج فرسخ همی آمد و پنچ نشین را سوار که ارتشکی فریب موت و هلاکت و مشرف بر فوت و فلاکت شده بودند پادشاه حجامه اسکندر و
 بدست مبارک آب و حلقوم آنان بختی رودیف پنجره سوار کرده بمنزل رسانید تا کار بجائی رسید که آب با تمام انجا امیده و جوی
 از عطش و در حالت بخودی و غمش بود و دویم فوت داشت قدری از آب بمجد یعنی کج که خاصه شاه و احتیاطاً از آب یاد رسکاری سپرده بود
 باقی مانده شاه مکرمت پناه معدلت آگاه آن پنج را بدسته خنجر خود شکسته بردن آن جوان شاد لب تا توان میر بخت تا بحال آمد و قدرت
 حرکت و سوری یافت و بمنزل شافت الحاصل تا چهار ساعت از شب گذشته بخوبی اماندگان عساکر کجای همی فرمود چون خان
 عاظم جمع کرد که دیگر احدی در راه نمانده و همه بجانب منزل رانده غم مراجعت فرمود و روزی دو در آن منزل تقویت خنجر
 برآورد و صفت شخالفه خضرو اسکندر در دارانی حمید فر صورت جامع بر فرزند ظهور یافت فطم جهان را سایه یزدان چنین باید چنین
 که خلقی در پناه او زجا نادن سپاسید مع القصة از انجا بچشم بظام قیام کرد و ن قیام بر فلک افراشته آمد و نواب حبس خنجر خان
 در آن سیاق خوش هوا صحت مزاج را توقف گزیده بود و در عین صحت شرف ملاقات دریافت و اردوی جهان لوی بدامغان
 کرانیدن گرفت بنده و غرق و انالی حرم محترم با امینان محترم لغنی مهدی قلی خان قاجار و میرزا محمد شفیع و وزیران زندانی کوچ بر کوچ بدر
 الملک طهران ماور شدند و شاه فلکجه در چمن علی بولاعی بنشاط شکار مایل گردید و از راه ارجمند و نوا حرکت چش و لوادر آمد جناب
 میرزا رضا قلی منشی الممالک نوائی خدمات لایقه بانجام رسانید و همچنین قتلزین اسمعیل خان قاجار و قونلوی مشهور و بقلعه زردی
 در قلعه زردار و تها و صلقتها ظهور آورده بود و در غیر و زکوه نیز شکاری شایسته اتفاق افتاد و در بخشش نیز در هم شهر ریح الشانی موب
 حضرت خاقانی در کمال شوکت و کامرانی بدر سلطنت طهران شرف نزول و در دوازده فرمود و شرح فتوحات حضرت نایب السلطنه
 عباس میرزا و موع خوی و هودر بر شکاه خاطر انور جلوه کرد و در کمر فتوحات نواب نایب السلطنه عجبان میرزا
 و فتح خوی و فراتر جعفر قلی خان و منلی ازین پیش که ذکر سفر خیریت اثر خراسان کارش باید معروض گردید
 که نواب نایب السلطنه العلیه العالیه شاهزاده گردون کریم عباس میرزا ابولایت عهد که از عهد مهد با شارت خاقان شهید
 بدان مخصوص بود بولایت آذربایجان شخص و مخصوص فرمود و میرزا عیسی فرانی را وزارت و سلیمان خان اعتضاد الدوله را با
 او ماور و ابراسیم خان قاجار را منصب سرداری آذربایجان مسرور ساخت و در او اسط شهر محرم بکیز رود و صد و چهارده موب
 و لیعهد نیکو و راد بر زنده و پس از چندی چمن بام مضرب خیا آمده چون جعفر قلیان و منلی فرزند خود احمد خان مشهور به پوک خان
 برسم نوا و کروکان و وانه طهران کرده بود و امتحان الباطنه با حضار او فرمائی رفت و وی به سامحه و معاطله گذراند و لهذا بحوالی سلیمان
 رکضت شاهزاده عباس و فوع یافت جعفر قلیان برادر خود کاظم بیک را بکو نوالی قلعه عالی خوی ماور و اموال نفیسه خود را با حجامه
 از ابطال رجال در حصار بود که از قلاع تیسنه و حصون حصینه آن بلاد است محفوظ داشت و ابدال آقا نامی از اگر ادیر بزدی که معتمد
 وی بود در بنود رحارس و محافظ نموده و خود بجهت استمداد راه دیار فارص و بایزید گردید پس از انقضای یکماه پانزده هزار سیاه
 فراهم آورده غم رزم شاهزاده صاحب حمزم را خرم کرده اما نواب نایب السلطنه العلیه العالیه قبل از وصول وی بقلعه هودر بود
 برده بانکه ممتی قلعه را مستور و اموال او را سر امر متصرف گشت در حال قلعه را که یزدی و از آنکه بودند عرصه تیغ سپید رنج ساخت و نوا
 و صبیان انحصار او را قید اسار در آورد و جعفر قلیان را در استماع این اخبار دیوانه وار بمقابل شاهزاده قاجار در آمد و آب لجهار

سلسله را فکند و شامت این عمل عاید روزگار روی گردید بالجمله در فریه سوفا بخوف در بهم رسیع الشافی تلافی فرمایند روی او
 بممنه و سیه عساکر حضرت مطاهر سلطان با میر کبر سلیمان خان قونیلو و ابراهیم خان و والو احمد خان مقدم بیکار پسکی تیز و مرعیه
 ار است آمد و شاهزاده و لیعهد در قلب لشکر جای گرفته از طرفین آتش آتش اشتعال پذیرفت و خضر نهایی وجود اعدای محرو
 آمد کلوله توپ جهان که شوب غرور در کوه و دشت در افکند و بانگ گره نای و شندف کوشش پشیراگر کرد بانگ گره و فری هر
 در سپاه جعفر قلینان را افتاده نخبه را سپاده او که در قطع محاربت بمضاربیت میردا حشد و شش در عینا افتاده مات شدند و گرفتار
 آمدند و یکم بود که خود نیز در دست سواران کرد و کیر قتل و اسیر کرد و با اینکه در هنگام دعوی خود را صاحب شمشیر بریده می انگاشت
 با طمان قلع میخواند میهنه بر است نیز تک فولاد ک بر زده عارف را بر خویش پسندیده بجانب قنوره دره سی که نجات آن شب مات
 و متحیر می بود و تا سحرگاه نمی غنود علی الصبح امیرزاده محمود خان بنی حبیب الامیر پادشاه و پناه و ولیعهد فلک درگاه بشهر خوی
 رفته برسد کفالت ایالت متکی گردید بمرائان جعفر قلینان از سر او پرکنده و بر کرد خان مذکور اجتماع کردند جعفر قلینان با کام
 روی بقلعه ماکوی کرد و در پنجو رسد در کمال نجو است بر سر میرد و دولت گذشته افسوس می خورد و ناچار بجانب اگر از یزدی فرار کرد
 محمود خان نواده شهباز خان بنی بیکار پسکی خوی سلیمان میر قلینان شامپاتی سبدراری انصافیات روشناس گردیده و شاه
 نایب السلطنه العلیه بشهر تبریز مراجعت فرمود و در ان شهر محلی برآورد و شرح کار گذشته پیشگاه خاقان کشورستان معروض داشت
 محمود خان میر قلینان و سایر کار و اعیان مورد التفاتهای شایان و مکرمتهای بی پایان شدند و چون سابق بر این مقرر شده بود
 که از جانب پادشاه گیتیستان با میر کبر ابراهیم خلیل خان اطمینانی داده شود و مصلحان خیر اندیش چنان صلاح دیدند که محبوبه از صفا
 محترمه حکمران فراباغ و شوشی حضرت خاقان قاجار بر تبه مواجعت بهم آغوشی حاصل نماید مایه اتحاد و اعتماد ابراهیم خلیل خان جوان
 بدین دولت ابد مدت گردیده و پای توش در دامان اطمینان کشیده دارد و لهذا در این ایام حجت فرجام نواب نایب السلطنه عباس
 پایردی و دستبازی معتبرین از جند روان نموده صمیمه میر خلیل بنی ابراهیم خلیل را از حسن فراباغ با جهمین حضور شهر بار گیتیستان
 بطهران آوردند و در کمال غرور شرافت و احترام و جلالت در عقد کاح پادشاه و آلاجه در آمد و بر اغلب بانوان حرم عصمت توأم با
 ولیکه بود و شرح حالش در مقام مناسب قوم خواهد شد ذکر بعضی از حالات شاهزاده محمود در افغان
 مراجعت او دیگر بار که از هرات با بر بالیجا حضرت شاهنشاه گیتیستان افتخالی شای
 قاجار و وطن در صنفهان سابقا هم قوم یافت که شاهزاده محمود و افغان با میر حسن خان طوسی میر علم خان قاجار
 با شخاص هرات رفت و نگشود و قصد شاه زمان و تسخیر کابل و قد با نمود و قصر میرزا بمقابل آمده هنر ماهر برکت و اعظم عاق
 بنحود میرزا پسو شد و فراه را تصرف کرد و وارد خارج هرات شد و بعد از پیست روزی محاصره هرات فاغنه بی ثبات اردوی او را
 غارت کردند و وی بهزیمت شد و فرار کرد و با کامران میرزا از راه خراسان فرار آمد و مراتب شکست حالی خود را معروض داشت
 امیر حضرت سلطنت پناهی امور شد که از یزد با صفهان آمده در کمال عزت و مکت متوقف باشند تا در هنگام مناسب او را تقوی
 و تمکینی اتفاق افتد لهذا با صفهان قشیهامانی و کامرانی و تحریم و مکریم همیز نیست هم ازیقاع این سال عیش و سورتواب شاهزاده حسن
 که صمیمه میر کون خان کرد و زعفرانلو را بدحضرت خطبه کردند و مدت یک هفته بعیش و عشرت و چراغان گذشت و مبلغ یکصد هزار
 تومان بخارج این طوی مصروف گردید و در یازدهم شهر جمادی الثانی زفاف سعادت انصاف وقوع یافت و کمر و رقص و
 مهک قلینان فرستاد و حکمران هند و شایان کشتیا انکلیس و اندلس و سبب بریتو سلطان
 دکنی مجنوب خاقان فلکیشان و فتحعلی شاه قاجار و سیاه پو این پنج روز کار در
 ایام مندی فیلی خان ملک بهادر جنگ از جانب فرمان فرمای هندوستان نامه و تحفه پادشاه انگلیس را حال و از راه دریای عمان
 ابو شهر آمده حکام عرض راه فارس و عراق با شارت کار گذاران خضر و افاق مقدم او را پذیرا پذیره شدند و در او اضر رسیع الاو
 هزار و دویست چهارده بشرف نقیسل درگاه حضرت پادشاه اسلام پناه مشرف شدند نامه و هدایای او را نظر مجایون اصلی گذشت و مطبوع

طبع مبارک گردید مختصر و مجمل حاصل این سفارت آنکه چون در زمان دولت صفویه موسویه پوسته فیما بین سلاطین ایران پادشاهان
عیسویه بواب آمد و رفت متوج و باهم در مودت معمول بوده چنانکه در عهد دولت شاه طهماسب صفوی سفیر طایفه انگلیس به تهنیت
سلطنت می آمد و در عهد شاه عباس صفوی طایفه ترکس به بند بر میوزن تمکن و متصرف گردیده بودند و با اشاره پادشاه مغفور مذکور سابقاً
انگلیس این جزیره آمدند انظار طایفه را تاج و از جزیره اخراج کردند و مقرر شد که شد آمد و مودت و تجارت و معاملت االی ایران با طایفه
مخصوص باشد لهذا از جانب سلاطین انعم و برادران نیز از الهامی فرنگ غالباً در اصفهان بوده اند و دوستی از قنچک بکمان شیراز
و هراز جری را در شرق تیراندازی تعلیم نموده اند مع القصه چون جلالت در شاه افشار احمد خان افغان حکومت هندوستان یافت و اولاد
در کامل و قد ار استقلال داشتند و در این ایام ولیم چهارم پادشاه الفکر و هندوستان را بتصرف در آورده بود و از جانب انگلیسی
در کلکته بند نشسته بودند چون آوازه استقلال و شوکت و اجلال حضرت خاقانی را استماع کردند چنانکه قانون سلاطین است تهنیت بر آید
و سفیر و نامه فرستاد و اظهار دوستی نمودت کرد و ضمناً تمنی نمود که دولت علیه ایران را باد دولت بهیله انگلیس موافقتی باشد که فاغنه قصد
تخریب و ستان نمایند و سپاه ایران شاه انظار طایفه را فارغ و آسوده نگذارند که بفکر غرمت هندوستان در افتد و چون سفیر پادشاه
انگلیس از لندن به بند روانه شد و غرمت ایران گردید و پتو سلطان از بقایای سلاطین کنیز سفیر و نامه محضرت شاهنشاه گیتی پناه فرستاد
و استدعا کرد که بدولت بهیله انگلیس ریشی رود که در ولایت دکن طمع و تصرف نموده باشند و چنانکه سلاطین صفویه ملوک فطانت
و کن بر رعایت و حمایت میفرموده پادشاه اسلام پناه ایران تیر جانبش را زمزمی دارد و در ضمن ارسال فرستاده چهار بنجر خفیل و چند
فقس انطیور غریبه بی دل و افسری که بحسب رایت بدور رسیده زبیر مرش بودی بخاکهای مبارک پادشاه افخبر بخش ملک گیر بود
و کسب کرده بود پس از روزی چند خبر رسید که خبرال بهادر فر مانفرمای هندوستان بر ملک دکن غالب و تیمو سلطان مغلوب و مار
شده لهذا پادشاه حکمت آگاه گیتی پناه مهد یقیناً خان نواب با حضرت انصاف داده مخلص و خورسند با جواب نامه ملاطفت ختامه روا
مقصد فرمود و در خلال این احوال عرضنه الله تعالی خان قلچمی حاکم سنو و ارشکل بر نهایت عجز و انکسار از حضور پیشکاران جنگگاه پادشاه قهار
در گذشت اظهار زدامت از ایام گذشته کرده و تمنی آمد که جراثیش مغفور و بصفح و عفو مستور شود و یکی از نبات اوراد در سلک خدمتکاران
حرم محترم خسروی مسلوک دارند این مضامین را با مایه فاخرت و باعث مطهرت گردیده باشد لهذا پادشاه پورشش نیز صرم
قلم غفور و صحیفه کنایان گذشته اش بر کشید و بر حسب عهد عامی او میرزا اسد الله مستوفی بوزی که از معتمدین حضرت بوده روانه سنو و ار آورد
صکته آن خان با اقتدار گردید و خسرو عالم پناه بمقامات پورشش خراسان پرداخت و در ایالت بنو شاهزاده محلی
قلیم نیز بنو شاهزاده محلی قهرمان و دلاور و شرف فاست چون سه چار نفر از شاهزادگان بهمال رلیا
و حکومت بلاد جاه و جلال افرو در در سال فرخنده فال ولایت نازندان را که در معنی خانه دولت و بیت الشرف سلطنت محکم و دیر
خاقان شهید سعید طالب نژاد بود بامنی گزین نجیب الطرفین سپردن است لهذا شاهزاده والا تبار محمد قلی میرزا را ب حکومت نازندان و سایر
اهل انسا مان اختصاص داد و او را با امرای شایسته و وزرای وابسته ملازمان گزین و محرمان مین باز نازندان مامور فرمود و میرزا نصر الله
مستوفی علی آبادی که قبل از سلطنت حضرت خاقانی در انحضرت مرتبه وزارت داشت بوزارت او روانه و سپهچین بنو شاهزاده
والا مقدر حسنعلی میرزا را ب حکومت ایالت بلاد فارس سرافراز فرمود و در اعظمی خان فوافی نازندان که امیری کار داند و دانائی نامید
و صافی ضمیر بود و در حضرت خاقانی امین و معتبر بوزارت نواب شاهزاده بهک فارس روانه فرمود و بسیاری از بنجا و معتبرین در کاه را
بمناسبت عالیه مقهور و در رکاب شاهزاده مامور نمود و در آغاز سال مکه نرود و دست و چهارده هجری طره بازخان افغان با اشاره شاه زمان
افغان از جانب وفادار خان و وزیر اعظم او بعزم ملاقات جناب صدر اعظم اعظم الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی وارد دار السلطنه
که تختگاه حضرت خاقانی بود که دید پس از ملاقات و مقالات معلوم شد که شاه زمان توقع کرده که خراسان را بوی باز گذارند و سایر بلاد ایران
چنانکه در عهد دولت محمد حسن خان فاجار و کونجیان نند در تصرف پادشاه ایران بوده برقرار باشد چون اینگونه تنازیه از ایشان
شاه زمان بود باعث بغیر مزاج و اوج صاحب تخت و تاج گردیده جو معتبر شد که منظور نظر ما است که بهرات و مرد و بلج و کامل و قد

دست و قضا و سبستان و کشید و چنانکه در دولت صفویه از اضافات و طغقات دولت علیه ایران بوده اکنون از تصرف غلبان
 اشراف و قبایم خراسان خود خانه قدیم را با و اجلا و ماست اگر خراسان نه از ارضای ایران بودی چه واقع گردیده که مرز جدی زکوار با دریا
 طوس معروف اقلی روم و روس نظم بغارت بر ممبر سبک شورت بخوابش و هم کشوری و مکتوب همان ششیمی که داری بخت
 نکلدر و سبتر با جاره سنگ طره باز افغان چون جواب تدا میز و حشاکتیز خافان کیتی ستان ترک و شهر یارین بهمت بزرگ را بشنید
 نادم و پشیمان و ترسان و همسان راه دیار بارت و خراسان بر گرفت و قصه شاه زمان افغان باز گفت و او متوهم خاطر با جشتاد و جنود و عساکر
 پرداخت و حضرت شهریار کشور گیر قاجار نواب نایب السلطنه عباس میرزا که درین ایام از او با بچان بحضور خواسته بود دیگر باره بکوه
 المملکت روانه و امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار و قونلیو و رضا قلیان و امیر کبیر خان و والورادر در کاب شاهزاده مامور فرمود
 و با حضار عساکر اشارت دفت و سپاهیان اطراف در موعده مقرر از انکاف در رسیدند الا طایفه شقاقی و سپهر دکان و
 خان که ایشانرا از آمدن بحضور پادشاهی مانعت کرد و منظورشان آنکه در هنگام حرکت اردو خود نیز فرار کرده بسبب خرابی
 فتنه آغاز و محرابش انیمغی را برای ملک آرای و آرای و هر موضوع مشهور و شایسته بکام پادشاهی او را در خانه تاریک بگذاشته در
 بر ویش بسند تا جاعا و عطش تا مرغ روحش از نفس قالب پریدن گرفت سار و خان برادرش بریش سفیدی و ریاست طایفه شقاقی
 مقهر و برادر دیگرش محمد علیخان لیس کرده کی سواره شقاقی منصوب شد و یک لشکر نیز در جک لسا و لان حضور از امثال و اقربان
 یافت و کجری بخت پادشاه فلک خا بختی شکر و قیاس با و خیر کیا و حرکت بطهران
 چون میرزا اسد نوری استوفی خاصه حکم شاهنشاهی و اسد غای اللهیار خان سبزواری با و درین صحنه و بسبب و رفت
 اللهیار خان از اسد غای خویش دم گردیده و در فرستادن میرزا اسد نوری مسامحه کرده او را در نزد خود باز داشت و حقیقت اینحال بر پاده
 بهمال روشن شد بر اینچنینی عمر کرده و دما و پادشاه و الا جاده و در دو شب و نیم دینچه پاده هزار سوار ساخته کارزار و پیاده اشبار بجای
 آن قلعه روانه شد و مهد یقینان و والو و سنجان قاجار و نوینی در کابش شتاب کردند با میر کونه خان و عفرانلو حاکم جنوبشان و ابرام
 خان شادلو حکمران اسفراین نیز مشور صدور شد که با امیر کبیر خان قاجار و عفران خان کاکمکار چونند و ریاست ظفر آیات خاقانی هم در دو
 نیم صفر خرم بالیخ و الظفر با جهان جبهان سپاه کینه خواه و کوه کوه توپهای گردون گاه و دریا دریا افواج جلالت امواج راه چمن بکر گرفته و
 پیچ و زغرض سپاه فیروز ویده شد پس از حرکت از اینجا در پنجم شهر محرم الحرام که هزار و دویست و پانزده در خارج قلعه فرنیان خیمه و خرگاه و مهر
 و ماه سایه افکن گردید و نواح سینگلی با جماعتی از خراجان و سواران و بجا صدها قلعه سبزواری مامور شدند و در فرنیان هر سوم و غیره داری
 حضرت سید الشهدا علیه السلام اشغال فرموده اقلی یکی قلعه فرنیان که از سجدات اللهیار خان قلیچی بود در بر بشت و بکام پادشاهی
 بتخیر انقلعه سپاهیان دلیز ویش بودند بضررهای توپهای قلعه کوب انقلعه متین حصین با خاک زمین برابر خستند و شش
 غارت و نهی اسیر قلعه کیان بر کشته بخت شعله و رش و بعد از عفران الحاق بقبیه اسفقا خان ولد مصطفی خان عم جمیع آوری و سرپرستی
 بقایای عیالی انحصار مامور شد و از اینجا حرکت و حوالی قلعه سبزواری ضرب خیام گردان احتشام آمد و نواح سینگلی خان با مردان
 دوران بجا صدها و نوبه جعفر خان و آنکه گرد و چون در روز و روز و موبک مسعود وجود ظفر امود اللهیار خان قلیچی اجل با معاینه کرد از
 عصیان طغیان پشان شده میرزا اسد نوری استوفی را واسطه و شفیع انکخته صیده خود را با و یار دوی شهر یاری فرستاد و جعفر خان نیز
 اظهار امت کرد ولی سودی نداد سپاه ظفر نه با تجربه و فراوان و حلیق و بساتین و ریاست سبزواری و نیشابور پر خستد و آن و نواد
 مستاصل ساختند دیگر باره طره بازخان افغان از جانب شاه زمان با نمره و هدایای بکران اردو استعدای محاد و موبک فیروزی کوب
 شهر یاری کرده و توسط جعفر خان اللهیار خان از نمره نموده که بعد از رفع سپاه بحضور حضرت شاهنشاه حجه خواهند رسید و پست که
 ملک موردی انحضرت است و ملک من متعلق بدان دولت و منتر صد میر کونه خدای ستم مع القصة اگر نقشش مژ و رانه طره باز نقش
 و حقیقت آن شهود دیده پادشاه فلکجنا بوج بعضی ملاحظات ملکی قبول فرمود و حرمت و رعایت خاندان کهن را از نظر انور مخمور
 چون محمود میرزا ولد نیر شاه و برین سفر ملازم رکاب و از نفقات خاص حضرت پادشاهی کامیاب و بکام فی السابق احکام قضا نظام بکاشته

آنکه حکام خراسان امرای افغان اورا رعایت کرده با اتفاق برادر و پسر خود و فرزندان روانه حدود کابل و قندهار شوند حسب الامر با سبانی شایان و آنکه گردیدند و موکب شهر یاری از خارج سبزواری حرکت گزین بجانب دارالسلطنه رجعت گزیدند و نواب حسینقلی خان و اسفندیار نواب ابراهیم خان و قلع و قاقا خان از نیکی قلعه نریمان علی التفات برکاب اعلی پوسشد و ابراهیم خان عرب بسطامی با دستجات خود بجا فطنت آن دیار مأمور شد و بجهت انشطام امور ترکمانان بموت و کولان بازده روز و چهر کاپوش اترق اتفاق افتاد و از انجا بسطام و دوامغان و علی بولاق رخصت گزین گردید و قشون فارس و عراق مرخص با وطن خود شدند و از راه چشمه علی دماغان بمحبتش و عروسی نواب شاهزاده محمد و لیلیه و والی سمنان سمنان رئیس بنشینده هفته بعیش و عشرت در بزم و صحبت و در چهارم شهر ربیع الآخر وارد طهران شد و ولادت فقیر مؤلف این نامه در پانزدهم شهر محرم الحرام این سال در محله سنگلج طهران بود چون در ادم در رکاب حضرت تاب وانه خراسان بود و خبر ولادت فقیر را استماع مناسبت وقت و قصد زیارت حضرت علی بن موسی الرضا فقیر رضا قلی نام نهاد که در بیان هفتک پادشاه فلک جاه نجات قزوین و حبس نرغش شاهزاده محمد علی میرزا و لشطام امر کیلانات و وزیر بیکردن جهان الکبریا و سفیر دولت بهیستد انکلیس انزاجان بنظر کونین و مرد و لیلیه فرمانفرمای هندوستان حضرت خان کیتی نشان قاجار بعد از ورود بدارالسلطنه طهران قرار و مدار معاملات و لایات ایراز منظم فرموده و بجهت شایسته قبه عرش سته مرق حضرت معصوم سلام الله علیهما و احداث مساجد و مدرسه و سرو عمارات ملوکانه در اصفهان و حدوث رباطات و پوتانات در نجف کاه جاجرود و غیر هم مبلغی خطیر معین و مصرف بجانب قزوین بنصرت فرمود و صبیح امیر جلیل احمد خان مراغه را نامزد نواب شاهزاده محمد علی میرزا حکمران قزوین و بر عیشی در نهایت زینت آراسته شد و روزی چند بعیش و سرور گذشت و زفاف واقع شد و پس از یک هفته حسن سلطنت نواب عماد ابراهیم بن مهدیقلی خان مخفورا بنظر نظام کیلانات مأمور آمد و نواب شاهزاده والا تبار نامدار سلطنت عباس میرزای قاجار را بحضور مبارک احضار و از نظام و انشطام و قرار و مدار امور اذربایجان استفسار فرمود و مورد التفات و مبالغات شد سابقا مذکور شد که نواب مهدیقلی خان سفیر دولت بهیستد و کلیس مقضی الامر از ایران بهندوستان بازگشت درین اوقات مجدداً سفیر بزرگ دولت با چشم انکلیس مأمور بشرفائی خدمت پادشاه و الاجاه گردید و حقیقت این بیان اینکه جناب راکوئیس لارد و لیلی که از جانب دولت پادشاه و الاجاه انکلیس فرمانفرمای ممالک هندوستان بود از جمله نجایای ایرانند و در بدو حال از مشیران دیوان دولت محبوب میشد و بعد از محاسن خدمات و سیاست و کیاست بمرتبه بزرگ وزارت دولت بهیستد رسید و مجدداً مأمور شد که بجهت تشدید مبانی موالان و یکجندی و استحکام قواعد و یکجانی سفیری دانا و دانه ایران کند علی بن لارد و مغری الیه حسب الامر بر یکدیگر جان مالکم بهادر را که از معتبرین اند و دولت بود و سفارت ایران فرستاد و با نامه دوستی خنامه پادشاه و الاجاه دولت قوی شوکت انکلیس و بعضی تحف و هدایای مرغوب بقبضش باشش نفر از نایبان صاحب منصبان اردایران شد که از آن شش تن یکی جوانی استرخی نام و در حسن طلعت رشک ماه تمام بود چون خبر ورود سفیر به بندر ابو شهر رسید بجانب خاقان کیتی نشان مجملی خان نوری نایب اشکافاسی بهمانداری سفیر جلالت کسیر مأمور شد و راه فارس برگرفت بعد از رسیدن سفیر مذکور به بنظر سکی شهر شیراز بخت طراز حکم صبر اغعلی خان نواب وزیر و تالیق نواب شاهزاده ازاده حسینعلی میرزا حکمران فارس و جوه و اعیان امر او را کان باستقبال سفیر جلالت میرزاه و بکرم و تعظیم شایسته او را باغبانهای خارج شهر منزل دادند با پانصد نفر غلام و همرازان فرنگی و هندوستانی در خارج باغ و داخل عمارت ختام کونا کون برپای کرد و ایلچی مذکور باشش نفر همرازان انکلیس سه بار بشرف بدر نواب شاهزاده شرفیاب شد و باطلک صاحب سفیر و جان استرخی بی نظیر که نایب اول بود و کل نام و فرقی بهادر و معبود بهادر و لکری و دو اکثر یعنی طبیب التفات و معهر بایشان نمود و پس از دیدار و کفشار باشارت پادشاه کامکار صبر اغعلی خان وزیر بی نظیر و امرای و دربار شاهزاده و اعیان فارس ببارزید و رفتند و او هر یک در خود درجات ایشان پدید داد و در خود و بذل و بخشش بچند چون از جانب خاقان کیتی نشان مقرر بود که بعد از رجعت موکب قزوینی کوکب از ساحات خراسان بهیستد سمنان سفیر مذکور از فارس عرفت حضور نماید و در پانزدهم

شهر نیکو از شهر فرور صحرکت کرده راه عراق برگرفته و متغیر از ایام تا بحوالی طهران رسیدند با جازت و اشارت پادشاهی اعظم الله
 حاجی ابراهیم خان صدر اعظم با جمعی از امار و ارباب مناصب سفیر را پذیرفته شدند و در خانه صدر اعظم مغری الیه منزل گزید و دیگر رو بخسبو
 پادشاه والا جاه ایران آمد و نامه مودت ختامه از نظر حضرت اقدس پادشاهی گذشت پس از روزی چند تحف و هدایای او که الماسها
 درشت کرانهها و اینها بر زرک با صفا و مروجهای صندل و عود و بافتههای پرند و پرنیان از نظر پادشاهی گذشت و مقبول افتاد و عیادت
 کارگزاران دولت به تبه صورت قبول یافت و جواب نامه بخوی شایسته و پسندیده مرقوم و سفرا را مخلص فرموده مالکم صاحب سفیر را عطا
 کمر خنجر و کمر شمشیر و جوهر کل مفتح و دیگران با احتلاف مراتب بخلعت آفتاب طلعت سرفراز فرمود و از جانب حضرت شهمزاری حاجی علی
 خان قزوینی ملک التجار ایران بر سالت و سفارت هندوستان مأمور و با اتفاق فرستاده فرمانفرمای مملکت هندوستان خبر حال
 لار و ابرل نازکیسین تر بهادر روانه مقصد شدند و این ملکم صاحب سفیری عالی و باذل و خوش تقریر و دانا بود رفتار و سلوک و مردمی
 و حسن بهای استرجی در ایران بنور مثل است و شعرای ایران در صفای جان استرجی شعر نگفتند و بدو مهر مأمور زیدند و از جلود و
 ایران است که چون توسط و تشفع شاه زمان افغان سپاه حضرت شاه فلکجه از محاصره سنوار و نیشابور مراجعت کردند و قرار بر آن
 بود که اللهیار خان قلجی سنواری و جعفر خان پات نیشابوری بدرگاه جهان پناه کرانید و چون بگریختن متکاران بران آستان چنانکه
 و چندی برین بگذشت و از شرفیابی آن دامیر معهود اثری آشکارا نکریدند از هر حسب و خسر و کامکار ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار
 عمده حضرت شهمزاری تحریف و تغذیب شهمزادای سنوار مأمور شد و امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار نیز بتخیر نیشابور روانه
 گردید و هر یک با سپاهی بزرگ بران جانب مقصد راه سپار شدند و درین اثنا و قعه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم و قوه
 یافت و رای و رای ملک آرای پادشاهی بهدم سلسله او مصمم گردید چنانکه مرقوم خواهد افتاد ذکر هر جزئی از اینها و سیر
 برادران و ملشویان حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم و قوه و سیر
 شهر نایر کامکار معظّم و انقراض سلسله و دولت و پوشیده مباد که حاجی ابراهیم خان صدر
 اعظم و اعتماد الدوله سیر حاجی بهشم از که خلیان و عمل معروف شیراز بود و در شهر رفته بجهت کاروانی و عقل و تدبیر بتعالی حاصل
 گرد تا بکل اثری شهمزاری شیراز رسید و گفته اند بای ایشان در اصل از شهر قزوین بوده اند و قتی شیراز آمده اند با سلسله حاجی قوام شیرازی
 که معاصر و معروض حافظ شاعر مشهور است و سالتی کرده اند و در انولایت زیسته اند تا در زمان نادر شاه حاجی محمد بهشم که خدی تحلات
 حیدری خانه حکم نادر شاه مکفوف البصر و احد العین گردید چون بعد از گریختن نند علی مراد خان بر سند حکومت نخست اعیان
 فارس را که از آنجمله میرزا محمد کلاشر سابق بوده است باصفهان نقل و تحویل کرد و میرزا محمد کلاشر در زمان جعفر خان نند بطهران آمده بود و الطاف
 خاقان شهید قاجار شد و جعفر خان کلاشری شیراز را با حاجی ابراهیم خان نقویض کرد و استقالات و جلال یافت و چون دولت
 لطفعلی خان سیر جعفر خان مثلزل بود اراده عزل و قتل وی کرد و این امر را بتبعی نذاحت تا از سفر صفهان رجوع کند و حاجی معنوی الیه
 از نیمنی اراده نگاہی حاصل نموده با اشارت و عبد الرحیم خان برادرش به سیرم اردوی لطفعلی خان برگزیده و متفرق کرده بشیراز
 رجعت نمود و در معاودت لطفعلی خان در بر روی و بر بشتد چنانکه گذشت بحضرت شهمزاری قاجار ملجی شدند و خاقان شهید را و نقوی
 فرمود و حکمران فارس شد و بوزارت خاصه مفتخر و لقب اعتماد الدوله یافت تا بعد از شهادت خاقان کبیر شهید حضرت شهمزاد فلک دربار
 فتحعلی شاه کشورستان بر مراتب مناصب او افزوده و او را بصدرت اعظم و کفالت امورات دولت کرم مخصوص کرد و برادران و
 حکومت و ایالت بلاد او چنانکه برادر اکبرش عبد الرحیم خان پیکار یکی عراق و صفهان شد و محمد حسین خان الی کو بهکلیو و بهبهان آمد
 و آقا محمد زمان کلاشری شیراز یافت و فرزند اکبر حاجی نذکور میرزا محمد خان پیکار یکی فارس بود و دیگر فرزندش اسد الله خان بکومت بر و جرد
 خورستان اختیار داشت و در واقع نیمه ملک ایران با برادر و اولاد او بود و خست سار کل دولت پادشاه والا جاه در دست او شخص
 و در مجلس حضرت شهمزاد قاجار غالباً اذن جلوس داشتی و نشستی و در ترق و ترق ابواب ملک و دولت و عزل و نصب ارباب حثمت
 و حصول اقتدار و اختیار کلی داشتی و در مقام صدرت اعظم فی رای و تصدیق او امری صد و نیندر فی علی الجمله مدتها ده سال و نیم

دو دولت کمال یافته بود و همانا در نیت که نواب اشرف شاهزاده حسینعلی میرزا در فارس بفرمان بر وائی رفیده
اسم حکومت با حضرت دهم بامیرزاده محمدخان سپهرسی شیراز بود و لهذا در روز دیک و ترک و باجیک زخمی و همه برآمد و همه با یکدرد
دل کردن گرفتند و احوال بلاد و عباد سخنها گفتند و چون گروهی از پسران از تدرانی را با جناب صدرتآب میرزا محمد شفیع بندی را در
و صدقت بود ایشان نیز از اطراف و جوانب و کار او یعنی حاجی اعتمادالدوله سعادت گردید و از قول او بخدمت خاقان کتبی ستان
سخنان در رفت و ایت چند نگه در نهفتن این اسرار و حوصله و خرم سن و اولر بود پادشاه کتبی پناه قائل و تحمل فرمود و نا نوشته چند بخت و حضرت
خاقانی آوردند و کارش آنها را بوی نسبت کردند و معروف شد که با جماعتی بزرگ معاهده کرده و غرم جنایت و قصد خیانت دارد اگر
چه سقم و صحت این امر مخفی است و خداوند انا و اگاه ولی قایع کار آن دولت خاقان کتبی ستان چنین کارش کرده اند علی ای حال ظاهر
مبارک پادشاهی از وی بگذرد و تمام کارش در آن روز کار مفید گردید چون بستکان و موتکان و فرزندان برادران و متعلقان
و اقرب و متکاثره داشت امنای دولت اظهار و شهرت این اندیشه صلاح وقت ندانند و یا به اشتکی ملک فحمید ندانند و حکم باو
جمع در طهران سایر بلاد مامور شدند که در یکروز معین تمام احکام و امر و اعطایم را گرفته سیاست سازند حاجی ابراهیم خان عبد الرحیم خان
در دراز لغز و واسطه خان را محمد علی خان قاجار قونیلو و بر و محمد حسن خان الی کو به کیلو به را علی خان قاجار قونیلو و میرزا محمد خان
سیلکریکی شیراز و آقا محمد زان کلاشیر بخارا حسن خان لد عبد الرحیم خان نیکور کار گذاران شاهزاده بگرفتند و موقوف البصر و معدوم الاثر بودند
طایفه که مانند آل بر یک قبول خلق و عزت سلطانی داشتند و غره و تخریج الحرام کمزارد و دوست و یانزده بکل خط سباب جلالت و مسند
ایالت ایشان بجمعه و دوست از کفایت و کفالت کشیده آمدند فاعلمت و آیا اولی الاکابر چندی که در فرودین طالقان بسر بردند
تا عمر سبزو آوردند و تقسیم حال بقایای این سلسله در محل خود معروف و مشهور و معلوم خواهد بود میرزا عبد الوهاب کلاشیر اصفهان
و حاجی میرزا زان کلاشیر تبریز و حاجی میرزا محمد خان بفارس مامور شدند و بقایای چند ساله اولایات را محاسبه کرده بجهت اعلی آوردند
و چون در این جاد و بعضی از امر این تقسیم گردیده بودند و ممد یقینی خان قاجار قونیلو که از معتبرین طایفه علیه و از اکابر قاجاریه و سابقا حاکم قزوین
و طهران بود بجهت اقدس آوردند و او را در حضور و جواب بلیک زدند یعنی امر و بزرگان قاجار بر یک جوی بر بای آوردند و کد کشیدند
و شیشه ای یافت و چون انجیاعت را بعهده بانواب حسینقلی خان برادر ممتهم کرده بودند محمدقلی خان قاجار برادر محمد یقینی خان بیکریک
طهران که حسب الامر بجهت مضروب شد این بیت بر حضرت خاقانی عرضه کرد بیکت نه شده کاذب شیرین پستون و خداوند که
بست این قیمت نو لهند معفو و مخلص گردید و لهذا اثر اسم خان و اقاخان که قول که دو برادر معتبر و دلیر و معتقد بودند و اینا کردند و
صدرت اعظم جناب میرزا محمد شفیع ما زنده رانی که در حضرت خاقان شهید بود مفوض گردید و بیکر تقوی کتبی صدرت
اعظم میرزا محمد شفیع بن میرزا احمد مهر بمانند گرانجی جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم
میرزا احمد پدرش از جا کران نادر شاه افشار بوده و از اصفهان بندی را زنده ران سکنی گرفته در به دولت خاقان شهید و
از بندی بمانند ران و استر اباد میرزا محمد شفیع که از ابستان حاجی جانشان حاکم بندی بود بجهت کارش قیمه بجهت خاقانی برد
و مورد التفات شد و در رکاب نصرت تاب روانه گردید و بعد از فتوح ظهور در سفر مرتبه وزارت یافت و در هنگام دارائی و
سلطنت ان پادشاه دانا کمال اعتبار و محرمیت داشت و بعد از شهادت ان سلطان بجدیل چنانکه مذکور شد در طهران متعسف و این
و عریضه بجهت خاقانی نوشته بشیر از فرستاد و بموافقت میرزا محمد خان قاجار و والو بیکلار بیک طهران بجا بست و از الملک پرودا
تا خاقان منصور از فارس بدالت لطفه آمده مستقل گردید و بجلوس گردید و در این ایام که دولت اعتمادالدوله شیرازی سپهری کشت میرزا
محمد شفیع بصدرت اعظم اختصاص یافت و بمراتب اعلی ارتقا جست هم درین ایام حضرت خاقان کتبی ستان محمدعلی شاه نخبه و شکا
وسیر و تماشای دشت و کوها و سیل فرمود و شبی در قصر قاجار و روزی در جاحر و دوازدها بچشم ششامی و ماوند یقین و دوزوزی
کنار رود زیار بشکار بای گذشت و از اینجا صیدکنان و نخبه افکنان بلاسم نواد را مد سیر و هم شهر صفر را که روز فوت کر بخان زنده
خروج خاقان ندیدند و میمون بسته در انفرقه یعنی نوابانوی چنگ و نامی و عیش و عشرت بانظر الان بسم ساق بهوشش بای سیر

و از آنکه دو چمن از چند ضرر امید و در روزار بعین چنانکه رسم این سلسله شریعت این است بتغزیه جناب خا س ال عبا حضرت سید الشهدا
 بگذشت و در شکارگاه چمن لار که دشتی است پرسنه زار خاکشن بهجت ننگه و آتش خوشکوار بعضی پیشکاران در بار رسیده دیگر بار
 جناب اخوت کاب حسیقلیخان سرسبکشی برآورده و از کاشانکاشان در یوانخانه صفهان ناخته و کرمی از دیوانه بر کرد و خود
 ساخته با سیلمان زمان تجریک اهرمیان در مقام خلاف و تقاق و بطنی شقاق است بنا علیه اطهای نوایر فتنه و فساد و از اهرمیان
 مستقر اجلا و کامرانی ایا بار کردید که در طغیان حسیقلیخان و اضحلال فتنی که در شهر قمر
 اجمال انمقال اینکه چون نواب حسیقلیخان حکومت کاشان گرفت دیگر باره از هر کناره کرمی از او باشد و از زال فتن خصال در طمع
 ملک مال کرمی در اجتماع و اتصال هستند با شخصی مجهول الحال در کسوت شهادی و خصلت صیادی از االی ایل برانوند بدعوی علم
 اکسیر و صناعت و اعینه فقر و شاعت بوی پوست اگر چیکای ملا بارانی و زمانی ملا محمد خود را در هر دیاری خوانده بود و در وقت خوش را محمد
 قاسم یک مدعو کرد و سیدی دیگر که خارج النسب بود در لباس سهری ارشاد با خود یار کرده بدستباری یکدیگر شعبه بازی و فتنه
 آغازی بنیاد کردند و بجان و الاشان و عده سلطنت دادند الحاصل محمد قاسم صاحب اختیار ملک مال خان و الاشان شده نواب
 مشایره محمد تقی میرزا که خان کبیری ستان بنام فرزندی برادرنا مهر و سپرده بود نیز فریب داده با خود رفیق کردند و امیر خوانند در شب
 سه شنبه شانزدهم ربیع الاول به نظر ضرر میدند و فرمانی مجبور مثل بر عزرا حاجی محمد حسینیان بیکارگی اصفهان و نصب شاهزاده
 ساخته با صفهان ارسال داشتند حاجی محمد حسین خان که بساختن تخت مرصع فرمایشی خاقان اعظم اشغال داشت متوجه شده
 فرار از وی بنایین نزد نهاد و حسیقلیخان در عمارت سعادت آباد در کمال استقلال و استبداد جلوس فرمود و محمد قاسم یک با جمعی در شهر
 برقی و فتن و گرفتن و بستن و کشتن و عایا و بریا مشغول شد مبلغی اموال تجار بواخده و مصادره بغارت رفت و حاجی جعفر خا
 برادر باقر خان حکومت اصفهان دادند و بعد از نهضت و غارت و جمع مال و اخذ مال عیال خود را در قلعه اصفهانک من توابع کراچ گذاشته
 خود و محمد قاسم و سایر مظهرین کاب ابر داشته بعد از سک و خطبه و جلوس روی بقلم و علیشکر بهار لوی نهاد چون تفصیل این احوال
 بعضی حضرت شاهنشاهی رسیدیم و متغیر گردید تخت جانشین خان و والوی قاجار بجایست قم و کاشان و حسیقلیخان برادر
 زاده ابو جرد عراق و اصفهان و آقا خان و لید مصطفی خان عم بطرف سبلان خور با جمعی از ولیران و امیران روانه شدند و حکم محکم بیکار
 و عمل عراق و فارس قوم شد که حسیقلیخان اگر قه مقید و مجبوس بغیر خاکبوس ساند و از اتفاقات و در همین اوقات از کاشان
 خان عمراده و سلیمان خان اعتماد الدوله از سبزووار و نیشابور با عباس میرزا برادرنا میرزا ابن شاه رخ بن رضا قلی میرزا بن نادرشاه
 که بکروکان و استشفاع می آوردند و رسیدند و حضرت پادشاه حکمت آگاه میکنند و نواب نایب السلطنه عباس میرزا و میرزا محمد
 شافع صدر اعظم را در تختگاه خسروی گذاشته با حبشی هزار و جندی خوشخوار و غضنی و وزخ لیب و فخری سعیر شرارد و دویم ربیع با جمعی
 رفیع راه عراق برگرفت و مؤلفه همرفت خسرو بر و برزجین زکار برادر پزند و عین حاجی محمد حسین خان بیکارگی اصفهان که از آنجا
 بنایین میرد کریمت و در امان بهت شایخ مائینی را و بخند در کمال جاروی لجا بد که حضرت شاهنشاه قاجاری و در دروای نظیر
 رکاب بونی یافت و مورد القات شد راه هشت روزه پای سمت خسرو بهت بلند سپرده و در چهارم روز بخت فیروز شهر اصفهان
 رشک جهان کرد و خبر و رو دیا و شاهی در اطراف مشعر و نفسهای اعدا خیر و مکر آنها بر دیده با نشتر شد ابراهیم خان قاجار
 عمراده حسینیان قرونی بنیخیر قلعه اصفهانک مامور شدند و خود نفس نفیس از اصفهان ایلخار فرموده بتعاقب حسین قلچان راه کلان
 قطع همیکرد و معروض افتاد که او بجد و دلرستان کرمالیشان فرار کرده و قصد بغداد و اردو پادشاه را از آگاه خرم پیشه صافی اندیشه باقا
 خان محمد علیخان قونلو حسینیان الی فلی فرمان داد که راه برو و فریبند و او را بسلار در دم شدن نکلانند و مخلول کرده به پیشگاه فرستند
 مع القصه عرصه بر او شک کردند و راه بر بستند و همرازان و متفرق شدند محمد قاسم سفید و کرمیخت و وی سرکشته و اسیر و مضطرب
 مضطرب و غرق و بخت خود را بمعصومه قمر ساینده و چون کسی که از شاهبازی رسیده پناه بدستی برداریم عقوبت شاه و از خبرها
 سپاه از اسب پاده آمده خود را بضحی مظهر معصومه محترمه در آویخت و اشک ندامت بر چهره همیخت بالاخره در خپ شبست و ششم

پس از آنکه در محرم بمصر موسی الکاظم حسین قلیخان غاسر و نادم شمشیر گردان افکنده در پیش شهریار کامکار سیه باز زمین بوسید
 بگریه درآمد و معصومه را شفیق کرده استندکهای عفو جرم نمود و حضرت شاهنشاه حجه راهی اخوت و عصب مروت بضرمان فرستاد
 و آمده از فرط فوت گناه آن مجرم عذر خواه را بعفو و صفح مقرون داشت و او را هم بخوابش او در آن مکان مختلفاً فرود داشت و میرزا
 ابو الحسن خان شیرازی حاجی ابراهیم خان شیرازی که از نواحی بیشتر فرار کرده در آن حرم قرار گرفته بود و عمر و لایه بشبه کرده معفو و زیارت مکمل
 مرخص گردید و عنوان انصار حسین قلیخان مورد شکوه و سیاست شدند حاجی جعفر غر اسکانی نیز از آنجمله بود که او را قتل و گردن زدند پس از
 چندی شفاعت جناب میرزا ابوالقاسم کیلانی از علمای عهد حسین قلیخان با بطران خواندند و در قریه از فرای شمیران که در آن شیب خوانند
 مقام دادند و بطاعت و عبادت میگذرانند و بعد از آنکه مدتی قلیل فرصتی چشم از دولت جهان بانی پوشید و جهان پیران بدر
 گردید و در آن قریه تاربان رحیل بطاعت و جلیل اشتغال محبت تاد که گذشت و خاقان کتیستان اولاد او را بدانه تربیت فرموده
 بعواطف کونا کون و عوارف از خد فزون مسمول فرمود و پیوسته از کار برادرزاده میرزا با متأسف بود و چاره نداشت و هم از وقایع این
 سال فرخنده مال جشن و سور و عروسی میمون مبارک شاهزاده و الا بتبار و تواب عباس میرزا ولیعهد دولت کتی بدر بود که ضمیمه
 انیسر کسر میرزا محمد خان و الویکلر یکی طهر از ابوی خطبه کردند و جشنی بزرگ که زیاده از صد هزار تومان بخرج آن مصروف شد و در آن جشن
 ری برپای کردند که دیده گردون پسران را تا کنون نظیر ندیده و شاهزادگان اطراف در ری آنجمن کردند و از آنجمله تواب حسین قلیخان
 فرمانروای فارس بود که پیشکشی و افزون حضور که را ندیده که شرح آن در روزنامه وقایع کاران دولت بدست تفصیل یافته و برخی این
 جشن همیون ابله مزاجت خراسان کاشته اند و اوصحت و در جشنی و عیدی خطبای میرزی و شعری بلیغ خطبها خوانند
 که اگر کارش را بدین تاریخ ذکره مشون بشهر و نظم کونا کون کرد و چه که در دربار شاهنشاه قاجار باب محال و اصحاب فضل زیاده از
 محمود غزنوی بوده اند و خود آن پادشاه حجه را طبع کنند و ایات از چند بوده و بهمه کالات انصاف داشته و همت بر تربیت فضل
 بلغا و شعرو فضیحا میگماشته چنانکه در مقام انب بزرگ اغلب خواهد پرداخت و نیز در سفر حضرت شاه خراسان
 و غلبه و قهر بر لرزای کسانان سابقا مرقوم افتاد که سرداران با استدارت بنی سبزوآر رفته و انوار انوار
 قهر و غلبه است در آن نواحی و حدود بظهور و ظهور و چون خبر طغیان حسین قلیخان شنیدند بغرم رزم او گردیدند و الله باریان قلیخان
 شمشیری در نیم و شیر در گنای نهفته آید تر که دشت نیز با شارت امنای دولت همیون دست به خا و غارت و اید و اسارت اهل
 سبزوآر بر کشادند و قلیخان قای میر قلیج اللهیار خان قلیچی را بکشید و وی را ستا صل ساختند و چار کس بدبار نایب المظفر فرستاده اظهار
 ارادت کرد و در روز و روز و فرستاده اش یکی از پسران او که در رکاب شاهزاده ولیعهد بود و حلت نمود این نیز بیدافسردگی طبع و پرمردگی
 دل می گردیده کار گزاران در بار ولیعهدی و رایجان بخشی مرده و دادند و ضمانت کردند و نیز فرصت غنیمت شمرده با اهل و عیال حرکت نمود
 بطبی آستان مروت پاسبان شاهنشاهی شد پادشاه جوان از قتل آن خرف پسر ناتوان اغراض فرمود و داشتار که مسکن قدیمه قوم
 قلیچی بوده سیور خال او مقرر فرمود و میرزا محمد خان قاجار قلیخان یا لیس سبزوآر رفت و در آن شهر مستقر شد و جعفر خان بایات نیز از آن
 رجوع بدرگاه پادشاه کرده و ولی امن نبود و اشتهار فرصت بمیکرد و نیز سفر مشهده مقدم و وقایع آن امر را بدست
 اجمال مرقوم و معلوم شد که نادر میرزا بن شاه رخ شاه در ارض اقدس مشهد مقدس رضوی بابایات آن شهر حجت بهر دل خوشش است
 و صبیحه خود را بحکم اظهار خلوص و عقیدت با اتفاق میرزا محمد شفیع وزیر بدرگاه پادشاه جهانگیر فرستاده بود و بحکم حضرت شهریار با
 درجه بالکاخ برادر جلالت آثار حسین قلیخان قاجار آمده بود و دیگر با عباس میرزا برادر خود را بحضور حضرت خاقانی فرستاد و عذر
 شرفیابی خواست پادشاه حجه او را بجلال کل بر آراست و اظهار ملاطفت فرمود و در مدفو نادار سلطان مسامح فرمود و بجهت انعام
 باوی مدارا همی نمود تا عقلا و اساطین بدست که سلاطین را با تفرض و دمان سلاطین تعجل و تخریص ستود نیست و این کار بدست
 پروردگار است همان کند که خود خواهد و ولی و فرایده و ملتی را بجا هدایا پادشاه قاجار را مرقوم و حکام خراسان سخت گرفت و همه با هم ستم
 شدندی و تقیوت دولت تاد در میرزا گردید و این پادشاه سکن در جابه فلاطون شکار که پرورده خاقان شهید پسران ای افراسیاب عجم

بود بروقت تدابیر ملک گذاری حرکت می نمود که گفته اند بلیک برای لشکر را بشکستی پست بشمشیری یکی توده توان کشت نادر میرزا پس از
فرستادن برادر خود عباس میرزا از شرفای خدمت پادشاه ایران استکبار ورزیده و استکبار کننده دفع الوقت جملتی همیکه در روز
شب می آورد تا وجود او بر االی خراسان نایه خذلان آمد متفق الرای بعضی ارای ملک ارای رسانیدند که از تعدی و بستن و دور
خدمت پادشاه و بچاه ایران متفق و همکروه و لهند با هم خسر و نافر از الام نخست از اسم خان بنی عم و داماد پادشاه و الا نهاد که امری بود
باذل و دیری کمال شجاعت با هر جمع کرده و ادب بالنسب تو امان آورده و در حضرت دارای ملک را غریز تر از فرزند برادر منقلای لشکر قی
حشر پادشاه و بچاه شده خوابگاهش خانه زین و سندش تبریز جامه اش پشمینه از ندری و خرقه اش خش کسری بود روی بنواحی حرا
نهاد در پست ششم و پنجم سال یک هزار و دصد و شاتر زده باد و از ده هزار سوار سام حسام زال کوپال مانند برق بر روی بعصره تشریز کرده
چون آتش می یافت و چون با هیئت ساخت لمو لغت فرام ز کشتی زرا بستان تبار ز می سوی کابلستان پس از حرکت می ازری شاهنش
قاجار در هفتم شهر محرم الحرام یک هزار و دویست و هفتده از اول سلطنت حضرت فرموده با شیران و بار و جوشی را کشته چون بر طاق و
و جنودی پراسته چون ختر کا و وس و توپهای تین پیکر و دیوای غفریت منظر و خانب نکلین و کتاب سنگین رکعت فرمود دخت مشیخ
کشان آتشهای کوه کوهان خار خوار بر دار و استرهای بارکش زترین جلاصل کردن هیاکل را بجولان در آورند و کوه و دشت را از
انبوهی این بیونان کوه پیکر مشحون به پشتهای رفیع و تلهای خبیج کردند و از آن سپرس تو بچیان می رخ کردار و بر نورک فلکان در شل آتا
با کردند و نهایی کردند سیرت راه بر کوفش رکابداران ترکمان کمان جنبیت کشان از بک آقران و تیر افکنان تاتاری و حصار گیران
حصاری مقدمه الحیش را چون با بغار جنگیزی و جوافا تیروری رونق افروند در آغاز و وسط و انجام هر منزلی از منازل شنبک تو
و زبوره جهان آشوب در آسمان زمین غریو و طنین می افکند و تخمین کوه و دشت و پرندگان صحرای مومن می برسند غلغله
و دوله پیاده کان در اطراف و کناف همان زلزله می افکند و غبار مو اکب و مرکب می سپهر و مهر می پوشید این فرزند زاده
سلطان محمد حسین خان بن فتحعلی خان مخفوک از اولاد جنگیه و اخاد تیمور بود بحکم وراثت در ملک خراسان یورش جنگیزی و شورش
تیموری تازه فرمود و کوس جلالت و نای نبالت را در صفحات خاوران بلند و ازده نمود چنانکه شاه اسمعیل صفوی ماضی بحار به
شیک خان از بیک رود پادشاه طماسب فرزند او بلفقه عسارت خان و اورالنهری می شود با سپاهی پیکران و وحشی ستار
اقران میرفت خون بلندیشان در عروق و اعصاب ایشان چون شاخ و برگ و مرجان خشک ماند خوانین خراسان شوش و هراسان و اندک
این کار و انجام این کارزار اندیشه میگردند و بمصالح حال خود غلامی و برده کی گشته می نمودند و این شهر بار ازادگان با مردان و رادان و زمین
رادگان استجمام مرکب را و استجماع مو اکب را روزی چند پاسود و تکمیل جنود حضرت نمود استقرار میفرمود و اسحق خان کرد قرائی که
تأین زمان بروی دل بشاه زمان افغان داشت پس از ورود و محمود میرزا برادر او و اکسار را بستی حفظ خود را اصلاح حال در دست
و مطاوعت دارای بهمال و نسته یاد عوی خلوص و اراضی می باشد با ستالت جعفر خان پات به نشا بور رفت و اورا امتثال کرد
و با اتفاق می روی بعبته علیظ اللہی آورده سایر خوانین خراسان مانند امیر کونہ خان حکمران خوشان از اسم خان حاکم اسفر
و حکام قستان قاین هراس روی بار دوی پادشاه جهانگیر جهانگیر نهادند اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار جوینخان قولی که
قاجار قزوینی متیخ فلعیخار آن آتش در گرفته که ماکرم و شد شد به میفرشد و نواب شاهزاده ازاده اکبر ارشد محمد علی میرزا و اسحق خان کرد قرائی
برسم منقلای مقدمه الحیش متیخ و محاصره مشهد مقدس و نماندند پس از روزی زیات خاقان ظفر مند با امرای بسیار از
ازادگان از انجمن چمن زادگان که روز نهم ربیع الاولی و از ایام ربیع فصول دولت اعلی بود مانند سیلابهای جاری بر صفحات زمین
افتدند و مشهد مقدس طاری ساری شدند و بخوبی که بحر محیط اطراف خاک بسیط را احاطه کند بگرداگرد باره شهر طوس محاصره و بجا
کردند و قرا و بقاع کناف و اطراف النهر حین انصاف را بغارتیدند و کار را بر بار نادر میرزای افشار شک کردند همانا که روزگار کینه و
اوقات مکافات داور را موعود در همین پرچاش که کرد و زکاه بروز و ظهور پادشاه بود و عبرت باب خبرت را زبان فرار از مکه و قضا
خون محلی خان بکناه را در حلقوم نادر سلطان پشاک مکافات بیدار پستند زیرا که وارث آثاران شهر با مغفور را کاه قدرت

در خوار و در آتش

اند چنان

نار رسیده چه برفش عقل و نقل تقاص و تلافی در عوالم حس محسوس است و انفعالی بر این شرعی و اخبار حقیقه منصوص اگر چه خداوند
 کبر و دلی سخت گیر و بد بلا خط غیر صورت و اسما خلق را از حقایق و مستغفلت افند و تحقیق این اشارات مخالف طریقه تاریخ نیست بلکه از دقایق
 معارف و نکات تاریخ نگاری است و اگر خیال می کردیم که بعضی از تلافی و تکافی نکته را نیم صورت بسیار مباحث ایراد کنند و بطور ای متداوله
 نگارش را ایندیزند چنانکه هر کس تالیفی یا تصنیفی کند هدف سهام طام مردم شود و سیاست که توان بطبع همه عالم که عوالم مختلف دارند
 یک سخن برود باری عجب که سلطان بندگان است که در دنیا فقط و غلامی شهر مشهد مقدس و طول زمان حاضر
 و استشفاع جناب فضایل میرزا محمد مهدی مجتهد و استخلاص شهر از اعدای و سلطان
 بن شاه نوح شاه بن رضا قلی میرزا بن فادر شاه و مراجعت مکتب ظفر کوکب از خارج شهر
 بجانب ملک لطنه و سایر و فایع اتفاق این سال که بهر روز و دست و هفتده بود
 چون مدت محاصره ارض اقدس و مشهد مقدس طول یافت و سپاه حضرت پادشاه اسلام پناه حوالی و نواحی شهر راناخت و تا زمان
 کردند در شهر فقط و غلامی عظیم وقوع یافت عجزه و مساکین از شدت جوع عالم آخرت رجوع کردند سادات و قادات و علما و فضلا بنا
 و شیون درآمد چون برج و باره در تصرف چاکران نادر سلطان بود حقایق در سپردن شهر قدرت نداشتند و کارکنان در بار پادشاه
 و الاجاه مکر عرض کردند که رخصت بستن توپ باره کوب بر بروج و دروب حاصل کنند پادشاه اسلام پناه بنا بر حسن عقیدت و حفظ
 شریعت و تعظیم و تکریم امام بهام و الامقام که مرقده مطهرش را یا نگاه خواص و عوام ازین عمل تجاشی و مانعت شدید فرمود و بر این سؤال
 و جسارت که در و کتی سرمایه شقاوت و خسارت است انکار بلیغ نمود چون نزول قبول نصرت شمول پادشاهی در عشر اول شهر ریح الاول
 بر کرد مشهد مقدس رضوی و واقع و از نگاه تجا و ز کرده بود اهل شهر سر اسیر خدمت جناب عالم و فاضل کامل میرزا محمد مهدی مشهدی اجتماع
 کرده و اورا شیخ و واسطه و معین در رابطه کار دانسته انجناب نیز بار دوی همیون شاهنشاهی آمده شفا و شفاعت کرین کردید و شرف
 و مشهود داشت که اهل شهر از ظلم نادر سلطان از فقر و فاقه بجان آمده اند ولی چون ابواب و بروج و خمیسار دخول و خروج در
 کسان است قدرت سپردن حصار و سپردن آمدن برینهار ندارند و هرگاه پادشاه اسلام بقانون سلاطین سابقه اوز که بقبر علیه
 و زدن توپ باره فکر بخار شکن شهر را مفتوح و مسلمانان را مقتول و مجروح فرمایند با انطایفه چه تفاوتی دارند عجب المؤمنین و
 عبد الله خان اوزبک نیز همین کار کرده اند پادشاه اسلام پناه شریعت آگاه فرمود و نفوذ بانند که بادرین کار راضی شویم و بدین نکات
 در دهم چه سلطنت با بی نهایت مجتهدین محمد و مارا بسعادت خدمت انما دین مهتدین سعی و جدت و چون شنیده انکه
 نادر سلطان بعضی اعمال خلاف شریعت مبادرت کرده و میکند بقیع و قمع و درانی اعیان مصمم شده ایم بالاخره امرای خراسان متعهد
 که بعد از حرکت اردوی پادشاهی بجانب دارالطنه تدریجاً و مله شهر را استخلص و نادر سلطان را امیق کرده بحضور اعلی آوردند
 مکتب ظفر کوکب پادشاهی کیتی پناه بمعادوت درآمد و چنینان قاجار قزوینی حاکم غنیا بور و سردار خراسان را بتوقف و تسخیر ارض اقدس
 مامور فرموده بعد از رسیدن بمثل علی بولاغ و امنان و نشاط و صید و شکار بجانب شهر سمنان که دارالامال و اوقاف شاهزاده و الایام
 محمد ولی میرزا بود توجه فرمود و نزد کمر شهر سمنان و در و در حصن خاقان کیتی پناه سلطان فتح علی
 قاجار در آن شهر که هر طوطوهای شاهان و خدا و شاهان و نواب مستطاب شاهزاده محمد
 و لیمه از احکامان و نایر و سیاه قاپوچان آن ایام پوشیده مباد که سمنان شهریت و نشین و بلند زینت
 از بنا آتی قلمورث و یونید بوده است و در وقتی تعمیر باقیاب و هوای خوب و نادر و انکور و انجیر و بادام و پسته مشهور مرغوب دارد و قوامی خرم
 و باغات نرسبت توام در اطراف ان واقع است ان شهر در زمین شیب و فراز اتفاق افتاده و اطرافش کشاده است مردمان با نام از ان مقام
 برخوردارند رکن الدین شیخ علاء الدوله احمد بن محمد از عرفا و محققین سمنان مشهور است صاحب تصانیف بوده و وزرای ولاد امیر
 تیمور کوکابی غالباً سمنانی بوده اند و از آن سپهر حضرت خاقان کیتیستان مسجدی ممتاز در ان شهر تمام رسیده چون در این ایام مقرر
 حکومت شاهزاده و الامقام نواب محمد ولی میرزا بود خاقان کیتیستان بدان شهر رغبت و توجه فرمود شاهزاده طویلی می لکش و محصر

لطیف بشاه و سپاه برار آسته و خدمات نیکو بجای آورد و مورد توجهات پدرو الا که کرد و مغرب بایالت خراسان ترتیب تقویت یافت در این ایام قصر میرزا ولد شاه زمان بن تیمور شاه افغان از جانب مرآت بابر او خود و وزیر از اجسود اعلی در آمد و از جمله منسوبان یک بر خیز فیصل کوه عدیل قوی میکل بود و از وقایع خوشنرخان معروفه داشت و اظهار مخالفت و مصادقت نمود و در ایام حرکت از سنان بطران اخبار قتل عام کرمانی معلی معروفه ای چنانضیای اعلی کردید و مورد غضب و قهر و غیره مزاج بادشاه و برآمد چنانکه بموجب از آن خواهم برداخت و در هفتم شهر جمادی الاول نزول اجلال در طران واقع گردید و عروسی نواب شاهزاده نایب السلطنه العبد العالیه عثمان درین اوان واقع شده واضح روایات چنین است و در ذکر فتنه طایفه ضالکین که تهاپی و قتل عام کرمانی بودی معلی و محضری انزلی عقاید افعی که مرآت مروی کذاب و نام فی ذوق و وجد از طایف اعراب بودی بخند که در بر صهر نیت محمد نامی بصروی بود و عراق عجم افتاد و چندی با علمای عهد بواب معاشرت کشاد چون بحیثیت چندی فطرت پیدنی داشت و مقصود از اکتساب علوم و رسوم سروری و برتری بود و اعظم ارباب یقین را در مقام کار و مبتدعین هوأئین رستین اقرار بود که اعلم بلا عمل بال العمل بلا علم ضلال بیکتای بسا کافر درین ظاهر که بحیثیت خون صد رؤس به پنهانی بر بخت ناکار آن تدبیر منافق در بدیع و هوا بجا رسید که از طریق شیعوی و سنی هر دو خود را بری معرفی و ندیمی جدید خراج نمود حاصل آنکه فرقان محمد جامع مسایل است و خزان تقلید و تتبع احادیث و اقوال ائمه و علمای اهل است قول رسول نیز بعد از فوت او در غور پیروی نیست تابعین او نیز پس از فوت با کفار فرق می دارند در هر وقتی و عهدی و انانی از ظاهر قرآن حکمی نواند که مناسب وقت باشد و آن مرد نام زمانه و شیخ بکا زاست و متبعش لازم از زیارت زیارت که واجب است و دیگر مشاهد مقدسه را طایف و زائر شدن بدعت و استماع و بر مرقد و مقابر ائمه قبایل زین و قنادرل سیمین که داشتن و از ایشان امید توسط و تشفع داشتن گناه بزرگ است تا راج و اخذ آثار و اسباب ذخایر مرقد و مقابر و بختن خون متوطنین را توانی عظیم است عبد العزیز نام از مشایخ اعراب بودی که بجهت صرفه و تصرف زرو مال و اماله قلوب اعراب بشدیل ضلال اندیش سیخفه و ملت کپیفر را و اجماع نام داد و اعراب با دیر با فرقیته بدین بهانه غارت و تاراج مشاهد مقدسه را پیش نهاد و نهی ساخت و تصانیف پرار اچیف و اب کذاب را که امام و مجتهد و مفتی انقوم بود و مشهور بادیه نشینان صرفه حال و متابعت اجتهاد و اب شمرده بر کرد و عبد العزیز و بابی اجتماع کردند بخت فایز و ذخایر مدینه پس به شرفیه را بغارتیدند و صاحب مان شدند و وی در بخت حصار استوار بنیاد ذریع لقب داد و بسیاری از اعراب بگردوی جمع آمدند و بلا دیگر فتنه حیرین الشریفین با تصرف و اموال مردم را تاراج کردند و بار خفت اشرف تا ختن کردند از حصان حصار و اعانت شیعیان بنی خزاعه غلبه یافتند و سعود ناسعود که فرزند محسن عبد العزیز ملج بود و شجاعت و قنات پای علی یافت و حکم بر بد سیر بغارت عیلات عرشد و رجات شتافت و در او اخر سال کهنه را و دو دست شانزده صباح روز پنجم و پنجمه غدیر خم بناگاه بر قلعه کرمانی معلی شهید امام همام حسین بن علی علیه السلام تا ختن کردند شهر را بختیهر در آوردند و بسیاری از اعزانه ان شهر طاعت را بخت اشرف غزوی گرفته بودند و جمعی مردمان ضعیف الحال شکسته بال زاهدان بد کعبه شد بر کجا مانده در صرم محترم نماز و ذکر او و دعوات اشتغال داشتند چندین هزار تومان اموال تجار و غیره و کوروی چند از نفوذ و اجناس سکینه صرم محترم بغارت بردند و کمال خلاف و ادب الحاد بطهور آورد که قریب شش ساعت به فتنه از عالم فاضل و مرشد کامل از علمای محققین و فضیلهای صاحب یقین قتل در آوردند و آنچه در سر و بر مردان زمان بود بر کشیدند خون پران و جوانان خدی شناس صبا پیش و دانش چون سیلاب جریان گرفت و تنهای چاک چاک متقیان حق پرست چون پشته پشته بر فراز یکدیگر برآمد و کوهی برزگوار که در زمان امتحان و کاه حیات اینچنان محاصره و معاون سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام بودند و درین عجب دوران مرقد مبارک از روی شهادت رکاب انحضرت همبگردید و بکرم سعادت درین روز کار در حوالی مرقد ان امام اظهار بلکه در حضور روح پاکان امام معصوم منقول و در سلک شهیدی گذشته مسطور و مذکور شدند یا لکنی کنت معکم کفوفی فوز العظیم انعم ما قال ربنا عی انکاده دوست کردند و در کوی شهادت آمیدند بهمه در سر که دو کون شمع از عشق است بر چند سپاه او شهیدند بهمه و از خیر شهیدان خباب عالم عال و کامل کامل مولانا فخر الدین عبد الصمد همدانی مؤلف بحر المعارف بوده که مدت چهل و چهار سال در انحضرت مجاورت کردند و کسین علم شریفش در

جلد نهم

املا شاهزاده آغا بطهر بن میرزا خاقان

الصفیاء
مروند

طاعت و عبادت و زهد و معاش از هر محل سستی گذشته بود و در همه استبداد و جاحی از سادات و علمای فاضل که در مقام خود مذکور خواهند شد
بغیر شهادت رسیدند زاده نیاک شیخ محمد سعید بن عبدالعزیز که فرزند شیخ مجیدی و برادر ذاتی این پاد بود قطاری استر از زر و جواهر و
استغنه منسوب که انبار کرده بدو عید بازگشت و این اخبار ملالت آنار در بلاد و امصار انتشار و شهرت یافت و چون این خبر بمجامع جاوید
حضرت شاهنشاه اسلام پناه شریعت پرورد معذرت کستر خاقان ترک فحش شاه قاجار رسید محاسن شکیب از نظرات عبرات
پر لول شاهوار شد از غیرت دین محمدی خواب و خور بروی حرام و مجامع سپاه ایران فرمان داد ولی چون این امر در ولایت متعلقه سلسله
همیه عثمانیه روی داده بود و روی نهادن بدین ملک نایه انقلاب و اضطراب حکام عراق عرب بغداد میگردید بخت اسمعیل پیکر
غلام خاصه را با هنر آهنگر و عیب داری بوالی بغداد فرستاد و سیلیمان پاشا متعهد شد که بقویت خواند کار و رم سلطان جلیل الشان
سلطان مصطفی خان بمکافات این عمل دود از دوده و آسپان بر آورد و همانا عمر شریفین سعادت و فائز دود در گذشت و بعد از
ان بحیثیت و حمایت حضرت خاقانی و موافقت پاشای مخفوق محمد علی پاشای مصری و فرزندش ابراهیم پاشا این سلسله بمقاصص
اشقام انقضاض یافتند و تتم این اشارات در مقام انسب اجمالاً مذکور و مسطور خواهد شد و در ذکر حال محمود میرزا
و شاهزاده نیران افغان و حال قیصر میرزا قزاق بطهران سبق کارش رفته است که محمود میرزای افغان
ملتی پادشاه ایران و متوسل بدولت حضرت خاقان شد و با امر آنحضرت حکام و امرای قایمات و فغانستان با بداد او مامور شد
و وی عمر فخر را گرد و شش ساخت که سپاه قاجار بادی همراه و مستعد کارزارند که حاکمی از جانب برادرش شاه زمان رفته بود
خایف شده فرار کرده و محمود میرزا بقدر در آمده کامران میرزای فرزند خود را بمحکومت قندهار گذاشته عزیمت کامل کرد و بقوت
تقویت و حمایت دولت ابد مدت ایران بر برادرش شاه زمان استولی گردیده او را دیده برگرد و مستقلاً پادشاه افغانه گردید
فیروز میرزا برادر خود را که با وی در همه گاه موافق بود و ایالت هرات داد و قیصر میرزا ولد شاه زمان سر ایدم شده روی بآستان
پادشاه عجمه ایران نهاد چنانکه مسطور شد در سمنان بحضور رسید و شرح حال خود عرضه کرد و قرب سالی در ایران بعزمت و جلال
میراست و مورد التفات خاصه پادشاهی بود و محمود میرزا پس از استقلال از طریق ارا و تمندی مجانبت گزیده خود را استغنی می نمود
و با افغانه نیز بسوء سلوک رفتار می نمود تا اعظم افغانه از وزارت بقیصر میرزا اغیب شدند و بطهران آمدند و در آستان معذرت
میان استدعای بردن قیصر میرزا نمودند خاقان کمی استان او را بکمر خیمه صرع و شمشیر مکل بجوهر خلع و لباسازی و ابهتی ستایش
روان فرمود و فرامین قضائین امرای افغانه و خراسان در تقویت وی مرقوم و روانه کامل شد و در تحریکها نیز در
و قصد استرانی و تنگنای کلان بموت از رجعت بطهران بعد از عید سعید نوروز فرود نیفتاد
دو بست و هفتده حاکم استر آباد از ترکمانیه بموت صابین خانی ساکن کرکان شکایتی داند و کوب فیروزی کوکب در باره عزیمت
استر آباد خراسان فرمود در هفتم شهر صفر از طهران نهضت و از راه ساری و قزاقیه با شیران کرکان سپاه بکرکان و استر آباد راه برگرفت
در قرا شیخ نرول اجلال اتفاق افتاد و نوب غارتی در کرده ترکمانیه کوکلان بموت روی داد که هرگز ندیده بودند و دلیران رزم جو
دیدند که ابدانشینده بودند از خون ایشان صحرانگی شد و از غارت کالایشان بار و بینه اسکنین دختران و پسران قرین خلوت
و جلوت بودند و جمعی را بکر و کان بطهران بردند و سپردند و در چشمه علی امغان کالپوش طپور و وحوش باقی نماند و مدت این تحریک
به بیست روز امتداد یافت و خبر حرکت شهریار شهریاران ملک الملوک بخراسان و لوله در افکند و در باطن ناد و سلطان ناریم بر
افروخت و مانند شمع تمام خانه نمی روشن کرد و دست در تصرف سیم و ریح حضرت امام شاس در از نفوذ همانا اندیز بخت سینه
و ایدل خواست فنادیل و ظروف و ادائی آنحضرت را بجمع لشکر و خرج حشر می داد و از مکافات نمی اندیشید چون فصل دی بود و والد
مریم سیرت آئینه سیرت وارث ملک جم و کی در ری مرضی صعب داشت و فوات یافت پادشاه حقوق آگاه شریعت همراه بطهران آمد
والده ماجده را آنحضرت شرف فرستاده نظر اخبار فتوح اطوار شهد معش ارض اقدس می بود که کمر خیمه مشکله مقدس
کرفتاری نای سلطان بن شاهزاده و ایاالت بنی شاهزاده محمد و لیمیز و خراسان چون بعد از

معاودت سپاه نظرباه حضرت پادشاهی ظل اللهی علی شاه قاجار از ارض اندلس بجای خنجران سردار قاجار قزوینی حاکم نیشابور
 مشهد مأمور و در آنجا موقوف بود که دستها نمود که نواب شاهزاده والا بن محمد ولیمیر از خنجران ارض اندلس نصرت کردند و انقراض دولت
 شاهزاده محمد ولیمیر با سپاهی بیکران به نیشابور شتافت و محظوظ و حراست انصافات در شهر مذکور متوقف و محمد و معاون حسن خان سردار و در
 لشکر نامده می بود از مکانات شاهزاده در نیشابور سردار را نیز و قدرت منتهی و دو با طمینان خاطر می بصره شهر مشهد مشغول شد و کار قلعه
 کیان با مضطر و اضطراب کشید و ایام محاصره امتداد یافت و شهر رمضان قیامت شاهزاده سردار و سپاه جبار از اطراف شهر و سنگرهای خوب
 پای جلادوت فراپوش کرد و شد و همواره غلغلہ سیاهیان و لوله در نهاد شهریان را افکندند و در سلطان متوحش شده در خطاب و روح و
 ابواب شهر کو شید و چون اخراجات قلعه داران بسیار و خزینه وی از نقد تهی گردیده بود و از غایت ثلثات کمال ثلثات در طبرستان
 رجحان می نهاد دست بنارت خزانہ سرکار فیض آرا کشاده از قیادیل زرین و سیمین هر چه بود مسکوک و سیاهیان و او و نیشابور در می
 ضیح حضرت امام و الام مقام زده کوره و دم آماده کرده زر و سیمین ناب را که در حاشه آب همیکرد و فیلانست که تیشہ بر ریشہ عمر و دولت خود می زدند
 و بختین خلافیخ خود بمی کشید مع القصة سپاه نصرت پناه مانند شاهسازان تیر و دوازدهم روی بفرار و روح عروج کردند و بختین شهر اصرار نمود
 حارسین نیز از مضافه و منازعه دست کشیدند کار را بدست حاضرین گذاشتند خنجر و روضه مطر و غلغل و سادات محترمه خط خود را در حرمت
 تحریم اجتماع کردند و در سلطان کاخ خود را خراب گشتی استقلال خویش غرق کرد و ابید چنان دانست که با شارت جناب میرزا محمد مدتی
 می افغان شهر دوباره خود را بکناره گرفته اند با جمعی از تابعین شقاوت این خویش سراغ سید سند مذکور شتافت و بضر بر زمین در راگشته
 بودند شکسته داخل روضه منوره امام همام شد و چون اول صبح و گاه نماز بود سید را در صرم مشغول آورد و تعقیبات صلوة دیدار غایت خلالت
 و شقاوت و مباینت و عدوت زخمی چند منکر و کاری بران مقرب حضرت باری زده سر اسیمه بیرون آمده بر کسی سوار و در آن هنگام قیامت
 علامت از مری غیر معروف فرار کرده از حصار بدر رفت و دانست که از دام بلارانی نخواهد یافت و سوغاتش را و باج و سوغات را در رساند
 حسن خان سردار شهر را مسخر و نواب شاهزاده والا بن محمد ولیمیر از در و از تجمیل وارد شهر مشهد می گشت کرد و بدو داد سلطان بی سامان
 در چهار فرسنگی شهر گرفته از غنیمت چنان از آن ممنوع و او را مقید و مغلول نمودند چون نزدیکان می از فرار و روستا بودند او را بر خری سوار کرد
 بمشهد را و در آن مقام انحال جناب میرزا محمد مهدی بجوار رحمت ایزدی پوست و در بهترین مقام سعادت شهادت یافت و از جنت
 بجنّت دیگر شتافت و حمد الله نواب شاهزاده و امرای ازاده سده روز بفاصله خوانی تعزیت سید فاضل کامل شهید سعید شتغال و ایشان
 بدست باز ماندگان می اهتمام تمام کردند و در سلطان در جلیق رود و بر سوسینکریست و بر حال خود میکریست و شرح حال بخانان بهما
 معروض داشتند و حسب الامر نادر میرزا را بحضور پادشاه قاهره فرستادند و شاهزاده محمد ولیمیر را بکومت پرداخت و کربلا
 خواندند و میرزای سلطان فشا و اولاد و خلفا و شاهزادگان و انقراض دولت نادانتر شتغال
 و سایر واقعات در او اخر شهری قنده که موبک فیروزی کوکب شهر باری از شلاق زندان و خنجران شربت اقران بدر الملک
 طهران اجمع فرمودند و در سلطان و سایر اقارب و عشایر انطایفه کشته روز را بحضور اندلس حضرت خاقان کامکار را و در دند مجوس و مغلولان
 حضور پادشاه غیور بایستادند و حکم سیاست از مصدر ریاست و حکمرانی آماده کردند و دیدند شهر را و اگر نفسش و زبان مبارک با مادر سلطان
 خطاب را و در امورات گذشته مورد عتاب فرمود و از قتل سید حسینی هفتاد ساله عالم فاضل مجتهد کامل بجنب او می خواذنی شد و
 رفت و انسرگشته از ان کارانکار و بدروغ ایمان بر لب آورد پادشاه شریعت شعار محدث دمار فرمود که زبان او را که بسو کند دروغ پرور
 قطع نمودند و از آن پس با خراج عین قطع بدین اشارت رفت و تیغ پدید و تیغ جلا و قساوت نهاد و پیکر شریح غرقه و اقارب
 عشایر شریح بسیاری مقتول و بی محول و در زمان زندان و سایر بلاد ایران متفرق و محذول شدند و اباب پیش دیدند که بکافات چگونه
 بشهود آمد چنانچه در محلی خان قاجار ابلکشت و درین ایام محلی شاه سمنی نادر در سلطان بقصاص را و در و دالک مذکوره لادلی الالباب و
 بنصره لاد و الالباب در ظنر جهان با همه زینت و زیبا و نیز در بدین پنج و اسب و و بعد از جشن عید سعید نوروز سلطانی و تحویل محل و
 خطبه بنام حضرت خاقانی که آغاز سال بختار و دویست و سجده بجزی بخوبی بود از جانب جواد خان یا دلوئی کجوی قاجار حاکم ولایت کجور می

سیرج السیر رسید و اخبار وصول سپاه روسیه به قلیس و بلاد بردع و غرم دست اندازی بمصارع اذربایجان معروض رای ملک
 آرای دارای ایران نمود و استدعای مداد و اعانت نمود و فوراً فرامین قضائین بالبحی و حکام و امرای اذربایجان صادر شد و سعید خان مغلی
 غلام شیخیت روانه گنج کردید که از وقایع الضحیات همه روزه امنای دولتی بدست رانجه و آگاه کرده باشد و رای کتی آرای پادشاهی بنظم
 ثغور و سنور و سرحدات ایران عایت خرم فرموده چون خان سپهر تقی خان بزیدی حاکم کرمان بود در آن حکومت استقلال داشت و افا
 سیستانی بواسطه قرب جواریم و نرماشیر تصرف و تطاولی در بلوکات کرمان می کردند لهذا حسینقلی خان غزاله نیلوی قاجار باحضار حسن خان
 مامور و نواب امیرزاده ابراهیم بن مهدیقلی خان بنی عم و داماد خانان کامکار با یالت کرمان مضافات آن ساحات مفقود مأمور گردید
 میرزا محمد شیرازی رئیس سفید لشکر دفتر وزارت اورفت حکومت و دار السلطنه طهر از نواب شاهزاده حسنقلی میرزا مقوض فرمود و جناب میرزا
 مشهور میرزا بزرگ فرامی که بوزارت نواب شاهزاده و الامتد عباس میرزای نایب السلطنه برقرار بود بوزارت دارالخلافه و رعیت
 نواب حسنقلی میرزا سفر آفریزی یافت و شاهزاده بزرگوار نایب السلطنه عباس میرزا محمد شفیع صدر اعظم مذکور تهنیه سفر اذربایجان
 مقرر شد که حرکت کربابان طهرانیات نواب مستطاب شاهزاده احمد کامکار نایب السلطنه عباس
 میرزا بجانب اذربایجان مدافعین و قتل جو خان قاجار را یالی حاکم گنج و تساو قاج
 انترمان اگر چه در وقت آمدن قزلباشان و باغ معروف بقرل باغ بایران انحال قزال دولت روسیه نمی گذارش بر وجه جمال نگار شایسته
 اما تا رشته کلام در دست در آید دیگر باره تشریح و توضیح آن ترقیم و جزیه عملی با مکر است و نگارنده را فصحاحت اجمل از بلاغت احوال آفر
 مجمل در یکطرف و یکصد و نود و شش اریکلی خان والی قلیس از تخطا ایلی و آستان لکتره ناچار در پناه کترین ثانی پادشاه خورشید کلاه دولت
 بنیدر روسیه و آمد و قرار شد که دولت روسیه و ارحامیت و تقویت نماید اما شهر قلیس را تصرف روسیه نپذیرد و کید ایوج یکبار بطریق
 به قلیس آمده مراجعت کرده و بجهت عبور عراده راه را درست می نمود و بار یکلی خان از آن دولت ثمت هزار منات که با نژده هزار تومان با
 موجب مقرر شد هم در آن ایام که کید ایوج سردار روسیه بحامیت اریکلی خان والی قلیس در اراضی فقفا رستند و منتظر نشسته بودند تا در کام
 ضرورت معاونت اریکلی خان گرجی بقلیس آید حضرت قاجار شهید قاجار شهید و دیگران دوست و نه بنجی که سابقاً نگاشته شده بتقلیر
 راند و اریکلی خان فرصت خواندن کید ایوج نخورده خود نیز فراموش و رفت و والی قلیس بکاخ و کاریتل کریمت و بدامان دولت
 پادشاه روسیه متوسل شد و شاه خورشید کلاه روسیه کید ایوج متخیر گردیده ثمت هزار کس با قرل باغ روانه نمود و او در بند را بگرفته
 بقسلاق موغان متوقف شد و کید ایوج را بمظاہرت و نیربان روباغ مشهور بقرل باغ مامور ساختند و حضرت قاجار شهید قاجار
 از سفر خراسان غیبت اذربایجان فرموده در آنوقت نیز پادشاه روس کوس حلت فرو خواست و دست و پنجهال سلطنت کرده بود پاول
 نام پسر او قرل باغ را باز خواند و کید ایوج متوقف شد و پس از پنجهال والی روس پاول بمقتول کردند و پسرش الکسندر با ولج را در پناه
 هزار و دویست و شانزده بجزی سلطنت کردند و او دست و پنجهال بود و زرای پدر را معزول کرد و بخلاف سلاطین سابقه اذن
 لباس الوان مردم داد و چند کس از مردم و انشور ملک خود را بساحت دریافراستاد و مدرس ساخت و بمقابل و منازعه ناپلیون پادشاه
 بزرگ فرانسه پرداخت طوایف بود که در غایت دلت بودند عزیز کرد و در اندک وقتی از آن امت سی هزار کس بکس عیسوی اندر او
 و درین بین اریکلی خان والی قلیس از کیتی و کردشت و کرکین خان و لداور کید ایوج بر سبند ولایت کر جستان بر نشاند فیما بین اولاد اریکلی خان
 مخالفت و نزاع روی داد الکسندر میرزا ولد دیگرش روی بدرگاه پادشاه و الاجاه ایران نهاد الکسندر با ولج پادشاه و پناه و دولت
 روسیه بفکر ملاخه و رخاک ایران در افتاده لاجرم یکی از وزرای دولت خود را که نامش سیاسیوف و صلش گرجی بود در ایران بوا
 ظرافت اترک فی باک اورا پیشی رانچو اندک با سپاهی بکران از پیاده و سواره جزار و توخانه اشبار و سوار نظام قراق مامور کرده کید ایوج
 بحضور خواند و کرکین خان بنحیف الرامی خف العقول او را بکر جستان راه داد و در آن قرب زمان کرکین از کیتی بکشت و اشید
 بر کر جستان مستولی گشت و ده فال زن کرکین خان را با جمیع صغیر و کبیر اولاد کرکین خان اشید رنجواست و فرستادن بطریق
 پورغ اراده کرده و ده فال مردانه خصال از غیر تنگ داشت یکی از بزرگان روسیه را بدشته که در زیر جامه داشت بقتل آورده همانا نام

نیرال لار بود و ظهور انمغی بر زوال دولت و لات کرچه برانی شد لهذا ظهورت میرزای سپهر کین خان علی کرجستان فرار کرده کلاز
 شهریار اسلام پناه حقایق آگاه فتحعلی شاه قاجار التجا کرد چون اشپنچر سردار روسیه مدعی هندوستان و سید داری جهور سفاک بود
 بسنور و لغور اراضی ایران اندر آمده بحال جاور ملکه لکرنه راند خون پکنانه از چون سیلاب بمیر سخت تا در شهر رمضان المبارک یک هزار و صد
 هجده بجری نبوی بر سر کتلت با ختن آورده امیر نامزد و الاتبار جواد خان آباد اغلی زیاده لوی قاجار که از عهد سلاطین صفویه موسویه دوران بلاد
 حکومت و کفالت داشت شرح حال حضرت خاقان پهلوال محض علی شاه قاجار بر نگاشت بنابرین حکم حضرت خاقان کامکار نواب شاهزاد
 عباس میرزا نایب ولیعهد دولت علیه عالیله ایران به پیشکاری میرزا محمد شیخ صدر اعظم مازندران فی مامور با دریا بجان شدند و قبل از وصول
 مدد و عدد لشکر بر خاشن جوی ایران سبب انوف مشهور با پیشخدر بجا صر قلعه کجی پرداخت و در میانه سپاه روسیه و اکی کتلت مجاریات
 رفت و جواد خان قاجار زیاده لوی کجی بقدر وسع و طاقت بحفاظت خود پرداخت ولی نصیب یک شمس الدینلو که از ملازمان جواد
 خان بود و حقوقی نموده با جماعتی از ارامنه کجی از جواد خان گشته بسر دار روسیه پیوسته تا در غره شوال سال مذکور شهر کجی متحرک و تاراج
 قتل عام در ان شهر شیوع تمام داشت جواد خان با یک فرزند خود بشهادت رسید و کجی بدست سردار روسیه در افتاد و سبب انوف
 اشپنچر حصار کجی را از مسلمانان پرداخته خود و متعلقین خود و طایفه ارامنه در ان شهر توفیق نمودند سردار رسل و رسایل برای قراغ
 فرستاد و بوعده و وعید و پرم و میثاقش از کجی دعوت کرد آنان نیز کین کردند چون جعفر قلچیان دتلی از وابستگان دولت بهتیه روسیه
 شده بود با کلبعلی خان نخجانی محمد خان قاجار اروانی را با خود رام کردند و صیدان دام نمودند و قاضی حرکت تنو اشافه
 والایا عیسی میرزا نایب السلطنه و ولیعهد دولت قاجار نیز با ملکات و زنان و بچان و پنا
 واقع قتل حاجی خلیل خان فرزند بی سفیر ایران و عید خواهی فرستاده و دولت بهتیه
 انکلسی سفیر محمد بنی خان فرزند بی بدان ملک و سیامان حضرت نواب نایب السلطنه عباس میرزا
 قاجار در روز دوشنبه هجرت و هفتم نخل الحرام سال کهنار و دوشد و سجد و عزم پوش از دریا بچانرا تقصیر فرمود و کسند میرزا ابن رجب
 خان و الی قاضی احمد خان جوانشیر مقدم سپهر کی مراد و تبریز و غور لو خان بن جواد خان قاجار زیاده لوی کجی و ابوالفتح خان و ابوالبرکات
 خان قراغی جوانشیر و عباسقلی خان حاکم نخجانه علی قلچیان شاهسون و نجف قلچیان کر و سر و محمد خان حمزه و شاهنرخ خان کرمانی با توابع و لوا
 و سواران جمعی خویش استجماع موکب استجمام مراکب بار و زی چند پنا سو فند و به نصیحت و اندرز محمد خان قاجار اروانی مدعی رسایل
 داشتند و از مراتب مواظط و نصایح شرعی بدو کاش شدند و حضرت پادشاه عجا کسور کیر فتحعلی شاه قاجار پس از تفریه داری با هم
 محرم الحرام در او اطران ماه دگر دسل سال کهنار و دویت نوزده هجری بود با کوبه سلطانی و موبکه خاقانی از دار السلطنه طهران
 سلطانیه و جان نهضت رکضت آغاز فرمود و در انچمن با سپو و چون حاجی خلیل خان فروشی ملک التجار ایران سفارت بند و کتا
 و رفاقت خیرال ملک بهادر سفیر حکمران هندوستان فتنه بود پس از ورود به بندر بمبئی کار گذاران اندولت قوی صولت مقدم اورا
 محترم شمرده لوازم کریم و تحرم ظهور آورده اورا منزلی مخصوص داده بودند و معادل دویت کس صالوات نمود با چهار تن از ارباب تات
 انگلیس تحرم و کتلتک و راتعین کرده بودند و روزی قرب بغروب آفتاب که فی الحقیقه کاه زوال آفتاب عثمان سفیر بود بهمان او صلیط باد
 طغور و و خوش تفنگی انداختند و قتل بسیاری از ان حیوانات پکنانه که بملت ایلی هند و طایفه هندو آن را زنده بار خوانند و قتل انرا کتا
 و اند اصرار کردند و مندیان در مقام مانعت و مناصحت برآمدند تا کار بمشاجرت انجامید و از همه ملازمان سفیر ایران از خانه فوقانی قدم
 بیرون گذاشته که دفع این سکار کنند ملازمان می گمان بودند که او بجهت تقویت چاکران خویش بیرون آمده ماده مخا الفت خلیطه کرد و بدو
 با سله بردند و با صاحب منصب صالوات پای مجادله پیش نهادند و نیز گمان خطاب برد که عزم مجاریه دارند پنا دغا الفت نهادند و سر باران را بر
 کرد خود جمع کرد تا از دوسوی کار تیراج اشراج یافت و لشکرا انداختن در گرفت و در ان اثباتیری بر حاجی سفیر و دامد و جانر ابر و در دگر دحا
 ان شهر چهار نفر کستان با باد و صد صالوات گرفته مقید نمود و قصبه برف را نفرمای هندوستان عرضه کرد و جناب مارکویس لارد و لری
 وزیر دولت بهیه انگلیس و حکمران ممالک هندوستان ابن اتفاق عجبیه بر آشت فی الفور نامه بر نگاشته و مستر عشقی نام انگلیس با لیون بصره

الصفحة

با جمعی از معارف هندو انکته با جامه های سیاه که شعار تام و دثار سوکاری است بخدمت پادشاه دجپاه ایران فرستاد و در چمن سلطنتیه
 نامه و بدایای او را معروض داشتند بود که چهار نفر انگلیس صاحب منصب و دیست صالذات هند را مجبور کرده ام و این امر بنا
 و نحوه حکم قضا صدور یافته و این قضیه منفعلم و عند خواه این جاده عجبیم با پادشاه جمجاه ایران دانست که این حکایت بعد وقوع سیاقه و سهو
 چنین اتفاق گرفته حکم بر آنی گرفته کان فرمود و محمدی خان شیره زاده حاجی خلیل قتل مذکور را بجای او روانه فرمود و در روز و دوایه بند
 ممبئی او را استقبالی بزرگ کردند و کمال حرمت بطور آوردند و مدت پنجاه در نهایت عزت و جاه در انولایت بمیز نشست و ارتقاء و رفاه
 منزلت و دولت یافت و از جمله تشریفات و تکریمات سفیر ایران آن بود که روزی در آتما شاهی جنگ غراب تکلیف نمودند و در آن جنگ
 غرابی که دوازده هزار تومان بها و اسباب است بضر کلوله محرق آمد و در نظر نیربانا غلطی نداشت و محمدی خان مدت سالی در آنجا
 بعزت نسبت و زیاد از پنجاه هزار تومان بوی و همیل خان و لد حاجی خلیل ابدال رفت و مبلغی مقرر و معین همه ساله خونهای او را بفرستاد
 رسیدند و هنوز تیرد هند و محمد همیل خان درین زمان نیز در فرانسو پاریس بان مقرری عیش مناسی می کند چنانچه خون بزرگ را خونهای
 بزرگ و در خواست و محمدی خان پس از مراجعت بمنصب وزارت نواب شاهزاده حبیب علی میرزا فرناقزای فارس مفتخر آمد و بدینها
 منصب جاه و شمت و دستگاه مانند ادر مقام خود از خاتمه حال او فکری رود در میان حرکت نواب شاهزاده فرناق
 السلطنه بجانب ایران و مخالف محمد خان افغانی فاجان نواب شاهزاده و بهمدنای سلطنت عباس
 پس از توقف تیرد در چهارم شهر صفر بحال نخوان روان شد و از استکبار و استکبار محمد خان قاجار ایرانی که امیری بود در ذات
 جهالت و نادانی استحقار یافت و محقق شد که او سردار روسیه را بتخیر ایران غیب می کند و این کار را باید دوام مابالت خود می شما
 لهذا شاهزاده ازاده غیر متنفذ را بهواران کاب استطاب حرکت فرموده باروان و ان و در پنجمین شب و ششم صفر در غم فکری
 ایران و کنار رود و زنجی چون دریای ذخارف و داد و سنکر سبت فرمود هم در روز نخستین و روز دوم شاهزاده ای ایرانی و نجف
 و منازعت مستعد و آماده شدند و مقابل کردند و جانب میهمانی و میزبانی وارد و داف را جواب و سوال بفرمود کلوله توب و
 تفک و کرمی شکامه جنگ نزل مایه سستی گردید چون ایلات حوالی ایران از پذیرات خام محمد خان بجد و دیار بکر و ارزنده الرقم
 و سکون شده بودند و مهد یقنی خان قاجار دوالو باششهر اسوار جبرار بکوچانیدن آنها مامور شد و اقامت با ایشان بلا دود
 عثمانیه مرقوم افتاد انان خیر ایلات قاجار و گنسر لور تسلیم نموده مهد یقنی خان ایشان را داشته لوی عزیمت بخاک ایران گرفته
 و درین اثنا سردار روسیه سیمیانوف ایچدر با معادل بیست هزار صالذات روسی و شش هزار سوار فراق و غیر هم دسی عراچه
 توب بدعوت محمد خان ایرانی روانه ایران بود و در محال بنیک بهمد یقنی خان قاجار و چار آمد و از جانین تقابل و قتال در کرد
 مهد یقنی خان بر زم از مای دشمن برای ایلات مذکوره را با جمعی روانه و خود به قصد سوار مردانه در برابران سپاه کینه خواه ایستاده
 جنگ کرزیکان خود را بمعسکر شاهزاده مامور رسانید و ایلات را در مراتع و مساکن و مراعی و اماکن مقرر و ستمه خود ساکن نمود و سپاه
 روسیه در چارشنبه بجم هم شهر ریح الاول در حوالی اوج کلیسیا سه فرسنگی ایران فرود آمد و کروی از ان سپاه بر شکوه اوج
 کلیسیا را خالی گمان کرده فی الفور روی بتخیران گردید جماعتی از تفکیکیان ایرانی که در آنجا ساکن بودند ساکت و صامت نشسته چون
 روسیه قریب بقلعه شدند تفکیکها را را کردند و همه ای اینچنین بران ماری ایچان این فرود بار بند روسیه مجروح و فرار آغازید
 خود را بمعسکر سردار رسانیده شرح حال باز گفتند و از جانب شاهزاده نایب السلطنه علی قلیخان شاهسون با جماعتی از سواران هم در آن
 باوج کلیسیا رفتند و بجایست برداشتن و کرم قابل و مقابل و سیان نایب السلطنه عسکری قسری
 و سیمیانوف بیکر از لشکر بیکر از لشکر کلیسیای ایران و بعضی قایق از ان داشت
 در روز و شنبه شهر مذکور در دریای پر شد و شور و مستعد موج و تلاطم و تپج و تصادم گردیدند اسبان کرین برین در کشیدند و خود
 و قحان بر سر و بر راست کردند اسلحه با بر اسیدند و صفها برار کشیدند و نوبت زمان رزم آرامی دم در دام و نای برد میدند و طبل و گوس
 بر سپهر انوس غرر رسانیدند و تپهای صف شکاف بر عرادی قوی بنیاد بجنبش آمدند و صحرای پر کوه شده کوه و دشت پر کوه نواب شاهزاده

والا بتار نائب السلطنة العاليه جناب صدر اعظم ميرزا محمد شفيع ربا اغروق و بنه و سرسکر نهاده و احمد خان مقدم مراغه را با گروهی
وی گذاشته خود با سواران سپاه در حوالی قلعه اوج کلیسیا بمقابله سردار روسیه تقدیم فرمود افواج دریا امواج و سواران سیل مزاح درین
ویسار صفوف برابر کشید مری از با چکان در بر افکار و جوار افکار چون سد سیدیای ثابت بیفشردند و دلبران دست بر تیر و نیزه و تفنگ
بر زدند سردار روسیه پیادگان خود را بر شکل سه قلعه تقسیم که هر قلعه دو صد کاهم فاصله از دیگری داشت و سی عراده توپ را با طرف سه قلعه
نمود که هر قلعه ده توپ بمنزله برج او بود و خود چون آتشی در میان آتش خانه سرکش قرار گرفت و میرکسر اعضا الدوله سلیمان خان طرف همیشه بود
سپاه اسلام را با وجود خود و ترناین و دو امیر محمد قلی خان قاجار و دو الو در میره و سرافورد و پسر قلیان شامیاتی و علیخان قونین و مقدم و هر او گن
جنگ نمودند و علی قلی خان شامیون و یحیی قلی خان کروش در کمین اشهار فرصت کین مجب شدند امیری قاجار و شریف پاشای وزیر آشفته و
میرزا ولی کر جستان و لاریکی خان با نواب شاهزاده نایب السلطنة در قلب و برپای رایت نصرت آیت پادشاهی استقرار جسد فظم
دلبران ایران چو غرنده بیر شده خشکین در بنر دهر تر ز دیگر طرف سرخ رویان روس فرو زنده چون بتلکاه مجوس دوشکر کرم دو
دریای خون بد بسیاری از یک صحرا فرو نخت از جانب سپاه روسیه خروش و نعره توپ جهان آشوب برآمد و کلوله های اینچنین
مرغان پرواز کردند و دو توپ متواتر هوا ابری شد متقاطر و آتش و شعله زمین چون دوزخ بهفتیان افروخته و نقتیده گردید و توپچیان ایرانی نیز بر
کردن توپ اشغال جسد ولی چالاک و چستی توپچیان روسیه انار اسر اسیمه کرد سواران ایران که همیشه بشیوه و پیشه قزلباشیه آسب وانی
و شمشیر رانی عادت پیشه کرده بودند رکاب بر توپستان برق شتاب زده اند که گفته خود را بر آن قلعه آتشین زدند و مانند سمندر در میان آذر جا
گردند و بیشتر اینکروه شاهسون و خواجه و ندو و عبد الملکی بودند خود را بر پی دیوار قلعه آتشین و سیه رسانیدند با شمشیر تیر کردن پیاده کان صالک
زدند و بجاک افکندند تا کار چنان شد که صالکات این قلعه و بقلعه دیگر از قلاع سه کانه نظامی روس فرار کردند و انکی که متلاشی شدند شمشیر بر نفا
و مقام فرار کرد و راز راجان و او چون نخست کار از راز رازیه و روسیه بود و از قواحد کار مطلع نبودند بر کندن یک قلعه قناعت کرده و فکر نداشت
و تاراج افتادند سر و کوفتاران را بحضور شاهزاده نایب السلطنة آوردند و اظهار خدمت و طلب انعام و نعمت کردند سردار روسیه از
فروغ صعوبت انحراف به غلبه سواران صف شکاف متغیر گردیده پهلوانانده بدست خویش صالکات را بتوسیل اندازی اصرار همیکرد و یکبار
پیاده کان و توپچیان مینا آتش باری کردند و سوار یکدیگر اختلاف می یافتند و توپ و توپچی بر عراده می غلطیدند دلبران ایران از جان
دست بسته در دریای آتش شناور میشدند و چون پروانه از سوختن برب و راه میسبیدند و سواران قزاق میتا خشد و از انکروه پیایی
اسیر و تیل میا خشد تا قریب بغروب از دو جانب جنگ در پیوسته بود شباهنگام بسنگرهای خود بار کشیدند و دیگر روز از دوسوی برابر شدند
و یکدیگر زدند و شب مراجعت کردند و سیم روز بمقابل و مقاتله درآمدند و بضرب توپ و تفنگ و شمشیر و نیزه حراق یکدیگر و قاطع مفاصل یکدیگر کردند
بسیاری از طرفین بقتل درآمدند و شاهد فتح از سپح سویی روی نمود و مع القصه سببیا نون شهر بابا بشیخ سردار روسیه که خود را شمع
سرداران و دولت قوی شوکت میداشت و در خدمت امپراطور روس الکسندر با ولج مشهد فتح ایروان و شیروان و قزاقاغ شد خط
داده بود و از دستبرد دلبران ایران متحیر و متفکر شده بغایت پشیموده گردید و از مقام خود بسیار پس گرایید و پشت دست بندان ای غایب اسلطان
فوج در اطراف اردوی او کمین کرده عرصه بر انکروه شک نمودند و آخر الامر ای سرکار سردار روسیه بران مقرر شد که از جنگ دور رود
شیران تخمیرجوی تاجاشی کرده بجا صه قلعه ایروان پردازد و از راه من سار دخی کند امت محمد خان قاجار نیز با ولوی ایروان
انزوا یافت سر فراموشی و متوسل شدن بحضرت نایب السلطنة العالیه و مقصم
کر کینک سر فراموشی و متوسل شدن بحضرت نایب السلطنة العالیه و مقصم
ایروان کرد محمد خان ایروانی را ندیده او استحضار یافت و از معاهده سیکه با او کرده بود پشیمان آمد و از دوسوی خود را در لجه عنا و در طفا
دید کس فرستاده طالب ملاقات و وزیر بی نظیر صافی بای صاحب تپه میرزا محمد شفيع صدر اعظم دولت ایران گردید آن خواجه
اصف صفات باوی ملاقات و مقالات کرده او را اطمینان داده و از قلعه پروان آمده بار دوم مراجعت کرده شرح حال با نواب شاهزاده
په حال نایب السلطنة باز گفت محمد خان محمدین روسیه را که بجهت مصلحتی در نزد خود متوقف داشت علی روس الا شهدا و جواب داده

روان کرد و حسن علی خان فرزند خود را با پیشکشهای لائق دربار شاهزاده طهار اطاعت و خدمت نمود و از درون بیرون توپهای شاهانه
بفرستاد و مگو سها افغان بر کوفته و اردوی شاهزاده کوچیده و درین قریح بلاغ غزول گزیده و روزی بستجاکم برداشتند و قصد اسیر
کردند اینچنینکه موافقت محمد خان ابروانی با شاهزاده مستخر شده بیشتر از پیش تر متغیر گردیده صبح روز پنجشنبه ششم ربیع الثانی سال
و توپخانه و سواره و خطی الغله و سبوی اردوی اعلیٰ بناده و اب سپاهیان بغلیف را و درین راه کرده می گشت و خود در خیام میان کشته بود
که ناگاه از میان دره علامت سپاه روسیه آشکارا شد اسکیان سر اسیم میان بر بسته بر اسبان بر شسته میهای جلالت شدند اینچنین
توپخانه را برداشته که که مشرف بر اردوی ایرانیان بود برده بکلوباری سبق از ابر بهاری بر جماعتی از افغان و شمس الدینلو که داخل سپاه
شاهزاده بودند مخالفت کرده بغارت اردو دست برد آوردند و اردو پرانگنده و سواران مجروح و سبزم شدند چند انگر تواب نایب السلطنه العلیه
نیزه خطی بردست گرفته بهر میتیان بطعن نشان و طعن لسان همی مخالفت کرد و سودی نند و اردو پرانگنده بجانب شرقی اثران مدوان شدند
و کاری را پیش گرفت و سردار روسیه سرخ روی فرستاد و غم محاصره قلعه ابروان کرده و در سبج جامع سجاده و ورد بکستر اند و بزبان
توب آتش زبان به جام جنگ را بقلعه گیکان زد و کرد و از روز شام از طرفین نایب جنگ اشتغال داشت مجددا در مقام استیمن محمد خان
ایروانی برآمده و وعده و وعید را در انجود راغب میخواست از انظر تواب نایب السلطنه با جماع برانگن کان اشتغال کرده با جماعتی از
فراریان بدرک درده فرسنگی ابروان در محال صدرک متوقف شد و شرح واقعه را اعلیٰ القصل بر برای پادشاه حلیل معروض مشه
داشت و در دار السلطنه نیز بر شکاه پادشاه عرضه کردند که غنیمت کوکب نشانها را که از قریب بجانب ابروان
محاصره با بلخا و سیمک و لرجهت اینچنینکه از ابروان بجانب بغلیف غنیمت سیمک خان و امغانی غلام مشد
با جماعتی از دلیران و جوانان بقلای لشکر جزار روانه و پس از چند روز گنار و دارسن مضرب خیام معسکر دریا جستر کرد و بد چنانکه بخیر
رخش تاز و تختین بار شهر یار قاجار سمنگشی شتاب را و آرب در انداخته تا گوشه دمان رود باب فروشد و توکل بر خالق جز و کل کرده
انسوی اس پروان آمد سپاهیان شاه پرست را دت کیش نیز چنین کردند و آرب در کد نشد و به پنجون رخشد و در پنجون روشن
بعضی سران روس از نظر انور گذشت و انقال بخیر رفت چه سیمک خان و امغانی بعد از ورود با سارت شاهزاده آزاده حضرت نایب
السلطنه با مهدیقلی خان قاجار بجوالی اردوی روسیه ناخسته شتی چند را که در چمنهای بعید و قریب می مانند کوفته بقتل آوردند و رویش
ایشان را در مقدم شاه نیا ز سمنگسرت فرار ساختند و اسر و دواب تا نازار انده بار دوی شاهزاده رسانیدند و در جمعه نوزدهم شهر ربیع الثانی
کری جای مضرب خیام گردید چون محقق شده بود که جنگ برابر و بروی سپاه بی نظام با گروه با نظام صرفه نخواهد داشت با مر پادشاه انیسام
مقرر شد که بطریق پنچون بر سر سنکرای روسیه روند و چون سردار روس در محاصره ابروان بهفت سنکرتین ساخته بود و خود در
ناخته هند پورش بر سنکر گروبی اردو سته جات معین شدند و حسب المقرر چون در آفا صبح کاذب غریو توب از اردوی بزرگ سلطانی
بر آمد ماورین بر سنکر بر سنکر هجوم و حمله بردند و چون شیر غران با شمشیر بران بر سر سنکرای هفت گانه روسیه ناخسته و فرصت صفدا
و توب اندازی نند و نظم از ان پیش کا بد خروش خروش بجی حمله بردند و بر فوج روس سر دشنها بر جگر داشت خم تیغ بزد
بسر داشت چکا چاک برخواست از بر کنار شد از خون روسی زمین لاله زار سپاده کان روسیه سر از خواب برکشته مخمور و غوانا کل
مجم بر بالین دیدند سر اسیم دست به تفک و قمر و سرتیره برده رسم جنگ مغلوبه ساز دادند و پیکر دیر را افشاندند میاهوی با فکلان آسمان
کرای و همه شمشیر زنان بلند آوای شد و روز روشن تار یک و لغز می مطربار یک کردید پادشاه حجه و خاصان کاب برشته بلند برآمده
نظاره میسر کردند و بهر فوجی مدد میرسانیدند از صبح تا شام بازار کارزار را و اجمی تمام بود و کوبی انبوه از روسیه قیتل و اسیر شدند اینچنین
در انروز نهایت جلادت و ثبات و زیدی و لی اخر الامر بجامع بازگشت قریب یکم از انروز سر از نظر شهر یار نامور در گذشت و سپاه بغار
خیمه و خراگاه پر دختند اینچنینکه از ان فی ابر کار افتاده جعفرقلی خان و بنلی بابا یک نفر از انرا لان شجاعت پیشه جیت اندیشه و هزار
پیاده و سوار و پیست عراده توب آشبار در شب و دوشنبه بیت و نهم شهر ربیع الثانی اینچنین اردوی خاقانی لمور کرد و حسن خان قاجار
قزوینی قول لمر قاسی پادشاه ایران از بد پر و قصد نکرده مدان شب که نوبت قزاقی وی بود با خبر گردید و خبر رسانید خاقان بکنندشان

قاجار لشکر ظفر اثر را بخرج از سنکر فرماد و خیمه را خالی گذاشت و توپها را بر کرده در دامن کوهی که بر سنکر اشراف داشت متبعا و آماده داشت که چون بجهت شیخون بر سنکر آیند توپها را بر رویه بندند و از لقمه های دندان شکن کلوا ان میمانان عریض را از ته سخت حاضر و نذاشتا قارا را معبر رویه که کشته وقت طلوع نیز عظم بار دور رسیدند سنکر را خالی و سپاه را بر دامن کوه حالی دیدند از سنکر روی پیچیده متوجه دامن کوه گردیدند چون قدری راه بغراز کوه طی کردند خستکی راه شبانه و گرمی آفتاب روزانه از آمدن بغراز کوه انگر و ده ستوه کرده و التهاب و عطش بزرگ رویه غلبه نمود عزم رجعت نمودند باشارت پادشاه رزم شمار دشمن شکار سواران سپاده کان از دامن کوه بران کرده حمله کردند مانند سیلاب منهدم بر سران سپاه آمدند و بضر بشیر و نیزه و تیر بسیاری از ایشان مقتول و اسیر ساختند ایشخدر ناچار بازگشته ببنکر کرخت و دیگر پای دلیری و جلدات از سنکر خود بیرون نهاد و چون محمد خان را بقلعه داران بیرون که غالباً آرامنه انسانان بودند اعتمادی نمانده بود بام حضرت سلطانی سپاده بسیار که بیشتر از ایشان کرمانی بودند از یک طرف قلعه که بر روی سیاهان نمودار بود و بجای راست ایروان رسیدند و رویه از سنکر به رافعه و مخالفت بیرون آمدن توانستند و سپاه پادشاه از چهار جانب راه وصول از دوقه و مدد بران کرده منهدم کردند علی خان قونیلوی بر قرق بلوغ و رضا قلی خان و والوی بر معبر و ج کلیمیا و پسر قلیخان شامپاتی بر سر راه چنک معین شدند و معاشرت که محل آوردن از دوقه از قلعین بود بر بست و شبی که روی از کرمه و تجار روانه قلعین بودند و جماعتی از سپاه رویه نیز با آنها میرفتند که از دوقه سپاه و زند علیخان قاجار و علی قلیخان شامپسون بر آنها تاخته بعد از جنگی سخت همه را اسیر کرده بحضور خاقان کیتیستان فرار کردند خیمهگاه سلطانی از صفاد بهای خسار اسرای کرج رشک افروزی دوازده برج بود هر جانب شاقی ارمنی با سبندهای مرغول مقتول خراش داشت خواص ان غلامان عکمان جمال مخصوص شهریار پرویز جلال گردید چون از دوقه اردوی رویه را از چنک و قلعین مرستند و راه مسدود شد خبر ایشخدر دادند که از دوقه آمده و از پنجم سپاه ایرانی توانیم فرستاد سر دار رویه مکنفر باور را با جماعتی از یکدیگر از دیر صالدا و چند عراوه توب باوردن از دوقه روانه کرده سر داران سپاه اسلام مطلع گردیدند چون مأمورین بجوالی نیک رسیدند قلیخان شامپاتی و علی قلیخان شامپسون و طرف ایشان حلقه و دایره کردار فرو گرفتند بعد از رزم و پیکار جمیع انجمعت و توجانه و اسباب ایشان را اسیر و بر کاه شهریار آوردند و بسیاری از نامزات بجهت شاهزاده کان اطراف بلارمت ارسال داشتند و از انجمنی که اسیر کرده بشیر آوردند و رئیس بزرگ ایشان را سر خان میخواندند و در ان ایام مؤلف جوان و در شیراز انگر و راه ملاقات کرد کار ایشخدر بجای رسید که توقف ثوانست در کشتی تیره که از اوایل جمادی الثانی بود با همراهم خیره خویش که پیچیده بغلعین کرمیخته محمد حسین خان قاجار و داغ ایشان را تعاقب کرده تا محال آوردن ایروان هر که را دید اسیر کرد و از قرار تحریر وقایع نگاران آن وان چهار هزار نفر قتل و اسیر کردند متجاوز است و از امانی ایران یکده هزار کس نوشته اند و العلم غلته محمد خان قاجار زیابوی ایروانی مورد نوازش و التفات حضرت خاقان گردیده کما فی السابق بحکومت ایروان مقرر و پسرش نیز مرخص و قیرین پر شد و ابوالفتح خان جوانشیرین بزرگسبم خلیل خان و حسن و قزباغ مخلص و مرخص و حکمرانی قزباغ ملک موروثی خود پر و اخت الگسند میرزا برادر کرکین خان که بر رویه متوسل و حاکم کرجستان شده بحکم خاقان کیتیستان توقف محال بچوان بخت یافت چون بمجلس خان قاجار شامپاتی در سال قبل بخواهش امانی خوی در انجا حاکم بود و محمد علی خان شامپاتی برادرش نیز سرداری آذربایجان اختصاص داشت بهمان دستور مسطور بحکومت و سرداری نولایت مقرر و مقرر بودند و چون ایام زمستان فراز آمده و طریقین کاب طالبایب باو طان خود بودند لند پادشاه و الالجاه و در دوشنبه مفید هم رجب مکه را و دویت و نوزده معاودت گردید و مظفر و منصور ببلای سلطنته نزول فرمود و مدت یک رابعین در آن سفر رحمت و مشقت رزم بکشتن بر کاه روی داده بود و در سکونت طهران بتلافی وفات و راحت بزم برداشتنی که سلاطین او و نزیک بخانرا و محلی از خالان ایشان با املاک فرزندانشان ناصر الدین قوچر بمحکمت خاقان سکندر شاه متعلق نشانه قاجار و پسرانش سولایخ مرغز کایر مخفی مانده که سلسله او و بکته از اولاد او و بک خان و او را اخفاد جوجی خان بن چنکیز خان است بعد از خاقان خان که در بقصد و پیچیده وفات یافت از بک خان پست کس از نشانها و کان و فرزندان توقای خانزاد بکشته پادشاه ما و راه انهر شد و تا او ایام سلطان ابوسعیدوی پادشاه الوش جوجی بود اول کسی از او بکته است که اسلام گردید و دختر خود را بک نام صرا حاکم مصر و او طول ولایتش تهر

جمله

ذکر هفت خان ابراهیم خلیل علیه السلام

الصفی

فاجان بران با چنان که ما می شنیدن شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا استخبر شوشی و چنان
 ابراهیم خلیل خان را معانی با محمد حسن خان بن ابراهیم خلیل خان جو افسر در بهار سال کبیر و
 دویست و نوزده که سال بیستم جلوس پادشاهی بود رای شهریار کامکار بر آن مقرر شد که غریمت اذربایجان و قد میر سرکش آن دو
 و نزدیک انسان از انفس مبارک تقدیم فرماید نواب استطاب شاهزاده معظم نایب السلطنه عباس میرزا استخبر عای انجام از خدمت کرد
 لهذا حکومت طهران غایت خاقان نواب شاهزاده حسن علی میرزا برادر کشته نواب فرمانفرمای فارس مفوض آمد و جناب میرزا عیسی مشهور
 بمیرزا بزرگ فرمانی که این وقت در دارالملک امور وزارت و توقف بود پیشکاری و وزارت نایب السلطنه العلیه العالیه عباس میرزا
 مقرر شد و کار کرداران در بار شهریار تبرک سفر اذربایجان پرداخت شد و در چهاردهم شهر صفر کبیر و دویست و بیست نواب نایب السلطنه
 بامیت هزار سپاه رنگین راه آسته راه اذربایجان برگرفت رایت نظارت حضرت شاهنشاه در جمعه پست و چهارم شهر مذکور با کوه سلیمان و
 و بدید سلطانی روانه سلطانیه کردید اسمعیل خان و امغانی غلام پیشخدمت خاصه قدیمی که از دلیران باسل و امیران عاقل بود با غلامان رزم و
 و سواران تر که با مور بالرم رکاب نایب السلطنه گردید و روانه شد و نواب نایب السلطنه بعد از ورود و بزرگان برادر کشته خویش نواب
 شاهزاده علیخان را در جمعه گذاشته و خود روانه اذربایجان کردید و در منزل مباحج مهدیقلی خان قاجار و والوراج حکم حضرت پادشاهی و
 ایروان و اسمعیل خان شاپاتی قاجار حاکم خوی را نیز با اتفاق وی مامور داشت و اردوی بزرگ شاهانه در چشمنه شازدهم ربيع الاول
 سلطانیه حرکت بکچن اوجان نزول فرمود در اینجا معروض شد که ابراهیم خلیل خان قرا باغی جو افسر از حرکت شاه و شهرزاده جهانگیر مطلع و مشور
 و از خوف جان جعفر خلیل خان میره خود را بنزد سیسیانوف ایشچند رسد و در روسیه که در کج بود فرستاده و استبداد جسته او نیز محمد حسن
 بن ابراهیم خلیل خان که پدر جعفر خلیلان مذکور بوده با جماعتی از سواران قرا باغ و سیصد نفر صالوات روسی بجا فطت بل خدا فرین
 فرستاده که راه عبور لشکر منصور را بسته و سد سازند و از جانب شاهزاده و لیعهد اسمعیل خان و امغانی بمادفعه محمد حسن خان و صالوات
 روسیه روانه شد ایصل اسمعیل خان و امغانی ایلعبار کرده و در منزل جبریل یوبا آن گروه غرا ایل جو بر خورده بمقابل صفا آرا کردید و
 طرفین مصاف چون کوره حد و فروخته و جانها سوخته آمد دلیران دو جانب یکدیگر کشتند و از طرفین جمعی قتل رسیدند غریب و نوها
 روسی بر فلک آنبوسی برآمد و غرنک تفنگ در کوه و صحرائی صورت سر فیل شده قابض ارواح را بازار اروائی یافت و متاع جان فانی
 و کاسد گردید بیط خاک بجو هزاره تحویل گشت و غصه هوا بشعله و زان تبدیل گردید صمصام قرا باغیه و قاجاریه سرشانی بنیاد
 نهاد و سواران ایران در دریای آتش شناور شدند و برخی پروانه بعضی سمند را مذبذبالا اضره شکست و در سواران قرا باغی و بزرگ
 در پیادگان روسی در افاد و محمد حسن خان خود را به پیشه و جنگل کشید و ایرانیان کرد پیشه را فرود گرفتند و نواب نایب السلطنه
 پیش از اطلاع بادلیران شجاع بجا رتبه بجماعت سارعه فرمود ولی وقتی رسید که بر اهنائی ارامنه محمد حسن خان و متابعانش از نیکو
 ان جنگل برآمده و راه شوشی حصار بر گرفته بودند شاهزاده تا منزل ای غلزلان بقفای کریمیکان ایلعبار کرده بدیشان رسید چه اهنانگه
 بودند شوشی رسیده لهذا حضرت نایب السلطنه هم در منزل تراق فرمود و روس قیتلان روس با عارضه و اوجان از نظر پادشاه
 کیستایان بگذرانیدند موبک حضرت شاهنشاهی از چمن مذکور حرکت و از رود ارس عبور و در تحت طاووس پشت فرسکی شوشی
 با شوکت یککاووس از راه قراجه داغ نزول کردید و مقام سبزو آرازی ولات و غستان شیروان ایلات قراق و شمس الدینلو و حضرات
 ایشان هر قوم و هر موبل و نواب شاهزاده تا کید و اتمام کار ابراهیم خلیل خان جو افسر رفت ذکر چهارم شهر ذی القعدة شاهزاده
 نایب السلطنه با الگو نوک مریسی که از جانب سیسیانوف ایشچند رسد و در روسیه که در کج بود فرستاده و استبداد جسته او نیز محمد حسن
 ابراهیم خلیل خان شوشی روانه بود و غریمت بولگو نوک و کتلوق سکلی امر حجتی بنیت کجی
 نواب شاهزاده نایب السلطنه بختی خان کزوسی بلانفوجی از پیاده و سوار بجا فطت آن غلزلان گذاشته و خود از راه چاقی نیان قلعه شوشی
 راه برداشت حاکم شوشی حصار را ازین اخبار دهشت افروخته سیسیانوف سردار روس پیغام کرده با جرای اختلال حال خود پوشیده نگذاشته
 که اینک مرز و بوم قرا باغ محل ترکان سپاه پادشاه ایران من و قلعه پناه آباد محصورم که آمد و اعانت است سردار روسیه

بولکونوک کرکین و کتک او سکی که از متهوران صاحب منصب صالوات ابو اجمعی او بودند نافوجی چند و بیت عراده توپ جهان آشوب بمبارا
روان نمود و باد و بلیست عراده اسلحه و آذوقه و قورخانه در رسید بنخل عسکران نزول کرد شاهزاده نایب السلطنه بخش استخدا حضرت
کرکین بجانب بولکونوک کرکین ایلیا جت سیمیل خان دامغانی بمقتلای لشکر مامور روانه و سپهر قلخان شامپاتی و جلیخان قاجار قونلو
و صادق خان عرالد نیلوی قاجار بسترپی و مسرکی سواره مفتخر و پیاده کان فرانی و کرکیزی بایقده ویردی خان قاجار خزینه دار لوی سپر
شد و محمد یقلیخان قاجار قونلو را بمی فطت قتب بزرگ مقرر داشت و سه ساعت بغروب مانده در حوالی محل عسکران تلاقی عسکرین د
داو آوای نامی و کوشش و سپهر آنوش برآمد و نعره بشنود و شندف کوشش لایکرا که ساخت شقه های علم کشاده کرد و دیگران نوسن
بجولان درآمدند و ننگان پلتن با و باریدن بلج شیران کوه صاف دمان باز کردند و افغان مجهره افکن بپشتانند و مهرهای روین ناله کردند
از دوسوی توپها تپ کرد و دید و محراز اک و مرکب افشاده برآمد کشتی میدان دزم از چرخان شعله آتش بازی توپ و لشکر ایوان بزم است
و آن عرصه بهشت مانند آلهت تابناق و زخ کرده دیده است سواران اسب افکن چون خلیل در آن آتش نمرودی را کشتن می بیند آتش
ناخوشید جهات شای روی بمغرب کرد و شور مصاف یافته بود و طناب هر دو پسته و با قله خرا لاه از میدان با یوان بازگشتند و شب
شب پاس داشتند دیگر روز هنگام طلوع شاه کردون برخا و شاهزاده دلا و از جای برای کجیخته برتنی تمام و قانونی با نظام مقابل بود
سپاه لشکر کشید بولکونوک کرکین و کتک او سکی صفها بسیار شدند و بنیاد انداختن توپ کردند آسمان قائم کون بود جامه شد
و سحاب شمشیر پیاده بار آمد بر جم رماح کلگون و قبضه سیوف بر خون کردید و جلالت رگشته همه دشت آورد کاه تن و دست و سر و دوزخ و کلاه
شده ترک و فرق سحران چاک چاک بخون و بمغز اندرون خا و خاک از نامداران سپاه شاهزاده نایب السلطنه صادق خان قاجار عرالد
یکدو زخم برداشته و بعضی از دلاوران رکابی بجز شهادت رسیدند شاهزاده اسفندیار رزم سکندر در حرم عینات کوه قاف در آن سیمکان
مصاف نبات و رزید و نفس مبارک حملات کرد و جمعی کثیر از پیاده و سواره روی عرصه تنج سپر شدند بولکونوک کرکین و کتک او
کار را بر خود شک دیدند و اطراف خویش با پر از سوار و پیاده ایران یافته خود را بمقبره خراب که در آن حوالی بودند و توپ و عراده و
مطهرین بر کرد و خود حلقه ساخته زیر اهنار اندکده و خاک بر پشت عراده بر آورده نمونه از خندق و خاک کرکیز با خند و درشت انباشته
با فکندن توپ و محافظت خویش بسر بردند و لشکریان کرکیزی فرانی با هر سالار لشکر نایب السلطنه بر فراز پشته که در آن نزدیکی و مشرف
اردوی سردار روسیه بود برآمدند مانند برهه که زاله بار بار شد از فراز پشته پامی کلوه های روین بر اردوی روسیه میر بخشید و سر
سبک سیر از نزد شاهزاده مال اندیش بر دوی بزرگ رفته از قصه خبر داد بحکم پادشاه حجه قاجار بنقلی خان و والو و ذوالفقار خان
دامغانی و دسته او چهار عراده توپ روانه اردوی شاهزاده شدند و پس از رسیدن آن دو عهد با لافاق سنکرای روسیه را
هدف تیر ملا و سیل طوفان عینا خند مجلد در مدت شش روز محاصره مشاجره و مقاتله امتداد یافت و سپاه اسلام غلبه کرد
در سنکرای روسیه رنجید و خون رخ انکروه را با خاک سپاه آمیخته دیگر باره آن مقبره کهن بدفن کتکان لوگر و دید بولکونوک و دژ
منکر برداشته نمیشی فرار کرده در قلعه ترناوت سه منزلی کجی قدم رنج کرده اسباب سنکرایشان سر استر تصرف غازیان لشکر اسلام در قن
سپر قلخان شامپاتی و جمعی مجاهدان قلعه شتافتند و عرصه بر اهناشک کردند لاجرم بولکونوک از شاهزاده محبت شش روزه خواسته
بخصور اعلی آید بجز محبت رشی فرار و بکوه چرق که ستفایق از آن بود رفته متحصن شد و خبر این شج بزرگ مبع خاقان ترک در رسید
و بکذا خبر تخراب روان این بی آن و قوع شیخ یافت که در پناه فتح قلعه لاهران است که مدتی قلخان قاجار قونلو و آمدن
بیشتر ترکان بیکلان و مامور شد که میرزا یوسف مستوفی کجی کشتن بیکلان فاکت و خیمه
ینا مال شفت روسی پیش ازین کشیده که حضرت خاقان کتستان قاجار به کام فرستادن خواب شاهزاده نایب السلطنه
بازو با پان جمعی تلخان دوالو را بعضی فرمایشات فرموده بجانب ایران روان و سیمیل خان قاجار شامپاتی که حکومت خوی داشت
بموافقت و موافقت او فرمانداد اکنون تفصیل آن اجمالاً مرقوم میگردد که مهدیقلی خان کجی تحقیق موافقت مخالفت محمد خان قاجار زیاده
ایروانی بدن ملک مامور شد قبل از ورود وی سیمیل خان شامپاتی بنزد محمد خان یا دلو رفت و او محقق مشهود کردید که محمد خان زاده است

ایران از تو سطر کرد و در سامان کردستان مسکن گرفت درین اوقات احمد چلی استعدای اسیر داد و او کرده جواب ذریعه او بار سال میرزا صادق قاجار و وزیر تفتیش مقرر شد که چون نتیجی باین دولت است باید بایالت شهرنور برقرار کرد و بعد فقلنا و بعد القول فی حکم کار پس از ارسال رسایل و رسل شاهزاده کامکار نواب تسلطه را در حکومت آذربایجان مستقر فرموده معین الدوله مهدی قلیخان دو الو بایالت ولایت ایروان و آن هموکب شهر یاری در اواخر جمادی الثانی از او جان بطهران و رودیافت و بسور و سرور و جشن عروسی نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حکمران طهران اشارت رفت صبیح اکرم رضی قلیخان بن محمد حسن خان قاجار سعید شهباز راجا بالکلیج شاهزاده در آوردند و سوری شکوف و طوی عظیم بنیاد نهادند و در پانزدهم شعبان یکم از رود و لیت و میت زفاف اتفاق افتاد و در ذی قمر قاجار سیکیستان ایشید و مرگ کوبه را در وقت آنکه کوبه و کشتی شکوف و کشتی در کوههای ناگهانی با کوبه بعد از مراجعت پادشاه قاجار بطهران سیسانوف ایشید فرصت یافته خود را بحصار شوشی کشید و ابراهیم خلیل خان جوانشیر صاحب شاه ابا و بر روی ایشید ریکشاد و طوفان خانه کن را در خانه راه داد ایشید ریکلی از ایروان صالوات خود را در شوشی گذاشته راه کجی برداشت شیخی خان بکلی ریکی قبه و در بند و سیقلی نهان حاکم بادکوبه و سرخای خان لکزی باندیشه آنکه شاید شفت بعد از مراجعت از کیدان بمحاصره بادکوبه اراده کند استعدای در دولت شهر یاری نمودند لهذا عسکر خان افشار رومی بمعاونت مامور شد و شفت از دریای خزر در برابر بادکوبه کشتی محاربه را انکر نکردند حسینقلی خان عسکر خان قشون کابی با شفت رزمهای دلیرانه کردند چون چند فروند کشتی رویه در ساحل دریا از توبه ای بادکوبه شکسته شد شفت از آب بیرون آمده در برابر قلعه بادکوبه و قلعه کیان حسینقلی خان و عسکر خان آتش افشانی بنیاد کرد و خاک وجود جمعی را بر باد داد و مقدار این اتفاقات شیخی خان قبه و نوح پیک و لکری سرخای خان لکزی با افواج خود بحمايت حسینقلی خان بادکوبه رسیدند شفت را شکستی فاحش داده بدریاد و آیندند و نیز در میان پشت ساری طایفه منزل گزید ایشید ریس در اردو سیه از کجی بجهت استمات مصطفی خان شیروانی بشروان رفته و پسر قلیخان شاپاتی با بدو مصطفی خان مامور شد در کنار رود کرد و از ده فرسنگی پسر قلیخان با معلوم افتاد که مصطفی خان ایشید را استمال کرده و فریب داده و او از فرط غرور از او مطمئن و به سلاح حال شفت چون باد صحر بجهت بادکوبه رفت شفت نیز بجهت معاونت ایشید را طمینان یافته در ثانی روی از پشت ساری بر تاشه مصطفی خان ایلات و عشام شیروانز کوچ داده بجهت شامی فرستاده خود در قلعه متوسم به کله سن کرده بن نشست شاهزاده نایب السلطنه حسینقلی خان قاجار و والو را بحمايت مصطفی خان خط بادکوبه روانه فرمود احمد خان مقدم پیکار پسکی مراغه و تبریز را نیز با تو بخانه و سپادگان قدر انداز متعاقب دی ساخت و خود از تبریز بار و پل ترول فرمود و از دربار سلطان نیز سپاهی رزمجوی با عانت مامور شدند ایشید را طرف خود را از سپاه شهر قاجار مسدود و خوشی را محصور و دیده با حسینقلی خان بادکوبه بنابر امر داده نهاده او نیز بمقادیر جبهه بخانه دعوت در آمده ایشید بجهت مشاوره در حوالی قلعه دعوت کرد و ایشید را با دو کس آمده بدکوشه با حسینقلی خان مکالمات اشغال کرد ابراهیم خان بنی عم حسینقلی خان بادکوبه با دو تن با اجازه او از جانب ایشید در آمدن او را هدف مهره آتشین نشین نشکست شفته فوراً ایشید روی بعالی عدم نهاد و باد غرور از سرش بدر رفت سپاه اسلام که در چهار جانب او آماده بودند روی باردوی سردار روسیه کرده دمار از روی کار آنکرده بر آوردند شفت چون آن واقعه شکفت را دید دل از جان بر گرفت بقایای روسیه را با خود برداشته بکشتیهها نشسته روی به پشت ساری کرده و در دریا متواری گردید سر بر هوا و هوس دست کثیر از طول سیسانوف ایشید ریس در اردو از بدن بریده بار و پل بردند و از آنجا بدار السلطنه طهران آوردند و قهوجی حاج میرزا احمد شیبوری معروف با خبری در وعده و موعده قتل ایشید را بطور رسید و مورد شهرت و آفت وی گردید و پل این اشارت در خانه تاریخ در ضمن حال این عالم کامل مرقوم خواهیم شد و شفت بعد از چندی توقف در پشت ساری از موافقت مصطفی خان طایف نوشید کوبیده سرخ و کوفته راه دیار خود برداشت نواب شاهزاده نایب السلطنه مهدیقلی خان دو الو بکلی ریکی ایروان را بمذکره جعفر قلیخان بکلی ببارد و تا لیل ایروان بود و روانه کرد و کلبعلی خان نخجانی هم بتلافی جبارت ابراهیم پشای حاکم بایرید تا بخت حد و دامن زد و بوم رفت حسینقلی خان ارومی و اسمعیل خان شاپاتی و حاجی محمد خان قزاق و نوبی میانه نقیض و کجی رفتند و از مرتب تا بخت و تاراج و هت و غارت و بقیه محل کشیدند

و با کسب موفور مظفر و منصور مراجعت کردند و بر تیر انداز آمدند و آنچرا و اوقات باید و واسط این سال رحلت امیر کبیر غفران یک اعتضاد الدوله
سلیمان خان بن محمد خان بن بکر خان بن موسی خان قاجار قویونلو رحمة الله تعالی بود که در واسط جوانی چهار برادر و دو خاقان کیتیستان در
نام و علی ملال حاصل نمود و با فرزند ارجمند مغفور محمد قاسم خان چهار تقدمات بلانیات کرد و او را مانند فرزندان خویش کرامی داشت و نیز
مصاهرت مخصوص گردانید و در مقام خود مذکور خواهد کرد که در کفر و تشیع عید سعید یوسف و فرزند نسیال حبسند و آن یک
هزار و دویست و بیست یک شجر و تقویض منصب استیفای بمالک بنحی حاجی محمد حسین خان
بیکر کبکی اصفهان تقویض اصفهان بعد از آنکه خان سپهری و نقضت مکتب فیروز کوبت بحکم سلطانی
و اجزاء سپهری و خراسان و سایر وقایع آن ایام از جمله اوقات سال یکصد و دویست و پست یک کی آن است که جناب
محمد حسین خان حاکم و بیکر کبکی اصفهان که از اعظم انجمنای انجمن بوده بواسطه صدق امانت باین الدوله لقب وزارت استیفای ممالک
شد و صیغ این مقام آنکه سلاطین و انابنای ارکان ملک و دولت خود را بمنی بر چهار رکون داشته اند زیرا که هیچ خانه بچاره نیست و در
دبسط امور چهار وزیر مقتدر معین کرده اند و هر یک را در کار خود مستقل ساخته اند و حضرت خاقان کیتیستان که دست پرورد خاقان
باید پرورده و خود نیز بوق عقل و رای دانش اسطاطیسی در بیکر اسکن در می جمع کرده داشت تمامت خستیار ملک و دولت و کشور و لشکر را در
دست یک کس گذاشتن و خود را بوی محتاج داشتن بصلحت نیندشت لهذا چهار وزیر با دیر صلاقت کیش صافی خیمه مقرر فرمود و اول جناب
صدرت آب صدر اعظم میرزا محمد شفیع باز درانی که سالها در دولت خاقان مغفور شهید بخدمتگذاری و جان نثاری مراتب احکامش بر
محک امتحان از رخشن بود در رشته قرار و مدبر عزل و نصب دلات و بیکار یکبار بلا دو ولایات و مشاوره خلوت خاص و اسرار لشکر کشی و دشمن کشی
در دست وی نهاده آمد و دوم وزیر استیفای ممالک که فرار معاملات و جمع و خرج و وجوه مالیات و غیره مخصوص می بود سیوم وزیر دیوان
انشاء که انرا منشی الممالک خوانند و مخصوص است حکم تحریر نامه جات دول خارج و فرامین قضای این مطاعه و موقوفه جات اسرار مکنون و موزنه چهارم
وزیر عسکر که مباشر امور لشکر و حصول و وصول مقررات و مواجب و علف و سپاه و عرضه کردن افراد سان در معرض حضور پادشاه و تغییر و تبدل
غایب و تنوینی است چنانکه اشارت رفته صدرت اعظم بامیرزا محمد شفیع بود و وزارت استیفای ممالک و دارالانشاء بامیرزا رضا قلی نوائی
مختص سلطانی بود و در هر دو کار مدخلت می نمود و نوشته جات بر دو گونه را در حضور مبارک پادشاهی بهر مبارک مشرف میکرد پادشاه بخدمت
درست نمود که امر معاطه و محاسبه و صدور احکام و اقام و محضر روات و فرامین بر دو رایک کس فیصل باشد چاکر فرضا متصدی بن برخواست
تقلب آغاز و بهر گونه برای امکان است لهذا دارالانشاء بامیرزا رضا قلی نوائی الممالک داشته و میرزا هدایت الله تهرانی که ستدی عالی نب
و دبیری و الاحساب بود وزارت لشکر استقلال داد و جناب حاجی محمد حسین خان اصفهان بیکر کبکی اصفهان که از آغاز طلوع کوبت
قاجار به در صلاقت و محالست یکتا بود و از دار السلطنه اصفهان حضار و بمنصب استیفای ممالک محروسه مفتخر فرمود و لقب اورا بواسطه
امانت این الدوله نهاد و پسرش عبد الله خان را حکومت اصفهان داد و هر یک از این و زاری را بعد از در مقام خود مستقل کرد که احدی در امر
احدی دخالت نمینمود و هر یک کار خود را بحال میرساند و هیچکس بی ای داری ملک آرای قادر بر امری از امور نبود و وافرودن و
کاستن و نیاری از متوجهات دیوانی بامقررات عساکر سلطانی نمی توانستند و چون امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار بحجارت برود
پوخته و از زحمات روزگار غدر رسته بود و ام لشکر کشی و سرداری بجز روی خالی از آفتی و قنوری و قنوری نبود و حسینیان قاجار قویونلو
قدمت خدمت قابل انیم رحمت و عطوفت بود و بسرداری خراسان حکومت نیشابور را مورا و از احضار بحضور فرموده مرتبه سرداری و
سپه سالاری بخشید و محمد خان قاجار و الو حاکم سابق کراز و ملا برابرهرداری خراسان بنیابت انسا نام مفتخر ساخت و روانه خدمت نواب
شاهزاده محمد ولی میرزا و الی خراسان نمود و با حضار سپاه ایران فرمان صادر شد و عزم سفر سلطانه بضمیمت و صفیات انجمن از اود حاکم
لشکر لشکر و توپهای تنین تن دشتی بر شیر و سل و غیرت و اهرمن گردید که در کربلای انزال و کلت فرستاد و ملک
موسوی شروین فرستاد و ایام طویر فرستاد و ایام طویر بایران و سفارت میرزا رضا قلی نوائی بخانان
پوشیده همانا که ممالک فرانسه بهترین اغلب ممالک فنک و شهر پاریس اعظم بلاد عالم است و در اربعه فرانسه از طرف شمال ملک نژاد

اتصال دارد و نهر رنومیان حدیث و از طرف مشرق ایضا نهر رنومیکوه الیه که بسته بخاک مملکت ایتالیا است و از طرف جنوب بحر مشرق مشهور باقی تکیه و کوهستان برین طرف مغرب بحر محیط بعدش از خط استوا از نقطه سمت جنوب با نقطه جانب شمال چهل و دو درجه الی چهل و هشت درجه است مسافت این طول و دویست و ده فرسنگ و عرض آن دویست و هشت فرسنگ است جمیع خلق را شصت و شش کرد و آنستند هوای جانب جنوبش الطیف و سالم و هوا کهش را ممتاز شمرده اند خاصه بکوره و معادن مس و سرب و قلع و دار مرو مشرب غایت صاحب صنایع و هنر و شجاع با غیرت و دلآورد و نهر سیستان از وسط شهر بار پس جاری است و تخمینا یک فرسنگ راه بر آن رود و پلهای متین و جسرهای درین بنیاد نهاده اند و از اطراف ولایات اکابر تماشای شهر وقوع دارند و در اطراف ولایات از کنار رود و جانب خشکی سمت اروپا بنا و رکشی نگاه فراوان مرتب است چنانکه لقب پادشاه روس را از لقب سلاطین آن کلیس کنیک بوده پادشاه فرانسه را روی مجنوده اند و از ابتدای لونی در آنجا سلطنت داشته اند چون سابقا الی فرانس سلاطین بلاد ایران آمد و شد میکردند ایرانیان فرانسوی را فرنگی خواندند تا رفته رفته کل قرالات را از روس و انگلیس و غیره هنوز عوام ایران فرنگی خوانند و فرانسوی قبل از انگلیس با سلاطین صفویه مرادوت کرده اند در سنه یک هزار و دویست و چهار الی فرانسه شورش کرده روی شازده هم که از طایفه لونی بود بکشتند و قرار کار بر جمهوریت و مشورخانه و عدالت بر نهادند بعد از آنکه زمانی مردی دانا و توانا از طایفه با پورته که نیاز الی شیعی بود ترقی کرده پایه پایه بعلو مقام رسید و مرتبه سروری و سالاری یافت و مقام پادشاهی حاصل کرد و با غالب دولتها محاربه کرده منطقه و با ملت روس جنگها کرده شهر مسکو را بگرفت پس از آنرا راج و روسیه را تسخیر و بسو خشت آخر الامر بعلت قتل آذوقه و کثرت سپاه و شته برف و سرما از آنجا بازگشت در سال یک هزار و دویست و نه که سلطان شهید قاجار محمد خان قاجار غازی شهر قتلین را منته و قتل و غارت کرد پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده بواسطه عداوت و محاصره پادشاه روسیه اظهار دوستی و موافقه با خاقان شهید خواست عمید نامه های سلاطین صفویه را که بابت دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستاده خود بایران فرستاد ولی وقتی رسید که انشهر بار در قلع شوش بغیر شهادت رسیده بود و خاقان کامکار قاجار محفل شاه هنوز جلوس نفرموده و اطراف بلاد پر آشوب و فساد بود حاجی ابراهیم خان جوایبی بمرسری بدو داده بازگشت در سال واقعه قتل کرمان و طغیان معنیه که در برابر رود دویست و شانزده بود اسمعیل یک غلام بغداد نامه برده بود و خواه داد و نامی در صورت تجارت در بغداد دیده و دعوی کرد که من از دولت فرانسه با مویرایم و با اسمعیل یک پات بدار سلطنت آمد چون خط فرانسه خواندن در ایران متداول شده بود از نوشته وی عقد صلح نکشت و در دعوی او شبهه داشتند همچنان جوایبی بمرسری نگاه داشتند و او را در القاب خانی دادند و فرستادند الی صلح درین سال که یک هزار و دویست و یک بود موسی ثور پر نامی از دولت فرانسه عنایت ابراهیم داشت پاشای یزید و وان بملاحظه مصالح عثمانیه و روسیه او را موقوف داشت و دو چاکر او را بکشت چون نواب شاهزاده نایب السلطنه بشیند کس فرستاده موسی زو پر از پاشا سنجو است و نیز بفرستاده و با غری تمام او را بر تبریز آوردند و بسلطانیته آمده شرف حضور سلطان ایران را دریافتند و حکوم شد که داود خان مذکور با وی همراه است الی حاصل نامه بدو و از جانب ناپلیون الی بمطرح بیانات دوستانه بگذرانید و جواب نامه او را میرزا رضی تهریزی بفراسی مرقوم و بسفارت میرزا محمد رضای قزوینی وزیر شاهزاده ازاده محمد علی میرزا روانه بارس شدند و احوال سفیر در محل خود ناگزیر برشته تر خواهد آمد در بیان واقعه قتل امیر ابراهیم خلیل خان خوانشیر خاکنشینان آباد و شوشی قرا باغ در کماست شایسته و شیدا و اختلال مرقر باغ و رفتن امرای سکر در ایران بدو حد و دوا قیام آن آوان چون غازکار ابراهیم خلیل خان خوانشیر از جلالت و جلال و فتاحه و انجام عمرش از شهادت و شهادت خاتم بود و درین میانه او را با تحریف از جاده ستقیم اسلام و تمایل بملت عبویه میتهم کرده بودند تا این شبهه از خاطر مذهب شود عاقبتی مختوم بخاتم خیر بعنوان سپاه حوالش مطرز گشت تا اندک و در آن بدینکه سعادت و شقاوت را آثار است نه با نثار و اقرار با غرض و اصحاب مرض است الی حاصل چون بعضی از خوانین و امرای آذربایجان که در مقام و مرتبه انواران و اکفای ابراهیم خلیل خان حکمران قرا باغ نبودند بر او رجحان اندازان شیر بر بر کشف و از متابعت دولت ابد مدت پادشاه قاجار کردن کشتی کرد و سالها سر بخود را قی بر آورد و از کمال غیرت مکرر متعدد خلاف و جنگ کرد و بدین بجار و ننگ در انداد درین اوقات بدین بصیرت ملاحظه کرد که تقویت روسیه باین ضعف دولت و قتل و قتل

اسلام است این کار سخت برآشفته شد چون مین فرزندش ابو القحطان متابعت پادشاه جمجاه فاجار حضرت سلطان مغل شاه مکر مطاعت
 بسته داشت همیشه در سلک خادمان حرم عفت توأم منسلک گردیده کمال احترام دید حضرت شاهنشاه و الالاجه بمیانجی بحران حرم بود و چنان
 فرستاد و از کار رفته ملامت فرمود و او نیز از گذشته اظهار مذمت کرد و صلاح ذات البین بابتوسط نامه و نامه بر سخنان با اثر رفت تا آن محترم
 عرق غیرت بخوش آمد و متعهد شد که در تقویت اسلام کوشد و از حمایت مخالفین دیده پوشد ولی چون باور روسی با جمعی صالحات در شوشی
 ممکن بود چنان معاهده رفت که لشکری از پادشاه و پادشاه زاده در اخالی حاضر و آماده آیند تا از درون بیرون در دفع دشمنان خاکی بحال
 حمیت و مردانگی ظهور در رسد خان پیر جوانشیر بر دفع طایغیان سرباغ همت بکاشت و پسر نه سروای مکر کارائی برافراشت و بنو سواد و سکا
 و اما دوشیز عیسی بن محمد مت حضرت نایب السلطنه فرستاد و در راه رسید و تمی شد که مکتوب نایب السلطنه بفراباغ توجه فرماید و قبل از آن فرزند
 معظمش ابو القحطان جوانشیر را که شهری جوان بود از راه قیان روانه نمایند تا پدر پیر را معاودت کند و بکذا فرج الله خان شایسون را با
 افواج دیگر از راه چناق چی در مقدمه لشکر طفر اثر انجم حشر مامور نمایند و علی التعاقب بهای رایت میت آیت جناح پرواز بدان سوی کرکشان
 بعد از عبور از پل خدافین در کنار رود ارس امیر زاده ابو القحطان بن ابراهیم خلیل خان باز آمد و معلوم شد که روز کار غدار بازی تازه
 بر ایکی است و خون مرد بزرگی را با آسانی ریخته توضیح این اشارت نکو امیر ابراهیم خلیل خان بعد ازین معاهده از شهر و قلعه بهانه تفرج با عیال
 بیرون آمد و در یکفرنگی شوشی نزول کرد و تخمیناً دو هزار نفر از غم و خمره خاص با جمعی عیال با وی بودند و انتظار فرزند خود ابو القحطان فرج از
 بکینه خواه حضرت خاقان کبکی تستان می برد که بوصول نکرده باشکوه استیصال باور روسی با حصول اتفاق افتاد فضا بای ایفاقیه
 متقدّمه پیر امیر کبیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر یعنی جعفر فلجیان بن محمد حسن خان که با عم اکرم اکبر خود ابو القحطان مخالفت و معاندت داشت
 و ظاهراً باطناً بدولت روسیه متوسل شده بود از کمون خاطر نایبی امجد خود استحضاری حاصل کرده چون با دولت ابدیت پادشاه
 جمجاه فاجار را بی نداشت و پیشرفت این رای را مایه وجود عدم و فحای خود می پنداشت باور روسی را ازین معاهده و موافقه با دولت ایران
 آگاه کرده قبل از ورود ابو القحطان فرج الله خان و سپاه شاه ایران در شب هفت و هشتم شهر ربیع الاولی سیصد نفر از اهل
 روسیه از راه خانه خود بخارج قلعه بر سر جاده خود آورده چون آن شیر پر را کمان چنین امری خطیر بود و رعایت حرم و احتمال از زمین
 و بی حارس و پاسبان بخواب در شده بود و از یکد پیر هم پرت عاری از قوت اطلاعی نداشت در چهار ساعت از شب گذشته
 باور روسی مست هوایست باصالدات خویش در خارج قلعه مخبر بر سر ابراهیم خلیل خان پیر جوانشیر ریخته و کشتنیک کرده و دست
 بر قمره و سر نیز برده بقتل عام پرداختند حارسان حرم خانه آسمه سر از خواب برخاستند و رزمی سخت برآرا شدند چنانکه توانستند
 از روسیه بکشد و مغلوب شدند و روسیه و دسیرت ابراهیم خلیل خان را که چون ابراهیم خلیل در تاش قوب و قشک می پروا بود
 باسی و یکت کس بقتل اندر آوردند که غالب آنان اولاد و دختر و عیال او بودند و از آنجا دختر سلیم خان شکی و دختر او که خواهر زاده بهما
 خان لکزی بود و دیگران بودند که با اناث و ذکور و عیال اولاد و اخاد و بقتل اندر آمدند و مدت این قتل سه ساعت امتداد یافت
 بیایکی بر فرقه خستند و نهالان کمن بر مارادران و قود خستند و به تشنه در ریشه امجاد را بر کنند و به مین ستم بنیاد نائی ویران
 بر افکندند و لك تقدیر العزیز الحکیم چون شیرازه این فراتر گشت و آواره این واقعه منتشر گردید ایلات قرا باغ از هم پراکنده
 شدند و هر کس در دامن صاحب شکوهی دست تو لا در زندانی شوشی حصار و پنا آباد بلوای عام کردند و سر شوریده کی بر آورد
 ناچار باور روسی اطفای نوایر فتنه را بعهده یقینی خان لک خان مقتول پیوسته و او را بر جای پدر جانشانیدند و خود بخفظ قلعه شوشی حشمت
 اصلاح این فساد را چاره می خواستند و بجا کم تقطین و تصرف قرا باغ خبر داد و منظر امداد روسی بود و همچنین ایلی قرا باغ دیدن در راه
 اشتهار و رو و دجنود و آب شاهزاده نایب السلطنه و مکافات این واقعه همیشه شد و طوایف او تو را یکی که از قبیل جلیل جوانشیر بود
 از قتل ابراهیم خلیل خان جوانشیر و سی و یک نفر اناث و ذکور متعلقین او که در غدا و تو را یکی بودند با کله دمان شکب و عنان
 ثبات از دست دادند و در موسسه و اندیشه بعبده و اماند در پناه نصرت خواست شاهزاده نایب السلطنه
 بجا نایب باغ و آمدن تیارال فیالسین و کسر تقطین قرا باغ و قنای ایفاقیه در آن ایام

نواب نایب السلطنه بعد از اطلاع از اختلال امر قرا باغ قبل از وصول لشکر آرا از تبریز حرکت فرمود و در منزل آق اغلان معروضه
 کینا ال نیاسین باصالدات رزم کرین از قلیس بعرضه قرا باغ درآمده جماعت روسیه کجبه نیز با وی اتفاق کرده اند و در منزل عسکر
 با عسکر خود محاربه را آماده و مهیا نموده است و هم در عرض راه عریضه سلیم خان شکی رسید که گروهی از روسیه را که در سال قبل حیات
 مصطفی خان شیروانی بشکی برده اطاعت ننموده ام بجهت قتل ابراهیم خلیل خان قرا باغی و اطلاع از ورود موبک والابکنجه واره نمود
 و مستعد خدمت این حضرت و مستعدی اعانت این دولت بناء علیه شاهزاده ازاده نایب السلطنه حاکم آذربایجان فرج الله خان
 شاهسون را با بلد سلیم خان شکی مامور فرمود و چون اکثری از ایلات قرا باغ بعد از این واقعه متمنی شدند که از قرا باغ کوچیده در قریه داغ مقیم
 شوند عطاء الله خان شاهسون بنحیث مامور شد و جمعی از سپاه را نیز از این پیشین سر کرده که مخفی خان صمیمه امان مهدی قلیخان
 قاجار حاکم ایروان فرموده بود و گروهی را در خوی و تبریز توقف مامور داشته اسمعیل خان قاجار و سینقلی خان افشار متعهد شدند
 که از راه ایروان کججه ذکر حستان روند و مصدر خدمات بزرگ شوند و الکسندر ریمز را و الی قلیس نیز متعهد بعضی خدمات بود و همچنان
 با آنها رفته بودند و ملزمین رکاب نیز زحمات سروا و بلیات اسفار را بدو کرده و موغان تحمل کردیده خستگی و کلام تمام از این یورش و بیا
 داشتند و جمیع شایسته در رکاب والا بنود نواب شاهزاده با این حال بغیر رزم نیارال نهضت فرموده از آق اغلان حرکت و احمد خان
 مقدم خوئی را با جمعی بجا فطت بنه و اغروق مامور داشته و خود با قلیلی از سپاه بمقابل نیارال لولای بهمت برافراشته در منزل خانشین
 ملاقی عسکرین وی داد و ابواب فتوحی بر روی سپاه نایب السلطنه بزرگشاد و در آن ایام بهستدعی ابو الفتح خان جوانشیر گرفتاران قرا باغ
 مطلق العنان فرمود و امان بروسیه خبر دادند که غازیان قرا باغیته و قاجار از بنه دور و علف صحرا آتش گرفته و نواب نایب و امانی سپاه
 وارد و در عسرت و اضطراب انداخته این اخبار را به جبارت کفار شده اقدام بمحاربه کردند و دور و نزدیک از غار طلوع مهر بهت کام غروب سپاه
 کینه خواه روزها در اجتماع و احتشاد پراکنده گان سپاه و شبها تا سحر دیده قرین سها دو سپهر داشتند و از این نزد بودند و مع ملازمین و همکاران
 فوجی از اعراب بطام و دیگر فوج از عراقیان سخت عنصر گرد و فغان چنان دلیرانه و مردانه پیش راندند که کشتی در دهن توب همیرند و از ترک و تارک
 روسیه خون بر هوا می افشاندند و روسیه نیز از میان عراد و بیرون آمدن با اعراب دست و گریبان محاربه میکردند و مصاصم خون آشام تارک
 امیران آفران بود و خنجر خنجر شکاف را بر گردن دلیران نهشته و ارماد و اداج افواج صورت و سیرت بجز شجاج همی گرفت و رؤس روسیه
 چون اوراق رزان از ریاح خزان همیرنخت مویهای خنک روسیان از خضاب خون چون شعرای مخنا کلگون همی نمود و دین پیروزه کون
 شان از غلبه دم عقیق مانی همی گشت نیارال روسی از غایت اضطراب صورت پادشاه روس و شمشیر خود را بر زمین افکند که مایه غیرت پیا
 شود و هیچ سودی نداشت و تاب آفتاب تموز و عطش جانسوز طرفین را باعث پتایی شده روی بر تافتند و بمنزل خود شتافتند
 چون در سپاه شاهزاده دانش پناه آب از دوقه بنوازل عبور کرده بچشمه حسن و خین نزل نمود و درینوقت حسین خان حسن خان قاجار و
 و اسمعیل خان امغانی و امان الله خان نیشا که از دربار حضرت سلطان سکنده در شمت فتحی شاه قاجار مامور بخدمت شاهزاده بودند با افواج
 دریا امواج آراسته و پیراسته در رسیدند و چون مصطفی خان شیروانی بولوبسا ساسا شیا طین روسیه در ساخته بود اسمعیل خان سده
 و امان الله خان افشار بغارت شیروان و تدبیران حیران تباخشد و آنچه لازم نبود غارت بود و بطور آرد و دنیایلات انخد و دراکل کوچانین
 و بعطاء الله خان شاهسون که حسب الامر با امان بود سپردند و بقریه داغ و موغان آوردند و بعد از تنظیم مهمام انساحات شاهزاده تبریز
 مراجعت فرما کرد و محاسن خدمات هر کس برای شهریار قاجار بود او اشکار آمد و در ذکر بعضی واقعات که فیما بین افواج
 و امرای شاهزاده با احکام در نبرد و شیرازی و کوه خاکی مخفی میباید که از جمله سوانح و وقایع اتفاقیه که درین کام تو
 شاهزاده نایب السلطنه در سر حشمه حسن و حسین و دی و حکایت محاربه روسیه قرا باغی در سر کوچ ایلات با ابو الفتح خان بن ابراهیم خلیل خان
 شهید سعید قرا باغی بود و اجمال آن اینکه عطاء الله خان شاهسون که بکوچانین ایلات قرا باغ رفته بود پس از حرکت ایلات ابو الفتح
 خان جوانشیر انهارامی آورد و نطاب فوجیشل لوهارانی کس نیز دنیارال روسی فرستاده فوجی از روسیه و جعفر قلیخان قرا باغی را با اعانت
 خود خواندند و در حوالی محال قیان که مشتمل بر محاربه سخت است در رسیدند و از دو ساعتی روز تا هنگام زوال رزمی سخت اتصال دست

بپانزده هزار سوار از اعراب و کریمیه بر سر شهر زور و دفع عبد الرحمن پاشای مکرور بر کجاست خالد پاشای دیگر که حاکم کوفی و حریر همراه کسار و
کرد عبد الرحمن پاشا ایشان بمقتله کرده منهنم شده بگردستان باز آمد علی پاشا از وقوع این امر غرور و رشاقه فروده از منزل و با قدم
فراتر نهاده بطاق کر که فضل مشترک حدود و ولایت است در آمده این اخبار در سلطانه بسمع خاقان قاجار رسید هنوز فواید شاهزاده حاکم
عراق در همان بود که نوروز خان میر باغزالدیلوی قاجار با سپاهی آراسته در رسیده ایلخارکنان در منزل کردند که رانده شان نزول کرد
علی پاشا از اطلاع این اخبار از طاق کر حرکت کرده در کنار رود سیروان که میانه شهر زور و بغداد است رخت نزول کرد و بر حسب
شاهزاده و الایثار نوروز خان قاجار و محمد علی خان شامبیاتی با دو هزار سوار از اگراد و ملوک و جهان بکلو و تراک فرار کوزلو تر کناری و بغا
در آمدند از بقعه تا مندیج را عرضاً و از ذاب تا بقعه را طولاً در آن ذاب و ایاب خرابتر از سراب کردند قشاح پاشا حاکم ذاب بر زم
جونی نتایج حقیقی نیافت در شکست و علی پاشای عثمانی سرت سیر کثیر در دست سپاه ایرانی در افتاده مظفر مار دو بازانند
بنام محمد علی پاشا حاکم بغداد با سپاهیان ایران و شکست عثمانیه و گرفتار مسلمانان
پاشای که میان چون اخبار متفرقه جنگ پادشاه پیروز جنگ ایران با سپاه روسیه و گرفتاری مراد در ایچان و خراسان بمدا فیه
متنازع سرکشان اطراف کوش زد علی پاشا شده بود عبد الرحمن پاشا و شهر زور را بهمانه کرده خیالات دیگر داشت و تمهید گزیده
ع ای بسا آرزو که خاک شود و چون شاهزاده آاده نواب محمد علی میرزا مشغولی بانجام خدمات دیگر تیر داشت پادشاه کار آگاه کسی
ایران مجتهد افصح الله خان آخوی افشار نسقی باشی و بار را با محمد ولیخان قاسملو افشار و صفی یار خان کرد و یکجه با هزاره جات سواره ایشان
روانه شهر زور فرمود که عبد الرحمن پاشا را منصوب و علی پاشا را منکوب نمایند و اطراف اراضی بغداد را بتارند و وزیر دار السلام را از تخت و
ایران خبر در سازند علی پاشا بعلز استماع و اطلاع سلیمان پاشای که بسیار با غوا و اغرای خالد پاشا و اذن علی پاشا و سپاهی بسیار
و تو بجانیه تشبیه استوارانه روانه و از حدود شهر زور قدم عبور و مور لشی شتر نهاده در کنار بحیره مرویان طنطنه افکن و غریوان بمقابله
شیران کنام ایران اندر آمدند سپاه ایرانی را که با میمنه کرده عثمانی تقابل داشت بنزاجات افشار را رسته کردند و جنود اردو را
و کردان کردستانی در میمنه صف بر کشیدند در جناحین محمد ولیخان افشار و صفی یار خان کرد و یکجه مقام گرفتند و فرج الله خان و
خان افشار در قلع شکر قرار و آرام گزیدند هم از اسوی سلیمان پاشای که میا با غلامان کرجی و سپاه عثمانی در مقابل افشار صف را شدند
پاشا و سلیمان پاشای متسلم کرکوک با اعراب و اگراد و برابردل و اران و لانی اتفاق افتادند و قدمات در زم از دو جانب ظهور آمد و کوسنهای نوایر
گرفتند و توب و تشنگی بفره بلند کردند سواران چرخ در جو می میدان اسبها بچولان در آوردند تیر و نیزه پریدن خلیدن بنیاد و نهادند و بزرگند
شکست و بستان آغاز کردند و لاواران ایران را خون بجوش آمده عنان شکست کف را شد و بر مرکب کیمیاها اشنا کردند بیکبار اسبها را
و بتهما آهستند سپهر ایران بر میمنه عثمانیه که کسار و را بود و حمل بر بند و پیکر بزرگ بر زمین گرفت و دلها را زیدند و کشاد و ستاد
مقادن سلیمان پاشای که کرجی بود می تراود و اهریم قوی بنیاد بود و تپ خود را شتر از بی ترتیب دید و لباشی بخاطر آورده بسوی سپهر عثمان
تافت با فوج سلیمان پاشای متسلم بمیمنه سپاه خطر همراه تاخته اتش محاربه را مشعل ساخته جنگی سخت کرد و حمله ای قوی نمود ولی سودی نداد
دلیران ایران و اردو را رکنند اسار فروب شد و سپاه عثمانیه را در هم شکستید و بنیت از او دسته کرده یک گروه را تا اردوی علی پاشا
تغافل کردند و دیگر از تا قصبات کرکوک و موصل بضرر بشیر اعصاب و مفاصل همی مقطوع ساختند شمار قتلی سپاه عثمانیه
از سه هزار کس اندر گذشت و تعداد گرفتار از این اعدا و کاشته اند به نیروی بخت شاهنشاه فلک تحت عساکر عثمانی آرز
دو سه تن از غلامان حضرت خاقانی تا حوالی بغداد باز نه ایستادند و وزیر بغداد دست شفاعت در دامان جناب عالم فاضل کامل شیخ
محمد جعفر نجفی الحساوی در زده او را بشفع و تضرع خواند شیخ مذکور بخدمت نواب مستطاب شاهزاده اکبر محمد علی میرزا آمده بشفاعت
و ضراعت پرداخت بجزر که میا که روانه حضور پادشاه ایران کردند دیگر از بنو سبط شیخ را ساختند و بدو بخشودند بعلز زور و سلیمان پاشا
که بسیار بار پادشاه سلیمان جاه فحشلی شاه قاجار غل و زنجیر از کسار بر او کشیدند و او را بمرزات محمد شیع صدر اعظم سپردند تا محمد واجتا
شیخ جعفر نجفی بدار السلطه آمده او را شفاعت کرد و با خود و بغداد برد و یوسف پاشای والی ارزنة الروم نیز قضی محمد و افندی محمد

خویش را بتوسط کارکنان سرکار نواب شاهزاده والا مقدر تاسی سلطه‌العلیه العالیه تاسی میرزا با عرضیه شفاعت و استخلاص
 سلیمان پاشای کهسای مذکور فرستاده بود ولی شاهنشاهی شریف پرور او را بتوسط جناب شیخ جعفری مذہب شیخ جعفر مرخص و او را
 بایالت عراق عرب مفتخر و مخلص فرمود و فرمان تشریف حکومت شهر زور را مجید و ابجد عبد الرحمن پاشای مذکور ارسال داشت و میرزا
 صادق قانع کارمروزی کرت ثانی مراقت سلیمان پاشای کهسای مذکور بدار السلام بغداد مامور آمدیچ چنین کند بزرگان جوگر
 باید کرد در تکریم و احترام و کذا داشتن حکامان بلاد و امارات خود را بدست پاشا
 مرد و کامو شد حسینیان قاجار و قبی محکومند بپروا و میرزا پاشا اما انرجا حضرت
 خاقانی شایسته علی شافا چون باب ایاب عساکر طرفین تطویل یافت و آرام و راحت رعایا و بریا تقلیل گزید سر
 داران در خدمت دولت تقصیر کردند و خود را دانسته از آزادی بکفر قاری در افکندند لاجرم روسای سپاه روسیه تحلیب با غلبه بلاد
 آذربایجان و قریباغ غالب شدند به تخت کرکین خان بن ایرکلی خان بقلیس را تصرف داد و از آن پس ضعیف یک شمس الدینلو چاکر خود
 خان کنجیاشاد و روزه کچ را بر روی اسپند یکشود قلعه شوشی را نیز برضای ابراهیم خلیل خان تصرف کردند پس از مراجعت پادشاه
 اسلام ابو الغاکوف نام ایلی با کوبه را بر حرسینقلی خان بشوراند و او با عیال خود به تبریز آمد شینقلی خان قبه در عالم سمرستی با ابو الغاکوف
 اظهار دوستی کرده او را بقیه راه داد بالاخره از سوسو سلوک روسیه تاب درنگ نیاموده بدخستان شتافت بنارال نیالتشین
 بر سر شکی رفته سلیم خان را از ایلی شکی جواب دادند و او به شکی ایلی شکی به تبریز تاخت و مصطفی خان شیروانی روسیه را از کچ خود
 شیروان را به انان و عده کرد که علی خان سالیانی را که سالیان دراز با او معاندت میوزرید از میان بردارد و روزه سالیان یکشادند
 در روسیه راه دادند پس شیروان را بکفر شد و مصطفی خان بقت داغی کر بخت و بر سران کوه بستوه آمد حاصل آنکه مدین بهولت این بلاد را
 از دست دادند و داغ نامروی بر جبهه حال خود نهادند و چون بعد از غزل محمد خان قاجار زیاد لوی ایروانی مهدیقلی خان قاجار و والو بایات
 ایروان میرداخت و چون از عده کار بر نیامد پس از سالی با محمد خان مقدم سکر یکی تبریز و خوی مفوض گردید و نیز درین باب بمساعی امور را
 ناقص کرد و لهذا بحکم حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه حسینیان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان بحکومت ایروان و ایالت انسامان
 سرداری مملکت آذربایجان مامور و مفتوح و با سامانی شایسته و اسبابی شایان روانه آذربایجان ایروان شد و در اندک مدتی انظام
 تمام در امور انصافی داد و کرد حرکت پاک و شایسته ایران بسلطانیه و ایالت نواب شاهزاده علی نقی میرزا
 در قزوین مناسرت کرد و آنجکه سرک از تبریز تا سیف نایب سکر عثمانیه در آغاز بهار سال یک هزار و
 دویست و پست و دو بعلا انقضای مجلس عید سعید نوروزی چنانکه رسم سلطین عجم است بموکب ظفر کوب حضرت شاهنشاهی ملک
 عجم و شایسته کاه کسری و جم فتحعلی شاه غنیمت سلطانیه فرمود و نواب شاهزاده علی نقی میرزا را بحکومت قزوین مقرر داشت و رانیت
 منظر بجانب سلطانیه شقه کشا کردید چمن سلطانیه از خیام کوناگون از وحام سپاه و افواج غیرت صحف انگلیون گردید چون این چمن
 و معسکر پادشاه عجم بود و ازین محیطی پایان هر سو خلیج جاری و روان بسکرم و قلوب ملوک ترک و تاجیک دور و نزدیک ازین نعره یک
 تحریک سیاحتی در رود و در لرزش گرفت و بایکدیگر می گفتند فطم تا باز درین کعبه بانگ آمده است تا باز برتن که بخوش آمده است دم
 هر جا که کنده باشد تلی شود و چوکوه هر جا که قلعه باشد قری شود و چویم چون بعد از واقعه قتل سردار بزرگ دولت تیمیه و سید بنی بانیان
 چگونگی معروض ایلی امیر طور روس الکندر با ولیج کرد و باغراف کیدایچ نام را که پری بود سالخورده و مجرب و دانا و بزرگوار و شقاوت نسبت بامور
 داشت حکم داشت که بخلیس آمده انچه مقتضی مصلحت وقت است بعمل آورد و چون درین ایام یوسف پاشا صدر اعظم دولت عثمانیه بایالت و انظام
 بلاد از رتبه آردم و آن بهر خدمت آمده بود و در باب جد و دقارص و اخفقه و غیره باغراف کیدایچ گفتگونی در میان داشت و فماین غبار مخالفت
 منارعت ارتفاع یافته بود مصلحت خیال آنست که بادولت علیه ایران ابواب مسالمة و مکالمه کشاید و بادولت عثمانیه اظهار منارعت و مخالفت
 نماید لهذا روسیه قریباغ و شیروان شکی از تعرض مجدد ایران مانعت گرد و استیانوف نامی که سرکار الکندر با ولیج امیر طور روس
 محمد شفیع صدر اعظم ایران نکاشته بود و دوله نمود و اظهار مصالحه کرد و انسانی دولت ایران امر مصالحتی با منوط و مشروط بر بدلا و ضمیمه قدیم ایران

که روسیه تصرف کرده اند اشد و فرستاده را خوشنود باز گردانیدند ولی وقتی بر این سخن تهناتند و بصلاح وقت دولت ابدت خود خرد شد
واجباً طاحن خان قولکر آقاسی برادر حسین خان قاجار قزوینی سردار و حاکم اذربایجان و ایر و انزلی با حاضرت و موافقت برادر اکبر روانه نمود
اشرف خان و ماوندی جمعی مجارست حصار ایروان روان شدند چون سابقاً که فیضی محمود افندی فرستاده یوسف پاشای وزیر اعظم دولت سلطنت
سلیمان خان خوانکار توسط واسطه شفاعت و استخلاص سلیمان پاشای که با آمدن بود بنواب نایب السلطنه اظهار خلوصی کرده و دعوی موافقت
استحدا ملت نموده بود درین اوقات حکم نواب شاهزاده نایب السلطنه العلیه العالیه فتحعلی خان رشتی و لدیلت الله خان روانه نزد یوسف پاشا
شده اظهار موافقت و موافقت نموده بازگشته الی محل فیا بین سرداران روسیه و عثمانیه منازعه گرم کردید حسین خان سردار از ایروان و
و در اقل خاک آخر کلک توقف کرده نواب شاهزاده نایب السلطنه نیز از تبریز برود آمد مشط اخبار بجهت تار بود که دیوچ بنارال سدید و فایز
قارص فرستاد و سپهر خود باید روف را بر سر قلعه آخر کلک از توابع آخسفر روانه کرد و خود نیز باقیه سپاه روانه اسنان سید علی پاشا
را شکست داد و سلیم پاشا و الی آخسفر حکم یوسف پاشای سرعسکر بر سر اسلحه مبداء قلعه آخر کلک روانه کرد باید روف شب بر سر قلعه
تا آخر دیوچ هم در رسیده نرد با ناهنا ناده صمود کرد و ناهل قلعه خبردار شده سحرگاه انان از ایراندا خشد روزانه دیگر جنگی عظیم کردند و
شکست خاش یافته بغلیس باز آمدند و این اخبار در چین سلطانیه معروض الی دارای قاجار گردید و مقارن انجمن مجاری به محمد خان قاجار
نام خراسان با فیروزالدین میرزا و الی هرات و شکست آغا غنم و قتل صوفی اسلام در رسیدی که در حاکم بنو شاهزاده
محمد علی میرزا و الی خراسان با فیروزالدین میرزا و الی هرات کشته شدند و صوفی اسلام
و هنرمیت فیروزالدین میرزا و الی خراسان با فیروزالدین میرزا و الی هرات کشته شدند و صوفی اسلام
بود و بی او بدست آمد و با سخی خان قرنی سپرده شد و نیز حکومت خوریا را بر یوسف علیخان برادر زاده خود باز گذاشت و خود در خدمت شاهزاده
کامکار نواب محمد ولی میرزا و الی خراسان همی بود و برادر زاده اش بعد و وعید متابعت حاجی فیروزالدین میرزا و الی هرات را
بر گردید و نیز حقوق سابقه پادشاه حجه ایران را فراموش کرده مخالفت آغاز کرد و صوفی اسلام نامی از الی کرخ من توابع هرات که از رانده کان کجا
و خواندگان می بود قبول عامه تمام داشت با پنجاه هزار سوار از افغان و ایلات اسنان برداشته عزم شکبان که شش فرسخی هرات است
نموده نزول کردند حسب الامر شاهنشاهی نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و محمد خان نایب خوانین خراسان در اوایل ربیع آخر جماعتی از قشون خراسان
و کبابی ابرداشته در شاه ده یکفرسخی شکبان نزول نموده دیگر روز که پنجمین شب دوم شهر ربیع الاخری بود در صحرای شکبان مقابله کردند
صوفی اسلام را در هودجی نرین بر نشانند و سید شصت و شش تن بر کردوی همیای خدمت شدند صفوف سپاه فیروز میرزا
براراسته شد و همرازان شاهزاده نیمین و میسر و قلب و جناح و ساقه برار آهسته و نصرت و فیروزی از خلد و نذیر خواستند از دولشکر
قیامت حشر غوغای کوش و نای بر سپهر بلند برآمد چرخ چایان طرفین حومه میدان را بیازی و اسب نازی و که لغاب ساختند و بر اسب
ترکی نازی سواران هر سوی بفرکنان زدند و نیز از ترکش پرواز گرفت و نیز با بطنه در آمد سواران نیمین و فاراب و اویمقات جمشد
و تیموری و فکوری و دیران فیروز کوهی و تا بمی اسب رانده استند و مردان فراره و اند خود و با و چاق و اسرار و فکوری و خندان
ختلیان صرصر تک بجولان در آوردند محمد خان نایب تامل کرد تا سپاه هرات قریب شدند با فکندن توب و شکست هوا اینلی رنگ کرد و
مانند برق خاطف و برج عاصف یکبار بر دشمنان حمله برد چون تار و پود یکدیگر پیوسته شدند شمشیر اسرافشانی کرده و شنه اچان
رهمار خسته گری بنیاد و ناچهامر کوبی آغاز کردند صوفی اسلام ناصوفی مسکین را در همان هودج پیل پاره پاره و قتل و همارانش
اسیر و دمل نمودند شکست در سپاه فیروز و نافیروز در افتاده بر میت کنان و نغره زنان راه هرات بجهت نجات بر گرفتند یکصد و سی نفر
از خوانین معتبر که از انجمن بلخان و فکوری و کدراخان محمود خان تا بمی و برادر یلنگ نوش خان جمشدی بود با شش هزار کس از آن جنود
عنود عرضت شلیدار آتشبار شدند و دست نغز از دلاوران و سرگردگان بزرگ که عبدالغیاث خان افغان و فکوری و بر خورداران
استخوانی و برادر دیگر یلنگ نوش خان جمشدی بودند با شش هزار کس از سپاه میان اسیر کردند و کل اردوی آنان از نیم وز و استخوان
و غیره و خرا و جمال و بغال و توپخانه و زنبورکخانه و تاخته خانه بصرق سپاه ایران در افتاد و فیروز منهرم با قاجان و وزیر خود هرات کرد

شاهزاده و نایب تادروانه هرات نام از اتفاق کرده حصار را محصور ساخته و اقامت گزیدند تا چار فیروز میرزا خراج دو ساله هرات را داد و وجوهات هر ساله را گردن نهاد و با ملک حسین پسرش یوسف علی خان قرانی را که ماده این فتنه بود بدست بسته بارودی شیران کرک خوی روانه کرده گرفتار از بقیت اعلیٰ خریداری کرد. و شاهزاده در کمال جهل با برض اقدس از آمد و او از این فتنه بزرگ در ایران و گریستن طغنه در انگلند و در شهر حمادی الاخری سرای کشتگان بدره ای شال و صرهای زر و خراج دو ساله هرات در چمن سلطانیه از حضور حضرت خاقان کامکار فتحعلی شاه قاجار در گذشت ثواب شاهزاده و الا بتار محمد ولی میرزای ولی و خان نایب مورد نفقات خاص شدند و موبک فیروزی کوکب شهر یاری از چمن نیکو در بهتم شهر حبس المرحوم بدار السلطنه طهران جموع فرمود و خبر ورود جنرال غاردان سفير دولت قدیمه فرانسه از جانب امپراتور نابلیون در رسیدن کرم فرید سفير دولت قویتر فرانسس که از جانب امپراتور نابلیون ای شافرنش با مجملین فرانسوی هتلیشاه ایران و نفقات شاهیها که با جنرال غاردان خان ملک میرزا محمد رضای فریونی فرستاده پادشاه هجماه ایران که بمرافقت موسی ویرغبر پاپی پاریس مامور بود و در سال گذشته رفت در مملکت نمسا بجزو آن شهر یار توانای دانا رسید و کمال احترام و مدعیه نامه دوستی خت با دولت ایران بسته شد و سفير کور بجز از چندی مراجعت گزید و در بیوفت قریب بحضور حضرت پادشاهی بود و جنرال غاردان نام که سر دارد و از ده هزار قشون نابلیون بود با هفتاد نفر از اهل حرفت و صنعت و معلمین با نظام و مهندسی و الامتقام و عهدنامه و در بهمان پادشاه بزرگ و تحف و هدایای نفیسه قریب شدند فتحعلی خان پوری قوریس اول باشی ثواب و لیعهد آسمان محمد بیهمای شتافت و در او واسطه شوال گیرارد و دویست و بیست و دو وارد دار السلطنه طهران شدند بجز از نظریه قواعد نگریات و قوانین تشریفات در سرای جناب صدر اعظم میرزا محمد شفیع نزول نمودند و جنرال غاردان بحضور پادشاه دانای کاروان شرفیاب شد بلقب خانی طلق و بتوقف مامور گردید و از جمله خواستهای سفير بعضی آن بود که در ضمن بازده فصل مرقوم کرده بودند چون بهاریات و خطب مقرر و اعیاد و تقاسیل زیاد و عبارات کثیر التفصیل و صورت عهدنامه های دول خارجی مؤلفه فرودین تاریخ و جزیره نگاشتن نشأ فایده چندان نمی اند بقدر التضرره اشاره میرود و الا این که بهر نوع از صلح و جنگ که مقتضی وقت باشد روسیه را از قریب و اغلیس رفع و دفع خواهیم کرد معلمین قواعد نظام همه ساله با ادوات و آلات جنگ داده خواهد شد و هر وقت ضرورت افتد با د پادشاه دیکاه ایران هر قدر سپاه بخواهند خواهیم فرستاد مشروط بر اینکه پادشاه دیکاه ایران موافقت با دولت انگلیسیه را متروک دارند و بجز از رفع و اخراج روسیه از سرحدات از باچان قشون و سپاه فرانسه را راه دهند که از خراسان بر سرهندوستان رفته باشند با دوست دوست و با دشمن در همه حال دشمن باشند و چون در این ایام اولیای دولت انگلیس را با مدد و معاونت دولت ایران می توان داشت و در رقوت مضایقه نموندند پادشاه هجماه قاجار فتحعلی شاه شریط موافقت را قبول فرمود و عهدنامه بهر صدر اعظم میرزا محمد و حاجی محمد حسین خان اصفهانی بین الدوله مرقوم فرمودند و عسکر خان افشار رومی سفارت دولت فرانسه روانه پاریس شد و تمیم این اتفاقات در مقام خود نگارش خواهد یافت ذکر این نظام جدید در مملکت ایران بعضی قایم است ایشان و اندک سلبا ان افا سفير سلطان سلیخان عثمانی بدلائر السلطنه طهران خواص و عوام دانست که دو تن متفق را برده تن مختلف در مصادمه و مقادیم برتری است علی بدلیقاس از ده هزار لشکر با ترتیب قاعده و قانون و نظم اتفاق کار نیجا هزار چریک مختلف الای خود سربلکه پیش ساخته خواهد شد لهذا حکمای قدیم در اجتماع و اتفاق سپاه جدی بلغ معی داشته و بدین سبب از ده باشتی ایام خمیس و امیر تومان در مرتبه برتر صاحب حکمی مقرر کرده اند که انفراد اختلاف در رای سپاه میان روی و این قاعده در قدیم الا یام اول در ایران بوده و بدیکر بلاد سربت نموده چنانکه از اشکال صور انار قدیم انچه بسیار ظاهراست و بر وقواعد اتفاق و قوانین جنگ بدولتهای دیگر نشر کرده و در دولت ایران بجز از اسکندر نقصان یافت چه اسکندر در دولت ایران از انظم صلح خود نمیدانست زبان خود میسر و از دلائل و براین قوت نظام نمی آنت که اسکندر باسی هزار سپاه نظام بایران آمد و دارا باشش صد هزار کس فی نظام بجاده رفیع چندین بار شکسته شد و جنگ پیاده نظام در بدو اسلام مقرر و متداول بود و مور و باخبر دیده و دانند که بهمان قاعده که صحیح است

رسول عربی پیاده می ایستادند و صف بر یکشند و دامن برداشتن بکمر فرامید و خم شدند و سپهسالار در پیشند و یاد دفاع میکردند و همگی در جنگ بقانون نظام است چه صف جل یا تبیین صف غازی باشند و در حرکت و سکون مشفق بودند و کربا الدین یغیا نکلون فی سبیلہ صفیاً کاتهم بنیان مخصوص بر این معنی مخصوص است و بنا بر این قاعده پیاده گان لشکر اسلام در اندک وقتی بر جنود نامعد و کفار غلبه کردند و چنانچه در تواریخ مسطور است و بعد از رحلت حضرت نبوی این قاعده در اسلام معمول بود و بدین شیوه هم ولایت ایران و روم را مفتوح کردند و در میان سواره نیز چون این اتحاد معنی سواره نظام خوانند و در تواریخ آمده که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالت در رزم صفین از چندین هزار سوار و شش ده هزار کس بن کرد و بدیشان امر فرمود که میخواهم بامن چنان حرکت در جنگ نمائید که حکم یک کس است باشیم چون من بایستم همه یک بایستید و چون برانم کلام برآید و چون تیغ بکشیم همه یک کشید و چون فرود آیم همه یک فرود آید و اینچنین کردند و یکصد و پست هزار سپاه معاویه را در هم شکستند و این جنگ همچنان قائم بود تا بلبله ابهر کشید و سپاه معاویه را از یکدیگر پاشید تا کلام الله مجید بر سر نیزه کردند و کشت آنچه کشت الحاصل غرض آنست که بروش محفل و نقل اتفاق و اتحاد و اجماع را قوت و نیروی تمام است بدین فی الجمله را همین معنی است چون قواعد رزمیه نظامیه در اروپا قوت گرفت عقلا در تکمیل آن کوشیدند تا بحال رسید و در ایران بواسطه ملوک طوایف این قانون اندر کس و انطماس یافت تا درین اوقات سلطان سلیم خان عثمانی در فکر ایجاد سپاه نظام افتاد و بلاخطه جمیع اسلامیه سلیمان قانامی را بایران فرستاد و پادشاه اسلام را بار و سیه بجار صحنه بخت ترغیب کرد اما علمای اسلام بول بواسطه تقلید سپاه نیکی هر یک را اغوا کردند و این طریق را تشبیه بقوم کفار نام نهادند و در کردند و سلطان مزاحم و سلطان مصطفی و لک سلطان عبدالحمید خان را که مجوس بود بر بخت نشانیدند و ابراهیم نامی که مروج و مقنن سپاه نظامی شده بود بقتل اندر آوردند و چون بنای این گونه سپاه رزم خواه باستعداد و توب و تفنگ جانگها است و در ایران کمتر ساخته میشد و صفویه در خویش شمشیر زن بودند و چون ملا حسین کاشفی صورت تفنگ را در عهد سلطان حسین نقی از فرنگستان ایران آورده بود و صفویه بعد از مجاریات با عثمانیه و اورنگیه بفکر ریختن توبه ساختن تفنگ افتادند و بسیار ساختند ولی بخوبی کار فرنگ و روم نبود و مع هذا شاه عباس صفوی چندین هزار تفنگچی عراقی داشت و توپها ریخت و توپها از عثمانیه گرفت و محلی فرانسوی بایران آورد و امانی مازندران و استرآباد را تعلیم تفنگ اندازی دادند و در عهد حضرت خاقان کبیر فتحعلی شاه نیز از دارالمرزعراق تفنگدار بسیار لازم رکاب پیوند و ولی نظامی تمام اندکشتند چه بعلز جنگ و غلبه بغارت متفرق میشدند و درین اوقات حکم پادشاه ایران قرار نظام جدید و مشق و تعلیم و توب و تفنگ تجدید یافت بسیاری از شاهزادگان و امیرزادگان در میدان مشق و تعلیم جوانان میکشیدند و در اندک فرصتی و کمتر عملتی در ممالک اذربایجان و طبرستان و سمنان و دامغان افواج چند همیا و معین شدند و از آنجمله با اتمام تواب شانزده نایب السلطنه و پیشکاران انجمن بیت هزار سپاده نظام از امانی آذربایجان تربیت یافتند و هر فوجی بامیری سپرده آمد و شانزده هزار کس از طبرستان و مازندران و سمنان و دامغان و مقرر آمده امانت سرباز نام نهادند و چهارده هزار عراقی و سومی ده هزار بخنزاری از عراق ساخته شدند و سپهبدی این گروه عراقی پوپ خان گرجی مقرر شد و بسیاری از بلوکات عراق بجهت مخارج ایشان بدو داده آمد و توپها ریخته گشت و توپچان معین آمدند و مشق کردند تا بجای توبی که نادر شاه افشار از سر دره خوار با یکصد نفر پیاده بدشواری حرکت میداد و سی نفر از او بر و خالی میکردند و درینوقت شش توپچی و چهار سرباز در میدان بر طر فیکه میخو استند میکرد ایندند و در هر دقیقه هفت بار پر کرده خالی میگردند و دو دست توب خوب در این ایام در طهران و تبریز فرو کردند و وزیر و بر این تعلیم و مشق و سربازان پیروز شدند و از کار یکبارگی بودند ولی بدست که نظام هزار ساله را با نظام یکساله چه فرقی است که گفته قطعه نه هر صدف که فرو برد و قطره باران صمیم سینه و گشت جای در دانه صدف باید و باران بحیرت سالی چند هنوز نیست معین که میشود دانه بر و رود و هر خامها بچخته کردند و خوار با کوه بر نشان شوند و صخره لعل بر نشان کردند ابتدای هر کاری باز بچینه ناید و چون قوت گرفت حقیقت و خفا آن بر سر و بر آتشکار و هویدا آید چه تنال بر و روگری فوج و حلقه سازنی داو و قتل از خواص متحیر و متفکر بودند و از کارگری بیفایده و متصور بنمیدند که این بعضی وقت معاخذ و ما ریت الر و م و بغدادی و سفارت جناب امانت جوئی سابقا یافت که کید و ج سردار روسیه از پاشایان اخفق و قارص منظم کردید درین اوقات بتلافی وفات در منزل بایندر لوی شوره کل افانکری

و یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه بواسطه غلبه سابقه متورانه با محمد پاشای حاکم فارس و سید علی پاشا بر سرورفته شدن کرد
تا دو ساعت از روز گذشته جنگ از طرفین گرم بود یوسف پاشای سر عسکر انهرام یافت و محمد پاشا که صد قتی داشت بجای او مقتول آمد تا وقت
سرجات بغداد جنگ علی پاشا وزیر بغداد در او واسطه جمادی الثانیه این سال که بکهرار و دوست و پست و دو بوده بخریب یکد و نفر از خاصان
خود مقتول شد سیدمان پاشای کیمیا بر مسند وزارت بغداد بر نشست چون حکم وزارت از دولت علیه عالییه ایران داشت اسل
فریقین بر او بموافقت کلمه اتفاق کردند قاتلین پاشا را بکشت و احمد چلی با عریضه و پیشکش بدار السلطنه طهران فرستاد و هذا تاویل و دیگا
من قبل مشیجانان دولت عثمانیه چنان صلاح دیدند که یوسف پاشا سر عسکر از رتبه الروم بحکومت بخلد رود ولی بملاحظه توسل سیدمان
پاشای کیمیا بدولت علیه ایران حکم کردند که یوسف پاشا عثمان پاشا را در رتبه الروم گذاشته خود با سلا مبول رود چون سلطان مصطفی
خواند کار تازه بر سریر سلطنت نشسته بود بسبب حمایت سیدمان پاشا با این دولت جاوید مدت موافقتی منظور کرد و بنا بر رعایت رسوم
منذوله تعزیت و تهنیت مقرر شد که از ایران سفیری با سلا مبول معین شود که این جناب حقایق آباء عارف معارف صوری و مغوی و
معالم حقیقی و مجازی شیخ الاسلام و المسلمین آقا میرزا محمد شیخ الاسلام بلده خوی که در تهور نبت و علوم مرتبت بی بدیل و عدیل بود تصدیق
همه بزرگان از باجیان به سفارت سلا مبول مامور و مکلف گردید و بانامه مودت خنامه پادشاه هجماه ایران حضرت فتحعلی شاه کتبی ستان
راه دیار سلا مبول برگرفت و پس از انجام این مهم پادشاه اسلام زیارت مرقه حضرت معصومه قم و فخرچ کاشان کشت فرمود و دیگر با
بدر السلطنه طهران معاودت نمود و درین ایام فرخنده انجام فرستاده کان المی ملک سندان جانب ایران لایت یتلثم درگاه
حضرت شاهنشاه ایران آمدند و فرخنده مجلی آنرا خیال انما لک تسند فاما کن فرستای لکان میران انقلاک
بدگرگاه پای نشاء ایران مجلی از اوصاف ملک سندان است که سند ملک بر این سوی رود کتک و خاکش متصل برود سندان
هم از آنحد و دبعان میرود و فصل مشترک مابین ایران و هندوستان است و کونیدارضت مثلث واقع شده و مستش طولانصبت
فرسنگ و عرضا بیست و هشت جنوبش بجمان پوخته و شمالش بملک لاهور و مشرقش باجمیه که از خاک هند است و راجه پوتان کونید و غیر
محدود است ببلوچستان و ملک سندان از اقلیم دوم شمرده اند و فیما بین هند و کرمان و سیستان واقع و منسوبت بسندان جام بن
نوح و از آن است بلاد و سیل و منصوره و نهر و اله و سومنات و مولتان و غیره و اکنون ملتان و نهر و اله و سومنات را از ملک سندان
اکثر بادیش در جنب و در سند واقع است و محل ایالت انملک شهر حیدرآباد است و آن شهر در جزیره ایست که در رود سند است و جمعی
بلده را پست هزار تخمین کرده اند اکثر اهلس بدین هند و آنان که از بلوچستان بوده اند در اصل اعراب بادیه و مذہب اهل سنت و جماعت
داشته اند و قلیلی شیعه مذہب را آنجا بوده در قدیم الا نام از اهل همان ملک حکام داشته اند و قریب به بقصد سال بعد ولادت حضرت
مسیح بدست اعراب مسخر شد و از جانب خلفای عباسی حاکم مقرر آمد و اعراب بجد و حجاز را بدان ملک مامور کردند و از همان گروه اعراب
که اکنون بلوچ خوانند بجا فط و محارست شهر و حاکم اشغال داشته اند و قتی حقیر فافغنه در آمد و چندی در دست مغولیه افتاد و
چون نادر شاه افشار از هندوستان بازگشت قتی خان شیرازی را از راه دریابدان ملک مامور کرد و خود از راه صحرا بتصرف انولایت
توجه نمود و بالاخره حکومت انولایت بخلیار خان عباسی رسید و اما چون از اقلیم عمر کوت فرار کرده و گرفتار شدند نادر شاه افشار او را
یک کرو و جریمه کرده و بگرفت و ملک سندان را بقیمت منقسم کرد و قسمتی را بخلیار خان داد و دیگری را بشاه قلی خان و قسمت ثالثه را که ببلوچستان
متصل بود بمجلی خان حاکم بلوچستان بقول بیض فرمود و برخی از مواضع دست راست را بجوانین و ابو تره میسر غایت کرد و در آنسال که
یکهزار و پنجاه و سه هجری بود از سندان بازگشت پس از قتل وی خلیار خان عباسی قات یافت و بوقت ایالت بمیر غلام شاه که هم از آن
سلسله بود رسید چهار برادر از طایفه و الپور بلوچ که میر فتحعلی و میر غلامعلی و میر کریمعلی و میر مرادعلی نام و از اهل ملت شیعه بودند بجا
شهر و حاکم چنانکه مقرر بود منصوب بودند و میر غلام شاه عباسی از ایشان احتیاط میکرد و بانان اراده وصلت کرد و چون قانون
بنود که دختر بغیر طایفه خود دهند اظهار امتناع نمودند و میر غلام شاه بر و زور از آنرا رضی ساخت و دختر بگرفت نامان نفشد که مار
در میان انالی سند تحیف که وی نام مار بزنک بدل ساختی میر غلام شاه نوشته بدان داد که با سایر طوایف نیز همین گونه رفتار

خواهم کرد که شما مورد ایراد و شغف دیگران نشوید آن چهار برادر نوشته و برابر اهل هند را از گردن مردم رابر و بشورانید غلاتی اجتماع
و اتفاق کرده میر غلام شاه را بکشید و در خارج حیدرآباد و اوراقه و بارگامی رفع بساخت و چهار برادر مذکور را کان اربعه حکمرانی ملک شد
و میقه نگاشتند که هر یک از خوان اربعه و اولاد ایشان مخالف کنند برادر دیگر اتفاق نموده او را از میان برگیرند پس از چندی برادر
میر فتحعلی برادر پیش بر جای او نشست و باب اظهار ارادت و خلوص اینطایفه بدولت علییه ایران آن بود که بواسطه صیت جلالت و استقلال
پادشاه جمعی بهمال خاقان که فتحعلی شاه قاجار متوهم شدند که داعیه تخی و تصرف ملک کنند که ضمیمه مالک محروسه قدیمه ایران بود بر از ضمیمه و ملا
دولت برزند دیگر آنکه چون محمود میرزا بن تیمور شاه افغان بجای پادشاه و پناه ایران در هری و قندهار و پنج آب استقلال یافته بود از و توتنی
داشتند و سبب ثالث آن بود که چون در سنه هزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی مملکت هندوستان تصرف املی دولت بهلیه انگلیس در
بود اندیشه کردند که شاید ملک هند نیز بدخله کینند و متوسل بدین دولت قوی شوکت شدند در سال یک هزار و دویست و پست و دو میرزا محمد
و میرزا اسمعیل نامی از اکابر اهل هند بر سالت ایران مخفی کردند و از بند عباسی بجاک پارس آمدند و در اول شهر فری قهر بردار سلطه
طهران رسیدند و محلی خان خواجه و غلام شجرت که جوانی بودند بر سالت و سفارت هند نامور شده دست خلعت آفتاب طلعت بر
سینه برادر و یک قبضه شمشیر متع با فتحی از میر غلام علی خان برادر اکبر ایشان انعام رفت و فرستاده پادشاه ایران با سفاری هند باز گشتند
در میان و صوفی فرستاده و محلی خان و میرزا غلام خان و خان سفیر فرستاده و بعضی وقت این سال
در سال یک هزار و دویست و پست و سه پس از جشن نوروزی فرستاده از غراف که ایوب سپهسالار روسیه که در قتلش بود بدربار
شاهنشاه قاجار رسید مکتوبی نیز بخیرال غار و ان خان سفیر دولت فرانسه در مصالحه نگاشته بود حضرت شاهنشاه عجمه قاجار
داد که چون تقدم منازعت از انجانب وقوع یافته و از انجانب دولت ایران اقدامی نشده بدینکه نه پسند زد دشمن همگان بخیر و شیری
پشت کمان پس از رجوع فرستاده غراف که ایوب حضرت شاهنشاه اسلام پناه غرمت چمن سلطانی فرمود و با سپاه ایران بدان
مرز بوم نزول کرین کردید و در روز پنجشنبه هم شهر ریج الشانی خبر رسیدن امیر ناصر الدین توره بن امیر معصوم که بجان که برادر حیدر تون
حکمران بخارا بود بایک هزار خانوار مرز می رسید و متوهم شدند و توتسل بدولت ایران کرد و برادرش امیر حیدر
توره متوهم شده از انجا بروشگر کشید و بنده و راضی نمود و زیستن در مرصوبت یافت امیر ناصر الدین شرح حال شاهزاده محمد و لیس
والی خراسان بر نگاشت و نواب عظیم البیضت حال را بدینکاران دولت و دارای پهمال عرضه کرد و با شارت حضرت خاقان کنیستان محمد
نایب خراسان برورفته امیر ناصر الدین توره و محمد شریف خان مرز می قاجار برادر زاده امیر که بر حاجی محمد حنیف خان عزالدین لور با هزار سوار
بر داشته بارض اقدس شد مقدس نزول داد و با نواب شاهزاده و الالبابار محمد و لیس را اظهار صداقت و موافقت کرده موصلتی فیما بین وقوع
یافته پس از مدتی بساحت روم و روس عزمت نمود و در ولایت روسیه از کف ساقی اهل شراب اجل نشد و ماقدیجی نفس بانی
از زمین و زمین را رفتن فرج الله خان افشار با استقلال عبدالرحمن شاهای نایب افغان آمدن خوا
شاهزاده محمد علی میرزا محصور مبارک حضرت خاقان که شرفیامیر از ملک فرستاده و بر شاهزاده
نایب السلطنه میرزا محصور مبارک پادشاه کنیستان با خبر شد و از وی حضرت شاهنشاه ایران چمن سلطانی
و افغان موافقت پادشاه بر کرد و در صیر سلطانی معروف داشتند که سلیمان پاشای الی وزیر بغداد با انهم را چمن پادشاه سلیمان نهاد حقوق دست
دیگر باره منتهی
بکرانستان منتهی
فراموش کرده و سه بهوا ای برهمنانه بر آورده عبدالرحمن پاشای بابان حاکم شهر زور را در محاربه قهطور ساخت و عبدالرحمن پاشای قهطور در شهر
پادشاه سلیمان
اشارت رفت و به تنه سلیمان پاشای برهمن سیرت نیز اذون کردید و مقرر شد که پس از انجام و اتمام این خدمات از راه کردستان روان
از جرات کمان
در نزاع و جنگ
عادل با بجان شود و بر کابنه اب نایب السلطنه عباس میرزا پیوندد و فرج الله خان نیز پس از تسیر این احکام و اوامر حسب امر روانه شود و
عادل با بجان
مسلطه و در روز شنبه مهمم حمادی الشانی نواب شاهزاده و الالبابار محمد علی میرزا بار دوی همینون آمد و پیکی فرادان از حضور پادشاهی گذارند و مطر
بار فرج الله خان
نصیب شد و
نصیب شد و
پشای

بود فوجی از سپاه نظامیه فرمایان آنرا بسته و پرستانه از حضور اعلیٰ گذرانید و القات خاص از حضرت پادشاه جلالت اخفص من بدو بر امثال
 و اقربان عزت یافت و چون در وقتی که فرستاده غراف که یوچ نام بخیرال غاروان خان سفیر دولت فرانسه آورده بود از و پاسخ برد که اگر امسال نیز
 کجبه و قرا باغ نیانی من در خدمت پادشاه ایران کار مصالحت و موافقت را با تاج خواهم رسانید و درین ایام که میرزا بزرگ و رار دوی سلطان فی
 زبیت بارون و بر دی نام رسول غراف باز آمد و جواب آورد که درین سال بجهت ملکیا شایان دولت عثمانیه در تلک متوقف خواهم شد و
 بحد و ایران نخواهم آمد بخیرال غاروان نیز ائتشان اظهار کرده و کار گذاران دولت ایران اطمینان داده و جمعی که اراده آذ با بجان داشتند
 در فرستادن مانع شدند و تصریح کرد که چون ناپلیون امپراطور فرانسه را پادشاه روس الکسندر با ولیح قرار مصحح است من نگاشته ام
 که قرار تحلیه ولایت کر جستان و قرا باغ واران را نیز با دولت روسیه داده باشند و عسقر سپاه غراف که یوچ در استراد بلا دور جوع توانست
 روس حکمی از دولت روسیه خواهد رسید و ریضورت فرستادن سپاه با ذریا بجان امری است پی ضرورت میرزا بزرگ و رار دوی سلطان
 را با بخیرال غاروان خان در این باب مشاجرات رفت تا آخر خیرال مذکور نوشته مهور سپرد که اگر که یوچ امسال بر سرگردان آید و ابواب مفتاح
 و مضارعت کشاید من مجرم و مقصر خواهم بود بناء علی ذلک میرزا بزرگ مطمئن شده بی سپاه از محو از حضور پادشاهی بازگشته و در بلده خوی
 بحضرت نایب السلطنه العالیه رسید و در همان اوقات مجدداً فرستاده غراف که یوچ پسر سالار دولت روسیه بخیرال غاروان
 خان رسید که از جانب امپراطور عظم متنی ولایت ایران امورم و چون پادشاه فرانسه در روس مصالحه کرده اند امیدوارم که قرار
 در دولت ایران به و روستی شده باشد بخیرال غاروان ازین خبر سرگشته شده موسی بر دی نام فرانسه را نیز که یوچ منع از غزم مروان
 روانه کرد و متمم ذکر این اخبار در محل خود مامول است که بر شایان و یوچ خیرال ملکم که با و از انگلیس از هندوستان
 بجای الی بندر انوشهر و غیره مراجعت و خیرال موقت مستر سر هر فرزند از انگلیس بنجانب ایران
 و ولایت کثیر السعاده شاهزاده ایران که محمد میرزا اولداجک نایب السلطنه العالیه در خالیت
 در هندوستان سیاحات منوال و بعضی واقعات یکدیگر هم در چمن سلطانیه معروض افتاد که بخیرال ملکم بهادر سفیر سابقه
 دولت انگلیس از جانب جناب فرانفرمای ممالک هندوستان بجهت انجام اتحاد دوستی دولت ایران و انگلستان جواب سفیر دولت فرانسه
 مامور بدین جنبه است و بخوالی بندر بو شهر آمده لکن اقامت افکنده و منظر احضار و ممانند پادشاه و الایاه ایران میباشد بخیرال غاروان خان سفیر
 قدیمه ویدیه فرانس را نیز خبر آشفته و باذن ورود و موافقت نموده متعهد خارج سپاه و پسر سالار روسیه از اراضی کر جستان و اذریا بجان کرد و بدو
 متممی گشت که احدی از جانب دولت قوی شوکت مامور گردیده به بنادر فارس رود و بخیرال ملکم صاحب الزامدن بایران مانع شود چون هنوز
 خلاف عهدی از بخیرال غاروان تحقیق نیویسته بود امنای دولت استدعای او را پذیرفتند و اسمعیل خان امغانی غلام مشیخت خاصه
 با جمعی خواص بدیخمت مامور شد و بعد از ورود بشیر از نیابنجی کار دانان و انام ملکم صاحب پیغام داد که تا زمان ظهور تعهدات سفیر دولت قوی
 فرانسه یعنی خیرال غاروان آن فرستاده کار دان در هر جا که هست توقف نکنند و در آشنای آید و شد پیغام و نامه هم از جانب جناب فرما
 فرمای مملکت هندوستان حکمی بخیرال ملکم صاحب رسید که چون مستر سر هر فرزند و جنس سفیر بزرگ دولت انگلستان از جانب پادشاه انگلستان
 مامور سفارت ایران است و اینک وارد بندر ممبئی شده توقف تو در انسا مان لزومی چند ندر دوم مراجعت اولی است لهذا ملکم صاحب
 مراجعت کرده بگلکنه باز گردید و اسمعیل خان امغانی از فارس سلطانیه باز آمد و در او اخر شهر رمضان المبارک موکب حضرت سلطان فی سلطانی
 بطهران بازگشت و پادشاه به عیش و سرور و مساز و هم در میسال سلطان سلیم خان عثمانی معزول و سلطان محمود خان خواندگار سلطنت
 نشست و در ششم شهر بقعه انیسال گذشت که داخل بکلیه اردو و دست و دو و بحری بوده جناب نایب السلطنه العالیه را از بطن سپه
 محترمه امیر کبیر میرزا فتح محمد خان بکلر یکی قاجار و الو فرزند ی نجیب متولد و باذن حضرت شاهنشاه حجه خاقان کیتی سنان نام مسعودان مولود
 محمد میرزا نهادند و در حسن نام خاقان کبیر قاجار شاه قاجار را مجدداً در ویش دادند معنی الاسما مثل من السماء بطور آموه عاقبت مانند سنی خوش
 بر تخت سلطنت مقام یافت و هم درین سال از فرزندان خاقان بهمال شاپور میرزا و ملک کاسم میرزا و منوچهر میرزا و امیر میرزا و کاووس میرزا
 متولد شدند و ذکر حرکت غراف که یوچ بخیرال ملکم که با و از انگلیس از هندوستان بجهت انجام اتحاد دوستی دولت ایران و انگلستان

چون حریف خریف خنکی از صدر و پادشاه ایران بادر السلطنه بگشت و خبرال غار دان متعهد منع روسیه کردید و سپاه اطراف هر یک کوه
 به بنگاه خود بازگشتند و غراف کداوچ با سپاهی لشکر در حین شدت سرما و برف بجانب ایران روان شد و بتوهم توقف نایب السلطنه
 در خوی و تشویش از سپاه وی بنیال نیابین و نیالال سماند را بوج را بپایاده و توخانه موخو رنجوان مشرور روانه کرد که شاهزاده را بدو
 مشغول سازد و خود بخارایردان پردازد و چنانکه سابقا اشارتی بفت فرج الله خان عبدالرحمن پاشا را در شهر زور استقلال داده از راه کرد
 بر کاب نایب السلطنه العلیه پست مان الله خان لیدش تبرکه حاکم خم بود و بدو هزار سوار خمه در رسید و معجل خان قاجار نیز با
 واسطه بسیار با فو با بختان روانه شد و حسین خان سردار قزوینی کارایردان را از انطاخی داده بخاربه نیالالان روسیه غرمت کرد و با ایشان
 منازعتی مدافعتی کرده بعلت قلت سپاه کاری از پیش نبرده فرج الله خان امان الله خان تیر در منزل چورس بر کاب شاهزاده نایب السلطنه
 آمدند و صادق خان غالدیلوی قاجار با فوج افشار ارومی در محال مشرور بختان گیری روسیه فشد و بنوقت معروض شد که حسین خان
 سردار با سالار سپاه روسیه کداوچ قورقشال مقابل کرده سواران ایردانی و اگر داسمان بمجن مقابل بدون مقاتله متفرق شده بگشته
 و سردار نیز تا چار مراجعت کرده بکنکر رفته ثواب شاهزاده نایب السلطنه چون بن خبر بشنید فرج الله خان امان الله خان از راه چورس
 رنجوان بجمایت سردار ایردوان فرستاده و امیر خان قاجار دو الورا با فوجی از دلیران از راه زمای و شیران رنجیر خای بجد و دامغان و قراغ
 مامور فرمود و قبل از ورود فرج الله خان و امان الله خان افشار ایردوان کداوچ خود غرم محاصره ایردوان کرده و نیالال سماند و بوج را بشیر و
 مامور نموده سردار ایردوان سینخان بمجن اطلاع بمقابل نیالال مذکور آمده بخو که ندیده بود با تقدیر موافقت نیافته کاری از پیش نبرده و
 برانگنده شدند و در همان روز خوانین مذکوره افشار در رسیدند و پراکنده کی سواران سردار دیگر باره بمجیت تبدیل یافت بخاربه روسیه استعد
 و غرمت کردند و درین ایام اسمعیل خان قاجار با عساکر و خزینه بسیار از نزد حضرت خاقان کبکی تستان فخلی شاه باردوی نایب السلطنه
 العالیه وارد کردید و وقتی در قلوب عساکر بنفوذ کرد اهل نقایب السلطنه بلبت مردمان هر کس فرستادن
 سکر دامن بخاربه بدست سپاه روسیه و مظفر یافتن چون احمد خان مقدم از عمده خدمتی که مامور بود بر نیامد و سپاه
 روسیه بجوالی رنجوان درآمدند نایب السلطنه عباس میرزا بحیال انظام امور ان سامان اجتماع خیالات خوانین انجد و بر لب ارسال
 باحضار فوجی از همرازان مان الله خان فرمان داج سینخان چون از طرف ایردوان حصانتان حصن فلک توامان اطمینان داشت با فوج
 خان امان الله خان بر کاب الاپیوست صادق خان قاجار را و مشرور بختان گیری مدفعه نیالال روسیه گذاشت و بجایز ورود
 خوانین ثلثه روسیه نیز بجوالی قراغابای رنجوان رسیدند با هم نشان نبرده و الا بتار سینخان سردار و امان الله خان افشار با دست جمع خان
 و محمد بیگ قاجار افشار علیخان قاجار با دسته حاتم خان و بنلی و بنی خان کزازی بمصاف و وسیله مورد شدند که هوسا ریر که بر ایشان
 مشرف بود کرفتند و در آن شخ مجار به در آمدند بعد از اندک زمانی بدو روسیه رسیده جنگ در پیوست و محمد بیگ سر تنگ و در خیمه
 جنگ کزیر کنان خود را از میان پیاده روسیه بیرون انداخت و روسیه خیره کی کرده تا حوالی صف سپاه قلب نایب السلطنه را ندیدند
 پیوسته شدند و درین نهم از طرفین یکدیگر کس بقتل در رسیدند و صد و پنجاه کس از سر روس بر سر نیز رفت و دوسه توپایر
 بدست روسیه در افتاد و توپچیان مقصرباست رسیدند و در نه کام و در و روسیه رنجوان احشام انجا با نی طرف آب در مقام دره شام آمدند و
 شاهزاده از رود ارس گذشته در منزل قبایبسان توقف و علیخان قاجار و ابتر اسیم خان یوزباشی غلامان ابکو شمال روسیه رنجوان مامور
 و علی الخلد بر سر روسیه رفته جمعی که بیرون سکر بودند در خون کشیدند باقی نیز بمیت یافته شهر خرابه رنجوان اسکر کردند علیخان با عظام فرود
 بار و وی شاهزاده نایب السلطنه باز آمد بامیر کبیر امیر خان سردار قاجار و دو الو که در اویل و موغان متوقف بود حکم رفت که دفع و حشت ظاهر
 حکام اردبیل و طالش بر آید و انرا اطمینان بدو مقارن انجالات هم در منزل قبایبسان موسی لار از فرستاده خبرال غار دان خان غیر
 فرانسه که بنزد سردار روسیه بیعت چهار دتر در رسید و مستدعی شد که تا وصول و بخاربه بقتل نزد دهنده اموکب شاهزاده بچورس غرمت
 فرمود و موسی لار از بکداوچ قورقشال پیوسته بعد از جواب سوال همانا از مصالحه با روسیه شد لهند ابلعه ایردوان فته حرجان برادر سینخان
 کوشش و میکرد که ایردوانرا چله دفعه تصرف سردار روسیه و بد که مبادا بجایز قهر و غلبه و تصرف قتل عامی اتفاق د که باوچ نیز چنین سپاه خام

بقعه داران پروان میفرستاد و اصلاً این اصوات را بسمع رضا تلقی بنقاد ذکر مختصره ان محاربه با بره
 و فریق کد او بکرجستان و انهم از هر سو میشتند چون سردار روسیه از متابعت کو تو ال و والی قلعه عالی پروان قهرین
 یاس اندر ای بر محاصره حزم کرده هزار کس را بجایار حصه و بهره کرده در چهار طرف قلعه سنگرزند و با فکندن کلو لهاتی توب
 شهر آشوب باره کوب اصرار و لجاج کردند همانا ذری دوست از سردیوار حصار بقصد مکه کوه فرو ریخت لهذا در شب نهم شهر شوال سال کثیر
 و دو بیست و بیست و سه صالدا ت روس از چهار سوی پورش حکم داد و سپیکار قلعه کیان خود را مرکز دایره غنا دیدند حسن خان برادر
 سردار و کلبه علی خان سپانلوی قاجار و اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقیخان فدرسکی استرآبادی دسته جات خود را که در حصار بود
 بمنع و رو و طور و وسیله از عروج بروج آماده کردند چون سردار قلعه در ان شب قرار داده بود که مستحقین اطراف مستعد نزاع و مضام
 جابجا آرام و قرار داشته و نفسی بر نکشند و صحر کنی ننمایند که روسیه چنان اندک الی قلعه در خواب یا بخند و چون روسیه بفرانبرج و باره رسیدند
 با سردار مستعدین محاربه که با تفنگ و سرنیزه و قمر و خنجر و شمشیر و بروج و باره حصار مستعد و منظر نشسته بودند یکبار دست برآوردند و بر سر
 حمله و شلیک کردند مثل عل و قواریر فقط و کاسات قصاب و منتاب برافروختند شهر و حصار و بروج روشن تر از صبحی گردید توب افکنان
 روسیه از خارج با بله ختن توب اصرار کردند و شهر یان نیز در محاربه جدی بلیغ مرغی داشتند بضرع هرهای سرافکن و ناچهای سینه شکن و شمشیر
 ابدار و خنجرهای سر بار بقطع مفاصل روسیه پرداختند و انگرده را از فرار بروج و حصار و نردبانهای استوار گشته و بروج نیز حصار و قهر خند
 در انداختند پنداشتی کبوتران محلقی از فرار هوا بر زمین می آیند یا انگرهای فروخته از بام بریر می نرزد درون بیرون حصار از خون سرخ
 روسیه لاله زار می نمود و دیوار بروج و باره رنگ بقرم گرفته بود مدت دو ساعت تمام سه هزار کس از افسیه و بابور و بولکونوک و کپستان و حصار
 منصبان روسیه درین محاربه مقتول شدند و دویست و هشتاد و پنج مجروح و از سپاه اسلامیان زیاده از ده کس ضایع نگشته بود کد او بروج و شب
 بیست و دوم شوال سنگرها را خالی کرده بصوب کرجستان روانه شدند حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار و رؤسای آن بهر میت بمان
 و غارت و غنیمت و غنای غیر متعددی که از پیاده کان روسیه در میان برف از ان سرمای شگرف قالب تنی کردند و بر جای سر بماندند و
 شدند توب نایب السلطنه پنجاهان توجه فرموده بعد از انتظام مهمام انحد و بدو السلطنه نیز معاودت و مراجعت فرمود و شمشیر علی خان قهر در میان
 ایام جماعتی از دلیران لکتر نیز فراهم آورده در حوالی در بند بار روسیه محاربه خشنا کردند سه توب ایشان گرفته بلخستان بازگشت و اجناب این فوج
 معظمه متوالیه بتواتر در زنده و ساوه معروفی رای دارای قاجار سلطان فتحعلی شاه کامکار گردید و بعد از تفرج و شکار موکب شهر را بدار السلطنه طهران
 اذین ترینین افرو و چهارال غار دان خان سفیر دولت فرانسه از معاهده و دعوی خویش معاهده و رزم انطایفه مصلحت اندیش تادم و خاسر و منفعل
 و شرمسار می بود عمد او سهوا چنین افتد که مخالف قرار او بود درین سال روی داد و امنای دولت جاوید مدت ایران را بقول وی اعتماد و اعتقاد
 غماند و مقارن این اتفاقات خبر ما موریت ایلچی بزرگ از دولت بهیه تکلیس در رسید و چون کیفیت اوضاع دولت انگلستان و قانون الملک
 در نوارخ امالی ایران کما هو حق مذکور و مسطور بلکه مشروح و مشهور نگردیده و این دولت بهیه را با دولت علیه ایران کمال موافقت و معاونت
 رفقه است اولی انکه در تحقیق حال آن دولت شرحی نگاشته شود که مایه استخضار امالی ایران گردد آنچه تا اکنون شنیده شده اعماد را نشاید
 در بیان شرح از شرح جناب و لایات دولت انگلیس و وضع ان جزایر و صفت شهر مشهور و بلند
 دارالسلطنه انگلستان و نام و شهر و شهر و جیس با بریت ایلچی بزرگ و بهیه انگلیس
 انر لند با این و صد و فاقعتک بر سبا حان محیط جیش سبا حان محیط افروش واضح با و که در محیط غری که انرا اعلان
 خوانند و جزیره وسیع قرب یکدیگر واقع شده که انرا بریتانیا میگویند اول انگلتر مشهور با تکلیس و ولایت فال متصل بان و ساکنان و بوم
 با کوس و جزیره ایرلند است این و جزیره قرب یکدیگر و هم این ولایات واقع باین چپسل و بهیه شصت یک درجه عرض شمالی و مابین
 درجه و سی دقیقه و سیزده درجه طولی شرقی و سطح هم اینها پانزده هزار و سیصد فرسخ مربع است و از جانب شرق محدود بدریای شمال
 از جانب شمال و مغرب محدود و محیط اطلان تیک یعنی محیط غربی و از جانب جنوب بدریای انش که حد دولت انگلیس و فرانسه است اما ملک
 انگلیس اوسع از بریتانیا و در جنوب انما واقع منقسم است بدو قسمت یکی انگلتره و یکی ولایت فال و انگلتره مثل است بر جبال متعدده و مراتع و فراخ

شمال است

الصفحة
روضة

[illegible]

[illegible]

عمره در برابر فرستادن و از خاقان کتیستان انعامی شایسته یافتند سرکار نایب السلطنه از چمن کهنه حرکت کرده از راه اردو باد و بمقتضای
تو بخانه و بنه و اغروق را گذرانیده بمنزل نخجوان نزول فرمود بولکونوک بارون و یردی و سیب و صومخا و بنجل و بادزاده طور مصوف و
روسیه بامه بحضور آمدند مطلب اینکه بعضی از ولایات مملکت ایران از جانب دولت علیه بدولت بیسند و سیب مفوض شود و مادر
مملکت از ریشه اردو و بغداد و سرحدات ممالک عثمانیه متصل بایران بموافقت دولت روس منتقل بدولت ایران گردید و اگر از جانب ایران
ایلچی روس و دو کار مصالحه انجام گیرد و اگرچه سخنانی بیفروغ بود و عریضه او را شاهزاده نایب السلطنه بدرگاه خاقان کتیستان فرستاد
و خود از راه نخجوان که تا کنج و دوازده فرسخ بود نهضت فرمود و چون در بعضی منازل ناچار توقف لازم وصول و حصول آذوقه صعوبت شد
و آذوقه چند روزه در بلده نخجوان تدارک و از راه شتر و ران چمن کوه در ایات طفرایات بدینود راهش از آمد پیر طغیان قاجار و حاکمان
قراکوز و رابا جماعتی از سپاه با شطام ایلات کنجه مامور فرمود و موکب منصور از انجا ب حرکت در آمده ایلات مذکور و نور و دیر قلیان اعطای
کمریه روانه حضور و الا شدند ولی بولکونوک از استماع این اخبار جمیعت خود را برداشتند از میان ایل کنجه فرار کرده نواب
السلطنه امیر خان قاجار را مامور کنجه فرمود و امیر مذکور بوز و دقرب کنجه چند نفر روسیه را طعمه شیر غازیان و دبیر ساخته و وضع و تصرف
بخدمت امیر خان آمدند و متعهد گرفتند و سیر قلیان کنجه شدند و درین اثنا معروض شد که طور مصوف از استماع خبر مراجعت لشکر شایان
نامور محمد علی میرزا و مشغولی فرج الله خان بطالش عرصه را خالی گمان کرده با همه سالدات خویش وارد و کن بن اعمال کنجه شده بند
نیاسین نیز بدو پیوسته ولی بولکونوک نیز با و ملحق گردیده و بهیئات مجموعی متعدد مقابل اند و از تعداد امنه کنجه در دادن قلعه
مطلع شده اند کس نزد روسیه کنجه فرستاده همه را امنه را گرفته مقید و مغلول کرده اند نواب نایب السلطنه با قلیل لشکر رگای
عزم رزم و فرموده و از کثرت اعدا اندیشه نموده ممد یقینی خان قاجار قونیلو را بجا راست بنه و اغروق گذاشته خود ب حرکت آمد بر سر رویه
رفته و انروز تا شب هر دو لشکر یکدیگر را پیمودند و شب اراده ششون داشتند و صورت نیافت چه کرد و سپاه رعایت خرم
و احتیاط کرده قراولان متعدد داشتند و بخواب نرفتند علی الصباح طور مصوف دیگر باره از صلح و صلاح سخن بپایان در آورده طور مصوف
بکر جستان بارت و شاهزاده بایروان فرمود و از انجا ب تیریز آمد چنانکه سابقا اشارت رفت چای و قایق قبل از رفتن شاهزاده به سرب
و بار کشتن فرج الله خان ز طالش وقوع یافته بوده است در غلبه نواها و شاهزاده محمد و لیمیزا بکن تر اکبر تکه لقب
یافتن بعضی از اعلا ظهیر و کرام سلطانی و منصبی بکن تکه لقب شایسته گمانند قایم مقام
محمدالدوله سابقا مرقوم افشاده که نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و الی خراسان سین خان سردار قاجار و ونی را بکوشمال قراول
و نکال و تعذیب طایفه ترکمانه تکه و طشران و انه فرمود و تنبهی بسزایافتند و سالی دو پای در دامن ادب فرد کشیدند همانا درین
دیگر باره دست تطاول دراز کردند و پای چپا و لباز و شرمه از زیر و سایر عرض راه ارض اقدس طوسس را چنانکه شیر و شیوه آن راه زمان
است غارت و اسیر کردند و شی چند از پروه گیان رزوار بزرگی بردند آن شاهزاده غیر متند و دیگر از عهد ممد پورده بشیر شرب و از رویا
بازی آن دیو سیرتان ابرمن بهر ریت بر آشفند و سپه بخواند و بر نشست و برق و ابراند بامردان مرد با حقن بنا و اسیور و ویرانی
درون و برون برونه و مننه ساخته شد کشتن فر ازینا ملاکه ماسور و مقهور شد و شی لاندی خزانکه سرب بیدتر گمانان اخال را خال عار بر چهره بود
و چون صفر که بر عک تاز و دیر لیران که تاخت مع القصه از جمله غنایم او یکصد نفر از غنایم نصیب و کسب بهر ایلان رکابش شد و سر سرداران
ازین جدا کرده بغیر از باج باردوی پادشاهی فرستاد و بدین خدمت و نعت مطمح تشریف عزت و مطمح فطر رحمت شایسته شد و جناب میرزا
رضا قلی قدیمی نوابی که منشی الممالک و مقررت حضرت ملک الملوک بود بوزارت والی والا شان خراسان اختصاص یافت و منصب آشتی
دیوان اعلیٰ جناب سیادت آب سیر بی نظیر و فاضل کامل تخریر میرزا عبدالوهاب اصفهانی مخلص به نشاط صاحب سینه مفوض و دیر کرد
پیرازین منصب سیر و حکم بحی مقرر و مسرور گشت و جناب حاجی محمد سینخان اصفهانی این الدوله مستوفی الممالک بفرنج مجا سبغات
و فارس و نور آمد هم درین ایام و هنگام که فوج دریا امواج سلطانی در سرب چون بحر تجاج و موج بودند القاص پیک نامی کر بے
با کرمی از تو اوزا دکان کربستان از جانب الی آخسه و پاشا حق که از توابع کربستان سرحدات روم است بحضور حضرت شهیر

کامکار آمد اگر چه دلی نیکو بکرم توفیق مذیب با ولات بطیس موصلتی کرده و دست چون الکسندر برزاولی کرستان و رنپاه این دولت در آمده بود
 انها نیز متابعت دولت روسیه اظهار طاعتی کرده استمداد و استعدادی منظور داشتند در رعایت و حمایت والی اخفته بنواب و لا
 نایب السلطنه اشارتی رفت و القاص مشمول خلعتی خاص شده بازگشت و چون فصل دی قریب و ابرو کا فور بارزین پامر نوده کا فور کرده بود و نام
 صیام نیز دو اسبه مسارعت و مسابقه پیشه داشت در دهم رمضان از سرب خراب اردو را حرکت داده در عین بلاد و برف و سرمای شگرف
 راه معمره ری بر گشتند و بر حمت تمام در اواخر همان شهر بشهر طهران درآمدند که سربها کاموشت خاقان خاقان از غوغا شاهزاده
 حسینعلی میرزا عجمی را بقتل ایشان و کشتن سبک و جهانگیر بیک بستک و جهانگیر تیر نام دوم مقام از بلاد
 لارستان فارس است و االی ان محالین از عید الله خان و دلدنیر خان لاری متوحش شده با عراب و تابی که در بر ساکن بودند متوسل شدند
 و بمدلول الایعرب شد کفر و نفاقا انکروه بنوه بمعاد و انت هالی بستک و جهانگیر برخواستند عید الله خان بکلی سکی لارستان شرح حال
 بخدمت شاهزاده ستوده خصال حسینعلی میرزا فراموشی فارس عرضه کرد و صادقان و لدرضاقلیان قاچار و الوان فارس بسرداری
 انصفا و خمود و قود و فتنه انطایفه بدین رفت در حوالی بحرین و طیف طایقی شدند صادقان بغداد الحرب خدعه هم از آغاز مقابلت کرد
 بازگشت اعراب لیر شده بجلی که اردوی بنه گاه و اغروق و مطبخ و صندوق بود و بخت و بغارت در و بخت و صادقان شکر و حلوا را گشتند
 و بخوردن نشستند و در آن کار با یکدیگر به پیکار درآمدند صادق خان قاچار بناگاه بر سر انکروه حمله آورد و مقامات انطایفه کثیر الوخامت را
 تیغ سپید ریخ کرد و بطبع ان شکر و حلوا احدی از ان اهیسه و بلو ا جان بدر برسد و ملو لغیر عرب کر سینه تری و حلوی شکر تا شکم هست کی از
 دادن جان اندیشد قلاع محکم بستک و جهانگیر تیر بدین سولت از منافقان پرداخته و کار حاکم لار بروقی خاطر خواه ساخته آمد و صادق خان
 بجانب شیراز بازگردید میرزا مهدی فرستاده دولت ایران و این الدوله که بسند رفته بود با میر غلامعلی باز آمد و تحفه بلیا آورد و معزز
 بسند باز شد و چو رای ملک آرای شهر یاری سباختن بعضی قلاع متینه و حصون از رزین منضم گشته بود جناب میرزا عیسی فرامانی و وزیر نوکی
 مستطاب نایب السلطنه العلیه از تبریز بحضور خواند و میرزا حسن فرزند ارجمند ویرا وزارت آذربایجان و قراباغ و اردبیل و طالش و جغتای
 نینع و قلعه های فیج بنیاد نمود و بالات حرب و آردوق و فطر مشون و اردو درین اوقات که میرزا محمد شفیع مازندرانی لقب صدرت عظمی
 میرزا بزرگ فرامانی را نیابت وی لایق نمود و بقیام مقام صدر عظم لقب شد و جناب میرزا عبدالوهاب بنشی الممالک را معتمد الدوله
 لقب عطارفت و قائم مقام باذربایجان و پادشاه و الامقام زیارت معصومه قم غریب گزید و در اواخر و تحفه بدر است سلطنه عطف عنا
 فرمود که نهضت مکتب نشا هکشا هیج چکنی سلطانیه و کاموشت شدن توبک و شاهزاده علی
 خان و دیگران باطراف در پست و هفتم ربیع الثانی خاقان کیتی شان بجلد نور و زسلطانی با سپاه پیکرانه بچمن سلطانی نهضت
 فرمود طور مصوف سردار بهیه روس و لکونوک باران و یردی را بخدمت نایب السلطنه فرستاده اظهار قرار مصالحه داده و ضمن آن خواش
 دیدار و گفتار جناب صدر اعظم را نمود و مقرر شد که قائم مقام صدرت جناب میرزا عیسی بطور مصوف ملاقات و مقالات کرنید اگر چه در
 عسکران یکدیگر را در یافتن مصالحه و معاهده نیافت و از یکدیگر بازگشت و هم از دوسوی بنیاد خلاف قوی گردید و تیغهای بران
 از خلاف سرکشی کرد و ایلات کجه و قراباغ بساعی جمیله امیر ان تسلط ابوالفتح خان جوانشیر و سعی او غور لو خان بن جواد خان کجه و پیر قلخان شاپا
 کوچیده و درین سوی رودارس نزول کردند و ایل ایرطوی کجه نیز بمجال شرو و ونجوان آمدند و بکرم خسرو باداد و دین نوب علیخان شاهزاده
 برادر صبدی و بطنی نایب السلطنه العلیه العالیه از چمن سلطانیه بدفع روسیه بنیک و اباران امور شد و اسمعیل خان دامغانی و برادرش
 ذوالفقار خان مطلب خان با کراچان سمنانی و سواران مافی و خواجه وند و عبد الملکی در کابش ظفر کردار اثر ام یافتند و بجلد و وصول بمجال بنیک
 و اباران با نیارال ماریت بکین روسی مستحفظ آن مکنه مجاریتی رفت و غالب کردید تا نزدیکی قراباغ و مجال کجه تاخته و بسیاری از ایلات ان نوا
 راجع ساخته با سر و اختر میر و ان باز آمد و در وقتی که چمن اوجان مضرب خیام عساکر سپوزی تاثر بود بحضور حضرت خاقان جلالت بنیسا
 شرفیاب شد و از جمله وقایع اینکه چون در سینه یکبار و دو سیت و پست چهار خبر سفارت جان فکرم بهادر از جانب هند وستان رسید
 و سر هر فرد جنس بارونت سفیر بزرگ دولت بهیته انخلیس از لندن خا نکه گذشت در دستقر سلطنت حضور داشت و حاجی میرزا ابوالحسن خان

میرزا عیسی فرامانی وزیر نوکی
 مستطاب نایب السلطنه العلیه
 میرزا بزرگ فرامانی معتمد الدوله
 ذوالفقار خان مطلب خان

هزار چوبی از دزدانی سرگردان بختیاریان بجهه وی بودند و در آن سفر دلیرانه نمودند علی الجبله و کیشبان و زحمت و هشت فرسنگ مسافت در میان برف و یخ و سرمایاده طی کردند و هشت فرسنگی بنیک نظام خود را استقام داده دو ساعت قبل از طلوع صبح ببنکر حاجی قرار شدند و پنجفر از جبران سرباز را بجنکر کبری اردوی روسیه فرستاده و دو نفر صالحات را از خارج اردو گرفته نزد سردار آوردند و هماندم سپاه اسلام بر سر روسیه رفتند و جنگ در انداختند و داخل بنکر شدند و روسیه را در میان گرفته و بسیاری را قتل آوردند و همه بنکر را بگریختند و فرای ازمنه که قریب بنکر وار دو بودند مسخر نمودند و قتل و غارت برداختند و توپهای انار بکش شدند و دو باب اغنام را ازمنه را بغارت بردند و مظفر منصور بآگشت شدند و در حضور نواب نایب السلطنه شدند و شرح این فتوحات در دار السلطنه ری بسمع حضرت خاقان قاجار رسید و شاهنشاه عدالت پناه درین ایام کاشان و اصفهان توجه فرمود و یکصد هزار تومان نقد از اصل مالیات تخفیف رعایا مبدول دادند و در سه شنبه بیست و دویم شهر صفر در سال هزار و دویست و بیست و شش در آنجا نذری مراجهت کرنین کردیده برآسود و در آنجا نذریال صافی خان قاجار از جانب نواب سیغلی میرزا فرما نقرهای فارس بنام نازعه طایفه ضال و ایسه مامور شد تبیین این اشارت آنکه طایفه اعراب و ایسه رفته در بحرین که از اجزای فارس است تصرف و تسلط پیدا کردند و گاه گاه در حوالی بندر مسقط که آن نیز در دست اعراب خوارج و باج گذار فرما نقرهای فارس بوده و پلایان بنگارت می آمدند صید سعید خان و بدر کس سلطان مامور مسقط شرح واقعه بقرا نقرهای فارس معروض داشتند لهذا صادق خان سردار و بمسقط رفته از انجا با جمعی اعراب به برنج تاخته بجالی و رعیه دار الملک شیخ و ایسه رفته از جا سعود نام خود محمد بن سیف و سیف بن مالک که دو سردار دلیر بودند بمقابل صادق خان آمدند و زمی کران رفت و از خون اعراب برب ساحت بدخشان و سرداران مجروح و زخمی را فرار کردند و سردار قاجار نصرت یافت و برخصت افتاد و لشکرین کافه کاذب ان مشرکان عرضه صمصام خو نخواستند و غالباً ماکن و مساکن آنان سوخته و آفرخته گردید و سردار قاجار بمسقط آمده از انجا با تخف و هدایای مامور صید سعید سلطان بشیر از بکشت و مورد الطاف نواب فرما نقرهای فارس و وصول فرستاد سلطان محمود خلیفه انرا اسلحه قبول و جشن عروسی شاهزاده انرا که نواب عبد الله میرزا را فرستاد و استیغالی میرزا در سلطان چون بواسطه بغداد و مخالف حکام و وزرای جوار قریب بدن رسید که فیما بین دولت سنی عثمانیه و دولت علیه قاجارینه نقرهای روی داد لهذا از جانب سلطان محمود خان و در سلطان عبد الحمید خان عبد الوهاب افندی و شاکر افندی و حیرت افندی بر سالت و نهضت آمدند و در شهر ریح الثانی بظهران وارد و در خانه جناب میرزا شیخ صدر اعظم مسکن کردند و بن کام حضور نامه و هدایای خواندگار را بطریقی شایسته بگذراندند و اظهار مواحدت کردند و ضمناً از فتنه انگیزی عبد الرکمن پاشا شکایتی را باند و با نبح دولتی بر این مقرر شد که باید تعیین پشایان شهر زور برخصت و صوابدیلیمانی دولت ایران بشد و وزیر بغداد نیز مردی بفرخ و سلیم النفس و مصلحت ناسا فرین مجاورین مشاهده مقدسه در ذاب و ایاب سکون و حرکت مرفه و آسوده خاطر باشند و هرگاه اختلافی از پشایان مذکوره صدور یابد عهد موافقت نماید و سفیر مذکور بترتیب و خدمت نواب نایب السلطنه مامور شد و در شنبه نهم جمادی الاولی موکب پادشاه غازی قاجار با جهان جهان لشکر جبار روانه چین سلطانیه گردید و اسماعیل خان سردار دیگر باره بجانب افغان بایجان روان گردید و چین سلطانیه که هم معسکر اتل رزم و بهم مجلس ارباب بزم را شایسته است سور و سروری همیا گردید و عیشی منهارفت و از تمام بلاد ایران ارباب طرب و در انجا طلب کرده بودند لهذا اجتماعی شکر ف روی داد و شبها بچراغان داغ رشک در دل چهره شتم نهادند و روز با انواع ملاهی و اغانی نامیدند شرمسار میکردند مع الفقه طوی بزرگ رفت و جشن بدیع ارکسته شد و صبیحه محترمه امیر کبیر سلیمان خان اعضاء الدوله قاجار مغفور را بعقد کناح نواب شاهزاده آزاده عبد الله میرزا مشخص بدار حکمران خمره زنجان و صبیحه امیر میرزا محمد خان و والوی قاجار را بنوا شایسته شینا منرا حکمران ملایر و توی سرکان در آوندین و سعیدین در دوبرج مقابله و مقارنه کردند و کفر قوت خاخراسان بکشت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و کشتن شهرنیز و مردکوی و چهره پست شاهزاده محمد علی میرزا در واقعات سه هزار و دو صد و بیست و دو مرقوم افتاد که محمد خان نایب سردار خراسان نواب فیروز الدین میرزا و والی هرات را بهریت را ند و صوفی اسلام و جمعی را بتبع بکنار اند و هرات را محاصر کردند و توجبات دوساله را از فیروز الدین میرزا دریافت نمود و این قرار

استمر یافت چون برین ایلم فیروز الدین میرزا در دادن وجوه دیوانی و پیشکش سلطانی تعاون و تسامح پیش کرد با اجازه حضرت خاقان کنی شاهزاده والابزار نواب محمد ولیمیرزا و الی اخر اسان در سه شنبه بیست و هشتم جمادی الثانی با سواران دلیر و جوانان شهرگیر از اگراد و اعراب و ترک داه هرات بر گرفت و در محل بل نقره سه فرسنگی هرات در کمال شوکت و خیمت اردو زد و سواران تباخت و تاراج اطراف هرات دست بردارد و فیروز الدین میرزا چون بای در شبکه اضطراب پیش افراز کرد و شفا و وسایط از خوانین بزرگ خراسان در خدمت شاهزاده عظیم الشان برآمد و ملک حسین میرزا سپه خود را با پیشکش و سآوری و وجوه مالیات ضمیمه هرات بیرون فرستاد و لهذا با استدعای خوانین پذیرفته شد و شاهزاده والابزار براجعت یامل آمد و شرح وقایع در چمن سلطانیته معروض رای سلطان کامکار قاجار افتاد و چون عبدالرحمن پاشای بابان که بجایت دولت پادشاه ایران در شهر زور ولایت یافته بود بتحریک حالتی افندی ملک الکتاب دولت عثمانیه با سلیمان پاشای وزیر بغداد که پرورده دولت شهریار ایران بود چنانکه گذشت غدر نمود و بعد از هلاک وی کوی و حریر را بحیله و خدعه بر شهر زد و بر یغی و دخالت پاشایانی عم خود را در زاب محمود آقا سپهر خویش را در کوی و حریر و احمد آقا برادرش را در قلعه سردشت که رئیس الحمد بابان است بنشاند و با امان الله خان والی کردستان نقش افغانیزد و لهذا بحضرت شهریار میفرمود که نواب است سلطنته العلیه العالمیه احمد خان مقدم سیکر سکی مراغه و بدیق خان حاکم ساوجبلاغ مکرری را از راه سامان بلباس با سپاهی کثیر بطش و لباس روانه کند و نوروز خان قاجار سالار بار از راه سردشت بر سر برادرش مامور گشت و امیر کبیر ظهیر الدوله محمد قاسم خان بن سلیمان خان بن محمد خان بن اسکندر خان قاجار را رهنمود که با عنجه شهابت و مخامت معروف بمصاهرت خاقان اعظم نیز موصوف بود با امیرزا دکان دلیر بر اسم خان محمد حسن خان فرزند امیر جانمحمد خان قاجار و والود فرج الله خان بقی پاشای افشار را در خلوه و یوسف خان کرجی سپهر عراق و نصر الله خان قراکوزلوی همداغنی مامور شدند که بر کاب ظفر آقا نواب شاهزاده اکبر جلالت سیر محمد علی میرزای والی کرمانشاهان و کرستان و عربستان و خورستان بفرستند و با اتفاق امان الله خان اردلان والی کردستان از راه زاب بشهر زور و رهبر گردانند و این عساکر میکران و در دو شنبه دوازدهم رجب از سلطانیته چون بحر مواج بجنبش و حرکت درآمدند و از اطراف روانه شدند بعد از وصول درالدوله کرمانشاهان نواب دولت شاه محمد علی میرزا نهضت فرموده در غره شهر شهبان ساحت زاب مضرب خیام خورشید قباب گردید و ملق لفظی همه دشت پر مرکب مرد بود رخ مهر از پستان زرد بود زبن خیمه دریمه در دشت و کوه زمین شسته در زیر لشکر ستوه خالد پاشا خود را غریق لجه بحر قنار دید یک سپهر عبد الرحمن پاشا که در آنجا بود در دشته بار دو و الا التی آورد و با جمیعت اگراد بابان برسم قراولی و بزرگ در پیش پیش چون دنا معدود تاران و شتابان همی رفت پناه دولت شاه و الا جاه از زاب حرکت کرده در کنار رود سیروان فرو آمدند و پس از روزی دوسه قصد شهر زور و تقسیم یافت از سونی دیگر نوزاد خان حاج بابا و اشیک قاسی درگاه شاهنشاه قاجار غارت کنان بسر دشت آمد و حیدر عبد الرحمن بنیت کزیده بدر رفت عبد الرحمن مشوش شده در شهر زور تاب درنگ نیاورده بکوی و حریر بگریخت نواب شاهزاده محمد علی میرزا ملقب بدولت شاه بشهر زور وارد و از فحای عبد الرحمن چون سلیمان خان کن کوه افکن بکوی و حریر روی کرد قلعه کوی الحاصره فرمود گفتی کوی مانند کوی در خم چوکان محاط یافته و سپاه مانند بحر محیط بر کرد انباره احاطه کرده اند تو بهای تین تن کوه شکن را بگردان قلعه فرستادند و بر جدار حصار بر بلند از شعل زنی و قلعه شکنی آتش در نهاد و قلعه کیان در افکند و خرمین شتاب ایشان بیکباره سوخته شد عبد الرحمن بشیر در کردن فکند و شرمسار از قلعه کوی بار روی نهاد و از آب دیده خاکراه راکل کرد و بتاج و تاج پادشاه عهد سو کند داده مستدعی جان بخشی گردید مایعرف مایملک خود را بنعل بهای مگر غایت شاهزاده از آده فرو ریخت زنان و فرزندان خود را برسم نوا و کر و کان در رکاب نصرت ماب روانه دارالدوله کرمانشاهان نمود و خود دیگر باره بحکم دولت شاه بکومت شهر زور و کوی و حریر مغر و منصوب گردید و رایت ظفر آیت دولت شاه و الا جاه بجانب دارالدوله کرمان شاهان نهضت و ایاب جست وارد وی بزرگ شاهنشاهی از سلطانیته دار السلطنه روی گردن روزی چند در چمر کال آباد کرج بمیهمان میرزا محمد شیخ صدر اعظم و پس از آن در ششم شوال بدولت و اقبال بفرستد دو فرسنگی شهر طهران نزول اجلال اتفاق افتاد و در جمعه بیستم شهریور بشهر نیکو در آمدند و کمر مر اجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان سفیر دولت علیت امیران باثنا ایلیچی انکلیس سرور او نیز بنسبت بجانب ایران و طوفانی نمک زرق ایشان در محیط و افشاران بجوالی ملک بر از بل

انهمالك پر تکیس و بازگشتن بسو لحد و بنادر عمان و رسیدن بطهران حاجی میرزا ابوالحسن خان غیرت
علیه ایران که در هزار و دویست و هشت و چهار ماه و روز شده بود درین حال باز آمد و سر کوراولی با رونت ایلمچی بزرگ دولت بهیسه بکلیه
برافقت او روانه ایران شد و سر کوراولی سابقاً چندی در ولایت لکنه و در نزد جناب آصف الدوله وزیر هندی که از اسنخامی دورا
بوده و کالت داشته علی الجملہ سفیرین مذکورین در واسطہ بحر عمان درآمدند و باد محالف نام سفینه را از اختیار کستان کشتی بان
بر بوده وقتی خبر داشتند که بجانب ملک امریکا مشهور تریکی میارسیده بودند و بمبد کشتیهای کوچک بساحل آمده مقیم شدند و در
حوالی دریا شهری است بندرگاه ریختر نام از ملکات بر ازیل و در تصرف پادشاه تریکی است و او از نیم پلیمون امپراطور فرانسه بدین شهر فرار کرد
بود و پناه بلجی آورده و از حال سفیرین و ولتین اطلاع یافته ایشانرا با تکریمی شایسته بشهر ریختر آورد و روزی چند میهمانی کرد و از اتفاق
عجیبی در آن ایام مایرا صید کرده بجهت غربت بنظر پادشاه مذکور رسانیدند که سیزده ذرع طول قامت و قریب یک ذرع سطرعی عرض
کردن مایر بود لهذا پوست آن را کنده و پوست آن بضماعت جلد کاواست و از آنرا با اتفاق سفیرین روانه ایران نمود و هنوز آن پوست
در صند و مخانه مبارکه دولت علیه ایرانیه موجود و مشهود است علی ای حال چون خبر ورود میرزا ابوالحسن خان و سر کوراولی به بنادر
رسید از جانب حضرت خاقانی مستوفی الشانی میرزا محمد زکی نوری مازندانی میهمانداری رفت و در بندر ابو شهر سفرا را ملاقات نمود
و در پنجشنبه بیستم شهر شوال امسال وارد شهر طهران شدند و در روز و روز و محمد علی خان کاشانی وزیر نواب شاهزاده آزاده علیخان حاکم
طهران و در استقبال کردند و در سری جناب حاجی محمد حسن خان امین الدوله وزیر استیفای محاکم منزل گزیدند و این سفیرین
دولت بهیسه بکلیس کمال فطانت و متانت داشته بلغات مختلفه عربی و فارسی و انگلیسی و ترکی و فرانسوی و روسی و هندی حکم کرد
و خطوط این السنه را نکاشتی استحضاری کامل از تواریخ عالم داشتی و در سر علوم غریبه و بسط فنون عجیبه و حید و مجلس آرای عظیم بود
در جمعه بیستم شوال در عمارت شاهانه گلستان شرف حضور پادشاه سکندر رحمت سلیمان شوکت سلطان فتحعلی شاه قاجار را
در یافت نامرودت ختامه پادشاه انگلستان و در آن گلستان با قطعه الماس برپا که بوزن بیست و پنج قیراط و بیست و پنج
هزار تومان ارزیدی از حضور گذاریدیم در مجلس تخت از بیان شیرین سخنان پذیر و نکات حکمانه دل پادشاه را بخود مایل کرد و نظری
خاص اظهار تحقارت ارمان خود کرد که خسر و نکته دان و نامشائس فصاحت بغیاس بلفظ مبارک فرمود که اگر چه هدیه دوستان
در نظر دوستی مطلوب لی آورنده هدیه از هدیه زیاده تر مرغوب اتفاق افتاده سفیر مذکور در ادای شکر گذاری ازین توجه خاص و ادب
و فصاحت داد و حاضران انکشت حسرت بر لب نهاد و مع القی پس از روزی چند زوجه حسن با اتفاق حاجی میرزا علی رضا خلف خان
ابراہیم خان شیرازی وزیر سابق بحر مجاز اندرونی میهمانی رفت و بانوی حرم سرای خسروی و مشکوی شهر یاری اغنی صبیحہ مرضیه محترمه
امیر ابراهیم خلیل خان جویشیر با و تلطفی بزرگانه کرد و او را خوشنود باز کرد و دیند و خاتون ایلمچی بزرگ مذکور یعنی سر کوراولی با رونت
صبر جمیع الماس که مبلغ بیست و چهار هزار باجقلی بها داشت بانوی حرم محترم متوره مشهوره معروف با قای مطلق پیشکش و تقاضا
نمود و امرای دربار سلطنت کمال میل و انس با سفیر مذکور بهم رسانیدند و او را مکرر بطوبیهای لکشی و میزبانیهای خوش دعوت نمود
و بر حسب امر شاهنشاه آفاق در حوالی دروازه عراق مشهور بدروازه عبد العظیم عمارت و باغی خوش ساخت و اوضاع سفرای مقبول
دار السلطنه را با بیئی شایسته در آن عمارت همیا کرد و دو وجه مقرری میدادی را از روز و روز و دسر هر فرد جنس با رونت تا یکسال از
آن پس که سه سال تمام بود یک کرد و یک صد هزار تومان تحویل و تسلیم نمود و سی هزار قبضه ثنک انگلیسی و بیست عراده توپ و چهل
عراده قورخان کش و سی نفر معلم و مهندس و مجتهد تعلیم قوانین نظامیه و زریه و عمد نامه مفصل مابین و ولتین علیتین نگاشته آمد و
از پیش مقامات و داد و مرآت اتحاد فیما بین بطور و روض و ریویست و دسر هر فرد جنس با رونت سفیر سابق چون از عهده عهد خود
آمد بدخواه خویش عزیمت مراجعت بلند کرد و از طرف اسلامبول مراجعت کرد و نزدی که میرزا سلطان بود و غلبه
سپاه اسلامیه را ذات ستم و او را در آنجا بدلا از السلطنه طهران حضور خاقان اگر چه مزاج
شاهزاده بلند همت و الا انتم نایب السلطنه العلیه العالیه درین مستان علیل بود بجانب ایران و بخوان مسافرت گزید سوار می

بتاخت محال معاذ بود بر کشت طومق روی روانه کرد و جنگهای دلیرانه روی داد و کوهی از روسیه و ارمنستان و کشته شدند و ابلات خانات و
 و جبرئیل پور از آن سرحدات کوچانیده در نواحی و قزاق باغ و ایروان سکنی دادند جعفر قلخان و غیره ابراهیم خلیل خان قزاقی که در دست
 روسیه سپه و اراده بردن تخلص و فرستادن سپهر درباره او داشتند براسی بر نشاند و بودند و زمام در دست صالحه اتی سپرده که او را
 بتخلص برود از آنجا بسپهر منزل دهند چون از قرب جوار شایزاده و الا بتار اطلاع یافت همگام عبور از معبر رود ترتر زمام اسب خود را
 که در دست صالحات بود بریده و مانند باد صحرانورد و ترتر اسب بر انگیزه و بال اسب را گرفته خود را بمیان ایل جبرئیل پور رسانید آنها را
 کوچانیده بولایت قزاق و دلغ آورد و دلج جلاد تی غظیم کرد و نواب نایب السلطنه حکومت قزاق و داغ با جلاوه چهار هزار تومان مواجب نقد
 و جوار بر قرار داشت و خود همه جانمزل منزل عازم قزاق و در دست فرسنگی محل سلطان بود و نزول فرمود وینارال مرکز سردار روسیه که بجای
 طور مصوف باز آمده بود و دست هزار نفر صالحات با توپخانه و آذوقه کامل بد آنجا فرستاده داشت سنگری بسته نشسته بودند و نواب
 والا علی صبح با توپخانه و سپه باز از دست فرسنگی حرکت و بر سر آنها آمده ام بر سرش فرمود دست فرسنگی توپچی باشی تخلص توپهای انگلیسی را بر سر
 روسیه است و توب و عراده مانور هم فرو شکست صالحات بسنگر که خنجر و سر باران ایرانی نیزه میش کرده بر سر سنگر را زدند و جمعی
 صالحات و یک نفر مانور و چند تن کپتان و افچال و افسر و سرزند بقتل درآمدند وینارال نیز زخمی شده و زنده اسیر و امارات ضعیف و
 و علامات عجز و فتور از حالات بقایای صالحات روسیه استنباط رفت و دو علم سفید بر پای کردند و محقق شد که طالبان مانند جناب
 قائم مقام صدرت عظمی باستمال آنها توجیه کرده بقانون آداب خود کلاه بر گرفته و جناب معظم المیه همرا اطمینان مان داده بالکلیه را
 بخدمت نایب السلطنه آورده و ایشان شصت و پست نفر صالحات و دو عراده توب و دو شقه علم سفید که علامت خاصه دولت
 روسیه است با نشان بوز بزرگ و تمامت لشکر و اسلحه و قورخانه و کپتان هندکس و افچال بودند و آنان را روانه دارالخلافه طهران
 نمودند و همین اوضاع و ترتیب طهران وارد شدند و پادشاه حجه در عمارت فوقانی که ریاس دیوانخانه سلطانی اسلام عام برشته
 فوج را وارد کرده بحضور پادشاه حجه آورده عرضیه حضرت نایب السلطنه و لبعهد دولت ابد محمد را جناب امام الکتاب میرزا عبد الوهاب
 نشاط طهقی بمحمدالدوله و میدان سیح به پانی فصیح خواندن گرفت و کل انجاعت که در عرض راه بر حمت مجتبی کفرش و بر باوقافه سوار
 بودند بجای محمد حسین خان امین الدوله که خواستار اسبهای عرب عجم بود و طیره ده ارواح تیره معن و حاتم سپرده آند و چند روز بنکرتوخت
 بی اشکای الهی و شکر انعام و اطعام حضرت ظل اللهی بر داشتند و مبلغ دویست هزار تومان نقد با اسیری مذکور روانه نزد نواب نایب السلطنه
 شد و بسیاری ازین فوج مسلمان شدند و بفوج تنگی مسلمان مشهور و معروف آمدند و عبد الله خان قزاق که در زمان ابراهیم خلیل خان
 بنزد روی رفته کفرش و روسیه بود درین اوقات ینارال مرکز سردار روسیه او را از کتیرا کرده روانه نزد شاهزاده نمود و عرضیه نکاشته اظهار
 مصالحه کرد و هم در مجال معزول شد وینارال ردیشچوف سرداری قفقاز و نقیض و آذربایجان آمد هم درین اوقات احمد خان مقدم
 حاکم ارمنه و عسکر خان افشار اردویی بامر نایب السلطنه العالیه به تسبیح طایفه بلباس امور شدند و کوشمالی بلوغ بآنها دادند و با
 سلسله و صابین قلعه از تعذبات بلباس آسوده شدند و از جمله اتفاقات این سال آنکه چوبانی قد و دامن کوه سبکس و دهمسه موی
 که همسر سپید چند از لقبه بیرون آورد پس از بروز و نقیض حاکم نواب شاهزاده عبد الله میرزا حاکم انولایت و شکافتن انخل و ستمه خجری و حقیقه
 و کمری مرصع و جامی طلا و مونی چند مختلف اللون بدست آمد ارباب دانشم تواریخ را نقیض رفت که همانا هزار خون خان مغول بوده
 چون سلاطین ارث سلاطینسلان فتنه را بجز نیه پادشاه ایران نقل کرده بنهادند هم درین سال سلیمان میرزا و فتح الله میرزا و ملک منصور میرزا
 و بهمن میرزا از کیم عدم بعرضه وجود قدم نهادند و در همه سال خاقان پهمال را از ایران و متعال فرزندان متعدد و موهبت میرفت چنانکه در محل خود دفند
 آنان معین خواهد شد و بنام سلیمان میرزا عمارت و قلعه سلیمانیه در حوالی رود کرج درین سال بنیاد نهاده آمدن کمر نهضت با دشمنان
 اسلام سلطانیه و کاموش شدن سیپا کیند خواجه بلنکران و تکر مصطفی خان طالقیش و فتح
 با و حک حضرت خاقان کامکار سرکواوزلی برونیت ایلچی دولت ستمه تخلص را بجهت قزاق و در کار راه وانه نیز فرمودند و میرزا ابوالحسن
 شیرازی نیز بهر ای می نمود و شد و مکتب سیمون شهراری بال لشکری سپه و حصر کبار رود کرج نزول کردند و فرمایش تمام سلیمانیه

بحاجی محمد حسینی اصفهانی باین الذوله رفت و از جانب او میرزا ابوالفتح اصفهانی نایب کاشان متصدی انجمن متکرمیده و
 تفکیکین جاجر می بسکونت و حر است سلیمانیه با کوچ و خانه مامور شدند و در دوشنبه و او زدهم جمادی الاخری وارد چمن بر ملاه و بمن
 سلطانیه شد و در این اوان معروض شد که مصطفی خان طالش دیگر باره متوسل بسردار روسیه است و حسین خان قاجار شامپانی و
 عبداللہ خان ارجمندی سرکرده هزاره فیروز کوبی در او از رجب بجانب ولایت کیلان حرکت کردند و جناب نایب السلطنه در جنب
 قلعه لنکران طالش سنگری متین ساختن فرمود و فوجی از سربازان رکابی و آذربایجانی بجا فطنت آن سنگری مامور شدند صادق خان
 قاجار عزالدینلو و محمد خان سرسنگ ایروانی و جعفر قلی خان ولد میرزا محمد خان لاریجانی را با سه عراده توپ بمحض سنگری لنکران مامور و
 قلیخان شامپانی و عسکر خان فشارودی و علیخان شاطر باشی نوری و میرزا احمد سرسنگ کاشانی برادرزاده فتحعلی خان ملک شمر
 با سپاهی آذربایجانی بجا رست قلعه رکوان تا فرود نمودند و به یک تاکیدات در حفظ قلعه و سنگری و استحضار انکار اعدا رفتن
 نواب شاهزاده محمد علم میرزا و امیر محمد قاسم خان ظاهر الدوله که بتسجیر کبک در کوشما عبداللہ
 سابقا معروض شد که نواب شاهزاده و الیبتا محمد علی میرزا حکمران دارالذوله کرمانشاهان طبقه و لقا شاه عبدالرحمن پاشا اورا
 ب حکومت شهر زور استقلال داد امنای دولت عثمانیه ایل این کار را مایه اختلال امر صفیات بغداد شمر دند حکمی بعبدلہ پاشای وزیر بغداد
 در قتل او صادر شد و بعبدلہ پاشا با سپاهی پیکران بر سر عبدالرحمن پاشا آمد و در محل موسوم بدلو عیاس تلافی طرفین دست داد
 عبدالرحمن منزه فرار و بکرمانشاهان آمد و وزیر بغداد شهر زور را بحال پاشایی عم او واکذاشته بعبادت برگشت و اسمعیل آغای حاکم ازل
 با عیضه اظهار محذرت در بار محذرت مدرشا هتاه قاجار فرستاد و می در سلطانیه بار و آمده جوابی دلخواه نشیند بی نعل مرام بداد
 السلام مراجعت کرد چون فیما بین دولتین عثمانیه و قاجاریه بسبب کلمه جامعه اسلامیه مقرر بود که در مصالحه با دولت سینه روسیه
 ملاحظه طرفین مرعی شود و مکرر روسیه با قاجاریه اظهار مصالحه کردند چون با دولت عثمانیه صلح نمیکردند دولت علیه قاجاریه بهمان
 قبول صلح نقرمودند و درین ایام فیما بین عثمانیه و روسیه مصالحه روی داد و بخلاف مقرر عثمانیه اصلا اظهار اصلاح روسیه با دولت ایران
 نکردند و ابدان نام نبردند و ظهور این فقرات مایه غرور بعبدلہ پاشا و تقاضا طر امنای دولت ابدت شاهنشاهی شد لهذا دیگر باره جناب
 ظہیر الدوله امیر قاسم خان قوالمود فرج اللہ خان افشار د خلویوسف خان سپهبد کرجی در پنجشنبه چهارم شعبان تسبیح وزیر بغداد
 و تعیین پاشای سابقه شهر زور که منکوب و مقهور شده بود روانه شدند و اردوی بزرگ سلطانی از سلطانیه بچمن سنجاس رود خمشان
 و متحمل کردند و نواب شاهزاده محمد علی میرزا بعد از خبر لشکر محمد خان کلهر را ببغداد بخصیت عبداللہ پاشا فرستاده اتمام تحفه فرمود و در منزل زکاب
 فرستاده محمد بخان از دارالسلام بغداد بار آمد معلوم شد که اندوز بخصیت شاهزاده در دل وزیر بغداد اثری ننموده نواب اشرف والا
 که میدان رزم در نظر بختن بر احتیوان برزم بود طشرین کاب دایه قیمت منقسم قسمتی از طرف قرابت و کوهی از جانب قزل رباط مامور
 و خود از راه زاب دباب و در کنار رود خانیقین رود کردید سپاه ماموره مانند آتش سوزان برق فروزان تمامت آن دیار را از خشک
 تر و خوشد و ابقا بر کس نکردند غارت و بجا و اطراف در گرفت و وزیر بی تدبیر بغداد مضطرب گردیده متوسل بدیل عنایت و شفا
 جناب شیخ نجم جعفر بخانی گردید و او را بتشفیع و توسط روانه حضور شاهزاده عیونر نمود بلاحظه حرمت شیخ مطهر و قدوم شیخ مکرم سپاه ظفر ناز
 از تاراج و تاخت منع فرمود و عبدالرحمن پاشا دیگر باره بمیل نمائی خاطر اشرف و اصرار ظاهری وزیر بغداد ب حکومت شهر زور مسمور شدند
 مبلغی زر مسکوک نعلنهای ابرش شاهزاده بزرگوار اسفند یار کارزار رفت تا عطف عنان بدرالذوله کرمانشاهان کرد و مسکوک خاقانی در
 شهر صیام بطهران بر جوع فرمود و نواب شاهزاده عالیقدر محمد ولی میرزا و الی خراسان با ناصر الدین توره اوزبک و استیخان قرانی بلرسلطه
 طهران آمده مورد التفات بیایان شدند که بشیخون کتلی و سبکی سبکی سبکی که بمنزل اصلانید و من
 سپاه نواب شاهزاده نایب السلطنه و جنات طرفین و خلعت شامی و کیش و رویش و سردار روسیه
 بعد از حادثه سلطان بود بتدبیر کار اقامه مکرر در خدمت نواب نایب السلطنه و قایم مقام باظهار مصالحه کس فرستاده و بچما مامور
 داده و اظهار اختیار در وکالت و مصالحه مینمود و سر کور اوزلی با رونت سفیر انگلیس نیز کاهی بفتحعلی خان کروسی و ولد او محمد صادق خان و

جلد

تذکره غلبه سپاه و در حصار سپاه

الصفیاء
روحه

کاهی مستغادران و تیرسین توچی و مسترحل حکیم و مستوری بنایب خود را بنزد درویشخوف سردار روسیه میفرستاد و فیما بین دوین
انجلس و روس نیز مصالحه محقق شد و نواب نایب السلطنه از تبریز برآمده در سلطان حصار می منزل داشت و در آن هنگام
الکندر میرزا والی کرهستان که درایروان بود بملاقات سلیم پاشای والی اخسقر رفته بتکلیف جمعی از توادان کاخ تخلص
رفته بنای شورش گذاشته سردار روسیه این امر را از تداپر شاهزاده میثم و لهند اینارال کتله روسکی که متهوری غضوب بود
بافوجی چند و راق اغلان گذاشته دستور العلی بدو داده خود بتخلص رفت نواب شاهزاده در کنار رود اکرس در محل موسوم
باسلاندوز اتراق داشت تا از صلح و جنگ چه سبانی فراهم آید کتله روسکی در پنجاه پنجم شهر رجبه ایالت مرادخان و لاغارده باصا لدات توچا
بعزم شپنخون بر سر رودی شاهزاده آمد و از معبری غیر خود عبور و سواران فراق و قراباغ قزاقان را در وادرا نشاند تا غفلت ببرند
احدی خبر عبا کر نایب السلطنه نیاورد اما ای اردو وقتی خبر وار شدند که سپاهی سپاه روسیه را در وادی اردو دیدند چون جعفر قلینان جواب
بجانب قراباغ رفته بود کمان قشون جعفر قلینان کردند که باز آمده اند با صا و قحان قاچار مر اجعت کرده هلی ای حال خیر بر سرار دور رسیده و
غالب ای اردو در چمن و لب رود متفرق شده بودند نواب نایب السلطنه چون دانست که سپاه روسیه است بجهت اطلاع سپاهیان
اسلام و اجتماع خواص و عوام مقرر فرمود که زینور کچیان شلیک نمایند و در آن اردو فرزانید و خود بمیان سپاهان آمده فرمان حاضر باشند
و جنگ داد و میانه و و لشکر فاصله مانده بود و قریب الوصول بودند علیخان شنجی باشی خواست اما ای اردو باز و بنه مامورین بشکی را از
میان سپاهان که رزم برون برد سواران فراق عنان بجهت کشادند و بر سر اردو آمدند حضرت نایب السلطنه لیر صفوف سپاهان را است
کرده بر اسب برآمد و بر صف سواران برزد و انانرا باز کرد و اندیده داخل توچانه و صا لدات روسیه کرد و توب و تشنگ روسیه است
کرد و زبان نوایر نار از زبانان در گذشت چون سپاه انگلیسیه و روسیه مصالحه رفته بود توچیان نوامو آذربایجان از عده توب افکنی برشتند
نایب السلطنه بر سر توچانه آمده و امن برگیر استوار کرده توب افکنی پرداخت هر از اوید از آن معسکر آویز بر سر رکشت و دو چهار تیر کرد
و آن رزم عیب بسته ساعت قریب شد روسیه توچانه را به پشت کشیده کلولهای آتشین مانند کمر که بر سر ای اردو در بخشند تا اردو را خا
کرده خود بدرون سکر وارد و آمدند و هر چه بود متصرف شدند حضرت نایب السلطنه و مله شین کاب خود را بفرز تیه اصلاندوز کشید
بجوداری و اجتماع عساکر متفرق کوشیده و جعفر قلینان مقدم سرنمک فوج مراغه در آن کمال پایداری و دلاوری بطور آورده و مصایر
او بایه ظاهرت فوج نخجوانی و شقاقی گردید اینروز نایب تیر اندازی تو او ترا داشت و در طرف عصر که مکرر دید از طرفین مبداه و منازعه میکند
شب هنگام کتله روسکی خود را بدامن پشته بلند که بمقام اردو متصل بود کشیده که تیره کی خلام لیل معاودت کنند بعضی از اسرا
سلطان بودند که در اردوی نایب سلطان بودند روسیه را خبر دادند که کار اردوی اسلامیان بر اشفت است و دیده بخت سپاهان
ایشان خفته اگر میخواهید با پیشرو شده اسم بعضی سپاهان را که می شناسیم میریم و شمارا بمیان فوج شقاقی و نخجوانی میرسانیم نیارال کتله روسکی
این ای را پسندید از قرار تمهیدانان عمل نموده سپاهان نخجوانی و شقاقی وقتی خبر شدند که روسیه در میان ایشان آمیخته شده بودند بخا
از سر گرفتند مستر کشت انگلیس سرنمک فوج شقاقی اگر چه مجاریه یکدیگر با چند کس دیگر از سپاهان نخجوانی کشته شدند و سپاهان راه
اصلاندوز برگرفتند و روسیه نیز تعاقب انانرا از دست ندادند حضرت نایب السلطنه بجهت اطمینان و استعانت سپاه و صاحب منصبان
دو کاه هر ساعت بموئی میبخت و اسلامیانرا بمذفعه و لکرم میبخت و در آن شب سیه کون که نمونه روز قیامت بود و انقل
عجیب و سپاه او فتاد و در آنوقت شاهزاده خود را بدرون ان کیر و در در افکنده و ز فکر چاره بود همانا اسبش در کوی قعیر عتی در
و خود از پشت اسب بر روی زمین جای کرد چاکران او را ندیدند و زیاده مضطرب شدند چنان پنداشتند که انشا اله سپاه سکر در رزم دار
بزم مقتول گردیده بجای دل از جان برگرفتند و بهر سوی پراکنده شدند سپاهان مراغه نیز از ان پشته که معدن کشته بود برآمدند اما
السلطنه در ان کو عمیق پیاده همی ماند تا کاه سواری را دید که جنبستی بی را کب با خود همی برد کمان کرد که از سواران خصماست و غنیمتی
در گذار است بنشیند بر پشته بر احمه کرده بر سرش که خود آن سوار را کابل را خاصه این شهر بار بود و جنبستی از جنایب سرکاری همی کشیدند
خداوند نعمت خود را در ان کوشناخته پیاده گردیده شاهزاده را بر جنبی بنشاند و بفرز آمدند و بقایای لشکر از سلمانیان شهر بار لشکر

خوشنود شدند و یکدیگر تهنیت و مرده می بردند و در محل حاجی خمره بوجع آمدند و خبر رسید که روسیه بعد از این فقرات در اصل آمد و زور نگه
نکرده از رودارس شتاب گرفته چون باد رفته اند علی صبح کسان بار دو ما مور شدند و سبب باز مانده او را ضبط کردند و اجساد
مجرور شهیدان دفن نمودند و همانا بسیار کس از اهل اسلام بعبادت شهادت استعاده یافته بودند و نواب شرف الاناب سلطان
از اینجا بمشکین آمده روزی چند بیاسود و یوسف خان کبرجی سپهسالار را بدربار شاهنشاه کامکار فرستاد و به تبریز باز آمد و چون اینجا رسید
درری سمیع حضرت خاقان کنتیستان رسید فوراً اسمعیل خان دامغانی را با سپاه چهار در عین سورت سرما و برف روانه کرد
فرمود و چون کمان بود که روسیه بجانب اردبیل روانه شد و چندان اظهار القات بنایب السلطنه فرمود
که طالت و کسالت آن نیریت اصل در خاطرش باقی نماند که مقابل کتلر و کتلر فاسیای لنگران و انکوان
و غلبه بر هر طرف و هنر عتک اهل الی ایران کتلر و کسل پس از آنکه جراحات سپاهش با التیام انجامید در عین سرما
راه ارکوان برگرفت و کرامت ایل قراباغی را با خود موافق کرده با ستمها را ایشان پس از خبر اصل آمد و زور باز کوان رسید تحفظین انکوان
پای ثبات از پیش بدر رفته بفکر نجات افتادند و سر خود گرفته پای بودی فرار نهادند و الامیر احمد کاشانی برادر زاده ملک الشعراء محلی خان
که بهر تنگی فوج پیکر مسلمان مقرر بود معنی تخلص خویش را که صبور بود بنصه ظهور رسانیده در آن محاکرت و مشاجرت مقاومت و مصابر
در زید تا بد رجبه شهادت رسید روسیه خیره و چهره شدند و از خون مسلمانان نباتات اراضی ارکوان را بگونه اغوا کردند بعد از آنکه
باسپاه کران غزیت لنگران نمودند در شب نهم ماه محرم الحرام سنه یک هزار و دویست و هشتاد و هشت از یورش لنگران شورش یوم لقیما
بنظروا آوردند از برجی که در دست تفکیکچیان لاهیجانی کیلانی بود و بواسطه قتل سر کرده خود متفرق شده بودند نزد بان نهاده بیابا را آمدند
و در انشب فیما بین سپاه روسیه و اسلامیه جنگی عظیم رفت و مقابل که کثیر الشاق افتاد و قریب شش ساعت باز ماند از فرود آوردن شمشیر
از کشیدن چاقا آسوده نبودند برق لشکر و توبه اتوا و بر خونباری نقاط گرفت محمد سیک قاجار افشار که دلیری نامی بود و جلالت
بسیار بنظروا آوردند بالاخره شهید شد سحرگاه که مهر خاوری نظاره آن اوری زرد رنگ از مشرق سر برگردید یکت سراز البرز بر زد و حرم
خورشید چو خون آلوده رود زدی نمکین روشن آمد که در آن شب تار سفایح و ان بسیاری از تحفظین لنگرگاه لنگران در
بهر سکران مستغرق گردیده صادق خان قاجار عزالدینلو مشهور بسپاه و محمد سیک سر تنکابروانی و جعفر قلچیان سر کرده فوج لاهیجانی
و مهدیخان شفق کیلانی و حسن خان عجم بطامی و بسیاری از سپاهیان بقتل آمده اند و عدد قتلی محرمه اصل آمد و زور لنگران کمان
از پنجه لنگر کس در گذشته بود و تعداد کشتگان روسیه از دویز و پانصد افزون بودند کتلر و کسل که زخم کاری منکر برداشته باقیه السیف
بجانب جایشان و معاونت مصطفی خان طالش روی کرد و بعد از سعی بسیار زخمهایش بهبود یافت ولی دست و پایش اشل و اعرج
ماند مع القصره انساخه اصل آمد و زور فوری کامل امرای ایران شامل گردید چه قلیان بعد از اجتماع ایخبر از حد و مشکلی صادق خان و جعفر
قلچیان از جانب قراباغ و انزاسیم خان از طرف سالیان دی بجانب تبریز کردند و سانحه لنگران نیز پس از آن حادثه مرید عتک گردید بهمین
ایام خبر رسید و نوشته سردار روس با طمی انخلیس اصل شد که ایمر اطول و فرانسه پاپلیون پونه پارت پس از فتح شهر مقوا را ندیده احتشاد روسیه
تاب توقف نیاورده از ملک روسن بازگشت اما چنان معلوم شد که از کثرت سرما و قلت آذوقه و آتش در آن روسیه شهر مقوا را اصدا
در توقف ندانسته راه مراجعت و معاودت برگرفت اگر چه شرح سلطنت دولت خارجه را درین فکر که مختصر ذکر دولت سلاطین
ایران است کاشتن مناسب نخواهد بود ولی بواسطه رابطه کلام گاه گاه اشارتی بمحل لازم است که سلسله سخن بی ارتباط نماند و درین
سلاطین فرانسس که برین تا بنه پاپلیون کشمشو بر بایمیر طمی سابقا کخی از حال ولایت فرانسه و پاریس که دار
الملک ان دولت است کاشته اند و لیکن تفصیل حال سلاطین الملک مرقوم نگردید انیک اجمالاً ذکر میشود که سلسله قدیمه پادشاهان
فرانسه را بوبرن کونیند و در عهد سلطنت لوی شانزدهم که هزار و هفتصد و هشتاد و نه یارخ ولادت حضرت مسیح بود و آغاز انقلاب ملک بفرانسه
شد و در سنه هزار و هشتصد و نود و دو و کلای عتک وضع دولت را تغییر دادند لوی شانزدهم را کشتند و سلسله بوبرن را اخرج از ملک کردند
و پس از ان بنابر جمهوریت اتفاق نهادند و این گروه جمهوری با پادشاهان فرانستان جنگهای سخت کردند تا پاپلیون بنه پانچ از کتلر

جمهوری بود نظر بفتحهای عظیمه بریاست جمهوری رسید و در هر روز هشتصد و چهارصد و سیوی طبع با میله طور گردید و کار او وقت گرفت و در همه ملک اروپا دعوی سلطنت و شاهنشاهی کرد و بادولتها منازعه آدریش گرفت و از پیش برد چنانکه تفصیل حالات او در تاریخ خاصه که ترجمه اش مخفیاً پنجاه هزار بیت است نگاشته گردیده و درین سال بر سر مستقوانده مستخر کرد و چنانکه کشت امانی مسقوشه را آتش زده بعلت قلت کاذوقه و شدت سرما و علل دیگر مراجعت کرد و اواخر الامر از سلطنت استعفا نمود و پس از ولوی مجددیم که از سلسله بوریون بود پادشاه فرانس شد و در مقامی که مناسب باشد ذکر حال انطایفه اجمالاً مرقوم خواهد گردید که حال یوسف خواجه شیری و طعنات او و ماموت کشا هزار دکان بمدا فعدوی و الجاحم و وزیر کار او یوسف خواجه بن محمد بن خواجه شیری خواجه بوده و آئی خواجه از بنابر محمد و م اعظم سید جلال بخارانی سادات محمد و م اعظمی شهر بوده و در کاشغری کمال احترام و جلال داشته اند و کاشغری مملکتی است مشهور و شهرهای است از اقلیم ششم بلاد اغور و قاعده انکلیک یعنی تختگاه آن است و از کاشغری نیز خوانند و نام آن شهر باین آیین است کاشغریا کند و ایل و ختن و قائل و طرغان از طرفی متصل بخاک بدخشان و از جانبی بملک ختای ایل قلماق که مرزاد انان بچکنیک خان می پیوندد و سیصد هزار خانوارند و باین کاشغری و ختایستند و پیوسته با ذیت امانی کاشغریا میزند و قتی یکی از اولاد محمد و م اعظم را بکاشغری عمور افتاد و کاشغریان را که تا آن غایت بت پرست بودند بدین اسلام در آورد ایل قلماق نیز بدو گردیدند و دست از ازار او اذیت کاشغریان کشیده داشتند پس از فوت او آئی خواجه و کون خواجه یعنی ماه خواجه و آفتاب خواجه از و مخلف شدند کون خواجه بر سندان شاد بر نشست و آئی خواجه بسلطنت جلوه کرد با غایت قلماق ختایان را مغذول و منکوب ساخت پادشاه بتدریج و تشاریق ایام تدایر کار برده بتفریق ایل مذکور پرداخت چون آن دو خواجه پدید کار و مستهل شدند بدخشان آمدند و در پادشاه بدخشان بیایم پادشاه ختای پادشاه ختای و خور زور و سیم و عطا سلطان شاهان بفرغیت و بهلاک آن دو خواجه راضی ساخت سلطان شاه شیری هر دو را دعوت کرد و در هر دو را بنزد شاه ختای ارسال داشت محمد بن بن آئی خواجه بکابل گنجینه و با حمد شاه افغانا متوسل شد احمد شاه بدخشان را گرفت و سلطان شاه را بدست آئی خواجه داد و آئی خواجه او را در میدان کابل بقصاص عم و باب هلاک کرد و از دار او نک نمود و محمد بن خواجه بکاشغری فرستاد شاد بر نشست و پس از ویوسف پریشان حال بصره رسید و از مصر نیز در بدر شد و بکروستان افتاد و در شهر زور و بغل و عبدالرحمن پاشا و اسعد پیک ولد سلیمان پاشا را بمکر و خدیعت مجذوب میداشت چون پرده از روی کارش بر افشاد و وزیر بغداد و ارباب بالیوزان کلیس داده بهندوستان فرستاد و از همی که بختی بصره باز آمد و از بصره بشیر از و از انجا بطهران چون در هسکام عنایت شاهزاده محمد علی میرزا با صمخدا عبدالرحمن پاشای بابان و غارت اموال ازین خواجه نیز خبری بغارت رفت استغنی را دست او بر کرده بواسطه جناب حاجی محمد حسین خان قاجار مروری ادعای استرداد اموال خود همیکرد و استدعای فرمانی نمود و بخدمت صدر اعظم آمد و شدی همی یافت جای خطائی بسیار خوردی و با ذکر کلو نفس را حبس کردی در اسب تازی و شطرنج غلوه داشتی و نیز بک سازیرا کمال حال پنداشتی تا قربان قلیج ترکان او را اغوا و اغرا کرده بکرکان بردوان کرک خیل مندراب میان کرکان سپردوی بدین رنگ سازی و حقه بازی ساده دلان ساده لوح سپایانی کرکانی را بفریب و بر او گرد آمد و تابع وی شدند در اندک زمانی قبول عامه حاصل کرد و وحشری بر آراست و بمحاصره قلعه سیرک از محال فدر سک عنایت کرد میرزا علی نقی خان فدر سکی از سادات فرسیع الدرجات و اولاد میرزا ابوالقاسم کایم فدر سکی را بدشت دعوت کرد و بعضی خون آوبای خان کوکلان بدشت فرزند وی هلاک کرد و پیمان فی قلعه سیرک را بدست آورد و پیغمای حدود استرآباد پرداخت و ترکه را با خود ببار و مطیع ساخت چون حال تبعض پادشاه و پچاه قاجار رسید بنواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان شارت رفت که از راه جابصر بمکون طوائف کوکلان غنیمت کند و بکذا ابشا بنزاده محمد قلیمر ملک آرای ما ز نذران و طبرستان ایامی شد که از طریق استرآباد بر سر موت بوش بر دو خواجه کاشغری را که بان غری دعوی سروری نماید از میان بکیرند بمرایم خان قاجار و والو بانچهر پیاده و سوار از دلیران شیراور بدشت کرکان را ندو و ذوالفقار خان سر کرده سمنانی و دامغانی که از اجله امرای شجاع با ثبات رزم آزموده قادر قاهر بود از راه چمن کاپوش بصدیدن کرده کا الو خوش چون شیرخان بهمیرفت و پادشاه حجه اسلام پناه بر طریق استمر عنایت چمن سلطانی و نظام ممالک محمود

و بر زدن با امیر طور و سر سلطان روم جنبش کردند و در وازدم جهادی الشافی با فرسیلانی و حشمت خاقانی همچون سلطانیه تزلزل
فرمود نواب محمد تقی میرزا حکمران بروجرد و جاپلق با سپاهی ارسته و جنودی پراسته حسب الامر وارد اردوی همایون سلطان
شد و از وقایع عجیب این ایام قتل عبداللہ پاشا و زوردار اسلام در دست اسعد بیگ بن سلیمان پاشای کبک است و در کشتن
عبداللہ پاشا حکمران بغداد در دست اسعد بیگ بن سلیمان پاشای کبک است که این دو حکومت او در بغداد
و فرستادن سرجه قاجار محضو پادشاه انجمن سلطان فتحعلی شاه و آمدن جلال الدین افندی پادشاه
سلطان محمود خان عثمانی و سایر واقعات این سیال سلیمان پاشای کبک حاکم سابق بغداد را پسری اسعد بیگ
نام بوده و بکرم کوب معود ترفی نموده و در میان ایل اعراب بنی مشغرفرخته نام از اسعد بیگ پاشا بشمارانیده عبداللہ پاشا با جماعتی از بغداد
پروان آمده بمقابلہ اعراب و را در آن محله قتل رسید و اسعد بیگ بغداد در شرف بر مسند وزارت تکیه کرد و در عربستان پادشاه دولت عثمانیه
تشریف ایالت و منشور وزارت بنام او آوردند و رجب آقا نامی را بکرامت موردی بدولت حلیه ایران فرستاد و بهمانا ازین جانب نیز
امضا و رخصت حکومت خواست نصر الله خان نوری غلام پیشینت خاصه با خلعتی شایسته ساخت و ستامی مکمل بخواهر بغداد درویش
و در ساعتی سعد اسعد پاشا را زیور بکرو زینت رکوب شد بمردن ایام جلال الدین افندی که مردی درشت سخن شهنشای قلیل الادب
کثیر الشغب بود بر سالت ایران از دولت آل عثمان مأمور آمده از راه بغداد بدار است لطف طهران وارد شد و در پنجشنبه بیستم جمادی الثانی
بجضور پادشاه بزرگ و خاقان ترک مستعد گردید و وی بخلاف سید عبدالوہاب افندی سفیر سابقه بود چه فقیر اول مردی سلیم النفس و
و مذهب و این جلال الدین بن ناخوشود فرستاده بود که در بینکام ملاقات سخنان سخت باندی و امنائی دولت را بنام خواندی و او را در
ضمن رسالت و مقصد بود یکی کلمه مندی رسال سپاه با طرف بغداد و امانت ساکنین آن بلاد و اعانت عبدالرحمن پاشای بابان و دیگری
استرداد اموال منسوبه متعلقین بدولت سینه عثمانیه چون گفت کوی او بحضور سید عبدالوہاب افندی اختتام نییافت و سینه در تبریز بود او
نیز به تبریز روانه فرمودند و بهمرای جناب قائم مقام روانه شد که در بینکام نزول همچون او جان سفیرین بحضور آمده مأمور بابای شوند و در پنجشنبه
رجب شمس خان کرد زعفرانلو ولد امیر کوزخان حاکم خبوشان بایک تیر و پانصد نفر اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه سرازان گروه
از جانب نواب شاهزاده محمد ولیمیر زوالی خراسان بحضور پادشاه کیتیستان آمد و معلوم شد که شاهزاده معظم الیہ و سیمیل خان شامیاتی و دو
خان سمنانی در سندر و چند ملحق و بدشت رفته اند و هفت شب اسیر و قتل و غارت و غنما و تاراج و کسب و کتب کرده اند و خواجہ کاشغری که
چون سرد کاشغری قامت بر کشیده بود و خمیده تر از پید توله در پیغولهای شت و کوهسار ابوالخان سنواری شد و از جانب شاه قدرت
خدمت شناس بقبضه شمشیر مصرع خاص شاهزاده با اختصاص و خلایق آفتاب شعاع و خجراتی مکمل بخوانین خراسان التفات یافت و علی
یک افغان جراح باشی اردو بدین خدمت روانه شد و موکب منصوره شجره بار کامکار بغیرم چمران و جان تبریز و مدافع روسیه حرکت بر سکون کردند
با کوبه سلیمانی و فرزندانی راه سپار گشت نواب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران بروجرد و امیر یوسف خان کرجی سپهبد عراق پایاده عراقی
و سواره باجلان و بختیاری در چهارم رجب از راه نیک پی و سرخرم روانه اردوی شهریار اعظم آمدند و از آن پس نواب شاهزاده محمود
باتو بخانه بزرگ و سواره خواجہ وند و عبدالملکی بر شش سفیدی فرج الله خان لمان آمدند و در دو شنبه ششم روی بلد نسوی نهادند و همچنین
نواب شاهزاده علی خان امرای قاجار محمد علی خان قزوینلو و رضا قلی خان و محمد حسن خان و الو و سپاهی پشمار در پنجشنبه نهم حرکت کردند و نواب
دولت نایب السلطنه با جمیع تو بخانه و پیاده و سواره در روز و دو جان با استقبال موکب پادشاه کیتیستان آمدند و در دو شنبه نهم
مذکور چمران و جان از کثرت توب و تیب و زنبور کخانه و فواره خانه و سواره و پیاده و خمیه های کونا کون مانند دریای خرم موج در موج
فطنه سپه بود چنانکه دریای روم نمودی به پیش چیک مهر موم شهر شیران بهر سو سپاه و در کون جوشن و در کون کلاه چنین
تا بیک هفته لشکر گذشت و کشیدند صف هفت فرسنگ است تو کشتی زمین موج خواهد زد و از آن موج بواج خواهد زد و سن
بر این نیز جماعت روسیه کوشمال یافته بود و در چه نواب نایب السلطنه العلیه الیه حینان سردار را به تبریز خواسته بود و خبر رسید که سردار
روسی نیارالی از راه نیک و شوره کل بغارت قزاقی ایران فرستاده حینان سردار ببلاده انجماعت ابلاغ کرده و دهنرا نهر اروانی بجهاد و

علمای ایشان کفن در کردن افکنده بعضی مقابل باروسیه خود را برصفوف انان ندند دست بشیر و تشنگ و خمر و قمر برآورده می چهل تن از اسلامان
بقتل آمدند و چهار صد کس از روسیه عرض تیغ سید رنج شدند و بنیت در سپاه روسیه در افتاده فراز کردند و کشتن کار را بخود
آوردند و کمر عتباتی نیکو داشتند و شیخوف سیر در سر راه سیر کور را و زنی با سر و دست ایلچی بزرگ
دولت اینکلیس قره مرصالحه فرمایان در ولایت کن را و رفتن میرزا ابوالحسن خان بکلیت او را و قره مرصالحه
چون حضرت فریدون چشم شاهنشاه ایران خاقان قاجار با پیشی خود بخوار چمن او جان نزول کرد و صیت ورود و جنود نامحدود در درگاه
فلک طنین در افکند اخبار این اجتناد و احتشام در اطراف ممالک انتشار یافت و در شیخوف سردار روسیه متوهم گردید و مقارن آن
اطلاع که امیر اطوار با بلیون فرانسوی دیگر باره عزم رزم روسیه کرده است و با سپاه و توپخانه موافق روی بدان ولایت آورده غرمت
پادشاه بزرگ از فرانسه و ترک را بر یکدولت مخالف خرم دانسته شرعی بسفیر بزرگ دولت بهیله انگلیس سر کور او زلی بارونت نگاشته
او را در محابده و مصالحه واسطه ساخته سفیر مذکور باظهار این سخنان با امنای دولت مجلسها ساخت و سخنها کرد و ترغیبات افزود
میرزا محمد شفیع صدر اعظم که دبیری ارسطو توام بود با سفیر مذکور همداستان آمد ولی نواب استلطنه بکمان طانی سال قبل بنا بر
مایل بود و در ضمن این گفتگویی و نشستن و خواستن خبر رسید که خواجه کاشغری دیگر باره طلوع کرده و از دحاحی فراموش کرده و کجایه داشت
که پیوسته مایل فضا غازی و آشوب طلبی بوده اند با خود مواظبت داده اراده ستیجی کرکان و ما زندان کرده است لهذا امر اجبت پادشاه
ایران بدار السلطنه طهران مناسب وقت نمودی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و ایلچی بزرگ ایران سر کور او زلی بارونت وزیر
محتمل انگلیس و در قرار مصالحه اتفاق کردند و مقرر شد که در کلستان قریباغ بانیارال ویشخوف ملاقات و مقالات گردیده امر
مصالحه را سرانجام دهند حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی بدینجا رفت و دینارال و سینه نیز سابق نیز دوی آمده قرار و مدار امر مصالحه
دادند و عهدنامه گاششد و در تعیین حدود و سنور و ثغور و قرار معامله تجار شرعی مفصل در آن عهدنامه مرقوم داشتند اگر چه
صورت عهدنامه کلستان اینک در نزد نگارنده این نامه حاضر موجود و دهنیا و مشهود است همانا حاجت بنکارش درین تاریخ خوا
داشت زیرا که بدینقرار فاندع منصوبه صرخ هر زمان برزکی است تاریخ این عهدنامه پست و نیم شوال که نزد دولت و پست و نیم
هجری مطابق باد و از دهم ماه که میر سه هزار و هشتصد و سیزده از مولود حضرت مسیح بوده و در کمر رفتن میرزا محمد رضا
قرقینی قسما رت اسلامبول و خیر قتل بوسف خواجه کاشغری در آستانهای بعد از
انجام امر مصالحه با دولت روسیه در فکر ارسال رسایل و ارسال بدولت سینه عثمانیه در افتاده امنای دولت با سید عبدالوا
افندی و جمال الدین افندی ایلچیان سلطان محمود خان خواندگار نشسته گفت و شنود کردند و میرزا محمد رضای قرقینی که بنا
بسفارت دولت فرانسه رفته باز آمده بود بجهت طلی این مقالات بسفارت اسلامبول روانه گردید اما بوسف خواجه کاشغری دیگر باره
احتشادی کرده بجلز غرمت نواب شاهزاده محمد ولیمیر زابارض اقدس انتهایی فرصت نموده بر سر استرا با داد نواب شاهزاده محمد
قلی میرزا ملک آرای ما زندان را استرا با دیدار آمده غرمت کرکان کرد و ابراهیم خان قاجار دو الو را با کوهی از دلیران جبار بدینسوی
رو و در کرکان فرستاد بوسف خواجه با پست هزار کس از ترکمانیه در پانزدهم رمضان در برابر سپاه کینه خواه صف برآست و خود
از کمال غرور و جسارت استین تا مرقی برزده نیزه خطی بر دست در پیشاپیش سپاه نهانگه است انداخت و جنود مسعود و ثر لیاست و نیزه
از جای برکنده تالاب و در کرکان تاخت گشتی از سپاه شاهزاده ازیم آتش شمشیر نهانگه از خاک کرکان فرار کرده چون باد خود را با
رو زدند و جمعی غریق لجه فاشدند تا گاهی یکی از احاد ثقیان طایفه کرایی بوسف خواجه را شناخته سینه او را هدف کلوا بفتنگ کرد
از پشت زمین بروی زمین در افتاد و ترک که بر نفسش آمده غوغا برانگیختند چون پادشاه بدخشان بوجض خون پدرش سلطان
سر بوسف خواجه را از ترکمانان دست بسلفی خطی مشتری گردیده بود ترکمانی سر او را بریده بر گردید و شکست در ترک که افتاده متفرق شدند
سپاه اسلام جسد او را پی سپر سنا بک خلیان صرصرک ساخته کار و و انگشترش که ناشن بر آنها نگار شده داشت بحضور شاهزاده
آوردند و بدار السلطنه بردند و بار دوی اعلی رسانیدند و کمر فشانگیزی چنانچین جسران و ظاهران لفت

بأنواب شاهزاده عظیم الشان محمد وکیم میرزا و الی انتم ملکت نواب شاهزاده بزرگوار جلالت آثار بعد از حکومت
سمنان بایات خراسان با مورث و مدت دوازده سال در کمال اجدال و نهایت استقلال و رقابت خراسان ميسوطة اليد و حکمران
بود سلطانین افغانه و خوانین اوزبکيه کابلستان و طخارستان و ترکستان از باس و سطوتش در اضطراب و قلوب ترکه خوارزم و کرکاج
و تکه و آخال و مرو و خراسان و موت و گوکلان از پیشین بالرزش سیاه خوانین اگراد و ترک حوالی و حواشی ارض اندلس که همواره در خود را می
و فتنه آرائی ضرب المثل امثال و پیشوای ارباب اضلال بودند از پیشم شیر تارک نشین و تدبیر فتنه نشانش پای در دامن صلاح کشیده بود
بحیب فلاح فرو برده کرکان صحر اگر در مرز خوارمیشی از درویشی بردن یار انداخته شد و دزدان غارتگر خرمن سوز خوشه نمی نوشه بودند و بی با
بنفس نفیس در کار ملک و دولت تصدی گزیدی و دست ارباب ظلم و تعدی کوتاه کردی و زربار فقر اعتساف نیار شدی و حکام
بر رعایا احیای ثنوا شدی در اجرای اوامر شرعی و عرفی اهتمام تمام فرمودی و ساعت بساعت سیاست که زیور جمال ریاست است
اشطام مہام ملکی بر فرودی و فی الواقع چهار کن خانه ملک حضرت خسرو کیتیستان فخر علی شاه خاقان از چهار شاهزاده عظیم الشان خود
و قوم و محکم و متین بود اولاً مملکت ازرباچان از سرکار نواب شاهزاده بزرگوار اسکندر عزم و فریدون حرم نواب شاهزاده ولیعهد عباس
میرزای نایب السلطنه العالیه ثانیاً مملکت عراق عرب و کرمانشاهان و لرستان و عربستان از سرکار نواب شاهزاده اکبر علی
میرزا متخلص بدولت شاه و ثالثاً نواب شاهزاده مذکور والی و الاشان خراسان و رابعا نواب شاهزاده والا شان منوچهر چهر حسینعلی
فرمانفرمای ملک فارس که مذکور یک در مقام خود مامول است اگر چه شاهزادگان گزین سپار بودند ولی این چهار ملکراده بنیان سلطنت خاقان
ایران را چهار رکن بکن و چهار عنصر متین محبوب میشدند و چون خوانین خراسان از بطش سیاست نواب شاهزاده محمد وکیم میرزا خانی
خراسان منبر میشد و در مقام فرصت چاره کار خود اشتهار میدادند در این اوقات که حکایت ساخته رزم اصلا ندوز و لنگران و غلبه روی
و طغیان خواجه کاشغری و عصیان ترکه دشت در میان بود انان نیز در خیال محال خود سری و سروری برآمدند هنوز مصالحه با دولت
همه رویه دست نداده بود و در هنگام مراجعت شاهزاده والی خراسان از معارضه یوسف خواجه کاشغری و معاودت از کرکان
هر یک یهمانه از عرض راه راه ولایت خود برداشته حتی خان قرانی که سر و قریب مل پذیر بود نیز از نزل با با قدرت تبریت جدیدیه شست
و اگراد با اشاره خوانین خود و روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان اینجیان نواب شاهزاده را که در محال چپاران بود مآخت کرده بغار
بردند با جمیع وافر روی بارض اقدس آوردند و در حوالی خارج شهر تباراج و یغما کلمه خلاف و طغیان آشکارا ساختند نواب شاهزاده
والی اسحق خان قرانی را با خوانین اگراد موافق و متقید اندست لاجرم با حضار او و مدفعه خوارج فرمان داد اسحق خان از راه نخته کار بها
دیک تذیروستاقوسن بر سر زده اظهار دولخواهی کرده با عدت و سپاه موفور بجانب مشهد مقدس آمد شاهزاده از اراده و مجاہد
خوانین اگراد غافل و یکشنبه یازدهم شهر صیام محمد خان قاجار نایب و میرزا رضا قلی نوایی وزیر را با استقبال اسحق خان با مور فرمود
اسحق خان قرانی کار را بر وفق مراد خود دیده نایب و وزیر را نیز گرفته نگاه داشت و بخدمت شاهزاده والی و الاپیغام داد که چاره و دفع
فساد خوانین اگراد در صورتی ممکن خواهد شد که برج و باره و قلعه در تصرف اگراد قرانی و کسان من باشد تا مایه اطمینان من گردد شاهزاده
ناچار رضاداده و کوشن بر اخبار نهاده اسحق خان سبالا ذن سرکار شاهزاده فتنگیان خود را ب حفظ سرج و باره حصار و ارکین بود
کرده و خود در چهار باغ نزول گزیده آثار اقتدار و اختیار بطور آورد شاهزاده ازاده بر اتق مضیبه صبارت کرده بنقد رخصت رضاداده و غی
نشت و چون کج در بر روی بر بست و مضمون این پست را با اضطراب اختیار فرمود که گفته اند چهرت پست فطوی نفس و طغیان و طغیان را
مختلفه ابواب بر خی جابها و چنان کمان برد که همانا در ایران امری غریب بنوع انجامیده و والی خراسان لیکر شته اند صبر کرد تا
امروز ظاهر شود اسحق خان قرانی بر تری زمام ملک و در قبضه اختیار خود دیده بدعوت اعوان اشتغال گزید و خوانین خراسان را نیز در خود خواند
رضا قلی خان کرد زعفرانلود و دامیر کونه خان و نجفعلی خان و ثادلو حاکم بر بخرد و اسفیرین و سپکر خان ترک چاپشلو حاکم دره جزو سعادت
خان بغیر لو حاکم جهان ارغیان در شهر نرزد و اجتماع کردند مجلس کشاشی میا کرده جناب جلالتاب سید سند میرزا ایت الله مشهدی
خلف الصدق سید شهید سعید میرزا محمد مهدی و سید سید سره در آن مجلس تشریف حضور داشتند روی نصیحت بخوانین اگراد کرد

و پورش عذر او مرقوم و مرسل داشت و از وقایع خراسان اینکه حسینعلی خان ولد اتحق خان قرانی که قبل از وزارت میرزا رضاقلی نوائی در پیشگاه شاهزاده محمد ولیم زبیر امیر کبیر بود بدار السلطنه آمد و دو مقصد داشت یکی بسبب خلاف از پدرش اتحق خان و اثبات خدمت صادق و بی وثانی خویش لشکر و حشیر بجهت مدفعه خوانین طایفه خراسان و مقارن انحال عریضه و پیشکش امیر حسن خان عرب زنگونی حاکم طبرستان مصحوب پسرش امیرعلیق خان که در دعوی خدمت صداقت و کثرت رتبه و بجناب حاجی محمد حسینی خان ابن الدوله منظم فارس و عراق مانور شد و نظام الدوله لقب یافت و فرزندش عبداللہ خان ابن الدوله لقب یافت و ستونی الممالک شد و حاجی نامی از جانب امیر حیدر توره بن امیر معصوم شاهزاده مشهور سیکان که بعد از پدر بر سر سند خانیت بخارا بر نشسته بود در سید و مرسله خلاصت مامور آورد و قاجاری و سرپوشی بزرگ از شتم که بلعل و با قوت مرصع و مکمل بود از نظر خاقان کبیریستان بگذرانید و بروم غنی اسلامبول رفت و چون مالی خراسان ترکستان کلاخفی مذہب و ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی را امام اعظم میدانند و در مسائل او را بروی بنمایند و حکام و خوا ماموراء النہر از خوف و بجا را و خوارزم و غیره خود را خلیفه سلطان اسلامبول خلیفه الخلفای مکارند فرستاده مذکور بجهت ابتیاع چند کتاب از تصانیف و احکام مشایخ حنفیه و استفتاء بمابعد اسری شیعه با اسلامبول مامور بود و بعد از رخصت و خلعت از را بگذرد بزیارت امام اعظم و سفارت اسلامبول رفت هم از فرستاده کا از اطراف دو نفر عرب فصیح البیان طلیق اللسان عریضه از جانب والی مین آوردند و از سعود نام مسعود و بی شکایت کردند فرستاده کان سعود نیز در این ایام ورود یافته عریضه و تحفه که از آنجمله قطعه زعفرانی بود و سطح و بقدر کف دست از حضور شاهنشاه ایران گذرانیدند و استعدا کرده بود که بواسطه قرب جوار ازین پس مالی ایران از راه بخد بزیارت مکہ معظمه مامور و مازون شوند که کمال خدمت بجای مرعی خواهیم داشت و شیخ علی نامی از جانب مشایخ و حکام بحرین با عریضه و چند رشته شمع و مراد غلطان و بعضی از نفایس هندوستان در رسید و چون طایفه اعراب عتوی ساکن جزایر فارس بعد از قتل نادر شاه افشار بجنگ موت بحرین ظفر یافتند و تابعین ایشان طایفه قواسم مشهور بجواسم در جزیره قشم که جزیره دراز معروف است سکونت گزیده بودند و بزوارق و سفاین تجار ایران و هندوستان دست اندازی میکردند بعد از اتحاد و دواد دولت علیا ایران با انگلیس مقرر شد که از طرفین چهار ذات بحارات و جزیره دراز رفته در قلع و قمع جواسم و عتوب بکوشند و بعد از فرستاده حاکم بحرین و سفیری دیگر را بطریقی که امنای دولت صلاح دانستند جواب صادر کرده و مقرر شد و چون عریض اعراب بلخت عربی فصیح بود و جناب فضایل تاب میرزا عبدالوہاب معتمد الدوله اصفهانی که منشی الممالک و در سلک ککالات صوری و حسنی سابق و سالک بود و پانچ نامهار ابرعری نگاشته و بجایهای حضرت شاهنشاهی معروض داشته مورد توجهات و ثنات خاص پادشاه و شاهزادگان شاعر بکریت ستر دانامرور گردید و کراذای قریض خنما میرزا عبدالوہاب معتمد الدوله که منشی هرات توان بود که آنجناب بنده عامر و رواند که کرمی بن سقیر لیر و سیرب اکلیس جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوہاب موسوی اصفهانی که از بدایت سن با کتاب علوم حقیقی و مجازی و تباس لغت ترکی و تازی و کلاش خطوط ترسل و تشکست دست اختیار و شفیعار ابرشت بسته داشت و در انشاء نثر و انشاء نظم طریزی مخصوص بیانی خاص را مخیر و مستعد بود در اصفهان بنهایت عزت و مرجعیت معروف و بصفات انجیا و اولیا موصوف بود از کثرت مخارج و کثرت داخل و طمع فقر و بخل طبیعی مبلغی خطیر مقروض شد و غریبان از و در دار الخلافه تنگی و تشکی اقبال کردند تا آخرتش از عراق بطهران خوانده شد و از ککالات او در حضرت شاهنشاه دانش پرور شرجی بسوط معروض افتاد و در سلک منشیان عطار در نشان منسلک گردید و بواسطه کمال و تربیت پادشاه بهال روز بروز دانش مفزود تاد رسالی چند بمدارج بلند واصل و کین آمد و درین اوقات که نامری عری در کمال بلاغت و نهایت عدوبت پانچ اعراب نگاشت و مطبوع طبع شاهنشاهی گشت خیر خواہان دولت عریضه داشتند که قروض وی را کسب و تجارت ولایت بسیار و با آنکه سالی مبلغی خطیر از رسومات و مقرری وارد و قریب بیست هزار تومان بوی میرسد اکنون بی تومان مفروض است و از انقضای طلبکاران طبع منبسطش مقبوض مروت پادشاه چنان سیدی کامل فاضل و ادبی را پابذل را مقروض و مقبوض رواند و مبلغ سی هزار تومان زر مسکوک نقد از خزینہ عامرہ خاصه بوی انعام رفت و جناب معتمد الدوله بادای بی

خود پرداخت و آسود خاطر بیشتر کلمات و نظم مقالات اشغال جست و اکنون کج پسته وی بقصد مملو از جواهر زوهر محمد ویداج
و دعا و شای آن شاهنشاه مغفور بر و انار الله بر آنه و طاب ثراه است و از نیکو نه بدل و بخشش و انعام و اکرام چندان رفته که بحر بخت و بهر یک
در مقام خود اشاد فی خواهد رفت آن الله کریم و محب الکرم عجب یک و مقبوض کف المرء حین ولادته و لیل علی عرص المکبت فی الحی
و بسو ط کف المرء عند کماله یقول انظر و اتی خرجت بلا شیء علی الجملة خاف ان کتی ستان درین سال معصومه قم و کاشان توجه شود
و عمارت فیر را در چشمه کفر سنکی کاشان بنامود و بر عمارات صفویه موسوبه در عراق عمارت های سیف و در زور یکشنبه هفتم ریح الاول هزار
دو بیست و بیست و نه بدر الحلا فیه طهران معاودت نکرد و نواب شاهزاده نرگوار و لیعهد دولت ابدت بایدار عباس میرزا نایب السلطنه
بشوق شرفیابی حضور بطهران آمد و بتفقدت شاهانه اختصاص یافت و امضای عهد نامه راجحی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفارت نام
شد و سفیر بزرگ دولت انگلیس سر کور اوزلی بارونت براجبت دولت انگلیس راغب آمد و مستر موریه به نیابت گذاشته از راه بطر زور غ
غرمیت ولایت کرد جواب مرسله پادشاه دیگاه انگلستان بطرزی ستوده مرقوم افتاد و اسبان عربی هزار ترکمانی با ساخت و ستام
مرصع و شالهای کشمیری علی و زریهای مغتول با فاضله فانی و ظروف و لوازی زرین سفیر بصیرت کور انعام رفت و در واسطه ریح الاول
از راه بطر زور غ روانه مقصد شد و حاجی میرزا ابوالحسن خان با تدارکی شایان که ده هزار تومان نقد بجهت خارج و در بخیر فیل مستون کل
ده اسب کوه پیکر و یکصد طاقه شال کشمیری و چند رشته پشمج و وارید شاهوار و قطعات عسل و خشانی و یا قوت رمانی و تنخوا
مهند خراسانی و قهای فاد زهر مرصع و مقلدهای مرصع دوات و قابلهای بریشینه و شمشینه و سایر تحف و هدایا روانه شد و پس از
رفتن و برات چهل هزار تومان نقد از تجار گرفته بد و ارسال رفت که تحف هدایا را بخدمت امیر اطوار اعظم روس الکندر با ولج برده
استرداد بلاد مفتوحه متصرفه خارج لازم نموده باشد که کثرت کتب اسمعیل خان سرکرد را در این معانی و دنیا الامر الخیر است
و محاکمها با خولیتن انسانان و مخلوق شدن خوانین خیر انسان اسمعیل خان سردار امغانی با ذوالفقار
و مطلب خان برادرانش و امان الله خان افشار و پیاده و سواره بسیار بکام خسر و کشورستان لاهور و شرق و خراسان برگرفتند و بیکان
رفتند که شیران گرسنه نخچیر و مرغان از بند رسته باشند در و کوه و دشت از حط و تر حال و تزلزل و در حال آن سپاه بهرام طبع ضرغام جو
پرو فرغ بود و شیر سیاه از رویت رایث شیر سارشان در بخرج بعد زور و دهم شد صدس ضوی و زیارت ان سر و دو رستود مصطفی
براث ذمت و اعتماد و همت کرده از شهر بدر آمدند و در هفدهم ریح بجالی مرقد ریح اردوز دند خوانین خراسان بایکدیگر موافقه و معااهده
مراغه و معاقد کرده رضاقلینان کرد و زعفرانلو حاکم خوشان و بختلی خان حاکم بخجرد و پیکر خان چاچلو حاکم انک و صید محمد خان
جلایر حاکم کلات و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و سعادتقلی خان بغایر لو حاکم جهان ارغیان سر اسیر با جمعیتهای ارسته و سواران
نوخو استه از مرکز خود حرکت کرده چون سیلهای جاری از طرف بارض طوس رسد آمدند و دشت نوزدهم شهر مذکور با الا اتفاق
پیشخونی سخت برادر وی اسمعیل خان سر دابر دند و دست بنیر و نیزه و تفنگ و شمشیر را و دند سر دار بخت کوه پای استقرار
افشرد و جمعی از سپاه خوانین خراسان مقتول شدند ای عجب که سپاه خوانین مذکوره به بیت هزار کس سیده بودند و همراهمان با موره
سر دار از پنجهار پیاده و سوار نکرشته چون از پیشخون عقده کاری کشاد روز بر آمد سر دار امغانی پیاده و سوار خود را فوج و تیپ تیپ
مقرر کرده هر دسته را بکنند و در می سپرده نخچیر آن لیکنان خنکین تعیین نموده سواران دوران بغیر دند و بیکران برانگیند و پیادگان بزمب
نظام همی آمدند بختلی خان شادلو و سعادتقلی خان بغایر لو با ده هزار سوار بر سر جانبازان سمنانی و دامغانی که با تو بجانان باز بودند
و راند خند و دست بر افراختند کشتی پروانگان خود را بر سر اشع زدند و خاشاک مشرقه خویشان را بر شعل کافونی جمع عرضه کردند کلوله
حراقه و تب و تفنگ آتش در ضمن شجاعت ایشان بر فروخت و مرکب و راکب انگروه چون هیزم خشک و تر بایکدیگر سوخت رضاقلی خان
بتلافی کار و تفریق شفق با پیکر خان چاچلو از جای بر آمده خود را بر تیر بان الله خان افشار بر زور و صف بر شکافت و یک بیک
شدند سواران خواجه و ندو عبد الملکی و دلیران افشار و بختیاری از بخت پادشاه یاری خواسته بر زم در آمدند شمشیرهای لایکون لاله کاری
گرفت و چرخهای مار سار مهر باری گزید و جمعی را حشکار بر صدد و بطون اعظم و اکابر رخنه را فکند و تیرهای تیران بر جوشنها

جلد ۹

در ذکر نعمت خدا کبریا

الصفحة
روضة

د راه مشاجرت پوښدوی نیز باجمیعت جماعت هزاره از پیاده و سواره اعدا و ایداد کند لهند حاجی فیروز الدین ملک قاسم فرزند خود را با حاجی
آقاخان وزیر خویش بر سر غوریان فرستاد چون محمدخان بن اسحق خان قرانی در حصار غوریان محصور گردید مصلحت حال خود را بموضع بدست
کس نقد از فرستاده کامران ولد شاه محمود افغان را بقهرن مهور و ایمان محمود بجانب ارض اقدس خواند که شهر شهید را با و سپارد و بدو
افاغنه و تقویت انان بهمت کار و کامران میرزا بدین افسانه بمغز فرشته و شیفته و مجاصره بهرت مسعود مصمم گردید حاجی فیروز الدین از اسرار
خبر وصول کامران میرزا از شدت کار عمل خود نادیده شد ملک قاسم میرزا را از دور غوریان مانع و بهرات قانع گردید و در حفظ آن خود را قادر
نمیدان چاه محمدی چند نبرد اسمعیل خان سردار کیسل کرد و تمسک شد که ستر ابرقع کامران و محارست بهرات بلجانب پوید و دوی از کامران شکار
جوید و پنجاه هزار تومان نقد متقبل و بدان دولت جاوید مدت شاهنشاهی کتیستان خاقان اکبر متوسل آمد و نوشته فرستاد و متعذر
همه ساله و سکه و خطبه بنام حضرت فتحعلی شاه در بهرات گردید لهند اسمعیل خان و دشمنانی سردار دولت ایران که مردی دلیر و جلدات مصیبت
بابرادران خود ذوالفقار خان و مطلب خان که او را بنظر لایعین و بسیار در رزم و دوا بر صاعقه یار پویدند بسوی بهرات را ند و در منزل بل
سه فرسنگی بهرات شنید که کامران از انسوی در سه منزلی هری موسوم بر دضه باغ اتراق کرده چون شیر غضبان که بصید کور غم خرم
با قلیل سواره و پیاده از دامغانی و سمنانی که مانند دلیران بجستانی همیازند و غروق را در پل نقره بتو فها مکر کرده نقره خشک با استقبال
کامران بر انگیزه در پل مالان که کمینزل از انسوی بهرات گذشته است کامران استماع کرد که آن شیر شرزه با جماعتی چون مار گزده در آن پایا
بسوی دشتابان است چون تفاهیل شجاعت این سردار و برادران و رادر زهمای از بایجان و کرکان شنیده بود صلاح در مقابل
و مقاتله با آن جانبازان بی هم ندانسته با خوانین افغان مجلس کنکاج و مشاوره بر آراست و در ناک جنگ را قصه شنیده و سنان شمشیر
و شتاب و ایاب را مایه راحت و استراحت شناخته نصیر خان قوللر آقاسی خود را بمعذرت بخدمت سردار فرستاده و غریب
بعض عدوت فیروز الدین میرزا بخرج داده چون بد صر صر بجانب قندار رجوع کردند و در می چند را اقصیت شهر دند بلیک چگونگی خبر
بابا کرد کسی بنیه را جفت آتش نکرد علی الجمیله کامران میرزا بصوب قندار مراجعت گردید و فیروز الدین میرزا از بیم رست و آسوده در هری بهرات
و بعد خویش فاکر دود ذوالفقار خان برادر سردار را که ذوالفقاری بود و در حبش و ذوالخاری دشمن سوز شهر بهرات برد و وید
معهوده را بدو سپرد و با سردار و همرازان و انظار محبت و مخالفت کرد و سردار دامغانی چون آنکه رستم سیمستانی از ترکستان باز گردید و
فتح و نصر و مساز را واسطه حجب مظفر و منصور را بارض اقدس یعنی مشهد مقدس بازگشت و دوا و ایل خبان المعظم اخبار این فتوحات بزرگ
مفروق سمع حضرت خاقان اعظم ترک گردید و چون در زمانیکه اسحق خان قرانی سپر خود حسنعلی خان را بدر بار حضرت خاقانی فرستاده بود
عرضه کرده بود که چون کلفتی و خوشی نمایان خوانین خراسان با شاهزاده محمد ولیمیرا روی داده اگر شاهزاده و دیگر حکومت و ایالت خراسان
مقرر شود بعب که آن مملکت و ایالتی آن آسوده خاطر شوند لهند حضرت شهریار ایران نواب شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا را بار و خواسته
استخاره فرمود بتبدیل و تحویل نیکو نیامد و جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله که در رکاب شاهزاده محمد ولیمیرا باجمین میدان جوق احضا
شده بود باستمال خوانین خراسان با فرج الله خان افشار بارض اقدس بازگشت و نواب شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا را داد العباد
بزرگمردانی طهران و سیم و بساطم نیز اورا از سیور غالات قدیمه بود لهند شاهزاده آزاده تهمتن بن بدر السلطنه خورشید یار آمد
و کربا احوال ترکمانیه و صایغانی میخواست که کلان و انظار امر از ترک جامه لشکر قاجار بیک جمعیت
الله یار خان چون لطایف ترکانیه که سابقا با با و اجداد حضرت خسرو کیتیستان قدمت خدمت داشت و خود را از جا کران را در
سیر صلقت که هر می پنداشتند و خاقان مغفور قاجار محمد شاه شهید سعید قاجار همواره خدمات اینکرو به نظر انصاف منظور می داشت از فرط
نادانی کاری چند ناظر دمنده اقدام نمود که از انجمل یکی مطاوعت و متابعت یوسف خواجه کاشغری بود و چنانکه گذشت بقتل اندر آمد
دیگر باره محمد زمان خان قاجار غزالدینلو که با و اجدادش از جا کران در بار حضرت سلطان سعید شهید آقا محمد شاه قاجار بودند موافقت
نمودند طبع غیور شاهنشاه قاجار از لطایف بیوت و کوکلان از دود خدمت قدیمه نامز ابر لوح سیان و انظار بهت و
نادیب کوشمالی بمنزله اید لهند الله یار خان و والوی بن میرزا محمد خان بچکار یکی را که در آنحضرت با اعتبار و بحسب سبب لار بار بود

باحاجی رضا قلی خان قاجار و عیسی خان میر خورباشی و معانی و غلام مجتهد با شیخ امیر کبیر محمد قاسم خان ظهیرالدوله بن امیرسلیمان اعظم
الدوله و فرج الله خان افشار و یوسف خان کریمی سپهر که در چرخ کاپوش و در میدان جوق اجتماع داشتند بکرگان مامور شدند و ترکه
اهل و عیال خود را ببقاقت صعب المسالك برده احتیاطا خود استعلا و مقام کرده بودند سواران ایشان جریده و سبای
در محل کرگان آماده جنگ شیران ایستاده چون علامت سپاه سلطانی را دیدند چنانکه از رسوم و تدابیر آنان است خویش را واپس کشیده
سپاه را بخود متمایل کردند که در مقامی بری از آب و عری از آفتاب و بختانه پردازند و کمون خاطر خود را آشکار سازند بجلد غلبه قلیل و ظفری عری
سرداران لشکر و شاهبخت و حیل و انگره را استباده کرده در فضای آنان فرستند و بلاجهت سارعت کردند و تمام کاران را از نو
دیگر محمول نمودند و بمیدان جوق بازگشتند و در پشت ششم شهر شعبان در چمن مذکور در منزل چشمه علی که بعرف اترک از اعلی بلاغ خوانند و سیلاقا
فیروزکوه و لاریجان و نوا ابصید و شکار و تخییر و تماشای مرغزار گذرانیده و در اواخر شهر رمضان المبارک بلاد سلطنت طهران بازگشتند
و در خیال چهار کس از شاهزادگان کماکار و فرزندان خاقان قاجار که هنوز سوار و سوار و مزاجت و منکحت ارسته نگردیده بودند چهار
تن از صبا ی مختصره عقد موصلت بشد اول نواب امام و یردی میرزای الیخانی ابن جلیل قاجار و شیکمی باشی دربار و صبیحه مختصره
محمدخان قاجار و روانی بابکدیکر آقران دادند و دیگر نواب شاهزاده محمد رضا میرزا که صبیحه حنیقلی خان باوی نامزد گشت سیوم نواب
شاهزاده حیدرقلی میرزا که صبیحه مهر علیخان قاجار در سلک ازدواجش مسلک آمد چهارم نواب محمود میرزا هم از صبا یی محمدخان قاجار
ایروانی باوی هم بالین شد و مدت یکم هفته بعیش و عشرت و چراغان آفرین گذشت و بهمنی الس کلین تجربه تغییر و فصل از فصل و فصل
که سرکار و زلی بارونت بلندن برده بود از راه اسلامبول بایران آمد و صورت عهدنامه را در نسخه مطابقت گذاشتند بیکدیگر سر زد و بنا
بر رعایت بعضی مصالح اجل آن گذاشته میکرد و صورت عهدنامه مذکور است علیت ایران بادولت بختیگر
فصل اول اولیای دولتی علیه ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیروز شهر و عهدی بهر یک از دولتهای
فرنگ که بادولت بهیه نکلته در حالت نزاع و دشمنی باشد بته اند باطل و ساقط و اندولشکر سابر طوایف فرنگیان را از حد و متعلقه بجا
ایران راه عبور بطرف هندوستان و سمت بنادر هند و هند و واحدی ازین طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی بادولت بهیه
انگلته داشته باشند نکند از آنکه داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان یا بخارا و سمرقند و غیر
عبور بملک هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان انمالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبور
باز دارند خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از روی رش و مدد و فصل و فصل چون این عهد حجت بصدق و راستی بسته آمده
امید چنان است که انشاء الله تغییر و تبدیل مصون و روز بروز مقتضیات بیکانگی در میارافزون گردد و پیوند موافقت میان آن
پادشاه بجهاد فلک و ستاره و ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزرا و امار و ولایت حکام و ولایات و سرحدات مملکتین
ابد الابد برقرار و استوار باشد پادشاه و الاجاه و کلیس و قرا و اوینامه که اگر بر سر امور داخله مملکت ایران بیاید یا بیرون از آن با امر
و سرداران مناقشی روی دهد و دولت بهیه کلیس را در انبیا ن کاری نیست پادشاه وقت خویش نماید و ایحانا اگر احدی از مشاء
ایهم ولایتی و جانی از خاک متعلقه بایران را بان دولت بهیه بدهند که باز آن کوک و اعانتی نمایند هرگز اولیای دولت بهیه کلیس باین
امر اقبال نکرده پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقه بایران انداخته اند که در فصل ششم مقصود کلی آن
عهدنامه است که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کوک یکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع و جلال بوقت باشد
و منظور این است که از امداد جانبین یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردانند این عهدنامه محض از برای دفع بقیه و بقیه نبود
دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از بقیه تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از ملک خود کردن
و خاک متعلقه بهر یک از دولتین ایران و روس از قرار است که باطلاع و کلیای دولتین ایران و انگلته و دولت روس بعد از این مختصر
و متعین گردد و فصل چهارم چون در یک فصل از فضول عهدنامه بجه که بیاید و دولتین علمیتین بسته شده قرار داد چنین است
که اگر طایفه از طوایف فرنگیان بمالک ایران بغیر از دشمنی بایند و دولت علیه ایران از دولت بهیه کلیس خویش امداد نمایند و فراموشی

و با اتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان بحضور مبارک آمد و نورسند بارگشت و نصرالله خان نوری غلام مشیخت خاصه جل خلعتی زیبا و یک
 راس اسب و یک قبضه شمشیر بندی و یک قطعه نشان مرصع شیر و خورشید خاصه دولت علیه ایران بجانب سردار مذکور روانه شد پس
 وصول و رجعت نصرالله خان دیگر باره از جانب سردار دولت روسیه بولکونوک بالا و انج نام وزیر و مباحث امور عساکر به پیشکش و افزاین
 آمدند و اظهار ارادت و تمسنان از مزاحم حضرت خاقان گیتی ستان کردند و مغز و مکرم رخصت یافتند و هنری الس وکیل دولت بهیته
 انگلیس پس از اتمام عهدنامه روانه لندن شد و در پست و ششم محرم الحرام که آغاز سال هزار و دویست و سی بود حاجی قاجان وزیر
 حاجی فیروزالدین میرزا حکمران هرات بحضور علیحضرت خاقانی شرفیاب و از غنای شاهزاده محمود افغان حاکی و شاکی و استعدای
 استعداد و استعداد کرد خلعتی بجهت فیروزالدین میرزا والی هرات بامثال پادشاهی معین و میرزا محمد صادق و قایع کار مروزی روانه
 صفیات شد و ابتر اسم خان هزاره بواسطه افسادی که در باب امر غوریان سابقا نموده بود بتوقف در الخلافه مامور و امارت طایفه
 هزاره باراد خان پسر محمد خان هزاره مفوض و مرجوع افتاد و مهدیقینی خان قاجار و والوراک که از حکومت بندر بوشهر فاکس باز آمده بود بوزارت
 شاهزاده آزاده محمد قلی میرزا ملک ارای مازندران مامور و میرزا رضی حمزه کلانی وزیر و مغزول گردید ملا محمد زنجانی که از علمای روسیه
 متوقفه در دار الخلافه طهران بود بجهت قبول عامه بامدی از واسطه انکس که از باده سنجوش و در عرض راه بازار با وی عریه کرد جمعی از
 عوام کا الانعام را با خود یار کرده بخجانی کلیسیای ارامنه که از زمان شاه عباس صفوی ضای در پیله ایران بر بابت حرکت کرده با آنکه
 اهل جزیره بودند بخجانیان فتنه شکستن خیمهای شراباب بلوی عام بزنج و بعضی اندیشه ناز در آن غوغا خراب کرد و خیمهای انظار
 شکسته خفته کان زیر تراب را از بریان شراب سر مست ساخت نواب شاهزاده خلی میرزا حاکم طهران وقتی اطلاع یافت که آن
 متراد خشک مغربین آرایش لغززد امان شده بود لاجرم حکم سیاست سلطانی او را از بلده طهران اخراج ببلد کرد و غرامت و خسارت
 اموال ارامنه را از مرتکبین با خود ویدانها موصول داشتند و محمد مهدیخان مازندران فی مخلص شجسته که از امر و شعری این دولت بود
 بس نکوسه و در برابر حاجی زاهد شکست از سرغامی خمی اسباب نشاط میکشان و و شیطی که بر هر خد اشکست ایوای بن
 و بر هر ریاشکست پس وای بوی حکایت زلف ابای و شیر لاریان دایر غلبت بنیای الی حیر
 کونیند ابودلف عباسی در مجال فرائد از اعمال قهر و شهنما کرده یکی در زیر زمین و دیگری بر فراز ان خاک زیر برابر بالا آورده بنای شهری
 نهاده و وزیر زمین را خالی ساخته عمارات و پوتانات و مساجد و معابد و دکانین و کوچه و بازار در کمال متانت بنیاد نهاده چنانکه
 اطراف آن سه فرسخ مسافت و وسعت دارد و از هر خانه زیرین بخانه فرازین سوراخی دراهی گذاشته که هم مایه روشنائی خانه زیرین
 شود و هم وقت ضرورت و غلبه سپاه اعدا هر یک بشهر زیرین گرنجته از طارق و سارق طارق و سارق مصون و محصون باشد
 و نام شهر را بمناسبت نام خود دلف آباد بفتح دال منقطه نهاد و چون بقاعده قدیمه پارسیه دال را منقوط میکرده اند بر و را بام دلف
 آباد شهرت نموده علی ای حال مردم و اهالی دلف آباد شیر و مشهورند و غالباً با حکام مبنای عریه بر میخیزند و در هنگام مغلوبت شهر نهانی زیرین
 میگردند و پیکانه در اینجا راه نذار و اگر رود بارگشتن نیارد و در بنوقت با ایمانی خان حاکم فراهان باغی شدند و کاشته او را زند و برادر
 قوا فخر و دشمنید یوسف خان پسر دلف بگریز و اصرار بر پیشگاه خسرو افغان عرضه کرد بعد از آنکه خان کرجی یوزباشی غلامان شاه میسون و خزل
 و ساد و خلج و ساد و بد میرانگروه سوراخ جوی مامور شدند و شصت نفر از آنان استعداد کرده برابر سپاه آمده مغلوب با سوراخهای زیر
 زمین گریختند سپاه ماموره اطراف شهر آنها را مسدود کرده نشاند تا از قحط آرزو استیمنان جیشند و پیرون آمده فرار کردند و متفرق
 شدند و شهر و خانه ایشان را خراب کردند و بوم اکنون مخصوص بومان ولی شهر زیرین بنور برقرار است و خرابی آن کاری بس دشوار
 ذکر مأموریت میرزا لاریان میخا انجرا سان و خاصه خوشن و حرکت کرد که شاهجی بچین خوش
 نیلاق کبوتر جامه سابقا شرحی از کار نواب شاهزاده کامکار محمد و لیمیز والی خراسان مرقوم افتاد و مأموریت سردار و مقتدر
 خواین مذکور شد چون سردار باز آمد دیگر باره خواین با یکدیگر عهد موافقت بشد و با شاهزاده بخجانیان لغت برخود شدند چون برادر
 پضا ضیای پادشاهی پضا و اردو شن بود که ماده این بفاق و مایه این شقاق استی خان قرانی است مجدد اسمعیل خان سردار دلف

و نواب شاهزاده نیز از ظاهر شهر گردگان درآمد رضا قلی خان کرد زعفرانلو خود در بنوشان بماند و پدر خود امیر کونه خان را بحضور و الا فرستاد و خوانین خراسان را یکدیگر بود و زبان ایشان با شاهزاده و در ظاهر اظهار موافقت می نمودند و باطناً مغرب کار بودند با لاهظه با شقاق چاباری با عریضه بدربار حضرت خاقان کشورستان تشفع توجه خان کیوانلو فرستادند خاقان قاجار نظر بمصلحت وقت نمود و تصرف و توسط خوانین در باره توجه خان منع مجامعه را دکان قبول فرموده بجهت تمام توجه شاهزاده را از مجامعه منعی و بر جوع تشدد امر کرد و عبا قلی خان خوانی روانه و بر امر اعلی بنشینان نمودند امیر کونه خان بنوشان و اسحق خان بنشینان تقدیر آمد و در خدمت شاهزاده بنزد ویر و مکر و خدیعه بکار فی السابق ایشان داشت و شیوه تفاهق را مایه توام و دوام دولت و عزت خود می نداشت در نهایتاً صاحب حضرت خاقان کیتی بنشینان است خراسان و ذکر حال اسحق خان قرائی و حسنعلی خان کرد زعفرانلو رفت که خوانین خراسان با شاهزاده محمدولی میرزا از اکثر بطش سیاست و استقلالش در جزئیات و کلیات خراسان دل در گزین کرده بودند و خود را با وجود وی بافتند و رو اختیار نمیدادند و در حال یکدیگر معاهده و معاهده کرده ایالت انتخاب مایه خرابی حال خود میسر شدند و سالی چند بتدویرات بنسکامه جونی و فتنه قرائی اوقات میردند و در روز کار بدیشان بلاعبت می راست و انانرا عموه می داد و حضرت خاقان پشمال و سلطان جهان که بجهت جته جامه جلال جمال در غالب امور رعایت تعدیل میفرمود بدانگونه اقتضای رای ملک آرای انحضرت بود و در فشارهای فرمود و پس از مصالحه روسیه فتنه خراسان بخشی برانداشید و بروفی رای حکیمانهمول می داشت نواب شاهزاده محمدولیمیرزا والی خراسان را در چمن خوشن بنشینان بحضرت خواند و مجدداً ابولایت و حکمرانی خراسان تقویت و تربیت فرمود و اسحق خان قرائی دیگر باره کار را راجعاً خواه خود ندید حسنعلی خان فرزند خود را با انکه تازه در رکاب شاهزاده از دار السلطنه طهران حضور حضرت خاقان برگشته بود و بهانه استدهای ترشیر بدرا انجانه طهران فرستاد و در مضی طالب سباب غزل والی و الا نشان خراسان می بود و او بدار انجانه آمده مکنون ضمیر خدیعت تخمیر خود را بر امرانای دولت اشکار کرد و لیکن دیلای دولت غزلت شاهزاده را مصلحت دولت ندیدند و بملا خطه رفع وحشت اسحق خان قرائی از ترقیوض قرائت ترشیر بحسنعلی خان مضایقه نمودند تا مکران افساد و سلاح آید و ان کلفت با کلفت کردید و لیکن حسنعلی خان جوان نادان خون گرفته بخت رفته بصورت قتلت بخت و کثرت غرور و بعد حکومت ترشیر و مرضی از خدمت پادشاه اعتنائی بحضرت والی و الا نشان صرا نکرده و امضای فرمان قضای مضای شاهنشاهی را بمشال شاهزاده نیکو خصال ممضی نداشت بجهت ترشیر برداخت قلعه سلطان آباد آن بلاد را که از سلاخ حصینه محکمی ضمیمه بود انضباط و استحکام داد که روزی هفت من خود سازد و بدانچه اقتضای ذات است پردازد چون قصد اسحق خان قرائی از اینهمه مفیده آرائی قطع و قطع شاهزاده آزاده از خراسان بود دیگر باره حسنعلی قرائی را بطهران فرستاده صراحتاً طالب غزل شاهزاده و راغب نصب حاکی مجد گشت و نواب شاهزاده کامیاب و انکاشش به پاروش و آخ خراسان محمدولیمیرزا را که اطلاع بر این وقایق بود و بر چاره این مفاسد قادر و فایق کار از مراد اراد کردشت و غرق عصیت بیجان اندر آمد با ان استقلال چندین ساله در خواوران و کارهای بزرگ از زبانهای این پرکرک مزاج و باج بختیم اندر آمد و ملاحظات ملکی و مملکتی از لوحه خاطر عاظم مجروح کرد و اطفال و اهلک او تقسیم رای فرمود و دل از ملک خراسان برداشت و دانت که حصص بران سری اسحق خان قرائی به بکونه ندای انخواهد پذیرفت و چهل فرزند نادان را بمعاجبت سیح طبعی علاج انخواهد یافت که حکما و بلغا کشف اندر کتب مقام الحرف سلسله دواء و داء الجمل سلسله طبیب لاجرم بطایف الجبل حسنعلی خان از ترشیر بارض اقدس خواند و در روز و روی مخصوصان حضرت را باز دحام و احتشام صدقت کیشان شارت راند و اسحق خان قرائی و حسنعلی خان پسر او را بحضور خود خواند انان غافل از حوادث و نواب امیری و سواد و مطهرین بر بواعث منی مانی بحضور شاهزاده آمدند و سر کفیل اسحق خان قرائی و کپشیر حسنعلی خان را بر سر انرا که حکمران خراسان انخواهد محمدولیمیرزا والی خراسان پوشیده ماناد که تربت جیدریه شهر است در خراسان معروف و بنابر انکه قطب الدین جیدر مقدم جیدریان در انجا مدفون شده تربت جیدریه موصوف هواش خوب و شستن بر بنجاه قره غروب فو اکش من تاز ویدیش بهن از بد ذوق خوابان طراز فرمش شیخ و دلیر و در رمی بی نظیر شهرش در زمین هموار اتفاق افتاده و حصاران را اسحق خان کرد قرائی مذکور بنهاده محتوی بر هزار و پانصد خانه و ایلانش و از ده هزار مرد و دانه و اسحق خان از واسطه انکسایل قرائی بود و در

و بر روز ترقی نمود در اندک وقتی برای و تدبیر تمامت انملک را بصرف و تسخیر در آورد و بطریق هدل و داد سپرد و کوی سبقت از امثال بر دلاجرم آواز
شوکت و صلابت او در قلوب دور و نزدیک و بلاد ترک و تازیانک انتشار گرفت و بین الامرا به سردار خراسان کشتهار یافت خوانین صفای
مطاعت وی کردند و صلح و صواب دید او را و فرار نمودند تا باز و با خیل و خدم و ایل چشم از همه درگذشت و بعقل و رای او در خراسان
کس نبود و چنانکه در ضمن حالش اشارت بر نواب شاهزاده محمد ولیمیر زاچره گشت و او را بی دخل کرد و دیگر باره بروی کار آورد از شوکت او فرو گشت
و بر حشمت خود میفرود و فی المثل شریک دزد و دزدان بود تا درین اوقات پس خود حسنعلی خان را بغیر شاهزاده بدر الحلافه روانه کرد و حکومت
ترشیز را نیز بوی تفویض فرمودند باز کشته بشیر رفت و پس از مدتی بمشهد آمد و اسحق خان در حضور نواب شاهزاده ایستاده بود و از ترک خود
بجیز ناکاه پسرخ حسنعلی خان با جامه سفر و موزه در رسید و بر شاهزاده سری سهر سری فرود آورد چنانکه شاید بشرط تعظیم و تحترم اشکارا نکر
شاهزاده او را پیش خواند و بدو از هر جا سخن باندوی بنابر و جوابهای لایعنی و پاسخهای معنی عوضه کرد و بختوت و استغنا کشتار و رفقا
اراست و اظهار خود سری و دوروی جلوه خواست شاهزاده و الاما را از مرتبه حلم و حوصله بچیدن مرحله دور و توه غصبتیه بر مر جش استیلا گرفت
از فراسان حضور نواب خواست فوراً اطنابی برگردن حسنعلی خان کردن گشت و راندا خشت و او را خیه کردند پدرش ابمان رسن بوجه حسنعلی
ملحی ساخشد و جسد هر دو را در میدان ارکاند خستند چاکرانش متفرق شده بهر سو روی نهادند و کسر بضبط اموالش روانه آمد و همه شمشیر
جلال او بها و پدرش و عمرش از هفتاد سال تجاوز بود چون پدر و پسر و جوان با یکدیگر یکمیزل روان شدند امرای خراسان هر سان
کردیدند و پسر بر نهاد امان غلبه کرد و بفکر کار خود افتادند و از جانب شاهزاده ولایت ترشیز و سر جام و خاف که ضمیمه تربت حیدریه کرده بود
تصرف کردند و محمدخان پسر اسحق خان که در تربت بود بضبط اجارا برادر دیگرش حسنعلی خان بازگذاشته بقبله دولت آباد که محکم بخت
بود در قله متحصن و طاعی شد و محمدخان قاجار نایب خراسان به قلعج خان تیموری بر سرور فرستاد و اگر اقرائی بیشان پیوستند و بمحاصره
دولت آباد یکدل شدند و چون در این ایام از داخان لدمحمدخان هزاره وفات یافته بود بضبط ولایت جام و امارت طایفه با سکندر خان
مفوض غوریان بر سر ضمیمه ان شد و بداجار وانه کردید و میرزا عبدالکریم نفرشی مستوفی سفارت هرات رفتی که رفتن ترشیز خراسان
و انقلاب کسانان و مر لجمع خان نایب مشهد مقدس حاجی فیروزالدین حاکم هرات چون ارکار اسحق خان خبر یافت
بتصرف غوریان طمع نمود و محملی خان مروزی ساکن قلعه شکسان من توابع هرات را با سیصد کس بتصرف قلعه غوریان فرستاد و دو ولایت
جام و باخر نیز دست تطاول دراز نمود و نواب شاهزاده اسکندر خان را که بنظم غوریان فرستاده بود اکنون بهبه غارت و خرابی انجامی اشارت
کرد اسکندر خان بکلر یکی هزاره پس از غارت انسانان بنیاد خان هزاره در ساخته طبل خود سری فروگرفت و او با جماعتی سپار در غوریا
بدعوی برخواست و برادر خود را که در قندهار بود بلطایف الحیل سوار و دیویر و زالدین میرزا عهد موافقت بر بست و محمدخان نایب چون خبر
فتره غوریان بشنید از محاصره دولت آباد در گذشت و برگرد غوریان آمد حاجی فیروزالدین چون آگاه شد از روی خدیعت جماعتی دورا
غرض باینز میرزا محمد صادق مروزی که در هرات بود فرستاده بدو چنان فهمانیدند که جمیعتی از هرات بشیخون اردوی نایب امورنده میرزا
صادق که اسمی با ستمی داشت این دروغ را راست پنداشت و از راه خیرخواهی نایب خبر داد نایب چون جمیعتی کامل نبود از غوریان حرکت کرده
راه ارض اقدس برگرفت و کار بروفق کام فیروزالدین میرزا کردید و پسرش ملک فاسم میرزا را بغوریان فرستاد و متصرف شد بنیاد خان
هزاره نیز باغوی محمدخان قرانی و اغرای فیروز میرزای هراتی بنیاد خلاف غارت و اعتساف فرو چیده بزور خود و قرانی زور آباد و خاف را
بنحرف غارت کرد مجدداً محمدخان قاجار نایب باد و هزار سپاده و سوار رکابی و فرج الله خان افشار باخت احشامات کوسویه و باخر و غوریان
رفتند بعد از نازاج و یغای پشمار بترشیز شایخ جام غنی احمد زنده پل آمدند و عساکر تقسیم اموال نهویه برداشته رسانیدن نوب و غارت
و قسمت خویش اندک اندک متفرق شدند محمدخان قرانی و اسکندر خان بنیاد خان هزاره و نصیر خان چون نایب را در جام بی سرانجام دید
سپاهی کثیر انجام داده بر سر او آمدند و اطراف او را حاطه کردند نایب هراسان شده خایف و خاسر و خایب راه ارض اقدس برگرفت و در
مقاتله اگر چه دستجات استرادی نهایت هرداکی و ثبات و رزیدند بعلت قلت غالب نشدند مصطفی خان بدن رستاقی در دست
محمدخان قرانی گرفتار شد و نایب بمشهد رسید و قرانی و هزاره ازین فتح غروری کامل حاصل نموده غم تسخیر ارض اقدس را نصیم دادند

برادرزاده
محمدخان

وحاجی فیروز الدین میرزا را بجزکت ترغیب فرودانید و خان افغان نایب هرات وحاجی قاجان فیروز دوست محمد خان افغان درانی با فوجی لغا غنہ بولایت جام فرستاد و در اندک زمانی در ساحات جام و باختر و غوریان جمعیتی کامل از افغانہ و غیرہ جمع شدند اعظم اخذ را کلا ہرات را بفرستاد و در قریہ از خود حاکم و ضابط و عامل و محافظ و نشانند و حاجی فیروز الدین نایب طخیان با سمان رسید و با اولیای دولت سرکران کرد و میرزا عبد الکرم مستوفی فرستادہ شاہزادہ را با جوانی ناصواب بازگردانید و میرزا محمد صادق و قایم کار مروری تخلص در سرانی خراب کہ سوار خجند و غراب بود در عقابین عقاب بازداشت و کمر قنوقض انالک خراسان بنواب شاہزادہ کا مکار شجاع السلطنہ حسنعلی میرزا و احضار نواب شاہزادہ محمد قلی میرزا چون اخبار خراسان کان مشہور داری حضرت خاقان فلک شان قشاد بر خاطر صافی اندیشہ صایب حضرت سایہ خدایر تو افکنند کہ ازین پس میانہ شاہزادہ و آثار دالی خراسان و خوانین انسا مان البیام امکان نخواہد داشت زیرا کہ بعد از واقعه استیخان غالب خوانین خراسان حتی میرزا طبرس قانیات کہ پیوستہ بارادت خدمتگذار دولت بودند متحوش شدند و استدعای حاکمی دیگر کردند لہذا خسر و فلکیہ چنانکہ ارشیں تصور فرمودہ بود نواب شاہزادہ حسنعلی میرزا را کہ بکجکونت دار السلطنہ طہران اختصاص داشت با یالت ولایات خراسان برکاشت و سمعیل خان مغنی سردار بابوی مامور فرمود و ابتر کسیم خان ہزارہ را کہ در طہران مجبوس بود شفاعت کردہ در رکاب غم دبیر و امان اللہ خان افشار باورد شاہزادہ محمد ولیمیرزا روانہ آمد و نواب شجاع السلطنہ حسنعلی میرزا در روز ہفتم شہر محرم الحرام سنہ یکہزار و دوست و سی و دو بارض اقدس رسیدہ بزیارت روضہ طہرہ و مرقد منورہ حضرت امام رضا علیہ التحیہ و التمجید و شام شرف کردیدہ و نواب الی الا شان روانہ طہران پس از ورود نواب شجاع السلطنہ حسنعلی میرزا بمشہد مقدس خوانین مفسدہ آئین حساب کار خود بر گرفتہ ہر یک باندا زہ کلیم خود پای کشیدہ و دست نظام دل در استین اعتدل نہفتند حاجی فیروز الدین ناظر اخص کزید عبد الرشید خان افغان را قائمہ و ہدایا بہتیت و رود نواب شجاع السلطنہ فرستاد و از نامضی محذرت جست سمعیل خان سردار مامور تبرت جید رتیبہ آوردن محمد خان فرانی شد و اورا بجنور نواب والا آورد و مورد الطاف پکران شد و متعہ آوردن دیگران با جازت شاہزادہ بملاقات خوانین اگراد رفت و باہر یک گفت و شنود کرد و اصلاح خود دانست بدیشان القا نمود و بہتیت تہ موروثیہ باہر یک معاہدتی مواعدتی کردید و در مراجعت محروض داشت کہ خوانین متوحشند و اطمینان بچونید و در مقام انظام کار خود ایستاد و نہوبات اموال پدر و برادر استردا خواست و دو ہزار خوار خلد از محصول غلہ تہرہ بانعام و مقرر شد و بدولت آباد نقل کردہ ذخیرہ را بتر ساخت و تبرت باز کشہ حسنعلی خان برادر خود را معزول و مجبوس کرد با بنیاد خان و نصیر خان ہزارہ کہ در جام بودند بادیہ مودت در جام کرد و در تربت آسودہ مقام و اثری از خدمتگذاری وی و خوانین کرد و بطور بر رسیدہ بشارت شجاع السلطنہ العالیۃ سمعیل خان سردار با جمعی از پادہ و سوار تباخت و تاراج و کوشال خوانین لا علاج شد نواحی و حوالی را دکا الی جنوبشان بغارتید بر روی حکام انولا مفتوح نمود لایب شدند و از در اطاعت درآمدند و عبد الرشید خان افغان سینہ از حضور شاہزادہ رت رجعت حاصل کرد شاہزادہ فرمایشات شمل بر وعدہ و وعید و باب کلک غوریان و ارسال الیات دیوان و صدور رشکہ و خطبہ در ہرات بنام نامی حضرت خاقان بدو کردہ اورا روانہ ہرات نمودہ و بعد از وصول چکونکی با فیروز الدین میرزا در میان نہاد وی سخت بلرزید و بنیک شہید و سخت وقایع کار را کہ نہ ماہ در ہرات چون یوسف در چاہ مجبوس کردہ داشت روانہ نمود و وی اوسیلہ کار خود شمر دو وقایع کار بارض اقدس آمدہ در خدمت نواب شجاع السلطنہ بماند و از وقایع گذشتہ خود واقعات بر خواندی کمر رفتن امیر خان میرزا قاجار شہر نظامی حق نشکست بلباس و قتل و غارت مفسدین انکرون و نابز کشیدن طایفہ بلباس با بقا مور د بہوانی شدہ بودند و از جانب حضرت خدیو زمان خاقان کیتیستان نواب شاہزادہ کامکار نایب السلطنہ در تہرہ آن قوم اشارتی رفت لاہم امیر جلا د مصیر امیر خان قاجار خال شاہزادہ پھمال با یوسف خان کرجی سرہنگ فوج بہادران نو مسلمان کو شمال اگراد بلباس زرقہ قتل و غارتی از انطاغہ بطور آوردند در این اوقات دیگر بارہ امیر خان قاجار با جمعی بوداق خان کرجی و سربازان جمعی براہیم یک سرتیب جعفر قلیخان مراغہ و کرجی دیگر از پادہ و سوارہ بر سر اگراد بلباس کہ بجا کاروی رفتہ بی اعتدالی کردہ بودند مامور شدند در محل کرمیان قریب شہر زور کہ محل شقاق آن جماعات است منازعہ بر آشت طایفہ بلباس صف بکشیدہ پای سپدن جلالت فشر دندازد و سکا بازار بزر وانی گرفت و متاع جان و سر کا

و ابولیب

حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت علیه عالی که بسفارت دولت امپراطور روس لکسندر بابلج مامور بود و بعد از وصول بحاکم آن دولت معزز و محترم همیرفت تا در باغ خارج شهر بطرز نورغ نرول نمود چون پادشاه و الاجاه روسیه بجزم مجادله با پونیه پات ناپلیون امپراطور فرانسه بولایت مناسحت فرموده بود سفیر ایران چندی در اینجا بماند و روزی دو شش و در احترام تمام کرده بودند و از شهر بطرز نورغ الی تدریس نیکرملوف استقبال چندین و کالسه سرکاری را بجهت سفیر آوردند و بپارالان از جانب امپراطور پسرش و اظهار ثنقات مکرر آمدند و بعد از آسودگی از کسالت سفر بحضور امپراطور روس شرفیاب شدند و مورد التفات و محبت و امضای عهدنامه مخوم بخاتم بهایون رسیده و مطالب را بر شمرده و محفل تا امپراطور فرانسه ناپلیون گرفتار نکردیده امید سفیر و مقاصد مکنونه افزون و احتمال استرداد بلاد متصرفه بیشتر میرفت چون کار ناپلیون بر آشفته شد و دیده دوش خفته گشت نو میدی سفیر ایران صورت ظهور یافت محفل این که دولت قوی شوکت کارکن کاروان انکلیس و ولتهای دیگر او را با خود موقت و مرافقت داده دوک و لستین از جانب دولت بهیمة انکلیس سر دارو باسی نیز اسپاه و آتشخانه روی بدفع ناپلیون نهاد و بلوخیه نام نیز با عی شیر از دولت پر روس مامور و له و دامناریق و دیگران نیز ملاد را گردنبا جماعت روسیه و کردی فرانسه که از ناپلیون روگردان بودند بدفع و اشنا گردند و در محفل و اثر لوی فرانسه دوک و لستین سر دارو انکلیس ناپلیون بر می دیرانه کرده و شکستی فاحش ناپلیون در رسید و در سیاهانها سرگردان گشت و کار خود را از اطراف پریشان و آشفته دید ناچار بدولت انکلیس که در شبات غرم معروفند روی کرد کجاست تکان اندولت او را در خبره کلان گرفتند و بر حسب صوابدید و رای عقلای جمهور و ولتهای او را بجزیره سالتا لست که در میان دریای میخبط و در وسط امریکا و افریقا است برده مجبوس نموده مقررانه هزار کس حافظ نگهبان بر او کجاست شدند و بعد ازین قضیه لوی میچیم که از سلسله بوریس و در انکله بود در غیبال که بکینه زار و دوست داشت بهجری و بکینه زار و هشتصد و چهارده عیسوی بود بر سر بند حکمرانی فرانسه نشست و بعد ازین ناپلیون پادشاهان فرنگستان در مناسا اجتماع و مشاورت کردند و عهد و مقرر شد که هر کس بملک خود قشاعت کند و بطمع ملک یکدیگر بفرستند و اگر کسی در ملک دیگری تصرف خواهد نمود باهم توافق کرده بر سر آوردند و او را از میان بر گیرند و بران مقرر شد که در مدع انقضیه امپراطور روس بملک خود آمده در بطرز نورغ بر آسود و سفیر از آنجا و نصیر که کرد که در باب رد بلاد متصرفه با کجاست تکان با هیچ یک را بقهر و غلبه نگرفته اند بلکه حکام هر یک بطوع و رغبت بفرستادارالان آمده است و عاگرد که ولایت خود را بقهر دولت دادند و الی کر جستان بجهت قتل و غارت در انحد و دو موحدت با ملت بابا اما انسب پناشند و چون کوه نشینان دغستان با الی کر جستان اذیت میرسانند اگر باده حکم باشند بایه مخالفت خواهد بود در باب ولایات کجه و شیردان و طالش در این ایام بکشد برملوف که ایلمی مختار و سردار جدید کر جستان است روانه انحد و بمانیم که از حال الی ان بلاد پرسش و تحقیق نماید که رضای ایشان چیست بقاعده که در میان انرا نظام و در اسلام موت خوانند انجماعت را که پای خود بطبی دولت ماشه اند و روی بمآ آورده اند شرط انصاف نیست که بدست آید و الاجاه ایران بهیم که مورد سیاست شوند اگر خود را ضعی شوند مضایقه نخواهد رفت مع انقضیه بعد ازین محاذیر میرزا ابوالحسن خان و سردار فقهار شدند و بتدریج بخلیس آمدند و سردار در اینجا ماند و سفیر بک عزیمت بجانب ایران برانند و معتمدی چند از جانب لکسندر برملوف با عریضه با شاق سفیر ایران بطهران وارد شدند و در نبال هنری و لک انکلیس از دولت خود مامور بتوقف طهران و منصب و کالت شد و مترمورینه نایب ایلمی انکلیس را بدولت احضار کردند و کونیند مترموریه و کتاب تالیف کرده از نیک و بد سفارت خود هر چه دیده و شنیده در آن درج نموده از سفیر ایران یعنی حاجی میرزا ابوالحسن خان نکایت و حکایت بسیار بزرگداشت و در نبال اما موتیر الکسندر برملوف بکشد که در کر جستان با منک حصو حضرت شاهنشاه فلک جافتح کل شاه و کاموتیر جنا متعدا لدر کما صنعتها و منیر فضل مستوفی علی آبادی مانده که انی باستقبال و مروری در آنرا بپانچان الی حسن سلطانیش در بهار سال فرخنده فال بکینه زار و دوست می دو که جهان پر بر نائی از سر گرفت و تاثیر هوا کوه و دشت را در کسوت حضرت خاقان بهمن فریدون مثال بفر فریدونی بر سر بر مضع بر نشست مجلس عید سعید نوروزی در کمال اهبت و شمت و جلال در گذشت فرستاده کان الکسندر برملوف ایلمی مختار دولت بهیة روسیه ببقای حاجی میرزا ابوالحسن خان در زیر دول خارج بحضور آمدن حضرت شاهشاه کرد و ان شرفیاب شدند و بعد از گذراندن عریضه و هدایا و حصت بجهت و یافتن جواب و خلعت مقرر شد که سفیر مذکور در واسطه فصل اردوچین سلطانیة بحضور سلطان کامکار و آید و احکام قضا نظام بافتخار و اب شاهزاده و الاجاب نایب السلطنه و اب ملکرزاده ازاده عجب است و بزرگ

مختصر بلد افغان واهی و خیرینان حسین خان سردار اروان هندو ریافت که هنگام غنیمت سفیر دولت بهید و سید از اتلای خان
متعلقه بابیشان مقدم او را بکرمیات شنایسته و تحریکات بایسته گرامی دارند و عسکر خان فشارارومی بجا نزاری او مقرر شد و جناب فضل
آب سیادت اشنا ب میرزا عبدالوهاب معتدل دوله با استقبال و همزایی و میرزا افضل الله بن حاجی میرزا نصر الله علی آبادی مستوفی
خاصه بجهت انجام تدارک و ترل و اخراجات و حاجت او روانه شدند و مسرعاناً به بکرمان شاهان و کردستان رفتند و بر حسب امر پادشاه بخود
نواب شاهزاده والا حاجه محمد علی میرزای دولت شاه و امان الله خان الی اردلانی اعلام نمودند که در موعده مقرر در چین نیکو با ساسانی شایان
حاضریندی که حرکت نواب شجاع السلطنة بجهت آبادی و حاکم بکرمان با اهالی قلعه و استیلا قلعه
و قتل جمعی کثیر حاجی فیروز الدین میرزا والی هرات که سابقاً در جام و غوریان داخل و تصرف کرده بود چون از خود تجاوز نمودند و غیرت
جلی و بخت ذاتی نواب شاهزاده شجاع السلطنة حسلی میرزا قتل انیکونه تظاول نموده با جماع عساکر و احتشاد و چوشت اشارت را بد و با سپاه
جرار ایلعار کرده بخیر چون دریای جوشان نزول شهر خوشان کزید رضا قلی خان ولد امیر کونه خان که پدر سپهر خود را مجبوس از حکمرانی مایوس کرده بود
اختیار او اضطرار سر در قدم شاهزاده نهاده بخدمت پرداخت و در آن شب تمام مایک خود را پیشکش کرد نواب شجاع السلطنة که بهیچ بند و
و حاصل مجر و کاز در نظرش جلوه نمود پس از قبول تمامت را بد و مبذول داشت و از طهور انیکونه قوت و مروت او را سرافراک برافراشت
دیگر روز خوانین خراسان بجمع علی خان شاه و لو حاکم برنج و دیگر خان چاکر حاکم در بجز و سعادتی خان بغیر لو حاکم جهان ارغیان و قوچه
کیونلو حاکم رادکان در خوشان شرفیاب حضور شاهزاده شجاع السلطنة شدند و با انواع الثقاتی شایسته مشمول شدند و شبانیم کام
بمنزل مقام خود بازگشتند و بتدارک و تینه خدمت محمول خود پرداختند و شاهزاده مجدداً بارض اقدس رجوع فرمود و خوانین مذکور پس از
روزی چند زنان و فرزندان خود را بصیغه کردگان با پیشکش های لایق بخدمت فرستادند و دودنر اسوار بملازمت کاتب تعین نمودند
شاهزاده پس از زیارت روضه مطهره و مرقد منوره امام الحج و الانس حضرت علی رضای باطنیانی خسروی و قلبی قوی و قالی پهلوی نصرت
کونیده با سپاهی بصلابت سنگ و تخی آهن و حدت پولاد و سرعت باد بمنزل سنگ بست جام مقام گردید و محمد خان قرانی نیز در آن منزل
بمحمود آمد و مقرر شد که مشارالیه میرزا محمد خان تکلوی جامی با خود برداشته از قرار مقرر محمود آباد را بمصرف او دهد و شاهزاده دیگر روز و رکال خبر آباد
نزول اجلال گردید و محمد خان که قرار داده بود که بنیاد خان و نصیر خان در بسکام و رود محمود آباد را تحلیه نمایند در راه باز رسید و مذکور داشت که
خوانین مذکور در دادن قلعه مضایقه کرده اند و معاذیر ممتنع مسک شده اند و لطفعلی یک برادر زاده خود را در آن قلعه گذاشته خود در پیرون در
کعبه عذر کلین گردیده و چون قلعه محمود آباد در عرض راه و معبر لشکر خطرناک بود بهسکام عبور از حوالی قلعه مذکور یک نفر لشکرچی هزاره از فرزند بروج و باره شکی
خالی نمود اگر چه محمود آباد از قلعه فلک بنیاد و شتمن بر باره دفع و خدنی وسیع بود نواب شجاع السلطنة ازین جبارت برافشته سپاه را بختیج خان حصار
مامور فرمود و عبداللہ خان ارجمندی فیروز کوهی و رستم خان قرانکوزلوی بملانی با پیاده و سواره خویش و امن بخت بر گردیده پیش رفتند و لطفعلی
و مطلب خان و امنانی چون شیران شکین اطراف حصار را فرود کردند شاهزاده نیز پیشاپیش جانبازان بمانانی و دامنانی مانند لشکر سوزان بکرت در آن
و هر یک را دل جمید توپهای فلک پیکر و وزج شربابش فشانی در آمدند و بضرر مہرهای متین سار شکست و بروج و جدر در افکندند و مردم هزاره که در آن
باره بودند خود را طعمه آردای مرک و لقمه ننگ فنا دیدند از بیم جان برادر کردن لشکر و شخیال اصرار کرده چاره بخشود بلکه فرید قهر داد و هر و موجب
امرای قلعه گیر آمد دلبران پیاده خود را بخندق رسانیده از اسوی برآمدند و بر حصار بر شدند و بروج عروج کردند و آبات کونا کون سرخ و زرد
که علامت فتح و نصرت بود بر باره حصار استوار ساختند لطفعلی یک کو تو ال حصار در آن گیر و دار جدر بر اشکاف خود را بدر افکند و تمامت قلعه
کیان اسیر گشت نواب شجاع السلطنة چون از فرار لطفعلی یک بجانب هرات مطلع شد بنفس نفیس اسواران ترکمه از دنبال او ایلعار کرده تا پنج
فرسنگ راه انکرده را عاقب فرمود و جماعتی کثیر قتل و اسیر نمود و اقرب بخروب سیصد و پنجاه کس زنم و یکصد و پست نیزه سر از نظر شاهزاده
در گذشت پس از رجعت بار دومی محلی گرفتاران هزاره را بهزاد کونه سیاست مورد غضب ساخت و غالباً از باغهای بلن چوبین بر زمین زد
و اجساد بعضی را سوختند و در شایع عام کلمه مناری بده نداع ارتشاع و سه ذرع قطر بنیاد نهاده و بنیاد هزاره را از کار و ایاد کاری بپای کردند و او خود
چنان که بخت که از و خبری نیامد و حکومت محمود آباد جام را بمیرزا محمد خان تکلوی جامی که مردی نامی بود مفوض فرمود و پس از سه روز توقف بجز

خزائن

عزمت يواشع السلطنة مجاهروايات غلش

الصفحة

هرات بحکمت آمد اخبار این کردار دهشت فرافروز الدین میرزا را ماری جانکزا کردید و چون از گزیده باغشلاب در افتاد و عطا محمد خان افغان را بصورت
 و اطاعت از هرات بیرون فرستاد و در منزل تربت شیخ جام بجنهور شاهزاده نیکنام در رسیدند و در سپردن غوریان متابعت کرد و ضمناً اظهار کرد که
 از هرات در گذرند و آن بابدوده احمد شاهی بگذرانند نواب شجاع السلطنه و رایجیانی مناسب وقت و اعطای خلعتی در خور و مخصص روانه داشت و بمنزله
 کوسویه رایت عزم بر افراشت امر حسن خان عرب زنگونی حاکم قون و طوس با جماعتی از اعراب زنگونی و لالونی و یغنی درین منزل بجنهور آمد و چون اندک
 شاهزاده پسر قادر خان عرب حاکم بطام بود بخطاب خالونیت مخاطب فرمود دیگر روز از غوریان حرکت کنید و از غوریان در گذرشتن بمنزل شکبان
 رسید و پس از ورود پل نقره سه فرسنگی هرات معلوم شد که حاجی فیروز صلاهی هرات و تل نکیان را که بمحکمه سخت است مامور عافیت شمرده و روی از
 شمشلی لچیان در اینجا نشاند و استعدا کارانرا آماده و مهیا ساخته خود آسوده خاطر در شهر هرات نشسته نواب شاهزاده شجاع السلطنه دیگر روز با سوار
 بهیمنی تمام و ساخته کی تمام بحکمت درآمد عبداللّه خان ارجمندی و مطلب خان دامغانی و رستم خان قراکوزلو و محمد نظار فی باورین و دیسار جای داد و خود
 در وزیر لوی حضرت التوایی عالی بهضت درآمد سردار باقادر اسمعیل خان مخمسانی با میر حسن خان زنگونی و میر علم خان عرب جزیمه قانی و امیر
 خان تیموری و محمد خان قرانی در سابه ریات حضرت آیات و قلب پناه بخشش در آورده تو بهای منینک در پیشا پیش چون عفرتیاں حرافه انداز میزدند
 و بدین راستگی از پل نقره بجانب هرات روان شدند که در خاصه هرات و اطاعت حاجی فیروز الدین میرزا را میسر شد
 و دستگیر خطبه بنیام خانات قاجا چون سپاه نظرنیامه منصور فریب محکمه مصطفی شدند با اشاره شاهزاده در غاش خوی اسمعیل خان را در
 بنجیر محکمه و قلعه و قلع حافظین اینجا اشارت را اند سپاهیان از رود و داخل در گذشتند با جهانبانی و افرو صلاهی همکاران ایشان تها خشد و بضر بشیر
 چوبه سر صفوفانرا شکافته برایشان غلبه کردند و چون جماعت افغونه مصطفی را نگیان کرد و پیکر خسته جنگیان تل نکیان را سنگین ساخت و تحلفین
 هر دو محکمه با کلیه عرضه شمشیر و اسیر و دستگیر شدند بشاهنکام اردوی سعادت دلیل در کنار رود و بجنبل امرو زردند و سنگری می تین بشدند
 حسن خان عرب زنگونی و حسینی خان پاتنیشا بوری بجا رست مصطفی و تل نکیان را مورد شد و علی الصباح بر محاصره حصار هرات عزم فرمود
 کرد و میر حسن خان بدر و ازده خوش میر علم خان بدر بقندار و امیر قلچ خان بدر و طوطی چای و محمد خان قرانی بدر و عراق و حسینی خان پاتنیشا
 ملک مقرر در جنبش آمدند و دلاوران جلاد و نشان سواره بغارت و نهب لایات سبزو فراده تا مجید و در کشک و فدا و مطلق العنان و
 خلیع العذار شدند تمامت صحرا نشینان و اوباد و مزارع و قرای نولایات را بجا و ر و نهب غارت پاک رفتند و بسیاری از زن و مرد و از
 صدقات مردان شکر پادشاهی خواهی و خواهی در خاک هلاک فروختند شبان روزی سه چار در آن حدود و دیار فتنه عجیب حادثه غریب وقوع داشت
 و فیروز الدین میرزا وقتی با خبر شد که تمام ولایت خراب و االی هرات در سنگی عقاب گرفتار بودند عقلای قوم را جمع کرده بمشاوره پرداخت اضر الامر
 بجز اطاعت و انقیاد چاره ندانستند بچاه هزار تومان جعفر و کلید هرات را با مید بجات بخدمت نواب اشرف و الاشجاع السلطنه ارسال
 داشت و تخم عجز و الحاح و قرض و بخش در مرزعه خاطر کاشت تا بتوسط امرو و زرا و اکابر خاطر شاهزاده آزاده با او بر سر التفات مدبر علم و را
 عفو فرمود و مقرر داشت که در هرات شک و خجسته بنام مبارک حضرت شاهنشاهی خاقان صاحبقران قاجا بجنقلی شاه زده و خوانده کرد و در
 فیروز الدین میرزا و الی هرات اطاعت کرده بسکه و خطبه پرداخت و خود را از ان شبکه اضطراب آزاد ساخت حضرت شجاع السلطنه او را مورد
 الطاف فرموده و مطلق فرمود و در اینجا حرکت قواک شاهزاده شجاع السلطنه العلینا العالیته بجانب
 مرغاب محاصره است بمحکمه کاشانه که از این جهت با هزار آه و مهنه میسر شد و سایر واقعات در سنگین
 قلعه محمود آباد محصور و مفتوح شد چنانکه اشارتی رفت بنهاد خان نصیه خان و لطفعلی یک هزاره فرار کرده بجانب بادغیسان و لکه کردند و در
 بام از اعمال مار و چاق و در پنجه سنگی رود مرغاب باویا قات فیروز کوهی بنای مواصلت و موحدت نهادند و قرار توطن در اینجا دادند بهرام خان
 فیروز کوهی نیز او قات خود را از بادغیسان هرات آورده بملا خطه قربت با بنیاد بدینا در دره بام بام رشام و شام را بام می بردند و چون
 ابراهیم خان یکسر یکی هزاره را با بنیاد خان برادرش مختصی شدید بود و امیر قلچ خان تیموری ابراهیم خان را با جماعتی از بناده و سواره هزاره
 با سمالت الطایفه روانه کرد پس از آن سردار کثیر الاقدار اسمعیل خان و امیر قلچ خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبداللّه خان فیروز کوهی
 و رستم خان قراکوزلو و محمد نظار فی و لکه دار خان چکنی با دسته جات ایشان در رکاب ستطاب حرکت و بمنقلای لشکر نظر اثر امور شدند

و نواب والا پس از روانه نمودن آنان بجای زور و دیگر از منزل که گدستان بالیر حسن خان عرب امیر علم خان و محمد خان فرانی و حسینقلی خان سید
و سواران دیگر و توپخانه تمش افشان حرکت کردند پس از قطع دو منزل از صعوبت راه و کثرت سنگلاخ صدمه تمام را که با یک روی دادند
شد که اصرار بر کسیم خان بخص عداوت بنیاد خان و صرفه حال خویش بوده تا کار چنان شد که در بعضی سالک کثیر الممالک نواب شایر از
و امر پیاده هم میفرستد بلکه در کشیدن عرادهای توپهای گران محله توپخانه را انداد و اعانت و شرکت و تقویت هم میفرمود و از قلعت آذوقه و آب
و علف بسیاری از بارگیران تلف کرد و در معرجه چون مراجعت از آن مضایق دلیل بر فتور حال سپاه و جسارت طاعینان تباه بود بدین حاکم
تن در داده هم میفرستد بجلز یازده روز در محل قلعه نو که مسکن قدیم طایفه هزاره بود و روزی دو متوقف گذشت و محقق شد که بر کسیم خان را
بواسطه خلوی در عداوت بنیاد خان سر یغیا بر سر او تاخته و با نصیر خان برادر او در زمی آراسته شکست خورده مراجعت فرموده و بار دوی
اسمعیل خان سردار روی نهاده و سردار بر سرانهار وانه شده بجلز حرکت از منزل موسوم مرغ چوپین شمر سنگی دره بام بنیاد خان خراس
و برادرش باقر اولان اردوی سردار چهار گردیده دست بمقتضای آورده اند و از قراولان لشکر سردار بهریمت رفته روی بجمار دره بام
سردار چون ازین واقعه مستحضر شده با لیغار راه برگرفته بدیشان رسید و جنگ در نداشت جمعی کثیر از هزاره از فراز دامان جبال شافیه بضر کلوه
جانبازان و امغانی به پیش افتاده جان سپردند و نصیر خان برادر بنیاد خان هزاره طالبان و مهلت شد و روزی دو مامون بودند
مقرر کرده بودند که بجلز مهلت و امان بخشد و سردار بنیاد خان دروغ که فی المثل شمع سفید بود غره و فرقیته شد و از نظر قهرم بنده
و چون این اخبار در منزل قلعه نوبش از ده شجاع السلطنه معروض افتاد امیر سخا خان امیر علم خان را معاونت سردار بنیاد خان و سواران
و دو عراده توپ سواره راه برگرفتند و در باد غیبات هزاره همی گذاره کردند که میسر شد و کشته شدند و بنیاد خان
هزاره و مقانکه بنیاد خان هزاره و توپخانه که کولانی با فشران و جگریت گرفتن سپاسی کرد
منحفی همانا که طایفه هزاره در انحد و از صد هزار خانه فروزند و درین ایام بنیاد خان باهرام خان فیروز کوهی موصلت و موافقت کردند بود
و این امان و مهلت بجهت استمداد از دیگران بود مع القصد در روز موعده اثری از آمدن نزد سردار و خدمتگذاری شاهزاده و الی خراسان ظهور
نیامد مطلب خان برادر سردار با جانبازان و امغانی بسنگری که در اول دره بام و عبا سقلی خان برادر بنیاد خان و آن مقام بوده آمدند و دپو
و بشمشیر بران و عبا سقلی خان و کهرس که در آن سنگر بودند شربت اجل نوشیدند و سپاهیان چنان تصور کردند که کار از تمام و جنگ است انجام
یافته در کار حاصل نصیب و غارت و کسب کوشیدند و از رعایت حرم دیده پوشیدند بنیاد خان با جماعتی از فیروز کوهی هزاره از راهی غیر منتهو
راند و خود را سپاه سردار رساند پیادگان سواران متفرق و در تاراج و غارت بر یکدیگر تقدم میکردند و قی اگاه شدند که سوار پیاده
پیشا اطراف شاهزاده احاطه کرده و بر کوه و پشت بهر همه مشرف آمده اند سپاه استرآبادی و انزلی که پیشتر و غازیان لشکر ایران بودند و
گردانی باقر ولد حمزه سلطان که در کلبداد پدرش خدمتی بزرگ بخاقان شهید کرده بود و زیوقت در سلک غلام مثنی رمان خاصه و
سر کرده ملازمان انزلی و در شبات و تهور کورد زانی بود با سپاه هزاره مبارزت اقدام کرد و در آن سیکار سعادت شهادت رسید
پیادگان انزلی میسر ماندند و از پای درآمدند و بهریمت شدند چون در آن دره شک سواران از دحام و محال تقدم بجنگ نبود هزاره
سیکبار حمله آوردند و بسیاری از سوار و پیاده را بکشتند و دره بام از خون لاله قام وادی عقیق و معدن عقیق کردید و بقیه استیف کام
و ناکام روی بر تاپند سردار جلدات شکار کار را بدینگونه و روی خاک را از خون دلیران کلکونه و بدینکلاه از سر برداشته پای میفرستد و
بهریمتیان را به شبات تحریر میگرد و لی سودی ندور و ننگان باز نیامدند و ماندگان نیز میفرستد و قرار سرداران بود که در روزهای
جنگ و وقفهای شک پیاده کشته میسر بر نه نموده بجایب و مضاربت میبکوشید و همراشتن در پای او میفرستد و درین روزا بن کار سیر
فایده بخشید و متفرقان مجتمع نکردند چون لشی تنها و یک شبه بر سر و شهای هزاره تیغ زانند ناچار بر اسب بر نشست و باز گردان زدگان
تاخت و سواره هزاره دنبال پیاده و سواره گرفته و بقتل آوردند چون انجیر بیع شرف شجاع السلطنه رسید که سردار بنیاد خان و کوه و دار
و او را در آن کارزار از راجحه اخبار دشمن و دست بشنید که توپخانه فرمان داد و بعزت و بجانب رزمگاه نهاد و زمانی رسید
که سپاه برگشته و کار در گذشته بود بر سواران هزاره که در خفای پیاده و سواره سردار همی تاخت و در بزرگ برد و یک حمل کسید و سی

از هزاره اسیر و دستگیر طبرستان کاب و لاشد جمع انجمت را بعد و پنجاهی چوپان بر زمین دوختن فرمود و بقیه سیف هزاره از استماع صدای
 توغایه مبار که قرب جوارش هزاره کامکار را شخص و نفرس نوده فرس برانجشد و یکسوی جانب دره بگرختند چون سردار بجانب قلعه نوح غرمت کرده بود و نوا
 و الاطلب او سواری فرستاد و خود مجدداً در منزل معروف مرغ چوپان با مادرانی بمانند بهرام چوپان توقف کرد و از طرف اردو را به سپاه کمان
 پیل صولت عساکر شاهی چون سد سدید استوار کرد و درین شب سردار با سواری سه چاروار در گردید دیگر روز که سردار سپاه اشتران مهر خن
 چهر بر خنک نیزنگ سپهر بر پشت شاهزاده شجاع السلطنه و سردار و امرای خراسان در مجلس مشاوره نشستند و گفتند و شفتند و در اشتقام
 طاعیان دره بام از بام شام سخن کردند و لیکن مالی خراسان که از بنیاد هزاره هرسان بودند از معاودت بدان دره بالمره تخاشی کردند چون
 چاکران استر آبادی و از ندرانی بقلعه نور فیه در انجا متوقف بودند و طبرستان کاب شاهزاده و الاجناب انحصار سپاه خراسانی داشت و از ان
 درین داستان همداستان بنیکر دیدند و بنیادی بنیاد و در مقام تصور بر اثر بنیادان بستان بگفتند که رستم دستان نمی ستودند و اب شجاع السلطنه
 این کار را نه بروقی رای دید بلکه تقادم و تقدیم را مایه تمام و شدم نمود و فی الحقیقه چنین بود لاجرم حکم اقتضای وقت مراجعت از ان مشاجرت
 مینمود پس از منزل مرغ چوپان شاهزاده شجاع السلطنه حنعلی میرزا حرکت فرموده بقلعه نوشات تاقئون متفرقه اجتماع کردند و از قلعه نو کوچ کرد
 جنبش کردند و در عین شکبانی بنیکریان آمدند و در انجا معروض افتاد که مددخان افغان درانی در شکبکان از اعمال غوریان قامت کرده است
 و حقیقت آن ای بر شاهزاده ملک آرای مهتم بودیم و از محض صادق و قایع بخار و موزی مخلص بها که اندران سفر در سلک ملازمین کثیر الظفر بود تحقیق
 امر ما مورد معلوم و شنود آمد که از استقلال حاجی آقاخان وزیر ریجیده و بدولت خاقان کبکیستان شاهنشاه قاجار متوسل گردیده او
 بحضرت خواندند و مورد التفات ملکراده کردند و خلایع زرفشان و خنجر مکمل بجوهر رخشان بدو اعطا فرمودند و حضرت شجاع السلطنه روز دیگر
 شکبان چمن برینی تاز حرکت فرموده عطا محمد خان افغان عرض یکی یعنی اشیک آقاسی حاجی فیروزالدین میرزا والی هرات بحضور و الا آمد و
 باعطای بخوری مرصع و خلعتی ملتحه منقوش شد و بهرات بازگشت امیر علم خان عرب ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرانی از منزل مذکور بموطن و اماکن
 خود مراجعت شدند و شاهزاده و دیگران بهشدت در شنبه و هم رمضان وارد ارض اندرس شدند و شرح حال بجاقان پهمال عرضه دادند و
 درین سال با مرخان پهمال سور و سرور و عیش و عروسی نواب اشرف حنعلی میرزای شجاع السلطنه در دارالخلایف طهران مایه شادکامی قوت
 پیرو جوان گردید و محبوب با اصبا یای نواب سبقتی خان مغفور و محظوبه وی گردید و دیگری خواب اللهو بریدی میرزا عقد موصلت و مناکحت با
 و درین ایام جناب شاه زمان افغان که برادرش محمود بن تیمور شاه او را چنانکه سابقاً ذکر شد یافته کور کرده بود و غرمت رنارت پیت الله
 بطهران رسیده بود و با پسرش در مجلس جشن و سرور و طوی خسروانه حضور داشت فحوشنود و روانه مقصد شد و بعد از انقضای این عیش
 جیش سلطانی بجزیم فخر حسن سلطانیه مضمین شدند و پیش از یکشان بحرکت درآمدند در کربان حال الکسند کمر بملوف کتیرا
 قفقاز و سفیر دولت که همسرش کیما مکن بدین و سلطان فخر خسرو سابقاً ذکر شد که کسند کمر بملوف
 از جانب پادشاه و الا جاه روسیه الکسندر با ولج بسراری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و کربستان امور و بقلیس وارد آمد و پس از چند
 غرمت شرفیابی حضور پادشاه حجه ایران محلی شاه ملقب بجاقان کرد و عسکر خان افشار ارومی میبها ندرای و رفت و در اوچ کلیسای
 ایروان بدو رسید و با احترامی تمام روانه کردید حسن خان برادر خنجان سردار ایروان با پنجه سوار ساحتیه استه با استقبال و رفت
 و سردار خود در خارج شهر خمیه و نرگاه و سبع و رفیع برافراخت که شش بر پنجه و طویل بود و برمی مناسبت ساخت و تاد و فرسنگ راه پناه
 و سواره ابلات ایروان در کمال جلال ستاده بودند و خود با ابتهی تمام در خمیه مقام داشت چون سفیر مذکور در رسید سردار قدمی چند پیش رفت
 او را گرفته چنانکه رسم است اظهار مهر بانی کرده بر جای خود نشست و مجدداً چنان رفتار کرد که پسندیده آن سفیر فی نظیر افتاد و چنان سفیر حسابه
 اختیار کل توپخانه دولت رسید و در مقام نیارالی برتر مضب داشت و خود در رنساب از بنایم دختری جوجی خان بن چکنی خان همی بنداشت
 و با از دام و سامانی پیش از پایه خارت برزایران در آمده بود و مردم را در باره او نوبهات و افروطنون تسکا شریفیت مع القصد روز و روز
 به تبریز از خوالی قریب سهلان تاد و لستری نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه و لیکن از دوسوی سواره و پیاده و توپهای بر فراز عراده و قریب
 هزار جمعیت از ملازمان سرکار دولت و صحرک انولایت صف بصف و جابجا بنظام تمام قیام داشتند و چشم برور و دایمی و وحشه جناب میرزا

الصفحة
روضة

ابوالقاسم خلف میرزا بزرگ قایم مقام بسران و اعظم آذربایجان با استقبال رفتند و با ایلی بارگشته بحضور شاهزاده نایب السلطنه درآمد
بعذر شروط میزبانی و بروز مهر بانی سخن از مصالحه و یکپارگی اندو از طرف فکرای دولت ایران بخلاف آن پاسخ یافت و از تمنی بر داشت و دیگر
بنیاد موادت و موافقت نهاد و نواب شاهزاده نایب السلطنه با وی لطف کرد و در هنگام عبور از خسته نواب شاهزاده عبداللّه میرزای دارا
با او کمال ملاطفت نمود و او را لا اکر امی کریمانه فرمود و عرض نمود که زانید تا دچین سامان رخی که از سامان سلطانیست نزول کرد چنانچه
میرا عبدلولو اب غشی المملک اصغمانی که در خدمت نظر و رود سفیر مذکور بود در بنیادت با او رفاری مناسب ثنایت نمود که سندریر ملوف
مردی شدید البش کثیر الطیش را سخ الغرم ثابت الرای سخت کوی شد نحوئی بود و کمال صلابت و کبر داشت چون بمقرعه اولجا تیتو سلطان
رفتی او را حال خود خطاب کردی که گاه نیز بدو عتاب نمودی الحاصل موبک ظفر کوکب شاهنشاهی در روزیکشنبه بیت بهیقم شهر شعبان
سنه یکهزار و دو بیست و سی و دوازده است لطنه طهران با فر فریدی و وثروت فارونی و حشمت خسروی و معدلت کسروی منزل منزل
همرفت تا بحین محقق نه فرسنگی سلطانیته نزول فرمود و در جمعه غدیر رمضان غرم و رود مجمر سلطانیته مجرم کردند و ذکر و مرور
موبک حضرت افدک شاهنشاه سلیمان خان اخطره شاهنشاه معظم فتحعلی شاه قاجار
بحین سلطانیته فرمان سرکار سرکار که حشمت و پیغمبر کیروکت همیشه بروی مخصوص اعلی و کذرا نیند
محض و هیدا یا در روز جمعه مذکور که روز و موبک سعود سلطانی سلطانیته بود از خوالی چین جاین قلعه خمسه فی فریه دیج که از
هفت فرسنگ تجاوز است فوج بنوع وصف بصف هزاره و پیاده نظام و ترتیب تمام ستاده بودند و دیده مشتاق در شاهراه را
شاه حمزه کشاده تخت جماعه صاعقه بار نور کیا پیا برام یکبار جا جامهای سفرات کلزاری بر پشت هیوان کوه کومان برشته تیمی بلند
کفی خرمن خرمن اتش هرکش شعله زن و کوه کوه تلماهی لاله نعمان در حرکت است لحظه بلخه از کام تنین های اتشارر عدد و برق آشکار میگردد
و غرنک در لباس سپهر نیلی رنگ می افکنند شیاطین نار فطرستان نزدیک ایشان جایف همی مانند می و کرده اثر ارتقا کوره زنبوره آنان
را باد کشتی بشیر افشانی زهر برادر رخ جانوز هوای دی را بطبیع توزمین و دندوا آن پس عله نو بجازه به فراز تخمینان خراسانی فروشن طبل
کوس و کزنای در کوه و دشت در افکنده اینسکی مناسب در حرکت آمدند و از بانک زنبوره و نوشخانه در پرده های صحاح صخره صفاطین در
افتاد و از دنبال ایشان کا بدر ان خاصه بیستهای ترکی و تازی با تمام دودال مکمل و مرتع می کشیدند بغیر جاوشان و فراوان در
کوه و پیابان ارتعاش افکندی و شارهای رنگارنگ و جامهای کونا کون هر یک هوا وزین را بر اراطاوس و بو قلمون کردی را با
منقش به تمثال شیر و خورشید بر آفتاب و اسد طعن زودی و ارعکسش هوا را از شیر و خورشید شده حضرت شاهنشاه بار وئی چون
ماه در جوهر رخشان مستغرق همی آمد از اشعواجوهر درخشنده دید ناخیره و بصیر تاثیر کشتی خوش پاینده ترا از چهارم سپهر و رویش تابنده
تراز مهر بود شاهزادگان کلکل تاج مرصع پوش برین کمر سجده چون ستاره بدور قمر در رکاب قمر انتساب با حتمتی کامل و شوکتی وافز
آمدند با بحین سلطانیته نزول فرمودند و در انجمن انجمن شدند و سرسرا سران صحر او دشت پراز خیام و سر پرده کونا کون کشت وزین سلطانیته
در حشمت و شوکت از افلاک ثنائیه در گذشت و در همه خیما ترکان بهرام طیش در اندیشه رزم و خوابان ناهیم میش در نهایتی بهم بودند و بنا
زمانه در صفات این همیخت نظم جزا خسر و ایران نشسته که باز که کند دیدن آن دیده پراز رنگ و نگار شترانی همه را پنج بحر خیز و بحین
کاستانی همه را تحم را بخار و تار تظر زهر و مخرج بهم بافته اند که همه رود و دوازند و همه تیج گذارش که رزم ندند بجزاسب و سلاح
بکه نرم ندند بجز بوس و کنار که الکسندر بر ملوف پس از ورود طبرستان کاب نظرات مشاب بحین سلطانیته از چین سامان رخی لباس مبدل
باردوی قیامت اثر حضرت شاهنشاهی آمده تقریری تمام و تقریری الاکلام نموده مراجعت نمود و حشمتی عجیب و دولتی عزیز دید و ازین احشام
از دهام نجی بجز رسید و بمقام خود معاود و مراجعت کرد پس از چند روزی صفیار خان که در بجه افشاری خاصی با ساحت و ستام و کلام
مرصع احضار ایلی با سامان رخی رفته و اما انشد خان اردلانی والی کردستان با معادل پنجاه سوار تا نیم فرسنگ راه برسم پذیرد
استقبال پیش رفته و ایلی مذکور را در عین حرمت و عزت برداشته بسوی اردوی شاهی آوردند و دو میل راه از میان وصف بسیار
گذرانیده بسر پرده جناب میرزا شفیع صدر اعظم فرود آوردند و امیر کسر محمد خان و بی در آن ضرها که از جانب حضرت شاهنشاه

امری مدی ده که موافقت دولتین ایران و روسیه نجافت کشد مطلب دیگر سفیر آن بود که چون خاک خوارزم بخاک روسیه پیوسته است کاهی
تجار مارازیان ساسند و متعرض شوند چون خوارزم سابقاً جزو ایران بوده و اکنون جدا شده یا خود باستیصال ایشان پروازند یا مارا
از بحر خزر و استراباد برفتن آن بلاد مازون سازند یا سخ یافت که عبور روسیه را سرباد در فصول مقرر نهوده و راه وادن سپاه روسیه
در انکلاک امتناع دارد و تعیین لشکر با بر سر خوارزم در صورتی است که بهرات و بلخ و بخارا ضمیمه مملکت محروسه باشد تا لشکر ایرانی با سانی بزرگ
خوارزم تواند پرداخت چنانکه نادر شاه بجای آن و سره ولایت بخوارزم رفت و فتوح کرد مطلب دیگر تعیین قونسل روسیه در کیدلان بود
و علی التصریح مقبول نیفتاد مقصد دیگر تعیین حدود و طوالت و توقف و دکای طرفین در سرحدین بود پاسخ این دو فقره براجعت سفیر تقدیس و انظار
ثانوی و آمدن معتمد دیگر محول شد و پس از چندی سفیر و همراهانش مشمول عواطف بکران خاقانی شده و خورسند و خوشنود باعطای
نشانهای خاصه دولت علیه ایران و خلعتهای شایسته از خنجر و شمشیر و آب و شال کشمیر روانه تقدیس شدند و عسکر خان افشار در باب
ذات الکسندر بر ملوف معزز و شعوف بمقصد رسید و هم درین سال که یکنهارد و دویست و سی و دو بود و مجبلی خان خلیج بایک ریختن
کوه پیکر و چهار رس اسب ترکمانی و چند طاقه شال کشمیری و چند رشته سیخ مروارید و بلیامی دیگر سفارت اسلامبول مامور و روانه شد
سلطان محمود خان خواندگار کرد و دید و موکب اعلی در شنبه یازدهم ذی قعدة الحرام از جن سلطانیه بمقر سلطانی یعنی از السلطنه طهران فرستاد
از زانی فرمودی من بیاقل سید خلیل الله اعلی که در کمر العجا از دی و سیکام مقصد بایک کهنش
معدلت این میرزا ابوالحسن خان که یکی نمی که از بدو دولت سلاطین زندیه تا غاز طنور ملکه داری شهر یاری خاقان سعید سعید
حکومت کرمان مضطر بود بجز خود و فرزندی میرزا خلیل الله نام باید کار گذاشت و در محلات قم متوطن گشت چون سلسله شیعیه
چنانکه در کتب اخبار مسطور است سمعیل بن امام جعفر الصادق را بجز از آنحضرت امام میدهند و اولاد او را پشت به پشت و خلفا بعد
خلفه تاجی میمانند و میرزا خلیل الله الحسینی الامامی از اولاد اسمعیل بوده و در ایران و هندوستان و توران جماعتی بسیار از نظر
بوده و پیشاند که زکوة خود را هر وقتی بکس از نظایفه که موجود است میرسانند درین سنوات در خدمت وی آمد و سگد کشی افغان
می افشا و زکوة پشامی آوردند و چنانکه رسم است منکر و مقرر و انکار و اقرار داشتند و درین اوقات بیزد فتنه مدت سالی دو بود
که در آنجا توقف کردید معزز و مکرم معیشت میکرد بهمان روزی فیما بین کجاشته کان چاکران شاه خلیل الله و مردی از کبه سوق منارعی را
بازاری بازاری بخانه جناب نواب صدر الممالک بزدی رفته قصه بازگفت صدر الممالک چاکران شاه خلیل الله را بجهت تشبیه و سیاست
احضار کرد و او را بخانه شاه خلیل الله پناه برده خلاف امر کردند و بعضی از جهلای عمدا در میان دامن زن آتش فتنه و فساد کردند و هنگام
نمودند و در احضار کسان شاه خلیل الله اصرار و لجاج نمودند تا ملا حسین بامی بزدی که از متابعین و مصاحبین نواب بزدی را باجماع و
از حامی عوام کا الانعام بغارت خانه شاه خلیل الله و گرفتن ملازمان و می قهرمان تیر و بام خانه شاه خلیل الله را سگر نموده بنا بر ادا بخت
وجود او که ام زمان میثموند اهتمام تمام کردند القصه پدیدت که جماعتی را در یک شهر با یک شهر محاصرت و مقابلت امتناع کلی دارد بالاخره
دیوار را شکستند و بخانه سید مذکور را آمدند و از طرفین پیکار رفت آخر لا حشر شاه خلیل الله را پیکناه گشتند و چون آن سید حسینی فرستاد
بخاک در آغشتند و باین میهمان کشی مفاضرت و کردگشتی کردند حاجی میرزا خان حاکم بزد خلف جناب حاجی محمد حسینی نظام الدوله که
با آخوند ملا حسین گرفته مجبوس و واقعه را بر پادشاه حجه معروض داشت و با هم یون کس با حضار نواب میرزا جعفر صدر و ملا حسین و دیگر
مامور و همه را بحضور آوردند چون جناب صدرت از علما و فضلا و فی الجمله رعایت وی شرعاً لازم بود و او را بحضور بخوانده مورد التفات
و بزرگی معین باز داشتند و ملا حسین را باغل و زنجیر در بند و زندان و دیگر معذب فرمودند و آخر الامر بشفاعت جناب حاجی محمد حسینی
نظام الدوله سیاست ملا محمد حسین بزدی بخوردن چوب و افکندن ناخان و کندن ریش تقصیر یافت لهذا او را بحضور پادشاه عادل
کامل سبب عاقل در آوردند پس از غنایهای حکمت آمیز و خطابه های هشت آئین نفرشان و روز بانان مردم کسان برام خوی کوهان
روی اشارت رفت که آن عالم بر حسب شاره عطار و خامه البرز خامه جرحین جامه راد و پای در رسن فلک مقید کردند و فلک و از نظر
اعلی بردند و بضر چوب اطهار و ارجل او را مضروب معیوب نمودند جناب مولانا در آن جبارت مورد چندین فضیحت و خسارت شدند

جلد دوم

ذکر بعضی از وقایع اتریش و آلمان

الصفحة
روضة

[illegible]

حلدنم

ذكر غرمت فتح خا افرانج انا

الصفيا

کار بود مچلی از حالات شاهزاده محمود افغان مذکور شد و نگاشته آمد که بواسطه رابطه بدولت جاویدایت بر هرات و قندهار و کابل و دوزخا
و مضافات استیلا یافت و امام بادشاهی بر خود نهاد و هر ی و سبب از دفره را برادر خود حاجی فیروز الدین قویض نمود و لهذا در سال
گذشته که شاهزاده والا مقلد نواب شجاع السلطه حسعلی میرزا بغیروزالدین میرزا والی هرات در او یکت و ویراسته صل کرد و ی از توکلا
این دولت بدست تموجش و مایوس و دیگر باره بموحدت و موافقت شاه محمود راغب و مانوس آمد پس خود ملک حسین را با حسن خان
ناظر خود بکابل فرستاد و از کار کا بلشاه استمداد و استعانت جست محمود شاه که پوسته طالب کبکستن بغیروزالدین از اولیای دولت قاجار
بود و پیوستن او را با خود بکام خود بشیر فرصت غنیمت شمرد و فتح خان بارگزائی افغان وزیر اعظم خود را که مردی دلیر و بصیر بود با استعداد
پسکران بجایت برادر که در معنی تیغ و تصرف هرات و قلع و قمع او بود مامور ساخت و این شیخ خان افغان مردی متهور و مدبر بود و دست برادر بی
داشت و هر یک در دیاری و محلی صاحب اختیار و اقتدار بودند و از سلطنت الصفحات پیش از اسمی با محمود بنود با جمعی و افرو سپاهی تمکات و
خزانه پشمار تو بچانه صاعقه بار روی بسامان هرات نهاد حاجی آقا خان وزیر هرات باستقبال آورفته و را بجوالی ظاهر هرات آورده وی از راه
خدیعت و یکدست از دخول بشهر ابا ورزیده در خارج نزول گزیده مجمل بمقام امنای دولت حاجی فیروز موضوع نموده همه را با خود رام کرد و زری هرات
و دواع فیروز میرزا و غرمت غوریان بشهر رفته حاجی فیروز و کل متابعانش را مقهور و با سورو مغرول و مغذول نمود و ضربه و دغینه ملک و مال و محال
و عیال او را تمام تصرف گرفت تحریکی که سالها بسلسله سدوزانی محمول بود از میان برداشت محلات و دخانات و دکانین و اسواق هرات را
کابلان یغمانو دوزیر حاجی فیروز الدین میرزا حاجی آقا خان و عبدالرشید خان درانی را عرصه شمشیر کین چون کنج در خاک دفین کرد و ملک
قاسم را مجروح و مقید داشت فیروز الدین و عیال او را روانه کابل نمود و یکی از برادران دلیر خود را که کین دل خان نام و بین العوام که بین دل شهرت یافته
بشمیر غوریان و بعضی بلاد خراسان روانه و بخوانین خراسان نامها نگاشته است حالت خاطر هر یک را بمضمونی تازه منظور داشته مجمل تمام امرای سوار
که اسطفا چنین اسبابی و بهانه داشتند با خود مربوط و مایل نمود حتی محمد رحمان خوارزمی را نیز در غارت خراسان و تصرفات دران سامان با جوین
موافق ساخت و یکباره تمام خراسان و خوارزم و کابلستان و طخارستان را شافته کردید و در هر سری سودانی و هوسی بروز کرد و تفصیل این سوار
نخاکای مبارک حضرت شاهنشاهی معروض افتاد و از بهمت بلند و دل قوی تصورات موهوم و فاعنه و اوزبیکه را نمود و سرب و بنای برابر
سودای محال و ظهور و رونق الحیال بنداشت فرمان قضا مضای قدر قدرت با فحار و اطمینان شجاع السلطه حسعلی میرزا مرقوم کردید و بعضا
عساکر فیروزی با اثر اشارت رفت لمو لفر و کز لفر رخت بر آشفته شد و در دیده دوستی نخته شد و در دشت پرش زشته و ملک
همیرت شمشیر و تیر خنک و بیابان سفارمت مجامیر ابو الحسن خان بدولت خا حربه فرنگستان و غرمت شاه گشتا
و الاجاه بخان خراسان چون پادشاه فلک جاه کبکستان حضرت سلطان محعلی شاه خاقان از قندهار خراسان هرات و اندیشه و قصد
بزرگان کابل و زابل و طمع خام او از یکدیگر خوارزم استحضار یافت بخت جناب میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را که مستغنی از تعریف و توصیف است
باستالت و دگر می نه کلمه جوین و م سرد خراسان مامور و از ان پس که نوز و فیروز سعید سال یکله از و دو بست و سی و سه بطرزی شامان
و طرزی نمایان در کشت به تبه میدان رزم از ایوان بزم حکم نافذ جاری کرد و جهان جهان سپاه بغرم پوش خراسان و خوارزم و برادر شمر
مجهز آمدند و ذوالفقار خان سنائی که ذوالفقاری کاغذ شکاف مرتد سوز بود با مطلب خان برادرش و خا کران جان باز دامغانی که بمنزله دیر
زابل و سیستانی بودند ی برسم مقدمه الحیش راه حدود خاور برگرفتند و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی سفیر دولت ایران را بصفارت انگلیس
تجدید بتمس و داد و اکمال شرایط اتحاد روانه فرمود و چون از راه اسلامبول میگذشت نامه دوستی خنامه سلطان محمود خان خواندگار در دم با
مقرر آمد و پس بخیلن بامیر طور و دولت منسا و لونی بهیچ هم امیر طور فرستاده تحف و هدیه مامور شد و بجهت پادشاه و الاجاه انگلیس که قصد حسلی بود
دوازده رکس استازی نژاد و یک قبضه شمشیر وضع خراسانی و شاربای شمیری و مر و ازین نامی عددی و جبهه از طلای بنیاد شقایق از بتمه معنیه
بصورت پشمال شاهنشاه پهمال مرسول شد و سفیر مذکور در واسطه رجب المرجب این سال روانه مقصد کرد و بجمععی خان شیخ را که در سال گذشته
باسلامبول فرقه بود و راج کلیسا ملاقات کرد میرزا عبدالحمید خان بهمشیر و زاده سفیر ایران که بصفارت منته مامور شده بود بعد از وصول با
ولایت در انجا گذارشته خود با مکنزه رفت و شرح حالی او در مقام خود مسطور نموده شد پس از روانه شدن سفیر ایران بصفارت فرانکستان

مؤکب نصرت کوکب حضرت شاه کامران فتحی شاه خاقان بهجید هم رجب از دار الخلافه طهران باغ نگارستان خارج شهر مکان باغ و تندرست
 و از راه فیروزکوه به سپاهی کوه شکوه دریا دریا کرده بکرت متوجع درآمدند و در چمنهای تنکو و ساور میدان جوق ایچ خرقه فلک بنار زحل همراهِ
 بیوق بر کشید و عرض سپاه معروض افتاد و کمر کجاست فتح خان افغان و انقلاب خراسان و منازعه شاهزاده
 شجاع السلطنة با فتح خان چون در سال گذشته حسب الامر علی قلعه غوریان محمود آباد استحکام و انضباط تازه حاصل شده
 بود و محمد امین خان پادوکی کرد و امیر قلچ خان تیوری بمعاضدت یکدیگر بدینجا مأمور داشته و جماعتی از یک تارازان را بغارت و غنیمت و غنای
 حدود باختر و تربت حیدریه فرموده بود و قماخت و تارنجیاب و انولایات بطور آورده بودند و غوریان محمود آباد ممکن گزیده درین سال
 که فتح خان وزیر اعظم محمود شاه بلکه امیر مطلق العنان بلستان و کابلستان بهر تاسا مدو چنانکه گذشت با سهل و جوه هرات را متصرف شده و لوا
 جلال و اقتدارش که یوان سپارکشت در فکر تخییر غوریان بلکه تصرف خراسان را افتاده با جماع حشر و احتشاد عسکر جهدی وافی کرد از طوایف
 قریب اسیه کابل و سکرینه زابل و افغانه قندهار و اویماقات هرات و طخارستان و طوایف هزاره و بلوچستان جمعی در تیوری و فیروز کوهی
 تا بمی قریب سپاهی اکثر من النمل و الظامن الرتل جمیعاً کرده با تو بجان آتش افشان و زنبور گنجاند و دوزخ نشان و کسبانی ملوکانه و آتاشه شامه و
 فری فرغونی و شدتی شدادی از شهر هرات روی سوی ارض اندک مسدود معقد نهاد و از قرار معاهده محمد رحیم خان و برخی خوارزم شاه که مکرر با
 خانان بخارا بر زده بود و تامل استر اباد باری چند آمده و خود را نظیر سلطان محمد خوارزمشاهی می پنداشت و در خوارزم افراسیابی دیر کستان جمعی
 انکاشت باغ و اغرای خوانین اگر او چشکرک و تحریک فتح خان افغان مذکور بحد و خسر و سامان درون مهین غنای غنیمت معطوف داشت
 و چندین هزار سوار از طوایف ترکمانه دشت کرکانه و کرکان با خود بر زده دامان می آورد محمد خان قرانی و ابراهیم خان هزاره از تربت و باختر
 تبر و فتح خان افغان رفته به و او خاوی دولت افغانه به کسناک شدند رضا قلی خان کرد زعفرانلو و بختعلی خان شادلو و سپهر خان چاشلو و سعاد
 خان بخاری و از غایت بیعادت و از عادت با سعادت بی بدین بن لکت شدند و در قلعات خود مصلحت وقت را ساکن آمدند که بطرف قوی
 میل نمایند و ابواب مدو بر کشانید مکرر شاهزاده شجاع السلطنة حسنعلی میرزا را به امرای خراسان اعتمادی بود که بدیشان را رذل گوید و نه
 و دشکر بر چاشکر که با افغانه و از یکپه بر چاشش جوید اگر غم خسر کردی فتح خان افغان از خاک خراسان دو دبر آوردی و اگر بسوی افغانه
 شدی محمد رحیم خان بر روی چهره آمدی جالبی عجیب و جلیتی غریب از ازم افتاده بود بالاخره صلاح دولت در آن دید که محمد رحیم خان کرکاخانی
 بحالت خود گذارد و بفتح خان افغان که فتنه او پیشتر است روی آورد پس از زیارت علی بن موسی الرضا علیه التجه و آشناس و استلا و همت از بطن
 فیض موطن انحضرت در شتم رجب با غمی ثابت و اصلی ثابت و رانی قوی و سیکلی هیلوی و شهنشاهی کامل و شجاعتی شامل راه دیار سری بر گرفت
 و با عظمتی جبروتی بحال با قوتی راند و از کمال تنگی دران کال ماند جناب معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب و سرکار سردار ذوالفقار خان مطلقاً
 چون رود ای جاری ب محیط اردوی شهر باری پیوستند و بر باط کافر قلعه نزول کردند که دوشمنکی کوسویه بود و در آن منزل محقق شد که
 افغانه فتح خان باسی چیل هزار سوار ارگسته ساخته کارزار در کوسویه صیم محاربه مضاربیه شسته است شاهزاده شجاع السلطنة نه و اغروق
 رباط کافر قلعه نهاده باده هزار سواره و پیاده چنانکه شیر غضبناک بصید کور کردید بمقابل افغانه تخمینه و شمیر کرده راه برگرفت چنانکه مارک دلا
 سپاه از کثرت جیش عادی قصه راندند سودی نداد و با غمی قوی و تجلی سخت بسوی اعدای بخار کرد در صحرائی وسیع الفضای میان کافر
 قلعه و کوسویه و لشکر یکدیگر تلاقی کردند و فتح خان افغان از در چاره و تدبیر بر آمده بخدمت شاهزاده عرضه کرد که مقصود استر و غوریان است
 که بما و گذارند و تربت را به محمد خان قرانی و باختر را بایر ابراهیم خان رود غایت تا ما بگذردیم و بساط نزاع در نور دیم و الا کار بدور و دراز خواهد شد
 تمامت بلستان و کابلستان سر در بر این کار کنند و ازین راه پای فرو نکنند و اب شجاع السلطنة چون این ترات و باطل استماع کرد بر آفتاب
 پاسخ داد که اولاً فتح خان با چه پایه که در حضرت ملوک پیام فرستد چه اینکه بنسخان از حد شاه محمود افغان که پرورده اوست تیر زاده است و تو
 در هر دو دولت خانی چه صدمت سدوزانی را ببردی و در حرم حاجی فیروز الدین نظامی و ل کردی این سوء ادب از ذل نسبت که گفته اند من شای
 ادب طماع کتبه نه باولی نعمت خویش اوب مرعی داشتی و نه در خاک خراسان بمشاورت وی پاکدشتی همانا تو مردود طرفین و طرود جانبین
 باشی و سخن از روی بوزه و بنک رانی چکیت زبانی که اندر سرش منفریت شد اگر در بیارد همان غریمت است این دو سه فراری قرانی و هزاره

وست بسته بمافست و پا از انداز پیش مندا ال با افغانستان کابلستان همان کیم که بمن از ابستان کرد و فرستاده چون شدی جواب
 کرمی عتاب را و دید تیر بر گردید بر دار پیوست و شنیده میان کرد شاهزاده پس از پیام اسلحه صرب در پوشید و بر ترش صرصر سرعت بر نشست
 بنواختن کوشش صربی اشارت را ندو صف راست کرد و پیش صف ایستاد جیش خویش را بر پنج بهره کرد و هر بهره بامیری شهره سپهر فضلعلی
 بن همدی قلچان قونلوی قاجار را با جناب سلاطه الاطیاب محمدالدوله میرزا عبدلواب که با صلاح حال مفسدین خراسان مامور بود در جانب
 بمین نهاد و سواران خواجوند و عبدالملکی و کیکراوه و تب صف شکن در نزدانان گذاشت و پیاده کان استر ابادی را در مقدمه ستادون
 فرمود و ذوالفقار خان حاکم سمنان را با جابنازان سمنانی در طرف یار مقرر کرد و خ که دل در پهلوی حبش با ازین و سواره اگر او قراچو
 که شمشیر زن اسب سکن بودند با پیاده کان و افغانی سمنانی انبار کرد و خود با سواران افغانی بواجب جمع محمد نظر خان و علانان خاصه خراسانی و
 غیر هم در قلب آب و جسیغلی خان پاتیشا بوری را با پیاده کان خراسانی در جناح میمنه باز داشت و مطلب خان حاکم دامغان را با
 اصغر خان عجم بطام مقدمه کرد و سواران کابلستان نیز سپاه خود را بهفت قیاب ترتیب و امشیر دل خان برادر خود را با افواج بلوچ و
 زابلستان و فیروز کوهی و جیشیدی در جوانا و کین دل خان دیگر برادرش با جنود هروی و تایمنی و درزی در بر انظار مقرر کرد و دنیا
 بدینا د هزاره را با سواران هزاره و چیکتو و میمنه در جناح میسر نهاد و محمد خان نبی افغان را با کرده فراهی و سبزی و دیگران مجاور میمنه
 کرد و خود با قریب شبیه کابل و افغانه قداد و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرانی و توپخانه و زنبورخانه در قول قرار گرفت و دو قیاب بکر
 از لشکر را در ساقه و کین کاه از دو سوی باز داشت و مقدمات جنگ بطور آمد و عرش توب و لشکر بفلک رسید زین و هوا را از
 کلوله آشبار و همهره مار سار شد و دو پیکر کبک و دیر کی افرو و آتش بکوه ایشراشیر کرد و دند قهای روئین و نهما همی شکست و اراقم سجان
 کرهها همی شود و روز مکر از کثرت آشباری رسم چشم شب سده نو کرد و ریختن سواران از صدر زین بهر صرح حمله دلیران کرین فصل مهر
 کان تجدید نمود کردان اسب از اسبها بر انگیخت و تیغها بر انگیخت چون نور و ظلمت تقابل کردند و چون تار و پودند اخلاص شدند و چنان
 جناب ملک الشعر کفنه فظنم ز کرد و پورنده ز خون شیر درنده و هوا کرد و فی ارقطران زمین و ریانی از رویین و همان عفریت تپنا
 بیر شرب اسب شاره و تپرخ چون سنگ پا خار ه بن چون کوه یرم آتش اظهار تهور کرده پیش صف انده برادران خود در محلات متواتره
 تا کید همیکرد و سپاه خویش را بطرف طیمع و بخاطر تدبیر می نامد شیر دل خان همیشه جنود شاهزاده شیر دل حمله بر پیاده کان سمنان
 و سواره کان قراچو لو فشانند و کلوله و کشاندن قراچوری سپاری را فاغانه بر خاک فکندند و دیگر باره فوجی دیگر حمله ای می در پی آوردند
 ذوالفقار خان که مانند ذوالفقار شکستن نیافت سب خود را پی کرده فرو داد و همراهم از فرار و کرین یاکوس و بستیز کیدل ساخت چنان
 بازان سمنانی چون کوه ثابت و شجر ثابت از جای نچسبند و به ضرب کلوله ای جا کند از روی سواران از باز کرد و اندیند کین دل خان با دلاوی
 سکری و سبستانی و اویمات هرات از میسر و جوشن میمنه سپاه ایران حمله کرد و شیر دل خان که باز گردیده بود با وی موافقت کرده بر طرف
 راست روی نهادند پیاده کان استر ابادی بملا خطایکه سواران نزدیکتر آید لشکرها را کمر دند اما سواران خواجوند و عبدالملکی که
 اغلب صروب دلیر با کرده و اما همرا کرد و بی مصادمتی روی بر تافت و خللی کلی در میان صفوف در آمد چشند بنیاد خان هزاره بطمع غارت و
 خود را به محلی که نزدیک سپاه شاهزاده در آن بود رسانیده قصد غارت کرد و سواران ملکی و خواجوند که از صف کربخته بودند بوی باز خوردند و بر یکدیگر
 بر زدند شاهزاده شجاع السلطنه که وی با عانت ایشان فرستاد چنانا و خود را بر کنار کی شبد با لجم بر سوئی رزمی کران در پیوست و کرد و عتاب
 و دود و توب و لشکر هوا را تیره و تار کرد و کوهی از شکسته کان سپاه ایران روی بوی ارض اقدس نهادند و جماعتی از فراریان افغان بجانب
 کوسوبه فادند مقدارن این حال کلوله جانو بر کام و داند فتح خان نا کام آمد از آن لقمه دندان شکن دندان طمع از سفره ظفر و خان سنج بر کند
 روی فرار بجانب فراه و قندار گذاشت از سخنان پاره و داند بر سبت ذوالفقار خان جو هم براننده کی لشکر جنگ کنان و مردا فکنان خود
 بکنار رود میری کشید و از نو فر غبار و پراننده کی سوار فتح دهر میت پیچیک اندک لشکر و دو سوی محقق و میرین نبود اما شاهزاده شجاع السلطنه با کوهی از
 خواص برجای می بود و با خصم مافه و منازعه مینمود فوجی از سواران افغانه بر سر وی تاختند و تیغ بر افروختند خشک کمرش سر کشی بنکام کرد و شیر
 و دشمن بر داند اسب آنده از انجناب مدو کرد و دید و شورش با روی بهمنی بر افراخته تیغی بر فرق وی زد که در خون غرق آمد و سره سوار دیگر را منفر علی

و مشه قلی قلی درستم شادلو بر خاک بپاشد و دیگران بگریختند سواران ایران در شای افغانه تخته جماعتی را بر قوسیل کردند تا سامان سوار
که قریب است فرسنگ است بتعاقب فراریان افغان می شدند تا بنیاد خان شاهزاده در کنار رود دهری که در حوالی حومه نبرد بود ایستاده مکر و ستبری داشت
جناب معتمد الدوله در آن اشقی و اراکجان عساکر خود کرده چنان پنداشت که شاهزاده شجاع السلطنه است بجانب وی مدغم بهای خود بدم اندر آمد
مینا و وجود انجناب غنیمت شمرده با خود بکوسوبه برده چون محمد خان قرانی جناب معتمد را گرفتار بنیاد خان دید و راه و سوسه کرد که انجناب را بهرست
فرستد و خدمتی بدولت افغانه کند چنان پذیرفت و بهای اوج سعادت را در دام خود نتج علیجت شمر جناب معتمد الدوله موسوی که نفسی عیسوی
دلی قوی داشت نرم نرم دل بخت بسیار با بولای خود گرم و او را بمطاعت دولت ایران رام و قرین از مردم نمود و عرضیه در شفاعت وی بنوا
شجاع السلطنه نکاشت و کافر قلعه ارسال داشت و چون ذوالفقار خان خود را بجوای رود هری کشید شب در انجا پار مید و علی الصباح بغارت
و تاراج اردوی بر جای مانده و اغروق بچاپ شجاع خان اقدام جست نواب شاهزاده وقتی رسید که همه اموال و اثقال افغانه و سر داکسب و ضعیف
ذوالفقار خان شده بود و لنداد و خیمه محمل زراند و فتح خان بر سواد و بنابر مصلحت وقت در آنی جناب معتمد الدوله خلعت و منشور حکومت غوربان
و باختر و کوسوبه را بصوب میرزا علی رضا برادرزاده جناب میرزا موسی وزیر و نایب شری به بنیاد خان فرستاد و از جناب معتمد الدوله را با نذران
شایان روانه حضور شجاع السلطنه کرد و شاهزاده بجهت تهنیت و مدارک ورود مسعود پدروالا که و شاهزاده بزرگ معدلت گستر فتح علی شاه خاقان اکبر
بارض اندس بارگشت و خبر این نصرت و ظرف و فتح بزرگ نامور بعرض خاقان صاحبقران در رسید و نواب شجاع السلطنه مورد التفاتهای
پیکران گردید و مجدداً بمحاصره قلعه تربت حیدریه و استخراج حصار کیوان پیمان تیسر محمد خان نامور گشت و حسن خان قاجار قره زنی با پنجهزار سوار
بتخیض صفی آباد جهان ارغیان و پنه سعادت علی خان بخایر لور و آنه گردید و نواب شاهزاده محمد تقی میرزا حاکم بر و جرد و نخستبیری با امیران نامدار مهند خان
و محمد خان و والوی قاجار و ده هزار سوار بمداغ محمد رحیم خان و زبک خوار و زمی نامور آمد و مقرر شد که اگر خان خوار زم بسامان دره حصار مانده باشد
او را محصور و حال عرضه دهد و هرگاه از وردن همین پیشتر نیامده بهجا صره بخورد و کوشمال بخفعلی خان شادلو بردارد و موکب فیر و کواکب مصمم
انجیران گردید که عزیمت حضرت خاقان حصار انجیران فتح علی شاه قاجار انجیران و فرزند محمد رحیم خان
خوار زمی بخاکوف چون حضرت خاقان اکبر و پادشاه بزرگ از جانب خوار زم و ولایات خراسان آسوده خاطر ننود بعزم رزم خوار زم
قصد تخیض طحارستان و غرستان و کابل و زابل عزیمت یورش ملوکانه کرد جهان جهان را کب و در یاد را موکب و کوه کوه عروای تو ب
آهین پیکر و گردون گردون سپیلان خارا شکر در جنبش آمدند نهاره خانه و زینور کخانه در مقدمه سپاه نصرت پناه در کوه و دشت و لوله
ز لرزه در انداختی و کوه خاک را چون لایه سیما ب لرزنده ساختی لشکر قیامت حشر بهفت تپ تپ یافتند و هرتی پیکانی از شاهزاده دکان معظم
سپردند نواب شاهزاده کامکار محمد ولی میرزا و الی سابق خراسان نواب شاهزاده محمد رضا میرزا متخلص باقر و نواب شاهزاده بهایون میرزا
با پتلهای منسوب بخویش در میمنه موکب خسروی و نواب حیدر قلی میرزا و شاهزاده اللهو بریدی میرزا و امیر کبیر محمد تقی خان قونلوی داماد
که مقام شاهزاده کی و خطاب فرزندی داشت در میسر مقرر شدند و شاهزاده امام و یردی میرزای ایلیانی ایل جلیل قاجار و یکپچی باشی سرارده
کردون اعتبار باسی هزار نفر سوار و پیاده آشبار در ظل لوبای فرخنده خورشید شاهی معین گشتند و در هر تپ از امرای قاجار سرتپی برقرار
بود و دیگر امرای ایلیانی همی فرستیدند بر تپ و زیب از چمن میدان جوق راه بر گرفته از راه جاجرم و انظران و دانه خراسان شدند
و در میان آباد فرستاده شجاع السلطنه با خبر فتح و نقاره خانه و زینور کخانه و جزایر و نصیر بهای عمل سند بحضور اقدس اعلی در رسید و در
سه شنبه نیم رمضان هزار و دویست و سی و سه مرز و بوم بام که از جمله ولایت جهان ارغیان امن سعادت علی خان خیرام فلک احتشام
افلاک سر کشید و نزول اجلال روی داد و قبل از ورود مسعود شاهنشاهی معروض گشتند که سعادت علی خان خود در صفی آباد و مرضی قلی برادرش
در رام مقام گرفته بخطر خود اتمامی دارند حضرت اقدس خاقان خود با محاصره اشارت فرمود و بر شیشه برآمد و سپاهیان با متال امر برداشتند عبد الله خان
فیر و کونجی از جهندی چاکران فرانی و کرازی با اتفاق محاصره را روز زیند و در عرض و روز ضرب کلولای توپهای کرازان سنگ کار بر قلعه کرا
شک کردند مرضی قلی تاب و رنگ نیارده از قلعه بیرون آمد و خود را با صطبل خاقانی رسانیده بخربنگکان خدمتگذاران طویل مدتی کردید با جرم
بهتر آن که متر را در سر کنند و سبیلان پناه و اند و امیر خوران شفاعت او برداشته و چون ایام صیام بود و قتل و غارت قلعه کیان حرام بود

شرفیت پناه حقیقت آنکه سبزه ار تو مان نقد بکیر مکان قلعه انعام فرمود و اموال و انعام رعایا را تصرف نمود و سعادت نقلی خان را استماع تخییر قلعه بام
 مشوش و بی آرام شد بمقربان و دبار شهریار الحاح و عجز بام داد و بتوسط و شفع امیر کبیر محمد قاسم خان توینلوی قاجار بحضور آمده و حضور کردید و از جمله
 اخلاق کریمانه خدو آفاق یکی آن است که در وقت محاصره قلعه بام روزی بر سپیل تاشا از اطراف قلعه کلوله بد آنحضرت انگذند و بر میانی غلامی
 از نزدیکان آمده و در گذشت و بعد از تخییر قلعه معلوم شد که عامل الفعل محمد نامی بخاری بوده و فرار نموده و سر و کمریم اصلاً بمقتضای اخشی زنده و اظهار
 نفوذ و در آن ایام خباب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله از نواب شجاع السلطنه بحضور اعلی آمد و معروفه داشت که خان ملا خان در آنی ملا
 و شمس مفتی هرات از نرد شاه محمود و افغان بعد از خوابی و اظهار مخالفت آمده اند و معروفه شدند که در تقدم و جبارت فتح خان بدان امر را اظهار
 بنوده و بی اذن من بجنس بود و موسس این خود را می نموده حضرت اندرس خان فانی و مرد و چنین نوکری که بایه چنین امری خطیری اذن ولی نعمت باشد
 وجود او مایه خطر است و تقرب و عزت را نشاید اگر چنین است این سخن صدق است و دعوی دوستی و دولتی و اینی شاه محمود را معنی است او را
 مقید و مغلول بدگرگاه مفرستد یا می زول و کمول در خانه نشاند و الا آماده آمدن شکر ایران بر بلستان و کابلستان بوده که اینک بحرهای دغا
 متموج و بدن نسوی وی همیکند از نرد و فرستاده کان شاه محمود از آن شرفیابی حضور ننداده و راحت رخصت دادند و محمد حسینی خان خوارزمی از
 استماع اخبار رضایان و غنیمت شاهنشاه صاحبقران مطلع شده از طرفین عزم خیره و بنزار اسب کرد و نواب محمد تقی میرزا که بر زم خان خوارزم
 مامور بود مجدداً بمحاصره بخرد فرمان یافت و در دست و اطراف تشدد کراف مرعی داشت و بفعلی خان شادلو مستاصل شده اقا خان و ولد خود را
 با محراب یک و شرف خان یک برادرانش و پست نفر از که خدا یان و جمعی از اسادات و علمای پیشکشی شایان روانه در بار حضرت خاقان
 کیشیستان گرد کرد و کانش بارض اندرس روانه و معاذیرش مقبول طبع شامانه آمد چون رضا قلی خان زعفرانلو بمشاورت محمد خان قرانی غانم
 تربت شده بود و تربت محصور کردیده بقلعه در مانده و تخریب و دمغی نداشت و خوشان از حضور او خالی بمانده بود و حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان
 و امغانی باده هزار کس بمحاصره خوشان فرستاد و موکب بمایون شایه نشای دزد و زارت در هم رمضان از نقای منفذای مذکور بخوشان رفت و بعد از
 نزول بجوالی خوشان باشارت حضرت شاهنشاه قاجار فی الفور اسماعیل خان سردار دماغانی و کوسف خان سپهبد کرچی خاصه با جانبازان
 عراقی در سمت شرقی قلعه حسن خان و عید خان در طرف غربی بنکر بسند و معزم محاصره و مفتاحه حصار ختم نشد و اردوی که بان بوی خضر
 ملک الملوک قریب بقلعه کوه و دشت را فرود گرفت و چادوشان حکم توقف نه ماه بر سپاه القاکر دزد و در مدت روزی دو حصار نو بر کرد و اگر
 قلعه قدیم بر فلک الافلاک برآمد رضا قلی خان کرد و پیشی فرصت بسته خود را از قلعه تربت بیرون انداخته با شدت کربت راه خوشان برگرفت و
 شوانت که خود را بخوشان انگذند لا علاج اضطراراً بقلعه شیروان که در ده فرسنگی خوشان واقع است رفقه ممکن و محض اختیار کرد و بفرمان حضرت
 خاقان اکبر شاهنشاه اعظم نواب شاهزاده محمد تقی میرزا از اطراف بخرد و کوجیده بمحاصره شیروان مشغول شد و رضا قلی خان که روز عفرانلو ازین واقعه یاد
 بر خون و جیره چون عفران مانند مهره و ریش در حیران اسیر می ماند و در کین جناب معتمد الدوله که میرزا عبد الوهاب صفه
 محمد خان کرد و قرانی را بخدمت نواب شجاع السلطنه فرامدن شاهزاده و خوانین خوارسان با مردوی
 حصص خاقان چون در زمان مقابله و مقاومت نواب شاهزاده که بمشجاع السلطنه حسنعلی میرزا باشع خان نجفک شاهزاده کرده میر حسن خان عرب
 زنگونی مامور بتخییر قلعه جات تربت حیدرید بود و در سامان محولات بکشدن قلعه موسوم بدوغ آباد میر داخست بعد از آنکه نواب الالباحاصره تربت آمد
 او را احضار فرمود و کار محمد خان قرانی ضعیف یافت مدعی شد که جناب امام الکتاب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله تربت نهاده او را اطمینان داده
 بیرون آورد جناب محمد اورا مطن ساخته بحضور شاهزاده شجاع السلطنه آورد و مخلص شده تربت بازگشت و احمد حامی قدم و شاهزاده کرد و لهند نواب
 شاهزاده بدعوت او اقبال فرمود و او و جمیع اموال خود را حتی خواهران و فرزندان خود را پیشکش نمود شاهزاده بلند بخت بدنیاری طمع نغمه نموده و
 کمال استنبا بار دوی معلی ایاب فرمود و محمد خان را بخود میبشد برده از اینجا قصد شیرفانی حضور پادشاه فلک جاه خاقان اکبر کرد و امیر حسن خان
 طبعی و محمد خان قرانی و امیر قلیج خان تیموری و امیر اسم خان کریم داد خان و نذر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و یلنک نوش خان برادر
 صید محمد خان جلایر حاکم کلات و خوانین جاپشلو و منصور خان فرستاده کامران میرزا حاکم هرات و جلیم خان حاکم خراس و ریش سفیدان و نواب
 ترکمانیه از سالور و ساروق و سرخس و مرند و علی ایل و چچ و مهنه و درون و مین و داپور و دواخال هزاره در رکاب ستطاب شاهزاده

که از میر فرمود و ناما از قلعه

شجاع است لظنه بار دوی بزرگ خاقان ترک غنیمت کردند و در روز و در دکل شاهزادگان و امر و ارکان با حشمتی تمام تا یکفرسنگ راه با استقبال آمدند و با احترامی کامل و احتشامی شامل بحضور حضرت خاقان صاحبقران شرفیاب شده مورد عواطف پیکران آمدند و محفل خان قرانی هم از آثار و ضیول بار دوی اعلی شاهنشاهی بعفو و اغماض و جود فیض خاقانی متوکل و باذیال شفع شاهزاده متوکل گردیده با محفل مبارک که اسبان خاصه که بجز بر سر کند التجا برد توسط مقربان حضرت زلاتش معفو گردید و او را با میر حسن خان طبعی در جوار سر پرده سپهر اعتبار بار دادند و ابواب یافت بر روی هر یک کلاه دوسران طوایف ترکمان را بماند از آن محول کردند و در میانها اندامی جنان ظاهر الدوله اصفهانی سریش مسخیدان طوایف ترکمان را بیکر اجاب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی که در اغلب صفات حمیده گردیده بود و در مرتبه سماحت و سخاوت و علو مرتبت و سمو نعمت بسیار امای بزرگوار گشته از حضرت شهرابری استدعا کرد که بهماننداری سران طوایف مذکور که بدیشان اشارت رفت ما دام توقف بوی محول باشد و اجماعاً در روز و شب از خوان احسان و اکرام نعمت و انعام بربند حضرت صاحبقرانی بخصت این خدمت و ادان نظام الدوله اصفهانی که در سفر و حضر اسباب تجمل و شمتش شرم ده روح نجم ثانی بود و نور انجمنه کاه خود باز آمد و فرمان داد که چندین خیمه و خنجرگاه و وسیع رفیع و جقیهای بزرگ بر برفر شهای سپاه و فرشتهای سپاه و رخت خواب پیشمار و لوازم بسیار متین و آماده کردند و یکبار و پانصد نفر از دوسای طوایف ترکمانیه و غیرهم را بهمان خواند و بر ساطع نعمت شکم چار پهلو کرد انواع و اقسام ماکولات و مشروبات که آن پادشاهان نوردان و خشی صفت کثیرا کثیرا قلیل المعرفت بدانند و نشنیده بودند بر طبق ظهور بر نهاد در آن صحرای شیدایی کشید که در شهرستان حکام را تیسر بخیر و دید و بران بر صحت اینوقت بی اغراق آنکه شبی در آن از انظار عجب و مکرر دند و در کوی عقیق که فاضل آب مطبخ جناب نظام الدوله بود در افتاده غریب شدند و چند آنکه پروان گلن خوا و جسد کردند بخت نیافتند و هر دو در آن خلاب برونند و از آن شهر فقیر سفر بجز رخت بر بستند و هم در روزی سواری خود را بر آن آب زد و با اسب فرود نرفته خود را بر او از کرده از کنار آن خلاب بگرفتند و بکشتیدند و بسلاست برآمد و اینجاعت زیاده از نیکار بعین در مضیفان صد بفرست که زیاده از معنی آمده بود و میمان بود و در بر شیری از سیصد تومان مخارج محصل و عتیق الدوله و هم کرده و مکارم اخلاق عطایای آن بفرستاد در مقام نسب مردم خواهد شد که تراخت تا نرسد سقنات رضا قلی خان اینخا و امر محاصره مرا جمعیت است فکر که بمشاهد مقتدر و ذرات الخلفه ظاهر آن چون رضا قلی خان کرد و بقلعه شیروان محصور شد و محصور گشت و از حالات فتح خان افعان و رحیم خان اوزبک و انهم ایشان اطلاع حاصل کرد و در دیار لشکر قیامت شیر را بر کرد و شیروان محبط یافت شمر لزل شده بحضور جناب صدر اعظم استدعی آمد و بفرستاد جناب صدرت و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی میرزا محمد رضای قزوینی از کرد و خوششان ده فرسنگ طی کرده بقلعه شیروان که بمنازل رسانت حصار ابروان بود رفتند رضا قلی خان با پانصد نفر خبر ابروی بستانبال آمده بوسه بر رکاب جناب صدرت یافت و اذن سواری گرفت و بقلعه باز آمد و هشت روز تا بام توقف و گفتگو تطویل یافت و رضا قلی خان با اتفاق جناب صدرت بار و دنیا دگر آقا بزرگ لاسی منجم باشی نیز بجلد صدرت بد بخار فتنه صحبت و نیز حاصلی نداد و با جناب صدرت بار گشتند شبی در اردوی شاهزاده محمد تقی میرزا بماندند و بار دوی بزرگ شاهنشاهی دی نهادند و در هنگام عبور جناب صدرت از حوالی خوشان یعنی بجانب صدر را کردند و اینجاست دریای غضب و دوزخ لب حضرت شاهنشاه بهشت روی فرشته خوی بتوج درآمد و از شیران ایران طوق و زنجیر منع برداشت و بناخت و تاراج سقنات دی شارت را اند و ثواب شاهزاده و الا بتا محمد و لیمه زاجت شیر سقنات خارج و اسپید بصر و غنیمت کرد و شاهزاده امام ویردی میرزا ایلمانی بامستاح سقنات استا و خرو و ثواب محمد رضا میرزا و امیر که محمد قاسم خان قاجار و قونیو بغارت جبال خوشان روی کردند و محمد قاجار و الوار دوی شاهزاده محمد تقی میرزا با کردی خانه بر اندازد و در تاراج محل زار و خوشخانه شاهین در جناح المختار بر کشاد و در عرض سه روز آن تطاول و چپاول آن عساکر فیروز کوه و دشتان نواحی حالی و اردوی شاهنشاهی چون عرصه محشر معرض صامت و ناطق گردید حسن خان بن بخت خان کرد و عفران که سواری دلیر و مشهور و صاحب مح و دوشاخ بود با شاهزاده آرا ده ثواب محمد رضا میرزا در آنچنین خواست ولی سودی نبرد و ازین سودای خام نامی بختی بر نیار و دالی اصل حاضرین قلعه خوشان بر محصوران عرصه شک کردند و از جوانان ابرو بصر و جهات سست بر اندوده مظهر مستعلی شدند و از فرزند شیب بصف مردوده دوده شیا طین و خراطین اقبال کردند و کلولهای خمپاره بدین بر باره و مهرهای بنوره جدران بروج را در خروج مانند بیوت دینوران کرد و اوج حصار موج حبس کرد و بدو طبع هوا طبیعت ایشرا گرفت رضا قلی خان کرد و

چون پری در شیشه و غزال در پیشه مجوس و یونان در فکر و دانی از آن مخصوصه و مملکه در افتاد و منازعه را بمتارکه و مخالفه را بعبوالفه تبدیل نمود
و اسباب نقل و تحویل را راست کرد و خدایان و ورش سفیلان روشن برون تاری و دیوات و ولایات با زواج و صبیایا و اولاد و طایا
و شش عراده توپ و تمام آلات حرب و ادوات طعن و ضرب از زنبوره و کتاره و شحال و خنجر و تفتک و سوار اسباب جنگ ناچا
و ناکام با عرضیه ارادت فرجام باردوی بزرگ شاهنشاه سترگ فرستاد و آنحضرت را بحضرت سلطان استلاطین امام علی بن موسی الرضا علیه
السلام و الشاسو کند داد که از افتاد و اهلک و استعجال در استیصال و اغراض و تسامح فرماید و ابواب غبار روی افکند و بدینسان خانات
از خواجهکان قهار معاین و وحشت رو بهان از شیران واضح بتوسط ابواب استطاب شجاع السلطنة استدعای و مقبول افتاد و خسر و نورش بر
بی نظیر بر آن طاعنی سست ای سخت گرفت و اثبات خیانت و خیانت و راجح و بزانی مقدور فرمود تا غافلان بلکه عاقلان را بکندرن بنیاد
و دودمان مرا بر بی التفاتی سلطان جلیل الشان محمول نداشتند و تخته برخاین ثابت و تمام باشد و امرای خاور زمین نیز در این امر تصدیق کردند
و در اصلاح کار آن امیر منافع و توفیق گردیدند از آنجا که گفته اند در روز مملکت خویش خسروان دانند حضرت خسرو و خسرو چشم روز خرم با نغم
کوشید و از خیال رذایل او دیده پنهان نمود و پوشید از انهدام بنیان خویشان و انهدام بنیاد وجودان ایشان مسامحه فرمود و نو او کروگان آن
پنهان را قبول فرموده و مراجعت ارض اقدس شهید مقدس فرمان داد و در کمر و قیاس و فتوحات و کسب خراسان و مجت
حضرت شاهنشاه خجندیه سلطان فتحعلی شاه بدله از خلافت طهران سابقام فرمود شد که در باب جبارت امیر فاعنه
فتح خان شاه محمود اشارتی رفته بود درین هنگام که رایت منصور شاهنشاه آیام عزیمت معاودت فرموده بود منصور خان بزرگانی و بنا
فرستاده کان سابق و لاحق شهریار کابلستان شاه محمود و افغان بهر باب حضرت شاهنشاه مسعود عاقبت محمود آمدند و در باب فتح خان عذر خوا
و عارض شدند که شهریار فاعنه از تهدید خاقان خاقان سلطان سلاطین فتحعلی شاه قاجار شوش گردیده و بساط خلاف و نفاق را بست
و فاق در نور دیده جهان روشن بر دیده فتح خان تیره ساخته و بهر آوردن عینین و پروا خسته وجودیکه بایز نزع با شاهزاده شجاع بوده اعدا
اده اسیله بایه الصلح گردیده بنا برین شاهنشاه از تقصیر و قصور شهریار ندکور در گذشت و تحقیق خان سلاطین با احکام قضای نظام و خلافت
شجاع و کمر خنجر محو بر مکل مصرع زیب بر دوش شهریار فاعنه راه هری برگرفت و سر پای شاه محمود را از نفقت شاهنشاه مسعود در روز و زیور
گرفت و امیر حسن خان عرب حکمران تون و طبر در ازای خدمات ملقب بقب و کالت خراسان و ابالت مرکز خویش شد و اردوی که بان پوی بهرام
قلا و در نهایت دوال در روز چهاردهم شهر شوال با یکصد هزار سپاه جبار غیر فرار بغیر زیارت حضرت علی بن موسی علیه السلام حرکت بر سکون
بر گردید و چون بدان حوزه چون روضه قریب آمدیم از آغاز وصول بدر و از خیابان بالا از زمین نیتن خشک محرقه تنگ و الافرو داده شتابان
و سر افکنده چنانکه در بر مولانده همرفت و با جزمی که هر بار و زکری شکوفشان در کمال طاعت و نهایت ضراعت و مستبای خض جاح
بنای عبودیت لختی فرستاد و سهری که با فسر محضر میر کران بود بر خاک تیره فرو نهاد و گردنی که بارش از اینچ آفریده بر و نبود و بخر در هنگام دو کانه
یکانه فروغی انداز غایت ادب و استیلاج حمیده کی و اعوجاج گرفت و بر مثال عبدی ذیل در حضور رب جلیل بنیاد عبودیت و اظهار افتقار نمود
پس از شرط و ابط خلوص عقیدت بی روی و بیای و خدیجه و کبیرت بسر پرده خروانی باز گشت و با شواهد فتوح و اردو نصرت دمسازان
و پس از شش روز نزول و وقوف در خارج شهر معروف و بذل انعام و نشر اکرام و قاده و برابا و رعایا و خواص و عوام مقرر گرد گنهای صحنی
جدید محکم از حدید بنجوی شایان و پیاپای پای هر قد ظاهر و نمایان شود و مبلغ ده هزار تومان در نقد از جوه حلال بجهت مصارف آثار آن خورشید
سهر جلالت یعنی حضرت علی بن موسی بنوری بابت پذیر خراسان جناب میرزا موسی برگزیده رفت که در تعمیر و تشیید روضه امام ششم مصروف دارد و
ازین نذر در هفتم روز و در مسعود بهای همایون رایت نصرت آیت خاقانی بعزم دال الخرافه سلطانی جاح فوز و فلاح و امن و نجاح بر کساد
و پس از نزول بمبازل بسطام نموده و غرق پاوشا نه را با نظام تمام بهر ای جناب نظام الدوله العلیه العالمیه در کمال عزت و وقار از راه سمنان
و خوار بطهران روانه فرمود و در علی بولغ دامغان چندی با صطیاد و پنجه بر داشت و کوه و دشت را از لیک و غزال بری و غری خست
و در هشتم و نهم این سال که هزار و دویست و سی و سه بود بدال الخرافه معاودت و مراجعت فرمود و جناب ملک الشعراء کاشانی در ضمن
بس مناسب انیمطالاب منظوم کرده که بلیک در خراسان رزم کردی سار از احسنت یک یک بسوی ری لشکر کشیدی باز احسنت ای

مراجعت خانات خجندیه
در این کتاب
مراجعت خانات خجندیه
در این کتاب
مراجعت خانات خجندیه
در این کتاب

الصفحة
مروضة

کوکو

کرکوک و موصل محتاج آخر الامر بطبی بدربگاه شاهزاده والاجاه حضرت دولت شاه شد و آن ملکزاده والا بهمت بر اعانت وی بکاشت تا او را حاکم بغداد کرد و چون او متقبل شده بود که پس از وزارت بغداد پنجاه هزار تومان بکارکنان و دیار و الا خدمت و بندگی کند بعد از استقلال جناح و تغافل گذراند لکن شاهزاده غیر و جنگجوی منصوب بعزم استیصال این مغرور قصد بغداد کرد و عیسی خان سنانی امیر آخو باد و میر سوار دلیر بهادر بتابعیت شاهزاده رفت و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی نیز بر رسالت و سلاح بدینجا مامور گردید از آن پس که منتهی وزاب و خانقین الی یعقوبیه پایبندی همند سواران نیرومند بهیاشد و او دموش و مضطرب شد و جناب آقا احمد کرمانشاهی که در عین عالیات مجاور با احمد چلبی اخذای پیشکشی تمام روانه اردوی والا گردید و مروت فطری و رحمت ذاتی شاهزاده آزاده جبرام در اعفو و ساخت و بر او بخشود و مراجعت فرمود و چون عیای کیلان از حکومت مقرب حضرت خسرو خان کرجی شکوه کردند و بعد از محاسبه مغرور نواب شاهزاده محمد رضا میرزا که متخلق با خلاق پسندیده بود بکجاست کیلان منصوب شد و جناب محمدالدوله میرزا عبد الوهاب تبریز محاسبه کیلان غریمت آن لایات کرد و نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه العلیه بحضور حضرت خاقانی آمده پس از چندی حاجت قائم مقام مراجعت کرد و در نوزدهم ذی قعد موبک سلطان فایز فریدی از سلطانیته بدر الخلافه طهران رجوع فرمود و در آغاز این سفر جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم در عرض راه مریض شد و تفرین متوقف آمد و میرزا احمد حکیم باشی و حاجی آقا برزک حکیم باشی کیلانی و امیر محمود خان د قوریسا و لباشی به صاحب صدر اعظم مامور شدند و در نوزدهم رمضان آن وزیر و الا نشان رحلت یافت و شاهزاده عیسی میرزا حاکم قزوین بغش او را با تکی شایسته روانه سلطانیته کرد و در روزی چند در بقعه ملا حسن کاشفی در سلطانیته بامانت مانده و بامر پادشاه فلکجا جعفر خان مکرری نایب شیکا قاسی و جمعی بر دین جیش بروضه مطهره و عقبات عالیات حضرت امام حسین مامور شدند و از آن مخفول الا صبیحه که در جباله کج شاهزاده همایون میرزا بود نمائند و محلفات و حکم شرع بدو ائصال یافت و بمنصب چلبی و مقام نمین صدرات اعظم بجناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی اختصاص یافت و پسرش عبداللہ خان ستونی الممالک گردید که وی غمین کرد و می شاد شدند و مصایب قوم غمست و قوم فواید و لفظ وزیر اعظم تاریخ این بر دو واقعه است و درین سال نواب شاهزاده شیخ السلطنه بجا صره بر بخرد و جنوستان رفت و پس از عجز و الحاح خوانین این دو حصار کستوار و تقبلهای سوار شاهزاده بارض او رسید و خان سردار بدر السلطنه طهران بازو با فتح و ظفر انا ز شدند که جیش و سوک اکثر الشرف و نواب مستطاب بنی حضرت خاتم الوسل شاهزاده محمد میرزا بن نواز الاولی عهد نایب السلطنه دولت بدست پوشیده ماناد که مکررات حقوق خاقان صاحبقران عهد در طی وقایع نگارش یافته لکن حضرت صاحبقران نام مبارک او را بر فرزند و بلند سوار شاهزاده نایب السلطنه العلیه نواب امیرزاده اعظم اکبر محمد میرزا که ولادت با سعادت آنحضرت در ششم ذیقعد هزار و دویست و دویست و پنجاه بخش عالم امکان گردیده بود بر نهاد و او را لقب فرزندی شاهزاده کی داد و دیرین نام همواره خاطر مبارک حضرت خاقانی بر تربیت آن محمد ثانی توجه تمام داشت و پیوسته جنابش با امارت جنود و ایالت حدود اختصاص می بخشید و امارات دولت و علامات سلطنت در پناه حالش مشاهده میکرد و خدمتش اگر می تران فرزندان صلبی می پرورد تا دیرین سال که نین عمر مبارکش بسزوه در رسید لکن آن کوهر بهیمتا را بمنا وان وجود پیرین افرینی اندیشه فرمود از آنجا که امیر کبیر محمد کاسخا بن سلیمان خان بن محمد خان نیز در حضرت خاقانی مرتبه فرزندی و منزه شاهزاده کی داشت و باضافه آن نسب حسب بمفاخرت با حضرت شاهنشاهی نسبت مصابرت داشت و همیشه شاهزادگان معظم نواب میرزا فرزند فرمای فارس و محلی میرزای شجاع السلطنه در جباله کج آن امیر کبیر جلالت مصیر مقرر بود و دیرین اوقات صید از صبا یابی می تمام رشد و کمال مرتبه جلال و جمال ارتقا و اعتدال است از آنجا که قلوب سلاطین مجرمانه از زدن و مبهط انوار سبحانی است با الهامات غیبی و اشارات لاری ظاهری و باطنی صورتها و معانی تقویت و تربیت و شغف تمام حاصل کرد و بچندین ملاحظه صاب اندیشه واجب آن فرزندزاده بیامندیکان و فرزند روحانی را که شایسته ترین ملکزادگان افاق و وارث تاج و تخت بالاستحقاق بود و ثبات نسب و قوام حسب حقوق خدمت و شهنوع باز و واج و امیر صبیحه محمد میرزا آن امیر کبیر که صلبا از عشایر خالی و بطناً از بنایر بهال شاهنشاه ایران است بدین عطیه کبری عار و عظمی نسب افرینش و بمقتضای اراده شاهنشاهی سوری شکر و جیشی شرف فرما و او در میادین دیوانخانه و بسایر عمارات پادشاهانه اسکی

جلالت

ذکر و فرمایند: ای شیخ! افاغنه

الصفحة
روضة

عجب است که اسبابی غریب پیدا شدند و تمامت شهر را باین آیین بسطادار عیثیهای همنابر روزی از شهر برج الثانی را نوروزی و نوروزی را از
پرتو و عکس شروع و چرخان فائوس روشن نماز کرد و دید و هر شب با نگاه عرصه خاک پر پر تو آفتاب و ماه شدی و چون نخل وادی ایمن هزار سرد
و چنان شعله نار نمودی لمع لافش شدی و در هر شب تاریک و بجز کرپان و چون دامن طور بود یا از شهاب مرد لاجب یکدیگر بر ما
صدخیم ناقب چنان ان سجد و دوزخ چناری فروزان شعله نار و چناری به پیش پیشگاه خضر که خاص تبارن خمر گهی کرده و رفاغ مفتی
چنگ بر بطاسز کرده و سرد و پهلوی آغاز کرده ملک از خرمی ساغر گرفته و غلامان جمعی سنا بر گرفته و الحاصل مدت یک هفته سر
کوی و رزن و میدان و ایوان و کاشن و کلنج بر پاه دو هفته و شواهد چهارده ساله بود و درین ضمن فرزندان میر کسری صاحب جمعی سلیمان خان کبی خان
خانان که نیره حضرت خاقان بود با صبیحه توابع ملک از اجزای داند و صمیمت میرزا شفیق صدر مغفور را بنواب شاهزاده آزاد و همایون
میرزا هم بالین داشتند و همچنین و کوهرازدیج سلطنت را بدو امیرزاده آزاد و در سلک انعقاد در آورده و آن و محمد صادق خان تونیلو و علی محمد خان
و الو بود و در مع الفقه چندین ماه و نو کشید و بهرام و ناهید را در ساعتی سعد عقد فر اوجت بست و در یک شب همه را با یکدیگر اتصال و اقرب
و اند و پس از انجام این سور و طوی لو که آن حضرت ملک الملوک خاقان اکبر زیارت مخصوصه قم توجه نمود و از انجا بعارت حشمین کاشان نزد
فرمود و دیگر باره در جمعه دوم جمادی الثانی بدارالملک خاقانی رجوع فرمود و درین اوقات سلیمان افندی نام فرستاده سلطان محمود و
عثمانی با شاق مجبلی خان خلج بجانب دار السلطنه طهران قریب آمده بود و میرزا محمد صادق مروری وقایع رخا را در استقبال کرده و
اعلیٰ بجانب صدر جدید سعید اصغری نزل داد و محترم و مغرور زیست و بعد از زمان و توقف رخصت حرکت یافت با عطای کمر خنجر مرصع
و خلعت خاصه کشمیری سرافراز گشته معاودت کرد و در کمر و در فرستاده کارن میرزا شاکر و محمدی و امین و سقیت و
همک و دستین و خیر کت خاقان اعظم که سیم سلطانیت و عز و جلال در اوایل این بهار که سال کبیرا رود و دست و
پنج بود فرستاده شاه محمود و کارن میرزا ایخان عبدالصمد خان نامی با پیشکشی شایان بحضور حضرت صاحبقران آمد حاصل مقصود او آن بود
که برادران فتح خان افغان با فاغنه هرات و کامل و قدس در همدستان شده اند و غریب استخلاص هرات کرده اند و بجای آنکه نواب شجاع
مارالقیوت و آمد و کند از اعانت چشم پوشیده و با انت ماکوشیده و تمس آنکه مارا رعایت و از اعدا حفظ و حمایت فرماید تا علاوه بر شرایط ارادت مالی
چندین هزار تومان بدولت ابد مدت بقتل و خراج داده باشند خاقان ضعیف نواز ظالم که از بریشان بخبود و بشاهزاده شجاع السلطنه در حمایت
فرمان اند و رسول افغان را خورسند و کامیاب محمود و کارن باز فرستاد و در پنجشنبه بیت و ششم شعبان سال سفر مهتاشد و عساکر گردانید و
طهران سلیمانیه کرج نزل افتاد و در بنوقت فرستاده میرزا طور اعظم الکندی با ولج در رسید و از چرخه تحف و هدایای او یک قطعه حوضه کوثر مانند
بر و در ع طول و عرض و یک ربع عمق بود که از قطعات بلور الماس تراش ترکیب بمن ترتیب یافته و فواره هم از یکپارچه بلور بار شفاع زرعی در وسط
آن حوضه مضفا را از وضه منیع بود و آینه دوسه زرعی بسیار و جل صراع و قنادیل بلور پشمار متضمن این صنایع اصغری در صرح مرقورده بودند
حسب الامر اعلیٰ حوض بلور را در وسط عمارت بلور کشتان نصب کردند و چرخ و قنادیل را نیز در آن ایوان تابان آونک نمودند و رایت ظفر
آیت در و از دهم رمضان بحرم سلطانیه سایه افکنده شاهزادگان نشان نواب نایب السلطنه از در با چان و نواب ظل السلطان از طهران
بخصوص آمدند و پس از انقضای ایام صمیم بازگشتند چون در آن توقف فرمودی چندان بنود مکتوب فیروزی کوکب شاهانه بدارالخلا و طهران
ایاب حست و در پانزدهم شهر واقعده و در مسعود روی نمودی که هر فتن نواب شجاع السلطنه بربت چند تهریه و ایام
کار محمد خان و امین و یکتا و کت افغانا بعد از فرستادن عبدالصمد خان افغان و کمر باره شاه محمود با غرای بیاد خان
هزاره و اویماقات جمعی پیرداخت لهذا نواب شجاع السلطنه آوانه سفر هرات در انداخت و بجلد حرکت عی چبا و از ه افکند و از راست
یعنی وی بربت حیدر که کشته و ولایت با خرد و شهر نور ایتصرف آورده با میرزا قلیچ خان تجوری سپرد و چون میرزا خان طبعی و محمد خان را
در رکاب بودند شاهزاده را از گرفتن محمد خان میرزا خان غالباً امانت نمودی از اتفاقات غریبه که در حد و تربت محمد خان و میرزا
خان طبعی در خیمه با شاق نشسته قرار کار خبر ارجان همی دادند و نگاه میرزا خان بغیا در گذشت و بصوابید و الفقار خان سنانی و دیگر
امرا فی القور محمد خان را گرفته مفید و مغلول کردند و به تربت شتافتند و علما و محدثی قلخان برادر محمد خان ماکوش اطاعت کردید و تربت را می تربت

و کربت تصرف دادند و شرح حال بدرگاه حضرت خاقان پهل و معروض شد و انجام این کار بشاهزاده موکول و محمول همچون محمد خان از درضاعت و اطاعت و عجز و مسکنند در آمده بود شاهزاده بروی ترحم و نگرش فرموده فرخص و خلعت تبرت باز فرستاد و همیشه او را بعقد مناکحه در آورده زنا کرده و شاه محمود ازین کار اندیشه مند شده سید کریم خان افغان با پیشکش معهوده سفارت دربار شاهزاده کامکار روانه و مستعدی ترک عنایت هرات شد بنیاء علیه شاهزاده امیر قلچ خان مذکور را بحکومت خاف و با خضر کنداشته مظفر و منصور با رض اقدس بازگشت و فرستاده شاه محمود بدرگاه شاهنشاه معهود فرستاد و حکومت طبرستان و لقب کالت با میر علی نقی خان بن امیر حسن خان معوض کردید و ذکر شکار طاهر و لوشان و تارک و بعضی از جایگزین شاهزاده محمد رضا میرزا و الی کیدان و تارک و قانع ان و ان چون طریقه طریقت سلسله شاه نور الدین نعمت الله مانی کرمانی را از عهد امیر تیموری زمان صفویه در ایران کمال عزت و شهرت بوده و شیع انان با ثبات رسیده بود بسیاری از علما و فضلا بمشایخ انطایفه رغبت کردند و جماعتی از امر انیز مل بدن طریقه نمودند و در زمان دولت بدت خاقان کامران حاجی محمد حسین اصفهانی از اولاد شیخ زین الدین و حاجی محمد جعفر مدنی از طایفه قراکوزلو و بسیاری از بقوم ریاضت و زهد معروف شده لهذا شاهزاده محمد رضا میرزا حاکم کیدان را بواسطه علی خان اصفهانی و زیدی بد طایفه و سلسله تقوی رفت کرد و بی از انقوم در کیدان حتمیاع کردند و بملازمت ملکه زاده محمود اقدام جستند چون کوهی از مقلین و متشبهین در هر طایفه خواهند بود و تحقیق محقق و مطلق موقوف بصیرتی کامل است علمای کیدان با از بعضی نقایح و مخاطر روی داد و در حضرت خاقان شریعت پرور معروض شد و کوهی از ارباب اغراض انطایفه را بدایع سلطنت متم کردند لهذا خاقان کامکار بشکار طاهر و رغبت فرمود و نواب شاهزاده نایب السلطنه بحضرت آمد و پس از استیفاء خطا بشکار رغبت یافت و موکب بادشاهی با همراهان رکاب بنزل لوشان باب جست نواب شاهزاده محمد رضا میرزا و عمال کیدان را احضار فرمود و وزیر مذکور را معزول و برخی را مقهور و مغلول ساخت چون انطایفه بارادت حاجی محمد جعفر قراکوزلوی کبودرآهنگی مشهور بودند فاضل خان کروس حاجی باشی که مرودی و بیست و فصل بود مأمور شد که بهمدان قریه هزار تومان از روی سید حسن بهمدنی بخرم کینه کیدانیان اندکند و بیفت و بگرفت و در منزل لوشان فرستاده شاهزاده از او نایب السلطنه در رسید و معروض داشت که سرخای خان لکزی و مصطفی خان جوان شیراز و قراکوزلو و سید و لکیز و روی بدینوی کرده اند از جانب شاهنشاه ایران مورد التفات پیکران شدند و این الدوله عبادت خانبه صدر اعظم اصفهانی بفریغ محی سببه اهل کیدان و رشت مأمور بدان ولایات گشت و در پنجشنبه بیست و هشتم جمادی الاول سال یک هزار و دویست و شش شش شهریار معظم و خدیو عظم بدارالملک باز آمد و چون بواسطه قرب جو اختیار و طایفه قشقای و ایلات فارس و میان انیشان نزاعی رفته بود امیر کیم جلات مصریح محمد قاسم خان بن سلیمان خان مخفوق بفارس مأمور گردید و با اتمی تمام بانجام این مهم اقدام کرد و بعراق و فارس رفت و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی که سفارت اسلامبول و انگلیس و تونس رفته بود و زمان غیبت و بجزش از سه سال گذشته در این ایام باز آمده و یکصد هزار تومان به مقرری شش ماه قبل از مصالحه را باز آورده و ولایت عهد نواب شاهزاده کامکار را نایب السلطنه را که در سفارت مستر الیس انگلیس از عهد نامه خارج شده بود ادمضا داشتند و پادشاه و پناه دولت انگلیس کقطعه انگلشتی الماس کز اینها مبارکی مضای و لیعهدنی بجهت و لیعهد نایب السلطنه ارسال داشته بود و فرید اتحاد و داد و دلین عیبتین که بدیدر بنیای جواعث خواند و فتن فیمابین دولتین عیبتین قاجاری و عثمانیه و نقاد خا طیر مبارک شاهنشاهی از کار کدازان اندکی است و گرفتن میرزا علی رضا حاجی مازا قاسی بجزکت ملکه معظمه چون قیامین دولتین عیبتین برانیه و عثمانیه شرایط اتحاد و رولبط و دوا محکم و متین بود از اخلال و فساد و سرعسکران و سوء سلوک با تجار و قوافل اختلافی روی داد از انجمله قاسم قای حیدر خان تحریک سلیمان پاشای والی یازید و موش از محل چالدران و سایر محال با ایل و عشیره حیدر خان کوچیده و ایل سیکی را نیز با خود برده چند انکه ازین دولت اظهار و اسرار در رد و اذرفت انکار نمودند دیگر انکه صادق پیکر سپهر سلیمان پاشا از دود پاشا و حشت یا قریه بایر و دولت پناه آورده حافظ محمد پاشا سرعسکر از روم از حضرت و لیعهد مستعدی فرستاد و نوشت و پس از مراجعت او را با بیت نفر از همراهان و در مدین از روم قریل در آورند نوشته جانیکه در باب اغوی ایلات حیدر خان و سیکی تسلیم پاشا حاکم موش نوشته بود و بایست افتاد و محقق شد که چون و مال اهل ایران را بجز شیع و ولای خاندان پشیمبر و مباح شمرده اند و با اهل حاج رفتاری از روی عناد و لجاج همیکردند و از انجمله درین سال جمعی

از خادمان محرم محترم بوده هر کس از حاج که حاج میرزا علی رضا بن حاجی ابراهیم خان شیرازی بزرگ ایشان بود از راه ارزنة الروم قصد مکة معظمه کردند پس میرزا علی رضای مذکور و خدمت محترم خاقان منصور و جماعتی از امرای اذربایجان و وجوه و ائمه ایران در خارج ارزنة الروم نزول کردند و در خیام و خمرگاه و سیرا پرده و شامیانة خود بسیار میدادند و تجارتی که در آن خود و بندگان میرزا علی رضای مذکور و نیز برزاده ایران و ایچ آقا سی حضرت خاقان که در آن سفر میر حاج کرد حاج بود پیغام کردند که عسکر کشته اند که اموال کثیری از تجار ایران با شاست و برای گذراندن آنکه گنجینه عسکر و در ضمن اموال الهی محرم مستور کرده اند لهذا جمعی را با کوشش و تحقیق مامور کرده و مقرر داشته که گروهی بسرا برده اموالی محرم محترم ریخته آنچه از مال التجاره تجارت است پروان آورده اجزای دیگر را بکشت بران جاری سازند میرزای امیر حاج ازین سوء ظن و لجاج اندیشه مند شد و در فکر چون و چنان افتاد که بسرا برده خادمان شاهنشاهی آمدن خلاف صحت و منافعی عصمت است و این بهانه ضد آثار دوستی و محبت بمانا که شرفانی در نظر دارند و این اظهار شوکت را برانی بر ضعف حشمت عامی شمارند امیر حاج از استماع این سخن بسیار ناگشاید و آتش شد و شعله و از بر فلک سرکش بزرگان حاج را بخواند و با آنان درین باب فصلی برانداخته هر کس از اموالی حاج که در آن سفر متفق بودند ازین سخن متغیر شده و کهای کردند ایشان بلند و صورت تسلیم شان نرند کردید بخام خود رفتند و سخن گفتند و دیگر روز چهار هزار نفیکه جی جراتشبار مستعد کردند و چند هزار سوار ساخته پرداخته مستبد نمودند و در جوانب اربعه سر برده پرده کیان شاهنشاه و ارث تاج و تخت کیان تبرت و نظام تمام جابر جاقیام و اقدام کردند و امیر حاج محبوب مردانه شعار اسلامی بر خود برار بسته مانند اسفند یار ساز رزم کرد و عزم بر خاک بر خویش حزم نمود تا از جانب لایت ارزنة الروم که گنجی معلوم بر خاشخو و معتمدین عسکر با و هزاران کجی و عسکری بالقوی خام و نهروی تمام در رسیدند و شیران ایران امه های کارزار دیدند که کاسی کار را نه بروی تخیال خود دیدیم امان را در خارج گذاشته باشی و دست بخیه امیر حاج را در کمال خفص جناح و ادب کامل لوازم تحریم و تکریم را عال و بعد از صرف متوه و غلیان بی اظهار غلیان اوده طغیان برخاسته سر خود و کوشش کرد و جمعیت کرد و بگذارد بر سنگام مراجعت امیر حاج از حلقه که بگذارد همی آمدند طوایف اگر که در آن خود و بلاد باشند کجی خامی و برخی فی اندامی خواستند و تقوا و دو قدر خلاف را دودی کردند و سودی نبردند و این قمار بعضی شاه قاجار رسید بهمانا بحکم و حوصله بگذرید و حاج حیدر علی خان شیراز را بجهت اتصال طایفه و ابیه سفارت مضر فرمود و در تدارک ابر کجی بودی که کمرها موقت حاجی حیدر علی خان شیراز را جناب محمد علی پاشا حکمران مصر و استیضا طوایف ها بسید مخفی نماند که مصر از امصار مشهوره کجی از ولایات افریقیه و واقع است ما بین بیت و سه درجه و پست و سه دقیقه و سی یک درجه و سی و هفت دقیقه عرضی شمالی و ما بین بیت و دو درجه و سه دقیقه و سی و سه درجه و پست و یک دقیقه طولی شرقی از خط نصف النهار پارسین از الملک فرانسه و این ملک یعنی ملک مصر محدود است از جانب جنوب بولایت نوبه و از جانب غرب بصحرای لی بی از جهه صحرای افریقیه و از جانب شمال باقی دکن یعنی دریای سفید و از جانب شرق بدریای سرخ و مصر یکی از مالک عثمانیه بوده و بعد از استیلای محمد علی پاشا از تحت تصرف اولیای دولت عثمان پرون قریب پاشای مذکور متبادر کمال جلال و شوکت بنفسه که مسکینند در آن بلاد مینواخته و مکرر با سلاطین اسلامبول مخالفت و منازعت میپرداخته و کمال سلوک با مترو دین خاصه حاج ایران مسلوک میداشته و کما براو تسلطی نبوده و جمیعت خلایق این ولایت سه طایفه است که بر طایفه یک که روغنی یا نصیب نرا کس باشد و دار الملک شش شهر مصر و از بلاد معروف یکی اسکندریه است که بنای آن از اسکندریه شده و چون بنجی که سابقا مسطور شد طایفه و ابیه در اراضی نجد و طایف قوت گرفتند و در عینه جانشند و مشاهد مقدسه را بر زبان آوردند و خطا کردند حضرت خاقان صاحبقران شریعت پرور و معدلت کستر حاج حیدر علی خان برادرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی را که در خدمت نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه معظم تر له نیابت وزارت داشت مامور سفارت مصر فرمود و نامه طاعت تمامه با موازی کیفیت شش هزار سانی مجبور مکتل با قوت بدخشان فی و مضرع بلعل رانی بر سر خلعت بدو ارسال داشت و در باب تسبیح طایفه و ابیه اشارت را اندک که کراپاشای مذکور در مدفعه با انان مسامح جوید القاکند تا سپاهی از تبر و بجر فارس بدان خود و مامور فرمائیم و بقلع فتح انان اهتمام ورزیم چون بغیر ایران بمصر رسید و محمد علی پاشا از حقیقت حال نکبت آل عبدلند بن سعود بزرگ طایفه و ابیه استحضار یافت بحسب اشارت حضرت خاقان صاحبقران ابراهیم پاشا ربیب رشید بنجیب خود را با عساکر رزم کش بدفع انطاویه مامور نمود تا شهر در عینه را خراب و عبدلند بن سعود منجوس المقتدر و مغلول نموده با سلا مبول فرستاد و در میدان پیشگاه حضرت سلطان محمود خان اورد و بقتل آورد و اراضی نجد که منشأ ذوق و جد بود از لوث و جوشن عبدلند که در معنی مظهر شش نجی بود پاک ساختند و فرستاده مذکور بعد از ادای سفارت

و تمام زیارت باجری تمام از راه شام به تبریز آمده جام مرشس از راج الثقات نواب السلطنه العالیه لیز کرید و کفری کمر قایع سلا
جدید و کاموئیت بنیاد محمدالدوله نشاط بخیر اسبان و عزیمت شاه بخوش بلاق در غاز نور و سال بکیزاد
دو سست و ششیش که عالم پزلیجا و ارجوا فی از سر گرفت خوانین و امرای خراسان و بیکر باره از نواب شجاع السلطنه متخوش شدند و بجز استن جناب میر عبد
الوهاب محمدالدوله همدستان آمدند لند با امر حضرت شهریار اولو الامر جناب نشاط در روز و رست و دویم رجب روانه شد و نواب شجاع السلطنه بجهت
خبر و مکر خوانین و خیانت و جنایت آن مخاویل بغیبه بوسی استبان شاهنشاه پعیل آمد و در اوایل شعبان وارد کرد و نواب مالک الترقاب شاهزاده
دولتشاه از دارالدوله کرمان شاهان بدربار شاه شاهان آمد و از فتنه غازی و حیل ساز می محمود پاشای بایان و داد و پاشای وزیر بغداد راز اعرضه
داد و نواب شجاع السلطنه با مرسلطانی ملک خراسان رجوع کرد و نور محمد خان و والوی قاجار بالشکری خوشنویز بخراسان مامور کرد و در ایات
ظفر آیت فلک پایه بنما سابه خاقانی بغیر و زکوه و قجودی داد و از انجا تا چمن خوش بلاق بهتر از کرد و نواب شاهزاده دولتشاه بدارالدوله رحبت
فرمود و در چمن بکدر حسینقلی خان ولد رضاقلی خان زعفرانلو و علیمردخان ولد بختعلی خان شادلو و محمدقلی خان برادر محمد خان قرانی و محمدصادق
خان برادر میر علی نقیخان عرب و اسلند خان و لدایمر علیخان عرب خرمیه وارد آوردی شاهنشاه جهانجوی شدند و معلوم شد که جناب محمدالدوله
خوانین خراسان از شتمل نموده و آمده کاز ابرسم کروکان روانه طران فرمودند که بنیاد خراسان و بنیاد خراسان و بنیاد خراسان
شجاع السلطنه العالیه در وفقی که شاهزاده شجاع السلطنه بحضور خاقان مخظم منصوب آمده بود بنیاد خان هزاره و دیگر باره بنیاد
فتنه و مساند نهاده شهر نور که در تصرف امیر قلچ خان تجوری بود محاصره کرده و اطراف با خرنده اناخته جمعی را اسیر ساخته مر حبت نموده بود چون
شاهزاده دلیر مشهد باز آمد از معنی نند بر آشفته شیر بر نهاده و سپه بر نشاند و با فرزند ان ارشد خویش امیرزاده هلاکو میرزا و ارغوان میرزا و غلامان
خاصه و سواران خراسانی غرم تنیه بنیاد خان بغیه را جرم کرد و در نزدیکی شهر نو فو و لخواه کن و سید مومن جناب محمدالدوله از سامان تربت حیات
و استدعای توقف شاهزاده و رفاق خود نزد بنیاد خان هزاره با لحاح رسانید و بنزد بنیاد خان فتنه با وی ملاقات و مقالات نمود و از
محاصره شهر نو اورا منع کرد و بنیاد بدون اینکه بخت شاهزاده و الاثر و تشرف جوید و در راه تلف و بیدار کرد و شهر نو بر خوسته در کار رز از انجا
با خرمزمقیم شد و بر جاده بدین بنیادی بی عتنامه ای مستقیم اندیشه شیره دل با بکه زیاده از سه چهار هزار کس در رکاب حاضر داشت و با بنیاد
ده هزار کس از جمشیدی و فیروز کوهی و هزاره مستحکار رازار بودند تا مل نموده چون دریای کف انداز شورانگیر سپاه آتش بار خاک و قارار استخار
با در فشار را بجانب کایز رانید بنیاد را هرگز این کمان غیرت که شجاع السلطنه بر سر وی تار و خود و بغیه با وی نزد و بار و بناگاه شاهزاده را با
شرفه قلیل سدره خود دید و در آن روز که روز رست و چهارم رمضان بود و هواد رستخار در جگر می شاهزاده صف بر آراست و بنیاد سینه
چون پلنگ متکبر و پیر متهور سپاه خود را متب تب کرده بقانون و ترتیب بمقابله ایستاد و این بزم را کمان رزم با هم کرد و غافل که بپوشت بود
از آب درست باز نکرد و هیچ کبی مال باشد که کوشمال شاهزاده فریر بر رزم بر روی سام حسام هم بر بازوی شجاع سواران خود را بکرم کرد
تنور مصاف و دیدن کوره خلاف تحریر صیف فرمود چرخ چپان چرخ کردش بر ام کوشش بار و خلی بجمه میدان رانده و رمهای خطی بر پیش
در آورد و بر قلب سپاه بنیاد و قلب سپاه حمله بردند و دم و مامه کوسن بر کنند و بنوس بر آمد و کرد و غبار چینه خورشید بغیبت تیرهای غیذاتی
گلانهای چاچی پریدن گرفت و پیکر ابطال را دریدن شمشیرهای خراسانی فغانهای آهین با آسانی پیرید و با بجهای فولادین عین سبکی حدیدین با سبوت
بشکافت از گاه طلوع مهر خاوری تا هنگام زوال مدت کار رازار و اقتال مدید بود و شدت اشتعال آتش جنگ شدید امیرزاده هلاکو خان را
دل از جای برآمد سب انیمینه بر انیمینه بر میره بنیاد بر زوار غون خان ارغون فولاد سم را بر میمنه خان هزاره تبا پوی اودع تو کف و پیلند آبن جگر
ثر از ل تمام و تخیل عظیم و پند و ثبات بنیاد در افتاد و در مرکب و راجل و فارس یکدیگر در افتادند و خسته و کشته و مومن را کوه کرد از خون صحرای کار
پرکاریز گشت خان هزاره ناب و رنگ و قدرت جنگ در خود ندید و روی بر کاشته پشت داد و بجانب کوسویه بریمت کردید و همه اموالش بغنیمت
گرفت و نواب شاهزاده آراوه از علو بخت بدان احوال و اقبال کالرا مال و الجبال عتند و التقات فرموده و بکیت هیچ بدان نکرست گفت که رو چوین
مال ما بجر گرفت چشیم شکست و بماند شیر شریزه غضبناک که در رفقای خزال کر خجسته بود و بقیه ان جبریه و دان موسویه عنان سبک کرد و رگا
کران ساخت بنیاد در حصار کوسویه نیز و رنگ پسندید چون اهرمن از قران دیوار احوال از هم شاهزاده جمشید حشمت ظهور شش و شش و یونبه

9.
Sils.

فَتَنُ نَوَاسِجَاعِ السَّالِطِينَ هُزْ

الصفحة
روضة

راه نگاه او میقات فیروز کوهی جمیعی بر گرفت و اندوخته او که چهار کوسویه بسایان دراز کرد و کرده بود مانند غنایم کار بر سر کسب تصرف
و تاراج و ایران ایران درآمد و اسیری مسلمان که آن سرخیل امرای نامسلمان بیخ و شری را در کوسویه جمع و ازدحام داده بود تمامی بجز تصرف
و متکلم شاهزاده شجاع استلطنه العلیه العالیه در آمده ازاد و مطلق العنان فرمود و هر یک بمسکن و موطن خود شدند از کسب خان هزاره حکومت
ولایت باختر و شهر نو و نظم ایلات هزاره فتح شد و بر بنیاد غنیمت جناب شجاع استلطنه بصورت هرات اطاعت شاهزاده
محمود یافتند چون هرات خانات خاطر جلالت مآثر شاهزاده شجاع استلطنه امور انصفاً و نظامی و قوامی گرفت و بجم ریایات نظرات
بناب شجاع استلطنه بجزم تخیر هرات و تدبیر شاه محمود متکون صفات در اهتزاز آمد و با جوانان تیره باز در چین برنی تار رسید جناب شاه محمود
افغان ازین ورود واضطر یافت و محموری هرات را بمقارن خرابی شمرع ماراه سیل نیند داشت خار خوش که و بی از معتمدین یکسرا
با جمعی از افغانه کثیر المذهب روانه حضور شاهزاده غیور کرد و آنان با بر شهریار افغان جمیع و چهره و موکب حضرت شجاع استلطنه را پذیره شدند
در باره قواعد شکر گذاری و ادای تعبدات و پیشکشهای حضرت شهر یاری با جناب میرزا موسی کیلانی محابده و محاقده بنیاد نهادند و میرزا
وزیر صافی ضمیمه بجهت انتظام این مهم هرات رفت یکصد طاقه شال کشمیری و نوشته ده هزار تومان نقد مستمری بهمه ساله از کارمان میرزا گرفته
باردوی نواب شاهزاده کامکار را ازگشت و این وقایع در ششم شوال و در چمن خوش سیاق بمساح مقربان حضرت خدیو آفاق رسید و نواب
امیرزاده هلاکو خان بلبق بهادر خانی ملقب که دید و هم از فتوحات ابن ایامی استخبر تر که بود و در کمر محاسن بنو اممکن که در محمد قلی
میرزای ملک اثر با اثر که در کمر با مر و بر طرف ظفر یافتن ترکمانان که ساکنان بام و بورمه متصله بخوارزم در سال گذشته
اطراف جوین و سبز را غارت کرده بودند و علی مردخان قلیجی حاکم جوین بر آنکوه ضلالت پروه تاخته اسرار استردا کرد و هفتاد نیر و سه و یکصد نفر و
نامور از آنکه سیر کرده بدرگاه خاقان کبیر فرستاد ولی چون غیرت سلاطین بزرگ فروز ترا ندانده تصور خرد است استماع ارج حبارت بر طبع مبارک
خاقان صاحبقران که همیشه تر که خادم و تابع نیاکان و پدرانش بودند کران آمده تا آنکوه را کوشمالی بسزاده شود. نواب محمد قلی میرزا ملک ارانی
مازندران مأمور فرمود و ذوالفقار خان سمنانی و علی مردان خان افشار خسته با سپاده و سواره خود با لشرا م رکاب شاهزاده مقرر شدند و ملوک لغیر در کربان
کرکان پراشوب شدند همه مز و بوش لکد کوب شدند سوی دست رانند ز انجام و کوه پی رزم مارند را فی کرده ملک ارانی از زندران با آن سپاه
کران بکرمی در شش و نغره شد و بحد و دسندر و چند بر بند و باد صرصر را از فرط مسارعت در قفا ماند خود در ان مقام رعایت خرم را قیام پذیرفت و سپاه
با ذوالفقار خان سمنانی که امیری جو و ودلیری مشهور بود بر سر آن مخا ذیل افسدن الغرایل رخصت رخصت داد و سر دارفرمان بردار سمنانی با کرم و بی
ایرانی مشمری الذیل للویل کالتیل متدرعین علی متون الخیل کقطع من اللیل سرعت از بادوزان و خبرت از ارکان کسب کرده بصلابت شیران شری
و نهایت ماران کرزه روی سبوی تر که تکه فرو نهاد صبح گاه عید فطر با و بای تر که علی الغله ریختند و خون ناثر با خاک در میخندند سپاهوی مردان
بر فلک گردان پوست و ده و گیر گردان راه نزول قضا بر این طرف فضایی شت در برست طبرستانیان اهله ضرام محارب و ترکانه راجحله
نقاب و ارناب بودی تا کار بدان رسید که تر که تکه مقهور و ماسور و تر لباشیه مظفر و منصور شدند و غازیان منصور با کسب فروز از نصیب
باردوی شاهزاده آزاده بازگشتند و با شاد بدفع و ظفر انباز و زیاده از پنجاه هزار کا و کوسفند و اسب و مادیان بغارت آورده بودند و در این وقت
مساعت آیات حضرت سلطان صاحبقران صافی اعتقاد شیعی را دیگر و ج باب مرتضی که بده هزار تومان تمام یافته بود بمقدور فرقیابیه کیوان
حضرت والاربت امام بهام ولایت مقام علی ابن موسی الرضا علیه السالوة و الشانیه بصلابت حضرت عبداللہ خان ابن الدلوه اصفهانی در روز نوزدهم
شهر شوال المکرم بیان ارض اقدس و مشهد مقدس بر سیل نذر و نیاز انفاذ داشت و در چهارشنبه شهر و نقیده الحرم نواب حسنعلی میرزا
شجاع استلطنه العلیه العالیه با جمیع علما و فضلاء و سادات و وفادات و متولیان و خدام آن روضه عرش دجیات پذیره را پذیرا شدند و قبول
استقبال کردند و آن باب مستطاب دابر روض در قباب مخاضر با بر نهاده گلزاره و نذر کرانه و سنجانه و مهملات نه می شدند در محرم محترم در
در شنبه یازدهم شهر مذکور که روز مولود سعودان امام و الامام بوده پس از شیلانی بزرگ و طوئی سترک علما و فضلاء بواسطه دخالت جناب
محمد الزمانی ببلایت ائمه الحسینی آن باب در پایان صریح متعین حضرت اقدس رضویه موسویه علویه مصطفویه بر نهاند و بالاتفاق زبان بدجا
دوام دولت ابدیت شاهنشاه اسلام ناپه بر کشادند جناب ابن الدوله بعد از زیارت در چمن بطور بحضور سعادت دستور معاودت کرد

نایب اشیک قاسی سرکار با سمالت و الطمینان و رفت و اورا بنیامت آورد و مورد التفات شد جناب وزیرالاشافی میرزا ابوالکاسم فرامانی دخل
شهر شده خطبه بنام شاه سلیمان بجا فخطلی شاه قاجار بخواندند و قلاع خوش و ارضش نیز تصرف درآمد و محمد حنیفان و محمد زمان خان را آن
قدیم داشتند سلیم پاشا از جانب شاهزاده شهر کریم بخش خلع و حکومت ارضیه گبری استکبار تمام یافت و برادرش محمد یک بلقب خان
طغش شده و هزار نفر از ایلات بملازمت حضرت والا مضارعت حاصل کردند و محمد خان مذکور بسر کرده کیان منصوب و سرور آمد و بمجلس
درین غایت قلع بازنید و اشکر دو بادی و ملاز کرد و بدلیس و موش و اخلاط و عداد لجواز و ارضش و خوش سوای توپ رانی قلعه که حنیفان مفتوح
ساخته بود متخیر حاکران نایب السلطنه عباس میرزای قاجار در آمد و ضمیمه مالک محروسه آذربایجان شد و چهل و هشت عراده توپ قلعه کوب
با غنایم و افزه و اغنام متکاثره بدست سپاهیان ایران در افتاد و اخبار این فتوحات در روم و روسا اشراف یافت و شاهزاده قلعه
ستان دشمن لشکر با یکدیگر شت و طغز در او اخر شهر صفر مکه را رد و دست و سی و هفت از آن سفر بازگشته به تبریز رفت و میرزا ابوالکاسم
شرح فتوحات را بایه سر بر کرد و در میر حضرت شاهنشاه اکبر و خاقان کبیر عرض داشت چنانکه جناب میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان
اشارت کرده فظنم از رزم شاه غازی عباس شاه ترک به ان بخت فتح و نصرت و پیروزی و ظفر و در شیکاه حضرت خاقان بروز بار
و او از قصیده خاتم دستور از ان خبر به خاقان صاحبقران شمشیری مجبور مرقع مکمل بجا بر داشت خدمات مذکور بفرزند دلبند کامکار منصور ارباب
داشت و حسن خان و سایر خوانین و امر اسرار سر بخلاص از تاراق شجاع خلع شدند و با بجه خبر رسید که اولیای دولت سلطان محمود خان خواندگار
سرکره مغرول کردند و سره فاضلی مفتی افندی که وجوه سینخان سردار و حسین قایم مقام با سابقا از میان برده و مصد رابر فضا عظیم
شده بودند مقول نموده اند و در ولایات ارزنة الروم اختلال و انقلاب تمام و سنوز سر عسکر آن حدودا معلوم است و امنای دولت عظمی
در مقام خلاف و قرار مصاف و لوع تمام دارند و بهت بر ملا فی این بین چشم بکارند که مقابل محمد آقای که میا و محمود پاشا
بابان و سیمپا عثمائیکه پاشا هزاره کامکار محمد علی میرزا و هنر عتیکه پاشا پاشایا بجان بکمر کوله چون از ترک
نکارش یافته و او پاشای وزیر بغداد با محمود پاشا ولد عبدالرحمن پاشای بابان که از جانب دولت ابدیت ایران حاکم شهر زور بود و غمی صحتی جلی
داشت و همواره تخم فتنه و فساد در سرحدات جانبین بیکاشت نهال مکیدت او را زمان بخرید و امنای دولت عثمانیه زور و سوی غمی دیار بگرد
بغداد چشمی متجاوز و سپاهی کار ترسب حداران امداد کردند و با اولیای دولت قاجاریه مخالفت با بغیاد نهادند از سوی نیرده عراده توپ کردند
از دلو پاشا نیز دود پاشا فرستادند که بجنگ و زور و سپاه نامحصور در سرحدات ایران مداخله کند و شهر زور را که بدست محمود پاشاست و از
سطحان این دولت والا استخلاص نماید و او پاشا محمود را بدرد و اخون و هیلتی از حد فزون بطرف خود مایل ساخت و محمد آقای که بسیار را با ده
کس از متجده و ولایات متصرفه خود ضمیمه سپاه دلو پاشا کرده سر بدیوای بر آورده و بشهر زور فرستاد و پاشا هزاره آزاد کامکار و الاتبار محمد علی میرزا طغش
بدولت شاه که خدیوی بود فلک جاه بهر بخالفت بر کشید محمود پاشا نیز بآه هزار نفر سوار اربابان با دود پاشا مواخت گردید و ضمیمه سپاه محمد آقا
کسیا کردید و در کنار آب سیروان اجتماعی کردند و در دزد و مستعد محاربید و ولت شاه نشسته حضرت شاهزاده بعد از تحقیق آن را داده باده عراده
توب جانسوز و پاتر ده هزار سوار دلد و زوار دارالدوله که کرانشان پروان آمده قصد تدبیر مخالفین فرمود و حسن خان فیلی که تا آن غایت از دود
کردان باطاحه متکذاری بود با سمالت میرزا محمد لویاسانی با جمعیت لرستانی بجهت والا تقرب جت و شاهزاده بزرگوار و الاتبار حسین پاشا
ولد علی خان خمره فشا و محمد باقر خان بن محمد نظر خان فانی با گروهی پیاده و سوار راه سنج ما مور بنی شهر زور داشت و موکب خاصه دولتشاهی
همه سپاهی در چهاردهم و پنجمی از عقبه چقان عبور کردند و درهما بجا تزلزل فرموده مامورین نیز بار دوی والا اتفاق و التصاق جسد و در بجهت شهر زور
دار و صحرای وسیع حوالی شهر زور شدند محمد آقای که میا و محمود پاشا در یاسین تپه که دو طرف آن متصل برود آب و یکطرف فروع و غلاب بود و سنگری
متین بر بسته در آن نشسته بازده عراده توپ جهان آشوب و پریشان وی سنگر جایجا میا و آواده نهادند و محمود پاشا از روی مکیدت و خدایت با
محمد آقا جلیقی انشید و تدبیری کرد و بجهت شاهزاده پیغام عرض داشت که اگر مطمئن شوم در شکام قاتله بایر دوی اصلی آمده با دشمن مقاتله کنم سرکار
و دولت شاه نیز نیرودات مصلحت آید و بلاغ فرمود و موکب اشرف در آن شب ایل بکنارانی که قریب سنگر سپاه عثمانیه شب بر و زور آورد و از آن روز دهم
ماه پنج بود بمقابله محکم شد و مکمل ساخته بشت و سپه بر نشاند سپاده کان نظامی را بسر کرده کی مویس و ده محکم فرانسه با توپخانه و زنبوره خانه و سواران

دلیفرزانه از میان ره که مشهور و عثمانیه بنو در وانه و مقرر داشت که ازهای سپاه که میاد آوراند و بر جان آنکه و آش در زند و خود نیز منیه و میسر
 و جناحین شکر را ترتیب و در برقی هر یک جین داشته نظام تمام مقابل اقدم کوند سواران طرفین از صفوف بیرون تاخته تیغها کشیدند و در مجامع
 آخته حمل و در شند غرضش لب در دشت و کوه از صور اسفل خبر میداد و بر شتیخ برابرو میخ رشحات خون کلکون بر شتیخ میاخت دیوانه سران و کوبان
 بر زم و پرخاش در آمدند و سر بباد دادند با سلاطین موصل و کرکوک و بامیاج و دیران چون نینه بر دوک بخرخ در افتادند سواران فلی و الوار و اهل کوه
 قتل مبارزان یکی هر یک با قابض ارواح سیم و شریک کشیدند با کاه توپخانه و زینور کخانه و سپاه نظامی و معلم فرانسوی اندوه مذکور با شوکت موفو
 بقضای سنکر که میاد قرپشته بنیاد آتشیاری و دشمن نگاری نهاده سنکر عثمانیه را نظیر کرده اثر و بدیل حوزه سعیر ساختند دیران ننگنه و کلهر ارشپ
 روی و آتشیانه حجیم افروز ازین و پشت سپاه که میاد محمود و محمود و در صدها برلمان شک ترا چشم مورد گردند لکنت در سپاه عثمانیه در افتاده بهر
 شدند که میاد محمود و بهر اسیر و رحمت آهنگ انفراد کرکوک و پشت بغازیان داده روی بکرکوک گردند شاهزاده منصور بادی که میاد متوقف توپخانه
 و زینور کخانه و اموال و اقبال و ارامت صرف شد و دیگر روز دولت شاه فیروز با احتشام سلیمانی سلیمانیه توجه فرمود که میاد را چون روی رفتن میخدا و بود
 شمشیر بگردن انداخته با صطل مبارکه دولت شاهی تاخته بلخی و تاپ و خاسرو غایب شفعا بر بخت و جان بخشی دید و عبد الله پاشای عم علی پاشا دالی دیار
 بکر که بدولت قاهره پناه آورده و حاضر بود بایالت شهر زور منصوب شد و شاهزاده در آن ایام محرم الحرام در سلیمانیه بقعود و قیام توقف داشت
 و در غره صفر عزم سفر بغداد را پیش نهاد بخت عالی بنیاد ساخت و ندانستند باز بعد روزگار در کمر عزیمت شاهزاده منصف و منصف و منصف
 دار السلام بغداد و غایت آنکه در اطاعت او و پاشا و مرجعیت دولت شاه و در حاکمیت او در آغاز شهر صفر
 دولت شاه با فتح و ظفر از سلیمانیه روی بسوی سمرقانی کرده پس از زیارت عسکری و محل غیبت امام کونین سلام الله علیه جمیع و دعای دولت
 پادشاه فلکی و خاقان معظم و استدعای عفو زلات و توبه از نیات و بدیل و بخشش و امانی مبادات و خدام انتقام معزم استخلاص قلعه دار السلام
 که تحت بر میان بسته تاخت و تاراج اطراف بغداد فرمان داد و او پاشا ما می و اردر شبکه اضطرار محبوس ماند و جناب شیخ موسی بن شیخ جعفر
 نجفی را شافع انکینت و استدعای عفو و اغماض نمود چون در منزل دلو عباس عارضه در مراجع مبارک شاهزاده روی داده و روز بروز روز ترزاید
 بود شفاعت و شراعت شیخ را قبول و داد و پاشا را معفو داشته غرمت رجعت را القیم داد در منزل طاق کسری مشهور بطاق کرتی چاره
 و دفع مرض اسهال از سهولت بصوبت بلکه بحال انجام مید و روزی چند نزول لازم افتاد تا طبیب انگلیس از بغداد در رسد و اوقتی رسید که
 مفید فایده نمود مع الفقه حضرت ملکه زاده و الا جا حسن خان فلی و اسد خان بختیاری را که ملثم رکابش بودند و بعد از خود احتمال خطر و کمان ضرر
 جانی در آنها میدید از غایت نفوت و کمال مروت مخلص و با و طائشان روانه کرد و در شب شنبه پست و ششم شهر صفر بکلیار و دودیت و
 سی و هفت در پیکام سحر شاه بهار روح پر فتوح انشیر یار بخت جلال و خورشید پیکر جمال عزم آشیانه اصلی و در حقیقی کرد و بر ساعد قرب طیک
 مقتدر بر پشت و فی الحقیقه آیات صاحب دیوان علی آبادی که درین باب گفته بس مؤثر است و از ابرادان مخدور فطم دولت شاه جوان که بدی
 با خیر خدای شاه از امر که خدای جهان شاه نامور و چون بر فراختی قدیکو سپار سر و چون بر فروختی بخ یکبستان هر چه انجوسا رسد که اشک
 و شاخ عدل آن بوستان هر که در ورنک و بوهره زان بس که نام حبت زفتح سپاه روم آمد پی کسادن بغداد بی سپر شکی گرفت کار و
 عالم از آن کساد و تلخی گرفت کام و کیتی از آن شکر و باز جهان بودش و معوم از او نشان کرکاجل و در پیش و محروم از و نظر نوی تخته
 ز تحت کشاندند که کمان بکشد از آن که نه بودش از آن که در شمع القصد آن ملکه زاده سفند یار بهمال سیاد خوش خصال را که زان بر حرج جان
 برد وخت و شتر اقصی رود و در غدا فلک غرض مال بسوخت بهمنی کام از او نشاند و دارائی مقهور کند رفقا کشت ملازمان و پسران جسد شریف پروا
 آن جان جسد شجاعت و کان که مرناعت را در تخته روان نهاده با کربنای تادمان جامه دریده و بنپتهای دنبال و بال بریده و کوهنای سب
 و حالت های تبا به راه شکر یزان و اقبال و خیران و دی بسوی کرمانشاهان کردند و نواب امیرزاده محمد حسین میرزا فرزند اکبر حضرت در منزل
 و روان آباد در رسید و پس از فرغی شکر و ضرعی زرف در مواضع نجش و مرافقت گزیده بدال الله و له در آمد و اعلی انشیر امیر افروز و بر باد
 نادان و نادان چنان بر در دل نالیدند و زایدند که ناله ایشان قلوب اعلی ملکوت را کباب و سیل کریشان بنیاد طاق کماوات را حراج
 داشت و در دایره طهران اینچ و حشت اثر منتشر شد که رایا را که در حضرت دارا از مرگ چنان فرزند رسید نه تاج و تخت سخن باند میرزا محمد

علی آبادی که در امورات آن ملکراده و کالت و دخالت و در حضرتش مقام عبودیت و ارادت داشت نوشته میرزا محمد لاسانی با حجاب این الدوله اصفا
 پدیدار کرد و امیران عظام و وزراء کرام اندک اندک لباس کون ابشار عباسی تبدیل کردند و خنده و عشرت را بکبریه و شجرت تحول نمودند تا رفقه
 رفته در آن ایام هفت حضرت خاقان ارشاد ادل نیک اندیش بدبختان شد و هر روز از امنای دولت و وکلای حضرت از خاتمه کار صلح و جنگ فرزند
 کامکار پرویش گودی و ایشانرا از عدم اطلاع توچ و نکویش فرمودی کس یارای تقدم درین اقع نبود و آخر الامر با موزکاری بزرگان فرزان ملکراد
 خور و سال این سانچه بر ملک الملوک پهل الفی کرد و پادشاه بیرون شتافته امراء و امنارا انجوازد و پیرش کردانان ملول و دل شک سرزرا
 چون ابر بهاران از دیده سرشک باران شدند و حقیقه حال بر شاه ملک خصال کشوف کردید دست بر زانوی تلمف نه ده سو کواری در آمد و بحر سر
 اعلی و شبتان خاصه و الارفع شاه نه ندید کرد بر آن نه نشان پیر چون این را پوشیده به شهرت آفتاب تابنده کشت آفتاب رویان سحر خیز
 مویان محترم موی بکنند و روی شخوذند طایفه کیسور بیدند و جماعتی جامه درینند مطربان و بازیگران اندرونی که زیاده از حد بودند و بهر شب در بریم
 خاص بر امشکری و لعباتی اختصاص داشتند در سوکان ملکراده ملک میرضا بهاشکشت در خدمه فلکنند از ایامانه بر آوردند و آهنگ موی برید
 کونهای نیلی پوشیدند و رطلهای حمیری نوشیدند قرب ماهی در تمام جامع دارالخلافة و در کل بلاد ایران مجالس غزادری و مراسم سو کواری
 اتصال داشت لمق لغز خزان با دواخ بر بهاری کستانی زد که هر زیبا کلی بروی رواج از صد کلستانش ثریا افکنده مصرصرای دریغ سروازاد
 که سروازاد قادی دیدی از سرو خزانانش دریغ بر سر چه ماهی اما حق آمد که چهره مهر را بودی کوف از چهره تابانش دریغاشد سیایش و جان
 جوئی ز کاوسی که کاوس سپاوش پرده دارانند و در باناش دریغاشیده زانرا سیانی آسمان بستند که هم نیروی هومان بود و هم تیر براناش
 بکل خورشید اگر کوسید پنهان می نیارد شد نه ناخورشید بود و در در کل کرد پنهانش مجمل شاهزاده مذکور مغفور اکبر اولاد کو در حضرت شاهزاده
 پناه خاقان اکبر سلطان محمدی شاه قاجار و لادش در شب بمقام سراج الشانی بکمر اردو بیت و سه در قصبه نو بوده چنانچه مسطور شده و حلتش در
 ششم شهر صفر المظفر بعد از رجعت از سفر بغداد در طاق کرا و در دوازده سالگی ابالت مملکت فارس یافته پس از پنج سال بکمرانی شهر قزوین شتافته بعد از
 دو سال حکومت سابقه صاحب تیار ولایات خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان کشته و سبب حسن قار و کشار و بخت بلند
 اخلاق کریمانه و قوت و مروت و راندک روزگاری صیت شمت و کوشش از ایران بتوران و روس و روم انتشار داشت و آثار و غزوات بزرگ در حد
 روس و روم ترک ظهور آورده در ضمن شایل و علوفضایل نظیرند کشته و در بدل وجود قان ثانی و در عدالت نوشیروان و قیام بوده و در نزدیک و عرب
 عجم از خوان احسان نعمت یاب و همه ساله صرهای سربسته بر زبان بهر یک از بزرگان و اعیان و در بار خاقانی استمرار سال داشتی و در صله مدح جوای
 خطیر وادی قوت و مروت او را شرح و بیان پس از آنکه معروفه اش شد و روان شوشتر است که ناسخ سدش پور ذوالاکتاف کشته و شوکت و صلابت
 سد کنند راف و شکست مع القصدت عمر مبارکش سی چهار سال بوده و درین سال که هزار و دویست سی هفت بوده در حلت نموده و چون در نظم در
 شرم نجم دری است دولت تخلص میداشته بدولت شاه طبع کرده و دیوان اشعار انجباب بحری است مملو از لولوناب و اشعارش در تذکره مسطور
 و در افواه مذکور از انجمل است نظم یکد و روزی پیش پس بدارنده از دود که بر سکنند نیز بگذشت آنچه بردار گذشت بر هر که درین تبکده دیدم
 تحقیق در خرقه توحید نهانش صمیمیست نه پیرم زرقی و نه منت ز سحابی خوش آنکه چو من دانه درین خاک ندارد الفرض شاهزاده مغفور بر و اکبر را
 قصاید و غزلیات فیضی از و عاشقانه بسیار است و برخی در تذکره های شهرت و مفاصلین ثبت است و اولاد اجدادش همه بکالات صوری و معنوی
 ارکسته و از نفاص و معایب نفسانی و روحانی پر است اندامند عقول عشره ده امیرزاده ازاده بوده اند اول نواب محمد حسین میرزا ملقب بجمشید الدوله
 که مادرش دختر احمد خان مراغه و درین ایام حاکم لرستان بود بکم حضرت خاقان فلکشان بر جای پدر مغفور بایالت نشست و در عیر نواب امیرزاده
 طماس میرزا المللق بموید الدوله که در رسوم جاه و جلال و فنون فضل و کمال اسکندری است فلاطون سیر و بوزر جمهوری کسری پرور و بعد از والد صاحب
 در حجر تربیت عم اگر نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه بمرتبه فرزندی و مصاهرت سر بلندی و مفاخرت یافت و شرح حالش در مقام خود خواهد
 سیم نواب امیرزاده نصرالله میرزا که در شکل و شمایل شاهزاده مغفور مشابهتی صوری دارد چنانچه هر نواب ساداته میرزا انچه نواب فتح التیمیرزا
 ششم نواب امیرزاده اما مقلی میرزا مفتخر نواب جهانگیر میرزا هشتم نواب نورالله میرزا نهم نواب محمد رحیم میرزا دهم نواب ابوالحسن میرزا و دگر
 حال هر یک از این امیرزاده کان خواهد آمد بالجمله از وقایع و سوانح این سال حوادث اشمال ظهور بنیه عظیم و بای عم ملک فارس بود که اول در سواحل

و بطون سپاه پشاه در انداخت و اجرای خون اندازی ابدان عرصه صحاری براری را در شکست چون چگون کرد و لیران سپاه و ویریه بر عساکر ایران خفته
از آن فوق فایق آمدند و توپهای خود را بار بستند و پیاده کان افواج را مانند اجار از انکاف قتل اطراف تل نشیب دره فرو افکندند پیداست که
هزار آسوده با هفت هزار خسته فرسوده چنان توانستند که دو لشکر عجب اینکه باین حال یکم شاهزاده بهمال نایب السلطنه بمشال دیگر باره پیاده و سواره افریج
مانند ضیاع غم غضبان مأمور بکوه سپاری و آهوشکاری شدند فوج سرباز تبرزنی و مرندی را بهر یکی جعفر قلینان مرندی و قاسم خان ترکمان و محمد
رضا خان با کوئی برادر ابراهیم خان سرتیپ و جاویدت حسن خان قاجار اشارت نمود چون عقابان تیز پر و شهبازان کوه پلر نشیب بالا و از غل
با علی غریمیت کردند و دود و دانه لکی دادند و مجمل این مفصل آنکه از دو جانب تمامی عساکر همیای حربه شدند و صفها برار گشتند قول همیون خاصه و پ
بزرگ امیر خان سردار قاجار و دالو که خال شاهزاده بهمال بود در برابر تیب بزرگ جلال الدین محمد چنان و غلی و سلیم پاشا واقع و صفوف دیگر هر یک
در مقابل صفهای پاشایان آراسته گردید بیکبار کوس فنامی و شیپور نفخه صور اشکار نمودند و افواج دریا امواج مانند دریای خجج از جای برآمدند
خان کوتول اسب بر سر توپخانه رومی بجهانید و شی و از نوچیان را گردن زار بر سر سبک ساخت و بر خواند که عساکر ایران کشته شدند و بر زمین
آمد و برهنه کام جنگ کلوله توپ رومی و میدان لیر زم ازای برخورد و در شش اسیر آورد چون دیران ایران میری نامی را کشته دیدند مانند شیر
خشمناک تن در ورطه پهلک افکندند اسکن در خان قاجار امیر توپخانه که شجاعی فرزند بود با توپچیان سرکاری حمله سخت بر سپاه عثمانیه بردند و ایشانرا
جای برکنند کار از جنگ توپ و تفنگ در گذشت دست و گریبان شدند بر سر نیزه و دشنه و خنجر کار و بر یکدیگر تا خسته شدند و دره را تل کرد و خونها کوه را
جوی ساخت اطلال دمن معدن با قوت و سجاده گردید و شخار بهال مخزن لعل بدخشان شد کفنی بر همه دشت لاله کشته اندیا خاک را بر وین در آغشته نباتات
آن وادی کوزه شاخ ارغوان گرفت و پنج رستینها بزرگ بقم شد و زرمی عظیم در گرفت ملول لغت در آن زمان که قصار الب ابل تمام شد و در آن بین که قدر ایم
اجل موج به زهول طبل بدنها بلرزه از طبل آزاربانک سنج روانها بر عهده از شنج سادگان چو طلیور و قتاده کان چو جنوب و لاوران چو صقور و
شاوران چو دجاج دریده تیر زهیلوی هیلوان عصاب بریده تیغ زلف قوم سواران و داج زمین ز بسکه زخون پلان در غشته به شنج
کلگون کسره کوبنا شنج به جلال الدین محمد چنان و غلی سیرت کرکی را که در صفت مینی گرفت و با آنکه جلال الدین بود غریمیت بر شاطران دود
پیشی کرد و خود را از زین معسکر بکسر در انداخت و بحر است خود فرمان داد حافظ علی پاشا که بجا صره تو براق قلعه جهدی بلیغ داشت دست از محاصره
کشیده پای مکرز نهاد و مانند چنان اغلی او نیز در سنکر لنگر انداخت امیر خان سواره سپاه شاهزاده در تعاقب عساکر رومیته جدی تمام کردند چون
توپخانه و سواره نزدیک و همراه خود شاهزاده انیمینی با خلاف قانون لشکر کشی و حرم شمرده با توپخانه و سرباز از جای حرکت کرده روی بسنکر پاشایان منزم
نهاد چون شوکت توپ و تیب و صفوف غازیان با فروز و زب در نظر عاظم سپاه عثمانیه جلوه کرد و مثلزل شدند کفنی صریح باه دیده در سنکر نیز نهادند
چنان و غلی بجانب رزته الروم و هر یک از پاشایان بطرفی متفرق شدند و سراسر اردوی ایشان نصیب سپاه منصور افتاد و در قهای هر یک سواران
سمیه شد و از ایشان کمی کشید و همی گرفتند جمیع توپخانه و قورخانه و خزان و پوتات اردوی مثلثه با همی خیمه و فخرگاه و اعلام و اجمال و اقبال و احوال
بصرف عساکر ایران در آمدن فغانهای غمیته و دار از دست نهاده که کشته بودند و در آن درزم عجمیه زینها و نیز اسپاه ایشان قرب به بچاه هزار کس از دست
تفنگ و توپ و مصاصم خارا شکاف روی بر صدمه نهاده بودند و نواب شاهزاده آژاده و شمس مال بکیر و زور در آنجا توفه و آن مال و اموال را که زیاده از
هزار تومان بها بود سپاه غنیمت فرموده چند آنکه همراه آن تسخیر از رزته الروم حضرتش را تحریک و تحریک خواستند بملاحظه جمعه اسلامی قبول فرمود
اگر رفتی در کمال صعوبت از رزته الروم را متحرک کردی دیگر روز منظر و فیروز منبرل خالبا که همین مینا کن دیار است تو بجه فرمود و روزی دو از آن رزته
بر آسود و از آن منزل جناب میرزا محمد تقی آشتیانی مستوفی خاصه با احکام بلیغ با رزته الروم مأمور و بجه این پاشا اندو عید سخن داند و اظهار موا
و مصالحت کرد پاشای مذکور معروض داشت که با وجود توقف سرکار نایب السلطنه و درینچه و خاطر آسایش نیست که بصلح الطمینان باین بلکه ندیری
شمارند بعد از حرکت موکب فیروزی کوکب بتبریز اظهار انیمینی صدف محض جلوه خواهد کرد لهذا نایب السلطنه حیثی منظر بصلح وقت تبریز حجت
فرمود و تفصیل این تسخیر جزیل در ششم دی قعد در چمن سلطانی معروض ای حضرت شاهنشاه کتی آرای شد و شاهزاده بزرگوار و بهر آن جلالت شعار
او را مورد توجها و تملطفات شانه فرمود و لقب سار و اصلا فی جسر خان سردار مقرر شد و شعر امایج خواندند و تواریخ کاشت شدند و میرزا
خاور شیرازی گفته قطع عجمت شاه غازی شد سوی روم و آمد به اطلال شه نشسته از زبوم مفتوح به پنج فتح او را از پیر چل ششم کشتا

و استعفا آنرا لایق خراسان و از جمله وقایع ایصال مکی آن بود که در ایام ضیبت سرکار نواب شاهزاده کامکار ولیعهد دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه قاجار مرموزین با اکراد انسان سازشی کرده با اتفاق یکدیگر بخیر بر سر سلسله آمدند دست بیخا و تاراج برکشاده بعضی را مقتول کردند و چون شاهزاده نایب السلطنه بدار السلطنه تبریز رجعت کرد یوسف خان غلام گرجی با افواج بهادران جماعت نومسلان بکوشمال اکراد فرمان داد پس از حرکت یوسف خان از سلسله عثمان یکپه نروشی با بضیع خان ولد مصطفی خان حکاری که با پدر رفتارناشایسته میکرد و نیز اکراد جمع کردند بمقابل یوسف خان گرجی آمده هزیمت یافت و اقبالش قرین ادبار گردید و یوسف خان قصد تخریب قلعه را بصورت ظهیر و در مدت دو ساعت قلعه را حفری کرد و کونالان قلعه کبان سراسر ضعیف شد و بیخ شدن و یوسف خان مذکور پس از تخریب قلعه سطوایر اسیم خان حاکم قلعه را با اتفاق عسکر خان افشار رومی بدربار و الاخرستاد و ثغریلات را از هر جایی جمع کرده در مساکن و موطن سابقه مسکون ساخت مصطفی خان حکاری که خود را از اول خلفای نبی عباسی میبرد بدینگاه حضرت ولیعهد یعنی عباس شاه قاجار آمد و بالغات خاص امتیاز و اختصاص یافت و حکومت آن دیار قرین افتخار گردید و بعد از انکشتن او نصیر خان پسرش که حقوق پدر را بر طاق انسان گذاشته بود و رایت خود را بی و عقوق برافراشته داشت همانرا بدرد کرد مصطفی خان پسر خدغه در حکومت استقلال یافت و یوسف خان دوست نفع از افواج بهادران و قلعه با شقان گذاشته خود بحضور نایب السلطنه آمد و امیر خدایات مصیبه امیر خان قاجار دوالوی که حضرت ولیعهد را خالوی بود و حکومت و سرداری خوی و با شقان و حکاری و کردستان مخصوص گردید و هم درینا موازی دوزیر سواران ترکمانان نیک ساکن مر و بسالاری مراد سردار و تخریک خان غور از زم و مواخت خوانین اکراد چشکر که اطراف ارض اندلس را بغارتیده عزم رجعت نمود و از ماجرای دفعه نواب شجاع السلطنه را اخبار کردند با آنکه سپاهی و سوار میماند با مقصد کس از غلام مروزی و غیره بر نشست و بی سردار در گرفت و در چهار فرسنگی مشهاده قدس در ایشان رسید و حمله برد و مراد سردار از نامرد عرصه را بر خود شک یافت تا زمانی با خود را بر پشت کشید و از زیر و زیر گردان دیر نمیکوشید و خاک را خلعت کلگون پوشیدند بالاخره ترکمه تاب جنگ نیاد و دود و پای درنگ نیفتد و از سر راه مانده اموال را بخیمه تفرق گنجینه حضرت شجاع السلطنه را از ایشان بازگشت تا بسیاری را گشت سیصد نیزه و سیصد و پنجاه نفر اسیر اضافیه بر سر اسیر مطلق العنان گرفته ارض اقتس رجعت کرد و جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله و واسطه شهر ربيع با صید محمد خان کلانی که از طایفه جلایر بود و بیستای بوسی خاقان کیستستان آمد و جناب شیخ موسی مخفی نیز شفاعت و زیر بغداد و استعدای استر و ادمنده و دیوگر بلاد بدینار شاهنشاه کامکار آمده و شاکر آذاده بزرگوار حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس در رتبه سپهبد دوم ربيع الاخر بطهران وارد و بعقبه بوسی استنان علی مخفر نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا برادر که ترش که والی خراسان و لقب شجاع السلطنه بود بدار الخلافه آمده بدینار برادر و الا بتا شر فیاب شد و چون خوانین خراسان او را متمم بداعیه دارائی و دعوی خود را می کرده بودند از حکومت خراسان استعفا گزید و ملثم نگار شد و نواب شاهزاده آزاد محمد و لمیر زای والی است خراسان بایالت یزد مانور کرد و دید و حاج محمدنجان خلف جناب صدر اعظم که حاکم یزد بود و نیابت استیفای حاکم سر بلند و از جند آید و در یکی بعضی وقایع سال خبریت مال که هزار و دویست و سی هشت و مقتضات مصالح و دولتین جلالتین در بهار سال یکصد و دویست و هشت که جهان من از اقتضای فصل ربيع و یکباره نوکشت چنانکه رسم ملوک ایران است شاهنشاه کرد و در خرا که حضرت خاقان اکبر فتحشاه نور و سرور جشن نوروزی بر آست و بعد از تحویل محل و عید سعید و بدل خلایع آفتاب شجاع و ایشا را فخر و دنیا که تفصیل آن سربا تطویل است با صلاح امور ملکی و محکمی پرداخت نواب شاهزاده کامکار عباس شاه قاجار ولیعهد نایب السلطنه دولت ایران معروض داشت که اولیای دولت عثمانیه از جانب سلطان محمود خان خداوند کار اسلامبول که معروف بروم است محمدابین و وف پاشا سر عسکر از رتبه الروم را در مصالحه این و فخر فرموده است حضرت خاقان سکندر شان دولت علیه ایران نیز وکلای ولیعهد را در این امر مختار فرمود و لهذا جناب میرزا محمد علی شتیاستوفی خاصه که مروی و انا و کامل و در نظم ناپرسیده تخلص مایل بود در انجام این کار بار رتبه الروم مقرر و مخصوص شد پس از ملاقات و مقالات صادقانه و اینقه بلغت ترکیه و فارسیته نگارش یافت و بواسطه جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی و نجیب افندی سفیر دولت سینه عثمانی صورت ختم پذیرفت و هم در بمبال خدمات و اشطام تجات سرحدات کردستان و بابان در سنده کار گذاران در بار حضرت نایب السلطنه علیه العاکبه و انا اهتمام کار گذاران آنحضرت و الاعبد الله یا شاهر حکومت شهر و زغرلت یافت و محمد و پاشا بعد اراج انتصاب معارج عزت رسید و ابراهیمخان با و کوبیا با افواج مراغه و تبریز بدانویفت و ناگر کوک و موصل شتافته و غرتمها و قبلها یافته رجعت کرد و بنیز دیو لیران شهر که حصار کوی و حریر را چون

کوی و حیرت و چوکان قدرت خود و دست و در مقراض تسلط خویش متعرض یافت و در می رسیدن و دیدن و دوختن متفرقت سر برید و بر باد وید
 پیامبری تیر در زن کرد و در دیده و دخت و باز آمدن کرمبار زنت تو محمد حسین میرزا با اولیای دولت عثمانیه و
 مندیج و حکومت خیر و نجات انجا سابقا اشارتی رفت که داود پاشا وزیر دار السلام بغداد جناب شیخ موسی مخفی را بحضرت شایسته
 ایران فرستاد که از جانب او تغذیه و در راه تشایغ بود و اغماض مضلات او را رابطه و عفو زلات ویرا واسطه شود و مندیج را پس از تنی بدان وزیر
 تدبیر و فرمانده و چون استعدای خویش را مقرون با نجاح بیشتر و توسط او را بلارفع و الرفع کجایان میرزا غایت نادانی و نهایت خامی پسر از آنکه از قبول
 حضرت سلطان کتبی ستان خبری سبب تصرف مندیج اقدام کرد مصرف افندی معتقد خود را با جماعتی ابنوه ب سرعت با دو ثقلت که مندیج فرستاد نشسته
 انحصار از ضعف نفس و قوت مدار بدان جنود جنون نمود و تمکین کردند ایمانی خان فرامانی که در مراتب خدمت و جانشانی میردی با ایمان و عبیدی با
 ایقان چون احتشام و از جام ان شباطین و ملاصین عنید را ملاحظه کرد و ابرو را کرد و محمد علیخان کله که در اراوت و صدف کالخر بود و طوایف سردار
 نابکار دولت سینه عثمانیه را تمکین کرده و روی ارادت بحضرت کثیر السعادت خلیفه عهد داشت ثبات قدم و زبیده و از خدای سعادت و اول الامر عبدالمعز
 اسیر و دستگیر و پیغمبر روی نهاد و فی الواقع این داود جالوت فطرت جبارتی عجب و خسارتی غریب را مصدر و مظهر شد و کمال نادانی و جهالت و غایت
 کمرای و ضلالت کرد چون ان تراب بعض حضور حضرت شاهنشاه سلیمان جا به رسید بسبب تغییر و غضوب شد و کلمه چند از کلام دبیران را بمنزله پادشاهان
 یعنی حتمه الدوله بن دولت شاه مخفور بر کاشش و از گردن ان شیر شیر زده قلاعه برداشته خسرو خان کرجی که در ایران خسرو پیر و وزیر انظر خود می نمود
 و با انهمه دعوی علام خاصه شاهنشاه پرویز غلام بود با چاکران بختیاری با ستعانت و یاری نواب حتمه الدوله مامور شد و قبل از ورود و وصول و کار انجام
 یافته بود و مقصد تمام حتمه چو نواب امیر زاده و الامقام پس از وصول حکم شاهنشاه کجسر و غلام با پنجه اسوار جبار و پنج عراده توپ شتر بار بدان سوی
 و رکضت بر آراست و در نخستین روز و ورود و موکب فیر و از یورش و جو اندازی خود کله و زنگنه و مایمردی در ایران میره و مینه در مدت سه ساعت و نیم آن قلع
 عظیم بتخر و تصرف درآمد و دلیران عجم بشیر هندی نژاد بر سبیل اعراب و اترک بغداد بر نهادند و از خون انکروه ضلالت شروه عرصه صحرا را سیرت حله
 اردند و اندر قریب شصت کس از انکروه ناکس و در شرار قهر مانند خار و حسن بوختند و چون انیمغی بحضرت خاقان کتبی معروض شد خسرو خان کرجی بتوف
 مندیج و نواب حتمه الدوله بر رجعت کرمان شاهان مامور شد و همانا در ازای انجیذمت و الاخذ شتر حتمه الدوله ملقب گردید و بشیر هندی مرصع مفتوح و مخلع
 شد و داود پاشا از وقوع این امر بغایت پریشان حال شد و ازین کار اظهار اندامت کرد و بعد ازینا متوجه توسل گردید و جناب شیخ موسی ادریس امر دخیل کرد
 چون حضرت شاهنشاه ایران عایت جانب علما و مجتهدین را بغایت همی فرمود و همه امورات ملکشن بر وفق شرع متین همی بود لکن در این مصالح اغماض
 کرد و بران کرده سست عهد سخت گرفت و بشرطی چند که مقرر و محرز نشود توسط شیخ مذکور با خواند کار فرمور بنیاد مکالمه و مصالحه نهاد و محملی از ان
 مفصل در مقام تطبیق خواهد یافت که در کتاب اشراف و احکام حضرت شاهنشاه فلیکما لا با اولیای دولت عثمانی در باب
 مصالحه مذکور لیکن بیک طرفین حکم شرط اول انکه از خافین الی بغداد در حربه و شرب و عیال عظم از زوار ایران و عجم مرا هم باج خوان
 موقوف و مرتفع شود ثانی انکه خزینه بخت شرف غریبه کلوید را که در سینه جماعت متبذره و پنهان بین فیوضات قرین کاظمین آوده اند دیگر باره
 باستحضار معتمدین عتباب عالیات و معتمدی معین از دولت علیه ایران بر گردانند و طوایم همو مخموی بر اساطیر سطون بدرگاه کردن و نجرگاه
 فرستند تا شرح و بسط آن در دفاتر نگارنده کان و قرائع علی بنحیر ضبط و ثبت اندر آید بسم انکه در بخت شرف اعلی و عتبات محلی و مراقب حضرت کاظمین
 حکام و مباشرین نیکو کار خوش قرار خالی از غرض و مصون از تعرض کما شسته کرد که اغماض در امور شرعیه فرعیه استعصبات راجع انما زنده با عیون
 زواران روضات نوار با نصاب سلوک کنند و داعی شرعیه متعلقین بملک عجم را بمقتی و مجتهد شیعی شرب مروج دارند که بی سبب و دیا و شایسته
 از عهد ایرکلی بر این چهارم هر انکه علی العجا که مبلغ خیر و نومان در مسکو و صیح الوزن بشکرانه عفو زلات رفته همدرین ایام و هفته بصیغه صمدیه بدر
 کریمه ارسال دارند و همه ساله این مبلغ را مقروض و ستم شمارند چون احکام قضای نظام صادر شد میرزا محمد صادق مروزی و قایم نگار با جری این اجری روا
 بغداد شد و داود پاشا که در بدو حال تقویت یافته این دولت پتمثال بود و حکم یاد او دانا جعلنا کم خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس با حق
 با عانت اولیای دولت ابدت علیه ایرانیه وزارت عراق عرب همی در این احکام اضطرازا و اختیارات ممکن تمام کرد و مختلف ثوانت و با عتبی
 از خویش جناب میرزای قایم نگار وزیر ابرار سعادت ملاباز کرد و ایند پناحتلو متبذل شاهزاده علینقی میرزا نجران و تقوی

قزوین بنواشاهزاده امام قزوی میرزا الخانی خوانین خراسان که مصروع و از راهل شیر حضرت شجاع السلطنه العلیه العالمیه
 و بهرسان بودند پس آنکس کج و مشاوره نواب شاهزاده را که شایسته دعوی خود را می بود با دعای سلطنت و دارائی بهمت افکندند لهذا شاهزاده
 بدار الخلافه عجم و الحاح این ایالت استغفا آمد و نواب شاهزاده علی نقی میرزا حکمران قزوین بجای او مامور شد و تمام حجت خوانین خراسان را لقب حجت
 السلطانی یافت و در غره رمضان به پیشکاری جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و وزارت میرزا ابوالقاسم اصفهانی بخراسان شافت و ایالت
 ولایت بسطام را نیز نواب اللهویردی میرزا برادر حجه السلطان مفوض فرمود و با اتفاق او روانه انصوب نمود و نواب شاهزاده امام قزوی میرزا که الخانی
 ایل حلیل قاجار که شکیبایی داشتی در بار بود و برادر لطیفی نواب حجه السلطان بنابر مصالح مملکت با ایالت قزوین نمکین و حتمین یافت و جناب میرزا
 لشکر نویسن باشی ریش سفید و فرعی که منصوبه را پس از رفتن شکیبایی باشی مقام نیابت او داد و او را پاسبان باشی نام نهاد و بشکیبایی خدمت سرکار
 درونی و برونی از فرط اعتماد مامور فرمود و چون خدمت میرزا اسد الله لشکر نویسن باشی مخبر بدین امور بنود اظهار مرتضی بر مرتضی و مکرمتی بر مکرمتی برادر
 و فرزندان جندار و را یعنی جناب مستوفی الشانی میرزا بهیت الله نوری منصب نیابت پدر از جند داده کشیک اندرون سپرون محض موبت و عین
 مکرمت حضرت اقدس همایون بدو مفوض گشت و نواب شاهزاده حسینعلی میرزا بر اجبت فارس و نواب شجاع السلطنه جنعلی میرزا بمعالجه سوء مزاج
 باصفهان مامور شدند و نواب شجاع السلطنه پس از چندی توقف در عراق در بغداد بمذیقه الحرام بدار السلطنه طهران جوع فرمود و در ظل رایت
 همایون شادباشی برآورد و در خیال موبک همایون شاهنشاه نیکو خصال به متنزهات شمران و پنجه در آن سامان مشغولی همی فرمود و چون شعبه
 شعب جبل البرز که بچندین نام موسوم است در جانب شمال دار الخلافه طهران واقع است غالباً بشکار کبک کوهسار و در تفریح ایام بهار در آن حدود
 هیئت کمر در کمر مجلسی از اوصاف کوه البرز و رفتن خاقان فلکشان تفرجاً بر آن کوه و قایح اتفاق شد
 شکاثر مخفی ماما که کوه معروف بالبرز کوهی است عظیم و در هر جای بنامی موصوف چه که بواسطه بودن قارن سوز در حدی از حد و دان
 بکوه قارن مشهور شده و بعضی کوه قاف بهمانرا دانسته اند که پیوسته از سبزه نغمه دگون کوفی یکباره نغمه داشت و از غایت تطویل و تمهید کوفی برگردا کرد
 کینی محیط است و در وسط یابل جنوبی طبرستان و مازندران واقع است و گفته اند ابتدای آن از جبل قمر است که در مملکت سنار از بلاد ماصارود
 و زنگبار در واسط خط استواست و منبع رود نیل نیز از اینجاست بطرف جبال امتداد یافته از ملک سودان گذشته با قلم صعید و مصر آمده و در نزدیکی
 قاهره به یابل سمت شرق شده بعد از طی هشت منزل بجانب شمال ممتد میشود و بعد از طی یکباره بارینه کبری و قرمان و اناطولی بهر سو چون
 بمیان اقلیم چهارم رسد بسوی مشرق کشیده شود از بلاد و غنستان و کرجستان و آذربایجان یعنی از باسچان گذشته از شمالی طهران مرور کرده از دیار
 طبرستان و خراسان و نابل و کابل و سیاهوستان گذشته و جنوبی بلاد بدخشان را قطع کرده تمامت بلاد کشمیر و تبت را گرفته انگاه از غربی ملک تگلستان
 و ختن و چین گذشته از شرقی هندوستان و تپال و بنگاله مرور کرده ببحر محیط منتهی میگردد طول این کوه فلک شکوه را یک هزار و پانصد فرسنگ شمرده اند و
 قریب دوازده هزار شهم و ولایت در جوانب آن آبادان است و بسبب قریب هر ولایت بنامی جداگانه موسوم گردیده و کوه سیاهان ایران نکاشته
 که نزدیک به مقدار لخت اسم این کوه را شنیده ایم و افزون از دصد طایفه مختلفه العتیده و اللسان بر دو جانب آن دیده و قریب بیصد طایفه از
 مذاهب معتدیه متضاده در دوسوی آن بنظر درآمده است الحاصل از سوی طهران و دوفرنگ و نیم تا البرز مسافت است و در صعود بر قلعه آن جبل
 شامخ کمال مشقت و محافت حضرت خاقان و الا نشان که که در یاد در جنب بهمت شمر نمودی و کوه از کاه زبون تر بودی خیال صعود بر این جبل مسعود
 از گریبان بهمت سربرز و زوری دو از آن پیشتر پیشانی نه کشان که کشان سپار و فرایشان با فردشان و اقدار اشارت رفیت که خیام و خراکه بدو
 قد آسمان در کاه برند و انواع ماکولات و ملزومات را لطمه و اشربه و فواکه بر تقدیر توقف چند روزه بر آن جبل کرد و محل آماده نمایند و در اوایل ذی قعد
 از قصر کاوس امام زاده قاسم عزیمت این تماشافرمود و در مدت چهار ساعت مرکب را به سپاه تیر و پیکام گذارینا سودند تا بفرار آمدند و بر بالا
 آن کوه چشمه است که در فصل تموز آب آن در غایت برودت جمد و از بزمیکر دو آب سیال صخره صفا میشود و قریب نهای پشمار رفته که البرز البرز آب در آن
 قلل ثریا و نذجرت حاصل کرده کوفی در مقام اشارات مقامات شرعیة جمیع است با در عین فصل تموز در آن منازل جنت سرشت آثار بهر و تیره و دغا
 کرج که از جانب غربی شهر طهران بسوی بلوک شهر یاری و رود جاجرود که هم از طرف شرقی این شهر بوار این خوار جاری حشر نیمه در دوران مکان
 متدی است و چون در ایام حرم و زبردش مشاهده است پدایت که در زمان برد العجز بر و کوشش چه غایت است القصه با بشارت حضرت خاقان کینی نشان شد

حشمت ظهورت شوکت فردون امتشام کنجیه و غلام قاجار شهباز و آن کوهسار را آتشباری و شعله افروزی و انجمن سازی و شهر سوزی و تملی غله وادی امین و تشع شب سنده و تعدد و تجدید یافت از شب تا فرازان کوه فلک مانند چون آتش از سیر کوه آتین همید و حشید و تمامت عمر و بازندان و طبرستان پر تو درخش همی بخشد و نظم آتش و دو چو دنبال یکی طاووسی که برانده بطرف دم او قار بود و آن شهر کوئی طاووس بگردم خویش شو لونی چند قتالیده بمقتار بود و چون یکی خیمه مرجان بر برش نافه مشک که سمن برک بر آن نافه عطار بود و با چو نذین شهری در شده اطراف شجر که بر و بر از لولوی شوار بود و در آن برودت هوای کوهسار حمدی قلیخان و والوی قاجار را از شدت سرد هوا طبع بفسر و چنان شد که قریب الموت گردید جناب میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاص که سیدی نجیب فاضلی ادیب بود و در نظم اشعار در می همدم مخلص مینمود و در معالجه و حکمت اشرافی مرغی داشت و ساقی را به پیودن آتش اکنون آب آشکون فرمان داد و او را از سردی هوای کوهسار بگری سلیل گرم گرم و حیاتی تازه داد و سقم او را به صحت تبدیل و موت او را بحیات تحویل کرد و چون هوای آن قتل از غایت افسردن اعضای متوقفین ناپسند اجل بود و حضرت شاهنشاه حکمت نگاه راز نایده در آن کوهسار توقف صواب نغذا و لذت انعم مراجعت فرمود و از سوانح این سال رحلت جناب فصاحت آتک الشرف فاضل خان مخلص بصبا بود که در راه صفر غریب سفر بدیاری و حایان فرمود و شرح حال وی در او اخر این دفتر در سلک امرا مرقوم خواهد شد رحمه الله و نیز از وقایع این ایام فوت جناب اکرم الصدور حاجی محمد حسین خان اصفهانی صدر اعظم بود که بعد از مراجعت از اصفهان مجری من بر قان شد و دیگر رفتار شد و از بقایای محاطه اصفهان قریب به پنجاه هزار تومان از اجناس بصدوقخانه و خزینه داد و خازن شواهق و خدو است و آن صدر اعظم اکرم در آن چند روز بیماری تمامت آن اجناس را به عوام و خواص و سخی و عیال بذل و انعام نمود و بیان علو همت و کثرت سخاوت و یراد قری جدا گانه در خور است و در نیم مقام کنجیه مع القصه در روز چهارشنبه سیزدهم صفر سال که هزار و دویست سی نه آن در بای همت بخشید و انجمنان گرم در زیر خاک نهادن گشت و منصب وی رسماً لاسماً بفزند ارجمند شمس علی خان مینالدوله تفویض یافت و از الموراث خیر در بنیال حاجی علی محمد کاشانی که مردی درویش مشرب شرع بود و بیارسانی موصوف با حاجی خواجہ سزای پادشاهی از جانب پادشاه شریعت شاعر ناپ قبله عالم دپادشاه اعظم و والد مرحوم حضرت خاقان شده از وجه جلال بهر یک هزار تومان از حلال داده شد و بمکه معظمه رفت و در نه کام رفتن با مورین بجهنم الشرفین حضرت خاقان غزلی موزون فرموده بر سنگی مرمر کباب شرف کوهر بود منقور آمد و در اصل صرم محترم منصوب شد و از آن غزل است نظم محرمی باید که پیامی برد و ترزد جانان نام کنایه برد و با آن جان دلی لبیک کوی و پی بدرگاه دلارامی برد و عرض درویشی بسطاطی کند و در دنیا کامی بخود کامی برد و بهم درین اوقات سفر معصوم فر روی داد و بعد از زیارت و بذل و بخشش بفقرا و علما بدار اسلطنه طران جوع فرمود و ذکر و مروءت بحسب افندی قریب سیاد سلطنت محمود بن خاوندگار مرقوم و مراجعت با فاسم بن خاوندگار درین ایام بحسب دی سفارت ایران از اسلامبول در رسید و میرزا ابوالقاسم اصفهانی باستقبال او مخصوص در سزای جناب مینالدوله العلیه العالیه عتبه خان مستوفی الممالک وارد کرد و دید و در عتبه مبارکه گلستان بهرامی امیر کبیر محمود خان بنی قوریسا و لباسی بحضور حضرت شهریار محمود غلام رفقه مورد تفتحات شاهنشاهی گردید و نامه مؤدبانه سلطان جلیل الشان سلطان محمود خان خواندگار در مامضای مینه مصالحو معاهده که فیما بین محمد امین پوف پاشا سر عسکر از زنه الروم و جناب مستوفی الشانی میرزا محمد علی آشتیانی مرقوم رفقه بود و پاور دو چون بعضی مطالب مینه و در آن مینه صلحت دولت علیه عالییه شاهنشاه ایران بود حضرت شهریار ی عتستانی بدان نفرمود و جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدرت عظمی در مجالس متعدده با سقیه مذکوره ملاقات و مقالات کرد و در کرت ثانی نام حضرت صاحبقرانی عتبه نامه شایسته نوشته و با سقم صلی بن مذکورترین مرقوم و بخاتم مبارک مخطوم گردید و سفیر مذکور عرض کرد و قاسم خان سر هتک فوج خاصه تبریزی با نجیب فندی سفارت اسلامبول روانه شد و بعد از وصول و قبول رجوع نموده امضای آن را بهر سلطان محمود خان خواندگار بحضور پادشاهی آورد و بخاشتن صورت انعمه نامه و در مقام بصواب قریب است صورت عتبه نامه مذکور و لبیک علیشاه شاهنشاه قاجار فاضل شاهی و سلطان محمود خان عثمانی بخداوندگار و کازر و کازر اسلامبول عرض از تحریر این کتاب استطاب آنکه درین چند سال بسبب وقوع بعضی حوادث میان دولتین علیت بین اسلام و باطل صلح و صفوت و ضوابط دوستی و اطمینان تدبیر مبتذل و تقار و خصوصیت و نمودی بحرب و کد و کشتن بود و بقضای حقه جامعه اسلامی اسلام و عدم رضای طرفین بسفک ماه و دوی

اینکه حوادث و غوغا و عادات سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتی فحیمه اظهار رغبت و موافقت شد و بموجب فرمان همايون حضرت شاهنشاه مالک ایران با لقبه فتحعلی شاه خلد الله ملكه و اقباله و حکم ماموریت نامه نواب ولیعهد دوران جماس میرزا با و صافین عبدملوک و جاکر جان نثار بوکالت نامه مبایع مخصوص گشته از جانب دولت علیه عثمانی نیز بموجب فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان تجمیده و کالت نامه بحجاب والی ولایت ارزنة الروم محمد امین زوف پاشای عسکر جانب شرق عنایت شده بود این عبدملوک در مدینه از رتبه الروم با جناب سرعسکر مشارالیه بعد از مبادله و کالت نامه های مبارکه عقد مجلس نکاح کرده مصالحه مبارکه باین ترتیب و تعیین یافت استلزام از قراریکه در تاریخ یکم ذی القعدة و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه واقع گشته حدود و سنو قریه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و زو و از فراری و تحلیه سیل و اقامت شخص معین در دولتی علین تمام و کمال باین دلالتین باقی و معنی و معتبر بوده بارکان آن جماعت من الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتی علین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابد در کار باشد بعد از این شمشیر خلاف در غلاف بوده در میان دو دولت معامله که مؤدی کدورت و برودت و منافعی سلم و صفوت باشد و وقوع نیابد و آنچه دخیل حدود قدیمه دولت علیه عثمانی می باشد در شانای حرب و قتال بدست دولت علیه ایران آمده از جمله افراد اراضی و قلاع و فضا و قصبه حال تحریر مصالحه از تاریخ این تنگ معتبره الی مدت ثبوت روز بطرف دولت عثمانی تمام استیمنه شود و بر مراعات حرمت این مصالحه خیریه گرفتار آن طرفین باطله و اخفا تحلیه سیل کرده آنچه در شانای راه محتاج الیه آنها باشد از کولاه و غیره عطا شود و بر سر حدت طرفین ایصال نمایند مگر آنکه دولتی علین در امور داخله بیکدیگر مداخله جایز نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز ندانسته از جمله محالی که از توپخانهات سنجا و کردستان داخل حدود میباشند سبب من الاسباب و دجبا من الوجوه از طرف دولت علیه ایران مداخله و تجاوز و تعرض در تصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهل طرفین بیایق و قشلا عبور نمایند در باب رسومات عادیه سیلابی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد باین کلاء نواب ولیعهد دولت ایران و وزیر بغداد مجامعه شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت بگردانند و آنیکه از اهل ایران کسانیکه بکعبه میگردند و سایر بلاد اسلامیته آمد و شد نمایند مثل حجاج و زوار و تجارت و مرد دین اهل بلاد اسلامیته و میبایان جماعت مثل اهل خودشان معامله نمایند و از ایشان دودم و وجه خلاف قانون شرعیه اصلاحی مطالبه نشود و کذلک از زوار و عیقات عالیات مادامیکه مال التجاره نداشته باشند از ایشان مطالبه نگردد و غیره نشود و اگر مال التجاره داشته باشند بروقی حساب که مطالبه شده زیاده طلب نمایند و از طرف دولت علیه ایران نیز با تجار طرف دولت بهیته عثمانی و اهل ایشان برین وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجارت دولت علیه ایران سفید و اجرای شرایط قدیم از جانب و از عظام و امیر حجاج و میر میران کرام و سایر رضا بطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال وقت و رعایت شود و از شام شریفی الی حرمین مجری و از آنجا الی شام شریفی از جانب این صره همايون به معرفت معتمدی متعین که در میان آنهاست نظارت نماید و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزاده عظام و سایر اکابر دولت علیه ایران که بمکه معظمه و عیقات عالیات میروند و فرزند و مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات کرب تجار و اهل دولت علیه ایران مانند دولت بهیته عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان بیکصد قروش چهار قروش که کمره و بدست اندک کرده داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری منتقل نشده است کمره از ایشان بکمره نکند تجار ایران لاجل التجاره چوبوق شیراز که بدار السعاده می آورند در بیع و شرای ان انحصار نباشد و هر کس بخواهد بیع نمایند با تجار و تبعه و اهل دولتی علین که بمالک جانین آمد و شد میبایست مقتضا جهت جامعه اسلامیته معامله و ستانده از هر اید و اضرار محفوظ باشد مگر آنکه ثالث آنچه از غیر جمیع رانلو و سپکی متاع فیها بوده و اموز در خاک دولت بهیته عثمانی ساکن میباشند و مادامیکه در سمت آنهاست اگر بحد و دمالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحد داران در صورتیت ایشان وقت نمایند و اگر تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب سرحد داران منع ایشان نشود و از تصاحب ایشان دولت بهیته عثمانی کف میدناید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیله ایران گذرند بعد از آنکه حجاج عثمانی بپایند قطعا تصاحب قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران بگذرند و اوقات از حدود و در عثمانی تجاوز کرده خسارت رسانند سرحد شینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان وقت نمایند مگر آنکه بجهت موجب شرط قدیم فراری دولتی علین از طرفین تصاحب نشود و کذلک از جمله عیایر و ایالات هر کس که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فحیمه ایران وارد دولت علیه

ایران بدولت بی عثمانی بگذرد باید آن گذشته کان صاحب شوند مانده خاسته از آنچه در اسلطنه و سایر ممالک دولت عثمانی اموال تجارت
ایران موافق شرع و در قریب خطه نگار داشته شده است از تاریخ این تنگ در ظرف شصت روز و در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع
و مقصد دولت ایران با صاحبان آن تسلیم شود و سواى اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت به حجاج و تجار و سایر االی ایران که در ممالک عثمانی بعضی
ضابطان حجاز بعضی کفریه باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران اند دولت علیه عثمانی فرمان بر طبق همان فاده بعهده وکیل انباده محل صادر شود
و بعد اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند مانده کسانى سکه در ممالک دولت علیه عثمانی از االی ممالک طرفین که اینگونه فوت میشوند اگر وارث و وصی شرعی
نداشته باشند ماورین بیت المال که همان متوفی را بمعرفت شرع دفتری کرده به ثبت و بجل شرعی رسانند و آن مال البصیة در محل امن باشد یک
خط نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و بجل شرعی بقاء برتر که تسلیم شود و رسوم عادی و کرایه محل آن اشیاء را گرفته باشند و آن
اشیاء اگر در مدت مذکوره خرب و تلف شود آن نشود و اگر در مدت مذکوره وارث و وصی نرسد مگر که محفوظه را ماورین بیت المال
باطلاع مقصد دولت علیه ایران بشن آن داخل نمایند مانده بعضیها بموجب شرط سابقه برای بمانند و تا بیلد و سستی موقوف در هر سه سال یکبار
دولتین در طرفین علین معین و تکلف معین باشد و از رتبه و ولتین علین که در اثنای حرب بطرفین گذشته اند و در حق ایشان بنا بخرمت مصالح و خیریه
سیاست این اساء نشود خاتم کس از اساء سرباط و مواد که در فوق مذکور شد بر نوال مهره که بالمذکره قرار داد شد و از طرفین قبول
گشته ادعای اموال منتهوبه البضیعات و تضمین مصارف جزئیة از جانبین بعضی امضی که صرف نظر شود و از جانبین دوستین به وفق عادت تصدیق
نامها مبادله شده بواسطه سفر از تاریخ این تنگ الی مدت شصت روز در اساء حدود دولتین یکدیگر ملاقات کرده باشند و دولتین ایضا
و تسلیم شود و باین وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه بمال حقیقه از تاریخ تنگ معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت بایر که در مدت و خصوصیت مطلق بوده و
منافی دوستی و خلاف این عود و شرط معقوده مربوط از جانبین وضع و حکمی و معاطله جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر بر خست گشته
از جانب دولت عثمانی درین تاریخ یکبار و دو بیت و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعد الحرام این تنگ مهور و مضی شد الحاقه با خبر
و العاده و الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً و آخر تاریخ او آخر شهر ربيع الثانی که یکبار و دو بیت و سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارک
در حضور پنج افندی غیر دولت عثمانی تصدیق شد که در ذکر بعضی از اجزاء این سال تغییر و تبدل حکام بلاد و مجال نام
مشاهیر و در آن خطه محمد قیصر بن محمدان چون حضرت شاهنشاه فلک الشاه نظام امراء و سپاه را در حرکت و سفر غربت فرموده و در ضمن سفر
سلطانیه فواید و مصالح بسیار مراعات نموده داشت و سال گذشته در دولت سلطانه طهران متوقف و معکب همایون اعلی الهضتی بودی نموده بود و درین
بهار پس از عید سعید نوزدهم از اجتماع امراء و اشارت یافت و در واسطه شهر نوال از طهران باغ کارستان نقل و تحویل و در بیت و دویم شهر
عزیمت چمن سلطانی صورت گرفته شاه و سپاه با کوبه حشیدی و فرود و فی و کثرت غذا و راه بر گرفته و در چهارشنبه و دویم ذیقعد الحرام چمن
مذکور سلطان کتبی شان با مضرب ختام گردید و در عابای کیلان از پیشکاران انواب شاهزاده محمد رضا میرزا الشکی گردید و حکومت آن بلاد بنواب
یحیی میرزا مقرر گردید و جناب منوچهر خان خلایم خاصه که در اسرای ارمنه تفلیس بود و بواسطه استعداد محترقی کامل حاصل داشت و بعلت
مجبوریت آنجاقای حرم محترم و بر امثال و اقربان مقدم می بودی تربیت و کارگذاری شاهزاده مذکور را مقرر شد و نواب شاهزاده علی نقی میرزا لقب مجتهد
السلطان که بولایت خراسان مخصوص و سالی در آنجا بمیرست از معاشرت کمزور و بسته آمده بحضور اعلی آماستغفا ازین بابت جنت
دیگر باره نواب شاهزاده شجاع السلطنه حنفی میرزا که بفارس در محبت برادر اکبر نواب سیفعلی میرزا فرما نفرمای ملک جم معزز و مکرم بود با بر شاهنشاهی
در عرض کچیشه از فارس بمر طهران رفته بولایت خراسان اختصاص گردید و نواب علی نقی میرزا از کین الدوله لقب و حکومت قزوین را جمع آمد و نواب
ایطانی امام پروردی میرزا مانند سابق یکجای باقی گردید و جناب میرزا اسد الله نوری بمنصب وزارت لشکر استقلال یافت و چون رسال گذشته
شاهزاده کامکار و الا بتا حضرت نایب السلطنه و لیعهد دولت ابدت راسو و مزاجی عارض و میرزا احمد اعلی بادی که طبعی جالبینوس فطرت بود
انحراف مزاج و مزاج مبارک وی را با عدال باز آورده در عین صحت و قوت بود حضرت خاقان کتبی استان با شوق و دیدار مسرت آثار بایه احضا
و لیعهد آسمان محمد گشته لهذا در چمن سلطانیه بشرف حضور استعاده یافت و نواب میرزا ذکاء عظمی جدا مجد کرم محمد میرزا امین فخر مدد بجناب طیب است
السلطنه و نواب سیف الملک میرزا مراد زاده و خلف ارشد شاهزاده ظل السلطان و نواب امیر زاده خنده و مراد زاده نایب السلطنه سعادت شرفانی

وقایع مخفی نماید که اگر چه در عهدنامه دولتیین علیهین ایران روس حدود و ثغور همه ولایات سوای سنور طوالش مضبوط بود و در این ایام صفا که قریب چهارده سال بوده از طرفین معتمدین متخصیص و تعیین اراضی صحاری و مراتع معین و مقرر شدند درین سال فیما بین سرحداران فتنه جو با نقاشی خلاف حیده و صلاح حال خود را بفساد مصالحه دیده زیرا که در بندت که تیغ خلاف در خلاف غنوده و جنگجویان بد مذم دوست در خانه و سرای خود آسوده بودند حکام سرحدات از بیجاان با بهانه و دوست نبود که در ازای دخل و ولایت خرجی عایت کنند و بایستی ولایات مقرر دیوانی بخازن حضرت خاقانی نفاذ شود و رعایا بکار رهنی خود پرداخت و اعمال با تکالیف صعبه حواله و اطلاق ببارند کار گذاران دولت بهیسه رویه در باب محال بالغلو و کوفی و کوج و دیگر از توابع ایروان سخن میمانند و آن محال لشکر را در اصل تقسیم خود خوانند و حسن خان سردار و حاکم ایروان در قبول آن دعوی سر رضا بختیابنده شرح حال بخاقان بهمال معروض داشت و بنابر ال بر طوف سردار کر جستان نیز بجهت اثبات مقصد خویش بولکونوک مرزا و ج وکیل دولت را بر تهر جانی شاه میر خان ارضی مدعانه خدمت خاقان گنجیستان کرد و ثواب مستطاب نایب السلطنه العلیه العالمیه حسن خان سردار برای تحقیق این دعوی بجنور شاهشاهی احضار شدند و روزی چند معنای دولت ابد مدت جناب آصف الدوله و حسن خان طعنه بهار و صلا و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی واسطه صلح نامه و جناب میرزا محمد علی آشتیانی که درین امور دخالت داشت با وکیل دولت بهیسه رویه نشستند گفتند برخواستند و حاصلی نداشتند وکیل مذکور صریحاً مذکور کرد که هدم قبول موثبت اینحال مورد نقض عهد اتحاد و موجب ترک مصالحه و برک مجادله و ایام بطور دولت بهیسه رویه اصراف در نزاع و مقاتله لهذا چون حضرت خاقان اصرار وکیل را بغرض و لجاج دلیل دانست او را قتل فرموده و کعبه کل المکس کوپنها و باقیه کی کشمیری اعلی بد و داده میرزا محمد صادق مروزی و قایم کار را با اتفاق مرزا و ج روانه تغلیس گشته که در نزد جناب نیار بر طوف که بانصاف موصوف است طی این دعوی شود و اندر سر لجاج و اوج عاج در گذرند و در مواعدت و یکا کلی خللی در نیکنند و درین اوقات چون حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر بر احوال ایلی دولتها بصیر بود بمنصب وزارت دول خارج منصوب آمد و در نوزدهم محرم الحرام حضرت خاقان گستان بجهت سر انجام امور تفریه داری جناب امام بهام که پیشه آن پادشاه شریعت پناه حقیقت آگاه و شیوه مقرر همه امنای دولت و مقربان درگاه بود بطهران باز گردید و ثواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه با نظام بهمان غریمت فرمود و شاهزادگان ولایات متعلقه بخود رجوع کردند در تذکره تصرف بنیاد و سینه تذکره بالغلو و اغیار مختلفه فیما بین دولتیین و از وقایع اتفاقیه مقدره این ایام و مشهور و احوال این بود که چون قرار شد که میرزا محمد صادق و قایم کار در موافقت و مراقت بولکونوک مرزا و ج تغلیس رفته با اتفاق در قطع فصل سفر یافت یکدل شوند چون بتهر بر رسیدند وکیل دولت روسیه رفیق سفر را بر جای گذاشته و تحمیل تغلیس را بکار گردید و بعد از وصول بمقصد نیار ال بر طوف را بر انگیخت و مقدمات مخالفت را طرح و بنیاد ریخت لهذا جناب بر طوف کیسینا ز مستطاب اوج کلیسا را بتصرف بالغلو اشارت کرده و بدست او بر بهانه اسطام امور غمستان سفر گردید و بروقی مذمب نظام طفره را جایز نموده ماموریت و قایم کار را انشیده بنیادست و قایم کار را با چار و زر توقف پیشه و در و خامت عواقب این امور اندیشه همیکرد اما حضرت نواب نایب السلطنه العلیه العالمیه از سفر عراق بدارالملک باز آمد و او را روانه مقصد فرمود و در دو شبانه و از دهم شهر ربیع الاول بایروان راه برگرفت و در روز و روز و بروی معلوم و مشهود املکه بالغلو را روسیه تصرف کرده اند و توقف گردیده و بهم استماع کرد که بر طوف سردار بر حدات و غمستان غریمت کرده با آنکه کیسینا ز اوج کلیسا شرحی بجن خان سار و اصلان سردار ابرافا نگاشته و وقایع کار و سفیر دولت بخاقان کامکار را در زمان غیاب سردار و الا جناب کر جستان از غریمت تغلیس ممنوع داشته و اشارت ال کتب قواعد ماموریت غریمت تغلیس که دو از راه بالغلو با بلاغ حکم شهر با کیتی در امر حله بهیانی تغلیس را تقسیم داد و در روز شنبه شب و پنجم شهر ربیع بدان شهر خنبت آثار وارد شد و مع هذا نهایت قاعده دانی و نظام دولت کمال تحمیل و تعظیم و تشریف و تکریم در باره او رعایت کردند و او را در منزل مناسب و عمارتی رفیع فرود آوردند و بایست جناب نیار ال بر طوف که او را نام و لیمون بودی جناب و قایم کار را ملاقات و در باب بالغلو و اسطام با او مقالات کرد و بجای منجر نکرد و دیولی لیمون فاسکات و قایم کار معروف را شرحی نوشته بد و سپرد و بهر خام خود مهور کرد و در آن نگاشته نظر کرد که ماحل بالغلو را من جمله اراضی سدی خاک فضا خود نگاشته ایم و تصرف در آن را صواب ندانیم و بی آن حکم اولیای دولت بهیسه رویه تخلف آن محال است و نیاده بر این گفت که بی قبل و قال و در خلال این احوال ایام بطور روسی یعنی حضرت لکسند ریای و ج سنجی سر را بدو کرده و بجا آمد پس کرد و انجمنه توسط سفیری تغلیس بعضی شهر را نامور رسید و کار دولت قوی صورت از وقوع این سانحه مقررین بر دید و شکست شد و در آن

ایران را خنجران برافروختند و درین باب بخان تهاق گفتند و دیگر باره کردند و آن تنگ تهاق را ساز کردند و دست بر کتی باز کردند
 و تهاق قوت بعضی از امرای دولت خفا و امانت و تهاق را در سلطنت محمد بن اسفندالدوله
 بدست بابر حضرت سلطان درین سال جمعی از امرای و الایار درگاه حضرت شاه روی بوی جنت برین نهادند از جمله جناب امیرزاده امیر
 طباطبائی از دوله عماده و داماد خاقان صاحبقران فغانی شاه قاجار بوده که مدت بیست و دو سال در کرمان زمین استقلال حکمرانی فرمود و از پیم سیاحت
 افغانستان و بلوچستان و سند و مکران و گومر از کرمان بودند چون از مرکز ایالت مدار سلطنت طرآن آمد مرضی فرس یافت و بجوار رحمت الهی شتافت
 عظام و امرای گرام سرسربا بعت جنازه انور خوم مواخت کردند و در عین دم و اسف و سوگواری قرین گریه و زاری کردند چون الله ماجده او بعد از
 نواب مهدیقلی خان عم حضرت خاقان در سلک ازواج خاقان فلکشان در آمده و نواب مستطاب شاهزاده بزرگوار محمدقلی میرای ملک آرا
 دارالمرز برادر بطنی ظمیر الدوله بود و کالت و دخالت امور بازماندگان این معفور پر داخته میرزا جعفر حمزه کلانی را زندانی فرمود و در بکران فرستاده و
 و فرمان حکومت آن بلاد بر سر کبریا شدش نواب عباسقلی میرزا که همیشه زاده شاهزادگان بزرگ نواب فرما انفرمای فارس و شجاع السلطنه خراسان
 بود موقوف گردید و بر جای پدر والا کبریا نشست و دیگری از امرای معتبر دولت ابدت تان الله خان والی کردستان بود که رحلت نمود و وی با عجب
 ولایت مذکور را والی و صاحب مقامات عالی بود و مدت سی سال بدولت قاجاریه بصداقت و راستی اطاعت و خدمت کرد پس از وی پسرش خورشید
 که داماد حضرت خاقان صاحبقران بود بولایت کردستان ایالت یافت و دیگری از امرای عراق محمد حسین خان فراکوز بود که از بدایت دولت نادر
 بکومت همدان مامورت فراکوز لو مخصوص بود منصب او بر پسرش ستم خان بعد از وی انتقال یافت و بخدمتگذاری نواب شاهزاده بزرگوار محمد
 خلف اکبر حضرت نایب السلطنه که حکمران همدان بود شتافت و دیگری از امرایوسف خان سپهسالار عراق بود که در اصفهان رحلت کرد و او بر
 زاده غلامحسین خان فرزند ارجمندش که نسبت مصاهرت با حضرت خاقان داشت در بفرقه سالکی منصب پدراختصاص گردید حکومت عراق و
 بد و موقوف شد و جناب خسرو خان کرجی امیری جلالت مصیور بدوزارت نواب شاهزاده سیف الدوله باصفهان امور آمد و در شان جلالت
 و نام و شهرت ملکه زاده مذکور افروید هم از جمله امورات و واقعات عظیمه بمنال وفات محمد رحیم خان بن التذر خان و کجی خان خوارزم بود و در
 وفات الکسندر با قلیج ائمه اطوار اعظم و کلت بهیتم و کلت و جلوس و کولانی پادشاه مروی
 از جمله وقایع ایرعالم رحمت فرجام فوت سرکار الکسندر با قلیج ائمه اطوار اعظم دولت بهیتم و کلت که در سال یک هزار و دویست و شانزده
 سلطنت روس جلوس کرده بود و در تربیت و تقویت دولت و ملت خود کمال جد و جهد مبذول داشت پادشاهی عاقل و عادل و ساین و کامل بوده
 و شمه از خصایص احوال او سبق بخارش یافت پس از وفات او قطنطین بن بول برادرش را موس سلطنت دولت روسید و سر قادیان بر شد
 طیش و بطش و تند و خوی و دوز را میصلحت جوی بدورضا نذاذند و برادر والا کهر و کمر او را که دارانی بود بنگورای و سسی بنگولای بر حسب شایسته
 و استحقاق ائمه اطوار سلطنت دولت روسیه اختیار کردند و بر تخت شاهی جلوس کرد و آغاز جلوس الکسندر با قلیج مذکور در هزار و شصت
 یک تاریخ رفع میسج بود و در یک هزار و شصت و بیست پنج که مطابق یک هزار و دویست و چهل از تاریخ بخری عربی مصطفوی ۱۳ بود چهارم از اردو کرد
 و رحلت او بایه اختلال امر مصالحه ایران و روس کرد و بچنانکه بیان خواهد یافت که وفات محمد رحیم خان خوارزمی و عزیمت
 الله قلینان کشمیر و حاکم بک شجاع السلطنه چون محمد رحیم خان خوارزمی در گذشت پسرش اللهقلی چنانکه رسم از بیکه خوارزم
 بر سر خانیست بر نشست و در دارالملک نیمه که معربان حقوق است جلوس نمود بکجه اثبات نام و اظهار اجلال عزیمت فرج و سپاس
 بسیار از از بیکه فقرات و تراکم موت و سالور و ساروق و میری فراهم کرده بتاخت و تاراج ارض اندس عازم گردید و در اطراف مشهد مقدس
 خیمه اجلال را فراخته بتاخت و تازان اراضی فرمان داد و بر حسب تقدیر بر بقدیر در آئین بر فی عظیم فرو آمدن گرفت و باد می شد از صرع
 بهسوسان را دارد وی میهم بر آمدند و چارپایان بکلاکت گرفتند و سپاه دل سیاه تفرقه یافتند بهر سو شتافتند بنده و احوال و اشغال و دو آب
 و احوال خود را ریخته بگریختند سواره و پیاده راه نرسد بر گرفتند علی الصبح حضرت شاهزاده شجاع السلطنه ازین واقعه اطلاع یافته بغارت اردو و
 اجتماع عسکر اشارت را ندیدیم بکامان شهر از آن عظام بهر یافتند و بایه شدند و اللهقلی خان در سرخس سپاه متفرقه را اجماع داد و دود فوج از ترکه بفرجام
 بغارت جام و سر جام فرستاد و در منزل شریف آباد با سواران امیرزاده جلالت نهادار غوغا میزد و چار شدند و بیکدیگر بر زدند بسیار

طویش و کثیری سیر کردید و بعضی از خرس روی افتاد و می کرد از اگر خوارزم با امیر نصر الله خان تیموری رزم کرده منتهی کرده و صفره بزرگ
و جان سپردند و خان خوارزم جلای فی نههای پای تیز از سوار جبار از او بگریه و قراطلایق و ترک که نگه ساروق بسرداری دولت نظری و عوض بنای
در حبس محترم دولت مراد پروانه می فرمود و از نگه ترابی و سجد نیاز جان باخت حوالی شهدا و امور ساخت و انقوم بواجب در چهارشنبه
چهاردهم حبس بجای شجر آمدند و تجارت پرده افتاد و نواب شاهزاده شجاع السلطنه بعد از اطلاع عزم رکوب کرد و اسلحه خواست و وفات سروا
فرق فرقی بختان خود برآست با آنکه محدودی حاضر موجود بودند و در جگرده از شهر برآید بر سر سپاه خوارزمی ماند و دیده کرد و در برادرین
و جلالت بر خوش حیران ناملو لغت بسید و بعضی بر کشید و در می ساخت که خواست بر فلک از در چکا خون و غبار که بخت بر ترکان تیغ
برق سیر رسید و رنگ توسن تازی بکاک کرد و گذار که می پیروزه و گاهی پیغ و کبه اشک که نمی بکند و می گشت و خست زان اشارت دامن ارد
کوه از خون آن کرده افروخته نیست شفیق و معدن عقیق شد و تیر و سنان سواران ترکان بگریه و خست و جگر و میخ و شمشیر بران می درید
امیر میر کا کارزار از دست اختیار بر رفت و را که در کرب را قدرت میوید و قوت پیروز در نای و پای نماذارت رونی شمشیر دوروی و شست
کر می گمان افی غوی ترا که پشت بدادند و بفرار روی نهادند و موازی با چند نفر و سوار دیگر از نفر گشته زنده بدست شاهزاده فرخنده و همرویش در افتاد
همان محل که خان خوارزم اردو زده بود و چنانکه گذشت گریزان شده بحکم شاهزاده ازاده زندگان مانند مردگان برآوردند و بنای چند شهر
پادشاه از آجر و سنگ و آهک و گچ بنای بنیاد نهادند و سوارهای ایشان را بجای خشت خام و سنگ رخام در آن بنای شید بکار بردند و از کله
کرده مناری بهمار است شد که بر آن منار کرکس دیده بان بوم نوحه خوان بود و الله تعالی توره همچنان از زمین عالمه قرین مجاهد و بخیه و جوع کرد و خبر
کار بزرگ در نور و زریک بهم محران حضور شاه ترک و رسید و در بنایش آن فرزند شجاع همروید که بیگانه را تاش چه بدیزافروختن و چو
ایش عالمی و خن در خطبه و مسکه صاحب نظر و جشن و عیش و خست خاقانی و بعضی و قانع سیاه که هر
در دین و خلاق یک که قمر اقل سلطنت شاهنشاه قاجار بود چون نور و زری و سال بکار و دوت و صل
و یک در آمد از روز کار سلطنت خاقان بکار یکقرن سعادت مقرون گشته بود و همه ایران بخت و راحت و دولت و ثروت قرین گشته و جشنهای
بزرگ میا و شبهای سعید و منامر کوی و بزرگ ماند و شهر از دکان پر گلیل و گریز و هر جانب ایران از انبوه شیران با خدشت از زن لهذا خطیبان میر
در او یان کوهری در افشا و نشا و شعا و حضرت خاقان قاجار صاحبقران خوانند و مانند امیر کورکان لقب صاحبقرانی مانند چهار و فور و اولاد و احفاد
انحضرت کیومرث اول و ابو الملوک ثانی بود و از هر حیثیت در خور ملک الملوک و صاحبقرانی لهذا سکه گشورستانی با صاحبقرانی تبدیل کردند و سکه
مشهور بر بال صاحبقرانی و اشرفی را گشورستانی خوانند و در خلال این حال در بلوک و رای می کوستان سمنان و دامغان گچی زر و سیم مسکوک از غا
بدیدار آمد که برخی با سکه شاپور نسبت دادند چه نقش آن سکه را بقصر صورت شاپور و ذوالاکتاف که در بعضی از فارس و شوش و تبریز و سمنان و اندیش
تمام بود و همچنین سکه بعضی از آن بنام خلفای عباسی و خلفای بنی امیه و خلفای اربعه شهود آمد و بعضی از سلاطین منگیزی و تیموری و پاره از صفویه موسوی بکیم
حضرت صاحبقرانی تمامت آن دنیای را بجناب سینه علی خان خلف الصدق و متعلی خان که بشرف مصاهرت بر اقوان مفاخرت یافته و بعد از والد صاحب
بنصب معیر الممالکی و خیرنداری مقرر بود که سپرده کردند و در سلک سایر کتفه قدیمه خرنیه حاضر و انجمه آمد و پس از انقضای جشن نوروزی فرمان قضای
خاقان صاحبقران صادر و با درو با جماع مسا که حضرت آثار در ممالک محروسه سیار و دایر آمد و غنیمت سفر از باجان انشا و اشتیاق یافت و
هوایان مزین شان بفرق مراتع و چمنهای همه دو سبزه تاخند و المالی بجان با غنیمت حضرت خاقان صاحبقران گاه و منبیه باخند و کرفت
و کد و کثرت و خلاف فیما بین مسجد از راه دیک لیتین علیش و ایند و سرف و سفر سلطانی و قافله
انقضا که ازین پیش و ضمن بکارش و گذارشن و افات اشارتی رفت که کارکنان حدود و سرحد داران خود و رعین اراضی و صحاری و مخالفه
کردند و میرزا محمد صادق تخلص میور شد و بگویند و بادی موافقت نکرد و بالخلو و انصرف کردند و سفر شهریاران از نور و تخلص تبدیل سیم منوم شد
و مدتی در ان شهر ارم بهر ماند و سر داکر حستان ماندید و شرح حال معروض بپناه خاقان سپاه داشت و ازین نوع سلوک طبع غیور و لوک بر تانید و نا
صاحبقران چنان تصور کرد که چون عهد مصالحه و مواعده با پادشاه دپناه روسیه الکندر یا ولج معاهده یافته و درین ایام ان بمرطوری و ذوی الا
بعالم دیکر شتافته مانا اولیای دولت پادشاه جدید را درانی تازه است و شستانی معاهده قدیم ندارند و تصرف در بلاد مترعه را نوعی اندیز کی و کاست

اصل کسنت و بفتح پوستن نهانی رای امنای دولت جاوید بقای ایران بود جان مکداند کثیر بواسطه خدمتینان امنای دولت حضرت خاتم
 قریب سالی در بندر ممبئی توقف گزید تا آخر الامر باستدعای جناب نایب السلطنه خاقان صاحبقران باحضار اورضا و دوکاسم خان هزارجری
 سرتنگ فوج تبریزی که با مؤلفش نسبتی بود باوردن او مامور نمیشد و بشیر آمده بر بندر رفت و میرزا ابوالقاسم مستوفی میرزانی و میهماندارای او
 مامور آمد و تقیم این اشارات و تختم این عبارات در محل خود مرقوم می خواهد شد و درین ایام نواب محمود میرزا ایالت لرستان فعلی دادند و ما یون
 میرزا ابرار شش را حکومت نهادند و فرستادند و جناب این الدوله که از وزارت معزول بودند بنا بر مناسبت مشرب میهماندارای عالیجناب قاسم محمد
 فضلای اجمد مامور گشت و در رتبه شنبه بیست و ششم شوال موکب شاهنشاه معظم و خاقان صاحبقران کرم با شوکت سلطانی در حشمت خاقانی از طهران
 سلطانیه نصرت فرمود و در ششم ذیقعد هجری سلطانیه را از فرم مقدم سعادت توأم ترین روضه بهشت و شرم دهنده سپهر صافی سرشت کرد و خبر و
 فرستاده پادشاه جدید دولت مدبر و وسیع جناب نیکولای باولج امپراطور اعظم در رسیدن نواب نایب السلطنه بحضور مبارک احضار در روانه دربار نشا
 قاجار شد که در بنا و زود نواب نایب السلطنه العلیه بحضور حضرت بکینند و امدت کینیا نیز بخشکوف الملی و کت
 بهیتر و سید و اجناس اوقات الکسندر باولج امپراطور روس جلوس نیکولای در امدت و مشاورت
 اولیای دولت و محمدین ملت در کارنامه و ملک و امر صلح و جنگ حضرت نواب مستطاب نایب السلطنه
 در روز جمعه دهم شهر ذیقعد الحرام در چمن دلکش سلطانیه بحضور شاهنشاه کیوان غلام در رسیدن التفاتهای بسیار دید و کینیا نیز بخشکوف الملی و کت
 بهیتر و وسیع نیز وارد تبریز شد و پس از استیذان از حضرت صاحبقران در کمال احترام و احتشام بار دوی اعلی آمد و سبب آن بود که الکسندر
 باولج در عوالم دوستی و داد تخی از بلور بجهت جلوس حضرت خاقان با تمام آورده قصده سال داشت و در آن چمن شیش جاش نشیمنه حیات شکست
 و دیده از کیتی بر لب و فیما بین قطنین و نیکولای مخالفت یافت و جناب نیکولای باولج چنانکه مذکور شد در سلطنت دولت روسیه استقلال یافت
 و تحت مذکور را روانه دربار خاقان حضور نمود و سیف مشاریه بعد از نزول و ورود بحضور حضرت خاقانی ساینده و صفات آن هرج مردم آنکه قطعات بلور
 شفاف صاف الماس تراش فی ثقبه و فیوزجی را یکدیگر اتصال داده با نذرانه زرع طول و دوزرع عرض از کمالی الماس رنگ مرتب داشته و به
 از بلور فیوزجی و سایر اجزا خوشتر که بلور سپید تر از نوره بود و از هر طرف ششیم که مشرب برای نور آن آب ساحه و در قفای ششتر که صورت
 خورشیدی از یکپاره بلور الماس تراش پر داخته الحی و در کمال صفاد و بها و جلوس چنین پادشاه بزرگ را شرمی بود و سفیر مذکور در منزل جناب
 اصف الدوله اللیاری خان وزیر اعظم نزل گزید و در آن یکدور روز کار در بار شهر بار کامکار جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام و جناب میرزا محمد حاتم
 شیرازی طبیب که در آن سفر ضعی الممالک بود و جناب میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی آبادی خلف الصدق میرزا محمد زکی دیزر خانان جدید شهبه
 غشی خاصه دیوان اعلی برین سفیر مذکور مامور شدند مع القصر انکرمیات و تشریفات مخصوص مقرر سر وئی در باره الملی نکات و اخبار کمال مواعدت و کجاء
 با سرکار شوکت مدارا امپراطور روس نیکولای باولج بطور آموصل اخیال خلاف در خاطر با انصاف حضرت شاهنشاه صاحبقران پرتو نیکند هم
 روز جمعه یفهم انیاه و جناب سلاله الاطیاب آقا سید محمد اصغرها فی محمد عصر و معنی عمده که در قبول عامه و خاصه متفرد و با اجرای احکام فرمود و اصولیه
 احدی از امرش نامتد بود و با فضلالی عظام حاجی ملا محمد جعفر و آقا سید نصر الله استرآبادی حاج سید محمد قزوینی و سید غزالی الله هاشم بسیاری از علما
 و فضلالی هر بلد و ارادوی خاقان صاحبقران شدند و در کمال تعظیم و توقیر و نهایت کثرت و توفیر و خیمهای آماده میاسودند و در و این علمای
 خوانین و عظام مقدم ایشان استقبال کردند و عموم لشکریان اردو با سلام و صلوات و تکبیر و تمیل و در کباب ایشان پیاده می آمدند و همه غریب را طرف ایشان
 یافت و عموم اهل ایران اتمانی و اهت و متابعت با شوایان دین پس من مکروه و خیمه اوقات تخمیر گردید پس از روزی دو جناب علی محمد لایعبد الله اب فروغی
 و حاج ملا احمد زاتی و جمعی از علما و در رسیدن الحاصل رای تمام شوایان شریعت که حامیان ملت و دین حسین اسلام بودند و برای من مقرر شد که باید
 حضرت صاحبقران بدولت بهیتر و وسیع ترک مصالح و مدارا کند و لازم است و واجب شرعی که عدوت و منازعت آشکارا سازد چه بر ما و چه
 که سلوک اهل آن دولت در بلاد متصرفه فرما غ تعرض و تعرض و ناموس و مستحربین آیین اهل اسلام و الا مقام بخیر است که در شریعت آنک و بایه بر
 و جنگ و تکلیف پادشاه ایران تمام اهل اسلام و ایمان در جهاد بار و وسیله است و تمامت فقهاء علما که بحسب فریب پروی ایشان بر پادشاه ایران
 عمل لازم بود و فتوی دادند و محله کاشته که ایران یعنی جاد بر پادشاه و همه مسلمانان واجب است و مسامحه درین باب کفر و ضلالت ناچار کل امرای دبا

الصفحة
روضة

حضرت

دوی الاقدار خود را با مهدی قلی خان جوان شیر قرا باغی از راه مفری و برکش تا با جماع ایلات مامور خود در بیت و دویم و پنجم حرکت نمود و چون از
روسیه غلام طوکانه پادشاه ایران از دحام ارباب عیالم متحضر شدند و هزار نفر از صالحات مستحقین که بوسه خیزیک و چنانچه از بقلعه شوی
خوانند و مینمای کار از ارشدن صالحات مزبور و عرض راه بنواب محمیل میز را بر خوردند و جنگ در پیوسته شد و حاجی آقا لریک قرا باغی با
جائی از قرا باغیان از قفای روسیه درآمد و بجای سرگرم گردیدند و جنگ قوی در گرفت نواب شاهزاده نایب السلطنه نزدین حسین در رسید
مجاهدین را بدفع معاینه ترغیب کرد و از نام تاشام از طرفین آتش حرب باقیه بود و آخر الامر قریب غروب که آتش فکلی بر پشت اسلامیه بر روسیه
گردید پانصد نفره سر هزار نفر زنده در ایشان کوفتند و چهار عراده توپ تیر بدست آوردند و همه را روانه اردوی بزرگ خاقانی کردند در چهار شب نایب
محمم کبیر از دودیت و چهل و دو در خارج از دوشل کرده اسیر و قتل نظر خاقان صاحبقران در رسید و مع حاجی محمد خان و والوی قاجار بعد از تصرف قریه
کرمی امیر حسن خان و مصطفی خان طالش و قاسم خان کبیلانی سر تنک فوج شغافیه بر سر لشکران فرستاد و در شب ناسو عآن قلعه را بگرفتند و در
چهارده سال قبل قسم در پیش تصرف روسیه و آمده بود و دودیت اسیر و سه عراده توپ و سید را روانه حضور اعلی کردند و سالیان نیز مفتوح شد
و حکم غریب لشکران صادر آمد و حکومت طالش حیر حسن خان مقرر و لقب سبقت المجاهدین لقب شد و پنج کله منار از دوسر و سرباز بر سر قیاری در شل
ساخته گردید و سرسردن با فلک افراخته و چهار صد تن از اسیری لنگر و نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله حکمران صفهان فرستاده شد
و دیگران در توقف طرین مستعد و آماده آمدند و کسرتن کن و غور لو خان و لد جو از جانب نایب دوی قاجار کهنجوی بکجه
و واقعات آن ایام را حساب الام نواب نایب السلطنه او غور لو خان بن جواد خان قاجار کهنجوی و لنینان پشار و دوی امور کهنجی شده شاهزاده
معظم الیه مذکور علی قلی آقا برادر او غور لو خان که در ایران بود از راه ایروم بر سر مراتب قاجار و ایر و ملو و قراق و شمس الدینیلو و آنه فرمود چون
او غور لو خان بجای کهنجی قدم نهاد و در شهر و ولایت هوای او برخواست و هجوم کرده سرشور شدن یکشند و ایلات قراق و شمس الدینیلو و ایل سکی
خویش را بکشتند و روسیه ساکن و را باد فکرا را افتاده دوی بوی کهنجی نهادند و ایلی شهر در خان باخی کهنجی و روسیه کهنجی در کهنجی در مقابل عظمی و متعلق
خشار دوی و او عاقبت ظفر ایلی کهنجی را بود و دوی اند و روسیه مقتول و بسیاری اسیر و مغلول شدند و بیست عراده توپ از ایشان بدست سپاه اسلام
و ایلی کهنجی در افتاد و معد دوی یک عراده توپ راه نمکدور برگرفته و غور لو خان کس بتعاقب ایشان فرستاد و در راه شیکور اسیر شدند و قلیلی تفلیس رسید
او غور لو خان قاجار نایب دوی که از عهد صفویه با عجمی بکجهت کهنجی میرداشته در کمال استقلال و ملک موروثی خود رسید و شرح حال بخاقان بهال قاجار
صاحبقران محروض داشت و بعد از آنکه خان و ماوندی و نوروز علی خان سر کرده دست سمنانی باستخفا و توقف کهنجی مامور شدند و امیر کبیر امیر خان سردار
قاجار نیز با جماعتی از سپاه جبار توقف کهنجی گرفت مصطفی خان شیروانی نیز تا حوالی شیروان تاخت و ابراسیم خان بر باغی خان و والو باد و عراده توپ
جمعی از غازیان جهان شوب از طرف سالیان حاجی محمد خان و والونیر بحایت مصطفی خان شیروانی و محمد حنیف خان شکی نامزل جواد ضرر داد
بر اندند و روسیه کار را دیگر کون بخت را و او نیز در شهر را تخمیکه کرده در ستفان محال بر یک اعتکاف بستند و دو ولایت مشهور بد و صاحب ولا
مذکور رسید اما کبیر از قزاقلیسیا از غریبت سار و اصلان خانه و عمارت و بنا را خود آتش زده بقلعه لری رفته محصور ماند و جماعت اجمعیت و دویم
و پنجم نایب محرم الحرم تمامت انولایت بحیرت خیز در آمد و چهار هزار کس قتل و اسیر سپاه اسلام شدند و نواب شغلی میرزا بقیه و باد کو به مامور شدند و
ظفر کوب شاهنشاهی بحر فرستاد و قلع شوی از دوشل حرکت و در بیت و چهارم محرم در کنار رودخانه طویل شامی یک نفر سکی شهر را هر که بغلام نصر متعلق
بر افتادند و جناب آصف الدوله بامت هزار کس بالهرام رکاب نواب نایب السلطنه مامور گردید و یکصد هزار تومان در نقد و ده عراده توپ بکجهت
اضاحات این عسکر و انتهای این شکر و داده آمده و آنکه گردید که بعد از فتح شوی باستخلاص تفلیس و کرجستان که از عهد صفویه تا دولت خاقان
شید خیمه ملک قدیم ایران بود و دوی کبیر و آن بلاد را در نهاد و در بدست آورد و در جمیع و تقیم اناردوی اعلی حرکت کرده در چهار شب نایب دوی هم صفر بار و
و لیعهد فریدون فرپوست هم درین ایام جان بکند اندکی کسیر بلخی جدید دولت کسیمی که از انهند و کستان مامور بود و دیها ناری میرزا ابوالقاسم مستوفی در
بیت فتم محرم وارد و دوی کبیران پوی اعلی شد و بر حساب محمد حسن خان و والونیر باشی و محمد ولینان انشار با استقبال و تکریم مامور بودند و دیگر
جناب مستوفی الشانی میرزا فضل الله بن حاجی میرزا نصر الله علیادی از دانی میرزا محمد صادق قایم کار مروزی دروغه در میدان و فرستادند
چهارم صفر با و شبایست و قانون مقرر و او را بحضور شاهنشاه صاحبقران قاجار آوردند و مورد تفقدات خاطر خطیر رحمت تحمیل حضرت خاقان

جلد ۹

فکرمحاربتیہ کی بنا پر ایلن

روضۃ الصفا

خود را در برابر مقابل سپاه آذربایجان باز داشته و بمکی سواران قزاق و غیر هم را در بلندی و از دانی و عراقی بر یکجاشته افواج از بیابانی برشته
که قبل از وقت بتصرف سپاه روسیه بود و درین محله نشو و نشیمن کردند و آن بلاست اندر آوردند و بسیدوی ایوبی افواج خود نهادند و دست
معارضه کشاوند سواران ایران که در اسب تازی خصم خلفی همواره با شمشیر و کتاره رخنه در سنگ خاره فرو می افکندند یک محله در یک محله
قزاق را از جای برگرفته تا باغات شهر و دایند و بکر دحصار رسانیده فی الواقع برانان نظیر یافتند و بعد از آن دیگران شتافتند فقط در میخانه
فوج ایران در ورس و بفرخی سپیدی چو روی عروس و جبرهای روسی خروشان شده و دماغ از تنق خشم جوشان شده و بنارال رویی و هم
سکون از نصفرای ختم شدند و کشته شدند و رای هر جان بوج فوجا فوج بکرت در آمدند افواج عثمان امواج خود را بر فراشته که سرکوب اکب و مرکوب
آذربایجانی بود برده و بان که اسیر یافتان کنش سرکش قبیله جهان آشوب و دوزخ اشتعال اشتعال جت شرارد و در سپهر کبود است
و کلوهای وین و وین و زهرخ را در هم فرو شکست حضرت نایب السلطنه از حال فرزندان پرا ندیده که دیدند از غایت محرم بران راه رویان منوچهر هم
عطوفت پیش کرد و سوار بر استیجیل پایشان کبیل ساخت و بر پروردگان آنان که در عرف سخن دانان لاله و لاله خورشید سپاه داد که حفظ و صیانت از
از میان صفوف که مکانی است مخوف بکناری کشان نادانان ندیدند متوهم شدند باضطراب و لرزل را آمدند بطوری تمام و غیر متعادل و این کار
علی و کس الا شهدا از میان صف بر گزیدند و خون خاکشده سرنگان بی ثبات و ترتیب از رفتن مرتب متخلخل گردیده رفتن آنانرا محمول بر فرا شمرده و تا
بثبات و قرار نیاورده از محل سکون قیام بکنند و پس اقدام بشده کرده آذربایجانی بر سپاهان عراقی و مازندران که در منازعه و جان فشانی
کامل و عامل از مرکب سپاه و در بر نشسته تا خسته و اندوه را اسیر قوم خصیم و فوج ضمیم ساختند و از فرار آذربایجانیانیکه و نیز دست اندازم
جوشی برداشتند چون سپاه مانده بودند گریز نداشتند و گری می تاختند و در حفظ خویش متفوق و متمکن آمدند و فوج از نواب نایب السلطنه
یکماده از توپهای کبابی تصرف روسیه درآمد و سپاه منظم ایرانی از حوالی کجما کنار رود ارس و یکیشا نرودا بلخاری بر سپهر فرا جست و در هیچ متاع
متوقف نشدند جماعت روسیه بر سر سپاه کان عراقی و بختیاری که در آن کوها سر محصور و متواری بودند و بخود و غبار یکبار برانیکه پیش از یکیشا نرود
خود داری تمامی محرض اسیر درآمد نواب ولیعهد و جناب آصف الدوله در کنار رود ارس بیار میدند و پراکنده گان لشکر بدیشان پوششده و درگاه
روزگار بصورت همی بوده از حضرت شافعی فایده و شرکین خاطر حیرن داشتند چون خاقان صاحبقران پادشاه بزرگ ایران از واقعه آگاه شد
معتمدین چرب و نان شیرین پان بلخونی و استال جناب نایب السلطنه و آصف الدوله از ایشانرا بار دوی مبارک خواست و در یکشنبه صبت و ششم
شهر صفر شرفیاب حضور در ای بکر و بر شدند و شاه شاه غازیوشن خطا پوشش امن غفور بزلالت فراریان پوشیدند و بمبائی الطاف جابر قلوب
انگشته گان گردید و فرمود چنین کج و بهر سلاطین را افتاده دل بناید که دوست بناید که گرفت و سخت بناید که کوشیده و بکلم علی لشکر از جای برآمدند و
بالرام یکاب نواب نایب السلطنه مامور بتوقف کنار رود ارس شدند که فی دای انش بر لب و داب در التهاب است محققان اخیال و در شب جمعه
برج الاولی در محل طویل شاهی که مضرب خیام الی اردوی شاهی بود چنان بر فی ندف فرو دآمد که خیمهها انباشته و ستونهای سرسبز در خاک گشته
همی نمود و بیک در لحاف فلک افتاد و کاف و چینه باریدی ازین کنه لحاف و دستهار کار افتاد و خنول و داب بریر بر فوشکرف سخط
همیشه ندف لشکر و چنین زمین کمال صوبت داشت و حضرت خاقان صاحبقران ابر عا کریشان خاطر دل سوخت و ترحم فرموده از آن منزل کوچ یافت
و در راه که کفر سنگی انجاست نرفل گرفت چون رفقه و علوفه انیمه سپاه بعد از توقف بسیار در آن یار دوی بکلیابی بناده بود و بعلت قلت ضرورت
سپاهیان بجزرت در افتاده بودند از راه غریب تیر فرمود و چون عوام تیر بکجه کشته شدن تنی دوازده ساد و وفادات انولایت با جناب آقا سید
محمد محمد سوده ادب بشود که در حضرت شاهنشاه بدیدن جناب محمد الهه توج فرمود و رنگ که ورت از این خاطر علی اندود و پس از تسد و ز قوت
از خارج تیر زده خوارقان شرفی که مراغه قلاق افتاد و روسای مجال جمع و معارف داغستان در منزل سعادت حضور حضرت شاهنشاه حضور
در یافتند و متعذرات شایسته شدند و غرض و خوش دل بخت انصرف جست بارگشته نواب شاهزاده شخیلی میرزا با جهمی خان و الو و ابر انجا
قاجار از قبه باز آمدند و میرجلالت مصیر محمد یعلی خان جوانیکه کج و چاندین ایلات قزاق را غرقه بود و پیش از انوار کوحیده در رسیده بخدمت
نواب نایب السلطنه آمد و بکر ولیعهد دولت علیه ایران حد و قزاق داغ و موغان قشلاق و سیلاق آن قوم را معین آمد و در میان بعضی واقعات آنجا
و تاخت و تاراج و فراغ و اطراف قفقاز نواب نایب السلطنه العلیه العالی که در کنار رود ارس نشسته بود و از روی سواران جبار

بغارت اطراف غلیس و شوشی صاری فرستاد از آنجمله صرخان سردار مشهور بار و اسلان بن شیرزاد مصطفی خان شیردانی و محمد میر خان شکی
ایروان و شیروان و شامخی و شکی و بانوی وی نهادند و ای و فرستاد شکی شهر غلیس را تا خنجر خاک اندازد و آباد و داند و آبادانی و خنجر و دانه و مانند و جاکو
در آن اراضی زمین مکتب شده و میر خان طاش در حکومت طوالت استغالی کامل حاصل کرده حضرت و ایوب اولی نستان بگم حضرت خاقان جهان
فران در کنار ارس متوقف بود و چند هزار لشکر از او بزرگ جری و سوانه کم می و از آن فی سترامادی برگزیده و در ساحل و حافظه کشته شده در دوش
سپاه رویه استقامت می فرمود و موکب همایون اصلی در روز یکشنبه شب ششم ربيع اولی حرکت کرد و از راه مراغه روانه و در پنجشنبه شب و دهم
ربیع الثانی وارد و از سلطنت طهران گردیده و بجلد مراجعت موکب فیروزی کوکب پادشاهی مدد و وف حکمران قرا باغ عرصه را خالی باقی گذاشتن از
مایوران و صالحه اتی مستعد در اوایل جمادی الثانی بخرم استرداد ایلات قرا باغ از آب ارس کشته شده و در مسکن کشته پس از نور و در بحال کنگر و با
پکلو و از آنجا بمیران آمده در کرطو قامت گردید و نواب شاهزاده نایب السلطنة قاسم خان هزار جری حسین پاشای یوزباشی با بار حمله و ننگان شریب
دو فوج قرا باغی و محمد رضا خان سرسنگ فوج دوم تبریزی بمقابل او مأمور داشت و نواب عبدالصمد میرزای دارای شمشیر و نجان نیز بر حسب امر
پادشاه صاحبقران حضرت خاقان در واسطه جمادی الثانی روانه اردبیل گردید و لشکریان اطراف تهاجم و تلام در آمدند و تیارال مدد و وف اعطای
کرد و چون خود را در میان سپاه نامحسوس و محصور دیدناب در نیک و قدرت جنگ نداشت غم و حیلش با قامت تبکیل یافت و رجعت گرفت و با
نوجوانه و عذر دای از و در اسرار نصیب سپاه ایران آمد و کسب و لیران شده و در پست و ششم جمادی الثانی این اخبار بعرض میکاران بچاه حضرت خاقان
در رسید و هم از واقعات ایصال و فاتحانچاه فخر المجتهدین آقا سید محمد صفهانی بود که در تبریز مرض و در عرض راه مرض اسهال از حال است
و با مقام اجتهاد و نواب جاد روی بسوی عالم خزانها و در نیک و واقعات خراسان و عینکیت و نواب شاهزاده شجاع السلطنة
بهنرات و آمدن اللهقلی خان از نیک و فقرات خا خا و از هر بچانچاه خبر و بانز کشتن بخون و از الملک خویش
اجال اقبال اینکه شاه محمود افغان از فرزند خود کامران وحشی حاصل کرد و از بهرات برآمده با افغانه و راه و سبب از اتفاق گردید و دفع کامران مشغول
گردیده شاهزاده کامران که در بهرات بود و نواب شاهزاده شجاع السلطنة متوکل گردید و لهذا محمد بن خان کرد پازوکی که از قمران آنحضرت و امنای اند
بود با پانصد سوار بر بهرات رفت و با رفوت کامران شد شاه محمود از میمنه و مرغاب و با غنیمت و غریبان چهار هزار کس فراهم کرده عزم دفع
کامران نمود کامران میرزا سپهر خود جهانگیر میرزا با گروهی افغانه بچاه صمد و مبارزه شاه محمود مأمور داشت چون شاه محمود ازین کار مستحضر شد از باغ غنیمت
چون با حرکت کرده از دامان کوه معروف بکمر کاغذ خارج بلده بهرات رسید و سخت گروهی مبداء فخر محمد بن خان که در باغ شاه نزول داشت فرستاد
و آن جنگ محمود را سودی نداد پس بر سر جهانگیر میرزا تاخت و بیک حمله کا را و از ساخت لهذا کامران با کام در قلعه محصور گشت و محمد بن خان اندک و خبر
صاحب کنجور آمد کامران از پش شورشالی شهر بهرات استعدای تقویت و حمایت از سر کار شجاع السلطنة کرده و شاهزاده در اوایل و محب سال
دو بست و چهل و یک از نیشابور و یلغار و روز پنجم در چمن بر تپه غوریان قامت گردید و کامران مستظرف قوی دل شده از شهر سر آمده با شاه محمود
بنزاعه در آید و شاه محمود مغلوب و مطرود از پیش کامران گریخته بدر رفت و نواب شاهزاده در چمن سنگ بست و تزل و از باجری سخر کرد
و کامران میرزا نیز کامران و مظفر با استقبال پذیره شاهزاده شجاع السلطنة آمده استعدای و در و در خنجرش را بهرات کرده بعد از ورود و کلیه در و شب شهر
حصار و مقابل خنجرین و پوات را بحضور و الا اوده هم را پیشکش کرده خود را مطیع و منقاد و بهرات را از میمنه بلاد مملکت محمود و شاه خاقان رضا
محمود داشت نواب شجاع السلطنة از علو بهمت و سمو بهمت یک حلقه انکشتی عقین از قامت خنجرین جواهر و قبول فرموده بمکی را بد و خنجر
و با استعدای کامران میرزا و الی بهرات نواب ارغون میرزا فرزند خود را با پنجه از سوار خراسانی و سه عراده توپ و دین بکمر بهرات گذاشته و در
اوایل محرم یکم از رود بست و دو بار ضاقدس جمع نمود و این اخبار در سنکا میگردد و وی حضرت شاهنشاه قاجار در مرل طویل شامی می
بود و محروض افتاد و هم از واقعات ایصال آمدن اللهقلی خان الی خوارزم و ولد محمد حسین خان اوزبک با غوی محمد خان قرانی بر سر حاکم بود و در
حد و در پنجاه و هشت دست بر آورد و خوانین اگراد و انراک نیز بسوی او و در خارج ارض اقدس خنجرین و اجماعی کرده و آنها را فرصت و انطلا
وقت همی بر و نداشتا فاشی و در و دی قان خوارزم همی چند را کشته یکدیگر افتادند و در اردو بچولان درآمدند اللهقلی خان خوارزمی و از یک
که در مرل محمود آباد حاکم از جام هشت ماه و هشت همی شید چون آن غوغا و بیاموی بشید بچان بر که سپاه شاهزاده درین شب پیشچون و مانند

برخوار زمین تاحه انبر کسی پشته از اردو بکرفت وارد و بهم برآمده تا خسر و پس تکریم شد و از آنجا نیز به واسطه سبب براند علی الصالح
جامیان سرسارد دی بناده خوان زمین با تاراج و بیجا تصاحب کردند و اما مکان انقوم را تعاقب و شرح این واقعه غریب و لفظ درودار
الحکامه طهران بعضی انسانی دولت شاه شاه صاحبان در رسیدن کمر کمر فتنه قتل بدیع القان میرزا خا که استر
بن سربل قن کمان جعفر بایلی قتل و غارت نکرد و مظفر بایر که خدایت در بهار سال کهنار و دوست و
دو بعد از انقضای جشن یوزوزی سپاه اطراف ایران چون سیل های بھاری بھربان درآمد و عرصه درودار الحکامه ری بر عا کر کانی شک آمد
در این هنگام خبر غنای طایفه ترکان جعفر بایلی و سرکشی قیات در رسیدن این خبر آنکه طایفه رسید بعد از وقوع منازعت سال گذشته تفکر افتاد
که از طرف بحر خزر در استر آباد و جرجان کنند و مانند آنکه مامن سلطانین با جاریست بهم بدستند و فروند کشتی بغرضه جات آن و ولایت
و بسندلیم و در ترکمان و بخو خواند قیات نام جعفر بایلی مباحثه و فساد کرده ایل مذکور را که بر لب بحر خزر بودند با تمام نجافت انسانی دولت شاه
اسلام دعوت کرد و بخود رانی پرداخت و کفر فساد را اعلان کردند و قیامت شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای از نذران در خدمت دارای صاحبان
ای بود و در این چندین بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار ولایت استر آباد که دلیری بود جلالت نهادی اعلام انجیر بھربان در بار محمد خان محمد خان
بزار بر صری میرزا اسمعیل خان فخر کی و نقد علی خان قتل را با تفکیک بیان شیر دل آن بلاد و کهنار سوار ترکان کوکلان برداشتند و شب نوزدهم
شعبان قریب بطریق صبح صادق بر سربل انکروه کاذب مناقش ریخته دست بقتل و غارت و اسارت برکشادند و ان پیش قوی جا
بیکار و پرفاش درآمدند و ان امیرزاده بهمال خود نیز خفته مستعد جلال و مسند قاتل گردید و در تفریق جمع و تشتت کمال جلالت و تمیز
شجاعت و متوثر بکار برد و محاسن امیرزاده آرازه در آن ایل محیل در افتاده بحرق و خرق و قلع و قمع و هدم و قتل و اسیر ناطق و صامت و
وثابت و جامد و ثابت پرداختند و در عین نصرت و فتح با استر آباد باز گردیده شرح کار بدربار شهریار عرضه کردند و این بکار انظار عرضه و در
از آن مهربانوس گردیده شرع خلع برافراشتند و ان فرضه بارگشتن با فرض شمرند و با حیطه رزم و رعایت خرم منوچهر خان کرجی اراج آقا کی
دربار شهریار بی بخل و صراحت بند انتری و فرقه سیلان و اند شد و جناب امین الدوله عبداله خان اصفهانی که در نیمت از عمل وزارت معز و
و مغز و عطمت مشغول بود وزارت نواب شاهزاده سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکم ان اصفهان منصوب و امور شدی کمر کمر ما موقت
بسکاف و بکسر دلیری که حین نا و مذاق و مناظره با حسن خان کبیر لایروان و فایح ان اولان چون
یرطوف سردار فقار و کرجستان چاک که گذشت با زار محمدا لدا کرم و طومار مصالحو را طی کرد و دوستی و موادحت چهارده ساله دولین با بدینی
و مجاهد انجامید و قلاع متصرفی رویه بتصرف خازیان ایران را فساد هماد در دولت بتیمه رویه بتصرف خیانت منصوب و از منصب خود معز و
وینار ان تقایوج سرداری آن بلاد منصوب کرد و یکسینار مد و ف نیز از ابالت قرا باغ و شیر و ان ممنوع و منصب او بانجوف مرجوع کشت و بنار
بسقاوج بتدارک خسارت سال گذشته جبران آن کسری خواست لهندا و بچ نام را باده هزار صالدا ت کثیر الثبات و پست عراده توب کوه آشوب
قبل از حرکت خود بایروان روان کرد و بانجوف نیز با شش هزار صالدا ت دوه عراده توب غریب قرا و داغ گردید و بچ و دغره شوال با وچ کلکیا و رآمد و
انجوف در کنار پل خدا آفرین متوقف ماند حسین خان سردار خود با استعدادی شایان بخط قلع ایروان نشسته و حسن خان با واصلان با پنجه اسوار
و یکفوج سرباز در خارج قلع بکنداشت از طرف قرا و داغ نواب شاهزاده عظیم محمد میرزا اولد کبر و لبعده دولت باشین بر اسوار و چهار فوج سرباز و عا
توب از وچ کلکیا با استعداد قلع سردار با وایروان روان شد و ان قلع از متحدات حسین خان سردار و در وسط وچ کلکیا و قلع طالین واقع و در
فرسنگی ایروان آبش از رود ارس روان قلع در کمال متانت و حصارش انبساط حصانت ملو و مشون بکازوق و ضروریات قلع داری بود
سار واصلان از غریت و بچ استحضار یافته بجانب اوشتا فیه و در کنار فراسو که میانه سردار آباد و وچ کلکیا است خود را بر سپاه رویه زده جنگ دپشت
و نغره توب و شک بر خیم افلاک خا هین نکت طنین انکند پس از کز و فری مردانه سار واصلان حاد دل و دست نفر زده دستگیر و یکصد و سی نفر
شمیر و تیر که در مع هار رویه خود را بقلعه سردار آباد رسانیدند و شباهام کرم پوشین بده و قلع کبان بیدافه و منازعه پای افشده رویه بر آن حصا
دست نیافشد از انجا بازگشتند و روی تنجیر قلع طالین کند اشد از انجا نیز ظرفی نسبت به حاجت گردید و سار واصلان در کنار رود زکی ماند
وینار ال و بچ از وچ کلکیا بایروان بر اند رویه در کنار پل خدا آفرین با مور توف شده بودند و عزم عبور از رود ارس کردند و غافل امیر

شماره
توب کهنار و در کس
اقامت فرمود و بنار
و بچ با نه جانان
صالدا ت و کهنار
فران و چهار عراده
چپ

از آده محمد میرزا بنایب السلطنه باری آتش در کنار رود و رود فرموده و در مقام رتد و منع خصم ثابت قدم نشسته و در هنگامیکه صالوات روئید
 بر این و در آن رسیدند امیرزاده معظم بایشین بکاب از کین بد آمد که مرکز از شکله سوزان رخس مهر شتاب بآب بر اند و بیشتر بدار بر اینست از
 سوی بیاموی بر آمد و مجادله خواست تو بهیا بخروش آمد و روی آب آشکده اند آباد کان شد اسر امعنی سرخاب عارض که دید و رو سپه چو
 و سرخاب در آن خط پویان و روان بودند و سر را آب بمیرد و شها زورق و در همی رفت بسیاری از روسیه در رود غرق و جمعی در آتش توب چینی
 کشته و بنه و اطفال را نهد جان بدر بردند و امیرزاده اعظم مظفر و خرم از رود باز گشت و این اخبار سرت بر آورد و اخر سوال مسوع انسانی دولت نشانه
 جبار کردید و قندی که هزار و دویست مثقال ندر احم و انواع لالی و کو هر موزون و مشون بود و مقومان از بایجان و انان قیمت کرده بودند بمضجع
 معصوم و محترمه احمدی بشهر قم افتاد رفت در کجا که بکشد از انان باینا مال و کینه و انان هر سر و غلبه
 مسر و کبر ان بیا و گرفتن پانصد عراده از قتل و در شنبه ششم و پنجم الحرام سال بجزار و دویست و چهل و دو
 موکب اجل خروانه از طهران بغریت در بایجان بیلمانی و رانگشت و در منزل میانج از نصرت سار و اصلان اخبار و در سید تفصیل اند روسیه
 اوج کلیسا بعد از انهم از سردار مذکور اراده بشنوخن بر دوی سار و اصلان کرده وینارال میکروف و کسینار سوار و چهار هزار سالدات پیاده
 و یک هزار و ارق سواره و چهار عراده توبه و شبار و رشی نبره از رود و اسر دکنده روی بر دوی سوار کذا شد و روان از دوی سار و اصلان
 از غریت روسیه گاه شده سردار را با خبر کردند و دوی سپاه آراسته از رود و بد آمده در کنار می کین کردند و سید و کمال خبره کی خود را بر دوی و
 رسانند و بموانع و منازع دست بغارت احوال و اطفال بر آوردند سواران سار و اصلان که چهار هزار کس بودند از خارج سنکر بد آمدند و بر سر روسیه
 بناختد بسیاری از انکرده را اسیر و قتل کردند و دنیا را ل منکر و ف تو چنانچه خود را کذاشته فرار کردند و در آتش تار برود اسر نه سواران سردار
 از دنبال ایشان همی رفتند و همی زدند و همی کشتند و کوهی کشتند و کوهی از انان در رود و اسر غرق آمدند و جان دادند و قلی جان بدر بردند و کذا شد
 مذکور پانصد نیر سوزان کرده باشکوه با عرضیه سار و اصلان از نظر همینون حضرت خاقان صاحبقران دکنده و روس ایشان را بدارا و اطفال
 فرستادند و شاه شاه و الاجاه راه برگرفته تیر بر را بمقدم معادت توام قرین باغ ارم و عرصه حرم فرمود هم در انجا معروض افتاد که پانصد عراده از قو
 از قلین بختی حاصرین ایروان پیاده اند و سوار بر سران امورین بفته هم را معقول و عراده های ذوقه را بقلعه خود که سردار آباد نام داشت برده و ضبط
 کرد و موکب نصرت کوکب شاهی در روز غره شهر فوجی وارد چمن قبله از محال کنی تیر کردید و نصب سداقات اجلال فرمود که مرکز کجا نیست
 خان و تصرف نیارال بسقا و بیج که قلعه عجلال بادی بخوان عباس آباد قلعه ایست متین و حصنی حصین که در سال که از قده
 میت و پنج بفران شاهزاده نایب السلطنه در یزد آباد بخوان ساخته شد یکمیت آن برود اسر اتصال دارد و اطراف دیگرش بجانب محاری است و دو
 و دوفرحی بخوان واقع است جلدرش تین خندقش عمیق و اضلاع خارجش بر شکل مثلث و لنگر بر جوشن همسرحسب و مشون باز و قو و غلات و حبوبات
 و مملو سرب و بار و طو و نوچه های بزرگ و طرح از اموسی لامی مهندس فرانسه ریخته بود و چون سرب هر فرد جنس بارون سفیر دولت علیه تخلص از او سرب
 آن را که از چوب بر روی اسر ساخته بودند بدید تصدیق بر مهندس موسی لامی کرد و بسیار پسندید مع القصه در این ایام که روسیه دست از محار
 ایروان باز داشتند و غریت بخوان کردند و نواب شاهزاده نایب السلطنه از بلده خوی حرکت و بخور کس که از غایت لطف و احسان در حق احسان خان
 لنگر لود و لکلبغا خان بخوانی او را احراست قلعه عباس آباد مامور فرمود و محمد امین خان دوالوی قاجار را که بشرف مصاهرت خاقان کامکار از
 مفاخرت داشت با عباس خان سر کرده بختیاری مبارکت و معاونت احسان خان مقرر داشت احسان خان بخوانی از ادانی حقوق احسان
 ولی تحت البقوق تبدیل کرد و از انقیامات نرم نرم ببقا و بیج را بقصد تنجیر عباس آباد دگرم ساخت و حضرت شاه شاه صاحبقران نواب نایب
 السلطنه را بجنه خواند و نواب رکن الدوله علقی میرزا را با پنجره سوار بحال چورس فرستاد و رایات نصرت آیات قبله عالم و عالیمان از چمن قبله
 حرکت کردند و در خارج خوی نزول فرمود نواب نایب السلطنه پس از ورود و گفت و شنود و پنجم روز از رودی فیروز مر اجعت کرده و در چورس
 منزل ساخت جناب آینه یار خان آصف الدوله با پنجره سوار و پیاده رکابی با حضرت نایب السلطنه مامور بود و پسرش محمد حسن خان سالار با
 نیره شاه شاه کامکار ببنیابت پدر پیر و اخت وینارال بسقا و بیج سردار سپاه روسیه بترغب جهان خان مجاهره عباس آباد رغبت کرد و کا
 بر اهل حصار شک نمود و لاجرم آصف الدوله و علی قیچان کن الدوله در رکاب حضرت نایب مشاب عزم عباس آباد کردند و مجاهره روسیه بکرمیت

بشد مقرر شد که خان سار و اصلان نیز بمقابل بقاویج روی نمایند و از حصار عباس آباد داخل و بخود مالیند و حضرت نایب السلطنه نیز کین گزیده در هنگام عبور در و بسط از کنار آب حسن سپاه سوس حمله برد و همانا یکی از ارمان که در اردوی سار و اصلان بود ازین توطئه و موضع بقاویج را محسوس کرد و وی در کمال خرم و احتیاط از کنار رود ارس گشته فجاپین مقابل روی داد و تیر تیر پراثر تیر تیر بخفا شد چون اغلب نوچانه و استعد در زم با سار و اصلان بود نواب نایب السلطنه با معدودی از سواران و کسب نگاه مانده بود سپاه بقاویج در کمال ساختگی جنگ ساز دادند و توپهای ششیم را محسوس کردند سپاه بی نظام قیام نشد و بهم برآمدند و روی برکاشد نواب شاهزاده رود منع ایشان ببارست و بازگشت سواران فراق و دنبال او فرو کردند و چهار سوار بدان برزگوارا سفیدار شکار قریب شد حضرت نایب السلطنه چون سواران را بعد از درگاه کار مهر و مجاهدید ضرب کلوله تشنگ و شمشیر هفتیم چهار را از اسب برداشت و اجساد از اطراف تیر و ساخت فضلعلی خان بن حاجی مهدی قلیخان بن محمد بن حاجی فضلعلی پیک برادر خاقان شید فضلعلی خان بن کزک قاجار و خلیکو که مردی لیر و جورو باطل مشهور بود و از روز رزمهای مردانه کرده بود را گلاب شاهزاده جان فشانها نمود تا کار بجائی رسید که اسبش مجروح و مطروح شد و او در غلطید و اثر طپانچه بر پیشتر در رسید پرستارانش ازینا بدر بردند و جراحاتش التیام یافت و در حضرت شهریار طعنه بجان تبار کرد و دید و مورد الطاف شد اما پس سپاه متفرقه در خورس مجتمع شدند وینا را بقاویج را بتی که علامت دولت ایران بود برافراشته از و دارس سپاه در گذشت و بمحاصره حصار عباس آباد آمده احسان خان جوان جهان بر روی ان ممان گسترده بانکه کرد و فوری قلعه را تصرف داد و قلعه کیان انبد بر نهادند این خان عباس خان و دیگر حصر تیر عباس آباد را بتقلیس بردند و احسان خان در ازای انجیمت حکومت پنجهان یافت و چون پدرش کلبعلی خان کنکر کوخورد ریاست خیانت و دوست خاقان شید کلبعلی خان کجاش بود این خلف الصدق بمکافات ان کینه چنین خیانتی عظیم را روا داشت و این واقعه در اوایل سال یک هزار و دویست و هجدهم وقوع یافت و سواد بقاویج قلعه عباس آباد را بمحیطی و وسیع سپرده و احسان خان امور و اتفاقات و امان کرده دیگر باره روانه اردوی خود گردید و چون این باب بسمع حضرت شاهنشاه قاجار در رسید حاجی محمد خان دوالوی قاجار و اسفندیار خان کرچی و اما دونا یوسف خان سپهدار با سربازان سواد و غلجستان بمحاصره قلعه خوی مقرر داشت و عهده دهان احمدی فیروز کوهی آباد بسته و بمحافظت تیر فرستاد و اردوی اعلی از خارج خوی مجروح نزول کردند و تاخت و تاز و لایات قرا باغ بعهده نواب امیرزاده عظیم محمد میرزا خلف الصدق نواب نایب السلطنه قرار گرفت و امیرزاده جهانگیر میرزا خلف جناب نایب السلطنه بسالیان امور گردید و کنالد و علی نقی میرزا بتوفیق محال حورس مستقیم گشت و نواب نایب السلطنه بایروان روان آمد و موکب حضرت کوکب شاهنشاهی از مرند بقلعه النج و از انجا بجهن میربان از توابع بلوک بدستان تیر غریب فرموده و با تراق فرمان رفت ذکر آمد که کرماید و ف با طهارت مصالحه و نا کما نایب گشتن و ماموریت امیرزاده کرماید سکران با طراف ان در ناچان و این ایام که خاقان صاحبقران قاجار که در چمن مهربان غریب و بقاویج از عباس آباد بازگشته بارودی خود رفت و در راه او مرض با عام شد و هر روز قریب بیصد کس با ستفراف و اسهال ایی مردند و لند امیرزاده کرماید و ف که همیشه زاده وی و از کاران دولت بود بخود نواب نایب السلطنه فرستاده اظهار صلح و صلاح و فز و فلاح در میان آورد و از شرط صلح و ادان و ایروان یکصد هزار تومان و واگذاری روسیه طالعش و موغان را بکار گذاران ایران بود و چون نایب این سخنان را سر در ایروانی بود و ازین شرط آگاه شد بتوسط امنای دولت متعهد گردید که در سال آینده عباس آباد را استرداد و ایروان را محفوظ بدارد و مشروط بد آنکه بخواه هزار تومان مدد خرج نمایند بد و مرحمت اقتدا انک دولت آن دلخواه و امیر را بپذیرفتند و کام آورد و اگر دندوی مخلف و کام و بازگشت خاقان صاحبقران قاجار فرستاده نایب السلطنه بقاویج را بخود بخواه رخصت بخت فرمود و مکالمه مصالحه مقبول فیضاد و اظهار سرکار سردار و سپه زاد و نهنگام و بابر کید و اسال و استداره صالوات پریشان اجتماع ایشان تصور فرمود و مقارن ان خیال خبر رسید که شیخی خان کنکر کوخورد را در احسان خان غلج نظاره اردو با و از آن روز سپه داد و امیر حلیل اشان ابراهیم خان بن جان محمد خان قاجار و والو با سپاه مقدم و فر کوزو بتیج قلعه نظاره روانه شدند و سرعت میر به تمامه راه بریدند و بطاهر حصار رسیدند و در ساعت و رود بام سردار قاجار یورش بر حصار بردند و جنگ از و سوی در پیوسته شد و طالع فیر و فزی مطالع شاهنشاهی حصار نظاره با حصار ایران یکبار به دست آمد و سوس تحفظین و وس بریده از کنکر میرزا فکند و سر حال محروم داشتند و همچنین نواب امیرزاده نمکد و از محمد میرزای قاجار و امیرزاده جهانگیر میرزا که بقرا باغ و سالیان امور بودند در انچه و دفعه ها

بزرگ یافتند ولایت قرا باغ را بجای نیروز و حاکم سالیان بر سر اسیر گشت و در جمعه بیستم شهر صفر پنج بار دوی اعلی رسیدی
 اتفاقاً تیکه که چون مهربان از میرزا که جهانگیر و دیگران مکر و خفا را میزداد و جهانگیر میرزا
 افواج نظام شقای و غلام تفکیحان عرب را در اردبیل گذاشته با چهار عراده توپ و دو هزار سوار تا بادینیه باز داشت مفت میر حسن خان طالش با غیر
 سواره و پیاده در کوک تپه همیشه رود مخان با میرزا ده طبعی شد استماع کردند که روسیه از حاجی ترخان اردو و آذوقه بسیار حمل و انداخته بصره میرزا
 و از سالیان برود که کشیده برود و اس می اندازد و از ساری همیشه صال دلت بعزاده حمل کرده بار دوی بمقاصد میرزا میرزا و خواجین طالش
 قرار دادند بقدری چاه شصت فروز و دنا و کرجی از کنار بحر زعفران خارج بر نود و زنهار گشتند و شب سیران نمایند و از و در کرجالی سالیان
 منظر و رود و جنود ایرانی باشند و امیرزاده جهانگیر در انشده فرسنگ راه بی آب و قطع کرد حوالی سحر کنار آب رسیدند و محقق شدند که از سار
 پشته چهل غنچه نقر صال دلت روسی آذوقه پیرند و مامورین طالش به بخورده اند امیرزاده جهانگیر از سار دست سرباز و یک عراده توپ را ببرد و تفکیحان
 طالش و مدافعه روسیه که در کرجی می آمدند و آنکه در چهار صد سوار نیز محفل فرستاد که پشت سر سرباز روسیه گرفته و بمحض رسیدن سرباز
 جنگ در پوست و هم قند و نقر صال دلت زنده با توپهای کوچک کشتی تصرف در آوردند و تفکیحان طالش با کشتیهای کوچک بمبادت آمدند
 امیرزاده رسیدند و بولکونوک روسی که در قصبه سالیان نشسته بود مطلع شده با توپ و صال دلت و سواره شیروان بمدافعه لشکر ایران آمدند
 میر حسن خان طالش با یک فوج سرباز و دو عراده توپ با نانو و کرجی از آب گذاشته و یک فوج سرباز و دو عراده توپ در نظر آب مانده بودند که لشکر
 روسیه در رسیدن و بنیاد محرابه کردند سلیمان خان سرتیپ فوج را با باد و عراده توپ با رسیان خشک رودی برداشته بمقابل روسیه روانه
 میر حسن خان طالش با سواره و پیاده خود روی سواران سپاه روسیه که از آلی سالیان شیروان بودند که نواب جهانگیر میرزا نیز با دو عراده توپ
 و افواج ملثم خویش برابر روسیه در آمده با فکندن نوبت شغل شدند بولکونوک روسی حضور کرد که بجز سواره میر حسن خان لشکری از آب بگذشت
 سواران خود را بمقابل او امر کرد و بتجمل بر سر جهانگیر میرزا را اندو سلیمان خان در قشای او بماند و با خود را از میان و دشتک آشکار کرده بحار به برداشت
 از دوسوی لشکر ایران بولکونوک را با فکندن توپ سر سیم و منکوب نمودند و کلوله بر عراده توپ وی زده عراده بتگست و توپ نیز پیکار پیکار
 جماعتی از سرباز روسیه از شلیک تفنگ افواج از با چنان مقتول شدند و سواران میر حسن خان طالش نیز سواران شیروانه را فرو شکستند
 و بولکونوک بجانب سالیان فرار کرد و سواران مذکوره او را تعاقب کردند و آلی سالیان نیز بفجالت می برخواستند بولکونوک مضطرب و متعجب
 احوال و احوال آذوقه و در چهار و ناوای خود را گذاشته روی شیروان نهاد امیرزاده جهانگیر و سلیمان خان کیلانی که مردی دلیر بود بقصبه سالیان
 رانند و یکصد و پنجاه نفر صال دلت زنده و دو صد سربیده با حینقلی خان شاهسون خانم و روانه حضور خاقان صاحبقران قاجار کردند و شرح کار عرض
 داشتند و همانا این واقعات پیشتر از حادثه تسخیر عباس آباد وقوع یافته در روز جمعه بیستم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل و سه این اخبار
 چهره بران عرض خاقان صاحبقران رسید و عرصه روس گشتان سپاه روس را نظر آنکه گشت در ذکر مختار بابا ابن وصال دلت و سینه سالیان
 وصال دلت می رسیدند که قریباً شش بار آن و آن کللیا و شکست و هنر گشت صال دلت و سینه
 حضرت خاقان کا صاحبقران قاجار مقرر فرمود که نواب ابوالسیف نایب السلطنه بجانب ایران و معاونت سار و اهلان بردارد و آن صفحا
 مضبوط و منقح سازد و بعد از عا شورا نواب رکن الدوله علی نقی میرزا با سپاه الوار و ازراک در محال چهره گزاشته خود بسامان ایران روانه
 کرد و دید پس از ورود در سار بزرگ شهر واک ایران فرود و نوبخانه و قورخانه آن بلد از دیو یافت فاسمخان سرنسنگ فوج تبریزی و جعفر قلیخان
 مقدم سرنسنگ فوج مراغه و حاجی میرزا محمد خان مقصود لوی استرآبادی و لطفعلی خان ملایری بمحافظت و محارست قلعه ایران ضمیمه دیگر مختل
 فرمود و حسینخان سردار را ملثم رکاب داشته روی همت بخیر اوج کللیا گذاشته چون اوج کللیا در تصرف روسیه در آمده بود و کرجی
 بصیانت انجام امور بودند و بیوقت از فرط خوف و بیم از روسیه ساکنان ایران استمداد کردند و آنان نیز با استعدادی محکامه و احتشاد
 متوافقه غمیت مظهرت آلی اوج کللیا را و جهت ساختن حضرت ابوالسیف نایب السلطنه پس از تحقیق این اخبار یوسف خان کرجی سرنسنگ
 توپخانه را که مردی دلیر بود با سپاه سالیان کرجی و چهار هزار کس بمحضر اوج کللیا مامور کرد و خود باقیه پادگان سواران را به اباران برگرفت و وقتی بقبر
 اشترک از قریب ایران در رسید که روسیه اباران بقصد عانت آلی اوج کللیا می آمدند بنگاه با سپاه ابوالسیف نایب السلطنه و دلیران ایران دو چا

شدند از دو جانب صف برآرسته مصمم بر چاش و جنگ گردیدند نخست توپهای آهین تن بآتش افشانی کرم و زان سپس مده و لیران از مروت و ترحم بی گذرم کردید لشکرها نعره برداشتند و نیزه ها قامت برافراشتند فاش نیزهای دلد و زبر آمد و چکا چاک تیغهای جانور در پوست خاک زمین از خون بکین کونه مرجان گرفت و غبار هوا از جنبش صبا کرد و زرد کرته کجی بهفت کلوهای توب با تمام رسید و سرنیزه و شمشیر و شنبه میا بجای آمدند سیلاب خون از شرک بایروان و ان شد و باران بلا از اباران باوج کلیسای سید عمر بکیم و الم سبکی دما و البیض ضاحکه و الجوداج و لون الملقی فان فطمرتن روسیان غرق خون چند میل غرغانشان بقم چشما پیموئل سم باد پامان بخون خون صحت شده مانند زین بخون در غریق و در آمیخته اسل ایران و روس و بسری پیدی چو روی عروس و زوی باجوی خون ریخته و کرفت و کشتند و او کشید مع العصاره از طلع مهر جاشاب تا قریب غروب بدم دوسوی در پیوسته بود و سر و چون بک زان از باد و خزان همیرخت جنود روسیه را با ثبات از جای بدر شدند و راه نجات مسدود گشت توپخانه و عراده خود را ریخته و بقایای ایشان سر اسیمه بکاب باوج کلیسای کرخه سواران ایران از فضای ایشان آهی ناخستند و انانرا مقتول و ماسوره می ساختند ناکاه آرپش دی افواج ماموره بتخیر اوج کلیسای روی برو سیه نماده انانرا از دوسوی در میان گرفتند دیگر باره تیغ پیرایع بفرانزای اصرار کرد و دستها چون تشنه بخون تشامیدن برام جسد ناکا چنان رفت که سپاه روی برهنه را در آمدند و لشکرها از دست بیفتند و انان خواستند چون االی ایران عمد او سهوا ان کشتن کان مقهور و روز بر کشتن کان مغلوب را ان نداده و کمر دیکر باره لشکرها بر گرفته بچنگ ایستادند هم بستوه آمدند و تن با سیری در دادند و کردن بسلسله خدلان بر نهادند غازیان اسلام را بکشتند و کثیر را بکشتند و الاقلی که نشدند را از ان غور کی که سردار ان کرده بود زخمی بر زانو خورده با جاعی خمدار خود را بجهار اوج کلیسای رسید و درین مقام زیاده از دهنر اصالهات روسیه مضایع و تلف کردیدند و ابواب سیف نایب السلطنه روزی و در اینجا توقف و با سپاه منصوب نقد و تلف کرد و بجای خان تبریزی قول را قاسی خود را با اسرای روس و کسب جماعت منکوس بر درگاه حضرت شاهنشاه صاحبقران فرستاد و خوابان حضرت کوکب روی باوج کلیسیا اندود و تضیق امور محاصره و حصاریان کوشید و درین اوقات چهار هزار اصالهات و یک هزار سوار قرانی و بیست عراده توپ که ده عراده آن توپ بزرگ قلعه کوب بود از بطریق پورغ بغلیس و معاونت بسقاویج نیارال دولت به تیره روسیه در رسیدند و او سپه فرود و ابواب نایب السلطنه نیز ازین اخبار استخار یافت و بسقاویج که در بخوان مقابل ابواب نایب السلطنه آمده بود بعد از اطلاع ازین ترافع نیارال استوف که بجای البحر است عباس آباد گذاشت و از منزل قریبا پای پنجون راه ایروان برداشت توپ بکن الدوله علی نفی نیز از حسن خان سارو اصلاان نیز از پسر بکاب ایران آمدند و ایلات و احشامات کنار و وارس که گویا نایب السلطنه ببقاات محکمه جای دادند توپ ابواسیف نایب السلطنه بعد از ملاقات با بکن الدوله در دامنه قری داغ قریب بقریه انجوره اقامت جست و نیارال بسقاویج باوج کلیسیا آمده زحمازان لشکر تغلیض شتا و بحاصره سردار آباد و از فرمود و خود بجهت تفرق بال و تشتت حال بسقاویج روی بعباس آباد و نهب و غارت انخدود گذاشت نیارال استوف از عباس آباد بیرون آمده در قریه خوک که از اخیر ترک نیز خوانند بمقابل نایب السلطنه اقدام کرد و زخمی صعب در گرفت و قتل تیغ رفت و استوف بهزیمت شد و بعباس آباد در فرزند و ابواب نایب السلطنه مهاجر و مهابی بمنزل چشمه شای خوی نزول کرد و حضرت خاقان صاحبقران از چین مهربان آصف الدوله و عبداللہ خان از جندی و طهما سبکی خان از لاریجانی و ولیخان تنگانی و حاجی حسنخان دامغانی و علی نفی خان قره کوزلو و سرتنگ فوج همدانی و عبداللہ خان دامغانی و بکبخت و صراحت تبریز مامور داشت و ده هزار تومان بخواه نقد بجهت مخارج ابواب نایب السلطنه انقاد نمود و اردوی علی بهر اسب نفول کرد و در او اخر شهر صفیجی خان و اسرار و سرائی و سیه در رسیدند و هزار و سیصد نیزه سر و کلاه و با نصد نفر اسر پنج عراده توپ قلعه کوب از نظر خاقان صاحبقران بکند را بکند یکصد و پنجاه تن از ان اسرار از معارف نیارال و مایوران و افسران بودند یک فوج از اسرار باد و عراده توپ با بگرام توپ شاهزاده با و قار سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم صفهان بمذول و روانه شدند و ستم را بطهران بردند و اردوی بزرگ خاقانی با شوکت سلیمانی بدار الحلافه ری برگشت و با شاه عیش و سرور و مساز و ابواب نایب السلطنه امیرزاده آزاد که کبیر ابرام فرزند خود را با فوج نظام خوی فوج جانباز خلع و سپه عراده توپ در خوی گذاشته و میرزا محمد تقی ششینی طبیب قوام الدوله را بوزارت او باز داشته غالب افواج را که خسته و از کار کارزار باز مانده بودند بموطن و ساکن بخت داده خود با نصد سوار قاجار و ترک کمانه بیعت عمر نیز فرموده در قریه شند کنی آسوده کی جست و می دانست مع فرستاد و در کار کار کردی که مغلوبتک سر در لاریجانی حسن خاثر و اسلاان

و غلبه نیا زال بقای و تکیه کرد از بار کای و است بقدر و سنجاقی همانا که مادامیکه بکس سیمون
حضرت شاه ایران خاقان در اطراف و اربعه از باچان توقف داشت االی بخود و رادل قوی بود و نیا زال بقای و سرج سردار بزرگ دولت بود
باطمین اقدام در امور است نظیره و نیکو و بخارست و می بر خطره نمی آورد چون است خایت حضرت ابوالفتح و النصر فتحی شاه قاجار از از باچان
جلال سایه انداخت و نواب ابوالسیف نایب السلطنه عباس میرزا بصورت بزرگ از نیا زال بقای و سرج از امر اکاهی یافت بشیر سردار ابا و ایروان شست
بمسپاهی آتش خوی آید روی که در آتش رزم سمندر و در دریای جنگ نمک بودند و توپهای بزرگ غاره شکن باره فکری بقیه تمام کار سردار آباد و ایروان
کرد چارزد دولت بهر روسیه در بزم میان ایروان امور و مازون می بود و در کمال شدت و نهایت عدت حصار سردار آباد را که حصی حصی و سنگ
میتن بود بمحاصره در آورد و بر سردار لقب بار و از سلطان عرصه تنگ کرد و او را چند انکه قوت مصابرت و قدرت مشابرت بود و در حفظ قلعه
و قلعگیان حرم و نبات مرغی شد چون کار از اندازه در گذشتن گرفت دل از سردار آباد بگرد و در تیره شی ظلمت اکین از جدار انحصار استوار
خود را بدر افکند تا کام و کام بایروان روان شد دیگر روز که آفتاب بر آمد از امنه انحصار از فرار سردار اکسی یافتند و با استقبال نیا زال بقای و سرج
شتافتند و در روز دوشنبه نهم شهر ریح الاولی سال بخیر و دوست و مچهل و سه سردار دولت روسیه بدولت و اقبال وارد سردار آباد
و از ظنور این ستوح شاد گردید و خایر و علوفه و آلات حرب و آذوق و افزه تصرف گرفت و در مرتبه و مقدار ضرورت سپاه حمل و نقل و غیره ایروان
کرد و ابوالجعفر قلیان مقدم که با فوج مراغه بصیانت قلعه مامور بود بترکیه احسان خان پخوانی فرار نمود و حسن خان سردار سلطان سردار نیا زال
با االی قلعه نداشت و دست و ایمنه کرپان خاطر شرف و میکشید مع هذا و از ده شبانه روز بجهت قلعه میر و اخت نیا سپاه روسیه از طرف حصار ایروان
سنگر بارداخته از ریختن کلوله توپهای باره کوب شهر شوب شهر را کافونی بر شراب و جیمی برپا ساختند درین هنگامه خبر رسید که تیرز نیا زال استوف
بتنخیر در آورده است لهند دست قلعه گیان ارکار فرو ماند و سپاه روسیه قوت گرفتند بالاخره در شب جمعه چهاردهم شکام طلیعه رایت صبح رایت
ظفر ایت دلیران روسیه بر باره آمد و از جانب جامع بر قلعه گیان غلبه کردند شریان ازیم جان مان جشد و ابولوب شهر مفتوح کردند حارسان و
از غر است بازداشته متفرق شدند و سردار و اسلطان لقب در خود انقلوبی عجب یافته مسجدی که از سختی داشت و بود شافته روی در تکیه سلیم
کرد و پای در دامن توکل چیده مجاهد سردار و حاجی میرزا محمد خان مقصود لوی استر آبادی و حمزه خان ازانی و سایر اعظم و سر کرده کان بر اجماع نیا زال
بقای و سرج اسیر از ایروان بقلیس روان کردند و توپهای شکرانه و شیپورهای شاد دایانه زمین بزم لرزه هوار تخیل ساخت و این اخبار شانه در ده
خوی با مع شاهزاده حجه خوی نایب السلطنه العالیه رسید رحمت الله خان فراوانی و فوج عراقی بجا فوطه و دزدگر که روسیه را سنجاق
معبر بود رفت و نواب نایب السلطنه بنده آمده از غایت حرم اندیشه مال رزم همیکردی که آمدن نیا زال استوف از نیکو که در نگرانی
و آمدن بکند و رفتن بکرتیز و اطاعت الهاشهر و تصرف در تبریز و شت و قایع ان ایام مخفی بود
که اسباب این فتنه از دور و نونی و دورانی انسانی دولت حضرت خاقان اختلاف امر و بعضی سببهای دیگر سالی چند فراهم و میباید
بود و مایه این خلاف و مصاف از سر عدد از از باچان سردار ایروان بود که برخلاف رای نواب نایب السلطنه در حضرت خاقان متعهد معارضه
و حفظ ایروان گردید و فتنه عظیم ظهور آورد و اعظم از باچان تیریز بنده پسین فک بود و نگرانی از نایب السلطنه خایف و مایوس و جمعی سردار
روسیه مایل و مانوس بضمون ع حجت الانقلاب و علینا هر کس اندازی فتنه انگیزی رغبت داشت و درین سال امر تیریز را خاقان صاحبقران صف
الدوله اللهیار خان قاجار و ابوالقویض و محبت از بملار مان مارند زانی محول داشته بودند اینغنی تیر باعث بخش و عدم اطمینان االی از باچان
شده و درین ایام نیز نواب نایب السلطنه و امیرزادگان عظام فرزندان کرام انجانب عمو و مادر خارج تیریز نظم امور از باچان توجه داشتند نواب
امیرزاده بزرگوار فریدون میرزا به نیابت در شهر و میانت االی حرم محترم مشغول و از تصرف در امر صلح و جنگ معذور بوده االی تیریز با حجاب
الدوله صفائی نداشتند و از چاکران حضرت نیابت الا حاجی علی صفر خواجه سرای از ندرانی احدی در شهر نمی بود و قریب شش هزار کس سپاه در شهر
بمحافظت قیام و اقدام می نمود و همچنانکه آذوقه و استعد دیز در کمال و فور و افراط داشتند ولی اتفاق ارای که مایه قوت امور است در میانه بود
چنانکه غالب سپاهیان از معارضات چندین ساله سرداران قفقاز و نیا زالمان دولت روسیه بخواه آمده و در تکیه ایشان بکمره و وظایر و اطمینان
بمان متوسل خاصه جماعتی از االی مرتبه قتل نظر علی خان مرندی که سابقا روی داد از حضرت نایب السلطنه شوش و بنجیده دل نیا زال استوف سردار

رضوانا

نحو از قصد تخریر ترغیب و تحریص میکردند و ای ویرادرین ضمیمه تقصیر میدادند اینارال مذکور که بوفور حلاوت و رشادت مشهور بود از عساکر
که در فرسنگی شهر تریز است و در دو فرسنگی مرند واقع باطنیان خوانین بزرگ آمده بانه هزار سالات غم تریز کرد و بعضی از اعظم و عیان تریز
نیز بوی مرسله کار و مستدعی وصول ابدان دیر شدند و چنانکه نواب جهانگیر مرزا خلف الصدق حضرت نایب السلطنه در تاریخ تالیف خود نگاشته و
تقریبین مطالب نموده بشا ورت جمعی از خارج و داخل مقرر شد که بنارال ارستوف از دو دارس عبور کرده از پشت کوه مشوک سرسره فاطم فایز
خوی گئی و مرند است و خالی از عساکر ایران حرکت کرده بخیر باده تریز دآمده شهر را تصرف داد و هندو بلوای عام و محوم و از دام نموده حارسین قلعه
و حصار را بی تصرف مداخله کرده مقهور دارند و اینرا بانه هزار سالات روسیه و ده عماره توپ قلعه کوب بکستور العمل موافقین فخر نمود
بناکا در قریه صوفیان شش فرسنگی تریز درآمده بانکه جمعی در حفظ دره دزگر که مامور بودند بجا اهل نموده احدی از چاکران بار و همراهان امداد را خارج
از عبور و مرور و حرکت و سکون و اطلاع نیافته بلکه کرد و غبار عرصه صوفیان را حمل بر سپاه و سواره جناب نایب السلطنه نموده فی اندیشه و سپهر بود
الدوله سواری بجهت تخریر کرد و روانه کرده و باز آمد و محقق شد که لشکر روسیه در قریه صوفیان رسیده اند و غم تریز دارند خاطر او پریشان شده با هر کس
مشاوره کرد اتحاد کلمه نشیند و مقدار انحال شهر بهم آمده هیاهو برخواست و اندر نایان دل بر قلعه داری نهادند و قایم قیاح و دل جناب علامه
حاج میرزا یوسف تریز که بعد از فوت پدر بزرگوار بکرم داشت امام و پیشوای اهل تریز بود و ساغر خاطرش از باده غرور و جوانی لبر زد و خط مشهور
اطاعت بنارال روسیه را اولی و انب بصره وقت اقرب دانسته تن بتاعت آصف الدوله در داد و اندستیم و تمکین و وسیع سخن اند و عموم اهل
شهر را بخود مطابق و موافق گرد و مع ند آصف الدوله اللهیار خان بدروزه کجیل آمده بر برج مقابل با سپاه روس که حکم انباشتن توپ نموده
دو سوار بار و ط و کلوله انباشته تر صد مجاربه و مصاف با ستاد لشکر روسیه بجار و داجی میفرسنگی تریز رسیدند و در غبار روی هوا نبرد کرد و
برق اسلحه دیده نظاره گیان خیره میرزا محمد خان لاریجانی که مدتی سالجوده و کار دیده خیر خواه را از آگاه بود باین اعدای خارجی و داخلی سکون عیال و صرم
محترم نواب نایب السلطنه را در تریز صلاح دولت ابد مدت ندانسته با تمامی دست خود و تفکیکیان را ترسانی بدربان درون آمده بمکی ایشان را در
کمال حلال محل و نقل تحت روان نموده در عین بطش و مطرطق ماه عراق برگرفته بنارال ارستوف خوانین مرند با هزار سوار افرات و دو عماره توپ با سر
بنه و اغروق و صرم محترم نواب و الا فرستاده بضر کلوله جان بوز و لیران لاریجانی که سر آمد تفکیکیان را ترند آیدند جمعی بجا که هلاک در افتاد
دجان دادند چنانکه سواران مرند و غیر هم در تعاقب اهل حرم قصد تطاول و چپاوی کردند سودی ندیدند و با کشتن و از سرین طمع خام در گذشتند
و از آنسوی آصف الدوله سه توپ بجانب سپاه بنارال دولت روسیه در افتاده لشکر روسیه متحیر شدند که بنارال چنان وانموده بودند که بی افکنند
تفنگ و آغازیدن جنگ تریز را تسلیم خواهیم کرد چون انحال دید بخوانین مرند که درین امر پاید و کفیل و متعهد و کفیل بودند بچنان شده بقصد حبس آنان
فرمان داد و از اقدام درین امر نادم گردید درین هنگامه قایم قیاح مذکور با کل اهل شهر بدروزه کجیل آمده حکم بکشدن دروازه کرده و دروازه را فرو
نکشند و توپچی از ازام دروازه بزرگ افکندند و عیال خود را بی برافراشته با استقبال بنارال ارستوف چنانکه معهود بود تقدیم و زید تفکیکیان
حصار را ملاحظه انحال دست از محاربه بروج برداشته متفرق شدند و هر یک کجی خریدند آصف الدوله نیز با یوس در خانه یکی از عیالی محله خیا
غنی کشت قایم قیاح و عموم عیال شهر بزرگوار بنارال فرستادهای قدم و او بشهر نمودند در سیم شهر برج آثانی و در دارالاماره خاص مکان گرفت
و یکمتر از فاصله دست بخط لارک و قورخانه و انبار تعین کرد و دو عماره توپ با ریما نمانا بفرزطاق علی شاه که از این قریه قریه سیه طایفه است کشیدند
و بنارال شرح کار بخدمت بنارال مسقاویجانی کرد و آصف الدوله را بدست آورده بحبس داشت و پیچاره بتریزیان کام و کام حفظ اال و ناموس
با عساکر روس مراد و محنی الطور زیدند و چنانکه در ایام صفویه مکرر سپاه عثمانیه تریز را محاصره کرده بودند و نمانا چهل شهر از آن میکشیدند و
ایشان را می افشند و دست قبل صالوات روسیه بکشدند و ظاهر اگر کسوت و فاق و با ثناء و سیرت نفاق داشته اند که گفته اند فطم چو در طایفه
اقدام و ورثه را ندیده را چاره باینده زور و در نیم شهر برج آثانی خندق تریز را محاصره ایران چنانکه بدان اشاری رفت به بقا و بروج و دار
ایروان رسید و ایران نیز چنانکه سابقا مذکور شد بخیر درآمد و بقا و بروج باسی هزار کس صالوات و توپخانه پشما بخیل از آب گذشته تریز رسید و سی هزار
سپاه دیگر بجهت محافظت قرا باج و شیر و ان و کجی در انچه داشت بتریز خواند و بنارال ارستوف را در کار تریز بخون مشهور مقصر کرده و امر مغرور
و بدولت سپاه روسیه مقید و مغلول روان کرد و تحقیق مپوست که نصرت هزار سالات و یکصد عماره توپ بزرگ از دارس که نشسته بتریز

بلکه همگی ایران را مورد و المومر معذور در زمانیکه نواب نایب السلطنه در سندان با متوقف بود این اخبار طالت آثار معروض می کردید از تخریر سردار
آباد و ایران و تبریز و لرزی تمام در ملازمان کاب دوی آورد و غلامان که در تبریز عیال داشتند شب به شام فرار کرده از اردو بدر شدند و سر دوش
ایر جاده مقرر و ستر بود تا چنان شد که الا مخصوص نماند و بضمیر انحصار فی خطر عظیم انرا نیز خطری خطیر در پیش بود از امیرزادگان نواب خسرو
وارامرای بزرگ امیر کرم محمد خان امیر نظام آذربایجان که از اولاد شیخی خان بنحیه وزیر صفویه بود بجای ماند و از جوانان فی ایران قاجار محمد انبراسیم خان میرزا
خلف الصدق جان محمد خان قاجار و الوار غلامان صاحب منصبان یوسف خان کرجی توپچی باشی و سهراب خان کرجی و جمعی از عیال و خدمت و بزرگان زمین
و توپچیان نظام و سواره قاجاریه و غلامان ترکمانیه و قریب به نصف نفر از فراریان صالوات روسیه که بملازمیت آمده بودند احدی در اردو نمی نشست
شاهزاده اسکندر عزم فرار از زم ثبات و سکون نداشت و با شهود این حالت توقف در سندان با و با عزم تبریز برخلاف آال اندیشی و عزم بود
حضرت نایب السلطنه غنیمت نبوی ارومی از عزم خوی اولی و انبث شمرده با قبیل سپاهی که در کاب بودند بقصد ارومی بسلماس رفته و بنواب
امیرزاده معظم بهرام میرزا فرمان صادر فرمود که افواج و توپخانه خوی را برداشته در سلماس بحضور اشرف ایدلندادی با پانزده عراده توپ و فوج خلیج
بر کاب بدر نامور آمده روانه ارومی شدند و آلی ارومی با استقبال جانفشانی اقدام کردند و از جانب حضرت نایب السلطنه پسران خان کرجی بر سر
بند دنیا را لبقای و رفته سخن مصالحه در میان آورده مقرر شد که در ارومی چندین توقف رود که قرار مصالحه تکمیل یابد و سابقا نیز از جانب جناب نایب
السلطنه مقرب حضرت فتحعلی خان بن هدایت اندک کسب لای که بیکدیگر تکیه تبریز بود بند دنیا را لبقای و رفته گفتگوی مصالحه و متاثر که پرداخت
و دنیا را ل و در تبریز کماکان منصب ایلت برقرار داشت و با اصف الدوله نیز ملاقاتی مشفقانه کرده سخن از صلح را ندیده که دنیا را لبقای و رفته عزم
ملت اسلام و اجتماع و از دحام شاهزادگان اطراف بر زم و مصاف بغایت می اندیشید و تصرف اینوی اب خاصه تبریز را با مال مصلحت حال نمید
چون نواب نایب السلطنه متعظین خوی ابر کاب عالی خوانند و ایلالت از ولایت را با میرزا صلا خان دسلی افریض فرموده آرا آنجا که او نیز مانند غالب حکام بلاد
باروسیه اتفاق و اتحاد داشت خوی را تصرف سپاه روسیه داد و ان بلده را نیز تصرف در آوردند مع القصه خوی فرمند و قراجه داغ و تبریز و مشکین
سرب و کرم و دما و باج و بعضی از رجال مراغه و خلخال از تصرف و لایای دولت حضرت نایب السلطنه بیرون رفت و ارومی و ساوجبلاغ و صابر و قلعه و مرند
مراغه هزار سوار کرمانی در آنجا بود و قلعه اردبیل و طالش و مغان را تصرف کار کردند از آن حضرتش باقی ماند و جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز با نامر و
نمیدانند نیز دنیا را لبقای و رفته از وعد و وعید و بیم و امید و فخر و تنگ و صلح و جنگ سخن گفت و قرار معاهده و مصالحه دادند که در ده خارقان توان
نایب السلطنه دوی ملاقات و فصلی چند درین باب مقالات نمایند و نواب امیرزاده اعظم و شهریار کرم محمد میرزا فرزند ارشد اکبر اعظم حضرت نایب السلطنه از
قراجه داغ و مشکین عزم حرکت فرمود و عیال و حرم را از راه اردبیل بعراق روانه و خود پس از روزی چند بانه عراده نوب سپرد که قاسمعلی خان با لای
و سبب غلام قراجه داغی از قراجه داغ راه اردبیل برگرفت و از معارف و احاطه جناب میرزا نصر الله اردبیلی میرزا علی کرایی در کاب استطاب
حضرت سعادت الهم داشتند چون اردبیل درآمد نواب امیرزاده جهانگیر میرزا که یکفر سنگ استقبالی کرده و اردفله شدند و چون چهل بنجاه عراده
نوب و قریب به هزار کس از دریاچانی و عراقی داشتند در نهایت استتعال در اردبیل متوقف شدند و کوشش با اجرای احکام حضرت شاهنشاه
اعتقاد می داشتند که هر فرد شاهزادگان و بیجا اطراف بیکدیگر حضرت خاقان صاحبزادان تصمیم عزم مهاجرت
با امری میسر در روز جمعه و هم شنبه و بیع الثانی اخبار آذربایجان تصرف بلاد تبریز و ایران معروض شد و سینه حضرت خلافت خاقان صاحبزادان عظیم
ابو الملوک فتحعلی شاه قاجار کردید در نهایت سلم و متانت و کمال تدبیر و فطایت با اعتقاد و حشم و اجتماع خدمت فرمان رانند و با نظام امور توپخانه و توغرا
و استعداد وورش شاهانه اشارت رانند و کماکان پیشگاه خاص بهمه یاساق آذربایجان پرداختند و جناب میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله اضمنا
منشی الممالک که در آن در کار در کمال قربت و جفا شرم امور وزارت بود و احکام قضا نظام قدر فرجام بشاهزادگان بلاد ایران مرقوم و واقعه را بهر یک
و معلوم داشت و هر یک را از فقر خویش با شرم کاب اشارت دفت بریدان سیر و سیر سرعت و طیران از طبر و ام کرده با شمشیر مکانه ملک الملوک
به شهر و ملک روانه شدند تمامت ایران را به جشن و شادمانی و عروج را بهی نماندی الجهاد از پیر و برنا و ضعیف و توانا و عالم و جاهل و رفک کجی رسید
و انبر سو سپاه جنگجوی در سبجان آمدند شاهزادگان اطراف که هر یک در ملک خویش شاهی بچایان بودند و باندال کج و کوهر و ار سال و کج
نقر حضرت شاهنشاهی ابریکدیگر سبقت می نمودند و فارس و کرمان و خوزستان و عراق و لرستان و کرمانشاه و خراسان و آذربایجان

الصفحة
روضة

[illegible]

که نواب امیرزاده خسرو میرزا و امیر کبیر میخان امیر نظام و خان الاشان امیر سیم خان سردار قاجار و میرزا علی ستوفی و حاجی میرزا مسعود خونی و محمد حسین خان اشیک قاسی و بعضی از خوانین افشار و قایان قاجار و سایر جاگران جان نثار راه و چهار قلن برگرفته وینا را لیسقاویج در وقتش با هزار صالدا و یکله رو پا لصد سواری و عاده توپ و اعیان و ملت بسید و سید به خوارقان آمده و ماندار و خدمتکار با استقبال موکل نواب امیر امجد و الانایب اساطنه بایک نعل راه فرستاده با ختم مقام و اختتام کامل در کباب حضرت و الا همی آمدند تا وارد مقصد شدند و جناب آصف الدوله از تبریز احضار نمودند و نواب موافقه و مصداقه مفتوح کردند و در اصلاح امر سخن بازند و مقرر شد که بوکالت نواب امیر السلطنه و تصدیق حضرت خاقان کامکار قاجار در این کالت خاصه طی و عادی شود و ضمن اینا را لیسقاویج شرایط چند در میان آورد که حاصل این بود که ایروان و نخجوان و اردو باد در تصرف لشکر روسیه است استرداد نباید و اگر سرحد دلتین مقرر شود و طالش و مقان بدولت روس شود و بیت کورداشینی یکمشتالی که دولت بهیروسید درین سنوات و محاربات مخارج کرده و متضرر شده از دولت علیه ایران داده شود و نواب السلطنه بایک زاده غلام نواب محمد میرزا فرزند اکبر اکریم انحضرت بدولت روسیه در غرضخواه مخالفت گذشته و فقر عهد گرفته شود و بعد از گفتگو وینا را لیسقاویج وکیل امیر و سردار مختار روسیه پنج کروار زیست کروند و کور را تحفیف داده نواب نایب السلطنه مقدم بها و اگذاشت و سخن از پانزده کروار وجه صالحی رفت و از جناب جناب نواب مستطاب نایب السلطنه فتحعلی خان لیدایت اند خان رشتی که مردی معتبر و باخبر بود بطهران مامور شد و شرح حال و حاصل مقال معروض رای دارای خورشید جمال جمشید جلال حضرت خاقان کرد و غیرت موکاله خسروی برین مصالحه تن دهنده از محاربه تقریر گرفت و شاهزادگان آن که با سپاه اجتماع کرده بودند بکرت مامور شدند و راه قزوین برگرفتند و در واسطه رجب بقزوین رسیدند و صحران و شهرات تمام افواج و سپاه دریا و در متوج و قلاطم گرفت جناب قایم مقام از جناب نواب نایب السلطنه و بوگونیک و الحسکی از نزدینا را لیسقاویج بطهران روانه شدند و چون بوکالت نامه نواب نایب السلطنه در امر مصالحه از نزد حضرت خاقان صاحبقران تعظیم انجامید و در طهران کرویسی کمان نایب نواب شجاع السلطنه میرزند و سخن مختلفه مذکور و مسموع میشد و الحسکی شرحی بدینا را لیسقاویج از اختلاف اقوال امرای دربار پادشاه بهمال نکاشت و در امر مصالحه محاطه روسی داد و سردار روسیه از دام سپاه را در هر جا محل برضیعت کرده و تعطیل امر بر یکدیت مبنی شمرده بفرک احتیاط و ضرر و رعایت نواز مردم در افتاده لهذا با آصف الدوله عزم جعت تبریز کرد و نواب شاهزاده نایب السلطنه بجانب کورس رفت و سپاه روسیه از هر جانب جایگاه که توقف و ساخلوداشتند دیگر باره لوی حرکت و مجادله برافراشتند و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که مامور بخصم بود مختصر مصالحه بود و در خدمت مجیر باند و مقارن اینمقالات از حکام نیر و کرمان سین اخبار خلاف و نفاق در رسید و سرکشان اطراف کردن بر آورد کوشش در راه اخبار و دیده بر منصفه آثار کشادند چنانکه بعد از امضای مصالحه از ایشان پانی خواهر رفت و در ذکر بنویسند جناب سر جا مکدانند ایلچی مختار دولت همیکه انکلیف مقال و با خبال لیسقاویج و قرا لمر مصالحه سر جان مکدانند ایلچی مختار دولت بهیله تکلیس کرد سال گذشته سفارت دولت علیه مخصوص و در تبریز متوقف بود و بنا بر مصلحت جوی و ذخیره و راستگونی در مقام اصلاح کار بر آمده باینرا لیسقاویج ملاقات نموده ارکار ناپلیون و ناسازبهای اوباد و لنها و عاقبت کار او سخن بانده قرار دولتها بعد از چنین است که بجهت بملک یکدیگر طمع ننمایند و اگر بی انضافی از حد در گذرد و دول دیگر اجماع کرده باند دولت نظام مجاریه کنند و اگر مصالحه بنجامد دولت امضایقه ندارند که در محالقه شما بیکر دول موافقت و رزند و مقارن اینحال فهمید دولت روسیه و عثمانیه ساری روی داد و از آنسوی نیز کار بجا و که کشید لهذا اسباب مصالحه اقوی کردید و ایلچی مختار دولت بهیله تکلیس چون سردار قفقاز را ساکن و صلح مایل کرد و جان کین صاحب حکیم را که با وی همراه و مردی عال و از هر جا آگاه بود روانه طهران نمود و او در محل خاص بحضور حضرت خاقان اختیاص یافته دین باب سخنان صواب معروض داشت صیغ مبارک شهر باریستی مدرا لمر اصل قهر و غضب و مسالک شور و شعب صلح و ملاج و غور و علاج مایل کرد و صریح اظهار کرد که هرگاه غیرت سلطنت مانع ادای وجهه مصالحه است ما را که دوستدار و خیر خواه دولت ایرانیم ما ذون فرماندها که مصالحه را در هر جا که مطالبه کنند بوکلای دولت بهیروسیه برسانیم چه اگر قرار بر کارزار و نزاع و پیکار شود چنانکه گذشته خسارت بسیار بجهت اخراجات سپاه جوار کشیدن عاقبت کار ارفع و ظفر و شکست و خطر مبهم است اولی آنکه مصالحه انجام یابد و ملکت آرام چنانکه با سلاطین بزرگ پس از جنگها صلح کرده و سالها بر آسوده اند چه کرام اسرار بزر خرد کر بهای اسرای بلاد از با پان کوروی چند اکرم شود از کرم خاقان

کریم بعید نخواهد بود و کوری چند از خلائق را عجب بد خواهند فرمود مع القصد حکیم دانای فرزانه چندان بخان حکمانه تفرکر کرد که خاقان معظم رای بر آنست
 بمنوچهر خان که بری ایچ آقاسی اشارت راند که هشت کمر و یک کمر کوری با قصد هر توان باشد از خرنیا عاقره حمل و نقل و کالت نامه عاقره و مصاب
 بنواب نایب السلطنه موصول دارد و کار مصالحه دولین با تمام آوردند فی الواقع مصلحت دولت است بدست و نه اسپاسی و رعیت در قبول
 مسئول بود و چنانکه اسکن رسیدی اندوی برآورد این شاهنشاه مسکن رجاه سدی از رزنا بدمیر سپاه پیمار و عت بهینه روسته
 بر کشید که الحیدر آباد آن سده سید رخنه و ثقبه نخواهد افتاد و سپاه سرحدات برآوردند و در حد مرعیان غوغند ملوک لفظاً بحفظ ایران این تین
 خاقان کرد که نه کرد حاتم و جعفر معین قان کرد و تین بدین دولت اسلام شکی رود و ادب یک اشارت کچور شاه آسان کرد و تینغهای خلایق
 در نیام بماند و دلها می رسیده آرام یافت حکیم صاحب و منوچهر خان قایم مقام از طهران و میرزا ابوالحسن خان از زنجان بکرت درآمدند
 نواب مستطاب نایب السلطنه از کروس و نیارال بقا و ج و آصف الدوله از تبریز با امنا و وزرای دولین علیتین در قریه بر کمان
 من اعمال تبریز اجتماع کردند و در شب پنجم شهر شعبان یکیزه و دویست و چهل و سه سال شگوریل ترکی مجلس مصالحه منعقد کردند و نواب
 نایب السلطنه و نیارال بقا و ج و کالت نامه خود را یکدیگر دادند و عهد مودت بشد و عهدنامه مصالحه نگاشته و سه روز و شش با
 توپهای پیش و طرب بخرش درآمد و میدانی از زم بایوانهای بزم تبدیل جست و نغره لشکر بنغره جنگ تحویل یافت آصف الدوله و منوچهر خان
 بطهران وی کردند و حاج میرزا ابوالحسن خان نیارال از آن سردار سواره نظام روسیه پیانج تن معتبره بجهت موصول صلحنامه در او اضر شعبان
 بحضور حضرت خاقان صاحبقران رسیدند و ذیل نیارال بقا و ج را داده و مغرور و فخر با ذکر دید و لشکر از سرحدات برخواستند و نیارال
 از تبریز مراجعت کردند و نواب شاهزاده نایب السلطنه العالیله سر اسکندر هشت روزه تبریز و در وفود چون صورت عهدنامه را کمال تفصیل
 ندیده مطالب فصول مرقوم میکرد و صورت اجمال عهدنامه کلاذک و تین علیتین در محک تین کمان
 جایگاه امضا آن اعلیحضرت امیرطور اعظم کل ممالک روسیه بالقابه و علیحضرت پادشاه ممالک ایران باوصافه علی التویه را ده دارند
 که نواب جنگی نهایتی بکنارند و بسبب تجاربت صلحی بی نفاق بعلن بیاورند لهذا امیرطور اعظم خباب ایوان بقا و ج خبرال نوآر او پادشاه والا
 جاه ممالک ایران نواب نایب السلطنه العالیله عباس میرزا را و کلاذک مختار خود تعیین گردید و ایشان در محل تین کمان چای اختیار نامه های خود را
 بهم سپردند و فصول آتی را قرار دادند فصل اول بعد لیوم ما بین اعلیحضرت امیرطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران
 و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودت و وفاق کامل ابدالابد واقع خواهد بود و فصل دوم قیام از تاریخ حال هر دو
 پادشاه با اجلاال عهدنامه واقع در محال کاستان قرا باغ را متروک و این عهدنامه جدید و میمونه را با عهد و دوش و طمس لک داشته اند
 فصل سوم هر پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان کل الهای تخوان ایر و از خواه این طرف رود و از خواه این طرف بدولت روسیه
 واکذا میکند و تعهد مینماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه همه دشو و دستور العمل که متعلق تا اداره این د ولایت باشد تصرف
 امرای دولت روسیه بدو فصل چهارم در باب سرحد و ولایتان ایران و روسیه بموجب خط وضع شده از نقطه سرحد ممالک عثمانی
 که در خط سبقتم بقله کوه آغری کوچک است ابتدا کرده و از آنجا برشته رودخانه قراسوی پائین که از سر شیب جنوبی آغری کوچک جانی
 فرو آمده بمنابت مجرای این رودخانه با اتفاق آن برود و در سر در مقابل شرو ممتدی شود چون این خط با نجا رسید بمنابت مجرای رس
 بقله عباس آباد و در دو تقابلت و آنسویه خارج آن که در کنار است لمس واقع است نصف قطری بقدر نیم فرسخ رسم میشود و باین نصف قطر
 در هر طرف امتداد می یابد همه را ضعیف عرصه که درین نصف قطر محاط و محدود میشود و بالانفراد تعلق بر روسیه خواهد داشت و در مدت دوا
 مشخص خواهد شد و بعد از آن از جانی که طرف شرقی این نصف قطر متصل بارس میشود خط سرحد شروع و منابت مجرای ارس کشید تا بمجرید
 بلوک و از آنجا خاک ایران بطول مجرای ارس امتداد می یابد تا با فاصله و مسافت نه فرسخ بعد از وصول این نقطه خط سرحد باستقامت از صحرای
 معان میکند و تا مجرای رودخانه بالهار و دیکلی که در تفرسخی واقع است پائین تر از نقای در رودخانه کوچک موسوم بادینه بازار و ساری شش و از آنجا
 این خط بکنایه بالهار و تا بملتقای رودخانه مذکور صعود کرده بطول کنار راست رودخانه آدینه بازار مشرقی تا منبع رودخانه و از آنجا با وج بلند بیا
 حکیم امتداد می یابد نوعی که جمله آبهای جاری بجز خزر میشود متعلق بر روسیه خواهد بود و همه آبهای که سرشت مجرای آنها بجانب ایرانست متعلق بایران

خواهد داشت چون سرحد و مملکت اینجا بواسطه قتل جبال تعین پایدان قرار داد شده که کشتیهای آنکه ازین کوهها بسمت بحر خزر است بروست
و طرف دیگران باین متعلق باشد از قله بلند ریای حکیم خط سرحد تا به کوه قوئی متباعدت کوهها فی مابین و کوه طالش از محال است مفصل میکند
چون قتل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق میدهند و اینجا نیز خط سرحد را همان قسم تعین میکنند که در فوق در باب مسافت واقع باین آید و نیز از
و قتل حکیم کشته شد بعد از آن خط سرحد از قله کوه قوئی بلندی کوههای آنکه محال نروند از محال است فرق میدهد متباعدت میکند تا به حد محال و لکن
همواره بر طبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد محال نروند و نیز از آن حصه که در سمت مخالف قتل جبال مذکوره واقع است از سرحد حصه که
خواهد بود از استادی سرحد محال و لکن خط سرحد باین دو دولت بقتل جبال کلوبوتی و سلسله کوههای عظیم که از و لکن میکند متباعدت میکند
تا بمنبع شمالی و در خانه موسوم با شتر پوسته بملا خط همان ضابطه در باب مجرای میاه و از اینجا خط سرحد متباعدت مجرای این دو خانه خواهد کرد
تا بمقتضای این به آن بحر خزر و خط سرحد را که بعد از این به تصرف روسیه و ایران از این هم فرق خواهد کرد و تکمیل خواهد نمود فصل پنجم در تعیین
پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهد آن تمامی اراضی جزایر و جمیع قبایل خیرشین و خانه دار را که در میان خط حد و معینه و قتل و قتل
کوه قفقاز و دریای خزر است الی الای متعلق بدولت روسیه میماند فصل ششم در تعیین پادشاه ممالک ایران بتلافی خسارت دولت
و رعیت روسیه مبلغ ده که در نقد که عبارت از بیست ملیان مناسفید و سول است قرار داد و موعود و باین وصول این به در قرار داد
علیه که لفظ بلفظ گویا درین عهدنامه مندرج است معین خواهد شد فصل هفتم چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را
دولت قرار داد امیر طور روسیه نیز صدیق برین مطلب نموده تعهد کرد که نواب مغزی لید را نیز پنج جلوس بر تخت شاهی پادشاه بالاستحقاق
الملک و اندک فصل هشتم در تعیین کشتیهای تجارت دولتی و روس ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل این بطریق سابق
کرده بکنار ای آن فرو دیند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد در باب سفیان جریده که علمای عسکریه روسیه دارند
سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و بغير از دولت روس و ولتقای دیگر این اذن ندارند فصل نهم و کل و سفرای طرفین اعم از متوقفین و غیر
باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام شوند و درین باب دستور العملی مخصوص از طرفین مرعی ملحوظ کرد و فصل دهم در باب تجارت
بر دو پادشاه و الی الجاه موافق معاهده جدا گانه که باین عهدنامه ملحق میگردد و تصدیق نمودند و علیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلها و
حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود تعهد میکنند که این کونسلها و حامیان که زیاده
از ده نفر تبعاع نخواهند داشت حمایت و احترام نماید امیر طور روسیه نیز در باب کونسلها و حامیان تجارت ایران عده میکنند که بهین نحو مساوی
منظور دارد در هر گاه از دولت ایران محققا شکایتی از کونسلها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارکنان دولت روس که در دربار دو
ایران متوقف است و ختمیار کونسلها و حامیان تجارت با او است اذن دارد که امر مزبور را بعنوان جاریه دیگری رجوع نماید فصل یازدهم
همانطور و ادعای تبعه طرفین که بسبب جنگ تاخیر فاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت با تمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای این
از یکدیگر یا از طرفی داشته باشند بتجمل و تکمیل حصول پذیر خواهد شد فصل دوازدهم در تعیین عیلتین معا بدین بالاتر که در منفعت
تبعه جانبین قرار داد میکنند که برای آنها نیکو باین خود بیاق احد در دو جانب رود اس ملاک دارند موعده سه ساله مقرر نمایند تا با رازی
در سبع و معا و ضمه آنها قدرت داشته باشند لکن امیر طور ممالک روسیه از منفعت این قرار داد در همان مقداری که با متعلق و واکان را شیو
سردار سابق ایران و جیسین خان و برادر او حسن خان حاکم سابق خجوان شش میانه فصل سیزدهم در تعیین کوهها و در جنگ آخر و قبل ازین
تبعه که از هر مدت با سیری فاده اند از هر دو طرف قرار داد شد که در مدت چهار ماه با اخراجات راه بجای کس با د فرستاده شوند و کلای طرفین
که در اینجا مامور باین کار میباشند آنها را اگر قریب با وطن خود برسانند و هر گاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود و وقت از هر طرف طایفه
یا اسرا خود استند نمایند بلا مضایقه رد کرده آید فصل چهاردهم در تعیین طرفین قرین الشرف تعهد میشود که رعایای این جانبین اعزام
یا غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن بمملکت طرفین فرستند یا بعد از این بر روند در صورتیکه وجود ایشان مشاء ضرر و فساد نباشد مطابق
نشود و لکن اشخاص صاحب رتبه و نشان اعم از حکام و خواین یا رؤسای ملازمی بزرگ و غیر آن را که وجود ایشان در ممالک دو طرف بسبب کائنات
و مخابرات خفیه مشاء ضرر و مارات است در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حد و معینه در فصل چهارم اخراج سازند فصل پانزدهم

اعلیحضرت پادشاه محاکم ایران باید از تقصیر اهل اذربایجان از خاصه و عام که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استرادی که مبتداً خیانتی شده اند در گذرند و هر یک خواسته باشد با عیال از آن ولایت بیرون و ندانند یکسال یا بیشان مهلت داده شود که اموال و ائصال خود را بیع یا نقل بملکت روسیه نمایند و احدی از حکام هیچ وجه تعرض خسارت آنها نشود و در باب بیع املاک پنجاله مهلت داده شود هرگاه در مدت یک سال مذکور از احدی خیانتی تازه بطور رسد داخل در عفو نگذشت پس شد فصل شانزدهم بعد از امضای این عهدنامه میبایست فی الفور و کلاً مخازین جانین دستور العملهای لازم بحد و خود و از سازندگان خصوصاً و تعدی پر از اندازین مصالحه ناچیز در دو نسخه یک مضمون در پست بافته و بدو دکلای طرفین سیده و مابین ایشان مبادله گردیده است باید امضای آن تصدیق و پادشاه و پناه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر باین دکلای مختار ایشان مبادله شود تحریر او در قریه ترکمان چای تاریخ و هم شهر فیورال سنه یک هزار و هشتصد و هشت و بیست و یکم که عبارت است از نیم شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و دو و بیست و چهل و سه هجری بملاحظه و تصدیق نایب السلطنه رسید بامضای وزیر امور و دول خارجه میرزا ابوالحسن خان رسید **فصل عهده نامه تجارت** باید آنکه این عهدنامه میبایست بر تفصیل فصول بعد و تفصیل فصول این قرار است که بعد از امضا کرد **فصل اول** چون دولین علین معاهدتین بنیاد دارند که اتباع خود را از جمیع منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل میشود بهره مند دارند لهذا باین تفصیل قرار داد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره معارفه در دست داشته باشند در همه محاکم ایران می توانند تجارت کرد و کذا لک بمحاکم محاوره دولت مذکور میتوانند رفت و باین نسبت اهل ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولین روسی بفرستند و معاهدت و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برد و از هر گونه حقوق اعتبارانی که در محاکم اعلیحضرت امپراطوری اتباع کامله الوداد دولتهای اروپا داده میشود بهره مند خواهند شد در حالتی که یکی از اتباع دولت روس در محاکم ایران قات یا بدمال اموال متاع یا غیره متفق بر عیبت دولت دوسر است بدون قصور با قوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که باختیار تمام بخوبی شایسته دانند و معامله نمایند و در صورتیکه بر اقوام و شرکای او حاضر نباشند اختیار بیع و کفالت باین اموال بکلیل یا کارکنان یا کولنلهای روسیه و کذا میشود بدو اینکه بیکجمله ممانعتی از جانب حکام ولایت صادر نشود و فصل دوم در جمیع جمع و برات و ضمانت نامه و دیگر عهد که برای امور تجارت خود مابین اهل جانین مکتوبها میکند در نزد کونسل روسیه و حاکم ولایت و در جای که کونسل نباشد شهرازد حاکم ولایت ثبت میشود و اینکه هنگام منازعه بین طرفین بای قطع دعوی بر طبق عدالت لحقات لازم است و اگر یکی از طرفین خواهد بدو اینکه بخوبی کور فوق نکات محوره و منصفه که لایق قبول بر محکم عدالت است در دست داشته باشد از دیگری دعائی نماید و خلافه شود و بلی دیگر نیاید و این تسلیم ادعا و اینکه مدعی خود تصدیق بحقیقت آن نمایند بقبول نخواهد شد همه معاملات منصفه که بصورت مذکوره مابین اهل جانین واقع شده باشد با دقت تمام مرعی ملحوظ شده هر گونه مجانبت که در انجام آن ظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد و مورد ثانی خسارت شایسته از طرف دیگر خواهد شد و در صورتیکه یکی از تجار روس در ایران غفلت شکست شود حق بار باب طلب از امتعه و اموال او داده میشود اما اگر از کولنل و کارکنان یا کولنل استعلام نمایند که غفلت کور مال ممکن الصرف که بکار استر زای همان ارباب طلب باید در ولایت روسیه گذارند یا نه برای تحقیق این مطلب ساعی جمیده خود را مضایقه نخواهد کرد و این قرارداد که درین فصل معین گشته همچنین در باره اهل ایران که در محاکم روس موافق قوانین ملکیه تجارت میکنند مرعی خواهد شد **فصل سیم** برای اینکه تجارت جمیع جانین منافی را که علت غائی شروط سابقه ذکر گشته از محقق و محکم قرار داد شد که از هر گونه متاعی که توسط تجار و کسب ایران آورده یا ازین محاکم بیرون برده شود و کذا لک از جمیع محصولات ایران که توسط تجار آن دولت از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولین روسی و ایران بولایات روسیه میرسد و همچنین از امتعه روسی که رعایای ایران بایمان یا بهای بیرون میبرند کافیه سابق در وقت داخل شدن بیرون رفتن هر دو یکدیگر بیع از صد کر که گرفته میشود و بعد از آن اینگونه کر که دیگر ایشان گرفته نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در کر که و تعریفهای مجدد قرار داد کند متعهد میشود که درین حالت نیز کر که فرود را که بیع از صد است اضافه نمایند **فصل چهارم** اگر دولت روس یا ایران یا دولت دیگر در جنگ باشد تجار جانین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعه خود را در دولین علین معاهدتین عبور کرده بمحاکم دولت غریبه بروند **فصل پنجم** چون موافق همانند که در ایران موجود است برای اهل سکنه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود با جاره گیرند لهذا به تبعه روس افن داده میشود که خانه برای سکنه و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند و هم ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران بآن خانه و انبار و مکانها احتیاج داخل نمیشوند

ولیکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگذار یا کونسول روسیه استرخاص متوانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجانی تعیین کنند که در وقت خلل یا خانه یا امتعه حضور داشته باشد فصل ششم چون کسب کار گذارد دولت امپراطوری صاحب منصبان نامور ایشان کونسول و ترجانها در ایران امتعه که کارطوبوس ایشان باید و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای اجتناع پیدا میکنند لکن نمیتوانند بدون باج و خراج هر گونه امتعه و اشیاء که خاصه که بمصارف ایشان تعیین شده باشد بپاورد و کذا لکن این امتیاز است بتمامه در باره وکیل و کارگذار و کونسول دولت ایران که بمقیم دیار دولت روسیه یا مرغی و ملحوظ خواهد شد و کسب کارطوبوس ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسولها و حامیان تجارت روس لازم است اما دمی که نزد ایشان مانند تجار روس از جانب ایشان بپهر منند خواهند بود و لکن اگر شخصی از آنها ترکب بجزی شود که موافق بقوانین ملکه سختی متبیه باشد در آن صورت نیز دولت ایران یا حاکم و در جای که انباشتند بزرگ ولایت مجرم را بواسطه ایلچی یا وکیل یا کونسول و نیز در هر کدام که باشد مطالبه میکنند اجرای حد شود و اگر این مطالبه منعی نباشد بر دلائی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند ایلچی یا کونسول یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهد کرد فصل هفتم همه دعا و امور متنازع فیها که مابین تجار روسیه باشد بلامختار بمداخله و قطع و فصل وکیل یا کونسولها اعلیحضرت امپراطوری بر طبق قوانین و عادت دولت روسیه مرجوع میشود و همچنین است منازعات و ادعائیکه مابین تجار روس و تبعه دولت دیگر اتفاق افتد در حالتی که طرفین بآن راضی شوند و منازعات و ادعائیکه مابین تجار روس ایران واقع شود بدیوان حاکم شرع یا حاکم عرف ولایت معروض و محول میگردد و ملحوظ و طی نمیشود مگر در حضور ترجان وکیل یا کونسولها چون اینگونه ادعا که یک فرد موافق قانون طی شده باشد دوباره استعمال نمیشود هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه ثانی کند بدون اینکه وکیل یا کونسول یا کارگذار روسیه را سابقا از آن اخبار شود و ملاحظه نمی تواند شد و در بحالت ان امر استعمال و محکوم علیه نمی گردید مگر در دو خانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد و کذا لکن در حضور یک نفر ترجان وکیل یا کونسول روسیه فصل هشتم کار رفتن و احوال آن کتا بهای بزرگ که در میان خود رعایای روسیه واقع شود بمحقق و قطع و فصل ان بطلاق در اختیار ایلچی یا کونسول روسیه خواهد بود و بر وفق قوانین شرعیه که بایشان در باب اهل ملت خود داده شده است اگر یکی از تبعه روسیه بدعوی جرمی مستلزم سیاست با و دیگران متهم باشد بهیچ وجه و ادعای و اذیت نباید کرد مگر در صورتیکه شرکت او بجرم ثابت و مدلل شود و درین حالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعه روسیه بفسخ جرمی متهم میشود حکام ولایت نمی توانند که بشخص حکم جرم بر دارند مگر در حضور یک کاشف از طرف وکیل یا کونسولهای روسیه که در آن مکن صد و در جرم از وکیل و کونسولها کسی نباشد حکام ولایت مجرم را بجا اینکه کونسول یا صاحب مضی از دایره وکالت روسیه در آنجا باشد روانه میکنند و استنها ذمامه که در باب برائت و شغل ذمه متهم بواسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صدقت ترتیب بهر ایشان رسیده باشد و باین کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود اینگونه استنها ذمامه ها بکسند معتبر و مقبول و خواهد بود مگر آنکه متهم عدم صحت آنرا اعلامیه ثابت نماید و در صورتیکه متهم چنانکه باید ملزم گشته فتوی صریح حاصل شود مجرم را وکیل یا کونسول روسیه تسلیم میسازند که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرر است بمملکت روسیه بفرستند فصل نهم و ولتین علیتین معاهدتین اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت حکام ولایات و دیوان پکیان و سایر رؤسای طرفین هم از مواخذ شدید بر دشتی بهیچ حالت تخلف و تجاوز نخواهند کرد و باین جهت که تکرار تخلف چنانکه باید محقق شود موجب سزای ایشان خواهد بود خلاصه و کلامی مختار اعلیحضرت امپراطور کل مالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه مالک ایران که در ذیل دستخط نوشته ایم شروطی را که درین معاهده مندرج است از بنای فصل دهم محمدنا محمد است که همان روز در تریگان جای خستنا یا قه است و چندین اعتبار و قوه خواهد داشت که کویا لفظ بلفظ در خود عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است منظم و مقرر و هشتم لکن این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است توسط ما و نسخا گذاشته بپارس رسید و بمبادله شد و تحریر او در قریه تریگان جای تاریخ دهم شهر فوران بکر از دست صد و هشت و شصت و یک که عبارت است از پنجم شعبان المعظم سنه یحزاد و دولت و هجده و کبریا بعضی قضا و کلاهی که در آن و حوالی آن که درین سال رود ای و اصلاح آن فساد چون ظمیر الذوله ابراهیم خان بن نواب مهدی قلیخان که عمراده و دادا ماد حضرت خاقان سلیمان شان فخری شاه صاحبقران بود در سال کیزار و دولت و هجده و فات یافت نواب عباس قلی خان که اکثر آن مغفور که همیشه زاده نواب فرمانفرمای فارس بود بکومت کران رسید و محمد قاسم خان و مغانی در خدمت پیشکاری و سرداری یافت و رستم خان تاجار ولد دیگر خان مغفور نیز در قلع بک محضی است معروف و محکم بکومت داشت و ابوالقاسم خان که در نزد

جلد ہفتم

وی معتبر و معظم بنیرست و باطنایا پند و برادر و دودش در اتفاقی شدید وقوع داشت و محمد قاسم خان نواب عباسقلی خان بفرقیقه باضمحل ابوالکلام خان و استیصال ستم خان اضنی ساختن خبر ایثار کرده بقلعه بم وارد و ابوالکاسم خان را که از معارف کروس بود بکفره بکشت و دیگر برادرش را که در کرمان بود برادر طعن نمودند و محمد قاسم خان استقلال را تمام در سرداری و پیشکاری کرمان یافت و باطناسودای سروری در دماشطنین نمود و لهذا خاقان صاحبقران خان را که در آن زمان در آنجا بود باطنایا غیره خاقان شهید محمد حسن خان قاجار و ستمی او بود باطناسودای کرمان و ستمی و مراقب و مواظب اصلاح کار کرد و نواب عباسقلی خان بدو تمکین نفرموده وی بنجیده قصد رجعت کرد و باب حسین نام از جوران کرمان با حکمران آن سامان در منزل رباط قلعه باغین شب سگام با جماعتی اش را بر سر و رنجته خان را که در آنجا مقتول کردند و طغیان پوشیده بر ملا شد همچنین احمد پیک برادر فرزند محمد بنان تخلص شد که بکشمیره اش از خدمت صرم سرای شاهنشاهی و دیگری از ازاوج ظهیر الدوله مرحوم مرد دیو بود بهمانه بکشت و محمد صمدین دیوانی را مقید کردند و با اعلان کلمه خلاف جاهد شدند و درین ایام نواب شاهزاده معظم محمد ولی میرزا و الی سابق خراسان بایالت یزد میرداخت چون از کار کرمان استحضاری کامل داشت بحضور حضرت خاقانی آمد که شرح حال قاسم خان عرضه دهد و کرمان را نیز ضمیم زد کرده منتظم سازد و عبد الرضا خان یزدی و ولایتی خان بیکریکی سابق یزد که بخندکداری نواب و الا مغر بود چون از محاربات روسیه و تصرف بعضی بلاد و سرکشی حاکم کرمان تخریب شد سر بخندان بر آورد و عیال نواب شاهزاده را از شهر بیرون کرده روانه طهران داشت و مجموع اندوخته و ضریه و فیسنه سرکار بر البضیطه آورد و دو متر صدایالت و سرکشی کرد و بدید بعد از مصالحه روسیه نواب و الا غم مرجهت یزد نمود و در عرض راه محقق شد که عبد الرضا خان بدین غیبت پرداخته چون محمد قاسم خان و امغانی از امر یزد اطلاع یافت فرصت غنیمت شمرده بهمانه خدمت دیوان و سیه عبد الرضا خان نواب عباسقلی خان را با سوار و پیاده کرمانی و افشار و بلوچ بر داشته با جبر و بی تمام قصد تخریب زد کرد چاکران را نذرانی که از ملازمت ابراسم خان ابلانست فرزندش موروث و مجبور بودند از وفات مال و سخافت رای سردار اکثر الاقتدار و امغانی اندیشه کردند و باطناسودای کرمان مشا و ره گرفته همه بکشتان شدند و الی کرمان را بقتل حامی محمد محمد دادند و بخلاف سردار موافق و موافق کردند در منزل رباط تمشک دو از ده خر سکنی یزد و منتهای خاک کرمان است تو چنانچه را بر روی ملترین کاب حاکم خود بکشت و مستعد پیکار نشدند بهر آنکه از اهلایا عسکرا را محمد و محاربه را مستعد شدند و دو بهم برآمده هر یک بطرفی متفرق گردیده دست غارت بر آوردند نواب عباسقلی خان که ناچار در دست بخندان گرفتار بود و فرصتی غنیمت شمرده روی بفارس نهاده بخال پهل خود فرمانفرمای فارس متوسل گردید از آنجا جاسنی و رعایتی بنزیده را به بخندت عم اکر مملکت آرای کرده بهمانند از آن رسید و محمد قاسم خان برشان شده بانال و زیر و حالات زار و دفر غم راه هم گرفته چون برهنش نزد بایستایان روی بجهان نهادی کرمان و نیک توان شاهزاده حسنعلی میرزا و شجاع السلطنه باطناسودایا امر بزد و کرمان و فوایع آن زمان چون حقیقت این امور برای جهان پرای حضرت خاقان صاحبقران عرضه شد نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و الی خراسان باطناسودایا و کرمان اشارت فرمود و اقا محمد حسن شیخ دست خاصه مارندانی با ستر و اموال نواب شاهزاده معظم محمد ولی میرزا یزدی را مورث و نواب شاهزاده والی بدر بار پادشاه قاجار آمده استعفا کرد و شجاع السلطنه با سواران جبار خراسانی بظاهر یزد در رسید و در باغ دولت آباد نزول فرمود عبد الرضا خان سر اسیر شده ناچار تهنی کرد و بدو با سبب قلعه داری و چاره کار خود پرداخت سواره و پیاده صبحا شهر یزد پرداختند و عرصه را به عبد الرضا خان لغایت شک ساختن جمعی از اهلایا بر ذرا با عریضه و مشکس و افزه روانه دبار خاقان کامکار کرد و آنجا محالفه را به سلوک نواب و الا والی یزد و اجماع عام محول داشت تمام عیان یزد اسند عاجل حکومت خان یزدی نمودند و دست بدسته و نفقه و باعجز و الحاح و عریضه و مشکس در آنخلان طهران آمدند خاقان پورنش پذیر از جرایم خان یزد و انماض فرموده خلعت و فرمان حکومت بوی حرمت کرد بلی ع رمو ز خلعت و ملک خسروان دهنده و اقا محمد جعفر کاشانی تفنگ و اراخان یزد و فتح نواب شجاع السلطنه را از محاصره یزد و قلع و قمع آن خان حسب الامر اضلی منع کرد و شاهزاده یزد دست از محاصره باز داشته بحکم خاقانی بصوب کرمان و نظم آن سامان روانه شد و حکومت یزد بنواب شاهزاده ظل السلطان مفوض عبد الرضا خان نیابت اورتی و فوق امور میکرد و اقا محمد حسن شیخ دست اموال و ائصال نواب شاهزاده محمد و ولیم را از آنجا خان گرفته بحضور حضرت پادشاه عجمه آورده و نواب شجاع السلطنه بکمال تمام و از کرمان گردیده و بنظم و نسق امورات آن ملک پرداخت ملطف و عطف مردم را بخود خوانده کرمانیان از غایت دایم سر طغیان بر آوردند قاضی علی نامی که بنیره تعلق خان درانی محاصره و کسب زند بود سرخیل گرفته اش را گردیده و در

شهر را مسدود کرد و با تشکیکیان که را فی بخت فلع بر دخت دوازده شب باروز از خارج و داخل هنگامه نبرد کردم بود و دیده فتنه سپارونی شرم محمد حسین خان قاجار در آن کبر و در مقتول گردید و میرزا علی قلی ولد میرزا عبدالحجاری کلارستانی باز درانی که پدر و پسر مرد و بوزارت ابراهیم خان مغفور مقرر بودند در شهر بقتل رسیدند و از راه برادر آقا محمد حسن متخیرت که با میرزا علی قلی منسوب بود آن فتنه فرو نشاند و شهر تصرف درآمد و پس از چند دیگر باره که نمایان عمر خم خروج و طغیان کردند و در خانه شیخ حسن که را فی که شیخ نجفی را فی بود اجتماع کرده تهنیه مقتدات شورش و یورش می کردند و نواب اشرف و الا استحضار یافته حکم گرفتند و مفسدین که در کلعلی خان لک و هفت نفر را عاظم مقتول و محمول شدند و شیخ صاحب خانه از خوف خود را بجا افکنده بملک شد و پس از چندی نواب شجاع السلطنه محمد قاسم خان دغا فی را بنابر صلیبه بست آورده روانه دربار حضرت خاقان صاحبقران کرد و در پیشگاه سیاست متوجع عتاب و خطاب دیده جهان پیش کمال عی محمول شد و وی جوانی بغایت ثومند و خوش بکمر و بلند قامت و در نظر بود و وصولی تمام داشت بدان حالت کوری چندی بدین معان بنیست و در گذشت و شجاع السلطنه بکومت و توقف کرمان مقرر شد و نواب شاهزاده اسمعیل میرزا بولایت خراسان عین با میرزا موسی رشتی نایب بخراسان وی کرد و خواجه نیر خراسان بخدمتش آمده اظهار جاگری کردند و نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای باز در آن نواب عباس قلی خان بن ابراهیم خان شفاعت کرده خاقان صاحبقران از جرئت و رکنش و او بدو بخود و در پنجم شهر رمضان المبارک ۱۲۳۵ تحویل آفتاب برج حمل اتفاق افتاد و چنانکه شید و شیوه پادشاه ایران است جشن نوروزی را بسته و سر و برادر و وزیران و عموم اهل حضور بجلعه های سنگین و شادمانی بکنین مخلصی و فرین گردید و در بدو این سال خدای عز و جل خاندان صفهانی دیگر باره بوزارت استیفای مالک رسید و آصف الدوله برسم سابق امیرالامرا و پیشتر حسن خان سالار بارو حاجب بزرگ دربار شد

تکذیب نامه و فایع امور ایران با نجان بعد از خلع صاحب دولت سر و در نواب

نایب السلطنه از تبرین بطهران بعد از مناصحه و ولایت علیستین و وصول و جبهه صلح و رفتن نیارال بقای و بیجا بقتلین

نواب نایب السلطنه در مقام دلجوئی امانی تبریز برآمده از محال بیشتر و در اقام محبت فرجام بمهم تبریزیان نگاشته و همه را از کار گذاشته معذور داشته نمایان خایف اطمینان پذیرفته خیالات تفرقه را جمع بدل کردند و روی با استقبال موکب حضرت نایب السلطنه نهاده کرده و در دسته مورد الطاف و اعطاف خسروانه شدند و لیک از امانت دولت و سلطنت خیری در تبریز بر جای نهاده بود چه جمیع توپخانه و قورخانه را برده بود و الانچه عهده توپ را در پیل و سپیده عهده که در خوبی وارد وی بمانده بود و در وسیع تمهیدات تصرف کرده بهمه داشت و سپید و پنجره اشک بزرگ نیز در میان نبود معامله دیوانی ولایت پرداخته و کارهای رعیت ناساخته امور رعایا و شکری در نهایت اختلال قطع نظر از این امور در باب تتمه معاهدات شریفانی نایب السلطنه بخصر و پرورالاکه کمال ضرورت داشت لهذا باذن انامی دولت قصه حضور حضرت خاقانی نمود و در چهار بیت و ششم شهر ذیحجه بحضور اعلی رسید و در مجلس خلوت و جلوت مورد توجهات پکران گردید چون خواهش نیارال بقای و بیجا آن بود که در باب رد لنگران و ایروان حکمی مجدداً بامیر طو را عظم باید و اولی آنکه نواب نایب السلطنه یا شاهزاده عظم محمد میرزا بنزادیم طو را رفقه تهنیت جلوس اظهار کرد و خلاص نمایند احتمال رد ولایات خواهد بود حضرت خاقان صاحبقران نیز بمأموریت نایب السلطنه و رفتن به بطر پورغ تمکین فرموده تهنیتین سفارت بهینه پرداختند و چون جناب آصف الدوله الهیار خان در تقصیر عهده داشتند و غالباً در منازعه بادولت روسیه صراری می نمودند و در معنی رای خود را صیانت می نمودند و اینهمه خطا بطور مپوست و حفظ تبریز را نیز می توانست گرفتار شد حضرت خاقان صاحبقرانی تهنیه را با یاد اقباله شاه او شمرده فرمان داد که نواب نایب السلطنه آصف الدوله را خوانده بر سندی فکند نهاده بدست مبارک خود پای او را بر خزم مجروح و مشغول نماید

لذا چنین شد و پس از فرار ویدار امور نزدیک و دور حضرت خاقانی به بیلاقات شیران فرموده بتفرج و تکرار اشتغال می ورزید و نواب نایب السلطنه مرخص و بجانب همدان و قلمرو علیشکر بکمان حرکت فرمود و در هنگام مرخصی نایب السلطنه و مامور شدن به بطر پورغ تحت شاهانه اندز ناب که میانش بود با کمر خنجر که اینها و شمشیر صمغ موسوم بجهانگشا که زیاده از یکصد هزار تومان بهای داشت و نیم تاج پادشاهی و سایر تدارکات از حضرت خاقان حقیقتاً بشاندره داده شد و بنا بر یکی از شرایط و معاهده دولت انگلیس و دیت هزار تومان برگردان ولیای آن دولت نهاده ایشان نیز دادند و اضافه کردند و ناقصه شد مع الفضا نایب السلطنه مضمین بطر پورغ گردیده تهنیه و تدارک مشغول بود و در همدان شاهزادگان عراق محمد تقی میرزا حاکم جزو و شجاعی میرزا حاکم ملایر و همایون میرزا حکمران نماند و بخدمتش شرفیاب شدند و همدان را بفرمایش پادشاه و نشان حضرت خاقان صاحبقران بخت

جلد نهم ذکر قایم خدایت خان و املا کو میرزا الصفا روضه

فرخ سیر میرزا و اکنده شته بر فیل بزرگ درین هودج که خاقان بهمال رکوب اورا القات فرموده بود سوار شده اند بدان براه و از آنجا روانه بفر
کردند و امیرزاده کان حکام و فرمایان بجهت شکر آمدن درین انقصد و قایم خدایت خان بعد از آنکه شاهزاده شجاع
السلطنه و مأمورینش را بفرستاد و استعجال میرزا را رجعت ثواب امیرزاده هلاکو میرزا در قی
که ثواب شجاع السلطنه غریب حضور حضرت خاقان است فرمان یافت خراسان تمام نام ثواب امیرزاده هلاکو میرزا ای الملک بهادر خان صادر
و برادر دیگرش ثواب ارغون میرزا بجاوست سبزواری و مأمور آمد و ترشیر را ثواب ملکوقان میرزا و اکنده شته میرزا علی نقی خان عرب زکونی حاکم طبرستان
او بکنده شته خود بطهران فرودین آمده و چنانکه قوم شنیدند و کرمان فیه بعد از آمدن شجاع السلطنه و القضا ی مدت شاه محمد خان قهرائی حاکم تربت حید
چنانکه مأمور و مجبور بود سر از بقیه خدمتگذاری در کشیده خود سری آغاز کرد چون ضاقلی خان کرد و عفر الملو حاکم خوشان که ایلخانی خراسان لقب
با محمد خان در مقام محاصره بود ثواب امیرزاده بهادر خان هلاکو میرزا بر سر تربت حیدیه بدون خواست شهر سوار از جمعیت خراسانی اجتماع
کرد و ضاقلی خان و بختی خان شادلو حاکم نیریز و صید محمد خان جلایر حکمران کلات و سپهر خان چایلو حاکم دره جراتی کرده در کابش بهای
همین سال از ارض اقدس حرکت و در منزل رباط سفید امیر علی نقی خان طبعی و امیر سارنده خان خرمیه حاکم قانیات در رسیدند و روی تربت نهادند
یار محمد خان افغان که از جانب کامران میرزا والی هرات در غوریان شطرنجی تازی بود بهم پاد و نیزه سوار افغان در دود تربت بار و تخی شد و یکی از مفسدان
مینا دختان هزاره نیز بخوابش ایلخانی به قصد سوار بخدمت آمد محمد خان قهرائی که مزموری بود در تازی فرصه جنگ بر خود تنگ دید بجهت و یکدست نزد
و بنای مرادده با ثواب امیرزاده بهادر خان استوار کرده بیخامات فرورانه اورا بفریقه معروف داشت که اگر بهادر خان مرید تخطی مطلق نکند و سخن
خوابن را در باره من بنید بر سر قدم ساخته بخدمت خواهم آمد ثواب هلاکو میرزا و تخطی بدجوبی او مرقوم داشته است دعای او را قبول کرد و وی همان
نوشته را بخوابن فرستاده همه بایوس شدند و پراکنده کشید و ثواب امیرزاده ناچار از دور قلع تربت بر خواسته بعزیمت شهر مشهد همی آمد و قیام
محمد خان و رضاقلی خان و سایر خوابن مجدد اکوس مواحدت بلند آوازه و عهد موافقت محکم تازه کردید و سواران هزاره بناخت و تاجوا
ارض اقدس پرداختند و این واقعه بعرض انامی دولت ابد مدت رسید ثواب هزاره اسماعیل میرزا که سابقا والی ترشیر بود و خراسان کردند
میرزا محمد رضای فرانی کارگذار ایلخانی از طهران قصه بر نگاشت و در رباط سفید این شهر شتر شد خوابن همراه بهادر خان و راتنا کذا شد و فرستند
وی بمشهد آمده باند چون حقیقت این خبر یقین بنود رضاقلی خان ثواب امیرزاده اباقان میرزا را بوالی گری برداشته در میان برادران محکم نفقات
گشت و ثواب هلاکو میرزا را مأمور و لاو مجبور اینجوشان برده بعد از چندی توقف از آن کار پشیمان شده اورا که کرد بهادر خان بولایت سبزو
نیزه ارغون میرزا آمد رضاقلی خان بنیابور و بلوکات را تصرف کرد و جعفر قلیخان و ده بختی خان شادلو را که آماده بود به نیابت بنیابور مأمور داشت
چون ثواب اسماعیل میرزا بمشهد رسید و عیال شجاع السلطنه در ارک بودند و مستحقین سبزواری داشته و سبزواری در دست امیرزاده ارغون
بود اسماعیل میرزا را بارک راه ندادند در خارج شهر توقف کرد چون وجود امیرزاده کان و اسماعیل میرزا مانع الجمع بود از جانب خاقان صاحبقران حسین خان
قاجار سر دار قزوینی سبزواری خراسان فته و اسماعیل میرزا بجنوا آمد حسین خان بمشهد رسیده شهر را تصرف آورده نشست ولی سبزواری کاکان
دست ارغون میرزا بود و در این ایام سینعلی خان جوان شیراز جانب قزلباشیه کابل عریضه بخدمت خاقان صاحبقران آورد و از راه بیست
بکرمان و از آنجا بطهران آمد مقصود آنکه برادران شیخ خان افغان بعد از کور کردن و هر یک در جانی طغیان کرده از اولاد تیمور شاه شی بدست آورد
بظلم و تعدی قصدی دارند و بجهت ستم که بهند و از مریدان سلسله بابا تک شاه بر شیر تسلط یافته االی کابل و پشاور است عا کرده اند که شاهزاده
بدان ولایات مأمور شود تا اورا خدمت کرده با اهادی سنازه بکنند چون درین عرض مقرر بنود خاقان حضور اورا بوعده معاودت داد و او را
از راه هرات را بخوف و خطر تغییر کرده حکمی بوالیان سبزواری نوشتن است عا کرده و انامی دولت مضایقه نکردند و از ثوابت او که مقصدی میکرد داشت
غافل ماندند و قوی بفرمان پادشاه ایران بولایت سبزواری خود را ایلچی دولت علیه ایران بخرج داد و خانه حال او در مقام انب مرقوم خواهد شد
و در واسطه جمادی الاولی سال یک هزار و دویست و چهل و چهار خاقان کامکار قصد زیارت معصومه قم کرد پس از روزی چند عزیمت سلطان آباد
که از شهرهای عظم و بناهای سپهر اکرم محمد یوسف خان سپهر بود فرمودی که حرکت حضرت شاهنشاه افاق بجانب عراق

و در روز شنبه سلطان ابا جدید بن محمد از عراق یوسف خان را رخصت کرد و یوسف خان که بر جمعی ماکم و سپه دار
انواج عراق امیری بزرگ از امرای دربار حضرت خاقان قاجار بود و در عراق شهری جدید بنیاد کرده بنام سلطان ایران سلطان ابا و نام نهاده بود
و بدو بود و بر حیثیت در محال جمال برج و باره و رسته بازارش در غایت ثنانت و حصانت اتمم یافته حضرت شاهنشاه صاحبقران را درین شهر
بر مین ان شهر غنمی افتاد و افتخار او را در غنمت آن خوب فرمود و بعد از دو و بعضی که از این شیخ که شاه غزنوی اید سوی سرای ایاز خان یوسف مصرع
عزیز آفاق کرد و جناب سپه دار صدقت شکار که با شوکت قارن و ثروت فارون بود بحکم آنکه گفته اند بیع العبد و فانی بیدگان بکمال
بشکرانه توجه حضرت مالک الملک کل بایملک و ما یعرف خود را از نقد و حسن و صامت و ناطق بر صفی طوماری نگاشته و پای برج حضرت
شاهنشاهی و نعلهای سمنند نعل الکی عرضه داده و بر منصفه ظهور نهاده و در شهر سلطان آباد کرد که مادام انام توقف اردوی شهر یاری در سلطان
ابا و اصلار سوم بیج و شری مرعی نشود و هر کس را بهر چه حاجت و ضرورت افتد از انبار و سرکار سپه دار برده باشند و طبایا و ابسا الی سلطان ابا
نقرو شدند و نه خرد و نه چیزی نیارند و نیزند لهذا اگر کسی زیاده از مقدار احتیاج از انبار خانه سپه دار بر سپل غارت و بیخا آرد و تبه برده بود پس از ان
زمان توقف اضافات سیورسات بر جای بماند و حمل شوانت کشتی هر یصان فاقد زده اردوی حضرت شهر یاری را سلطان ابا و شهر مصر و سپه دار
یوسف نام غزیر ایاام بود که بر صناعت مزجات بمکی بکلیل میل مرهون عواطف خود کرد و مشمول عوارف خود فرمود و با تمامی ملکر از دکان حد
تمام بطور آورد و اعلی و ادنی را از خود راضی داشت حتی با اجداد لشکری لطافت فرمود و واحدی از آن گروه را جای تکی از مقامات نشکی نماد و اگر
ملک آرای قاجار یعنی خاقان صاحبقران کامکار از سیاق چاکری فرسوم خدمتگرمی غایت تراضی حاصل فرمود و جناب یوسف خان را بقلب
که خدمت عراق بقلب و باعطای نشان بکمال مصور تمثال بمثال مفتخر داشت و رقبات و را که بر غنبت عرضه حضور اقدس اعلی کرده بود و بیرون
ابدی سیورغال سریدی مقرر فرمود و بیج عراده توپ قلعه کوب و دو صد کس غلام علوفه خوار را بی خاصه بجا فطنت شهر سلطان آباد
شد و اشایت فرمود که خدمت غنی که محتاج آن از دیوان سلطان صاحبقران محضی شود و بر کردار و شهر سلطان آباد ساخته و پرداخته شود چون
بر بلر ج جاه و سبب مال سپه دار عراق نفوذ و امور الضفیات را چنانکه مصلحت وقت بود انتاق تمام داد و غنمت مراجعت فرمود و در روز
چشمه بیت و بمقام شهر جمادی الثانیه شهر طبرستان را از فروردین مسعود سپه دار ششم فرمود و خبر آمدن که باید وف در رسیدن که در روز
نیاز الکر فایکوف سفیر دولت بهر سربازان بیدار الملک طهران و حضور شاهنشاه صاحبقران
و سو سلوک وی با عمومها هالی ملک شروان از حاکم و قتل که باید وف و مرها نایب
ملکوف چون مقرر شده بود که مصالح نامه دولین بواسطه سفری محترمانه بنین بدو سلطان عظیم الشان حضرت شاهنشاه ایران فتحی شاه
خاقان حضرت امیر طور اعظم نیکولای پاولیج برسد علی هذا از دولت روسیه نیارال کرپای وف همشیره زاده نیارال مرشل بیقوچ سردار کر جتیا
و قفقاز سفارت ایران ممتاز گردید و وزیر مختار از دولت روسیه نیز لقب یافت و بایران شتافت و این سفیر وزیر در منازعه و مصالحه
و از امورات گذشته مطلع و خیر بود لهذا برای اتمام شرایط معاهده صلح بطرز یورغ رفقه و با مور با انجام عهد و پیمان توقف در طبرستان بود
و هدایای امیر طوروی را که چهل صر انجمای بوز و ظروف و اوانی از قطعات سنگ ششم و سماق تراشیده بودند و نهایت تصنع در آنها کرده و
با و فرستاد و نظر علیخان افشار را روی بعد از ورود او و تغلب از جانب حضرت و تبعید بی تدبیر مجملداری و در وانه و تا بریز در غایت حبس
و تقیم نایبی همراهی آمد و بعد از رسیدن بحضور حضرت و بعد دولت ایران و ابانای السلطنه و یکماه توقف و نسل و نایب و تبریز معین
و بی استیذان از امنای دولت حضرت خاقان مشاوره با ایشان از جانب خود کونسل کیلان فرستاده خود در کمال تجربه و کبر راه داران
طهران طی کرده بامیهما از افشار بجالی شهر رسید و در روز و روز و او که کیشنه پنجم شهر رجب الحجب هزار و دویست و چهل و چهار هجری بود میرزا محمد
علی خان کاشانی وزیر فو اب شاهزاده ظل السلطان با محمد و لیخان افشار قاسم لوحی الامر شاهنشاهی بستانبالتش رفتند و با احترام تمام آمد و بهر
آورده در حوالی دروازه شاهزاده عجب العظیم منزلی خالی دادند و بعد از روز و دو که باید وف سفیر وزیر مختار دولت روسیه نام حضرت شاهنشاه
ایران میرزا ابوالحسن خان شیرازی نیز را مورد دل خارجه و اللطیفی خان قاجار و الوانیاب سنجی باشی میرزا فضل الله علی آبادی ستوفی خالصه دیوان
اعلی بدین نیارال کر باید وف فرستند و با او بلوازم مهربانی برداشتند و چنانکه رسم بود از جانب دولت اطعام و احوالت و یکجائی کردند و پس از روز

ذِكْرُ سُلُوكِ الْفَائِزِ الْحَقِيقِيِّ

الصفحة
روضة

دو سه چنانکه قاعده آوردن به فرای و م و فرنگ و روس بحضور حضرت خاقانی بود و مکرر تشریفات و مکرمات ایشان در سلک بیان مقرر و محرز شده پیشکاران در بار خاقانی و کارکنان سرکار سلطانی بحضور مبارکش آوردند و بر سر سم محمود قبل از حضور لمحو وارد در کشیک خانه امای دیوان جلالت سبحان نشاندند و تحریات و مکرمات بطور آواز دند و او خود بدین قاعده متغیر و از مقام ماموریت بمرتبه امریت تمایل داشت و اینگونه رفتار عجزی و پیغمبری خود پنداشت و سخنان لخر اشمس میراند و بر آداب و بهر صورت استین استغاب رجعی افشاند و بواسطه اتفاق که نشسته بنایت خیر و مانیاد و طبع و دماغ مخزون داشتی و ریشه تکبر و تجا سر و مرز عذر تبر و تجربه بی کاشتی اگر چه در آن سوات من بنین کار ندم این که ای نامر در ملک پارس می بودم و از حقیقت انحال کجا موجه استخوانی حاصل نمودم برو چه می که مرقوم دیده ام و مذکور شنیده ام این که پادشاه یوسف العجمی روسید بجهت جزو کلی نظام روسیه بر تریز و از بابان تجربی عظیم و تکبری جسم بوده و بوق قوانین خاقان ترکستان پادشاه ایران که اعظم انبیا خاقان چین و اقوام خاقان تورانین بوده رفتار و سلوک شایسته مدعی نمی نموده چنانکه عقلا و دین و پرین دوستی بدو اندرز و نصیحت کردند که از اینگونه اتفاقات و درین دست امورات بسیار اتفاق افتاده که پادشاهان بزرگ و فنی مغلوب شده اند و بر حسب اقتضای وقت بمصاحبه آمده اند چنانکه بطر کبر و با بآل عثمان و شرل دوازدهم بابا بطر کبر واقع شده و هلم جبر سلطین و بابا سلطین رفعت از فرستادگان و سفرا و امرا و وزرا داخله و محاطه و امرا و دولت خلاف ادب است و اسود مند و لیسند نمی افتاد و زبان بکشتار لاطین همیکشاد و امنای دولت کار واد با غماض می گذرانید و بخلاف ایتلاف رای نمیزدند و جاسرتهای او را از حضرت خاقان نمی بخشید و خود سر بهای و برادر پیشگاه شاهنشاه ایران تصریح نمی نقشند و چون مجلس بهایون شاهنشاه قاجار فتحعلی شاه صاحبقران در آمد چنان شنیدم که بر بابط مبارک که محل بهبهائی سلطین بزرگ و پوسه گاه شاهان سترگ بود خلع نظیف بکرد و از روضه خلع نظیف بالوادی المقدس طوی غفلت و رزید و در خطاب و پان خنوت پیش کرد و سخنان درین را منع هذا شاهنشاه ایران که در جاه افراسیاب و در رای ایران رانده خود می شمر د با وی ملاحظت و ملائمت مرغی داشت در کشتهای و رانبری و سردیهایش را بگری می ساخت و او حاضرین را بگاه چند آنکه با اشارات خفیه و بیانات جلیه نیارال که پادشاه یوسف ازینگونه سلوک یا حضرت ملک الملوک نمائت و مناصحه کردند از نکال غرور در آن جوان جسور تغیری حاصل نشد از آنجا که فرستاده امیر بطور روسیه بود و اتمام مصاحبه را میبایستی و میبایست خاقانی شده بمفاد اگر که الضیف و لو کان کافرا حضرت خاقان بکجه دان سوء ادب که پادشاه یوسف بنظر اغماض مستور میفرمود پس از درون چند اغماض و بلای می که از اوجه سران حرمی از خسروی مشکوی مشکبوی کسروی بود و از مال دیوان مبلغی خیر بر ذمه داشت و کار گذاران دولت که مطالبه میکردند پناه بکامیت نیارال که پادشاه یوسف برده چون در فصل سیزدهم صلح نامه مقرر شده بود که اسرای قدیم و جدید را که از عهد خاقان شهید بایران آورده اند مسترد سازند و یعقوب سازا از امنیه ایروان و از اسیری سپاه ایران بود خود را رسته و آزاد خواست و در نزد که پادشاه یوسف بسبب فتنه و فساد مستبک آمده اسرای کر جستان را از زن و مرد اسما و رسما برالچی عرضه کرد و حال آنکه جمعی از زنان جین اسلام و کتاج خواص و عوام اند آمده بودند و از ایشان اولاد داشتند و اسرا و امانال کاری سخت و در مذنب اسلام تنگ بدو مدع با بسیاری از آنانرا بعنف و لطف بردند و از آنجمله و وزن که بر جیهله در خان جناب اصف الدوله الهمیار خان قاجار امیر الامرای دربار بودند و نیارال که پادشاه یوسف هر دو را بنخواست و ببر و در خانه خود نگاه داشت و آن و وزن بعلمای شهر طهران بچام میگرد و بر جوع از ملت اسلام و باز گشت بآیین را از من رضایمی دادند تا کار بجائی رسید که فرستاده کان و ی با یعقوب بجانای خواص هر زده رفتندی جوستی زیان که بر خیز کردند و در شهر فتنه برخواست و خلافت از رفتار ایشان علما و فضلا و مجتهدین کنگی و تشکی کردند و ضمناً از سکوت امنای دولت درین باب پادشاه فلکیه بد بجان شدند و با همه دل بهر کردند قضیه و مشایخ و سادات مجتهدین غیرت دین دامن گیر گشته باید که اتفاق کردند و در مقام چاره بر آمدند و بنزد نیارال که پادشاه یوسف کس فرستاده بچام دادند که مارا بمصالحه و منافع دولتی رجوع نیست ولی در امورات شرعیه و قواعد دین و ملت نتوانیم ساکت بود چه اگر بعد ازین مصاحبه کار چنان شود که ایلمچیان روسیه زیان بخورند اهل اسلام را بعنف و زور و زجر باز پس گیرند و اسرای کر جستان از زمان که بچان زندمانین سلطنت بد پیوند استمدن جویند اولاد و احفاد مسلمانان در دست روسیه بخواهد افتاد و وفوری و قصوری تمام در کار ملت اسلام روی نهد پادشاه اسلام حفظ ملک خود را کرده با روسیه صلح فرموده و ما تر میخوانان این دین میان حامیان و مرد و جان شریعت حضرت سید المرسلینیم بنابر قواعد مذهب ازینکار که در پیش گرفته مسامحه ننویسم چنانکه می ایران بهما بشورند و بلوای عام روی نمایند و حاکم و محکوم و عالم و معلوم از میان برخیزد و صلاح در استر و از زمان مسدود بجان

ایشان است چون فرستاده علمای بنویسند و سید رفته و اینگونه سخنان بیان آورده که باید وف بر آشفته و بدو ششام کفش و بجا بهای درشت و عتای بهای و قیج فرستاده را خایا خاسته را که روانند علماء و سادات در جامع طهران اجتماع کرده افضل الفضل المجدید بجناب حاج میرزا صالح با خود موافقت داده بخالفت الملکی بمیدان شند همانا اهل شهر که غالباً مرید علیا بودند بر کرد ایشان اجتماع کرده ابواب دکانین فرو بستند و مستعد احکام حکام شرع شدند و قصد و علمای مخوف و متبینه ساختن که باید وف و در کردن تان موصوفه بود و ملی چون از حاکم عوام از شهر و رستاقی چندین هزار کس رسیده کار از دست امنای دولت و علمای ملت بیرون افتد و باید وف بر کس چگونه بر می آمدند کار گذاران دولت بد اصلاح این کار و در مایند الله از حاکم عوام و غوغای تمام روی باز دیاد نهاد و راه سرای که باید وف بکردار خاندان او را که در خارج ارک سلطانی و قریب بقصر خاندان خاقانی بود احاطه کردند چند نفر از جانب حضرت خاقان صاحبقران شاهزادگان و امر با اصلاح امر و اسکات شدند و فرستاده چاره و انگوای عام و غوغای قیام نمودند و صریح گفتند که اگر دولت بخلاف رای مفران بدیمه و از زیاده شاه روی بر تاسیم و با او نیز مذاکره کنیم الملکی مزبور و همراهانش که قریب بدو صد کس میشدند چون اینحال ملاحظه کردند در ای سرایر بستند و با لشکر و حربی بفرار بام برآمدند و گفتند که اگر دینجوی چهارده ساله هدف تیر اهل کردیده بخون خود در غلطید چون سلسله تیران الملکی را در قتل اهل اسلام مدین غایت دلیر دیدند و کمال عجب بر اطراف عمارت یورش بردند و دست بالات عرب آتش ساختند یعقوب ارمنی که مکرر با فرستاده مجتهدین سخنان مرتدانه پاش داده بود و میفرمود با الملکی بیرون آمدن فی الفور تیغ تیر و رونا دند اعضای او را در میدن و سر او را بر میدن و نفرین کرد چه باید و در فرستاده کما شکان علماء محافظه کردند و نگارسانند و اهل صل قریب ششاد تن را از اهل اسلام درین غوغا مقتول شدند و دیگران که زیاده از حد بودند ممنوع گشته ببالا آمدند و در خانه نیار که باید وف ریخته نو آب شاهزاده ظل سلطان و پیشکاران شهر دیگر باره بمانند اهل هجوم رفتند فایده نداد و کار را کارور کشت نیار ال که باید وف و نیز بخار و سید باباسی دهفت نفر از همراهان دی مقتول نمودند و آنچه در آن خانه بود پشما بردند و آن خانه را از بنیاد برکنده زمین انرا نیز شکافند و سوی متفرق شدند کس ندانست که از کجا آمدند و کجا شدند تا قاتی معین نبود و بر مرکبی محقق نشد که مورد قصاص ملو اخذ و سیاست شود کسوف نامی کنایه اول الملکی بود پنهان شده و بنیاد بمسلمانی برده بجات یافت و او را خاقان صاحبقران خواسته مورد التفات و اکرام فرموده و در اندیشه این جاده عظمی در افتاد و امر فرمود که اجساد مقتولین و سید را بخلیبای و آتیه در طهران برده بامانت نهادند و ملوف نایب اول را بانظر علیان افشار مغر و مکرّم به تبریز فرستادند و او در حضور حضرت ولیعهد نایب السلطنه بجز هما و تقصیرت دولتی که باید وف تصدیق نمود و سرفتن ملکوف نایب که نایب بقلید و بطرین و یورخ و تقصیر الملکی را تصدیق کرد و کن نواب السلطنه بعد از مراجعت از طهران بساز و برگ سفر طرز یورخ اشتغال مستعد حرکت بدینسان بود و در وقت این اخبار حادثه بار سموع و ملوف نایب الملکی در رسید بملاطه اتحاد و ولتین حکم داد که اهل نظام غیر نظام پوشیدن لباس عباسی و آثار سوکواری بردارند و روز دروب دکانین بسد و علامات غرادی مشهود کرد و تصدیق نامه ملوف را در تقصیر که باید وف و زمانه خود ملوف فرموده بنزد نیار ال مثل بقوی رسول داشته عذر خواه این حادثه تا بهنگام کردید و مضمون نامه نایب السلطنه که جناب قائم مقام فرامانی نوشته بود این است که نیار ال که باید وف الملکی اندولت بعد از ورود و بدار الخلافة بجهت مبانی و شرفیابی حضور الملک حضرت صاحبقرانی دست بپاره رفتارهای اینخار زده مباشرت برخی از جبارتهای هموار شده همراهانش آنچه منع نمودند فایده پذیر نکردید بالاخره دست بکاری زد که خلاف طریقه دین غای اسلامیان بود و هیچیک از اهل شرع شریف حمله چنان خلاف شرعی را نمی نموده رفته رفته کار از صلحت دولتمداری گذشت پیشوایان دین مبین البنا بر رعایت شریعت جناب سید المرسلین نوبت دینداری گشت بجهت رعایت دین صحت دولت را فراموش کردند و شورش عام در دار الخلافه دست داده الملکی و همراهانش را بقتل آورد حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غر او هجوم عوام ملی سروا پامو اوقی افتاد و الملکی دولت بهیله و سیه بجهت جبارتهای اتفاقیه جان خود و همراهان را ببا دفن داد و ولتای دولت قاهره را ازین معنی خبری فتنه از وجود مباشرت و قاتی که توان سیاست نمود اثری همان تعصب و بندازی بر عدم ایمان دولت ابدا مدت شهراری دلیلی روشن است و شهادت ملوف صاحب نایب بر جبارتهای نیار ال که باید وف و شور شرع عام را می و ملوف برانی میر حسن سرگاه امنای دولت روس رجوع بکلم عقل خرده پانی نمایند و اندک دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقی چنان و خسارت گنجی نایبکان مباشرت عملی چنین متبحر که باید بزرگونی فیض است نخواهند شد و خود را و ولتهای بزرگ بنام نخواهند خواست اگر این معاویه

حقه را می پذیرند و شهادت مسوف صاحب را که خود حضور داشته بنظر قبول میگیرند و اولیای دولت علیه سینه تلافی این امر خطیر را بر وجه حسن
بعمل خواهند کرد و آنچه از آن سردار با اقتدار دستور العمل در دست معلول خواهند کرد و هرگاه خدای نخواسته باز امر با شتاب است و قرار کار بر کرد
و اگر خواه خواست خلوندی در میان حکم است قطع این گفتگو موقوف بحکم دوشانشاه عظم زیاده چه نوشته شود علی الجمله مسوف صاحب با نوشته
و میماند از تعلیل رسید و قصه باز گفت بنیارال مرثی بن قیوچ که مروری با فطانت بود و دانست که حدوث ایجاد چه حکم قضا و قدر و جبارت آتی
و شورش عالمه بوده امنای دولت در این کار کاردار داشته اند مسوف را بطر زورغ کیسل ساخت و برقع اشتباه امنای اند دولت برداشت
و جواب صواب بحضرت نایب السلطنه نگاشته و در فرستادن سفیری خطیر بعد از خواهی قبل غیر لوازم اظهار را مرعی داشته بعد از عرض انبیر نصیر
خاقان صاحبقران مقرر شد که نواب رکن الدوله به زیر رفته و میرزا محمّد صادق مروزی وقایع نگار سفارت بطر زورغ امور شود و در کفرامو
نواب امیر نژاد خسرو میرزا خلف حضرت نایب السلطنه بمقامت دولت ترهستان میرزا محمد خان امیر
نظام دولت ایران و کشته طهران بعد از تحمل آفتاب عالم تاب برج محل و گذشتن لوازم جشن و نوروزی حضرت شانشاه
جمشید حشمت نواب شانه رکن الدوله برای ملاقات گفتگو بجهت جناب نایب السلطنه فرستاده و در روز شنبه یازدهم شوال
بکفرارودوست و چهل و چهار روزه شد و بعد از ورود به سیر بمعلوم افتاد که با شارت امیر اطور روس مقرر شده که یکی از ملکه اداکان نام دارد
بعد از خواهی کار گرفته به بطر زورغ رفته تا فرید عزت اندولت شود لهذا قرار کار بر آن بر نهاده اند که نواب امیر زاده خسرو میرزا فرزند حضرت نایب السلطنه
و امیر کسیر نظام محمد خان زبک که از احضار شجعی خان بکنه وزیر صفویه بود و جمعی اکابر ارباب مناصب با تحف و هدایای مناسب روانه شوند و
و رود رکن الدوله وقایع نگار مروزی حرکت نموده و چون انچه معروض میگاه حضرت خاقان صاحبقران شد یکصد هزار تومان بجهت مخارج
عرض راه امیر زاده خسرو میرزا مصحوب سیر زبانی خان قزوینی وزیر رکن الدوله بچاپاری ارسال افت و بامیر زاده وصول یافت و روانه قصد
و در این هنگام بنیارال العود کی از دولت و سیر سفارت ایران آمد و در شنبه بیست و پنجم شهر ذیحجه الحرام وارد تبریز شد که از حقیقت
قتل ایلی روس استحضار کان بابد و در دوازدهم شهر محرم الحرام بکفرارودوست و چهل و پنج بدار الحلافه طهران رسید و در پنجشنبه بیست و دوم
شهر ذیحجه بطر زور حضرت خاقان صاحبقران احضار یافت و بعد از عرض مطالب معلوم شد که از جمله کالیف دوستانه دولت روسیه بخیان
که هرگاه بمباشرت قتل ایلی معین بیست که بقصاص سداب با جماع عام که جناب میرزا مسیح بوده از شهر طهران بیرون رود تا مایه و داد و اتحاد دو دنیا
کرد و چون در روز قتل گریا بدیوف رضا فلی یک طاش و لندناه یک را با شمشیر خون لود دیده بودند و در شمیرانات نیز بمباشرت قتل احدی از
ناس شده و فرار کرده بود و او را بدست آورده در میدان خارج ارک مقتول نمودند و در خروج جناب میرزا مسیح حضرت خاقانی را تا مل تمام بود
و چون در آن ایام جناب فضایل باب حاجی محمد ابراهیم کلپاسی خراسانی ساکن اصفهان بطهران آمده بود حضرت خاقانی از مجتهد الزمانی در
امر مشورتی خواسته جناب شیخ بملاحظه صلاح و دین و ملک و حفظ پسه اسلام رفتن جناب میرزا مسیح را بعقبات عالیات تجویز نموده حضرت
خاقان صاحبقران او را خواسته بخوی خوش میانی دلکش بغر عراق عرب دعوت و راضی فرمودند ولی مریدان جناب میرزا امر را شنبه ساخته
چنان نمودند که بعد از خروج از شهر انجناب گرفته بار دسل با بتعلیل میل خواهند کرد و میرزا را در رفتن تردیدی حاصل کرد و دید روزی چند بآمد
پیغام گذشت دیگر باره عوام بجا فطنت و محافظت می زدحام کردند تمام شهر و بلوک بهم برآمد شورش عامه درین روز از روز قتل ایلی بمرات در
گذشت و کار بجائی رسید که دروب ارک مبارکه را فرو بستند و توپ بر بروج کشیدند و بخوابی شهر مسجد و قتل عام مردوزن و انباشتن محلات
و بر زن ضا در شد آخر الام میرزا مسیح شب هنگام بلباسی غیر معروف طبرس از شهر بیرون بجانب عتبات عالیات رفت و شورش عامه و کرمی
آن شب کامه فرو افروخته و فتنه و انشای دولت روسیه بی نهایت ازین امر راضی و متیقن بر خود سری عامه در حادثه ماضی شدند و کرمی و قاج
خرابان و ایالت نواب محمد علی میرزا و جمیع چیستان و چیستان بجراق سابقا قوم رفت که حسنینان
سردار و بران سرداری خراسان رفت بعد از وصول او خواجه خراسان خاصه رضا قلی خان ایلیانی در غفرانلو با وی مخالفت نموده او را بکین
کرده سردار با جمیع خان قرانی مراد کرده و او را باستان مبار و اصمان برادر خود بر سر رضا فلی خان که در پیشاور علانیه کشی میکرد و روا
داشت ایشان با شهرت اگر سداب بخار فداکاری از پیش نبرد و میبشد آمدند و بتدویر و تریز و مستحقین ایک و شهر را که اگر بودند تغییر داده از قرانی تحفظ

نهادند صید محمد خان کلاتی نیز با محمد خان قرانی ساحه با سر در خلاف کردند تا کار بجائی رسید که سردار در ارک محصور ماند و محمد خان در سر
دست با خدای اموال تجار و تقویت اشرف و فجار و رزده غلبه تمام یافت و مع بنار و دزدی یکبار بیدین سردار رفقه اظهار صداقت نمودی و این
کار را بدینکلی نسبت دادی علمای مشهد مقدس شرح حال ارض افشار بنحضور اعلیحضرت خاقانی عرضه داشتند رضا قلیخان نیز از محمد خان
قرانی در ضمن عریضه خود شکای و میرزا محمد رضای قرانی کار کار خود را روانه دار الخلافه کرده است عای شاهزاده کرده لهند انواب احمد علی میرزا که اند
ملک را دکان معتبر بود بحکومت خراسان در سه شنبه نهم صفر روانه شد و میرزا موسی یار برشته که سابقاً وزیر نواب شجاع السلطنه و مدتها در خراسان
بود وزارت شاهزاده احمد علی میرزا مقرر کردید و مصطفی قلیخان عرب پیش مست حاکم سابق ترشیز که میت سال در طهران سرگردان مزبیت نواب
شاهزاده با خود برده و در وازد هم ربيع الثانی بحمر چنان از نزول افتاد رضا قلیخان کرد ایلمانی و بجعلی خان شاد لو بحضور آمدند و نیشابور را تحلیه
کردند و بجهت استخلاص شهر مشهد از محمد خان قرانی تحمیداً پست هزار کس از کرد و ترک آماده کردند و بمزلفت سپاه رکابی و هشت عراده توپ و
بمقصد نهادند خوانین اعراب و تیموری نیز در فرار و جابجایی بخمدست آمدند صید محمد خان کلاتی بترک رفاقت محمد خان قرانی گذشت و شهر بیرون آمده
ملازمت گزید بهرام خان ولد بنیاد خان هزاره بکلر یکی جام و با خضر بباخت تربت حیدر تیر رفته محمد خان کار را سخت دیده شهر را خالی نموده بتر
عزم کرد و شاهزاده در هفتم رجب وارد شهر شد و مصطفی قلیخان عرب ترشیز را مأمور شد و بواسطه عدوت سابقه با بعضی از اهل ترشیز بسوگو
در شهر و بلوک مشهور آمد مردم هم در ساخته بی بر سر و ریخته او را گرفته محبوس کردند و برادرش محمد تقی خان را بر خود حاکم گزیدند و حسنین خان
مأمور بدار الخلافه شدند و حسنین خان بهم از عرض راه ازیم مؤاخذه شاهنشاه راه عقبات جلالت گرفت حسنین خان در سفر خود ساکنی حکومته
و چار محال و سرداری ال غنیمت مشغوف بود تا با جل موعود در گذشت **ذکر فوت جناب ابوالعالی میرزا عبدالقادر**
محمّد الدوله کاشانی لقب **منصب** **با عاظمه** **جناب ابوالجود و المعالی میرزا عبدالوهاب** شاه طایفه صفیانی که
در فضل و کمال و بذل و حال ممتاز بود و در سی سال در کمال عزت و جلالت بر سر منکفایت و کفالت مصدر بود اگر چه منصب نشی الممالکی داشت
ولی دخل و امور وزارت و صدارت میفرمود درین سال مرض سل و دق گرفتار و سلول و مدقوق بیمار گشت و چون بدر بیماری گذشت و چون سلال
همی گاست تا در دو شنبه نهم صفر و کچیکه از او دویست و چهل و چهار بخوار رحمت حضرت پروردگار پیوست و مصرع از قلب جهان نشا طاف
تاریخ وفات این جناب از تاریخ طبع محمد زمان خان منصف است و با هر حضرت خاقان قدردان جسدان سید کمال و دیروز فاضل را بعقبات
عالیات نقل کردند و لقب محمد الدوله را بر منوچهر خان که تخلصی لایح آقاسی حرم محترم شاهنشاهی بر نهادند اما زین حسن بنان حسن قرانی است
رؤف اگر چه منوچهر خان امیری بزرگ بود ولی کمالات محمد الدوله مرموم در شخصی واحد بنا در جمع شدی علی الجمعه منصب نشی الممالکی را بجناب میرزا
فریدون مشهور بمیرزا خاندول حاجی خان جان جلالتو رسا کنی چندی که خدمتس نجاقان حیدر شهید و ضمن قایم آن عهد مرقوم شده و دیری با کمال
بود مفوض فرمود و موبک جلال حضرت خاقان بهمال در شهر صفر کبیر از او دویست و چهل و پنج بشمار امانت عطف عنان کرده در اصفهان شهنشاه
بسوایک شمیران بعیش و شکار میکشید و درین ایام بلای و مای عام در دار الخلافه قریب بده هزار کس بپلاکت رسیدند و جناب نشی الممالک
جدید میرزا فریدون بنکوزیر از اجل محنت نیافته و بهشت جاودان شتافته بعد از وی جناب میرزا محمد تقی علی آبادی متخلص بصاحب صاحب دیوان
اناشی ممالک شد و کمانبغی از عهده این منصب برآمد و روز چهارم رات بر تیراید سیران شهباز بهشت در هوای هفت طیران بکمر
و در او اسط شهر ربيع خاقان صاحبقران از ارباع شمیران شهر طهران جوع فرمود و منتظر اخبار امیرزاده خسرو میرزا و ماجرای رفته بود و دیگر
وصول امیرزاده خسرو میرزا بنحضور اعلیحضرت امیر طویر دولت سرویش **نیکولایی** **با**
و راجعت او **از بطرین** **بوضع** **نواب امیرزاده خسرو میرزا و امیر نظام و حاجی میرزا مسعود انصاری میرزا محمد تقی قرمانی و محمد حسین خان**
ابشک آقاسی چون تغلبین رسیدند و باینارال مثل بقایج کفشد و شنیدند بصوابید مثل عزم بطرین پورغ خرم و در سه شنبه اسفند
شاهزاده برگرفتند و محمد حسین خان ابشک آقاسی تبریز با نامد و اینارال بقایج چنانکه مأمور بود از تغلبین روی بخار به بادولت سیدالعمان
نهاده با سپاه روید و روانه شد و چون خبر آمدن امیرزاده خسرو میرزا بسمع امیر طویر اعظم و سس گردید ازین اظهار دوستی و صدمت داری
مشغوف شد بحکام عرض راه و تعظیم و توقیر امیرزاده اشارت راند و در تمام منازل از بخوانان شهر بطرین پورغ در کمال عزت و جلالت با چهل تن

اما تخم ملشمن بکاتب بحیرتی و در کمال اذل و عدل قیام نمودی و در منازل کالسکه های سرکاری آوردندی و این نظام را با احترام تمام بردندی و در روز و روز
 ببطریق بیرون بکلمه امیر طور تمامی صاحب منصبان بزرگ تا یک نفر سنگ آه صنفوف استقبال از پیاده و سواره برآراشید و در وقت ورود و خروج
 توپها خالی کرده شیپورافراشتند و از مهر بانیها و نیکو دینهای امیر طور اعظم دولت بنیه روسی کی آن بود که خود تهنیت القات فرموده امیرزاده
 پذیره آمده و بقدر دوسه کام او را بر خود مقدم داشته بدین بخوروی بشهر گذارشته و او را در سراسی خاصه خود مقام داد و در هنگام غذای روز
 و شب با امیرزاده موافقت میورزید و در هنگام قعود و جلوس امیرزاده را بر دست راست خود همی نشاندی و هر روز التفاتی جدیدی نظر بود
 آوردی غالباً مجلس بزم و دانش یعنی رقص و چیدی و دلبران قاص و دختران پیاروی در آن بزم انفس برقصیدندی و امیرزاده اصلاً بد
 تنگرمستی و شرم داشتی و قانع سفر امیرزاده را امیرزاده مصطفی فشار که در کلاب او بوده بطریق و زمانه مفصل از برکاتشته لهذا اطباء در آن باب
 جایز نیست امیر طور اعظم را از رفتار و گفتار امیرزاده و امیر و الامقام همچو خان امیر نظام بسیار خوشش آمد و خورسند گردیده مطلقاً از حادثه قتل
 کرنا بدو فرشی نفرمود و چون از وجه مصالحه و ذکر و حسنوز باقی بود و در هنگام روانه داشتن امیرزاده یک کرور را پای پیچ او بخشید
 و یک کرور دیگر خیاره محبت داد و با هر یک از این امیرزاده التفاتی خاص فرمود و خاصه با امیر نظام دولت ایران که شایسته هر گونه محبتی
 کمر می بود و امیرزاده با احترام تمام بازگشت و در بیستم رمضان شمس به تیریز رسید و مدت سفر سفارت ده ماه و پانزده روز امتداد یافت و خبر
 امیرزاده و تفصیل کشته بعضی امنای دولت ابد مدت خاقان صاحبقران رسید و فتنه پدارتخت گشت و خاطر مخادیل ایران از این مصالحه
 برآشفته گردید و رای مضاضیهای خاقانی با نظام بعضی حادثات و خستلال حاکم ایران تصمیم بست و غمیت پورش عراق و فارس فرمود
 که مجلی انکشافات فارس و عراق و جمعیت حضرت صاحبقران فتحعلی شاه باقر شاه و خورشید پاشا
 یکم از دولت و چهارده نواب شاهزاده سینعلی میرزا بفرمانی فارس ملوگر و دید خاقان صاحبقران از چاکران از نذران الطمینان تمام
 و بجهت تقویت کار فرزند و الا بتبار یکم از نفر تفکیکی نوری با باکوچ و بنه ما مور بوقف و در شیراز فرمود و سر کرده کی انما از لشکر الله خان و لد جناب
 میرزا اسد الله خان و یار لشکر مفوض نمود و چون شکر الله خان در سن جوانی و هنوز تجارب روزگار و تدرب ملازمت شصت و پنج گشته بود
 علم اکرم او میرزا زکی برادر وزیر شکر الله خان داد و با سم غلام مشی می شاهزاده بفارس فرستاده و انتظام امور انظار فیض را رسانید و موقوف
 داشتند خان مغزی الیه با سلطان و ریش سفیدان طوایف نوری ملوکی نیکو معی می داشت و تخم نرواحسان در مزارع قلوب انس بکجاست
 و افساد حال هر یک از انکروه را با اصلاح تبدیل میکرد و رفته رفته کارشن بالاکرشته در خدمت شاهزاده اعتباری تمام مایه محمود اقران و مشهور
 گردید و با سلسله کلاثر سابقه و لاحق و صلت جت و خایفه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و میرزا ابراهیم کلانتر از اقربا و اجای او شاند و یکی
 فارس به وجود وی محتاج مدد حتی و زاری در باران تقرب و دران سرکار اندیشه مند بود و در بخلاف خاطر خواه وی رفتار و گفتار نمی توانستند تا سر
 کثیر لاقدر از فارس گشت و خدمات بزرگ کرد مدت سی سال در کمال استقلال با طایفه مذکور در انولایت بجایه و جلال مشهور بود و با اعمال نیکو از
 وجودش ظهور آمد و آخر الامر بمصاهرت حضرت خاقان صاحبقران اختصاص جت و بشیر و نواب فرمانفرما بمناسک در آورد و چون او را این مقام
 دست داد نواب فرمانفرما صمیمیه صبا بای خود را که بطنا خواهرزاده رضا علی خان کرد و زعفران الموالینا فی خراسان بود از غایت رافت و رحمت بشکر
 خان نوری ترویج فرمود و از آنجا که محمد علیخان قشقایی ولد جانی خان المغانی ایلات فارس و باروت و قوت و برادران لیر و قابل خدمات بزرگ بود او
 نیز بشرف مصاهرت اختصاص بخشید و او نیز قوت گرفته باشکر الله خان دعوی کافی نمیکرد و گوی از فارس سیه را با خود رهم داشت و باطنی خا که
 رسم زمانه است طبع فرمانفرما را بخود مایل میخواست و درین ایام جناب محمد زکیخان سردار امارت و وزارت را جمع کرده بود و بر یکی بنادر و بلاد فارس
 استیلای تمام یافته اتفاقاً وقتی یکی از ملازمان نوری از کریمت فارس بسوی شمر همی آمدی چون از ترک غالباً در خارج بلاد و سلیق و قشلاق
 دارند و خالی از سرقت و شرارت نیستند آن مرد نوری را کشته و بیصد تومان شجوه نقد که با وی بود بردند و معلوم افتاد که قاتل از ایلات اترک بوده
 چندی ازین واقعه در گذشت و ترکی در دست مردی نوری کشته شد و خاصه فیما بین اترک و نوری بر ملا گردید و ایلات بشهر آمده اجماع کردند و بای
 بنیاد نزاع الی فارس نیز ایلات موافقت کردند و از دحام عام نمودند و قاتل را طلب کردند و بشکر الله خان نمکین نمود و معاذیر پرداخت و نواب
 فرمانفرما در مقام صلاح این افسال آورده جده مولف نامه را که باخان مغزی الیه صدیق و با عجبی با آن سلسله و فقی می دانست که در آن سنو

در فارس نیز تیم نوزاد خان فرستاده قائل را طلب فرمود و وی ضا نداد و مالی فارس درین باب لحاج و زیند و کاجک
 شک انجامید و کل ایلات و شهری بخلاف بانویه معاهده کردند و رشته کار از دست شاهزاده و الایباریرون رفت و بگو جانیدن طایفه
 ناپا چار شد و جناب محمد زنجان از وزارت معزول و میرزا محمد علی شیرالدوله منصوب گردید و بکجه رفتن انظار افکار شیراز و فاق فارس به یکدیگر
 امور فارس اختلاف تمام یافته و توجهات دیوانی پادشاهی در عهده تعویق افتاده بود و نواب فرمانفرما بمدارا و سامحه میکند رانید و همچنین
 امور زو عرق و خورستان لرستان خالی از اشطام میبودند خاقان صاحبقران غنیمت سفر عراق و فارس و لرستان فرموده بیاسای پرداخت
 و در مقدمه این سفر خبریت از میر عبد العظیم خان قزوینی غلام حشمت نواب شاهزاده ظل سلطان استلکه مامور و بعد الرضا خان حکمران بزد که یکی
 از شرح جنایات و خیانات و بانواب شاهزاده کامیاب محمد ولیم زای والی مرقوم گردیده بجنایات قهر منیرم کنیز ابلاغ رفت که درین عرصت خان
 بملک فارس با مالیک یزد و توجهات دیوانی الملک و عموم رؤسا و وجوه که خدایان بزد در دار احلم شیراز بجای مبارک اعلی شرفیاب شود
 مامور و انواع الطاف و اقسام عطا فرستاده کرد و اگر بمسامحه و معاذ و معاذ و معاذ بگذراند مشظهور و خنود خط و غضب شاهانه
 و خود را مستوجب عقاب ایت نصرت ایت سپاه کینه خواه شیرشکر ملک کبر بر جمله شمارد و بکذا مقرب الحاقان جناب سیف علی خان ولد
 دوست علی خان بطامی معیر الممالک که بشرف مصاهرت اختصاص داشت بجهت حصول و وصول مالیات دیوانی مامور و مامور و مامور
 گوک شاهنشاهی باصفهان مامور فرمود و میرزا یوسف لایچی کیلانی بجهت خاصه با باحضار نواب شاهزاده شجاع السلطنه شیراز روانه گردید
 داشت و شکاران شاه خلافت و تزیین و شطرنج و نامعد و اشارت رفت و سپاهی خاصه با حشود اسبانی بزم برداخته شدند
 بی که ماموت شاهزادگان امرای دولت بالشرم و کاهیا و بکجهت خاصه با باحضار نواب شاهزاده شجاع السلطنه شیراز روانه گردید
 فتحعلی شاه بن ابوالفتح حسینی خان جهانشور شاه بن محمد حسن خان بن شاه قلی خان قوشلیق
 بسفر فارس و عراق و خورستان و کوشان و قاجار این اوان چون متوجه جوان و یاده کویان و دربار حضرت شاه
 قاجار چنان معروض داشته بودند که اعظم فارس و اترک ایلات که زیاده از پنجاه هزار خانه اندیکه یکدیگر موافقت کرده اند و نواب شاهزاده
 حسینی میرزای فرمانفرما را چنانکه باید بکنین نمی نمایند و مالی فارس نیز نسبت امرای خراسان قصد خود سری دارند و رای مبارک
 بتحقیق این اخبار نصیم فرمود و احتیاطا بر رویه خود و درین و طریقه حرم حکمت کزین در بدو کار نواب شاهزاده الله وردی میرزا را با دست
 تشکیکی نوانی را بر سر کرده کی عبد المجید خان نوانی بنظم محال قش و سیم و روان فرمود و نواب معظم الیه بدان حالت متوقف آمد پس نوحه مبارکه را
 و رود مسعود روانه محال کرد فرموده بامیر نامدار غلام حسین خان سپهدار مقرر داشت که با شش هزار نفر از جاناتان عراقی و دو عراده توپ
 دیگر نوحه مبارکه را بر داشته باصفهان وی نهاده مشظ حکم شاهانه باشد و از شاهزادگان معظم الیه جمعی مامور بالشرم و کاهیا و بکجهت
 فرمود که از انجمن نواب رکن الدوله علق میرزا صاحب خستیار دار السلطنه قزوین و برادرش شاهزاده امام و یردی میرزای الطحانی و بکجهت
 خاصه حضرت خاقانی و نواب شاهزاده عبد الله میرزای دارا فرمانروای سابق بکجهت نوحه و نواب فتح الله میرزا حاکم لاجان و نواب
 شاهزاده بهم میرزا حاکم و ایلات سمنان و خوار و دامغان و بکذا شاه قلی میرزا و محمد مهدی میرزا و نواب شاهزاده ابو الملوک کبوتر میرزا و
 امیر میرزا و سلطان براسیم میرزا مامور بمذا رست رکاب طفر افتاب خاقانی شدند و از سر کرده کان جلالت آمدگان محمد و نجان افشار قاسم و
 محمد خان افشار و فضل الله خان فرار کوزلوساکن قریه شورین بهمان محمد حنیخان فرار کوزلوی خرقانی با دستجات خویش عظم رکاب بودند
 و از سر کرده کان پاده عبد الله خان فیروز کوهی و عبد الله خان و ماوندی و مصطفی قلیخان سمنانی مامور آمدند و جناب امین الدوله عبد الله
 مستوفی الممالک دیوان اعلی بجهت اشطام امورات ممالک محروسه خاصه طبرستان و خراسان و دیگر ممالک و در دار الحکله طهران توقف بجای
 شاهزاده ظل السلطان مفتخر گردید و از امرای دولت جناب اصف الدوله الایبارخان قاجار و الوو و محمد الدوله منوچهر خان کرجی ایچ آقائی
 حاجی محمد خان و والوی قاجار بای و علی محمد خان فرزندش و امیر محمد صادق خان بنعلی که بعد از حاجی محمد حنیخان مروزی بجای او مخاطب
 بود و میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر بزرگ ایران و وزیر امور دول خارجه و از صاحب منصبان و باشیان آستان اعلی محمد حسن خان و لد
 الدوله سالار بار و بنیر خاقان کامکار و محمد حسن خان بقی باشی و والوی قاجار و امیر محمد خان بنعلی قوریاب و باشی سعادت الشرم داشتند و از دیگران

نواب ابوالملوک کبوتر میرزا
 و ابوالملوک کبوتر میرزا

الصفحة
روضة

عطارخانه جبر پسر شاه جناب صاحب دیوان میرزا محمد تقی علیا بادی ولد میرحوم میرزا محمد زکی ذریغافان سید شهاب شاه فنی الممالک
نایب امین الدوله عبدالعزیز خان اصفهانی میرزا محمد تقی نوانی خلف الصدق حاج میرزا رضا قلی المتخلص بلبطانی فنی خاصه و میرزا محمد صادق
وقایع نگار موزنی جامع تاریخ جهان را و میرزا فضل الله غازی شیرازی مؤلف تاریخ ذوالقرنین و از ستویان عظام و لشکرنویسان کرام
جناب میرزا نصر الله مشهور بمیرزا قافا خان لد میرزا الله خان نوری میرزا احمد نوری و میرزا زمان نوری و میرزا ابراهیم نوری و میرزا اسماعیل
کرکائی طبریزی کاتب همایون اعلیٰ شدند الی اصل عدد و زنجینه بیت و چهارم سال کجرا و دوست و چهل و پنج ازدادار اهل خلافت طبرستان حرکت و در
قریه جاملق از بلوک نشا فویه طهران آیات نظرات سربزده صرح برین برافراشت و قریه و خرابه با محروماه لاف انباز می در گرفت و محمد
منوچهر خان دین منزل که متعلق بوی بود مصدر خدمات حالیه گردید روز دیگر اندام دیر کجای قریه و دو قدم را نظیر گردون ششم فرمود بعد از چهار روز
توقف و زیارت و سان بختیان خاصه راه کاشان برگرفتند و یکشنبه دوازدهم جمادی الثانیه عمارت و سرشمه فین که در کفر سنگی کاشان
واقع است از فر مقدم سعادت توأم رشک کوثر و خلد برین گردید میرزا محمد خان ولد امین الدوله عجب الله خان بسبب اجرای خدمات پسند
بلقب جدا مجد خود نظام الدوله ملقب گردیده و جناب آصف الدوله در روز قبل از حرکت لوامی حضرت التوابع میرزا محمد تقی فنی خاصه دیوان اعلیٰ
بجته سرانجام خدمات روانه اصفهان شدند و موبک شاهنشاهی قریه جبر نیز فنی خاصه کی صفهان بنفول گردید و صدای طعنه شنید که در و دو نیمه
رجال جنود لرزه افکن طارم گردون گردید نواب سیف الدوله الحلیه سلطان محمد میرزای مکران عراق با جناب علامه العلیا و خاتم الحکام مولانا
علی نوری و تمامی اعیان و وجوه و عمال و ضباط اصفهان بجهت شهریار جهان در رسیدند و خاقان اعظم در روز دوشنبه دهم شهر جابر
الثانیه سعادت و اقبال و شوکت و اقبال و حشمت و عظمت باغ سعادت آباد را بنظر کونه سعادت آباد فرموده و پس از شش روز توقف از اینجا
بساته قشقه وی نهاد جناب امیرزاده آزاده سلیمان خان لقب بنان خانان نمیره حضرت خاقان فرزند امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان عتبات
الدوله مکران آن مجال بود شرفیاب حضور و مورد انواع مراحم و نقیضات شاهنشاهی گردید و غلام حسین خان سپهدار عراق با کمال طمطمراقی و کمال
صاعقه بارسلطانی را حرکت داده بمقصدی سپاه مظفر پناه خاقانی راه دیار فارس برگرفت الی قلعه ایردخواست از روز و دجن و در کمال
متوهم شده در فکر حفظ خود افتاده در بقلعه بر شد ملازمان سلطانی متغیر گردیده بجز کتی اندک بر آن قلعه و قلعه کیان استیلا یافته بسیار
از اموال انار انبار تیدند و جناب سپهدار پس از ورود و اختصار قیمت اموال منسوبه ساداه انشهر را که زیاده از پانصد تومان بود از گیس خود و بخت
آن داده و ابواب لطیف و احسان بر روی هر یک کشاده و بدین فصل که هوادر غایت برودت و سحاب در عین تقاطع و رف در نهایت
بود شاهنشاه و سپاه در تمامی راه آسوده می رفتند نواب حسینعلی میرزای فرامقربا با جمیع عمال و اعیان فارس در منزل شوکتان آباد
روی نیاز بر آستان شاهنشاه بنده نواز نهاده و از منزل قلعه رجعت یافته بارکن الدوله علی نقی میرزا و سهراب خان غلام کرچی بخود را
خاصه شاهی بجهت تدارک سامان و رود مسعود راه شیراز می سپردند و در روز و دهمایون شاهنشاه بطاهر شیراز که سیم جبر المرجب بود بمقتبلین
از علما و فضلا و سادات و قادات و ارباب علم و اصحاب منصب و امیرزادگان و عموم صنوف خلائق و دوست و کوه را فرود کرده بودند
فرشت تو بخانه و زبوره زمین را منزلزل و فلک را شلخ می داشت و حضرت خاقانی با حشمت سلیمانی باغی از انبیه نواب فرمانفرما که خیار خواجه
حافظ سابقا ستوده مع میان جعفر آباد و مصاتی واقع گردیده شرف نزول نمجید و سر اسیر غ و راغ و بیابان و خیابان پای اندازای گرا بیا
مفروش مشحون بود و از جمله دو صدهزار تومان نقد داشتی مسکو که در اطراف حوضه آن روضه ارم مثال فرو چیده و پای رنج شاهنشاه
تاج و کج را داده گردیده بود و حضرت خاقان صاحبقران که در عهد شباب در آن محکمت فرخنده بعیش و عشرت بساگز زنده بود در کام
مشیت مقصود آن خوشیهای فخر خاخر خود را فرست و شکب می داد و بعد از سان سپاه در کامی مقرر شد که سر کرده کان و دسته ای
قشون بلوکات فارس متفرق گشته را که مراکب با تمام و استیقام آسوده شوند سپاهیان رنج راه دیده در مراتع خوش و چمنهای
دلکش شمشیر متفرق شدند و براح و فراغ در راغ و باغ بساط نشاط فرود گسترده و شرار خاوی در کانون بلورین برافروختند و خرمیهای عقل و ادب
بغله آن تش آنچون آب آتش رنگ بی سوخته و خا صان حضرت در رکاب خاقان جم شوکت بشهر شیراز وارد و هر یک در عمارات معینه
و روز و یک منزل گردیده آسوده شدند و ده روز مقام تمامی سپاه از خواص و عوام میان خان نوال شاهزاده جمید جلال فاقان خصال

بودند پس از ده روز سوار و سپه سواران کباب و توجبات دیوانی فارس بجای درآمد و کرم و نود و نوب
 شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه کرمان و امداد جناب میرزا سلیمان یزدی
 شفاعت عبد الرضا خان و بعضی فغانان ایام و اقامت در ایام توقف حضرت خاقان صاحبقران و شجر
 شیراز خان اتفاق افتاد که همه شبها برهنی پدر باری و نثار در بار شهر یار یمن نوال و ارجال همی برخواستی و کوی و برزن را ببارش و برش و
 لولوی برگردن و کوشش بر راستی از بام تا نیمه و آفتاب در پس پرده سحاب توری داشت و از نظر تا شام نزل را بر آن آرام و بطور مهر جناناب
 انصاف بود لهذا ان ایام دی بهمن فروردین و اردیبهشت میگرد و اعتدال هوا مرده و ازنده همی نمود در هر معبری از ترانگم امطار رودی و در
 هر برزنی از شاو مطارب سردی بود برزگان و خوردان درگاه شاهانه بهو و لعب و عیش و طرب و داد دل از روزگار فدا اگر فشدی
 و بی نقش و کار قصورات و توهمات همیشه با جام باده و یار سادوست خفشی و با عاذل و لایم یارین ایات پاسخ خفشی و عیش و
 دمع و غمک و موسیقی و انوار و دوا و فی با الیاتی کانت هی الذی صفره لائل الاخران احتیاج و ان سبها مخرسته ستره و کف
 ذات حرفی فی ذی نکره لهما عیان و طوی و زناه و بهر روز حضرت خاقان صاحبقران علی التوالی بعبایض و ادنی و عالی پرداختی و
 مطاوعان از طمان کرختی و بر عجزه و مله و فین و جمعت آوردی و برابر باب کمال و هنر التفات کردی هم درین ایام نواب شجاع السلطنه با عیال
 و ضباط کرمان بحضور علیحضرت خاقانی شرفیاب و محاسبات و ولایت فارس کرمان توسط کلک مستوفیان دیوان پرداخته آمد و بجا
 هر کس بهر خان کرجی تحویل یافت و جناب میرزا سلیمان طباطبائی یزدی یار و دینی اعمام و اقارب عبد الرضا خان و پیشکش و تحفه و
 و عریضه ضاعت و خیمه شفاعت او در رسیدند و میر عبد العظیم خان قزوینی توسط او در نزد مقربان حضرت الحاج کرد با کار کردان در بار صلاح
 امر او که صلاح وقت بود پرداختند و او را مطمئن ساختند و اعظم فارس بهر یک یکی از انسانی دولت ملجی گردیده در حضرت خاقانی برآست
 ذمه از مسامحات رفقه نمودند و مبالغه خدمت کردند و مورد و محبت و کرم شدند و نواب شرف فرما نفر ماقرین بهات گردیده میرزا محمد علی
 وزیر آن سرکار لقب شایسته یافت و میرزا علی اکبر کلانتر و له حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و محرم قوام الملک لقب گرفت و محمد علی خان
 فغانی ایلیانی ایلیات فارس گروهی از دروان و مختاری را بحضور اعلی فرستاد و بیاست رسیدند و خدمات دیگر کرده مورد التفات شد
 و اقابا با خان از نذرانی با فروشی که از چاکران قدیم در بار خاقانی بود بر داری فارس مفتخر گردید و در باب خدمت و صنعت و کمال
 و حال هر یک در خور مرتبه انعام و رابته یافتند و شعرا و فضلا بحضور اعلی فایز شدند و توجبات خاقانی فایض گردید و ثولف این نامه که
 مورد و نادر فارس بخدمتگذاری حضرت فرما نفر ما و منادست نواب نایب الایاله مخصوص بود و معترفی جناب جلالتاب میرزا محمد تقی صاحب
 دیوان علی آبادی ششی للمالک بحضور اقتس شرفیاب گردید و چون خدمات سابقه با و اجداد در نظر مبارک شاهنشاهی بود شمری از
 قدمت خدمت و الدبا انسانی دولت اصف الدوله و صاحب دیوان شفا با فرمایش رفت و قریب به بار بختاب خانه زادی دولت
 مخاطب شدم بعد از تفقدات بانها و قصیده مدیحه و عرض غزلی چند طبعه مامور گشتم و بقلب امیر الشعرا فی مغفوره و مامور بلاست رکاب شاه
 آدم و غالب اوقات در خدمت انسانی دولت خاقانی جناب اصف الدوله و معتد الدوله و محمد صادق خان و سبلی و محمود خان و
 جناب صاحب دیوان و سپه دار و الاثان معزز و مصاحب همی بودم و در هنگام خروج موکب اعلی بواسطه عروض مرض در رکاب
 اعلی محرم و ازین جرمان مأموم ماندم چندانکه انسانی دولت خاصه جناب صاحب دیوان در عدم توقف و الترام رکاب مبارک
 و جا به شد حرکت نداشتیم و در حرکت موکب شاهنشاهی از شیراز بجانب کوه کیلو و دیو و شیراز
 و شوش و تبریز باز گردیدیم و نواب شاهزاده شجاع السلطنه و محمد زکی خان نوری و قریب کرمان
 بدانسانمان سابقا محلی از خصال و جلال محمد زکی خان نوری و امارت و صدارت او در فارس مرقوم شد و بعد از تغییر و تبدل
 اوضاع آن ملک و خروج طایفه نوری از آن شهر و نسیب با شکر الله خان نوری و اولاد او قریب حسب الامر خاقانی و پامردنی افا
 بهرام قریبا غی بار الخلفه طهران آمده مورد الطاف خاقانی شد و در سلک اعلام مشیختان خاصه منسلک گردید و چون درین ایام
 فارسیمه بجز و ادب و الحاح شفاعت را بکنشد و خدمات بطور آرد و در سبب قوع گذشته از و خوف محمد زکی خان در ملک فارس مشیخت

بودند حضرت خاقان اعظم بنا بر رعایت احوال فارسیه درین باب حکمی حتی نفرمودند بمصالح چند محمد زکحان را بوزارت و شکاری
 و سرداری نواب شاهزاده معظم شجاع السلطنه مامور و باطن او عده تفویض ملک یزد نیز بنواب والا فرموده و او را خرسند و شوق
 مرض فرمود میرزا سلیمان طباطبائی و همرازان او را نیز مخلص و متغیر بنزد روانه داشت و بعد الرضا خان با حال خود واکذاشت
 و اغروق و صندوقخانه و خزانه را بمصوب نواب شاهزاده والا نشان بهمن میرزای بهاء الدوله حکمران خوار و سمنان و دامغان از راه صفا
 مراجعت طهران مامور فرمود و مصطفی قلنجی را سر کرده پاده کان بهمنانی زاد خدمت شاهزاده مامور و محمد علیخان الیخانی فارس حکم شد که با
 سواره ایلات تا غایت خاک فارس و بدایت مرز و بوم عراق در رکاب شاهزاده حاضر و همراه بوده باشد و بعد از وصول بعراق
 براه رجوع بود و موبک شاهنشاه صاحبقران بعد از یک ربعین تمام توقف در شیراز و انتظام امر صفحات الملک جنت طراز بعزم کیا
 لوائی نظیر انباشت و تدویر دیدار میزبان را در غلام حسین خان سپهسالار مامور شد که سه روز بعد از حرکت خاقانی توپخانه را بر دست از راه
 فہلیان در قصبه بهمان بر کاتب خطاب الحاق و الصاق جوید و خاقان صاحبقران در عصر روز جمعه یازدهم شعبان در
 عین نزول باران حرکت فرموده در منزل چنار را در نزول اجلال وقوع یافت میرزا منصور خان حاکم کوه بکلیه و بهمان که از
 سادات عظیم الشان بود بر بهری و فایدی اردوی بهایون و الترام رکاب میمون مفتخر گردید و در روز شنبه از راه دشت آرد
 روانه قصبه کازرون گردیدند و در کمال تفریح بمنزل رسیدند در کمال تفریح بمنزل رسیدند در کمال تفریح بمنزل رسیدند در کمال تفریح بمنزل رسیدند
 باغ فطر و ترکیس زلفیلیان و محبوب حضرت خاقان صاحبقران از این بهمان و وقایع
 اتفاقا کازرون از جمله بلاد اقلیم سیوم شمرده اند گویند از اصل سه قریه بوده است و طهورت دیوبند آن بنیاد کرده
 و آخر الام فروردین بهرام نیر در دژ اشهری کرده بعد از خرابی در ایام عضد الدوله دیلمی است آبادانی یافته و باز روی خبرانی
 آنچه در ایام ما مشهود گردیده است قریه است بزرگ و طولانی و قراچی چند از قریل دوان و بلیسان و نودان و غیره هم از توابع آن است
 چون از دشت ارژنه بفرزانه گوه رسیدند و بر بابط در آیند کوهی دیگر که عوام آنرا اوشنک نامند و قلعه هوشنک بر فراز قیل آن بوده
 بگذرند بصراتی بن الجبلین رسند که فامور و سرب فامور بر یکوی آن است و در آنجا کسری از روی وسیع است و چون بصر کازرون
 رسند که و باران و سراسر ای کاروان و دیوتات قدیمه و جدیده دارد و حکام این عمو که از آنجمله کلبعلی خان کازرونی از اولاد علی قلنجان حاکم
 کازرون محاصرند و ندیده بوده است قلعه کوچک بنا نهاده است و باغی تنگ در حوالی آن بلده است که از باغ نظر نامند و در آن باغ
 نارنج و کل سرخ و یکسب تر تپ و قاعده تمام عرس کرده اند که کمال موزونیت و مطبوعیت دارند و بهار نارنج و نارنج را در فصل
 در آن باغ کمال صفا و جلوه است و در ظاهر باغ شمیری قیصر عظیم تر از هر کجی و واقع و سرسبز آن شهر و صحرا از اقسام و انواع ریاحین و نباتات
 رنگین آردم عرصه تا نار و رنگ ملک چین است و فصول شتائین آن رابع اجمل از ازمنه بهار و بهر چه فروردین ماه پارسیه با آنکه جدار
 سرازای اشهر است و کج برپاشده بهر بهار از آن جدار کیا بهای اخضر همی روید و صحرایش از کثرت سبزه و ریاحین رنگین از فامورتا
 شاپور بهشت را همی ماند کثرت طیور سیمی بدراج که لحوم آنها را بر یکبک رجحان است در آن راضی کثرت زیره در کرمان و خرمادر بصره است
 علی الجمله چون حضرت خاقان صاحبقران به آنجا نزول فرمود در باغ نظر که از بناهای حاجی علی قلنجان افشار کازرونی است پنج شبانه روز بر آن
 و از آن بهوای اولایت بجای نشیند و ششم درین چند روز ایام توقف چشم سحاب متصل گردان بود و جگر برق بریان ملی هم درین
 باران خاقان کامران از کازرون حرکت فرموده و بعد از قطع دو فرسنگ برود شایو که رودی مشهور رسیده سمنان برک را در آب رود
 جمانده چون بطراز آن شط آب نشاند و کشت و بر فرازی بلند برآمده بایستاد و بگذراند نهد و اغروق و االی هم محترم فرمان داد و بعد از عبور
 تمامی در منزل سرب بهرام نزول کرد دیگر روز از راه دیوی قلعه سفید که بر فراز کوهی فلک سپار است گذر کرده در منزل فہلیان که از جنات
 اربعه مائند منزل فرمود و از سرب بهرام تا فہلیان که شش فرسخ است کثرت ریاحین و لاله و نسرین از حد لغت و وصف در گذشت
 و ترکس از فہلیان بوسعت و تربت معروف است تا دیده می پسند ترکس خود دوست که صحرای فرور گرفته و رایج آن مشام عابرین با صحرای
 و در آن عرصه رودی عظیم پهنوار است چون حضرت خاقان به حال دریا نوال از رود در گذشت و بجهت گذشتن سپاهیان در آن سوی

رود فردا به کام ناهار شکستن خوان شاه بکسرت و موخاقان دولت یار صاحبقران بطعامهای الوان الشافی فرموده بعد از نان و شربت
اکثرا کرد و ظروف و اوانی جلوه باغذیه را بمقران حضرت و امنای دولت بذل فرمود محمد ابراهیم خان ناظر ولد حاجی محمد حنیفان نظام الدوله
صدر عظمی صفهانی و جمعی از اعظم که قریب به پنجاه کس بودند از آن طعام شاول نمودند انقلاب در احوال بمکی حاصل شد و قی و سهال و تنوع بر
طبایع و اغریه انان غالب آمد و قریب به هلاکت شدند میرزا محمد حسین حکیم باشی با چنان کمان هفت که ستمی در آن اغذیه تعبیه کرده اند اما معلوم شد که شتر
دو ششینه این طعام را در سرب بهرام مطبوع و آب آن از چشمه بوده بصفت بسمت موصوف لهذا دفع سوء ظن امنای دولت گردید و مباحثین
مطبخ و کارخانه از غضب سلطانی معفو شدند و نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرغانه قریب فاکرسل آنان منزل مخصص بشیر از رجوع کرده که
روز بعد از منزل سرب سپاه حضرت شاهنشاهی حرکت در آمدند بعد از شکار در اراج و تهنو و غزال و آهو و قنچ چین و سبزه زار و عبور از
رود سنک شیر غزل داشت اترق افتاد نواب میرزاده نجفعلی میرزا ولد نجاب فرمانفرما که والی کو بیگلریه بود در منزل داشت بابونی سعادت
عقبه بوسی جلد کپر خطیری نظیر را در رسید و موبد التفات خاقانی شد و روز دیگر بد کسبدان توقف افتاد و بخیر و اقبال از رود سیرج خیر آباد
افتاد و در لب رود کردستان استلال هلال شمر صیام مبارکی کشید و امیر غلامحسین خان سپه دار و الا نشان حسب المقرر با توپخانه خاصه در آن
روز بر کباب بوسی استعاده یافت و از آنجا بمنزل کوه سپاه عربت رفت از رودی مهیب در گذشتند و نشاط شکار در خاطر خطیر حضرت شاهنشاهی
تأجدار در افتاد و با خواص جاگران نخچیر پرداخت سواران شیراوشن و خلایان بر افکن آثار کام شیر دران اراضی و جنگل احسان کرده معروض داشتند
حکم شاهنشاهی جاری شد که سوار و پاده در آجام و جنگل به سیردن کردن شیر و سایر ددان پر دازند پس از لحظی تجسس و تفرس و شیر و لیل از پیش
سر بر کردند و بصحرا روی نهادند بر سواران جمله بر دند پس از گرد و غبار فرین سپاه شیر گیر بر شیر چیر شدند و او را با خاک غش شدند شیری دیگر بجای حضرت
خاقان اکبر واقع شد اسبان بر میدند و خاقان صاحبقران ضرب کلوله تفنگ آن شیر را زامی در افکند و از توپکولهای شیر افکن مجرب
منقطه تراخیزم پلنگ گردید و از توپکولهای شمشیرهای برنده دواش مخطط تراز پیکر برآمد و بعد از وصول حضرت شهیر با رجاء بمنزل کوه سپاه نواب
محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران رود جرد و بخجاری بحضور اعلی رسید و پیشکش و هدایا و عریضه شج مشا و عرب حاکم محال کعب از نظر افتاد
در گذشت و همچنین سپه دار عراق بر سیم منفذی لشکری با توپخانه دوزخ شرر روانه شوشتر گردید و مقرر شد که بور و دوشوشتر جانبا از آن عراقی
با وطن نخواست دهد و خود دستنظر رود و موکب اعلی مبادارد و دوی بزرگ سلطانی از کوه سپاه ب حرکت در آمده بمنزل دامه فرزتول گردید
درین جا درختی نارنج عظیم قدیم است که در آن صفحات چنان مشهور آمده که روزی نوشیران عادل بران درخت تکیه نموده حکم بعمل جاری فرمود
و آن بخت نارنج هنوز از اثر عدل او بر پای و بارور است و کونیند طوایف مجوسیه ایران را بمانند سر و کشتن آن شجر زیارتگاه است درین شهر
موکب معبود حضرت خاقان اعظم صاحبقرانی بشوشتر رفت و در فلول و وقایع اتفاق افتاد رودی
بزرگ حضرت شاهنشاهی فلکیه در روز جمعه دهم شهر رمضان المبارک مبارکی و اقبال وار و شوشتر گردید و در کنار شطخیمه و درگاه و سر آمده آسمان
گرای آمد و روز دیگر بملاحظه و عتاشای سدی که نواب غفران آب دولتشاه محمد علی میرزا حکمران سابقه کرمانشاهان و خود مستان و لرستان بسته
بود توجه فرمود و صبح این اشارت و تفتیح این عبارت آنکه شاپور ذوالاکتاف پادشاه قدیم ایران که در تواریخ شرح حالش گذشته است در
شوشتر که از جمله خوره شاپور است با خن سدی سد بر داخت و آب آن رود را از محوری قدیم برگردانیده از شیب قلع سلال که واقع در کوه متصل
بمعوره شوشتر است بحدن و تراشیدن سنگ بصحرای شوشتر جاری ساخت و برود و هو رو کرد و در شهران است سد سدید از لطمه امواج شدید و گشت
سبلا بخراب گردید و ان اودی از نجوم آب بی آب ماند اما در سنه یک هزار و دویست و پنجاه است عای االی شوشتر با خن این سد
که نو بهمت عالی او بود متوجه گردید و آخر الامر بعد از بسیار رنج و صرف مخزن و کج آن سد را تجدید فرموده آب را بودی که سرب خشک بود جاری و
فرمود و مایه آبادانی و آسایش االی شوشتر گشت خاقان معفور بعد از عتاشای آن سد استوار بآباد آن فرزند اسکندر بهمت فریدون جنت نهاد
بسیار متاثر و متحیر گردید و در یازدهم از شوشتر بد فلول نزول و بخیر و اترق فرمود و از رود بلارود که در دو فرسخی در فلول است با تحت روان
از آن رود روان عبور گردید و بمنزل جینه نزول فرمود و نواب حشمت الدوله محمد حسین میرزا خلف دولتشاه معفور از کرمانشاهان در رسید و بعد
پس از آن از بعد صاحبقران بدیع القصه ازین منزل تا خرم آباد کردستان فلی کپنج منزل است شبانه روزی که در آن رحمت شمر با و بهرام ان همی داد

الصفحة
روضة

در روز جمعه و سیم عرصه خرم آباد از مقدم شاهنشاه خرم و آباد شد و از آنجا روی بهمدان آورد و در شاپور و دینارال
خاگوش و علی یلچی و وزیر مختار دولت رسیدند و در همان محفل بحضور حضرت خاقان هاکم
انرا بخاندان السلطنه طهران چون نوروز سال گنیزاد و دست و چهل و پنج در عرصه خرم آباد بخیر می گذشت و بباغ علی بابا
که بر سر و شش غربت سر و کثیری بود جشن شبستان خلعت چنانکه رسم ملوک عجم است انجام آمد و خاقان بهمان بروج و ترویل جلالت فرمود
درین وقت خبر وصول نیارال و الفوری کی یلچی دولت رسید و بهمدان در رسید و چنانکه از حضرت خاقان فی انسانی دولت دستور العمل داده بود
بیر از آمدنی ملک الکتاب فرامانی از عراق و فارس بهبهاندری آورفته و بهمدان آمده و نواب شاهزاده کامکار و بهمدان و سایر
اعلی بافرزند خود نواب امیرزاده خسرو میرزا که از سفارت روسیه بازگشته بود و در بهمدان بحضور اعلی حضرت خاقان صاحبقران شرفیاب شدند
چنانکه رسم دولت خاقانی بود یلچی مقرون باکرامات و تشریفات گردیده انسانی دولت باشارت حضرت خلافت و اربابوهای دلکش و
دعوتهای عظیم مشغولی امیدوند و در دعوت آصف الدوله قاجار و سپهبدان از تسماع لغات و اجتماع لذات و بازیهای بازیکران هندوستان
که انجمنهای بفارس آمده و در رکاب بودند یلچی را حیرت برافروود و شرح لعب و شعبه های آنان درین مقام نگاشتن با قطع سلسله
کلام است الحاصل در آن اوقات میرزا محمد علی خان وزیر طهران با دویست کس از کدخدایان و اشرف و اعیان محکمتی سبله بهمدان این
الکامس رجوع و در و حضرت خاقانی انجمنگاه خاصه خود نمودند چندی مال بود که جشن نوروزی و تحویل محل دوری استقرار داشت چون
درین سال بهمدان محل ظهور عید سعید آمد عالی توقف شاهنشاه در آن بلد توهم کرده متمسک ان ظهور رسید نواب نایب السلطنه با قضا
ولایات شهرزور و سرحدات عراق عرب مامور گردید و نیارال و الفوری و بهمدان و مجمع و موضع توقف طهران منحصر شدند و ریایات سعادت
آیات صاحبقرانی و را و اخر شوال از بهمدان بهتبرز آمده در ششم ذیقعه الحرام مدار الخلاف طهران شرف نزول ارزانی داشت و اخبار و قضا
خراسان معروض رای ملک آرای حضرت خاقان گشت و کرامت کمال الهی خاقان خواهر محکم بخوالی خراسان و با بزرگداشتن
و قتل صید محمد خان گلانی سابقا مذکور شد که بعد از رسیدن شاهزاده احمد علی میرزا بمشهد مقدس صید محمد خان جلایر
کلاتی از محمد خان قرانی کشته بخدمت والی و الاپوست پس از چندی باغوائی کریمخان زعفرانلو تاخت چاران و رادکان پرداخت و
جمعی اسیر و برده ساخت و رضاقلیخان چاپشلو پسر بیکر خان حاکم دره جبر که در سن شباب از حکومت موروئی کامیاب بود بفریت
و باغ و موافق کرد و پیغام داماد بانه قلیخان خواند زمی فرستاده و در ابتر صرف بلاد خراسان تطیع نمود و او را و ایل ذیقعه این سال که گنیزاد
دوست و چهل و پنج بود با سپاهی از طوایف اوزبیکه و ترکمانه از خیره و کرکاج بخوالی و در طهران آمد نواب شاهزاده احمد علی میرزا خوانمین
خراسانرا اعلام کرده و بعد از ورود و بهجهای لان دشت الله قلی خان خواند زمی از اخشا و سپاه اطلاع یافته بر تو خوف و دشت بر این
ضمیمه شرف غم مراجعت بملک خود کرد و نواب شاهزاده بعد از آنحضرت قصد تاخت پست کوه متعلق بصید محمد خان فرمود و او با میدوار
اهانت رضاقلی خان چاپشلو بمجال دره جبر آمده چون فیما بین رضاقلی خان و سلیمانخان پسران بیکر خان مخالفتی روی داده و سلیمانخان
با کوهی از ترکه دشت و ایلات علی ایل و قلع محمد آباد بمنارعت مستعد نشسته بود صید محمد خان بادی محرکه آری هنگامه قتال و جدال کرد
و از میان مائیدات الهی در آن کبر و دار و کارزار صید محمد خان کلاتی بدف تیر قلعه کیان محمد آباد شده از اسب فرو غلطید و از
انزان کلوله که ترمش بر جای سر دشته و نواب شاهزاده احمد علی میرزا قلع خیزی از توابع جبادکان در تصرف صید محمد خان بود و بخیر دآورد و
قلع پست کوه و بلوک فیود خور خارج در بند کلات تصرف سپاه ایران اندر آمد و جمیع خانوارهای ایل جلایر اسیر و قهقرو نواب شاهزاده را
شد و انرا بعضی اسرای اگر او چاران و رادکان که صید محمد خان برده بود نواب والا بحضر قلیخان و له بحضرت خاقان شاد لود و خود در
بارض اقدس گنیزد و در واسطه محرم گنیزاد و دست و چهل و شش مرده این فتوحات در طهران بعضی انسانی دولت حضرت شاهنشاه
کامران خاقان صاحبقران قاجار در رسید و در خیال بلاق بهایون و در بلوکات شمیران گذشت و از نایرو بای عام جماعتی از خواص
و عوام در گذشتند و از جمله امرای دربار محمد حسن خان یقچیباشی و والوی قاجار بود که رحلت نمود و ارستوفیان خاص میرزا محمد زکی نوری
بود که خاقان مغفور قدردان منصب او را به پسرش میرزا محمد تقی نوری تقوی فرمود و ذکر مخالفات شاهزادگان عراق و نواب

حشمه الدوله و حاکم السلطنه و قایم نواب محمد علی خان و کمر فتاری او و استخلاف و کمی از نواب چون نواب حشمه الدوله محمد حسن میرزا از حکومت موروثی معزول و بخدمت حضور حضرت خاقان که پیش مشغول بود امانی کرمانشاهان اجماع کرده و او را بخوابانیدند و خاقان صاحبقران استدعای امان را نپذیرفت و بدار الدوله رفت چون کاکلکاران حاکم السلطنه بار عایا تعدی می نمودند و امانی خورستان و لرستان نیز از نواب محمد تقی میرزا حاکم السلطنه بر میداد و بوی که دیدند حشمه الدوله با جمعی روانه آمدند و در ورورد و در قوچم فیلی تمامی امانی لرستان از پیشکوه و پشت کوه الاطایفین حاکم السلطنه و یوسف و نوبت نواب حشمه الدوله خدمتگذار شدند و نواب حاکم السلطنه که روی از پیرانوند و باجلان و بختیاری جمیع کرده قصد تسخیر شهر کرمانشاهان نمود بخت نواب بهایون میرزا برادر کتیر و حکمران ولایت نهاوند و کتیر سرگرم کردن نواب حشمه الدوله و غفلت او از غم خلاف بهانه مصالحه و قرار داد فیما بین روانه خرم آباد کرد اما حشمه الدوله ازین خیالات اطلاع یافت و نواب بهایون میرزا را از مراجعت ممنوع و بکرماتش ان رسول داشت و از آن طرف نواب شیخ الملوک شیخی میرزا حکمران ملایر و توی کوه بجهت تفتیش که با حشمه الدوله داشت با سواری بسیار از الوار و چهار توبه بار روی بخیر و برود نهاد نور محمد خان قاجار دو الو و برود و در میان در حفظ شهر و باره و سیاحت عیال شاهزاده حاکم السلطنه کمال ثبات و رزیدند و بعد از سه روز توقف شیخی میرزا منازعات روی داد و شیخ الملوک فرار کرده میرزا محمد حسن و زیر او که شیرازی بود زخم کلوله برداشت و میرزا اسمعیل خان بکلیا بکافی بقتل رسید و بسیاری اسیر شدند و نواب حاکم السلطنه با احتشادی بی پایان قصد مجاریه نواب حشمه الدوله کرده در هشتم محرم در خارج قصبه خرم آباد بنیاد مقابل نهاد و رزمی کرد و در سوست نواب نصرالله میرزا برادر نواب حشمه الدوله که بواسطه مصاهره در سپاه عم خود حاکم بود نیز برادر مکرر آمد و نهضت در سپاه حاکم السلطنه در افشار و قریب بدو ثلث لشکر و اسیر شدند و عودا گشتند و حاکم الدوله خود را بر وجود در افکند و نواب حشمه الدوله در انصحنه کمال استقلال حاصل نمود و حضرت خاقان صاحبقران غلام محسن خان سپهدار را بر وجود و مامور فرمود و نایب این فساد را با صاحب صلاح فرستاد و در نینال جماعتی از ترکمانان بکجه باغهای الله علی خان و از یک خوارزمی و دوازده سوار بخت خراسان آمدند نواب شاهزاده احمد علی اندامی اقدس برآمده ایشان متفرق شدند و بیشتر در میان عباس آباد که معبر زوار است کمین کردند و در مراجعت زوار بر آنها ماضی یافتند و نفر اسیر گرفته و دوست کس بقتل آوردند و از جمله اسیران نواب مهدیق خان جلال الدوله و ولد سعادت قلیخان برادر خانب آصف الدوله و بهیم لکنو بود و خاقان صاحبقران حاجی اسمعیل خان قاجار را بچاقی با جماعتی از سواره به تنسیر طویف ترکمانان مامور و احکام خطا امیر نواب احمد علی میرزا مرقوم شد که درین باب بتدارک و تلافی پردارد و بر ضاقتی خان زعفرانلو حاکم خجوشان حکم صادر شد که تاده هزار تومان داده و کس فرستاده و محمد علی خان نواب از ترک که خریداری نمیانید و فرستاده وی وقتی رسید که ترک را راده داشت اسیرای خود را بخیف برده بهما دهند رسول رضا قلیخان نواب مذکور و زو شیخ ابراهیم عرب خجیری را بیکهزار تومان زرخیداری کرده باز آوردند و از قرار تقریر او در آن سفر یکصد هزار تومان نقد و جوهر و اقمشه و بخت رفت و حاجی اسمعیل خان قاجار در آن سفر رجعت پروردگار پوست و در ارض افسس مدفون گشت و در نهمان ایام لشکر ابرسر ترک که تعیین شده و ما را پیشان بر آوردند و تکافی و تلافی تمام کردند و در نینال یوزباشی عبدالرحمن فرستاده منور خان افشار و الی میرزا شبرخان با عزیز را و فریضه بحضور اعلی آمد و مورد التفات شد و فرمان مرحمت بنیسان در جواب عرضیه اش شرف صدور یافت هم درین اوقات بهرام خان خانان بدینباد خان بیکر سکی مامور و با خبر با ستر اذایل خود بر سر رخساره بست هزاره که باید پیش خونی بود گشته شد و محمد خان قرانی فرصت یافته حاکم بتصرف گرفت و یعقوب خان و اقا خان بنی اعمام او را با بنیاده نواز از آن سلسله مقتول ساخت و خود مضبوط با خبر و جام پرداخت و کمر لک فرستاد که کان میرزا علی خان حکمران سیند بدکرا بن خاقان حاکم بکاموین فطر علیخان حاکم بدانطا در ضمن گذارشات سال گیرارد و دوست و چهل و سه اشارتی رفت که حشعلی خان جویشیه از جانب قرباشیه کابل عرضیه بخدمت خاقان صاحبقران آورد و بدین دست و نواز راه سند رجوع کرده مقصد خود را بعلی آورد استدعای سفارش نواز از نمانی دولت جاوید عادت نمود به میرزا علیخان و اسند مرقوم و بجام حضرت صاحبقرانی محتوم شد بعد از رسیدن ببنده و دادن فرمان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی در نزد حاکم سند خود را بعلی و سفیر دولت علیه عالیله ایران جلوه داد و از ماموریت قشون منصوره تسخیر ولایات کابل نخعی چند براند و الی سند ازین اخبار مطلع شد میرزا احمد علی نام شیرازی با جماعتی دیگر و سه زنجیر فضل کوه پیکروسی طاهو شال کشمیری بدر بار شاهنشاهی روانه داشت مامورین از راه بیابان

بوچستان بنیدر بجای غنیمت بشد و حسنعلی خان جوان شیراز راه دریابند رفتی هندوستان شتافت و بملاحظه نسبت چاکری بدولت علی
 ایران از حکم بهادر جان انجلس حاکم آن شهر تعارفات و انعامات سپهران یافت و دو ماه قبل از وصول فرستاده کان بند بحضرت شاهنشاه سعادت
 حضور یافت و از ظهور این خدمات و در نزد امنای دولت علیه ایران مقرر گردید و فرستاده کان بند نیز در رسیدن و در این اوقات بهمنوچ
 جوان شیراز جانب قریب کشید کابل عریضه آورد و مستدعی توجه خاقانی و متعهد خدمت درگاه سلطانی شدند و جواب همان فقرات سابقین
 و محمد حسن پیکر کتول غلام مشیت سرکاری میبمانداری سفر میسند روانه بندر عباس شدند و میرزا محمد علی و فیدلان کوه پیکر و مشکش و عریضه
 میسند در یازدهم ربیع الثانیه بکیرار و دو بیت و چهل و شش درگاه کیتی پناه فرو آمدند و در پستم شهر مذکور بحضور اعلی شرفیاب شدند
 و مدت شهرشان از خیر آبا و سندی طهران یازده ماه امتداد یافته بود و پس از آن از رج راه ضعیف و لاغر گشته بودند یکی از آنها که از
 عظمت سیکل و سخاوت پیکر کوه پستونی بکبار استون مصور بود و محمد و محبت زیرین شاهنشاهی احوال پس از چهل روزه فریبی یافت
 و دیوئی دمی خواشد با چکله از جمله مطالبات والی سندی کی شکوه از تعذبات حاکم کشمیر بچند سکه دهند و بود و دیگری با ساق قریب کشید
 کابل و نیز متغی امورشان یکی از شاهزادگان بکابل نمود تا از تعرض بچند سکه این معصوم از امنای دولت ابد مدت الحاح مینماید و او را
 محل بوقی خاص و موقعی مخصوص داشتند و نظر علی خان قاجار قزوینی نائب ایالت آقاسی باشی سفارت سسند ما مور شد و یک فقره شریف
 و یک دست خلعت مقول با صفا صغنی با فتح میرزا مراد علی خان حاکم سسند ارسال یافت و بکیرار تومان میرزا محمد علی انعام افتاد و هر یک خلعتی یافتند
 و با نظر علی خان در اواخر جمادی الثانیه راه مراجعت برگزیدند و بعد از ورود بجای از راه دریای سسند روی مقصد نهادند و در کمر تجار کمری
 نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه شهر بزرگوار و مقبول شدند محمد کاظم خان سواد کوهی فاضل
 و وفات کرد و نامدار محمد زنجیان نوبخت و مراجعت نمودند و نواب شیخ السلطنه سا بقا مرقوم افتاد که نواب
 شاهزاده شجاع السلطنه از حضرت خاقان بهمال استدعای استخلاص یزد و انقباد عبدالرضا خان نمود و خاقان صاحبقران به خصصت نفرمود
 چون درین ایام شفیق خان راوری که حاکم یکی از بلوکات کرمان بود با غرای عبدالرضا خان که با او وصلت کرده بود سر از چنبره انقباد برزیده
 گردید و نواب شیخ السلطنه تاب سکون و صبر نیاورده بی استیذان از امنای دربار خاقان کامکار را که روی از سواران سیستان و کرمان و حرا
 در اواخر ذیحجه روی بظاهر یزد کرد و چون در آن ایام نواب میرزاده محمود میرزا طلق بحسام الدوله از جانب جناب فرمانفرمای فارسین حکومت نظام
 سرحدات فارس ما مور بود و در آباءه توقف داشت باشارت علم اکرم تهرانی و سینه قطع کرده بظاهر یزد رسید و چون یالت یزد محمول نواب میرزا
 سیف الدوله میرزا ابن شاهزاده معظم ظل السلطان بود و بی اذن حضرت خاقانی یزد ما مور شد که نواب شیخ السلطنه دست از محاصره باز داشت
 بجانب کرمان گردید و بعد از ورود نواب سیف الدوله میرزا یزد عبدالرضا خان را اطمینانی حاصل شده بیشتر از پیشتر با بلار زمان و دربار شاهزاده
 شیخ السلطنه اظهار سرکشی و تکبر و تجبر نمود یعنی بر طبع اشرف و الا که آن آمده اصرار در محاصره شهر افزود و با خت و تا بلوکات فرمان داد و بجران
 و نصب ضباط علم را ند عبدالرضا خان بسبب اطمینان از حاکم شهر در مقام نزاع و دفاع برآمده همه روزه آتش مصاف گرم بود و جمعی از فوج
 جنود در آن لطف شعله و رسمت و قود داشتند محمد کاظم خان سواد کوهی از نذرانی که امیری دیلر و سرداری بی نظیر بود در آن مقامات بکوله شش
 شهریان هدف گردید و جها نرا بدو زد و کرد و از این راه ضعیفی بهر آن نواب شیخ السلطنه روی داد و محمد زنجیان نوری سردار سابق فارس و وزیر
 لاحق کرمان که شمه از محاسن کاشه کلک حقایق سلک گردیده درین ایام محاصره از غلبه مرض فلجانی که مقدمه شقا فلوس است جهان پایدار را بدو زد
 و روی بجهان باقی آورد و رحمة الله حضرت شیخ السلطنه با وجود این و اتفاق فتح غنیمت ناکرده در امر محاصره جد و جهدی بلیغ مرعی داشت چون سامان
 قلعه داری از ششال و جزایر و شک و توپ و برج و باره استوار و قوی عبدالرضا خان میبماند و دولتی وافر دست آورده داشت خود داری
 تمام گرد تا ایام محاصره حصار نه ماه امتداد یافت و صورت شاهد مخی در مرات مراد مصور نگرید و درین ایام موقت نواب مستیطان شاهزاده
 اعظم نائب السلطنه علیه السلام لعل الکبر عجمان میرزا به تخلص نزدیک و لشطار از سنجان مان الی آخره سابقا بقیه نامه که نواب
 نائب السلطنه با نظام امور خراسان ما مور بود و از جانب خاقان صاحبقران به اشارت رفت که بحضور اعلی شرفیاب شده قلعه یزد را مفتوح
 و عبدالرضا خان با مقلوع و انطامی در امور یزد و کرمان داده راه خراسان برگزید و درین مدت فصل دی نهار امتثال امر پدر تاجدار و شاهنشاه

کامکار از آرایش حرکت کزیده باده هزار سر باز دلیر و پست پنج عواده توب شهر کیر بخشود خاقان کبر عزم کرده در او آخر شهر رجب المرجب از اردل برآ
نواب شاهزاده معظم و امیرزاده مکرّم محمد میرزا فرزند اکبر اغر خود را از راه ساوه با سباز و توپخانه روانه قم فرموده خود با جناب قائم مقام و محمد ودی از خواص اس
طعام در روز پنجم دوازدهم شعبان بکیزارد و دست و چهل و شش سعادست حضور خاقان مستحکم گردید و پس از اقامت مطاب مکنونه از حضرت
شاهنشاهی تهنیت بفرموده روانه کردن نواب شاهزاده شجاع السلطنه بحضور مبارک گردید و در روز ششم بیست و چهارم راه نیز در گرفت و عید
خان پیکر یکی یزد با جمیع برادران و برادرزادگان و اشرف واعیان در منزل عقد ایصف و شمشیر بحضور حضرت نایب السلطنه و لایزالند و محفو
شدند و در روز دوشنبه ششم شهر شوال عید سعید نوروزی بفرهی و فیروزی در بلده یزد با تمام رسید و در بهار این سال موکب فیروزی
شاهنشاهی با جلال و عظمت لایتنای بفرعراق و کندمان یاساق فرمود و در اصفهان توقف کزیده انتظار اخبار ممالک محروسه می برد
نواب شجاع السلطنه از استقبال پذیره یزدیان و شرفیابی حضور نواب نایب السلطنه در منزل عقد اطلاع یافت دست از محاصره یزد باز داشته
با همراهان رکابی روی سبوی کرمان نهاد و نواب ولیعهد نایب السلطنه پس از سه چهار روز توقف و انتظام امر رعایا و برابرا حکومته را احکام
بنواب امیرزاده والا شان سیف الدوله میرزا برادرزاده خود تفویض کرده چون آثار قحط و غل در انولایت محسوس بود و سبلوکات کرمان
توجه فرمود و راه کرمان سپرد نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بعد از اطلاع از غرمت حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه نواب امیرزاده بود
خان فرزند اکبر خود را تا دوشنبه کرمان بفرست استقبالی مورد و الاروانه داشت و خود نیز راه پذیره را بقدم تحریم و عظیم سپرده و راه
شوال موکب حضرت ولیعهدی بخارج شهر نزول استقلال کزیده و نواب شجاع السلطنه بخدشت آمد چون قاجم کرم مشیخت خلاصه با حضار
مامور بود و نواب شجاع السلطنه از شرفیابی حضور خاقان فی متوهم و از پیغم مؤاخذ حضرت صاحبقرانی غایف بود و نواب نایب السلطنه
نیز از جانب صاحبقرانی در ارسال و حکمی رفته بود بعد از ملاقات و مقالات بر حسب امر اعلیٰ بکفوج قراول احترام بر نواب شجاع السلطنه
مقرر شد و محمد زمان خان و والوی قاجار باد و دست سوار بهمه اوروانه دارا الخلفه طهران شد و در حال میر حسن خان طهران
ولد مصطفی خان و آمدن و بطهران و وفات یافتن کزیده ایام در اوقات سال بکیزارد و دست و چهل و
مقوم افتاده است که میر حسن خان ولد مصطفی خان طاهر در معارک محلی با روسیه لنگران و ارکوان بجاذبت سپاه رکابی با آن طایفه
کارزار کرده و استقامت مجاهدین لقب گرفت و بعد از مصالحه دولتین از قرار عهدنامه ولایت طالش در تقسیم داخل دولت روسیه افتاد و میرزا
بخیال آنکه در آن دولت نیز مقصدی امر حکومت طالش خواهد بود بنزدینارال بقایوچ سردار کرهستان برفه طبعی گردید و چون مقرر بود که فراریان
معروف را از دو جانب بکاهداری ننموده تصاحب نمایند نواب نایب السلطنه اورا ازینارال بقایوچ خواسته وی نیز بداد و بحکم نایب السلطنه
محمد قلیخان سعدلو حاکم خلخال سپرده شد و در زمان توقف یزد خبر رسید که میر حسن خان از خلخال فرار کرده بطالش رفته بدست و یزد نوشته است
مجبوره برولایت خود مستولی شده صالحات روسیه را بعد از مجاریات از لنگران و ارکوان بیرون کرده حکومتی بالاستقلال حاصل نموده
وینارال بقایوچ چون به شتانی مجاریه را با او می پسندید شمری بنواب نایب السلطنه برنگاشته بدفع و رفع او پرداخته لهذا بحکم حضرت شاهنشاهی
جمعیت بدیل بصوب طالش روی نموده بنارال نیز دوفوج از روسیه روانه بشروانات کرده در استیصال او بهدستان آمد چون میرزا بدینارال
محبوبین الحاضرین دید بانزلی و مارندران که بنحی از اینجا بطهران آمد و در اندک زمانی کتبی را بداع کرده از غمت کفر و اسلام برآسود و در غفلت
جنات غنود رحمانه ذکر واقعات خراسان و خوارزمی با مرض اقدس و مجاریه برکمانیک
و سائر قباایا شاهزاده و هنرکات کمانینه و سائر وقایع چون فحاشین ضاقلی خان کرد و عفرانلو و محمد خان قرانی تربی
داعیه هم سری و برابری قائم بود و درین اوقات رضا قلیخان بنواب احمد علی میرزا والی خراسان خدمت همیکرد و محمد خان منصوب و مغلوب
بنابر قحط خود دست توسل بدان الله قلیخان خوارزمی زده با او اظهار محبت نمودی و یلنک تو شش خان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلان
نیز پس از قصه مقتول شدن برادر از دولت ایران میدد بنزد خان خوارزم روی کرده سردار سرحدات ترکستان لقب یافت و خان خوارزم
ترکمانان ساره قباایا بخت و سرقت ارض اقدس فرستاد از جانب شاهزاده والی جماعتی ترکمانیه مامور شدند و در پل خاتون قریب بخراسان
اتفاق افتاد و جمعی کثیرتر از کزید و اسیر شدند و رسول فرستاده الله قلیخان که بنزد محمد خان قرانی مامور بود نیز دستگیر شد نواب شاهزاده اورا با تمام

مطهر بنوده زهنت رجعت داد و شریح بخان خوارزم گستران محمد جان پوستان باولیاى دولت پیغام فرمود خان خوارزم ازین مردمی و غیبت ترک
مخالفت کرده و برک موافقت ساخته و ساسی که و ساروق و سالور را با اسبهای ترکمانی تحفه و ارمغانی بدربار والای والی فرستاد و انهارا
کردند و شاهزاده اسرای نامزاد فرموده بارسشد محمد خان قرانی با چار ازبک در افغانی زبان بکام کشید و انهارا طاعت کردید بیک نوش خان جلایر برادر
خود محمد علی قارا بجنود والی فرستاده بطرعت و شفاعت بوی بعض اوقات بناد و استاز کار فرشته افراز کرده مطهر بن و سر با توجه
فصل آیات حضرت خاقان اعظم و صاحبقران معظمه فتح علی شاه قاجار بجانب بیلداقت عراق و دلاقتات
این نویسنده و یا قاجارون رعایت انتظام امور عراق منظور نظر شاه افغان بود و قاجارین شاهزادگان عظام باطنها بفرار بقاره پوش
مرآت صفای و فاگردیده خاطر خیر خاقان کبریا طغی لب خلاف فرزندان بزرگوار رعیت کرده در روز پنجم ششم شهر ذیحجه الحرام سنه کبیر
دو بیست و چهار و شش از دار الخلافه طهران حرکت فرموده در ششم ششم مبلده شریفه قدم وارد و روزی دوسه بر اسم زیارت در روضه جنت مثال
حضرت معصومه عتکاف افتاد بعد از وصول جنود نامعدود خاقانی بمنزل کمره و توقف در آن چمن بر سر کس و سمن شاهزادگان عظام نواحیه
السلطنه محمد تقی میرزا والی بروجرد و شیخ الملوک بختی میرزا حاکم طایر و امیرزاده معظم محمد حسین میرزای شمه الدوله بن دولت شاه جنت جایگاه انظار
خود بر کباب بوسی خاقان صاحبقران کبر شرفیاب شدند و دوزه و اردر آفتاب جلالت سلطانی محمود نابود شدند از راه هم و امید چشکهای و افرو
کذراینند و مدت دو هفته اروهی سیون در انچمن اتراق کرین آمد و غلام محسین خان بچهار و حاکم عراق خدمات کلی از حیرت بنظر آورد
و چون اینولایت متعلق بوی بود انیسورسات و عیسی الدواب زیاده از اندازه حمل و نقل بعموم طهرین کباب رسانید پس از ارتفاع غوایل از میان
شاهزادگان عراق موبک شمت کوب خاقانی بفرم چمن قنبر بخش در آمد شاهزادگان بخصر شده بولامات خود بکشت شدند و در غره شهر محرم
الحرام کبیر اورد و بیست و چهار و هفت عرصه چمن قنبر رشک افزای بهشت بهشت گردید و فی الواقع ان چمن در عذوبت مایه و لطافت هو و کثرت
ریاحین و وسعت میادین و بر همه عراق ممتاز است و از وصف و اصف بی نیاز اندامت یکماه در ان مقام اتراق افتاد و جناب امین الدوله بفرنج
محاسب فارس مامور شد و در منزل قشقه بخت نواب فرما نقرای فارس که بفرم شرفیابی حضور خاقانی آمده بود در سید و باز گردید و نواب شاهزاده
سیف الدوله حکمران اصفهان نیز با عیال بار دوی خاقان بهمال آمده مدت ده روز چنانکه رسم سلاطین شجاعه سلامیه است در آن محرم بفرجه دراک
و سوکواری خاص آل عبا و ثالث اهل و لاجین بن علی سلام الله علیه پر خشد از آن پس با حضار شاهزاده اعظم نواب سلاطین العلیه العلیه
فرمان حاجتقرانی صادر و باد شد و بریدی بهرج السیر حرکت از جناح طیرا قنبر کس کرده روی بسا که مان نهاد و در این ایام حسین خان قاجار فرست
سرور سابق با بطام امور بختیاری و حکومت چهار محال عراق مخصوص گشت و اسد الله نامی از کدخدایان خویش که با جماعت سار و بختیار
پایمردی و دستکاری داشتی دست آمده از پای در افتاد و دوعده توب که در زیر خاک پنهان کرده بود پیدا آمد و جزو تو بجان مبارک شد و دراک
نظر انبجای او منصوب شد و نواب شاهزاده سلطان محمد بن زبخته تدارک و تهر و رود مسعود حضرت صاحبقرانی بشهر اصفهان رفت و اورد
بزرگ خاقانی در روز دوشنبه چهارم صفر المظفر از چمن قنبر حرکت کرده عصر جان روز چمن سنگبارانرا که از حضرت خاقان چمن کل باران لعل
مضرب پیغام شوکت قباب فرمود و بواسطه تراست و حضارت قرب یکماه شاهزاده زار آن چمن توقف افتاد و در ششم شهر صفر المظفر از شاهزاده
معظم نواب محمد میرزا فرزند ارشد اکبر بخت نواب سلاطین العلیه العلیه فرزندی متولد گردید که صلبا و بطنا پیره انجب حضرت صاحبقران و
هر دو جانب قونیلو بود و نام نامی او را ناصر الدین میرزا نهادند و بوجود او افتخار کردند و عیشها و سورا کردند و در چمن کباران چمن مولود مسعود
خاقان صاحبقران و امرای قاجار و طهرین کباب بهیش و عشرت کامیاب بودند و بر سبزه زمره و فام لعل مذاب همی پوشیدند ملوک لغد
ضمیمه کبریتی هر جاقح نوش زرخندان پرفتن چون ماه بابل می نیکیشان در جام سنگین بمیمن عین یکسین نامل تو کفشی لعل
رخشان است باده که در پیش زالماس است منزل بروز و شش آن تاب در هکس که اندر تیره شب تابان مشاعل درین چمن
مینون مینارنگ امیرزاده ارغون میرزا بن شاهزاده شجاع السلطنه از سبز وارد رسید به مطبل مبارک پناه بر وزیر که بعد از حضار شجاع
السلطنه بمنزله رسید فرزندان می که در رضا سان حکومت داشتند با عیال او بوی پوشیدند و ارغون میرزا پنجهان در سبزه و بجز دوسر
حکومتی میراند و بواسطه رشادت و جلاوت متابعت عم خود شاهزاده احمد علی میرزای والی خراسان اگر دن نمی نهاد و بناخت و ناراج مواف

بوسه و شفاعت حضرت خاقان جغتای

و محلی میرداشت و باشارت امنای دولت الی سزوار بروی شوریده دامن انکراش در کشیدند و ی از راه میان خندق بارودی علی
 ملحق و ازیم سیاست حضرت خاقان کسر سر کردند و کبان خاصه در شفا برانکجه توسط علم کرم شاهزاده فرمانفرمای فارس محفوک دیدند
 ماموریت حسنیا اولد اصف الدف لک فاجار المللق بسا لایمرا بنجلت شاهزاده کردی و کابای السلطنة
 امکنده نشین خاقان صاحبقران چون بام و رود شاهزاده اعظم نایب السلطنة بحضور خاقان صاحبقران معظم نزدیک گردید درازا
 خدمات او خاقان صاحبقران بقبضه شمشیر نشان که در شب تار مانده تر از راه ککشان بود بکس خان ولد اصف الله و له فاجار که بطنا بهره
 خاقان کامکار و صبل خالوزاده نایب السلطنة و لقب به لار بار بوی برسم خلعت التفات محبت شده و ضمناً باحضار حضرت اشارت رفت
 و درین زمان مهندس روی که از جانب یارال بقا و بج مامور بخدمت نایب السلطنة می بود در رسید و در فرشته ملاقات شاهزاده فضیلت
 و چون ضرورتی نداشت مغرور و مخلیع مراجعت مامور گردید و بعد از گذشتن از تبریز مرض مالینو لیا طبعش غلبه کرده خود را برود ارس مالینی فکند
 هلاک شد و نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا و جمیع کباران از رکاب ظفر نایب حضرت خاقان اذن بخصت رجعت گرفته اختیار محال سفر و کلیا
 ضمیمه مالیت ولایات سابقه دید پس از فراغ از کار شکار و ایاغ و سر انجام انتظام ممام ملاخسر و کچیر و نژاد فریدون نهاد بارای پرو بخت جوان
 در سر حشمة آید زنده رود و آب گرن فردا ده و رود گردیده سر پرده خسروانه خاقان بیکانه را بر فراز آب رود همچون نمود سر شریار و رود و پنج
 طناب برکوان تور واهی فرو کوفت و در آن سر حشمة فیروز مدت چهار روز اتفاق اتفاق افتاد و یکبار بنمایش سر حشمة آب گرن که در وانه زنده
 بختیاری است حضرت شهرماری انشا طسواری افتاد و چهار فرسنگ راه پای مرکب چهار کامر صرشتاب فرو نور دید و بختیگاه باران
 و همه جا از آب رود زنده رود بقرینه کرد چهار محال آمد در آنجا نزول اجلال واقع شد و روزی چند در آن قریه بختیگر ماند و سر رفت و با شکار و رود
 مرکب فرزندان پیمانند معهود نایب السلطنة العلیه و مامور فرمودن و بنظم خراسان همی گذشت امکنه نقاشان شاهزاده معظمتنا
 السلطنة انکراي خان با صفتها بجهت خاقانی مامور شکر انکراي خان چون با حضار نواب نایب السلطنة از اذربایجان بمحض انتظام خراسان
 بود و نظرم نزد و کرمان ضمیمه شدند پس از انتظام ممام کرمان و نیز داور احضار بحضور و بخراسان مامور خواست که بر حسب امر خدیو صاحبقران
 توپخانه و سر بار نظام را از راه طبرستان روانه و خود بعد از شرفیابی از بهر راهی که انب نماید حرکت فرماید حضرت شاهزاده ولیعهد امیرزاده خسرو میرزا
 فرزند خود را با یوسف خان کرجی امیر توپخانه مامور بتوقف کرمان و سلیمان خان سرسنگ را با فوج شقاقی بنزد فرستاد که در نزد دایره زاده سیف الله
 توقف کنند خود با شش عراده توپ سپهر کوب و سه فوج نظام دریا موج ع میا علی الراس لاسیعا علی القدم راه خدمت پیر والا کمر
 خاقان فاجار در گرفته در منزل فتنه محمد حسن خان و والو سالار بار را در یافته بشیر مرصع مخلیع شد و در روز پنجم غره بیج الثانیه در منزل ده کرد و خبر
 عقبه بوسی دریافت و مورد الطاف و اشفاق شادمانه گردید و در خلوات و جلوات مکنون خاطر خطیر را با وی آشکار کرد که خوانین بختیگر
 چندی است که قوت گرفته در مراتع خود سری خلیع الغداز میچند و با حاکم خود بمداهنه و مخا دعیمه بسیر میزند باید نظمی تمام در آن سرحد داده شود و از
 دامغان و سمنان بفتن اولی است و روزی در محضر سلام عام نایب السلطنة را پیش خوانده قدحی زر نایب که پراز شربت و کلاب بود بوی
 التفات فرموده قرار سفر خراسان و تعهدات امرانسان را بر اهل حضور بمقام ظهور آورد و مقرر شد که نواب امیرزاده و الامقام محمد میرزا بختی
 سلطان سعید شهید را که محل اعتماد خاقان صاحبقران و وارث و حاکم دولت ایران و اخوی و اطهر امیرزادگان عهد بود و حضرت والا کذا
 تآذکر سفر نایب السلطنة را همیا و با او روانه دارند نایب السلطنة روانه اردوی خود گردیده امیرزاده سیف الملوک میرزا را حاکم کرمان کرده و فوج
 همدا از راه عراده توپ بدو سپرده و مقرر داشتند که امیرزاده خسرو میرزا با یوسف خان امیر توپخانه از راه سیامان تون و طبرستان قانیات فتنه از کجا
 ملحق بارودی و الا شوند و خود با صفهان و روزی دوه توقف گردید پس بقم آمده بعد از زیارت از راه سیاه کوه با کوهی کوه شکوه راه مقصد
 برگرفت و مبلغ پنجاه هزار تومان در نقد از خزانه عامه بصیغه انعام و تدارک سفر خراسان از حضرت خاقان صاحبقران بدو التفات شده هزار تومان
 بهم با انعام سرباز و عراده توپخانه انعام رفت و بکرمان فرستاده شد فرمان اختیار ممالک شرعی متعلقه بدولت علیه ایران طولا الی رود و چون
 عرضا تآذکر و قریح کمالک سرحد خوارزم است بنام می حضرت ولیعهد نکاشته آمد و چون نواب امیرزاده معظم مقرر فریدون میرزا از جانب حضرت نایب
 بنیابت تبریز مقرر بود فرمان صادر شد که مغرب حضرت محمد خان نیکو امیر نظام که از چاکران قدیم با احترام است در خدمت نواب امیرزاده نایب الای

فریدون میرزا بامارت اذربایجان پردارد و بادور و نزدیک رفقاری شایسته ظاهر سازد و میرزا استحقاق میرزا بزرگ قائم مقام با هم وزارت
 اذربایجان به شیخ معاملات و توضیح محاسبات مامور آمد و چون عبدالرضا خان یزدی در هنگام حرکت نواب نایب السلطنه ارگمان بجنوب خاقان
 صاحبقران سپرده نواب میرزا ده خسرو میرزا بود علی خان ولد او در خدمت نایب السلطنه آمده باعمال روانه اذربایجان شد بعد از رفتن نایب
 السلطنه فرار کرده میرزا رفت و حضرت خاقان صاحبقران پس از ارسال و تعهد بماند بخور و زربحف آباد توقف کرده و دو شنبه و او را
 ربیع الثانی بافر سلیمان خان و اصفهان شدند و کفر اهر شیخ خان و قزوینی فانی و عبدالرضا خان یزدی
 و شیخ هرزدی قلعه در کما امیر نایب السلطنه سابقا اشارتی رفت که شیخ خان را وری کرمانی با عبدالرضا خان یزدی
 وصلتی کرده موافقه کردند و با شجاع السلطنه مخالفت آغاز کردند و درین اوقات که حکم حضرت نایب السلطنه مامور بتوقف در خدمت میرزا
 خسرو میرزا بودند اتفاق جنگی خود را آشکار کرده با اتفاق فرار کرده شیخ خان بر او و عبدالرضا خان قلعہ باقی بنیاد رفت و ظهور ازینجا
 در سکنای بعضی حضرت نایب السلطنه رسید که در قصه قش توقف داشت فوراً حکمی بویوسف خان کرمانی و سلیمان خان کلبانی که در کرمان
 و یزد بودند بقطع و قمع این دو خائن صدور یافت و یوسف خان قزوینی را در طرف مدت سه ساعت بتنجیه آورد و شیخ خان را باد و فرزندان او
 کرده روانه طهران و اردبیل کرد سلیمان خان کلبانی نیز حصن باقر را که بهلول باقی گردون همسود در یکش باز و زحف کرد ولی در تیرگی که سبب
 بتنجیه حصار بر یکدیگر سبقت همی گرفتند عبد الرضا خان با چند تن از بنی اعظام و خدام بیرون آمده راه طبرستان و قاین در پیش گرفتند و رفت
 و این اخبار را و اخر ربیع الثانی سال که هزار و دوست و پنجاه و هفت در اصفهان بعضی خاقان صاحبقران رسید شمشیری کلان بجا آورد
 و خلقی شایسته یوسف خان و سلیمان خان فرستاد فرمود که در قایح اتفاق عراق و فارس و مرجع خاقان صاحبقران
 انزل اصفهان بدار الحاکم طهران نواب شیخ علمیه را بعد از محضی ازین کمره بملا و توی سکران باز گردید و بجای مختلفه که یکی ازین
 سوء سلوک کارکنان او با اهل شهر و ملوک بود خلایق ملایم بروی شوریدند و او سکنین آن فتنه یارسته عیال خود را بدولت آباد کرده خود راه
 استان حضرت خاقان برگرفت شاهنشاه صاحبقران علی العجل حکومت ملایر را بغلامان سپیدار محول فرمود و وی میرزا شریف تفرشی
 معتمد خود را بدینجا فرستاد و با مر حضرت خاقان یزدی قرب الحاقان میرزا افضل الله علیا بادی مستوفی خاصه مامور بتحقیق امور مالی ملایر و آوردن
 ضباط و عمل انجا پایب سریر گردون سایر گردن معادل که هزار نفر و چمن گردان بدر بار داری ترک آمدند و در رد و قبول و دفرقه شدند و خاقان
 شریعت برور محاکمه اند کرده راجع الحکم شرع اطهر و مرجع بجناب فضایل آب سیادت انتاب حاجی سید محمد باقر شفی کلبانی مقبول علمای
 عصر فرمود و کسی از جانب شاهزاده بموافقه کسب شده بروقی شرع انوار اجرای احکام شد و در تعین حاکم استخاره رفت و بهیم تنجلی میرزا اولی بود
 از جانب خاقان اعظم مقرر شد که کسی از معتدین جناب حاجی سید محمد باقر مفتی مسلم عصر بمهره شیخ الملوک بملا و رفته مراقب معاملات و رفتار او
 کرد و که بعد می خلاف امری روی دهد و ایمنی نیز از جانب حضرت شاهنشاهی مامور شود که جمع و خرج و دخل انولایت را تصحیح کند و دخل
 خرج را موافق کند از جانب مفتی عصر ملا احمد خراسانی و از جانب خاقان محمد میرزا قوام الدین بهجانی مامور شدند و درین ایام جمعی از سارقین
 بلوچ را که نواب بهاء الدوله شاهزاده بهمین میرزا حکمران سمنان و دامغان بمحضور علی مقید و مجوس فرستاده بود سیاست رسیدند و مبلغ دو
 هزار تومان از اصل مالیات فارس بسبب و فوری و آفت غلات نواب شاهزاده معظم فرما نفرمای فارس تخفیف عنایت شد و مقضی الامر
 بشیر از بزرگشت و امیرزاده کان عظام و برادرزاده کان کرام نواب بهلا کو میرزا ملقب به جاد خان و ارغون میرزا و اباقان میرزا و اوکتافان
 میرزا پس از شجاع السلطنه را باذن خاقان بمهره خود بفارس برده در مقام تربستان مان برآمد و موکب شاهنشاهی در ششم جمادی الاولی از اصفهان
 بجنش درآمده از میان نظر فوج شجاع و راق روی در الحاق طهران آورد و در روز دوشنبه به قید هم و رود بشهر قم اتفاق افتاد و نواب ظل السلطان
 حکمران طهران و یکی میرزا و الی کلبان در خارج قمر کباب بوسی خاقان صاحبقران سعادت فیمشند پس از زیارات مخصوصه و قراءت دعیه و
 و انعام و احسان با خدمه و متولیان انحرار و ایت ظفر آیت بهوای سیر دشت و وادی شفقش گردید و در سه شنبه بیت و پنجم جمادی
 الاولی بیامع دلکشای نگارستان نزول افتاد و در کیشنه غره جمادی الثانی ورود مسعود بدار الخلافه طهران سعادت بی پایان بخشید و بملا
 شیوع و بای عام در کلبان نواب شاهزاده یکی میرزا مامور بتوقف روی گردید و نواب شاهزاده معظم محلی میرزا ملک آرای نازندان نیز از بلای با

فرا کرده بحضور اعلی آمد و معاجین با قوت کین صحبت خاقان صاحبقران اعظم قوت قلب یافتند برهانِ صول شاهزاده سکه
عزیمت نواب نایب السلطنه العلیک العالی که بقلعه سلطان میدان تختی آن و شرف فرمود بجانب خراسان
در سال یک هزار و دویست و پست نه که خوانین خراسان بر نواب شاهزاده جلیل شان محمد ولی میرزا بشویدند و این خبر در چین اوجان بعرض خاقان
صاحبقران رسید چون حضرت اعلی را بعلم و پیش و احکام نجومی میرزا محمد حسین اصفهانی منجم ماثی اعتمادی بود و اخبار و احکام صادره از
وی بر وزیرین و حقیقت نظرات و تأثیرات کواکب را در باب امر خراسان پژوهش فرمود وی عرضه داشت که تا مدت هفده سال قوت کواکب
امری خراسان بسیر حد اعلی خواهد بود و با ایشان مدارا باید فرمود و چون این مدت بگذرد یکی از درباری عمان سلطنت در می گردون دولت
برایشان غلبه کند و درین ایام که زمان بود و خاقان صاحبقران نواب شاهزاده نایب السلطنه را بقلع و قمع خوانین سرکش آن بلاد
میسرست و بعد از پیمان بطلب از کمونات ضمیمه شرحی شفا فرمایش رفت و نصیحت فرمود که بقدر امکان در سفک دماء مسلمانان مدارا
کنند و تا کار به اصلاح و تدبیر نتواند گذشت بحربه و شمشیر نگذراند و نیت خود را بخیر موقوف دارد و ابدا از عبد الرضا خان یزدی نگذرد که با حاکم
همه حکام او بوده و رضا قلی خان و محمد خان ابرنجوی که باشند زنده بدست آورده با خود بحضور اعلی آورد تا مکافات بمع و شری سراسری
هم در جات معاینه کنند و چون نواب شاهزاده اسکندر عزم کخیر و رزم از اصفهان و راه کاشان بدامغان در رسید جانبازان سمنانی
و دامغانی و سواران او و صاملوی خواری و مارند را نی بر کاب نظر انتساب پوشید بعد از ورود بولایت سمنوار امور انجاری را نظمی تمام داد
نواب امیرزاده قهرمان میرزا بابا یالت انولایت کجاست و محمد رضا خان فراوانی را مامور بوزارت وی داشت سابقا قوم شد که رضا قلی خان
خجوشانی در زمان حکومت شاهزاده احمد علی میرزا بمصلحت حال خود قلع و شیشا بور را که در تصرف داشت علی رغم محمد خان فراوانی و گذشت
و بلوک سرو ولایت را که بخجوشان اقرب بود بجای آن متصرف شد جماعتی از سواره و پیاده از عفرانلو و شحال چیان مرغ خوار برش سفیدی
اسمعیل سپیدانی در قلع سلطان میدان سرو ولایت تسخیر نموده درین اوقات که ملکه زاده ملک صفات نایب السلطنه بدامغان رسید
بملاحظه رای دورین گذشتن از سلطان میدان از اصلاح وقت ندیده بتخیر آن شمشیر فرمود و روز حرکت از سمنوار محمد حسین را رکنه اشکاف
با پیغامات مشعر بر وعده و عید بنزد رضا قلی خان فرستاده خود وی بقلعه سلطان میدان بنهاده در حوالی قلع توقف فرمود و بیورش
نمود اسمعیل سپیدانی مستعدی و دوزخه عملت شد و رضا قلی خان استعدا کرد که جناب قائم مقام ویرا متفر کرده قرار می دهد چون قائم مقام
از دوزیرات اعلی خراسان اطلاعی تمام نداشت نواب نایب السلطنه میرزا موسی ششتی نایب را که از زمان حکومت شجاع السلطنه تا زمان ولایت
احمد علی میرزا در خراسان متوقف و از خدمت و ندویر خوانین آن بلاد آگاه بود بهمه تأقیق نام روانه فرمود پس از گفتگوی طرفین سخن به میان
خان بدامغان ختم شد که حضرت نایب السلطنه را و جنو شاز از یکدیگر بکشد و باقی هر چه است بطیب خاطر غل هابی سمنان و سمنان و زن و فرزند و
هم و در هیچ خدمت ننهد و آن کم ولی از فرط بیم و خوف از جنو شاز بیرون نتواند اما از قلع سلطان میدان نیز در گذرم الحاصل در روز چهارم
نهم رجب المرجب یک هزار و دویست و چهل و هفت کس فرستاده سلطان میدان را ناچار تخلیه کرده بکسان حضرت والا باز گذاشت و حسین علی خان
ولد رضا قلی خان و جعفر قلی خان و ولد جعفر علی خان شاه دل و دیگر روز سعادت بساط بوسی در رسیدند و پیشگی فراوان آوردند قلع محمد آباد از
بلوک میان ولایت مشهد مقدس را که هم در تصرف اکراد زعفرانلو بود در رضا قلی خان طوعا کره خالی کرده بتصرف داد و نواب نایب السلطنه
آن قلع را با منفعت آن جناب میرزا موسی ششتی نایب در ازای انجیزات بخشید و بتول ابدی او مقرر کرد وید و محمد جعفر خان با جانلور با یکصد نفر
سرباز بجا رست قلع سلطان میدان کجاست و راه ارض اقدس در گرفت و محمد زان خان قاجار دو الورا در پیشا پور بنیابت گذاشت و در
هفدهم شهر رجب المرجب در کمال حلال وارد ارض اقدس شد و در بدو ورود در نهایت ادب و مسکنت بزیارت فیضیاب کرد و بدو بعضی از
خوانین جزو ماندند و نفر علیم را خان جوینی و خورشاهی و رستم خان حوله و ابتر اسمیخان کیوانلو و محمد خان بغایری بدفحات بحضور والا آمده بعد از
رکاب بوسی اختصاص یافتند و پیشکشها کردند و بمساکن و اماکن خویش رخصت رجعت جشدیلنگ نوش خان جلایر برادر صدیق
خان کلانی که مروی و ناو و قلع و دلیر بود در بیت و دویم رجب در ارض اقدس مشهده مقدس بحضور حضرت شاهزاده نایب السلطنه شرفیاب شد
چون سابقا بخوارزم رفته بود و با خان خیمه الله قلی خان رابطه داشت از جانب نواب والا بسفارت خوارزم مامور شد که خان خوارزم را

ورود موبک و الانجریسان اخبار و باسترداد اسرای ایران بحضور و الا شکر کرده باشد و او بجلالت رفیع رضی شد و انجام یافت
 بمقوت کشید چون نواب احمد علی میرزا و امیر خراسان حبس الامیر حضرت صاحبقران مأمور بطهران بوده بعد از ورود موبک نایب السلطنه
 و مایوسی از ایالت خراسان در منزل ببا قدرت نقل مکان کرده در کیشنه هفتدهم شهر شعبان حرکت کرده در روز بیستم شهر
 رمضان وارد دارالخلافه طهران گردید و بشرف آستان بوسی حضرت خاقان صاحبقران مشرف آمد امدت بخاطر خسرو میرزا
 انزلی را طلبک بر سر سلطان آباد ترشیز و استخیران قلعه فرستاد که بامر حکم آنکس سابقا ترقیم یافت که نواب
 امیرزاده خسرو میرزا در دارالعباده نیندا مامور شد که براه پاپان طبس عزیمت ارض اندس نماید و بامیر علی تقیخان عرب زنگونی حاکم تون
 طبس و وکیل خراسان اشارت رفت که ضروریات سفر بایان بی پاییز از قیل آید و آذوقه و علوفه بقدر قدرت سرانجام کرده باشد
 که ممکن شود باستقبال امیرزاده و همراهانش رفعا نماز اوارد طبس سازد نواب امیرزاده از معبر یک شتران که پیدائی است نماید اگر ان
 عبور کرده در سلخ شهر شعبان طبس در رسید امیرعلیق خان وکیل در آن سفر خدمات سائسته کرد و پین الامثال بخند متکذاری سر بر آورد چون
 محمد تقیخان عرب شیشست ترشیزی در آغاز ایالت نواب احمد علی میرزا برادر خود مصطفی قلیان را محبوبس ساخت و خود بجکومت پرداخت خربک
 محمدخان قرائی را در آنی تخرج میندا و روی بحضور و الا نهاد نواب امیرزاده خسرو میرزا مامور شد که او را از خواب غفلت بیدار و راستی هفت
 هشتاد کند بامیرعلیق خان تر حکم رفت که با جماعی از اعراب بخج و لالوئی و زنگونی در رکاب امیرزاده متخیر سلطان آباد ترشیز خیر جوید و
 فوج سر باز از مامورینش باور هم با خدمت مامور شدند در کیشنه ششم رمضان وارد ولایت ترشیز شدند و در غیر سنگی قلعه سلطان آباد مقیم
 آمدند محمدخان قرائی چهار هزار جمیعت برداشته از تربت بلوک کوه سرخ آمده اقامت کرده که اگر قلعه مفتوح شود اظهار خدشی کند و اگر قضیه بعکس
 وقوع یابد بسپاه دولتی متبردی نیندا ترشیز رود و شهر را متصرف شود حضرت ولیعهدی که از عهد محمد قوعد لشکر کشی و دشمن کشی را آموخته
 بود و تجربتهای بسیار از یکدت و خدایت اسل نفاق در مدت العمر آموخته حکم فرمود که محمدخان تربت باز کرد و او ناچار مراجعت کرد و محمد
 تقیخان حاکم ترشیز چند گرت با جنگیان قلعه بیرون آمده که وفری بطهور آورد و مقهور و محذول بقعه بازگشت و امیرعلی تقیخان وکیل مدخله
 عصیت عربیت بقعه رفت و او را برداشته بار دوی امیرزاده آورد و ولی جعفر قلیان برادر او که در شهر بود از کثرت بلاست و سفاهت بلکه از غایت
 جسارت و شرارت دروازه فرو بسته بقعه داری نشسته بنیاد پیکانی نمود و لاجرم بکوشمال سزاوار گشت و امیرزاده قلعه کیر فرمان پورش
 جاری کرد یوسف خان امیر توپخانه که مردی دلیر بود توپهای تین تن خار هشتکن را حرکت داده بمجاذات قلعه استوار ساخت و او
 غمان امواج نظام بهر توپ از اطراف سنگر را پیش برده نقابان بچهر نقوب و موصل هفده سایی شدند بیکبار غوغای قیامت اعلات
 ظاهر آمد شپسورهای نفیحه نمود و در کوه و در در افکند و غرش توپ آوای رعد را شرمسار کرد زمین از خروش توپ تزلزل در افتاد و توپ
 شنیک سربازان ابر بهاری را منفصل ساخت کشتباری دلیران هوارا کانونی بر شرار ساخت و جریان خون بین حلقه لعلگون یکسره شد
 پیاده کان افواج مانند سوران امواج میخواستند و از بروج و باره ستم دزدان میخواستند اما بی شهر چون بن کاره ایل اما شاهده کردند قصد
 گرفتن حاکم نمودند و مضطرب شده با جمیع سادات و علما مصاحف در دست و صوارم برگردن از قلعه بیرون آمده نواب امیرزاده خسرو
 میرزا بر گریه و ناله شهریان ترخم فرموده بمنع افواج قاهره اقل و قمع انجیح اشارت راند و علی اصغر خان عجم بطامی با بادسته و بضبط بروج و باره
 داشت و در روز سه شنبه هجدهم شهر رمضان نیکه از رود و بیست و چهل و هفت این فتح نامدار روی داد و در دو شنبه عید فطر مرده این
 در دارالخلافه طهران مسامع مقربان حضرت ظل اللمی خاقان صاحبقران در رسید بالجمعه نواب امیرزاده خسرو میرزا فردای انروز با شتم سلطان
 بقعه سلطان آباد ترشیز که از قلاع قینه رصینه بود توجه نزول فرمود و در جواهر و خیول بغال و جمال و کله اغنام و دو اب و اسبابهای شجون با خود
 بحیاب تصرف طمرین کاب درآمد و حاجی فیروز الدین میرزا برادر شاه محمود بن تیمور شاه افغان در ترشیز انتظار وقت پیر درین انباشته
 بدست سربازان مستحفظ قلعه سلطان آباد ترشیز نقبل رسید علی الجمعه نواب خسرو میرزا محمد تقیخان و مصطفی قلیان و متعلقین این انحرکت داد
 با خود بارض افسس برو و التفات پیغایات از حضرت نایب السلطنه دید و او از منته ترشیز در تمامت خراسان و ولوله افکن بنیان شیت
 خوانین نفاق که برین خدعه این که دید و آغاز بهار سال یکم از رود و بیست و چهل و هفت نواب امیرزاده بدیع الزمان میرزا ولد شاهزاده ملک

طبرستان که صاحب چهار ولایت گرگان و ترکمانان بخت و کوهکدان بود با سواره و پیاده استرآبادی و مازندران و حکم خاقان صاحبقران بمخت
 نایب السلطنه دولت ایران امور شدند و از جانب دولت گرگان راه برگرفتند و در گذر وفات جهان مکرانند که از ایلی و دولت محلی
 انگلیسی معین شدند مستر کمبل بمصب و گرفتن مجنونی حضرت خاقان صاحبقران جان مکرانند که از ایلی و دولت بخت
 انگلیس که در نبرد و دست و چهل و یک نفر از یک مرقوم است بایران آمده در تبریز مقیم بود هنری و لک که قبل ازین منصب و کالت از اصل دولت
 به نیابت ایلی مبعذ را نیند و قرار دولت انگلیس است که در صورت فقدان ایلی نایب اول بجای او منصب سفارت خواهد داشت و تصدیق
 اول نیز درین باب فخل لهذا هنری و لک صاحب بدین قانون مستعد السفاره بود و جان مکرانند که از ایلی و نام دبتریز مرضی صعب عارض و از
 کتی در گذشت و سفارت جهان عدم قدم گذاشت کار گزاران دولت نواب نایب السلطنه او را بقاعده ملت سیحی مدفون کردند نوشته
 بخط و مهر و ابراز کرد که او مستر کمبل نایب دوم خود را ایلی کرده و مطلقا نامی از هنری و لک بمیان نیاورده هنری و لک ازین کار آشفته خاطر گردید
 بمک انگلتره رفت و امنای دولت بهیه انگلتره وصیت ایلی متوفی را مضی داشتند و حکم سفارت بجبهه او فرستادند لهذا مستر کمبل سفیر جدید
 اچان کسل حکیم که در یوقت نایب اول بود امر طبابت بدیکری تفویض و مروج شد عانم دار الحجاز طهران شدند و میرزا محمد علی شیرازی برادرزاده
 حاج میرزا ابوالحسن خان که خدمت دارالانشای امور دول خارج را متکفل بود با استقبال ایلی مذکور امور شد و تا فرین برفت و در روز و
 ایلی ان الله خان افشار و سلیمان خان افشار قاسم و همشیره زاده امان الله خان که یکی غلام مشجذ مت خاصه و دیگری سرکرده هزاره افشار است
 ایلی را استقبال کرده و وارد ساختند و در عمارت مخصوصه خود که در دار الحجاز بنا کرده اند نزول کردند دیگر روز استوفیان دیوان اعلی میرزا فضل
 خاوری شیرازی و میرزا محمد تقی و لید میرزا کی نوری و میرزا محمد رفیع اشتهانی بدین ایلی رفتند و پس از سه روز دیگر چنانکه رسم دولت
 مدت خاقان صاحبقران بود او را بحضور احضار فرمود نام و مدت ختامه و هدایا را از نقد و جنس و چهل صراف بلور بگذرانیده مورد توجهات
 خاص خاقانی شد و در طهران مستقر و مقیم آمدیم درین ایام نظر علی خان قاجار قزوینی که سفارت سندرخته بود با منشی مهر علی نام فرستاده میرزا
 خان حاکم سند و عریضه و بحضور اعلی شرفیاب شده جواب عریضه و صا و در او را مخلص فرموده باز گردید و از واقعات این سال فوت
 کامل مکمل حاج محمد حسن نایبی مرید حاجی عبدالنواب شایینی است که بعد از فوتش سال مدت زندگانی از جهان فانی در گذشت و در سنگام
 مسافرت امیرزاده معظم نواب محمد میرزا بصوب کرمان کنایا ثمرة سلطنت ایران با محضرت داده بود و هم از عاظم همه محمد مهدی خان متخلص
 که از کرمان زمان بود و سالها در فارس و عراق به نیکنامی زندگانی نمود بصفهان در گذشت و در چهار باغ جدید و مقبره ملا محمد سرب که از اجاد
 اعی بود مدفون گشت رحمه الله در اینجا بعضی از سوانح سرحدات ایران را بیان کردیم غایت حضرت نایب السلطنه
 و اصلاح آن با اهتمام امیر نظام مریدین ایام که نواب نایب السلطنه با نظام مرید و کرمان و خراسان نهضت فرموده بود امانی علی
 آذربایجان بلاد از افواج نظام خالی دیده اگر گوشه و کنار بمیان آمد و سواهی و فوج افشار لشکری در آذربایجان نمائنده بودند نواب جهانگیر
 حاکم خوی با اشاره امیر نظام مکر فتن سرباز جدید پرداخت تدریجی از تبریز و خوی و فوج سرباز برگزیده و محمد خان سرتیپ پشتره و تومانیان زیر روانند
 گرفته ولایت سلیمانیه را سلیمان پاشا سپرده افواج افشار را مخص کرده بتریز عود کردند و صالوات بهادران نیز بفرقه قراقرم و مراغه و سلیمان
 سکنی است شد و در خیال تحریک میر روان قزحمال اشویه و مکرور و کرکور و دشت و سواهی برادوست که کرستان آن سرحد بوده بهم بر
 و خوانین افشار سر از اطاعت ابراهیم خان قاجار سردار باز زده و شباهنگام در چادر و خیمه او که در نیمه شرقی ارومیه بود کلوله باریدند و سردار
 ناچار بشهر ارومیه رفته و بشهالواط و اشتران مجس آورفته مقصودین و مجوسین را را میگردند و میر روان و زبطایف روند و شکاک و امانی قریه
 اشویه و دخل و تصرف مینمود و قلعه سردشت را ضبط کرده بلباس را بتاخن طایفه قراپاق ساکن سلسله و زاغوا میگرد و اگر اخطالی و سبکی
 در معابر قازلی کول و دیادین تباخت و تاراج و قتل مترو دین میر و خستند و طایفه کردخان محمود بجال فطور خوی آمده اوقای قلعه قطور
 مینمودند و از طرف همکار سیلیمان بیک دبیر از جانب نور الله خان حاکم انجا بقلعه با شغلان نشسته و در الباق و در یک و کردیان جمله
 مینمود و درین ایام دولت سینه عثمانیه از دولت بهیه روستیه مقهور و بدادن دست و هفت کرد و واکد نشتن ولایات بسیار از طرف
 یونان و دست کشیدن از قارص و اخسقه و اخر کلک متصل بولایت کرستان مجبور گشته بودند و بایراهم پاشا و لید محمد علی پاشای مصری

منازعه داشته تا حوالی ملک حلب بقصر مصر مانده بود و پس تمام آن خود که بقاعده مراد و اتحاد دولتی از آن دولت خواست
نظم سرحیات از بیجان کرد و گریه و فریاد و غوغا و خجسته و سرحد و داران تیر خود سر شده بودند تا برین مقدمات
الاضحیات عالی از صحتی و صحتی نمی نمود مع هذا امیرزاده جهانگیر میرزا بهدستان جناب امیر نظام شش عراده توپ هزار و پانصد سوار
و صالوات روس و دو هزار کس از سواره اگر از یلان و میلان و شکس و کتوری اجتماع داده بصحرای محمودیه رفته باستالت تیمور پاشای علی
حاکم وان و بلبل پاشای سلیمان حاکم بایزید و خان محمود و شمس طایفه اگراد پرور و اخته و این تیر موافق تقدیر واقع گردیده تیمور پاشا بسبب غل غوث
از دولت دویسمه متهم شده با چهار هزار سوار و شش عراده توپ و جمیع اعیان و اکابر و ان و خان محمود و بصحرای محمودیه آمده با امیرزاده ملاقات
کرده کسان بلبل پاشا و نورالله خان حاکم کاکری تیر بار دوی محمودیه کردند در سرحیات کردستان ارامی نظیر پوست و تیمور پاشا متنی
کرد که امیرزاده بقلعه وان رفته او و وزیران و تصرف دهد و امیرزاده هملت خواسته مراتب را در کرمان بعرض حضرت نایب السلطنه دولت
ایران رسانید و سرعتر از ده روز هم پریشان خاطر شده کس به تیر فرستاده از امیر نظام خواهش کرده که این جماعت محمودیه را بقصر تبدیل
نماید و سخن پاشا را بموش فرستاده و این پاشا را با داد و ما مور کرد که او را در ملک وان مستقل سازد که مبادا لشکر ایران با بداد تیمور پاشا
حاکم مغول بوان آمده باشند و امیر نظام امیرزاده را از حمایت تیمور پاشا و قصد وان منع کرده و سرعتر مطهرن گردیده این پاشا را با داد و
هزار کس بجانب فرستاده تیمور پاشا نیز شته از کس و شش عراده توپ امیرزاده را و ادع کرده بمقابله این پاشا رفت و اردوی امیرزاده باقی
آمده انتظار اخبار همی بر دیتیمور پاشا بعد از مقاله شکست یافته و مالی وان اسعد پاشا سپهسالار از شهر خراج کردند و پسر سرد و بقلعه خوشاب
رفته متحصن شدند و امیرزاده با جناب حاج میرزا قاسمی ایروانی که به همراه او بود و نجوی مراجعت نمود و درین رستان نواب امیرزاده ازاد
طما سب میرزا از خراسان با ذریعان فوج بهادران را بهشت عراده توپ بزرگ سی و دو پونزی بخراسان حرکت داد و نواب امیرزاده بهرام میرزا
از حکومت قزاق داغ استعفا کرده بشوق زیارت حضرت امام بهام و شرفیابی خدمت پدر و الا که و الا مقام بارض اقدس فیه حکومت بجا
بنواب امیرزاده سلطان میرزا تعلیق پذیرفت ذکر ماه و وقت امیرزاده جهانگیر میرزا و محمدخان سرتیپ ایروانی
بمدافع شاهنشاهی پلک میرزا اندر شاهزاده پیک کرد معروف میرزا و ان دراز طایفه اگراد که در کوهستان کردستان بجا
کرکوک و وان هر وقتی از اوقات بنا برصلحت حال خود بدولت ایران و روم متوسل میگردد و بعد از آنکه طایفه اگراد بلباس از صدمات
سپاه نایب السلطنه اضمحلال تمام یافته و در آن خود و قوت گرفته در آن سرحیات بقتل و فساد و پیرداخت و سابقا از جانب حضرت نایب السلطنه
العبدی حکومت کوی و حیر و مفتخر و فرمان پذیر بود درین سال علی الغله بر سر لایحان ساج و جلعان مکرئی تا ختة بخارتی لایحان صدک و زیوه و مسکان
بقصر در او رد قراچوم قایا با پانصد نفر کچی بقلعه سر دشت فرستاد و در قصبه شتویه داروغه نشاند و ابراهیمخان قاجار سر در چاره الکا
نتوانست و شرح حال معروف داشت چون انچه بعضی خاقان داد کرد رسید حکمی بخبر و خان الی کردستان در تدمیر و صد و دریافت و انچه
تیر چا پاری حضرت نایب السلطنه فرستاده از جانب ولیعهد حکمی امیرزاده جهانگیر میرزا و امیر نظام از بیایان رسید که یکدیگر را دیده باشند
و موافقت در دفع او و انهم و رزندگان مقرر شد که محمدخان سرتیپ ایروانی با افواج نظام فشار و سوار مقدم و قراپاق و مکرئی بر سر دشت
روند و کوشانی بشاهزاد یک سر و اندیز دهند و او را اندک و بد و امیرزاده جهانگیر میرزا نیز با چهار عراده توپ و چهار صد صالوات که از فراری روس
نارنج جمع شده بودند و شش صد نفر از سربازان جدید خوی و یک هزار سوار جدید را ملو و زیلان و سبکی از راه سلماس با رومی رفته و این هزار را
بجته سامی در حفظه اشنویه کرده بودند و کوشمال قسپسی لایق فرموده میرزا معروف اشنویه را که میرزا و اندیز پشته بود و مجوس داشته و خوانین
افشار را نیز آرام داده سر با نظام بسر قلعه برادر دشت فرستاده قلعه کان شش از برادر دشت تصرف کردند و از انجا بحال دشت آمد قلعه
برده سو را بکمر بستند و اگراد با محمد پیک دشتی بقلعه کله گاه فرار کرده و ولایت اشنویه با طاعت درآمدند و افواج افشار بر سر تپی حلیقی خان
افشار با علی نقیان برادرش با داد محمدخان سرتیپ ایروانی روانه شدند و بسر قلعه سر دشت آمدند و قراچوم قایا با تفکیکی از خود از انجا که رنجیده
رفت محمدخان سرتیپ توپها را از مضایق سخت کشیده بر سر قلعه در بند و قچقی که از قلاع میرزا و اندیز است رفته قلعه جات را بضرط توپ
قلعه کوب کوپده بولایت حلویرو میان طایفه سنجابی در آمد از طرف بغداد نیز سپاه بغداد بسبب بی اندیشهای او بر سر میرزا و اندیز آمده و افواج

عمادینیرموسی پاشا با سپاه عمادیه و کمریت بر سر رواندز آمدند و او خود را در چهارموج دریای هلاک غرق دید و لاجل هزار تومان بوزیر بغداد داده سپاه او را از سر خود منفع و مرتفع کرد و سی هزار تومان نیز بچرخان هرتیب داده عریضه باروتیه و تبریز فرستاده عساکر اذربایجانیه را از خود انصراف داده پس از فراغت از احاطت لشکر اذربایجان و بغداد بر خوش بر سر موسی پاشا رانده قلعه عمادیه را از و انصراف کرده بکوی واپس رفت و ازین سو محمدخان هرتیب با خدایات سلیمانیه مامور شده نظام افشار را باروتیه مخفی نموده اسطفا تمام در سرحدات اذربایجان حاصل شد و ما انقضای زمستان بحال مرغان در آن ولایات بود و در او اخر شهر محرم الحرام مرده این فتوحات در دار الخلافه طمان مقروع جمع سبعه خواص و عوام آمد در ارض آندس بعضی حضرت ولیعهد رسید و با یاطمین خاطر اعلی اذربایجان گردیدند که خاندان شاهزادگان عراق و فرج انبیا شاهکندشاه افاق سابقا مرقوم افتاد که شاهزادگان عراق بر سر ولایات بکیده بکمرناز میوزیدند و در چمن که بحضور خاقان معظم صاحبقران فتحی شاه قاجار شرفیاب شدند رفیع محاصره ایشان شد بقیان انبیا که چون نواب شاهزاده حسام السلطنه موقوف داشت که مراد در مخالفت نواب حشمت الدوله زیان بسیار روی داده و خسارت بسیار افتاده امنای دولت مقرر داشتند که خسارت و راجسته الدوله ادا کنند لهذا متسکی از و گرفتند و مع هذا از ادای این تسک کمول و رزیده نداده و نواب حسام السلطنه بدون استیذان و استحضار امنای دولت بخمال تصرف لرستان و خوزستان در افتاده امیرزاده ابوالفتح میرزا ولد از جند خود را که بطنا پیغمبر مرحوم حاجی ابراهیمخان شیرازی است بمیان ایلات و قشاد استمداد کرده در بیت و یکم دهمه انبیا در باغ شاه خارج بر و جرد نقل مکان کرده بعد از سه روزه توقف قصد خرم آباد نموده ابوالفتح میرزا با دو هزار سوار لرستانی بد و پیوست روزی دو در منزل استان به اندواز انجام بخرم آباد برانند نواب نصر الله میرزای والی که برادر حشمت الدوله داماد حسام السلطنه از جانب حشمت الدوله حاکم انولایت بود در وانه قلعه موسوم بفلک الافلاک بابرست و آسوده خاطر در آن حصن حصین نشست نواب حشمت الدوله بعد از اطلاع بخبر از کس اجتماع داده روی بتخیر بر و جرد نداده حسام السلطنه نواب نصر الله میرزا اظهار قناعت کرده متوقع کشادن در وانه گردید و می شتاع و رزیده لاجرم حسام حسام طمع را در بنام کرده بمقابله حشمت الدوله که را نید در دوازدهم محرم در محل مزید نزد امثال اتفاق افتاد و در اول حمله سستی در فسون کرمانشاه وی داد ولی اخر الامر هزیمت در سپاه حسام السلطنه و راجد فرار بشهر برو جرد کرد و حشمت الدوله بجا صهر شهر رفته او را محصور نمود چون انبیا بعضی شاهنشاه دهر رسید فی الفور امیران و پسران را با شش هزار کس بمنع نواب حشمت الدوله از محاصره برو جرد و ضبط برو جرد از حسام السلطنه مامور فرمود اما قبل از ورود سپه دار و سه دفعه ابوالفتح میرزا با چار صد سوار خود را بر لشکر حشمت الدوله زده نامی بر آورد چون زمان محاصره از چهل روز گذشت سپه دار در رسید بر حسب امر حضرت خاقان صاحبقران حشمت الدوله راه کرمانشاه بر گرفته و نواب محمد تقی میرزا و پسرانش ابوالفتح میرزا و محمد میرزا و کامران میرزا و زکاک استان بحضور مبارک حضرت شاهنشاه در رسیدند و التماس نمودند و مدت چهار ماه ولایت برو جرد در تصرف سپه دار عراق بود تا خاقان صاحبقران را بروی ترجم آمده از تقصیر او در گذشته او را ولایت خود رخصت داد و روانه شد و بای در دامن ادب بحد و بر و جرد قانع گردیدند که وقایع خاندان و اجاع خوانین و توتیمه رضایلیخان ایلخانی و بعضی قیامات چون نواب شاهزاده کامکار حضرت نایب السلطنه عکس میرزای قاجار از انظر و تصرف ولایت ترشیز فراغی حاصل شد بخمال افتاد که ولایت جنویشان را متخیر سازد و بقلع و قمع رضاقلی خان کرد و عفرانلو ولد امیر کوننه خان ایلخانی خراسان برداند چون شوکت و حشمت و از سایر امرای خراسان افزون مدت بجه سال در انولایت از هر حیثی صاحب ثروت و جمیعت و استقلال بود و با خان خوارزم و حاکم هرات و سایر طوایف را بطه مخصوص حاصل کرده بود چنانکه گذشت نواب امیرزاده طهاسب میرزا را که فرزند ارشد جناب شاهزاده مرحوم دولت شاه بود بمصاهرت نواب نایب السلطنه اختصاص داشت باذربایجان فرستاده با چهار هزار نفر از پاداه نظام و سواره اذربایجان احضار فرمود در بنوقت امیر اسد الله خان عرب خرم حاکم قانیات در دوشنبه مفهم و نجی وارد و عبد الرضا خان بیکر کلکی بزرگ که بدان ولایات فرار کرده بود بحضور و الا آورد و زبان بشفاعت جرایم او بر کشاد و معفو گردید محمد خان سمرانی نیز در رسته شنبه در قمه ذیقعه بکستان بوسی رسید و مورد انواع نفقهات گردید و مقرر شد که تحت آوازه یو کش هرات در اندازند و از آن پس باستبصال اگر او پروازند چون یار محمد خان افغان لقب بامین الدوله وزیر کامران میرزای حکمران هرات در آن اوقات در غوریان و باستحکام قلعه که در محل کوسویاز مستحکات او بود میپرداخت جناب میرزا محمد علی آشتیانی که دهری دبیر و دانا و دهر علی توانا بود بر رسم رسالت از جانب حضرت والا بنزد

این الدوله رفیق پس از گفتگوی بسیار ظاهر شد که یا محمد خان این الدوله را سرحد مستعداری نیست بلکه بجای رضا قلی خان کرد بکدر است مع ذلک میرزا رفیق نامی را بجانب میرزا محمد علی در اظهار مکنون خاطر روانه دربار اعلی کرد و خود با سپاهی مستعد در قلعه خوریان نشست و فرستاده او را مورد توقیف در رکاب ظفر باب شد و جواب صواب نیافت مع الفقه محمد خان قزاقی در کمال اطمینان در چهارشنبه دیجی باستعداد و سپاهیان خود آوردن بخد مت علی رخصت گرفت و بجانب تربت حیدریه رفت و رضا قلی خان الیانی از ذهاب و ایاب محمد خان قزاقی و اتفاق او در خدمتگذاری دولت ابد مدت استحضار کامل یافته مشورش کرد و بهنجلی خان بخرودی شاد و بجهت اصلاح کار بقصد چهاران روانه کرد از دربار حضرت نایب السلطنه مستدعی شد که جناب قایم مقام میرزا ابوالقاسم را روانه امیر آباد فرماید تا بهنجلی خان گفتگوی الیانی میان آورده و ابواب موافقت را مفتوح دارد و ثواب والا بجهت تمام حجت مضاعفه گذاشته قایم مقام را روانه و در چهارشنبه یازدهم دیجی بهنجلی خان شاد و بوقایم مقام در حصار سپهر بنیاد امیر آباد ملاقات و مقالات کردند خان معری الیه نیز درین میان متردد همی نیست چرا که بهنجلی خان با عاجز همواره با سلاطین سلسله علیه قاجاریه بخدمت و صداقت رفتار کرده بوده چنانکه در مبادی تاریخ مذکور شد بدین محاسن سلطان شهید نواب محمد حسن خان قاجار بحاجت رسید و از زندیه آمده بود و در دولت خاقان صاحب جلال که نایب السلطنه حاکم طهران بود این بهنجلی خان که همی جدا مجرب بود برسم کروگان در طهران میقیم و در خدمت شاهزاده اشرف قزاقی عظیم بود و در این اوقات بواسطه قرابت با رضا قلی خان زعفرانلو مخالفه را با او شایسته نمی دید لهذا در تحریک و تفکرمی بود تا درینوقت از قایم مقام اطمینان تمام یافته بجای مستعداری دولت یگرویی گردید و او قایم مقام ظاهر از آنکه یکبار کشش از نبرد رضا قلی خان گرفته و این بجنود حضرت نایب السلطنه آمده شرح ماجری باز گفتند و بپاره کار را بنار شدند که در حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه بجانب جنوبشان و تسخیر امیر آباد چنانکه چون حضرت نایب السلطنه فی نظیر از خدمتگذاری رضا قلی خان نویسد که دید در قلعه و قلع او بشمشیر ناچار گشت لهذا در دوشنبه دوازدهم محرم الحرام آغاز سال بکینزاد و دویست و چهل و هشت و اوزه و برش مرات در افکنده و چپ او آره افکنده و از راست با پیاده و سواره افواج و طایران بکامی از اراض اقدس حرکت نموده و بچانه و افواج را در آنک یاقوتی که بایل معبر مرات و در دوفرمی شهرت نزول و او پس از شش روز توقف و تهیه کار کارزار و اسباب فتح حصار از آنک یاقوتی کوچیده بچمن فتهقه سه فرسنگی شهر مشهد بایل بجانب جنوبشان فرو آمد و روزی چند نیز در آنچمن سپاه را آسوده و بغنوده بمیداشت در یکشنبه دویسم شهر صفر ختم بالنحیر و الظفر با امیران جلالت نهاد و سرسنگان و الاشراف قلعه امیر آباد چنان را را احاطه کرد و محبلی از حصانت امیر آباد اینکه چون رضا قلی خان الیانی برینش با و رو چنان و وسایط و کات استتعال یافت حصار چنانکه از آنکه در ده فرسنگی شهر مشهد مقدس رضوی بود از ریشه برآورده و جدا را از با خاک برابر کرد و قریب به نیم فرسنگ بر بالای هر قلعه قدیم حصاری قویم بنیاد نهاد که دیوار از آنه زرع تمام عرض بود و خندقی عمیق بر گرداگرد آن حفر کرد و باب محلو ساخت از هر گونه استعدا و قلعه داری در آن حصین فراتر آورد و از ایلات زعفرانلو که با و می در کمال صداقت و وفاق بودند و هزار کس زنده و نجبه کرده با بعضی که و کمانان ترکمانان که در اینجا منزل داد و سیصد نفر دلیر شجاع حیر زعفرانلو که در شب تار دیده مور و مار بکلوله شحال از ده مثال فی المثل دوشنبه و از مسافات بعیده بشغل تفنگ بکمر صحره و سنگ سوختندی بسر کرده کی یوسف خان تا مار که دلیری بود و سفید یار آناه مستحفظ آن روین در ساخت و مدت هشت سال این قلعه با تمام سید و مهر کز کمان بنی بر که تفریح آن حصار هیچ سلطان فی با حاصل خواهد شد و خود مطمئن در خوششان شسته کوش بر آخای همی داشت و تخم کمر و مذویر در خاطر خدیعه پذیر همی داشت لمق الفقه نیست مسکین که این شهر را بگیرد یک حمله روین حصار و دلیران ایران چو شورش بزند و بکس نیم باره بورش بزند از آن کوه تن از در کوه ساسی و همی کوه خا در آید زبای و در روز شنبه ششم صفر بفرمان شاهزاده فریدون فریوسف خان امیر توپخانه بیورش قلعه امیر آباد و قلعه یوسف تا مار را شد افواج قلعه امواج چون آله بگرد ماه کرد حصار ماه رفعت را احاطه کردند و نقابان خاره فرسالات کوه کن صحره شکن دست بردن کاهی از زخم تیشه ریشه کوه کنند و زانی از ضربتین پهلوی کا و زین دریدند و مورچل و سنگ را بحصار قریب ساختند و بجالی کردن بن بروج پرداختند حصار یان باری چند از صدای تیشه و کلند بر طبق بفت مشرف و مطلع آمدند و تقوب را باطل گردید با لاضره توپچیان مرغ فضل مالک عمل سنگر خود را بکنار خندق رسانیدن نقابان بفت را بر زیر شاه بروج جانب جنوب برده از داروی آتشین بنیاستند در شنبه نوزدهم صفر که صبح روز قفوح و آغاز طلوع آفتاب ظفر بود بکمر یوسف خان که حیر امیر توپخانه توپچیان آتش هر بار و ط در زده و

داروی آتشین آن یک برج آهین را بجای برکنده بر فراز برده و در قمر خندق افکنده متحصن آن کارشتهای غاشاک و خابر بر فراز خاک خندق فروختند از باسط زمین هموار برابر کردند یوسفیان امیر توچانه سیصد یا چهل رسی تیر میزدند و بر بروج عروج کردند و خود را بر فراز باره رسانیدند شیپور چیان افواج و طبالان توچانه بغیر و خروش شدند و کوس بر سپهر اینوس می آوردند و نوبهای بزرگ بغیرش در آمدن بر اطراف میرآباد لرز لا فلک گشت قلعه کیان شوش گردیده بمحارب در آمدند و از فرو باریدن گلوله شحال کتی را پر و لولاد کشیدند و شکامیکه امیر توچانه بر فراز برج و باره سر بازان را بمنتهی تئوین می کرد از برج میگردیدند و شحال بر مقتل آن امیر بهال سبیدی الفور روی بسوی عالم باقی نهاد و سی نفر سرباز که بر فراز برج برآمده بودند متوقف ماندند سایر افواج دست از یورش نگاه داشته روی باز پس گذاشته بکشمیر یا شهر کپور و ملکزاده دلیز امیرزاده بهرام میرزا با فوج دیگر بمد افواج رفته بقهر و غلبه آن قلعه فلک مانند را مفتوح کردند و گروهی اینوه بقتل آوردند یوسف خان تا آرزو رز و روشن خود را مشاهده نمودند از دروازه دیگر بیرون با قلعه کیان شمشیر گردان افکنده بر بنیاد درآمده و از حضرت والا بخلعت امان مخفی گردید چون قرار نظام آنست که بهر حصاری که بقهر و غلبه غالب شوند ساعتی بقتل عام مبادرت ورزند و دست بیفتا و تاراج برکشایند و امیر توچانه نیز درین محارب بقتل رسیده بود کینه در خاطر سپاه نظام فوی گردیده حضرت شاهزاده ازین امر شوش شده بهجه محافظت سپاه از قتل و غارت مسلمانان خود بغیر نفس بقلعه امیرآباد درآمده سربازان نصرت را تمام بقوانین نظام از قتل و غارت ممنوع نمکشد تا ثواب والا مبلغ میت هزار تومان جان و مال و عیال مسلمانان ساکن قلعه را ضرری نموده سپاه دست از قتل و غارت برداشته و از آنچه در آن حصار بود موازی سیصد راس اسب و سیصد قضا شحال و پنجر و اسب و بار و طوشت و صد خور و غله بکار گذاران حضرت ولیعهد رسید و کرمچان زعفران و برادرزاده مشر خان کرد خنارانی بر جام والا حکومت چناران یافت و آن قلعه مستحکم با مر و الا کوسیده و پا خاک برابر شد و مدته روز و رانجا توقف افتاد و ثواب امیرزاده آزاد و طماکین در بنیقام چهار هزار پیاده و سوار و پنج عراده توپ و ششبار بار و دوی والا ملحق گردید خبر فتح امیرآباد بر رساله اسد الله خان افشاریا و توچانه مبارکه در روز دوشنبه بیج الاولی در طهران سمیع محمدان حضرت خاقان صاحبقران رسید مبلغ پانزده هزار تومان نقد بصیغه انعام و نیجاه دست خلعت التفات بجهت ثواب شاهزاده اسکندر شکست و ملازمان آنحضرت و چهار نفر ملازمان بر کانی بمصوبه سخنان سالار بار و لد اصف الدوله قاجار بخراسان فرستاده شد و در یکشنبه پانزدهم شهر ربیع الاولی روانه شدند ثواب شاهزاده ملک ماتم میرزا که از ادبیاچان بطهران آمده بودند روانه خدمت برادر محبت سربان السلطنه والا شد تاریخ این فتح اخاوری شیرازی چنین مایشع خرد کذا امیرآباد فتح الباب قوجان شد و در باب فتح جوشان و کرمچان و رضا قلعه و زعفران و ایلخانی خراسان ابدیت نایب السلطنه ایران بعد از مراجعت خان خوارزم مجنوق و کرمکایج سابقا سمیت تحریر یافت که ایلخانی خراسان بخان خوارزم و حاکم هرات ملحق شده اما از حامی و محمد خود خواسته یار محمد خان افغان با سپاه هرات در غوریان نشسته و الله قلی خان خوارزمی باسی هزار سوار او و ترکمان بیستاهندگات خبر رسیده متوقف بود و در هنگامیکه شاهزاده نایب السلطنه عنایت امیرآباد داشت امیرزاده عظیم و فرزند معظم ثواب محمدی را با جماعتی از عساکر نصرت با اثر مقابل خان خوارزم فرستاده در محلی مناسب اردو ده توقف کردند چون خبر فتح امیرآباد که نظیر بیخ ستاد بود بکوش خان خوارزم رسید معاونت و حمایت خود را با ایلخانی خراسان سلاح دولت خود ندیده از امیرزاده عذر خواهی نموده مراجعت کرد و بعد از رجوع وی از سرخس بجانب هرات با سپاه و خیمه امیرزاده آمده با سپاه خود ملحق بار دوی اعلیحضرت نایب السلطنه شده و چون ثواب خسرو میرزا در وقت اراده امیرزاده مقدمه لجیش بود و خدمتی نمود بعد از فتح امیرآباد به نیابت حکومت مشهد مقدس مقرر شده بشهر ذکوب بازگشت مع القصد در پختنیه میت و بهشم شهر صفر با عالم عالم فتح و نظیر از امیرآباد سپاه را کوچ داده غرم خوشنایر جمع داشتند و روزی در دادگان بخت افتاد و ابراهیمخان کیوانلو خد متکذاری کرده مورد توجهات شد و یکصد نفر از قشکیان قنایه توقیف دادگان را مورد شدند و در جمعه ششم ربیع الاول در منزل طلاس پت بختلی خان شاد و بخت آمده نفقات بی پایان دیده و رضا قلیخان کرد که امیری کرد بود و داده هزار کس از طوایف کرد و بخرد و طوایف خواجه بلوچ و زعفرانلوی خناران و بغایری و انارلوی خراسان و شقایق و اهل شهر و محال خوشان و تراکما با جعفر قلیخان و لدار شد بختلی خان کرد شاد و که قرابت قریب داشت در کمال اجلان نشسته بود اگر چه از خبر فتح امیرآباد تنویر خاطر یافته ولی بحقیقت حضور خود در خوشان غروری داشت مع هذا بیل بازی و زنانه ساری در آمده عراض بسیار سال داشته بگادان بلوچ و ادای خراج بعهده کرده و فکر کرد ایندن راه انبیل میان کن خاره فلک باره فلک همیکو شید و منی

که صانت حصار و انعام سوار با سپاه نصرت همراه برابری توانند حصار محکم با اجل مبرم چاره نیارند که گفته اند بیکت ان لاجن لبس ترکمان
پست باشد چش پیلان و نواب اشرف و لیعهد دولت ابد محمد و در تخریب کربلا و زیاده از هشت هزار سپاه حاضر و نواب طهاسب میرزا با پنجاه هزار در
و انتظار وصول یار سپاه همی بردند بلامیت و استیلا همی سپرد و پاده نظام را بدارا همی برد و در بیست و پنجم ریح الاولی بحوالی خوشان رسید
و در آن روز بدیع الزمان میرزا صاحب خیمه را بدارا و کرکان با هشت هزار سپاه از نذران سعادت رکاب بوسی یافت و اردوی و الا از یک نفر سکنی خوشان
کوچ داده بنیمین سکنی آمد در جانب غربی قلعه نزول کردند و امیرزاده بهرام میرزا و ملک قاسم میرزا و نواب طهاسب میرزا منحصراً شده بزیارت مشغول
سلطان اولیا علی بن موسی الرضا علیه السلام و ششمار رفتند و سپاه از باچان باز نذران سنگ را بنه چنانکه سوم سپاهیان است بمحاصره خوشان
اتمام کردند بدیع خوشان ششها سنگ را با شمشیر بر بند ریخته جنگ میکردند و روز با ناکندن کلوله توپها و تفنگها مردانی و هندو همی نمودند و از طرف
سپاه و لیعهد محمد نایب السلطنه العلیه و دولت ایران نیز توپها بر اطراف خوشان بسته و روز با کوبیدن قلعه و برج و باره و ششها پیش بردن
سنگها و ناکندن خمپاره و عرصه بر قلعگیان شک کردند و حسینقلی خان پسر رضا قلیخان که در حصار شیروان بود ششها با طرف اردوی و الا آمده و دستبرد
مینخواست ولی از عزم قراولان نظام و سواره اردوی نصرت فرجام سودی نبرد در شششنبه و پنجم ریح الاول فرستاده کلهران میرزا و یار محمد خان امین الدوله
او بحضور و الا آمد مضمون عریضه آنکه شاهزاده را اگر بارضا قلی خان ایلخانی منظور اطلاق است باز از امداد او چاره نیست و اگر مقصود اصلاح است
درین امر اقدام خواهد بود شاهزاده نکته دان فرستاده او را پیش از ساعتی در اردو ناکند کشته جواب فرمود که منظور با ایلخانی سازش است نه کدک
اگر شما اصلاح ذات البین خواهید بدینصوبه بآیند یا محمد خان امین الدوله بعد از زیارت رقم استغاثیم و اطلاع از تخریب کربلا و متفکر شده
جمعیت خود را روانه هرات کرده و با یکصد و پنجاه نفر عسکر خود در شب پست و دویم وارد اردو گردیده در حوالی سر پرده اعلی برآسود و ملا حسین
سنواری که در خوشان سکنی داشت مکرر با اصلاح امر نیز دقایم مقام آمده حاصلی نمیده باز گشت یلنگ توش خان کلاتی با پنجاه نفر از ششها
سالور و کبک خنجر حسن رکاب بوسی آمدند و اسبان خنجر از اردو نذران و در توقیف شدند و امور شدند و بخسرو میرزا در حفظ آنها اشاری فرست
القصد چون رضا قلی خان با قلعه داری خود نهایت رجا و وثوق بود و در راه سپاه را حمل بر مسامحه و فوور میکرد و لهذا نواب شاهزاده و دامای افلاطون
رای اسکندر رسالت که جامع هر دو حالت بود و روح افلاطون در کابل اسکندر داشت و دلیران قلعه گیر بتخصیص در تفتیق امور محاصره امر
فرمود و سمت شرقی قلعه را اردوی بزرگ داشت و در سمت شمالی امیرزاده بدیع الزمان میرزا با جماعت استرلادی و از نذرانی ماه عبور و مرور بر صربا
و دوبر بر سر شد سربانان کرجی غلام شجرت با شش با سرباز و توپخانه بجانب جنوبی برابر رک و گرد محله متوقف شدند حسین با شش خان مقدم مراغه
بافوج مراغه در طرف غربی خوشان خیمه نظام را اقامت و ستظام دادند و نقابان عرض و عمق مورچل را بدان بان وسیع افزودند که سه سوار و
پهلوی یکدیگر در آن گردیدن نمیتوانستند و الا قلعها نازدیدن نمی یابستند سربازان توپخانه سپه و سنگ را ناکند خندق بردند و قلعه کبک
مضطرب شدند و راه آمدن و شدن بر محصورین حصار بسته گردید و از امارات کوبک اقبال در همین حال محمد حسن خان سالار بار با خلع زرنگار و سپاه
پشمار و خرنه زرد رسید و لیعهد دولت ابد محمد پسر نیر شریف شریف شاهانه اقدام فرمود و بهنگام عبور از حوالی حصار خوشان ستخطین آن قلعه
رفع با صدر حکمی شنیع مبادرت کردند یعنی توپی از فراز برج به تیب سواره رکابی نواب والا فرستادند که میرزا قهر و غضب خاطر و الا شد بجهت تمام خیمه
ظاهر خان قزوینی را بنزد رضا قلیخان خوشانی بپیام تهدید آمیز فرمود ولی چند آنکه محمد ظاهر خان رضا قلیخان را نصیحت کرد و سپاهان کرد که این رخ ان شیر است
کردی جان بری حاصلی نبخشید و محمد ظاهر خان با یوسن از آمد و کار از سر حد دارا و مسامحه در گذشت خلعهای شاهنشاه را زین سپه و بر کردند و
شاه نقد را بپناه حضور قیمت فرمودند و عموم سپاه را اذن یورش و تخریب حصار دادند و چندین هزار سپاه و سوار و فوج با فوج مانند دریای مرجان
بتلاطم و تضاد هم درآمدند شقه های لوی نصرت انامی هر فوجی گشاده شد و عرادی توپ بخرچ و درآمدند چهار جانب شهر خوشان را احاطه کردند و کبک را توپها
رعد آنک برق رنگ را از جواب اربواش زدند و خروش طبل و نای و شمشیر و عرش توب و تفنگ و زنبوره کوش ساکنین ملا اعلی یا کر کرد و کرد و
خاک و دخان روز و روشن بآیره شب ساخت برج و باره را حالت سیما حاصل آمد و خون ستخطین را بصفت سیلاب ظاهر کردید رضا قلیخان
مشوش گردیده شهر را در شرف تخریب و خود را در چنگ اعدا سیر نه اند و دیوانش اثری و نه از حمایت حواری میانش خبری خان حواریم بکنه تاخته
و این هری در خیمه خود را باخته بختی خان بوزخردی و در اردوی شاهزاده معز و محترم و برج و باره خوشان در تصرف جعفر قلیخان و طایفه شادلو همی بست

همان خود را آماده دید و چاره کار از دست رفته یافت تمیز در و تاقی شهادت اندیشه در گرفت اهل قلعه بر سرش از دحام کردند که عنقریب شهر مفتوح و قلعہ کلا مذبح یا حاجت کن قلعه را با کینم و جان بدر بریم سرکار ایلمانی خراسان ازین کار بغایت هراسان شد و از جعفر قلجانی و لد بخعلی خان که اقرب قوامی بودند دل شده معتمدی بر دور و روانه کرده بخعلی خان و اورا بنزد قایم مقام آورده صبح سپاهم کردند که تا هنوز امید شفاعتی است سر قدم ساخته بار دوی علی پاشی و الاسرت و سرخصیارداری خواهد رفت و بجهت دلالت بر اه نجات میرزا علی ولد جناب قایم مقام بخوشان رفته تا چار ایلمانی با دوی بخدمت قایم مقام آمده در ذیل شفاعت شش ثبت گردید با تفاق و بحضور مرحمت ظهور حضرت شاهزاده دشمن آل مکرمت سکال نایب السلطنه رفته بوجهات خاص اختصاص یافته بخیر یا زاده و قراولان احترام بر گرد خیمه اش بخدمت مرجوعه قیام چند روز دیگر که چهارشنبه نهم شهر ربیع الثانی بود شاهزاده بقصد استقامت شهر بخوشان رفته در خانه ایلمانی بکربا به خاصیت و شوی کرد و غبار سپکر و عذار فرمود و زوجه ایلمانی که حبیبه بخعلی خان شادلو و والده سام خان بود از کمال آداب دانی یکدست بلبوس طر کرشمی و ده طاقه شال اعلی و ده رسل است که و ترک کانی وی نفر استخر اسانی و خبونی افزندش سام خان بر در کر با به شاهزاده ازاده خدمت شناس فرستاد نواب نایب السلطنه فرزندش لقرین التفات و بلبق ایلمانی خراسان مغر کرد و سام خان و لد خان خان ایلمانی جدید گردید و در سب کام رجوع نواب و الا از خوشان متحفظین شادلو را با نعام نقد از ضبط خاص و دست مبارک خوشنود فرمود و در کام بذل نعام بطایفه شادلو سران فوج خاص پنج دوده و ده و کچا پیش بر حسب مقرر بر درون شهر آمده برج و باره را متصرف شدند و جمیع سر خدیان ایل زعفرانلو با چهرائی عفرانی در ارد و بحضور اعلی آمده مورد الطاف شدند و خلایع ارغوانی بازگشتند الحاصل از نعام و ساز و برگ خان ایلمانی میت عراده توب و دهنزار قبضه شحال و خراب و انبارهای مملو و مشحون از قند و سایر آذوقه سوار قوت و کلوله و سرب و باروت با همگی ایلمانی ایلمانی متصرف و ضبط کارکنان و بار سرکار نایب السلطنه العلیه العالیه درآمد و حکم محترم و الا قلعه خوشان را بنیاد برکنده وادی خوشان را بنهضت و ولایات خوشان که سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد جهان اریغان بود سرسبز نور محمد خان برادر جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار و والو مفوض و مرجوع افتاد مدت ده روز پس از فتح مذکور در خارج شهر ارد و متوقف بود و مرده این مستوح توسط طریقه و رسالت محمد طاهر خان قزوینی در درالحداده طهران بعضی عاکفان حضور اعلی حضرت خاقان صاحبقران قحطی شاه قاجار در رسید و مورد محبت و دست و دشمن گردید و درین ایام نوشته مهور صادق خان برادر پیکر خان چاپشلو که در مخالفت با شاهزاده نایب السلطنه برضا قلی خان نکاشته بود و از هجره ایلمانی مذکور جدا آمد بنظر مبارک رسید و چون او در دوا باین نفاق و شقاق لاف صدق و وفای میزد و تمپنه منافقان را با و نموده بعد از هلاک جسدش بر در خیمه ایلمانی فرو افکند دندان مال نفاق و آراگاه ساختند و چون حضرت و الا را اراده بتکسر خس و اطلاق اسرای اسلام و کوشمال ترا که آن سامان بود بحسب ظاهر قشون کانی اذر باجانی را با و طان در حضور داشتند و در خیفه اشارت رفت که از راه نیشابور بولایت جام نسی در آق در بند نشسته شظر حکم مجده باشند و موکب طفر کوکب در روز یکشنبه بیت و دویم ربیع الثانی بمرکت در آمده و در پشینه و دویم جمادی الاول در ارض اقدس مشهد مقدس شدند سه روز بعد از ورود شهر رضا قلی خان ایلمانی که در ارک منزل داشت اذن استقامت گرفته بحام معاریابی که در خیابان بالاست رفته پس از بیرون آمدن از حجام کی از طراز ماش طپانچ و شمیری بدو رسانید و ی قصد فرار کرده سه نفر قراولی که با دوی بودند یکی با کلوله طپانچ و دیگر بر اضر بشیر از پای افکند و از اسب پیاده شد و دوان دوان بجانب روضه مقدسه همی رفت سرانانی که بزیارت میرفتند او را دیده گرفته صدقات و لطامت بسیار بروی وارد آورده ریش او را از ریش برکنند و بحضور اعلی بر دند و شرح حال عرضه کردند چون او را برهنه کرده بودند نواب شاهزاده مرتبت اندیش مروت کیش چه خود را بروی پوشانده مقرر فرمود که او را محمد ابارک برده محفوظ دارند و پنجاه نفر قراول مستظرب روی کارندی که صرفت خسر و عزیمت شهر نایب ما ذلر نواب السلطنه بتجنین شهر و دیار و غلبه بران نشر ترمیم میکند خسر شهری است بخراسان از اقلیم چهارم که خسر بن کور زبانه خود بنیاد نهاده چون غالب محاربات ایرانی و تورانی در اتحاد و اتفاق می افتاد در خسر خوزیری سیار شده و هر وقتی بقایب دوران و تضاریف زمان مکرر جماعتی شده و جزو شهری آمده ویران زنده را توابع مرده و موطن طایفه ترکمان سالور گردیده و ایشان بچهار زانو آورده اند و کونیند نسب بابا لور خان که لقب تولی خان بن جلیگر خان است منتی می شود و پیرا علی خان قاجار الدنیلوی در زمان حکومت مرو چندین کمرت تاخت و تاراج بران طایفه برده و خراج بران بر بنده بعد از قتل او خوانین خوارزم و بخارا علی التناوب در آن تصرف داشته اند و بدایت دولت ابد مدت حضرت خاقان قاجار که سفر اول خراسان و قوع یافت طایفه سالور مرئی

محققند ایشان حضرت خاقانی مستعنی معانی و مکانی و پورنی معین شدند که در آن سکنی کرده با طاعت پادشاه جمجاه ایران کوشیدند بلاجاره
 در آن خود ساکن شدند و در سفر خود را مالک و صاحب خرس شمرند و بعد با ترکه ساروق و تکه ویرالی و علی ایل با طایفه فشد و اناز با طاعت خود در
 بمطایفه سالور خود را بای و انجب ترکه خوانند و دزدی و سرقت و راهزنی را انقص خود دانند و لیکن بسیار طوایف مذکوره اسب و شتر دهند و برقت
 فرستند و انچه غنیمت و اسیر کنند تصنیف کنند و پیوسته تجار اسیر فرستادن از طوایف هزاره و جمیشی و تئوری بولایت خرس آمده بدینجا میگردانند و اسیر
 شیعیه بولایات محصل سنت جماعت برده بفروشد و امان بخلائی برداشتن انواع تکالیف ثاقه و خدمات دون مشغول دارند و بیشتر زراعتان بباد
 و عراده کشی و شتر پرانی ایلات بعهده اسیری شیعیه مقرر است و بعضی بواسطه کثافت ذنب کمال زجر و ظلم نسبت با سیر خود بنظر آورند و در آن بلاد
 خاصه خوانزم بسیار اند و طایفه سالور در ولایات خوانزم و خراسان بکار تجارت اسب و پوست کوسفند و غیره اشتغال دارند و قریب بقرنی
 که انظار باین مردم و زربسبیری اند و خیر بودند و اسیر بسیار را تو لایت اجماع یافته با سارت حضرت خاقانی نایب السلطنه العلیه مامور باین خدمت
 تیر بود که اسیری شیعیه را از سرخس باز پس گرفته اناز از چنبری کامل فرماید لهذا اجداد فتح امیر باد و خوششان و ورود بمشهد معش در تینه این سفر بود
 مدت ده روز بتدارک یورش سرخس پرداخته را و قایتکه محمد خان قرنی مشهد معش را تصرف کرده بود و بر همگیم خان هزاره معزول و محذول
 در نزد او پیوسته و او را با کمال ایل هزاره فرستاد و وی بقدر یک هزار تومان اسب از جماعت سالور سرخس خریداری کرده چون رفتند داشت عیال
 و عروس خود در نزد ایشان بکمر و کان گذاشت سواری چند آماده کرده بمره برده اسکندر خان برادر زاده اش با شیر محمد خان اسبهارا
 از دو گرفته او را پیاده رد کردند و طایفه سالور عروس و عیال او را بعوض طلب خویش نگاه داشتند در این اوقات که خراسان بفرو وجود شاهزاده
 برزگو فریدون فر اسکندر در شرف یافت حسن خان ولد ابراهیم خان هزاره مذکور که نقش در دست خرسیمان بود و بجنوز نایب السلطنه علیه
 العالیه آمده استند عالی استخفاف و وجود کرده شاهزاده بوی و عده چاره فرمود و چون خدمت ده روز بعد از ورود سپری شد فرمان نظامی صدور یافت
 که عساکر طغران بجزیم یورش مرآت از شهر مشهد بیرون فرامند و آماده سفر شوند و پیش سفیدان خرس با که سابقا بجنوز آمده بودند بایار محمد خان
 بامیرزاده خسرو میرزا نایب مشهد سپرده از حرکت ممنوع داشت و در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی از طاهرا رض اقدس حرکت فرموده
 راه خرس بر گرفت و در پنجشنبه شانزدهم بالشکر قیامت حشور و منزل آق در بند گردید و سپاه ماموره سابقا ببارد و ملحق شدند بمیدان
 و محسن خان برادران محمد خان قرنی تربتی در آق در بند با سیصد سوار شرف کاب بوسی یافتند و آن شاهزاده و امانا و شهریار تو اناسپاه
 بکمار برهه قرار داده فرقی بامیری و ملکه رده سپرد بخت امیرزاده و الاچاه طماس میرزای ابن مرحوم دولتشاه با سواره شاهسون و افشار خرمی
 و قرانوز لوم ببقای لشکر صفت قراولی داد و ازان پس تب خاص و قول اخص که پایده استر ابادی ما زنده را فی ابوالکج امیرزاده بدیع الممال
 بدیع الزمان میرزا ابن شاهزاده ملک آرای زنده را ن با نضام هزاره جات سمناف و دامغانی بودند در رکاب مبارک خود حرکت داده و هزار سوار
 جبار خراسانی بمرتبه مقرب حضرت جعفر قلجیان شاد و ولد بجعلی خان بوزنجردی که پدر و پسر بای خدمات کلیه شده بودند مقرر داشت که بغاصه پنج
 فرسنگ در فضای قول بزرگ و متب انظم خاصه حرکت نمایند و نواب امیرزاده اعظم و فرزند متغز معظم محمد میرزا با فوج نظام و سواره اذربایجانی و نوکا
 بزرگ با شاق سهراب خان کرجی غلام شیخ دست با شای فرمود که پنج فرسنگ فاصله دنبال تب جعفر قلجیان شاد و راه برگردد و خلاف این ترتیب
 و نظام را جرعی عظیم شمرند باین آیین در آق در بند حرکت فرموده بشکوهی نام راه خرس قطع کردند و روز سهشنبه بیت و دوم جمادی الاول
 در حوالی خرس نزول فرمودند و درین ترتیب قوام و ترکیب نظام مراعات حکیمان و لشکر کشی سلاطین فرزانه رعایت دفت که روح اسکندر کریم
 و جان نثرل سوید را در آرزو و اخگر شرم که انداخته از جمله فواید یکی آن بود که در حوالی بل خوانون موازی سیصد سوار ساروق سارق مرو که بتات
 قانیات رفقه اسیر و غنیمت کشیر گرفته بودند بقیب نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا دو چار شدند سهراب خان کرجی با سواران جبار از اذربایجانی ایشان را
 کرده و دو اینده به تب جعفر قلجیان بوزنجردی شاد و لور ساینده بکام نظام بد و سپردند جعفر قلجیان شاد و لور با سواران خراسانی که جنگ تر که در نظر
 امان باز بچه اطفال می نمود اناز انقاف کرده با اسیر و مال در دور خرس بار دوی همایون شاهزاده وارد ساختند و تمام انواران با اسیر و مال
 از سنوان و رجال اسیر سپاه نصرت همراه شدند و بعضی بقیه نامی و دختانی سربازان اذربایجانی و سرنیزای تیز و شمشیری خونریز پاره پاره و برزخ
 آهنگ و کل اسیری قانیات متخلص شده بمره حمیدین با وطن رسیدند و بشکر و امد دولت یزدان شد و طاهرا ن رکاب نصرت آتات که از دست

جلد نهم

فتح تربت حیدر آباد و کفر قناری محمد خان

روضة الصفا

بودیم در آن مغلوب بقدری خون رو و طیرن انگه کون کرد و آب چون از سیحون افزون شمیرای مصطفی الماس رنگ از خون کشتیای قوی تکرید
و نیز ای خطی سبز کون از غوانی کشت همصاحبا با قبضه صندلی بود و وزیر تو چون برق میخندید و از خون چون ابر میگریست عریض پهن بصری
با لایمی مقابلضا و جدا صاف الاعناق و التماس یضحک من غل الاغما مصلته حتی اذا خلقت صرا بکین ما پس از یکا عتیل
عام نهب غارت پرداختند و آنچه در اشکار و نهان یافتند بردند و چون سرخس را لها بود که از دستبرد حوادث دوران صیانت داشت
و طایفه سالور ساکنین اینجا ز بقطار رسیده بود و پوستانهای کاراکنده و بیم و زور و جواسه اکنده بودند کلاً بگناه و غارت رفت حتی اینکه ادنی بزرگ
را کمتر از یک هزار تومان غنیمت حاصل بخش و طبع بلند بخت حضرت شاهزاده نایب السلطنه در دیناری را آن غنایم طمع نفرمود و الا اینکه معادل سه هزار
خانوار سالور با سببان تکه خاصه نرس که تخمیناً سیصد ریس بودند در تقسیم غنایم نصیب و کسب حضرت والاداده شد و بقیه اموال سرخیان
از باقیه و زور و صامت و ناطق تصرف سپاه درآمد چون حضرت والای محمد خان سپهر را بهیچان هزاره و عده داوون عیال و عروس و محبوس در
سرخس فرموده بود پس از حضور آنان و در اینجا زنده عیال و برادر و داد و بر حسب امر نایب السلطنه قلعه نرس را کویده با خاک یکسان نمودند و از
طوایف که در ساروق و برلی و علی ایلی و تجار ایلات جمشیدی و تائینی و هزاره و تیموری چهار صد و پنجاه نفر را جواهر اسیر فروش در آن بلده بودند
و بدین غنایم اشتغال می نمودند با شارت و الا اسرای شیعه تمامی انقوم را بضرر بشیر و خنجر و تیره و دشنه چاک چاک کرده بر خاک افکندند
و یک هزار و پانصد کس از سواره ساروق و بجایت سرخیان آمده چون کار بدینگونه دیدند سر خود کمره بد فرستاد و شرح حال سرخیان و دیوارها
و کرب و بوالهوان و کمرگان و استر اباد و از اسنوی با خال و تجار و بلج و هرات و فرغانه و تمامت بلاد ترکستان منتشر شد و ولوله و همهمه درشت
حتی اینکه اطفال خوارزمیانرا شب بجهت آرام و خواب بندید میخواستند و میکشیدند که بجنب اگر نه عباس شاه قاجار خواهد آمد خان خیره و امیر بخارا
خواب راحت ندانند و هر صبح خود را در روز قیامت می پنداشتند علی البجده در شهر آباد دکنه بطعن قنایه از خدمات و رکذشت و
ضرب اسباف بضرر و لاف در رسید و چون در ارض اقدس قلعه در غایت غلبه بود و بهایش در مرتبه علما مقرر شد که غلات و آذوقه سررا
بجمل اشتران که کوهان و نعل ماه نعل کرده بشهد بردند معادل سه هزار اسیر شیعی ایرانی و سه هزار خانوار اسیر جدید ترکمان و خدمت جعفر قنای
شاد و دلو و سر کرده کی مصطفی قلجیان سمنانی و سواره خمسه زنجانی و پیاده کمان افغانی قبل از از دو بارض اقدس بردند و در روز شنبه شانزدهم شهر
جمادی الثانی اسرای مذکور بخارج مشهد رسیدند کمال شادمانی بر اسلامیان روی داد و هر کس باستقبال اسرا بحیثیت جمیع علما و فضلاء و خدایان
و پیشوایان ارض اقدس بیرون شهر رفته جناب مجتهد الرافعی میرزا هدایت الله در مصلائی خارج با عامه گروه نماز ظهر تقدیم فرمود و پس از نماز شکر
این کار بد عای دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه قاجار خاقان صاحبقران و نواب شاهزاده اسکندر نشان پرداخت اسرای شیعه هر یک با وطن
خود رفتند و اسرای ترک که بر حسب امر والای بلوکات و فرای ارض اقدس تقسیم یافتند و در یکشنبه بیست و چهارم جمادی الثانی این اخبار بر عرض
هنوز حضرت خاقانی رسیدند و چنین آفرین تمام بر فرزند دلیر و الامقام راند و فرمود ع خنک شاه کو چون تو دار دیر و غیره که بقدر سلطنت فی
الارض عدل اخلاص و به ایلتفات استاد و ضیاء و کرم و قوایات و ولایت تربت حیدر آباد و کفر قناری محمد خان هزار
در کمر بست چاکران شاهزاده نایب السلطنه العلی العالی که موکب نظر کوکب شاهزاده سکندر شمس کبیر و
اگر چه عزم تخیر خوارزم داشت ولی چون سپاهی مانی بود که بر نعمت و عزت میگذرانیدند فریاد غنیمت کرده روی باق در بند آورد و دهفته در اینجا پاسد
و نواب امیرزاده بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار که کار از اشرف مصابرت اخلاص داد و بعد از انواع تلطفات با سواره و پیاده ماندن و استرا
مخص با و طمان نمود و خود و نظامی تمام بصوب جام شتافت و در آن برف سرهای شکر ف سپاه را بد لکری هر چه مایه تر مجبور آباد جام رسانید و چون
محمد خان قرانی بر تبتی حاکم ابو لایات در رکاب نصرت آیات خبرس نیامده بود و بنفاق میگذرانید و قلع و جات خود را استحکام داده با ذوقه بسیار متحون
کرده بود و مهدیه قلی خان و محسن خان برادرش که طرم رکاب بودند از اتفاقاتی که نایب السلطنه امیدوار شده بواسطه خفاقی که با برادر داشتند
قرانی را تحریک کرده با محمد خان مخالف ساختند و درینوقت که موکب والای محمود آباد رسید در ساعت ورود انقلو که در دست کسان محمد خان بود
بی نزاع و دفاع تصرف چاکران دربار حضرت شاهزاده عباس میرزا قاجار درآمد محمد خان از استماع این خبر متعجب شد و فعل صبرش بر تکتش زیر که
سه قلعه دولت آباد و زاده و کسان اقبال اوقت استحکام داده و محفظین در آن نماده اموال غنیمه خود را از تربت حیدر بجهت داده در سنگان

جمع داشت که اگر تربت بمصرف شاهزاده درآید و در یکی از قلاع غلته منحصر شود و از تقدیرات گردون کمال غفلت داشت چون محمود آباد جام بمصرف درآمد حکمت جام و باختر بایرک سخنان بیکدیگر یکی سابق هزاره مفتوح شد و جمعی را در قلعه جات گن دو ولایت نگاشته از آنجا قصد تربت کردند و آب سیرزاده اعظم میرزا بمقتلای عساکر منصوره روانه شد و همواره بیکنیز در پیش اردوی پدر و الا که بمیرفت و در معنی میامین اقبال وی این فتوحات پنی در پی وقوع می یافت پدر و الا که بظلم ممالک محروسه پسر هر سو همی شتافت علی ای حال محمدخان قرانی که از تخریب قلعه جات جویشان و گرفتاری المغان خراسان قضیه حسرت و غرمت حضرت نایب السلطنه بصوب تربت چون مرغ در قفس و ماهی در دام مضطرب و بی آرام بود از غایت توش در شهر تربت تاب ثبات و توقف نیافه و هوای ایلات قرانی را باخود بدو هوای دبد از تربت بدرآمده در حصار سنگان روزی دو تخریب و تفکر سرب بر عقیده مستغنیان این قلعه را نیز با خود چنان دید که باوی مرافقت نخواهند کرد بلکه او را گرفته بکاشتگان حضرت شاهزاده خواهند سپرد و در چهاره کار خود تدبیر کرده اولی چنان دانست که کشت اضطراری اختیار می بخرج داده و سبوی حضرت والا نهاده باشد لکن با چهل و هفت سوار حصار سنگان بیرون آمده در چمر هفت شب باختر خویش را بار دوی امیرزاده اعظم نواب محمد میرزا فرزند کبر نایب السلطنه رسانیده بطی شد و چون در هنگام غرمت بتخیر امیر آباد و جویشان خلف وعده کرده با شرم رکاب ستطاب و الا مساعدت نیافه بود و در رکاب امیرزاده اعظم الیه فیما بین هفت چشمه و اسکندر آباد و سعادت رکاب بوسی حضرت اشرف و الا فیضیاب شد و حضرت والا را با شوکتی و ابتهی تمام بقلعه تربت حیدریه آورده بخیمت میان بر بست و در دوسه روزه آتایم و رفو مسعود بتربت تحفه هدایای دلکش و حبش ضیافت و طویلهای خوش اقامت کرد و دو قلعه دولت آباد و زاده را کس فرستاده تخلیه کرده بمصرف کارکنان دربار اعلی داد و اما در باب سپردن قلعه سنگان که مخزن اموالش بود دفع الوقت همی داد و مقارن انجبال فرستاده کامران میرزا و امیر با نوشته صداقت بنات بحضور والا آمده نامه که محمدخان بدو نگاشته بود بنظر والا رسانید مضمون اینیکه غرمت حضرت ولیعهد بدین ولایات مخصوص استیصال من است بلکه اراده بتخیر هرات دارد و چون ایل قرانی را باخود مخالف می نیم اولی آنکه شام جمعی افغانه بمجاافت تربت نفرستید و من عتقی قرانی که از ایشان طمان منیم بجا است هرات فرستم شاید چندی دست تعدی او از ما کوتاه شود که بر خراسان این ترک چهره دست شده است مع القصه کامران میرزا در سال این نوشته بعد از نیاس از کار او اظهار ارادت و صداقت ببنده کان نایب السلطنه و زید که شاید بدین مذاکران سیلاب خانه کن باروی از انسوی بر تابد و روزی چند از معارضه و مبارزه ایمنی سلامت یابد چون محمدخان قرانی از وصول این نوشته خبر یافت از فرط دهشت و کمال وحشت بفرار مصمم گردید و از بخت بیدار که شهر یار نتوانست لهند و درین بار بضمطوی حکم جاری شد و او را محفوظ بداشتند چون درین وقت قرانی مهدیقلیان و محسرخان خلاف حرم می نمود و برادران او را نیز نگهداری نمودند تا ازیم جان باعث حادثه و آفتاد نکردند قلعه سنگان که مجمع اموال و مخزن اقبال او بود بمصرف درآمد و اندوخته موروث و مکتب ایلیان او که بیشتر از حصه بود بضمط او راند و چون که از عمر اسیر شیعه فروختن کرده بود بمکافات نصیب غاریان شد و مثل مال مودی نصیب غازی رخنی مثل آمد و حضرت شاهزاده نایب السلطنه غازی حکومت ولایات تربت و برکشن و کدکن و محولات و سرجام را بسهراب خان کرجی غلام پیشینیت باشی تفویض فرمود و اختیار کار ابراریم هزاره و ولایت جام و باختر را نیز از راه احتیاط بمشارایه موکول داشت مصطفی قلیان سر کرده سمنانی بابا جانبا ازان و امغانی و حسن خان قاجار را بارخصت معاودت باو طاع طهران و او بعد از استقام امورات مهدیقلی خان و محسرخان برادران محمدخان از اجس اطلاق فرموده و روانه مشهد مقدس رضوی گردید و او اسطوکار و انظر فیض جنیان شد و محمدخان نیز باضاقلیان هم منزل آمد و در حفظ آنان قراول تعیین یافت و مرده این فتوحات و رواج شعبان بعض خان صاحبقران رسید و مزید امیدواری دولتمندان گردید و چون کینکند بزرگان جو کرد باید کاری کر بیان حال نایب محمد خان افغان و نیز کامران والی هرات و مکالمات نواب شاهزاده نایب السلطنه و مایک و امکن المغان خوقند و فرغانه از نزد محمد علیخان فرغانه و ترکستان و مرو فاندیشدن بدلاسلطنه طهران حضرت شاهزاده اسکندر خلعت بوز جهر حکمت شهر یار کینی سنان نایب السلطنه دولت علیه ایران و ولیعهد حضرت خاقان صاحبقران نایب السلطنه عساکر را منطوران بود که ممالک خوارزم و مرو و بلخ و هرات و کابل و قندهار و نرسند و ورونا بستان از چنانکه سابقا در تصرف پادشاهان صفویه و نادرشاه افشار ترکمان بوده مطیع و منقاد شاهنشاه حجه ایران سازد لکن ایام محمدخان افغان و نیز شاهزاده کامران والی هرات را که در ارض افسان شاه او موقوف بماند بود بخواند و شفا باوی حکم فرمود که در ازمنه سابقه ولایات متصرفه افغانه همواره در تصرف سلاطین و فرمایا شیه ایران زمین بوده و سلاطین

صفویه و نادر شاه تمامت طخارستان و زابلستان را تسخیر نموده اند و توقفا فاغنه در سلک ایلات هندوستان و کابل و قندهار بجزنت سلاطین کامکار میرز و بدان خدمت میکرده اند و اگر اعیان در ولایات خراسان حکومتی میبرانده اند بایج ده و خراج رسان دولت ایران بوده اند پس از قتل نادر شاه احمد خان افغان ابدالی تبه و بر و تغلب در زمان فتور دولت سلاطین ایران بر بعضی ایلات ممالک استیلا و استقلال یافت و چون خوانین نذیر با واسطه تن پروری و عدم تسلط قدرت تصرف هرات و طخارستان نموده بغارس و عراق قناعت نمودند بعد از انقضای تسلسله خاقان سعید شهبان خراسان آمده ادعای تمسک ممالک سابقه را کرده حکام خراسان تصدیق کردند حتی اینکه یکجایان امیر بخارا و بلخ را تحلیه خواست و مقارن انجمنال فتنه و سیه و آمدن قتل اباغ محمود قزلباغ روی داد و خاقان سعید از خراسان مراجعت کرد و از آن سپهر حکم تقدیر قادر شهادت آنحضرت در شوشی حصار روی داد و حضرت خاقان صاحبقران در سنوات بسیار بجهاد و وسیه اشتغال داشت و فرصت تمام این امر را نفرموده اکنون که فراغ از انکار غم حاصل شده است بامر خاقان صاحبقران کبیر من بده که یکی از چاکران آنحضرت قلم امیر باجماع انجمن و بنظم خراسان دفع غایبان و طلب ملک موروث مامور و مبعوث گردیده ام و مکرر از کابل و قندهار قزلباشیه و جوانشیریه آن یار رسل و هدایا و عریض حضرت خلافت اعلی فرستاده است عا کرده اند که یکی از چاکشانان حضرت خاقان صاحبقران روی بدین سوی کند تا با همه بنده وارد در رکابش بخدمت کنده و ولایات متصرفه فاغنه مستحضر سازیم انیک حسینعلی خان بهبود خان جوانشیر فرستاده که قزلباشیه کابل در حضرت ماستدعی همین خدمتند محمداً باید کامران کوچ و عیال در بگاه شاهنشاه گراید و هرات را خالی کند یا مانند سایر حکام ممالک محروسه طایفه دیوانی و هدایا مستعد اند و پیر خاشن باشد که با با همین اندک سپاه گشته ماده یورش بلخ و هراته میباشیم و خود که امین الدوله اوئی درین ایام در رکاب والا بودی و دیدی و کشودی که با غایبان صاحب شوکت خراسان چه رفت با سالور خسرو پیشه عمر متبیران و بزمین قدصصامی علی خدر و الموت بر عود خوفاً من ملاقاتی چون یار محمد خان افغان این بیان را شنید بر سر که از استماع کرد و عرض داشت که فرمایشات مطاع غایب السلطنه لازم الا بتوسط معتمدی پیغام میگیرم تا پاسخی در رسد و فرستاده او در اوایل شوال وانه هرات گردید کامران یار محمد خان وزیر باندیر خود را در لشکر کفر قماری مقید دید و دانست که راهی او بسهولت صورت امکان نخواهد داشت تحف و هدایا و عریضه مزورانه بحضرت والا فرستاده و غنماً از وزیر لشکر کرده و مرخص داشت که وی زیاده از حد وزارت دخالت در امور ملکی میفرموده بیکو ان است که او را در رکاب والا موقوف داشته روانه هرات نفرمایند تا بی اخلال او قراری درست در خدمات والا داده شود و ثواب سلطنه تدبیر و تدویر امیر و وزیر را دریافت فرموده پیش از پیش در حقیق یار محمد خان سپارش و اتمام فرمود که بر تنکین بلاد خوقند و ترکستان و تشخیص حکام و خوانین آنسما علی الاجمال و امدن عبدالرحمن بنک فرستاده محمد علیخان خوقندی مخفی نماید که خوشه دار الملک فرغانه چنانکه جنوق دار الملک خوارزم است و فرغانه ولایتی است از اقلیم نیم توران و کونیند انوشیروان از اباد کرده و از هر خانه مدی بدانجا آورد بکنی و الا بجرم از ولایت هر خانه خوانند و فرغانه عربان است و از اشترای مشهور متعده است مانند اسب و شتر و اخیسک اسفرنگ و حجب و اند جان و تاشکنت و غنیتان و کاشان و بناکت که معربان فناکت است و از ان چون شاهرخ بن تیمور غیر کرده شاهرخیه نیز خوانند و خوشه شهری بوده اکنون از همه فرغانه معروف تر است و پادشاه نشین آن ملک است و حکام انجا غالباً از نسله اترک مغول و از نکیه بوده اند عالم خان و عمر خان دو برادر بودند و در انجا حکمرانی داشتند و حاکم اصلی عالم خان بود و قتی وی تباشکنت رفت و فرغانه عمر خان قبول کرده بر سر سد خانیت بر نشاند و عالم خان را مغرول گردانید بعد از عمر خان محمد علیخان حکومت یافت و درین سنوات وی خان خوقند بوده چون رحمداد خان خطا قصد شجر کاشغر کرد و بنصرف در آورد محمد علیخان و اهل فرغانه نوکرستان اجتماع کرده بخا ختارزمی بزرگ کردند و وی بنزیت رفت و کاشغر را متخاص ساخت و جمیع لشکر ختاراک کافر بودند از ولایت اسلام پیرون کردند استقلال تمام در کرستان حاصل کرد و شرح حال خود را معروض ای پادشاه اسلام داشت کیزی و غلامی ختائی از اسرای ختایا عریضه صداقت فرستاد و بعد از رحمن بانی قاضی فرغانه روانه ایران نمود و ثواب نایب السلطنه العلیه العالیه فرستاده او را به معتمدی روانه دارالخلافه طهران نمود و سفیران بعد از شرفیابی حضور حضرت خاقان صاحبقران یافتن خلعت و انعام میبمانداری از راه اذربایجان وانه مملکت اسلامبول شدند و پس از آن مراجعت کرده بخوقند بازگشتند و بقایای حال انطاویه در زمان مناسب مذکور میبودی که درینا حکم حضرت صاحبقران قبول کردی بقا امجد محمد میرزا ختارک و در کمال شظا ارسا مان چون حضرت نایب السلطنه رایت یورش بزرگ

بود از دربار حضرت خاقان صاحبقران قاجار و پدر بزرگوار استدعی شد که ولایت خراسان بنواب ستطاب والا امیرزاده اعظم محمد میرزا مقوض گردد
 لهذا فرمان قضا جبران باغی را امیرزاده عظیم الشان سیم خاقان سعید شمسید البر محمد شاه مغفور ماضی صد و ریافت و معتقد حضرت و لیعهد فرمان خلعت
 شان را بخراسان برده زب برود و کوش امیرزاده والا محمد میرزا والی کل مملکت خراسان گردد و میرزا موسی ششتی نایب که مردی بدتر و وزیر دانا بود
 سابقه در خدمت والی و الا برقرار شد و میرزا صادق خیر و قائم مقام مغفور و برادرزاده میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی بامر وزارت معاملات مامور
 و نواب شاهزاده نایب السلطنه شش فوج سپاه نظام از بلوکات و بلاد خراسان برتبت داده که عبارت از چهار هزار و هشتصد نفر بودند و چهار هزار سوار
 از اگراد و از ترک مقرر داشته و در مقام تربیت آنان برآمده و جمع و خرج انولایت را بایکدیکر تطبیق فرمود و از نجفعلی خان بوزنجردی شالو و رصاقی خان
 حاکم دره جوسایر حکام و نواب الزم نامی که گرفته که بلاد را از تاخت و تاراز که محفوظ دارند و بر هر دین جمعی ستخطط کماشته و اموقوفات سرکار بعضی مدار
 خاصه طاهره را انتظامی تمام داده میرزا موسی خان برادر که ترخانب قائم مقام را که بشرف مصاهرت و الاختصاص داشت ناظم کل معاملات سرکار فیض آباد
 فرموده میرزا محمد علی ستونی و حاج میرزا کاظم ناظر الخضر را تابع ناظم کل داشته باندک توجهی امورات تملیکه خبرتیه خراسان را منظم و منسق فرمود و
 بمردار دست امیرزاده محمد میرزا والی خراسان نهاد و فرزندان چند خود را بر دیگران برتبت داد و درین سنوات دو کانه که ان شاهزاده کور که کانه در صفت
 توقف کرده بود در فارس بعضی وقایع روی داد که تحریر آن را که برتبت در کربان بعضی وقایع فارس و کرمان و مرقن توق
 شاهزاده معظم حسینعلی مهربان فرما نصرت بجانب کرمان و کرمان و لغات آن ایام نواب شاهزاده آزاد فرما
 فرمای فارس بعد از خروج طایفه نوری از فارس بطهران بر بعضی جاگران دربار بی اعتماد شده اطمینانی تمام بدانها ندانسته چاغلب عاظم فارس بایکدیکر
 موافقت و مراقت کرده بودند و وفاق ایشان بایه نقصان خدمت دیوان اعلی میکردید و شیخ عبدالرسول دریاپکی حاکم بندر ابوشهر و مضائق
 در مرکز حکومت موروثی خود کمال استقدال و استظام بود و باغی ارباب غرض دغدغه در خاطر او راه یافته در انجام خدمات نتوان میکرد و از آمدن
 بحضور والا متوجه بود و در زمستان سال توشقان مثل که ساعات کار زون و خشت و کجارج و دشتستان نمونده بهشت بر این است نواب فرمان فرما
 قصد تفرج و استظام آن بلاد فرمود و با بعضی امیرزادگان و الایثار مانند نواب امیرزاده رضاقلی میرزای نایب الایاله که بطنا صبیته زاده محمدقلی خان فیض
 ارومی بود و برادرش نواب تیمور میرزای ملقب بحمام الدوله و نواب بهلا کوخان و لدشجاع السلطنه میرزا محمدعلی مشیرالملک و وزیر فارس قاقاباغا
 لدباشی را نیز درانی سردار و جمعی از حمران از شیراز بکار زون آمده روزی دوسه در باغ نظرنر آسوده کجارج و دشت و والکی و دشتستان عبور فرمود
 شیخ عبدالرسول خان عرب دریاپکی را توشش افزوده در چهارات خود نشسته میان خلیج عمان و اندبالاخره بوساطه امنای دربار اطمینان تمام
 یافته بحضور اشرف آمده مورد توجهات پغایات شد و نواب نجفعلی میرزا والی کو بهیکلویه نیز از راه لیراوی دشت بحضور پدید و الا که آمده قرین سبا
 کردید چون تپ و توب و سر باران کابی را در و حسن بندر کجایش نبود بامر حضرت فرما نفر ما امیرزاده آزاد نواب نایب الایاله توقف در صحاری کل و ابان
 و تجمیر سپاه نصرت بنیاد مامور شد و بنده بمقدار مؤلف این دفتر نیز در رکاب امیرزاده معظم بود از آنجا که فیما بین نایب الایاله و نجفعلی میرزای و
 کو بهیکلویه بعضی جهات گذشته فی الحقیقه نقاری واقع شده بود و قول مؤلف را در هر دو دربار قدری اعتبار اسبابی فراهم شده در چمن آباد که اکثر
 رامین بنکین شتی است بهشت آیین ششباروزی دوسه ملاقات و مقالات کردند و در طویلهای پسند غبار نقار متعش شد و پس از خروج نواب
 شاهزاده فرمان فرما از بندر ابوشهر و مدارت شیخ عبدالرسول خان دریاپکی در رکاب ستطاب و ورود بار دوی مذکور جمال خان دشتی و سایر متوجیان
 نیز بحضور اعلی آمده روی به اجعت نهادیم چون فیما بین میرزا علی اکبر قوام الملک بن مرحوم اعتماد الدوله شیرازی و محمدعلی خان بن جانی خان قشقایی
 ایلیانی ایلات فارس بخلاف سابق در شیراز اظهار موافقتی و مراقتی روی داد و مشیرالملک اچنان توهم رفت که این اتفاق بمقتضای صورت
 حال ایشان از حضرت والا بخوی دیکر جلوه داد و نواب والا رسوخنی بدیشان رفت و دریاپکی را که بانان صفائی نداشت با خود برداشته روی
 کرد بمحسینی نیز بایه و هم آنان شده پیشتر بایکدیکر اتفاق کردند بعد از ورود و فرما نقار قوام الملک براءت ذکر کرد و مطمئن شد ولی محمدعلی خان ایلیانی
 که در ایلات خود بحالت توهم برقرار ماند و در مقام چاره خود بر نیامد بعد از نوروز فرمود که ایلات فارس بقاعده ستمه باید از قشلاق روی به بیدار
 نهند و در مراتع مقرر خود بسر برند و مال دیوان را کار سازی کنند ایلات باز نگردیده و عود نکنند و معلوم نهاد که مرقضی قلیخان ایلیانی یکی را برادر که
 با شارت و ایلات را کوچا بنده و از کر میرات فارس روی به رسیدت کرمان نهاده و این کاری عربی امری عجیب مینمود زیرا که ایلات فارس را کابی

و کنگر خاقان نوری قوی الا که در این ایام بر اعیان خراسان آمده بود
 و عود نکرد بکرمان

برای کرمانی بود و اینگونه حرکت مخالفت ایلیانی را ثابت و ریشه خلاف او را نایب میداشت عجبتر آنکه محمد علی خان ایلیانی نیز که را بر امان کرده که علی
اکبر خان ریش سفید ایل نفرو بهار و لوی و جمعی از اکران در قفقاز مرز قفقاز ایلیانی را به کرمان برگردانند و این کار را خود امان زار و
داشت البته میرزا محمد حسین کیل حاکم فسا و دارا بکر که از احفاد افضل الفضل سید علی خان شیرازی بود با خود برداشته روی بکرمان کرد
و ایل را زنده بخاک کرمان رسانید و امر غالب بلوکات و ضباط بلاد این کج را انقلاب و استلال تمام مایه زیرا که نگاه هزار خانوار ایلات که زیاده
از صد سال در ولایتی باشند از کونه معالجات و قربت و دودوستی و بستگی خواهند داشت که اینها اظهار امر میرزا ده سیف
الملوک میرزا حکیم کرمان از کار ایلات فارس و مزایع را این بدیشان نواب میرزا ده سیف الملوک
میرزا خلف الصدق سرکار نواب شاهزاده معظم ظل السلطان که حکومت کرمان اختصاص داشت تصدیق مفسده جویان و تحریک خوشتر آمد گویا
آمدن چندین هزار ایلات فارس بکرمان فزونی عظیم شمرده بجهت ایشان مراغه و مسکن معین ساخت و بدجلونی و کا هدری اعظم انان پرداخت و
علی خان ایلیانی و مرز قفقاز ایلیانی و مصطفی قلی خان برادر دیگر ایشان قریب بکرمان شدند ایلات را بچوانب هم و نرمایشروانه کرده ایل
برادر کمرش را ایلات بر فتنه و ایلیانی و میرزا محمد حسین کیل فانی و میرزا قاسم خان سنج داماد ایلیانی بشهر کرمان رفته بخدمت میرزا ده سیف
و بعد از محاورات و مشاورات مقرر شد که کیل و میرزا قاسم خان عرضیه شرح حال ایلیانی را از راه یزد و طبس بخراسان برند و ببرند ایلیانی
در کرمان و برادرش در بم و نرمایشروانه چون مبلغی خطرات متوجهات دیوانی انسان در گردن ایلات بود و تعطیل گذارنده بودند
فرمانفرمانا چار در مقام باز گردانیدن ایلات برآمده با نواب میرزا ده کان عظام و برادر از کان کرام در واسطه محرم سال بکرمان روید و بیست
چهل و هشت عازم صفحی کرمان گشت امیرزاده رضا قلی میرزای نایب الایاله و فرزند اکبر خویش را بنیابت فارس گذاشته آقا بابا خان سردار
مازندرانی و جمعی امین را بخدمت او مامور کرده با یازده هزار جمعیت و هشت عراده توپ از راه نیرزو و دارا بکر در راه صفحات کرمان برگرفت
ذکر فتح عبدالرسول شاه عرب در باب یکی بنده را بنوشته و کفر فتن نواب ایلیانک یالک
با نظام انضباط شیخ عبدالرسول خان دریاپکی مردی جلیل و ساس و غلیظ و غضوب و رشید بود و اضافیه
حکومت بندر ابوشهر از ولایات دشتستان مضافات بندر کرده بود و دو سال خان حاکم بر از جاز از سنوات قبل ملاک نموده داشت ایلیانی
دشتستان که خوانین با طایفه بودند از وی خاطری خشمگین داشتند ولی از بیم فرمانفرما با وی حلا فی ظهور نمی آوردند تا در این اوقات که فرما
فارس باز گردانیدن ایلات ترک راه کرمان سپرد و انجام این سفر معلوم نبود و شیخ دریاپکی رخصت رجعت بندریافت همانا با وی مقام
خط اندیشی بودند چون شیخ را با والد مؤلف در طهران و شیراز اخوت و مودت اتفاق افتاده بود و در این اوقات در خدمت نواب
الایاله فارس مقرب محرم می شمرده شی که بخارج شیراز نقل مکان کرده بود از بنده شذرة نمود که از کدام راه بشهر رفتن من اسلم و صلاح
چون از عداوت ایلیانکی و شبا نگاره و بر از جان با وی اطلاعی داشتم گفتم اگر از این راه متداول باز نگردی و راه را بگردانی از راه لیراوی
به بندر شوی بطریق حزم اقرب است و می گفت که از ایلیان منسی که طاعی و در کلمه سپید یا غی است و راه من بد انوار است اینستم
چون او را با من بنده کمال داد بود نامه بد و نکاح ششم سواری چند بهمه دریاپکی کرده او را بمنزل رسانند همانا در عرض راه اندیشه دیگر
بخاطر آورده بیهیحت ناصح پیغرض راجل بر غرض کرده از راه ممنوعه بدلی رفت شبا هنگام رؤسای انولایات یکدیگر را اخبار کرده باجا
کامل برگردوی آمده روزی دو بکر و فرو و جنگ و مزاج گذشت اخر الامر غلبه کردند و دریاپکی را بضرر کلک و لشکر در برج سری دالکی کشند
و اموال کثیر و اربابارت بردند و فتنه بزرگ در کمر میرات دشتستان بندر ابوشهر برخواست و چون بندر ابوشهر منبع تجارت ایران و هندوستان
و انقلابا بشهر مایه خسارت و زیان بود بعد از رسیدن این اخبار بشیراز منامی دولت بالا باجماع صلاح در آن دیدند که خود نایب الایاله
ان فساد پر دانه بشهر فتنه شکن آن فتنه عظیم فرماید و اگر چه در انضباط بروز طاعون بود مؤلف را نیز برمدی شدید و هوا در غایت
بنده را مجبور بخدمت نایب الایاله کرده روانه انضباط نمودند و حال غایت دشتی که از عظمای حکام کمر میرات بود نیز رخصت دادند که در
خدمت الایاله و در خدمتی شود چون درین کابجیل بود بطریق اختصار و سرعت راه در نور بدیم و بدو سه روز بدلی رسیدیم هنوز خون
دریاپکی در برج پاشیده و در دو و اراز کلک بسیار خراشیده بود مع القضا حاجی محمد خان حاکم بر از جان محمد این خان شبا نگاره و محمد علی خان

و میر حسین خان و سایر خوانین انولایت طوعاً و کرہاً بخدمت نایب الایالہ آمدند و متوجہ ہما نرا مطنین گردند و روز و روز بدین بند را بوشھر تخمیناً بقدر ہزار
پادہ و سوار در رکاب والا اجتماع داشتند و تجارت شہر ازین ازدحام تو خشن تمام یافته و جمال شیرازی کارکنان دریا یکی نیز غایب شدہ بجا
سرکاری دولت بنیہ تکلیس کہ در دریا لنگر انداختہ بود پناہ برودہ و مستبطلین صاحب ہنر صاحب و کتر راج از و جماعتی بمنو و مذ و چھنورا و امر
بند زانمق بود لاجرم خیر خوانان کاب را برین کیدل شدند کہ بار آوردن و اوار کشی دولتی بندر عین صواب است این خدمت نیز گردن مؤلف افتاد
باوجود خستگی و گرمی ہوا در عین تابش آفتاب بندر رفتہ مستبطلین بالیوزار دیدہ و تفصیل کثتہ و شنیدہ حکیم تکلیس را با خود برداشتہ در زورق
نشستہ بلنگر کاہ رفتہ جمال خان را اطمینان دادہ ہمراہ خود بخدمت نواب نایب الایالہ آورد و فی الجملہ کار انولایت انتظامی حاصل نمود و سپا
دستی و دستیان با وطن خود رخصت یافتند و تفصیل اسبق قایم و ضمیر عارض بکرمان ارسال رفت ذکر فاقیات کرمان فی
شہادت امیرزادہ اعظم میرزا ولد نواب شجاع السلطنہ و مقتدر سیدین مصطفیٰ قلیخان
برادر کرمانی و ستیگر کرمان نواب شاہزادہ فرمانفرمای چون بمنزل سروستان رسید شیخ محمد امین تمامی شیخ الاسلام فارس را
باتفاق جناب قوام الملک کازر فارس با سمالت فراریان ایلات و اعظم ایشان روانہ داشت مدت چہل روز در ملکات فساد و اربابگردی و بولانی
و نیز کہ قریب پنجاک کرمان است توقف کرد و معتمدی بدراغدا فہر ان فرستادہ شرح واقعہ را معروض رای شاہشاہ آفاق خاقان صاحب حقرا
نمود و در بار خاقانی رضا خان قاجار سپاہی نامو میر جاہامور شد کہ میرزا محمد علی شیر الملک را بخصو را علی آوردہ باشد چون نواب فرمانفرما از محبت
و استر و ایلات نومید شد با سپاہ جزائر و واسط شہر ربیع الاول بخارج شہر بابک از بلاد کرمان در رسید جناب شیخ الاسلام و قوام الملک
انمزل انز و ایلمانی بازگشتند و معلوم شد کہ رای رجوع نداشتند چون حضرت خاقان مغفور کہ زوجہ محمد اکبر اسم خان قاجار مرحوم حاکم
کرمان بود بر حسب الامر علی در قصبتہ شہر بابک مسکن داشت و ہمیشہ نواب والابود قوام الملک و شیخ الاسلام سرپرش حال او کہ نواب متعالیہ
داشت مامور آمدند و نواب متعالیہ برادر والا کہ عزیز البضیافت دعوت کرد و مستحفظین ارجھما کہ دیست نفر سر از انوج ہمدا فی بودند ناچار ابواب
قلعہ را گشا و دوسرہ خط ملازمت سرکار فرمانفرما ہما اند و نواب والا داخل شدہ و شہر را بتصرف گرفت و دیست نفر سر از ہمدانی را ہما زمت قبول فرمود
روایہ شیراز داشت و مورد التفات کرد و چون از تقریرات شیخ و قوام الملک بصحت پیوست کہ ایلمانی با وجود وزارت شیر الملک بشیر از خواہد آمد بنا
مصلحت وقت مقرر فرمود کہ وی بصفیات کرمیلت و بنا در آمدہ متوقف باشد و با صلاح امور و معاملات کا زرون و غیرہ پردازد و در حقیقت او را
بجانب نایب الایالہ روانہ فرمود و چون از ولایت بندر بوشھر تا کرمان مسافت بعید است و صحت اخبار البضیافت موقوف بتقریر و ملاقات شیر الملک
بود با جازہ نواب نایب الایالہ بندہ در کاہ بجا پاری را اختصار از بوشھر کا زرون رقمہ روزی دوسہ در خدمت نواب حاجیہ والدہ معظمہ سرکار نایب
الایالہ کہ در کا زرون سیلاق داشت توقف و بصحبت جناب شیر الملک رسیدہ حقایق اسبق واقعات را تفصیل استفسار کردہ و استحضار
و جناب شیر اجمایت و رعایت از جانب نایب الایالہ اطمینان دادہ با عرضہ و نوشتہ جات دیگر بندر رجوع نمودم الحاصل نواب شاہزادہ
فرمانفرما بعد از روانہ کردن شیر شیخ و قوام را بطلب ایلمانی فرستادہ او را بکجہ قرار و مدار مطالب بحضور والا خواندند و نیز شرفیافت
ولی نواب سیف الملوک میرزا پس از رفتن ایلمانی فی ایلات از رجوع ممنوع داشت و در مدت دوازہ روز توقف نواب والا در شہر بابک
جمعی کثیر از بزرگان کرمان شکیات امیرزادہ آمدند و نوشتہ بخط و محو و منظر فرمانفرما رسانیدند کہ عبارت ناشایستہ نسبت بعجم اکرم مرحوم داشتہ
بود و مردم را از خدمت او و دادن سیورسات ممانعت کرد و مع نواب فرمانفرما کہ شاہزادہ حلیم سلیم النفس با شرم حضور بود در قبال و کشتہ
قوام الملک را روانہ شیراز و خود بجانب ہم و زما شیر روانہ شد و میرزا محمد برادر میرزا محمد حسین وکیل را بنزد امیرزادہ سیف الملوک میرزا فرستاد
بعضی نصایح و اندرز پیغام دادہ ضمناً از بی اعتنائی و نفاق او کہکندی فرمودہ ہما نرا از روز میرزادہ بشکار رفتہ بود و بعد از مراجعت اہل
شہر کرمان او را روانہ دوازہ و بشکوہ آمدند نواب فرمانفرما بکجہ سگات کرمانیان مقرر فرمود کہ علی نقی خان قاجار قومیلو نواب امیرزادہ را برادر
باسم بردن بفارس تا بوانات رفتہ از بخارا نمودہ کہ بہر جا مصلحتی و اندر رفتہ باشد تا این فشتہ فرو نشیند و از جانب حضرت شاہنشاهی حکمی صادر
شود و او چنین کردہ و امیرزادہ نیز رفتہ بایلات فارس ننسیند و بعد از روانہ شدن امیرزادہ روی بفارس ننمادند و مرضی قلیخان ایلمانی خود با
ایلات رفتہ مصطفیٰ قلیخان برادر کترش را کہ جوانی شایستہ و خوش شمایل و با اخلاق کریمانہ و شجاعت و مناعت بود و دہ ہزار سوار جہاں را بآمر

رکاب و الاریانه کرده اظهار خدمتگذاری نموده چون فرمانفرماده مراجعت بفارس کرد در میان الحاح کردن که بعد از شکوه ما و روانه کردن امیرزاده و بخش متابعین او از کالی کرمان بودن ارک و شهر در تصرف سرباز حضرت شاهزاده نایب السلطنه مایکونه توایم در کرمان نیست چاره دیرین کار بایدها نیز در رکاب با عیال و اطفال بفارس حرکت فرماید سرکار ثواب فرمانفرمادین امر تامل کرده حق بجانب ایشان دید مگر معتمدی بزد علی نقی خان طایفه قراقرز که مردی متهور و دلیر و بزرگ منش و امیر بود فرستاده که وی نیز ارک را تخلیه کرده کوچ و عیال امیرزاده را حرکت داده نیز و رساند وی اعتنا بدین پیامها نکرده با عجلانده خان قراقرز و بجا افت فرمانفرماده حصار را در بر بسته و در پس دیوار پیکار و روشم شد تا آثار خلاف علانیه شد سپاهیان کرمان بتیغ ارک اجتماع کردند و ثواب امیرزاده ارغون میرزا و مصطفی قلچیان قشاقی نیز بمداخله در کار قفل و در احوالی رفتند هر دو جوان دلیر و بالای سیمیا فرامرز زم سهراب سپکر ندانسته مد فکله سربازان همدانی شدند و ابراج دشت عظیم مایه قهر و غضب شاهزاده حلیم سلیم کردید و ملو لغز و دروغ انجمن سکره پیکو دل همتی فرخنده وی شب بالا چوس و بعارض چوماه بنهر خشنده مهله خط سپاه شمع القصد ازین مصیبت امیرزادگان کتاب و الاورکان رزم جوی خاره فرساجامه دیدند عزم رزم جرم کردند و فرمانفرمای بجز تیر ارک چاره نداشت و سپاهیان از سرور شر و تصرف ارک فرمان را در گذشتند و بنده کر و شهر و خرورج اعراب غلبه ثواب امیرزاده که مضاعفی میرزای نایب لایال که بکرا نشان بکرا قتل دریاسکی و انقلاب امیر بندر بو شهر پیش شیخ نصر بن شیخ عبدالرسول بن نصر بن ناصر فرار کرده در جهازات نامی دریاسکی نشسته بروی رفت و از راه سوء ظن چنان دانست که قتل دریاسکی بکستند ان نواب نایب لایال که مرکب این امر شده اند و الا امیرزاده مذکور چراس از ورود بو شهر در مقام قصاص قتلین شیخ بر نیامده غافل که الامورات مرمونه با و قاتلادین اثنی خبر شهادت نواب امیرزاده ارغون و مصطفی قلچیان برادران الحاقی بدین صفحات رسید و فی الواقع برای فرمانفرما وقوع اینجا دشت و هندی عظیم بود فتنه جوانان این صفحات نیز شیخ نصر را تحریک کرده که از اعراب بر و جو اسم و عتوب احتشادی نموده بدعوی ملک موروث و خون پدر مقتول باز آمد و درین ایام چنان مقرور بوده که آن خاندان زاده دولت که در ان شهر مبر حقیقت نام برآمده از جانب امیرزاده نایب لایال که شیخ نصر را متعال کرده بحضور آورم و بعضی حکومت مخصوص شود این جوانان مجرب تن بخدمت در نداده میان اعراب رفتن از دحامی برگرد خود اجتماع داده با جهازات خود و دیگران بجزم تیغ و تاخته بندر بو شهر از تصرف امیرزاده در روز روشن که همانا زمان ظهر بود بجوالی بندر آمده بنیاد توپ دن کرد در ازین جبارت و خامی حیرت آمد و این معنی حاصل بر کمال غرور ان جوان جوهر کرده دانستم که بی شک بشا هنگام باطشی تمام بتیغ بندر اقدام خواهد کرد چون به سوی ان بلده آب دریا محیط و محیط مثل بر برج و باره را آمد و شد پیاده و سواره بشت تانات است تفنگچیان شیرازی شکستانی را که در حکم محمد علی خان و احمد شاه خان تنگستانی و محمد علی سلطان شیرازی بوده در آن بروج تقسیم نمودیم ولی درین ایام زیاده ارشاد و پنجاه کس در بندر بو شهر حضور داشتند و با طمان منحصرا شده بودند بجهان فتنه مع القصد چون شب در رسید هوا تیره کی گرفت بکشتی تازی جوی ساحل دمان از قوریائی شکست چون بر زین سرن بر کینل اندوده صحرائی بناگاه نیم از ان تیره شب فتنه جهازات و زوارق حضرت شاهی و اعراب لامناهی بالآت حرب و ادوات ضرب بکرت درآمدند و غرش توپ از سه جانب دریا بر فلک رسید و کلوله چون باران همی باریدند ازینوی تیر از و اسلحه بلده بندر و فراتر بروج دروازه نقره توپ و تفنگ کردن گرای شد غنچه بران لحج ارجوزه ایشان دریا و صحرای ابرو غاگرد و غنچه شیرو طبل سرباز بیوت شهر را بر صد ساخت عموم خلایق از خواب برآمدند و بخود در افتادند سربازان مستحفظ دروازه و بروج زیاده ان سید کس نبودند و تفنگچیان نیز بهمین تعداد می رسیدند و اغلب غلامان از انجا نماندند و عتوب ضعیف حکمران پنهان شدند بعضی از مستحفظان دروازه و بروج مجروح و مقتول گردیدند و معلوم شد که اعراب از زوارق و سفاین در آن شب بجور فرو آمده برج و باره و دروازه را تصرف کرده اند زیرا که از طرف دروازه بنجانه دریاسکی که حرم ثواب نایب لایال در آن بودند و من منب و جمعی دریا خانه ان بکاره این کار و روانه کردن حضار مشغول بودیم کلوله شکست همی آمد مجمل شهر و برج و باره الاد و برج بحری و باره و فی و خانه دریاسکی تیر در دست اعراب در آمده پس کام طلوع فجر دیگر باره جنگ شمشیر بر فراتر بروج در گرفت چنانکه بالیوز شهر و سایر انگلیسان برام کوتی و ولتی آمده تماشا مشغول بودند از جمله واقعات آنکه در اوقات عربی بر در و تلخانه والا آمده سری بریده در دست داشت پرسیدم که تو کیستی و این سربکیت گفت من از اعراب موخ تابع بو شهرم و این سربعدانده سر کرده اعرابی است که برج و باره را گرفته و مقدار ان خیال نقاره چنان که فراز نقاره خانه برآمده جانب دروازه می نکرشند بدانها کفتم که شاد یانه بنوازید که سرتش اعراب اینک بر در بار امیرزاده افتاده انان یکبار به بنواختن نقاره و کوسر و سورنامی پرداخته

که بیکان عساکر کجانی از سر بایرون آمده با صحره و شک و طعن و شپور روی بدروازه نهادند و شکست در اعراب در افتاد و در خدمت امیرزاده تادروازه
برقیتم و اسیر و مجروح می آوردند و انعام و خلعت می بستند بعضی از آنان را که مباشر قتل شده بودند شقه کرده بر دروازه میا و میخشد و باقی را در بخت کشیدند
شیخ نصر روی بزمیت نماده بضر توب سفاین پشان با از حوالی غاوی و لنگرگاه دور کردند علمی سیاه بر پا کرده نادیده می دیدی بر باد برفت گرفته می
رفتند از انرازم آغاز امیرزاده بهر جای رسید و از فتح انجام نینامه بهر جانب فرستاده شد و تمامت و لایات کمرسایت و بنادر فرج بعد از شده یافتند و مقدار
این اشیاء و خراج کرمان و کاشتن نواب شاهزاده معظم فرمانفرما بشیر از در رسید و فرج طرفین از فردن کس رفتن کرمان و حکومت نواب
امیرزاده هلاکو خان توضیح این اشارت آنکه بعد از چهل روز محاصره ارک بتصرف سپاه نصرت همراه درآمده و علی بقیان قرار کوزلو
بجذب و والار سیده بی مؤاخذه و سیاست مخلص و با کوچ و عیال امیرزاده سیف الملوک که همیشه محترم نواب شاهزاده عظم نایب السلطنه العلیه
بود روانه دارالعباده یزد کردید و از جانب فرمانفرمای فارس امیرزاده هلاکو میرزای طقب بهادر خان بایالت کرمان مفتخر و مقرر شد التلیمان صاحب
انکلیس بمقام فوج بهدانی داند و یزدی خان نایب تو بجان مبارکه سرکار و لیعهدی بطوع و رغبت بقبول چاکری نواب شاهزاده فرمانفرما اقرار و ائجاز کرد
و روانه فارس شدند و جناب فضایل آتاب میرزا حسن نظام العلی اختلف الصدق طاعلی اصغر ملا باقی خاقان صاحبقران که عالمی باند سپر و وزیر
صداقت مصیر بود در خدمت هلاکو خان با نظام امور کرمان متوقف شد و امیرزاده محمد صادق خان و لده حسن قلی خان قاجار قونیو برادر خاقان صاحب
قران که در رکاب نواب والای صاهرت آنحضرت مفتخر بود بجهت اطلاع این واقعات روانه طهران گردید و نواب امیرزاده اباقا ان میرزا برادر امیرزاده
هلاکو خان با جمعی از اهل فارس و کرمان بنا بر احتیاط برابط شمس اسلحی یزد و کرمان بفرقه توقف کرد و نواب فرمانفرما در او آخر شهر جادی الشک
وارد شیراز شد و وقایع گذشته در هسکامیکه نواب شاهزاده عظم نایب السلطنه بمحاصره بنو شان اقدام داشت معروض افتاد محمد نظر خان مافی و
بدرخان جلیلو بند با پانصد نفر کچک بنیای بوری و سبزواری و ترشیری بامداد علی بقیان قرار کوزلو مامور شدند و قتی بهر در رسیدند که فتح کرمان واقع
شده بود مراتب دیگر باره بخدمت کارگذاران دربار حضرت ولیعهد عرضه داشتند و ضمناً معروض افتاد که املی یزدین از رفتار کارگذاران
نواب امیرزاده سیف الدوله رضامندی ندارند لکن نواب امیرزاده آراذه قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی حضرت امیرزاده عظم محمد میرزا و املی صرا
مامور بکجکوت یزد گردید و محمد رضا خان فرمانی بوزارت و اختصاص یافت و یزد آمدند و متوقف شدند و نواب هلاکو خان نیز در یزد بماند
بایالت پرداخت و بعد از ورود نواب شاهزاده فرمانفرما بشیر از اسرای اعراب عتوبی و جو کسی که در بند رجیوس و قریب سی هزار عاظم آن
طایفه بودند صید سعید خان مامور مسقط که همیشه نواب لایا لدرخان بود توسط خواسته حاجی عبدالنبن شیخ جابر فرستاده امان مسقط
باتفاق بنوع درگاه بشیر از آرمه بعد از دادن عرضیه و مشکش می تناسبه سرکار نواب فرمانفرما اسرار ابا مامور مسقط بنحیثه مخصص دروازه لایا
خود شدند که کرامت و سیفانتر میرزا محمد مهدی مستوفی خاصه لک محمد زکیان سر در اسرار
محمد الله بقلیس نیارال سقاویج سردار قفقاز و کرستان بعد از خدمات گذشته مامور شد که بولایت لدرفته انانرا که سر از بقایا
باز زده اند قلع و قمع نماید و نیز بکلم امیر طوری بدان خدمت اقدام کرده آن ملک را تصرف منتظم ساخته و درازای نینجده مات از پاییه سر در
ترقی کرده بمقام شاهزاده کی رسید لکن منصب و ربه نیارال بایرون رازن دافند و بکرستان فرستادند نام سرداری و فرمان دانی در قفقاز
یا قه چون در عهدنامه و مصالحه دولتیین علمتین قرار رفته بود که همواره در سرحدات ایران و روس بکنفرانچی مجازا جانین مقیم باشد که ام
دولتی قمع معاملات تجارتی را انشظام دهد لکن انمای دولت بهیه روسیه بکنفران معتبرین دولت خود را روانه قفقاز کرد که اگر از انمای
دولت علیه ایران اذن باید بدو که حضرت شاهنشاه صاحبقران شاه نیارال بایرون رازن فرمان دای کرستان میرزا انراکیم مسیحی برادر محمد
منوچهر خان دروازه خدمت حضرت خاقان کرده که از سرداری خود اعدام و از آمدن ایلچی استیذان کرده باشند و او در واسطه بیع الاول سال
یکهزار و دویست و چهل و هشت وارد طهران گشت و در خانبرادر خود معتمد الدوله ایچاقاسی باشی برآسود و بعد از شرفیابی بحضور اعلی و دادن عرضیه
چشکیش سردار قفقاز و قصد مراجعت بمقصد از جانب خاقان صاحبقران ببلقب خانی مفتخر و مخصوص آمد و بجلالت مرحمت مخلص گردید و چون لازم بود
که از معتبرین امین درگاه خلک خرا که کسی شایسته و دانا بمرافقت میرزا ابراهیم خان مذکور بنیت و رودنیارال بایرون رازن سردار فرمان دانی
کرستان رفقا باشد جناب میرزا محمد مهدی مستوفی خاصه نوری لکبر و ارشد محمد زکیان سردار مفتخر و بنیجده خدمت مفتخر و مامور آمد در جمعه بیست و پنجم جمادی

الاول از دارالخلافه پسران رفاه را که کیدان برگرفته و جناب معتمد الله و له کمال تحريم و تکریم را نشان کرده بعد از ملاقات میرزا محمد مهدی سفیر مستوفی خاصه
اعلی برادر خود را بوی سپرده از راه خلخال وارد پس و تبریز بصوب تفتیس روانه گردیدند و در روز و روز و جناب میرزا محمد مهدی معظم البه با حضرت و
استقبال نموده وارد تفتیس گردیدند بعد از بیست روز توقف عزم رجوع جزم کرده راه دارالخلافه در پیش گرفت و در روز چهارشنبه مستوفی معظم
شهر شوال سنه مذکوره وارد طهران گردیده بتفقدات پسران خاقان صاحبقران مهابی برافران آمدن که قحط و غلا و کفر و سرکشی این
سیال و مکرر آنها را خاقان صاحبقران از جمله وقایع امینال وقوع طاعون و نزول مخ در کیدان و ماندن در آن و اصفهان بود و
نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آری از نذران و یکی میرزا حکمران کیدان و نواب شاهزاده سیف الله صاحب اختیار اصفهان بدو که خلافت کیدان
حضرت خاقانی آمدند و از کار خلائق و احوال و عیال و برادرهای شری بسط معروض کردند مالیات و متوجبات طبرستان و کیدان بحکم حضرت خاقان معفو
و بمذول افتاد و مبلغ چهار صد هزار تومان نیز بسبب تلخ خواره کی باصفهان تخفیف مرحمت رفت و هم درین سال تیر کم و توان تر برف در طهران و سایر بلاد ایران
از دوا و اندازه پان در گذشت و در روزی از اول میزان تا آخر حمل سال آینده که مغمما است علی التوالی هوا کا فوجی میسود و از انبوه برف باهسای سراز و بزرگ
مسدود ماند که هماد و کو چهار فرشته گردید که از میان آن مبر گردیدی و بر حمت اسباب معیشت فرازا و رندنی طرق و شوارع بالکلیه بسته آمد و راه
آمد و رفت معقود و مسدود شد و تسعیر اجناس بمرتبگی رفت و هنرم و زغال عرثت کو که در اعراف یافت در کر میرا تیکه میرزا نام برف نشینده بودند که در
حاصل پوشش و نجاب خرقه آمد و این غیر نگارنده نام با جمعی بسیار از دشت ارشنه قصد خان نینان و شیراز داشت و مدت چهل روز بواسطه توان تر برف
وانسداد مبر و فرو رفتن مرکوب در معابر در آن قصبه از ذاب و ایاب ممنوع و محروم بود و بسیاری از قوافل فرو شدند و هنوز برینا ماندند که از گذر
دولت بدمت در ضربان اینار خانه بکشد و پنجاه هزار غریب سگین را در این عرض مدت نقد و جنس داند و از ترک و احتیاج را نمایند و پس از گذشتن
ایام قحط و غلا همه را بساکن و اما کنانان رسانیدند که در فروردین عید سعید سیال یک هزار و دویست و چهل و هشت
و رسیدن با لایحه مختیار دولت سید کزاف سیمانا و بیج اینک خانبیامیر طهور و سید نیکولای بابو لایحه
مجنون حضرت خاقان صاحبقران فتح علی شاه قاجار در سال کیدان میل ترکی مطابق با سینه کینه رود و در
چهل و هشت بعد از انقضای هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب شنبه بیست و هشتم شهر شوال که پادشاه انجم سپاه سیر چهارم به پیشانی
حل توجه کرد چنانکه رسم و آیین شاهان اقلیم چهارم زمین است بنیت متدا و همیشه بزم برادر نک جم برانید حضرت شاهنشاه فلک که خاقان صاحبقران
اکبر که حسن و اجل تمامی پادشاهان هر بوده و در حمت و شوکت و از یاد اسباب سلطنت و وفور فرزندان فرشته طلعت محمود سلاطین همه عالم
گردیده در عمارت چهار فصل واقع در باغ گلستان مشهور بگلخانه فرنگی جلوس گردیده شاهزادگان خورشید افسر و امرای خاص دربار و علمای اعلی
دارالملک و وزرای بوزر جمهر فطنت در مجلس حضور شرف اختصاص یافتند بعد از گذشتن ساعت تحول و تنبیت علما و فضلاء حضور سپاه
سمان و وزیرین و اچیه ای فقره و طلای مسکوک که بعرف این عهدشاهی پشرفی خوانند همه حضار تیمنا و تبرکاد بست مبارک مرحمت شد و در روز
پنجشنبه در عمارت دیوانخانه دارالخلافه بر تخت مرخص برآمده جلوس فرمود و تخت باخارا منای دولت و احضار امرای حضرت توپهای تنین تن که در
میدان ارک علی الرسم نهاده از برای شنلیک نوروزی آماده بود و یکبار بخروش و غرش درآمدند لرزل در خاک سپهر برین در افکندند از آنجا
در نوبتخانه شاهنشاهی نوبت زنان و وال بر طبلمهای وین آشناکردند و مطربان طرب انگیزه خواجن شهنشاهی و سوزنای و کره نای درآمدند و مکرر
حضور با خلعتهای کشمیری و چینی و شاری رنگین و شمیر و خنجرهای متصنع چندین جازین بوس کرده با طراف حوض جاها ایستاده دم بر بستند و امنای دولت
از وزرا و مستوفیان و امر و صاحب منصبان ارباب سیف و قلم و اصحاب طبل و علم و اجالات که در زری و کفالت پرانی شرفیاب حضور آمده الیچیان و لایات
خارج از روس و انگلیس و روم و مصر و خوارزم و بخارا و هند و ترک در مقام خود قیام کردند و وزیر دول خارج حاجی میرزا ابوالحسن خان تبرجانی بربک
پرداخته تنبیت عید سعید معروض داشتند و بهر رسد استماع کردند خطبای هنری خطبای بلنج خواندن گرفته و شعرای کا بقصیده ای و بلو معروض داشتند
فیضان مسکوک که از هند و سند و کابل و قندهار و بهرت و کشمیر و یار سیر اعلی فرستاده بودند با همودجای زرین و سیمین و پهلیمان هندی و سندی و بلو
در آمده چنانکه تعلیم داده بودند پهلان باخر طیم و در خوش تعظیم و زمین بوس نموده در کنار حوض و وسط خیابان پار میزدند فرستاده کان حکام و سفیران بلاد
نزدیک و دور بربک با غرایض و راه آورد و در معان و پیشکش خویش بوسط نواب حاجب بارانیک آفاسیان در بار بحضور شاهنشاه قاجار آمده نقد و

الصفحة

بعد از آنکه میرزا تقی‌العلی فرمود و برادر بنواب سیف‌الدوله التفات فرموده امیرزاده قربان میرزا محمد رضا خان و فرانی نامور بخراسان شدند و اخلاصاً
 بنواب نایب السلطنه بطهران با امیرزاده علی محمد خان و عبدالرضا خان و میرزا محمود علی
 چون عرضیه فرزند مادر حضرت خاقان کامکار رسید مقرر فرمود که پناه ما نزدان روانه خراسان شوند و بنواب امیرزاده آراوده بزرگوار محمد میرزا فرزند
 اکبر نایب السلطنه تنجیرات روند و خود بنواب نایب السلطنه رضاقلی خان محمد خان و عبدالرضا خان و سایر سفیدین و خاندین انصافات را
 در رکاب عالی برداشته بحضور محنت ظهور اعلی حضرت صاحبقرانی شرفیاب شود چون حکم خاقانی بنجاب نایب سلطان رسید بشرقیابی
 حضور اعلی نهایت اشتیاق حاصل نموده حسب الامر امیرزاده اعظم زاد را در ارض اقدس گذاشته و میرزا موسی ششتی نایب را بخدمت مشرف و موب
 ساخته که بعد از رسیدن پناه رکابی با پانزده هزار کس تنجیرات تقدیم نماید و بنجاب قایم مقام فرانی و آن سه نفر امیرخان یزدی و خراسانی و محمد تقی
 خان عرب پیشترست ترشیزی و مهدیقلی خان قرنی برادر محمد خان تربتی و جعفر قلیخان و کجغلی خان صدقت شاعر و جمعی از مذکران محضین را در
 رکاب عالی همراه کرده روانه دارالخلافه طهران شد و ایام عاشورا را در کسبزار بر سر موم تغریبه داری و سوگواری حضرت امیرالمؤمنین حسین بن امیرالمؤمنین
 علی بن ابیطالب علیهما السلام گذرانیده و از آنجای راه درگاه حضرت شاهنشاه را قطع کرده در کمال شوق و شغف در روز جمعه بیستم و پنجم محرم الحرام
 بحوالی شهر رسید با شارت حضرت خاقان صاحبقران تمامی شاهزادگان و امرا و ارکان و نوجوانان و بنو و نوجوانان سلطانی با استقبال موکب نظیر موکب کبک شاهزاده
 کامکار و شهریاران و ملازمان نایب السلطنه العلیه العالیه روانه شدند و در یکفرسنگی شهر طهران بشرف رکاب بوسی تشریف یافتند و سعادت وارد در خدمت
 والا بشهر شافتند و بعد از ورود و مسعود در صحنه خاصه خاقانی بحضور خاقان کامکار رسید و شرایط آداب و رین بونی بجای آورده مورد
 توجبات خاص صاحبقرانی شد چون اغار گرمی هوا و کاه توقف شاهنشاه و بیایغ دلگشای بکارستان بود منزل شاهزاده اعظم در برج نوش
 قریب بکارستان تعیین یافت و در روز ورود و الا رضاقلیخان و الیخان خراسان محمد خان قرنی و عبدالرضا خان یزدی را مقید و معتدل
 بشهر آورده از معرعام بازار گذرانیده و در آنک و شهر محبوس داشتند که حال رضاقلیخان و محمد خان و عبدالرضا خان
 یکدیگر یکی نزد در خدمت خدایه سرکار بنواب شاهزاده معظم محمد قلی میرزا سابقا شری در باب جنایت و جنایت
 عبدالرضا خان پیکر یکی یزدی در خدمت بنواب شاهزاده معظم محمد قلی میرزا در حکومت یزد مرقوم و مسطور رفت در این اوقات بحسب راه و خبر و
 کپه و اتهام بنواب نایب السلطنه العلیه العالیه او را بدار الخلافه آوردند و محبوس کردند چون بکر بنواب شاهزاده مقرر شده بود که بعد از گرفتاری
 باید در دست میقتان حضرت و حاضران خدمت نواب و الالبیاست رسد بوعده که میانه و فافرمود عبدالرضا خان را در روز ورود بدار الخلافه بجهت
 کار خود افیون خورده و غرود بود بحضور اعلی آوردند پس از مواخذهات سلطانی بنواب شاهزاده معظم محمد قلی میرزا و الی سابقه خراسان و یزد را احضار فرمود
 پیشکار خان جو را و را بد و سپرد و مقرر داشت که حکم با صعب احوال و اسوء حال باید بقتل آورد بنواب حسنی الیه در حضور خاقان صاحبقران بشمار ایتقا
 پرداخته ان خان را از حضور اعلی با غل و زنجیر کران پروان برده راه دولخانه خود بر گرفت وی در کرکاس سلطانی خنجر را زنگر فراشی بر کشیده بر شکم خود زد و
 پرده را بدید و بیوم پرده رسید جراحان زخم او را معالجه کرده روانه کشند که بدین آسانی بدست خود راه دیار قاپوید و در روز دوشنبه بیستم
 محرم الحرام سال کنیز رود و دست و زنجیری اولاد و امجاد و سایر اسل و عیال و خدمه و غلام بچه بلکه عموم سیاه و سفید دولخانه و الا که هر یک از داغی در دل داشتند
 بالآت و ادوات خارجه از قبیل شمشیر و خنجر و کارد و تبر و زین و شمشیر و ساطور و روی بوی و می آوردند پس از ضربهای حربه بای نواب چکمه میرزا و ناصر الدین میرزا و
 نصرانته میرزا و امقلی میرزا که بنیره بکجان امیر بخارا و صهر بنواب شاهزاده والا بود تمامی اهل دولخانه و چکمه یکی با پاره پاره نمودند بعد از آنکه احقق نوشتند
 معرعام دف کردند و چون کار چکمه یکی یزدی محمول بنواب شاهزاده شد بحکم حضرت خاقان صاحبقران بنجیر محمد تقی خان عرب ترشیزی بر گرفته و او را
 بخدمت نایب السلطنه و رجوع بخراسان امیدوار فرمود اما رضاقلی خان کرد عفرانلوی خوشانی با باد و پسر کوچک با محمد خان قرنی که داعیه سروری داشت
 و بعد از خاقان صاحبقران خود را محمد شاهی انگاشت بتوقف و بر بزرگوار فرمودند و رضاقلی خان در منزل مساج شقاقی کشتی را وداع کرده وفات یافت
 و محمد خان عرب ترشیز شافت و سالها بماند و درین ایام بنواب امیرزاده خسرو میرزا حسب الامر با جمعی از باجانی در رسید و اما مور بخراسان در خدمت بنواب
 امیرزاده اعظم محمد میرزا کرد و محمد حسین خان شیکت قاسمی حکم داد که قایم را بابا می طیب خاصه دربار ولیعهدی بحکم آنحضرت روانه تبریز شدند که بنفارت
 دولت و کس و آنحضرت بزرگوارند و درین اوقات بنواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای ماندران و شاهزاده حسام السلطنه بواسطه غرض و فخر و غلغله

از مکران یات خود بجزیره علی آمدند و نواب شمس الدوله و نواب بهادر الدوله نیز بعد از مرخصی حضرت نایب السلطنه بخراسان از کرمان شایان و سمنان احضار شدند و از
 وقایع این ایوان عزل و نصب بعضی از صاحب منصبان دربار شاهنشاهی بود جناب میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی آبادی بواسطه غرور و غرّت و غرور محرمیت و قد
 خدمت با و اجداد و دین دولت خدا و در عالم منصب شاه دیوان مالک سوادیه فرمائی که بنظر مبارک حضرت قبله عالم خاقان کبر سرساییده بود و بعد از
 سال منشی المالکی و کمال اعتبار ازین منصب معزول و میرزا محمد تقی ولد جناب حاج میرزا رضا قلی نوائی بجای وی منصوب افتاد و همه دوزده حضرت نایب السلطنه
 مورد توجهی خاص همی شد چنانکه تار و زر حرکت بخراسان معادل مبلغ پنجاه هزار تومان در نقد و جنس در ازای خدمات وی بوی التفات شد و پس از
 استیفای خط حضور حضرت خاقان صاحبقران العالی احکام دینیات خاقانی در نوزدهم شهر ربیع الاول نصبت یافته و داع واپسین کرده روی
 بسوی عرصه خراسان نهاد و زبان بماند بکوش قضا است این تراز میخواند که حج درینا کاین شدن را آمدن نیست و بعد از روانه داشتن نواب نایب السلطنه
 بجانب خراسان مزاج مبارک حضرت شاهنشاهی از اعتدال افتاده نوبه بطن الغب عارض گردید و بمواطبه کشید شاهزادگان و امناد و ارکان و اهل حریم بکلیه
 تمامی ایران با اضطرابی تمام دست داد و بندورات و خیرات و صدقات مبلغهای خطیر مصرف شد تا آخر الامر بکنه که کار و دیده جدید الهیای فرنگستان
 و قشر و ختی است از امر یکای جدیدی بینگی دنیا معا لیاقت و درین سال بواسطه ناخوشیهای صعب تب لرزه های سخت بسیاری از خدایق بملکت
 رسیدند و نفس دار الحلافت نیز اکرس و دویست هزار کس از عراق و فارس و آذربایجان طبرستان و گیلان و فلات یافتند و چون در نهاد
 فارس اختلالی بود و حضرت فرمانفرما استدعا کرد نواب شجاع السلطنه که تا این غایت مغضوب حضرت خاقانی بود و مختصر و روانه فارس
 شد و بعد از مدتی روی بکربان نهادن که مرز رجعت نواب شاهزاده نایب السلطنه از طهران بجانب خراسان
 و عزیمت نواب امیرزاده محمد کبریا بهر اهل نواب شاهزاده عظم نایب السلطنه العالیه در نوزدهم شهر ربیع الاول از طهران
 راه خراسان بگرفت بکرم تقیه بریمت سوار و دستجات شایون حمه و جانبازان بمنافی بالترام رکاب و الاستعد شد و روزی چند
 چمن کالموش اتراق افتاد و تا ما مورین رکاب مانند رود و جو بهایعوان محیط اردوی نایب السلطنه پیوسته و نواب امیرزاده ازاده والا تاج محمد میرزا
 بر حسب قرار براه برات روان شد نواب خسرو میرزا ملثم رکاب آنحضرت گردید و ملک قاسم میرزای افغان و لد حاجی فیروزالدین میرزای سابق بهر
 که با کامران بغایت متضاد و سرکران بمنزیت باشاه پسند خان افغان در رکاب و الامام مور بودند و از امر او خاین خراسان بختی خان شاه و لود و خوا
 اتراک با سواره خاصه خود و امیر علی نقیانی و کس خراسان و امیر ساداته حاکم قانیات سپاه اذربایجان پیوسته و معادل پانزده هزار کس در آن سفر
 مستعد پر خاش و نظم بودند و نام مهمان خواص و عوام در دست تصرف جناب نویسی رشتی نایب بود و مع القصه حضرت نایب السلطنه بعد از حرکت بکربان
 کامکار روانه صوب برات داشت و کربویش امیرزاده محمد میرزا و والی خراسان و از کمر فتح حصا کو سون و محاسن
 غوریان و فریق بجانب هرات و محاسن کربنا افغانه هرات در یک فقره سفر سکنی شهر هرات کوفه و هرات
 افغانه چون لایات کوسوبه و غوریان و در تصرف یار محمد خان امین الدوله کامران بودند و او چنانکه اشارت رفت در شهر مشهد موقوف و بخرج
 مازون بود و معتقدین بود آن لایت در کمال تسلط و تیطه راه شده اظهار شجاعت و جلالت بطور میرسانیدند نواب امیرزاده والی ولایات مشرق
 با سپاه نصرت پناه بکوالی حصار کوسوبه رسید خاقان حصار در پس دیوار حصن بکن و رزیدند با امیرزاده عظم سپاه و کان و سواران پوشش بر قلعه
 برده و دنیا و مکاوت کردند و در عرض مدت یک ساعت انحصار تصرف در آمد و قاتلین توچی خوئی در اینجا مقتول شد و از اینجا بغوریان رسیدند
 غوریان نام حصنی اند راه بود و پای و سرش به پای و ماه و پاسبان چون بروج آنحضرت نغمه زیر بره شنفی که جمیدی سپاره بی تشویش
 شدی از شاخ نور پایش ریش خندقی زلف کردان باره که کش فلک رسته و زلف نظاره که کشتی که نمایان مجال و کراف که محبطی حاکم کرده تعریف
 چون کشان انحصار بایه تعطیل کار و نواب کامران میرزا و والی هرات بکربان رسوا و استقبال سپاه جزار امیرزاده والی والا شان خراسان فرستاده بودند
 والا از غوریان نصبت گرفته راه مقابل با سپاه مقابل برگرفته و در سامان بل فقره مقابل اتفاق افتاد یک شلیک توب و یکجدا سپاه جهان
 آشوب سردار و سپاه افغانه زیر و زبر گردید مانند برگ درخت انصه صحت برخ ک بملک فروختند و دلیران خراسانی و آذربایجانی با دروازه شهر
 بری که تحت کار انصاف کردند و از دوی والا در نیمه فرسنگی شهر اتراق گرفته و تدارک پوشش برداشتند و جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام اردو
 سپاه همی آمد تا بغوریان رسید و هزار کس را بجای حصار غوریان که اشته روی مقصد نهاده در خارج شهر هرات بار دوی الا و الا طبع گردید و امیرزاده

و در این ایوان عزل و نصب بعضی از صاحب منصبان دربار شاهنشاهی بود جناب میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی آبادی بواسطه غرور و غرّت و غرور محرمیت و قد خدمت با و اجداد و دین دولت خدا و در عالم منصب شاه دیوان مالک سوادیه فرمائی که بنظر مبارک حضرت قبله عالم خاقان کبر سرساییده بود و بعد از سال منشی المالکی و کمال اعتبار ازین منصب معزول و میرزا محمد تقی ولد جناب حاج میرزا رضا قلی نوائی بجای وی منصوب افتاد و همه دوزده حضرت نایب السلطنه مورد توجهی خاص همی شد چنانکه تار و زر حرکت بخراسان معادل مبلغ پنجاه هزار تومان در نقد و جنس در ازای خدمات وی بوی التفات شد و پس از استیفای خط حضور حضرت خاقان صاحبقران العالی احکام دینیات خاقانی در نوزدهم شهر ربیع الاول نصبت یافته و داع واپسین کرده روی بسوی عرصه خراسان نهاد و زبان بماند بکوش قضا است این تراز میخواند که حج درینا کاین شدن را آمدن نیست و بعد از روانه داشتن نواب نایب السلطنه بجانب خراسان مزاج مبارک حضرت شاهنشاهی از اعتدال افتاده نوبه بطن الغب عارض گردید و بمواطبه کشید شاهزادگان و امناد و ارکان و اهل حریم بکلیه تمامی ایران با اضطرابی تمام دست داد و بندورات و خیرات و صدقات مبلغهای خطیر مصرف شد تا آخر الامر بکنه که کار و دیده جدید الهیای فرنگستان و قشر و ختی است از امر یکای جدیدی بینگی دنیا معا لیاقت و درین سال بواسطه ناخوشیهای صعب تب لرزه های سخت بسیاری از خدایق بملکت رسیدند و نفس دار الحلافت نیز اکرس و دویست هزار کس از عراق و فارس و آذربایجان طبرستان و گیلان و فلات یافتند و چون در نهاد فارس اختلالی بود و حضرت فرمانفرما استدعا کرد نواب شجاع السلطنه که تا این غایت مغضوب حضرت خاقانی بود و مختصر و روانه فارس شد و بعد از مدتی روی بکربان نهادن که مرز رجعت نواب شاهزاده نایب السلطنه از طهران بجانب خراسان و عزیمت نواب امیرزاده محمد کبریا بهر اهل نواب شاهزاده عظم نایب السلطنه العالیه در نوزدهم شهر ربیع الاول از طهران راه خراسان بگرفت بکرم تقیه بریمت سوار و دستجات شایون حمه و جانبازان بمنافی بالترام رکاب و الاستعد شد و روزی چند چمن کالموش اتراق افتاد و تا ما مورین رکاب مانند رود و جو بهایعوان محیط اردوی نایب السلطنه پیوسته و نواب امیرزاده ازاده والا تاج محمد میرزا بر حسب قرار براه برات روان شد نواب خسرو میرزا ملثم رکاب آنحضرت گردید و ملک قاسم میرزای افغان و لد حاجی فیروزالدین میرزای سابق بهر که با کامران بغایت متضاد و سرکران بمنزیت باشاه پسند خان افغان در رکاب و الامام مور بودند و از امر او خاین خراسان بختی خان شاه و لود و خوا اتراک با سواره خاصه خود و امیر علی نقیانی و کس خراسان و امیر ساداته حاکم قانیات سپاه اذربایجان پیوسته و معادل پانزده هزار کس در آن سفر مستعد پر خاش و نظم بودند و نام مهمان خواص و عوام در دست تصرف جناب نویسی رشتی نایب بود و مع القصه حضرت نایب السلطنه بعد از حرکت بکربان کامکار روانه صوب برات داشت و کربویش امیرزاده محمد میرزا و والی خراسان و از کمر فتح حصا کو سون و محاسن غوریان و فریق بجانب هرات و محاسن کربنا افغانه هرات در یک فقره سفر سکنی شهر هرات کوفه و هرات افغانه چون لایات کوسوبه و غوریان و در تصرف یار محمد خان امین الدوله کامران بودند و او چنانکه اشارت رفت در شهر مشهد موقوف و بخرج مازون بود و معتقدین بود آن لایت در کمال تسلط و تیطه راه شده اظهار شجاعت و جلالت بطور میرسانیدند نواب امیرزاده والی ولایات مشرق با سپاه نصرت پناه بکوالی حصار کوسوبه رسید خاقان حصار در پس دیوار حصن بکن و رزیدند با امیرزاده عظم سپاه و کان و سواران پوشش بر قلعه برده و دنیا و مکاوت کردند و در عرض مدت یک ساعت انحصار تصرف در آمد و قاتلین توچی خوئی در اینجا مقتول شد و از اینجا بغوریان رسیدند غوریان نام حصنی اند راه بود و پای و سرش به پای و ماه و پاسبان چون بروج آنحضرت نغمه زیر بره شنفی که جمیدی سپاره بی تشویش شدی از شاخ نور پایش ریش خندقی زلف کردان باره که کش فلک رسته و زلف نظاره که کشتی که نمایان مجال و کراف که محبطی حاکم کرده تعریف چون کشان انحصار بایه تعطیل کار و نواب کامران میرزا و والی هرات بکربان رسوا و استقبال سپاه جزار امیرزاده والی والا شان خراسان فرستاده بودند والا از غوریان نصبت گرفته راه مقابل با سپاه مقابل برگرفته و در سامان بل فقره مقابل اتفاق افتاد یک شلیک توب و یکجدا سپاه جهان آشوب سردار و سپاه افغانه زیر و زبر گردید مانند برگ درخت انصه صحت برخ ک بملک فروختند و دلیران خراسانی و آذربایجانی با دروازه شهر بری که تحت کار انصاف کردند و از دوی والا در نیمه فرسنگی شهر اتراق گرفته و تدارک پوشش برداشتند و جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام اردو سپاه همی آمد تا بغوریان رسید و هزار کس را بجای حصار غوریان که اشته روی مقصد نهاده در خارج شهر هرات بار دوی الا و الا طبع گردید و امیرزاده

خسرو میرزا و احمد میرزا قلی نکیان را که قریب به هزاره است سنکرزده سرباز و توبه کشیدند میرزا افریش مستوفی مرات و قاجار به پشیمان بخت
امیرزاده والی و الاشان آمده بخدمتگذاری پرداختند و کامران میرزا تمام اجباب تابع خود مدد و عدد و در هر مرتبه آورده بکسار داری اشتغال داشت
و اردوی والی و الاشان در زیر پل انجیر نزول گزیده بود پس از ده روز توقف مقرر شد که اردو را حرکت داده بجوالی دروازه خوش اردو و سنکرز
شود و امیرزاده والی بجانب دروازه خوش حرکت فرمود و اردو در حوالی مقبره مقرب حضرت باری شیخ عبدالنصاری نزول گزید که در خرف
سپاهان است از درگرفتن خوش و محال بر با نواب امیرزاده والی و الاشان بخدمت میرزا و هنر بخت اهل هرات
در اینجا میکه نواب امیرزاده والی بجوالی دروازه خوش توجه می نمود دروازه شهر را کشاده قریب چهار هزار کس بدرآمده بمقابله ابراهان والی اقدام بستند
و کار بمقابله انجامید دلبران و سوسی دست بشیر برده اسب برنجینند سربازها که افتادند گرفت و خونین این لاله کون کرد چون طیار پرواز
درآمد و در جمیع فاعی بکشدین پرده خستند مع القصد والی الاشان مظهر کردید و هراتیان منظم شده بشیر خیزند و انروز سنکرستین صورت
تغیر گرفت دیگر روز ملکزاده فیروز بروسی صاحب علم را میستینگر مامور کرد و بروسی با یکفوج سرباز جدید بدین کار پرداخت سپاهیان
بمخاضه و مدافع بیرون آمدند و جنگی سخت با بروسی کردند و غالب شدند و سیصد نفر از نظام جدید بقتل آوردند و باقی دیوار باغی را الحاکم کرده در آن
محصور شدند و عراده شکسته توبه فرو افتاد و از جانبین سربازان توبه جانها با درفت بحکم والی الاشان امیرزاده خسرو میرزا با بروسی رفته بمجه
افاغنه ابشر آمده باقی سربازان توبه مذکور را بارودی الا آورد و انروز نیز سنکرستین امکان نیافت و اردو تحت تصرف قرار گرفت شبی از آن شبها
تشنگیان افاغنه از شهر برآمده بر فرار کوهی که برادر دواشرف مشرف بود رفته بنیاد کلوله باری در خیام اردوی شهر باری کردند نواب احمد میرزا عجمی
از دلبران ایران بر فرار کوه رفته انکروه را بنیزد و ایند چون انجیل اترق نیز پسندیده نبود اردو حرکت کرده بمست شرقی هرات که سنکرشیر دل خان گنبد
متوقف شدند که در مجاریات چند کفیمایین افاغنه و قزلباشی شریفی و ان که جهان که میرزا ولد کامران معادل دوازده
هزار کس از افاغنه شهر هرات و تانیمی و دو عراده توبه با اتفاق شیر محمد خان هزاره که بعد کامران میرزا آمده بود از دروازه بیرون آمده روی بارودی
همایون نهادند و امالی اردو و صفوف برابر گشته نواب امیرزاده والی خراسان پان صف آمده سوار و پیاده و توپخانه را برسم نظام جابر جامه
داشته بنیاد جنگ کردند و لطف خیره شد مهر و تیره شد افلاک که زاننده کرد و مرد و جنبش خاک که هراتیان بکوه تیره و تار و چون یکی طشت خون
که دریم قار و در هوا بسکه کون کون درفش ابراکشته سرخ و زرد و تفتش از سقرات پوشش فوج و دشت بخری بحمل موجامو ج
سپه با نظام کوشاکوش پیشه برز شیر و شاد ووشش روی ایشان روی و آبرج سنک و پشت ایشان کسی ندیده بچنگ شمع القصد
تشنک در هرات و مرغ و یوغرنک در افکنند و اوای طبل و کرمای در بلع و سرخس غرش عددراطیر شیرهای بران خود و هفتانرا چون پند و برنیان میکنند
و تیرهای بران صف و نور و صفوف را چون تیر و دو عصفور بنریمت و فرار یک شت صحر از خون ریابود و تنهاد در آن جوت شاد و همی نمود و نیز صاف حساب
کشتگان که کشت و غیر نوب و طبل از نو تخته کیوان در کدشت آخر لامر شکستی عظیم در لشکر افاغنه روی داده بسیاری از دوسوی بقتل اندر آمدند و دیگر روز
تذویری آغازیه واسطه برانکشد و در وقتی که ملا بهرام نام سخن از مصالحه میرزا ناکاه دروازه کشوده شد و سپاه جنگی تاخت نماز روی بارودی و نواب
امیرزاده و الاشان محمد میرزا از کید افاغنه آگاه شده فرصت سوزی نفرموده خود را پیاده و توپخانه و الا را سایند و بزود توبه فرمان داد مهدی خان قرا با پای
باسواره ما کوئی بسر کرده کی قاپک بمداغه افاغنه مامور داشت نظر بقتل مامورین افاغنه برانها احاطه کرده مدبر ایشان زبیده آقا پیک مقتول کرد
و زیاده از صد نفر بقتل شدند و دیگران خود را با دمان که کشیده استمداد از امیرزاده افراسیاب بناد کردند و والی و الا که روی بباد اوانها فرستاده ایشانرا با
آورند ملا بهرام مذکور که بنده پس و لمیس سخن از مصالحه میرزا ناکاه با سبب سایند و در آن غوغا از میان نکران گرفت و جلالت قتل از وقت این مکان بخت
گزیدند قرا و الا افاغنه هرات بچنگ بیرون آمده شکست خوردند و باطل مالان پویان مالان برفته خود را بقتلعه روضه گاه که قبر اعز افاغنه سپهر افکنند
سخن فتنی که در اینجا بودند بجاوله در آمدند مصمصام خان بر حیف فوج بمادران متخیر قلع روضه گاه رفته در کمال سهولت آن قلع را تصرف در آورده و در
اوقات امیرزاده خان قاضی با هزار نفر پیاده بارودی همی آمد افاغنه سرباز را بر او بر بستند اسد الله خان مختص در قلع شد نواب امیرزاده والی خراسان
خبر رسید از اردو نظام و توبه روانه و امیر را پیاده بکان میانه حرکت افاغنه را ساخته بخدمت والی و الاشان آوردند و چون هنوز تمامی سپاه هرات
نرسیده بودند نواب والی بسامی و ملا را همی گزینید و در آن ایام خبر حرکت نواب شایزده نایب السلطنه زارا الحلافه بشهد و ماموری قائم مقام باشته

کس از مشهد بهرات معروض ای امیرزاده والی و الیبتار کردید و مزید الطینان خاطر ای اردو گردید زیرا که هنوز سپاه بازندان و استرآباد و سمنان و دماوند
نرسیده بودند و امیرزاده قهرمان میرزا ابرو و صبدی و بطنی و الای امیرزاده معظم والی از راه نیر و طبس با میر علی قنچان اردو واصل نگردیده بودند و در
جرب بخس و امیرزاده بزرگوار رسیدند ذکر تقسیم کیا کیند خواه که در اطراف لر و روی و الا و بنای یویش
و لشکر هرات با مرزوب امیرزاده آراده محمد میرزای والی الاشان و صوابید قائم مقام خسرو میرزا با سه هزار نظام و دوازده عراده توپ با نصد سوار
پیل لان نامو شد که شیر محمد خان هزاره را که در خارج شهر پشت قلعہ داده اردو زده است از مقام و مقر خود حرکت داده زایل سازد و بکوشمال او پردازد و میرزا
احمد میرزا را با محمد رضا خان فرامانی و پنجه اسپاه عراقی و خراسانی و شش عراده توپ بجا حاضر و تسخیر غویان که در بد و اهری تسخیر از آن عبور کرده بودند و خلافت
حزم بود مامور داشت و مصمصام خان سر قیابا با جرمی طرف میمنه اردو مامور داشت که در چهار فرسنگی اردو بجا حفظ بشن و دستبرد افغانه سواره
کرد و و غفلت نکرد و مجمع علی خان سر قیابا کوئی را قوا فرمود که نگهبان حافظ میسر اردو باشد و با استحضر میرزا قورش مستوفی بهرات عیلق الدواب
سیورسات حواله شود و بقدر امکان بار عایا سلوک و رقاری درست کرده باشند آذوقه در اردو جمع کرده با طمینان خاطر بهر سو شرف تسخیر قلعہ بهرات
پردازند و غافل که فظکم هزار نقش بر در زمانه و بنود یکی چاکه در این تهنه تصور است کسی چون جادوم همی نیار دزدی که نقش بند حوادث و رای چون
چراست که بنایا حال تو باشا هزاره اعظم شهر نایر ملک کرم معظم نایب السلطنه عبدالعزیز بن عبدالقادر
حضرت و وفات او انار الله بهر هاند اجمال مقدمات و بواعث انواقه تا کریر که خاتمه کار بر بنا و پیراسته است آنکه حضرت شاهزاده نایب السلطنه را
و رم کلیه عارض شد و در یکین اردو و سی و هشت جناب میرزا محمد صفهانی احمد آبادی با مرزاقان جلالت نشان اکبر بتریز رفقه مدت یکسال در بخا
بماند و بتدایر چندین مرض امعا لجه کرده مراجعت نمود پس از آن بیماری که مدت شش ماه تطویل یافت و بهبودی نگردید دیگر باره بواسطه عدم احتیاط عود کرد
نوا سیر و بواسیر نیز مزید حرارت گد که دید و در کار یکا تخلیس مدت دوازده سال بکلمتهای علمی و عملی مانع شدت و از دیاد امراض بود و پیوسته در سفر
و حضر اثر کم رکاب سفر نتاب داشت در نه کامیکه شاهزاده قصد خراسان کرد و بی تجربه تحصیل بعضی ادویه و جواهرات نصبت کر قلعہ بتریز رفقه که بعد از روانه شدن
کرد و بعد از فراغ روانه امراض اقدس شده و در منزل مرزبان فانت یافت و میرزا بابای حکیم باشی نیز که استحضاری از معالجه این مرض داشت سفارت مامور
شده و بتریز رفقه بود حاجی بابای خاصه ترارش که در زمان حال و غالباً حاضر و باعمال معالجه این نظر بود و قلیل سر رشته حاصل داشت نیز مرضی شده با ذریا بچای قد بود از
رکاب عالی غایب باری حکیم کار یک وقتی خدمت نایب السلطنه عرض کرده بود که از امتداد این مرض شوش نباشید که مملکت تجاوز بود و وقتی مملکت است که با بهار
بتج حاصل شود و او و رم به صفتین برسد در نه کامیکه مرضی شاهزاده از حضور خاقان صاحبقران بهمانا قائم مقام در غیاب شاهزاده خاقان اکبر معروض داشت
بود که حکمای ایران و فرنگ اتفاق دارند که حرکت و مسافرت بجهت فراج نایب السلطنه مضرت و خالی از تشویش نیست چون نایب السلطنه از اسباب منع سفر مخصوصاً
یافت بواسطه غیرت جمعی و ملکه کشورستانی متغیر شده قائم مقام را بحضور خوانده مورد سیاست فرمود و بدست مبارک خود شتی چند بر سر او کوفه و باظهار قان
بهمال مطن آسوده خاطر نگردیده غنیمت سفر حرم کرده روانه شد و در عرض راه انیمرض وی با شتاد و نهاد و عللاجی حاصل نبود تا بعد از ورود که خبر فحش کار یک
صاحب اکثر انگلیس رسید بای تو هم سرکار و الا شت و خاقان خفورد جان کخیل انگلیس را تکلیف بر فقر خراسان فرمود چون می کان علاج نداشت بجایز برود
حکیم داد خان سیحی را مامور کرد و بی نیز مرض شد و چون محال بود که در یکسج تدبیری بر بدف مراد نیامد تا و رم روی باز دیاد نهاد و نایب السلطنه از حیات
نومید گردید و از راه سفر آخرت پرداخت نخست از در توبه و نایب در آمده بطاعات و عبادات کوشید و زیارت مرقد مطهر حضرت رضویه و اعتکاف کیا
در آن حرم محترم و طیف فرمود تا در شب هم جامدی الاخر سال یکین اردو و سیست و چهل و نه که چهل و هشت سال از عمر مبارکش منقضی شده بود بعد از مراجعت فقر
مطهر مامور الا مقام در دو و لثانه مبارک که لحظه بخواب رفت پس از خوابی نیک پدیدار شده حالت تهوع در خود استنطاق فرموده لکن مملو خون استفرغ شده شقیق
فوت خود کرد و چون از امیرزادگان احدی در خدمت آنحضرت نبود الا سببیه صغیر لاجرم حاجی علی اصغر خواجہ سراز الحضر فرموده و خود را روی بقصد کرده بکلمه
توحید رطب اللسان شده بخوار رحمت الهی پیوست حاجی وقتی رسید که کار گذشته و شاهزاده بکلکشت جان پایان شد و همین کلمه بکلمه بکلمه بکلمه بکلمه بکلمه
استح که بکلکشت جان پایان شد و بملاحظه توقف سپاه در اطراف بهرات بنانی جسد پاک آن شاهزاده معظم را تغسیل و تکفین کرده در زیر زمینی بهمان
اطاقی بایست سپردند تا بامیرزاده محمد میرزا باز آمده قراری به پند اگر چاین اقد را مستور خواشند ولی خورشید را چگونه در خاک پنهان توان
داشت آری ع نمان کی ماند آن از کی کران سازد محضاً نه در اندک وقتی انچه وحشت را بظهران بهرات بتریز رسید و خاطر انچه رده و دلها افسردہ آمد

در یغایر عباس شاه و لیره که در بزم بدشید و در زمره شیرازی کی عمر بر لشکر روم و روس و همی اند بارایت و طبل و کوس و کفش ابرنسان بخشید که
 رخ مهر تابان بر خشنوکی و نه و سال زین کوهره شربت بود شب و روز از جوش رخیه و نجیه مشمش هم خاک خاک و زینب و کوشش بنمای و
 جها بخوی مانند اسفند یا زجها گیر بان سام سوار و بشکر گشتی بود پور پشنگ بدش گشتی چون تهنن بجنگ بطوشن بستر و درونش
 بهی سمش در آشفته کی سیه خسته بگزید بر تخت علاج و بنا کام بگذشت از تخت و تاج و بمینور وانش همی شاد باد و زاولاوش این کتی آباد
 بیاد جاوید با تاج و تخت ملک ناصر الدین شهنشخت که تاج نیای و پدر آن اوست و همه ملک ایران بفرمان اوست ولادت با سعادت آنحضرت
 چنانکه سبق ذکر یافته در روز چهارشنبه چارم سلالی شهر دتجه الحرام سال یک هزار و دویست و سه در قصبه نواب و در حش در شب عید جمادی الثانی
 سال یک هزار و دویست و چهل و نه و مدت عمر مبارکش چنانکه نگاشته شد چهل و هشت سال و هشت و شش نفر اولاد ذکور و پست و یک نفر انثا از آنحضرت در عالم
 بماند که درین واقعه عید الاچ تن همه رشید و کبر و در کمال تمیز بودند اما الاسامی مبارکشان از اینقرار است اول سرکار نواب مستطاب شاهزاده محمد
 اکبر اولاد که درین ایام بحال است و در قیام نواب امیرزاده بهرام میرزا سیم نواب جهاگیر میرزا چهارم نواب بهمن میرزا پنجم نواب
 امیرزاده فریدون میرزا ششم نواب اسکندر میرزا هفتم نواب خسرو میرزا هشتم نواب قهرمان میرزا نهم نواب امیرزاده اردشیر میرزا
 دهم نواب احمد میرزا یازدهم امیرزاده سلطان مراد میرزا دوازدهم نواب فیروز میرزا سیزدهم نواب جعفر قلی میرزا چهارم نواب
 نواب منوچهر میرزا پانزدهم نواب لطف الله میرزا شانزدهم نواب امیرزاده حمزه میرزا هفدهم نواب مصطفی قلی میرزا هیجدهم نواب شاکر
 نور میرزا بیست و یکم نواب عبداللہ میرزا بیست و دوم نواب محمد باقر میرزا بیست و سوم نواب محمد حمزه
 بیست و چهارم نواب بهادر میرزا بیست و پنجم نواب محمد کریم میرزا بیست و ششم نواب فراد میرزا بیست و هفتم نواب جعفر خان و قوام
 و محاربات و غزوات آنحضرت غالباً در ضمن وقایع سنوات درین تاریخ مندرج است و بسوز در افواه و اسناد ملی روس و روم و کرمان و یزد و دیار بکر و وان
 و آشفته و خبوشان و سرخس مذکور میباشد لهذا اشارت بعضی از انبیه و آثار آنحضرت خواهد نمود اول قلعہ عباس آباد که در کنار آب اس و در خاک نخجوان ساخته
 شده قلعہ است که اگر اورا نظری باشد در مالک فرنگستان خواهد بود و چنان ساخته اند که بر رودخانه اس جسر بسته اند و دروازه بر لب جسر واقع است پنداری
 رود اس قلعہ را خندق و جسر تحتی است که بر او بسته اند چنانکه یک کرو و بجای راج و مصارف قلعہ و تدارکات قلعہ اخراجات شده و قلعہ را در دلیلی است
 اگر چه جدار جانب اربعه آن از قدیم الایام بوده ولی حکم نواب السیاط قلعہ قدیم آن تا نیمه خراب کرده اند و قلعہ دیگر بر کردان بر آورده و خندق خاکریز بطرف
 قلاع ساخته شده و این قلعہ از عباس آباد کوچک تر است و محیثاً دویست هزار تومان بخارج آن صرف شده و همانا از عباس آباد محکمتر و متین تر است
 سیم کشیدن قلعہ ثانی بر دور شهر تبریز و کندن خندق و ریختن خاکریز است که بمدت بیست سال امام یافته و مبالغه خطیر صرف انحصار فی نظر گردیده چنانچه
 قلعہ صمصامینه شهر خوی است که قلعہ درونی از نواب سلطان سید شید محمد حسن خان قاجار بطرف قلاع ایرانیه ساخته و سرکار شاهزاده عالیقدر ارباب
 العلایه قلعہ و خاکریزی و خندق دیگر کشیده چنان مطبوع ساخته شده که شهر خوی را و عروس شهرهای آذربایجان خوانند و زیاده از سیصد هزار تومان
 بخارج آن هفته و یک ماهوت خانه بطر ماهوت خانهای فرنگ در شهر خوی ساخته که ماهوت جبه و اروقبا و از خوب از آن کارخانه مرغوب پرونی
 و در زمان فتنه و حادثه روسیه و مسافرت خراسان از رونق افتاده استادان آن متفرق شدند و ماهوتی سوای ماهوت برومند از آن پرونی نماند یکی
 اعدا قلعہ کوردشت در کنار اس و کنار قراجه داغ که برای مصلحتهای دولتی و سرحد داری بنا فرموده اند و یکسر اسلحت در میان اردیل و محال سراسر
 و گرد و موسوم بصایر ساخته اند و عمارات متعدده دارد و در ایام رستمان بسیار بکار کاروانیان می آید و یکسر در دار السلطنه تبریز عمارات عالی
 بنیاد فرموده که اکثر آنها دارالاماره است و دواغ و در تبریز طرح انداخته اند یکی موسوم بباغ صفا که خالی از ایتبار نبوده و قنات خوب و تبریز احد
 فرموده اند و عمل چاپ و باسکه در فرنگستان ظهور یافته بحکم آنحضرت به تبریز آورده و مبالغی کلی بخارج آن کردند و از اینجا بطهران و سایر بلاد ایران
 منتشر و مشهور شد و یکسر طرز و سلوک و رفتار آنحضرت در ولایت آذربایجان مجدداً چنان بود که کل رعایا و برابا و عمال و ضباط و حاکم و محکوم
 آنحضرت را نمی شناختند و احدی از اکابر در بار شکست وارد و خل و تصرفی در هیچ امر از امور بخریه و کلیه بحکم والای توانست الیات هر شهر و بلد را بجز
 نوشته بد فرغانه آورده بودند و دیاری و جبه فرون تر حواله و اطلاق می شد و امری با شتاب و تپس نمیکند و کار گذاران قدرت از خود
 ندانستند و روزنامه نویسان در هر شهر تعیین فرموده بود که حال ظالم و مظلوم را بمل خط نگاشته بامای دولت میرسانند و در آن مظلوم را از ظلم میگردانند

شیخ شهاب الدین

لهذا کس برای ظلم و تعدی نداشت و چون محال و لایق از شهر و بلوک معین و مضبوط و جزو کل را نوشته بدست آلی هر بلد داده بودند دیناری اضافه نمیکردند و رعایا نیز نمیدادند اجمال در دادن جرم دهنده و اضافه از گیرنده گناه حاکم و هر دو مورد سیاست میشدند بنا بر این رعایای آذربایجان صاحب ثروت و سامان شدند و عساکر ایشان در اوقات مختلفه سیلا و بعیده رفقه بشوق و ارادت چاکری می نمودند و اینها را اعمال حکمت مال آنحضرت نظم و نظام جدید است از دستة دستة ساختن و فوج نمودن ایشان و حرکات شش پا و تعلیم تفنگ اگر چه صورت این نظام از تعلیم اروپا بطور کمالی است و حقیقت نظام از آنحضرت معنی و مغنیافته و لا اقرار فرمود که افراد و اتحاد افواج نظام رعایت یلایت و رستی صاحب طایفه و حاکمی نمایند و در تمام مراتب مناصب نظراتشان بر حکم و فرمان آنحضرت باشد و بیکم و تابع این نظام و صاحب منصبان و الا مقام بوده باشند و اختیار عزل را با حاکمی از حساب مناصب محول نفرمود و احدی از افواج در سفر و حضر دست نخورده نمی دادند و اگر کسی دراز کردن نمی توانست حکایت و قوی عجوزی بسرازی داد که کاسه از ماست من گرفته و خورده و بهما داده و انکار کرده حضرت سکنه رحمت نایب السلطنه فرمود که ما شکم سرباز را پاره می نمایم اگر چنانچه تو سگونی نیک ماست تو را خورده اثران در معده او خواهد بود و او بسرای خود رسیده و اگر چنین نباشد و تو دروغ گفته باشی شکم تو را بقصاص او خواهیم درید پس رضاداد و شکم سرباز را دریدند و صدق قول عارضه بخورده ظاهر شد انعامی بدو داده و مرخص فرمود این سیاست باین نظام تمام گردید و اینها را دیگر تمیل تو را خورده و تنظیم تو چنان است و حرکت دادن تو بزرگ در از منته سالفه کمال اشکال داشته زیرا که با سیاست در وقت حرکت دادن تو به کل رعایا قریب و بعید عرض را بجماع کرده کا و الا اغیار و بحیر او طنا بهما آورده و باشد و تو شش و کم و دوش و روزی یکد و فرسنگ تو ب حرکت داده باشند و آن حضرت قرار می فرمود که بخت رعایا و برایشان نفر تو بچی و دو اسب تو ب حرکت داده بمنزله ما میرند و اگر دویست عراده تو با امور بملکی شود و در روز یاشب چنان عجز و سبک کنند که غالب رعایای ساتق را آن عجز و مرور و برخیزند مع القضا بجناب در سیاست مدن و نظام عسکر و فتح و حصار و دقایق کارزار و تربیت اجبا و قهر اعدا پای بلند داشته و از بسیار سلاطین بزرگ برتر بوده و مقرری مناسی و تو شش از سالی بیکبار تو مان ایست برادر تو مان بحسب است و مناصب معین بود و از امانه سلطنت آلا سکه و خطبه و لقب پادشاهی چیزی نفقاص نداشتان نیز بحسب حرمت پدر بزرگوار و خاقان کامکار بود اگر چه تقدیر ربانی چنین رفت که از تاج و کلاه حرمان یافت ولی الحمد لله سلطنت و دولت ایران و اولاد و احفاد آنحضرت سعادت اختصاص حجت و انشاء الله الی الابد بقرار خواهد بود و در تذکره برون خبر فوق حضرت شاهزاده اعظم نایب السلطنه مغفور طاب الله ثراه و جعل الجنة مقبولا که در اردو حضرت شاهزاده والا شان معظم محمد میرزا و فرزند فرمودن جناب حاجی نین العابدین شیروانی بهرات قراقرض و متاثر که با کامران میرزا و ماندن میرزا موسی شیرانی نایب نجفعلی خان شیرانی که هرات حرکت آورد و الا بجانب ارض قلک و مشهد مقدس در اوقاتی که بهرات جرجه خارج هرات مجسم اردوی امیرزاده جهانجوی ثواب محمد میرزا و الی ولایات خراسان بود و با طرف و جوانب شکر و مقررات و در فکر سپه و سکر و تسخیر شهر هرات تقسیم عزم فرموده از بارانجه ای شهر مشعبد این منصوبه برخ نمود و مهره ای عقول نیر درستان زرد لاوری و دامانی در شش و بحیرت در افتاد از شهر و خارج خبر این قضیه بایده انتشار یافت اگر چه در چنین مقامی وقوع چنین امری عظیم و فحش چنان پدیری بر چنین فرزند مهربان سخت صعوبت داشت و جای آن بود که در حواس ظاهری و باطنی آن بزرگوار اختلال افتد ولی بحکم عقل و تدبیر اصلا ترزلزل در خاطر مبارک راه نداده و کما کان نظم و ثبات عسکر همی پرداخت چون عساکر با طرف هرات متعین شدند ثواب امیرزاده احمد میرزا که بر سر غوریان همیرفت حکم تو توفیق و در مقام خود صد و ریافت و امیرزاده خسرو میرزا از پل الان و مصمصام خان و محمعلی خان کوهی سرافراز امیرزاده و میره بار و احضار فرموده و جناب حاجی نین العابدین سیروانی که بعد از خروج از شیراز با رض افتد و شرف طاعت امیرزاده مشرف مجلس خاص مشاور و مقرب و محترم بود و سابقه بهراتیان داشت مامور فرمود که بشهر هرات رفقه قرار مصالحه و متاثر که با کامران میرزای والی هرات داده باشد لهذا امر دانی جهاندیده مجرب و شمشد مجذب با کامران ملاقات کرده و مصالحه پراهنه و سخنان حکیمانانه کامران از اساکت و متاثر که راضی نموده اسرائی که در محبت سیه اطراف اردو بدست هراتیان در افتاده بودند باریس گرفته و چنان شهرت دادند که در دارالخلافة طهران امری واقع شد که حضرت نایب السلطنه اردو را مشعبد مقدس احضار فرموده و میرزا موسی رشتی و نجفعلی خان شاد لور و در هرات گذاشته که با تمام مصالحه کوشند و اردو را در دور هرات حرکت کرده راه مقصد برگرد و میرزا موسی بطایف الحیل از شهر برآمده بار و در رسید و نجفعلی خان بحسبته انجام کار بماند و در یک منزلی هرات سعادت نقل میرزا ولد شاد لور از کامران با بعضی از امرای افغان بجنور و الا آمده عریضه و شکایتش خود را بکند اینده رجوع کرد و بعد از نزول اردو در منزل قلعه کوسویه محال و دویست خانوار سکنه بخارا و انا و و کورا

کوچانیده بامیرلسد الله خان عرب خرمیه حاکم قانیات نجشیدند و خوانین اعراب را در انزل رخصت با و طان داده و درگاه فرقه منزل کردند
دستجات سواران کانی با هر خص داشته و در اواخر شهر جمادی الثانی بجای شهر مشهد مقدس رسیدند و رسوم سوکوری و غرداری و بطور آرد
نخت امیرزاده معظم چون آب حیات در ظلمات لباس سایه در آمد دیگر باره در خراسان شاعر عباسی شیوع یافت قائم مقام و سایر اهرای بکاتب تاجی
مشکین سلب و کلی ثیاب شد چندی نزار سپاده و سوار در کمال افسر فکی و دلمه ده کی ناله بر گرفتند و مویه در گرفتند و نبال سبان ترک و عربی در بریدند و جاها
سیاه را نامیان بردیدند تمامی پاده کان هر بار سر برهنه کرده سر بای تفنگ خود را سیاه ساختند بر فراز توپهای جنگی و عرادهای قورخانه پوششهای نیلی
کستر و طبقات لان نظام با ندوی تمام طلبهارا دار و نه کوبیده مانا بطول ناله کشیدند ملوک لغتمی گفت هر کس که ای شهریار کجائی که اندون نه آشکار
سپاهت نکات پراه آمده بدیدار رویت پراه آمده پیری کس از آن روزگاه بخجانی زکار سران سپاه شکیلی عمر بستی بردی کمره بهر رزم سستی
بر اعدا طفره چرامک بر سکر ت جیره شد چهره اشید رخساره تیره شد و درین آن رخ و چشم و موی سیاه که در تیره خاکند اکنون تابه درین آن
بر و بازوی بهمنی شول سستی جسم روئین تنی شکستی بی لشکر روم و روس شکستی چنگ اجل ای فوسش درین ای جهاجوی عکاس شاه سزاوار
تاج و سزاوارگاه جهاندار غازی خدیو بزرگ ز عدالت بیک انجور میس و کرک که تو در خاک و بر خاک مانده ایم این زنده کی سخت شرمند ایم
القصد در نهایت ملالت و کرب در بهر هم ششم صحر جیب وارد شهر مشهد مقدس شده علماء و سادات و مشایخ وقادات بالباس سوکوری باستقبال تو
شهریاری رسیدند و تمام شهر مردون و کوچ و بوزن پر از شیون شد زاده آراوه و برادران معظم با کمر سپاهانی دریده و پایهای برهنه وارد در و ضمه شهر حضرت
امام ابجد الانس علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء شده شرط زیارت بجای آورده اند کجاده بدو تنه خاص عالی فته بر مقبره و مرقد پدر نامور کرسین آغاز کردند
و بیکر شریف لطیف آن ملکه آراوه ملک خصال را در محله مخوف بر حمت لایزال نهاده امیرزادگان عظام با خرنی و رقی تمام بدوش بر گرفته با علما و فضلا و سادات
و قراستانه مبارکه رضویه برده در بهترین مقامی مضجع خرمی و نه نقش آن مغفور را بر مرقد پدر نور طواف داده و در پناه آنحضرت بجا کسپر و ندملق لفسر
بکل خورشید اگر کویند پنهانی می نخواهد شد نه او خورشید بود و چرخ در کل گرد پنهانش نه زمین افخ و نه هفت اندر خود سپهر را که بر رخ سپهر آمد بعد
و او دور انش این پروردن و زین پروردن در شکست من در و کر خواغم این هر کس را یاکه دهانش هت یکم هفت امیرزاده معظم و برادران کرم و خوانین
سزک و امرای بزرگ بر رسوم تعزیه داری و قانون سوکوری پرداختند و سرعی بیک سیردار اخلا و فرستاده ازین قضیه جانوزمانی دولت را اعلام
منتظر احکام قضا نظام حضرت خاقان کسری فی نظیر صاحبقران بودند و هشتم از نفر پاده نظام را در بلوکات خراسان تقسیم فرموده که بعد از گذشتن فصل دی و رسیدن
حکم کی با پسر فرمان باشد عمل نمایند و بختی خان شاد و لوازه هرات باز آمده بایر محمد خان که در مشهد بود و وکلای کامران میرزا و اقران پیشکش هرات را داده به پانزده هزار توم
نقد و پنجاه بسته شال ترز کیمیری گذشت که سکه صاحبقرانی نیز در هرات زده شود و همه ساله انجمن بکار گذاران دولت ایران رسیده باشد و یکی از سران کار
بادای رسوم تعزیت با بعض اقدیس آمد و پسر تو مان از خواه را به راه آورده تسلیم کارکنان در بار و الا کردی کفر و صول خیرات نایب السلطنه
بطهران با عرض خاقان صاحبقران و تقویض از برای جان و خیران بنوالب امیرزاده اعظم محمد میرزا قاجار امیرزاده
رکن معتمد جناب آصف الدوله الهیار خان قاجار و الو که سابقا بخدمت نواب نایب السلطنه رفته و در آن واقعه یله حاضر بود و سرعت تمام بطهران بازگشته شرح
را با آصف الدوله در میان نهاده و در جمعه بیست و چهارم شهر مذکور این خبر و حشت اثر فیما بین انسانی دولت حضرت خاقان صاحبقران منتشر شد و کس را یارا
بنود که پس از واقعه ناکریر دولت شاه فرزندان عظمی که حضرت شاهنشاه چنین خبری ابجضر خاقان معروض دارد زیرا که تمام امید حضرت خاقان بر نایب السلطنه
مغفور بود مع القصد بعد از دو روز بدست یاری دو تن از ملکه اذکان خور و دسال انجیر بر طلال کوشش در حضرت خاقانی شد حالتی عجیب و ملا تکی غریب در حشر
صاحبقران بدیدار آمد که بخیر و تقریر بچند که از پادشاهی شصت و شش ساله چنین فرزندی چهل و هفت ساله رفتن مصیبتی بزرگ است از آن گذشته از احکام
اهل تحیم کوشش خاقان صاحبقران شده بود که در حلت نایب السلطنه بسالی قبل از حلت خاقانی است از تخریدل از زندگانی خود نیز برگرفت و مویه در گرفت که گفته
جلیک بخت ز وصل غیر خبر میدهم را که می نویدم که در میدهم را چون صحت اینجی بجهت پوست بعد از گریه و زاری و ملا ت و اشکبار فرما ند که ای امیر
بنفریه داری پروراند و رسوم و عادات شهر محرم را می دسانند و نواب شاهزاده ظل سلطان حاکم و نایب طهران که برادر کتیر بطنی و صاحبی نایب السلطنه مغفور بود
فاتحه و تعزیه گرفت و آشفته حال نشست شاهزادگان و امروارکان و سته دسته و فرقه فرق بابلس مشکین و خاطر عکین بدیبا فرقه آداب تعزیه و تسلیم معی میداد
تا سه روز هم کام عجب در شهر کوچ و بازار و تکیا بود و بهر شهری که خبر رسید شوقیامت قیام کرد اهل صفا و خاقان صاحبقران فرمان داد که فرایین شانه نواب امیرزاده اعظم

محمد میرزا و دخترین کاتب خواجه خراسان کاششده بطریقی شایسته و طوری بایسته هر یک را بمید و اوقافین افتخار داشته لاجپن یک ترکمان غلام مشیت راه خراسان
برگرفت و امانی الملک بخدمت امیرزاده مامور شدند و اقامه علی اکبر با زندانی مشیت خاصه با احکام مخصوصه بآذربایجان فتنه امانی آذربایجان را بوجود نواب امیرزاده
محمد میرزا و استغفار و استقلال او بر جای نایب السلطنه مغفور تسلیمه خاطر و تجلیه باطن و ظاهرا کرده احکام قضای نظام حضرت خاقانی را بنواب مستطاب امیرزاده
کامیاب بهرام میرزا و نواب امیرزاده فریدون میرزا و جهانگیر میرزا رسانیده امیرزادگان از قضیه نایب السلطنه نهایت ملال حاصل کردند و بسوکاری پر خستند و
خاطر خود را بوجود مبارک برادر اعظم اکبر که انار از نیریز بدو خورسند بپشتند عریضه اظهار رضامندی را آذربایجان و خراسان بحضور حضرت خاقان رسید محمد
خان و او را برادر مهربان آصف الدوله که کوتوال شهر طهران و خال بلند بقال حضرت والی و الاشان نواب امیرزاده محمد میرزا بود با خلعت خاصه والی و یکصد دست خلع
مهر شجاع عالی دیکر بکجه امرو و خواجهین انسانان روانه اراض اندر شد و امیرزاده و امیرالس مشکین را بر آوردند بکذا امیرزا محمد خان بکلی کی کسی جدا مجد و فرزند آصف
الدوله و بطنان میره حضرت صاحبقران بود با یکصد دست خلعت و یکبر برای امیرزادگان آذربایجان و خواجهین و حکام بلاد و انبیر ترکت و امیرزادگان عظام و قایم مقام
امیر نظام و صاحب منصبان کرام و دولایت بزرگ لباس عباسی بر آوردند و شعار محمدی تازه کردند و درین اوقات بعضی سوانح در شیراز روی داد و در گذر
کرفتاری مرتضی قلیخان شقاقی ایل پکی ایلد فایس دست افشا با باخانک مانر بکدر اسر دارق وفات ایلد سیکه
سابقا و اقد رفیق ایلد ترک فارسی اکبران باز گردانیدن نواب فرمانفرما انار انبارس و تصرف کرمان از دست نواب سیف الملک و نایب ایلد نواب امیرزاده
هو لا کو خان مشر و حاکم قومه شد و سبب سراج طایفه نوریه از شیراز و اتفاق فارس از ترک و تات با یکدیگر نیز متبانی یافت لهذا ابضاح آن اشارات اینکه الیخانی فارس
از جانب مقران حضور نواب السلطنه اطمینانی یافته بود و اظهار چاکری بدان دربار می نمود و نواب فرمانفرما نیز بمنجی برادریست می نمود و بعدا بمنه میگردانید تا وقتی
اقتضای ضروری عمل کند و آن عمل کمیف و ستری خود در سندی و اوقات مرتضی قلیخان برادر او وسط الیخانی که غالباً در ایلدات به سیلا می و قتلان می و اوقات میگردانید
و کمال جدال و نهایت استقلال داشت چنانکه از شصت هزار خانوار ایلدات دوهزار سوار و هزار با اسبهای عربی و ترکی انتخاب و زبده کرده انار از عمل خود نام نهاده بود و دو
سابق بر این با هم شهرت کس بر سر قشقه آخته نواب امیرزاده سلیمانخان خان خانان خلف جناب امیر کبیر را که همسیره زاده نواب فرمانفرما بود و اوقش نبارس برده و نواب
امیرزاده شایر میرزای ولد نواب فرمانفرما را بر جای بر نشاند و فرمان فرمانا چار نمکین کرد و بکذا و قتی محمد کتخان نوری بحکم خاقان صاحبقران بوزارت و سردار
فارس تجدد یافت و از طهران باصفهان آمد که بشیر از کریم مرتضی قلیخان جمعیتی برداشته سر راه بر بسته صریحا و از آمدن بشیر از ممنوع ساخت و او را چار حجت گردید
علی بحکم مرتضی قلیخان مردی غیور جوهر کریم مجمل معظم بود و بحسب شمایل و محال و برزو بالا و بال و کویا و فرو شکو بعمدی نظیر داشت و وقتی در عوالم تهدید کشف بود که خواجه
خراسان با هزار یک بر ثروت و دولت و عدت و شمت مابوده مع هدایا و سوری خود دیگری گذرانیدند اگر فرمانفرما را بخواند ما لوجات دیوانی خود را از خبر و جمیع فارس
و بحرین طهران بی مسایحی حکمران فارس موصول خواهیم داشت علی محمد درین سال فتنه مال از جانب نواب شایر زاده ستوده خصال فرمانفرمای فارس آقا با باخان
مازندران با فروشی که از مقام ریاست فرشان بمقام منصب سرداری فارس رسیده بود مامور شد که بهانه وصول اخذ ایلدات بلوکات بجانب قتلانات رفته
به برخی که تواند ایلدات یکی را بچنگ آورده بحضور و الا رساند و در سخی مرین باب اشارتی از خاقان صاحبقران نواب شجاع السلطنه و ازو بحضرت فرمانفرما ابلاغ رفته بود
مع القه آقا باخان سده دار در قلعه پرکان از قلع بلوک فیروز آباد که متانسی داشت نزول کرد و بلطایف ایلدات مرتضی قلیخان بچامات مهر انکیر فرساده متمنی ملاقات شد
و حذر از رفتن خود خواست مرتضی قلیخان عزم دیدار وی کرد با چهل نفر سوار و ربای خار و فرسای خاصه و مخصوصه بدان قلعه آمد آقا باخان قبل از وقت احتیاطا
بجای آورده لشکریان و غلامان بهرامی خود را بر فراز و نشیب عمارات و برج و دروازه ترتیب کرده بود چون مرتضی قلیخان در آمد دروازه بر بسته و مستعد شد
سردار بعد از صحبت حکمی که در باب اخذ ایلدات یکی از سرکار فرمانفرما صادر شده بود بر آورد و بوی نمود ایلدات یکی ازین سخن بر افشاده و ششم و سیم کویان بجزم رجوع بد
پویان شد لشکریان مقابل بر حسب مقرین و قلندن لشک کرده بروی بهرامانش کوله باریدند از درون و سپرون نایره فتنه بالا گرفت بالاخره زخم کلوله بران ایلدات
رسید که از رفتار و اماند بهرامانش بعضی مقتول و برخی اسیر شدند همانا با خان بر کرد و مدافعه کردند تا بقتل آمدن از آن پس سردار او را بر بسته بجانب شیراز روانه و چار
سیر الیر بابلغ انجمن قبل از ورود خود فرستاد که شرح گرفتاری محمد علیخان ایلداتی فارس و میرزا فاسیخان ایلداتی فارس را که از ایلدات
امیرزاده اما مقلی میرزا و ولد نواب فرمانفرما و کوهر کردن میرزا فاسیخان و محبوس نمودن میرزا علی اکبر
قوام الملک و محمد علیخان ایلداتی چون گرفتاری مرتضی قلیخان مسموع فرمانفرما شد مقرر کرد که امیرزاده اما مقلی میرزا با خدایان و میرزا فاسیخان
و اما دش بر دزد و چون میرزا علی اکبر قوام الملک کلانتر شهر یاری منزلت فارس بسبب قرار مواصلت با الیخانی تنهم گردیده بود اگر چه حضرت شاهنشاه صاحبقران

بدان وصلت و صلت داده همیشه نواب شاهزاده کامران میرزا را بفرزند قوام الملک میرزا فتحعلی خان که انجب و اعقل و ارشد و لاد او بود محنت فرموده و انجیل مرتفع
گشته و فراموش از بابت انقباه و جستیا طاعت شهر باری عزت را بیزنس باب الحرم بخلوت خاص و بیانی خوانده روزی چند موقوف و معتکف داشت و میرزا محمد خان
فرزند نمیش این در خدمت او و در بند برادی خان و در بند برادری اسم کلانتر سابق هم روزی چند نام کلانتری بر بنادند ایلمانی را همچو کس میرزا قاسم خان خلیج و اناد
که از راه یزد و طبس بخراسان و قزوین بخدمت نایب السلطنه برده بود و بعضی شرارت های میگزیر نسبت میدادند کفوف البصر فرموده و شرح واقعه با منای دولت حضرت
خاقان بنگاشت و اموال بسیار درین سنجای ایلمانی و ایل یکی میخواست غارت رفت و بسیاری بصر فامری حضرت در آمد و جمده شصت هزار تومان نقد و باغی بخار
شهر شیراز که از دستجات ایلمانی بوده است مدفون داشتند و بر آوردند و تصرف کردند و در این ایام نواب نایب الایاله رضا قلی میرزا فرزند اکبر نواب فرمان
بنظم و نسق امور کمر میزد و بناد و در بند را بوشهر توقف داشت و محرارین با منیز در خدمتش اقامت و چون این اخبار را بشیراز در رسید نواب معظم الیه شکر الله خان
نوری را به نیابت خود در بند را بوشهر گذاشته راه شیراز بکوچم و بحضور حضرت فراموش فریاد شدیم چون مراد در خدمت جناب قوام الملکی خلوصی بود بدان خلوت فتم
و تحقیق حال کردم و از حقایق آگاه و در چاره این کار با موافقان همراه شدم و پس از چند می تخلص شد و کمال جلال حاصل کرد و در این ایام که قریب زمان حرکت از بند
ابوشهر بود و دست چهار نفر از سر کرده کان و معتمدین با کولون و اردو عمارت بلین صاحب الیوز دولت انکلیس شدند که با وزیر باجان و قریب عظیم سیران و تقویت دولت
ایران اشتغال دارند و مستر لنین معلم توپخانه با قدری تفنگ انکلیسی فراموشی حضرت علی نیز در رسید بحضور خاقانی رفقه مورد الطاف سلطانی شد و در روز شنبه
پنجم و پنجمه خاقان صاحبقران بنیارت معصومه قم توجه فرمود و بعد از زیارات و تعمیر غریبه و عمارات نواب شاهزاده سلطان احمد میرزای سیف الدوله و حکمران اصفهان
ببخشور علی آمده در رکاب مستطاب بطران قریب روز شنبه شانزدهم وارد شدند و در روز عید غدیر دامن دامن بر روی سیم بر فقیر و غنی و محی و لیسیم بر افشانند نظم
که چه در اسلام جنبه های گهراست و خوبرو از هر چه حسن عید غدیر است که از کورین عید دست عهد پیروز بود و دستی که دست رت فدر است و درین
جشن عروسی سیف الدوله و وزیر الدوله و صاحبقران میرزا و معیر الممالک حسینعلی خان فی سلیمان خان
افشار چون طبع مبارک پادشاه از انوک فرزند از جند و الامقام نایب السلطنه بی نهایت منزجر شده بود و غالب اوقات قریب اسف و مذم بود امنای دولت
در آن دیدند که خاقان صاحبقران اعظم را با سبانی خوشنود و خرم نمایند چه که طبع مبارک شاهان غم بر نماند و وضو ملک مایه طالت اعیان دولت شود و کالک خلل پذیرد
لذا عقلای دربار همه استان شدند که مشغولی خاطر خاقان از جشنی شکوف و طوئی بزرگ فراموش کنند چون نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله و حکمران اصفهان
در خدمت اعلی کمال تقریر و تعزیر بود و محمد علیا و ستر کبری تاج الدوله صد فآن کوهر گرا بنهار ادر حرم سلطنت اختصاصی عظیم و هنوز از نبات مکرمات شایسته کوهر را
در سلک ازدواج املکر آمده منسلک نکرده بودند انجام این کار را اتفاق کرده مدت یک هفته اسباب جشنی بزرگ فرموده و محلات و اسواق و میادین و عمارات را با انواع
ترین داده ارباب طرب از بلاد و روزنیک طلب کرده و تمامت شهر را بر آگسته شبها بچرخان و آتش بازی و روزنیک و بخت و رود نوازی گذاریندند و در ورون و پروان
همه ساز لهو و لعب و برک عیش و طرب میباش تا بفرخی و سعادت مدت یک هفته بعیش و عشرت گذشت و بجز رفاه را که ستر کردید و نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای
سیف الدوله و برادر کنش نواب فرخ میرزای نیز الدوله و الی همدان هر یک با شاهد کام و آغوش گردیدند و نواب شاهزاده صاحبقران میرزا درین ضمن با هم مغریه
خویش هم بالین آمد و چون خاقان کبیر هم اعظم ایران را بدانه تربیت فرمودی و خاندان و دولت را پروردی و مقربا خاقان حسینعلی خان معیر الممالک خلف الصدق
دوستعلی خان بطامی که جوانی صدید معقول آرام خلیق شایسته بود بشرف مصاهرت خویش برگزید و همیشه نواب شاهزاده محمد مهدی میرزا را بعد مناکحت و
در آورد و همچنین سلیمان خان افشار قاسم را که سر کرده هزار افشار بود بمصاهرت فرین مغلط داشت از دوشنبه عید غدیر خرم الی یک هفته بدت این جشن تادی یافت
و پس از روزی چند شاهزادگان مذکور سیف الدوله و وزیر الدوله و ملکر ابالت خود اصفهان و همدان را گشتند و در واسطه شهر پنجمه خرقاری ترالکاف در بند حضرت
شاهنشاه بماند رسید و کرد که حال امیران که خسر و صیر و سبب فرار از خراسان بطهران و بعضی قایع ان نرمان
تجین انیمقال اینکه نواب امیرزاده خسرو میرزای خلف نایب السلطنه مغفوره که مجارست و اسطام اق در بند معجز را که رفته بود و شنید که جماعتی از سواران ترکمان جنات
حوالی حاشی نظام رفند و با غارت و اسیر یازمیکند و امیرزاده برایشان بر بسته صف بر کشیدند و جانب منازعه و مدافعه در گرفت و سواران بر یکدیگر حمله ور شدند
و چون بار و بود یکدیگر میخند و خون میخند آخر الامر مظهر امیرزاده را بود و اسیر و اموال خراسان را از ترالکه گرفته بسیاری از ترکان را بقتل رسانیدند و باقی را بزند
بدست آورده و در خدمت برادر لکبر و امیرزاده والا که محمد میرزای والی خراسان کرد و او را اینجا شرح واقعه معروض رای امنای دولت خاقان صاحبقران شد و خسرو
مورد الطاف و اشفاق حضرت خاقانی گردید و کلان نواب جمیل میرزا صاحب خیمه سیار بطام با ترالکه ساروق محار بر کرده برانها که بناخت بطام آمده بودند غلبه

روشن محسوس گشتگان ایشان را بدبار اعلیٰ نهاد داشت و چون امیرزاده خسرو میرزا بخدمت نواب والی الاشان رسید چنانکه متوقع بود از برادر اکبر التفتانی بی
همانا بساحت جناب قایم مقام خاطر اشرف را از وی برادرش غباری حاصل گشته بود باالآخره متوجه شده فراگرد و تقصیر این اشارت آنکه نواب جهانگیر
میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا از یک مادر در خدمت نایب السلطنه مغفور مغرور و معتبر بودند و جهانگیر میرزا بایالت خوی و ارومی اختصاص داشت و در
ولایات بهمت و جلالت نام برآورده بود و آنچه جناب امیر نظام صلاح از بر پا چار میسر است و بوی اشارت میکرد و بخلاف آن بقاری گزیده و فیما بین امیر نظام و قایم
بواسطه منصب خدمتی نهانی میرفت در این اوقات که نایب السلطنه از میان رفته بود و امیرزادگان الامتداد با قایم مقام چندان صفائی نداشتند و بی مصلحت
خوش در مقام تضرع امیرزادگان را بعد از آنکه در هر وقتی بنیاست مقام ایشان سخن میزد و حاصل آن بود که این جوان بخدمتگذاری نواب امیرزاده والی که فرزند اکبر السلطنه
است سر فرو نمی آورد و بجهت اثبات این عرض اسباب بسیار فراهم می کرد و نواب جهانگیر میرزا در تار و پود مختصر که تالیف فرموده چنین نگاشته است که نواب محمد میرزا
والی الای خراسان امیرزاده خسرو میرزا را مأمور بطهران فرمود و قایم مقام موقوف داشت و بدو گفت که بسبب موقوفی مأموریت شما عدم التفات امیرزاده والی والا
نسبت نبود برادران اعیان است و سبب تفرقه کردن سپاه ابوالجهمی توفیر همین است لهذا او را بواجبه افکنده و روز بروز در قوت این واهی می افزود و وقتی مرسله صاحب
الدوله نگاشته مضمون اینکه امیرزاده خسرو میرزا در مقام خلاف و نفاق است و نواب اشرف والی اراده دارند که او را گرفته محبوس دارند و بعضی محبوس خوانی گفته بود که
در لباس خیرخواهی از مضمون این نوشته خسرو میرزا را مطلع نماید که فلان چار حاصل این مکتوب است علی محمد این ماجری را بخسرو میرزا اعلام کرده حال نواب
نزد و گفته از آنطرف بجا نداشت سپارش کرد که بنزد خسرو میرزا رفته اظهار کند که روانه طهران نموده نوشته با صفا لدوله میرم هرگاه شما نیز گویی نامه می کارید بد
تا بر سام و ضمنا بچار سفارش کرده بود که اگر خسرو میرزا نوشته آصف لدوله را بخواند که بخواند بمیضایقه بد و سپار چار چنین کرده خسرو میرزا از دیدن نواب
مشوش شده بالکلیه مضطرب و مأیوس گردیده بفرار افتاده و از قضای عهد شباب زنده بر سرانجام قایم مقام غافل و بی خبرت از نواب امیرزاده اگر محمد میرزا
سوار شده بیکر گشت در شبانه روزی از مشهد به نیشابور رسید قایم مقام بعد از فراغ و عراض خود در امیرن ساحت مخالفت خسرو میرزا و برادرش را بهت
رسانیده و با امیرزاده قهرمان میرزا حکم سب و احکمی صادر کرد که خسرو میرزا را از غرمت طهران مانع شود و بارض اقدس راجع کند قهرمان میرزا در منزل مزین
با یکصد سوار بخسرو میرزا رسیده او را بجانب مشهد بازگردانید و قوت واهی بر او غلبه کرده از میان سواران بدو رفته راهی برگرفته سواران قهرمان میرزا تا
منزل سیامی او را تعاقب کرده بدو رسیده باز گشتند و خسرو میرزا خود را بطهران رسانید و بسبب آمدن او بمقیات پیوست و او را در خانه عم اکر م نواب شاهزاده
طل السلطان بوقف امر فرمودند تا امیرزاده محمد میرزا بحضور خاقانی آمده حقیقت امر مکشوف شود و بحسب امر خاقان صاحبقران فرمان قضا جرایان محمد خان
امیر نظام و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا صدد دریافت پس از اظهار کمربت و مرحمت ناکند اکید در مطاعت و متابعت ایشان با امیرزاده و ایشان و والی الای خراسان
محمد میرزا رفتند که در صدد ابرار با بجان و خدایا امیرزاده جهانگیر میرزا در این اوقات دیگر باره طایفه اکراد جلای بقافله که از اسناد
ببریزی آمدند دست نیما و غارت بر کشاده جمعی را مقتول کردند و اسوال اطفال هزار بردند و نواب امیرزاده جهانگیر و محمد علیخان با کوئی سرتپ فوج تیرزبانان
امیر با احتشام محمد خان امیر نظام با سه چهار هزار کس بکوشمال طایفه جلای رفتند چون ماکن مسکن آنها در سحلاخ و مواضع صعب است مقرر شد که در سر کوچ بر سر
دینچه کاری سازند چون امیرزاده بنیمیرسنکی با کور رسید علیخان با کوئی با نیز اخبار کرده که با همراهم خود بار دوی والا رسد و خان با خان لد محمد خان بروانی
سرتپ را نیز ناخود برده همه جا دور امن اقری داغ راه سپرده بخبر بر سر طایفه جلای رسیدند و کرد آنها را احاطه کردند اکراد جلای دست عیال خود را گرفته قصد فرار کردند و خان
با با خان بروانی با جمیعت با کوه و جواد خان ولد اغرلو خان قاجار و سواران و اکراد جلای با ضرب کلولهای جانور بر خاک افکندند و شتاد هزار کوه خند و پنجه را
و کوه ساله و مقصد سبب اخته وادیان را از طایفه بغنیمت گرفتند و چون از آنجا باز میزدند و از دوفر سنک نبود و پاشای ان بلد مدتی بود که پای باد از حدیوم خود
دراز کرده منع چپالی الی ملک خود را نمی نمود غنایم را از راه ماکو و قرقیون بنازل خود رسانیده سپاه مستعد در خدمت امیرزاده روی با انوی نهادند و قصد کوه چاند
طایفه محمد یونس حیدر را نموده چون بجالی باز میزدند الی قلعه مطلع شده با کاسهای منساب و شال بر تپاب برج و باره و شهر را روشن تر از روز نموده سپاه را احاطه
کردند و اجتناب بجای آوردند و امیرزاده بر سر طایفه حیدر را نمودند محمد یونس بدو رفته سپاه دست بغارت ایل حیدر را نمودند و درینوقت بعد چهار صد سوار از شهر باز
که بحایت محمد یونس می آمدند رسیدند و در پای گردنه قازلی کول امیرزاده راه را ایشان بر بست تا غنایم ایل حیدر را نمودند و با وجی و قرا کلیس رسیدند امیرزاده نیز نظام
سبز زاده برگرفته بقرا کلیس از فرار بجا مظهر و منصور و بنیست و محصور بخجی رسید قریب پست هزار تومان از قیمت این غنایم بر سر نظام رسید و طایفه اکراد جلای
بقاصد نرفته کاروان ایران که از اسلامبول باز می آمدند غارت کرده قریب صد هزار تومان اموال آنها را بردند و محمد خان امیر نظام نامه بر سر عسکر نوشته مطالبه این غنایم

کرده و بجا نیک میرزا را میزد که با سپاه بقا زنی کشته مطایبه ای نماید مقدار آن خیال خبر آمدن خسرو میرزا بطهران سموع جهانگیر میرزا شده اند اسم خلیل خان
با پیشکش و عرض نامه و خراسان داشت و بخیر میرزا نکشت که بجهت بازگشت خدمت خود را از میرزاده والا شان محمد میرزای عالی بخواد و فنی که او بطهران رسیده
ورود و موبک جلالت کوکب نواب میرزاده اعظم و امی الاقرب بود و عرضیداد بطهران ساینده حضرت نیکو لای لایج امیر طور و سیه دین اوقات اوستوف
نامی با حضرت نام بطهران فرستاده و در واسط محرم الحرام سال یک هزار و دوست و پنجاه وارد کرد و تشریفات لازمه او نمود آمد و در ضمن هر سله در تقویت
و تربیت او لادایب السلطنه مرحوم خاصه میرزاده اکبر نواب محمد میرزای عالی تاکید می فرمود و بعد از صد و بیست و پنج روز حاجت کمرید و از جانب خاقان صاحب
با حضار و امی الاقرب اشارت رفت که به فکر قریه می آمد و در این ایام مزاج مبارک پادشاه اسلام از حد اعتدال انحرف پذیرفته مرضیه می فرموده عارض وجود مبارک گردید
که ذات الحجب و ذات الصدور و بوسیله اعظم انبیا بود و مدت دو ماه بجا گذشت و طرق معابر مسدود شدند و طایفه بختیاری بیست هزار تومان شتاده که از اصفهان
بطهران می آوردند و رسیده و نظر تجارت بردند و بسیاری از مال التجاره و تجار ضایع کردند و بسرت بردند تا آخر الامر صحتی در مزاج و آج شاه شاه صاحبقران وی داد و در آن
چشمه اندرون سلام عام فرمود پس از روزی چند بود و آن خانه خامه آمده به سلام عام و نظام امور محکم گردید و آن ای ایران بشکرت بهبودی خاقان صاحبقران
مباذنی خطیر بنده و رات مصروف داشتند که فرمود نواب میرزا که اعظم محمد میرزا خلفا الصدق نایب السلطنه مرحوم
اندر حراتنا محضو خاقان صاحبقران نواب میرزاده والا شان محمد میرزا نواب قهرمان میرزا در ارض افتد سر گذاشته محمد رضا خان فراموشی که کردی
پخته و کاروان میداشت بوزارت وی کاشته و دوج سر باز در آنجا نهاده با جمعی فکر که لازم بود روی بری کرده و در شب ششم شهر صفر وارد طهران گردید
بام شاه شاه صاحبقران صاحبقران میرزای شاهزاده دیشان سالار توپخانه و زینب خانم با چهار عراده توپ و جناب امین الدوله عبداللہ خان ستونی الممالک دیوان
و ده نفر دستویان محترم دیشان نامور با استقبال میرزاده بهمال شدند در قریه و دلاب برکاب بوسی میرزاده سعادت یافتند و با هر یک غنایتی درخور فرمود و پس از
ورود بحرم خاص خاقانی رفعت بخجور مبارک بقبل بای بوس یافت و چندان عطف و رحمت دید که قضیه پر نامور از نظرش محو گردید و در ضمن فرمایشات مبارک
و گنایه شریفه مع الباب دولت بروجات حاش مشهود آمد چون نواب ظل السلطان خصوصاً و بعضی شاهزادگان عموماً را رغب نیابت سلطنت و طالب ولایت عمده
حضرت خاقانی بودند و تقدیر و تدبیر شاهی موافق آمده بمنصب علی امیرزاده والا شتاده بودند خاقان صاحبقران بنو چهر خان معتمد الدوله
ایچ قاسمی باشی فرمود که در خدمت میرزاده اعظم یکشیکیانه دربار که محل اجتماع امرا و الامتداد است رفعت و حضور شاهزاده ظل السلطان و سایر شاهزادگان
فرایشات خاقانی را تفریر و بهر حاضران تبلیغ کند و احسب الامر رقار نموده بعد از مذاکرات میرزاده آزاد با عم اگر معتمد الدوله و وزیران بر کشاد که خاقان صاحبقران
چنین فرموده که ما و یحید من عباس میرزا در جرات بود از شما و برادر و نایب سلطنت و بحفاظت سنور و ثنوار اشتغال داشت و بمذاطفه باله اعانت میخواست
و دیگری بنیابت دارالحکله و طهران حافظ وجود پادشاه زمان حاضر خزینه و دفینه خاقان بود اکنون نایب السلطنه از میان فتنه آن فرزند نیکو بزرگوار و زاهد
برادر برگزینید با خدمت خود را بدو واگذار و بجای برادر و یحید باشد چون فرایش خاقانی بطل سلطان رسید حضور و در ولایه الحکله امر شیخ داده و عرض داشت
کلیع رای ایچ نو اندیشی حکم ایچ نو فغانی عین صواب است متکین او بجای پدر اولی و انب است و من بخدمت ماموره الیق اقرم ایند احکام که مطرود بطهران خاقان
بود بطور آورد و نواب میرزاده را در باغ و لکشی بخارستان نزول فرمود و نواب شاهزاده خوش خصال صاحبقران میرزا میمانداری و ما موزانده و لغیر از اینجا
برگرد باغ مذکور خیز زده بر وانه و بر گردش جمع بودند و در راه اوزان آب و آتش پر وانه میگردیدند که تقویض منصب جلیل و ولایت
عمده و نیابت سلطنت و ولایت علیت ایران از جانب سنی الجوانب حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه
فاجار بقدر نیکو نایب اعظم اکرم را بخت نواب محمد میرزا خلفا نایب السلطنه مرحوم طایب شاه و بعضی شاهزادگان
و وصایای ملکان چون ندیر و رای خاقان ملک آرای کبیر مطابق تقدیر اتفاق افتاد و مراتب ضمیر خاقان فتحعلی شاه سعادت تمام و بانی و
و عکس پذیر گردیده بود در روز پنجشنبه دوازدهم شهر صفر المظفر سال یک هزار و دوست و پنجاه که چهل سال و کسری از مدت سلطنت خاقان کبیر بنام داشت
مقرر فرمود که در باغ بخارستان مجلس طونی ملوکانه ارکسته شود و اعظم فضلا و علمای ایران اما جدام و وزرای دربار و صاحبان خاص بر یک دران
جمع حاضر شدند و چنانکه رسم ملوک عجم است اسباب رسمی که از لوازم منصب جلیل ولایت عمده است از قبیل شمشیر و خنجر و تاج و کمر و نشان شیر و خورشید
موجو بر باضام یکدست بلبوس خلعت آفتاب پیکر و فرمان قضا جرایم ولایت عمده و نیابت سلطنت بر سال شاهزاده صاحبقران میرزای قهرمان میرزا
معظم البدن مجلس ارم مونس اتفاق شد و خلعت نایب برود و شش خود نموده فرمان مبارک را افسر و ابر سر سزده طبعهای عجم و در بر سر خضاران و محضر جمع شدند

و خطیر خوانند و تنبیه برانند و حضرت ولیعهد جدید و نایب السلطنه سعید محمد میرزا با تمامی ارکان دولت ابد مدت ایران بحضور خاقان صاحبقران و جد عهد
 مهربان آمده از لفظ کو بر بار مبارک مبارکباد شنید و بر اسامی و بیت و ارادت قیام کرد دیگر روز در خلوت بحضور اعلی آمده مخزن جواهر حکمت اندر وضعت و با کانه
 کردید و آنچه از چنان شاهنشاهی عاقل و دانا در خوران خلیفه بر نای توانا بود و در مراتب ملکه داری رعیت پروری و سلوک با طبقات اعم و لشکر کشی با تمامی بدجه ظهور آید
 و چون بعضی ملکه ارکان بزرگ و قاجاریه سرک و وزرای امین بنابر عرض نفعانی و اعراض و همانی با وجود اعمام کرام تفویض منصب خلاف دایره رزاده خورد
 سال عجب میسر و دنا خاقان صاحبقران که جهان جهان دانش و منش داشت و در حقیقت اکمل خواجه و دوران عقل سلاطین زمان بود که گاه از دفا تر ملوک
 باستان و وقوع اینگونه داستان بخوبی کو شتر دار باب حضور میفرمود که مثلاً امیر تیمور کورکان بعد از وفات پسرش جهانگیر که ولیعهد او بود با وجود نقد و کشت
 اولاد صبی ولایت عهد خود را به پسر محمد ولد جهانگیر تفویض کرد و شاه عباس ماضی صفوی که فی الحقیقه از اغلب سلاطین آن سلسله عقل و ازکی بود بعد از
 محمد باقر میرزای ولیعهد خویش ولیعهدی خود را به پسر او سام میرزای لقب شاه صفی داد که داشت علی ای حال تمامی اولاد خاقان معظم که زیاد از پنجاه کس کو بر بود
 کام و فاکام دم در کشیدند و خواه و ناخواه در زوایه تسلیم در فرزند و چون کمون خاطر خطیر و مذکور ضمیر میر حضرت صاحبقران آخرین اجتماع و موافقت اولاد
 نایب السلطنه مغفور بود و با شتار و اقربان آنها رغبت نداشت و آمدن نواب خسرو میرزا از خراسان بطهران مقدمه خلاف و اتفاق بمیو و اصلاح این بقعه و تعمیر
 ثمره امیرزاده خسرو میرزا را بحضور خوانده نشانی که منقش تمثال امثال صاحبقرانی بود پیشش داده و او را بهر ای نواب شاهزاده امام و یردی میرزا ایلمانی ای
 قاجار و اغیار هم قریب باغی روانه منزل ولیعهد کرده شفقی از و رفت و از جانب حضرت خاقان بغفور زلات و اشارت شد و حضرت ولیعهد بزرگوار محمد میرزای قاجار
 از حضور و تفویض خسرو میرزا در گذشته و از قرین انواع اصطفا عات و اقسام مراعات داشت و فی الحقیقه در آن سینه مبارک کینه را راه نبود و چون میرزا ابوالقاسم
 فرامانی قایم مقام صدارت عظمی بود با سده عالی و میرزا محمد فریدش بوزارت حضرت نایب السلطنه مامور گردید و مقرر شد که او در رکاب شوکت آیت سده سقر بزرگ
 شود و قایم مقام روزی چند در دار الخلافه سکونت جوید تا و از و مدار بعضی امورات داده شود آگاه با و با پانچا پیور و روزی خاقان صاحبقران قایم مقام را در پیشگاه
 حضور مخاطب فرموده بد و فرمود که پدرت میرزا بزرگ قایم مقام مردی تنیک ذات عادل نجبه صفات بود و سالیها با اود و صداقت نایب السلطنه مرحوم محمد
 و جان شاری کرد و بعد از فوت او این منصب جلیل را بتو تفویض فرمودیم و همچنین بعد از قضیه نگری از او را با شتازده محمد میرزا فرزند اکبرش غایت نمودیم و مقصود از تفویض
 و تربیت است باید پس از جوع با و با پانچا جلیق با و در باب خاله او دلالت کنی و خانه خود را بر دم نمائی یعنی خلق و را بشناسند و بد و امیدوار باشند و از و با و
 و با قطع و الیقین بدان که ابد در شیت الکی سلطنت تو و اولاد تو نمکذشته است و با حال در هیچ تاریخی بخوانده ایم که از فرایض سلطانی برخواست باشد و با
 بدانکه هر وقت از و بر کردی نسبت بد و بتدویر و مداهنه پردازی خدا از تو خواهد برگردید و خیر نخواهی دید قایم مقام ازین خطاب عتاب انگیز نیست آنمیرزا و ولایت
 اظهار صداقت و ارادت و زین بوسه داده اظهار صدق و صفا و ارادت و وفا کرده و منحصراً در ذکر خیر خصی نواب مستطاب امیرزا
 اعظم حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه محمد میرزای خلفا الصدف نایب السلطنه مرحوم ما رخ دست
 خاقان کیر صاحبقران بولایت از برای نیک و صادد ارکان قیام بعد از آنکه حضرت خاقان صاحبقران در خلوت و جلوت
 از امر اسم اندر و وضیعت و مراتب تکریم و تقویت نواب نایب السلطنه محمد میرزا سیل جلیل خویش و قیقه از دقایق عمری نگذاشت و او را با یکجهان فرو شکو
 مرض و در از مشرق خلافت تریز فرمود و در و زاریک شنبه شانزدهم شهر صفر روی بسوی ولایت از برای پانچا که است و قایم مقام فرایض بجهت قرار یک کرد و تریز صالحه
 که مملکت گرفته بودند و قبول کرده دوری چند بماند و او نیز و یک شنبه بیت و یکم مذکور رخصت انصراف یافته از قای حضرت ولیعهد راه برگرفت و چون از دوی والا
 میانج رسید االی از برای پانچا شرف رکاب بوسی پیشد و نواب مستطاب امیرزاده کرم سلطان از امیرزاده که با ایالت ولایات و ارجاع داغ و مضافات آن اختصاص داشت
 بشوق شرفانی حضور و استقبال موکب منصور ولیعهد معظم حرکت نموده در زمانیکه منزل و جان فی المشمل منزلش بود و او جان عادت و حصول یافت و مورد عوا
 و عواطف خاصه گردید و همچنین نواب مستطاب امیرزاده کامیاب اردشیر میرزا حکمران صابن قلعه و کرد و در شهر قزوین بحضور سعادت فرین محض و ص کردید و التفات
 دید مع القصد نواب جهانگیر میرزا حاکم ارومی و خوی نیز درین منزل شرفیاب حضور شد و جت بایم مقام نیز در منزل صومعه بار دوی والا پست و چون کیر معروض داشت
 بود که جهانگیر میرزا سرخند مکنگاری نخواهد داشت و طغیان خواهد کرد و حتی در تبریز هم بخیرمت والا نخواهد رسید آمدن جهانگیر میرزا مخفی الف رای و قول او واقع شد
 بخیر او رفته بدو گفت که چرا بی اذن و اطمینان از من بآنستقبال ولیعهد آمدی و حال آنکه من نیز بدو مطمئن نمیشم زیرا که سخن مرا نمیشنود و او را بات صلیحت حال خود
 اظهار عدم استهتال کرد و مذکور نمود که حضرت ولیعهد مجد و از اغیار شهاب با من مرحمتی نداشته و در ایام دوازده سالگی حاجی محمد خان فرکانور لود در مرغ بوزار

او مخصوص بوده و آنحضرت را با من بی التفات نموده و چون بایالت همدان رسید میرزا محمد علی مستوفی و برادرش میرزا حسن که هر دو عدو من بودند در پیش
 عزت و وزارت داشتند و بدکونی از من می نمودند و چون با رسول و قزاق داغ حکمرانی داشت میرزا نصر الله در پستی صاحب خستید و در ب خانه اش بود و در
 من سعایت میکرد و درین اوقات گذشته حاج میرزا آقاسی ایروانی و حاج زین العابدین شیروانی مجاس و موافق او بوده اند و پیوسته زبان بدکونی می
 انداختند و الهیار خان آصف الدوله بواسطه منصبی که من دارم با من در کمال خصوصیت است مع الفقه این مقوله تشکی الهیار کرد و نواب جهانگیر میرزا از آمدن مخصوص من
 میخواست و جهانگیر میرزا در تخیلی که از نایب السلطنه معذور در متابعت و مطاوعت میرزا ده والا شان سابقا بد و نکاشته بود بجنبایم مقام نموده و وی سکوت
 کرده پس از ساعتی برفت ولی در خاطر میرزا ده جهانگیر ازین بخان بد غده روی کرد الی اصل و منزل دیگر میرزا ده کان معظم بهرام میرزا و فریدون میرزا و محمد خان
 امیر نظام و وزیر مختار دولت روس سعادت دستبوس یافتند و در بهر منازل عالم و اعیان و امانا و ارکان دست بسته و فوج ب فوج می آمدند و اردو
 والا از چین و اوجان بد کوچ به تیریز رفته بسبب رعایت ساعت ورود در غنچه در خانه حاج صادق که خدا نزل فرمود و وارد و در صحرای پشت بلخ شمال ایران
 گردید از قزاق که نواب جهانگیر میرزا در مجموعه تاریخ کونه خود نکاشته بجنبایم مقام بخدمت حضرت و بعد معروض داشتند که بی احضار آمدن جهانگیر میرزا تا بعد
 برای آنست که خود را در میان جمعیت آذربایجانی افکند و در هنگام مورد خیانتی شود والا ارمی و غوی را خالی گذاشتن با سواری چند نا خواسته با استقبال
 رازی دیگر نخواهد بود و من ازین امر متعجب غایب و توقفا و را در اینجا صلاح دولت نمیدانم حضرت و بعد فرموده بود که هرگاه حضورش در اینجا مورد فتنه
 است بهتر نوعیکه مصلحت دیند او را روانه دارند و این در سید هم رسیع الاول بحکم قایم مقام نواب جهانگیر میرزا را در بالا خانه مخصوص که شبها برایش ضرر میرزا
 نواب بهمن میرزا سپردند که با چهار صد مستحق و با اتفاق جناب میرزا نصر الله در پستی با رسول برده مجوس و از دو برادر دیگر شمس احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا
 که در خوی و ارومی نایب میرزا ندیدند گرفته خبر داد و برده مجوس کردند و نواب میرزا ده والا که نایب السلطنه محمد میرزا در روزین ساعت سعد وارد تیریز شده
 در عمارات ملوکانه پذیر و بزرگوار بود و برقی و قرض و بسط او امر و نواهی مملکت داری توجیه و اقدام فرمود و در باب یک که در وجهی صالحا بر وزیر دولت
 قرار دادند که دو سال از وجوه اذربایجان برساند ذکر بعضی اگر فایده خیر است و منافع شجاع الملک بابر از دست فتنه
 افغانان بهر حکمت او بجانب هند و هندوستان در سبکامیکه نایب السلطنه مرحوم در خراسان بود و غرضیت طهران کرد و نور محمد خان قاجار و
 چنانکه بدان اشارت رفته در خراسان گذاشت و رضای خان چنانکه نواب و بعد از آنجا سقایی خان نام داد و در دره خرم حکومت داشت همانا خود
 خواست نور محمد خان با جمیع کامل بر سر آورفته و را حاضری و متاصل گردید و چار بخدمت سردار آمده عیال بیکر و کان داد و نقد و اجناس حذات لایق کرد و
 استخلاص جنت و یلک توش خان جلایر کلاتی بواسطه قرب جوار دره خرم بخدمت خان قاجار آمده خدمت و اطاعت کرد و نور محمد خان کامیاب شد و
 نمود و در نتیجه واقعات خراسان آنیکه چون نواب نایب السلطنه معذور را ده تیریز است بلکه حدود قد و کابلستان و با که سابقا ضمیمه ملک ایران بوده داشت
 اولیای دولت بهر تخلص اندیشه نموده که اگر نایب السلطنه با نخدمت کند شاید در امر هندوستان غلبی و می نهند جناب مستکمل الطبعی را اندو
 مکمل صاحب نایب خود را بخراسان فرستاده و در باب این فکر گفتگو کردند و او بار گردیده و لیکن نظمن نشند و لهذا شجاع الملک میرزا ای تیریز که از آنجا
 برادران مدت سی سال در ظل حمایت دولت انگلیس آسوده بود باسی هزار کس و انکا بلستان شد و بقصد از رسیدن کاهران میرزا از آمدن او متعجب شد
 از نواب میرزا ده فرمان میرزا نایب خراسان استمداد کرد و بلاخره برادران فتح خان افغان در درو قد با شجاع الملک مقابله کردند و رزمی عظیم کردند
 شجاع الملک کشتی فاحش یافته بجان هندوستان گریخت و این خبر در عرش اول و اول بیع بعضی محرمان با بکاه رفیع حضرت صاحب قمری در رسیدن کشتی
 اختلال نظام عراق و فارس و عربیت حضرت خاندان کبر فتح علی شاه افغانا بجانب صفهان در سالی که بختاری ملان
 رکاب مستحق عباس آباد جبه و بدلی پیش کرده بی مبارزت و مصابرت قلعه بدان مناسبت را تصرف سپاه روسیه دادند و بیکر بخنده حضرت خاندان قاجار
 ملازمین نظایفه را که دوهزار بودند اخراج فرمود و عیال و خانه کوچ همه را محض داشت که بولایات خود روند و بعد از این واقعه طوایف بختیاری در عرض راه عراق
 مزدی و راهزنی نمیشد میکردند و چون بر طایفه یکی از شاهزادگان عراق متوسل و در میان شاهزادگان خلاف و غرض مند اول گردیده بود در مدافعه بیاض
 ساجد کردند تا کار بیایی رسید که محمد تقی خان بختیاری و ولد علیان کنوری بیست هزار کس برداشته به تیریز شتر رفت و شتر و دوزنول را تصرف در آورد و از آنجا
 رازی امیر فرهادک فارس کرد اما لی کو به یکدیگر و الوارسی و حکام دشتی و دشتستان فارس از خدمت دیوان سیر باز روند و بایکدیگر موافقت نکردند و با توفیق
 خان بطبعه شد و مبالغی از متوجهات دیوانی فارس ضایع و مهمل ماند و مبلغ یک که رو و یکصد هزار تومان در فارس باقی ماند و نواب شرف والا حسینعلی میرزا

جلد هفتم ذکر انجام کار خاقان صاحبقران روضه الصفا ناصح

فرمانفرمای فارس بوسف خان گرجی غلام شجاعت خاصه خود را که مردی دلیر و بزرگ منش بود بوزارت امیرزاده نصر الله میرزای عضد الدوله بولستانات مسمی فرستاده و ضمناً در گرفتن ولایتان منعی نکش که حاکم ایلات خود بود و قاعده سپید در تصرف داشت و راجعاً بر کردی قصد گرفتن ولایتان نمود و ولایتان بکبر و بخت و اواز دینا لش با شمشیر برآید و بریده ضربتی بوی زد و ملازمان و غفلتگیان الوار که در خارج عمارت سوار بودند شلیک کرد و بوسف خان را بکشد و ولایتان را بدر بردند و از نیکو نه حوادث در فارس مکرر روی داده بودند اما برادر تقویت امین الدوله عبداللّه خان اصفهان خاقان صاحبقران قاجار با وجود ضعف بنیه و قوت اندک صعبه سفر را بر حفر و زین را بر مسند و رحمت را بر راحت بر حمان داد و سپاه مارندران سپاده عراق را مأمور بر کاب داشتند در یکشنبه سیم شهر جمادی الاول سال یکمیز رود و است پنجاه ازدارالخلافت طهران بناغ و لکشی کارستان نزول اجلال اتفاق افتاد و روز شازدهم شهر مذکور که سه روز بابتدای میزان میده بود مرکب فیروزی کوکب شاهنشاه کبر و خاقان پیروی بسوی مقصد نهاد و در دوشنبه سیم وارد معصومه قم گردیده بزیارت بضعه موسی رفته بنگار تمام منزل سرانجام خود را ذکر ساخت خاقان صاحبقران مرقده و مضجع و مدفن خود را در جنب معصومه مرقده و سببی ذکر تمام آن نمودن برابر باب قلوب بکشوف است که سلاطین صاحب نفس قومی دل ایشان بمطبیقات الهامات غیبی غالباً بعضی امورات آیت علی در خاطر آنان منعکس میگردد و بجال نال خود لختی پنا میگردند چه جای آنکه عمر طبعی از شصت تجاوز کرده و قریب به هفتاد گردیده باشد و قوامی نفسانی در بر و زنجیر رود و شیخ نظامی بس نیکو گفته است مشقوی نشاط عمر باشد تا چهل سال چه پنجشنبه فروزیزد و پروبال چه شصت نیست آید بدیدار چه چو هفتاد افتاد آلت از کار چه هشتاد و نود کرد و رسیدی چه بساختی که از دوران کشیدی چه و زانجا کبرصد منزل برآنی بود مری بصورت زندگانی چه اگر صد سال مانی در یکی روز چه باید رفت ازین کاخ دل افزون چه و همانا در این اوقات سنین مبارک حضرت شاهنشاهی بخت و هفت سال مایی چند رسیده بود و هفتاد و نیر کونید و عدد اولاد ذکور و اناث از دویست و شصت در گذشته و تعداد اولاد احداثا هفتصد و هشتاد و چهار بشمار آمده با آنکه مندرجاً یکصد و پنجاه نفر از ایشان بسوی عالم باقی سفر کرده بودند چگونه توان از کار رحیل برآود و حال آنکه ایشان رفت که بمنجین کامل ایران خاصه میرزا محمد رضای محسن جدید الاسلام کرمانی که نسب خود را با سبب حکیم قدیم اسناد میداد حکم صریح کرده بود که وفات نایب السلطنه بسالی قبل از واقعه انزلی یعنی حلت خاقان کبر اتفاق خواهد افتاد و انجیر کوشنرا آنحضرت گردیده مع القصة خاقان کبر بعد از واقعه نایب السلطنه در فکر انجام کار خود افتاده و بمرکتب و داده در وقتی که فخر الدوله بعنایت مالیات میرفت مقرر فرمود که بقدر پنجاه من از خاک پاک تربت عالی بخت حضرت امام بهما حسین بن علی علیهما السلام مخصوص محل مرقده خاقانی آورده باشد و در بارگاه معصومه قم مضجعی لطیف ساختن فرموده آن تربت پاک را زینت مرقده خود قرار داد و بسکی مرمر را بتجاری و تقاری امر کرد و اشارت راند که نقش بیکر پیمال خاقانی را بر روی آن مرمر بر وجهی شبه نقوش بخت کند و اسطغاری چند شهر بر بختالت اطمینان صاف جناب صاحب دیوان میرزا محمد تقی علی آبادی صادر و بران صفت محکوک و مبنوت افتاد و در واقعه انزلی که از طهران غنیمت این شهر بر خطر فرمود و خبری بدین جهت فرمود مطهر حضرت امام زاده و الامام عباس بن امیر المؤمنین علی بشهر از تومان ساختن فرمود و دو کس از مستوفیان عظام دیوان اعلیٰ یعنی جناب زبده الایام میرزا هدایت الله نوری و میرزا محمد تقی نوری مقصدی تمام و انجام آن بودند و چون یکصد هزار تومان از مصارف روضه مطهره معصومه فرموده بود و در این اتم قلیلی از آن باقی بود بصرف مابقی حکم راند القصد در انتمکان شریف رفته مرقده و مضجع خویش را بمرکتبیه دل از دنیا برگرفته و عاریت وارد می چند را غنیمت میسر و بواسطه غیرت فطری و فکر انتظام امورات ملکی و ملتی و کوشمال مقصدین بختیاری الوار و امان طرق و بلاد و دیار می بود و چون عبور توچانه از راه قم باعث رحمت رعایای عرض ایه بود هم ازدارالخلافت فرمان داده بود که توچانه و زنبورکخانه در خدمت شاهزادگان و ایتابا مام و یردی میرزای شیکمچی بختی و صاحبقران میرزای سالارانشانه و سپاه پیاده و سواره مارندران و عراقی از راه جوشقان عبور کرده در منزل مورچه خرت اصفهان بر کاب شاهنشاهی الحاق جویند الی اصل پس از سه روز توقف در دارالایمان قم غنیمت کاشان فرمود و در روز جمعیت و دویم در عمارت فین ترینین افرو و بعد از آن بجانبا اصفهان حرکت فرمود مأمورین بر کاب سعادت انتساب پادشاه سلیمان جاه در منزل مورچه خورت بر کاب اعلیٰ بپوشید و نواب حسام السلطنه محمد میرزای حکمران بر وجه و بختیاری تیر جرسب اعلیٰ دران منزل بحضور خاقان صاحبقران رسید نواب شاهزاده یوسف الدوله حاکم اصفهان باستقبال مرکب اهل راه سپرده سعادت و اقبال حضور یافت و توچانه و زنبورکخانه را بعد غروب برق انگیز همه جان نره زنان و شش نشان نزل و دوله در اصفهان در راننده کوبه اجلال بسعادت و در باغ سعادت آباد هزار جرب که کلاسانی است و لغریب نزول فرمود و بعد لول ما اندری نفس باقی ارض نمون در کمال اجلال در آن عمارت فرودس همال مکان فرمود و قلعیت کشتی ازین بحر با صل رسید قاعده عمر منزل رسید که در پناه وقوع

جلد هفتم ذکر حرکت خاقان صاحبقران مروی الصفا ناصری

بعضی امور است و آمدن ثواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرما نفرای فایست باصفهان و مامور شد باجنا
السلطنه مراجعت فارس و حرکت خاقان صاحبقران فتعلی شاه قاجار که سعادت آبادان اصفهان
و انقلاب حال شاهزادگان پوشیده باد که اگر چه بکمال اجلاء اجلهم لا یتقدون سیاعه ولا یتأخرون هیچ سببی
میبی برتر از حکم تقدیر و قضای خودی بحسب صورت نیز سببها در کار است حضرت خاقان صاحبقران که شاهنشاهی غیور و جلیل شان بود در او اضرایام
سلطنت از غلبه دولت روسیه و دادن کرد و چند مال المصالحی و فوت فرزندان کاکار محمد علی میرزای دولتشاه و عباس میرزای نایب السلطنه و اختلاف
شاهزادگان عراق و فارس حادثه سخت و واقعه گران بود و از حضرت و غیرت همی گذاخت تا کار مزاج اختلال یافت و امراض مزمنه روی داد و مرض بدی و سل ایجاب
و اطباء بغیر تحریر کردن نیز مزید صحت شد و این رکعت نیز چنانکه اطباء میگفت باعث فوت مرض آمد و چون باصفهان در رسید جناب آصفالدوله را در
خدمت شاهزاده سیفالدوله مامور بتاخت و تاراج ماکن و موطن طایفه بختاری فرموده بتهیه میرزا دستند و ثواب فرما نفرار از فارس بکته اخذ بقایا
ستوائیکه از کور گذشته بود بخواند و در سه شنبه دهم شهر ربیع الثانی در روز دوی از خواص بشر فای حضور اعلی در رسید و در ادای ایالت چهار ساله بعد از
و دفع الوقت میرداشت و مبلغ خواره کی بقایای او وصول و طغیان کجای محول میساخت خاقان صاحبقران مقرر فرمود که حاکم السلطنه محمد تقی میرزا با فرما نفر
بشیراز فرستاده را با وصول سازد و این الدوله نیز با همت از کس از سواره و پیاده و کبابی اجداد روزی دو از قفای نان شتابد و بتفنی محاسبات و نظم معانی
فارس هر چه در مرعی کند و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر مدول خارجه و میرزا سید علی استوفی قهرخانه قاهره نیز با این الدوله مامور به فارس شدند و
مقال آنستکه شاهزادگان امر او و زرادل از حیات حضرت خاقان بر گرفته بودند و هر یک در اندیشه مصلحت کار خود افتاده استخلاص و استرخاص خود را از
ملکه ایلک سبانی همی چندندی اصرار و الحاح این الدوله در حرکت خاقان صاحبقران ابرق و فارس محض رسیدن بوطون و بلد خود و پیوستن بفرما نفر و شجاع
السلطنه و ملاحظه مال حال خود بوده چه میدانست که با وجود ولایت عهد ثواب نایب السلطنه محمد میرزا و پیشکاری قائم مقام و منسوب آصفالدوله نمکن شدن
در ایران محال خواهد بود و بمضمون اینک هیچ زیر میان تا جوان که کناری گیریم خود را رجحان جانب فارس کشیدن خواستی ثواب فرما نفر و حاکم السلطنه در سه شنبه
هفتم از حضور خاقانی رخصت انصرف بساحات فارس یافته روانه شدند و این در ارضی لسان لارض مشهور تخت فولاد خارج اصفهان نقل و مکان منتظر
اخبار بود و خاقان صاحبقران اکبر در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الثانی در اوایل طلوع قدری کاهوتناول فرمود و سه کام چاشت بکباب بود و غبت کرد و در
ان نبات و حیوان در هضم بایکدیگر میخوردند و طبع راد در تصرف بخیر و اندک عصر بهمان روز خاقان پیرا جوانی در سرفاده در کنار زنده رود بی خرقه
جنبه چنانکه معتاد بود و غیر اندازی پرداخت و تیر قضا برید آمد ذات الحجب و قوایج بر ذات الصد که استمراد داشت پیفر و میرزا حسین حکیم باشی معالجتی نمیکرد و
روز در گذشت و مع ذلک از کمال غیرت طبع بدو آنجا آمده بر تق و قوت و حل و عقد امور ملکی میرداشت تا در روز دوشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی که طلوع خورشید
مبارک قریب بغروب گردیده بود سه ساعت بنماز شام مانده از خواب برخاسته پس انصرف شور باو ادای فریضه لباش خواست که پوشیده و بدو آنجا بهایون
خرامد و بکامیکه قامت قیامت قیام را چون سرو سهی است کرده بند قفای دارائی همی بست ضعیفی قوی بر مزاج خسروی ستولی شده ناچار بر زمین فرو نشست
بهرام خواجه قرا باغی پیش آمده خاقان صاحبقران از کمال صحنه بر او نگیه داد و بغضی چند کینه و شمرده بر کشید و دم در کشید بلیک بخوشید در بای فرو شکوه
بخوشاد در یا بتوفاد کوه آغا بهرام و خواجه نایب چهر بهرام غلام بر سر خاقان صاحبقران از حاکم کرده دیدند که شاه باز روح پر جوش قهر شک فالت عصری
شکستد بر ساعد قبول بلیک مقتدر برشته جسم فرخنده اش سروح و نفس عیسی و مش معطوع است و دود حسرت از کلاه داغ حاضران بر فلک نیم پوست و حیرت
زبان بیان همه را بر بست در کمان این اسرار کوشیدند و کسوت صبر و سکون پوشیدند و دیگر روز با شتاب گذشت در روز دیگر که نیت و یکم بود و بوضوح انجا
علی الجریب خاقان مغفور را تغیس و تکفین داده کرده در عمارت بهمت دست بران نماز گذاردند و بهیه حرکت پر خستند نعم قال السعدی فظنم خبر دار کی
استخوانی نفس که جان تو مرغی است ناله نفس که چو مرغ از قفس جت و کست قید که کوره نکرد و سببی تو صید که سکنه که بر عالمی حکم داشت
در آن دم که میرفت عالم گذشت و میسر نبودش که زو عالمی استانند و همت و بهش همی نکند از فرصت که عالم دمی است که دمی میشد و دنیا به از او
است که در تنگم کار شاهزادگان ملنزه کباب حرکت در آن محفله و تحت نروان حضرت خاقان مغفور را انجا
کاشان و شهر قهر و در معصوم و بعضی و مقبره معین سپردن ثواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا که مامور با نظام بختاری و در
چار محال متوقف بود و رجوع بکر ایالت را صلاح خود ندیده در کیفیج جدید اصفهان که با لورخان ارضی سرمنک محصل آنها بود بماند ثواب شاهزادگان

السلطنة تعقی میرزا که با شاهزاده جسیعی میرزا مامور بفارس و باطنای طالب ایالت آن ممالک بود بعد از استحضار ازین واقعه فرمان فرما را وداع کرده این راه پیم
و آن راه شیراز برگزیده بر پشت این الدوله از تحت خولاد با ابوالجهمی خود بار دوی علی آمد مستوره کبری تاج الدوله اصفهانی و والده نواب سیف الدوله را برود
وارد شهر اصفهان شد و من بابالاحتیاط بدو تلخانه جناب سید محمد عالم کامل فخر مجتبتین تحفه الاسلام حاجی سید محمد باقر زید فضل رفیع ساکن شد و نواب شاهزاده
عبدالله میرزای دارا بعضی ملاحظات در اردو نمائده بجانب طهران وی نهاد نواب شاهزاده محمد رضا میرزا راه محلات برگزیده خدمت جناب حاجی زین العابدین
شیرازی سیاح که در آن ایام در آنجا ساکن بود در فتره از آن مرد جهانزیده مشورت در مصلحت حال خود کرد وی گفت با بقطع و الیقین صاحب تاج و تکیه نایب السلطنة
محمد میرزا خواهد بود صلاح حالت است که بعزت راه تبریز برگزیده خدمت و لیعهد رسمی آنها را خلاص کنی و در رکاب وی بطهران آئی و در نظر عطوفتش پاسانی شاهزاده
معظم ایقین از همه مسروران انجیران نایب السلطنة و اکابر سائیده ازان پس حاجی میرزا کوچه فرستاده حاجی زین العابدین را در تبریز شده شرح واقعه حضرت و
معروض داشت علی ای حال االی اردوی اعلی بهم برآمدند دستجات سواره شاهسون خارج اردو را غارت کرده راه بلاد خود برگزیده و االی اصفهان کوچه چهار
سپه بندی کرده با حرم همی بودند و کسی را بشهر راه نمیدادند شاهزادگان اردو بواسطه کبر سال محکوم نواب دکن الدوله علی نقی میرزا شده بر در باغ سعادت آباد اجماع
کرده بفکر حرکت دادن شرف خاقان مغفور و عیال حرم و اثاثه سلطنت افتادند تخت نواب دکن الدوله اسباب خاصه سلطنت را از قبیل شیر و خنجر و حقان مجبور
و تاج و افسر و بار و بندای الماس مشهور تاج ماه و کوه نوز را برداشته بنواب ماموریدی میرزای شکیمی باقی که برادر امی او بود سپرده و در حفظ آنها و این کرده اند
سپین بکل و نقل خزان و دغایین صمم که دید چون اغلب ستران بارکش و ستران سرکاری بجهت تعلیف بصحرای و چمنها متفرق بودند و بعضی را هم شاهسون غارت
نمودند مجال توقف چندان بود و جمیع اسباب و اساس پوتات سرکار اعلی را در انجاریخته غرم طهران کردند نقش شریف خاقان مغفور را در تخت روان دین نهاد
صبح روز شنبه پست یکم جهادی الشانی بانو پنجاه و زنبور کخانه و ملازمان رکابی را نذرانی و آصف الدوله و اسکندر میرزا خلف شاهزاده ملک آرا و انشد
و چون االی اصفهان در وازد بر بسته و کوچ بندی کرده بودند از خارج شهر حرکت در آمدند و در دور حصار شهر سه روز گذر کش کرده تا از خطاب و وصل و جو
و جدول در گذشته راه نظر سپرده روی بهم نهادند دستجات سواره و پیاده را نذرانی و استر آبادی که صاحب اختیار ایشان نواب اسکندر میرزا
خلف ملک آرا و مطاع ایشان جناب میرزا آقاخان زین الشکر بود در آن سفر بحفظ اثاثه سلطنت کمال تقی و اهتمام و تخط و انتظام بطور آورد و میرزا از
عراقی مکرر در راه قصد دستبرد می کردند چون کل االی را نذران باید که متفق بودند و حارسان راه می سپردند عراقیان پای حرات در پیش نهادند با و
که جنبهها و توپخانه و زنبور کخانه و نقاره خانه پیشین هم میشد و خاقان صاحبقران از تفریحی آنان راه میسپرد و بنوقت نیز نظام تمام حرکت کرده و تخت
روان حضرت خاقان بی روان را پیش افکنده با آداب و اشکباری و تعزیه و پقراری در دنبال صف برار گشته هم میشد و بهر قریه و ده که در رسیدند از خرو
و ناله مردمان جهان پر آشوب همی شدند زنان مردان جامهای سیاه و بر کرده و مقنعه ای مشکین بر سر افکنده کل ولای لژن و خاک بر سر و روی پاشید
شاه جویان شاه کویان خود را بر خاک راه می افکندند موی کنان و موی کنان همی غلطیدند کفی و زفر و کبر است و بهنگام هم حکام محشر که کس را پروای کس
نبست واحدی احدی داور سخن بران تخت روان چندان کبر پشنگ که سرو پای ایشان غرق در بای خواب بودی و چندان بنالیدندی که گوش
کردن انباشته از سیاه شبنمی کتلهای مشکین پوشش بر آراسته و پیرسهای سیاه برگردان افکنده مزینا له و آه شاهزادگان را امر اکشندی با جمل در و زور و خشنه
چهارم رجب که روز و روقم بود جمیع علما و سادات و مشایخ و فضلا و قرا و چاوش بلک صغیر و کپروانات و ذکور شهر قریب با جماعهای سیاه و سبز و جاها
نیلو فر و کلی سراپای برهنه از شهر بیرون آمد و در پیش تخت روان شاه ایران بر خاک افتادند و ناله و خروش بر کشیدند تا بشهر داخل شده کل شهر را بایسته
و یضی حضرت معصومه را مشکین لباس پوشیده جنازه خاقان صاحبقران کبر را که در واقع پدر کبر و ضعیف اهل ایران بودند و نایده کشاده بودند جز او را
نیده بودند بر کمر قد مطهر حضرت معصومه طوف داده در محلی مخصوص که معین شده بود و تربت حسین را در آن گسترده بودند جد شریف شاهنشاه محمد را بخت
و بقانون ملوک عجم در بدمه علی را بر کبر قبر ترتیب داده بپشت و بر آوردند و سنگ مرمر مصفی نقش نبوت را بر فرازان نهادند و اسباب قرانت و علاو
فرو چیدند و سه روز و سه شب شیلائی ملوکا کشیدند و بعد از رعایت لوازم تعزیت و بر و جهان بر سر و جوان دکن الدوله با بران بدار الحاق طهران برانند
آصف الدوله بعضی ملاحظات در قریب باز و دایح و تنبیت فضحای عهد بدانی و تعزیت بتدیل یافت تواریج نقش و در مصایب بخت نملق افند سپهرات
کویم از توام دل در هر هستی که دوران تو را بر کین و خوزیری سستی بجوی در خرمن بابت نه و بر خرمن هستی در و در انبر هر مرمت بر سر کل استی
مشهد طس بازی ساحت چم که در دستش کشیم بهینه جاستی کین زینه طاستی دو قوس مرد و کرمش پیش فی بخوانی در کردش کش کر نصف نصف

الصفاء نأى
روضتى صرا

بر سیما نمان پیستی بیسکه دی و زین کردوشن انی چیت مقصودت که دایم دیده بایر بسته چون کا و خراستی غایم هر که آئینه غما نداز تو پابنده که سال
ماه ساینده که و مر را چوستی که بجز باؤده زور راست آسوده که کین بیان اس بر سودن اجسام ناستی که بجام و کاسن شیران کیتی از تو سنگ خون که
نوبشن ایم زهرت اندر جام و کاستی که زقدیر تو در عقل و حس اس خرد نقصان که ز تاثیرت اگر چه جمل در عقل و کاستی که بجا که تیره س نه دلار از تو خوش
که رنگ کز خان چین ترکان یاستی که کفن شلبس سلطانی که در شست بچی کفتی که سلیمان و دم بی اشتباه و التیاستی ملک از اغبار سب و زورستی
فلک از اغطوس خاک راه و عطاشی که صاحبقران فغلی که کا بخت یکسره تو کفتی که در خرا کبشیر که داران یاستی مع القصه مدت عمر شریف حضرت خاقان
با اختلاف روایتین از شصت و هفت الی هفتاد و زمان سلطنتش سی نه سال کسری بوده و پنجاه و نه پسر و چهل و شش دختر در زمان حلیت مش موجود بودند و بزرگ
سامی شاهزادگان که برادرانیم ذکر اسمی شاهزادگان و اولاد ذکوره حضرت خاقان صاحبقران فغلی شاه قاجار قونیلو
مؤاللاصی محمد علی ابرار ابوالجمال برابر ابابیر محقی همانا که از آغا زاده شاهی کیومرث پیشدادی الی الان که کهنار و دوست و هفتاد و هجری است و در سنج
تاریخی بنظر رسیده که کثرت اولاد و کسب سلطانی بدین بعد بوده باشد چکه از بدو شهاب تا ختم شیب و دیست و شصت و اولاد ذکوره و نانات از آن شاهانه جمعا وجود
آمده و مساوی یکصد و پنجاه و نه نفر در ایام حیات ان برده ممکنات متدرجا و فوات جسته اند و یکصد و یک نفر کور و نانات بعد از رحلت انحضرت باقی بودند و بغیر ان
مردم و دولتش و حضرت نایب السلطنه مغفور که پیش از خاقان مبرور سرای عاریت را بدرو کرد و در رحلت خاقان اکبر پناه و سه پسر و چهل و شش دختر عالم شمر
وجود داشتند و اولاد و بنابر بلا فصل خاقان که زاده از صلب و بطن و کور و نانات شاهزادگان بوده تا سال پنجاه که رحلت خاقان در آن اتفاق افتاد و مقصود
هشتاد و چهار تن همیشه در ذکر نانات و ابناغ است ولی اسمی مبارک شاهزادگان بهمال پرغایت ترتیب سالی نگاشته شد تا ما نماندین دولت ابدیت نام
ایشان نیز در دروزکار موبد کرد و اقل نواب شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا در چهارشنبه و پنجم سال کهنار و دوست و سه در قصبه نواز از بن حبیبیه محترمه فغلی
قاجار و اولاد برادران محمد خان بوده و چنانکه گذشت در سال ۱۲۴۱ رحلت نموده و قدیم نواب شاهزاده محمد علی میرزا در همین سال متولد شده و در سن ۱۲
رحلت یافته و ششم نواب شاهزاده محمد قلی میرزا در شنبه پنجم ربیع الثانی بمیدان سال در قصبه نواز متولد شده و والده اش حبیبیه محمد خان قونیلو خال خاقان شهید و همشیره است
کلیه رضای الدوله سلیمان خان قاجار بوده چهارم ولادت نواب شاهزاده محمد و ولیمیز را در جمعه عید رمضان المبارک و غره شوال تصحیح کرده اند و سالها در خراسان
و نیز در حکومت و سه و بعد از رحلت خاقان صاحبقران بود شرح جلالتش در متن تاریخ ترتیم یافته است پنجم نواب شاهزاده حبیبعلی میرزای فرافرا و اولادش
در عید اضحی بمیدان سال و مولدش نیز بمیدان قصبه و والده اش دختر جعفر خان بن قادر خان عرب بسطامی ششم نواب حبیبعلی میرزای شیخ السلطنه برادر صلیبی و بطنی
در جمعه و پنجم کهنار و دوست و چهارم متولد شده هفتم نواب علیشاه لقب بطل السلطان برادر صلیبی و بطنی نایب السلطنه مرحوم و ولادتش در ششم شعبان ۱۲۴۱
هکشم نواب شاهزاده محمد تقی میرزا احسام السلطنه حاکم روبرو در نهم نواب علی تقی میرزای رکن الدوله حاکم قزوین در سن ۱۲۴۱ متولد شده و در هفتم ماه و یزدی میرزای ابی
برادر بطنی رکن الدوله و دیگر کهنار و دوست و ده متولد شده یا نهم نواب شیخعلی میرزا حاکم ملایر بوده و مادرش دختر شیخی خان بذات ولادتش در شهر خراسان
در قمار نهم نواب شاهزاده محمد اندر میرزای مخلص بداد حاکم غمره و بیست و چهارم شهر جمادی الاولی ۱۲۴۱ متولد شده و سپهر نواب حیدر قلی میرزا حاکم کلان
والده اش حبیبیه محمد خان مغفور قلی خان قاجار بوده چهارم نهم نواب محمود میرزا حاکم نماند بوده یا نهم نواب حسین میرزا برادر صلیبی و بطنی اوست
شانزده نهم نواب احمد علی میرزا برادر سیم و دوشا هزاره بوده هفتم نهم نواب جهان شاه میرزا چهارم برادرشان بوده هجده نهم نواب اندر و یردی میرزا
مؤخر نهم نواب اسمعیل میرزا حاکم کرشنرو بسطام بوده بیستم نواب شاهزاده محمد رضامیرزا مخلص با فسر حاکم کیدان بوده و استغفار نموده بدیست و یکم
نواب علی رضامیرزا برادر بطنی اوست بدیست و در قیام نواب حاجی شاه قلی میرزا مادرش حبیبیه علیخان نماند بوده بدیست و سیم نواب ملک قاسم میرزا والده اش
حبیبیه ام قلی خان افشار پیکر سکی ارومی بوده بدیست و چهارم نهم نواب ملک منصور میرزا برادر بطنی اوست بدیست و پنجم نواب حبیبعلی خان لقب بخان بابا
و جهان نوزاده اش حبیبیه حبیبعلی خان پیکر سکی ارومی است بدیست و ششم نواب ملک ایرج میرزا بدیست و هفتم نواب سلطان مصطفی میرزا برادر امی
اوست بدیست و هشتم نواب کیومرث میرزای لقب بابو الملوک والده اش کریمه بوده است بدیست و نهم نواب منوچهر میرزا سی و نهم نواب کیقباد میرزا
سی و یکم نواب کیا کاس میرزا سی و دویم نواب کنجیر میرزا برادر انیکم و زنده سی و سیم نواب محی میرزا و والده اش و ده ملک قاسم میرزا و سی و
چهارم نواب شاپور میرزا سی و پنجم نواب حاجی برادر میرزا سی و ششم نواب بهروز میرزا سی و هفتم نواب محمد مهدی میرزا سی و هشتم
نواب محمد امین میرزا سی و نهم نواب محمد ادی میرزا چهل و یکم نواب سلیمان میرزا چهل و یکم نواب سلیمان میرزا چهل و دویم نواب سلطان

ابراهیم میرزا برادر صلی و بختی رکن الدوله است چهل و ششم نواب فتح الله میرزای شجاع السلطنه حاکم خمسه بوده چهل و چهارم نواب سلطان محمد میرزا سیف الدوله و والده ماجده شهنشاه علیا جنا جناح الدوله مشهور است و خود حکومت اصفهان داشت چهل و پنجم نواب فرخ سیر میرزای نیر الدوله حاکم مهاباد و برادر سیف الدوله بوده است چهل و ششم نواب سلطان احمد میرزای عضد الدوله برادر سیم آن دو شانزده بوده چهل و هفتم نواب بهمن میرزای بهاء الدوله و والده اش کریمه خاتون الدوله لقب داشته خود حاکم سمنان بود چهل و هشتم نواب سیف الله میرزا برادر امی بهاء الدوله است چهل و نهم نواب صاحبقران ناصر اسکندر میرزا است و سالار توپخانه خاقانی بوده پنججاهم نواب پرویز میرزا و والده اش شمرانی بوده پنججاه و یکم نواب شاهزاده علی قلی میرزا و والده اش کریمه خاتون بوده و در اولاد خاقان معفو بکثرت و فضایل و علوم و کمالات نفسانی و روحانی و اخلاق حمیده و علوم همت مخصوص است پنججاه و دویم نواب میرزا برادر کهرشاهزاده علی قلی میرزا است پنججاه و سیم نواب کامران میرزا و والده اش کریمه خاتون و ملقب بمهد علیا بوده پنججاه و چهارم نواب اورنگ زیب میرزا برادر امی اوست پنججاه و پنجم نواب سلطان جلال الدین میرزا و والده اش دختر جمشید یک کردنایب میرزا خور و در بنو قیامت هشت ساله بود پنججاه و ششم نواب بان اسد میرزا از بطن حبیبیه علی قلیخان و او بوده پنججاه و هفتم نواب سلطان حسین میرزا مادرش کریمه بوده که او را پس از خاقان و فخر الدوله تربیت نموده و اینهمه ملکر از دکان جلیل الشان علی اختلاف مراتب نامی و در امور تباری و شایان و حکومتی نافع و ایالاتی متوفور و جزمی و حشمتی کافی معیشت میکرد و اندو در بار هر یک بوزیر بوزیر و بامیر زمین داشت و از اشیای قاضی و قاضی و قاضی تا مبار و بار و بار و مقرر بوده و مستخدمین هر شهر و بخشیای هر بلد در خدمت هر یک مرفه الحال و فارغ البال زندگی می نمودند و بهترین در مقام خود و تاجداری و هر یک در شهر خود شهر یاری بودند و عموم ملکر از دکان و خدمتی صنایع و مملکتی خدم و حشم و عیال و مقری معین داشته اند و آنان که بیلا و سواد مقرر و لوازم جلالت بر او چسبیده اند هر یک در تخیل و حشمت شای و بر فلک حکمرانی مایی محسوب میگردد و از چنانکه در مقامات خود مذکور شده و خواهند شد و بر یک از اولاد این شاهزادگان از ادب خانه و دستکامی خدمت و عیال و قدر ضرورت و کفایت در هر یکی مقرر بوده و اما بنات معظمه آنحضرت هر کدام بحسب تیره و نشان متناسب با بنی اعیان و اقارب امرای قاجاریه و بعضی خانه نادان صداقت سیر مملکت آمده اند که تفصیل آن در مقام مایه تطویل کلام است و میرزا فضل الله شیرازی تخلص بخاقانی و در تالیف موسوم به ذوالقرنین نام و تسبیح و بنات بنای خاقان صاحبقران را از کبایر و صفایر مذکور ساخته اند بواسطه کثرت اولاد آنحضرت و در اندک مدت تمامت ایران است و آمده شدند و احدی نمادند که از برای باطن و بستی بسجدها و متبایع و ولت خاقانی حاصل نموده باشد و در غم و عیش اند و ولت همه ایران شرکت داشته اند که در ذکر بعضی از نعمتهای خاقان حضرت خاقان معفو که بفضل الله الوهابان مخصوص بودند علی الاجمال حضرت و اهل بیت و نعمتی حضرت بجاقان صاحبقران کبریا و کرمتهای خاص و موهبتهای اخص اکرام و انعام کرده بود که اغلب ملوک را حاصل غایت چار از ان پستان این بزرگوار و بی سلطان این کثرت ازواج و عدت اولاد و احفاد و اتفاق نیفتاده است زیرا که عدد زنان معینه ستمه چهار صد بوده و تعداد اولاد از عشار و بنایر و سباط اکنون که سال بگذرد و دویست و هفتاد و هفت غیر آنچه بر و وفات یافته اند چهار هزار کس موجودند و دیگر آنکه آنحضرت از آغاز سن شباب در حضرت خاقان شهید بر تفرزند و مرتبه و لیعهدی داشته و هم عمر مبارک را بحسب عفت و عزت گذاشته پیوسته با یالت و امارت و حکمرانی و سالاری بسر برده و در کشور جم مدتها ایالت کرده و پس از واقعه کرم بل بدر محبت توأم مدت چهل سال بر تخت جلال و استقلال جلوس داشته و پیوسته از ملوک اطراف و سلاطین انکاف رسل و رسائل و تحفه هدایا کاروان در کاروان کباب درگاهش روان بوده و دیگر آنکه بحسب بکری و جمال و شمایل و خصال فی انباز و بهمال بوجود احدی از ملوک بدان اعتدال قامت و صفای طلعت و مشکین موی و کلکونی روی و تناسب اعضا و توافقی اجزا مشهود دنیا دیده ابروی و چشمی معوس و شهنشاه و قدی نه پاور و غنا محاسنی مشکین مجید با جلالی که و چهره در لیل چون در شب تاری و درخشنده قمر رفقاری و پسند و کفایتی شیرین تر از نقد بر تخت فرخنده از جمشید و برزین درخشنده تر از خورشید در چاکسبوی و پر سام و در صید افکنی بهرام تریش خطا کشی و کلوا له اش جز بهد ف نیامدی طهور را از حواشی قدس پروان بود و و خوش را از برایش جمال و باقی نیفتادی و دیگر آنکه قطعات جواهر که بر انباشت هر یک پیش از تخریج اقلیمی طایر و تقویم مقومان بهر یک قیمت یکی از آنها کردیدی قطعات اربعه معروف بدرباری نور و تاج ماه و نور العین و اورنگ زنی که بازو بند خاصه آنحضرت بودی خود مشهور عظام است معروف و همان سلاطین اعظم تاج کیانی و کمر صانع و اورنگ مکل و افسر مجرب و شهاد و کز و سپر و حیل و زار و چتر و مسند و تکیه آنحضرت که در سفر و حضر شهنشاه دیده اولوالابصار کردیده پس سلاطینی با بصورتیاد بخش طاقدیس رانده کرده و تاجش کزین آشنه ملوک افسر بر تخت چو تخت طاقدیس و دو صد و چو خضر و خاک لیسش شالائی نین و جواهر نیکین آنچه فزون از خود ضبط ضابطه و دقایق و خازن و پوات و مسند و بوق آمده با فی حرم و صبا یی محترم و خدمه عزت

تو ام ابدا و اتفاق یافته در خارج زب کمر و زینت پیکر و افسه ملکزادگان ازاده و چاکران ارادت کشیش گردیده بود تا بجائی که تمام و کام مرکبان خاصه و کوسه
زین نوسنان کزین بدان ترصیع یافتی حتی چوبیستی صاحب بار و ظروف و اوانی رکابدار را از ان یواخت و لالی بهره بودی و صاحبان بعضی توابع خیر
نمود و جوهر نامعد و در اسی کرور و غیر مسکو کا از اوانی و ظروف را پست گزید و جوهر سپاده را پست و پنج کرور قیاس و تخمین کرده کاشته اند العلم عند الله
دیگر وقتی که تاجا میبار که را باز دید کرده بودند آنچه بعرض در آورند خطوط میر عماد و سلطان علی و میر علی و نور او شاه بابا و رشید و عبد الجبار و آقا
ملک الکتاب سرکار خاصه و میرزا احمدی فراوانی که روزی یک هزار و پست بخط خوش کتابت کردی و سایر خوش نویسان و از لشکرت که از ان شفیع و میرزا حسن
و درویش مجید و دیگران و از مصاحف و دعوات بخط با قوت مستحضر و ملا عطاء الدین تبریزی و آقا میرزا احمد تبریزی و آقا محمد کاشم نردی
مشهور با صحنه فی زیاده از هزار مجلد بعرض در آورده شد و از توابع عرب و عجم و کتب ادب و نسب ده هزار مجلد مصحح منقش من بنده بیت اندر آمد
شمار خیول و اجمال مستور و اخیال خود قابل نگارش درین گذارش نخواهد بود دیگر امانی حرم عفت توام از تمام ممالک محروسه ایران از غنچه و غنچه
و منسبان مخدرات بهمانا زده هزار افزون بوده اند و بعضی از شهاب که تنه شیط طراز و تیغ و داغ ارشاد علی ملکی می آسوده چهل تن از نوا صیحه و حوران میجا با با
رنگین و طرهای مشکین در مجلسی خاص مهیا و آماده بودی چنگ و رباب و بربط و نای ایشان بر صرخ زهره را برقص آوردی و در خاک نکیسار بوجده را یکجائی بازید و با
از نقات توانان خوش الحان حیدر دندی و سرکت و سرکش از غزات ساقان هموش و آذر از زم سوختی و زیاده از پانصد کس خواجه سرای کرچی و ترک و کرد
و سیاه و سفید و ریزر حکم منوچهر خان محمد الدوله ایچ آقاسی فرموده که مجارست و محافظت آنهار و رفو و حضریه داشته اند دیگر در بندل بخشش و انعام
اگر ام چنان بوده که غالب متوجهات ملکی بمصارف اهل همان ملک رسیدی چنانکه مالیات آذربایجان که زیاده از پانصد هزار تومان بوده بمخارج نواب السلطه
مردم مقرر فرموده مبلغ دولت هزار تومان نیز عطا و ده ان همه ساله بجهت بد و خرج نایب السلطه از خزینه مبارک التفات میشد که صرف می بدین اسلام میکردید همچنین
ملک خراسان نیز بملاحظه محاربه با ترک و اوزبک و سیورغال و الی مقرر بوده و متوجهات فارس که نقد و جوه خزینه مبارک بودی مذکور شد که شش صد هزار
تومان در نزد حاکم و محکوم و امرو و مامور فارس باقی مانده بود و همه ساله مبلغ صد هزار تومان نقد و صد هزار ضراب و ارضین بار باب و طایفه از سادات و علما و مشایخ و
و قضات رسیدی و این که شصت و همد ساله توسط امنای حضرت صره های در شهر و بلد روان و مستحضر و موصول میشد و سالی ده هزار کس را از ارباب فقیر و حاجت
در دار الخلافه بخیر و جامه میداد و اندوخته اگر کمش یکی آن بوده که سی هزار تومان قرض جناب میرزا عبد الوهاب عماد الدوله را از خزینه و افرمود و بجایزه شش صد
هزار تومان بفقیری خان ملک الشعر انعام فرمود دیگر از خیرات و نذر و راتی که در مشایخ مقدسه مطهره فرموده یکی پندیس یوان و فی حضرت سید الشهدا علیه
و الشانست که مبلغ پنجاه هزار تومان بوده و دیگر نصب صریح نقره در آن حرم محترم که با تمام جناب ملک الشعرای مرحوم مبلغ پست هزار تومان باجمام رسیده و دیگر بنای
قبر و بارگاه حضرت عباس که چهل هزار تومان صرف آن شده و پنج عدد قندیل و زیناب که بوزن چهارده من نیز است و در حرم حضرت امام همام علی بن موسی
السلام موقوف است و در صریح نقره هر یک بده هزار تومان تمام یافته یکی مخصوص حضرت عبد العظیم حسنی است که در یکصد سکنی طهران است و دیگری نذر
جناب سید میرزا محمد بن موسی الکاظم که در شهر شیراز است دیگر تزیینت قبه مبارک و بنای صحن مقدسه و اتمام درب سینا و ترصیع صریح معصومه قم و بنای مدرسه
دار الشفا و تعمیر قتم که یکصد هزار تومان مخارج رسیده بوده است دیگر صحن جدید و جنب روضه حضرت علی بن موسی که در شصت و هشتاد هکتار بقاع
بدان روضه نگار مبلغ پست هزار تومان انجام یافت و نیز یک قندیل و صحن بجهت اهلوان و یک باب زین چنان کرده که هر یک در دوازده هزار تومان و زیناب تمام
یا فیه وقف است آن ملایک با سابع فرمود و در تذکر بعضی از امرا و نذا و فضلا و شعرا و در نایب حضرت خاقان صاحب جلال
مخفوق علی سبیل الاجمال اگر چه تحریر احوال معرمان حضرت صاحبقرانی از کجایش این دفتر بیرون است بجز ترانه و ذکر نام و بیان مقام نه صورت
امکان پذیرد ولی بمضمون بالا بدید که لایزال کلام ملاحظه تقدیم تاخیر محبتا بنام بعضی اشارتی میرود که از ذکر حال هر یک متون تاریخ و بطون اخبار مملو
و شتون است امیر الامراء العظام و اجل الکبراء الکرام اعتضاد الدوله و کتسلیمان خان قاجار قونیو و خلفه
محمد خان قاجار و الد باجدش از اجد سلسله علیه قاجاریه و خاندان غمته خصال خاقان شهید قاجار محمد شاه امار الله برانده بوده و به نیابت سلطان سعید محمد
در مازندران ایالت می نمود و در متن کتاب و اقعه طغیان فاغنه مازندران و محاربه خان فی شان با نظایفه و قتل عام آن فرقه و مستقر کردن محمد حسن خان
قاجار و بعد از بنده زینت از فارس مرقوم کرده او فرزند ارجمندش سلیمان خان بعد از فوت کریم خان و مر اجبت از شیراز و پست حضرت قاجار محمد خان پادشاه
بزرگ بوده و بعد از شهادت آن خاقان سعید و حضرت خاقان صاحبقران کمال قربت و اتحاد داشته سالها به سر داری و سالاری ایران و ابالت و حکومت کبریا

کذراینه در مجلس بزم حضرت خاقان زامشیرایان در دو واقعه در زم امیر لشکر شکن بودی مدت پنجاه سال در کمال حشمت و نهایت شوکت مرجع دور و نزدیک و طیار و کبک بود و در او اخراج بواسطه ظهور داعیه خاقان صاحبقران بدو بدول شده او را در امورات مملکتی موقوفه و طلبه نخواست ان امیر بی نظیر نیز بفرقت و جلالت و در کار کذراینه تا در سال یکمیز رود و دست و پست جهان با نیاچار بود و کرد و در حرمه علیه نقاب امیر نژاد که کامکار ظاهر ظهور الدوله از این خاقان قاجار قونلیق و الد ماجدش مهدیقلی خان که برادر آقا محمد خان شهید و در سن کام می صر زنده بر کرد و شهر استر آباد را از غارتش بارت رحلت کرد و خاقان صاحبقران والد مظهره اش که صبیحه مرضیه محمد خان و همیشه مظهره امیر الامرا سلیمان خان بود بجهالت کج خود در آورد و نواب شاهزاده محمد قلی میرزای ملکا آرا از وی متولد که الحاصل ظمیر لوله از وجی بنی عم و از وجی پسر خاقان مخفوق بود و همیشه و همیشه حسینعلی میرزا فریا فرمای فارس ابوی خطبه کرد دست مصاهرت با خاقان صاحبقران حاصل کرد و از جانب خاقان بکلمت کمران اختصاص یافت بعضی و تدبیر و قهر و شمشیر بر بلوچستان و افغان تسلط تمام یافت و دو سال تا هنگام رحلت در آن ملک بشوکت و عزت کذراینه و پس از وفاتش ایالت کرمان بعباسقلیان انتقال یافت و چنانکه در اصل تاریخ مطور شد از و استر پذیرفت جناب امیر المطلق امیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اجتضاد الدوله قونلیق والد ماجد اش از طایفه زنده بوده همانا در بظام خان کارخانه است و خان معظم الیه در دولت خاقان صاحبقران بر اربت قربت و منزلت ترقی تمام کرده تا اینکه خاقان مخفوق صبیحه مرضیه خود همیشه مظهره نواب شاهزادگان عظام حسینعلی میرزای فریا فرمای و حسینعلی میرزای شجاع السلطنه را بمناکدان امیر میرزاده در آورده و از مقام دامادی بر بتر فرزند می ستان بلکه بر فرزندان صلیبی خود در بجان داد و امیر کسیر لقب بر نهاد و در اینجا مطالب و مقاصد ملجا شاهزادگان عظام بود و در مضای عراض و مطالب مرجع در ری عالیه مقام کردید بزرگان در حضرتش بخوردی محترف و عاظم در سده اش بکجارت محکف یکی از پیشکار اش میرزا عبدالکریم سا و جلالی بود که بکثرت ما و ثروت و وفور جاه محمودان آمد و وقتی آن امیر بی نظیر با بظام فارس آمده مؤلف این نامه بخندش شرفیاب و از مخصوصان حضرتش حساب شدم و بواسطه اینکه اغلب اقارب و سنوبان پدر من بنده و در سلک ملازمتش بودند غالب اوقات سعادت حضور داشتم و با قهران خان و ایاز خان سلطان حسین بیگ و محمد قلی بیگ و عیسی بیگ طالش مانوس گردیدم کاهی بصحبت شعر و تواریخ در خدمت امیر کسیر می نمودم سفری دیگر کرده بعد اولی بفارس آمده در کمال شوکت کذراینه الحاصل ان امیر بزرگوار در قصبه قمسه در سینه بر حمت ایزدی پوست جناب الله یا میر خان اصف الدوله و الد قونلیق فرزند ارجمند رکن الدوله میرزا محمد خان پیکر یکی و الوست والد ماجدش خاقان سعید خد متها کرده و در ایام آن دولت جلادها متهم نموده آخر الامر بکربلا شهر طهران مانده و خاقان شهید بشوئی آنده بعد از آن قصبه پیکر یکی مذکور و میرزا شیخ صدر مارند رانی دار السلطنه را محفوق و او شش و کس راه ندانید تا خاقان صاحبقران از شیراز آمده جلوس فرموده او را پسری چند از جند بوده محمد باقر خان و نور محمد خان و اللهیار خان که باصف الدوله ملقب شده و بعضا خاقان صاحبقران اختصاص حتمه مدنی بوزارت مخصوص و عهمدی به حجابت مخصوص لهذا حاجب تخلص نمودی و کاهی هتی سرودی همیشه مظهره اش در جلاله کج نواب نایب السلطنه عباس میرزا بود و نواب امیرزاده آزاده محمد میرزا که پس از پدر نامور بنصب الیه عهمدی پسید با همین میرزا و قهرمان میرزا از همیشه وی تولد یافته بودند و جناب اصف الدوله در خدمت خاقان صاحبقران کمال بقرت داشته و بعد از رحلت خاقان در معصومه بمانده منتظر اخبار آذربایجان بود و خانه کار او در مقامات آینه مذکور خواهد شد و سلسله و الو بعد از معاوده در و رایان با خاقان شهید آقا محمد خان بدلفاتی نکردند و کمال فای نمودند ولی حسان سالار بعد از این فقرات اینطایفه نیکنام را قرین بدنامی کرد و افعال و ادب چنانکه انشاء الله در دفتر دیگر مقین خواهد یافت حاجی مهدیقلی خان قاجار قونلیق ان امیر جلالت مصیر خلف الصدق محمد امین خان بن فضلعلی بیگ برادر نواب خان جلالت نشان فتحعلی خان شهید قونلیق بوده و چنانکه در آغاز تاریخ مرقوم افتاد فضلعلی بیگ فتحعلی خان و مهر علی بیگ سبه برادر و فرزند شاه قلی خان قاجار بوده اند و پس از آنکه فضلعلی و مهر علی بیگ در دست پیکر یکی استر آباد گرفتار و مقتول شدند فتحعلی خان استخلاس یافته محمد خان پیکر یکی بر کمان میرزا احمد قزوینی و زیر او را بقتل آورده در استر آباد و کرکان لوای استقلال بر گرفتار و چنانکه گذشت بسعادت شهادت فایز ش محمد امین خان بعد از شهادت محمد حسن خان بر بردن آقا محمد خان شیراز از انجمن مهاجرین بوده و بعد از فوت و کبک برادر اکبرش محمد قلی خان بخدمت بنی عم امجد عظم حضرت آقا محمد خان آمده بخندگذاری شغال داشت و بر حمت ایزدی پوست پسرش در خدمت شهریار ایران بمناسب ثوابته و خدمات مناصب میگردانیدند و چنانکه در متن تاریخ است مهدیقلی خان چندی نامور بکلمت قمسه و قزوین بوده مدتی نیز پیکر یکی دار السلطنه طهران شده و در دولت خاقان صاحبقران بزیارت که مظهره رفقا بار آمد فرزند انجانب اعرضش موسی خان که از طرف مادر بنش امیر کونز خان فشار طارمی پسر سید مصاهرت خاقان مخفوق را اختصاص داشته همیشه زاده محمد یحیایان زنده انی تخلص شده که از اخفاء محمد خان ابوی بوده بکرم خاقانی در عقد نکاح داشته علی حاکم

معظم الیه سبب رحمت ایزدی چو ستاره اولاد اجماعش معروف مشهورند امیر خان بزرگوار در ذوالقعدة الحرام خلف امیر کبیر فتحعلی خان قاجار و الویرادر کبر حاجی جان محمد خان سردار و الوست که شرح بزرگوار و اوقات سرداری او درین تاریخ مضبوط آمده و سبب مرخصیه وی بربح قرار داد شهریار ایران آقا محمد خان سعید شهید و رجاء الخاقان صاحبقران فتحعلی شاه در آمده و نواب شاهزاده نایب السلطنه و ظل السلطان از آن معذره بوده اند و امیر خان سردار سالها در خدمت نایب السلطنه سرداری و فوقات میرداخته آخر الامر در محاربه روسیه شکور در سال یک هزار و دویست و چهل و دو سعادت شهادت یافته برودن است بهشت رسید نظر الله خان میرزا محمد خان مرتضی قلیخان مصطفی قلیخان فرزندان ارجمندش در دولت حضرت خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم بن سبب عالیله رسیدند و همچنین در زمان آینده و دولت پادشاه فلکی سلطان محمد شاه نیز در کمال جاه و جلال بوده و بهشت انشاء الله تعالی در مقام سبب شرح حال ایشان مذکور خواهد شد امیر خان در ذوالقعدة الحرام خلف الصدق امیر کبیر حاجی جان محمد خان قاجار و الو که از غایت شهنشاه حاجت با نداد و بوده و والد ماجدش مصدر خدمات بزرگ درین دولت ابد مدت شده و در عهد خاقان شهید و خاقان مغفور مرتبه و شانی اعلی داشته و بزرگوار است که خدمت شرفیاب شده و با اتفاق مصطفی خان عم خاقان مغفور در حاجی محمد قلیخان مذکور و حاجی رضا قلی خان و میرزا رضا قلی نوایی و در مراجعت از راه دریای فارس بشیر آمده و بدار الحلا فکندند الحاصل سردار با اقتدار ابرار کیم خان سالها بحکم خاقان صاحبقران و فارس سکونت داشته و نواب فرمانفرما کمال محکم تکریم نسبت با و مرعی میداشته و باینده مؤلف این قمر بنایت التفات و اشتیاق بطور می آورده بعد بدار الحلا فکند و جوع کرده سالها در حد و کرمان سالها و عراق عرب و سرحدات از با بجان با نظام مهمام و محاربات با اعدای این دولت باد فرجام بسر میروده تا در سبب بجزار رحمت الهی بپوسته فرزندان بزرگوارش در مقام خود مذکور خواهد شد رحمه الله علیه مهدی قلی خان ذوالو بیکلر بیکی امیر موقر متین مجمل کرنیز و خلف الصدق محمد زار خان قاجار و الو و همیشه زاده امیر شیر زن دلیر صف شکن مصطفی خان و الو بوده و سالها در دولت خاقان قاجار مغفور و مکرّم و بخدمات کلیه مامور سیکر و دید چندی در ملک فارس بمنصب سرداری و حکومت بندر ابو شهر کذراینه خلق انولایت سر موئی از وی و چاکرانش بخش نیافتند و کمال نصفت عدالت و جلالت و جلالت داشته بعد از مراجعت از فارس غالب اوقات سرداری ایانت استعجال داشتند می نیز بیکلر بیکی شهر استر آباد و کولکان بود مکرر برتر که تاخته اسیر و دیل از ایشان گرفته بیکلر بیکی را بکمره را ایل کرد و فرزند مکرش بمصاهرت خاقان صاحبقران شاهزادگان و الاشان اختصاص داشته ذکر حال بیکلر در مقام انب ترقیم خواهد یافت حاجی رضا قلی خان قاجار در ذوالو خلف الصدق صادق خان قاجار و الو بوده و در عهد خاقان صاحبقران بمصاهرت مصطفی قلیخان عم و جان محمد خان سرزاد بیکلر شرف شده بطهران بازا و فرزندانش محمد کریم خان و محمد صادق خان امیرزادگان بزرگوارند حاجی محمد باقر خان قاجار در ذوالو بیکلر بیکی فرزند اغرا شد جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان بیکلر بیکی دار الحلا فکند طهران بوده و در دولت خاقان شهید و خاقان مغفور همیشه مغزو مکرّم و بعد از رحلت بیکلر بیکی مرحوم با نیز مدت مخصوص گردیده و بشرف مصاهرت خاقان صاحبقران منصوب در رحلت خاقان مغفور بمنصب بیکلر بیکی قرار بود و انتظار نواب نایب السلطنه محمد میرزا که همیشه زاده اش بود و پدر چنانکه مرقوم خواهد شد خدمات بزرگ کرد و در دولت حضرت سلطان محمد شاه بیکلر بیکی بمنصب خود را با میرزا زاده آراوه عیسی خان فرزند احمّل خود و گذاشته و سالها اوقات یافت محمد کریم خان رضی الله عنیه و محمد رضا خان فرزندانش برقرارند معجلی خان قاجار در ذوالو علی بن محمد فرزند امیرزا محمد خان بیکلر و الو بوده و مدت متمادی در مراجعت ایانت و لقب بیکلر بیکی داشتند معقولی یافته فرزندان معظمش اسکندر خان و محمد و لیجان سالها بحکومت و سرداری بلاد کذراینه اند و سیرا و لاوش در مراجعت بوده اند اسکندر خان با اتفاق آصف الدوله و خراسان و محمد و لیجان بنیابت او مشغول بوده اند تحت حالات ایشان در مقام خود مذکور خواهد شد مهر علیخان بن خاقان امیرزاده مرتضی قلیخان قاجار قونیلو بحسب و نسب حسن و شمایل زیب محافظ بود و بعد از والد ماجد در کمال ملامت و آرام و نهایت سلامت نفس و جفا رفقای نمود و اگر چه در مجلس جلوس ابدار شاهزادگان بر همه امیرای دو الو و قونیلو مصدر می نشست و لیکن بطریق خدائی و معقولیت سلوک می نمود مرتبه امارت با بشو تجارت آیمخته داشت و علونب را با اشتیاق مرکب کرده با انکیزی عم حضرت خاقان بود و بواسطه انکس انکس اموات و مواعدت مینمود و اگر چه در آن بنودی علی الجملة سالها بر انوار ساکن لایات کرملش ان و سقفر سرداری کرده و واحدی از و بنجیده بالاخره کنی بدرد و نموده محمد صادق خان در گذشتند بمصاهرت خاقان صاحبقران مخصوص بود و قبل از پدر رحلت کرد و محمد باقر خان و محمد رحیم خان اولاد اجماد او موجودند محمد خان قاجار در ذوالو خلف میرزا علی خان و الو بیکلر بیکی استر آباد بوده چون واکش تقبل نواب حسین قلی خان قونیلو متمم شده نواب مرتضی قلیخان با ستر باد رفته و را بقتل آورده بعد از وفات حضرت خاقان شهید قاجار محمد شاه محمد خان بیکلر بزرگ پرداخت از جمله سالها در رکاب سرداری ترک تازی بسر برد و در دولت خاقان مغفور بنیابت خراسان متفق بود

الدولت اصفهان از بدو کشورستانی خاقان شهید و سترجانی گردید و دولت خاقان صاحبقران کارش بالا گرفت حکومت کاشان و قم و اصفهان و منصب بیفای ممالک را قرآن متاثر شد و بعد از رحلت وزیر بی نظیر میرزا محمد شفیع مرحوم بصدرت عظمی مخصوص گردید و در بدل و کرم از حاکم و معینان در گذشت و در جود و سماحت و بر و احسان ثانی قان بود چاکرانش صاحب دولت و ثروت شدند و هر یک حکومتی و خدمتی ممتاز آمدند و تربیت یاب و اطفال و طلبات و تقویت علما و فضلا و سادات و عموم را باب استحقاق و توفیق از قایق بذل و جهد نامرعی نشستی و در بدو حال این الدوله پس از نظام الدوله از آن پس بصدرت عظمی شد و فرزندش شرف مصابت مفاخرت یافت و فی الواقع رفیق و شوق عراق فارس و یزد و قم و کاشان مکلأ حاصله بود و در تمام ممالک محروسه خاقان الید و محترم مطلق گشت شاهزادگان عظام بی استیذان او در امری دخالت نتوانستند بی با وجود این مقام بلند شهادت و لباس غیر معروف بگردید و محلات کشتی و بعلماء و فقرا و اراذل و ایام و جود نقد دای و التماس و عاگردی و عذر خوانی و سیر سال بکعبی انسادات صغیر و طلب کسب پر سر و می معین و ملبوسی مزین بذل نمودی و شرف حضور و حفظ الغیب کمال مروت و نهایت فحوت داشت و از بخشش با نصد تومان و یک هزار تومان شرم میداشت کارگرش کجائی رسید که مردم نادان او را صاحب عمل کسیر میخواندند و خود اکیر اوزراعت و فلاحیت بود که در آن علم و عمل کمال فطانت و حداقت داشت تمام صاحب منصبان و دربار شاهنشاهی از دستمزی داشته و بسن کام سفر و حضر بقدر امکان از نقد و جنس اخذ نموده اند از یک هزار تومان تا ده هزار تومان بذل کردی و بمبنت تمام نپردی و قتی در سفر خراسان چند تن از ترکمنی و فارسی از بطنی فرغین شدند و وفات یافتند و زیاده از یکصد هزار تومان به فحالت نجف اشرف و عسکات فرستاده بمصارف اعمال خیر و تعمیرات آن شاه بقدر رسانید اگر انچه از بر و احسان بقدر معظم استماع رفته و محقق شده درین محل نگاشته شود کار تحریر بدرازی کشید و از عهده بر نیامد و بر او ظلم کرده به شتم اگر عفو فکند اندیشه بیانی و در حال انجی میرو و تقصیل کرهای آن صدر بزرگوار در آن نامه مرقوم میشود علی الحکله آن بزرگوار در ۱۲۳۳ در دار السلطنه طهران در گذشت رحمه الله و فرزندش عبداللہ خان این الدوله بجای او مخصوص شد از فرزندان بکرش ابراهیم خان ناظر که داماد خاقان مخفور بود در دار السلطنه طهران یکصد زانو و جناب میرزا عبداللہ خان فرزند دیگرش که چندی در دولت خاقان صاحبقران حکومت سمنان و مدتی نظارت دیوان داشته اکنون در صفهان است و بحسن خلق و حسن الخط و وفو فضل و حداقت در عاوم طب مشهور ایران و محمود و اقران اللہم حفظہ رحمہ اللہ معشر الما ضین کفی الکفای میرزا علیشاهی المشهور بنیکین از بزرگ فرارهای میرزا محمد اللہ انجناب از سادات حسینی و فرزند میرزا حسن برادر جناب میرزا حسین متخلص و فای فراوانی وزیر دولت زندی است که سالها خدمت علم کریم نایب الوزاره بودی پس از انقضای دولت عاجل بدربار خاقان شهید رسید و بخدمتگذاری اشتغال و در یزد و روزگار دولت خاقان سپا صاحبقران که نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه خلافت کبری گردید و او ترقی مقام صدارت عظمی شد و باز با سپاه افت و در انولایت نظمی نهاد که مافوق آن تصویب و نظامی قرار داد که منظم تر از آن در ایران سپاهی آراسته گردیده مانند بعضی زرار شود که عرشه پذیر بودی و انجام کار خلاقان بکعبه صلاح دولت و رضای مینمودی هر شبی صغی در خدمت باز داشتند و کار میکردانند و واحدی بموقع بخشش رفتی و سخنی بوقت در خدمتش گفتی اگر فرضا امری واقع شدی که بعضی تعجیل بودی فوراً بدان پرداختی و عار ~~از~~ از ساختی در تمام ایام و هفته امرا در بار نایب السلطنه کار و آسوده بودندی و در کارهای تعطیل بودی ندانی و در مرفو الحال ابتدا بفرغم ملکی پرداختی تا چنان کاخ دین و دولت را بشید و محکم ساختی احدی از عموم رعایا و برایای از دیباچان از دی کل و در خاطر و شکوه بر زبان نیامدی و ابد جلالت و بکبر و مناعت بر خویشی و مانند صد و پنجاه بصد برتر نشستی و چنانکه در اصل تاریخ گذشت با دولت روسیه قاعده معارضه بمثل محکم گرد و ان بنیاد و درین دولت خدا داد سر بر فلک بردگانی در درو ایرادات پادری نصاری نگاشته و بهشت و اربشت باب معرود داشته در برانی خطاب فرمود و هر سوالی را جوابی تحریر نموده که عقلاً و نقلاً چنان بالینی کتر نوشته شده است الحاصل آن در میرزا مطونظیر در سه در گذشت از انجناب اشعار فارسی نیز در مدح خاقان مخفور صادر شده و فقیر بعضی از آن در تذکره مجمع الفصیحی مسطور کرده است میرزا معصوم و میرزا ابوالقاسم فرزندان وی بوده اند و مانند پدر معظم کسب کالات غایب فرموده اند حاجی میرزا رضا قلی نوای متخلص بسططا در حضرت خاقان شهید و خاقان مخفور بملا خطه خدمت محترمی خاص داشته و دبیری بنرمند و وزیر ارجمند بودند و تها و وزارت خراسان فرموده و در اخر ایام با امرای قاجار حاجی جان محمد خان و دیگران بمکه معظمه رفته و رجوع بطهران از ساحل عمان کرده و در شیراز وزارت نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرما فرما امتیاز یافته توقف گردید و سالی چند بمادینش لطیفی خاص بود و بحکم بنامی و مورد نیت طبع غالباً صحبتهای مشفقانه میفرمود از انجناب است بدیگت حکمت لیزلی یوسف کنعانی را که کر مرزندان فکند حکمرانیز کند فرزند از چندینش میرزا محمد تقی منشی الممالک متخلص بنوای در کمالات فرموده و اشعار نیکو منظوم فرموده بعضی از آن در تذکره مؤلف گشت و رحمه الله حاجی میرزا نصر اللہ علی ابائی مانر نکرانی علیک الترحم و در بدو ایالت حضرت خاقان مخفور بفارس و وزارت اختصاص

داشته و نام مهمان قرض و بطلان در قبضه تصرفش بوده بعد از قضیه شهادت خاقان شهید آقا محمد شاه جلوس خاقان خلک جاه اعتماد الدوله درین منصب
 انب نموده و مفوض شد ولی در زمان ماموریت نواب حسینقلی خان بغایر شغل وزارت مخصوص انجناب بود خان معظم المیه در هنگام غیابان متشرف
 مکفوف البصر کرده و خود نیز بعینه کفیه دید لهند مدت عمر درازندران و بدینکاری نواب ملک ارشدول بود تا رحلت نمود در حله فرزند هنرمندش جناب میرزا
 فضل الله مستوفی دیوان اعلی در حضرت خاقان صاحبقران عز و مکرم و مصدر خدمات بود و بعد از خاقان نیز بنای صلب عظیمه رسیده چنانکه در جبلت
 و مجد و دیگر مذکور خواهد شد میرزا حسن و میرزا ابراهیم الد عویمیرزا بزرگ اسمی جدا مجد برادران جناب مستوفی الشانی مذکورند ابو الفضا یل صیرنیز
 قنبر نیری که محمد الله خلف الصدق میرزا محمد شفیع مستوفی در شاه و وزیر آذربایجان بوده و خود در عهد خاقان شهید قاجار متکفل امورات آن دیار
 گردیده و در بدو اوقات ابدیت خاقان صاحبقران که زمان بهار کمرار کمال بود بدربار خسروئی راه یافته زرش سمری هنرش بر محاکم از مومن خالص
 و ویژه برآمده دیوان بسایل را صاحب آمده و استیفا نیز یافته خاقان معظم را با او مکرمتی خاص بوده و او را بتجارت یاری می نمود و میرزا عبدالکریم و آقا
 عبدالرزاق بیک دینلی را نیز در خدمت ماموریت شرکت داده و انواع نوازشها فرموده و وعده نموده بعد از مدتی مدید بمعاونت یکدیگر آن تاریخ نگاشته
 مع بذواوقات دوازده سال از دولت خاقان بهمال دران مندرج است و آن کتاب رازنیت التواریخ نام است و تاریخی است نشان و با الفاظ صریح و بیبا
 فصیح و بین الاثام بنام میرزا عبدالکریم منشی اشتهار دارد علی الجمله طبعی خوش داشت در عربی و عجمی و ترکی خاقان صاحبقران از مدتی پیش
 و آخر الامر مدقوق گردیده و در شش و فانیات یافت و بخشش را با حضرت شاهنشاه کمال آگاه بشاه مقدمه نقل کردند اشعارش و تذکره مجمع الفصحا مسطور
 و در مختص مقاطع بنیده مشهور محمود خان دینلی متخلص بنچا و محمد الله امیری نجیب نادری پسر زاده شهباز خان دینلی پیکر یکی خوی و سلم
 و مرید بوده شرح حال ابا و اجداد و اعظام و الانرا و سلسله علیه درین تاریخ مذکور گردیده از زمان صفویه تا این عهد حکومت و ایالت خوی غیره درین طایفه مخصوص
 بوده و شهباز خان مرحوم با حضرت خاقان سعید شهید محمد حسن خان قاجار ارادت خاص آشکار و چنانکه در تاریخ نگاشته ام در هنگام محاربه ازادخان افغان
 بان سلطان جلیل الشان شهباز خان تمهید افرا اختیار کرده بریر رایت طفرات محبت حسن خان قاجار در آمد و ازادخان بهر نیت دست انداز نیز ضمیمه ایالت
 گردیده بوی تعلق گرفت و بعد از واقعه خاقان قاجار محمود خان محبت وکیل مذکور قتل و سالها و شیراز بود و با خاقان شهید آقا محمد خان خلوص موروثی داشت
 بعد از وفاتی بطهران آمده بگوریت موروثی رسید و بعد از دو سال خود را استعفا کرد و بطهران حضور حضرت خاقان صاحبقران شد و در سلام عام طرف خطاب
 و صحبت بود و در غیاب امیرالامرا خان قاجار و وزیری درین شرف اختصاص داشت و خاقان صاحبقران با او می رفتی و بعد از رحلت خاقان سلطان
 در خدمت و ارث تاج و سیر بر ایران سلطان محمد شاه ثانی می بود تا در شش و در صفهان رحلت نمود در علوم ادبیه اش نصیبی و فرود در طبع و ریاضت علمی نگاه
 بودی و در نظم فارسی طریزی پسندیده داشته دیوان اشعارش دیده شده و در تذکره بسیاری گردیده آمده سابقا در شیراز نیز منتشر رسیدم و ارادتش گردیدم
 و بهائش التقای خاص بود و در حضرت خاقان غم نمی ستود و در حله علیه فرزند ارجمند هنرمندش شهباز خان قاجار را با شایسته بنام جد امجد موسوم داشت
 و در خوبی اخلاق و ینکی ذات در همه عالم و جید الله خط ابوالمجد و المعنا میرزا عبدالوهاب صمصهانی علیه السلام لقب معتمد الدوله
 و تخلص نشاط و پوشش کچینه و بنش موسوی و فنش صیوی و فنش مرده و لش زنده خطش غیرت خط خوبان خطا خلقش از مردم ده اخلاق اهل صفای
 چون آفتاب مشهور و ادبش در بزم ایران مذکور و فضل و کمال سجدیل و در ذوق و حال بمیدیل همش غارت دریا و کان و چشمش غیرت گیتی و کیهان از ان پس که در صفا
 بواسطه مخارج زوار و مصارف بسیار مقروض و شرح حالش بنچاقان بهمال معروض افتاد و او را بحضور اعلی خواند و بر سر خدمت نشاند و می هزار تومان قرض
 او را از خزانه عامه ادا کرد و او را ببلقب معتمد الدوله کی لقب فرمود و اختیار قرض و بطل و رتق و وفق مهمان امام را بکف کفایتش محول داشت انجناب بر حوی
 احسن از عهده برآمد سالها در دار الخلافه و خراسان مرجع انام و ملجی کرام بود و در ابدال و اکرام مدور و نزدیک و ترک و تاجیک تقصیری نمی نمود شرح
 حالش در تاریخ مذکور است بمذا که در همه کجالات بر اقران اسبق و همه مفاخر و مناصب از بهر البیق بود و در هر مفته غزلی بنام حضرت خاقان محمود بطریق
 بنات سفید بجنور شاهی بردن مقرر داشت باری حضرت نشاط را حالی اعلی بودی و عالمی دیگر داشتی که بتجرب و تقریر نمی بگذر سالها رفته که بدین حالت
 فاضلی و کامی بوجه ظهور نیامده با آنکه فاضل مردی در حضور سلطانی از سخنانشایسته گفتی و می هرگز بر نیاشتی نظم کاه عده کفشی مست او چنان
 کاه ولی گفتی هست او چنین از همه فارغ و آزاد و خوشش چون گل چون سوسن و چون یاسمین بالاخره در شش و تن را بدو کرد و بعد از عالم اصلی بان
 گشت میرزا محمد تقی صاحب دیوان فائز فکرا انجناب خلف الصدق مرحوم میرزا محمد زکی علی آبادی مازندران است که در زمان خاقان

و در تذکره شریفی که در زمان حضرت خاقان صاحبقران در شیراز منتشر شد و در آن تاریخ نگاشته شده است و در آن کتاب رازنیت التواریخ نام است و تاریخی است نشان و با الفاظ صریح و بیبا

شاید اختیار بیوتات سلطنت مستقلا بدو انحصار داشت و در آن حضرت نهایت اقتدار و اعتبار از آن سپس که میرزای معظم البیة حضرت خاقانی آمین بن پادشاهی دوزب و زورش مقامی اعلی از دیگر روز حاصل شد تا بوزارت نواب شاهزاده معظم عبدالعزیز میرزای دارالمنصب و معزز آمد و در ولایت خراسان و سمرقند بسطوا البید گردید و پس از ده سال بحضور خاقان بهال بازگشت و در ملک مقرب حضور بانا خلوت خاقانی باندیم مدیم المثال و مجلس سلطنت و پیر بهال و حکم محترمت این سایل و امیر قبایل و ملجا صنادید عالم و مرجع اساندا فاضل کشته افراش خبری که اقرار کردند و امثالین به مثلی اعتراف نمودند حضرتش کعبه آمال زایرین بود و در کشت قبایط عات سایرین آمدور وسعت خلق و فحش طبع و عذوبت لسان و ملوحت بیان محمود همکشان و محبوب کاکا گردید خوان نخستش پوسته کسره بود و پیکاز و خویش و غنی و درویش بران برشته بهمش عالی و نمش متعالی مجاورتش مطلوب و مجاورش محبوب آنچه در مراتب جلال و اجاب جلیل و در مناجیح کمال صاعدی نعل بود اصلا اثار کبر و صلف و رعوت و کلف در مایه عاقل ظاهر نمی آمد مثلا از صدر رسد و زائر برخواستن و برخاک صفه حقارت نشستن و در نظر بهمش یکسان می نمود و بسود و بنود و هر متظاهر و متنافر نمیکرد و دنیا کارش چنان شد که در سفر شیراز بنیاب امین الدوله وزارت راندی و امارت کردی از فرطینک ذاتی با سماع حتی چند موزون قبل از ملاقات مراد حضرت خاقانی ستودن گرفت و پس از ملاقات در عزم فرود غالب ایام و بیالی بلکه علی الدوام و التوالی در خانه خویشم با شظار نشاندی و در خانه خویشم بخاندی شجها تا نیش مجلس صحبت بود و خلوت الفت نه طبع متین کسالت و زردان ای ازین کلفت و همه اخلاق حمیده و فریده و در همه صفات کزیده و جید بود علی الجمله بعد از رجوع از فارس شکستگی در فراخ حاصل شده چندی از نعمت منصب استعفا کرد تا خاقان صاحبقران در گذشت آخر الامر خود نیز در شجها جان گذاشت و بعالم جان گذاشت در نظم و شعر کمانه و در غزل و قصیده مسلم اهل زمانه است بعضی از قصایدش در تذکره مسطور کرده ام فرزند ارجمندش آقای میرزا علی نقی در فکر جمیع دیوان اوست و اکنون کاشتن فرموده و آن دیوان مطبوع سزاوارست که بجهت تعدد مطبوع گرد و میرزا اسد الله خان نویسنده اشکر نهالین با شکی است در حال دولت ابدیت خاقان صاحبقران بوده اختیار لشکر و لشکر نویسان و کلف کفایش انحصار داشته و وقتی بر جای امام و یردی میرزا کشیکی باشی حار و پاسبان حضرت خاقان صاحبقران خزینة و مالی حرم گردیده و برادرش نصر الله خان سپهر کرده کی ملازم نور منصوب بوده از قرار تصدیق سردار باقادر محمد زکیخان برادر نامور انجناب نصر الله خان با والد مؤلف و داد و اتحاد بسیار داشته در اصل تاریخ تفصیلی از ماموریت شکر الله خان سپهر کرده کی تفکیک چنان بشیر از آمدن محمد زکیخان بنیاب و رسیدن بمقامات بلند امارت و وزارت فرمانفرما و مصاهرت خاقان صاحبقران کاش باقیه و احوال میرزا هدایت نیز در مقامات گذارش پذیرفته و تحقیقات شده الحاصل خباب لشکر نویسنده باشی پیری کاروان و وزیر کی خدمتش آهسته روش بوده اسباب منصب خود را در کمال انجکی استحکام داده و امور حکومت خود را در ولایات رسیده در نهایت قاعده انظام فرموده و در همه اعظم و اماری در بار خاقانی تعقل و قرار کی نام برآورده و بخیر و جزو امور خویش رسیده اصلا بنسب برادر و پسر با خاقان بر و بحر راضی نبوده و بدینگونه امورات تقدم نمی نموده لهذا بیشتر خاندانی امرای عهد خاقان بر چیده گردیده که اصلا در نشان اثری نیست و بواسطه حسن نیت و صدق عقیدت آن پرورش خیمه سلسله اولاد و عشا یر او و مافیومادار و کار دو جهان نشان بر مراد است و اولاد اجمادش همه بر مندر عت کین و مرجع و آب و اعدا و اجبای خویش میباشند الحاصل در سه بر حمت یردی است و منصب ارجمندش قبل از فوت او بر فرزند پیمانده کترین جناب میرزا آقا خان که در معنی از دیگران مهتر و بهترین بوده و مقوض آمده و در مقام خود خجسته این شاز خواهر پرداخت و معنی عن الاخر و السابقون را مشهور خواهد ساخت امین الله که بعدا الله خان اصفهان فرزند ارجمند حاجی محمد حسین خان نظام الدوله صدر اعظم اصفهانی بوده و سالها بعد از پدر خویش در حضرت خاقان صاحبقران وزارت و حکومت اصفهان نموده مدتی از آن شغل خطیر معزول و در اصفهان بمحبت دیگر مشغول و جناب آصف الدوله الهیار خان و الو متصدی ان منصب خطیر گردیده پس از مجاری بار و سیه و مصالح با آن ولایت دیگر باره بوزارت اختصاص یافته و تا زمان جیل خاقان معیدل در آن منصب تصرف داشته و خاتمه کارش در زمان دولت حضرت سلطان محمد شاه ثانی قاجار مرقوم خواهد بود و فرزندش میرزا علی محمد خان لقب نظام الدوله و اما خاقان حاکم کاشان جوانی میزند و صاحب کالات صوری و معنوی و حاوی فضا و جامع فضایل گردیده اکنون در عتبار عشر درجات میرزا احمد علی استثنایا محمد الله برادر کبر جناب میرزا حسن مستوفی الممالک خلف الصدق میرزا احمد کاظم اشتیانی قمی است که در دولت خاقان شهید سعید مستوفی الممالک بوده و خود میرزای معظم البیة در خدمت نواب شاهزاده معظم البیة السلطنة مرحوم کمال عزت و مرتبت داشته و رسیدن جات خاصه را بروچی احسن می نمکاشته مکرر رسالت و سفارت مامور شده و در عقل و تدبیر از دات محبوب میگردد و در نظم و شعر مکار و صاحب تبحر اعلی بوده دبیری داشته و مترسلی میبایست و در ضمن این مجتبه تاریخ جمعی از شرح خدمت تجارب

تقدیر فاری السبک و سیاق استادان ترکستان منظوم فرموده و در مقاطع شعاری بل تخلص مینموده بعضی اشعار فصاحت آمارش در مجمع الفصحی
 شده و در سر و قافیات و بخت شافیه فرزند هنرمندش میرزا بدایت الله و درین دولت ابدت بخدمات دیوان علی امتیاز و در هیئت ارحم فیض
 علی که از تهر منف الصدق میرزا سید محمد طیب موسوی اصفهانی است که با عجز آبا و اجدادش در خدمت سلاطین صفویه موسویه حکیم باشی بوده اند و
 ماجدش کریم خان کبیر از اصفهان پیش از زنده و جناب میرزا در آنجا متولد شده بکسب کالات پرداخت بعد از تکمیل تحصیل در حضرت خاقان صاحب
 مرتبه اعلی یافت و پوسته بخواست جناب میرزا محمد حسین حکیم باشی اصفهانی میرزا احمد مجلس نمایان رفتی و در هفت کلام ضرورت معالجه کردی سیدی خوش شای
 پسندیده فصاحت عالی بخت صافی فطرت با کمال با جلال بود مناعتی با دانه داشت و متانتی با عدالت بالآخره از طبابت احتیاط کرده مقام شایسته
 منصب شاه مالک یافت و چندی تیر و شیراز بنیریت و نواب فرمان فرما بادی تو جهات همیکرد غالباً و قات و در انولایت حضورش دست میداد
 و بصحبت شعری همیکردش در مکارم اخلاق بی نظیر بود و سیاق غزلش با شیخ شیرازی بس تشابه میرا در دیگرش حاجی میرزا باقر باباشی فرمانفرمای محرم
 و فضلی نام داشت و تالیفات همیکرد که تیرا درش در حضرت والا حکیم باشی بود و عمو سلسله علییه اش خانوادہ سیادت و جلالت و تقوی و تقدیر
 اندوی از خاقان مغفور فخرالدوله لقب داشت و بمکه معظمه شرف شده مراجعت کرد و در سر در قمر رحلت نمود در حمله علیه میرزا احمد صادق
 وقایع نگار معروفی از نجای آن ولایت و اندر وردگان جناب حاجی محمد جینخان فخرالدوله مروزی مرحوم بوده پس از فتنه بکجان و از یک
 شهادت امیرالامرا پیرامعلی خان قاجار غرض الله صلو حاکم و شایمان ازین جلاء وطن فرموده از راه فارس و سواحل و بنا و بنجف شرف رفقه توقف کردند
 پس از چندی از صحبت اعراب قلیل الادب ملالت و کسالت حاصل نموده قصد عراق عجم کردند تا در شهر قم بمصاحبت حاجی سلیمان یک صباحی کاشان
 رغبت نموده که در انولایت مناهل شد و متوطن گشت چون ای خاقان ملک آرای تبریزت را باب اسعد او تقویت اصحاب پیدا بود و امنای وقت
 نیز مردمانی خیر اندیش مکرمت کیش بودند خاصه جناب فصاحت کاب فخری خان ملک الشعراء که در ترغیب و تسویق اهل هنر جدی بلیغ داشت و شرح حال
 او را در خدمت خاقان فرشته خصال معروض داشته بحضور اعلی آمد چون قیامی وافی و استحضاری وافر در تواریخ داشت مقرر شد که بمنصب وقایع نگاری و
 ابدت منصوب شود و چون در علم حساب نیز تجردی داشت و دروغی و فقر همیون نیز بوی محول گردید و جناب میرزا با انجام خدمات محوله بخود اهتمامی تمام نمود
 وقایع بیست ساله دولت خاقان صاحبقران را در دو مجلد نگاشته و جان آرا مرزا نام کرده و قصایدی که شعر و بلغای عهد در خدمت خاقان صاحبقران
 موزون و منظوم همی نمود و بجمع کرده که کونیه نثری بر آن نگاشته زینت المداج و ربقت الماثر نام کرده رساله قواعد الملوک و شیم علی و تحفه عباسی نیز از تالیفات
 و تصنیفات آنجناب است همه را فی الحقیقه نیکو نگاشته در نظم اشعار هما تخلص میکرده بعضی اشعارش در تذکره انجمن خاقان تالیف محفل خان کرکی
 راوی سطو است و بعضی در مجمع الفصحای هدایت مذکور بعد از مرگ و منضمش بفرزند احمد آن مرحوم میرزا محمد جعفر وقایع نگار این دولت ابدت
 محول و مفوض گردیده است و از زمان آغاز دولت حضرت سلطان محمد شاه ثانی تا حال تحریر که بکثر از دو بیست و هفتاد است و از فوت خاقان
 سال تمام گذشته این خدمت بایشان محول است با اخلاق و اوصاف حمیده در همه عالم ضرب المثل است میرزا فریدون مشهور و میرزا خاوند
 ملبشی الممالک فرزند احمد حاجی خان جان بندپی بازندانی از طایفه مقدمه جلال خوانده است والد ماجدش در حکومت انولایت کمال سلوک
 و جلال داشته تا بجهت که در تاریخ آمده رضا قلی خان قاجار برادر خاقان سعید شهید آقا محمد خان قتل از مکن بر سر سلطنت ایران در آن بر حضرت آقا محمد
 خان غضبان کرده او را با والد خاقان و حبس قلی خان ثانی که کودک بودند محصور کرده بدست آورده قصد قتل و عمی آنان نمود حاجی خاوندان مذکور و
 آقاسی خان برادرش مانع آمده او را بولایت خود بردند و محافظت کردند و عمو قرب با سپاهی از قشکیان خویش برداشته بدالملک ساری آورده
 بر سرند استقلال استقرار دادند لهذا خدمت انطقه در نظر خاقان مغفور بود و میرزا فریدون مشهور میرزا خاوند را بعد از ترحیم از عتبات عالیات
 بخدمت آورده روز بروز بر عزت و منصب وافر و دوز نام تمام عظیم دولتی را در دست تصرف او گذاشت و بمنصب عالی رسانید و بمنصب ابرار خفا
 واد فرزند دهمش بش میرزا اسمعیل خان بمصاهرت خویش مظاہرت افروزد و محمد و قاسم خان فرزند اکبرش را حاکم انولایات نمود و مع القصه آقاسی میرزا خاوند
 نجیب با کمال بوده در اخلاق کتابی خوب تصنیف نموده نظماً و نثرأ عرباً و عجم در کمال بلاغت است و نسخ آن کتاب بش میرزا اسمعیل خان مستوفی در بستان
 و دبیری قطعات شعاریات و ناز است و قافیه که کونیه خدمات عظیمه وی جان شهرو است که نسبت بقابلیت و استعداد و بخش ضعیف و کوبش کم قوت
 میرزا موسی میر شتی نایب محمد الله خلف حاجی سمیع شتی است و در دولت خاقان صاحبقران تربیت یافته و بوزارت نواب شاهزاد

جلد نهم

تک شجرای عاج صر خا قاصت کبر

الصفای نای

حسعلی میرزا حاکم دارالخلافه طهران اختصاص بسته و چندی نیز بر نیابت شاهزاده معظم علیه حکومت یزد پرداخته و در کارهای بهیچاری خراسان و وزارت شاهزادگان مالی انسان بگذرانیده و در هنگامیکه نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه علیه العالیه عباس میرزای مغفور با شطامان مالک توجیه کرد با شاه حضرت خاقان قدردان در خدمت و اکثر و مشار و در ان ملک صاحب تصرف و اختیار پیوده است چنانکه در صادرات و قایع گذشته درین تجارت بر پوسته خدمات کلیه منظور آورده بعد از مراجعت نایب السلطنه بطهران و شرفیابی بحضرت خاقان همچنان وزارت نواب امیرزاده معظم محمد میرزا و خراسان مخصوص بوده و تا هنگام رجوع از سفر هرات خدمات کلیه نموده بعد از خاقان مغفور در خدمت سلطان محمد شاه ثانی مغرور و محمد مریم نسبت به چنانکه آید در ششمین رحلت باقیه فرزندانش پسران کاروان و درین دولت ابد مدت بمنصب استیفا و غیره اختصاص دارند خاصه میرزا اسد الله که وزیران زندان فی نظیر است فتح علی خان ملک الشعرای کاشانی که در انجمن از بدو شباب تحصیل کالات و کتبات و کتبات و کتبات پرداخته و اندک وقتی مسلم اقران شده غالب اوقات جوانی بالصحب حاجی سلیمان بیک پدکلی کاشانی مخلص صبا میگردانیده تا در سال ۱۲۱۱ که خاقان صاحبقران فتح علی شاه جهان فی از فارس بجهت رینتاج و سریر موردی عم اکر م شهید و اند طهران بود قصیده فریده معروف داشت و منصب جلیل ملک الشعرای نوید یافت بعد از جلوس سعادت بانوس خاقانی قصیده در تهنیت عید سعید نوروز و زیور و در خدمت خاقان صاحبقران معروف داشت مورد الطاف و اشفاق و فیض اشراف گردیده بمنصب ملک الشعرای اختصاص یافت و حکومت تمام دکانان نیز تحمیلان خدمت بود و در حسن سلوک و رعایت رعیت سرمد امان و قارن آمد و در صلح شش قصیده فریده شش هزار تومان بهیضه تحفه کاشانی بدو عنایت رفت و از حکومت استعفا کرده خدمت حضور شد و در کمال جلال و نهایت عزت ندیم محفل حضرت خاقانی بود تا در سال عزیمت خاقان کتبی سنان بقلع و قلع طایغان قرا باغ و دفع و رفع غلبه روس در رکاب طغما نوسن نظم منوی بجز تقارب مامور گردید و روزی دو دست بیت منظوم همی فرمود تا چهل هزار بیت با نجامه و هشتاد نامریافت و از ابتدا تا انتها بعضی خاقان صاحبقران رسیده و وعده که سلطان محمود غزنوی حکیم طوسی کرده بود و بدان فغان خود خاقان محمود پاسبان پوعده بهر متی متعالی در بجناب ملک الشعرای دانشور اکر ام کرد و از آن بین نظم خداوند نامر مامور گردیده و مدت سه سال سی هزار بیت بجز بجز در غزوات و معجزات با جبار صحیح و آثار صریح کتبات منظوم آمده این دو نامه کرامی جامع هفتاد هزار بیت نامی است در شش سال بنام رسید و حکیم فردوسی در سی سال چهل و هشت هزار بیت نظم آورده مصلح بین تفاوت را اگر گماست تا بجا نماند و فی الواقع ملک الشعرای درین باب خرق عادت و معجزه کلامی آورده صبا سر است اگر فضل نقد مخرج بود دیدیم ششک در دم ماران مهره و در بنال قطع نظر ازین مرحله کرده دیوان شعرای مخصوص زمان گذشته ایم که زیاده از سه چهار هزار بیت الی ده هزار در آن دو و این مجموع نیست چنانکه دیوان حکیم غفری بخی ملک الشعرای محمودی منوچهری و امغانی و ابوالفرج رونی و در هر یک هزار بیت زبده افزون نخواهد بود و دیوان ملک الشعرای مرحوم سی هزار بیت متین مشهود است و منوی لیلی مجنون و مفتاح ارشویات جناب ملک الشعرای بعضی اسفار مفعول شده و منوی موسوم بعبرت نامر بجناب عبرت و لولالاباب محمودی بر مضامین و قیفاست علی کجمله حضرت ملک الشعرای بالاستحقاق در اخلاق و احوال نیز بکنان طاق بوده و در سه در طهران رحلت یافته و بعرفات جهان شتافته و فرزند اکبر محمد جینخان مخلص عنایب بالارث و الاستحقاق بمنصب اختصاص گزیده چندین هزار بیت تصاید و غزلیات دارد بعضی در مجمع الفصحی مطبوس است و تفصیل کالات بجناب میرا در کتبات ابوالقاسم خان فروغ و فرزند اچیش میرزا محمد خان و میرزا محمد خان در ضمن فضل و شعرای دولت ابد مدت خاقان سکندر شان بر قوم خود با قدامیرزا سید محمد سحاب مجتهد الشعرای اصفهانی خلف الصدق میرزا سید احمد طبیب اصفهانی مخلص هاتف بوده بعد از زیارت مکه معظمه شرفیابی آستان خاقان صاحبقران قرین سعادت شده بدو غه کی فر و لقب مجتهد الشعرای مخصوص شد در علم عروض و قافیه و حساب و طب استحصاری تمام داشته و سالها بهمت مبدی خاقان قاجار بکاشته مادر سه رحلت کرده هشتاد هزار بیت دیوان دارد و تذکره مسمی بر شحات سحاب میکاشته رساله سحاب البکار در مغازی مرانی حضرت امام حسین کاشته اشعارش در تذکره انجمن خاقان فاضل خان و مجمع الفصحای من بنده رضا قلی التخلیص هدایت مطبوس است و سید حسین مجتهد اصفهانی مرعفا الله از سادات طباطبائی ارستان بوده و در اصفهان تحصیل نموده در زمان اشتغال بتدیسب ضمنا تدریس ملاق کرده و روی بدرگاه جهان پناه خسرو افغان آورده بواسطه اوراق مدنی و اخلاق مجذب در خدمت جناب ابوالفضل و المعانی معتمد الدوله اصفهانی با یافته و بمیانجی تعریفان سید بزرگوار و بدیر معجزه آثار بارگاه حضرت خاقانی شتافته از مغربین رکاب علی شد و لقب مجتهد الشعرای یافت و بنوع حسن علی میرزا سپرده آمد با لجه در سفر و حضر بحدکداری خاقان بجز و بر میرزا

قصیده را بطریقی تازه و غزل را با مدحی بی اندازه می سروده و در سنه ۱۲۲۵ در عین جوانی ازین سرای سپنج درگذشت دیوانش معروف و اشعارش مشهور است
 میرزا فضل الله خاوری شیرازی خلف میرزا عبدالباقی شیرازی و پسر خانباقا محمد باشم دهبی مرحوم بوده و در بدو حال تربیت
 از صدر فلک قد میرزا شفیع مازندرانی یاقه و توسط او در حضرت اعلی شافیه محرز سلیله جات بود و چندی نیز وزارت نواب بهمن یون میرزا نمود و آخر الامر
 استعفا کرده و در سلک نشیان دیوان اعلی انحرط یافت و چون تاریخی و لیسند و کامل و جامع در دولت خاقان مغفور تحریر یافته بود زیرا که جناب
 میرزا رضی شیرازی قانع دوازده سال از دولت خاقان کتبی تان نگاشته و فاتیفت و تاریخ با نام بر سر و همچنین جناب میرزا صادق و فانی کج
 بنای تاریخ جهان را که آشته بعد از کارش صادرات بیت و دو سال رحلت یافته و آن دو تاریخ فشیانه و مترسله بنا به الفاطمی مخلوق و بیانی متعقد تحریر
 و در فن تاریخ فصاحت بیان و عذوبت لسان و صراحت معانی و صرفت بیانی طبع است لهذا میرزا می شایسته که در نظم و نثر طبعی متوسط داشت بنگارین
 تاریخ بنیاده مامور شد و قانع با و اجداد اجماع و خاقان در کمال اختصار نوشت و روزنامه صادرات یام را تا رحلت خاقان صاحبقران تحریر آور و ولی در کمال
 براعت استبداد بطریقی نایب کرده که ادبا و فضیای این عهد را مطبوع نمیت و اسامی اهل حریم محرمه و نبات مخدیه مکرر در خاقان صاحبقران بر وجهی القاب
 داده که از ادب بیید است و عقلا اینکه بنیان را در اهل سر اوقات عصمت ملوک نگویند شمرند علی الجملة دیوانی تمام کرده و چون غاوری تخلص داشته اند
 محض و ری نام بنام مع بدم دی بکمال و با حال و سیدی غریز کرم بوده برادر کتیش میرزا ابوالقاسم مشهور میرزا با سیدی است بدلیل القدر و با
 مشرعی الصدور و مردان سلسله علیه ذبیح بختش را درت بشمار دارند و وجودش را غنیمت می شامند میرزا محمد مهدی ملک الکتاب فیها
 از اجلیه سادات حسینی و اعز ذبیعی جناب قایم مقام فراوانی رحمه الله است از علوم عربیه و ادبیه بهره کافی داشته و در حسن خط مسلم معاصرین آمده
 توسط جناب ملک الشعری که ثانی در حضرت خاقان صاحبقران معروف افتاد و بمصنوع ملک الکتاب فی اختصاص یافت با وجود صفا و رعونت خط و کمال
 تعمیل کتاب هر روزی که در بیت دست نفع لطیف نیکومی نگاشته و اتفاق حضور خاقان فی میداشته مورد الطاف و اکرام و تشرف و انعام می آمده
 و در شعرش نیز تسلط و فی و متبکی کافی بوده عشرت تخلص داشته و عمری بعشرت میگذشته خا نکر خان زند متخلص بفرخ اسم غنیمت محی
 حنفیان و خلف الصدوق تعلیم اذعان ند و بطنابینه سلطان شهید محمد حسن خان قاجار قونیو بوده و در حضرت خاقان کندیشان صاحبقران محرق
 خاص داشته چندی وزارت نواب شاهزاده شیخی میرزا مامور گردیده و دیگر باره الزام رکاب خاقانی را بر آن رجحان داد و بر سنگام فقه محمد قاسم خان
 دامغانی دیگران تحقیق این اخبار زرقه تحریک مفیدین شب در قلعه باغبان و در امتداد قول کردند شعاری نیکو داشته قلیلی از ان با مظهر کرده ام رحمه الله
 حاجی عبدالرشاق بیک در بنی محمد الله خلف الصدوق تحقیق خان در بنی یکدیگر یکی تیریز است که درین تاریخ ذکر احوالش علی السیفین
 در آمده بعد از پدر مامور از قبول ایالت و حکومت محاشی کرده و بجهت کالات و تبدل حالات کوشش تا در علوم متداوله و در اخلاق متحاشیه فریده
 عهد کردید غائب و فاقش بشیرند هم می گشت در نگارش نیت التواریخ بامیر زبانی سیم بوده و خوب تاریخی مختصر موسوم با سرسلطانی در وقایع
 دولت نوشته و تا یکم از دویست و چهل و یک غالب فتوحات نایب السلطنه را مرقوم داشته در ساله نیز موسوم بنار و نیا نیز مرقوم کرده بنظر رسیده کتاب
 در غرر اشعار عرب و عجم نیز تحریر و آورده و زیارت شده همانا صورت تمام یافته و ف تمام از نامیده و در سنه ۱۲۳۵ زیارت مکه معظمه رفت باز آمده پس از
 چندی رحلت یافته بهمان آل بن قای فرزندش در خدمت نواب نایب السلطنه و نایب السلطنه میرزا تقی قاسم حاصل کرده شرح حالش مرقوم خواهد افتاد بعضی
 از اشعار حاجی مذکور که مفتون بخان صغیر بوده و در مجمع الفصاحت تحریر یافته رحمه الله غیر از بعضی قراها متخلص بخیط فرزند فاضل جناب میرزا
 الجبسی الملقب بقایم مقام بزرگ و برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام ثانی است در اخلاق حمیده و صفات پسندیده فرید و وحید و در اشعار عربی و عجمی
 عهد و انوری عصر بوده است و در خدمت نواب نایب السلطنه تربیت یافته و بوکالت امور قایم مقام در طهران میرسیده در سنه ۱۲۳۵ در گذشت رحمه الله
 احمد صبوتر کاشا برادرزاده آزاده جناب ملک الشعرا و در خدمت نواب شاهزاده نایب السلطنه در سلک نشیان و مدیان منسلک بود و در کمال
 نفسانی و روحانی همیغ داشت کونیند تجمید و شب نده دار و معشوس و طاعت شعار بوده تا در حادثه ارکوان طالش خیال که در اصل تاریخ آمده رزمی بار و
 کرد و بمرتبه انضامی شهادت رسید و حضرت نایب السلطنه با پسر میرزا محمد تقی غایت فرمود و متعقدین او را در میدان و امان و فراغت و وسعت تربیت
 نمود و اکنون نیز در طهران و در اخلاق از نکلان طاق است اللهم اخطفه محمد مهدی نجان شهنشاه زندگانی خف محمد حسن خان بن حاجی محمد خان بیات
 او بهی هراتی است جدش در زمان نادر شاه مامور بساختن چند فروغ کشتی گشته بماند زان آمده و در بندر مشهد سرپا زوار با بنجامین خدمت میرسیت و ضمناً

دریا یکی و حکومت مازندران ضمیمه خدمت شد و از انجا که وی مردی شجاع بود و ارباب غرض از او سعایت کردند پادشاه دو چشم او را برآورده و بعد از آن روز
 بامیرزا محمد بخان بکرمه معطر رفته مبارزندان باز آمدن نواب محمد حسن خان هرگاه بمازندران رفتی و زیارت مشهد سر توجیه فرمودی شکی در پاز و از خانه خفتی
 و او را پادشاه تجید کردی و از روزگار دولت و شاه سؤالات فرمودی بعد از مضای زمان حیاتش محمد حسین خان ولد اکبر او که مادرش صبیحه محمد خان
 افشار حاکم مشهد مقدس بود و جامی مؤلف است بهرت رفته بجهت نال او که ملک موروثی است توقف کرده بهم در انجا در گذشت و محمد خان در خدمت نواب
 علی قلی خان عم خاقان بوده و وفات نموده خاقان صاحبقران محمد مهدی بخان از اسپهان و حضرت امام بهیسه اش را و در ملک خادمان محرم منسلک داشت
 رفته رفته محمد حسین خان صاحب منصب شده و بخدمت نواب سیم علی میرزا فرمانفرمای فارس رفته ترقیات عظیمه کرده بوزارت ملکزادگان و سردار
 بعضی از انسا مان و شجاعتی شیراز و قولکر آقاسی باشی ممتاز بود و در حینیکه بنجیده با صفهان آمد و در خدمت نواب شاهزاده سیف الدوله بود و در خدمت وفات
 یافت و مؤلف را با وی دوستی و اقربت و از انجمن کی مصاهرت است شرح حالش در انجمن خاقان با اشعارش مذکور است **فاضل خان کرمانی**
 مراد وی رحمت الله خود در خانم انجمن خاقان آورده که فقیر اسم محمد و لقب فاضل و تخلص راوی و طایفه باندیری و ولادت در کهنه رود و فوت
 است و در کهنه رود و دست چپاره جلالت و وطن نموده اقصای بعد از و رود و در انجمن همانا بخدمت جناب ملک الشعراء دربارش مرجع امر و فقر بود
 رسیده و در روایت اشعار او را فصیح دیده و در مقام تربیتش برآمده بحضرت علی مرده راوی خود مقرر کرده بترتیب کوشید تا اسمی بامسمی یافت و انجا
 فاضل شد و منصب حاجی باشی یافت و در مجلس امر با صاحب شتافت چون در طبیعت انکروه بحالت وحده نداشت هر یک بقدر خویش او را
 مشوق و مقوی شدند از انجا که طبع حضرت خاقان موزون و شعری حضرتش از فرزندان و امر از حد صبر و یون بود و مقرر فرمود که تذکره مشتمل بر اشعار
 شعری متاخرین و معاصرین بجزیرا نذا احمد یک کرجی تخلص باخر که بواسطه طال اللسان فی امیر کبیر سلیمان خان قاجار بقطع زبانش حکم زنده بود مدعی انجمن
 شد و عمرش بسر رسید برادرش محمد باقر یک نشا طی تخلص چندین کلام پر داخت و نیزه طبع و حسن نواخت و انجمن جمعه فاضل خان مقرر گشت و
 او بانه بران نظم افزوده و انجمن خاقان موسوم کرد و بهر ولایتی از ان سختی فرستاد و مبلغی خیار از شاهزادگان صلح و جایزه یافت بالاخره در خدمت
 حاجی اکبر نواب شیرازی قدوه علما و زبده فضلا و برادرزاده مرحوم آقا بزرگ مدرس و خلف الصدوق آقا علی مغفور بوده که بهر خان دانی نصیحت
 میان بوده اند و انجمن بکلیه کلمات عربیه و ادبیه محلی بوده نظما و شعر اعربا و فارسیا مرتبه علی شتافته تا لغات عالیله داشته مانند نور الهدایه و در اشعار
 خاصه و شرح سی فصل خواج نصیر الدین محمد الطوسی حمده الله و حاشیه بر تفسیر قاضی مضای فارسی و حضرت شاهزاده فرمانفرما باغری عظیم و مکانی حقیقت
 و بیت طبع و در درگاه خاقان بهمال معروف و بصفت فضل و کمال موصوف منصب نقابت اشرف و رقابت و قاف از حضرت خاقان صاحبقران بوی
 شده در اشعار فارسیه از قیل و غزل و قطعه و رباعی باهر بالاخره در سه رحلت نمود و تذکره موسوم بدکشا کاشته فرزندانش صاحبان فضل و کمال و بالاقاب
 صدزیت و نوابیت موصوف و در شیراز بعت و ثروت معروفند اشعارش در ریاض العارفین مولف مضبوط است رحمه الله میرزا کوچک
 وصال شیرازی اسم شرفش میرزا محمد شفیق و پایه کمالش مقامی رفیع از علوم ادبیه و عربیه باهر تمام و در صناعات یدیه مسلم اهل یام تمام خطوط را
 خوش کاشتی و در خط نسخ نام خوش نویسان عصر بودی در علم موسیقی مهارت کامل و در حسن صوت و حسن صوت صفت خاصه او و یوسف را
 در طیف فقر و قناعت با تمکین و مناعت چون خاقان صاحبقران بشیر از آن جناب اورا بجلال علی خواند و مورد الطاف فرمود و با سرف در کلمات نسبت داد
 و وی اگر چه این فرمایش از وی تفقد و محبت بود و بر بنجید مع القصه جامعیت تمام داشته و مصاحف و دعوات پسندیده بکاشته که هر یک را بمبلغی خطیر
 بهر یک رندی و با قلم نبردندی دیوان قصاید و غزلیاتش بجزی است پر لالی مثنوی و مثنوی خوشی با فخری را که در حکایات فراد و شیرین منظوم است تمام کرده
 و بسیار شیرین فرموده فرزندانش همه با کمال و استعداد و صاحب طبع عالی باشند قی است که صحبت ایشان است نداده چون در قواعد تاریخ نگاری
 زیاده این کاستن بموقع است مفصلا در تذکره مؤلف مرقوم خواهد شد **میرزا ابراهیم شیرازی** مردی خوش محاوره و طبع اللسان
 عذب اللسان خوش طبع مهربان بوده افسانههای آموزنده و امثال ذالک را بشعری مناسب میخورد و شبهای استراحت و ایام سفار حضرت قاجار
 قاجار بطری خوش و آهنگی دلکش فرو خواندی و در محافل غزلیات منظوم خاص کردی چه بسیار شها که گوش بر افسانههای مطبوع وی کرده بر در رخسایم
 رحمه الله نشا طی خان هنر جری رحمت الله در بدو حال شغل و بهقت و فلاح موروثی مشغوف بود و بطبعی موزون داشت و شاعر
 پرواخت و بمن تربیت خاقان صاحبقران از شعری کاشته و در قصیده سرائی و قطعه درائی پایه یافت و از وجوه صدمات و جویز پایه و تحت نظر

تخلص را بقب خانی زینت داد و بدین لقب معروف و بصفت سجا کوئی موصوف آمد غالب کا بر عهد را بجای یکیک گفته در آخر عمر تاب شد و بر اثری غیب
در شش در گذشت حضرت طالش امیر سلطان جین یک طالش یوزباشی فرمان خاصه سرکار امیر کبیر مطلق طیمه الدوله محمد قاسم خان قاجار بنویس
بود و برادر دیکر شمس محمد قلی یک راجحه حسن صورت و خال چشم ماه یک چشم خواندندی در شیراز مکر صحبتش دست داد و بوانی بر تنب کرده بود در قصیده و غزل
هر دو قادر و اشعار پسندیده از بعضی صا در آخر الامر در کیلان متوطن شد الحاصل از مدعا ان امیر کبیر مطلق و توسط کار گذاران ان در بار در حضرت خاقان
قاجار مدحت بردی و عرض کردی حتی است که از حالش اطلاعی حاصل نمایده طربک همدانی جناب میرزا یوسف شیخ الاسلام از شا بر فضیلتی
این روزگار بوده دوازده سال در اصفهان تحصیل نموده توسط جناب خزانة الدوله منصب موروئی یعنی قضای همدان رسیده در خدمت شاهزاده مرحوم
دولت شاه عزت و جاه یافته برادر جناب میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین است که از شا بر وزیر او فضلا و شعری این دولت بوده است شاعرش
انجمن خاقان مسطور است و بنمیدانش و حسن تقریر مشهور در حضرت شاهزاده نایب السلطنه بامرتبی رفیع و منزلی متبع بوده اند و ذکر حال ذوالریاستین
قصیده خاقان صاحبقران در ضمن تاریخ مذکور خواهد شد میرزا عبدالباقی اصفهانی عم جناب ابوالعالی معتد الدوله نشاط اصفهانی و پسر
میرزا عبدالباقی طیب کلانتر شهر اصفهان بوده از ان نقل استغفار کرده زیارت عتبات رفقه بعد از رجوع نواب شاهزاده دولت شاه جانشین است
حضرت گزیده از رجعت اصفهان ممنوع فرموده میرزا عبدالعلی یزدی متخلص بکوکب خلف جناب میرزا محسن خراسانی است
که با ستد عای قلی خان یزدی و یزد متوطن و بتدریس درستی قلی خان متفرده بوده و میرزا می معظم البه در ان شهر متولد آمده با انواع هنر و کمالات معروف و بخوا
نویسی خط نسخ موصوف گشته و جماعتی از ارباب سلیقه و خبرت خط و قوی را بر خط میرزا احمد میرزای حجام نهاده اند علی ای حال در دولت خاقان صاحبقران
بمنصب جلیل صدارت علما ملتمز رکاب ظفر تاب بوده و همواره در بارگاه از بهنگنان ممتاز همی رسته شاعرانیکو دارد میرزا محمد نذیر حضرت خاقان
را از زمان قدیم و در ان استان نهایت عزت و محترمت داشته غالباً صحبتهای نکین مزاج صاحبقران با قرین امتعاش میداشته و که گاه کتاب خوان
میکرده و گاه شعری مناسب می گفته نظماً و نثراً با لغات از وی دیده شد و بعضی طلباتش از برادرزاده او میرزا محمد قلی مشکیش نویس دولت خاقانی شنیده آمده
رحمه الله هذایت ما نرند در این از موز و نمان عهد دولت ابد مدت و از خانه زادان خاقان صاحبقران بوده و والدش محمد موسی جارد
الاسل بعد از خدمت نواب جعفر قلی خان بن سلطان محمد حسن خان قاجار و شهادت او سالها در خلوت خاقان سعید شهید بود و در سفر شوشی از شد
تو هم از خدمت رکاب تبعه گزیده بعثات رفت و در آغاز دولت خاقان حسب الامر علی بطران باز آمده و در سفر خراسان در رکاب علی بود و در
ما موریت نواب فرمانفرما بفارس تحصیل داری کل موجهات دیوانی مخصوص در شش وفات یافت و بنده ما قابل مدتی در مانذران طهر
و شیراز تحصیل کرده بعد از مت نواب فرمانفرما و منادمت نایب الایاله رضا قلی میرزا بعضی مناصب تا سبب سر بردم تا بعد از دولت خاقان بطران آمده
در حضرت محمد شاه فلکی بعضی خدمات مقترنه م و اکنون که سال یک هزار و دو نیست و هفتاد و نوبست بعد از رجعت از سفارت خوارزم و ما موریت مدتی
دارالفنون با مر حضرت خاقان خاقان سلطان سلاطین غیاث الاسلام و المسلمین ناصر المملکة و الدین سلطان ناصر الدین شاه بن سلطان محمد شاه بن عباس
بن فتح علی شاه بن جهانور شاه بن محمد حسن خان سعید بن فتح علی خان شهید نور الله مضاجعهم قرب سالی است که حسب الامر بنکارش این تاریخ ما موریم و بر
امر علی رسیده تصدیق الی الان قیام و صادرات سیصد و شصت و مئوب سال سلاطین و قاجار کاشته ضمیر روضه الصفا می خواند و خواهم کرد و بخند و دیگر
شروع خواهد رفت و در مدت عمر بجز این تالیف در نظم و نثر ما پراخته ام و سی هزار بیت از قصاید و غزلیات موزون ساخته ام اسمی بعضی از کتب فقیرانه تقریر است
هدایت نامه فی الفحاشین کلستان ارم فی ریاض العارفين فی بحر الحقایق فی لطایف المعارف فی مجمع العصفی فی مظاهر الانوار فی انوار الولاية
منهج الهدایه فی مفتاح الكنوز فی مدارج البلاغه فی فہرس التواریخ فی خرم بهشت فی سفارت نامه خوارزم فی امید که بمن توجبات حضرت سلطان عصر و
خاقان عهد جلد و سیم این تاریخ تحفه تر تنبیه است انجام باید و مقبول خاطر دریا ماقطر همینون علی شود و چنانکه مقرر است مطبوع و متعدد و منتشر گردد
اگر چه شعری این دولت از بد و ظهور و کشور گشتی خاقان شهید اکنون زیاد از حد تحریر و تعداد جمعی معروف طرثم رکاب نصرت معطوف اجمالا اند که ورشند و
تحصیل شعری عهد در کتب تذکره قوم مسوط و تحفص آن به طالع انجمن خاقان غیر هم منوط لہذا ذکر اسمی سامی بعضی علما و حکما و عرفای عهد خاقان
میرد و در ذکر جمعی از اعاظم علما و فضلا و حکما و عرفای معاصرین دولت بکندت کثر هم الله تعالی
علی الاحمال جناب فضایل عالم عامل محمد کامل آقا محمد باقر بهجانی از علمای معروف و مشہور عهد خاقان سعید شهید بوده و در شش

منوده جناب آقا سید مهدی کلباسی از فحول علما و فضلاء عهد خاقان شیه و از اهل برود و ملقب بحر العلوم بوده در ۱۲۱۲ که سال اول بلوخر خاقان صاحبقران است رحلت نموده رحمه الله جناب میرزا ابوالقاسم جاپلقی مشهور بنقی طاب ثراه از مشایخ مجتهدین این ایام خاقان صاحبقران از ابدان جناب علو صر تمام و در ۱۲۱۳ رحلت یافته جناب آقا سید علی طباطبائی رحمه الله از معارف سادات عالیه رجاء و مجتهدین شیعه و رحلتش در ۱۲۱۴ بوده میرزا محمد تقی کرمانی رحمه الله از فحول فضلاء و حکمای عهد بود و کاهی طبابت میسوده و فاش در ۱۲۱۵ حاجی عبدالقوی هانای پنی از مشایخ اهل معرفت و ریاضت بوده و در ۱۲۱۶ رحلت نموده جناب میرزا محمد مهدی شهر سیتا از فحول علما و عارفان صاحبقران بوده و در ۱۲۱۷ رحلت نموده حاجی میرزا محمد نیشابوری از فضلاء عهد خاقان صاحبقران بوده و در ۱۲۱۸ امقول شده حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی از مشایخ اهل ریاضت بوده و در ۱۲۱۹ رحلت نموده حاجی از معارف علما و عارفان بوده و در ۱۲۲۰ رحلت نموده جناب فخر الحکما الاولین ملا علی قزوینی از فحول محققین عهد خاقان صاحبقران بوده و در ۱۲۲۱ رحلت نموده رحمه الله جناب آقا سید محمد مجتهد رحمه الله از معارف مجتهدین سادات بوده و در ۱۲۲۲ رحلت نموده جناب قاضی محمد حسین اصفهانی امام جمعه و جماعت اصفهان بوده و در ۱۲۲۳ رحلت نموده حاجی محمد حسن قزوینی رحمه الله از مجتهدین عهد و ساکن شیراز بوده و در ۱۲۲۴ رحلت نموده جناب قاضی محمد بید آباد اصفهانی از فحول محققین عهد خاقان بوده و در ۱۲۲۵ رحلت نموده شیخ مفید شیرازی رحمه الله از مشایخ شیراز و معارف خاقان صاحبقران بوده و در ۱۲۲۶ رحلت نموده جناب قاضی محمد علی کرمانشاهی از معارف و فضلاء عهد خاقان بوده و در ۱۲۲۷ رحلت نموده حاجی محمد حسین شیخ زین الدین از معارف علما و عارفان بوده و در ۱۲۲۸ رحلت نموده جناب ملا احمد زیدی از محققین عهد بوده و در ۱۲۲۹ رحلت نموده جناب قاضی میرزا مهدی الحسینی از فحول علما و مجتهدین بوده و در ۱۲۳۰ رحلت نموده افشار و اوراد رشید مقدس شهید نموده حاجی محمد حسن قزوینی از مشایخ ارباب ریاضت و حال بوده و در ۱۲۳۱ رحلت نموده حاجی محمد ابهر کلباسی از فحول علما و فضلاء عصر بوده و در ۱۲۳۲ رحلت نموده جناب آقا سید محمد باقر طباطبائی از اعظم مجتهدین عصر بوده و حجة الاسلام لقب داشته و شرح حال انجمن در ضمن سلطنت خاقان کنتی سلطان محمد شاه مذکور خواهد شد حاجی شیخ محمد حسین نجفی آقا سید محمد تقی قزوینی حاجی سید تقی کاشانی افامحوری کرمانشاهی حاجی سید ابهر قزوینی حاجی ملا اسد الله بر و جردی اخوند ملا سعید باقر قزوینی حاجی ملا جعفر اسیر باری حاجی سید کاظم شیرازی میرزا احمد تبریزی ملا آقای قزوینی افامیر محمد مهدی اصفهانی حاجی ملا صالح برقانی حاجی ملا تقی برقانی محققان و کلامی که اگر مؤلف در مقام تعیین نسب و حسب و سادات و زمان و وفات و بیان و تألیفات علم و فضل و محققین این عهد بر آید که بر صعب و مشکل گردد و خلاف سیاق تاریخ نگاری است لهذا از اطباء معذور دارند و نگار در رد و قبول حدی از اهل غرض شمارا چه حق و در ذکر معارف علما و معاصرین است نه تحقیق سبیل و در العذر عند الکرام مقبول و در ذکر بعضی از این بندگان اعمال خیر و آثار حسنات خاقان صاحبقران ان شاء الله برهانند از جمله انبیه خیر حضرت خاقان تمام سید ساداتی است در دار الخلافه طهران خواستار امام جمعه نبهت است آن مجتهد بیست و یکمین در ۱۲۳۳ خاقانی در کاشان و دیگر سید سادات سنان که بی نظیر است و بسرکاری حاجی سید حسن انام دیده که بر یک راداریت باید نه روایت و از عمارات خاصه مکه که که سلاطین بزرگ ایران با کزیر است عمارت خورشید و گلستان و عشرت آیین و سروستان و کاخ بلور و صرح مرد و باغ خارج شهر موسوم بقصر قاجار و نیکارستان و دولکش و در اصفهان خاقان بهال و بسرکاری معماران بنما مثال عمارات بسیار بنیاد شده و با بنجام آمده از جمله عمارت خلد برین قریب سجاد تا آباد قدیم و از سلاطین و وجهای بلغ کمی در خارج دروازه خواجه موسوم بفتح آباد و دیگر دروازه طوقی مشهور باین آباد و دیگر شهر و قلعه و عمارات سیدمانه برب و در کرج و دیگر محله قاجار شیراز و جهان نما و بحر الارم با فروش و پیر برین سلاطینه و قصر جهان شیه علی و عمارت اوجان تریز و عمارت فیر کاشان و از رباطات رباط جاجرود و کناره کرد و رباط کویر و رود شور و رباط سنس کاشان و حکم حضرت خاقانی هر یک از شاهزادگان در بلدی بنا کرده اند و مصارف از آن خرج دیوانه علی آورده الدال علی الخیر کفا علی اگر چه هنوز چنانکه باید آنچه شاید از اخلاق و اوصاف خسر و اندک تحریر نیامده ولی از جم اطباء و خوف اسباب

ادبم خامه میراج السیر از جولان فرو کشیدن ولی و بزرگ بعضی از وقایع قبل از یکسوس حضرت نایب السلطنه علیه العالیه محمد میرزای قاجار و بعد شهریارش
 آثار و اختراعاتی و انب است تا سلسله کلام از یکدیگر گسیخته نگردد و باصا درات جلد دیگر که سیوم مجلد تا لیفات من بنوع دوگاه و درهم مجلد روضه الصفا
 میخواند محسوب همیکرد و ارتباط محکم و اتصال کامل حاصل کند در بیان بعضی وقایع و حوادث که بعد از حرکت خاقان مغفور
 فتحعلی شاه و قبل از جلوس منیمت مانوس است اثر تاج و کلاه خیر و صاحبقران نایب السلطنه
 ولیعهد دولت حضرت سلطان محمد شاه قاجار داماد الله ملکه روی داده است علی الاجمال
 سابقا ترسیم یافت که بعد از قضیه ناکر حضرت خاقان نواب حسام الدوله مجداتی میرزا که با نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با مویر بوصول
 تنخواه بقایای فارس بود بعد از استماع انجیر و حش اثر او را و ادع کرده راه برو و در بر گرفته برفت و فرمانفرمای شیراز پویان کرد و نواب سیف الدوله
 در فوج جدید باو اجمعی باویر خان بماند و امین الدوله تاج الدوله را بر داشته بشهر رفته و راجه جناب حجه الاسلام حاجی سید محمد باقر محمد متکلف شد و نواب
 شاهزاده ازاد عجب السید میرزای اراقل از حرکت ارد و بسوی دارالخلافه رفت و نواب شاهزاده محمد رضا میرزا بجهت بلاغ انجیر و اظهار خلوص با حضرت
 نایب السلطنه مخصوص براه تریز روانه گردید و آصف الدوله بعد از ورود و بقم و تدفین جسد مبارک صاحبقرانی توقف کرده مدار الخلفه نماید و سپهبد
 عراق رفت اطراف ممالک ایران که بر یک شتون بود و شاهزادگان امیران بود اختلاف و انقلاب گرفت و در هر سری سودائی درآمد نواب شاهزاده
 فرمانفرما از عرض راه محمد کاظم خان شیرازی را بشیراز فرستاده بجرمان و مقربان خود ازین قضیه آگاهی داد و غالب خلائق استحضاری حاصل نگردد بود دنیا
 مرکب و الالبجالی شیراز رسید و چون ارباب استقامت پذیره کی کوکبه جلال رفت نواب فرمانفرما را دیدند که بار وئی چون چهارده ماه و لی و قریب میخ
 بخلاف همیشه که در ورود و زینتی و تجلی بکمال مرعی میفرمود و امروزی با لباس مشکین و با حالتی عکس است خلائق نیز طول در رکاب فرمانفرما آمده و اردو
 شهر شدند و در عمارت آینه موسوم بکاخ همایون که از انبیه جدید بود پشت عموم خلائق از امر او رعایا و کدخدایان و وریش غنیان نیز دیک خواسته
 اظهار افتخار و و همگی چنانکه رسم است تسلیم گفتند و اظهار اطاعت کردند چون سابق بر این او را در خطاب فرمانفرما می گفتند درینوقت مترو شدند و
 همت کام تکلم خطاب بطبی و لکن تکلم میشدند جنابش که اندک آن نوری و ثولف و در نزدیکی کاخ ایستاده بود ویم و نمیمی را حوض و آستیم نواب فرمانفرما
 پاسخ داد که هر چه سابقا خطاب میکردند و لقب داشته ام اکنون نیز همان است تا شاید تقدیر از پرده غیب روی نماید مع القصه مردم را زحمت داده برهند
 و منت نظر اخبار دارالخلافه نمی بود پس از چندی نواب شجاع السلطنه شیراز آمده و درین باب سخنان بماندند و مجالس کنکاج برار گشت تا خبر رسید که نواب
 ظل السلطان در دارالخلافه جلوس کرده شجاع السلطنه مذکور کرد که پد است که ما سن از ظل السلطان با اظهار داعیه از و نسیم و نواب فرمانفرما رفت
 دولت و مال و کبر سران بهر لایق شاهزادگان عراق نیز نامه فرستاده و بعضی نیز خود آمدند مع القصه بر صلیح وقت اظهار داعیه کردند و سکه زدند و خطبه
 خواندند و حضرت فرمانفرما را باندگان اقدس لقب دادند و همچنین در مناصب ارباب منصب نیز تغییر و تبدیلی رفت نواب رضاقلی میرزای نایب الای
 که در بندر بوشهر و دشتستان همی بود بفرمانفرما لقب داشت و بکدام مقامات سابقه بمراسم با جانب علوم تمایل ساخته بکس منصبی تازه داده شد از جمله اعلی
 این تالیف را که در آن اوقات صندوق ارجونی منصب حساب شیراز نیز منصوب بود بجلالت و منصب ملک الشعرائی و قصیده خواندن در سلام عام
 دادند القصه چندی بر این پنج در گذشت تا از پرده چله ظهور آید و همه روزه از جناب امین الدوله بوشجیات اخبار و توثیق با قیاد میرسید و نواب
 شجاع السلطنه و بجز حرکت از شیراز باصفهان ترغیب همیکرد و در تمهید حرکت بودند و در وقایع حال شجاع السلطنه ظاهر در ظل السلطان
 و جلوس در طهران سابقا قوم افتاد که نواب شاهزاده علی شاه ملقب بظل السلطان برادر صلیح و بطبی نواب شاهزاده اعظم السعد
 معظم نایب السلطنه علیه عاکس میرزا بوده و بعد از حرکت آنحضرت تنای نایب سلطنت داشته و بلا اقره مقرر شد که نواب میرزا زاده بزرگوار محمد میرزا
 قاجار ولیعهد دولت و مکران آذربایجان و خراسان باشد و نواب ظل السلطان حاکم طهران و حاکم وجود مبارک کرد و در برین جمله گذشت و حضرت ولیعهد
 چنانکه گذشت باویر با سنجی فرمود و زیاده اند ماه فاصله منصب رحلت خاقان معظم نفیقا چون ظل السلطان حاکم طهران و خزینده دولتی و مالی حرم
 شاهزادگان محترم همه در دست او بودند خود را سلطان بلا استقلال شمرده خاصه که رکن الدوله بعد از ورود و با جنود بازو بند مخصوص کرانها می
 خاقان را که مشهور عالم است بوی داده شاهزادگان نیز بجهت صلاح حال خویش بکروسی اجتماع کردند و سرسلطنت او فرود آوردند پس از اطمینان
 ملکر و کان و امرای و ربار ساعی سعدتین کرده تاج کیانی را بر تارک بر نهاده که خبر و بازو بند و سایر اثاث سلطنت خاقان بماندند و خود در خرب داده

در مجلس جلوس با بجا بر نهاده بر تخت خاقان بر فتنه خطبه و نهیت راندند و نیز با جواز سلام اظهار التفات و اکرام کرده بودند و عید و عید و عید و عید
 سکون داد و بفکر تهیه استحکام مبادی شاهی افتاد و بشانزدگان اطراف ناعما و سپاهها گرد و بند نهاد و بدینا بجا بر هر قطعه از قطعات صفه ایران از آنکه نام شیران
 با قطع شاهزادگان عیش طلب مقرر کرد و در خزاین خسروی و سرفایان کسروی کشودن فرمود و مضمون این بیت را بجا بست که گفته اند قطعه بزرگ و آن
 ار استن بشکر بسا کینه و خواستن تخت بهر یک از شاهزادگان حضور بعد از یک میخواست بذل و بخش کرد و سپاهیان متفرقه را مجموع خواست باز بیا
 پیمایه بهوای نرمی و مسخ شده بشغل و منصب و انعام و مقرری اعتبار یافته و بنیاد لاف و کراف کردند و عرصه باغ شاه را بجا نایغ و میدان در
 ارک را تصور میدان اجل و مرکب نموده و دو کسب و جولان رساندند و غافل که رخ بسیار فرقی باشد از اندیشه تا وصول تخت رکن الدوله علی نقی میرزا را
 با صلاح ذات البین روانه خدمت حضرت ولیعهد کرده تمنا آنکه از بابچان بوجه اقطاع او باشد و سلطنت ایران را به ابرام کرم و اکتدار و بعد از رفتن کزن
 نواب شاهزاده امام و یردی میرزای کیشکی باشی و ایطانی قاجار را با پانزده هزار کس سپاه و سوار و توپهای تنین زن از دروازه بجا به حضرت ولیعهد
 از بابچان مامور داشت و بیست هزار تومان بنواب امیرزاده اسکندر میرزا فرزند شاهزاده ملک آرای نندران داده که سپاهیان دارالمرزاتیه تذکر
 کرده بحضور اعلی آورد و روانه تبریز کند و سه هزار تومان نیز بجهت جذب قلب و استمال خاطر آصف الدوله بقیم ارسال داشته محمد قربان بفضله هزار تومان
 از خزانه عامه بیرون آورده و بر مردم تقسیم نمود و نام خود را اعلی شاه و عادل شاه نهاد و بقبض و بسط امور ملک داری پرداخت و خوش آمدگویی را در طر
 او را بر حلقه غرور و تخت بی سپر ساخت و بجلب متعنه خود پرداخت و نواب ظل السلطان ملقب بعاقل شاه در طهران حضرت حسینعلی شاه و نواب حسینعلی میرزا
 شجاع السلطنه و امیرزادگان فارس و کرمان و در فارس و امیرزاده ملا کوخان و در یزد و نواب سیف الدوله در اصفهان و نواب شیخ الملوک در طایر و نواب
 حسام السلطنه محمد تقی میرزا در بروجرد و نواب حشمت الدوله محمد حسن میرزا در کرمانشاه و نواب فرخ میرزا در همدان و نواب قهرمان میرزا در مشهد مقدس
 و نواب شاهزاده معظم محمد قلی میرزا در بروجرد و نواب میرزا در بروجرد و نواب میرزا در بروجرد و نواب میرزا در بروجرد و نواب میرزا در بروجرد
 خواهد رفت و فیما بین حضرت نایب السلطنه و ولیعهد عزم اکرم صاحب تختگاه و خراسان چه خواهد گذشت تا هر یک بعد از تکلیف حال خود را دانستند و از آن
 که کار دولت بربیک سلطان قوی شوکت قرار گیرد و از صلح و جنگ آنچه صرفه حال هر کس نماید رفتار نمایند و هر یک بسیر بجا سپاه و استعداد حربا تمام شده
 در تذکره قایم تیریز و میرزا بخت امیر نظام را از قازانی کول و انتشا خبر حرکت خاقان صاحبقران و اظه
 از بابچان و جلوس حضرت سلطان محمد در تبریز اما حضرت ولیعهد تیار و شهریار کامکا محمد میرزای نایب السلطنه خاقان
 قاجار بعد از انتظام امر بلاد و از بابچان فرستادن امیرزادگان جهانگیر میرزا و خیر میرزا و احمد میرزا و حنفی میرزا محمد و لا و مغرور و لا بقلعه ابدلی در بجا
 احوال بخار که در سرحدات ایران و مردم اگر ابغارت برده بودند با پاشایان انصرح و سر عکرم دولت آل عثمان گفتگو فرموده کار بجا رسیده بود که
 امیر نظام از بابچان محمد خان ننگنه بالشکری مامور به سرحد رفته در قازانی کول اترق نموده و محمد سعید پاشا سر عکرم از رسته الروم نیز سیر شده و بجا
 نظام از بابچان مقرر داشتند که عادل مفتا و هزار تومان نقد خسارت و غرامت اموال تجار را که از دجلای بسرقت و غارت برده بودند کار سازی بجا
 و از قرار مصالحه نامه فیما بین ولایت ایران و روم متعهد شدند که طایفه بدلی و سایر طوایف متعلقه بخاک ایران مادر خاک از رسته الروم راه و جانی بجا
 و پیوسته عهده و میثاق اتحاد و امری دارند که مفارن انحال نواب شاهزاده محمد رضا میرزای متخلص با فسر زاده و رسید و کیفیت حرکت خاقان صاحبقران
 مغفور را در اصفهان چنانکه رفت بود محروم و مضرت داشت و این خبر و مشت و حشمت اثر در از بابچان پرکنده و فتنه و طوایم خیالات سابقه و ناشایسته و
 لافچه کطی السجده و در تیریز دیده گشت و محقق گردید که مادر جلی و هر حادثه از چه حادثه تازه شده است بجای سلطنت ایران از آبانگی بر بنیادی
 نهاده حضرت نایب السلطنه که از حرکت پدر معظم خاطر بیلول داشت از وفات جدا نظم غایت نموده و هنگام شد و یردی سبک سیر با جواز امیر نظام و
 فرموده او را با سپاه مامور از قازانی کول بدار السلطنه تیریز خود و با امرای دیار و جناب قایم مقام بشاوره بر نشاند و کل بنیاد و کل مشاورت را بر بنیاد
 که خاصه و ضماین و صاحب ولایت و نایب سلطنت خاقان چو صا جعفران سپهر امیرزاده بزرگوار است و باید بدولت و اقبال عزیمت دارا الحکامیه را
 مضمون کرد و بران سرعت که بجز و انور ان بایران آمده در ملک نیای خویش کجا و کس استقلال یافت این فرزند زاده سیر بختگاه موروثی و بدین
 بر نشیند و زیر که وارث پدر و جد بود پدر و امیر از بابچان قایم مقام لازم الا حرام با جتسا و سپاه نظام و اجتماع سواران و اول متاسف
 اشارت راندند و بعزم ورود طهران عزیمت محکم کردند و جناب امیر نظام توقف از بابچان و محاربت آن سرحدات و سامان تیریز و جناب قایم مقام

نایب السلطنه ولیعهد والثرام رکاب ظفر تاب مغر گردید لکن معروض داشت که با وجود مکان و سلامت امیرزادگان رابعه که مزاج شخص از با چنانز امیرزاده
 از بعد از در اهل طریقه خرم نیست که بداد الخلافه روی آوریم هرگاه ملازمت من بنده در رکاب لرزمی داشته باشد بخت ولید حضرت ولید و جمیع قاری و عیال
 و اعمام و اخوان چشم پوشند و آنچه در اهلک و اتلاف هر یک معروض دارم بنیوشند تا کار ملک موروث که اکنون چون کمان بکثری خمی کرده چون
 خدنگ راست گردد و الا امر اخست و بند که در خانه نشسته بدعا کوئی اشغال کنیم و هر کس که صلاح دانند ما مورث بر فیای رکاب والثرام ذاب فرستند
 چه بعد از استیلا و استقلال برادر که اجمال احتمال برائی امیرزادگان یا بقرب اعمام میرود و آنان با من مخالفت خواهند کرد مقدمه این فتیحه عمی امیرزادگان
 است و همانا والد حضرت ولید را نیز درین باب با خود متفق القول کرده سخن باندند و گویای تیر تصدیق نمودند حضرت ولید تصور فرمود که گذشتان
 او در تیر و بردن امیر نظام صورتی صحیح ندارد و نبودن او در رکاب خاصه در آغاز کار صلاح نخواهد بود لاجرم بدینخواه او سکوت کردید فرمود هر چه پیش
 است مختاری جناب قایم مقام رقیه نگاشته مهر مبارک حضرت ولید را بر آن زده بیرون آمد بدست اسمعیل خان فراداغی فراسباشی داده ما مورث
 نموده وی بد بخار فقه امیرزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و اهلکوف البصر و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا مقرر کرد که باز گردید و آن دو امیرزاده ولیر عالی
 در آغاز جوانی وابسته ای سلطنت برادر اکبر از تماشای تجملات شاهنشاهی دیده آرزو فرمودند بلیت چنین است دوران فریسان بسی است
 زیان کسی سود دیگر کسی است با لجمه نواب جهانگیر میرزای مذکور در تاریخ محلی که بعد از وقوع این واقعه نوشتن فرموده مرقوم داشته که اسمعیل خان
 بنا بر خرم در این امر تقدم نکرده بعد از ورود بار و پیل باستانه جناب شیخ صفی الدین فقه تحکف شد و حکم را بنواب امیرزاده بهمن میرزا داده و گفته که
 چون من بچنین حکمی از حضرت نایب السلطنه شفا ما مورثه ام و قایم مقام مرا فرستاده و این حکم را بمن داده من خود را در کار او لا دایب السلطنه
 و خالت نخواهم داد و از مال این کمال غایفم و در شب پانزدهم رجب^{۱۲۶۱} محمد مجد خان^۲ لد فحلی خان نوری حاکم اردبیل و جمعی فرشان میر غضب بخت
 بدین امر مقارنت و رزید علی امی حال چون این کار چنانکه مقدر بود گذشت حضرت ولید دولت بددت که در بنهم شهر رجب المرجب با صرار و زاری
 جلوس فرموده بود و عساکر حضرت ماثر آمده حرکت در رکاب ستهاب سلطانی گردیده بودند ب حرکت از تیر مصرم و در او اسط شهر رجب بخارج شهر
 مکان را بنجیر و تشمیر فرموده نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا را اینجا با خبر داد و امیر نظام را در خدمتش ب وزارت نماده بدولت و اقبال
 با نهایت شوکت و اجلال عنایت دار الخلافه طهران فرمود و در یادریا افواج ظفر موج با توب و تیب و فروز پ در ظل لواء ای زکاتک بعزم محار
 و جنگ براه روی شتکاه کی پویان آمدند و تاریخ جلوس سعادت مانوس حضرت پادشاه جمجاه محمد ضال بهمال سلطان محمد شاه ثانی با طور الحق
 مقرر گردید و ملوک لغز و جلوسش چو بود نور الحق شکست تاریخ از ان ظهور الحق و چون خار دولت و کشور ایران مستظلم بود غایب عساکر را
 بحفاظت بلاد و حدود و ثغور از با چنان ما مورثه و خود شکر علی الله با حلی سنگین تراز البرز و ثباتی کرانتر از الوند و شش هزار
 لشکر نظام و بیت و چهار عراده توپا جل فرجام و سه هزار سواره صف شکن مبارز افکن چون سیل مخدر فرار و شیب را در هم نوردیده همی آمد لغز
 نجسته جیشی بر تن برزم چون پودینه سوده فوجی هر یک برزم چون برام همه پویه تند و پیاپی چون شایخ همه بجلوه غزال و بجمه چون خرغام
 همه بروی سیاه و شش نیروی پرن همه بیکل جوان و ستره رام به بدگشی قد هر یک چو راد و سوسه بیکوئی رخ هر یک چو گرد دما سیم
 چو خور بچرخ بیکوئی بکوه چون کوهان چو مبر لیکن بکینه چون سبام چو لب شندف و شیپور و نای گنجینه قیامت تو کوئی بدهر کرده
 چون سخن بدین مقام کشید تا این مجله را اعتدال باشد خرد خورده پانچان صواب نموده و قایع عرض او و رودری و غلبه سلطان کاخران خاقان
 بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه غازی ثانی خلد الله ملکه و سلطان بهر اعدا و اعمام را در آغاز افتتاح مجله ثالث از نصایف بنده درگاه
 رضا قلی الهادی که دفتر کاش دفاتر سبعة تاریخ روضه الصفاست مرقوم وار و دعوت ان جواد اعوج نژاد خامیر مع اسیر از جویان رسید
 فصاحت کشیده بدعای دوام دولت بددت حضرت سلطان السلاطین شاهنشاه جمجاه ناصر الاسلام

والمسلمین محمد بن المأ و الطین خسرو عصر ابو الفتح والنصر سلطان ناصر الدین شاه

غازی خلد الله ملکه و ابدا الله دولت پر دازد

حرره العبد المذنب الاحقر الاضطرار محمد جعفر

عبد الرحیم شیرازی ۱۲۶۱

الْبَاقِي



حَدَّثَنَا

الْأَخْبَارُ

أَسْتَرْزُكَ ضَارِبُ طِين
نَزَامُ سَعَادَتِهِ أَمَانُ عَلِيٍّ خَضِرُ طَلَبِ السَّلَامِ
وَعُيُوثُ الْخَوَاقِينِ سُلْطَانُ مَجْدِ قَا جَا

ثَانِي فَمَتَّحَا أَيْامَ رِفَاتِكَ بَدَدْتُ أَعْلِيَّ خَضِرِ
سُلْطَانِ السَّلَاطِينِ شَاهِنشَاهِ حُجَا خَا فَا كَتَبْتُ سِتَارَ

جَوَانِحِ الرِّيشِ تَاجِ وَجْهِ شَهْرِيَا رَكِشُوا أَيْرَانَ
شَاهِنشَاهِ أَفْلَاكَ أَيْرَانَ أَبُو السَّيْفِ النُّصْرَةِ خَدِيوُ عَصْرِ الشَّاهِ

لَدَيْنَا سُلْطَانُ مَاضِ الدِّينِ شَاهِ قَا جَا رِغَا بَرِي
أَيُّ أَمْرِ اللَّهِ أَيْامَ رِقَرِنِ بِالنَّجْمِ مَاهِدُ كَرَاهِيَةِ أَوْلِيَا

رَوَيْتُ قَوِيَّ صَوْتِكَ أَيْدِي اللَّهِ شَدِيدِ
وَكَاةٍ مَرْصُومَةِ الْمُتَخَاصِمِ بَدَدْتُ تَلْفِيْقَ

وَصَنِيفَ مَقْوَدِ وَدَرِ
مُطْبَعُ خَاصَةِ مَطْبُوعِ

سَمْعُ بَدَدْتُ الْهَدْيَ
مِنْ أَيْدِي



الْبَاقِي



بسم الله الرحمن الرحيم

بزرگ شایسته ای راستا میساید که در کتی خدیش انجام و آغازی که نه بولاولن الاخر و سرک خدیوی برپا میساید که در کیهان کین شینتا و بنا بر
 بولاطبط الباطن بر تو خورشید و تاب و زهره و بیدار است چه کدن اندر غمر ان یری و طهرن ان حقی و فروغ کو بهی سوی و از بهر موا شکار است
 چه که یا تو لوافتم و جلدت جز او همه مانند است و میماند لیکن کشتی و هو المبع العلم و بی نیاز است همگان بدو و نیازمندان اند لغنی عن العالمین مهری
 ارشیدش بناری سررا خنده کی و لد نور التمام و الارض نیست از تابش و یکتای بی امید و از بخشندگی لا تقظون حمد الله رازی است بخشش از فید کار
 که فرشت و سپکر اند استان نقد و انعم الله لاحتکوا و بخشایش که میست که مرزش و بجهانه است ان الله یغفر الذنوب جمیعاً خواندالاری که خواش هیچ فرزند
 فی و بهو اللطیف بخیر جهان داری که کس ز بدن و فرانش نبه و نه و بهولی کل شی قیر کرامی غمرا درین درگاه و از بهر و نیم که فی الذی یشفع عنه الا باذن و بزرگ آیین
 و در ان شناسایش دل بدو نیم که ماعرفناک حتی عرفناک و در و در ان بر سر و سروران و مظهر حقیمین سر کرده ازادگان و ستر نه شده کان پاک ستمبر
 ستود خوی و زو ان شناسا حجتی بروی خورشید پاکیزه خاکی نهاد و ستورینکانشش ناری نژاد که پای فرزانگی راه کشوی مع الله وقت پدید و در پایه کمالی حق من انی
 رای الحق کوید فرین بران مادنس شده و دفعه گفتند در عشره در عشره زمانای و کو بهر دیار یا دنیا میهن هر راست و بهین فدا پرستاک بخدا و لیله مهر و در کون
 بیرون دست پرور دشمن بود از اندر ارجهای نهانی خواننده و زانای و دهجانی در یابی بی پناهی که برای کوه فلک شکوه و برای شیم شیرین شده و ز ساز میهن
 بهین خست پیغمبر نازی که دی و فرزندش تن سپهر جان جان کیهان از ان پشوی بران و ستمای که مانند و بعد بر بنده شرمند و ضعیف رضا قلی التاج
 مصنفان حجتی تصنیف شکوه واجب گشته که چنانچه در پیا چختین اشارت رفته بر حسب امر اعلی فیهستی کثیر القوید کو ش و گردن شایان این نامه
 منزه تمایم و قلاید محتوی بزنام نامی بسیاری عظام و منظوی براسامی سامی و لاطین کرام نگاشته آمد و بقدر وسع و مقدر بر مجلدات سبعه این تاریخ
 مشهور گذشته و به شیخ و به شیخ و بتو و فیکتیب ان کوشیده و قایل به صد بهشتاد و اند سال اساطین سلاطین ایران که آخرین هزار است است تالوع
 آفتاب این دولت بی زوال در ضمن سه جلد بران مجلدات سه مجتمه کرده و در اطباعه کامل الصناعه خاصه جیده بنخ بدیع عدیده منطبع نموده معادل کثیر
 جلد کامله العده که بشمار دیگر و هزار مجلد و انشاء الله چون بنای دولت شیده علی هر مجلدی مخد موجود گشته فی الواقع این تاریخ در و ن قضا کون نامه کامل است
 برواقت و دولت ابدت شامل است بروشه الصفا فی ناصری لقیات منه و روح مجرد حقایق در عین صفا بقابل المثال طبیع می درآید و نام مبارک محمد کردن
 اشها و وشاح پیکر اعتبارش شده خاصه این هم مجلد که خاصه اوقات حضرت خاقان بکدرشان قطب السلاطین سلطان محمد شاه قاجار ثانی و علی حضرت
 سلطان السلاطین و خاقان بخواقین قهرمان الما و اطلین بکدرش و کت نامه فلک حشمت خضر غرام گنم مناعت صمصام بنام شحات بلنک قله ملا

عمل فقیرزادہ خادمہ درواریہ

و جلالت و تنگی لاجرم و سعادت المومنین عند الله سلطان ناصر الدین شاه شاهنشاه عصر بدیده البقیع و انصر صاف است سلطان و عز و عواطف
در ذکر عزت مساعدت ضمیمه حضرت سکندر رب رب شهرار عاد و کابل و پادشاه غازی ذیل سلطان السلاطین اعظم انجوتیر
قهرمان المار و الطین محمد شاه بن نایب السلطنه بن خاقان صاحبقران فتحعلی شاه بدر بخلافه و غلبه بر اعدا و ورود
بطهران چون بعد از رحلت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار طاب ثراه نواب ظل السلطان در طهران بقوت نمکن در شکارگاه و تصرف
در خراین پادشاه و چهاردهم رجب جلوس کرده نواب شاهزاده رکن الدوله علی بنی میرزا ارمضا الحیدر و اموی دی میرزای المغانی را بدیده
با پانزده هزار پیاده و سواره روانه آذربایجان کرده بود و حضرت ولیعهد دولت به محمد نایب السلطنه محمد شاه در عظم رجب المرجب در تبریز
جلوس محض فرموده و نواب میرزاده عظیم فریدون میرزا در خود را نایب الایام آذربایجان نموده جناب میر نظام محمد خان زنکجه را که بخت
نظم اشاقات سرحد ایران در دم بقای کول رهت بود بکند زیندن امر و رجعت امر فرمود و در چهاردهم رجب و زری دی دول خارج و داخله
وامرای آذربایجان شش هزار سپاه نظام و پست و چهار عراده توپ برداشتند بجانب اراکخانه طهران همی راه بریدند و لطف هم میباش
هم میردیسار هم نصر دقشایش و هم فتح در عمان تاجی حسام او که سر و شمشیر تمام مرغی حسام او که دل حاشدش مکان با هست بلندش
بس پست آن سپهر با حشمت بزرگش بس خورد این جهان در شامی امیرزاده یزاده بهمن میرزا در اصفهان و بطنی حضرت علی که در اراک
با فوج بهادران حسام امیر کباب بهایون بیست و در منزل میانج سعادت شرفیابی حضورشان یافت و مورد الطاف سلطان
و نواب شاهزاده رکن الدوله در زاینکه و ارث ملک ایران و ولیعهد حضرت خاقان نجمه عراق از فعال مراکب هزاره و پروین بجاک کش
بود در منزل نیک پی و سرچرم و خیر آباد بار دوی بهایون نزول یافت و از شهریار جوایتخت الطاف اشفاق دید ولی در متین مقاصد و تفریر
مطالب بدف حسام طعنه و بدله حاشیه نشینان مندر خلافت گردید که زنده و خنده پیام گرم این بوده که کجاست آذربایجان و
نیابت سلطنت قانع باش و سلطنت ایران را بعلی شاه موسبت فرمای تا ملک ایران شفته و دیده دولت شفته نماند و در مجلس که اعلا
و فضلالی کاب و وزرا و امرای جناب از این دست سخنان میرانستند و سخن و سحر و مسمی راه تغیر و تحکم فرو می بست چه با وجود جنود و یاشکو
و توپهای مانند گوه و عساکر رزم آزموده و وزرای ستوده و تصدیق خاقان مغفور و نمکین دولتمهای مشهور چنین تکالیف حرفی است
سجیف چون نواب کن له و له در دولتشاهی ظل السلطان و نوعی تمام داشت و از اینمقوله سخنان و ابی در حضرت پادشاهی تکرار میکرد
خسر و حلیم بد با بسته و آمد اشارت را که قراولان تحریم بر دینچه آن عم لازم بقظیم چانه زده راه عبور و مرور و ذنابات امارت بر صادر
و وارد و صالح و فاسد بجهت فراغت و مسدود و گردن نواب شاهزاده شعاع السلطنه فتح السید میرزا که خلاص سابقه حضرت نایب السلطنه
داشت چون قرب جوار دارد و می علی استحضار یافت تهنیت سیرسات و آرزو قنایلی رکاب علی را بوجه تم و احکمل دیده سیعاعی الارشاد
علی القدم بشرک کاب بوسی قدم کرده توجیهات اخضر مخصوص و کجاست بلوک خمر زنگان زنک زاینه خاطر زده و در جهان منزل
فرستاده مقرب حضرت منوچهر خان معتمدالدوله که رجبی حاکم کیلانات با عرضیه و مشکش در رسیده بالشفات شانمانه افشار یافت ذکر
اطلاع خسر و جوان بخت حضرت سلطان محمد شاه قاجار ثانی از حرکت اما موری میرزای المغانی و آمدن با
سپاه مدافعه پادشاه و نهضت موکب ظفر کوکب بجانب قزوین و احتمال حال المغانی و سپاه ظل السلطان
مقر و جمع کارکنان رکاب شهیار کرد و نواب قنایلی که ظل السلطان عادل شاه بدان طمعهای خام اصرار تمام دارد و شاهزاده مام
ویردی میرزای المغانی را با پانزده هزار پیاده و سوار جرار مدافعه و منازعه شهیار می لشکر کش قاجار دی رستم از آنکی لمو لطفه سالها با مدافعه
روس لشکری برده پنجم خروس سپهی جامهایشان کلگون بسکه بر جامه از عادی خون روانه کرده شش بال در کد که شمال و بجوم پشه
در مهب صحرایه را در نظر مثل و مصور آمده بر این تدرسات خام خنده و رشند و افواج منصوره را بقدم و لقادم ترغیب فرمودند و پیشو
کوچ نواخته شده اعلام غنیمش افراخته جوهر از زیات کونا کون نظیر صفرا کلکون و گردن بوقلمون و سطح زمین از فعال لال مثال کرد ولی
بر بد و لال آمد عرادی توپ جهان آشوب بدوران درآمد و فوجهای نظام قیامت قیام بشوق رزم چون معرکه بزم دست
افشانان و پای کوبانان شدند لمو لطفه رکف جمله اردای عظیم ساحر و ابرو چون عصای کلیم همه در کف گرفته تعبانی طرفه تعبانی

افغانی ماروین ملک قتل نیش در پیش مرده در دهنال مهرشان دریده مهر پشت نرم اما که درود درشت با بکله خسرو جهانگیر و دربار
بی نظیر چنانکه سرخوش بکستان خرامید اما و بشکراید آن سپاه را استقبال کرده بغرم و درود قزوین استجمال فرموده قطع طریق دارم خلا
همی کرد فصلعلینان قرا باغی که باد و هیز سوار و پانصد غلام رکابی و پنج عراده توپ از پنجان مقدّمه الجیش حضرت خاقان جوایت بو
در منزل سیاه دهن سواران مقدّمه یلخانی ماموری میرزا که با پانزده هزار کس همی آمد بر خورده مقدّمه یلخانی را در فرودیده بساقه او متحش
و همی کامل یلخانی را حاصل شد چون اخبار قرب جوارش کرا و زیبا جان و پادشاه ایران کوش زد جو دما معدود یلخانی گردید سیاه و
دل در برایشان بطسیدن و اضطراب درآید اندیشه کردند که با خدمت چندین ساله بیکد کار و پودر و الا مقدّمه این شهریار جوایت کوی
خاقان و وارث ایرانت مارا چگونه خدمت و روع سپاه او خواهد بود الا که ابلیس و از خود از رحمت پروردگار مطرود و دوانیم کین
باردوی همایون مانده شاهزادگان اعظم سپاه و سرگردان کارگاه با یکدیگر محمد و متغی شده دست و دست و فوج فوج و فرقه بفرقه و تفت
متابعت یلخانی را و داع کشته اعلام شکر کشتی را سرنگون و احوال طغیان و وزیرا که کون نموده بنده و ار روی بسوی اردوی حضرت شهریار
هنامند و سربازین سوده با آداب تمام سپاهی ستاندند و عذر مافات خواستند یلخانی قاچار و قتی خبردار آمد که برادر کیش رکن الدوله در
قزوین نظام اسیر و خود در معرض خطری خطر است ناچار و لادروی میدباستان حرم پوش حضرت پادشاه حقایق گاه نهاده و نیز نماند
برادران صلح و جنگ آسوده و در محدب احشایاری ببنوده کشت و تمام توپخانه و زنجورخانه و پیاده و سواره ماموره باردوی شهریار میخط
و چون بود و تار یکدیگر آتش کشند و از اندیشه اقامت نموده و ارسته بطریق محمدی رسیده با امانی از بیجان است و احوال شدند ذکر شرفی
آصف الدوله اللهیار خان قاچار خالوی حضرت شهریار از شهر قم قزوین و رسیدن مثال مطاع پادشاه
بی مثال محمد باقر خان پیکر سکی و از اختلاف و خروج بر ظل السلطان و ورود حضرت پادشاه جمجاه محمد شاه بطن هر
طهران بتقدیر اینر دمنان جناب آصف الدوله اللهیار خان دو الوی خالوی حضرت پادشاه فلکیا که در شهر قم متکلف شد بطهران
نیامده بود و کوش بر اخبار از بیجان نهاده داشت چون از حرکت موبک ظفر کوکب حضرت اقدس استحضار یافت مشغوف گردیده از شهر
مذکور سرودن رفته بفرودین شرفیاب حضور همایون علی شد و بالطف خاص شهریار میخصوص کشت و چون خال یک پادشاه به حال میرزا
محمد خان پیکر سکی را از اختلاف در این ایام درری بود همانا و ایمانی یا خطی رسیده سرگردان مازندانی و هزار جری که بجافطت ارک سبار که
سلطانی مامور بودند حضار کرده شرح واقعه و وارث تاج و تخت را بفرودین و مخدول بودن مامورین علی التفصیل بدیشان معلوم داشت و
قرار کار بر این بر نهاده اند که ایشان نیز در اختلاف بخدشی قدسی جویند لند اجتماعی و اتفاقی کرده سرکار وزیرالشی محمد جعفر خان گلانی را مأخوذ
و منکوب ساحت امواش را بصلط در آورده آنگاه با جمیع شرفیاب خدمت عا دله گردیده با وجود قرب جوار و لیعهد خاقان قاچار و
منزلی و از جلوس بر تخت صاحبقران منع کردند ظل السلطان نا کام و ناچار بحرمانه رفته بتقدیر آسمانی تسلیم شد همانا متر از لا نور و زند
ملکش در اختلاف امتدایافته بود و عرصه آن میرا پیر در منزل نیکی امام در این باب بحضرت اقدس سیده از کار دار الملک استحضار دوش
سهولت این همه امورات صعبه را از فضل پروردگار دانسته چنانکه خوی آنحضرت بود ایزد و بار ارحمیه فرود که سیم جاره و مقالمه و اطلاق جمعی
اجلاف کار بدینگونه گذشت چنانکه مؤلف این تاریخ در وقایع آغاز دولت معروض داشته ملوک از ان بی سایه بگرد سایه سلطان
همیکشند تا بنده بروی فرسلطانی در مخزن کشادند و شایسته ای زر بدانها که هم دامانی از ابراهیم کربانی غنی کشند حوران میا
زان زرد و ردوی زمینان بکته ماندن رندان میدانی ولیعهد شهنشاه عباس شده آمد بسوی تنگ بکافره آیات ربانی زافوا جش که
چون امواج عمان دهر در لوزه زمر دانش که چون کردان گردون چرخ زندانی فلک تاج او قلع شاهان فلک حشمت خور استایع او
قلاع میران خراسانی بری نذر جمید و شاه رمی پیش خمیداری چوبی سامان بود شاه بی چه سود از کج سامانی بهر کشور شد آوازه که قاهر
شده تازه دنا و واقف خمیازه رولها محو حیرنی ذکر و در حضرت اقدس همایون علی سلطان سکندر نشان محمد شاه
قاچار ثانی بدر الملک طهران و جلوس بر تخت خاقان مغفور فتحعلی شاه برابر باب الباب پوشیده مباد که چون
دولت خاقان اعظم فتحعلی شاه قاچار شاهزادگان و الا مقدار بسیار بودند و کس نمیدانست که بعد از ایام سلطنت حضرت خاقان

این امر که یک شغال خواهد یافت لهذا غالب خلائق از بهر صنف طالب تحقیق این معنی بودند و از باب علوم از قبیل اصحاب مکاشفه
 جعفر بن محمد استفسار و استعلام میکردند از جمله شیخ عبداله مبارک عرب و در شیراز ریاضت و مکاشفه معروف بود چنانکه قبل از وفات بر
 و ساعت فوت خود خبر داد و وصیت کرد و یکی از تجار از او بجز و لایه تحقیق این امر نمود پس از الحاح جواب داد که مادرش اده مقدسه ریشی
 شینه ایم که شانه زاده محمد علی میرزا و نایب السلطنه هر دو قبل از رحلت خاقان وفات می یابند و محمد نامی بعد از خاقان سلطان ایران
 خواهد بود و بکذا استماع شده که در وقتی که حضرت شانه زاده نایب السلطنه بفرمان رفته حضرت پادشاه جوانخت بانی اعام خویش در آن سفر
 باید برزگوار بوده و در نایب بلایات حاجی محمد حسن نایبی که پیری بمقاد ساله بود توجه فرموده او نیز حضور و الاکتیه و در غیاب مراجع
 حضرت محمد شاه اشارت راند و فقیر پرست سال سابق چنین خبری شنیده بود و بعضی از بزرگان دینی نسبت میدادند و گویند
 صدرالدین دزفولی نیز در این امر اظهار کرده علی ای حال این خبر بعد از رحلت دولت شاه پهن الناس قریب استخبار و بحجرت انکار احکام
 نجومی میرزا احتشام تربتی خراسانی در تولد سبی حکم کرده که محمد نامی بر این اسب سوار شده بسطنت داخل دار الخلافه طهران خواهد شد
 محمد خان تربتی قرایی خود را شاه کمان میکرد و آن اسب دولت نام نموده و مظهر وقت بوده تا بعد از مواخذة و مقهوریت و آن اسب
 دولت بدست حضرت نایب السلطنه افتاده از آن پس نصیب حضرت محمد میرزای ولیعهد گردیده در آن ایام که بدر و اوزه دولت وارد میکردید
 بحکم تقدیر بر اسب دولت محمد خان قرایی سوار بود و یقیناً اندام مرکان مفعولاً علی بحکم شانه زاده جوانخت و ارث تاج و تخت در دست دوم
 در کنار ستان بر او زنگ خسروی جلوس فرمود و اصف اله و له بشهر رفته نواب مستطاب ظل السلطان و نواب مستطاب شانه زاده
 محمد ولی میرزا و جماعتی از خواص حرم محترمه را بحضور بیاوید آورده اعام عظام مورد التفات پغایات شدند و میرزا افضل الله علی آبادی
 مستوفی و عباس خان قاجار با آوردن نواب شانه زاده ملک آرا با ماندن رفته و حضرت قدس شاهنشاه در دیم رمضان بارک مبارک
 رفته الهامی حرم ملاقات فرمود در چهاردهم رمضان المبارک حضرت قدس علی محمد شاه در دار الخلافه طهران جلوس مفصل فرموده و بخت
 جلد محمد خاقان صاحبقران برآمده تاج کیانی خاصه از پ فرق مبارک کرده و باز و بندای مشهور بدرباری نور و تاج ماه و نور العین زنگ
 زپی را بر بازوان کشور کثا بر بسته با شوکت و ابهتی تمام رخصت سلام عام فرموده و شانه زاده کان عظام اعام و الامقام و امرای عالیقدر
 و وزرای و الاثبار و صاحب منصبان دولت خاقان و سیرسبان و سرکشان آذربایجان جابر جاستاده از غرض توپهای تین پیکر رعد و
 کوش فلک قرین صم گردید و زمین تزلزل شد شعرا و خطباء با نشاء و نظم و نثر مدح و خطبه تینت رطب لسان آمدند و طبق طبق حلیات و
 شربت و زرد و سیم بجا کران جدید و قدیم موهبت رفت و مجلس جلوس بفرخی و سعادت در گذشت و نظم و نسق مشاغل و مناصب ملکی استقام
 رفت چون الهامی رودی بیاوید پیکران و ورود آن جنود در پیونات شهر شیرشهریان کران بود و بحکم حضرت شهریار عدالت شعار تو سنج
 و نظام و سپاه در خارج در و اوزه دولت و حوالی باغ کنارستان و لاله از رخام کردن قیام بر پا کرده در غایات شطام و شفاق
 اردو زده بودند و بقدر ضرورت و احتیاج در شهر و بازار آمد و شد میکردند و تمام خلائق در محضر امن و امان آسوده بودند و نواب امیرزاده
 فیروز میرزا و معتمد و اله و له منوچهر خان و امرای جلیل الشان تبخیر عراق و فارس با مورشد و جناب اصف اله و له بحکومت خراسان مخصوص
 گشت و با حضار نواب امیرزاده قهرمان میرزا بحضور مبارک از تربت حیدریه اشارت رفت غلام حسین خان سهدار از عراق بخدایت شانه زاده
 آفاق در رسید و نواب طهماسب میرزا خلف الصدق شانه زاده مرحوم بموید اله و له ملقب و بحکامی کاشاناً ما مور گردید و امیرزاده جهانگیر
 برادر بموید اله و له بحکومت یزد رفت و ملاکو میرزا بن نواب شجاع السلطنه که در شیراز تملک گرفته بود بجانب کرمان عطف عنان گردید و نامور
 نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا که با شایان و آمدن نواب حشمت اله و له بطهران و اقدام ملکرادکان
 بلاد بشفایابی خدمت حضرت قدس محمد شاه و توقف در طهران چون نواب امیرزاده محمد حسین میرزا حشمت اله و له
 فرزند شانه زاده مغفور دولت شاه را در ایالت کرمان شایان استقلال تمام و اجتماعی کامل حاصل شده بود از عرض راه حضرت قدس
 محمد شاه بمشاورت قاضی مقام چنان صلاح دانست که نواب امیرزاده معظم کرم دانشمند پمانده محترم بهرام میرزا برادر حضرت قدس
 شهریار بی یا استعدادی لازم روانه کردستان شده حشمت اله و له را در آن ساعات منقصر سازد و خود بایالت آن ولایت پرواز کند و ا

امیرزاده روانه کردستان شده بیدل کجش و لطف کرم تمام اکابر و اصاغر آن ولایت را با خویش راجع نموده و سلیمان خان کورن و میرزا بهایت
و محمد خان سرتیب ایرانی که در سلیمانیه بود بارودی نواب لالمتی شدند نواب نورالدین میرزا و ولدش هزاره مغفور و ولت شاه که با جمعی در
عزیز نواب متوقف بودند نواب ثبات نیاده و بکرانشان غنیمت کردند و نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا بکنار رود سیران آمده قوام الدوله بکته
ملاقات نواب حشمت الدوله و استماله و بکرانشان رفت رضاقلی خان والی باقشون کردستان در راهی دشت بخدست امیرزاده معظم
امیرزاده بقلعه حاجی قاسم نزول فرمودند و ایمان شهر کل و خرابیه تفت و استقبال آمدند و نواب حشمت الدوله را ضعیف و بفرمان شده نواب نظام
امیرزاده معظم خردمند قلوب عاظم و ایمان و علما و سادات و سرسپهان و سرتیبان را بخدست دولت ابدیت قرین شوق و شغف نمود
در کمال جلال قصد ورود در کاشان فرموده اعظم شهرت و استقبال مکتب امیرزاده بزرگوار شدند و بکین نواب حشمت الدوله نیز آمدند
حشمت الدوله ناچار شده از کاشان پرون آمده راه طهران و شرفیابی حضور پادشاه جوان برگشته نواب امیرزاده مکرّم بهرام غلام بهرام
میرزا با اشتهی تمام وارد شهر کاشان شده بصنط و ربط امورات سرحداری پرداخت و خود را در خدمتگذاری علی موردالشفایان
خروانه ساخت حشمت الدوله با آنکه چندین عراده توب آمده و چند هزار سوار مهیا داشت ناچار همه را افکنده بدلا خلافت آمده بلازمست و متاع
کردن بخدا بجهل عموم شاهزادگان اقطاع ایران شرفیاب حضور اقدس شدند چه میرزا ابوالقاسم قائم مقام نواب شاهزاده معظم محمد علی
میرزای ملک آراکاشت که چون شافرنده کبرخان کسب و حرمت شما لازم و حضرت شریفیاری که ولیعهد دولت است پرخست و آن
شما پای بر تخت سلطنت نخواهند گذاشت شما شرفیافته و توده موافق شریعت طهره جمعه خاقان مغفور را برداشته و اجازه جلوس
بویعهد دولت داده بماندند از رجوع فرمایند نواب ملک آرا از راه صداقت و پاکبانی طینت باور کرده بدلا خلافت آمده بارگشتن نیت
و بهمان متوقف شد تا در ۱۲۶۵ هجری بمحضات جنان خرامید و بکذا چون فیما بین نواب شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا و نواب شیخ الملوک
شیخ علی میرزا مخالفت و ضدیت بود جناب قائم مقام بهرام و کاشت که بهر کث و در تبرید خلافت آیند ولایت دیگری نیز از او خواست
بهرام و بدین طمع باستیصال بر یکدیگر سبق گرفتند و محمد تقی میرزا و زوز و ترسیده و بهرام و محروم ماندند مع القضا از ملکزادگان معظم نواب
شاهزاده اعظم فرما فرمای فارس و شجاع السلطنه بدیع سروری و لاف برتری در فارس توقف کرده به پیغامات جناب این لایحه
مغفور شدند و در خدمت این پادشاه مؤتمن عند اقدام و بوقت بخشیدن کارکنان قضا و قدر بمر انجام اسباب این کار خطر
تجمل نمودند و کراموریت نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا به شبیه عم خود شاهزاده اسمعیل میرزا در زمان حیات با حق
متعلق شاه خاقان حکومت بسطام نواب شاهزاده ولیعهد اسمعیل میرزا انقضای یافته بود و او بحکم موافقت با نواب شاهزاده مکرّم معظم
شجاع السلطنه حسنعلی میرزا باد و لشوایان شاهزاده معظم نایب السلطنه عباس میرزا مخالفتی در پرده میکرد و در ایامیکه امیرزاده قهرمان میرزا
در تربت حیدریه و بوز بجزد و جنوبشان مارت داشت باوای لوای خلاف بر می فرارشت و بهوای فرما فرما و شجاع السلطنه که بهر حال
خامان بودند بهوای می اندیشید علی بدو در ۱۲۶۵ هجری خاقان صاحبقران در گذشت و ولیعهد دولت ابدیت حضرت محمد شاه بهر حسب و را
و وصایت و دراست و کفایت بختگاه موردی دارد و جانشینش معروض داشتند که نواب اسمعیل میرزا علی الرسم بر جاده خلاف پی سپار
و بامفدان کرد خراسان و تمردین میوت و کوکلان بواسطه نسبت امی موافق و یار امنای دولت جاوید عدت شوکت و قوت اورا
در آن سرحد مخالف عقل و مباین حرم شمرند و در واقع چنین بود چه که خراسان مجمع امیران لشکر کش و استر ابا و معدن دلیران و شمر کش بود
و او را در خاک هر دو مملکت ریشه و پنج شوکت محکم گشته بود و هنوز فارس و یزد و کرمان نیز در تصرف شاهزادگان معظم فرما فرما و شجاع السلطنه
صافی و ششخص گشته و کروی از اعظم افانم ایرازاده امید بجانب آن دو شاهزاده بزرگوار بکران بود پس از مشاورت امنای دولت
چنان مقرر افتاد که نواب امیرزاده زاده اردشیر میرزا که هم از نسب شهاب دوازده سالگی پدر کامکاش با توحش علوم مجاربه و فنون
مضارب مجرب فرموده بود و در تحصیل قواعد حرب و تکمیل رسوم طعن و ضرب و شوق حسام و رشق سهام و تهباس علوم حرکات توپخانه
الکتاب قواعد درجات تورخانه که در معنی پشت سپاه و قلب لشکر و بازوی چش و نیزوی ظفر است تحمیلی تمام یافته بود و در تهادت و حکومت
ولایات کرو و سیانت صابین قلعه و رفع شدت انظار و منع حدت چپاول و شرار اباالی «خاصه زنی مبالائی خسرو خان والی

در آن صفحات بجهت برده مامور بقیع سمعیل میرزای مذکور بلکه اشطام امیر اسان و ضباط بیوت و کولان فرمایند چون راجعاً موقوف و ششها مطابق افتاد و اورا بخوانند و با وی در این باب فضلی برانند و بسرداری آن سامان منصوب گردید پس از اعطای خلعت شاهوار و اگر خرم خرم آبدار و آب زین و ساخت زرد کستان و لکام مرصع بچوهر جماعتی از همزمان مغزو و خلع مامور بدان خدمت کردند و اسکندر خان بن خلع خان حاکم مراغه را با فوج مراغه و ابیراهیم خلیل خان خونی را با دو فوج از کوه و رودبار و مصطفی قلیخان را با فوج سمنانی و دوامغانی و دو هزار نفر از سواران شابسون و اگراد از غلامان رکابی پادشاه پادشاه نژاد و دوازده عراده توپ قلعه کوب در رکاب وی روانه داشتند و نواب میرزا که جماعتی از اعجام و اعراب و ترک که فراسم کرده بودند چنانکه اندیشه ششوی کرد مجال نیافت و نواب میرزاده در شیر میرزا چنانکه اردشیر با بجان بر میخواست تا ز درواخت و اورا مغلوب و مقهور ساخت و بدر بار شهریار فرستاد و تا بمنزبان روی نهاد و توجان و افواج بمطاهرت نواب میرزاده قهرمان میرزا روانه کرد و خود بیستام باز آمد و طرق و شوارع را منظم ساخت پس با ستراباد تاخت در آسند و نظمی کامل داد و حاج علی اصغر از ندانی که از مقریان خاصه سلطانی بود با توپخانه و قورخانه حضرت سلطان و فوج روس موسوم به نیکی سلمان و همصام خان سربک آغا یغ و بخشعلیان قزلباغی یوزباشی غلامان شاهی و یکمیر از سواران شابسون و دویم و افشار بجمعه تقویت میرزاده نامدار بار و میرزاده رزمجوی خرم خوی ملحق شدند و اشطامی کامل در دشت کرکان دادند و ترک را پیشی عظیم کردند و بعد از شوع و باد آسند و در جهت و بحضور اقدس علی حضرت شاهنشاه قاجار قطب السلاطین محمد شاه غازی آمده و مورد تفضلات و تفضلات شاهانه شده بر درجیات خلوص و جلالت و متور و رشادت میرزاده معظم اردو شیر میرزا مقامات عالییه برافروزد و چنین کند بر کرکان چو کرد باید کار بنابر این در دیگر سال که شاهنشاه پهل غریت یوشس کرکان و ستراباد و ترک فرمود و بحفظ ذخایر خراسان و حراست فاین شنگاه ری میرزاده را مخصوص نمود و وی در رسال ششم و جنود و ایصال الیات و نفوذ اهتمام و افی بطور رسانید ذکر محاربه سیاه نواب فیروز میرزا و معتمد الدوله منوچهر خان در سرحد عراق و فارس با نواب شاهزاده شجاع السلطنه و غلبه یافتن چون فارس کرمان و یزد در حوالی یکدیگر در تصرف نواب فرمانفرمای حبیبعلی میرزا و بکثرت دولت معروف بود و شجاع السلطنه نیز شجاعت و تسبیح موصوف و امین الدوله نیز در عراق ساکن نواب سیف الدوله در اصفهان متوقف مردم ایران را بدو شاهزاده و یک یزید بن دود و ثروت و ثمن و تدریس میرفت لهذا در کار ایشان متردد بودند و چنانکه این الدوله در روشن نواب شجاع السلطنه باصفهان تاکید و اصرار کرد بر حسب تقدیر تا خیر انجام میداد و در حضرت خاقان سکندر نشان محمد شاه قاجار و جلوس برکت جد و الابا محقق افتاد شاهزادگان را چنان کمان بود که در این ابتدای ورود و دوران شتاسپاهیه مستعدا موریت بفارس در دارا بخلاف موجود و بخوابد بود و دیگر آنکه کمان پرزدند آنولایت را بطریق متار که وصال میداد و برادر و خواهر بندگداشت کار بجای آید و رسید ما کار گذاران دربار حضرت شهریار سیاه در امر فارس و عراق را بدجایز نمیدانستند و از عراق آسوده خاطر بودند ولی اتفاق شجاع السلطنه و امین الدوله در رسیدن شجاع را باصفهان خلاف رویه خرم میزدند لهذا نواب میرزاده فیروز میرزا را با معتمد الدوله منوچهر خان کرجی و میرزا محمد خان قاجار و الو خالو زاده نواب السلطنه معفور و مستر لژی انکلیس و شیل صاحب چند نفر از صاحب منصبان انکلیس و جمعی از سیرتبان و سرسبکان و سرکردگان ایلات قزوین و شش هشتاد سپاه نظام و غیره و چند عراده توپ با اتفاق محمد علی خان سیرتبان کونی و جعفر قلیخان قزوینی و رضا قلیخان سربک قاجار و منصور خان فرامانی و سلیم خان چکنی و سایر سرکردگان ایلات قزوین مامور فرمودند و جناب میرزا ابوالقاسم مهدی و وزیر و حشمة الدوله که در مجلس قائم مقام باغرت و احترام بود با محمد طاهر خان قزوینی از راه عراق روانه فارس داشتند و این میرزاده و سپاه اصلا در اخل اصفهان نگزیده از راه اردستان گذشتند و پای در سرحد عراق و فارس نهادند و سابق بر این از کثرت تاکید و تحجیل امین نواب شاهزاده شجاع السلطنه با پنجهزار سوار و پیاده شهری و ایلات و جمعی از میرزادگان فارس و چند عراده توپ با اصفهان برگزیده بهشت چون بشو لگستان رسید معلوم شد که سپاهی از جانب حضرت قدس پادشاهی بهداری لژی صاحب انکلیس باصفهان آمده و از اینجا حرکت گزیده بهفرم شمشیر فارس با توپ قورخانه مستعد و افواج رزم آزموده و سواره افشار را نیز درخواست آمده سدره و مستعد محاربه شهابنجام بمشاوره شاهزادگان کرام سلیمان میرزا و غیره نواب شجاع السلطنه قصد کرد که از راه جرقویه عبور کرده خود را باصفهان برساند

و معارضه سپاه آذربایجان نماید چون از تقدیر رب قید چاره نیست شکام عبور می‌نشد و همانا از قصد نواب شجاع السلطنه مالی ردوی نری صاحب اطلاع دادند لهذا علی‌اصباح راه برسد و اقدام بمنارعه کردند تخت نواب شاهزاده شجاع السلطنه مرکب استیل نموده و مخفی برکت گرفته نصف آرائی پرداخت و استماع رفته که انحصار می‌خواندی بخیر سالار شکرماد تونی دوازده جانب می‌کردند و سود پیا بر زم جوی آمده شدند کلوله توب توپچیان انگلیس اعاده توب فارسیان هدف کردی کشی کردی که قراب آید از لرزه در دکان خاوری داده توب از فرار عراده بر خاک در افتاد و مستر لژی انگلیس توب فکخی در آمد و متابعانش موافقت کردند یکبار چندان توب صف آشوب برتیب شاهزاده شجاع السلطنه که ترتیب تیغ و سوار دیکه می‌گرفتند پیداست که توپخانه آزموده و توپچیان مستعد کار فرستاد انگلیس با توپچیان رزم نایده پاریسیه چه قابل و برابری است سپاه شاهزاده بهم برآمدند و چند آنکه در اجتماع سماعی و جاهد شد مجال لبث و درنگ و قدرت ثبات و جنگ نداشتند و در راه و پیرامین شگرف و کوه و دشت پر برف همی نشان و خیزان بر می‌نمود و باستان توپخانه مانند برق توب در دنبال آنان کشیده مجال درنگ نداشتند تا بگو بهستان رسیده بهزار زحمت و کرب خود را بیشتر از رسانیدند و شرح قضیه بعد از لخمی نقش آشکارا شد و در افواه غلایق در افتاد و خوف و رعب رتلوب کار بر و اصحاب غرتر لرزل در افکند و امنای دولت نواب شاهزاده معظم فرما فرمای فارسی در نزد پیران کار مختلف الاری شدند و هر یک جدا گانه سخن داشتند و اعظم فارسیان از زبان با نواب شاهزاده فرما فرمود دل با مومنین دولت پادشاه بود و کمان بعضی چنین می‌رفت که امیرزاده فیروز میرزا و ملترین رکاب و الامانو بور و دیشترانین شد و متوقف در سرحد عراق و فارس محکومند و معتقدند و له به پیامهای نواز زم دل شاهزادگان را بخود گرم ساخته متوقف امید مصالحه و موافقه همی داد شاهزاده معظم فرما فرمای تسلیم چاره بنودیر که سپاه آمده محاربه نداشت و از فارسیه نیز مطمئن نبود و حرکت از شیراز با اینهمه مجال اولاد درین مکان و فایده نمیدر روزی سرکار نواب شجاع السلطنه از مؤلف پرسید که در چه حالتی عرض نمودم که در حالت حیرت محوم فرمود شش روز دیگر کار را قوت خواهد گرفت محمدالدوله با ما است و معلوم افتاد که سبغ پیغامهای مصلحت آنیر نمقتد الدوله منوچهر خان گردیده و ورود آن سپاه را بایه مزید احوال تقویت حال خود تصور فرموده و از خدعیت و کمیت اعدا فافل شده ذلک تقدیر لغیر از حکیم ذکر و در وجود حضرت پادشاه فلک جاه در رکاب امیرزاده فیروز میرزا الشیر شیراز و محاصره ارگ کلیل و کر فشاری شاهزادگان پعیل نواب فرما فرمای شجاع السلطنه و بردن ایشان بطهران وارد و سیل و انجام این کار چون ایام اتصال زمستان و امتداد نزول برف باران بود سپاهیان آذربایجان در غایت حجت و کربت شب روز رانده بناگاه از خارج شکاسته اکبر نمودار آمدند غالبی کاران در بار حضرت والا فرما فرمای بعقوق و عدم حقوق کوشید باستقبال فرستادن نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتقدند و له و جماعتی از امر او اعظم سپاه در باغ فرما فرمای که در خارج شهر است نزول کردند و محمد طاهر خان با سمالت شاهزادگان وارد شهر شده بدلائل و براین ایشان را مطمئن کرد و مقرر شد که فرما نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتقدند و له وارد شده با شاهزادگان ملاقات نمایند و شهر را آرام و خلق را مطمئن سازند و روزی دوازده آن پیش غالب مالی حرم متوجش شده از ارگ بیرون آمده بسرای علما و شرف قرار گرفته تلقی شدند و از این حرکت شهر بهم برآید و نشد و جنس بسیار از اسباب بارک مبارکه در عرض راه بخار اهل غوغا رفت و در آنشب که علی‌اصباح افواج قاهره بشهر وارد می‌شدند احدی از سربازان و صاحب منصبان نواب والا در اطراف ارگ بر جانمانده بودند هر یک سر خود گرفته بسرای خود رفته در اندیشه فردا همی زیست در انشای ورود سربازان در خارج شهر نواب امیرزاده و صفای میرزای نایب الایاله و بجعلی میرزا و تیمور میرزا و والده ایشان بختی و چالاک از دروازه باغ شاه بیرون رفته راه فرار برگرفتند و بسلامت گذشتند علی‌ای حال امیرزاده فیروز و معتقدند و له و میرزا ابوالقاسم همدانی و صاحب منصبان نظام نظامی تمام در رسیدند و چون از کار فارت و موافقت آنان با خویش و عدم استعداد همانا شاهزادگان استحضار دانی داشتند از دروازه اصفهان وارد شهر شدند توپخانه و سربازان بمیدانهای اطراف ارگ سیده ارگ احاطه کردند و توپها را چنانکه باید حقیقا طبعجا بر شهر و ابواب میدان و ارگ فرو بردند نواب امیرزاده و همزمان سابق الذکر پیاده شده داخل ارگ گردیدند نواب فرما فرمای در طالاری نشسته و شجاع السلطنه در برابرش متاده و معبودی از فرزندان حضور داشتند نواب امیرزاده فیروز میرزا اعظمی بمعظم کرده با ظاهر حرمت و ادب مشغول گردیده تا امرای نظام نظم خارج ارگ را

جلد ۱

بُذِرَ شَاخُهَا فِي مَعْظَمِ نَوَاقِبِ الْأَشْجَاءِ السَّالِطِينَ

الصفحة
روضة

تمام کردند امیرزاده و معتقدالدوله پسران آید قراول بر ابواب رک نهادند و نظم و نسق امورات سپاهیان و انجام سیورسات و منزل مکان آنان
پرداختند و روزی و امیرزاده فیروز میرزا و سپاه آذربایجان در شهر شیراز بهمد و مدته تمام بود و معتقدالدوله در باغ متصل بارک منزل گرفته
میرزا ابوالقاسم همدانی در اندرون کریم خانی معروف بکرم فتح الله خان و محمد طاهر خان در عمارت حاجی آغابیه و هر یک در عمارت
دیوانی ساکن شدند و میرزا محمد خان قاجار و ابوالخلف الصدق جناب میرقان سردار نیز در خانه نایب لایاله نزول فرمود و در شبانی آن روز
نواب فرمانفر و شجاع السلطنه را از بارک پرون آورده بدست منصور خان سربست فرامانی داده بایک فوج سرباز و جمعی سوار شش عراده کوه
روانه دار اخلاف کردند علی الصباح که مولف بدین میرزا ابوالقاسم همدانی رستم قصه فروگفت و این بیت از قصیده نوینده لایمعی فرمود خواند
یک قوم را ز تارک برداشتند تاج کیقوم را جواهر بشد جبین مع العقه نواب فرمانفر و شجاع السلطنه را با خادمی دوسه بجانب طهر
حرکت دادند و شبانروزان هم میرشدند تا بکناره کردیم تری شهر طهران رسیدند از غایت قبول عامه که در دار الخلافه طهران نواب شجاع السلطنه
بود جناب قایم مقام از رود او بطهران اندیشه مند شده تمهید کرد دیدنی ذن شاهنشاه خود محمد باقر خان پیکر سکی قاجار را با بعضی آن
کرده نواب و الاستیجاع السلطنه را دیده از دیدار جهانیان بر بشتد و با جرات آن پیش از خارج شهر سرج نوش که در حوالی باغ لاله زار قریب
بارک و دروازه دولت است نزول دادند و تحفظین بر کرد بر ج نهادند و نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را از دروازه دولت
درون آورده در عمارت خورشید سکونت بخشیدند حاجی میرزا حسن ناظر نیز بر جری که از چاکران نواب فرمانفر بود و حاجی آقا جوهر خواجهر و حاجی
دوسه از چاکران در خدمت پیچیدند چون دوسه ماه بر این ورود کردند و مرض و بای تمام در ری شیوع تمام یافت نواب فرمانفر با درج
الاولی بدان مرض مملکت یافت و آبشانه اصلی شافقت نظم فغان زین تمکانه کور پشت یکم نیز در دو کاغذ نکشت چراغی نیفر
کیستی مبر که آفرینید و دوش پیکر شاهزاده مغفور در همه شاهزادگان ایران بوفور جاه و جلال و کثرت چشم و مال متفرذ بود و مدت سی سال
در کمال راحت و عزت و در فارس شهر یاری کرد و از آغاز شباب بعیش و طرب فراغ و فراغ همیکند زانند و اخلاق ستوده داشت مدت
مبارکش چهل و هفت سال بود و پست و شش نفر اولاد و کور و اناث از آن مغفور معروف میشوند اول نواب میرزاده آزاد رضاقلی میرزا
نایب لایاله فارس که والده اش نواب حبه صبیحه محترمه محمدقلینان قنار پیکر سکی رومی بود و او وارشد و عقل و اکرم و اکمل اولاد ذکور
شاهزاده مغفور بوده و بنده مولف سالها در خدمت حریف حجره و کرمه و کاستان بوده ام و بعد از زانی از شیراز بولایات انگلیس رفته و
بعراق عرب باز آمد و مغز و کرم ساکن شد و دوم نواب مامقلی میرزا والده اش زاندرانی و همیشه یوسف خان تلیکه سری بود و هفتم نواب
زاده والا حقیقی میرزای والی کوهکلیویه و بهجهان والده اش که حبه بود و سالها در آن سامان ایالت نموده صبیحه محترمه شاهزاده مرحوم
دولتشاه را در کالج دهمین چهارم نواب نظیر میرزا برادر که ترا مامقلی میرزا است که حکومت شولستان داشته و در خط شکسته خوش نویسنده
و با اخلاق حمیده است پنجم نواب حسام الدوله که برادر که ترا نایب لایاله و در فرویت و اخلاق و چاکم و اری و جلالت بی نظیر است ششم نواب
شاهرخ میرزا برادر او وسط نواب الی است امیرزاده با کمال پاک طینت هنرمند خلیق و صبیحه محترمه طهرالدوله امیر کبر مطلق محمد قاسم خان بن عتصاو
الدوله سلیمانخان قاجار قویونلو در جلاله کالج دهمین هفتم نواب جهانگیر میرزا برادر امیرزاده محمد صادق خان بن مرحوم حنیقلی خانست که اولاد
ماجده اش بعد از قصیده عم در حرم فرمانفر بوده و ششم نواب کبر میرزا برادر ثالث والی والا بوده و هفتم نواب کبیر و خرد و میرزا والده اش صبیحه امیر کوهکلی
کرد و عفرانوا المینی خراسان بوده و برادر او کبر نوشیران میرزا سابقا رحلت نموده امیرزاده بس مهران و خلیق و آسوده و شفیق و دهم نواب
میرزا برادر صلیبی و طینی نواب نایب لایاله و تیمور میرزا است و نهم نواب محمد میرزا که برادر ایشانست و دوازدهم نواب نادر میرزا برادر مامقلی میرزا سیزدهم
نواب محمد کاظم میرزا والده اش از پنجای شیراز است و در اصل که حبه بوده است چهاردهم داراب میرزا پانزدهم کامران میرزا شانزدهم ایرج میرزا
هفدهم منوچهر میرزا از فرزندان خرد و سال شاهزاده مغفور بوده اند و در ذکر محلی از فضایل و خصایل و استقلال و استیصال جناب
میرزا ابوالقاسم قایم مقام فرامانی در امورات ملکی و دیوانی و ملالت طبع مبارک پادشاه فلکیاه و انعام و
رحم الله جناب میرزا ابوالقاسم طبع بقیام مقام دپری توانا و وزیر دانا در همه کمالات از اقران متفرذ بود ولی تشید مبالی صدرات
وزارت خود را در استیلا و رای و استقلال در امور صواب خطای همیشه و هیچیک از مهران و مقربان سرکشیه سلطنتی و در وساطت و

جنایات و کلیات دخل میدادیم از آغاز حکمرانی حضرت پادشاه و در اسان میرزا صادق برادرزاده خود را بوزارت و پشکاری آنحضرت مقرر داشته و حرکات و سکنات وی موافق طبع شهریار می بنود و رفته رفته اموری چند بتدریج بطوری یافت که مایه تفرد و تکرار قلب مقدس حضرت اقدس میکشت و از غایت حلم و اخلاق آثار آن اطوار از کمون بیرونی آنرا بعد از قضیه آنکه حضرت صاحبقران و جلوس و لمعه دو بر مسند سلطنت ایران و غرمت دارالملک از تبریز چنانکه سبق ذکر یافته حادثه امیرزادگان جهانگیر میرزا و خسرو میرزا روی داد و این معنی بروقی رضای خاطر اقدس حضرت شهریار می بنود و چنانکه در گذشت با صراحت جناب وزارت مآب آن دو امیرزاده آزاده در غنفلان شبانه جوانی از دیدار شایعش و کامرانی ذیده فرو میشدند و در هنگام جلوس و استقلال شهریار می در دارالملک طهران نیز در کمخوف و شستن علم کرم نواب شجاع السلطنه خاطر مبارک و وزیر صفائی تدبیر توفیق و تطابق نداشت و بی استیذان و استحضار حضرت علی صدور انیکونه امور را خیرخواهی و صلاح دولت شمرده بدان امور خطره اقدام میورزید و از رعایت حریم و احتیاط غافل بود که گفته اند صاحب السلطان کرب الاسد بکذا میرزا محمد فرزندش که نام وزارت علی بروی نموده بود و کذا مستأخانه ذناب ایاب و سؤالات جواب می کردی و در عزل و نصب خلع و لبس حکام و ارباب مناصب انفرادی جبارت میگزیده و خود را در هر کار فاعل مختار می پنداشته و جمعی از علماء و ارباب حال و محارم مجلسین که حضرت اقدس را بجلالت و موانت آنان شغفی بود با سخا محلفه و انواع متنوعه ریخته خاطر گذار شده و چاکران جدید را بر خادمان قدیم رجحان دادندی و مناصب بزرگ بکثرت شبان خویش مروج داشتی از آنجمله قاسم خان لان بر آغوشی سیرت فوج خاصه که بخدمت سالیانه و زحمات روزگار انمیتب یافته بود و کشیک خاصه سرکاری بدو اختصاص داشت و معتد علیه حضرت بود بی استحضار خاطر حضرت شهریار می مغرور منصور خان فرامانی را منصوب میخواست چون عالیجنابان حاجی میرزا آقاسی ایلروانی و حاجی میرزا سیروانی و میرزا نصر الدین دپلی و میرزا مسلم خونی و میرزا نظر علی حکیم باشی از ارباب حال و اصحاب کمال در رکاب اقدس از بهر سوی اجتماع یافته بودند و در خلوات خاص صحبت و نصیحت احضار صمیمی داشتند و حضرت اقدس را هم از بند جوانی اعتمادی بدین طایفه اعتماد بدین طبقه بود و غالباً باین تعلیم تقدیم یافته بودند حضرت شهریار می شکایت کونه از شوق رفتار و کثرت وسو اعمال افعال او بدیشان اظهار فرمود آنان نیز سخنانی مقرون بصواب صلاح و وقت معروض داشته و رنگ ملائت از مراتب ضمیمه حضرت اقدس پادشاهی زد و دندها چاکران تمام و مجربان غماز بر وجه حقیقت صورت این محاوره و مشاوره را گوش زد بندگان قائم مقامی نموده و اورا متوجه و متوجس ساختند و در مقام تحقیق امر برینا نه بجا فطنت و سیاست و تقویت و اعانت حال خود و پروا حجت و ضمناً امر را از حضرت اقدس خالیف و یابوس کارداد و خیرخواهی خود مایل و مانوس خواست بخار نفاق دیده بصیرتش اتیرو و غرور استقلال قوه بصارتش را خیره کرد تا بفکر دور و دراز افتاد و یکی از نشانهزادگان و اعمام حضرت خسرو کبیر و غلام راز کوکشته از حال شاهزاده ظل السلطان پرورش کرد و پیغامی دوستانه بدو فرستاد که اگر خواهی بکن که آب شنبه بجویت در آید و آفتاب طاعت از زیر سیحاب احتجاب ضعیف بر آید و یختاشی کرده و شرح پیام را بمحرم حضرت اعلیٰ ابلاغ نمود و این معنی نیز مزید بخش خاطر اقدس گردیده چندی اجرای او امر و نوایی از طرفین تعویق و تعطیل انجامید و خلایق که از بلا دور و نزدیک بر تق و مشق امورات خود آمده معطل و حیران فرو ماندند و جناب وزارت مآب نیز از شرفیائی بحضور اعلیٰ تن زده به تمارض و تعارض و بهمال و امحال میکند زینده کار بدان قریب شد که مشنه عظیم در ملک موروث حادث شود که رفع آن مشکل گردد و لهذا حضرت اقدس ظل اللهی با حضار قائم مقام فرمان راند و چون ایام حرکت بیهیلا قات بود و حضرت اعلیٰ در باغ نگارستان قریب روانه دولت طهران متوقف و قائم مقام در عمارت باغ لاله زار تخیل داشت بر حسب امر اعلیٰ در بوک و مکر و خوف و رجا از باغ سپرون آید و در رود نگارستان نمود و گروهی بسیار از اهل هر دیار که در دار السلطنه از دحام و اجتماع یافته بودند و بهی در انجام مهمام خود متوجه و از عدم حصول مقصود آمال متکدر و تغیر میزید در رکاب قائم مقام نالان و پویان و شرح سرگردانی خود را بلا به کویان همیفرستند و حدتش سبک و خاموش نمیشد تا بحوالی درب باغ نگارستان در رسید و چاکران جناب وزارت مآب عارضان مستمند و تحیران نرند را پاسخ امیرزاده کرده میکشند و خموش و ساکت باشند تا حضرت قائم مقام از باغ نگارستان باز گردد و وی از مرکب جلال پیاده شده با معبودی از خواجگه بیاض رفت و چون حضرت شهریار گردون و قار را شرم حضور مانع ملاقات و مقالات با آن مغرور و معبودی و کار از استمالت قلوب استرا

عیوب و کدشته بود از صفه با بخلوت خاص توجه فرمود و قایم مقام بجا رست خاص در سیده حاضران گشته که چون حضور جناب زاریت بتطویل کشید حضرت شهریار بخلوت اندر دنی توجه فرموده اند ساعتی آسوده شوید تا مرا محبت فرمایند خدمتش لطفی نبشت و انتظار سپرد و چون آثار نومیدی استنباط شد رجعت خواست و رخصت ینافت و بر شفت و سخنان ست گفت و جوابهای سخت شفت استمعیل خان قزاقه داعی که سرسنگ فرایشان زحمتش و در خیانت مردم کش بود او را بسردابه برده پیغام اجل بکوش انیسر اصل فرو خواند و آن سید نجیب را دیک با سبحان و حسان در طلاق نشان و ذلالت زبان پهلوزی خاموش فرو ماند تا کام بقدر تسلیم شد و متقی شربت کوثر و تسنیم آمد و کان ذلک فی سطح شهر صفه ملول و غم روزی در کوچ نجاک اندر جا کرد و در اضی ضوا را در فضل و علم کج فراوان بود + خاک است جای کج فراوان را بعد از این قضیه ریزه قاسم خان سرتب ندکور با خد فرزند و پیوسته کانش نامور و میرزا محمد وزیر فرزند اکبرش را با دو برادر و بکرشند و میرزا اسحق برادر زاده ازاده اش که در تبریز بود بی اختیار نمودند و جسد شریف آن وزیر نجیب آستانه سید عبد العظیم حنی مدفون گردید عجبتر آنکه مردم عوام بجای این تعزیت یکدیگر تهنیت می گفتند و برسم اعیاد مصافحه و معاظه میگردند و از بازتابی کردند و مشعبد تعاب سنج اینگونه سواخ را استعجاب و استعجاب چه از اینگونه حادثات بسیار بوقوع انجامیده است جهان زنگوبس اعیاد دیده است بام تمس بهار کباده دیده است پس از وقوع این واقعه در رمای ارباب هوا بوسه وزارت و طمع صدارت پیفود و بهر بروز و ظهور احکام و سواخ جدید بود و این خبر در ممالک محروسه انتشار یافت و احباب و اصحاب بر واقعه آن سید سعید شیده ملول و غم کردند و تا سفاخور دندونی بحقیقه خدمتش ادبی بزرگوار بود و فاضلی بلاغت شعاری و قتی در متحد و گفته بودم ملول و غم پس از پدر زید در گذر گیتی چنانکه نام نکودر گذشت از کرد و ن ز بعد عیسی آید بی ابوالقاسم معجزات و کرامات جمله ذوق و ن ذکر حسب نسب جناب اصفالدوله الدیارخان قاجار و الو حکمران خراسان و آمدن او بحضور اقدس علی حضرت پادشاه محمد شاه جناب اصفالدوله الدیارخان با عنج از جنجای سلسله قاجار و الو و فرزند میرزا محمد خان پیکر سکی طهران و لد حسن خان پیکر سکی استرآباد بود که واقعات هر یک در مقام خود سمت تسم یافته بعد از مخالفتها می قولون و دود الو و مراجعت خاقان شهید فارسی کار بندگان و توجه بوزارین حوالی رمی و لکی عمد موافقت و کمر مطاوعت آن شهریار را محکم گرد میرزا محمد خان بود و در آن اوبای ایقاده نمودند و در عهد دولت خاقان شهید سعید و خاقان صاحبقران که کمال عتبار و دلخواهی داشت و امیری مہین بود خاقان صاحبقران فرزندش اصفالدوله را بوزارت و محابیت و مارت و مصابرت خود احتصاص فرموده و همچنین شیر و اوراد و کتخ نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه در آورده و حضرت شهریار عدالت شعار محمد شاه قاجار از آن حقیقه مخدیره تولد یافته اند و جناب اصفالدوله در این دولت پیش از پیش طمع جاه و جلال و عزت و مال همی داشت ولی چون وزارت اعظم متعلق بقایم مقام بود حکومت خراسان و امارت آستان با اصفالدوله تعلق یافت و قبل از حکومت خراسان که هنوز امر شاهزادگان معظم نواب فرمانروا و شجاع السلطنه نگذشته بود قایم مقام با اصفالدوله بفراس و قلع و قمع ایشانرا تکلیف نموده وی بساب و ششم و خرگاه و خدم و اثاثه تا از انداز کار بجهت آن سفر معین و خویش نمود و صورت این مطالب بر صفحہ نگاشته بنظر حضرت اقدس علی رسانیده چون قایم مقام بعد وی بحضور پادشاهی رفت و از آن نوشته سخن در میان آمد بحضرت اقدس عرض کرد که الائج و نلکن جزئی از توقع مملطنت باقی نگذاشته است همانا آن دور بعد از استقلال در فارس و عراق طلب خواهد نمود این سخن در ضمیر علی رسوخی تمام و دو قوغی سخت حاصل گردید اصفالدوله بظلم و حکومت خراسان و توقف در ارض اقدس نامزد و معتدله و له منوچهر خان کرجی را چنانکه گذشت بفراس فرستادند و چون اصفالدوله از قتل قایم مقام آگاه شد بی یافت بی استیذان از حضرت اقدس از شهید مقدس حرکت کرد و بحضور اعلی آمد و این معنی منافی طریقه عقل و ادب و ممتنا بود لهذا حضرت سلطان نکته دان آگاه محمد شاه تهدید بد و فرمان رجعت داد و تا یکد او را بسوی خراسان با کشتن فرمود و از این جنایت خام خسارت غام بود و چون افواج آذربایجانی زحمت الشرام رکاب توقف در خدمات کشیده بودند راحت و رجعت آنانرا بده بون میرز اولی فرمان همیون صادر شد که محمد خان زنکنه امیر نظام با فوجی چند از آذربایجان بطهران آمدن و این خواندن طعن ایمان حضرت بیستکاری امیر نظام تقویت کرد و در این اوقات و ایام صدور بعضی احکام و بروات و ارقام جناب میرزا نصرالدوله دپلمی پیکار سابق صدرال

لاحق مرتجع بسی قشای و جمعی در ابوزارت قریب می‌نزد و کروی محمد حسین خان اشیک آقاسی زنگنه ظن می‌بردند و مقارن این احوال مرض عام وبا در طهران وقوع و شیوع یافت حضرت اقدس شهریار به سیلا قات شیران و لولسان قصد فرمود و امیر نظام را حکامان مامور به تبریز و آملی و کارکناری میرزاده قهرمان میرزا برادر بطنی خود معتمد داشت و بعد از تفکر و تأمل بسیار و ملاحظه عواقب این کار رشته مهمام ملک دست در دست تصرف جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی نهاد و خدمتش ابشریف و مشور صدرت اعظم احتضار بخشید اندیشه‌ها بشده امید به در ذلک فضل اندیوینت منشا و در ذکر محلی از حال و فضیلت و کمال سعادت و اقبال جناب حاجی میرزا آقا سیات ایروانی و وصول می‌منصب خطیر صدرت اعظم و سایر واقعات این ایام جناب فضایل مآب حاجی میرزا عباس المشهور بجای میرزا آقاسی صلش از طایفه پسات ایروانی و پدرش میرزا مسلم در سلک علمای زمان ولادت وی در سال یک هزار و نود و هشت و در سن شایسته ثاق بدی اعتبار عالیات رفته در خدمت جناب حقایق مآب مولانا فخرالدین عبدالصمد بهمانی که از فحول فضلا و عدول عرفا بود تلمذ احشیا کرد و ارادت کرد و احتضار حاصل نمود در سال یک هزار و دویست و شانزده که طایفه و مآبی بکربلایه قتل عام کردند مولانا عبدالصمد بهمانی رسید وی عیال اطفال مولانا برادر داشته در کمال پریشان حالی و فقر و فاقه پیاده و سواره بهمان رسانید و بدینهای دیگر تحصیل کمالات نموده در اغلب علوم متداوله تجربتی حاصل کرد چندی در لباس فقر و کنوت درویشی بیجا کرده بزیارت مکه معظمه شرفیاب شد با الاخره با ذریایان آمده در خدمت میرزا دکان اعظم و اعیان دربار حضرت نایب السلطنه معتمد آمد و تجلیم میرزا موسی خان برادر زاده قائم مقام مغفورا احتضار صافیه و بکذا چندی معلم نواب میرزاده فریدون میرزا بود و بحضور شاهزاده نواب محمد میرزا فرزند اکرم اکبر نایب السلطنه راه یافت و آنحضرت بعضی علوم در نزد وی می‌آموخت و در طبع مبارک و مزاج مسعود آنحضرت بعلم و فضل و ذوق و حال رسوخ کرد چون شاهزاده از پانکی ذات و خوبی صفات و کمال صفای عقیدت و صمیمی فطرت بزرگو و طاعت و عبادت و اذکار و اوراد و غریبی تمام داشت و باین طریقت معرفت حسن ظنی کامل حاصل کرده بود و از قراین خارج و دلایل واضح جمعی سلطنت آنحضرت ظن غالب داشتند و این خبر گوش زد خواص عوام آمده بود جناب حاجی میرزا آقاسی نیز بدین مواعید در ظاهر پاک آن میرزاده بزرگوار صدقت شاعر قسری و واقعی یافته بهمانا از آنحضرت نیز وعده وزارت خاصه مسموع کرده مشروط وقت میبود و در این اوقات پادشاه صفائی دل صادق الوعد پاک فطرت بلند بهمت جبابش ابوزارت خاص احتضار بخشید و بواسطه حسن ظن نام مهمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد کلیات و جزئیات امور ملکی و مملکتی را در کف کفایت وی نهاد و عمه خود را نیز بداد و ادومنا دولت کام و ناکام زبان در کام کشیدند بجای و مقام پیرامیدند و اختیار محاللات و محاسبات و حصول طالب و وصول نوا و سان شکر و عرض عکرا ز قدیم و جدید و حاضر و غایب بمقرب سخاقت و معتمد السلطان میرزا آقا خان نوری حفظه الله تعالی مفوض و وزیر شکر لقب یافت و بالاستقلال نظم امور عمارت کرد و میرزا حسن ششتیانی منصب استیفا و وزارت و قرا احتضار صافیت و میرزا نصر الله اردبیلی وزیر و طایف سادات و علما گردید و میرزا مسعود از بیجانی وزارت امور دول خارج یافت و شاهزاده ضیاء السلطنه حب الامر کجای در آمد نواب میرزاده بهمن میرزا بکومت بر و جرد و سیلا خور و نواب میرزاده منوچهر میرزا بکلیا بکام مامور شدند و فضلعلی خان قزاقی را نیز روانه شد و آقا خان محلاتی بکمران حاکم گشت و عباسقلی خان جوان شیر بجای نواب طهماسب میرزا بکاشان رفت و نواب خان میرزا ملک یزدیافت و آصف الله بختعلی خان شاد لور بدست آورده با خوانین خراسان بحضور علی آمد و محمد خان امیر نظام با امیرزادگان و خوانین آذربایجان بحضرت سلطان رسید و نواب میرزاده قهرمان میرزا بکمرانی آذربایجان رفته و نواب فریدون میرزا بحضور آمده ملثم رکاب شد جناب آصف الله دوله قاجار بولایت خراسان رسید و قهرمان میرزا بطهران آمد و امیر نظام به نیابت نواب میرزاده معتمد قهرمان میرزا با ذریایان بقیه شده و معتمد الله و منوچهر خان به پشکاری نواب میرزاده فیروز میرزا بفارس مستقر گردید و نواب میرزاده معتمد بهرام میرزا بکومت کرمانشاهان احتضار صافیت و بهر یک از اطراف ایران حکمرانی مناسب مقرر گشت و جناب محمد باقر خان برادر اکبر آصف الله و لیکلر یکی طهران بود و فرزند ارجمندش عیسی خان به نیابت او معین آمد و چون محمد حسین خان زنگنه اشیک آقاسی سابق حضرت پادشاه حجه در این زمانه در گذشت این من منصب بمقرب آنحضرت محمد قلیخان قاجار و اکبر آصف الله و نقیض یافت و جناب نصر الله خان

قاجار خلف الصدق مرحوم میرخان سردار خانلوزاده نایب السلطنه کشمیری بپاشی سبط الیکردیم حسنعلی خان میرالهاکیم کاشانی اب بق منصب اختیار یافت و مقرب حضرت علیخان پراخه که از چاکران محرم و معتبر نایب السلطنه مغفور بود این نظارت خاصه شد و آقا محمد حسن بصد و قدری احصا صفت و قاسم خان هزارجری قوللر قاسی خاصه شد و بعد ویردی پاشک کرجی که از چاکران نایب السلطنه مغفور بود و سرداری خاصه رسید سیستفای مالک میرزا حسن آشتیانی که با عجمه مستوفی دیوان علی بودند موهبت شد میرزای خان مازندران الاصل قزوینی المسکن سابقا در خدمت نواب کنالدوله بمصاهرت حضرت خاقان صاحبقران مغفور گردیده بود و بامارت دیوان علیت مامور آمد همچنین مناصب بزرگ بجماعتی مناسب از نایک ترک محول و مرجوع رفت مقدار این حالات مرض و بای عام شده و تمام یانه بود و حرکت موکب ظفر کوکب سیلاقات لواسان لازم افتاد و در این ایام و لیالی شبی در محلات دار السلطنه طهران بر خلاف نظام تفنگ بسیاری رنار کردند و صبح که که خدیان محلات و کلاشتر شهر در معرض مواخذه درآمد معلوم شد که غسالی فوت شده و انالی شهر این معنی را محمول بر رفع و باد اندیشد شادمانی کردند انمای دولت جرایم این کرده عاده را مغفور داشتند و از این علاج معنی ممنوع نموده و مقرر شد که هر کس در شب تفنگی یا کندی سیاست یا ساق رسد و چون اجتماع شاهزادگان متعدد در شهر طهران بایه بعضی را حیف عامه بپوشی بحکم انمای دولت شاهزادگان معظم نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و علی اخی میرزای رکن الدوله و ایام ویردی میرزای الیمخانی و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزای حشمت الدوله و اسمعیل میرزا و محمود میرزا و بدیع الزمان میرزای خلف نواب ملک و دیگران با اتفاق حاجی خان شکلی و نوروزخان چار دولی روانه اردبیل آذربایجان داشته و ملکر ادکان مخالف بجز نواب ظل السلطان علیشاه عم پادشاه فلکجه و فرزندش سیف الملک میرزا و نواب ملک آرا که دو تن مذکور و سیم مطلق بود کسی در دارالخلافه طهران نماند و معنی شهریار کردون و قاردیناری از ثروت دولت احدی از اعمام محرم و غیر محرم بقصر نفروده همه را مورد الطاف و عطا ف سیو غاف و فقر داشته از انات و ذکور و ازواج خاقان صاحبقران مغفور مطالبه جوهر و لهرش و انالیه سیمین زرین نموده با آنکه ظل السلطان قریب قصد هزار تومان از خزینة بجمعی داده بود و همه حاضر و آماده داشتند پادشاه و دیادل قان بهمت اغراض فرموده از سرهمه در گذشت از چندین کرو نقد جنس دولت تقداریده طمع پوشید بعد از انجام و نظام امور ملکراری و تشیید بهائی شهر یاری از خارج طهران به سیلاقات لواسان ورود بار غرمت فرمود ما بهی چند در آن قنریات پسند بفرج و شکار و سیلاشی گذشت در این اوقات جناب حاجی زین العابدین سیاح شیروانی صاحب حدیقه استیاضه با کرام و انعام سلطانی مشمول قریه تشن در خارج شیراز که سالی بکیر از تومان داخل آن بود و بد و مخارج او داده شد و بمسکن خود بازگشت و صیت عدل بهمت آن پادشاه و اراشم و کریم قان خدم در اقطاع و اقطاع عالم ایشار یافت و یکصد هزار تومان باریاب و طایف از علما و فضلا و سادات و نقباء مستمر امین دول فساد و شاهزادگان عظام و اعمام کرام حضرت فلکجه نواب شاهزادگان اکبر معظم محمد علی میرزای ملک آرای مازندران و نواب شاهزاده افخم محمد ولی میرزای والی خراسان و نواب عبدالعزیز میرزای دارا و نواب محمد رضا میرزای افسر و حیدرقلی میرزای خاد و نواب کیومرث میرزا و نواب بهمن میرزا و شاهزاده فاضل دانشمند کریم الطبع علیقلی میرزا و عموم ملکر ادکان خور و دوزرک و ظل عا طفت و رافت حضرت شهر یاری مرفه الحال با سواد و در سفر و حضور و مجالس خان و دیوان بار حاضر و خدمت بودند و از این جمله نواب جهان شاه میرزا جلالت یافت و قریب شصت هزار تن از خلائق ایام و ملک یی بوبای عام در گذشت و موکب ظفر کوکب از عماره و لواسان در کمال حشمت و شوکت و جلال مدار الملک آباد آمد و از جمله حکام خسرو خان کرجی بحکومت اصفهان و نواب شاهزاده جلیل الشان سیف الدوله سلطان محمد میرزا خلف الصدق خاقان مغفور از اصفهان بحضور اعلی مغفور شدند و نواب امیرزاده بهمن میرزا بحکومت بروجر و یافت و جناب میرزا اسلم خانی بر حمت حق پیوست و سفار و فرستادگان اطراف بدر بار کیوان مطایف هدایا و تحفه رسایل رسیده خوشنود بازگشتند و ذکر طنور حکمت و بروز رحمت حضرت ملایم اصول و تقویض منصب لایت عمد دولت است بنواب شاهزاده معظم ناصرالدین میرزا ابدالد بقائه و رفع الدوله برد انشوران خیر و هو شمنان بصیرتورینت که حضرت مالک الملک حقیقی بروفق حکمت بالغه کامله و طبق رحمت و اسعه شامله نظام کار عالم و قوام حال بنی آدم را سلطنت کبری و خلافت عظمی که عبارت از پادشاهی و صوری و معنوی و ریاست دینی و دنیوی است منوط و مربوط داشته و بجهت عظم و شان این منصب فنیج و مرتب فنیج

قبل از خلقت خلیفه بایجاد مخلوقات را بشارت داده و فرمود که ای جاعل فی الارض خلیفه و این معنی ولایت بر این کند که بنی آدم بحکم ولایت
خلیفای روی زمینند و بدولت مولد بنی بحکم خلافت الارض رفع بعضکم فوق بعض درجات این خلافت را درجات متفاوت است تا مرتبه
خلافت عظمی برسد که آن مرتبه مخصوص بنی عباسی عظام و اوصیای کرام و پس از ایشان سلاطین عادلان است تمام خلیفه اللهی و ظل اللهی است لهذا
بر وفق حکمت سلاطین را لازم است که هم در عهد دولت و ان سلطنت خود خلافت ملک و ولایت عهد را بفرزند یا اقربان بگذارند
و نسب عقل و ادب شایسته باشد بقولین فرمایند و بحکم باب الدول طعمون بهر صاحب دولتی از خویش و پسران و پسران پسران که در دنیا که
بعضی فرزند و بعضی فرزند زاده را اولی و البقی شمرده اند و خودی و بزرگی سال را در این باب منوطا بعتبارند است که چنانچه خان فرزند
سیم خود او کتا قانلاییت عهد داد و برادران کبریا بمتابعیت و امر کرد و شاه عباس فرزند زاده خود سام میرزا را ولیعهد کرد و شاه صفی
خواند بچنین خاقان سید شهید قاسم شاه قاجار با وجود برادران بزرگوار برادر زاده فرزند مقام خود متعینی خان را قابل این مقام شمرده و خاقان
مغفور صاحبقران با وجود این همه فرزندان کبریا و فرزند زاده خود محمد میرزا که از طرفین زبده قاجاریه قوی و لایق و دانا بود ولیعهد فرمودیم
در وقتی که والده نواب عباس میرزا که صبیحه محترمه متعینی خان و دانا بود نواب متعینی خان جهان بانی میدانده خاقان شهید فرمود که فرزند
که از ایشان بوجود آید شایسته مندر ملک است لهذا بنیابت سلطنت نواب شاهزاده محترم عباس میرزا مفوض گردید و بکذا انشا فرمود
والاجاه محمد شاه ثانی از دو جانب بدینگونه بوده لاجرم قابل ولایت عهد خاقان و سلطنت ایران آمده و در ۲۳ که بام حضرت خاقان کبر
صاحبقران نواب محمد علیای محترمه صبیحه محترمه امیر کبیر محمد قاسم خان ظفر الدوله ابن اعتضاد الدوله سلیمان خان مرحوم را که بطاعت شایسته
خاقان کبریا و صلبا خالو زاده خاقان شهید در سلک ازدواج نواب امیرزاده محمد میرزا بن نایب السلطنه مغفور که صلبا پسر حضرت خاقان
صاحبقران و طبعانقا و دو دومان پسر پسران دو الواد و لا حسنخان پسر پسران استرآبادین قرآخان قاجار بود حضرت خاقان صاحبقران
سور و سرور و نشا و ابنا تمام بودی و مکر فرمودی که فرزند از چندین دو امیرزاده آزاده بلا شبهه بنجب سلاطین و ان و وار سلطنت
ایران خواهد بود و در معنی تاج و سریر از مقدم آن مولود مسعود شمرده بوسی داد و بتدبیر بمیکفت و چون در ششم شهر صفر حتم بالنصر و انظر
سال یک هزار و دویست و چهل و شش آن مولود مسعود از عالم غیب بعرضه نمود جلوه کرد آن و مدتی که اقبال بمیکرد و فاشد خاقان صاحبقران
و نایب السلطنه را از میلاد با سعادت حضرتش سرور و با وجود بیاد و دود چون نصرت دین و دولت را و بجهت شایسته و آثار ظهور بود بمقادیر
شیراز من السمان نام نامی و اسم سامی ویر سلطان ناصرالدین میرزا نهادند و تیر چاکر کردند و این اوقات که سلطنت ایران بحسب رایت و وصیت
پادشاه عهد شیراز محالیت شعار محمد شاه قاجار انتقال یافت بر حسب شایسته لازم بشارت از خاقانی بولایت عهد که در معنی از عهد مخصوص
و منصوص حضرتش بود و احصا ص یافت لهذا پادشاه زمان فرمان و مشور و خلعت و خمر و خمر صرع و قبا کی کیانی محکم بگوهر و باز و بند
زار و نشان شیر و خورشید خاصه و اسباب اثاثه و لیعهدی موهبت فرموده جشی شکر و سوری زین در طهران و تیریز برای آمده
وزرای حضرت و وکلای دولت از خارجه و داخله حکم بایوز امجری و ممضی داشتند و سلاطین اطراف تکمین و تصدیق نمودند لفظ
جبل المتین ملک و قاکر دروزکار اقبال ابو عده و فاکر دروزکار امید که حضرت ذوالجلال آفت عین الکمال از آنحضرت دور و نزدیک
و روز بروز آفتاب دولت و از مطالع شرف طالع دارد عریقه فلم یخل من نصر من لیده و لم یخل من شکر له من لدهم و لم یخل من اقبال
عود من و لم یخل دینار و لم یخل درهم چون خبر سرست از ولیعهدی نواب شاهزاده عظم ناصرالدین میرزا در ممالک دور و نزدیک
سموع ترک و تازیک شد غالب خلایق خورشید و طعن شدند و بعضی از بنای ملک که بطمع خام سر خود را قرین سر سام داشتند یا یوسرکشت شد از جمله
نواب شاهزاده معظم ظل السلطان که خود را نایب السلطنه بجان سپرد مرفوع الطمع گشت و نواب امیرزاده معظم فریدون میرزای نایب الایالات و بایانجا
بخصوص اعلی احتضار شد و نواب امیرزاده قهرمان میرزا بنیابت حضرت ولیعهد دولت بحکم از آن آذربایجان رفت و امیر نظام به پشکاری و مشغول
میکرد و چون بعد از مراجعت از سفر عماره و لو اسان غنیمت یورش در خاطر سلطانی پرتو افکند و بود امیر نظام را با بعضی فوج نظام بدر انحلال
خواستند دیگر باره اعظم و اعیان پروانه و ارب کره آن شمع محفل و قار جمیع آمدند و مجلس جناب حاجی میرزا آقاسی کتیر میرشد این معنی
بر پشگاه رای پشنا ضیای حضرت پادشاهی مشهود افتاد و مجدداً دستخط بایون و تشریف میمون بجناب حاجی القات فرموده منصب صدر

اعظمش را قوامی و کارپیشان و زارتش را نظامی حاصل آمد نظم هر که سلطان میداد باشد کریمه بدکنه نگهبان شد و از جانب بنی الجوانب سلطان محمود خان خداوند کار و موم عالیجا بان کمال افتد فی اسعد فندی با نامه مودت ختامه و تحفه بدایا بقرنیت خاقان مغفور و بهتیت سلطان منصور آمدند و عهدنامه دوستیست حکم کردند و با کشتن چون حضرت پادشاه جمعی غرمت یورش کرد که از در خاطر ظفر و ضمیر نیز تقصیم نموده بودند و نواب طهاسب میرزای مؤید الدوله بکجکومت بهمان مقرر بود و توقف نواب شاهزاده علی شاه ظل السلطان مدعی سلطنت ایران در دار الخلافه مناسبت نبود نواب معظم الیه را از طهران بهمان وز بهمان حساب لامر مایون علی میراغه و از مراغه بار و پهل برند و فرزندش سیف الملک میرزا را بفرین برده موقوف داشتند و نواب میرزاده فریدون میرزا را با حسن خان سار و اصلان بمغلاهی شکر قیامت اثر مامور بکرکان فرمودند که در اوایل سال با ظفر کوکب شهر باری بدانسانان جنبش فرمایند و اگر بعضی سواخ واقع در ملک فارس و سنجق قلعه سیف و طغیان و لیجان لر و غرمت نواب میرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله بدفع وی و گرفتاری وی و مخفی مانا که فارس ملکیتی است وسیع و در ولایت قلاع رفیع گویند در آن نواحی هشتاد قلعه معروف بوده و در عهد دولت سلاطین بهلاجه بواسطه تحالف مالی فارس تا یک جا ولی بدان ولایت رفته اکثر آن قلاع حصینه را ویران ساخت و شانزده قلعه محکم را خراب کردن ثوابت و از جمله قلاع قدیمه محکم آن ملک قلعه صنف و شکوکان و شکته و کل و کلاب قلعه فید است که بسید فر معروف بوده و فردوسی در شاهنامه گفته نظم سپاه دلیران ایران زمین سپید و صدف و کلاب کرین و قلعه سپیده خود کو بهی است خدا فرین و در ارتشاع و استحکام پیقرین بانی آن از غایت قدیمت بنیان بردان و نادان معلوم نیست برود و هور و کور و شهر و کاه بی آبادان کشته و کاهی غارت در زمان دولت سلاجه بواسطه نامی دیگر باره آنرا صورت عمارت بخشیدند جمعا آن قلعه بر فراز کوهی واقع است که دوش پست فرسنگ است چنانکه با هیچ کوهی متصل نیست و بجز یک راه ندارد که بالای آن توان رفت و آن راه نیز راهی است صعب باریک پر مخاطرات عظیم همه راه سواره شوان رفت و پیاده نیز بی امداد عصا و چوب دستی احتمال افتاد از فرازش بریزند یک بوقوع است بلی تا نیمه آن سواره توان شد و نیمه دیگر را پیاده قطع کردن نیز بایه خوف خطر است و بر بالای آن کوه بونی نرم و هموار است که یک فرسنگ قریب است و در آن مقام زراعت توان کرد و چشمهای آب خوشگوار دارد و از باران نیز بدین رسد و باغها در آن بجای حاصل آید و سیرامان آن کوه از دوسوی میدانی فراخ است که در آن زراعت توان کرد و در شیب آن قلعه است و در این زمان آن صحرا را صحرانور آبادانمند و از جانب فحاش نیز فیضانی است که از آنجا بفریادان معبر و اقل است ولی راه بدان قلعه ندارد و از عیوب آن قلعه آنست که هزار کس استحفاظ آنرا ناچار بیاید و الا از طرف آن محفوظ نگردد و در هسنگامی که امیر تیمور کوکانی بدفع سلاطین آل مظفر بفارس همیفت چنانکه در تاریخ گذشته ترقم یافته بدالت مردی سگاری بلکه بعون و عنایت کرد کاری بدان قلعه ظفر یافت و آنرا خراب کرد باز در ازمنه مخلفه آبادان و در آن مستحفظ گذاشتند و دیگر باره ویران کردند تا در عهد دولت سلاطین صفویه که مدویردی خان یالت فارس یافت آنرا صورت آبادی داد چون آن ولایت مرتفع و منزل الوار بود غالب اوقات طوایف الوار میسنی که چندین شعبه اند در آن تصرف یافته اند و در زمان دولت ابدیت قاجاریه طایفه بکش و رستم در تصرف آن محاصرات و زیدند هر وقتی در دست طایفه افتاد و بواسطه آن قلعه بر بهرنی و دزدی و فتنه پروری خشنند در عهد خاقان مغفور صاحبقران تصرف خوبیا رخا میسنی از طایفه بکش که با طوایف دیگر معادات داشتند در افتاد و از آن پس لیجان نام آن خوبیا رخا قوی گرفت و آن قلعه را تصرف نمود و کار او بالا گرفت و چون محل عبور تجار بندر بو شهر را آنجوالی بوده و راه کوکبیلویه و شوشتر و عربستان بدان حصار انحصار داشت هرگاه که بندان علی خدمت نکردی و بسبب از اسباب طغیان سپیدی کالای قوا افسل را تاراج کردی و معبر و خود را مسدود ساختی لهذا او از این ممر صاحب اموال فراوان گشت و استعدادی کامل حاصل کرد تا کاروی بدان رسید که چندین کثرت بحکم نواب شاهزاده فرمانفرمای فارس چندین هزار سوار از تراک بر سر فرشتند یا بمقابل آمدی یا بشعب جبال محقق شد و پس از رجعت عساکر بارنجار خود پرداختی و بدین شیوه و طریقه غالباً حصیان میوزید و راه خدمتگذاری فرودگذاشته باعی بود و بسیاری و بسبب کثرت و ادچنانکه وقتی بحسب ضرورت مرابا صلاح این فساد که کس با طبع بدان مراقب اقدام نمی افتاد و مامور فرمودند که با همراهمان معبر از آن محل کوکبیلویه رفتن خواستم بطایف اخیل از آن صحاری و جبل در گذشتم ولی در مراجعت چون راه عبور بدان حصار انحصار داشت تا چار آنجوالی آن فساد و بمخاطرات سفر و مقاسات خطر تن در دادم و بدان قلعه رفتم از هنگام صبح همی راندم تا بوقت عشاء دروازه آن قلعه

رسیدم بنی سواره نیمی پیاده و روزوشبی چند در آن در بماندم تا بنجوی خوش و اصلاح کرده بشیر از آمدن ای عجب ارباب من بودی عظیم واقع شد
 که آنچه بدو کفتم پذیرفت و از آن پس تا بودیم سخن من شغیت اسحاق صل چنان فهمیدم که او را عیبه پادشاهی است زیرا که خود اظهار کرد که لک یعنی
 طایفه کریم خان زند بمقام سلطنت از حاکم گشته اند و چه عجب باشد که الوار بدین مقام علی رسد علی بکله بعد از ورود من بنده بشیر از خدمت
 او را بنواب تیمور میرزا عقد بستند و بدین واسطه چندی از خادمان پیچود و در سرکام و رود لشکر حضرت پادشاهی با نواب امیرزاده فیروز میرزا
 به پیشکاری معتمد الدوله منوچهر خان که فرزندان نواب شاهزاده حسنعلی میرزا فرزند فرامی فارسی بجانب بنادر نهر میت گزیدند چنان مشهور شد
 که دلیخان راه بر نواب حاجب بر بست و از جواهر خاصه بدو قسمتی داده و بکند شد و در سرکامی که فارس متخیر اندر آمد و شاهزاده دکان معظم
 حسنعلی میرزا و حسنعلی میرزا را بدلا از آنکه فرزند لاجرم عموم حکام و عمال فارس از بیت لشکر ترک صاحب منصبان فریج راهب نارکشته
 بشیر از آمدن محمد دلیخان صاحب قلعه سپید نیز مانند دیگران سر بر رقبه طاعت بخدا و بجزرت فیروز میرزا روی کرد و مورد القات شد و
 لختی بر آن بگذشت از او مطالبه جواهر تابان و لالی رخشان کردند و متخیر فرمودند و از آمدن خود مذمت یافت و در استخلاص خود چاره ندید بلکه
 بکلیت و خدایت از آن قید رانی یاد نهاد با ولیای دولت معروف داشت که من مردی را زوال و سرگردم و از جواهر زو اهر استحضارم
 ولی سنگهای سرخ و زرد و سبز در تصرف من بسیار در آمده و در حافل جبال مکان من تلال مدفون و مخزون کرده ام که غیر مر از آن خبر
 خبری نیست اگر معتمدی با من مکیل کرد و عقبات این جبال سهول در نورد و آنچه در دست است نثارای او کف و قلعه سپید را که بحضرت
 و رصانت مشهور افاق است تصرف و دهم لهذا جناب معتمد الدوله منوچهر خان بدین اندیشه در افتاد که او را از شکنجای شیراز رانی دهد
 با اتفاق کسی روانه کند تا بهم قلعه مشهور را تصرف در آورد و بهم جواهرات مذکوره را استردا نماید میرزا ابوالقاسم همدانی که مردی حکیم دانای
 در این امر با من بنده مشاورت کرد چنانش پاسخ دادم که بدین مهم رضایند لهذا قبول این کار بر رقبه محمد طاهر خان قزوینی افتاد و او نیز
 بنده استشاره نمود و او را قبول این خدمت ممنوع ساختم و دلایل کفتم ولی از فرط طمع و ترغیب سرگردان طوایف ایلات قزوینی ممنوع
 نکرد دید و با صراحت جناب معتمد الدوله منوچهر خان با جماعتی از سرسپهان و سرگردان و پیاده و سواره و چند عراده توپ با شطام صفیات شوش
 و کوهکلیویه روانه شد و چون بجای قلعه سفید فرو آمدند دلیخان منشی تفنگچیان خود را حکم کرده از فراز دژ بر آید و حسنعلی خان بیات زند
 با فوج خود بتصرف و تحفظ قلعه رفته نشست و چون قلعه را تصرف دلیخان بدو اولیای دولت طمیسنان یافتند با استهلال خود مغرور
 گردیده و تکلیفات شاقه و تحکیمات عیقه کردند و در مطالبه مخازن و جواهر مبالغه کردند و از تحریم و تکریم او کاسه سبک بلکه قصد متواخذت
 محافظت وی نمودند و چنان اجتماع رفت که با قرقان سپرو لیا از از منوبان چاکری مسیح و ملیح بود و بعضی از جوانان اردو در آن
 طمع خام کردند و کار از مرطایب بجای و از تقاول بیجا و انجامیتا مخالفت چاکران در سروران سرایت کرد و در آن تیره شب سبک کالینک
 سحاب متقاطر بود و کلولهای تفنگ متواتر گشت سواران و پیادگان الوار که از عهد محمد فرویت و محاربت اموجه بودند بر سر دژ و در
 و دست بشمشیر و رمح و طپانچه و تفنگ بر آوردند و توپچیان و سربازان خواب آلوده از خوابگاه بر جسته و دست از دشمن نشان خند چون
 شنیدند الوار از چهار سوی بود غالب کلولهای توپ و تفنگ بخطا همی رفت محمد طاهر خان و جعفر قلینان قراجه داعی و رضا قلینان
 سرسبک و سرگردان طوایف ایلات قزوین مضطرب از فرارش پروان آمدند بجا فطنت خویش و مدافعه بداندیش جدید نمودند ولی سودنی داد
 دلیخان و سپران او از ایلات و یکیز استمداد خواسته بر امر غلبه کردند و ایشانرا از میان جیمه پسون آورده راه جبل و قلل و پیشرفته
 همانا از طرفین یکبار کس قبل آمد سربازان علی الصلاح بی سرسبک سالار مازند شرح حال معتمد الدوله سنی کردند معتمد الدوله از وقوع این
 غریبه کسوخ این سانحه عجمه متخیر شد از غفلت سرگردان قراونه دست افشوس بر زنور زده با بیات قایم مقام مترنم پیچود که کفش
 آه از این قوم بی حمیت پدید و چون اطلاع حاصل کرد که سرسپهان و سرگردان در دست الوار گرفتارند با جماع عساکر و اجازت تجده فرماد
 در رکاب شاهزاده فیروز میرزا راه شوستانات و کوهکلیویه برگرفت و دلیخان پس از این جبارت بر سر قلعه رفته که بتصرف در آورد
 افواج بیات زرنده و در بارش کلول را ندید چون مانعی نداشت خود را بکوهستان انداخته هر روز بمنزلی و هر شب بجای بنیست در
 ماهور بزرگ که کوهستان و درای متصله بخاک کوهکلیویه دارد متواری و از پیم سپاه پادشاهی فراری پیچود و ماورین با خدا و سواران

همیزاند و وی انریش را نشان روی بحد و کوکلیله آورده سر بجان و سر کردگان را را کرده بقلعه کل و کلاب غریت کرد چون از همه سوی صحر
بر خود شک دید قلعه بگذشت و آن دو قلعه مشهور نیز تصرف سپاه حضرت فلکپی در آمدن آن لواری که در آن حصار بود انداز راه غیرت مردانه
کیسوی خود را بکیسوی یکدیگر محکم بر بستند و بالاتفاق از فراز قلعه کلاب خود را بریزند چشند و بالمره بمردند و داعی بر دلها می خام طعنا
ارد و نهادند اما ولینان منشی با محدودی از چاکران و شی دوازده پسران در سپاهان روی نهادند اهل عیال و دولت و مال او تصرف
سپاه منصور در آمده و اسمعیل خان بهمانی سرتپ سواره قراچور لود در نقاشی و میراند تا بوی رسیده بر او و همراگان مظفر شد و با خود بشیر از آورد
و بحکم امیرزاده فیروز میرزا و معتدل دله در خارج دروازه باغ شاه برجی میشد بنا کردند که رؤس و اجسام الوار از شیب تا فراز بمنزله نشست
آن بنا بوده و ولینان را باد و سپر و باقر خان و مادی خان روانه دربار خاقانی نموده بحکم امنای دولت بار و سپل و تبریز برزند و ولینان
در اردیسل در گذشت و چون در آن اوقات مؤلف این نامه در آن ولایت بود و غالباً در خدمت نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتدل دله و معرو
قصیده در تنبیت موزون افتاده که بهمانا مطلعش است بیت فتح کلاب کل و صخر و سپید است فضل کلاب و گل و شراب و بن بست
از مرثیه این مستوح تجار هند و عرب و عجم عیشها همیا کردند و از این پس مرثیه حال از بنا در بفارس آمد و شد کنیزند چه که ولینان دلیری بود که
باشیر یکا جستی و به شهاب بر شهاب برزدی و از قتل برادران نیندیشیدی و چند مر حله اسپکنزل ایلغار کردی و شهاب سنگام در خوابگاه معین بخشن
بش تها سراج بر پشت زین خوابگاه و شتی و مکر با قلیل سواری با شهنشاز سپاه جوار مقاتله کردی و کلوله تفکاش در شب تا رختا ننمود
و شمشیرش غاره از خار افرق نکردی و قتی ایلخانی فارس با شهنشاز سوار ترک بروی شهنشاز برد با آنکه پنج بود و چند زخم منکر برداشت ازین
آن سواران پروان رفت اغلب اعضایش از ضرب طعن شمشیر و نیزه آثار داشت و یکطرف چهره اش با روت طیار پنج سپاه کرده بود و خود دستها
کردم که سوارانش در شب متعاب خرکوش دهنده را بضر کلوله تفکاش مجال گیرند از دزدی و پیا دکانش زودتر از سوار کوبه سوار بر شستند
علی بکلیله پادشاه حجه پس از اطلاع بر حال آن را بهزن که راه فتح قلاع سده کا نند کوره از دفع او خوشند و گردید و با امیرزاده فیروز میرزا و معتدل دله
مطلقا فرمود و ذکر غریت پادشاه فلک حجه سلطان محمد شاه قاجار با شطنام ولایت کرکان و اترک بعد ازین
فرمودن نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا بصفتی جرجان و اترک بعزم بشیه تهرمان کوکلان و تیموت وینا بت نواب امیرزاده از
میرزا در طهران در اوایل بهار و زمان تساوای سیل دنها را با مرخص و انجم شتم قاجار سپاه طفر همراه مانند دریای موج بتموج درآمدند و افواج ازینجا
و عراقی و مازندرانی در رکاب ستاب بکوت و شتاب همی رفتند چون ساحت فیروز کوه مخیم آن کرده گردون شکوه افتادند و چرخان حمله
وزیر فارس که میرزا محمد تقی قوام الدوله منصب و منصوب گشته بود بحضور اعلی رسیده و بسرحدا ت عراقین با مورشد محمد حسین خان بن عبد الله
خان ارجندی که حاکم آن ولایت و سرتپ افواج فیروز کوهی بود و خدمتی بنایان کرد و تاهمت امرای رکاب اصنافی بزرگ نمود و فوراً
اطعمه اشیره بر مرتبه اعلی رسید و لحم طری به دای طبری بشیران قسمت افتاد حضرت پادشاه قدردان و یرا مشمول عنایات پسران
فرموده از اینجا در گذشت همه راه تفرج و شکار و تماشای دشت و سبزه زار سردری تازه و روحی بی اندازه در مزاج مبارک خسرو مالک رق
و همراگان و ملترین رکاب بی همیاد سراسر سر کوه و دشت پر بنفشه طبری و نرگس و سنبل و دو تمامی عرض اهر بخوید و ریجان و گل لموقعه نرسد
سرکوی در شتری زلال رخ خاک پر شتری چمان در چمنهاش و شتی غروس پروبال چون چهرکان عروس بهر سوس مشه های کش درختا
پراز خارا می خشن در او کوه پر از سنبل و سرود جروجی پر یکک ساز و تندر و همب باغ و راغ و همه گشت و رز پر اینک مرغ سحر بوم
سپاهیان جرابه پکان و صوارم کور و غزال می افکنند و مراکت کاتب بدنان و سناکت آذربون و بنفشه می کنند همه راه محل
عیش عیش بود و همه عیش سرگرم جوش طبعش بودند خسرو و خیر و خدم در کمال حشمت و مکلین از چمن بسطام منزل بمنزل حرکت کرین بود و چمن
کالپوش مرتفع چاد چوشش آمد و بتوقف در آن عرصه اشارت رفت پیت فروز بهای و ببر زدها بن نیزه و قبه بارگاه عرصه کالپوش
صحرانی پر شیر مرد خوار و ملنک بشیر و تار کردید کثرت خیمام بهر کوشه را رشک سپهر نیا فام کرد و دو فروز ترکان پارسی کوی هر کنار یرا غیرت
سرمه نمود از شیو سربازان فلک انفعه صورت فراموش شد و از اوای طبل فامی ملک پنبه در کوش کوه تا کوه از دلیران ملنک صلابت
نمونه کوه بر روی دشت تا داشت از شیران بهر بر مهاجرت نمودار دشت ارژن بود نوای ترکان صلح مرغ بریدی و غوغای سربازان زهر

زهر آب کردید نمی‌نظم نیم ز سر سخنان در هر جبهی هوا بهوی هم زیر باران در هر طرفی بیابانی چندان آه و کوزن بخون و غلظت که خار و لعل بدیشان شده و خار مرغان درخشان آمد یک و بهر اثر انداخته و غالب را نیت آمارا گزینی برافشاد همه شب نیمه پرنوای می و جنگ و دف بود و همه در کوچه‌ها پر نغمه و شور و شنف تا زلزله در خاک کرکان افتاد و دله در جان ترکان و سپاه منصور فوج بدشت راندند و کولکان و میو ترانجاک خیره و کراخ دو میدهند و در این مقام عباس خان قاجار پیکر سکی استر با دبا سران و بزرگان ترکانه بخاک مبارک رسید و از فوجات امیرزاده معظم فریدون میرزا و تصرفاتین قلعه و قتل و نهب ترکانان دشت معروض داشت که بطالع فرزند مطالع نواب امیرزاده آزاده فریدون نام فریدون احتشام خاگ کسب دقاوس را بر فلک آبنوس ارتفاع داد و بنیان قارن و دراز بنا یک خنول هم بستر قارون کرد و ملو لقه جهان بدیده ترکان چو دیده شان شد شک بدشت ترکان ز امر ملک چو شد بقبال بغم رزم نجات دشت غور خواست ز خاک کشتی جو شد ترک گیسنه کال مصاف کشتی غمانی آهشین کردید ز موج خرو و شمیر و ناخ و کوپال ز خون کشته و از کشته دشت کرکان کشت یک بزوش کونی پر از نجا و بجال بخون ترکان کرد آب رود کرکان سرخ زمین و دشت زاجا نشان پر از اطال علی بکله اردوی بزرگ شاهنشاهی از سر کاپوش حرکت و از شهر کربلی بدشت مرحله پاکشت و در بی بی شیروان نزول دید و نواب امیرزاده فریدون میرزا بعدا که غلبه تمام بر ترکان کرده و احوال آن کرده کسب غایبان نصرت نصیب آمد و از همه کان فرزند و عیال خوا و کرد و کان بستد بکرم پادشاه فلک چاه مظفر منصور مراجعت کرده در مکان موسوم به بی بی شیروان که از ابنیه قدیمه شمس المعالی قابوس و شکیر بوده است بار دوی بزرگ پادشاهی الحاق یافت و مورد الطاف اشفاق گردید مساعی جمیده اش با جاد مقرون گردید بوعده حکمرانی ملک خرافا رس مختر شد موکب فیروزی کوکب نصرت اندوز پس از مضای ایام رسع و قضای فضل متوز از راه آق امامین بسطام رجوع فرمود و بقصد دارالملک مصمم گردید جمعی از مقربین حضرت مجالس مشاوره و محاوره ار استمه در سعایت جناب حاجی میرزا آقاسی بهستان شدند و وثقه مشتمل بر عدم کفایت دی بر نکاشته و چون بعرض پادشاه حجه رسید آن کرده بر آشفست و جلیار تادیت تعذیب و تشویش و عزل آنرا محول بجناب زارت تات فرمود و از راه نیک نفی بعضی را بنصیحت پاکت و گروهی را تهدید و عید رام و جمعیر از سینه سلطنت ممنوع داشت و در کمال استقلال و السلطه طهران باز آمد بیست خلافتی سلطان حاجی حسین بخون خویش باشد دست بستری که اشطام کرمانشاهان و عراق و لرستان و عربستان با بهتمام نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا سابقا و عرض راه تبریز و طهران را ماموریت نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا بکرمانشاهان و روانه کردن نواب امیرزاده محمد حسین میرزا حشمت الدوله بدرمخلافه و اشطام آن سامان اشارتی رفت و چون ورود سعادت نمود هجایون اعلی حضرت شاهنشاهی بر تقاصیل و قایع اطراف ممالک محروسه زیر حشمت تقدم داشت بدین پرداخت اکنون بذكر بعضی اتفاقات کرمانشاهان و لرستان می‌رود و بمجلی از خدمات نواب امیرزاده معظم الیه را مرقوم میدارد که نواب معظم الیه بتایخ پنجدهم شهر رمضان المبارک سنه هزاره و دویست و پنجاه و نول مابی دشت حرکت نموده والی کردستان و قشون و در دانه سنندج داشته و خود بقلعه حاجی میرزا قاسم نزول کرده در روز پست و چهارم ماه مذکور با قوام الدوله و سایر اعظم عبارات خاصه شاهزاده مغفور و توشاه طاب شاه وارد گردید و بلا بعد العیز بلا بانی را با ستالمت نواب نصرالدین میرزا والی لرستان و محمد علیخان مکرری که از چاکران شاهزاده مرحوم بودند و اسدالدین میرزا حکمران عربستان نامور داشت و داوید و رودش بفرار سارقین و درود ابقاعده نظام بقطار فوج مراغه انداخته سیاست نمودند و مبالغی خطیر اموال شد و جنس قوافل و زوار که در زمان حلیت غایبان صاحبقران بغارت و غیاب بوده بودند استرداد فرموده بصاحبان آن واصل داشت و بهین سیاست اشطامی تمام در آن ولایات حاصل و ظاهر گردید از دارمخلافه نشان و فرمان یالت محمد دارسید برت سه هزار تومان انعام نیز خاصه نواب امیرزاده معظم و بکیر از بجهت جناب قوام الدوله ضمیمه کریمیا منای دولت علیه عالی بود و نواب امیرزاده قوام امیرزا بکومت و یالت خرم آباد لرستان احصا ص یافت و با قوام الدوله انصفت رفته او استقلال یافت و قوام الدوله باز گردید و در او اخر ماه صفر سنه ۱۲۰۲ خیر عزل قایم مقام و نصب حاجی میرزا آقاسی بنواب امیرزاده و قوام الدوله را احضار بطهران کرده جناب میرزا موسی شتی را بجای او منصوب داشتند و در این ایام سلیمان خان کور از بواسطه سوطی و کوری منوبان و یکشد و بجانب بغداد کوچ کردند و نواب امیرزاده معظم سپرو و لیخان را که کرسن شتاب بود و بکرمانشاهان خواسته بجا

و تقویت و تربیت فرموده و شش ماه پس از ورود میرزا موسی نواب میرزاده آیزاده با شطاب م محام ولایت عربستان مامور شد و میرزا محمد
جهانشاهی بعرض سپاه بهلبدان و جایده پست و پنجره سواره و پیاده را عرض داده بجهت تعلیم نظام بر آن صاحب سیجی انگلیس سپرده درگاه
نواب لاله ارستان را که شند جناب میرزا موسی نایب زیر بکران نشانان باز گردید و میرزا بزرگ قزوینی بوزارت ارستان اختصاص
یافت و در اول خاک عربستان شفیع خان بجشایاری از جانب محمد تقی خان کنورسی بجشایاری و دارد و شده اظهار انقیاد کرد و میرزا امین
مستوفی علی آبادی با اتفاق و با تاملت خاطر محمد تقی خان رفت و او متعهد شد که در ورود دارد و بشوشر کاب والا آید و در دوی میرزاده والا شتر
نموده تا شهر و ز قول بدو روز توقف قطع منازل میفرمود جعفر قلینان و ولد سعد خان بجشایاری و پنجره کرکس از ان طوایف در کاب والا
حاضر بودند نواب میرزاده معظم و نواب فرهاد میرزا بعد از ورود بدو ز قول بزیات مرقد حضرت و اینال و ملاقات جناب سید صدر الدین
دو ز قولی رفته و پس از ده روز توقف بجانب شوشتر نهضت کردند و بعد از عبور کردن از شوشتر میرزا امین و شفیع خان باز گردیده عرض شده
که محمد تقی خان از آمدن مخوفت و در قلعه تل متحصن گردیده است و علی نقی خان برادرش شفیع اومی آید که در محلی خارج اردو قرار آید و بحضور نواب
والاداده باشد میرزاده آیزاده پس از مشاورات و رعایت شروط خرم نواب میرزاده فرهاد میرزا و نایب دارد و گذشته با فضل سدا قایم
تو بخانه و در آنجا صاحب انگلیس و سی سوار خاصه روانه شده بعد از سه روز بقیاق او رسیدند و لازم خدمتگذاری بطهور آورد و طمپسنان یافته
بارد و آمد و نکالیفی که بدو فرموده قبول نموده علی نقی خان برادرش با کرمیا ملثم رکاب داشتند و او بجهت انجام خدمات قبولیه رضیت یافت
اعراب بنی لام را که در مقدمه وفات خاقان صاحبقران باموال مالی شوشتر دست اندازی کرده بودند پیشی کامل فرموده شیخ مذکور را مغرور
شیخ نغمه را بجای او مضروب فرموده قتل نمود و چینه را بل شوشتر که خراب شده بود به هزار تومان مخارج تعمیر فرمودن مقرر داشتند و پس از
استتمام در انتظام امور عربستان و لرستان قشون و توپخانه از راه مار و در روانه کرمانشاهان داشته و نواب والا خود از راه فیلی عازم خرم آباد شدند
و نواب میرزاده فرهاد میرزا و میرزا موسی رشتی حسب الامر بطهران رفتند و چون مرکب ظفر کوکب حضرت شاهنشاهی عنایت دشت ترکمان داشتند
فوج کور را که در حقیقت کوران وحشی بودند با مستر آنسین معالیم انگلیس روانه دارا اختلاف فرموده در نظر بهایون مبارک جلوه تمام کردند و خلعت یافتند
شمشیر کل مرصع بآب بند زمره و الماس در بر و جرد نواب میرزاده بهرام نام بهرام انتقام در رسید و در بر و جرد بملاقات برادر و برادران نواب میرزا
معظم بهمن میرزا و دعوت و تملطف فرمودند و عمارت شمس العمارت صحبت داشتند و در روز و پنجشنبه سبکباران افواج چهار محال فریدن
بستری سلیمانخان کرجی و جعفر قلینان و کلعلی خان بجشایاری و میرزاخان شاهسون باردوی والا آمدند و قیامین علی نقی خان بجشایاری فوج
کرمانشاهی منازعه شده او را مغلولار و آن کرمانشاهان گردید و سلیمانخان کیلانی مامور بفارس شد و نواب میرزاده والا با استدعای خیر و جان
کرجی حاکم اصفهان بجوالی شهر و رقیه کوشک نزول فرمود و پس از ملاقات و مقالات از اصفهان حرکت فرموده راه کرمانشاهان گرفت
و در طلیان نواب میرزاده منوچهر میرزا شریط دعوت و خدمت بجای آورده علی بکله نواب شرف الدین پست پنجم شعبان ۱۲۰۲
وارد کرمانشاهان شده و در پنجم رمضان فرمان قضا جریان با حضار میرزاده بحضور مبارک در رسید و در چهارم شوال با میرزا جعفر
وزیر مازندران از راه قم بحضور مبارک شاهنشاه شرفیاب گردید و مورد الطاف شده بحکمرانی صفحات قزوین مخصوصت و پیمان
حکمرانی و فرمانفرمانی نواب میرزاده والا فریدون میرزا بفارس و ماموریت نواب فیروز میرزا بکرمان و بعضی
واقعات و دیگر اگر چه معتمد الدوله منوچهر خان در دولت خاقان صاحبقران بهتر کونه خدمتی تربیت یافته سیاست باریاست جمع کرد
بود و ولایت با کفایت یار ساخته ولی در معامله و لیجان غری بخلاف خرم ازوی بطهور آمد و با ایلمانی و کلا شرفارس قوام الملک قنار
بسنز داشت بهمهتشان از کثرت طمع کجج مال بود و افزون منال چون پادشاه والا جاه بهالش اختصاص حاصل فرمود نواب میرزاده معظم
فریدون میرزا که نایب الایاله سابق آذربایجان و در کفایت و کفالت و دقایق و حقایق حکمرانی پرورده نایب السلطنه بزرگوار و تربیت
یافته خیر و عدالت شعار بود و چنانکه در خدمت فتح قازن قلعه و عده رفته بود بحکمرانی ملک فارس مقرر داشت و میرزا محمد تقی آشتیانی
که از مستوفیان معتبر نایب السلطنه مغفور بود و ملقب بقوام الدوله و با معاملات دیوانی مامور فرمود نواب میرزاده فیروز میرزا را بکجو
کرمان و معتمد الدوله را بر اجبت طهران اشارت رفت بنا بر مثال امر قضا قدر قدر نفاد سلطانی میرزاده فیروز میرزا بعد از ورود نواب سلطان

فریدون میرزا فرما فرمای فارس رخصت اضراف و اذن الخطاف بجانب کرمان گرفته با جا کران و دو استکان خود روانه کردید چون من بنده لطف
این تاج و آن زمان بصوابید محمدالدوله بنیادست و مصاحبت امیرزاده مذکور معشر و مامور بودم و جمعی از متعلقین و عیال در موطن با لوف
یعنی شیراز داشتیم لهذا نواب شرف فرما فرمای جدید فارس فریدون میرزا مرا از حرکت منع و بسکون مرا فرمود و بجلعت و انعام و رحمت و کرام
در حضرت خود مغرور و مشغوف همداشت چنانکه در تعینت و رودش بدستی که زیاده از بهشتا دپست بود موزون و معروض داشتیم بعد از این
اشرفی توامانی جایزه جایز شد و او را فرمود مع القصه در اندک زمانی مملکت سیح الارجای فارس را که محتویست بر بلوکات بزرگ و بنا در سترک
و جزایر قدیمه و قلاع قویله از حالت انقلاب و اغتشاش بمقام امن و امان و انضباط و نظام آورد چون سنت من بنده چنان بود که در من
و قایع ایالت از بعضی از بلاد نیز محضری میخواست ذکر برخی از خصوصیات این مملکت خالی از فایده نخواهد بود و در پیشین جزایر و بنا در
و مملکت و ایالت فارس و فرما فرمای نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا این ملک بنام فارس بن ماسور بن سام
موسوم است و در قدیم الایام شهرهای بزرگ داشته مانند جهرم و بسا و دارا بحد و فیروز آباد و صطخر و شاپور که هر یک را سلاطانی در عهد
خود ساخته و اکنون دارالملک شهر شیراز است و از اینیه طور شد و یونبند بوده و یوسف بن محمد شقی برادر حجاج آنرا تعمیر نموده و عیال
حصارش را برافراشته و عضدالدوله دیلمی در کمال آبادیش کوشیده و بر طرف قبله آن قصبه بنیاد کرده که فناخسرو و سوق الامیر بخوانند
چه فناخسرو نام او بوده و گفته اند آبادی آن قصبه بجای رسیده که هشت هزار دینار حقوق دیوانش بوده اکنون از آن تازی در میان نیست
طین بنو لاف است که متصل بدروازه شاه بوده الی باغات مشهور مسجد و بتصاریف زمان خرابی یافته و از حلیه آبادی افتاده
منفصل گردیده و شهر شیراز در ازمنه سابقه قبله الاسلام ایران مینامیده اند طولش را از جزایر خالدها در جهه و سمت دقیقه و در
پست و نه درجه و سی هشت دقیقه و طویل یا مثل اسبزه ساعت و پنجاه و چهار دقیقه گاشته اند و آن شهر تا جوار مرقد سعدی شکل طول
در حوالی کوه واقع بوده چنانکه گفته اند بقعه حافظ در شهر و بقعه سعدی در حوالی شهر واقع شده بعد از حصار که صمصام الدوله بن عضدالدوله
فناخسرو دیلمی بران شهر کشیده و ویرانی یافته شرف الدین محمود و اینجو مجد دانه ساخته و منهدم شده و شاه شجاع بن محمد مظفر در عمارت آن
حصار جدید نموده آن نیز خرابی یافت و کریم خان بن اویناق زنده رجوباره در کمال استحکام و خندق عمیق برگرد شهر بناخت بعد از او حکم
مهران ایران آقا محمد شاه قاجار ویران کرد و حصار دیگرسا خشت آنرا نیز زلزله ویران کرد و خندق بناشته شد بنا علیه در افواه افشاده
که شهر شیراز حصار بریندارد و از اینقرار خالی از حقیقت نخواهد بود مع القصه شیراز شهر کی است که یک شتاب پیش دروازه و محتوی بر نه محله و فر
مبغض را با خانه بکامش دران سکون بوده اند و از اینیه قدیم جامع عتیق از بناهای عمرانیست معروفست و مسجدی دیگر که خانه آتابک سعد زکلی
مشهورست و از بناهای وکیل چهار سوتی از دروازه صفهان با مسجدی و حمامی و سرانی دوسه دارک و باغ و عمارت اندرونی و بیرونی مخصوص
سلاطین و حکام دهمشته و آبش از قنات است و بهترین آن قنات رکن الدوله و کم آبت و آب قنات زنگی از قنات قدیمه سعد زکلی برخیزد
نیست که کفایت کند و شهرش در زمینی پست واقع شده که بدین جهت رطوبتی دارد و در تابستان زود قبول عفونت کند و هوا شکر می
مایل است و مزایای آن که فرزندان امام موسی کاظم معروف بسید میر احمد و سید میر محمد در آنجاست و خلق غالباً زرد و قام و لاغراذام و بادیه
و نیکو فطرت و با مناعت و قنات چنانکه کسبش را چون قوت شب سرانجام شود از که بخیزد و با اجناب صحرا یا در شهر شبنی بروز کند
در اکثر اوقات و فصل اول زارش از ریاضین خالی نیست و متاع هند و ایران در آن فردان خاک فارس شمل است بر سیلا قات و قنات
لغذا فوا که سز سیری و گرم سیری همیشه در آن شهر باد و فور است از طرفی رطب تازه و مرکبات از قبیل لیمو نارنج و ترنج و امثالهم آورند و آنجا
دیگر فستق و بادام و آنچه در سیلا قات بهر سدا سحال ایام ربیع فصل بهار خارج شهر شبنی است پر نقش و نگار گیاهای خوب بسایین غو
و مزارات با صفا و مزارع منزه در آن بی شها که برگند دل مردم ساز و طش مجمل آنکه فارس شمل است بر چهارده بندر بندر آبوشهر
ریشه کرمان چارک نخجا و علییه ریک دیلم ماسول غزاله بروستان زیارت شیله عباسی و بحر فارس را شانزده جزیره متعلق بفارس است
جزیره بحرین جزیره دل جزیره بلو جزیره خارک جزیره خبارک جزیره استوار جزیره بندر اوی جزیره لارک جزیره تانجو جزیره قیس لکان جزیره
قشم جزیره هسکام جزیره قلو جزیره مهر جزیره سرنیامیا جزیره قشم که مشهور به جزیره دراز است طولش هشت و دو فرسخ است و عرضش کفرسخ

خیزه هرگز که در چهار فرسخی بندر عباس است دورش ده فرسخ است و شرح آن در وقایع زمان شاه عباس صفوی مرقوم افتاده و از خیزه هرگز الی خیزه بحرین مفاصل اولوا است و بحر فارس لهج است از دیای هندوستان و از سمت شمال محدود است بولایت فارس و از جانب جنوب بدیا عمان و من و از طرف غرب بملک عراق عرب و خوزستان و تبریز و از جانب شرق ببحر هند و این بحر را تا ببحر سیدین صد و هفتاد و شصت مایل محسین کرده اند و عمقش ابعثا دماغ کاشته اند از ابتدای وصول شمس برج سنبلیله تا شش ماه موج است آنجا ساکن گردد و وقتی بصورت موج با بعضی امیرزادگان فارس در بندر کنکو و عملیه تماشای دریا خواستیم بعد از نزول در زورق باد بوزیدن آمد دریا متوج افروزد و عمان از تصرف ناخذ می شستمان در ربودنا چار دریای شیم و خطرات عرق معاینه کردیم تا بنهر از رحمت و مشقت شبانگاه به ساحل رسیدیم و نجات یافتیم مملکت فارس را چندین شهر قابل ایالت است مانند کوهکلیویه و کارزون و شوشستان و دشتستان و ابوشهر و داراب و دوف و نیززد اصطهبانات و همرم و لارستان و هرملکی در دست حکمرانی قدیم و جدید بوده و طوایف ایلات ترک و الوار در فارس قریب بصد هزار کس میباشد که بعضی ساکنان و بیشتر طریقه میلان و قتلای می پاریزند و محمد علی خان بن جانی خان قشقالی که سابقا بمجلسی از حالات وی و احوال مرقوم شد بر ایلات ترک ایلیان گردیده چون سابقه خدمت بدین دولت ابد مدت داشته و معتقد اولیای باوی عناد و لجاج پیشکش فرمود حضرت خاقان زمان و در ایالات خاص احصا ص داده و بنواب فرما فرمود و نیز از هم متعلقین می رسا پارش فرمود و او را بحضور اعلی خواند و برادرش محمد خان ایل سکی و نایب ابودود و نواب الافرا فرما تمام اعیان و اعظم فارس ابراهیم پادشاه عمده میدوار کرده هر یک ابریز حکومت او روانه داشت و در این ایام نصیر خان ولد عبداللہ خان بن نصیر خان ابریکر سکی لارستان که با عن جد متکذرا این دولت بود بحضور والا آمد و میرزا منصور خان کوهکلیویه که از سادات صحیح النسب و محب راشت حکمرانی در اصفیات داشت و سایر حکام بلاد امضا ایالت یافته بکار خود مشغول شدند و جناب گفت حاج میرزا علی اکبر قوام الملک خلف الصدق اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیراز صدر اعظم سابق خاقان قاجار مورد شفاق شایانه گشت و میرزا محمد علی شیر الملک زیر فائز در معاملات دولتی دخالت یافت تمامت حکام و ضباط و رعایا و برادرهای و محارمین و امان غنوده و بساط عدل رفت مهمت کردید دیگر باره کعبه معدلت و انصاف فریدون فرخ در مملکت جمہمت ظهور و شیوع یافت و در زمان روزگار نواب امیرزاده کامکار فریدون میرزای تخلص بفرخ را بدین دو بیت مخاطب داشته تمهکت بیت فریدون فرخ خوشه بنود بشک و بغیر سرشته بنود بدو و پیش یافت آن نیکوئی تو داد و پیش کن فریدون تویی و در این سخن خسته مال نواب امیرزاده معظم اردو شیرزای حکمرانی ما زاندران مخصوص شد و فضل علی خان قزاقی احضار یافت و محمد خان ایردانی امیر تومان شد بکومت عراق رفت و سپهدار ملثم رکاب شد و سیف الملک میرزا رفیق برده بکام سپردند ذکر غریمت موکب فیروزی تو علی حضرت شهریار فلک دربار سلطان محمد شاه قاجار بموش خراسان و زیارت حضرت امام و الامقام علیه السلام چون پادشاه فلک جاہ نیکو نهاد صافی اعتقاد ارادت کامل بحضرت امام بهام علی بن موسی الرضا علیه التجه و اسلام بود دیگر باره در ایام پادشاهی و سلطنت در آن عتبه فلک تبه اطهار و عودیت و مسکنت خواست تقسیم غریمت سفر خراسان فرمود و سرعی بارض اقدیر ما مورد مقرب بحضرت اصف الدوله قاجار و الوار که حال آن شهریار پشمال بود از کمون خاطر اکا ہی داد بعد از نور و زیز و سلطانی و نقصنا بزم و جشن خاقانی سر بیکان و دیار و سرتیان سرکار از ازمیت ضروریات یو شش خراسان و احتشاد و اجتماع افواج دریا امواج بیکران شباه و اطلاع افروذ با شماره جناب موتمن السلطان میرزا آقا خان نوری وزیر عمارت ترک مطاع دیوان شکر و مختار حرکات افواج بود و کار که از ان دولت ابد مدت با انجام مهمات سفر شایسته بر چشند ابواب خزان و افعال پوتات خاصه کشادن کرشمه انداز سلیم و خفان و کمر شمش و بقود و اجناس همه کیتی بی نیاز آمده فیله می خیول از امرات و چرا خور زانده بحوالی ری رسانیدند بی ضنت و حیف باز با سیف تقسیم نمودند نظم هزاران دیوشد از بند جبهه بهر دیوی هر بری برشته اشتران کوه کوه باز از در زیز و تو پخانه و زینور کخانه فرو کشید و اشتران آهن رن حامل احوال اقبال داشتند بعد از اجتماع و از دحام جنود مضور و حرکت موکب ظفر کوکب و نقل مکان بیسایتین خارج دارالکله و اندک در یک حضرت قطب الاطین محمد شاه قاجار عرض سپاه خواسته توسط جناب زیر لشکر شتاد هزار کس معروض افتاد و شتاد عراده توپ بزرگ و پنجره با قورخانه مشهور شد و صحرای محکرمه نمونه دشت محشر و قورخانه دوزخ محشر هم افزای طبقات جیم و سقر بود و مع لقصه

الصفحة

فناوری

قلعه روستا داشت پس اندک ماه که کار صورت تمام و انجام گرفت و سر قصبه حرمخانه نواب کن لدوله علی شاهی میرزا با سا فلو واسطه خندق خشک پیوسته بنا بنگام ملاقات خارج اسبان بزمین کرده از کار بر آورده را بجای خندق آورده و ششم ریح الاولی شاهزادگان معظم السلطان علی شاه و رکن لدوله مذکور و نواب مامور دی میرزا کی شیکمچی باشی برادر صلبی لطنی و از راه حرمخانه بنقب اندر آمدند و از خندق پیرون شدند بر اسبان را بهوار نشسته راه فرار بیرون گرفتند در راه پیراهن میزدند تا باده ایلات شاهسون رسیدند از آنطایفه دلیلی گرفته بدالالت و قریب و از ده فرسنگ قطع کرده بچگونه که آغاز خاک متعلقه بدولت بهیه روسیه و محل قراول سالکات آنطایفه است رسیدند و ملوف صاحب گریپایدف در ری حکم سابقه توقف طهران و بجای یافتن از لطافات آن لجه پیکران آنها را شناخته آنها نیز مطمئن گشته فرود آمدند و از رنج ایلغار و کسالت فرار بر اسودند و ورق طوفان زده وجود ایشان از محیط پیم با حل امید لنگر انداخت حاجی علی اصغر خواجیه ما زنده رانی وقتی آگاه شد که چاره کار از دست و تیر تیر از شدت بد حربه بود بعبثت و تحمیل از اردیبل پیرون رانده ارتقا لا و ارتقا لا و در وقت پیمودن گرفت تا بقراولخانه خاصه دولت بهیه روسیه رسید آسمان زو ام حبه را در پناه کنام ضرام دید چند آنکه لطف و مهربانی آغاز کرد و دو نداد و در ری بروی خدیعت و یکیش بن بکشا دنا چار و نام کام سرگشت حیرت بردن خاندان خانب خاسرو خالف و نامد باز کرد و بده حفظ و حر است سایر شاهزادگان اهتمام کرد و شرح کار گذشته را در لباس شرمساری و پیم برای ولیای دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه ایران عرض داشت و از آنسوی شاهزادگان و ارسته زیند روی تغلیس نهادند و کار گذاران و دولت بهیه روسیه چگونگی حال ایشان را بحضرت امیرطور اعظم معروض گشتند انما می دولت نظر بملاحظه رعایت و داد و حسن عهده و اتحاد و مقدم شاهزادگان را بنگین تسلی نداشتند و آنچه منظور و مقصود آنان بود و در مرآت مال و می نمود اگر چه بانعام و اکرام مشمول شدند ولی بحماییت و رعایت خاص امیرطور می اختصاص یافتند تا کام بعد از غلبه یاس بر امید از آن مرز و بوم روی بارض و م بخاندان زبلا دارند از روم باسلام قبول نشاندند هم از آنجا براه دریا با سکنه ریه و مصر عز کردند و توفیق حج اسلام زیارت رسول نام یافته از ثرب بشام باز آمدند و از شام بغداد فرستند و با شارت دولت در بغداد مقیم و متوقف شدند و خیالات خام از سر نهاده و بتقدیر رضا دادند و سر انجام حال هر یک در مقام اسب مرقوم خواهد شد و هم در این ایام اردوی همایون حضرت شهیر ایران قطب السلاطین محمد شاه قاجار زینت افزای ساحت بسطام بود ماه مودت خنامه علی حضرت امیرطور روس نیکولای پاولیچ رسید که مارا قصد زیارت و چ کلیسای ایروان و تماشای بلاد و صمیمه قرا باغ است و قرب جوار حاصل چون اشتیاق بسیار ملاقات شما داریم اگر باین حدود آید و یکدیگر را دیده باشیم نهایت مهربانی است بعد از مطالعین نامه دوستانه چون شاهنشاه ایران از غرمت یورش خراسان بود و بواسطه قرب جوار و رعایت اتحاد و دوستی علینین اظهار داد با امیرطور اعظم غایت لزوم داشت انما می دولت چنان مصلحت دیدند که حضرت ولیعهد دولت ابد مدت ملاقات حضرت امیرطور اعظم شتاب و باعث از یاد محبت و مودت فیما بین کردند و گراموریت شاهزاده معظم حضرت ولیعهد دولت ابد مدت علیه ایران ان صر لدین ان صر لدین ناصر لدین ناصر لدین از جانب اعلیحضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار بایروان و ملاقات با امیرطور اعظم دولت بهیه روسیه اعلیحضرت نیکولای پاولیچ و شرح ذهاب و یاب این سفر سعادت مآب بن آلیا جاز و الاطباء چون خبر غرمت اعلیحضرت امیرطور اعظم بجانب بلاد قرا باغ و اران و اوچ کلیسای ایروان محقق و مصرح گشت رای پضا ضیا حضرت قطب السلاطین محمد شاه و الا جاه چنان صواب دید که در این هنگام که موکب فراتر وای ممالک روسیه بسر حدت و تغور ایران قرابت اشخاص حاصل فرماید بتوسط ثالثی که بمنزله نفس نفس باشد کلا را اتحاد جانین از نو طراوی گیرد و حایق موالات طرفین بتازه مضار تی پذیرد و شاخسار زمان و سنی و یکا کلی که همواره از رشحات سحاب صفای و مندر سر فرا بالا کشد و قواعد قصور محبت و برادری که پیوسته از غوارض تر زل صون با و تکیه تمهید پیفراید و موارد موافقت که از تنوایب مهابت صافی است اصفی کرد و دو مشارب موافقت که از غنودت مرافقت خوشگوار است اغذ شود لهذا مقرر فرمود که حضرت ولیعهد دولت ابد مدت از آذربایجان با امرالی بزرگ بپذیره عم اکرم امیرطور اعظم منضت گزیند بجهت سر انجام امر محمد طاهر خان قزوینی که از جانب جناب حاجی میرزا آقاسی لقب کالت یافت مامور شد که از کاب طفر امشاب شاهنشاهی مدارا طهران آمده از آنجا به تیریز پیوید و بر حسب امر اعلی با اتفاق جناب امیر نظام و جمعی عاظم در خدمت کاب طفر مآب حضرت ولیعهدی راه ایروان برگرد

چون در ایام غیبت در زمان هجرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار نواب میرزاده فرهاد میرزا خلف الصدق نایب السلطنه مغفور بحکم نیابت در دارالخلافه طهران متوقف بود و بحفظ خزینة دارک حر سراسری علی مورو حاجی قاسم خان تبریزی سریتب خاصه حسین پاشا خان مراغه با افواج متعلقه بنجد در شهر طهران و انجام فرمایش دیوان ساکن بودند از جانب منای دولت حکم صریح اصداریافت که بعد از ورود محمد طاهر خان قزوینی نواب میرزاده ده زوج شال صنای کشمیری علی و پنج کشته نتیج موراید غلطان بر چهارده اسب عربی و ترکی که از رکاب اعلی آورده پیفرایده مغری لیه را روانه آذربایجان نمایند پس انتشارالمرخاقانی و وصول کیلین تبریز با شارت لازم البشارت شاهنشاه عهد جناب میر محمد خان زنگنه امیر نظام که سابقاً در خدمت نواب میرزاده خسرو میرزا اشرفیاب حضور اعلی حضرت امیر اطوار اعظم شده بود تهنیه سفردیده با اسباب الاتی لازم رکاب نصرت اب حضرت ولیعهد را ملازم گردید و چون عالیجناب فضایل اب حاجی ملا محمود تبریزی در حضرت ولیعهدی رتبت معلیت احصا صراحت بعد از دست سراسری مستعد گردید و مقرب حضرت عیسی خان بن میر محمد مغفور مرحوم محمد قاسم خان قاجار اعتضاد الدوله که حضرت ولیعهد را مربی عقیدت سکان آنحضرت اخیال بود با جمعی از ملازمان و عمله و خدام درگاه مستطاب مستخدمت آنچنین از دستوفیان عظام جناب میرزا محمد تقی فرامانی که از زندگان درگاه نایب السلطنه مغفور و دست پرور دار قایم مقام و امیر نظام مذکور بود و در این ایام مقام وزارت نظام داشت بحکم امیر نظام مانور بخد مت گردید و میرزا محمد حکیم باشی نیز بنا بر ضرورت و رعایت خرم در رکاب مستطاب همپو دارد و یما چون حضرت ولیعهدی از دار السلطنه تبریز به خدمت کزین گردیده به سلمان سه فرسخی شهر نزل اجلال گردید بهنگام غروب آفتاب جناب محمد خان زنگنه امیر نظام وارد گردید و دیگر و بصوفیان تشریف فرما شده و از آنجا بمنذر انداختند تا آنجا ارس رسیدند در کنار اسب هفت کس از روس که بحسب منصب کسینا زو سریتب سرسنگ بودند بخد مت آمده بودند از لوازم تحريم و اطاعت کشتی پیش کشیده نواب اعلی با دریا جلالت در زورق نشسته از رود گذشتند و خیمه گاه همایون فرو دادند از جانب دولت بهیسه رویه حلویات و شندای روسی و میومای ترونازه و پیش روی خیمه بانبوه فرو چیده بودند و بمله زمین رکاب عطا رفت اگر چه اخراجات بهر با حضرت ولیعهدی را اندک کرده بهر یک میرسانند هم از سرکار اعلی بایتمام امیر نظام امر اکل و شرب معاش مالی اردو در کمال انشظام بود و در تمامت خیام بمشعهای کافوری تصباح رفع ظلام همیشه چون در این اوقات خاصه در آنخود و مرض بای عام شیوع تمام داشت ملترین رکاب نصرت اشتاب حضرت شاهزاده اعظم ولیعهد دولت بدهد معظم تنوشش خاطر و در آن زمین سوام و هوام و افامی و عقارب بسیار بودند لهذا توقف زیاده از این بر دوش صلاح عقل و دولت نیاید غرمت کصمت مصمم شد در این ایام توقف گاه کاهی مشغولی مزاج مبارک شاهزاده و ولیعهد راصلاتهائی روسی و رودار سس بکارهای میر و اخشنه و از جمله دقایق اعمال مال بهیگران رودیکی این بود که چون تقسیم نصف رود و حق بدولت علیه است بکار چیان رود از خدمت تجاوز و تعدی نمیکردند و چنان نبودند که اگر در این ایام نذر رود که متعلق بایران است منقر کنیم خلاف عدالت نظام کرده ایم ذکر و و مسعود حضرت شاهزاده اعظم و ولیعهد و نایب السلطنه مکرم سلطان ناصر الدین میرزای قاجار با روان و روشن بحضور اعلی حضرت امیر اطوار اعظم نیکولای پاولیچ پادشاه دولت بهیته روسیه و مقضی المرام بازگشتن در ایام شهر جبال حرج موکب فیوزی کوکب حضرت ولیعهدی بدهد عهده بایروان درین اگر عمارات عالیه را از زمین داده بودند و عرکاه شاهزاده فلک رکاه را در فضائی سبز و خرم سرتبارک ماه برافروختند و زیاده بعد از ورود صدای توپ برآمد و یازده بار توپ پرا پرو خالی کردند معلوم شد که اعلی حضرت امیر اطوار اعظم وارد گردیده با مذکف صلیکی از کابر صاحب بنا آن دولت قوی شوکت بارون روزن نام از جانب امیر اطوار پیش و نقد حضرت ولیعهد معظم آمده پس از اطوار فرج و شادمانی و بیان محبت و مهربانی معروض داشت که امیر اطوار اعظم میفرماید که بحکم و فرمان بایحیته منزل مکان شما عمارات عالیه خالی کرده اند و بطورائی شایسته مفروش ساحه چادرات نزل فرمودی حضرت ولیعهد معظم پاسخ داد که صفای سبز و خرم و صفوت هوای صحراییه کاری و عمارات نقشه حسن و الطاف است لهذا طبعیت را با و طاق مسقف عبت یفشاد و فرستاده معروض داشت که امیر اطوار میفرماید که از قراریکه ماشینایم مزاج شریف بخیف و پنه لطیف ضعیف است بهمانا در عرض راه زحمت بسیار بود و شماره پادشاه نواب لا حضرت ولیعهد که زحمت با راحت حضور عم اکرم در شماری دشت باری بخوابد بود و از فرط شوق حضور عم اکرم چنان نموده که این مسافت کمتر از یک کام بوده

حضرت ولیعهد
ایران مختص

هنوز کام دویم بزرگوار بستر منزل مقصود وصول یافته ام بارون روزن تیس که دهم نموده گفت فدای ساعه از دست کشیده من می آید دور خدمت اعلی حضرت امیر طویر عظم میر و دیگر روز در وقت مقرره بحضرت آمده بعد از صرف چای صحبت مختصر در شبکه مخصوص آورده حضرت ولیعهد را آن کالسکه مخصوص نشسته عیسی خان قاجار خالوی آنحضرت نیز سوار شده جناب امیر نظام محمد خان زکند و جناب حاجی ملا محمود خاصه و میرزا محمد تقی فرامانی وزیر نظام و محمد طاهر خان قزوینی وکیل و میرزا محمد حکیم باشی در رکاب طغریاب سواره راه پیوده بمنزل قاضی اعلی حضرت امیر طویر عظم رسیدند در اطاقی بزرگ که متصل با وطاق خاص امیر طویر بود و فرود آمدند و بر کرسیها و صندلیها بنشیندند اعلی حضرت امیر طویر عظم در می آید زردی منزل خود را برکشده حضرت ولیعهد از صندلی برداشته در بر گرفته باذن رون و اطاق خاصه خود عیسی خان قاجار نیز بنی فاصله از قاضی ایشان بدن و اطاق در آید امیر طویر دیگر باره در راست و شاهزاده ولیعهد را در دامن و بران خود بنشاند و بنیاد ملاطفت و مهربانی کرد و ولیعهد را بخدمت و بسم و سخن و تحکم تکلیف و ترغیب میفرمود انکشتی لباس کراستها که بصورت جامیون امیر طویر مصور بود از انکشت مبارک بر آورده با انکشت اشرف علی کرد و فرمود که هر وقت از اوقات هر چه میخواهی از این عم بزرگ بینی خود بخوان که بتو خواهد داد دیگر باره در بر برکشده جناب امیر نظام و عالیجناب حاجی ملا محمود معلم را بدرون خواند و از آن پس میرزا محمد تقی وزیر نظام و محمد طاهر خان وکیل که حامل دیابا بود بخجاست و نامه مودت شاه شاهنشاه ایران خلدند بلکه بار شسته های مروارید و بافته های کثیری و اسبهای ترکمانی و عربی را بخدمت آوردند و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر تبریزی مترجم نیز در آمدند چون جناب امیر نظام را بواسطه تفرق در پانی بود اعلی حضرت امیر طویر عظم از کمال مرحمت و رافت دست بر نشاند و گفت امیر نظام بخاده فرمود که پای تو در می کند بنشین امیر نظام اقتتال امرای را بر صندلی فرو نشسته و اعلی حضرت امیر طویر و سایر امرا همچنان ایستاده بودند و بشاه میر خان دیلاج فرمود که از امیر نظام پرس که هر یک از همراهان ولیعهد معرفی کن پس حال عالیجناب معلم را بر تو همش فرمود امیر نظام گفت که از عظمای علمای آذربایجان و معلم کرام نواب شاهزاده ولیعهد است مترجم جواب با امیر طویر عرض کرده و دیگر باره از جانب امیر طویر ساجی مذکور سفارش کرده که در تربیت تعلیم این کوهر کرامت کمال است تمام نمای که مورد ابر و نفع دنیا و آخرت و دعای خلاق خواهی بود من نیز تربیت و تعلیم ولیعهد را بتو می سپارم حاجی عرض کرد که چون رجوع این خدمت بقلب و شاه بزرگ که دل هر یک محل الهام غنایی است بر تو کرده امید که بتوجه ایشان از عهده خدمت تو اتم بر آید بعد از ترجمه این سخن بایستود و تحسین اعلی حضرت امیر طویر شده پس احوال محمد طاهر خان وکیل را باز پرسید مترجم عرض کرد که امیر نظام عرض میکند که نوکر بزرگ نایب سلطنته مغفور بوده و در آنحضرت محرمیت داشته و اکنون حامل دیابا است جواب فرمود که محرمیت بنایب سلطنته منصب بزرگی است پس استغفار از حال میرزا محمد تقی فرامانی نمود امیر نظام عرض کرد که مستوفی نظام بوده بواسطه خدمت اکنون بوزار نظام رسیده و در سفر سابق در بطریق یورغ بخدمت مبارک امیر طویر شرفیاب شده امیر طویر فرمود که انچه بدیگبار دیگر رفیق خود را دیدم بعد از آن بلغت روسی فرمود که احوالت خوبست وزیر نظام هم زبان روسی عرض کرد که انچه از التفات امیر طویر عظم از آن پس حال میرزا محمد حکیم پرسید عرض شد که حکیم باشی ولیعهد است پس التفات بمیرزا محمد حکیم باشی فرموده گفت پای امیر را زود معالجه کردی و آن از تو راضی شدم امیر نظام از روی حسدلی برخواست که بایستد دیگر بار امیر طویر دست بردوش امیر بخاده حکم بنشین فرمود و چون در وقت ورود دشانی بمیرزا علی اکبر داده بود بوی فرمود نشان تو مبارک باد و پس از این تفقدات شاهزاده ولیعهد را از آن جهت بمنزل داده با امر روانه شدند و امیر طویر در اطاق بر بست و در هنگامیکه از نظمای عمارت بزیتر میفرستند قوطی انقیه مرصع با لباس امیر نظام التفات فرموده از دنبال آورده بامیر دادند و امیر بادست تواضع کرده انقیه را ازاد بغل نهاده روانه شد شاهزاده و همراهان بمنزل خود تشریف فرما شده با ستراحت پرداختند چند نفر صاحب منصب آمده یک قوطی انقیه دامن بجهت عیسی خان خالو آوردند و یکی برای محمد طاهر خان و دیگری بجهت میرزا محمد تقی خان وزیر نظام و بجهت عالیجناب حاجی ملا محمود و دست عددا با جاقلو و باغام حکیم باشی بخواه عدد با جاقلو آوردند چون محمد قافزند حاجی مظم الیه در خدمت حضرت ولیعهد بود یک حلقه انکشتی بر لیان بجهت وی مرحمت شد و فرموده که چون حاجی از علما است نشان بایشان دادن شایسته نبود قیمت قهوه برایش نقد فرستادیم علی بکمال از نیم ساعت اعلی حضرت امیر طویر عظم از منزل پروان آمده بر اسب کینه فراق سوار شده اسبهای رضائی ایران را زده و تحسین کرده و از آنجا کالسکه رسید سوار

روز دیگر بشارت حضرت ولیعهد بزرگان رکاب قصد مراجعت نمودند و از روز و روز تازان رجوع معهود بشت روز بود و در مدت یک هفته متصل باران
همی آمد و انالی ایروان بکلی استقبال نمودند و انالی نظام بخدمت آمدند و شب رود ایملر طور شهر را چرخان کردند و شب یک چون روز روشن
شد و از آن پس حضرت ولیعهد روی براه نهاد و ایملر طور نیز بجانب بطر زبورغ باز گشت و بعد از ورود ولیعهد معظم به تیریز از جانب اعظم
ایملر طور ری حقه بزرگان علی نشان عقابی با جمیل ابی که مخصوص سلاطین است سپاه و دزد و زینت بود و شش مبارک حضرت ولیعهد معظم
کردند و چون علی حضرت قطب سلاطین سلطان محمد شاه از مراجعت حضرت شاهزاده ولیعهد و تصدیق و تکلیف ایملر طور اعظم بولایت عید
همایون مطلع شد از ایران طمیسنان حاصل کرد و روی توجه با نظام بلاد شرقی بنهاده مصمم حرکت بجانب هرات کردید از جمله لطایف نگا
که در زمان حضور علی حضرت ایملر طور از امیر نظام بطور آمده این بوده است که در هنگام پرسش احوال شاهنشاه فرشته حصال محمد شاه قاجار
غریب تخیرات ایملر طور فرموده بود که انالی هرات که تابع و رعیت دولت علیه یارند در چه مقامی که پادشاه ایران بغیر خود دعوت
تادیب آنان کند و چرا چنین تکرشی کنند امیر نظام عرض کرده بود که آنان نیز مانند طایفه لکیزه در غستان گروهی سرخ و عصیان گشوده
اندیش میباشند لاجرم شیشه قلع و قمع ایشان از زحمت و صعبی خالی نیست و این قول در خاطر ایملر طور و قعی اثری تمام ظاهر و در فکر
استیصال نظایفه فساد و در ذکر حضرت آیات حضرت قطب سلاطین سلطان محمد شاه غازی قاجار از
چهره بجام و ماموریت آصف الدوله چون بسبب بعضی قایع و حوادث عایت حرم واجب فساد
علیه حضرت شهر یاری پسر ز طمیسنان از نظام تغور و سرحدات ایران جناب آصف الدوله امیر ارخان دو الوخال خود را از خراسان برکات
حضرت ماب بخاند و وی از خراسان روی بسطام و یشابور بنهاده همی آمد و پس از چهل روز که بسطام مضرب خیمام حضرت ارتشام بود بانشا
کار کرد از آن دولت قوی صولت و غره جمادی الثانی پیشانی اردوی کیوان پوی بجانب یشابور در حرکت آمد و دیگر باره کوشش سلاکسان سپهر
از لوی بحرین و جلجل بغال و جمال برضطنین مبتلا گشت و بقعه رض از ارتفاع خیمام و محرکا نظیر فلاک سبعة بلکه مماثل خبات ثانیه کردیم
طراق مقرر بر کوه و بر سنگ ادب کرده زمین را شصت فرسنگ اردوی بزرگ شانشاهی با احتشاد زیاده از اناه تا مایه ازراره
مزنیان راه شهر سبزوار سپردن گرفت و روز و روز و محمود امیر توپخانه خیمای دوزخ لیسب توپهای شدر نیب از نظر مبارک بگذراند
و پس از چهار روز توقف در سبزوار در بجهت در آمد و غم یشابور کرد و دیگر باره در و دشت از جنبش سپاه و افواج مشابه دریائی موج
بود از جنبش توپهای کوه پیکر پنداشتی که روز عرض کبر است و کوهها بجنبش در آمده اند و از آتش بازی زینور کیمیان و توپچیان کشتی زما
استقلال انتخاب سقر است و زبانه بهنگام گرم همی کنند حضرت شاهنشاه کیمیر و جاه با حشمتی و افرو شوکتی و افنی و خاطری صفتی اندیشه
صافی بشهر یشابور اندر آمد و پست و زبانه و جناب آصف الدوله لید خان قاجار خال شاهنشاه پنهال که حکمران بلاد خراسان بود در حضر
پادشاه سلیمان جاه سعادتین بوسی یافت و با شفاق خاص پادشاه مخصوص گشت رای چنان صافیای حنر و چنان صوابید که اردو
بزرگ ازراره جام و با عزت حضرت جوید آصف الدوله مرخص گشته در سر جام بار دوی کرد و احتشام میوند و آصف الدوله امتثال امر
اعلی واجب شمرده بعد از ورود موکب ظفر کوکب توقف در جام با چهارده عراده توپ عفریت یککل و چهارده هزار گسترده ضرغام سیکر
سر جام بار دوی بزرگ الحاق جبهت پس از عرض سپاه و فرمایشات حضرت شاهنشاه مامور شد که ازراره با دعایات با نظام و تخیلات
و اند خود و بشرفان توجه نماید مخالف موالف طوایف ایالات الصغیرات العف لطف قهر و مهر جزا و سزا بد اسکن خان و لید خان
قاجار و والوکه امیری موقر و متین و سرداری متهور و دورین و دران ایام حاکم تربت و باین عم خود آصف الدوله در مقام قربت بود
اشارت شایانه با خوانین عظیم نشان خراسان با شفاق آصف الدوله بعضی خدمات مامور گردید و راه برگرفت و در منزل قدکاه چنان ضایعات
حاجی و نواب شاهزاده عبدالعزیز اوسیماری از اعظم امرار خص شدند که بشهر مقدس و شاد سعادت نیارت در یابند و سه روزه باز کردند
و چنین کردند و باز آمدند و اردوی بزرگ شایانه با حشمتی فرون از انداز پنهان از سر جام حرکت کزیده در پست و شتم جب تربت شیخ جام
احمد زنده پیل قدس سره نزول فرمود و بنا بر حسن اعتقاد بزیارت مرقد و ضمیم آن شیخ بزرگوار توجه فرموده بخدام و فقرای آن بقعه و زید
بسیار نیاز و شرافت فرمود علی بکله شهر یا رهاقت محمود بطالعی حید اشتری معبود از محمود آبا و بکوسویه و از آنجا بکنار بهری رود در چمن شبن

نزول جلال کرید و صیت جنودنا سعد و در اقصی بلاد شرقی تشریافت ذکر قلعه غوریان و استعداد شیر محمد خان برادر یار محمد خان
 و آمدن سپاه افغانه تقصید شیخون براردوی بهایون و اطلاع کارگزاران دولت و مقابله و مقاتله محمد خان
 ایروانی و امیر تومان در خارج قلعه غوریان با سپاه افغانه و هنریت یافتن سپاه افغان غوریان از قلاع محکم
 آن بلاد است و ولایت خراسان را با حکام بهرت غالباً در تصرف آن قلعه متین و حصین منازعه مارفته است و چون در این ایام کاشان
 دولت افغانه بدلی در آن متصرف بودند که مران میرزا حکمران بهرت و یار محمد خان پشکاروی چنان مصلحت است که آن قلعه را بدخا
 مشون و بتوت عساکر مملو دارند لهذا جماعتی از سپاهیان رزم آزموده و سرداران محاربت دیده را با اتفاق شیر محمد خان برادر یار محمد خان
 در غوریان بتوقف امر کردند و مقرر داشتند که بقدر امکان در منع عساکر و سوار سپاه شاهنشاه قاجار اهتمام نمایند غافل که جن و غاش
 راه سیل ستن شود و خارج شک منخ شعله کشش نیارد مع القصد شیر محمد خان و سایر خوانین افغانه که بحفظ غوریان عزم خرم کرده بودند معاد
 چهار هزار سوار جرار شب سنگام بجوالی اردوی بزرگ فرستاده که اگر توانستند شیخونی در افکنند و بعضی از اطراف اردو را آشفته کنند آن کرده
 بجوالی اردو آمده نظامی دیدند در نهایت حرست و سپاهی در کمال فرست توپها در کردار و در فوج و حیده توپچیان بر سر هر یک مترصد فرمان
 ستاده و پیادگان افواج پاس و کجانی دور و نزدیک مترقب شده لهذا محمود و دایوس باز کردید بجبال خام در افشا ندکه در روز روشن افواج
 و بنه حرکت نمایند بلکه دستبرد می توانستند حکم حضرت پادشاه کامکار از مقربان حضرت اعلی محمد خان سردار ایروانی که در این ایام منصب امیر تومان فی الق
 حبه بود معین شد که با پنجه رگس از سپاه رکابی که دو هزار ایشان سوار و سه هزار پیاده سرباز باشند شش عراده توپ بر سیل مقدّم پیش
 روی بسوی غوریان بنند و سواران افغانه را کوشمالی دهد محمد خان ایروانی بر حسب مرخاقانی راه برگرفت و اردوی بزرگ بحکمت در آمده
 کمال احتشام و انتظام همیشه ندیده از نهاد عراده توپها اردوی بزرگ و جنبش آمد عراده های گردون توان گردون و ارگردش کریدند و
 توپهای البرز برز چون کوه مترزل جنبیدن گرفت توپچیان بهرام طیش و در زرم را در زمینش میزدند و زنبور کخانه و لغاره خانه عرصه صحرارا
 کاستانی پر از خون جلوه میکرد و آتشکده های پر از شش نظرمی آوردند از کلکون لباسان فوج کوه و دشت بگری مرجان موج می نمود و عکوس سلجوق
 صیقلی دیده خورشید را خیره و عمارتغال مرکب چهره پیرا تیره میداشت بنا که چشم محمد خان امیر تومان در آن صحرایر سپاهی مستعد جنگ افتاد
 که پنج تیپ تربیت داده مقاتله را استاده اند و نیز دل بزم بخاد و با نظامی درست قطع مسافت میکرد تا قرب جوار حاصل شد سواران افغانه
 سیکه گریختی گردیده یک تیپ شدند و سیکاره عمان مرکب سپردند و هیات اجتماعی بر سر امیر تومان آمدند محمد خان فرمان داد که سواران و نیز از
 پیاده شده با اتفاق افواج پیاده صف است کردند و اشارت دادند که توپها را بر تیپ افغانه فرو بندند یکبار و فو آن دیوان خاک خوار برآمد
 و وزخ و آتش فشانانی گرفتند و مرکب افغانه در جو بلو آتش کشید و اجزای اعضا تفرق بر اتصال کریدند و دیگر بازه سواران افغانه باز
 اتفاق کردند و حمله دیگر بر صفوف سپاه نظامی آوردند توپها آتش فشانانی پنهان دهناد و آبروی حیات آن خاکساران را بسادستی بردادند
 جماعتی کثیر و آن سپهر بزرگ آتش گرفته هلاک شدند و فرار بر جنگ ثبات بر زدند که نیمه راه بهرت در گردشند و بگریختند و نیمه دیگر خود را
 بقلعه غوریان انکته متحصن شدند تقی خان پسات یوزباشی غلامان خاصه سواران ساحه از فضای هنر تیمان تا خنده و بسیار را بکشتند
 گروهی اسیر آوردند و چون کوبه شانه شاهی قریب آمد سواران افغانه را بحضور جلالت طهور حضرت قطب السلاطین محمد شاه غازی آوردند
 مورد العتاب شدند و شاه فراماد که سبک سینه خواهد کرد قلعه غوریان را حاطه انعام بالا صبح فرو کرد و تا آن حصار را بمحاصرت منکوبند
 آن مقام حرکت نمایند ذکر محاصره غوریان و تسخیر حصار و آمدن شیر محمد خان افغان سردار شاهزاده کامران
 ابدالی و سایر خوانین و اعظم غوریان بحضور حضرت خاقان کامکار و تصرف آن حصار چون حضرت خاقان
 سکندر شان بجا حصار و تسخیر غوریان حکم ملکم را ندرد و هم شهبان المعظم اردوی جهان پوی عرصه بگروه و نامون شک کرد و یکجا آتیم
 و خرگاه کوناگون برپای شد خارج غوریان معمور تر از داخل غزنین و غور آمد بعضی از جوران بغیر از قلعه انداز ضرب کلوله های قلعه کشین
 باره فلک شیب افشا و اطراف غوریان را با میران شکر و مسرینگان دلی تقسیم کردند و صیقلی خان و دلی علی خان شامسون که امار
 توپخانه مبارکه بوی مفض بود و در این منصب انتظامی کامل داشت بر طرف شمالی غوریان واقع و آن قسمت بوی محول شد

و جانب جنوبی شهر مخصوص حاجی خان قرا باغی سریتب و فوج شقایق لقب بجهاد جنگ کشت سمت مغربی را بولیان تگابنی کیلانی محمد حسین خان رجبندی فیروز کو بی و افواج سواد کو بی و بندپی و سرگردان مازندانی سپردند و طرف شرقی محمد خان ایروانی امیر توانا و سپردگان وی رسید چهار جانب بخفر و لقب مورچال پرداختند و قلعه کیان با طمینان متانت حصار و ایداد حکمران هرا میگزایند و فاکل بنیاد ایشان برهوست و عما قریب آن بنای محکم میا خواهد بود و در عرض هر روز کار لقب مورچال انجام رسیدن شاه شاه فلک با تیغ حصار حکم صریح صدویافت افواج عمان امواج از اطراف بجهت درآمدن خان طبل و کرنا و شیور و شنیف و صراطین و راکند و غرش توپ قلعه کوپ و لوله در عرصه غارت داشت ثوب بروج را بار و ط و لفظ و چوب میزد و پناشند که بیرونی آتش مندم سازند و خندق را از آب غالی کرده بخاک برکنند تا بران گذشتند از توپ و تیر کله های توپ صخره شکن بروج و جدار حصار ترزل و تخریب یافت و از صحرای چهار منگ انداز باره بر جای ماند و لوله حرم میخ کفتی از سر خاک سپرد و لوله خط بر فلک طرفه میخهای آتش رنگ که زمین بچرخ در آید شیران قلعه کشت از جان سیر کا و ج میخ شد بخانه شیر لاجرم دل شیدل خان سردار چون کندم در بانه ثقیه طبلدن گرفت و شغبار بخت که بر کاب آید و خدمتکاری پذیرد از آنسوی که رودی افواج مازندران بودانه کشا شسته زیر افکند و محمد حسین خان رجبندی فیروز کو بی آن نوشته را دریا فتنه بر مطاوعت و متابعت نسبت بجناب زیر لشکر و پناه کشور میرزا آقا خان نوری حفظه الله تعالی بنجدش معلوم شد که شیرمحمد خان بغایت اضطرب و تلجی بجناب زیر لشکر گردیده و او را بحایت رعایت و وساطت و شفاعت خود ناچار کرده و نیز مراتب اضطراب انقلاب حال شیرمحمد خان و سرداران فاغنه را مشرو و حاجی کبای مبارک معروض داشت شهر را خطا بخش پوشش پذیر فرمان داد که سپاهیان از بدم حصار و قتل اشتر دست نکشند و روز دیگر پانزدهم شهر شعبان المعظم سال یکم زرد و دیت و پنجاه و سه بود و جناب میرزا آقا خان وزیر عمارت و محمد حسین خان فیروز کو بی مازندانی حضرت سردار و قلعه کیان را از جانب جناب قضایای آب حاجی میرزا آقا ایروانی اطمینان داده و زبان بر جدار قلعه نهاده شیرمحمد خان و دیگر خوانین افغان در بیستم شعبان از فرزند شیب آوردند و بجنوب حضرت شهر یار رفت شیار برده و مخلص و مطمئن بها شد و حسب الامر علی غور یان را با میرزا سید خان قایمی سپرده و دوازده کس از تفنگیان طبعی قایمی بجهت آنجا گذاشته و روستای هرات نهادند شاه دریا دل در مدت یک هفته با بیتی تمام و چشمی کامل بخارج شهر هرات رسیده در روز و روز اردوی شاهنشاهی بطا هرات و لیخان سکا بنی باد و هزار کس بر سپل تک در مقدمه سپاه پیشاپیش میرفت چون از پوزه کبوتر خان در گذشت شش هزار کس از بهادران فاغنه بدر آمده علی الغفله حمله آوردند آن سریتب لیر صلا متوهم نشده جنگی سخت با آن سپاه کرده بجهت های متواتر کرده و راد برهم شکسته جمعی مقتول و جماعتی اسیر گرفته مورد الهات شایمانه شد و دست چهارم شعبان در محل سنگر نادر بیحوالی نهر نهر نزل اجل است داد و جنود نامعد و دهر کیای جای و مقام خود خیمه و سپاهان برپای کردند و هم در لوله در جان کامران جسم یار محمد خان ابدلی در افتاد و کسرون آمدن متجذبه هرات بغرم شینون و قصد آتش زدن قورخانه همایون و اطلاع طلایه حاکم لشکر و محاربه با آن گروه و هزیمت شدن هر ویان و بقتل آمدن جماعتی از افغان مخفی ماند که سنگر نادر در ساق سلمان در کفر سخی شهر هرات بر لب نهر نهر واقع است و در آغاز زور و خرگاه فلک درگاه شاهنشاهی را بر لب رود سر فلک رسانید و آب رود را بر گردانیده خشک ساختند و قورخانه اصلی بر لب نهر واقع شد و در خاطر امالی هرات خطور کرده که در یکم تمام سترگی بت حاکم از شهر بدر آمده از طرفی جنگ اندازند و جماعتی دیگر از میان رود خشک موسوم بنهر نهر مجبور کرده خود را بقورخانه رسانیده آتش در آن اندازند که قورخانه صنایع و تمام شود و تا سر انجام کردن یا از دارا بخلاف آوردن فرصتی مملتی در حفظ و حراست شهر هرات بدست آید بدین اندیشه خام و خیال تمام سه ساعت از شب پست و پنجم شعبان گذشته جنگ در انداختند متجذبه هرات با ابنو بی تمام فی امان من لباس الظلام از دروازه شهر میان نهر در آمده قصد وصول بقورخانه همایون کردند و فاکل قراولان اردوی پادشاهی در شب تاریک مور و مار بر سنگ سیاه تشخیص کنند و قورخانه اندازان مازندانی بنوکا و کمال از چهره ترکان حصار ی برپایند حارسان حضرت حافظ دولت نجفانی و حراست از کلنگ فرار گرفته اند و سحر خیزی از غراب استوار کرده اند با کاه و دوی از حرسه قراولان اردو است و شب پست شهریان کرده چنانکه رسم اردوی نظام است بکمانزایا کایند افواج مستعد بقانونی که نشسته و ستاده بودند تفنگها بدست گرفته احدی

از مقامی که مقیم بودند قدمی پیش نداشت و صلا از آن اردوی بزرگ که زیاده از صد و پنجاه هزار کس بود صد و آوازی برینا میزدند و گوش
 بفرمان حضرت شاهنشاه ایران بودند و بناگاه بکام پادشاه ششپوچی هرگاه ششپوچ را خبر از جنگ بودند بنواخت از تمام افواج نوای شیو برآمد
 و توپخانه نیز آماده محاربه شده و متابها بر دست مستعد شدند و توپ شدند که سحای و متاب عرصه کوه و صحرا را روشن کرد و جمعی از متخذ
 اردو با متواریان نهر قهره ببلخه و منازعه درآمد و غلبه کردند چون برویان صرفه در محاربه ندیدند باز گردیده در حصار شهر خرمیند و هر چه از آن
 گرفتار شدند را بهوار رخت بست و یکروز مهندسان اردوی فیروز در خدمت وزیر لشکر اطراف شهر را بنظر وقت ملاحظه کرده در برابر دروازه
 عراق محلی را که بکهن سنگ یخند و سوم بود احداث کردند و اردوی بزرگ سلطانی در چهارم شعبان در آن مکان مقیم گشت و بهمانا شهر شمشیر
 قریب شش هزار کام فاصله داشت از جمله و قایع غریبه که در روز و دو و قویع یافتین بود که چون قریب شش هزار کس از دلیران فاغنه و
 سایر طوایف که در هرات اجتماع کرده بودند از شهر بدرآمده با ولینخان کتابخی مقدمه ششپوچ حضرت شاهنشاه ایران بجاریه و مضارب مشغول
 شدند سپهر محمد خان افغان لکوزائی فرصت بسته سواره خود را بغیل خاصه سلطانی که با جنایب همراه بوده رسانیده شمشیری بر فیصل زده
 سپاهیمان پادشاهی بر سر آن شوریده و متراخته و را اسیر ساخته بعد از ورود و موکب مسعود و بحضور اعلی آوردند و بضر شمشیر مندی کردن او را
 زدند و وزیر فعال مرکب پادشاه دارا بهمال افکنند هم در آنروز محمد سیخان ولد بغی خان قراپا قی و حسن خان و اسکندر خان برادرانش که در شجاع
 از باطل و اقرار متفرد و طاق بودند با سواران خویش حمله بر فاغنه برده جنگی سخت کردند و جمعی از آن سخت سران را اسیر نموده و سر بریده بحضرت آوردند
 و سر را بر پایی سب شاهنشاه فرو ریخته و مورد انعام و اکرام عظیم شدند و بعد از سه روز از و تراق سپاه حکم حضرت شاهنشاه در روز بیستم
 شعبان سنه هزار و دویست و پنجاه و سه مصطفی قلینان میرتب و دوفوج سمنانی و دامغانی بحفظ قورخانه مبارکه معین شدند و محمد حسین خان میرتب
 فیروز کوهی و سودا کوهی و عباسقلی خان میرتب لاریجانی بطلایه داری اردوی بزرگ مور شدند محمد خان سزار ایرانی امیر تومان با پنجه از او
 و پنجه از پیاده بجهت محاربت سرحدات کمرخ و با غنیات ماور شدند که قریب نیم فرسنگ و از شهر هرات در برابر دروازه فته با قرار گیرد و افواج
 سنگر بنا را ساخته رایت منازعه برافراشته شاهنشاه همجا بر مرکب با در قمار برآمده در برابر شهر افواج را حکم فرمود که از طرف برج خاکستری سنگر
 پیش برده حاجی خان قرا باغی ملقب با میرجهاد در جنگ با افواج شقاقی از جانب است آن برج و سام سام خان روسی با فوج تنگی مسلمان
 بهادران از طرف چپ ولینخان کتابخی میرتب افواج چمنه و قروین از وسط این دو سنگر پیش برده و در میانه راه سنگر را کج کرده از سنگر بیرون
 جنگ بکند از طرف راست با کبر و در حجب قرار داد پادشاه بهمال افواج در تمام سنگر با اهتمام تمام در زمینه چون ولینخان برجسب مرشاهنشاهی
 باستی از سنگر حاجی خان عبور کند و طرف راست با کبر و درین بین که سترشیه سبزان قروین سنگر شقاقی بنده شد حاجی خان شقاقی از فوط شقاق
 و راه عداوت اترک با ابل عراق فریاد زد که فوج قروین را سنگران کنند چون قرا و نه مضطرب شده سر از سنگر برآوردند تفکیکیان برزق
 درباره و برج مشطرنشسته بودند از برج خاکستری آواز زدند و فکله تفکاسا خند و سی نفر از جوانان آواز از پای دارند و شش مهندسان
 واقع را بقبله عالم معروض داشتند حاجی خان در معرض عتاب درآمد و در این یام از طون و طیس سیورسات بار خانه و قورخانه و پنجه از او
 زرقدمی آوردند فاغنه مطلع شده بیصدس در شب بر سر انجیرا ریخته سی نفر از کشته شده را به شهر هرات بردند و در اینوقت شمس الدین خان
 افغان با سواری چند بنجا کپای حضرت شهیداری آمد و بنجانات اشغال گشت و مرجمه تا دید که ما موریت سپاه طفرنا به سردار
 جناب اصف الدوله اندیار خان قاجار بتخیر چار و یماق و بالا مرغاب میمینه تا زمان احضار بار دو
 همایون ظل اللہی خلد الله سلطانه چنانکه در طی کلام سابقه بدان اشاری رفت جناب اصف الدوله اندیار خان قاجار
 والی خراسان و خالوی شهر یار ما مور بتخیر با غنیات شمسپه تدوین کردند و از منزل محمود آباد جام با شوکت و حشمت تمام رخصت حاصل و روانه
 شد و ده هزار قشون رکابی همراهی وی بکمرت درآمدند چهار هزار کس نیز از سواران خراسان بار و ساسی خویش با وی اتفاق کردند از جمله عالم
 و معارف که ما مور بودند اسکندر خان قاجار بن محمد علی خان حاکم مراغی بنی عم اصف بود که برفوج مراغی و فوج قرانی و سواره قرانی شریک
 بود دیگر جعفر قلینان قراجه داعی میرتب و دوفوج قراجه داغ که بکمرت فوجی شیرخان بنی عم دی و دیگر احمد اقالو و کلبهانی خان و شیار
 با فوج اخلاص از افواج قشار و سواره کلیانی و افشار دیگر بنی خان قرا کوز با فوج قرا کوز و جمعی خود که عبدالله خان قرا کوز و منصبی در آن

سرباز کروس جمعی علم و دیک سوار شایسته و نوازنده خان شایسته و نوازنده امرای خراسان جعفر قلینان بن جعفر قلینان که در شادلو حاکم بود و ایلمانی خراسان با سوار خراسانی شادلو و غیره و هزار نفر باریش باوری و تریشی و پیاده سروالیتی و شخیلی که به پایه مشهد مقدس حاصل بعد از قطع منازل تربت و کاریز و کوهستان که اول هرات بشکستان و قوشه رفته از آنجا بجانب محال بادغیسات که یورت طایفه جمشیدی و جماعتی از احشام چهار دیماق است درآمد چون بقرات رسیدند معلوم شد که ساکنین آنجا فرار نموده کوه چیده اند از قوق و علوفه و غله و یونجه پوسته و خربزه خشک تریحای مانده سپاه نصرت پناه از آنجا حرکت نموده بمنزل کوشک که محل اقامت زمان بزرگ طایفه جمشیدیست رسیدند و نیز از دشت و هم و خبر سپاه کینه خواه فرار کرده بود و بجهت زیادتی آرزو و ضروریات راکب و مرکب و دو شب در آنجا توقف و او تراق قشاد از آنجا بجانب قلعه نو که یورت طایفه هزاره است راه سپردند مشهور شد که آنان نیز تاب ثبات نداشتند کوه چیده بطرف بالا رفته اند علی بکله در غالب منازل آتش زده کوه چیده بودند بمنزل قلعه نو آصف الدوله توفیق کرد تا از حالات و خیالات طوا ایلات استطلاعی و استحضاری رود پس از ده روز و تراق حرکت و بمنزل پدید که رفت و بحکم آصف الدوله اسکندر خان قاجار و والو باد فوج سرباز و سواره جمعی خود بقراولی مامور شد چون آن راه دره و کوهستان و اراضی پست و بلند و قلال و شتاب بود همانا راه خطا شد وی زوئی دیگر گرفت و آرد و از جانبی دیگر عبور کرد بعد از ورود و نزول آرد و بمنزل محقق افتاد که خان پیش قراول بطرفی دیگر روی نهاده و از آرد و حداد تا صورت امکان داشت انتظار روی کشیدند و رسید و شب تیره شد و بغیر توپ شمشال و رجال سپیدن گرفت و چنان بود که دومی شنگام عبور از یکی از آن دره و مامور در آمده و حالتیکه در شب دره شک افتاد اند سواره هزاره و جمشیدی و فیروز کوهی و قتیق با جمعی کثیر و در کوه راکب شده آبراز سپاهیان و قطع به تیغ آبرو شمشال آتشبار میزانی آن نوریده همانان مشغولند چون مصایق سنگ مسالک باریک و معابر تنگ شتاب راکب بود و عساکر منصوصه مطلقا از آن طریق و معبر طلاع نداشتند بحفظ آرد و رعایت احتیاط اولی دانستند تا صحیح بود بیاس و بیقصد گذرانیدند و اسکندر خان اسکندر و در ظلمات آن شب را جلاد و شکاری و پایداری پیش کرده این پیشین در فتنه و شتاب شادلو و شترتیبان افواج بید و اسکندر خان قاجار و غلبه بر اعدا و محاربات متعدده با سواران و یماقی و غیر هم چون شب در گذشت و سپیده دیدن گرفت سپاه منصور مانند شیران آشفته و کرکان کرسنه بصید اعدا جنبش گرفتند جعفر قلینان ایلمانی شادلو با سواران خراسانی و جعفر قلینان قراجه داعی با افواج خویش و بنی خان قراکوزلو و کلبعلی خان افشار ساعتی از طلوع آفتاب گذشته با اسکندر خان رسیدند در حالتی که آن دلیران ثبات دست از جیات شسته آنچه از سرباز و اسب همزمان وی مقتول شده منکر خود مساحت و زخمی چند بر داشته بدفعه و منازعه اشتغال آرد و سوار و پیاده مدد و معاون یکبار از اطراف کوهسار برآمدند و بر زمین حمله بردند شلیک تفنگ کوه را پر از غریو و غرنگ کرد و جوی خون روان شد بچند حمله مردانه و دشمنان را در بهم شکستند تا دوستان بر نشد و بالا اتفاق قصد جمع بار و کردند و یکبار سه هزار از او یماقات بدو طوایف مذکوره آمدند و فراریان سطره و قوی دلب زکشت و این بار نوبت کار بسواران ایلمانی خراسان افتاد و شمشیر با سربازانی و سربازانی و کردن زنی کردن کشیدند و تیرهای خیمه اتی از کمانهای چاچی پریدن گرفتند نیز با میکهارا سواران سوراخ کردند و شمشیرها سینه را بقیه ثقبه و رخنه رخنه مساحت و مقارن آن حال فوج جعفر قلینان قراجه داعی با شیرخان سربسنگ در رسید بعضی و در سواران تاحشند و جنگ انداختند و محاربتی کردند که هنوز ذکر آن در افواه سبایر است بار دیگر بر اعدا فیروزی یافتند و در تمام سلطان هزار نفری که از سواران سامی و سرداران نامی هزاره است زخمی شد و بسیاری بقتل آمدند و غنائم و افرعاید سپاه منصور کوهی کمتر از پست سواران خراسانی کشته شد و کما پیش همین پایه اسب بکلوله شادلو از آن منزل بزم بالا مرغاب نهضت کردند حاجی بک نامی طایفه شیر محمد خان هزاره بکیت و خدعیت پناه بار دوی سپاه کینه خواه آورده با وجود کمرایهی دعوی از بلایت راه کرده نادوی و ساقی شد پست اذکان الغراب دلیل قوم سیدیم سپل الها کینا تعدد آرد و از معبره شک در گذرانید و خود مدفوع شد چون سپاه در آن مکانی درآمدند طوایف هزاره از دوسوی کوه ایت از با و سنگ مهره تفنگ در میان گرفتند چنانکه در فتنه و ماندن و بازگشتن و حرب کردن هیچکامکان نداشت فوج کلبعلی خان افشار که بحفظ جبال و ضبط معابر لال مخصوص بودند چون برخلاف هزاره بلایت در آن سنگ خاره نداشتند عاجز و ماندند جعفر قلینان ایلمانی و سواران خراسانی از سپاه پیاده شده زمام آنها بقرز جبال برآمدند و خود را بفرج افشار رسانیدند

جمیع مخالفان بفرقه برنده راه باز کردند و غریت را در وکل کردند و اما افواج سرباز را در آنوقت از کثرت کوشش و مدت جوش و قلت تاب نداشت
 آب چنان سپاهیان سلطانی متحش متعطل شدند که یاری رفتارند داشتند و قدرت کهار علی بکجا باشارت ایلخانی شادلو که مردی از نمود
 خیرخواه کریم بود سواران خراسانی چند تا بکتاب داشتند بشکاف افواج دادند و مقداری جوهر لیمو که مسکن عطش بود و ایلخانی بهمه داشتیم
 یا افواج و صاحب منصبان چشمانده برین شعله التهاب عطش آمد و بار و بار کوشیدند و در آن مقاتله مرکب بسیار بجهت اینکه سکر کرده بودند بکوله
 تفنگ بدکشته بود و جماعتی از سواران پیاده ماندند و در آنشب دست تصرف بچکن به بنه و آغز و قود و خیره و آرزوق خود رسیدند و از کجه
 در زیر بار و فرصت بار نهادن نبود و سبکجا بمنزل خواجگه گند متوجه شدند و در آنروز محمد رحیم خان شادلو را در جعفر قلجیان ایلخانی با سوره شادلو
 بزار جعفر قلجیان ایلخانی بپایان براه شادلو و خراسانی چند اول بود پس از و در واکب زمین برداشتن از مرکب ساعتی دوسه سایش خبر داد
 رسید که سواره هزاره بر قراولان اردو که سواره قرانی جمعی اسکن در خان قاجار بودند چار شده و بر آن گروه غلبه کرده قریب ده پانزده سوار
 اسیر کرده اند بکجه جناب اصفالدوله سواران اردو زمین بر مرکب بکشد و بر نشسته قریب دویست سوار با یلغار به قراولان رسیدند
 و بنیاد محاربه و مضاربه نهادند به هزار سوار هزاره که گیس کرده بودند از کجیا به پروان تاحه بر سواران اردو لب انداخته و عرصه ایشان
 شک کردند ایلخانی فرمان داد که سواران فرود آیند و بطرز بدار و خرم و خود داری رزم و مدافعه نمایند تا بدی قوتی رسید مقدار این واقعه
 اردوی اصفالدوله اسکن در خان قاجار و جعفر قلجیان سرپشت قراجه داعی با سیصد سوار در رسیدند و خود اصفالدوله نیز بکجهت درآمد
 و سته دسده و صف صف سوار و پیاده بفرم رزم نزدیک شدند سواره هزاره پس از دراک مدد متوالی و عدد متعاقب باری صلیحت ندید
 متفرق و متجانب شدند پس از آنرا منزل کوچ کردید بکنار آب شعله و دو که اکنون بالا مرغاب مشهور است فرود آمدند و در آنمزل سواران کرد
 شادلو که پیش قراول اردو بودند زیاده از پنج شش هزار که سفندار طایفه زساری که در آن صحرا چرامیک درند با پست نفر از شمان بدست شد
 و در اردوی اصف و فو لغتی حاصل آمد از آنجا حرکت کرده بکنار اردو شعله رسیدند و در سواصل فرود آمدند و ذکر اجتماع و اتفاق جماعت
 اوزبک و ترکمان سالور و ساروق و طوائف چار و یماق بفرم مدافعه و رفتن اصفالدوله بمقابل و غالب
 شدن سپاه منصور در بهنگام نزول اردو بلب شعله و در مجنون نام خادم شیر محمد خان هزاره بسی زاوروی کردان شد بیشتر
 او را در دیده پناه بار دوی اصفالدوله و خبر داد که طوائف اوزبک از میمنه و سربلی و اند خودی و شبرغانی با سواران ترک که سالور و ساروق
 و سواران چار و یماق و شیر محمد خان و سایر خوانین اتفاق کرده معادل پست هزار گرس اقتشاد نموده بدو فرسنگی اردو رسیده اند و تمام تمام
 و معابر سپاه از آنال و جبال و نیش فراز سکر بایسته و در آنجا نشسته لشکر منصور را با غنای اصفالدوله با اعظم خوانین و اکابر امر مشا
 نموده رایها بر آن اتفاق کردند که بنه و آغز و قود و اتفاق و حال اردو را در گذشته و در بار بجهت بر ابراهیم خان قاجار رسیده و هزاره و پیاده
 و دوسه توپ عراده بجهت تحفظ و صیانت بوی داده خود و بقایای عساکر حضرت ترو تو سخانه عفریت پیکر بر سر سنگهای آنان حمله کردند و چنگین
 و بتاحشند در بهنگام وصول با شغال نیزان حروپ امن زمان شدند و بر سر سر سکر حمله بای سخت بردند و خانه های جبال العلین بخش
 کردند قریب چهار ساعت آن مقاتله مطاوله یافت و بیشتر در یکدیگر نهادند و چنان مغلوبه شد که سواران طرفین چون تار و پود پیکر اختلا
 و ارتباط جسته و در آن محاربه نورالدین خان شاهسون که سر کرده مرد افکن و دلیری صف شکن بود جنگی ستانه کرد و بسیاری زان سواران
 بر خاک پلاک افکند و سواران اوزبک و ترکمان و غیره چهار بار بر عساکر منصوره حمله قوی کردند و هر باری افواج قاهره و توپچیان جلادت
 آثار بر آنهاد و زخ و دوزخ آتش بکشتند با سواران باز کشته چون از غلبه جزان حرمان حاصل دیدند بدافعه ایستادند تا ببات نیار و زدند
 متزلزل شدند بیکار سواران اردو اسب بر لریشان رانده با تفنگ شمشیر و نیزه و تیر در آنجا و کشته سواران را از پیش برداشتند مقدار این طفر
 افواج قاهره بر سر سکر بایورش برده همه را مسخر کردند و منی عظیم و شکستی فاحش در آنها راه یافته قریب هفتصد نفر از بهادران آنان مقتول گرفتار
 شدند و آغز و قود و اسباب خود را که داشته فرار کردند و تمام اصب سپاه منصوره شد پس از آن اردوی سلطانی حرکت کرده بجای
 فراریان آمده اردو زدند و از سه شب توقف بجانب یورت اوزبک حرکت و بمنزل چیکو نزول کردند و از آنجا بمنزل خواجگه آمدند و کومند
 ایتین خواجگه فارسی است که شش نفر مرده در آنجا است که اجساد آنها اصلا از یکدیگر پنا شده و یک سگ یک آهو و مرغی شپه بجای آن در آن

احمد شاه افغان بدلی بود و مانند پادشاه جدیدین دولت خدا داد سلاطین متابعت نمود و این کاه کاه و اطراف خراسان شش می غایده
 و امیر میر وندرای پنهانضیای خاقانی بکوشانان شباهه و مصمم گردید چون از غریت موکب ظفر کوکب استحضار یافت باغوا و اغرای یار محمدان
 وزیر خویش از متابعت بخافت رای کرد شهر را مضبوط و بروج را محکم کرده مردان کارزاری و آرزو بسیار شجون ساحه دل بر تحسین
 و تکلیف نهاد مسافت کرد اگر دشمنان به قهر از وی صد کام است و چون در واره ملک بر طرف ارک است و چهار در واره عراق و در واره خوش
 قچاق و در واره فدا است و قطراین بلده از درب ملک فیروز آباد در ب خوش عراق بکزار و نه صد قدم و شهر بند بهرات مشتمل بر دو فصل
 و فیما بین هر دو ده کرد در جاست و صد و چهل و نه برج داشته عرض خندق آن سابقا پست ذرع بوده اکنون سجد کام است عرض خاکریز
 پست و پنج کام و پس از خندق و خاکریز زمین را بمقدار یک فاست حفر کرده اند که تفکیک در آن ایستاده جنگ نمایند و شش کام عرض است
 بعد از خاکریز شیر حاجی بعرض سه چهار یک قلعہ حصار الدین در وسط شهر حصنی است حصین این شهر در میان دو کوه بر طرف شمال اتفاق
 افتاده است و عرض مسافت آن دو کوه سه فرسخ و نیم کشاده طولش پست و پنج فرسخ است و مجموع این جلگه آباد است و بهشت نهر بزرگ
 در آن جاری و در خارج شهر گایای خوب است و مصافات بهرات نبلوک مردم آن ملک بالطبع عیاش و بالظفر شجاعند پست نظریه فرم
 بهم یافته اند که همه رود نوازند و همه تیغ گذار اصحاب فیما بین عساکر سلطان و متجده افغان کاه و حات و منازعات در پیوسته بود و غالب
 اوقات سفرای کلوه و تیراز و جانب با بلاغ پیغام مرگ ناکری بودند و چون از خارج و داخل جماعتی در تخییر شهر دایه و مسامحه جایز میگردیدند
 کاه کاه بخنان صالحه و متراکه مانع منازعه بود و جناب فضایل یاب حاجی میرزا آقاسی که مردی عالم و فاضل و از تداپیر آن پادشاه و معاذیر
 آن مخاذیل و معامله مقالمه استحضاری کامل داشتی این کار در جزیق و تطویل و تغییر و تبدیل می افتاد و بکریاره بر سر کار میفرستند و کاکار از
 از سر میگردشتند و در این ایام عنیت موکب ظفر کوکب شایسته بی و استقامت با نظام خراسان شرقی و محاصره بهرات در ممالک محروسه ایران
 بعضی واقعات اتفاقات روی داده که ترقیم آن واجب است ذکر غرمت نواب کل میاب امیرزاده اردو شیرزاد حکمران
 مازندران قیام ترکمان و شکر پی جزیره چرکن در هنگام غرمت حضرت شایسته بی بجانب بلاد خراسان نواب امیرزاده
 دانای رعیت پرور و رحمت کسار و شیرزاد حکمرانی و انظام مملکت طبرستان و مازندران و استرآباد و کرکان مخصوص مخصوص بود و چون
 سلوکی پسندیده و خلعتی حمیده داشت و تمامت آن بلاد و بلوک حدود و شعور را بوقی خاطر خواه حضرت شایسته منظوم و مضبوط کرده
 و تکلیف تمام در حکمرانی آن صفحات حاصل داشت و طایفه ترکمانیه را از سیاستش عظیم در سویدی خاطر متکیم شده بود بتادیب و تثنیفات
 نام ترکمان از طوایف که جعفر بابلی در جزیره چرکن سیرت و فساد داشت اشارت فرمود و تفصیل این اجمال اینکه بحر خزر را معابر و جزایر
 متعدده است و چنانکه سابقا بشرح باز نموده آمده است در سواحل و بنادر و جزایر و معابرش گروه جزیره سترکمانیه سنگنی دارند خاصه طوایف مختلفه
 تراکه صایغ غانی یعنی با توخان که آتابابلی و جعفر بابلی و مشعنه معظم آن اصل صفت و سرع خیس میباشند و در استرآباد و کرکان و ترک سواحل
 بحر خزر سکونت دارند با اینکه قریب است که از ضرب شمشیر سپاه پادشاهان ایران زمین سرکریست دهند و رعیتی گمناند شرارت نفس و ذنابت
 طبع فی جین الفرضه در سرت اموال غارت احوال ساکنین شهر استرآباد و عابریین معابر اشرف و کلبا و مسامحه جایز اندازد در این ایام قیام خان
 نامی جعفر بابلی از ممر راهرنی و راه پیرنی صاحب ثروت و مکنتم تمام گشته استرآباد را بنحو دامل و راعی معاش و مصاحب سباحه جزیره چرکن را که
 جزیره ایست از جزایر بحر خزر و وسیع و بواسطه دادن لفظ و نمک از سایر جزایر اولی و انفع و کرد اگر دشمنش شرف و سنگ و در برابر بندر باد کوبه واقع
 مامن سباحه و کشتیهای کوچک است آورده در آن جزیره برسم شرارت و اسم تجارت سنگنی گرفته بود و چون از لفظ و نمک لایت مازندران
 و دست کرکان بندر باد کوبه را گزیری نیست در اندک مدتی از این رکزد و ولتی و ثروتی فراهم کرده و جماعتی از ترک که را مطیع خود ساخته کام
 استرآباد و چندان متابعتی میکرد و بجهانه آمده شد دریا و جزیره و سفر باد کوبه امیرانی که از کوشه و کنار بدست می آورد بساکنین آنجا میفرست
 در بهم و دینار می انداخت و در هنگام اجرای تکالیف حکام استرآباد و خود را وابسته دولت بهیه رویه خواندی و همچنین بالعکس چنانکه او و متابعا
 آیت مبارکه مذکورین بن ذلک لا اله الا هو و لا اله الا هو مصداق حال بودی چون حقیقت حال آن شیر بدسکال بر رای امنای دولت
 ابد مدت مشهود افتاد از غایت خرم و مال اندیشی و نبیادین زشت خارش را محکم کردن مصلحت ندانند که آنرا سیل اتصال قطرات

متواصل است و انجام عمر اشاق مراض و علل متداخل نکته اول الغث رشش ثم نیکب مثلی مشهور است و تانی و توانی و چنین موافق و مواضع رزم
 دور خاصه چینی که موکب حضرت کوکب شاهنشاهی ایران نصریم اند و رساعات خراسان سائر است که حیانت و محافظت
 معابر و جزایر علی بجمه در اطهای این نایره و قطاع این دایره بامیرزاده اردشیر که دامانی و لیر پستانی هیر بود اشارتی رفت ویرا که تقادم
 برزم و توأطب بحرم عالی فطری و سیرلی جملی بود آموزگاری به از دانش ضرورت نداشت و تشریح و تفسیر روایات کنایاتش حاجت نبه
 با آنکه اول سال حکمرانی مازندران و آغاز فتنه گری آن دیو کوهران بود و هشتی نخواست و وحشی زلفت فرماد که سپاه جلالت پناه دارا
 که هر یک خود را بشع از بر زود و فرامزید پسند میبایست رزم کرد و ندانم چه پشینه پوشان مازندان که غاره و غار از رزم تر از غار و حریرند
 و جراحات نیز تیرا بهتر از راحت پریشان و پرند پندارند و حشاد و کزدند و اعرص من النمل و اکثر من الرمل بجنش در آمدند میرزاده آژاده فرو
 که من از دیرگاه جبارت و تهور و بسالت و ثمر از نایزاد اوم و مرا بچندین جنود نامعدود حاجت نیفتاده هزار مرد کاری بسته است قیام
 ترکمان کیت که چنین حشاد و رشاد و دفع او را اجتماعی بایدیچ کار گنید و بهر کار کس احضار جوید زرب زورقی در خور اندازد کافی است
 را کتب مرکبی در مرتبه حاجت وافی و با وجود من که در این رزم حاضر و بدین کار ناظم کثرت را بر وحدت رجحانی نخواهد بود چه کیم و جنگی چه
 یکدست مرد علی بجمه با کیم از مرد قدر اندازد رزم ساز از شرفی و کلبادی و عمر املو و طالش و خشنکی که ساکنین لب دریا و در کار کارزار تر اکتفا
 بودند با آردق و آغز و ق و تدارک تو چانه و تینا و تاهب قورخانه که از لوازم بر و بجز است از بنده شرف که اشرف البلاد و اخضر السواد است و
 سلاطین صفویه را در آن ملک آوار و اسناد بساحل دریای غرمت فرمود و خود و همراهمان در سفاین و زوارق که بعرف هر طبقه آنان زمان می است
 مناسب نشسته دل بکف خطا و نذر و بحر بسته چون دریائی در زورق و زورق در دریا همیشه اندازد در جزیره عاشوراده که تقریباً کرد اگر دشمن فرسخ و
 تا ساحل اشرف بختنا شرف سنک است و اما میان کالیه نیم فرسخ و تا قریه نران که یکی از بلوکات استرا با دست دو فرسنگ مسافت و از آنجا
 و آراش انکار قانت انداخته روزی دوسه سودن فرموده چهارم روز با اخر فرود زوارق نشسته راه جزیره چرکن بریدن گرفت و کروی و صول
نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران بجزیره چرکن و محاربه با قیامت خان ترکمان و قتل و غارت
 انطایفه و تسخیر و تحریک جزیره و رجعت بمازندران بعد از حرکت از جزیره موسوم بعا شوراده دیگر باره امیرزاده آژاده و لیر دیال
 مرکب دریا بآب شکاف پنجاه و خواب ربحر اندن فرمود سپاهیان نیز در مرکب زوارق خود و بزرگ بنشسته و در بنال او همیشه
 برآب گشتی یک شایرسان بود چون در دور و زاول با موافق شیتها را بر ادلاح همیشه در بحر افشایی و نه خلق اضطرابی سیم روز ریا
 عواصف زدن کمرشند و برق خواطف میدن سحاب قطره فشان و آفتاب پرده نشینی کردید در حد بخروش درآمد و بحر بخوش دریا بجنش
 و موج افزود و کشتی بجنیض و اوج افتاد امواج مترکم شد و خیز آب متلاطم زوارق تر زل زل شدند و سفاین تخیل دلها بطیدن درآمدند و بحر
 بریدن بطیلان بدیل شط شدند و نوزلان نظیر بحر چکان حال جوت یونس و شش و لاکمه صفت تابوت موسی هم آن بود که بالکلیه اغرق
 در آب بحر غریق شد و یاد آتش برق شبانه روزی در این واقعه شب زور و نشا خند و موت از جیات فرق شواستند تا مرسل الریا
 و خلق البحار پس از عیر سرداد و بعد از یاس امید فرود آن صروع کف برب شفا یافت و آن دیو تیره روی صفای یافت آفتاب از روی حجاب
 روی آشکارا کرد و ابرو باران پنهان گشت دریا بهار امید و زورق بجز امید و قیامت ترکمان و متابعان آن بدبکان از خواب غفلت پند
 و ازستی نخوت بسیار شدند که حاظه انعام بالا صبح لشکر بار را بر کرد و خود محیط دیدند و خود در کام آژدهای مرکب مضموع یافتند دست بجز است
 مال جان و تحفظ خانمان بر آوردند و پای بعصره رو منع نهادند غافل قضای مبرم لغیر نیاید و سپر تیر و شمشیر تقدیر بر شاد با شارت پیر
 زاده رزم آزادی دشمن مال تو بهای تنین یکدیگر غرق کردند و لقمه های نا خاییده از خلق تیر و ن فلکند و جوهور از خان توپ تیره کرد و چشم سارا
 بریق تیغ خیره فتنکهای رقم مثال مهرهای مرکب خصال باریدن کمرشند و جزیره چرکن رود خون جریان یافت ترا که از کثرت و اجمه خود را
 بدریا همی فلکند و از راه آب آتش وزخ میرشند تا آتش توپ های مابین جمعی در نار حریق و جماعتی در آب غریق شدند و بقیه السیفایر
 و دستگیر آمدند اموال اقبال انقوم کید و نصیب سپاهیان سلطانی بشد و پیمومات انطایفه را از پنج بکنده با آتش خاکستر کردند پس در دور و
 توقف ای امیرزاده ملک آرای مبارک گشت بصم شد باز بر مرکب سفاین دریا نور بنشسته دریا بریدند و بصحرای رسیدند و از آنجا در و کفشد

جلدهم حاج میرزا آقاسی خانی میرزا با منیر خاندان

الصفیانی

و ارگشتی فردا آمدند شرح حالات رفتند بهم در آن هفت مصوب چار و اسکرار معروض حضرت شاهنشاه قاجار شد ذکر ما مورث
 آقا اسمعیل شیخ دست خاصه بوصول خلعت شاهانه بنزد نواب امیرزاده معظم اردو شیرمیرزا حکمران مازندران کرکاس
 و مراجعت باردوی حضرت شاهنشاه سکنر نشان چون اخبار این خدمت بزرگ و نصرت سترگ در عرض راه هرات به عرض این
 دولت جواهر ثبات رسید مقرب حضرت آقا اسمعیل شیخ دست که از ورود کان نایب السلطنه مغفور و از خاصان شهباز منصور بود مامور
 که مازندران آمده خلعت آفتاب شمع خسروانی راز پیر و دوش افتخار نواب امیرزاده نامدار حکمران مازندران که در مقام ارباب جهالت و
 دفع اغراب ضلالت چنین بخی برده و فحشی کرده نماید و بعد از ورود بمقصود یک دست خلعت عالی و یک قبضه شمشیر صریح بجا هر دو لالی و نشانی
 خاصه شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه دویم سرتی با حمال افتخار سرخ مخصوص و لیت ظفر نائوس با امیرزاده آزاده موصول داشته
 چنانکه معمولست استقبال در حجب و تعظیم و طوی و جشن و تهنیت بطور آید و هر یک از خدمتگزاران بحسب مرتبه و منزلت مورد خلعت و موجب
 مکرمت شاهانه شدند و پس از چندی توقف در کشور مزبور حامل مذکور راه رجعت برگرفت و روی باردوی همایون بخانه همیشه تابشید
 مقدس ارض اقدس درآمد و معلوم کرد که بدست که مبلغی خطیر و مقدار کمی کثیر از وجه نقد خزان و مصارف قورخانه و ملبوس و ماکول که
 نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا فرمانفرمای فارس و دیگر حکام ممالک محروسه اعلا داشته اند حسن خان اشیک آقاسی خان مغفور
 بسالار بار که به نیابت پدر خود آصف الدوله در شهر صاحب حشمت است نگاه داشته و معطل گذاشته بخیالات فاسده و دعاوی هند
 از نقل و حرکت آن ممانعت کند آقا اسمعیل در آنجا توقف کرد و عریضه اتفاقا در بار محفلت مدار کرده از جانب ولیای دولت فرمان
 قضا جریان صادر شد که دو عهده توپخانه نقد نفوس و پیاده از حسن خان سالار گرفته آن حامل اقبال و بقدر اجناس با جانب اردو
 شهبازی حرکت دهد و سالار بار چارامثال امر علی کرده بمعاوضه متمم به پرواضن توانست و چون شیر محمد خان برادر محمد خان وزیر
 و چاکر اشرف وارد و بودند از بعضی اخبار و محمد خان را طماننا بخانه می نمودند و محمد خان یکمزار سوار افغان و هزاره با خود و نصف خزینه آرد
 مذکور مامور کرد و این خبر در منزل بالاخاف گوش آقا اسمعیل شد خائف ماند مشروطیت قط و تحفظ رعایت کرده مجدداً بار و اعلام داشت در اردو
 نیز از این امر خبری انتشار یافته بود و حسب استدخان امیر توپخانه به اشارت شاهنشاه فلکی هزار سوار مردانه برداشته بحفظ خزان و دفع اعدا
 روانه شد و در وصول امیر توپخانه حسب استدخان شاه هیون سواران افغانه و هزاره و محاربه با ایشان و
 مظفر و منصور بار دوی شاهنشاهی با گشتن سواران افغانه با یکمزار سوار خود قطع راه کرده بجوالی رودخانه دلیجان مشغول گردید
 بخورسیده کیانکه ساخنه که در حین عبور آقا اسمعیل شیخ دست خدمتی از پیش برد و او را و خزان را بهرات رسانند غافل که او مردی با
 حزم و متانت است و سرکار خود کرده منظر امداد و اعانت مانده چون امیر توپخانه مبارکه بش فرسنگی رود و فرو آمد و خبر ورود او با
 و لیجان رسید سی حمل کس از رعایا تهنیه تحف و هدایا کرده روی باردوی وی نهادند سواران هرانی بران پیکار کان تاحه همه را اسیر
 کردند لاشی که فرار کرده باردوی امیر توپخانه رسیده قصد بازگشت ان امیر ولی فی الغور با سواران خود ایلغار کرده بر سواران افغانه تاحه
 عنان بزنند در انداخته از طرفین تنگهای مانی سرفشانی کردند جنگی بزرگ و وقوع یافت آخر الامر سیم نصرت بر پرچم امیر منصور و زنده ظفر
 غلبه یافت و دست تن از سواران هزاره و افغانه سرباد ملاک و قناداده عرض شمشیر شدند و شصت تن زنده و ششصد و سی
 دلیجانی استخلاص یافتند و سربازی سواران مقتول بر سنانهای صقول همیدر خیشد و امیر توپخانه در کنار رود و فرو آمده مسرعی تحویل داد
 جانب آقا اسمعیل کرده و از آن کار مرده داد و حال خزان خسروانه بسیار مسرور و فردا روانه اردوی مذکور گردید و از دیدن سرباد اسرار دل
 در برش قوی گشت و با امیر مذکور روانه شد چون این خبر با مالی اردو رسید با ملو لیا ای دولت ابد مدت تفاره خانه و افواج و شیوچی
 و موزیکان بنوار بسیار با مقبول شدند و قوتی تمام در قلوب نام بطور آمد و امیر توپخانه مورد التفات خسروانه گردید یک اسب
 با ساختن زیرین و ستام و کام مین با امیر توپخانه مکرمت رفت و یک طاقه شال کشمیری به پیشخدمت خاصه غنایت شد و از ای این خدمت
 پس از چندی آقا اسمعیل مامور با صفهان شده محصل سی هزار تومان بقایای قسط دیوانی بود و از یکسر یکی صفهان فضلعلی خان قزاق
 وصول کرده در اوایل مراجعت موکب ظفر کوکب از بهرات با منای دولت تحویل و تسلیم کرد و هم از توابع اقامت ممالک و غنیت سرب

جلد دهم مکتب نواب نظام میرزا باطنی

سرالضیافه ناصیه

ظفر کوکب موریت و خدمات نواب میرزاده معظم سلطان مراد میرزا باطنی معظام محام عراق و لرستان و عربستان و فارس است که بمجلس ازان مرقوم
 میگردد ذکر ناموریت نواب میرزاده و لیکرم سلطان مراد میرزا بن نایب السلطنه مغفور باطنی معظام صفحات عراق و
 لرستان و عربستان و وقایع آن ایام تا زمان مراجعت پادشاه اسلام چون طوایف لوا و کجیاری کردی
 خیره سر طراز و قومی پنهانند و در اغلب ایالات عراق و لرستان و عربستان حق جوار و راه گذار دارند و مانند اقوام ترک که بمقام فرصت سرقا سار
 و قتل و غارت معتاد و غالب آن طوایف نایل بعشقه و فسادند و امنای دولت قوی شوکت و فتح مغفرت ملک اچنان صلواتی است
 در ایام غیبت مکتب همیون شایسته اجماع قطب السلاطین محمد شاه امیری باشوکت و سرداری باطنیت و صفحات عراق قیصر کتد که سب
 اطمینان امور کجیاری و عراق و عربستان و فارس و نیر و کرمان شود تا در هر ضلعی از ضلع پیکر ملک یا در هر عضوی از اعضای شخص
 و جمع حادثه یا ماده نایب عارض و حادث شود بوساطت رای و تدبیر امینا بنی باس شمشیر و روح بایه آن و جلع ازان ضلع یا قطع ماده آن
 اجرا ازان اعضا تواند کرد و لهذا اولیای دولت این فرور را بنام نامی نواب کامیاب میرزاده هنرمند سلطان مراد میرزا فرزند کرم نایب السلطنه
 مغفور برشته حشیا ثابت میدند و حاجی میرسلطان خان بن حاجی ابوالمعصوم خان قراکوز لوله‌الدانی که از انجانب آنطایفه و اطیاب آن طبقه
 و مردی آزموده و مجرب و مدب بود بوزارت و مقرر گردید مرتب و سرنگی چند جلادت شکار با پیاده و سوار و توپخانه مرد و ارباب اختیار و اسلم
 داشتند که از آنجمله منصور خان فرایانی مرتب فوج فرایان و کمره کلپایکان و علی خان قراکوز و مرتب فوج بهمان و آقا خان جبر قادیانی
 و فوج او بودند و هفتصد سوار شامیون دیرم که هر تن خود را بدیل ساه و عدیل نیرم میبردند و اسمعیل یک نایب توپخانه با سه چار عراده توپ
 عفریت پیکر ابله که هر دین فوج منضم و ملحق داشتند و امیرزاده دلیر و شهنش گشتگرش در پنجم شهر رجب سال یکصد و دویست و پنجاه سه از آنجا
 طهران صانها اندر آن کشتان نهضت و کشت کزیده منازل مسالک در نوشته پیکر کندها که مرکز و ایراص عراق و مجبور ایراصها
 شقاق بود انتشار کامکاری و نظام کجیاری را و اوراق فرمود چون نواب میرزاده معظم الیه که تبرادر صلبی امی نواب مستطاب میرزا
 اعظم کامیاب فریدون میرزای نایب الایاله سابق تبریز و فرمانروای لاحق فارس بود و از جانب منای دولت و جواز داشت که بحکم
 برادر اکبر با هدی مطاعت و متابعت بخت و در این اوقات بجهت نظم فارس و عمارت مضموره سلطانی لزومی داشت بفرمایش نواب شرف
 فرمانروا علی خان بن رستم خان قراکوز لوله‌الدانی که در جانب اصلالت و جلالت و بسالت از اقرا و ممتاز بود با فوج کلپایکانی بفارس
 احضار شدند و پس از روزی دو توقف نواب میرزاده سلطان مراد میرزا در چمن کندها و انتشار صیت جلالت و بسالت و در آن حدود
 سامان طویل لوا و کجیاری هفت لنگ را که باریک راهب بودند استمالت فرموده چنانکه و خوش رانوس سازند بلا طفت و حمیت
 و ملائمت و کمیت بار دوی خود کشانند و از مرتبه و مقام خود سیری و کوه سپاری در یکدند متابعت و مطاعت و دولت ابدیت نشانی
 تا ادای مالیات مقرر دیوانی کردند و کروکان برسم رمانت و نو اسپرند و ملثم شدند که مسالک شوارع و معابر و مراجع آن صفی تر از نظر
 و تصرف سراق فریق و قطع طریق نامون و حصون دارند و مدت دو ماه تمام در چمن کندها و توقف و قلع و بقیع و دیار و صقاع و دوا
 و تلال سهول جبال مساکن و اماکن طوایف کجیاری سپاری بخت بلند حضرت شهنشیری در حیطه ملک حوزه تصرف در آمدن فضل از منتهای
 در رسید و شهنشیر لاهعظم یعنی رمضان بنیاد تکالیف برک صوم و ترک نوم استوار نمود لشکر مراد و کسبه تا حسن گرفت و جود و برف و برد و لیا
 از گرمی هسکانه رزم و بنر و سر کردن نواب میرزاده و الاحفظ جان جان نشانان رکاب برید و فرسنگی کندها که طوایف جانکی را مربع و مربع
 مخیم و مضجع مناسب شمرد و بقیه خرگاه بر راه برد حاکم آن محل شاه رخ خان جانکی از افراط جمل و و فرجون و دیوانکی از سواران اسب فکر و پیادگان
 پیل شکن و و فرزانخان فرزین تدبیر و و فرشیان صافی ضمیمه در شطرنج رنجه مات ماند و فرار خود را برقرار رجحان داد و عشا و اردو خای قفس
 قاف جبال براری مغرب متواری گشت لاجرم نواب میرزاده سام حاکم زال بهال تالان سیم رخ وستان آتوز را بدست آورد و سه ماه تمام در آنجا
 مقام کردند و بخار شوش روایب از لوه خاطر او با شتران نایل کرد و دل میداد و هشت منزل و را با خود با شتران نایل آورد و متابعت کرد
 و مطاعت گرفت و بفرزند و بسند او را ملثم رکاب ساخت و حکومت آن سامان را بدو و شوالیض نمود و در کمال حلال از سر و سر کبر میر
 جانکی ماند و در این مسالک کثیر الممالک چه شقتهای شایسته و مسافت شش منزل را بی شافت با احسان اتفاق و تحریک تحویل توپک

کران سنک شمن بال و رضای مدت هفده روز بپایاده و سوار عساکر منصور فیروز بی طالع صنیع و شش فرسنگی قصبه جاکلی سیمین بال میرسانند
 و ذکر مخالفت محمد تقی خان بجشایاری با عساکر منصوبه حضرت شهریار و مغلوبیت او و فرستادن برادر خود
 علی نقی خان را بر دوی نواب اشرف امیرزاده سلطان مراد میرزا و انجام این کار و غریمت امیرزاده بفرستادن
 و کوه بکلیویه و وصول بغارس و رجوع بدربار علی حضرت شاهنشاه غازی قاجار خلد الله ملکه محمد تقی خان بجشایاری
 که خود را شیر شمدی شکاری و سالها بکشتی و خود سری سیر آورده داشت و نامی بلند حاصل کرده صیانت حال مال خود را از طواف الی
 گروهی بسیار اجتماع کرده و با احتشادی تمام و استعدادی در حد کمال از معارف و مضایق تلل سیر و آهنگ نشیب کرده با جماعتی صف شکن در
 کنار رود کران مقیم شد که آن دریای موج انگیر و عمان طوفان خیر یعنی عساکر سلطانی و چو شش خاقانی را از معابر رود و مجال عبور و ورود و دزدان
 که این اندیشه غلطی است بی ریشه و سپاه حضرت همراه چون سفاین از بحر گذرند چه جای رود چون نواب امیرزاده از آن راه استطلاع کرد سخت
 بچو شید و کرم بگوشت و افواج دریا امواج را بسو حل رود و در کنج بشکستن فرمود و پت توپ چون بجزر آشوب متوج شدند و از فراز و فرود و قله
 و کلاه و در بر سو حل رود و در گذر از آبشاری توپ تفنگ و اشتغال نیران جنگ و در کنج حالت در کات سفر گرفت و جماعتی از دزدان
 بجشایاری را در آن سفر مرقا و مضارب سیرت که اشرذیرفت و کوه هوا طینت هوای سیر یافت اصحاب مدت پانزده روز و شب کار بدینمیزان
 و جنگهای سخت فیما بین عساکر منصوره حضرت شهریار و طایفه خایف بجشایاری قایم گشته بود و مبارزان اردوی نواب امیرزاده سخت عجز
 رزم و دست سلطان مراد میرزا از حیثیت نیافت از وق قوت و اسباب قوت تنگی تمام یافتند و بهترین خورش و لوت آشوم بلوط بود و ملک آن
 رکاب بر ریشه کیا بهای صحرائی قناعت میکرد و عیرت و جوع در تمام خواص و عوام شیوع و وقوع یافت مع هذا دست از جنگ باز نداشتند
 سپاه الوار بلقیه بای روبین و طعمهای سنگین توپ تفنگ عوت و مینابانی میکردند و جماعتی از اشرار الوار شیردار البوار اترق یافتند چون
 محمد تقی خان بجشایاری معاینه کرد که عساکر حضرت شهریار پاری بخت بلند خسروی و عون ایزد باری در طی دریا و رود صفت بط و در رود
 نیران و نار طبع سمندر در اندازان پایداری نیک بر رسید و سخت بهر رسید و دانست که کشتی و آران جو در شوارع و سو حل و دلتنگی اوقات
 انداخته و شرع نزاع بر افراشته نیم شبی خود را از کران رود کران بکنار کشید و علی نقی خان برادر خود را بصراحت و شفاعت بمیان اردوی نواب
 امیرزاده مظفر سلطان مراد میرزا فرستاد و خود از فرط ترس و هم تاب ثبات نیاورده بقلعه موسوم تکل که بر فراز تلی است عظیم تحصن گزیده و در خوف و جا
 پیمیرست علی نقی خان بتوسط و سبایط بحضور امیرزاده باریافت و بوکالت او و اشتغال حبت عساکر حضرت مآثر ترقیه بال و تطبیق طرخون
 سفاین تیز رفتار و زواری صرصر کرد از رود کران عبور کردند و گذر از نیدن توپ و عداوه مانند صراط و سیر از چنین رود و وسیع و قیامی صعب بود
 و بسهولت گذشت و وقوع این واقعه بر و اهرم خان بجشایاری افزود و طوعا و کرها طبع برکش خود را بقبول طاعت ایض کرد و رقبه خود را بالتصا
 ربقه طاعت راضی نمود و نواب امیرزاده هر روز از رود کران در گذشت و نزول در چمن بال البخیرا کرد و آن چمنی است سه فرسنگ چمنار و
 مشون باب چشمه و علف و مملو بریا حین کونا کون مختلف بعد از ده روز توقف محمد تقی خان بر بخت طاعت نهاده پسرش را با پیشکش و سیورت
 بار و و فرستاده خدات گزیده پسندیده کرد و ولی خود را از آن بار و و بمعاذیر ناموجه پرداخت چون از جانب امنای دولت اشارت رفته بود
 که اگر آن پلنگ کوه کرد کردن بر قلعه مطا و عت ننهند و او را در کمنه قهر سیر آورده و بچرخ برکشند بجا صره حکم اش اصرار رفت و او مضطرب شد
 بجناب منوچهر خان معتدله و متوسل و ملتجی شده از جانب معتدله و عالیجناب سید عبدالحسین شوشتری بشفاعت و وساطت و آمده خوا
 نمود که از اخذ و قید او در گذرند اما متمال شده پس از حرکت اردو بجهت کراید لاجرم بنا بر استدعای و نواب امیرزاده سلطان مراد میرزا دست
 اصرار بجا صره باز کشیده قشور از بکرت ام فرمود و چون معتدله و سکارا امیرزاده جلالت شکار را ببلده شوشتر دعوت کرده بود و غرض مهم
 نواب و لایبشتر که از تمامت بلاد عربستان و خورستان بحسب آب هوا خوشتر است توجه و تقصیر کرد و در روز و دو ایام و توقف کمال
 و کمترین بطور رسید و بای خوانین بجشایاری معتدله و سپرده ایام عاشورا بجزیه داری پرداخته و دیار دهم شهر محرم از آن شهرام توام
 و از راه رام هر فرنگ بکلیویه و بهبهان و باشت بابوی و فعلیان و ممسنی و کازرون نهضت گزیده انظمی تمام در امورات آن محال داده
 و اردو را العلم شیراز شد و سکارا نواب اشرف لافرا نقرای فارسی که یوسف مصر حلال عزیز صدر کمال بود با آن کرامی برادر با جان برابر بها

کرد که یوسف صدیق در و دوین باین بمصر آن تملکات فخرموده بود تمام عاظم و اکابر فارس صاحب منصبان نظام سپیده و استقبال سعادت یافتند و امیرزاده ازاده بخدمت برادر اکبر رسید بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کردند و مدت پنجاه روز در شیراز استایس یافتند و یکبار با سیاه نصرت پناه و افواج دریا امواج بغرم و رو چمن گندمان از شیراز رخصت کردند مدت سیاه در آن چمن با بنظام امور پرداخت چون توفیق کوب اعلی حضرت شاهنشاهی از یورش یک لشکر مسلح شرقی جموع فرمود در غره شهر جرجان رسید و در و دوین و پنجاه هشت حکم قضا مصنا با حضار نواب امیرزاده سلطان میرزا شرف صول بخشید و حسب الامر قشون و توپخانه را بمصنوعان سرست فرامانی واکذا با صاحب منصبان افواج حرکت نموده در بلده سمنان بارودی بزرگ حضرت سلطان رسیده و شرفیاب حضور محنت ظهور شاهنشاهی گردیده و مشمول عنایات پغایات خاقانی شده بمنصب سرسنگی نشان خاص و جمایل سفید احصا ص یافت و از این پس مصدر خدای رفیع و مظهر امور استغنی مانند حکومت ایالت صفحات بر وجود و لرستان و بنظام محام بلوکات حمله و زنجان گردید تا مندرجاً بجنگ خراسان رسید چنانکه بمقام خواهر افتاد و ذکر منازعات و محاربات شاهنشاهی با متجذبه هرات و رفسن عزیزخان مکرری سرسنگ بشهر و باز آمدن و اعاده اراده محاربات مخفی ماناد که در این عرض مدت که پناه حضرت شاهنشاهی بمحاصره شهر هرات پیروا حشد غالب و قات از طرفین نایره اقبال بر کرده ایشراشقان است و شه جان در رسته صرافان جلایابی بیزی می از زیدگاه کاه از جانبی از محمدخان در معامله مصالحه سخنی خدایت آمیز و میان می آمد و صورت صدقی نمیکرفت در این ایام نیز فرزند برج برآمده بشکرنا آواز داد که لایحه دست از جنگ نکند و توپ تفنگ بدیدار طلبه امان و مطیع شاهنشاهی نام چاکر و دربار این سخن را بعرض شهیار رسانیدند و مقرر شد که افواج دریا امواج روزی چند دست از جنگ کشیده دارند شاید بخوبی بگذرد که خون مسلمانان زیاده ریخته نگردد و حسب الامر شاهنشاهی با فرنگ مقرب حضرت عزیزخان سرسنگ بجهت قرار و مدار مصالحه بشهر هرات فرستاد و توقف کرد و باز آمد معلوم شد که استدعای کامران و یار محمدخان و خویشین افغان است که با رسال مبلغی شجوه نقد و بسته چند پاشه کشمیری راه آن سیل خطرناک انسیل ملاک بازگردانیدن خواهند پادشاه ثابت غم جواب عریضه کامران را بفرستاد و توپ رزم پاسخی دندان شکن فرمود و امیر بهادر جنگ یورشی بشهر برده و در شب پنجم رمضان هفت ساعت گذشته بود و فوج شغاتی که مخالفت با افواج عراقی داشتند قریب سه ساعت یورش برج خاکسری برده از طرفین منازعه و مدافعه گرم شد در این اثنا بهادر جنگ نیز زخمی برداشته کاری از پیش نبرد پای و پس نهاد مع هذا لجوی او را از حضرت سلطان کشمیری مرصع بدو داده شد و مراحم خسروی زخم او را بمنزله مراهم التیام ششها افغانه از شهر پیرون آمده در ظلمت لیل از برق صوارم و شعاع بنادق شب تار را روز روشن میکرد و دند و از خون یکدیگر رنگ خار را کوهر بدشتی میباحشند و چون غلبه میدیدند بقلعه متناشد و روزی از محمدخان سردار و نصر الله خان قاجار کشیکچی با شتی با سواران و غلامان بدالالت شمس الدین خان افغان بقرا و بلوکات رفته بجل و نقل کولات آروق منت بر حافظان بنه و اغروق میخادند و غالباً دلیران فانی پیرون آمده با ایشان داد مصاف میدادند و در بشهر میخادند و ادوا و ایل فی قعد علمای برنیا برآمده سلسله علیه قاجاریه را با کمال ایمان کا فو نامسلان خواندند و امر بهما کردند و پانزده هزار کس مواهقت علما و قضات بایده های تراز و دوازده خوش پیرون آمدند و از اردوی محمدخان آسمان ایروانی علی ثقی خان سرکرده سواره فشر و علی محمدخان ولد صغی خان گردیده بقرا ولی مشغول بودند علی الغد در بر زنی شک از کوه باغ هرات با آن کرده و چار خور دند با وجود قلت از آن کثرت اندیشه نکرده بمحاربه و مضارب بقت جسته علی ثقی خان و علی محمدخان دلاوری بهادری تمام بطور اول و در در این حال علی محمدخان گردیده بدفع تیر تفنگ یکی از افغانه شد و آن شیر عریز از خانه زین بر زمین افتاد و قاتل خوا که سرور اجل کرده مایه سروری خود ساز و علی ثقی خان افشار بکرم جلادت و رشادت روان داشت که سرچنان سرکرده دلیر دست اعدا افتاد و شیر بر آنها حمله کرد و پنج تن را طعمه شیر ساحتی نفس آن دلیر کرد و چو رادر پیش کوه به زین کوفته با آنکه دوش زخمی داشت او را از دست نکذاشت و عزت مراجعت یقیم داد و محمدخان امیر تومان بناگاه از این همه آگاه گشته با پنجهزار سوار روی بسوی این کارزار کرده شاهنشاهی بمحاصره امیرزاده ازاده حمزه میرزا را با پنج عراده توپ و دوازده کس مجا و انت آنها را مور فرمود و شور محاربه تافته و رفته مضارب تافته شد و غلوه عظیم روی نمود چنانکه کار از محاربه و مدار کردشت و دوشکر دست و گریبان شدند و پنج خنجر یکدیگر بریدن گرفتند و بیست طپا پنجه بر روی یکدیگر میزدند و عاقبت

ذَكَرُوا صِدْقًا وَغَرَضُوا لِقَاءَ حُكَّائِنَا

کراچی کے صنعتی علاقے

نسیم قبال از تنم آمد و فغان مال و تبسم و صبا می شمع بر پرچم رایت طغرائیت وزیدن گرفت و افغانه را دیده تر و لب خشک منزم و ما حال ناخوش
تا دروازه خوش تابا خند مطفوف و منصور بجزوه دارای دهر آمدند و نیز کشور و سوس مغرط در سپردن سمران و ده و گاه شاهنشاه سکنه در جاه بخاک راه فروخته
و مورد لطافت لغات پادشاهان نشاند و نقش علی محمد خان را بشهر مقدس تحویل دادند و منصب را بر فرزند ارجمندش محمد صالح خان تقریر
فرمودند و امرای فغانه باز در مدینه درآمده از گنبدستان سخن گفتند و بسیار جنگ شقاقی را شفیق خواستند یا و فرج شقاقی بدرون شهر برآ
رفتند و تسبیح سخنان سابق بمبتوسط لایق پیمان کردند و فایدتی نداشتند و بخشعلی خان برادر فضلعلی خان قرا باغی که یوزباشی غلامان خاصه بود
با یکصد غلام نامور شد که بجد و ترتیب جام و اراضی ارض قدس فقه که عاملین سیورسات و ازوق را مفرقه احوالی را ردوی گیوان پوی پادشاه
سپاه انصاف بدو در خلال این حال رخان فرستاده آصف الدوله و از فرج حیات شهر ممینه و خدمات آصف پادشاه سلیمان جاه را
مردود و او نظرم چون از جانب آصف پیکار است آمد از حضرت سلیمان عشرت ایشادت آمد و خود در و زور و فریاد و حضور حشمت عهده رسید و
و بهرانش هر یک در خور خدمات و با نذره درجات تقدیر و فضل دیدند و کمر حاجت قنبر علی خان از قندهار و آمدن فرستادگان
ریختند سنگه والی کشمیر و پنجاب نامه امیر دوست محمد خان والی کابل و سفرای بخارا و خوارزم و سیستان بجزوه
اهلی حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار و رساییدن عرا یض و هدایا سابقا با موریت قنبر علی خان بقندهار و بردن شمشیر
مرصع و خلعت فاخره بجهت سردار کیندل خان اشارتی رفتند بعد از ورود بمقصد و لوازم استقبال و تکریمات سردار مذکور خلعت شاهنشاهی
زیب پیکر و زیورگر کرده پس از چندی فرستاده شهریار از ارباب عزیز و مشکش و هدایا و وسیله که به پیکر توانا بازگردانیده و معروض داشت که اگر مقرر شود
سپاه قندهار بر کاب نصرت مدد میسرند از جانب شاه یعلیق مبلغ صد و ریافت که ما حاجتی بسپاه قندهار نیست شما لشکر خود را بر داشته
بجانب فراه و اسفراز و غور که در تصرف نواب جلال الدین میرزا سپهرشاهزاده کامران میرزا نیست توجه نمایند و همچنین از جانب امیر دوست محمد خان
سردار کابل و ریختند سنگه پادشاه کشمیر و پنجاب امیر بخارا و خوان خوارزم و والی سیستان بیانی تحف و هدایا و عرا یض و رسایل و رسل متواتر و زیورگر
بود و از تمامت ممالک و ولایت ایران از نقد و جنس و قورخانه و ماکول و طبلوس متعاقب میسر و وف یکدیگر بار ردوی علی میرسید و در خارج هر
رسته بازارد و دکان و مسجد و حمام و عمارات عالیه ساخته بودند و در معنی شهری دوز بر بر شهری عمارت یافته بود و بحکم پادشاهی حاتم خان
شهاب الملک که باروت سازی و اسباب توپ ریزی برپا کرده هر دو را با سخام رستنا نهند و از سنگ کلوله بجهت توپها تراشیدند و بکار
بردند و فتنک جنگی ساختند و انداختند هم در این ایام فرخ خان پشخت دست خاضه و ضنده قذاصنی با قطار قطار از هر گونه حمل و بار با اتفاق
بخشعلی خان قرا باغی یوزباشی غلامان خاصه بار ردوی علی رسید و در این وقت مقرر شد که در امر محاصره مسارعه نمایند و چهار جانب حصه
هرات سنکر بسته راه خروج و دخول مسدود کنند و بجنگ شقاقی با افواج خود از طرف ارک هرات مشهور تبلی نکی سنکر برده میان دروازه
قوطلی چای و دروازه ملک گرفته بجهت هر دو پرداخت و لیجان بکابی سیرت افواج خنده و فروین و هزار نفر از افواج سکاخی و کجوری و کلارستان
و یک فوج سمنانی و دامغانی و سیصد نفر از فوج خاصه در دو طرف برج خاکستر سنکر بردند و سمسام خان روسی نیز با فوج بهادران از میان
دروازه عراق و برج خاکستر بجهت سنکر پرداخت و سمسام الملک کلعلی خان افشار با فوج کنگا و درو کلیانی و فوج خدایند و لوازم سمت برج فیلی نه
بخشعلی یده مورد و مار میدوشتند و اسکنند و خان قاجار بن بخشعلی خان دولابا افواج قزاقه داعی و فوج قرانی و فوج مراغه و فوج کرد و سمسام دروا
خوش برج شاه کرم را فرودگوشند و بنی خان قرا کوزلو سیرت افواج بدانی در زیر برج خواجه عبدالعزیز شب و روز بجهت سنکر و جنگ لشکر
مشغول بود و محمد خان سردار ایروانی با افواج عراق برابر دروازه قندهار بجنگ کارزار میرد و اخت علی اکبر نام سپاه از پیاده و سواره و جرئت
سخت کارزار گرفتار بودند و اسودگی نداشتند غالب اوقات از طرفین جنگ پیوسته بوده و قابض ارواح بقبض جانها مترصد شده که
گاه افغانه براه دلیری کرده از دروازه شهر حمله ور گشته با سربازان افواج جنگی صعب گردندی و ایشانرا باز پرسن نشاندندی و گاه چنان
افتادی که بصهر آمده با سپاه نصرت همراه او حمله و آخر الامر بجانب شهر کریمیه جان دادن و رانک عارند انتی و از پیش شمشیر برنده فرار
نمواندندی فی الواقع مردمان دلیری پردای سخت سر بودند که با این همه طول مدت و عرض مدت از محاربت و استنک و ملول گشتند
ایامی و در سید و امیر علی محمد خان و سبزه آمدند و از شهر بلوکات و قرا چندین هزار کس را چار ردوی بار ردوی علی نهادند

و از غایت عایت پادشاه مکرمت پناه برادران مقوم و مشمول نعم کونا کون از بلوچ و مطعوم گردیدند جناب آصف لدوله پهای حصار بهر شهر
 یار محمد خان را بنخواست و نضاج کرد و سود داد چون با اشارت شافشاهی کیندل خان سپهر خود سردار محمد عمر خان را با سپاهی راسته از قندهار
 بدفع جلال الدین میرزا حاکم فراه و اسفار فرستاده بود و علمای اهل سنت و جماعت از اطاعت کیندل خان پادشاه ایران متغیر شده بر رؤسای
 با اصاغ و اکابر جمعیت مذہب سخنان گفتند ششصد از عوام قندهار بجهت کتساب ثواب عزم جهاد با غازیان نصرت نهادند و گردند و محضر
 اطلاع شیران بنجاح حسب الدخان امیر توپخانه باد و عراده توپ و سیصد سوار و یکصد سوار اندازان خون گرفته کان مجاد را در سره فرستاد
 اردو استقبال گردانان بقلعه کهنه متحصن شدند غازیان بتیغ قلعہ برداشتند و ضرب توپ قلعہ را داشت ساختند و قصد نمودند و تیر میزدند
 یکبار بعضو اعلی آوردند پس از تحقیقات از قندهار و از حضرت دادند که سرگذشت مجاہدین را بعلما می فرستاد شرح دهد و بر حسب امر اعلی از آن سرکار
 پیغمبر در خارج اردو منار یا برپا کردند تا مایه عبرت اولوالالبصار گردد و از اتفاقات اینگونه چون شقایقان از اهل نفاق و شقاق و با یکدیگر بجای گفت
 مینمودند با فاخته مدینه و زریده طهار دوستی کردند و آند و شد و گفتند و دشمنی زمین بر داشتند و شهبازم را اسند و رزم گذاشتند و ایندا
 شبی فاخته بنیر در حالت سکرو نوم بر سر تقوم کشتند یکصد و پنجاه نفر از انظار اعیان بکشتند و یک توپ دوازده پوند را بشهر بردند و از این واقعه حضرت
 شاهنشاهی را بر امیر مجاهد جنگ اعتمادی نمایند و از نظر انور پشاه امیر عالی نفی اسرار خاصه که از امانی فرمان بود متصدی حیانت بزرگ شد
 با فاشی سرار پرداخته با مرقه مان ایران و اکبشتند و جلال الدین میرزا حاکم غور و فراه تاب مقابل با محمد عمر خان نداشتند اسفار و فراه حضرت
 سردار افغان درآمدند و امانا چار شده با اسمعیل خان کلاشر روی میسد دولت جاویدیت آورد چون بجوالی اردو رسید نواب شاهزاده معظم
 محمد رضا میرزا عم شاهنشا عجب با ستالت شاهزاده جلال الدین نامور شده او را در اردو و فرود آورد و بمجانداری او قلمطهرا کرده سوار
 محمد عمر خان تیر با سپاه خود بحضور اقدس شرفیاب گردید شاهزاده کامران با یار محمد خان پر خاش کرده عریضه بحضرت اعلی نگاشت و در آن
 عریضه این بیت مسطور داشت بیت ای با عیان چو باغ زمرغان تی گنی کاری به بلبلان کن آشیان دار و صمننا مستعی شده کی از اکابر اردو
 روانه شهر بهرات فرمایند تا گفتگوئی و قراری در میان آید چون حاجی عبدالحمید محلاتی تروی درویش سیرت و در خدمت جناب حاجی مرتبه حضرت
 و محرمیت داشت بشهر بهرات رفته مکالمه کردند و کامران میرزا عزم حضور اعلی کرده مستعد آمدن باردوی محلی گردید از خارج شهر ارباب غرض
 او را منع از آمدن و مرخصی داری کردند و گویا کوشش سلطانی بتیغ بهرات و جنگ عظیم و تفصیل خدمات و جان فشانی
 چاکران دولت بدمت قوم چون برای ممالک پیزی خسروی روشن شد که کوش کامران از سخنان ارباب غرض آکنده است
 و از مواعظ و نضایچ در دل و اثری مترتب نخواهد بود بر رخ جهان پیمابر آمده بر فراز تلی که در شهر است قرار گرفته حکم یورش در داد سپکا ر
 شیو و جنگ نواخته شد و کار رزم ساحه افواج دریا امواج چون همان تجمیع درآمدند و شکمهای جنگی مانند صاعقه بر روی دیوار بروج خنه
 افکنده بهو اعر و ج گرفت از بالای باستیا نھا عقاب و فتنک پرواز کرد و از سنگبار و مار پیماسر باز مار سیرت بحکمت درآمدند از بانگ کوس
 و طبل در طاس فلاک طنین افتاد و از غره توپ چمپاره کوه و دشت حالت زیق گرفت و مقرر شد که سرتپان و سرتپان هر یک
 پیورش تقدیم جویند و از جانب برج خاکسری مصمام خان روسی و مصطفی قلینان سمنانی و ولینان سنگانی بالاتفاق حرکت نمایند
 ولینان که مردی دلیر و زنجوی راستگوی بود بنحو مقر با افواج خویش وی بسوی شهر نهاده قریب سه هزار کام در سنگری استحکام ملی مستأ
 کردند و خان روسی و خان سمنانی از بدلی و فادانی در اول سنگر درنگ کردند و پهای فرآپشن نهادند و شرط موافقت را بخیالفت و منافعت
 بتدیل نمودند و ولینان را روی مراجعت بنود و کام و نام کام با افواج خود کام میرد و از غایت غیرت مانند شیران غیور و پلنگان جهور شکمهای غیرت
 سربازان را دل حمید و تاب رلب خندق در رسید صفوف فاخته را شکافته از خندق و خاک گریز گشته بشیر حاجی شاهنشا را بیت ظفرانیت را بر شیر
 حاجی سیوم نصب کرده صد نفر سرباز بنگهبانی را بیت مقرر داشته غرمت کرد که باز گردد و فوجی دیگر از سربازان را بجا و انت و نامدادن بکشد
 نفر برده کار را مستحکم کند بعد از عبور از خندق کلوله توپ بخاطر اردوی پادشاهی بر سر و گردن آن دلیر سربازان را زده سرباز داد و بر سبکی صاحب نیز
 بدف کلوله شده هلاک شد سر خوش خان قزوینی حکم سرباز داده که جد و لیخان را سرون آوردند که تن چنان سوار می دلیری سپر بنا و سپر نکرد و سربازان
 از هم سماحه کردند و سر خوش خان سربازان میان سنگر قامت راست کرد که سربازان را از شپه نماید تا که کلوله تفنگ بر پهلوی راستش اند

کمار شد و اینهم جان از سرکسرون آوردند و از جانب شهر کلوه مانند باران متواتر و متقاطر بود و فوج حمزه فردینی و کتانی بی سرب و سربک
ماندند و چار بار کشیدند و از طرفی دیگر کلبعلی خان حسام الملک بطرف برج فیلی نه یورش برده و شیر حاجی را متصرف شده و جمعی از بهمنان
و می نیز بدف تیر قضا شدند و سران و می از تعلیه نیز آن جنگ دو و توپ و تفنگ متوخش و از واقعه برج خاکستر متدبیرش گردیده و راجع شد
حاجی خان قزاقی نیز کاری نداشتند و از کشت اسکندر خان قاجار از طرف دروازه خوش برج شاه کرم یورش برده و فوج قزاقه داعی از
خندق و خاکریز گذشته و شیر حاجی سیوم قدم نهاده و نظر داشتند و حرارت شمس از جعفر قلینان سرب و شیر خان سربک مشکلی آب خوریدند
تا بر بروج عروج نمایند شیر خان سربک و طلب آب از شیر حاجی نبریده و ناکاه کلوه تفنگ کشید و در ضمن عرش آتش باری که هیچ ابی نخواست
نداشت سربازان کشتی در یک گرده از شیر خان و آب اثری و خبری نرسید از کشت عرش پتاپ شده متفرق گردیدند و درین هنگامه مصاب
جعفر قلینان قزاقه داعی سرب نیز رضی بر داشته مراجعت کرد و افغانه از برج فرو داده و شیر خان را بریده و بر فراز بردند و سربازان غش و
سرون آوردند و بعلت این شکست قزاقه داعی سایر ابوابی اسکندر خان سردار نیز که از طرفین آن برج رفته بودند باز آمدند و بی خان سرب
قراکوزلو و مجعلی خان سربک ماکوئی و محمد علی خان ماکوئی و فوج ایشان هم در آغوش شک اندازی از طرف برج خواجه عبدالصمدی روی
بجنگ نهادند و در میان خندق با افغانه دست بشمیر بجنگ پرداختند و زخم شمشیری بر دست مجعلی خان سرب رسید و عساکر را فغانه
کردند و ایشان بگریختند و مجعلی خان از شدت وجع دست قوت رفتن در خود ندیده باز گردید و همسرایان وی نیز مراجعت نمودند و باقی
خان قراکوزلو مانند شیر خشتناک از خندق و خاکریز گذشته و در زیر شیر حاجی سیوم بر آمده چون زبان کوتاهی کرد و دو سلم را با یکدیگر محکم بستند و
نفر سرباز قراکوزلو و همای از شیر حاجی گذشته و برج خواجه عبدالصمدی را تحت تصرف در آورد و کوس نصرت فرو کوفت و آب مستطاب
امیرزاده حمزه میرزا با ابوابی جمعی خود قصد عروج بر بروج و تخییر شهر کرده قدم جبارت و بسالت بر فراز نهاده قلعه کیان بیاریدن سنکس
آن جوان دلیر را شکافشند و در خاکریز بدوش افتاده اسکندر خان سردار قاجار بر سر امیرزاده جلالت شعار رسیده خدمش را بسنگ خود
برده بقتل زخم و معالجه جراحت پرداختند پس از روزی چند بهبودی یافت و بی خان قراکوزلو تا دو ساعت بغروب نماند و آن برج را در تصرف
داشت و افغانه با اتفاق بر سر و تاحه بضرب کلوه تفنگ آن ننگ لجه جنگ استبداد کردند و سربازان غش و او را بر داشته مراجعت نمودند و
خان سردار ایر وانی نیز از سمت دروازه قشایر یورش برده و شیر حاجی سیوم رفته و تن از سرن سپاه عراق و جمعی از سربازان او مقتول شدند
او نیز راه مراجعت در گرفت و آفتاب قریب بغروب شد و دیگر روز حکم شاهنشاه ایران جناب جلالت نصاب میرزا آقاخان وزیر لشکر نظام و
نظام ایران و سعلی خان خولی اجدان باشی فوج تحقیق مقتولین عساکر بر داشتند و محقق گردید که مقصد کس سعادت شهادت یافته اند و با
کن زخم دار شده اند و از خارج معلوم گشت که یک هزار و چهار صد و پنجاه نفر از افغانه قتل آمده اند علیحضرت شاهنشاهی همه را با نعام اکرام و تحسین
احسان خوشدل ساخته و نشت کارنامه شهد مقدس رضوی بردند و مناصب هر یک را بمتعلقین او تفویض فرمودند و کیفوج بی خان را بجمعی از
و دیگر را بمهدیقلی خان قراکوزلو و فوج و لیخان را بچپ اسد خان پیشش و سربکی فوج قزاقه داعی را بعلی خان برادر شیر خان مرصمت فرمودند و
فروین را بفضلعلی خان ولد سرخوش دادند و مجعلی خان ماکوئی را میرنجه شده و سربداری و فوج شقاقی احصا ص یافت و حاجی خان بهادر
بواسطه کثرت نفاق و عدم وفاق مورد سیاست و قتل بود و در ضمنه مطهره رضویه پناه برده ساکن شد و مصطفی قلینان نیز تحت و خواری
تمام یافت و بملاحظه سابقه خدمت آخر الامر استکار شد و فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروزکوهی و رضاقلینان بن پیر قلینان
قاجار شاهستانی مفوض گشت و محمد خان سردار ایر وانی مرص و فوت شد و محمد حسن خان فرزندش منصب لقب پد منصوب گردید و شاهنشاهی
ایران همت بر تجدید یورش و تخییرات کماشته مستعد جنگی بزرگ رزمی سخت گردید و یار محمد خان متوسل بکار گذاران دربار شهنشاهی
و جناب وزیر مختار انگلیس بهرو پنهان از او رعایت و بدو حمایت کردن پیشه ساخت و ذکر واقعات خارجه و حادثات داخله
و اسباب مراجعت با دوشاه فلک حاه از ملا دشرفی بدار الملک بعد از یورش بزرگ بزرگان شهنشاهی مضطر
و پریشان دل شدند و عزم حزم کردند که بعضی بروج را عمدتصرف عا که منصوبه دهند و بتقدیم خدمتی بر اولیای دولت ابدت مینهند
چه که از تخییرات چیزی باقی نمانده بود و جدار حصار و بروج ویران گردیده و متوطنین شهنشاهی رسیدند و نظر اجل بودند جناب زیر مختار لبت

انگلیس کل مرزا صبیحی دل جمید و دوارسان رشد و اجناس با کولات تقویت همیکو و کس شهر فرستاده و محاربات شهرها را حمایت بهمین و بگو
 و زبان آواز حمایت همی فرد و چار دانه و متواتر با منای دولت انگلیس همی رفت و وزیرای دولت بهیاد شاه تازه علیا حضرت و یک توت
 بد و نامه پیام همیکو و نذر بجز و اوقات خارج این سال آنکه در پست و هشتم ریح الاولی در ماه چون مطابق سنه یک هزار و هشتصد و سی و هفت سی
 ولیم چهارم سیمین فرزند ارجمند جناب جارج سیم که پادشاه دیجا و دولت بهیاد انگلستان بود و ملت یافت و بعالم دیگر شتافت مدت یکس
 هفت سال از زمان عمرش هفتاد و یک سال ده ماه بود و در روز یکم ازان قوس ارکان دولت انگلستان وارد فن نمود و چون جارج سیم
 ولد که خود را ولیعهد کرده بود و پس از پدر سلطنت نمود از او یک و دوشری که در حیات پدر مات یافته بود و اولادی نشد و پس و دوم جارج سیم
 بود و قبل از برادر در گذشت پس سیم جارج که ولیم چهارم بود در چهارده سالگی نایب ویم جبارات جنگی و امارت بخواست پس از فوت
 هفت سال پیش تصاحب جارج و فیروز شاه شده ولی اولادی از او نمانده بود و دوشری داشت که مرده بودند و نمانده خبر برادر که ترش فوت
 شده بود و نام شیرینش و یک طور به بود و منصب لایت عهد سلطنت انگلستان داشت ارکان دولت بهیاد انگلیس به اجتماع کرده و او را
 برکت سلطنت جلوس داد و استقلال یافت و چون خبر فوت علیحضرت ولیم چهارم پادشاه دیجا انگلستان و جلوس علیا حضرت و یک طوری
 در دار الخلافه طهران صیانت عن الحدیث انشا و اشتها یافت نواب میرزاده فرهاد میرزای نایب الایام جناب وزیر دول خارج حاج میرزا
 مسعود را با حاتم خان خونی برپیل تعزیت و تمیث بجانب جناب زیرمشار و دولت بهیاد انگلیس سر جان کمینیل صاحب فرستاده و شرایط و دو
 و اتحاد مرعی داشت و بعد از وصول خبر فتح خویان جناب زیرمکرور وانه صوب هرات شد و پس از او جناب غراف سیمون وچ صفا
 وزیرمشار و ایلی که پسر دولت بهیاد روسیه نیز راه اردوی بزرگ و پیش گرفته و در شهر محرم محرم وصول یافتند و در حضرت پادشاه فلکی قطب
 السلامین محمد شاه به نهایت عزت و منزلت میز نشیند و چون از تخریر شهر هرات چیزی باقی نمانده بود و مقصدان خارج و داخل پیری ندیشده
 کوش زد جناب سر جان کمینیل نمودند که اگر هرات سحر و معشوق شود همانا که بواسطه رابطه و اتحاد و دولتین بهتین ایران و روسیه سپاه نظام
 معبری بجمعه و رسیدا و افغانستان و طنارستان حاصل آید و بالمال شاید مصلحت دولت بهیاد انگلیس نباشد این سخن را در خاطر جناب زیرمشار
 و قعی حاصل شد و در مقام منع تخریر شهر را بد چند که امنای دولت ابد مدت در مقام رفع این اندیشه برآمدند قوت خیال فرودن گرفت چه که حکما
 محقق گشتند نظم هر دوری که خیال ندیشد چون لیل آری خیالش شش تا کار بجائی رسید که جناب زیرمکرور با منای دولت ابد مدت
 تصریح کرد که اگر از محاصره و تخریر هرات در گذرید و از در این شهر سپاه را بر تخریر اندروستی و مساعد و مصالحه و معافه دولتین علیستین ایران
 و انگلیس نقض و نقضی خطیر روی خواهد داد و چند که امنای دولت ابد مدت خواستند که جناب سر جان کمینیل وزیرمشار و دولت بهیاد انگلیس را
 ساکن ساکت و رفع شبهه و نمایند فایده بخشود و او رنجده از اردوی بزرگ شایسته ای غریمت معاودت و مراجهت بدولت بهیاد کرد و حیا
 نامه جنگ نوشته ارسال داشت و علین انگلیس را که مامور بتوقف ایران بودند بطرف بغداد و از راه اروم روانه ساخت و کمینیل و جناب سپاه
 فخر العلماء اعلام حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر کیلانی نساکن اصفهان نگاشته از رنجان بد و فرستاد و از جناب نواب میرزاده ازاده
 فریدون میرزا فرما فرمای فارس عریضه و چار رسیده که سفایر و جبارات جنگی دولت بهیاد انگلیس بفرضه عمان در آمده خبره خارک که ضمیمه
 جزایر متعلقه بفارس است تصرف گرفته و با اعتشادی تمام در آن نشسته اند و همچنان از جانب بندر جاسی و کرمان اینگونه اخبار متواتر
 معروض افتاد شایسته دیجا از نقض عهد دولت قوی صولت متغیر شده مدافعه بامورین اندولت نشوکت را از تخریر هرات او
 شمرده غریمت رجوع بدار الملک فرموده و مقارن این حال در شب شانزدهم جمادی الاخر از طرف برج عبدل مصری فاعنه هرات فوج
 بهمدنی راه داده تصرف شدند حضرت شایسته ای پس از کاهاهی حکم فرمود که فوج از بروج فرود آمده متعرض شهر نگردد و ایشان نیز چنین
 کردند الحاصل چون امنای دولت ابد مدت تخریر هرات و منافع آبراب دوستی و موالات و اتحاد بجهتی دولت بهیاد انگلیس کسب الایمان
 فرزان اتحادی پایان بدولت علیه ایران داشتند بچند و شرط انصاف عایت کردند رنجان مودت دولتین علیستین ایران بخریر
 منفعت تخریر هرات مقابل کوه و کاه و مطابقه دریا و قطره شناخته کیفیت حال را در حضرت شایسته سپاهل معروض داشتند این
 تصور خام و اندیشه ناتمام که وزیرمشار و دولت بهیاد افشاده بود در نظر گیمیا اشراف و شاه مجاهد سخت غریب فدا و پاسخ داد که اگر چه هرات و بلخ

و در سفر خیمه بلا و دیده ایران و در حکم پادشاهان این دولت بوده و غلبت بی افغانستان نذر دور عهد نامه دولتی علیتین مقرر است که اگر شاهنشاه و بیجا ایران غزیت جنگ با حکام افغانستان نماید کارگذاران دولت بهیله انگلیس را در آن مرد خالی نخواهد بود مع هذا شهر هرات که در دولت سلاطین صفویه در تصرف حکام و امرای آن سلسله بوده و تا در شاه افشار نیز تصرف نموده و نواب شاهزاده شجاع السلطنه در آن بمکه بنام خاقان صاحبقران قاجار زده و حضرت ولیعهد مغفور متبحر الغریت فرموده و ما خود بی آنرا بمجا صوره در میان داشتیم پس از واقعه ناگزیر ولیعهد نورالدین مرقد بهار کشیم و مالیات و خراج و شال و پشمکش از امیر زاموسنی پاپ رشتی از قهای اردوی ما با رضای قدس این اکنون سبب مخالفت دولت بهیله انگلیس در تصرف و تسخیر آن حیت و چرا باعث نقض عهد دولتیین خواهد بود ولی از آنجمله این شهر میگذریم و از دو ایشان میگذریم و در ذکر مراجعت حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار ثانی از یورش و آشطام بلاد خراسان و هرات بدارالملک طهران چون رای مبارک پادشاه مسکن در جاه سیمی سول و سایه آله حکم صلاح دولت و تشفع دولتمندان و محض بر اجعت دارالملک تقصیم یافت و در نوزدهم شهر جمادی الثانی بکیز رود و دست و پنجه و چهار اردوی بزرگ خاصه از آنها هرات بکوج انفسر مودود و در منزل موسوم به خزان شیر محمد خان برادر یار محمد خان وزیر برتر که تا آن غایت در اردو متوقف بود با جلال الدین میرزا شاهزاده کامران بخصت معاودت داده و قریب سی هزار کس از بهراتی و دامالی توابع هرات که در اردو بودند مقرر شد که در بلاد خراسان و عراق مسکنی دهند و محمد خان افغان و شمس الدین خان در رکاب سعادت تاب بودند و در غوریان امیر اسد الله خان کیل قاین را بولایت خود مامور و محمد علیخان پسر آصف الدوله و جعفر قلینان نیز بخودی شاد و لولایت بشهر از کس مجازست غوریان بگذاشته و در روز شنبه هشتم شهر ربیع واردمشهد مقدس ضوی گردید و روز و در حضرت شاهنشاه اسلام از دروازه پایین خیابان پیاده شده با دلی تمام و حضوری کامل زمین بوسی نموده بزیارت سعادت یافته در هسکام طواف مطاف این پیت بر زبان آردت ترجمان جریان یافت که پیت در محفل کعبه شریف اندر شمار زده است خود از بزرگ دیدن شرط ادبنا شد و در آن روضه تبرکده روز زیارت بسر رفت و برای ترویج ارواح نایب السلطنه میرزا و محمد علی خان قاجار شهید بخیرات و مبرات و صدقات توجه فرمود و جناب آصف الدوله را بولایت خراسان مخصوص و بخدمات سرکار فیض آثار روضه مقدس مخصوص داشته منزل بمنزل طی کرده راه طهران برگرفت و در نوزدهم شهر شعبان المبارک بمبارکی و فرخی بر تخت جلالت و تاج کیانی فری تازه و مشکویی اندازد بخشید فتنه جویان اطراف و مفدان کناف از خبر ورود مسعود و سرطغیان بجنب خذلان فروکشیدند و بکنجی آمدند و زاده امرای نگاه فلک اشتباه را تشفع و تصریح بر انگیزند لاجرم خاقان پوزش پذیر خطا پوش عطا بخش نظر اغراض و عفو در هر یک نگر است ایشانرا بکمر متی جدید میداری فرود و نواب بهار الدوله بهمن میرزا از کاشان مغرول و مصطفی قلینان بهمنانی بجای و منصوب شد و نواب امیرزاده آژاده حمزه میرزا از ازامی خدمات سفر هرات حکومت فردین یافت و در این ایام نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا قزاق و فارس بنده مؤلف و علیقلی خان میرتب افشار را با بعضی تحف و هدایا روانه دارالخلافه نمود و پس از شرفیابی حضور حضرت سلطانی و مقرو در خدمت جناب حاجی ایروانی بتوقف رکاب مامور شدیم و بعد از رجعت موکب ظفر کوکب پادشاهانه جہازات انگلیک کسب سحر عمان و خراج فارس آمده بودند رجوع کردند و از خبریه خارک که قریب بندر ابوشهر است و در آن اجتماع و ازدحام کرده بودند بازگشتند و سفر ابد و تنها قریب بعید آمد و شد که رفتند کارگذاران دولت سینه آل عثمان از تصرف در بندر محرمه کعب مجاذیر بر داشتند و چون جناب وزیر محض دولت بهیله انگلیس بنحیه از ایران رفته بود هم از عرض راه ارض اقدس حکم پادشاه و بیجا غلده ملکه مقرب خاقان حسین خان مقدم اجودا باشی فواج نظام سفارت فرنگستان خاصه نکلستان مامور گردید با بجملی دافی و تدارکی کافی و نواب عاقل و همایان دانا از راه از راه اروم روی با سلا مبول بخاد و بعد از وصول در شب پانزدهم رمضان المبارک اتفاق جناب میرزا جعفر خان شیرالدوله الهمی ایران که مامور بدولت آل عثمان بود بحضور علیحضرت سلطان والا نشان سلطان محمود خان خداوند کار و روم شرفیاب آمدند و بعد از ظهور مراسم و داد و اتحاده مواحدت بجهت اظهار رجعت جامعه سلامیه با حضرت شاهنشاه ایران محمد شاه ثانی قاجار بخصت انصاف یافته روانه شدند و بدولت منار شد بخدمت امیر بطور مناسبت رسید و از آنجا بپاریس دارالملک فرانسه شتافته و از آنجا بدولت علیله انگلیس رفته بپاریس و ماموریت و سفارت خود اقدام کرده بعد از مدتی مراجعت نمود چون تقصیل سفارت اجودان باشی مذکور را امیرزاده عبدالقاسم کرمودی نایب او در رساله بطو تحریر

جلد دهم از خواندنیان فاعنه بکسر و بیون فاعنه

الاصحاب

کرده و قریب به چهار هزار است تشریح آن در این محل مناسب نبود و بعضی از آن کس نام مراجعت کرده و بدین ملاحظه اشارت خواهد رفت تیم
 ذکر خوانین و امرای فاعنه بعد از رجوع پادشاه از خراسان و آمدن خوانین فاعنه بطهران و سپاه بعضی
 از حوادث افغانستان و واقعات این وان چون در زمان یورش خراسان و محاصره هرات خوانین و امرای فاعنه
 از در دولخواهی و خدمتگذاری با شکر و کرمست مشار و آمده بعضی برکاب نصرت مآب آمدند و برخی فرزند و پیشکش فرستادند محمد عثمان
 پسر سید خان سردار فاعنه که در رکاب مستطاب بود با بعضی خوانین افغان بدالملک طهران آمده و رفاهه مقرب کماکان غلام حسین غا
 سپه دار و منزل دادند و بواب الطاف بر روی وی کثافت اندام و دوست محمد خان حکمران کابل بعد از مراجعت اردوی شاهنشاهی از غا
 هرات استماع کرد که قریب سه هزار کس از سپاه دولتیه انجلیس از هندوستان غنیمت افغانستان کرده اند صلاح حال خود را در آن یافته
 که با امیر نصر الدخان حکمران بخارا اظهار مودتی نماید و در معنی خود را پیوسته و بر بسته بدان دولت کند شاید روزگار او را از آن مفر فادتی
 منفعتی ناید لکن با دو نفر از فرزندان خود بخارا رفقه سعادت ملاقات امیر بخارا فایز شد پس از چندی توقف استعجاب نمود که امیر را حکم پست
 و رخصت نموده اند بل سخت به پسر که ترا که در کمال جمال است میل فاحش طبعی فاسد روی داده حفظ وصیانت فرزند را اولی و اہم شمرده چنانکه
 رخصت رجعت طلبید روی خلاص ندید ناچار پیشی با پسران خود از حصن بخارا پیرون آمده فرار در گرفت و نامون و چون ہی در قوت
 امیر بخارا از فرار امیر مخفی نگرم و بدون نور چشم معظم اطلاع یافته روز روشن بریده اش بشمار یک شد بکمال دل داده بود جماعتی باز کرد
 امیر و فرزندش را مقرر کرد و منظور خود با ایشان باز گفت سواران با امیر دوست محمد خان رسیدند و او را بر رجعت تکلیف عیف کردند امیر
 در نداده و در قبول آن کار انکار بلیغ کرد اظهار کرد که اگر خود باز نکردی حکم امیر فرزند بی نظیر را رخصت المضراف ده که امیر را بوی خاطر متعلق
 و بوصالتش متعلق امیر دوست محمد خان از قبول این امر صعب عظیم امتناع نموده ایشان دست بمبارزت برکشادند چون همزمان امیر دوست محمد خان
 قلیل و ما مورین را جمعیتی کامل بود کار بدان رسید که بغلبه فرزند او را باز کرد اند و این عار و ننگ در دو دمان ایشان ماند و امیر از قات
 غیرت و رجولیت فرزند و بسند خود را بکشت و سواران از بی صلی منازعه گاه ساخت ناچار فرستادگان امیر بخارا مراجعت کردند و قرضه
 قتل آن بد رفیر با امیر فرو گشتند و در حیرت از کاخ دماغ امیر و زکیه برآمد و چون مادر خود پچیدن گرفت و سچ چاره نیافت و امیر دوست محمد خان
 بمقتضی شرافت و این نام و ننگ در دو دمان هر دو امیر جاویدان ماند و هم در او اسط شهر رمضان المبارک کیندل خان افغان حاکم فدا
 و مهر دل خان در رحم دل خان برادرانش از خلوص نیت و صفای طویت باستان بوسی پادشاه دوست نواز دشمن کیدار سلطان محمد شاه
 قاجار آمدند و مورد تعظیلات شایان گردیدند چون ایشان را از دحامی کلی جمعیتی تمام بود و دبلوک ہرات و مرور از بلوکات محمودہ معروف و قار
 و کرمان بدینون سیورغال ایشان معین آمد بدان اصواب فرستند و در آن محال بعیش گردیدند بسیاری دو پس از این ایام سپاہ دولت
 انجلیس چنانکه بدان اشارتی رفقه با فغانستان و آمدند و پس از ورود و تصرف کابلستان بسوا سلوک پرداخته امرای فاعنه با یکدیگر مرا
 و موافقت گردید با محمد اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان مواضع گردند و پیر بر سپاهیان ایشان ششون بردند و از چند جانب جنگ انداختند
 فیما بین توپخانه و دو قلعه جایل شده تا د صاحب و جمعی کثیر از صاحب منصبان و سپاہیان بعرصه تلف و ہلاک در آورند و بہنی فاحش
 سپاہ انجلیس روی داده فاعنه غلبه یافتند و شجاع الملک کہ پناہ بدولت انجلیس برده بود و در این ایام او را با سپاہ با فغانستان فرستاد
 و پادشاه کرده بودند فاعنه مذکور بگریختند و پسر شاه زمان را بشاہی برداشتند و ہم از کابل سواری بایران فرستاد خوانین فاعنه و
 کیندل خان را احضار کردند ایشان نیز از راه سپاہان بلوچستان خود را بقتلار و کابل رسانیدند و پس از استیصال یکبارہ و ہم از استقلال
 زدند و ہم از واقعات خارج این سال رحلت سلطان محمود خان بود کہ ولادت وی در ہزار و دویست و یک بود و در ہزار و دویست
 پست و سہ جلوس نموده و در شب و دوشنبہ نوزد ہم ربیع الاولی از سال یکہزار و دویست و پنجاہ و چہار رحلت کردہ مدت ملکش قریب
 بسی چہار سال امتداد یافته زمان صمرش سہ روز زیادہ نکشید لہذا چون در میانہ او و محمد علی پاشا والی مصر منازعہ قائم بودہ و سر عسکر منہا
 باز آمدہ قوت سلطان از بعضی از غلبہ غم و کروی از سامت سم بشردند بعد از او فرزند ارجمندش سلطان عبدالحمید خان کہ ولادتش در
 ہزار و دویست و بیست روی داده بود در دوشنبہ ربیع الاولی بر تخت و مسند خوانداری و سلطنت موروثی قرار گرفت و استقلال

تمام یافت و این سلسله علی آل عثمان تا کنون زیاد از پانصد سال است که در اسلام پست به پست مبدلت نشسته اند و با سلطان مغفور سلطان محمود خان سی نفر بوده اند و سلطان عبدالحمید خان سی و یکم آنطایفه است و از جمله غریب اتفاقات اینکه در روز عاشورای سال پنجاه و پنج در شهر مقدس چند نفر از اطفال یهود کله سکی را بر سر چوبی کرده العیاذ بالله بعضی کلمات تمیز بر زبان میزدند و این خبر در روضه مطهره به جمع عام گوش زد خلایق شده بالا جماع بخانه یهودان ریخته و دست تن از آنان بگشوده و اثاث البست آنها را غارت کردند و طایفه یهود زبان بکله طایفه شهادت کشاده نامون گشوده حاج میرزا موسی خان همه را مسلمان کرده و اطفال آنان را بکشتن شایندند و اموال آنها را بعد از اسلام رد کرد و قریب یکم از خانوار بشف اسلام شرف شدند و ذکر حرکت عالیحضرت شاهنشاهی از دار السلطنه طهران بجانب عراق و اصفهان و اشطام امور فارس و عراق و رفع مشنه کرمان چون در هنگام غریت یورش خراسان حکومت اصفهان بحکم شاهانه بفضلعلی خان قزاقی که از اعظم جاگران معتبر و ولیران مامور نائب سلطنت مغفور بود مفوض افتاد پس خبر خان کرچی احضار شد و در غایت موکب نظر کوکب که بتطویر انجامیده بود بعضی مشنه جوان در ایران بقتل میکوشیدند و از خارج و داخل رخنه و ثلمه در حدود و ثغور این ممالک میجو استند جمعی از اشرار اصفهان نیز در این ایام سرشسته و شرارت برآورده بودند بفضلعلی خان بکلمه سکی اصفهان میرزا جواد وزیر مالیات دیوان اصفهان را که محرک اشرار بود بقتل آورد و بعضی از مقیدین را در میدان نقش جهان بکشت برخی از وقایع اصفهان را با منتهای دولت ابد مدت معروض داشت لهذا حکم تهنیه سفرواق جریان یافت و در چهاردهم شهر شوال المعظم موکب همیون از دار الخلافه کثرت کردند بعد از زیارت آستانه جناب امامزاده معظم حضرت میر عبدالعظیم حسنی طاب ثراه در حوالی آن بقعه اردوی بزرگ سلطانی نزول اجلال کردند افواج و تو سخانه و امرای لشکر هر یک در محل و مکان خود قرار گرفتند پس از تهنیه و تدارک لوازم سفر در روز چهاردهم شهر رفیعده شمس ۱۲۵۷ اردو پادشاهانه ب حرکت درآمد بایتب و توپ و افواج دریا امواج و تو سخانه سلطانی از راه فی زار غریت عراق تقصیم یافت و تسکرها سنان از قدوم میمنت لزوم رشک کردن پر بخوم کردند و فضلعلی خان قزاقی بکلمه سکی اصفهان برکاب بوسی استعداد یافت و مورد عواطف و موجب عوارف شاهانه شد مقارن این حال معروض افتاد که امالی کرمان بر نواب میرزاده خان قزاق میرزا ابرار پادشاه که حکمران آن صفحات بود شورید و خدشش در تصرفات و تحکات ملکی کلین بنمایند بحکم حضرت شاهنشاهی فضلعلی خان قزاقی که بجلادت موصوف بر شادت معروض بود با فوجی سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار بهر از انجاب طوایف شایمون مامور شد که بنظم کرمان و اخذ مفیدان پردازد و نواب میرزاده خان میرزا را اگر اصلاح نشود برکاب روانه سازد و چون بکرمان رسید معلوم شد که نواب میرزاده در آن محصور است بوعده و وعده و وعده و تهدید شده جو باز اسفرق ساحه هر یک بجهتی از حصون پناه بردند و جمعیت آن کرده بفرقه تبدیل یافت و نواب میرزاده را حسب الامر بچاکلی مبارک روانه کرده مفیدین را بدست آورده بطهران فرستاد مقارن این حال مشنه آقا خان اسمعیلی ولد شاه خلیل الله حسینی بطبور رسید و بنین این مقال آنکه او سابقا در بدو دولت ابد مدت چنانکه مرقوم افتاده دو سال بچایش حکومت کرمان کرده پس از عزل او و حکم احضار بقبله تمخصر شده بشفاعت نواب فرمانفرمای فارس بحضور مبارک آمده بجلومت محلات مخصوص شده ولیکن این سید جلیل بواسطه کثرت ثروت و بسیاری اصحاب و دعوت از مرید و امت پیسته در سرکش هوای عصیان و ادعای خود سری و طغیان بود و در سفر عراق که شاه آفاق بخشعلی خان یوزباشی را بکرفتن نواب شاهزاده فرخ سیر میرزا و الی یدان مامور فرمود آقا خان چنان تصور کرد که با خذ او مامور است و خود را بکوهستان نزاق کشید و یوزباشی اطلاع یافت که او را جمعیتی و جماعتی فراهم است و از عبور او از طرف محلات بهمدان متوحش و متوهم است آقا خان نیز دانست که بخشعلی خان چاکر صدیق حضرت سلطان از داعیه و احمیه او استحضاری حاصل کرده است صلاح خود را در آن دید که متعلقین خود را از ایران بیجا بعتبات عالیات روانه کند و خود بجانب کرمان روی دهند و اسباب فتنه تازه شود و بدستاری میرزا احمد اصفهانی که در شبهه نگاری و مخرسازگی تصنعی کامل داشت احکام و ارقام مناسب بهر که خواست نگاشت و روی بکرمان نهاد تا در آن بلاد لوامی سرفرازی برافزارد و مسلح محکمه آنرا در وقت ضرورت محکمه خود سازد زیرا که آقا خان مذکور در مذہب اسمعیلیه مام عهده و بحسب انساب نیز شرف مصابرت خاقان صاحبقران مغفور حاصل کرده بتدریج در ولایت کرمان جماعتی از مریدان موروث و کتب

داشت و خود بیجاغت و سخاوت نام برآورده بود و غالب شبان این ملت نیز از مالی حیدر آبا و سند و معجزاتشان بنبر
 عباسی بود پس کوچ و عیال خود را از محلات که مسکن او بود بعقبات عالیات فرستاده و خود اذن زیارت که معظمه گرفته که از راه
 بند عباسی به خلیج عمان رفته معبر طایف و بنجد قطع نمایند آن اسناد و احکام مزور و مجعول که مشرب حکم حکومت وی در کرمان بود
 ساختگی کرده قبل از ورود خود بدوستان خویش فرستاد و آنها را تحریک مردم و اجتماع اجباب و اصحاب مایل کرده خلق را
 بغرضند امنای دولت ابد مدت بعد از اطلاع از این فتنه و ترور بنواب بهمن میرزای بهاء الدوله حاکم یزد و فضلعلی خان
 حکمران کرمان باخذ و قلع و قمع او احکام فرستادند چون آقا خان بیز در رسید نواب بهاء الدوله حکمران یزد و وعده
 توپ برداشته با جماعتی از ملازمان خود در حوالی منزل مهیر نبرد و رسید و پامی ثبات فشرده بعد از اندک کرو فرشب در رسید
 و آقا خان بکشت بی ساخته و حادثه روانه کرمان شد و شهر بابک در رسیده و اعیه خود را آشکارا کرد و چشم از مواثقا
 و مداراة فرو پوشید و احکام حاکمانه بحکام کرمان فرستاده امر را مثبت کرد و پکی از اعظم آتش که مرجعیت تمام داشته
 رقیقه بدین مضمون نگاشته که من غرم زیارت که معظمه داشتم و در عرض راه احکام و فرامین حکومت کرمان در رسیده
 بتوقف و تصرف نامور شدم و در فلان روز وارد خواهم شد پست سفینه کنتم تا بخرابات رسم زاکر سالک بحقیقت رسد از راه مجاز
 صمان پذیر باشید و السلام چون آبا و اجداد او که عبارت از سید ابوحنن خان و غیر هم باشند در عهد خاقان شهید چندی حکومت
 کرمان داشته اند و جماعتی از ایل عطاء اللقی و خراسانی بدین طایفه نسبت اداست موصوفه بوده اند رؤسای آن ایلات اجتماع و
 تمام کرده سه چهار هزار کس منظر مقدم و مستقر فرمان او شدند حاجی محمد علی شهر بابکی نیز بخدمت و دولو او آقا خان مصمم گردیده او را
 اردو شیر بابکان و صاحب شهر بابک و کرمان نگاشته و خود را با اکثر کرم بهیو او بمطالع بنده داشته با اقربای و اخوان خود اتفاق کرده
 بدو پیوسته در این اثنا چار و دلی شش روزه بکرمان رسیده از خدیعت و یکدست آقا خان فضلعلی خان قرا باغی بیکلاری پکی کرمان را
 آگاه ساخت و این در زمانی بود که سردار افغان که نندل خان هنوز در شهر بابک بسر میرد و با فغانستان نرفته بود حاجی محمد علی حاکم
 سابق شهر بابک نیز با فغان غنه که در وقت و مخالفت داشت و در این وقت فرصت غنیمت شمرده با جمعیت خود که قریب چهار هزار کس
 بودند بر سر سردار فغان غنه رفته ایشان را در شهر محصور کرده عرصه بر آن گروه شک نموده آقا خان نیز در رسید و وقوع این حادثه
 از قوت طالع و آثار قبایل خود شمرده دامن زن شعله خلاف و نفاق ایلی کرمان گردید چنان تصور کرد که تخت باید شهر بابک
 معشوق گردد و دولت و ثروت سرداران افغان را متصرف شود و بعد از ضبط آن ولایت و حصول جواهر ابدار و وصول اسباب بسیار بر سر
 کرمان رفت لهذا محمد باقر خان برادر خود را با جماعتی بسیاران فرستاده که آنجا را تصرف نموده خلق را بتابعیت آقا خان مایل و
 راعب گردانند چون چار و دلی رسید فضلعلی خان زکار آگاه گردید توکل بر خالق جزو و کل کرده قلیلی جمعیتی که داشت
 برداشته روی با آقا خان نموده چون بمنزل پاریز رسید از عمر و وزید استماع کرد که محمد باقر خان برادر آقا خان در زید آباد
 و مردمان آقا خان دعوت همیکند لهذا ایلیغا ر کرده خود را بزید آباد رسانید و محمد باقر خان فرصت فرار یافته چار و دلی
 حصار تهر رجبت و مسرعی نیز آقا خان فرستاده او را اطلاع داد آقا خان در کمال جلالت جمعیت عطاء اللقی
 و خراسانی و شهر بابکی را زبده کرده روی بزید آباد نهاد در وقت طلوع فجر بمقصد رسید و دست بچار به دراز
 کرده فضلعلی خان دل بر مرکب نهاده چون کوه را بنح در مقابل پای افشرد و از دو جانب آتش مهصاف اشتعال یافت
 از طلوع صبح تا زوال شمس محاربتی صعب رفت و جمعی کثیر بکند بپاک و بوار گردشت را بدمین دولت بی زوال پادشاه
 سنگند و حصار آمار مشوح در سپاه فضلعلی خان بطور پیوست آقا خان شکت عظیم یافته جماعت او مشرق شدند و خود را بمعد
 بطرف احمدی و لار فرار کرد حکمران کرمان مظفر و منصور بجانب شهر بابک حرکت کرده مفسدین و متهمین شهر بابک ابدست آورده
 سیاست رسانید و سرداران فغان غنه از محاصره آشلاص میباشند و خوشنودند آقا خان دیگر باره که روی را با خود مشق ساخته بجا
 اسفند و چیرفت غنیمت نمود و سید خان رودباری دامالی که حریت کرمان را بتابعیت دعوت کرده با وی توافق کرده دیگر کرت حکمران کرمان

جلد دهم و حضرت محمد شاه غازی باصفهان و اتفاق آن در روضه صفائی ناصری

غرم اسفند نه نموده در بلوک سوغان خبر رسید که آقاخان قلعه اسفند را که حضری است حسین و مانی متبن محکم خود قرار داده و غله بسیاری بدینجا فرستاده با فرقه از رودباری و جماعتی از بلوچ متقی و مستعد است فضلعلی خان رعایت خرم کرده در سوغان بماند و دو وعده توپ و سه فوج نظام را از شهر نزد خود خوانده غرم رزم آقاخان ضمیمه داد آقاخان رپای ثبات از پیش بدر فرشته سمیت کر میرت میناب که بحیثه شری رستنازدان کر میرت تهیه استعداد مخالفت بگذراند یکبارگی بهم در شهر برق و متقی حکمرانی خود اشتهال رزید ذکر و رو مسعود حضرت پادشاه فلکی محمد شاه قاجار باصفهان و وقایع اتفاقیه آن زمان چون علما و فضلا و سادات و قادات و حکام و عمال اصفهان از قرب وصول موکب همایون اعلی استحضار کامل یافتند شوق و شغف بی پایان در بیدار و استقبال در کباب و شاهنشاهی خجسته خصال از یکدیگر سبقت گرفتند و در منازل عرض به تدریج سعادت حضور یافتند و هر یک بقدر پایه و پایه مورد التفات و عنایات خروانه شدند در دست و دوم شهر ذیججه احترام که سعادت ورود حشیار باب تخیم و اصحاب تقویم افتاده بود عمارت هفت دست از نزول اعلی فروغ و بهای جدید حاصل کرد و امر او ارکان دولت هر یک در مقامی در خور قامت گردیدند شهر اصفهان که آنرا نیم جهان خوانند بر شکر پادشاه دشمن شکن شک آنگاه و در دشت از راکب مرکب ملوک گردید و میل در میل خیمه و خرگاه نور مهر و ماه را از عرصه خاک نفع و حایل حکام اطراف پادشاهی شایسته بحضور مبارک آمدند و بنا صیعبودیت و شفا خلوص خاک استان اعلی را مشفق و مجد رسا خند جناب سیادت مآب فخر المجدین وزیر المتجین تجه الاسلام علی الانام حاجی سید محمد باقر ششتی رشتی زید فضل و جناب اسحاق الفاضل حاجی محمد برهیم کلباسی و سایر عظمای علما و فضات و مشایخ مجله حضور پادشاه دانستند اینر و شناس استعدایا فشد با هر یک تفقیدی خاص رفت و سختی مخصوص افتاد که عموما بحسن خلق و غور درک و علو همت و سمو مرتبت شاهنشاه اسلام پناه متقی الکلمه کش شد و بدعای دولت و شای حضرت رطب اللسان آمدند و از جانب پادشاه عصر هر یک طلب مدارس و سلاک خوانق ادارات و انبیا با مستمره تقسیم و تشخیص رفت و جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی که فی الواقع از فضلای عهد بود ابواب مراد و توفیق با هر یک از فحول علما و رجال عرفا مشغول کرد و همکاران از صفای عقیدت سلطان عهد و ستیان آن دولت بعد مشغول و شکر داشت بکنان جناب میرزا نصر الله اردبیلی صدر الممالک که صاحب فضل کافی و ذوق وافی و طبع صافی بود اصحاب فضل و ذوق بحلیس اعلی اعطای و طایف عظمی دلالت و وکالت به یکر دو در شهر محرم احترام سفرای دول خارجه در رسیدند و جناب صبارم افندی سفیر دولت سینه عی از جانب سلطان عبدالحمید خان بن سلطان محمود خان غازی بانامه صادقت حشاه در رسید و سعادت حضور یافت و مورد تشریفا مقرر شد حسین خان اجدان باشی که سفارت دول خارجه مامور بود با اتفاق جناب کنت سرتی صاحب فرستاده خاص دولت قید قویه فرزند از شهر پاریس در اصفهان بزیارت لقای همیون پادشاه نیکو شایلی زیانهای مستعد گردید و ذاخل صاحب سفیر دولت بهیه روسته و اما نیاز محرم فرستاده خان خیره اللهم قلی خان خوارزمی و عبدالرزاق افندی فرستاده علیه ضایا شاه حکمران دار السلام بعدا بحضور شاهنشاه باعدک داد آمدند و هدیه خان خوارزم چهل اسب ترکمانی بود که هر یک اقوام مسیبا در ضرر و بیاض کل محل کوه قارن توانستی خواند هر یک مطالب مآرب خود را عرضه کردند و از جانب مرسل خویش اظهار موافقت و موافقت دار باینند چون بهی که اشارت رفت برخی از اجاز وادباش در آن شهر پای از اندازه رعیتی برتر بخفاده بودند و باضعفا و فقرا و عجز و مساکین بیرونی و بی اعتدالی گردید اخیانا بقبل و غارت شی چند ضعیف پرداخته بلا شتر خرنی از برای خیر عام باخذ و قید و قتل و صید آن اشارت رفت مقرب حضرت خاقانی نصر الله خان قاجا دو الکوشیکچی باشی واقعی و خالوزاده حقیقی پادشاه با جماعتی از علما و خاصه سلطانی در شهر شرط تفحص بجای آورده آن اشرار را از رویای مغر و خفایای مهرب پروک کشیده مقید و مغلول بهیداشت بهیفا دتن که بی شایسته و شبهه موجب سیاست خاقانی و مورد مواخذت سلطانی گردیده بودند در معرض قهر و ارای دهر درآمدند و احدی از آن کرده ضلالت پشه بنا و اجب در پنجه شکنجه نیند و برخی از سبایا بطهران آوردند و جمیع را گرداند علی بحل چون نظامی بکمال امور فارس و عراق روی داد و ایالت اصفهان بمحمدالدوله منوچهر خان کرکی حکمر سابق کرمانشاهان که امیری که بود مغضول قشاد و لرستان و عربستان نیردان انضمام یافت و بهر شهری حکام و فرمانروایان نسبت تعیین رفت موکب ظفر کوکب مقصد رجوع بدرالملک فرموده و از راه خوانسار و کلپایگان بکرت درآمد نواب شاهزاده فرخ سیر میرزا از آنکه

از یاد آمد و سر بر خاک بپاک نهاد بعد از قتل وی همایش هر یک بطرفی گریختند و آقا خان مظفر منصور شد و بر سر عبداله خان سرتیپ ایستاد
 برده بعد از تقابل و مقتله و ازین مغلوب ساحه و او قلع بنجان تاحه تحصیل جیسا کرد و خان معظم الیه بوی پرداخته مجنون و کل الصید
 فی جوف الفراعزم قتل فضلعلی خان و فتح شهر کرمان استعجال کرد و هم در عرض راه بولیم خان رسیده بکله چند بنیاد بناست و از انج برکن جمعیت
 بتفرقه مبدل ساخت و او را در کمنده قهر سیر و دستگیر آورد و در کمال غلبه و جلال بر دیکر که دوازده فرسنگی کرمان است نزول جلال کرد و کار
 او قوت تمام یافت و صیت شجاعت نصرت او در شهر و بلوکات شش قطعه بیشتر از تصرف گرفت و در آن بتوقف ماند و قشانه با طرف و
 اکثاف و آن کرد و بعضا و زعمای شهر در باب اخذ و قید پیکر سکی میخواستند و خان قرا باغی از وقوع این امور پریشان خاطر آمد و دانست که اگر
 در شهر توقف کند روی خرو فلج و فوز و بنج احبسته نه پند و عما قریب کلا شران شهر او را دست بسته بجهت خود اهل شهر با قا خان خواهند سپرد
 و جاویدان بدنام و تمام خواهد کرد و امنای دولت و از بنیافت رای و جیانت طبع نسبت دهند لاجرم با بعد و دی زمنوبان و خاصان
 خویش از شهر خروج کردند و دست از جهان شسته روی بسوی شیر خفا و آقا خان از آن گزیده مار سر کوفته برادر کشته خشک کن در فرسیت و دلی
 معروف بود و بشجاعت و سخت سری موصوف بر اندیشه پای ثبات و از پیش بدر رفت و قبل از ورود جزو او از قلعه شیر بر آمده و
 بکر زناده و راه هم و نما شیر در کشته همیشه توپ و پیش از او فراماند و پیکر سکی قرا باغی دست از تعاقب باز داشت در قهای و همیلند و او را
 در ننگ در محال محال بود تا از هم در گذشت و راه بلوچستان گرفت بدان قدر زینحاف نشد و منزل ریکان که آخر بلوک نما شیر است اول
 خاک بلوچستان شیر مرد قرا باغی خود را بد و قریب ساخت و هم از گزیده راه دست بشمشیر بازید و آهنگ بنزد دین آواره کرده و انیر لختی توقف
 مدافعت پیش کرد و از نیم حاجت و نیم اندیشه تاب مقاومت مینا ورده و مثل لشکریانش مقتول یا سوار آمدن چون کار چنان سخت دیدند
 آغز و کذاشته از همرازان کناری گرفته فی امان من لباس الظلام وقتی که ظلمت غنق میدید بود راه سپان سپرد تو پخانه و از وق توقفا
 و آغز و مقفش و صندوق و باله غنیمت سپاه منصور سلطان یام شد و او ناچار از راه لوط بقتل باز رسید و از آنجا نیز دنگ نکرده
 بهندوستان رفت و محرم را در آنجا دست و خان قرا باغی تفصیل حال مشارالیه را مقرر و حاضر و مقرر شده و در اطراف خاص و خلایع
 و نشان اخص گردید و مدت این صاف خلاف بهمانا چهارده ماه نظویل یافت و از دور و نزدیک بر کار هر دو حتمین کردند و جای آن بود قبل از
 وصول خبر فرار آقا خان از کرمان بجانب بلوچستان و فدا رصیب سد خان امیر تو پخانه بمعاونت فضلعلی خان قرا باغی پیکار سکی کرمان
 مامور شد و چون بدان حدود رسید کار آقا خان گذشته بود و بنج مات دیکر مامور شد و چون دو حکمران در ملکی مثل و شمشیر است درینامی
 لهذا حضرت شایسته فلکی پیکار سکی بجهت بلوچی و نقطه و ارتقای براتی غر و علما بحضور مبارک حضور فرمود و بعد از اوقات و مراسم
 پیغایات مقرر فرمود که بشرف حضور مبارک مشرف باشد و امیر تو پخانه حکمران کرمان باشد و کرطیغان مالی بمپور و افاغنه و مامور
 حبیب السد خان امیر تو پخانه بحکومت کرمان و قلع و قمع بلوچ و افغان و بعضی قایع این سال صلب السد خان
 امیر تو پخانه اعلی فرزند علیقلی خان شایسون ز اما جلمای دربار شایسته می بود و چون سابقا معروض افتاد که آقا خان اسماعیلی و محمد علیخان
 تارونی حاکم بمپور و بلوچ پای از کلم خویش فراموش شده و مقصدی جبارت غریبه میکردند و بلوکات قریب کرمان دخل و تصرف مینمودند
 پادشاه دانش شمار معدلت کرد و دانست که طبقات صحرائیشان از قواعد عقل و ادب بچیزند و از مراسم عدل مروت ادا استحضار
 ندارند تا صد نه تیغ تیز و میت جو و پستیز محصول و زکار و مشهور ابصار ایشان نکرده و بمقام و محال خود قانع و شاکر نخواهند بود لاجرم
 امیر تو پخانه را فرماید که با عرا ده چند توپ مین تن و چندی مرد مسکن راه انصوب و در نورد و متمدان افغان و بلوچ را که در قعدا و بجایم
 و علوجند کوشمالی بنزد اهل جرم خان و الاثان با تجلی شایان و تنیه مناسب از شهر کرمان به بمپور روانه شد و در ضمن احکام خدوانه
 اشارت رفت که محمدرجل خان برادر کسندل خان افغان که در آنجا و دوسامان با قطع و سیورغال مخصوص بود بمواقعت امیر تو پخانه
 جنبش کند و از آثار عوالم قهر خروانه استطلاع نماید و نیز با یکصد سوار از درکار زار با امیر تو پخانه بنجد و در مسیرت کرمان و بمپور و بلوچجا
 ارتحال جست و بجهت مدد مخارج آن جنود مبلغی کلی مقرر شد از جمله سی هزار تومان بفارس محمول شد و نواب میرزاده فرهاد میرزا حکمران
 پارس مبلغ مذکور را نقد کرده بمصوب سنی سوار روانه کرمان کرد و در موقوفی مناسب بجنود موصول شد و مع القصد حصار حصین

میور که معربان بن فضل است و شغلان تصرف شده بودند و آن قلعه بحال مسانت معروفست بمحاصره حاطه کردند و قتی از طرفین کار بکار زار گشت و جماعتی در این میان از شهرستان وجود بدیدار عدم بار بر بسته امیر سعید خان بلوچ حاکم رودبار کرمان که پیوسته خدمتکار دیوان اعلی و دولتی حکام کرمان بوده و خدمات بسیار بدین دولت نموده با هزار نفر مجازه سوار رسید و این سفر بمرهه صلب اند خان امیر توپخانه مقدمه پیش بود و در محاصره و تسخیر میور اهتمام تمام کرد تا آخر الامر جنود سلطانی برفه شیطانی غلبه کردند قلعه را تسخیر و قلعه کبیرا سیر سا خشد در روزی که امیر توپخانه بشکار اشتغال داشت و در اردو جنود همانا سر بازی پیکانی از عورتا سیر میوری دست اندازی خواست آنقدر قبا که یکدیگر مواظفت جسته سخت نشوون خود را بکشته آنگاه با فوج مجاریه درآمدند جوی خون جاری گردید و بسیاری مقول شدند بعد از مراجعت امیر توپخانه چون بفرز نشدند مجدداً قشون نظام طغیان و از دام کوفه در قتل انظار ایستاد تمام کردند و امیر توپخانه با عموم رعایای فاغنه و بلوچیه بفر قتل و تفرقه نگرید و چندین هزار کس از انظار ایستاد سیر قتل کرد و بسفک ما و بسفک ما انظار ولی سخت رفت که فی الحقیقه پادشاه عدالت پناه تابان حدیج رضا نداده بود مال شیرین گرفت و قومی بسیار اسیر شدند و زیاده از هر قبیل اندر آمدند چون پادشاه عدالت شارب ان پیدا دستش شد با صلا آن امور پرداخت و ماندگان را از کشته اسیرانی فرمود و از اوقات فارس آنکه چون سابقا فیما بین ولایای دولت علیه ایران و وزیر مختار دولت بیه کلستان در باب امیرات لغاری رفته بود و برنجی که اشارت بدان رفت جماعتی از جنود انگلیس از راه بحر عمان بسواحل فارس رسیده جزیره خارک که قریب بندر ابوشهر است و معبر سفاین بجا تصرف در آورده بودند بعد از رفع تکرر طرفین و اصلاح جانین جزیره مذکوره را تحلیه کرده بمواطن خود باز گشتند برب امیر کار گذاران دربار شهریار نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران فارس لطفعلی خان برادرزاده علیخان پیکار پسکی لارستان را با یکصد نفر تفنگچی لاری و قورخانه بقدر ضرورت برسم ساخلو بخارک مامور گردیده ماه ماهه علوفه و از دوقه آنرا از ابوشهر و تنگستان و برادر جان حمل و نقل و واصل میکردند و دست و پنجه تومان مالیات دیوانی که اعراب آل مویح سواکن جزیره خارک همه ساله بدیوان مست بکروند معاف نشاد و از جانب نواب امیرزاده فرهاد فرمای فارس بیست دست خلعت شایسته بمشایخ آل عتب سکان بحرین مرسوم و موصو شد و در این سال بفرمان خسرو پهل نواب شاهزاده فتح امیرزای مطب شناع السلطنه از حکومت کاشان معزول گردیده و امر حکومت آن ولایت را بمقرب حضرت علیخان مراغه قیدی که از رودکان نایب السلطنه معذور بود و در این اوقات بحکم دیانت و امانت بمنصب نظارت اختصاص داشت مغض فرمود که داخل آن ولایت را بمحاراج کارخانه دارال نظر و مصرف اردو و ناخود از حضور حضرت والا غایب نکرد و مقرر شد که والدش که مردی عاقل و کد خدش بود به نیابت او پرداخت و بهم در این و ان نواب امیرزادگان معظم حکومت بلاد مامور شدند و بر و در نواب سلطانی امیرزاد رسید و همان نواب خانلر میرزا و ملا میر نواب شایسته میرزا اشغال یافت و بعضی از حکام در بلاد تبدیل و تجدید یافتند از جمله حاجی خان شکی حاکم کرمان بان شد و نور محمد خان قاجار و والو وزارت بمن میرزا رفت و حسین خان جودان باشی بحکومت یزد منصوب شد و نواب بهادر الدوله معزول آمد و نواب شاهزاده خاقان لقب یافت و حاجی خان در کرمانشاهان بموسولک مشهور و معروف و با ایالات اولایت که غالباً عالی و دوستار و پرتا حضرت علی عالی پاشا شد بواسطه تن خود عداوت پیشه کرد بالاخره حیاتعلی خان و دیگران در منزل کردند ناچار شده از او رسیدند و خلق از دام کرده او را بکشته و از خوف پادشاه ایران کوجهه بخاک تبدیل و فسد و زمانی از شاهنشاه ایران بعلی رضا پاشای حکمران بغداد صادر شد و حسب الامر ایالات راه نداده ما چار دریم و امید بجل و مکان خود باز آمدند و از حادثات ایام در این اوقات و هنگام رحلت نواب قهرمان میرزا برادر ضلعی بطنی حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار بود که در تبریز بیمار و مریض و در عین عفتوان شتاب در شهر واقعیه جهانزاد رود کرد و دیده جهانیا ان از سوک خویش اشک نمود ساخت و نواب امیرزاده بمن میرزا که برادر اکبر او که با ایالت بروجرود اختصاص داشت بحکومت آذربایجان رفت و بر و بر و در نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا عم اکرم شهید را اشغال پذیرفت و هم جناب محمد خان امیر نظام دولت علیه عالیله ایران که با عجب از اعاظم امر و نبش خپانکه در مجلد ششم تحریک یا شمشیر علی خان زککنه وزیر صفویه مشی میکرد و خود پیوسته در آذربایجان با نظام امور نظام مشار و با اقتدار بود در شهر رمضان طبل رحیل فرو کوفت و در وی بسوی عالم عقیق نهاد و در این سال علی حضرت سلطان عبدالمجید خان خداوند کار و روم که بعد از سلطان محمود خان بجای والد با جد سلطنت و م یافت و ولادت با سعادتش در سال یک هزار و دویست و سی و هفت جلوس میونس در کهنه رود و دست و پنجه بود با محمد علی پاشای مصری

از یاد آمد و سر بر خاک ملاک نهاد بعد از قتل وی همراهانش هر یک بطرفی گریختند و آقا خان ظفر و منصور شد و بر سر عبداله خان نیز ایستاد
 برده بعد از مقابل و مقابل و او را نیز مغلوب ساخت و او قلع و رنجان تاحه تحصیل چنار کرد و خان معظم الیه بوی پرداخته بمضمون و کل الصید
 فی جوف الفرایزم قتل فضلعلی خان و فتح شهر کرمان استیصال کردید و هم در عرض راه بولیم خان رسید به جگه چند بنیاد بنات و در آنجا برکت جمعیت
 بتفرقه مبدل ساخت و او را در کمند قهر سیر و دستگیر آورد و در محال غلبه و جلال سیر و دیگر که دوازده فرسنگی کرمان است نزول جلال کرد و گذر
 او قوت تمام یافت و صیت شجاعت نصرت او در شهر و بلوکات مشتهر و بیشتر از تصرف گرفت و در آن بتوقف ماند و ششماه با طرف و
 اکثاف و آن کرد و بعضا و زعمای شهر در باب خد و قی پیکر سکنی امضا فرستاد و خان قزاقی از وقوع این امور پریشان خاطر آمد و دانست که اگر
 در شهر توقف کرند روی خیر و فلاح و فوز و نجاح بسته نهند و عاقبت کلاثران شهر و دست بسته بجهت خود اهل شهر با قان خواهند سپرد
 و جای دیدن بدنام و تمام خواهد گردید و امنای دولت و ارباب نفایس رای و جنان بت طبع نسبت دهند لاجرم با معهودی از منوبان و خاصان
 خویش از شهر خروج کرد و دوست از جهان شسته روی بسوی شیر خا و آقا خان از آن گزیده مار سحر و شیشه برادر گشته خشک کن در فرستاد و دلی
 معروف بود و بشجاعت و سخت سری موصوف بر اندیشه پامی بنات و از پیش بر رفت و قبل از ورود خود از قلعه شیر بر آید و
 بکر زناده و راه هم و زما شیر در گشته همیشه توپ و پیش از او فروماند و پیکر سکنی قزاقی دست از تعاقب باز نداشت در فضای و هم میرزا و او را
 درنگ در محال بود تا از هم در گذشت و راه بلوچستان گرفت بدان قدر نیل حاف نشد و منزل ریکان که آخر بلوک زما شیر است اول
 خاک بلوچستان شیر مرد قزاقی خود را بد و قریب ساخت و هم از گزیده دست بشیر بازید و آهنگ بنزد ملین آواز کرده و نیز بخشی توقف
 مدافعت پیش کرد و از نیم عاقبت و خیم اندیشه تاب مقاومت نیاورده و مثل از لشکر بایش مقتول با سوراخند چون کار چنان سخت دیدند
 آغز و کذشته از هم را آن کناری گزیده فی مان من لباس الظلام وقتی که طلعت خنق میدید بود راه پامان سپرد و توپخانه و از وق توقفا
 و آغز و و مفرش و صندوق و بال تمام غنیمت سپاه منصور سلطان ایام شد و او ناچار از راه لوطا بگذشت و رسید و اینجا نیز درنگ نکرده
 بهند و گستان رفت و محترما در آنجا دست و خان قزاقی تفصیل حال مشارالیه را مشرو و جامع و مندرشته مورد الطاف خاص و خلایع
 و نشان اخص گردید و مدت این مصاف خلاف بهمانا چهارده ماه نظویل یافت و از دور و نزدیک بر کار هر دو سختین کردند و جای آن بود قبل از
 وصول خبر فرار آقا خان از کرمان بجانب بلوچستان و قشایار حسب المدخان امیر توپخانه معاونت فضلعلی خان قزاقی پیکار سکنی کرمان
 ما مور شد و چون بدان حد و در رسید کار آقا خان گذشته بود و بخدات دیگر ما مور شد و چون دو حکمران در ملکی مثل و شمشیر است درینامی
 لهذا حضرت شایسته فلکی پیکار سکنی ابجهت و لونی و تقصد و ارتقای براتی غر و علما بحضور مبارک حضار فرمود و بعد از اوقات و مراسم
 پیغایات مقرر فرمود که بشرف حضور مبارک مشرف باشد و امیر توپخانه حکمران کرمان باشد ذکر طغیان پالی میپور و افاغنه و مامور
 حسب المدخان امیر توپخانه بجای است کرمان و قلع و قمع بلوچ و افغان و بعضی قایع این سال حسب المدخان
 امیر توپخانه علی فرزند علیقلی خان شاهسون زما جدمای دربار شایسته می بود و چون سابقا معروض افتاد که آقا خان اسمعیلی و محمدعلی
 تارونی حاکم میپور و بلوچ پامی از کلمه خویش فراموش نهاده مقصدی جبارت غریبه میکرد دیدند و بلوکات قریه کرمان دخل و تصرف مینمایند
 پادشاه دانش شجاع عدالت گردانست که طبقات صحرائشان از قواعد عقل و ادب پیچید و از مراسم عدل مروت ادا استحضار
 ندارند تا صدمه تیغ تیز و همت جو و پیرستیز محصول و زکار و مشهود البصار ایشان نکرده و بمقام و محال خود قانع و شاکر نخواهند بود لاجرم
 امیر توپخانه را فرمان داد که با عرا ده چند توپ شین تن و چندی مرد مسلح راه انصوب در نور دو و متمدان افغان و بلوچ را که در تعداد بجایم
 و علو جبه کوشانی بسزاد هدلا جرم خان و الا نشان با تجلی شایان و تنهیه مناسب از شهر کرمان به میپور روانه شد و در ضمن احکام خدیوانه
 اشارت رفت که مهر دل خان برادر کرسند خان افغان که در آنجا دو و سومان با قطع و سیورغال مخصوص بود بموافقت امیر توپخانه
 جنبش کند و از آثار عالم قهر خروانه استطلاع نماید و نیز با یکصد سوار از درکار زار با امیر توپخانه نجد و دیگر مسیلت کرمان و میپور و بلوچ
 ارتحال جست و بجهت مدد مخارج آن جو و مبلغی کلی مقرر شد از جمله سی هزار تومان بغارس محمول افتاد و اب میرزاده فرهاد میرزا حکمران
 یارس مبلغ مذکور را نقد کرده بمصوب سی هزار روانه کرمان کرد و در موقعی مناسب بجنود منصوب موصول افتاد و مع القصد حصار حصین

میوراکه معربان بن فہل است و تخلصان متصرف شدہ بودند و آن قلعه بحال متانت معروفست بجا صرہ حاظر کردند قتی از طرفین کربکارزار شد
و جماعتی در این میانہ از شہرستان وجود یار عدم بار بستہ امیر سعیدخان بلوچ حاکم رودبار کرمان کہ پیوستہ خدمتکار دیوان علی و دولتی
حکام کرمان بودہ و خدمات بسیار بدین دولت نمودہ با ہزار نفر ہزارہ سوار رسیدہ و این سفر ہمراہ صہب اند خان امیر توپخانہ مقدمہ بچشم بود
و در محاصرہ و تخریب میوراکہ تمام کرد تا آخر الامر جنود سلطانی برفہ سبطانی غلبہ کردند قلعہ را تسخیر و قلعہ کیا نرا سیر ساختہ در روزی کہ
امیر توپخانہ بشکار اشتغال داشت و در اردو بنود ہما نامہ سربازی ہلکی از غورات امیر میوری دست اندازی خواست آنفرقہ با یکدیگر مواقت جستہ
سخت نشون خود را بکشتہ آنگاہ با فوج مجاہدہ درآمد جوی خون جاری گردید و بسیاری مقتول شدند بعد از مراجعت امیر توپخانہ چون تفرق
نشدند مجدداً قشون نظام طغیان و از دحام کمرشہ در قتل آنطاغیہ ہتمام تمام کردند و امیر توپخانہ با عموم رعایای فاغندہ و بلوچہ بچہ قتل و قہر
نگریہ و چندین ہزار کس از آنطاغیہ سیر قتل کرد و بسفک ما و ہنگ ما نظا ولی سخت رفت کہ فی الحقیقہ پادشاہ عدالت پناہ تا بدان حد
رضا ندادہ بود مال شیر سفارفت و قومی بسیار اسیر شدند و زیادہ از ہزار نفر مقتول اند آمد چون پادشاہ عدالت بخاربران سپاہ شہر شد اصلاً
آن امور پرداخت و ماندگان را از کشتہ سربازی فرمود و از واقعات فارس آنکہ چون سابقا فیما بین اولیای دولت علیہ ایران و وزیر مختار دولت
بہیہ کلستان در باب امر ہرات نزاری رشتہ بود و برنجی کہ اشارت بدان رفت جماعتی از جنود انکلیس از راہ بحر عمان بسواحل فارس رسیدہ
جزیرہ خارک کہ قریب بندر ابو شہر است و معبر سفاین بجا متصرف در آوردہ بودند بعد از رفع تکرر طرفین و اصلاح جانبین جزیرہ مذکورہ را تخلیہ
کردہ بمواطن خود بازگشتند بجزب امر کار کرداران دربار شہر یار نواب امیر زادہ فرزند امیرزا حکمران فارس لطفعلی خان برادر زادہ علیخان پیکار پسکی
لاستاز با یکصد نفر تفنگچی لاری و قورخانہ بقدر ضرورت برسم ساخلو بخارک مامور گردیدہ ماہ علوفہ و ازوقہ آنرا از ابو شہر و کلستان
و ہر از جان حمل و نقل و اصل میکرد و دو دست و پنجاہ تومان مالیات دیوانی کہ اعراب آل و موخ سواکن جزیرہ خارک ہمہ سالہ بدیوان سخت
میکردند معاف شد و از جانب نواب امیر زادہ فرمانفرمای فارس بہت دست خلعت شایستہ بمشایخ آل عتب سکان بخرین مرسون موصو
شد و در این سال بفرمان خسرو پہمال نواب شاہزادہ فتح امیریزای طغتب شجاع السلطنہ از حکومت کاشان معزول گردیدہ و امر حکومت آن
ولایت را بمقرب حضرت علیخان مراغہ قیزی کہ از زور دکان نایب السلطنہ مخفوب بود و در این اوقات بحکم دیانت و امانت بمنصب نظارت
احضاص داشت مفوض فرمود کہ مداخل اتولایت را بمخارج کارخانہ دارالنظارہ مصروف اردو تا خود از حضور حضرت والا غایب نکرد مقرر شد
کہ والدش کہ مردی عاقل و کد خدمتش بود بہ نیابت او پردازد و ہم در این وان نواب امیرزا دکان معظم بحکومت بلاد مامور شد بدو و ہر دو نواب
سلطانمزد میرزا رسید و ہمدان نواب خانم میرزا و ملا میرزا نواب شامقلی میرزا اشغال یافت و بعضی از حکام در بلاد تبدیل و تجدید یافتند از حلقہ
حاجی خان شکی حاکم کرمانشہان شد و نور محمد خان قاجار و والو وزارت بہمن میرزا رفت و حسین خان جووان باشی بحکومت یزد منصوب شد
و نواب بہا الدولہ معزول آمد و نواب شاہزادہ خاقان لقب یافت و حاجی خان در کرمانشہان بسوسلوک مشہور و معروف و با ایلات
اتولایت کہ غالباً عالی و دو دستار و پرتار حضرت علی عالی پاشا شد بواسطہ ستیز خود عدوت پیشہ کرد با لاخرہ حیاتقلی خان و دیکران در منزل کردند
ناچار شدہ از اورمیدہ و خلق از دحام کردہ اورا بکشتہ و از خوف پادشاہ ایران کوجہہ بخاک تبعید و رفتند و فرمانی از شاہ پاشاہ ایران بعلی رضا
پاشای حکمران بغداد صادر شد و حسب الامر ایلات ارادہ ندادہ ناچار دریم و امید بجل و مکان خود باز آمدند و از حادثات ایام در این اوقات
ہنگام رحلت نواب قہرمان میرزا برادر ضلعی بطنی حضرت قطب السلاطین محمد شاہ قاجار بود کہ در تبریز بیمار و مریض و در عین غفوان بشنا
در شہر واقعہ جہانزادہ رود کرد و دیدہ جہانیاں از سوک خویش اشک نمود ساخت و نواب امیر زادہ بہمن میرزا کہ برادر اکبر او کہ با ایالت
بروجرد احضاص داشت بحکومت آذربایجان رفت و بروجرد نواب شاہزادہ ملک قاسم میرزا عم اکرم شہیرا را اشغال پذیرفت و ہم
جناب محمد خان امیر نظام دولت علیہ عالیہ ایران کہ با عجب از اعظام امر و نبش چنانکہ در مجلد ہستم تحریر یافتہ بشیخی خان زنکنہ وزیر صفویہ
مثنی میکرد و خود پیوستہ در آذربایجان با نظام امور نظام مختار و با اقتدار بود در شہر رمضان طبل جیل فرو گرفت و روی بسوی عالم
عقبی نہاد و در این سال علی حضرت سلطان عبدالمجید خان خداوند کار و روم کہ بعد از سلطان محمود خان بجای والد با جد سلطنت و م
یافت و ولادت با سعادتش در سال یکہزار و دویست و سی و ہفت جلوس میونس در یکہزار و دویست و پنجاہ و پنج بود با محمد علی شای مصری

مصافحه مطهر شده و ولایاتی که محمد علی پاشا متصرف شده بود استرداد شد و بموافقت دولت بهیه روسیه و دولت مساکار بر آن تقریر یافت که ولایاتی که محمد علی پاشا تدریجا متصرف در آورده و اگذار دو حکومت مصر مخصوصه سلا بعد شمل متعلق با و نماز و معااهده قوام یافت و دو بهیه عثمانی اقوی کرد و بهسم از حادثات عراق عرب و وقوع واقعات بولعجب حکایت نشسته عیالات عالیات است و مجهلا اینکه در سال پنجم پاشا سر عسکر بغداد از دولت قوی بنیاد عثمانی بحکومت و ایالت آن شهر و مضافات مامور شد و چون جماعتی از او با شرف و رونق و اجلاف بتدریج از بلاد اطراف اکناف بعبتبات عالیات جمع شده بفضله و فساد و لهو و الهام میکوشیدند و رفته رفته بخود سر می رفتند و پروزی پرداخته یکبار بر خود امیر ساحت در امور استبداد یافته و کار ایشان قوت گرفته حاکم و محکوم آن شهر متحرکه و اخلاف با آنظایفه کاری صعب کردید پاشای مذکور بجهت انتظام مصالح جمهور عسکری بدفاعه ایشان فرستاده ایشان نیز اتفاق کرده بمحصار پرداختند و ساکنین شهر را ناچار با خود متفق ساختند و بی از طرفین بنار خود و مقاومت کردند و بعد از محاصره شهر متصرف عسکر دولتی درآمد و قتل و غارت نهاد غواصیت و جبارت ورزیدند و اموال جماعتی از تجار و صلیبی دولت علیه ایران که در آن روضه حبت نشان بود بغارت رفت و جمعی کثیر از صالح و طالع و عالم و جاهل و صغیر و کبر عرصه شقیقت شدند بعد از خرابی پشمار و سوء ادب بسیار با کشتن چون این اخبار بمسامع دولتی و شاه حضرت شهر باری رسید از آنجا که پادشاه مجاهد و مریض بیمار و استماع اینکه نه اخبار مزید برنج و بیمار بود معروض نداشتند و پیشکاران حضرت با وزرای مختار دولت بمقتضی و مشاوره درآمدند و مقرر شد که توسط سفرای طرفین در این باب ساینه شود که در ثغور سرحدات اتفاق افتاد مطالب مقاصد اطهار و جوانب سوال طرفین آشکار شود و مقارن این حال معروض شد که صاحب له خان امیر توپخانه مبارکه در صفحا کرمان و بلوچستان نظمی تمام داده و در جمیع ایشام برده تظاولی عظیم و جلالی خیره در پورطاهر ساحت را عیال از وی خایف و بر لای از وی ملو پادشاه عدالت پناه بجهت تقدیم بعضی خدمات و راجح صور علی خوانده حکومت ایالت آن صفحات بعیال سقلی خان بن ابوالفتح خان بن ابراهیم غلیس خان جوان شیر قزاقی که در اخلاق حمیده و صفات متحنه ضرب المثل بود و مفوض فرمود و امیر توپخانه بطهران آمده به تهنیت بنو و سرور و زفاف و عروسی پرداخته تدارکی غریب سر انجام کرده و اساسی بزرگ بنیاد نهاده و بهنگامی که مخطوبه محجوبه وی از میان ایل شاهسون با تجمیع افراد و طهران شد آن امیر بی نظیر رضی ناکام چشم از دیدار عروس جمال جلال بر بست آن سور بسوگ آن عیش میامد و آن شادی بغم تبدیل یافت و از فضیله زبانی و علمای حقانی جناب حقایق باب سید صدالدین دزفولی که سیری عمر و میری منور بود در نمود و از سرحدات خراسان و خوارزم نهیسان نکاشته که آنه قلیخان و کونجی الی خوارزم پس از چیده سال خوارزم شاهی در گذشت و نقش او را در جوار مزار پهلوان محمود قتالی مدفون کردند و در حیم قلیخان پسرش بحکم وصیت و وراثت بر مسند خانیات خوارزم بنیشت و از خا پادشاه مجاهد میرزا رضای تبریزی بر رسم سفارت و تعزیت و تهنیت با بعضی بدایار وانه آن مرز بوم شد و کمر غریمت نصرت ضمیمه نوا مستطاب امیرزاده معظم اردو شیر میرزای قاجار بکراکات و انتظام آن سامان و مراجعت بماند زان ایالتی کرتستان بن باب حرمه شایخ طریقت خود را که غالباً از سلسله نقشبندیه اندام نبرند و حضرت ایشان خوانند که مذکور کس دم از ارشاد اند بدین لقب موسوم شود در این ایام محبوبی کنام بزرگانی و ششایدی طوائف ترا که رامرشد و مادی شد و سلسله سب خود را بعثمان بن عفان منسوب کرد و بشعبه و نیز تک گروه ساده دل ترا که رافعه با خود مطایج و متابع ساخت و منبب غارت و دور و نزدیک پرداخت و فساد انظایفه در استر با بغایت سمریت نمود و حاکم و محکوم متساوی شدند مقرب سخا قان محمد ناصر خان قاجار حکمران استر آباد شرح این حادثه را معروض داشت پس بحکم حضرت شاهنشاه ایران نواب مستطاب امیرزاده معظم اردو شیر میرزا حکمران ماندران با سواد و پیاده آن سامان مامور به شبیه ترا که شد و برای تعزیت انظایفه خیره سرازاری تحریک یافته و رانه استر آباد کردید و بجهت معاضدت سلطان هرت حضرتش محمد حسن خان سردار ایردوانی و ولد محمد خان امیر تومان مغفور نیز از دار اسخلافه طهران با توپخانه و قورخانه فراوان فوج آذربایجانی و عراقی و سواره با جلال و بیره نواز را ز راه همنان و دامغان بجهای کرکان رفت و بر طوائف ترککان تاجشند و بسی را بر خاک ملاک انداختند تا چنان شد که از سهم سپاه عراق و ماندران خانان ترک ترک نمودند خانان مدت نه ماه تمام امیرزاده و ولا مقام و سردار کثیر الاقدار دران دشت از بانک توپ جهان کوپت لزله روز ساعت آسکار امیکر وید چون ایشان و مخدوم قلیخان ترککان

و الحمد لله
امان

جلد دهم در کتبهای حضرت شاهنشاهی ایران

الصفیائی
مروند

روی بلیان آورده باشاره امنای دولت جعفرقلیخان کردشادلو بنجدوی شش هزار از مرکز ایالت خود روی تبرک کرده راه فرار را نگه
فروست عاقبت لامرستوه آمدند و قبول خدمات کردند و زرداند و سرداند و برانست و نوا و خروش و سر و دست اند و چون خان خوار
محمد و لیخان نایب الوردی فرستاده بود توقف امیرزاده در صحرای ترک و حرکت خان شادلو از جانب بنجدو مایه توهم و شد
خان معظم الیه را با غار و اکرام و احترام تمام بادیای و عریضه مخلصانه پیاه سیر کرد و درون مصیبه دشا بهی روانه داشتند تا بحسب امر میرزا
و سردار سپاه حضرت شعار مراجعت کردند و حضرت ایشان را پس فرمود قلین ترس که بحضور مرحمت ظهور خرد و بزرگوار فرستادند و از فرط
مکرمت پادشاهانه با جرمهای بسیار بجان مان یافت و بی نام و نشان ماند و حکومت ستر با دیکگان بر مقرب خاقان محمد ناصر خان قاجار
دوالو استقرار یافت و نواب امیرزاده و شیرمیرزا از ایالتین خدمت با عطای نشان تمام الماس و جمایل اول سرتپی مغفور و مهابه شد
مقرب خاقان حکیم باشی میرزا بابائی و ذریایائی که با مزایب السلطنه مغفور سابقا بولایات فرنگستان رفته بود و از علوم طبیعی حظی افنی
تحصیل کرده و در این ایام بمعالجه نفوس پادشاه جمیاه سلطان محمد شاه میرداخت در شهر شهبان سنه هزار و دویست و پنجاه و بیست و شش
طهران مرخص گردید و وفات یافت و چون او سالها در حضور اعلی بود و از مزاج مبارک نهایت احتضار داشت بعد از وفات و اطباء را
در قواعد معالجه مباحث و مخالفت رفته مرض مزمن و علاج مشکل شد و در کرباری علی حضرت شاهنشاهی و شدت وجع
مفاصل و نفوس و غمیت آب کرم معدنی نعمت قزوین و مراجعت بولیان و دریا و ک و سیلا ششی در آنجا و در
واحضار شاهزادگان و امالی حرم محترم بولیان و مراجعت بشیران چون مزاج مبارک علی حضرت شاهنشاه معلت
پناه از جانب اعتدال بطرف اعراض اضراف گرفت و علت بر عادت و سقم بر صحت استیلا و استعلا یافت و اطباء می حاذق در تشخیص
نفوس سوداوی نفوس گردنبدتیر و معالجات کوشیدند و از آنجمله استعمال آب کرم معدنی را فی آنجمله در اصلاح طبیعت مفید شمردند
لذا حضرت شهریار می غم سفر قزوین و آب کرم آنجا فرموده با جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی و جماعتی از عظام و امرا
ایرانی و ائمه در خور و کفایت و چشبی در مرتبه ضرورت روانه آنجا و دشدند و چون هوای شهر طهران با حرارتی زاید و سکونت در شمسیر نا
مشتمل بر محاسن و فواید بود خادمان حرم عفت توام و شاهزادگان خور و سال بزرگ خضال علی الرسم به میلقات آن محال و تنزلات آن
و جبال غمیت کردند و پادشاه جمیاه بعد از وصول مقصد و حصول مقصود و بچرخ و دمن دریا و ک توجه فرموده شب و روزی چند بعیش و عشر
گذشت و شبها از کثرت چرافان و فرط آتشیازی آذشت و کوه بودای من و سینه سینا مشابیه می جت پس از آن بولیان که در
عذوبت ما و لطافت هوا از ماکن معروفه و مساکن موصوفه آن صفحات است نزول اجلال واقع شد و مدتی غم توقیف تصمیم یافت لهذا
از سد سلطنت با حضار امالی حرم و شاهزادگان محترم حکمی منسج و یار یعنی رفع صادر شد پس از وصول بر بلوغ و توقع و وقوع و حصول
استطلاع و استحضار بر حکم فرمان منبع امتثال الاموال الشرف شاهزادگان امالی حرم محترم ازینا و در آن حرکت کرده بقریه کن سکون و از آنجا
بقطع مراحل و طی منازل و نزول و ارتحال و حط و تر حال مجیم جلال اردوی کردن تمثال حصول فساد و من بنده مؤلف در عرض راه بختی
نوبه شطرنجب گرفتار و پس از روزی چند بمعالجات حکم خرقیل و حکم موسی موسانی مشغول چون تدبیر و وفق تقدیر افتاد از آن سقم صحت
روی داد و بکنام رجعت و کصنت رکاب حضرت تاب همایون اعلی با نواب شاهزاده عباس میرزا با باغ و نخارستان با کشت شادیزا
که هنوز آثار حرمت و نظا هر و در و در شهر نامناسب بود علی حضرت شاهنشاه بهینا و در آن شمیران رجوع فرمود و پس از مضای مایه توقف یکبار
عرصه طهران مورد و در مسعود حضرت خاقان جهانبان کردید و در این ایام استماع رفت که جناب حاجی سید کاظم فاضل حکیم ششی
جهان فانی را بدرد کرد و بکذا فاضل خان کروی جارچی باشی خاقان صاحبقران که او پی فاضل و راوی حافظ و مخلص برادری و جامع
نکره موسوم با بنجر خاقان بود و علت کرد و حضرت شهریار مکرمت شعار بسیار از ماکان ایشان تقدسات فرمود در میان ما موریت
سفارت میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره و ایلیچی محیار دولت علیه بران بملکت اسلامبول مشو
بروم و معاهدات و مقررات و با دول خارجه و ذکر صورت عهدنامه او با دولت بلخقا و وصول آن
بحضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار خلد الله ملکه جناب میرالدوله میرزا جعفر خان آهینی که از آنجناب و اطباء

عراق و از جوانی در حضرت نواب پاشا سلطنت مغفور بمبادقت و مخالفت از کفا و اقران طاق و در کارهای در ایران و چهار سال در فکین
خاصه لندن با کتاب کمالات و اقتباس علوم ریج برده و در این ایام مهندس باشی کل افواج نظام بود و در یورش ترک و کرکان که پیش
منجیم چو شش و گنام و منام و مجمع و ضمیمه کمال شیران و کرکان زره پوش بود بملاحظه جته جامعه سلامیه و اتفاق و اتحاد دولتی و علیت
تشخیص ثغور و تعیین جد و نامزد سفارت اسلامبول گردیده و در منزل بی بی شیروان از توابع کرکان مخصی شته ز راه سواحل بحر خزر از آنجا
و ما زندان بطهران رسیده و بعد از چند روز زره رزّه الروم از راه خشکی وارد شهر معظم و سواد اعظم اسلامبول گردیده و باب شاهزادگان قرار
ار پس و حاد بنده محمد کعب سخنان صوب در میان آورده سوال جواب نمود و حاصل مدت سالی چند در آند دولت قوی شوکت ایلچی مختار مقیم
همین و چون سفرای دول خارجه غالباً در اسلامبول اقامت داشتند و چنانکه اتحاد و موافقت و و داد با دولت علیه ایران راغب بودند و
بلژیک که چهار میلیون و صد و پست هزار جمعیت دارد راه مراد دت سپرده بعد از استیذان از انامای دولت علیه و رخصت از پیشکاران حضرت
بهیبه با وکیل آند دولت عهدنامه دوستی در میان آورده و برای ملک آرای اعلیحضرت قدس شاهنشاه عجمه عرضه کرده صورت آن چنین است
بر خردمندان شیر بهوش شیر بهوشان سخن نبوش پوشیده نمانا که جناب بجهاد امور معاش و معاهد و عباد و اقباضه را دت و احیاء و اصلاح
با عدل و داد نهاد تا کافریا در تحصیل مال و حصول ثل و انجالح مطالب و اسعاف رتب طریق مهربانی و داد سپرد و پیرامون تعاضد و خلا
نکردن بدینان این مقال آنکه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری میرت بهرام سطوت خورشید شوکت ناپسید بخت عطار و فطنت قمر طلعت ملک
ممالک محروسه ایران و ارث تاج و تخت سلطان ظل الهدی لایضین کف الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد اسلام سلطنته الی آخر
الاوان و اعلیحضرت فلک فخت قضا در ایت قدر رتبت پادشاه تمامی ملحق یو پول د ادم اسلام سلطنته الی آخر الزمان هر دو علی السویه
چنین مناسبت یدند که بجهت تاسیس قواعد دوستی و محبت و تمهید مراسم یکا کنی و مودت و ترفیه حال عیت و کشایش ابواب منافع تجارت
بر روی عامه رعایا و برابریا بین دولتیستین معاهده دوستی و تجارت منعقد شود و دت علیه ایران عالیجاه مقرب سخاقان میرزا
جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مختار دت علیه ایران در دیار عثمانیه صاحب نشان صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید
سپهتبی و صاحب دو حایل افشار بنبر و سرخ و نشان افشار دت علیه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همایون و امضای جناب جلالتاب
اجل فم حاجی میرزا آقاسی در انخصوص و کسلی و مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه بلجیقا از قرار دستخط همیون و امضای نامه جدا گانه جناب بر
فرانو و اجان وزیر بحر و میر مختار دت بهیبه بلجیقا مقیم اسلامبول صاحب منصب نشان اعلیحضرت پادشاه تمامی مملکت بلجیق و صاحب نشان
درجه اول افشار دت علیه عثمانیه را در این باب ذون و مختار رسا حه اندام مورین مذکورین بعد از تبیل حشیار نامه طرفین قرار معاهده را
در ضمن بخت ماده پنجم آیه دانداده اول فیما بعد یابین دت علیه ایران و دت بهیبه بلجیقا و تبعه ایشان اساس دوستی مودت پایدار و برقرار شود
ماده دوم تبعه دولتیستین آمنا و سالما بمملکت یکدیگر تردد و گذشت و گذار نمایند و هر کدام خواهند بکرایه با مر تجارت و نشین خود منزل و حجره
و اسباب را جایر کنند و ذون باشند و از طرف مباحثین دیوان مانعت نشود و در حق اتحاد رعیت دولتیستین رعایت و حرمت ملحوظ شود و از
اجحاف و ستم محروس و مصون باشند و اگر یکی از دولتیستین بادی دیگر جنک محاربه داشته باشد اصلاً بدوستی ابدی این دولت
بهیبه جو جمل نخواهد رسید ماده سیم اشخاصیکه از تبعه دولتیستین بعنوان تجارت یا سیاحت بمالک یکدیگر میروند تا توقف ینمانند در حق آنها
احترام مرعی شود و از عوارض و تقیم معاف باشند و در وقت دخول و خروج تجارت دولت بلجیقا از امتعه آنها در یکجا یکدفعه ز صد پنچ کرک زیاد
مطالبه نشود و از امتعه تجارت دولت علیه ایران مثل تبعه دولتیستین تجایتین فرانسه و انگلیس موافی نقره رفتار کرده ماده چهارم از تبعه دولتیستین
بلجیقا اگر بطریق سیاحت یا تجارت بمالک دت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت و سلامتی آنها از طرف دولت علیه ایران احکام و
باشرو عبور و مرحتب شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها نمایند ماده پنجم دولت علیه ایران مادون نمایند هر دو نفر رئیس تجارت
از دولت بلجیقا در تبریز و در اختلافه طهران تعیین شوند که با امور تبعه دولت خود داری کنند و همچنین اگر دولت علیه ایران بخواهند که در شهر
برو و حل و اسوس مملکت بلجیقا رئیس تجارت بکنار ذون خواهند بود ماده ششم اگر باین تبعه جانبین از بابت معامله نزاع و دعوائی اتفاق
افتد باستحضار رئیس تجارت یا ترجمان آند دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع فصل آن دعوی شود و در صورتیکه یکی از تبعه دولتیستین شود

آبرو
دولت محمه
فرانسه و عثمان
نشان هم

عَلَدَهُمْ ذَكَرَ الْإِسْلَامُ خَاجَهُ إِلَى كِبَرِهِ مَرْضَا نَاصِرِ

بعد از تشخیص تحقق اموال اسباب و اقیامین ارباب طلب بطور غرامت تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تنخواه طرفین اموال متروک
او بر یک شخص از دولت تسلیم شود و ماده مهم ایشان را این عهدنامه دوستی بآلده بر بحال صدقت و وقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد و هیچ وجه خلل
و نقصانی با اجرای آن راه نخواهد یافت این عهدنامه دوستی و تجارت بسابق و احداث و تخریر و اعلام شده و از جانب خصمین دولتمندین
ممضی و مهر گشته و مبادله گردیده نشاء الله تعالی آنچه مذکور از طرفین دولتمندین تصدیق گشته و در مدت چهار ماه یا کمتر این تصدیق نامه مبادله
آمده پس ائمه مورین از سر و مبادله کرد و بتاریخ روز چهارشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی مطابق سال و دینیل کبیر از دوست و پنجاه و هفت
مطابق چهار دهم شهر جولای هزار و هفتصد و هجده و یک هیجده در دار الخلافه اسلامبول سمت انجام پذیرفت ذکر حکومت و ایت
عباسقلی خان بن ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان جوانشیر قزاقی در کرمان و طغیان فتحعلی خان
منشی و عصیان بادولت ابدیت و گرفتاری و در دست میرزا اسدالدین میرزا جبار از نذرانی وزیر سابق
طیلسرالدوله ابراهیم خان قاجار و آوردن او بدار الخلافه طهران و وفات و در آن ایام و او ان ولایت
بجواب و هوو اعدل بلاد ایران است ولی بواسطه قلاع محکم و جبال شامخ و قرب جوار بلوچیه و افغانه کاه کاه مادی است حادثه
و ساعری است عریضه افزا چنانکه در ضمن نگارشات گذارشات آن ملک شان اشارتی رفته و میرو و چون در حکومت آن ولایت سجا
نچیت کریم ادیب عباسقلی خان والی افتاد و بر حسب مراقبت و مقصد بر گرفت هنگام عبور و نزول رشتیر ز مدت دور و توقف گزید و
اسرائی که سابقا میر توپخانه مبارکه حسب الدخان از رعایای سفیل بلاد عراق و آذربایجان شش کرده بود بدست آورده به قزاقی که توان
بخرید و در حین حرکت بصوب کرمان بجناب میرزا محمد علی مجتهدیز سپارش نمود که بر قدر ممکن بشود خریداری کرده روانه کرمان دارد و معادل سه هزار
به عقد تو مان مخارج این معامله شد و پس از ورود بکرمان از اسرای سفیل هر قدر در نر و میرزا و توپچی یافته شد خرید همه را نر و برادر زاده محمد علی خان
بمپوری روانه کرد و عریضه بجا کسای مبارک اعلی حضرت شاهنشاهی خلد الله سلطانه فرستاده که بجهت دلجویی مالی سفیل و امیدواری بدو
ابدیت اسرای رعایای آملر و بوم را جمع آوری و خریداری کرده بمواطن و مساکن آنان فرستاد و این معنی مرضی طبع رعیت پرور و رعیت
کستر شاهنشاه عادل و شهنشاه عادل و شهنشاه عادل صادر شد که تا نواحی حومه و پنجان هر چه از انظار یفه پریشان در یابند خریداری کرده روانه
دارند و حسب لامر مقرر داشتند و خان والی چنانکه ذکر شد بمبایعه و غیر بمبایعه سه هزار و هفتصد نفر اسیر سفیل و بلوچستان بمنازل خود رانند
بمخرب خان بمپوری و محمد رضا خان سیستانی خلعتها فرستاد و تحفه باریعایاد و دامیه و ترضیه و ترفیه خاطر رعایا و برایش و طرق و معبر
سجی که مسدود بود و معشوق کرد و معادل و هزار تومان مال تجار که سابقا سرقه شده بود از مقرری خود بداد قلبه که محض بود و تعمیر کرد
و در نر و ما شتر و دست تن حازه سوار فکرمی سپرد و کی اسمعیل خان برادر عباسقلی خان کرد جهان پهلوان که ششده که از آنجا تا سرحدات سیستان
محافظت نماید و مقرر داشت که موافق قواعد پنجه بندی دوازده کوره اصله قوت زارعین مغروس نموند علی بجهت در مدت دو سال ایام آفت
چنانکه اقتضای فطرت و سرشت اومی بود با عموم رعایا و بریا طریق قنوت و سپل مروت سپردن گرفت و بر جراحات صدور و قلب خلافت
نزدیک دور از مرهم مرهم و اصطفا نعامات و چه احاط که رسید تمامت عمال جنبا ط و صاحب معاملات دیوانی در بحال صدقت و مهربانی
با انجام خدمات محوله سجد از یکدیگر قصبه سابق میر بود و دلافت علی خان منشی که همانا اصلا از اعراب مهند دشت خاوران خراسان بوده و بعد از
وقتی بحسب اقتضای مصلحت خود از آنجا و دو و آنجا و بجال کرمان آمده با جماعتی از طایفه خود ساکن گشته و علی الشاوب نوبت بزرگی و کیش
سفیدی از طایفه بوی بلند آواره شده و در ایامی که نواب مستطاب شاهزاده معظم نایب السلطنه مکر از کرمان بازمی گشت فتحعلی خان منشی
محبوبه بایر تر فرستاده و بعد از رحلت خاقان مغفور و غرمت حضرت محمد شاه منصور بدار الخلافه طهران فتحعلی خان از برتریز از خود در کرمان
برسانیده و یکبار باره جلالت یافته و در این ایام معادل و هزار کس از آن قوم خرم و معتمد و معاون داشت و حکومت محال سفند که بلوکیست بلوکی
معروف آن ولایت بوی مغفوز بود و جمیع آن بلوک نیز اصنافه طایفه وی شده بخار نخوت در دماغ راه داده از کبر و پندار بگریز مبادت
و بصیان و طغیان مظاہریت سجت و کمر و ماس و کوه مرفع داشت که عقاب بمعاقل آن نرسیدی و طایر و هم از مضایق آن مکد نشیمن
هنگام غلبه و قوت سپاه دیوانی چون دیو در کمان کوه زمان بود و در زمان تشویش خاطر از وارد و صادر در قلعه جبل سبی هراسان که

که بر آسمان سودی سقاق نمودی و حکام کرمان را آن غول سخوله خنران و حرمان متغیر بودند و روزگاری با وی بهار ابر سپردند و از کشتی او حذر میکردند و سال اولی جوانی که با همی عالی بود خواست که ویران بواسات در کند مطا و عمت اسیر آورد و چندان بروی سخت گیری و لجاجت کرد و تمام محصولات دیوانی او حاصل نتوانست نمود و لواطت بخیل در آن محد و غل فایده نخبید بلکه مزید علت شد لاجرم در دیکر سال آثار ختم و قبر بنا کرد لطف مهر غالب ساخت و چون مکرر جماعتی سواره و پیاده با توپ عراده به دفعه وی مامور گشتند و بودند و کاری از پیش رفت بلکه وی قوت گرفته بود از تمامت ایجان و اشراف کرمان بختن سپرد و لطف بخیل میرزا اسدالله را نزدانی کجوری لاصل برادر که تیریز علیقلی مغفور مقتول فرزند میرزا جبار وزیر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار مغفور را که در سلک مستوفیان منسلک بود اختیار کرد و دانست که چون اصلا از اهل مال زندانستان آگاه کرمان به دارالملک و در خدمت مساهله و مسامحه نخواهد کرد و این تدبیر بوفی تقدیر افتاد و لکن میرزا اسدالله را با محدودی سواره و پیاده با خود تحلی معنی فرستاد و دوستان وی قبل از وصول عنیم او را از ماموریت مشارالیه مطلع کردند چون میرزا بجای اسفند قد رسید و شبانگاه بیمار امید فتحعلی خان معنی را اسفند قد میگرد سوار و پیاده کارزاری برداشته بغرم شیخون بر سرادقه تیغ در یکدیگر میخاندند و آتش در خرمن یکدیگر فروخته جمعی مقتول شدند و میرزا اسدالله جلادت کرده از پیش بر زینت پای ثبات افشرد و تا صبح به دفعه و منازعه پرداخت چون روز بر پیاده دیوان بر آن دیوان زندانی تسلط شدند و دلیرانه خود را بر ایشان زدند خان معنی بهرام محنت عارف را حشمتیار کرده از غرضه تیغ تیر تاخت و خود را مغفور و مقهور در ساینه میرزا اسدالله و اتفاق کرده بوی نرسید بخیم خود و منزل خود باز آمد فتحعلی خان معنی بعد از وصول بهر که حکومت جماعتی از طوایف خود را مستعد مقابل کرده بقصد مقابلت بازگشت و طرق و شوارع مکامی اما کن خود مضبوط و مستحکم ساخت و دیگر بار با پیاده و سوار حرا بر میرزا اسدالله تاخته جنگی صعبه و تاحه از تهور و جلادت سر موی باقی نگذاشت این پسر دلیر که سر آمد و چنین کجائی نیرفت با غرمت از سنک و شد تر از باد و غری محکم تر از سفل و لادیجای استاده دل بر پلاک نهاده میکوشید دیگر بار فتحعلی خان بنیست غرمت کرد و درو بر تافته بجهل محکم خود همی رفت میرزا اسدالله نام دانست که اگر آن یو بشاب جبال قلل لال شبت کند از آن معابر و مضایق پروان شد با همریان دبنال او برگرفت تا در او رسید و شنید که تفنگ کوش سواران معنی را اصم ساخت با الضروه با ایستادند و محاربتی عظیم کردند خان معنی مصلحت در زنک ندانسته روی از جنگ بازگردانید که بمغفور در آمده مقرر کنند آن مرددانا راه بروی بر بست و بر او سخت گرفت با سواران وی مشرق شدند و آن اصحاب مذکور بوی اسفند که کشیدند و همریان تفرقه کردند و فتحعلی خان که فشار و دوستی کرد و او را محضو خان والی برده شرح حال بیان کرده روانه دارالخلافه داشتند و در طهران پیوسته تا در گذشت و در ازای این خدمات میرزا اسدالله لقب خانی و حکومت اسفند و معروفیت در بار خاقانی دریافت و کان ذلک فی سنه هزار و دویست و پنجاه و نهم از اوقات ایصال احضار نواب امیرزاده فرنا و میرزا حکمران فارس بطهران و ماموریت میرزا بنی خان ما نذرانی لاصل مشهور بقرونی امیر دیوان بود که بجای قاریس احتضار صیافت و بدان ملک بهشت سرشت شافت و بر ترق و مشق و قبض و بسط و حل و عقد متصرف شد و از آثار نواب امیرزاده فرنا و میرزا در حوالی شیراز باغ فرنا و آباد است که عمارت آن بر بالای باغ فرنا و فرمای مغفور حسنعلی میرزای مرو راست و میان جعفر آباد و مصلی طرف شمالی شیراز و در آن باغ عمارتی بصور عمارت حمایه ساخته و جناب میرزا کوکاک صال اده تاریخ آن بنا را در این صراع بیان کرده که جناب در آسمان مان آسمان پهن دجنان و آینه کاری روضه مطهره میرزا محمد بن موسی الکاظم معروف بشاه چراغ و مسجد مخصوص طایفه شیعی در قریه کلا از محلات کریمسرت فارس قریب بند که گمان است هم از خود ایشان ایام آنکه جماعتی از ترک که از سرخس گذشته و قرب بهشت سوار شدند جمعی از زوار ارض قدس اسیر و غارت کردند و بسر خر و مرو مراجعت بینمودند و در عرض راه بمحمد ولیخان بن فتحعلی خان قاجار دوالو که به نیابت آصف الدوله در مشهد بود و این روز با قلیلی سوار بشکار شتغال است بر خورده و غلبه کرده او را نیز با خود بردند و بجهل شهباز غرمت شکار محمد علی خان مغفور خان با شتغال اصل و بخوار زم مامور شدند هم از اوقات این ایام عهد نامه میرزا جعفر خان هندی بر شانی افواج دولت علیه ایران و مختار دولت بهتال عثمان با وکلای دولت قویه قدیمه سپانیولست که صورتش این است و در سال یک هزار و دویست و پنجاه و هشت تخریب شد و در اسلامبول مبادله شد صورت عهد نامه مواحدت و معاملات دولت ابدیت علیه ایران که با دولت بهتال سپانیول انعقاد یافته است بمحمد رب العالمین دولت علیه ایران و دولت بهتال سپانیول بجهت ملاحظه صرفه و صلاح تجارت

جلد دهم عهدنامه مذکور است و اینک استیادیه روضه صفائی ناصری

و عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن بصنف تجارت و توثیق این امر مهم که از مصالح معظم دولت است چنین بافتند که هیچ مقدمه مانند انعقاد عهدنامه بین مردم بهیم معین و مقید نخواهد شد لکن از هر دو علی السویه مناسب دید که بعد از این مابین دولتین فیثوکتین و تبعه آنها اساس دوستی اخذ و بعد موافق عهدنامه مبارکه دوستی و تجارتی که بزور حقانیت و عدالت آراسته شده است برقرار و پایدار باشد برای انجام این مرام علیحضرت فلک رفعت شمس برج جلال تجلحه سلاطین زمان و ارث تاج و تخت کیان صاحب شسار ممالک سبع المساک ایران ظل السدی الارضین کهف لاسلام و المسدین السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه قاجار باد السیام سلطه از طرف الشرف خود عالیه مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوبه ایچی مخصوص دولت علیه ایران در برابر عثمانیه صاحب نشان نهر صوت بهایون و نشان اول شیر و خورشید سیریتی و صاحب جامیل افشار سبز و سرخ و نشان درجه اول افشار دولت علیه عثمانی را در ضمن شسایا نامه جداگانه در خصوص وکیل مطلق و مختار نموده و همچنین بدین ترتیب و آثار رخشان سلطنت شکوفه نونال بستان جلالت و دنا از ازل تا ثانی که بنام نامی ایشان در ایام صغر سن امور سلطنت بلقب و لیعهدی بحضرت بال دومرا صبر تر و صاحب شسار ممالک و دیگر امور و محال است از طرف خود و مکتوبی آن طولی لویض و کار در دو صاحب نشان مشهور و ممتاز چهار لریم پادشاه اسپانیول صاحب نشان امیرقان سلطان زایل کتالیک صاحب نشان صیوی دولت پورتقال صاحب نشان چین کر مقدس پت المقدس و صاحب نشان اول افشار دولت علیه عثمانیه اجزای مشورتخانه حضرت سلطان را پس کتالیک نویسنده خالص پادشاهی وزیر مختار دولت مشارالیه دار استا علیه را از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار نام کرده مامورین مزبورین بعد از نشان دادن و ملاحظه نمودن احضار نامه یکدیگر میسر به موافق رسم و ضابطه یافته قرار عهدنامه مبارکه را در ضمن بیعت ماده آتیه بدین پنج دادند ماده اول بعد ایوم مابین دولت علیه ایران و دولت بهیمه اسپانیول و تبعه طرفین الی ما شاء الله تعالی اساس دوستی صادق و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین علیتین با ذون باشند که با آزادی و امنیت تمام مملکت یکدیگر آید و نشاند نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند خانه و دکان و حجره و ابنار بقدر ضرورت امور خود گرایه سازند و از طرف مباشرین دیوان هیچ وجه ممانعت نرود بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده وقت کنند که سیاحان و تجار طرفین خوش و فشاری شود و بقدر مقدور با سترحت آرام آنها بپذیرند و در وقت ضرورت احکام و با شرف و عجب و بانها محبت شود که کسی مانع نشود ممانعت از آنها کند ماده سیم در حق تبعه دولتین فیثوکتین که بعنوان معامله و تجارت و یا بطریق سیاحت مملکت یکدیگر تردد نمایند از زمان ورود و وقت خروج لازم احترام معری شود و از آنها هیچ رسم و رسم عوض مطالبه نگردد مگر آنکه از امتعه در چین ورود و خروج در مملکت یکدیگر مثال تبعه دولت متجابه مکرر گرفته شود و ماده چهارم دولتین علیتین بجهت آسیایش و اطمینان تبعه خودشان که بخاک یکدیگر آید و شد خواهند کرد و ذون خواهند نمود که در محل مناسب وکیل تجارت اقامت کند دولت علیه ایران ماذون خواهند ساخت که کنفر وکیل تجارت از طرف دولت بهیمه اسپانیول در دارالخلافه طهران و کنفر دیگر در دار السلطنه تیرز معین شود و همچنین دولت بهیمه اسپانیول ارضی خواهند گشت که کنفر وکیل از طرف دولت علیه ایران در مدینا محبت دولت مزبور و کنفر دیگر در بندر بصلون و یا بعضی محل ثانی در بندر دیگر که دولت علیه ایران مناسب دانند وکیل تجارت نصب نمایند ماده پنجم هر وقت که در خصوص معامله و داد و ستد و غیره مابین تبعه دولتین متعاهدین گفتگو و نزاعی اتفاق افتد آن نزاع باید که باستحضار و اطلاع وکیل تجارت و یا ترجمان آن دولت موافق عادت و شریعت مملکت قطع و فصل شود و اگر کار کنفر تا جواز تبعه دولتین علیتین معیوب شود و یا آن شخص ادعای خلاص نماید باید بعد از ملاحظه دفتر ارسال مرسل اموال مطالبات و با اطلاع وکیل تجارت و یا ترجمان آن دولت قسمت غرض شود و بقره که از قرض آن مخلص باقی میماند با باب طلب و باید و نمرد و بری نموده تمکات او را رد نمایند و همچنین وقتیکه کنفر از تبعه دولتین وفات کند باید جمیع متروکات و دفاتر او بکیل تجارت آن دولت تسلیم شود قرض طلب او را باستحضار وکیل تجارت موافق شریعت مملکت جاری شود ماده ششم اگر یکی از دولتین متعاهدین با دولت دیگر جنگ محاربه داشته باشد باید ازین هر یک زبده دوستی ابدی دولت علیه ایران و دولت بهیمه اسپانیول هیچ خلل و قصوری نرسد ماده هفتم این عهدنامه دوستی و تجارت که مابین دولتین پنج گذشته در ضمن بیعت ماده قرارداد شده است پساری خداوندیکانه امنای دولتین متعاهدین جمیع مواد آن را ایم معری داشته بهیمه جبارکان آن خلل نخواهد رسانید و انشاء الله در مدت پنجاه و یکمتر عهدنامه مزبوره بامضای و مهر امنای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد خاتمه این بیعت ماده که تصد

و صاحبان
صور در دولت
یونان

وکلای طرفین در دو نسخه بطریق واحد انجام پذیرفت بعد از معروضه امضای طرفین در دارالخلافه اسپانول تاریخ بیستم مرج مطابق بیستم محرم
هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری ۱۰۶۸ عیسوی عوض و مبادله گردید ذکر سفارت حسنحاج احمد بابا شیخ بدول
خارجیه انگلیس و فرانسه و مراجعت از یاریس با المپی دولت بهیسه فرانسه و معلمان و بخته افواج و شرفیای خصوص
حضرت قطب السلاطین محمد شاه و مامور شدن بحکومت یزد و ذکر بعضی از آثار او در آن ملک حسین خان مقدم
اجودا بنامشی از اولاد قاقا خان مقدم است و اقا خان زامرای معروف دولت صفوی بوده چنانکه سبق ذکر یافته و طایفه مقدم از ایل آق قو
و از بنحای طوایف ترک بوده اند حسین خان در خدمت نایب السلطنه مغفور بکار بست و خدمت نام و کام یافت و بتبیین این نظام
محمد خان زنگنه در نظام مضبکفت و بر تاسمت افواج نظام اجودا بنامشی گردید در زمانیکه علیحضرت قطب السلاطین سلطان محمد شاه قاجا
غرمیت یوکرش بلاد مشرقی فرمود و افواج نظام و توپخانه آذربایجان را احضار بر کباب نصرت مآب فرمود حسین خان اجودا بنامشی افواج
موجب داده قریب پست هزار پیاده و سواره را در شهر سمنان از حضور سلطان گذرانیده ملحق مابودوی بزرگ خاقانی گردید و اطاق
و اشفاق گردیده نشان مرتبه سیرتی و حمایل سرخ و خمر متصع بدو عنایت رفت و ملثم رکاب بود و مفسدان بر آن شدند که فیما بین دو
علیه و دولت بهیسه انگلیس که کمال اتحاد بود اخلال افشادی نمایند و امری بر سر جان کنین صاحب زیر مختار و مقیم ایران شتبه شده چنان
تصور کرد که بعد از فتح بهرات که همیشه ضمیمه ایران بوده و عید تصرف افغانستان از ضمیمه منامی دولت سربرخو اید کرد و بخیل که بعد از تسخیر
بواسطه دوستی فیما بین دولتین فیثوکتین روس و ایران خوشمشیند عبور و مرور بدان صفحات شوند و وقتی برای هندوستان غریبی نهند
و پس از استماع این سخنان بمضمون اسخرم سواطن در بدیگامی حاصل شده بخیال دور و دراز در فساد اندک انیت و صراحت منع و اخلال در تسخیر بهرات
و طایفه باطنی آمانا تقویت و حمایت کرده و آخر الامر بچند راه لندن برگرفت و علانیات طهارت رسم خلاف و ابلاغ امصاف حکم کرده و سپاه
دولت بهیسه انگلیس از دیار صحرا بجلت درآمدند و خاک را که جزیره ایست از اجزای بندر ابو شهر تصرف در آورده متوطن شدند چون علیحضرت
قطب السلاطین محمد شاه قاجار از این قصورات و توهمات استحضار و اطلاع فرمود بکلاحظه دوستی قومی و حقوق قدیم آن دولت بهیسه باد
علیه ایران با آنکه چیزی از تسخیر بهرات باقی نمانده بود دوستی و داد و آند دولت را بر منافع تسخیر بهرات رجحان داد و مراجعت فرمود تا امر بر علیحضرت
پادشاه انگلستان شتبه و ملقب نماد و در دول خارج بقض عهد انسوب بشاهنشاه ایران نگنند واجب شود که سفیری آگاه بدولت بهیسه بفرستند
تا حقیقت حال را مکتوف را و این امر را پوشیده نگذارند حسین خان مقدم را که از حقیقت واقعات استحضار بود احتیاط فرمود و او را ملقب اجودا بنام
کل افواج لشکر ممالک محروسه و بیشتر شور تخانه خاص المپی مخصوص کپر طبق فرموده بسفارت دول ملکه یعنی دولت انگلیس فرانسه و نمنه مو
فرمودند و از منزل میامی راه رجعت برگرفت بطهران و تبریز رفته تهنیه و تدارک ماموریت خود را چنانکه بایسته و شایسته بود انجام داد و در
سیم شهر جمادی الثانی سال یک هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری بنوی با همزمان خود روی براه محاده منازل اسی سپرد و در سلج شهر
نذکر بشهر مشهور خوی در رسید و در ششم بقریه موسوم بکلیا کند از محال و ابق درآمد و دیگر روز باول خاک سرحد دولت عثمانی که آنرا
قازلی کول خوانند رسید و از جانب ببلول پاشا حاکم محال بایزید میماند و بتبیین یافت و در عرض راه عبدالرزاق پیک برادر پاشا
بایزید استقبال کرد و در قراکلیسیا محمد پیک پیر پاشا پیش اندر آمد که هنگام نزول بیلا دارنه الروم که ولایتی است معروف و معلوم از جناب
عثمان نوری پاشا سرعکرو حاکم ولایت استقبالدین با قواعد مسومه رسیدند و رشتنه شانزدهم رجب بحسن قلعه که حصنی است حصین بر فراز
تلی واقع دیوارهایش از سنگ و ابوابش از آهن منزل گرفت و در آن روز جناب سرعکرم محمد رشید فندی کیامی خود را با جماعتی از سوار نظام
و یکله سببازین و یراق زرین و دوازده تن چاد و مشرک بعرفایران شاطر خوانند بفرستاد و در نیم فرسنگی شهر کیسه نظام را بر سرهم استقبال
باستعجال و انداخت و بعد از ورود بقوانین عاقلانه بایکدیر قرا نمودند و بتعارفات و تملطفات شایسته بگذشت و در پست و بهیضم ماه یک
سفیر نوبرجال که شیخانه درآمد و این محالی است که سی و پنج معدن نقره در آنست و اول خاک طرابزون است و پس از اخر لغات علمه معادن
از هر یک در سالی یک هزار و پانصد تومان منفعت بدولت آل عثمان رسد سفیر ایران در غره شهبان بشه و اسکل طرابزون درآمد و بر سرهم قرائین
موافقت کرد و طرابزون از بناد معتبره قراشیکر است و در این بندگشتی بخاری تجار که آنرا واپوز خوانند سیصد تومان گزایه کرده سفیر و همزمان

اورا موار کردند با آنکه نظر از ان الی اسلامبول کیند و شصت و شصت مسافت معین است و کتمان کشتی در دوازده ساعت بموصل سنیاب صحنه
 ضرورتاً توقف نمود و سیفر ایران در روز پنجشنبه دوازدهم بر مرکب چوپنه آتشخوار دریا نوز برآمد و یکشنبه پانزدهم شعبان هزار و دویست و پنجاه و چهار
 سه ساعت قبل از غروب آفتاب وارد شهر اسلامبول گردید چون وضع کشتی بخار از متحیثات جدید است و غالب خلائق بر نمی آید از آن خبر است
 مگر محلی از آن بخاریم بی فایده نمی خواهد بود زیرا که علم به خبر نکوست باری غالب اوقات دو فروند کشتی بخار تجارتی دولت منته که در این دریا
 کرایه کشتی می کنند و پنجاه یک ساعت الی شصت ساعت از بندر طرابزون با اسلامبول و بالعکس فایده یاب کرده اند و زوارق مخفیة بخاریه همانا
 بهایش کسرت است از چهل هزار تومان در هر ماهی از چهار هزار تومان الی شش هزار تومان آنرا داخل است و مرتبهای متعدد دارد و هر مرتبه را کرایه است
 معین اسجمل در بعضی اوقات چنان اتفاق افتد که بسا که در حوالی طرابزون بسبب شیخ مزاج و انقلاب طبعیت خاک که دیده ایم بخود کرد و دو
 چرخه افتد و فی کندی تغذی نماید و از خود آگاه نباشد و همچنین بخوبی بداند که کشتی خوابی کرده و سحرگاه سوار شده
 و با بکله در چین در رود و احوال و تشریفات لازمه سیفر نزدیک دولت ایران را رعایت کردند و جناب میرزا جعفر خان منسب باسی سیفر مشار و اعانت
 ایران که در اسلامبول مقیم بود اسب قایق و استقبال برانی را با استقبال اجداد اباشی که همانا همیشه زاده می بود روانه نمود و از جانب سنی آتش
 سلطان ملاطفت رفت و مشیرالدوله میرزا جعفر خان و اجداد اباشی و محمد رضا یک یاور و میرزا فتح نایت سیفر بحضور سعادت طنور
 سلطان نشستند و بعد از اظهار مودت و موافقت و اثبات احصا از جهة جامعه اسلامیة رخصت انصراف یافتند و اطمینان مقیم با سیفر کبیر
 دولت قدیم قویم شرط دید و باز دید بجای آوردند و بعد از رمضان اجداد اباشی تصمیم غریمت و حرکت نمود چون رودخانه و توب پنج بست بود
 راه جزیره سیر و تریستیک کشتی در آمده هنگام غروب بمقابل اسکله از میر رسیده و از آنجا گذشته جزیره سیر و که اول خاک یونانست وارد شدند که در
 ایلی و کر یک عبارت از این گروه میباشد و دارالملک آنجا اثنته است از نو که صاحب حشیا از دولت پاپاست و او را خلیفه حضرت عیسی
 خوانند که نشسته بشهر تریقیه در آمدند بعد از قطع یکصد و چهل و هشت فرسنگ بشهر وینه دارالملک نهاد آمدند و بعد از وصول بحضور علیحضرت ایلر طر
 و ظهور القاهتمای بسیار راه ملک پاریس گرفت در غره صفر سنه هزار و دویست و پنجاه و یک فرسخی شهر پاریس نزول نمود و در زمان حضور نامه بود
 حشاه شانه شاه فلکجه محمد شاه را پادشاه عظیم الشان فرانسه داده با طهار اتحاد و داد مبادرت نمود و هم در آن یام شنه رعایای جمهور
 برخاست و نزاع با خبر رسید و اجداد اباشی رخصت یافتند و بنده رفقه بقاصیل که در روزنامه مفارقت و مسطور است جواب و سوال نموده با آن
 سه هزار تومان از نواب اقبال الدوله نیشابوری الاصل که از بنی بنیدن رفته بود و بمیل سفر اراضی خواسته بخارج خود مصروف بلشته بعد از چهل روز
 توقف پاریس باز آمد و دولت بهیه فرانسه جناب کنت سیری سیفر نزدیک را با سه نفر معلم توپچی و دو نفر معلم سواره و پنج نفر معلم پیاده با اتفاق سیفر کبیر
 دولت ایران روانه نظران نمود پس از وصول برسیلیه که تا شهر پاریس کیند و چهار فرسخ است در کشتی نشسته در چهارده شبانه روز با اسلامبول رسید
 یکماه نیز متوقف و بحضور علیحضرت سلطان جلیل الشان عبدالجبار خان شریفاب شد از آنجا بطرابزون و تبریز آمده و چنانکه بدان اشارت رفت
 در شهر صغهان بحضور حضرت خاقان جهاننابان محمد شاه قاجار شریفانی گردیده سیفر دولت بهیه فرانسه پس از سه ماه توقف رخصت انصراف یافت
 و اجداد اباشی مورد القاب شد و در سال یک هزار و دویست و پنجاه و هشت بحکم الی نیز و احصا یافت چون سابقاً در سال هزار و دویست
 چهل و شش پادشاه فلکی محمد شاه بهمه والای نظیر منصور شاهناده نایب السلطنه پورشس که مان مامور بود و از این نیز تا انعامت و شکر
 پیابان بی ات و دید و سپاهیان را چون ماهی بر خشک در شبکه اضطراب یافت در وقت مرضی اجداد اباشی بجانب یزد اشارت فرمود که در آن
 پیابان احدث ثوات و استاتار با نماید اجداد اباشی بعد از سعی و استقامت تمام دورشته ثقات در آنجا مفرده نظر بخوابی که سابقاً دیده بودند که آنجا
 حضرت خضر و سفارش جناب حاجی آن مکان را حفرا کرد و در پندری وقوع حاصل نمود یکی اخضر آباد و دیگر را حاجی آباد نام نهاد و از هر یک یک سنگ
 آب جاری شد و در منزل کیند بد قلعه بنا نهاد و سی و دو خانوار رحیت را در آنجا بنشاند و داخل آن ثوات را وقف نمود و قسمتی را بخارج مساکین
 قزو لان آنگاه مقرر کرد که از بخور و مور و سارقین بلوچ اطلاع دهند و قزولان شب بر فراز سیاه کوه که عبر آن کرده است برآمده با فوحن آتش که کیند
 و اغذایده شدی خلائق از آمدن طایفه بلوچ اطلاع میدادند و مکر را نشانزد و استیکر و اسیر نمودند و ثانی نیز در وسط کیند و اغذایده شده
 باسم خود موسوم داشت و باطلی در آن راه ساخت و هماده هزار تومان بخارج آن مصروف شد و در هر یک یکم قهریز از محاسبات یزد بحکم حضرت پاشا

قآن بمت مقبول شاد و ارباعطاف الطاف خاص مخصوص فرمود پس از دو سال حکومت یزد بخمدتی دیگر احصا صاحب و حکومت آنوقت
 بمقرب سخا قان سینعلی خان معیر الممالک بطامی نقیض یافت ذکر نقیض حکومت و ایالت یزد بمقرب سخا قان سینعلی خان
 معیر الممالک بسطامی و مستعلی خان بسطامی کی از اولاد و احفاد سلطان لغافین بایزید بسطامی بوده در بدو حال بخمدت قآن
 سعید شهید معمر بوده بعد از شهادت آن شهر بایزید بایالت کردار در حضرت قآن معظم صاحبقران بمرتبه امانت و دیانت ترقی نمود لهند این
 خزینه و واقف دینیه شاهی شد و صاحب جمیع تمامی وجوهای ممالک محروسه گردید و در خوبی اخلاق و پائی دامن صدق عقیدت و صفای
 و اعمال خیر و افعال بر از امثال اقوال ممتاز بود و قآن صاحبقران بعد از وی فرزند ارجمند کبریا سنج عقل وی سینعلی خان از دیگران بر گردید
 در ظل عاطفت و محفل لطافت پرورید و او را مهرست خلوت خاص و دو بمصاهرت خویش احصا صاحب خزان و وفایین و توحیداری و جویا
 و معیری ممالک و حبشیا علمه و توحید و شایسته و ویش سفیدی غلامان متعلقه بجمع آوری و محصلی خزینه را در کف کفایت و نهاد و در بروز
 بر منزل و جاهش نفوذ با صاحب حصار و اقتدار تمام شد و از امثال و اقارن در گذشت و بخدمات بزرگ مامور شد و از عهده بر آید چنانکه در ضمن
 تاریخ مرقوم است و بعد از رحیل قآن صاحبقران طویل نوزاد مرقد حضرت شهیار معدلت در سلطان همت شاعر قطب السلاطین محمد ش
 قاجار بر مرتبه سابقه او فرو ن گرفت و او را بحال قربت تحصیل شید و در مناصب مشاغل و پیغمبر و دارالعباده یزد را بد و مفوض فرمود
 ولی چون او را از حضور مبارک مجبور خواست مقر شد که ناپی از خود بایالت آن بلد روانه کند لهند برادر کتر خود محمد قاسم خان را بحکومت یزد فر
 و در آن ولایت رفتار بزرگ کرد پس از چندی که بخمدتی انسب ولی قشاد او را بخواند و فرزند کرم خود دوستعلی خان را که با وجود جوانی در کمال
 عقل و ادب و خلق و رفتار پسندیده بوده باینجا بخت یزد فرستاد و وی در آن خدمت سالی چند قوام داد و امانت یافت و از عهده چنان خدمتی بزر
 بواجبی برآمد و مادام ایام ملک و سلطنت پادشاه عثمیه بر سر آن کار بود و چون کوش روزگار دیگر شد و دورانی دیگر نیامد نهاد
 بدار آنکلاف طهران آمد و بخدمات دیگر مامور شد ذکر سوشن شهر گیلان و رحلت جناب سیادت آقا فضل حجة الاسلام
 که فایانام الایام حاج سید محمد باقر شفی کیلانی در شهر اصفهان حادث گشتی بی پایان است و توفیق دوران سکر
 کسی سوز که سیاه زمانی نواز و دومی که از دوقوه عقولان قصه انسانی با دراک حکمت های یزدانی و فاکند و بخت سلیم با تیر باران ملا سیر نیاید شهر گیلان
 که بمعموری پست المهور ناز کردی و در صحن طراز بر روی نالی ایران باز داشتی چون غالب پوتات و سراز و دکالین و عمارات آن ولایت از جوت
 از قضایای ربانی آتشی در سرائی بدمیدن باد بالا گرفت و چون در اطفا فی آن غافل رفته بود بدیکر عمارات جوار در افشا و احوال حاصل چنان
 که کار از دست رفت و نشاندن آن شغلات کمرش صورت امکان پذیرفت تا شمری بدان آبادی و جماعتی با آن چالاک بجهوشند
 سراز تا توده خاکستر شد و بنا با خبری از آن که چون شرح این حادثه برای پضا ضیای حضرت ظل الهدی لا رصین عرضه کردند دل مهربانش
 بر آلی آن شهر مسوخت و مال دیوانی را بحقیف بزد داشت و خلاق را مطن ساحت و حکم علی صا در شد که شهری به از اول بنا کنند
 بمت و الانمت شهری با بنیانی سید چون حدید با خند که همانا شدت حدت نار را در آن کار نشنخا بدرفت و زلزله عظیم آنرا کمر
 شواند ادا ما شمر و حانی که میانش بر علوم و معارف و دانش فضل و بذل بود و از آتش جل چنان شغل شد که هیچ آب فروشت بضرع این
 کتایت و تشریح این حکایت آنکه جناب سیادت نضاب فضل با ذل فخر المجتهدین و زین السلیکین هم کرم حاجی سید محمد باقر که فی الحقیقه
 حجة الاسلام و عماد الایام و در همه بلاد مسلمانان مقبول خواص و عوام بود در رحلت یافت و قلوب باریاب علوم را بضرع این واقعه شکست
 تمامست صفهان بسو کوارمی و غرادی تقدیم شد و در مجالس فاتحه خوانی نشسته و با ستد عای میردان و مستفیدان فرزند سعادتمند
 کرانمایه اش جناب سیادت آقا فضل نضاب آقا سید سید محمد حفظه الله تعالی و زید الله بقاء که در عیالات عالیات عرش و درجات تحصیل
 علوم دینیه و تجلیل رسوم بقیع ایشغال شده بر سنده موروث و الدجا بدیر نشست و بشر علوم مبالغت فرمود اللهم حفظه هم از واقف
 این سالن فات جناب محمود خان بن شهاب زخان و بنی قوریسا و اباشی است که باینجا بخت معتدله و لونه نوچر خان و صفهان متوقف بود
 در اخلاق و دانش متفرد و بناگاه جهانزاد برود کرد و جهان پنا جباب اپرد و منصب و احضرت پادشاه حجاب و بفرزند معظمش شهاب زخان که
 ستمی خدا مجذوبش است نقیض فرمود و در تربیت و تقویت او پیش از پیش از فرود و اپات پسندیده آن مغفور که تخلص بخا و راست کمال مبتا

دارد و بعضی از آن در مجمع الفصاحی مؤلف مطبوعات ذکرینا جناب مبارک بهایون و مینا و طوی معظم نزرک که حکم حضرت
طلعت قطب السلاطین محمد شاه قاجار بلکه بتقدیر حضرت کردگار بجهت نواب کامیاب شاهزاده اعظم و ولیعهد دولت
ابد مبدع معظم نایب السلطنه العالیه ناصر الحق و الحقیقه والیدین ناصر الدین میرزای قاجار متغنا الله بطول بقائه
و بمن لقائه در خارج دارالملک خطه طهران لازالت بفضل الله محروسته و ریایات الاعادی منها منکوسه انجام
یافت در این سال فرخ فال فرح منوال عمر مبارک شاهزاده آزاد و نجیب دانا و کریم توانا حضرت ولیعهد سلطان شاهزاده ناصر الدین
میرزا خلد الله سلطانها و شیدبا النصر کانهما چهارده رسید و آن تحصیل کمالات و تکمیل حالات کمالی تمام حاصل فرمود و جمالی بکمال یافت
قامت سعید علی اعتدالش سروسسی پای در کل کرد و طلعت منورش ماه چهارده را از غلبه نورنجیل آهوان شیرنگارش در مراقب قلوب پاکان
چریدن گرفت و ایروان کماندیش باسجام مژگان نشیق صبر و شکیب نظارگیان دریدن فرمود و دلهای صاحبان بر دیدار مبارکش
شیفته ماند و خاطر عاقلان بر اردت خدش فریفته مولفه زلف سیب بظرف بناکوش روشش شامی مبارک از بر صبحی خسته بود زنان پارس
با میدیک نگاهش نکام سواری زیبا تماشا مایل بام چون نقش بر دیوار موحوشطار بودند و بنات جمیله هریسید بصدر هنر خدیعت و حیل و هنر
ارگسته خود را بدو می نمود و لی از آنجا که عفت ذیل آنحضرت بود ابد با حدی رحمت و میل میفرمود آرزوی بکمال آسوده و شرمی از وقار انگیزه داشت
خبرنا محرمان خدمت حکم فرمودی و جز با حاضران خلوت بستم نمودی چون برای مبارک حضرت ظل الله پادشاه عجمه محمد شاه واضح بود که
این فرزند وارث تاج و تکیه و ناصر دولت و دین است دلائل شجاری و ذنا صینه و لایح و محال بختیاری بر چهره او واضح از کثرت محبت و وفا
مودت آن جان جهانها شواست دید و می شناسیده را با آن جهان جان قرین خواست هم از بنات کمالات دوده صاحبقرانی صمیمیه
نواب شاهزاده احمد علی میرزا فرزند خاقان کبیر صاحبقران مغفور را در سلک از دواج شاهزاده خورشید تاج فردج فرمود و مقرر شد که ثانی
بدیع و بزمی رفیع و سوری شگرف طوی ژرف که سزاوار این کار باشد ترتیب دهند و چون قورخانه و ابنار بار و ط و در شهر و ارک متعدد بود و زیبا
جانب حرم فرموده در خارج شهر کانی تعیین کردن فرمود اگر چه ایام متوز و خرم بود و پادشاه و نجباء و انالی حرم محترم درینا و ران شمیمان بهر
از آنجهت که انالی شهر انقل شمیمان صعبی داشت مقرر شد که در خارج باغ نگارستان اساس این سور و سرور بناده و اسباب این فرح
و جور آماده شود و کل امرای و بار و کسبه و تجار مشغول بدین کار شدند و در اندک روز کاری پست و بلند خارج باغ نگارستان را سطح خار
و خاری در آن نمادینس معماران و مهندسان طرح معموره بر مقصوره کشیدند و از چوب و شمشه و کج و آجر خیمه رسته بصغای دسته از کل نگار
زنک برافراشتند و آنرا با انواع و الوان زینت مزین ساختند کشتی نگارستان چین و بهارستان خشن و جنت عدن و رودخانه رضوان
یکباره مصور و مجسم گردید و در آنجته با تختها ساراسند و بفرش عالی که آنجا پوشیدند از باب طبر از بلاد بخواند و بر بساط انبساط بنشیند و نوا
زیر و بم بر کشیدند و صلاهی عیش و عشرت در داذبه تیشه شغف ریشه غم بکنند و بر خیمه طرب چهره رود و بخراشیدند و دنیا کران باغانی مغانی راه بر
مسلمانان همیزند و ساقیان با قداح راج هر جا که از باخو اچکان کران همیگردند و دکان لعاب سیرین سیجا بکون از هر جرح سیماست و موشه بود
و رقاصان سر و قد تمایل از پید مولد و شمشه کشتی در آن سکر با اصلا عظمی بودند و در آن عدا خفگان حالت قیامی نه همه روز کثرت طعام
و اتفاق و اسراف و اطلاق شکمخواران اطراف آفاق را حتمه آوردی و خوانهای رفیع کونا کون بر فیروز غنی و بر ناپیر و مسافر و مجاور بطرح و آه
جایی نماد که از طعام شعبان نشد و عاقبتی نبود که از شراب سکران نماد شجها از نقد و چراغ و شمع و توقد فانوس مشاعل بار و روشن
مشابه و مماثل بود و جوهر از کاسهای آفتاب متناوب شک فلک و غیرت طارم چارم میکشت چندان ستاره بر سپهر برآمد که فلک
ثوابت افعال یافت و آنمایه آتش هوا گرفت که از چرخ آتش در آتش جملت بتافت امرای و بار و وزرای سرکار بقبول خدمتی و حصول جمعی
بر یکدیگر نصیبت بجهت و منت میداشتند تا بدان رسید که پیم آن بود که چاکران سلطانی با یکدیگر بجدا فیه آیند و غم گردند که میردوان
میرزای خانی که طوی سکنی لا اتفاق ممنوع و مغرول بلکه مجروح و مقتول نایند چه که غالباً از خود بخبر بودند و از آتش می و فتنه بی فایز از آن
خشک و ترکوریده مع القصد در شب فاف سعادت انصاف حضرت ظل الله معدلت پناه ازینا و ران بنگارستان تشریف فرما شد و مقرر
فرمود که تمامت امر او اعظم اعم از صاحبان سیف و قلم و سایرین اسد در رکاب شاهزاده عباس میرزا باغ لاله زار رفته بود و جبهه علیا را

بحرمتی تمام بکارستان آورد و برب امرای قریب بغوب شاهزاده را سوار کرده با کل امر که در کباب پیاده بودند نگارستان باغ لاله را فرستیم
چنانکه رسم است محل سترگبری را بحضرت والا آوردیم قرآن ماه و مهر روی داد و قرآن معین موجب سعادت پهنایات بشد دیگر روز که بمانا
از ایام اواسط شهر رجب المرجب بود در کباب خطاب شاهنشاهی کامیاب نیاروان رجوع افتاد و چون در آتش موقوف این وقایع شاهزاده
عباس میرزا را در ذرات یاب بخوی شایسته حرکت داده بود و مورد تملطفات شد و بجلعت خاص احصا صیافتم و بشکر نعمت اعلی طب اللسان
کشم و چون در این ایام برب فرمان اعلی حضرت ایلر طور اعظم دولت همیشه روسیه خزان را لصفوف جانشین مالک تفتار حکومت و صفا
اخباری بلاد کر جتان آید مقرب اسحاقان میرزا جعفر خان مندر بنای شعیب حکومت و از جانب شاهنشاهی معظم با یکقطعه نشان تمثال تاجان
و یکرشته تسبیح مروارید عطران مامور تغلیک کرد و چون نواب میرزا زاده بهمن میرزا نیز در سرحد زیبا بجان با جانشین حق جوار داشت مقرب اسحاقان
محمد خان بن فتحعلی خان پیکر سکی بن هدایت خان رشتی از جانب پادشاه و تحف دو ستاره روانه تغلیس نمود پس از وصول بمقصد و حصول
مقاصد مغزو کرم محل خود باز آمدند و بهم در این سال که یکمزار و دویت و شصت و یک هجری بوده بعد از مراجعت موبک ظفر کوکب از الملک
طهران دیگر باره مرض بر جوهر مزاج پادشاه ایران طغیان کرده خاطر حاکمران را بریشان بواسطه شدت ستم تزلزلی تمام و در ارکان عقاید و
عوام راه یافت و در سرطای خامان سودای خام جای گرفت و با طرف و اکثاف اخبار موجش شایع شد شنه جوان با فساد و ابتلا
پرداختند و سد محکم پس از شدت رخا و بعد از خجبت رجاری داد و در قواعد علاج و تدوای میانه حکیم روسی و تگلین مطابق و ستادی رفت
و مزاج مبارک صحت پذیرفت و بکوشمال و شب میفغان احکام صادر شد و کوهی مورد مخط و سیاست حضرت سلطان شدند و کمال
نواب الله قلی میرزای ایلخانی قاجار و حکومت بر و جرد و مامور فرمودن و بتوقف عتبات عالیات از برادرزادگان
خاقان صاحبقران شی چند بشرف مصابرت خاقان که مرفعو مخصوص کشته بودند از آنجمله موسی خان بن مرحوم حنیقلی خان بود که شاهزاده
باغرت همیشه زاده محمد مهدیخان مازندرانی را بوی نصیب افتاد و الله قلی میرزا از وی بماند و وی در گذشت شاهزاده در دولت پادشاه جمجا
محمد شاه بحکم ظل اللهی در جلاله کنج جناب فضایل باب حاجی میرزا آقاسی و آید و چون نواب الله قلی میرزا پرب جناب حاجی بود بتبریت
و بی اهتمامی فرمود و تخت و را ایلخانی سلسله علیه قاجار به بخواند پس خوانین مازندران را بوی سپرد اندک اندک کارش را قوتی حاصل شد و در
حضرت سلطان اعتباری یافت و در امورات دیوانی توسط و تداعل کردن گرفت بزرگان نیز مطاوع و کی ششده تا اخباری و اقتدار
یافت و بحکم نسبت بنده نیز با خدمت طریق ضماجت داشت و گاه گاه در عوالم خیرخواهی مناصحت بوی روا می نمود و لی چنانکه گفته اند سکر
الشباب شدت میسر سکر الشراب نشاء غرور شباب جوانی و دو فور غرت و دولت و حکمرانی و تعلقات ارباب احتیاج حالت وی بکروا اینداز
پایه ملازمت بر تبه اعلی رغبت کرد و او را بمقتضیات نفسانی و شتهیات طبعی ملل که دند و کاسه لیسان کرد و خانش بکوشند و راست کویانرا
مجال مقال با وی محال افتاد و لاجرم سرخو و کشته از وی مباعدت جست چون در ایام بهاری شاهنشاهی فلک هشام از او نیز بعضی سخنان
خام بسمع پادشاه رسید و بود و بنابر ملاحظه حرمت جناب حاجی سلمه الله و رعایت میفرمود و مقرر شد که بحکومت بر و جرد که تا آنوقت بانوا
شاهزاده ملک قاسم میرزا بود مامور شود و حسب الامر روانه شد و ماوی خان خانلوزاده شاهزاده حاجیه پیشکاری بود از آن تقادم تقاعدت
و از تقرب بتقاعد یافت میرزا محمود خان ولد محمد حسینیخان ملک الشرای کاشانی را با خود بر و جرد و چندی در آنجا بماند بخاکستاری
عرضه داشت که ایلخانی مالیات بر و جرد در مهر مخارج بنا واجب مصروف میداد و بار عایا رفتاری بنزد امینکه حضرت شاهنشاهی او را از
ایالت معاف فرمود و او قصد حضور کرد حاجی فرامرز پیک ببار کرد و اینداز و مامور شد در حوالی قم بوی رسیده و دستخط هایونز بوی نموده
حسب الامر اعلی روانه عتبات عالیات کرد و دید و بخته مخارج او مبلغی مقرر شد که در آن ماکن مقدسه ساکن بدعای دولت پرداز و همچنین معلوم
که در این ایام بهاری فیما بین نواب بهمن میرزا برادر پادشاه و اصف الله و سارا رکاتات و معاهدات رفته از راه صواب بجانب خطا افتاده
امنای دولت خاطر تحقیق آن اجزاء کما شته تا صدق و کذب آن معین و معاین کرد و دوهم از اوقات این ایام وفات جناب میرزا حسن
اشستانی وزیر دیوان استیفای ممالک بود که در پست و سیم جادی لثانی پس از استیفای خط رو حانی و جسمانی عالم فانی را بدرود و دست
عمرش شصت و هفت سال بود پادشاه قدردان فرزندش میرزا محمد یوسف بمنصب رتبه منصوب فرمود و نیز حاجی محمد ابراهیم کلباسی خراسانی

که در اصفهان توطن داشت و از کبار علمای عهد بود و در گذشت رحمة الله علیه در ذکر اجرائی آب رود کرج بجانب طهران و توجه خان
 کامکار محمد شاه قاجار بر لبخ و طوی عظیم و شیلان بزرگ چون دارا خلفه طهران زید و دولت ابدت حضرت قاجار
 سعید شید نور الله ضجه دار الملک و محکاه خاقین کامکار و سلاطین نامدار قاجاریه که ششم آمد و مکتم کردید و روز بروز در طلال معدلت پادشاه
 با عظمت بجلیه آبادی و معموریت متخلی شد از کثرت اجتماع خلایق احداث عمارت و خواش و اکثر بساطین و حدائق سواد اعظم بلاد ایران مد بحکم
 علیکم سواد الاعظم طبقات امم در آن شهر خست بهر تمدن و مکن جشد آب ثنات سالفه ساکنین و قاطنین این شهر را مکفی بود برای پخصا ضیا
 راحت فرای شاهنشاه عبدالعزیز دولته باجری بنا و احداث آن در صمیم کشت تا بسهولت اسباب معاش و وسعت وجوه استغاش عموم خلایق
 فزوده حکم سلطانی که نازل منزله تقدیر آسمانی است جریان یافت که از رود کرج که تا شهر هفت فرسنگ مسافت واقع است نهری بریده آب
 آنرا بشهر جاری کنند مهندسین آگاه و معماران درگاه با مضای آن حکم قضا مضامی سابقه و مطابقه مشه که ندس از شازده هزار تومان مخارج
 این کار باشد پدایس و حرمان هم آغوش شدند که از نهر قریه و سمنا رو که اصل آن از رود کرج است نهری بریده بشهر رسانند چنانچه که در چندون
 وسعتی چندان نبود و آب آن کفایت نمیشد و دیگر بار به دستور العن جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی پیشکار ایران عباسقلی خان یروانی
 و معمار باشی مامور شدند که از اصل رودخانه کرج نهری جدا کرده از خاک و سنگ معابر سخت و شک گذارند بشهر رسانند قریب دو سال این
 خدمت شقت و رنج بردند و دوازده هزار تومان بخارج آن مصروف داشتند و از رودخانه نهری بزرگ بریده از بالای باغ نکارستان گذارند
 که از دروازه شمیران بشهر می نشست و بقرای خارجه مودمند بود و لهذا بحکم حضرت شاهنشاهی بر لبخ نهرشاهی سر پرده حشمت و اردوی شو
 سربشرا فراخت جشتی برپای کردند و شیلانی شاهان کشیدند و طوی بزرگ برآستند باسلام عام دادند خطبه و منقبت رانده شد و تارنج و تهنیت
 خوانده آمدن بنده نیز با شارت شاهنشاه دانش نیاظمی ترتیب کرده در خلوت معروض داشتیم که از آنجمله است لمؤلفه خدایگان ملوک جهان محمد شاه
 که فرمملکت و فخر دوده قاجار زهر محمد بعد از محمد مهدی بدست شاه بغیر از محمد مجتار خوشکالی در رمی بدیدم که آبی فزود همت اندر فراسن
 زکوه و منک یکی رود ساحتش فرمود بران کماشته چندین مهندس معمار بچند سال بچندین هزار تومان زر زینک رودی بریده شد و بقیه
 زهفت فرسنگ آن نهر را بشهر آورد چنانکه خیره در آن دیده و لولایضا بسالی آیدین کار طرفه کنه جرت دوصد برقه و دوسی و یک بعد نهار
 و از واقعات این ایام و حوادث این عام وقوع بلا و شیوع و بابود و در شهر و روستا قات جمعی از علوک مالک بدین مرض قات و مملکت کشته
 دریشانی تمام در خاطر هر جمع روی داد حضرت شاهنشاهی با جماعتی از اهالی حرم و سپاهی رای قرای لولاسان فرمود و در میت و بجم شهر
 در موبک معود از رود جاجر و دیکه نشستم و بخار کلار رسیدم و آن دریای بلار بر خود محیط دیدم اسد و یردی سپک مهر در کرجی و قاسم خان صاحب
 قرونی و مستح السد خان مانی و کردی از مغارف در گذشتند از آنجا بلولاسان بزرگ و حوالی لار گذارند و اقامت بهم در شب و در دشتان هزاره خاقان
 برج و نعب علت جت و حکیم کلکو که فرانسوی حکیمباشی در دجل را چاره شوانت حضرت شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم در حوالی آقچه از رود بود
 هر یک بهفته بشوق شرفیابی حضور شاهنشاه اعظم بلولاسان آمد مراجعت فرمود مع القصه هر اسان بکلات و لولاسان کوچک بازگشتیم در شهر
 سدی جان میداد تا بحکم اقدس اعظم در خدمت شاهزادگان و اهالی حرم به بنیادان بازگشتیم هم در شب و رویکی از بنات پادشاه جهان زید
 کرد خاقان سکندر نشان در او اضر شعبان از لولاسان شمیران خدمت فرمود و در این ایام معروض افتاد که رحیمقلینان خوارزمی بعد از پنج سال
 غایت خوارزم در گذشته است و چون رحمنقلی مرتبه ایاتی داشته محمد امین خان بن اند قلینان بر مسند حکومت متمکن گشته حضرت شاهنشاهی
 بقانونی که از عهد دولت صفویه الی الان معمول متداولت تغزیت تهنیت خان جنوق برقیه ملاطفت ضمیمه و ارسال شمیری مرصع میرزا انسا
 میزان آقاسی ابسفارت خوارزم مامور فرمود هم در این سال جناب غراف دم وزیر مختار دولت بهیه روسیه که در دارا خلفه طهران مقیم بود
 با امر امنای مذولت بطرز بورخ رجعت گیرنده جناب کیسینازد الغورکی وزیر مختار دولت روسیه در روز جمعه هفدهم شهر محرم الحرام بطهران وارد
 شده بر جای وی قامت کرد و جناب حاجی میرزا یحیی برادر زاده جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام مغفور که بقمان پادشاه عجمه ایران منصوب
 باشی سرکار فیضدار مشهد مقدس ضوئی بود در شب چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الثانی نجبت شافت مدت عمر شرفش چهل و دو سال بود
 در ایام استقلال امورات خراسان انشظام تمام داشت چون و در گذشت جناب آصف الدوله اندیار خان قاجار نام تولیت سرکار فیضدار

الصَّكَّانَا عِي
مَرْضَاتُ صِرَّة

شرفی

بعد مدت مخارج او و همراهانش بدو میرسید و در کمال جمال و نهایت انضباط امر حرکت مینمود چون مدت سفارت از حد گذشت بعضی از همراهان از آنکه سفر
نداشتند روانه آذربایجان کردند و خود با سی نفر در آنجا ماند و مطرب جواب قرار دوتی بود و از جناب زیر سیر قدغن مبلغی بعلیه و نایب کل همراهان
شده بود که با مردم مخالفت نمایند و سببه بشهر و بازار نگیرند و اگر بحسب ضرورت رخصت بجام یا بازار لازم شود بساعتی معین باز آیند و اگر دقیقه از آن
بگذرد سیاست و مواظبت برسد و گرفتار نشوند و حادثه ارزنده الروم و غوغای عام خلایق آموز و بوم و هجوم بر همراهان
جناب زیر نظام از غریب اتفاقات اینکه خانه و منزلی که اسعد پاشا حاکم ارزنده الروم بجهت تنوّل جناب زیر نظام معین و معلوم کرده
بود همانا از خانه های مردی که سببه نشسته بوده و در آنجا توقف جاره و گریه استخوانه بصاحبش نرسیده پشمارا بجان که سیر گریه و بدخبر
بالعکس تصور آنکه حاکم از جانب دولت علیه جاره او را داده صاحب خانه چون مدت توقف سیر وزیر را امتداد می دید از زبان خود اندیشه
مندر شده خواست تدبیری کند که سیر از آنجا نماند و پرونده و کودکی خود رسالت با همراهان و علمه سیر متمسکانه و او را در حوالی منزل یکی از علما
وزیر انداخته در مشرف شاهه خلایق را بمنارعه و مخالفت با همراهان سیر تحریک کرد جمعی از رفقا و همکاران وی با وی موافقت نمودند و بکوی
برزن و بازار و مساجد رفته بنا بر صورتی نسبت فساد بعمله و زیر سیر نیکو نموندن بازاریان و عوام و متعلقین آن کودک بدنام اجتماع کرده
در خدمت قاضی نظم بردند و از قیاحت آن نسبت زور و تمسک دروغ حکم نمودند که بعضی پاشا رسید اسعد پاشا نیز نسبت در افتاد
کیسار با آن غوغا و اجتماع بجانب وزیر سیر روانه ساخته انگشت که بدو نسبت فساد میدادند بخواست جناب سیر از اتقی خان پاسخ داد که در صورت
صدق این تمسک و تشخیص آن فاعل حکم شرع اسلام و سنت رسول نام هر چه شایع مقدس و معنیان بلد حکم نمائید معمول خواهد داشت
چرا غلی خان نزد او را فندی و اسعد پاشا رفته قرار شد که در محضر هر یک از علمای شهر که مقرر شود رفته قطع این عوی گنند و در آن شب
سراسر امانی شهر اتفاق کرده در منزل پاشا اجتماع نمودند و گفتند که فردا تمام دکانین و بازار را را خواهم بست و هر چه عجم ایرانی در این شهر است
خواهم بقبول آور و علی الصباح از دحام و اجتماع کرده با غلبه تمام و کثرتی کامل روی بسوی خانه سیر و نیز بخانه و دست با فکندن سنگ
و رگ کردن تفنگ کشاند و علمه و همراهان جناب زیر نظام که زیاده از سی نفر مانده بودند متحیر و محفوظ خود پرده چشند و اضطراب و در خانه ابرو
خود فرو بستند خلایق هجوم نموده آتش در میان در زدند از این سوی خارج آتش فروزی و از سوی داخل آتیزی در گرفت چون پاشا در تنگ
آتش محکم بود و متحیر و در دانه های بلند آورده بر اطراف یوار خانه برخاده بغیر آمدند و از نشیب نیز آتش زدند و دروب و کندن جدار پر شدند
و آبی هم که از خارج داخل آن عمارت میشد بشد همراهان سیر در کار خود متحیر و مضطرب شدند چاره افعاله عدا و محافطت اجابا تمام کردند جناب
سیر قدغن فرمود که تفنگ نیندازند و احد را مجروح نسازند تفنگهای بی کلوله را منع نمود و در آتشی این حادثه سیر از حسن نام از چاکران وزیر نظام
از شدت و احمه و خوف از غلظت خاتمه فرار را برقرار بجان داده خود را از بالای مهتابی زیر افکنده راه گریز گرفت جمعی را تعاقب کرده
کرده گرفته بازار قضا بان برده میشد و ابراهیم پاره نموندن مقارن این اتفاق گروهی از اهل غوغا بغیر از بام رفته خود را از بام مهتابی خانه رسانید
از روی از قوه و طاق ششمین وزیر نظام در آن مهتابی بود و داخل قوه خانه شده کینفر دیگر از علمه سیر را گرفته با طپا پنجه و خنجر قتل کردند و آن شب
ببام برده پاره پاره ساخته اعضای متفرق و متلاشی و از از بام زیر افکنده و بیشتر از از بام سیر خبر برآورد و مجروح کردند چرا غلی خان نیز کلوله
زدند ولی مقتول نشد سیر در آنجا محصور و بنا بر متوقف ماندن قوت محاربه و نه قدرب محاربه داشت بمضمون قرین القطر و قعد تحت المراس
از پیش طمعه سنگ اندک و این ترشه سنگی در آن کوه و قار آمد رخصت داد که مشتی سما چمه ریزه در تفنگ طپا پنجه ریزند و برایشان باز تابان
شده باز کردند از خیزه کی و چتر کی باز مانند طاربان عالی چنین نمودند چند تن از آن مجبوران متو مجروح شده از شدت پتیبانی مهتابی را خالی کردند
اسعد پاشا حاکم شهر چون ماده خلاف نزاع را چنان غلیظ دید از خوف خاتمت و خواست عاقبت این بلوای عام اندیشه مندر شده با اتفاق جناب
قونوقل و نیز وکیل دولت بهیه روسیه بدر خانه و منزلی که حاکم کرده و یکشاید مانده و در پهلوی سیر نشسته و ارامی فطنت نمایم
و این غلبه و غوغا و هجوم و بلوی را فرو نشانیم چاکران جواب دادند که اگر منظور شما این است که پس از فتح باب دخول در این جناب خلایق بکشد
ما را بکشند و فرجواب دهید که اجماع است بود چنین مری روی نمود و خبر لا جمع امتی علی الضلاله را حجت سازید و لا اجماع را متفرق
کنند ثانیاً بدرون آید اسعد پاشا با وکیل دولت بهیه روسیه بچند پاکشده آتش این فتنه مردم بالا گرفته در تیرا بود تا اینکه کثرت خنلق

از سی چهل هزار در گذشت برپا بود و همهمه و غلغله آن کرده و لوله در دست و کوه در افکنده در آنوقت بحری پاشا که منصب فریق یعنی امیر توانائی داشت
و با افواج خود بجفظ و صیانت آن ولایت مامور بود از اینوقت که آگاه شد چون مردی عاقبت اندیش و صداقت کیش بود فوراً حکم داد که لشکر
و دو فوج جمعی و را که از امانالی رزته الروم بودند بکمر مشند و چهار فوج دیگر را که از عربستان بودند با سرسنگ توپخانه حکم داد که از قشای و سیاه
تا تسکین این فتنه کنند و سیصد نفر همراه برداشته با طبل و شیور بوی منزل سفیر ایران بجهت کمره کرده اهل اجتماع چون نوای طبل نوای استماع کردند
چنان تصور کردند که عسکر دولتی بامداد آنها آمده اند و باید مردانه کوشید یکبار بشلیک در آمدند و هجوم آوردند سفیر ایران و همراهان بهشت
خود دقیق شدند بر کشتن احوال پاشیدن اطفال انداختن و بعد و جنس اهل عوف را ساحتی مشغول بکار کردند چون جناب فریق پاشا قریب
جماعتی از آن عساکر که همراه داشت بر طرف عمارت منزل سفیر گذاشت و روی بخلاق کرده گفت باز کردید و قطع فصل این محاکمه را بمن گذار
اگر این جماعت را واجب القتل دیدم خواهی هم کشت و الا فلا چرا باید رفتاری نمایند که دولت را در میان جمیع دول بدنام کنند و بگویند که
اجتماع کردند و ایلمی دولت علیه ایران را که با صلاح آمده بود و همان ایشان بود که شش سال در مصالح فریق پاشا عمل نکردند بلکه بدینتر از محاربه
در آمده وی مدار کرد تا افواج اربعه در رسیدند جماعتی را بفرار بام عمارت مامور کرده خوفایان خانه کن را بیرون نمودند و نزد با نهیای
اطراف برداشته و آبرو که بسته بودند بر روی کسان سفیر کشودن فرمود و خود نزد جناب میرزا تقی خان وزیر نظام آمده معذرت جست و
کرد و از دقایق شرایط فوت و مروت و دقیقه عقل و نامرعی نگذاشت پس بیرون رفته با سعد پاشا پیغام کرد که حکم متفرقه آنجمیع کنند و الا محکمه
ملاحظه رفع بدنامی دولت آل عثمان با عسکری که حاضرند با عوام محاربه خواهند کرد چون جواب صریحی از جانب پاشا نشنیدند بفرار
تلی رفته با افواج خود گفت که آیا شمارا حسی هست که دولت پادشاه و سلطان بجهت کشتن سفیر ایران درین غلبه عوام بدنام شود و چه
ما محکوم حکم تویم پس از اطمینان فرمان داد که توپها را برکردند و افواج مستعد قتال شدند چون پاشا مفسده را بدین پایه دیدنیک برتر رسید
قاضی از جانب سعد پاشا آمده مردم را متفرق ساخت و سعد پاشا و مامورین متوسطین و ولتین علیستین و قاضی و اعیان نزد
میرزا تقی خان و عیال او رفتند و بمعالجه زخم دران کوشیدند که چه سفیر نزد سه زخم سنگ برداشته بود از شدت غیرت و وقار بار بار
لب نکشود و چون خانه مذکور خراب شده و سفیر و همراهان بی وضع و اسباب ضروری بودند جناب فریق پاشا با سعد پاشا قریب بود
که سفیر و همراهانش را بار و وی نظام خود برده تا منزلی حین شود سعد پاشا گفت اگر چنین است باید چند دست ملبوس رومی سپا و زندوبین
لباس شده بروند که مالی شهر ایشانرا شناسند و مجدداً قصد فساد نمیکنند میرزا تقی خان جواب داد که هیجات با چو من بجهت این جنال
خامی است که کرده اند نفوذ بالنسبه من ذلک هرگز بخلافی دولت ایران رفتار ننمایم علی بکله فریق پاشا سفیر و همراهان او را سوار کرده
دو فوج دیرپس رو و دو فوج در بنال حین نموده مجروحین و مقتولین را بر عرادا متحاده بار و وی خود بر چهار دری پوشدار و چادری چنجه
سفیر و همراهانش برپای کرده بالتمیام حراحت مجروحان پرداختند میرزا تقی خان با وکلای دولتین تقریر کرد که دیگر توقف مادر این شهر
پس فایده است و مستعد رجعت بریزند و کلایان را مرضی نشده پس ملاقات خواش توقف کردند و نوشته سپردند که اگر تابست و دور کار
سجوبی نگذشت ما را در روشن شما حرفی نخواهد بود صورت ضرر و خسارت سفیر و همراهان را را خواسته چار بار بدولت علیه آل عثمانی فرستادند
از آن حادثه بوالعجب اخبار نمودند در روز بیست و دوم یوسف پیک طعنه پادشاه و عرب وارد شد محادل نرزد هزار تومان برسم ترضیه ایسم
غرامت آورده برپا قصد تو را در مجموعه متحاده سی مجموعه بدست وکلایا و ارباب مناصب داده از میان بازار و خانه پاشا بمنزل سفیر ایران انداخت
و تماست مالی رزته الروم را اتحاد دولتین علیستین بشود و معلوم افتاد و از رفتار خود ندامت و ملاست حاصل کردند جناب سفیر ایران در
قبول تبلیغ چند روز مضایقتی مبلغ کرده و وکلای دولتین در این امر او را مانع نشدند نمودند تا ساکت شده پذیرفت و خواست که بحال
تعارفی کند معلوم شد که با مرامنای دولت مجبض و رود خروج کرده بود و قبل از وصول بخواه عارف پاشای رشیک قاسی که مستحفظ حاکم
حضرت سلطان بود و او را صورت سلطان میدیدند بعد از آنکه اظهار نمود متباد و دولت علیه عالیه ایران کرد و ذکر محکمی از خواست
این واقعات و عزل سعد پاشا و سیاست مفیدین شهر رزته الروم و نصب فریق پاشا و صورت عهد
نامه دولتین علیستین ایران و آل عثمان چون پاشای یاد عرب که حامل شواله مذکور بود با سلامبول بازگشت و شرح فتنه شهر الروم

برای امنای دولت علیه عثمانیه معلوم افتاد اسعد پاشا را به السلطه اسلامبول حضور فرمودند و او را مغرور خانه نشین داشتند و حکومت ارزنة الروم
بفریق پاشای میرومان واکه شش پسر از خدی پاشای باده و فوج از افواج شام باخذ و قید و قتل و صید مقصیرین ارزنة الروم در رسید و حکم
سلطانی این بود که اگر احدی بجاییت مقصیرین و مقصیرین برود از دستان تصور می فرمایم که ارزنة الروم را در اصل بدست بستم به شهر اترک
عام مخیم کرد در دلا عام این حکم بر خواص و عوام ملی و تبلیغ یافت پس از محاوره و انشا و راه تشبیهی بقصد سوار با طرف جوانب شهر معین نمود
که کسی از مقصیرین فرار نکند و یکفوج را بحفاظت و موطنت منزل میفریزان میرزا تقی خان وزیر نظام برکها شد توپهای نیز که در نازین قلعه بود
میسوا و آماده داشته در گذر نازین توپها گذاشته و عساکر مقرر کردند پس از رعایت خرم قاضی امغول کرده کمپای وزیر نیز غرلت داده و صید
کس از مردمانی که ماده فساد شده بودند گرفته بنا بر مجلس مجوس داشتند و بعد از یکماه پاشای با افواج چند برسم ساخلوبا ارزنة الروم مامور
و افواج ماموره سابقه را احضار فرمودند و روز و پاشای جدید فریق پاشا بلو ازم استقبال و اقبال کرد قبل از وصول با افواج مجید
صدای تفنگی برآمد و فریق پاشا از فرازین در افتاد فی الفور جان داد و قاتل و شخص نکرید هر کس سخنی گفت و افواج سابقه روانه شد
جمعی از مقصیرین را به همراه بردند و مورد سیاست سلطانی شد چون لحنی از ایام در گذشت از جانب دولتین علیتین احکام مصالحه و اقامه
معاهده در رسید و برای تعیین دولتین علیتین مجلسی راست شد و چنانکه رسم است شلیک توپخانه کردند و چادری بزرگ خاصه زیر نظام
ایران به پرون شهر زدند پاشا و تمام ارباب مناصب در آنجا درآمدند و یکفوج نظام را مامور کردند که در وقت غرمت میرزا تقی خان مجید
نذکور در رکاب و همیشه نند پاشا شده نزول کرد بعد از صرف جای و قهوه پنجاه تومان بعلیه جات پاشا انعام کرده و و اع کردند و
وزیر روی براه معاهده یکفوز با ششی سواره نظام با پنجاه سوار به همراهی و معانداری جناب میرزا تقی خان وزیر نظام تا بهر حد ایران که قار
بود مامور آمدند و دولت علیه ایران بسیار سوار با استقبال وزیر نظام آمدند چون یوز با ششی قصد مراجعت کرد یک طافه شال پیوز با ششی و پنجاه
سواران همراه داده آنها با گزشتند و میرزا تقی خان منزل بمنزل قطع کرده به تبریز رسیده و از آنجا بدراستحلافه طهران آمد شرفیاب حضور
مرحمت ملوک حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار گردید و عهدنامه را بنظر مبارک رسانید و مورد الطاف خاقانی گردید صورت
عهدنامه مبارکه و دولتین علیتین که توسط جناب میرزا تقی خان فرامانی وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام
ایران و جناب انوری زاده السید محمد انوری سعد الله قندی در شهر ارزنة الروم مبادله یافته است غرض از تم
و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه از مدتی باینطرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت سینه و دولت دوران مدت علیه بدی لدوام
بادولت علیه عثمانی بعضی عوارض و مشکلات حدث و وقوع یافته بود بر مقتضای الهیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و
جامعه اسلامی که میان دولتین علیتین در کار و افکار سلیمه طرفین علیتین بدان متصف پاشا شد بالسویه اینکه مواد نزاعیه ابر وجه موافق و
مناسب فحمت شان دولتین علیتین تجدید تاکید بسیار صلح و مسالمة و تشیید ارکان و موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار
رعیت و موافقت شده برای تنظیم و مذاکره مواد عارضیه و تحریرو تظیر استناد مقصیه حرب فرمان بایون علی حضرت قدر قدرت کیوان جثمت
مملکت مذکور ملک کیرایش تاج و سریر جمال الاسلام و المسلمین جلال الدینا و الدین عیث الحق و یقین قهرمان الماء و الطین ظل الله الممدود فی الارض
حافظ حوزه مسلمانی داو و جمشید جاه و ارباب دستگاه انجم سپاه اسلام پناه زیب بخش تحت کیان افشار ملوک جهان خدیو دیادول کامران شایسته
ممالک ایران السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن محمد شاه دام الله تعالی ز نام سلطه فی فلک الاجلال
وزین فلک قدره مصباح کوکب الاقبال بنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیر خور
مرتب اول سیرمتی و حامل افشار سبز است بوکالت مخصوص و مباکی شسته و نیز از طرف علیه حضرت کیوان منزلت شمس فلک جداری بدافق شهریار
پادشاه اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم البحرین الشرفین فی الشوکه و الشهاه السلطان بن السلطان بن السلطان بن عبد المجید
جناب محمد تات غرمت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعد الله قندی که از اعظم رجال دولت علیه عثمانیه و حاکم صنف اول رتبه
اولی و حامل نشان مخصوص باین رتبه است خضر و عقیق شده بر وجه وصول عادی به در نشان دادن و ملاحظه و مبادله و کالت نامهای مبارکه
انفعا و معاهده مبارکه در ضمن نه فقره آیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب پمان و در مجلس انعقاد ارزنة الروم مبادله میشود فقره اول و لیتین اسلام

توارد بنده لطوبات نقدی طرفین که تا بحال از یکدیگر ادعای میکردند کلماتی که پس از این قرار بمقالات تنوین مخصوصه مندرجه در فقره چهارم
 خلیفه یا بدو فقره دوم دولت ایران تعهد میکند که جمیع اراضی سیطه ولایت و تاب یعنی اراضی جانب غربی از اردو دولت عثمانی ترک کند و دولت
 عثمانی نیز تعهد میکند که جانب شرقی ولایت و تاب یعنی جمیع اراضی جبالیه از ماع دره که بدو دولت ایران ترک کند و دولت ایران قویا تعهد میکند
 که در حق شهر و ولایت سیلیمانیه از هر گونه ادعای طرف نظر کرده بحق نمایی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد و قیاسا من الاوقات یکطور و دخل و تصرف
 ننماید و دولت عثمانی نیز قویا تعهد میکند که شهر و بند محرمه و جزیره الحضر و لنکره که به اسم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شرط العرب که در
 تصرف عثمانیه متعلقه معروفه ایران است ملکیت در تصرف دولت ایران باشد علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران بازادی
 تمام از محلی که بحر منسوب میشود تا موضع الحاق حدود طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدین تعهد میکنند که این
 معاهده خاصه سایر ادعای شان از حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلا خیر و مندرستین مامورین را تعیین نموده برای اینکه مطابق ماده شش
 حدود مابین دولین را قطع نماید فقره چهارم طرفین قرار داده اند که خساراتیکه بعد از قبول این خطرات در دستانه و دولت بزرگ واسطه که
 شهر حمادی الاول سنه هزار و دوست و شصت و یک تبلیغ و تحریث شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالیکه تا اخیر افتاده برای
 اینکه مسایل آنها از روی عدالت وصول احقاق حق شود از دو جانب بلا تاخیر مامورین را تعیین نمایند فقره پنجم دولت عثمانی وعده میکند
 که شانهزادگان فراری ایران را در بر سر اقامت داده غنیمت آنها را از محل مذکور و مراد و مخفیانه آنها را با بران رضت نهد و از طرف دولین تعیین
 انعم میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه از سرانجام معمولی در شونده فقره ششم تجار ایران رسم کمرگ اموال تجارت خود را موافق قیمت
 حالیه جاریه اموال مذکوره بقایا بصنایع و کسب درجه نامه منعقد ارزشه الروم در سنه هزار و دوست و سی و هشت را به ششم که در تجارت است
 مسطور شده و اگر کسی که در این باب کسب درجه نامه مذکور تعیین شده زیاده و جزی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانیه وعده میکند که بموجب عهدنامه
 سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زواری ایرانی بجزی در آنجا از هر نوع لغایات بری بوده بتواند بحال امتیازات محلهای مبارکه را که کائن در مالک
 دولت عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد میکنند که بمراد استحکام و تاکید روابط دوستی اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام متوجه
 طرفین برقرار باشد مناسبترین احوال استحصال نمایند چنانکه زواریان در ممالک دولت عثمانیه جمیع امتیازات مایل میباشند سایر تبعه ایرانیه
 از امتیازات مذکور بهر وجه زیاده و بخواه در مواد سایر از هر نوع ظلم و تعدی و چهرتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزانی که از طرف
 دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای مالک عثمانیه که لازم باشد نصب یابند و بجزایر که مکرر مدینه منوره
 دولت عثمانیه قبول ننمایند و وعده میکند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب ماموریت بالیوزانی مذکور باشد در حق قونسولهای سایر دول
 منجابه جاری میشود در حق آنها نیز جاری بشود و نیز دولت ایران تعهد میکند که بالیوزانی که از طرف دولت عثمانیه بجمیع محلهای مالک ایرانیه که
 لازم میاید نصب تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد میکنند معامله متعادل را کالاهای ابرار داد
 فقره هشتم دولین علیستین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عثمانیه و قبایلی که در سرحد میباشند از سرانجام اتحاد و اجراء
 کنند و همچنین خصوص محلهای مناسب عسکری است خواهند داد و دولین علیستین تعهد میکنند که از عهده بر فروع حرکات تجاوزیه مثل غضب و غارت
 که در اراضی یکدیگر وقوع مییابد برآیند قرار داد عثمانی که متنازع فیها باشد و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص شتاب و تعیین کردن محلی که بعد
 از این و انما اقامت خواهند کرد یک دفعه باراده احتیاج خودشان حواله شود و عثمانی که بتعیین آنها معلوم است جبرابار اراضی دولت بتبعه آنها
 داخل شوند فقره نهم جمیع نواد و فضول معاهدات سابقه خصوصاً معاهده که در سنه هزار و دوست و سی و هشت در ارزشه الروم منعقد شده که خصوصاً
 باین معاهده حاضر و بقا و تغییر نشده مثل آنکه کلمه بکلمه در این صحیفه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقا شده است و فیما بین دو دولت
 علیه قرارداد شده است که بعد از این معاهده در طرف دومه یا مکررتی از جانب دولین قبول امضا شده تصدیق نامه ای از ممالک
 خواهند کرد و کان ذلک فی یوم سادس عشر شوال سنه حمادی الثانی سنه هزار و دوست و شصت و دو و از جمله واقعات این عام آنکه در زمان
 حکومت فضلعلی خان قراباغی پیکلاریکی کرمان بواجس خان برادر آقا خان بن شاه خلیل الله آجسینی که سابقا رشخی از شرح کار او ترسیم شد
 بالوجه بلوچستان موافقت کرده و در آن نواحی سنه ششمی انجخت و بنا واجب خونهای میرکجیت با تمام پیکار سکی در دست احمد سلطان

قراباغی که مردی دلی بود اسکرت و اورا بدار اخلاذری که تختگاه وارث ملوک میشد و کی است کشایند و در پانزدهم شهر جبار و در مجوس کردید و روی ربانی ندید و در ذکر قتل محمد حسنین از جانب اصف الدوله و نسبت این کار به جعفر قلینان الیمانی و احضار او و مخالفت کردن اصف الدوله یکی از اسبابیست که خراسان این بود که در زمان یالت و حکومت جناب اصف الدوله السیار خان دواویر از موسی خان فرامانی متولی باشی سرکار راضی اقدس شهادت مقدس که مردی کافی و دولشجوی وافی بود و جهانزاد بود و کرد و اصف الدوله سیری و کجی کی بر خود بسته خود را از حکومت خراسان معاف داشته بنام تولیت سرکار فیض آثار رازرق و فشق امورات دیوا خراسان تبری کرد و فرزندش حیران که بطمانیره خاقان صاحبقران و بواسطه منصب حجاب ملقب بسالار بار و در صل و عقد و قبض و بسط امورات خالت و رزیده در صدد قبض اشغال و معرض کفیل اعمال درآمد و در عرض بی امری مطاع و حاکمی طویل الباع کشت و چون فیما بین اصف الدوله و حاجی سیرز آقاسی ضدیتی پیدا و پنهان بود این جوان خام ندانست که مخالفت با پیشکار یاه و بن و قشور دولت شهر را خواهد بود و خراسان نیز خواه و ناخواه متابع رای او گردید و بعضی باغرا و باغرای دار و زعفر در آمدند از جمله محمد حسنین از نرینی کرد که سابقا از و استکان کفیل خان بزرگزدی شادلو و جعفر قلینان الیمانی دل و بود و از آنجا بخشی داشت چون با وجود خو این بزرگ خراسان در خدمت اصف اعتباری نداشت با امنای دولت مراودتی و عقیدتی و مصداقتی و ارادتی در میان آورده بعرض و بدایا در خدمت حضرت اقدس ظل اللهی معروف کشت و خلعت و فرمان حکومت نرین که قلعه کوچک واقع در میان کوپستان جاجرم و استراباد است و معبر ترکیه بدینیا و مخصوص گردید و بدار اخلاذ آید از حضرت اقدس شایسته حاجی القاتل دید و حمایتها یافت پس از رجوع نرین خود را از اصف الدوله و سالار و خو این خراسان مستغنی شمرد و چون مردی دلی بود و مکر در عبور و مرور با سواران ترک که جنگها کرده و تا حتمها برده جماعتی از نرین و سارقین ایشانرا کشته سزای آنانرا بدار است و بدار فرستاد و بنزد جاه و اعتبار در آن صفحه صاحب قدر گردید قلعه نرین را استحکم و آباد ساخت و کجرا سوار را آماده نمود پس از جنگ خو این خراسان بر اصف الدوله از وی شکوه برد و استقلال و ارادان حدودی بر قشور حکمرانی اصف الدوله اثبات نمودند اصف الدوله با سیتمال و اشارت راند خان بورنجردی شادلو با ترکم مواضع نمود و از سواران کرد و جماعتی دلی و کرد را با ایشان الحاق داده شبی در کام فرصت بر سر اوریکش و او را و منوبان او را مقتول و عیال او را مانور و مخدول قلعه نرین را با الکیله خراب کردند چون این اخبار بعضی امنای دربار رسید و در حضرت شایسته حاجی معروف شد و نسبت این جبارت و شرارت را سواران اگر داشتند و اشارت الیمانی محقق ساختند و حضرت شایسته حاجی فرمان قهر آمیز با اصف الدوله ارسال و جعفر قلینان الیمانی را بدار اخلاذ احضار فرمودند اصف الدوله در سال و بمسامحه و مماطله گذشت زیرا که مبادرت در این امر محکم و متعلق بود چند آنکه مدت ایام تعلل و تمهل با مدت اکتساب ثوابی غنایمی و کم مرتبتی حضرت سلیمان زبان با اصف الدوله و ان پشور بطور آید تا اصف الدوله مشغول و مضطرب و بحفظ خویش باختراسانیان متحد و متفق گردید سالار با نرین که جوانی خود را و دلیبری بی پروا بود و خو این خراسان را از مخالفت احکام امنای دولت تحریر و تحریک کرد و آمدند نرین چار و نوشت ته جات امنای دبار بدور و در کشید اصف الدوله جوابهای مختلفه متفاوته معروض داشت و تسلسل همه اظهار معاذرة با حاجی و اثبات عدم استحضار و از قواعد بخاری بود و او قبول خود در حضرت سلطنت بنا بر حسن ظن و صدق نیت اصلا و واقعی نداشت فی المثل و زدن نسیم بود بر کوه البرز و در کجین قطره در بحر محیط بلکه اطراف عداوت با حاجی مزید علت مردودیت و معین اثبات مطرودیت و میشد چار نرین و تحت برخواستن در پیش جنت بلند آنحضرت از ترک حاجی که مقام مرادیت داشت سهل نمید و چون اصف الدوله در اجرای احکام خلاف خلف خود را مخالفت خود بخراج دادن نمیخواست و خود را متولی داورا و الی میخواند و الیای دولت ابدیت اصف الدوله را بخاکهای مبارک پادشاه حجه خواندند بدان نیز نگین نگه کرده بعضی عذرهای مموه ناموجه متمسک گردید که بجهت معاملات سرکار فیض آثار سلطان و لیا امام و الا مقام علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الشان متولی لازم است لهذا الیای دولت بجهت رفع عذر و حاجی سیرز عید الله خویشی را که مردی متدین بود بدین منصب منصوب نامور بخراسان نمودند علی اکمل خو اصف الدوله مشغول گردید از کثرت امر در احضار خویش لا بد و ناچار بدار اخلاذ آمد که اصلاحی کرده باز کرد و بحضور شایسته سلیمان جاه رفقه نرین خود را از موری کمتر دید و بکجرا محکم که مانند قضای سیرمست نامور زیارت که معطره مدینه مکره شد و در صفحات عتبات حسب الامر متوقف گردید از آنکه اصف الدوله آئینه خود را و بی پروائی را بسالار نسبت میداد و خود را از دخالت در امورات ملکی معاف مینمود مقرر شد که حاجی سیرز محمد خان ملقب

به یکبارگی که در حضرت قطب السلاطین محمد شاه بشف صابرت احضار داشت و فرزند آصف و برادر سالار بود با ستالمت برادر و حکومت خراسان
مخصوص کرد که لایق خراسان از آصف و اولاد او اشراع یابد این تدبیر نیز فزید قوت و شوکت سالار شده مایه مطابرت و معاضدت او شد
و فی المثل برادر بزرگ و بی پروای برادر و پس از وصول بقصد موافقت خود با سالار و مخالفت با امنای دولت شهریار معاین و مشهود است
ذکر وقایع فارس و ظهور سید علی محمد باب شیراز و خواستن حسین خان اجدان باشی صاحب شاهیاری فارس
و تحقیق حال وی در خدمت علما سابقا سمت قریب یافت که حسین خان اجدان باشی فوج نظام شهریار سلیمان احتشام سفارت تبارک
و الحکیم و منیا مصدر خدمات عظیمه گردید و پس از ورود چندی در رکاب مستطاب بود و بحکم حضرت شاهنشاه هجده بصاحب شاهیاری ملکنم
یعنی فارس احضار یافت و بدین کشور شتافت سالی چند چنانکه از او شنایسته بود بحکومت فارس که زاید و استقلال تمام حاصل کرد
و بجایای مبارک عرضه داشت که اگر آب رود شیر بصرجاری و قرای شیر از دریای میزبانادی و مایه خصب نعمت و زراعت شود پادشاه مکرمت
پناه رخصت داد که بهر چه مخارج اجرای آن رود باشد در حضرت دیوان اعلیٰ مجری است لهذا صاحب شاهیاری فارس این اندیشه در قیاد و بهمت
بر انجام این خدمت کماشت و فی الواقع کاری صعب امری شکل بود و حقیقت این امر آنست که آب رود شیر حرمته اش در جبال تلال الود
ممنی واقع است و در بلوک دکان زبده جای سنگ میجو شد و چون قریب هزاره ربع جریان یافت رودی بزرگ میگردد که در بهار و زمستان
اسب از آن بدشواری میگردد و در زمان قلت آب آب از چاه سنگ است و برود و فنیان ریخته بدریای عمان متصل میشود و از چنین آبی
عظیم در تبیل محمد رضا خان و ثمن یاری زراعتی قلیل حاصل می شد و بقایای آب بجا وصل و فایده میگردد و قتی در خدمت نواب امیر
فریدون میرزا فرمانفرمای فارس بسبب تفرج و تماشا بدین سرچشمه رفتم و استحضاری حاصل نمودیم از سرچشمه آب شیر از خط مستقیم سده سنگت
و بجز مخنی و چندان آثار هنری از قدیم نمودار است و اکنون خراب گشته در زمان صفویه للهوری خان حاکم در اجرای آن اهتمام کرد و عمرش
و فائز نمود که خان دکن نیز این اندیشه کرد و معمارش خراب کرده از آن در گذشتند در این دولت صاحب اختیار بخشی تمام برد و مبلغی خطیر بخرج
آن صرف کرد و بعد از مدتی آن برانجوانی شهر آورد و ولی ستم ریاضت و حوادث نافع افتاد و آنجمله وقایع ایام صاحب شاهیاری در ملک فارس
طنور سید علی محمد لقبیاب است و او جوانی بود فرزند میرزا رضاناظم طبقه سادات شیراز و آبا و اعمامش تجارت و بزرگی در نزد شیراز
معاملاتی داشتند وی مدتی در عنایت لایات در حوزه تدریس علمای عهد خاصه حاجی سید کاظم رشتی ملک بود و زیارتی نمود پس از چندی
به بندر ابوشهر در آمده و سکونت گرفت و ریاضت رعیت کرد و روزی در آن آفتاب گرم که حدی بشت دار و سر برهنه ایستاده بدعوت غلام
غرمیت تیر شمس دشتی تا تاثیر حرارت شمس طوب دماغش را با کلیه زایل و بیرونشمالش را بیل ساخت یاوه درانی و پییده سرانی در گرفت
افسانهای قدیم از سر سخت در پرده خود را مرشد خواندی و از این دست سخنان خام کوش زد و خواص عوام کردی و سخنان آیه از علم و جمل بود
و خود را نایب حضرت امام غایب نمودی ساده دلان بدو کوشش نهاده و او را عیله فزودن گرفت تا اظهار کرد که چنانکه امیر المومنین علی با
مدینه علم نبی است من نیز فوئصات امام حجه غایم و باین سبب آنحضرت را ناپدید این گفتار نیز کشت مشنبه و ممنوع نفرمود و بعضی جهلا و بلهبا را باین
افکنند پس پای جرات بر پایه دیگر نهاده گفت خود آن امام که او را مخطیبه و بجز رسال الشطر طنورش میرید از این مرتبه فراتر آمده دعوی بخو
خاصه کرد پس از چندی خاتم الانبیا را نیز انکار نمود و خود را غوث عالمه بآحضرت رجاء داد و طبیب یاب چندی ارتباط در کسوت الفاظ غر
پیکر را حلاط داد و صنعت کتابت بسعنی عتاد شد و نامش را معجزه کرد و مخدولی چند را که از همه کاری عزول بود بدو بخود یاد کرده خلیفه خواند
بتر و بچ آن دعوی خلیفه با طراف فرستادن گرفت یکی از آن جهلا بشیر از آمده با علما مکابره و مناظره جست و بطلان عقیدت رای آشکارا
علمای عهد بجا کم وقت قصه کردند و او را بخواند و پس از تحقیق برانند و در دویم شعبان و راسیاست کرد تا قدم نامبارک نهاد و او را پی برید و سید از
بوشهر بشیر از خواست و در نوردهسم رمضان با وی بخلوت ملاقات کرد تا عقاید محفیه و پنهان نماذ و را بفریفت و تبکیرم افروزد و گفت پس
اجرای سیاست بر نواب توشی بخوابیدم که بر سرم آمدی و لکدی بر من زدی و کفتی که چون نوری در تو می پسندم از تو در گذشتم و الا بکاف
نایب خلیفه خود را میباشتم سید خوشحال شده گفت بخواب نیدی بلکه بهیاری دیدی آدم و چنین کردم و چنان گفتم صاحب امر حیا گفست
من بدین تو در آدم و دستش بهوید و نیز وی را بوسه داد صاحب اختیار گفت من با سر باز و توب در رکاب تو جاد خواهم کرد گفت

ولی قیامت
خبر از آن بخت
تو مان مخارج
تعمیر و اصلاح
و دستک
از آن جانی
نشد

من تیر سلطنت روم را بتو ادم وی گفت سلطنت من بخوابم میخوابم که در کباب تو سعادت شهادت یابم اکنون سپاه با علم صحبت دار و آنرا
 طرم و محاب کن پس او را بخود بجلل عام که شش بر علمای اعلام بوده برده کماله گردن سیدی بچی لد جناب آقا سید جعفر اصطهباناتی تیر در آن مجلس حضور
 داشت علی بکله سید علی محمد با صاحب حبش را میزد و خود شمرده بی اندیشه بلا فکراف در آمده تا کار سخن را بمقامی رسانید که بتصریح ظاهر
 کرد که قرآن من از قرآن رسول افصح و بهتر است و دین من ناسخ دین پیغمبر چون کار بد بخار رسد علما گفتند که عقاید و مذہب ناسخ و منوخ تو اعد بشر
 مجده خود را بکار تاریده تحقیق و تصدیق نمایم آن پچاره ساده دل صفحہ برداشته کلماتی غیر فصیح و ابتر در آن نگاشته بعلما داد و یکی از بطوطه
 و احتمال حواس وی مشهود و معاینه رفت بالا اتفاق بر جنون وی تصدیق نمودند و بنا بر حرمت سیادت بترشیه و مستحق الکلمه شدند و چون
 بسیار بر پای او زدند و روی او را سیاه کرده مسجد و کیل بر دند و او اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود و پای جناب فضایل تاب شیخ ابو تر
 امام جمعه و جماعت یوسید و سفشار کو پس او را آوردند و محبوس کردند و مدت شش ماه در زنجیر بود و عاقل نگردید تا سواران معتدله دوله منوچهر خان کالم
 اصفهان بطلب او آمده او را از شیراز بصفهان بردند و متوقف کردند معتدله دوله با او مدار میورید و بدو کما بخت داشت و پنهانی او را حرکت کرد
 و بجهت مصالح چند موبوم وجود او را مغنم شیر و تار ربع الاولی بکینار و دوست و نصرت و سه معتدله دوله بصفهان در گذشت و حال سید علی محمد
 استخار اکت تجکم امنای دولت او را از اصفهان احضار و وارد دار الخلافه کرده بچهرتی آذربایجان که متعلق بود بچیی خان کرد بردند و در آن قلعه
 بدکشد و بروی کجبان کما شند سیدی بچی نیز تیر در قفسه سایر مریدین باب متفرق شدند و با طرف افشا دند و خلایق را بفرعشند و شبهه
 افکنند و از وی محضرات و کرامات پستان نمودند چون کس را بد و راه بنودشند و بار او را کردند و مجبولیت وی مخفی ماند و گروهی از علمای دین
 طلب دولت و متابعت دی ایا به عزت و مرجعیت خود دانستند و او را تقویت کردند و نوشتهای قرآن ثانی خواندند و اباحات ملاحظه تجد
 یافت و اصطلاحات مرموزه نقد پذیرفت و کار با حیل لا گرفت و مذہب محرعه روش یافت و طریقه شایخ را رجعت نام شد و اسامی
 مبارکه ائمہ شاعر بر آحاد و افراد اهل زندقه والی و اطلاق یافت و مشنه عظیم برخواست و قبولی کامل در دله داشت گروهی نادیده بوی خلفیا
 او کردند و در هر شهر جمعی بخرج شهنشرفت بودند تا علما و فضلا مشوی بر کفر و زندقه و حکم بر قتل و بدم این طبقه کردند آن نیز علما را بکفر نمود
 و بعضی را بکشد و جماعتی از طرفین بملاکت افشا دند و در سر این کار جان بر باد دادند چنانکه بتدریج ترقیم خواهد یافت ذکر بعضی از وقایع
 عراق و عربستان و ما موریت مجبلی خان امیر بنجه معاونت معتدله دوله منوچهر خان و حکومت کرمانشهان
 معتدله دوله منوچهر خان کالم اصفهان و عربستان و لرستان در امور حکومت کفایتی کامل داشت ولی خوانین بختیاری غالباً در آن ولایات
 خیره سری میکردند و قوتی گرفته بودند لهذا با اشارت امنای دولت علیه علیه محمد تقی خان بختیاری بزرگ طایفه چهارلنگ که بحکم استیلا
 بر چهارلنگ هفت لنگ طهار خود سری میکرد و با اعراب امهر و فلاحیه نیز معایده داشت کوشمالی لازم بود چند لنگه معتدله دوله او را بصفهان
 خواندند و معاویر برداخت برادرش علی تقی خان و کار کردارش شفیع خا نزار و آنکرده خود عذر آورد و ناچار معتدله دوله با استعداد و سنان
 کامل قصد سفر بختیاری کرده کلبعلی خان هفت لنگ پسرش بادل خان و علی تقی خان بمره بودند بعد از وصول بولایت و مراقب و مساکر چهار
 لنگ محمد تقی خان استقبالی کرده و از جمعیت احشام و املاط خود احتشام و استقلال بخرج داده در پای قلعه بلو از مدت گذاری پرداخت
 در پنجم حرکت معتدله از ملت رکاب عذر آورده نقد کرد که در شوشتر بختیاریست آید و دو ماه بگذشت و وعده بوفان کرد و برادرش و شفیع خان بختیا
 افزد و بی آوردن و در شند و بچیک با زینا مد معتدله دوله پانزده هزار کس از شوشتر غرم قلعه تل و خانه محمد تقی خان قلعه خالی نموده با اهل و
 عیال اقارب اموال را امهر و منکوه بهمنی برگرفته در جبال طلال همیفت سواران معتدله دوله با بلغاری و برگرشند و هزار کس از املاط که
 با او میرشند منزل بمنزل از او باز پرسانند معتدله دوله بختیاری شد محمد تقی خان فرار کرده بجانب فلاحیه گشت و ده دیو ربنی عام رسید و بختی شنج
 نامر خان عرب عالم کعب فلاحیه شده معتدله دوله از فحاشی و تحمیل کرده در حوالی فلاحیه روزه کناره رود جراحی محل سکون کرده او را از شنج
 بخواست و شنج سعد بخرانی بشفاعت آمده در اردو بمابند بالاخره مقرر شد که عیال محمد تقی خان را بشوشتر برند و خود با اتفاق سهام الدوله بخدمت معتدله
 آمده او را بمیرزا محمد خان کلبادی سپرده علی تقی خان و شفیع خان در نزد شنج نامر بماند و در چاره رسانی محمد تقی خان رای زدند و مقارن این حال میرزا
 قوام الدین بن میرزا سلطان محمد کسپن برادر خود میرزا منصور خان حکومت کوکلیویه داشت از کوکلیویه فرار کرده بکعب آمد و منصور خان فرامانی

جلد دهم ذکر کار محمدالدوله با طایفه بختیار مرکز الصغانا صر

که محصل مالیات دیوانی او بود از فضای دی راه برگرفت و از سمت رود مهنیان رسید و در آن سوی رود جراحی بار دوی خود متوقف گردیده حسب الامر اعلی محکوم حکم معتدالدوله بود ولی باطن خالی را خلای نینمود و معتدالدوله خواجه بختیاری و عیال ایشان و میرزا قوام الدین را با طرار شیخ نامرغان مطالبه میکرد و شیخ متحمل گردیده با شیخ خان و علی نقی خان و میرزا قوام معاہدہ کرده که شیخانی براردوی معتد برند و محمد تقی خان را دیگر باره بدست آورند و کار معتدالدوله را بر ایشان سازند علی اکبر اعراب فلاحیه و کعبه بیجانی و ایلات بختیاری را با یکدیگر اتفاق کرده و در اشکال محمد تقی خان سماعی شدند و علی نقی خان و محمد تقی خان یکدیگر اطلاع دادند که در شبی حسین شهنشاه را از لوار اعراب تقی خان کلمه شیخانی براردوی معتدالدوله برند و اورا شکسته و خان بختیاری را بدر برند و چون منزل و در خیمه میرزا محمد خان کلبادی بود و مقر شده بود که در وقت محمود و تفنگی چند خیمه پسر سربازان بختیاری را شود تا بهوای صدای تفنگ سواران بختیاری بدان خیمه آمده با ششلاص محمد تقی خان کوشند همانا معتدالدوله از این مقررات بولی برده با بضابط اطراف اردو مثالی داده بود ششرا ده توپ بر اطراف اردو نهادند و فوج خوی و تبریز و لرستان و سواره بختیاری و پیاده مارندارانی را با جیباستقامت وصیت کرد و سهام الدوله را بر سر توپخانه فرستاده نیم شب علی نقی خان با سواران اعراب لوار بغرم شیخون غرمت اردو نموده بحسب قرار داد چون از رود گذشت تفنگی را که کردند و یکی از خواجهین بختیاری که با سواران خود قراول اردو بود بر خورده اورا از پیش برداشتند و از خیمه محمد تقی خان نیز بنا بر معاہدہ مقررہ تفنگی چند خالی شد معتدالدوله حکم نمود که میرزا محمد خان کلبادی فی الفور محمد تقی خان و ملازماش را گرفته در زیر چتر کشیده بجنور اردو و خود مشعل برافروخته در کھایت و قار و متانت بر تن و سر بختیار مجاریه و مدافعه لگرم میکرد و غلبه جنک ز طرفی بود که فوج خوی و تبریزی در آن سمت پامی شات افشوده داشتند عظیم قای اردو و ایشان مردانه کوشیدند و نام جلادت و رشادت پیافروند در هنگام خستگی و کسالت و توپچیان سهام الدوله سلیمان خان کرجی خود بنو اندازی مبادرت جستی در کمال چالاکي و چستی توپها پرو خالی کردی انحضرت پنج ساعت تمام از آنسوی حمله و از اینسوی مدافعه بود در جواب سحر بخت بلند پادشاه از شات سهام الدوله و عظیم قای سرنگ شکستی فاحش بعلی نقی خان و اعراب لوار بر سیده روی نمریت نهادن مکان این حال منصور خان فرامانی که از شیرازا موبار دوی معتدالدوله شده بود فرصتی بیفته و نیز دست غارت بر بقایا و سبایای لوار و اعراب دراز کرده و میرزا قوام الدین بیجانی خود را بار دوی معتدالدوله رسانیده تلخی شد و منصور خان باذن معتدالدوله بفارس مراجعت و پیشکش و رهنه از شیخ نامرغان گرفته شد و معتدالدوله در خلعت علی نقی خان و شیخ خان اصرار بھی نمود و شیخ نامرغان قرارداد که آنا را در راه میرزا بحضور عالی رسانند و ندویر کرده خلاف نمود و بطایفه اعراب اشارت کرد که ازین راه آنا را گرفته را کردند و آخر الامر علی نقی خان خود را بفارس رسانیده بنواب استطاب امیرزاده فرما و میرزا تلخی کردید و شیخ خان و دیگران را بکشید و محمد تقی خان و میرزا قوام الدین را با پیشکشهای شتاب اتفاق میرزا محمد خان کلبادی بطهران فرستاد و مورد الطاف شایمانه گردید و شرح خدمات معتدالدوله و خیانات طایفه بختیاری و تذویرا شیخ نامرغان حاکم کعبه فلاحیه فضا بعرض امنای دولت رسید چون این اخبار بعرض حضرت شهباز کا مکار رسید مجبلی خان امیر خیر ماکونی را که از عهد شبابت رکاب بنای سلطنت بزم آزموده و بشجاعت ستوده شده بود با ششرا ده توپ با انضمام قورقانه و چهار فوج سرباز و دو هزار سوار سرنه از با عانت معتدالدوله روانه فرمود چون دی بخرم آباد رسید معتد نیز از شوشر حرکت کرده راه فلاحیه کعبه در گرفت و شیخ نامرغان شوش شده عیال و اموال خود روانه بصره داشته خود نیز از فضای آنا برفت حضرت شایمانه حجه قاجار قاسمعلی شهنشاهت قاضی قیدی را با کمر شمشیر مرصع و خلعت و نشان مخصوص ولتی روانه نزد معتدالدوله العلیه فرمود دوی در ولایت بختیاری در آمده جعفر قلخان ولد اسد خان را استمال کرده با خود برده تا در کنار رود شوشر بار دوی معتدالدوله رسید و بجهت اطمینان اعراب کعبه فلاحیه کعبه شتابان اتفاق محمد تقی خان بختیاری و شیخ نامرغان و اسلحه و پیچا عارده توپ چنهاره نیز معتد آورده و خدمتی شایسته بطهور رسانید و بجزیره رفته در بستن سد توقف کرده با تمام کرد معتدالدوله و سردار ماکونی بجزیره شهابه روزار دوده بماندند و فوج خلج ساوه را در محرمه از توابع فلاحیه و کعبه گذشت با شطام امر لرستان صتم شدند معتدالدوله با قشون و توپخانه بنظم عربستان معتد و مجبلی خان با دو فوج خونی و یک هزار سوار و نصف فوج لرستان راه بختیاری برگرفت و از راه شوشر بمیان انطولیف درآمد فوج حمشید خان ولد محمد علی خان ماکونی را که برادر زاده او بود بمسکت لرستان که کریمکاه بختیاری است فرستاده خود بجالی دز اسد خان بختیاری رسید جعفر قلخان پسر اسد خان خدمت کرده از عهدہ تکالیف یوان

نیک برآمد و در زمره در اوجوت کرده مورد الطغات شد از آنجا که شسته در چمن اندک آرام و جایگاه گرفته تمامی خوانین بخاری بخند آمدند
 و مالیات بجماله را پرداخته در مدت پنجاه روز تنخواه و کرد و ملازم و سایر خدمات انجام یافت و چون قبل از این خوانین کرمانشاهان حاج
 خان شکری حاکم خود را بواسطه سوسلوک سوء خلق و افراط در قتل واکثر در بیتک و مہمانت مشرب مخالفت مذہب دوست تن از اتباع او در کربل
 آورده بودند و با عہد حسین خان جوانیر حاکم تازہ خود نیز تصدیقت از ادت فشار نینمودند از دار الخلافہ حکم رسید و سردار ماکونی پیشکش و مقیمین
 کرمانشاهان مامور شد و بلطف و عفو آن وحیث از آرام کرده عہد حسین خان جوانیر حاکم کرمانشہان از زور و داور مید و خاطر شدہ آراہہ سپردن گرفت
 و این موافقت باری امنای دولت مخالفت تمام حاصل شد و اورا مغرول و مجبلی خان از منصب و اششد و مصطفی خان پدر اسد خان سرتپ
 کوران محمد و لیث از اقبل رسانیدہ مقصیرین نیز بدست آوردہ بایک فوج سرباز خب لامر علی و اندہ دار الخلافہ نمود و تہامت طوائف را قہر و سرزد و غارت
 کشیدہ استقلال کامل حاصل کرد و در این ایام عہد پاشای بیابان بخود دوسری سری بر آوردہ بود و از جانب لیبای دولت اشارت رفتہ کہ رضاقلینان
 والی کرکستان محمد پاشا را سلیمانہ برودہ بکجاست قتل نماید عہد پاشا تکلین محمد پاشا نگاہ با جمیعت خود در سرحد بابان نشستہ محمد پاشا ہم در
 سلیمانہ توقف کردہ عہد پاشا منافقتہ قشون خود را برداشتہ باہشت عہادہ توپ زد کہ در برابر ردوی رضاقلینان والی بود بد آمدہ بنیاد
 توپ اندازی و تشبازی بخادہ ردوی والی ہم بر آمدہ متفرق شدند و اموال اشغال بنہا بگارت رفتہ عہد پاشا باز روانہ سلیمانہ شدہ محمد
 پاشا ہم کرکستہ بمقام خود مقیم گشت و امنای دولت قوی صولت از واقعہ این واقعہ جبری عظیم و غیرتی جیم روی دادہ بخان حاکم ماکونی
 حکمران کرمانشاهان احکام صادر شد کہ بخار تخت از داغ عہد پاشا پیرون کند و نیز اشارت رفت کہ اگر عہد پاشا داخل خاک کرکستان
 شدہ اورا با خاک یکسان باید کرد و اگر در ارضی سلیمانہ متوقف است حقیقت حال امر و مضایقت داشت و عہد پاشا یکمتر از رست بخاک
 کرکستان داخل شدہ بود و از این حکم اطلاع یافته رای مراجعت کرد و حکمران کرمانشہان بنا بر رعایت امر شایستہ با افواج مخصوصہ
 نیز از جمیعت کرمانشاهانی بر سر و تاخت و برب حکم متوجہات و مالیات ناضیہ و الوانی را از او استرداد کرد و مود و حوارف و عوطف خسروا
 کشت و چون یکصد نفر سرباز در قلعه کلہر بختہ وصول حصول مطالبات دیوانی نشستہ بودند و مزاج حاکم کرمانشہان بواسطہ جراحتی کہ
 در ہرات بردست وی عارض شدہ بود و بہر چند مدت عود و شدت ینمود از اعتدال با تحرف گرایند مغدین کرمانشہان فرصتی یافته بختہ
 اخراج آن سربازان جماعتی فرہم کردہ بر سر آن قلعه بردند حاجی شکور خان سربک برفع این غایبہ نایلمہ مامور شد با چار عہادہ توپ
 و دو فوج سرباز بر آن کردہ تاحشہ آنہا را بسوی ہی دشت متفرق و منہزم ساحرہ روز دیگر نیز جنگی کردند و جنگی بردند و دوسہ کربت محاربہ و
 مضاربہ طفر حاجی شکور خان را بود و در این شانزالین صاحب بالیوز بغداد کہ سیاحت کرمانشہان آمدہ بودند حکیمی و اکثر ہجرہ داشت
 زخم فرسندہ و سب مجبلی خان را در مدت پانزدہ روز معالجہ کردہ چون ہرزگیہای ایلات کرمانشہان بعرض امنای دولت رسید محمد علی خان ماکونی
 بمعاضدت مجبلی خان مامور فرمودند و فضل اللہ خان ہمدانی و کلعلی خان افشار را ہم فرمان دادند کہ با عانت رود و فوج شقاقی نیز بمہمانت
 او مامور شدند اسحاصلہ عہادہ توپ بالضمہام قورخانہ ہشتہ از جمیعت شوش فوج نظام و چہار ہزار سوار جرار محکوم حکم سرکار مجبلی خان
 حاکم کرمانشہان کردند و وی نظمی تمام در آن صفحات داد و قدرتی وافی و حتمتی کافی در آن حدود حاصل نمود و مدت حکومت او در آنوقت
 استادی یافت و از لزوم تسلط در آنجا و کرد آنجا کرد و گفت آنچه خواست ذکر مامور شدن سلیمان خان و تبلی حاکم سابق خوی
 بحفظ و حراست سرحدات خراسان و توقف در سبطام و استحضار از خیالات سالار بار چون آثار خلاف و نفاق
 حسن خان بن آصف اللہ قاجار بلقب سالار بار از پردہ اشفا بعرضہ بخلا جلوه کرد تا خیالات او تحقیق برای چہاضیای حضرت شہر یاری
 پرتو انکس کرد و چنان صلاح مملکت شرقی دانست کہ یکی از عاظم چاکران رادت کیش را کہ خالی از اغراض نفسانی باشد بسرحد ولایات خراسان
 مامور فرماید کہ از استر آباد و ترکمہ و خراسان و اگر ادمتوقفہ در آنجا استطلاعی حاصل کردہ روز بروز واقعات و حادثات آن اطراف با امنای
 دولت ابیدت معروض و معلوم سازد و چون چندی قبل ازین سلیمان خان بن جہانخان دہلی از حکومت خوی معاف در دار الخلافہ
 متوقف بود رای مبارک شہر یاری و جناب پیشکاری متفق گردیدہ اند و او برہم حراست و ایستہ حکومت ولایت سبطام روانہ آنجا بن فرمودند
 بمنزل فیروزکودہ در رسید استماع نمود کہ طایفہ ترکمہ کوکلان بر سرکار امیر زادہ سلیمان خان بلقب سنان خانان شوریدہ بطغیان و عصیان برآمده

برای تحقیق این خبر مردی بسطامی زیرک با ستر باد فرستاد و مقارن این حال محمد حسین خان نردینی از قبله که او نیز بخود فرار کرده چنانکه سابقا مرقوم شد بطهران رفت و از خیالات سالار شرعی معروض داشت و بولایت خود بازگشت و مقول شد بعد از تحقیق فرستاده سلیمان خان دیو سیران طوایف کوکلان جواب داد که مارا بعینه انگیزی و خونریزی و نفاق و شقاق با حکمران ستر باد مجبور کرده اند و الما مورعند از بوزخ و بهم خبر رسید که سالار در خیال خروج مصمم است و در این تدبیر که از تمامی عاظم و اعیان خراسان کوکر شده اند از امکالات و تدارکگاه لشکر کشی کند و اینک با شارت و طایفه کوکلان بتاخت بسطام غریمت دارند چون این خبر محقق شد سلیمان خان و جمعی از کبکفدان بلوک جاجرم و فزنگ فارسین و چنانکه بخلعت و انعام و مهربانی و اکرام بنای مراد و موافقت را استحکام داده تمامی جمعی جاجر اخبار کرده بمحافظت و مهارست خود پرداخته و بخت قرب بهفت مرتبه بهراری یکبار و پانصد سوار کوکلان بتاخت غنایم و بهایم این حد و اندک و زیاده فایدتی نبردند و پس از جندی که اصفالدوله غریمت طهران کرد چنان معلوم شد که بهیچا بد ولایت قوس یعنی همنان و دامغان و بسطام و استرآباد و شاهر و در اضمیمه ملک خراسان نمایند لشکر آنجا را محکوم حکم خود دارد و بسلیما خان اظهار کرد که بعد از این تاخت قمارچ بسیار خواهد شد و ما من بخراسان باز نگردم این شش ماه بناراد خان و دبلکه مردی و انا بود آنچه دانست با منای دولت خاطر نشان کردند حسب الامر اعلی اصف از مراجعت خراسان ممنوع و زیارت مکه معظمه چنانکه اشارت رفته مجبور شد و پادشاه حقایق آگاه بفکر استقامت خراسان و قطع و قطع سالار افشار در میان ماموریت ابراهیم خلیل خان بن حاجی اسمعیل خان خونی بجاریه جعفر قلیخان کرد و شاه و لوی المغانی خراسان و مقابل با یکدیگر چون اخبار تجا سر سالار بار بتر بعرض منای دولت شهریار قاجار رسید از خیالات خام و تدبیر نامحسوسان و الوطرفه متعجب شدند زیرا که از دوسوی نژادش پادشاه ایران همی پوست چه از یک پهنه خاقان مغفور بود و عمده پادشاه منصور و از دیگر طرف خالوزاده شهمیرای عظم و پرورده این دولت بد توام و چنانکه در مواقع کثیره نگاشته شده با و اجدادش همیشه شناخت و بمتابعت سلاطین قاجار بمبایات داشته اند علی بحکم محقق شده که ماده سودا در دماغ سالار غلبه کرده بهیچا لازم سروری و خود سریشغال میوزد و نخت از استر خراسان و طوایف تمکانه مرو و سرخ و طرین و اخال و انکایلات هزاره و تیموری و جمشیدی و سستانی و طخارستانی سپاه بسیار رسوخ و جمع کرده کار شهمیرای عظمی تمام داده تفکیک و شتخاچی در بروج و دروب شهر نماده توپها را برارک و شهمیرای عظمی نموده پس بکلات غریمت کرده فوج فیروز کوهی و قراکولوراکه باستحقاق آن حصن حصین مامور بوده اند از منصب معزول از خود در آنجا مستحفظ نشانیده و قریب بی هزار سوار و پیاده در هم کشیده و بسیاری از کابرو اشرف عاظم و حکام خراسان سر بر چنبره طاعتش نهاده غریمت و از انخلا و طهران دارد و جعفر قلیخان المغانی شادالو فریب سالار خورده و بکام و ناکام با و موافقت کرده با و دوازده هزار سوار مستعجل از اترک و اگر او در مرقده اثر راه سپار و از بوزخ و بقیره قهچ نشسته است سالار بار نیز با سپاه بی شمار در قشای و متوجه بطهران همی قطع منازل کند حضرت شاهنشاه ذیجاء فرمان داد که سوار و پیاده بلا در قریه را اجبار و بهیچا حضور نمایند و ابراهیم خلیل خان سرتیپ که سالها در خدمت نایب السلطنه مغفور پرورده رزم بود مامور بمداغنه اهل طغیان فرمود و در حوالی نیکارستان خارج طهران از حضور شاهنشاه غیور گذشته راه دار خراسان سپردن گرفت و در بهنگامی که روانه میشدند و بنده حضور داشت چون مذکور بود که سالار بار با بهمن سیر از مواضعی کرده که او را سلطنت برگیرد پادشاه و شاهنشاهی محمد قلیخان ایشک آقاسی پاشی برادر همسر سالار قاجار خطاب کرده این صراح بخواند و لحنی بخندید مبادا که بهمن شود قاجار علی بحکم ابراهیم خلیل جلیل باد و هزار سرباز افشار رومی و سواران خواجه و دند و جلالی سواره عجله خاندان فشار صاین قلعه و دوازده عراده توپ راه برگزین شیرخان بمیرفت و از آنجا نایب سالار باستعدادی شمار بسنوار رسید المغانی را بقیچ فرستاد که تحقیقی معلوم نماید و بند و انهی کند و ابراهیم خلیل خان نیز با قلیل سپاده و سواره بعزت برق و باد منازل قطع میکرد و باستیصال استقبال رزم بمیرفت و چون بسطام در آمد پیاده عربت و جمع بسطامی و سواره کو داری که ابو اجمعی مهدی علی خان فرزند سلیمان خان بوزیمیمه سپاه او شدند و اتفاق کردند و عساکر سالار نیز سپاه بیامی رسید در تدبیر کارزار چپ و دچون این اخبار بعرض جناب فضایل قتب حاجی رسیدند و سلیمان خان و ابراهیم خلیل خان نگاشته که اگر لشکر سالار بسیار و قریب بشمار رسیده و تاب مقابل خود داری نداری بسطام سمندان باز آیتنا محمد و معاون بشما الحاق یابد و ما بعد از مطالعات این قریه دانستند که اقبال این امر بایه خدایان و میرد طغیان خصم خواهد بود چه بیک کام از معرض مقابل و محاربه و این شش ماه به غریمت و شکستن است

بعد از مشاوری غم برزم جرم کردند و احوال اقبال بابنه و اغروق و خیمه و خرگاه از اردوی خارج شهر بدرون شهر نقل کردند و چنان مقرر شد که سلیمان خان بحفظ شهر درازد که اگر دهنی اتفاق افتد بر ابراهیم خلیل خان نیز بشمارد مختص شوند تا از دارا بخلاف معاون و ممدی رسیده باشد در هنگام خوابانیدن خیام و احوال و بار کردن احوال جعفرقلیخان ایلمانی چنان تصور کرد که اردوی سرتب خوبی داده فرار و غرمت بهریت کرده اند خود با همه سواران بر اسب آمده غم تا حتن کردند سرتب جنگجوی قوی آن معتمد نفر سر باز را قلعه و ابر چهار سوی قسمت کرد و سواره خود را در میان قلعه جای داده توپها را بر اطراف قلعه بر نهاده روی بسوی سپاه خراسان گذاشت از آنطرف نیز سواران کرد و ترکمان رو با فوج نهادند و از چهار سوی حمله آوردند چون نزدیک شدند زدنهای همین تن بغرش در آمده بنیاد آتشباری کرد طرفه قلعه مثل بر چهار برج آتشین دیدند و از آتش چون شیر بر میدند جعفرقلیخان سپاه خود را چهار صنف کرده هر صنف از طرفی بر سر آن حصن مربع آتش فرستاد و یکبار آن قلعه حرکت کردند از جانب ربه توپهای مردوبای نغره و رشند و روی سپاه خراسانی در نهایت آرام و وقار و کمال نظام جنبش گرفتند مع القصد سواران ایلمانی را پامی درنگ دست جنگ از کار باز مانده روی بغیر آوردند و متفرق شدند و ما حسین آباد همی که بخشد سرتب بلا حظه اینکه میباید افواج و سواره و بهوش غنیمت نقره یا بنده بجانب اردوی ایلمانی نرفته باز گردیده بار روی خود آمده متوقف شد و این بمنار غم بود در قلعه که غراب قاسم آباد و قوچ یافت و این محاربت از صبح تا رواح امتداد داشت چون شب در رسید سرتب دلیر در حوالی قلعه حسین آباد که تا اردوی ایلمانی میگردید مسافت برای دفع کلام و جنگی و رفع جوع و تشنگی فرود آمد شب بهر حال بسر بردند و یکروز که خورشید برآمد پیاده و سواره منصوره از جای برآمدند و با نظامی کامل روی بار روی ایلمانی نهادند جعفرقلیخان نیز سوار شده فراموش قرین و ساعت باز شتعال چنان خراسانی بسیار جنگ کردند و جنگی دلیرانه نمودند ولی آخر الامر ستوبه آمده فرو شکسته عقب فرستاده و فراموش دلیران از چنان بگریزیدند که بطناب خیام اردوی ایلمانی بر رسیدند ولی بلا حظه مصلحت وقت داخل اردو گشته باز گردیده در مقام شب دوز پنجوب نوشین شدند و یکی از این محاربات مهدیقلیخان و دهنلی سرتب عرب و عجم جلالت کرده بر ترکمانی تاخت اگر چه زخمی بر دشمن رسید ولی ترکمان نیز اسیر ساخت و دیگر روز در اردوی ایلمانی همه روی داده معلوم شد که باستقبال سلیمانخان دره کزری و جهانگیرخان کرجی که با هزار سوار با دلا و اعانت ایلمانی آمده اند همی روند و بعد از ورود آنها مصلحت دیدند که بجانب اصفیه بروند و اردوی خود را حرکت داده چون بهر اصفیه رسیدند اردو بود و دخت جماعت شتی لچما نیز بر سرشتها و بلندها فرستاده غم عبور کردند و در آنروز سرتب خوبی مرخص بود و غفار یک سرباز افشار دو دسته سرباز و یکماده توپ کوچک برداشته بجلو گیری تیب ایشان رفت و بنای افکندن توپ گذاشت چون ایشان را سرافش بود و بجای پای میفرستادند و راست را کج کرده با اصفیه روی نهادند چند نفر از شتی لچمان ایشان بکلوله توپ راه عدم سپردند جعفرقلیخان چون با اصفیه رسید اردوی خود را در آنجا گذاشته بنزد سالار که در مریزان بود روانه شد و از جانب سالار محمدخان بغایری با سواره خود با اردوی اصفیه ملازمت هم جز قرب صول محمدعلیخان سرتب ماکونی در رسید و فتن محمدعلیخان سرتب ماکونی بطرف بسطام و محاربه او با محمدخان بغایری و سلیمانخان دره خبری و جهانگیرخان کرجی و حیدرقلیخان شادلو و غلبه بر اعدا چون اخبار اردو سالار و منازعات دو سپاه جبار با منای دولت رسید محمدعلیخان بن جسیخان ماکونی را باده عاده توپ چهار فوج سرباز بمواقت و معاون ابراهیم خلیلخان سرتب خوبی روانه فرمودند و همچنان بر ملا میرفت بقریه موسوم بده ملا رسید سالار و ایلمانی از آمدن و اطلاع یافتند محمدخان بغایری و سلیمانخان دره خبری و جهانگیرخان کرجی و حیدرقلیخان شادلو و غلبه بر اعدا چون اخبار اردو اندیشیدند که شب در گوشه کمین کرده سحرگاه که اردوی ورا خیال کوچ دست و هنوز منظم نگردیده اند بر روی تانزد و کار و اتمام سازند تا با ابراهیم خلیلخان ملحق نکرد و قوتی تازه نیابند چون روز در رسید و آشکارا شدند و از اطراف غریب و غریک در گذشتند محمدعلیخان اصلا مشوش و مضطرب نکشته کلولهای توپ جهان آشوب بر صف سواران فرود باریدن گرفت و چون بهم در آتش سلیمانخان و دهنلی و ابراهیم خلیلخان جو از غرمت خوانین خراسان بر سر اردوی خان ماکونی انحضار یافته بودند سلیمانخان در اردو مانده ابراهیم خلیلخان سواره جبار را در و ابراهیم با توپ و میتب راه ده ملا بر گشته بدو ملحق شد سواران خراسانی با یوسن محروم بر اصفیه روان شدند و خرد و دواب مستطاب میزاده کاشنا حمزه میرزا سپهسالار خراسان کوشن و خلافتی گردیده جمیع دلی قوی و گروبی را تن ضعیف آمد تفویض حکومت ولایت خراسان

بنواب مستطاب امیرزاده معظم حمزه میرزا و روانه شدن بصوب بطام و واقعات آن یام و روشن نواب مستطاب
امیرزاده اردشیر میرزا بر سرتر کمه چون در نزد اهل پیش تن از جان گزینیت و اعضا را بی سرستی نه سپاه سابقه و لاحقه مأمور بخیر
آمری شایسته شایست و امیری بایسته بایست چه حکمرانی لشکر کش در این وقت ضرورت داشت که میدان را بمنزله رستم و ایوان را بمنزله قائم
باشد تا بعنف و لطف تمام در آنرا بگذارد و متفر دانرا بنواز و به تیشه پذیریش بر اصل خسیس نسل را از بن بر کند و بر اینهم مراحم جراحات قلوب
قلوب مخلصان را ملتهم سازد شاهنشاه حقایق آگاه برادر معظم خود نواب امیرزاده مکرم حمزه میرزا که بحسن قبول در خدمات سابقه تقدم یافته بود
و در سفر کرکان و بهرات شجاعت و بسالت او مشهود آمده و در حکمرانی زنجان و قرون بعدالت نامحبا بر آورده بدفع اعدا و قهر خصما و حفظ ملک
و ملت و صون دین و دولت ممتاز وید و به حاجت بسیاری و ولایت خراسان احسان فرمود و فوجی چند دیر و گروهی چند شیر در رکابش
و روانه آن بلاد داشت و چون بسیاری از ترکه که در رکاب سالار بودند بفرمان شاهنشاه صافی ضمیر صایب تدبیر نواب مستطاب امیرزاده معظم
اردشیر میرزا حکمران مازندران بالشکر گران بدشت کرکان و ترک نامور شد بعد از ورود در آنجا و وصیت محاسن کوه و دشت را فرو
گرفت ایلات ترکه از کثرت خوف و ابهت با اقربا و اجاب خود که در نزد سالار بودند از حادثه دشت و نزول آن واقعه عظیم نامه و پیام فرستادند
اغلب سواران را گرد او پریشان شده بحفظ و حمایت و صون و سیانت و با و عیال خود آمدند و این معنی بیا و بهی بزرگ بجهت سالار گردید
ازین راه مشور و مقصود تمام در مقصود استقلال و راه یافته پریشان و بی سامان شد و نواب مستطاب معظم الیه بدت یکسان رسامان ترکه که
کرید همدر مطیع و مشاقد کرده از حمایت سالار بارگزارید علی بحکم نواب امیرزاده حمزه میرزا بحکومت خراسان مامور شد و در قطع طریق و راه تارکیده
فرمودند و در ششم ماه رمضان یک هزار و دویست و شصت و سه دوازده عراده توپ و توپچان فرزانه و اسبمان قورخانه و فوج بهادران
فوج خاصه و فوج سمنان و دامغان را با طاعت نواب الامام فرمودند و وی چون ترکه از شصت و سه هزار و دویست و شصت و سه دوازده عراده توپ و توپچان فرزانه و اسبمان قورخانه و فوج بهادران
راست همی راند و دشت همی نوشت تا بدامغان رسید و محمد علی خان سرتیپ کونی و ابراهیم خلیل خان حونی قدم از سرساخته بقتل رکابش تاخته
با کردانی کردن شکوه و کرد و نهاد توپهای چون کوه بشهر بطام درآمد و دشت در فرزند فرود و چیدن گرفت و بمحاکم ایلهای دشتنا را
شامل گشت سپاهیان خراسان از ورودش چون کوه از شیر برسان شده بجانب سالار که در میامی گرفتار عثمایی سپاهی بود سپاهی همیشه
لموقعه که تک بجو دیگر و آید موج نهنگان بهر موجدش فوج فوج بچشمش یکی کوه و دشت و دره پیشش یکی سیل و شیر و بره سرشته است
طبعش برنج و بتاب آرام داند خور و نه خواب چون سالار بارگزارید خود را بران سپهسالار شمردی اینگونه سخنان جانکاه در دفرای شنید
سخت بهم برآمد و تنگ خیز شد جهان پیش چشم اندیش تیره شد با آنکه فرو شران پست و بجزار سواران فراسانی و اگر او داشت قدمی پیش
نیارست و در می نشست و اندیشهای بطل در پیوست نواب امیرزاده حمزه میرزا چون از قعود او در منزل مذکور آگاه شد شیپور رزم نو احش و
بسوی و تاختن فرمود از بطام کوچ داد و بمیامی رواند چون دوشکیر خاشاک مقابل شدند دل بر مرک نهادند و دست بمقالمه بر آوردند
صفها را است کردند و تیغهای کج برکشیدند و مجار را سنان درخشان گرفت و سهمها را پیکان خلیدن آموخت امیرزاده آزاد دشت بود
نخه دانی چرب بان سالار پیامی فرستاد که نیک بر اندیش که از دوده ستوده شما هیچیک ازینا کان بزرگ آبی سترک را دعوی سلطنت نژاد
جلیل ما بنودی پسته ملکت ما را خدمت شما را تقیر رفته اکنون چه فدا که بنده بر روی و خادم بر آقا آغوش جوید و طریق نافرمانی پوید
از این راه پر غرقاب چاه باز کردی و اوراق مختلف با نامل انصاف در نوروی بحکم ایلایت و قوامه مردیت هم در خدمت شاهنشاه
شفیع شوم تا صاحب مقامی رفیع شوی سالار نادان مغرور در جواب این پست مشهور ترتم شد که نظم مرا عار آید از این زندگی که سالار
باشم کنم بندگی امیرزاده دانست که سرسام خود سری را در دماغش غلبه تمام است و قطع این داعیه و ابیه مخصوص پامیری حسام لموقعه
بفرمود تا رزم را ساغند شهران بر آن هموان تا خند ز کرد و دغان روی خود پرده بست که کاه کوه از کرانی شکست چون شیر بران
سالار چاکران شکر مار کردن و قار و پروردگان نعمت و خور و دکان خدمت بودند و ناچار با وی موافقت کریدند در کوی مرافت خردان
که مفر و مناصب ایشان را چاری خلاص حبش فوج و دوخته دست صفوف سپاه سالار را شکسته برکاب بوسی نواب مستطاب
و عذر گویان همیشه چون صورت نصرت در مرات مخاصمه وی نمود که کریم خان هزاره و ابراهیم خان زکاتی و حسین خان میش قاجی و هزاره

جرا مان خواسته بر کاتب مستطاب آمدند و مورد الطاف و لطف داشتند و علی اکبر خان سرسنگ قاجار قیامت آنرا بحضور امیرزاده آزاد نواب حشمت الدوله
 العلیه العالیه حمزه میرزا آورده بمکی را مخلص فرموده و در مقدمه پیش با فعه سالارامور فرموده چهار عراده توپ و دو فوج از افواج را بجا رستارد و
 واعزوق گذاشته و خود نواب و الالبابست شمشیر عراده توپ و افواج منصور بغیریت مقابل و محارب سالار بیاسمن توفیق یزدانی راه میامی
 طی همیکرد چون سالار از حرکت امیرزاده و الالباب اطلاع یافت بخان توپس ثبات از کف داده با دوازده عراده توپ سواره و پیاده اگر او ترا
 و افغانه راه ارض اقدس گرفت و جنود منصور نواب را همیرزند تا میامی رسیدند معلوم شد که سالار فرار حشمتیار کرده و در این منزل عالمی
 عبدالعلی خان سرسنگ توپخانه که در اردوی سالار مجبوس و ناچار مانده بود بر کاتب لا آده شرایط اطاعت و بندگی بطهور آورده و در حوالی
 پل بریشم سالار از تعاقب و تواتر سپاه جراح حضرت شاهنشاه قاجار توپهم افزوده و از اردو جام سپاه و احتشام حشمت الدوله آگاه شده خود را در
 بجهولک غریق و در نارفار حریق دید و ملشین رکاب خود را در هر منزلی در تفرقه یافت و سپه سالار قاجار را چون شیر در بنال کوزن کمال عمت
 سیر و چون چاره سالار حال بر اینمنوال دیده با جعفر قلینان المغانی و فرزندان خود راه فرار بگردانیده بقلعه بزرگ دست یافت و در اینجا محار
 توقف و تصرف یافت لمؤلفه بناچار شد آن بدبکمان زیم شترکی ترکمان تمام توپ توپخانه و توپچیان فرزانه و افواج فیروز کوبی
 و سواران رکابی که لابد در خراسان متابعت و موافقت کرده بودند بر کاتب نواب مستطاب آمدند و هر یک بنحوی از اسخا عذر تقصیرات خود
 خواستند که فرستاده امیرزاده آزاد مسرعی سر بیج السی حضرت دار اسخلافه روان گرد و شرح حال بیان در حضرت شاهنشاه بودیم که تقاصیل این شوق
 شنویم ذکر تسخیر بوز بجزد و اسفرا سن و قلعه کلات و مشهد مقدس تربت و جنوبشان نواب مستطاب امیرزاده دلیر شکر گش حمزه
 والی و الای خراسان چون به پل بریشم رسید دانست که سالار و المغانی بجانب بوز بجزد رفته اند حکمی بعبد محمد ولیخان بن محمد علی خان قاجار
 سیکر میکی که بنی عم آصف له و له که آگاه مجوسا در مشهد بمنبرست و با سالار مخالفت بهمیداشت گاشته نیابت ارض اقدس را بدقویض فرمود
 و سرگردان قشون دولتی را که در مشهد متوقف بودند بمبايعت و امر نمود و خود در کمال جلال از راه اسفرا سن و فیروز آباد روی بسوی بوز بجزد
 نهاد سالار بعد از اطلاع از قرب جوار آن دریای شهاب را المغانی شاد و للوار بوز بجزد میان ترا که احوال روی نهاد نواب و الالباب و روبرو
 بدان شهر روزی چند متوقف شده سلیمان خان دره جری را بتسخر تصرف کلات روانه کرده مشارالیه کلات را از تصرف تحفظین سالار و المغانی
 اشراع نموده بدره جری سپرد و فوج بهادران و دوازده توپ بجا حفظ و محاربت کلات فرستاد و نواب لا اراده داشت که بتعاقب
 سالار بجانب حال دی نهاده کار او را با تمام آورد و مقارن این حال از مشهد مقدس خبر رسید که فیما بین شهری و سپاهی منازعه رخ داده
 و اما لی شهر سپاهی و محمد ولیخان قاجار غلبه کرده اند و ایشان ناچار بتسخر شده استعانت حشمت انداجرم محمد علیخان ماکوئی را که تیرسپی بود
 متهور و دلیری تنمیر بحکومت بوز بجزد الی شیروان و خوشان مامور فرمود شش عراده توپ یکصد بار قورخانه و افواج عراق و کرا از و فاما
 و خلیج و پیات را در نزد وی گذاشته ابراهیم خلیل خان را بشظام تربت و ترشیر با چهار عراده توپ و چهار فوج افش رو غیریم معین فرمود
 خود غرمت شهر نمود و اصل نواب امیرزاده حمزه میرزا پس از اشظام امور بلاد روی بسوی ارض اقدس نهاد و در پی فیم ذلیقه سه سینه هزاره و
 شصت و سه بشهر اندر شد و آن شهر ارم بهر شش فقر آمد دست بعدل و داد کشاد و مینا و بر عقل و انصاف بخدا لمؤلفه شد آن شهر چون کا
 ار استه دران خواسته هر چه دل خواسته چون ولایات خراسان بر دو گونه است که یکم اعر بجان و دیگر اگر در خانه داند حکومت عریانی یعنی
 قانیات برابر ابراهیم خلیل خان خونی که خونی ستوده داشت مقرر آمد و امانت کرد خانه بر محمد علیخان ماکوئی معین گردید هر یک در محل خود قرار
 و استقلال یافتند و بدینچه مقصای طبعیت آنان بود قادر شدند لمؤلفه جهان با زنی تازه بسیاد کرد یکی را بسوک یکی شاد کرد و دیگر
 حادثه بوز بجزد و آمدن سواران شادلو و ترا که با شش حال اصل شهر و منازعه طرفین و قتل محمد علیخان نصر الدوله
 ماکوئی ابراهیم خلیل خان در قانیات که مرکز حکومت اعراب خراسان است بفرزانی و مردم داری میرداحت و محمد علیخان ماکوئی را
 بوز بجزد که محل اگر است نزد حکمرانی مباحث فی بواسطه غر و جوانی و حصول ساس کامرانی دست از استیانت بطول بر آورده برفت حیرت
 که لازم قوانین مردم داری و حکمرانی چندان نشأت کرده و در نزدیک و ترک و نازیک آشنا و پیکانه و بعد و یمنیانه از وی بر بچند
 و با یکدیگر اظهار اتفاق و ابراز شقاق وی متوافق و مترقی گردیدند سران دیا کرد که هر یک تنی بودند که در دایره مخالفتش پروان شدند

و بایلیانی که اراده کردی بود و الاثر تشنگی و متوصل آمدند که وی همه شب با صبح بمعاور باغبان ملج و معاشق با نوان صبح بچکر کردی و با بانک و
 و جنگ غافل از کار صلح و جنگ بسر بردی بطشین رکابش پیوسته قصاب بودی و با تحمیلین جنابش هموار خطاب قشایالی شهر بونجورد از نو
 بر میدند و بایلیانی سابقه گردیدند سالار و جعفر قلینان شاد و لولویلیانی خراسان از این اخبار غم اندوز شد و دیده با بالی شهر مواضعه ارسته
 و بخار خلاف از مرآت خاطر پر سسته از ترکان دشت کرکان و اگر دصصیت نهادند و دهنر سوار جرمین داشته دشتی که بنر افروز
 مصایب جلی بود قطع مسافت و طی منازل کرده بجهار بونجورد آمدند محمد علیخان ماکولی را محصور کرده و تحصن ارک مجبور بسیاری از سربازان را
 علی الغله بقید سارت آوردند و دریای هلاکت و مامت سپردند خان ماکولی که بشی آستین چنین روزی بد احوال بنیکر دشویش گردیده از نیم نظر
 ارک رفت که خود را محافطی نماید و توی چند بر فراز دروازه ارک کشیده و خود داری نموده تا روشنی روز در آید فشا فاش تیر بر فلک اشر رسید
 غریب و غریب تفنگ جهان فرو گرفت در این کرد و فرو خوف و خطر کلوله تفنگی بر مقتل آن جوان دلیر آمد و درش بسر رسید ولی افواج دریا امواج
 بتحفظ و تیغ پذیرد چشند و ارک از دست ندادند و لازمه صیانت را رعایت کردند ولی سالار و ایلیانی با غلبه تمام شهر را تصرف کردند و فوج
 پیات را تا ماباد و عراده توب از خارج کر و شسته اسیر و داخل کردند و هزار قضاة تفنگ آنا را انصاحب نمودند و بجای صوارک کوشیدند و چون این خبر
 با طراف سید هواخوان سالار از انکاف بنزد وی آمدند و قریب دوازده هزار از پیاده و سواره اگراد شاد و لولوی غفرانلو و ترکه که خوش و اخال کرد
 سالار و ایلیانی اجتماع کردند تا خبرین ریزه گیری و قضیه عظمی نواب امیرزاده شجاع و ولی مطاع حمزه میرزا رسید سام سام خان روسی را محظوظ و صبا
 شهر مشهد مقرر داشتند چون غالب افواج در تربت و ترشیز و کلات ساغلو بودند نواب لایکیز از سرباز زنده و دوازده عراده توب قلعه شکن برد
 با سواران خراسانی چنانکه بهمین سیستان آید یا شرین بایران گردید و در پشت رو بنیج منزل و زنک کرده روی به بونجورد نهاد و چون خرقه وصول
 امیرزاده زاراض اقدس بن ملک سید سالار و جعفر قلینان ایلیانی اصلاح فلاح در درنگت سواران خود را برداشتند بهرب و مخلص خود را کشیدند
 سالار با خالخت و ایلیان با ایل خود بانه که بختی در این حادثه بسیاری از سربازان در معرض قتل و اسیر شدند و ترکه که حسن آنا را خیزه بخون
 و بخار بردند و بفر و جشند و نواب سید طالب امیرزاده زاده پس از انشظام امر بونجورد روانه کردن بخش مرحوم محمد علیخان و زخم داران سپاه بمشقت
 قصد بقا بق سالار و جعفر قلینان نمود و سواران خراسانی از اطراف برکاب آمدند و ابراهیم خلیل خان سربت حاکم تربت نیز بعد از غلبه بر محمد
 علیخان قاریار و سالار و فرار و بهارت و انشظام امور آن صفحات از تربت و ترشیز بار دوی والا آمده شکروی و بمن نیز به پیکان از ان باریان
 نزول سپاه شکر و فیه تدیر بجای ستره سر کوه و مامون را تصرف در آوردند و عرصه بر سپاه نواب امیرزاده شک داشتند و جاد با انباشته
 و از زوقه کیاب گردید ناچار دوی امیرزاده قاری بجا نباشد نه روانه شد و ایلات شاد و لولوی در عین خوف و غمناکی از مانه کوجیه بجانب سلطان
 رفتند و در ایام توقف در مانه از زوقه و سیورسات و علیق الدواب کمال فور و خصیت یافت با آنکه چهل روز و موکب فیروز در آن مکان مکین بود
 و من تا نماز سکنه زار دینا کس منخیرید و از وقایع غریبه که در این اوقات نواب امیرزاده والا روزی که پنجم محرم بود قصد پنجه نمود و در پنجه سنگی اردو
 نیستانی بخار آب ترک و وقوع داشت و امیرزاده با یکصد سوار از عله جات و خواص آن نستان بسگا مشغول بود بناگاه سالار و جعفر قلینان
 که در آن خود و کین کرده بودند با هشت هزار سوار خود را به نیزار رسانیدند سواران امیرزاده متفرق شده با طراف فرار کردند و امیرزاده ولی چون شیر در آن
 نستان بجای به در آمده همراهمان عیان ویرا گرفته از ان کجا و جده ممانعه کردند و این گونه تنور را از عقل بعد دانستند نواب لایکیز را صواب آنرا
 پسندیده از رود مجبور نموده بدین سوی آمد و چون خبر اردو رسید بود ابراهیم خلیل خان و جماعتی با توپخانه در رسیدند و در لیب و در بنیاد
 انشباری نهادند جنگی عظیم روی داد و گروهی مقتول شدند آخر الامر سواران خصم فرار کردند و متفرق شدند چون در مانه نیز از زوقه نایاب
 موکب لاسبلقان را از ایلات شاد و لولوی از آنجا بر حد کوکلان ویموت رفتند بعد از چندی توقف در سبلقان معروض افتاد که جعفر قلینان
 با سواران ترکه که و کلد را بنج سر کرکان نشسته مشغول فرصت است با اشاره نواب لاسواره افشار صاین قلعه و سواران خراسانی بسر داری محمد
 خان افشار بر سر جعفر قلینان نامور شدند و در عین بنگار بدو رسیدند جعفر قلینان فرار اختیار کرده بجانب بهارت رفت و پناه سار محمد خان
 بردارد و اغروق و بالکلیه ضیاع سپاه نصرت همراه افتاد و نواب امیرزاده حشمت الدوله با اشارت انامی دولت ابدیت قصد شبیه
 ظوایف ترکه فرموده یکصد نفر سرباز را بجا فطینه باز داشتند و در کیش قریب هجده فرسنگ ایلیان نموده بر سر ترکه تاحه جماعتی را اسیر

ساحه بسیاری بقتل اندر آورد بالاخره سعد الله قنبر یکی را شفع انکلیشه سیصد خانوار بکرد دادند و خد تعالی فرستاد و نواب والا ناز بسلطان یورت دادند و سواره ایشان ملثم رکاب داشتند و این عید سعید را در چمن اداگان بمینت بگذرانیده در اندیشه آن بودند که بعشق آباد که مکان سالار بود روی نهند و کار او بکوی کندناگاه خبر رسید که سالار از ترکه خرس و مرهشتر اکس در هم کشیده قصد شهر دارد و ابراهیم خلیل خان و جمعی بفرقه او مامور شدند و در کالای قوتی از خونهای یا قوت کون خارا نامرجان رنگ شد و خراسانی متحده فرار کردند چون توپخانه و نظامی در محبت نده بودند سواران مکرری و خشا مغلوب شدند و بعد از آن خان صابین قلعه باد و برادرزاده بقتل آمد چون توپخانه در رسید سالار از ترکه یافت و نواب الا امر فرمود که تمامت در بندار ابریکر فتنه سواره ترا که در چمن رجوع گرفتار شدند محمد خان مکرری سیصد سواران قوم بد خا بار دوی والا فرستاد و از شهر خبر رسید که میرزا محمد خان برادر سالار و کسان ایلخانی که در روضه مقدسه نشسته اند بنای شورش عامی نیست مستعد کارند نواب امیرزاده از ده بجهت انشغال امورات شهر با قشون و توپخانه رکابی بکوزده دوازده فرسنگ راه را ایغا را و قطع کرده مانند برق خاطف سوزنده و فروزنده بجانب ارض قدس مراجعت فرمود و امور شهر را انشغال می داد و قراول بر کرد میرزا محمد خان نشاند و در فکر قطع قمع سالار افتاده چون او بطرف آق در بند و خرس فتنه بود امیرزاده والا امر ارک مشهد مقدس و رجوع و حصار شهر را انشغال می کامل داده و جمعی از توپچیان و سرباز و صاحب نصابان در آنجا نهاده از شهر بیرون رفته بچمن موسوم بکال یا قوتی روانه شده اقامت گزیده و سام خان از شهر بالترام رکاب خوانده مصطفی قلیخان سرتب همدانی را بجای رست شهر باز داشته بغرم دفع سالار از قوزخان بفرقه حوالی سرخس رفته و پیش نهاد سرخس بکلی فرستاده بشفاعت سالار و فتح غرمت نواب الا الحاح کرد و فرج الله آقای کلانی بسرخر رفت و در این اثنا نواب والا امر شدید عارض شد و سالار فرصت غنیمت شمرده کس نزد برادرش فرستاده قرار بدی داد که بایه استخلاص این و باعث استقلال آن گردیده باشد چه در این ایام عموم خلق خراسان از باس امیرزاده ازاده و بطش و بغایت هراسان بودند و مالی شهر که سابقا با سالار موافقت و مرا جسته بودند خود را مخلص پنداشتند و بروالی والا ای تو لایت این نبودند لاجرم فتنه جدید پیدا می کردند و ابواب فتنه انگیزی و دست خویشی برکت دند ذکر اتفاق اهل نفاق و قتل خیر حاج حاجی میرزا محمد خونی متولی باشی سرکار رضیض دار مشهد مقدس رضوی باذن و اشارت حاجی میرزا محمد خان پیکر سکی قاجار دوالو چون حاجی میرزا محمد خونی پیر امین نیکویی و مردی صدیق راستگوی و از خنای کارگاه و رازدار حضرت شاهنشاه سکندر جاهد بود و در بهنگام ماموریت او بمنصب ترک تولیت سرکار رضیض دار احکام و امثال انبانی مالی و امرای خراسان و ارباب مناصب یوان که متوقف در آن شهر حینت بهر بودند کاشان شده و حاج مغزی الیه بعد از ورود بحسن خلق و لطف پسان و گرمی دل نرمی زبان قلوب عاظم شهر را در دست شاه ایام توقف از پیوستگی و میل بسالار منحرف و زبان حال آنانرا بخی متکذری دولت بددت متعرف ساخت و با عموم علما و فضلا و وجوه و اعیان شهر علی اختلاف طیفه رفاری عاقلانه گزید تا خلقی فاحش در کار سالار حادث شده عموم خلایق از سو خاتمه آن جرم عظیم و خطب خیم اندیشه مند و متزلزل شدند حاج میرزا محمد خان چون ماهی در شبک در جرم مقدس رضوی گرفتار ماند و سالار منزه با بخش افتاد برادران به پیام و نامه بیکدیگر ابلاغ کردند و بخیر خواهان خود که غایت دولت بودند اعلام نمودند که در شهر فتنه برانگیزند که عامه خلایق را در آن شرکت افتد تا از نیم سیاست نواب والی خراسان بایکدیگر اتحاد جویند و راه خلاف پویند و بواسطه ارتکاب بدین مهم خطیر و گناه کبیره متوجه سم و مخوف شده از توجه باولیک دولت روگردان شوند لکن بمواضع و مشاوری یکدیگر قرار دادند که حسن خان کرد چارانی که از معارف اصحاب جلالت و مشاییر ارباب شجاعت بود در شب عید سیام که هر کس در فکر فرداست با جماعتی انبوه بر سر سبان توپخانه مبارکه ریخته تمامت مراکب را بشمشیران پی برزد و محمد خان بغایری با گردوی بر سر قورخانه شهر تاخته آتش در آن زنند و میرزا بابای مکرر چی که در کار تجارت و خیل است جماعتی از اوطا و اشتر شهر را در زنی و لباس تجار بپارکباده عید سعید فطر داخل ارک نماید و مصطفی قلیخان قراکوز لور که بخواست ارک مامور است علی الغفله گرفته ارک را متصرف شوند و رجب بهادر مردی و آقا بابایک فرزند باشی و دیگران با غلبه از اشتر و فجارسر از انرا قسمل و اسیر سازند و حاجی میرزا متولی باشی و ابراهیم سلطان دار و غم شهر را نیز بقتل آورند آنکه سالار را مطلع کرده با استعداد تمام از ترکه که گنجی و میوت و کولکلان طر و سرخری اگر دشا دلو و قرانی بر سر نواب امیرزاده حمزه میرزا آید بشهر وارد شود و از داخل خارج کار را تمام باید علی بکله بعد از این مواضع تبیه کار

از جانب ست چکالکه خاصه خسروی بفاصله یکصد قدم آشکارا گشته شرایط تعظیم و آداب تکریم بجای آورد و نگارنده این نامه نیز با نواب عباس میرزا در کاسه دیکر در قشای پادشاه همی آمدیم شاهزاده عباس میرزا را نظر بر او افتاده چون لباس غریب بر برداشت و او را شناخته از بنده پرسش کرد که این دوسوار که از آنطرف آشکار شده اند کیستند من پاسخ عرض کردم که از بنده کلاه چنان معلوم میشود که از تاج را در بایجان خواهند بود و مقارن این حال با اشارت پادشاه بهمال مقرب سخاقان معیر لکالک که در پهلوی کالسکه شهر یاری سواره همی رفت بدان دوسوار نزدیک شده امیرزاده را بشناخته باز گشته معروض داشت و حضرت شاهنشاه او را پیش خوانده پرسش محضر فرمود و بوساری رخصت داد امیرزاده بنزدیک کاسه که آمده نواب شاهزاده عباس میرزا را کمان نواب مستطاب مجد اعظم شاهزاده معظم مخم و لیعهد دولت بد معتمد فرمود آورد معلوم شد که خطا کرده بجانب حضرت ولیعهد رفته الشافی مذید بلکه محض حضور او حضرت ولیعهد رخسار شتاب بجایانیده در پهلوی کالسکه پادشاهی راه می سپرد امیرزاده با سایر شاهزادگان و امیرزادگان چند آنکه اظهار خصوصیت خواست از نیم شهر بار تا حد رود ولیعهد کاسه کسب بوی سگالنه نموده همه از او بر میدند تا خسرو قاجار بعمارت مخصوصه رسیده سیاده شده با ستراحت پرداخت چند آنکه امیرزاده بهمن میرزا از بیوتات رعایای کنیزلی خواست هیچکس را رضی نداشت آخر الامر بجان از خاننای رعایا که بسیار محقر و محض بود فرو داد و دم آن بود که از شرقت غلبه و احمه هلاک شود چون فطر پادشاه وسیع الصدر عظیم الخلق محمد تمیز بانی و عفو بود و از غلبه جین بر او اطلاع داشت و دانست که اگر در این شب درود با او اظهار رحمتی نشود بختی که قصد خود کند یا از او احمه هلاک گردد لهذا این غلام را با مور فرمود که بخدمت امیرزاده رفته از جانب شاهنشاه او را بطیب نمانی بداند و در بدو امر این غلام را رضی بدین خدمت نبود ولی از اطاعت حکم شاهنشاه چاره نداشت کس فرستاده منزل را تحقیق کردم و بدینجا رفتم در او طاقی محقر یک زوج رحلین مشهور بخندان چرمی نهاده بود و در خوشحالی فکنده و وی در آن فثاده چون بدرون شدم امیرزاده برخواست بنشت و کرسی تن آغاز کرد و مرا بجلوس رخصت داد و شرمی از خدمات سابقه خود تقریر کرد و پس از آنکه تقاضا صیل و صیت نمود که از حضرت پاد کبستی پناه غایم و حکمانی قریب حقین دارم که امشب مرا بحکم سلطان کوگزیند و چون عیال او را دیشمار دارم معروض دارم که اولاد مرا پس از من تربیت فرمایند فرمایشات حضرت شاهنشاه را که مشعر بالشفات و مرحمت بود چند آنکه تقریر میکردم باور نمینود آخر الامر عرض کردم که علامت صدق قول بنده آنست که امشب حضرت شاهنشاه شمار او وقت تناول طعام بحضور دعوت خواهند فرمود و مراجعت کرده تقاضا صیل عرض را معروض داشتم و شب در اینجا خاص احضار فرمودند و مهربانی نمودند تا اطمینان کمی حاصل کرد و لحنی از تشویش و بکاست و در رکاب مبارک بشمار آمده متوقف شد و قرار محاسبه معامله در بایجان داده شد و روزی چند بدان معامله و محاسبه مشغول بود و چون مبلغی خطیر مفعود بود و او را دولتی و ثروتی وافی حاصل گشته توهم کردم که مباد بعضی بقایای دیوانی در اموال و قصر فی رود پناه سفارت خانه خاص دولت رسیده بر د نظر سابقه مرادوات در مقام توسط و تشفع او برآمدند و حضرت قدکزن رومال خراین کبستی در نظر بخش از مال کمتر بود و بطرف عفو و اغماض در جرایم رفته او نکرست و از او در گذشت و تشفع روسیه بخاک روس رفته ساکن شد و الا ان حکماکان و خسرو خان کرجی حسب الامر بکر و ستان رفته رضاقلی خان والی و الا انرا در بدست آورده روانه بحضور اعلی کرد و خود را تاولایت والی گردید و در این ایام جناب حاجی ملا بعد لو تاب مجتهد فروینی که در نجف اشرف معتکف بود پس از نشت تا دوسه سال عمر در محرم احرام جهان را بدرد و در دو علمای را مخزون است تا هم از وقایع این ایام آنکه چون جناب حاجی میرزا آقا سسی ایروانی مطاع دولت سلطانی در امور زراعت فلاحیت که از لوازم وزارت سامعی و جاهد بود در مدت چهارده سال استقلال خود صنایع و عقاری عظیم حاصل نمود و از املاک قرا و بلوک که عدد آنها بنهزار و چهار سسی شست رسید و معادل مبلغ هزار تومان قیمت و بجای آنها را مقوم و حساب آوردی در این وقت در کمال ضا و صحت مزاج و ثنبت احشیا و عدم اضطراب قبالجات همه را جمع کرده بطریق شرع مبارکه بحضرت شاهنشاه حجه محمد شاه همه شرعی نمود و مجموع قبالجات را بکار گذاران در بار بشیر بار سپرد و معروض داشت که تا حال یاده از حد تو بیکم شده و معادل یکمیزار عراده اینک سوار است و تخمینا ارزش قیمت تو پنجاه و نه هزار است حسن خلوص او در خدمت شهمیرایران جلوه قبول کرده با لطف خاص احصا صبر روانه کردن سرکار نواب مستطاب شاهزاده اعظم حضرت ولیعهد تکریم با در بایجان و استظام اتحد و دینر یکدن یکمجهت گردید و لیکن صورت این امر هنوز بروز نکرده در پرده خفا محتفی بود که بر سر غنی میرد و بهوسی می بخت چون بر این غلام محقق گشت و یقین حاصل شد بجهت نفی یک پشیمت

خاندان حضرت ولیعهد اظهار نمودم و او نیز قبل از اظهار و بروز در حضرت میمون معروض داشت در میان سفر خیریت از حضرت شاهزاده
معظم و نایب السلطنه و ولیعهد اعظم ناصرالدین والدوله البو نصر ناصرالدین میرزای قاجار قویونلو خلد الله سلطانهما
و شایسته البو نصر کانهما بملکت آذربایجان و انشای امور عساکر و رعایا و حفظ شهر حدات روم و روسیه چون نبرد
دولت ابد مدت سلاطین قاجاریه خاصه خاقان صاحبقران مغفور مقرر بود که نایب سلطنت عظمی و ولیعهد دولت کبری در ملک
آذربایجان و شهر تبریز حکمران باشد چنانکه نایب السلطنه مغفور رسالها در آن مملکت مشهور بکمالی پرداخت و نواب سلاطین شاهزاده و
نیز در اوایل دولت ابد محمد در آن شهر اقامت میفرمودند و چون بواسطه کمال میل شاهزاده ذیجایه بفرزادار بن عظم اورا بطهران بجا آورد و نزد
خود پرورش میبرد و لهذا نواب میرزاده قهرمان میرزا و همسر میرزا بواسطه صحر جرت شاهزاده و ولیعهد برسم نیابت در آذربایجان
حکومت میفرمودند اکنون که آن آید که حق بر مرکب خوش قریب گیرد و نایب عظم بولایت آذربایجان رفته و بسطانت پادشاهی
بدر آن خلافت مراجعت فرمایند لهذا آنحضرت را با جماعتی از بختیاری خانزاده و علمای شایان و امیرزادگان عظم خاندانی که در نصر
خان مهر دار و امیر صاحب شاک آقاسی اسلبد خان امیر آخوین وزارت و پیشکارتی قرب خاقان سزای افضل الباقی علی بابا
مستوفی خاصه دیوان شاهنشاهی مسووم و دند و عباسقلی خان بن ابوالفتح خان جوانشیر شوشی قربانی و میرزا موسی نصر شوشی و
حاجی ملا محمد معتمد تبریزی و حاجی شیرخان لایزال که کجی خانی نایب السلطنه مغفور و فرزندش حسن خان سنند و قدر خاصه و عبد العلی خان
فرزند حاجی علیخان مراغه و نایب السلطنه شاهزاده جمجه و محمد کاظم خان ولد اسمعیل خان قزاقه داعی فراسباشی و پاشا خان برادرزاده بفر
آنحضرت عزیز خان سرزنشک و محمد تقی یک پیشخدمت طهرانی و کربوبی دیگران بختیاریان بزرگ زادگان ایران از بهر صفت از اصناف
پروردگان دولت ابد مدت مامور بالامر کاب مبارکش شدند و در بعضی شهر صفر المظفر روی باین مفر مبارک آوردند و نواب میرزاده
محمد محسن میرزاده که بحالات صوری و معنوی فریش بر کفا و اقران شکار و فرزند اغراب شاهزاده مغفور و عبد الله میرزای متخلص بدست
برسم مناد است و حاجت در کاب مسعود حسب الامر علی برفت و وزیر آذربایجان نصیر الملک علی آبادی مازندرانی چندی توقف کرده
بعد از قطع فصل علولایت و حیات قرائی از قفای موبک فیروزی کوکب حضرت ولیعهد حضرت و از بهی روشن گرفت و در راه جهادی النفا
بیترین و حضور حضرت ولیعهد سعادت قربت یافت اما موبک میمون بواسطه تعجل در ورود و در عرض راه آلودگی نیندر رفت و بعلت سرما در رفت
باران طهرین رکاب استیلا بحتی و افروشتی تکاثر و تحمل شدند خمر است و خمار و کلب و خمار و لایزال سعادت ملازمت درازای هر
زحمته بزرگ رحمتی و در برابر برنجی شکر کجی پادشاه میشدند و برتن در آن ملک محترم و محترمه و با حکمت و مناصبت ایستاده اند و روز
موبک معود تمامی اعظم و امرا و اکابر و علماء و صاحب منصبان نظام و عمو و مخوان و عمو بشتملیک بوقت تفکات طهرانی و بشیر و پیش و سر بختیاری
رکاب حضرت تاب سرفرازشد و هر یک در خود مراتب خویش بالفتات و تقصود و نوازش و تلمظ مخصوص و خطوط گردیدند بکسرت شجاعت و منصب و
و موبک خود در جهش کفایتی توانی نودرتن رنجو نیز ساری و یا آب حیات در کام خشک لبان بادیه محبت جاری کردید رعایا و برادر محمد
امن و امان آلوده و بر بستر راحت و استراحت غنوده گردیدند و در ایندت اتفاق که مورد بخش خاطر کرد و اصلا و اتفاق تحت لایزال که بختیاری
ارباب غرض فیما بین تبریزیان و ارامنه ساکنه تبریز ساغر مخالفت و منازعت لالاه لبر زآمد و روزی چند در و تسلسل یافت و چون چنان
دولت این معنی را بعضی امنای دولت ابد مدت رسانیدند احمد خان نوالی مازندرانی بپیرزما مورشد که تحقیق آن امر نموده مقصرین را بحضور علی
آورده باشد و او در وقتی رسیده که بفرمان قضا جرایان حضرت ولیعهدی در خلق جناب نصیر الملک آن افتاد اصلاح پذیر گردیده بود و کشت
کاران مورد سخط و سیاست دیوانی کشته بودند لهذا مراجعت کردید و در حال امعروض داشته فرید عثمیان و بجای خاطر مبارک
شاهنشاهی نسبت بفرزند معظم ولایت پناهی کردید و خاطر جمعیون نیا و آذربایجان آزاد داشت و بر نظم امور و احوال دیگر محبتی ملکانه می بگماشت
در این ایام هوای طهران بکرمی مل کردید و نزد یک یا هر حرکت سیلا قات شمیمه ان شد چون شاهزاده جمجه را بنه سال توقف در قریه نیا و در شیر
بود و هوای خوش و آبی کو ارا نداشت مقرر فرمود که منسین قید سز اندیشه و معماران سمنه چشمه در ارضی و بقاع و امان بفرزد و سامان شیر
محلی مرفیع و مکانی شخب معین نمایند و در آن بقعه قبر جنوری و عمارتی قوی طرح ریزند حسب الامر قدس و زری چند نفر و تخلص کردند و در حوالی

اسدآباد و باغ فردوس متعلق بقرب نجف اشرف حسینعلی خان غیرالحاکم تخریش قیمت زمینی قابل انبیه و عمارات شانمانه معین گردند و سیاه پوری
عالی نهادند و عمارات متعالی بنیاد نهاده و خدعه حرم محترم و مقبران درگاه ساحل کوشند و در روز جمعه تمام جمادی الثانی شروع
در بنیاد آن قبضه قصر کردند و کربن بنیاد و عمارات قصر جدید سلطانی در جوالی تخریش و تمام آن و نزول علیحضرت شایسته
فلک درگاه قطب السلاطین غوث الخاقین محمد شاه غازی قاجار در آن مقصوره بنامیمون و پیماری حضرت شیراز
و غلبه مرآت و اقبال بقرب حضرت باری و استعمال منای دولت بمصاریف سوکواری در این ایام محنت بسیار
که علیحضرت شایسته ایران در باغ خارستان خارج شهر بنده طهران نزول اجلال داشت چنانکه بدان اشارت رفت کارکنان قضا و قد
بسرانجام زبان مملکت تمام ایام دولت میکوشیدند ولی معامله بازکار و محاسبه فلک شمار را از دیده خلائق بحکم حکمت خالق همپوشیدند
چندین هزار عمل و مزد و رشبانه روزی بر داشتند و قصر جدید سلطانی را یک یک قصبه ای میسر بود و جناب فضایل مآب حاج میرزا آقایی
و امنای دولت همه روزه در ایام هفته بر سر کار آن قلعه و قصر رفتند و لازم تا کید و توپید در تمام آن انجام آن مقصود میسر شد و بنظر
آورند انعام و خلق معارف و تیغ همیدند باری دوسه نیز شهر یار و الا جایگاه تماشای آن قصر و کاخ کرد و در آن جایگاه رفته بهما شریف آن خدمت
بنواخته مورد احسان و الطاف اشتاق و اعطاف فرمود و پوتات و عمارات درونی و بیرونی و کمرها و مساجد و مسالک معابر در آن پرا
داشتند و طول آن قلعه سیصد ذراع و عرض آن یکصد ذراع و مساحت و وسعت یافت و بر بروج و خندق و فضیل و دروازه بزرگ طول استمال
داشت و چندین هزار تومان بمصارف و مخارج و اجرت مزدوران و کارکنان آن حصار را استوار داشتند و همچنان بهم صورت تمام بنیاد
هوای معتدل خارستان بجزرات افروزد و خمر و ایران بر حسب تقدیر رب قید و قصد آن قصر جدید بنیاد میشد و در روز دهم شهر حبس
خیمه بر فراز نام عمارت فوقانی سر در آن حصار افراشته و حضرت شهرباری در آن چادرشانه نزول کید و امنای دولت بهینت ورود
مسعود و مشکها آوردند و پای انداز کردند و اما لی حرم محترم هم در دنیا و در آن اسدآباد بنیاد تا بعد از اتمام عمارات بیرونی و درونی آن قصر جدید
مذکور تخیل جویند و غالب مقربان حضرت در تخریش و دیگر قریای قریه قصر جدید منزل کردند و خاص جناب حاج میرزا آقاسی بیرونی را در آن
این قصر بنیاد و سرائی میشد و سبک میشد بر نهادند و بزودی مسکون گردند و نیز با مالی خارج و داخل خود در آن عمارت حکم متوقف گردید و در این ایام
غالباً شایسته و عباس میرزا بحضور اعلی می آمدی و شب اسدآباد شدی روزی که این غلام در حضور و بسبب مخاطبان حضرت اعلی مسکون گردید
رفت که زری مسکون بقاع عراق پیدا کرده اند که مسکون سلطین بند وستان دارد و بی چند سلاطین غیر معروف را نام مذکور شد تا سخن مذکور حال محمد
اورنگ زیب کشید معروف داشتیم که نوادند سال غیر یافت و در مدت زیاده از قریب سلطنت کرده حضرت شهربار که دولت جهان را منقوت و خوار
میداشت و حیانتت را مانع عروج بر معارج حقایق معارف می نداشت بفرمود که عمر طویل را حاصلی خرمشقت قان قیل نیست ایام بهمانند
از بس احمق بیچاره که تخریش است و دلیل مسابعدت و من خود نظم آن مرد نیم گردم هم آید آن نیمه را خوشتر از این نیمه همانا در دل مبارکش که مہبط
الهام الهی بود قرب جل و خود پرتوی افکنده بود علی اکمله چون نیمه شعبان در رسید مزاج مبارک شایسته ای که غالباً از اعتدال انحراف میل می
افتاد از حالت صحت بجانب تنم میل نموده روزی چند بمعالجات اطباء بگذرانید ولی روز بروز از قوت طبیعت بکاست و وضعف بنیه پیروز و اما لی
حرم را بقصر متقارب بخواند و ببرایک در عمارتی مناسب بنیادند و روز عید سیام که بهنگام سلام عام بود شایسته را قدرت حرکت و قیام
و حالت صحبت و کلام نمادند پنجره های عمارت فوقانی را با لابرند و جسم خفیف شهربار را با لابرند و مکاران حضور بر فراز صندلی جایی دادند و در برابر
عمارت فوقانی که مشرف بود بر میدانی تحتانی صفهای سلام چاکران بزرگ انعقاد و تسویه یافت و پیر کبر جایی خود بایستاد و خطیب خطبه نیت
عید سعید خواندن گرفت و میرزا محمد تقی کاشانی نشی و شاعر خاصه قصیده فریده تحت انشاد کرد و چون زیاده حالت جلوس نبود لاجرم پنجره بخانه
و شایسته را بستر برود جماعت حصار خایب بفرقه و غیاب متفرق و غایب شدند و طول شکل بمنزل خود روی نهادند و اخبار را بخار و اخبار
حضرت شهرباری بیلا و دیار شارب و شارب ریافت در معابر و مسالک احوال حاصل گشت هر راه زنی پشلی شد و هر غشی بهمنی هر دو به
دعوی شیرازی آغاز کرد و هر صغوه هوای صید شهاب از کزید طیسبان ایرانی و فرنگستانی چند اندر دفع مرض حکم کردند بحکم تقدیر فایده ای نخبید
مزاج و باج شهرباری از جانب اعتدال در طرف انحراف افتاد و اسقام متضاده صعب العلاج استخا دیام شد و سحاب بر آفتاب غلبه کرد

و ابرمن بر جم جیره شد رسکند در میان طلمات بماند و خضر ممنوع از آب حیات گردید بزرگان و امر او ز رانایوسن تیر شدند و هر یک متفکرانی ز رند و در خشم
شوال که آفتاب عثمان پادشاه کبریم بزال قریب بغروب فنا گردیده بود و در سر قوه مضطربانه بخط جناحی میزد آقا سی به بنده مصطفی مؤلف رسید
و حاصل جمله آن که حکم صبح کرده بود که نواب عباس میرزا بهیاسر آباد آورده من برسان که چه منظور او علم الله بسبب غیبت وجود مبارک حضرت سعید
از طلب حضور شاهزاده اشقام امور شهر و لشکر بود بی شاه پیر بیت ولی بنده مؤلف توهم کرد که امتثال این مثال تحیل بالمآل صلحت حال بنا
دفع و ادم و تبرک تنگ آمد و بمعاذیر جز متمکات شدم چون بعضی از امرای حضرت و امنای دولت نیز اظهار کرده بود ایش نزار از وزیر شاست
نمودم تا شب در رسید بنده متعلق در چادر متعلق بخویش در خدمت مقربین حضرت سلطان معز الملک خاقان و حاجب الدوله حاجی علیخان طول
متفکر نشسته بودیم ناگاه فرستاده میرزا محمد خان قاجار و الوکیچکی باشی خاصه با حضار آمد و قتی که بخیمه و در آیدیم معلوم شد که کار از کار گذشته
یعنی تخمینا دو ساعت و کسری از این شب پر شنب که سه شنبه ششم شوال پر طلال بوده شاه با زلمین در از روح کثیر التوحش آن شاهنشاه فلک خروار
از ششمین جهان بالکشاده و بر ساعد یک مقتدر جای گرفته بود با لید از آن حالت و و اسفاه از آن طالت کثرت بهمان غم بریده راه بهمان غم فرو
و غلبه تیر محال تصرف بغیر نداده همه در جوش و لبها همه خاموش بود جهانها میوخت و دود بر می آورد و مغربا میجو شید و اشک از چشم نمیرجید و دیبا
بود و قوت ابصار نداشت و دانهاکشاده مانده و حالت کفار نبود پنداشتی آن تیره شب در درازی ز روز قیامت زاده است و آن محوطه دلگیر بر آرد
محشر فاشه نامحای اعمال بر خیرای احوال در پیش نظر و مقابل ابصار مجسم و مثل گشته و هر کس در عواقب امر خود متردد مانده تمامی امرا ز یکدیگر خایف و تا
سحرگاه بر گردیدیم و مقام یکدیگر طایف سگری بی شراب قیدی بی طنایافته لعل انهم لغی سکرتم میمون احوال لموا لقه خون ریخت هسی با چون
شوق و ماه بگریست سسی با چون در دوار جهانها بشمار غم در تافته چون موی دلها بتفتم بشکافتم چون نار سوزنده همه دلهای چون برق بکانون
بارنده همه چشمان چون بار بارز بهنگام سحر که کشیده می خلق شد شور قیامت همه در پدیدار نه حارس درگاه دبل گفت نه بشپور نه نوبی شاهز
سینج نه فرار نالنده همه طبل ولی ناله آن زیر مومینه همی نای ولی موی آن زار آن راز که پنهان بود آن شیل خلق فردا همه گفتند جهان بر بار
زان روی درینا که بدش سرخی شنکرف زان موی فوسا که بدش سبزی زنگار و ز ذکر بعضی اوقات که بعد از قضیه نایله شاهنشاه
جنت آرا مگاه مغفور مبرور و نعمده الله لغفرانه روی داده است از امحیات حوادث روزگار اینکه روزی سه چار شتر از این قضیه
جناب حاجی میرزا آقاسی شخص طبعی ایرانی و فزنی دریافت کرد که مرض شحیر ایران معالج است یا چار یا با جناح حضرت شاهزاده معظم و ولیعهد
مکرم فرزانه روانه داشت در روز پنجم شوال قصد حضور پادشاه حمیده خصال و عزم عیادت برسم عادت نمود بهمانا از مردمان مغفوشنه خواه کسی در راه
بدو گفت که پادشاه را حالت فراق و امنای دولت را در خلافت با تو اتفاق است حاجی متوهم شده چون بخت خود از میان راه برگشته زود بهیاسر
چنانکه ذکر شد و طلب عباس میرزا بنو لطف قات پیای نوشته و جمعی از صاحب منصبان ایرانی و ماکولی و خدمتش بلوازم مصداقت و موافقت
از دحام کرده بودند چون در میان وی و امر ابعایت مفیدین حشمتی وی داد از یکدیگر متدبش شدند و در ازیشهای دور و دراز افتادند و ذوالف
بکلفت بتدیل یافت و بزرگان شهر متصلیف و بهر شدند و راه تخلف سپردن گزشتند جناب حاجی از آمدن بقصر جدید غدر آورد و امر از رفین بشهر
طفره جایز شمرند و بوزرای محار دول خارج اعلام کردند که تا حاجی در امر تصرف و در شحر تمکن است با ما بشهر دینا نیم و ابالی محرم و شاهزادگان و
پادشاه مغفور را بهم بشهر نسایم ایشان جواب دادند که شما حاجی را این منصب داده که باریستایند امنای دولت چون این پاسخ شنیدند بخدمت نوا
مهد علیا بتوسط نواب شاهزاده علیقلی میرزا عرضیه کردند و سرکار مهد علیا دستخط غل بجای گذاشت امر آن دستخط را بوزرای محار نمودند ایشان حاجی
پیغام کرده و از وزارت یاکوس کردند ناچار از شحر بیرون رفته راه یافت آباد پیش گرفت که پیافت آباد رفته استحصان جوید با استقبال پادشاه
تازه حضرت ولیعهد دولت استعجال کند امر او امنای محوف شده نوازند خان شاهمبون بعض عداوت سابقه با سواری چند بتعاقب حاجی رفت
همرازان حاجی شوشن و متفرق شدند و وی چون خضیم و عنیم را معاینه کرد راه برگردانید و از یافت آباد روی بحضرت پادشاه و عبد العظیم نهاد و نواز
در او رسید و متدیدی کرده بهمانا شمشیری قیمتی زوی گرفته باز گردید و وی باطنیان سوابق خدمات و انتظار و رود حضرت ولیعهد خجسته صفات دست
امرا و نهشته بر روی خود در دست عالینا بحار فتاب میرزا نصر الله صدر الملک اردبیلی که همواره اشش با حاجی ایرانی مخالفی صریح و منافی
و قیج بود با امر او وزرای مختلف پیوسته ایشان را با خود متحد ساخته با بزار وزارت و اظهار صدمت پرداخته در معنی مشا بهیر جامیر امرای حضرت کردند

شوکست و منای دولت با بدت طریقه جمهوری پیش گرفتند و زبردت قوت ایشان فراشی روی داده و غنیت مرکب فیروزی کوکب پادشاهی بنات و کنکاش و اتفاق رقیق و فنی امورات کردند و بعد از اتفاق احکام جمهوری بهر امرای جمیع و متوسط نواب شاهزاده علی قلی میرزا بخدمت علیا جناب محمد علیا دستگیری والد ماجده حضرت ولیعهد سلطنت امیرزاده آزاد و توقیع و تسبیح عالی فرزند نمودندی و ابرار و امضای فنی و محرر و مقرراتی و چون این ایام نواب عباس میرزا روانه اندرون و خود نیز در خانه خود نشسته بودم امنای دولت مرا بخواندند و حکمی بالاتفاق نوشتم و بجنوب نواب محمد علیا و سترگیری و شان خاصه فرزند کردند و حکما کان بمناسبت سابقه و مواجب مقرر و حکومت فیروز کوه و تصرف در محل نیز فارسین ملار و دشمن را بر نظام امر از منته و یهود شهر برقرار داشتند و ناچار بر سر خدمت محوله رفتم ولی والد شاهزاده عباس میرزا از این احکام و ارقام سو وطن حاصل نموده با من بنده دل بد کرده اطمینانی نداشت اسبابی حاصل در غنیت مرکب نصرت کوکب ولیعهد دولت جا دیدت امرای مذکور و بکل عقد امورات ضروری و همیشه در خدمت و در فکر اصلاح مفاسد و اقامه ثوابت تقمیتی داشتند و با وزاری دول خارجه مراد و تی نمینودند و در محافظت شهر و ارکان خزان و دین و خرابی کار جناب حاجی میرزا آقاسی بتدبیر و حیل کمال ساعی جمیل بطور می آوردند و چون از وطن او در مرقد حضرت عبدالعظیم مطمئن شدند بفرست حرکت بغش مطهر پادشاه مغفور و آوردن شاهزادگان و امالی حرم بدار سخا و طهران نشاندند و در سرسیم آن واقعه نایله تمام علما و فضلا و قضات و مشایخ از شهر بقصر جدید آمده بغشش روان شاه صافی ضمیر را در بخت روان بخاده و با شاهزادگان و امیرزادگان و امر و وزرا و مسرکچان و سر تنیان و امیران و دسپران و امالی حرم و والد ماجده شاه محترم حرکت داده با دلی تمام و ادبی کامل بشهر آوردند و گریه دیدگان خاک را کل میکرد و دو دانه محرم و ماه را سیاه نموده تمامت خلایق در لباس سوکوری و در حالت ناله و زاری قطع مسافت کرده محفه محفوف بر حصت آئینی در او طاق و سبط باغ لاله زار نموده قرا بنشانند و بتلاوت قرآن مشغول شدند و بهمد روزه بخیرات و تبرات و اطعام و انعام فقرا و ارباب استحقاق می فرود و کار را بر سر بخوی که شایسته بود منظم کردند و اسطار و رود مسعود عاقبت محمود حضرت ولیعهد معظم میشد و شد و جد شاه مغفور پس از و و و جلوس شاه جوان بخت بر بخت در دوازدهم ذیحجه بامر علی و حضور بهایون کل شاهزادگان و امر بردوش گرفتند و حضرت قدس شریف باری می تشییع جنازه فرموده تا خارج باغ سوکوری تمام می آمدی بخت روانی شایسته پیار و در دوزن پروان پادشاه ایرتزان بخانه دند و همه عاظم و اعیان سواره و پیاده چنانکه سپاهی با شاهی جنبش کنند در فضای آن کرامی محل همیشه و گریه کنان می گفتند که این شاه را یارب رین محبت و منزل که محفل میرود از شهر و شهری از پی محل مع القضا با احتشامی تمام بقیم نقل و تحویل اندوز روز پنجدهم شهر مذکور در جوار قبه مطهر چون کنج بجا که نهفتند و بقصر و مساکین لاله اکرام و اطعام بطور آوردند علی بکله ولادت آنحضرت در شب ششم ششم بلالی چهار ساعت و پست و هشت دقیقه از نوزد گذشته بماده می قعه احرام سال یکم از ولایت و پست و دو و بریز بوده و در جلستش در شب ششم ششم شوال و ساعت و کسری از غروب گذشته در قصر نایمون شمیران اتفاق افتاده نواب ستیاب امیرزاده فاضل ادیب فریاد میرزا داد و تاریخ عربی و فارسی در این واقعه عظیم بخاطر رسید که هر دو بس نیکوست بذال عاقبه للمعتقین و یکا انکه محمد پادشاه در قصر جدید مدعی بکله اولاد ذکرش نواب شاهزاده معظم ولیعهد مکرم سلطان ناصر الدین میرزا حفظ اند و شاهزاده عباس میرزا و نواب عبدالصمد میرزا و نواب محمد تقی میرزا و نواب ابوالقاسم میرزا و آن پادشاه بزرگ در همه اخلاق حمیده کامل و در همه علوم عالیه فاضل در خط نسخ تعلیق و حساب هندسه با قدرتی کامل بوده و بشامل صورت در مقام احسن التوفیق در بذل و بخشش عیایش عظیم لمؤلفه درینا محمد شهنشاه درینا ازان داد و اگر شهریار شریعت شعارش طریقت لباس حقیقت پژوه حقیقت شناس دلی با پر شدگان نرم داشت تو کفشی برج یکمان شرم داشت ملک بود و دستغنی از دهر بود همه بخشش قریه و شهر بود چو درویش دل بود و درویش دوست همه مغر بگزید و بکنزد پوست دل تن نبودش سر جان نداشت خراز شوق دیدار جانان نداشت دوا بر دقوس و جاد و کجیل لبش در فشان تا بوقت جیل سری کز شرف بر نمروده است کنون در دل خاک فرسوده است بجا و یکستی می زنده باد دلش فرخ و جانش پانیده باد بفرزند او دهر آباد باد شش زورمند و لبر شاد باد و کرطغیان نواب سیف الملک میرزا بن ظل السلطان شاهزاده علی شاه در قزوین و کرمان و کرمانی و بدست سلیمان خان میرزا خواجه و آوردن بطهران و محبوس داشتن و یکبار چون خبر حرکت پادشاه مغفور طایفه در انجاء و افواه افتاد و رود مسعود حضرت ولیعهد دولت بد محمد بتوفیق انجا مید خندین و متمدین در عرض راه قزوین با قوافل و متفرقین

دست سلطنت
و دولت خاقان
همین سلطان کرم
محمد شاه طاعت
چهارده سال و نه
و مدت عمر مبارکش
چهل و دو سال
گمری بوده
خ

جلد دهم طغیان نواسیف الملوک میرزا و کفر قباغی او روضه فیاضی ناصری

دست اندازی و شنه آغازی پیشه گرفتند نواب امیرزاده سیف الملوک میرزا که فرزند ولی نواب شاهزاده ظل السلطان و داماد بی هم پادشاه ایران بود بواسطه جرات سابقه در قزوین محبوس و از عمر و زندگانی مایوس فرصتی یافته از محبس گریخته و شنه مجدداً بمکه جماعتی از ایلات قزوین بدو پیوسته و بسرقت و راهزنی و غارت و همرونی دست برآوردند مقدار این حال محادل چهار هزار با چقلو چا پار دولتی بمکه متخرج جناب زیر محبت دولت بهتیه رو سیه که در طهران مقیم بودی آورد سیف الملوک را بخاطر رسید که حصول آن دینارهای تهدایه وصول بمقام بلند خواهر شد سواران خود بر او تاخته آن زر را امتصرف شده در استعداد خرج خود افزودن گرفت سواران و پیادگان اطراف بهوای خود سری بدو پیوسته و قزوین هزار کس مهتیا ساخت و بزرگان ایلات را بخود دعوت کرد چون سلیمان خان قشار با جماعتی از طایفه او بحفظ معابر و مسالک تاخته و دما مور بود و نیز نامه شتمن بر دعدو و عید نوشته او را بمواضع خود خواند و خوش طاقات کرد خان مذکور که با خاقان صاحبقران مغفور نسبت نامادی موسوم بر پدر خد متکار این دولت بدو توأم بود ازین تکلیف عین و تحریک یک یک سخت میترسید انهای دولت را که در طهران بطریق جمهوریت اظهار نمودند میگردانگاه کرده بخدست نواب محمد علیا و ستر گبری دامت مجد نام و معروض داشتند و بحکم محمد علیا سلیمان خان قشار با خد و قید و مامور شد ایلات خود را که در آن حدود مربع و مربع و مسکن و موطن داشتند اعلام و احضار نموده جماعتی زیر مجوی شد خوی از اطراف اکتاف جبهه و جوشن تیغ مجوز برکاب او حاضر شدند تخت بروفی عقل و تدبیر نوشته با ایلات قزوین و سرکردهای آن کرده نوشته نصایح مشفاهه نموده از نیاست حضرت پادشاه جو بخت و وارث بالاستحقاق تاج و تخت همه را سپا کائیند و بفرقه از اطراف او امر کرد و از آمدن خود خبر کرد و عقلای انعم بمنازل خود رفتند و باقی جملای طوایف بخی باقی ماندند خان دلی که پرورش یافته و تیر شده اصلاً منظر اجتماع و احتشاد نگزیده از فضای فرستاده نامه بر خود مارا دلیروزم آزمای آهنگی بکرت درآمد و درامزاده موسوم بکازرسنگ استعد جنگ مقابله افتاد الوار و شرای ایلات قزوین چون بزرگان ایلات با سواران دشمن بکار دیدند یقین انشد کاین شته سرور دارد چنانکه از شیر کوزن و آه و از شاه باز دراج و تپو بر بند و پیرند انجم یکپا و متفرق شدند و نواب سیف الملوک میرزا نیز بغیر میت بهریت عطف عثمان یکران صرصر شتاب کرده صحراراکدشته روی بکوه نماده سواران افشا و بنال وی برگزشتند و بدو رسیدند و او را اسیر و بجزیره بند امیر نیجه آوردند اما معلی خان یوزباشی و نوازندگان شقایق که از طهران پای تخت برکاب ستطاب پادشاه جوان بخت مامور بودند در اینوقت در رسیدند و از قضیه مستخبر شدند چون غرضه یخدست و غرضه لازم بود سلیمان خان عریضه بجا کپی مبارک حضرت شهرباری نگاشته مصحوب ایشان روانه داشته شد در همان مامزاده متوقف و دیگر روز متغیر انسیف را بر داشته بقریه چند از قزاقی صده خود در آورده شرح حال امرای جمهوره و حکمران معظم مذکوره معروض داشت پس از روزی دوسه از حضرت دارالخلافه بفرستادن و بطهران حکم صریح رسید لاجرم حب الامر او را مقید و محبوس با سواران چند روانه طهران نمود و روز و روز و از روز و از که مبارکه بموید بدولت خلائق تماشای ورفته از خیال خام او عبرت گرفته بدولت پادشاه جوان بخت تازه دعایای بی اندازه کردند و آوازه آوردن و مفرغ سمع بر جمع شد و آن سیف در غلاف نجیب مطهری و دیگر باره چون آغاز مجوس ماند و خان معظم الیه با و جلیل غر جعت کزیده با شطام صرصد و مرا حل برداخت و در بکنام غر میت موکب ظفر کوکب شاه جو بخت الناصر الدین السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد سلطانه در همان منزل کا در سنگ شرف حضور و رکاب بوسی پادشاه منصوبه در یافته مورد تملطفات خیره شده و چون شمع و نصرت او در بشه دار الخلافه ملثم رکاب ظفر باب حضرت دارای عهد و سلطان عصر بمیوه ذکر و وصول قضیه مله پادشاه مغفور به تبریز و جلوس سعادت مانوش حضرت شاهزاده معظم مکرم و لیعهد دولت بدو توأم السلطان الاعظم و انخاقان الاکرم ناصرالحق و الحقیقه والدین سلطان ناصر الدین شاه قاجار قونیلو و غر میت بدار الملک طهران صاهنا العین الحثا چون ایام چاری حضرت شهرباری قریب به بیست روز نظویل یافته بود و نزدیکان مرفوع الطمع از صحتش بودند در همه منازل عرضا چایا خانه و اسکدر منظر اخبار مانده در هشتم شهر شوال از مضمون تعلیق جناب حاجی میرزا آقاسی که در حرکت دادن حضرت و لیعهد بموی نگاه موروثی بعلینخان ماکوئی سرور او را از با بجان نوشته و تاکید در آمدن آنحضرت کرده بود و این خبر وحشت اثر باالی دار السلطنه تبریز رسیده یافت و میرزا فضل البصیر الملک وزیر آذربایجان نهضت این راز را عالمگیر را پیافیده دانست شرح حال پادشاه پهمال گذشتن را ازین پرمطالان ابراز کرده بتغزیت و سوگواری و مصیبت شکباری روزی چند بگذشت و حسب الارث والاستحقاق الوصیه غریت از الخلافه

جلد دوم حرکت نوا سازان و معتمد الخلفه و الصفای ناصی

طهران تقسیم دادند و علماء و فضلا و وزرای دول خارج و داخل اتفاق کرده حضرت علی را از سوگاری برید بزرگوار ممانعت کردند و در شجاعت و شجاعت
 شوال المکرّم حضرت و بعد دولت را بجلوس بر سر سلطنت مکن و اندوخت و کمراطاعت بر میان جان بستند فوج آذربایجان را با لزام رکاب
 مستطاب علیه حضرت شهر یاری اخبار و احضار نمودند و قریب پنجاه هزار تومان بخارج سفر خیریت اثر مصروف کردند کل اعظم آذربایجان آنجا
 قریب بعید باقتضای بخت بعد بشوق خدمت پادشاه جوانخت حاضر شدند و میرزا محمد تقی خان فرامانی وزیر نظام آذربایجان بتیّه تدارک
 توپخانه و فوج پرداخته در اندک فرصتی و مهمتی ملشیرین کاب' حاضر ساخته خود را مورد الطاف پادشاه با عذر انصاف نموده دوازده
 عراده توپ جهان آشوب توپخانه مستعد بر سر یکی آمد و در بخان ولد قاسم علی خان افشار بهار لودر حرکت آمد و فوج مانند بحر موج پیش
 کردند فوج خاصه تیزی و فوج ششم تیزی بر تیزی محمد خان پیکر یکی بن محمد علی خان بن هدایت آمد خان کیلانی و فوج سیم مراغه تیزی
 جعفر قلینان قاجار بن اسکندر خان بن محمد علی خان پیکر یکی مراغه و فوج پنجم قزاقی ابو الجهمی جعفر قلینان و فوج ششام
 ابو الجهمی ابو الفتح خان افشار و فوج چهارمین ابو الجهمی سخنان ولد حاجی پیرن خان کرجی قدیمی و فوج پنجمان نقاتی ابو الجهمی قاسم خان
 قزاقی برادر زاد فضل علی خان پیکر یکی قزاقی و علی بذالقیاس فوج پیاده و عساکر سواره از شاهسون و سایر طوایف آذربایجان در رکاب
 مستطاب پادشاه کامیاب بحرکت درآمدند و در منزل شهر عباسی محاسن خدمتگاری میرزا تقی خان وزیر نظام در نظر مبارک پادشاه
 اعلی مقام جلوه قبول نموده او را منصب بزرگ مارت نظام که سابقا با محمد خان زنکنه مرحوم بود منصوب بخلعت و نشان و نقهات خاصه مخصوص
 فرمود و تمام منازل با نظامی تمام قطع نمیدادند بلکه زیاده زسی نیز کرد در رکاب طغراب ملشیر بود و در عایا و بریای معابر و مسالک منازل
 و مراحل حقی غلظی و جوری و جفالی زلفت چون سابقا مرقوم شد که مترب سخا قان خرد و خان کرجی بولایت سمنج مامور و والی اسخرد و
 بعد از اطلاع از خلعت پادشاه مغفور و استحضار از رکعت شهر یار منصور از سمنج پیرون آمده در سامان منزل سامان ریحی زبجان بر کاب مستطاب
 اعلی پیوست چنین محمد علی خان ماکولی حکمران کرمان شایان چون اخبار دارا بخلافه مستحضر گردید توقف کرد و انشنان شوانسنه راه آذربایجان برگشته
 در این منازل بشرف کاب بوسی پادشاه پهل شرف شد و علی خان ماکولی بن سنجان که برادر اکبر محمد علی خان محمد علی خان و دیگران بود سابقا
 بجهان جناب حاجی میرزا آقاسی ملقب سرداری آذربایجان ملقب بشیر مرصع مخلع شده بود چون از استیصال حاجی استطلاع کرد مشوش
 بکوه ماکو مراجعت کرد و همچنین میرزا آقاسی میرزا مهدی برادر جناب حاجی باد و سیت سوار بعزم ملازمت در رکاب مستطاب پادشاه کامیاب آمد و او را
 نیز مشوش گردانده باز گردیده بخوی رفت حاجی خان قزاقی که میرزا بهادر جنگ لقب داشت و در سفر هرات مغرب بوده پس از سمرقند
 شاه مغفور به تبریز آمده بود نیز از ملازمت رکاب تخانب گردیده بشیکه پاشی نواب شاهزاده ملکه قاسم میرزا نایب حکومت تبریز شده بحکم امن
 دولت او را معزول کردند و باندک فرصتی از عالم در گذشت و فاتی یافت چون خبر استیصال جناب حاجی بدست امرای جمهوری بعرض پادشاه
 ذیجاء رسید تا م فرمود تا در طهران حقیقت آن مکتوف شود و جناب میرزا نصر الله اردبیلی در طهران مدعی وزارت و صدارت دیوان اعلی بود و
 و در حضرت خاقانی در خانه های جناب حاجی میرزا آقاسی نزول جلال نمود غالب خلائق را چنان تصور بود که این منصب بزرگ بوی اختصاص
 خواهد یافت وی نیز بکل عقد بعضی امورات دیوانی پرداخت و در ادوی همایون چشیار ارقام و احکام برو و سابق بر کار وزیرالشیانی
 افعیه الملک علی آبادی مازندوانی مغفوض بود و میرزا تقی خان میر نظام بمهمات نظامیه دخالت نمیداد و در اندیشه کتابت شئون عالیه مقام
 استواییه نیز سیت با احتشاد و تمام و احتشاد می نام موکب فیروزی کوکب سجالی دارا بخلافه رسید بمرور روز در همه منازل فوج امنای دولت
 و ائمه سلطنت سلطان جوانخت و دارای فلک بخت حصول وصول میافت شاهزادگان و امیرزادگان باستقبال موکب جلال می
 همیشه تا عرصه یافت آباد بخیم اردوی سعادت بسیا و گردید بقبه و درگاه حضرت پادشاه ذیجاء بر سر فلک ششم بر فراخت و بجهت یقین عیست
 و در روزی و دوران منزل توقف نشاد و در میان امرای جمهوری اختلاف افت و مجبور دایر ادرات چند شدند و کام و ناکام بار و در فیه شرف
 حضرت اقدس ظل اللهی ادریا می شدند غالب صاحب منصبان قدیم از مناصب عزالت یافته علی قلینان سر تیب سابقا فوج افشار و می که در رکاب
 حضرت مآب شامشابی بود بخواست شهر و بروج و اشطام اموز بل دخول و خروج بشهر مامور گردیده در خانه مقرب سخا قان عینی خان بن حاج
 محمد باقر خان پیکر یکی و الو نزول نمود و بخدمت خود اشغال کردند و معلوم افتاد که غالب امورات رجوع بمیرزا تقی خان میر نظام است

و اوراد حضرت قدس علی مرتبه و ثنائی تمام و جناب صدر الملک قبل از ورود و بجا یون از سکونت در خانه حاجی میرزا آقا سی منسج شد و بجا نمود و در حج
و عمارات درونی و برونی حاجی مخصوص منزل جناب امیر نظام مذکور کردید اگر چه نواب شاهزاده عباس میرزا بایستی اقربین با استقبال بود که حضرت کتب
پادشاهی پذیره شود چون شاهبختی داشت صورت امکان نیافت ولی در روز ورود و مسعود پادشاهی بمنزل یافت آباد و اورا سوار کرده با مسعود
از عیالات اهل سپهر و قبل از ورود و جنودا معتمد از یافت آباد گذشته بموکل فیوزی کوکب قرب کرده شاهزاده از اب فرود آمد بشرط
نظم و چاکری بجای آورده عالیجناب حاجی ملا محمود معلم و حاجی پسران خان الله بعضی قدس ساینده که عباس میرزا است اعلی حضرت پادشاه
دیجای که بسبب گرمی هوا در کالسکه نشسته بودند از اینوی طشت شده اورا سوار و قرب کالسکه حضرت فرمودند امتیاز را نیز بخوانده در جوی
رفته از شاهزاده پسرش حال فرمود و تفقعات بی نیابت نمود عرض کردم که بواسطه کت و شایسته و دیر بر کاب بوسی سعادت یافته و الای
داشت که در قریب سعادت حضور اعلی دیار دیگر باره الشایسته فرموده پس از نزول در نیمه مبارک و از قرب بحضور نخستین باذن و التی کمال
مهربانی و رافت و عطوفت با وی بطور آورده اشتاق پدران آنحضرت مایه خوشدلی شاهزاده افسرده خاطر گردید و این سلام قصیده در تهنیت و مسعود
عرض کرده بودم سخا کبای مبارک معروض داشتیم و مورد الطاف شد و شفا ناما و تبریک شاهزاده عباس میرزا کستم و باز کستم ذکر و مسعود
اعلی حضرت شاهنشاه فلک جاه ایران بدر الملک طهران و جلوس بر تخت مخصوص خاقان صاحبقران
قاجار بالیم و السعاده و الامن قد نزل لموقعه بنازای سرتاج برلاسان بیال ای پی تحت بر آسمان که آمد فرایند فتح نصر
ملک ناصرالدین شاه عصر زکاه فریدون و دوران جم چنین شاه کی دیده ملک محم یابریا خنرو تاجدار پدر پدر عادل شهریار دلیری بالا
سروسی سرما خردمندی و فرزنی منوچهر و فریدون فرست فریزر و زو و کندر و راست جهان شد جوان و چو برگاه شد بهشتی شد ایران
چو شاه شد چو شاه ناصرالدین بر آید بگاه پی تحت بالید بر فرقاه کمن و لکشته فروت و ست از او شد جوان و قوی درست موکنت
کوکب شاهنشاه جوان بخت پیر عقل عادل مل ابوسیف و الفتح و النصر قهرمان الام و الطین خدیو عصر اعلی حضرت سلطان اسلاطین ناصرالدین الله
الدین پادشاه قاجار غازی خلد الله ملک دولت و اقبال و حشمت و اجلال با دریا دریا شکو و افواج و کوه کوه توپ کردن کوب و تشاره خانه خنری
و کوسهای کسوی در روزیت و یکم شهر فقیه بدر الملک طهران نزول فرمود و صلاهی عام در داد و شاهزادگان و امالی حرم محترم را بشکفت شاه
مسرو و ستال فرموده سوگوارانرا بجای آفتاب شعاع از کسوت عباسی پروان آورده و در پشت ساحمی شب شنبه پت و دویم دلقه کینار اردو
شخصت و چهار بار باز و بندای مشهوره خاقانی و کلاه مرصع کیانی و سایر ائانه خاص و اسباب حضور حرمت احتیصاص برخت و مسند بر و جد
شاه بی شهبه وارث پدر و جد بود پسر خطیبان پیرری خطیبهای عربی و پارسی خواندن برگزینند و شغرای بلوغ قضایه تهنیت معروض داشتند
امنای دولت و امرای حضرت جابر چو نقش دیوار مجو و حیران بایستادند از شکوه و حشمتش تاج و تخت سرافشار و پای اعتبار بر راه و مهر گردان
کران کردند و شلیک توپهای پی در پی زمین را سیما بر بلرزه در آورد و از خروش طبل و شیپور نفخه صور بمساجح جامع نزدیک و دور بمیرسید و از فر
وجود پادشاه جوان جو بخت تاج و تخت خاقان صاحبقران پیر نیجا و ار جوانی از سر گرفته شدند پس از التفات با امرای حضور مبارکی و مینت و سر و سرخ
شاهانه توجه فرمود و سر نیز از حضرت خداوند کار ساز بر خاک مکتب نهاده بشکر گفت پروردگار منم کوشید و دیگر روز بیارگاه فلک شنبه توجه فرود
سجل و عقد و رتق و فتق و عز و انصب پرداخت و تخت منصب عظیم صدرت عظمی و امارت کبری بجناب میرزا اتقی خان فراتانی نقولض فرمود و اورا
اتاکب اعظم و امیر کمر لقب داد و استقلال فرود و بشرف مصاهرت بر همه امثال و اکفا مفاخرت بخشید و مختار و احیاء فرمود و نواب امیرزا
خان میرزا حکمران نازندان بکومت بروجر و لرستان مامور شد و نواب محمد علی میرزا برادر کتر اورا بایالت نازندان مقرر فرمود و بر رفت
ذکر ناموریت نواب استطاب امیرزاده معظم اردو شیر میرزا بنظم بلاد عراق و عربستان چون بعضی امنای دولت
کسری معدلت خنرو عهد و خاقان اعظم جو بخت خلد الله سلطان رسیده بود که بعد از رحلت شاهنشاه مغفور طاب ثراه که روی از الوار کوه نشین
در عنیت رکاب حضرت شهبازی از جاده ادب شتر نهاده و دست جبارت و شترت برانالی عراق و در واصل قوافل کشته اند حسب الامر قدس
اعلی نواب استطاب امیرزاده معظم اردو شیر میرزا حکمران سابق نازندان بکومت لرستان و کبیساری و عربستان و خوزستان و کعب و فلاحیه
و از مهر فر مغفور کردید و سلیمان خان سلاطین پیکاری و سرداری وی احتیصاص یافت و با افواج قاهره و توپخانه و اخره عطف عنان تو سن عزم بجناب

ذکر محلی از واقعات این ایام که در تبریز و طهران و فارس وقوع یافته از واقعات بدیع این ایام این بوده که چون در میان علمای شیخیه و مجتهدین اصولیه در بعضی مطالب دینی خلاف رای واقع شده یکدیگر را تقبیح و تحقیر بقتیح و تقبیح رواد اند و همانا در این اوقات از تبعه و ملائذه آنظیفه که پیروان شیخ احمد احصالی بوده اند سخنی در خدمت جناب میرزا احمد مجتهد تبریزی بخوی مخالفت شرع مطهره معروض داشته اند جناب مجتهد عصر حکم ترک تقبیح آن طبقه را نداده و پیروان آنان را کافر خوانده و بر دوع و منع آنان از کربا به مسلمین فتوی داده و این حکم در افواه عوام و خواص تبریز افشاده بود و در این وقت مردی از جماعت شیخیه قصد کربا به کرد بنا بر حکم مجتهد تبریز کربا به بان و را محالفت از دخول کربا به خود نموده آن عالم بخشم در آمد کربا به بان را کرم بگفت و سخنان سرد بگفت جماعتی بجمایت کربا به دارد آمدند و با او بجای صمد و ملا طاهر پرداختند از آنوی نیز مردم بر عایت و اعانت وی اجتماع کردند و با طبقه مخالف بنیاد نزاع بر نهادند و رفته رفته آتش فتنه بالا گرفت و مردم فتنه جوی زد و سوی بر آن آتش دامن زدند و فتنه کار یکجا وجه و مناطح کشت و کس آبی بر آن آتش نریخت تا بدان رسید که تمام کسبه و اهل حرفه شهر دگر بر پشت و پا داشتند و خنجر یکدیگر پیوسته و هم آن بود که شهری برد و کوه نشده یکدیگر را تاراج و قتل کنند نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا که در آنگاه حکمران آن بلده فخره بود عاقلانرا بخواند و بر خوان بر نشاند و باب تدبیر التهاب آن آتش شعله و در استکین و اطفا نمود و فیما بین علما و مشپین بر دو طبقه طرح مسالمة و مصاحبه در افکند تا عاهه خلافت از این منازعه لفظی و مقارعه ظنی باز رسد و مطمئن البال در پس دکان کس و عمل خویش فرو نشاند و هم از غریب این سال و دیگر باره در تبریز واقعه فتنه خیز روی نمود و آن چنان بود که همانا در زمان سلف صاحب دلی زار باب طریقت را در توبه یا پداری چنان نمود آتش که حضرت حجة العالی صاحب الامور و وسط میدان معروف شهر تبریز جایز ایستاده بود و این رویا و مکاشفه از وی در آن شهر شسته گشت لاجرم مردم در حرمت و شمت آن میدان بکوشیدند و آزار میداد صاحب الزمان نامیدند و پس از روزگار ری و ریاز چون این معنی بحیفر قلیخان دنگلی که در زمان دولت سلاطین قاجاریه در آن شهر کاشی لایق داشت رسید وی در آن مکان بقعه بر افراخت و متولی و خنده بر آن بر کماشت در شبهای جمعه جمعی از جوانان و رجال زیارت آن محل میرد آتشند و قربانی همیکردند و بنده و شمع در آن می فروختند و بزور جماع این متاع را والی گرفت و این زدحام مکن پذیرفت شکفت ترا نیکه در این از منته قضای کای ویرا بزدگی را جزمی آن میدان برده برای کشتن نجسبایند و چون قصد قتل و ذبح آن کرد آن کا و برخواست که ریزه بدرون دلیز آن بقعه در آمده فروخت قضاب نیز از قضای او بدایجا شد و هم در آن زمان قصد ذبح کا و کرد چون مصمم این کار شد و کار بر کشید ناگاه پنجه داز پای در افتاد و قطره خند خون از بینی خرا بر رفت و بر د و کا و از آنجا بخیانه میرزا حسن متولی آن بقعه شریفه که بخت خلائق از این واقعه عجب عظیم متحیر شدند و کرد آمدند و اخبار عموم خلق را اثار خانه مخصوص شهر از نو بستانه خاص سلطانی بدایجا نقل کرده از غایت سوز و شفق سوزنای و طبل فرو کو میشتند و روزی چند نوبت نوبت نوا و تماشاست رسته بازار و حجرات را محلی و مزین کردند و بر آن آذین فرو بستند و شهاب شمعهای کا نورین در شعله های بلورین بر افروختند تا صبح عود و غیره و مشک از فرد مجرب میو میشتند و اعیان و اکابر شهر کا و کو سفند در آن بقعه منامانند بقرانی بردند و دینار و درم ایشار و بذل کردند و از قرا و قضبات بعیده و قریبه سنوان و رجال و اطفال علی التوالی راه شهر بر گشتند و باز زدحام تمام در آن بقعه جماع عام داشتند چندان عوفا شد که کس منع و طرد دینارست کرد محمد رضا خان فرامانی که در آن هنگام وزارت در باجی کردی و مددی مجرب و دانا بودی از بلای بلوای عام سخت ترسید که زیادت فتنه قیام کند که اصلاح نیاید و جای آن داشت که بشکو پس از دیدار با علما و کفار با فضلا و النصار با جهلا و اشراف با عقلا و مکالمه و مسالمة با صنفی از اصناف کرام کرم آن جمع را از آن جوش و خروش میرد کرده تا فرقه یا میشتند و هر یک بکمن و مسکن خود شتافتند و پس از این واقعه سلیمانخان افشار مدفع میرزا علی محمد باب به تبریز ماور شد و کار او تمام یافت و اندیشه عوام دباب باب برگردید و اگر نه این حادثه را نیز از آیات ظهور او میسرند و هم از حوادث این سال واقعه جانور شاهزاده سلطان محمود میرزا فرزند ارجمند حضرت شاهنشاهی بود

که در شب هفدهم رجب از بطن مستوره علیا و محذره کبری صبیحه شایسته زاده احمد علی میرزا متولد گردید و در روز جمعه هفدهم ذی قعدة هجری
 قمری ولایت عهد او را جناب میرزا سعید خان نصاری در کمال بلاغت و فصاحت بانکه فرصتی مرقوم داشت و میرزا محمد تقی
 مستوفی کاشانی مختص به در نهایت متانت در آن انجمن بر خلق بخواند و جناب میرزا تقی خان بمصطفی لقب آنگلی اعظم و لعیعده
 و لقب شد اما در بیغ که بر حسب تقدیر و لعیعده ویرنایند پس از مدت هفت ماه و رست و پنجم جمادی الاخره ۱۲۹۵ هجری قمری جانزاد برود و لکوه چنان ماه که تابد
 زبوف بر چون مهر که رخسار زشت تیغ تا پند و نهان ماندای ضوس رخسار و زورفتای در بیغ هم در این اوقات علیحضرت
 امیران و دولت روسیه نامه مودت خاتمه در تمنت سلطنت بدست علیحضرت شاهنشاه ایران و ششم بمصوب جنرال شلنگ
 روانه ایران داشت و جانشین ولایت قفقاز جناب گیسار زار انوف نیز از جانب خود بولکونیک منکو دیدس را با عریضه مضاد
 فرضیه بالفاق جنرال روانه دار کخلافه نمود و بعد از وصول بمقصد و شرفیابی بحضور مبارک حضرت شاهنشاهی و ابلاغ نامه و ذریعه واصله
 کتاب فیقه و اظهار لطافت و کمالات شایسته مراجعت گردید و ملک خویش رسیدند و این ایام نتیجه المشایخ شیخ نصر خان بن
 شیخ عبدالرسول خان دریاپکی حاکم بندر ابوشهر از جانب نواب شاهزاده معظم بهرام میرزا عم حضرت شاهنشاه حجه و حکمران ممالک
 فارس بکومه موروثی خود برقرار بود و در بندر ابوشهر مقام داشت و مبلغی خطیر از میرزا محمد علیخان ناظم الملک شیرازی بوام برگرد
 داشت و در ادای آن دین عقل و تسامح از حد بیرون برد تا ناظم الملک بستوه آمد و عریضه بحضرت دار کخلافه عرض کرد و خواستار حکومت
 بندر ابوشهر شد و چون مردی معتبر مایه دار بود امنای دولت پذیرفتند و ممضی داشتند و وی برادر که تیر خود میرزا مهدیخان نایب
 کرده روانه داشت و بدو سپرد که در بهنگام ورود شیخ نصر خان را بخود داشته بشیراز باز فرستد تا وی وجوه خود را از وی مطالبه کند
 شیخ نصر خان قبل از وصول نایب بکومه به بندر ابوشهر رسید و اوقات بشیند و مال غالی خود باز داشت اموال و ائفال خود را در زوارق
 و سفاین نهاده بجزیره خارک فرستاد و خود اعتقاد و اجتماعی کرده در بندر سکونت گرفت و مستعد یافت شد و چند کردن توپ
 بر فراز بایستایستائی که با مر حاجی میرزا آقاسی عبداله خان معایب باشی دولت ساحت بود بر نهاده و آسوده خاطر بمیان چون میرزا مهدیخان نایب
 بکومه بیراز جان در رسید مردم آن ولایات بر دو فرقه شدند بعضی خواستار وی و گروهی دوستار شیخ نصر خان گشتند و در تقویت امر هر یک
 جهد و سعی میگردند و نواب میرزا جعفر خان خورمچی که باشی سابقه سنتی و قرابتی داشت و از پنجای امانی خرمج و دشتستان بود بضابطه
 دشتی و دشتستان آمد و شد کرده آنرا از بجاییت شیخ نصر خان متفق ساخت تا کار چنان شد که آن مردم بهم آمیخته سه هزار تفنگچی برداشته بیرازگان
 درآمدند و بر مردم نایب بکومه کلوله بیاریدند با قرخان شکستانی که مردمش بجلادت معروفند بکومت محل موروثی خود استقلال داشت
 بجزیر تفنگچی شکستانی بجاییت میرزا مهدیخان بیرازگان درآمد و بدو پیوست و محمد خان بیرازگانی مردم مجتمع را متفرق داشت و نایب بکومه
 از آن زدحام فراغت یافت و بمعاونت با قرخان شکستانی با چهار هزار کس بطا بهر بندر ابوشهر شکر برد و از دوسوی مخالفت برخاست
 و دو تفنگ عرصه بهار پر بیخ ساخت از خارج و داخل زمار رفت و توپ بایستای تفنگیان خارج را از نزدیک دروازه مانع و دفع بو پس
 با قرخان کس بهبهان خستند از میرزا اسلطان محمد خان استمداد کرد و او باد و عراده توپ و دو هزار سوار و پیاده روی به بندر ابوشهر آورد و پیروی
 نایب بکومه و چندان شد و کار او قوت گرفت و چون سه سوی بندر باب دریای معبرست و حصار محصور شود و آنرا است از لکسوی که راه غار
 برج و باره و دروازه بر ساحت اند و آب کو از راه روزنار و بجهت ساکنین شهر از خارج بو شهر قایمان همپند و این وقت آن چاههای آب بدست
 سپاهیان خارج افتاده بود کار بر بو شهریان شک افتاد تا بایوز نخلیس بوساطه و شفاعت اصلاح این فساد خواست و بنواب میرزا
 حکمران فارس در این باب شری عرضه کرد و شیخ نصر خان نیز بستوه آمد میرزا مهدیخان پیام فرستاد که اگر بکوتی بایوز نخلیس در آئی و
 مرا بسو کنده طمیسنان قلب هی این جماعت متفق اعراب اعجام را از گرد خود پر کنده کنم و بشیراز روم و از جانبی دیگر این خبر بحضرت
 دار کخلافه بامناهی دولت رسید این فتنه برخاسته نژاد نخواستند و بقتضای وقت میرزا محمد علیخان حکمی صادر شد که برادر خود را
 بر جعت امر نمای و بو شهر را بشیخ نصر خان حکما کان بگذار و او استمال امر نموده برادرش بشیراز باز گشت و شیخ نصر خان عقل
 جدید یافت که طاعت بر میان بست جناب اعتماد الله و که بعد از دو سال هشت ماه و پست چهار روز توقف کاشان گشته بود و این ایام استقلال کاشان

در ذکر جمعی از حالات جناب جلالتاب صاحب کانی و خواجه وافی میرزا نصر الله خان المومنین آقا خان خلف اصدق قمر
 الخاقان میرزا اسد الله خان نوری مغفور و احضار انتخاب از کاشان و نقیض کفالت و وکالت و لقب عتقاد الد
 کی و مساهمت و مشارکت دادن در امور وزارت و صدارت با امیر کبیر ثاباک اعظم جناب جلالتاب مارت امشاب میرزا
 تقی خان فرامانی اگرچه از سیاق و فحوی مرقومات و پیاپی اول این کتاب جامع و از مضامین نداشت در طی این وقایع نسب و جناب
 جلالتاب و زیرشکر منصوره واضح است ولی به سخن اقامتی است و شاید بهر مقامی کلامی قدرت کامله یزدانی اگرچه در اینجا و بر فور قادی
 ولی حکمت بالغه اش تعلی شأنه در تکوین مخلوقات و ممکنات اقتضای تدبیر فرموده چنانکه در خلقت طینت آدم ابو البشر را برین صفت
 مشهور است در تربیت وجودات کامله نیز ترتیب مقامات و ارتقای براتی حالات مشهود است زبان عزت و مضت پایه ناست که مرتبه
 باید بر آن بر شد تحصیل و شتاب بر شتاب علی بحکم اجداد و امجاد میرزا اسد الله خان نوری ز اولاد و احفاد خواجه بزرگوار مدنی مولد ابو الصلت
 بن صالح الهروی مرید و محرم اسرار حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و بدین وجه طایفه شریفه ایشان را طایفه خواجه گویند و غای
 از ابل علم و عبادت بوده و گویند که ملازمت نموده اما جدا علایش حاجی میرزا محمد اکبر که فرزند خواجه بیگم پسر خواجه طایفه است بوده صاحب
 دولت و ثروت تمام گشته مرجع و ملجأ خواص و عوام رستمدار و مانندان و کیلان شده حکام مانندان در خدمت شاه عباس ثانی صفوی که
 ورود مانندان و غرمت اشرف البلاد و فرج آباد از او شکوه کردند که صاحب اعیه و دولت مرجع تمام است شاه و را احضار فرموده چون بخوا
 رسید پادشاه که دلش آت ظنورات الهام غیبی علوم لای پی بود بنویس است و فراست دانست که در باب و آنچه عرض کرده اند محض غرض
 و حمد و افری است آنچه گفته بودند و فرمایش فرمودی عرض کرد که اجتماع و التبیان خلق در منزل سرای من دوره است اول آنکه غالباً
 از بطل حکام فرار کرده بجا بنابین بلده روی میگردانند و ما چار دل از ابل و اوطان بر میگردانانی آنکه همراه چه باشد از مجاوران و مسافران این
 اسپل و میهمان در بیج نمیکند معایت حکام برای آن است که مراستم و ضایع نمایند و اسوال مرا تصاحب کنند شاه و دانش آگاه بقیان
 که سخن و محض صدق است ارباب اغراض سیاست فرمود و در مرتبه و رسته حاجی میرزا محمد اکبر فرزند حکومت آنولایت را به پسر شریخ ابدال
 بیگ دو پسر دیگرش حاجی طاهر بیگ و بهمه برده از کمال اطمینان حرم آقاسی ایشک آقاسی حرم لقب داد ابدال بیگ فرزند قاری بیچم
 بود و کلا شری آنولایت بدو نقیض یافت فرزند دیگرش میرزا ششم نام از مستوفیان نادر شاه بود فرزند دیگرش محمد خان بعد از پدر حکومت
 نوز و کجور یافت و فرزند دیگرش نام پدر خود حاجی میرزا محمد اکبر موسوم کرد و من باب اسحر میرزا آقا بابا میخواند و در زمان لوار زنده که معرفتی بحال این
 سلسله شریفه نداشتند حکومت آنولایت از ایشان به سلسله دیگر منتقل افتاد ولی در مقام کدخدائی و ریش سفیدی ولایت و طایفه خود مستقیم
 و میرزا بابا و الداجد مقرب الخاقان میرزا اسد الله خان نوری بوده ولی ملازمت ننموده سالها در عین مناعت و کمال فتاحت بر نیسته تا افتا
 دولت زنده روی بزوال نهاد چون مقدر بود که چندی فیوضات طاهره این طایفه علیه نیز بموم خلایق از معاصین رسیده باشند لهذا میرزا
 اسد الله خان که فی الملش شجرین مژ بود او را بحکم علیم و خان زنده بر سپید رمانت باصفهان برده بودند بعد از فوت علیم و خان از اصفهان بایستادند
 بلشکرنوسی حضرت خاقان اکبر سعید شهید در داد و پس از آن دولت در حضرت خاقان صاحبقران بحال مرتبه مهریت و عزت و اعتبار
 رسید و چنانکه در ضمن واقعات زمان خاقان صاحبقران مغفور گذشت هر قتی بخدمتی منصبی اعلی و انب مخصوص گشت و بواسطه امانت و دبا
 بوزارت عساکر منصوره و معاملات تمامی سپاه احصا داشت چندی نیز بجای نواب شاهزاده نامور دی میرزا کی کشیکباشی گشته
 امرای دربار و سرکردگان و علایان خاصه حضرت خاقان صاحبقران بود و در زمان هفت موبک فیروزی که کب سلطان با سفار و سکار
 جنابش این خزان و حارس د فاین و حافظ حرم و سایر اربک مبارکه گشت و برادرش نصر الله خان سر کرده ملازمان نوری و حکمران رستمدار
 بود و مقرب الخاقان محمد کجور برادر دیگرش سردار کل و وزیر بالاستقلال فارس و کرمان و داماد حضرت صاحبقران چنانکه در ضمن واقعات گذشت ترقیم
 یافته الحاصل فرزندان وی نیز به استعداده عقل و تدبیر بعضی از ابل قلم و برخی از ابل شمشیر واقع شدند میرزا هدایت الله مستوفیان دیوان
 خاقانی نهایت استقلال و اعتبار و کفایت داشت و چندی کشیکباشی خاقان صاحبقران بود و حاجی شکر الله خان سر کرده هز نصر
 تفنگچی خاصه از امانی نور و حکمران بسیاری از سلاطین و صاحب منصبان معروف مشهور بود و سیف قلم را با یکدیگر جمع داشت و بهتاب سرداری

و شکاری در ملک فارس کیداریند و با نواب شایسته میرزا فرما فرمای فارس سمت مصابرت داشت میرزا فتح الله فرزند دیکرش
 دیری فاضل و حکیم عاقل بود و اخلاقی بحال و ثباتی کامل داشت همچنین سرکار میرزا فضل الله و آقا محمد حسن جعفر قلینان هر یک
 در مرتبه و مقام خود بصفتا حمیده مصطف بودند ولی خاقان مغفور شایسته ای بود آرزو نموده و مردم شناسان از بد و شراب در دولت و
 سلطنت کد زانیده و عقل و تدبیر و نظیر و فی الحقیقه زکل و زرای خود در امور ملک پناو دانا تر پیوسته در مقام ترتیب ارباب استعداد بودند و
 ارجمند خان معظم الیه جناب میرزا نصر الله خان المدعو میرزا آقا خان که سنی عم کرم خود و والده ماجده اش صبیحه مسلم بیگ نواده رضا فلیح
 کرجی که از جانبند در شاه فاشا سر کرده ملازمان آوالات و حاکم ولایات رستم دار و بحسب سن از همه صغیر بود در عقل و استعداد از دیگران
 اعقل و اکبر شناخت و از امثال برگزیده و درین شتاب و رایانابت و وزارت عساکر کبابی داد و در سفر و حضر در رکاب مستطاب بدست
 و روز بروز جوهر ذاتی و ابله طور و بروز آمد و رفته رفته بمرقات عزت و عتبار ترقی کرد و در مراتب ضمیمه شایسته ای بقبول تجلی نمود تا چنان
 شد که او را با امرای کسره و زرای پیر بصورت خواندی و در محافل خاص و مجامع سخن از دقایق و حقایق مصالح ملکی اندی چون رجحان فزیده
 جوان بر پیر برین طریق مروت است و او در مراتب تربیت چنانکه باید تقویت فرماید میرزا اسد الله خان را در سنه یک هزار و دویست و چهار
 پنج بحکومت دیالیت رستم دار از نور و کجور و سگابن و کلارستان و حکمرانی ایلات خواجه و ندو و عجد الملکی که ساکنین آنجا بودند بود
 فرمود و جنابش بواسطه حبس طریقی بقبولین خدمت تن در داد و لهذا جناب میرزا آقا خان بالاستقلال بوزارت عساکر مخصوص شد و روز بروز
 اعتبار و اقتدارش افزود و در دولت خاقان صاحبقران بمرتبه و زرای بزرگ گشت و بعقل و تدبیر و وجود ذهن و فطنت طبع مشهور شد
 و غالب ارباب بصیرت را مشهود بود که خدش بتدریج بمناسب علی خواهد رسید مع القصد چون روزگار خاقان صاحبقران در اصفهان
 بسر آمد اختلافی تمام در میان شاهزادگان و امرای بزرگ روی دادیم آن بود که رشته نظم سپاه کیش و بنیاد قصر سلطنت ریخته گردید و
 سرکردگان مازندران را بخواند و اتفاق در کمال نظام بخش شریف و عزم محترم و امانت سلطنت را از اصفهان پیغام بدو دادند و بطریق
 رسانید با اینکه شاهزادگان ایران را میبایست بر سر بود با اتفاق امرای دربار بحضرت و لعیب و دولت ابد محمد در غرمت طهران از تبریز عریضه نوشتند
 سلیمان جلیل خاقان صاحبقران چون بخت ملک جلوس فرمود در کفالت امور لشکر و خالت موز کشور مستقل و مستعبدش داشت و چون
 جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی لمعی شد خود دشنام کو بود عمو امرای دولت بلکه تمام ایالتی ملکت از او طبعی رسیده داشتند و بواسطه
 خلق و خلق مردم داری و مردم شناسی پکی فطرت و نرمی زبان و شیرینی بیان و بشایسته کفایت امور و جلال و مایل بجناب زیر لشکر
 بودند و سخن با وی در میان داشتند چنانکه من بنده که بواسطه امشایی و در سزای جناب حاجی سید علی اظا بهر بوی بسته بودم ولی باطن
 دل در خلوص ارادت خان معظم پیوسته داشتم اگر چیزی تعلق بامور ایشان می شنیدم بواسطه عریضه یا پیغام بخیرش انی میکردم تا چنان افتاد که جناب
 حاجی با همه چشمه و اقتدار و برادرشک بر و اظهار استغاثی از وزارت کرونایا شایسته امیر محمد شاه طاب ثراه بجهت اسکات جناب حاج
 و زیر لشکر را بنوقف کاستان نامو فرمود و لهذا در ایام غیبتش در مملکت فضا برخواست و غراسان معدن خلاف مرکز مضاف گشت و تا انجام
 آنجا استقامتی نگذاشت این ایام که روزگار پادشاه مغفور بسر رسید و حضرت شهباز منصوب از تبریز غرمت را از اختلاف فرمود بحکم احضار و در سطح خاصه
 جناب زیر لشکر از کاشان غرمت طهران کرد امرای جمهوریه که منظر مقدم مبارک حضرت شایسته ای از تبریز بودند و با اتفاق رفت و قوا موافق
 از روز و ناکاه آن وزیر آگاه متوجش شدند جنابش پلن و رود و حسب الامر و عمارت خورشید نزل کرد و کل ایالتی مازندران را سر کرده کان سرستان
 و متوفیان و صاحب منصبان رجوع بجمهوریه نمودند و تمامی در مجلس سامی و اجتماع داشتند این قبولی که خاصه او بود امرای جمهوریه
 امنای رکاب نصرت پادشاهی را متوجش متوجهش نمود زیرا که ترجیح معضول بر فاضل و تقدیم محبول بر جاعل در هیچ مقامی جایز نخواهد بود
 چنانکه از اردو و شهر در قضیه بچ جانش سعادت رفت قایدی بخشید بلکه فرید جلال اقتدارش آمد و چون جناب میرزا محمد تقی خان در تبریز
 عرض راه بخد متشایسته بر امثال تقدیم یافته بود و عساکر اموره برکاب غالب ایالتی آذربایجان و شش ساله و اختلال مرض خراسان هنوز
 در میان بود حضرت پادشاه ظل الله در یاد دل داشتند که چنان صلاح دیدند که جناب زیر لشکر با جناب سیر کیر طریق مودت پدید و سخن از
 موافقت گویند و در امور لفظی و در قیامات قوامی حاصل آید لهذا فیما بین آن دو پیر باند پیر و وزیر صافی ضمیر ترقی و وقوع بسط و مقنن و عقد

انوارت ملکی مشاوره و مشارکت مقرر شد و بجای منصب وزارت لشکر خباثت را بوزارت کشور اعطاء فرمود و چون اعتماد کلی برای وفایت آنجناب داشت اعتمادالدوله لقب مخصوص و زرای بزرگ سلاطین صفویه است خاصه وی کرد و بخلعت خاصش احصا داد و بنظم کشور مامور فرمود پیش و استحضار جناب جلالتاب اعتمادالدوله علیه العالیه در قایق امور و حقایق جمهور ممالک محروسه پشتر از جناب امیر کبیر بود که او از بدو و شباب خرازان و پسران از بلاد دیگر ایران معرشی حاصل نموده و خلائق هر بلده و بزرگان هر فرقه را باو اجی نشناخت لهذا اتفاق این دو مشیر فی اتفاق یا به نظام محام بزرگ گردید و غالباً با یکدیگر مشاوره فرموده اجرای احکام همیکردند و همیکشخص و دولت رانی المثل بمنزله یمن و یسار بودند یا چهره مملکت را بمنزله دو دیده روشن شدن که گفتند نظم دیار با هم اگر یکدند چون مقرض بر دوازده عالم ولی ز خود بنزد و اتفاق نمایند و عزم عزم کنند سز که برده افلاک را زهم بدیند مثال آن بنام تراز مهره نزد یکان یکان بسوی خانه راه می برند ولی دود مهره چه هم پست یکدیگر کردند و در طبع شش را بهیچ ریختند و ذکر استقلال سالار در مشهد مقدس و غرمت نواب حتمه الدوله حمزه میرزا بصوب بهرات ورفتن حاجی نور محمد خان و سلیمان خان با ستالت سالار و مامور فرمودن نواب مستطاب سلطان محمد میرزای حسام السلطنه بولایت خراسان و مدافعه سالار و آمدن سام خان ایلخانی بسیر و ارسا بقامر قوم قشاد که نواب مستطاب امیرزاده آزاده حمزه میرزا والی و والای خراسان در ارک مشهد مقدس بود و امانی مشهد مقدس خاصه حاجی میرزا محمد خان پیکر یک دو الو سرخی سریع السیر من الطیر طلب سالار فرستاده و او در مشهد مقدس گردیده و با امیرزاده و الاثراد بجای مدافعه درآمد و از ارک کوشه همه روزه اشتغال نوایر اقبال بفلاک افلاک انصاف داشت و امیرزاده دلیل عقلی و تقصیر تن در میداد و جعفر قلینی شاد لوی امانی از جناب سالار بهرات رفته که از یار محمد خان استمدادی کند و فیما بین عساکر شهر و ارک مشهد منازعه و محاربه در پیوسته بود و بر نواب حمزه میرزا که در مشهد مقارن این حال سرخی که کما یتک رکذ لان دار الخلافة را باطلخ خبر حلت شاهنشاه قازی بنواب حمزه میرزا امیر و کفرش مردم سالار شد و سالار این واقعه را دلیل بحشیاری و معین بر شهر یاری خود شمرده نواب حمزه میرزا را اعلام نموده و بر امانه حشام خود سپرده و در این وقت خبر میرزا محمد خان و عساکر بهرات با جعفر قلینی شاد لوی بغیر متراض قدس فید شکسته خاطر ی عساکر عراق شد و یار محمد خان بی اطلاع جعفر قلینی میرزا بزرگ خان قرانی را نزد حمزه میرزا فرستاده معروض داشت که حرکت من بجهت خدمت و دولت است و نزد تو خواهم آمد و اراضی جام نیز نامه پیام فرستاد ولی سالار نیز اظهار کرد که در شهر مشهد منزلی بجهت من مهیا کن که بشهر خواهیم آمد و سالار چهار باغ شهر را برای او معین کرد و وزیران بخش میرزا بسر خود را با استقبال او مامور داشت ولی چون در این امر تردد بود بسر خود سپرد که اگر یار محمد خان روی بشهر دارد او را استقبال و تکریم تمام کن و اگر بسوی ارک میل کند با جمیعت خویش در او آویزد و اگر توانی خویش را بریز اما چون یار محمد خان بسردوراه رسید جعفر قلینی گفت تخت ارک را بستانیم پس بشهر آیم و روی بارک روانه شد با شاره شاهزاده ابراهیم خلیل خان و عبد العلی خان سرهنگ تو سخانه و امانی نظام پوچا او را پذیره شدند سپاه شهری چون این بدیدند با سپاه بهرات در او یکنه افغانه عنان زمان و جنگ کمان راه ارک برگرفتند تا بجنهور حمزه میرزا درآمد و مورد الطاف شدند و میکوی اردوی والا خیمه و خرگاه جدا گانه به پای گردن پس از روزی دو که از زوق و علوفه در اردو ماند یار محمد خان سواران خود را برداشته بقلعه کلستان رفته مقداری از زوق و علوفه بار درو ساینده مردم شهر بخا صمد و یکدل شدند و یکبار که بد کار رفت سپاه سالار دنبال او را گرفتند و بدو را و تحشند و ویرامضطرب و متعاصیل نمودند حکم و الا که دهی با مداد او رفتند و وی را بارک رسانیدند چون کار از زوق بغایت شک بود توقف آن عساکر دران اراضی متعکشت یار محمد خان چنان صلاح دانست که آن سپاه خود را بجانب غوریان و هری کشد و پس از محشی توقف و گذشتن بسردوراه رسیدن مدد طهران باز بتخیر مشهد مقدس معاودت گفتند نواب حمزه میرزا نیز بنا چار بدین رای چند استان شد چون هر کس بچانه بقدر کفاف توپ موجود بود جعفر قلینی ایلخانی شاد لوی که در اردوی یار محمد خان متوقف بود تقدیر کرده که اگر او را روانه شهر مشهد دارند یا نقد شتر با زوق و یکصد رسل سب و صعد و ستر بار دوی والا بفرستد چون بازوق و درو حاجت داشتند پس رفتند و او را خلعت داده روانه شهر نمودند ولی در ورو شهر او را ممکن نشد که از عمده آن دعوی براید و در نزد سالار ایمانه چون نواب والا از امر اجماع و معاهده وی با محسوس گشت توپهایی که زیاده از مقدار اصل مرکب توپخانه بود شکست فرمود و باقی را حاصل نمود و عساکر ارک را خراب و ویران کردن فرمود و از آنجا کوچ داده راه هری پسرند سالار با سپاه خود از دنبال رود تا حوالی جام طبع خام همی رفت تا کراویا

رجال سبب غنیمتی تواند جست چون حرمان و یاس یافت باز گردید و در این وقت اغلب محال خراسان را تصرف نمود و بخویشان سپرد و چون نواب حمزه میرزا
 بیجا رسید از اینکه هنگام غنیمت یا محمد خان بشخصه بهادر خان جامی چند تن از فاعنه را اسیر گرفته بود بجا صره جام فرماد و در عشرتانی ذی حجه
 بهادر خان بزنجار درآمد و خدمت پذیرفت و علاوه سپاهیان پیمت بداد و قرباغلی بیک فرستاده وزیر مختار دولت انگلیس که مرده جلوس
 میمنت مانوس شش هزاره این حمزه میرزا سپرد و گرفتار مردم سالار شد و از آنجا فرار کرده بدینال اردو بی آمد در این منزل بر سید و دستخطی مبارک
 که در جابه پنهان کرده بود و مانند دیگران محاصره است مردم سالار یافته بنواب والا رسانید و خوشنودی تمام در خاص و عام شیوع یافت و پناه
 رای مختلف فساد فوج کزازی و فرامانی رای می کردند و فوج بهمان دشت ریز بهرامی آنان برخواستند و دیگر فوج در رکاب نواب والا
 نصرت آسا الترام داشتند چون عبا گیر و زنی ماثربلند را با دو شهر نو در سید بنو فرار کردند و موامشی و مرکب ایشان غنیمت اهل
 اردو شد و کار مرکب توپخانه اسطی می و روشی کامل گرفت و محمد یحییان سرسنگ و میرزا بزرگ خان قرالی از جانب شاهزاده و بهادر محمد خان
 بداد کخافه مامور و روانه شدند و دوی والا در دو فرسنگی خوریان در اراضی موسوم بشیش که جنگلی پر درخت دارد و تراق فرمود و چندی ماندند
 و در آن رستان از جهت قلت خطب تعب داشتند و در دهم رابع الاول این سال فرمانطاع شاهنشاهی بصحوب فرستاده محمد باقر خان
 طبسی از شهر طهران با حضور حمزه میرزا بداد کخافه در رسید و بیستم رابع الثانی بر جعت مصمم گردید و در ایام توقف نواب والا در حوالی خوریان
 یا محمد خان چنیزار تومان وجه نقد و یک هزار غر و غلبه بر سپیل قرض بنواب والا داد و در هنگام حرکت اردو نیز بهادر خان افغان را با یک هزار سوار
 ملازم رکاب والا کرد و دوی نواب حمزه میرزا بترت جید ریه و از آنجا بنیشا بور غنیمت گردید و در یازدهم جمادی الاولی در آن شهر با نواب
 سلطان میرزا والی تازه ملاقات نمود و چون منشور و تشریف حکومت خراسان بنام سلطان میرزا در رسید نواب حمزه میرزا حسب الامر
 بداد کخافه آمد و در غره رجب وارد شد و پس از روزی چند حکم حضرت شاهنشاهی حجه حکومت آذربایجان یافت و بکشته الدوله ملقب شد و حامل
 امیر تومانی گرفت و بعد از ورود به تبریز خوانین مشایخ را که تعاضد می در تقدیم خدمات حکام آذربایجان میستند و بدست آورده به تبریز برد و تسلیع
 ایشان را که سر بسیار داشتند با خاک همسان نمود و ذکر ماموریت مقرب سخا قان عبا سقلی خان جوانشیر با یالت و حکمرانی محال
 اردو سپیل و قراجه داغ و مشکین در زمانیکه نواب حشمة الدوله حمزه میرزا با یالت و ولایات آذربایجان مفخر و روانه شد مقرب سخا قان عبا سقلی خان
 جوانشیر نیز بکامه قراجه داغ و مشکین وارد سپیل و اشطام ایلات آن صفحات مامور گردید و پانزدهم شهر شعبان از شهر طهران بیرون شد و راه مقصد برگرفته در
 عرض راه بمکب نواب حمزه میرزا پیوست و در زنجان استماع کرد که طایفه حاجی خواجه لو و قبیل در جلور با یکدیگر منازعه گرفته و دست و دهن از مردم
 طریق مقتول شده اند و چون بمس و تدمیر و بند و زنجار اسکندر خان بن شکور خان شایمون و شاهپور و بردارانش از متوطنین مشکین بازگشت و محاصره
 شده بود دهم از آنجا خطی حاکمانه به پیر جعفر قلینان قراچورلو و بزرگان طایفه شایمون و حلبیانلو فرستاد و اجماعی نموده بمبیل حاجی خواجه لو
 تاحه اشترایانرا مقید و مجبوس نگه داشتند و شرح حال بجا کرد و والی خود برنگاشتند و جمعی نیز از آنان بر سپیل ضراعت شفاعت کردند تا خایب
 و تائب ربانی یافتند و در ورود به تبریز حکمی بزرگان قراجه داغ نکاشت که اسکندر خان را گرفته مقید کرده به تبریز فرستند همانا والا او مطلع
 فرار نموده به تبریز آمده و به بقعه سید حمزه پناه برد و عبا سقلی خان والی در شهر بقعه از تبریز بقرا^{۱۲۰} فرشته در مشکین نزل کرد و محمد قاسم خان
 غلام شجاعت مازنی را که به همراه خود خواسته بود به نیابت بعضی محال مامور نمود و مامور من تانی در سلک علما و ابرار بصفعت جهلا و شرار
 برآمده بود و مصدر رشور و شر متعده کرده در اینوقت بجد و دروس فرار کرد و در بعضی بلاد آبران برشته خوانی و موعظه رانی اشتغال داشت
 پس از مدتی که طلب بیخامی کرد بولایت مالوف باز آمد از اعمال گذشته اظهار انابت کرد و بجان حاکم نوشته سپرده ملزم شد که اگر از این پس صد
 فتنه و خلافتی شود مستحق قتل باشد و چندی بر این بگذشت تا چنان واقع شد که باز زکاتان ایران در اراضی روسیه قریب بیاد کوبه کالسیک بکرا
 از مردم روسی گرفته بودند و در آن کالسیک مقصد میرزا بال که تخمینا معادل یک هزار تومان و کشری است و دست و دهن از مننات که بهر هزار مقصد
 تومان ایران بجا کرده داشتند و مقصد مقصد راه می سپردند در روز بیست و هفتم شعبان دوازده سوار مسلح بر آن کاروان تاحه بعضی را مجروح و برخی را
 عریان ساخته آن زرو نال اسیر و چون این امر در اراضی روسیه واقع شده بود بکام فصول محمد ناه تاوان آن بر حکام آن دولت و ارومی آمد
 لهذا ایشان از عبا سقلی خان در این باب ممتنی استمداد و محض بودند در روز دهم رمضان که این خبر بشنیدند شخه و عس و صرف و معامله داران

شهر را بخواند و بدینسان سپرد که هر که در این بلاد منات در عرض پنج و شش روز آورده و از نبرد من آید تا تحقیق بصواب روش باشد در هفتم ماه سن را بستاند و نوی آوردند که از امانی بیرون و قریب ده سال از این پیش از سپهر فرار کرده بودند و پریشان بی از آن سه که زین نام داشت بستان سپهر بخار بود بعد از آنکه ایشان معلوم شد که پنج سوار از آن ده سوار شیر و آلی و متبعه رو سید بوده اند و هفت تن از طایفه شایه و متبعه ایراندیش از مجموع سواران و اقبال ایشان را سپاه آوردند و شش هزار منات از میان بنده آنان برآمد آن روز را بجمعه شهر سپهر و خاصه جهان در رسند و از خود بستانند چون پست روی در گذشت سادات خامنه نیز که صاحب ثل بودند سپاه مدد و زربستان و صد پسر یال در جهام سه تن مجبوس مخفی و مظموس بودند آن مبلغ را بزند بستان و شصت دادند و از مجبوسان بخشید و عباسقلی خان زند بنابر سیاست کرد شاه پلنگ خان را با خاندان فرستاد و ایشان را کر و شیر و زعفران و صحنی نزد والی آورد و بجانب اردبیل فرستاد تا مجموع سواران را ملاطفت کند که از فساد تاپ شده و الترام نامه سپرده بودند و بستان خود نوشت که در دوازده راه از فرستاده والی برآیند و را بکیند نوشته او بدست مردم عباسقلی خان فتنه ساز و دزد و بجان والی بخواند ملاطمت من را بخواند و خط بدو پندارند و بقتل او حکم راند تا جماعتی از علما شفاعت کردند و معفو شد ولی او را نیز با دزدان در اردبیل مجبوس بداشت و بدین ایتام که او کرد در موم هفت روز و از آن دیار و بلاد منهدم و منهدم شد و پس از سالی دو بار بخلاف باز آمد ذکر ما موریت حاجی نور محمد خان سردار نبرد سالیار و سلیمان خان افشار با ستمالت جعفرقلی خان شاد لک و و واقعات آن ایام چون خبر ضعف لشکر نواب حمزه میرزا و تخصص در کار کشید مقدس و غمیت یار محمد خان بیجا براضی اقدس و استقلال سالیار بار و آن نواحی کوش زد کار کرد آن دولت بدمت شد و بعضی حضرت شاهنشاهی رسید مقرر شد که حاجی نور محمد خان سردار عم سالیار و سلیمان خان افشار را سملو که با جعفرقلی خان بوزیر دی شاد لک و سالیار مقام آورد داشته با رقام قضا نظام با ستمالت آنان روانه خراسان کردند تا سپاه جدید و سرداری عظیم تنجیر آن ساحات و دفع سالیار روانه شود و ایشان راه برگزیدند و بسیروار رسیدند و از واقعات خراسان خبر شد که نواب حمزه میرزا بدعوت یار محمد خان قصه را راضی بهرات کرده و سالیار در خراسان استقلال کامل حاصل نموده و لندار ققام حرمت آینه شاهنشاهی را با نوشتجات خود ارسال داشتند و در بند فیرمون فرستاده ایشان سالیار رسید و سالیار از غایت غرور ستمال نگریده ولی وعده ملاقات او و خود تبریت و آینه و آینه را بایشان بفرستاد و در وقتی که خوانین کوه در خراسان پیش بوزیر باط شاه عباسی منزل کرده بودند آینه خراسان در رسید و او را استقبال کردند و سلیمان خان شرجی از مراحم خرد و آینه جعفرقلی خان گفتند او را ستمال ساخت و عرضیه مشتمل بر مذمت از کارهای گذشته بخاکهای بهارک شاهنشاهی ایران نوشته سلیمان خان سپهر سلیمان خان زمین عربینه خود باستان شاهنشاهی همانان نقاد داشت و پس از روزی دو حسن خان سالیار موریت تربت را مضبوط کرده بنیشت بفرستاد و با عم خود نور محمد خان ملاقات و مقالات کرد و عم کرم سخوی که شایسته بایست فصول وافی و موزن شافی از تضایح پدرانه و مواضع مشفقانه پنهان کرد و متذکر شد که سالیار یکی از فرزندان خود را با عصبیه عفو آینه بدربار اقدس شاهنشاهی فرستد و این تقاضا و لایک و هفت نظیر لایک نوشته بود تا که خبر بماند نواب مستطاب امیرزاده عظیم سلطان مراد میرزا بجای سیروار رسیده بر دشت سالیار پیفروده و از کفر گفتگوی گذشته و گذشته تفکر و خاست خویش محاربت بلاد خراسان فتنه بدینسان مقال آنکه چون سالیار خبر فوت شاه مغفور فوت گرفت و نواب حشمة الدوله براه بهرات رفت سالیار حکومت بلاد خراسان برافخواند و اولاد خود سپرده غمیت کرد که قبل از ورود حضرت و لعیبد دولت عاقبت محمود اگر توانم خود را بدارالملک طهران رسانم و امت دولت بعد از ورود مسعود اعلی نور محمد خان و سلیمان خان را مامور نمودند که او را ستمالت داده الحشی در خواب غفلت کنند تا که یار بهر سپاه انجم حشر مامور خراسان شوند بعد از زده روز از ورود مسعود اقدس شمس خانبابا بک اعظم و جناب اعتماد الدوله اعظم چنان صلاح دیدند که فرست سالیار بفرستاده چون نواب حشمة الدوله در خراسان سینت نواب امیرزاده حسانم سلطنت بزدی روانه خراسان شود اما جمعی سواره و فوجهای متعده را با توپخانه در خدمت روانه کردند که بعضی از آنها گویا می شود فوج حضرت مراد جمعی جعفرقلی خان قاجار و لک سکندر خان سردار فوج مجیران شقایق جمعی قارلرخان قزاقی فوج مراد تنبیر چینی خان فوج قزاقه داعی جمعی محمدعلی خان فوج ماکوئی جمعی تیموریان سمرقند سواره شایمیان جمعی امیرخان بن نور محمد خان و از سوار و نور و زخان چار و و شایمیان افشار و آیتانو و جعفرقلی خان شایطرانلو و جعفرقلی خان مشکینی جمعی لیرزم سار باجده عراده توپ قلعه کویت بکیر بار قورخان از اردبیل و منزل بنیزل بمیر شدند تا وارد مرزینان شدند مرزینانی لایطاعت کردند و در غره محرم بسیروار رسیدند و دروازه شهر بسته دیدند و احسن صبر و در بطن کندن با شهر روانه داشته بازینامه و نواب حسانم سلطنت را معلوم شد که امیرسلیمان خان فرزند سالیار در شهر است و ملا حن را مجبوس کرده در صحنی که در دهر باغ فکرم

جلد دهم در کتب کرامت و صفی آباد و بام

مرصفا ناصی

و وصول آمد و سخت تر شد و حرکت اردوی سرکار نواب مستطاب امیرزاده حسام السلطنه سلطان میرزا از محاصره سبز و
 پنجواست سام خان ایلمانی بطرف خوشان و تخیر قلعه امروستان و اطمینان محمد خان بغایری و آمدن بار و
 والا چون عرصه بابل اردوی والا از عدم آرزو و غلبه برف و سرما و شک کردید سام خان ایلمانی معروض داشت که تشویش خاطر سواره و سواره
 اردو افزوده است و مدت محاصره اگر بطول انجامد معنی سپاهیمان پوزاید اکنون مصلحت دولت در آنست که سربازان محاصره دست باز داشته
 بار و بار گرد و بار و از حوالی سبز و از جانب خوشان نهضت و حرکت نمایند و بنده تعهد میکنم که نصف قلعه و پستگاه خوشان را بجهة سکونت
 ایلمانی اردو خالی کنم و سوار سوار قشون را کلابدم چون صراحت ایلمانی منی بر مصلحت و خدمت بود نواب مستطاب امیرزاده قبول فرموده و بجانب
 سر ولایت و خوشان حرکت کردید محمد خان بغایری با چهار صد تفنگچی از شهر بیرون شده که بهنگام عبور سربازان بر شکر منصور بر بنده و دستبرد
 کند چون دو منزل اردوی والا قطع طریق افتاد بقلعه امروستان رسیدند ایلمانی قلعه تقابله مردم سبز و کرده در بر بشتد و سوار سواران
 و یک نفر از ایلمانی اردو بنزد یکی قلعه پیام میرد او را پد کلوله تفنگ کرده بکشته چون حسام السلطنه از جبارت بل امروستان آگاه شد حکم
 بقتیر قلعه فرمود سپاهیان قلعه را امر کرد و در میان گرفتار از سه ساعت بفرز بماند تا شش ساعت از شب گذشته قلعه امروستان دو
 تو بر تو بود بضرر تو قلعه کوپ بران و مخرب شد و ایلمانی آن استیمنان کردید مامون و مصون شدند و آرزو و سوار سواران دادند و این قلعه محکم
 بلوایط سبز و راست و حصنی است و اگر بهنگام استیصال ایلمانی آن حوالی اموال و اطفال و اولاد و عیال خود را بجهة سپاهانست و رانجا آورند
 و تخیر آن کاری صعب بودی بعد از فتح این حصار که خدایان سر ولایت خوفناک بخدمت آمده مخلص شدند و بارگشتند و محمد خان بغایری
 بعد از پیروان آمدن از سبز و او خود را بدین قلعه رسانیده بود و ایشانرا بجا الفت بر آید چون حالت ضعیف قلعه یکمان و صورت فتح قلعه را از نظر اردو
 که که خدایان بار دومی آید پیروان آمده راه بام و صفی آباد گرفته بدینجا رفت چه بام و جهان از عیان محل سکونی و محکم اصمعی او بود و آن حصار نیز مستحکم
 و رسانست معروفست و بحکم نواب حسام السلطنه و صوابید بمقربان خانان اسکنند و خان قاجار و الو سوار و سام خان ایلمانی اردوی سلطان
 بسزم تقریک محمد خان بغایری بجان بیاوردند و لطفعلی خان بغایری که با محمد خان مغایرت داشت و سابقا در صفی آباد همست جنگو
 می کماشت خود را بصفی آباد جام رسانیده رعایا را مطمئن ساخت و سپاهیان استقبال نواب امیرزاده حسام السلطنه آورده بودند و ملائقا
 شدند محمد خان بغایری را از استماع این اخبار عثمان تاسک تالک از دست داده یقین داشت که حسام السلطنه سام حسام در قلعه کلام بر دیده او
 خواهد کرد و ضراحت ناله سام خان ایلمانی فرستاده او را بشغافت خود خواند و میرزا اسمعیل کماشته ایلمانی با محمد خان بغایری ملاقات کرده از اطمینان
 و استیمنان حاصل کرده و مقرر شد که بار دومی والا آید بعد از رجعت میرزا اسمعیل بار و حسب الامر و الا سام خان ایلمانی و جعفر قلینی میرتب و اید
 و طالب یک تفنگدار خاصه حضرت شهبازی با و درون محمد خان نامور شدند و او بار و آمده شرفیاب حضور و الا شده مخلص گردید و در کار بانی والا
 شان عراسان بجانب سفر این رفت و برادر جعفر قلینی ان شاد و لو حکمران نیز بجز که در میان آباد اسفراین ساکن بود و تو هم کرده با بعضی از نزدیکان
 خود فرار کرده و نیز جعفر قلینی ان رفت و موکب حضرت کوکب حسام السلطنه در کمال جلال با سفر این آمده توقف کردید مدت یکماه تمام راحت و استراحت
 که از اینند و سلیمان خان دره بگری با دو صد سوار بار دومی والا آمده مورد لطف شد و نور محمد خان سردار قاجار و سلیمان خان میرتب افشار در این
 ولایت بحضور سرکار حسام السلطنه آمده آسوده شدند و نواب حسام السلطنه تبرع بام سام خان ایلمانی و دیگر امرای سلطانی قصد بجز و تقصیر داد
 و روی توجه بدینگونه و این معنی سبب مفارقت ایلمانی از سالار شد و بجهانه محافظت خانان خود از او جدا گشت تا به سبز و سوار جبار است بکن
 صف شکن قلعه موسوم بروئینه دز آید بنشست و با اینکه در ولایات متعلقه با و تصرفات و نظایات رفت و آمدی در ایندت یکماه قطعاً خلاف
 قرار داد خدمت نکرد و بر عهدیکه با سلیمان خان افشار بسته بود ثابت قدم ماند و در حال جعفر قلینی ان ایلمانی حاکم بجز و ملاقات
 با سلیمان خان میرتب افشار و غرمت خاکبوسی پیر کرد و درون میسر علیحضرت شاهنشاه فلک درگاه سلطان
 ناصر الدین شاه چون جعفر قلینی ان از جانب سخی بخواست ایلمانی دولت بدست اطمینان یافت و بجهانه حفظ اسفراین و سر ولایت بجز
 قلعه و نیز درشتافت اگر چه در ولایات و تاخت و تاراج کردند و روی با استعدا تمام در قلعه بدان استحکام بود و سمرقانی خلاف ادب از وی
 بطه و نیرینامه بر پیکانه و خویش و دور و نزدیک محقق شد که او را کار گرفته نام و بحضرت شاهنشاهی قادم خواهد بود و بنا علیه با شارت حسام السلطنه

عباس علی خان جهان بکومیرنجه را بجهت مزید اتمالت خاطر ایلخانی شد و بجهت تنگداری دولت جاوید مدت شایسته ای بروین در فرستاد و مزید اطمینان
او کردید و در سطح امان که امنای دولت بمصوب طالب یک تفنگدار خاصه فرستاده بودند با سلیمان خان شریب فشار بروین در فرستادند
و این معنی بالکلیه رافع توهم و گردید با سلیمان خان فشار به نبرد فرشته بتدارک تهیه بدن بطهران مشغول گردید پس از چند روزی با پنجاه سوار از
اگر دشتاد و لو و اقربای خود از سر قدم ساحه فی الحقیقه جان برکف دست نهاده از اعمال فتنه شرمساز و با شفاق آئینه امیدوار بطهران آمد و
از امرای حضرت و وزرای دولت نهایت الثبات یافت و حضرت شاهنشاه اسلام بنا به نظر محبت و مکرمت در او دید و هجرات ما ضیئه اش بعفو
اغماض پوشید و بقرب حضرت سلطنت احضار یافت چنین نذر کان چو کرد باید کار شرح مرام هم شهریار عدالت مداری ایلخانی
نکودر مقام خود مسطور خواهد شد ذکر حرکت نواب استطاب امیرزاده سلطان محمد امیرزای حسام السلطنه از اسفراین
بجوبن و نزول در حوالی قلعه جغای و محاربه بعضی از اهل اردو با سواران سالار و هزیمت یافتن سوار خراسانی و
رفتن سالار بجانب شهر سبزوار نواب استطاب حسام السلطنه والی خراسان چون از انتظام امور نبرد و غریمت ایلخانی بخاک
مبارک خاقانی نظر خاطر کردید از اسفراین بجانب جوبن هضت گردید و بجهت آرام دادن رعایا و برپایه نیم فرسنگی قلعه جغای نزول فرمود
معلوم شد که از جانب سالار با سلیمان آقای قلیچی سپهر علم روانه نواهد اندیاری خان قلیچی حاکم جوبن در آن قلعه حکمران است و سیصد سوار
از فوج ترشیری از سالار گرفته بجا حفظ آن قلعه آورده است و قلعه را محکم کرده بر رعایا اذن خدمتگذاری نمیدهد و دوی نواب لادرایام دوروز
توقف سام خان ایلخانی و سلیمان خان دره جری را با سمالت سلیمان آقای قلیچی صاحب قلعه روانه داشته چون سلیمان آقا میدانست که سالار
در سه فرسنگی است نواب لادراستحضار داشت در آمدن بار و دیدن الوقت و طفره نمیکند و آیند و همه لحظه سالار از کار اطلاع میداد و روز دوم
درو وارد بدین توامی قدری سرباز و دوعده توپ بقرای جوبن تحویل از دود فرشته بود و شخص خبری را کنده کشته قراول سالار و از کار اطلاع
داده که از دوقه چی در دما ت متفرق و همه نزدیک یکدیگر نبرد اگر سواری مامور شود همه اسیر و دستگیر خواهند کرد آنچنان کم تحریر به سبکسار قبول کرده
یکبار سوار روانه نموده در کمال تعجیل سید و لاد و عده توپ و سیصد سرباز بخبران جمعی قاسم خان بن حاجی قارلخان قزباغی که مرده
و لیر بود رسیدند و او را دستگیر خواستند و بچنگ زدند بکار نظام حضرت انتظام مجربان خبردار شده خود داری کردند و توپ را در باطل را
با اعتباری رخصت دادند و طفره در صف سواران در افتاد با اجتماع کرده حمله آوردند و کلوله توپ ایشانرا از خانه زمین بر فلک بین افکند و بدار
خراسانی فرار عمارد کشته بنار حده و مکار و همه را گردیدند و غرض پشایی بکوش متفرقان آوریده از پیکان بار و دبار کشته شدند از سواران سالار نیز
دوادم با دهماد در آن مذکورید و همیر سید و قاسم خان قزباغی که بسالت موروثی داشت از صبح الی سه ساعت بغروب نایب بهادران مرو
و جامی و خوانی و آق در بندی بدافعه و محاربه مشغول از دود توپ تفنگ سوار ایترو کرده بود و وقتی خبردار شد که سرای جبال را شعله و پیاده خراب
گرفته برایشان محیط کشته اند و توان از توالی سواران خراسانی نیز انضال یافته و قورخانه نیز با شهاب رسیده سواری بار و دوزن ستاده قصبه زکعت نواب
و الاسوار و پیاده و توپخانه را حرکت داده و خود پشتر از وصول آنها ایلغار کرده خود را بدلیه قزباغی رسانیدند و او را بوصول شکرو لکم و متظر شهاب
و با قلیل سوار کالی راه بر سوار خراسانی بر بست بر قتل تل تا جبهه پادگان از فرار کوه به نشیب انداخته قشون نیز از دینال رسیدند و جنگ در پیوسته
ششیمه تا مر جان زنک گردید و در محاربه پیاده بار آمد بر سواران خراسانی غلبه کردند و دولت تن قتل و اسیر شدند و غروب آفتاب و غروب خورشید
عمر ایشان مقدار افتاده بگر بخت چون سالار از مراجعت و هزیمت سواران خود و غریمت نواب حسام السلطنه آگاهی یافت از محل خود حرکت
چار فرسنگ به بنال نشست و در کوه موسوم بر زقی بشتیادی و عوام فرسی و زراقی پرداخت و از دوی نواب لادرا منزل مذکور کوه چیده و متخیر
آق قلعه که محکمترین قلاع خراسان و دوعده توپ در پهلوی یکدیگر در پهنای جدا حصا رشتن آبانی حرکت توان داد و مبادرت فرمود اگر چه
آن قلعه را از عهد خاقان مغفور الی الآن و دبار خراب کرده اند و خرابی تمام شواسته اند و دیگر با به بجا لیست استحکام محلی گردیده چند آنکه توپ بر آن قلعه زدن
منزلزل نگردیده کلوله بر میکشت آخر الام بحاصره و طول مدت و عدم ازوق و اتمام سرب باروت از در استیمان در آمده بعد از یک هفته امان خواسته
و با قصد فرسار از فوج ترشیری که در قلعه بودند بار دو آمدند از برای فوج دیگر شدند و چون خبر فتح آن قلعه با مالی حصار جغای رسید دل از جان
برگرفتند و امان خواستند و امان نامه بر سرباز ترشیری فرستاده شد و بار و آمدند و سلیمان آقا از اضطرار فرار کرده بار دوی سالار رفت و

جلالہ

رضد الصفا ناصر

و محمد ابراهیم خان قاجار پهلوان جانب نواب شرف والا بکمرانی چون معین شد و سالار مضطرب شده بسروار روی نهاد و از محض شدن نیز
اندیشه کردند حاجی میرزا ابراهیم بسرواری را با گردان و نواهی ایمن بسروار برداشته روی بمشهد مقدس نهاد تا با مضطربا و استحکام شهر نشینند
و اصلاح کار خود را در داخل که شعله این آتش بکشت که بسوختن خرمن او فرو گشت ته لطف بطوبی بالتحباب و اشتغال فرزند و بخار و خاشاک غرور
و پند آرزو سدا را بنشیند سپردن سالار بسروار را بر سر او خود میرزا محمد خان ملقب بپیکر سبکی و امیر اصمغان خان صاحب خود
و شاهزاده محمد یوسف هروی و سلیمان قای قلیجی و رفیق مشهد مقدس ضحوی و رسیدن نواب مستطاب
امیرزاده ولیحسام السلطنه بسروار و اطلاع از حقایق کار حاجی میرزا محمد خان پیکر سبکی و امیر اصمغان خان فرزند ارشد سالار و
محمد یوسف افغان برائی و سلیمان قای جویی و جمعی از خروغان سالار با اشارت و در بسروار بماند و خود بمشهد مقدس رفت و نواب
مستطاب والی و الای خراسان نیز عزیمت بنیز و انصمیم داده با بکند خان قاجار سردار و سایر صاحب مضبان در باران چون بجا مقصد
خرامید چون در آغاز و در وجهات عیدیه که سبق ذکر یافت فتح بسروار غیر نپذیرفت در این وقت که حکم العود احدی بنشیند این شهر مشهور می آمد
در عرض راه بدین پست مترنم و متکلم بود که بوقت قسمتم کاش بدانگوی کشد دیگر باز که از آن مرحله منظر انکار بستم بار و پس از ورود بجای منزل
در خسرو کردی غیر سخنی شهر و اراق انداده روز و توقف رفت و آدمی بشهر روانه شد و چند انکه بنصایح و مواعظ خائنین پرداخت چاره نشد و
نزد جواب ملاطفات پوشش پذیر بغیر تو تفنگ و فشا فاش تیر می رسید همه روزه پیکر سبکی و امیر اصمغان خان کفی الواقع ارسال می بود ولی و دیگران
باسواران مبارز بمقابله روی و الا آمده با قراولان بمقاتله میکوشیدند و قریب بغرب از مکار و حقه با قراولان را در مخدول و منکوب بشهر و
رجوع میکردند بدین کار بدین قانون و قرار بمیکشید چون شرح باسجال پادشاه پهلان محروض شد که نواب حسام السلطنه در ایام ماموریت بفتح
و فصل فتح و اصل سالار بار تحمل چه زحمات شاقه فوق الطاقه شده و به تیغ مصری شاهزاده قلعهای چون قاهره معشوق کرده و اکنون بنشیند
کردار سر اعظم شهر بسروار بسره و ارمی در و در بماندای دولت قوی حصول یعنی میر و وزیر اشارت رفت که او را تقویت کنند و سه عراده توپ
چهارده پوند و توپخانه و درخ بخاد و سه هزار تومان زر مسکوک نقد و ملبوسات خلعتی و سواره کلیانی بمصوب بخی خان تبریزی سردار سابقه حضرت
ناب السلطنه معذور روانه بسروار فرمودند و چون سام خان الیخانی فی الحقیقه متضاح شوق قلاع خراسان و مقدم جان نشانان خلاصت
بود نشان شیر و خورشید سیرتی خاص مخصوص دولت علیه ایران احتضار فنت همچنین سلیمان خان بدو هم پایه آمد و بایرانی خراسان
در خور پایه و اندازد پایه خلع آفتاب شعاع الثقات شد و اظهار تعهدات رفت و الی خراسان که بواسطه موافقت با سالار از قهر قتل
ایران هراسان بودند چون تملطحات و تفقدات پادشاه جوان بخت را با خطا کاران و وفاداران دیدند از اعمال سابقه و لاحقته نادم و دیگر باره
بدین دولت قویم خادم گردیدند لهذا جعفر قلینان حاکم ترشیر تو سط سربازان ترشیری و مضوبان ایشان عریضه نگاشت که ما همه خدمتگذار دولت
و ارادت شعار حضرتیم تحقیق صدق این مقال را با خلوی ترشیر بفرستید تا تسلیم کنیم لهذا بحکم نواب اشرف الاحسام السلطنه محمد تقی خان عجم
چهار صد سرباز شجاعت توأم بریم سا خلوی ترشیر ما مورد تصرف گردید پس از روزی دویم از تربت حیدریه عریض رسید که چون بکند
خان بن محمد خان پیکر سبکی مرا خبر از رزاده آزاد و نصف الدوله قاجار که اکنون در مکتب حضرت کوکب سردار سابقا بحکومت مامور بود و از او تدا
مشت و کمال همت و نزاکت منی و درست روشی دیده ایم اگر امر وزیر ما معین شود بالطبع و الطوع و الرغبة رقبه بر رقبه اطاعت او نسیم و این شهر را
بدست او بسیم نواب امیرزاده حسام السلطنه هم در آن شب خدش را با شش عراده توپ و سوار و سرباز مرغوب تربت فرستاد و از آنکس قستی
بی زحمت و کربت ترشیر و تربت تصرف در آید چون از تخیل اطراف اطلاعی حاصل شد و کار قوی گرفت اردوی منصور از منزل خسرو که حرکت کند
بسروار و محض نمود و بروج و دروب شهر را سپاه حضرت به تقسیم نمودند و علوم بنیجر را تعلیم بنجام محاصره و مسخرت بسروار در رسید و بکنر
زدن و مورچال لقب کنند پروا حشد و کار بر قلعه کیان صعب و مشک کردند از آنجا که شهر تربت توسط یعقوب علی خان تربتی بخدمتگذاری
پرداختند و برادر یعقوب علی خان مذکور در ارک بسروار باد و میت نفر سرباز تفنگچی مستحفظ و مختار بود یعقوب علی خان نایب سردار خود مصطفی قلینان
مستحفظ ارک بسروار نگاشت که گاه عزت است و سبقت بنجام دولت است و زلت ارک را بفلان تسلیم کن و در بندگی شاهنشاه فلکی و امثال
تقدیم جوی چون این نایب صداقت جمابه مصطفی قلینان رسید آن نوشته را با نوشته خوش سردار صداقت کیش فرستاد و سوال کرد که اکنون تکلیف

مرجیت نوشتند بخدمت نواب الاحسام السلطنه آردند و اموصطفی قلنجی نواب اطمینان داده فرج الدفان سرکرده فوج عراب بنی عامر بسطیا
 بنستاده مصطفی قلنجی بنیز در فرستاده ذکر تسخیر و فتح سنوار و فرار امیر صلاخانان سپهسالار و گرفتار شدن حاجی میرزا
 محمد خان پیکر پکی و شایهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیجی و سایر اعیان و فرستادن نواب الاحسام
 السلطنه ایشانرا حاجی خان تبریزی بطهران و غرمتی نیشابور و تسخیر آن شهر مشهور چون از یکطرف امر محاصره املا بر محصوران
 شک کرد و از طرفی تصرف ترشیز و تربت را استماع کردند در مقام خدمت برآمدند ولی امیر صلاخانان و پیکر پکی آثار مانع بودند و بصبر نیشابور
 امر مینمودند چون مصطفی قلنجی آنستحفظ ارک بجوی که اشارت رفت بتسلیم قلعه همدستان بشد حکم نواب ستطاب میرزاده حسام السلطنه فتح آن
 خان سرکرده عرب بسطامی تصرف ارک رفت و متصرف شد بهمد و در خلاق قشاده امیر صلاخانان مستحضر شد از غایت جلاوت که داشت
 فی الفور سوار شده با سه نفر سوار از دروازه شهر بیرون رفته راه ارض قدس سپردن گرفت سواران بتعاقب و مامور شدند و در او نرسیدند
 توکلتی که بابا دانا بزرگشت ولیکن حاجی میرزا محمد خان پیکر پکی برادر سالار و شایهزاده محمد یوسف افغان بروی و سلیمان آقای قلیجی خونی
 و سایر اعیان کلا گرفتار شدند و ایشانرا بار دوی والا آردند پیکر پکی از غایت اضطراب انفعال حالت جواب سسوال نمائند و
 علی ای حال نواب شرف حسام السلطنه عرصه نجاکای مبارک نوشته گرفتار آنرا حاجی خان تبریزی که در اردو بود سپرده روانه دارا خلافه
 طهران نمود و خود با خرمی ثابت و عزمی سایر بنشینان بورا راه برگرفت در دمنزلی شهر نیشابور که بهشت است همانست و گرنه خود نیست اما میرزا
 خان پسات که در سبکخام اقبال مورخرا سان از جانب نواب ستطاب حشمة الدوله حمزه میرزا بجا فطنت و حکومت شهر نیشابور مخصوص
 گشته بود و درین عرض مدت از سر سالار نیکو محفوظ داشت پای زادت به استقبال موبک نواب الا پیش نهاده و استدعای سا خلود و محافط
 کرده جمیع را با خود برده شهر را تصرف چاکران دولت داد و بمن بخت پادشاه جوانخت در اندک قتی این بلاد و قلاع سخت و در نهایت سبوت
 تصرف والی والا ای خراسان در آمد و زبان مژده رسان اقبال میگفت فتح در فتح و ظفر در ظفر است و چون نصرت و پیروزی حسام السلطنه
 سلطان غر از میرزا امیر سلطان بود بهمت و همت او کار ملک خراسان صفت گشت و بلاد و بقاع شتلاص کرد دید علی بکله امیرزاده معظم البیرون
 در شب عید سعید نوروز سال که هزار و دویست و شصت و شش و چهار فرسنگی نیشابور شده شهر را تصرف کرده و از فوج قزاقه داعی جماعتی را بجا
 بروج و دروب معین فرموده اما میرزا دینان مورد لشکرات بی پایان آمد و وعده توپی که سابقا خلیفه سلطان نام از اردوی حشمة الدوله بسا
 برده بود و سالار از بابت انجذاب قلب مامور دی خان بدو فرستاده بود اکنون حسب الامر بار دوی والا باز آوردند و در سلک توپخانه پادشاه
 منسلک کردند و در این ایام نواب میرزاده حسام السلطنه بانجام مهمام اردو و ولایت اشغالانست و بعد از ورود گرفتاران و یحیی خان
 بدرا خلافه و ظهور خرمات امیرزاده حسام السلطنه در نظر اولیای دولت فرمان آفتاب لمعان و خلعت مظهر بتصرف حکومت نواب الا
 و احضار نواب میرزاده حشمة الدوله بطهران بصحب حاجی میرزا علی خان خولی صادر و با درشد و اخبار قریب جوار او در اردوی والا بر توجوه
 و وصول افکنند و نواب حشمة الدوله پانزده پیرس از عید سعید نیشابور رسید و از ختایق امورات تسخیر کردید تمیم ذکر حال نواب ستطاب
 امیرزاده از آده حمزه میرزای حشمة الدوله و مراجعت او از صوب هرات بخراسان و احضار بطهران و مامور شدن
 بکمالی از بایجان و غرمتی بدان سامان سابقا مرقوم افشاده که نواب ستطاب امیرزاده معظم حشمة الدوله حمزه میرزا در ارک
 مشهد مقدس محصور و سالار در شهر ارض قدس مغرور بود و مقارن این حال خبر رحلت پادشاه حجه در آن بلاد انتشار داشتها یافت
 و وهنی تمام در کار چاکران در بار پادشاه اسلام روی داد مع پزای ثبات افشده متورمی بخود راه نمیدادند و بقصودی راضی نمیشد
 و بلجوم است شرسد رتی میکردند تا خبر رسید که طغیانه لدوله یا محمد خان افغان الکو زالی صاحب هرات بشش عراده توپ ده هزار
 سوار با هشتصد مقدس آمده معلوم بنود که بجایت کدام طرف حمیت ورزیده بالاخره صلاح وقت در آن دیکه نواب امیرزاده حمزه میرزا
 بار دوی و محافظت کرده بجانب هرات دعوت نماید نواب الانیر دعوت او را اجابت بصوب هرات در حرکت آمده امنای دولت
 از استماع این اخبار در حقیقت امر متردد بودند و بمقصود واقعی نواب حشمة الدوله و طغیانه لدوله بصیری کامل حاصل کردند و بعد از محسوس
 مانوس پادشاه و بجاه سلطان السلاطین ناصر الدین شاه فخر الدین سلطانه نواب امیرزاده از آده سلطان امیرزای حسام السلطنه را

مامور بعد از آنکه به اطلاع آن بلاد و دیار فرمودند و تفصیلی که ترقیم یافت مصدر خدمات کلیه کردید و چون نواب حثمة الدوله از جلوس بمایون
 مستحضر و تشریف بصبوب خراسان غرمت کرد و بهمانا استماع نمود که برادر طاعف کتیر معجانت و مامور است پس معلوم شد که بمنصب منصوب
 گشته لهذا قصد مراجعت بطهران نمود و چون امنای دولت اطلاع یافتند بصوباید جناب جلالهتاب اتابک اعظم امیر نظام میرزا تفتی خان
 فرامانی چراغ علی خان کلمه که مردی زیر کاروان و پرورده دولت امیر نظام مغفور بود و بیاماری مامور بطرف خراسان شد و چون بنیابو
 در رسید بخدمت نواب حثمة الدوله رفته نوشته دولتی را بدو داد حکم همیون اینکه نواب حثمة الدوله از آمدن بطهران فسخ غرمت نموده بموقت و
 مراقت نواب حاکم السلطنة بقلع و قمع سالار و انظام آن دیار پروراند و همچنین حکمی بسام خان نموده که متوقف باشد و در او متوقف
 گرداند افواج منصوره که سالها در خراسان توقف داشتند و خدمات عظیمه کرده و زحمات و خیمه برده و سالها بترک اهل و اوطان گفته و سالها
 توقف برایشان باقی مانده چون حکم مراجعت شدند نواب بنیابو و چراغ علی خان را بسبب انرا که گریز از سبب مسام خان روسی خواه میخواستند
 پیش انداخته حرکت آغاز کردند و بالاتفاق بخدمت نواب حمزه میرزا رفته خدمتش اکام و ناکام بجهت مجبور داشتند و از این احکام و اجازت چند
 انکار نمودند که هم آن بود که چراغ علی خان را که حامل آن نوشتهجات بود قاتل شوند با بجهت باغفت اسکندر خان سردار قاجار و دیگران را مکرر دیده
 شیپور کوچ کشیدند و با امیرزاده و سرپیمان و توپخانه راه طهران برگرفتند و از قرب جوار این سپاه جلادت شاربهمه در ضلایق افتاده متفکرو تحیر
 بودند علی بجهت روحانی طهران بلطف و عفو امنای دولت آن جمع بفرقه تبدیل یافت و هر یک بانعام و اکرام پادشاهی خورسند و راضی
 بعضی بشهر آمده متوقف گردیدند و برخی با وزیران فرستادند نواب خطاب امیرزاده معظم حمزه میرزای حثمة الدوله که الحاقی در خراسان بیکت
 و بهالت حسن سلوک و جلالت نامی بلند برآورده داشت و کارهای بزرگ کرده بود و زحمات بسیار کشیده در رازای خدمات گذشته بود
 عواطف و عوارف خاص حضرت شاهنشاهی گردیده بخلعت نشان علی و شمشیر صرع خلع و بیالیت و حکمرانی بلاد آذربایجان مخصوص حضرت
 و روانه کردید و حکومت ولایت خراسان بالاتفاق و الاستقلال بنواب خطاب امیرزاده حاکم السلطنة مرجوع و موقوف و بجهت حاکم
 مشهد مقدس و ثبوتیه و تحذیل سالار مامور گردید و چون چراغ علی خان بنزد سالار نیز رسید و رسالتی داشت با اتفاق اردوی و الایجاب جنب مشهد مقدس
 حرکت نمود ذکر حرکت نواب خطاب و الا امیرزاده سلطان فرزند میرزای حاکم السلطنة و الی خراسان از نیشابو
 بجانب مشهد مقدس و واقعات عرض راه ارض اقدس بعد از انظام امورات نیشابو را ردوی و الا حرکت کرده بصوب مشهد
 مقدس قطع طریق پیشکر فتنه چون یار محمد خان حکمران هرات که از جانب دولت ابدیت ایران بطمیرالدوله ملقب گشته بود از قرب جوار
 امیرزاده کامکار حاکم السلطنة العلیه العالیه استحضرت یکمیزار سوار جوار بر کردی عبدالحی خان بجهت خدمتگذاری روانه اردوی و الا کرده
 در رکاب پیوند و اردوی و الا از سر ولایت نیشابو بجانب مشهد میرفت و چون بکنار ان نزول فساد بفرج قرانی خبر رسید که ترکه بغارت
 تربت آمده اند اسکندر خان سردار حاکم تربت آنفوج را بترت مرخص فرمود و چون خبر رفتن نواب حثمة الدوله و افواج او بطهران و باز گردیدن
 بخراسان و آمدن فوج قرانی بترت موقوف سمع سالار و دوستان او کشت بغایت شادمان و خورسند گردیدند زیرا که از امیرزاده حثمة
 الدوله پی و باسکی مل در قلوب خراسانیان وارد و فازل بود و چنان دانستند که فوج قرانی بی رخصت بترت رفته اند و حکمان گردند که از آن
 اردو گشته و بسالار پیوسته خواهند شد چه هزار و دویست نفر سیاده زرجوی کاری بودند علی بجهت بود و چنانرا چراغ علی خان قصد غرمت شهر
 و تبلیغ رسالت نمود و خوانین خراسان رضایند و کشتند که چون در شهر مشهد اشرار مختلفه و الواط متحذره اجتماعی دارند و از جانب امنای دولت
 مامور است بجهت غلظت داده عناد و فساد و عدم ظهور صلاح و اصلاح بعید نباشد که ترکب قتل او شوند با لاخره مقرر شد که نوشته چند سالار
 حاجی میرزا ماشوم و حاجی میرزا حسن در این باب بخارند و از ایشان اطمینان و استیمنان جویند بجهت مشاورت بدین امر مبادرت گردید پانچ اندک لایحه
 دور و نزدیک که یکشنبه بن ماه است و روانه دارند که فرمایشات دولتی را ابلاغ کنند و جواب را شناسا استماع نماید رفتن چراغ علی خان
 کلمه فرستاده جناب جلالهتاب اتابک اعظم امیر نظام بشهر مشهد و ملاقات با حسن خان سالار قاجار و سایر علمک
 بزرگوار و مراجعت بکنار ان و اردوی نواب حاکم السلطنة چراغ علی خان فرستاده امنای دولت پس از استیمنان و استیمنان
 با یکفر آدم خود و چار سوار چار دولی و یکفر کاشته جعفر قلینی روانه شهر مشهد گردید و چون بنیفر سنگی شهر رسید سواد لشکر که بجهت استیمنان

پروان آمد و در معنی اظهار شکست نمودند بنظر در آورد قریب پنجاه سوار دست بسته می آمدند پنجاه سوار سیه زبانه و سیه چشم و سیه کلاه و سیه کلاه
 نه عاده توپ چند صفت شکن و جمعی شغال می هم جلوه دادند علی بنجله چرخ اعلی خان این تپان را در جنب تخشتم اردوی خسروی مثل نور چراغ در برابر
 آفتاب خشنده یا مثابه قطرات آبریا بحر محیط تصور کرده بر این تپانات تپانات لازم شمرده تا بمنزلی که مراد را معین کرده بودند در آمده فرو شده
 دو بیت تفنگچی مروی بقاعده نظام تفنگکاران هم پیوسته در آمد و شد قزولانه حرکت می نمودند و در دل میگفت کیرم که مارچه بکند تن بکل مار
 و دو پنج شیرینی هم در صیقل از جانب میزبان نا مهربان نهاده دید غافل که کاین سیه کاسه در آخر کینه و مانرا آرزو را و بقاعده حساب
 و قانون قیصره بحضور نخوانده و بر سینه انتظار نشانده دیگر روز صلاهی سلام عام در داده در باغ خلوت کرده و بهجوم عامه را منع فرموده از او پرتها
 کرد چون قیمه جات امیر نظام را بخواند گفت میرزا تقی نوشته که هر چه چرخ اعلی بگوید قول من است بر کوی که چه گفته است تا بشویم و پانچ دهیم
 وی گفت اولامیر فرموده که ازین امور که در سرداری و در پیش کشیده در گذر و راضی مباش که خاندان چند ساله با او جدا خود را که حق قدرت خدا
 بر این دولت دارند بر باد فنا دهی پس غده و واهمه مانند جعفر قلینان ایلمانی سوار شو و بحضور پادشاه عمده ای تا نقشه است پستی و امین نشینی و
 از رود بقدر خود و پنجاه تومان که تیولات و مقریات طایفه شاست برقرار ماند و فرزندانست مناصب سیاه بندی با بد خود بکمر روی با
 کردی و اگر دعوی حکومت خراسان کنی و وعده کنم دروغ شمار تا ما بکومت بماند و در بختان و فردین فرستاد چه ضایقه والا که با جماع اجاره
 و او باش مغرور شوی و بدایعه سلطنت که در دوده شامانده سر بر آوری کار بر سر نخوایی بر دو همه قریبیت ضایع خویش بماند سالار چون این پیام
 گفت مراد با عینه سلطنت میتم کرده اند غرمت من بطهران بکشته شتم حاجی و خدمت پادشاه بود ممکن نشد اکنون چه بهتر که ما و میرزا تقی با هم
 راه رویم اما مراد بطهران نخواند و حکومت خراسان بمن واکندارد و این قشون و افواج را از دور شهید دارد پس از سالی خود بخدشت آمد والا آنچه
 شدنی است خواهد شد چرخ اعلی خان گفت از این قرار در یک مجلس جواب و سوال با تمام رسید پس مراد خدشت ده که فردا باز گردم سالار گفت پیش
 تا علمای راه پستی و گفت شود کنی و در روز از ان پس حاجی میرزا ششم و حاجی میرزا حسن انجواسته بخلوت درونی برده و او را نیز بخواند ایشان نیز آنچه
 گفته بود مکرر باز گفت آنان نیز بروش قول او که مواضع کرده بودند پاسخ دادند و مجلس تفرقه یافت و چرخ اعلی خان نیز بمنزل بازگشت همان شب
 عزم قتل دی کردند و از حامی تمام روی بمنزل ای آوردند و جبب بھادر مروی تا از منبر کرده منازعه برخواست و از طرفین بعضی جراحت می شدند
 و ازین شناسا سالار و حاجی میرزا ششم پروان آمد آن جماع عامه را متفرق کردند و این حادثه با طایفه یغیای تب نوبه چرخ اعلی خان گردیده از کثرت پسم عرق کرد
 صحیح شد چون کار بر اینمینوانید بفرنگجات و خلاص افتاده و رجبیه در مرویر بفرهنگت که من میروم و اردو را از چنانان بخوشان حرکت میبندم
 شما نیز این جمعیت را بفرقه بدل نمایند عریضه جانی با چند اسب فرستاده من نوعی میکنم که سر کار سالار را تا یکسال بکومت خراسان شغال
 دهند البته از ان پس اصلاحی خواهد شد و او سالار را در این عمل راضی کرده و او را روانه داشتند و بخیر آدم با او فرستادند که بعد از کوچ دادن اردو بخوشان
 برگشته سالار را استحضار دهد و بدین حیل و وسیله از شهید رانده خود را بارودی و الا را سینه شرح حال عرضه کرده و فرستاده سالار را باز فرستاد
 و از حرکت اردو بجانب شهید مقدس و راجه داده اردوی والا نیز از چنانان حرکت کردند قریب بقلعه شاهان دیر شدند و آن دزی بود شاهانه و کمال
 متانت و امالی آن بقاع اموال خود را در آن قلعه برده سیصد تفنگچی لیر در آنجا نشاند چون بجوالی شاهان دیر رسیدند آدمی بجهت اطمینان ایشان
 و آن فرمود که خدایان بآمدن اردو در دانه مدت ده روز بدفع الوقت گذاریند و کار قلعه خود را مضبوط تر نموند سام خان و سایر خواص
 صلاح ندانستند که آنها را بهمان حالت مخالفت باقی گذاشته بگذرند و اردو را بجوالی قلعه نزول اند شخص حسین نام را با نوشتجات خوانین
 خراسان بقلعه شاهان دیر فرستادند آن با جو اندازان فرستاده بگشتند و سوار برای سالار تحفه و اطهار حسن خدمت فرستادند چون مالی و دویتر
 بشان دیر قریب شدند بزخم کلوله شغال که کس را بگشتند و چند تن را مجروح نمودند سالار یوزباشی آدمی طرفی بی و یوزباشی حسن خان شاهان
 دزی را معاوضت آنها فرستاده بود و تفنگچی بلوکا کلا در قلعه باغات این بلوک نشاند و سنگهای محکم در اطراف شاهان دیر بسته بودند و از
 هم مجتد معاون و مدد خواسته بودند چون این امر معلوم شد چاره بجز قلع و قمع انضباط نبود و ذکر محاصره شاهان دیر و مقابل با قلعه کیان
 و غلبه بر یوزباشیان سالار و تسخیر قلعه و تحریک آن با مرزوب اشرف و الاحسام السلطنه چون حقیقت اجتماع
 یوزباشیان سالار و سپاهی بسیار در قلعه و عرض راه برای نواب اشرف والا مکشوف افتاد گذار شستن و کشتن را بهیچ وجه روی بوی خیزید

حکیم بصره شامان درصدا شد و توقف شد بعد از دور و حسام السلطنه بجهت حسیاط کار محاصره و منازعه با جماعتی از خواص سوار شده بجانب باغات و قلعه سیری میکردند بنور بسنگی که در بساتین و حوالی قلعه بود ترسیده بودند که بنای خالی کردن شغال گداشته جبارت تمام بطریق آوردنش غضب میرزاده شراره و لب بر کشیده حکم فرمود که جعفر قلینان سیرت پسر بخند رفیق قاجار و الو با فوج نصرت و سرعاده توپ سواران در غری و شامیان برشته باده کارزار دلف سواران کرده تا کنان قلعه تاجیه جنگ در انداخت بعد از محاربه چهار صد تن از اهل قلعه و صد تن سرباز مقتول شدند و مردم شامان نیز کشته شدند و شکران از سنگهای ایشان گداشته بجای برچی که مشرف به قلعه و در طایفه قلعه واقع بود رسیدند و آن برج را پورش گرفته پست و شش تن شنی لکچ که جبار آن برج بودند قتل رسیدند و از آنجا دمان توپها را بقلعه شاد انداختند و قلعه کیانزاد بساتین جعفر قلینان آمدند و خواستار شدند که او را بکشد سربازان درون برده قلعه را سپارند از نیمه راه با غوای مخدین پشیمان شده و یکبار در بر شد و این هنگام نواب حسام السلطنه لشکر با نواب محاصره قلعه را زد و خود بشکرگاه شد و آنروز در و دیوار بود شب سیم در رسید و بگذشت و فردا قلعه کیان بامان درآمدند و زن و مرد از قلعه بیرون شدند و با مرد و الاونیا حسن خان شامانزی و یوزباشی محمد مادی سر کرده شنی لکچ را بدمان توپ پسته آتش زدند و حسام خان ایلخانی بر در قلعه فیه بایستاد تا اهل قلعه بیرون شدند و تمامی اسوار و اقبال مالی آن بلوک که در آن قلعه جمع کرده بودند بر جای بماند و سپاهیمان دولتی بغارت و تاراج آن قلعه متخصش شدند و دور و در تمام از بهر جبار جنرال آن حصا بیرون میکشیدند و پس بغارت شامان و زرابا خاک یکسان کردند و بنگاهی که سپاه بغارت اشغال داشت بجانب قلعه دیکه در میان رود بود روانه شده و چراغی خان روانه دارم خلافت شده و اوقات گذشته را معروض داشت از دوی نواب و الا حرکت کرده و بچشم قیقه نزل کردند و فرستاده سلیمان خان دره غری رسیده معروض داشت که سلیمان خان که بر حسب امر مامور بکلات بود در عرض راه نشیند که بعضی از عاظم کلات با سیاحت قرار داده اند که محمد علیخان پسر محمد علیخان کلاتی را گرفته کلات را بمردم سالار سپارند سلیمان خان معجزا بجانب کلات تاختن برده مار چنگال که یکی از قلاع کلات است رفته محمد علیخان بنزدیک آمده مردم کلات را استعمال ساخته بنزد سلیمان خان آورده و دو سیت تن از مردم سلیمان خان را ببرد و کلات را تسلیم نموده و ده خانوار از اشرف کلات را ببرد و بر سپهر کمر و کان فرستاده و سلیمان خان بعد از تصرف کلات بدره جزا زاده حسام السلطنه فرستاده او را باز فرستاد و امر فرمود که سلیمان خان در طایفه بمرشد مقدس بلشکرگاه حاضر شود و در بهم رجب چراغی خان را روانه دارم خلافت نموده خود را چمن قیقه متخصر کرده غنیمت شمر نمود و کرو و در جنود نامحدود و سلطانی با نواب استطاب حسام السلطنه سلطان مرزا باطن بمرشد مقدس و محاصره شهر چون نواب امیرزاده حسام السلطنه از نظام بلوکات شهر شد فزاعنت حاصل کرد با سپاهی جبار و توپخانه اعتبار روی بطن هر حصا بمرشد مقدس علی ساکنان الف الف التحیه و التهنیت نمود و از چمن قیقه برای اتمام حجت و رعایت اهل اسلام باز نوشتجات بسالار و مالی شهر نوشته فرستادند و دوی نذایخ جنگ جوابی نیندا لاجرم اردوی بزرگ رایات مساعدت آیات ظفر حیرم نصرت توام را بخشیدند و بشواری صورا و ای فوج نظام بر اثبات واقعه راجعه و قبض ارواح اعدا نالیدن کردند و بچشمان ضرغام بلندک شکن و بلندک شیر فلک پیاده و سواره ب حرکت درآمدند و بزارین گیوان سپار شد و چهره مهر بر بزرگ قار آمد و نظامی تمام و اجتماعی کامل در جنب باغات یکمیدانی شهر اردوی منصوره نزل کردند و بامان خراسانی بهم در ساعت در و در و باز در حاتم تمام و تیب و توپ در و از بیرون آمده بچنگ و رنگ کردند و پیش قراولان اردوی والا ششصد نفر از فوج مجبران و دو عراده توپ و یک هزار سوار بود و قریب ده هزار کس سیکار از شهر بیرون آمده بجا بریدند و با اینکه اردو هنوز فرو دینا نه و جایمان نشده بود در شسته جنگ در پیوسته شد و جماعتی دیگر از ارباب و پیش قراولان رفتند و دو عراده توپ عفریت سیکر بر سر شهریان آورده بنیاد آتشباری نهادند و مدت چهار ساعت تمام از دو جانب توپ و تفنگ و شمشیر و خنک از کار خود فرو نمادند چون نواب والا آن جبارت از شهریان دید حکم داد که فوج سیکار رجله حمله ور کردند و با می ثبات شهریان از جای بدر شده شکست یافتند و فراتر از دروازه بالا جیبان کیزان و شتابان همی شدند و اکثر از ایشان در خندق کجیختند و دروازه چنان مملو شد که تا نیم ساعت نتوانستند باز بست و اگر رعایت عزم نمیداد فوج و سواره در آنجا لاکر کجیختان علی الاقبال وارد شهر می شدند ولی این عزم منافی عزم و مباین رزم بود پس باغات شهر را از دست شهریان گرفتند و زیاده از دست تفنگچی را سیر کردند و تفنگهای آنها را گرفته مرخص داشتند بجهت میلان قلوب شهریان بشهر روانه نمودند و در بجا نورد و دروازه شهر را که بر سر و بالا جیبان باشد سنگ کردند و دروازه عبور بر شهریان نمد ساختند و شب بمقام مظفر و منصوب ب راحت پرداختند و دیگر روز از باغات حرکت کردند و بهلول

مزار خواجه ربیع نیمه سنکی شهر که واقع فیما بین شمال و مغربست نزول گیرند و پس از رسیدن و گردن این دروازه مذکوره ساختن افواج منصوبه و فوج
 مخبران و ماکونی را بدروازه بالا چنان با چهار عراده توپ مقدره اشند و فوج قواجه داعی و فوج مراغه جعفر قلخان سمرقند و پسر اسکندر خان طر
 قاجار با چهار عراده بدروازه سراب گذاشتند و فوج مراغه حسین پاشا خانزاد را در دو نگاه داشتند چون دروازه نوقان بار و نزدیک بود بنای سنکر
 آنجا نهاده سام خان یلخانی را با تمامت خراسانی و فوج ترشیزی بدرب نوقان معین کردند و چهار عراده توپ هم برای آنان مقرر شد آنجا بنام
 دوست قدیمی دروازه سنکر محکم ساختند و در این ایام هر روز سواره و پیاده شهری دروازه ارگ و پایان چنان پشرون آمده با قراولان جنگ
 میکردند و غایبانه بر میت میرفتند و کارزار و جانب بدافعه و محاربه میرفت و از دو سوی آتش جنگ و جدال اشتعال داشت سر پا چون کوی
 و خونه چون جوی در سریان و جریان بود و از اطراف و اکناف از طوایف ایلات خراسان بحکم عصبت برای حمیت سواره و پیاده با مداد
 شیران همی آمدند و روز بروز اجتماع ایشان همی افزود و ذکر و سر و دار تر که خبر حس با سه هزار سوار ترکمان بجاییت و
 واعانت محمد حسن خان سالار بار و پشرون آمدن تمام عساکر شهر که بمذافعه سام خان کرد و در عفرانلو
 ایلخانی خراسان مخفی نماد که محمد حسن خان سالار قوامد بزرگوار و زبان خردی بجای گری استان پادشاه بزرگ خاقان صاحبقران
 فتحعلی شاه مغفور از آنحضرت استسما و کتاب نموده بعد از سالها حکومت خراسان در آن صفحات قبول تمام یافته با کل طوایف ایلات
 خراسان طریق دوستی سپرده و در زمان ایلالت و ابستطاب میرزاده معظم حشمت الدوله مدتی در سرخس بسر برده بار و ساری تر که تکه و میت
 و کولکان و سالور و ساروق که در سرخس آخال و طرن و قریاب و خوق ساکنند معاشرت و موادحت کامل کرده اند و پیوسته از طوایف
 تر که اورا معاونت و معاشرت حاصل میکردید و او نیز در دادن سرایدانطایفه کوتاهی ننمود و پیوسته سه هزار سوار جرار ترکمان با مداد اومی آمدند
 چندی خدمت میکردند و در هنگام رخصت بجای مواجب انعام سه هزار اسیر و مسلمانان و سادات و رجال و عنوان شهر و خارج شهر بدهند
 روانه میکردند بعد از وصول تر که بمسالن خود سه هزار دیگر نیز اومی آمدند و بهین منوال معمول می افتاد در اینوقت نیز سه هزار سوار تر که بخدمت سالار
 رسیدند و ده پانزده هزار کس نیز از قنات متفرقه و شهری بایشان روافقت نموده با امیر صلاخان پسر سالار که فرامر زعمد و اسفندیار زبان بود غالباً
 از شهر پشرون آمده بجایرت و مضایبت میرد حشمت در دروغه شهر شعبان سالار و الامتدراقا جارتد پری اندیشیده سواران تر که را از دروازه
 پائین چنان بر سر سنکر سامخان ایلخانی فرستاده از برابر سنکر درآمدند و ابوالفضل خان برادر سامخان که تازه از جوشان آمده و روزی با میر حسن خان
 تیموری سمت شرقی سنکر ایلخانی را کجانی و قراولی می نمودند با سواران خود بجایرت تر که سرگرم شدند و غالب بهادران خراسانی و چاکران ایلخانی
 معاونت ابوالفضل خان رفته قلیلی از افواج بجای فطنت سنکر مانده بودند بناگاه سرکار سالار و فرزندانش و برادرش محمد علیخان قاجار و متاست
 جمعیت سواره و پیاده شهر غفله بر سر سنکر ایلخانی تا خشد و طرح محاربتی بزرگ انداختند امیر صلاخان و همگی سواران بهادر پیاده شده و بشیر
 برهنه از یک طرف و تفنگچی و شمشیرچی شهری هم از طرفی دیگر یورش بر سر سنکر بردند از برج و باره شهر تفنگچی و توپچی و شمشیرچی و شمشیرچی
 و جوشانی شندیک متصل کردند و اهل سنکر فوج ترشیزی که با سنکر ایلخانی سیصد قدم فاصله داشت منظم شده و سنکر را خالی گذاشتند ایلخانی
 چون این حال دید که فوج ترشیزی فرامیگرفتند تغییر کرده با شمشیر برهنه از سنکر خود پشرون آمده که فوج ترشیزی را شاید از فرار ممانعت نماید و محل اصل
 بازگرداندن ایلخانی سنکر ایلخانی متوحش شده چنان تصور کردند که ایلخانی که کجیته آهنا نیز با سباب جمع کردن و برهم زدن سنکر برد حشمت کار بریشان شد
 توپچی چون این حال را دید چند توپ افکنده سپاهیان سالار پای جزات و جلالت بیشتر نموده توپچی مضطرب گردیده تیر بار چمد توپ را در
 میان توپ افکنده هر چه آتش میزد توپ آتش میگردفت قشون شهری ازین ملاحظه پای جزارت پیش نهاده سنکر ثانی ایلخانی را بجایرت و بغارت
 برد حشمت ثانی سنکر جمیبات نوزیده از سنکر پشرون شدند سپاهیان سالار سنکر را غارت کردند و هر چه در آنجا دیدند با انضمام و عراده توپ
 و قریب یکصد نفر از ترشیزی و خوانی و سرولایتی و جوشانی اسیر و دستگیر تصرف کرده با غنیمت و نجات تمام عزم سنکر و دیگر کردند چون این خبر بار و
 والار رسید سرکار نواب امیرزاده حسام السلطنه فوراً سوار شده فوج مراغه را برداشته و با توپ و بجایرت سنکر خراسانی آمدند و وقتی رسیدند که کا
 گذشته بود و لیکن معبر قشون شهری را گرفته و از حرکت بجانب اردو مانع شدند سپاه سالار نیز همان ولجه و غنیمت را غنیمت شمرده جنگ کنان بدو
 شهر شدند و سرکار نواب حسام السلطنه و عراده توپ سنکر و دیگر را با ایلخانی و سواره او و حاجی میر محمد خان تیموری بار و دوی خود آوردند پیش آرایش

جلدهم

ذکر فتح ایام مکتبه و هنریت شهری

روضه ناصی

و انضباط امور اردو و سنگر اہتمام فرمودند ذکر محاربہ روز دیگر و پیرون آمدن کل ایلی شہر شہد معتمد و روشن بر سر سنگر افواج
قاسم خان سیرت و فوج تیمور پاشا سربسنگر ناگوئی و مغلوبا بشہر بازگشتن چون سالار و متابعان او در روز گذشتہ قصد
کاری چنان شدند مغرور گردیدہ قرار دادند کہ روز دیگر بر سر سنگر دیگر تاختہ و دستبرد نمایند باز ولی کشايند تمامی اہل شہر حتی طلاب علوم و
خدمت امام معصوم با عمو کمبہ و محقر با مید غنیمت و طمع غارت محمل مسلح سوارہ و پیادہ از شہر پیرون آمدہ بجانب سنگر سرتاب بالاخیابان
سیل وار روان و شتابان شدند پنداشتی دریایی بموج درآمدہ است کہ تادیدہ دیدی سوار پیادہ با حربہ و اسلحہ دیدی چون سنگر سرتاب را با شہر متکا
بود از دور بہ تیر تفنگ رنجی خدنگ جنگی محقر کردند و از آنجا هجوم بر سر سنگر قاسم خان غلف الصدق حاجی آقا خان قرا باغی و تیمور پاشا و کلبہ
بردند سرتپان دو فوج مجازان و ناگوئی کہ مردمانی دلیر و افواج ایشان آزمودہ و موجب بودند مضطرب نگردیدہ بہ ترتیب نظام تمام مستعد و غلبہ یافتہ
و اصلا تر از نری بخاطر زادند چون سپاہیان شہری بجای رسیدند کہ کلہ توپ تفنگ ایشان میرسد افواج رزم دیدہ دستہ بدستہ بشلیک توپ
و تفنگ پرداختند زیادہ از یکصد نفر از آن مجاہدین از پای درآمدند و بر خاک ہلاک افتادند دلیران افواج از سنگر پیرون آمدہ ایشان را تعاقب
کردہ تفنگ زمان ہمیشہ شہد و شہریان ہی کہ بخشد سربازان نا حوالی دروازہ بالاخیابان در دنبال سپاہیان شہری رفتند و از آنجا مطفر
و مضطرب بارگشتند و آن منہرمان بشہر در شدند و دانستند کہی ال باشد کہی کوشمال و پس از آن غریمت و ہزیمت تادہ روز از شہر پیرون نیامدند
ابا سالار سواران با طرف فرستادہ بتاخت بلوکات غربی و جنوبی کہ خدمت بدولت میکردند جہدی وافی داشت و از این پس تفکر شیون
بر اردوی میمون در افتادہ با سوار پیادہ مستعد از شہر بد آمدہ تخت سلطانی خان افغان را دوست سوار بجوالی اردو فرستاد کہ اطلاعی حاصل
کنند سلطانی خان نزدیک اردو درآمدہ با پیش قراولان اردو برخوردہ کار بجاری کشید و قراولان شلیکی کردند کلہ بر سلطانی خان آمد از اسب در غلطہ قراولان
خواستند او را دستگیر کنند سوارانش بجاری بہ لیتادہ او را سوار کردہ زخمی بردند و امانی اردو را کارا گاہ شدہ مستعد جنگ کشیدہ چون سالار آمد
کہ اہل اردو بخبردار شدہ اند فتح غریمت کردہ مراجعت نمودند ذکر محاربہ روز دیگر و پیرون آمدن سالار و سپاہیان خراسان از شہر شہد
معتمد و مقابلہ با ایلی اردوی نواب الاحسام السلطنہ و ہزیمت و بشہر بازگشتن چون از واقعہ پیشین مذکورہ روزی چا
در گذشت سالار و کل اہل شہر از ملازم و چاکر و کسبہ و سکنہ مقرر کردند کہ با اتفاق و استعداد تمام و پیادہ و سوارہ و توپ تفنگ شہر بار شہر
بر سر اردوی نواب الامیر زادہ حمام السلطنہ آیند و تار و در برہم زنند باز کردند و این خبر کوثر نواب الاشد در محافطت اردو اہتمامی مبلغ معنی و ا
سالار و سپاہیان و بالہام از شہر پیرون آمدند و بجانب اردوی امیر زادہ شدند صفحا مقابل یکدیگر برآر کشید و توپہا را بجای بستند و بجنگ مبار
نمودند در اردوی والاچار صد سرباز را جمع جمیع پاشا خان و سہ ہزار سوار و جفت عرادہ توپ زیادہ نما ندہ بود مع ہذا امیر زادہ دلیر با قلبی قوی و
پیکری ہنلوی در برابر چندین ہزار بہادر شیر شکار با ستادہ از ہر سوی کہ قہری روی میداد خود بجہانیت و رعایت استحباب میرفت کلہ را ہی
توپ آتشیں ہوار از حالت خرق فرصت الیتام نمیداد و در کام آن از جان یکیشگان لغو نای و دندان شکن میخا دا از آغاز طلوع تا انجام غروب
شور مصاف کرم بود و قاضی ارواح در کار خود لی از رزم ہنگام شام شکستی فاحش و سپاہ سالار در افتادہ کیزان و افغان و خیزان بدرو
شہر شدند روز دیگر نیز پیرون آمدند و بدین دستور تا نماز شام از طرفین جنگ پیوستہ بود تا بشہر بازگشتند چون جمعیت اردو اندکی بود و نہ جنگ الامر
والا از سنگر باربری از افواج را بار دوا آورده معاون فوج مراخہ کردند ذکر محاربہ روز سیم و شکست فاحش یا فتن سالار از نواب
امیر زادہ جلالت شہار حمام السلطنہ و بشہر کرکچین لمو کفہ سیم روز گذشت کہ بنوس شد افونک و مثیلی از سندر و س تو
کھی کہ از حقہ لا جورد برآمد در خشنہ یا قوت زرد دوشکرے رزم برخاستند چو دو کواہ آہن صفا آستند سالار و برادران و فرزندان
از شہر پیرون آمدہ سوارہ و پیادہ خود را برد و جانب اردوی نواب امیر زادہ سام حمام حمام السلطنہ فرستادند سوارہ سپاہ سالار با اصلا
خان سپہ سالار و سایر بہادران جلالت شہار از سمت شمالی اطراف اردو را گرفتند سواران رکابی و خراسانی نیز در برابر ایشان پیرون شد
با ستادہ و پیادہ شہری از طرف شرقی و جنوبی اردو از میان باغات بارودی والا هجوم آوردند سربازان افواج نیز از جانب یادگان شہری
و تفنگچیان خراسانی صفراست کردند از دو جانب باد مخالف وزیدن گرفت آتش مجاری بہ شعلہ کشیدن ہوا تاریک شد و اجل نزدیک
دو دو توپ و تفنگ آسمان را تیرہ کرد و بر برق نیزہ و تیغ چشمہا را خیرہ حمالہ از پسر حلقہ موجہای بخبر خبر بود از پس موج طعنہا بر سر طعنہ شہانی لغنی

جیم بود بر سرشیر خنود جوش آمده و نایب در خورش کا محار خاک گردیده و زبانها از تشنگی چاکتا بهنگام استوای آفتاب حمله تا شوی داشت و غالب مغلوب تیز نیمافت نواب میرزاده افواج رادل داده بودند و عید و خوف رجا و لکرم کرد فوج مجازان مانند باد صحر که بر زال وزیدن گیرد بر یکسوی پیاده حمله سخت بردند و قدم جلاد و پیشین نهادن از یورش بردن ایشان بر پیاده شهری افواج نیز بحیثیت درآمده بافتن یورش بردند بشنیکدی و سه متوالی شهر را از پیش برداشته و پس نشانند و بر آتش غلبه کردند شهریان فرار برقرار ترجیح داده روی بسوی شهر سواران را و نیز بر سواران ترکمان و میر صلاخان پسر سالار غلبه تسلط یافتند قریب بغروب بنزیت در سوار پیاده در او فاشده شکسته رکاب و گسته عنان بجانب شهر متفرق شدند و بسیاری بر خاک پاشانند و پانصد نفر از ایشان اسیر و دستگیر سپاه منصوبه پادشاه شدند و مظفر بمقام و منام خود باز آمدند و تحمین و احسان نواب مستطاب حسام السلطنه سرفراز گشته و چون معبر و مرصده شهریان باغات متوصله بشهر بود بجکم میرزاده آزاده بهم شبانه در اول افات شهر سنکری حصین و امنی متین سا حاشه شد حسین پاشا خان بر تیر باد و تیر تو مان لغام و آسی زرین تمام مخصوص باد و عواده نوب بجافقت سنکرو و ممانعت شکر مامور داشته علی الصباح که شهریان بیرون آمده از راه قصد حمله برادر و کردند حسین پاشا خان از آن سنکرو توبی بر سپاه سالار را که در کلوه توب را که مرکوب چند ابر داشته در رهلو متلاشی داشت سالار و همرا هانش فتح غرمت کینه منکوب مخدول شهر گردیده از خیال یورش براردی والا مایوس شدند و بکفر حفظ و مکن شهر و محضرت در افتادند و بواسطه طول مدت منازعه و دفعه فی الحقیقه سپاهیان هر دو جانب قرین طالت و کالت آمدند نواب شرف الا زحمات و خدمات امرا و خوانین خراسان و صاحب منصبان افواج را کما هو حق با منای دولت ابد مدت معلوم و مشهود داشت و بهر یک مورد حمیتی شدند و برسان بعضی وقایع و حوادث که در اوایل دولت جاوید مدت جمیون علی حضرت سکندر ریت شایان اسلام شاه سلطان السلاطین ناصر الدین پادشاه خلعت سلطانه در طهران و سایر امصار ایران اتفاق افتاده و روی داده پیداست که در تجدید و تحویل جلوس ملوک غیر مبتدیل در امورات دولت و شئونات اولیای حضرت البتة روی خواهد و عزل نصب عزت و ذلت و کثرت و قلت بی شبهه بطور خواهد رسید و اختلاف مزجه و طبایع و صفت و سیرت خود امر است و واضح مشرب ملوک و صدور متفاوت است شایانها مغفور محمد شاه طاب ثراه شهر یاری عاقل و تاجداری کامل بود ولی چنان تقدیر افتاد که مرثی نفوس و وجع مفاسل بر مزاج مبارک آنحضرت غلبه کرد و بواسطه کثرت احتما و افراط و اضعاف قوی بر بنیت آنحضرت عارض شد لهذا امور سلطنت و ملکداری لخمی نقصان یافت اگر چه بالکلیه نفویض جناب حاجی میرزا قاسمی ایروانی فرموده بود و او نیز بصداقت عمل نمود ولی جنابش عالمی بود در مدارس پرورده و تصوف درویشی خو کرده و در سن کمولت بدین منصب عظیم بهولت سیده اعوان و انصارش پکا خان خویش پرست و عوانان و دینا دوست وی نیز بموافقت و معاضدت آنان ناچار و در دفع قبایح اعمال آنان بی احتسار امر معاملات و ولایات نامطمع و جمع و خرج دولت نامنضبط و حضرت شهر یاری را بجایتش کمال ثوق بلکه بارادش بسوق لاجرم مزاج ملک از حد اعتدال بجانب انحرا میلی تمام کرد و خلاق بی نظمی خوگرفتند و جناب میرزا فتح علی خان زنده و شباب رخصت و زیر صاحب تدبیر و مشیر صفای ضمیر از ابوالفکام قائم مقام فرامانی سعید شهید سیر برده و بدقایق و حقایق رموز وزارت کاه گشته بعد از استقلال خویش خواست که بنیانی جدید بر بند و قاعد محکم بچیند همه کس از مقام او اکاهی دهد تا افراط و تفریط در مقامات نماند بدست که ظهور این معانی بی استیلا کلی و احشار واقعی هرگز صورت امکان نیکو و اجرای این حکم محکم بی بخش قلوب عاظم و اکابر واقع نگردد لاجرم بر خلاق سخت گرفت و بر وی همه سخت گفت و از آزار و مرتبه هر کس بقدری که بخواست بکاست تا همه را بر میسند و در مقام اتفاق اتفاق کردند افواج را برادر بشور آیند و قلوب را بدش بکاشند فوجی چند که قدمت خدمت داشتند و توقع محرمت و کمر بستگی یکدیگر اتفاق کردند و بالاتفاق از سر بار خانه واقعه در ارک مبارک که سرون آمد سر از چنبر حکم بر تپان خود بیرون کشیدند و در میدان توپخانه در و ب رکاب و اسلحاه متطافه و نشاندند و از جناب امیر نظام تشکی گردید چون امرا و امنای دولت را ولی شادمان از وی بنود در مقام چاره و صلاح آن کار برینا دهند و آنان نیز ساکت نگشتند و تصریح کردند که ما با امیر نظام سر متابعت و مطاوعت نداریم یا از نا باید که گشت یا از او پادشاه عجمه از وقوع این حادثه متحیر گردیده چون نظامی در امورات خراسان هنوز حاصل گشته بود مایوسی افواج جنگ نموده را مصلحت وقت ندانست و چون امیری با تدبیر و آیتز معتمد و کاشتن طریق صواب

بجته اسكات و سكين افواج فرماندو که جناب جلالتاب تا بک اعظم و امیر عظم از دولتیانه ترک خود بدولتیانه جناب جلالتاب اعتماد الدوله العلیه نقل و تحویل جوید تا بحسب تدریج اصلاحی در این امر متکلم و مبادی ذکر نقل و تحویل جناب جلالتاب تا بک اعظم امیر کبر نظام میرزا تقی خان قزاقانی بدولتیانه جناب جلالتاب میرزا آقاخان اعتماد الدوله العلیه و توجه حضرت قدر و صلاح این مناد عظیم و انما یک در مقام امارت قوم تجدید استقلال اداون چون شعله طغیان افواج اترک لاکرت ویم آن بود که مشنه عظیم تر کرد و وینا من قن سببان و نشیان تا بک اعظم و افواج جبارت توأم مناقشتی شود و منازعتی رود با شارت حضرت شایسته جقای که جناب جلالتاب اعتماد الدوله نوری با مقرب الحاقان عیسی خان پیکر یکی قاجار و میرزا بنی خان امیر دیوان بازندانی و محمود خان کلان نوری و جماعتی پشمار از امرای دربار و اعانت کرده جناب تا بک اعظم را از دولتیانه ترک بخانه خاصه خود که در شهر داشت حرکت داده و قزاقان از دفاق اترک آذربایجانی بایکدیگر و نفاق بایکدیگر فرامانی عراقی اعلام فرمود بحکم عصمت صاحب منصبان بازندان و عراق و فارس بلکه است ایالی مملکت محروسه اجتماع و اتفاق گزیده در دولتیانه جناب اعتماد الدوله جمع آمده اظهار حمایت و حمیت نمودند و سیاهمای شدند تراز الماس منصبان منصبان افواج اترک انهی کردند و آن کرده از این جبارت و خود و دوسری تحویف و تحقیف فرودند علیجناب میرزا ابوالقاسم امام جمعه دعوت دارا خلافت و جناب حاجی شیخ رضا و سایر مشایر علمای با غلبه عام و غوغای تمام نبرد تا بک اعظم فتنه از مواضع مالی عراق بلکه عالی ایران شمرخی دلخواه بازگشتند حضرت شایسته حاجی امیر ملطف و عفت و عدد و وعید سرپایان و تسکین کار توپ و تهدید فرموده از ثبات رای مبارک و باره امیر تا بک سخنان شایسته پنهان کرده که برآورده مارا فرو بردن و برافروخته مارا افکندن نشاید مقبول آید و دیگران مردود و نکرد و مردود و مقبول چاکران مقبول نیستی شبیه ساموران بر امیر خود چهره کردند و قرص آفتاب میساختی سحاب تیره مانند و این الغراب هوای العقاب بالبعثات الطیر و ضواری الصقور سحرشکار تیره و نکرد و غضنفر اسیر آهوی صیقلش بر پانه شمع را فرو نشاند و هبوب صرصر برمان را بینا و برکنند مع القصر چون نزدیکان بساط جلالتاب رای شایسته پنهان بیدین یاید دیدند زانل خیره سر بیای کرده فرومایه نیک بترسیند بالاخره زورق متزلزل میر کپزلنکر علم حضرت شایسته و باد مراد و لوثو امان درگاه از غرقاب خارسته بر جوی جلال قرار گرفت و بحسب تدریس جناب جلالتاب اعتماد الدوله دعیان غلو شدند و مفسدان منکوب دیگر باره امیر تا بک خلعت مبارک بمرکز امارت خود بازگشته پیش از پیش کل و عقد امور و رتق و فتق محام جمهور پر رخت و مفسدین با باطراف متفرق و پریشان فرمود بعضی ابعثات و کرمانشهان و برخی را بار و سیل و تیر زروانه داشت از جمله قاهره و خواجه قزاقی را بکرمانشهان نیز جناب صدر الممالک فرستاد و اسمعیل خان قزاقه داعی فراسباشی شایسته مغفور را مغفور نمود بدین خیز از اموالی نصر کرد و مقرب الحاقان حاج علیخان مراغه ناظر سابق پادشاه مغفور که گذر زیارت که معظم باریکته بود بحسب تحقیق و صداقت باین منصب مقرر کرد و نظامی تمام در امورات در خانه اعلی داد و مورد ثقت خاص و دشا همی گشته عالیجه و مقرب الحاقان نصر الدخان بن امیر کبر مغفور محمد قزاق که خال شایسته پنهان بود از قزاقان و دیانت بمنصب خطیر انظار خاص احصا صافیت عالیجه و محمد علی پیک بن الحاج پیرن خان کز که مردی فاضل بود از ان خدمت مغفور آمد و چنانکه مذکور خواهد شد اگر کسی در گذشت و مقرب الحاقان میرزا جعفر خان شیرالدوله که بعد از جلوس مسمیت مانوس در تبریز به مات دول خارجه میر دخت امور سفارت روم و تشخیص سرحدات دولتین شد مقرب الحاقان عزیز خان سربک که بشیر زامور بود چون در ان عرض دست در خط ارتکاب که و تقویت نظام الدوله حسین خان جلالتاب تمام کامل نمود از فارس بدار الملک طبرستان احضار شد و بحسب شایستگی قابلیت اجداد نباشی کل افواج نظام گردید و مخلص و مغرکشت جمعی از بزرگ زادگان به نیابت وی مقرر شدند و حسنعلی خان خولی از این شغل معاف گردید مقرب الحاقان میرزا محمد علیخان برادرزاده حاجی میرزا ابراهیم حسن خان شیرازی وزیر امور دول خارج که از جانب خاقان مغفور و پادشاه برورد در سه سفرات پاریس و بعد از احوال حاصلات که در سفارت نامه نوشته است و بدین وقت توقف در شیراز پاریس باز گردید و در ایام جلوس شایسته جواتنج بطهران رسید چون حاجی میرزا اسعد و چندی علیل و چهار و بقرب یزد و غفار بر میرزا محمد علیخان بصوبه بید تا بک اعظم ناظم امور دول خارجه شده مرتبی و منترقی بلند یافت و در خلوت دیوانخانه منزلی خاصه معین کرد و بلوایم کا خود اشغال زید علی بجمعی از اعظم امر بحکومت بلاد و مصارد مناصب بزرگ عالمی قدر مخصوص گشته و استقامی تمام در امور ممالک محروسه حاصل گردید و چون دفع سالار تطویل انجامید دیگر باره عساکر نصرت مآثر معاونت و متابعت نواب مستطاب میرزاده معظم حسام السلطنه

سلطان فراد میرزا والی خراسان مورشند ذکر مامور شدن مسام خان روسی با فوج پیاده نظام و سواره و توپخانه بخت
نواب مستطاب مجدوالا امیرزاده معظم سلطان فراد میرزا والی خراسان و واقعات آن ایام و اوان سابقا موم
افشا که نواب مستطاب امیرزاده نامدار حسام السلطنه شهر مشهد مقدس را بمحاصره در میان گرفت ولی بواسطه مسافت محوطه مشهد و ابواب متعده
شهر محاصرتی کامل صورت نداشت لهذا اولیای دولت جای ویدعت بعد از استحضار سپاهی جبار بمحاصرت و مظاہرت نواب حسام السلطنه
فرستادن رواد انشد مسام خان روسی که در قواعد نظام و امور محاصره جلادتی تمام داشت مامور فرمودند و جمیع بموافقت وی روانه
نمودند و از آنجمله بودند جاسقلی خان و لید بر اہیم خان با دیکوبه با فوج خوئی و علیخان قراکوزلو با فوج پهلوانی و حسنعلی خان کروس با فوج کردی
عبدالعلی خان سرسنگ توپخانه مبارکه با چهار عراده توپ و دو پنہارہ و سوار چلبہ سیانلو و قرا داعی و سوارہ کلیانی و غلام مانی و جماعت
دیگر از طہران حرکت کردہ راہ ارض مقدس برگزیدند و در روز و دین عساکر کہ کوبہ سنگی جمعیت مشهد مقدس با اتفاق با استعداد کامل رسید
آمدہ اطار جلا دت و جہارت کردند محاصرتی شدیدہ با عساکر جدیدہ نمودند کاری از پیش نبرده بشمار گذشتند و روزی چند بعد از ورود
آن روز در آنجک نواب حسام السلطنہ کوجانیدہ از مکان مشہور کہ کوبہ سنگی یک میدانی اردوی والا قرار دادند پس از روزی چند بالا
وامیر صلاخان فرزندش بہادران خراسانی بہیت اجتماعی از دروازہ نوقان پیرون آمدند و بر سر اردوی مسام خان رشتند آن نیز
بقاعدہ نظام توپ پیادہ و سوارہ خود را بہ ترتیب از دستہا عتی چند از طرفین دود توپ تفنگ توپہوارا بکوبہ سب داج کردہ
و شمشیرهای خراسانی و ہندی و مصری سطح زمین از خون کلگون بزرگ طلسم می ساخت مصمصام مسام خان کونہ ارغوانی گرفت
رخسار سالار بزرگ عفرانی پذیرفت بنا کاہ روی بودی نخرام نہادہ بجانب دروازہ نوقان شستابان شدند افواج مضبوطہ شہر را
تا دروازہ مذکورہ تعاقب کردند و تفنگ و شمشیر و سب اسباب ہر یکتا از آنجک غنیمت تصاحب نمودند کہ وہی اسیر بدست سپاہیان لیر
در افتادہ مظفر منصور بارودی خود بار گذشتند و سالار و شہریان طہانہ افسوس مذم مترنم و دمساز شدند چون محاربہ و مضاربہ بر وجہ موا
سالار اصرافہ کار بنود بمزورات موہومہ و تندرستہ ہر پرداخت و قصد کرد کہ سواری بسیار بتاخت و تاراج بلوکات شہر خاصہ جنوبی
فرستادہ طریق وصول از قہ از اردوی عساکر منصورہ سد و دو حاصل آنرا در شہر مشهد مقدس موجود دارند ذکر پیرون شدن ہوارا
تراکمہ و غیر ہم از شہر مشهد مقدس بتاخت چناران و اطلاع نواب مستطاب و الاحسام السلطنہ العلینہ العالمیہ
و مامور کردن مسام خان الیچانی را با جمعی بمدافعہ ہنہا و شکست یافتن تراکمہ و گرفتار شدن از جملہ پارتان مداری
آن بود کہ سواران تراکمہ سرخس و غیر ہم را کہ از ہدم تحصیل اسیر ستوہ آمدہ غریمت لفرقہ و بازگشتن داشتند تطبیع کردند کہ باید بر سر چناران
رفت و غارت و یغما برد در شب نیم شہر ذیقعدہ قریب چہار ہزار سوار از تراکمہ و سایر بہادران شہری از دروازہ ہارک پیرون آمدہ بجانب چناران
حرکت کردند مستحقین سنکری کہ در پیش دروازہ سراب بود بواسطہ روشنی مہتاب سپاہی و غبار سوارانرا از درویدہ بنواب اشرف والا
اعلام کردہ مخبر ساحتشند از سنکر دروازہ بالا چنابان ہم ہمین خبر در رسید و محقق افتاد کہ سوارہ شہریت و قصد تا عین و تاراج قرای چناران
دارند بکجک نواب الاحسام السلطنہ مسام خان الیچانی خراسان با ہر چہ سوارہ کہ در اردوی والا بود پیرون آمدہ چون شیر خشنکا ہ چناران
بر گرفت لکمولفہ ہمیرفت عزان چو شیر و ژرم پرازین بروما و لہجا ہم ہمیکفت کادیکی کارزار کرین شک چنمان بر آرم دماز در ہنگامی
رسید کہ سواران خانکر ترکمان دو قلعہ چنارانرا گرفتہ یکصد و پنجاہ زن و مرد از ہر قلعہ اسیر کردہ سوارہ ایشان بغارت قلاع چناران تفر
شدہ بودند الیچانی خراسان و بہادران زعفرانلو و سوارہ رکابی بسم زد کردہ راہ عثمانا سبک رکابہا کران کردند سیکارار مای جانکزارا
از ہرہ مای جان رباتنی نمودند و مجال قتال بتراکمہ سرخس سواران شہری ندادہ تیغ سپہ رنج در آہنا نہادند جنگی عظیم در پیوست و جوی خون
جریان گرفت شکستی فاحش در سواران شہری و تراکمہ روی داد کل اسرار از ایشان استردا کردند و بقتل و اسرمان پرداشتند علی الجملہ
ششصد نفر از سوارہ شہری و یصد تن از تراکمہ گرفتار شدند و بسیاری از سواران شہری بقرای و بقاع چناران متفرق شدند و اما
آن ملک ایشانرا اسیر کردند بارودی والا آوردند مسام خان الیچانی با تسخ و فیروزی وار و اردوی نواب امیرزادہ آزادہ حسام السلطنہ کردند
دوایت نفر از تراکمہ کہ شش در حضور نواب لاکردن زدند و دیگر از باطوار مختلفہ بدار البوار فرستادند از این پس احدی از تراکمہ سرخس و غیرہ

پای در خراسان نهاد و سواره شهری تیر یاری پروان آمدن از شهر نداشتند و قشوری و قصوری در پیمان کار سالار روی داد و بفکر محافظت شهر افتاده و مالی اردو نیز امر محاصره را شنید و محکم و عرصه بر شهریان شک گردید پس حکم نواب اشرف را مقرر شد که شبانه افواج ثلثه جدید در پیش روی دروازه نوقان سنکر پیش بر دزد و دیکر که سالار و بهادران شهری از این کار مطلع شدند بهینست اجتماع از شهر بیرون آمد بر سنکر هجوم آوردند چون سرکار نواب از پیش پستی و بهوشمندی دانسته بود که فرو سپاهیان شهر بر سنکر جدید هجوم و یورش خواهند آورد و ابل سنکر را از تمام خود مشوش خواهند ساخت من باب محرم بقایای عمارت را در و در پشت به چهار عراده توپ و دو هزار سوار عراده سپاه سالار را شتال است تا افواج جدید سنکر خود را تمام رسانند و در آن نشستند و دیکر وزیر تمامی مالی شهر با سالار و امیر صلحان خان پروان آمدند و نواب حسام و بزرگان اردو در بر آن جماعت بچنگ صفت دندان قریب بغروب منازعه در پیوسته بود و از سنکر هم گروهی با مداد انداخته امید شهریان بر تنک آمده و یوس و مخدول باز نشسته روز دیکر تمامی اهل شهر پروان آمدند و بقصد خرابی سنکر جنگی عظیم کردند از طرفین و دو توپ و تفنگ فریاد غریب و غرنک از یکدیگر می کشید تا نیم ساعتی شب جنگ اتصال است بالاخره محروم بشهر باز شدند چون سنکر مستحکم گردید نواب و افواج مرآتوی حسین پاشا خان بن احمد خان پیکر یکی مراغه که میرتی دلیرو جنگ از مرده بود و بجای رست سنکر گذاشته افواج اردوی جدید را از سنکر بیرون زد اردوی آنانرا از پهلوی اردوی بزرگ حرکت داده بخوابی دروازه پایین خیابان که طرف شرقی شهر است جای معین مقرر فرمود و جای شدند و اطباب خیام افواج نظام چون تار و پود پیکر اتصال یافت حکم نواب لامقرب اکحضرت لقا خان عبدالعلی خان سر تنک توپخانه که ثانی سام نریمان و بهر تبه پیران و هومان بود با شش عراده توپ شین تن بجای فطنتان اردو معین شد و در اینجا متوقف گردید و چون زار و بزرگ نواب حسام السلطنه تا این اردو و تخمینا سه ربع فرسنگ مسافت بود و کاه کاه متره بین اردو در عبور و مرور از مخالف مخالفت پیش داشت نوقان خالی بود و در مقامات و محال خوف و خطر بر جای بلند ساخته شد و از تفنگچیان بلوکات مشاهد جماعتی دلیرو هر برج نشاندند آمد که اهل کین در آن سرزمین دستبازی توانند و دولتی همان شهری پیغام کرده بودند که دو قلعه سمت پای چار در چندان استحکام و استواری نیست اگر جمعیتی بدین جای آید و توپی چند بر آن جدارنا استوار بر زمین عجب بنا شده که ویران گردد و بهر هنگام یورش ستیزه شهر آسان شود نواب اشرف امیرزاده حسام السلطنه در اندیشه افتاد که افواج ثلثه را در میان اردوی مخصوص خویش سنکر با ساخته بنا بر مصلحت مذکور بگنجی در و در آن شب که عزم این حرکت بزم گشته بود و واقعه دیکر روی داد و فرستاده میرحسن خان خوانی رسیده از آمدن سه هزار سوار ترکمان مروی بخواب مشاهد مقدس اعلام و جانی نمود و ذکر محاربه سام خان ایلخانی و عباسقلی خان با و گویا با تراکم مرو و نه بریت یا فتنی تراکم چون باطل غیر محسن خوانی معروض معلوم افتاد که سواران تراکم مروی از چند تا و قراولانها که شسته در محل موسوم بیل یا زرشین سنکر شهر رسیده اند حکم نواب مستطاب حسام السلطنه و هزار نفر سرباز مستعد خصم نذر سپهری عباسقلی خان با و گویا که سرداری دانا و جاور بود و عراده توپ و قورخانه مضبوط و سوار زده اردو و الا را بر داری ایلخانی سام حسام سام خان کرد و زعفرانو و سایر سربازگان اردو بجای تنک بست که میل یا زدران سمت راست روانه داشت در آن شب بجو سر برع تراز ماه و کرمتر از برق قطع طریق میکردند علی الصباح هنگام استواری فتنه در وسط الساب سپاه تراکم رسیدند مدت دوسه ساعت شور و مصاف نافته بود و گروه گردان چون کرده مان در آن شور و تافته نرفته شمشیرهای صعب و مدافعی سخت اتفاق افتاد و همین طالع فیروزی مطلع شاهنشاه اسلام فتح و نصرت سام خان را روی داد یکصد تن از تراکم قبل آمدند و سیصد کس سیر شد و لقا خان بقایای آنروز بر ششگان همی مویه کردند بر ششگان اقامان و خیزان شتابان و کمریزان روی و هر دو خانها در گرفتاران تراکم بعد از ورود باره و تمامی سیاست رسیدند و روس نخوس ایشان پایمال به پیران روی را در میدان ارگ مبارک بنظر اولیای دولت رسید محمد یقنی یک تفنگدار که حامل این اوس بود آفتابی یافت و از جانب شهر یار قدران خدمت شناس نواب الاحسام السلطنه و ایلخان خراسان و سایر بزرگان ثقیقات و ملطقات شاهانه رفت و نواب لاس از این فیروزی جنگ که در اندیشه داشت افواج ثلثه را با اسباب سنکر سازی بنیانه اردوی بزرگ و سنکر نوقان برده سنکر محکم زدند و باستانی عالی بنا کردند که میان شهر بران بیدار بود و مقارن این حال از دارا خلاق طهران حاجی محمد یوسف خان بن حاجی قاسم خان مرحوم تبریزی سریت فوج قزاقه داعی با فوج حمله بسرنکی توکل خان و چهار صد سوار کلیانی و سه عراده توپ پانصد بار قورخانه وارد اردوی والا شدند فوج مزبور را با یک عراده توپ حمله پونج سنکر پایین خیابان

متعلق عباسقلی خان باده کو به سرتب افواج خونی فرستادند و توبه که در برابر فرزند باستان سرکوب شهر برده بجهت شکام ضرورت مستقر دادند اما پس از
 خاقان صاحبقران محمد حسن خان سالار که فی الواقع دلیری بود در ستم شایع رجوی در کار مقابل و مقابل و منازعه و مدافعه سر موی مسامحه
 جایز نمیدانست و در برابر هر سنگری دو سنگر خاکی پیش روی خندق میساخته و تفنگچیان مردانه در آنها می نشاندند روزی بنمود که نزد و طر
 جنگهای سخت اتفاق افتاد و جلاد تی روی نمیداد کشتی در آن مرز چون دیرستان فرامرز است یا چون بران در توران و دستان در ابر
 زیاده از دویست جنگ مردانه با امانی اردوی نواب لاکرده بود شب و روز بتاخت و تار و محاربات با امانی سنگر و اردو میکرد زیند به سوار
 مرو و کلات و خراسان در خدمت الشرام رکاب داشتند فرزندان جندش میر صلاح خان که با ش قاجار و ما ش ترکمان بود و در جلاد و دوتو
 و رشادت و تفریدیل سهراب بدیل پرن بود و بر کوه به زین چون آتش بریزدین جهانی میسوخت و عالمی می فروخت بدت بحال کشته قتال اتصال
 داشت و تیغ خراسانی بقطع و فصل مفصل دلیران بهت می کاشت طول زمان محاربات کتر از پنجاه امتداد میدیافت غالب از غلبه فتن
 تا غروب آن روزها شایب زار محاربه کرم بود و دیده غراسیل در قبض جان بی از زم تیغها از کثرت ضرب در ضرب فلول حاصل آمد و طبعا از کثرت
 درنگ در جنگ ملول شدند اما حاصل بعد از فرار کشتن افواج جدید در حوالی دروازه سید مایین جلیان فوری محکم و دینی کامل حال شهر بزرگ شال
 و نواب لاماده محاصره و محکم خواسته دو هفته از سر بازان کر و می و خونی و بهمانی را پس که مگر مخلوط کرده تصرف قلعه خرابه که در یکمیلی اردوی
 بود و در جانب جنوب اردو واقع و محاذی هر وازه مذکور و در نیمه شرقی شهر شکی شهر شیدا مور فرموده پنجاه تن از شجاعان حاجی مهدیقلی خان برادر
 خان قرانی باده و فوج قرانی در آنجا سا خلکو داشتند و در قلعه عسکریه یکمتر شکی شهر نیز چهار صد سوار و دویست نفر از سرباز قرانی بسر کرده کی عبدالل
 خان سردار پیشمرالدین خان افغان بهراتی گذاشته که در شهر را محصور کردند زیرا که در نزدیکی شهر و جای محکم بود یکی مصلح دیگری کاروان
 با با قدرت و بهر دو محکم را شهر می سنگر و خندق ساخته و مستحفظ بسیار در آنها نهاده و اگر عساکر اردو بدان دو محکم تورش برده بمانا بقدر پوش
 بردن شهر هم تلف افواج بودی محکم نواب والا در نیمه شرقی شهر و آنطرف شهر نیز سا خلکو گذاشته بمحاصره مکرر اندازین پس عبور شهر و کتاج
 صورت امکان نیافت بلو کات آنطرف شهر نیز که سوچن و سر جام وارد به باشد تصرف و لیای دولت در آمد و شهریان محصور شدند بدو
 اردوی والا و اطراف شهر خانه و بازار و دکان و کربا بهما ساخته شد و فی الواقع شهری در خارج شهر بنیاد نهاده آمد ماه محرم الحرام بفروردین
 والا مقام و دعا کوئی دولت شاهنشاه اسلام گذشت و در یازدهم از جانب ظمیر الدوله یار محمد خان حکمران بهرات که از تبعه دولت ابدیت شاهنشاه
 ایران بود ششصد سواره افغان و هزاره بل از مستر و دو آمد و سواره سابق را نواب الی والا حسام السلطنه الا علی با جو ایز انعام و نشریات کرام
 مرخص بهرات فرمود و از حسن خدمات ظمیر الدوله اظهار تراضی رفت و مقرب الخاقان اسکن در خان قاجار که بریش بهیدی همرازان نواب
 مامور بود چون بروش رای والا رفتار غنی و بعد از عرض بخاکهای مبارک حضرت شاهنشاهی حاضر بحضور اعلی شده خان والا شان محمد ناصر
 قاجار و الوین محمد ابراهیم خان سردار مشهور با جماعتی موفور بموافقت نواب الا و سرداری اردوی بزرگ مور کرد و ذکر ماموریت مقرر
 الخاقان محمد ناصر خان بن محمد ابراهیم خان بن حاجی محمد خان قاجار و الوین سرداری خراسان و تقویت امور
 نواب استیطاب امیرزاده معظم حاتم السلطنه سلطان مراد میرزا والی والا ی خراسان و واقعات آن ایام بضر
 بنیان چون حقیقت حالات و حکامی واقعات خراسان بعرض پادشاه حجه فلک رکاه سلطان ناصرالدین شاه قاجار رسید
 بمشاورت امیر کبیر انابک اعظم و جناب اعتماد الدوله چنان صلاح وقت دانستند که مقرب الخاقان محمد ناصر خان قاجار ده الورا که پدر پرنده
 سرداری سوسنگر گشتی پرورده بود روانه خراسان نمایند و به پیشکاری نواب الا مخصوص سازند لهذا سپاهی جبار در خدمت مامور داشته روانه
 فرمودند و مقرب الخاقان عباسقلی خان و له محمد زکیان نوری سردار سابق فارس و کرمان که در این ایام سرتب افواج بود و در جلالت
 جلالت معروف بهر ایمی و مقرر شد و عالیجا حیدر علیخان سرتبک فوج ششم بیزی باضنام چند عراوه توب کوه پیکر نیز در این پیش
 گرفت بعد از قطع فیانی بجوالی مشهد مقدس رسیدند و شرح حال بنجد است امیرزاده بهمال معروض داشتند و روز چهاردهم شهر صفر
 شریف باد و سر جام بعسکریه وارد و مقام گرفت پس از استحضار نواب الا دستخطی بسردار معظم الیه مرقوم داشتند که فردا پس از قطع طرق
 نزول فرقی در چمن طرق و تراق جویند تا روز دیگر شرائط استقبال بطور آید و این نوشته وقتی رسید که عسکر سرتب افواج در حرکت بود و توب

عسکری بی آدم سالارید که از جانب عسکر قزوینی می آیند و از طرف اردو خبری نیست فرصت ضعیف است شمرده با تو چنانچه و مباد و پیاده خود از شهر بیرون آمده راه بر آن سپا
بر بست فوج خسته راه سپرده بمنزل نرسیده بضرورت بدافع بایستادند و از دو سوی لغره توپ آسمان گرامی کردید علی خان قراکوزلو و عبد العلی خان سکر
تو چنانچه و چهار عراده توپ بزرگ روانه شده وقتی رسیدند که سواره شهری داخل سیاه فوج شده بود و خان سردار نیز با او اجماعی خود بجای جنگ سرگرم
بودند ایشان از پشت سر قشون شهری در آمده بضررب توپ تفنگ قشون شهر از میان فوج بیرون کرده قشون سالار روی بدیشان نهادند و هر صلا
خان سپر سالار و عباسقلی خان دره خبری هر دو پیاده شده سپاه را به جنگ آهنگ جمیع دزد نواب شرف الانیر باز رگان عسکر و دلیران لشکر در رسیدند
مجا ربی عظیم پیوسته شصت و جمعی کثیر از طرفین قسین و اسیر شدند و از آن هنگام تا سه ساعت از شب گذشته بهنگاه جنگ کرم بوده و محمد باقر خان شاه میون
افشار کلوله بران خورده آخر الامر بدان جراحت در گذشت علی باجک بعد از غنیمت شهربان بشهر نواب لالاباردوی سردار قاجار رفته سنکری که لازم بود تن
فرمود و بعد از دو سه روز و اصلاح چنان افشا که عساکر اردوی سردار قاجار عسکر به حرکت کرده و از طرف کوه سنکی گذشته و بروی ارک را محاصره فرمایند از
چین حرکت تا ساعت و دو و چون سالار و شهری لایق قطع با سپاه سردار بجنگ اشتغال داشتند تا نزدیک کوه سنکی رسیده فرو داند و محل اردو را مشخص
و آن اردو را بمقرب باخانی عباسقلی خان میرتب واکذاشته سردار خود بار دوی نواب لالاند و برق و شش امورات لازمه برداشتند و سرکار نواب
و سردار قاجار چنان صلاح دیدند که این فوج جدید از طرف ارک در وادیه ارک را محاصره و میمان گیرند لهذا اردوی آتشار از کوه سنکی حرکت داده در کمینانی
ارک که توپ ارک بدینجا می رسید فرو آمده از آن پس بنای سنگین داده و با اسباب سنگر سازی این سه فوج بنامه عراده توپ بهزار قدمی ارک فرستادند و با
دادند آنها هم سنگر و مارچ برداشتند از سنگر و از سه طرف تا سنگر ارک گیر و فرنگی یاده بنود اشترار و الواط شهر بر از لحاظ این حال در نهایت
چالاک میانه سنگر سراب و سنگر ارک و سنگر خاکی ساخته و غایت محکم تمام کردند و تفنگچی در آن هر دو نشاندند که تردد امانی سنگر سربانی را سنگر ارک نفع شوند
سجک نواب الاحسام السلطنه امانی اردو نیز مجدداً سنکری ساخته و پیاده و تفنگچی کوه پایهای خراسان از آن جای دادند و در مقابل آنها نشاندند که از غنیمت
یکدیگر بر آید و باطل اردو مستعرض بخزند و تردد این سنگر را بان سنگر مانع شوند بعد از آرام گرفتن اردو با تمام سنگر با دو لشو امان شهری از شهر اعلام کردند که
عرصه بر امانی شهر شک شده و بهای آذوقه بالا گرفته و کندم در شهر صلوا وجود ندارد و کرده مردم شهری هم از تعدی و تقاول الواط و اشترار مروزی
و هزاره بسته و آید و بتسلیم کردن شهر تن در داده اگر محافطین سنگر باز دیگر تشنه اند امانی شهر بفریاد و فتنه خواهند برخاست و کار سالار احتمال خواهد
لند اینک نواب امیرزاده حسام السلطنه حساسان و میرتمان و ارباب مناصب هر یک سنگر خود پیش برده چون مولان رخنه قرار مورچال و بنای
مارچ را گذاشتند و همه وزه قشونات شهری در هر سنگری پنا و جنگ بزرگ نهادند که ملازمان سرکار از پیش بردن کار سنگر و تمام مارچ بازماند از این
خاف که این فوج دریا امواج در و کار در خدمت شهر بایرزم از نای منصوبان السلطنه سپاه کش مغفور عمر را مصروف اینگونه خدمات نموده سنگر را
پیش برده اند و آماده محاربه و مضاربه اند چون شهریان بنیاد کار خود را خراب و دیوای امید خود را سراب دیدند اضطراب تمام بحال آنان راه یافته
استدعا کردند که روزی چند صبر نمایند و حسین با شایان میرتب بفرستید که با او قرار می دهیم حسب الامر و الاسترطبلات آنها پر و احت از آن غلام
فایدتی مقصود نکر دیده بازگشت و معتقد کردید که اگر نقه دی رود و سربازان غامی بگرمت شود و سنگر محکم خاکی مقابل سنگر نو قرا تا تصرف در آید نواب
حسام السلطنه قبول فرمودند که دو سیت تومان نقد و یک جعبه تفنگ دولوله انگلیسی یک اسب خاصه صد تومانی و یک طاقه شال تریه کشمیری و چنان
صدشان طلا و لغره بحسب با شایان میرتب فوج و محرمت شود اما چون شهر محصور شد و علوفه و آذوقه مردم سالار کم یاب گردید سالار از غلام و عظامی شهر
اطمینانی نداشت در اینوقت حاجی میرزا عسکری امام جمعه مکتوبی بحکم السلطنه فرستاد و فرستاده او بدست کسان سالار گرفتار شده مکتوب دراکبر نش
بسالار دادند سالار از مواضع علمای شهر با شایان میرزا مشورت شده امام جمعه بگرفته و ملکیان مروی سپرده که نگهبان او باشند و مبلغ چهار هزار تومان
زرمینکوگ از او بمصا دره بگرفتند و حاجی میرزا ششم را بشکر حاجی سپرده و میرزا صادق ناظر حضرت رضوی و حاجی میرزا کریم وکیل و میرزا محمد تقی را
بدست و لیخان دره خبری مجبوس داشت مروی مجهول که باقر علی نازک میمانند با جمعی اشترار بخانه حرم فرستاد و او یکی از بهرمانش حکم داد که در غنیمت
بگنجد و آنچه در آن است تصرف کند آمد و قبول نکرده باقر خبری بر سینه او زده و در ابکشت و بلکد پای در خرینه بگشت و هر چه بود برگرفته نزد سالار برپس
بفرانبار شهر شد کلوله توپی از خارج بر سینه آمده غنیمت را و را بهو اشتلاشی کرد سالار با چنین شکی تبه نشد فادیل بنی و فضا و دیگر ادوات
زیرین و سیمین ابدال انضرب فرستاد و بنام پادشاه عهدی که زند و تبر که و دیگران بدو سپاهان است و دو هزار تومان زرمینکوگ برآمد و محبت ترا بیکه چه از

از موقوفات بریکوفت ای نیر بر دمت غمهای مجوس بخاد و از آنان تجلی محمود بخاتمی سرگشته بخدام می سرزد و خاست این اعمال نایه کمال زوال و کزید
 ذکر محاصره شهر مشهد و تخریب سنگرهای شهری و اضطراب مالی شهر و شغلاختن و مطیع شدن حسین پاشا خان
 سرتب مراغه که مردی دلیر نجیب است تعهد این خدمت کرده از خدمت نواب لار حضرت یافته بکمان خود بازشت سربازان خود را و کرم کرده تخریب
 دو سنگر مذکوره اقدام و زید از طرفین آتش مصافقت و حصاریت و شغل خلاف محاربت بر فلک شیر رسید طغنه غرض توپ تفنگ لوله در عالم
 افکنده سرتب لیر روی باز نکرد اندیشه حمله ای قوی برد و بانکه کدو فوری سنگر را منحر کرده جمیع القبل رسانیده و یکصد و پنجاه نفر شش لپی را اسیر کرده دو
 ساعت و نیم از شب گذشته خبر این فتوح عظیمه در اردوی والا معروض افتاد چون جماعت شهری مطلع شدند باز دحام تمام از شهر بدر آمدند و بر سر
 سرتب مشند مقرب سخاقتان محمدنا صرخان که روزگار ایلالت جلادت و جلالت موروثی و کتب جمیع کرده بود با سواره و پیاده بسیار از اردو با مدد
 حسین پاشا خان دلیر و شهسپا هیمن شهر را بگریزاند و بحال ثبات تا صبح در آن سنگر توقف کردند و روز نواب شرف و الاحسام السلطنه با امر
 اردو بر سر آن سنگر رفته از این کار بزرگ عظیم تعجب و بدینچه موعود بود از لشکر جنس سرت تفنگ نشان حسب المقرر و فرمود مروت و مکرمت
 بسیار با آن فوج بطور آورده همه را خوشدل ساخت و طویر این خدمت نایه غیرت سرتب و دیگر گشته یکایک کمر خدشکاری و جان نثاری بر میان جان
 بستند و هر یک بسنگر نائی که در مقابل آنها معین بود یورش برده به تصرف در آوردند چون مالی شهر دیدند که همه دزد از بحر محیط دولت قوی شوکت حضرت
 شاهنشاهی خلیجی عمان و اردوی بخاری آن دیار دارد و پیش از دنبال چش و لشکر از قشای لشکر و توپ از درای توپ سردار از عقب سردار تخریب اسباب
 همیشه سوار و کارجا حصار به شکلی کشیده و عمارت شهر منجر خواهد شد و جوی خون از شیران شیران جریان خواهد یافت و عمارت حضرت مادر را دمدم و لوط خطبه
 فتح و فتح و طغنه و طغنه است لفظها سرد و لبها خشک کردند و در فکر انجام کار خود افتادند عظمای شهر و زعمای قوم و اعیان ششم و طبقات خدم
 و وجوه متجنه و گروه ستمده با یکدیگر ملاقات از هر در مقامات کردند و کنج آراستند و نشستند و گفتند و شنودند و مصطفی قلینان افتاد و بهادر خان جامی
 آقا با خان فرزند شاهی کریم داد خان و پیکر سکی هزاره و عموم رجال پیاده و سواره بنزد عباسقلی خان دره جری رفته سخنان گفتند و برای العین میباش و کرد
 و معاینه نمودند که خورشید عمارت لایم است و شیشه ایست و آتین انضمام دانستند کاخر این روز شب میر سیدین صبح بشام از کار گذشته ندیم ندیم شد
 و قرین الم گفتند و گفتند نظم سخت شد کار و دروغا که بهو سها همه است سوخت جان از غم و آوچ که طعنها همه خام آخرا این شیشه بین آید و این شیشه بنگ
 آخرا این می رسد و زرد و این شهزجام بالکلیه متفق الرای و الکلیه شده که در دامن توبه آویزند و خاک بر سر غفلت ریزند روی باردوی و الا نهند
 از آن تخریب جانگزاوار نهند و در فکر شفاعتی بودند و طلب ساطی مینمودند از طرف خارج شهر نیز فوج نظام دمدم بجان شب خل قدم فراموش میندند و
 بهارچ و مورچال تقدم میخواستند و همت می کما شدند و خندق می بنا شدند و غنله شادی بر فلک میر سیدیند و لوله دلیری بر سپهر میکشیدند سلا با
 از آن کار شوش شده در باره همگان بغایت بد بکمان گردیده بمشاوره رجب بهادر روی قصد گرفتن عباسقلی خان دره جری کرده و نیز از او بکلی بایس
 شده همت خود علانیه کرده آدمی از داخل خارج فرستاده از اطاعت خود و دیگران پیغام داده مقرب سخاقتان سام خان ایلمانی را شفیع انچه استعدا
 کرد که نوعی شود که قتل نهیب غارتی در شهر روی ندهد تا ابواب شهر مربوط و سلا بار بمقبوض افتد از جانب سرکار نواب حسام السلطنه اطمینان بخدا
 و ایتیمان جسته و میرزا اسمعیل نویسنده ایلمانی که مردی مهندب دانا بود و در این امورات مجرب و سپنا با ستمالت ایشان بشهر رفته اطمینان داد و استعدا
 یافت و بازگشت و باز گفت تا در حوالی دروازه نوقان عباسقلی خان دره جری و سام خان ایلمانی ملاقات کردند و حسب المقرر دیگر و سرکار
 ایلمانی خراسان و همسام خان سرتب و چهره اعلی خان کرمانشاهی و عباسقلی خان کرد جهان بکلور بدرمشهد رفته با عباسقلی خان دره جری
 و بهادر خان جامی و بابا خان فرزند شاهی و کریم داد خان و پیکر سکی هزاره و دیگر اعاظم و ارکان مجلس معاهده انعقاد دادند و شرطها محکم کردند که
 شهر بدهند و شهر یار بگیرند و ممتنی شدند که بغارت اشاره نرود و قتل فتوی ندهند و در هتک استار و فلک استر را ببالعه نوزند و حدود و پرضن بگویند
 بازینا آیند و حدود و پرضن چون کونه اما با بنمایند نواب شرف الاحسام السلطنه چنانکه مرضی آنان بود و یقین داد و دست بر بکمان نهاد و ذکر فرار
 محمد حسن خان سالار صبح مقدس و پروان بدن باردوی نواب حسام السلطنه رفتن و جزای اعمال
 ماضیه و اسخام کارا و عباسقلی خان دره جری و کریم داد خان هزاره و اراض خان سرخی مشهوره و سایر اعاظم مذکوره چون از سرکار
 نواب الاحسام السلطنه ملطاف میرزا والی و الای خراسان و امنای دولت ابد مدت اطمینان کامل یافتند بهمر اهی مقرب سخاقتان سام خان

ایلیانی بن رضا قلی خان بن میکون خان کرد غفر الله باری دوی بزرگ آمده در کمال فراغت و ندامت بعد از جرایم ماضیه نظار استیصال و انفعال نمودند
نواب والا که از غفوذاتی و کرم فطری علیه حضرت شایسته همجا بلند بهمت پاک فطرت صفائی طویتی استحضاری تمام حاصل داشت بامیت
اغراض ملوکانه پیش از ابراهیم و اصطفا عات شایسته ای امیدوار ساخته تا در اتمام خدمت کرم دل شوند بیک رانجلیت و تشریف شایسته
مستحق فرمود و آنشب همه را در دوی والا بفرست بخنداری نموده ضعیفان در خور کرد و بهر شبانه چهار صد نفر از سربازان دلیرفوج قرانی بدر واره
نوفان و بالا خیابان کسبل فرمود آن فوج سرعتر از موج کسبل العرمم برد و بام بروج و بدیه خروج و علو جسد و در صداقت و ارادت و لوج و غلو نمودند
علی انصباح که صباح روز نصرت و طغر بود و خواجه این مذکور را بهر هی صرع غام گنم مناعت و مصصام نیام شجاعت فرامر زلال هال نریان
سام حمام سام خان ایلیانی و سرتب صداقت مشار سام سام خان روسی و عیاسقلی خان کرد و چراغعلی خان کرمانشاهی فرستاد
جناب تائب اعظم با تمام و انجام آن خدمت بزرگ روانه فرمودند و ایشان نیز بعد رفته و فاکرده خوانین را بشهر راه دادند و مردم شهر را
مطمئن ساختند و در واز نامی شهر را تصرف چاکران دولت ابد مدت دادند و بهر چه توب که در شهر و بروج بود و تصرف مقرب سخا قان
عبد العلی خان سربینک تو تخانه مبارکه داده همه را بار دوی والا تحویل داد سالار بار دوی خبر وار شد که کارا کار گذشته با چار بصحن مبارک
کر خجست و خیال داشت که صحن مبارک ما من و مکن خود قرا داده بقدر امکان در آن مکان خود داری کرده باشد شاید زورق شکسته و جوش
روزی چند از غرقاب محیط قنابلست ماند و فرصتی بسته خود را از شهر بیرون افکند و جانی بدر برد و جیب مروی تا آنگاه با وی موافقت داشت
در حجره فوقانی از حرات صحن مقدسه شعله آشته بفرقه خلاصی خود افشاده در هنگامی که ایلیانی خراسان و دیگر خوانین در شهر بودند نزد آنان آمده اظهار
اطاعت کرد و وی را روانه اردو نمودند تا فراغتی حاصل کرده قراری در امر او داده باشند آنشب در حوالی خیمه ایلیانی مقام داشت و دیگر و یکی
از امانی شهر بختیه می نیز ایلیانی میرفت رجب بهادر میرا در پهلوی خیمه ایلیانی دیده بوی دشنامی داده گفت آنچه با امانی شهر از جو رو
عدوان کرده مکافات خواهی دید و همه بر تو مدعی خواهم گشت این سخن بوالعجب باید ترهیب رجب شده چه که از اعمال و قیود و افغان فشیخه
خود با امانی شهر استحضار تمام داشت چنانچه که پر کرده بود در زیر تختان خود خالی کرده هلاک شد نقش او را از خیمه بیرون افکند و کودکان شهر
مطلع کرده رسن در پایش کرده جسد او را بهر کوی و برزن کشیدند تا بهر مردوزن بر او سنگ بسیار اندجسم او را ستان شهر پس از پنج روز بیرون افکند
تا سکان او را بخورد و بدو زبان زبانه با او خطاب پر عتاب کرده می گفت لظم چه بد کردی بهایش این آفات که واجب شد طعنت را مکافات
اما سالار بار متوجش در حجره نشسته کتی در مد نظرش تیره و جمعی زعمای شهر آمده او را از بودن در آنجا منع کردند اول سخنان خونت آئین گفت جناب
میرزا عسکری بر آستین تو خاک این شهر ریخته و ادی و حرمت این قبه شریف نگاه داشتی کسی ترا در اینجا نگذازد و بیرون رفت پس چراغعلی خان بخند
رفته سلام کرده جواب کشیدند سالار بار با آنهمه نخوت و بطر چون خود را در معرض خوف و خطر دید از او پرسید که اکنون چاره چیست پاسخ داد که آنگاه
که شرط نصیحت بجای آوردم و ترابرفتن طهران و خدمت حضرت سلطان بکلیف همیکدم بنذر رفتی اکنون که سبکباره کار از خیز چاره بیرون رفتن باید بهر
ویتره و ترا و شغلا بخدمت نواب حمام السلطنه شرفیاب شوی و او را شفیع جرایم خود سازی گفت بر من بکلیف عینیت سخت است که با این همه ظلم
و کزاف و لاف مصاف کنون بدان در دورم چراغعلی خان گفت که در اردو با فرقی نیست چه مجموع مانند نور مشوع با یکدیگر با اختلاف بیکر صورت
اتحاد دارند و چاکران حضرت یک شهر یارند در دوی سمسام خان سی که مراد آنجا تمام است درای تا چاره دیگرار شود و شرح حال بخدمت یار
بی جمال بنگارم بلکه رفاهی و خلاصی وی دیگر گفت چندی بهر اینجا نشینم تا چه شود جواب داد که حرمتی بر روضه امام بهام باقی نگذاشتی و کشتن جمعی را
در اینجا روا داشتی فتادیل زرین و سیمین آنحضرت را بکذاختی و بر اثر اردو الواط و ترکمه بمزدول داشتی اگر خدام حضرتت را نذند و نوان این شهرت
بنگذازد علی بکله دی مایوس گردیده اضطراب از فوج از شهر تن در داده چهار سب پالانی سپاوردند سالار و برادرش محمد علیخان و دو پسرش امیر علی
خان و یزدان بخش خان از شهر بر آمده بار و دشمنان و بنامند و مدت چهار روز در عین در و سوز بودند و حسین پاشا خان مراغه مستحق ایشان هم بود
پس از آنکه انظامی تمام درامورات شهر دوی داد سربازانی نشسته از سنگبار برخواستند و هر فوجی خاص با تمام و خلعت اختصاص یافته بودند چون
از مصداق نواب حتمه الدوله و بمقابله سالار بار و عا به متحده آن دیار را که خاصه خراب بود و تعمیر آن شارتی رفت و نواب والا امیرزاده
دلیرزاده معظم جلاله السلطنه والی خراسان بیاض اصف الدوله و اللهبخار خان قاجار و الداجد سالار نزول فرمود و مکرر زیارت حضرت

مرصع مخلص و مرض شد سام سام خان روسی و تیمور پاشا خان مالکونی و قاسم خان قراباغی نشان و خلعت پستی یافتند و حیدر علی خان محمد ابراهیم خان و حسن خان بخلعت سرنیکی محشر شد و سایر عاظم خراسان بتفاوت درجات مخلص گشتند و چراغ علی خان بعد از ورود و شهر منصب قوللر قاسمی محشر شد و نشان سرنیکی یافت و مقرب اسحاقان سام خان الیخانی بنحو نشان رفته بهیه سفر طهران مشغول و حساب لام بنجایکای مبارک حضرت شاهنشاهی موصول قرین میامات شده با عبا سقلی خان کرد میر خیمه مشهد مقدس باز آمده مامور بهیه ترکه حرس شدند چنانکه در مقام خود مصنف مصنف این تصنیف و مؤلف این تالیف بآرد آن موارد و خواهد پرداخت و شاید حقایق آنرا بر اعیان معاصر و مشهود خواهد ساخت و بدایع و قایع جهان گذران غریب گذارش و بدستاری و پایداری خانه و آیه بر صفحه و نامه عاقریب نگارش خواهد داد و مؤلفه سخنگو رود و در روز و از جهان سخن باز دوی عیان و نهان شبی که تخسیمی نیم و پاک که بسیار خیمه در زر فاک و ذکر طهور مشنه سید علی محمد ملقب بسات و خروج سروان او در خراسان و مازندران و محاربات ملا حسین بشرویه و تابعین و خلفای و ابانالی طبرستان و پتین سواح این ایام محنت فرجام سابقا محلی از دعوی سید علی محمد شیرازی ملقب بسات خلفای او در فارس و مکالمه نظام الدوله حسین خان صاحب حشاران ملک با او و آوردن معتقد الدوله منوچهرخان او را باصفهان و بعد از آن بردن و بقلمه چهریق سلاطین و خوی مرقوم افشا و اکنون تیمیم ذکر او و ترقیم حال میردانش سید بر دخت چون عتبه و ابیه سید باب بواسطه خلفای خلفای او و سروان سروانش کوش زد شیخ و شاب شد و گوی بی دیده نادیده کردن بر خیزد و اکتشاف و جماعتی نام مطلع از مطالع نوشته جانش بر خط متابعش گذاشته و بهر شهر خیابان شهره شد که نائب حضرت امام غایب صاحب الزمان در این زمان ظهور کرده و عاقریب حضرت منوب خروج خواهد فرمود الی ایران که زیاده از یک هزار سالست در این انتظار فرو مانده و با محسن روزگاری سرو جان بر باد داده چون این اخبار شنیدند بلا تحقیق از اطراف و جنبش آمدند و هر یک در شهری خلایق را به پروی نائب دعوت کردند از جمله ملا حسین بشرویه که از علمای اولایت بود در شهر مشهد مقدس دعوت پرداخت و ظهور این دعوی در زمانی بود که نواب امیرزاده حمزه خان حشمة الدوله بعزم مدافعه سالار در چین و کان بسیر میرد و شهر مشهد مقدس شهری پر آشوب بود جماعتی خیز خواه سالار و گوی می ملازم استان شاهنشاهی قاجار بودند و چنانکه گفته اند که دزد بازار را آشفته خواهد مولانا فرصتی غنیمت شمرد در شهر مذکور در آمده با طهارت قوی و تقدیس و ابراز امانت و قید پرداخت و در اندک فرصتی از عوام الناس شهر امتی حاصل کرد و غم خروج بسیف نمود سام سام خان روسی سرتب فوج را از کار وای اطلاع دادند و از مشنه تازه با خبر کردند و عریضه بخدمت نواب امیرزاده والا حمزه میرزا والی خراسان نگاشته اظهار کرد که عالمی در این شهر آمده و عاقریب و مضایح و سخنان مناسب خلق را بطور ناپایام دعوت میکند و پست میکند و جماعتی بدوی پیوسته اند و در میان علمای شهر اختلاف افتاده و محاربه و پیکارند و در نتیجه این کارزار و غالب مردم نیز با فریفته و با خود یار کرده پس آن است که بدین زودی افواج مأموره بحارست شهر مشهد نیز فریفته این مردمشند که نشوند و سر از جناب طاعت ما باز زنند سرکار والا حشمة الدوله فرماید که ملا حسین اگر فرقه باقر اول روانه اردو نماید این مشنه بخواب رود و چون بار دوی و الا در آمد و از خیمه منزلی اند و برگرد و اقرار اول نماید و پس از چندی که در حرکت اردو بجانب عشق آباد حرکت رفت و فرار کرده روی مازندران نهاد و قریب سیصد چهار صد کس معتقدین و بتدبیر خود را بد و رسانیدند که در رکاب و با ذریحان رفته مردان خود را از اطراف ایران و سایر بلاد جمع نموده در خلاصی سید باب و خروج بسیف متفق شوند چون بر امنای دولت واضح شد که عاقریب بجهت مجوس بودن سید در قلعه چهریق در باباب و علم و فضل او سخنان بلند میکیند و غالب راه و هم و خیال می پویند تا مراتب والی و حیرانی او بر علما و جهلا مکشوف شود در ایامی که حکم حضرت شاهنشاهی فلک جاه محمد شاه قاجار نواب ولیعهد دولت ابد ممد علیه یالت از باب اسحاق مأمور شده بودند مقرر شد که سید را از قلعه چهریق بشهر تبریز آورند و در خدمت نواب اشرف مجد والا شاهزاده ولیعهد علما اجتماع کنند از هر درسخنی زنند و از هر بابی از باب سئوالی نمایند تا حقیقت علم و کشف و دعوی و معنی او مشهود و مکشوف عالمیان گردد چنانکه در بیان مجلس حضوری سید علی محمد باب در تبریز و مکالمات علما با وی و سئوالات عاقریب حاجی ملا محمود و نظام العلماء از بابات و جوابات و تفصیل که در آن ایام ۱۲۹۳ هجری بوده واقع شده صورت آن اسوله و اجوبه بی محبت و عدوان و بلا زیاده و نقصان از خط جناب نظام العلماء حاجی ملا محمود نقل میشود و چون حدیث خلایق در اقرار و انکار سید باب در افواه افشا و با شارت شاهنشاهی

حقایق گاه محمد شاه که پیوسته بار بار بحال و اصحاب کمال توحیدی مدانت و فی الحقیقه شهر یاری شریعت دوست و حقیقت جوی بود و تحقیق امورات میرداخت در صحنی که ولایات آذربایجان خاصه نواب شانهزاده معظم و ولیعهد مکرّم بود و حضرتش همدار السلطنه تیز راقا مستغفر سید باب از چهره یقین به تیز آوردند و در مقام تحقیق قال و ال و برآمدند چه از خوشبختی و رسالها و خطبها در دست مردم افتاده بود و برخی آن زمان فی فرقان مجدد و بعضی ناسخ قرآن حمید میگردید و هر یکی از معتقدینش و را ناسپ امام محبت و فرقه امام غایب زمزم رسول خاتم میخواندند لکن در حسب مرهمیون اعلیٰ و را بمجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهتره علمای اعظام و فقهای اسلام حاضر شده بکسید بملاقات و مقالات پرداختند علی بن ابی طالب ان خود ملا محمد مقانی و حاجی مرتضی قلی مرندی طبع علم الهدی و جناب حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء بایده محال احترام بطور آواره و در کمال جلوس در مجلس حضور حضرت شانهزاده معظم و ولیعهد مکرّم او را بر خود مقدم نشاندند و حضرت ولیعهد وی توجه و التفات فرموده پس از مدتی جناب نظام العلماء افتتاح باب سؤال کرده بنیاد گفت که حکم علیه حضرت شانهزاده چنانست که شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمایند تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد و اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و حاجی از غرض تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است اول این تسبیح بخت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در کتاف طرف ایران منتشر شده از شماست و شما تالیف کرده اید یا بشماست از سید باب در جواب گفت که از خداست نظام العلماء گفت من چندان سود ندارم اگر از شماست بگویند و الا فلا سید گفت از من است نظام العلماء گفت معنی کلام شما که کشید از خداست این است که زبان شما مثل شجره طور است بیت روایا شما را الحقی از در حقی چنان بود و از این کلام این همه آوازها از شما بود که چه از حلقوم عبداست بود سید باب گفت رحمت شما نظام العلماء شما را باب میگویند این اسم را که بشما گشته و کجا گذشته اند و معنی باب چه چیز است و شما را منی باب این اسم بهیئت یا نیست سید گفت این اسم را خدا من داده است نظام العلماء گفت در کجا در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدای است نظام العلماء گفت البته در این صورت راضی هستید با اسم خدای معنی باب چه چیز است باب گفت باب بنامیده العلم و علی بابها نظام العلماء گفت شما باب مدینه علم هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدا را که من چهل سال است قدم منیرم که بخدمت یکی از ابواب برسم مقدور نیست حال محمد در ولایت خودم بسیار این است اگر چنین شد و معلوم من کردید که شما بایده منصب کفایت داری را بمن بدید سید باب گفت کویا شما حاجی ملا محمود باشید نظام العلماء گفت بل سید باب گفت شما اجل است بایده منصب بزرگ شما و نظام گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی است حضرت شانهزاده معظم و ولیعهد فرمودند که ما هم این سندر را بشما که باید و امیکد ازیم و تسلیم نمایم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر حکیم و دیگر که فرموده است العلم علما علم الابدان و علم الادیان در علم ابدان عرض میکنم که در معده چه غیثی بهم میرسد که شخص شجره میشود بعضی مجالیه رفع میکرد و برخی منجر بر جوف غشیان میشود یا مرق مثنی میکرد باب گفت من علم طب نخواهم خوانده ام حضرت شانهزاده اعظم و ولیعهد مکرّم فرمود که در صورتی که شما باب علوم هستید و میگویند علم طب نخواهم با آن دعوی منافات تمام دارد نظام العلماء عرض کرد که عیب ندارد چون این علم بطریقت و داخل علوم نیست لکن بایده منافات ندارد پس وی بباب کرده گفت که علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدا دارد و معاد پس بگویند آیا علم و سمع و بصر و قدرت عین ذات بشما یا غیر ذات باب گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعده شد و مرکبات با علم و چیزه مثل سکر و دو شتاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم یا از ذات و قدرت و بکذا اعلا و به این ذات لا ضده لا ندله لغت علم که عین ذات ضده دارد که جعل باشد علاوه باین دو مقده خدا عالم است پیغمبر عالم است و من عالم در علم مشترک شدیم ما به الایثار داریم علم خدا از خود پس علم ما از او پس خدا مرکب شد از باب الایثار و ما به الاثر که وحال آنکه خدا مرکب نیست سید باب گفت من حکمت نخواهم خوانده ام حضرت شانهزاده اعظم و ولیعهد مکرّم معظم متعجب فرموده و فرمایش فکر را بحث را دانسته نکردند و سکوت نمودند نظام العلماء باب گفت که علم فروع مستنبط از کتب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف بر علوم بسیار مثل صرف نحو و معانی و بیان و منطق شما که باید قال را صرف کنید یا گفت کدام قال نظام العلماء جواب داد که قال بقول قولاس خود بمانند اطفال نوآموز درستان صرف کرده گفت قال قالوا قال قلت قال فلان و رو باب کرده گفت باقی را شما صرف کنید جواب داد که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت قال اعلان کنید باب گفت

اعلام کدام است اعلام کرده گفت باقی را شما اعلام کنید سید باب گفت کفتم فراموش شده نظام العلماء گفت هو الذی یرکب البرق خوفًا و طمًا
ترکیب نمایند خوفًا و طمًا بحسب ترکیب چه چیز است باب گفت در نظم نیست نظام العلماء معنی اینچنین را از او پرسید که لعن الله العیون فانما
طلعت العین الواحدة سید گفت مندم باز پرسید که مامون خلیفه از حضرت رضام پرسید که ما الدلیل علی خلافت جدک علی بن ابیطالب
قال الرضا آیت افستنا قال لولا النساء ونا قال لولا البنات ونا وجه استدلال رضا چیست و چه رد مامون چه چیز است و کیفیت رد رضام چیست
متخیر ماند پرسید که حدیث است نظام گفت بل و اقامه عدلین کرده گفت که اگر دعوی بریت بود قسم استظهاری بهم ذکر میکردم نظام العلماء گفت
شان نزول تا اعطیناک الکوثر معلوم است که حضرت رسول میکشید عاصی گفت این مرد ابراست محقر پیمیرد و اولادی از او نمیند حضرت
بنوی عکین شد از برای تسلیم آنحضرت این سوره نازل شد حال مگوید که این چه سوره است سید گفت که واقعا شان نزول سوره این است نظام
العلماء گفت آری و اقامه شود و نمود سید مصلحتی خواست و نظام از سرین سخن در گذشت و از دیگر در آمده و گفت با درام شباهت جوانی
باقضای سمن مطایبه میکردیم و این عبارت علامه را می کشیم حال میخواهم شما معنی آنرا بگوید که اذ دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی و جب
الغنل علی الخنثی و ان الخنثی و ان الانثی و چرا باید چنین باشد سید تا ملی کرده پرسید این عبارت از علامه است حضار کفشد علی نظام العلماء گفت از علامه
از من باشد شما معنی آنرا بیان نمایند آخر باب علم هستید سید جواب داد که چیزی بخاطر منیر سید نظام العلماء گفت یکی از معجزات پیغمبر عربی قرآن
و اعجاز آن بفضاحت است و بلاغت تفریف فضاحت چیست و تفریف بلاغت چیست و نسبت مابین اینها بتایین است و تساوی است و عموم
و خصوص من وجه است یا عموم و خصوص مطلق است سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در نظم نیست حضار متغیر شده نظام پرسید که این
دو و سه شک نیستید چه خواهید کرد گفت بنابر برد و میکذارم علیجناب فضایل مآب حجة الاسلام آخوند ملا محمد ممقانی که از فضلاء می محمد
مشربش بروق مشرب علمای شیخین بود تا بیاورده گفت ای پدین نوشکیات نماز را نمیدانی و دعوی پایت ینما می سید گفت بنابر
بر سه میکذارم مولانا فرمود معلوم است وقتی که نوشند لابد باید سه را گفت نظام العلماء گفت تمسبم غلط است چرا پرسید بلکه شک در نماز
صبح یا مغرب کرده ام آیا بعد از رکوع است قبل از رکوع است بعد از احوال سجده است حاجی با خود گفت شما شکر گنبد اگر میکشید بنابر
برد و میکذارم زیرا که مشغول فیه یقینی برانت ذمیه یقینی میخواهد آنوقت چه میکردید پس جناب حجة الاسلام سنوآل کرده که تو نوشته که اول من آمن ب
نور محمد و علی این عبارت از شماست یا نه سید باب گفت بلی از من است مولانا گفت آنوقت تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود
جناب علم الهدی از سید پرسید که خداوند عالم فرموده است و اعلموا انما غنمتم من شینی قال له حمزة و للرسول و شما در قرآن خود نوشته که
چرا و از کجا سید باب جواب داد که ثلث نصف خمس است چه تفاوت دارد و علمای مجلس بخندیدند مولانا پرسید که کسور نفع چند است سید حیران
ماند نظام العلماء بقاعده نظام طهره را جابز شمرده از مشوی پتی برخواند و اطمار مشرب ذوق کرده گفته شعر چند ازین الفاظ و اضاوار و مجاز سنو
خواهم سوز و با آن سوز ساز من در بند لفظیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و بسبب ارادت من جمعی قدم در دایره ارادت
شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت میخواهی نظام العلماء جواب داد که علیحضرت سلطان
اسلام محمد شاه مرخص است و راضی ده حضرت شاهزاده معظم و لیعهد دولت بدمحمد فرمود که چرا و در رفتی کنون تو عاضری در وجودت تصر
کن و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما سوار باشی تا نیز بعد از ظهور این کرامت این مسند را با و خواهم داد سید گفت در قوه ندارم حاجی جواب داد
که پس بجهت غرت نمیشود در عوالم لفظ کنک در عوالم معنی کنک پس چه هنر داری سید جواب داد که من کلام قضیع میکوم و گفت الحمد لله الذی خلق
السموات بالفتح حضرت شاهزاده معظم و لیعهد مکرّم تبی فرموده بخندید و فرمود و ما بتا و الف قد جمعا یکیر فی النصب فی البحر معا سید گفت
اسم من علی محمد برب و فقی دارد نظام جواب داد که هر علی محمد و محمد علی برب و فقی دارند آنوقت باید شما ادعای ربوبیت کنید دعوی پست
سید باب گفت من آنکسم که هزار سال است انتظار ظهور مرا میکشید حاجی گفت یعنی شما معدی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلماء گفت
شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او زینب با صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد است نام پدر
و مادر ت چیز دیگر است مسقط راس آنحضرت سامره است و مسقط راس تو شیراز است سن مبارک او پیش از یک هزار سال است و عمر شما قریب
بهمد کمال مخالفت در میان است و انکلی من شما را نفرستاده ام باب گفت شما دعوی خدایی میکنید نظام العلماء پاسخ داد که چنان مامی را

چنین خدائی میباید سید باب گفت که من یک روز دو هزار بیت کتابت میکنم که میتواند چنین کند نظام گفت من در زمان توقف در عتبات عالیات کتابتی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکردم و آخر الامر کور شد البته شما هم این عمل را ترک نمائید و الا کور خواهید شد چون معلوم شد که سید مدد عوی معنی است زیاده از این در حضور مبارک حضرت ولیعهد اعظم طول آمده بقائه تطویل کلام میجاء مناسبت نداشتند و برخواستند و مجلس نقضی شد و محمد کاظم خان فرشتا باشی لد اسمعیل خان قزاقه داعی که کهکبان و میزبان او بود سید را بمنزل خود برده محفوظ داشت و چون داعیه او تشنه و غالب عوام در کار او بهشت افتاده بودند دیگر روز سید را بحضور حضرت شام زاده معظم ولیعهد اعظم آورد حکم شد که او را چوب سیاست یا ساق زنده فرستادن سرکاری بنا بر حسن حقیقت درین کار تقدیم نکردند بکمالی اعلام حاجی ملا محمد و شیخ الاسلام ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و او میکفت غلط کردم و خطا کردم و که خوردم و توبه کردم تا شتعلص شد و چون بحسب رت از سلسله سادات بود قتل او را بتوقی نگذاشتند و او را بچهریق برده محبوس داشتند و چون این اخبار با طرف رسید میرزا و پیروان او قصد خروج نمودند و از اطراف مملکت محروسه ایران فوج فوج روی بسوی آذربایجان نهادند و از جمله وسای این قوم ملا محمد علی بار فروشی بود که در صغر سن خد متکذر و دولثانه عالجنا بفضایل آب خیر کحاج حاجی محمد علی بن حاجی یحیی نازندانی مغفور بود و چون بکشت سید علی محمد باب شیرازی ملاقات نموده حسن ظنی بدو حاصل کرد و راهی بدویافت و چون باز نذران باز آمد و مردم را بدو خواند و ملا حسین شریه از میردان سید باب که در این ایام در شعله بقیه کبری میرداخت بجهت تقویت خویش و تمهید مقدمه خروج حاجی محمد علی نازندانی را بخراسان خواند و او بجهان زیارت بدستخارفت و قرار کار را دادند و چون باز میکشت و دختر حاجی صالح بر قالی که از پیروان این طایفه بود و عم خود جناب حاجی ملا تقی بر قالی را که متکثر این کرده بود در دست دوسه تن از بابیه قتل آورده بهوای ملا حسین حاجی محمد علی غریت خراسان بود و در قریه بدشت با جمعی از امانی ثروین ملاقات کرد و با وی مقالات نمود چون هر دو استخا د مذمب داشتند با یکدیگر متحد شدند چه زنی در کمال جمال بود و ملحه شیرین مقال در خلوات جلوات بخرج داد و عقود عذارلی عذرا یکشت و تا هر دو قابل و مقبول و مانند سیله و سحاح فاعل و مفعول شدند و مکشوف بکرمایه دشمنان و ملعونه روزی روی کشاده بمنبر رفته و بر سنت غیر سنیه ملاحظه رو و بار بار اظهار اسقاط تکالیف شرعی نموده و بطور قیامت کبری یعنی خروج شخصی ملک مراد باب است قابل شد و قرة العین لقب یافت و در مراجعت با حاجی محمد علی مذکور افاق کرد و در یک هجود جی نشد و مردی که زمانه ماقده کمی کشید شعری میخواند که حاصل آن بود که شمس و قمر هر دو در یک برج خیماع دارند بعضی میدان منکر شدند و بعضی مابند و ترک تکلیف گفتند و قرة العین خاطر ماند که از نیرشاد میکرد و دل آناز بدست می افتاد و ولایت هنر از صرب مردم از عقاید باطله مان مطلع شدند بر سر ایشان ریختند و اموال آناز را بغارت دادند پس حاجی محمد علی بدست اهل نازندران آمد و قرة العین بر این نری ساده دلان نور و امل رفت و پس از چندی ملا حسین بشرویه با چهار صد نفر از خراسان باز نذران آمد که از آنجا بجانب آذربایجان رود و مقارن این حال حضرت شاهنشاه و بجهت سلطان محمد شاه در شهر شوال سال یک هزار و دویست و شصت و چهار جهان فانی را بدو گفت و حضرت ولیعهد اعظم از تیریزی بدار الملک طهران نهاد و نواب امیرزاده خانلر میرزا حکمران نازندران بشوق شرفیا رکاب نصرت تاب نازندران غریت و از اختلاف کرد و ملا حسین را فرصتی بدست افتاد بعضی از علمای نازندران بفریفت و با خود متفق کرده غریت فساد می نمود علمای او را بکشت از آن بلاد تکلیف کردند و وی را بار فرود شدند و ساری بجانب سواد کوه روی نهاد و در آن حدود جمعی تابع او شدند و خروج سیف را واجب شمرد و چون نواب امیرزاده خانلر میرزا از نازندران بطهران بازگشت دی و همراهنش بخیال فتنه فساد و خروج و الحاد باز بار فرود شدند و قصد قتل جناب سید العلماء و دیگر فضلا کردند چنانکه مرقوم خواهد شد آتش فشنه وی مالا کمر و جماعتی کثیر را بسخت و کفر فشنه ملا حسین بشرویه و حاجی محمد علی و ممکن در متفرقه شیخ طبرسی و از دحام عوام معتبا ایشان و استحضار امنای دولت و غریت نواب امیرزاده محمد تقی میرزا حکمران نازندران بلا فعه خوارج آن سامان بجمعی معروض افتاد که پیروان سید باب در هر ولایتی میناد و ظهور و خروج نهادند و قصور خلافت و بروج نیابت خود را برور بر کبوان عروج دادند در هر جا شیریری صاحب داعیه بود خود را بدین طایفه نسبت کرد و بطمع تحصیل شواهد طبعی بدان گروه پیوست ملا حسین بشرویه از نازندانه حاجی سید کاظم رشتی که بعد از او رسید علی محمد باب در شیراز رسیده بود و از آنجا ببری آمده و منکوب با بخراسان رفته و در

بدستاری حدیث مجعوله حدیث مذبحی میدکرده مردم را بطور تاپ صاحب الزمان در شیراز دعوت میکرد و تفصیلی که در نوشتجات معتقدان طریق
شیخ احمد الحسوی و حاجی سید کاظم کیلانی مبطوط است از رموز و کنایات و معانی و تالیفات آیات و اخبار سخن کردن گرفت و حق باطل
رطب یا بس و سیم استیحه باطنها روحی و معنی عوام را منوی شد و ازین باب صاحب الامر یعنی سید علی محمد باب شیرازی در زمان توقف سهر
مشهد مقدس دعوی کرد و فواید استطاب حشمة الدوله و در گرفت و اخراج کرد جمعی فراسم آورده با اسلحه و سامان و ثروت و دولت شایان
روی بدین معنی نهاد چون بشاهر و در رسید خبر حلت پادشاه مغفور را شنیدند ایشان که در این ایام قدرت که هنوز وارث تاج و تخت و سعید
جوانخت از آن بایجان بطهران وارد نکرده و حاکم مازندران بری آمده و حاجی محمد علی بابی در بار فروش جمعیتی دارد اولی آنکه بدان و لا
بی حکمران یعنی مازندران که هر کوشه اش حصنی است حصین و هر پشته اش حصاری و حصین و بی نیم و در دست خود میفرانیم و گر ممکن شود آتش را
بصرف کیریم و الاروی بیلد و دیگر گذاریم مع القصد از شاه هر دوری بسیار فروش نهادند و در خارج شهر و حوالی بخرام که معروفست بسرمیدان
رحل اقامت فرو گرفتند و بمقامات پرداختند و ملا حسین تحت الحکم افکنده بطور مژگان و سیادی و طامات و ریاضات و بیاضات تمام کرد
ساده دلان مانده از آن که با طبع بطاعت و عبادت و اقتدای علما خاصه علمای غریب و فقیهان عام فریب غلب بودند از ارادت در آمدند
و با آنکه در معاشرت کینند و سخنان انطایفه را بجناب سید العلماء بر دند و ایشان پاسخهای سخت آوردند و این طایفه بر طریقه باب خروج
با اسلحه در شهر و بازار آمد و شد و کوشش و بافته می شدند و بافته می شدند و فروخته و کت تنهای مازندران خریدند و هر بای خود را بسویمان و فسان زدند و سیقل
فروزد و زنگار زد و در جناب سید العلماء و علمای مازندران اجتماع این طایفه غریبه را در آن ولایت صلح نداشتند و بخرج امر کردند و تقاضا
در میان بدید آمد سخنان نرم بدین شکستید و ضربت بان بر خرمشت اینجا میدوایشان زیاد از پانصد تن مرد مجاهد مبارز بودند و در قریب
سیصد تن بر ایشان فروزد و عدد و مد ایشان روی در تیزید و محاد و هم آن بود که شهر را تصرف کردند و بغارت دهند و مقرب سخا قان عجمانی
سیرت لاریجانی بن میرزا محمد خان که با عتیقه خدمتگذار دولت بدست قاجاریه بودند بنابه سید العلماء از این کار آگاه گشته محمد یک یا در فوج
با سیصد تفنگچی لاریجانی بدافه انطایفه مامور کرده تا ایشان را از بازار فروش با بر خر نهاده و خال را روانه دیار بوار نماید ایشان نجشونت و رعوت
دست بر آوردند و کار بنزع و دفاع اینجا میدیکبار قریب هشتصد تن مرد سپید جامه سپید عمامه با صاحب الزمان گفته بجایه و مضارب دست
بر آوردند و در لاریجانیان بچنگ درآمدند و از ده کس از بنایه مقتول شدند و چند تن از ایشان زخمی گشتند و بالاخره آن مخاذل در کار و اسیر
سرمیدان تحصن شدند عجمانی خان سردار لاریجانی بعزم نظم ساری و حفظ فرضه جات بحر خزر بسیار فروش آمده ملا حسین و حاجی محمد علی را زدند
که زو ساء آن کرده بودند استدعی شدند که بجانب عراق روند سردار لاریجانی مضایقتی نکرد و بر ایشان سخت نگرفت تا این شش فرو چسبید لغوی
چند از تفنگچیان بایشان همراه کرده که آنرا از علی آباد بگذرانند بعراق روانه سازد و ایشان کوچ دادند و روی براه نهادند چون بعلی آباد رسید
کما شکان سمرت لاریجانی باز گشتند و ایشان چون از علی آباد حرکت کردند خمر فام قادی کلانی از قزاقی علی آباد بطمع اموال ایشان افتاد
با جمعی دنبال آن کاروان گرفت و با سیم همراهی و محافظه از آنان رشتی خواست آنان نیز مضایقه کردند ولی طمع خسرو کد طبع از گرم و درم آنها
افزون بود ایشان را از گذشتن منع کرد و بدادن اموال امر نمود و دست بر آورد و دو تن از سپه سالاران ملا حسین گشته شدند و قریب بغروب بمقبره شیخ طبر
رسیدند متحیر ماندند از خسرو میک همراهان و نیز سخت خایف و مضطرب شدند و خسرو اسب سواری ملا حسین را گرفتن خواست و در شمشیر و نیز طمع کرد
ملا حسین بشروع که میوه های بلند در سر داشت و روز کاری بشق شمشیر بازوی خود را بر زود فروزه بود از سماجت و لجاجت آن گروه ب توه آمده شمشیر
بر کشید و با همراهان و آن را بهر زمان بدرقه نام در افتاد یعنی بر خسرو اندک بخون در غلطید و جمعی از موافقان را نیز بکشت و معدودی فرار کردند
از اهالی ولایت استمداد نمودند جماعت خوارج دانستند که کار بکجا خواهد کشید عجز نداشتند و بالاخره باز گشته در محوطه مقبره مقدس طبرسی که از
معارف مشایخ و فضلاء محدثین قدیم طبرستان است تحصن شدند و مستعد مدافعه و منازعه بایستادند و سخت معابر آن محوطه را از در و دیوار
بچوب و درخت و کل و سنک محکم و سخت کردند خندق عمیق بر گرد آن محوطه و حصار باب بردند و خاکریزی محکم بساختند و قلعه محکم شکل شمن از
بنیاد نهادند که جدار آن بخراب و ارتفاع داشت و مشتمل بر بروج عالی بود و بر فراز هر برجی از چوب و درخت سبطه برجی دیگر بنا کردند و بروج
زمین خندق بالا بردند و چنان خاکریزی بساختند که بروج زیرین را حایل بود و از خارج بروج چوبین مرتبه علی مرتبه میکردند از خندق

تاریخ اعلی در سه مرتبه تفکیک می نمایند چون وضع قلعه بشکل ششم و مارچ بود تفکیک می آن قلعه و بروج سه طرفه بکوله میزدند زمین قلعه بختی و بهی
کشت و دانه که جو و گندم و درشت دیوار قلعه از طرف داخل هم خاک ریز کرده بودند که تمامی جماعت ایشان در میان خاک ریز درون و دیوار قلعه
عبور میکردند و فیما بین دیوار قلعه و خاک ریز چاهها حفر کردند و بر روی چاهها خاک کج کردند و شاخهای باریک درخت گذاشتند و درون
چاه با بچههای تیز مانند سیخ پنبه کشیدند که اگر از خارج یورش آوردند در چاهها افتادند و آن سیخهای تیز که نصب کرده اند بجای نیزه در اجسام ایشان
سوراخ افکندند و کاه و کوسه و شلتوک از هر کونه ماکولات غارت کرده بقلعه آوردند و چون مردم از ایشان خوفناک شدند در محلی رفتند
استاندارد بعضی مواضع کردند و از اطراف و جوانب آن و قوه مسلحان حفره اسباب تحصن فرایم آوردند و جمعیت متابعین ایشان بدو نیز گریختند
که مرکز راجیات خود میدادند و قید راجیات میزدند و بهم آئینان آنان در دار الخلافه و سایر ارکانه مردمان را بدیشان دعوت میکردند و با سلحه
برای ایشان روانه میدادند تا جماعتی از خواص و عوام و پیر و جوان و عالم و نادان بتدریج بدانها پیوسته و کار ایشان رونقی تمام گرفت
امرانان بر دور و نزدیک بهم ماند و غالب خلایق نادیده بحاکمیت آنان رحمت کردند و این واقعات در زمانی بود که اخبار ورود مومکب فیروزی
کوکب حضرت شهماری و لعیب دولت جاوید مدت بدار الخلافه منتشر و حکام و ارباب مناصب بر کاب بوسی روانه شده بودند سردار لاریجانی
نیز بطهران رفته بازندان از بزرگی حکمران خالی بود و در آن ولایات شهر گردیده که ناپ حضرت صاحب الزمان و گروهی از شیعیان و ظهور کرده
و سابقا در بابایان بعضی سخنان عوام پسند گوش زد خلایق شده بود و غالب بیکان در امر آنها متردد بودند و اغلب از آنها استهزا
مع القصد چون جلوس میمنت مانوس در دار الخلافه روی داد کار کرداران دولت بفرمانندام اینطایفه افشا دند و نواب امیرزاده محمد تقی میرزا را
بجای نواب خاتم میرزا حکمران سابق بازندان مامور داشتند و با کار آن ولایت در باب قلع و قمع این طایفه و تحفه فرمان صادر شد و بجای
مصطفی خان سورتنج اشارت رفت که جمعیتی با محسن خان یا آقا عبدالمجید برادران خود در علی آباد حاضر کنند تا حاکم و سردار و دیگران از اطراف
اجتمع کرده بدفع و رفع این شرهه پردازند آقا عبدالمجید و میرزا آقا و وزیران بازندان زودتر از دیگران بقیه افرادی نظر علیخان کرمانی رفته کار جماعتی
سپید جامه سیاه نامه را سهل انجا شدند باران شدیدی پدید آمد و چند تن بسا حشمت و سپید رفتند و شب درآمد و دیگر روز ملاحین بر سر نکلند
چند نفر از کشته آقا عبدالمجید از فرار وانه شده شلیکی بر پایه کردند و آنها پند غده پیش آمدند ملاحین جوانی افغان از اشمیر نزد و بر آقا عبدالمجید
تفکیک می آن سورتنج از پیش پایه فرار کردند و آقا عبدالمجید چون شهابا ندبوت زاری گریخت ملاحین در او رسیده شمشیری بوی زده و بر آن
با فرار فرستند و افرا آتش زدند میرزا آقا و دیگران فرار کردند و سبب و اسباب و اسلحه فراوان تصرف پاسبان درآمد و هر کس را دیدند کشتند حتی اطفال
رضیع و زنان فروتن بقا نمودند و غارت کردند پس از قتل و حرق و غارت بقلعه مستحضره محکم خود بر فرشتند و این خبر با طرافت و مزه
قلوب کردید تمام اکابر و عساکر بازندان با نواب مستطاب محمد تقی میرزا از راه فیروزکوه و سربت لاریجانی از محصل خود مامور بحاصره حصار شیخ طبری
شدند نواب الا از طهران روانه شده بکنار کس احتشاد کرده با خوانین بازندان بعلی آباد رفت و قریه واسکس از توابع علی آباد که دیگر سنگی
شیخ طبری واقع بود نزول فرمود و تهی این کار برداشت چون شب درآمد ملاحین بشیر و حاجی محمد علی بازدارانی بر اسبان صرصر تک بسته
سیصد کس از دلاوران اینطایفه منتخب نموده بشیخون ملازمان نواب لاکه در خانههای قریه واسکس مستقر قامنزل گرفته بودند مستعد شدند از
قضایای اتفاقیه سحاب بازندان که چون دیده عشاق پوسته کاش قطره باری است مترکم بود و از غرغرش رعد و ریزش باران خانهها متزلزل
و کوچهها مستلطم شبی تاری چوبی ساحل دمان ز قیر دریایی ملازمان رکاب نیرخته و مانده و از راهی دور رانده در خواب غفلت رفته بودند و شکو
چنین در خواب نیران میشه میگردیدند ناگاه انطایفه جو و کرده مغرور بر سرهای قریه واسکس رسیدند چون عموم خانههای بازندان خاصه قراوه
جدارش از چوب است و پوشش سقف بام ازنی فی الغور در آن قریه درآمده آتش در سرها زدند و دست بشیر بر دندمقارن این حال باران قطع
بود و باد وزیدن داشت سبکبار خانهها فروخته شد و امالی آنها سوخته و پست و پنج کس از ملازمان رکاب نواب محمد تقی میرزا در دست بسته
بقتل آمدند و نفرزانیهای شاهزادگان که در خدمت نواب لاکه بودند در بالا خانه ماندند و پیرون رفتن نیار شدند تا سوختند و آن سیره
آتش سوزان از خانهان متوطنین ایجاد و دوبر آورد و عمارات عالییه متعلقه با قایان علی آباد ضرب کردید نواب امیرزاده محمد تقی میرزا و عمار
میرزا سعید خان علی آبادی منزلان داشت ملاحین و سهرانش بدربار عمارت رفته با قراولان گفتند که ما بجا اتقاعی خان لاریجانییم که بحاکمیت از راه میریم

جلد پنجم

نامور پند پند پند پند پند

التصنيف

انان باور کردند و مانع کشید پس همزمان خود را در سر کوه چاه کاشته که هر کس با دوا آید بقتل آورند و آوازه در افکندند که مهد یقنی میرزا کشته شده است پس عمارات پر دلی را تصرف کردند و میرزا عبدالباقی مستوفی و دیگران را کشتند و باندرونی منزل خاصه نواب و الاربعه دوسه نفر نواب و الابه تفنگ مقبول کرد و ملازمانش را کشتند و بانه غلبه کردند و میرزاده خود را زیر افکندند از طرف صحرا بدر رفت و کسی بدست آورده خود را بساری رسانید و کل ملازمان را کبابی فرار کرده متفرق شدند و لامعدودی از تفنگچیان سورتی و شرفی که بدیوار خرابه پناه برده در تیراندازی می کردند حاجی محمد علی از ندانی که باید اورا حضرت اعلیٰ میخواندند بر سر آواره نشسته کلوله بردمان و زدند و بار کشته چند نفر از همزمان و نیز ضرب کلوله شرفیان هلاک شدند و اعلیٰ صلحه و آغروق و اسب یاق همزمان نواب و الابه تصرف ناپه در آمده با غنیمت بسیار بقلعه باز گشت و بپهرن بساری غنیمت کردند معلوم شد که امیرزاده زنده و سلامت و بر همزمان و جای سلامت و انجیر جمع اولیای دولت اعلیٰ رسید دیگراره با اجتماع و اتفاق قنوتان از ندان حکام مکه صادر کردند که آمدن نواب امیرزاده مهد یقنی میرزا و مقرب اسحاقان عباسقلی خان لاریجانی و محسن خان سورتی هزار جری و سایر خوانین و مسرگردگان از ندان بمدا فعه خوارج بانه شیخ طبرسی و واقعات ان ایام چون کار خوارج بانه بدینگونه قوت گرفت و صیت صلابت محاببت اینفرقه در طبرستان شیوع یافت علما و عموم سکنه بعید و قریب متوجه شدند و امنای دولت قوی صولت مسامحه و مدارا با ایشان صلاح ندانستند که حکم اعلیٰ اقدس پادشاهی و استقامت جناب جلالت پناهی امیر تائب یکباره نواب مهد یقنی میرزا و سردار لاریجانی و میرزا کریم خان اشرفی و محسن خان هزار جری و سایر سرکردهگان از ندان حتی کرد و ترک و افغان و کرمانی امور بمدا فعه خوارج شدند و بهر یک تاکیدات اکرده و رفته و بوعده و عید از لطف و قهر سلطانی خبر داده شدند بزرگان از ندان از اطراف اجتماع و حشاد کردند و در شهر ساری بخدمت امیرزاده رسیدند و خدمت کلیه شدند بمقارن این حال خبر رسید که سردار لاریجانی با جمیعت خود وارد شیخ طبرسی شده محسن خان هزار جری و محمد کریم خان شرف و جماعتی از افغانه و قادی کلانی امور شدند که با قنوت خود بار دوی سردار ملحق شوند و بلوازم احتیاط و حرم پرانند و از شیخون خوارج غافل مانند خلیل خان سوادکوهی نیز بدیشان پیوست چندانکه بعباسقلی خان گفتند که بر کردار و دشمنی لازم است بواسطه غرور شجاعت و دفور مناعت تن درند و طایفه او گفتند که سنگر ماشهای ماست را بسنگر حاجی نیت و سردار بر طرف غربی قلعه را دوزده پارسا آمدند و چند روز پسنداشتی احدی در قلعه نیت بلکه اظهار خوف نمودند تا در غفلت و غرور سپاهیان پفرایند و احسین بشرویه که از طایفه اورا حاضر اعظم مینا میدند و چون شریف بود و عمامه سبز بر می بست و خود را سید علی میخواند و چنانکه رسم آنفرقه است که اسمی نمیدادند و نند و نند و نند و نند و نند علی میداشت شبی غافل از معابر قلعه عبور کرده با جماعتی از دلیران آن طایفه از سواره و پیاده که حربه انان غالباً کتارهای درخشنده و تبرها برنده و نیزهای درنده بود که بعرف طبرستان پیش از خوانند خیکهای نفط بر داشته بخروبی همهم از دوزخ غربی قلعه بیرون آمده در آنشب دهم شهر ربیع الاول ۱۲۶۶ بود و قریب سه ساعت بطول فخر که عین خواب نوشین پیداران شب دوشین بود بر سر اردوی مذکور آمده خود با سوارا طرف غربی را دور گرفته که اگر کسی فرار کند بقتل آورده امانی اردو بخواب بودند و طوایف ترتیبی داشتند جماعت اول سوادکوهی بودند بانه داخل اردوی آهنا شده چنانکه رسم انان بود صبح زدن کردند و دست بشمشیر و کتاره و تبر و پیشدار بر آوردند و جمع را بکشتند و اردوی طوایف سوادکوهی را برهم زدند و ایشان را زار میش برداشته داخل قادی کلانی نمودند و هر دورا نیت داده بسورتی و اشرفی ملحق کردند و کل آنانرا از جای کنده داخل لاریجانی نمودند و همه برداشته و دلوله در افکندند خیکهای نفت را بر اماکن چوپن سپاهیان ریخته آتش زدند و صحرای اشعله زاری روشن شد و جنگ گرفت و خفگان بخیر تر نزل و مضطرب بمدا فعه پرداختند سردار لاریجانی اردوی بهم برآمده و دوست و دشمن تار و پود شده دید رعایت حرم را با جماعتی از میان اردو بخناری کشیده و بشنید یک پردخت محمد سلطان یاد که مردی بود دلاور در میان اردو مانده فوج را بخار به سخر لطمه میکرد خوارج بانه خود را بدور رسانیدند و او آنانرا لاریجانی پنداشته بچنگ ترغیب نمود و به ثبات قدم دل و تو میکرد که ناگاه انقوم که کتارهای خار استخاف پیایی بر سر او فرو آوردند و او را شمشیر کردند و جمعی از لاریجانی و هزار جری در دست از طایفه غدار زاری درآمدند از آتش زدن خانهای چوپن صحرار روشن شد و تا صبح جنگ تحکم بود و ملا حسین بشرویه بشرف الله بالنار داخل اردو شدند و پروان خود را بقتل و غارت تحریک نمودند چون اردو از اشعله آتش روشن بود میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی که در کنار اردو با فکند

محمد خان زار
حاجی مصطفی خان
و هزارانش
۴

تفنگ کرم کردن هنگام جنگ ثابت قدم بودند و سوار بر اسبهای سفید و سپاه دیدند که تمشیر کشید و سپاه دکان و سواران را بجا برده و مضارب دین سپاه
و فرمان و بطبع پسر پنداشتند که طاحین سوم رسید علی اعظم وی خواهد بود و دست او را بدف کلوله ملا کردند چون تفنگ میرزا کریم خان اسیر فرما
شد و دست بر سینه خود نهاد و محقق شد که کلوله بر سینه وی رسیده و سوار لاریجانی و آقا محمد حسن نیز را بنظر گرفته تفنگ ملا کردند و ترسناک
آمد شکم او را بریدند و تنگدل سخت جان این تن خود داری کرده با پسران عزم مراجعت بقلمه نمود و در کمال قار و آهستگی باز گشتند
تفنگیان از دنبال آنها شنیدند که کردند و بعضی از پای درآمدند و بعضی مجروح شدند و لیکن هم در آن شب شیخون جمعیت این اردو متفرقه بدیل
یا فیه بود و پراکنده شده بودند و سیصد و پنجاه نفر قتل آمده بود که شصت نفر از آن لاریجانی و هزار جری بود و پنجاه و پنج بید میرزا کریم خان
اسیر فرما و سوار خرابه رفته با ذان صدامند کرد که از سپاه متفرقه هر که در آن حوالی است محل از دو که مقتول دون و عالی است باز اسیر فرما
لاریجانی با پنجاه کس و محسن خان با چند تن و عبداله خان افغان با سه کس باریک شده محل اردو را لاله زاری دیدند از خون حمرو مسلحی از
کشتگان بی سرفار ما گونه شاه مر جان گرفته و سواران کت بدخشان یا فیه سوار و سایر خوانین گریان و غلامان بر سر کشتگان که در هم میزدند
و بمضمون این بیت مترنم بودند که نظم منیش خاری نیست کرنخون کشاری سرخ نیست آفتی بود این شکار افکن گزین صحرانگشت اجسام مقتولان
سعد و راحل بولایت نموده و دیگر از اسیران در آن محفل مدفون کردند تا جانان بوده امانی باز در آنرا چنین عجب عواری روی نموده چهل و نه
غریب و بطور غرور و شرف و خط و شیخ عجب خود پستی بر دز ضعف و سبکینی است و افراط الفخانه و خانه مثل است مشهور اگر چه سوار لاریجانی و سواران
مازندرانی از واقعه این وقعه چون مار سر کوفته بر خود می چیدند و بر فوات حکما مقتول بجزع میگردیدند چون عقل مستقیم را بر طبعیت سقیم حکمران
کامروایان شدند بمقادیر جزع و کینه جموع لالانسان شמוש ثم ذلول از در طه آفت یاد کرده و خود را بر ذروه مکافات علو دادند فاکل در این
شکست و رستی است و در این فراق اجتماع و در این زیان سود خدنگ بدست دیده و سنگ صدف شکسته و آن مخدول مقتول و غلغول
در خون غلطیده و محقق این اشارات و تبیین این عبارات اینکه طاحین تا حوالی قلعه چنان است است بهرست میرفت که احدی از کلوله خوردن و مطلع
نشده و نزدیکی دروازه از اسب بچشاده و او را نبرد حاجی محمد علی بر دزد و صایای مروزان نموده و در استخالت نیز از ژر ویر و ملعت ندانست حاصل نکرد
بر مردان گفت که اگر من علی اعظم حاجی محمد علی علی است و در مقام و منصب زمین بالاتر است و عاقبت بر ما زدن بلکه بر ایران تسلط خواهد
شد و در رکاب صاحب الزمان شمشیر خواهیم زد و اصلا از مردن من شوش میشود که این مردن تبدیل نیست بیدنی دیگر و اگر روح مرا از بدن
مفارق می افتد نه نقص بلکه کمال من است چه بعد از چهارده روز دیگر مجدداً زنده خواهیم شد پس از این و صایای عام فریب بچان خود سپارش
کرد که چون من در کشتن بی اطلاع عامه مریدین جسد مرا درین دیواری دفن نمایند که بر مردم معلوم نشود و چنان دانند که تن من در خلوت من
با مانست و بجاک زو شام مع القصه شب جسد او درین دیواری از بقعه شیخ طبری بجاک کردند و دیگر باره دیوار را مانند اول بها خشد و بر علو
کالا انعام امر را شسته و بلبس نمود و پیش از پیش در طاعت حاجی محمد علی اهتمام کردند و از آن سوی سوار لاریجانی و سوار دکان مازندرانی
دیگر باره با حشاد و اجتماع همت کما شد و روزی چند داخل توقف کردند تا سپاه از بهر جامع گردیده باشند چون سوار و بقایای مذکور
از دو و قلعه باطل فشدند طایفه ضال با سپه سرون آمده دیدند که کشتگان خود را دفن کرده اند و مقتولان با سپه را سوار بریده برده اند متعجب گردیدند
تمامی مقتولان مدفون از قبر سرون آورده سرون مردگان را تا تبار از تن جدا کرده جدیدش را در صحرا افکند کشتگان خود را مدفون کردند و سوارهای
مردگان را بر سر جو بهانیزه و اگر کرده در اطراف دروازه غریب نصب کردند و نواب میرزا ده محمد یقین میرزا از ساری غریمیت محاصره شیخ طبری و
چون بسرخ کلا رسید هشتاد و نوزده سوار طایفه با سپه که سوار با عراضه صنعت آمیز فرستاده بود و محبوب عبداله خان افغان در رسید و امر
کرد و ولی عبداله خان مذکور حقایق و قایع را کماکان بقبر حضرت میرزا عبداله خان نوالی خلف الصدق حاجی میرزا رضا قلی نوالی شفا
پایان نموده و نیز بجهان نواب میرزا ده را بکوشه برده سر اسر سوار را تر اسر و عرض داشت نواب الاستفکر و تیرمانده در ذهاب یاب خود منتزد کردید
بقریه از قزاقی کسا کلا نزول فرموده در جران کسر رای همیز و اندیشه همیکرد و قشونات اطراف را بجا حصار قلعه با سپه بآمدن تا یکصد نفر و غریمیت
نواب محمد یقین میرزا از ساری محاصره قلعه مستحضر شیخ طبری و اجتماع خوانین مازندران از اطراف بار دوی والا
مقرب سخا خان عباس قلی خان لاریجانی چهار روز داخل توقف شده سپاه لاریجانی را احضار نموده انطوائف جنگجوی شدخوی عیون را که

جلد دوم

خاصه پادشاهان و ملوک طبری

از صفای ناصری

و دشت غریب آمل نمودند باستانی چون البرز و غمی چون لوند و علمهای کوه کوند و اسلحه های برق نمونه از آمل سرون آمده با سنج و نای و شیپور و نغمه های حبیب تر از نغمه صور و دشت علی آباد را محلو ساختند بتلافی مافات و امید رکافات کرد اگر و قلعه خوارج با سپه را کمین و اردوین کمرند و بر اطراف آن حلقه زنند نواب میرزاده و لایزال کیا کلا سرون آمده با جمیع عساکر از نذرانی دستنه کشته فوج فوج روی مقتصدان و تفنگچیان پیاده را در مقدمه سپاه سواره نظامی تمام حرکت داده چون عرض راه بمکی جوی و جدول و رود و جنگل و معابر سخت و مضائق بود داشت قریب بغروب بنه و غروب بجای شمع طبری رسید و هنوز قشون سردار بنزل نرسیده در قریه وارد کاشت بود نواب و لایزالان و اطراف قلعه شمع طبری اقل کای عجب دیدند شهادت فاش و کثوفت جمیع بعضی اسباع خورده و شکم بر جی دیده و تن کروی بی راتر زده نمی سوخته و سمرهای شهیدان راه شریعت غرای بنوی بر سر چوبهای نیره و ابرافراشته خون میرزاده و دلیران طبرستان از غیرت بجوش آمده و دلها در خروش اشک از دیده جاری گردید چون هنگام شام بود و بی سنگ در آن حوالی آمدن خلاف حرم چه اظایف دلیران جان سیر و در بنزدانند شیر بودند و روزان و شبان سیر و جوانان آن در محاربات اشجع از شمشیر سپهانی لهند نواب و الاغرم قریه دارو کا فرموده سردار تیر بنجد نیست آمده در آن موضع اجتماع کردند و روزی دوسه ملازمان رکابی را با صاحب سنگر مامور و اششد چهارم روز زمین سخت فیروز با تمامی مامورین حرکت گرفته با حتمتی تمام بطاهر حصار طاعده آمده اطراف قلعه را بدسته جات تفنگچی تقسیم و حارس و قراولان شکیلی منظم داشته احتیاطی از اردو را بمقرب حضرت میرزا عبداله خان خوانی که مردی بدتر عاقل است و اکده شسته نمی دیگر را بهادی خان نوری ولد نصر الله خان میراخور سابق سپرده که شجاع مراقب مواظب باشند و اصحاب تیاق و پاس را در کار خود مصمم دارند و کارکنان و کارفرمایان بحضرماریج و مورچال و سنگرو باستان که از لوازم محاصره است پرداختند جانب جنوب قلعه را بعبارت سقایی خان سار لاریجانی و سمت غربی را بمیرزا عبداله خان خوانی و نصر الله خان بن میرزا اسمعیل خان سرسنگ بند پی سپرده تفنگچی اشرفی و توابعی را نیز نصیبه آنان کرد شرقی قلعه را بجای مصطفی خان هزار جری سورتی و اکده شسته و دسته جات دو دانگ و بالا رستاقی جیم خانی را بدان منضم نموده ما بین مشرق و شمال را بدسته جات کرد و ترک از نذران و شمال انفوج سواد کوهی تعلق بعلی خان سرسنگ و اکده شسته هر یک در طرف خود اهما می بحضرماریج و صاحب بروج و باستان نمودند و راه عبور و مرور بر جوارح محصور مسدود کردند و تفنگچیان قدر انداز بر فراز بروج خروج کرده بمهره روین دار از آن گروه مار سار بر می آوردند چون خانهای ایشان در قلعه از خوب بود و مقصدهای آن از بی بند و باری و تعلیم دانی فشنک سا خشد و قلعه انداختند که بعد از طی کهنه را و پا ضد قدم مسافت چون بنزل میرسد آتش می گرفت و خانهای آنان را میوزانند و عرصه برایشان شک آمده در طلعت لیل اجماع کردند و از چهار جانب قلعه خاکریزی بلند بر آوردند که در هنگام عبور پیدا میشوند و از اطراف بقشما و سوار خبا بجهت افکندن تفنگ و شمشیر ترتیب دادند که چون کس قلعه فریب شدی بضرب کلوه مقتول آید روز کاری بدین و تیره گذشت و آنچه مقصود بود و مقصود ماند زیرا که بحضور توپ قلعه کوب اندام چنان قلعه متین و حصنی حصین امکان نداشت و در از نذران بنا بر بعضی مصالح توپ بزرگ حاضر نبود لا جریم حال با منای دولت ابد مدت معروض داشتند باذن حضرت شاهنشاه عجا و حکم جناب میرزا تانک میرزا تقی خان فرامانی دو عواده توپ چهاره و قورخانه و توپچی آتش دست باد شتاب بخاک از نذران چون آب روان شدند و مقصد رسیدند باستان های رفیع ساخته توپ و خمپاره را بر فراز آنها جای دادند و بنهره توپهای رعد آواز پیام مرکب کوش جان آن مخاذیل ساینده حاجی محمد علی رئیس اظهانه جنیس که طعنت از ابلیس شن داشت و مرقشع المحدثین شمع طبری رحمة الله بنزل و مسکن خاص آن گمراه بود فرامان داد که فیما بین دو خاکریز نفیسی مسج کنند و در آنجا باند و دیگران نیز در زمین و میان بروج و زیر خاکریز بانیگانه دهنده و چون خراطین در میان خاک بسپر بردند و غالب نقوب آنها در حوالی مرغفل که محل نهادن تفنگ بود ساخته آمد و از توپ و فشنگ مصون و محروس شدند و از فراز بروج و باستان خارج احدی مرئی نبود و چون نزدیک قلعه میرشدند از سوراخهای اطراف کلوه های زره شکاف بر سینه و ناف همی آمد و چون از دونه بسیار جمع نمودند بدان معاش میکردند و حاجت بخارج ندانند ذکر آمدن جعفر قلینان بن محمد تقی خان بالا رستاقی هزار جری و طلسم قلینان بر او رزاده او و سپاه جمعی ایشان بار دوتی نواب و الاحمد تعلیمی میرزا و سپان بعضی و قایم و شهید شدن جعفر قلینان در آن و آن بالا رستاق از ولایات هزار جرب قریب ستراباد است و حکومت آن ولایت باقا اسمعیل

عم محمد تقی خان بود و سلاطین سابقه قاجار خاصه نواب محمد حسن خان و سید علی خان فرزند ارجمندش خدمتکار بودند چون سیر سلطنت بوجود خاقان ابرشید ممتاز شد محمد تقی بخت داشت و خاقان کسر ابدین طایفه کماک ثوق و اعتماد بود و در زمان دولت خاقان صاحبقران کسر نورالدین مضع محمد تقی خان حکمران ولایت و سرکرده تفنگچیان جمعی خود بود و مصدر خدمات بزرگ می گشت و چون حکمرانی بازندگان و نواب با نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مرحوم تعلق داشت محمد تقی خان نیز در ملک غنیمت آن بود و در هنگامی که نواب غفران مات نایب السلطنه العلیه العالیه بطمخراسان و دفع خوانین آن سامان غم جزم فرموده از این حد و میکده محمد تقی خان در خدمتگذاری اردوی شیر مبارک تمام کرد و خود را به بندگی و دولخواهی آنحضرت احصا نمود پس از چندی نواب ملک آرای بجهان کرده حکم بر آوردن چشمان او نمود و خاقان صاحبقران از این جبارت سخت خشمگین شد و ملک آرای القات آمد و موأخذت فرمود و محمد تقی خان را بحضرت خواند و خلعت داد و بلجوی کرد و در اصطوانات و نیلونی فرمود کماکان حبس و ولایت و ملازم را بد و مخصوص داشت و با اینکه مکفوف البصر شد در امورات کلیه خیل و از کزک آن صفحات بزم مرتب ممتاز بود و در دولت پادشاه حجه سلطان محمد شاه طاب ثراه از امثال درگذشت و عمت باری تمام یافت و فی الواقع مردی دانا و عاقل و مجرب و محب و عفو و سخت غضب بود مع القصة جعفر قلیخان فرزندش سرکرده بزرگ فش نیلوروش و شیر شجاع همیم کیم و مصدر خدمات عظیم می گشت چون کار محاصره قلعه خوارج با سپه بامتداد کشید حکم کارگذاران در بار معدلت مدارا و برادرزاده اش طهماسب قلیخان بالارستانی و ملازمان جمعی هزار جریب کمال فروز پیر ردوی نواب والا محمد قلی میرزا بن نایب السلطنه مغفور میرزا آمدند و نواب از وصول ایشان قوتی تمام حاصل شد و او را بنوازش توجه دلشاد و سرافراز ساخت و بجانب غربی قلعه که میرزا عبداله خان نوالی داشت مدد و معاون فرمود و می نمود که آنچه دیگران در سه ماه زمان محاصره از پیش نبوده اند در اندک مدتی با انجام رساند و فوراً فرمان داد که تفنگچیان بالارستانی با آلات حرب و ادوات طعن و ضرب پل و کله و سایر یا محتاج برداشته در مدت سه و نیم باستانی محکم و برجی متین قریب قلعه بساختند که امثال و متعجب شدند و نواب لا ا و را بنواخت و بنحو مقرب ساخت و طایفه ضاله با سپه از اوهراس مقیاس برداشتند و در فکر اصلاح افعال و اقبال و افتادند و مترصد فرصت شدند در شبی که حکم والا جعفر قلیخان بالارستانی و میرزا عبداله خان نوالی بساحت جان بنایی است تمام میکردند جعفر قلیخان دو دست تا صبح کاه بکل خاک و چوب و استحکام برج و جان پناه اشغال و رزید خستگی و کسالت یافتند و کام دو کانه رب یکانه بمنزل از آمدند تا استراحت کنند و معاً و دت جویند محض و در بار و نواب الا تعجب و تالیکه گزیده حکم نمود که میرزا عبداله خان و جعفر قلیخان با تمام کارسنگر خود باز گردند چنانکه استدعای لجنی استایش کردند مفید نیفتاد و بمراجعت صرار رفت ناچار جعفر قلیخان از اردو بیرون رفته قریب پست و پنج نفر با وی همراه شدند و با میرزا عبداله خان نیزه پانزده کس شش دست و تفنگچیان که بایستی از دنبال آنان روند لشاقل کردند و خواب ایشان را بود چون مامورین برج و سنگر خود رسیدند قرار گرفتند و مشطرا این کان شدند و کس سید جعفر قلیخان را بخت بد بخت و چشم بخواب رفت همزمان و قراولان نیز بالکلیه بخت طایفه خوارج با سپه در زمان رفتن ایشان از ممر مارچ بسنگر و بروج ایشان را شمار کردند و مددی دیدند و چون برج جعفر قلیخان بقلعه نزدیک بود از نور احمای بروج خود دیدند که یکسرخواب متنازع و کلا حفته اند و طایفه شیر بر لیر قریب بدو پست کس تفنگچی و شمشیر زن و کتاره باز و زوین فلکس و تبر دار و نیزه گذار پیاده از قهر خندق جای دست و پاسا حاشه بفرز آمدند و بعد کس برج جعفر قلیخان و یکصد کس دیگر برج میرزا عبداله خان را در میان گرفتند میرزا عبداله خان و نصراله خان سربازان فوج بندگی و تن از تفنگچیان آن برج شلیکی بر پیادگان با سپه کردند و در نفر از اطایفه بجا کشتادند ایشان با کشته بکلی بر سر برج جعفر قلیخان می نشاند و داخل شدند آنجا جعفر قلیخان از خواب بیدار شد که با سپه را بر خود محیط مید و خود را محاط یافت پستانی که در کمر داشت خالی کرده مینظر ارمقوتل شتا با تفنگ نیزه گیر ارجشت برادرزاده اش طهماسب قلیخان نیز یکی را با تفنگ بقتل آورد و در نفر از ملازمانش نیزه و نفر با بی را بکشتند با سپه خیره و حیره شدند کتاری برنده برافراشتند و بر سر جعفر قلیخان تا خنجر زخمهای کاری بر آن شیر شکاری زدند و چهار ضربت کتاره نیز بر طهماسب قلیخان سحاره فرو دادند و کاسه سرش را بشاد جعفر قلیخان چون مجال پر کردن تفنگ طمانجه داشت و خود را کشته دید بعد خود را از برج بزرگتر فکند و در خندق افتاد و تفنگچیان قلعه مانند کمر از فرزند و فرود و حصار و بروج کلوله پماریدند که کسی را مجال مدا و صورت نه بند و درین محاربه که در ساعتی امتداد یافت کسی با داد و اعانت از اردو بدیشان نرسید میرزا عبداله خان و نصراله خان تفنگها را پر کرده نوبت دیگر بر پاسبان ماکر و

دو نفر دیگر مقتول شدند و از صدای تفنگ در دو بهم در افتاد و قصد بروج کردند با سه احساس نموده باز شدند جعفر قلینا زاد رخنه افتاده دیدند تیری بر تنی
آن جوان دلیز زده در گذشتند میرزا عبد الله خان و نصر الله خان جعفر قلینا بدین شش مجروح را از خندق بار آوردند و معالجه و مراهم بر داشتند
دو روز و از جانب ساری کوچ دادند تا در آنجا ماند و اکسند شاه هزاره همدلی میسر از چون این بشنید در غضب شد که چرا علی جازت و راجح داده اند کس فرستاد
او را دوباره باز آوردند در این زمان باب را فرستاد رسیده در آن شب بروج و نامی بزرگ در تمام خلایق را در دوری داد و دیگر ماموریت سلیمان خان
افشار قاسم کوبازندران و یورش بر دین سپاه دارالمرز بر قلعه شیخ طبرسی و فتح قلعه و کرفشار می خواج با پسته
و مال حال حاجی محمد علی چون خبر گشته شدن جوان دلیز جعفر قلینا با منای دولت رسید و محاصره قلعه چهار ماه کشید امیر کمر از نیو فتح
متعجب شد سلیمان خان افشار را که مردی دانا و پویا و دیو و صفاقت مغارب و تحقیق امور آن معارک و تخریص و لا دران بدان محالک و نه مانع
داشت و ارقام و احکام غیرت این مختار نموده امیر بزرگان سپاه دارالمرز را در شش زده اند اگر سپاه مانع از آن که در همه ایران بجلادت و رشادت نام
بر آورده اند از عهده این خدمت بر نمی آیند بجز خود را معروض دارند قشونات دیگر از خارج مامور فرمایم چون سلیمان خان ابلاغ احکام نموده کرد سردار
لاریجانی و سرگردان مانع از آن را خون حمیت در عروق عصمت بچوشت اندازد و این عیب عوار بر خود هموار کند و علمهای کوفه کون مختلف الاوان
ترتیب دادند و قرار کار بر یورش بزرگ بر نهادند ثابان چاکدست از دو جانب قلعه نقبت گذارینده و بجایگزین رسانیدند و بداری نشین پیش
و توپها را پر کرده صفوف را بر آراسته هر دسته علم خاصه خود بعلیه داده نقبت را آتش زدند و بانگ شهور از هر سوی برخاست و فوج فوج چون دیا
پرموج از چهار جانب بچاکت درآمدند طرف غربی قلعه و برج و باره و پنجاه زرع از حصار و خاکیر بازین یکبار کشت ولی چون نقبت صرف
شرقی ناقص بود فایدی بخشید با بجهل سپاه نصرت همراه بیروی طالع مسعود حضرت ناصر الدین شاه شورش کردند و یورش بردند میرزا کریم خان
اشرفی و همدار و و قلی از نوکر اشرفی از جان پناه پیکار پیرون رفتند خود را بقلعه رسانیدند و کلوله بر غلدار آورده شتید شد خود علم را برداشتند پهای
برج رسید و از درون قلعه سر تفنگی بهوای زدن و پیرون کردند آن دلیز طشت شده سر تفنگ را گرفتند چنان فرو کشید که از نور رخ پیرون آورده علم را
بر بالای برج خشتی کوسیده و دیگر از آبدن میخواند محمد صالح خان بالارستانی برادر جعفر قلینا شتید خود را بد و رسانیدند و دیگران نیز حرکت کردند
کلوله نیز گرفتند و سرور آورده بجا شتید کرده با سه بر طری که فرو داده بود اجتماع کرده بدافه برداشتند اسلحه بقت طالع فیروزی مطلع بر قلعه
امالی قلعه مظفر شدند و بقایای با پسته مقهور کردند و پیرون آمده برانی را در وقت سپاه سپرده شدند بعضی از آنان که در توقف شیخ طبرسی ناچار دلی ثابا
بودند متعذر و ندامت نمودند تا از قتل مستخلص شوند و غالب آنان زرد و صنف و لا غر و چهار کوه بودند زیرا که چون در ایام محاصره از قوه آنان کام
یافته بود و کوه و کوه سفند آنها انجام رسیده از احتیاط و امحای دوا و اسب و الاغ سدر تن می نمودند و دلی نیز بجاییدن حرم و جلد و آب حیثیت داشتند
بجای نواب لا چهار صد کس از معارف آن فرقه با غیظ و غیبه ضرب تفنگ و شمشیر و نیزه سپاهیان مانع از آن بملکت رسیدند و زلفاکت را بستند
چند آنکه بدان کرده نصیحت یا زکشت از نظر تکیه کردند بسمع قبول اصفا نمودند حاجی محمد علی مانع از آنی رئیس انجمن و بعضی انجمن اهل جناب
فضایل باب سید العلماء و سایر فضلاء مانع از آن بسیار فرورش بردند پس از سؤال و جواب عذرهای ناصواب بجمعی جناب سید العلماء و دیگر اعظم
فضلاء بر خنثا شدند و حال وارد شهر کردند و ایند آنگاه از دام عام شده بضرر شمشیری شورش را نیز بر کردند و قلعه جدید شیخ طبرسی را با خاک
سمت ستادی دادند و شی دوازده اشرف سادات را که جرمی چندان ندشتند بطهران فرستادند و سردار و سایر سرگردان دارالمرز که در این حادثه
و واقعه عجب بجهاد کرده و متعلقین گشتن داده بودند مورد الطاف و شفاق پیکران اعلی حضرت شافعی شدند و تمامی بخلعت و انعام و تشعده و اکرام
ملوکانه اختصاص یافتند پس از استحضال ستر خاص مظهر و منصوب با مکن و ساکن خود باز گشتند و در این مهملک با صد تن از ندانی و نیزه و اسلحه و متعلقین
تا چه شود و پیروان ایشان تا چه شدند چنانکه تفصیل ترقیم خواهد یافت ذکر دعوی و خروج ملا محمد علی زنجانی در شهر زنجان و منقبت
بامقرب الخاقان امیر اصلا زنجان بن امیر کمر محمد قاسم خان قاجار قونیلو حکمران بلوکات خمر زنجان
و ماموریت سید علیخان سمرقند فیروز کوهی بدافعه طایفه با پسته ملا محمد علی زنجانی در بدایت تحصیل علوم از تلامذ
شریف اعلیای مروج بود و بعد از روزگار ری توقف در زنجان قبول عاهه کامل و مرجعیتی تمام حاصل کرده در اجرای فتادی و احکام با علما
اعلام مناقضتی و مخالفی بطور مبسوط آورد و از قراین خارج و امارات داخله معلوم افتاد که مولانا را داعیه ماری در سر است و حکام زنجان

شرح حال و ارباب منای دولت حضرت سلطان زمان معروف و دانشمند و جلیل القدر حاجی میرزا قاسم مطاع دولت خاقان مغفور محمد شاه طاب ثوابه
 او را بدارالملک طهران آوردند و در خانه محمود خان نوری کلاشر شهر نزول دادند مدتی در آنجا بود و خود را مظلوم جلوه میداد و بجنب قلوب و جلب
 نفوس میرواخت چون واقعه ناکیر آن شاهنشاهی بنظر روی نمود مولانا فرصتی یافت به بنجان کرکیت و به خواهران آن کرد آورد چون علیحضرت شایسته
 عصر خلد اندک سلطان به بر سر رمرونی بالا استحقاق برآید ایالت و حکومت بلاد ایران را با صاحب کفایت و ارباب شجاعت لغویض فرمود از جمل
 حکومت بنجان را بحال بهمال خود امیر اصلاخان موبست فرمود و در آن زمان حکمرانی او دهمین سال در خراسان قوت داشت و سپاه فوج بجا
 حدود بهیمرشند و خروج با سپه مازندران نیز در میان بود لکن مولانا فرصت یافته ملاطفت و مراسلات متعدده بباب فرستاد و اظهار اشتیاق
 و خلوص کرد و این جو بهای مهر نیکو از دست خیر بولانا نگاشت اگر چه ملاقات صورتی واقع نکرد لکن مولانا بحسن ظن ارادت باب کرد و منصب
 و لقب یافت و بموهمات خیالی و تسویلات نفسانیه فریفته شد و دل بر متابعت وی نهاد و عامه خلایق را بدالظریق دعوت کرد و او را صاحب
 الزمان موعود شمرد و در سر طغیان و عصیان نهاد و لباس تقوی و طهارت با کتساب اسباب عوی و امارت پرداخت و امنها از فرصت بیکد
 و اجتماع و اجتماع مقتدی و میرد استقامی تمام نمود و پیشتر مالی بنجان کردن بر جنبه طاعتش نهادند و بنده وار در امضای نواهی و اجرای او امر را
 ستاند چون حال وی بدار بخلافه معروف شد و از سوابق حالاتش استحضار داشتند با خذ و قید و نفی و ارسال و از بنجان بجا کمان بلوک
 اشارت را ندید همانا و نیز از آن احکام و ارقام بونی برده تحفظ خود بمبالغه تمام کرد و در اعتقاد و حشام خود فرو دین گرفت تا کارش چنان بزرگ
 شد و قوت یافت که قریب ده پانزده هزار کس از شهر و بلوک بروی جمع شدند و در سنگام ذهاب ایاب مسجد و مزارامست پیرامون وی دایره
 و این موافقت و ارادت را سعادتی عظیم می پنداشتند و جز با نیکو از تفکیم مصمم مستعد بخدمت امیر عالم نمیزفت و چون کار خراسان و بعضی هر جرات
 اشطامی تمام نیافته امنای دولت بر آن دست عقیدت سخت نمیکردند و او نیز با ضرورت بهیه سامان کار خود بهیمر و اخت استعد و قلع و دگر
 و رزم شکاری همی افزود و مقارن این حال یکی از مالی بنجان بقصیری سیاست یافت و توسط و تشفع مولانا در آن باب فایدتی بخشید مولانا بخند
 خاطر کرد و زیاده تاب سکون و آرام نیافت و بر سجاده خروج عروج کرد و متعجبه مقدمه خود را مامو بحفظ حصون و ضبط بروج نمود و مواد فشنه ببقو
 کارکنان طرفین غلظت یافت معدوم و معاون و موالف کار خلاف امر صرفا قوت دادند و از دوسوی کار را ز تشکوی در گذشت مقال
 بجدال کشید و دستار بمغیر تبدیل یافت بجای عصا تفنگ و نیزه بدست علما در افتاد و از تلبس عبا ابا کردند و از زره و جوشن پیرین و بیا
 پوشیدند تا بر حسب امر امای در بارشاهنشاهی سردار و سپاهی بنظم آن خطه لازم گشت سید علیخان و صدرالدول سرتیب سواره بنجان
 و شهباز خان مراغه و محمد علی خان فاش را بدو است تن سوار و محمود خان خونی با پنجاه تن توپچی بدو عراده توپ بدو عراده چنهاره در حشم
 شعبان و از بنجان شدند و از ورود این جنود همگی مالی خمد پیروز و باس و یاسر بنجایان بسر حد اعلی رسید و بحکم تحفظ به تحفظ اهتمام کردند
 چون دو قسمت از اقلام شته شهر بنجان چهار یک بر متابع حکمران حمله زده بودند و از شش حبه در امید بروی خود بسته داشتند پس
 از بهفت بهشت روز شنبی از مردم آن شهر را که بر مذبح حقه اثنا عشری ثابت و باقی بودند و با سپه در آن باب موافقت نغنیو دند از میان خود
 بیرون کردند و بعد از جلای ایشان با تبه به پوتات و دکانین آنها ریخته آنجا از اسباب ادوات محاربه و محاصره و آذوق و آذوق و ماکول
 و مشروب داشتند بالتمام تصرف گرفتند و رسته بازار شهر بنجان را غارت نموده از آن پس آتش زدند و خانه ها را ویران کردند و در اطراف
 شهر سپه یا سنگر با بسا حشند و سر کوچه ها و بر زنه ها استحکام داده و در واز با بر نهادند و از میان پوتات راه تردد بنجانیهای یکدیگر کشتند
 و چنان آمد و شد میکردند که در خارج احدی از آنان مرئی نمیکردید و کاریشان بر مالی رود و ظاهریکشت خانه های اطراف حصار رود حصار را
 ویران کرده از خاک پنبه باشند و چنان بسا خند که هر یک از چندین خاکریز و وسیع بود و سوار خا در جدار با کشته ده بهت روز جنگ و افکن
 تفنگ مینا سا خند توپی چند آئین بنجیستند و زنبوره چند بزرگ بسا خند اسلحه و تفنگ یاده از اندازه خود آماده کرده بودند و سرب و بار
 بتدریج جمع آورده نموده داشتند از وقت ایشان سالیان دراز را کفنی بود علی بجه سید علی بن سردار پس از ورود بنجارج بنجان به پیام و آ
 و روابط و سالیان چند آنکه این فساد را اصلاح خواست و در این امر جد و جهد کرد سودی نداد و خود وقتی بر سالت و مصاحبت و استحضار از امور
 شهر بنزد ملا محمد علی رفته ملاقات و مقالات کرده در کار او بعضی دید و خلق را با وی ارادت یافت که ابد تصور نمیکرد و از این رهش پشیمان شده

الصفاء في

خوف و واهمه بر ضمیرش غلبه کرده بجلد و بقتل از قلعه ربانی یافته باز آمد بصیقلی در آن کار حاصل کرد و شرحی آن شهر بکار گذاران دولت ابد مدت جناب تائب اعظم میرزا اتقی خان امیر کسره فرامانی و جناب اعتماد الدوله العلیه العالیه میرزا آقا خان نوری ما زنده را بی عرضه کرد و استعدا نمود اسحاصل مدت سه ماه تمام بمحاصره و مقاتله اشغال داشتند و شب روز از دو سوی بجلولفتانی میکشدشت و امانی شهر تنبسته نشد و روز بروز در لجاج و عناد و طغیان و عصیان برافروزدند و در اذیت ملا محمد علی قدمی ثابت و عزمی متین داشتند و او را بجای نایب امام غایب مطلق می پنداشتند تا سر باد سر این دعوی بی بهره وین رفت و ششاعرضه بشمشیر و دهن تیر تلف شد ذکر باموریت و سر داری مقرب اسحاقان محمد خان پیکر سکی بن فتحعلی خان بن هدایت الله خان کیلانی بتخییر زنجان و تدبیر ارباب بغی و طغیان محمد خان میرنجه و پیکر سکی تیریز بن امین الملک فتحعلی خان پیکر سکی بن هدایت الله خان حکمران سابقه کیلانات که بنا عینجه همواره در دولت خاقان کیستیستان سید نشید و خاقان صاحبقران مغفور غالب بمن صبا علیه و مقامات بلند مخصوص بوده اند و در این کتاب مستطاب بهر مقامی مناسب که جمعی از ایشان رفته چون زبده و شباب در خدمت نایب السلطنه مغفور تربیت یافته و در مقامات چاکری پرورده و مجرب آمد بودند و در زمان حکومت امیرزادگان معظم نواب قهرمان میرزا و بهمن میرزا در تیرز مناصب بزرگ داشت و در آغاز ایام سلطنت ابد مدت شاهنشاه عصر ابوالفتح و النضر ناصرالدین شاه قاجار خلفه الله سلطانه بطهران آمده منصب میرنجه کی مخصوص بود حکم حضرت سلطان ایران مامور سرداری سپاهی برار کرده روانه زنجان شد با فوج مجربان شتاقی و چهار صد نفر از فوج خاصه و شش عراده توپ خارنگ و دو چنپاره بازو فلک راه برگرفت و مقرر شد که فوج چهارم تبریزی بکسری علیخان مکرری فرزند مقرب اسحاقان عزیزخان اجداد باستانی فوج منصوبه و فوج کروس میرتبی حسینی خان کرده و فوج فرزند بکری محمد مراد خان زرنندی بدو ملحق گردند و بمناجعت و بجدات محوله پردازند پیکر سکی سردار مذکور چون بظاهر شهر زنجان رسید تمام حجت را به پیام و نامه بکلام محمد علی سر حلقه مخایل و خارج زنجان اطهارا اصلاحی کرد ولی حاصلی نبخشید چه زعم مداپرو و مخایل با پسته آن بود که عاقرب در بلاد ایران خروج و بر مدارج و معارج سلطنت عروج خواهند کرد و آئینسی جدید با بنیانی سید بنیاد خواهند نهاد که بمرو دهور و در شهر مدروس و مطوس نکرد و چند انکه بضمح و اندازا با آنظایفه لوج عنود سخن رفتی شعلات نیران لفاق و شقاق ایشان کسرتش ترشدی کشتی کوهر آن مخایل از عصر عزایل نمود اریست که خراج و بکتر از ایشان بطور بی ادب و رکیختن خون مسلمانان را ثوابی جمیل و اجری جزیل تصور کرده بودند و نفوذ بالمد من ذلک علی اجمعه محمد خان پیکر سکی چون از مصالحه یا کوسس گردید چاره خرمحاصره حصار و مقاومت بکار زانید آغاز محاصره و بنیاد محاصره نهاد ولی مرد مسلمان در خون اهل اسلام بجلد شوند و ملازم پادشاه در دهم بنیان رعایای ممالک محروسه تقدم نوزد اگر چه خروج و باره بسیار متخیر گرفت و تصرف در آور دیکوی شهر العبد و اکداشت و مسدود و نخو است تا آن مسلمانان نامسلمان و فرقیه کان بعضی شیطانز امقری باشد و بجلی طریق گیر آن فریق مسدود نماید مع بذ بعضی از شهر سرون شدند و قرب پنجه از کس از مردان سخت تر سنگدل آهن جان بغرم رزم اتفاق کردند و حال مال و خون و عیال خود را در راه آن به بنمای کمره ابدال و اتفاق نمودند در چهل و هشت سنکر محکم که داشتند تفنگی گذاشتند روز و شب مبرمای روین جان کر آغاز مار ساری و بنیاد کلوله باری نهادند جماعتی کثیر از دو طرف در جنگ مرکب کشت و رجمی و در دلهای ناند فرخ خان پسر یکی خان تبریزی که بعد از غل صدر الدوله منصوب شد و پس از محمد خان پیکر سکی بزنجان رفت شبی علیقلی خان پسر نصر الله خان خنده از سنکرگاه ملا محمد علی نزد فرخ خان شد و او را فریخته که اگر از جانب دروازه فرین سپانی مارا بی دایم که ترا با چندین مرد سپکا بی زحمت بجان ملا محمد علی بریم و او را گرفتار تو سازیم بشرط آنکه این سخن با حدی نکوی فرخ خان نا مجرب بچاره قبول نموده صد تن برداشتند اتفاق ایشان راه برگرفت جماعت با سپه چون مطلع بودند چند سنکر را تکی ساختند و پس شدند تا فرخ خان و کسان او بجائی رفتند که مجال فرار بجهت نماندند نگاه با سپه از چهار جانب در آمده ایشان را در میان گرفتند فرخ خان را زانو آن اوزنده دستگیر شدند بعد فرخ خان را با آهن بسته داغ کردند و بمقرض کشت و اوجیده سر او را بریدند هم از جمله مقتولین خان بابا پیک یا و فرخ خاصه بود که در جنگهای یومیه کلوله تفنگ بدو رسیده در کشت و قرب پست کس در یورش لیبالی بضر بشمشیر و کلوله کشته شدند و جد آن مسلمانان را بحکم معنی مسلمانان زنجان آتش زده بپوختند و در منزل و معابر پایمال کردند و هیچ نیندیشیدند که این عمل شجر کدام علم است و در کدام شرعیت ظلمی بدین پایه روا باشد و ظلم با قیل لظلم علم چون بر دل زندیاری شود علم چون بر تن زندیاری شود چون محاصره زنجان قریب بششماه نظول یافت بامر امیر اصلاخان قاجار قوتیو حکمران آن مسلمانان از اطراف بیوستا

و عذوق و آرزو و ماکولات حمل و نقل کرده بار دوی و الاموصول داشتند و میرزا ابهریم خان سرپنجم نیز همواره با غلامان سواره و طرازان پیاده خود در مقام ایام و همه بسنجانهای آن هنگام با امرای دولت مصداقت میورزید و موافقت ظاهر میکرد و متصدی خدمات بزرگ میکردید و جنگ طرفین پیوسته بود و آتش اقبال بر فلک البروج اشتعال داشت و هیچ آب مصالحتی نتوانست بخیانت و کابری مسلمانان شک گردیده بود و هرگز پیکر یکی کمال استقامت در تخریب شهر نمیداد و مسامحه و مساوید جایز نمیداشت و مقارن این حال مقرب الخاقان عزیز خان اجداد بنیادینی که بسفارت ایروان میرفت در بنجان با طغای نایره خلاف جدی و امنی گرد و سودی نیافت چنانکه ترقیم میباید ذکر غریمت مقرب الخاقان عزیز خان مکرری اجداد بنیادینی افواج منصوره بسفارت ایروان و اجتماع دورا مهر مصاحبه زنجان سابقا که کورافاد که مقرب الخاقان عزیز خان مکرری سرنگ بعد از رجوع از فارس منصب بزرگ اجداد بنیادینی افواج قاهره رسید و او را در کل نظام تصرف تمام دست داد چون در این ایام و بسنجان معلوم افتاد که حضرت ولیعهد دولت بهیه روسیه الکندر با ولیج بر خست پدر معظم حضرت نیکولای با ولیج امپراطور اعظم روسیه بزیارت اوچ کلیسیای ایروان و تماشای سرحدات آن سامان توجه فرموده بواسطه قرب جوار و مواعدت دولتیین فلک علی حضرت شاهی شاه فلک جاه ایران ناصر الدین پادشاه قاجار غازی باد سلطانه جهان صلحت داشت که سیفری دانا و رسولی عاقل با نامه مودت شماره یک قطعه نشان تمثال همایون مرصع مکلن با لاسر میکشته جمایل آبی و بعضی کتف و هدایا مخصوص بحضرت ولیعهد معظم روانه دارد لهذا مقرب الخاقان اجداد بنیادینی افواج نظام را روانه آن سامان فرمود چون زنجان در رسید طرفه بهنگاه گرم دید که دوی از دوسوی بسته آمده و روز و شب بمقابله و مقاتله میبردند جانهای لطیف از کالبد کثیف را بی حسته و شهای ناز پرورد در زیر خاک و گرد پایمال شده اند جماعتی مجروح و زخمی و طایفه ای بدوچ و جان سپار اجداد بنیادینی را این کار سخت مخالفت رای افتاده و در معامله مصاحبه مسامحه جمیل بطور آورد کس فرستاده و نامه کرد و پیام داد که آن دانای نادان حیل و دروغی دینا جوی مشنه کرا ساکن و از مخالفت با این دولت بزرگ قرین مخالفت کنند تا با سه صلاح آید و پای از بادیه نفاق فرو کشد و زوی چند بشد آمد گذشت و هیچ حاصل نخشد چون تیر تیر او بر بدت مرادینا بد شکر سپکی را و داع و مجاصره تا یکد بلنج نموده روانه بجانب ایروان شد پس از عبور از رود ارس صاحب منصبی روسی بمنیالی سیفری صافی ضمیمه مکرشته در نهایت تکریم و تحریم مقرب الخاقان اجداد بنیادینی و همراهایانش هشت روز قبل از ورود حضرت ولیعهد دولت بهیه روسیه وارد ایروان نمود و در آن روز لوازم استقبال بعمل آورد و حکمران ایروان با همه صاحب منصبان بدیدن سیفری ایران آمده شب بهیامانی دعوت کرده و دیگر روز اسمعیل خان کرجی نایب اول سفارت و خازن شجاع اسل نظام حسب الامر روانه تعلیس شده هدایا و کتف خاصه فرمانروای ثقف از راسینده معز و کریم پس از نشستن روز بایروان باز آمد حضرت ولیعهد پس از ورود خود دایروان اشک آقاسی و اجدادان خاصه خود را با کاسک مخصوص باحضار اجداد بنیادینی فرستاده با اجرای سفارت و کمال احترام بحضور رفته تمثال همایون و جمایل نامه ملاطفت ختامه را بدست خود پیش برده حضرت ولیعهد در کمال محبت و مهربانی کتف و هدایا را گرفته اظهار خوشوقتی فرمود و اجرای سفارت را نیز فردا پذیرفته و شناخته و مورد التفات خود ساخته پس از انصراف از حضور گیمینا زبیدوف که از اجله سرداران روسیه بود از جانب حضرت ولیعهد بدیدن و پریش سیفری خطیر آمده ابلاغ ملاطفت نموده با کشت مع القصص از تمام امور و انجام کار و جواب نامه و عطیات خاصه با اجرای سفارت و میزبانی حکمران ایروان دیگر باره مقرب الخاقان اجداد بنیادینی از ایروان باز بایرجان آمده بنظم امور افواج انولیات پرداخته پس از انجام خدمت باز آمد و همچنین میرزا حسن خان که تیر برادر امیر نظام فرمانی که در این ایام وزیر نظام آذربایجان بود بعبثه بوسی دربار علی حضرت شاهی بنیادینی روانه دارا سخاوت می گشت در توقف زنجان چنانکه سعی در اصلاح ذات پس نمود آن در در بهبودی و آن زیانزا سودی ندید و مایوس از مصاحبه بظهران باز آمد و حقیقت حال معروض داشت مجددا حکم محکم تخریب شهر و قتل و اسیر و خارج صدور یافت ذکر اتمام کار زنجان و محاصره شدید و یورشها سخت و قتل ملا محمد علی زنجانی و تخریب شهر زنجان و تدمیر صاحب خندان و مراجعت مقرب الخاقان محمد خان پیکر یکی باستان حضرت شاهی شاه فلک با سلطان السلطین ناصر الدین شاه خلد الله ملکه چون برای امنای دولت ابد مدت مشهود گشت که آنظرافه ضاله مضله را بهیچ جبروی بسوی راه هدایت نخواهد بود

و شنبه انقوم کثیر اللوم در سایر عوام بلاد ایران سرایت خواهد کرد و حکم صریح بقلع و قمع آن مخاذیل صادر شد و محمد خان پیکر یکی بقهر و غلبه خواب رفته
بر خود حرام کرده توپهای تین پیکر بر اطراف بروج و سنگر فرو بسته راه شمال و صبار شهریان سده و دهنود و سپورش عام حکم نظام داد افواج منصوبه
در نتیجه آن شهر مشهوره دامان همت در کمر زدند و از اطراف چون سیل خانه کن بحکمت درآمدند مالی زنجان بامقتدای خود بلا فخر و افتخار و کلو تفتک
مانند باران بهاران متواتر شد و خونهای شکان از اجسام چون بحاب متقاطر میرفت و لوله طبل و کوس در فلک آبنوس لرزه در افکنده
دلیران کوش ساکنان ارض اگر ساخت دلیران سپاه منصور بر چهل و هشت سنگر زنجانی حمله بردند و منجر کردند مالی زنجان از رجال و نوان بجای
و مدافعه درآمدند و عرض مشهور و بد تیر شدند علی بکله پس از رضای چهار ماه محاصره مانویه سپاه منصور طغیان افتاد و قریب شصت کشته دلیران
جنگی زنجان بقتل آوردند و همچنین چهار صد کشته پانصد تن از توپچیان و سربازان سعادت شهادت یافتند و جماعتی زخمی شدند و میرزا یعقوب
جرح غالباً را معالجه کرد و قریب بدو هزار کس از سیروان آن عالم بجا بکشته شدند و کلوله بر یاری آورده دستش بکشت و پس از هفت ماه بعالم
دیگر پیوست چون بقایای خلق را سری بنود و جز آن عالم مفتون مقتول امیری نداشتند از در استیمن درآمدند و از خصار و شهر پیروان
شدند قریب یکصد و پست نفر که قاتل مقتولین بودند و ضربت مشهوره ایشان هلاک شدند و جماعتی را از آنقوم بدکاره طعم کام چنهاره کردند
چون هوای بلندی در سر داشتند و اگر فتنه و سرور سربو و هموس نهادند بقایای رعایای خدمتکار بخدمت حکمران آن دیار آمده باشند
و محاسب سابقه خود پر داختند پس از زدودن رنگ نفاق از آینه زنگان محمد خان امیر بنجه پیکر یکی با سپاه نصرت تأثیر بحسب امرولیای دولت
بحضرت آمده و علی اختلاف طبقات هم یک بقدر پایه و پایه خود مورد تملطفات و تفقدات شلله مانده شدند و مقارن محاربات مذکور حکم علما
اسلام و فتوی فضلالی اعلام مقرر شد که ماده مشنه و ریشه خلاف اقلع و خلع نمایند سید باب از چهره بتریز آورده مکتوبات و اوراق خوانند
و مجهولات ورامشود و ساحتش و بقوی علمای ایران او دو نفر از مریدان ورامیدان تبریز برده یک سته از فوج بهادران سرباز نصرا
سپرد تا سپاه بکشند و افواج دیگر نیز حاضر شدند خلائی بالا جماع او را تبریک کردند و چون در افتاد و ضربت نیزه پیش او را بکشد و جسد او را
در خندق افکندند تا شب سنگام طبع کلاب ذباب شد و کان ذلک فی سنه هنر ~~سیت~~ و شصت و شش اگر چه او را بقتل آوردند و هنوز نشانه
ساکن نبود و هر روز در شهری یکی از پیرانش خروج مینمود و با یکدیگر می گفتند پست عشق عالم سوزا و چند آنکه عاشق میکشد فرقه دیگر عشق از خاک سر
بر میکنند و در این ایام فتنه اصفهان و سرباز نیز ظهور آمد چنانکه ترقیم خواهد یافت و از جمله معتقدانش سید یحیی بن سید جعفر دارابی فارسی بود که
در این ایام خروج نمود و بخاری خود رسید و ذکر خروج سید یحیی بن سید جعفر دارابی فارسی در قصبه نیز فارس و
ماموریت مقرب الخاقان دیوان یکی محمدرضا خان بن حاجی شکر الله خان نوری و مصطفی قلینان قراکوز لولیت
بجکرم نواب استطاب نصره الدوله فیروز میرزا حکمران فارس بلا فخره او و قتل سید و جماعتی از بابیه نیز نواب استطاب
امیرزاده اعظم بهرام میرزا چون چندی بکومت فارس بگذراند بجکرم علی حضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سطان او را بحضور مبارک خواند
و نواب امیرزاده فیروز میرزا ملقب بنصره الدوله را بکومت فارس بفرستاد و بمنور وارد کردیده بود که مشنه سید یحیی بجهت بد یافت بقتضای
اجمال آنکه جناب فاضل کامل حاجی سید جعفر فارسی اصطهباناتی مشهور دارابی عالمی بود فاضل و فاضلی کامل و مدتها در ارباب دینست پس
بر وجه مستوطن شد و بنشر علوم عقلی و نقلی پرداخت و مولفات نفیسه از او بماند سید یحیی فرزندش بروفق طبعیت و رفتار نمودی و به بطن طبع
او کثرت داشتی سری پر سود داشت و خاطری پر غوغا بایستد علی محمد باب حسن طبعی حاصل کرده داشت و در این ایام بجانب یزد فرستاد و آنجا
قصد خروج کرد و صورت بخت چون مالی نیز از ربوی محبت ارادت بود و در آن شهر رجعت داشت به نیز نشد و خلائی را بر گرد خود جمع نمود و از
باب بابی چند مفصل بیان کرد و عوام را بفریفت و طهور این فساد و فساد و عیسی بود که رعایای نیز از حاجی زین العابدین خان بن محمد حسین
نیز زری حاکم خود خاطری ریخته داشتند و او را از نیز بر سرون کرده بودند و از او خونی کرده و اعصمام بدامن غریزی میخواستند چون سید یحیی
بجکرم سابقه معرفت مقدس را کرامی داشتند و وجودش را مغنم ندانسته سیر خطا را در تن نهادند سید که مظهر حصول جنین سبالی بود این معنی را از امار
طالع خود شمرده فتوی داد که علی اصغر خان برادر منتر حاجی زین العابدین خان نیز از میان بر گیرید و از این سلسله حاکم محو امید آن نیز علی اصغر خان
که بایستد در مخالفت در آمده بود با چند تن از اقوام و عشایر و اولاد و بنای این طایفه بکشد و بجای خود را بر سید بشد و سید با احتشاد و اجتماع سپاه

شغول شده بقصد خروج مستعد و محکم شدند چون این اخبار در چهار منزلی شیراز بنواب میرزاده فیروز میرزا رسید احکام مملوکه بمصطفی قلیخان
 قراکوزلو سرسبک در آن زمان سربسب و فوج قدیم و جدید همدانی بود و بدافع صادر شد و چون مهر علی خان توری در آن یام دیوان یکی فارسی
 قوللر قاسی غلامان جلالت توانان بود و بشکاست و بسالت معروف و در آن دیار با اقتدار رقی نیز بعد آن دلیر شجاع صدور یافت که
 با جماعتی از متهوران به شیرزاده در مقام رفع و دفع این حادثه بفرید که بشهر و سایر بلوکات فارس سرایت ننماید چون نامورین مذکورین از شیرزاده
 آمدند ایغار کرده بهشت فرسنگ راه را قطع نموده در کمال کلویم خستگی به شیرزاده رسیدند و در آن حوالی و تراق داده جهت سیاطا در گرداگرد و
 سنکری محکم بر آوردند و آن شب در آن ساکن شدند طوائف خارج موسوم به پانچ چون از دور و و ایغار سپاه و کسالت اطالت راه آگاه بود
 مصلحت وقت و در آن دیدند که به شب به کام همسکانه پنچون را گرم و دیده مروت را بی آرم دارند اعتقادی تمام کرده و استعدای کامل یافته
 با شمشیرهای کشیده و بازوهای گشاده بر سینه کمر دروختند و غوغا برانگیختند جنگ از طرفین در گرفت کار کارزار از توف تفنگ در گذشت و
 سیکه کمر دروختند و با شمشیر و طپاچه و خنجر خون یکدیگر را بخشیدند این دو دلیلی نظیر که بزرگ سوار و پیاده و حکمران سپاه بودند بیکدیگر
 و شتاب بر محاربه پیشه ساختند و علیخان که جوانی شجاعت خصال و بسالت کمال بود با ابوبکرمی خود حملهای قوی بر آن قوم غوی زد و شتاب
 موردی را بطهور آورد مصطفی قلیخان نیز سرباز قراکوزلو را بکجهای متعاقبانه همه جانب حکم داد تا بعد از کوشش بسیار بر خوارج با پیغلبه گردانند
 از ایشان بکشد به کام طلوع فجر آن فخر را بگریز آیدند و ایرکیر کشیدند علی الصباح سید و امالی نیز زود بر کتف بناده از بلوکات متجابه استعد
 کرده چند گشت مقابل گردند و از مقابل که بخشند عاقبت الامر سپاه منصور بر آن گروه مغرور طغریافته سید را بدست آورده با جمعی از انظار افتد
 مظفر و منصور شیراز باز گشتند و رفته مقبول حکم قصاص سید را بکشند و حاجی زین العابدین خان در مرکز حکومت خود استقلال حاصل کرد و بنیاد
 اهل فساد را بر آورده هم در او آخر پس از چندی و در درگاه بکار و زنده علی بکله بعد از و در نواب نصره الدوله بشیر از مهر علیخان و مصطفی قلیخان قرین اکرام
 و اعزاز شدند و از جانب ولیهای دولت ابد مدت در ازای این خدمات القاتلها و مرتکبان بدیشان بمذول افتاد و در مدارج و مقام هر یک قیام
 تمام روی داد و چون در این اوقات با شارت امنای ~~علی نواب~~ فیروز میرزای نصره الدوله شیخ نصرخان و لک شیخ عبدالرسول خان
 دیرا یکی بندر ابو شهر البهران فرستاد و حکومت بندر و دشتی و دشتان را بر میرزا حسنعلی خان فرزند ارجمند مقرب الخاقان حاجی میرزا علی
 قوام الملک بن اعتمدالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی موقوف داشت شیخ حسین خان عم شیخ نصرخان متوهم شده میرزا حسنعلی خان را
 ببوشهر راه نداده در مقام مخالفت بنات قدم و زید لک صاحب الامر نواب نصره الدوله مصطفی قلیخان قراکوزلو به شبهه شیخ حسین کلین
 بوشهر مقرر شد پس از ورود بموافقت مخالفین بلطف و عطف نامه گرد و امید و پیم افروزد و کار شیخ و هنی و شوروی یافت با اتباع و اشباع خود
 نیش در زواری دریا نور نشسته فرار اختیار کرد مصطفی قلیخان پسند غدر و غایله و وقوع واقعه مایل بوشهر را تصرف در آورد و دریا پسکی را در آنجا
 مکان تمام دستقامت کامل حاصل شد و در ازای این خدمت و سایر خدمات مصطفی قلیخان از مرتبه سرتیپی بمقام امیر بخشی و میر سبکی ارتقا
 یافت و که بعضی سوانح اصفهان و حوادث آن زمان که مقدار آن مشنه خراسان و رنجان و مازندران و وقوع فتنه
 و با شارت اعلیحضرت قد قدرت شایسته همه اله ناصرالدین الله سلطان ناصرالدین شاه ابقاه الله الشطام
 تمام گرفت و اثر سازهای اعمالی میشوند بدایات جلوس سیمین بانوسل از بنایات مصون باد بکجه حضرت شهر باری مقرب الخاقان
 خان خانان سلیمان خان خال شایسته پهل بکجه موت اصفهان بر امثال و اقربان معطر بود و فیما بین دو نفر و پسر یعنی کبیر از عبدالوهاب کلستان
 که از سادات عالی درجات بود و میرزا عبدالحمید میررشته دار معاملات یوالی اصفهان مخالفی رفت و مناقشی افتاد و متدرجا کابریع
 و مصافف جدان خلاف کشید و خان خانان بطرف میرزا عبدالحمید مایل شد و چون این قضیه به عرض امنای دولت رسید چراغ علی خان
 که راناشانی را که مردی کار دان بود و منصب قوللر قاسی و سرسبکی غلامان داشت برفع این مشنه و احضار میرزا عبدالحمید باور داشت
 و چون بکاشان رسید معلوم افتاد که در میان دو طایفه معتبر کاشان که یکی معروف بغفاری است و متعلق بفرخ خان کاشانی از سبیل
 ابوذر غفاری حاکم لاحق کاشان و دیگری منسوب بمحمد کاظم خان حاکم سابق کاشان منازعه می است و در این اوقات نواب میرزاده شیخ
 میرزا جعفر سیغلی میرزای مغفور حکومت کاشان داشت و محمد کاظم خان بوزارت و مخصوص بود آخر الامر به تمام نواب امیرزاده و فضایل چهر علی

کا ربصا کښت وچون ورو د صفهان روی داد چر اغلی خان بخدمت خان خانان رفته احکام او را داد و قصد خانه امام جمعه و جماعت کرد معلوم و مشهور شد که میرزا عبد الوهاب در مسجد جناب امام باجماع خواص و عوام اشغال دارد لهذا بالعکس شهرت داده و مذکور کرد که باحضار میرزا عبد الوهاب و استقلال میرزا عبد الحسین مأمور و محکم نشیند برخواست و فروشت و دو کالین بسته کشاده شد و اجماع عام بمفرقه تبدیل یافت و اما بلوکات بمواطن خود با کشتند و میرزا عبد الوهاب با چر اغلی خان قول لقا سی بطهران آمده متوقف شد و پس از چندی خان خانان نیز احضار متفرق خان غلام حسینیان بن یوسف خان سپهدار سابق عراق ایالت اصفهان رفت و بکل و عقد امور آن ملک پرداخت و غیره رمضان سال یک هزار و دویست و شصت و شش و اردو عمارات بهفت دست گردید و بنا بر حصول ساعت بعدی دخیل شهر چهار و دهم در اینجا بماند و خلایق اصفهان از علما و فضلا و رعایا و بریا تمامی بدین سپهدار آمدند و خدمت جناب آقا سید محمد امام جمعه و دیگر علمای معتبر را باز دید کرده از شهر صیام بیرون شده و بنظم و نسق شهر و بلوکات پرداخت و محمد حسینیان خلیج که از قدیم الایام با سپهدار و الا مقام ارادتی خالص داشت در این امام در خدمت حاضر و نایب حکومت بود و رتی و فقی چنانکه لازم است مینمود جماعتی که پیوسته در انجام خدمات دیوان مساجحه میکرد و در اوجهاست تصرفات داشتند با استقلال سرکار سپهدار دل نخواستند و در اطراف و کناف طرح نقشه و فساد ریختند و اسباب خلاف و نفاق پکشتند و بنیان این کار را بر اختلاف فیما بین جناب آقای امام جمعه و سپهدار با اقتدار تاسیس بر نهادند و بهر یک سخنان متخالفه گوش زد کردند و حشمت بمیان نه انگشتند سخت خوش شد که نایب حکومت را مغرول سازند پس مشغول شدند که او را مقتول نمایند در مقدمه این کار بر روز جمعه جناب امام جمعه علی رسم المعمود مسجد شاه آمده نماز پرداخت و مردوزن بسیار در آن مسجد جمع شدند یکی از کسان امام جمعه با سربازی مخاصمه نموده فیما بین فوج و کسان امام جمعه منازعه برخاست و بعضی ایداد کردند جناب امام جمعه از امر مطلع شده در کمال جلالت و عین مناعت بعد از ادای صلوة جماعت غم بر جوع بدو نشانی نه کرده کرد و بی از سربازان خلیج در میدان بخش جهان بعضی از ملازمان جناب امام منازعه می کردند و از طرفین ایداد و اهانتهای وی داد و آتش فتنه بالا گرفت و امام جمعه بجای سپهدار شد حکایت باز گفت قرار بر آن نهاد که در فردا بمیدان آمده سربازان را که خلاف احترام با امام کرده اند متنبه کند و بجای رفت و عوام و خواص شهر از این امر با خبر شده در خدمت امام اجتماع متکلم شدند و سخنان واهی از مخالفت با فوج شاهی در انداختند و محمد حسینیان نایب حکومت را تسکین این حادثه را بجای امام و الا مقام رفته که معذرتی خواسته فتنه جویش مجال مقال داده نداشتند احمد میرزا سربدشت و با محمد حسینیان بنای مناقشه و مفاخسه گذاشت و چوبی که در دست داشت بر سر او فرو داد و در اثر راز راز بقتل او امر کرد و برخاستند و او را فرو کشیدند و بکوفتند و بجو ضربه در افکنده ضربتی چند بر او زدند و بیرون آورده در خانه انداختند جناب امام جمعه جراحان بالیتام جراحات و فرستاده مساعی حمید در محال آن رئیس قیدله بطهرا آورد و به حکم اجل محموم دپاچه عمرش بخاتم محموم شد چون سپهدار کثیره الاقدار از این حادثه ناگاه آگاه شد متحیر ماند و میرزا عبد الحسین وزیر خود را بنحو اندو در این باب گفتگو کرد و فایده نداد سپهدار دانست که میرزا عبد الحسین نیز با اعیان شهر و اشرار عهد موافق و یار است قصد اخذ و قید او کرد و نیز بطایف اخیل بمالی حسته و در مسجد جناب فضایل نایب حاجی سید سید احمد خلف القصد جناب حجة الاسلام سید مغفور میر و کیلانی پناه بر نه بست چون نوابان شهر که از اخفا و خلیفه سلطان و اسباط صفویه بودند در این فتنه دخیل داشتند با میرزا عبد الحسین وزیر موافقت کرده بمسجد جناب سید رفته سکونت اختیار کردند و سپهدار در مقام گرفتن آنها برآمده و التماس و حامیان ایشان اجتماع کرده در حوالی مسجد زحام کردند و بخت مسیویان یکدل شدند تا ماده فتنه غلیظ تر گردید و بلوای عام روی داد سپهدار مقرر کرد که ابو الفتح خان سمرندی و هاشم نام صرف که داروغه شهر بود بر سر خانهای میرزا محمد علی و احمد میرزا و حیدر میرزا فرزندان اسی میرزا ریختند و خانهای آنها را ضرب کرده غارت نمودند این معنی مایه این شد که بمکی اصفهانیان تعصب کرده بحاکمیت نوابان برخاستند و از محله پیدآباد تا تفکیکی و استعد تمام حرکت نموده با طرف میدان شاه آمدند و دارالاماره سپهدار را محاصره خواستند و با سرباز و توپچی دیوانی بنابر مناصحه و منازعه نهادند چند روز علی الاصل تمام بحسب اصفهانی و ملازمان دیوانی کار مجاربه قایم و امر منازعه دایم بوفج سمرندی بمحله شمس آباد رفته خانها را تصرف کردند بجای میرزا عبد الحسین یکجمله غارت برداشتند چون جناب میرزا زین العابدین سپهر موم حاجی سید باقر حرمه الله که میرزا عبد الحسین را در پناه خود داشت مطلع گردید حکم کرد کسی که بی از نجات کسی رود و اجب القتل است چون میرزا عبد الحسین از این امر اطلاع یافت جماعتی از ازاجی دیگر بخرجه فرستاد با فوجی که در خانهای و یکجمله بودند بیک تفکک پرداختند و حشمتیالای با صابر آمده از فراز بالای شیب بساد کلوله خرمن حیات بر باد دادند بسیاری از سربازان مقتول شدند و شخیل خان خلیج و بسیاری

از فوج خیر و آرمینا بمقتل آمدند و سپه و لیاقت سیلا خوری نیز مقتول شده سپه و محسن خان فیروز کوهی از مجسندی و محسن خان سوری و جری با فوج و دستجات ایشان
و سواره عبد القادر خان شکی در این منازعات و در شدند و خدمات کلی کردند و محاسن خدمت و قدرت خود را در غلبه بر سر از مشهور و نظار اولوا بصار و مقبول خاطر سپید
داشتند مع القصه این شد و عادی بطول انجامید از طرفین گروهی تلف شدند تا آخر الامر قرار بر آن برینماند که مخالفین سپه با علما و سادات و خیار و اشرار از
اصفهان بیرون آمده راه دارا بخلاف برگیرند و داری جویند تا امنای دولت چنانکه صلاح وقت قانون عدلست در میان آنها حکم فرمایند جناب حاج میرزا اسد
بهیاری خود تکلیف نمودند تا جناب نیرولا خطه صلاح مسلمین و رفع آن غایبانه بهاجرت و مسافرت تن در داد و با نوبان و میرزا محمد حسین و ابستان ایشان از شهر
بیرون آمده بموخر حضرت رسیدند و سپاه میدند علی الصباح با مشارکت پهلوان جماعتی از افواج خلیج و سرحدی و پانصد سوار شکی و غلنی و عراده چند توپ در خدمت
نواب حاجی یکاوس میرزا که در آن ایام در اصفهان بر سر ستول خود بود و هموار بر سر مجازین رسیدند بعضی فرار اختیار کردند یکاوس میرزا از غایت
غضب عایت اب نکرده از آقا اسد است و سلب بگرفت و او را برنجاند و سپه برادرش را زحمت فرودان کرد و دوست و کردن بیت و سرور و می میرزا
حسن حکیم را با چوب و سیل در هم شکست و استروری و بنه و غرق و در انصراف کرد و بر کسی رحم نکرد بعد سپه در این کار را پسندید و حکم کرد اسباب آنها را در دنیا
و جماعتی که مصالح خیر اندیش از اهل و ستار و طبلسان بودند تسلیم شدند و ایشان را برداشت باصفهان آوردند و از آنجا بودند میرزا ابوالفضل فرزند میرزا زین العابدین
خلف الصدق سید سند حجه الاسلام کیلانی و همچنین جناب قاضی فصل حکیم آقا محمد حسن خلیج و حمود ملا علی حکیم نوری و میرزا محمد پیرزاد با قرنوب و میرزا امین
سی نفر سادات و طلبه که با گروهی بسیار از اهل حرفه و کسبه شهر و دارا اصفهان شدند و جمعی بقیه و کاشان فرار کردند و از آنجا حیدر میرزا و میرزا محمد علی احمد میرزا نیز
نواب سیدی میرزا علی خلیفه سلطانی و فرزندان ایشان اسمعیل میرزا و رضا قلی میرزا و طه صاحب میرزا با اتفاق میرزا ابوالقاسم برادر کتیر میرزا عبدالحسین و میرزا عبدالباقی
بقیم رفتند و بماندند پسران محمد حسینیان شبی در قمر از عمارت برابر ایشان بکوه که رفتند و سپه حیدر میرزا بمقتل رسید و میرزا عبدالحسین با بعضی همراهانش بمقتل
کاشان افتاد پس دو ماه توقیف باخواهی ملازش بقیر از قرامی خود رفتن آن ملازم خدمتی بدیوان خواسته از او بخدمت سپه و قصه عرض کرد و حکم در اصفهان
خان برادرش بگرفت و دامور شد و داماشم دار و غده و سواری چند بگرفت و از آنجا که رفت باصفهان بردند و چند روز مجبور داشتند پس از استبدان از
امنای دولت و از بقتل آوردند و در میدان شش جهان بگرفتند و در آنجا از شر و الوطآن شهر را بیست و یاسا و کفر رسانیدند علما و سادات را از اجای
و برگیریم و تحریم آنان نفرودند بمجلا بابت سپه در صافی ضمیمه ترش این شدند مردم سوز و شعله شهر افروز فروختند و وقتی ملازمان را کبابی با دلار رسیدند که کباب
بسامان بود و شهر را شطام و فیروز کوهی و دیگران مدتی در اصفهان بماندند و چون این حادثه باعث طالت خاطر سپه دار و علما و فضلا ای نولایت از کوه
گردیده بود و بعضی بخدمت اعلیحضرت شایسته بی گاشته منی احضار شد و حسب التتمنی تهنیت بخشیدند مبارک احضار فرمودند و در شماره اول سال ایت نیل نگا
سابق کیز او دوست و همت جبری بدو بخلاف رسید و اگر کامریت چرخ اعلی خان کرمانشاهیانی تحصیل متوجهات دیوانی و
بقایای سنوای اصفهان و بحکم امنای دولت تائب حکومت شدن در آن سامان چون چرخ اعلی خان قوللر قاسی کرمانشاهی
مردی کاروان و دست پرورد جناب سیر نظام بود و یکدوبار باصفهان مامور گشته و اختصاصی کامل از کار نولایت حاصل کرده بود و بجهت تحقیق
معا و تحصیل متوجهات مامور بدان ولایت شد و پس از تحقیق معاطه و تفریع مجاری بپای حکومت اصفهان شده در خدمات دیوانی اهتمام کرد و با عموم طبقات خلایق
رفتاری درست نمود و بقایای اشرار نولایت که درازمنه سابقه سرک و دیگری برآورده بودند بطلایف اخیل دست آورد و مقتول کرد و جمعیه را بخلاف فرستاد
مجبور شدند از جمله معارف شهر که گرامار و جوی بود که از زمان حکومت نواب شاهزاده سیف الدوله دست بقطع طریق و ذویت فریق گشته بود و تا این وقت
حکام اصفهان از بروی استیلانی بنود چه محکم و محکم و محکم داشت و در هر حکام ماموریت سپاه بدفع آن کمره و کوه و پها با اعمق و الاثر میکشت و این ایام
نایب حکومت بداد سپه چند اوستاالت کرده بشهر اصفهان در آورده و روز و پنجاه سوار جبار با او همراه بود چون بشه آمد و التفات پیاپی از نایب حکومت
سواران خود در خلعت رجعت داده شتی چند محرم و معتد را با خود بخاکد شسته در خانه علی اکبر خان منزل گرفت و از نایب حکومت مخفی ماند و بوعده حکومت
نیابت بلوک طلمن باند چون از عده اثری بطور رسید دانست که چرخ اعلی خان را در باب قلع و قمع وی و رفایش اندیشه بدست از آمدن خود پشیمان شده و فکر از
افشا در رفته بعلی اکبر خان نوشت که از رفو بعضی نیابت بلوک امید و اقی سلوک نایب حکومت مایوسم و بر فتن از اصفهان مستعد پیاپی در ششم چهر روی دهد
ترا اخبار کردم که حمل برینا جو اندی من نمائی و نگوی که گرامر می کرده بخیر از خانه من رفته علی اکبر خان رفته و از نایب حکومت رسانید که خود دستم نباشد
نایب حکومت گرامر طلمن کرده خافل ساخت و شب بجهت قرار کار مجلسی خود خوانده و مجد رضا خان نایب بلوک چار محال نامر نوشت که با جمعیت بر مقتول و

مستقلین و در کار ساز و اعلام کند حاجی محمد رمضان باینکه ترغیبی چارچالی قلعه کریم اردو بنیاد گرفت و پس نیکش با نرود محاصره و محاربه برانی قلعه ظفر یافته همه را اسیر کرده مقید و محسوس با صفهان فرستاد و کریم و همرازان و در شهر گرفتند و سیاست رسانند و کرد و همی بدار اختلاف فرستاده در بنابر محسوس و اسلحه تاجان دادند و خلافت آن بلوک از شر آن اسوده خاطر شدند و هکذا جماعتی از مقیدین و مستمدرین آنولایا ترابندایرج ایام و اوقات قلع و قمع کرده نظمی تمام در صفهان داده مدتی حکمرانی آن شهر برداخت چنانکه بقیه اعمال و خدمات او در مقام خود مرقوم قلم صداقت رقم خواهد شد و از جمله واقعات این سال نخسته سال که بگذرد و دویست و شصت و هفت بود بقولین بعضی ناصب بکار گذاران و جان نثاران در بار معدلت بدر حضرت شاهنشاه فلکیه قاجار و از آنجمله بود سیرت سبی محمد علی پیکان طرسا بق شایسته مغفور ولد حاجی پیرن خان کرجی قدیمی که چون منصب نظارت و بمقر بلخا قان نصر الله خان خلفه الصدق اسیر کیر طغیر الدوله محمد قاسم خان قاجار قونلو مفوض گشت و او سالی چند منصب بماند بنابر شایستگی و معقولیت و در این ایام حکم حضرت شاهنشاه پیرن غلام منصب سیرت سبی سوار ایلان و فرودین مخصوص و بلقب خانی ملقب آمد چون با شطام امر سواران مذکور بقروین رفت بر حسب تقدیر که سوار ایلان دو اسبه بر او تاخت و در عین عفو آن شهاب بیاز بچه خرج سرازین زرین بر مرکب چو پیش سوار ساخت و آقا خان ماکولی بمصوب و منصوب گشت مصطفی قلچیان سمنانی مغرول و فوج او با سواران مهاجرین پاشا خان بن فرخ خان مکرری که از چاکران قدیم شهر یار و برادر زاده عزیز خان وجود انباشتی فوج نظام بود مفوض گشت و سلیمانخان بن حسنعلی خان دنبلی حکمران سابق خوی بجلومت تربت حیدریه رفت و فوج افتد ریوسف خان سیرت سروده شد و جناب سامی افندی سفیر دولت سینه عثمانیه از جانب سلطان کامکار سلطان عبدالحمید خان خواندگار و روم تنبیت و تحت لبت علیه عالی قاجاریه آمد و بعد از تشریفات و تحریکات لازمه و شرفیائی بحضور حضرت سلطان السلاطین ناصرالدین پادشاه قاجار غازی خلد الله سلطانه و بتلخیص پیام و نامه و هدایا و تحف دوستانه در خانه عبدالحمید خان جوابی نرول کرد و شمول غنیات پنیات حضرت شاهنشاهی شد و مقضی المرام معاودت کرد و چون مشنه بلاد خراسان و مازندران و زرخان و فارس و اصفهان پهن طالع فیوزی مطالع حضرت شهریار معدلت مدار فرو شست بامر اعلی مقرر شد که در هر شهری از شهرهای ایران در سربرزنها و معابر محلات سربازخانه مشتمل بر حجرات حشا و پرداحه شود که فوج در آنری شهر متفرق بناشند و عرصه برانی بلاد شک نمایند و شب روز چنانکه باید بقبر اولی و کجانی محلات پردازند و در اندک روزکاری در دار الخلافه و سایر امصار و یار قراول غانیهای پسندیده عمارت و باشارت اعلی حضرت شاهنشاهی حدایق و دبستان و عمارت خورش آیین بنیاد نهادند و بجناب جناب التماس ابک اعظم امیر کیر میرزا محمد تقی خان فرامانی فرمایش رفت که طرح کار و انشائی سندید و بازاری جدید ریخته کرد و در وسط معموره با تمام رسد و در اندک روزکاری سرائی بزرگ و وسیع مشتمل بر عمارت و حجرات رفیع و خلوات و تنجیمائی منفتح و باغچه های مروح ساخته آمد که محتویت کیر صدوسی و شش حججه تحتانی و فوقانی و متصل بسره رسته بازار مشتمل بر دکان کیر بسیار و مقرر آمد که در میان اطراف بلاد و امصار چار بارخانه و اسلحه اساخته شود و در هر یک مرکب متعدده معین که هر کس را حاجت بار سال مراسله یا فرستادن فرزند شود تعطیل و تقوی روی نهد و از قرار فرسنگی با قصد دینار اجرت و کرایه پیش مطالبت نرود و حکم شد که روزانه وقایع امورات بلاد بعیده و قریه از اجار و کردار هر کس از احکام و محکوم و عالم و معلوم بدار الخلافه موصول و مرسل شود و در کارخانه جات صنعت طبع و با سمه و چا و مکتوب و مطبوع و متداول و مشایج کرد که مردم بواقعات دول خارجه و داخله بسهولت مطلع شوند و چهارده فوج از فوج نظام بیوسته بجهت قراولی خاصه و رجوع خدمات عامه در دار الخلافه مهیا و موجود و حاضر و مشهود باشد و بهر چندی بتدیل و تغییر یا بسند استاد عبدالحمید ثادامو شد که از شرکرا زدن فدر مکر ساز و دو مکر ساخت و شال بافته کرمانی درجه شمال کشمیری یافت کارخانه های بلور سازی و چینی سازی تمام یافت و این صنایع و بدایع در اندک قتی انجام گرفت چنانکه تقضیل آن در مقام خود مرقوم میشود و ذکر طغیان میرزا قوام الدین هاکم کولتیلو فارس و عصیان محمد باقر خان نولی از الواران دیار و ماموریت عیاسقلی خان سردار و سرتپ لاریجانی بلقاع و قمع ایشان و فرستادن آنها بدار الخلافه طهران و بعضی واقعات این اوان کومیکیلویه ولایتی است از اخزای فارس بر جانب شوشتر و زفول و جویره و کعبه اقع و مردوش غالباً از الوار و اعراب و شورش موسوم به بهبهان برون اصفهان روزگار که حکومت از یاد رساله سادات طباطبائیست و میرزا سلطان محمد خان در دولت ابد مدت قاجاریه بجلومت آنولایت میرزا خاکی

این خدمت بعد از منصف پسران بهیچانی فرزند او مقرر گشت و سالها در آن ولایات بسر برد و در اکرام و انعام مترددین پیر طایفه ظاهر میکرد و با
 کاهی از جانب حکام فارس عالمی مخصوص در آن ولایت معین بود در این اوقات میرزا قوام الدین برادر میرزا منصور خان مغفور که بواسطه محتاج
 با فرمانفرمای سابق فارس قریب پانزده سال در طهران باین دولت پیوسته بود و پس از او خود را بمقام مستطاب میرزا قوام الدین
 مستطاب بهرام میرزا خود را بموطن انداخت و بهوای خود سری قلع و کل و کلاب که در بنجر سخی شهر سیجان است آباد ساخت و بر سر کار
 عالمی و حکومت بابرادر زاده خود میرزا سلطانه خان که سبی جد خود بنحافت کوشیده تا با صلاح سلیمان خان کرجی با یکدیگر مصاحبت
 مزورانه کردند و مقارن این حال نواب نصره الدوله فیروز میرزا بایالت فارس رفت و مقرب سخا خان عباسقلی خان لاریجانی را بطول کوه کتو
 مامور داشت بچنین میرزا قوام الدین بموافقت سلطانه خان که برادر زاده و داماد او بود در آن ولایت بایالت داشت و در انجام خدمات دیوان
 بنا بر اغراض نفسانی مسامحه میکرد و چون کار گذاران نواب نصره الدوله فیروز میرزا بروی سخت گرفتند و بقایای وجه سنوایت دیوانی را
 مطالبه کردند و وی بهو و بهوس تلف و ضایع کرده بود و بر طبعیان بر کشیده و از سواره و پیاده الوار و اعراب انصافیات احتشادی کرده و مخا
 گردین گرفت بکرم دیوانیان عباسقلی خان سردار لاریجانی که ساخلو فارس بود و بقلع و قمع استراران ساعات ماموریت داشت با او مدتی
 مدید بحاجت و محاصرت گذرانید و جمعی از طرفین ضایع شدند تا بر میرزا قوام الدین غالب شده و بر گرفته با سلطانه خان روانه شیراز گردید
 و بچنین محاکمه فرخان نوئی که از الواران سامان و صاحب قلاع حصین است از خلاف لاف در آمده و شاه چنانست و جنایت کرد و
 مذکور را و این پس از زحمات موفور اسیر کرده و شیراز فرستاد علی سلطان قراکوز صاحب منصب فوج فضل الله خان میر سنجبه بهمدانی که در شیراز بود
 حسب الامر بآن بسته و باز دو وعده توپ بجا فطنت ایشان مامور و ایشان را بشیراز آورده از آنجا روانه دارالخلافه طهران داشتند و در
 لاریجانی موجب تقدمات سلطانی نشد و ایشان مورد سیاست یوانی شدند و در این ایام حکومت ولایت عراق میرزا حسن خان طوقی بفرمان
 برادر که تارک اعظم میرزا اتقی خان امیر که معظم مفوض و مرجوع افتاد و بدان سامان رفته بلوازم حکومت خود پرداخت و شفیق خان قزباغی
 نایب الوجود ابناشی با قامت لندن و مصلحت گذاری دولت مقرر شد و بر رفت میرزا حسین خان ولد میرزا دیوان میرزا بنی خان نازدانی مشهور
 بقرونی بایلیوزی و قونسلی شهر مبنی هندوستان روانه گشت و محمود خان ولد بنی خان سرتب قراکوز که از نواب اول اجداد ابناشی بود
 بپطرز پورغ و اقامت آن شهر عظیم مامور شد بچنین محمد قاسم خان برادر حسنعلی خان معیر المملکت مامور بکار پردازی تقلید کرد و مقتر
 آنحضرت احمد خان ولد جعفر قلنجی سرکرده نوئی و قزاق و اول حضور پادشاهی که مقیم تقلید بود حسب الامر علی بحضور مبارک احضار شد و میرزا
 بارزله الروم روانه شد و نواب میرزا محمد مصطفی میرزا بگلونه ارومی مخصوص گشت و عبدالله خان قراکوز لولمقب بصارم الدوله که در کرمان متوقف
 بود بکرم کار گذاران دولت ابد مدت و دستور العمل نواب مستطاب میرزا الدوله طهماسب میرزا حکمران بکر میرات بمور مامور گردید
 و انصافی تراظمی کامل داد و عریضه بودیت فریضه محمد علیخان بمپور بایامشکشی می و بحضور حضرت شاهنشاه فرستاد و خود نیز حسب استدعا
 خود ما دون شد که بحضور اعلی آده متوقف شود و مجازت سرسهری بوطن مشهور بلنری صاحب کلیس که در دولت خاقان مغفور محمد شاه
 طباب شرا منصب امیر توامانی داشت و بعد از جلوس سلطان السلطین ناصر الدین شاه قاجار و خفا به ایران آمده بود و در طهران سکونت
 داشت پس از مدتی بیماری درگذشت و صاحب منصبان با احترام تمام چنانکه رسم آقا قوام است او را بر داشته بخاک سپردند و در واتیان
 محمد خونی فرستاده خان جلالت بنیان محمد امین خان بن اللهقلی خان بن محمد رحیم خان خوارزمی باعریضه
 و پیشکش و هدایا بدار الخلافه طهران و مرخصی از حضور سلطان السلطین شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه قاجار
 خلد الدوله و ماموریت بنده درگاه رضاقلی سفارت خوارزم تا حین مراجعت از آن سفر و در دارالخلافه اعلی سل لاریجانی
 برار باب دانش پوشیده همانا که خوارزم ملکی است بر این سوی چون و داخل ولایات خراسان و ایران و سبب تمیبه انگلک بخوارزم است
 که از عهد کجی و بن سیماوش بن کاوس فرا سیاب پسر خود شیده را که خال کجی بوده با سپاه گریستان مامور بایران نمود شیده جلالت وزیر
 از و چون که سرحد ایران و توران بود قدم جبارت پیش نهاده بخاک ایران که پیشه شیران در آمد کجی و در آن سرزمین بوی رسیده وی را
 و سپاه او را رخصت بجمع داد و فرمود درین زمین خوارزمی روی دوا یعنی جنگی مسلح و عظیم اتفاق افتاده بنا علی مذاقعه که در فارس

متداوست که چون دو حرف متحد فاصله متصل شود در تلفظ یکدیگر ترک کنند مانند سپید و سپی و پیو و سپید و در که سپید را گویند آن زمین را زمین خوارزم نامیدند و از آن پس آبادی یافت و گروهی در آن مسکن کردند و از افرای ایران و بلاد متصله بمرو و استرآباد و خراسان و خاکش از جانب جنوب غرب متصل است با استرآباد و از سمت جنوب شرقی بمرو و چون با استرآباد اقرب است شهرش را کرکان نام نهادند و کرکان پنج معرب است و در جانب تیر خوانند و چون رود کرکان فیما بین شهر استرآباد و کرکانست بدو مخنی برود و کرکان موسوم شده و فاصله خاک استرآباد و کرکان پنج فرسخ است و در حقیقت در ازمنه سابقه این زمین و ولایت اتصال اتحاد داشته و سرسبز استرآباد بوده در عهد سلجوقیه حکام ایران آنو شکلی غریبه از جانب ملکشاه سلطان سنجک جوست خوارزم مامور شد و اولاد وی در بسکام قوت خدمت بسلا جقه نکردند چون چنگیز خان طلوع کرد و سلطان محمد خوارزمشاه بهر میت گرفت عیال خود را بقارن قلعه فرستاد و خود بخیزه السکون استرآباد کرکنت و سپاه مغول کرکانج را با استرآباد خراب کردند و در زمان دولت صفویه حکام خوارزم متابعان دولت ایران بودند و ما بین ایشان و اوزبکیه بخارا معادات میرفت و همواره در بسکام مغلوبه بایران می آمدند از صفویه تقویت می یافتند بر آن بلاد غالب میشدند و متابعت با صفویه میکردند و در عهد سلطان محمد صفوی جلال خان پسر محمد خان اوزبک خوارزمی لوای خود سری برافراشت در دست مرتضی قلیخان پرنایک عالم مشهده شده شد و سرور با صفهان آوردند و حاجی محمد خان مشهور بنحایم خان را حاکم خوارزم کردند محمد خان شهبانی بر او غلبه کرد و بی بخارا و شش بخوارزم رفته خان آن ملک را بزند و حاجی محمد خان و پسرش عرب محمد سلطان نادر حکومت خوارزم بنشاند و بعد از عرب سلطان اسفندیار فرزندش و پس از او ابوالغاز و پس از او عوض و ایناق حکومت خوارزم یافتند و پرورده دولت سلاطین صفویه ایران بودند و یلبا رس خان بعد از دولت نادر شاه بر خوارزم تسلط یافت نادر و بر اگشته محمد طاهر خان را حکمران خوارزم کرد بعد از نادر شاه دیگر باره اولاد عرب محمد و عوض و ایناق که جدا علی خوانین خوارزم است حکومت یافتند و الشزیر عیوض ایناق بن محمد امین متقل شد و دیگر باره دو ویست یازده خان گردید و دو سال حکومت یافت برادرش محمد رحیم خان پست و بهت سال حکمران بود و وقتی با استرآباد آمد منزه بخوارزم بازگشت و با خاقان صاحبقران اطهار طاعت کرد و فرزندش الهفلی خان و پسرش رحیم قلی خان که همواره با سلاطین قاجاریه ایران متابع بودند و بدایا و اسب ارسال می نمودند و بدایا شمشیر و خنجر داده میشد چون نوبت حکومت محمد امین خان سیمی جدا عیالیش رسید محمد و لیثان قاجار برادر زاده آصف الدوله را که ترکمه گرفته بودند با پیشکش و عریضه بانفاق معتمد خود بخد مت قطب السلاطین محمد شاه قاجار فرستاده و مود الطاف شد و غلغلی بجهت دار سال فتن میرزا رضای میرزا قاسمی بهفارت حاصل خلعت شد امنای دولت و را خوارزم شاه نوشته روی نیز خود را شاه پنداشت و اندک اندک بنای کار را بر سر کشی و طغیان گذاشت و در این ایام که کشت سلطنت بفر و شکوه پادشاه عهد حضرت سلطان السلاطین الان صرلین اندنا صرالدین شاه قاجار زینت و جمال یافت محمد امین خان در اسرا رسل و عرض عریضه و انفا و هدایا و پیشکش و تحافل و تجلیل شده کرد و تا سالار در حیات بود بملاحظه دوستی با او اظهار ارادت می نمود چون دانست که نقش لوحه وجودش بآب جل مجو و معدوم شده ناچار تا نیاز محرم میخندست خود را با بسی چند ترکمانی و چرخ و دو شکاری روانه کرد و تمیلت و تقیر کشتن گرفت ولی عریضه نه بروفق ادب نگاشت و خود را شاهی جدا گانه پنداشت لهذا امنای دولت واجب دیدند که با خبری دانا بدولایت روانه نمایند که از کار دور و نزدیک با خبر گردد و لختی خان خیره را از این رفتار و کوشش و تهدید کند و بوعده و وعید و بیم و امید و ابر بر سلوک مسلک آباد و اجداد مستقیم دارد و فرستاده او را مخلص ساحه محض داشتند و در حضور از راسرای خراسان بفرستاده او حکمی صریح صادر شد و من بنده بهمراسمی و بهفارت معین شدم و استمدعای هدیه بجهت خان حقوق کردم تفنکی و لوله و دنگی و طباخچه و زرنگی و ساعقی طلا بمن بنده سپردند که بنام خود از جانب خویش بدو تعارف و راه آورد و بهم نه دیگر در فرمان شاهانه نگاشتند و نه ارسال از از جانب سلطان ایران روانه شد بکام شاهانه ایران مخلم کرد و در قریب یک و بنزار تومان بجهت مخارج سفارتم دادند و بحضور مبارک رفته محض شدم و فهرس التواریخی مختصر که نگاشته بودم بحضور آورد و چون نیت جناب جلالتاب امیر کبیر رفتم تمامت سپارش را بیکم صراع فردوسی که نگارش می یابم مختصر کرد که فرستاد باید فرستاده گفتم بی فرمود التبت شد سفارت مراد ارژنده الروم گفتم آری گفت بنیکو برو دانا باز کرد که موکب علی حضرت شاهنشاهی بر قصد سفر عراق در اهتزاز است و زمان سفارت زیاده از سه ماه بناید که بمبت بلند ما را نعمتی عظیم در نظر و صورت کاری بزرگ و مرآت خاطر شاهنشاهی جلوه گراست میرزا نور محمدی فرستاد امیر بخارا که با سلا مبول فته و باز آمده بود عرضیه داشت که مرا قصد رجوع بخارا است امیر کبیر تا بک اعظم جواب داد که اینک سیف و دولت علیه ایران حاضر

اگر بازگشت خوابی بهرامی و راه برکت به مقصد رسیدی وی مرشدنا حاشه اظهار ملاحظت کرد ولی بعضی خیالات خام ملاحظت ننمود و من بنده بخارج
شهر رفتم و در باغ جنت تحول گرفتم و این نقل در پنجم شهر جمادی الثانی سال یک هزار و دویست و شصت و هفت رفت و بنا بر بعضی مصالح ملکی دولتی
مقرر شد که روزی این سفر تا به سنگام رجوع نداشتند کرد قیاسا طین آفاق بدانند که سلطان السلاطین یا جوین خوارزم چه تملظها فرمود و محمد بن
خان چگونه سلوک نمود چه گفته اند بخت چوب را ب فروری بزرگمست چیت شمرش آید ز فروردن پرورده خویش و ما ناشرع فی المقصود بون
الملک الود و در روز شنبه نهم شهر مذکور در کمال سرور از راه ساری با ستر اباد عبور لزوم یافت از رود جاجرو قطع فراز و فرود کرده کوه انبوا
که بچندین اسم موسوم است فرو نشستم و از او در گذشتیم لموقعه نشستم بر پشت که پیکران بنشینیم کوه کران پیکران ستریم کوه و سپریم در
بریدیم جوی و دیدیم جبر نختیم مبین کوهی آبداره پیش نیک هی سرش تاج ماه مجلا پس از قطع مسافت هشت فرسنگ بقریه استلک رسیدیم
گشتم و ششتم و خوریم و خشمیم بر روز دهم ماه سحرگاه جبر بستیم و بدو کانه دب یکانه میان بستیم و با فرستاده خان خوق نزد صحبت با خشم و مقصد
نزول منزل آئینه و وزن تا خشم آئینه هوا از نیک سحاب فرو گرفت و بقول حکیم منوچهری دامغانی برآمد کوه ابرامان زدن و باریدن غار
گردنا چار تن در زیر دلق ملع و سرد پناه چتر شمع نه خشم و فایدتی نداد و در راه برود و بخت رسیدیم و از سردی هوا چون بوم از بومین لرزیدیم کرم
از آتش بر آب زدیم و شد تر از صحرای غراب پروان شدیم از کثرت باران و وحشت یاران و قطع نشیب فراز کوههای پست و دراز بستو آیدیم
تا بمنزل کیلار نزول کردیم لباسهای تر خشک شد و بدنهای سرد گرم معدهای خالی پر گشت و دلهای سخت نرم دگر فرو خور از خاد و سر برزد
و شعله آن در خرمن برآی سوخته آرز از آنجا بدو سه منزل بغیر و ز کوه رسیدیم و از آنجا به شکنائی عباس آباد روی نهادیم از سواد کوه و سرخ رباط
و میان دو آب زیر آب مافرا ده و شیرگاه گذر کرده بعضی دلکشای علی آباد رسیدیم کشتی مرغی از نقش آزاد شد و گریزانی از مجب در سهند ششم
جمادی الثانی بعضی باری شهر ساری رفته پس از شریفیانی خدمت نواب امیرزاده محمد قلی میرزا حکمران مازندران و روزی دو توقف پرود
آمده راه قصبه شریف شرف البلاد برگزیدیم و در باغ شاه عباس صفوی نزول کردیم و صفت این باغ و روزنامه مفصل سطور است لموقعه
یکی باغ دیدم بهنای راغ اگر راغ باشد پر از گل چو باغ تو کوئی که ناریچ و ناریچ بن ستاره است شب بر سپهر کن مع القصبه بصر کلبا و کشته
بنو کنده انزان در خانه حمزه خان بمادیم و فردا با ستر اباد برآیدیم و مقرب سخا قان محمد ولیخان نایب و برادرزاده آصف الدوله که در این ام
پیکر سکی استر اباد و محتشمی عالی بنیاد بود ما ماکلفها و تملظها و مینرانی تا و مهربانها فرمود و میرزا اسمعیل خان بالیوز و مصلحت گذار دولت
موردتها و محبتها نمود پس از چندی توقف تهنه و تدارک چول و پاسبان خوارزم از آب نان و آذوق و سایر لوازم تا و رود بخوارزم بر لب کران
کرده از اوبه قراخان تا بای حرکت و باز تر که برود ترک و رود دست داوریش سفیدان طوایف ترک که را با غام و اکرام خوشدل نموده خجست
رجعت داده بمقادیر ترک التروک و لوکان بوک از ترک ترک را ترک نمودم در سجد بهم رجب بمنزل قرا کلک که اول خاک خوارزم است و در
شور و در سیده از این منزل سواری تر کمان بخوق فرستاده از ناموریت خود و مجروست و دو شب از رود بقطع سیصد فرسنگ دید و در گشت
در سلخ شهر رجب بقرا قلاغ اول آبادی خوارزم رسیدیم و تا این غایت تا آبادی ندیدیم در غره شهر شعبان از اغره شهر یوسف جان قائم
بکجان دیوان پکی خوارزم با سوار بسیار استقبال آمد و بطریق مهاداری تا شهر خوق همراه بود و معلوم شد که محمد بن خان حکمران خوارزم
بر سر مر و شایبجان رفته درین راه بسایتن و حدائق خوب بود و هر شب باغی میکشست و جماعتی مر بنده را برود و شهر خوق استقبال کردند
و تخریبات بجای آوردند و باغ محمد رحیم خان جدخان خوق منزل دادند و مخارج یومیه معین کردند و علما و عظمای شهر ملاقات آندند و تنگری
قلی توره نایب دعوت کرد و اجابت نشد و شیرینی فرستاد و توقف کرد از پنج مقاسات راه و مسافت و عدم اسباب شتم و راحت در آن منزل
بنی مستدام عارض شد اگر چه طبعی در آن شهر نبود بعضی از درباری معالجه یافت و در این ایام خبر رسید که جعفر قلیخان میرنجه قراجه داعی
با ستر اباد و نظم الصفحات آمده با پیکر سکی استر اباد در صحرائی کرکان بکا و حه و مجادله ترکان مشغولند هم از جانب سرخس معلوم افتاد که نواب
مستطاب حسام السلطنه والی خراسان بر سر سرخس تاحه خوارزم میان از این دو جگر از دوسوی رسید متوهم شدند و من بنده نیز اسرای ایلان
که بتدریج با نولایت آورده فروخته بودند بکلی دیده تبصریح ایشان برائی و رجوع با وطن خوشنود و موعود داشتیم مع القصبه محمد بن خان در
شوال از مر و بازگشته بشهر خیره وارد شد و من بنده بتماضی از استقبال او تن زدم اظهار کسالت نمودم و ابواب طالت کشودم و ملازان

جلد هفتم

تذکره ملافاطمه مؤلفه فیاض خان

مناظره فیاض خان

خود را بتأش و تحقیق موبک و فرستادم و حقیقت تب و تب فروزب خوان خوارزم را از حقه و افسر و کلاه و ستام مرکب لباس کلگون و پنا
بر من مکتوف داشتند تا کیفیت سفر علی تحقیق معلوم شود و میرزا علی شفی طیب فوج افشار که درین سفر همراه او و بر حمت خدمت گرفتار بود
بخواندم و فرستاد و از وی چگونگی آن یورش را پرسیدم و حکما به حقه مطلع گردیدم معلوم شد که چون از سپاه بردن نواب حسام السلطنه بزر
سرحس استحضار یافته از مر و بازگشته و بانواب والا اظهار دوستی و باشاهنشاه والا به ایران اظهار خلوص نموده بعد از مراجعت نواب والا
حسام السلطنه بمکی سپاهیان رکاب خود را بتاخت و تاز خراسان فرستاده و خود با معدودی روی بخوق بخاده و پس از روزی چند
بخیبر بارگاه ارسته و مرا خواسته من بنده بعد از مرض از رفتن بجنوبش اعراض کردم و چند آنکه اصرار کرد از انتحال امرش اغماض می فرمایند
سخت بر بخند و سخنان ست گفت آخر الامم بمیانجی آتینا ز محرم رفتی سفر قرار دادم که روز ملاقات را خود معین نمایم چنین شد ذکر ملاقات و مقالا
بامحمد امین خان و وزیر یک قمرات خوارزمی و مجلسی از تفصیل آن سؤال جواب مراجعت بطهران چون زمان گرمی بود
و خان جنوق غالباً در باغهای خارج شهر قفق و تفرج میکرد و آتینا ز محرم را اخبار کرده در باغ موسوم باکیریک که مخفف انکورینگ است بوقت عصری
بالملازمان خود رفیق چون نزدیک آمد چنانکه رسم خوارزمیان است بر او سلام کردم و فاتحه کثیم ملا محمد نظر دیوان یعنی نویسنده که فارسی میدانست و متبر
یعقوب وزیر و حاضر بودند خان از تفصیل زبان پارسی با کرد اگر چه میخمد من بنده نیز از فهم لغت ترکی مجابنت گردیدم ترجمانی و دیلماجی ملا محمد نظر
پرسشها رفت و سؤالات شد و جوابها شفت که تفصیل آن در فهرست التواریخ و روزنامه خوارزم مرقوم است چون پرسش از قوانین دولت و سیاست
رسید و جوابهای صواب از هر یک شنیدم و بوی خود متبر یعقوب تبرکی چشائی گفت که این ایلمچی ایران مردی با خبر از دول خارجه و داخله است و دانا
و دروغ نمیکند و یازدم و روس و انگلیس و فرانسه و نیکو مستحضر است و از ژاد سلاطین مغول مطلع و بر ادعوت کنسید و حرمت دارد و هر چه کار
شما آید از او پرسید پس از محضر بانجها و اظهار صداقت و ارادت با حضرت شاهنشاه و حجه ایران مجلس صحبت منقضی گشت و بیدید و باز دیدیم
که شت الحاصل چون سخن از استرداد اسرا و فتح غرمت تسخیر مرو و سرخس بیان آید بعضی معاذیر ناموجه برداشت و لحنی اظهار استقلال کرد
معلوم شد که زیاده از اندازه اسرای ایران بتدریج در خوارزم گرفتار و در آزار مانده اند و شب و روز بفراده گشتی و زراعت و شتر چرانی و حرمت بخند
و چند آنکه او را از نتیجه سوا این اعمال ملامت کردم و دلائل کثیم کا بی بقوی علما محول کرد و کا بی رضای اسرا مشروط داشت و مقارن این حال اسرا
تازه از جانب خراسان بمی آوردند و از من بمی پوشیدند و من خود بر قیصر و قلمبر بخیان و اسکارا و احاطه یافته بودم از آن پس مقالات حاصل
نزد و بتدویر و اتفاق رفتار بمی نمودم غرم مراجعت از راه طرن و دره خبر خراسان کردم صراحتاً عذر آورد و مانع شد چه هنوز سوارانش با میر احمد خان
جمشیدی بتاخت بلوکات خراسان مشغول بودند بالاخره از سخنها می شد من که الماس یا آن کند بود از من بر بخند و در پرده کله کرد و پاسخ خنشین بود
که کرد در رسالت دلیر آیدم بر رو باز پیش شیر آیدم در حلقه عاقبت الامر مقرر شد که محمد شریف بای برادر بکجان محرم دیوان یکی و وزیر دول خارجه
باشاق من بنده بخانکی مبارک شاهنشاه ایران خلد الله ملکه شرفیاب شود تا در باب رد اسرا و سایر مطالب مجدداً حکمی صریح رود و چون
مطالب در فرمان شاهنشاهی بصراحت مرقوم بنمود و بمکی حواله بتقریر سفیر فرستاد و چنان میدانست که در تقریر و سخت گیری بمیر و علی خان
از راه کرکاج و سپاهان باشاق فرستاده و باز گشتیم و دوستان خوارزم بر ملاک من خاطر خرم داشتند چه ترا که دست بر چکر سکی شوریده و یا
بودند و از خوارزم سپاهی با ایشان مدد بمیر رسید و خان جنوق نیز از سوق کشار و طرز رفتار با من دل خوش داشت روزی چند بعد از روانه کردن
من خود نیز از خیمه با خواص خویش محلا بکر کا سچ آمده بفکر نظم کار خود و حمایت جماعت ترا که کرکان همود و من بنده در عرض راه بمی سواران دیدم که
بجانب کرکان میفرستند و او به و عیال اطفال ترا که منزل بمنزله خوارزم و بلجان جمشید و برخی از همزمان منافق و بدخواهان مما ذق ترا که
استماع بعضی اجبار و اجتماع برخی اشرا لغیر و مزد باره من اندیشها کرده مرا مخاطب داشته پنهانی سکی بکر این مضمون گفتندی که آن السیف اما
و الموت قد یک من نیز مستعد اظهار استغنا کرده مجتلا تجلد نموده همیستم چه مرا چاره بنود نظم نه پای رحمن و نه جای نازدن مبادا کار کنز نیکو نه شود
چون بحوالی کرکان رسیدیم و آن روزی بود که از وقه و اتمام ما با تمام ما رسیده و بایستی با بستر آباد و ارد شویم معلوم افتاد که سواران بسیار در عرض راه
منع مراد را شطرنج و خود راه را بهین معبر اختصار و از رکوب و احتمال انیکو نه اخطار در چنین اسفار گریزی نداشتیم که گفته اند عریه اذالم لکن خیر الا
مرکب فلا را می لمضطر الا رکوبها در این شناسیاده رسیده خبر داده که مکرر سوار در این حوالی راه بر شما بسته اند و بفرم اخذ و قتل و غارت

این قوافل و دوا حل نشسته با خیال استعاده بایل دردی قلعج خان راه بگردانیدیم و بجای و سوسر برآب و قیو و قطران را مشکاب کمان کردیم که پتھر
 من الرضا بالن رسوا بخیم تر که یا غی رسیدیم و فرود آمدیم و اسیری چند از انالی استر با دیده شد و حقیقت و صورت حال ایشان فهمید آمد
 و قد بدت البغضا من افواهم لا عافهم الله چون از اینجا حرکت کرده دوسه میدان راه سپردیم تا که تر که مظهره آگاه شده بر سر آمدند و کرد و غنایر جو
 گرفت برستی دانسته شد که در این کردای شد مردای شیرند و با ما مصمم جنگ و پیشتر غنایر متر که و سوار متوالی آمد غنایر و غریوی چون غول و دیو بزرگ
 و از فضای قافله بر نه و راه حل من جمله کردند تو افشای کرک بکله و ترک بغله در افشا و اشتران نه و اسباب من بنده را که زیاده از دوسه قطار بود دهم در حله
 اول جمله بردند که طهارت جلالت خود استم و سببش را ندیم حاصلی نداد چه به روی من داشتند و بهمت بر گرفتار من می کشا شدند و عاقبت بمضمون
 ضماقت الارض بما رحبت عرصه بر من شک کردند و ساعت بساعت احاطه انجا تم بالا صبح کرد اگر دم حلقه کردن کرد شدند بخشی باز پس آمدیم
 در انجا که کار متحیر و متفکر شدیم و از استیجاب انظار ایفده در مواضعه خویش استعجاب همیکردیم و بران دیو ساران لا حول میخواندیم تا با فرستاده خا
 خنوق و سید خواجه نقیب عمه زاده امیر بخارا و دیگر عظمای همسر نصیر کج کردند که مقصود ما گرفتار علی ایلی ایران است اگر چه نیک مشوش بودم اما این
 مضامین بدیشان میرودم که زبانی صحرایان بخیر ولی سر و پایان خیره سر که چنین کاری صعب را از غایت جهل سهل دانسته اند و از غافلان
 و لا اعار و الیغی که عنوان نامه غیرت و خاد دیوان رجولیت است غافل مانده اند از این مقال محال و که زید که صرفه نمی برید لمولفه ز غافل مانده
 مصصام نه به تیرم شمردید و بهرم نه مع القصه حدیث مقاوله بطاوله کشیدن بهلا که مانده در دام و ابواب مسامحه و مسامحه آمد و دیدم و شش در سید
 و این طالع فیوزی مطالع علی حضرت شایسته ای تا فیض و قوه الهی ظاهر شده قاضی میوت که با من میبافه داشت در سید از حالت من اطلاع یافته سوار
 اتق و اتابای را خبر کرده بازرگان آن طوایف قدری از شب که نشسته بجا میماندند و با ما مطاوعت کرده بایل و ابای قراخان و رشیم و پلن و زفری چند
 با ستر با رسیدیم و توقف کردیم و از انجا که الخلافه طهران آمده شرح حال انامی دولت معروف و دایم و سید احمد نقیب خواجه عمه زاده سرکار امیر بخارا
 و محمد شریفی را اشارت جناب جلالتاب تا بک اعظم امیر میرزا تقی خان در خانه سمیع خان فرارش باشی سابقه منزل دادند و ابواب لغات بر روی
 آنها کشاندند و لیکن امیر کبیر از رفتار و کردار خان خیره و جبارت تر که نیک متغیر شد و بفکر کوشمال و شبیه نان پیشتر افشا و قصد یورش خراسان و ا
 بلاد شرقی ایران یعنی خوارزم و سمرقند و بلخ کرده و با حضار سپاه نظام فرمادند و مقارن این حالات از گردون گردان ملت نیافت
 چنانکه در مقام خود مرقوم خود با افشا و بهر سخن جانی و بهر نکته مکانی دارد و ذکر حرکت نواب مستطاب حصار السلطنه سلطان مراد میرزا
 و الی خراسان بغیرم شبیه که سرخر و شجر آن شهر را میگردان و کیفیت کار محمد امین خان و وزیر بک حکمران خوارزم خراسان
 از اقلیم چهارم بخراسان که سرخر بن کور زبن قارن بن کاوه در زمان محاربات پادشاهان ایران با افراسیاب در سرحد خراسان بجهت خطایان
 سامان بساخت و مکر ضرب شده آبادی یافت غالب اوقات سپاه ایران در آن سکونت داشتند و با ترکستانیان مافعی نمودند و در قدیم الایام شایسته
 عالی مقام از انجا بخروستند مانند شیخ لقمان و ابوالفضل که با شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمه الله معاصروند که در ضمن اوقات سال کبیر از دوست
 چهل و شست جوی در مجلد نهم این تاریخ کامل مسمی است بروضه الصفا ناصری تفصیل حال طایفه سالور کشا شده آمده مجدداً در این مقام نیز بطریق
 اجمال مرقوم می باشد که سرخر از جمله شهرهای خراسان شرقی و صمیمه ملک محروسه ایران است و حکام مرو که از جانب ولسای دولت سلاطین مقرر بودند
 در سرخر داخله داشته اند و در هر وقتی که ضعفی در حکام مرو روی میداده انظار ایفده یعنی تر که سرخر خود سرری میکردند و گاه که به مصلحت وقت با خا
 خیره آمیز میگردیدند تا در زمان دولت خاقان صاحبقران مغفور فتح علی شاه جغتای که نواب شاهزاده گیتیستان نایب السلطنه منصوب
 شاه قاجار با نظام بلاد خراسان شرقی متعلقه ایران مامور شد و در سال مذکور پس از فتح امیر آباد و جنوبشان از راه آق در بند سرخر و شش پلن محاصره و
 محاربه بشهر اترصرف گرفت و قتل با فراط رفت و اسرای خراسان را که سبب از کرب و دند مشغولین بود و بغیر عموم اسراره هزار اسیر از تر که سرخر و سید
 تکم و تقسیم غنائم نصیب و عنیت حضرت نایب السلطنه افشا و چهار صد پنجاه تن که به بیع و شری اسرای ایران متخل گرفته بودند در حضور مبارک است استرعی
 مقبول شدند و پس از رجوع بارض قدس و آوردن اسرای سرخر بمشهد مقدس تر که سرخر و خا و اللعلقی خان خوارزمی را شفیع الخجندی عریضه حضرت
 نایب السلطنه فرستاده ضراحت شفاعت کرده بجز از اسیر سرخری به پنجاه هزار تومان که ریش سفیدان تر که پیشکش دادند حاضر شدند و شش برخان خجندی
 نهادند و تمام روستای سرخر از سالاران سالور و که دساقین سارقان را می بخشیدند و بدین پیشتر فقره معاهده طهر که بدایت باخت حوالی و خوشی را

اقدام نورزند و قراول در معابر بناده سایر ترک که لازما تحت خراسان ممنوع دارند و اگر طایفه تاخت خراسان آیند یا اعلام کنند یا اموال سرور را از ایشان کوفته
بصاحبانش دهند و تاج خراسان را از نظرف تاجپون و زاین سوی تاق در بند مصون و مامون آید و شتمانند و اگر اموال ایشان در سرخر و حوالی
سرقت شود تاوان دهند و تاجر اسیر فروش را بکام خود راه دهند و خود را سریش بخزند و هر وقت حاکم خراسان برای خدمت طرف بسوازی حیات
افتد بقدر کفایت روانه نمایند و همه ساله از اسب غیره شکلی داده باشند و بعد از این قرار ملی سرخر باز کشند و راه خدمت سپردند و در ایام دولت
قطب السلاطین محمد شاه با آصف الدوله خلافتی کردند ولیکن در زمان طغیان سالار و خا لفت پادشاه جهان در خلاف عهد نمودند و پیوسته به نزار
سوار بجای سالار نشیند میفرستادند و هنگام بازگشت به سرخر سه هزار اسیر و ازای خدمت خود که عین خیانت با دولت علیه عالم بود و پیرده میفرستادند
و چون سالار پیش سپاه پادشاه قاجار فرار کرد به سرخر فتنه و راه حمایت و رعایت نمودند و چندین بار بجو اطروخواه و بحار به شکرت منصور و تاج حسن باو کا
مشهد مقدس آمدند و اصل رعایت عهد نامه و الزام آنچه و شقیه سابقه خود کردند و با آنکه رعیت دولت علیه ایران بودند با همسایگان خود که طاعی و باغی شدند
پیوسته و اسیر کشیدند و لوکات خراسان بردند و بعد از قلع و قمع سالار و لیسای دولت بددت علیه حضرت سلطان السلاطین سلطان ناصر الدین شاه
نصرو الله مقرب تاجان سام خان ایلخانی خراسان را با عبا سقلی خان کرد و میر سخر افواج نظامی بدار انحلافه حضار فرمودند و پس از تعقدات و توجها
رخصت معادوت دادند و در کوشمال و شبیه ترکمه سرخر رخصت فرمودند و بنوب حسام السلطنه سلاطین امیرزادالی خراسان حکمی صادر شد که بعد از آن
تخل عید سعید تنگور نیل سال یک هزار و دویست و شصت و هفت پویش بلا و سرخر و آنک از خال و طرن که مستوجب سیاست شده اند کشتی رود و ایشان
بواجبی مورد پیشی سازد بنوب حسام السلطنه با سپاسی قلیل که زیاده از پنجاه هزار بنود تاخت سرخر که مجمع است هزار مستعد است روی نهاد و اصلاد دل به
نکرد و با افواج قراجه داعی و شقاقی و خراسانی و سواره شامیون الیغار گزیده در غره رمضان به سرخر رسیده چنان تاحته بود که تاد و فرسنگی به سرخر احد
از ترکمه سرخر از حرکت و الیغار و ورود این سپاه جرات گاهی نداشتند چون قریب بشهر شدند ترکمه سرخر ان شد که این سپاه از مشهد مقدس میسرند
لند الفکر کار خود افشاده خانواری که بر کنار رود سکنی داشتند جمع نموده مستعد دفعه و منازعه شدند با چون سپاه منصوره ز راه دهنه مزدوران الیغار
آمده بودند و از کوه فردوران تا چهار فرسنگ آب یاب بودند و از ان باب شوری بشورق موسوم رسیدند که دو برابر نیز نشایست تشکی عطف تمام شدند
چه چاره فرسنگ راه را با عدم آب در کمال اشتاب طی کرده بودند و غالب از شدت حدت گرمی روز و در شبهای متور میخیزیدند و در دو و سه راجد حسین
سپرده توی چند در اینجا نهادند و شرفر سناکه را قطع کرده و در بوی کرکاه روز و آفتاب متور میخیزیدند تا بکنار آب سرخر رسیدند غالب جنود سوار و پیاده
از شدت عطش قوت گرفته و بهلاکت بودند و بعضی در عرض راه از پای در آمده بودند بر سواران تقسیم کرده ناچار با خود همی آوردند بعد از رفع عطش و دفع
تو حش نقل و غارت پرداختند و یک نفر از فرشته و یکصد نفر اسیر گرفتند سواران خراسانی و تیموری و فردرانی و سرحدی که از آنو لایات تحضر و آنکه
و اغنام و اسب شتر آن گروه کال اغنام با خبر بودند اتفاق کرده بغنیمت و غارت پرداختند و بکان موسوم بشیر تبه که در دمنزلی سرخر است تاختند و دنا
از یکصد هزار کوسفند از آنجا بدست آورده از فردوران و آق در بند کردند و رانده تقسیم نموده با وطن خود رسانیدند و ثواب ملی و الا نشان که در تیر طاعی
یعنی و شخر قلاع و بقاع اقصا بسنت سینته بدر زکوار شهر کیر ملک را بایب السلطنه منصور مغفور کرده و وشت پغما و غارات که تافر نموده بدست قصد
غنیمت نکرد گفت که روز چنین مال مهاجر گرفت چشم پیر شکست با بقایای پیاده سواره رکابی در یکمیدانی سرخر از دوزده بحار به و مضارب ترکمه بود
ترکمه سرخری اتفاق کرده بر سر اردو آمدند و از جملات پیاده و لطحات توب و تفنگ مردم خوارکاری ز پشت خیزد باز پس رفتند مع القصیدت و و
از دوسوی یکم تا از ان سالور و ترک سواران صف شکن شامیون بطارده و مکا و ششغال شدند و جنگهای دلیرانه کردند و چون جمعیت موفور در رکاب
امیرزاده منصور که مقصدی محاصره شهر شوند موجود و جعفر قای کلانی که در صورت خود را خدمتگذار دولت علیه ایران میخواند و در معنی با خان خوق
اطهار حقیقت میکرد و عرضیه بنوب الاوالی خراسان فرستاده که محمد امین خان خوارزمی با بصرت هزار سوار از مر و قصد مدادی به سرخری کرده رعایت حجت
درین رزم واجب بدشمر و از ان سوی خان خیره مقصدی بردوی ثواب الا فرستاده معروف داشت که فرستاده من بجحرت شامشاه ایران رفته و بانه مود
امیرزاد ات ایکنه و الیچی ایران رضاقلینان باز آمده اکنون در حقوق مشطرم رجعت من است در اینصورت غارت و شخرپ سرخر لزومی دارد و ثواب الا خیزی
تا مل فریاد تا الی بدار انحلاف رفته بهر چه حکم محمد در دوا ایضا و دنا نیم و مقارن این حال جمعی از بزرگان سرخری بار دوی والا اطهار طاعت و عیونیت بود
و دوم از دادن پیشکش و خواست حاکم از ثواب والا زدند و بعد از اینصوبید بزرگان اردوی والا ثواب حسام السلطنه از حوالی سرخر کوچ داده بنزل موسوم به سرخر

که در فوراً و علف ممتاز است نزول فرمود محمد امین خان بشا و در معتبر یعقوب قصد کرد که با تمام جمعیت ترک که بجای است پناه منصوره آید بجان محمد دیوان پسکی که با معتبر یعقوب در زاری اختلاف و تضاد داشت و فی الواقع با وجود شباهت از آن سر پر عقل و شتاب عقل بود وی را از این کار خطر محال نمود و بر آن مقرر شد که خان خجوه خوارزم برگیرد و سواران خود را با میر احمد خان تیموری و برادران و بتا خت اردوی والا فرستد خود بسوی خجوق آمد و تمامت سوارانش با سرخسی یار و مددکار شده و بنال اردو برداشتند و از مجاری گذشته بتا خت خراسان پرداختند و بدین ملاحظه مکان محکم حجت من بنده را که از این کار با خبر شده بودم در بازگردیدن لطهران از راه طرین و دره خبر مخالفت میر محمد و تهدیدات شدید کرد مع القصه سواران ترک که خجوه و سرخسی بجای اردوی والی والا آمده ترکانه بمقتول کردند و در آن شب قزو لان اردوی والا طایفه مانی بودند و چون بقراولی فرستند و هزار سوار ترکها کین کج بودند و جنگی سخت با ما فیها کردند و بسیاری از ما فیها قتل رسید از دنیا و ما فیها در گذشتند چون بعضی را اسیر کردند و بکشتند و خبر بار دور رسید جماعتی بجمایت آن طایفه و محاربت ترکها ما مور شدند و بدینا سر رسیدند و بعضی از اینان را هم در ایام رمضان بخجوق آوردند و ملازمان من بنده در شهر و خارج از این کار استحضار حاصل کردند و یکی از آنها وقتی خود را بمن رسانیدند و قصه باز گفت علی بجهل چون سایر ترکها که از دستبرد این سواران آگاه شدند آنان نزد اینگونه امور دلیر و جوش شدند و نواب از غنیمت سواران ترکها بتا خت و تازیلوکات حوالی مشهد مقدس استحضاری حاصل فرمود بنابر مصلحت وقت از آن منزل کوچ داده بجلگاه مشهد مقدس آمده در کالای قوتی متوقف گردید و ترکها خت سواران ترکها خجوقی و سرخسی محال خراسان و مراجهت و گرفتاری بسیاری از ایشان بدست سام خان المغانی خراسان و عجماسقلی خان کرد و میر سنج و ربانی اسیران چون سرخسیان بازگشت اردوی نواب حسام السلطنه و اندک شکر محمد امین خان خوارزمی قوی دل و سطر شدند بر اینهمه که چندین هزار سوار بتا خت و تازیلوکات حوالی مشهد مقدس و بجهل سواران از راه خانه جام بسوی تربت حیدریه شدند و در قلعه و قلاع تربت را گرفته اسیر کردند و اموال بسیار بدست آوردند چون این خبر بنواب حسام السلطنه رسید فی الفور عجماسقلی خان کرد و جهان پیکلو میر سنج را بمراجهت سام خان المغانی خراسان و فوج تربتی و ترشیزی و شش عراده توپ و دو هزار سوار را روانه داشت و بر المغانی محقق شد که سواران ترکها از حوالی کوهستان بهرت قصد مراجهت کرده اند و در دوردورد و شب را کالای قوتی سرخسی از بنا و شمال قطع طریق اقبال کرده کوه و دشت پریشان تاراج کرده کوهستان هری و غوریان سواران ترکها رسیدند پیروزم جونی نواخته شد و کار از سر سواران کرد و ترکها که سدی آهنگر کشیدند و پوچیان اطراف انطا یفه ضال خدقی آتشین کردند و کلوها تفنگ توپ و سرها سرسام و دلها آشوب کردند و جمعیت سواران ترکها بر خاک هلاک افتادند و سواران نفوس خیره سر سرباد دادند چون بلا را بر کرد و خود محبط و فنا را بر جان خود نشاندند و دلهام و اسیران سرخس و سرخو و کوفته از سر که کر کشیدند سام خان از ایشان بازگشته تیغ سپرد ریخ در ایشان نهاد تا چهار صد اسیر کس و یکصد کس اسیر گرفته و جمعی مقتول کرده بقیه السیف قرین خدلان و نکال بکوه و دشت پریشان شدند و برادر میر احمد خان چند زخم منکبر داشته بطرین بدو این اخبار در آن بقاع و دیار انتشار یافت عجب تیرگی پس از این فتح خبر رسید که از بهر بختان ترکها که بجهل و کوهستان فرار کرده پیاده بفکر گریز بودند مردم تربت شیخ جام و سرخسی و کوهستانی اطلاع یافته تادیت بجهت تمام است پیاده ترکها بدست آورده بار دوی لامی آوردند و گرفتاران بکام ریاست مستوجب سیاست میشدند پس از این واقعه سواره سواران سرخسی خجوقی دیگر غمناخت و تازیلوکات خراسان نکردند و از کرده خود نادم و هراسان شده از سرخرس کوچ داده قریب پانزده فرسنگ از آن سوی شهر بل موسوم بشور کالان شسته شفا بزرگ بخشید و اطهار اطاعت عینی کردند و که خدا یان بار و در فرستادند و استیمان جسته و حاکمی برای سرخرس خواستند و امیرزاده حسام السلطنه بجهت اطمینان از طوایف خراسان و کان آنرا خلعت داده و عجماسقلی خان دره جری پیکر پسکی را بجا حکومت سرخرس بتا بدلی در شور کال توقف نموده بعضی از سرخسیان را بر سر خنای از گردانید و دیگر باره با اشاره محمد امین خان خجوقی میر احمد خان جمشیدی بجد و شور کال فرستاد فرقی از متابعت عجماسقلی خان مشغول ساخت بطرین خواند مشارالیه چون از دودی بحرینان با خبر شد صلاح در توقف ندیده بجهان شکار از شور کال بمشهد مقدس بسوی آید بجهت پادشاه و دگر باره با غرور و اغوی خان خجوه ترکها سرخسی بتا خت بلوکات مشهد آمد و دگر باره کشتن کاهای اسیر شدند و کاهای اسیر شدند و چون در این ایام موبک فیروزی کوکب اعلی حضرت سلطان السلاطین ناصرالدین شاه سلطان ناصرالدین شاه قاجار بقصد تفریح امضا عراق از دار الخلافه حرکت فرموده در بر و جرد و اصفهان متوقف با شطام امور فارس و یزد و کرمان توجه شامانه داشتند نواب حسام السلطنه عظام قضا نظام دیاب سرخرس خجوه پندو اگر چه سفر محنت اثر عراق مطابق واقعات سرخرس و مقارن بموتیت من بنده بود و از رکاب نصرت تاب محروم ماند

سید قزوینی بن سید متین

تسبیح آن فوج سمنانی و دامغانی جمعی پاشا خان سرتیپ پنجین فوج سوادکوهی و زندهانی جمعی علیخان سوادکوهی و فوج کردی جمعی حیاتقلی خان و فوج
کله جمعی محمد حسن خان فوج خرقان جمعی مهدی خان فوج ساوجبلاغ جمعی سلیمان خان افشار و حسب الامر علی مقرر بود که رجوع مستعیمات و عزل فیض عالم
خلق بخدمت نواب میرزاده آژده بهرام میرزا بوده حکم او محضی و مجری گردد و فوج و عساکر باستحضار مقرب الخاقان عزیز خان اجدان باشی امضایا
و چون معظم الیه در باغ خارج شهر تداوی اشغال می ورزید و میرزا عنایت الدین لشکر و محمد خان فراگز لولایب دل اجدان باشی همه دوزه
در اوطاق نظام خاصه حاضر و بلوازم امور است پناه و فوج میرزا حسن جمعی بخراسان و کردی بفارس بعضی بهایر سرحدات و متنازع و در دیوانخانه
عالی میرزا محمد زمان ستونی خاصه میرزاده جناب جلالتاب اعتماد الدوله العلیه العالیه بجهت رفق و شوق امور معاملات ارباب معامله و دفع دعوای اصحاب
محاسبه متکلیف بود و میرزا عبد الرحیم منشی باشی دیوان و جمعی دیگر در خدمت بار قام ارقام و اجرای احکام حضور داشتند و از جانب وزیر امور دوله خارج
میرزا عبد الغفار خان نایب کل عقد کاتبه دولت علیه معین بود و محمود خان نوری کلاشگر خدیایان را در اختلافه بنظم محلات میرزا دخت علی بیکار
نظم و شوق کار طبقات خلایق میکشید تا مویکب فیروزی کوکب از سفر عراق بدر الملک رجعت فرمود و جعفر قلینان میرزا بچه قراچه داعی و فوج پات زنده
و سواران قراچولوی آذربایجان و عراق و چهار توبه چهارشنبه نوزدهم رجب با سرشدن کبک با ستر بادکرکان رفته با شاق محمد دینخان قاجار دوله
سیکری استرآباد بقلع و قلع شترآز که کولان و یرت پر داند و دست نقدی و نظا و انظوائف از دمان مالی بلوکات استرآباد کوتاه سازند و در
آنولایات جنگها کردند و نامها بر آوردند و محکمه های محکم ساختند و بنایر و در کرکان بشد و در کر جاده سیل فروین و خرابی پستونات
متوطنین و بن سید متین حکم علی حضرت سلطان السلاطین شهریار عصر سلطان ناصر الدین پادشاه قاجار چون بیکاه
قبل از ورود مویکب محمود بشهر فروین از کثرت باران در غالب بلاد ایران سیل فکریک شدید بطور آمده بود و در ششم شهر جمادی الثانی قریب چهارم
بغروب باقی مانده از انقار و توان از امطار ترک و حشت انکیر و سیلی طوفان خیز و شهر فروین استادیام شده بود از عمر و در خانه خشک سیلی خانه کن بنیان
بشهر روی نهاده چهار محله معروف فرو گرفته و دیوار و خانه و حصا متوطنین از بنیاد بر کنده و قریب سه هزار خانه را ویران کرده و بسیاری از خلایق را
برده بود و در این ایام محبته فرجام که شهر مذکور از مورد مبارک خاقان منصور رشک و ضعیفان که دید حسب الامر مقرر شد که چنانچه در ازمنه سلاطین بایه
سده محکم بر راه سیل بسته بودند مجددا و این باب اهتمام می کنند و سدی سیدی محکم از حدید بر معابر و سیل فرود بندند که از این پس بانی بدان شهر شهریار
نرسیده باشد و مهندسان و معماران بنهار پیشه اقلیدس اندیشه مبلغی خطیر در انجام این کار مصروف داشتند و آن شهر را هم و من و مصنوع خلایق را مانع
و ممنون نمودند و رکاب اعلی در بنفهم رجب المرجب از فروین بکرت در آمده از راه ساوه و سبطان آباد جنبش گرفت و پس از سه روز توقف عزیمت
بر وجود صورت بست و در حصار که یکی از قزاقی پسرین کر از است روزی با شترآز گذشت و در نیم شعبان قصد بر و جرد متحقق گردید نواب صلال الدین
میرزا فرزند نواب ستطاب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران سابق آن سامان در آغاز سر جرد و جرد و شرفیاب حضور اعلی شسته سعادت رکاب بوسی
یافت و مورد الطاف حسروان گردید و شهر بر و جرد از مقدم شهریار و الالباقا جارجیرت کلستان ارم و حیرت روضه حرم شد حکام و سرحداران
از اطراف کناف مانند چشمهای روینده و نهاری پوینده روی بخیطاردوی اعلی نهادند و هر یک بخدمتی از یکدیگر قصبه ای بود پس از ده روزه
توقف یکیک بر کر حکومت خود رجعت بجهت کوشش مقرب الخاقان اسکندر خان قاجار و والوالی کرمانشاهان باعطای دوازده هزار تومان
تخفیف مالیات مخصوص شد و میراثم خان طالش حاکم طایر و توی سرکان چهار هزار تومان تمت برد و بکذا نواب شاهزاده حکمران همدان و خط
خان بن فضل الله خان فراگز لولوی میرزا و سلیمان خان نایب عراق و خوانین بسیاری و کرمانشاهانی هر یک مخلص و مرخص شدند و اردوی
شاهنشاه ووران بر و رز شنبه پست یکم شهر شعبان از شهر بر و جرد قصد صفهان فرمود نواب میرزاده کامکار خان میرزا والی بر و جرد و عرست
و لرستان تا خوانسار در رکاب اعلی ملازم بود با خلعت شان خاص حاضر گردید و بر و جرد باز گردید و بسبب شکایت جماعتی از میرزا باقر خان خلعت
او و متابعانش مورد غضب و سیاست سلطانی شدند و اردوی اعلی بچشم قهر نزول گرفت و چون هوا از زمان التهاب از گرمی آفتاب کاه شد
حدت بود و شهر الله اعظم رمضان سایر فواکنده هوادران دولت و امیدواران حضرت معروض داشتند که نیمه رمضان از در چمن فزین که
با اعتدال هوا و عذوبت و موصوفت و تراق افش و طایمت فصل تموز بموافقت بخت فرور عرصه صفهان ازور و مسعود طعنه زن جهان
کرد و چنین رفت در شرف شهر صیام آن شهرم بهر مرکز قواعد و درود و سلام و قعود و قیام گشت و ذکر و اوقات ایام توقف اعلی حضرت

خاص بخت مرم جلوس فرموده صلاهی سلام عام در دادند و بقانونی که شیوه جمیع سلاطین اسلام است صلوة عید و بیچ قربانی بطریق آمد و ندای بزرگوار و امرای و الامهت اربقاوت درجات جابجا ایستادند و خطبه خوانده شد و علی الرسم افصح الشعر امیرزاده محمد علی سرورش مداح خاص حضرت اعلیٰ خورشید قصبه فریده که در تینت عید منظم و کشته بود معروض داشت و از انشاد ان پسات ملیح قلوب را روح مستعین را سرور و محظوظ نمود پس از سلام دیوانه خاص و بارگاه فلک شهباه حضرت شایسته به عمارت فوقانی مشرف بر میدان توپخانه توجه فرموده و آن میدانی است وسیع و بر جوانب رابعه اش چهارصد عمارت تحتانی و فوقانی نشید رفیع و در آن میدان نیز صاحب مناصب اسلام مجدد مباحی شدند و عاله انالی شهر تماشای اسباب عیش و سرور و اباب لهو و سرور آمدند و تیرتی که قاعده سلاطین اسلامی ایران است اعضا و اجزا شتر قربانی خاصه از حضور گذارینده و بعد از قیام خاقان اعلیٰ خواص و عوام بمنزل مجالس خود با کشته بلوایم عیش و عشرت و مساز و همراز شدند و در روز سه شنبه ذی الحجه رکوبت داد و باغ قصر قاجار که از آن عالیه خاقان صاحبقران مغفور است از رفقه و مهمیت لزوم رکوبت مخصوص جنت عدن گردید و از آنجا تماشای عمارات جدیده عیده و بنا و آن که در وقت رکوبت حضرت سلطان با تمام رسید بود و غنیمت یافت جناب جلالالتاب زیر محشار دولت بیه رویه و در قریه زکند به شیران در عمارت خاصه دعوی شایسته کرد و اسباب تماشای فراهم آورد و در شبی المخی مخصوص و زیر محشار دولت بیه کلکس را میرزایی نمود و غالب کابو عیش و عشرت پرداخت و جناب جلالالتاب تا یک اعظم بر حسب تیندان از شایسته عظم کل و عقد امورات ملکی و عزل و نصب حکام دولتی پرداخت و حکم مصلحت وقت مراتب حشیار و اقدار خود را در تصرفات امور کلیه و جزیه بیشتر از پیشتر مشهور و مکرور خاطر عوام و خواص ساحت و در انظار ابواب اصدار و قی قو و عظمی عظیم حاصل کرد و از نهاد اذاتم مردنی نقشه غافل ماندیم در بخت همسما میعید غدیر رحم که از ایجاد بزرگ اسلام و خاصه شیعیان خاص حضرت اسدالغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه و آله السلام است در رسید حضرت شایسته بی که ارادت قلبش نسبت بد آنحضرت کالشمس و وسطا مبارک به شکار است و ششی عظیم و طوبی بزرگ راستن فرمود و در تمام ممالک محروسه بسور و سرور عیش و جو گذشت و در روز عید سعید غدیر بعد اسم مبارک حضرت ولی رب قدیر یکصد و ده یار توب شادمانه را گرد و بندل و بخشش و اکرام و انعام و ابدال اطعام سرفنی تمام رفت و خلعتهای فاخره بزرگان حضرت القات شد و از آنجا نواب شایسته ابوالملوک کیومرث میرزای المغانی حیه از بلوسات خاصه و بمقرب خاقان حاجی علیخان قریش با ششی کلیه مخصوص حمت شد و همچنین تفاوت مراتب بهر یک از عظم خلعتهای شایمان واده شد چون نواب مستطاب میرزاده معظم بهرام میرزا عم اکرم حضرت شایسته عظم در ایام ایلالت از الملک بمصدر خدمات شایسته کشته بود در این اوقات بعضیه کار در مرصع و یشوب جبهه شمال کشمیری علی از بلوسات خاصه بد بخشیده اند و همچنین بمقرب خاقان عزیزخان مکرری جود انباشی افواج نظام کوا نظام بکلیقه شمشیر جوهری مرصع القات رفت و تمامی سیرتبان و سرسکان و صاحب منصبان خلعتها دادند و مجود خان کلا شتر طران نیز شایسته خاص اعطاف که خدایان محلات نیز بهر یک کیثوب جبهه سلسله دارینت پیکر اعتبار کردند علی بکله درین یکما معظم انالی ایران خاصه مولای طهر از سه عید سعید اعظم حاصل آمد و بشکر گذاری حضرت باری و دعای دوام دولت شهنشاهی رطب اللسان و عذب لسان شدند و نیت بصدد عید چون فلک بادضامن شهنشاه مال از نزد تعالی و درین ایام امنای دولت چنان مصلحت داشت که سفیری صافی ضمیر انا بدولت بیه رویه امور فرمایند جناب میرزا محمد حسین فروشی صدر دیوانخانه مبارکه را بجهت فرید و دوا و این الدولتین بالمخی کری مخصوص مامور و مخصوص داشتند و عالیجا محمود خان قرانکوزل و نایب اول جود انباشی را بمنصب نیابت اول سفارت دادند و بجای خان یا و خلف میرزایی خان امیر دیوان محروم را بمقرب حجابی و مقرر نمودند و بزرگان شاهی سفارتخانه نمودند و در شانزدهم شحر ذی الحجه محرم از شهر طران روانه شد و میرزا احمد خان و میرزا بزرگ خان فرستاده عید محمد خان کلان بهرات در پنجم شهر محرم الحرام روانه مقصد شدند و در روز عاشورا که مولف از حقوق سمنان معاودت میکرد با ایشان ملاقات شد و اعلیٰ حضرت شایسته در روز پنجم شنبه چهارم محرم تماشای افواج نظام و توپخانه مبارکه که در خارج ارک پروان دروازه دولت در میدان مشق تعلیم و تعلیم مشغول بودند و توپ فرموده بنظر وقت و تربیت در ایشان تامل فرمود و توپچیان در هر دقیقه از یک توپ ده نوبت تیر می انداختند و باین مدت قلیل و رکال تجلی نور پرو خالی میباشند بجهت توفیق اباب نظام هر یک با انعام عام قرین سرور داشتند چون مقرر است که همه ساله در راه محرم الحرام انالی ایران از انطا وادنی و خواص و عوام در تکیا محاسن تغریه حضرت با عجله بحکم علیح السلام بر پای میدارند و با حرا مشوبات مخارج بسیار بینمایند و تا خلایق کمال رحمت و برادر امیر شونچاد و نایب وسیع بزرگان ستونهای رفیع سترگ بر می افرازند و در این ایام در تکیه ولایتی متعلق بمنزل جناب جلالالتاب تا یک اعظم میر

نظام که آنرا پنجاه و دو ذرع طول و سی و دو ذرع عرض است و شش است بر جہات متعدد تحتانی و فوقانی و نیز تون بلند عمارت آن چنانست روزی با مجلس عزیزی
و اسباب سوکاری دایم قائم بود و در شب ششم محرم دو ساعت بغروب نذ که از حمام تمام در آن تیکه گاه بود بادی سخت بهیوب درآمد و مبدیم
قوی تر گردید تا چادر آن تیکه را باره باره که در وفود افکنده و بعضی از ظروف بلورینه آلات که در آن عمارت متخافانه بود در هم شکست و باران بیاید مع بدایم
جاری تا آب اعظم هم در آن شب اصلاح آن فساد دست و پنجه و دستون فراعنه کردید چنانکه در دیگر روز معلوم نمود که چنان شکستی واقع شده و چنان
از مردم در دیدن نیمه و شکستن ستون بخت عمارت جلال و دیدن نیمه قبالتاب که تیر کردید و بغال نیکو نشوید و نعم یافتل بسا فال ز سر باز یک برخواست
چو اثر میکند آن فال شدار است و در ذکر بعضی از سوانح و وقایع استر اباد و کرکان که در حکومت محمد ولیخان قاجار و والو
و سرداری جعفر قلینان قراجه داعی میر سخر روی داده و پس از معاودت موکب فیروزی گوکب از اصفهان
بطهران معروض افتاد و در این دفاتر تحقیق ماکرکرا اظهار شد که طوایف ترکمانیه میوت و کولکان و غیر هم که در حدود کرکان و ترک سکنی دارند
شیرین و بسکام فرصت در سر راهها و سرعت برای اسامی جایز شمارند و چون طایفه صحرانشین بچانه اند و بکالی معین بقید نیستند در واقع خانه ایشان
کوچه زین است و تا او کچ و خوه سیلاشی و شلاشی و مغر و مهربان ماده دارند چون میر سخر قراجه داعی با ستیلا سکر سکی قاجار بدانجا شد جندی ملا
کرکان دم از ایلی زدند و با طبعیت سیسی دعوی جبرئیلی کردند چون دانستند که قصد سکر سکی و سردار میر سخر بقطع و قطع و تعقیب و شکنجه آنانست بایکدیگر
اشفاق کردند و طریق اتفاق و شقاق سپردند اهل عیال و اطفال و احوال را بقارن قلعه فرستادند و بالا جماع بر سر اردو آمدند و در غره دیو سکر سیلا با
که سکر سکی آنجا را بر جی چند محکم محکم قرار داده بود و تفنگچی نهاده پوشش بردند و غلغلہ انداختند و بهر سو تا خند چون خبر بارد که در حوالی رود کرکان بود رسید
جماعتی بآباد و سکنه نیامد بالا رفته روز روشن بر دیده شک ترا که سیاه کردند و قریب نفر از محارف مخدین ایشان بدست آوردند و ترکا بهر میت شدند
نوبتی دیگر با غلبه و غوغای تمام وارد حمام و حشام بر سر اردو تا خند قصد و سخری نمودند و بهر سحای بود که جماعتی از ایلی اردو تحصیل آرزو و غلغلہ بیلوکات
و قراعرم داشتند چون ترا که را دیدند بی و اجماعی بآباد نشاندند و محاربتی عظیم کردند از اردو و نیز بدیشان مد رسید و جنگی بزرگ شد تا شصت کس نذ و صد
راس اسب کسیت و نصیب زیان قشادر و روزی نبود که از طرفین سودگی دست و دهم با هم از دو جانب جنگهار شد و دو یار این شش آن شد که مردی از آن
هزار اسب خوارزم که دعوی طریقت میکرد با شارت خان خوه میان ترا که مد لاف شجیت و ارشاد کرتوان کرده بدو گردیدند و حکم او بجا لغت برخواستند
و همه روزه جنگ از دو طرف قائم بود و اسباب فتنه ایتم مادر و اساطیر کچ محمد ولیخان سکر سکی قاجار و جعفر قلینان میر سخر و وعده توپ جماعتی از قزاقین
رکابی بر گرفته بر سر بارانی آرزو کردند ترا که رفتند آنان نیز مقابل آمدند و سکر کرد و او ششند و آنم فکر که ذوالنون نام رئیس اقوام شیر بر اجمعی حشمت مقتول شدند و
از موطن و مسکن حرکت کرده بدانروی رود کرکان و ترکا که ششند و قراخان ریش سفید طایفه ایلی در دست سکر سکی گرفتار شده با جماعتی در استر اباد
مجموعس باند قلعه چند در آن نواحی ساحه شدند و بند رود کرکان پرواحه ترا که ناچار خدمت کردند و روان دند و با سترا بآباد درآمدند و چون این اخبار بعرض ملکا
دولت رسید با حضار میر سخر و ریش سفیدان ترا که شارت نمودند ذکر مجلسی از احتمالات احوال و احتمالات احوال جناب میرزا القی خان میر
نظام و انحراف خاطر سلطان السلاطین ناصر الدین شاه قاجار و روی برابر با میتش نشود است و بر اصحاب دانش معلوم
که خواقین تاجدار و سلاطین کامکار مظاہر قدرت حضرت پروردگارند که السلطان العادل ظل الله در کی ز کتب سلف تانی دیدیم که بسیار سیسیست
که حتی سبحانه و تقالی میفرماید منم پادشاه پادشاهان و دولهای شاهان در دست قدرت من است هر گاه خلائق طاعت او امر و نواهی مرا کنند و
زما را برایشان رحمہ میگردانم و اگر عصیان و رزید پادشاه را بر خلق یافتم و انتقام میکنم تا خرای آتبار بد پس بدلوک کویند و شکوه منمائند و بکارت
من جویند و اولی پادشاه را بر شما مضرمان کنم لہذا سرعت و ذلت بنکان حکم خدا و تو بسط سایہ خداست که تفر منشا و تذل من تشا، ہوشنگ بن سکا
بن کیومرث پیشدای گفته که من رحمت ایزد م بر یگان و رحمت اویم بر بدان و ہمہ کس اند که خرای اعمال سزای احوال ازینک بد ہم دین کیستی کم
مزرعہ جان و دیگر است آثار و امثال است پس ہر کہ با خدا و سایہ خدا چنانست و اتفاق و جنایت و شقاق و رزید و زودی مکافات و کفر بر چون این
مقدمہ بی البتہ است حاجت بدلیل و براہین ندارد تصریح میشود کہ میرزا القی خان در بد و جلوس ممینت مانوس حضرت خدیو عصر ناصر الدین شاه
قاجار و زمان غریمت از تیر زبدر بخلاف چون وزارت نظام داشت در ان منصب بقدر قوہ مصدر ارادت و خدمت شد محبت شانا از قضا
فرمود کہ بر درجہ عزت و برافزاید لہذا او را با مارت نظام کہ منصبی است جلیل و پایاست پهل مخصوص داشت و زمام حشیا تمام عساکر افواج و غیر افواج

بجزوایات مطالب و کلیات تبار بلاد بقیس رسیدن تقدیری و تعمیری تمام است و رعایت حقوق خدمت خدایان دولت و تقویم خاندانهای عظیم و تربیت اصحاب انساب و تقویت اهل سبوات و قیوم بر خیر و ان و انشمنه کرم و واجب است لهذا جناب جلالتاب اعتماد الدوله العلیه العالیه را که با عجب پیشکار پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران معروف مشهور و کرم از خور دی بمناسبت رک رسیده و مراتب عزت و ذلت و کثرت و قلت عاظم روزگار را مکرر دیده بود از همه قران و امثال برگزیده بمنصب خطیر صدارت اعظم مقرر و بخلعت آفتاب طلعت کشمیری خاصه از بلهوسات محضه که عبارت از تیره شمشیر صریح مکل بالماس و یا قوت مخصوص فرمود و تمام است امر او روز را باقی ماند و اطاعتش بالبطوع و الرغبه با مور فرمود چه خاندان قدیم و دودمان کرم این خواج بزرگ که از سلسله علیه خواجهکان ابو صلتی است در بنایست ذکر و فحاشا مست قدر و علو درجه و سمو مرتبه از وساطت تقریر و دولت سحر ترغیتی است و چنانکه در چند مقام بدان اشارت فیه و عبارت در آمده طهرین الشمس است که سلاف و اشراف روزگار و ایمان و جوه برگزیده اند و از انبیا عید بزرگ جمیل و سیرت حمید قصب سبق بوده نظم فیض الوجهه کیه تا حسابهم ششم الا نوف من الطراز الاول و خود آنجناب نیز بذات تجسته صفات خوش پیوسته و علیه جوه اکابر مرتب بوده و بخلیه فنون مآثر فرین و از افتد اسیر کزیده سلاف موثق و از عمد دولت خاقان صاحبقران و پادشاه است مکان تاین زمان تجسته او ان همواره بمناسبت و مراتب جبهه احصا صراشته و در روزگار امارت امیر مغفور نیز و حقیقت معنی صدارت حقیقت از آن مصدر و مظهر بوده اما در اینوقت بانفاده متکفل بهام نام کرده و پای بردست صدارت خاصه نهاده باللقاب سابق او شخص اول بران و صدر اعظم خاقان لاحق آمده در کمال جلالت انجام بهام ملکی و مملکتی و اسطلام امور دینی و دولتی و دخل کرد و بر جراحات دیرینه هر سینه مراهیم مرحوم پرنده دوست جو و تقدیری پای عدل و کرم بر کشاد بهمانا در ششم شهر صفر که روز مولود مسعود سلطان عاقبت محمود شاهنشاه عجمه ایران بود از نصب جناب صدر اعظم و عمر امیر صلا بک ششم عموم الی ایزد العزیز و فیروز سید سعید و زنی فشا و بلکه در منع خروج یا جوج فشنه با امر اسکنده و عده سه سید سید استوار شد جناب جلالتاب صدر اعظم اگر مکمل و عقد امور دست تصرف در از و عقد های تعطیل از رسته محوطه ملک باز کرد و در تغییر و تبدیل اعمال و حکام چنانکه صلاح حال بود راق و فائق و رافضی ناصب گشت و بانگ ملکی نظامی تمام در تمام امورات خاص و عوام صورت بست و علیحضرت شاهنشاهی تقیست مبارک در تربیت افواج نظامی همتی بلع مرعی داشت و در روز سه شنبه شهر صفر میدان خارج شهر که قشون نظام در آنجا بمشق و تعلیم اقدام میکنند فرموده بعد از ملاحظه ترقیات افواج جدید بهر یک سبله خیر انعام مرحمت داشت و در تمام عمارت مدرسه دارالفنون تاکید کامل فرمودند و تعلیم دانستند که از مالک فرنگستان بجهت تعلیم مستقرین جوانان ایران خواسته بودند با اتفاق موجودان داود متبرجم اول دولت ایدیت از استیره و ایتالیا در رسید و مورد تقدسات شاهانه شدند و مقرر شد که یکصد نفر از جوانان مستعد دانشمند بجهت کتاب علوم غریبه از تعلیم پور ب مدرسه دارالفنون برده مرتب نمایند چنانکه تحصیل آن در موقع مناسب مرقوم خواهد شد و چون خدمات دیوانی و ملکی جناب جلالتاب لصاب شخص اول دولت علیه ایران اعتماد الدوله العلیه العالیه صدر اعظم حضرت سلطان السلاطین ناصر الحق و الحقیقه الدین خلد الله سلطانه و بهر زمانه در نظرهایون اعلی صورت استخمان یافت مرتبی بر جمعی و تقویتی بر تقویتی افزود و جنابش را با عطا اخصالی مکل بالماس مین و میکشوب چه خاص ششم صریح و بند طومار شریف مراد و مخصوص مخلص فرمود تا کلیم و اربعیان سحره خمر حساد و عادی را بطریقه خفایای فنا معدوم دارد و انعام خلایق را از ذناب شرار محافظت نماید و بهنگام کسالت از نعمت و طالت ارباب حقد و لیسک نکر دیده بر مرحمت و التفات خاص سلطانی و عون یزدانی متکی گردد و کز توجه و نزول اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین شاهنشاه آفاق الناصر الدین السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه کجانه جناب جلالتاب صدر اعظم و قواما للشوکه الهیه مؤمن السلاطین و معتد الخاقان اعتماد الدوله العالیه صدر اعظم شخص اول ام اقبال چون سنت سینه سلاطین کرم و عادت حمیده خواجین افخم است که هر صدر یک در حضرت ایشان سعادت قبول یافت و بزرگ احصا صریح گشت اما فائز تقویت و اقبال فائز و باعترار او اهنرا از نماینده و در اگر ام و ابا بهمال حقیقه خود را ارضی نمایند و بحسب فور سفقت در درجه و مرتبت و پفرانیه تا خواص عوام و در و نزدیک رفت شان و علو مکان و اکا کشته با و امر و نوایش مفاد شوند و با خلاص عقیدت متبعان گردند بنابر این حضرت شاهنشاه عصر غرض در روز سه شنبه پیش دویم شهر صفر حشم بالنظر الطهرید دولت سرای چاکر و خواج بلنده خانه بنده درگاه جناب صدارت باب استغنی الاقارب ای فرمود و قربا و خواج و جانانها و نثاره و نیازها و پوزشها و بندگیها بطریق آورده که تحریر بکنج یا ملک خود را از قدیم و جدید و طائف و طریقه و منقول و منقول و محمول و معدود و کسب و با فیه کشمیری و ساجیه صینی و دسپا و کس و کتب مصاحف قطعات مرصع قطعات مطبق لطیف و ورق بورق بر طبق عرض عرضه کرد و معدود و کسب

بخزایات مطالب عباد و کلیات یارب بلا و بغیر نفس پسندن تقدیری و تعتری تمام است و رعایت حقوق خدمت خدایان دولت و تعظیم خاندانهای عظیم
 تربیت اصحاب انبیا و تقویت اهل بیوتات قدیم و جویان دانشمند کرم واجب است لهذا جناب جلالت ائمه اهل البیت علیهم السلام را که با غنچه مشک
 پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران معروف مشهور بکسم از خوردمی بمناسبت رک رسیده و مراتب عزت و ذلت و کثرت و قلت عاظم روزگار را
 مکرر دیده بود از همه اقربان و امثال برگزیده بمنصب خطیر صدارت اعظم مفضول و بجلالت آفتاب طلعت کشمیری خاصه زلمیوسات محضه که عبارت از جزیره
 ششمه صبح مکمل الماس و یاقوت مخصوص فرمود و تمامست امر او وزیر را باقیاد و اطاعتش باطوع و الرغبه مامور فرمود چه خاندان قدیم و دودمان کرم
 این خواجهر بزرگ که از سلسله علیه خواجهکان بوصلتی است در بنایست ذکر و فحاست قدر و علو درجه و سمو مرتبه از وساطت تقریر و دلالت سخن ترغیتی است
 و چنانکه در چند مقام بدان اشارت فرموده و عبارت در آمده الطهرین الشمس است که اسلاف و اشراف روزگار و اعیان و جوه برگزیده اند و از انبیا و ائمه
 بذکر جمیل و سیرت حمید و صفت بقی بوده و نظم بعضی الوجوه کیمه احباب هم شمع الانوف من الطراز الاول و خود آنجناب نیز بذات تجلیه صفات خوش
 پیوسته در علیه وجوه اکابر مرتب بوده و بکلیه فنون آثار فرین و ارقه بسیر کرده اسلاف موفق و از عمد دولت خاقان صاحبقران و پادشاه است
 مکان تا این زمان آنجناب و ان همواره بمناسبت بلند و مراتب جمیده خاصه داشته و روزگار امارت میفرموده و نیز در حقیقت معنی صدارت حقیقت از
 مصدر و مظهر بوده اند ازینوقت بانفرازه متکفل میام نام کرده و پای بردست صدارت خاصه بناده باللقاب سابق و شخص اول ایران و صدر اعظم خاقان
 لاحق آمده در کمال جلالت انجام میام ملکی و مملکتی و اسطلام امور دینی و دولتی و دخل که در دبر جراحات دیرینه هر سینه مرا هم مرا هم برینداد و دست جو و تقدیری
 پای عدل و کرمست بر کشاد جهان و ششم شهر صفر که روز مولود مسعود سلطان عاقبت محمود شاهنشاه جمجاه ایران بود از نصب جناب صدر اعظم و عز
 امیر صلا بک ششم عموم الهی را بر از بغرنجی و فیروزی سعید سعید و زی فاشاد بلکه در منع خروج یا جوج مشنه بامر اسکنده و عده سده سید استوار شد
 جناب جلالت ائمه صدر اعظم کرم کل و عقد امور دست تصرف در از و عقد های غفیل از رشته محوط ملک ز کرد و در یغیه و تبدیل حال حکام چنانکه صلاح
 حال بود رائق و فائق و رافض و ناصب کشت و باندک مدتی نظامی تمام در تمام امورات خواص و عوام صورت بست و علیحضرت شاهنشاهی تقی نفس
 مبارک در زینت افواج نظامی همتی بلیع مرعی داشت و در روز سه شنبه شهر صفر میان خارج شهر که قشون نظام در آنجا مشق و تعلیم اقدام میکنند
 فرموده بعد از ملاحظه ترقیات افواج جمیده بهر یک مبلغی خیر انعام مرحمت داشتند و در تمام عمارت مدرسه دار الفنون تا یکد کامل فرمودند و معلمین و دانشمندان
 که از مالک فرنگستان بجهت تعلیم مستغین جوانان ایران خواسته بودند با اتفاق موجودان داود مترجم اول دولت ایدیت از استیره و ایتالیا در رسیدند
 و مورد تعقدات شاهانه شدند و مقرر شد که یکصد نفر از جوانان مستعد دانشمند بجهت آگشت علوم غریبه از معلمین پور بامدرسه دار الفنون برده تربیت
 نمایند چنانکه تحصیل آن در موقع مناسب مرقوم خواهد شد و چون خدای دیوانی و ملکی جناب جلالت ائمه شخص اول دولت علیه ایران اعتماد الدوله
 العلیه العالیه صدر اعظم حضرت سلطان السلاطین با صراحت و بحقیقه الدین خلد الله سلطانه و بهر بانه در نظرهایون اعلی صورت استخوان یافت حرمی بر حرمی
 و تقویتی بر تقویتی افزود و جناب اشراف اعطای مکمل الماس شین و یکشوب جبه خاص ششمه مرصع و بند طومار شرابه مروارید مخصوص مقلع فرمود و تا کلیه ارباب عیسا
 سحره خمر حساد و عادی را بمطهره خنایای فنا معده و دارد و انعام خلایق را از زوایا شرابا حفظ نماید و بهنگام کسالت از نعمت و طالت ارباب خمد
 دست نک نکر دیده بر مرحمت و التفات خاص سلطانی و عون یزدانی متکی کرد و ذکر توجه و نزول اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین
 شاهنشاه آفاق الناصر الدین السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله بلکه آنجناب جلالت ائمه صدر اعظم و صدر قوا
 للشوکه الهیه مؤمن السلطان و معتمد الخاقان اعتماد الدوله العلیه صدر اعظم شخص اول اقام اقبال چون سنت سینه سلاطین کرم
 و عادت حمیده خواقین افخم است که هر صدر یک در حضرت ایشان سعادت قبول یافت و بزرگ احضار ص قریب کشت اما فانا در تقویت و اقبال
 و باعتراف و اهورا و نه از نمایند و در کرام ارباب مالار فیه خود را راضی نمایند و بحسب فور بنقت در درجه و مرتبت و پفرایند تا خواص و عوام و در روز یک از
 شان و علو مکان و آگاه گشته با و امرو نوایش مفاد شوند و با خلاص و عقیدتش معاد کرد و بدینا بر این حضرت شاهنشاه عصر غرضه در روز شنبه پش
 دویم شهر صفر حرم بالنصره و الطهرین دولت سرای چاکر و لشجوه بلنده خانه بنده در کاه جناب صدارت مابست تقی الاقارب ای فرمود و قربانها و جانانها
 و نثارها و دینارها و پوزشها و بندگیها بطهور آورد که تبحر کجند یا ملک خود را از قدیم و جدید و طالع و طریقه و منقول و منقول و محمول و معدود و سیم زر
 و بافته کشمیری و ساشیه چینی و دپا و اکون و کتب مصاحف و قطعات مرصع و قطعات مرصع و طبق و طبق و ورق بوزق بر طبق عرض عرضه کرد و معروض داشت

ابعد و مافی دیه کان ملولاه شاهنشاه در یاد دل بخشش تمام است آن نفوذ و اجناس و سیم و زر و کمر و در را حکما کان هم بدو بخشید و مضامین و فرمود و در آن روز
 حجتی که ملک الملوک از ارک مبارکه بخانه جناب صدارت غرمت داشت بجای معتبره دار انحلاف و کلاش و کلاه خدایان تمام است به رازینت داده جلد را از
 شاهنشاهی کشمیری وزیر بافشی اسلامبولی مفروش و مشغوش کرده از حوالی مدرسه فخر الدوله مروی تا در ب سرای عالی قدم بقدوم و پهلوی پهلوی است
 بودند بر در سرای و خانه کهرسب از اعظم و اکابر که در معرض آن مرصع و معابر واقع بود از ذباج و حلویات و بافته کشمیری و مسکوک اشرفی و شایار
 وینا زندی رسته مناه و حوضه حرم و در خدمت هم بود ای کشت و از آنجه سراسری مقرب سخاقان میرزا محمد خان شکیچی باشی قاجار و سرکار وزیر نظام
 فضل الله بر در جناب صدارت مآب و محمد یوسف خان سرتپ برادر زاده اش و میرزا فتح المبدین میرزا فتح الله شکر نویسن باشی بود که در پیشکش برابر یکدیگر بنویسند
 چون قریب چهار صد قدم بدینگونه سپرده شد بر در سرای عالی جناب صدارت پست را سگ سفید دفع آفت همین الکمال در رسم اسب شاهنشاهی بهمال قربانی
 کردند و میرزا محمد صادق ستونی خلف الصدق میرزا هدایت الله ستونی نوری و میرزا فتحعلی خان فرزند حاجی قوام بن اعظم و الدوله شیرازی بست
 امرای مذکور در فشار کردند و حضرت اعلی زاده الله بقائه فرود آمد بدو بخانه عالی درون رفت و در و طاق بزرگ جلوس فرموده پا نصب شد
 مسکوک چند طاقه شال کشمیری و خواجه های نبات و حلویات بسپار غلله های مرکب خدمت شد از عمارات فوقانی و تحتانی مذکور تا باغ کلاه فرنگی سراسر
 کلاه های پر کل و خوانهای پر حلوا و طاقهای شال ذباج متعدد علی الرسم معروف شد و پنجه های در بهنگام توجه با ندرون خانه خدمت گذاران و غیر
 الحاقان سلین جلیدش سراسر کاظم خان پیشکش که از این که از آنجه قطعات مرصع بهتر از قطعات مرصع بخطوط خوش نویسن معروف از قبیل میرزا
 قزوینی و میر علی مشهدی و غیر هم بود علی بجه در بهنگام معاونت موبک علی جعفر قلین برادر که در جناب صدارت و عباسقلی خان ولد مرحوم
 محمد زکینان نوری سرتپ افواج قزوین بر رسم معهود خدمت گذارند و چون سراسری میرزا جیم شکر خدمت خاصه ناظم محاسبات دیوانی و خانه مقرب بکاخ
 میرزا شفیق صاحب یون در معبر مبارک واقع بود آنان نیز بدستور دیگران خدمت کردند و شایار آوردند و حضرت شکر یاری در حفظ از داری از دروازه
 دولت در شکوه و صولت بار که مبارکه و رود و بعمارت عالییه خاصه نزول فرمود و در این ایام مقرب سخاقان محمد خان سردار بن محمد خان امیر توان
 ایروانی یک قطعه شان مثال همچون کلن بالاس احصا صافیت و حاجی پشون خان که رجبی که از ورود کان نایب سلطنه مغفور و در حضرت شاهنشاهی
 عهد بقدرت خدمت موصوف بود بر پیش سفیدی عملیات خلوت منصوب گشت و یک قبضه کار در مرصع بدو خلعت داده شد و در پنجه شنبه پنجم شهر صفر
 حضرت خاقانی بهمانشای مدرسه جدید و دار الفنون توجه فرمود و در تمام آن تالکات فرمودند و اسکندر خان قاجار و والو حکمران کرمانشاهان با قزاقان
 قبله را با جمعی سوار بر سر اسرار طایفه کاکا و ندر فرستاده ایشانرا پیشی بلخ نموده و مقرب سخاقان سلیمان خان افشار معابر اسب و کلاه و دراکه غالباً طوایف
 قطاع الطریق در آن بفساد و غارت مشغول میشدند نظمی کامل داد و نواب امیرزاده فیروز میرزای نصر الدوله حکمران فارس سمیت کوکبلویه غرمت کرده
 انصافی نکر که معدن الوار و مکن شر است منظم ساخته بشیر از باز آمد و با تمام نارین قلعه ارک بشیر را بهتمام نمود چون مقرب سخاقان عزیز خان اجداد بناشی
 در باب نظم امور افواج نظام مساعی جمیل بطور آورده پاک قبه شمشیر مرصع از حضرت خاقانی مخلص گردید و پنجه حاجی علیخان مراغه که از تربیت یافتگان عهد
 حضرت ولیعهد میرزایاب السلطنه مغفور بوده و سالها در امانت و نظارت خاصه علی حضرت قطب السلاطین محمد شاه طاب ثراه شرط فحاصت و
 بجای آورده و بزیارت پست الله شرفیاب شده در این ایام مراتب کفایت و درایت خود را بر منصفه ظهور جلوه کرسا حه مدام فرستاد و چنانم خانه
 مجلس شرا و تعمیر عمارات دیوانی کل ممالک محروسه از قدیم و جدید و ترتیب بسایتین حدائق سلطانی از خارج و داخل شهر طهران و غرض نصب ایشان
 فرستاد و عموم حکام بلاد و امصار و امور میخانه دولتی و نظم تعمیر عمارات خاصه قراولخانه های دارالملک طهران و سایر بلاد در قبضه اختیار و مقرر
 باسابق خدمات گذشته و تشریف بچ پست الله حضرت سلطان قدران مناسب است که چند جا کری صدیق را باشی فرشان مانند لهندا و از آنجا
 الدوله که معالی بلند دارد و ملقب فرمود و یک قبضه مرصع باو خلعت این منصب مرحمت فرمود و در این ایام از اطراف ممالک محروسه خاصه سرحدات
 خراسان و کرمان و فارس و عربستان پیوسته اجنار حضرت و مشوحتات هم میرزا جمل نواب امیرزاده حسام السلطنه یکصد و شتادین و اسلحه و اسلحه
 ترا که نفاذ و بار اعلی داشت در میدان مبارک که کوی چوکان اطغان از الملک گردید نصر فرایند باذنا صرین را و نواب مستطاب امیرزاده
 میرزا بن نایب السلطنه مغفور که در عرض این مدت بکمرانی برود و در رستان و عربستان مامور بود خدمات بزرگ کرد و محاربات صعب گرد و باطل
 رجال کثیر گشت و چون واقعات خراسان و حادثات پارسه قریب یکدیگر واقع شد و اتصال یافت مقام مقتضای آنکه که تقاضای واقعات لرستان و عربستان

جلد دهم ذکر خدمات و اخلاص الدوله روضه الصفا ناصر

مرفوع شود اکنون علی الترتیب و بالتفصیل در این حجت تاریخ موسوم بروضة الصفا ناصریه غرضه ترجمی باید و ملاحظه تاخیر و تقدیم نمی مند ذکر حالات
نواب مستطاب امیرزاده معظم خان میرزا حکمران و والی بروجرود و صفحات عراق و لرستان و عربستان و از اعلیحضرت
سلطان السلاطین با جتسام الدوله تلقب گردیدن و مورد عواطف بی پایان شدن نواب مستطاب امیرزاده آژاده خان میرزا
خلف الصدیق شاهزاده منصورنایب السلطنه همرو برادر پادشاه بزرگ منش نیکو روش قطب السلاطین محمد شاه طلب شاه بود و در آن روزگار چندی حکمرانی
یزد و مازندران احصا صلاشت بواسطه ممت بلند و طبع عیون کار که از آن سابقه و رابطش در امور نسبت گردن از این غافل که پولاد اول بر از انش
لاجرم مراتب جلالت و رشادت درجات کفایت و کفایتش مبهم ماند بدو دولت سلطان السلاطین بشیر مار عصر خلد الله سلطانه خدمش را از عن
راه دار الخلافه بکومتبر و بر و جرد مامور داشتند با انکه اتولایت از غلبه الواریانی طوفان را بود و از اثر اینجیاری فوج در پی فوج و موج از پس موج بحر
بلوکات و شکرستان بروجرود مترکمی می شد آن امیرزاده باسل و حکمران عادل اصلا اندیشه بنجا طر جلالت مشه راه نداده با سواری با اندازه یکصد و سی تن
از فارسان حلبیانی و قبه هم از یافت با دیکمتری طهران راه بروجرود گرفت و چون تیر خندک پدید آمد همیشت تا باغ شاه خارج شهر ذول کرد
غافل که در السور و از الوار شیر در اثر و راست و سوره بازه شهر یکباره مشون از شیر و شور طوایف پیرانند و حسوند که عداایشان از چون و چند بود و بلخ و از در
حاصل مالی آن دیار فرو ریخته و از حاصل و محصول عامل و معمول گردید که شیشه نصر الله خان نام و الوند و قاسم خان لوند که دو گرد نام آور بودند و ده که و سیلا
مقام کرده و عثمان یکمان نقدی و تصدی طوایف خود را بغارت و قتل و سر و دست و سر و قرا معطوف داشته حسعلی خان و از سیلاب خان نیز بخود
سری سیر آورده و در اعلی درجه شرات و جبارت تکریم دیده اند در شهر خراجی از جمله در تزیی علمای بخت و فساد و زندق و الحاد غلوی تمام گردیده شهری پر
و بلوکاتی ویران یافت و چپین مقامی خرم و تندرادی از رزم و شمشیر و باستمالت خاطر عالم و تاجرو و فاجر کوشیدگی اثر را بر او عود و عید و غیب
و تهدید تنبیه ساخت و بر حنی را بعقل و کیاست گرفتار ساخت و بجهت سیاست و احاطه رفته رفته حصیت و روش در آن دیار و بلاد و بقاء انشای یافت
و ثبات رای و قوت خرم و سرعت غرضش استخار یکگاه با صدمی و وار چون سفید یار کرد بر سر مالی ده کرد و ایغا کرد یک محله و آن دو خان
مختصن دیوانه کار قلعه کرده و در امشوخ و قلع کوه و اثر را الوار از تصرف و داخل اراضی بکانه مجبور و ممنوع بنا بر مصالح زمانی حسعلی خان پیرانند را نیز
کوشانی بنزد او و مقهور داشت و چشمیاری جماعت طوایف جلالت از با فرسیاب خان و انکه داشت حکومت بکشایران نیز بنا بر قرضان و اسد خان و علی محمد خان
منوده تا آن کوران ریمده لخمی رام گردن ایشان را بموطن خود رخصت انصرف داد و حاجی حسن نام شیطان مقام را که از او اسد خان جناب فضایل ماب مولانا میرزا
اسد الله بر و جردی بود و موجودات منوره را شیطنت و طعن غمان فرو کشید و آرام داد و در سال نحاقوی ییل ترکی اسد خان بشی بر سر ملای عبد الوند شیخون
کوهی از رجال بقید سارت و آورده و جماعتی از بکار نشو از انجا واجب فضیحت گردن و اب از این اعمال تبیه و افعال شنیعینک متغیر و صعب متحرک است
آن ناجوانمردان را در مذنب جولیت یا به ملاست داشت غیرت جمیلی و حمیت فطری مانع مدارا و قاصع موانع شده و انحریب خان و قاسم خان و علی محمد خان
بطایف بحیل و رخصت جنگ بدل بدست آورده و در شهر مغلول گرد چون خاطر از مرمفاسد و اتفاق منافقین ثلاثه مجموع داشت لوائی نصرت التوا
مبادرت و مبارزت امشوخ و مرفوع فرمود و پست بنالید کوس و خوشیدنای دل مرد جنگی بر آمد زجای بغرم نظم بختیاری می می مذ ذلتی و طوایف
سرکلب سپاهی کینه نهاده می بختیج آباد نهاده همیشت در این ایجان نواب امیرزاده اردشیر میرزا بر داری سهام الدوله سلیمان خان کرجی بکار
مجال و فریدن رسیده و خاندان سرکلب انجدمت خوانده با اسد خان و با قرضان روانه طهران داشتند الحاصل خان خان کوکولی سپهواجه نظر علیا
چارلنک برادر عباس خان که معتمد الدوله و ارباب سیاست رسانید در این ایام بطغیان و عصیان سیر آورده بود و در قلعه فیه مقام داشت نواب
امیرزاده خان میرزا شیخون برار استه با یکصد نفر پیاده و دو سیت تن سواره و یکصد و توب استیج آباد یکشب با زده فرسنگ راه را قطع کرده مانند برق
سوزان و شش فروزان خود را بجهت روی رسانید قلعه را محاصره در میان گرفت تا بعضی از سپاهیان برسیدند و کار بقا که کشید و او خان سیرکلب
تیر برداشته و زو افتاد و دیگران یورش بردند و قلعه را متصرف شدند و علی خان جان بختیانی از محصار بدر رفته گرفتار نیامد بکلم نواب الاان قلعه آمان
سار با خاک برابر گرد و غالی و مطیع و خایف شدند لا طایفه سبائی که نواب الاان علی آباد را ناخت و جنگی صعب در انداخت و شصت کز آنان
بقتل آورد و چون فصل زمستان در رسیده بود و بر و جرد و معاودت نمود و در نیم دی حجه سال بیت ییل هزار و سیت و شصت و هفت بروجرود و از دست
و از حضرت دار الخلافه علی حکم و مثال انشطام کلیایکان خوانندار رسید و حسب الامر علی فوج سیلا خویر را بکامیت سرکارسیدار روانه کرد و نواب الاان

جلد دهم ذکوانظا لوستاف و کتبنا روضه الصفا ناصر

بکلی یکان تاحه ام حکومت محمد رحیم خان قاجار که محفل بود منق ساحت و کلی یکان و خوانسار و تحویل محل و اول بهار حکم اعلیٰ صنیعه نواب لاکر دیدار نوب
 ابراهیم میرزا به نیابت فرستاد و حاجی حسن بن کور را بطایف بحمل کرد و شش هزار و نه داشت خان بابا خان خوانساری که مردی شسته انکیز بود فرار کرده متعلقا
 بنجد متکذری آمدند و این واقعه در زمانی بود که اعلیٰ حضرت سکند حشمت سلطان السلاطین شایسته قاجار از زیارت معصومه قم بشکار چمرین باز نزل
 فرموده بود نواب والا امیرزاده دلیر بخشو حضرت اعلیٰ آیده مجمع و مخرج دیده برفت و نظم فریدن نیز بعد از امیرزاده معظم الیه معبود گشت و از ساوه باز کرد
 قلعهائی که از طوایف سرلک در حوالی محلات بود منهدم ساخت چنانچه قلعۀ فلاح فریدن را نیز بساید برکنه و مجدداً مثال ویرانچ پمخال شایسته سلیمان
 خصال در رسید و نفوذهای عربستان و لرستان و مشهور و تشریف شریف در ربیع الاول کینار و دیست و شصت و هفت مشرف وصول بخشه فی کمر است
 نواب والا امیرزاده خاندن میرزا صفیات لرستان و عربستان و نظام امور آن سامان در دهم ربیع دوم امیرزاده از تبریز و
 حرکت کرده بمشقت تمام از تبریز عبور کرده بحر می و فیروز بی محکم غرم آباد رسید بهما نیکر خان ولد سهام الدوله و صاحب منصبان استقبال کردند و در
 و کستان سر باز کلیکیان از اسان دیده خضر فرمود دوم روز فوج کمره عرض داد و بتوقف لرستان مامور شدند امورات شهر را نظمی داده از غرم آباد
 بجای بروی نهاده و توپخانه و افواج قاهره را از رودخانه جاید عبور داده سه روز در آنجا توقف مت نواب ایلدیریم میرزا لشکری عبدالمحمد خان بجایست سنا
 معین نموده فوج کمره را بادوست سوار و وعده توپ شهاب را بادی همراه کرده مقرر داشت که بصد مره رو باشند و خود نواب لادر و نیست و سیم وارد
 و ز قول شد مقرب سخا قان شیرالدوله میرزا جعفر خان که بجهت تعیین تشخیص سرحد و ثغور عربستان در آنجا بود نواب الی والا را پذیرد آمد و مصالح در زیر
 در روز و دو سهام الدوله سلیمان خان کرجی با چاکران دیوانی استقبال کرد و پس از روزی چند با اشارت کار گذاران دیوان سلیمان خان روانه طهران
 و نواب والا امیرالدوله العلیه العالیه احسب الامر و انبند محرمه که از اجزای سرحدات متعلقه بایران است نموده خود بعد از روزی چند در کمال استقلال و
 جلال و اهت و حشمت و استیال از ز قول بکانب شوشر غریمت کیند چون چهار چشمه پل شوشر را که از بند قید است سیلاب ازینا برکنده بود و
 عبور از آن رود هوسناک در نهایت صعوبت دست میداد نواب لادر این سوی رود بادریای شکر و افواج عمان امواج فرو داد و مقرر فرمود که با کمال
 امانی رود را از شوشر سبوتی از سر چه شوشر عبور و مرور داد و مدت ده روز در شهر شوشر توقف کرد حاجی حسین خان بروجر دی را بستان مل فزونی
 نمود چون سرحد داران دولت عثمانی بجهت تعیین حدود با متوسطین و دل تجا بهجده آمده بودند چنانکه تفصیل آن پس از آن واقعات در مقام خود ترقیم خواهد
 یافت و الی والا لرستان و عربستان امیرزاده خاندن میرزا تاران بودن نهاد و محرمه توقف نموده حرکت بجانب اهواز کردند و مقرب سخا قان شیرالدوله
 از نصبت خود آگاه کرده مدت ده روز را بهر انتظار توقف گشت شایع کعب را بهر فرج و انوار آمد و همه سرحدات مامور در آنجا بکشتی و زورق از آب کاران
 گذشته بخیزه رفته در کنار نهر با ششم توقف کردند با شطام امور جوینه پرداخت و دستور العمل بستان مهدی سید بنام نامی حضرت سلطان عصبانصر
 الدین شاه اطال البقاء و وقرن بالنصر لواله موسوم بسد ناصر داده چون ورود شیرالدوله میرزا جعفر خان بطول گشت نواب الی والا مجدداً حرکت بجای
 اهواز نموده در منزل و پس فرستاده شیرالدوله رسید که بزودی مراجعت خواهند نمود نواب لادر حرکت را موقوف و متوقف شده مامورین و دولتمندان
 روس و انگلیس را بمشیرالدوله بوند و ورین نزل رسیدند نواب الی والا از مراتب استقبال و قواعد تکیات و تشریفات و لوازم ضیافت و میهمانداری
 دقیقه از دقیق حاصل نگذاشته از آنجا بد ز قول را زکشته شیرالدوله نیز با مشایخ کعب محرمه و در ز قول رسید تعیین سرحد در محرمه و قرار و مدار امورات آنجا
 منظم فرموده مقارن این حال خبر توجه شایسته بهمال بدالسه و بروجر و سموع شد نواب الی والا خاندن میرزای قاجار فرزند خود نواب ابراهیم میرزا
 بدینابست عربستان که آشته غم تقبل رکاب همیون علی کرده در منزل آب سر نصیر خان جوکی را که طاعنی و یاغی بود و از رود اصل قوافل باج و خراج
 کراف می گرفت نواب لاکر را کرم گرفته بزنج در کشید و برادرش آقوشمالی طایفه او داده بخرم آباد فیلی آمده امورات آن ولایت را بنواب ایلدرم میرزا محمول
 داشته و او را مقرر فرمود که در میان دلفان و سلسله برود و رهاوه باشد و بقدر ضرورت سواری در غرم آباد گذارشته غریمت بروجر و نمود و چون خبر
 شده بود که سربازی از طایفه پیرانو زکشته شود و از ز قول ابلاغ حکم بایون بطایفه مذکوره شده بود در منزل هر ف نواب لاشی مانده سربازان را بستان
 عرض کرده مقرر شد که از فضای موکب الی الا بروجر و آیند و خود استیلا راه بریده بشوق شرفیابی حضور اعلیٰ بمیرفت تا در بروجر و رکاب نصرت بایون
 اقدس پیوست و مورد تفتات خاص گشت و که حادثه لرستان و غریمت نواب مستطاب الی والا خاندن میرزا نظام
 صفیات بعون ایزد باری در ایام توقف اردوی لیحان پوی شایسته فرشته خوی در بروجر و بعضی از امانی سپهر مناد و کراستانان

جمله ذکر حوادث نافیه لرستان روضة الصفا ناصر

از حاکم طایفه دلفان شایسته عرض داشتند امای دولت ابد مدت بنوالتی والا حکمران لرستان و عربستان و برود حکم فرمودند که معین و تهمین
انطایفه لرستان آورده مورد سیاست نمایند با آنکه نواب والا معروض داشت که اکنون هنگام این مواخذه نیست چه در چشمت من بختی که این امر بعد از
و کاری نبوده و دلخواه روی و در جناب میرزا تقی خان فرامانی تا بک اعظم که آنجا در کباب نصرت کباب محض بود پذیرفت و این حکم نواب ایلدرم
ابلاغ یافت و نیز جماعتی از آنان که من باب الاحتمال با هرگز با یکدیگر جمع نمیکشیدند هنگام فرصت مجتمع ساختند که فشار کرده و دیگر این خبر رسیده نواب
والا معروض داشت مجدداً مقرر شد که مستحق قتل را مقتول و سایرین را مغلول و روانه دربار علی کنند نواب الاچکوئی را بعد از مدتی که نواب
ایلدرم میرزا مرقوم داشته و می بتا خیر و تراخی بکند زانچون فیما بین سرباز کرده و سرنیک جدید و صاحب مضبان انقوج چغاغشی رفته بود و مدت دول
توقف در لرستان بالوالا شانی و امیرنشی داشتند کسان مجوسین را تحریک کرده بطینان و تحریک ترغیب نمودند و گروهی از آنانی را رد که بهای حکومت
کرده بود نیز به سیام و ناه طایفه از بکر می هسکانه دل قوی ساختند بکبار سلسله دلفان محرک سلسله نفاق کردید بالا جماع بکر ایلدرم میرزا در آمدن
مخالفت محکم داشتند و دست بحاربت بر آورده سربازان را گرد و بهوای موصوف بودند در منازعه و کاه و سستی نمودند کینفر توپچی هم در دست توپ قتل
شد و توپچیان شوروی روی داده توپ نیکند از حلال امل اید و رانا چار کرده مجوسین خود را از اساحت بر داشته بر فشد و در این حادثه از یک ستم سرباز
سیلا خوری و سوار عربان و توپچی هفت تن کشته شدند و انقوج کمر یک کس مجروح نگردد و منع از انقوج مذکور بعد از معاودت طایفه دلفان بی تسمیة آن توپ
از نواب ایلدرم میرزا با ششم خان سرنیک بی فرنگ خویش برود و فرستاد ایلدرم میرزا شها فرومانده هم از لرستان کشته و پریشان سیر و جرد آمد پس از
نصیر خان جو دکی که در پریشان مجوس بود بعد از این واقعه بجز سراسر اعزام خود که حاکم طایفه شده بودند ریخته سه نفر هم خود را مقتول نمودند و طایفه انقوج و نصیر
کردند و طایفه سکوند که بکرش معتاد و بقتل و غارت پرورده بودند اجتماع کرده بلوک خالصه دیوانی را بغارت کردند و انقوج کشته در لرستان با شغال درآمد
نواب امیرزاده والی والا چون از این حادثات اطلاع یافت فوج سربند و سواران با جلا از آباد و عراده توپ کوه کوب برداشته روی بسوی لرستان نهاد
بمحض ورود بساحات آولیات دیوان بند کشته و غولان از صحنه خود را چون پری در شیشه گرفتار دیدند جمعیت ایشان روی بتفرقه نهاده در درود
متواری شدند و خود از لرستان در آمد و هنوز این حوادث را بتقصیر عبداله خان وزیر ایلدرم میرزا معلق و مربوط داشتند و اظهار برانست مساحت کرد
نواب الی والا نیز بدیوئی و طمس نمان ایشان عزم کرده عبداله خان را سیاست فرمود و ایشان را استمالت نمود هم با ستد های آنان نواب ایلدرم میرزا را بکوه
لرستان و تحصیل وجوهات دیوان بار گذاشته لوامی معاودت برافروشته سیر و جرد آمد اما مقصود الوار دفع الوقت و مساحت بود و نواب والا نیز بلا حظه
مصالح کار محاطه نمیداد کار بدیوئی کشید که محصلین بالیات دیوانی را بی نیل ام را روانه کردند و سرباز پرانی و اهری بر آوردند نواب ایلدرم میرزا در میان
غران چنان بود که سلطان بخرامی در میانه غران تا با حضور نواب الا برود رسید و با شکار فرصت و انتظار عدت همیکندشت و در این اوقات بهشت
امیرزاده زاده والی والا بآبادی و خرمی بلده خرم آباد مصمم بود چون شهر خرم آباد در دلمان کوهی واقع است و آبی که از زیر قله بالا میجوشد بواسطه آنکه دو
شهر خرم آباد از آن رافع است با آنجا نمی نشیند و غالب پوتات متوطنین شهر از آن آب قنمت و بهر حال صلی بنیکرد و دو غالباً بجلت قلت آب بدیوئی
امراض مزمنه متوقفین شهر را علیل و مریض در نواب لادر مقام چاره این کار بر آمده با علی وادی اطراف و کناف شهر قناتش و سیر کرده علامت و آثار طولانی
شهری قدیم در پهلوی حیل و قبل مشاهده کرد تا محقق گشت که در ازمنه سالهای نواب شهر خرم آباد از رودخانه می آورده اند از شک باط که تا شهر کینفر و نیم فرس
دار و نهری بریده در تمامت معابر آبگسنگ و ساروج محکم کرده و فرو بسته بغلها می حیل را شکافه و مدت دو ماه ایام توقف خرم آباد را بشهر متصل
ساحتیه جمیع خلنهای فراز و فرود رسیده همه سیراب شدند و در پوتات خود حوضه باغی و بسایقین حدیق نهم به بسا خنده و آن آبی خوشگوار و لطیف است
بخلاف آب سابق که بدکار و ثقیل بود بواسطه عذوبت باطی فی نیز در هوا حاصل شده و رفع بیماری بسیار ساله کردید و زیاده از یکصد خانه در دلمان کوه بنا
احداث کرده اند و در آنجا بچهای خوب با اسلوب ساحتیه قیمت خانهها با المصاعف افزوده و صفای شهر بیشتر از پیش شده و بکمال دین ایام که امور لرستان نظام
بود خضر عزال میر نظام در آنولایت انتشار گرفت و الوار بر شرارت و جبارت پیروزند و طایفه سکوندی را با خود متفق ساختند بکودن دلفان سلسله متغیا
روی بکر سیرت نهادند و غرمت عربستان کردند و کرامت نواب ایلدرم میرزا بکرستان و غرمت موکب نواب الی والا
با شطام آن سامان و سیان واقعات و منازعات نافیه چون نواب الی والا خانلر میرزا از لرستان و طینان و نفاق و عصیان
ایلات لرستان اطلاع حاصل کرد و ایلدرم میرزا در خرم آباد گذاشته و لیجان سیلا خوری و سوار عباسقلی خان پشت کوهی را برداشته روانه کمر سیرت

با آنکه فوج سیلا خورتی از فارس رسیده بودند در حال شغب و انجمن مصمم خدمت یوان شدند و جماعتی خان از پشت کوه بادویت سوار و یکصد سوار هم از
 بختیاری در هم پیوسته ایلدرم میرزا با این جمعیت حرکت کرده در طرآن متوقف شده چند نگهبان و نامه بجا لغان فرستاده ایشانرا بمواقت و مصداق
 دعوت بمیکرد و دیگر بطور الوار همی افزود عاقبت آن دلیر بسته آمده بشی بنجر رسافت باز زده و شنگی ایلغار بر سر آن اشرار برده و در یکدیگر تاختند و خونها
 ریخته علم و انجمن رئیس لغان میوموند با نفری چند کشته شد موسی خان خموند و باقی متفرق شدند و لرستان فی الجمله اشتطای می گرفت و این جناب
 در دال بر پیشتکوه بنواب الی والار رسید و غری که در پیش داشت از راه صدمه بدینال سکون بترستان رود بالمره فسخ کرد و بنواب ایلدرم میرزا و موسی خان
 یاد برادر و لیغان و صاحب منصبان فوج و جماعتی خان سر متب والی پشتکوه خلعتها فرستاد و موتیها کرد و جواد خان سر تنک با فوج جدید سیلا خور
 و یکصد سوار جزا را از آنجا بلرستان نزد ایلدرم میرزا فرستاد که قطع ماده اشرار کند اما لرستانی پس از آن شکست بزرگ دیگر باره اجتماع کرده بصدمه رفته انبار
 اجناس خالصه دیوانی را غارت کردند و از رعایا بشی چند را بنا و اجبک بشد و متعاقبات با نند از نواب ایلدرم میرزا خبر رسید که اگر چه دو فوج با ماست و فی
 الوار زیاده از هشتصد نواب لانی افورده و هزار سوار و تفنگچی از طوایف بختیاری هفت لاک چهار لاک و سیاق بهما برچی سیفی خان و جعفر قلی خان
 ابو الجیم محمد جیم خان قاجار کرده بصدمه مامور داشت و با ایلدرم میرزا حکم شد که از آنطرف بر سر ایلات آید و او و محمد جیم خان بالاشاق ابلتفاق و اتفاق
 در میان گیرند ایلدرم میرزا قبل از محمد جیم خان در رسید و جنگ در گرفت از دوسوی بر لب رود شمشیر دوری در روی هم همینزد و نیز نای دراز شمشیر
 الوار کوتاه نمیکرد و مقارن این حال محمد جیم خان نیز در رسید از پل کا و میثان از رود بگذشت و مصمم جدالت ایلدرم میرزا از وصول او خوشنود کرد و دید باطنیا
 سوار پیاده خود ابراب زده چون باد بهاری زن رود جاری بی آسب بگذشتند بحض قرب جوار بند از دمان را رقم مهره بار برداشتند و تیغ برایشان حکم کردند
 جمعی شسته شدند و گردی میر آمدند کانهم سخته فرست من قوره فرار برقرار حشیار کردند جماعتی دست ایستمان در ذیل عفو و اغماض نواب ایلدرم میرزا در
 و جمعی با محمد جیم خان که مادی رجم بود متوسل شده مامون کشته شد اما پسرای نصیر خان جودکی با سکوند اتفاق کرده بنجر کوچند و نیمی پشتکوه نهادند و قافله
 زنده قاصد و چار را گرفته کشته شد و مخالفات آشکار کردند جلال الدین میرزا و لادن نواب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران و فایب لاکریو بادویت سوار
 و صد سوار در منکره دیر کونند با سکوند فاققت کرده در ده در آنها را گرفته جنس دیوانی هر چه در قیلاب بود ضبط کردند و بنای تعرض بقرای دز فول کده شدند
 سواران شان تا پل تنک بغرم جلو گیری و جنگ تقادم جسته چون این جنار در جای دیوانی والابار رسید روزی دو در آنجا توقف کردند و سوار
 سپا بسیار آماده ساخته چه در آن اطراف سیورسات و علیق الدواب یاب بود و از دز فول هم نمیرسید چون پسران نصیر خان جودکی این ساسا شسته
 متوسل شده بودند تا پدایشان را بیایدیم در جای نصیر علی نصیر فر کرد و میرزا عبد الغنی حکم والابا سرباز پیرانوند از راه پل شک بهمت پشت کوه سرب
 طوایف پشت کوه نشین سکوند روانه شد و محمد جیم خان قاجار با دو صد سوار بطریق تفجیل و ایلغار بقیلاب مامور گشت که تا جلال الدین میرزا و سربازان او
 را بدینجا متفرق نگردانند رسیده باشد خود پیشتر وصول خان قاجار جلال الدین کریمه و او را در دوشد و محمد جیم خان با سواران بختیاری در قیلاب بطول
 سکوند رسیده آنها را شکست داده خود را بکوه کشیدند محمد جیم خان با طولی کده خدمت کرده بودند با استقبال موبک الی والای آمده و او را در قیلاب ش بحض رود
 بقیلاب فوراً بهوا القلاب یافته سیاحت قطره باری و ژاله ریزی کرده صباب غار کا فو پیری قد قهای سیمین ازیر مشکین هم میرحت و سیل غار کن از فرا
 قلل و دمان تلل روی بار دوی والا همیز در دت پنج و قهقه سیلاب رود را حاطه کرده خیم و سزای پرده و موج قباب چون کعبه جباب بایب فرو نشسته
 جمیع اهل رود و کانی خود را بنه و ائصال بگذاشتند و بدان کوه روی کردند قصه کین مبنی بر عصمتی من الما صورتی تو یافت و لا عاصم الیوم حقیقت شد نواب
 والا بقدر حوصله و قار بهات و رزید تا سیلاب او را فرو گرفت خواست که از خیمه برآمده پروند شود تا که فرو شد و کس بدو پرونداخت چه سیر یوم بغیر از من
 و صاحب و نیه جلوه میکرد تا فراموشی بنجد شش رفته لاشه پالانی کویش را حاضر ساخت و والی والا باضروه خود را بر فرازان کودن انداخت چون را ندن خواست
 شوانت تا معلوم افتاد که دو پای آن باد پا و بسته است بهر حالت با چار و لاری المصنطرا لاکو بهاران پشت ریش لاشه بی زین نشست و از میان کرده بجا
 کوه کشید تا سیل در گذشت و باران بایستاد و ابر میکشید و آفتاب بتافت نه بر میمان سهام ژاله و برین شمشیر برق از کوشه کنار میان از دود را ندنغا
 ضروریات خیمه خویش را بجار و بصره رفته و همه را بحتاج خود را بتاراج سیل رفته دیدند و قرب هشتاد تومان خسارت بنواب لاری داد با آنجا نشست
 برگردارد و قلا و وزی کردی و با سوار می معدوم سباح مجافطت ارد و مشغول کشتی دیگر روز در دلازان سیل خطره و مکان کویر کوچ داده و محل علی
 ارد و زده جمعیت ندیر کوند و سکوند و عدله غار با فوج سیلا خوری جدید و جواد خان سر تنک بجانب ز فول با مامیرزا عبد الغنی مامور داشت

نیمی وی
 سمت قیلاب
 ۴

جلد دوم ذکر نجفین بسنا المصفا و مناجات
کتاب مناجات و الصفا ناصری

نواب والا دهمشه و قیلاب سکونت گرفت غالباً یام بطن سحاب و طلام میکشدشت و همانا در شبان روزی جزید و ساعت دیدار آفتاب و وزی غیش و در
منزل حامل خلعت مظهر شهنشاهی زل شد و نشان پنهانی و مثال لقب احتشام الدوله و یکی زیارت افتاد و لهذا نواب احتشام الدوله العلیه العالیه
والای بر دهر و عربستان و ارستان خانلر سزا امورات بالا کرده و مضبوط و مقصرین را مقهور داشته چون پشترط ایغه سکوند در پشتکوه بودند و محفل بود که اگر
بنی لام آنها را اعانت و حمایت کنند و از علی خان والی اطمینانی حاصل کنند بود قبل از وصول ملکوب والا عجد الله خان و جواد خان قلعه کو که قلعه است
و خدا آفرین بقلعه و قهر از دست سکوند پیرون کرده بودند و سکوند را بر سر بصره داده از آن سوی نیز میرزا عجد الغنی و فوج سپر نوید آنها را شکست درستی داده بودند و ایشان
روی بسوی علی خان و اعراب بنی لام نهاده چون نواب استطاب احتشام الدوله با حشمت تمام از آب گرفته بکشدشت کسی نام از بنی لام فرستاده دیگری نیز دیک
سرحد داران دولت عثمانی که در بادری بودند و روانه کرد که این الوار خاکسار بادیا که از بنی بیشتر تشنار سپاه جوار از آب گذشته بهر حد خاک دولت عثمانی فرار گشته
بجود راه مدید و بحایت یکدیگر که من چارچون بهیتری که شکارش را تعاقب کند و در بنال آنان پویه خواهیم کرد و تا که کجایان یک پیارم و بخون آن خون که کجایان کمال
سنا لایم البته باز نخواهم گشت و کار بدو در ارتکب هم در این مقام حسیقلی خان بجبشاری با دو صد سوار کار زاری و سواران اعراب آل شیر با سوار فتنه گچی کند و
فد که بر ابراهیم میرزا نایب حکومت عربستان بر کباب علی فرستاده بوده در رسیدن و کباب بوسیدند و حجت و وصول جواب پیغام روزی دوسه در قلعه موقوف
رفت تا فرستاده باز آمد مشایخ بنی لام کسان خود را با که چند تازی نژاد و از خدمت کرده عرضند داشتند که ما در دست از عیای ایران بوده و باشیم و هرگز نتوان
نکرده و نسیم و جمعیت خود را حاضر بر موجب که امر شود ما میویم و بهر جانب که شیار فرمای مجبوریم مجبوریم عسکر کباب داری نیز ترک باد سپاهانی گفته معروض کرده بود
که ولایت علیستین عثمانی و ایرانی را اتحاد و دو حالت واحد اسلامی مسلمانان است من ابدارنده شمارانجام و خوانده شمارانجام رعیت کمره را بخود راه انداخت
و پای از عیای خود با پیش نه نم نواب الا احتشام الدوله بادلران بهرین خوی شیر شکن بدال پری مسکن سکوند را ندیشان بلقی محمد جیم خان شدند و با عیایان اطفال
بسر توپخانه پناه آمده اند بعد از اشتطام محام سکوند زفول آمده چون در این خدمت جعفر قلیخان بن اسد خاک بشیار بر بخت یاری نکرده بشیوه پدرش کوه کرد
و صحرانوردی میکرد در دیز کینزلی شوشتر تخص بود و سهام الدوله نیز بروی سلطنتی پیدا نکرده بلکه عظم او را فرود و داشت نواب احتشام الدوله قصد استیصال او فرما
کرد و بتخیر از او غرم وی چاره خبر خدمت ندیده از دیز بریده شفاعت جناب فضایل ماب شیح جعفر محمد و حضرت مشیر الدوله و مهندسین شاهی را و عفو کرد
وزر امتصرف و سا خلوی در اینجا متوقف فرمود تا سالی دو آرامی داشتند و خدمتی میکردند دیگر باره با یکدیگر بار غار شدند و وزی دیگر در پنج فرسنگی
در زفول استحکام دادند و خوانین چهار لنگ بجبشاری روی بدان در نهادند در این شان نواب الامر رض کشته خوانین بجبشاری فرصتی یافده محمد علیخان چهار
لنگ از شهر بر و جرد پیرون کرده بجانب در روانه داشتند تا دیگران بدو پیوندند چون احتشام الدوله آگاه شد فورا بکوشش جعفر قلیخان و خان باباخان
و آقا صلمان فرما داد و جمعی بر سر محمد علیخان فرستاد و او در زتاب ثبات نیل آورده و بیسلاق کرکیت سر بازی و در دراز جانب نواب الا سا خلو کند
بعد از مدتی محمد علیخان نیز ابراهیم ششی خود را بزرگداشت و مستحقین فاقل گرفته در استصرف و آورده چون خبر بشوشتر رسید بر ابراهیم میرزا با فوج حرکت کرد
روی بزر نهاد با اینکه بجبشاری منصف گچی کاری داشته پس از روزی چند محاصره و محاربه در تصرف درآمد و وی به شهابی خود را از دیز بریزد و حاشه کوهستان
ستواری شد و بتخیر این در محکم قریب هزار کس فتنه گچی لرزله در بینان ثبات طوائف بجبشاری فکند و از تخص بقلع امتناع ورزیدند و روی بخدمت یوا
اعلی نهادند و نواب احتشام الدوله در این مدت آبادی بلاد و آسایش عباد و تحریب قلاع و تعمیر قلاع و اسناد سدنا صری و عمارت در زفول و شوشتر و نظم محرم
و عسکر بر داشت و خدمات خود را مشهود نظر مبارک پادشاه اسلام و شاهنشاه ایام ساخت چنانکه درین مقام بشیح این اشارت و ایضاح این عبارت
میرد از و حقایق آنرا کوشن در باب سمیع و اصحاب سمیع و دیگر مجملی از حال بلاد عربستان داخله خاک ایران و ذکر خرابی جویر
و اهوراز و حمزه و کعب و آبادانی آنها در این دولت بدبسیان و ساحشن نواب احتشام الدوله سد سد موموم
سد ناصری صمانها لمد عن الحکشان برسیا حان مسالک ممالک مخفی همانا که حوزه از شهرای معتبره سرحدات ایران است و بند و واقعی جمیع
معاملات دولتی و مسیح بوده است از چهار منزلی بغداد یعنی از حوالی بادرانی و حستان الی رود کاران بلکه االی را هر روز حوالی بهجهان طولا و از ساحل
شط بغداد و شط العرب الی راضی و جبال پشتکوه لرستان عرضا که صحرای وسیعی است بهفا و شتاد و فرسخ طول داشته و علی اختلاف الکنه از شت نه فرسخ
تا سی میل عرض دارد و بر این مکنه خوزستان اطلاق میشده و در آن ولایت نیشکر میکاشته شکر بعل می آورده اند و این ولایت را در قدیم الایام و زمان پادشاهان
قبل از اسلام نوسنیان میامیده اند و در الالکشر شهر شوش بوده و اکنون ویران است آثار و رسوم و ظل آن بفاصله چهار فرسخ و نیم در سمت مغرب دزپل

که اکنون معربان و زولت غالب است و من حضرت انبال نبی و آنجا است و شهر بوار که در کنار یسار رود کاران قریب شانزده فرسخ بالای حمزه است مقر حکومت آن ملک بوده سدی در پهلوی اجواز بسته بوده اند که پست و چهار ذرع عرض و دو سست پنجاه ذرع طول و چهار ذرع ارتفاع از سطح آب رود کاران می نشسته و نه زبانی عمیق و عرض کم هر یک بمشابه رودی عظیم بوده از حین سید بن و یسار رود کاران برداشته بوده اند و اولین بصوب حوزة و حمزه تا حوا کرخه و شط العرب ثانوی بطرف ورق و فلاحیه تا حوالی رود جراحی جاری و یکی بجهت زراعت و آبیاری بوده است بدین واسطه داخل این مملکت سحرا رسیده بود که هر شبی هزار دینار شرفی نقد و یک طبق نان پخته از داخل اجواز با سستی در سفره خلیفه عباسی حاضر باشند تا طعام خورد و لذت شهر اجواز را سلیقه بخیز میخواندند و مبری شکرهای آنولایت را خرید و انبار کرده و مدتی بعد آن را تصرف نمود و بجای نقل نکرد پس از نسالی چندان شکر با تقصیر حاصل عقر ب بسیار از آن تولید یافته چون در آنجا چندین هزار عقارب را در یک بقیع السم پرون ریختند و بشهر و کوچ و در بام برآمدند و متوطنین را از دیدن که ترسند تا جمعی شدند و رفته رفته آن شهرستان ویران شد اکنون نیز در آنجا از آن جنس عقراب بسیار است چون برخلاف عقارب م اوبریزن کشیده میشود عقراب جزا نام یافته باری شاعری گفته نیشگر عقراب جبراره شود و اجواز علی ای حال اکنون از آن شهر قریه کوچک کارخانهای شکر سازی مهشاد و هشتاد و شش خراس در آنجا دیده میشود محل حکومت این ملک یکی حوزة است و دیگری فلاحیه تابع شوشتر و دزفولند و عثمانی که ب این اکنه سالهاست که سکونت کرده اند و بندریت از توابع اراضی کعب که در طرف مین رود کاران که از زر زده و سایر جبال طوایف کج شکاری بر میخیزد و محل الضباب آن شط العرب واقع است کوه فیلی در طرف غربی حمزه از آنکه سخی این بام واحدی حاجی جابر حاکم سابق حمزه است که اولاد و عمال او در آن سکنی گرفته اند و از حمزه تا مدینه که در مین شط واقع است زیاده از پنج فرسخ مسافت نیست مگر حکومت شیخ المشایخ حکمران قاصت ملک عشرت کعب است آنجا که اکنون اعراب ساکنه ایران فلاحیه نام کرده اند سابقا دورق مینامیده اند و بجای پشمینه دورقی از بافته های آنجا معروف است و دو دوازده فرسخی طرف شرقی حمزه غریزه آنحضرت است که آنهم از اراضی سیار شط العرب و محل سکونی عشیره کعب است و در جنوب حمزه واقع است و عشرت کعب پ ده هزار خانوارند که از عهد کریم خان زند تا حال خدمتگذار و رعیت دولت علییه برانند جماعتی بادی نیز در آن میمانند که سه هزار خانوارند سابقا کعب تابع حکام فارس و اکنون تابع بر و جرد و سالی سیزده هزار تومان بدیوان اعلیٰ میدهند و چون بندر حمزه آبادی تمام یافت و محل ورود و اموال تجارت کردید در سال یک هزار و دو سست و پنجاه و سه که قطب السلاطین محمد شاه قاجار بجانب خراسان و بهرات توجه فرموده بودند علیه ضایا شاهوالی بغداد فرصتی یافته برای عزالی بندر حمزه و تفرقه تجارت و آبادانی بصورتی که احتشاد می کرده و رعین دوستی و لیتن بدون اجبار بحوزه ناحیه بقبل و غارت رجال اموال خلیای پرداخته زیرا که در بندر عسوار تجارت نمیکشند و حاجی جابر عرب که از جانب دولت علییه ایران در آنجا حکومت داشت با متوطنین ساکنین آنجا کمال حسن سلوک بطور عمی آورد و در این مدافعتاب ثبات نیانده مغلوب شده روی بر تافت و پاشا مظفر منصور بندر را غارت کرده جمیع اعیان و اسیر نموده بعد از عزالی حمزه سیخدا بازگشت چون این اجبار بر عرض شیراز قاجار در ظاهر هرات رسید بدین جهت و جهات دیگر بقراب خاقان میرزا جعفر خان هند بر شلی کبفارت و دولت سینه عثمانی مامور بود بر یغی صیاد و فرمود که با امنای دولت عثمانی گفتگو کند و بعد از ورود پادشاه مغفور محمد شاه از خراسان بطهران بوعنیت اصفهان جناب صارم اقتدی بعد از خواهی این امور بایران مامور و در اصفهان شرف حضور دریافت چنانکه در ضمن اوقات گذشت مسطور گردیده است و در ایام رحلت پادشاه مغفور طاب ثراه جماعت اعراب بنی لام فرصت یافته بر سر حوزة آمدند و محصور الاغارت کردند و مبلغی خطیه بشوشتر و دزفول خسارت رسانیدند و مال آنکه در زمان حکومت شاهزاده مغفور دولت شاه در کرمانشاهان و عربستان و لرستان حوزة در محال آبادانی میبود و محل خروج و ورود و اوق موفور چنانکه سالی سی و شش هزار تومان منافع آنولایت بدیوان اعلیٰ واصل میگشت چه نه ما ششم هنوز نشکسته بود و تحقیق آنکه رودخانه کرخه که از حوزة میکند و مانده زرد و قراسوی کرمانشاه و آب کاماسای سناوند و رودخانههای لرستان که با این صدمه جمع میشود رودخانه زال هم در نزدیکی زره باومی میوند و از پهلوی شهر کرخه که از بلاد قدیم و اکنون ورا میکند و بحوزة میرود ما ششم نامی در قدیم الایام نهری از این رود پنج فرسخ بالاتر از حوزة اریمن بود که کرخه بریده بجهت زراعت آن اراضی فایده کلی داشت در زمان مولی طلب حوزة ای که از اجداد سادات عالی درجات حوزة و مشعاع است این رودخانه بدین شهر مشرف بوده و آب نهرا شکسته میگذاشت و داخل نهرا شده و آب از مرقم قدیم فاشده حوزة بی آب ماند و لای آنجا اجتماع نموده و بشکله در جلوه نهرا خوب خاک خاشاک بر سبزه آب بسجوز میرود و باز آب از آن برکنده بصورت دل شد و آنکه عایا متفرق شدند مقارن این واقعه در سست و سال سابق بر این طاعونی شدید در آنولایت روی داده همه بمردند سببش نبود و سببش بود کلی خراب شد و آب رودخانه باز بجای نهرا ششم جاری شد و سببش سببش گردید و در اواخر ایام پادشاه مرحوم مولی فرج الدوله که از نسل

ولایت قدیم آنجا بود و در آنجا توقف مجبور در خدمت جناب حاج میرزا قاسمی وزیر معتمد بن سید و خدمات دیگر شده بکومت عربستان رفت پس از رسیدن بمقصد قریب یکفرسخ بالاتر از محل سید قدیم بر فراز کسنگی که از میان رود کرده کشته بنای سید را گذاشته بانسنگ ساروج کار محکم کرده و آنجا بدست اعراب کشته شده و اعدا شدن آن ولایات روی کرده این امر معوق معطل ماند و در آن دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه عصر شیرازی را مقرر شد که نواب استقام الدوله والی آن ولایات استقامی در بستان آن سید و محمودی آن حد نایب حاجی مصطفی خان دزفولی ابدان خدمت نامور کرده و هزار تومان مخارج نمود و بانجام نرسید سالی دیگر و از هزار تومان خرج شد تا بنهر کنده و سبب شده ولی بحکم قذلیغ الیسل زبانه سید را بر نوبت و بر حسب امر اعلی عالیجه میرزا رضای مهندس باشتی بیازید آنجا رفته دستور العمل بستان سید را داده سال دیگر نواب والی والا نشان استقام الدوله خود آنجا رفته در مدت سه ماه فصل تابستان نواب بر ایسم میرزا فرزند از جنده خود را که حاکم عربستان بود بستان سید گذاشته سید را بسته و آب بجویزه جاری نمود مردم متفرقه جمع شدند و بفکر آبادی آن ولایت افتادند تا که آن سید بهاری در رسیده سید را از جای برکنده حضرت شاهنشاهی پس از آنکه ابی بر بلخ بلیغ صادر فرمود که اگر صد هزار تومان از دولت ابد مدت بخارج این سید مصروف شود باید سیدی سید محکم از حدیده بسته کرد و دیگر باره بهمت شاهنشاه عهد بنیاد سیدی استوار نهادند و سید را بمقدار و عرض سابقه قرار دادند بستان سید را بمسند سانی محکم بر بستان و بسند ناصری موسوم داشتند ازینک این اسم مبارک سید سید بستان و آب بجویزه جاری شد چنانکه عبور مردم در جویزه از آب گشتی میشود و پیش ازین بخیر و چاه آب تلخ و شور و جویزه آبی نداشتند و لوله دیده افتد هر که را اکنون بسند ناصری شمرش آید نام بردن از سید سکنری ذکر محلی از تفصیل بل شادروان شوهر و ویرانی آن بل بمورد همور و ساختن در عهد دولت سلطان السلاطین ناصرالدین شاه از آن خوشتر بل شادروان و خوشتر توطن داشته اند و آبادانی آن رغبتی تمام و چون شهر از نهیت ریاضین صفوت بساتین عاری و عاقل بود و در حدیده بنهر و خاکستان بر و عری و خلایق در عسرت و شکنجی معیشت پرورشند و ملاحظه نمودند که رود گرن را که وجودیت پهنایده و از آب آن منفعتی و حاصلی بجهت مردم نیست قنای بسیار بجهت قریبتن کو و بجهت بند که در قضی راضی شوهر و افتد حادث فرمودند و در اهرمست عالی بخیر نذران که مایه زندگانی ابالی آن سامان است کما جلس مملت نداده واری اصغر آب از میان نهر بصحرای موسوم بعسکر جاری ساخت و آباد کرد و نیشکر بسیار کاشت و بعد از آن رود و دشت عسکری منسوب بکرم عسکر است و در آن ایام شتر با و آن شده از فارس و خوزستان معمور و بکعب است بیواختر و خوشتر بود تا بمورد و همور و کرد و رهنور آب از نهر خفقط و مزارع قاریاب خراب نامنتفع گردید و خلایق متفرق شدند و غالب خرابی آن زقریر و مردم بوده است تا شاپور بر ملک دم غالب او را بشوهر آورده آن خراب را بر اعراب بستان چنانکه در کتب مرقوم است چون بستان بشوهر کرد بشادروان معروفست کاری صعب بوده عمر آبر گردانیده از طرف شرقی نهر رودی حادث کرده با آن نظر افکندند و اینطرف از خشک کرده شادروان بل تمام نمودند پس از آن آبر از آن ممر گردانیده به ممر اصلی انداختند و آب بجهت شادروان بالا گرفته و بخیای میا آب کل مشروب شده تا آنکه شادروالی بنشیند و بنگهای عظیم طویل بقواعد جبر الثقیل سطح شادروان محکم و بخیای آهنگین استوار نمودند و عهد بنوا مینه که شنبه شپانی در شوهر فروج و مغلوب شده هنگام نهریت در رود شوهر غرق شد و حجاج بن یوسف ثقفی بشوهر آمد بخرب پل بشوهر حکم انداخته پس کشتی عبور میکردند تا در یکباره بشادروان متحلی خان پسر و اختوخان حکمران عربستان بجهت غرق شدن جماعتی از قبلی همت بر ساحل بل کاشت پس چهارده سال تمام کرد بعد خراب شد و عهد بنادشاه افشار سفید یار یک حاجی محمد بشوهری تصدی ساحل آن شدند و نشد و روز بروز خرابتر شد تا در زمان حضرت خاقان صاحبقران قاجار فتحعلی شاه طاب ثراه نواب شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه بهمت براندا آن سید سید کماشت بمباشری میرزا زان نایب عربستان در مدت سالی دو با اخراجات بسیار تمام یافت و از آنکه مملکت سیلابش بر بود و دوم بار بمباشری محمد صالح خان کمری بدست داشت شد و استوار نمادند ویران گشت بار سیم و صد هزار تومان بخارج آن مصروف شد تا بل بشوهر در زمان محمد حسین میرزای حتمه الدوله بن دولت معفور به حتمه از سیلاب برد و در اوایل دولت سلطان محمد شاه طاب ثراه و حکومت معتمد الدوله منوچهر خان بسرکاری اسمعیل خان پسر علمیر خان کرد جهان بکوشا شد هم آتش بر دین بابت مولی فرج الله و سرکاری آقا محمد علی مهاجند و در زمان حکومت میرزا بنی خان امیر دیوان بفارس چهار چهره با شادروان جلوت آب بر و آب بخشکد و زراعت بعضان یافت بل دیوان بر زمین ماند شوهر روی بوی را نی نهاد تا بعد بده محمد سلطان بادا و دین و شهر یار پسرین ناصرالدین شاه زاده الله نصر که نواب استقام الدوله میرزای استقام الدوله حکمران بخش باری بر و در و عربستان شد بحکم محکم علی حضرت شاهنشاه ایران بساحت آن نامور گردیده بد بخار رفته خود و همراگان کشتی بشهر راندند و میرزا علی فیلی را بمباشری این کار نموده چون با تمام رسید و را و آخر آن سال از شدت باران و کثرت سیل

چون بختی سید سید
میرزا زان نایب
شادروان شادروان
میرزا زان نایب
چون بختی سید سید

جلد هفتم تغییرات شان در شوکت در صفات ناصری

بهاران سپیدار چشمهای کاج جدید و مقلدی ستونهای شان دروان قدیم تباهیم سیلاب بوده شد نوابالی والا شان بشو شتر و شتر کاره آن کار کوشید
 حاجی حسین خان بر وجهی را مقصدی فرموده و نیز سعی کرده بهر هفت چشمة احوال نموده با شصت فرسخ شادروان و از کارهای سمعیل خان و غیره محکمتر
 ساحه مبلغی خطیر از دیوان شاهی بخارج آن رفته بطالع فیروزی مطلع شاهی بنی هنوز محکم و استوار است و آبادی تمام در آن ولایت وی کرد
 و بحکم حضرت علی از ذوقل شوش که دوازده فرسنگ پیابانی بیاب بوده بقاصد و فرسخ چندین چاه حفر شده که پر از آب خوشگوار و باده رحمت
 قوافل و متردین آن دیار است که عین شیرین با عباد الله و بفر و نهان شایسته حال آن بار چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ذکر تفویض منصب
 وزارت نظام افواج بمقرب الخاقان میرزا فضل الله استوفی خاصه دیوان و ماموریت او با ذریایان پیداست که قدر
 دشمنی نظم کشور بعون سلطان و صون لشکر باز بسته است بی نظام لشکر خواسته نکرده و بی قوام لشکر کشور آراسته نماند چون غالب عساکر حضرت
 مادر حضرت ناصری زید نصره از مالی آذربایجان و از آغاز نظام عساکر آن بلاد باین خدمت کردند و در دولت ابدیت خواقین قاجاریه صبر
 خدمات بزرگ شدند الله نظام افواج منظور نظر باین بود و مؤتمنی داناکار گذار میخواست مقرب الخاقان میرزا فضل الله استوفی نوری
 خلف الصدق میرزا الله خان شکر نویسنده شایسته خاقان صاحبقران که زعفران شایسته فارس و آذربایجان خدمات بیکو کرده و با احتمال شایسته
 شایسته پرورده بود با نظام افواج نظام قدری کامل داشت وزارت نظام منصوبش و به شکاری نواب استطاب حشمة الدوله حکمران آذربایجان مؤ
 کردید بجلعت خاص مخصوص آمد و در پنجشنبه ششم شهریور سال اولی از شهر طهران نقل مکان کرد و جمعی در خدمت بقی و شوق امورا نولایت معین شدند
 و از جمله میرزا نصر الله و میرزا محمد علی شایسته از مدانی بود که بجهت رسان شکر و معامله افواج مقرر گردید و چون بقصد رسید عاظم و صاحب منصبان
 آذربایجان باستقبال سبقت و استعجال گرفتند نواب حشمة الدوله نقهات شایسته کرد و مقرب الخاقان وزیر نظام با اتمی تمام بعد از ورود و پذیرش
 بجل و عقد امور مصالح جمهور پرداخت و نظم و نسقی کامل در کار عساکر و رعایا بطور آورد و شوق دلخانه بر قراولهای شهر شترش دروازه معروف
 بنیر ساحتش فرمود در قراولخانه دبار یا قلق نای آنجا که عبارت از دو پرل باشد که در دو محل در دو خروج آب رود خانه در زیر باره قرار داده اند ساخته
 که مارا قلق سرخاب بار یا قلق امیر خیر دنیا مند و بر دروازه نوب و مها و مهین و خیابان و سرخاب شربان و امیر خیر قراولهای نهانی سسته که بمنزله است
 ضروری بودند بقراول فوج ناصری شتون و مامون کرد و در وصول حصول جاگمی و موجب تعیین محل مرودات افواج استقامی تمام نمود و مرضی خاطر
 همیون علی شد چون بقعه مبارکه جناب سید حمزه در عهد نایب السلطنه مغفور بجا و مرجع ملاذ و معاذ خایفان بود و آنجا را بعبارت متداوله است قرار
 داده بودند و در این ایام نیز کما فی السابق مامون بطلومان کردید و چون بر وزیر نظام محقق گردید که بعضی از قراولهای نهانی جدید در اراضی موقوفه و مساجد معروفه
 ساخته شده بنا بر جرست شرح مقدس حکم بویالی آنها کرده و دیگر باره مساجد را تعمیر کرد و قراولهای نهان را در آنکه دیگر بنیاد نهاده و این مخارج را از خود داد
 و نواب حشمة الدوله مقرر فرمود که میرزا صادق رشتی در دیوانخانه عدالت تبریزیان بکلی کند و که خدایان در استیاض نشسته عراضی مردم را بصواب دید
 عالیجه قهر علیخان فهرست کرده بخدست مقرب الخاقان وزیر نظام بر بند و بعد از اظطرار ایشان بحضور والا و از نواب و رفیق عدل و انصاف احکام
 شرعیه عرفیه جاری شود علی بجهت امور آذربایجان نظمی کامل حاصل کرد و از غریب اتفاقات این ایام آنکه در شهر اصفهان دو نفر مجهول مصروع از طایفه
 ضنا که با ستمی دعوی بنوت خاصه دیگری مدعی ولایت بود علما بکفر هر دو فتوی نوشتند و اتفاق کردند که واجب القتلند چراغ علیخان نایب حکومت
 بفتوای علمای اعلام و فقهای اسلام هر دو را در میدان بخش جهان مقتول کردیم از وقایع این ایام غزن حمت الله خان افشار از حکومت دامغان
 سمنان است و تقویض حشمة الدوله نایب مقرب الخاقان میرزا محمد خان قاجار دو الکوشکی مابین خاصه در بار معدلت مدار و انعام بکعبه شمشیر صفت
 خاصه بسم خلعت و عالیجه اما مقلی خان در سلج شهر ریج الاولی به نیابت آن دو ولایت رفت و همچنین ممد قلی خان حاکم نهاوند مغزول و محمد ولیخان
 بن فضلعلی خان بن حاجی مهدیعلی خان قونیه و مامور بکمرانی آنجا شد و حکیم کا ضولانی حکیم باشی افواج نظام در گذشت و حکیم داود خان مسیحی مردی
 محمد علیخان شیرازی وزیر امور دول خارج در دو شنبه هجدهم ریج الثانی وفات یافت جناب میرزا محمد سعید نومن الملک از بنجای آذربایجان بوده در
 اخلاق ستوده محمود جانیان لقب قانی یافت و پدری مهام خار بجهت قائم مقام وزارت دول خارج است منصوب شد و بجهت وزیر دول خارج
 متابع وی شد و میرزا عبد الوهاب لدمرحوم وزیر مذکور بمنصب نیابت دوم وزارت خارجه منصوب گردید و مقرب الخاقان محمد ناصر خان سردار
 خراسان خلف الصدق بر سیم خان بن جان محمد خان سردار و الو بنا بر شایستگی منصب جلیل حجابت کبری که بلغت ترکی اشک قاسمی باشی کونیند منصوب

جلد دهم ذکر اهل بیت علیهم السلام و رضا الشافعی

و مخلص گردید و بعضی مرصع که از لوازم این خدمت مخصوص آمد و شیخ ابوین العظام عباسی خان ولد محمد زکیان سردار نوری و بنی عم جناب صدرت شاه
که با افواج قزوین در حدود خراسان متصدی خدمات شایان شده بود پس از شطرنج امور آن صفحات احضار بدار الخلافه شد و از حضرت بهمان اعلی
بتشریف یک بند جمالی سرتپی اعلی مخصوص و مناسبت علیه موعود کردند و ذکر ظهور مرحمت حضرت شاهنشاهی در باره مقرب الخاقان میرزا
محمد کاظم خان خلف الصدق جناب جلالت آب صدر اعظم فخرمیرزا علی محمد و ملقب شدن بملقب جلیل نظام الملک و بعضی
واقعات این ایام مقرب الخاقان میرزا محمد کاظم خان شتونی خاصه دیوان علی که سلیل جلیل جناب صدرت مات صدر اعظم مذکور اعلی
و برگزیده اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی نصر الله تعالی و بهم از ایام صوابت خود و زمان ولایت عهد و حضرت اعلی علاه اندر تربت یافته و بارادت
خوی گرفته بود و در انیز زمان از شمیمان مخصوص منصب صاهرت منصوب شد اعلی حضرت قدس شایسته و نورشایستگی و ظهور خد متکذاری و فکر صواب
و رای ثاقب غایت فراست و کمال کیاست و استیناس سابق و احصا حاصلاتی و قاعده سداد و قانون رشاد و از مائل و اقارن برگزیده و ملقب جلیل و
منصب نینل نظام الملک ملقب فرمود و بپار مصلحت مصلحت عالی فاعز که جبهه ترمه و قبا می ترمه و شال ترمه بود و قامت اعتبارش بسیار است و عهده
رعایت مصالح هر ولایت از دست کفالت و کفایت او باز بست تا بسج و وقفه از دقایق ارادت کیشی و صداقت اندیشی و عمل نکند و در نظم معاملات و تفریع
محاسبات و واجبی دخالت کند و مختار شایسته و عمارت شاهنشاهی و عمارت امرو عظم و نشان و ستوفیان تهنیت آمده و او را تکلیف کردند
هم در این عید سعید بهایون نور و زیقعه نشان حضور بهمان شایسته و عمارت شاهنشاهی و عمارت امرو عظم و نشان و ستوفیان تهنیت آمده و او را تکلیف کردند
جناب جلالت آب صدر اعظم فخرمیرزا آقا خان نوری ضاعف الله قدره مرحمت شد چون صیت صلابت و مهابت و خیر صلابت و بسات
اعلی حضرت سکندر دبت شاهنشاهی حجه اسلام با طرفه کفاف آفاق انتشار یافته بود از اقطاع و اصقاع امصار نزدیک و دور سلاطین و حکام و حاکم
داران بعضی عرصه و ارسال مایا و تحف و فرستادن فرستاده بر یکدیگر بکسبت بجهت از جمله در این ایام جماعتی از جانب ایلات و ولایات شرقی بخصوا
آمدند و قریب سی نفر از ایمان و اکابر شرف سلام حضور یافتند و مقضی المرام و مخلص موابطن خود بشتافتند و از آنجمله بودند محمد حسینیان برادر کردی و خان
هنزاره و محمد و لیخان بن ابراهیم خان پیکر یکی سابق هزاره و امیر یار خان هزاره و او را باب خالق و رضا بهادر و علی بهادر و حسین پیکر عظیم و جمعی اند
معتبرین و که خدایان طایفه هزاره چهارده تن از که خدازادگان طایفه و فرستادگان بزرگان تائینی و جمعی دیگر از چار و یماق سید علا خواج
فرستاده حکومت خان ولد مضرب خان والی ولایت میمنه که حکمران چهل هزار خانه از او بیکلیه است و خان مراد پور استا و ابراهیم خان فیروز کوهی که تخمینا
ده هزار خانوار حکم او و اکرم خان متابع و عبد الحمید فرستاده حسن سردار هزاره پسا کوهی شادمان پیکر فرستاده نصیر خان جمشیدی و کریم پیکر که تبار
ابراهیم خان تائینی و در روز نوروز فیروزان فرستادگان در دیوانخانه مبارکه بسلام عام مسلک شد و بکلی مخلص بودند و پس از روزی چند رحلت انصرا
یافتند چنانکه مذکور شد و چون نوابک مطالب امیرزاده زاده اما مقلی میرزا خلف الصدق شاهزاده معظم دولت شاه مغفور شایسته خدمات بزرگ و مستعد مقام
بلند بود و بکومت کرمانشاهان مخفی گردید با نشان منشور و نشان و خلعت روانه مقصد گردید و مقرب الخاقان خسرو خان که در حی الی سابق کیلان و صفهان
بجکمرانی قزوین مامور گشت و چون عبد الله خان قراکوزلو ملقب بصهارم الدوله خدمات بزرگ بدین دولت عظیم کرده بود و در این وقت که از سفر کرمان و شطام
آن سامان بحضور اعلی بکفینه شمشیر کل مرصع مبابی و مخلص شد و مقرب الخاقان جعفر قلینان قراجه داعی میرنجه و سردار استرآباد و کرکان در این اوقات
با خوانین ترک که بدار الخلافه آمده بود مورد الطاف خاصه خاقانی گردید و دوازده نفر از بزرگان ایلات و طوایف ترک که مخلص شدند که بر یک سیمه در این
کرکان معروفند و پدر بر پدر در طایفه خود حکمران بوده اند از جمله آدینه نظیر خان جعفر با ملی و قلینان ق و بایلو خان دوجی و ولی سردار و از آدینه قلیچ اکر و
قربان خان قنوج و پیکر فولاد سلاق و خدای نظر خان قراوی صایین قلی قالدیره و باریش سفید پراق و خضر رشید لری و نوبت پیکر بزرگ
پیرام شالی علی اجماع چون در این اوقات قراخان تائیلی مجوس و دو طوایف و داعی و متفرق و اینان که مرقوم شدند در مخالفت و خدمت بدست
کرده بودند مورد الطاف شفاق شدند و ذکر بعضی از واقعات سرحدات کرمان و غرمت نوابک مطالب طاهاس میرزا
مؤید الدوله حکمران آن سامان بیلا و بلو حیات و تسخیر بعضی از قلل و اطاعت گردیدن اعیان طاهاس بلو حیاتان نواب
مستطاب امیرزاده ازاده طاهاس میرزای ملقب بمؤید الدوله خلف الصدق شاهزاده مغفور و ولت شاه طاب شاه است و از آغاز شباب در خدمت
حضرت نایب السلطنه نور الله و حد شرف صاهرت احصا صافیت و مدت با شکستگی و کشور داری در سفر و حضر از حضرت تربت و تقویت دید چنانکه گفتم

جلد دهم زکریا که در حاکمیت ابوبکر الکامله و ذی القعدة الفاضله

در این روزنامه دولت و زرافرون بهر حال از حدش مقالی مرقوم افتاد است در این سنوات که خطه کرمان از حدش و منه جهان گردید رفتاری بسزا با امانی
شهر و بلوک و کفاری شایسته با کارکنان میروملوک بطهور آورد که بر قاطری از او باری و نه در دلی از او خاریست و آبادانی کرمان سعی بلخ مرغی داشت
و غالب بلوکات را سمع و نمود از جمله بلوک نار و پراض را روی در و برای دید و ورشته قمار تاجراج داد و تعمیر کردند و مایه آبادانی آن بلوک شد و اگر احدی مطلب
بدیناری چند معدود بر عینتی احجاف نمود پس از اطلاع استر واد فرمود ولی طوائف بلوج که گروهی صحراگرد و پاسبان نور دند و مانند ترا که غالباً بسرقت راهزنی قبا
گاه گاهی در بلوکات نزدیک بسر حد خویشی جبارت از حد خویش فراتر نهد و نظای میخواستند چون این معنی حقیقت شد نواب مؤیدالدوله که بتایید با
و نیروی سلطانی از این دست طایفه ترا کمین شمار و دودیلان سیکر ترا کمین ترا کمین پندارد و از عفو آن جوانی بتاقت و ایلتا خود کرده و بر تیر بسیار کشتان
ششون برده خانه و نامه از کف بگذشت و کتب و سپه عریه بر طاق نهاد و فرماد که از سواره و پیاده و ولتی و چرکات لاتی جماعتی رزم آزمای دشمنی غریبی
برآیند و در رکاب لا طفره آسازم شوند و کوس نواخت و شمشیر کشید و کرمان بغیر تخیل و چستان و قد میر میزدان پروان شده منزل منزل طی قطع کرده و با
کردن برافراخت و خاینها را برینداخت بجهت جمیع رزمی بیوم بم نهاد و بجاالت شیر و رم و کرمانم بر نرزا شیر و در آفا غنه آن سامان نرسد
بر کینه مطاعتش نهاد و خدمت گیرند بقلعه بم که بجهت رصانت و یکمیتی معروفست و بجلو و رفت چون ایوان کیوان بسمت سمع و صوف درآمد
لحقی تعمیر و ترخیص آن فرماند و بفرار از کربلندش رفته و سعت کیتی در طرش چاپسی شک نمود و بر بلا درج مسکون بی حجاب و حایل مشرف شد کفای بم بم جام
جم است که صورت همه عالم را و پدیدار است با کسب بهر آن که از قدامت بنیان با پیش آسکار علی بحکم بعد از و در و بهیم ترا شیر و صلاست و محاسبت پناه
کیسه خواه در بلاد بلوچستان زلزله و ولول در افکند و خوانین آن اطراف مشاییر آن کناف از این غریمت سستند میر میست شد و بعد از فتح قلعه تسکین و سرباز
بلوچستان بغایت شوش گردیدند و با جمیع جماع کرده در کار خود فرو ماند و بالاخره رای زدند که تاراه سیل بند از رشت خارج با پیش کشی لایقه و بهر
رایقه و عرض نیازمندی باستان مؤیدالدوله تعجب شدند و قبول تکالیف شاق کردند شعفا و وسایط نواب الازار مقام قهر بر تیر لطف تر عیب و عفو و انعام
تشویق نمودن گرفتند خود از آن خلق حمید و عفو شدند بخشن و بخشایش برشتی و سعید و عجب لاجرم سخنان مرار البمع قبول صفا و از انقادی جماعتی که بر فغان
دران فنا ملجا داشتند در گذشته بهر یکی بقا فرمود و محمد تقی خان ضابط مفضل و شهید دست خان و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین حکمران کسری شیدا
و سلا را و بعد بخاک را که از اعظم آنان بودند بجهت و خوشه بخت و خواسته فقیر و معتبر بر حاشه رخصت انصاف داد و مع بدامن باب لاحتیاط و نواحی بلوچستان
و سرحدات کمرسیرات کرمان و قراولها را ساحت فرمود و مستحفظ در هر یک نشانند گرفت تا توهم طرق اظایفه از خاطر خایفه هم جواریان مطموس گشت و علید خان
سرحدی متعهد شد که غالب بزرگان بلوچستان ایل کرده بخدمت آورد و در این یورش کسب بسیار در رکاب نواب مستطاب لا مؤیدالدوله بوده اند و در
ذات یابیناری بر عیایان و خضران روی نداد حتی بهر مرغ و پخته مرغ که ناقابل است بزر و سیم خریداری شده تمام رعیت و قشون در مهند و مان
غنوده با خر سندی و خوشنودی تمام و دعا کوئی مستدام باز گشتند آری انگار که این سلوک تواند مؤید است و در بم و نرزا شیر و ورشته قنات که آنسج و شکو
آب حیات است احدث فرمود و چون آن نواحی گرمیه و قابل پرورش مرکبات و اصلا در آن موجود نبود مقرر داشت که یکمیز از اصله نارنج و نارنگی و لیمو
بلوک جنس بد انجا برده فرود و در جرف و اغستانی بنا نهاده که در بهر اردخت و آن کاشته آمد و بنام مبارک حضرت شاهنشاه عبدالعزیز از آن
نام نهاد که همواره آباد و کریمیت مقرب سخاقان شیرالدوله بجانب شوش و سیداشان شکر کینه شوش و سکه واسط و فرستاد
بحضرت دارالخلافه سابقا مرقوم افتاد که مقرب سخاقان میرزا جعفر خان شیرالدوله از جانب کارکنان دولت علیه عالی شاهنشاهی بجهت تعیین شخص
بعضی اراضی و بقاع سرحدات متنازع فیله ایران و روم ما مور بختاد شد که با اتفاق و کلای شکسته دولت روس و انگلیس و عثمانیه بجانب عربستان و شوش
و محم و حرکت نموده قطع و فصل گفتگوی سرحد دارانرا کرده باشند و در اوقاتیکه در شوش توقف داشت عریضه نهاد و در بار معذرت مدار و شسته تفصیلی از
پیدا شدن آثار و عمارات شهر قدیم شوش و در چهار فرسخی شوش واقع است معروف و شناخته و از سکه های قدیم که در آنجا بدست افتاد و فرستاده اجمال این
مقال آنکه عمارت های وسیع رفیع عظیم قدیم از زیر خاک پیدا کرده اند که یکی از آنها دیوانخانه بارعام اردشیر دراز دست است که بهر من مشهور گشته و آنچه الان
باقی است این است که آفتابرت شتر است برسی شمشیر ستون سنگی که پاره و فاصله بهر ستون بهفت ذرع است و چون سرتونها شکسته و افتاده است
طول آنها معین و معلوم نمیشود و لیکن قیاسا از زیر ستون و سرتون که اکثرش بصورت کوساله مصور است معلوم میگردد که سرتونها بلند بوده و سی و
زیر ستون هم در برابر همین عمارت و بشمال او پیدا شده است و این عمارت در طرح و وضع عجیب فارسی مشابهت تمام دارد و در بعضی سرتونها بنحویس

و کما فی حوادث زمان زان شب و لغاری کرده بودند و اکثر آفرمای بخت آن که هر یک بوزن شصت و هشت من این زمان می آمد بهمان خطوط مشوش بود و بر فراز عمارت سیم مسکوک خند قریب بقروش رومی پیدا شد که سکه واسط و بصره و دمشق و مرو و هرات و نیشابور و داراب و جرجان و صطخر داشت و هر یک روی آن سکه دو دایره برآورد و بخط کوفی در دایره وسط نقش کرده بودند که قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد و برگرد دایره اول نقش بود که محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیطهره علی الدین ولو کره المشرکون و برگرد روی در متن بسم الله لا اله الا الله و حمد لا شریک له و در دایره حق مرقوم بود که ضرب هذا درهم بواسطه فی سنه خمس و مائه اسی حاصل واسط شهریت از بناهای حجاج در وسط کوفه و بصره و باین واسطه اش و واسط خوانند و این سکه در آن شهر در صد و پنج جری مسکوک گردیده و اکنون یکزار و یکصد و شصت و سه سال بر آن تاریخ گذشته عجت آنکه با وجود این مدت آن درهم بزرگ و بغایت مصفا مانده بود علی الجمله از وقایع این ایام و مشهور تفویض حکومت عراق بود بمقرّب سخاقتان میرزا یوسف مستوفی المالک اشتهانی و لطفعلی خان نایب اجداباشی به نیابت و رفت و هم تفویض حکومت خوی بنواب محمد رحیم میرزا و ایلالت علیال بنواب شاهین میرزا و تفویض منصب میرزا و توفیق افضلعلی خان میر خجسته قزاقی ذکر مراجعت صدر دیوان قزوینی از سفارت دولت بهیه روسیه بدار خلافت طهران و تشریف او و صاحب منصبان روسیه بحضور شاهنشاهی ایران میرزا محمد حسین فردوسی که صدر دیوان خانه عدالت بود بمسفارت مخصوصه بطرز بوریغ مامور شدند و سبک قطعه نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی تشریف یافت و روز ششم ذی حجه بر سر الفور کی وزیر مختار روسیه ملاقات کرده او نیز دیگر روز او را باز دید نموده با یکدیگر در دوازدهم ذی حجه با محمود خان قراکوزلوا نایب اجداباشی و نایب اول سفارت و یکجی خان یاو ترجم و میرزا بزرگ بهمانی نشی سفارت راه مقصد سپردن گرفت و روز چهارم و پنج حکم حمزه میرزا جاعتی از تجار و االی بلد او را پذیره شدند و با جنرال تونول روسیه نیز در تیر ملاقات کرد پانزدهم محرم از تبریز روانه شدند تا کنار رود ارس سی تن فراش و چهل غلام و دو صد سوار و هشت اسب چنیت بهمه راه است رستم علی خان یوزباشی بجهت اعلام ورود و پذیرش بران چون از رود ارس برآمد یکصد و پنجاه سوار فراق و سیصد سوار باز او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند چهار دستگاه کالسکه و سه عراده بارکش حمل بنوا و آتاده شدند پنج خنیت و ده غلام و ده فراش با خود برداشت و دیگر از ارباب فرستاد در بخوان گشتند و افسیر و حاکم شهر و اعیان او را استقبال نمودند و فرستاده جانشین قفقاز آمده اظهار کرد که در تمامت قفقاز خارج سفیر داده شود و او در تبریز زیاده از شش ماه مانده است که در بخوان همان حاکم بود پس از زمان خورش بر رسم آن سامان بجای سلامتی شاهنشاهی ایران و جامی سلامتی امپراطور روسیه در کشید از بخوان بایر و ان شد جنرال لاروف حاکم شهر پذیره آمد و همسنگام فرود آمدن از کالسکه حرمت سفیر را بازوی او بگرفت و بزرگوار در نوایر و ان تماشای اوچ کلیمیا رفت چون در صحن مبارزت سابقه دیدان و روس گردید روسیه منظم شده با وچ کلیمیا پناه بردند و نایب السلطنه مغفور قشغه بر سر خلیفه حشمت دین آنان را انقضائی و کسری پسندید و بعد از سه دن آلات محروب تمام روسیه را که شش هزار سوار بودند مخص فرمود این خلیفه در این وقت بشکر گذاری لغات گذشته نایب السلطنه پرداخته اسی حاصل بعد از ورود و تفلیس احمد خان نوالی کار پرداز اول دولت علیه ایران تاسه فرسنگ پذیره آمد و بر سر سپید و نایب جانشین بر سر و ارضوف جمعی با کالسکه خاص جانشین فرستاده با سفیر سوار شده بشهر درآمد و قبل از ورود او فرما بطور حاکم شهر و لیلی صاحب کار که از امور خارج قفقاز در منزل سفیر جای کرده بودند و در آن منزل آئینها و شمع و نایب سلطان و دیگر آلات زرین و سیمین بنهاده بودند و چون جانشین بجا به لکرنه دفته بودند نایب او خواهم شد که سفیر بیدار و بوقت کنند و چون جانشین در رسد بتلانی و مکافات در دیدن سفیر وقت جود لاجرم چنین کردند و سیم روز جانشین از محرابه طایفه لکرنه باز گردید هم در آن روز حکم آنکه قادم بود بایلی صاحب بمنزل سفیر مخصوص آمد و در آن شب سفیر باز دید او رفت پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاهی باشوکت و فر در رسید سفیر مخصوص جشی دلگش بر راست آنگاه از تفلیس راه بطرز بوریغ برگرفت و پانزده سوار فراق با او فرستاد و از منازل و اراضی قاضی بیک و لاریس از سیم جماعت لکرنه باز جمعی تمام عبور کردند تا شهر طول و از آنجا تا کنار ستور باندند و سفیر مخصوص در باغ امپراطور فرود شد و دیگر روز از باب استقبال رسیدند و کالسکه دولتی پیش کشیدند و بجهت سفارت تر کالسکه بای جدا گانه پیاده شدند و هر که را پیاده فرود میارند و در آن پیش سوار کرده روانه داشتند و کالسکه سفیر مخصوص او در دنبال دیگران برانند و زن و مرد اهل شهر پذیره شدند و در خانه یکسر یکدیگر مسقوف و آمدند بعد از ملاقات و راه بطرز بوریغ برگرفت و پس از طی مسافت قرار تشریفات باریا من سفیر مخصوص ایران را بحضور امپراطور دادند و بر حسب مقررات یک قاسی با شتی سفیر مخصوص و بجهت سفارت باریا پادشاهی طلب نمود و کالسکه چهار چرخ آورد و مترجم وزارت دول خارج و هماندار و دو تن از اهل دفتر خانه تشریفات جامی کردند و دو تن شاطر پادشاهی پیاده و دو تن چار سواره حاضر شدند

و کالکشتن سپه پادشاهی بهر سفیر مخصوص حاضر کردند و چهار تن از بزرگان امپراطور از جانب راست کالکشتن شدند و یک تن از پاهای امپراطور از پیش روی کالک
 جمیع رفت و دیگر کالک چهار سبه از برای محمود خان نایب اول سفارت و یکی خان مترجم و میرزا بزرگ تنشی حاضر کردند و سه تن چار پادشاهی از فغانی
 کالک بعد سفارت میفرستاد و چون سفیر مخصوص بعارت پادشاهی داخل شد یکین میخندست از پیش روی و دلیل بود و در مشکوی پس طرباشک آقا
 باشی و سرایار باشی و پذیره شدند و از آنجا شیک آقاسی باشی سفیر مخصوص با مترجم وزارت دول خارج بکفرت امپراطور بر د سینا وین وزیر دول خارج
 نیز حاضر بودند و شاه ایزد از دست امپراطور بگرفت و بعد از انجام امر سفیر مخصوص امشیک آقاسی باشی بته سفارت یکیک در خدمت امپراطور
 معرفی نمیکرد آگاه از نزد امپراطور با کشته همان قانون تقدیم خدمت امپراطور نمود و از آنجا بحضور ولیعهد دولت روسیه از آنجا دیدن برادر
 و نیمه مراجعت نمود و سفیر مخصوص در حضرت امپراطور در آنجا دو ولایت بخان نیکو عرضه کرد و گاه مراجعت ایران غراف سله و وزیر اعظم را از کمون
 خاطر آتی داد چون در اینوقت امپراطور در بطرف حوف جای داشت وزیر اعظم صورت حال امپراطور را عرض داشت و امپراطور روزیست و نیم ذقیقه بفرستاد
 طلب کرده بافاق جنرال و مینزل و همانند از میرزا بزرگ و موسیو داد و خان مترجم اول دولت کشتی بخان نشسته بکفرت امپراطور شافت و جواب
 شاهنشاه ایران را در کمال مهربانی باز داد و سفیر بکفرت و خدمت داده یک قطعه نشان مرصع بالماس و یک شسته حمایل خاص برای سفیر مخصوص از جانب
 امپراطور غراف سله و وزیر اعظم فرستاد و یک قطعی انقیه مرصع بالماس و یک شسته حمایل خاص از جانب سینا وین وزیر دول خارج برای نایب اول
 دو قطعه نشان مرصع برای داد و خان و یکی خان و یک حلقه انختری زمر که بالماس مرصع یافته بود برای میرزا بزرگ و پنج دستگاه ساعت قاب طلا
 باز بخر زرین و پنج دستگاه ساعت قاب نقره باز بخر زر عطا می بکفرت و دولت افتاد و سفیر مخصوص غره و کجه از بطرف حوف بکفرت بفرستاد و مراجعت کرد و در
 ذی حجه مصمم ایران شد همان قانون که رفته بود طی مسافت کرده راه در آنجا کفرت رفته و نیک شنبه غره و کجه آتالی وارد شهر شد جمعی از پسران پذیره او
 مامور شد بکفرت صاحب دو تن دیگر از روسیه بلوی بودند غراف صاحب صاحب نضبان روسیه و استقبال نمودند و بعد از ورود و شرفی
 حضور شاهنشاه شدند و ذکر میلاد با اسعاده و شاهزاده معظم نواب سلطان معین الدین میرزا و تقویض خدمت لک کشتی و در
 او مدال فی عمره و من علی سنا با علماء امره نواب ساسان میرزا بن شاهزاده بهاء الدوله بهمن میرزا از جمله الطاف کامله
 حضرت ربانی که در این مام بطور رسید ولادت کثیر السعاده و در درج شرف و در شان شریف خلافت شاهزاده بجنب الطرفین سلطان معین
 الدین میرزا بود که از بطن پاک آسیده روزگار و بقیع عمد صید نواب شاهزاده آزاد سیف الدین میرزا برادر کفرت نواب شاهزاده بهمن میرزا
 بهاء الدوله بن خاقان صاحبقران نورالدین ضجه بتاریخ روز نیک شنبه هفتم شهر ربیع الثانی ۱۲۶۲ چهار ساعت پیش از غروب آفتاب قریب
 در عرصه وجود و شهود نهاده بود و در شب نیک شنبه پنجم جمادی الاول جشنی ملوکانه برپا می کردند و اسباب عیش و طرب و چراغان و ورود و سرو و میا
 و در ساعت بعد نام مبارک شاهزاده معین الدین میرزا آمد و دیگر روز میدان سلام عام آراسته و سراسر که در دماندایام اعیان و عظم و کبریا با لباس
 قافله و حرهای زا هره صف اندر صف و حضور بایستادند و هیئت مناسبت آغاز کردند و چون پنجاه گذشت تجسم حضرت شاهنشاه ایران جناب نظام
 الملک نایب صدرت کبری وزارت و بعد احضار یافت و نواب ساسان میرزا لکه گردید و از بدایع و اوقات نیک حضرت شاهنشاه ایران که قلب فیض
 خانه یزدان و آئینه صمیمش مظهر تجلیات سبحان است شبی در عالم واقع جهان مهم شد که ابراهیم خان حاکم جوین ربار عایای نولایت رفتاری بکفرت و تجلیات
 علی الصبح تحقیقین رؤیای قدرت رفت و پسرش افشا معلوم شد که اغلب ساکنین آنجا ساداه صحیح النسب اند و حاکم را با ایشان رفتاری نلوا
 نیست لکن حاکم بغیر ابراهیم خان رفته و علی خان قیاط بکجکومت جوین مامور شد و بر جراحات قلوب برآورد اذات مراهم مراحم بر نهاد بسم
 و اوقات این یام فوت فضل السعاده میر خجده در فارس بوده و بعد از اطلاع امنای دولت لطفعلی خان بهمن بک و متعلی خان پسرانش را تبشیر
 و مشور و مصلح و سرور داشتند و باستدعی مقرب بخاقان محمد خان چکری یکی محمد باقر خان پسرش بر بنگی فوج ششم نیز منصوب شد و ذکر بعضی
 و اوقات خراسان و مبرات و مامور شدن علیقلی خان افشار میر خجده با افواج نظام از آنجا کفرت بکفرت حاکم
 مملکت خراسان فی المثل مثابه دریائی است طوفان زای که در هر کنارش زواری وجود و گروهی سخند یا بگری موج که چون تپوچ درآید بوجی خروید
 موجی دیگر خیزد و محل و مکان طوایف مختلفه است که هر یک بمرافزای و گردن کشتی خورده اند در این اوقات چهار کس از ترکه مروی بهمن بک
 و ناجوان مروی بترت شنبه جام آمدند جاسان آنها را اسیر کرده بکفرت نواب حاکم السلطنه آوردند و جام جاسان از زبان خالی گردیده بکفرت

مرویان بنیاد بر لجاج نهادند و بتاخت و تاراج اطراف ایلیار کردند محمد شیخ مروی با ششصد سوار ترک از پسر ایه که هستان بهرات عبور کرده قراولان از دو
 آگاه نشدند ناگاه بغورقان پنج فرسخی شهر شدند رسیده سید که میخواستند تیور را کشته و ششصد سیر گرفته و کینزار کو سفند از زده راه پسر ایه برگشته بهرات هفت
 نواب حسام السلطنه چون این خبر شنیدند فی الفور با غلامان ابو اجمعی علیقلی خان یوزباشی و سواره محمد زخان تیموری و عباسقلی خان میرنجه گردن بسته دنبال
 ایشان کردند پس از یک شبانه روز تا صبح یازدهی را ایشان بطور نیامده ناچار مراجعت کردند و چون طغیانه دوله یا محمد خان حکمران بهرات بدین دولت
 خدمت کرده بود و موجب حرمتها گردیده پسر شمسید محمد خان حاکم بهرات نیز در بهرات با اسم مبارک سکه زده با خرمستاده و عزلت خود بدراخلایر
 داشت و مورد التفات شده با بوسطه مخالفت بهراتی با سید محمد خان فاغنه قشدر طمع در بهرات کردند و محمد و لیخان قشدری و خوشدل خان غلام
 محی الدین پسران کسندل خان با جمعی از معارف و هزار سوار و هزار پیاده و بهت عراده توپ یک لوله زنبورک یکم در رفرا از توابع بهرات درآمدند و
 فراره امتصرف شدند و محمد صدیق خان فرزند الکبر دل خان سردار قشدر نیز با جمعیتی توپخانه کافی و دانی با سرفراز غنیمت کرد و کسندل خان نیز بجاک
 بهرات رسید و اختلافی تمام در امور ایالت آنولایت روی داده سواران افغان بتاخت و تاراج مشغول شدند با قصد سوار بتاخت اطراف خراسان
 آمدند و همدانرا غارت کرده سید از رجال و زنان سیر گرفته بردند و اطفال صنیع و خردسالان در صحرای کینه در راه مقصد برگرفته و مقارن این اتفاق
 که سواران ترک که فاغنه و پراکنده بودند و در هر گوشه میشتند بود از جمیع جماعتی از زیرین مشهد مقدس ضوئی مراجعت بعراق میکردند و بهت سواران فتنه
 شاهنشاه ایران مصطفی قلیخان مقدم و عیسی پیک شقاقی عیسی پیک مرندی و آقا پیک فرج پیک شاه پلنگ پیک رضاقلی پیک ایشان بودند سید
 ترکمان بایشان دو چار شدند و قصد سمرقند را کردند مصطفی قلیخان اسب بر جهاندا و از چپ راست برایشان حمل برد و در هر حمله فتنگی زد و مرکب و راکی از
 ترک که میفکند شش تن دیگر تباوی موافقت کردند و بجاریت و مضاربت درآمدند چند تن را بکشیدند سواران ترک که بهر میت یا میشتند و آنان با توابع
 غنائم بعراق غنیمت کردند و همچنین بعد از آمدن سامخان ایلیانی بدراخلایر که و بی از ترک که قصد خجوشان و غارت آن سامان کردند و زدن و یردی خان
 برادر سامخان با جماعتی از سواران خود بایشان در اوخت و چهل سوار آمانا را سیر کرد و قتل در آورد و محمد رحیم خان حاکم بزجر داتر که ترک جنگ کرده سز
 دیل بسیار گرفته بدراخلایر کسید داشت و چهل سوار ترکمان بد پاهمده چهار تن را سیر کردند در هنگام مراجعت محمد رحیم خان راه بزجر داتر بایشان
 بر بسته سی تن از آنان را سیر کرده امیران شیعی را با زپسر گرفته آزاد نمود و یکم از سوار ترکمان بغارت شاهرو دادند و فراسیاب خان نزدینی محمد و لیخان
 پیکر پیک استر با دجبر فرستاده و او نیز سواران را مجرای ایشان مامور داشت بالا اتفاق در حدود کرکان ترکمانا را بهر میت داده پراکنده ساختند و در بلده
 تربیت جام رسم شده که زنان در روز عید سیام با طرب و سرور مسجدی فرشته شایگاه بخانه باز کردند در این روز سکنه قلعه نرق نیم فرسنگ راه طی کرده بد
 مسجد در شدند و از اتفاقات چهل و شش سوار ترکمان خالی و تکه طرن که با شارت خان حقوق بتاخت آمده بودند در رسیدند و سی تن از آن را زانرا سیر
 غرم مراجعت کردند که بعد از آن هزاره بعد از اطلاع فوراً سواران خود را برداشتند و پانزده فرسنگ از خای ترک که ایلیار کزیده تا در ایشان رسیده بعد از مجرای
 چهل و شش سوار را سیر کرده بازمان ماسوره در دوازدهم شوال بهمد مقدس در آوردند و سواران قلعه نرق فرستادند چون نواب حسام الدوله از این اتفاقا
 مستحضر شد اسکندر خان جنجین پاشا خان مراغه را با عباسقلی خان دره کزنی و یکم از سوار و هزار سرباز و عراده توپ بدینند مزدوران نامزد
 تا بهت برج محکم بر او زدند و پنجه از زرع دیوار استوار کشیدند و یکصد و پنجاه شتی لچی سحر است گذاشته و از آنجا باقی در بند رفته چار برج فراخند
 و شش هزار زرع دیوار محکم ساختند و صد و پنجاه شتی لچی در آنجا گذاشته و در قراولخانه میدان نیز برجی محکم زده و ده تفنگچی دلیر نشاندند راه ترک که از
 چون میرزا رفیع خان فرکی در قلعه فرک طبرس از توابع قایمات سرکشی میکرد و نواب حسام السلطنه پاشا خان سرتپ مکی را با دو فوج سمن
 و دامغانی و چهار توپ و امیر اسدالدخان قاینی را بکوشمال و مامور داشت پس از محاصره فرک و مبارزت طرفین و جلا دات افواج در یکست
 آن قلعه متین را که حصص حصین در یکم کرد داشت متصرف شدند و سا خلکو گذاشتند و میرزا رفیع خان فرار کرده بهرات رفته سید محمد خان حاکم بهرات را
 شفع ساخته و بتوسط او بمقری اسحاقان سام خان ایلیانی خراسان را ملحق شده بغنیمت و نواب الا از قتل میرزای فرکی در گذشته او را بدیده
 طلب نموده قلعه را بتصرف سا خلو دیوانی دادند و شرح حال بدراخلایر معروض افتاد پاشا خان و امیر اسدالدخان و علیقلی خان سرتپک مغا
 و سایر صاحب منصبان نشان و خلعت پادشاهی مغر شدند و قلعه را یک طاقان از قلاع قایمستار نیز بتصرف در آورده با سرفازین سپرد
 علی بکله چون امنای دولت از آشلال حال رعایای خراسان و تشو بهرات و مر و اطلاع حاصل کرده بودند صلاح چنان دانستند که سپاهی جبار

که از نظران
 میشود
 بود

باستانتیسی دلیه بخد متب اب حسام طه روانه دارند و این خدمت بعده مقرب سخاقت علیقلی خان میرنجه افشار و رمی مقرر شد چهاردهم رمضان
روانه شد فوج چهارم نیز فوج جدید قلعه و فوج زنده محمد مراد خان سپاه و دو فوج قدیم و جدید قزوین جمعی و شدند و در غرضی قعده محرم و ارداص
افشار شد خدس گردید و اردوی خود را در خارج شهر و حوالی دروازه سراب برپای داشت و با نظام امورات پرداخت و جماعتی از بزرگان این نظام
که حسب الامر اعلی متابعیت و مامور شده بودند بموافقت وی در خارج شهر و حوالی دروازه سراب اردو متحد کردند و چنانم و خراکه برافراشتند و از آنجمله
عسکر خان بن لطفعلی خان افشار قاسم میرنجه بنی عم علیقلی خان میرنجه و دیگری فوج جدید مراغه جمعی اسکندر خان بن حسین پاشا خان بن احمد خان
سپهر کلی مراغه و یکصد سوار خراسانی و خیمه پیش از این سپاه کان دلیه که در زمره آن بوده و در بنزد ما ستوده بودند و بکذا سواره جمعی نذر قلیخان ثانی
برادر فتح الله خان سرکرده این ایل جلیل و چهار عراده توپ عفریت شکل نالک فعل که خبر بدشمن سوزی و آتش افروزی بخولی مقتدا بخشه بودند علی گله
چون میرنجه بعزم سفر در خارج شهر باند و بحکم امنای دولت ابدیت نواب حسام السلطنه باستعدادیورش سرخس و اسطفا امورات آن صفحات
بهمه پرداخت و آوازه خانت سرخس و بغای مرو و خوه شتر ساخت و بهر سوی گفتگوی رفت بزرگان سرخس و اخیال که چندین هوان و خیال از
متنجه و قریب شیه ایران دیده بودند و شهر خود را از یورش سپاهیان این دولت مکرر ویران مجلسها برآراستند و کنجاها کردند و چنان صلاح دیدند که فرستاد
فرستاده نوشته نویسند و راه این سیل منهد را از ملوطن و مسکن خود باز گردانند لکن مشورت یکدیگر اراض خانزاد با دوست نغز از کدخدایان بمشهد
فرستادند و در کارا قرار می مجدد دادند و بر این مقرر شد که پیوسته پنجاه کس از کدخدایان سرخس بر سپیل ملازمت در رکاب ظفر اشهاب حسام السلطنه قاصد
حسامه لشرم باشند و یکصد سوار بنام غلام قزاول مواطب شهر شوند و یکصد دیگر در خارج محافظه معابر کردند و در حد و آق در بند تخط و ارد و صا دانیند
و بر این قرار اسبابان خاصه سوار از بوسمت داغ معینه موسوم نموده نگار دادند و مقرران این حالات معلوم شد که محمد امین خان خونی که خود را خوارشا
همی خواند با چندین هزار سوار از کمان و اوزبک چندین عراده توپ از دارالملک خنوق حرکت کرده بنزد اسب در آمده و از معابر در گذشته بطرن که از راه
راه سرخس برداشته قصد مرود دارد ذکر و در حمان و یردی پس عبدالرحمان خلیفه مروری بمشهد مقدس و وصول غرض کا به
مرو و اطهار اطاعت و رعیتی بدولت علیه ایران و استدعای تعیین جاکم مرو از قدیم چهارم و در سه فرسخی چون واقع است
باره قدیش از بنای طهمورث دیوبند پنجاه کیلومتر پادشاه ایران بوده و بعد از ویرانی اسکندر تعمیر نموده شهری موسوم بمرو و جالوس بنانده
که بمرو معروف شد سلطان ملک شاه سلجوقی باره تازه بر آن شهر کشید و چون سلطان شاه جهان میخواست آن شهر را منسوب بوی داشته بمرو و شاه جهان
موسوم کردند و بنام العوام بمرو و شاه جهان مشهور شد در مشنه متغول خراب شد شاه رخ میرزای کورکانی آباد کرد و همواره با سلاطین ایران بود و سرکحام
دولت طایفه ترکمن قویلو اوزبکیه بر آن سلطه شد شاه اسمعیل صفوی خروج کرده محمد خان ششپانی را در خارج مرو بکشت و بلج و نیز تصرف کرد
وقتی نور محمد خان اوزبک مرو را تصرف گرفت شاه عباس صفوی استراد فرمود و از خواصین عهد پسر کجاش خان استا جلور را بکجاست بنشاند و نو و
اوزبک گرفته بایران آورده در فارس بتول مواجب میداد تا بمرو و در سال یکصد و یازده عزیمت تسخیر و دارالنه فرمود و در این سال حسین خان
شاهو حاکم هرات و بختاش خان حاکم مرو و محراب خان قاجار حکمران خاف و باغ فرد و فراه بودند و در رکاب الشرام داشتند و اند خود معشوق شد
و محراب خان حکومت خراسان یافت و غالب اوقات در دولت صفویه هرات و بلج و مرو و سرخس و خوارزم و قندمار و بست و زمین داود
سیستان ضمیمه بلاد ایران بود تا در اواخر ایام زندیه که خواجه نادان بودند و ولایت خراسان مرکز ملوک طوایف شد و کجانی امیر بخارا امیر علی خان
قاجار غزالدینلو حاکم مرو را بدست آورده بکشت و بند مرو را خراب کرد و پسرش حاجی محمد حسین خانزاد بخارا بر دو معید بخان برادرش بکابل رفت
در سال یکصد و دو و دویست و ده که شهریار غیور و دارای منصور پادشاه کیستی ستان حضرت سلطان آقا محمد خان بیحد شهید خراسان را معشوق
قصد استراد بلج و مرو و هرات و قندمار کرد و کجانی مرو را خالی کرده بخارا رفت و حسن خان قراکوز لوطی طلب بلج نزد شاه زمان بن تیمور شاه افغان
مامور شد و اسمعیل خان مکرری بکابل رفته شاه زمان و شاه محمود و عزیزنه نگاشته در ولایات ضمیمه ایران طریق اقبال سپردند و خاقلان کیستی تمام
بواسطه عزیمت روسیه بیلا آذربایجان از خراسان معاونت فرمود و در آن از منته شهادت یافت و در عهد خاقان قاجار نیز غالباً مطاع
داشتند چنانکه مرقوم افشاده که نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان با سی هزار کس بر رفته و دوه هزار کس شته و مهد بخان سردار که
کرفته چهار هزار خانوار و میرا بمشهد آورده حکومت مرو را بجهه کریم خان برادر حاجی محمد حسین خان مروی داده مراجعت بمشهد مقدس نمود و در این ایام

اسد قلیخان خوارزمی لطیف بحیل و عدو و عیدین از محمد بای را برود فرستاده که مرور استصرف شود بخریک امیر بخارا و سوسلوک و مردیان و ارباب شده و خلیفه عبدالرحمن را بجکومت برگزیدند بر سالخوین خوق بنا بر عدوت سابقه بر سر و میفرستند و حاصل زراعت آنها از زبان می آوردند و باز کشی و محمد امین خان نیز بدان سنت رفتار میکرد و در این اوقات نیز غریمت یورش مر و نمود امانی مر و بسته آمدند و در شب عید سید سنا و دین بکیر دوست شخصت نه رحمان و یردی پسر خلیفه عبدالرحمن مر و که در معنی حاکم ایشان بود از جانب پدر بر مشهد مقدس آمده عریضه آورده توسط نواب حسام السلطنه بامناهی دولت ابد مدت رسید معروض اینکه مروشا بهمان همواره از اخراجی ولایت ایران و از جانب سلاطین ایام حکومت این شهر پیوسته با امیری بوده چون ما از غایت نادانی بخود سری فنادیم دولت علیه ایران ببا اعتنائی نفرمود و حکام خوارزم و سنج ابدی حکمرانی باشند و همه روزه هر یک بر ما دست ظلم و تعدی کشایند چون تا اکنون ایام فرشت بود ما بعسرت گذرانیدیم اکنون بر ما محقق شده که بی اعانت دولتی بزرگ ولی حمایت پادشاهی سرک معیشت و زندگانی توانیم کرد استعدا آنکه بامناهی دولت شرح پریش سخالی ما را معروض دارید و حاکمی در شهر مرو بگذارد و ما را بدو سپارید که دست تعدی خوارزمی از ما کوتاه شود لکن از حسب امر حضرت شاهنشاهی خلد اسد ملکه مقرر شد که عباسقلی خان پیکر پسکی دره بفری بجکومت مرور و در خان مشارالیه یکصد و پنجاه سوار برداشته روانه مرو کردید و در دشت بظلم و نسق امورات عریستی و ولایتی که مرو را متهم نمود و طبقات متوطنین آن ولایت را علی اختلاف درجات تم مطمن خاطر و مرفه بحال کرد چنانکه واقعات آن در مقام خود ارقام خواهد یافت هم در این اوقات محمد کریم میرزا از جانب علی خان حاکم سیستان بحسام السلطنه عریضه آورد که چون مملکت سیستان از جمله ممالک محروسه ایران بوده و هست استعدا داریم که لشکر و کثور این صفحات و نظر لولای نصرت النواهی شاهنشاه ایران که نشان شیر و خورشید است سرافرازی برافرازد و بر امثال و اقران بنابر این سعادت فایز شویم نعمت میکنیم و بجان می نهیم که کار و اینا نیز از بهشتا دو و دو طریق مخوف که معبر شراب و جنت است حافظ و حارس بشیم بنا علیه بشفاعت حسام السلطنه از جانب اولیای دولت ابد مدت سرق خاص شیر و خورشید علامت دولت علیه ایران چنانکه مؤلف گفته شیر و شمشیر و شمشیر و تاج کیان شدنشان شهنشاه ایران با فخر را مالی سیستان محبت شد و امیر علیخان قاینی حسین خان جلیلوند آن رایت نصرت آیت رسیستان حمل کرده و علی خان بادی که در خورشان آن نشان بود با استقبال آمده آن سرق را بر فراز قلعه است کوه به که خانه خاص اوست و از معظم قلاع سیستان است نصب کرده پسر خود را با پسران دوست محمد خان سیستانی و ابراهیم خان بامیر علیخان همراه و روانه مشهد مقدس نمود که ملازم خدمت و کروکان دولت باشند حسب الامر کار گذاران دولت ابد مدت محمد حسن خان پسر سردار علیخان سیستانی و شاه پسند خان و میکمال خان بستان همایون شاهنشاهی آمدند و مورد الطاف و اکرام و خلعت و انعام شدند و رخصت یافتند و کروا واقعات هرات و رفتن سامخان ایلخانی بمعاونت سید محمد خان حاکم هرات و مر حبت سردار کندل خان ایلخانی

سابقا معروض شد که چون ظهیرالدوله یا محمد خان حکمران هرات در گذشت بحکم حضرت شهر باری سید محمد خان ولدش حکومت هرات یافت و چون جمعی بوی راضی نبودند و میرا در کمرش رخنه و اعتمادی داشتند به پیام و نامه کندل خان سردار فدا را راجع به هرات دعوت کردند و دوی بنجی که ذکر شد با اجتهادی تمام آمده فراه و سمنوار را تصرف کرده و سا خلود را تسبیح گذاشته بر سر هرات آمده در دو فرسخی نزول کرده چون این دولت علیه ایران دام اندیشه هم و صان عن الفرق عیدیم از فرط پیشانی حکم فرموده بودند که نواب حسام السلطنه هرگاه مستحق کرد که از فدا باری یا کابلی سپاهی بتصرف هرات که از جمله ممالک محروسه ایران است پاینده بی استیذان از کار گذاران دولت جمعیتی مستعد بظمت هرات و مدافعه عصمت مامور دارند لکن چون غریمت فدا باری بتصرف هرات محقق فدا و نواب و الا مقرب بجا قان سامخان ایلخانی خراسان را با مقصد سوار بجای است هرات روانه فرمود و عباسقلی خان میرنچ را با سه فوج خراسانی و شش عراده توپ یکبار سوار جلا دت بخارا بر سر حد خراسان و هرات مامور داشت که مظهر حکمرانی باشد چون ایلخانی مقارن قرب صول سردار فدا را بهرات رسید حیالات افغانه در مخالفت با سید محمد خان و موافقت با کندل خان اختلاف تمام یافت و از تقویت او و تحلیله هرات قاصد و عاجز نمادند و سردار فدا را بجای حصار آمد و سواران ایلخانی و هراتی بجای پرون شدند و دستبرد می تمام نمودند همه روزه از جانبین مبارزت میرفت و جمعی مقتول می شدند چون سامخان ایلخانی چنان دیدیمیرنچ عباسقلی خان نامه کرد که یکمزدل پشته آید مشارالیه یکمزدل خوریان توجه کرد و غریمت هرات نصیم یافت جاسوس سزار فدا را از حرکت اردوی میرنچ بوی کاهی داد کندل خان دانست که هرات در سلک ممالک محروسه اسلامک و انحراف دارد و توان در آن بهوا و سهر

تصرفی کردیم شبی مضطرب پنجره اقبال احوال اردو را یکشنبه بجهت عواده توب خود را برداشته از ظاهر هرات کوچ داد و روی بفرستاد و میر خیر مجمل خود عود کرد و ایلمانی ما بی چند و هرات هم بود و کار صید محمد خان را منظم میکرد و پس از صید محمد خان محمد صدیق خان را بار و ساری فاغنه برداشته بارض اقدس روانه دار الخلافه شدند و در پاتریم شهر صفه وار و کشتند و در نوزدهم بخدمت صدر اعظم ایران رفتند و پس از روزی چند باستان بوسی شاهنشاه محمد سعادت یافتند و عارضه صید محمد خان و بستانهای شمال کشمیری و صحرای زکوسیم که بنام نامی شاهنشاه ایران در دار الضرب هرات سکینه یافته بود و دیگران در دارا و آخر شهر ریح الثانی رخصت انصراف یافتند و محمد صدیق خان و امیر خان و سردار صاحب خان و پیر محمد خان و خوشدل خان و دلاور خان و فیض محمد خان و لشکری خان و سلیمان خان و عیسی خان و زینل خان و سرافراز خان و امیر خان و سردار تاج خان و امیر خور و میرزا عبداللہ ششی و ملا عبداللہ صفی و ده تن دیگر بکرات آن بخلایع فاخره مغفوش شدند و در ایام توقف در الخلافه جناب نظام الملک و سکی کس و دیگر از امرای حضرت و عظمی دولت هراتی آنرا بخواج نصیافت دعوت کردند و پس از ده هرات داشتند و در این ایام امور خراج و داخل خراسان را منظم کامل کرده تمام بنگاهان احوال سرخس و مرو و هرات راه خدمتگذاری می سپردند و الا ترک که خوارزم و طبرستان که باغرای خان خوق و اغوای میرزا محمد خان جمشیدی سپردار و پامی از اندازه کلیم خویش بیرون میخواند و بخرای اعمال سینه خود میرسید چنانکه در مقام مشابثت فیصل این احوال مرقوم خواهد افتاد چون واقعا سرحدات خراسان را یکدیگر ارتباطی بود و بخشی از آن ترقیم یافت که سلسله کلام را که کجی نباشد اکنون بذكر بعضی از حوادث بلاد ایران و وقایع طهران که بهسم در شهر سال یکبار رود و است و شصت و هشت اتفاق افتاده می پردازد اگر چه اراکیت ترا طاعت تذکرین حادثه کبری وقت سجد این واقعه عظمی نیست لیکن در کارش آن حکمتهای نهانی و قدرتهای یزدانی بطور خود آمد و ذکر بروز و ظهور حادثه آسمانی و خروج اشترار طایفه ضاله موسوم بیاپی در دار الخلافه طهران و مقصد اعدام و جود مبارک اعلیحضرت سلطان اسلاطین ناصر الحق و محققه الدین ناصر الدین پادشاه قاجار اطلال السدی الملک بقاؤه و جعل العدل من احوال و وقایع بر عارفان معارف پیش و واقفان مواقف فرغش واضح و لایح است که در سابق از منتهایام و سواف شهر و احوال از سلسله زمانه مذکور که ملاحد المویته و طبیعیه نظویه و غیرهم لا عافهم الله چه فتنهای عظیم برخواست و از روزیه و قرامطه و واپسته لاصحهم الله چه فسادهای بزرگ بطور آمده چنان طایفه پدین بمصالح اوقات و لغات از منتهای هرقتی با سهای متجدده موسوم ببالقاب تعدیه ملقب گشته اند و در اصل و ملت مفیدینا طلب بوده اند چنانکه طایفه ملاحد صبحیه زمان خلفای سابقه سفاحیه و ملوک الملایقه در اصفهان را شد عباسی بگشتند و نظام الملک طوسی را در حد و خاوند بکار در زدیم در زمان صفویه طبقه بابا حیه نظویه چه دعوت آید است و چه بدعتها خوا و پس سادات عالی درجات که بوسا و کس نفسانی و بهواجب شیطانی خود را حمدی موعود خواندند و بنودند و در اجتناب راست که چندان کذاب مراتب قبل از ظهور حضرت حجت القلم بر معارج دعوی عروج کرینند و بر عاظم ملوک عهد عروج نمایند آخر الامر بقوت حقیقی صاحب الامر در جاک اردگاه دبا و بوار متواری کردند و نزد محققین تحقیق پیوسته که بهر سلطان و الامقام اسلاطین اسلام که بهمت و ترکین دعایم شریعت منوره و ارادت و برترید عرایم طریقت مسطره و اجتماع امت صاحب و اتفاق فتنه چه صرفت موقوفست ارباب کفر و اخراج و ضلالت اصحاب بغی و ابتداع و جهالت و عهد ملک و پیشتر از پیشتر ظهور آیند و بعلیه ظلمت کفر و ظلمت نورستوی ظهور ذات بابرکات او پوشیدن خواسته چه پیداست که حق و باطل ضدان لایبتهانند و نور و ظلمت یقینان لایبتهان و از بد و ایجا و ابداع صنایع جواهر و احوال خلایق متخالف ظهور اشباح مردمان مفاد و شتر عوام الناس مانند ناس شجارت مجنون و بجا وقت مغلطه و از مراتب مردیت و انسانیت دور و از نادانی بطبع اجتناب منافع شهنوائی جان خود در کام نهنگ فتنه اندازند و بتصور اجتناب مطامع حیوانی تن خود را طعم ضرغام اجل سازند و در این عهد و ایام سعادت فرجام که شاهنشاه اسلام پناه حقایق آگاه زمین سخت و زیور و یسیم افزوده همواره به شتر احکام معدلت و میغذ ارقام مکرمت و تقویت ارباب علم و صلاح و تربیت اصحاب فوز و فلاح بهمت و الا نهمت می کاشته و پنج بدعت برمی کند و تخم رافت میکاشته بانشاء لطف علای عهد اکثریم السید بکثر سخته و بانداز قهر جلالی قوم را در هم السید میر میکرده باشا خیرات و افاضه بمرات استقام میفرموده شریعت را شایر سیکر سلطنت و طریقت را و با شخص ملک میاشته مقصدی چه بسیار امور بر و خیر کرده و چه بقاع و مراقد اموات سادات بنی فاطمه که تعمیر و تشیید و ترصیع و تجدید فرموده چنان ایام ولادت کثیر العادات حضرت رسول و جناب زوج قبول صلوات الله علیهم از اعاظم و اماجد ایام و اعیاد مقرر داشته و با احترام و تکریم آن

مبلغی خطیر سبب دل نموده و پیوسته در فکر آسایش و فراش حال مال عیال و برابری آبادی بلاد و بقاع ممالک محروسه است تمام تمام بطور می آورده ای عجب که راحمان بود که در همه گیتی آن ذات جمیع احسن ترا دشمنی و بدخواهی امکان تصور باشد و بناگاه امری غریب از کمین قضا صورت بست که بدو متصوّر نبود تفصیل این اجمال اینکه سابقاً در ضمن واقعات احوال و مشهور در باب دعاوی بهمانی باب کذاب صروع مجهول و آن آیات بی قوه و متوجّه معمول خروج سیروان و قح سفینه او در مار زدن و زنجار و نیز و قتل و بقیه علمی اسلام در شهر تبریز و تصدیق علماء در ساطع سطور کاتبی به ترتیب او از نداد و میدان غرازیل و اثبات با طویل اقاویل آن مخایل لغتم الله و خذلتم الله شری مبوطی لایسش غرض بقلم صداقت رقم درین کتاب مستطاب مرقوم افشا دار آنجا که این طبقه فقه نیز مانند طاحده رود بار و اباحه الموت باغواهی نفس و طمیس در لباس طمیس و بدلیس داعیه و ابله ستانی و کامرانی داشتند چون روس مخوس و سوسی ایشان بشیریه سیاست و مصاصم ریاست از نای در آمد خناسی میگرد عوی خلافت ابله کنشسته سرانچ سفاکت و کرمان بلاهت بر نیز و برصد و زناس و سواس می افکند و با جماع اتباع و اشیاع مقتدیان لی ابتدا سخن را بشنخ و شناخ می گفت جماعتی از متقیان آن طایفه بدعاقت عاقبتهم الله در ایندت در زوایای خفایا اتفاق کرده مقرر داشتند که اقشای طریقه خفیه انیقه فزاید گیرنده در لباس عیسی و زنده خریده بهمانه اظهار نظم و ابراز عریض خود را در معبر حضرت شاهنشاه اسلام بنه انداخته و شنیده ای فرو زنده و جها سوزنده در زیر عبا و قبا پنجهان داشته و با شکار فرصت صوری کرده لغو ذابا الله دست بریده بکاری زنده که زبان از رخافت تقریر آن لکن و الصق و خانه از مهابت تحریر آن مضطرب و متق کرده علی بجهل آن کافرا جرکه راه ملاشخ علی نام ضال مضل که شخ و مرشدان کرده کالاهام بلهم ضل بود بقانونی که تبدیل اسامی و تغییر القاب در آن مذہب شیخه و مشرب کبشیفه معمول است که نام خدا و رسول پاک و ائمه عظام و الا احترام بر یکدیگر میکنند هر یک را نامی و لقبی داده و بهسم مرتبه نامی نهاده و خود آن شیخ سقیم و شخص عقیم خود را حضرت عظیم ملقب کرده بمعتقدین خویش و عده حکومت بلاد و مصاری را و تورات داده مقدم و مروج آن طغیان و مقدمه و منبع آن عصیان پمود و شهادت جمعی حاصل اجتماع کرده و بانسوالی مخصوص با جماع جماعت مدتی بجمع اسلحه حروب و استعداد اثاثه خروج سیکد زاینده با صبا ح سلاف خلاف از جهات تصلف میوشده و خلاف خلاف در آجام تحلف میکاشته و بفکر انقضای جبل المتین متقن محکم دولت مؤید ادم الله تائیده و اندیشه اشقا ضرع و الوثی نهال جلال و حشمت مسد و زاد الله تسدیده افشا و با قلام خیالات باطله بر صف و ورق سخیال چنان نقش بر آب زده بودند که بعد از قصد حضرت شاهنشاه فلکیه و وقایع من الآفات و فقه علی انجیرت قصد اعظم دهر و اعالم شهر نمایند و تمام مثمیان طریقه با پله زکام من بد آید چون شهر خلوت است اول شهر را تصرف گیرند و ارک را تصاحب کنند و مخالفین را تعاقب چون شهر و ارک و خزانه و توپخانه بدست آید همه کار را برادر است لهذا جماعتی در شهر متوقف گشتند و کروی بی و دران شمیران کیسلاق حضرت و قصر سلطنت بود و مشرق شدند شب روز در آنحوالی سیرای متوالی داشتند تا شنیدند که حضرت شهر یار را زاده شکار و سواری و با خواص بطرف رود بارات بشکار یکک همیر و دوازده نفر از آن مخا ذیل که با نیروی ابرمین و نخوت غرازیل بودند اسلحه های سوزنده و برنده خود را در لباسهای پلای و نمیزین نهفته بادل های شهر از صحره صبا بگوئی قصر حضرت شاهنشاهی آید با طرف مبعثر متفرق شدند و مشطرف فرصت بایستادند و در آن روز که گشت به نیت دهم شهر شوال سنه هزار و دویست و شصت و هشت دوساعت از طلوع آفتاب جهات شایب که نشسته بود علی حضرت شاهنشاهی بر قانون ستمو سلطنت رخس جهان پیا بخواست و بقاعده متداوله توپ اجبار و احضار را کردند زکام شن برخواست نفره شد ر اعظم و اکابر و عموم عالی و اصاغر که در قمرای دور و نزدیک از ترک و تازیک خیام و مقام داشتند از غرش توپ میسای رکوب شدند و پیادگان رکاب که بشا طر معروفند و کلاهی مخصوصه بر سر نهاده قصد درب قصر خسروی کردند و چون قصر و عمارت شهر یاری بر فراز پته عالی واقع شده و یکطرف پیش روی آن قصر صحرای است وسیع دوسه طرف دیگر مشتمل بر عمارت اندرونی و بیرونی و فضائی معبر آن شک چنان مقرر بود که عظمی دولت و امرا حضرت و علما مان خاصه کالی در آن صحرای وسیع اجتماع کرده باصفوف آراسته و حربهای پیراسته و صاحب منصبان بزرگ و دیوباشیان ترک مشطرف و موصول رکوب اعلی ایستاده و شط نعظیم و آداب عبودیت بجا آورده پس از گذشتن رکوب ظفر کوکب بفاصله معینه از دنبال کوکبه جلال ابره میگردشته اند و در بهنگام رکوب رکابدارو امیر آخور و شخمست و شاطر سباده در رکاب اعلی تخی میروشته اند پس از رسیدن بغرض خنای صحرای سوار می گشته اند و از آنجا که پادشاه عدالت مشار و ثبته عطف و تدار با عموم خلق حرمت و مکرمت پیشه بود اگر چه دیوانخانه عدالت بر دربار کا معین و بر تظلمین و عارضین مظلوم معلوم و مبین ولی اگرگاه کاهی سکنی و داخو حاجی بحضرت شاهنشاهی عارض سیکر دید نظمین رکاب باغ نمیداد و حضرت اعلی فنان کشیده بذات مبارک عریض مظلومان را بجمع تفت

استماع میفرموده شفا حکم قطعی از آن باب جاری میفرمود یا بامر شریع و عرف محول میداشت در سخنانی که اعلیحضرت اقدس را کشته از آن معابر و کوچه های شگ
غریب مجبور میگردیدند و معدودی پیاده در رکاب علی را می سپردند و جناب جلالتاب صد اعظم و نظام الملک سائر عظمای دیار و دهقانان
که سوار گردیدند اگر چه مقدمین این خطب و مهندسین این امر گردیدند و از دهن بوده اند شش تن زودتر از دیگران از منازل خود حرکت کرده جمعی آمدند و دسته تن از آن
بر سر همان تقدیم یافته در آغاز رکوب شاهنشاه ایران از منازل سراسر سلطانی در رسیدند و در زنی رعایا از اطراف نزدیک آمده چنان باز نمودند که ظلمی از ایشان
رفته و بداد خواهی آمده اند و عرضیه در جنبانند و اینک می آرند حضرت شاهنشاه عظم از کمال قار و معالی خصال و غایت محاسن شیم عیان کشیده
همی رفت که داد مظلومان همی دهند تا که آن ظالمان مظلوم سیرت و آدمیان ابرین سیرت از اطراف گرد آمده احاطه الدایره بقطر المکر گردیدند و در میان ایشان
حلقه گردید و اظهار ستم رسیدگی نمودند یکی از آن ملاعین دغل دست ظلم در جنب جبهه چیل برده بجای مکتوب و عریضه طایفه آتش نشان بر آورده بودی محض
مبارک شهبازی را کرده و نه که کتیر آن ماد بختل حفظ کرده دیگری از سوی دیگر طایفه دیگر بقصد اقدام و خود مبارک سایه هدایت آن نیز از فضل
آلای هدف نیاید شاطر باشی و طشرین رکاب از زبول این حادثه نفس در سینها فرو مردود و در مجاری عروق پهنه دشتی چندین سر پدیدند که علامات شفا
از شمایل آنان ظاهر و امارات عداوت از شمایل ایشان با هر گشتا ظلام گرد آمده تمام حایل و سحاب پرتو آفتاب مانع گشته کلاب بر شیر غاب حلقه در
و خفاشان بعاندت آفتاب جلوه گیر و انکان بهشت ندن شمع جهان فروز بر خواسته و ابرینان بعد از سلیمان اجتماع کرده پس از میان و و که تحقیق
جای آن بود و دست به تیغ و تیر و دهن و بر آن مخدول حلقه گردید حاضرین رکاب مهدی نام زخمی بردمان و زدن زخمی منکر گردید و آن خورده و آن
بقصد شاهنشاه ایران با خنجر کشیده همی آهنگ میکرد و آن کشاکش او را بکشتن بنا که دیگری بدو آمد و شخص همیون شهباز را هدف نموده طایفه
آتش داد که آتش میزد و پاداش و کفر همانا از حرکت بابرکت مکر و عطفه عیان را کب نقره الله تیر از نشان بخت و تن مبارک جهان شمشیر
فدا باد از بر بردن لول طایفه دیگر سوسه دلی فرو شرازده پاره سرب زیر پوست کتف چنانکه استخوانها آشید و رسید بعضی در زیر جلد سر میشد
و برخی از سرشان بیرون جفت حاضران رکاب خون جمیست در رک طبعیت بخوشید و آملو نرا بگرفتند و بدانشند حضرت شاهنشاه که مظهر صفات و
طلی الله بود از عمل آن مردود و سیرت خیزنده ولی در نهایت و قار و کمال اقتدار و فرو ایستادند از حلقه آن دیوان دیوانه اضطرابی یافت و غمخیز
آن غولان پغوله انقلابی داشت به رکابی بر پهلوی مرکب آتشنا و عانی بر یافتند از آن جراحت بصراحت سختی فرمود و نه بدان نحایت بخت
حکایتی نمود از کمال قار چون شملان مستقیم از فرط قوت قلب چون بنای حرمان مقیم پیدا است که شیر شریزه از و باه شرسد و شهاب از دایره عصفور
نکیر و برق خاطف اصلا بجز انوار و درج عاصف با کوه را بختباند خار و خسره بر سیل دمان نند و دیو و دیو و غالب بر سلیمان نکرد و غمزد
بر معبود حیره نشود و فرعون روز موسی تیره بخند با آنکه دوتن را از آنان گرفته در رکاب حاضر داشتند و چنین جبارت بشود در سیده بود و جای
داشت که از غایت غرور و نهایت عصیت بشیر باد شاه دلیر چون غلظت همت بلند شش را تنگ آمد که شمشیر پاک کو هر چون آن نایاکان جنبش
آلوده دارد که بخند با زامی سید بلخ بخند شیر عزم رزم شگال مع القصه شاهنشاه فرمان داد که آن چفته کشتیغ را از راه برگیرند و آن دوزنده
منجوس را مجبور از دنا خفایای این امر مخفی کشوف و بقایای آن جمع مجبور معلوم آمد و همچنان بر غریمت صیدگاه را می ستوار داشت و این حادثه بزرگ
امری خورد و انکاشت چون جناب صف عهده از خروج ابرینان سلیمان زمان گاه شد از آن حادثه عظمی و دایره کبری شوریده و از حضرت شهباز
در رسید و پس از شکر گوئی بسلامت شهباز بر فتح غریمت سکا را حاج و اصرار کرد و تحقیق اسباب این حادثه را فرض هین گرفت و بر اذنا و اذنان
فشته این بخت شاهنشاه ایران بالتماس صد فلک قدر از فرازین زرین بسرای خاصه سلطانی فرود آمد آنگاه از آثار حرقت پوشش شخص مبارک
اشکار شد که همانا آسیب جراحی به پیکرهایون رسیده طبیب جراح حاضر شدند و چنانکه شایسته بود آن جراحت را مرهم کردند و بعد که نهیم سبک
صحت از مصیبت یاج رحمت تبسم و غنچه آمان امانی به تبسم آمد و بانگ مدتی آن جراحت استیام و التیام پذیرفت اگر چه از استماع این خبر خوش
اثر حضرت از اخلافا نیکو مشنه برخواست میامین تدبیر صفت بوز جمعی فی الفور فرو نشست من بنده نیز در آن روز در رک مبارک که بدر سه نظایه
دار الفنون بخدمت مقرر مشغولی داشتم اما بی آن مجمع و مدرس که از پیر و برنا زیاده بر دو صد تن بودند و آشفته خاطر شدند از لفرقه آنان در محفل
شهر جوشی بغیر از تاقرب بغروب بیرون شدن نکند آستم و هم بر اثر خبر بخت اجبار رسیده چون بنا بر قضیه تجد احوال تبدیلی در غایم
رفت و کار را رنجی دیگر گرفت بصواب دید رای صواب صداقت توام جناب صدر اعظم فدای آن روز سلام عام پیوسته آمد و امر او اعیان

از اردو و شهر حضور شاه و در چین ساکنند و جرم او را بریده بر آفتاب جمال شمعیا بر جان ماند چهره شاهنشاه بر تختگاه چون نشسته مهر بر چهارم
 بیتافت و بهر یک از اهل حضور با نذره پای و پای او تکلی و مطلق می نمود چون صدر اعظم برای پیشین میداشت که فشار خبر آغاز در ملک
 یحتمل وزی چند فرشته باز کند فکر انجام کرد و از آغاز و سپهران دولت را بخواند و مجلس نشاند مناسبتی که تخریر کردند و خاتم شهریار بر نهاده
 و با مصار و اطراف ممانک محروسه فرستادند و خبر ضار اول و مژده سار شانی قریب یکدیگر همه ممانک رسید و خلایق آسوده خاطر شدند
 و تحیه و تهنیه آراستند و مژده کانی دادند بعضی از ارباب اغراض و چنین محلی سعایت خواستند و مضامین کذب آینه اخبار آراستند که حدود ایشان را
 بجناب صدارت نسبت کنند و لغو و باطل بجزایر و مهمتی بران ذیل پاک بندند چه در همین ایام محمد حسن خان ایروانی سردار بکجاست یزد و کرمان و جوع
 بدان سامان مامور و در شب آرزو بجهت فیض مهمات و انجام مقاصد خود در خانه صدر اعظم خلوتی بی مانع خواسته بود و علی الصباح غریب مقصد
 کرده داشت ساعیان در حضرت شاهنشاهی عرض کرده اند که این جلوت از شیخ آن خلوت و لی بر ضمیر مهر شور شاهنشاهی که مبط الهام
 الهی است از این غلو و غبار نمی نشست و با آنکه اصف عهد از غفد دیو کو بران گاه شد بدفع و رفع ساعیان نپرداخت و سعایت و جنایت آنرا
 آشکار ساخت پیش ازین بر نظم مبالغی ملت و تشدید قواعد دولت بکوشید و گناه جاسدان را پوشید پس با خد و قید و خارج با سپه سمیت کما شئت تا بم
 از گرفتاران تحقیق و تصدیق افتاد که هفتاد تن از این قوم در شهر طهران در سرای سلیمان خان پسر یکی خان تبریزی مجتمع و متحدند و اسلحه حرب و آلات
 طعن و ضرب بجهت خروج کرده اند اما حاضر در با سلطانی بجان آن غول پهابانی ریخته اهرین سلیمان نام را باده و از ده کس بفرستند و گروهی بر اند
 شدند و تدریجاً غالب را بدست آوردند و بحضور فخر الکفایت و صدر الصدور بردند و ملا شیعلی ماکلی خود را حضرت عظم لقب نهاده بود و بر این ملا
 ریاست داشت حاجب الدوله شی و شس تن دیگر بدست آورد و صدر اعظم کمال تقصیر و تجسس در این امر فرمود تا پسکانه با کنه کار آرمیده نکرد و خون
 مضلومی بجای ظالمی ریخته نشود بجهت آنان رخصت داد و در آن ایام یک یک نزد خود خوانده از آن مذمب طله اسفرا کرده و محقق گردید که در مطاعده
 و ازین وقتل بر تن جماعتی از علمای دیار و امرای دربار اتفاق کردند چه معلوم شد مقصود این گروه از این امر متسل علما و احداث مذمب لحد و تواتر
 کل اهل بلاد بوده گفتند شریزلی از برای خیر عام شرع رخصت میداد بکنار کام لهذا ملا شیعلی را علمای شهر و سید حسن خراسانی را شاهزادگان و
 ملازمین العابدین یزد را مستوفیان بکشتند و ملا حسین خراسانی را نظام الملک و وزیر دول خارجه و بعد از او باب شیراز را جعفر قنبران بر در صدر اعظم
 و فرزندان جناب صدارت میرزا علی خان و موسی خان و ذوالفقار خان و فتح الله قمری را حاجب الدوله و کلوله بر پشت زده فرشتان پاره پاره کردند
 و شیخ عباس طهرانی را امرای دربار و باقر خف آبادی را پشیمان حضور و تقی شیراز را امیر آخور و صطبل و عمل او و محمد خف آبادی را اشک افاسی
 و جراحی باشی و نسقی باشی و عمل آمان بقتل در آوردند و محمد نیریز را کشیکچی باشی و یوزباشی و غلامان و سید حسین یزدی را اجداد باشی و صاحب
 منصبان نظام و میرزا بنی دماوندی را امالی مدرسه دارالفنون مقتول کردند و محمد علی خف آبادی را چهار چیان بردان چهار بکش و آتش نورد
 و میرزا رفیع نوری را سواران نظام و میرزا محمود قزوینی را زنجور کچی باشی و تبعه او و دف زنبوره ساختند و حسین مبلانی را سربازان بینه پیش
 سوراخ سوراخ کردند ملا عبد الکرم قزوینی را توپچیان حاضر کا بکشتند و لطفعلی شیراز را شاهر باشی و شاه طران هلاک نمودند و بجهت حمزه را عموم
 مردم شهر قتل سبب ساختند و حاجی میرزا جانی تاجر فاجر کاشی الملک التجار و تبعه او را پای در آوردند و حسن ختم را انصر الله خان ناظر و تاج
 دار النظاره پاره پاره ساختند و باقر که باید را آقایان قاجار بشیریه بکشد زایلند و صادق زنجانی ملازم ملا شیعلی ملحد را که در روز وقوع آن وقعه
 در حضور شاهنشاه از پای در آوردند بجهت شش بجهت حصه کرده چنانکه بدان اشارت رفته از ابواب شهر پراو گشتند و حاجی سلیمان خان را که مشایخ این اجتماع
 و خانه اش جمع این ملحدان بود با قسام نیریزی و صی سید یکی درانی آقا حسن نایب شهر طهران آورده و در شش سوراخهای فراوان کرده بن شمعها در آن
 فرو برد و شمعها را سرفروخت و با ارباب طرب زارک مبارک میان کوی و بازار و برزن بگردانید و مردم را و سنک خاکستر و خاک از زیر و زبر می بارید
 و لعنت میکردند و در خارج دروازه حضرت عبدالعظیم او را بچهار پاره کوه چهار دروازه شهر پراو گشتند و قرة العین که از حالش لحنی نگاشته شد و در این
 ایام در خانه کلاش شهر مجوس بود پسران شهر برده با فوج و جوی هلاک کردند و چهار از آن ناپاک پاک ساختند و در در جمعه بمقدّم شهر فقیهه محرام
 یکباره و دو سبب و مصلحت و مصلحت علی حضرت شاهنشاه اسلام باشکوه و شمت تمام زین و آن شمیران بدار الملک طهران بنصرت گردید و در عمارت قصر
 فوقانی میدان که محل خاص جلوس ایام اعیاد است توجه و جلوس فرمود عموم خلایق را زنجیر و جوان و رجال عنوان بر حضرت منای دولت برد و با

اطراف میدان اجتماع و از دم کرده تمینت و تحیت گفتند و دعا کردند و شناخوند و آن مجلس یک شصت و بصوبه بدینهای دولت نواب شاهزاده عباس میرزا را که بجای حکومت شهر قم منصوب بود رخصت یارت عتبات عالیات دادند و بسلطنت و وزیران و تاجران و عواید و بهای خانه عتبات بد و انعامات و سه هزار تومان دیگر بسم مقرر یسجدان حواله شد که هر ساله دریافت کرده بمصارف مخارج خود برساند و با والده و عیال ملازمین خود روانه عتبات عالیات ذکر ناموریت جناب سفیر کبر و دولت عثمانی احمد و فیق افندی بحضور شاهنشاه ایران و اقامت در آن محل فرمودند

چون در میان دولین علیستین ایرانی و عثمانی بملاحظه اتحاد ملت مسلمانان پیوسته تیغ برود و لغت و تشید بنیاد مسالمت لازم است در این اوقات راجب سنی بجانب سلطان کامکار سلطان عبدالحمید خان خودنیکار و در مکناب سفیر کبر احمد و فیق افندی و جمعی از نواب اصحاب بدولت علیه ایران و حضور حضرت خاقان مامور شدند و راه مقصد پسرون گرفتند و سفیر مذکور در هجدهم رمضان با همزمان خود در ولایت ارزنة الروم بجای از با رضی ایران و سرحدات آن سامان راه در نوشت میرزا حسن کارپرداز دولت علیه عالیله و اراهمراهی و مشایعت نموده باز شدند پس از جانب نواب حشمه الدوله حکمران آذربایجان جعفرقلینان سرست میمانداری و پذیرفتاری قدوم سفیر کبر تا سرحد دولین پذیره شده و محمد حسن بنان ناپ اشیک آقاسی باشی از دربار معدلت ملازمت بر رفته و سفیر کبر در روز سیم شوال کچرا رود و دست و مشقت و بهشت وارد خوی گردید و از آنجا بمنزل بمنزل در محال تکرم و تعظیم تیریز رانده و از لوازم و شرایط تشریفات و تکریمات لایقه آنچه مقرر بود در میرمیدی مکرر بطور آنکه محمد ابراهیم خان نیک نوری و حسینیان و اسدخان یوزباشی و جماعتی از اعلام مشجدمتان و علمایان باستقبال سفیر رفتند و پانزدهم ذیقعد محرام با تشریفات متداوله بدرخلافه رسید و در روز یکشنبه سیم ذیقعد با همزمان خود حیدر افندی مستر سفارستانه و عاصم بیگ افندی نایب اول سفارت و خالافند نایب دوم و مختار افندی صاحب منصب نظامی و توفیق افندی و شش صاحب منصب یکری عادت حضور شاهنشاه ایران باو شده مورد الطاف و بعد از مخصی از حضور بجانب جناب اشرف صدر اعظم رفته و در سه شنبه سیم و دوم جناب صدر است مآب و ارباب از دید فرمود و سفیر کبر پس از دو روز و سه غم کرد که علم دولتی خود را در سرای خود افراتحه دارد چون تا اکنون از ظرفین پهن السفر است که در امتداد اول نگشته بود امنای دولت اذن ندادند و سخنان در میان داشت و چنانکه مرقوم خواهد شد و در هجدهم ذیحجه محرام عید منجی در رسید و شرایط تکریمات شیرعتی آن عید سعید بطور آنکه عید عرب کش و بغضندگی علم فرخنده باد عید عرب بر شمع عجم و همچنین در روز هجدهم جمادی سعادست قزای غید غیری هم بر سر خلاق سایه دارا کشد و سایه خدا را از ابوابی و افرمود و از صاحب آن عید تقویت و تشید بینان ملت و دولت است عاگرد و در سیم و پنجم ذیحجه ۱۲۶۹ هجری در سرار ایرانی که بجای حکومت یزد و کرمان میرفت فرزندش محمد یوسف خان را به نیابت یزد گذاشت خود راه کرمان برداشته پس از ورود و بجل و عقد معاملات پرداخت و عید مولود مسعود و جمیون شاهنشاه ایران که در ششم شهر صفر در تمامت بلاد ایران جوایان و پیران کرامی داشت و اسباب عیشهای منما می نمودند و در این ایام وزیر نظام و نوب سه پونده که با تمام خود در تیریز بیخته تمام کرده بود روانه دارالخلافه و مشکیش حضور شاهنشاه کرد و از حضرت ظل اللهی بخلعتی و تشریفی نشان قرین افشاری تازه گردید و در آخر انیماه نواب شاهزاده احمد علی میرزا در طهران مریض گردیده وفات یافت و شاهزادگان عظام بشراط خرداری قیام کردند و کراحتیاج جناب اشرف الفخم صدر اعظم با جناب سفیر کبر عثمانی و فیق افندی با سحتصار و زرای دول خارجه در میان سفرای دول آسیا متداول گشته که در هر دولتی که مقیم گردند بر فراز بام سرای خود را بیتی که مخصوص نشانه آن دولت است برافرازند و آن را بیت حشمت و سکونت مکان دولت خود شمارند و این رسم کشته چنانکه وزرای محار دول و س و انگلیس و فرانسه نیز در دارالخلافه طهران که دارالملک ایران است همین کار کرده اند ولی از سفرای فرنگ هیچ سفیری تا اکنون در نفس دارالسعاده اسلامبول که محل دارسلطنه سلطان جلیل الشان دولت عثمانیه بدینگونه را بیتی بیفراتحه اند زیرا که از غازیان امرا و ایامی دولت عثمانیه قرار کار بر این گفتار نناده اند که بنا بر حشمت مشرعت مقدسه حضرت بنوی مصطفوی و نیز تقویت و عظمت ملت اسلام جماعتی را که بر دین و مذمت تازوند در نفس دارالسعاده اسلامبول فراحتن را بیتی و علم دولت خود نسبت بشرعت مقدسه ما منافی آداب حرمت است لهذا سفرای دول خارجه در خارج دارالسعاده بنای فراحتن پرتو نموده و بنا بر این مقدمات با سفرای دولت علیه ایران نیز از رعایت جته جامعه سلامیه غاض کرده و متمسک بدین شدند که چون هیچیک از سفیران دارالسعاده سرق دولت خود بیفراتحه اند شام نیز مانند آنان در خارج دارالسعاده برافرازند و چون خانده دولتی که سفیر ایران در آن مقیم خانه ملکی و در

دولت ایران است و آن در دارالسعادة واقع شده بغیر ایران بنا برحسب دولت عثمانیه علم برنفرانته و سفرای دولت عثمانیه نیز در ایران سرق می زده اند اما در این اوقات که جناب سفیر کبری دولت عثمانی احمد رفیق افندی بدارسخلافه آمد پس از ورود و نزول نیز دامنای دولت ابدت ایران پیغام کرد که بخواهد جهت جامعه اسلامی و اتحاد و ولایتین علیستین علامت دولت خود را در سرای خود افراشته خواهم داشت و خسته نخواهم گذاشت امنای دولت خود صولت علیه ایران گفتند زنها چنین مکن که فتنه خفته پدیدار کرد دوست طایف بسیار از فراصل این علامت ندامت خیر و غیرت طبقه قریبیه افراق و اختلاف آنچیزه او ستینه کرد و خوشی اعتبار در صورت خیال خویش صراط پیش تقدیم آورد جناب جلالتاب صدر اعظم بطریق برین عقلی و قانونی یاسای ملکی خواست که او را رنجاند و کار را بلجاج و مبارزه نرساند بلکه بلاست و مسالمت و حجت قاطعه غیر کسیر اساکت و ساکن کن پس بوزرای دول خارج جناب والفور کی وزیر مختار دولت بهیه روسیه و شیل صاحب وزیر مختار انگلیس در روز سه شنبه هفدهم بخیزد و ویست و هفتاد و یک پیغام فرستاد که بی شبهه شمارا اکاهی حاصل است که تا امر و فرستادگان دولت علیه عثمانی اسعد افندی و کمال افندی و صارم افندی و نامق افندی که بدارسخلافه آمده اند علمی نفرانته اند اکنون احمد رفیق افندی که بعد از همه باین دولت آمد چنین پیغامی کرده و این بابا صراری دارد و وزرای دول خارج بالاتفاق پاسخ دادند و تصدیق کردند که بی استحضار و استطلاع امنای دولتین و شد آمد رسل و رسل طریقه این کاچری و مضی نخواهد شد جناب احمد رفیق افندی سفیر کبری بن سخنان از سر خیال خود در ننگ شسته بلکه در امر خود افروخته و دیگر باره از جانب جناب صدر اعظم ایران بوزرای محش چنین پیغام شد شمارا که میبایخی بین الدولتین بستین بوده اید ببلغ میکنم که اگر سرق دولت عثمانی بر افراشته شود و بنا بر پاس حشمت سلطان و ملاحظه اتحاد دولت اسلام مانعتی نزد مدت مملکت آن چندان است که فرستاده ما باسلامبول رود و بعد از آن مصلحت دولت بمعاضه مثل اشارتی کند اگر با فراصل سرق دولت دارد السعادة نکین گردانند و نیز در دارسخلافه نگین نسیم و اگر مانع شده پس اطلاع ما چنان کنیم که اگر کدیران دولت چنین گفتگو داشتند که احمد رفیق افندی در فراصلن راییت تقدیم کرد و میرزا الطغی افندی را سرعت باد و برق از جانب این دولت خدا داد باسلامبول رفت و حکم افراصلن سرق ابمحمد خان ببلغ نمود و وزرای دول و سوانگلیستیر باطمینان مقیم خود در اسلامبول شرمی نگاشته بودند و در رسید لاجرم محمد خان فی الفور راییت دولت خود را در سرای خود علم ساخت ناظر امور دول خارج خیرالدین پاشا را بکتونی مشتمل بر پنج از این کار نیز مصلحت کرد و دولت ایران فرستاد و پلچان روم و روس و ترک این عمل بدو نامه کردند آخر الامر بر آن برینا ند که محمد خان سرق خود را فرود آورد و چندان صبوری کند که وزرای دولتین در طهران باصلاح این کار میبایخی شوند و پامیزی نمایند محمد خان صورت قرار داد را خلعیه کرده بحضرت دارسخلافه برنفرانته و جناب صدر اعظم بوزرای دول خارج اعلام کرد که حکم شایسته ایران چنان است که هر دو راییت در هر دو که بکلا حطه جهت جامعه اسلامی است و در اندر بر پای باشد و الا هر دو را بنفرانته دیگر اگر آنکه خانه سفارت دولتین در دارالملک با حشیا رد دولت باز میگردانیم از دور و نزدیک بهر کجا که خواهند بمانند آنوقت که کار کنان دولت عثمانی سفارتخانه دولت ایران را زیر پیر و اسلامبول حای دهند و در فراصلن سرق ما ذین کنند تا هر همین معامله نمایم و وزرای محش گفتند که ظاهر است که دولت ایران را در شهر اسلامبول حق راییت فراصلن ثابت است اما که چنان می باشد که کمی از حق خود را میگذرانند چنانکه ما را این بسیار اچیده است لی چون تا حال هیچیک از دول فرنگستان و نفس اسلامبول راییت نفرانته اند نظر ایشان نسبت عظیم و عجب می آید که دولت ایران در دارالسعادة راییت خود را فرزند و آنان در خارج اسلامبول ایجا بر پای کنند همان ولی که شمایر زایت خود در شهر نیفرانته و از پنج دولت فرنگستان که در آنجا جمعند خویشن برتر بگیرد که مایه فشار شود و جناب صدر اعظم پیغام دادند که سرق از ملزومات خانه سفر است و سفارتخانه دولت ایران از روز اول در اصل دارالسعادة اسلامبول بوده و در دیده انالی دول خارج عظیم نموده در این صورت سرق که جزئی از اجزای سفارتخانه است چرا بر ترک عظیم نماید کار کدیران دولت از روز اول که سفارتخانه دولت ایران در سور اسلامبول نهادند چهره ملاحظه این دولت کدیران اکنون پس از استقرار سفارتخانه در آن محل در فراصلن سرق چه جای طعن و دق است و حال آنکه سفیر کبری عثمانی گوید که دولتین ایران و عثمانیه با یکدیگر موافق و متحد باشند و در همه صورت جانب یکدیگر فرنگند و ماد فر فراصلن راییت مانع نشدیم و مهلت دادیم تا خبری از اسلامبول در رسد و نسبت بدولت عثمانی این کار اظهار موافقتی بزرگ بوده تا در ازای این صداقت و یکاکی حاصل ما چه باشد از حق خود نخواهیم گذشت یا راییت او را افراشته نخواهیم گذاشت اگر چه وزرای روس و انگلیس در حقیقت این سخن را نخواستند ولی پاسخ آوردند که اگر این سرق و نفس دارالسعادة قیام شود هر انبه از دول حمسه فرنگستان ممتاز خواهد بود و این کار برایشان صعب سخت نماید و دیگر باره جناب صدارت پاسخ داد که جهت جامعه اسلامی

ایلی مخصوص وزیر محار و دولت سپه مذکور نیز بر روانه شده حکیم کارک حکیمباشی آذربایجان را بهرام قاطر از ان برده اند که متوجه اصلاح مزاج ایشان شد
و عالیجه مقرب بخاقان اسکندر خان قاجار و الو حاکم کرمانشاه که احضار بطهران شده بود بکجاست خوی روانه داشتند چون بواسطه بروز
و باد ریش و بلوکات خوی جمعی از رعایا و بریا تلف شده بودند رعایت جانب عیای خوی لازم بود مبلغ هزار تومان نقد و یک هزار خروار غنیمت
رعایا نشانه انعام و انزال افتاد و در این ایام از جانب امیرالامرا العظام محمد حسن خان سردار حکمران یزد و کرمان و عبداللہ خان میرنجه فرزند رحمت
باجمعی از ارباب مناصب نظام بلوچستان و کوچ و مکران رفته اشقامی ملالضغیات و سرحدات را حاصل شد و اردوی عبداللہ خان از اراضی بلوچستان
در گذشته بقلعه سورسچ حوالی مکران رسیده تمامی بلوچ طاعت کرده و سردار علیخان سیستانی اظهار ملازمت بدولت علیہ ایران کرده و چون
امیر علم خان قاسمی حسینخان جلیلوند از جانب دولت علیہ ز طرف خراسان بستان نامور بوده اند و علم خاصه دولتی بهمه داشتند علی
کمال تحکیم و تکریم برایت نصرت است حضرت ناصرالدین نموده علامت مذکور منصور را بقلعه سه کوه که عظم قلاع سیستان و مرکز حکومت است
منسوب نموده و خود در سایه بلند پادشاهیت ظفر آیت کشیده متابعت دولت بددت ایران افشای کرده پس خود را با پسند و ستیخان و ابراهیم
سیستانی برسم رمانت بامیر علم خان و کسب قانیات سپرده آنها را مقضی الحرام باز گردانیده و عبداللہ خان میرنجه از قلعه سورسچ غنیمت مکران
زمین نموده و قلعه مکران از قلاع تپه حسیه آن حدود است و قریب و صد هزار کس از ایلات در آن ولایت سکونت دارند و سم سمند عمارت کانه کمتر
بنجاک آن بلاد رسیده چون عمارت نصرت اثر شاهنشاه بزرگ علیحضرت سلطان ناصرالدین شاه قاجار در مطاعت و موافقت میرنجه دلیر بخند
رسیدند دین محمد خان که بزرگترین خواجه بلوچستان است صلاح و صواب خود را در بطور خدمت دانسته با علوفه و آرزو و کاک و کوفت بسیار و
ریش سفیدان اندی بار دوی میرنجه آید مشراط خدمتگذاری بطور آورده ضمن مستدعی شد که چون طوایف صحرائین بلوچستان مردمانی و حتی اند
از قواعد و آب سنا نیست و مردیت بری و عری و لی نکه سپاه ظفر نمبره بدین ثور و حدود نزول و رود و بخیزد مالیات و شکش را اطاعت مینام
که از حد مکران عثمان یکران غنیمت معطوف فرماید میرنجه و بزرگان سپاه پاسخ دادند که ما بمیل طبعیت و قضای روحنت با شطام این صفحات آید ایم
بلکه با شارت و فرمان قضای جرایان شهر یار ایران پای در این سپاهان نهاده ایم این تکلیفی است که ابد بصورت نخواهد گرفت بیجاست نصرت جید
بارد چون دین محمد خان و سایر کارا بر باز گردیدن افواج و عمارت کرایوس شدند با طاعت کوشیدند و لی عیای قریب از تپه سپاه صلاحیت
بجبال بعید متفرق گشتند در روز سم شهر جمادی الاول هزار و دویست و شصت نفر میرنجه و سپاهیان ظفر مندا داخل قلعه موسوم بقصر شد و چون
دین محمد خان بهمه سپاه بود امانی قلعه مخالفت نشو اند و اما معلی خان سرسنگ با سه دسته سرباز در قلعه نشسته آرزو و دیورسات با افواج نیم
همیکرد پس از روزی چند آرزو و علوفه سپاه با تمام رسید بقلعه دیگر که در چهار فرسنگی مکران بود غنیمت گردند نصر اللہ خان و قاسم قای یا و بارسلور و کربا
و توپخانه و انبار و انشاند امانی قلعه در بر بسته بنیاد منازعه استحکام همیدند تا کار بشورشن یورش رسید و قلعه قهر اسخ نمودند بکفر و کجی و دو نفر بزر
مقتول شدند و از آنسوی نیز نیست کس مجروح و معدوم گشتند پس امانی قلعه را محفو ظنموده از آنجا قصد وزک نموده بتصرف گرفته حاصل این فتوحات
قلع و اشقام بقاع بدار الامان کرمان مراجعت نموده خدمات بهمران مرد و رضل شاده میرنجه و اما معلی خان سرسنگ صاحب منصبان افواج و کوچ
و موسی خان ولد مرحوم ابراهیم خان قاجار و امیر سعید خان و محمد خان کنکرو اوزار بار مکرمت مدخلعتها و نشانهها و انعامها رسان شدند و از جمله احواد
و نواب که در این سال بشهر شیراز رسیده حادثه زلزله عظیم بود که در شب چهارشنبه پست و پنجم شهر رجب ۱۲۶۹ تزلزلی چنان در اراضی آن شهر روی داد که غالب
بومات و عمارات عالیجه سا فلها گردید چنانکه تمیز و تشخیص حدود خانه مردم از خانههای دیگر همایکان اشیاء داشت نظم فراز گشت نیست
نشیب گشت قرار رمال گشت رمال و جبال گشت رمال دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات و منده گشت بحار و رنده گشت جبال زیاده از
هزار مردم معروف که بهسنگام مبطوط عمارات در زیر خاک و خشت مرده بودند و آرد و دند و بسیاری هم در خاک مدفود شدند و شش فرسنگ راه از راه
و بنا در فارس کس از دشتی تابنده لکن انضال است تکرکی فرو بارید که هر دانه آن تخمینا بوزن ده سیر بوده و از دواب هر چه در صحرا بودند رستند و کارد
است ستر و شتر و کوفت و کاک و در آن حدود زیاده از حساب معدوم شد و یکی از آنها برفق زنی آید فی الفور او را بکشت در ذکر تقویض ولایت
عهد و دولت ابد محمد ابد الله بنو ابی سظاب شایانده عظم سلطان معین الدین میرزا اغره اللہ و حسن بزرگ ملک
عظیم در دارا خلفه طهران حرسه الله من اعدائهم و یسین نواب امیرزاده افخم آرد شیر میرزا بکومت دارا خلفه طهران

و برخی از واقعات ایران چون سلاطین بزرگ که گاه یورش بر بلاد نزدیک دور و غزیت اصطفا و کوزن و کور و مسافرت در ممالک محروسه مجاورت
در امصار یا نوسه واقع میکردند و از الملک و شکار از پاشی بین و حکمرانی کرین که خدمت ملازمت و بر امرای عظام سخت و شاق نباشد کزیری نیست تا
در هنگام عنیت حضرت اعلیٰ چنانکه باید بطرح جلال کرد کاری و مصدر لطف و قد شمع باری تواند گشت و شایسته این بلند منزلت در همه دیگان
سه سلطنت احدی از فرزندان احمد اولی و نسب اعلیٰ اقرب نخواهد بود که ظل آفتاب دولت ثمره شجره ملک و امن و فوج وجود همایون و مرآت شکوه
روز افزون و مفتح کچمنه اقبال و مصباح انجمن آفاق باعث سلوت قلب و مورث قوه روح و مایه قرة عین و علت فراغ خاطر و مفتح روزگار و مجموع
آثار است و در این ایام که مرکب اعلیٰ را قصد حرکت به سیلا قات اطراف البرز مصمم گردید نواب مستطاب کیمیا بستانه زده ستوده خصال عظیم المثال
سلطان معین الدین میرزا بلغة الدفایة الامال و وفقه الحاسن الاعمال ابولایت عهد و نیابت ملک حبشیه بار فرمود و اقدار افزود و بتشریف افروز
و مثال شاهه و نشان خاصه اعلیٰ و مشور مبارک فدا حصاص و انحصار بخشید و وزرای عظیم الشان و دول خارجه و امرای فاضل بن
طوایف عامه و خاصه تصدیق و تسلیم نمودند و در دارالملک طهران و تمامت امصار ایران مجالس شش و سرور و محافل طرب جوهری را راسد و طوطی
عظیم و جشی بزرگ بطهور آوردند و زیاده از یک هفته آناه و دو هفته ابولایت و نیابت حضرت آفتاب سلاطین تهنیت و بخت گفتند و شیلانی بزرگ کشیدند
و قورلتانی شکر فدا ساختند و چون بعلت قلت سال و عدم تجارت روزگار کارگذاری دانا و حکمرانی توانا از جانب حضرت ولیعهد بهت معذور
حل و عقد امور و اختلاف و اجب ضرور بود و بر سنتینه و عادت حمیده خاقان صاحبقران کبر و انصاف و کمال السلطان و شجاع السلطه را در کمال خود
بتقاب احوام و شاد بایام در دار الخلافه بایالت و حکومت مقر داشت اعلیٰ حضرت شایسته عصر ابو الفتح و المنصور سلطان ناصر الدین پادشاه ابد
سلطانه نیز از یکی شاهزادگان خاقان نژاد و اعمام عظام خویش محض رحمت قلبی و مکرمت جلی نواب امیرزاده افخم افخم اکمل اکرم اردشیر میرزا حکمران
سابق یازندان و لرستان و عربستان را بریزید و بنزیت عقل و فور غم و فرونی علم و فرط خرم و کمال صداقت و نهایت لیاقت از امثال هم تراز
دید بطهور عواطف شاهانه اش مخصوص بشمول مراسم خدیوانه اش مشمولان شت بنعمت درگاه آسمان جاه و دولت سعادت بقبیل مشکا یعنی حکمران
شکارگاه و پاسداری خزان و دفاین کی افشار بخشیدند و در دار الخلافه فسانه عن لاف جوهر ذاتی خود را ظاهر سازد و بشرایط حراست و دقایق
سیاست و اغانه مملوک و ادعیه معروفه از لاله سزار و اضاعه فجار و حفظ شوارع و طرق و نظم شهر و قراپرازد و مقرب خاقان میرزا موسی سستی
خاصه تشریفی که بسبب قدمت خدمت و علوفت و هموفت و حقایق درایت و دقایق کفایت و صمت داشت بوزارت دار الخلافه و متناهی
امیرزاده ازاده منصوب و منوب فرمود و از این مرحمت اکابر شهر طهران و در شهر شعبان بر تمامی اعظم شهر ایران بر صبی و ترجیحی کامل حاصل شد و در اول صفا
رکاب اعلیٰ به سیلا قات البرز و لولاسان و اما به جنبش گرفت و با خواص مقربان بمنزله آن سامان عشرت گزید و بانکه و بای عام در دار الخلافه و در
نواب حکمران معظم الیه و وزیر صایت پیری سپید غنچه و اضطراب شهر و شهر یازاده پریشانی و فقره رخصت ندادند و بادل قوی در دارالملک خنجر و
بنظم و نسق امورات خارج و داخل پرداختند و تحفظ و تعظ و نظار و سران نظم داشتند و از واقعات این ایام بتبدیل فرمانروایان و حکام بود و نوا
نقد الدوله فیروز میرزا از فارس برکاب اعلیٰ خواندند و نواب مؤید الدوله طهاب میرزا حکمران همدان بایالت فارس فرستادند و حکمرانی همدان بسا
خان خال پهل حضرت شاهنشاه فرشته خصال لقب بمحمد الملک مغوش گشت و منصب و بجایانوز خان بن سلیمان ملقب بنجان خانان مجموع
افتاد و چون میرزا محمد خان بن حاجی میرزا اعلیٰ که قوام الملک بن اعتمضا و الدوله شیرازی مغفور در این ایام حلت یافته بود منصب بمیرزا علیخان فرزند
گشت و پیکر یکی شیراز شد و خلعتی نیز بقوام الملک که قوام ملک شیراز بدوست ارسال شد تا از صدقات تعزیه اندک تسلیه یافت و پتیه دل خوردند
هم در این ایام محمد امین خان بن اللهقلی خان خوارزمی خان خیره احتشادی کرده و متخیر و مصمم گردید و این قصد بیکام بهنگامی بود که مرویان از شاهنشاه
ایران برای خود حکمرانی خواسته بودند و بشفاعت نواب حسام السلطه چنانکه اشارت رفته بمقامتقلی خان دره جری پیکر یکی خراسان بایالت مرو
رفته بود و قربانی در آن شهر منزل گرفته مع هدا خان خوقی و خیره سری کرده بمحاصر مرو رفت بمقامتقلی خان و سواران خراسانی و مروی کاسپا
خوارزم بسیار رزم کردند و در هر حمله حاجی مغلوب منکوب ساختند و ننگ داشتند که خان خوارزمی قدرت بر محاصره شهر مرو حاصل نشود ولی از نقصان
فکری پیکر یکی دره جری جهانزاد و کرد و انیس و یکدشت خان خوقی در محاصره شهر مجاہدت گزید و فرصتی بدست کرد ولی غافل که یکی کرد و دیگران
بجای چون پتخیر سمیع نواب حسام السلطه ملازم میرزا و الای خراسان رسید فوراً فرزند احمد بن عبد الله بن باچاره را بجا رخصت و سوار جبار

بر مامور فرمود و او هم رفت تا بحوالی شهر رسید چون خان خیره از آمدن بهادر خان خبر یافت بود سواران خود را بجهت دفع و منع وی از ورود و مردود اطراف
پراکنده داشت چون بهادر خان بعد از نگاه و مناسط با آن سواران صرصر در جنگ را زنده بصف سواران تاخته و راه شجر گرفت و از میان آن همه سواران
و عوارسل است جستجو و رود و نرول یافت و همه روزه با سواران خود و مردی پسران آید بمقاتله خوارزمیان پرداخت و برایشان غلبه می یافت چون
محمد امین خان توقف و درنگ خود را در استخوانی اصلاح مقرون ندانسته و بهاری در مردم او در افتاده پس از سه ماه قصد رجعت خنوق کرده ولی بسکام
حرکت میر احمد خان جمشید را از جانب خود در قریب شش فرسنگی مرو با جمعی از سواران تراکه و غیر هم نگذاشت و میر احمد خان با پنجه از سواران
و تاخت اطراف مرو پرداخت تا بعلت قلت غله در شهر و غلامان که چنانکه بکفر و ارکندم پانزده تومان بها گرفت و امانی مرو حال خود بحمام سلطنت
شرح دادند و او بحضرت دارالخلافه عرض کرد شاهنشاه ایران بفرمود تا از خراج دیوانی خراسان مبلغی گرامی بمردم مرو عطیه دهند و حمام السلطنت
جانبایشان از دست نگذارند و پیوسته سپاهی نظم سعد بحارته و محافظه آمان مقرر در این اوقات کاروانی بزرگ را بخراسان بسی
در منزل چارچو متوقف شدند چکه از تمام تاخت تراکه قریب از یک خوارزم عبور کردن آنان سخت صعب بود و میر احمد خان با کینه از سواران با سواران
وصول آن قوافل در و اهل غارت احوال اقبال سربازان بسیار بسته بود بهادر خان چون این بشنید حسن خان سبزواری را با سیصد سوار پیرود فرستاد
و در دو فرسنگی چارچو با میر احمد خان چهار خوردند و وصف برآر شدند و جنگی سخت کردند و دست کس از مردم میر احمد خان جمشیدی ندید و مجروح
شدند و زخمیاری بجانب میمنه فرار کردند و سواران از امین محمد بن کاروان بخارا فرستادند در این سال عباسقلی خان کرد میرنجه از خراسان برکات
منصور احضار شد و شیر قیاب کشت و ملزم رکاب بود و اگر آمدن سلطان علی خان از قشدر بار بدارخلافه طهران بعقبه بوسی شهریار
هم در این ایام سردار سلطان علی خان پسر کندل خان والی قشدر بار از جانب پدر با عرض صد اقامت آمیز و پیشکشی عطا و تکرار از کرمان بجانب
ایران در رسید و روز دهم شهر محرم بحرام با کمال احترام محمد خان پیکر یکی میرنجه و جمعی از تیرتیر سپاهان بهر بیکان و محمد حسن خان نایب اشکافاسی
او را باستقبال نامور آمدند و وارد کردند و در پست و یکم محرم محراب صاحب صدر اعظم فرشته قرین و مهربانی و المقات شد و در پست و سیم آنجا بجا
حضور حضرت شاهنشاه مساعده کشت پیشکش و عرضیه کندل خان را از حضور شهریار ایران بگذراند و مورد اشفاق خاقانی گردید و چندی در دارخلافه
معزز و مکرم بزیست آنجا از سه سینه براجعت بخصیت یافت چون شاهنشاه روشن ضمیر در ناصیه و امارات ازلت و آثار بسلالت مشاهده نمود او را
بمظفرالدوله ملقب فرمود و بخلعت خاص مخلص ساخت و چهل تن از اعظم افغانستان که بهمر ایش بودند یکان یکان بخلعت فاخره مفتخر شدند و بخلعتی
نیز از شاهنشاه کریم بهفاخرت کندل خان و برادرانش مبذول افتاد و او استعدا کرد که از تعلیم علم مشق پیاده نظام معلمی با و مرجمت شود که بهمر بزر
در قشدر بار فوجی و ده میا ساحت به تعلیم نظام پردازند و چهار هزار تومان زر مسکوک و یک هزار قبضه تفنگ سربازی برای ساز و برگ فوج بدو سپرده
و بجای بر دست کندل خان مقرر شد که آنجا بجماعت سربازان بعد از تحصیل و تکمیل مشق نظام بدارخلافه فرستاده تا لازم خدمت باشد و اگر در قشدر
سپاهی حاجتمند شوند همان سرباز قشدراری و بهر قدر از فوج نظام استعدا نمایند بدان ولایت مامور گردند و اگر یک تن از سرباز قشدراری وی
دل از دولت علییه ایران بستاند کندل خان و فرزندان و دفعه او را واجب شناسند و از میرزا رضی خان کردستانی پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان
که در دارالفنون ترقی کامل کرده بود بآموختن کار و تعلیم فوج قشدر بار مامور گردید و بمظفرالدوله از راه بلوچستان بعثت گردید و در مدت یک سال و چند
در آنجا توقف کرد و فوج سرباز پیاده نظام قشدر بار را معلوم بود و تربیت نمود و چون مظفرالدوله حکمران هرات نیز با طهارت خدمتگذاری
در دربار شهریار میخواستی حاصل کرده داشت در اینوقت با امر امنای دولت یک دستگاه کالسکه سواری از کالسکهائی که بهر تمام الملک
در دارخلافه ساخته بودند برای افشار و باشباغ علی خان بهرات فرستاده شد مظفرالدوله و ایمان هرات تا یک فرسنگی شهر باستقبال
آمد چون قریب بکاسکه گردید پیاده شده در نهایت ادب بکساری بکاسکه در آمده بشهر هرات رفت و مفاخرتها کرد و از حوادث اتفاقیه
این سال مرثیه مجدد پیروان طایفه پاپیز بود که چون از کینه قتل سیدیحیی با حاجی زین العابدین حاکم نیززاده عداوتی غلیظ داشتند و ستر
فرستی بودند تا در وقتی که زین العابدین خان بکرمابه در رفته بود و برهنه خفته درون شدند و او را زخمی چند منکر زدند و کوفتار آمدند و ستم
رسیدند و جماعتی کثیر از انظار ایف در کوهی از جبال شامیه اجتمع کردند و دست بپا بستند و عداوت در انداختند حکمران فارس میرزا نعمت الله
خلف محمد زکی خان سردار مغفور با جمعیستی موفور بر سر آن تاخته و جنگ انداخته همه را مقهور نمود و بکینه کفران بخوار رسیدند چه اگر زمان کافی

عمل لختی بطول بخدا عاقبت لامیثج آن بطور رسد پنا نکه در صورت حال بعضی امیران و مشهوران دیده ذکر خاتمه کار محمد پسر عبدالعزیز و قتل او در واقعه ناکر ز شاهی شاه مغفور محمد شاه طاب ثراه که دوست علی خان پیش دست به نیابت معیر الملک بجکومت یزد رفته بود چون خبر واقعه در یزد اشتهار یافت شهر را شگفتی گشت و اشرار آن دیار سر بلبا و خود سری بر آوردند و میسر آنان عبدالعزیز نامی دهلویان سرای تاج بود که بعد از رفتن نایبکوت از یزد بدراخله اعتباری حاصل کرده و چندین کس متابعش کردند چون حاجی پیرن خان کرجی بایالت یزد رفت و را بخود قریب ساخت بدین سبب مغرور شد از پس او حاتم خان شهاب الملک علی خان و ابراهیم خان فرزندان عبدالرضا خان یزدی بقلع و قمع اشرار یزد در مشند و بسیار از گزند ولی محمد فرار کرده پنهان شدند چون شهاب الملک این خبر بخاند و حکومت یزد و کرمان محمد حسن خان سردار ایرانی اشتهال یافت و وی آقاخان منسوب خود را نایب حکومت یزد کرد و در نیابت و محمد دیگر باره از زاویه فرار پیرون آمده اظهار اقتدار کرد و حسین نامی نداف از تبعه او بجز می سختی هلاک شد و حکم نایب حکومت او را بکشید محمد باهم عهدان خویش غوغا پاشی کرد و نایب حکومت را چار بار کشتن کرد و غوغایان شهر اموال او را تاراج بردند و آخر الامین یزد از پیغمبر تمام خود بر محمد تاخته او را با سیصد تن از اشرار نهیمت دادند و از شهر پیرون شدند و از آن آقاخان در قریه ده شیر بدو رسیدند بعد از محاکمه دست و پنج تن از اشرار آن دیار گرفتار آمده و برخی محمول محمد و باقی بکشتند و پنهان شدند و نه مانیکه سید سخی بابی بفرم یزد و یزد و یزد و یزد بود و محمد دیگر باره بجایات و خروج کرد و سه روز بایب حکومت مصاف داد و در آن محاربه ککله برایش رسید و شش تن از رفیقانش بقتل درآمدند و خود فرار کرده پنهان شد و سید سخی از یزد بفارس رفته و مشند بزرگ کرده چنانکه مرقوم شد دست ورش قاتلین آخر بقصاص رسید چون آقاخان مغرور شیخ علی خان از جانب سردار منصوب شد بجه خلقی فائز فرستاد و او را مطمئن کرده بخداست خود خواند و محمد بزرگیک و رفته بایب سیم روز و دو که محمد قصد مراجعت از یزد حاکم داشت یکی از ملازمان حاکم او را بخانه خود دعوت کرد پس از نزول و وقوف اسمعیل نامی ایروانی خجری بر کتف محمد درون کرد و دیگر بکشتنکی جانش از تن پیرون نمود و امانی یزد از فتنه و با سواد و کار آن شهر اشتهال تمام گرفت علی بجمعه سیم درین سال میرزا محمد صادق شریفی خاصه بزیارت مشهد رخصت یافته بارض اقدس رفته ذکر نقولین حکومت شهر خلجی از رقبه جیشار نواب مستطاب شاهانزاده خجسته خصال علقلی میرزا ابن شاهانزاده مغفور صاحبقران قاجار نورالدین مرقد و در فتن نواب شاهانزاده عباس میرزا به نیابت انولایت نواب مستطاب شاهانزاده معظم مکرم علقلی میرزا اگرچه باعتبار قلت شهر و سنین از فرزندان کسین خاقان صاحبقران مغفور طاب ثراه است و در هجدهم جمادی الاول آن سلطان سعید بن عرفان شهاب بوده ولی بلا حظه کتاب کمالات لیلیانی و اقباس حالات روحا از همین فرزندان خاقان شناخته میشود که بزرگی بحال است نه بسال و فردنی بفضل است نه بسال نظرم جهان پیرو او یکجوان بودن نادر و بلند بسیار فضل و اندک سال شرف اصل را با و فو فضل منضم کرده و ادب ساز با آداب پیمان جمع آورده گوت بزرگی بطراز فضایل او معلوم است رفته فضایل نیروی فضایل او محکم در بر اعمت فضل و ادب سعید بن در شاعره جود و کرم بی بدیل است در ذکا و قریحه غره عصر و نادره و دهر و بهت خاطر و شرف طبع و صفای ذهن و حیدر عهد و شهره شهرزاد و شهاب بکمال نفس و تحصیل علم بر داشت و ذات اشرف خود را محمود اقرار و مغبوط اماثل ساحت در علوم عربیه فنون ادبیه و حکمت الهیه و طبیعیه حساب هندسه و ریاضی و نظم و نثر و تاریخ متوجه و در علم و حلم و بذل جود و کسیت و فراست متفرد و صاحب نیافت قایقه و تصنیفات رایقه است بعد از وفات نواب شاهانزاده هر که بخدا مات چاکران در بار عفت مدار نواب سترگرمی و ممد علیا دامت مجدایمیر داحت حکم حضرت پادشاه مغفور محمد شاه طاب ثراه و جعل بجه شتواه وزارت و کار گذاری آن علیا محرم محرم بنوالب اشرف الامحول شد و در سفر و حضر طهرم رکاب بود و امور معاملات و دیولات ملازمان دربار علیه عالیله کفایت و منضم در این اوقات بام حضرت سلطان سلاطین شهر خلجی از مضافات آن در وجه مصارف آن سرکار مقرر آمد و نواب شاهانزاده عجماسقلی میرزا کمتر برادرش به نیابت حکومت انولایت رفت و آن صفی را بعد از نصف و منظوم داشت و تخم لطف و رحمت و برداشت در مزایع قلوب رعایا و برابا کاشت و چون در این ایام بواسطه طغوی و بای عام در داخله و خارج طهران و امتداد گرمی روز و شتاد فضل متوزم کب ظفر کوب اعلی بی بیلاتات لوسان و لار و امانه و در بار حرکت کرده بود پس از جندی غریمت رجوع بدراخله فرموده در شبانه تلخ شهر فقیه با حثمت و ابهتی تمام وارد شدند و چاکران خدمتگذار صادق که در غیبت موبک اعلی در شهر مصدر خدمات شده بودند مورد التفات کوناگون شدند از جمله مقرب بخاقان فضل الله خان افشار سرتیب توپخانه مبارکه که که آنجا شهاب رخصت نواب غفران آبان نایب السلطنه مغفور ملازم رکاب و در همه معارک ظفر و منصوب بود

امیرچوکی توپخانه بهار که منصوب بشریف و فرمان مبارک مخصوص شد ذکر سفر سلطانیته و غریمت سردار و افواج بدان حدود و چون سال
چند برفته است که امنای دولت از ممالک سیاه معلین انا بلاک ایران آورده و بهر علمی مستعین عمد را تربیت و تحمیل می کنند که از آنجا کسب قواعد
علم نظام پیاده افواج است و مشق همه افواج بالاتفاق در فضائی بزرگ و صحرائی پهن دست نمیدانند و شاهنشاه ایران بر آن شد که آن افواج را در چمنی کشت دود
صحرائی کشیده بر نظر مبارک عرض دهند و از بهر حیثیت حسن سلطانیته در خور این لشکر نمود ولی روزگاری گذشت که بخوابشگری کارکنان دولت رسید و
سپاه نصرت همراه شاهنشاه ایران بعرضه گاه مذکور درینا مه بود در این روزگار که اتحاد دولتین و اطمینان سرداران طرفین بحال انجامید و هیچ
سوی دغدغه بخاطر این افت بصوابید خباب صدر اعظم سلطان ممالک ایران از اعظم سفر سلطانیته بهت جزم شد و اوان سپاه را با اجتماع در آن
چمن اخبار کردند و در اینوقت جناب سفیر کبر دولت سینه عثمانیه و فیق افندی مقیم در آنخلافت بهمانا اندیشه داشت که چون سابقا در ۱۲۰۰
در ویش با پاشای جته و سبب قطور خوی که سالهای دراز از ارضی متعلقه بدولت علیه بود تصرف کرده و بعد از زمانه پیرداده بمباد امنای دولت علیه
ایران را در اجتماع سپاه بچمن سلطانیته امری درینت صورت بسته باشد که در مقام کافات برآیند لهذا وزیرای مختار و ولتین روس و انگلیس را بچمن
فنج این غریمت برانگیخته آنان نیز بتوسط میابخی و وسایل سیال بصدر اعظم اطلاع این معنی کردند که شاهنشاه ایران این غریمت را بزمانی دیگر
تا خاطر کار گذران دولت عثمانی را طمینانی حاصل شود و ضمن این مطلب بعد از چند متمسک شدند نخست نیکو در این ایام زمان شیوع و بای تمام
و وقوع این مرض مایه کلی اجتماع و ازدحام دیگر اینکه چون نخی صمتی با دولتی در نظر نیست و سفری و جواب نیافته است چرا باید مبلغی خطیر بخرج لشکری
کمتر مصروف داشت و خزان سلطانی را زانی آورده مع القصد این کلامه و مرسله تکرار پیوست و مطاولتی یافت جناب صدر اعظم پاسخ سرود که ولا
چنین اندیشه بخاطر راه دادن و عهد دوستی ما بین دو دولت واحد اسلامی را که سبخی حدید و حجر است و بین من چوت انگلیست پنداشتن
خطاست و بیکر آنکه چاره افتاده است که بجان شما شاهنشاه ایران خصمی دشمنی خود را با دولت عثمانی ستودارد تا وقتی بطور آرد و حال آنکه چنین اندیشه در راه
ماره نکرده چه بوزیر بغداد کس فرستادیم و پیام دادیم که استماع افشاده است که قبایل اعراب سرطغیان بر آورده اند و بسیار از ولایت متعلقه بدو
شمار اضراب ساحه قریب پست فوج سرباز ایران نزدیک بحد و عراق عرب مهیا و آماده اند اگر شمار با مداوی حاجت فشد این افواج را بر آنان
بکارید و کار آن را رضی را بنظم کم کنید ولی چون دولت شما در باب قطور احقاق نموده بی حقی آنرا ضبط نموده از کفر کار خود سواطن حاصل کرده اند
و اینکه از بلای و بای عام سخن در انداخته اند آنکه شاهنشاه عهد نیست سلطانیته را بطور آورد و هنوز و با بر دزدانست بعد از اخبار و احضار چندین
هزار کس بجای معلوم اکنون فنج غریمت ملوکانه پسندیده نیست و رای ما از قور و بد افقور و جداست و اینکه از بدل و نقض خزانه سخن اندیخ ساز
و برک سپاه در معنی دخل با پادشاه است و جمع خزینه و حفظ دینسینه برای تجنیز لشکر و تنظیم کشور است والا زبهر نماندن چه سنگ چوزر خزینه سلطانی
رعیت است و دینسینه شاه سپاه خاقان مغفور نورایه مرقد همه ساله بی ضرورت جنگا سپاهی ساحه بدان چمن آنکس کسی فرمود سپاه عثمانیه نیز
اناطولی را لشکرگاه کرده و در آنجا بی وجوب جایگاه دارد سپاه شما نیز اگر زرمی در پیش نباشد تا بخوردن و خفتن و تن پروری عادت نمایند میلان
و قشلاق و لشکار و پنجر دشت و کوهسار لازم است علی بحکم جناب صدر اعظم ملاحظه و دستخط مبارک و در از اسطین ساحه و بسر حداران طمینان
دادند و بتوسط جناب صدرت امارت آن سپاه بمقرب سخا قان عزیز خان اجدادناشی مفوض گردید و لقب امیرالامرائی یافت و تهیه آن خدمت
پرداخت و جناب اشرف صدر اعظم بتلج حکم خیرل شاهنشاه سعید و ماموریت سردار سپاه بچمن سلطانیته تجارت فوقانی میدان سلام که مجمع این نظام بود
رفته شیلانی کشد و انالی نظام را حاضر نموده و فرمان طاع و مشور لازم الاتباع سلطانی را بر سر آن بچمن خواندن فرمود و یک قطعه آن صوت بجایون علی کلکل
بالی اسد حمال سبزوآبی که مخصوص این مرتبت رفیع است زبکین سردار نمودند و شیار رتن و مشق امور و قشونات از توپخانه و زبور کخانه و افواج قاق
و سواره و حرکات لایات در قبضه قدرتش مقبوض اند و آقا همعین خزان و انظام نیز بقلب خانی ملقب بشریف سلطانی مخلص شد و تهیه این پیروز و چند سپاه را اجا
کرده که در پست فم فقیعه هزار و دویست و شصت و نه و چمن مذکور حاضر و آماده باشند و پست قریب از حرکت مرکب فیوزی کوکب سردار کل حسب الامر مایه
توپ کردن کوکب امرای تومان و همیس سرتیمان و سرتخان و مطرد و سکو و لول ایلالیای معلم افواج و بعضی از مستعین از الفنون رده سلطانیته
سفران و رود سردار تمامی افواج از پیاده و سوار که قرون از شمار بودند و چمن مذکور در بحال نظام همگام و در دوزده بودند و بزمرگان خیرل از روی طبع و کل
مشراط استقبالی بجای آوردند و اظهار متابعت و مطاوعت کردند سردار پس از نزول و در و با هر یک از آن پانچ نفی بپس فر داشت که بدست و راعل

کولون مطرد سو علم کل افواج و سایر تعلیقین یا و نیمه ترتیب بند یمن طالع فیروز دیت و ششمانه روزارد و بی باشکوه و شطامی تمام آراسته شد که تا سلطانیه
 خیمه سپاه سلاطین معظم گردیده خیابان سپاهی نظم ندیده و در روز یکشنبه یازدهم شهر ذیقعد به ششانه و غرق شایان از شهر بیرون رفته ساحات امیر آباد و یافت
 غیرت باغ ارم و صحیح جم نمودند خیمه و حرکاه در حرکاه و طناب طناب موزافرو گرفت عرصه صحرای قبه حرکاه و مایچه ریاست سپهری بر مهر و ماه شد سپهر شاهنشاهی
 از مقدم همیون بر مهر و ماه افتخار کرد و ذکر سفر مسمیت اثر علیحضرت سلطان السلاطین شاهنشاه اسلام ناصرالدین شاه قاجار شهاب
 بلوک خمره فرسخان و نزول در چمن سلطانیه و واقعات آن ایام در روز یکشنبه هفدهم شهر مذکور که حضرت اعلی بفرقه خنک مجرعه شک
 بلال نعل بیرون منج جو زینم غار اسم بر آمد خروشانای و شپور و لوله نغمه صور در شهر در انداخت و افواج عمان و تویچیان میرنج ابن از در کرد و اگر آمد
 ارک صف بر زد و زنبور کجایه مبارکه ششلیک بزرگ گردید چهار ساعت بغروب آفتاب فرودمانده هنگام طلوع آفتاب جمال شاهنشاه پهلای از کوبه زین
 مرکب سپهر مثال بود و وارنجه تلرک بشهر روانه افتخار از دروازه قزوین باشوکتی کامل و حشمتی عظیم بیرون رفته بامیر آباد رحمة الله علی بایشان نزول لعل است
 داده از جناب جلالتاب صدر الصدور و الکفی الکفایت تاسای امرای عظام و مقربان کرام هر یک خیمه خود مقام گرفتند و پاسا سودند و شب بغنودند و دیگر
 روز بخت فیروز سافت آباد نزول افتاد و تبریب منازل بشهر قزوین زینب دین افرو و مقرب سخا قان خسرو خان کرجی والی قزوین در کباب جمایون
 تا خرم دره ملثم بود و از آنجا مخرج بازگشت و اردوی اعظم در صاین قلعه و حفظ صیانت کرد کار روزی توقف فرمود امیر صلاخان حاکم خمره تا منزل
 سیاه دین با استقبال یوکب فیروزی کوبک و در روز چهارم دی ماه محرم بحین سلطانیه توجه کرد و روز و روز و مسعود قون نصرت برتیب نظام دشتبازار انصاف
 دشت و سپاهان محم و دساحشند و زیاده از فرسنگی از دوسوی حیابان نظام بر آراسته شد حضرت سلطان السلاطین از میان دو صف با شکوکت جسته و غلغله
 خورشید کذ همیکرد و بدن نظام نظر همیداشت و ملزاکم و حرمت یمنوخت تا بر آبرده خاصه کون مناص در آمد و بجماعت بغروب زده خواص عوام
 عموم چاکران و الامقام اسلام عام خواندند و بعد از آنکه مبارکه یکصد و پنجاه توپ ششلیک گردید و پس از گذشتن سلام عام و القات و کلام هر یک مقام خود
 بازگشت و مقرب سخا قان حکمران کیلان صیخان که بار و ساد و عمال نجاکوب درگاه فلک استبانه آمده بود و از روز سعادت حضور یافت و نواب امیرزاده هم
 حمزه میرزا حاکم تبریز و مقرب سخا قان میرزا فضل الله وزیر نظام و میرزا محمد قوام الدوله در پنجم روز و در روز شرف خاکبوسی دریا شدند و از آنجا که منظوم
 از این مفرخیریت اثر اجتماع عمار نظام در یکیدان وسیع و مشق و حرکت بالالفاق بود و غالباً زانکه علیحضرت شاهنشاهی در ایوان رفیع عمارت بیع سلطان
 جلوس داشت بتعلیم مقرب حضرت کولونل مطرد سو علم کل مشقهای شایسته و حرکات نظم میگردید و در نظر مبارک جلوه قبول مینمود و فی الواقع مشق سپاه نیز
 کس خبر در چمن سلطانیه دیدنی و دیگر امکان نخواهد داشت عجب اینکه اردوی نظام و غیر نظام که شصت هزار کس و دندرتی و ظنی داشتند که از تحریر بیرون است
 اصلاً آواز و همه از کس بی نمی آید و ذکر و اصول عید سعید صبحی و سلام عام شاهنشاه اسلام در عمارت اعلی و لوازم بار عام و لطفیابا
 خواص و الامقام در روز یکشنبه هفتم شهر ذی حجه که روز عید سعید قربان صبحی بود از اطراف کناف چندان کله کوه سفید بارودی پاشانند و زدند که از خبرنا
 بیرون رفت چه شصت هزار کس ایالی رود و غالباً امرای عظام و امیرزادگان با حشام بودند و بعضی از آنان زده و پست الی پنجاه کوه سفید قربانی همیکردند و بی
 شبهه عدد کوه سفید از ناس صناعه و دو در روز خارج و داخل اردو زبون و باج نموده عصبه بطایع پست الله و شعر و مناکشته و ریک خار و مناک سخن کور
 در فرسنگ بزرگ لغمان و لعل بدخشان و یاقوت رانی و عقیق میانی جلوه همی نمود و حضرت شاهنشاه حجه بار عام داده چون خورشید خندان بر ایوان
 عمارت کیوان رفعت جلوس فرموده آن چندین هزار کس تفاوت درجات مقام صنف بصف کرده کرده در جایگاه خود قیام و آرام داشتند خطما خطبه خواندند و
 شعر انداد ملک الملوک بمقرین حضرت حکامات شایان فرمود و هر یک بمقدار رسته و نشان با نعام و اکرام و خلایع آفتاب شغاع مخصوص
 داشتند پست و چهار فوج از افواج نظام و یکجزار سوار و پیاده و حضور اعلی ستاده و پانزده عراده توپ در میان و پانزده دریا ربعد نام
 برکت آیت صاحب ولایت یکصد و ده بار خالی شدند و سه مرتبه با شارت نصر الله خان سرسنگ بنوره خانه ششلیک بنوره و لوله در
 کوه و دشت فکند و زیاده از ربع فرسنگی مسافت میدان سلام مبارک بود و فی الحقیقه هیچ سلطان از در چمن سلطانیه چنان چشمی هدید
 و چنین عیشی سعید روی نداده و از اهتمام جناب جلالت لضا ب صدر اعظم حشمتی متکاثر دیده بزرگان ایران و غیرهم جلوه کرده تا اکنون
 در ممالک محروسه ایران چنین سپاهی نظامی فراهم نیامده بود و در روز و شب هفتم اینها علیحضرت شاهنشاه نشاط سگار فرموده برت
 و تفرج را بر ششمه چمن سلطانیه غریمت فرمود پس بجایار یکجک در دامان کوهسار مرکب کوه رفتار براند و بجای غروب از کوب بازگشت

جلد ۱

ذکر مرآت السیاسة فی بیان قیام و زوال

در چهاردهم

در چهاردهم نیز با خواص چشمه مذکور توجه فرموده بهنگام عصر قصر باز آمد و با شاه پیش و عشرت و مساز و عید سعید سیمون غیری نعمت بینا
در رسید و تجریم و تکریم منضم و مضمون آمد و در آن خلافت نواب مستطاب شاهزاده جلالت معنی سلطان معین الدین میرزای و سعید
ادام الله عمره در عمارت موسوم به شاهیانه توقف کرد و نواب میرزاده معظم کرم اردشیر میرزا حاکم دار الخلافه صانعه الله عن الاله و نواب
ساسان میرزای الله باشی و میرزا موسی و وزیر دار الخلافه و امیران پنج و تیر سپاهان خاصه و سایر ارباب مناصب بحضور و الا آمدند و شلیک
و خطبه و تهنیت بر رسم معمول و ریافت و دولت ابد مدت شاهنشاه اسلام پناه را دعا گشتند و دوام خواستند چون حکامای طبعی عین
ایران خاصه انانی و فرنگستان تجربه معلوم کرده اند که توقف اردوی عظیم در محلی عظیم بایه عفوشت غرض هوا و علت حادث مرض و باست خاصه
که در ارضی آن همه انعام در میان انانی اسلام مذبح افتاد و ارتعاش احشا و معامی آنان هوای لطیف کشت و شهای قوی صعیف پاندا
عجب بامیل تو اتر نقاش نفس بر نفوس شاق آمد و شواهد اشباح را از اردو اج ارواح زمان طلاق هر روز جمعی از رزاعل شبها جل بیوست و بر
شیشه وجود نازک دلی بسنگ هلاکت کشت تدریجا آن ناخوشی خاص عام شد و صبح حیات بسیاری از ذرات و کلمات متوصل بشام نظم
بهشتی رزوا صدهزار رنج محیط چو بر کیهان صغیفی حاطه بلبل ز بسکه شست آب آن و این سپردنجا ک شکست بازوی عنال و تیشه نقاب
کسی که جنت ز دست اجل بگرفت عصا نشتی امراض و سستی اعصاب همه چون یک منفرج زنج استقا ز روی زرد قرین با قرینه زردا
ارد و از ذناب خدم و در جاله حتم در شیوع این بلیه و وقوع این قضیه از احاد و افراد ملازمان رکابی و افواج آذربایجانی احدی نتوانست
از میان اردوی علی کناره جوید یا بکناری پوید چون مراتب شدت و شیوع مرض و با معروض رای جهان آرای دارای دادگر دید بخش مر
وعین ثقیف بمراجعت پرداخت و سپاه نصرت همراه را با و طان مرخص ساخت و موکب اعلی در ورنشینه پست و بهنم و تخته سال بکرا از دو
شخصت و نبدار الخلافه وارد شد و امیرزادگان و حکام و الا مقام که در سلطانیه برکاب بوسی آمده بودند بهنگام غریمیت دار الخلافه مقضی ام
و مخلص بکر حکمرانی خود بارگشتند و حاجی میرزا محمد خان نایب اول سفارت که دیر می دپش مردی نخبه است بلقب پیری مهنام خارجه
ملقب کشت و بجای میرزا مصطفی نرشت در خدمت نواب حشمت الدوله به تیرتوقف کرد و مقرب سخا قان احمد خان نوالی دیوان پسکی
امورات آذربایجان شده روانه کشت و قنبر علیخان که حاکم دیوان پسکی تبرز بود احضار شد و با فتحا ربهادر خان ولد عباسقلی خان دره
خبری حسن خان سبزواری که در محاربات با خان خیره و محافظت مرو مصدر خدمات شده بودند خلعت مرحمت ارسال شد و در این ایام
زلزله دیگر در شیراز وقوع یافت و در محرم محرم چنانکه رسم است در طهران و سایر امصار بتغییر داری و سوگواری پرداختند و در ششم شهر صفر
علی الرسم جشن ولادت شاهنشاه دهر را در شهر مرعی و معظم داشتند و امیر الامراء العظام عزیز خان سردار کل تخته محاربت سرحدات
آذربایجان در هفدهم صفر ۱۲۷۰ بصوب خوی رفت و خان ناظر انوشیروان خان بلقب عین الملکی و کمر مرصع مفتخر و مخلص کشت و عید مولود
حضرت خاتم الانبیا از بنکریم و تقسیم حق گذاری کردند و کرامی داشتند چون محمد امین خان خوارزمی بر ساله بر و آنده زکات طلب میکرد و مقرش
که افواج ثلثه خراسان را با اسمعیل خان برادر میرزا محمد حرم شهنشاه توپ و پانصد سوار روانه مرو نمایند لهند نواب مستطاب حسام السلطنه بان
در بندر فته توقف نمود و با استدعای مالی مرو سپاه را روانه شهر مرو فرمود و مکنیز اسواره قریابی بر سر راه عساکر منصوره آمده محاربه کردند و مغلوب
شدند و عساکر منصوره مذکوره وارد مرو گردیدند و در روز یکشنبه چهاردهم شهر جمادی الاول علیه حضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه مرحمتی جدید
و توجیه بزرگ با نظام الملک فرموده خدمتش را به نیابت صدارت عظمی و وزارت نواب شاهزاده و لیعهد احتصاص داد و لغت و
مرتبه اش را جناب شخص دویم ایران بر نهاد و دو خط مبارک با فتحا ریش صادر شد و امر و عطا آنجناب را تهنیت گشتند و بخت بردند و در
سه شنبه پست و یکم جمادی الثانی مطابق سال یارس نیل ترکی تحویل آفتاب بکل مبارکی روی داد و آفتاب خسروان نیز در عمارت باغ کوکوم
بکلاه قرنکی بتحول فرمود و مجلس انجمن سلاطین قاجاریه استسپار است و علما و خواص مرا حاضر شدند و در روز پست و دویم
بجلوس در دیوانخانه بزرگ و سلام عام و خطبه و تهنیت گذشت و چاکران خلعت و انعام یافتند و در پست و ششم انیاه نواب
مستطاب فیروز میرزای نصرة الدوله حکمران سابق فارس به نیابت نواب مستطاب شاهزاده معظم سلطان معین الدین میرزا
و لیعهد دولت ابد ممد با مر حضرت اعلی اعلی اعدا و امره بکجومت آذربایجان احتصاص یافت و مقرب سخا قان میرزا محمد صادق

با وجود عرض
و طول

خلف الله تعالی فی هذا بیت الله مغفور نوری لقب قایم مقامی مخصوص و پیشکاری عموم امورات آذربایجان روانه شد و نواب مستطاب
 حشمت الدوله بکاب علی آمده و در دوازدهم حجب وارد و مورد القاب پادشاهی گردید چون روز نهم حجب لادت حضرت شاه ولایت
 امیرالمؤمنین علیه السلام الغالب علی بن ابیطالب محقق است و حضرت شاهنشاه اسلام پناه آنروز را حیدر سعید مقرر فرموده و اشرف اعیان
 شمرده و از خانه و سایر مصارف آن متداول داشته و لازم تعظیم و تکریم بنور آمد و جشنی مبارک برپای شد و تهنیتها رفت و در ذکر نفوس
 امارت نظام نواب مستطاب شاهزاده معظم و الامقام امیر کبیر محمد قاسم میرزا ادام علیه السلام و بسط علی الشجر
 یحیی و ماموریت نواب کامیاب فریدون میرزا بفرمانفرمانی خراسان و پیشکاری وزیر نظام واحضار
 نواب حسام السلطنه بدر کماله چون نیمه تیر سلاطین مهابت اسرار یزدانی و محل الهام ربانی است و قهر و لطف آنان نمونه غضب
 و رحمت سبحانی دل مبارک شاهنشاهی را که مرآت انوار الهی است بدیدار مولود مسعود و فرزند ارجمندی که در روز شنبه پست و دویسم
 ذیحجه سال یک هزار و دویست و هشتاد و شش کبری و خدر علیا فروغ السلطنه میلاد یافت میلی فطری و مرحمتی جملی حاصل شد و علامات جلال
 و امارات امارت و آثار ذکاوت و اطوار فطانت در ناصیه هالک مشاهده رفت اسم سامی و نام نامی جد امی خویش امیر کبیر محمد قاسم خان بن
 اعضاد الدوله سلیمان خان بن محمد خان قاجار قونلو را که در این نخست کتب تکرار یافته بروی مخصوص فرمود و روز بروز آنرا رشد و استعداده
 از وجبات حالش استنباط نمود تا این اسم را مسامی و این لفظ را معنای صحیح و صحیح حاصل شود مقرر فرمود که جشنی پاریسد و خلاق از انبالی
 نظام و امرای و الامقام اخبار و احضار نمایند تا نواب مستطاب شاهزاده معظم محترم را بصبر بصیرت بینند و بنظر معرفت بشناسند
 شرط عبودیت بجای آرند و شکر تهنیت این منصب اعلی و لقب کبری بگذارند و در خلوت و جلوت خواص و عوام اجتماع گردند و جناب
 جلالتاب شخص اول و صدراعظم و نوین بزرگ اعتماد الدوله العلیه العالیه و را چون جان عزیز در بر گرفته عموم افواج بحضور شرفیاب
 بشدند و تجلعت و انعام و تقصود اگر ام مخصوص آمدند معلمین و مترجمین و تعلیم در سر نظامیه دارالفنون و بنده درگاه نیر بختور و الا شانشیم
 و سرور تمام باشیم و آثار بزرگی که در ناصیه هالک نواب شاهزاده پهلای نظام و الامقام حفظه الله تعالی دیده می شد مضمون این پیش تکرار پیمافیت
 باشی و سبب دولت بدد کان بنو از شایع سحر است علی کماله جناب جلالتاب صدر اعظم یا لا خاند نظام رفته صاحب منصبان اجماع نموده بخت
 شیرینی پیادند و پسر خوان بگریزند و وقوع این جشن معنای عجب بین بگادی و الرجب بود میرزا علیخان خلف جناب جلالتاب صدر اعظم بوزارت
 و پیشکاری ایما گویشد و در این اوقات حکمرانی بلاد خراسان نواب مستطاب فریدون میرزای فرمانفرمای سابق فارس مقرر شد و مقرب
 ایخان میرزا فضل الله وزیر نظام بوزارت خراسان عین گردید و از دار الخلافه روانه شد و منزل بمنزل عرض راه را نظم داده همیشه چون خبر خراسان
 رسید که نواب فریدون میرزای لقب بفرمانفرما عم شاهنشاه ایران و میرزا فضل الله وزیر نظام برادر جناب صدر اعظم از دار الخلافه بگومست و وزارت
 آن صفیات مأمور و با استعدادی کامل راه برگرفته اند فتنه یکنزدان حدود در پیما افشاند و خانان خاین تو بهم شدند تحت جعفر آقای جلایر حکمران قلعه
 کلات که مردی دوروی معتمد جوی بود برادر خورضا خان با استقبال رکاب عالی والی و وزیر نظام به پیشیا بفرستاد ولی بر خود منحصر کرده بود
 که خود بحضور و الانیاد و حکومت کلات بروی مقرر باشد رضا خان پس زور و بدینش بور و دیدار وزیر نظام و حوضن بختان کچه و خام در اندیشه کار بود
 روزی وزیر نظامش بخواند و بدو گفت که از من بیزارت بگویی که از خدمت دیوان کناره جستن و غایت در بوم کلات نشستن و از سرعت و منصب
 کنش و بدان چار دیواری فرور غره کشتن شیمه عالمان و شیوه عاقلان نیست چه اگر دیوانه آساقصد آسمان کنی بتانیه کلک چون شهابت مرجوم دارم
 و بتیرد پرت بر زمین فکتم تا آنگاه بدانی که بدو انکشت نامه و بشری خامه خاصیت چشمی لشکر در نهفته ام چه اگر کار توام تجریر لشکر حاجت افتد با حق بخو
 چه مایه عسکر تشبیه باید کرد چون این مقالات بگریز که هر کلمه اش تیری بود بگریز و باز انجام آورد رضا خان حاضر کرد و امور منازل عرض راه را نظم کرد
 در نهم شهر حجب هزار و دویست و هشتاد و شش متقدس وارد شدند و در آنجا معلوم افتاد که نواب حسام السلطنه امیر حسینیان برادر سخاان ایلیانی را
 چنانکه سبق ذکر افتد بود و صد سوار و سلفی زر مسکوک برود مأمور داشته فرستاده و دو هزار سوار قریبی کرد و او را چهار روز محاصره کرده امیر حسینیان را سوار
 خود بشمشیرهای آخته بر پرده شکر قریبی تاحیه باز کرده تن را بخت از میان بگریخته بود و فرشته است لهذا فرمانفرما روز پست و یکم شهر حجب از مشهد بفر
 آمده باقی در بند تاخت و ساخان ایلیانی و علیقلی خان میرنجه که در خارج شهر اردو داشت با افواج و توپخانه و آنجا رسیدند ساخان ایلیانی را

با هزار و ارغله و شکر کاری بجانب مرو روانه داشت و نواب الاود قصد اشغال امر سرخس نمود و اراضی خان سرخس و خوشنودخان و حسن قلجان و سایر
عظمای و زعمای مرو بخدمت آمدند و اظهار متابعت کردند و عرض نمودند و طایفه اندک قتمش و قتمش و هر طایفه متفرق بدوازده فرقه و هر فرقه محتوی بر یک هزار
خانوارند اگر ما را بخدمتگذار می پذیرید خدمت ما کنیم و شما داریم و کردگان بدینیم و بشهید پائیم لهذا مقرر شد که دوازده خانوار بشهر مهدس بیاورند و یک
کردگان بگذرانند و معدودی از سواران سرخس نیز در شهر بمانند و اسرای خسران رخصت با و حان دهند و آنرا که بخار خردید اندیها باز خرد و با کنند
و از این پس تبرک این کار گویند هم اگر در آنجا و یعنی اراضی سرخس بخت و تازی از دیگران شود از عهده برآیند و بگذرانند و رواصل و قوافل امن بامون
بخارا بجهت نمایند و نواب الاود مقرر داشتند که غنایم و دو اب سرخس را در اراضی خراسان بمرقی که رخصت دهند هر خورداشته باشند و حکام تمام
نکند سرخس را آنسوده خاطر مطلق بشوند و حسب المقرر است و چهار خانوار سرخس بخدمت نواب الاود روند و فرمانفرما آنرا بشهر مرو روانه داشت
و بوزیر نظام سپرد و وزیر نظام اخراجات و منازل آنرا در مرتبه بسطت حتی شد و چای معین برایشان مقرر نمود و فرما فرمود که قصد شد که
اخال تقسیم داد و وزیر نظام در شهر مشهد االی کلات بوعده و عید و پیم و امید از جعفر آقای کلاتی رسیده کرد و صیر کفایت که منیوایم برهایم کلات پائیل
عساکر حضرت آیات شوند و آنان قرار بر نهادند و عید کردند که بر جعفر آقا بشویند و او را برانند و کلات را تصرف مردم دولت دهند پس از رخصت االی کلات
وزیر نظام تهیه و انجام این کار پرداختن قاقان خوری و رضا خان کوارشکی و رحیم خان جوله را بدو نیز از تفکیک کلات خرسند و بعضی در دود و روانه
نققی و ارغون شاهی را تصرف در آورند االی کلات بر جعفر آقا بشویند و او را چاربا چار برادر و ده سوار فرار کرده بخوارزم شد و جواد خان شقاقی با
چارصد سوار و بهادر خان دره خبری با جماعتی بکف و حراست کلات رفتند و چون خبر تیر کلات انتشار گرفت یکصد و پنجاه کس از سواران خسران
درآمدند و اظهار ملازمت کردند و در خدمت وزیر نظام پیوسته و وزیر نظام ملاحظه آنکه مبادا چون فرمانفرما از خسران درگذشت کلات رود سرخس
نیت بگردانند سواران سرخس را ببنده نهاده نگاه داشت و مراجهت نکند شد و فرمانفرما بکلات رفت سه فوج سرباز زده عراده توپ با خود برده
چون االی سرخس گرفتاری خسران مشهد را استماع کردند تا چار بکلات رفت و گردان دادند و گرفتار از امر خصم ساختند و فرمانفرما میرزا ابراهیم خان
سیرتیب خیمه را بدو فوج سرباز و کلات بکومت بنشاند و خود بار اراضی او و عشق آباد و اخال داند سواران ترک که چون آگاه شدند جماعتی کرده و روز و روز
والا باول خاک آنک معروف عشق آباد از در محافت و دهانه پیرون آمدند از دوسوی جنگ در پیوسته شدند سواران امیرخان شامیون قورت پیکو
جواد خان سر کرده سواران شقاقی که پیش قراول اردو بودند ساعتی بجای و مضارب به تقدیم جنبه جمعی از ترک که قسبیل و اسیر شدند و پای ثبات آن
طایفه از پیش بدر شد و مقارن اینحال نواب الاود توپ و تپ در رسید عشق آباد نزول کردند و سواران بهر جانب پراکنده شدند و سواران از
ترک در آنجا و در اراضی دیدار نکردند حکم و الاهی شش قلعه و میثاق آنرا با خاک پست کردند از وق و آغز و قلاع آنرا پاک بجهت شدند و چون
از انظار ایثری بطور نرسید و در آن پها بان زیاده توقف را فایده تصور نرفت سوکب الا بشهر مهدس رجوع و خدمات خود را بدراستجاده
عرض کرد از جانب شاهنشاه قدر دان خلایع و نشان بفرما فرمود و دیگران علی اختلاف مراتب ارسال رفت و علی محمد یک و سحر اسان بر دو
فرمانفرما بکاتب قبی تر که شمیری از بلوسات خاصه کمرها و نر با یک قبضه کار دودسته مرصع بالاس کر اینها زینت کرد و میرزا ابراهیم
خان سیرتیب خیمه بیک شوب چه کشمیری منخل شد محمد حسن خان فراای نبشان و حایل سیرتیبی شرف گردید امیر حسینیان زعفرانلو و سعادتقلی خان
دره کزی و امیرخان و جواد خان و سایر اصحاب هر یک بخلعت و نشان سرفراز و شادمان شدند اما جعفر آقای کلاتی تیغ و رسته با شارت محمد امین خان
اوزبک خوارزمی بقرباب باز آمده یک هزار سوار قریانی گردانیده با شمشیر و استر و ادکلالت را بعد از پنج ساعت منازعه و مدافعه برادرش مقتول
و چندین کس دیگر مجروح و مطروح گردیده عیان غریمت بر تافت و بهریت بشتافت و بخوارزم کریمت و پس از ورود فرمانفرما بشهر مهدس
اراض خان و خوشنودخان بوفای پیمان و ادای پیمان بشهر آمدند و تعهد خدمات سابقه را نمودند و در این ایام محمد شایخ بغارت کار وانی که بشهر
غرم کرده اند رفت پانصد تن سرخی بجهت قافل شدند با باخان و محمد رضا خان هزاره و سواران جامی و خوانی تیر که در ایندن قافل شدند
و طهیر الدول افغان نیز جماعتی بر سر کار و ان فرستاده بود در اراضی با خزر زراعی عظیم اتفاقا شادتر کمانان بهریت شدند و سپاه بهریت
چهار کوه سفند و پنجاه و یکتن اسیر که از ترکمانان گرفته بودند بهریت بردند چون وزیر نظام از این واقعه اطلاع یافت میرزا محمد علی دسر خود را بهریت فرستاد
اسرار گرفته را با ساخت دیگر باره پانصد سوار از ترک که بتاحات اراضی توخانه آمدند و کرد و قریه را فرو گرفته و سه هزار کس از جوانان یکه در کمان

بحرمانت و از آن سیه در شیراز بجان و ذکر حکومت ملوک هرگز و تغلب کرده بر تالیه گشته بود و امر قوم می افتد که بعد از قلع و قمع بر تالیه
اما مقلی خان حاکم فارس در آنجا بندری بنام شاه عباس صفوی بنیاد نهاد و از آنگاه تا اکنون در تحت تصرف حکام فارس بود و در زمان
دولت خاقان صاحبقران نامار بعد بر آنکه نواب شاهزاده حسینعلی میرزا بفرمانروائی فارس احضار شد و دشتی چون صید بعد خان حاکم
مسقط را که خوارج اورا امام خوانند با نواب اشرفی لاسلمانی دست داده بود و متمنی شد که حکومت بندر عباسی را جاکمی ذو و جبین باشد که در میان
اختلافی روی نماید بنا علیه شیخ سیف نام بن بهمان عرب را فرمانروای فارس لقبی داد و حاکم بندر عباسی کرد چون شیخ سیف خان مرد
کاروان بود در اندک زمان بر ارتقا عات و وجوئات توفیر کلی حاصل کرده در قلیل مدتی دولتی عظیم و حشمتی کثیر بطور آورده با ستمالت خاطر و خد
قلوب بر صفحات شمیم و میناب و تیا باد بر ایمنی و تحت و سر دره ساسان بندر کچی و کراچی که سرحد بلوچستان و مثنای کچ و مکران است
مستط و متصرف آمد و خوار و بنادر و سواحل در برابر تصرف گرفت و از محصولات و ارتقا عات جزیره قسم مشهور بخیره دراز که تا بندر سه روزه
راه مسافت دارد و متعلق بر صید و شصت پاره پاره دیار است و روی کامل حاصل گردنا از مرتبه خود تجاوز کرده با خوانین لارستان مراد کرده
و دوسه ملوک معتبر بجهت ایشان اجاره نموده در آنجا دقلع حکم ساخت و تحفظ نشانند و در رسانیدن وجوه دیوان تغافل کردن گرفت
دفع همیشه نواب نصره الدوله فیروز میرزا در دویم سال حکمرانی خود در فارس با فوج قاهره روی بلار کسبه و عباسی بناده مالیات
ساله را از شیخ سیف وصول نموده مراجعت فرموده امر آنجا منظم شد و در آن ایام شیخ سیف را صید ثوینی و لار امام مسقط بجانب خود خواند و بعد
بلاک شد لند از در زاده او شیخ سعید خان را با شیخ عبدالرحمن قشمری که از ارباب دولت بود بکومت بندر عباسی فرستاده آمان مغرور شد
محصلان دیوانی را عذر خواستند و اظهار اقتدار کردند مقارن این حال حاجی محمد رحیم خان شیرازی که سالها در مبنی ملک التجار بود از
و از اختلاف بکومت عباسی مامور شد و شیخین و ارباب نصرتند و شیخین دیوانی را که بقوت و ورثه بودند محض نموده عریضه نواب نصره
الدوله که در شش منزلی بندر عباسی نشسته بود نوشته که مراد مرکز حکومت استقلال است و منازعی نیست و بحضور سپاهیان حاجی بن
نواب و الابرار گشته بشیر از رفت و از آنجا بدرا اختلاف احضار شد و نواب مستطاب مؤید الدوله طهاسب میرزا بفرمانروائی فارس احضار
یافت و در عید اضحی ۱۲۸۰ هجری وارد شد و حاجی محمد رحیم خان را امام مسقط احضار کرد و در خبره هر روز مجوس داشت و شیخین بکومت پرورشند
بعد از بروز این معنی نواب مؤید الدوله متخیر بندر عباسی و شخرپ قلاع آن سامان و استخلاص محمد رحیم خان مامور شد و در شخرپ قلاع
از شیراز با جود نامحدود و توپهای دشمن کوپا مقصد برگرفت و در مقدمه چشمت ضاقتی خان سرتپ فوج عرب با توپخانه و تدارکات
از راه سببه متخیر قلعه کنیز وانه فرمود و خود از راه دارا بحد و بلارستان رفته مدتی توقف فرمود چون زائد شد برید و سفیر و تحریرات مثنی و پر
حاصل نذیر صم یورش کردید نصره خان سرتپ با فوج کلپایکانی و توپخانه و قورخانه در خدمت نواب ابوالقاسم خان فیروز خود روانه
داشت و عباس خان بهمانی که مردی کانی بود بر آنجا حکام داشت و بر اثر آن فوج فوج اترک قشالی را بتیرپی لطفعلی خان مامور نمود فوج کلپایکان
بجوالی بندر رسیدند و در سر کوی همی رفتند که محلی بجهت نزول خود معین نمایند ناگاه اعراب شیدالفتاح که در یمن سرکنی شکر کین اشد و بکر
بسته بودند بکنین بکناده راه بر ایشان بسته و کلولهای رعد و آواز را با استقبال همانان نورسیده فرستادند و علی الفطحه چندین مقول شد
سپاه ظفر نپناه مجار بر برداشته با آنکه شش فرسنگ مسافت قطع کرده بودند از چهار ساعتی روز تا دو ساعت از شب گذشته بحال
و قتال اشغال داشتند چهارده سنکر اعراب متصرف شدند و جمیع اکتشاد و در اکتب شرط تیغ و تحفظ را رعایت نموده چون طلوع
فجر روی داد و قهره کی ظلام مرتفع شد سپاه منصور خود را در کنار خندق بندر عباسی دیدند از روی نواب ابوالقاسم خان نیز قورخا
و آرزو که بسیار از آن موصول شد و شرح حال بخدمت نواب مؤید الدوله معروض داشتند و در و شبان روز فرستاده از عباسی بلار رسیدند
و بلطفعلی خان سرتپ قشالی در وصول فوج مذکور تا یکد رفت و بزودی رسیدند فوج و سواران ایلات فارس و غلامان رکابی مجاز
و مکا و حیدر اخند شش و زستوالی از دو جانب مجادله و منازعه قایم بود و قلعه را بمحاصره داشتند بمقتم روز بخت فیروز تمامت عساکر
متقی الکله و مجتمع الهم غم تخیر خرم کردند شیپور و طبل بنوا شدند و سواران در انداختند خنث فوج کلپایکانی از جانب دروازه غری بنجام
شده بچند برج از بروج عروج کردند از آن پس از طرف بر چهار ابر تصرف کردند در و از بار مسجون نموده تمامی عساکر و اوردنه شدند و بقتل و غارت

پرداختند و قلمه گیر و سایر قلاع را فتح نمودند شیخ عبد الرحمن قشیری و اعوان یکبارگی به تجارت بآمدند و کثرت کشتیها نشسته بجزیره قشم و بهرگز از توابع فارس است میفرستند و زوارق تجارت که به بنا در فارس می آمدند از عبور منع کردند و متاع آنها را در جزیره محجز داشتند و بنا بر افتاد کذا استند و چون اخبار این شوحات بر رای امنای دولت واضح گردید بنواب شریف الامویدالدوله ایده الله تعالی کی قطع نشان مثال همایون مکلل بالاس که اجل عطایاست محبت شد و بامیرزاده ابوالقاسم خان منصب سرکنی و ملطفعلی و نصرالله خان و رضاقلیان عرب عباس خان و مصطفی خان سکنی و مصطفی قلیان یوزباشی و مصطفی خان نایب توپخانه را که به شجاعت در جات نشان مناصب خلایع مناسب ارسال انفاذ داشت و انطباق کامل در آن خود حاصل گردید و نواب ابوالشیراز مراجعت کردند و در شانزدهم شعبان وارد شد و مصطفی خان بستکی را مجموعاً در کباب بشیر از بدو چون در غیبت نواب الامویدالدوله فرزندش عبدالباقی میرزا بقا الهه بنده بی نهایت شهر و انضباط امور دیوانی اہتمام کرده بود و حلقه تنزیل بدو محبت شد و غالب غزالی و ویرانی پونما و عمارات شهر شیراز که در زلزله های متعده روی داده بود بتاکید و تقویت نواب شریف الامویدالدوله تعمیر و تسدید یافت و بعد از مراجعت نواب الاشیخ سعید بن سالم که از معارف اشرار اعراب و جوه آن اضراب است چند تنی جو بسپاهی بجوالی بندر عباسی آورده و قصد تخریب آن بلده نموده جنود ساخلو که در آنجا بودند با وی محاربه نمودند کلوله توپ سپاه منصوبه بشو زورق او آمده فرو شکست و او مغلوبانه مراجعت کردند و در این ایام امر حکومت آن بندر به عباس خان بهمانی غلام شهنشاهت محول بود و چنانچه صد نفر از سربازان قشقانی و کلیکیانی و یکصد از غنچکچی کریمیری در آنجا مستحفظ بودند و ذکر ما مورث جناب جلالتاب و سواختنکو شازرد و قزویر و محمدرقمیم دارا اختلاف طهران و معاودت جناب سرسور الغورکی وزیر محمدرقمیم سابقه بدولت بهیسه روسیه و سایر واقعات هم از وقایع این اوقات و درو جناب موسیو اخیونکوف شازرد و قزویر دولت بهیسه روسیه بدار اختلاف طهران است در روز سه شنبه شانزدهم رمضان که وارد میکروید و ویلای دولت علیه اقتضای دوستی و مودت و یکانگی دولتین علیتین لوازم توقیر و تحکیم دیار به جناب مغزی الیه بجای آورده مقرب سخا قان محمد خان میرنجه و علیخان سریت قراکوزلو و محمود خان نوری کلان شازرد و کلان و کتیف یوزباشی و پنجاه غلام خاصه و اسبان سواری لیک عزام و جنایب رین ستام از جانب حضرت قدس همایون علی و عالیجا خانینان سرسنگ نوری خلف الصدق مقرب سخا قان عباسقلی خان از جانب جناب جلالتاب صدر اعظم انجم و میرزا غفار خان نایب وزارت امور خارجه تا قریه طرشت یکصد سکنی شهر با استقبال فخر و در آنجا حیمه و شیرینی مهیا کرده ملاقات نمودند و با اتفاق وارد شهر شدند و در پنجم شهر رمضان با جناب پرسور الغورکی وزیر محمدرقمیم طهران و صاحب منصبان سفارتخانه بحضور محبت حضور حضرت پادشاه اسلام پناه شرفیاب شدند و جناب پرسور الغورکی بعد از عرض رجعت خود بدولت بهیسه و منصوب بودن جناب شازرد و قزویر و حضور آن ماه محبت ختالیه علیحضرت امیر بطوریرا به پشگاه همایون رسانیده رخصت انصاف یافت و از آنجا بحسب جناب جلالتاب صدر اعظم اکرآمده شرایط مودت مرغی داشتند و از آنجا باز دید جناب مقرب سخا قان میرزا سعید خان وزیر امور دول خارجه آمدند و بشهر معاودت نمودند و در روز شنبه پنجم نیز جناب صدرت باب بیازدیدالچی وزیر محمدرقمیم مراجعت فرمود و از واقعات این ایام آنکه چون جناب میرزا حسین فروغی صدر دیوانخانه بمفارت دولت بهیسه روسیه رفته و در شهر ریج الثانی بایرطوف صاحب دو نفر دیگر از ارباب مناصب روسیه بدار اختلاف الدلفانی در ازای خدمات و لازم بود در این اوقات وزارت و طایف مخصوصه و موقوفات کل ممالک محروسه بعد از کفالت و کفایت جنابش موکل و مغوض گردید و با شطام این مقام پر داخت و عمده الامراء العظام سعید محمد خان طایفه الدوله حکمران هرات سردار صالح خان قاناز با چند اسب ترکمانی و عریضه لادت فریضه بدار اختلاف فرستاد و در یکشنبه سیزدهم شوال در ملاقات بشمیران بحضور اعلی شرفیاب شد و چون در یازدهم این ماه روز عید مولودا علیحضرت امیر بطور روسیه بود وزیر محمدرقمیم بدولت بهیسه و قریه زرگزید مجامعت یافت و چندی آراسته جناب نظام الملک امیر الامراء سردار کل مشیر الدوله و محمد خان میرنجه کیلانی و فرخ خان خازن کاسه و عمیدخان سرسنگ میرزا عباس قشیری اول دل خارجه حسب لوعده در آنجا حضور یافتند چون قراولی قراولنی نهای دارا اختلاف با افواج لشه فروین جمعی مقرب سخا قان عباسقلی خان سریت خلف الصدق محمد زکیخان نوری مغفور بود و دینکوز عمده خدمت برآمدند و یکسب کلبه تره اعلی از بطوس و پوشش خاصه پادشاهی مغرور و مهابی گردید کی طاقه مثال ترمیز تیرغریز از جندش خان بابا خان سرسنگ فوج قدیم فروین

نخستین خبر آنکه مقتول غریق شدند و کبرس از اعراب که در شمس و میناب سوار گشته بودند بگریختند و بدینار شدند احمد شاه کلاشریناب نیز اعراب را بدو
 برداشته بجزیره قشم رفتند عبدالباقی میرزا رئیس محمد صالح کلاشریناب کرده و خود نیز بدان صفیات رفته تا ماه رمضان المبارک در آن نواحی ماند
 آخر الامر با قرخان شکستانی را با تفکیکیان و در بند عباسی گذاشته خود به بلارستان رفت چون این اخبار ببحر حضرت و از خلافت عرض شد شایسته
 ایران در ازای این خدمات نواب بنویدالدوله را نشان الماس تشریفاد عبدالباقی میرزا بنش آن سیرتی و جمایل سرخ و مینابت کرم سیرت فخر
 فرمود و صرام الدوله نشان میر خجسته کی یافت و میرزا انعم شکر نویسن فارس نشان و جمایل سیرتی مرحمت رفت همچنین نصر الدخان سرتنگ فوج
 کلکیان و رضا قلینان عرب منصب تیرشی موهبت شد و هر یک در خور پایه منصب انعام و مرحمت شایسته می باشد و مانده شدند ذکر نقو بن
 حکومت بندر عباس بجناب سید سعید خان امام مسقط و عثمان از این پیش نیز بهت لشکر عرب در بندر عباس و فرار صید
 ثوینی مشروح شد از این آن مبارزت صید سعید خان امام مسقط دانست که وی بر تافتن از دولت علیه ایران کاری خطاست پس عیض حضرت
 نوشته بایک شته مروراید منضود و اسبهای تازی و تفنگهای زرنشان در صحبت حاجی عبدالمعتمد خود روانه در محله داشت و از برای صید
 پیشکشی جدا گانه و فرستاده امام مسقط راه ری برگرفت و از جانب یک صید سعید خان در میان تالی مقرخواست پس حاجی محمد علی وزیر خود را که در زاده
 بصداقت لجه متمکن بود روانه بو شهر داشت و کمون ضمیمه حاجی عبدالحمد ملک التجار دولت ایران بر نگاشت و خواستار شد که کار گذاران دولت
 ایران حکومت بندر عباس را بدو واگذارند و او را عامل نشانزد و در ازای این موهبت منال بندر عباس را دو چندان و سه چندان تسلیم کند و بر زاده
 از این پیشکشی شایان بحسرت شایسته فرستد حاجی عبدالحمد صورت حال انکار کرده بدو از خلافت فرستاد و جناب صدر اعظم پذیرفتن منال
 امام مسقط را بصلاح و صواب دانست و اجابت آنرا از ملک الملوک عجم با جرای هفده شرط معلق داشت بعد از آنکه حاجی عبدالحمد را کمون صید
 دولت از آنجا که شرایط هفده گانه در میان صعب می نمود و در سل و رسایل بسیار مترد و گشت عاقبت لا صید سعید خان فرزند و برادر زاده کان خود
 صید ثوینی و پسرش صید سالم و صید محمد و صید محمد بن سالم با دو مرکب بحری از مسقط بیرون فرستاد و ایشان در روز بیستم شهر رجب در برابر بند
 عباس لشکر انداخته و یکماه و بیست روز از برای انجام امر و طی سخن اقامت جست حاجی عبدالحمد صورت شرایط هفده گانه را بدیشان فرستاد
 و صید ثوینی در پذیرفتن شانزده شرط اگر اذیت داشت اما و پذیرائی شرایط هفدهم که ضمانت کار داران فرانسه در امر امام مسقط بود تقاعد و زید و از این
 روی امضای این امر بتوقی رفت و کار ناب مان کردید صید ثوینی بجزیره قشم کوچ داده و چون باز دید ایشان واجب بود حاجی عبدالحمد
 قشم رفت بسم در آنجا با تمام این امر سخن اندید صید ثوینی جواب داد که در پذیرفتن شرایط هفدهم دولت ایران از برای و ما را نیز نقصانی نباشد اما زیان دولت
 ایران نیست که همیشه مسقط و بندر عباس و دیگر اراضی مواحل بحر مقهور این دولت بوده و از ممالک ایران بشمار آمده و امر و زمرست خدا را که دولت ایران
 قوی یکمال است چند آنکه بمالک پکانه دست توانند یافت چه واجب است که از دولت پکانه ضامن طلب کنند و برانی بر صفت خوشا قامت فرما
 اما نقصان ما نیست که پذیرفتن شرایط شانزده گانه و حمل حکومت بندر عباس با سخی این شرایط از بهر آن است که کار گذاران دولت خارجه ما را
 از محال دولت ایران بشمار کنند و ما بمطهرت دولت ایران مکانی حاصل کنیم اگر دولت پکانه ضمانت ماکند ما را آن مکانیت نامد چون سخن
 او با صدق و صواب نزدیک بود حاجی عبدالحمد اجابت را بقدم قبول ملقی نمود و دیگر باره صید ثوینی سفر بندر عباس کرد و شرایط شانزده گانه را
 رقم زد و با اتفاق صید محمد بن سالم خاتم بر نهاد و صورت آن شرایط بدینگونه است قرار نامه حکومت امام مسقط صید سعید خان
 و ر بندر عمان فارس چون بر حسب امر و اجازه ولیای دولت قاهره و با بهره خلد الله تعالی دوام شوکت و امر حکومت بندر عباس
 و جزیره قشم و هرمز و این و تازیان و شمس و میناب پابان و بند خمیر را که یکی ملک محضه دولت ایران است از قرار شروط و قیود شانزده گانه
 مقرر مفصله بکار گذاران جناب جلالت و بنالت پناه محبت و بخت و شوکت شهباه شهاست و ایالت و بسالت همراه صید سعید خان
 امام مسقط و عثمان و اگر کردیم که از قرار همین شروط و قیود مقرر رفتار نموده و هیچ شرطی از شروط را محمل و متوقف و متروک نگذارد و الا آنکه حاکم
 بندر عباس باید تابع این دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد و نوشته خدمت ولیای دولت بسیار
 که من بعد از تبعه دولت علیه ایران نیاید پس مبلغ شانزده هزار تومان از باب مالیات و پیشکش و تعارف از او بدو از خلافت طهران یادار العلم
 شیراز قرار تفصیل و چهار قسط کار سازی نموده از کار گذاران دیوان علی سند خرج بیکه و از این مبلغ دوازده هزار تومان مالیات دیوان علی

خواهد بود و معادل دو هزار تومان منکاش جناب اشرف صدر اعظم خواهد کرد و مکینار تومان فرمانفرمای فارس بر سر منکاش نهاد خواهد داشت و هزار تومان بدیه مهر علی خان شجاع الملک خواهد بود و ثانیاً خدقی که بنا گذاشته در دور بندر عباس حضرت میوه دین پر نمایند و بعد از این هسمین بداند خدق حضرت کند از ابعاد است پست سال اجتناب حکومت آنجا با جناب امام معتمد و اولاد و امجاد او باشد بعد از انقضای مدت پست سال آنجا را معمور و آباد بدولت واکندارند اگر دشمنی باز اولیای دولت خواهد شد حکومت آنجا را با امام معتمد و اولاد او واکندار نمایند با قضای وقت فرمان و دستور العمل خواهند داد و الا احشیا خواهند داشت که خود تصرف کرده حاکم دیگر بکارند خاصه سیرق دولتی با چند نفر مستحق سیرق و کففر تذکره چی همیشه در آنجا بوده رعایت شرایط احترام سیرق دولت را منظور دارند که در هر ماه چار و دولت بجهت آوردن روزنامه و سرکشی سیرق دولت و علمه سیرق با آنجا سپاید و در ایام عیاد و روز میوه مسعود بندگان قدس شهر یاری روح فاضله توپ شادی و مبارکباد بلند آواز سازند و همچنین شب و صبح شلیلک توپ را در نمایند تا در حکام بندر عباس و رعایا و قاطبه کین آنجا که در دست حاکم بندر عباس خواهد بود و در این چند سال خدمت بدولت کرده اند هیچ وجه در مقام ایذا و انزیت بهانه جوی با آنها بر نیایند و کمال رعایت از ایشان کرده باشد تا بعدا حاکم بندر عباس سوای بندر عباس و جا مانیکه در عهد خاقان خلد آشیان فتح علی شاه مبرور در دست داشته و حال نیز مرقوم است زیاده از آن بجای دیگر دخل و تصرف نهند تا مبرور وقت فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان بر سپیل تفرج و شکار خواسته باشند با آنجا بروند حاکم بندر عباس مثل سایر حکام شرایط خدمتگذاری و استقبال لازم احترام را بعمل آورد تا سعادت کبرای حکام فارس یا کرمان بجهت مهمی لازم شود که قشون بصفت کچ و کرمان و بلوچستان بفرستند مثل سایر حکام ولایات در لازم خدمت و رسانیدن سیورسات و بله و بدرقه و منظور چیزها بهمال نکرده و خود داری نمایند عاشر اگر فرمانفرمای فارس مقصوری در خدمتگذاری حاکم بندر عباس مشاهده نماید بمحض اخبار بجناب امام معتمد بدون عذر و اجمال فوراً ورا غل کرده حاکم دیگر که امام معتمد صلحت بداند و در اطاعت حاکم فارس باشد بجای او بکار و حادی عشر بکاره از رعایای لارستان و بعد و سایر مملکت فارس یا از رعایای مملکت کرمان آنجا پایبند و با آنجا و در فرار کنند بمحض اظهار و اعلام ضابط آن محل موطن اصلی خود معادوت و بدنامی عشرین شروط و قرار داد با جناب امام معتمد سید سعید خان می و حاضر و اولاد امجاد او است اگر متغلبی مالک عمان و مسقط شود و دولت بعد مدت را با او شرطی و قراری نیست ثالث عشر مادام که بندر عباس و جزیرتین مرقومین و شمیل و میناب و سایر متعلقات آنها در دست کسان جناب امام معتمد است احدی از مامورین دول خارجی را در آنجا راه ندهند و مستهمل شوند معتمد و حراست آنجا باز که در دست اوست بجز او بر با انضمام هر مکان و محلی که استعداد توقف جهاز و بغل و کشتی جنگی داشته باشد و لشکر که بر آن صادق آید که از خاک اولیای دولت مغفوض بدست صراحت متعبد نشود که جمیع حدود و سنور اکنه مذکوره را از داخله و دست برد و غریبا و جنبه غم از راه دوستی و دشمنی باشد محفوظ بدارد و قوامن لاوقات هیچ وجه نکند از یک کشتی و بغل و جهاز و کیفه محارب و دشمن با اسلحه یا بی اسلحه خواه عرب غیر عرب یا از دول خارجی از حدود اکنه مذکوره بخیال عدوت یا دشمنی یا بهانه دیگر یا بآنکس این دولت و بیجا مانیکه در دست بندر عباسی است نکند از راه عشر امام معتمد حق ندارد که بندر عباس و ولایات مزبوره را اگر چه شرایط مذکوره بهسم باشد بگیری عم از دول خارجی و غیره واکندار نماید مگر باید بموجب قرار داد بدست خود آن باشد و مکینفر از کسان و مضمونان و در بندر عباس و اولویت از جناب او دخل و تصرف کند لاغیر و بشرایط مرقومه باید عمل نماید خاصه عشر از قراریکه تجارت و تبعه دولت علیه ایران بعرض رسانند و با شخص مبنی و بی مستاجر که گناه مسقط عالی از جناب خود بمقیم عباسی نموده است و نخواهد مال التجاره تبعه دولت علیه ایران از آنکه از بندر عباس حمل کنند و کسان و جای دیگری شده عشر مسقط را در بندر عباس دریافت میکرد و حال آنکه بر سر است و ولایت چنین رسم نیست که نخواهی که وارد ولایتی نشود و احتمال غرق و حرق داشته باشد عشر اولویت را قبل از ورود از آن خد و دریافت نماید و چون این فقره بدعت و خلاف قاعده است ننند باید امام معتمد این فقره را موقوف دارد تا رفع این بدعت بعد الیوم بالمره شده باشد و اجتناب مال التجاره که از طرف بر و بجز وارد عباسی شود آنهم بخوبی که شش سیف در حال حیات خود عشر میکروشه یکم مذکور داده از سابق مطالبه عشر نمایند سادس عشر شتوای تجاره در قشتم باید بندر عباس آورده و بتوسط خیر حاج حاجی عبدالمجید ملک التجاره بندر بوشهر بکلای تجاره که ساکن عباسی شده ستویل داده قبض الواصل دریافت و ارسال از اختلاف الباهره بماند هر ره فی العشرین من شهر شعبان المعظم سال یک هزار و دویست و هشتاد و دو و مطابق سنه لوی میل صورت نوشته حاکم بندر عباس بنده درگاه آسمان جاه سعید بن احمد خود را از تبعه و چاکران و بستگان دولت این صانعا اهدا تقالی عن ایسان میدادم حکومت عباسی و جزیرتین قشم و هرموز و شمیل و میناب و سپاهان و یسین و تازیان که واکندار باین بنده درگاه

آسمان جاه سلطانی شده است متعدد است که خواه قسط دولتی بندر عباسی و سایر امواقی شخص و قسم محرمت شیم قسط بقط بدون تقطیل کار سازی می کنند
 خرج بخت خود صادر کنم و در پرستی رعایا و آبادانی آنجا کمال اهتمام را بعمل آورم و امری که منافی رای و لیای دولت قاهره باشد بدان اقدام نورزم و ملوک
 خدای نخواسته سوار ترک ولی و خلاف حکمی از بنده درگاه صادر شود و حکمش با ولیای دولت قاهره باشد یا آنچه بفرمانند مختارند حرره فی پستیم شهر
 شعبان المعظم سال یک هزار و دوست و هشتاد و دو هجری مطابق لوی میل خیریت قبول مع القصد چون صید ثوینی و صید محمد این و یثقه را خاتم زد
 و روزی چند بگذشت جمعی از دهم شهر رمضان قلعه بندر عباسی را تسلیم عیان همقط کردند و صید ثوینی در زمان سرعی سبک سیر سبط فرستاد
 و صید سید خان امام سبط بنیشتت است و پنجم رمضان وارد بندر عباسی شد و بجل شریط شازده کانه را خاتم بر نهاد و نگاشته حاکم بندر عباسی
 بخط قبول مجری داشت و اموال تجار را که در جزیره قسم مجر کرده بود به بندر عباس حمل و نقل و تسلیم حاجی عبدالحمد بنود با بخدا و ندان مال مسترد داشت
 و در قبول تمامت آن شرائط شاد خاطر بود الا اینکه بر زبان داشت که آقا محمد شاه آن هنگام که حکومت بندر عباسی را با پدرم صید سلطان
 لغویض فرمود این دو جزیره را خوشنسخه کرد و عرب بنی معین را از این راضی بیرون کرد اکنون که این دو جزیره را در و یثقه بنام مسطور حسن بنود
 جزایر بحریه قسم کردند نیکوتر بود حاجی عبدالحمد گفت جزیره قسم است و چهار فرسنگ طول را راضی دارد و صید و یثقه قریه و قصبه از این را
 آبادان است و پانزده هزار خانوار رعیت و آن سکونت دارند چگونه تواند بود که کار گذاران ایران دیده از آن بپوشند و نادیده انکارند با بجهل امام
 تمامت شرائط را بر دست نهاد و عرض از مراعات و ضرعت نگاشته با دوازده هزار تومان زر مسکوک از برای پیشکش با صفا فی اشیای دیگر
 بصحبت صید علی از خوشنسخه خویش و احمد شاه و حاجی عبداللہ روانه دربار شهبازیار ایران نمود و خود در روز پنجم شوال طریق مسقط گرفت و فرستادگان
 او با حاجی محمد علی دهم شوال از طریق بو شهر راه شیراز گرفتند و در ششم ربیع الاول شیراز رسیدند و در خانه مهر علیخان شجاع الملک فرود آمدند
 شجاع الملک رسم صیافت و همان نوازی بجای آورد و همچنین نواب نویدالدوله طما سب میرزا ایشان را حاضر ساخته نوازش فرمود و بکس
 جدا گانه خلعت داد و ایشان نیز از قبل امام مسقط در خدمت میوالدوله بعضی از اشیای نفیسه پیشکش داشتند و عبدالباقی میرزا و ابوالقاسم میرزا
 و شجاع الملک جدا گانه از معانی دادند و از آنجا راه دارالخلافه برگزیده بعد از وصول بطهران تقبیل سده سینه سلطنت علیه عرض و پیشکش نام
 مسقط را با دوازده هزار تومان زر مسکوک از پیشگاه شهنشاه بگذراندند و عقیدت او را در چاکری و بندگی معروض ساختند و تقدیم خدمت
 جناب اشرف صدر اعظم را نیز بر دست نهادند شاهنشاه ایران بصوابید و صلاح صدر اعظم دستور حکومت و خلعت عظمت و نشان مرصع
 بجوهر و مصوریتشال شاهنشاه و از تشریف کرد و حاجی عبداللہ فرستاده امام محل نشور و خلعت کرده راه رجعت بمسقط برگزیده اما از آنسوی
 امام مسقط در شهر جدی لاخره رخت بجهان دیگر کشید و پسرش صید ثوینی مجلس تعزیت و سوگواری بکسریه حاکم بندر عباس و والی میناب که
 در بندر عباسی قامت داشت نیز در مسجد قلعه و لندیز سوگ و بداشتند و امام مسقط را فرزندان و ضیاع و عقار فرزندان بود یعنی از فرزندان او
 در مسقط و بنی در زنجبار بود اندوخته مسقط را ثوینی بضبط داشت و اندوخته زنجبار را صید با جد برادر که متر حراست میکرد و در میان برادران
 صفوی لایق نبود از این روی صید محمد خان برادر زاده امام مسقط سفر زنجبار کرد تا میان برادران اصلاحی کند امام مسقط را پسری دیگر ترکی نام
 هست که او نیز جلالتی بسزدارد با بجهل چون بعرض منای دولت رسید که صید محمد خان جبار زاده بود کرده صید ثوینی بجای او حکومت مسقط
 یافت فرمان رفت که آن نشان و خلعت بدو سپارند و در ماتم پدر تعزیت و تسلیت و لازم دارند و نظم بندر عباسی و راضی را بدو تفویض
 فرمودند و امر حکومت او محکم و مبرم گردید در ذکر ملک خوارزم و خوانین خوق و طغیان محمد امین خان و انجام کار او در این کتاب
 مبارک در چند محل خوارزم و خوانین آن مملکت ذکر می علی الاجمال رفته است اکنون لازم است که حال حکام آن ولایت بسطی یابد که آن مقدمه را خاتمه
 مفید نگاشته آید مملکت خوارزم بر این بوی چون واقع و از جمله ایران شرقی محبوب است از قدیم الایام با اکنون صمیمه ملک ایران و دارالملک سابق
 شهر کرمانج مشهور با کج و آن شهری معمور و آباد بوده و در شش منوال مردش قتل آمده و شهر خراب گردید از آن پس خوق روی با آبادانی نهاد و آنچه
 آبادانی آن موافق عدد همین نام است خاکش از طرف جنوب غربی متصل با ستر آباد و از سمت جنوب شرقی بر دوش جهان پیوسته و پنج قلعه معتبر و قرار
 بسیار دارد که هزار سب و کات و دهگاه از آن قلاع خمس است و قبی خوارزم را شبیه در آنجا را نیست استقلال فرستاد و از آن پس غالباً حکام و سلاطین آن
 ملک سکون و مملوک پادشاهان ایران بودند خاصه در زمان سلاطین صفویه که فرمانروایان خوارزم اگر چه از طایفه او زبک ترک که و غیر هم بوده اند متبع پادشاهان

ایران بنموده اند چنانکه وقتی یونس خان از دوشی خان و زبک سزوم شد و برادرانش نیز شاه طهماسب صفوی آمدند و اعانت خواستند آمدن خوارزمیه تاریخ و روایان شده و اگر ارجحان و قتی بجهت قرب فترت و بعد سافت از زمانت بخت تجانی میگردد که کفر سپرده اند چنانکه در عهد شاه سلطان محمد جلال خان پسر محمد خان و زبک خود را می و بدیهه والی گردید و بدست مرتضی قلینان حاکم شده مقدس گشته شد همچنین وقتی محمد خان شهبانی جوجی نژاد و محمد خان حاکم خوارزم سستولی شد حاجی محمد خان ملتی باستان شاه عباس صفوی گردید بجهت اعانت شاه و سپاه ایران در شنه حکومت خوارزم استقلال یافت دیگر بار عهد شد خان و زبک بر سر او تاعش برده تاب مقاومت نیار و در وی بدولت شاه عباس بناده در گرت دیگر با اعانت شاه حکمرانی خوارزم یافت و عرب محمد سلطان و ابوالغازی و محمد امین و یوناق و سایر اولاد و احفاد او که از اجداد خویش جدید خوارزم همه متابع و فرمان پذیر پادشاهان ایران زمین بوده اند بعد از انقضای ملک صفویه که در ایران زمان فترت بود و سران طوایف از هر گوشه سر بر زدند و دعوی پادشاهی کردند و خوارزم نیز عیار کس خان حکومت یافت و در وقتی که نادر شاه افشار بر سر هندوستان افشار کرده بود وی در حد و خراسان بشیره تاخت و تاراج جلائی افغانها پس از رجعت نادر شاه غم خوارزم کرد و چنانکه در تواریخ مسطور است خوارزم را سخر ساخت و یلبارس با چندین هزار کشتن آورد و حکومت خوارزم را بمحمد طاهر خان نوده ولی محمد خان چکنیزی پسر پس از قتل نادر شاه تراکمه بر خوارزم استیلا یافتند و در آنکه سر ایلخندین عوض ایناق بن محمد امین ایناق بن فاضل بن ابوالغازی بن امجدیابن عرب محمد سلطان بن حاجی محمد خان بن یونس خان و زبک فقرات صحرانج نموده تراکمه را در منزل غنچه جاشکن شکستی فاحش داد و بکرکان دوایند و استقلال یافت و دو سال خان جنوه بود از آن پس محمد رحیم خان برادر او حکومت یافت و وقتی باغوا می تراکمه گرکان باسی نیز کس بجانب ترک و استر با و آمد بکرم خاقان مغفور و ذوالفقار خان سمنانی با او متابعتی کرده او را از خا استر با و خوارزم دوایند و بسیاری از سپاه وی کشته شدند پس اند قلینان حاکم شد و از آن پس حیم قلینان پسر او از آن پس محمد امین خان برادر او بر کمر رجیم خان حکومت یافت و این طایفه سیو سته بار سال ذریعه و سب و صرغ و باز و دیگر بایا بدرگاه سلاطین ایران تقرب می جستند و بتوقیت و تربیت پادشاهان عهد افشار میگردید چون ولایت خوارزم را غالباً دوشی بی آب و گیاه و بی علف و دیماه راه دور و در انبست و از کثرت تراکمه و مرد و سپاه بدان ملک باعث خرجی شمار و مورث رنج می بسیار آمدند سلاطین ایران بانگ مایه پیشکش و دیار با مالک را بدان طایفه توفیق نمود بودند و بدیشان شورش میفرستادند و بخلعت و شمشیر مرصع بنواختن آنجا منت می نهادند و چون سرخس و مرو را بولایت آن اتصال و قربت بود که گاه نیز زکاتی از تراکمه اخذ و طلب میکردند و در این زمان اند قلینان امیر بخارا امیر نصر الله قصد تصرف مرو کرد و اند قلینان مرویان را استعمال ساحه نیاز صحرایی از جانب خود بریاست آنان فرستاده و توبی چند معدود بقلعه آنجا ارسال داشته بعد از چندی مرویان بعایت امیر بخارا او را کشته شد و توپها را انقض کردند و از خود حاکمی برگزیدند لهذا همه ساله فیاپن خوقی و مروزی بنیاد منازعه قائم بود و چون مرو و بلخ و سرخس و کلات و هرات و حقیقت از بلاد خراسان شرقی و ضمیمه ممالک ایران بوده و هست مالی مرو از نظر دول خوارزمی بدرگاه شاهنشاه ایران استثناء کردند و استعاده خواستند و با اشارت شاهنشاهی حکام خراسان بجاییت مروی نامور شدند و در آن ایام که حکومت خراسان بنواب حسام السلطنه سلطان نیرزا مفوض بود بعضی از افواج و توپخانه بخواست مرو و حکومت آن نواحی و گوشمال محمد امین خان فرستاد و با خان خوق مقابله سخت کردند و او را بهریمیت دادند و منکوب بجانب خوق رفت و چون بلای قحط و غلام مرویش ببع شد سپاه ساخلمو مرو با قشای مصلحت وقت بخراسان طلب داشتند و خان جنوه فرصتی بدست آورده استعد از طوایف و قبایل آنولایات کرده قبل از خود شاه مراد ایناق و خوش سکی را با توپخانه و دوسه هزار سوار بتجهت خراسان روانه کرد و خود نیز حرکت نموده در ایام نواب فرما نغز فریدون میرزا بولایت خراسان آمده بود سرخس و مرویان بدو التجا کردند و اعانت جستند و نیز شرح حال بحضرت دارالخلافه عرضه کرد و ولیمای دولت دانستند که این خیره سری از امارات بد اختر میت و خان جنوه از حقوق سلاطین ایران اغراض و رزیده خود را حکمرانی مستقل و سلطانیت نسبتند چنانکه بکوشمال دی اشارت رفت و نواب فرما نغز در هفدهم جمادی الآخره این سال با ده نیز کس باقی در بند ایغار کرده فرو آمد سخت حسن خان سزوار را با سیصد سوار کاری با طینان مالی سرخس و دگر می متوطنین آن سامان پیشین از سپاه مضمور کرده با ایغار روانه داشت از فهای او محمد حسن خان فرامانی سرتیب با دو فوج عراقی جمعی او و یک فوج کردی و چهار عراده توپ و نیمه هزار سوار مامور فرمود و با نغز سواران سواران جمعی محمد حسن خان بر حسب امر والا از اردوی سرتیب پیشین تازی کرده که بجن خان سزوار می ملحق شوند و یکروز بعد از حسن خان پانصد نفر نیز در رسیدند و چون خبر محمد امین خان رسید که فرما نغز باقی در بند آمده و سپاه منصور بتوالی و تو از راه سرخس در پیش از بند سپاه خود را بمجا صرا

خمس فرمان داد و راه برگرفت و حسن خان سزوری با سواران خود بتکلیف از یلغار کزیده بسرخرس رسیده و از وصول سواران حسن خان قوتی در دل ضعیف
ایلی سرخرس رانده روز دیگر پانصد سوار نیز وارد شدند و با سرخرسی بالافق مجار به جنوبی تقدیم جسته و شکستی فاحش بعبارت خوارزمی روی داده
بنزیت شدند و شش عراده توپ پانصد قبضه شمشیر و کینه نیزه سر بدست سواران خراسانی و سرخرسی در افتاد و خان خوارزم را این نهم نام یاب
انعام وجود کرد و بر لجاج و عناد وی برافروزد و سخت گردید که محمد حسن خان میرتب در راه و نواب فرما قزاق در بند مترصد و مصمم حرکت است خبر
رفته و بفکر جبران این کسر افتاد و معلوم داشت که افواج دریا امواج علی التوالی خواهند رسید و تسخیر سرخرس و محاصره شهر تا کیدی بلنج نمود که بشنا
قبل از وصول مدد و ورود اجناد کاری انپیش برده شود و خود بمعاذت مامورین مصمم گردیده و با چهل هزار کس از طوایف و ایماقات جمشید
و قریابی و تینی و میمنه و بشرفان و سالور و ساروق و غیره هم که اجتماع داده بود و تسخیر سرخرس آمد و محمد حسن خان فرامانی بشش فرسنگی شهر سرخرس
در رسید و نواب و الادرب و دوشنبه سلج حمادی لآخره از آق در بند ممد یعلی میرزا و ساسان لیجانی و شاهزاده محمد یوسف افغان بهرانی
و امیرخان شامبون قورت پکل و محمد حسین خان هزاره را نیز با دو هزار سواره جرایلغار روانه نمود و قبل از ورود سپاه منصوره محمد امین خان
خوارزمی نیز با همزمان خود نزدیک آمده حکم بحاصره و یورش سرخرس کرده خود بر فراز تلی که موسوم بقاقلوتیه در جانب شرقی شهر واقع بود و تا شهر
دو هزار کام متناهی داشت خیمه کلکون و زنگاری برپای کرده با خواص انصار و توره کان اوزبک آرام گرفت و بوعده و وعید مردم خود را بجهت
و تسخیر سرخرس حمیت همی افزود چون سواران خوارزمی بکردار قلعہ سرخرس آمدند از قلعہ سرخرس حسن خان سزوری و سواران خراسانی پیرون آمده و صفو
جنود خان خیره حمله کردند اما لی سرخرس نیز حمیت و عصمت بطور آورده در کمال احتشاد و دروازه جنوبی و شمالی پیرون آمدند و خوارزمیان تمان
محاربتی سخت در گرفت و کرد و غبار سوار برایتی و تار و نو و شمشیرهای خراسانی چون قضای بهرم از قطع اوداج باز میگردید و رمحهای سکرانی
با قلوب و اکباد از جبهی گفت لمولفه تو کشتی آن سپه شدار و این بود و کرده این سپه شد و دوان تار امل اسرودش از سودد کان اجل را
کرم شد از قتل بازار حمام موسن اساکشت روین سنان یا سمن کون کشت کلنار نخست کشت با خوارزمیان جفت سعادت بو
با ایرانیان یار آخر الامر شکست و بنزیت در صفوف سپاه خوارزمشاه در افتاده قریب سه هزار سربا است شتر بسیار و شمشیر و تفنگ شکار
و یک عراده توپ بجهت پوند و شانزده صف شکن و دوسه سق از ایشان بدست عساکر منصوره غنیمت شد و قشون خوقی را از محاذی خیمه خرا
محمد امین خان گذاریند چون خان خیره عرصه سرخرس از روخون بدیل سیحون و عدیل چون دید اقامت را صلاح ندانسته سلامت جفورا
در رحیل تصور نموده اسب خاصه بخواست و قصد رکوب کرد چون مرکب خاصش زیرین ستام بود و کوی طلا در دم داشت و بچقه خاص و کله
کلاه سرخ خود متفرد و آن علامات در همه خوارزم از اول قعدی میگرد سواران سرخرسی و خراسانی و رابو اوجی بشنا خند و از نشیب پت چون بازان
یثیر و از بشارت آن لیک طنار بفرازا حشند غالب هم را نش که اسبها مشتند از اطراف آن تبه فرار کردند و سواران دلیر را و رسیدند در
وی و حاضران تیغ نهادند سخت قربان کل شمشیری بر دمان خان خیره زد که تا کوش او بر درید و او تمسک کت که مرا زنده نزد شاهنشاه ایران بیو
از او نشیند بهنگام جدا کردن سر او در میان قربان و سایر سواران منازعه رفت تا دوازده کس در سر آن سرکشته شدند آخر الامر صحت ینا خان
پسر ارض خان سرخرسی سر او را از تن جدا کرده اثاثه او غارت شد و کاه این واقعه روز دوشنبه سلج حمادی لآخره ۲۷ بوده در میان تن او و سر
بعد المشرقین اتفاق افتاد مع القصد سواران جرایلغار و اباسی و دوق از معارف خوش درخون کشیدند و چهارده تن از بنی اعماش که معروف تنو
یعنی خان زاده اند بکشته شدند قاضی خوارزم را نیز از آن ساغر شری مرد افکن دادند اسامی مقتولان سامی که در نامه نامی گناشته بودند و برخی را
من بنده در خوارزم دیده و می شناسم بدین گونه است کچان دیوان سکی بمنزله وزیر امور خارجه بوده و خدایا ربی از معتبران او و دار و نو
و عبدالله محرم از پیشتر متاننش دولت یار بی و سردار کچان و ینا ز قلی ملک با شتی و الله قلی یوزباشی حق نظر ملک با شتی دولت ینا زوزبا
پسر ینا ز محمد بای که سابقا پدرش مرویان کشته بودند از اقارب و بنی اعمام مهتر یعقوب زیر بود و یس بای یش مفید یعنی کلا شریخو سپه
حکومت خان بن مضربه خان والی میمنه که با هزار سوار بمعا و نشت آمده بود یک مراد بای تکه که در قریاب متوطن بود و سلطان تکه نیز اسل
قریاب است محمد شیخ سردار که بمحض باد و هزار سوار تاجت خراسان می آمد پسر عباس بای تکه قریابی جعفر آقای کلانی میر احمد خان جمشید
زخم برداشته و بعد وفات یافته و دو لیست و معشاد کس از صاحب خیمه سنان و لقبش آمدند و سر آتا زار ماح کرده باقی در بند و شمشیر مقدس فرزند

و در روز چهارشنبه دوم شهر رجب که روز عید نوروز و فروردین سال خیریت آید توشقان پیل بود باقی در بند و اردوی فرمانفرمای خراسان بودند و در سیزدهم رجب که عید مولود مسعود حضرت امیر المومنین علی بود خبر اتوا قعه غریبه و حادثه عجیبه بعضی امنای دولت قوی شوکت رسید و در پانزدهم رجب ضابطی قزوینی رؤس را بدار بخلافه وارد کرد و محقق شد و من بنده که اورا بمسندیده بودم و نصیحتهای صواب گفته و جوابهای خطا شنیده در آن سر تحریر مادم و پانزدهم رجب را در حضرت اعلی بالبدیهه فرو خواندم که لکھ شام با فلک صیت سخای تو رسید بر جن و ملک فیض عطای تو رسید خوارم شد که گشتی کرد و تو اینک سر و بجا گیتی تو رسید اما چون خان خیره از خان زادگان خوارزم بوده و آبا و اجدادش را سلاطین صفویه تربیت و تقویت کرده بودند و حق خدمت بدولت علیه ایران داشتند و مشبک ملت حنیف احمدی و متقلد شرع شریف محمدی بوده اند پادشاه اسلام پناه را رسال سرا و بدار بخلافه مرضی بچ سروت تخمیز کرده مقرر فرمود که در خارج دروازه دولت عمارتی رفیع احداث نمایند و سرا و را بعد از تخیل و تکمیل در کمال تکریم و تحريم در آنجا مدفن سازند و رؤس کار دیگر را در حوالی و بجاک سپارند و بر آن مرقده قرائت قرآن کنند و آب آتش بفرار دهند و چنین کردند و ذکر و واقعات خراسا و رفقش نواب فرمانفرما با شطنام امور سرخس و مرو و اخال و عشق آباد و مراجهت بمشقه سا بقا مرقوم شد که قبل از وقوع قتل خان خوق دو هزار سوار از آق در بند بجا گیتی ایالی خرسامور شد و بودند وقتی در رسیدند که خان خوق و همراگان او بخونیکه کاشته شده کینه کفران نعمت یافته بودند اما بعد از آنکه خان بنی عم خان پس از آن حادثه فرار کرده بجانب مرو افتاده و قریب یکصد و پنجاه هزار تومان مال بقبایل تراکه مروی غیر هم داده تا از میان آنان بسلاست گذشته خود را بخوق رسانند و ساجخان و شاهزاده محمد یوسف و امیر خان شاهمومن و سواران ایشان قزو بد و از ده فرسنگ از قشای او و ایلیار کردند و در او رسیده باز گشتند بخرس آمدند و سپاه خوارزم مقرر قحاطر و مختلف الرای خود را بخوارزم رسانیدند اما فرمانفرمای خراسان سه روز بعد از واقعه خان خیره بخرس وارد شده و مدت پنج روز در سرخس کنه توقف کرده استقامی در امورات ایلات نگه داده پانصد نفر سواره سرخس را لشکر رکاب کرده در منزل در بند خان یس سفیدان طایفه ساروق باستقبال در رسیدند و چون منزل یکراست ندانسته سپاهیان از این منزل آب دو روزه حمل کرده کیش در میان او تراق نموده و یکروز بکوه قم وارد شدند و سواران ساروق نیز بجهت حسن خدمت و اظهار خلوص و ارادت پنجاه شراب بمدارد و با خود برداشته بودند اگر چه بدان حاجت نیفتاد ولی مستحسن نموده و در بجهت هم رجب نواب والا و همراگان رکاب برود در رسیدند ایل ساروق نیز از قریب رجب امر حرکت نموده در حوالی مرود و فرو آمدند و کل اعیان و اعظم مورد الطاف و خلعت گردیده و بخدمتگذاری دولت حاضر آیت صمیم شدند و چون متوطنین قریب از او یما قات خود قریب ده و دوازده خانوار اجتماع داشتند و محکم و سیاق محکم ساخته بودند بعد از سه روز از آنجا از قریب حرکت کرده و سیفتا قات خود را خالی نمودند بجهت نواب فرمانفرما آن محال و محکمه با خاک یکسان گردید و هشتاد خانوار از معتبرین ایل ساروق را برسم کروکان کوچ داده بار و آورند و بقایای ایل بجایگاه خود باز گشتند و ایل سالور نیز طاعت گردیدند و بجهت نواب والا یکی از لطایف حکومت آنان متعین شد و خانوار خان هزاره را بجاگوست مرو و شاهجهان مقرر داشته در پانزدهم شهر شعبان از مرو مراجعت نموده بخرس وارد گردید و هشت روز در آنجا توقف داشتند بعد از آنجا رخصت فرستاده طایفه الدوله یار محمد خان حاکم هرات را رخصت جعت بهرات داده و غنیمت شهنشاه تقسیم نمود و در غره شهر رمضان ساله وارد آن ارضی اقدس شدند و چون خبر قتل خان خیره بهرات رسید طایفه الدوله شهر را ازین بستی و بعبش و سرور پرداخت با بکله مدت عمر محمد امین خان بن امیر القلیخان خوقی سی و شش سال و زمان حکومتش ده سال بوده و چون خبر این منتهج بزرگ در شب سیزدهم شهر رجب که روز مولود مسعود حضرت اسد اللب امیر المومنین علی بن ابره طال لب علیه السلام است بدار بخلافه رسید شاهنشاه ایران از کمال ارادت بجناب لایتما مقرر فرمود که عید مولود حضرت ولی الله را بر این اعیان عظیمه بهر سال در سیزدهم رجب جشن بزرگ کنند و هتینت عظیمه گویند و چنین کردند و در این وقت بجهت شاهنشاه ایران تیر سپی و فوج اصفهان بمحمد ابراهیم خان بن محمد رضا خان بن محمد زکی خان سردار نوری مفوض گردید و ایلیار رس و بند را بامور گشت در روز و در بیش از که غره شهر صفر المظفر ساله بود بجهت نواب نوید الدوله حکمران فارس لطفعلی خان سربت فوج قشایی و صاحب منصبان آفوج و عبد الحسین خان سربتک توپخانه مبارکه با جماعتی از سرکردگان سواره و صاحب منصبان باستقبال محمد ابراهیم خان مامور شدند و با احترام تمام در وارد شهر نمودند و چون فوج او در عرض راه با کمال نظام حرکت کرده بودند مدایه خوشنودی نوید الدوله شده بعد از اظهار ملاطفت خلعتی خاص بهر دست و مبلغ یکصد تومان نقد نیز با فوج او انعام کرده و روز دیگر در خارج شهر بعضی سان آنها پرا حه در هر باب استقام تمام نمود و ایشانرا در دست و شوال مامور بجا رست بند را بوشهر نموده و روانه شدند با کمال ارادت و تمیزی همیشگی تا در پانزدهم شهر ذی قعد بحوالی بند را بوشهر رسیده و بایلی که تاخت

و در روز چهارشنبه دوم شهر رجب که روز عید نوروز و فروردین سال خیریت آید توشقان پیل بود باقی در بند و اردوی فرمانفرمای خراسان بودند و در سیزدهم رجب که عید مولود مسعود حضرت امیر المومنین علی بود خبر اتوا قعه غریبه و حادثه عجیبه بعضی امنای دولت قوی شوکت رسید و در پانزدهم رجب ضابطی قزوینی رؤس را بدار بخلافه وارد کرد و محقق شد و من بنده که اورا بمسندیده بودم و نصیحتهای صواب گفته و جوابهای خطا شنیده در آن سر تحریر مادم و پانزدهم رجب را در حضرت اعلی بالبدیهه فرو خواندم که لکھ شام با فلک صیت سخای تو رسید بر جن و ملک فیض عطای تو رسید خوارم شد که گشتی کرد و تو اینک سر و بجا گیتی تو رسید اما چون خان خیره از خان زادگان خوارزم بوده و آبا و اجدادش را سلاطین صفویه تربیت و تقویت کرده بودند و حق خدمت بدولت علیه ایران داشتند و مشبک ملت حنیف احمدی و متقلد شرع شریف محمدی بوده اند پادشاه اسلام پناه را رسال سرا و بدار بخلافه مرضی بچ سروت تخمیز کرده مقرر فرمود که در خارج دروازه دولت عمارتی رفیع احداث نمایند و سرا و را بعد از تخیل و تکمیل در کمال تکریم و تحريم در آنجا مدفن سازند و رؤس کار دیگر را در حوالی و بجاک سپارند و بر آن مرقده قرائت قرآن کنند و آب آتش بفرار دهند و چنین کردند و ذکر و واقعات خراسا و رفقش نواب فرمانفرما با شطنام امور سرخس و مرو و اخال و عشق آباد و مراجهت بمشقه سا بقا مرقوم شد که قبل از وقوع قتل خان خوق دو هزار سوار از آق در بند بجا گیتی ایالی خرسامور شد و بودند وقتی در رسیدند که خان خوق و همراگان او بخونیکه کاشته شده کینه کفران نعمت یافته بودند اما بعد از آنکه خان بنی عم خان پس از آن حادثه فرار کرده بجانب مرو افتاده و قریب یکصد و پنجاه هزار تومان مال بقبایل تراکه مروی غیر هم داده تا از میان آنان بسلاست گذشته خود را بخوق رسانند و ساجخان و شاهزاده محمد یوسف و امیر خان شاهمومن و سواران ایشان قزو بد و از ده فرسنگ از قشای او و ایلیار کردند و در او رسیده باز گشتند بخرس آمدند و سپاه خوارزم مقرر قحاطر و مختلف الرای خود را بخوارزم رسانیدند اما فرمانفرمای خراسان سه روز بعد از واقعه خان خیره بخرس وارد شده و مدت پنج روز در سرخس کنه توقف کرده استقامی در امورات ایلات نگه داده پانصد نفر سواره سرخس را لشکر رکاب کرده در منزل در بند خان یس سفیدان طایفه ساروق باستقبال در رسیدند و چون منزل یکراست ندانسته سپاهیان از این منزل آب دو روزه حمل کرده کیش در میان او تراق نموده و یکروز بکوه قم وارد شدند و سواران ساروق نیز بجهت حسن خدمت و اظهار خلوص و ارادت پنجاه شراب بمدارد و با خود برداشته بودند اگر چه بدان حاجت نیفتاد ولی مستحسن نموده و در بجهت هم رجب نواب والا و همراگان رکاب برود در رسیدند ایل ساروق نیز از قریب رجب امر حرکت نموده در حوالی مرود و فرو آمدند و کل اعیان و اعظم مورد الطاف و خلعت گردیده و بخدمتگذاری دولت حاضر آیت صمیم شدند و چون متوطنین قریب از او یما قات خود قریب ده و دوازده خانوار اجتماع داشتند و محکم و سیاق محکم ساخته بودند بعد از سه روز از آنجا از قریب حرکت کرده و سیفتا قات خود را خالی نمودند بجهت نواب فرمانفرما آن محال و محکمه با خاک یکسان گردید و هشتاد خانوار از معتبرین ایل ساروق را برسم کروکان کوچ داده بار و آورند و بقایای ایل بجایگاه خود باز گشتند و ایل سالور نیز طاعت گردیدند و بجهت نواب والا یکی از لطایف حکومت آنان متعین شد و خانوار خان هزاره را بجاگوست مرو و شاهجهان مقرر داشته در پانزدهم شهر شعبان از مرو مراجعت نموده بخرس وارد گردید و هشت روز در آنجا توقف داشتند بعد از آنجا رخصت فرستاده طایفه الدوله یار محمد خان حاکم هرات را رخصت جعت بهرات داده و غنیمت شهنشاه تقسیم نمود و در غره شهر رمضان ساله وارد آن ارضی اقدس شدند و چون خبر قتل خان خیره بهرات رسید طایفه الدوله شهر را ازین بستی و بعبش و سرور پرداخت با بکله مدت عمر محمد امین خان بن امیر القلیخان خوقی سی و شش سال و زمان حکومتش ده سال بوده و چون خبر این منتهج بزرگ در شب سیزدهم شهر رجب که روز مولود مسعود حضرت اسد اللب امیر المومنین علی بن ابره طال لب علیه السلام است بدار بخلافه رسید شاهنشاه ایران از کمال ارادت بجناب لایتما مقرر فرمود که عید مولود حضرت ولی الله را بر این اعیان عظیمه بهر سال در سیزدهم رجب جشن بزرگ کنند و هتینت عظیمه گویند و چنین کردند و در این وقت بجهت شاهنشاه ایران تیر سپی و فوج اصفهان بمحمد ابراهیم خان بن محمد رضا خان بن محمد زکی خان سردار نوری مفوض گردید و ایلیار رس و بند را بامور گشت در روز و در بیش از که غره شهر صفر المظفر ساله بود بجهت نواب نوید الدوله حکمران فارس لطفعلی خان سربت فوج قشایی و صاحب منصبان آفوج و عبد الحسین خان سربتک توپخانه مبارکه با جماعتی از سرکردگان سواره و صاحب منصبان باستقبال محمد ابراهیم خان مامور شدند و با احترام تمام در وارد شهر نمودند و چون فوج او در عرض راه با کمال نظام حرکت کرده بودند مدایه خوشنودی نوید الدوله شده بعد از اظهار ملاطفت خلعتی خاص بهر دست و مبلغ یکصد تومان نقد نیز با فوج او انعام کرده و روز دیگر در خارج شهر بعضی سان آنها پرا حه در هر باب استقام تمام نمود و ایشانرا در دست و شوال مامور بجا رست بند را بوشهر نموده و روانه شدند با کمال ارادت و تمیزی همیشگی تا در پانزدهم شهر ذی قعد بحوالی بند را بوشهر رسیده و بایلی که تاخت

دیکر شخصی بندر فرود آمد میرزا حسنعلی خان دریاپکی و حاکم بوشهر با فوج فریدن و تمام صاحب منصبان دیوانی او را استقبال کرده و دیکروز با اتفاق وارد شهر شدند بجای فطنت و محاربت بندر بوشهر و خارک پر داحت بهر محلی جماعتی از افواج خود روانه ساختند و نواب مؤیدالدوله بصوابید حاجی قوام بخیر خروار علیه بوشهر حمل داده تجویل نمودند و مهر علیخان شجاع الملک جمعی از سرباز فوج شیرازی روانه لار نمودند و خلعت آفتاب طلعت شاهنشاه ایران که بمفاخرت مؤیدالدوله و شجاع الملک افتاده بود بعد از اسکان لوازم استقبال نپ برودوش کردند و پس از مدت توقف محمد ابراهیم خان در بوشهر فوج هندی بجای ایشان مامور و افواج اصفهانی به همراه سررتب روانه شیراز شدند و در عین مراجعت محمد حسین خان برازجانی را باشارت حکمران مملکت فارس گرفته بنیز آفروده مورد التفات شده بهم از جمله واقعات این سال فات علیجناب مقدس القاب میرزا ابوالقاسم امام جمعه و جماعت طهران بود که در چهارشنبه یازدهم شهریور سال اولی رحلت نمود و در خارج دروازه حضرت عبدالعظیم مدفون شد و امالی دارالخلافه بنا بر حسن خلق آن مغفور تحریک و تکریم کامل کردند و پشتر از حد تحریر تقریر متأسف و متکلف شدند و نواب میااب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حاکم دارالخلافه جنازه آنجناب را تیغ نمودند و در مجلس جنیم همه روزه حاضر بودند و در هفتم نواب امیرزاده مصطفی قلی میرزا حاکم بازندان وفات یافت و تیغیت شد چون حقیقت این خبر را در خلافت شیر شد برادرش نواب احمد میرزا را حسب الامر علی حکومت بازندان مامور داشتند و خلعتی نیز برای محمد کریم میرزا مصطفی قلی میرزای مرحوم مرحمت شد میرزا اسد میر مستوفی خلف الصدق میرزا موسی نایب رشتی را بوزارت بازندان معین نمودند و به حاج محمدریک مشید خاصه خاقان مرحوم محمد شاه طاب ثراه که با عن جد فغان از این دولت ابد مدت بوده و خدمات متعدده نموده حسب الامر علی لقب خانی و منصب ترخانای موبت شد و از قراریکه محقق گردید علیحضرت امیرطور روسیه نیکولای پاولیچ در دارالملک سنت پترزبورغ وفات یافته و ولیعهدش علیحضرت الکساندر پاولیچ بر تخت سلطنت جلوس نمودت پادشاهی نیکولای پاولیچ سی سال بوده چون این واقعه معروض شد با امر علیحضرت شاهنشاهی میرزا محمد حسین عضدالملک بسفارتخانه رفته وزیر مختار و دولت روسیه و صاحب منصبان را تقریت و تسلیه کفیه با اتفاق ایشان بخصوص مهر طور اعلی آده رسم تقریت و تیغیت مرعی گردید و بعد از رخصت انصرفت زیر مختار و صاحب منصبان روسیه بملاقات جناب جلالتاب صدر اعظم رفته از جانب کسی همچوناب شاهنشاهی شیرینی و حلویات بجهت تیغیت جلوس امیر طور جدید روسیه مجلس عالی آوردند و بعد از رخصت وزیر مختار و دولت بهیروسیه بمنزل سفارتخانه جناب نظام الملک جناب حضرت سلطنت بسفارتخانه خاصه رفته جلوس امیر طور اعظم روسیا تنبیتی سپید چنان کرده دیگر وزیر جناب جلالتاب صدر اعظم بسفارتخانه توجه نموده از رسوم تیغیت جلوس دقیقه معلّم نگه داشته مراجعت فرمود و امنای دولت و امرای حضرت دیگر و زمین قانون سینه عمل نمودند و از جمله واقعات این سال تجدید عهد و لیتن ایران و روس بود ذکر معاهده جدید و لیتن ایران و روس چون سرحدین دولتن قره بقر عبور مسافرن و فرایان و دو جانب اتان است امنای دولت چنان مصلحت دانستند که دوا مسافرن و فرایان معاهده شمل بر چهار فصل تجدید کنند فصل اول آنکه رعایای دولتن بی خط و مهر کارکنان دولت باراضی یکدیگر عبور نخواهند کرد فصل دوم آنکه رعایای دولتن اگر بی خط و مهر دولت خویش را رضی یکدیگر بگذرند بدست سرحداران گرفتار خواهند شد فصل سوم آنکه هر خوا که رعایای دولتن به حکام مهاجرت از دولت خود خواهند کرد بی مداخله اولیای دول خارجه خواهد بود فصل چهارم اگر مبارشرین دولتن از راه ودا و اتحا د از بهر رخصت و اجازت خواهند کان خطی طلب کنند خطا طر تسلیم خواهند نمود مگر آنوقت که بر حسب قانون و قاعده مالغی و دافعی بوده باشد و چون در زمان دولتن سلاطین صفویه خلیفه سلطان زید و منزل قلم که صحرائی بوده بی آنکه شوره زار برای عبور و مرور حوضی بزرگ ساخته بود که آب باران مملو می شد و تریز درایام توفه بسلولت آسانی از اتحا عبور می کردند و این حوض بواسطه طول ایام شکستگی تمام یافته بود و لهند از این ایام باشارت شاهنشاه اسلام جناب صدر اعظم بذوالفقار خان فرزند خود که بحکومت قم مخصوص است حکمی بخش که حوض سلطانرا بقدر امکان تعمیر می شود نموده باشد و اضافت بر آن حوض سطحی متعدد مسجد بزرگ تعمیر در آن محل منفراید بر حسب حکم اعلی ذوالفقار خان ایستادمی در این کار بطور آفروده حوض قدیم را تعمیر می جدید نموده و دوطرف بزرگ بر آن منفروده است و آنرا از فانی که تا این محل سه فرسنگ مسافت دارد در زمیری عرض صابری داشته که در کمال فراوانی و نهایت آسانی آب آنجا می رسد و در آنجا قلعه مسرتی بنا شده که از برای نزول قوافل زیاده از اندازه نافع و سودمند است چون محاسن خدمات و در اشظام قم و ابنیه جدیده سیده برای حضرت شاهنشاهی پرتوقبول فکند خلعت التفات مخصوص شد ذکر و رود جناب جلالتاب چارلس کستس مری وزیر مختار و ایلچی مخصوص ولایت انگلیس سفارت دولت علیه عالیله ایران و اقامت در دارالخلافه طهران چون جناب جلالتاب وزیر مختار مذکور وارد

بندر بوشهر فارس شد کارگذاران دیوان کمال العظیم و کیم بطور آوردند و جناب مغزی الیه زاره بغداد غریمت کرمانشاهان نمودن و ابستطاب
الدوله امامقل میرزا حاکم آنولایات از جانب خود مصطفی قلیخان دیوان پکی و میرزا صادق طبیب مترجم زبان انگلیس را بمنزبانی وزیر مذکور روانه
داشت و در نهایت احترام و حشام وارد شهر کرمانشاهان شد مقرب الخاقان مصطفی قلیخان قاجار سرتیپ که با امر امنای دولت ابدست و نیزگان
حضور بهایون پذیره و بمنزبانی نامور بود از کرمانشاهان تادار انحلاف طهران بهمانداری و حرمت شکاری است تمام تمام کرد و در پست و ششم شهر
رجب در قریه بخشی آباد خیمه و خراکه دولتی برپا کرده امیر الامرا العظام مقرب الخاقان میرزا محمد خان شیکم باشی و ناصر الله خان سرتیپ از جانب
سنی الجوانب علیحضرت شاهنشاهی خلعه سلطانه و خان بابا خان سرتیپ از طرف قرین الشرف جناب جلالتاب امیر نوین معظم صدر اعظم
اعتماد الدوله اعتضاد الشوکه دام مجده العالی و میرزا عفا خان نایب ویم وزارت امور خارجه از جانب میرزا سعید خان وزیر دول خارجیه
پذیره شدند و محمود خان کلشرو که خدایان محلات شهر دارا خلافت و ارباب استتعال از غلامان خاصه و عامه بخوکیه از تشریفات تحمل بود او را
بفارشانه خاصه انکلیس رسانیدند و بعد از ورود در روز سه شنبه پست و نهم شهر رجب کشته بجوی مقرب الخاقان شهباز خان بن محمود
خان و بنی قوریسا و لاشی بفارشانه رفته جناب مغزی الیه و همه صاحب منصبان سفارت را بحضور اعلی بشارت داد و موافق تشریفات متداوله
ایشان از یکشکینی مبارکه وارد کردند و از آنجا با شاق خان قاجار و سالار امیر الامرا العظام مقرب الخاقان محمد ناصر خان شیکت قاسمی با
برسم و آیینی که معمولست بحضور اعلی و مجلس خاص پادشاهی درآمدند و از آب و معقولیت جناب مغزی الیه در پیشگاه بهایون اعلی موقع تسبیح
و استحسان حاصل کرد و با کمال میل طبعی جنابش امور و نوازش و توجه ملوکانه فرمود و بعد از عرضی از حضور اعلی بلافاصله بمجلس طریقت
جناب جلالتاب اشرف امجد امیر نوین مجده و صدر معظم اعظم اعتماد الدوله مغفم افخم رفته با طهارت و موافقت و پانتهای محبت
تسخیمای مودت خیر گذشت و بمنازل خود بازگشتند و در دیگر جناب صدارت ایشان را باز دید فرموده در روز پنجشنبه ویم شعبان جناب
مغزی الیه بمنزل شخص ویم دولت ایران نایب الوزاره خاقان جناب فخر الانجاب نظام الملک رفته و بعد از نظره و معر با نیما بازگشته رو
دیگر که جمعه بود نظام الملک باز دید فرمود و در سفارشانه متعلقه بدولت علیه انکلیس اقامت کردند و با انجام امورات خود پرداخت و در این ایام
که جناب مقرب الخاقان میرزا احمد صادق قائم مقام از دارا خلافت و باز با بیجان بازگشت حکومت بلاد کاف را بجا نرسیده از کارگذاران
کافی عاقل باز گذاشت از جمله نواب محمد رحیم میرزا حاکم خوی نمود و سلطان احمد میرزا ارومی و اکبر میرزا اردبیل داد و حکومت مشکین را بحید
قلینان بنجودی محول نمود و بحکم نواب مستطاب امیرزاده معظم نصر الدوله صاحب شهباز و بیجان هر یک بر کمر حکمرانی خود میشتند
رتق و وثق امورات دیوانی را بدست گرفتند و جمعی از صاحب منصبان تیز از منصبی و وسط بمنصبی اعلی احتضار حب شد و در این ایام که شهر مصفا
بود و تلاوت قرآن و طهارت ذیل و صیام هنار و قیام لیل و اشاعه خیرات و افاضه برکت و عظیم علما و تکریم فقرا گذشت و حکومت قزوین
بنواب مستطاب شاهزاده عبدالصمد میرزا ابن خاقان مغفور طاب ثراه مقوض گردید و حاجی سغلی خان خولی آجودا نیشانی بوزارت و شکار
خدش مخصوص شد و در اموریت جناب مجدت القاب جنرال برو سلیف فرستاده علیحضرت امیر طور اعظم دولت
بهیسه رو سیه بمرده جلوس خدی بانامه مودت حشامه و آمدن عالیجا به علی جایگاه بولکونیک بارطالامی از جانب
جناب مرادیف جانشین قفقاز چون جناب مجدت سهره جنرال برو سلیف فرستاده علیحضرت امیر طور جدید دولت بهیسه
الکندر با ولیج تانامه دوستی حشامه متینی بمرده جلوس وانه ایران بود با عالیجا بارطالامی بولکونیک از جانب جناب مرادیف جانشین
ممالک قفقازیه با ذریعہ مخالفت و دیعه بسر حد ایران در رسیدند نواب مستطاب نصر الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان قاسم خان
سرتیپ بمنزبانی و حکم ایشان باز فرستاد پس ورود بشهر تبریز و چند روزه اقامت علی بنی خان سرتیپ بهمانداری رفته در جمعه راه با اداب
تمام سهره آمده و یکشنبه بجمعه رمضان ۱۲۸۶ بقریه طرشت چنگا ران و دولت بجزب قافون حرمت خیمه دولتی زده و تاج الامرا العظام محمد خان کلر
سابق تبریز و میرزا محمد نظام و محمد رضا خان کرکری سرتیپ علی مقام و خان بابا خان سرتیپ که جانب حضرت سلطان السلطان و جناب صدر اعظم
امیر نوین و میرزا عبد العفا خان نایب امور وزارت خارجه و محمود خان نوری کلشرو دارا خلافت و که خدایان شهر و جمعی تقبلین معروف و از ادرا
و باز نزول و وصول بیاع میرزا بنی خانی در آوردند و در روز دوشنبه پست و پنجم رمضان مقرب حضرت العلی محمد حسن خان نایب فاعیه و عارض بلا

کردار و اوصاف شریفان خاصه آنرا بکسی نمی مبار که آورده بعد از توقف طهارت و تقرب بخاقان امیر الامرا العظام محمد ناصر خان قاجار ایشان کسی نکر
 در بار معدلت ایشان را بجز بآوردن جانی و بی همی جزای سفارت نامه علیحضرت امیر طو اعظم و ذریع جناب نجاشین کرم شرفیاب شدند
 و مورد اظافه خاصه پس از ملاقات جناب التماس صد اعظم ایران چنانکه مرقوم افشا و تکرار یافته بمنزل محض سفارتخانه خاصه و نه انواع کلمات
 و تفکرات مرسومه معالیه نسبت باجناب بطور آورده و در اینها محمد علیخان جوانشیرین ابوالفتح خان را توفیق رفیق گردید قصد اعکاف در روضه مطهره کردن
 سطاف عینات عالیات نموده لند اسیریتی فوج اول خاصه شیرین برادر کترو محمد قلیخان مفوض گردید و کرامت موریت جناب جلال التماس
 کسیر وزیر محترم مقدم دولت آمدن ایران موسیونگولا پر سپر پوره صاحب جانب ولت قومه قدیمه فرانسه ارشده
 اعظم پارس در الملک علیحضرت امیر طو ناپلیون ثانی و ورو دینه بندر ابو شهر سرحد فارس آمدن بدار الحکافه طهران علی
 التقصیل در جلد نهم شرحی از شهر پارس و دولت قدیمه شقیقه فرانسه مرقوم افشا که این دولت دولتی بزرگ آن شهر شهری عظیم است و حدود
 اربعه آن ملک بخار شرافت و مذکور شد که امالی ملک در عهد سلاطین صفویه بایران آمد و شد داشت و با سلاطین مذکور معااهده و موافقت میکرد
 و فرانسوی در ایران فرنگی خوانند و بدین م معروف شدند و در سینه یکبار و دو دست چهار امالی فرانسه شورش کرده روی نشان دهم را که از طایفه لولوی
 کشید و در کار بر طریقه جمهوریه نهادند و شورخانه قوت گرفت و از طایفه بنای پورته ناپلیون بر تبه امیر طوری رسید و بر لشکر مظهر شد و با
 روسیه محاربتها کرد و شهر متوجه شد و از آنجا بسبب م از و قه باز گردید و در سال یکبار و دو دست که خاقان گیتی تان قاصد شاه قلیگیر را
 قتل و غارت فرمود امیر طو اعظم سفیری بایران فرستاد و طهارت ملاطفت و مودت گردان و قتی رسید که آن پادشاه بزرگ بغیر شهادت فار نشد
 و در عهد سلطنت خاقان صاحبقران خواجه داد نامی در لباس بخار بانه روانه ایران داشت و در سال یکبار و دو دست و پست و یک موسیون
 بدار الحکافه آمد و آورد و میرزا رضای فروغی مامور پارس شد و میرزا رضی بن میرزا شفیق تبریزی جواب نامه پاریسی صرف در کمال فصاحت
 که در تاریخ میرزا محمد صادق قایع بخار مغفور مسطور است و بعد از انقضای زمان سلطنت امیر طو اعظم ناپلیون و قلموهای دهر و قلمون لوی
 بنجد هم که از دو دمان قدیم سلاطین عظیم دولت فرانسه بود و آنرا بفرستادن صد سال سلطنت کرده بود و در بحث سلطنت و امیر طوری فرانسه
 برآمد و بعد از واد و رونق معاملات تجارت و مهوریت بلاد پرداخت و عهد دولت را قتی کلی افزود چون هشت سال پادشاهی کرد در گذشت و برادر
 شارل دهم پادشاهی نشست و کارس قوتی کامل گرفت با دولت اسپانیا محاربه کرد و مظهر گردید و ولایت معروف با بجزیره را که تخمینا ده
 جمعیت دارد تصرف در آورد در سال چهارم سلطنت او در مملکت فرانسه شورش تمام برپا شد طریقه جمهوریت سپردند و او مجبور از پاریس باهر
 گزیده بملک بنی غلبه و متوقف شد لوی فلیک از قربای و بود بر ملک و مسلط و متقل گردید و در عهد دولت و کار ملک باده از سابقه
 قوت گرفت و لشکر سلطنت از لوی بنجد هم در گذشت و از جمله مشو حات و شجر شهر محوم بان و از مملکت بلژیک بود که صد هزار نفر
 و شهری دیگر که آنرا آن قومینا مید و محتوی بود برسی هزار کس از مملکت ایتالیا بیا شجره آورد و چند شهر دیگر از اطراف بجزیره تصرف او کردند
 در جزیره و آوران و قسطنطنیه و یون و آل و عمارات قدیمه را بر انداخته و چاه و عمارتها را بر طرز و طو شهرهای فرانستان بنیاد نهاد و پشته را بنی
 جدید خود طرح ریخته بساخت و تمام رسانید و مدت سلطنتش سجد سال بود و در سال آخر مذکور شورش عظیمی بر مملکت فرانسه شده او را انفع
 او نیز بندن رفته توقف کرد پس از دو سال توقف در انگلستان در سن هفتاد و چهار سالگی در گذشت و مدت سه سال قرار کار او ولایت بنی
 جمهوریت گذشت تا علیحضرت امیر طو لوی ناپلیون بزرگ بود و پدر نامور شش در ملک هولاند سلطنت داشت از راه و فو و عقل و رای فزید
 جلالت و کار دانی پای بر سید امیر طوری گذاشت و طهارت و تصرفات و غلبه جمهوریت را فرو چید و در سلطنت پادشاهی استقلال تام حاصل
 کرد در این ایام برای ملک را شش و ده شده که جمعی در مملکت و با بر جنایات بزرگ که بر سلاطین کاتولیکهاست خفیان و زبیده اند و بر
 و بعضیان پرونده اند و آن قاعده قدیم را منعدم و منعدم میخوانند حضرت امیر طو اعظم ناپلیون سیم جمعی از پناه فرانسه را بجا
 پای و صحنه لال طایعین مامور فرموده عاصیا را مغلوب طایعین را منکوب جنایات در ملک و اما مستقل ساختند و جاعی از پناه
 فرانسه را بجهت حفظ ملت و رفع شورش در آنجا متوقف فرموده که تا غایت بدان خدمت مامورند و در عهد دولت امیر طو لوی ناپلیون سیم
 تغییر وادی تمام در شهر حاصل شد و چون عیای بجزیره و اصل عرب مسلمانند و غالباً زیارت که معطر عازم و رعایت و حمایت آنان در شرف

سکه که برادر
 زاده امیر طو
 ناپلیون
 سیم

عدالت لازم است در بلاد جدید و مصر و شام و هند و سایر ممالک که متروکین و دولت بیست فرانسه خاصه رعایای مسلمانان بجزیره که بطواف که معظمه فرزند
بی رحمت و دغدغه در کمال آسودگی و فراغت بمقتصد میسر میفرماید بحال حجت نمایند و در عرض راه احدی متعرض ایشان نشود و در بحر نیز خند فرزند
کشتی مخصوصه و او بر یعنی آشتی معین نموده که بحاج مسلمانان از دریای مدیترانه عبور کرده باشند و معطل نگردد و نهایت عدالت و سلوک با عموم
و بر ای مسلوک دارد و در این زمان آبادی و ترقی دولت بیست فرانسه با قصبه ای رسیده است چنانکه تحقیق عدد نفوس جمعیت ملت فرانسه بمقدار
دو کرواست و جمعیت بجزیره و توابع آن که تصرف این دولت در آمده که در راست تعداد جماعتی که در نفس شهر معظم پاریس سکون پیداشد
دو کرواست و آن شهر از عجایب مصادرو اعظم بلاد است و کردار گردش مسافره در فرسخ مسافت است و تفصیل آن در این مقام موجب تطویل است و تعداد
شهرهای بزرگ مملکت فرانسه قریب بیصده است که هر شهری از آنها از دو کروا گرفته تا پست هزار نفوس موجودند و قوتن سپاهی آن دولت در زمان
امیت پانصد هزار است و در هنگام ضرورت و معادات عموماً دو کروا خواهند بود زیرا که تمامی رعایای آن ملک از اهل نظام و هنگام کار پیکار با
با استعدادی تمام باشند و مالیات آن دولت دوست و پنجاه کروا توأم است الحاصل در عهد دولت شاهنشاه مغفور قطب السلاطین محمد شاه
قطب شاه چنانکه سبق ذکر یافت چنینان احوال و بناشانی بسفارت آن ولایت رفته و هنگام مراجعت او حکم لوی فلیب کنت تشرنه وزیر مختار و چند
کس از خدای سفارت بایران آمدند و حاج میرزا آقاسی مخفوز چنانکه بایست از نواید دوستی اتحاد و توقف آنان در دولت علیه عالیه آگاهی
حاصل نکرد و بعد از تشریفابی حضور از دار السلطنه اصفهان مغرور و مکرم مراجعت کردند و در اواخر آن دولت میرزا محمد علیخان شیرازی بسفارت فرستاد
ما مور کردید و در اوایل دولت ابد مدت باز آمد و زکنت سر تشرنه وزیر مختار در دولت بیست فرانسه جمع از باب منصبیانه مودت تمام بمحض او اعلی اند
و با قیامت در دار الخلافه ما مور شد و این واقعه در زمان اقتدار جمشید امیر انابک میرزا تقی خان فرامانی زحمه اند بود و اگر چه او امیری بود اما دور
مدبر و توانا و در اغلب امورات ملکی کافی و با کفالتی وافی و دوستی و محبت و یکانگی مودت این دولت فخریه چنانکه باید قدر دانست و حق گذاری
این عارفه کبری را بواجبی شواست پس از قدری اقامت جناب زیر مختار در دولت بیست فرانسه را بمضمون اینکه گفته اند آنجا که قدر دان نبود قدر خود
بدان غم ز چیل را قیامت رجحان یافت و بملک خود باز گشت و عقلای عهد و وزیرکان ایام در این باب بر امیر کبر سرک دانش خرده گرفته اند ای
عجب چرا مرافقت چنین دولتی بزرگ و موافقت چنین ملتی سترک خالی از مرض عاری از غرض را پس حاصل شد است غنی بجهل در این ایام که در وزارت
بر حسب استحقاق جناب صدر الصدور آفاق را پی سپرد بروقی ای دور بین و بر طبق خرم متین بدانست که این دولت بیست فرانسه از دولتهای قوی
قدیم و از هر حیثیت صاحب مزاجی مستقیم و سلیقه قویم و در مراتب حب بغض با استقامت و استقامتی عظیم خواهند بود و لهذا در این ایام که سبل
هجرت بر یکبار و دوست و همشاد و یک برآمد معلوم شد که از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بیست فرانسه لوی پالمیون سیم که عمر مبارکش
چهل و هشت سال گذشته و در مراحل فطانت و کثاوت و عقل و تدبیر امثال اقران سابق و سابق گشته و در مضای زمان سه سال سلطنت
کارهای پادشاهان عظیم الشان بی ساله بطور رسانیده است سفیری کبریا ما مور به دار الخلافه است حقیقت امر را برای ملک ارامی اعلیحضرت سلطان
السلطین قهرمان الما و الطین انصار الدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار غازی خلد الله ملکه و سلطان کثوف داشته مقرر شد که میهمان پذیر
صافی ضمیر میزبانی و مهربانی از دار الخلافه طهران به بندر بوشهر که سرحد ملک فارس و آغاز مملکت ایران است رفته قدم مودت لزوم این لایحه بیکان
کس مودت را بقبول تلفی دارد و لهذا سرتب مقرب محب علیخان بن رستم خان قراقرز و زور افشار بن بندر روانه داشت که چنانکه از ما سیم کجی و مود
به هم ای آنان عازم دربار محذرت مدار سلطانی شود و وی راه برگرفت و بمقصد رسید و مقصود یافت و قبل از وصول او به بوشهر از جانب نواب
مستطاب مؤید الله طهاسب میرزا حکمران فارس میرزا علی محمد خان به بندر بوشهر رفته بر سوم میزبانی پرداخت و میرزا حسن خان خلف الله
مقرب بخاقان حاجی توأم الملک شیرازی که حاکم دریایی بوشهر بود و لازم تحریم و تکریم را بطور آوده خیمه بزرگ را بر ساحل دریای عمان برافراشته و بنا
ضروری برادر آن میسا ساخته در روز یکشنبه نوزدهم شعبان این سال که گاه ورود جناب وزیر مختار در دولت بیست فرانسه بود میرزا علی محمد خان میرزا
محمد خان نایب اجود و وزارت امور خارجه که دوران بندر بود و بزورق کوچ گشت شسته ایلمی بزرگ استقبال کردند و در زمان ورود بساحل احترام اعلیه
پست و مکتوبه ها کردند و اهل بوشهر از وادیشان آگاهی افروند و با وجود تعین منازل مخصوصه جناب ایلمی و وزیر مختار و نواب و صاحب منصبان و
بجانه قوتن دولت بیست فرانسه که عاری از سرکاری است توجیه نموده و دست و پنجم شعبان از بوشهر خروج و غرمت شیراز گشتند و علیخان محمد در عرض

مسئله سبب که کوار و نشان افشار مجیدیه و غیره را وکلای محار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه در آنخلا فطهران مجتمع شدند و حشایه خود را مبادله کردند و موافق قاعده شایسته دینند و فصول آیه را برقرار نمودند فصل اول بعد از یوم الی لایه فیما بین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت بیه فرانسه و رعایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود و فصل دوم سفرای کبار و وزرای محار که هر یک از معاهدت بنحوی هستند بر یکدیگر با امور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار و وزرای محار در اول تنجابه و اتباع آنها معمول میشود بعینها همان رفتار نیز در حق سفرای کبار و وزرای محار و ولتین معاهدت و اتباع ایشان معمول و مجری و بهمان امتیازات محفوظ خواهند بود و فصل سیم تبعه دولتی علیتین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و سوله در و غیره در مملکت محار و مستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلا طرفین بعزت و حمایت قادیانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت با اتباع دول کماله الوداد منظور میشود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمفاوضه و ذون و مخصه که هر کونه امتعه و مقصودات چه از راه دیا و چه از راه خشکی مملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت یکدیگر ببرند و بفروشند و مبادیه و معاوضه نمایند و بهر بلدی از بلاد مملکتین خواهند حمل و نقل نمایند فصل چهارم هر کونه امتعه و مقصودات که اتباع دولتین علیتین معاهدتین مملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت یکدیگر بیاورند و در مملکت یکدیگر بفروشند و مبادیه و معاوضه نمایند و بهر بلدی از بلاد مملکتین خواهند حمل و نقل نمایند فصل پنجم در رسم و دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد فصل ششم در مالک محار و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه نشود و حق و وجه علیحدگی هیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد فصل هفتم در مالک محار ایران که فیما بین اتباع دولت بیه فرانسه و مرافعه یا مباحثه یا منازعه روی و بدلی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتام بعد از وکیل یا قونسل دولت بیه فرانسه است اگر متوقف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد و الاداء مملکتی که اقرب بکمان مزبوره است خواهد بود و وکیل یا قونسل مزبوره این گفتگو را بر وفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد و هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیما بین دولت بیه فرانسه و اتباع دولت علیه در مملکت ایران حادث گردد در محلی که وکیل یا قونسل دولت بیه فرانسه مقیم باشد مقاولات متدعیین و تحقیق و تدقیق و اجرای حکم بعد از انصاف و محکمه دولت علیه که محل عایطی نیکونه امورات است با حضور احدی از مصلحان وکیل یا قونسل دولت بیه فرانسه مزبوره خواهد شد هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در مملکت ایران فیما بین اتباع دولت بیه فرانسه و تبعه سایر دول خارج در محالک محروسه فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و انعام آن بنحوی خواهد بود که با اتباع دول کماله الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب میشود و تبعه دولت علیه ایران در محالک فرانسه با اتباع دول بیه فرانسه در محالک ایران اگر متهم بکمانان کبره گردند بنحوی که در مملکتین مزبورین با اتباع دول کماله الوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب قطع و فصل خواهد شد فصل ششم هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محار و مستین فایده در صورتی که شخصیت را قوم و تیره یکی نباشد متروکات و امانه بویک یا قونسل دولتین تسلیم شود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود به تنهایی و بملکت خود چنانکه شاید و باید در این باب معمول و در فصل مقیم دولتین علیتین معاهدتین جهت حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت و دوستانه و معادلاته فیما بین تبعه دولتین چنین است و ذون که از طرفین سه نفر قونسل برقرار گردد و قونسلهای دولت بیه فرانسه در آنخلا فطهران و بندر ابوشهر و دار السلطنه تبریز تعیین و قونسلهای دولت علیه ایران در دار السلطنه پاریس و شهر تبریس و جزیره بوریان توقف نمایند و این قونسلهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل توقف مسکونه مملکتین محار و مستین از اغراض و امتیازات و معافاتی که قونسلهای دول کماله الوداد در مملکت محروسه جانین محفوظند بهر وایب خواهند گردید فصل ششم این عهدنامه دوستی و تجارتی حاضر که بملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیما بین دولتین زیوکتین ایران و فرانسه منعقد شده است بعون الهی طرفین شروط مندرج در آنرا بدالت هر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت و وکلای محار و ولتین معاهدتین متعهدند که مضامین آنجا خدیوانه از جانب سنی بجانب شایسته خود در آنخلا فطهران یا دار السلطنه پاریس طرف مدت شاه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند و وکلای محار و ولتین معاهدتین متعهدند که مبارکه حاضر را بخط و مهر خود مرقوم و مشهور نموندند این عهدنامه مبارکه بتاریخ نهم پست و هشتم شهر شوال سنه کمره دویست و هشتاد و یک مطابق دوازدهم ژوئیه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج هیجوی در دو نسخه بخط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد و چون جناب جلالتاب محسین پور وزیر محار و ایلمی مخصوص دولت فرانسه در آنجا دین عهدنامه دوستی و تجارتی فیما بین دولتین زیوکتین ایران و فرانسه نهایت صداقت و استقامت بمصنوع طهور رسانید علیحضرت اقدس همیون شایسته جمیع محض طهور کرم و عین و فور محرمت خاصه و حق جناب مغزی الیه پوشید مبنای اتحاد و ولتین کفیه نشان مکمل بالاس موشع بمثال امثال یون و حمال آل مخصوص در وجه و مرتبه نشان مبارک که

که اعظم و اجل نشانی این دولت است با فتح جناب معری الیه محبت فرمود و چون کعبه نشانی شیر و خورشید از مرتبه دوم و ستاره و ابر با فتح عالیج
فخامت همراه موسیو کنت و کوپنویس و زارت و سفارت خاصه کوره که از خانواده قدیم و نادر و صد پست با پیش معروف و نای حیدرین
لغت و زبان و مصنف چند کتاب در علوم مختلفه صاحب خلاق استوده است الفات فرمود و نشانی دیگر از مرتبه دوم بدون ستاره و ابر با فتح
عالیجه محبت همراه موسیو نیکو لا مترحم اول سفارت بمنزول فساد و نشانی مبارک و چهارشنبه غره و تخته احرام که عید مولود امیر طوطی
بود و محبوب عالیجه میرزا مالک سرنیک مترجم مخصوص دولت علیه رسول شد و جناب جلال التاج زیر مختار در کمال آداب و تقسیم مثال تمثال
همایون از آنروز مخصوص عید خاصه آن بود و زینت و مرآت یکا نکی و محبت و لیاقتی دولت نشانی کامل حاصل
کرد و از جمله اوقات متفرقه این شهر غرمت موسیو کنت ظفر کوکب شایسته بی بهیلا قات شمیران و لولاسان و لاراست و توقف نواب استقا
شاهزاده و لیعمد در دار الخلافه طهران و ماموریت مقرب سخا قان میرزا علی نقی خلف الصدق صاحب یوان مغفور میرزا محمد تقی علی بابا
بامورات در خانه نواب استطاب شاهزاده و لیعمد دولت بدمند و استقام نواب میرزا و ده شیر میرزا و میرزا موسیو زیر دار الخلافه
و انجام و انظام مهمات شهر و خارج و مراجعت جناب محبت همراه جنرال بر ویلوف الیچی دولت بیدار و سید بانسان و خلعت بهمانداری علی
سرتیپ فشار و توبه فرمودن اعلیحضرت شایسته بی از چمن لار با فیه و چون قریه افشار از تفرقات آن سامان و از امنیه خاصه جناب صد اعظم دولت
علیه ایران است اعلیحضرت شایسته بی دران عمارت سکونت فرمود و ده و عید سعید قربان اضحی با سلام عام و شکوه تمام در آن غرضه سعادت
که زاینده و سلام عید غیر خرم و جشن تهنیت کثیره که کت روزید کور در قریه نیا و دران شمیران در عمارت مستحضره رفیع موسوم بکجهان نمایجه و جلال
نظم و کمال و شوکت و تهنیت بگذراند و چاکران و بار بار با انعام و خلعت و اکرام و نعمت بنواخت و جناب حاج ملا محمد کاشانی را و میرزا جلال الدین
و اقا سید احمد منروی را مخلص ساخت و در پست و ششم شهر ذی حجه موسیو کنت یوان علی ازینا و دران و در دار الخلافه طهران کردید و در این ایام توان
مستطاب حشمت الدوله بکجهان بکجهان امیر امور و چار اعلی خان برکاب اعلی حضرت و محمد حسن خان سردار ایرانی که بکجهان بکجهان میرزا حشمت
رحلت یافت و ایام محرم هزار و دویست و هشتاد و دو بفراداری و موسیو کنتی حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام در گذشت و در مهر
عالیجناب حاج ملا محمود نظام العلماء رضی قوت کردید و چون مقرب سخا قان نصر الدخان قاجار خال چال استوده خصال شایسته همیشه
جلال حاوی علوم گزیده و جامع خلاق حمیده و حامی علما بود و بشوق مکاسب اخروی بمناسبت نیوی چندان رغبتی نداشت نظام العلماء
و معمم گردیده و در مجالس خاص بکجهان احصا کزید و مقرب سخا قان وزیر نظام که در شمس مقدس نظمی کامل داده بود و ابنیه جدید عیدیه بنیاد
بدر الخلافه احضار شد و میرزا محمد قوام الدوله و عضد الملک سامخان الیمانی از طهران بخراسان فرستاد و چون عبدالعلی خان شمس ختمت خاصه
خلف مقرب سخا قان حاج الدوله با وجود خلاق شایسته و صفات پسندیده در مراتب کمالات از شو و نظم رتبی عالی حاصل کرده بود حضرت
شایسته فکجهان اول و اعلی پادشاه الملکی مخصوص و مخلص فرموده شبی کل موز و زمان طهران از سر و جوان و قدیم و جدید سیاحتی بزرگ کرده مجلس بکجهان
ظلال کسیتی بنیاد در گذشت و حاج الدوله غالب انعام و اکرام نمود و چون مقرب سخا قان فخر علیخان ملقب بشجاع الملک خلف الصدق قاجار
شکر الدخان نوری که شجاعی موروثی و کسیتی بر مصدر خدمات بزرگ در فارس شد بخلعت و نشان هیومن میرزا کی مخصوص کردید و بر امثال او
افشار و افتخار کردید و در این ایام از جمله اوقات شیراز و فوات عالیجناب فخر المشایخ شیخ ابوتراب امام جمعه و جماعت شیراز بود که در شهر ریح الاولی
رحلت نمود و در این اوقات موسیو کنت همیون چندی در باغ خارج شهر که از ابنیه مستحضره جناب جلال التاج صد اعظم است و بنام فرزند از حمید
نخمس خود میرزا و او دخان ساخته و او دیقیا و فیه و ازینا می رفیع و عمارات متعارفست تقنین و مکن کردید و مقرب سخا قان محمد ولینان
قاجار و الویکلر یکی استر با بحضور اقدس خوانده شد و جعفر قلینان بوزیر خودی الیمانی شاد و که مدتی در دار الخلافه مقیم بود و بکجهان استر با و
جاجرم و زین و کرکان مامور شد و عالیجه میرزا اسمعیل خان مباشر مهمام خارج استر با و که مدتی عاقل با کفایت است و آگاه از ختایق
اتو لایت پیشگاری امورات آن سرحدات مامور و مخلص و روانه کردید و ماموریت عمده الامراء العظام جناب مقرب سخا قان سید
الملک عباسقلی خان میرزا کی پیشگاری سفارت سنت بطرز بورخ و تهنیت و تهنیت اعلیحضرت امیر طهور اعظم
الکسندر با ولج سابقا گذر شد که جناب محبت همراه جنرال بر ویلوف با جبار و مرده اعلیحضرت امیر طهور و در دار الخلافه آمد

مردت شاه آورد و مغز و کرم بازگشت چون در طبقه واحد دولتیس لازم بود که بزرگی شایسته و صاحب منصبی بسته از جانب دولت جاویدند
تغییر و تنبیهات بطور جدید دولت بهیروسیه مقرر کرد در این ایام نسب انجبار جناب عمده الامرا، المعظم مقرب الخاقان عباسقلی خان
خلف الصدق محمد زکین نوری سردار فارس و کرمان بنودجه بنی عم جناب جلالالتاب اشرف فخر اعتماد الدوله صدر اعظم و خال جناب نظام الملک
بود و در شجاعت و مناعت و کمال و عظیم الشان لهذا بنمید اکر ام و انعام و تعین خطاب القاب و عطای نشان و حمایل و منقبت
و شمشیر و کمر مرصع مغز و منخل کرده و مقرب الخاقان محمد قاسم خان برادر کمر معیر الملک ایران که سابقا کارپرداز اول دولت علیه و متو
در قلیس بود احضار و مبتکاری سفارت کبری با جناب سفیر کبریا مورشد که جناب جانشین فقهاریه تعین کشته با شاق سفیر کبریا و این طرز
بورغ شود و زیما نشان و لیساهام الدوله سلیمان خان کرجی به نیابت اول سفارت کبری و میرزا صادق حکیم به نیابت دوم و حاج میرزا
محسن تبریزی اول و نظرافا تبریزی دوم معین شدند و میرزا احمدی و میرزا حبیب الله شیان سفارت کشند و جناب سفیر
رخصت انصاف یا فقه باجلالتی و افی و بنالیتی کافی و سامانی محشمانه و شکوهای محترمانه راه آذربایجان برگرفته همی رفت و در نوزدهم
ذی حجه احرام به تبریز رسید کامی آملی نظام و حاج میرزا محمد خان سپهر محام و میرزا احمد خان برادر مقرب الخاقان قائم مقام
تا با هیچ لوازم استقبال بطور آوردند و از جانب نواب نصره الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان و قائم مقام اسبان جنبه تبتی
پیش آوردند و عالیجا جنرال قونول دولت بهیروسیه که در نعمت آباد بود با اجرای سفارت با استقبال سفیر کبریا ملک استعجال
پس از ورود و بسلع شمال با قونول مذکور میمان مقرب الخاقان قائم مقام کشند پس از خندی توقف در دوازدهم محرم تحریر
روانه مقصد گردیده در هفدهم شهر مذکور وارد مرحد و لتین علی بنین شده صاحب مهربان که پذیره و میزبانی جناب سفیر کبریا مقرر بود
با جمعی سادات و سواره و صاحب نهجیان دیگر و ده عراده کالسکه و ده عراده ترشکه در رسیدند و معارف نامر نام چنین بوده کا خانوف
شهر بنک توپخانه بوره میثوف مترجم یار خانوف نایب مراجانوف حاکم نخجوان کلعلی خان سپهر احسان خان مرندی ژوکوف و شریس
حکیمباشی شراطی تحریک و تکریم بطور رسانیدند و شیرینی و قند و حلویات چند سپاوردند و اظهار مهربانی و دوستی کردند و در روز دهم
از اس حرکت نموده روانه مقصد اصلی گردید و روز و روز و در بخلیس جنرال باجور مهر انکی و جنرال قسطنطین للی کارگذار امور خارجه مملکت
فقهاریه و بولکونیک قلی تکین پیکر کی قلیس و بولکونیک مایور سواره نظام و وفرو بولکونیک مایور پیاده نظام نیز و وفرو اجدان
جناب کینینا ز بهود فانیپ جانشین فقهاریه و حاکم کل مملکت و میرزا اسکندر مایور و مترجم کینینا ز و صد نفر سواره را اندام یعنی فضا
شهر و صد و پنجاه سواره نظام و تمامی کارگذاران امور خارجه و اجرای دفتر خانه رسم استقبال بجای آورده پیاده کشته یکدیگر را دریافته و تاباغ
نایست که قریب بشهرست و عمارتی عالی دارد پیاده و سه نفر جنرال بر در باغ پیاده شده احترام لازمه بجای آوردند و جناب سفیر کبریا باغ فرد
آمده پس از صرف چای و شیرینی و قهوه پیرون آده با اجرای سفارت در کالسکه ثانی که حاضر کرده بودند سوار شده غنیمت شهر نموده پلیس
شهر قلیس با تمامی اجرای پلیس با استقبال آمده پس از او کلا شرب با معارف تجار و اعیان و طبعی و علم در رسیدند و کل مالی شهر از طرل مختلفه
طوائف متفرقه پیرون آده صف بر کشیدند و بعد از کلاس و کو سفند قربانی کردند و مالی قراولخانه با دای احترامات نظامیه و سلام با سرتیپ
پرداخته در صین و در دبشهرست و یک توپ بجهت احترام خالی کردند و مالی قراولخانه بزرگ در خانه جناب جلالالتاب مرادیف جانشین
فقهاریه احترامات نظامیه و سلام بجای آوردند و جناب سفیر کبریا ملک در خانه ناچار لینک اشتاب یعنی امیر نظام که بهترین خانه
امرای عالم مقام بودند و در آن محل منزله سکی و مالی نظام پیش فک زده سلام نظامی بعمل آوردند و جنرال بروسیلوف
و برادر کینینا ز بهود فانیپ و ناخانه پالابت و نویسندگان دیوانی صف کشیدند و معرفی نمودند و جناب سفیر کبریا منزل معین مخصوص
در آمد و بی فاصله از جانب کینینا ز شیرینی مبارکی منزل سپاوردند و فرستاده و عذر خواهی کرده بازگشت و دو نفر اجدان و سه نفر فیهرا
مواظب خدمت سفیر کبریا نمودند و با فاصله و ساعت که شسته جناب کینینا ز بهود فانیپ بدین جناب سفیر کبریا آمده تعینت و در دو کشته مهربانها
نمودند و اظهار شغف ملاقات کردند و بعد از صرف چای و قهوه باز گردید و دیگر روز جناب سفیر کبریا عزم باز دید کرده جناب کینینا ز احترام مجلس باز دید را
در خانه جناب جلالالتاب جانشین مقرر شده تمامی مالی قلیس از آرباب قلم و اصحاب شمشیر و اوطا قضا صف کشیدند و در زمان ورود کینینا ز تغیر

تا حوالی سیم و طاق باستقبال پیش آمده اظهار مودت نموده باب مناصب امعری کرده پس از صرف چای و قهوه و شیرینی جناب یغیر کبیر بمنزل مخصوص مراجعت نموده بلافاصله جناب بیودف بعضی از خبرهای بزرگ میارزید یغیر کبیر آمده اظهار محبت و مهربانی و شغف کرده بمنزل خود باز گردید پس از لحظی توقف جناب یغیر وانه سکو و بطرز بورخ گردید در روز ششم شهر صفر المظفر که زمان حرکت از قلیس و غرمت مقصد بود جناب بنیامین بیودف عالیجاان حاکم شهر و صاحب شعبان عظیم الشان تا کیفر سنگاه بمشایعت جناب یغیر کبیر آمدند و چند تن تا آخر خاک قلیس بمنزلی کردند و هر بمنزل و مسکن ضابط و عمال کارگزاران دولت شراطی استقبال و حرمت بطور آرد و در شهر ولادی فقط از دستاواران و نوچر کس و واران و طولاکه از بلا و عظیمه است یکفرخ شهبانده حاکم و جنرالهای بزرگ سواره و پیاده نظام آندولت با فوج و سپر و شیوچی چنانکه سابقا مشروح و مرقوم رفت بلوازم کیم میرد چشمند و جناب جنرال کوریوس که در دستاواران سردار شتاد و هزار قشون است و جناب جنرال آمان که در نوچر کس سردار کصد میرد کس است مرسم پذیره و اکرام مرعی داشتند و دیدن کردند و بیست و یک تن کتب انداختند و در هر شهری تماشای تبار و کارخانه و جیخانه و مدرسه نظامی تکلیف نمودند تا مقصد اول و سکی شش فرسنگی شهر کومعین التجار میر علی اصغر بجا دولت علیه ایران که در آنجا متوقف بودند باستقبال آمده قریب پنجاه روز در حرکت از آنجا و در ورمسکو که نوزدهم ربیع الاولی بود جنرال بنیامین که از جانب علیحضرت امیر بطور پذیره و استقبال بمسکو آمده بود با جناب مقرب بخاقان محمود خان سرتیپ مصلحت گذار سابق دولت علیه تقیم بطرز بورخ تا سه فرسنگی باستقبال جناب یغیر کبیر آمده و ما موریت خود را اظهار کرد و تا حوالی شهر مسکو صاحب منصبان بزرگ و اکابر شهر را دید و پیاده بسیار در رسیدند و نزدیکی دروازه شهر خانه نسواری که نزول یغیر کبیر را معین بود نزول نمود و قدری استراحت کرد پس از فراغت کالک که که جنرال آورده بودند سوار گشته ساعتی بعد از نوبت نده بعبارت مخصوص ورود درآمد و فوج سالکات و استقبال احترامات بعمل آوردند و جناب قوامفرمای مسکو شیرینی فرستاد و بخت گفت جناب المچی کبیر ساعتی بعد از ظهر روز بیست و دویم ربیع الاول بدین فرمانفرمای مسکو پیش بکمال احترام دید و چون بمنزل آمد فرمانفرما بازید نمود و خوشتر کرد که شب تماشای خانه بروند و مقبول نشاد و بر نشند و باز گشتند و پیاسودند و بغنودند غافل که مشتند و هر غدار کس را آلوده نگذار و دیده صبح پدیدار شد را غنوده پسند و کس را شربتی نداد که ضربتی نزد و نوشی فرستاد که نوشی نداشت خارش با کل نشسته و چهارش با خمیر پیوسته خرفی بخشد که دری نگرفت صد فی مینا و در که گوهری بنروز می است که تا حرفیان نشسته اند بر خواسته اند و چون بدستام فروه اند فرو کاسته اند کاشنی است که بهارش از خزان در پی و کجی است که دینارش را از دما بر سر در خنده اش که بهاد غم و در شمشیرش زهر با مضمت علی ایچک یغیر کبیر از فرزندی هجده ساله رشید بلوغ پسر دلیزیریک نامبراه بود چون هوای مسکو که بهایضربا لامثال فی البروده از کمال دم سردی فو سیری میکرد و کجایان دی از غایت دل سخی کلوله ریزی در دان را هنر برف معابر و مضایق عبور و مرور بر بسته بودند و رسید به کانه سیاه کار در و دیام عمارات برشته نهنگان بنات هنوز از خواب بسات برخاسته و پسران سهر را هنوز دیده بخواب سحر کر نمکشته رفیع سردی از مهر روی در او علی ایچوان علیل جمیل بخارهای آتشین برافروخته و منیل چه کمال اورا پسند و از کال رنمی می جوشند همانا خلیج آتش زغال سنگی با مقصود مسدود در ریلان جوانی و عفو ان زمان کامرانی بنا کام جبار برادر و کرد در بیست و سیم ربیع الاولی که بر جناب یغیر کبیر مجرم بود و وصباحش نظیر روز قیامت و فرج اگر چون خدمتکاران خفته برخواستند بخت جوار خفته دیدند و خاطر جمیع آشفته لامعین را ز پرده در پرده نماذ و این شعله جها منور از اشتغال نشست جناب یغیر کبیر شنید آنچه شنیدن بخیار است و آنچه دیدن نمیتوانست بنابر اساطیر و دولت و اظهار تائید صولت دم برینا و در آه بخشد و ناله نکرد و اشک بنارید چه منافی تو قار و مباین سیم مالی آن دیار بود و بنا چار در این شش بی دو و میوخت و بدین زبان بی سود مضامیرت میکرد یعقوب و اردیست سخن رسالت نمکن بود و یوسف عزیز خود را در چنگ کرکان میدید و بمعاضدت عقل معاینه میکرد که این در در ادران نه و این جراحت را مرهم نیست این راه و نیست و این کل جدیدی این مرحله مشنی است و این غنچه شکفتنی این ساعه شکستنی است و این سیدریشی این جام نوشیدنیست و این جابه نوشیدنی کشی از این ام بجهد بجهد و از این قید بکند و از دل پوخته از دای دولت و از قرون حضرت شاهنشاهی مشغول شنید و خود را از غل شکستنی معزول با خود می گفت نظم دولت شاه جهان است که مانده جابد بجهان بیکه کن کو بقا متمم است علی ایچک محمود خان و قاسم خان و سایر صاحب منصبان مخابرات کبری و تجارت بعه دولت اسلام کبریم العبد رشیع جبار با تسفی بی اندازده موافقت کردند و بزرگان دولت ره بیز لوانم احترامات بطور آرد و در جناب قوامفرمای مسکو و جمیع صاحب منصبان بزرگ بعد از ظهر بمنزلی می کبیر آمده تغزیت و تسلیت آغاز کردند و می

بسرعت بمرحی صاحت این خبر بدارالملک مرد و فرستاد و از جانب علیحضرت امیرطور عظم فرما فرمای مسکو تفریت میفرستاد و جزای نیز آنجا
جناب غراف سیرود وزیر اعظم بمنزل میفرستاد و اظهار اسف نمود در دست و معین شریع الاولی تمامت صاحب منصبان روسیه بجهت مشغولی
خاطر میفرستاد مجلس آمده در باب خرج صاعقه سخن کردند و مقرر شد که طلبی تقریر نمایند و جواب بخواهند در پیش دقیقه از چهل فرسنگ سوالی را بویغ
صحیح بیاوردند و بهنگام غنیمت از مسکو بطریق بویغ تفصیلی که در روزنامه مبطو است تشریفات و تکریمات بی اندازه بطور آمده و جناب میفرستاد
و صاحب منصبان سفارت در کمال اغراض منزل منزل قطع کرده بدارالملک بطریق بویغ رسیدند و در دست و معین شریع الاولی که روز طاقات
جناب جلالآب غراف سیرود وزیر اعظم بود ایشانک آقاسی اشکی امیر طور ی باکاسکه دولتی آمده میفرستاد و اتباع سفارت را با و طاق حاصل
جناب مغزی لیه رسانیدند و هر و طاقی را باب مناصب احترامات کردند و طاق بمنزل خاص و زیر پانده میفرستاد و اظهار محبت بانی نموده در
ثانی جناب سینا وین با جمعی استقبال کردند و در سیم و طاق خود جناب جلالآب غراف سیرود و احترامات نسبت بجناب میفرستاد و نوشته و مرام
جناب جلالآب شرف مجد رفیع صدر اعظم ایران از املاعه نمودند و مجلس در کمال محبت بانی و مودت گذشت و میفرستاد بمنزل مخصوص باز آمد
و جناب زیر اعظم بدست نیم ساعت فاصله بیاورد میفرستاد اظهار محبت کرد و در روز وصول بجنور علیحضرت امیر طور نیز تشریفات مجدد و خاص
بطور رسید میفرستاد و متابعتان سفارت تفاوت درجات در کلاسکانشته مغزو مجمل بحضور اعلی رفتند و شرف خدمت علیحضرت امیر طور
و علیا حضرت امیر طور و نواب ستطاب لیعهد دولت بهیسه رویه را دریا فشد و شرط تفریت و تمینت از جانب علیحضرت سکندر زرت شاهنشاهی
از قوه بفعل آوردند و نامه محبت حشاه را ابلاغ نموده کلمات مودت آیات میمان آورده مراجعت کریده در روز و از دهم ربیع الثانی جناب ایچی
کیر و اتباع سفارت بدیدن نوابان قسطنطین و میخیل برادران علیحضرت امیر طور فرستاد و قرین عزت و سعادت باز گشتند و از چهارم
ربیع الثانی امنای دولت و ارباب مناصب تبار روز بیست و سیم ربیع الثانی حسب الامر اعلی بدیدن میفرستاد و اظهار دوستی و مودت کرد
و ایچی کیر نیز ایشانرا تفریتی که آمده بودند در ملاقات تاخیر و تقدیم منظور داشته همه را خورسند داشت علیا میفرستاد اظهار استحاضه و ولایت حتمی
و مکاشفی عالی حاصل و امیر طور اعظم در محفل عیش و ضیافت که با صطلاح آفتوم آرمبال کونیند بر یکی سفرای دول خارجی مقدم بداشت و محل
جلوس او را بقا صله رسمی و دهامی خود معین کرد و غالب میفرستاد و تماشای خانهای لایق شغولی میداده اند و اظهار محبت و مهربانی مینموده
همانادین ایام روزی خدمتش را بنظاره عمارتی و فضائی و خانه بزرگ که آلات حرب و ادوات ضرب شتون و از هر محاربه بزرگی غنیمتی بدست
آورده بودند مفاخره را در محلی معین بناده جلوه میدادند اتفاقا میفرستاد بجا نه در شد که بعضی از اسلحه جنگ متعلق بابا لی ایران بودند و آن چیزها را
در جنگ کنجه از سپاه ایران گرفته بودند چون اسباب را جلوه عیان دادند غیرت و عصیت میفرستاد معنی برابر شافت و بچگی پاسخ داد که در جواب
چنین امورات بسیار می افتد چرخ باز گیر از این باری که بسیار دارد چه وقتی خان میدیدند قصد تخریران و ارمن کرد و بر شرف تظلمی تاحش برد
و سی هزار کس از نوان در حال فرغایت حن و جمال از سرای کرچه و ارمنه بایران آورد و در تمامت ایران بخدمت امیران میرد چشمند و از
آفتوم هنوز نیکان در بلاد ایران بسیار بجا مانده و تخریر و تظلمی را نیکو و دکاری باشند و بفری در محفل دیگر مردی سخن در میان افکند که گویند
بسطام مقلان نام حاکم بطام را بکشند و این نه کاری نیکوست که محکوم حاکم و مامور او را خود را بقبل آرد و صف الملک پاسخ داد که این شکفت
چنین اتفاقات بسیار افتاده است و بعضی ممالیک و ممالک و پ ملوک خود را گشته اند چنانچه رعایای روس پول پدر امیر طور نیکو لارایم
در نظر فرزند ان بقبل آوردند و امالی پاریس لوی شانزدهم را بکشند و با کج او کوش فرزندانشند اسکا صلی چون جناب میفرستاد در چهار
میت روز در آن شهر توقف کرید امیر طور روسیه و از احواطف و عوارف شایان بنواخته پیک قطعه نشان تا جدار مرصع بالاس قسیمی
از مرتبه اول تا که درجه اعلی است با حایل سیر ویر اشریف و دو مرتبه از تبعه سعادت کبری را بشمول عنایات با حاشه حضرت انصاف فرمود و
موسیو سینا وین کار گذار امور خارجه آمد دولت و موسیو لیوف ناظم امور خارجه با تمام تبعه وزارت خود و یکصد و سی نفر و جمعی از جنرالان و
صاحب منصبان بزرگ در سرای میفرستاد حاضر شدند و یکصد و سی نفر سواره را از مردم بردارن خانه صف بزدند و کاسکه خاص سواری امیر طور را
برای میفرستاد و در دوا را با حتمی لایق و مکاشفی موافق مشایه نمودند تا شهر مقود در رعایت جلال و مساحتی زلفت و در منازل ببرسم
گذشته قراولان مقرر با طبل و بشور سلام لظافی دادند و قیام احترامی کردند و بر روز و در مصو شریط استقبال و مکارم از اکابر و اعظم

و در این ایام روزی خدمتش را بنظاره عمارتی و فضائی و خانه بزرگ که آلات حرب و ادوات ضرب شتون و از هر محاربه بزرگی غنیمتی بدست آورده بودند مفاخره را در محلی معین بناده جلوه میدادند اتفاقا میفرستاد بجا نه در شد که بعضی از اسلحه جنگ متعلق بابا لی ایران بودند و آن چیزها را در جنگ کنجه از سپاه ایران گرفته بودند چون اسباب را جلوه عیان دادند غیرت و عصیت میفرستاد معنی برابر شافت و بچگی پاسخ داد که در جواب چنین امورات بسیار می افتد چرخ باز گیر از این باری که بسیار دارد چه وقتی خان میدیدند قصد تخریران و ارمن کرد و بر شرف تظلمی تاحش برد و سی هزار کس از نوان در حال فرغایت حن و جمال از سرای کرچه و ارمنه بایران آورد و در تمامت ایران بخدمت امیران میرد چشمند و از آفتوم هنوز نیکان در بلاد ایران بسیار بجا مانده و تخریر و تظلمی را نیکو و دکاری باشند و بفری در محفل دیگر مردی سخن در میان افکند که گویند بسطام مقلان نام حاکم بطام را بکشند و این نه کاری نیکوست که محکوم حاکم و مامور او را خود را بقبل آرد و صف الملک پاسخ داد که این شکفت چنین اتفاقات بسیار افتاده است و بعضی ممالیک و ممالک و پ ملوک خود را گشته اند چنانچه رعایای روس پول پدر امیر طور نیکو لارایم در نظر فرزند ان بقبل آوردند و امالی پاریس لوی شانزدهم را بکشند و با کج او کوش فرزندانشند اسکا صلی چون جناب میفرستاد در چهار میت روز در آن شهر توقف کرید امیر طور روسیه و از احواطف و عوارف شایان بنواخته پیک قطعه نشان تا جدار مرصع بالاس قسیمی از مرتبه اول تا که درجه اعلی است با حایل سیر ویر اشریف و دو مرتبه از تبعه سعادت کبری را بشمول عنایات با حاشه حضرت انصاف فرمود و موسیو سینا وین کار گذار امور خارجه آمد دولت و موسیو لیوف ناظم امور خارجه با تمام تبعه وزارت خود و یکصد و سی نفر و جمعی از جنرالان و صاحب منصبان بزرگ در سرای میفرستاد حاضر شدند و یکصد و سی نفر سواره را از مردم بردارن خانه صف بزدند و کاسکه خاص سواری امیر طور را برای میفرستاد و در دوا را با حتمی لایق و مکاشفی موافق مشایه نمودند تا شهر مقود در رعایت جلال و مساحتی زلفت و در منازل ببرسم گذشته قراولان مقرر با طبل و بشور سلام لظافی دادند و قیام احترامی کردند و بر روز و در مصو شریط استقبال و مکارم از اکابر و اعظم

بدار اختلاف آمد از طبرستان رکاب شد ذکر توجہ علی حضرت شایسته بی بشار حوالی جابر و دو پنج اندازی در آن صیدگاه
مسعود و مرز و بوم شکارگاه جابر و دو فوج صید و تربیت ارض و عذوبت و اوصاف هوا معروفست و مانند سایر کجکاههای قریه حضرت
دار اختلاف بصفتان محمودیت مکان و اشتغال بر قصه و مقصود و عمارات سید البنیان موصوف چون خدیو محمد و زمان حضرت شایسته
چون آنکه کیستی ستار از اواسط شجاعت فطری و بسالت و جلالت جلی بهرام و از خاطر بصید افکنی و پنج اندازی مولع است و مایل و غالب اوقات
بشکار کور و کوزن و صیقل و سباع و صنایع راغب و شاعری و از آن فاضل حسن بهیست تیرش و پیکر غزال ترکش و شمشیرش را سینه مرال قریب هم بود
نظم زبیری فروز بنودی بیالا که تیرش همخورد خون عطف فر در این ایام که ایام شکر ربیع و ربیع الخال از وفور ریاحین و لاله نظیر کوه شایسته و در کان
بدخشان گشته نشاط شکار و رعیت تیر از طبع همایون سر بر زده جماعتی از متجذبه شکار افکن و باز داران کبک شکار برادر رکاب علی حضرت
رکوب و ادب و پروردار بر کلان راه سپار برآمده بعد از قطع فراز و فرود چون دریائی موج بر لب در جابر و دو فرود آمد بروزی چند چندان گنگ
و تیر و کوزن و آتیه در خون کشید که گشتی اطللس رومی بر در و دشت فرو گسترده اند نظم زبیر تیرش شد کوه بر پلکان چاه زبیر یوزش شد دشت بوزن
شک شکارگاه بسرخ جوی جلاله زاری کرد ز خون سینه کور و ز خون جیم ملنگ چون از بسیاری قتل شکاری در آن حوالی تیر گلیاب شد شکر یار میشد
او زنگ قصد قریه موسوم به سیاه منک فرمود پس از لخمی تفرج در صحرا و کوهسار و عدم حصول تیر و شکار کسالتی و ملالتی در طبع صید جوی آن
شاه شیر خوی پدید آمد و از خستگی کور و کوزن نوید شد و در این محل کوهی شایخ سرفراک بر آورده که مرد آب بتصاریف دهور و کور و رشت و
منک خادار بریده و دره و در مجری برداشته و از کداری ساخت و قریب به ذراع فضائی سطح نموده چنانکه طول آن شکران زیاد از یکصد
ذرع و رودی از آن شرک فراخ جاری گشته بصحرای و است از دوسوی آن رود و کوه بلند آسمان ساست و ابداد آن شکران و در دکان تیر
میشد چون پادشاه اسلام پناه از صید مایوس گردید بدان محل توجه فرمود که بر لب رود لخمی نشسته و ناچار شکسته رجوع خواست لاسریره بجای آورد و
طعامها فرو نهاد و بهمان در دل لاهم منزل پرتو افکند که چه بودی که بهم اینجا کباب تر از آن آتیهی خشک حاضر آیدی همانا از قوت مغسول
و امارت بخت شامل گردی و در زنده کوزنی چرخه بر مانده از دشت و کوه بدین سودا بنده چنانکه شکار چیان تیر و وال و جگر که اوران کوهال
صید را بر سر تیر شکر یار یا تیر کجک که آورده آن کوزن کین سال شکار تیر و از نظم در از کوزن و کوتاه پست و کرد تیرین سیاه شاخ و سیر و دنگو
و دیر بختش اندر گشتی کشیده بودستی بسحر سر مره خوبی و نگوئی سحر بسیار کوهی که بر فراز سر خدیو سر فراز بود آورد و دنگو چاره کوزن که از کوزن
همیکه بخت وقتی خبر شد که دو گرگش در فضا و شیری از بر آتش را شنید چاره قصه کرد که بر کوهی فراتر که پنج ذرع اعلی بود بر جبهه و از تیر شکر یار شکر یار
پادشاه شیر شکر تیر فلک بچالای از جای جسته تفنگی بر او کشا و که از بوزن این فساد خادمان خاک را بخونش پاشیدند و شاخش را کوه شاخ را خوا
داده بحضور پیاوردند و بجناب صدر اعظم انجم که در رکاب علی بود محرمت شد و حضار از این کار متعجب شدند و آفرینها گفتند و بعد از خندید بدار اختلاف
مراجعت افتاد و چون انیسب بخت میرزا فتح اندک شکر نویس باشتی که در این ایام بر یارت کر بلای علی میرفت در عرض اهلیض و در سینه و هم
ربیع الثانی و وفات و غش و اربعینات عالیات نقل نموده و غالب خلائق از این حادثه متاثر و متحیر شدند و چون مداین ایام مقرب بحاقان فرخ
خان صند و قدر صدر خدمات شایسته شد از حضرت شایسته بی بشار حوالی جابر و دو فوج صید و تربیت ارض و عذوبت و اوصاف هوا معروفست و اوصاف
شیخ عبدالحسین سلمه که زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس فرمود پس از زیارت بدار اختلاف طهران باز آمد و در استقبال و تحرم و کرم خیار
اجتماعی بنزد روی داد و بیشتر علوم پرداخت و نواب فریدون میرزا فرما فرمای خراسان که چندی مریض و بستی بود در شازده هم ربیع الثانی
سال یکم از دو سیت و بهشتا و دو در شهر مشهد مقدس انتقال کرد و بر حسب اشارت امنای دولت و مسجد شاه دار اختلاف مجلس ترجم
فاخته برای کردند و تمام شایسته در کان و عظمای ملک علمی ملت سه روز بغا واری و خیرات پرداخت کردند قبل از آنکه خبر وفات فریدون میرزا
بدار اختلاف برسد و تمام السلطنه را مامور و مریضی خراسان و نظم احتلال افغانستان کرده بعد از آنکه چند منزل طی کرده و خراسان رسید و
خبر وفات فرما فرمود بدار اختلاف رسید بی تا مل فرمان حکومت خراسان نیز بهمهده حاکم السلطنه صند و ریاضه افتاد و حکومت خراسان بگر
باره با نواب حاکم السلطنه سلطان میرزا برادر که تیرش مغفوض افتاد نظم چنین است رسم این گذرگاه را که دارد پادشاهین راه را یکبار از
بهنگاه تیر یکبار از نگاه کوی که خیر هم از اوقات این ایام ماموریت نواب لطف صند میرزا است بکومت از نذران و مخصوصیت نواب

محمد حسن میرزا خلف الصدق شاهزاده مرحوم عبدالعزیز بیگ داریا منصب میرزا خوری و مملکت گردیدن او که از سال خلعت مطهرت با فخر و آوازه
حشمت الدوله حمزه میرزا حکمران اصفهان ذکر حال جعفر قلینان ایلخانی شاد لودر حکومت استرآباد و تبریز و جام و نردین و حجاز
او با طوایف تکه و غیر هم جعفر قلینان ایلخانی را سبب حجب طایفه است با صالت و بسالت معروف و عالی تجایت و کفالت و کفالت
سالها در اصفهان با عن جدمرجع اعظم و ملجا افخم و روی و جوه و پشت کرده و معاضد برادر و معاند شریک بنامند صلح و پذیرد کشته جنگ بر او
نام و فرو برنده تنگ ده بهرگاه خردی مصدر کارای بزرگ کشته و از جوانی بیروی خرد بزرگوار خرد کرده صیت جلالتش از زمین و چکند در گذشته و نام شایسته
و خوارم شتر آمده چه شبها که بر سر طوایف غنیمت بر بخت از جل هم تاخت و چه روز که از نهران خود را چون عمر عزیز بر سر آمده یکجا بمشمنه شتر است و شتر
کو به زمین مجلس میدان بنزد است و خلوتش حوزه کین اگر چه چندی در او اصرار پادشاه ماضی طاب ثراه موافقت اصفت سالار قاجار متمم کردید چون
پدر بر پدر بدین دولت خدمات کرده است تنگ نداده چنانکه سبق ذکر یافته در آغاز جلوس سمیت ثاوس شاهنشاه عصر خود بر کردن گرفته مردانه پنا
تبع شمشیر جرم بخشش وی بنابر فرو نهاد و به تدات و تطفات شاهانه مغرور و معفو گردید و چندان بارادت افزود که در پناه از ایام سلف در گذشت و
چون جنسین پرورده را در دولت حاضر باطل نگذارند حضرت شاهنشاهی اصفهان استرآباد و جام و نردین و تبریز و توابع این ولایات را بقبضه اقتدار او فرو
نهاد و در شهر ریح الشانی با سرباز عرب و موافق و بجز از سوار جلال طوایف اگر دشتاد و لودر و نردین و چکنی و ترکه راه بر گرفت با جلالتی کامل و صلاحاتی ملایم
درآمد و رقی و وفق امور و معاطات را بر امیرزا اسمعیل خان پیشکار و نویض کرد و طوایف ترکه که دریم و امید از ما کن قریب بعید بختش پیوسته و اسرای آن سرحد را از بیم
سیاستش باز آورد و در عیال و برادر و محاربان خودن کردن شدند و طایغان بهر یکب خمول فرو کشیدند از سطوت شهنشاه و ایلخان بریدن وی ترکه را خوا
در دیده خار و موی بلند نام بار بود و از بهر جاد و سحر کجاست شک شدند به باشند بزرگان به پیش داری بایستند بر پا چور در سندانها کرکان کرکان
کله کرشبان و دزدان میوت و بهر پاسبان آمدند تا ترکه قبایل که که در قران باطو احوال مربع و مربع داشتند و در طفل لای محمد سرور خود را از آفت آفتاب خود
مصون می پنداشتند همانا چنانکه باید بکانت ایلخان کلین بخواسند اسرو غنایمی که در سال گذشته از مملکتان برده بودند باز پس نیاوردند و بعضی از ترکه که کل
خدمت ایلخان نموده غم استرآباد داشتند آنان مخالفت همیکردند چون این اجبار حقیقت شد ایلخانی تحقیق بدانست که سواران طوایف قبایل در آن صحرا و
بواسطه بعد مکان و طول آن ضرب طعان و لیران اگر در افراموش نموده با چنان تصور کرده اند که مگر ایلخان شاد لودر اسنین شهاب از فرزند شهاب
مایل و رغبت و شوق ایلخان و تاخت از مزاج و نهادش زایل آمده غافل که چنان طبعی که حرب و جنگ طبعیت ثانویه وی شده بود و در دیور و کور و شور از آن و برین
مردان باز نیاید نه طبع و نیکبند زرم کجاست نه دست و زرخان و زین و زحر و عص و جنگ باز در کیش بیاد ساخت زوست بخش حرام و زور و بی
لاجرم آن پرورده مام طعن و ضربت خورده شیر غرور و حرب و یم روز نوروز آواره و نچه در افکند و معنی چنان بود سواران تا محل کلی داع و اقبال در چند براند
چاکران پرکنده خود را از محال استرآباد و تبریز و کورده بر نشاند و بر شست و با نواب شاهزاده جهان نوز میرزا چون باد صحر دشت همید و کورده همید و مانند
ستاره میخ سناش همید و خشد و چون شهاب قب سوزنده و فروزنده همیت با سرباز کس شیوه ایلخان و طریقه اقبال شش داشت و سی و پنج تن که
راه در یک شب از بیم و نور دیده با و بای تکه رسید و در کورگاه روز چون آفتاب تیغ زن بر سر قبایل و منازل محمد سرور اطل ذلت افکند و شمشیر را بر تاخت
همی خون بیارید از بر تیغ بد انسان که باران بیار از میخ تیغ عالم شد و علمها قلم بالای راج لرزان و کالای ارواح از آن سواران که بحار و مضارب دارند
از دافعه و منازعه هیچ طریقی نبست و سودی نبردند لیران کرد و اترک مار از جان یک تار آن تکه بر آوردند و برنگه چون شاهین برنگه غلبه کردند پنج او بای قتل از
بغارت بردند و بیا کس را بکشد و بس نداده و کشته و بیکتر از هزار نفر از آنرا بزد و غم مراجعت کردند و ترکه یک یک را از اجار کرده از قشای وی ایلخان کردند چون
همه را آن ایلخانی را از تاخت و تار ایلخان و زحمت کارزار تا حدی که همه بهایم بردن آهسته غنایم راندن رجال و لشوار پیا دة عیال و سپیان فدا ده با سر عت
عجالت منافی بود و طی مسافت نیز دشواری داشت لند سواران ترکه که یک سبه هزار مرد کجاست شاد کرده بتک سهرند چون برقی و باد ناکله با دفتاب
اجناد رسیدند بهر که در راه تیغ و ریح افراخته و کسیت و کسیت تا حاشه جنگ ایلخان که چنین زهم با سرباز میم و تاست اقبال و غنایم و اموات بهایم
در میان گرفتند و برگرداند آنان پرورند و با ترکه بدافعه و آهله همی سپرد و حله همید و دندنا بدانان کوهی بلند استرآباد و احوال او در دره شکب از دشت سوار
صفتش چون سیل مان کن از فرار جل نشینانده در حله اول از مهر آتشین تغتک جصدارم از یک جماعتی انبوه از آن کرد و خاک افکند و بی سرباز
کردند زحمان از این ترکتازی بایه ندامت و صلت ملاست شد چون بخت خود روی بگردانیدند ایلخان و سواران او و دوفرنگی و دبال آنان و دوشه پس رفتن

با کشته شدن هم آتش در آن میقات بدفع کلام و اکل لقمه صبح بر دند و روز دیگر راه بریده و محل چند روزه و حقوق خود را بر گرفته و نیز بخود شدند چون نام ترکمانان که در این
جنگ قرین تنگ شد بجز این که سرانجام کردند و شوری نهاده و زبان دادند و ده هزار مرد جنگی با مرکب قوی قوایم از قبایل مجبور کرده بناخت راز و توختا
تشیع شدند و چون قوروق را لشکرگاه کردند و الحنفی را شاداللو چون این خبر شنیدند شاد شدند و بخت و حکام قوشخانه پرداخت و جاسوس دیده بان بر ترکمانان
برگذاشت تا کار آنان را با خبر شوند و بدو آگاهی دهند و خود روزی چند در مانده ماند و از آنجا باز آمد برج و باره راز را بساخت و اعداد کار کرد و ترکمانان چون
از الحنفی اقدام دیدند تنگ تر شدند و از تقدیم بغارت تن زده قدم فراموش نهادند و اما چون الحنفی از خصانت راز باز پرداخت تصمیم غم کرد که ایالی
نخورد که در دو فرسنگی تنگ سنگی دارند که شتالی بنزد او این کوه بنوه در میان دو کوه که راه عبور شمال و جنوب بر آنان مسدود بود و دامن و کمر داشتند و هزار
سوارکاری مسلح از آنان بیرون می آمد و غالباً و لیل و راههای سپید تر از آنکه در غار است چو نه و بر سر طایق و قرآن از قلا و وزی می نمودند و اندوخت
در میان آنان مخالفت و بتایس رای روی داد و نمی توانستیم با ترکمانان تنگ مخالفت قدم الحنفی را بنحو مستعدی شدند و الحنفی را آن غمیت برشت
و نمی دیگر با ترکمانان موافقت و بدافعه الحنفی از آنان استمداد کردند چون ترکمانان بخوار قرب بودند و تسل از و در الحنفی در دست تن تفنگی از آنان بخوار رسید
و فرستادگان الحنفی را که با شما است آمده بودند بگرفتند و الحنفی را نیز از این غایب با جماعتی قلیل غمیت بخوار کرده می آمد چون بخوار رسید و از کارگاه می یافت
تا آنکه استعداد کار و اعداد کار را از او آگاه داشت مراجعت را تنگ نداشت با جماعت قلیل خود و سگاری بر ساخت و راه آمد و شد قلعگیان مسدود کرد
و شبانه روزی بتواتر همگانی آتشین قلعگیان محصور را آتش فوات و در میان صبر و ثبات همپایه تا آنان کس با تنگ فرستاده مجدد استمداد کردند و در اندک وقتی
پیاده تر که در سیده بقلعه رفتند و سواران نیز فرار قلعگیان و قلعگیان الحنفی و مردم او را در میان آن دو کوه محصور داشتند و از فراز کوه چون باران میانی آبی
کلوله تنگ متواتر و متعاطر می نمودند و تفنگچیان پیاده فرصتی بدست آورده از میان قلعگیان آمدند و بهیات اجتماعی بر الحنفی و مردم او حمله و شدند هم آن بود که مردم
الحنفی از حملات آن جمع مشرق شوند و بی از شت آن کوه را رخ آن حمله یادی نیز زد و ترزلی در نهاد او روی تنگ و بی چوسا لا ریش است باشد بکنک
شرس سپاه از دلاور و تنگ سپید و سپاهیان و عا ویرا ز پای در می آوردند و بصمصام نگاری چون طناری جاری می ساخت و پای از دایره و پای
جنگ فرایس میگرداشتند یکبار نیز در دیکر دست مضارب بر آوردند و پای به پای زت محکم کردند و سیم روز جماعتی مجدد از کوه بهر که رسید و بر آتش فتن
دامن اشتغال زدند و مرآت بر عسکر الحنفیان بر بند و کار سخت تر کردند ای عجب آن کوه سخت و غصه ز پای مقاومت و دست مکار و حس است نیامد
الحنفی که در قش بسنگ کوه و قلعگیان شجاعت بود و صلا دل بد کرد و روشش شد چنان شیر بر از جوانی در انجام راجح و سهام پرورده و بصورتی در خج و
مخالب شگوه و نواب خورده بود و جماعت خود را بر و بخشش کرده می در دشتان براده جهان سوز نهاده محمد خان چکنی و مرتضی قلی خان سرنگ محمد حم خان
و محمد قلی خان و سجاد قلی خان و شیر محمد خان هر یک و سگاری که است و خود سواران را بر دوشسته راه بر سواران ترکمان بر بست و دست شجاعت از این
بساله بر آورد و چندان در معرکه پای مصیارت و نای مشاجرت پختند و میادرت میارزت کرد که سواران ترکمان ستوه و بغیرت نه بریت بگروه
شدند و قرب چهار فرسنگ از فضای آنان رفتند جنگ همیکرد و مردمی گشت و از آن سوی شان نهاده جهان سوز با سادگان قلعگیان و امدافه و منارعه
همیداد تا پشت بدادند و روی بقلعه نهادند سگاری آنان خالی ماند و سوار پیاده نه بریت یا شدند و می از فضای آنان تاخت یا نصیر بر روی
و ستیک کرد و چون سرب و بار و وسایه تمام شده بود و تخی قلعگیان بی توپ قلعگیان کوب تیسری پذیرفت الحنفیان غم بر جوع کرده با ستر با د و در آمد درازا
این خدمت و عذای این رحمت شمشیری گزین که قبضه آن بالاس شین صریح داشت بر رسم تشریف و تکریم با مشور شاهانه با فتی آن سر مردانه را
فرمود و دیگران نیز حضرت شاهان خدمت شناس هر یک در خور خدمت و رحمت اگر ام و انعام رفت علی بکله چون صیت و مستقر و بزرگ کردن
خوارزم و لوله افکن تر که خوارزم نشین بدان شد که کرک اندر آید میان مردم طوایف خالی شدند و روی دل با و کردند و در روز دیک و ترک
تا زیک روشش شد که چنانا حضرت شاهان ایران این شیر را که تخر از کردن بر گرفته بهر گستر گران کرکان و کرکان است و این کرامی کرد و دلیران
ایوار و شبیکه چنان در محبت که می گشتان بخت صبح و غروب و نظر بازان بدیدار عشق پس شت روی کار را بختند و اول آخر امر را فرود دیدند در راه
او بودن مایه ای نمی بود و با مردم هزار خانوار ترکمانان کوکلان که نگار می دیر بازان نگاه در خاک خوارزم اقامت داشتند با یکدیگر خانوار از اسرا می
فرلایش بلاد ایران حرکت کرده بهارن قلعگیان و تواج استر با د آمد و ساکن شدند و الحنفیان مرتفع آنجا حجت و در چمن کالپوشی حلی شمر و محمد حم خان
و قلیان یوزباشی را بنزد آنجا حجت بدین مرواخذ داشت که سبب داد از دشمنان و روز دیک در قارن قلعگیان تدی بنسند تا جایگاه او که بقدرت

این کتاب از کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران است

جلد اول تاریخ جهانگیریه و فتح هندوستان و خلافت سلیمان

شاه شاه قاجار در این مکان خوشتر از دوشمن جرات تو اینم و در توقف این شهر اینی کنسم و پانصد تن از سرای برانز مطلق داشته بجهت جرم خان دادند و یکصد و چهل تن از کابر و اعظم آنان نیز در اینجا آمده طریق طاعت و متابعت پرده و جلالت و انعام شمت و اکرام یافته بابل و اوس خود بازگشتند و امور الصفتان نظامی کامل حاصل کرد و گرفتار و رنجش جناب جلالتا به زیر محار و دولت بهیه انگلیس چون سابقا شاهی به بخش وزیر محار دولت بهیه انگلیس بود اکنون بر وجهی باین توضیح آن تقدیم می افکند که میرزا ششم خان نوری که از نصرین تا عفو ان شهاب این ایام حضرت فرجام در مرتب ازست از پناه غلام بکلی و پیچیدگی و مشاگردی مدرسه دار الفنون پیوسته بکلی غار و خدنگه از این دولت ابد مدت بوده همانا با مترطامن صاحب مشار و وزیر خلیس را وقت و چند بار صاحب فرزند و مقام توسط او برآمده امنای دولت بمع قبول صفا و نگر و نودی پشتر از مشیر اظهار تردد و تودد با صاحب مشار الیه مرعی داشته چون جناب وزیر محار مقیم در اینجمله و در نیم حبس ۱۲۰۰ بنجی که مرقوم شد بدراستغاره خود اقامت کرد و چندی در گذشت همانا در نزد وزیر معروف گردیده وزیر خواستش و ستانه نمود که بر مقرر دیوان میرزا ششم خان لشی پفر ایند امنای دولت پاسخ دادند که او را باندازه پایه مواجی مقرر است مصد خدمتی تازه نگردیده که مستوجب مرمتی جدید شود وزیر را از این جواب بخاری بر خاطر نشست و در رضا صاحب تقویت و عزم جزم نمود خواست که از جانب بخش و را در مشیر از منصب قایل بخاری امنای دولت گفتند که بروش عهود و شروط دولتی خبر در تیر و بوشه و دارالملک طهران از تبعه دولت انگلیس با لوزی مقرر نبوده و بخیر از اینا نکرند و وزیر محار در رضا صاحب و افروده عیال و را که از تنجیس خاندان سلطنت بود از خانه او حرکت داده و قریب بچهل سفارخانه خاصه خود آورده منزل اند و چون این فعل و تحول بطریق قواعد شرع و عرف شایسته ننمود بکلم امنای دولت و را از آنجا بجهت پدرش فرستادند و این معنی مزید بخش ظاهر وزیر کشته اظهار کلمه مندی و ریخته خاطری نمود و در رضیه خود سه شرط مقرر داشت و در این معنی نوشته رسمیه با امنای دولت فرستاد و اول آنکه عیال میرزا ششم خان را از خانه پدر باز آورده در دایره سفارت بدست میرزا ششم خان سپارند تا اینا آنکه اذن دهند که میرزا ششم خان در شیراز بنشیند و شود تا آن جناب صدارت اعظم رسما سفارخانه آده عذر خواهی کند امنای دولت بلا حظه ناموس سلطنت و محافظه اتحاد و مساعدت مقرر کردند که عیال و خرد و سفارت در هر مکان که میرزا ششم خان خواهد بود پسرده شود در باب تکلیف ثانوی که با عهود و شروط سابقه توافقی نداشت تقدیر کردند که چون منظور وزیر محار تو معنی بخش است پس از آنکه غیر سلبی بر سر مامور و او افروده خواهد شد و در باب فقره ثالث چون امری عظیم و خطیر واقع نگشته بود که این تکلیف بشافه مجوز شود و محض رعایت سلم و صفای جانب و ملاحظه بوق مواعدت دولتی مقرر داشتند که نمون السلطان میرزا سعید خان وزیر دول خارج که بسیار است و عدم اغراض معروف موصوفت بفرستاده رفته برضا جوی خاطر جناب وزیر محار دولت بهیه انگلیس کوشش و اما وزیر محار هیچک از این فقرات را نیا فته در نیم شهر ربیع الاول برق سفارخانه را فرود آورده و بعد از چند روز بهمانداری خواسته ریخته به تیر ز رفت و متر استیونس تو نخل دولت بهیه انگلیس در ویم جمادی الاول این سال از تیر بطهران آمده بود بجای دی مقیم شد و کار گذران دولت ابد مدت سر مونی از مکانت و نگاشته آخر الامر و نیز در شهر صفر قصد رفتن کرد و چون از تجار ایران مبلغی کلی بوام گرفته داشت از کار گذران دولت تمنی شد که بکمران فارس فرانی صادر شود که با لوزی که در بند بوشه است که عزم رفتن کند کسی مخالفت و معاضتی نیکند و چون این فرمان صادر کرد در سبیل صفر عزم سفر فرمود و خود را بصورت و میرت چا پاران راه سپار برار استه با شتی چند از مردم خود با اسبهای چا پارخانه دولتی پیچید و و اراج امنای دولت راه بسوی کیلان برگرفت و در چا پارخانه مارکب را تبدیل کرده بتجهل وارد درشت گشت و چون زورق با گریه تجار حاضر بنود متی در آن ولایت باند و اجداد طهران و عرضن راه کیلان از نسج راه با وی سنجی از نیک بد زنت و خرد مندان دانستند که مراد وی از این کونه پیرون شدن و تدبیر بوده نخت آنکه چون بمالغی و ام داشت میخواست دیون تجار ادا نکرده برود و دیگر آنکه با امنای دولت خود چنان باز نماید که اگر من لباس تبدیل ثل و تحویل بخرد می مردم ایران مرا از رندی و پهرمتی گردندی این معنی مزید بفار اند دولت نمود و در اسباب بیانه جوی آنان قوت محبت آید مع القه چون امور محاسبه شاق و مشا و عطلای ایران تیر شدند که این بهانه جوی بی وجه و بخش سبب از چه بگذارد واجب فساد و از دولتهای خارج نیز در روزنامه های خود سخنان نگاشته و بولایات و مالک سال کردند و ترکیب شدند و ولتین را بر مروضه راحت بلامت قباح متو شدیم بدین ایام علی سلطان بهار لود و محمود سلطان که با بازده عراده توپ یکصد و پنجاه راسل سب نو پخانه مامور بفارس شده بودند در رسیدند و بکلم قواب مؤید لوله روانه بندر بوشه شدند و محمد علی خان میرتب فوج تخت قابو قراجه داعی که با فوج خود مامور بتوقف بندر بوشه بود در پست و چهارم شهر ربیع الثانی وارد شد و با مهدیخان میرتب بک فوج بهار و نودی و توپخان

دیوانی و سایر نامورین متوقف گردید و سه عراده توپ برج بحری برده که نشند ذکر اقرآن عیدین سعیدین ولادت کثیر السعادت حضرت
امیرالمومنین علی بن اسطالب و نوروز فیروز سلطانی و جشن و سرور را می ایران اگرچه محاسن اخلاق و کارم شریفین شما
کاوس خدمت پیش از تحریر و تقریر است یکی اندام اعمال بر و افعال خیر که بقضای رادت و بواعث سعادت از ضمیر آنحضرت سر بر زده است تا اکنون
چو یک از سلاطین اسلام صدر انیکونه الهام گردیده اند این است که چنانچه روز میلاد با سعادت حضرت خاتم النبیین را می ایران سلام از ایجاد عظام
شمارند با شارت این پادشاه و قایق گاه مقرر شد که روز ولادت شاه ولایت حضرت سید العالیب علی بن اسطالب عید سعید کرم عظیم
دارند و از غالب ایجاد و اشرف شمارند اگرچه در ولادت کثیر السعادت آنحضرت فی الجمله اخلاقی است ولی تحقیق آنست که چون والده ماجده
آنحضرت یعنی فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف برادرزاده عبد المطلب صدق آن کوهر شاهوار گردید چندان امارات و علامات سعادت
بر او کشف و ظاهر شد که بزرگواری و جلالت شان فرزند غایب خویش مطمئن گردید و هم برین رجب بن مقیم که از میانین حق پرست می
و یکصد و نود سال عمر داشت و در کوه کام شام که مسجد رضایی است و اقامی بود و قتی بجانب ابوطالب از آن مولود مفرود داد که آنکه بکلمه
اعطای نسبتی فلم یثقی حتی رانی ولیه و چون مدت حمل فاطمه پایان رفت روزی آنک کعبه معظمه کرد حایط شکافت و بدرون شد و حایط
بهم باز آمد عباس بن عبد المطلب برید بن قتب و دیگر حاضران تخریر شدند و امکان در کشودن و درون شدن درینا نشند تا چهارم روز طه
پرون آمد فرزند خود را بردست داشت و بدو مفاخرت میکرد و جناب ابوطالب در رسید با او بدرون بیت آمد و گفت و لوحی یافت که برین
دو بیت بر آن کتب و موشش بود عربیة خصصتک بالولد الذکی والطاهر الثجیب الرضی ان اسم من شاع علی علی شق من العلی گویند
آن لوح در که او کتب بود تا هشام بن عبد الملک برگرفت اسما حاصل روز ولادت آنحضرت جمعه نیر دهم شهر رجب بود و ده سال قبل از بعثت حضرت
رسول و بیست و هشت سال قبل از هجرت و در آنوقت رسول الله بیست و هشت ساله بود که حضرت ولی الله در آنخانه بر زلفاه عمر متولد شد بی
علی است خانه زاد معبود و آخر شناسان دقیقه شناس گفته اند که طالع ولادت آنحضرت از چنین یافته ایم ساعت میلاد طالع عقرب و زهره و قمر
در خانه طالع بود میریخ و زحل در حوت جامی داشته عطار و آفتاب مشتری در سنبله بوده اند از این که صاحب بیت المان رو باست مال بنا مطلقه
آنحضرت بوده و چون میریخ و زحل در بیت نجم که منوب با ولادت بوده اند فرزندان و را به نیخ که منوب برج است و زهره و سم که نسبت بر خصل داد
شاید میکردند و بهمانا نظیر این احکام در کتاب منوب بجا ماس حکیم ایرانی دیده شده علی الجمله حکم پادشاه اسلام روز نیر دهم رجب از رجب تقویم تمام
و نیر دهم سالی چند تا ماست بلاد و امصار ایران این روز را ایجاد عظام شمرند و در آنوقت چنان واقع شد که روز نیر دهم جامع عید سعید مولود
آنحضرت و عید نوروز فیروز سلطانی که هم از حسن اتفاق روز جلوس آنحضرت بر سنده خلافت و امامت است واقع گردید و در معنی بلا خطه آنجا
انوار حقینی این روز را روز مولود معبود حضرت رسول الله نیز توان خواند که نا و علی من نور و احد لئو لعه علی ولی مظهر قدرت حق که همش بود شقی از
اعلی بکرم علی فزون از علی شد بکلیه از وی فزون حق تعالی چو نور بنی اولین خلقت آمد علی نیز نور بنی شد معنی دوی نیست در نور بر باز
تعبیر یکبار و کردار تجلی معنی یکی بوده اند از بصورت علی بود هر دو بنی بود موسی چنان چون از آن پشتریک حقیقت کمی بود موسی کمی بود
عیسی حضرت شاهنشاه اسلام تطابق و توافقی عیدین سعیدین مذکورترین از آثار دولت و اقبال امارات سعادت و اجلال انسته عید
معهود را به فیروز و زرجان واجب است و مگر یکم از تقدیم سلفی شمر در انقب که چنانچه نیر دهم بود شاهزادگان عظام را بلا خطه صلح را جامه سیاه
عمارت خاصه خاقانی دعوت سلطانی فرمود و بر خوان نوال و احسان بنشاند و بنواخت و شب بیست و عشرت و سوره سرور بگذشت و روز نیر
سعیدین تخت با کرام عید مولود معبود حضرت شاه اولیا علی الرضی علیه السله و شمسنا توجه فرمود و چنانکه رسمی است معهود بنواختن و بنجانه و شمسنا
توسخا از شارت رفت و خطبا خطبه خواندن کردند و شمس الشرا خد متی مناسب آورد و چون شمس ساعت و بنجا و چهار دقیقه از روز بگذشت و در آن
تجول آفتاب برج حمل در رسید آفتاب سلاطین با یوان کیوان رفت کلخ نیمون که محل تجول حمل و مباعدت و نیست ضرب المثل است جلوس کرد
و جماعتی از شاهزادگان عظام و علمای اعلام و امرای کرام در محفل حبت مشاکل شرف حضور مخصوص شدند و با انواع اصطناعات مخطوط کشیدند
عیدین سعیدین که مایه روشی دین و دولت و شرف ملک است بود بفرخی و فرجی در گذشت و در این از من معهود به کرامان در بار خلع کرامایه و صلا
بلند پایه مبدول افتاد چون در هر وقتی از ایام سعادت فرجام مرتبی خاص و الشافی بزرگ عطیستی عظیم و رتبی مخصوص و از ای خدمات شایسته

جلد

ذکر بنیاد کتب دارالفنون

از حضرت آیت الله العظمی

از اهل آن مجمع مورد محترمتی و مکرمتی شدند و چون در این مجتهد کتاب نام دارالفنون گزیده شد و در آنجا شرح آن مجمع و مدرس مبارک و در ذکر کتابی عمارت مدرس مبارک و دارالفنون و احضار معلمین از فرنگستان و تعلیم و تعلیم بعضی علوم شریفه را در آنجا در آنجا که اگر چه مجمع علوم حکمت و منسج فنون صنعت و مخزن بدایع و معدن صنایع از قدیم الایام ممالک فنج الممالک ایران بوده و هرگز علمی و صنعتی از ایران نابل و مصر و سایر امصار بعیده ساری و جاری میگردیده ولی پس از غلبه عرب بر عجم و تسلط حکام و ملوک عرب و ترک و اگر داد و الوار زیاده از یکبار ارسال بر این بلاد و دیار اکثر علوم شایسته و اغلب رسوم بائسته در ایران مملوس و معدوم آمد و در ممالک اروپا بواسطه استقامت دولت و استقامت ملت و رغبت بعلم و صنعت و ثوق بدانش طبیعی و حکمت روز بروز ترقی و شیوع است لهذا در محاسن و در هر دولتی از دول خارج ایران ساحه اند و از هر علمی عالمی احصیا کرده پیوسته معلمین با کتب آن علوم و اقتباس آن نجوم اشغال دارند و تا جوانان در آن دانشها کامل و بهره مند نگردد و مقرر می سلطانی قابل نباشد اگر چه دولت بهر وسیله بنیت بسیار دول قریه و در پادشاهی ندرند ولی از روزگار دولت امپراطور صفای ضمیمه هر کس آن دولت نیز قوت گرفته و در هر فن و صنعت ترقی عظیم یافته و در آن دولت نیز سیستم تحصیل نیز و تکمیل نفس شایع است و نه مدرسه ساحه اند و در هر یک معلمین تعلیم علوم ضروری مجامده دارند و فواید آن تحصیل را مشاهده نمایند در یک مدرسه اول آن مهضد شاگرد معین است و از شش ساله بزرگترند و غیر بخار او را آن راهبنت و مقرر است که تا نوزده سال در این مدرس کتب کمالات حربه پردازند و لباس تمام این مدرس بلونی معتد و سال بسال تغییر رنگ میدهند و در این مدرس باید کتب علوم لسان و لغت فرانسه و مننه و جغرافیا و تاریخ و انشا و منطق و فن معاری و علوم هندسی و جبر و مقابله حتی علم ترقص کو شود و هر ساله آنرا امتحان نمایند و بر مراتب آنان پنهانند چون بعد از پانزده سالگی کامل گردند آنرا از بسال لایق و مقرر می مطابق نوازند و بنحدمتی مناسب مورد و از این رسوم که بایه علوم است در ایران ارتسام و انتظام کامل یافته و در هر یک از فواید این کار استحضاری حاصل نیامده بنابراین صنایع اهل ایران چنانکه باید ترقی نکرده و برای غلبه اشیاء بولایات دیگر محتاجی به این علوم و فنی حکمت کامله یزدانی رسوم ملوک طوائف از ایران محو و مملوس آمد و است بقال الوار شمشیر بران سپهران قاجار موقوف و منکوس و سلطنت و دولت این ملک در یک سلسله جلیله و دو دمان پسند قاجاریه که تا ابد آباد باقی و پاینده باد انحصار و اختصاص یافت و باد ولت های خارج تو دور و نزدیک حاصل شد ازجا شهنشاه ماضی مغفور چند تن از نجبا و جوانان با استعداد و خجرت بخت دیدند و کربت غربت کشیدند و در پاریس سالی چند تحصیل کردند و باز آمدند و فایده معارضه بشمل درجرات مثل و مشهود و قرار سپاه نظام در ایران مقرر و موجود ما بهر آنکه تکمیل آن کار بواجبی صورت امکان نیک گرفت لادرا حصا و اجماع چند تن معلم فرنگستان بایران لهذا در بد و دولت شاهنشاه عهده که از ختم مصون باد با بشارت حضرت شهباز و صوابید یک کاران بهوشیار موسیو جان داود خان سیحی بمالک مننه و استیضه سفر کرد و شتی چند معلمین آن ممالک از امپراطور استیضه با بشارت شاهنشاه ایران خواست تدارک و تنیه آنرا بواجبی میداد داشته و با اتفاق غریمت ایران کردند و قبل از ورود معلمین با بشارت شاهنشاه ایران مهندسین متعارفه و معماران اقلیدس اندیشه درمی از اضلاع ارک مبارک که بدت سالی دو مدرسی پرداختند که طول عرض اراضی آن نهمینا بهشتن از ذراع بود و عمارتی ملوکانه بنیاد نهادند مشتمل بر فضائی گشاده و دید و منشی بر بنائی ششید و سدید در جانب اربعه اش صفه های پن پر داخته و ستونهای بلند بر افراشته هر سوی ایوانهای رفیع و مصور بقشهای منبتی دوازده اطاق و رواق بزرگ در چهار جانب پس از ایوانها و ستونهای باریکی که طول عرض هر یک از آنها چهارده ذراع یکم پیش است و در چهار اطاق چهار خلوت محتوی بر حجرات و کارخانه نبات و چاه آب و منبع و در پس اوطاقهای جنسین مدرس نیز فضائی طویل هر یک مشتمل بر چهل پنج حجره کوچک و بعضی از آن حجرات کارخانه شمع کا فوری و محل جوهر کشی و مجمع ادویه سازی و یکی از آن اوطاقهای بزرگ خاصه طاعت پروردگار همچون مسجد حاضرین دارالفنون و مؤلف در یکی از قصاید بمنعنی اشارت کرده و محلی از صفات این مدرس را بنظم آورده و گفته شکرش رسد ساخت و پیش و دلخواه خدیو عصر ابو نصر ناصر الدین شاه شهنشاهی که اگر کوهها شود هم در بدست بهمت و کوه مکر است از گاه پیش خست و پیش است چون پشته است نیز و شوکت و شیر ترزه چون روبا ه خسته مدرس خاص علمهای غریب معین و ثقی ملک مزید نظم سپاه فراقتش بر پای سرق دولت پیش گذشتند و سرش رسید به باه مجوان اهل هنر الملک ملک فرنگ فرو و خست تشریف مانع منصبیه چو شد بد رسد تدیس جرفی ز علوم بنام دارالفنون کشت در افواه مع القصه چون این مدرس محکم بنیاد صورت تمام یافت بهر منزلی فرشتای عالی بکشدند و بر هر دری شاد و روان عالی در آنجا نشینند خدمه و قراول و مستحفظان معین گردند و از فرزندان راجعند جناب صدر اعظم و شاهزادگان و امر ازادگان با استعداد و قریب بد و صد تن بر عتبت خاطر و کلا

طبع قدان بدست سبب لازم گرفتند و در بارگاه آفتاب خسروان نجم و ارنجمین شدند حاجب بار با وزیر دول خارج هم در پیشگاه حضور شاهی ایران
عرضه کرده نام و نسب هر یک شمرده و بطوس نظامی از ناهوت و مقررات که انجبار بالای آنان مرتب کردند و لوازم اثاثه سمیعت تمامی را در مدرسه مهیا داشتند
و بعد از وصول معلین میرزا محمد علیخان وزیر امور دول خارج مدرسه را از اجزای عمل خود دانسته فرزندش را به نیابت خود اختیار کرد و حشیار داد و غزاف
اجود انشائی شاهی این منصب را بخود و اهل نظام انسب شمرده و ناپس بر سر آن کار فرستاد و چون رعیت خاطر شاهنشاهی را از ادب و ریاض این کار میدیدند غیر
قربت حضرت را در تقدیم این منصب نشاندند اما برای مضر ضمای شاهنشاه واضح و لایق بود که جوانان محکوم جوانان نشاندند بلکه به پیری مجرب مذهب باید بود
که بفور امانت و طوبی امانت و قلت سیل و عفت ذیل و دقت رای و دقت قلب طیب عراق و حسن اخلاق موصوف معروف باشند از فرزندان غیر از امرا
نخبه پادشاه تربیت نماید و طبع ساده و طینت صافی هر یک از اخلاط مواد ذیل و ارتباط صفت جسمیه محفوظ دارد و در این نزدیکی من بنده از غیر
و در خارزم که پیشگاه متدایقه بود آستان بوسی شهنشاه با غرم و حرم بکشتن معجمها آنکه از روی انصاف هیچک از این صفات حمیده انصاف نیست
حضرت شاهنشاه ایران بحضرت موهبت و کمترین این پر غلام ناقابل را قابل این خدمت بزرگ شناخته بمیوم خواند و بریاست دار الفنون فرستاد و مکتب
و ده تن فرزند یوانی و جمعی قراول بجهت خدمات مدرسه معین و مقرر فرمود و بر سر آن خدمت شدم و پس از چندی وزیر دول خارج جهان بگذشت و بگذشت
و مراجعه عزیز خان اجود انشائی با شازده شاهنشاهی با نظام قواعده نظام دار الفنون افزون گشت و در هر مقام ماموریت و بفر سلطانی حکم سلطانی
محمد خان پیکر سکی امیر مراقبت و مواظبت امور نظامیه فوج و سپهری انالی مدرسه نظامیه و قورخانه مبارکه احصای یافت ولی همسر از
تفاوت شهر و ادب و علم تا شام بی طالت حرو بردم و زودی و کسالت و با و بلای طهران وری مواظبت آن دار و ملازمت آن کار و توقف در
محل و تصرف در آن محل مخصوص من بنده بود و چون رای مضامین و ارث ملک جم و حارس و ولت عجم بطیلم این امر تقصیر داشت غالباً نفس
مبارک و شخصیت این پادشاهی کاهی برای ترغیب ترغیب تقویت و تربیت معلین و تعلیم بدان مدرس و آن مجلس توجه فرمود و دیدار تحقیق آن مجلس
نظم مرتب نمود و با صفای معالم آن مکتوبات سمع استماع می نمود و پیوسته با نعام و اکرام و تشویق و ترغیب در مقام خورسندی و خوشنودی
مالی آن محل از حضرت شاهنشاهی و جناب آصف جاهی اقدام میرفت و در بهر سالی مکتوبات امنای دولت با امتحان مراتب تحصیل و تشخیص درجات
تحقیق هر صنفی از صنوف تعلیم و دقت کرده اقراش انعام و رواتب و نشانهای مراتب اظهار احسان و تحسین را بر دست سبب خود واجب می نمودند و اگر
ایمانا احدی روی در تنزل داشت مورد تحقیر و تعذیب موجب توبیخ و تادیب می گشت و با آنکه چندین هزار تومان بخرج عمارات آن مدرس و
بهر سالی چندین هزار تومان بمصارف مالی آن مجمع از دیوان اعلی بمنده ول میگرد و در آن مدرس چند کونه علم نفیس مباحثه میشود و بهر تعلیمی ابرجی و مشاوری
معین است و هر کدام متعهد شده اند که نامدی معین جلها باشد کردان خود سپاسموند که محلی از آن مرقوم می افتد اول موسیو کریش منادی متعهد شد که علم
حساب هندسه و اشکال هندسی و علم مساحت و علم جغرافیا و علم فاشی و علومی که متعلق به پناه است و علم ساحل و جمیع حسابات و پناه و حکمت
آن و ترجمه تواریخ جنگهای سلاطین و سرداران معروف فرنگستان و مشق توحی از قبیل سباده و سواره و مشق ستمیه و تیر اندازی از توپ و چهار
و جمیع حرکات ضروری مشق و حرار در بدنی معین بتعلیم خود سپاسموند و قریب ده نفر از آنرا از سائر تخیل کنند که قابل رجوع خدمت شوند و علم هر آنها
نیز بدیشان سپاسموند و چون این معلم حکم بلغنت فارسی نمیدانست و او را مترجمی لازم بود که بهر زبان فرنی و هم فارسی حکم کند میرزا زکی خلیف الصدف
حاجی میرزا مقیم باز ذرائی علی آباد را که سابقاً پارس رسیده و سالی چند توقف کرده تحصیل علم حساب هندسه و لغت فرنی نموده و در خواندن و نگاشتن
خط فرنی کامل بود بهتر جمعی و معین کردند از مراقبت و مواظبت معلم و مترجم را کردان توپخانه پیش از امثال ترقی یافتند و قابل رجوع خدمت بودند
منصب گردیدند و معلم علم طب جراحی و کمالی موسیو پولاک منادی بود او نیز تعهد کرد که بتعلیم خود را در علم و عمل طب معالجه مرضی و دقایق جراحی تحصیل
کند و بهر رضای مخصوص و لطف و برودت حقایق معالجه ترا برایشان مشهود دارد و کتب طبیه از علم تشریح و قرابادین که ادویه مفیده است و ادویه مرکبه و قوانین
اعمال بدی و غیره پیش کردان خود سپاسموند و حاصل علوم خود را با فارسی ترجمه کرده در کتب و رسالات شقیق و تصحیح نموده در باسمه خانه متعلقه بکار انداختن
تاریخ انتهائی متعدد طبع شده بکارخانه مدرسه تحویل شود و مترجم و نیز قبل از تقیم و حکم فارسی محمد حسین خان قاجار بود و در تربیت شاگردان جمعیل کرد
و قابل معالجات شدند و چون حکم کلوک و فزاد وی وفات یافت حکم پولاک بجای وی حکم باشتی خاصه سلطانی شد و بعد از حکم سلیمان دای تبسلیم
شاگردان طب پیر از دوا حکم پولاک حکم باشتی اکنون چند جلد کتاب از علوم متعلقه طب و تشریح و جراحی و کمالی و معالجه از زبان فرنی و دای طبنت

فارس ترجمه و تمام کرده و با سینه شده و تخیل کنایه بخانه مدرسه گردیده و دیگر بارون صاحب معلم پیاده نظام بود که پس از چندی بواسطه سواران مزاج مرضی رود -
 موطن خود گردیده و قولی مطرد سوسی ایتالیایی بجای و معین و مقرر گردید و در مشق افواج روزگاری استقلال یافت و مقدم تربیت شاگردان
 که علم و عمل پیاده نظام و ضروریات صاحبان مناصب افواج و قوا و جنگ در کوه و صحرا و معابر شک و جرا و جنگ و تفتیش فوری و دما می و دما
 در قلعه و سنگ و غیره برایشان پیاموز و حاصل آن علم را نگاشته بقالب طبع در آورند و بصاحب منصبان افواج و شاگردان مدرسه بسیار تدارک
 کامل گردانند و او را در علم مشق تفنگ و علم حرکت افواج و کتبات است که با سینه شده و با افواج دادند و جز این معین مدرسه از امانی یورپا چند کس دیگر ندید
 بمشق افواج مامورند و شش جلد کتاب از علوم متعلقه به بخانه ترجمه و با سینه شده در کتایب بخانه مدرسه تخیل غلامزاده علی قلینان کتایب را و احوال مدرسه
 شد معلم و دیگر موسیوس ساسانی مهندس بود که بعد از ورود بواسطه سو خلق و طبع و رسوم سلوک مرغی گذشته پس از چندی مرضی فوت شد و چند
 میرزا ملک خان بن میرزا یعقوب خان در علوم متعلقه به سیدی شاگردان را تعلیم میکرد تا مهندس دیگری معین گردید و آن موسیوس پور فرناوی بود که از انبار
 بدر اختلاف آده سمت لازمست یافت و بعد گرد که در زمانی معین علم حساب و هندسه و علم مثلثات و جبر و مقابل و علم و متری یعنی هندسه نظری
 و بران جبر و مقابل بر هندسه و علم جغرافیا و تفتیش فوری و تفتیش دما می و علم اظلال و نقشه کشی و علم مسطح و مشق محاصره و جنگ زیر زمین و علم توپوگراف
 و جیل جنگ و علم شیمی و فزیک را بشاگردان خود پیاموز و محمد حسین خان قاجار که سابقا مترجم طب را به تحصیل لغت فرانسه و علوم هندسه کرده بود
 در این وقت مترجم دی گردید و تربیت معین خود پرداخت و شاگردان با استعداد از او حلقی و افزایند و قابل رجوع خدمت شد و کتایب علمیه
 نیز در علم حساب و علم هندسه و قانون قواعد دو و غیره مترجمی عبدالرسول خان و جعفر قلینان بر حسب قرار طبع و با سینه شده و پیوسته معلم دیگر
 موسیوس نیروی معلم سواره نظام سناوی بود و او نیز بعد گرد که شاگردان خود را در علم و عمل متعلق بسواره نظام از قبیل مشق شمشیر و مشق سواری و علم
 تربیت نماید و دست تن از سواره نظام را همه روزه در مدرسه و خارج شهر علم حرکات و سکنات لازم سوار نظام پیاموز معلم دیگر عراف قراچای
 معلم علم آثار و سوری بود که جمعی شاگردان مخصوص از علوم جنگ لغات و نقشه کشی و ترجمه کتب رزمیه و دقائق قواعد رزم و علم جغرافیا می آموخت
 معلم دیگر موسیوس ریشار فرانسه معلم علم لغت فرانسه و بعضی علوم دیگر است که کل معین مدرسه بحسب لغات و درجات علم لغت و علم و نوشتن
 فرانسه می آموزد و تا اکنون جمعی در تکلم فرانسه و نگارش خط فرناوی تحصیل یافته اند و قابل ترجمه شده اند و میرزا عبدالوهاب یزدی تخلص بحکم در در
 زبان فرانسه خلیفه اوست و لغات فرانسه را ترجمه مرقوم داشته حاصل آن در دارالطباعه مطبوع شده و پیوسته معلم دیگر چار نظای سناوی بود که در
 علوم معادن و شناختن اجزای و فلزات ماهر بود و شاگردان خاصه خود را در مدرسه علم می آموخت و معادن برده اجماع می نمود و نیز پس از چند
 وفات یافت و مترجم او میرزا آقای تبریزی بود معلم دیگر موسیوس فنتی ایتالیایی که در حکمت طبیعی و جوهریات و صنایع دیگر ماهر بود و فزیک و شیمی
 شاگردان خود را تعلیم و تحصیل نمود و مترجم او میرزا رضای کاشانی شد که در عهد شاهنشاهی ماضی مغفور با چند تن دیگر ساریس منه در علم فزیک و شیمی
 تحصیل کرده داشت و تصدیق و تحقیق مراتب ترقی و تشرل و تشرل صریحی از اصناف مذکوره افضل و دانش سرکار نواب قطب الشرف مجد و الاثنا
 معظم علی قلی میرزای اعضاء السلطنه نهاد و محکم میزان اعتبار مقرر گردیده است و در امتحانات و سایر اوقات به ترتیب علمیه و عیله آنان بهر داند و چون این معلم را
 خانها در محلات شهر معین شده هر یک بعد از تعلیم به ای خود میفرستند کارکنان دیوان علی مقرر فرمودند که بجهت تقویت قوانین شریع شریف از علمای
 اسلام دما می در مدرسه مقتدی جوانان باشد لهذا شیخ محمد صالح صفهانی که سلا و اصل از اصفهان و اولاد شیخ زاهد کیشانی است من بنده بدر رسوخ و
 اطفال را تعلیم علوم شرعی و مقدمات عربی کرده در محکم صلوة طهر سید جعفر کاشانی نمودن مخصوص مدرسه ازان گوید و شیخ مذکور در ایوانی وسیع
 با دای صلوة پرواز و تمام امالی مدرسه بوی قنایانیند و بعد از دای صلوة بکار خود اهتمام دارند و تمام امالی مدرسه از علمای و ادبی از حضرت
 شایسته بی مقرری و موجب مرسوم و انعام معین دارند و لباس غذای آنان نیز از دیوان مقرر است و میرزا یوسف نوری شکر نویس مجاسبه و معالط
 مقررات و مخارج کاغذات و صد و بروات و تقسیم وجوهات متعلقه به مدرسه مامور و هر کس بکار خود پرداخته و بخدمت خود مشغول است و ذکر
 وصول نامه مودت حشاه علی حضرت امیر طور دولت قومیه فرانسه و اهدای نشان خاصه بحضرت دار الخلافه
 سابقا معروض شد که فیما بین علی حضرت شاهنشاه ایران و امیر طور فرانسه بروقی موالات و مودات سابقه عیدیه و ارسال سال سل و سایل جدید
 انفاذ و عهدنامه موافقت شاه مراتب محبت و اتحاد استحکام تمام یافت و امیر طور معظم علامت یکانیک را چنانکه در دول خارج مقرر است

عظم نشانیهای خود را که از وجه اول لژیون دوز و مرصع بالباس گرانجا بود با جمایل که لازم آنست بمصوب موسیو لژن تبر و جناب موسیو بوره وزیر مختار و
 ایلمچی مخصوص مقیم دربار شاه ایران فرستاد پس از استیذان از امنای دولت و استعلام از زبان شرفیابی خدمت حسب الامر اعلی محمد حسن خان نائب
 بار در روز پنجشنبه هفتم ذیقعد الحرام این سال که عرصه بنا و ران بیلای شیران محل نزول و وقوف شاهنشاه ایران بود با بسمت کس از غلامان خاصه
 خاقانی و ده تن از فرشتان دیوانی بمنزل جناب زیر مختار در رفته با اتفاق او و موسیو لژن حامل نشان مذکور و وجه اجزای سفارتخانه بدر بارشهر یا
 روانه شدند و بکشی که آنجا خاصه همایون شاهنشاهی در آمده لحنی آسوده و آرام شدند و جمعی از اجله متعین گرام برای تکریم وزیر مختار مذکور در آن مجمع حضور یافتند
 و پس از سماعتی بحضور اقدس شاهنشاهی شتافتند و در آنوقت از حاضران حضور جلالت ظهور نواب اردشیر میرزا حاکم دار الخلافه و نواب شاهزاده
 علیقلی میرزای اعظم السلطنه و نواب احمد میرزا و ایلدزم میرزا هر یک از عل سجد مرصع بودند و از صاحب منصبان بزرگ جناب نظام الملک و وزیر
 دول خارج میرزا سعید خان بالباس سلام و نشان و جمایل مخصوصه در پیشگاه همیون حضور داشتند و نواب ایلمچی قاجار شاهزاده کیومرث میرزا و
 کشیکباشی خاصه دربار میرزا محمد خان و دو الو بعضی از خواص یوزباشیان و غلام شجده متان صف است کرده بودند و محمد ناصر خان اشک قاسمی باشی
 جناب وزیر مختار و همایون و رابیه نگاه همیون علی در آورده و نامه مودت مخصوص نشان محبت مخصوص در طبقه زیرین پیش داشتند و پس از عرض و بلاغ
 پیام و اذن جوار شاهنشاه اسلام موسیو لژن بنزدیک شجره ابدن آورده حضرت شاهنشاهی بدست مبارک بر گرفته و در آن تامل فرمود و باظهار موالات
 رایقه و سنوالات لایقه از سخنان شاهزاده که برای شاهزاده بیکر بخت و پس از طی سخن آنرا از حضرت رجعت از انجمن فرمود و با همان احترامات زمان ایام
 و نواب توافقی داشت از آن پس بمنزل جناب صدارت تلب شدند و با احترام تمام بنشستند و بعد از تقریرات محبت فرمای و تکریمات مودت پیرای
 بمنزل خود باز نشستند و روز دیگر یک قطعه نشان لژیون دوز از درجه اول که مخصوص جناب صدر اعظم و نشان فی انبره تسمیم که از برای نظام الملک است
 بودند و وزیر مختار فرانسه بر حسب اذن شاهنشاه ایران حاضر کرده در محال مهربانی بدیشان سپرد و چون میرزا عباس خان نشی وزارت خارجه و میرزا ملک خان
 مترجم دولت ایران درین معاهده پایمردی داشتند هر یک نیز بنشان شجره ابدن و در این ایام شاهنشاه ایران از اسباحت و در بند منزلت فیروز کو
 و دما و دینش طاصطیاد و عین تفرج خواست و در یازدهم ذیقعد الحرام با جناب صدر اعظم و برخی خواص و مهران محفل سعادت احتضار است
 فیروزی است بر مصوب فیروز کوه و دما و دین حضرت کرد و چون که خادمان حرم مخرم و اغلب جا کران دولت بد توام درینا و ران مامور بتوقف بودند و در دو
 بزرگ را ب حرکت رجعت زلفت و در خدمت نواب استطاب شاهزاده و لیعهد دولت ابد عهد توقف مامور شدند و اشظام امورات ارد و و قرای
 شیران محمد ابراهیم خان نوری سرتیپ فوج عراق محول نشاد و در روز حرکت موسیو فیروزی کوکب بمقرب سخاقان فرخ خان امین الملک که سفار
 دولت فرانسه مامور بود و حضرت حرکت یافت و کرسفارت امین الملک سفیر کبیر ایران فرخ خان کاشانی خازن سلطانی
 بدار الملک اسلامبول پاریس در این اوقات که عهد مجدد و مسدود فیما بین دولتی ایران و فرانس موضع و ممدکت فزید تشدید توانا و در
 ارسال سلاسل و رسائل بدار الملک پاریس واجب نموده است حکام ابنیه صف و صف و تشدید ساس و قش و و فابن سلاطین نخست منوط بتقریرات متین
 و زرای کامل و پس مربوط بتقریرات سفرای عاقل است و در معنی کثارت مرآت انوار خاطر کونینده است و فرستاده انموج ضمیر فرستاده لند حضرت
 شاهنشاه ایران جناب جلالتاب فرخ خان کاشانی امین الملک خازن سلطانی را که از بسادی زمان ملازمت مثرم خدمت حضور خاقان بالکال قاقا
 بوده و در تمادی مضامی زندگانی چارپادشاه قاجار را خدمت نموده و صیج این دولت کبری و وضع این نعمت عظمی و در مع حکم خاطر و قاد او را
 تصور محکوم و در مجامع کلم منطق لغاد او را منطق ملوم بود از سایر مهران حضرت برگزیده و بشرف مثال پمثال مکلن بجا ابرگرامی و توقع مثال سبال
 مشتمل بمضامین نامی مشرف و محلی فرمود و بانام مترجم و منشی و دیگر تبعه سفارت در یازدهم شهر که شش روز کاب همایون عالی حضرت انصرف نمود
 و مقروداشت که از راه ارزنده الروم بدار السعاده اسلامبول نشاند نامی حضرت خاقانی را بسلطان جلیل الشان دولت شاهان برده و برخی را رجوع
 زو ابر کتبه فرعیه شرعی و بعضی از روزگرنو زوجه جامعه اسلامیه از خزینة جنان بمضه پمان جلوه ظهور فرایده و جمار مرآت مشک رب و دولت را که
 در معنی ملت و احده اندیر این قاطعه و دلائل ساطعه از صفحات مرآت حضور و غیبت و دولت بزادید و انگاه ملک فرانسه زورق غزلیت را شایع
 بر کشد علی بکله جناب سفیر کبیر امین الملک فرخ خان بغالی فرخ و روزی همایون از حضرت دار الخلافه تبریک گرفت و چون از انجا بصدور شاه الروم راه
 نزدیک کرد و وجه پاشا و الی نولایت میهنداری تین بانا به حفاظت صیمن از پیشروان نموده و از فغانی و حسین پاشای فریق یعنی امیر تومان حاجی لحن

افندی میرنجه و سلیم پیک سرتپ علی قای سربنک نظام و حاجی مصطفی سربنک غیر نظام و بادوست و پنجاه سوار راه استقبال بر گشتند و در وقت
مبعصر صف راست کردند و با استقبال مقدم سفیر کبر تقدیم بسته بالا شاق بقیره الاشکره اولین منزل رزته الروم ورود و نزول کردند و محمد سید
آنجا نیز یکصد سوار رسم پذیره معرفی داشته بود و سفیر کبر با شمت خطیر همی آمد تا منزل مار چهار منزل رزته الروم میرزا بزرگ کارپرداز دولت علیه این
اور پذیره شد و در هر هنگام ورود حسن قلعه و مترقی رزته الروم حالت افندی و قدر دارا نولایت با ابراهیم پاشا ملاقات سفیر کردند و در روز
بنی چای و دو فرسنگی شهر خباب و چیه پاشای حاکم و والی رزته الروم که با یک پیکار خود را با استقبال فرستاد و در دست و کیم محرم که از آنجا
اراده ورود بشهر بود در یک فرسنگی شهر حاجی غاسپ پاشای میر و مصطفی افندی ینک پاشای از جانب والی مذکور با جماعتی از غلامان که با اصطلاح
آنولایت آنرا ضابطه خوانند با استقبال سفیر کبر حاضر شدند و از جانب جناب اسمعیل پاشا سردار دارا و ناظمی چند تن از صاحب منصبان
نظام سفیر کبر را به پیش از آمدن و میرزا بزرگ کارپرداز دولت علیه بادوست کس از اعیان و معارف تجار ایران با استقبال استقبال کردند
و عالیجاه موسیو ابنت صاحب پاپ فونول دولت بهیه کلیسای مقصای رسوم مودت ماضیه استقبال سفیر کبر کردند چون قونول دولت
فرانسه خود مرخص بود صاحب منصبان استقبال و نزدیکتین سفیر کبر و فرجی سرباز نظام با طبل و موزیکان بصف با استقبال و سلام نظام
دادند و سفیر کبر از بزرگان آنان پرسش و ستان کرده و گذشت پس و صد که از بزرگان بازگشتانان تبعه دولت علیه ایران فراموش شده از سوی صف
بر شد و سر کشیک پاشا و جماعتی از ملازمان در رسیده و پیشاپیش مرکب سفیر کبر افتاده سواره راه می سپردند و در اینوقت از علما و فضلاء آنولایت قاضی
و معشی و کمال اجزای مجلس عالی رزته الروم ایستاده بودند و چون سفیر کبر بدیشان گذر کرد با کرام و اعظام آنان قدام نمود پس بحجبه و خراپه کجک و
از خاص ورود سفیر را در نیم فرسنگی شهر افراشته بودند و نزدیک کرد و در پیش پاشا و علی پاشا و عمر پاشا و چند کس دیگر قریب یکصد کام از خیمه پرور
آمده و شراطی تحریک و تکریم سفیر را بجای آوردند و جناب والی آنولایت با علی پاشای فریق و معشی و قاضی و شیخ الاسلام تالاب خیمه نشاندند و بعد از
تقدیم لوازم تشریف و تکریم با سفیر کبر بحجبه و درون شده و شمشیر کشیده و اسوده کی یافتند از آن پس جناب سفیر کبر کوب خواسته بر پشت با شته سفارت کبری
و قاضی و معشی و شیخ الاسلام و کروجی از باب مناصب و ملت عثمانی و سربنک و سر کشیک والی و سوارهای نظامی و سرتقا و لوازمی دولت عثمانی
را در شهر گردیده بختی شایان وارد آن بلد گردید و پس از ورود بشهر سفیر کبر منزل سفارت کبری که خاص القیاس یافته بود درون رفته و با تبعه خود نزول
و ورود نمود و همچنان در آن روز و در سرتقای دولتی قونولهای دولتی تجار به علامت خاصه هر دولتی افراشته و کشیده آمد و پس از نزول سفیر کبر معرونی
از جانب جناب چیه پاشا و والی رزته الروم به تنیت ورود و نزول سفیر آمده بعد از ادای تبحات اظهار کرد که در این شب و روز ورود والی سفیر کبر را
ضیافت نموده اطعمه و شرب کونا کون و تزیینات مخصوص سفیر فرستاده هم در آن روز با آنکه قونول دولت بهیه فرانسه مرخص بود با سایر صاحب منصبان
دولتی بدیدن سفیر آمد و از طرفین اظهار مواحدت شد و ناپا جو دنا پاشای از جانب جناب میر پاشا نیز سفیر آمده رسم تنیت بجای آورد و برای او
قیاس وقت ملاقات نمود بعد از تعیین وقت میر پاشا و عمر پاشای و دستانی و علی پاشا که این دو منصب لوالی داشتند و سایر صاحب منصبان
نظامی بالباس سیمه سفارتخانه کبری درآمدند و از طرف اظهار لوازم احترامات و تعارفات محبت آیات اقدام رفت و عالیجاه قونول دولت بهیه
روسیه نیز بدیدن سفیر کبر ایران آمد و همچنین معشی و قاضی شهر ملاقات آمدند و عالیجاه موسیو ابنت صاحب پاپ فونول دولت بهیه کلیسای ملاقات
امین الملک درآمد و به هنگام غیبت سفیر بازید والی والا کشیک پاشای خود را و پنجاه نفر از ملازمان ضابطه طلس بالباس سیمه بحضرت احترام سفارت سفارتخانه
کبری فرستاده و ایلمچی ایران با صاحب منصبان سفارت ترقیت و نظام مقام بازید والی بر نشاند و والی تا خارج اوطاق نشین به پیش از آمد
بعد از تلطافات و تفهات از طرفین و اندک زمانی فاصله سفیر کبر از آنجا برخاسته بهمان ترتیب بازید میر پاشا رفت و نیز شراطی استقبال قدم
اقدام کرده اظهار نمود که موزیکانهای افواج را رخصت موزیکان نواختن و آهنگ و آن مجلس با شمع افغانی و اظهار جهرانی نیکو گذشت همچنین مقامات
سفیر کبر بر یکت بدفحات دیدن و ملاقات کرده و تادریست و نجم محرم محرم منزل میرزا بزرگ کارپرداز دولت علیه راه برداشت و سر کشیک والی و ملازمان
ابو جعفی و علی الرستم از بابت تحریک همیشه به راه سفیر کبر بودند و کارپرداز دولت علیه که سفیدهای مقدده قربانی نمود و بسافت یکصد کام معبر را تا سراسر خود
طافه شمال زمین جدار و بام داده بود و تکلفات بی اندازه بطور آورد و بجای رتبه دولت علیه ایران در آن محل شربتخانه و شمع و خطبه بلع بنام
حضرت شاهنشاه ایران داده دولت او اگر دند علی بکله در روزت به هم محرم که روز حرکت از رزته الروم بود و دو ساعت قبل مصطفی پاشای میرزا

الصفحات
مروحة

غالباً

حضرت شیرازی مقرر کردید که روز دوشنبه چهاردهم محرم بحضرت مبارک شرفیاب گردید و بجهت تحکیم و تکریم فرستاده دولتی دراز نور محمد علی خان نایب
اشیک قاسمی باشی باده نفعلام از غلامان خاصه پادشاهی بمبارشخانه دولت سپهروسید مشه جناب شازده فرزاد با حامل آن نشانیها بحضور اعلی خواند
و بهامت مبارک بنیاد و ان شمیران وارد شدند پس از تهنیتی آسایش کشیدند که مبارک و استقبال جمعی از معتبرین چاکران شاهی شازده فرزاد شیرازی حضور
حضرت شاهیست که مستعد نمودند و سلامی خاص مرتب بود و بعضی از خواص حضور داشتند حاجت رور و فرستاده و وصول شاهیها را که در طبقه
زیرین حاضر بود چنانکه رسم است معروض داشت حضرت شاهی طبعی را بنزدیک خواست و بنظر قبول در هر یک نکرست و از حال امپراطور پرسید
فرمود و بحال نشان توجه و التفات نمود و اذن جویا فرمودند که هر یک از بزرگان عظام و امرای کرام که معین شده اند شازده فرزاد
قطعات نشان از حضور اعلی باز گردیده با آوایی شایسته و ادبی بایسته بمنزل خاص نواب شهاب شازده آزاد و اعظم و لایعنه آمد توأم شدند
جناب نظام الملک و بعضی از خواص اعظم دربار شاهی در عمارت مخصوص حضور داشتند پس از نزول و جلوس و آسایش بقدر کفاف بمنت
شازده و لایعنه کامیاب شدند و یک قطعه نشان موسوم بسنت اندزه امپراطور را بدست خود به پیکر شازده اعظم مزین داشته از آنجا با حشمت
منصبان و وزیر دول خارجی میرزا سعید خان انصاری بسزای خاص شازده فلک کریاس نواب اشرف والا امیر کمر نظام درآمدند و در کل و
اعظم امرای لشکر در آن عمارت حاضر بودند بهمان قانون بعد از آنکه توقف شازده اعظم بمن مقدم خود آنها را ت را اشرف فرمود جناب
شازده فرزند نشان مخصوص سنت اندزه را بمواصلت پیکر مبارک شازده آزاد و غرت فرود نشانیهای دیگر را بخدمت جناب صدر اعظم آورده
پس از تجدد و تعریف نشان مخصوص خود را برداشته زمینت پیکر اعتبار ساخت و نشانیهای دو نفر شازده اعظم هر یک قطعه نشان عقاب بود
بسنت اندزه مکلن الماس شین بود که حامل اکنون علی و آجل نشانیهای آن دولت است و نشان جناب صدر اعظم صورت عقاب سفید صریح
بالماس شین بر عقاب و پیکر و یک پیکر با حامل آسمان رنگ بجهت جناب نظام الملک و وزیر دول خارجی هر یک یک قطعه نشان سنت اندزه
اول مرصع بالماس با حامل مشا و بجهت میرزا عباس خان ششی اول امور وزارت خارجه نشان مکلن الماس از درجه دوم با حامل زرد و سرخ برای میرزا
ملک خان مترجم مخصوص دولت علیه نیز نشان سنت استایل مرصع از درجه دوم با حامل سفید و سرخ یقین یافته بود و چون و در اینوقت با حامل
رفته بودند نشان او را بد و فرستاده و امنای دولت از نظور اینکه بدایا که دلیل بر اتحاد و ولایت اتفاق جاسپین است سرور و جوهر تمام حاصل نموده
و در این اوقات مقرر شد که حاجی علیخان حاجب الدوله در عظیم تشریفات متداوله سفرای دول خارجی تقدیم کند و از ذاب یاب و رود و خروج
هر یک استحضار جوید و موقوفی نشان و بایه و منصب بایه هر یک چنانکه مقرر و معهود است تشریفات و تکریمات را مواظبت کند تا افراط و تفریطی درین
موا را در دنیا بد و نیز میرزا محمد تقی مستوفی کاشانی ناسخ و جامع تاریخ ناسخ التواریخ که تکلیف طلیق اللسان و مترسلی فصیح البیان است و در اشعار گلشن
سپهر انبوت لقب لسان الملکی نقب گردید و نشور و تشریف این رتبت یافت و در این ایام جناب آقا محمود مجتهد بروجر و در آنخلا و نوروزی بحضور شاهیست
ایران فیض یاب شد و ملک الملک چون در عظیم علما و تکریم فضلا و حرمت شریعت و ختم طریقت غری را سنج و عقیدتی صافی دارند او را بسیار دیدم و
و مفسر داشت و در زمان رجعت بروجر و مبلغی زمرسکوک برای اخراجات راه و تشریفات متعده مخصوص او و برادر و سپه و موهبت شد و در حبس است و
او جماعتی از طلب علم شریعه که در بروجر و تحصیل میکردند بوظیفه و مرسوم ستم موقوف بهره ور شدند تا آسوده خاطر با کتساب دانش جدیدی وافی کنند
و خطی کافی برند هم از اتفاقات این ایام در سه ده از توابع صفهان صاحبان صواب و مروت کرد و قرب بزمین سه باره شده بجا که فرود رفت و راعیان
صحرا و دهقانان مراعات که از دراز و زاید بودند بمقتضی آن زمین را حفر کردند و یکبار از آن بدست آوردند و سپردن کشیدند و بچند بوزن چهارم تریزی
کرانی داشت و آنرا بدو آنخلا و محل نقل کردند و ذکر مراجعت جناب سفیر کبیر دولت فرانسه موسوم به وزیر مختار و ایلم مخصوص
ایران سپاریس و الملک فرانسه جناب زیر مختار مردی دانای عظیم خلق متواضع زیرک بود چون لحظی توقف کرد از دولت خود رخصت باز
یافت و در روز هفتم شهر صفر حضرت شاهی پادشاه آید و جوار جمع ملک پاریس خواست و ما ذون شد و بدجناب صدارت اعظم نظام الملک و وزیر دول
نیز تودیع کرده باز بایمان ره برگرفت و در چهارشنبه چهاردهم و اردیبهزاد نواب نصر الدوله حکمران آنرا با چنان جماعتی از صاحب منصبان نظام و
سرتیپان کرام باستقبال و مامور داشته بود و میرزا صادق قائم مقام اسبی زین بر و وزیر لجام و مشیری جوهری زین بینام و جزئیاتی دیگر بدو
بدیه فرستاده قرار بر آن بود که پس از رفتن وزیر مختار جناب موسی قزوینی جای و شازده فرستاده را بکمال جلاله و در اینوقت بواسطه روانه شدن

عیان و لاد خود بولایت پاریس تا تبریز رفته بود و در آن شهر و خراسان چهار ماهه بدین سبب قبل از حرکت موسی مورده بدارنگاه فرزند اجداد او در روز هفتم
 ریح الاولی بدارنگاه مراجعت کرد و بفرمان شاهنشاه محمد قلیخان یوزباشی و سی تن غلام رکابی و میرزا عبدالوهاب بنایب دویم وزارت خارجه و میرزا عباس خان
 منشی اول وزارت خارجه و چند تن دیگر از معارف باستقبال شارژد فرستاد و او را با محنتی فایق و کاشی لایق وارد کردند و در روز پنجشنبه مست و یکم ریح الاول
 محمد حسین خان نایب جلیب باده تن یا سادل یوانی و ده تن فراست و پنج شاطر سلطانی مامور و کسی که میکربازین و لکام و ستام زر خاص سوار
 شارژد فرستاد و او را انگلیسکی نده و ولتی آورد و جمعی از اعظم سفارتخانه او را در آن فراتر پیشان زدند و مصاحبت مجالس شنید پس با اتفاق محمد ناصر خان
 بزرگ بار بحضور شاهنشاه با اقتدار رفت و مورد الطاف و اتفاق بکار نشد و از حضور با کشته بر رسم مقرر خدمت جناب صدارت و نظام الملک
 و وزیر دول خارجه علی الترتیب و بعد بصرای سفارت خارجه دولت فرانسه که معین بود رفت و ملترین خدمت وزیر مختار غایب چنانکه بودند خدمت
 شارژد فرمایان اشراف میباشند و او چون مردی داناست و عالم بچندین زبان مختلفه و از مذاهب و تواریخ قدیم و جدید گیتی آگاه در اندک وقتی باری
 اندوخت و نگارش خط آموخت و بتالیف قلوب اصحاب تصنیف تاریخ و کتاب پرداخت با فضل و علما و دانیان این مملکت طریق مراد و بطریق
 پیشرفت و بطبع طبع انام و مقبول خواص عوام گردید و ذکر واقعات خراسان مشرقی و احتمال امور هرات چون در بیان
 خراسان مشرقی از ذکر اصل و نسب و تاریخ بلاد افغانستان کزیری نیست اینک مجملی مرقوم میگردد و مورخین در نسب افغان اختلاف کرده اند
 نسب آنرا بنی اسرائیل و برخی با سحر و برخی بنحالد بن ولید منشی دارند و کوهی گفته اند که این طایفه از احفاد قطبن مصرند و جماعتی گفته اند از اولاد طالو
 بوده اند همه حال از مصر ببلاد و طبرستان آمده و چندی در سیاهان عرب زیسته اند و بعضی از هندوستان بمولتان و بعضی از عربستان بایران و کرمان و زره
 کوچ و کرمان بهندوستان و مولتان و پیشاور و قندهار و صاحب تاج التواریخ تحقیق و تحریر کرده است که این جماعت پس از بلاء فرعون مصر ولید بن
 بدست موسی علیه السلام از مصر بهندوستان شدند و در کوه سلیمان بماندند و احفاد ایشان بسیار شدند و در سال شصت و دو از هجرت که مسلمین زیاد از جافا
 یزید پلید اموی در خراسان یالت یافت خالد بن عبدالعزیز که بنوعی بنحالد بن ولید نسب میسر یابند و بقیه جماعتی از اولاد و احفاد او بجل بود حکومت
 کابل و پس از چندی که عزل یافت مراجعت بعراق را نیکو دانسته که سلیمان مابین پیشاور و مولتان رفته و دختر خود را پسکی از کارگران سامان داده در
 اراضی روزگاری متوقف و متوطن شد و از او فرزندان بوجود آمدند که از آنجمله نام یکی لودی بود و نام دیگری سور و در سال صد و چهل هجری این گروه قوت
 گرفتند و از فرزندان و جیل بصر او دشت درآمدند و بعضی از آنکه بهندوستان متولی شدند و نواحی کرمان و پیشاور را تصرف کردند و باراجه لاهور
 گزید و منصور شدند و در این محاربات قبایل غور و خلیج نیز با دین گروه چهار هزار کس فرستادند و در عرض پنجاه با مالی لاهور و هشتاد کس محاربه کردند
 و در اغلب نصرت یافتند و جمعی نیز در آن کوهستان مقتول شدند و پیوسته کار بر وجه مبارزت میفرست و وقتی حال این گروه کوهستانی از کابل و خلیج
 از اجداد ایشان باز می آمدند پرسیدند که حال اهل کوهستان باهندوستان چگونگی شد و جواب دادند که کوهستان مکنون افغانان بگویند که آن نام
 بر آن کوه و این لقب بر این گروه باقی بماند علی بجهل تدریج قوت و کثرت یافتند و باطنی گیتی کردند و بعضی ثغور بهندوستان را تصاحب نمودند و در
 کوهستان پیشاور شهری چند نام بنهادند و ناصر الدین سبکتگین که بغزای بنود شغف و ولوع تمام داشت وقتی بسیاری از این طایفه بقبل آورد
 جماعتی را بر رسم عهد و اما بحد نگاری گرفت و در غزنین خادم بودند و تخمین کس از این طایفه سبوری نام بر آورد و شخ حمید نامی بود که از جانب جلال
 راجه پنجاب بریاست افغانه و حراست لغمان و مولتان مامور شد چون بسل این طایفه بسیار شد ولایت آنان نیز طول و عرض یافت از اجداد معروف
 این قوم حسن بدلی بوده که در پیشاور مدفون است و فقه بدلی بدو منسوب بدلی از بزرگ نام پسری شد و از بزرگ چهار پسر بوجود آمد اول پسر دویم پسر
 بارک چارم الیکو و از پسر دو فرزند بماند اول حبیب دویم ماد و از حبیب سه پسر بماند نام حسن و اسمعیل و از بام دو فرزند صالح و زینل و از صالح فرزند علی
 سد و نام و کل شعب بدلی سد و زالی از نسل اویند و شعب بدو و شعبه اند پسرترین و توریترین و سلطنت این طبقه در سد و زالی است و از بزرگ شش پسر
 کرج و نورالدین و عبداله و سوریار و قهره و مانخل و از نورالدین سه فرزند محمد و احک و پتان و بهر که از اولاد بزرگ باشد و پنج پسر که گویند و بهر که از اولاد
 و احفاد نورالدین و اسحق و علی باشد داخل پنج پاید است و چون پنج پسر بدو در آخر نام و زالی اضافه نمایند سد و زالی و بارگانی و پوزانی
 و تور و زالی و علی و القیاس و طایفه بدلی را چون احمد شاه افغان بسلطنت رسید در زالی لقب خود را در زالی خواند و طایفه دیگر را بدلی را بدو زالی لقب
 داد و آنان نیز چند شعبه از طایفه دیگر افغانه علیانی است که بدلی نام را غلن زالی خواند و نسب آنرا بطریق دزدی و حرام نسبت کند و آن سلسله نیز شعبا

محمد حسین خان
 نایب جلیب

دارند مانند بوتکی و توخی و ترکی و اندری و سحاک و سلیمان خیل و علی خیل و ابراهیم خیل و غیرهم از آن طبقه اند و شعب این فرقه بشا زده شعبه شمی می شود و در سهند
که کاه بعضی از افاغنه حکمران شده مانند جللول بودی و پسرش اسکندر و غیرهم طایفه دیگر افاغنه کاکری باشند و از شعب آن است کنزانی عبد الله زالی احمد زالی
مند و زالی سلیمان زالی اپوزلی و این طوایف پست شعبه اند و هر یک چنانکه گذشت نام و بنی دارند و از هرات الی قندهار و کشمیر و حدود هند و سهند
و جبال ابلستان زیاده از سه چارلیان کنون از دحام و جمعیت دارند و در ابلستان که طویش پست مرحله و غرض پانزده متر از غالب جبال است
مسکن گرفته اند و بلاد معروفه از ابلستان محدود است از سمت مشرق بکابل و از مغرب سیستان و از جنوب بسند و از شمال بحیال هزاره و قندهار و
و قندهار و غزنین و زمیندار و میمند و فیروزکوه و فراه و سبز از ارمصار معروفه از ابلستان محبوب است و پیوسته این ملک را از خراسان ایران بوده و سیلان
صفوی نیز سالها در تصرف داشته اند و اکنون نیز خراسان مشرقی نام دارد و در او اواخر صفویه چنانکه مشهور است مسطوره است بعضی از ابدالی ببلخ و هرات ایلا
یا میزند و در تن از غلجالی با سپاه افغان با صفهان آمدند و صفویه را مفرض کردند و قرب هفده سال تغلب حکومت بعضی از عراق و فارس داشتند
تا نادر شاه مشرف بر اند و از ایران پیرون شده و هلاکت یافت و بعد از نادر شاه احمد خان ابدالی افغان درانی در کابل و قندهار و بعضی از بلاد موضوعه هند
سلطنت یافت و تفصیلی که در تاریخ نواب استطاب شاهزاده اعتقاد السلطنة العلیه است مملکت کیهیا کرد و پس از پست و نه سال سلطنت در هزاره
یکصد و هفتاد و یک گذشت و او را خیر تیمور شاه که ولیعهد او بود پنج فرزند دیگر فرزند و داراب و سلیمان و اسکندر و شهاب نام بود تیمور شاه از هرات قصد
قندهار کرد و سلیمان برادرش بطاعت آمد و پسر خود چهارم را قندهار داده بکابل رفت و در آنجا پست و دو سال سلطنت ماند تا نادر و وی پست و چهارم
پسر داشته شاهزاده محمود و شاه زمان و فیروز الدین و همیون و شجاع الملک معارف آنان بودند و نادر ای افاغنه قنات مست و لا و او را در بالاحصار
باز داشته تیمور پادشاه خواند و همایون برادر وی در بدو حال بعثت دارد و دعوی شهبازی کرد و بدست شاه زمان استیصال یافته دیده زبان کرد و
شاهزاده محمود پس از او کرو و با طاعت شاه زمان در آمد و حاکم هرات شد و این کار در آنکه بود که خاقان شهید سعید فتح خراسان کرد و افشاریه را
مصنوع و مفرض ساخت چنانکه مرقوم شده و چون تخریک شاه زمان قلیچ خان تیموری برادر اتر متصرف شد محمود و فیروز الدین و کامران روی بدو
ایران آوردند چنانکه در تاریخ کار خاقان صاحبقران مرقوم افتاده با غایت امیر علمخان و امیر حسنخان عرب فراه و سبز را بدست آورده و شاهزاده قیصر
منتهز به هرات رفت و در محاصره هرات بتدبیر ناخشان درانی شاهزاده محمود را کشته و فراری کردید علی بک چون شاه زمان سران افغان را که با وزیر او
و فادار خان دل بکرده بودند و بغیر شاهزاده استان شدند بدست آورده بکشتگی از آنها که عمده دولت او بود پاینده خان طغلب بسفر از خانان
جمال خان با کزانی پدر فتح خان افغان بود و پاینده خان پست پسر نامدار بزرگوار داشت که معارف آنان بدینگونه اند فتح خان محمد عظیم خان دوست محمد خان
جبار خان طره باز خان پردل خان شیردل خان مهر دل خان کندل خان یار محمد خان عطا محمد خان اسد خان صمد خان و غیرهم و این برادران در
استیصال دولت شاه زمان چنانکه در تاریخ افغانستان آمده میباید که در محمود و مستقل ساختن شاه زمان را کور کرده مجبوس داشت و مدت ملکشان
هشت سال بود و چون دولت محمود محکم گشت کل حشیر را مورد زارت و مارت با عمده سلطنت و فتح خان بود و برادران او در همه افغانستان غلبه
قوی و بزرگ شدند و نامی بر محمود باقی بود و فتح خان را امیر الامرا نموده شاه دوست خان لقب داده بودند و دانست که این دوستی بالاخره بچه دشمنی
بدل خواهد شد و قتل و راکضاص کرد و شجاع الملک که در زمان شاه زمان یالت پنا داشت در زمانیکه سفرو نامه پلیمون فرانسه بایران میزد
یاخت و طایفه تخلصی آید شد که فتح چون صلاح دولت خود دانست که با شجاع الملک افغان در سازند و روی دل و بجانب دولت خود را
و انهرشتین بدین کار رفت و از آن پس که شجاع الملک از کامران میرزا بکشت و بلاهور افتاد و جواهر مشهوره کوه نورد یا قوت زرد موسوم بفرانج را
را جدر پنجه سنگه بند و از او گرفت شجاع الملک بلو دهمیان متوقف شد و از دولت تخلصی متوقف بود و بعد از آنکه افاغنه بر محمود قصد خروج کردند
شجاع الملک اسجوز اند و کابل آمد و محمود را بکافات شاه زمان همان محل در دیده کشید که با داجان پیش جهانزاده شاهزاده فیروز الدین به هرات علوه
داشت و از جانب شجاع الملک شاهزاده قیصر حکومت قندهار یافت که مران نزد عم خود فیروز به هرات آمد بکومت فراه و سبز رسید بک حکم فیروز
ملک قاسم و کامران بتخرید قندهار میزند شاهزاده قیصر بمقابل آمد بهرست یافت و قندهار را متوج شد و در انوقت با شارت شاهزاده ایران خاقان
صاحبقران نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان بتخرید هرات رفت و فیروز الدین ملک قاسم را از قندهار با بداد خواند و او استمداد کرده
با چهل هزار کس افغان و دوزبک روی بخراسان نهاد و از سزدار و سپاه ایران نکشت یافتند و چنانکه مرقوم شده است محاربه صفوی اسلام

جلد ۱

تذکره اعیان اصفهان

روایات و تصانیف

وقتل او در شکیبایان بوقوع پیوست و لشکریان هر ترازو محاصره کردند و فرزندش که فیروزالدین حکمران بهرات سالیک یک و پسر بروجه خراج بدو علیه بدو یکت بخیر فیصل و محید طاقه شال کشمیری بشا هزاره محمودی میفرستاد و خراسان هدیه داد و ملک حسین پسرش بکر و کان بشند و فرستاد و فتح خان پسر انکرشاهی شاه محمود و چار و ده خدمت شایسته و قیصر بود و اما او به سعادت هم خود شجاع الملک فتح خان را مجوس کرد پس از چندی بختا محارالدوله بخت یافت بهرات آمد و فیروزالدین را بخت شجاع الملک غوی و اغوی میکرد و او قبول نمیداد پس فتح خان با بعضی از بزرگان نزد کامران بغراه رفته متوقف و متابع شد و شاه شجاع تمام چشمهات ملکی را بقیصر داد که داشته خود بهیش و مطرب مشغول شد و چون شاه شجاع ماموریت شاه ولیخان صدد اعظم لقب بخارالدوله کشمیری و وزیر تبارا بکر مغان فوفلانی نقیض کرده بود و وزیر اعظم بعد از مراجعت از شاه برخاسته و قیصر را بر شجاع الملک را بخت و در عیناث شاه شجاع بکابل برده اما بعد انچه از کابل بقندهار گریخت و شاهرادگان مجوس بالا حصار در کابل و دار بدستگیری خیاطی بخت یافت و فتح خان از بانی شاه محمود دشادمان شد و او را بقندهار برده و سلطنت بشاند و قصد کابل کرد و شاه شجاع را در منزل ایشان بخت داد و شاه شجاع قندهار را خالی دیده بقندهار آمد و شهر اصفوح گردشاه محمود پیشاور را بعبط محمد خان برادر فتح خان داد و با کشته قندهار را بگرفت و فتح خان مارت و وزارت را جمع کرد و برادران در افغانستان حکومت داد و از سلطنت خرنامی برای شاه محمود باقی نبود و در ۱۲۳۳ هجری که در یافته خراسان آمد و بهریت یافت و سالی دیگر کامران از قندهار بهرات آمد بخت لغاری که در کفن ملک قاسم بن فیروزالدین از فتح خان در داشت فتح خان را که قندهار میل کشید برادران فتح خان بدین سبب بطنان سیر آوردند و سیاه و محاربه نهادند کامران فتح خان را در سید آباد میان کابل و غزنین بخت و در سر استیابا لشکر امیر دوست محمد خان مصاف داد و شکست بهرات باز آمد و قندهار را رسیدن خان و کهن خان بصره در آوردند و شجاع الملک از محمد عظیم خان برادر فتح خان بلودیهان گریخت و محمد عظیم خان شکار پور را نیز بگرفت و بر محمد خان سپرد و حکومت قندهار و کابل را برادران خود تقسیم کرد و دیگر شجاع الملک بقندهار آمد و شهر را محاصره کرده امیر دوست محمد خان بعد از چهل روز در رسید و در خارج شهر او مصفا آرامت و او را شکست و بهریت داد و دیگر باره بلودیهان رفته بهمانند و او ایام توقف از دولت انجلیس موقوف بود و شاهرادگان درانی در افغانستان ضعیف گشتند چنانکه شاه محمود و کامران بهرات قناعت داشتند و اظهار اطاعت و انابت بخاقان صاحبقران فتحعلی شاه طاب ثراه میکردند و پیشکش میفرستادند و در ۱۲۳۴ هجری کامران از پدر بچند نواب شایسته شجاع السلطه والی خراسان از بختی بهرات ترغیب کرد شاهراده برفت و بگرفت پس خود را غون میرزا در بهرات بگذاشت و خود باز گشت و از غون میرزا نیز بعد از کمی توقف باز آمد پس با شارات شایسته ای نوابان سلطه مضو بنظم خراسان شد و کارهای بزرگ کرد چنانکه مرقوم افشاده و شاهراده محمد میرزا از بختی بهرات فرستاد و در زمان محاصره بهرات نایب السلطه در رحلت یافت و شاهراده صلح گونه کرد و مراجعت فرمود و ولیعهدی و حکومت از با بجان یافت چون خاقان صاحبقران در گذشت و ولیعهد یافت از آنرو که در سال مذکور فتح بهرات نیافته بود و در بدو این دولت بهراتیان پای از حداد پش تر نهادند و بخت خراسان آمدند اما از شش و واجبید قصد اشغلام خراسان مشرقی تقسیم داد و بعد از زیارت حضرت علی بن موسی الرضا غوزیان بکشت دو بهر ترازو محصور فرمود و یک نیمه افغانستان و ترکستان را اصف الدوله مسخر کرد و قنبر علیخان باستالت قلوب سرداران کابل و قندهار رفت و آنان اطاعت کردند چنانکه شرح شد از جانب دولت انجلیس نیز سکنه برنس بکابل و لاج صاحب بعضی از ریشته سواران افغان را بدولت خود مایل نمایند و در آن زمان چشمه بهرات بایار محمد خان الگوزانی وزیر کامران بود و چون فتح بهرات قریب افشاد و غده در خاطر سر بر جان کشید و افشاده مضطرب شد و در بختی شاهراده نمیداد و بطن باطن اخلال در امر بختی میکرد اما صراحت اظهار بخشش کرد و بجای رسانید که ابلاغ و اظهار خشک نمود و شاهراده مغفور مراجعت نمود و امنای دولت انجلیس خیابان صلاح دند که در مزاج خوانین افغان نصرانی در دولت افغانستان مداخلی داشته باشند بعد از اتفاق لشکری پیم فخر بیشتر از بندوستان بجانب افغانستان حرکت دادند و با شجاع الملک در حکومت آنولایات اتحاد کردند و بعد از مدتی استقلال دادند و لا در سر ولیم کمن تن را وزیر او مقرر داشتند و در آخر بهار ۱۲۵۵ هجری انجلیس بدان جانب آمد و شاهراده خرم چند فوج با شاهراده تیمور پسر شجاع الملک از راه پنجاب و پیشاور بهریت فرسنگی طرف جنوب قندهار فرستادند و بایار محمد خان شاهراده کامران را در خانه مجوس داشت آخر الامر در ۱۲۵۶ هجری او را بکابل و خود کامران شد و چون خبر سپاه انجلیس ایشار یافت سردار کمنند خان در قندهار با باند در حمل خان و مهر دل خان را با لشکری بدافه آنان فرستاد و بخواستی آنان رفته قصد شهنون داشتند حاجی خان کاکری مخالفت کرده با سپاه و طایفه خود بنو سپاه انجلیس رفت لا جرم مراجعت کردند و در ۱۲۵۷ هجری

آثار بنا بر او و افغان بطور او در درجهای رک سکه را پرداخت و تو به او میداد مرتب کرد و چند نیکو خیر خواهان و از این رفتار ممانعت کرد و به
 ندو با آنکه بعد از بدیدگی خان فوغلزلی مردم رحمدل خان شهاب کام بر برج بزرگ که در سرای کهنه خان بود پرداخته آنرا متصرف آوردند مصممی آن
 داشتند که رحمدل خان آن برج را در نماید و سراد محمد علی خان پسر سردار رحمدل خان با فوج و لشکر جدیدی که آمده در خارج شهر توقف کردند و غلام محی
 الدین خان برادر محمد صدیق خان نیز با فوج که از راه میرسد در پیرون شهر منزل گیر تا قزاقی محکم در این امر داده شود و اگر کار بیجنگ کشد در خارج شهر
 این فوج محاربه کنند و مردم شهر تلف و ضایع نگردد و مال و عیال کسیان نیابد و هر که خراب کند غلام و اکابر بادی مخالفت کنند و در این
 هنگام فوج غلام محی الدین خان در رسیده بدون حکم و اجازه بشهر روی نهاده که محمد صدیق خان محی الدین خان نیز با آنرا با آنها نشسته
 بارگ شدند و محمد صدیق خان دور و ز بعد از ورود فوج از آنکه پیران آمده در شهر جای کرد و افراد و احاد فوج و صاحب منصبان بر فراز بام و دیوار
 خانه رحمدل خان و سلطان علی خان بسیار سنگ و سیف و تازیانه و فوج سردار رحمدل خان در خارج شهر بودند و پیشوا احضار حرکت کرده و در شهر
 بمحض ورود و مقدمات محاربت و مخالفت آشکارا شد سردار زادگان و بزرگان قتل و زنجیر و کشته شده بسردار رحمدل خان و محمد صدیق خان پیوسته
 و در آن منازعه غلام محمد خان بن میر فضل خان و چهار صد کس مقتول شدند و دیگر بار با صرا و مواعظ علماء دست از جنگ باز داشتند و بعد از دو روز
 غلام محی الدین خان و سلطان علی خان نیز رحمدل خان رفته اطراف متابعیت کردند و غالب خوانین نیز بوی پیوسته و علماء و اکابر شهر حکومت کردند
 نهادند و از محمد صدیق خان که مایه شده بود انتساب کردند و مقرر داشتند که وی بکر شک فتنه توقف کند و وی نیز با چار بخت و این کام
 اکابر قتل و بیهوشی آن دیار که سابقا از کهنه خان موطف بودند و طلب حقوق سابقه بر آمدند و متوقع بودند که اکنون آن بیول و او را مقرر
 و اقطاع افزوده شود و رحمدل خان را مال و ثمن با استحقاقی نداشت و موجب هر یک از مضاعف کرد و چون بجانب رسید فرعی زیاده حاصل
 لهذا از آنرا کول عدول کرد و این معنی بیهوشی و بخت و ثمن را خاطر اکابر و اصحاب گردید و غوغا برخواست و سلطان خان فرستاده سردار رحمدل خان
 که جمله و محضر حکومت و ریاست و بار و دست محمد خان برده بود باز گردید و معلوم شد که امیر دوست محمد خان را قصد سفر شده است و رحمدل خان باندیشه فرو
 و مردم را دل بدو ستد خان مایل بود و زبان با رحمدل خان موافق و چون پرسیدی که اگر امیر با صلاح کار یا آید این همه لشکر را بایکفشدی که مراد او
 تسخیر هرات است فتنه را و او را بنحوب غفلت و خیال مثبت از تذکر کار خود باز داشتندی تا بیشتر علیخان پسر امیر در رسیده و در امان کوه ننگ
 اردو فرو آورد و داشت داد که این سپاه بسیار که در کاب میر است با شاره و کلای دولت بهینه انگلیس بجهت تسخیر هرات تجمیع یافته است و در
 فتنه را این معنی شنیدند و این سخن پسندیدند زیرا که فتح فتنه را بر بی حکمرانی مستقل بدین بایه سپاه مستعد حاجت نبود و این پورشان با بشارت کار
 گذاران دولت انگلیس بجهت تصرف هرات همه کس را بر میداشت علی بجهت در شهر ریح الدولی شاه امیر دوست محمد خان بی فرنگی فتنه را در رسیده
 تماس سردار زادگان و اکابر و آن دکان شهر را بطاعت قبول میباشی آوردند و دیگر وزیر خارج فتنه را نزدیک شد سردار رحمدل خان و
 سلطان علی خان مظفر الدوله بپذیره اش فرستاد و امیر در جانب فتنه را را در و بر دو هم در آتش سرسنگی را با قزاقان باخذ و قبض مفتاح ابواب
 شهر بفرستاد و بر رحمدل خان اظهار کرد که اگر شهر را خاص نزول امیر بکنند این وقت رحمدل خان و سلطان علی خان را روشن شد که از این احکام
 رایحه خفاوت و وفای استقامت توان کرد و لابد ترک گفتند و حالی خالی ساختند و وی بارگ اندر آمد و نزول کرد رحمدل خان بدو پیغام
 فرستاد که اکنون که با ما نزاع حلیت با خشی و ما را ز خانان پیرون انداختی بهتر که فرصت زیارت خانه خدا دهی تا روی بدالتوی بنیستم چون فوج
 خود را سامان محاربه افزوده و امیر برج و باره را یکبار منظم نمود و فرمان داد که رحمدل خان و مظفر الدوله تا چاشگاه از شهر پیرون شوند تا آنکه پسر بزرگ
 پیرون شدن خواستند و بی غفلت گردید سلطان محمد خان بر خود را با حافظ حبی و قرآن مجید نیز ایشان فرستاده سوگند خورد که جان و مال شهادت
 زبانی ننخورد و در شهر با شید سر در اعظم رحیل با قاست تبدیل یافت ولی محمد علی نیز آموخت که بعزیمت شکار پیرون رفته در سرحد بلوچی کوش
 بجهت ثنوی دارد و خود با جماعتی از سردار زادگان بسیار کار بر آن بر نهاد که با فاق پیرون رفته در اطراف بقیه انجمنی و خونریزی افعال و انظار
 انالی شهر را مصلحت کرد و در وعده بر امیر دوست محمد خان شک بلکه در باروی با وی جنگ کنند همانا امیر از این مذاکره آگاهی یافته چند تن از نمیدان
 و متعین و در منافعه مکتوفت و خوشدل خان و سلطان علی خان را بکنند و رحمدل خان پس از روزی دو با چار پسر و بنال رفته کان گرفت و در
 عرض راه یکصد و شش نفر است و سی هزار نفر خاص و دو ستد محمد خان باغارت با خود پیروز و میر علی خانی و آمد دوست محمد خان و در سامان احمد خان و غلام خان

باجازت هیچ ننمود
 ولی متعین شد

از خاک برآتش مجبور داشتند و عریضه مختصر با منای دولت شاهنشاهی فرستادند که ما را بجا نیت شما احتیاجی نیست و چون ایلمانی بشکبان
در رسید عریضه بنواب حسام السلطنه فرستاد که افغانه در راه و پیراهن بقتل من بنده اتفاق کرده اند اگر ممکن باشد مرا ازین گروه برانید نواح
سلطنه پادشاهان سرتیب را با جمعی سوار با یغاری و نه شکبان فرمود و در انتخاب مخان پیوست و او را و همراهان او را مستخلص ساخته و در
رجعت بخراسان کرد و در آنوقت گروهی از حفظ و حرسه غوریان بر سر راه ایلمانی آمدند و قصد معارضه با وی کردند ایلمانی و پادشاهان با قلیل سوار
که داشتند پامی ثبات افشرد و بنواب حسام السلطنه که در جام متوقف بود از گرفتاری خود در پره سواره افغان پیغام کردند و نواب بالا با جمعی
در خور رکاب بر تالی آنان شتاب گرفت سواران غوریانی چون کرد سپاه ایران دیدند اندیشه که در آن کرد و ما مرد و ما خواهنده بود در حصن غریبا
ناحه متحصن شدند و چون عریضه سردار علیخان سیستانی نیز از سه کوه رسیده بود که امیر دو ستمده خان یکی از فرزندان خود را به متخیر و غارت بستند
که انجم بلاد ایرانت فرستاده و در این باب استمداد از دولت علیه کرده بود امنای دولت را بموجب چندین حقوق مملکداری واجب نماد که سب
شایسته حفظ خراسان شرقی و دفع عساکر کابل و آنه نمایند و تجوین سپاه پرداخت و بنواب حسام السلطنه امر اعلی صادر شد که تار سید عساکر
منصوره بقدر قوه انضامی تر از خالی نگذارند چه رسد به منظور امیر دو ستمده خان آنست که تالی بهر تر از دولت ایران به هم افکنده و در میان طریح
معارضتی برزد و آنرا با جمعی عساکر منصوره هرگز کرده تاروی بدینگونه و عرصه بهرات خالی اند و وی بی رحمت مبارزت و کلفت محاصره و تصرف
شهر تسلط با آنگاه قصد احتلال سرحدات ایران کنند لهذا بنواب حسام السلطنه با آن سپاه قلیل کابل تار سید عساکر منصوره متحمل حملات متوا
و صدقات متواتر سپاه بهرات و توابع آن بود تا سپاه بزرگ بحسام السلطنه برای مدافعه امیر دو ستمده خان در رسید و امیر پامی در دامن ثبات نشسته
و دغانی بخینال تخری بهرات بگوشید و به پیام فنامه بزرگان بهرات را بجا گفت ایران و مواظقت خود دعوت میگرد و بی نظیر خود از جد و جادای هر چه قدم
فرایش نخواست و نواب بالا حکم و جوب بجا حصار بهرات پرداخت و شایزاده محمد یوسف را پنجه تقدیر بکام دهان یک جل در انداخت و شرح این
اشارت و ضمن عبارات آیه واضح و لاجل خواهد کرد که ما موریت نواب حسام السلطنه و الی خراسان با ستم نظام خراسان
شرقی با سپاه منصوره چون اخبار کثرت سپاه امیر کابلی تصرف شد بار و انفکاک اشغال امیرستان و فراره و اسفزار و طغیان
شایزاده یوسف حکمران بهرات و اخراج سامحان ایلمانی خراسان و وقایع غوریان بعرض امنای دولت به مدت رسید و عریضه سردار محمد
خان و میر فضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان و سلطان اعلی خان و غلام محی الدین خان و عبد الله خان و خوشدل خان و صاحبزاده
فتحی محمد خان و محمد علیخان از پرمج و نظا و امیر کابل را بخلافه تو از گرفت امنای دولت ایران بسس نتیجه شدند که دو ستمده خان را چاده ای شده که فکرا را
بصرف گرفته و بهرستان و بهرات در سردار و حال آنکه از زمان روزگار شاهنشاهی ماضی تا این اوان پیوسته بهایا فرستاده و عریضه و بدو را بخلافه
میر سید و مورد الصف شاهنشاهی ایران میگردید و این بهنگام لشکر بر سر بلاد متعلقه بدولت ایران می آید و از این جهات خسارت بخیر و جلالت مشته آید
و در بناسد که رشته استقامت سرحدات خراسان کیست که در دو برج و مرج تمام در بلاد افغانه خراسان روی کنند لهذا پیشگاران حضرت که از زامی ثابت
برجواش ناآهه انگیزید استشد این سامحان اسلحه شمرده نواب حسام السلطنه سلطان میرزا والی و الای خراسان را از وصول امداد و حصول اعدا
لازم دیدند و تا پیش بر هوای تصرف بهرات و بهرستان تسلط بر آن صفحات از صفحه خاطر طرف تر سردار کابل را ذایل کرد و در آنکاز بانی زنده صفی بهرات صفی
خاطر فایز و کابل بانی تر از ذایل کند و از کارهای رفته صوفی اسلام و فتحی خان عسکری حاصل کند و سرداری کابل را بطبع سالاری ذایل تر از
نماید و علیخان جلیلو و زار با فرمان شتمن بر قهر و لطف و وعد و وعید با مشاء او مامور و کنایتی چند از تجوین سپاه و تشویه بدانند نگاه دارن فرمان
شایسته مسطور و روانه داشتند و قلنا و بعد القول فی حد صدام آنگاه با جازت حضرت شاهنشاهی ایران را پنجه از گردان شیران بر گرفتند
و غزان راه خاوران سپردند و کرد و دغانی توب عفت بهر کل صیغه بگردن مامون و تکریم کردند و افعال مراکت یوسکر استمداد در خار و خاشاک
و جبل رزد و تیر سپاه بر سر غراز و سر بختان سر از زار با افواج دریا امواج صفحات خراسان را معدن شیر و سیل و عرصه بهرات را از شیر و توب کابل
و غزایل کردند بهنگام دیدن ناقه و متوج و زن رسیدن بقاص روح در رسید نظم همه دشت و جنبش آید و فوج چو دریا که در جنبش آید و فوج
جاده خراسان شرقی چون طریق کشتان از برین اسلحه آید و رنگ و برق صیقل یوب و تفنگ همی روشنی و تابش داشت و در شب تابش روز
دید و بانان از چندین فرسنگ مسافت دیدار بود و نخستین فوجی از افواج منصوره ناصر الدین شاه فی فوج ثانی نصرت بود و سر تیب آن محمد رضا

کرگزی تیزی و دیگر فوج عجزان شغاتی جمعی قاسم خان و فوج خانی سپهبد باقر قاسمی و فوج جدید مرغه سرتیگی اسکندر خان و فوج شغاتی جمعی
 ابو الفتح خان و دیگر فوج شغاتی سرتیپی احمد خان و فوج جدید افشار دوی جمعی یوسف خان سرتیپ فوج جدید طهران جمعی محمد رضا خان کرگزی
 فوج برجلو جمعی عباسقلی خان سرتیپ فوج قدیم فروین متعلق به اسفندی خان سیف الملک فوج جدید فروین جمعی خانبا با خان سرتیپ پسر او فوج
 افشار تگلو سرتیگی فوج احمد خان فوج قدیم جمعی میرزا ابراهیم خان سرتیپ فوج جدید جمعی فوج ششم تیزی سرتیگی محمد باقر خان بن محمد خان تیزی
 فوج خدا بنده لو سرتیگی جعفرقلی خان و دو فوج محم و عرب بسطامی سرتیپی نواب جهانموز خان آقاخان میرنجه و امیرعلیخان سرتیپ میرحسین خان
 باسواران خراسان و پیاده فوج تیزی و فوج قرالی و فوج شش باوری خود در خراسان حاضر بوده اند از توپخانه زیاد بر هزار تن سرتیپی عبدالعلی خان
 و امیردینان سرتیپ و توپهای آتشبار و قورخانه پشمارا مورشند و از سواران هزار تا ده سواره جمعی ذوالفقارخان بن حسنقلی خان خرمه سواره
 شاهسون افشار جمعی محمدتقی خان شاهسون دوبرن جمعی لطف الله خان و جماعت قراق جمعی پاشا خان و افشار تگلو جمعی محمد صالح خان و شاهسون
 اینانو جمعی صفرعلیخان و سواره و قرالو و آتینه و دزد و جند و سواره غلام محمد متان جمعی ابوالقاسم خان سرتیپ غلامان خراسانی و از پروردگان
 مدرسه دارالفنون که در علوم و تبحر و مهندسه و سایر تعلقات عسکریه استحضار می دارند هم چند تن مامور بدان صفحات فرمودند و مامورین از بلاد عبیده و قریه
 ایران و قبا و تدریج قطع مسافت کرده نواب حسام السلطنه ملحق میگردد و دیدن بام که خوریان مرکز خیرام اردوی والای والی خراسان بود چنان
 اعتقاد که در روزنهم رجب بی اطلاع قراولان تورخانه که چند تن از فوج افشار بودند آتش بقورخانه در افشا و یکصد بار بار در و کوه پیکر در خان شسته
 بسیار و در روزه شبیه یازدهم رجب امیردینان سرتیپ و تبحر با چند عراده توپ بمباران بقورخانه از مشهد مقدس روانه خوریان شدند
 و سردار احمد خان قلعه کاهی با دو هزار سوار افغان با در شانه زده یوسف با مشاق شاهزاده محسن و زانی آهنگ لشکرگاه نواب حسام السلطنه کرد و روز
 هجدهم رجب که این خبر جمیع نواب لاریسید حسام الامیرا محان ایلمانی با سواره خراسانی و هزاره و صفرعلیخان سرتیپ شاهسون و فوج تیزی و غلوه
 توپ با استقبال محاربه افغانه استقبال کردند و نظم رفت آنها که خاک نشوید بر زمین راند آنها که مرغ تخمبید ایشان و روز دیگر در قلعه زنده جان
 و سواره با یکدیگر دوچار شده صف برزیده و تیغ بر گشیده محارری کرم کردند و دیران ایران چون شیر که در ریه در آتشند و مرکب آواز و یکدیگر شکستند
 و آن سپاه را برانگیزد و قتل و غارت و فرسنگی هرات بنزیت راند و بعد از قتل اسیر تمام بار دو و خیرام باز شکستند و این خود اولین شقی بود که در این نوبت
 حاکم منصوره پیش آمد و از آن پس شوحات و اتر یافت نواب حسام السلطنه و از آنجا که خوریا نوا محاصره کردند و رست و یکم رجب حسنقلی خان
 سرتیپ کروس با فوج خود از راه سبیده و لشکرگاه پیوست و در این روز لشکریان ایران از چهار جانب خوریان را چهل ابلب خندق رسانیدند و شبها
 بهنگام خندق را چنان شمشیر که سحرگاه قلعه را بهورش نشوید سرتیپ محمد خان افغان که حاکم خوریان و داماد سرتیپ عیسی خان کارکنار هرات بود
 چون این محاصره شمسک محاطه جنگ بیدار داشت که پلنگ غضبان از شکار برده و غزال شاهین کرسنه از صید مسجود و مال جنگ چنگال بسته ندارد
 و بی شبهه لاجق بر کمانهای پیل مست با خاک پست کند و میشه و عنبکوت را در صحرای برقرار ساکن نگذارد و بنابر این نایبش بخج و امانه و خضوع و لایه
 پیش کرد و از اندر ایستادن داده امان یافت و در دست و دایم رجب محمد خان باقران محمد بخضود و الا آورده و معوض شد و خوریان به تصرف درآمد حکم
 و الا مردم خوریان را که از آن نواحی قلعه آورده بودند بمواقع و مزایع خود پراکنده مساکن نمودند و معاهدتقلی خان یا در فوج تیزی با سیصد تن سرباز بجا
 خوریان مامور شد هر برج و بانه که توپ و خمپاره شکسته بود دست کردند و آنرا که در این محاصره و مبارزه مصدر خدمت شده بودند بقدر بایر نشانها
 سیم و زمره فخرها حشمت و چون خبر فوج خوریان بهرات رسید در دست چهارم رجب چهار صد تن سرباز تیموری که حافظ برج و باره شهر بودند از حساب کار
 خود اندیشه کرده با تفنگ و اسلحه از برج حصار فرار کردند و عطاء الله خان ایل سکی تیموری با چهار هزار خانواری تیموری از خارج هرات کوچید و بجای
 اردو آمده سکونت یافت و باز از ناروای سیح و شری که چندی بی باج و مشتری انده بود و بنور وائی گرفت و پنهانان قلعه و اردو از زمان پنهانی
 بگذشت و بزبان هزاره احمدقلیخان و محمد رضا خان و محمد حسین خان و بابا خان بار دو آمدند و از نواب لاری برای کوچ دادن قبایل خود از نزدیکی
 هرات با محمودآباد مبلطنی سیم و زر کردند و محکم شده و این جنار تر از نالی تمام در بنیان ثبات مالی هرات در آنگاه و روز چهارشنبه پست و ششم
 رجب اردوی والا از کنار خوریان بقصد هرات کوچ داد و امیر حسینیان برادر سرحان بابا بقصد سواره خراسانی و دو عراده توپ بر مسفلای سبها
 و هزاره و دست بتن سواره عراقی یا کیمزاده توپ بر ساقه لشکر مامور شدند و شادروان ربابت نصرت آیات بجانب عرصه هرات کشاد گشت تا مغرب

رغبت نیست شود بکام والا سبیل از راه حق تا مقصد زیان نذیر و روزی که شنبه غرضان ثواب لایک و سنگی شهر هرات فراز آمد و در زمین صلی شکر کا
 بزد و در روز یکم چهارشنبه بیستم شعبان در حرکت آمد المغان و غیره با ناصد سوار بر خراسانی و اگر داد پاشا خان مکرری باد و فوج سمنانی و دامن
 و سواره کرد و ترک و چهار عراده توپ جهان آشوب پیش تازی عساکر مخصوص بودند و تا چمن سنگ میخند که تیر تازی بشهر مسافت دارد چون بحر
 شجاج و سیل موج براند و در این وقت سپاه افغانه که در دست و بلند و دود و دال آن را ضعیف نگاه کرده بودند پرون آمدند و مانند تکرر کلوه شمل
 و فغان بیدار کردن و از فراز برج خاکستری کلوه نامی تپش توپ چون کوب میخ از کبند نیلوفری می طلوع کرد امیر حسینیان بجنگ درآمد و صاحبان
 و پاشا خان تیر با غنایت وی را فغانه حمله کردند و مای و هوای کپور و بر فلک دوار رفت نواب حسام السلطنه رکاب بر توپ شش صرصر تاب زده
 در رسید و آن بنگار را گرم دید چغلی خان سرتیپ کروس را باد و فوج کروس جمعی او را بوالفتح خان را با فوج شقاقی و فوج نیشابور و فوج افشار
 و جماعتی از سواران جرار امر بجای آورد و آنان بمقتله درآمد و حمله ور شدند و بامر نواب الاعواد مای توپ را بر پشت های سر کوب صعود دادند و مان آن را
 سائران افشار از اسبوی سواره و پیاده هرات بر کشادند و حرا قهای آتش بر خیز خیمات اعدا را بمحوشن دادند و علمهای بادا کلمه نیران قاتل
 دامن زدن گرفتند و پس از ساعتی کشت در سپاه افغانه در فغانه و پشت شمشیر و بکی ز راه شهر گرفتند و سواران و پیادگان چنان شایسته ای
 آنان حمله بردند که بسیاری از کزنجیگان بجنون میخند و در این مقامه معشاد تن از مردم شهر بقتل آمد و سرنگی از آنان مقتول شد و از این سوی سپردار
 فوج نیشابور و بزرگم شمشیر افغانه مجروح کشت و پسر و بدست مردم هرات در افشار و نواب و الا بروی خشم گرفت و او را کشتن خواست و شقا
 بزرگان از آن حربه در گذشت و نام او را از دفتر کشیدان محو فرمود و زن و فرزندش را نیزه یوسف که تا این گاه در شهر مشهد میر می شد این وقت تحت
 قبه مبارکه پناه بردند و جناب عضد الملک متوالی باشی تا جابه خود را تبدیل کرده بجای دیگر نبرد بر آنان حارس و کجانبان کجاست و شرح حال بخت
 والی سمال بر کجاست و اردوی منصور شهر هرات در میان گرفته متوقف شدند ذکر واقعات این ایام و اختلاف فیما بین صلیان
 و حاجی غلام خان و گرفتاری شاهزاده محمدریوسف چون نواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزای قاجار هم شاهزاده کامکار
 خارج شهر هرات را شکرگاه کرد و بمحاصره هرات پرداخت شاهزاده یوسف در شهر چون مای و شبکه اضطراب می طمید و اشخاص خود محبت و از
 چاره و حیل در آمده و نواب الاپیامی عرض کرد که من خود یکی از پروردگان دولت ایرانم و سالیان خدمت این دولت پرورش یافته ام و در خدمت و
 خراسان در اردو مقرر می داشتم ام اکنون از این کار مرا توش خاطر افروده و از تقصیر خود نام کمریده ام بر آنکم که شاهزاده محمدرضا برادر خود را با وجود
 اعظم هرات بر وجه کردگان باردوی والا فرستم و استعاضه آنکم که این لشکر گران زکنا را شهر هرات تا از اضی غویان حرکت نمایند و از محاصره گران
 تا خود از فضای رود بحضوره الاشرفیابی حاصل کنم و بد از بخلاف کوچ دهم امر مرا شاهزاده ایران است و در روز سیزدهم شهر شعبان شاهزاده محمدرضا
 با گردی بنوه از اعظم و ثقات هرات پرون آمد و دوعاده توپ که بیکر اسبکام محاصره هرات از لشکر شاهزاده ماضی هریان برده بودند و دیگر بر
 نواب حمزه میرزا بطیعالله و یار محمد خان داده بود باسرفی که در این ایام از سپردار نیشابور گرفته بودند با اتفاق و انفاذ داشت و در باب
 مذکور الحاح کرد الا حرم نواب حسام السلطنه که طبعی بکومت شهر هرات نداشت این معنی را مایه فوز و فلاح کار پنداشت که بی مقالت شاهزاده یوسف
 که بعد از حکومت مغرور گشته است و دیگر باره بتجید سباب کارزار و تائید حصانت حصار کوشید و در این وقت سردار محمد خان افغان داماد
 عیسی خان سرتیپ ملثم رکاب بود که هرات فرستاده بر حسب مراد الا از عیسی خان تقدیم این خدمت بخواست وی معروض داشت که اگر
 اردوی والا تا غویان باز پس گرید من شاهزاده یوسف و برادرزاده او شاهزاده محسن و دیگر خاندین را بند بر نهاده بشکرگاه فرستم که با این
 هرات بگردگان در طهران بمانند لهند نواب حسام السلطنه بد و فرنگی غویان نزول کزید و مشطوفای عهد سرتیپ عیسی خان می بود اما در شهر
 شاهزاده یوسف استنظام رایحه خلاف از سرتیپ عیسی خان کرده با حاجی غلام خان مواضعی در مواخذة عیسی خان نهادند و مینا دامر بر پیش دستی گذاشتند
 و در روز جمعه نوزدهم شهر شعبان بر قتل و کید و کجاست شدند و روز دیگر حاجی غلام خان جماعتی از طایفه خود برداشتند بجای عیسی خان روان شدند
 و عیسی خان چون با وی صاف دل نبود مردم خود را آماده کرد و چون سپید گشتند و در صلاح و صواب کار هرات سخن در میوشتند از پرون دروغها
 کید و آتشکار شد حاجی غلام خان فرصت کرده پیشروی که در پس پشت بزرگ به نفع داشت بر کشیده بسوی عیسی خان بگشت و ملازم عیسی خان حاضر
 بود دستی بزرگش زده دمان و را با لابر و کلوه کلاه سرتیپ را از سر برود و فوراً کسان عیسی خان بدرون ریخته بزم خمر و شیشه و زخم مکرر بجائی

اینکه در شهر هرات
 از لشکر شاهزاده
 شاهزاده محمدرضا
 فرستاده شد
 و در روز جمعه
 نوزدهم شهر شعبان
 بر قتل و کید و کجاست
 شدند و روز دیگر
 حاجی غلام خان
 جماعتی از طایفه
 خود برداشتند
 بجای عیسی خان
 روان شدند

و غلامی مجوس بدست او شد و او را در شهر دست آورده خانهای آنرا بگارت دادند و در این روز پوز خان چار دولی و اسکند خان جنک با فوج مراغه بار دوی و الایو کشند و بر فرست و دویم شعبان بر تبر عیسی خان شاهزاده یوسف شاهزاده محسن و حاجی غلامخان افغان و بر محمد خان دست با کردن بسته بد نامان نیاز خان و سواری چند داده باشکوه و الا آوردند و مجوس بدستند و بر آنان بکشان کما شد و از آنجانب عیسی خان چون از این کار پیرداخت رایت اسبند اداری برافراخت و حکمرانی بر اثر از خاصه خویش نمود و در حفظ برج و باره اهتمام تمام کرد و بدو محمد خان ازین کار مرده داد و نواب حسام السلطنه چون این معنی بدانست بطن قطعی دریافت که سرش با غوغای دو محمد خان دل در حکومت هرات بسته و شاهزاده و که بدولت ایران سابقه بستگی داشته از میان برداشته هر دو جانب از خود خورسند نموده لاجرم در فکر قطع مایه این مرض در افتاده بتدبیر عیسی خان یکدل و یکرامی گردید و لشکر از غوریان بظا هرات یورش داد و عرصه جنگ بر مردم شهر شک کرد و چند آنکه توانستند مردم از شهر هرات فرار شدند کردند و بسیاری بدست سپاهیان را و افتادند و از آنجمله در شب چهارشنبه چهارم ذی حجه الله قلی خان برادر عبدالعزیز خان جمشیدی بپانصد تن از جمشیدی و فیروزکوهی و بر درانی براسب انترشته بخیال فرار از شهر درآمد چون بر سر اسکندرخان مراغه که در قرب تل غنکی بود گذشتن خوا قراولان فوج مراغه و شاهزاده بیدند و فتنگی چند برایشان بگذاشتند صاحب منصبان مراغه دوتن زنده و سربازان نظامیه و سرباسب و کین اسیران فراریان بگرفتند و فاغنه کرکچه در غایت تحمل خود را بهر انجمن رسانیدند و در آنوقت صد سواران شایمون صفرا علیخان که در کنار نهر کور طایفه شکر بود با ایشان دو چار شده بگرفتند و فرار آمدند سه تن از نظامیه جمشیدی کشته شدند و پست سرباسب بدست سواران شایمون در افتاد و فاغنه بنزیمیت شتاب گرفتند و این خبر در دروا و انثار یافت و سواران شایمون و سواره خراسانی المغانی بدینال نهر پشیمان بشت فرسنگاه در نور دیدند و بفرقه تن اسیر و سپه نهر و بشتاد و اسب صنیمت سواران شایمون و دوازده تن اسیر قنمت سواره نهر و دوسه تن اسیر بهر سواره مقدم افتاد و الله قلی خان از آئینا در کمال ننگ عوار با چهار سوار جان بدر برد و چون بنجر شهر در رسید خاطر شیران آشفته تر شد چه از شکلی آزدقه و علوفه جای افتاد بنود و از فراخی اردوی و الایو راه سلامت نه دیگر روز رسید تن مردم شهر را بعلت قلت آزدقه از شهر اخراج کردند و در محوطه دروازه جمع آمدند و چون این بنواب حسام السلطنه آرد و بنا بای اردو و قراولان قریب بجمار حکم فرمود که رعایا پسرون آمدن نگذارند تا آتش فخط و غلار از شهر شعل بلند تر شود و آن کرو زود تر از کار حصار داری بسته آیند پس لشکران از پس سنگر با دوتن از آنرا بکلک و تفنگ بجاک هلاک افکندند و در روز آن داریکان چاره و بیجاکان وادرا در میان دروازه بدستند تا باشد که شهریان در برایشان بکشانند و نکشاند و آن کشته کمان ز شهر را زده و زده مانده غطشان و جوعان در کار خود حیران آخر الامر حسام السلطنه بر آن جمع بریشان رحمت کرده و اذن پرکنده کی داد و بعد از بخت در قرای هرات متفرق شدند و بکرم نواب و الایو حمه الله خان و کرم علیخان قانی با سپاهی در خور بفتح انفرار مشهور بنبرامور شدند و سردار علیخان سیستانی نیز حسب الامر بموافقت آنان نامزد گردید و چون سردار احمد خان که در غوریان گرفتار شد در کنار هرات از اردو بقلعه کاه فرار کرده بود سردار علیخان سیستانی او را بدید و با وی مقرر داشت که پسرش را بگوکان دهد و خود خدمت دولت کند و او پذیرفت لهذا نواب حسام السلطنه فرمان داد که از وی گوکان گرفته باشکوه کسل دارد و الا او را مستاصل و ناخیر سازد و رحمت الله خان چون این معنی بدو پیام کرد وی سربازان اردو از قلعه بقلعه نوه کرکیت چون قلعه لاش تصرف رحمت الله خان و زاده خیر الله خان که از جانب امیر دو محمد خان حکومت فراده داشت کس رحمت الله خان فرستاد که اگر با معدودی سپاه بدینگوکانی فراده را بتو سپارم و تابع و خادم دولت ایران شوم رحمت الله خان و کرم علم خان بنابر این آهنگ قلعه بجاک که تا فراده پنج فرسخ است کردند و روز بهم دقیقه بجا بجا آمدند و جان محمد خان اسحق زانی و فاغنه که در قلعه مذکور بودند پسرون آمده صف بگشیدند و رحمت الله خان بیصد سرباز و ده تنی لاجی برایشان کماشت تا ایشان شکسته داخل قلعه شدند و سربازان نیز از فتنای ایشان بر شند قلعه را محاصره کردند و خانهای خارج قلعه را گرفته بنکر بستند و نشستند و در این یورش سه تن از سربازان کشته شدند و بوقت غروب آفتاب سردار علیخان که برای آوردن آزدقه بمیتان رفته بود با چهار بنبر اسپاه کرکیت بفتح قلعه بدستان شد و شب بکام دو عراده توپ بنزدیک قلعه آورده نصب کردند و صبحگاه با فکندن توپ آفتاب قیامت در قلعه درآمد و چشند و باره از برج و باره فرو کردند و باز در سرین کار و سربازان هلاک شدند و بکر کلاه توپ دیگر رو باروی قلعه بدستند و کلوله بیاریدند و در این کرت نیز کمین توپچی و سه تن سرباز مقتول گشت روز دوازدهم لشکر دل بر یورش نهادند مردم قلعه را نیروی ثبات و سکون نمانده بامان درآمدند و فتنای محمد از بروج فرو افکندند و فریاد ایغاث برداشتند و بجان و عیال مامون شدند و اموال آنان خاص سپاه دیوان شد و غلات آنانرا برای بکشانان قلعه از اهل سیستان هم در قلعه مخزن بگردند و ویست کس سیستانی در قلعه بگذاشتند

و غلامی مجوس بدست او شد و او را در شهر دست آورده خانهای آنرا بگارت دادند و در این روز پوز خان چار دولی و اسکند خان جنک با فوج مراغه بار دوی و الایو کشند و بر فرست و دویم شعبان بر تبر عیسی خان شاهزاده یوسف شاهزاده محسن و حاجی غلامخان افغان و بر محمد خان دست با کردن بسته بد نامان نیاز خان و سواری چند داده باشکوه و الا آوردند و مجوس بدستند و بر آنان بکشان کما شد و از آنجانب عیسی خان چون از این کار پیرداخت رایت اسبند اداری برافراخت و حکمرانی بر اثر از خاصه خویش نمود و در حفظ برج و باره اهتمام تمام کرد و بدو محمد خان ازین کار مرده داد و نواب حسام السلطنه چون این معنی بدانست بطن قطعی دریافت که سرش با غوغای دو محمد خان دل در حکومت هرات بسته و شاهزاده و که بدولت ایران سابقه بستگی داشته از میان برداشته هر دو جانب از خود خورسند نموده لاجرم در فکر قطع مایه این مرض در افتاده بتدبیر عیسی خان یکدل و یکرامی گردید و لشکر از غوریان بظا هرات یورش داد و عرصه جنگ بر مردم شهر شک کرد و چند آنکه توانستند مردم از شهر هرات فرار شدند کردند و بسیاری بدست سپاهیان را و افتادند و از آنجمله در شب چهارشنبه چهارم ذی حجه الله قلی خان برادر عبدالعزیز خان جمشیدی بپانصد تن از جمشیدی و فیروزکوهی و بر درانی براسب انترشته بخیال فرار از شهر درآمد چون بر سر اسکندرخان مراغه که در قرب تل غنکی بود گذشتن خوا قراولان فوج مراغه و شاهزاده بیدند و فتنگی چند برایشان بگذاشتند صاحب منصبان مراغه دوتن زنده و سربازان نظامیه و سرباسب و کین اسیران فراریان بگرفتند و فاغنه کرکچه در غایت تحمل خود را بهر انجمن رسانیدند و در آنوقت صد سواران شایمون صفرا علیخان که در کنار نهر کور طایفه شکر بود با ایشان دو چار شده بگرفتند و فرار آمدند سه تن از نظامیه جمشیدی کشته شدند و پست سرباسب بدست سواران شایمون در افتاد و فاغنه بنزیمیت شتاب گرفتند و این خبر در دروا و انثار یافت و سواران شایمون و سواره خراسانی المغانی بدینال نهر پشیمان بشت فرسنگاه در نور دیدند و بفرقه تن اسیر و سپه نهر و بشتاد و اسب صنیمت سواران شایمون و دوازده تن اسیر قنمت سواره نهر و دوسه تن اسیر بهر سواره مقدم افتاد و الله قلی خان از آئینا در کمال ننگ عوار با چهار سوار جان بدر برد و چون بنجر شهر در رسید خاطر شیران آشفته تر شد چه از شکلی آزدقه و علوفه جای افتاد بنود و از فراخی اردوی و الایو راه سلامت نه دیگر روز رسید تن مردم شهر را بعلت قلت آزدقه از شهر اخراج کردند و در محوطه دروازه جمع آمدند و چون این بنواب حسام السلطنه آرد و بنا بای اردو و قراولان قریب بجمار حکم فرمود که رعایا پسرون آمدن نگذارند تا آتش فخط و غلار از شهر شعل بلند تر شود و آن کرو زود تر از کار حصار داری بسته آیند پس لشکران از پس سنگر با دوتن از آنرا بکلک و تفنگ بجاک هلاک افکندند و در روز آن داریکان چاره و بیجاکان وادرا در میان دروازه بدستند تا باشد که شهریان در برایشان بکشانند و نکشاند و آن کشته کمان ز شهر را زده و زده مانده غطشان و جوعان در کار خود حیران آخر الامر حسام السلطنه بر آن جمع بریشان رحمت کرده و اذن پرکنده کی داد و بعد از بخت در قرای هرات متفرق شدند و بکرم نواب و الایو حمه الله خان و کرم علیخان قانی با سپاهی در خور بفتح انفرار مشهور بنبرامور شدند و سردار علیخان سیستانی نیز حسب الامر بموافقت آنان نامزد گردید و چون سردار احمد خان که در غوریان گرفتار شد در کنار هرات از اردو بقلعه کاه فرار کرده بود سردار علیخان سیستانی او را بدید و با وی مقرر داشت که پسرش را بگوکان دهد و خود خدمت دولت کند و او پذیرفت لهذا نواب حسام السلطنه فرمان داد که از وی گوکان گرفته باشکوه کسل دارد و الا او را مستاصل و ناخیر سازد و رحمت الله خان چون این معنی بدو پیام کرد وی سربازان اردو از قلعه بقلعه نوه کرکیت چون قلعه لاش تصرف رحمت الله خان و زاده خیر الله خان که از جانب امیر دو محمد خان حکومت فراده داشت کس رحمت الله خان فرستاد که اگر با معدودی سپاه بدینگوکانی فراده را بتو سپارم و تابع و خادم دولت ایران شوم رحمت الله خان و کرم علم خان بنابر این آهنگ قلعه بجاک که تا فراده پنج فرسخ است کردند و روز بهم دقیقه بجا بجا آمدند و جان محمد خان اسحق زانی و فاغنه که در قلعه مذکور بودند پسرون آمده صف بگشیدند و رحمت الله خان بیصد سرباز و ده تنی لاجی برایشان کماشت تا ایشان شکسته داخل قلعه شدند و سربازان نیز از فتنای ایشان بر شند قلعه را محاصره کردند و خانهای خارج قلعه را گرفته بنکر بستند و نشستند و در این یورش سه تن از سربازان کشته شدند و بوقت غروب آفتاب سردار علیخان که برای آوردن آزدقه بمیتان رفته بود با چهار بنبر اسپاه کرکیت بفتح قلعه بدستان شد و شب بکام دو عراده توپ بنزدیک قلعه آورده نصب کردند و صبحگاه با فکندن توپ آفتاب قیامت در قلعه درآمد و چشند و باره از برج و باره فرو کردند و باز در سرین کار و سربازان هلاک شدند و بکر کلاه توپ دیگر رو باروی قلعه بدستند و کلوله بیاریدند و در این کرت نیز کمین توپچی و سه تن سرباز مقتول گشت روز دوازدهم لشکر دل بر یورش نهادند مردم قلعه را نیروی ثبات و سکون نمانده بامان درآمدند و فتنای محمد از بروج فرو افکندند و فریاد ایغاث برداشتند و بجان و عیال مامون شدند و اموال آنان خاص سپاه دیوان شد و غلات آنانرا برای بکشانان قلعه از اهل سیستان هم در قلعه مخزن بگردند و ویست کس سیستانی در قلعه بگذاشتند

و مجدداً حکمی از نواب حسام السلطنه در تخریب سبزه برسد و چون سردار احمد خان فتح قلعه بنگک بشنید و دانست که آهنگ قلعه نوه خوانمند کرد و لابد سپر خود و دوام خود مسلطان محمد را که بر و کان نزد رحمة الله خان بفرستاد تا نواب حسام السلطنه فرستد و این هنگام سردار علیخان سیستانی محمد علیخان بلوچ همیشه زاده خود را با چار صد سوار بنزد رحمة الله خان نهاد و خود بخدمت حسام السلطنه رفت و از آنجا نواب حسام السلطنه میرزا نجف خان بهراتی را با پانصد سوار افغان مامور بخدمت شهاب میرزا داشتند بختی سبزه فرستاد و چون بظاهر سبزه رسیدند و گویا از افغانان برایشان ناحیه حاجی عبدالواحد خان سپهر محاربان افغانان که با آنان بود اسیر کردند و اموال بجا بخت را بغارت برد و بدین سبزه را بخت بهریت شده ببلشکاه باز آمد و مردم سبزه بدین کار از خشم نوا حسام السلطنه بهر اسیدند و بعد از این که با محمد خان که از جانب عیسی خان سریتب حکمران بهرات حاکم سبزه بود در گفته مغلوبان را و فرستادند و حاجی عبدالواحد خان اسیر خود را بر خود اسیر کردند و نواب حسام السلطنه برای انضباط کار سبزه را قافان سپهر را با پنجهزار کس سبزه فرستاد چون بل سبزه را بقتل مقابله نمودن با چار طاعت کردند و دوی بدروانای قلعه بنگکان و حارس بکاشت امیر علم خان و رحمة الله خان نیز سبزه را آمدند و بنحو امیر خیر الله خان رحمة الله خان و امیر علیخان روی بفره نهادند و در راه شنیدند که مردم فراره خیر الله خان را محصور کرده اند چار سبزه را بکشته شرح حال بنواب والی و لایحه داشتند چون نواب والا این واقعیه شنیدند حکومت سبزه را بجهت عمر خان سپهر و اگر کند لایحه و اگر داشت و امیر علم خان را بوقف نزد او امر فرمود و بجهت کمی از وقعه میر سبزه را با لشکر او بار دو خواند و در این ایام جماعتی از سواران افغان در کنار سبزه دیده شدند و نگاهبانان قلعه بدو گفت آنان پیرون آمدند و در این محاربت سپهر نظر علیخان مافی و سوار دوسه مقتول شدند و آخر قافان فرار کردند و در این ایام کار محاربه بهرات شکست خورد و بافت و مجبور و مردی از خارج بدخل محال ممسح شد و از وقعه شهران تمام یافت چنانکه دوتن باری از کشت روغن پیع و شری را بشهر بری بردن خواستند و بهر دو کشتار و مقتول شدند و روز شانزدهم و پنجم بهشت تن از سبزه از آن شهر فرار کرده بار و دونه آورده و در این روز یاد زین الدوله با فرزندان و بنیان از قندهار آمده ببلشکاه رسیدند و در القات حسام السلطنه شدند و سواران قزوینی را در بعضی را حفر کردن داشتند که بزرگ خاکی در برین قافان پیش پی کردند و از آن سوی سبزه را بکشتار و تفنگها را که در دهن تن میرزا سبزه را دیدند و دیگران پای و آپس شنیدند و پاشا خان برادر عبدالعلی خان سریتب نیز در میان سنگر بزم کلوه جراحی منکوبافت و در پنجشنبه نوزدهم دی مجد نواب حسام السلطنه بفرمود که بهادر خان جامی و سواران نامی شانزده یوسف محمد رضا و حاجی غلام خان افغان را بر دوشه شنید مقدس و آیدند و حارس محافظه و در لرض قدس باشند و روزی دوسه ازین پس شهادی بگویند ملک التجار بهرات از جانب عیسی خان بار دوی والا آمده بخدمت حسام السلطنه باریافت و استعدا کرد که معرفتی از بزرگان لشکر بشهر فرستد بعرض عیسی خان کوشش استماع باز و بدتا باشد که یا این مکالمه بمالیه بنزد امیر حیدر خان با شاق و بشهر بند درون رفت سریتب بدو گفت که من از اینو قعد بهر انجام بنیک بهر انجام اگر نواب حسام السلطنه خواهد که این حرب بسلم و این غضب بکلم تبدیل کند تا حد خویشان کوچ فرماید و ساخان الیغانی را با پانصد کس شهر فرستد تا من عیال اطفال و گروهنی زیوستگان و جمعی از دبستان خود که بر و کان طاعت و اسپارم و اطاعت و بندگی شاهنشاه را موجب مفاخرت شمارم و بهمانا چون این قول امانت صفافی مایه بنود و خا نواب الا اصغای آن وقتی داشت اما از این جانب چون کار محاربه بهرات بدر کشید نیز آن قهرمان ایران ملتب شد و پیچم آن میرفت که قوادان پشما کنه کار و بی گناه پیکاره محترق و بتاه شوند جناب سید اعظم عرضه داشت که بی آنکه احدی مورد عتاب و عقاب نشود من این کار را با مان کنم و چون از حضور اعلی برای خود بازگشت نامه چند از رتبه بدو توینج و لشنچ و توینج نواب حسام السلطنه و قواد لشکر و اجناد کشتار و از قهر و لطف سلطانی و وعد و وعید خاقانی کنتی چند در آستانه درج کردن فرمود و بی تخاصمی حنیفان یوزباشی را بخواه و بی تودیع اهل فرزند بر نشاند و بهر اسان بجز اسان بفرستاد و سریتب از برق و باد قلال و دایمی در نوز دید تا ببلشکاه بهرات در آمد پشما های غیرت ایکنه و نامهای سطحه امیرزا بهر بخت بداد و سر قبان سپاه بهر بنگان درگاه در انجام این خدمت متعهد شدند و حسنی خان سریتب کروی و ابوالفتح خان سریتب عبدالعلی خان و خان بابا خان و پرویز خان و صفیر علیخان و پاشا خان و قاسم خان سریتب یوسف خان و کریم خان و اسکندر خان سریتب و محمد صالح خان و محمد صابو خان و احمد خان و سمران سوار کرد و مقدم و شقایق از ترک و عراقی با شاق عرضه بکاشته بجهت دار بخلافه عرضه کردند که بزودی حصار بهرات بگشا و از شهر مساری بر آید و باندیشه این کار بهت بکاشته ذکر مواضعه الی شهر و تسلیم برج و باره و وقایع این حوادث غریبه در این اوقات میرعباس خان بهراتی که خدمت دولت ایران را بر گردن جان نهاده بار دوی والا آمده بود در شش شهر سماعی جمیل بطور می آورد و بدستباری پیام نامه با جیدر قلیخان سریتب و سید حسین ستونی بهرات و کرد و گویا از کار و فارسی زبانان و انالی مواضعه سپاه نهاد بهر فرستد

و پشمار
زمان فرصت
تصرف فرایه و
تدبیر این کار بود
میگردانید

که بهنگام فرصت لشکر با نواب شهر و هند و نواب حسام السلطنة و قوام الدوله و ساکنان الیخانی و حسینیان یوزباشی این روز در میان نهاد و از تعدادی از بنیه
البحلی کرد در روز جمعه بیست و هفتم ذی القعدة الحرام که اکابر افغانه گیاره در جامع شهر جماعت مشغول بودند و حارین بروج بدین کار کمتر در بروج و باره تو
و اشد معافان امر مقرر بود و در شب از حسینیان یوزباشی هر یک از لشکر بروج امر و الا خطی فرستاد که فردا احدی از سپاهیان از حضرت
که از لشکر خود حرکت نکند تا حکمی مجید برسد و آن نیم شب بشکر حسینیان و محمد رضا خان میرتب درآمد و آنرا آگاه کرد که فردا سپیده دم افواج خود را
ساحه کار و آباد کار از راس لشکر قاسم خان حاضر دارند ولی زیاده از این بدیشان را رانند و محقق مواضع بازگفت و فردا ساکنان الیخانی و بحلی
خان بروی و جماعتی از ابالی بری میاغ علی اکبر خان که در کنار شهر است مشرف فرست و مشرف نصرت بودند چون ساعی از زوال در گذشت و جماعت افغانه
در جامع جماعت شدند و حیدر قلین خان و میرزا حسین مستوفی با مردم خود بغیر از بروج عبدالمصیر آمدند و تاراه سپاه خارج را داخل صافی کردند بعضی از افغانه
که در خندق و فصل و باره حراست را حاضر بودند بکلوه تفنگ را گنده کردند آنگاه از فراز باره بانگ برآوردند که ای لشکر ایران در آیند و برانند که کار بکام است
و امر تمام تخت ساکنان الیخانی و امیر عباس خان هرانی بجانب شهر حراست بردند و بجنود درون شدند حسینیان خان کروی چون دید لشکران بجانب
برج عبدالمصیر روانند و انفعی نیست با فوج خود آهنگ اتنوی کرد و فوج محمد رضا خان و قاسم خان و سربازان ترشیری و قرانی تیرلی اجازت تیرسب
خویش قدم بسوی برج مذکور برداشته و محمد رضا خان و قاسم خان و کریم خان نیز از قفای افواج خود بفرست در آمدند چون پای برج رسیدند از بالا
برج رجال و نوان فارسی زبان شعی آیین با عانت سپاهیان و دستارهای خود در طلب اسب افروختند و میرزا بخت خان و امیر عباس خان را با
دو صد تن سرباز بغیر از رسیدند و ساکنان و حسینیان و محمد رضا خان و قاسم خان و کریم خان و سربازان ترشیری و قرانی تیرلی اجازت تیرسب
و سربازان از برج عبدالمصیر بروج دیگر رفته و محنت بروج بجانب دروازه و فدا و محنت دیگر بسوی دروازه خوش فرو گشتند و یکباره توپ سحره پوند
که بر سطح برج عبدالمصیر نصب کرده بودند و دانش را بجانب شهر بر تافته و کلوله توپ بشهر فرو افکندند و در اینوقت قورخانه آن توپ با شتاب رسید
از فراز باره قورخانه کافی از اردو طلب کردند حسینیان چون این مذاکراستماع کردند بر اسب خود بنشسته که بتو پخانه اردو رسد و قورخانه تازه بروج رسانند این
هنگام افغانه اسب و را بکلوه از پای در آوردند و پیاده بعد از علی خان سرتنگ توپخانه رسیدند که قورخانه و پنج تن توپچی با خود پای برج مذکور
آورد و پاشا خان مکرری که از اینوا فقه آگاه نبود معاینه کرد که سربازان بغیر از باره اند و اینک شهر مفتوح خواهد بود و او را در این خدمت نامی و نالی حاصل
نخواهد گشت و در این کار شرکت نخواهد داشت بجهیل افواج سمنانی و دامغانی را بر داشته از دروازه خوش بدرون شهر شد و در اینوقت حیدر قلین خان که
پارسی زبانان چون از تصرف و حفظ بروج فارغ و ایمن شدند فارسی زبانان بمیان شهر درآمد و بر ستمه چار سوق شهر که راه جامع بود رفت که اگر افغانه
آگاه شده از جامع بغیر از بروج خروج کنند با آنان مدافعه کنند تا غلبه سپاهیان را در تصرف شهر قوت تمام گیر و مقارن اینحال زیاده از اینا قصد کرد
او خاش و اجامه و او باش و از ازل اردو چون شهر را گشاده دیدند بطلب غارت و طمع غنیمت بمیان فضیلهما و خند و قهقهه بگشتند و لباسی و لباسی و تفنگی و
لیخی که در اینجا میباشند بر کوشه شتابان بار و بردند که رسانیده دیگر بار بار کردند و جمعیت این و باش در حالت بازگشت اتفاق داشتند و مانند
هزیمت میسر و دیدند بعد از سه ساعت که افواج بر فراز بروج عروج داشتند یکبار دیدند که قریب هزار تن از مردم اردو بجانب لشکرگاه شتابان هم رفتند
آن ساده و لان تصور کردند که امری عظیم واقع شده و غلبه از اهل شهر روی نموده که اینان بدین شتاب کریان بار و دهمیر و دزد و خوف و وجل و هراس
و هراس بر نفوس منجوس آنان استیلا یافته یکایک دو باد و پنج خج و ده ده خود از بروج بریز افکند راه اردو نور دیدن کردند حسینیان که قورخانه
تا پای برج برده بود این حال عجب دیده و تخریبان نواب حسام السلطنة را چون بخت مردم افواج از فراز بروج معاینه شد خشمناک شمشیر کشیده
اسب براند و بجاخت سربازان خندق آمد بدین سو و آتو بخت و بیم و امید فراز سربازان را منیع خواست و میسر کرد و قوام الدوله تیر و عده زبر و عده
ضرر بروج و منع آن کوفته از ریمده شوانت و بجامع خبر افشا که افواج بروج عروج کردند و پس از تصرف جهانی متوف و بهائی بازگشتند آنجا
و لیکر شتابان سلیمه حرب و آلات ضرب بجانب بازار و حصار هجوم آوردند و بر هر که رسید بچون کشیدند و افواج پاشا خان که خود از خارج
داخل پیچید آگاهی نداشتند حمله کردند و نود تن سرباز و صاحب منصب مقتول شدند تا خود را بدو زده کشیدند علی بکله سربازان بران از فراز بروج
خود را نشیب افکندند و افغانه بغیر از آمدن چون برجا تصرف افغانان درآمد بر سپاهیان کلوله بیاریدند و اسب سواری نواب حسام السلطنة
در اینوقت دهم تیر قضا کردید و پای محمد قفای ناماژ و جراحت یافت و میرزا بخت خان خود را از برج بریز افکند و درکن رخنه و درکن

تفتک آن باد و میرزا رضی خان پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان که بعد از مراجعت از قندهار انوقت در این اردو بجا برده رفته بود خود را بنیشت
 انگذ و پایش بکشت و در کینین یارست پچاره فروشا و دافغانان بدو رسید و میرزا پیردند و در این حادثه از اهل اردو پنجاه تن مقتول و پانصد
 مرد زخمی و مجروح شدند و حیدرقلیخان فارسی زبان که در این خدمت زحمت برد و با جماعت خود آهنگار چهار سو قشعر کرد و خود را در محضر
 خطر افکند چون از قشور کارگاه شد قصد رجوع کرد که هیچ عید الحصر در رسد و با افغانه ملافتد و خود چند تن از مردم او را بچون در کشیدند و در اردو
 نیز مجروح گشتند و او آخر خود را بفرزاده رسانیده برافکنند و با سر و دست خسته و اعضا شکسته جانی بدر برده بکنار قاسم خان رسید و از فارسی
 زبان میفرمود و پنجاه تن بشکرگاه پیوسته و حیدرقلیخان میرزا پسر محمد ابراهیم خان میرزا بک هر سه مجروح بودند و نیز یکی
 صفدرقلیخان میرزا بنزل گزیده بعالی برداشته و میرزا احمدی و میرزا کوچک کلانتر برات و اولاد غفور خان میرزا بک از دینال نشان اسم
 بار دو در آمدند و نواب حسام السلطنه ایالتی از امیر قندهار و حیدرقلیخان میرزا پسر و اولاد میرزا محمد حسین ستونی را بعد از آمدن خان جمشیدی داد و نونان و فرزندان بکر از
 بافغانان جمشیدی بخشید و خانان ایشان خراب کرد و آتش در زد و یکصد تن از فارسی زبانان را بدست آورد و مجبور بداشت و در خانه های آنان آتش
 افروخت و پاک بسوخت و افغانه از این فیروزی تخرت و عجب تمام یافتند و جوهر و عقیقه تر شدند و آهنگار بک سپاه ایران کردند و در دست
 سر بایزان سنکر خالی و بنزیمت شدند و بعد از علی خان میرزا بک تونجانه چون رعب سر باز بدیدیمت کرد و فرمان داد که توپهای آذوقه را
 بر جماعت افغانه دمان بکشد و اندوخت و جمعیت آنان را بمقتل قتل کرد و افغانه مغلوب و منتهزم بیا زکشت شهر سرزانی نشناختند و دروازه را بر روی خود
 بر بستند و در پس دیوار آسایش نشین شدند چون این فتنه عظیم فروشت و وحشت از خاطر نامی سر بایزان بخواست و نواب حسام السلطنه
 دیگر روز با خشم جانسوز بزرگان لشکر را بخواند و عتاب غایب و در کار راست خواند و بهر یک سخنان سخت گفت و کرد و بی را بسخط قرین کرد و جمعی را
 بتوبیخ و شناخت خوار داشت و بفرمود تا میرزا فتح سلطان قرانی را طنبانی بر گردن فکند و فرو کشیدند تا ناخن کشیدند سر بکمان زبان تعبد و تضرع
 در مقام توسط و تشفع او در آمدند و بعد از کشتن که تا مانده روز دیگر بر اثر اسفوح دارند و پس از این واقعه روزی چند مردم دو جانب است
 کشیده داشتند و شب چهارشنبه نیم محرم محرم افغانه بمبارچی که ابو الفتح خان میرزا بک حفر کرده بود راه یافتند و بمبارت مباردت جیشد
 سر بایزان مجروح کرده آخر الامر مغلوب شد بکشتند چون روز جمعه پنجم درآمدشی از افغانه جیشد و اندیشه بکشتن شکرگاه بکشت و از دینال و آنگاه
 با او مواضعی داشتند چند تفتک بر قصد خطا بکشد و او را زبانی نرسد و امری برای او پوشیده ماند و نفس کشیده و عرق ریخته خود را بکشتن
 نزدیکت سیانده پناه آورد و همانا در دلاشت که بهنگام فرصت کاری بزرگ کند و بزرگ بر کیر القبل آورد چون آن محیل غادر بر آن قادر نشد شب بهنگام
 چند قصه تفتک دزدیده راه مراجعت پیش گرفت قراولان اردویش بکشتند و تا صبح بیای بداشتند و روز روضه و الا بر دزد و بک و سر از نشین
 ساحشند و چون امر محاصره بطویل بنجامید و سیو و بزرگند و معلوم در سه دار القوت مامور با الصفیات شد و تکبیل لوازم محاصره و شتر برداخت
 با موزکاری و حمپاره که بر زمین تعبیه کرده بودند از پیرون دروازه فتنه بایجان با لالی شهر آتش زدند و چهل تن از مردم هرات بدان زخم طاک شدند و اولاد
 در شهر افتاده قاطنین هرات را بمول حتی عظیم فرو گرفت که در موطن مساکن خود آرام و راحت نداشتند و میرزا بک عیسی خان ناچار مانده اخذ زاده
 محمد اسم خان ز بار دوی والا فرستاده و پس از وصول بنواب حسام السلطنه معروض داشت که عیسی خان مستعدی است که از فرماندهان شایسته ای حکمی که
 در باب او کرده اند بایزاید و اگر قدرت آزاد در متابعت کند و از این شکر بلا زاده بجز نکند و نواب لاشب و دیند به شرم محرم حیدرقلیخان یوزباشی را
 بمرافقت وی بارک هرات رفت فرمود تا فرمانده شایسته ای را که شتر بشیر هرات بود بوی باز نمود و عیسی خان بنای سخن بر این مینا در نهاد که
 ارک از افغانه پرداخته بفرستاد که از آن دولت علی دهد و پانصد سرباز و دو عراده توپ از اردوی والا بدان حصار نقل کند پس این کار را در
 والا بنا بخوار غوریان حرکت کردند و چون چنین رفت عیسی خان با اکابر هرات در غوریان برکات الا پیوند حسین خان یوزباشی شنیده را در مراجعت بعض
 رسانید و چون از قبیل مواعید عتوبی بود و قوی حاصل ننمود و معذرت داشت یکسوم یوزباشی بشهر درون شد و گفت حسام السلطنه مسئول شتر را با جانب
 مقرون داشت میرزا بک عیسی خان با بک یکی دیگر تعبیر برداشت و سخن از مقام راست بگردانید و گفت مرا طمیسنان باید و بی اطمینان این کار شاید عید انداخت
 جمشید و فتنه از آن فیز و زکوبی گفت تو ام الدوله بشهر در آید و ما را اسوده خاطر کند هم یوزباشی قبول کرده بار و باز آمد و عیسی خان در این قول

استوار بنودین دفع الوقت برای کار دیگر میکرد و چهارم شهر مذکور یکی سرخ ایستاد و شهر سرون کرده بشمار روانه کرد که از خدمت امیر و تهمید خان استمداد
سپاهی کند و با عساکر منصوره برزید و یک و در کنار اردو گرفتار شد و او را با مکانیست و بحضور او آوردند و مقصود مشهود گشت نواب الافغان بود که یکدست
کوشش و واقع نموده و از بجای هرات افکنند و عیسی خان حاصل تدبیر خود را مشاهده کرد و از دوسوی دل از سالمه و مصالحه برگزید و دیگر باز باره مقاتله مشغول
برافروخت و خرمن وجود با فرو سوخت و عیسی خان هم بزرگان لشکر را در حضور و الا انجمن کرد و با حسام السلطنه خطاب پیوست که از جمله مقامات و تقریرات
جناب صدر اعظم که به حکام ماموریت بمن بنده افکار دین بود که هر یک بسلاست طبع معروف باشد سپاهیان که بیشتر نفس جو کرده اند در حکام
و او امر او توانی گزینند و تو بهر بانی و کشاده رویی با بزرگان سپاه رفتار و کثارتی و باین سیرت فتح هرات صورت ندهند و خدا نکند شاه ایران
تر در قلع و قمع و اخذ و قتل و غزل و نصب تو او ان محکوم خست فرموده و بعد از تقصیر سپاهیان مسامحه جایز داری و مقصود از آنرا خنده نفعی و از
مرسوم سیاست که مرسوم ریاست است کناره گیری نیک من بدار بخلافه ازین صاحب ضعیفان شکوه نگارم و عدم میل آنرا بفتح شهر معروف و من دارم
تیر سپاه و سرتگان ازین کار نیک بهر ایدند و از واسطه محرم تا اوایل ماه محرم طلبیدند و از آن محل بیرون آمدند و به تبه کار مشغول شدند و محمد رضا
و اسکندر خان و یوسف خان در برابر برج فنیانه سنکری محکم بستند و بجزیرین پرداختند و تا بر خندق نقب فرو بردند و عیسی خان سرتب خانبابا
و ابو الفتح خان مارچهارا بکن خندق رسانیدند و نواب حسام السلطنه محال هرات را مضبوط ساخت و عبدالباقی خان پشتمس الدین خان را در بلوک شاکلان
حکمران فرمود و محمد صدیق خان بن یار محمد خان ظهیر الدوله را حکومت او به بداد و اخلاصه متوطنین او به راضی بودند و شوریدند و نواب والا در بدو امر قلوب
رعایا و بریار اخر سنده بهتر دانست محمد صدیق خان را احضار فرمود و حکومت او به رایت عبدالباقی خان سپرد و او ناپسی در شاکلان نهاد و با و به رفت
محمد ابراهیم خان قاجار بکلمه کروج مامور شد و در حکومت آنجا ماند تا محمد و لیجان جمشیدی از هرات بدولت ایران پناهنده و از نواب والا حکومت
کروج یافت و محمد ابراهیم خان با سواران جوینی بخدمت رکاب آمد علی بکله در روز بیست و یکم محرم سرور احمد خان با خاطر طی وطن و اسوده از لاش جوین
بار دو آمد و نوازش و محبت دید و بعد از دو روز دیگر قافا خان سپهر بفتح خونی و بز چلو و کوهی از سواران سوار در رسید و در محاصره هرات بالشکرا بیا
شد و در بیست و پنجم محرم از باستانی که قاسم خان سرتب برآورده بود چون بجانب شهر نقب گشادند خواستند از نوب برج خواجه عبدالمصری کلوه
توی در رسید و هر دو پای یکتن توپچی را بر دو و وقوع این معنی بر قاسم خان صعب سخت افتاد و فرمان داد که تا بیست و نهم محرم قبرستانی را که از نظر
خندق مردم شهر سنکر کرده بودند سربازان پورش فرو کردند و در این پورش دوتن قرانی و ترشیری مخرج و شی از فوج مجاز مقتول آمد و یکبار هرات
بسنگ قاسم خان پورش افکنند و فوج او قدم بنات محکم داشته صد تن از ایشان را بقتل آوردند و سایر افغانان از این بیست و اند روز دیگر فوج قزوینی
برجی که سربازان ازین سوی خندق بمنع نقب برون سپاه منصوره بمیان خندق شهر حاشه بودند پورش بردند و اخلاصه از راهی که بیرون برج حاشا کرده بود
بیرون تاحه تن سربازان بکله بکله بکله کردند و سربازان روی از جنگ پیچیدند و از دیگر جانب سرباز فوج مراغه و فاش را بهر تیان بجایه بودند چون شهر
بهنریت شدند بر حسب اتفاق اعیان اولاد عیسی خان غوریانی که مقر بود از شهر بار دو و آیند و چار شدند و اموال آنرا غارت کردند و بکلمه نواب
والا باز پس دادند و بر روز جمعه بیست و ششم محرم عیسی خان سرتب از غلبه قحط و غلامی از زن و مرد و هرات را بیرون کرد تا در اطراف شهر را گنده شدند
و پنجشنبه دویم شهر صفر جماعتی از دایران افغانه بسنگ پاشا خان حمله آوردند و جنگ در پیوسته شد و یکتن از آنده بگرفتند که بکلمه والا مقتول شد و جمعی را
کشته باقی منهدم شدند و روز دیگر اسکندر خان سرتب حفره مارچ را بفتح شهر نزدیک برد و بجایه فرمانده شهر مان بقی سربازان در دره بار
پناهنده و آتش در زدند و شش تن سربازان کشته و از جانب دیگر از آنده تن افغان با شمشیر کشیده بمیان سربازان حمله آوردند و بضرع تفنگ آن
فوج دوتن کشته شد و باقی بگریختند و بر روز چهارم صفر بریدی که از جانب عیسی خان بدو تهمید خان میرفت بگریختند و مکتوب او را که مشغول بر استمداد بود
بشمار افکنند و دیگر در کبوتری که نامه در کردن داشت لشکریان بکله فرو دادند و آنرا بخواندند و ستمه خان با مالی هرات پوشیده بود که در
و بایدار باشد که لشکریان از قدرت مقاومت نیست و از طول توقیف بسته آمده اند و بدین زودی پراکنده خواهند شد و روز ششم صفر بهنگام
ذوال آفتاب دو هزار مرد شیزن ساخته جنگ بر دوازده و از ده خوش بیرون آمدند بکلمه نامی فیصله دارند و پانصد کس از ایشان با شمشیر حاشه
بسنگ پاشا خان سرتب تاحه حمله کردند و از دوسوی جنگی سخت پیوسته گردید و افواج ستمانی و دامغانی پای بنات افشده بجایه و مضارب
در آمدند و بعد از کشتن و کوشش و پیش و جوش افغانه شکست شدند و بگریختند و بسیار کشته شدند و روز هفدهم صفر از آن شهر سامان کار ساز کرده

بما چو که مردم فوج ترشیزی خورده بودند بحکایت انما حسند و تیغ علم ساختند پست تن ز سر بازان را بکشند و زنده بکشند و از یک سو بسنگ پاشا
 خان یورش را بکشند و لی چهل تن از فاغنه بقتل آید و بقیه السیف بنزیت ترشند و خان با خان سرتب بزرگاسه برج مردم شهر بقی در برده آتش
 در زده ده تن هروی بسجوشند و هم از افغانان جمعی بفرج خوی حمله بردند و ظفر نامشند و سنگ و چنان با یکدیگر کورپ نهادند که مالی آنها با یکدیگر سخن می گفتند
 و جواب می شنفتند و خاک سنگ را بیکدیگر می کشیدند و موسیو بولر مهندس که از مدرسه دارالفنون بدان اردو رفته بود و در خدمات لازمه محاسن و سکر
 و ماسج از پیش بردن اهتمام تمام کرده بود بمبضبتی پستی منصوب شد و فرامرز خان یا درو میرزا باقر خلف الصدق میرزا احمد مهندس که هم از تربیت
 یا فغان مدرسه دارالفنون و بدانجا مامور بود و نیز بواسطه خدمات بمبضبتی رسیدند و در این ایام جمعی از سر بازان شهر هرات با اتفاق پیر
 یاسین باردوی والا آمده قبول ملازمت کردند و مورد عواطف و عوارف نواب حسام السلطنه شدند ذکر و روشا هزاره محمد یوسف
 حکمران هرات بدار الخلافه و بردن او بحضور حضرت شاهنشاهی سابقا اشارتی رفت که شاهزاده یوسف ابمشهد مقدس و
 از آنجا بدار الخلافه روانه داشتند و در این اوقات از راه اورا در شهر طهران نمودند و زنی چند در پیام امید بهیمنیت تار و زشتم شهر صف که عید
 میلاد با اسعاد ملک الملوک عجم است قریب گشت و مقری بود که در آن روز اورا بحضور حضرت شاهنشاهی ایران آورده بمواخذة اعمال شراست خوی
 وی را میاست کنند زیرا که چنانکه بدان اشارتی رفته وی از پروردگان نعمت این دولت عظمی بود و وقتی بموافقت با سالار در شهر سبزوار گرفتار گشت و
 معفو شده و روزگاری در آن در خدمت نواب فریدون میرزا فرمانفرمای خراسان سمت ملازمت داشت و از آن پس که حکومت هرات رسید استغنا
 و اسبکبار کردند و صید محمد خان ظهیر الدوله و خواهران و ارمقوله کرد و با محارم او هملاحظه قواعد شرعی در آنجا و در حکومت هرات خاتم تاجدار
 بساخت و بر نامه می نهاد و حشمت دولت از زبواجی عایت نکرد و خود را پادشاهی مستقل شمرد و سایر امانت خود بخواند و بعبایت ارباب
 غرض براند علی بجهل چون جناب صدر اعظم از غضب شاهنشاهی عجم آگاهی یافت بمقام تشفع برآمد و از آنجا که مرام و مطالب او همیشه در حضرت سلطنت
 محضی است و مستعدی آتش پوسته بجوی خاصه در عید سعید که بهر گونه اعزاز و اکرامی مخصوص است و در شب عید چندین عریضه عرض کرد تا آتش غضب
 شاهنشاهی را لطفی مثل و شمره فرو نشاند و در روز عید مذکور که شاهنشاهی عجمه در عمارت و بارگاه سیلاق نیار و ان بر سر جلال بنشست و شاهزاده
 و امرا و ارکان جابر جای وصف در صف ایستادند و در سوم تنهت مرغی داشتند و عوانان و مردم کتان مرغی فعلی بهرام طبع شاهزاده یوسف افغان
 موسی کتان بهارگاه آورده و در برابر نظر مبارک مجلسی دور باز داشتند و مظهر صد و حکم و اجرای سیاست بودند حضرت ظل العبد و نظر انداختند اورا
 مخاطب داشته بفرمود که سالها ترا در سلک چاکران دربار منکست بنعمتهای بسیار پروردیم و بفرمانفرمای خراسان فرمان دادیم که ترا بحکومت بعضی
 افغان بلاد احصا داد و جواهر و کام و نان و نام بفرود با آنکه صید محمد خان را عقلی ستقیم نبود چون پدرش روی بدین دولت آورده و خدمات کرده و آ
 او را بلقب پدر طبق فرمودیم و در مقام تربیت او بودیم ترا چاشنی دادیم که بی استیذان و استحضار امنای دولت هرات بتاختی و کار او را بساحتی و عیال
 او را مصاحب شدی و خواهران او را قاتل آیدی نه در غرمت هرات از امنای دولت سخنی پرسیدی و نه در قتل او را از خست طلبیدی این خود را بی و
 خود سری علامت دادی و سروریت آمار بدختری وی عرض کرد که من قتل ظهیر الدوله بکینا هم چه او درین دولت کن بهکار شد و مکرر سواران خود را بتاراج
 قیامت فرستاد و با خان خجوق در ساخت و در حد و خراسان نشانداخت بکافات و خداوند قهار مرا بر او دست و آماجی او را بقتل آوردم حضرت
 شاهنشاه فرمود اگر این عمل در اادت ماکردی چرا بخت جماعتی از سپاهیان را بآنچه حفظ هرات و دفع دو متحد خان استعانمودی و بعد از ورود و در
 طریق اادت گذاشتی و سبزه گریبان جلافت برافراشتی و آنرا از آن حدود با صرا براندی شاهزاده محمد یوسف عرضه داشت که باغرامی دوستم خان
 کابلی و اغوامی بعضی از مردم کلکس بزرگان افغان اتفاق کردند و مرا بمحافظت دولت ایران مجبور داشتند چون شاهزاده یوسف بمحافظت خود اقرار
 کرد آتش خشم و غضب شاهنشاهی چنان شعله زد که کوه زار مبارکش را کون گشت و قریب بدان بود که بقتل او فرمان دهد جناب صدر اعظم چون این
 مقال بشنید و این حال بدید پیچیده یوسف در پنج کرک هلاک چاک چاک معاینه کرد و با طارکاه را بلب نیاز مجبور کرد و بشفاعت او ابرام و الحاح نمود تا خشم
 جانش از افغانان فروز سلطان فرو نشاند و شاهزاده یوسف دل طسیده و نیک بریده از دام اجل نباشد و فرستاد او محاصره شهر و انقیاد
 سرتب عیسی خان افغان و تیغ شهر هرات و اوقات آن اوقات چون تا یکد و هتید امنای دولت در قریب عیسی خان و
 فتح شهر هرات تجدید و هتید پذیرفت و در محاصره شهر جدی تمام در گشتند و کار بر بر شیران شک کردند و از همه جانب مقدمات یورش را بجا می آورید

در بیان سیرت و اخلاق و مناقب و احوال و اخبار و حوادث و اسرار و اسرار

قبه و بام بقعه المازنده منصور را فوج نجاران قرانی و سواران و ترشتری سپهش از افغانه برداشتند و این قبه بر بنی از پهنات شهر شرف بود و فوج نوی بجانب برج حاجه عبدالمصطفی را بر کمر فشند و فوج بر چلو در میان دروازه عراق و برج خاکستر کار درآمدند و روزنهم پارچه بجا خندق هرات رسید و دو از بنادیر و یان برآمدند و حالها سرکشته و بختها برکشته ماند و هر روز جمعی از شهر پیرون آمده بار و پناه می آوردند و قوادان سپاه اسباب جنگ و خصوصاً بسا هستند و اعلام شج و نصرت برافراشتند و لوله و زلزله خوف و رعب در زمین و زمان در افکندند و منادای اقبال حضرت ناصرالدین شاه اندامی نصر من الله و فتح قریب برکشید و آتف غنی در قلوب و اعین نیروی یوید خبره و پیشا افزودن گرفت اما بی شهر دل از جان و مال و فرزند و عیال برداشت و نغره و اغوشه برافراشتند چون بجا خصومت در توج آمد و بخار فتنه در تاج و سیرت عیسی خان را خاطر سرسیمه کردیده در کار خود فروماند و در مقام چاره جوئی کار برآمد چه میداشت که چون شهر بنیوی غلبه و قهر سخن شود بکین زنده بنگدازند و عرصه بخت نواب حسام السلطنه بخاشته تنی کردید که اسمعیل پاک ملازم سامخان ایلمانی را رخصت و خول شهر دهند تا کلمات و ارشیده نواب را عرضه کنند از آن روی که سخامات کذب آتیز او مکر معروض شده بود و آثار صدقی ظهور نموده این کرت نیز از سخای او رالن ترانی پاسخ بود تا آخر الامر میر عبدالعظیم برادر حاجی ابوخیار که اهل سادات هرات بود بار دوی و الا و الا بدلائل صفای نیت و براین صدق و عقیدت عیسی خان اندک خاطر رسیده نواب لا را آرمیده کی داد و اسمعیل پاک و بامروالار وانه شهر گشت و پس از ملاقات و مقالات روشن شد که قرار عیسی خان کنون بر صدق و راستی است لهذا ایلمانی بهرات رفت به پسانات شانی که شیخه محفل وافی است عیسی خان را مطلق خاطر نموده و بزیارت و شطح مبارک اهل چشم روشن گشته در تسلیم ملک و تقسیم خدمت یکدل و یکروی گردیده در روز شنبه پست و پنجم صفر عبد الله خان جمشید پیکر سکی و فتح الله خان فیروز کوهی را با خود بر داشته مراجعت سامخان ایلمانی روانه لشکرگاه نواب الاحسام السلطنه گردید چون این خبر سموع نواب والا گشت گروهی از سنان و صاحب منصبان بزرگ اردو و اسانید اکابر لشکرگاه را با استقبال و رودار و روانه فرمود و وی با چاشنی لایق و رفعتی فائق بشکرگاه درآمد و در غمی که ایلمانی خراسان قدری از برج راه آسوده گشت و پس از آسایش با ایلمانی بحضور نواب حسام السلطنه رفت و نمودار و اتفاق شایسته گردید و نوشته های امیر و محمد خان کابلی و سپهرا و که در ضبط و حفظ هرات بدو گماشته بودند بنظر والا رسانیده سپهرا و دیگر باره بکنیه ایلمانی بازگشته متوقف شدند و روز دیگر بزرگان و خوانین هرات از قبیل محمد خان و خانمحمد خان و امان نیاز ترکان و سایر اشراف و اعیان بخت نواب حسام السلطنه پیوسته و مکر اطاعت بر میان جان بر بسته و مدح که این کار بر بنی آسان پیش رفت که اما بی هرات از اذ غم و اراقه دم بر شد نواب والا سخی خان سیرت را باد و فوج کرمی بجا حفظ و محارست شهر مامور فرمود و او در چهار سوق بازار شهر دار و غبه بگاشت بر دروازه قراول بگذشت و چند برج از برج شهر را نیز بر باز فوج کرمی سپرد و نواب والا فرمان داد که از مردم لشکرگاه کسی بی خطا جزا بشهر نزود و از شهر تر پرخست کسی بار و نیاید و مقرر فرمود که سامخان ایلمانی و عیسی خان بهرات شده در تسلیم و تقسیم شهر اهتمام کنند و روز پست و پنجم صفر محمد رضا خان سیرت باد و فوج سرباز و بضطارک مامور گشته و خبرت هرات در اطراف منتشر شد و محال نواب لا را که در غوریان و سبزو لابل و جوب و سایر محال مقرر بودند کار بانیز و ترشد و چون کار شهر استقامت تمام گرفت و اما بی هرات دیده امید در راه انتظار و رود مقدم نواب والا داشتند در روز جمعه غره پیرع الاول دو ساعت قبل از غروب آفتاب با سرن لشکر و بزرگان عسکر بر شست و چهار فوج فشار و مراغه و قزوین و خوی بنظام تمام از دوسوی و سپاده بر میفشند و شصت تن سوار از غلامان و سایر سواران از فهای جتروالا با صفتی آراسته تر از جتروالا راه سپار شدند و نواب حسام السلطنه در کمال شکوه و اقتدار از دروازه قدس بار بدرون شهر درآمد و تمامت اعظم با سامخان ایلمانی و اتفاقا میر بیچ و سیرت عیسی خان و عبد الله خان جمشیدی و محمد خان داماد عیسی خان و جانو خان و دیگر بزرگان لشکری و شهری از دروازه سپاده در رکاب والا روان و دووان بودند و نواب لا با شوکتی تمام و جشمتی کامل بارک درآمد و بر سنده جلالت و نبالت یکت زده بزرگان در لشکر بایستادند و بر یک باز دره و پای و مایه مورد ملطفات و نوازش تازه گشتند و یکی را بر رحمت و رافت و تحین و احسان حضرت خاقان سلطان ناصرالدین شاه قاجار مطلق امید و ارساخت و بر حسب امر والا سامخان ایلمانی و عیسی خان یوزباشی بجامع هرات درآمدند و بعد از فراغ جماعت شهری خطیبی عذب لبسبان طلیق اللسان بجهت صود کرده پس از حمد و ثنات خطیبی بلنج مزین بنام نامی و اسم سامی حضرت سلطان السلاطین افشا ایران بر سر جمع فرو خواند و جمیع شاه و عا و سلام و درود و تهنیت و تحیت پرداختند و کل حاضرین جامع را از دو کتاینها بزرگ بشربت شادمان و کام شیرین و شایسته گناز بجلالت کونا کون سراپا رنگین ساختند و کامروا بحضور نواب لا بار آمدند و چون اکثر عمارات ارکان و کتاینها چون

خالد

وَصُولُ حَبِيبٍ مِمَّنْ بَدَأَ الْخِلَافَةَ

الصفحة الأولى

نگار کشاکشی و ویرانی یافته بود و محلی شایسته نشستن نواب الاویستین عقد سلام عام در ارک میسایند و دیگر در نواب حسام السلطنه بعمارت موسوم
بچهار باغ که در میان شهر واقع است در آمده بر کرسی ایالت بجلالت نشست و امالی هرات جای بجای و مقام بمقام ثبات و قیام یافته اند
خطیب خطبه تنبیه آمیز بنام مبارک اعلی ملا کرد و میرزا فتح الله بطحانی که متخلص بذوقی و از بلغای شاعر و مترسلین ادب است قصیده فریده در فتح هرات
اشاد نمود و نواب حسام السلطنه سخنان امیدبخش و کلمات فرح آمیز خاطر اهل حضور را مسرور داشت و جماعتی را بتشریف شریف شرف ساحت
و محل و عقد عجماد و نظم و نسق کلام پرداخت و بعضی را بتبشیر و ترغیب بشمار فرمود تا همه در مقام خود ساکن شدند
و چون روزی دوسه از این واقعات دکن دست خبر گرفتاری قنبر علیخان و بردن و بجانب قندهار در رسیدن فصل این اجمال آنکه چون قنبر علیخان
از جانب امنای دولت مامور بقندهار و ملاقات امیر دوست محمد خان والی کابل و قندهار شد و خارج شهر قندهار با او ملاقات کرده امیر قصد کابل
کرد و قنبر علیخان مراجعت بایران خواست چون بکون در رسید بکامی بود که محمد صدیق خان و محمد عمر خان فراه را گرفته بودند و خیر اند خان حاکم فراه
در ارک محصور بود و محمد صدیق خان و محمد عمر خان بقنبر علیخان پیغام دادند که از لاش و جوین دوست تفنگچی برداشته بغراه آئی تا فراه را بتو سپارم
او نیز تفنگچی از مردم لاش و جوین برداشته بغراه آمد و در برج و بدنه شهر کجاست کجاست مقدار این حال جلال الدین خان پسر زاده دوست محمد خان
از جانب غلام حیدر خان بن دوست محمد خان که در این وقت والی قندهار بود بامام عقد کس با دلا اهل فراه آمده بعد از محاربه و منازعه غالب گردید
سرور از ابا قنبر علیخان گرفته تفنگچیان جوی را بمنقول مامور نموده شاهره از خان پسر محمد اکبر خان و مردان خان نورزالی با هم شتاد کس در فراه
کنداشته گرفتاری را بر داشته روانه قندهار شدند و منزل جاش رود محمد صدیق خان ششی فرار کرده کوهستان کریمیه بعد از دوسه شب از راه پناه پلیر
رسید و محمد عمر خان و قنبر علیخان و سایر گرفتاری را بر برون و بعد از این واقعه امیر علیخان زین العابدین خان منوب خود را با دوست کس لاش
و جوین کنداشته و در ک تیمور را نیز بدو داده بکشت بدو و دوست محمد خان سحری زالی سپرده خود بقاین رفت و رحمة الله خان روانه هرات شد و میرزا ابوالحسن
حکیمباشی قندهاری که تا جوین با شاق قنبر علیخان آمده بود چون از این حادثه آگاه شد از راه کرمان بدار بخلافه سپار شد و کس وصول علیضه
نواب حسام السلطنه به ششگاه اعلی در شش هرات و واقعات دار الخلافه در در زبینه پست و پنجم شهر صفر که مرتب علیخان
بخدمت والا آمد و هرات مسخر شد نواب والا حسن پیکر صند و قدا خود را با عرضیه و کاتبی بچاپاری بدار الخلافه فرستاد و وی از نشانی
مشتاب نام کرده آن مسافت بعیده را در نور دیده روز دهم ربیع الاول باستان شاهنشاهی شرفیاب گردید و روز دیگر امیر حسینخان غفرلو
برادر سامخان ایلمانی در رسید و از ضبط و تصرف شهر مرده آورد و از آنجانب نواب الاحسام السلطنه در غره ربیع الاول که بشهر هری ورود
مقرر داشت تا مبلغی خطیر از زیناب عیسی خان و در دار الضرب هرات بنام حضرت شاهنشاه ایران سکه گرد و حسینخان یوزباشی حامل آن زر
سکه کشته با محمد خان روانه دار الخلافه شد و سرتب عیسی خان افغان علیضه ضراعت امیر عرضیه داده بسو دار محمد خان داماد خود سپرده و در آن
نخاسته بود که این بنده را در مراسم چاکری جرمی چندان میت چشمانه زاده محمد یوسف را که در خدمت دولت ابدیت ایران عاصی طاعی
شد بقید نواب حسام السلطنه فرستادم و اگر خود روزی چند پای بدان کشیدم از بیم جان و مال و تنوش بنگان و عیال بود و خود از شاه و شیر
ترسیدن عاری و نیکی نباشد چون سامخان ایلمانی مرا از جانب کار گذاران دولت ابدیت مطمئن و مستمال کرد در کون بجنه اطاعت و پای
بجمله ضراعت نهادم شهر را بسپردم و سکه بنام مبارک زده با عرضیه عبودیت و فیضه فرستادم علی حال بر چاکری این استان افتخار میکنم و
از این جانب چون خبر فتح هرات متحقق گشت امنای دولت بر آن شدند که بروزد و شبته چهارم اول ربیع حضرت شاهنشاه ایران فرستاد
سلطنت افزوده با عارام دهنه با بهنیت فتح هرات امنای دولت بجنه زاده محمدرت و بحیث عرضیه دهند و در این اثنا سامخان غریب اتفاق افتاد
که مانع و حاجز این میت گردید و تنسیج مقال آنیکه حکمت حکیم علی الاطلاق جل شانها بهما چنین اقتضا کرد که این شاهنشاه آگاه پیوسته دل با آلا دارد
بوصول آرب و وصول مطالب فتح امصار و قطع شرار مغرور و شغال و از یاد حق مجور و غافل نگردد و بخطر تحقیق و بصیرت دقیق در نگردد که دنیا سیر
دو در و بنای بر کبر و تنوش ضمیمه پیش بدو و در ش قرین پیش کشش را که ز خاگر کار و بخش بلای مار یا ر بهارش با خزان دی و در پیشرویش
شب در پی شادایش را غم بر اثر و پیشترش را غم در کمر محمل در این روز شاهنژاده والا بتار و لیعهد دولت ابدیت امیر معین الدین میرزا که قریب پنج
سال از عمر مبارکش کنداشته بود در لایحه جازا بدرود کرد و خاطر مبارک را بکج ساخت امنای دولت از این واقعه باطله دیده پوشیدند

نشان شد و روزی چند بلوازم سوکوری ببردند پس از انجام کار بمقربان حضرت و امنای دولت بحضور اعلی آمدند بتسلیم طوطیه کردند که گلستان خلد را از قفس
کلی رونق بخشد و شجر طوبی را از خمیدن شاخه شگفت بخرد از غروب آخری فلک تیره نشود و از خروج کوهری کان تنی نماید حضرت شاهنشاه نمودند که
منوبه باد آغاز شباب است و امید فرزندان سحاب است حکمت پرزوالی اقصای طور و لیعهدی طویل العمر کثر النسل شایسته این مقام بلند و حق
این منصب از چند نفر مروده است لکن آنکه کار کرد زطوار بستر بزرگ بدان بود که گشت و بستر بصفه صور لهذا بتقدیر رب قدیر تن در باید داد و ابواب
شادمانی بر چهره انالی ایران باید گشت در این فتوح که شوکت دین و ملت و حشمت ملک دولت است جتنی برای باید داشت و نفوش عیش و طرب
و نثار لهو و لعب بر صفحه انالی و آمال خواص و عوام نگاشت اگر یک کل شد از بستان عالم تو باقی مان که هستی جان عالم علی بکلمه مقرر شد که در
پنجشنبه به شمع پرغ الاول حضرت شاهنشاه خاصان درگاه را به پیشگاه بیاورن رخصت حضور فرمایند و کارکنان در آنجا فرایز و روزیت آذین آذ
پارایند و صبح آن روز پیش از زمان بار از حضور حضرت شاهنشاه کامکار حاجب الدوله حاجی علیخان بجایس جناب صدر اعظم باقی فرمایش
قبله عالم در آمده تقرر کرد که شاهنشاه میفرماید که بایست که در محاسن خدمات و آثار پیرات صدر اعظم اغماض نفرموده ایم و در ضمن هر خدمتی باودی
اطهار مرجمتی و مکرمتی جدید بطور آورده ایم و پنجشنبه از مرتبه بمرتبه اعلی نشان و منصب و از ارتقا بخشیده ایم و با ثبات هر مقامی بقی و نامی و اقتدار
و احترامی افزوده ایم چنانکه از پادشاهان یونانی و نشان تمثال پنهال همیون و اعطای عصای مرصع و شمشیر مرصع و قلعه ان مرصع و موهبت رسته
مروارید و دستخط مبارک بدخالت در جزئیات و کلیات تصرفات ملکی و دولتی و کرامت بی غزل در غزل و منصب حکام و صاحب منصبان دولتی مخصوص
و مخصوص داشته ایم اکنون که مرده فتح هرات رسیده نیز از آثار پیرات و شایع تحریرات و شماریم و اینک جاه که انجای کشمیری که بطانته بنام
اعلی و چهل بند مرصع بجا بفرست از آن او یکجمله و از اجداد امجاد و سلاطین و الاثر اوقا جا بر بار رسیده بتشریف صدر اعظم آن سخنان شنیده
خرم شد و بپذیره تشریف شریف قدیمی چند گرفت و تن خود بدان سپاراست و بفرم حضور اعلی برخواست و با شاهنژادگان و امرای بزرگدین و سخا
سلطانی درآمد و در محل سلام قیام جست و تاملت اعظم از اهل خانه و شمشیر صف بایستادند و از پیش میدان یارگاه بعد نام مبارک حضرت
امیر المومنین علی بکصدوده بارتوبت شهاب لغره بر آورد آنگاه شاهنشاه ایران جناب صدر اعظم را بخطاب لطف آمیز مخاطب داشته از اصابت
تدیر و زلالت رای و پسانی وافی فرمود و از خدمات حسام السلطنه و قوام الدوله و سامخان المغانی و دیگر صاحب منصبان نظام نیز تشریحی کافی تقرر
کرد پس محمد حسنخان زنکنده نایب الشک قاسمی بزرگ دربار امیر سینخان برادر المغانی و محمد حسن بیک صند و قداحسام السلطنه را که حامل نامه فتح بود
بحضور پیشگاه آورده و عرضیه حسام السلطنه را میرزا محمد تقی مستوفی لسان الملک در عین بلاغت و بیان و کمال طلاقت لسان در بارها تمجیدی تمام
بر خواند و خطیب بنیاد خطبه کرد و چون از خطبه پیرا خشت شمس الشعیر میرزا محمد علیخان سرورش بقرائت قصیده تهنیت نایب بخشاد و بدین وزن و
چکامه پارسی پهلوی نشاناد کرد نظم شهر بیری شهر شاه و ستمه یار ای غیرت ستاره بدین مرده می سپار کرده است صرخ عهده که هر سال آورد از
شاه مرده فتحی بزرگوار امسال در مرده فتح بیری بدو چو ناکه مرده سرخوار ز شاه پار دی فتنه بیری آید بنزد شاه فردا بدو رسد فتح
فدایار شهر بیری بقبر کوفتن طلسم بود بسخت این طلسم نهشت که کار فخر نلوک ناصر دین شاه داد که شاهنشاه مظفر منصور بخشدار علی
ابک چون این روز مبارک مبارکی گذشت شاهنشاه ایران بجا کران خدمتگر بیدل بهم وز مکرمتی تازه خواست پاشان شایسته است این صر که گشت
این اجنار از چار استماع کرده معروض داشت یکبار تو مان زر لغام فرمود و سه هزار تومان نیز سادات و علما و اصحاب دعا و ایمان قاجار به
عطا کرد و ده هزار تومان و دیگر پنج شایع عبد الحسین مجتهد که از این پیش بکلم اعلی باده هزار تومان لغت تعمیرات عتبات عالیات رفته بود و فرستاده
و چون نواب شاهنژاده حاجی محمد ولی میرزا از قوانین استخراج احکام نجومی بدین فتوح خبری معین داده بود و بعضائی سر مرصع و غیره مخلص شد و بکنای
میرزا محمد سعید خان وزیر دول خارج که پیوسته اش بتقدیم خدمات جدیدی موفور و سعی مشکور است و به نیکدانی و پاکدلی مشهور نشانی از تمثال پنهال
مرصع بالماس ابدار موهوب افشاد و دو صد تومان بمیرزا رضای مخم باشی که چهار ماه از این پیش از این فتح را تعیین کرده بود اگر ارم رفت و بمیرزا محمد
حسین دسر الملک و حاجی میرزا محمد ظفر دسر حجام خارج و میرزا محمد تقی لسان الملک مستوفی عارض عرضیه فتحنامه و صاحب کتابت نسخ التواریخ
و میرزا عباس خان منشی اول وزارت خارج بکلمه کرانمایه بلند پایه شدند و چون در این وقت محمد قلیخان بن بابا علیخان شایع باشی خاقان بزار
مشهد مقدس سیم بود و برادر اکبر شریف مصطفی قلیخان حاکم سبزوار مصد ر خدمات صادقانه بود و میکشوب جیه تریه بصحوب محمد قلیخان شایع باشی

شاهنشاه ایران با فتح را واکرام شد و درین ایام ولیایی فرخنده که کار بعیش و سرور و بزم و حضور میرفت شبی بر حسب امر اعلیٰ اعلیٰ آمد و امر و جناب نش
 صدر اعظم و مشایخ و اکر و اعظم رجال دولت ایران در عمارت کاستان مجلس ضیافت خاص انجمن شدند و در آن شب عرصه آن باغ و عمار
 بر دیده جماعت بسیار نظر فلک ثابت بود چه که ده هزار شمع کافور در چراغ اندنهای بلور فروخته گردید و بر کس ساز و زینت و طراز آن مجلس را
 بدین مصباح قیاس باید کرد و چون شب شد کامی بسر رفت و کار خوان و خوشن انجام یافت جناب صدر اعظم حیرت انگیزی که در این وقت اتفاق
 خانه سلطانی خلعت یافته بود و بانو شیروان خان ملقب بعین الملک بن سلیمان خان خال شاهنشاه پهل که بلوازم این مجلس ناظر و حاضر بود
 داده و سه شب ارک مبارکه و میادین و سائین و عمارات را چراغان کرده بسور و سرور گذاریند و هر چه در شهر و بازار کار بعیش و طرب فیرت
 و عوام و خواص بله و لعب میکرد رانیند و در روز هفتم شهر ریح الاول ۱۲۸۶ که روز میلاد مبارک حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بود
 حضرت شاهنشاهی که بحسب عقیدت و صدق طوین از جمله سلاطین اسلام ممتاز است این روز را عیدی عظیم و جشنی قویم مقرر داشته و بزم
 سایر اعیان و دربارگاه جلوس نموده خطیبی شایسته خاصه سلطانی میرزا سید رضای قزوینی خطبه عزانام حضرت خاتم الانبیا و محموم بدعای بقا
 ذات شاهنشاه اسلام بخواند و شمس الشیراز میرزا محمد علیخان اصفهانی نیز بانی مضجع و سپانی بلج و در حضرت اعلیٰ نیز قصیده فیده پندار و در و بهر و خلعت
 مرحمت تشریف یافتند و عوام امانی ایران از خاص و عام بدعای دوام دولت ابدیت قیام و اقدام حبش حنینان یوزباشی و محمد خان
 افغان که باموریت آنان شارتی رفته بود از بهرات پروان که بعد از سیزده روز حرکت منازل عرض راه را در نور دیده بدرالملک طهران در رسید
 و عراض نواب حسام السلطنه و عیسی خان زابا شکست آنان در نگاه حضور جلوه ظهور دادند و شرحی از اشطام امر بهرات و انضباط آن صفیات
 و اتفاق رعایا و اتحاد برپا عرضه کردند شاهنشاه کریم طبع بذال که سیم و روز در نظر انورش انجرو در سق در تراز است تقسیم رای فرمود که این سبکه های سکو را
 که از بهرات مبارکگاه آورده اند هم بخواص عوام بذر بخشش نماید و برای اظهار این اندیشه روزی مبارک تعیین فرمود و چنانکه مشروح خواهد شد
 ذکر ترین سبکه های یون شاهنشاه ایران برینیت تمثال همثال حضرت سلطان اولیا امیر المؤمنین علی
 و شرح این جشن بزرگ حضرت شاهنشاه اسلام ناصرالدین شاه قاجار که صحیفه زندگانی بر قوم کامرانی مرقوم و صفحی احوال بر موسوم
 موسوم و نهال دولت نافر و نامی و ایند غیر غرض اسماء ناصرو حامی بادی حکم پاک طینت و صفائی نیت از بدو و شهاب بحضرت بنی و ولی و اتحاد
 ایشان کائنات و الا که و خلفای تجسته سیرنداردی کامل بوده و روز میلاد با اسعاد هر یک عیدی سعید مقرر فرموده و غالب اوقات بصورت
 معنی بحضرت شاه اولیا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب توسلی کامل داشته اند و اینوقت که خبر این مژغ کوش زد و دید تمثال شامل مبارک حضرت
 شاه ولایت را که از قدیم الایام از روی شامل مبارک صلی در زمان حیات آنحضرت نقش کرده بودند و از خزان ملوک سلف بجزینه این دولت
 اشغال یافت و روزگاری در از در خزان این دولت ابدیت از کبای نفیسه سر آمد و ممتاز بود و شاهنشاه صفائی عقیدت صبر سباح زیارت انصوت
 مبارک استعجاب چندین مشتاق و نماز برون بر آن تمثال همثال ایام هزار گونه فوز و فلاح میدادست مقرر فرمود تا میرزا ابوسعید خان شاهنشاهی ندا
 شکل و شامل صورتی ساحت پس بخواهد ابدار تصبیح کردند و بلای شاهوار علاقه بشد و در روزیکه آن نشان همیون و صورت مبارک را زین سکر
 خواست فرمود جناب صدر اعظم جشنی شایسته بپای کرده و طوینی بزرگ برآراست و در روز چهارشنبه پست و معتم ریح الاول که انجمن شریع
 این کار معین کرده بودند سرسرخول علما و عدول فضلا و اعظم شاهزادگان و ارکان دولت و بزرگان حضرت بدین طوی عظیم دعوت کردند و مجار
 متعدد بر خوان نشانگاه علما و سادات که پیشوا و قادات عموم خلایق مذکور مجلس خاص سلطانی باریافته و سایر طبقات اعظم و اکابر اصف
 بر صف کرده بر کرده در ساخته عمارت بارگاه بزرگ جای دادند پس جناب صدر اعظم نشان صورت مبارک حضرت سلطان اولیا را در طبقی
 مرصع نهاده بجزو شاهنشاه آورد و داخل ایوان مجلس نشانی شده بایستاد شاه پندیده نیت پایی خواست نشان مبارک را بکریم و عظیم کرد
 و جناب صدر اعظم طبقه پیش داشت جناب شیخ رضای امام جماعت که اعقل عقلا و عظم علما و شیخ المشایخ است آن مجلس مبارک از پیکر مبارک و زانو
 و سایه یزدان دیگر باره بارگشته بر فراز سیر بر نشست و از میدان توپخانه بعد نام مبارک حضرت امیر المؤمنین مکشود و در بار توب شاهزادگان بفرست آورد
 و حضرت شاهنشاه بجناب صدر اعظم سخن در پیوست و فرمود هر یک از کار گذاران دولت ماکه بجدتی اقدام کنند و سختی التفاتی شود نشان تمثال خود را
 بدو عطا فرمایم تا برای مفاخره از پیکر خویش در آویزد و من بنده که سلطان خلایق و بنده خالق و خود را از علما و ان حضرت صاحب ولایت مطلقه بشمار می آورم

و در این بزم
 ۴

و جان و سر خود را برای نثار راه او در بیخ میزدیم از مولای مقتدای خود اگر شانی برای مرز جهان و زینت تن داشتیم با شرم و شایل همون او را حضور می‌طهر
و دل کتم بهمانا دور بنا شد که بر تمامت سلاطین اسلام بدین صورت مبارک امروز افشا کنیم و فردا بشفاعت او رسکار شوم صدر اعظم معروف است
که تو آنکه چاکران سلاطین از کارستان بوسی ریا و سمع در دل مخفی بود ولی حمد و خدای سپنار که در این اظهار ارادت که نشاء نیز کونه سعادت است
شاهنشاه را از ریا و سمع چه آلاشی برد من عقیدت نبوده و امروز که الهی اسلام ارادت سلاطین را بحضرت ولی یزدان بدین مایه دیدن عجیب
بناشد اگر پس از طاعت یزدان اطاعت سلاطین را واجب شمرند و در رکاب علی جان باطن را غر و جهاد واقعی دانند و این روز مبارک را بفرستادن
ایام خوانند چون این سخنان پایان رفت شاهنشاه اسلام از فرزند میر شامانه فرود آمد و بشکرانه این تشریف بقودی که در فتح هرات مسکوک بدر بار
آورند با مبالغه فی ظفر زیادت بر آینه بادل کردن خواست و سادات و علمای که در مجلس اعلی جالس بودند پیش خوانده و یکان یکان زیادت مبارک
مشت مشت زر مسکوک بداد و مفضل داشت پس از ایوان عرش آیین بیرون آمده به پیشگاه عالی بر گریزی زرین بر نشست و تخت از جناب صدر اعظم
که مایه این فتوح معظم بود شتاج کرد و زان پس بپایه و صف بصف بر کاران بخواند و کار هر یک بر چون زر گردنه آن پنجه زر افشا از کمال
جودش از قبض و بسط بر نداشت و نه آن بازوی باین و از حرکت و سکون کمال خواست تا مدتی دراز شکفته روی و کشاد چمن بیدن زنا
شتاب میفرمود تا نوبت با حاد و افراد افواج و اجناد رسید و از افواج و سوار که در آن روز بدار خلافت حاضر خدمت بودند در میدان رکب اجتماع کرد
بدست سردار وزیر لشکر صرهای زربده آنها مبذول شد و تقسیم کردند و همگان از انعام عام شاهنشاه ایران نصیب افتی بودند و حمد و ثنای او کفایت
و روان محمد غضاری رازی از خلبانان این پسات خود ترانه برداشته بود و عظم بس ایمل که جهان را بشبه فکندی که ز سرخ است این یا شکسته
سفال بس ایمل که دودست ترا بگاه عطا نه از زانیه قیاس است و ترک نشه مثال بس ایمل که ترا صد هزار سال بقاست قیاس گیر و بتقدیر
سال بخش اموال ذکر بعضی سوانح هرات و سرحدات خراسان و محاربات و واقعه با ترکمانان نواب حسام السلطنه چون
در ملک هرات استقلال یافت بحسبلی خان کروی فرمود که زنان فاحشه بدکاره را بحضرت علمای شهر برده توبه دهند و اگر نپذیرند از خارج بلد نمایند و
بهشت تن از آنان تاپیکه شد و دیگر از اخراج کردند و هزار و مالی که در ایام قمرت بسرقت برده بودند پیدا کرده بصاحب آن سپردند تا اینکه شتی از
قراولان در شهر هرات بعضی از اشیاء و لباس و مروارید بزرگ یافت پوشیده توانست بخلیفه محمد و عبداللہ پیک یا و کرکوسی که شحنة شهر بودند باز
صاحب آنرا حسته رد کردند و چون بمنور بلای افغای مدت محاصره از میان مردم شهر مرتفع نگشته بود حسام السلطنه بفرمود تا از اینرا آتش
خاصه کندم و سایر جو بات مردم شهر دادند و سامان و میرزا کوچک اسپر تا نرخ اجناس شهر را خیس نمودند و از زانی و فرادانی مایه آبادانی شهر
کردید و مجری هرات شهر را که لشکریان بهنگام جنگ قهر از خاب و دروازه بسته و شکسته بودند گشت کردن فرمود تا دیگر باره خانهائی چون
سرب و رومای پرات شد و چون بواسطه اندوخته و قید شانه زاده یوسف و زخم و جرس حاجی غلام خان افغان در میان طوایف افغانه مخاصمه
در افتاده بود در این اوقات در کیسنگاه مکافات قصد طایفه بردتانی کرده بودند میر عیصه الله خان پسر میر صدیق خان بردتانی که در مبارزاتی
امر بشکرگاه والا آمده فرمان پذیر و خدمتگذار گشته بود برای کاری بخارج شهر عبور داشت هنوز کمتر از هزار کام مسافت دور گشته بود که بناگاه
چند بر او تاخته و او را بکشتند و جسدش را در خیابان باغ شاه بخاک سفند و قاتلان او معلوم نیفتاد و نواب لا از شهر بشکرگاه در آمده خوشنود
امالی شهر را رقم کرده و خلافت را از دادن مال دیوان معاف داشت و میرزا کوچک کلا شریعت و جمعی بزرگان شهر در روز جمعه ششم ربیع الاول
بجامع شهر رفته قاضی عثمان پس از فراغ از جماعت خطیبی بر فراز منبر باوای خطبه بنام ملک الملوک اسلام فرستاده آنگاه رقم و الا را بر جمع خواند
و تمامت خلافت بر عهده دولت شاهنشاه ایران دعا و ثنا گفتند و مؤذنان بر مناره مساجد بهنگام اذان و اقامه بولایت علی ولی شهادت دادند
و وجوه عثور و سایر بارائی بدعت را از دوشش عموم رعایا بر گرفتند و خراشهای رک و شهر را تعمیر محکم کردند و از جمله سوانح این ایام آن بود که در جمعه
ربیع الثانی دو ساعت بغروب مانده میرتب عیسی خان بردتانی از شهر با شکر اردوی شتافت در حوالی توپخانه مردی پشتوی بقصد او
رما کرد و او قدمی چند دیده بر زمین افتاد و دو تن از فاش تاخته او را بکشتند و شهر را آتش زدند و از قتل او لشکریان بردتانی که برای عرض دادن
حاضر شده بودند در شهر غوغا خواستند کارکنان اردو که بظلم شهر مامور بودند آنرا بگرفتند و محبوس داشتند و بعد الله خان پیکر یکی را در منزل با شرم پیکر
فرانسیسی را خود کشتند و جانی خان برادر محمد خان را با سپردار رک محمد رضا خان میرتب سپردند و حسنی خان کروی سی جامعی از او با شرم و خفا

شهر تادپ کرد تا هر یک بخانه خود ساکن شدند و بعد سی هزار نفر از شهابی از خاک بر گرفته بهم بخاک نهند و امان نیار ترکان بدکان شده بکریخت و عباس خان از فحاشی تباخت و خنداکه حکم والا قاتل صبی هزار جسته بخشید و حال و مجهول ماند و نواب الا زمان واقعه دستک کردید هم از واقعات خراسان اینکه در زاینکه لشکر ایران بر دهرات لشکرگاه داشت ترکانان سرخ و قریب از جاده اطاعت منصرف شدند و دیگر بار از با عبور و مرور از کار و اینان بنیسان کار بر نیت قتل بر نهاد و در اوایل ربیع الثانی محمد شیخ ترکان سه هزار سوار برداشته بجایز و خوف درآمد و در این وقت کار دانی بزرگ قریب سه هزار کس از نیشابور و مشهد و ترشیز و خاف اجتماع داشتند و قریب پنجاه سرشتر و استر با آنان بود که بجای نیشابور بنگاه محمد شیخ برآنان تاخته ایشانرا با اموال تصرف در آورد و مراجعت کرده در دو فرسنگی کاریز ماند و این واقعه بنگامی بود که محمد ابراهیم خان قاجار و حسن خان سزواری با سواران شایمون بمشهد میفرستند و چون از خاف بجایز کوچ دادند صف علیخان سرتیپ عبدالعزیز خان هزاره با چهار صد تن و محمد حسینیان هزاره با پانصد سوار از باختر در رسید و حاجی حسنعلی خان خانی با سیصد تن شمشیر لخمی و دو سویت سوارینوار و کاریز نشد و در میان بابا خان هزاره که ساکن کاریز بود در راه اتفاق قدم میزد و تراکه بدالالت و این مال بدست آورده بودند و وی در ظاهر با سپاهیان موافقت بکنج میداد و آخر الامرین بزرگان با اتفاق بابا خان آهنگ جنگ محمد شیخ کردند و او را تحمل و تراق خود کوچ داده بمیان جنگ توان آقا که در جستجوی نیروی در آمد و فیما بین سرکردگان مذکور در او تراق و تاخت اختلاف کلمه بهم رسید حسن خان سزواری در تاخت تقدیم کرد و محمد ابراهیم خان بوی موافقت شد و بابا خان هزاره کناره نشو است از دنبال بدیشان پیوست و صف علیخان و محمد حسینیان و عبدالعزیز خان با مردم خود جدا گانه بر جدال مصمم شدند و سواران شایمون بر تراکه حمله بردند و زرم پیوسته شد و صحرای کلگون گشت بابا خان و حسینیان سزواری شکستند و راه کریر بر ستر راج دیدند صف علیخان آتاز مانع کرده فایدتی بخشید و بگریختند صف علیخان نیز بعد از کوفه دنبال آنان گرفت در این وقت حاجی حسنعلی خان خانی و میر محسن خان در میان تفنگچی خاف پیاده بخوشتن داری میزدند و تفنگ شمشیر می انداختند حسن خان سزواری که با سواران شکست میگریخت خود و سوارانش میان پیادگان زده که از انبوه رشتند بدین سبب رشته نظام پیادگان نیز بگریخت و جمعی نیز سنا یک سببان سواران خسته و کوفته شدند حاجی حسنعلی خان جماعتی را از آن پیادگان بجاری آورد و سگری بساحت و ترکانان کرد و کرد و کوفته حمله بردند و آنان را زهنگام زوالی نشستن آفتاب مدافعه کردند و یکصد و سی سوار از ترکان بدالالبوار فرستادند ولی سرب بار و پیادگان تمام شدند چار آن سواران دست فراهم نهادند و اسیر را منظر بایستاد ترکانان خانی حسنعلی خان و پیادگان خانی را بچو خف اسیر کردند و در این مبارزت و منازعت صد تن هزاره و پانصد خانی گرفتار و پیست بود شایمون کشته شد و اسرا را با خود بردند و لیکن ده تن از مردم بابا خان هزاره را که با آنان موضوعه است رحمت رجعت دادند و چون این سنا بکشد میرزا محمد حسین عضد الملک متولی باشتی مرقد مطهره منوره علویه رضویه سلام الله علیه خبر رسید که مان سعد سردار با جماعتی بسیار از تراکه بقصد غارت تاخت شدند مقدس میر سعد عضد الملک و عواده توپش پوند و دیگر عاده صف شکن با قورخانه لایق در نیم ربیع الثانی پیرون فرستاد و مقارن این حال محمد ابراهیم خان قاجار حاکم جوین با دو هزار سوار بجهت انشطار امور دره کر از بهرات برسید و مدافعه ترکانان را از مواخذه مجروحان دره خروالی شمرده با توپخانه و سواره خود باستقبال ترکانان استتجال کردید و طی مسافت کرده در شاه پیشه که معبر آن بود و تراق نمود بچو خف تراکه آنانرا آگاه ساخت از این مرموعبر عنان ترافقه باراضی خوف تربت تاختند و معدودی اسیر گرفته بازگشتند و کرا نفا و خلعت و انعام از دار الخلافه بنواب حسام السلطنه و اکابر سپاه چون خدایات نواب حسام السلطنه و بزرگان عساکر پیروزی تاثر برای جهان آرای خسرو خدمت شناس خدیو ایران آشکارا شد پادشاهان جان نثاری و خدمتگذاری چاکر از ابرو خدمت تهمت علا و واجب شناخت و بکار گذاران دولت در پندار نصلی وانی سپارش فرمود از خلعت و نشان و انعام مبلغی خطه آاده و سمر انجام شد و لایق بنواب حسام السلطنه کمری مرصع بچو ابرهین و در شنه بانیام زرین و قبای زربافت تشریف آمد و چهار هزار تومان زر مسکوک انعام رفت و از آن پس بوزیر خراسان میرزا محمد ملقب بقوام الدوله خلف الصدوق میرزا محمد تقی قوام الدوله سابق رحمه الله و ساسان المیخانی خراسان که ملقب بشجاع الدوله و گشت خلایع کرانه فرستاده شد و همچنین بهد یقنی میرزا و عضد الملک آقاخان میرنخ و قاسم خان و پاشا خان و حسنعلی خان و محمد بنیخان و عبدالعلی خان و خانبابا خان و ابوالفتح خان که ستر بسان فوج و توپخانه بودند خلعتها و نشانها موهبت فرمود و بزرگان فوج و توپخانه از قبیل اسکندر خان و یوسف خان و اسد و یردی خان و جعفر قلی بک و علی قلیخان و کریم خان و عباسعلی خان و باقر آقا و محمد آقا و فرج الله خان

و امیر علیخان و رحمة الله خان نیز خلعت و نشان بمزدول موجب مناسب جمعی مضاعف شد بجهل کینه زار و سیصد پنجاه قطعه نشان ندین سپین
 سپاوران و سلاطین و سربازان افواج تقسیم یافت و بر سر کردگان سواران طوایف که صف علیخان سرتب و پرور خان چار دلی و محمد ابراهیم خان جامی
 و محمد صالح خان کربچه و پاشا خان قراق و حاجی محمد علی خان یوزباشی و بهادر خان و محمد رضا خان و عطاء الله خان تیموری و علیخان مقدم و محمد
 صادق خان بایاور و احمد خان شاطرا لیه و سخا و سبزواری و حسن خان خورده و ایماق و کریم آقای قاجار و نظر خان مانی و صف علیخان جلیلووند و
 حسینیان یوزباشی و علیخان بادلو و میرزا باقر محمد نس و نصر الله خان و محمد علیخان جامی و محمد قلیخان هراوند و میرزا محمد حسین بهادر و میرزا احمد
 لشکر نویس بهقاوت در جات خلعت و نشانهای شایسته مرحمت شد و امیر حسینیان برادر سامخان ایلخانی و حسینیان یوزباشی را که حضرت
 در اختلاف آمده بودند مرصوم و موجب دو چندان کشته متعلق بر اجبت هرات مامور گشتند و حسن پاک فستاده نواب لاسنصب سرنکی و لقبانی
 یافت و بنحو این و سرداران هرات و صاحب منصبان و فضلا و قضات جدا گانه از کمر مت نشانهای خلعتها و نشانها بمزدول افتاد و مبلغ مضاعف
 هزار تومان زینب مسکوک بجهت مخارج و انعام و مساعده مردم هرات و سپاه مامور بهرات نفاذ شد و مامورین راه خراسان شرفی بدر گشتند
 و حسینیان یوزباشی که در این وقت منصب سرنکی یافت و حامل آن نقد جنس بود چون بشهد مقدم رسید فرج الله خان سرنک بمجموع با فوج
 و لطف الله خان دویز با سواران او و رحمة الله خان سرنک و جماعتی از سپاهیان و یک کرد و توپ سه پوند با خود همراه کرده راه هرات
 پیش گرفت تر کمانان که سیصد در صد قتل و غارت و تیر صد قطع طریق و اسارت و دیده بانان در شوارع دارند از این محل و محل و جنس
 نقد آگاه گشته بر سر راه آمدند و از اراضی جام و موطن هزاره جمعی اسیر و کاد و کوفت کثیر را بزدند و در محکم پوشیده ماندند و انتظار وصول خبر
 پیروند و چون حسینیان بمجموع آباد جام در رسید روز بعد هم جهادی الاول از محمود آباد بترتیب شیخ احمد جام ره سپار گشت چون قریب بنفرنگ
 سپرد صد سوار تر کمان بدیدار آمدند و بروی بر پوشن شد که آن سواران قلا و زور تر کمانند و تا کثرت و عدت تر که بر او واضح شود عثمان باز گشتند
 و بر رحمة الله خان سرنک فوج شقاقی و فرج الله خان سرنک فوج عجم و لطف الله خان سرنک سوار شایمون دویرن و محمد علیخان و نصر الله خان
 سر کرده سوار جامی و علی قلیخان غلام شخ دست و دیگران گفت که آه جنگ ساحتبه کارزار شوند و تر کمانان با آن قلت عدد تا این گروه را بکینجا
 سواران مخفی گشتند در محله تقدیم جسته و لشکریان بر آنان تاختن برده شی دورا اسیر و بکیر اعرضه شیر کردند و چون ساعتی یکدور گذشت بناگاه چهار
 پرق که هر یک بقانون آنان علامت دو صد سوار است از برابر دیده شد و معلوم گشت که سواران سرخی و قریاب و اخالند که بغارت محل و محال
 آمده اند لاجرم حسینیان سرتب چون این معنی بدانستند و آخرو ق و محل و صندوق را بمجموع آباد با نرس برد و فرو گرفت و سنکری پیش روی گز
 ساحتبه کلبان بر خزان بر کجاشد و سواره و پیاده و توپرا حرکت داده آهنگ تر که کرد و آنان از توپ بر آسند و بنزیت غرمت کردند و حسینیان
 قریب سیصد فرسنگ و دهائی آنان راه در نورید و بهنگام نزدیکی مبارزت مبارزت میگرد و معلوم شد که شصت هزار کوفت و یک هزار شتر و یک هزار گاو و
 تن اسیر از محال جام با خود دارند و اکنون زاننده غارت تازه پیرون رفته اند و لوع دلیران ایران بکجک دفع آن ننگ لا گرفت و تا حشند و تنک
 شدید دارند حشند و از دو جانب حمله متواتر گشت و سیفها متقاطع در پایان کار پای فرار تر که تنک تا زانده بی تاختی اسیر و مویشی را بجای مانده بگرفتند
 هشتاد و نیر از روس آن گروه منحوس سرگران شد و یکصد و پنجاه سواره آنان اسب کد آشته جان بدر بردند و بسیاری اسیر شدند و از امینوی بیرونی
 احشر شاهنشاه بلند اخراج گشتن سوار شایمون مقتول نکردید و چون این دلیری از لشکریان بطور رسید حسینیان سیصد تومان بدانها بمزدول داشت و هزار
 بجانب هری حرکت داد و در مقدم جهادی الاول در زور و دو نواب حسام السلطنه و بزیکان لشکر و اعظم شهر قریب فرسنگی بتکریم تشریف
 شاهنشاهی پیش باز آمدند و در باغ شاه خارج شهر حشمتی عظیم بر پای فرمود و طوکاه توپهای غزایا بغیره متواتر آتشیدند و بتشریف خلعت تشریف
 مساهی گشت و کمر اداوت بر میان جان استوار کردند و دشمن بکاف بر او فرو و تاخت و در کسوت زینار زربافت چون آفتاب زرین شجاع بنات
 و اجازت داد و دیگران از کوه خلعت و انعام و نشان و اگر ارم حضرت خدیو ایران را گرفته در برابر یکدگر زینت بر و زیور سیکر کردند و تنیتها کشف شد
 نشانها مکرر یافت و بهنگام غروب از باغ بغرم شهر رکوب کرد و بسیاری خاص در آمد و با شطام اموران بلد است تمام کرد و مقرر داشت که یک فوج از
 فارسی زبانان و فوجی از فاخته هرات گرفته شود و میرزا محمد حسین مستوفی هرات فرمود که از دفتر ملازمان سابقه هرات سامی طوایف جامی و شاطرا
 قایمی و شاهامون و خمر هم را نگاشته و آنچه از امین کرده پس از ترتیب عرض دهد و بر قرار دارد و از فارسی زبانان بشصت مرد و صد تن افغان را حشر

سرتب و عباس خان تاجست و نجم جامی و آفره انجمن گردند و نظام سربازان و درارگ جدیدی و حرکات نظامی آموختندی و بجز این گروه نیز جوانان لاو
باشکوه را بکار بست چشما کرد و هرگز ناموس می بسوق بود و محبوب داشت در خاکیر فصول ارک سربازان را خانهای جدید ساختن فرمود و از چهار سرباز
ارک تا یکصد ذرع فاصده کاکین و پورترانک و الا کلا شرا تسبیح نمود و بکس و بطرف شمال از ارک در می کشد و از آن باب النصره نام نهادند و قزو
آن بفرج نصره نامزد گشت و بسوی مشرق نیز در می دیگر از ارک معشوق گردند و کروی را بجای راست آن کما ششده و بکار گران ستونی علیجانی بخودیداری نظام
مفوض شد که سه ماهه بیاید و راتب و اجاب آنرا بایشان موصول دارد و فرستادگان امیر والی حاکم تاش قزغان و سفرای میمنه و اویماقا
پشت کوه و اتالیغ و الی قشدار با کحف و عراض اطاعت وارد شدند و حاجی عطاء الله خان پسر حاجی خیر الله خان که برادر دضر الله خان و دجبار
برج کشته شد بهیامداری فرستادگان ولایت معبر گشت و نواب حسام السلطنه فرستادگان کجغلی خان حاکم تاش قوزغان و اتالیغ میکالی قشدار
بخلعت و انعام مهابی داشته حضرت رجعت داد و میر معصوم خان شیک آقاسی خود را با جبه که خرسیده بطنه داشت و شاره کشمیری طهاره
تشریف حکومت خان و الی میمنه روانه کرد و ضمن آن حکومت خان حکم داد که دو هزار خور و غله بهرات حمل نقل نمود و پانصد شتر و از سر و دهرات
آوردن فرمود و تمام درم از شکی معاش و قلعت اشغاش بر سر شد و تدریجی اندیشه و نیمی از قشونات و عساکر را با میرزا محمد قوام الدوله روانه مشهد داشت
در این دو حکمت بود و خشت اینکه چون شکر کلمی گیر در مالکولات و جوبات شهر افزونی خیزد و دیگر آنکه ساحات خراسان از ترکستان ترکمان مصون ماند
و فوج بخبران و افواج ثلاثه خراسان نیز در خدمت قوام الدوله بارض اقدس نامور داشت و فرمود که سوار شامیون دویرن با و تبرت جید بر ریش
آزوقه و علوفه از تربت بهرات نقل نماید پس نواب حسام السلطنه بهرات ماند و قوام الدوله بمشهد را ند و ذکر بعضی واقعات اراضی سراسر
و محاربات عساکر منصوره با ترکمان در این ایام و وقتی امیر آقا و بهادر خان با چهار صد سرباز قورخانه از شهر مشهد بهرات پزدند
کرد و بی از ترک که سرخس در تربت شیخ جام کین داشته مشطرا کار بودند و چون قورخانه بدان اراضی رسید ترکمانان سواری چند معدود برابر سربازان
فرستادند که قلعت آنان باعث جبارت و مبادرت سربازان شده و بنال سواران گیرند و از قورخانه جدا مانند و ترک که آنکس نگاه بر آنکه قورخانه
تصرف نمایند غافل سربازان نظام بقواعد و قوانین محاربت از آنان بیخبر و ناآشنا بودند و بهمان آیین که داشتند راه می بردند و صف نظام خود را تغییر نداده
سواران ترکمان چون از این تدریس و ندیدند که کسی نگاه بر آنکه سربازان ناخشنود و سربازان شیو بکشند و قوب بکشند و ترک که از غلبه و اهرمه میسر است
گیر تر شنا کرده روی بر تافتند و در اینوقت پرویز خان سرتب با سواران خود بحکم نواب لای برای حمل و حفظ قورخانه و وصول بهرات در رسید و بیا دکان
ملحق شد و قورخانه را بی فتن بهرات تحویل کرد و در روز نهم و پنجم جامی و آفره که قوام الدوله از بهرات تربت شیخ جام رسیده بود و مکشوف و معلوم گشت
که دو هزار سوار ترکمان از آق در بند بجال مشهد رسیده اند شکر الله خان و ابوالفتح خان و سرگردان هزارچری و حسعلی خان و سوار عجم و سواره خراسانی با دو گردون
قوب ایغا کرده قریب بغروب بقورخان پنجه شکلی مشهد رسیدند و شنیدند که ترک که از قبله تیموری اسیر و کوفته بسیار برده اند و محمد رضا خان و الیه خان
جمشیدی ناچار با هم و سوار از قهای آنان رفته علی الصبح که توپخانه از آنها در رسید سپاه تالانک بر اندند و در آنجا محمد رضا خان و الیه خان هماد
و فرامرز خان و باقر خان و محمد خان که در لنگر لنگر اقامت آنکند بودند پیوسته و راه برگرفتند دیده بان محمد رضا خان خبر آورد که ترکمانان در کنار
رود چهار گنده فرو آمده برای عبور دواب و انعام بسا حش پل میر اند و دو و خرمنک راه را فرون مسافت نیست ابوالفتح خان چون این خبر شنیدند
بهر اسید و غم باز گشت کرد چند آنکه او را ملامت کردند و نمودند و بشارت و بدعا و نیز ناد پذیر متک شده با دیگران اتفاق پذیرفت و شکر الله خان و
همزمان وی بجانب ترکمانان آهنگ جنگ ساز دادند و دیده بان ترکمانان از سپاه بدان گروه خبر باز برد و آن جمیع را خاطر پریشان کرد آنان
که از پل اسیر و کوفته را گذارینده بودند بیکر کشند و دوازده هزار کوفته و سی تن اسیر که بر این سواری رود بودند دست شکریان افشا و مراجعه کردند و هم
دوازدهم رمضان محمد شیخ سردار که و ساروق با چهار هزار سواران میر جام کشته بلوک میوه زن ایغا کرد و سواران و بجالیش باور تا خشنود و قوام الدوله
چون گاه شد با ابوالفتح خان سرتب که با توپ سرباز عار سجد و بود و بدعا فاعه ترک که پیام فرستاد و بعد علی خان سرتب که در اراضی جام مبردداری
قیام داشت کس فرستاد و یک هزار پانصد سوار چار دوی و افشار خشمه و سوار خراسانی و هزاره که در شهر مشهد بودند با دبا دبا ابوالفتح خان بر شند
در روز چهاردهم رمضان جاموس سپاه خبر آورد که فردا صبحگاه از طرف چلمه سنک که باین رود مسافتش دو فرسنگ است ترک که کشش خورند
روزی کشیدند نزد هم ابوالفتح خان و پرویز خان سرتب و ابوالفتح خان بن حیدر علی خان فاش رخسار کرده سواران خشمه و بهادر خان چکر کلمی سوار

عراقی و غراسانی مردم خود را زنده کرده با دو عراده توپ یکصد و سی و سه تیرا در آنجا بیک جنگ ترخان و زنک نگهیدند و ترخان را زخمی میسجدم و سه روز و نیم تابور را در نور دیده از قبایل بلوچ و تیموری هزار تن مرد و زن و سه هزار سر مویشی از شتر و مادیان و حمار و گاو و سی هزار گوسفند و بسم آورده و در شش کشته از کار بجانب میامی میرشدند صبحگاه ترانکه و سپاه روبروی دو چار شدند و از دو سوی صف بر زدند چون فروش توپ بکوش آن مخازیل آمدند پیشد
نفره صور و صورت غزائیل محکم شسته بر برال مراکب نهاده چون باو بدو فرشتند و سر اسر آن غنایم و بهایم را بر جا گذاشتند و لیکن جنود در آنجا آنان توأطب و زیده سیصد کس از آن کرده ماسور و مقتول کردند و ذوالفقار خان خسته که سبی جدا علی خود است با آنکه اول سکارا بود در این
مبادرت کامل کرده و ابوالفتح خان و بهادر خان و پرویز خان با فتح و پیروزی و بهادری با کشته شدند چون این اخبار بحضرت دارالخلافه عرض و اظهار
هر یک مورد تشریف و موجب توصیف شایسته ای شدند چون از واقعات خراسان که پس بیکدیگر ارتباطی داشت لحنی بخاریش یافت اکنون
بذکر برخی از واقعات دارالخلافه که در این شهر و ایام روی داده اقدام میروند و ذکر واقعات دارالخلافه و سایر بلاد ایران از جمله وقایع
دارالخلافه در این اوقات آمدن محمد یوسف خان سر قریب پسر محمد حسن خان سردار مرحوم بود که از یزد به دارالخلافه آمده با میرزا شفیق وزیر یزد و در او اسطر پیچ
شریفاب حضور حضرت شایسته ای گردید و از آن پس بخدمت جناب شرف صدر اعظم رفته مورد الطاف خاص شد و حاجی علیخان حاجب لایق
بواسطه حسن خدمات لخصاتی بسبب مرصع از حضرت شایسته ای مساهی گردید و آقا جانخان میرتب فوج بهادران که در محرم و عربستان تقدیم خدمات
کرده بود بشیر زین نیام تشریف یافت و میرزا احمدی مثنی نظام که در نظم و شورش قدرت وافی است لقب خانی گرفت و چون شکار بوسه کی صفا
قونول دولت بهر روسیه که مامور با قاست رشت بود در این ایام بکمالان می آمد از جانب امیر صلاخان عمید الملک حکمران کلمان میرزا محمد علی
مباشراً امور خارجه آنولایات با اسب خاصه و چنیت دیوانی و کروی ای از صفا دید آنولایت و را پذیره شد و چون شش روز از روزه و او بر رفت عاظم
صاحب قونول سابقه روانه دیار روسیه گردید و هم در این ایام سردار زادگان افغانستان سردار سلطان احمد خان بن محمد عظیم خان حکمران سابق
کشمیر که مردی جلیل الشان بود با نواب سردار شاه دوله خان پسر نواب محمد زانخان افغان بحضرت دارالخلافه آمده مغرور و مکرم و در زیر لای رحمت شایسته
آسایش یافتند و در مقام خود بشیخ حال سردار زادگان افغان که در دارالخلافه اجتماع کردند و خواهد پرداخت و تا سلسله وقایع کشیده نگردد بکراتفاقات
خارجه روم و فنیک میروند و ذکر واقعات ایام توقف جناب سفیر کسرین الملک در اسلامبول و لی و در و دیار
سابقا لحنی از چگونگی در و دیار جناب سفیر کسرین الملک فرخ خان بدار السعاده اسلامبول و شریفابی مجلس حضور اعلی حضرت سلطان معظم عبدالمجید
و توقف در اسلامبول مرقوم افشاده اکنون بکراتفاقات این ایام اقدام باید بعد از مراجعت سفیر ایران از حضور اعلی حضرت سلطان و توقف در منزل
مخصوص خویش قونولهای دول متحابه بفار تخته آمده با جناب امین الملک ملاقات کردند و کار گذاران دولت سینه عثمانی در عدم تعین منزل و ترک
صیافت و تخیل و توپ برده و در سفیر کسری بعضی معاذیر تمسک شدند و در تعویق روز شریفابی مجلس اعلی سلطانی استغفار و عزل عالی پاشا و تعین و نصب
رشید پاشا باعث توپ و سبب تاخیر نهادن علی بکله سفری دول متحابه با جناب امین الملک ابواب مودت و مراد و متفوح داشتند بغیر جناب لار
کلیف وزیر مختار دولت بهیه انگلیس که اظهار ملاطفتی نکرد و لاجرم امین الملک یکی از همزبان خود را که از بقعه سفارت کبری بود نزد او فرستاد و سبب شایسته
دار و کسری از کار گذاران دولت علیه ما دویم که بطریق کسری نشان دولت ایران نباشد اصلاح ذات الپن گنم و این بخش را از میان طرفین بخاری می
وی بجواب گفت که من از اولیای دولت خود خصمت معاشرت و مصاحبت و ملاقات و محاللات با فرستاده دولت ایران ندارم چون امین الملک
این بشیند حاجی میرزا احمد خان بنزد دی روانه داشت المچی انگلیس او را بخود باز داد و دید از کرد و روزی چند بر این بگذشت لار و کلیف سفیر کسری دولت کسری
نائب سفارت خود پیش امین الملک پیام داد که اگر چه حاجی میرزا احمد خان از این پیش تبر من آمد و با وی ملاقات نکردم اکنون مرا اجازت داده
که سخنان شمار در باب ترخیصه مروره استماع کنم صورت حالات رفته را در صفحه نوشته بمن فرست تا استحضار یابم امین الملک مختار بیت خود را در
اصلاح فیما بین اظهار نمود و وزیر مختار انگلیس کس فرستاد که کمون خاطر خود را مرقوم دار تا در آن نوشته تاملی کنم و چنانا قصد وی بدست آوردن سکند
بخط و خاتم امین الملک بوده جناب امین الملک مرقوم داشت که من از کار گذران دولت علیه ایران مامورم و مختارم که در مقام رفع منازعه فیما بین
و دولین و اسلام صفای سابقه باز گردانم فرستاده لار و کلیف و یکبار باره باز آید که این نوشته محمل و مبهم است امین الملک صفحه بخار و دو خاتم بر زده
که من از جانب دولت ایران مختارم ترخیصه کار گذاران دولت بهیه انگلیس و بر ذمه من است که دولت ایران عساکر خود را از بهرات و اتفاقات

باز جلوه داده و اراضی افغانستان را در اختیار و ضروری که بولایت افغان درین ترک زرسیده از خزانه دولت ایران داده شود چون شده و نتواند
 نکر پذیرفت سفير کبرئيه بکسیر پیام داد که از دولت انجلس امر کرده اند که اگر این الملک سفير ايران خطاب سپارد و معتقد کند که عساکر ايران زير ايتاب نکرند
 و ضرر افغانه از خزانه ايران ادا کنند در اين کار با او تخفوی و الامر اودت و مکالمات را با او بریده دار که قطع و فصل کار را برانجامد و ترا
 بزرگ عساکر بجوی خود شوالیض کرده ایم که در خلیج عمان فارس چنانکه اندکار را با انجام رساند چون این الملک نیکونه سخنان بشنید بجهت
 در افتاد و باندیشه غرقه ماند علی بکله چندان در این پیام و تقریر و کلام و تدبیر آشفته خاطر داشتند تا بدین شرح از وی سندی گرفتند که تحت
 این اخطار خله افغانستان در گذرد و ضرر مخارج آنرا از خزانه ايران بهاد بد چون این خط بکفر مشند جناب لار و کلیف دیگر باره باین الملک کس
 فرستاد که چون این نوشته برضای خاطر ناخاشتی از ملاقات شما مضایقتی ندارم و اما قبل از ملاقات باید این شرایط را نیز بپذیری و بر گرد
 گیری و الا ملاقات نخواهد شد اول آنکه سپاه ايران از بهرات باز آید و زیان بهرات داده شود و دوم آنکه دولت ايران مدخله در افغانستان را
 ابد موقوف دارد و اگر در میان مختصمی روی دهد بصوابید کار گذاران انجلس اصلاح پذیریم آنکه عهد نامه تجارتی جدید نکاشته شود که در
 شرایط ایران قونسل انجلس توقف کند چارم آنکه جمیع طلبات بجهت انجلس دولت ایران بی ماطله و مسأله ادا کند پنجم بندر عباسی را بطریق رضا و خوش
 سید سعید خان نام مقصد و باز گذارند ششم آنکه شاهنشاهی ايران برای اموری چند که از جناب صدر اعظم روی داده او را بتبدیل فرمایند جناب این
 الملک در این باب نتیجه مانده در رد و قبول این شروط متردد بود تا در روز یکشنبه بیت و سیم شهر ربيع الاول خبر تخییر بهرات در اسلامبول تشیر
 یافت لاسفیر کسر دولت انجلس سیر سفر شادمان شدند و روزی دیگر این الملک طمسینان یافته بسر ای لار و کلیف رفت و سخن بر این مجتوم
 این الملک گفت که اگر مرا مطمئن دارید که سپاه شهابی و ایران نزد من این شرایط تشکیک ندارد ضمن عریضه بحضرت دار الخلافه عرضه کنم تا فرمان رسد
 سفير انجلس از قبول این منول سرباز زد و معلوم افتاد که این ماطله و دفع الوقت برای تجمیع و تشییر عساکر انجلس و قصد وصول و بنا در فارس است و
 این الملک صورت حال را معروض داشت و چون این اخبار بدار الخلافه رسید حضرت شاهنشاه از قبول این تکالیف مشاقه موی بر اندام خاست
 در بای غضب و بچار موجه درآمد و لشکر کشتی حکم کران سنک و از متوج قهر کشته گردید و لشعی بر این تکالیف صیف خنده زد و فرمان داد تا عساکر مملکت
 محروسه بدار الخلافه حاضر شوند و از همه جانب ساحه کارزار کردند و با افغانستان یورش برد و بجانب هندوستان راه بر گیرند و از هندوستان
 قصد دہلی و مملکته تقسیم دهند و تخلص در جبال سند و ترزل در بلاد هند در افکنند و بجانب صدر اعظم فرمود که سپاهیان ممالک محروسه را آماده
 سازد و خیزنه های آموده بمصارف سپاهیان پردازد و جناب صدارت و مشاوران دکان محفل مشاوره و مجلس مناظره آراسته نشسته و گفتند و برخاستند
 و از چار سوی مملکت ایران عساکر منصوره را بخار و احضار نمودند جناب صدر اعظم خطی بفرخ خان این الملک نکاشتن گرفت که وزیر مختار انجلس ترا
 بفرهنت و بکنکوی مصاحبه مشغولی داد و از آنوی عساکر بجوی دولت انجلس استخیار نمود و وصول فارس فرستاد و اینک بی لکمی با قصد بندر انزلی
 کردند و تشریحی رقم نمای که چون سفير انجلس را غلظه داد و این حدیث بر تخت این سوی بنیاد مصاحبت و از آنوی آغاز محاصرت کرد آن خطا که کن
 سپردم باطل و آن شرایط از در اعتبار ساقط است چون این خطا نوشتی و زرای دول خارج را که در اسلامبول حاضرند بر این امر گواه کن و راه پارس
 بر گیر و سرعت بران چون فرستاده سریع السیر باین الملک در رسید بروش رای جناب صدر اعظم عمل کرد و آن مطالب کارش داد و نوشته سابقه
 خود را باطل کرد و سفرای دول خارج را گواه گرفت و مصمم پارس شد و روز نهم و چهارم ربيع الاول با بجهت سفارت بنوارق بخار که از دولت بهیه
 فرستد در بوغاز دریای اسلامبول برای و جهتا شده بود در آمد و شراع بر کشیده اینک نوزیدن بحر کردند و شب روز نهم بر بندر براج عوصف
 بوزیدن درآمد و شدی با در نام از دست کستان خشتی در بوده چون برق برفت و با آنکه مقصود بندر مرسلیه بود آن زورق بخار بر بندر طولون
 در رسید ناچار مالی آن بندر از قدم جناب سفير کسر ایران لکمی دادند و با استقبال آمدند و مهربانها و میناها باین کار دند سفير کسر دور و در آن بندر ماند
 و سیم روز از آنجا به بندر مرسلیه در رسید کار گذاران بندر مذکور به تهنیت و رود سفير کسر توپها کشادند و با حشمت و شوکت تمام فرود آمد و از آنجا مقصد
 بر گرفتند و شب دوشنبه بیست و چهارم شعبه جمادی الاولی که در آن ملک ریس شد و قبل از ورود او وزیر دول خارج پنج عراده کالسکه برای سفير کسر فرستاد
 و او بجهت سفارت با عزتی شایان و جلالتی در خونریزی لایق فرود آمدند و دیگر وزیر میرستن که میماند از جناب این الملک از جانب وزیر دول
 خارج دولت بهیه فرستد جناب سفير کسر به تهنیت و رود و در پنجشنبه این الملک بیازید و وزیر دول خارج رفته و بمنزل خود مراجعت کرد

و مقرر شد که در روز شنبه بیست و هفتم جمادی الاولی جناب امین الملک مجلس حضور علیحضرت امیر طهر عظم دولتی به فرانسه لوی نامیان بفرستاد کرد و
 در این ایام که سفیر عزیمت پاریس کرده بود حادثه بندر بو شهر دیران روی که در این محل بزرگان پرداختن واجب است ذکر آمدن بحری انگلیس
 بنخلج عمان فارس و پروان شدن جوش صاحب از بندر بو شهر و سایر واقعات آن ایام و چون از حرکت جہاز
 جنگی و سپاه انگلیس بیایوز میقیم بندر بو شهر جوش صاحب خبر رسید در روز یازدهم شهر ربیع الاول ۱۲۸۲ خطی میرزا حسن خان دیپلومی
 فرستاد که من که تا اکنون بتوقف این بندرگاه مامور بوده ام از دولت خود بخرج مامور گشته ام و بعضی از افعال اثاث الیست که حمل آن بصورتی
 دارد در نزد تو بود و بعیت خواهم نهاد و ریاسکی بقبول رسول و آن ایشا را در دو صفی قرطاس و بشت مطابق نموده و بر آن خط و خاتم نهاد و پس بیکر
 سپرد و چون این کار بانجام رفت بایوز در روز هفدهم شهر مذکور بود و اع دیاسکی آمده با او و مهدیخان سرسنگ میرزا رضا و میرزا محمود خان توابع
 کرده بپرق دولتی انگلیس که در کوئی یعنی خانه خود داشت فرود آورد و از بو شهر پروان شد و متوقیفین آن شهر باندیشه کار در افتادند و از باب حرفه
 آشفته خاطر شدند و از پیشینه بیست و یکم ربیع مذکور سه فروند جہاز انگلیس از ظاهر بندر مسقط کشته بخیریه قسم و بندر بو شهر روانه شدند و در سنگ
 شهر مذکور محبت فروندیکر کشتی از انگلیس در لنگرگاه بو شهر بیدار آمد و چهارم ربیع الثانی سی فروند کشتی در لنگرگاه بندر بو شهر حضور یافت
 و بخیر این جہازات نیز بعضی زوارق آنان در بصره بغداد بامتیاع کا و کوفه و از رتبه و غله و سایر ضروریات و اعداد کار میرزا حسن پسر چشندیل از شهر کت
 ساحه شدند و در لنگرگاه بندر کشتی بارالنگر کردند و صاحب منصبان این جہازات و سپاه چند تن بودند از ترتم صاحب سردار قشون بحری
 سرسنگری ایک سواندر باجفت و ایک میرزا خیرال استاکر دو و نیز دو دولت و مفاد از این جماعت سپاه توپچی و سرباز لندی بودند و سه نیز از
 چهار صد تن از فوج هندی داشتند و سه نیز از مهند و پنجاه کس سپاه چرک و خند بودند و از جہازات انکلیس سی فروند جہاز بادی کرا
 بود و بیست فروند جہاز دولتی سرکاری و بیست فروند جہاز انشائی بخاری جاری کرده با خود آورده بودند و یکصد و پنجاه سرباسب سوار
 و چهار صد و پنجاه راس گاو بجهت کشیدن کاری حمل و نقل نمیدادند علی بجهت چون قطعات سیاح که جای بجای سپهر نیلگون را پرده شود فروند
 زوارق جنگی روی دریا را حایل گشت و شهری بر فراز بحری ساحه آمد و مشرعا افرات کشت بر آب گشتی یک شارسان بود و چون اما
 چون کار گزاران دولت علیایران کمان محاربه با انگلیس و غنیمت ایشان بر مقابلند داشتند لشکری مستعد بدان بندر مامور نمودند و از قضایا
 اتفاقیه محمد علیخان سرتب فوج قراجه داعی پسر فضلعلی خان میر تومان که باقلیس سربازی در آن بندر بود و در پنجم ربیع الثانی بسرای جاوادی فرشته
 بود و او را در خارج حصار بو شهر باستانی با چار عراده توپ ساحه بود و سربازانش پس از فوت اولی فرمان ده ماندند و ریاسکی مقرر شد
 که توپ و سربازان را باستانی خارج حصار بشهر اندر آمدند و شش و او را در سی بو شهر مدفون کردند و چون سپاه ختم در برابر بود فرصت بسوکاری
 و عزاداری او نکردند و رستم خان برادرش را بمیان فوج آوردند و مهدیخان سرسنگ فوج نهادند و می که او را نیز فوج کامل تمام نبود در شهر جای داشت
 و برج و باره آن حصار در تصرف سربازان او بود و قراولخانه شصت و پنج فوج او بود و در اینوقت دیاسکی و مهدیخان صورت واقع را بخند
 نواب نویدالدوله معروض داشتند که اینک عساکر و زوارق انگلیس در لنگرگاه و محاصره آنند از کار گزاران دولت ما را جواز حرکت
 و نه سپاهی با اندازه این کار در اینجا حاضر آمده نواب نویدالدوله را از انقضای عهد دولت انگلیس حیرت آمده با عدا کار گزاران پرداخت و محمد قلیخان ایلی
 فارس را با لطفعلیخان سرتب قشانی و چند عراده توپ روانه داشتی داشته که در آن بلوک متوقف و هنگام حاجت مدد و معذرت بفرستد و در تمام
 ربیع الثانی محمد علیخان نوری ملقب بشجاع الملک از شیراز بعزم بو شهر خیمه پروان برد و فوج خاصه و فوج چهارم و نیم از فوج شیرازی و یکصد سوار
 غلام و چهار عراده توپ و یکصد و پنجاه را با خود برد و نویدالدوله روز یازدهم ربیع الثانی خطی بدیاسکی فرستاد که بزرگان سپاه انگلیس بگو که رسم
 و انتهای بزرگ بنوده که پیچوبی عهد بکنند و بعد از شکستن عهد بخیر بر سر ولایت دولتی روند و تصرف در آورند اما از آنسوی سردار کلبر
 فرصت را از دست نداده بفرستاده کار خود افتاد و جنرال صاحب بهادر واد میرال صاحب که سپاه بری و بخیر بر سر دار بود بدیاسکی بدین شرح
 نامه نوشتند که گشتیهای جنگی و توپهای دولت انگلیس در کنار بو شهر حاضر و در قوت بازوی ماست که این شهر را چون خاکستر کرده بر باد دسیم
 و امروز تا فردا صبح مهلت دادیم که زنان و اطفال و از باب حرفه و کسبه از این شهر پروان شوند و اگر بمانند و باطاعت ما در آیند هم بکشت
 مانند مشروط بمانند چون ما اینک قلعه کنیم علم اینرا که در برابر چهار برج نصب کرده اند فرود آورند و چون مفاد کردند ما را با اموال کس کاری نیست

الاخره و قورخانه و آلات حرب و اسلحه دولتی که ثبت آنرا بر داشته تخیل نگیند ما خود بخاطریم دویم آنکه لشکری که از ایران در اینجا مقیمند باطل بشود
 بما سپارید و سرگردان نیز شمشیر خود را بنشان انقیاد و نزد ما نهاده مرض شوند و ما را بادولت ایران محاصمت است و بادیکر مردم خصوصتی نخواهد بود و هر که تابع ما
 کرد بجان و مال امن است و دریا پسکی نه رخصت جنگ داشت و سه استعدا و رنگ سر اسیمه کردید و بنیم ریح الشانی محمد یحسان سرنگار روانه قلعه هندی
 و باقرخان شکستانی را که از الکلی حفظ هندی رفته بود با تفنگچی و توپ میو شهر خواند در شب و سم باقرخان با دوعراده توپ و چهار صد کیم که با خود
 داشت روانه بو شهر شد و در پیرون بر سر چاه آب نزول کرد و محمد یحسان خود میو شهر رفت و بعد از ساعتی با باقرخان پیام فرستاد که بقلعه هندی رفته
 حافظ باش و توپهای او را گرفته بر فراز برج خلعت پوشان جای داد باقرخان بدریا پسکی پیغام فرستاد که چون مرا میو شهر راه نمیدای چرا از تو طلب
 کردی چه داشت من میتوانستم ده سکر محکم تا صبح در برابر دشمن بپایان برم دریا پسکی گفت صلاح وقت چنین اقتضا کرد اکنون بزودی بازگرد با تو
 ناچار حرکت کرده که هسپده دوم هندی رسید و لشکر انجلیس در روز دوشنبه نهم ریح الشانی در عیلید و فرسخی بندر بو شهر از زوارق پیاده شده سی عراده
 توپ چهار پوند و پنج پوند و شش پوند و نه پوند از کشتی برب دریا آوردند و پشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچی و عرب و انجلیس از دریا پیرون آمدند
 و در حمله اول صد تن تفنگچی که در عیلید بودند بباران گلوله توپ متفرق شدند و روز سه شنبه بماندند و روز چهارشنبه بمشش فوج سرباز و هزار سوار و عسکر
 توپ بجانب قلعه هندی یکفرسنگی بو شهر راه سپردند و گاه سحر بخار قلعه آمدند و این در وقتی بود که باقرخان از بو شهر رسید و از برج راه پنا سو ده جنگ
 پیوسته شد باقرخان و احمد خان پسرش و شنج حسین چاه کوتاهی عرب و موخ ملاحظه قلعت و کثرت عدد با کرده اردور و گلوله توپ تفنگ توپ
 گرفت کشتیمای بزرگ انجلیس نیز از دریا حرکت گرفته نزدیک ساحل آمدند و در برابر قلعه هندی توپهای ثلث و شش پوند را بجانب
 قلعه و ان کشت انداز و بحر و بر و خشک تراش حرب با کشیدن گرفت باقرخان و مردم او استوار با ایستادند از بیم طمع آفتاب تا نیمه روز از
 دو جانب شور محاربه تافته و جانهای عزیز حالت خوار و خاشاک یافته بودند و و کرده چنان پیکر کز نزدیک شدند که ایرانیان بر روی سپاه انجلیس
 با تیغ همیزند و جمعیکر کشیده سواران انجلیس از چهار جانب باقرخان و مردم او در آمدند و گلولهای بسیار و سیاه آمانا از انبر همت پدید
 و بایان همه مشهور و قصوری در شات ایرانیان براه یافت و از حملات سپاه شکستنا مقصد و چهل کس از عساکر انجلیس بجنگ پلاک افتادند و سه عراده
 توپ از ایشان بگرفتند و پنجاه کس از مردم هندی سوار و حکیم معوق شده شد و بسیاری جراحت یافتند چون جماعت سپاه بحری از میان زوارق
 جلادت سپاه ایران و ضعف سپاه انجلیس مشاهده کردند توپهای کشتی را بران قلیل سپاه بر بشتد و آتش زدند و هشتاد و دو تن از خویشاوندان باقرخان
 شکستانی مقتول شدند احمد خان پسر دلیرش که نام نیا داشت نیز در این میان قتل آمد و مردم او بنهر همت میروند و باقرخان نیز سوار کوزه شکستنا
 رفت و در فراق فرزند و خویشان دیوانه و پریشان شد و شنج حسین میو شهر رفت و سپاه انجلیس قلعه هندی را سحر کردند و روز چهارشنبه و شب پنجشنبه
 آنجا بماندند و جزال انجلیس بدریا پسکی پیام فرستاد که متابع ما شویا آماده جنگ باش و ی پاسخ داد که مرا اجازه جنگ نداده اند مصلحتی در دست ما اجتماع الملک
 در رسد و از جنگ صلح هر چه کند محاربه است جزال بر این سخن وقتی نتخاده سحر کار روی بسوی بو شهر نهاده بهر همت از آنجا بجانب حستان بر از جانی
 و محمد خان با تفنگچیان خود در برج خلعت پوشان نیم فرسنگی بو شهر جای داشتند و شنی چند از توپچیان نیز بر فراز آن برج بجا رست متوقف بودند و در
 اینوقت سوار انجلیس بمشش فوج سرباز و هزار سوار نظام و سی عراده توپ در رسید و هم از گرده قصد اندام برج کردند و از جانب بحد و تن
 توپچی را که بر برج بودند در هوا متلاشی میکردند لاجرم توپچیان توپها را از برج بر آورده بسوی شهر فرار نمودند سپاه انجلیس آنان گرفته متحی تا خند و
 در حاکستان خارج بو شهر که باغ شکری نام دارد در آنجا رسیده از دریا نیز بر آنقوم باران گلوله همپارید بعضی از مردم بر از جانی از بیم آتش توپ و هم
 جان خود را آب در افکندند و جمعی حسن خان و محمد خان بر از جانی و محمد رضا پیک زیادتی بدروازه بو شهر رسیده سرباز قراجه داعی که بی ستر پی
 نریب بودند چون فرار یاز آمدند از برج فرود آمدند در میان دروازه مجتمع شدند و فوج نیا و نندی و توپی سرکاری که در پیرون قایم بودند بمشش پند
 و سپاه انجلیس توپ ننان و فخر کنان در رسید علی سلطان بهار توپچی از جانب بحر چهار گلوله توپ بجانب زوارق انجلیس افکند و چند کشتی را
 کرد و یکتن را پست کرد و از آن پس بهر سید و به پیغوله متواری شد و در اینوقت دریا پسکی سر اسیمه شد حکم داد و ارایت ایران را از انجا بر نای عت باز
 بریدند و وزیر افکندند مردم شهر چون علم دولتی را کونسا دیدند مضطرب شده پیکبار فریاد بر کشیدند و از جماعت توپچی و سرباز جمعی بنجا میهمند
 بحرینی رسید محمد طاهر و پهلوی پناه بودند و جمعی به پیغولها و زاویهها خویش نشان شدند و مردم شهر از غایت حمیت و غیرت بر دریا پسکی

آمده و ابراهیم به و ثبات ترفیع کردند ولی دریا یکی از قوه بیستادگی نموده و درین وقت سپهسالار خلیس رسیدند و محمد حسن خان برازجان و محمد خان دشتی
 پریشان خاطر شدند و محمد رضا یک یک ازین شیخ عبد الرسول خان دریا یکی مرحوم و چهار سوار برای رانی از خصیم و غنیمت زنده و پیران شسته
 سواران خلیس نهائی آنان بنا خشد و حیدر یک را بشمیری از اسب بکشدند و محمد رضا یک کشته دوش سوار را بشمیری کشت جماعت سواران نظام یک
 او را هدف تیر تفنگ کردند و سی و پنج کلوله با اعضای او رسید به جان بدو و محمد خان مرد و شتی بدستاری کشتی از میان بدر بردند و حسن خان برازجان بی
 و در روز تواریری اغیر لاس کرده برازگان که کجست چون سپاه اخلیل طرف قطعه بو شهر را فرو کردند و شهر بو شهر تسلیم شد سواران پیران نامه بدر وین فرستاد
 دریا یکی را بخارج حصار کرد و معدیخان سرینک میرزا رضای شنی را نیز بخوست و در مقام سؤال جواب برآمد ایشان پاسخ دادند که امنای دولتین
 ما را رخصت جنگ اند و زیاده از این سپاهی بجا فطنت بو شهر بدینجا نب لغزنا نده و همانا در خاطرند ششده کالیس موت چندین ساله شکست
 دولت علیه ایران از درناز قه و محارب خواهند آمد در این وقت شمار با تاجید و جنگ در انداخته و ما صوت حال اشجاع الملک سردار فاکرا
 عرضه کردیم و منظر جواب بودیم و شما مملکت ندید و در آید سرداران خلیس بعد از شکست کوی این سخنان قراول برانها کما شسته هر سرتن با سرچ خارج
 شهر محبوس بدست شد هم در روز و در پس از ضبط غلات و قورخانه و توپخانه سردار فرمان داد که لشکریان با اسلحه از شهر بدر آیدند فوج مذکوره با تیر غرو
 از دروازه پیران آمدند و تفنگ سایر آلات جنگ از دروازه سپردند و بکشدند چون قدری راه سپردند دیگر ماره حکم کرد که شب متوقف باشند و صبحگاه
 بروند و قراول برانها کما شست چون روز دیگر رسید لشکر اخلیل سب و آخرو ق لشکری را برای انصرف کردند و ایشان را مرخص استند و بهاران فوج بر
 معاجت در بندر متوقف شدند و هر که شواست زلفت و کس مانع نبود چهاردهم ریح الثانی برازگان رسیدند و بنزد حسن خان ضابط برازگان
 رفته و طلب عفو و آزوده کردند و ابی بشرم و آرم از رخ شسته گفت و چنین روز بر رحمت آزوده و عفو شد و حالش کرد کفشد از غلاتی که
 حمال دیوان در برازگان جمع کرده و توبه سپرده اند حاجت ما را کفایت که کفایتان مجازت و جشیا رنیت شما فکری دیگر کنید چون نقدی ندا
 که از رحمت بخرند که سینه و برهنه راه کارزون برگرفتند و در آنجا فوج رضا قلینان عربی صری پیوسته شدند و چون کارزون رسیدند
 میرزا علی محمد خان حکمران کارزون که از پسران مقرب سخاقت حاجی قوام الملک بود از فوط کرم جلی و موروثی کام همه دارد او کار همه را بنوا کرد و
 مرفه الحال شدند علی سلطان بهارلو و مصطفی قلینان با سربازان از بو شهر برآمده رانی یافتند رستم خان نیز پیش سرداران خلیس در شهر
 شسته بجا شست و فرمان دادند که ارباب معاملات ابواب کاکین بجا آیند و به بیع و شری اشغال کنند و سرداران اخلیل خواستند حاجت قوام الملک
 مستم دارند و امن پاک و را که از جان نثاران قدیم این دولت ابد بدست بجا هی پالایند با مردم شهر بی کفشد که با بو شهر را بچنگل مخرن کرده ایم
 دریا یکی سی هزار تومان دیدیم که شهر را تسلیم نمود و با ما مواضعه نماده که بجا جی قوام بدینوشنای کند و او را بران دارد که مردم شهر را بر بیو مالک و ابرقا
 و بشوراند و حال آنکه چنین امری با واقع نشده محض تدبیر و تدبیر اخلیل بود که این الفاظ را شهر آفاق نمودند علی اکبر میرزا حسعلی خان دریا یکی را
 با همت تن از خدمت او و محمد یحان سرینک میرزا رضای شنی روز جمعه در زورق نشاندند از دریا سیر داده به بندر ممبئی بردند پس مقصد کاوود و بندر کوفه
 و پانصد شک خرابه بندر بو شهر حمل و نقل نمودند و یکصد صندوق همه وزه باطل و شیو را کشتی بوشهر و بنگالام پارس بردند و در کار و زیاده و بند
 تا پنچ و چنین کردند و چشم مردم جهان جلوه کردند که پانصد صندوق زیناب است که بجهت خراجات و اقامت خدمتگذاران بهمه آورده اند تا خلا
 بطمع زرفرغنه و بموقت اخلیل شیفه شده و بهر شب دوست کس ز سوره و وعده توپ بطلایه اردو سواران میفرستادند و تا سوار اردوی نا
 از دریا سیر بیدار و در نظر پیسنندگان عظیم نماید و دوسه چند انکه مردم داشتند جنیمهای اضافی برمی فرستادند و جزال صاحب بهادر سردار
 اخلیل بر صفحه سخنی چند رقم کرده و خانم خود را برده از دروازه بو شهر دراوخت و حاصل آن این است که شهر بندر بو شهر در مدت چهار ساعت
 متخیر سپاه بری و بجری اخلیل در آمد بنام نامی حضرت ملکه معظمه و بعد از آنکه چوب زیرین علم ایران بعلاست ایقاد فرود آمد علم کوی اخلیل در
 کشت و مپست و یک تیر توپ بقانون دولت بسلامتی وجود مسعود ملکه معظمه غلظه ملکه و سلطاننا خالی شد و کشتیهای اخلیل را که در دست
 بجا رنایا است برای اعلام مردم جهان از این فتح زینت کردند و حکم سردار جزال صاحب بهادر سالار افواج اخلیل که بخلج فارس در آمد
 متبرجوش کار پرداز مهمام دولتی و بالیوز خلیج فارس از کوی اخلیل در بو شهر رقم شد بنا رنج یازدهم و سیمبر کبیرا و بهشت خنده و بجا و شش میسوی
 این شش اطرار بنا رنج مذکور در صفحه نکاشته از دروازه دراوختند فقره اول شهر بو شهر در تحت حکومت اخلیل در آمد از این روی باید بقوانین

عسکری آنان که در آن حکومت تخلص میباشند حقوق یکس از دست باز دارند و کوش بخوان و منافعین فرا دارند و اگر کسی غیر منافعین
معاینه کنند فقره دوم خدایه حکمی هر قوم نشده بند بر شوهر از قیمت شماران معاف خواهد بود فقره سیم آلات حرب و اسلحه در نزد هر کس باشد
مضبوط خواهد شد و بی آن هیچگونه تسکرات خرید و فروخته نگردد و چهارم هر چه از بند بیرون بر نهد یا در آن بیخ و شری آن منع نیست
فقره پنجم هیچ و شری غلام و کینه جاز نیست و هفتم از آن فقره ششم آنکه در این شهر نداده اند که بخوابند زیر حمایت تخلص نمیباشند بود و هفتم هر لشکری که بی آن
بلکس سلاح جنگی ندارد و در نزد هر کس دیده شود گرفته خواهد شد و مسافران چون بدروازه رسند آلات حرب خود را محافظان دروازه بسند و کلاً
با گرفتن از او بستانند بستانمان که زیر علم تخلصند هر کس تا این شریعت خود طاعت خدا کند دولت تخلص را بدین و ندید کسی که شریعت فقره هفتم
ساحی خبر نهد یا بقانون عسکری مکافات دهند و اگر خبری بزرگ باشد حکم آن با سر دار خال صاحب است و کس که این مله مدیون باشد بصدقت
بر آن زن شریعت است فقره هفتم در آن تخلص درون شهر و تراق کردند و دو فوج سرباز در شهر باز داشتند که کس بی اجازت از دروازه بیرون نرود و
کار شهر را نظم کند و تفکر مصالح حفظ خود را نداند و چند جا آبر از بیرون بوشهر با خاک بر کردند که اگر سپاه خارج با تاجارستان بی آن تند و روز
دو هزار مزد و در گرفته بجز خندق و بیابان شکر میزدند و حفری میبردند و در زمین برده میبارود میباشند که چون سپاه ایران یورش برداشتند
و از سامان بوشهر تا باغ شکر میباشند و شخصت عداوت و شکریا که استند و چند جا آبر که گوار بود در میان سنگها افکندند و از دروازه
بوشهر که آب دریا بر معبر شهر احاطه داشت کشتیهایی بزرگ باز داشتند و مان توپها را از دور روی بجانب مجمر و باروی کردند و کلوله این توپها را
من و چهارده و من کمتر وزن داشت پس بجمع آوری از قوه همت کما شد و به حال آن صفحات خلعت فرستادند و نامه نگاشته و بعضی از
مشایخ که در مواحل و جزایر عمال بودند ناچاراً آنان متابعت کردند و از جمله شیخ حسن چارکی که در جزیره قیس سکونت داشت ده سرکار و بدینا و ستاد
و طهارت دوستی کرد و روز شانزدهم ربیع الثانی در شیراز خبر خواب نموده رسید و این در زمانی بود که معمر علیخان شجاع الملک بعزم سفر بوشهر
در حوالی شیراز بچهار راه بود نموده و در حلقه خطی بدو فرستاد که در حرکت تعجب کردند و شتاب برداشتند و در حلقه خطی بدو فرستادند و در حلقه خطی بدو فرستادند
که بهنگام وصول شجاع الملک کارزون بدو پیوسته و بجهت قلینان قشقای المغانی تیر حکمی رفت که بدو ملحق شود و در دانه مقصد شوند و صوت واقعه
بحضرت دار الخلافه عرضه کرد و خود به تیر سپاه پرداخت و از این خبر در فارس بیخ روی فتنه برخواست حاجی قوام و اعظم آن دیار اجتماع کرده در مدینه
نموده و بدفعه تخلص رخصت خواسته نموده و باسب و دو که احمد مدعی عساکر دولتی این کار را ناده و کافی است و مصحوب بریدان سر بیع المیرزا
ابدمت این اخبار در دار الخلافه مقرر و مع امینای دولت علیه کردید و بتجریه لشکر و ارسال عسکری قیام و قدم در زمین چون ملتس حاجی قوام و عمال ملکیت فارس
در باب خصت بدفعه تخلص و خدمت نموده و بجز بوزن جابت نشدند ایشان هم بر خود مقرر داشتند که بوسایل دیگر در هوا خواستی دو
و جان نثاری در راه اودت و فدویت کوششهای شایان و وجهیهای بیایان تقدیم رسانند چنانکه حاجی قوام و عمال ملکیت و میرزا نعیم شکر
نویسان شیخ حاجی محمد باشم خان امیر دیوان فارس سایر اعاظم الملک راه خدمت و بندگی حضرت تشریف اراوت نموده و تیر سپاه و طرقات
ما محتاج و مصارف عساکر حضرت تا آنکه متعاقب متوالی بهم از بار خفا اندر جایون بمقابل و دفعه عساکر تخلص میباشند و در دایمی مظهر چه در بخت سردار
شجاع الملک چه در زیر حکم سپهسالاری کشیکهای باشی مجتمع آمدند چنانچه تفصیل کرد و خواهد شد بعد از آنکه سو فوری و بعد از آنکه سو فوری و بعد از آنکه سو فوری
و طرقات لشکر همه در کتاف اوف عمال فارسان باشند عمل خبیم داد و اتحی بطوری از عهد و عهد که هر نوع طرقات لشکر کشتی و قبیل از قوه
و ماکول و بطوس اودت حرب قورخانه و سایر دژ عسکری برای برانجان بطوری و قور بهر ساینده که اردو باشد و مثل یکی از بلاد معبره شده بود که هر چه بخواهند
بود ذکر ما موریت کشیکهای باشی قاجار حکمرانی سپاه حضرت پناه ماموره بنا در ملک فارس اگر چه بتدریج پناه
حضرت پناه با سرکردگان و تیر سپان رزم آگاه مامور بفارس شدند لازم افتاد که در این وقت کار دانی بزرگ حکمرانی این حکمرانی آن سپاه یقین یاب
لذا مقرب سخا قان امیر الامراء اعظام میرزا محمد خان کشیکهای باشی قاجار خلف الصدیق مرحوم میرزاخان سردار که عهده دولت و رکن جنت و روی
انجام باز روی ابطال بود بدین خدمت نامزد شد و فضلعلیخان امیر تومان قزاقی که در فروست و لشکر کشی فرید و وحید و معروف مردم قریب
بعید است نیز بمواظقت و مراعات کشیکهای باشی با جماعتی از صاحب منصبان سواره پیاده معین گردید و بر و پنجصد چهارم جامه دی لا و لی از دار الخلافه
بهارت و باغ خارج شهر نقل و تحویل کردند و حضرت شاهنشاهی از محال چاکر نوازی و بنده پروری نایب حکام رکوب بیاباغ مذکور

توجه فرموده کشیک باشی را بتفقدات و تلفقات خاص مخصوص داشت و از باره بنده خاصه و مطبل مبارک که یکی آنچو محرم کوزن نام ملاوس پیکر صحرانک که
 بهیکل با زین عروق و ستام مرصع بدو بخشد و خلعتی که از بنهای کشیری با تفنکی بی نظیر فضلعلی خان میر قیصر موصبت کرده و بعضی خیزه و شکوک برای مصداق
 عساکر کشیک باشی حمل دادن فرمود و آنرا از از رکاب علی رخصت غریمت بقصد داد و احکام الحاق بعضی عساکر مخصوصه بار دوی و دوی از دیوان اعلی
 یافت و کشیک باشی با چهار عراده توپ و قورخانه مضبوط و شش فوج عساکر نظام و بسیاری از سواران فلام شجاعت و غلام بهادران طوایف
 شاهسون و شکلی و ناخکی روانه شد و از پروردگان مدرسه نظامیه از القون فرزند زخان سرنگ محمد صادق خان قاجار شام سانی و محمد حسن خان مقدم
 و مصطفی قلیخان نوری و محمد آقای تبریزی نیز همراهی و خدمت وی ماموریت یافتند و در تمامت ارض راه دارد و در نظمی کامل حرکت و سکون داد
 که بر عیال می منازل عرض راه جبهه جو و پره کاهه الابهای زر خالص حواله رفت و در شهر حمادی الاخره با کوبه زاهره و چشمی و افزه بیشتر از در رسید و اورا
 استقبالی بزرگ کردند و بزرگان ملک در خورش خردی مشه گرفتند و محمد ابراهیم خان نوری سرپشت فوج لشکر صفهان نیز با فوج خود در دو اوشتم
 مذکوره در رسید و تمامی کابرو اعیان فارس بمواضعت حاجی قوام الملک بن عضدالدوله حاجی ابراهیم خان صدر سابق شیرازی و عموم مردم شهر
 از دحام و اجتماع کرده بخند کشیک باشی آمدند و بر خست منازل با سپاه پنجمین و عزم بو شهر مستعدی شدند کشیک باشی عموم خلایق آن مرز و بوم را با لقا
 امنای دولت مستطیر ساجده بنازل خود رخصت رجوع داد و بهیه قورخانه و اشطام حیه خانه و تجریش پناه حضرت پناه موطنی کامل نمود و مصمم حرکت بجای
 بندر ابو شهر بود و ذکر محاربه مصطفی قلیخان میر خجسته در بندر لنکه با سپاه انگلیس سابقا مرقوم افتاد که مصطفی قلیخان میر خجسته قراقرز
 با جماعتی از سپاه و توپخانه دلی بتوقف لارا مامور بود پس با اشطام بنادر و سواحل فارس رفت و در بندر لنکه در ساحل دریا خیمه افراخت و اردو
 و بنظم امور پرداخت و در پیم ریح الشانی ناگاه یکفرزند کشی انگلیس که شصت و شش توپ و چهاره را حامل بود در رسید حکمران کشی کرد و بی در ساحل نظاره کرد
 و حکم کشان کلوله توپ داد و هوا پر کرده اشیر گشت و زمین پر از نار و سیروس گشت و میر خجسته در حوالی بجهت صوبت یافت و کلوله توپ توپ تر گرفت و وزن هر یک از آن
 کلولهها معادل ده من بود و بجهت وصول آن کلولهها با ماکن بعیده و حصول ضرب شدید بهر توپی را با زمین بار و دانا شسته بود و میر خجسته از توالی آن آتش بوز
 و آتش فرزند بر لب آب تاب سناورده و باد و عراده توپ لختی بناچار پکار کرد و در آن فایده نذیر لاجرم فرما داد تا بنه و آغوق و قورخانه را حمل کردند
 کنار دریا خود را و در گشتید و از آن رعد و صاعقه من بعد سلامت یافت و بدین پیغام فرستاد که مردم ما را با دیار کاری نیست اگر بمناکت و محنت دارد
 پای صبح اگر آید شیخ خلیفه و مردم بندر لنکه از حرکت میر خجسته خرسند و راضی شدند که در میان صاده و سپاه کوفه و رنج کشند و ذکر بعضی واقعا
 این ایام در حضرت دار الخلافه طهران چون اخبار منازعات سپاه انگلیس و ورود و زوارق جنگی آنان در بنادر و سواحل فارس شنیده
 پذیرفت مردم دیار و بلاد ایران که بمبالت و شجاعت و شکر کشی و دشمن کشی همیشه خوی و عادت داشته اند از اقطاع و صیقل ممالک ایران بکوشش
 خروش و آمدن خون گیت آنان در عروق عصیت بطفیان در آید و بنض غضب ایشان در پیکر مردمی جریان یافت و از اطراف و اکناف عراض جاکرانه
 بدار الخلافه توپ تر گرفت و رخصت مجاهدت و جواز مبارز طلبیدند و علمای ممالک محروسه نیز در ضمن ذریعه جات باظهار حمایت شرع مین و طاعت
 دین سید المرسلین کجبار درآمدند و از ماتم ممالک محروسه ایران عرضیه با دار الخلافه فرستاده معروض داشتند که حکم جواد داده ایم و هر یک در هر شهر
 با چندین هزار کس مشطرا و نشان و اشارت شایسته بر پای ستاده ایم تا بهر جانب که اشارت رود مبارزت شود حضرت شایسته ای بصدد و فرایان
 مطاوعه همدران و اخوت و خوشنود بدانست که انچه خرنه با سیم و زر آگنده و سپاه با طراف بدین کار را گنده اند و از علما و عا کوفی منراست و از سلطین
 جنگجوی روابست و بدین مضمون محنت متحون احکام و فراین بیلا و صا اصدرا یافت از انجمله فرامانی بافتخار و ابالدشیر میرزا حکمران دار الخلافه
 صادر شده بود که در روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الاولی در جامع اعظم دار الخلافه علای اعلام و امرای عظام و تمامت طبقات خواص و عوام زیاده
 هست هزار کس با صفای هوا استماع آن اجتماع کردند و چون در آن ضمن خلایق را اصطالب عراض بود و شرفیابی کل خلق بحضور افتاد پس عرض حال خود
 صوبت داشت علما و فضلا و ائمه و قضات عرضیه بخدمت جناب بیلا التاب اشرف صدر اعظم گناشته متمنی قدوم آنجناب در آن مجمع شدند
 و مضمون عرضیه علما بهیاد تقدیرین محل مرقوم میکرد و در شرف میرساند که از قراقرز که نواب الالدشیر میرزا احاکم دار الخلافه اعلام فرموده بودند که با دستخط
 فرمان مبارک از جانب سنی جوانب همیون شایسته ای صان آمده شو که عن استنهایی بافتخار ایشان صادر شده است که با بلت بلاغ فرمایند
 قراقرز و بر جامع شاکند شایسته اند که فرمان همیون را بنحواند بهی است که مردم هم در مقام امثال امرها یون هر یک لبانی عرض داشته عالی خوانند

در با سکی
 دیکو از آهینی
 چهره

لطیفی خان قناتی و رضا قلی خان سرباز عرب و عبدالحسین خان سرباز ترک توپخانه بنشین عراده توپ یک چهاره که در اردو اجتماع داشتند
در میان سبکو و خط لشکر مشغول بودند و حسین خان و حاجی خان و شتی نیز بفراسیم کردن حرکت تفنگچی اشغال میوزیدند شب یکشنبه چهارم
جمادی الاولی رضا قلی خان عرب باد و عراده توپ و چهار صد تن سرباز مطلب از توپ سرون رفت و سیصد تن سرباز قناتی و یک عراده توپ
از قنات بدو پیوست و از جاه کوتاه غلات و حبوبات نقل کرده بشکرگاه رسانیدند و در چغنه جبهه هم ستر سوره وزیر عشار انگلیس که رخنه خاطر
ایران رفته بود از بغداد به شهر آمد و بکوئی انگلیس منزل کرد و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز نمینی را با کشتی انگلیس بخار به شهر آورد
تا بر عدت سپاه آنان واقف شود و او را به شهر راه نداده از راه بغداد و محرمه بطهران فرستادند در این امام کاظم نامی برای محاطه بشکرگاه انگلیس
رفت و او را به تمت جاسوسی گرفته نزد سردار بردند و او بدو گفت که اگر جاسوسی بهر علی خان شجاع الملک بگو که چرا میدان محاربه می کرانی و بی نظر
پیام کرد که ما بنور ما مور بچنگ نشد ایم و اشتهار فرمان و حکم شاهنشاه ایران داریم و چون رخصت باشیم بمقاتله خود هم پرداخت و ذکر محاربه
سپاه ایران و عساکر انگلیس اما از طرف فارس شجاع الملک که در نیم فرسنگی برارگان لشکرگاه کرده بود قریب یکماه در آنجا نشاء
کرد و از طرفین مبارزت در محاربت روی نداد و یورش برین بدین بود و یورش بر آن لشکر بسیار بود و چاه اطراف و شهر از توپهای بگرمی
بری و خرقه های پربار و دینار و دوزخ مسلمان موز آمده داشت و سپاه انگلیس نیز مقابل در صحرا را سود خود می دانستند و در و ششم جمادی الآخره محمد
صادق خان یوزباشی که قلا و وز و طلا به سپاه فارس بود خبر فرستاد که سپاهیان از شهر بمنزل چاه کوتاه آمده قصد برارگان کرده اند و غلبه غالب
آنکه شبانگاه پیشون پشته کنند شجاع الملک با برارگان سپاه مشا درت نموده بر آن مقرر کردند که ایشان در پیشون بر انگلیس تقدم جویند و بمقام
غروب باد و از عراده توپ مصمم رکوب شدند و بر فتنه چون فرسنگی راه بریدند برآمدنیکون بری ز روی نیکون دریا و چنان بارانی شد
فرو ریخت که قامت آلات جنگ از قوت تشنگ و قورخانه از فایده مزاج خویش باز ماند و از دامن کوه و بار بار خواست و در ارضی
پست آنها جریان یافت و راه از پراه شناخته نمی گشت هم در این وقت از باقر خان شکستنی خبر رسید که سردار انگلیس با سیزده هزار کس قصد پیشون
اردو دارد و لهذا شجاع الملک بجهت محافظه اردو با گشتن را اولی شمرده مراجعت کرد و پس از زمانی عساکر انگلیس بجای آمده توقف کردند و وزیر
محمد قلیخان ایلمانی فایس دینره سرزیر باران انگلیس روانه اردو داشت و پیغام داد که لشکر انگلیس چندان نیست که باقر خان مذکور کرده و باید
با ایشان بای مقاومت افرو شجاع الملک توقف در اردو اسلام بدست که چون دشمن برسد بجایه پیوند دعا عظم سپاه بدین رای عمل نمایند
نمشتند و به اتغروق و اقبال و احمال از آن محل سرون فرستادند و خود بسبکبار با ایستادند و از چهار قسمت سربازیک بهر را بحفظ بنه نهادند
عبدالحسین خان سرباز ترک توپخانه و شمس قوب نیز در اردوی بنه ماند و شجاع الملک با سربازان تاراضی و الکی و محمد قلیخان ایلمانی نامه نوشت
که در شب دوازدهم جمادی الآخره از منزل نه ترک که محل توقف بود بجانب برارگان آید و در نیم فرسنگی لشکر انگلیس کین کند و مواضع کردند که
نفره توپ اخبار بکوش ایلمانی رسید شجاع الملک از طرف شمال غار پیشون کند ایلمانی نیز از جانب جنوب در آید و همانجا به سپاه انگلیس ازین سو
سردار را آگاه کردند و او بسپاه خود خبر داده متعجب گشت و او نیز تیری اندیشید که قبل از وصول شجاع الملک از اردوی انگلیس یک توپ با کند
که ایلمانی بجهان توپ اردوی شجاع الملک از طرف جنوب پیشون آید و عرض دار و ملاک کرد اما از آن سوی شجاع الملک دو ساعت قبل از غروب
باد و سه هزار سوار و پیاده و هشت عراده توپ از الکی راه برارگان در پیش گرفت و یکصد تن غلام دیوانی را گفت که قلا و وزی و پیش تازی چاه
فازند که قلا و لان سپاه بنیم را یکبار به بجز و کیند و کین سپاه انگلیس خبر از قنات که سپاه انگلیس هم از روز گذشته آگاهی از این کار یافته اند و بنظر
نشته اند و چون لحنی از شب رفت از سپاه انگلیس یک توپ برخواست پیش قلا و لان لشکر انگلیس پس از شنیدن بانگ توپ بشکرگاه خود
در آمدند و در آنوقت شجاع الملک دو فرسخ راه طی کرده بود که نفره توپ را شنید بدست که کارزنگی دیگر گرفته و سپاه انگلیس از آن مواضع آگاهی
یافته اند و بعضی در مراجعت سخن گشته اند شجاع الملک است که ایلمانی از اصغای نفره توپ بجانب سپاه انگلیس خبر رسید و در دمان زردی
هلاک خواهد شد و مردم او بقتل رسند و برای آنکه ایلمانی را آگاهی دهد ایلمانی را گزیده چون قریب بشکرگاه انگلیس رسید و سیر توپ اخبار ایلمانی را را
کردن فرمود اما جماعت انگلیس از استماع نفره توپ بخاطر رسید که همانا در این شب فراوان زایران سپاه آمده است بهاری در این روزگار
آمده است لهذا قصد مراجعت بجانب بو شهر کردند و تا قورخانه ایشان بدست سپاه ایران درین قورخانه را نشاندند و چون باغری خان

وطفعلی خان قفقانی و رضا قلی خان میرتب عرب و عبدالحسین خان سرسنگ توپخانه بنشس عراده توپ یک خمپاره که در اردو اجتماع داشتند و پیمان سنکر و خط لشکر مشغول بودند و حسین خان و حاجی خان دشتی نیز بفراسیم گردن حرکت تفنگچی اشغال میوزیدند شب یکشنبه چهارم جمادی الاولی رضا قلی خان عرب باده عراده توپ و چهار صد تن سوار بطلب از توپه بیرون رفت و سیصد تن سوار قفقانی و یک عراده توپ از قنبد و پیوست و از جاه کوتاه غلات و حیوانات نقل کرده بشکرگاه رسانیدند و در بختنه سجد هم ستموره وزیر مختار انگلیس که رنجده خاطر ایران رفته بود از بغداد بیوشهر آمد و بکوتی انگلیس منزل کرد و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپردار از معنی را با کشتی انگلیس بخبار بدشهر آورد تا بر عدت سپاه آنان و اقامت نشود و او را بیوشهر راه نداده از راه بغداد و محضر و بطهران فرستادند در این ایام کاظم نامی برای معامله بشکرگاه بگلخیر رفت و او را بهتممت جاسوسی گرفته نزد سردار برادر و گفت که اگر جاسوسی مبر علی خان شجاع الملک بگو که چرا میدان محاربه نمی کرانی و بی سرام پیام کرد که ما مجوز ما مور بکنک نشده ایم و اشطار فرمان و حکم شاهنشاه ایران داریم و چون حضرت ما شیم بمقصد خود هم بر دهنست ذکر محاربه سپاه ایران و عساکر انگلیس اما از طرف فارس شجاع الملک که در نیم فرسنگی برازگان لشکرگاه کرده بود قریب پیکار در آنجا افتاد کرد و از طرفین مبارزت در محاربت روی نداده و یورش بر دین بیوشهر بی شک مورث قتل شکر بسیار بود چه اطراف بیوشهر از توپهای بجزی بری و حفرهای پر بار و دینار و دوزخ سلمان سوزانده داشت و سپاه انگلیس نیز بمقابل دصحرار اسود خود دینی داشتند در روز ششم جمادی الاخره محمد صادق خان یوزباشی که قلا و وزو طلایه سپاه فارس بود خبر فرستاد که سپاهیان از بیوشهر بمنزل چاه کوتاه آمده قصد برازگان کرده اند و غلبه انگلیس با نگاه شیخون پیشه کنند شجاع الملک با برازگان سپاه مشا و درت نموده بر آن مقرر کردند که ایشان در شیخون بر انگلیس تقدم جویند و بمکام غروب باده و از عراده توپ مصمم رکوب شدند و برفش چون فرسنگی راه بریدند برآمدنیلگون ببری زرومی نیلگون دیا و چنان بارانی شد فرو ریخت که تمام آلات جنگ از توپ تفنگ و قورخانه از فایده مزاج خویش باز ماند و از دامان کوهسار سیلی کوه و بارخواست و در اراضی پستانها جریان یافت و راه از پراه شناخته می گشت هم در اینوقت از برازخان شکستانی خبر رسید که سردار انگلیس با سیزده هزار کس قصد شیخون اردو دارد لهذا شجاع الملک بجهت محافظه اردو و بازگشتن را اولی شمرده مراجعت کرد و پس از زبانی عساکر انگلیس سجای و آمده توقف کرد و در روز چهارم محمد قلیخان ایلمانی فارس و وزیر سرزمین بازان انگلیس روانه اردو داشت و پیغام داد که لشکر انگلیس چنان نیست که با قرخان مذکور کرده و باید با ایشان پامی مخالفت افروز شجاع الملک توقف در اردو اسلام بدست که چون دشمن برسد بجایه پیوندد اعظم سپاه بدین رای عمل نمایند که شش بنده و آغروق و اتفاق احمال از آن محل بیرون فرستادند و خود بسکبار ایستادند و از چهار سمت سربازیک بهره را بحفظ بنده نهادند عبدالحسین خان سرسنگ توپخانه و شش توپ نیز در اردوی بنه ماند و شجاع الملک با همراگان تا اراضی دالکی و محله قلیخان ایلمانی نامه داشت که در شب دوازدهم جمادی الاخره از منزل نه نیز که محل توقف بود و بجانب برازگان آمد و در نیم فرسنگی لشکر انگلیس گین کند و مواضعه کردند که خود لغره توپ جنرال بکوش ایلمانی سید شجاع الملک از طرف شمال آغاز شیخون کند ایلمانی نیز از جانب جنوب در آید و همانجا سپاه انگلیس از این مواضعه سردار آگاه کردند و او سپاه خود خبر داده متعدد چکانشت و او نیز تدریجی اندیشید که قبل از وصول شجاع الملک از اردوی انگلیس کی توپ نکند که ایلمانی بکمان توپ اردوی شجاع الملک از طرف جنوب شیخون آید و عرض دمار و هلاک کرد و اما از آنوی شجاع الملک دو ساعت قبل از غروب باده و سوار سوار و پیاده و نهشت عراده توپ از دالکی راه برازگان در پیش گرفت و یکصد تن غلام دیوانی را گفت که بقلادوزی و پیش تازی چنان نازند که قراولان سپاه بنیم را یکباره بجز فرو گیرند و کین سپاه انگلیس خبر از غافل سپاه انگلیس هم از روز گذشته آگاه می از این کاریافته اند و بنظران نشسته اند و چون لحنی از شب رفت از سپاه انگلیس یک توپ برخواست و پیش قراولان لشکر انگلیس پس از شنیدن بانگ توپ بشکرگاه خود درآمدند و در آنوقت شجاع الملک دو فرسخ راه طی کرده بود که لغره توپ را بشنید بدست که کار رنگی دیگر گرفته و سپاه انگلیس از آن مواضعه آگاهی یافته اند و بعضی در مرجعه سخن گفتند اما شجاع الملک است که ایلمانی از اصغای لغره توپ بجانب سپاه انگلیس بجز شد و در دمان از دمای هلاک خواهد شد و مردم او بقتل رسند و برای آنکه ایلمانی را آگاهی دهد ایلمانی را گزیده چون قریب بشکرگاه انگلیس رسید و سیر توپ جنرال ایلمانی را با کردن فرمود اما جماعت انگلیس از استماع لغره توپ بجا طر رسید که همانا در این شب فراوان از ایران سپاه آمده است پیاری در این مکان آمده است لهذا قصد مراجعت بجانب بیوشهر کردند و تا قورخانه ایشان بدست سپاه ایران در نیفتد قورخانه را آتش زدند و چون باغرای خان

و طفلی خان قشانی و رضا قلی خان سرتب عرب و عبدحمید خان سرتبک توپخانه شش عراده توپ یک چهاره که در اردو اجتماع داشتند در پیمان سنکر و حفظ لشکر مشغول بودند حسین خان و حاجی خان و شتی نیز بفراسیم کردن حرکت نفکی ششال میوزیدند شب یکشنبه چهارم جمادی الاولی رضا قلی خان عرب باد و عراده توپ و چهار صد تن سربا مطلب از قوه بیرون رفت و سیصد تن سربا قشانی و یک عراده توپ با آنها از قباد و پیوست و از جاه کوتاه غلات و حبوبات نقل کرده بشکرگاه رسانیدند و در پیچیده هجدهم سترموره وزیر مختار انگلیس که رنجده خاطر ایران رفته بود از بغداد بهوشهر آمد و بکوتی انگلیس منزل کرد و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز معینی را با کشتی انگلیس بخار بهوشهر آورد تا بر عدت سپاه آنان واقف نشود او را بهوشهر راه نداده از راه بغداد و محمد بطهران فرستادند در این ایام کاظم نامی برای معامله بشکرگاه انگلیس رفت و او را بهتمت جاسوسی کرده نزد سردار بردند و او گفت که اگر جاسوسی بهر علی خان شجاع الملک بگو که چرا میدان محاربه نمی کرانی و بی نظر پیامم کرد که ما مجوز ما مور بکنک نشده ایم و اشطار فرمان و حکم شاهنشاه ایران داریم و چون حضرت ما شیم بمقتله خود هم بر دخت ذکر محاربه سپاه ایران و عساکر انگلیس اما از طرف فارس شجاع الملک که در نیم فرسنگی برابرگان لشکرگاه کرده بود قریب یکماه در آنجا افتاد کرد و از طرفین مبادرت در محاربت روی نداد و یورش بر بدن بهوشهر بی شک مورث قتل شکر بسیار بود و چه اطراف بهوشهر از توپهای بجزی بری و حفرهای پر بارود نیز درونج سلمان سوزانده داشت و سپاه انگلیس نیز مقابل دصحراراسود خود نمی دانستند در دوششم جمادی الآخره محمد صادق خان یوزباشی که قلاووز و طلا به سپاه فارس بود خبر فرستاد که سپاهیان از بهوشهر بمنزل چاه کوتاه آمده قصد برزگان کرده اند ظن غالب آنکه شبانگاه ششون پیشه کنند شجاع الملک با برزگان سپاه مشاورت نموده برآن مقرر کردند که ایشان دشمنان بر انگلیس تقدم جویند و هنگام غروب باد و از عراده توپ مصمم رکوب شدند و بر فتنه چون فرسنگی راه بریدند برآمدنیلگون ابری زروی نیلگون دیا و چنان بارانی شد فرو ریخت که تمامت آلات جنگ از توپ تفنگ و قورخانه از فایده مزاج خویش باز ماند و از امان کوهها سیلی کوه و ابر خواست و در ارضی پست آنها جریان یافت و راه از راه شناخته نمی گشت بهم در اینوقت از باقرخان شکستنی خبر رسید که سردار انگلیس بسیده هزار کس قصد ششون اردو دارد و لهذا شجاع الملک بجهت محافظه اردو با کشتن را اولی شمرده مراجعت کرد و پس از زبانی عساکر انگلیس سجای و آمده توقف کردند و فرزند محمد قلیخان ایلمانی فارس و دینره سر از برزگان انگلیس روانه اردو داشت و پیغام داد که لشکر انگلیس چندان نیست که باقرخان مذکور کرده و باید با ایشان پامی مخالفت افشرد شجاع الملک توقف در اردو اسلام بدست که چون دشمن برسد بجای پیوند دعا عظم سپاه بدین رای عمل نمایند که ششونه و آغزوق و اشغال احوال از ان محل بیرون فرستادند و خود بسکبار بایتادند و از چهار قسمت سربازیک بهر را بحفظ بنه نهادند عبدحمید خان سرتبک توپخانه شش عراده توپ نیز در اردوی بنه ماند و شجاع الملک با همراهان تا اراضی دالکی و محمد قلیخان ایلمانی نامه نگاشت که در شب دوازدهم جمادی الآخره از منزل نترک که محل توقف بود و بجانب برزگان آید و در نیم فرسنگی لشکر انگلیس کین کند و مواضعی که در آن نقره توپ جبار کوش ایلمانی رسد شجاع الملک از طرف شمال آغاز ششون کند ایلمانی نیز از جانب جنوب در آید و همانجا به سپاه انگلیس ازین سو سردار آگاه کردند و او سپاه خود خبر داده مستعد گارشت و او نیز تدریجی اندیشید که قبل از وصول شجاع الملک از اردوی انگلیس یک توپ بیا کند که ایلمانی بکمان توپ اردوی شجاع الملک از طرف جنوب ششون آید و عرض دمار و هلاک کرد اما از آنسو شجاع الملک دو ساعت قبل از غروب باد و سه هزار سوار و پیاده و شش عراده توپ از دالکی راه برزگان در پیش گرفت و یکصد تن غلام دیوانی را گفت که بقلا و وزی و پیش تازی چنان نازند که قراولان سپاه ضمیم را بسکبار پیچند و کین سپاه انگلیس خبر دغا فخل که سپاه انگلیس هم از روز گذشته آگاه می از این کار یافته اند و به خطا نشسته اند و چون لحنی از شب رفت از سپاه انگلیس یک توپ برخواست و پیش قراولان لشکر انگلیس پس از شنیدن بانگ توپ بشکرگاه خود درآمدند و در آنوقت شجاع الملک دو فرسخ راه طی کرده بود که نقره توپ را شنیدند است که کار رنگی دیگر گرفته و سپاه انگلیس از آن مواضع آگاهی یافته اند و بعضی در مراجعت سخن گفتند و شجاع الملک است که ایلمانی از اصغای نقره توپ بجانب سپاه انگلیس پیچید و در دهان زردای هلاک خوابد و فرمودم او بقتل رسد و برای آنکه ایلمانی را آگاهی دهد ایلمانی را گزیده چون قریب بشکرگاه انگلیس رسید و سیر توپ جبار ایلمانی را را کردن فرمود اما جماعت انگلیس از استماع نقره توپ بخاطر رسید که همانا در این شب فراوان از ایران سپاه آمده است بهاری در این روزگاه آمده است لهذا قصد مراجعت بجانب بهوشهر کردند و تا قورخانه ایشان بدست سپاه ایران درین قورخانه را تشریف زدند و چون باغری خان

برازجانی از بوشهر برای ششون اردو سپردن آمد بودند کمان کردند که او حلیتی اندیشیده و آنرا زبام ملاک کشیده لهند حسن خان برازجانی را نیز گرفته بجهت برید
چون لشکر انخلیس از چاه کوتاه مصمم بازگشتن شدند با آنکه عساکر ایرانی قریب شش فرسنگ راه در نور دیده بودند و بنال سپاه انخلیس که فشانان در رسیدند و
سه ساعت شور و غوغا و در کرم داشتند المغانی نیز از سوی دیگر با سوار و پیاده خود در رسید بر سپاه انخلیس حمل و در شتر زمی عظیم پیوسته گشت و قوه
بزرگ واقع شدند از دو جانب حمله بپیکر دزد و مردی شدند و در آن شب که شب خاشاک جنگ ارتفاع داشت شمشیر با چون برق می درخشید و خون
چون باران به بارید چون عرصه بر سپاه انخلیس تنگ شد قصد کردند که بوشهر نزدیکی باقیای لشکر بوشهر را در آنان موافقت نمایند پس از
چاه کوتاه راه شیف آمدند و در تاریکی شب توپها را آتش زدند و چنهارا را خالی کردند و اثری از سپاه انخلیس که در خارج بوشهر بودند ظاهر نگردید
ناچار بجای دیگر راه برگزیدند که از حملات و صدقات سپاه ایران محروس کردند و این کار را به آن آمد که چون توپها و چنهارا را بر فروختند سپاه
برقی نار و برق توپها را از آنرا بدیدند و دمان توپهای خود را بجانب آن سپاه باز کرده آتش در زدند و جمعی از آن سپاه هلاک شدند چون در
ظلمت لیل دیگر باره محل خیل ایشان آشکارا نمایان از راه خرم میش روشن را جایز دانستند بایستادند و در این هنگام و هنگامه لوای سپاه
کار فروخت و جاسج بصاحبون سپید پدیدتر گشت و در بشن شد که سپاه انخلیس یک تیر تاب بمیان آملال و جبال در برابر روی ایشان نمودار است
و در اینوقت اترم صاحب سردار جدید انخلیس از بوشهر پنج عراده توپ و دو فوج سرباز و چهار صد سوار بمجاومت قوم منزم فرستاده بود و اکنون
باز فوج سرباز و یکصد سوار نظام و شصت تن توپچی و پست و پنج عراده توپ و چنهارا حاضر داشتند اما چون در پناه آملال در آمده بودند و پست و
زمین حاصل مانع دیدار می گشت کثرت آن سپاه بچشم ایرانیان محاکان دیده میشد و اندک نمیداد از این روی سپاه ایران بی مرصاجان مناسب
بی رعایت قوانین نظام سب برانگیختند و چون قتل سپاه ایران بر انخلیس واضح گشت خوف و پیم شب مرتفع گردید و وصف برآر گشتند و باز فوج
ایشان از نشیب فراز آملال بقصد جنگ جدال سپردن آمدند و هزار سوار نظام از میوه میهای محاربه شدند و بجهت عراده توپ که بر فراز تپه منصوب کرده
بودند و باروی لشکر اسلام باشند و میر علیخان شجاع الملک نیز در آنکرده بصف آرائی تقدیم گردید فوج خاصه در میمنه و فوج همایون را در میسر و دیگر افوا
در قلب مقرر داشته و بهر فوجی دو توپ سپرده و در پیشاپیش صف جان عزیز گرفت نهاده بجای برده بدست سواران المغانی و دو فوج عرب و شتر
یورش بردند و در اولین حمله بر تلی که بجانب سربازان بود و فراز آمده و در اینوقت خمیس از لشکر انخلیس را بضرب کلوله و شمشیر از سبب بخاک هلاک افکندند و
و از آن برق تیغ آتش بخرمن محمد افکندند و علم ایشان پس بجانب راست لشکر تا خنجر چون شجاع الملک دید که این کار بر وجه نظام روی ننموده تقویت
آنها از فوج خاصه و فوج چهارم فرمان داده با عانت آنان فرستاد و فوج همایون بجای برده میسر و لشکر مقرر داشت و از آن سوی چون سپاه انخلیس حمل و هجوم
ایرانیان بدیدند بشنید که توپ تفنگ پرداختند از دو توپ هوا بر گرفت و از شعله بار و در برق همید خنجر که بسیار کس از فوج خاصه و چهارم
عرضه هلاک شدند در بنات قدم و متانت رای ایشان فواری و ترزلی راه نیافت چون شیر شتره و مار گزده راست بهر شمشیر بمباد صد کام حاصل
و دمان توپها را با آتش فروزی و دشمن سوزی کشادند و در دهمی از سپاه ایران انخلیس مقتول شدند عساکر انخلیس چون این خبر سوری و چهره دستی دیدند نیک
بهراسیدند و آشفته خاطر و بیمه سر شدند فی الفور و عراده توپ بر فراز تپه برده بر سپاه ایران شعله نیران پاشیدند اگر چه جمعی بپوشیدند اما پناشیدند
اینوقت سواران المغانی کناری کردند و چند چهره مقابل در روز روشن را بعلت قتل سپاه خود صواب شمرند و لطفعلی خان قشائی نیز بر آمان شدند
تجاسل و تامل آن کرده از کارزار سرایت و طبیعت و دیگران کرده از پنهان رزم کران کردند و فوج عرب نیز آغاز بر بگردند و چند انگه رضا قلخان مرتب
آنان با شمشیر کشیده چند تن را مجروح داشت باز نه ایستادند و پیمان با الووردی با اضطراب در آمده کلوله دو توپ را وارونه بپشت افکندند و هر دو
عاطل ماند و چهارتن توپچی را با دو اسب کلوله چنهاره انخلیس در هم پاشیدند و کلوله انخلیس نیز در شتر سربازان میر محمد قلخان جوان شیر در سینه می از شتر را
بر بود سواران انخلیس از ضعف سپاه اسلام قوی دل شده بر فراز تپه که تخت سپاه ایران گرفته بودند با شمشیر بر مننه یورش بردند و آن تل را
پس از چند چون از گار میمنه مامون کشند بقلب سپاه حمله افکندند بایستات لشکر از پیش بدر رفته مستعد بر میت شدند و شجاع الملک دید که از فراز
تن لشکر که در برابر ده هزار مرد داشت نمی بجای مانده و از پشت توپ که دمان بردمان پست و پنج عراده توپ انخلیس نهاده بود و دو توپ بخرمن
افتاده معجزه بکوشش ثبات و زید و علی خان قراکوز لوی سربازان نیز بموافقت شجاع الملک استقامت داشت و از جانب سپاه
انخلیس نیز کلوله چون زار و مینانی تقاطع یافت و در این پهنه مصاف سربازان دلبر روی و رفته تفنگهای خود می تابان شدند و راست گشته

پسند اند و دیگر آتشها گرفته پا و دند و شورش تن را کشند و آن ایشار را بشکر بخشد و از آن پس کس رغبت بمفرود شهر و معاشرت با آن طایفه ننمود و راهش
آمد مسدود و مانند سپاه بخلی در حصار بود و شهر بماند و بیرون نیامد و چنانکه در روز شنبه غره شعبان فضلعلی خان امیر تومان و سلیمان خان میر خجسته افشار
با فوج قزاق داغی و فوج چهارم و فوج قراکونلو و فوج اخلاص افشار و فوج چهارم محالی و سوار افشار و سوار امیر خان شاهسون و ناخلی و مکرری نجاشی
بوشهر بر شدند و ایلیانی فارس نیز با سواران خود و پاشا فرمان یوزباشی و محمد صادق خان یوزباشی و محمد رضا پیک سر تنک توپخانه و معتمد
توب تا محال گندم ریز تا حشد و چند آنکه بخوان سینه آن قوم را دعوت کردند احدی از بوشهر پامی بیرون نخواست و پاسخ داد ما چهار سپاه را معیت
در شکرگاه متوقف شدند و مترصد مجاریت بنشیند و با خود بدین ترانه گفتگو می نمودند و گفتگو می نمودیم و در آتش بصد شتاب رویم نه مانیم و نه ببطا
جرات دیم ذکر معاهده دولتی و مجتبیان ایران و استیره و آمدن کولونل شندلاک بدر کنگر و در این ایام که کنگر
سفیر کبر این الملک دولت علیه ایران در دارالسعاده اسلامبول سفرای دول خارجه مراجعت و مرافقه داشت نظر بسلم و صفاه و مهر و وفای
دولت علیه ایران و دولت بهیه استیره که سابقا از آن ممالک معلین و انبار رسه نظامیه از الفنون دار الخلافه احضار و ما مور شده بودند از جانب
کار گذاران طرفین عهدنامه تجارقی و دولتی بسته و رشته مواعدت پیش از این بسته آمد و تکمیل این مقصود را از جانب امپراطور دولت منسه
و استیره کولونل شندلاک که از اعظم و افخم آن دولت بود با چند تن از معارف و بعضی دیبا و تحف روانه حضرت دار الخلافه شد و میرزا
ابراهیم خان کارپرداز دولتی ایران که مقیم دارالسلام بغداد است از سفارت سفیر استیره آگاه گردیده این معنی را در ضمن عرایض خود با سفیر
دولت علیه تجر کرد و فرمان همایون شرف صدور یافت که نواب مامقلى میرزای عماد الدوله حکمران کرمان و سایر حکام بلاد از حد فتر
عرب و عجم تا خطه الخلافه فرستادگان امپراطور مملکت منسه را با عراز و اکرام روانه مقصد دارند و با عرقی در خور طلی مسافت گردند و در غره شهر
جمادی الاخره بی آفت و مخافت بدر خلافت قریب شدند فرمان شوشه ایران محمود خان میر سنج و جماعتی از ارباب مناصب شکیانی
خاص و محمود خان کلاشهر و رضی چند با جناب ارسته و کاپ پیر استیره سفیر دولت منسه را پذیره شده وارد سازند و از جانب جناب
صدارت اعظم نیز محمود خان سر تنک یحیی خان مترجم اجدان مخصوص صدارت باستقبال آنان مامور گشتند و علی الرسم از جانب جناب میرزا
سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبدالوهاب نایب و داد و خان مترجم اول دولت پذیرائی قدوم سفیر اقدام داشتند با تشریفات مشابه
وارد الخلافه شدند و پنجم روز پس از ورود حضور جناب شرف صدراعظم را در یافته بر نظام الملک وزیر دول خارجه را ملاقات نموده سراسر
مخصوص خود در آمدند و روز هفتم جمادی الاخره جواز تقبل استان سلطنت عظمی حاصل کرده با بارون صاحب نایب اول خود و شش تن از
تبعه سفارت بحضور همایون حضرت شاهنشاهی شیر فیاب گردیده نامه محبت علامه امپراطور دولت منسه را بر قانونی که متداولست از حضور کنگر
و کتابی که غیرت ارشاد انخلیون بود و نشان مابین آن مملکت از امتثال امپراطور و مجلس عیش و سرور و پسرک زک زده بودند با آن
صورت مرصع و مکمل امپراطور و بعضی از اشیاء نفیسه نظیر مبارک جلوه دادند و مورد عواطف و عوارف شاهنشاهی شدند و چندی منفر و کرام
در الخلافه بماندند و روز چهارم شعبان المعظم خلع و مخمر غریت مراجعت جرم کردند و بجانب خورستان روانه شدند و از جانب انپای
دولت میرزا جواد منشی سفارت میمانداری آنان همراه شد و از طریق ساوه و فرمان و بر و جرد و کنگر آباد فیلی بر شدند و میرزا جواد میرزا بان
از خرم آباد که روی از سواران شترانی را که بخورستان ماموریت داشتند نیز حشمت و عزت سفیر کور بهمه بر داشته بوشهر فرستادند و نواب
احشام السلطنه که در اینوقت در شوشه مقیم بود مکانست سفیر و همراگان در اربعای خلیفه فرمود و چون بجایا دعوی تزار و غنیتی کان داشتند مقرر فرمود
که کبر سر از قبایل عرب عجم مرکبی پسندیده افتد در معرض بیع و شتری در آورد و چون دران ایام بهوای آن صفحا ترا حرازت و حدی تمام بود و به سفیر
مريض شدند اقامتی چندان روی نداد و بانک ایامی باز گشتند و ده روزه از شوشه بجهان آمدند و معتمد الملک آنان را مرفه محال داشت و به چهار روز
دیگر بزنجان رسید و از آنجا به تبریز فرود آمدند و میرزا فضل الله وزیر نظام آنان را احترام نمود و بعد از روزی چند میرزا جواد با ایشان تا قزل بوج
یعنی نسخ رباط که سرحد ایران است برفت و از آنجا وداع کرده باز گردید و آنان بوسینه دار الملک استیره فرستادند و بهم در این ایام توقفت این الملک
سفیر کبر دولت علیه ایران با سلامبول سفر و مامورین دولت جمهوری مجموعه امریکای شمالی معاشره روی داد و با جناب کارول اسپنس وزیر دول
مذکوره بروفق حشام نامه که هر دو سفیر در دست داشتند عهدنامه میمونه انعقاد یافت و مقرر شد که ابد دولتی و مجتبیان بمواعدت و موافقت

نصف شعبان
در روز شنبه
غره شعبان
در روز شنبه
غره شعبان

یکجهت باشند و ما مورین و تجار طرفین بزبان اباب رسته مولات را محکم تر سازند و عهدنامه طرفین در اسلامبول صورت مبادیافت ذکر شیر فیای
جناب میفرمید فرخ خان امین الملک بحضور علیحضرت امیرطور و دولت قویله فرستاده چون روز پنجم از ورود و پیگیری
امین الملک پاریس در گذشت ایشانک آقاسی باشی نامه بامین الملک گذاشت که روز شنبه پست و هشتم بابت سفارت کبری بحضور علیحضرت
امیرطور باید شرفیاب شوند و هفتکام غروب آفتاب کنیز از نواب خود را به پیشش حال جناب امین الملک فرستاده پیام داد که من خود
فردا شمار بمنزل خواهم آمد و ملاقات خواهم کرد و قرار تشریفات را خاطر نشان خواهم ساخت پس روز جمعه بحسب وعده بفراتحانه آمده بعد از
کفتگو و صحبت و قرار امر مرا حجت کرد و دیگر روز امین الملک بیازید او و رفش باز کردید و منظر احضار و دعوت بحضور اعلی بود و دو ساعت پیش
از زمان شرفیابی موسیو میرسن و دو تن از پان ایشانک آقاسی حاضر سفارتخانه شدند و نیم ساعت بوقت حضور مانده چهار دستکاه کاسه
شش سبه از کالسهکامی خاصه امیرطوری پیاوردند که زینها و اوراقهای اسبان از زنا ب بود و چهار نفر شاطر سواره پیش کالسهکام امین الملک
و چهار درفش و چهار کالسهکامی نیز پیش و دنبال کالسهکامی حرکت کردند و با هر یک از کالسهکامی و یک نیز دو تن شاطر پیش و چهار کالسهکام
در خلف و امام سواره میراند و اول ساعت مقرر امین الملک بوقت سفارت کبری بدر سری سلطنت امیرطوری رسید و بمیدان طویری
که فضائی گشاده و صافست و گرد آن میدان از مجرای آبنمای آریستاده در آمد و این میدانی است که در اطراف خیابان آن دو قطار سواران گشته
و پنج شش مرتبه عمارات عالیه در اطراف این میدان بنیاد نهاده اند و از مشاهیر آریستاده است علی بچله در آن میدان دو فوج از سرباز خاصه در سری
سلطنت بترتیبی تمام دو صف بر زده قیام داشتند و مردم بسیاری نیز در این میدان اجتماع کرده بودند چون امین الملک در رسیدن و پیشرو
کو ششند و نمونگان نو آفند و با سرق سلام نظامی دادند و امین الملک بدان عمارت درون شد کسانیک بمنزل پان ایشانک آقاسی غلام پیشخدمت
سرکاری بودند و این محل را استقبال میفرمودند و بر رسم معهود سلام دادند و مهربانی کردند و میفرمودند که بدلان دویم درون رفت و طول
این سبابا طایفه کام و از زمین گذشتیم به متصاعد بود و پس فحمت و رفعت داشت و از طرف اعلای آن چراغهای بلور مجتمع که ایرانیان آنرا
چهل چراغ خوانند بر دیف سب و میخه بودند و در دو طرف این معبر طویل قراولان خاصه ضخیم بجهت قوی الیکل رنگ اندازده و قامت قامت داشتند
و هر یک را کلاه خود ابلق زده و اسلحه مصقل براق نیکو بودند و چون جناب امین الملک همراهان از این محل و معبر گذشتند بواقع فراخی درآمدند که زیاد
از یکصد کام مسافت داشت و از آنجا نیز قراولان خاصه آریستاده تراز جاعت نخست ایستاده سلام نظامی دادند و امین الملک از این رواق
و اوطاق گذشتند بواقع و تالاری دیگر رسید که بصورت امیرطور بزرگ ناپلیون و رجال و امر او امنای دولت و مصور و شش بود و در آن
خانه شامانه وزیر دول خارج در رسید با جناب امین الملک قدری گفتگو کرد و بحضور اعلی باز گشت از آن پس ایشانک آقاسی بیرون آمده میفرمود
بحضور امیرطور دلالت کرد با ترتیبی منظم در ست شرفیاب حضور شدند و در آن بارگاه علیحضرت امیرطور با دوازده تن از مردان دولت
برسوی از بخت ستاده و در برابر او امیرطریس با چارده زن از نسوان و بانویان معطر برپای بود جناب امین الملک با مترجم وزارت خارج بقتل
شش کام برابر روی حضرت امیرطور فرستاده ایستاده شد و دیگران بخشی باز پس بر تریستادند و هر یکی هدیه از هدایا و طبقی بدست یکی از تبعه سفارت حاضر
بودند و چون بایستاد جناب میفرمود امین الملک طبعی شیرین عرض کرد که نظراستقرار کمال دوستی و یکجتهی دولتین ایران و فرانسه بحسب امر اعلی
حضرت پادشاه ایران مامورم که از چند روی حضرت امیرطور فرستاده را تمینت گویم و از بخت خود شاکرم که وقتی باین حضرت راه یافتیم که چنین
سعادت و میمنت برای این دولت بطور آمده اول جلوس حضرت امیرطور بخت سلطنت فرانسه دویم و ولادت نواب و لیعهد دولت
فرانسه را که فرزند استقلال این سلطنت عظمی است تمینت و درود گویم و سیم انقصاد عهدنامه دول متفق که با دولت بهیبه روسیه در این راه
محکم گشته تحمیل کنم چهارم بر عهد اتحاد و و دادی که ما بین دولت علیه ایران و دولت قویله فرانسه منعقد گشته و روزکاری دراز نمائی و لیسکا
دولتین بوده و اکنون بطور نموده ترجیب و ترجیب را نم چون میفرمود ایران این سخنان و لغزب پامان بر حضرت امیرطور معظم پانچ فرستاد
که ای آقای ایلمچی کبر من نیک بخت و خوشوقتم که پادشاه شما بانگونه تمینتها شمار امین فرستاده از ابتدای محاربه شرق زمین من طالب شدم
که رابطه سابقه قدیمه را با دولت ایران تجدید نمایم و اینکه در آن محاربه متفق دولت ایران هیچ طرفی میل نفرمود و بستکی نیافت هم سوختا
و خود این عهدنامه تجاری جدید که با دولت ایران بسته امینت میگویم چه وسایط معامله تجاری مایه روابط مدافله دولتی است و در جنگی که فیما بین

پنج
سب

ایران و انگلیس واقع شده افسوس ارم و آرزو مندر اصلاح آتم که بزودی بمصاحبه تبدیل باد و من از شما خوشنودم بدان تقریراتی پسندیده که نسبت بدو فرانسه و ولیمیه من بهمان نمودید و شما از ملت بیگانه ای من طلبی نمانی داشته باشید مع القصد چون این سخنان پایان رفت جناب من الملک نامه بمیون شاهنشاه ایران و نشان مثال پنهان را بدست خود گرفته پیش بروی امپراطور و امپراطریس از یک تخت نشیب آمده بدست خود نامه تفهیل را گرفته بوزیر دول خارجی دیگری سپرد پس این الملک تصویر و گردن بند امپراطریس را فراتر برده امپراطریس بدست خود گرفته یکی از نسوان معطره سپرد آنگاه بفرستاده نواب لیعهد پایش بروی علیحضرت امپراطور نزدیک تر آمد و شیر را گرفته بسیار اظهار سرور و بشارت کرد و فرموده از این پیشتر ایشان دارم که حضرت پادشاه ایران و لیعهد پاسا دکار فرستاده پس این الملک بجهت سفارت خود در آن هنگام معرفتی نموده بکار مورد نیازش امپراطوری شدند و در ساعت سه ز حضور امپراطور جهان ترتیب و تشریف که گرفته بودند باز گردیده بغار شکار خود در آمد و جناب وزیر دول خارجی تا در اطاق دویم بنشیناده بازگشت و نایبان اشک قاسمی و دیگران و موسیو میرستن تا ورودمنزل همراهی داشتند و در این اوقات وزیر دول خارجی به فرانسه بجناب این الملک کااهی داد که دولت انگلیس از داخله فرانسه در کار دولت ایران و انگلیس خوشنودی دارد ولی از داخله کارکنان دولت روسیه که راهی ندارند این الملک پاسخ داد که چون ما را اعتماد بتمام دوستی دولت فرانسه است خوشتر آنکه بصلاح و صوابید دولت فرانسه رفتار نمایند با بکله پس از روزی چند که ابواب مکالمه و پیام و رسول با جناب لارذکوکی بفرستاده انگلیس معشوق شد جناب این الملک خود بدیدار و رفت و از دو جانب بر کار گرفته بخاطر اظهار حسرت و افسوس نظمو را داد و این الملک حیثاً زمانه خود را در امر مصالحه بکار نمود و بعد از مراجعت بغار شکار خویش و گذشتن روزی چند بار دیگر بحضرت امپراطور اعظم باریافت و پس از اظهار اشتیاق و الطاف مملکت بفرستاده آگهی داد که کارگران دولت انگلیس بفرستاده از بار الملک لندن خوانده اند اما امور و شروط مصالحه را بهم در لندن پایان برند این الملک از پیشتر لندن دگرگونی داشت که مبادا چنانکه باید او را نمکین نمایند یا بدست و تقریر صورت کار را بشیر می دهند خوشتر داشت که این کار در پاریس منتهی شود و بعد از مجلس گفتگوی و حضور و زاری خارجی هر دو سوی سخن پایان آمد و فاتحه کا به باریکی بخانه بیست و عهدنامه مبارکه در بیستم شهر ربیعین شرح و شروط نگاشته گردید صورت عهدنامه جدید به قیامین دولتین علیتین این انگلیس بم احمد الرحمن الزیم چون علیت خورشید رایت اقدس بهایون پادشاه اعظم شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و علیحضرت شاهنشاه انگلیس هر دو علی السویه از روی صدق و ایل این هستند که مصایب جنگی را که منافی میل و مکنونات دوستانه ایشانست رفع نمایند و دروالبط دوستی که مدت مدیدی قیامین دولتین علیتین برقرار بوده مجدداً یک صلحی که بروحق فواید طرفین باشد بر بنیان محکم برپا نمایند لهذا بجهت اجرای این مطلوب و مقصود علیحضرت پادشاه ایران جناب جلالتاب مقرب انجاقان فرخ خان این الملک بفرستاده دولت علیه ایران صاحب تصویر بهایون و حمایل آبی و دارا که مکمل بالماس ادر علیحضرت پادشاه انگلیس جناب مجدت نصاب هنری ریچار و چارلس بارون کاوولی از انانی دولت انگلیس و از اخباری شود مبارکه مخصوصه علیحضرت پادشاه انگلیس حال نشان بزرگ ملک شریف حمام و سفیر کبر مخصوص و مختار دولت انگلیس در نزد علیحضرت امپراطور فرانسه را و کلامی مختار خود تعیین فرمودند و ایشان بعد از آنکه حشیا را معامی خود را برابر و مبادله نمودند و موافق ترکیب رسمی دیدند حضور از آنرا مقبول و مقرر داشته فضل اول از روز مبادله امضای اممائی عهدنامه حال قیامین علیحضرت شاهنشاه ایران و علیحضرت شاهنشاه انگلیس همچنین قیامین خلفا و ممالیک رعایای طرفین صلح و دوستی دائمی خواهد بود و فصل دوم چون بدولت و اقبال قیامین دولتین ایران و انگلیس صلح برقرار گردید بحکم این فقره مقرر است که عساکر و دولت انگلیس ممالک ایران را تخلیه خواهند کرد موافق شرایط و تعهدات ذیل فصل سیم دولتین علیتین معا هدین تعهد میکنند که کل سر که در صین جنگ بدست عساکر طرفین افتاده باشد بلا درنگ آزاد نمایند فصل چهارم علیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکنند که بلافاصله بعد از مبادله امضای اممائی عهدنامه کامل اعلام نمایند که بواسطه آن جمیع رعایای ایران که در وقت جنگ بر او خود با عساکر انگلیس ضد ریخاشی شده باشند از عقوبت این حرکت خود معاف باشند بطوری که هیچکس هر وجه که داشته باشد بجهت این حرکت خود مورد توبیه و اذیت و تعدی نخواهد بود و فصل پنجم علیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکنند که بلا درنگ لازمته امپراطور را بر در که عساکر و کارکنان را ایران از ملک و شهر هرات و سایر ممالک فغانستان پس بحد تخلیه ممالک مذکور تا مدت سه ماه بعد از مبادله امضای اممائی عهدنامه معمول خواهد بود و فصل ششم علیحضرت شاهنشاه ایران رضی میشود که ترک بحد کل ادعای سلطنتی را بر خاک و شهر هرات و ممالک فغانستان

و هرگز مطالبه نکرده از روسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت اطاعت مثل سرک و خطبه و باج و نیز علیحضرت ایشان تعهد نمیکند که بعد از این از هر طایفه در امور داخله افغانستان اجتناب نماید علیحضرت ایشان وعده می دهد که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نماید و هرگز استقلال ممالک مزبور را داخله نکرده و صورت ظهور منازعه فیما بین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد نمیکند که صلاح آنرا بر جرح باهمتات دوستانه دولت انگلیس نماید و اقدام بحکم نکرده و صورتیکه اتمامات دوستانه دولت انگلیس شمر نمی شود از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد نمیکند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان بکار برد و نگذارد که از آنها و هیچیک از آنها باعث هیچ نوع تشویش و ریشا دولت ایران بشود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع بدولت انگلیس نماید دولت انگلیس نهایت کوشش خواهد نمود که منازعات فیما بین را موافق حق و مطابق شان دولت ایران اصلاح نماید و فصل مفصل در صورتیکه از جانب هرات و ممالک افغان بر سرحدات ایران تجاوزی بشود هرگاه ترضیه شایسته داده نشود دولت ایران حق خواهد داشت که بجهت دفع و تشبیه جانب متعدی اقدام بحركات جنگی نماید اما این صراحت معلوم و مقبول است که هر شکری که از جانب دولت ایران که بجهت مقصود مزبور از سرحد بگذرد و محض اجرای مقصود خود مراجعت بخاک خود خواهد کرد و استعمال حق مزبور نباید بهانه توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا یک جزو ممالک مزبور به مالکیت آن بشود فصل ششم دولت ایران تعهد نمیکند که بلافاصله بعد از مبادله مضامین این عهدنامه به جمع اسرانی که در چین جنگ در افغانستان بدست عساکر ایران افتاده باشند بدون عوض نقدی آزاد نمایند و همچنین جمیع افغانه که با یا سم کروی و یا بجهت امور دولتی در هر جای ممالک ایران مقید باشند همان طور آنرا خواهند بود بشرط اینکه افغانه هم از طرف خود اسرا و مقیدین ایرانی را که در دست آنها باشند بدون عوض نقدی آزاد نمایند و لنین متعادلین در صورت لزوم مامورین نصب خواهند کرد که شرایط این فقره را معمول دارند فصل نهم دولتین ملتیتین تعهد نمیکند که در باب نصب و اعتراف قونسولهای جزای قونسولهای و وکلای قونسول هر یک از این دو دولت در ممالک همدیگر حالت دول کامله الوداد خواهند داشت و نسبت بر رعایای طرفین و تجارت ایشان در هر باب همان طور رفتار خواهند کرد که بر رعایا و تجارت دول کامله الوداد رفتار میشود فصل دهم بلافاصله بعد از مبادله مضامین این عهدنامه سفارت انگلیس مراجعت بطهران خواهد کرد و همانوقت دولت ایران راضی بشود که سفارت مزبور را پذیرائی نماید با شرایط خاطرخواهی و تشریفات مندرجه بشیخ علیجه که امروز وکلای دولتین معاهدین محضی باشند فصل یازدهم دولت ایران تعهد نمیکند که در مدت سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس بطهران یک مامور را تعیین نماید که با اتفاق یک مامور دولت انگلیس ایشان را لهدی جمیع رعایای انگلیس از دولت ایران تحقیق و مشخص نماید و دولت ایران هر یک از این مطالبات که تصدیق مامورین مزبور باشد یا دفعه یا بقیه خواهد داد در یکمالی که بیشتر از یکسال از تاریخ مامورین نباشد و مامورین مزبور تحقیق و مشخص خواهد کرد و قروض دولت ایران را بر رعایای ایران و بر رعایای سایر دول که تا وقت غنیمت سفارت انگلیس بطهران در زیر حمایت انگلیس بودند از آنوقت بعد ترک حمایت مزبور نکرده اند فصل دوازدهم باستثنای آنچه در فصل سابق مقرر شده دولت انگلیس این حق را ترک و انکار نخواهد کرد که حمایت نکرده از این هیچیک از رعایای ایران را که بالفعل در نوکری سفارت و قونسولهای و وکلای قونسول انگلیس نباشد بشرط اینکه چنین حقی بدولت دیگر داده و معمول نشود و در این باب جمیع خصوصیات دیگر دولت انگلیس مطالبه نمیکند و دولت ایران هم تعهد نمیکند که همان امتیازات و معافات در ممالک ایران بدولت انگلیس بنوکرها و رعایای آن داده خواهد شد که بدولت کامله الوداد و بنوکرها و رعایای ایشان داده میشود و همچنین دولت انگلیس و نوکرها و رعایای آن بهره یاب خواهند بود از همان احترام و اعتبار که بدولت کامله الوداد و بنوکرها و رعایای آنها داده میشود فصل سیزدهم دولتین ملتیتین معاهدین بحکم این فصل تجدید میکنند آن قرار را در ماه آخوت منتهی شصت و پنجاه و یک عیسوی مطابق شوال هزار و دویست و شصت هجری و باب رفع تجارت غلام و قنبر در خلیج فارس فیما بین این دو دولت داده شده است و علاوه بر این تعهد میکنند که قرار مزبور پس از دفع قضای بدست برقراری آن که عاریت از آخوت هزار و شصت و شصت و دو هجری باشد تا مدت ده سال دیگر برقرار خواهد بود و باین خواهد بود که تا یکی از جانبین یک اعلام را مقرر قرار مزبور را موقوف بدارد اما اعلام مزبور معمول نخواهد بود مگر یکسال بعد از ظهور آن فصل چهاردهم بلافاصله بعد از مبادله مضامین این عهدنامه عساکر انگلیس هر نوع حرکات خصمانه را نسبت بدولت و مملکت ایران ترک خواهد کرد و دولت انگلیس علاوه بر این تعهد میکند که محض اینکه قرار داد تخلیه هرات و ممالک افغانستان از عساکر ایران و همچنین قرار داد پذیرائی سفارت انگلیس بطهران کاملاً مجری شد عساکر انگلیس خود را

از جمیع ولایات و اماکن و جزایر که تعلق بایران دارند بلاد مذکور پس خواهند کشید و دولت انجلس تعهد میکند که در این اثنا سرکرده عساکر انجلس علی
 هیچ مرتکبی که موجب ضعف اطاعت رعایای ایران نسبت با علیحضرت شاهنشاه ایران باشد نخواهد کرد بلکه تقویت طاعت مزبوره نهایت
 انجلس است و علاوه بر این دولت انجلس تعهد میکند که بقدر امکان رعایای ایران را از رحمت حضور عساکر انجلس امین خواهند کرد و همچنین آنوقت
 که بجهت عساکر مذکوره لازم شود دولت ایران تعهد میکند که بکار گذاران خود قدغن نماید که عساکر انجلس را در تحصیل از وقت مذکور اعانت کنند و نیز دولت
 انجلس تعهد میکند که در عین اخذ اینها قیمت آنرا موافق نرخ روز از جانب مورین انجلس ملاذ نکند داده خواهد شد فضل پانزدهم عهدنامه حال
 ممضی خواهد شد و امضا ناجای آن مبادله خواهد شد در بغداد در مدت سه ماه یا زودتر هرگاه ممکن شود و بجهت اثبات مسطرات فوق الیچان
 طرفین این عهدنامه بر بعضی و بجهت خود محثوم ساحه در پاریس و چهار نسخه یوم هفتم شهر ربیع الثانی هزار و دویست و هشتاد و سه هجری چون این عهدنامه
 تا خاتمه پرداخته شود و هر دو تن سفیر کبیر ایران و انجلس خط و خاتم بر زمین الملک نیرمان خان نایب اول سفارت را حاضر ساحه عهدنامه را
 بدو سپرد و او را روانه دارالملک ایران داشت هم از جمله واقعات و از خلافا و احضار قایم مقام از آذربایجان بپارسی حضور و ماموریت بزرگ
 فضل الدوله وزیر نظام بوزارت تصفحات بود که در ششم شهر ربیع پیکوب خرقه قرمز کتیمی بطانه خراکون ششمه مرصع مخمخ و روانه شد و در حین
 پیشخدمت نیز منصب پدر خود منصوب با او همراه گردید و حاج احمد خان پیشخدمت خاصه بالعرضه نذورات از جانب شاهنشاه ایران روانه عتبات
 عالیات گشت و جعفر قلیخان الیچانی شاداللو حکمران استرآباد با چهل سوار بدر خلافا آمد و چنانکه مکرر سبق ذکر یافته عید میلاد با سعادت حضرت
 امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب از شاهنشاه اسلام تجدید و تکریم و تمجید و تعظیم تمام نمود و در شب ششمین شبست و چهارم رجب المرجب سنه ۱۲۷۳
 مطابق سیلان نیل ترکی چون چهل و دو دقیقه از شب در گذشت آفتاب عالم تاب بخانه شرف تحویل گردید و آفتاب طالعین بوشم ملوک ایران جشن
 نوروزی برپای داشت و مبارکی و فیروزی بی پایان برد و چون نیمه شعبان درآمد مروج ملت اسلام و میردائمه گرام ناصرالدین شاه آنروز را
 که تحقیق روز میلاد حجت العالی است عیدی بزرگ مقرر فرمود و در همه بلاد کشیمی بنور خسروی آن عید سعید اعظم عیادت اوله گردید و این
 بینگن می دگیتی باز کرد و رو در کسینا زلیکوف از جانب قفقاز بدر خلافا چون فیما بین دولین فحشین ایران و
 روس بملاحظه محاسن اتحاد و یگانگی و مراقبه مراتب و داد و بکشتی این قاعده تکرار یافته که بهر هنگام که جانشینی تازه از دولت بهیسه روسیه
 بملکت قفقازیه مامور میگردد حکمران جدید صاحب منصبی خطیب از ذریعه منی الصلح ضمیمه حضرت و از خلافا کسب میدارد و مراتب ماموریت و قرب
 جوار خود را با منای دولت مشهود مینماید در این اوقات که جناب جلالت انصاف کسینا زلیکوف از جانب دولت روسیه بجانشینی ملک
 قفقاز آمد عالیجا کسینا زلیکوف را که از جنرالهای معروف و نجیب طایفه کرچه است با همفده مرد صاحب منصب شصت هشتاد تن سوار
 قزاق کنکرو روانه از خلافا داشت و در تمام بلاد آذربایجان با توقیری و تحیدی کامل کرده بدارالملک همیون نزدیک شد در روز و روز
 حسنعلی خان سریتب کروی و میرزا محمد شفیع سرشته دارد و قرقانه مبارکه و میرزا عبدالوهاب پسر دوم وزیر دول خارجه و محمود خان کلان
 شهر و یکی از نو بانیان غلام با یکصد غلام نظام و غیر نظام و ناپسی از نواب محمد محسن میرزای امیر خوار با اسبان راسته و جنبسته های دلکش
 تا قریه طرشت روی با استقبال و مامور شدند و پس از ورود و آسایش در خیمه معینه و تشریفات لازمه با اتفاق راه روی سپرده وارد عمارتی که خانه
 ایشان معین گردیده بودند و میرزا محمد تقی مستوفی و میرزا زین العابدین و میرزا عباس خان ششی وزارت خارجه در عین ورود از جانب
 امنای دولت نبروانان هستند و در شب اول ورود آنان حاجی علیخان حاجب الدوله که تشریفات سفری دول خارجه با اهتمام و نظام
 کیر رسیدگان از امیربانی منظمی بطور آرد و جناب لافوکی شازرو و فرد دولت بهیسه روسیه و صاحب منصبان سفارت تمام از جانب کسینا
 زلیکوف و همزمان معاشره و پذیرایی تحسین و توقیر و تحسین ایشان عباسقلی خان سیف الملک سفیر کبیر سابق دولت ایران بمالک روسیه و
 حسنخان نظام الدوله و حاجب الدوله و میرزا عباس خان ششی مذکور در آن مجلس حاضر شدند و روز دوم و روز داناتان عبدالعلی خان و پسر
 الملک شخدمت خاصه حضرت آقدس حکم شاهنشاهی بمنزل کسینا زلیکوف از جانب سنی بجوانب بدیشان اظهار التفات و توجه نمود و از جانب جناب
 صدراعظم میرزا شفیع سرشته دار و هم از قبل وزیر دول خارجه میرزا محمد ششی نبروانان رفته چنانکه معمول است ملاقات و مقالات و اظهار
 مهربانی نمودند و در روز چهارم شهر شعبان العظم با اتفاق محمد حسن خان نایب بشک قاسمی با ششی بحضور مجایون خوانده شدند و بیست تن فرستادند

و دو شاطر پنج سال و دو تناب از فرشتگان و شاطر خانه و کراس اسب مرصع براق خاصه سواری کینینار معین گردید و بجهت همزمان و نیز اسباب در
شد و در همه راه مغرور و مجبور گردید مجلس جناب جلالتاب صدر اعظم آمدند و مراسله جانشین فقار را بر سر زد و آن مجلس بخوبی شایسته که فرموده بودند
شد بایان رفت پس تقبیل سده سینه مستعد شدند و محمد حسن خان بر کایت با ندازه منصب پایه رعایت تقدیم و تا غیر مرعی داشته یکایک را
در حضرت اعلیٰ تعریف و توصیف کرد و ذریعه جناب جانشین را به پیشگاه عرض داشتند و جناب وزیر دول خارج از فرستاده گرفته پیش سر برود
اعلیٰ حضرت قدس نسبت کینینار لیکوف فرستاده جناب کینینار باراشکی فرستاده تفاوت درجات اظهار توجه و التفات فرمود و پس از
مرخصی از حضور اعلیٰ بحضور نواب اشرف مجد و والا امیر کبیر با احتشام بلند مقام شرفیاب شدند و بعد از رخصت بکمان خود رجعت کردند و بعد از استیذان
از امنای دولت قوی شوکت هدایا و تکفی از قبیل الفیه دان مکمل بالماس و ساعت مرصع بجا و اهر و کشتی الماس و غیره که از جانب شایسته
برای بعضی از خانواده سلطنت و اولیای دولت و علمای ملت حامل بودند برسانیدند چون زمان مرخصی کینینار و همزمان او فرارسید
قطعه نشان شیر و خورشید از درجه اول متضمن جامیل سبز و فرمان آمرتیه بلند و دو طاقه شال رضائی کشمیری اعلیٰ کینینار لیکوف مرحمت شد و
به یک از همزمان و اعلیٰ اختلاف درجات خلعتها و نشانهای زرین و سیمین مسدول فتاد و کینینار با جواب ذریعه جانشین فقار در درویش
پست و چهارم رخصت انصراف یافت و ابوالقاسم خان سربست دماوندی و محمود خان کلانتر و میرزا عبد الوهاب و موسیو جان و او و خان
مترجم اول و بابا خان یوزباشی مترجم بمشایعت کینینار را مقرر گشته پس از بخشی همراهی باز گشتند و آنان راه تبریز و قلیس در نوردیدند تا بمقدار رسیدند
ذکر ورود در میان خان نایب اول سفارت کبرنی از یارایس و آوردن عهدنامه جدید را بحضرت دارالخلافه
چون در هشتم شهر حیرالمحبوب عهدنامه دولتمن ایران و انگلیس در دارالملک پاریس انجام یافت زیرا نشان کرجی نایب اول سفارت کبرنی آن نامه را
بر داشته و سرعت سیر از برق و باد دوام کرده بالشتی بخاری راه در نوردیده و پست و پست روزه خود را بحضرت دارالخلافه رسانید و در هفتم شهر
نشان وارد شد و در پست شهر مذکور بحضرت قدس شایسته هیجاری یافت و آن عهد مجد و مذکور که بلا حفظ مبارک شرف قبول پذیرفت و بنجامت همایون
فرزین گشت و جناب صدر اعظم نیز محض داشت و مقرر گردید که جهانگیر خان سربست بن سلیمان خان برادر اکبر زما نشان آن نامه را برگرفته بفرستد و در
شهر ارم بهر با کار گذارد و دولت انگلیس مبادله کرده این عهدنامه را بدو سپارد و صورتی که مطابق آن در دارالملک لندن بامضای علیاحضرت ملکه
مغظه انگلیس رسانیده باز آن را در راه مقصد برگرفت و چون بفرستاد رسید جناب زیرمختار انگلیس که رنجده خاطر از ایران بفرستاده بود بعد از اطلاع از
ساخت و بابت سفارت خود شست و میرزا ابراهیم خان کارپرداز مخصوص دولت ایران که در بغداد و میقیم بود و روز هشتم رمضان با جهانگیر خان محکوم
مذکور در عهدنامه امبار مبادله کردند و جهانگیر خان آن نامه را گرفته چون بدین نامه بر بال و پرکشت و دو دهم رمضان نامه ملکه بلقیس حشمت را بحضرت شایسته
سلیمان شوکت آورد و پیاداش این سرعت و مکافات این خدمت بپیشان سربستی از درجه دوم مخصوص و لباس آن منصب از جواهر خانه خاص
لبوس کردید و حکم علیحضرت شایسته هیجاری جناب سربست افواج کروس حامل نشان میرنجلی مامور شد که بفرستاده جناب چارلس مور و وزیر
مشار و المچی مخصوص انگلیس که رنجده از ایران پروان رفته بود بمقام خود مراجعت داده باشد وادی خان سربست که در جهان بکلو عامل نشان شیر و
خورشید از درجه اول با استقبال و میمانداری وزیر مشار همزمان وی تا سرحد ایران استیصال حبت و راه سپردن گرفت و زما نشان در ازای
وصول مصالح نامه منصب سربستی و نشان آن و مقرری آن منصب یافت و مراجعت دارالملک پاریس مامور و خلعت جناب سربست کبرنی امین الملک
که جبه کشمیری ششم مرصع بود حامل گردید و در نهم رمضان المبارک راه برگرفت و بر رفت در میان حادثه بندر محمد و با سپاه انگلیس
و واقعات آن سپاهان از بدایع قایم این ایام آنکه در بد و منازعه و محاصره دولتمن ایران و انگلیس که به سرحدی سروری و بهر نفی
شکری عین یافت و حادثه بندر ابو شهر واقع گردید مقرر بود که نواب حشام السلطنه والی عربستان و لرستان و بروجرد و خراسان با جمعی
از سپاهیان رکابی و سربان افواج او اخرو اوایل سواران طوایف قبایل و سرحد عربستان و محمد و محظا معابر و بنادر و ممالک و سالک
پرداز و جماعتی بنوه از بهر کرده بمشایعت نواب والا مامور شدند از جمله و فوج قدیم و جدید فراتانی سربستی محمد حسن خان و سربستی محمد تقی خان و دو
فوج قدیم و جدید کزازی سربستی علی نقی خان و سربستی ذوالفقار خان و فوج بهادران سربستی آقا جانشان و سربستی احمد خان فوج سیلا خوری
سربستی رستم خان فوج دلفان و سربستی عباسقلی خان فوج قدیم لرستان سربستی بروجرد و از خان سواره مشایمون و دیرین جمعی زین العابدین

سوره فیلی جمعی حیدرخان سواره باجلان و کبیری جمعی علی میرزای سرتب سواره ایرانی جمعی حاجی محمد یک سواره قبه جمعی عبدحمید یک سواره
شرانی جمعی فرج الصغیران غنچیان عرب بلوچ ششصد نفر و آغا خان سرتب یک سواره علی طیب میرزا فضل احمد دامغانی و میرزا مهدی
محمد س قایمی و سید علی صفرو محمد رضا خان از تعلیم در سه دارالقون تیرا موبدان معمر شدند و با آنکه از جانب امنای دولت و کارگذاران
حضرت مکرر بپیام و نامه بهر یک از سرداران سپاه منصوره و سرحداران ممالک محروسه نصیحت رفت که با وجود کشتیهای حربیه جماعت بگلبر
از قبیل و سوادین و فرقت که هر یک تحمل کسید و پنجاه عراده توپ بزرگ خواهند بود و کلولهای آن توپها از دست من و سی من کرانراست طریق
و انش و حرمیت که جنود ایران در کنار خطوط و بحار و سواحل و بنادر با آنان مقابل گیرند اولی آنکه بمسافری که کلوله توپ زواریک باشکرا که متوجه
و متلاصق نشود و در چند روز اگر آنان از زواریک بیرون آیند توپهای کران حمل و نقل خواهند و زیاده از توپهای خوردار قبیل شش پونصد نه پونصد را
مبشش داون بنارند و چون کار کارزار را بخلیس از دریا بصره افتد کار بر سپاه ایران آسان گردد و بطبع ابطال از مقابلت آن رجال بر ایران
نشود و بنیاد و حاصل قورخانه و غلات بفرستند و بدان که ششصد نفر دیرالی ماهی و از آب پرون افشند تا در پشت دما و ششاک بکار
گرفتار شوند و بعد از آن حشام الدوله از این مضایح غافل ماند و این کفار برخلاف قرار و مدار امنای دولت رفتار کردند و از رعایت حرم باز
ماند و از قوانین عدم احترام کرد خاصه چون استماع کرد که در ملک پاریس قرار معاهده و مصالحه دولت ایران و انگلیس بمانی یا فیه پیش از آنکه این کار
باجام و عمدتاً مصفا یا بد و مبادله نشود دل از محالیه مقابل باز گرفت و آسوده نشست و دو آب توپخانه و قورخانه را بچهار خور و پانزده شش
و در کارهای بار بار با بیابان مشاوره رانک شمر و سخن از نمودگان نشیند لشکر را بجز منزل داد و سنکری چند دور از یکدیگر بستن فرمود و نیم
عرادهای توپ را بفرقه در هر یک تقسیم کرد پنجاه کام از این جانب آب که رود فرات باشد و ششصد نفر از آنجا که در جنبه غربی محرمه بمسافرت دوست کام
سه سنکری بستن فرمود و در سنکری اول آقا جانخان سرتب با فوج بهادران جای داد و سه عراده توپ چهار پوند و نه پوند و دو پوند و دو سنکری و بجز
محمد مراد خان سرتب با فوج سیات و سه عراده توپ معین شده و بنویسند شرقی قلعه با شش هزار کام بزرگتری بر بست و محمد حسن خان سرتب
غزالی را نامیه فوج داد و عراده توپ آن بستاند و محمد تقی خان سرتب با فوج فرامان یک عراده توپ هم از نظر بگذاشت و همچنین سه چار سنکری بعد و چار
و همی خان سرتب پیر حاجی جابر خان را با چار صد کس از عرب و بلوچ و دو عراده توپ در یکی از آنها جای داد و بر خوردار خان سرتب
با فوج امرا و موسی خان یا در فوج سیلا خوری را با سیصد تن سرباز و جرجان یا در بار چار صد تن سرباز از فوج کران و حاجی جابر خان
سردار محرمه را با دو سرت سوار و پانصد سواره عرب و زین العابدین خان را با صد سوار شامیون و دیرین و سنکری و جزیره انحضرا اقامت فرمود
و ایشان نیز سه عراده توپ داشتند و خود حشام الدوله در پشت قلعه محرمه لشکرگاه کرد و سه عراده توپ با خود بداشت و فرزندش ابراهیم
حشمت کام دور از آب خط در پس خلستان منزل برگزید و چون اندکی بگذشت نواب حشام الدوله کوچ داده ایشی باز پس رفت و در عقب
ابراهیم میرزا و تراق حبت و قورخانه را که در قریب لشکر سزاوار بود در معرکه خود بداشت و قورخانه دیگر هم در نزد پیرش بود و از وقه و علوه
شکر امیرزا ابوطالب وزیر که دو صد کام از آب دور تر بود با خود هم بداشت چنانکه سرداران سپاه و معززسان لشکرگاه عرضه داشتند که
قورخانه را در محلی که کلوله چهاره و توپ دشمن بدان فرارند و اما نگاهدار چه از قورخانه تثنی اعدا بناگاه قورخانه بیا کرد و بدین قانون
سنکری سرتب آب بعزال پیوند و با دهاون سودست اصلا پذیرفته نگردد و بمسکام آن شد که حاصل کار آشکار نشود بناگاه کفر و بدشتی
انگلیس که بخار صره بجل آرزو آمد شدن داشت و در سید و نواب والا آنرا کشتی تجاری می بنداشت و یک و چند تن از آن کشتی بجا آمده
با معان نظر از نزدیک و دور از محل سنکری و عدت لشکر و مکان قورخانه مفضلانگاه شده لشکر افکند و زواریک و سفاین دیگر بتواند برسد
و چهل چار کشتی بنهار در آمد که دو کشتی ایشان را بجز طرفی چهاره توپ بود و چهل دو کشتی بهر یک پست توپ یا ده داشتند اول جنر و صول
کشتیهای انگلیس را یافت فرستاده نواب والا تحقیق و تخمین زواریک رفت و مسجد کشتی شمرده از هم آنکه کشتیهای زواریک و میجره دیدند
تجمع باز آمد و در سه شبته به هم رجب آن سفاین بکام چاشنگاه بلتقای رود فرات و شوش که بدایت خط الحرب بتواتر رسید
و اما کشتی بخار بجز ابراهیم کام مسافت لشکر در آب افکند و در چهار شبته بکام غروب آفتاب دوازده توپ بجانب جزیره انحضرا بر باز
و سوار می کرد و میگردید و بدو در میان رود بر پشت از خاک بصره که بخیر و مسلمان بن غضبان معروفست کرد و بی راهی پاداه کرد و سنکری بر شد

و دو چاره در آن نهادند و از آنجا بسنکر ایران کوه فرو افکندند و پیرامون قبل از طلوع آفتاب بسیار تهاجمات نهادند و از آن سنکر کوه چهاره می افشاندند و از اینجانب کوه بیست و سه سنکر آنان می رسید اما از سنکر آقا جانخان بکشدون توپ جنگ بسیار رفت تا کسی اعت از روز برآمد نگاه کوه چنبار و سنکر آقا جانخان فاده باره کشت و از صد بهره افزون با طرف پراکنده شد باره از آن کوه بر پهلوی چپ آقا جانخان آمده قلب مطلب و پیکر او را مجروح ساخت و او در غلظت و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم تا یکدیگر میگرداند و بالاخره او را از میان میدان جنگ بخاری بردند و دور و زری بود و آخر در گذشت پس کشتی دیگر مباحثت و دست کام بفوج بهادران روی در روی کردند و دهان چنبار را با چنبار آتشین کشیدند و از دنبال آن دو کشتی دور و زرق آتشی در رسیدند و بر توالی نیز نزدیک آمدند تا بهشت کشتی بجاقب یکدیگر در رسیده و در پهلوی یکدیگر صف بر زدند و پیکر بیچک در آمدند و مانند بر بهاری بزاله باری اقدام جسته و از سنکر بهادران نیز کوه توپ مدافعه میگرداند تا سنکر بهادران منعدم و منهدم گردید و چند تن از توپچی و سرباز جراحت یافتند و پنهان شدند و در این هنگام نواب قشام الدوله در سنکر محمد حسن خان فرامانی جای کرده بود و علی بنی خان نیز با فوج مهندس حضور داشت نواب لا و را با فوج او بسنکر بهادران مامور کرد و او رفت و چون بسنکر محمد مراد خان رسید خود متوقف بماند و خدا و داد خان برادرش که یا و بود با فوج بسنکر بهادران مامور داشت و سربازان نیمی پراکنده شدند و نیمی بسنکر بهادران رسیدند اما از اینان کاری بر نیامد پس سنکر بهادران خراب شده بود و فوج از کار باز مانده و با تفنگ جنگ میگرداند و محمد مراد خان چون جماعتی را از فوج پسات نزدیک سنکر بهادران در پس دیواری ست و پست باز داشته بود فرماید که از هر دته پست تن با صاحب نصب در آنجا مانده دیگران بسنکر در آیند و دیگران از پس این سربازان جدا گانه جای داد در اینوقت از سنکر جزیره محضر که معدودی مردم ملوچ در آن قاست و دشمن معصوم سلطان کا بهی توپی می افکند و از سنکر محمد حسن خان کیتوپک بشیتها کشاده شد علی بنی خان و محمد مراد خان چون کار را به بر مراد دیدند کس نواب والا فرستاده توپ توپچی و قورخانه بمجد و بخواب و والا فرمود که اکنون اعداد دشتوان کرد چنبار سنکر را برکنده و تعداد جمعی پراکنده است و همانا کار از این جایگاه در گذشت است و در این هنگام سپاه میان انخلیس برای آتش زدن قورخانه سپاه ایران قار و بهای آتشین میان سنکرهای آملی ایران زمین همی افکندند و بدین تیر و تقسیم قورخانه سنکر بهادران را چون خرمنی خس و خاشاک بدان آتش شعله ناک آتش در زدند و فرو سوختند و میرزا فضل الله توپخانه بن میرزا محمد حسین و امغانی که از متعلین توپخانه مدرسه دار الفنون و حکم اقتداس همیون بخدمت آن اردو مامور بود بواسطه شباب بعضی اوقاف در زنده و در میان سنکر بهادران و سنکر محمد مراد خان نهمی و همی افکندند در اینوقت پاره از کوه چنبار پای او را مجروح کرد و محمد مراد خان او را بخاری فرستاد و معا لجه یافت تا جان از آن نیران سوزان بدر برد و سلامت بموطن و مسکن رسید و همی اوقاف نواب قشام الدوله خان میرزا چون طمعت شدید که کوه توپ و چنبار انخلیس از سنکر کاه بدانوی ترمیم و دو دیگر ملاحظه کرد که برخی از زوارق انخلیس قدری دور از لشکر کاه بخار آمده و عمارت خود را با توپ و سوار و پیاده کرده اند و این حکام ینک بهر اسب و پیرشان خاطر شد که مبادا سواره و پیاده انخلیس که از زوارق فرود آمده اند در فضای شکران ایران در آیند و آنرا محصور نمایند پس حکم داد که سربازان از سنکر با پیرون شوند و سرگردان ناچار از سنکر بدر آمدند و نزدیک نواب والا فرستاد و یک ساعت قبل از طلوع آفتاب تا چند ساعت در میان دو لشکر از مجروحان به قایم بود و بعضی کوه آتشبار جمعی از خشک و تر بر سوختند و چهارصد و هشتاد تن از سپاه انخلیس کشته شد و چهار کشتی ایشان از ضرب کوه توپ شکسته و سه فروند از عمارت کرده میزدند و یکبار که از در نام داشت نشستند بر و بعد از محاربه میزدند و در مدت توقف محروم کشته میموت کردند و چون چشمت بحار به اشغال داشتند قدری متوقف شدند که از جانی دیگر سرور کنند اما چون خبر فرقه و شعله کی سپاه ایران شنیدند دیگر باره بیچک آمدند و از فوج بهادران و مجبران پسات زرندهی هشتاد و پنج نفر در این محاربه قتل رسید و زوارق انخلیس چهل و چهار فروند بود و دو کشتی را از انخلیس هر یک چهارده توپ داشت و سایر کشتیها هر یک پست علی حمله قرار داشت نام الدوله با صاحب منصبان افواج ایران بر آن شد که نیمه سنکر از کنار آب باز پس و ندانگاه اردو زدند و علوفه و آذوقه و قورخانه با خود حمل داخل شدند چون آب و ستر صاحب منصبان را بر ابرق بعیده برده بودند این بعضی صورت نیافت مگر کس امکان بود قریب بغروب حرکت کرده یکفر سنکر علی نمودند و بخار تختهستانی رسیدند چون در آنجا آذوقه و علوفه انداختند سه فرسنگ میگردیدند و در کنار شط جایی کردند و در آنجا نرسیده آمدند و در آنجا بماندند و در وقت شب سیم شعبان با هموار رفتند و در آنجا نواب برابر اموال توقیف جسته شب چهارشنبه چشم شعبان نواب قشام الدوله و جزایر که چند کشتی انخلیس روی بدین سوی آورده و در عرض راه توپی که عراده آن شکسته بود و اعراب بخشی می آورده اند عمارت انخلیس کشته اند و نیست

خداوند
و چنانچه
صاحب جانی

کشتی بزرگ و دو کشتی کوچک از اخلیس رسید و با کندن کلوله توپ چهارم مشغول شد سپاهیان آن شعله خاطر شده بحکم نواب والا از امهواز حرکت کرده بجانب شوشه راه بر گرفتند و مسافت پنج فرسنگ قطع کردند و محمد حنجان فرامانی مامور شد که هزار تن سرباز با کعبه توبه برداشته قبیل طقزی رود و کتوت و در فول میقیم شود و روز دیگر در عاده توپ ازوقه و چند سینه و زورق بدو رسانید تا سربازان و باستانی از رود عبور کنند و نواب والا میرزا ابوطالب با جمعی سوار بجهت تدارک از بند قیل بشوشتر روانه داشت و چون خود از راه معبر آب قصد شوشتر کرده آب راه نداده مقرر شد که خود با فوج بهادران و مخبران با کلک از آب عبور کرده بشوشتر رود و سایر قشونات با ابراهیم میرزا از راه در فول غرمت شوشتر نمایند چون عبور از آب ممکن نبود فوج فرامان از بند قیل حرکت کردند و بغیر فول از آنجا بشوشتر روانه شدند و با فوج بهادران بجانب شوشتر رفته و محمد مراد خان را با فوج سپاهت از بند فرمود که از در فول عبور کرده بنواب والا در رسد محمد مراد خان چون بشوشتر رسید با فوج خود و بهادران و سه عاده توپ و چهار صد سوار را با هموار شد و توقف کردند در امهواز اترم صاحب سردار اخلیس بدو اکتی داد که دو روز است خبر مصالحه رسیده لاجرم ما دست از جنگ کشیده داریم آیا شما نیز خبری آمده و می پاسخ داد که مرا اکتی نیست و شرح حال بنواب والا عرضه کرد و در این اوقات خبر مصالحه محقق شد و محمد مراد خان از امهواز بشوشتر رفت و از آنجا بحضرت دارالخلافه آمد و ذکر خاتمه کارشاهه بنوازه یوسف درانی سابقا تفصیل حالات شاهزاده محمد یوسف درانی افغان در مقامات خود نگاشته گردید و بدان اشارت رفت که علیحضرت شاهنشاهی شفاعت جناب صدراعظم از سیاست او درگذشت و او را در زمره چاکران دربار موجب منصب اجری مقرر فرمود و آسوده خاطر معیشت و زندگی میگرد و در این اوقات که سپهران سپید محمد خان ظهیرالدوله و سردار بهبود خان و سردار زار و شاه خان و برادر او سردار محمد صدیق خان و دیگر افاضه الکوزانی در حضرت دارالخلافه حضور یافته بودند اتفاق کرده دادخواهی نمودند و عرضه داشتند که شاهزاده محمد یوسف بی سیتان امنای دولت ظهیرالدوله صبیحه محمد خانز امقول نموده و خواهرانش را کشته و باز نانش بی گذشتن مدت عدت در اسبجه و بعضی از پرده کیان او را مانند اسرای کفار بچاکران خود بخشیده و اکنون ما از اوطان باستان بوسی حضرت خاقان آمده ایم و در دارالخلافه توقف کرده ایم ما را از دیدار و خون بچوشش است و دل درخروش از حضرت شاهنشاه شریعت پناه حقیقت آگاه التماس داریم که بحسب شریعت و ادعای مظلوم از ظالم بازستاند و چون کشتگان ما را بهدرو بهانه پسند و شاهنشاه ایران فرمود که کناه دولتی او را که من ولی امر بودم بخشودم اگر شما که در شعله مقتولید بهای دم از قاتل در گذرید بهسم از خزینه عامه بدهم و الا ما ظهیرالدوله را ضایع و باطل نگذارم چند آنکه اولیک دولت ما را بخواهید تقطیع کردن تن در ندادند و مردانه در مقام قصاص ایستادند شاهنشاه عادل که حقیقت این امر برای مبارکش کثوف بود از امری بدین طور اغراض فرمودن طریق عدالت و انصاف ندانست فرماد که شاهزاده یوسف را بوشه ظهیرالدوله سپردند با شد که پس از غلبه بدو ترجیحی کنند و آنرا که این داور در میان بود حضرت شاهنشاهی از باغ قصر قاجار غرمت شکار داشت و در سینه بهسم شعبان بود چون شخیر مار وادگر بر شست و بجانب کوه و دشت عنان بگردانید و موکب علی تیر تابی از حوالی باغ قصر قاجار دوری کرد و فرزندان ظهیرالدوله با تیغ و خنجر بروی دست کشادند و او را پاره پاره کردند و چون این کار بدینگونه رفت شاهنشاه را بر بازماندگان او ترحم آمد فرماد تا برادر او شاهزاده محمد رضا را و شاهزاده محسن بنی عم او را خلعتی کردند و اجری بنواختند و نیکو داشتند و سواران مذکور محمد صدیق خان و محمد جبار خان و نادر شاه خان و دیگر فرزندان ظهیرالدوله خلعتی کرد و انبیا یافته و عطایای شامانه گرفته و در ششم رمضان رجعت بهرات کردند و نیز خانان و خان هزاره که با مر شاهنشاهی حاکم مرو بودند و این اوقات با بزرگان بلخ باستان بوسی شاهنشاه ایران سعادت داشت مملع و منعم حضرت مراجعت کر و شهباب مرو روانه گردید و بر رفت و از اوقات بهرات آنیکه چون در این اوقات خشکالی تمام بطور آمده بود و سحاب آن صفی تر از غایت قساوت بر شکلی بحال ماقین و زارعین آب در دیده میبخت چنان تسمان بر زمین شبخیل که لب تر کردند زرع و بخیل لاجرم بر رسم آنولایت خرد و بیک حضرت رسول الله را که بر ورا عوام و شهبوشنخ الاسلام احمد جام مشهور بزنه پیل رسیده بعد از طلب استقار جامع سه روز با خود بصحرای بزه و عاگردند و در نسیم باران کامل بیارید و نامه روز اعطاء نیافت ذکر مراجعت جناب جلال التماک چارلس کستیس مورخ وزیر مختار دولت بهیبه کلیس در اخللافه چون بزنجی که در کشد حسعلی خان سرتیب کروسی بیخدا در سید جناب وزیر مختار و ایلمی مخصوص دولت بهیبه کلیس غرمت رجوع بد اخللافه کرد از بخت اداره مقصد پیش گرفته در حد و عراقین عجم و عرب مادی خان سرتیب بمنزبانی اقدام کرد و بهنگام ورود بشهر کرمان خان نواب امعلی میرزای عمادالدوله چنانکه شایسته بود جنابش را انکیرم و تحريم تمام مرعی داشت

و در قامت عرض راه با شمتی کامل عبور کرده تا قریب بدر خلافت و حاجی علیخان حاجب الدوله در بخشی آباد تشریف قدم وزیر مختار را سر پرده
رفع بپای کرد و از جانب جناب جلالتاب صدر اعظم عباسقلیخان سیف الملک جمالتیکه خان سریش و محمود خان پسر میرزا افضل الله وزیر نظام
باستقبال او میشتند و جناب میرزا سید خان وزیر دول خارج نیز میرزا عبد الغفار خان نایب نارت خارج را پذیره او فرستاد و محمود خان
کلاشدر از خلافت و داد و دهان سریش مترجم اول دولت ایران و مصطفی قلیخان یوزباشی با پنجاه تن از غلامان کبابی با استقبال میشتند و یکتن
رکابدار دیوانی با سه راس اسب زرین الکام و یک نفر نایب شاطر باشی و ده شاطر و یکتن نایب فرشته و پست فراس بدو پیوسته و از دروازه
شهر تا سفارشخانه خاص کلیمه جنابش را با غرق لایق و شمتی فایق عبور دادند و دو صد تن سرباز دروازه شهر حاضر شده او را به نظام ستاد و کلاشدر
سلام دادند و احترام کردند و دو صد تن سرباز با یک نایب در خارج سفارشخانه ختمش را تقدیم و تکبیرم فرودند و بعد از ورود او بقدرت
مخصوص جناب جلالتاب صدر اعظم خوانهای حلویات مبارکی و در دیدار مجلس فرستاد و از ستوفیان عظام میرزا ابوالقاسم و میرزا علی بنی
و میرزا زین العابدین و رود و وصول و راهت یافت آراشدند آنگاه جناب صدر اعظم ایران بر تشییع بنیان این مصاحبه جدید قواعد سلم و سفاح حکم کرد
روزی که شبیه پست و هفتم ذیقعد جناب زیر مختار را در سرای سفارت دیدار کرد و پسر ق دولت بهیه کلیمه فراشته شد و وزیر مختار را بمقام
کلمه مندی و بش شکوی مستعد یافته آن تطویل با طایل از سامع و قایل بدو پست فارسی سعدی شیرازی منظومی ساخت چه در شتاب سخن فرمود
پس که نوبت صلح است و دوستی عنایت بشرط آنکه گوئیم از آنچه رفت حکایت و هشتم کلام را بدین بیت محمود ساخت و دوست قند
شناسند حق صحبت را که مدتی سیریدند و باز پیوسته و چون این مجلس گذشت وزیر مختار را تنگ قریه قد اک شمران که محل سلاق خاص او
بود و دو دیگر وزیر جناب میرزا سید خان وزیر دول خارج در آنجا بیدار و اقدام کرد و با شارت حضرت شایسته ای شهاب زخان قوریا ساول
باشی بسفارشخانه رفته و وزیر مختار را بحضور شایسته تاجدار بخواند و سه سرب و چشمت خاص اری و از از صعبیل مسار که با خود ببرد و او برشته
با وزیر دول خارج و شهاب زخان بقریه نیا و ران روی نهادند و در این وقت پست تن فراس و ده شاطر و ده در میا و دل پیشا پیشا و تاد و غا
سرای ساقان بنی میر میشتند و چهار صد تن سربازان که در فضایی خارج سرای سلطنت حاضر بودند وزیر مختار را سلام نظام داده و کیش میکنند و درون
رفت و در آنجا مجلس ناصر خان قاجار اشک قاسی و میرزا داد و دهان وزیر شکر و محمد خان میر تومان و حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا علیخان
نایب وزارت خارج با پوشش در درون مجلس بود و حاضر بودند و جناب وزیر مختار را تکبیرم و تحکیم فرودند پس از لحظی توقف اشک قاسی باشی او و تبعه
سفارت را با استان بوسی حضرت شایسته ای دعوت کرد و بهار تبارگاه اعلی در آورد و جناب شرف صدر اعظم نیز در آن مجلس از حضرت بشا
ایران بخلاف صدر این دولت عظمی اذن جلوس یافت زیرا که بقانونی که رسم دول است وزیر مختار را کلیمه و حضرت اعلی جواز جلوس داشت
بنشست و اگر جناب صدر اعظم بپای خواستی از ختمت و کجاستی و تا این وقت هیچیک از صد و در این نکانت دست نداده بود و با بجهت المی بزرگ
کلیمه پیش از دولت خود ماموریت داشت عزت داشت علی حضرت ملک الملک ایران از علیا حضرت ملک کلیمه پیش سرش عالی مشنا قان کرد و
باطهار موالات و مصافات سخنان شایسته بیان فرمود و وزیر مختار را به مودت حشاه ملکه معظمه کلیمه را که بر فراز طبقی از زراب بدست نشی
سفارت آماده داشت بر گرفته پای به سر ختمت میر آرو و حضرت شایسته ای بدست مبارک نامه را که در آنجا جناب میرزا کاظم خان نظام الملک پیش
و در این مجلس خاص جمعی از خواص حسب الامه حضور داشتند و از اعمام خرم و وزیر غلام نواب فرما و میرزا نواب فرما و میرزا نایب الفرة اله و ده همه
میرزا از جانبی به غایت بر بسته بودند و نظام الملک میرزا سید خان وزیر دول خارج و محمد ناصر خان قاجار اشک قاسی باشی و میرزا داد و دهان
و نیز شکر شهنشاه سلیمان فرو حاجی علیخان حاجب الدوله و قلیخان قوللا قاسی با گروهی از غلامان مشخدمت خاصه ستاده بودند و در پیش
اجازه یافته برای خود رفت و وزیر مختار بعد از غرضی از حضور شایسته ای جناب صدر اعظم رفته از آنجا بدو سفارشخانه و در وقت و کسب
جس از بافته و الکام زیرین سلسله روز و در دیوچی که بریده و مستعار از باره بند شیرار رکوب و آورده بودند از حضرت شایسته ای به سر
عطیت و بموجبیت رفت از آن پس وزیر مختار را نظام الملک وزیر دول خارج بخاطره و مجاله پرداخت و حدیث محاذی و مباحث
مبصالحه و فیالمه بتدیل یافت و بروحی که در عهد جدید قویتر از رسد سدید تقیر و تحریفات عساکر مامیه و اجناد و منته به از نه و در شور
برداشتند اگر مسافرت جناب جلالتاب امین الملک سرخ خان سفیر کبیر ایران بدولت کلیمه

چون کار عهدنامه دوتیس قوی لشکرتن ایران و انجلس انجام گرفت و لیای دولت بهیه انجلس امیل موالات و ثوق و مصافات بلافا
جناب سفیر کبریا دولت علیه ایران این الملک فرخ خان افزون گرفت و به مقام دوستانه خاطر سفیر کبریا بفرستادن ترغیب خواسته و خا
لار و کولی باین الملک پیام کرد که اگر بجانب لندن کرای حضرت ملکه انجلس و در تاز پذیرفته دارد و حضور توافرنده شمار و همچنین پنا
لج صاحب منصب معروف که عهدنامه صاحبکار از پارسیس بلندن حامل بود و دست و یکم شهر رجب بازگشت و رعیت خاطر امنای دولت بهیه
انجلس را بحضور سفیر کبریا ایران و تشیید قواعد موافقت و تشدید جایل موافقت ابلاغ کرد و از قبل والی شهر لندن که پس از حضرت ملکه انجلس
شخص دل است این الملک را در شب شنبه بجلد فرستاد و دعوت کرد بنا بر این سفیر کبریا ایران در روز بیست و دوم رجب از شهر
پاریس راه لندن در پیش گرفت و موسوی پست مترجم دولت فرانسه که بحکم حضرت پسر طرور میرزا این الملک بود تا آخر اراضی فرانسه بشایعه سفیر
نامور گشت چون بر سر راه آهن رسیدند کنتان لجن که قبل از سفیر بر سر راه آهن آمده منظر مقدم سفیر بود با سفیر کبریا بسکه بخاری نشسته در مدت چهار
ساعت چهل و پنج فرسنگ مسافت را از راه آهن در نور دیده بمنزل این آمدند و در آنجا غذائی خورده و دیگر باره بنش نشسته و بعد از دو ساعت
نیم بشهر بندر بولون که متهای اراضی ملک فرانسه است قریب شدند والی و قونول آنجا پذیره و ملاقات آمده و مهاباتی تمام کردند پس لب بحر
میطح در محلی که زورق مخصوص سواری سفیر کبریا حاضر بود بر پشت کنتان و صاحب منصبان کشتی دولتی که غالب حامل سفیر و وزارت و زورق
نامی بنزد سفیر آمدند و از دو جانب اظهار دوستی نمودند و موسوی پست و داع سفیر کرده بازگشت بعد از نیم ساعت آن غراب طواس سیکر با آسا
بر فراز آب نشاند و در آمد نظم لطیف شکل چو طواس شیر چو عقاب بر بهری چو غراب بفرخی چو هما شهاب سرعت و چرخ انفلاش و ق
شهاب سبحان حضرت و صرصر کج جهان پیا شتواری که بندر رود آب محیط بخاوری که تنگ بگذر دنا و صبا و در مدت دو ش
سراسر عرصه آن مسافه را در یکدیگر نور دیده بخار بندر فکس تن که بمملکت ملکه انجلس است وارد شد و اما لی بندر تکیات کردند و در این مقام
صاحب منصبی از جانب جناب لار و کلارندن وزیر دول خارجه انجلس در رسید و با اعیان آن بندر و رود این الملک را تهنیت کرد و دیگر باره
بکالسه بخاری بنشسته بعد از دو ساعت و نیم بشهر لندن درآمد و بعضی وصول بلندن برادر کنتان لجن و لردید پیکر سکی شهر لندن و معروفی از
جانب دول خارجه پسرش این الملک پیا آمدند و او را نیک پستوند و از تجدید موافقت دولتین اظهار تهنیت نمودند و سفیر کبریا را بهما مخانه
کلایج که مضیف شاهزادگان و وزرا و سفرای بزرگست در آورند روز جمعه پنجاه و پنج صاحب نایب اول وزارت خارجه از جانب لار و کلارندن
وزیر دول خارجه بلافاصله المپی بزرگ ایران آمده اظهار شادمانی و مهربانی کرده از طرفین موافقت گذشت و چون او بر پشت کنتان لجن از قون
وزیر خارجه پیام آورد که علیحضرت ملکه در احضار سفیر کبریا بحضور سعادت میربخت سبب تعجیل فرموده اند و لا تعجل در احضار سفیر کبریا اظهار کمال رعیت
با نقاد این عهد جدید سید و بی میلی بحدوث حوادث گذشته ناینا بعضی التفات مخصوص است باین الملک که سفیری کاروان و در صلاح دوتیس
رنجی تمام برده و اهتمامی کامل بطور آورده است ثالثا چون قبل از شرفیابی حضور ملکه مجلس دعوت نتوان رفت و باید مشب مجلس بیافت
پیکر سکی شهر حاضر بود و دو ساعت دیگر باید شرفیابی حضور گشت و چون از زوال خورشید ساعتی در گذشت دو کالسه شش اسبه و شش شاطر خا
سواره حاضر شده سفیر کبریا با اتباع سفارت کبری بحضرت علیا بخواند کنتان لجن تیر لباس نظامی همراه بود تا در پیش سرای سلطنت فرود آمد
بعبارتی بزرگ و عالی درون فرشتند در آنوقت اشک آقاسی و چند صاحب منصب سفیر کبریا با استقبال مورد پیش آمدند و بعد از اظهار موالات
بعبارتی اعلی و اوسع رفتند و در آن محل جناب لار و کلارندن و استان صدر اعظم و لار و کلارندن وزیر خارجه این الملک را پیش آمدند و اظهار شرف
از رفعت شمار گرفته کردند و ملکه معظمه آنرا بحضور خواند و با وزرای مذکور و اتباع سفارت مجلس خاص ملکه رفتند و در این هنگام ملکه انجلس
علیا حضرت و میکتوریا بانواب پرنس البرت شوی و لوی خویسش پرای ستاده بود و بعد از وصول سفیر کبریا قدمی چند پیشتر فرامید و این الملک
تر دیگر در نشسته بقرات نیکو اظهار و داد و اتحاد دولتین و رفیع غایله جانپن را معروض داشت بخوی که ملکه معظمه حسن پیا سفیر کبریا را تهنیت
تقدیر و تصدیق فرمود و باظهار بی غبنی از سوانح گذشته و اثبات ثوق موالات سابقه زبان کشود که احمد مدینه این مخالفت بمولت و محتاج
مبصالحه تبدیل یافت و زلال صفوات از غبار که دورت منور و کلار محبت از خار خصوصیت معری کرد و دیگر باره سحرکام یافت
و عهد مودت محکمتر از آغاز انجام پذیرفت پس از حال شاهنشاهی پهلای ایران پشور پیش کرد و این الملک پیا سنج سخنان شاهنشاه زمانه محبت

خانه شيراز را از ديدن يك مرد و ملكه معظمه دست خویش بگرفته بوزیر دول خارج سپرد و از نواب پرنس البرٹ نسب حسب و تقریری دپنيز كرد و از اتباع سفارت كبری پيشش گرفت و بتعرف اين الملک هر يك را شناخت و با يكان يكان توجه و تفقد بجای آورد و آنگاه بغير كسر رخصت انصراف بخشید و با كبريات و تشریفات مذكوره بشارخانه باز آمدند و چون ساهتی از آنشب رفت بغير كسر ايران با كستان پنج بضيافه نگاه معهود روی نهادند و پشكر سكي و زوجه او را و لين رواق بغير كسر استقبال كردند و بهارتي ديگر شدند و در اين شب ز صدر اعظم لارده پالمستان و ديگر بزرگان و اگان لندن چهار صد تن از رجال و نوان در اين محصف حضور داشتند و غالب آنان بهر في كتمان پنج نزد بغير كسر آمده اظهار دوستي و مودت و آن بگلر كهستاني بود پرازوی و رنگ و فستاني پراز بنجهای شوخ و شنگ و در سنجام جلوس بغير كسر ايران سمين صدر و رولات آن بزم بود بر سري كه فيما بين آن كروه اسنوه از ايام قدیم برقرار و مستمر است مدام های لعل رنگ بجا مهای الماس كون ريخته بنوشيدند نخت صاحب بگن و خداوند خوش پشكر سكي لندن ساكنيني از زرتاب لبالب از لعل ناب كرده بر پای خواست و سلامت ملکه معظمه انگلستان بر لب نهاد و از كنار خود همشتاج جام راح كرده تن به تن را على الترتیب بداری عقل قریب سر خوش ساخت و چون نوبت دوستانی شراب رغوانی بوزیر دول خارج رسيد از بجای برخاست و زبان بشكرانه سپارست كه كمال شكر دارم كه رفع غایب دو دولت را بتجديد عهد مصالحه كردم اينك بغير كسر دولت ايران در مجمع اجباب دولت انگليس حاضر است و جام را بنوشيد چون مجلس شراب طعام سپایان رفت جناب صدر اعظم دولت انگليس و امين الملک بجا مجلس رفتند و در ثبات بنای مودت و دوستي سخن را نهد و از آن پس در واسطه شب بجمع پراكنده شدند و بمنازل خود مودت كردند و بهمانا اخراجات اين مجلس معادل سه هزار تومان تخمين يافت على بكمه روز شنبه صبحگاه جناب امين الملک مجلس را بلند رفته وقت عصر وزیر دول خارج را در يافت و او ايل شب صحبت گذشت و بغير منزل باز آمد و نوشته از ايشك آقاسی با شتی بغير كسر آوردند كه حسب الامر شب سهشنبه بغير كسر ايران و اتباع سفارت برخوان نشست ملکه معظمه انگلستان بدعوت حاضر شدند و يلچی كسر از اين تفقد خاص شاد و مضحك گشت و در اين يكروز و شب بدید و باز ديدن دول خارج و بغير كسر دولت روسيه در گذشت و چون شب موعود در رسيد ساعتی از غروب گذشته دو كاله كه مخصوص على و چهار كاله كني بدر سرای امين الملک حاضر شدند بغير اتباع سفارت و كستان پنج راه بر گرفته بر در سرای خاص ملکه پياده شده بميراني درون شدند كه بصور سلاطين و معارف مشون بود و صدر اعظم و وزیر دول خارج بغير كسر را پذيره آمدند و در اين سنجام ملکه معظمه و كروهی از زنان اعظم بدن رواق درآمدند جناب يلچی كسر و اتباع او از كمپوي صنف بگشيده ملکه را اعظم و تحيل بجای آورده ملکه معظمه بغير كسر را مورد التفات فرموده بهارتي ديگر كه محل نشستن و عيش بود توجه فرمودند و در شرف امير فرستند و آن وطافتي شس بزرگ و عالی و بتصاوير پادشاهان آن ممالك مزین و مينري اطول و عريض با اسبابي ملوكانه در آنجا نهاده و خدمه آن مجلس بالباسهای زیبا بجا كستاده عليها حضرت ملکه با پرنس و بعضی از زنان صدر و اعظم بريكجانب ميز فرو نشاندند و در جانب برابر ملكزاده و يلچی كسر ايران و ديكران شسته باكل و شراب برداشند و موزكا پنچيان مخصوص سلطاني در عمارتی نواصن و ملاحقن مقامات موسيقي متداول ملك خود اشغال داشتند و در اينوقت ملکه معظمه تفقدات بسيار با بغير كسر فرمودند و ملكزاده با بغير كسر بسته صحبت مشول بود تا كار شاول اشتهاد رفت ملکه معظمه از فرانسندي برخواستند بزرگ بغير كسر آمده از سلامتی ذات بابر كات نهد و سمين بد قرین شاهانه ايران پر شها كرد و نيز در اتحاد و دوستي تا كيدات فرمود و بلفت و فتنه با اتباع سفارت التفات نمود پس بجا صيد اعظم رفته پرنس البرٹ را بمصاحبت امين الملک اشارت كرد پس از نحي ملکه معظمه در محلي از آن مجلس جلوس فرموده نواب پرنس و صدر اعظم و وزیر دول خارج و يلچی كسر پرنس پليون بنی عم خوشتر خواسته اذن نشستن داد و امين الملک را در پهلوی پرنس نشاند پس از صرف چای برخاسته بمنزل خاص رفت و ايل مجمع بمنازل خویش بازگشته پاسودند و ز چهارشنبه جناب يلچی كسر بلاقات صدر اعظم دولت انگليس رفته پس از مراجعت سفرای دول تجابه بدیدن بغير ايران آمدند و در پنجشنبه صدر اعظم بياز ديد بغير كسر آمد و بغير كسر خدمت حضرت وليعهد دولت را ادراك كرده پس مراجعت نمود و بعد از آن تماشاى عمارات پارلند و بلور و ساير اعيان عاليه غربه و كليسا و توپخانه و قورخانه كه در دست سكي شهر لندن ساخته اند رفته و هميس صاحب مین توپخانه و جافتي از ايل نظام بغير كسر را با كاشي تمام سلام و تماشا دادند و در همه حال با وقاری حشمت آميز و كفاری محبت انجيزا و زرا و سفر معاشرت و مجالست داشت و در دیده خواص و عوام آن ممالك بقبول جلوه افروزد و جمعيت امين الملک از لندن در مقام خود نگاشته خواهد شد و در ذكر بعضی از واقعات و از كماله الباهره نواب شرف الارادير ميرزا

حکمران و اختلاف و مضافات طهران چون در این چند سال بجاه عیسیٰ کوکب حضرت شامشاهی با سفار و شکار در رعایت مقامات عالی و اداری و حفظ ارکان خزان سلطانی محسوسیت و صدق طوینت ارکان میان ارادت و خلوص خود را استحکم و مشید کرده و بدو لشواهی بر امثال و اقربان تقدیم یافته بود و اغلب اقربان و اخوان نواب و الا از حضرت شامشاهی بلقی ناص احصا صا داشتند و بر این لقب جلیل کن الدوله مخصوص فرمودند و بمنشور و تشریف سلطانی منقح و مسرور گردید و اعظم و اعیان دربار معذلت مدار و مجلس خاص و ترتیب کفشد و چون نواب نصره الدوله فیروز میرزا حکمران در بایجا نواب کاب اعلیٰ احضار فرمودند نواب رکن الدوله حکمرانی آذربایجان مامور گردید و نواب شامشاهی محمد تقی میرزا بجکومت دار الخلافه منقح گردید و چون میرزا محمد شفیع آشتیانی لقب به صاحب یوان در سلطه وفات یافته بود و مقرب بمحاقن میرزا فتحعلی خان مستوفی بن حاجی قوام الملک شیرازی که بحسب نسب معروف و بصفت کفایت و کفالت موصوف است بواجبی شایسته تکی این مقام مینع داشت در این ایام که شهر شوال ۱۲۰۰ بود بدین لقب جلیل و منصب جلیل احصا صا یافت و فرمانهای یوان علی صاد و خلعت آفتاب طلعت معین گردید و در دیوان علی محل خط و خاتم میرزا شفیع خاتم برزو و توقیع بنهاد و بتظیم این خدمت تقدیم کردیم در این ایام سعادت منجم با فتحی نواب مؤید الدوله طهاسب میرزای حکمران ملک فارس و عمده الامراء العظام و علیخان شجاع الملک سایر ارباب مناصب عساکر ماموره به بناد فارس خلعت از نشان و قطعات نشان موهبت شد و نواب شرف الدوله علیخان شجاع الملک سایر ارباب مناصب عساکر شجاع الملک بکقطعه نشان منصب میرتومانی و جمایل مخصوص آن نشان و شمشیر مرصع بالماس منقح گردید و محمد قلیخان ایلخانی فارس نشان سحرکی از مرتبه سیم و جبهه شیرازی جبهه کرد و علیخان سرتپ قراقرول نشان سحرکی از مرتبه سیم و خلعت جبهه ترمه کشمیری یافت و محمد قلیخان سرتپ فوج خاصه شیراز نشان مرتبه اول سرتپی و یک شسته جمایل سرخ و خلعت کشمیری فوجی گردید و طفلعلیخان سرتپ فوج قشقایی بشیر شیرین بیام و جبهه کرمانی سرتپ گردید و بعد از آن سرتپ فوج خاصه شیراز یک قطعه نشان اول سرتپ کشمیری گردید و شال ترمه حرمت امشاد و محمد طاهرخان سرتپ فوج ترمه شیراز نشان مرتبه دوم سرتپ کشمیری و خلعت آن دریافت و میرزا علی محمدخان ولد مقرب بخان حاجی میرزا علی قوام الملک شیرازی یک قطعه نشان مرتبه اول سرتپ کشمیری گردید و یک شسته جمایل سفید و جبهه ترمه کشمیری بن الاقران ممتاز گردید و حکیم قاسم قمرین حکیمباشی الفوج و صاحب منصبان خرو و شیر خلعت و نشان متفاوت داده شدیم در این ایام نواب سید احمد میرزا بجکومت تربت حیدریه رفت و مقرب بمحاقن احمد خان نوابی دیوان پکی رد و بند را بوشهر مامور و بدینا پکی لقب آید و یک قطعه نشان سرتپی و یک شسته جمایل سرخ منقح گردید و راه مقصد گرفت و کرغل عزیزخان سردار کل عزیزخان مکری سردار کل نظام که در این حجت تاریخ مکر نام او کوریا یافته از توجه و تفقد خاطر حرمت مادر شامشاهی کوکب اقبال و در افاق جلالت ینک لاکر و شته بود ولی بواسطه تسامح در خدمات شامشاهی و تفاخر در انشادات امور سپاهی از درجات صعود بد درجات رجوع شد و باشارت حضرت شامشاهی در دولخانه جناب صدارت پناهی انجمنی گردید و تمامت ملکزادگان ارکان دولت را بخواند و بشانند و حاجی علیخان حاجب الدوله از جانب سنی بجانب حضرت قدس علی مجلیس آید و فرمایش شامشاهی ظل اللهی التلیج نمود و از ان پس دستخط مبارک را که در کرغل عزیزخان بجانب صدر اعظم ترمیم یافته بود در دست و یکم شهر شوال بر سر انجمن و حضور تمام خاص و عام مجالس قرأت کرد و در این خطاب جناب صدر اعظم مخاطب بوده که چون ما استقام امورات ایراز اقلیت بشما محمول و موقوف فرموده ایم و نظم امورات را از شما میدانیم خاصه امور قشون و قورخانه و جبهه خانه و مدرسه نظام و غیره که اعظم امور است باید روز بروز بساعت بساعت بروی نظم و شکوه آن بنفراید و خاطرها از این جهت محال فراعت و آسودگی را داشته باشد لهذا از تاریخ امروز که روز شنبه پتم شهر شوال لکر مملکت میل ۱۲۰۰ است نظم جمیع امورات عسکریه و غیر عسکریه را عموما از خود شما میخواهیم آتی بناید غفلت داشته باشید چون عزیزخان سردار سابق که موافق کتابچه جداگانه منقصر شد درست از عهد شوق و نظم امور قشون برینا ملدند بموجب همین دستخط او را از سرداری سپاه و سایر مناصب مشن وزارت امیر نظام و غیره اخراج فرمودیم البته کبرس را بجای و صلاح بنده فرمودیم عزیزخان چندی رفته سرکشی بخانه و بانانگان خود نماید چون زفرانیات شامشاهی و تحریات شامشاهی عالی و اداری آن انجمن گاه شدند و کتابچه که تقصیرات و در آن تعداد یافته بود بر سر انجمن اندازد ارکان دولت و اعیان حضرت از حوصله حضرت ظل اللهی و مدارا و مواسای جناب آصف جای تیر شدند و بانگه و بجای جناب جلالتاب صدر اعظم مخالفتها کرده بود از کمال پاکی نفس و نیکی ذات جناب صدارت بمقام شفاعت و برآمده بادیت و آزار و سیاست و غیره و تن زدن و

بجهت او و متعلقین او مرسوم و مقرری کافی وافی قرار داده در شهر محرم محرام او را روانه سردشت از اراضی ساج و جلیل مکرری که خانه او بود فرمود و در این وقت میرزا داود خان پسر جناب شرف صدر اعظم که سنین عمرش از پانزده نگذشته و با خلاق ستوده و صفات محموده ممتاز و با کتب محلات افضل و آذ و حسن خط و علم حساب زبان فرس و جزالت ترسل بر اقران سرافراز است حضرت شایسته بی بوزارت لشکر مخصوص فرمود و مقامت عساکر متبش احشیا را کردند هم از احوالات این ایام آنکه در جنبه پست و پنجم شهر شوال الهه ماجده شاهنشاه مخفورا ضعی محمد شاه نواز الهه مرقد که در حسب و نسب عفت ذیل و طهارت نفس از توصیف متغنی بوده در گذشت تمامت شایسته از دکان خاقان نژاد مبتاعت جناب صدر اعظم و امنای دولت بزرگ صرم سرای سلطنت اجتماع کرده با حرمتی نمایان و عزلی شایسته او را در محفه مخفوف بر حمت نهفته و در چهار جانب محفه و پیاده رفیق چون بجای دربار کاخ پادشاه و الاجاه در رسید حضرت شایسته بی بقیض مبارک جنایزه او را الحقی مشایقه فرموده مراجعت کرد و نفس آن مغفوره را بجامع دار الخلافه برده بجلوس ترجم بر پا کردند و همه بزرگان ملت و دولت سر روز آن مجلس عالی حافظ و تالی بودند و در این سوک عکله نوبشانه نظیر وانه از نو احشیا طبل و سوزنای مرغ افشا و دو کالین و رسته بازار در بسته ماند و نفس او را بمقصود رقم برده مدفون کردند و بخیرات و مبرات کوشیدند هم در این اوقات در منازل عرض اه و خراسان طایفه ترکمان در جاه کردن قریب منزل میان دشت بر سر قافله که بمشید میرفت ریخته چند تن ساربان و نفر شتر با حمل بر دهندها مانا فرج الله خان نایب محکومه بزدین آگاه گشته با سواره خود قشای ترکمان بگرفت در محل باقی توکلن در آنجا رسید جمعی را مقتول و برخی را اسیر و ساربان برده را با رنسر کشته باروس منخوس ترانکه که از طایفه محمد سرورانکه بودند بمقصود اعلی ارسال داشت و در این اوقات که هوای دار الخلافه تجارت فروم و کوب فیروزی کوکب علی قصید یلقات و اما نه فرمود و در یازدهم شهر ذیقعد محرام ازینا دران بشکار ما را تقدیم و نهضت کردند و در هر هنگام توقف اما نه نظام امور قراولی بنا و دران بعدد مقرب سخاقان جاسقلی خان سردار لاریجانی مغفوس و امر افواج و قراولی نظمی کامل و جلیل خان یوزباشی نیز با پنجاه تن غلام و ناپسی از فرشتخانه مبارک که با پنجاه کس فرانس بعبودید سرورانه که بکف و حر است اردو شغال داشتند و محمد اسمعیل خان خزانه دار نظام در نظام امر اردو استقام تمام کرد و موکب همیون علی در دوشنبه پست و یکم شهر ذیقعد بتهای جلگه گنجینا و از اما نه مراجعت فرمود و در این ایام جناب حیدر افندی شارژر و فرو دولت عثمانیه ازینای دولت خود اجازت گرفته موقتاً قصد جوع باسلامبول کردند و در روز سه شنبه پست و هشتم ذیقعد بمحض سعادت ظهور علی حضرت قدس شایسته بی شریفیاب کشته و جناب توفیق افندی را که بشارژر و فرو بیجا خود معین نمود معروض داشت و بمقبول نشاد و از حضرت شایسته اسلام پناه نیز حضرت رجعت یافت و جناب صدر اعظم را وداع گفته میما حرکت گشت بمقتضی اتحاد و وادین الدولتین اسلامین از جانب سنی بجانب شایسته بکلیقه نشان نمثال بهایون علی کلکلی الماس از درجه دویم بجناب حیدر افندی اعطای رتبت و برای عالیه محار افندی صاحب منصب سفارت دولت بیه عثمانیه که او نیز با شارژر و فرو روانه بود یک قطعه نشان سربلکی اول و یک رشته حمایل سفید و یک طاقه شال کشمیری بمصوب میسوجان داود خان مترجم اول دولت علیه ایران ارسال رفت و سفارت آن دولت موصول داشت و در هفتم شهر ذی حجه که روانه می گشت مرتضی خان تاسر حیدر ایران بمیما نداری و اما مور و با و برت و جناب توفیق افندی در غیاب و موقتاً بمنصب شارژر و فرو میقیم حضرت دار الخلافه شد و هم در این اوقات بجناب موسیولا غوفکی شارژر و فرو دولت بیه روسیه که از هنگام ماموریت خود با قامت دار الخلافه کمال خیر خواهی و دولتین مخیمین را مرعی داشته بملاحظه یکاکی دولتین از جانب حضرت شایسته بی یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه اول و یک رشته حمایل سبز مخصوص آن نشان ذی شان اعطا و اکرام شد و میرزا محمد شعی وزارت امور دول خارج نشان و حمایل مذکور را ب سفارت آن دولت بیه برده ابلاغ کرد و نیز چون مقرب سخاقان ذوالفقار خان حاکم قمر مساو در خدمات محوله بخود از تمسیل بنای جدید صدر آباد و ساحتین سد قدیم شهر قمر و سرد و دلی دلاک و تعمیرات روننه مطهر و اهتمام در تمام مدس فیضیه و حفظ قوافل و رواج کار و انیان مترده و اخذ و سیاست جمعی قطاع الطریق آن مسالک معابر که بدر بار معدلت مآثر فرستاده بود شایسته حرمتی تازه کرد و یک کتوب کلیمو تر که کشمیری از بلوسات خاصه حضرت شایسته بی و ملفوفه فرمان مرحمت بنیان بافتن را و فرستاده شد و چون از این مرحمت آگاهی حاصل گشت اعظم و ایمان قمر بیباغ میرزا فضل الله که در دوفرستی واقع است باستقبال نعلت آید بوجه و حرمت شایسته بی مخفوف و بهایی شد و میرزا رحیم کشمیری که متصدی امضای معاملات و محاسبات و محاسبات دیوانی ولایات است و در قطع و فضل این امور بکاشی تمام حاصل کرده یک کتوب جبهه تره علی برسم نعلت داده شد و نعلتانی که با تفاد آن بفا سس سابقا شامولی تر

در پست شهر تامل بشیر زید و نواب نویدالدوله طاسب میرزای حکمران فارس با اکابر و اعیان ملک استقبال برگشته با حشمتی تمام میام
فرمانفرمای مغفور مشهور میام نوآمده آن تشریف شریف را زین برو و دشمن مغاضبت کرده چهل سائر خلایع آفتاب شجاع را بجا آوردن
آن رسایند و تمام خدمتگذاران بمرحمت و القات شاهنشاه ایران ستیزه و فتنه شدند و سلیمان خان فشار میرنجه با فوج اخلاص و سوار نظام
و عتبات جمیع خود در کیکیلویه بنظم امور قبایل الوار و معمولیت شهر بهجهان پرداخته بافتضای حسن سلوک آن بلده و بلوک را که ویران و خراب
بود آباد آن نمود و بعد از وصول جناب جلالتآب وزیر مختار انگلیس بحضرت دار الخلافه عا کرم سعادت از مرده صاحب جدید خوشنود و خرمند
و سر یک حضرت از اختلافه احضار شدند و بجای الملک صاحب بهجهان افواج در او اخذ بقعه اکرام بشیر ازوار گذشت و بعضی بار اینجند
احضار شدند و مقرب بخاقان جعفر قلینان میرنجه و محمد حسن خان سرینک توپخانه که در شهر شوال از سعادت کرم سیرت بکران آمدند در
بقعه اکرام راه دار الخلافه برگزیدند و احکام قضایا صادر شد که اگر احدی از امالی مالک ایران در این منازعات از محاسن مصدر
خلایفی شده معفو باشد و عموماً افغانه و اهل هرات در توقف ایران و حرکت بافغانستان مطلق العنان باشد و بنواب حشمت الدوله حکام
کعبه مهر بنیر خلعت لغات و مرحمت شدیم در پانزدهم شهر ذیحجه احکام شد که عید مبارک صحنی و از شاهپیر عیاد و سلام است حضرت شاه
سده مرینه در قصر جهان نمای نیاوران شمیران با رعایا دادند و امنای دولت و وکلای حضرت از هر صنف طبقه بقاوت درجات بسلام حضور
یاخته و چنانکه ستاد و کشته جاری شد و ای خطبه و عرض تهنیت و تخریج انجام گرفت بسم در این ایام مقرب بخاقان محمد ابراهیم خان
سرتیپ افواج کشته صفیانی بواسطه حسن خدمات در کرم سیرت بلقب سهام الملکی بلقب بخلعت آن لقب مخلص گردید و نظر اند خان سرتیپ افواج
کلیانانی نیز بمرتب سلطانی شرف شد و در شب چهل فوج مغفوره و والده شاهنشاه ماضی در کیکیل حال حصار سنگج جمیع اغوز و اعیان و امرا
شعبه دعوت حاضر شدند و پس از فرغ از اکل و شرب فاشحه خوانده بمنازل خود بازگشتند و در پنجم شهر ذیحجه احکام حضور خان والی که از غلامان
کرم سیرتانی حضرت صاحبقرانی و انبیزکان چاکران این دولت جاوید است بود و حلت نمود بر حسب امر اعلی در مسجد شاه و در الخلافه مجالس
و تخریم بگذرند و در زمانت عظمایان مجلس اجتماع داشتند و ذکر و وصول عید سعید غدیر خم و بارعام شاهنشاه اسلام
خلد الله ملکه در این ایام های همایون فال زرین بال روز فیروز و عید سعید غدیر خم بال نشان مجلس همایون اعلی در رسید شاهنشاه اسلام
که خمیرا طینت شربال محبت و خلوص حضرت ساقی کوثر و فاشحه چند میلر لومنین علی بن ابراهیم سیرشته و دست باغبان قدرت نهال
در ای حضرت رسول و وزاری قبول در چمن گلستان فطرش کشته و وصول این عید بکری را بایه حصول سعادت و دو جهانی دانسته بچند و تعظیم
این روز مبارک است تمام فرمود و با شارت حضرت علی کارگذاران در بار معدلت مدارجی شاهانه پارسا شدند و به طاعش و مبناط پاکستر و
و در عمارت سلطانی نیاوران از قزاقی شمیران بارگاه حضورانی را شاد دروان بکشیدند تا شهر یار فیروز بخت برقرار بخت جلوس فرماید صاحب
بارصلای عام در دادشانه از کان و وزاری حضرت و امنای دولت و خواص کشور و وجه لشکر در پناه سلطنت مستعد شرفیابی حضور شدند
و در آنجناب جناب صدر اعظم انجمن شدند و بر سر مقرره اعیاد و ذکره مکتوب جبهه شمیری خاص محلی بشبه مرصع از لمبوسات خاصه حضرت شمس الملوک
شاهنشاه ایران بجناب جلالتآب شرف فخرم امیرنویان مکرم صدر اعظم تشریف فرستاده شد و در آن مجلس حضار تهنیت کشته و شربت خلا
سیرین کام شدند پس از دربار همایون جناب صدارت و ارکان دولت را بحضور اعلی دعوت کردند و اقدام کردند و بزرگان ایران در مقام
و محل خود قیام نمودند و خطیب بلوغ بخطبه غریل حضرت ملک الملوک را ثانی جمیل و دعائی طویل خواند و شمس الشیرامیرزا محمد علیخان سروس
دیده فریده در تهنیت و بخت انشا کرد و مجلس عید سعید مبارکی در گذشت و ارباب حضور بمنازل خود بازگشته بعیش و جور میردندیم
از واقعات این ایام که عمده الامرا العظام سردار علیخان سیرستانی که از چاکران صداقت شعار و خدمتگذاران جان نثار این دولت بودند
و سالها از مفاخرت متابعت این دولت قومی شوکت سرفراز بر گردن کردن سوده و در صحاح خراسان بوالی آن سامان خدمت می نمودند
بعتمه بوسی درگاه شاهنشاه ایران مستعد کشته بودند چون امنای دولت را در خلوص ارادت و بیچگونه رپی در ضمیر راه داشتند و راقین مرتقا
ناقصه خواستند و بواسطه نجابت و اصالت پیوند و ارباب پیوستگان دولت محکمه نمودند و باذن و اشارت شاهنشاهی بمصاهیرت
نواب آستانه بام میرزا مفاخرت افزودند و در روز جمعه بیست و سیم ذیحجه احکام مقرب بخاقان میرزا محمد زان امیر دیوان مجلسی را بسته

و بشا نژادکان و امر او علمای شریفان داشته سپیده نواب الکره عمره حضرت شایسته ایست بقدر ماکه وی در آوردند و او را با مثل و اقارن غفور و ساجد
ساحشند و چون میردیوان در تئیه بن خدمت و سایر خدمات دیوانی جدیدی وافی مبذول داشته و در نظام امور دیوانخانه عدالت اهتمام
کافی کرده از جمله صورت احکام یک له شریعه و عرفیه و مراعات و فتاوی حکام شرعی را با شرافت حضرت اعلی در جریده طواریت
بنظر مبارک رسانیده و مقبول خاطر شایسته ای فتاده در اینوقت حسب الامر اعلی یکقطعه شان شیر و خورشید زوجه اول سرتیپی و یکمشت
حامل سرخ مخصوص آن منصب کیتوب جبهه ترکمه شیرازی اعلی مخلص گردید هم از واقعات خراسان آنیکه حسن خان سرکرده سواره قزاق باقی قتل
مراجعت نواب حسام السلطنه والی ولایات خراسان زرد از انصره برات بادوست سوار غریمت شصده داشت رویشینه و هم در تئیه بحر
در میان اراضی خاف و غوریان دوست سیصد سوار ترکان از طرف رودخانه بیدار آمدند و جزایف سواره بسیاری در کنگاه پنهان بودند
با وجود اطلاع بر کین از کثرت سواران اندیشه نگذاشته و با کمر و تاجه و فرسنگ آهنا از تعاقب کرده و چند کس از سواران قزاق ترکانان دیرینه
بنیاد محاربه نهادند آنان نیز با اتفاق باز گردیده بدافع و منازعه پرداختند شش تن از سواران ترک بدقت کجول تفنگ شده و دیگران پشت داد
روی بگریز کردند سواره قزاق با هفت فرسنگ یکرازدن بال آهنا رفته سی سوار و چهل اسب بغنیمت گرفته مراجعت نمودند و چون بوقت
امنائی دولت و منبیهان حضرت این واقعه بحضرت دارالخلافه معروض شد موازی یک قطعه شان شیر و خورشید زوجه اول سرتیپی با انضمام یکمشت
حامل سفید بکس خان از حضرت شایسته ای مبذول فتاد و سواران و نیز انعام یافتند چون در شهر حبیب جعفر قلینان المغانی شاد نمودند و چند سوار
بدار الخلافه آمدند مترصد اموریت بحار تبی بود و مراجعت و با ستر باد در عقده تا خیر فتاد و دیگر باره ترکانان بحیال تاخت و تاز در افتادند و آق محمد سردار
کردی را هم عهد کرده چهار سوار از سواران اجتماع داده قصد تاختن بر بخیر و تقسیم داد و سبجا نقلی خان نامت برادر المغانی شاد دلو که در آنجا سکونت داشت
چون از غریمت ترکانان آگاه شد با یکصد نفر شجاعی دلیر و چهار صد سوار جزا خود را سواران ترک که رسانیده جنگ در انداخت بعد از کوفت و فطرتی از کرا
سواران ترکان شکست یافته از غریبه سیر بودی گردید و اسبه چشمند سبجا نقلی خان یکصد و پنجاه سوار سیر آهنا گرفته با غنیمتی و افزای اسب و سلاح
بر کر حکومت خود رجوع نمود و چون مرصاحه فیما بین دولتمن ایران و انگلیس انجام پذیرفت و امنائی دولت عساکر منصوره را احضار فرمودند و هزار
سوار شش دولت انگلیس تحلیه کرده و نواب حسام السلطنه بخراسان بازگشت توقف المغانی و سواران و در رکاب علی لزومی نبود و بجهت انضمام
امر صفیات استرآباد و نردین و بخیر و حضور او در آنویات و جوب داشت امنائی دولت بر اجتهاد و انکیده و تصریح گردید و چون میرزا اسمعیل خان منشی محاب
خارج استرآباد بدار الخلافه احضار شد میرزا محمد که سابقا در استرآباد منشی محام خارج بود و بمأموریت سابقه خود استقرار یافت و با اتفاق المغانی در
استرآباد گشت و اولیای دولت بدست بدو سپارش کردند که در اجرائی امورات دایره فیما بین بقعه دولتمن ایران و روس بروشنی عهدنامه و صواب
المغانی رفتار کند و با قنصل دولتمن روسیه مقیم استرآباد محال موافقت استخا و بطور آورد و یک قطعه شان زوجه دوم سرتیپی و قطعه
احضاص یافت و بهمراهی المغانی شاد دلو جعفر قلینان حکمران آن صفحات روانه گشت و چون در زمان قیام المغان و حضور طهران طایفه ترکان
جعفر با ملی در استرآباد مصدر بعضی حرکات ناشایسته از قبیل خود سری و تاخت و تاز شده بودند المغانی از سی و سنکلی استرآباد با سواران تراک و اگراد
مرکب بامون نور بد حرکت در آورده در و دشت و کوه و جنگستان زار نوشته بناگاه چون قضای بمرم بر سر ایل و ابای طایفه جعفر بای نزول کرد و مشیر
از نیام و تیرا از قریب پرفتن آورده سر و سینه آن گروه پر کینه را چاک چاک کردند علی بک در آن ترک زوکار زار ششصد نفر سیر و دوست نیزه سرو
غنیمت بسیار از آن طایفه خدایدست آورده بازگشت و انقلاب آن حد و در بدین تاخت نظم و نسق ساخت و افواج فندرسکی که در دار الخلافه
بودند در اینوقت بر اجتهاد و متابعت المغانی مامور شدند و در این ایام شهر محرم الحرام در رسید حضرت پادشاه اسلام بمارت بحیثه تغریه خاگانه
ساخته شده بود توجه فرمود و بانحوصی تمام ده روز در کینه خاص تغریه داری و سوگواری حضرت امام همام سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام بر پا
و پس از عشر اول محرم بامورات ملکی و مملکتی توجه فرمود و بهمانا حاجب الدوله حاجی علیخان و میرزا محمد حسین پسر الملک در دقایق رسوم تغریه
خدمات یکیکه نگاه و نظم تعبیه تمامی تمام کرده بودند درازی آن نیکو بندگی بخلعت الشفات مخلص شدند و چون جناب ایاالت نصاب کین بسیار لکنه
بار اشکی از جانب علیحضرت پیر طرود دولت روسیه بجا نشینی و سپهسالاری فقها آمده و چنانکه مذکور شد کشف و هدایا و ذریعه انحصار بحضرت
دار الخلافه فرستاده بود و نظر با سخا و دولتمن قوی شوکین در اینوقت موسیو جان داد و خان سرتیپ مترجم او

هکمی

ذکر صدکی حکمران نظامی با فخر اجودا باشی افشا

الصفیانی

در محشری گسندد محضر سیاست یا بنده مقرر شد که بسبب بازخانهای خارج شهر هر یک سزایاری مخصوص معین دارند که در پاکیزگی و پیراستگی آن عمارات اقدام کند و اگر تعمیر لازم شود اطلاع نماید و بهنگام تبدیل و تغییر افواج ساکنه در سربازخانها مراقب باشد که اگر از مردم فوجی در آن درب و پنجره و جدار شکستی بطور آید باشد از سربازان آن باز پرس شود و بسته از عمده آن نقصان برآید و مقرر فرمود که قراولان میدان دود عمارات نهایت وقت و اهتمام تمام بطور آید و خود بخفته بدان امر رسیده باشد و مقرر فرمود که در میدان مشق نظامی افواج که در خارج درب ارک است میباشد تمامت صاحب منصبان بزرگ که در در آنخلا فیر کاب علی حاضرند همه روزه بهنگام مشق افواج در آنجا حضور داشته باشند و مقرر فرمود که در بالاخانه نظام که در ارک خاصه معین است چون در معنی اوطاق نظام سلطنتی است و مجلس مجمع دولتی و تمام صاحب منصبان که همه روزه برای انجام محام و اسعاد سلام در آن مجمع اجتماع میدارند و از انعام عام شاهنشاه اسلام روز و شب شراب و طعام می نوشند همه روزه کل نظامی نظام بالباس سلام حضور و از دحام داشته باشند و از امیر تومان و امیر پنجهکان و سپهبدان و سرسپهان و نواب اجودا باشی و سایر صاحب منصبان فوج تخلف نورزند که چون بحضور اقدس علی خوانده شوند غایب بنشینند که من غایب خاب و مقرر فرمود که صاحب منصبان نظام که از اطراف ممالک محروسه بحضرت در آنخلا فیر حاضر میشوند بحضور رود هر یک با منای دولتی علام شود و اعظم آنان با علیقلی خان اجودا باشی بخدمت جناب جلالتاب صدر اعظم رفته از آنجا یکای مبارک علیحضرت شاهنشاهی شیریناب شوند و از آن پس بحضور نواب ستیاب شاهزاده آزاده معظم امیر کسیر نظام محمد قاسم خان دام لند عمره که مستعد مقام ولایت عهد است شیرینابند و صاحب منصبان جزو نواب اجودا باشی بخدمت جناب شرف صدر اعظم رفته بهمین قانون و نظام سعادت خدمت شاهنشاهی دریا مقرر فرمود که هر کس استعدای باشد در ایام اعیاد و تازمان خضت بجناب صدارت معروض دارند و اگر امری است جزئی جناب صدر آنرا رقی و مشق و زرد و قبول نماید و اگر کلیستی دارد بتوسط اجودا باشی کل افواج یکای مبارک شاهنشاهی معروض افتد و مقرر فرمود که نایبان اجودا باشی و صاحب منصبان خارج از فوج خود را از پیوستگان اجودا باشی شمارند و در میدان مشق و اوطاق نظام متابعت او را بر خود لازم شناسند هم مقرر فرمود که هر روزه اجودا باشی افواج با مقرر قورخانه و جبهه خانه رسیدگی کند و بکار آنها دقت نماید خاصه بآنان که امر ساحل توفت تفنگ و طبلوس افواج و فالسقه سربازانها مبرجوع است در داد و ستد این شایا محال دقت کند که امری باشد بآنها و التماس نکند و مقرر فرمود که هر فوجی از افواج که از بلاد ایران در آنخلا فیر حضار یافته اند باید اجودا باشی از خود در میان آنان جاسوسی و منشی خاص غیر معروف در نزد سرتیپ و سرباز داشته باشد و او خود را بر آنان آشکار و معروف نکند و حقیقت حال هر یک از افواج را از بد و نیک و خیانت و خدمت و رضا و شکوی اجودا باشی انهی کند تا او در کار همه با بصیرت باشد و حقیقت آنرا برای منای دولت عرضه دهد تا بهر نحوی که کار افتضا کند تصحیح آن کار را از لطف و محبت بطور آید و مقرر فرمود که در ایام و اوقات پنجه و شکار و تفریح و تفریات بر دیار ناپی از نایبان اجودا باشی در رکاب همیون حاضر باشد و بامور نظامی اردو رسیدگی و مشیت نام نهند و بزرگان فوج معلوم دارد و هم امیر نظام مقرر فرمود که افواجی از هر جا که وارد حضرت شوند اجودا باشی لباس و اسلحه آنان مراقبت کند و بدیشان قدغن نماید که اسلحه و لباس خود را چنان پیراسته و پاک دارند که کوئی اینک روز عرض ایشان است و پیوسته بدین حالت مواظبت کنند و همه روزه جریده حال آن فوج از غایب و حاضر و سقیم و صحیح و زنده و متوفی و مامور و مخرج بنحو صدق و راستی بظلمت منای دولت برسد و بکذا حکم سواره نظام نرمانند پیاده نظام است پیاده و سوار سراسر اخیری خوار حضرت شیرینارند در میان فرقی نیست و در خاتمه این حکم نظامی مقرر فرمود که هر یک امیران تومان و میران پنجه و سرتیجان و سرسپهان و نایبان و سرگردان سواره و پیاده نظام و غیر نظام و صاحب منصبان خارج از فوج که در رکاب علی بخدمت حاضرند خدمات مسطور را بمقرب سخاقان علیقلی خان افشار اجودا باشی مخصوص و محمول دارند و او را بچیل و تعظیم نمایند و خلعت آفتاب طلعت با فخر را بوعین و مقرر گشت و بدان مفخر شد و بکارهای خود و تصرفی تمام کرد و نظمی کامل داد و با وجود این توجه و تقصد خود را از همه فروتر گرفت و با دیگران خفص جناح کرد و بر خود حشمتی نسبت اما کارها را از نظمی تمام داد و پنجه نیات و کلیات پرداخت و این کارها را نیک مشق ساخت و چون منشای ایران دانست که نواب ستیاب امجد و لا فرزند و لندش را با وجود صغر سن جشمتی خطیر و استعدادی شایسته است لازم شد که لشکر را و لیعهد دولت ابد ممد فرماید و این نیت را با جناب جلالتاب صدر اعظم در میان نهاد و انجام این مهم را بر وجهی حسن از وی بخواست

مجلس

در علم و فن.

بر خلاف قواعد چهار عهد نامه خود در امر برات داخله میکرد و صدراعظم مقرر داشت که مردم انگلیس بروی معاهده معتقد بود و اب مراده با مالی هر ی
مفتوح ندارند و مسدود ساختن روزگاری چنان بود تا بعد از منازحه و مصالحه صورتی دیگر گرفت دیگر آنکه تبعه دول خارج مانند تجار ایران کار تجارت
میکردند و اشیای نیک در بلدی معین میخریدند و وجه عثور آنرا در همان بلد میدادند و در هر بلد ایران که بفروش و مصرف میرسانیدند بنا بر سندی که در آنجا
عثور از عثور داشتند از عثور معاف بود و بعد از معامله ایشان رواجی بود و در سود آنان تقطیل و کساد داشت و تجار ایران اجناس خود را در بلدی
عثوری دیگر میدادند و کالای آنان را بر یکی چندان عاید نمیکرد و بدینوسیله بازار معامله تجار ایران قرین کساد و کارشان در صلاح مایل نبود و کمی کشتن
صدراعظم مقرر داشت که تجار دول خارج از تجارت داخله در مالک ایران احتراز نکنند و متعنه اتباعی خود را در خارج ایران بصرفه نهند
و الا که در بلاد داخله ایران خواهند فروخت بر رسم تجار ایران در هر بلد عثور دهند تا در سود و ضرر با تجار ایران مساوات داشته باشند و دیگر آنکه
وزرای دول خارج و خاستگان ایشان خدم و ملازم ایرانی میکشند اندو شبان و اقارب و دوستان آنان چون در هنگام خطای حسود
سیاست دولت بدست میشد و وزرای محض را آنرا در سلک بستگان و در دایره پیوسته کان خود میفرستاده و جرایم ایشان را بدینوسیله عفو
مینمودند اگر پذیرفته شدی سیاست ملکی از میان برنجستی و اگر نه پای بخشش و غایبمان آمدی و بتعین ملازم و متحدید خدمت من در ندادی نه
مقرر فرمود که اسامی ملازمان مخصوص سفراء و زلفه علم را آورند و پسرون از آنچه ثابت بود توسط و تحلیط صورت گرفت و دیگر آنکه تبعه دول خارج
ضرباع و عثورانی را بر ملازم معامله و مبادیقه تصرف میکردند مقرر داشت که بی رضای مالک و صاحب جی زمین را تصاحب ننمایند و بدین
رضاء و امضای امنای دولت و صدور فرمان قضای مضاکس را از تبعه دول خارج تمام ملک قطع از ارضای ایران صورت نهند و دیگر
آنکه چون رودهای حدود ایران بدیاری میزند و در این رودها صیدهای مخصوص مالی دولت بدست است که گاه از دول خارج در آن تصرف
میرفتند مقرر شد که صیدهای در رودها را با همه داخله مالی دول خارج خاصه مردم ایران باشد و چنانچه در آن تصرفی نبود دیگر آنکه قونسولهای ایران را
در محالک خارج موقوف الی دیگر کرد که در امور تبعه دولت ایران متصرف باشند و دیگر آنکه جمعی از کیشانی نیکی دنیا و قیستان مذہب کا تو لیک مشرع
آن طوائف در شهر رومی در آمده قانون کا تو لیک را مروج میکشند و مردم ارمنه ایران را بدان مذہب دعوت میکنند و خاتمه این مقدمه
چنان می گشت که تمامی ارمنه سکنه ایران تحت حکومت پکانه میکشید و در شریعت مطهره و علم و رخنه می افکندند و صدراعظم کیشانی از این بزرگ
و تدلیس ممانعت فرمود و دیگر آنکه در آن اوقات که دولت روسیه را با دول ثلثه فرانسه و انگلیس و عثمانی در سرحد سیستان پول مبادرت بود که
که از آن دولت روسیه قرار دادند که اگر در میان احوال کاروانان ایران که بجانب ارضی روم سفر در پیش دارند اسلحه و آذوقه دریافت شود که هیچ
و شری بعبارت و امصار روم بپهنه اموال کاروان ضبط شود و بر حسب اتفاق و ولوع جهال بصرفه مال کاروانی که معادل چهار کرور تومان کالا و
متاع تجارت حمل داشتند و در ارضی روم بدست مالی روسی را بد که اسلحه جنگ آذوقه و علوفه هفتصد هزار تومان کالا و متاع با اموال کاروانان تمام با اموال کاروانان
منوذر نگاه داشتند و با ظهار صدراعظم تمام آن اموال بجا جان آن مسترد کرد و دید چنانکه دیناری با صدی از تجار زیان نرسید و دیگر آنکه
قریب یک کرور تومان از بقایای آنچه مصاحبه دولتین ایران و روس هنوز بر ذوق دولت ایران ثابت بود در این ایام چنان قواعد موالات بین
الدولتین استحکام پذیرفت که آن مبلغ خطیر را به بدیهه دربار شاهی جی بصل و وصول بر نکاشته بغیر ستاند و دیگر آنکه در نواب شاهزاده عباس میرزا
که بعثبات رفته بود بدست آنچیز اسلام مکه و مصرفه قصد لندن داشت که بدولت بهیسه انگلیس التجار و دنیا و فتنه تازه رز و صدراعظم با وزیر مختار
انگلیس موضوعی در میان آورد که او را از سرحد انگلیس بازگردانید و حصول ثمنی و وصول مقصود بجانب بغداد باز آوردند و دیگر آنکه مسافران ایران بط
معین مدت از اعمال دولت روس خط جواز و رخصت گرفته در بلاد روسیه میگردیدند و چون مدت معینه در میکشید کارکنان دولت روسیه
خطی جدید مطالبه میکردند و انگلس ناچار بود که زرمی معین بدیو انجانهای روس داده خطی از آنان برای جواز بستاند و چون سال منقضی میگشت
دیگر باره دادن رز و ربهای خط جواز و جواب میمانست و اگر در تجدید این امر تاخیر میفرستاد و مسافر محبوس میگشت و این کار طر فیه خود دشوار بود و صد
ایران بجهت خط جواز را بقونسول دولت علیه تفویض کرده و بدین اندک تغییر میمانست آن خطرات مرتفع گشت و دیگر آنکه وزیر مختار دولت انگلیس
نواب فرناذ میرزا برای خود حق ثبات همیکرد و احقاق حق این حق ابطال جلال عم شاهانه همی بود و بحسب تقیه صدارت کارکنان دولت انگلیس
دست از حمایت و کشیده داشتند و وی نیز برای راوت بر لب طساعت خلوص بندگی حضرت شاهنشاهی شاهانه داشت و دیگر آنکه عظمی

چهار کرور تومان

بجد و ملک نامور کرد و از سونی رزم دادند و از جانبی بسیار دوستی نهادند تا چنانکه مرقوم شد آن منازعه بمصاحبه پیوست دیگر آنکه سالها در گذشته بود که صید سعید خان در امر بندر عباس تصرف داشت و چنانکه ترقیم یافت بشرایط و عهود عباسی ابد و میرد و او را در محلی عالمی از عمال ایران کرد و چون آنکه در خرض و مرد و اسبابی فرو حید که خان حقوق را مقبول کردند و متابعت دولت ایران پیوستند دیگر آنکه بقوت شمشیر و نیروی تدریس مرات توابع آنرا مفتوح ساخت دیگر آنکه در ولایت عهد نواب شاهزاده اعظم کروبی بنظر کان بر از انجمنستان نمود و جماعتی از اعظم خارج و داخله کروی می کرد و در انجام این خدمت محاسن و محافل بزرگ برآست و طوفانی عظیم جنبشی جیم سائی برد که چشم روزگار زنده و کوشش کستی نشینده و مجلسی از آن بسیار کی کارش میباید و در ذکر نفوذ و ولایت عهد عظمی و نیابت سلطنت کبری بنواب استطاب اشرف امجد ارفع و الا شاهراده معظم امیر نظام اعلی السد شانه و بهر بر نامه سابقه در نفوذ امارت نظام بنواب استطاب شاهزاده اعظم امیر محمد قاسم خان که بنجره دولت بر جو سار فطرت ثمره از او بهتر زاده و مادر روزگار در کنار مملکت فرزندی بدان استعداد نهاده در مقام خود اشارتی رفته بود چون حضرت شاهنشاهی کستی بنایه را در این چند مدت بر جند ایام و تعاقب اعوام باحوال و افعال و محافل خلق و وفور استحقاق و فضایل لگانه و فضایل لگانه آنفرزند سعادت مند بصیرتی و تجربتی کامل دست داد از شمایل و محایل کشیده اش علامات و امارات ملکه داری و شجریاری می شود آمدند بحکم الهام رحمانی و تقدیر سبحانی بولایت عهدش شایسته یافت تا بفرمی محکم و رالی مثبت غنچه این می شکفت آغاز کرد و نهال این رز و ثمثرت آن نورسته کل کلستان شجریاری و چخته سرو و سروستان کامکاری ماه سپهر و سوری و اخبر برج نیک آخری تو بازوی جلالت و نور دیده ایالت سوار میدان فراست سوری بستان ریاست دره التاج دیهیم سلطنت واسطه العقد جواهر مملکت شاهزاده معظم و ملکه زاده کرم امیر نظام دولت کردون قوام را مستقنا البطل بقائه و یمن لقائه از تمامت شاهزادگان عظام و فرزندان والایات به نیابت سلطنت کبری و ولایت عهد عظمی برگزید و انجام این جشن کسرو سامان این خطب خطیر را بحسن کفایت جناب جلالتاب اشرف اکرم اعظم اعتماد الدوله العلیه العالیه مد ظله العالی باز گذاشت و مقرب سخاقتان حاجب الدوار را با جرای مروی جنابش بر کجاست و بتیبه این جشن بهیبه پرداخت و از بهر کونه اسبابی که در چنین بهنگامی در خور است فراهم آورد و نخستین اختر شناسان رصد بند و ستاره شماران خردمند طالعی سعید و مساعی همایون تر از عید جشن را گردند تا از حضرت شاهنشاهی بطالعی که تو را کند بدان تقویم خلعت و افسر نشان آن منصب بفرزند یکانه از جند محبوب آید پس در شب دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول ۱۲۸۶ که کوکب کبریا کعبه عادت منظور و از نخست دور بود چون بدر سپهر کستی منور گرد آفتاب سلطین و خاقان خواقین تر از بر تو غایت خاص آن بدر کردون جلالت نور و بهای ماه کامل بخشید و تشریفات خاصه زینت سرو بر سلیس جلیل کرد و از آنکه بود یکپاره افسر کلان الماس درخشان تر از شتری و یک حلقه کمر صغیر تابان تر از منطقه البروج و قیانی کرد اگر خوش بگوئی شهوار آهسته و جیه میروارید که اینها آهسته و نشانی ستاره دار بلکه ماهی ستاره بار کلان الماس نشان که جناب صدر اعظم حضرت شاهنشاهی هدیه آورده بود و هم با جمیل آسمان رنگ بدان ماه آسمان جلال و ستاره برج کمال فرستاده و داده شد تشریفات خاصه رازیت زینت پیکر دیز و بر سر بر کرده حاضران تینت آراسته و عیش و عشرت قیرن کشند و بروز دیگر که چهاردهم این ماه بود در عمارات شامانه و میدان که مبارکه و تمامت شهر با طناط و انبساط گسترده شد و رستهای باز آردین یافت و با جازت جناب جلالتاب صدر اعظم امرو و وزرا و عیان و احاطم را در عمارت مشهور طنبی دعوت ملوکانه کردند و چندین مجلس عالی آراسته شد و هر جمعی مجلسی خاص حضور یافت تا مست علما و فضلا و شاهزادگان و اماراداران بزرگ انعامات و مجلس حضور جناب صدر اعظم استعفی بودند و همچنین جماعتی در خدمت جناب نظام الملک حضور داشتند و وزرا و سفرای دول خارج متحابه در مجلس جناب میرزا سعید خان جالس بودند و در عمارت دیگر متحبه الامرا العظام میرزا داود خان وزیر لشکر و وزیر کاف عا کر نظام و در دیگری مقرب سخاقتان میرزا موسی وزیر دارالخلافه و کلا شرو که خدایان و تجار و قناسین انشسته بودند و با این عمارات شجون بخلاق و صحیفه فضا را مفروش کرده و کروی را در آنجا مسکون کردند و خوانهای خلویات و اشربه آلات پهلوی پهلوی در آن تمام خلایق چند بعد از ساحتی نواب استطاب اشرف امجد و الا شاهراده معظم و سعید کرم بوسط بوسط فضای این عمارت که مفروش کرده بودند توجه فرموده بر فراز سندی قامت کردند و تمامت حضار را بعضی علما که در مکان خود متوقف بودند و بیای خواسته در فضای محوطه برابر جبهت و بایستادند و تا بهر حاضران مضایق فرامین شاهنشاهی را احصا کنند میرزا محمد تقی لسان الملک مستوفی فرمان منصب لایت عهد و مضمون کجاست

جلد ۱

فرمانها بوسیله شاهنشاهی حضرت

الضیاء

مبارک بابر سب جمع بصورتی بلند و پائی بلخ خاندن گرفت و عبارات حقایق که حضرت شاهنشاهی ایران بخط مبارک برنا صید شورشون لالی منشور
بسک تجرود آورده چنین است که در این کتاب فرید مبارکی و سیمت را منقول می افند هو العلی الخالب فرزند گرامی ما میر محمد قاسم
ایر نظام که از طفولیت الی حال پرورش یافته تربیت کرده دست جایون ماست و چهاره از ناصیه و طلعت و آثار و علامات جهانگیر
و درجه او اطاعت و فرمانبرداری و ظاهر و جوید بوده و نیز میل طبعت بآرتان بود که او را از جمیع اولاد خودمان برتری داده پایه تختش از
همه بالاتر قرار فرمایم لهذا در ده اسنه سیلان میل ۱۲۱۱ آن فرزند ارشد را بمنصب لایت محمد که از عظم مناصب این دولت عتک
سر فرزند فرمودیم و الا آن فرزند اغرا بخداوند لایزال سپرده امیدوار هستیم که در هر حال معین آن فرزند باشد تا با جمیع اهل ایران از اصغر و کبیر
که خداوند تعالی بپا سپرده است بآن فرزند می سپاریم که در حق ایشان برافت و عدالت رفتار کند و در عهده شمسند خانب صدراعظم
که چاکر این قدیم محترم ماست در رعایت و تقصداحوال و صرف شوی از او غفلت ننماید و فرمان جایون که از تلفقات بید
و تحیرات بدیهه جناب مترسل اویس و دانشور لیسب زیر صافی ضمیر دول خارجه میرزا سعید خان انصاری
که مرودی تبریزیت بدین شرح بوده آنکه سلطان ممالک مکان و سلطنت بخشای ملوک جهان مقدر از نه و مهور و مضور اعیان
وجود انانی نهان و آشکار پسنای خفیات اسرار الذی بعد فلایری و قرب فشد النجوی بتارک تعالی باقتضای حکمت باله سبحانه تعالی و بخت
سابقه ربانی در هر عهده ای زحمات و مضایقه بهر قرنی از قرون خالیه نظام امور زمین را بوجود سلاطین عدل این منوط فرمود و رفاه انام و عباد و امان
امصار و بلاد در ضمن این تقدیر و رعایت گذاشت هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات درین عهده فرخنده میمون
وزمان پاینده جایون ما هم که خیام شکتش با دود و آتش شمش با جال بود پیوسته نیز اعظم ذات ملکی صفات را برای بخت
انوار معدلت و بسط انوار کمرست از مطلع جاه و جلال فروزنده و طالع و از مشرق عز و اقبال درخنده و لامع فرمود و اکنون بتائیدات کامله از
ممالک فیخرا از آنکه عدل بقلع جهان و تحکام ملوک کیاست آفا ضعیفا کتیریم و مهر زره پرور و خراس فضل بی لیلونی ام اشکرام اکفر بشکر
چندین نعم و الا و حمد این همه فضائل الا که قیاسش توانیم و سپاسش ندانیم بر ذمت همهت خسروی فرض کردیم که چندانکه سزاوارت صفت شایسته
و درخور رفت ملوکانه باشد در اقامه قواعد انصاف و امره مواید الطاف رفع آثار اعتداف و دفع اطوار اختلاف و تشدید بنای عدل و داد
و اعلای لواهی صلاح و سداده موفور و سخی محصور مبذول فرماییم تا پاس حق جلع غرا که یکی از بهاران رسیده نشود و لاجرم کلی از بهاران چید
آید که المیسر لا یسقط بالمعور و چون جزو اعظم و مشروط عهده و رسم در سلوک این منج قویم و رعایت این طریق تهتیم حفظ کوه برین سلطنت از ضعیف و ذلیل
و صیانت این مانع مخرو نه از طرق اخلال و جهلما کلمه باقیه فی عجبه لعلمم بر چون تا خلق خدا بعد از هدایت مبتدا بغایت نشوند و غلبه لاسن
و الرفاه فرموده و تبه و مکر دین بدولت قوی کرد و در ریاض ملت شاداب در وی آید حصن حصین مملکت حصون رفقا و احانب شود سما علیها
دولت بمصدق الایمتمون الی المللا الاعلی و یقذفون من کل جانب اگر چه بعون الله تعالی و منه العظم دیده الی ملت پاک و متقلیدین ثبوت
تابناک علی الصادع بها السلام با دات الافلاک عموما بفرع وجود جایون ما روشن است و مرغزار آمال آنها از رشخ امطار احسان ما رشک
امطار احسان ما رشک باغ و گلشن آسوده از پاک و پسمند و خنوده در عهد عیش و نغم ولی خواستیم عیون طمع را اینجا کسان بیاییم و اعناق حرس
و آزار با تیغ باس بر فلکسیم دست غضب عد و انزاد آستین حرمان گذاریم و بای ای و طغیان را در دامن خسران بدریم سلسله دوله و دولت چو باده
صلوات مادر اتصال شود و شمع شگفت چون صبح اقبال در لعلان و اشتغال چشم نقشه بخواب رود و بنای شرف و فساد خراب شود و لهذا
در این زمان سعادت ضمان که سودا با حرام علویه ستولی و نخوس از مطالع ساقط است خسرو سیرکان بجاسن و میامن این نیست حسنه شایسته
خواست و مشتری بدعای حسن اشتهام این را ده سینه فرار میز آسمان عظمه طالع و بشر و ارتحال را منشور دارد و زهره عهود و زوهر کوکب منشور
بنه بتارک تعالی قرو با صره خلافت و شجریاری و غره ناصیه سلطنت و قاجاری غصن و طیب و در جلالت و آیه رحمت لوحه ایالت و در
صدقه بهشت و جلال نور عذیقه شوکت و اقبال سلیل بی بدیل و نسل نسل فرزند ارجمند گرامی نور چشم اغرامی قاسم خان میر نظام را که امارت
لایحه بهت و جتسام از جنبه جلالش چون قرص ماه در شب و یخورتا بان و مانند است شمع در میان لشکر منصور نمایان است و هم در زمانیکه صبی
مهد بود غزای آن داشت که و لیعهد شود ولی ملاحظه مصلح چند آن نور چشم اغرامی منصب جلیل امارت نظام که عهده و بنجه مراتب عظام است

سرافراز فرموده طور بعد طور بنظر تربیت و اصطلاح و وجه قبول و استعانت فرمودیم و این مقام محمود را بمقادیر آئینا حکم نسبت دادیم و اعلا
و بدرجه اعتبارش افزودیم حکم ارباب الدوله بصرف غم بایون و اسحاق تمامی اهل مملکت از منصبان سلطنت و مقرران حضرت
بهو خوانان دولت و علمای دین مبین و روسای شرع متین منصب جلیل و مقام نبیل و لایت عهد سلطنت و بینه رفیع و درجه رفیع و راست
تاج و تخت خلافت که مانع مقامات و ارفع درجات اعتلاست مبارکی و میمنت و فرخندگی و سعادت سرافراز و مقرر و این و در بعد بدیه
و در کمون و سرافراز برای علمای کلمه دولت و اولای تمام محبت مدخر فرموده و از اتمامی زادگان سلطنت و نوباوگان خلافت کریم
میان و نیکین دولت حدی فاصل گذاریم و ما بین او و سرپرست سدی حایل نداشتیم و جناب جلالتاب نظام الدوله والدوله و الاقبال
قوا الملوک و العظمه و الاجلال اعتماد الدوله العلیه اعتضاد الشوکه اسینه اشرف امجد ارفع صدر اعظم انجم میرزا آقاخانزاده با صابت رای تا
او دولت قاهره ایزد ارجمال و بجای رسا و بها و عدلی لاخصی حاصل است ممالک محدود را پایه اعتبار و عزت بالارفته و مانده است
روشن و نما گرفته است همچنانکه در بطنها و سلطنت بایون با پایه بلند و مقام ارجمند و کالت مطلقه مقرر است بکفالت فرزند مقرر
الیه نیز سرافراز و بهره و فرمودیم و بدین طراز جلی که مکمل هر یوز و وحلی است جمال فرزند مغزی الیه را از ایشافرودیم تا نهال دوستش در چوبار
تربیت ملوکانه نشو و نما یابد و پایه شمشیر در جات قصوی ارتقا گیرد و سن سینه مار مقفی شود آثار علییه مار مقفی آید بدینچه مرصفاً الهی
جالب است اعتقاد جدید و از هر چه بر وفق رضای اوست احتراز نماید تعلیم کلام در اینگونه مقام برای جمع مکارم و سلب ذلایم و سیاست
ملک و حراست خلق و بطش بجا و رفق بمنزله قبول پوزش و عفو لغزش و عقوبت ظلم و اعانت مظلوم و دیکر آداب بهمانداری و رسوم
شیرازی کافی است و تقدیر از احوال جاگران بزرگ محترم که حقوق خدمات ایشان بهمانه و در نظر بایون مالا یج و مراتب حاشان در را
ضمیمه قدس علی هویدا و واضح است و کذلک پاس داری خدمات کل خدم و حق کداری از قاطبه ششم و رعایت عموم رعایا و برابری و ادای
حضرت کردگار قدیر و صنایع قلم تقدیر از اعظم مقاصد عینت بایون پادشاهی و اقدام موجبات مرضیت آتی و مانده نوز و فلاح و عیش
رشد و صلاح خواب بود ولی در دو خصلت بزرگ از تفصیل باجمال فضاغت نماید و از الزام باجمال کفایت بناید یکی توقیر جانب علمای اعلام سادات
و فضلائ فی ذی الاحرام که حمايت شریعت سلامت و رعایت ملت حضرت سید الانام علیه الصلوٰه و السلام و دیکر حفظ رسوم مسلم و صفا
با دول دوست کامل الولا که موالیان معاهدند و دوستان موحد و در ولایت عهد تقدیر بنی ببال بانواب بایون ما بهم را می و نمود
و دوام و استمرار این منظور مبارک لایق و شایق لاجرم زلال مودت ایشان را از بخار کرد و رت صافی باید داشت و موافق و عهودشان را
پیوسته مراعی و موافی باید بود تا از زمره الذین یقضون العهد من بعد میثاقهم خارج و بمصدق و الیوفون بعد میثاق اعا دوا داخل شوند چه چاره
که از آن یک اعلام دین برافراشته و از این یک جهانگیر بر داشته خواهد بود چنانچه بدلول بذکات بنا یطلق علیکم باحق کل اعمام و احوال کرام
منصبان دولت به فرجام و وزرای مقام و امر اعظام در بار گردون چشم و خواص حضرت و خدام آستان معدلت آیت و روس
لشکر و حکام و ولات کشور و کاف خدم و قاطبه ششم و جمیع اهل مملکت از دور و نزدیک و ترک و تاجیک فرزند مغزی الیه را بنایت لا یتحقا
سلطنت و وارث گاه و بیسم خلافت و ولیعهد دولت باد آیت دانسته و امر و احکام او را تالی او امر پادشاهی و تخلف و عدول اعظم
کبار و مناسبت دانسته در عهد شناسند تحریفی شهر ریح الاول شمس و چون کوش حضاران بجهن از در غرر عبارات رنگین و اشارات شیر
آن نامه نامی و منشور کرامی که انبار شد خطی که در توفیق وزارت نواب قمر کاب شاهزاده معظم کرم و ولیعهد دام السد نایب بجناب نظام الملک
بر صفحه برین بایع سلطانی چون بقیه خط بر عذر شیرین خدان زمینت افروده بود قرائت کردند و بدین شرح استماع رفت میسر و کاظم خان
نظام الملک از نوکران خاص و تربیت یافتگان مخصوص است همیشه در حق و العفی بزرگ فرمودیم و از سایر اقرانش ممتاز و مقرر شدیم
اکنون که ولایت عهد را بوجود امیر محمد قاسم خان فرزند ارشد کرام خود فرزند فرمودیم و از این وزارت پیشکاری پسر فرزند سرافراز فرموده
از بکلیت ایشافرودیم البسته در خدمات فرزند ارجمند و ولیعهد خود داری بخند فرمان و زراعت و مسکارتی جناب
جلالت انصاف نظام الملک آنکه بعد از خلق رای جهان آرای قدس بایون ملوکانه بقویض ولایت عهد سلطنت و
وراثت تاج و تخت خلافت بعد از استحقاق و ذمه بهیتمال نور چشم اعز ارجمند پهل صلیب مشکوه روح مضاع ابواب مفتوح قره بافر

سلطنت و جامانداری غره ناصیه خلافت و شهبازی یکانه فرزند والاکبر با حشام قاسم خان امیر عساکر منصوبه نظام و پس از فراغ تشریف
ملزومات این مهم فرزند آغاز حجت انجام غم بهایون و میت سعادت مقرون بعلق ثانوی بر آن گرفت که همچنانکه فرزند اسعد اکرم
مغزی الیه از سلک شایزدگان عظام و زمره فرزندان کرام برگیریم و بچنین موثبت عظمی و عطیت کبری مخصوص فرمودیم یکی از اجله کار
دربار و افخم بندگان حضرت عظمت مدار را هم که قامت قدر و اعتبارش بر یزید قبولی را بیش و پایه عز و افتخارش با لطافت خاطر اقدس
برتری و فراش یافته باشد برای وزارت و شکاری فرزند اسعد مغزی الیه شخب فرماییم تا بدین واسطه مراحم شایانه نسبت با فرزند کامل و
عواطف ملوکانه را بدرجه قصوی متوصل فرموده باشیم در احوال کار بر عتبه علیه خلافت و اعظم سده سیقه جلالت ینک نظر فرمودیم
ذات صدقت سمات و شخص جلالت صفات جناب فحاشمت لصاب بنالت و شہامت کتساب است و مناعت امتیاز فدی
زاده خاص دولت جاوید قرار مقرب دربار گردون مدار شخص و یم دولت علیه نیز کاظم خان نظام الملک سرور از این پایگاه
و شایسته چنین جایگاه رفیع اندر زیر که علاوه بر اودت فطری و صداقت جلی و کرامت حسب شرف نسب که هر کدام از این محال حائز
قصبات سباق و هر یک از این اوصاف یکانه و طاق است از بد و جوانی و عفوان بناب نیز بنال و وجودش از تابش آفتاب حیات
نشو و نمایان و در سن حدیث و عهد صبی در محافل کسب علوم و در سلک مقربان مامنوم و در مجالس اقتدار و آیت طرف خطا
ما بوده است و نیز بواسطه ملازمت حضرت که بشوم بندگی را مراقب شرایط خدمت را مواظب بوده است پشتر از سایر جاگران آستان
سلطنت بهایون ما را بجز بخت کرده و بر دقایق ضمیر نیز ما معرفت بهر ساینده است تقدیرش از بونه امتحان خالص سپیکه
ارادتش از محک بجز بخت سر و صافی برآمده است و از مبادی سلطنت روز افزون هم که مصدر محام عظیمه و نشان امور خطیره شده و ابرار
وزارت مالیات و ریاست دفتر معاملات کل ممالک محروسه را که بعد از او محول بوده نظم و انی و ربط کامل و کافی داده و مضل علی فلک
از کثرت عمارت بهام مملکت چنان خبرتی بنزد دقایق و رموز دولت بهر ساینده که دیگر را با او مقام ساهمت و پایه مشارکت باقی نماند
لذا با قضای لیاقت و کفایت جناب مشار الیه بضمیمه نصاب علیه مدارج رفیع که کنون در دولت با قدر و در عهده دارد منصب وزارت
و شکاری فرزند اغرا جند مغزی الیه نیز با و محول فرمودیم و چنانکه فرزند مغزی الیه از سلک فرزندان کرام برگزیده شد جناب مشار الیه هم
از زمره جاگران و بار بهایون باین متمسک از جلی قرین افکار رسا ختم که در نظم و نسق امور و رقی و وفق محام فرزند مغزی الیه لوازم اتمام
و مجاهدت کلام بعمل آورده بدینچه شایسته ارادت و سزاوار صدف بداند عمل نماید مقرر آنکه کل اعمام و احوال کرام و شهبان دولت
فرجام و وزرای فحاشام و امنای دربار گردون حشام و خواص حضرت و خدام آستان معدلت روزی لنگر و حکام و ولات کثور و کاف
خادم و اطین شوم و جمیع مالی مملکت از دور و نزدیک جناب مشار الیه را وزیر و شکار با استقلال فرزند مغزی الیه دانسته در عهده شایسته
فی چهاردهم شهر ربیع الاول ۱۲۸۶ چون این کار پایان رفت و این ولایت عهد محکم گشت جناب جلال التاب صدر اعظم زمان با و اتمیت
بخشاد و برپای حضرت و لیعهد بوسه داد و وزرای مختار دول خارج بخت و تهنیت کوی شدند و علماء و فضلا به شای شهبازی و دعای دولت
مدار طلب لسان آید و زحمت انصراف یافته در خدمت جناب صدرت و اتفاق و زبردول خارج بحضور مبارک حضرت اعلی الیه امر
رشدند و مورد الطاف شایسته ای شده بازگشتند و بنگام بارعام در رسید و شایسته ایران با انا به و پیرایای خاص شایانه بارگاه بزرگ توجه
فرموده سلیمان و ابرار فرار صرح محمد جلوه کرد و ارباب حضور از نزدیک و در بروی نماز بردند و چون ذره هر خورشید بدیدار همیون محو فرمودند
پس از جلوس سعید جناب جلال التاب آصف عهده را مخاطب فرموده از میان این جشن میاد عیش و مناه و عهد سدید و امر جدید خان شایانه تفررت
و سمع البصیر را صدف لولوشور فرمود و در شایستگی جناب نظام الملک بن منصب جلیل و بخت منیل توصیفی سزاوار فرمایش کرد و بعد از حشام
کلام حکمت بنیان خضیب بلوغ طلیق اللسان بر رسم معهود خطبتی در نور عرض کرد و سپس الشعر اسروش اصغیان با نشاناد محبت مناسب این وقت
آهنگ کرشمه و مقصید فرید که در تهنیت نصب لیعهد مظلوم داشت پایان برد و شایسته بعد از تکلمه با جناب آصف جاده از بارگاه عالم جلوه گاه
خاص بازگشت و سه ساعت بعروب خورشید مانده بفرقه شربت آیین رفته بنظر آه آن بهشت پر ازین توجیه فرمود و بر رسم عیاد اهل سلام
بجضور قیام کردند و امرا و وزرا جای برجای پای ایستادند و ارباب طرب ببرد و در دوانی دست و پای شاد و دود عشرت دادند

بعد از ساعتی حضرت شاهنشاهی غریب خلونگاه و آرامگاه فرمود و چون شب درآمد خلایق بعیش پرداختند و عرس میدان را در شکستیم سپهر ساختند و دیگر روز که پانزدهم شهر ربیع بود جناب جلالتاب اشرف صدر اعظم یکصد و پنجاه تن از سران و ارکان و امرا و عظام را بهم دعوت و عمارت روزگشته دعوت نمود و مطربان مخصوص شوخ و شنگ و مغنیان خوش آهنگ مجلس صحبت را گرم و دلهمای بخت را نرم نمودند و آن هنگام عشرت فرجام جنبه با پولک زرین و شمشیر مرصع زینت داشت بجلعت وزارت جناب جلالت نصاب نظام الملک از حضرت شاهنشاهی عنایت شد و زینت ساخت و بدعا و شای شاهنشاه بنده پروردگار کسپر داخت و میرزا مهدیخان منشی باشی نظام که در نظم و نشرش قدرتی تمام است قصیده فرمود و در جناب صدر ارجل اعظم معروض داشت و یکصد و پنجاه تومان صلت و جایزیت یافت و تمام آن در مجمع الفضا مرقوم خواهد شد و این جنبه نمونه از آن قصیده است جهان فخر و معالی سپهر مجد و جلال طرازند اقبال صدرینک خصال مکره محبت و عاشق است فیروزی که روز و شب پیش میدود و با استقبال کشیده مطولت فکرت فکرم خطا کفر شمع غرض بق زینک خیال ایاستوده خضالی که جام مسکینان ز صاف باد آه احسان است لاله مال ملک پرستی آیین است و شربت نیست در این قصیده که بید است نیت از اعمال نفوذ با معزین نکته بوی مشک بر منزه است زمانند از دستقال زکته ذاتش چون قاصر است فکرها بسایه باید کردن ز اصل استدلال کجا که آشته بی رضای شاه قدا کجا که آشته بی صلاح ملک مثال ز کار مات یکی عشرت و لیعدیت که دیده ملک ملک بودش از دنبال کنون بنای خلافت گرفت سحر کام چو دین احمد کر رضی گرفت جمال میانه وزیر هیچکس عدیل تو نیست هزار بار بر این نکته رانده ایم مثال چه وقع دارد در جنبه تناب طبع چو نور بختد و پیش آفتاب طلال ز صد هزار موحی کی بود چو اوس ز صد هزار مؤذن کی شود چو بلال نیامده است کمی فعل صادم از گلین سناخته است کمی کار مغر از غنیال بدین شتر توان گفت حربه خوریز بدین لیل که خون می چکاند از فیقال با بجمله آن مجلس عالی تاسه ساعت قبل از غروب همچنان مبارکی و سرور بر پای بود آنگاه که زمان توجیه سلطانی بعمارت فوقانی و تماشای میدان رسید جناب صدر ارجل اعظم بحضور حضرت شاهنشاهی کستی پناه شرفیاب شدند و در طالار تماشای تشبازی و چراغان با شاهزادگان عظام حضور داشتند و ذکر محلی از اوصاف چراغان و آذین میدان درب بارگاه حضرت شاهنشاه چون در این جشن همایون که در منجی میسر سعد روز افزون بود و هموم خورد و بزرگ تازیک و ترک امر او و زوایا و رعایا بشغف تمام بعیش و ام جواز داشتند هر یک با اندازه خود از کم پیش و ادیشن دادند و دل بر سرور و سورنمادند و اهل صرفت و کمبازار و رسته دکانین خویش را بیافشته های کشمیر و قافله های حریر پارسا شدند و باز رکانان کاروان سرانمای نشین خود را از زینت صفا و فرو و بهار باریت بر طاق و من طلعت چتر کاوس بنار داشتند چاکران دربار نیز در میدا پیشگاه خمر و رنگهای مانوی ریختند و قشهای آذری بر گیشند از جمله حکم نواب و الا شاهزاده محمد تقی میرزا حاکم دار الخلافه میرزا موسی وزیر و محمود خان کلاشر صفح آن میدان را چون بهشت قیمت بمقیم و قیمت جدالی را بعد که خدای کد داشتند و چهار چنایان آراسته ساخته و سروهای چوبین در بر رسته پرداخته و بروضعی نظم بر شرب با شکل مختلفه چندین هزار شمع و چراغ بر آینه افروخته می گشت هم با نبات حاجی علیخان حاجب الدوله سخا را ن تختی از خوب برنگی خوب در غایت رفعت و سعادت مشتمل بر ستونهای رفیع و کنکهای بدیع در برابر نظر قصر شاهنشاه عصر بر پای نمودند و بر یکایک ستونهای آن سخت چون گلشن آئینهای صافی روشن نصب کردند و کل اطراف از طبقه طبقه بشمع و آینه مختلفه بلور و شمعهای کافور مشحون داشته بر شرب زکرت شمع و چراغان چون برجی بر اختر درخشان یا درجی بر کوهر درخشان بود و نیز تختی دیگر در میان میدان قورخانه چنان پرداخته و بخوی خوش کرد اگر دوازده ستونها افزایست در سر ستونها و طاقها و آئینها و چراغها نهادند که در هر شرب سه هزار چراغدان بر اطراف و فراز آن می افروختند با بجمله در هر شرب تربیت و ترکیب صد هزار چراغ در آن میدان آراسته تراز باغ افروخته میکرد و مطربان خوش آهنگ بیانکای و چنگ رنجهای و بار بدر اشترمنده داشتند بجا شرفهای رود و سرودن سپهر را از آسمان فرود می آید و از صد تازیچه آتش بازی چندان ماه و آفتاب هوای گرفت که عالم روشن میگشت و غرض زینور و نفیر کوس و سوزنهای ساکنان کردن بسیار می ساختند و هرگز آتش از آن میدان چون چمن پیدان باد لیران هم انجمن و در هر محوره از فراز و فرود سپهر زمین هم سخن بودند حال ندان از آذینا حراب و جان زاهدان ز آتش حسرت کباب رباب عظام و دستار با بکلاه سیاه بدل کرده تماشای آن عیش حضور بر غایبان دور مغاخره کردند و با کمال ضمنت و مکر شرب بی منت دوستان را بدان بوستان آوردندی باز را از اکثر کلر جان کلزارا بود و اسواق شهر با طباق صرخ بر آید

وزبان زمین وزبان باینگونه اشیاء مترجم می گشت لکن یافت در دهر اساس طرب از نو تائیس دوده انز بعثت همه ششده انیس جرمه نشان یکی
 باده فشانند بکاس خرقه نشان یکی شیشه نهند بکس دست افشان شده هر شوخ بری ز توقیر پای کوبان شده هر شوخ عری ز تپس زاهدان دست
 زنان تابع صیحه و صوت شادان رقص کنان تا بحر طره کویس علی بجهل سه شب آن شور و غلب در شهر و کوی و سراپا و میادین مقرر بود و هر شب تفریح
 پنجاه هزار کس از مردم مختلف در میدان محفلط و ذناب یاب داشتند از اهتمام جود انبیا شای نظام کس را صدای و نوا و جمالی و دلالی روی نداشت
 چهاردهم تشبازی میدان از صنایع و بدایع فرنگستان بود و معلم توپخانه موسس آن گشت و شبان دیگر ایلالی قورخانه بدان خدمت مخصوص بود
 و تمامی انعام و خلعت یافته و بر و رشتان از هم این ماه میمون سفرای دول متحابه خارج از روم و روس و انگلیس و فرنگ و صاحب منصبان و تبعه آنان
 جناب جلالت نصاب نظام الملک در عمارت باغ بر خوان و داد و دعوت کرد و بدان ضیف صیف حاضر شدند در آغاز ورود در عمارت جنوبی و قو
 کردند مغنیان و مسطربان بنیاد نو سازی و چنگ نوازی نهادند و میمانان در آن مجلس عالی چای و قهوه آشامیده پس برای مختار روزی و
 خارجه و امرای بزرگ دربار بطالارد و رویه که حکم جناب میزبان بنیز و سندی و دستار خوان و طعامها و شیرابهایی کونا کون رنگارنگ مشحون بود
 رفته جابر جانشین شد و بر سر خوان اطعمه الوان با طهارت و داد و استیلا و ملوهمات و مصافات و مهربانی و خوشنودی بر یکدیگر بکسفت کردند و مجلس را گرم
 داشتند موزیکان نوازان از دو جانب بنواختن نای و شپور و لها کسور و سرور و رند و آنجا مجلس نیز میبارکی و سعادت محظوم شد و حضرت اقدس شایسته
 بر سنت سینه روز که شسته عمارت فوقانی فراز درگاه دیوانخانه توجه و جلوس فرمود و در صحنه میدان خنیاگران و ردد سازان طبع سازی و در بطر نواز
 قرار یافتند و دکان بردند و صنایع خود را بر نظر مبارک سایه یزدان عرضه داشتند پس از ساعتی قبله عالم و عالمیان مراجعت عمارت دیگر فرمود
 و چون شب در رسید چنانکه بدان اشارت فته دیگر بار سطح زمین غیرت چرخ برین شد و چندین هزار شمع تابناک چون انجم افلاک درخشان گرفت لکن
 دکان نار شعله نمود و گردون خیز و فروغ ماه ملاحت نمود کبستی انور فشانند در درونین شتر ز کام چو شین کشید و یو در آئین فغان نای شد
 نزیک شیطان بر چرخ از نصاب مجدد نماذ طلمت بر خاک از شمع مکرر هزار برج و بهر یک عیان هزار ستاره هزار باغ و بهر یک وان هزار صنوبر
 کدام صاحب دانش بیدار نشین ستارگان از آتش صنوبرانی از انگر ساعتی چند از شب بعیش و سرور و دو چرخان و آتشهای ریفت
 دیگر روز که هفتم شهر ربیع و روز مولد حضرت شفیع بود ملک الملوک اسلام آنروز را کما فی السابق عید بزرگ دانستند و با نذایام عباد و تجمید و تعظیم آنروز
 مبارک کمال فرمود و صلامی سلام عام در دادند و حضرت دارای سکندر نشان شایسته ایران با شمتی و شوکتی فزون از اندازه تقریر و تحریر دربار کار
 بزرگ بر تخت مرمر جلوس فرمود و تمامت شایسته دکان خاقان نژاد و امیران قآن نهاد و بحضور همایون فایز شدند و صف در صف و رده در رده
 قیام جستند و علی حضرت ملک الملوک اسلام از شرافت این عید سعید میمون عمت میمانند با جناب جلاله تآب صدر اعظم که خاتم صد و راست شسته
 کشار در پیوست و از سعادت این روز که میلاد حضرت خاتم الانبیاست سخنان نیکو پیمان فرمود و جناب فخر الصدور پاسخ عرضه داشت که چون خاتم نبی
 سور شایسته بزرگوار و لیحد دولت ابد مبد بر وزید ولادت حضرت ختم الرسل اتحاد و جشتم یافته امید و آفاق و رجای صادق است که چنانچه
 شریعت مطهره حضرت ابوالقاسم محمد مصطفی را تا ابد قوام و دوام است این دولت ابد مدت نیز تا قیام قیامت با شریعت مطهره حضرت نبوی مستقر
 متحد و مستقر و مستبذ و این عرض حکیمان را حضرت ملک الملوک و حضار انجمن حضور مبارک بفال میمون و از الهمات و فیوضات ایزد چون
 شمرند پس بر رسم مقرر خطبه طبعه معروفه افشاد و میرزا محمد علیخان شمس الشرافت قصیده مناسب بر خواند و زبان روز کار و اوچام و در دعای دولت
 بقای ملک شایسته اسلام بدین پات بچشمه و خام مؤلف مترجم بود عید مولود رسول نازی باد و فرخنده پناه فازی ناصر الدین شاه
 اسلام که هست ناصر دین نازی تا که ریگشته مقرر شد عهد فخر بر چرخ کند هر رازی پشه با عویش و زور پیلای صعوه با فرش و تریبازی
 با دار خلقش در عطاری خاک از پیشش در بزازی نصر با کعبه شش اندر رفتار فتح با پیشش اندر بزازی علی بجهل این عید سعید مبارک گشته
 در گذشت و بهنگام عصر شایسته عصر مانند روز نای گشته پیشین ساعتی بر عمارت فوقانی قصر صوفی و تونزل فکند و بظاره ارباب حضار
 استماع نغمه باب طنبور پرده شدند و این عیش منار ابجد ولادت خاتم الرسل محظوم ساختند و با طلاق اسرار و اتفاق فراق و بذل بخشش جان
 خفا و انعام و انعام بر خد شکر از ان سبط تمام رفت و دوستی در از گشاده گشت و سفرای معاصرین در این باب قصاید و غزوه گزیدند
 بجلالت و جلال بسیار بهره مند گشتند و من بنده را اگر چه فراغ مدح کوئی نبود ولی در این وقت مبارک حسی و تنبستی واجب شدم و این قصیده

جلد ۱

ذکر فضیلت شاهنشاهی ایران

مروارید ناصر

معرض داشتیم و جبارت کرده در این مقام بنکاشتم لموقعه
صفاشد آرزو بود و وفا شد آرزو باد سخاشد این بزرگ صفاشد این بزرگ
یکی سیاح که بر بخش کسیند قضا که سایه و غم و بارانش ز رویم کمر
چنانکه خواست بدو او خلعت و سر و برش شد رتبت فرای تاج و کمر
چوبی طراوت باشد چه خوششتم چو چلاوت باشد چه خوشش شکر
ز مهر تو ز اید ز ماه هم تابش ز باغ کلین خیزد ز بحر هم عبور
ز مهر زاده خضر و نگو تراست مهر زهر خلیفه که بهر رسول به جیدر
ز مهر چه سلطان علی است ناصرالدین که مهر اکر بیان لیکت ز بهفت اختر
مهر اکرستی بهفته در یکی مردم مهر اکر کردن بهشته در یکی کوهر
هنوز آهین پیکان و در آتش یافت که چرخ قوسی آماده داشت بهفت پسر
چو بر نشیند بر پشت اسب از بر کوه ز بیم رسته تو کوئی یکی شکوفه شجر
سپهر کوئی بدر و طلال دار جمیع چو خنجرش آرد در کینه با حسام پسر
اگر چه کار نکوب که کرد در عالم اگر چه نام نکوب که برد در نسته
بدی بخرد و خرابی نکرد در ملک ستم نکرد و فرونی نکرد در کشور
کنده عدالت کسری و بخشش قان جهان ستانی اسکندر و بقای خضر
بزرگ طفل و لعیب باد مردم دهر همان محبته و لعیب زیر ظل پدر
نکار که ز طوبی بستر و دینک بدان بود که شد خوبتر بصوفه صوف
نه محبت پذیرا شد پذیره بمنع نه قدرت ازلی را زندقه قتل پدر
زمی است همان قطره با بدن مرکز سپهر با همان قطب با بدن محور
امید وارم که گذر حمایت دارا امید وارم که گذر طاعت داور
لنگر کند چه کند بجز را بکله مهابا کند کند چه کند که را بغزوه پدر
همیشه حکم روان تو آسمان پجای همیشه پر کلاه تو آفتاب سپهر
ز نوک تیرت در سینه عدو و موایخ ز برق تیغت در خرمن حمود آذر
همه ساله بخش ایام الریان پر دشت و سبزه ایام تازی و ترکی که سایین و رایضین روزگاری برای این چنین روز و پرورش داده و تربیت کرده
مقرر شد که در میدان ستازی بچولان و تاحش در آورند و حضرت شاهنشاهی بر توسن تازی برآمد و اسبان چست و فیلان موکب را پیش
بزرگ تمام در حرکت آوردند و از بهنگام کوب تازان و ورود بد افشارت سکر ت کاشایان پیش رفته کار انفرش شنگلک ز منوره از کوب
فیروزی کوب اعلام کردند پس از نزول در افشارت بر تربیتی که بر سیم است اسبان خاصه سلطانی و شاهزادگان و عطای در بار راسته و سته
بر دایره معینه میدان تباحش در آورند اسبانی که بهفت یافتند سواران و رایضان آنان انعام یافتند و بعد از گذشتن این نفرخ بد از محلافه
مراجعت نمودند و این عمارت کمنام ترین بنائی است از بناهای که در این دولت ابدیت در دوازه محلافه و سایر بلاد محالک محدود و سیه بادیده
چو چندان آبادانی در این چند سال قلیل در محالک ایران ز بهر حیثیت افزوده است که بعد از دیناید و کار عمارت چندان ترقی کرده است که بخت
یکم از مصلحی وارد بد از محلافه میسر و در این چند مدت از جانب کار که از ان دولت ابدیت و بزرگان مملکت چندان محرومیت آباد
در دوازه محلافه و اطراف آن افزوده است که شرح آن بجز در بطریق اختصار بعضی از آنها اشارت خواهد رفت در ذکر بناهای که
بکمال علی حضرت شاهنشاهی خلد الله سلطانه حاجی علیخان حاجب الدوله بنیاد نهاده و پایان برده است

چون این شاه بزرگ بزرگ اعتقاد پاک نهاد را بخوانده حضرت رسول عربی و اولاد و افتاد آنحضرت که اندک دین بسین و پیروان را به یقینند از ادای کار
پیوسته از ادراک خلافت و ذرات نخلصانه از قبیل اولی زین و و قدیل حسین و شمعاندنای طلائع و قطعات جواهر که اینها بشاید مقدس حضرت
عالیات نهاد میفرماید و در تعمیر و توسیع بنا و فضائی هر مرشدی و مرقدی فرمان میدهد چنانکه خاقان مغفور باطنی نورالدین مرقده حکم فرموده بود
که ایوان معصومه قم را طالع کنند و حکم تقدیر صورت نگرفت در سنه ایت نیل بشارت این شاه بزرگ جلیل ایوان مذکور را بمبلغی خطیر از طلا اندود
داشتند و اموده ساختند و دیگر کینه حضرت عبدالعظیم را که در رمی واقع است ذکر جلالت شان آن سید حسنی بن ابی طالب و العوام شایع بامر
حضرت شاهنشاهی بطلا سپار شدند و شروع در این در سال و دینار و اتمام این کار با اهتمام حاجب الدوله در اوایل خربار سنیل بود و دیگر تعمیرات که
و عمارات مشتمل بر مسجد رضوی که در فتنه سال و دینار و اتمام این کار با اهتمام حاجب الدوله در اوایل خربار سنیل بود و دیگر تعمیرات که
ناقص بود و در عهد شاهنشاهی مبرور کس بدان پرداخت و حکم این شاهنشاهی کارگاه امنای دولت با تمام آن پرداختند و دیگر ساختن بنای
که بعد از بنای شاهزاده مغفور محمد علی میرزا مبرور و در خراب شده بود و چنانکه در این کتاب مرقوم شده بامر اعلی صورت تمام گرفت و سند رسمی
یافت و دیگر تعمیر قلعه و باره شهر خوی که خرابی تمام یافته بود حکم امنای دولت بمبلغی خطیر در مخارج آن تعمیر مصرف شد و دیگر کار که کریم خان
زند و خورپادشاهان ساخته بلکه چون سرانای رجال این دولت نیز نبود و حکم حضرت شاهنشاهی مقرب بخاقان حاجب الدوله عبدالمدخان مهاباد
بدانجا فرستاده در سال ایت نیل ارکی حکم و بزرگ بنیاد نهادند و دیگر تعمیر عمارات و اقله در گرانمایان که بعد از شاهزاده مرحوم خرابی کلی یافته بود
هم حکم حضرت اعلی مهران بدانجا فرستاده بنیاد آن بنا را محکم کرده تمامی را تعمیر تازه نمودند و دیگر در بندر ابوشهر که بعد از دولت بدست ایران است
هم حکم اعلی عبدالمدخان مهاباد با شاهی باستانی قوی و جری محکم در کنار بحر ساخت و حارس و قراول را آن بنیادند و دیگر هم در جدات بندرانی
کیلان حکم شاهنشاهی ایران حاجب الدوله مهاباد فرستاده با ستیاهنای محکم بنیاد نهاد و در سال و دینار اتمام یافت و دیگر عمارات چشمه علی امضا
که از بنیه خاقان سعید شید بود و اندام داشت و در توشقان نیل حکم شاهنشاهی ایران حاجب الدوله مهاباد فرستاده از نو بنیاد و بر بنیاد و بهتر از اول
با انجام بردند و دیگر عمارت کارستان که از عهد خاقان تعمیر یافته بود و خرابی کلی داشت حسب الامر اعلی بساختند و خیابانها و درش کارستان
روی عمارت نظامیه مهاباد و بر تپه بتر از اول شده است و دیگر خیابان شخته بل جدید که در توشقان نیل بامر اعلی ساخته شد و دیگر چار
خانهای کل ممالک محروسه که در جمیع عرض راه ولایات و درش فرسنگی یکدیگر ساخته و در هر یک سببی چند معین است که چارپا تبدیل تیر
کرده بزودی خراب و بمقصد رساند و دیگر قراول خانهای محلات و در خلافت که برای محافظت رها یا دو دفعه شتر شتر در گذرگاه عام هر محله
بنیاد نهادند و روز و شب قراول در آن آماده و آن چهل باب قراولخانه نیکوست و دیگر سرباز خانهای خارج شهر که برای رفاه افواج حسب الامر
ساخته شده بهشت عمارت است و دیگر عمارت جدید و در جهت دست اصغیان که بامر اعلی ساخته شده و تعمیر بل خوابی که روی دوزخ
کرده بود و دیگر در رضیانه در خارج دروازه دولت که مرضای افواج را برای علاج بد آنجا برده مداوا کنند و اطباء معین و مخارجی مقر دارد
در تنکو زینل و سیحان نیل ساخته و پرداخته شد و دیگر کارخانه شکر ریزی که اولیای دولت قاهره قرار دادند که در آن بزرگان ساخته شود و شکر
مازندرانی را سفید نمایند و بعد از تصفیه قند و نبات بریزند و حلویات شکرین سازند و محتاج بشکر کنند و ستان بنایند و دیگر کارخانه کاغذ ساز
که چون همه سالها مبالغه فی خیر در بهای کاغذ مخارج صغیر و کثیر میشود در خارج دروازه دولت بامر کارگذاران دیوان اعلی حاجب الدوله کاغذ
عالی ساخته که محتوی بر چند دستگاه کارخانه است اول کارخانه قند سازی که شکر مازندران را تصفیه کرده قند بریزند و دوم کارخانه کاغذ
سازی سیم کارخانه چون سازی چهارم کارخانه چیلانکری که اسباب سایه کارخانه و اسباب توپ ساخته باشند و پنجم کارخانه
سجاری و حکم شاهنشاهی ایران حاجی میرزا محمد تیریزی و چند تن دیگر بجهت تعلیم بعضی علوم ضروریه بفرنگستان رفت پس از سالی دو سه
توقف و تعلیم بعضی اسباب خریده بآتش شد و بکار پرداختند و دیگر مدرسه نظام دارالفنون و کارخانه شمع کاغذ و مصلحین بلاد و فواید
که در این تاریخ مرقوم شده است و دیگر باره شهر و تعمیر دروازه که از سابق خرابی یافته بود و در سنه سیحان نیل حاجب الدوله تعمیر
پرداخت و محکم ساخت و دیگر عمارت شکارگاه موسوم بتوشقان تپه چون پشت در طرف دروازه شمیران واقع بود که در آن خرگوش
و یک سبب شکار می افتاد و بر حسب حکم همیون اعلی حاجب الدوله در آن محل عمارتی تبرکب کلاه قرنی بنیاد نهاد که بنرله سبب شکار

و دیگر
عمارت توشقان
که در آن سبب شکار
ساخته شده
در سنه
تپه شکار
خانه

جلد

در کتب و مصالح و مخارج و کتب و مصالح و مخارج

الصفحة

مصرف نموده است ذکر بعضی اینها معروفه مشهوره که بحکم خراب جلاله شرف صدر اعظم مد ظله العالی صورت
محررت یافته علی الاجمال داوید عمارتی است و باغی که در خارج شهر حوالی قصر قاجار واقع است از ابتدای سیه پنهان بل نهایت
سیلان میل تمام رسیده و در زین و صفا و فروها ممتاز است چنانچه است و پنجاه و دو دست تومان مخارج آن شده دیگر باغ و عمارت نظایر
که در وضع و شکل و ترتیب صفوت و تربیت بی نظیر است و ابتدای بنایش در سال ارسیل بوده تا آخر میلان میل صورت تمام یافته و در
سی و نه هزار تومان مخارج آن مصروف گشته و غالب اوقات شاهنشاه ایران بتوقف و تماشای این عمارت و بساطین توجه میفرمایند و دیگر جهت
احراز ثواب و مزید دعای بقای شاهنشاه فلکی به توسط عالیجناب شیخ المشایخ شیخ عبدالحسین سلمه الله تعالی در کربلای معلی مسجدی و در کتب
اشرف مدینه بنیاد کرده که تا اکنون در کربلای معلی مخارج آن مصروف شده دیگر کتب و آثار و کار و انشای صدریه و غیره
نه خصوص سلطان است که در این کتاب بر قوم شده و در کربلای معلی مخارج آن مصروف شده و دیگر کتب و آثار و کار و انشای صدریه و غیره
شاهنشاه ایران علیه السلام است و دیگر در باب کار و انشای صابون نیز خانه است که پکنیز او پانصد تومان مخارج آن تمام یافته و اجاره آن
چهار صد تومان و بجهت چراغ و روشنایی روضات تبرکات حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب و سید الشهدا و حضرت عباس و کاظمین
و عسکریین صلوات الله و سلامه علیه جمیع حاصل آن وقف گردیده و در سینه ارسیل و توشخان میل صورت تمام یافته و دیگر تعمیر و مخارج
مخارده ابو الفضل و افجه در قریه ماران من قرا الواسان در پارس و توشخان میل که زیاده بر پکنیز او پانصد تومان مخارج آن مصروف شده و دیگر برای مسجد
و افجه در قریه که در توشخان میل و لوی میل تمام یافته زیاده از شصت تومان مخارج عنایت نموده و دیگر در افجه حمام و کار و انشای مسجد سائین
و عابرین ساختن فرموده از پکنیز او پانصد تومان زیاده اخراجات آن شده و حمام آنرا وقف نموده و دیگر حمامی نیز در افجه ساخت که یکصد و
پنجاه تومان بجا جیش دهنه و دیگر چون راه افجه بواسطه قلل و تپل بر معابر و مسافر سخت محسوس بوده آنرا راه ساختن فرمود و پل برود و کلند و کلبه
و کار و انشای در لاری و بنای خانه که عبور و مرور و قوافل و درواحل تسهیل پذیرد و اگر وقتی مویکب فیروزی کوکب شاهنشاهی تبرع و تماشای آهسته
حرکت فرماید بر مین رکاب رحمت روی نهد و قریب شصت تومان مخارج این کار رفته و دیگر و یکی از قریای نور حامی بنوده و بر ساکنین آن قریه کار
بصورت تعمیر و یکصد تومان نقد حامی در آن ساخته گردیده و دیگر در باب آب بنار و ساری هر یک یکصد تومان ساختن فرموده و مزید رضای خلق و
خالق گشته و دیگر چون پل اصل ضربت کار برودین بصورت بوده پکنیز او دو دست تومان مخارج علی بسن فرموده تا شکل قوافل آنرا گشته و دیگر جهت مخارج تعمیر
و قنات عرض راه خراسان که بنیوسته معز و اور و تجار و کمن بر کمان و شتر است یعنی معین داشته و دوسه هزار تومان باو داده که در آن منازل و مصارف و
و تعمیر قلعهات و باغات نموده و دیگر در تعمیر راه کسل بود و سید و بعضی مخارج زیاده از پکنیز او پانصد تومان مصارف لغات کرده و دیگر در تعمیر و مخارج خواجه
صاحب علی السلام مدنی المشهور با با صلت که نسب شریف و عرق نفیس این خواجه بزرگوار و خواجهان سابقه آن دیار و مینی میکرد زیاده از شصت تومان فرستاده
و آنرا تجدید تازه داده و دیگر تعمیر حمام و سید و تعمیر با نراده و افتد در نور و حمام تحت سرنگان حمام شهر بنیاد زیاده از پکنیز او دو صد تومان مخارج قبول فرمود
و دیگر در محصور قلم مسجدی ساختن فرموده که زیاده از پکنیز او شصت تومان مخارج آن شده و دیگر حمام و پلی رسول الله بنا فرموده که بقصد تومان از تمام یافته و دیگر مخارج
چوبی شاهزاده عبد العظیم زیاده از پکنیز او پانصد تومان وجه نقد گریخته نموده و دیگر جهت دیوار نگین حال حصار و پست پنجاه تومان اخراجات مبذول داشته و دیگر جهت تعمیر و کار
کاری حضرت عبد العظیم و مسجدی شاهنشاه پکنیز او پانصد تومان مخارج فرموده و دیگر جهت کار و انشای پایی گردن که بود در لاری و مصلح یکصد تومان انعام نموده و دیگر جهت تعمیر آب بنای
و مسجدی پسر و دیگر آب بنای برودر مسجد خواجه شیخ عبدالحسین مدد از محله و نه صد پنجاه تومان تمام کرده و دیگر بنای تعمیر و مسجد حضرت امام حسن عسکری در
لوسان بزرگ در بنای چار طاقی بوده در امان کوه و ایوانی کوچک است بحکم خراب جلاله شرف صدر اعظم حاجی علی اکبر بن حاجی قاسم طهرانی مقصد
انجام آن شده و از داخل و در خانه بقدر مشیت نزع از سیلاب آورده و در طاق جدید چار طاق قدیم برافزوده چون سبع طباق هفت طاق بلند یافته و از آن مسجد
بجای خشت نه که اکنون فضای مسجد است نزع طوق باز کرده و نزع عرض حاصل شده و چون مسجد کو صحنی این گشته و قریب و نیز از نزع کعبه کو بریده و از صحنی مسجد فرموده
و بر فراز این بنای مقابل شش تن سه حجره بزرگ بنا فرموده که منزل عابرین باشد و اخراجات بنای مذکور به ضمیمه ملک مدخل آن برای مخارج خدمت مسجد شریف است پکنیز او پانصد
پنجاه تومان مخارج خیر و اعمال با آن داشت چنانچه صفات بسیاری بطور آرد که بر نکرده و ملاطعاتی نیست و سید است بزرگ که این همه کار خیر را و در اطراف شش یا نه جوبها
پنجاه تومان و ششهای بی یا مظهر و مقصد از افعال را از آن خبری نه چنان عظم شهنشاه چشمن بد و مدین باید که گیتی و پناه هر دو از رحمت سلیمان

منت وافر خدای قادر را که میسر است بپایان نبرد و ال حضرت شاهنشاه ابرکت دریا نوال فریدون فرخنده و جمال سکندر عزم سلیمان جلال
 خاقان خاقین ترک و سلطان سلاطین بزرگ مهر سپهر شوکت و محاسبت و شیر عرشه صولت و عظمت سایه خدا و مایه هدایت
 شهباز کریم کامکار و پادشاه عظیم نامدار خسر و رعیت پرور و نو شیر و ان عدالت کسرت الناصب صلی الله علیه و آله و ابوالقاسم
 سلطان ناصر الدین شاه قاجار که پایه دولتش پائیده و جوشه شکستش زانیده و با وجود ان زمان و امان یافتیم که با شایسته است
 دولت قاهره با بهره با عدم استطاعت و قلت بضاعت و وصول از شباب مشیب و نزول از فراز به شیب و نشت
 بال و لفرق حال و عدم کمیت و کمی مدت در عرض دو سال و اوقات سیصد و هشتاد و سه ساله سلاطین سلف و خلف ایران را
 قریب به هشتاد هزار بیت کتابت تصنیف و سه جلد جدید تقسیم کرده و بر هفت جلد عتیق روضه الصفاح و ملحق و ملحق و این عشره
 کلام را در دارالطباعه خود بیکهزار نسخه که در حساب ده هزار کتاب است صورت انطباع داد: بانجام آوردم و وضعی مطبوع مطبوع شد
 که از محاسن مصون گشت و در خود همه عیبها بدین نامه در است هر عیب که سلطان پسند و نیراست و در طرز ایضا
 بهتثال امر شاهنشاه بهمال را واجب شمردم و در نگارش بر کردار شش طریق اقتضای سپردم و در تنسیق کلام و تلفیق عبارات
 با مورخ سابقه توافق و ایضا کردیم که در وفات قدیم و جدید توفیقی شد و نیز چندان بسلسله ترسل و تسلیم ختم چه این شیره کلک
 در رسالت و پیکر کامل فاضل جامع کات پاریسی و تازی میرزا ابهریم بدایع نگار را زانست که بدین کار میرد از دو تار یکی
 دولتی مترسلان می نگارد و بحکم آنکه در انجام این خدمت احکام مقرر کرده میرفت و کار یک کتاب بدین مدت یکشده فرط تعجل و
 رفع تعطیل را چار نگارنده صورت نگار معنی گذار سرچ القلم مشایخه و در تحریر این کتاب شراک بهر پای همت بسته شده
 سوخته هر یک از دو فتر کهنه و نو بهی نگاشته تا بهر روزی لابد چهار هزار ورق انطباع یافتی و گاه گاه بواسطه برخی خدمات محوله
 از القنون و عوارض و اسقام و دیگر کون بعضی اصحاب در غیاب من بنده همانا در مقابله ساهله کردند و تصحیح کلام نشد پس
 از طبع تبدیل و تغییر صورت کات بخش فی السحر صلی بودی و العذر عند کرام الناس مقبول مع العفوه اگر چه قریب سه سال
 بعضی جهات این امر معوق مانده بود چون و قایع ده ساله دولت به مدت شاهنشاه عصر تابان به کام رسید
 فرمان رفت که این نامه مشکین جامه بسم در این مقام صورت شام یابد و اوراق بوزاق رود و بدست
 صحیف صحیفه شود و اوقات آینه این دولت جاوید که نموده و مخلص با در دیگر مجلد ترقیم پذیرد و بنا
 بر بهتثال امر حضرت اولوالامر بهتثال بنده طاعت گذار رضا اقلی المتخلص بهدایت محرر
 این نامه غمان دهم خانه فرو کشد و دیدار میدفرا کشد و بدعای دولت جاوید مدت
 پرداخت و با تمام تذکره مجمع العقی پیوست و با تمام عالیشان بیاد است
 استاد المتطعین قاسم میرزا قمر طرانی انطباع این تاریخ در ماه ربیع الاول
 سنه هزار و بیست و هشتاد و چهار صورت
 تمام یافت حزن علی اصغر نوری

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
 لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
 صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا ۶۹/۸

۱۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب
 ۲۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب
 ۳۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب
 ۴۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب
 ۵۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب
 ۶۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب
 ۷۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب
 ۸۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب
 ۹۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب
 ۱۰۔ اگر ایک شخص ایک کتاب لکھ کر دے تو اس کا ثواب

